

و قیصر نیز شخص بودند و مشروط جبار و همه در ذوات عالیات ایشان قرار نموده بود و حق تعالی این جبار را ضعیف و خوار نمود
 شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها را نداشتند و حصول دولت و شجاعت آنها بایشان رسیدن چون مرکز خود است و هرگاه
 ایمان و عدالت در فرماندهی خود ایجاد ایشان با قبایل عرب عجم و کسری و قیصر و مشروط جبار برای مباحرین ثابت شد
 برای ثبوت خلافت راشده خلفا حالت منتظره باقی ماند و الحمد لله علی ذلک و موسیقی متعقبات اینجاست از تفاسیر موضوع
 مواجبه که چون در غرضه خندق صحابه کبار رضی الله عنهم شکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلواتی داشت که تبر و شمشیر
 بر آن کار گرفته شده یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم التجا بردید و دست مبارک کلنگ برگرفت و بنام خدا ضربتی بر آن سنگ زد
 قدری از آن بشکست و نوری از آن پدید گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد و فرمود الله اکبر فاجتمع شمام من قلوبهم و کونوا
 نوبت دوم همان دیگر رفع شد و فرمود کلیدهای مین بدست من نهادند و بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر حبست بگرفت
 ارشاد فرمود که ملک فارس بدست من افتاد و منین نیز بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافقین کفایت کردند تا آنکه الله تعالی
 آنرا غرور کرد و اینجاست بی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنجناب باشند امکانی ندارد و شیخ ابن بابویه علی الاطلاق
 فرد کامل امامیه است که آنص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عین آورده مثل سفیده صبح از آن و مشروط است که این
 بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز نبوده اند و قد صرحوا به و از التقیه علی النبی صلی الله
 علیه و سلم فی غیر موضع و این است که فوقی از آن متصور نیست بدون ایمان کامل و قیود و اختیارات و مانند آن
 ممکن نیست و به همین استحقاق آنحضرت را شایسته گوش دیگر نفوس قدسیه در موقوف حساب ایستاده شوند هر کس
 که اشتیاق تفصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حاسیه علی عدو الملة الاسلامیه که بحجاب
 ضربت حیدریه در چند مجلد ضخیمه پیرایه تالیف پوشیده و هم بحجاب ذوالفقار که بدلائل از امیر تحقیقیه و وزیرین گردیده
 رجوع نماید مسکن تعیش خود خواهد یافت و در باب ابطال خلافت یزید یا آنچه در احادیث بنویسد و تصریح اکابر اهل سنت
 مذکور است اگر محاط با ایشان را شوق استماع آن در سر داشته و شش بگوش دل بشنود و آنچه الرومانی فی مسنده عن
 ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول ول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث
 و الاثر المرویه فی الصواعق غیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبدالعزیز آورده که هر که یزید را امیر المومنین می گفت
 بست تا زنده بروی میزد و الاصل در مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته و تصریح کرده که معاویه
 اطلاق لفظ خلیفه بعد از حضرت امام حسن صحیح است میگوید و لاتی نظیر ذلک نمیرد بعد از آن اولاد که لیست از اهل بیت
 بنم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من مشرک الامر بن عبد الغزیز فانه یلحق بالخلفاء
 الراشدین فی ذلک ابن الزبیر اقول اما قوله ادعای مرتب و ثبوت خلافت یزید بطریق ثلثه از محابب افادات جناب
 مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر العجم و دودست باینکه اسارت ادب نسبت بخدا عالمی مقام مستحق علامه که از جملة
 علمای کرام و سادات عظام و سلاله خاندان نبوت و رسالت و نقاد و دودمان محصن و طهارت است و تقییم کلام
 جناب بختیج محمد وای حدیث اهل بیت الله و اهل بیت علی و اهل بیت محمد و اهل بیت اسماء و اهل بیت فاطمه و اهل بیت زینب و اهل بیت

از فاضل مجیب نظر باد مای و لای اهل بیت بعید و غیر سید است اگر چه نظر بکلام صلوات الله
بسیار که بعضی اکابر و در حق سید دنیا و صدق و مایه لای عن الهوی ان حق کاذب و حق حق کفیه بود و بعید
نباشد لکن الحمد لله بمصدق قول قائل صلوات الله علی الیهیم یعنی منصفیت ثمة قلت لای عینی اعراض از حق
خشنود و اگر دیم با هم که آنجا معترض بیان آمده و بدلائل با هر دو این قاهره با ثبات رسیده که وقت
منصفیت جناب سید الشهدا علیه افضل التحية و الثناء بجمیع اهل بدین و اهل شام که صحابه کرام و تابعین
غلام و قهر و قرآن بودند و بایزید واقع شده و استخلاف بنابر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیره و منصفیت
اگر دیده و قهر و شبیه اثر جیش از پیش بوده فلا لنسول الکلام با عاوده اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت
و منصفیت خاندان خلفای نشانه دارد و هست لیس اگر را و ازین احادیث اما و شی هست که در کتب اهل سنت وارد شده
منصفیت اصایه است و معنی امراض هست با احادیث پیچیده و متفق علیها که ولایت صحیح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت نشانه
دارد و معلوم است که اقرار العقل او علی النفس هم مقبول و ان اقرار هم بالنفس هم و اگر را و ازین احادیث مذکور
است حاشا شام ما شا که در کتب معتبره حدیثی ثبت خلافت راشده و غیره را شده آنها وارد شده باشد
و نظیت امامت شان به جیت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایت امام که معلوم صحابه و اهل حل و عقد
بود و حرکت جمیع صحابه بن عباده سید الشارادام الحیات و دیگر صحابه کرام صریح البطلان است و استیلاى اهل اسلام
بیکفرا اگر دلیل حقیت باشد فتح حسن سنان و مصیبه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
و غلبه تیمور و غیره سلاطین که بر اکثر بلاد کناره حاصل گردیده و دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته
که معنی استخلاف الی و منین آن مطابق و عدد و صادق و قرآنی جلوه ظهور گرفته آن پس قطع نظر از آنکه در دست
استخلاف لفظ آمنوا و عملوا الصالحات وارد است و خلفای نشانه ازین هر دو وصف غایب بودند میگویم که
رو حال خالی نیست یا آنکه خلفای نشانه در وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه صاحب
ایمان که او را در استیلا حاصل شود و صدق این آیت است بر تقدیر اول و فیهما الفار گفته بودند ما امیر و منکم امیر
و وزیر و غیره الکار جمیع نموده بودند البته احد الخلفا می گفت که با وجوب عده اهل خلیفه میسم که انکار شما بیوجه است و دست
بیا من الامینه و قریش نیز دند و نیز در ضرورت قول عمر در حق ابو عبیده آمد و یک بابا لیک بی معنی خواهد شد و هم
تعیین شورى در اشخاص ستم که خلیفه ثانی موعود و انحصار الحق فی عثمان علی هذا التقیر و نیز درین صورت قول
صدیق انا الخلیفه بعده و لینی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بل لا نصبار فی هذا الامر حق قول
عمر ان بیته ابی بکر کانت ثلثه و فی الله شر ما بی معنی می شود و نیز جناب ولایت امام در ضرورت
حرارت که جمیع تا عده شش ماه می فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت موعود و موعود
اهل خال المؤمنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار و مجاریجید بر کار او نشین نمودن حضرت
عمر اگر چه او نشان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بیست

تسلط عام حاصل گردیده بود و مانند تدبیر بلا منازع و فراخ خلعت نمود و قستان غیره بلاد و کفار در عداوت متفق
گردیده بلکه اگر نظیر انصاف ملاحظه نمایند خلافت عثمان را سبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نبوت قبل
رسید مصداق تمکین برین نسبت و خلافت معاویه مصداق آنست و یویدیه قول ابن حجران خلافت کانت منصوبه فی الکتاب
و ایما نخل المؤمنین بانفاق اهل سنت ثابت است لیکن بویسته که ایمان او در دیده خلافتش ثابت است
که باید علیه استخلاف اهل الامن و سبب اهل المذنبه علیه الله و الرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و مکن افریقت است
بلکه زیاده از تسلط و مکن خلفای ثلاثه بود پس احواله داخل عدده است خلاف آنچه ابد بود خوشحال محیب که در پی همان عبارت
تحریرینا میاید که دلیل بر حقیقت خلافت یزید باشد و در ظاهر از ان الکافی میاید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اقرار کرده
پس ناشی از غلط فهمی محیب و خیانت و دروغ و فاضل غریزیست که الحاق کریمه مذکور در عبارت منور به قاسیا با ناسی انما یزید
علی بن ابی طالب مسلم نموده کما لایحی علی من شرف بمطالعته منج البلاغه قوله علاوه مصنفات معتبرین بامیه که در وضع نام خلفا و ذکر
عیوب شان عمر غریز خود را صرف ساخته اند خلی از مناقب الخ اقول بر اصحاب قلوب با فیه و ارباب عقول که کیه نمی محیب باند
که علمای فقه فقه ثنا عشر سده اید هم الله بنصفه ذکر مطاعین و مشایب خلفای ثلاثه از کتب معتده اهل سنت و جماعت می نمایند
و نمی بینی بر کسی که مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کما انوار علوشا بنی طور در کمال الخلفاء ظهور است پس آنچه محیب نوشته که علمای امامیه
در وضع نام خلفا عمر غریز صرف نموده اند جمعی است بل اگر میگفت که عمر غریز خود را در نقل نام خلفا صرف نموده صورت میداد
بالحاجه که منصف غیر متبع کتب سیر و تواریخ معتده و فقیهین نماید بر اوطا هر چه خواهد شد که ثابت مدینه تسلط اسلام بر خود
جناب و ایتاب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المؤمنین محبتین ابرای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلاثه معین نموده بود و کما
علیه ابن ابی الحدید فی الشرح و غیره فی غیبه و غرض از نیمه اتهام نقطه اختتام مناقب نفس سول مطاعین خلفای ثلاثه بود و علاوه
برین علمای محدثین اهل سنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نمودند تا باین سلیقه آری بر روی کار آرند چنانچه باید و تصریح
مسلم فقیه که از باغدار کاغذنا بخاری بلفظ کذا السبب عدم خوف و رجز الکفا نموده و در تفسیر آیه یساکه کفحت کلمه کذا کفر
و شکی نیست که کذا نوشته بر درامخ و حذف ساخته بعضی شرح قبل بعضی درین آمده اند و در روایت موضوعه آن آل ابی طالب
میسوالی با و لیا که راوی آن جناب عمر و عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعضی شرح ابی البیاض بعضی ابی العاص
و بعضی منصفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم لمن نظایر پس با وجود چنین اتهام مسلمین سید بنی محبتین موجود و مذکور
بودن مطاعین خلفای ثلاثه در کتب معتده اهل سنت از عجائب قدرت الهی در رنگ تربیت حضرت موسی بن جابر فرزند است از چا گفته
مصرع شعوبه سبب بگر خدا خواهد و حال ائمه معصومین نیز بر متبع خیر ظاهر است که عمر با می خود بخوف تلف جان و عقیده صرف
نموده اند و با وجود آن از دست ظلمت بر نه یا شمشیر بدرج بشاود فائز گردیده و تمنی بجای شانه و ذواله است که حساب
تخفیر بذیل است لال بامیت استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از انکه دیگر که بعد از حضرت امیر سید
شدند چه حرف توان زد که مهران وقت حاضر نبودند هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان
بر عزم شیعه واقع نشده و هم از من استند بلکه ما شیعه خلیفت محقق بودند انتمی پس فرض محال اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلاثه

[illegible]

[illegible]

یسکنند و قال فی الضایر می نه کان ضعیف جازفا سدا روایه و المذهب کان محمد بن محمد بن عیسی الاشعری اخرجیه عن قم
 و انظر لیرایه سند ذنبی الناس عن السماع منه و الروایه عنه و یرد علی المراسل و یعتقد المجاہیل کذا فی الخلاصه و قال الکلی
 قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول فی ان قال لا یرتقی یا سعید المادعی و یقول هو احمق لیس یرتق
 چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت و و کواچی بر سفاهت او داده باشند از پانجا اعتبار ساقط و از
 مقام حجت باطل است و درج روایت ضعیفه در کتب احادیث لیل بر بقبولیت آن روایت نزد محققین نمیتواند شد
 زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماکله در کتب فریقین اند یا ج یافته و علما آنرا تلقی بقبول نکرده اند و ازینجا است که علمای
 فریقین برای تمیز صحیح از مستقیم و تفویض فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
 و ثانیاً باینکه سلیم صحت سند و دالت آن بر مطلوب معترض چون از جمله خیال حادث است معارضه با خیال متواتره متفق
 علیها نمی تواند کرد و وصلاحت مقابله با جعل عترة ظاهره و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یجاء بانها
 مع ما فی مضبوطها من البرهان کما ذکرنا ظاهره من صدر روایت مذکور که معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
 فهم امر کرده مخالفه مسلک کافعال اسلام است اما مخالفت آن باذهب اما می پس ظاهر و عیان مستثنی باین
 است و اما مخالفت آن با معتقد اهل سنت پس بسبب استلزام آن است افضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فواد به است
 سبع و بعد افضل است و از جمله اعضای ریه محسوب ینصورت لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی
 بین است و موقوف للمراجع المکرر مناقض المجمع علیه اهل السنه من افضلیة الشیخین و ریاستهما علی الثالث
 پس مستدل که وجه اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون بمساق قول قائل گردیده مذهب
 الحجاز لیستفید لنفسه فراقاب مالدان و ان لا جرم روایت مذکوره مطرح یا اول خواهند بود و ارجحاً روایت مذکوره
 علاوه بر مخالفت آن با جعل اهل اسلام منافی عقل و لو الا للباب است من یخول العوام تفضیل اجمال و تبیین مقالین
 است که چگونه ممکن می تواند باشد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در حق کسانیکه نامیه مودت شایع
 بتکرار فراز از غزوات موسوم و او بار نشان بدایع قولی عن الزحف و محاربات کموسی بوده چنین کلمه که دالت
 بر اختصاص صلی الله علیه و سلم بافراق دارد فرموده باشند از آدم تا اندیم هیچ کوشی نشینده باشد که وقت جدال و مبارز
 رجال چشم و گوش و دل و نهوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنابر ظاهر مقاد روایت مذکوره لازم می آید
 محال اسوات ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضل من المسلمین لاتفاق الناس علی انه
 صلی الله علیه و سلم کان ارباباً شایع خیر خائف و لا فاش و خامساً دالتش بر اختصاص ائمه که دال فضیلت
 مشایخ ثلثه باشد بمنوع است زیرا که اراده ثبوتیه تمام که جبارت از اختصاص کامل مستثنی فضیلت است منقح
 و از شواهد انقیال استعجاب استعجاب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاد و استغفار از معنی او
 زیرا که حال انیمقال نزد اهل بیت که معداق هم البصره کانی البیت و اعوان برادر جناب رسالت مآب بوده اند نظیر قول
 مومن موعودت الربیع البعل که از قبیل نجاز عقلی است بوده و غرض ازین تفسیر اظهار و کشف استار و نصب

روایت صحیح بخاری سی و پنج سال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدري یا احدنا
بعدک الخ اگر نفس صریح در باب انما و صحابه است با عدم ذکر اسامی مرتدین همچنین حدیثیکه در باب حدائق سبعه
جناب الایمان ار شده و یک فقره ان نیست فشریبیده علی اسه لحدیث و یکی حتی علایک باقیل یا یکینک
فقال ضغاین فی صدور قوم لایبید و نهاک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است و بعضی صحاح ایشان نمیکو
است عرج ده بن الیبر عایشه اجیزه استاذن علی بنی صلی الله علیه وسلم جل فقال ایذواله فلیس ابن العشره
او سیر اخو العشره فلما دخل الان له فی الکلام نقلت له یا رسول الله قلت ثم التت له فی القول فقال ای کاشه
ان شتر الناس منزله عند الله من شتر کل و دوع الناس لقاء تحفه این کلام مع نظام حضرت خیر الانام بر جوار تقیه و دلالت
تمام دارد و نشان نزول است و از آستار البقیه الخ بعضی آنرا و احوال حدیثی که از ما فی نام بعضی امات منسوب است
از دلالت بر تقیه آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال تسلیم نمایم که آنحضرت تقیه منفرموده دلیل بر تقدیر بالا اتفاق ثابت است
که در حدیث است حدیث حضرت سید المرسلین علیه السلام من لقه القلوب منافقین بودند و آنحضرت با آنها اخلاق و مدارا میفرمودند
اگر با حث حقیقت آنرا نداشتند فلما حال و سار المناقین و آنچه نوشته که تفصیل مناقب خلفای ثلاثه در کتاب صاعقه حث
که بجواب ضربت حیدریه تالیف شده و هم در جواب واقعات مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابی مذکور از شمس
فرضی وجود و تقدیری دارد و با فرض اگر موجود بود باشد در گنج خانه در صندوق تقیه که معمول حضرت
ابن عمر بود و گذشته از وقت خلوت از اغیار ترسان و از آن که بسیار دایمی از شیعیان پیدا شود و ان معاقره را در سر سازد
و یک و صفحه انرا مطالعه می فرمایند همان کو و این میدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند
نمانشی ثمرت قار علی الاطلاق فرمایند و نعم قال سید المرسلین علیه السلام ان من لم یسأل الله و قال الکفره العمره فی کتابه الذ
اسما لی معاویه و ذکرک ان لیس لی و لا صحابی عندک الا السیف فلقد استخاکت بعد استعاریتی الفیت نبی عبد المطلب
عن الاعداء کلهم و باسیوف مخوفین **قول** و در باب الطلکان خلافت یزید یا آنچه در احادیث نبویه توضیح
اکابر اهل سنت مذکور است الخ اقول این کلام خودش است بچند وجه اول آنکه روایات داله بر مذمت یزید معارضا
است با اختلاف معاویه که بر عم اهل سنت حجتی باطل سلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بودند و با جماع
مسلمین که از حجاب بیعتی و بیعت عبداللہ بن عمر مستفاد میکرد و سبحان الله معاویه با وصفت اجتهاد و دیکه اهل
سنت از برای تحارب نفس سول تحت شرعی و دستاویز قوی میکرد و از آنکه صحابه کبار و قراقران عارف بعد
استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل حمید عارف بان نیز ظاهر است که اگر حسین روایات صحیح می بود و اصرار
صحابه عبداللہ بن عمر بن مطیع را از خروج مخالفت نمی نمود و لعل طاعت فضل بخندم و چشم خود بخلاف نمیکرد و ترک
بیعتش را از عظم غدر با نمیدانست دوم آنکه روایات وارد در مذمت یزید معارض است بر روایاتیکه دلالت بر صریح
او دارد از انجمله است روایات داله بر بغض غازیان مدینه قیصر خراسانی و جامع معاصر سید علی مذکور است انه
قال اول حشیش من امتی یکون الحجر قد اوجوا و اول حشیش من امتی یقرون مدینه قیصر منفقو لم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المذهب في هذا الحديث متفق بين معاوية واول من خالفه في عصره كان امير المؤمنين علي بن ابي طالب
واقبله بن الحسين بن ابي المير بما وصله انه لا يلزم من دخوله في ذلك العموم ان لا يخرج بدليل خاص او لا يشك في اطلاق
قوله في عموم مشروط بان يكون من اهل الجنة حتى لو اوردوا حديثا في ما بعد ذلك لم يدخل في ذلك العموم اتفاقا
وقال شيخ الاسلام ذكر ما استدلل به على ثبوت خلافة يزيد بن معاوية وانه من اهل الجنة لدخوله في عموم قوله صلى الله
عليه وسلم في عموم مشروط بان يكون من اهل الجنة حتى لو اوردوا حديثا في ما بعد ذلك لم يدخل في ذلك العموم مشروطا
بكونه من اهل الجنة ويزيد ليس كذلك حتى اطلق بعضهم جواز لعنه لانه يقتل الحسين بنى الله عنه وسميت بشاره واما
ابن ميث النبي مما اوردناه وان كان تفاصليها احاد فحق لا يتوقف في شأنه بل في ايمانه لعنه الله عليه وعلى انصاره
واعوانه قال ابن حجر في شرحه على البنية وقد قال احمد بن حنبل بكفره وناجيك به ورواه علماء انتهى ابن جرير
في بيان بني نافع مشهوره بشارت مغفرة لباقي غزوان مدينه قيصرا طرقت انحضرت وارو شده وعلبان
استدلال بر مغفرت ومنتقبت يزيد بن معاوية اما ويل ابن الحسين ودينه وغيره ليس تاويل حليل است زيرا كه تقرير
فتح جنتي وادوات ثبوت مغفرت براسي بچكاس از مبشرين كه از اجله اكثر عشره مبشره انما حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضى شهاب الدين دولت آبادى در كتاب مناقب السادات نوشته الحديث الاول في الكشاف رواه علي بن ابي طالب
كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي اول من دخل في الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسين
ما رواه ابن جرير في كتابه ما رواه ابن جرير في كتابه ما رواه ابن جرير في كتابه ما رواه ابن جرير في كتابه ما رواه ابن جرير في كتابه
التقية والار كسى كويد تاويل انجيش است كه هر كه از اولاد رسول بايمان آيد خلفه روجات وبعثت زود جواب
مقتضات تاويل حديث حرام است لانه اقصر من القاهر والمرتبهين تاويل كند وانباشته زانكه اگر اين قول را رواه
در قول رسول از رواه بشارت برخيزد زيرا كه بشارت از احتمال ميرست از اين تاويل اين لازم آيد كه ان بابا كبر
في الجنة جارا بالبايمان و هذا باطل انتهى و از اجله است آنچه در تاريخ انخوان اعطاء كورست عن عبد الله بن عمر
في حق معاوية ويزيد امثالها ككلم من بني كعب بن لوى ككلم صالح لا يوجب تسليم وسيطى و تاريخ الخلفاء آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابوبكر الصديق استتم اسماء الفاروق قرن من جديد استتم اسماء بن عفان
في النورين قتل مظلومي كغنيين من الرحمة معاوية وانه ملكا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومتصور وجاه
والهدى والامين وامير القلوب ككلم من بني كعب بن لوى ككلم صالح لا يوجب تسليم قال الذهبي له طرق حرج بن
عمر ولم ير فقه احد انتهى درين مورد روايت بنظر انصاف ملاحظه فرمايند كه اوج صفا به يزيد بن معاوية زانكه
ارض مقدس صالح دانسته و بكلام درخ انظام لا يوجب تسليم متفقوه كرده ويزيد كتاب ككلم مستطوع است
اخرج الواقدي عن ابى جعفر الباقر عن ابي عبد الله قال اول من كسى كعبه لايلاج يزيد بن معاوية انتهى اين روايت برخلاف
از بن يزيد ملعون نسبت الى غير ذلك من الروايات ستوم اكمل روايت مذمت يزيد شايه واما شاست بر روايت
واله بر مذمت معاوية ويزيد بعضهما سابقا وذكرا بعضهما اهورا ايضا علامته وشمس بنى وريج الابار آورده كحسن

این چنین که در بار انت فرس و سایر تمبر از عمر عبد العزیز باشد البته استخلاف او از ضربت با نریانه حضرت عبد العزیز و غیره
 و نیز بیان نمایند که قول ابن جریر در باب نکست بیعت زید با علم عندا اعظم من ان یافج و جالان راجح است یا مل از ابن جریر
 و نیز نقلی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین را بر او زدند بلکه جمیع مسلمین که مفاد و شرم جمیعوا علی ابنه بنی
 تبریح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز ادا الشقوق را اختیار فرمایند و به بنیه جادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیقت
 مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن جریر نقل کرده که بر معاویه الحاکم اقی فقط خلیفه بعد از خلع امام حسن
 از مجلس قطع نظر از یکدیگر کلام ابن جریر از خلیفه حق و امام صدق و ولایت بر حقیقت امامیت معاویه دارد و نه جانا اطلاق فقط
 خلیفه بر او میگویم که هرگاه قول ابن جریر از موجب معتبر است التبیان حقیقت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد و قول
 ابن جریر در وی عهد و بعد امیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلب علاوه آنکه الحاق ابن جریر با خلفای بنی امیه اطلاق نیست
 اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت کرد و مبارک منته و اخل خلفا باشند و بنی سلفا و
 اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه اما جد و اهل بن خلفا نیست که ارب و عهد خلفای ششم تا زمان احمد از بنی خاندن
 و کوکوب سایه فکن گردیده پس هرگاه حال المومنین و معتدیه مسلمین با ان علوم مرتبه زید را و لی عهد خود فرمایند و بکلام
 نظام الحاربت من فضله در حق فرزند زید بنید خود و تقوه فرمایند چگونه عقای مذکور در کتب ابا بن الحنفی المرزبوری بر نوین
 نخواهد آنگند و بدیل علی احتیاده بیعه اوج اصحاب بکل بخل الخطاب و اهل الایمنه من التابعین و الامحاب کمالا یخفی
 علی اهل الالباب من بعد کنراش میشو و که عبارتیکه این الحرج در حق زید اعمی کونه من شر الملوک نوشته سفینه
 و زعمی قال المومنین ارشاد فرموده و اخرج ابن ابی شیبہ فی المصنف من سفیدین جهان قال قلت لسفینه ان بنی امیه
 زید عمن ان الخلا فیم فقال کذب بنو الزنا بل هم ملوک من اشر الملوک اول ملوک معاویه پس قبول کلام ابن جریر
 باب زید ترک قول سفینه و حق معاویه از انصاف بعید است علا و در آنچه سابق بحیر تحریر آمده میگویم که فعل عمر
 بن عبد العزیز و قول ابن جریر که بعد از انقضای زمان خلافت زید واقع شده و مفید عجیب و منفرست نیست زیرا که
 کلام و حقیقت خلافت زید و بدو عهد و قیل قیل جناب سید الشهدا و قتال بل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و
 ابن جریر در حقیقت خلافتش از بدو عهد ثبت میشود کمالا یخفی علی اهل الالباب را منتهی کلام بعینه **قول**
افوض امری الی الله الی الله یجری العباد این کلام مورد و ملازم مرد و دست بخند و
 نخستین آنکه لا یشک که اسوات او با نسبت بسا و ات در ذکر این مثل مقصود من باشد بل تشبیه کلام مجید کرده
 بکلام شخصی که بول کرده ابا بران قرار داده بود و تا بر یکنان جنیان کرد و کبروی الجیب آنکه خلافت زید را بر حصول اهل
 بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و دانسته و این مثل استعمال مسکنه و جایگزین کسی در
 صریح و بفسطه شد و دیگر قرار شود و بیانش در بصره العین اتفاق افتاده که ما عرفتم محمدا و ستعرف انشا الله
 مفصلا و شاید که مقصود و مجتهد و الوهمین که زبانش مخالف تلب و ست آن باشد که من زید بنی امیه و خلافت زید
 کردم خلافتی تشبیه با بران حجت الی تشبیه اوم بسبب خود حضرت امیر و او قدر دانی دادند و او صاف کلامه

ایشان را چنانچه باید با عترت پیشوایان روضه کرام منقولاً عن شیخ البیضاغه یا در فرموده و در سیم با عترت جامع کتاب
 ضمیمه حدیث خود کرده اند که ششم و یهم و الی قاکم و استقامت حقوب الدین محمیان و سوره خین اعتراف کردند
 و شاعران بزبان وری و نظم آورده و در انصاف باوصف و فضل گامی بجای الی المومنین برکشادند عیت عمر کردین
 نبی اشکات بر آست کیتی چو باغ بهار انیمه کسبو خود و حدیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه باید و
 تشبیهات وارد است که نمونه آن در بصارة العینیت ایراد یافته و بکول و قوت الی این مطالب را بدان تفصیل و
 از کتاب شیعه درین کتاب اثبات سام که هر کس عیاناً نداند که خلافت این بزرگان تعمیر قصر اسلام و دین و تخریب
 شکست کفر و کافران بنزدائیل مناسق و منافقین بود این است وجه سرگردانی مجتهد الزمانی بتبشیه مذکور و از اینجا است
 که حق تعالی فرمود و لکن یظنهم الکفار اما وجه غیظ و غضب بر من بهر آنکه خلافت بنزید را ببول تشبیه
 نمود پس نیست که بر ندباعت و سعت ازرق روضه و ولج محرمات مجتهدین ایشان گشته تا در ایام محمد سیم
 ماتم نامشروع و تصویر برستی را رونق میدهند و بدعات مذهبیش را مزمین و آشکار میگردد و اندک و از نیست که
 بمقتضای کل اما و نیز شیخ نجافته در اثبات خلافتش نیز با آسمان و دخته آتش لقا قریب و خسته اند تا عوام بدانند
 که هر چه کرده اند بر اصول نیست کرده اند لغو و باطلند من الکلیه و التفاتی بعد احوال اسلام و الوفاق و بنده
 بعنایت الهی انچه تشبیهات را موافق اهل اسلام بجا آوردم و از ذکر شایسی ضییس برای مردم چیست باکی ندارم
 چه کفار میگفتند که سلیمان بقول مسلمان که قرآن مجید کلام بشر نیست لیکن دلیل بر خلاف آن قائم میکنم که عقل چگونه
 تجویر کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب و عنکبوت را در کتاب کهیم ذکر فرماید و او سبحانه این یکدلت را خلق نموده
 ان الله لا یستغنی عنکم لیسیر مثلاً کما یلعبوهم فکافق فکافق کینی در ضرب مثل تطبیق می باید میان مثل و مثل
 و چون مطالبقت بوجه کمال تحقق باید حسن و بداعت در کلام می افزاید لاجرم درباره خلافت یزید و مجتهد عیند که
 بر اکار اجلائی بدیستاب تطاق بهمت بسته و بر خلاف مذهب اظهار فریقین خلافت یزید را محضه از خلافت شیخ
 گفته که استعرا انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود و هرگاه مثال مذکور در اینجا آوردم و خلافت
 متقدّمین ابیاران محبت و مثل ساختم معنی الا مثال مصابیح الا قول عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استقامت
 میکردند به این تمثیل لب میکشادند آنکه می گفتند که اساتاد ادب بوقوع آمد مرزا کاظم علی صاحب که فی الحکله
 سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را پیشتر بر زبان می آوردند و از اهل صحبت خویش بار بار وادعاست
 و بلاغت شان میخواندند و از جمله آن عبارات این فقره است که در تبیین مذهب شیعه از قائم ظرافت رقم یکیده
 در اینجا تشبیه الحاد و فلسفیت انعام یافته و لول بایر از خون حیض آنسجه طره معجونی بهم رسیده که احوال بهم رسید
 و اشک آن می برده هم این جمله پیشتر بر زبان شانست که صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره علم الهی شیعه
 زین رقم ساخته که دلائل و براینی را که نسبت بیان و فی کرده و علق لغض کمان برده بجان مضامین مبتذل و خفیه
 حیض که نه مطلقاً از مزابل مندرسه است که بار بار پیشتر در خطهای فائزه برای شیعه از ان میدوزد و در اول

[illegible]

جسمی بود و سادات شکر خوار چون مدونی باشند ولی انما یسند و بر بار ایشان می نماید و ایشان را فاعله خوار اعرابی
بر غم خود و بسک دانی و این امر را بنده و احتیاج میرسانی که ایشان در دوحه خواهند سوخت و کاهی برای نخواهند یافت
مرد دیباچه و ده الفقار بکمال شد و مدالیعت کرد و آنچه ولایت بران دارد که هر که بتعظیم و تکریم مدوقه بر دارد و خدا
مشایخ باشند خواه سادات حشر او بایزد و مردان خواهد بود و ذکا کبریه است تحقیر ایشان نمودن و یکشم حقارت دیدن
و اگر خدا بدین مجتهد گویند که همان وقت که مجتهد بالشیعیه صوارم و حسام نوشتند و ذوالفقار بر تحفه بلکه شاعشره کشیدند
خند و ممالا ثقی این موعظت نبود و مانع میکرد و شفا می نمود و باره صاحب تحفه که مادر مکرش از سادات عظام
است و باز میسر شد از دم و تحقیر بلکه معنی بکفر سادات و یکمیز که هم لاسلم که او وقت تصنیف و بیج کتابی
ازین نوع کتابها لائق نبود و چنانکه حق نمک بر تراجم فرزندان و شاگردان مجتهد بالشیعیه شامل است بید است که مجتهد
الزمانی بسبب قوت قدسیه و عقوفان جوانی کتابی در امامت نوشته و سیف ماسح بعبارت عربی تالیف کرده حال آنکه
برای سوجت و نصیحت این قدر استعداد و مبلغ علم و در کائنات باشد که مال نبی بلکه از بیت خواص حافظه که در کلام
فقیر دارد است شایسته بیست که او دست هم ضرورت نیست و بعد از تسلیم چه باعث شد و را که در کتاب طعن الریح زبان
تحقیر درباره علامه دلبوی قدس سره الغریز بر کشاد و بر ساله ضعیفیه و درباره الحجاب زبان از می کرد که از حضرت
حیدر پیرم حیوان نشود که مولف آن مجتهد از انبیاست نه فانی که فم که مجتهد ماضی فقط برای اقامی منصب اجتماع
و حکم و نسل خویش و خوشامد و تقرب معتدل بود که ضعیف چاک از القاب او بود و طعن الریح را مثل رساله ضعیفیه
بر نام فرزند خود قرار داد و باری بعد از لیاقت چه را خاموش نشست بر زبان قلم هم قفل سکوت زد و کاش با صلح و رسته
این کتاب بی پروا خست که هنوز نامطبووع است و لب از تجرید و طبع می آورد و صاحب خانمان عصمت و طهارت فی الجملة ادا
میکرد پس معلوم شد که متعجب حکما هم میادش نماید بصیحت و و خیر طریقه عقل است و هم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت
خاموشی و او اخصیاس امرانیک میدانست که سلسله تالیفات ناوقت می متحرک بود که مجتهد بالشیعیه که در ایام قید معتدله
بر جنازه مادرش حاضر نشد و بعد از ریای او بخیمال کینه کشی و غیظ و خفتش بمرض جنون گرفتار آمد و بما و دستفرود
رسید این فرزند ناصح و صاحب موعظت بلیغ و رفیع و غظه و غطریق قیل از ان بمرتای و دراز بر تبه حکم و اجتماع
فایز شد تا همه ملاکات رض و سموات بهر حجت کستری و شفا خوانی او و طبل اللسان کردیدند و جمله جن و بشر از او لین و
آخرین فرمان او شد چنانچه سابقا از کتاب تأیید حق نما اشارتی بدان رفته پس مرتبه اجتهاد و تحکم و دن مرتبه اولیای
نصیحه و جایی آنکه مجتهد الزمانی رسائل ضعیف و کیه در قالب تصنیف آورد و بیج از بی حرمی سادات و قیقه فروگذار و بیجا
بر ایشان پدر خویش را با اهل اشتیاق بسیار و تا همه را بصیحت مجموعی فرا هم آرد و اجوبه السائلین فاشگن از انجا
آن در نیقام شنیدنی و در دعا و مظاهر نگارند اشتنی و بلند انگیز مجتهد یا ذکر دنیست سوال بر سب سنی لعن
درست است یا نه جواب درست است سوال اگر سید باشد و طریقه مخالفان داشته باشد در اصول
فروع و ملاقات شیعیان اجتناب نماید و دستدار شیعیان بجای باشد لعن بر او می توان کرد یا نه جواب لعن بر او

می توان کرد سوال بر غوث الاعظم که پیرو دستگیر سیدالاست نعمت جو است جواب حال سائر
 مشایخ و صوفیان که مانند است نعمت جو است است یعنی لفظ المطرود و العویب ماوریکما العویب که عبارت از غیر نعمت
 حدیث الصالحون بشده و الطالحون بی بره و جو تعظیم بر کافرا و فراموشی اسلام که شیعه بر تقدیر مذکور از الحمله یا شنیدیم که نماید و جو
 تعظیم و تکریم سادات و سنت بر جاره و لایق قدر می ایشان است بکار و بلکه حکایت شیعه بر زبان آورد و از جای معلوم شد
 که محمد از امانی قائل بصحت اعتبار انجیدیه است که ایدل علیه ماورد و فی الحاقه من الاعتدالی و بعضی البواد و الاو
 السواد و از عمل بران نمیکند و اگر خود قائل باعتبارش نیست و فقط حدیث ماوریه را پس است صحیح و مستند میانه پس باید
 تناقض حکم بوجوب تعظیم که ازین حدیث مستفاد میگردد چنانچه دعوی آن فرموده چگونه بر شیعه میگذرانند چنانچه از تعظیم کافر
 اسلام هویت لازم تقویر ظاهر شده باید بدانی که محمد بن ابل حق حکم کرده باشند بصحت این حدیث و مانند آن که با
 محمد در اولش و جو تعظیم و توقیر سادات است هر چه که باشند بکلمات محمد که دعوی صحت و اعتبار از کلامش پس
 که ظاهر از لفظ لاجرم انجیدیه بر محمد حجت خواهد بود و مصرح این گل دیگر گفت ظریفه تر آنکه حدیث مذکور پس از انفا و در کتاب
 ناشی از اخبار است موجود پس سادات بنی فاطمه صلوات الله علیها مثل خون گس استن چنانچه گذشتیم از سبک خود
 و عقیده برین اصل بود بر بنی آید و مولف کتاب مذکور از حدیث از این حدیث است و در حدیث نیز حجت ما بر حق
 بوده و یاد داریم که بعضی از علمای اهل سنت و خصوص الصالحون بشده و الطالحون بی بره و جو تعظیم حکم کرده اند از آنکه علامه
 قدس سره را بگوید یعنی از سائل فرموده که حدیث الصالحون بشده و الطالحون بی بره و جو تعظیم و بی حاصل است نزد محمد بن
 استمالان بلکه ذکر آن جائز نیست یعنی آری حدیث بدون سند بخبر آورده و که اگر متوالی از ادوی الصالحون بشده و الطالحون
 بی بره و جو تعظیم و بی حاصل است که بجا و بجا از اینهم بر وضع بیوست که بجا و محمد بن الزمانی بسبب این بار
 مصدر فقط شد برین کتاب هم و ضرورت حیدر که الفاظ از اینهم چنانچه باید نه نشد بلکه از افواه مرفقه ما بفهم معنی آن
 چنانچه می آید چه حد و مقام حیرت است که چون بن حدیث صدوق که در حدیث محمد کذب را الزام دادیم در حدیث
 و اعتمادان قانع شد که اعراف و ملا و نه نیست که برین تقدیر قصه بسیار و متر از آن میگرد و چنانچه بمقتضی خواهی داشت
 انشاء الله تعالی و در اینجا انجیدیه که نه سندش میان میکند نام جامع آن میگوید و قصه الزام می نماید پس آنکه حدیث
 صحیح است لیکر لاسم که حکم تعظیم شامل باشد باین مردم که کتاب الکی الحرف و بعد از حقا و کند الی غیر ذلک من مجرای
 کفر بلکه خرابی در افعال شان راه باید فقط چنانچه از لفظ صالح و طالح ظاهر است کسی را و تواند کرد از فریقین که اگر
 یکم ازین دو دیان میانه باشد راه و ر و او انتوان گشت یا نشانی این متواند شد و هر چند اصول فقه فقهی نیست
 که اهل حق را از ضائق شمارند لیکر چنان حدیث کلینی مقتضای آن دارد که ایشان را از اثره صلح و تقوی دامن
 گماشتی نمود و انشاء الله تعالی پس گماشت اهل حق از شیعه که چار عایت سادات ما که دید بجا می خود خواهد بود و اگر اولیا
 مجتهد لطاق حجت بر چندند و وضع این حدیث بر روایت صدوق و غیره و از کتابت بر ایمان خویش ثابت
 که حرف از ان بطور نمونه می آید سفارت محمد لاثانی زیاد و تر سعه شده و جلوه که خلیفه شد که لایق منی الا قاصی و الا

آدمم بزرگ نموندا عاویث پس بدانکه صدوق امامیه در معانی الاخبار حدیثی روایت کرده که خاتم مدین بر نقل معتبر نیست
 که حضرت امام صادق (ع) از بنی امیه خطاب فرمود که هر که مخالفت تو نماید برین نام او زندق است همان گفت اگر چه من
 امامیه علوی فاطمی باشد فرمود اگر چه من علوی فاطمی بود و هر گاه مخالفت شیعه را مرا نامست الحمد و زندق باشد
 عموماً کاپس ناگزیر است تدلیل و بقیع او چنانچه از وی بیامد و انفقار هم عیانست چون بکتب سبیل حق رجوع کنی خواهی
 دید که بنیاد نجات و رفیع درجات را جمیع علمای ابرایمان و تقوی گزاشته اند و خارج و لو صیب و روافض را هم مشتعل دلیل سخت
 و جلیق قضا و رفته اند که حضرت امیر اهل بیت بر مذہب سنت بودند و اندوختند که راه خروج یا نصیب فضل کانی بود و با
 چنانچه تصانیف شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب و تصانیف امام زین العابدین (ع) را می بینی که بر مذہب اهل بیت است و کتاب یا فاضل
 در نهایت و منتهی که هم از تصانیف امامان کتبی است بر بنیاد اهل بیت و دلیل بر آن گفت و قد قال شاعریم بر سنت جد و جابر
 شان راه بود و با و یکبشی که حکمتی بود و بزرگالی غیر ذلک من تصریحاتهم اینها که شنیدی تا وقتی است که در باب مجتهد
 الزمانی مانند مقلدیش چون و چه بر زبان نیاریم و در نه بعد از استقرا کتب چنان حالی میشود که نسبت مجتهد بحضرت
 جعفر می رسد که رفته او را کتب لایق او و اندوختن و تحقیقنا می تصریحات مقتضی ایشان که در علوم و دینی
 مقتضی است نیست که مدعی امامت گشته بود و بعد ازین وقت دانستی و در اصول کافی بابی منصفه یابی که هر کس
 که غیر از ائمه شاعشر دعوی امامت افغانه و چنینی است اگر چه صاحب تقوی و محجب از معاصی و در مذہب خویش باشد
 فکیف که جعفر مذکور را مثل مجلسی در تذکره الامم و حق القیاس گویند که قمار می باخت طبعش بود خستانی غیر ذلک
 پس با اطاعت این چگونه تجویز توان کرد که لیسر حضرت نوح معدن لیس من ابلاب شود و خاندان بنو شمس که در وقت
 نوح بحیث استند عاوی نجات او طلب محفل خود نمایند و جعفر مذکور با اینهمه مناسق عقاید و اعمال و کرده الا شکوه دل
 و غل باشد و بر ناظرین کتب محقق نیست که او از لفظ حضرت نوح بود و چنانچه حیون اخبار و غیره بران دلالت میکنند
 و در این خاتمه روایت کایتیم نیست که چندان طریقیه می یافتند که کویس صابی بود در نه از ازا بهیست شمرده نخواهد شد
 و هرگز در خاندان طهارت حکیم نمیداخل نیست از اینجا است که صاحب ابواب الجنان محصل احوال و نشانی باب را بیان می
 که حضرت آفرید کار عالم را نظر بر مقتضای دل و نیکی خوشت نه بر سیاهی چهره و زشتی ر و و قرب و گاه حضرت را و به نیکی
 و از آن گیسست نه نجات بزرگ دلی و پوشیده نیست که شبی شریف تر از شراوی بالا ترا و به غیره ناوگی و سیادت نیست
 و آن لیسر حضرت نوح را از دوطه هلاکت ینوی و اخروی نه بر یامید و بحال جعفر کذاب که در زندقی و مسئله حضرت امام
 علی (ع) قائم در رسانیدن استی بلطف و علی نه حال بزرگان مجتهد الزمانی بر اصول معبود است و به پیش ما را و بار دیگر
 مجتهد که از عاده روافض بلکه سر غنه غالبانست و با اکثری از اهل بیت عداوت تمام دارد و همین قدر پس است
 که حق تعالی در باب حضرت نوح علیه السلام فرمود که و یجیب الله دعوتکم و یجیب الله دعوتکم و یجیب الله دعوتکم و یجیب الله دعوتکم
 که آنم و کم که صحبت حضرت نوح بود و در پیروی آنجناب میگرددند از مومنین و عابدین مصداق اهل و شایسته سیر
 اینها فایده کان من الله فی معجزات و نبیاست و نبیاست بر جد الزام است چنانچه سید ابی پس شکایت مجتهد

از برای دلاطه بیت معلوم اینی کرات متجدد چه حکمت گریه شایسته گفت با راست تاقی نماید فالشاه و دعا و غیره
امام قلندر رفته از حلقه بن این کشتی خیر و نجات میکند که با حاضرات اعمال بیت سگان بر پیشوایان و سران
برید و دینی معروف و بکمالی گوش موصوفان از چنان مصلحت شد که در کشت و دوین ایشان هم پیشانیه حیدر
گریه کرد و اینست امام اعظم طوسی در تنبیه خیره انابل بیت باشد و بوشن بر زمین کس از مرد و دلالان
قزلات اکتیبات باشد ارفام و روبرو را غریب و روبرو را سخن نمیدانست که از دلا و اجتهاد و بواسطه نقایات امامیه که بعضی
منج السدا و بطلان بارشاد و امم حیدر از جمله است چنان گویند که حیدر مذکور از حضرت محمد از برای و بعضی
مخلصانش قواب می نامید نواریا و آب که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش جناب شان بجا مستوف خواهد کرد و در
مقدمات پیشانی بیشتر و احادیث صحاح خویش او بار و جعفر مذکور بجا و من خواهد نمود و غلط گفتن این غیبت را در جمیع
و سر و هاب بار است مثل خنده و سر من رای و بر جای پیشمار که و بقیه و بلیس که در پیشانی سرین پیوسته و بر جای
از تحت انشوی در گذشته کانی کتب اخبار شل ای و غیره من الان سفار فی الجملة و مقصودشان ازین سخانات و هملات تعالی
سیانوت و درودمان خود است تأییدین وسیله و کمیدت و حیل و حقوق سیادت را از من غیر و بدستار بر عاتق ملام
حکام که نود و شام راه صبح و شام از بیط نیز بدور و عذاب و ملام شل حضرت محمد بن حنفیه با حدیث امامیه کانی الجملة
من این خارتنا مل فرماید و کثرت داریم و نایر از قدر روز و ده که گنج خا و ون و دولت شد و ملعون رشک بران بر و آنچه
در حق حضرت جعفر گزارش دادیم بعد از انعامش از ان اصول است که در دولتش در شرح کافی و حدیثات بجا و تفهیم
قدای شیعه عدم طیب لادت و دشمنان او باشد و قس علی هذا و لازم و حواضر دیگر که نفسی شایسته بیا و از توان کرد
و لیکن اگر محمد از برای درین امور مخصوص کلام شرح فرماید که ترین خلافت آنچه درین باب از مخصوص و آیات شیعه
کرد آورده ام و چنان میدانم که هنوز در مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج گشته و گویا گوش من محمد بن
طالع که خود را مصداق محکم بکم می گویند که حقوق ساخته اند نشد و چنانچه مقتضای تفصیل است بر و فرستم
و خاص و حوام عالم را اسلامی عام و در هم که انفرادات شرح المخطوط است و این جو صله بنده است که کسی بگوید
که انیمه و رکتب رفته که بدینال اهل بیت شل و ماه مسکین را فدا و اندی بنیم و نزد خود داریم و انیمه و رکتب
ایشان برادر و دم به به شایع افکار خود و چه ایچی کردم و در هیچ کتابی از تالیفات خویش بقدریکه و لم میگویم است و از آنکه
و نیست و ال فرزندمان و دیگر که شکان خانم پیغمبر ان صلی الله علیه و سلم با اصول و فیهان و لا آری انیمه
و بسبب سلام است چنانچه صاحب فضائل اهل بیت آورده که ناگزیر است بر عقاید ایشان لشکر خاص امام مکرر که صده
و سیزده و حق باشد طالع اوده اعتقاد کردن و این عقاید خاص باین جماعت مخصوص بنابر آنست که این و دم
بمتحد زادی مستصفا دانسته اند و لغوی من مکرر و بعد از انیمه است و اگر سلمای رفته در و درین میدانند
گواهی صاحب فضائل اهل بیت را برابر بران گواهی میدهند که ناگزیر است از و در مذہب رفقش بکانه روز و کار و صلی
و تصنیف هیچ کتابی که شمشیر بر سر او را

و بدانیش هر یکی از این قوم ذلیل اصلاح و بیان العمل آورده و ندیکر ملاحظه فرماید و غرض خاری میفیلان و در قلوب ایشان
نخستین در اینها علمای طائفه را قاطبه تراشیده بلکه در هر مقام برایشان نمک شکر پاشیده و لیکن
معبود متبع کتب امامیه واضح است که شیخ عبدالجلیل بازمی که از دیدن فضالار و افشای توحید و تائب بسیار خود
در و فتنش در کتاب تفصیل الفضل بازمی آورده که برای تکذیب او همه کافران جهان را حلال نموده اند و بوجوه طیب
ولادت موصوف پندار مکر فتوای مجتهد جالسی و خیر و مقتضی آنست که بدون تشیع و خواندن مینو و ارجاع قبول
بافراط عصبیه حلت حاصل نباشد و از لطائف انیم مقام است که مجتهد جالسی که مادر کمرش بر مذہب حق
تا آنکه پس خود را که بنیای اجتهاد و مذہب رافضی سید مفضل خلافت و منقذ شیاطین میدانست و در نفس باز میگردید
هم وصیت فرمود که اهل سنت و جماعت سالکان و سوامی مراتب سازند و این رئیس المنا فقین را نگذارند که دست
بجنازه رساند پس دلدار جالسی و جماعتی از یهود ادران و خیر گیران او بگوشه نشسته و اهل حق تهمیده و تکفیر و فتنه
گشته و فشار سخن مجتهد مذکور با بعضی از مفسرین خود درین باب جاری شد که بدون شروط و امور مذکور هیچ دست
نمی شود یکی از جماعت اینست گفت که از لزم و معتقد یا بمعنی شدیم که سلسله طیب دلاوت از فرزندان جناب
اجتهاد تائب تحرک کرده و قبل ازین همه کس ازین وصف معزول و مذکور شد و گفت که آنکه انتم الحجاز و حجاز
که گاه حکما اینست بزرگی هم صوت بسبب حضرت جعفر موصوف اجماع دارند بران بزرگان که در اول و شرفشان از اهل
استند جرجی نیست و همچنین بران اکابر که مثل این بنیاد فیما بین و مشتند و کمال تبرع و احسان و باره
مجتهد الزمالی بکار بر و ند و لیکن او در کل ولای مذہب دشواری مانند خرف و مانده از قرآن مجید آیت که همه کس را از احسان
که احسان هم خوانند که لا یخفی معلوم آنکه اصح که روزگار است که مجتهد الزمانی برای الزام من میگوید که از احسان
بجیب باد و حای ولای اہلبیت بغایت بعید است که سویی اوب نماید در حق مجتهد و ازین کلام عیانست که او از
بصارت العین العین بصیرت ندیده زیرا که از این اہلبیت علیم السلام جناب سید و فاطمه زهرا و بکره گوشتگان خود
بر و سر او علی مرتضی و ذوات مقدس انعامات المؤمنین اند و علی و علیهم اجمعین و هر که از سادات بر سر
ایشان بوده و خواجه مارقین و نوامیس بی دین و در افشای منافقین که دعوی سر برستی اهل بیت طاهرین بر پا
دارند و از دین و مذہب ایشان بر ارجل دور اند و حضرت امیر الرضوات قطعی جناب فاطمه زهرا مانده چنین فرمود
نشین و مانند مثل خائنین مخفی و مستور عقدا کنند و میر معطله را معطل خود قرار دهند که اسبجی انشا الله تعالی
و ذوات نورانی حضرت در تصویر السبب سلب نور طمانی خوانند و ذوات حضرات امیر از انبان شیخ الشایخ و زید
عمر و عیار کافی المجلد الثالث عشر من البحار آنکه مفاویش نیست که جناب امیر سبب انماک ظلمتها سور و سبب
اذا یقتضی بوده اند و صدای الله ان الله تعالی قال الله المتشکی حاشا و کما که من مدعی ولای ایشان باشم و چگونه
چنین امر از من جدا یاید و کما که روایات متوافقه و احادیث مشکاثره از امیر اہلبیت طاهره رضی الله عنهم
جمعین بلکه حضرت خاتم المرسلین و رکعتش بر فضله طاعتین مهاجرین انصار خصوصاً العین جناب

این بنده گمان بر تو ظهور یافته و اونی کتاب سیدین و مطابق بسیاری از روایات متشابهین بنام محمد بن ابی حمزه و در خصوص
الکتاب العین هم مردی است و اختصار این امر که کتابت آن بحضرت سلطان التیرین خیرالدین بن علی ام سلمه نسبت پس که ایست
و ب و در باره قضیه جعل آن هم زیاده از این و در بنامند مگر محمد بن دعوی خود صادق است باید که عبارت مرا که برای تو
او بکار آید نشان دهد وانی نه دو کتب چهارم آنکه توفیقش که در باره فاروق بنی امیه کرده و آن را بر تعلق او افتد طاعت
بهشته و محمد بن و در آن یکسانه یعنی اولین و آخرین خود بر دو اختصار از این مختص است که قدما و متاخرین در تفسیر و کلمات
خود و مردمان بار بند بان آرند و تعریات مطهره و قیاسات اقبال نامند تا معانی اعمال خویش در سیاهی گسزد
و هر چند الحق بکمالش و کتب مطهره علم تحقیق بر او افتاده و رسائل مفروجه هم تصدیق ساخته و در بعضی از این مطالب
و عجوب گردانند لیکن محمد بن تقویم کند را باز بدون تعرض بخواهات اعاده نمایند و خود را بتقلید بعضی از فرق
شنش بایده مانند کسی گردانند که اگر نه ایثار او را معذور گردانی لیکن باینچه در توفیق یا سئل که تیری آن قدس کل
اختیار سازند که هر که آن را بینه قلمش نماید بای میسل که کلاب برگزیند چنانچه در جلد اول ازین کتاب دانستی و خدا
بر آن حقیریت خواهی دانست و همین مقاله انشاء الله تعالی بنی او و یکم تجدید است یعنی هنوز در کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده و دلالت بر آن دارد که کاملین فرقه شیعه در باره
حضرات امیه بدی خصوص حضرت امام صادق عقیده بدو داشته اند و آنچه از تعویضات و تصرفات و در حق انتخاب
آورده اند از نصب و نصب و خراج و خراج یا فراتر نموده پس خود را با تمامی اولیای خورشید صدق
هستی که گردانیده اند حرفی از آن که تعلق بدو دمان ز راه امام الایمه ایشان دارد و بطریق امریکه در مجله اول
مجموعه گذشته نیست که روزی حضرت امام موصوف یکی از قدما می رخصه که نامش عبداللک بن احین بود
در واقف او را برش برین می رسانند که کسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونگی پس خود را بلفظ خیرین
نام کن از شتی آن مطرود و جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد و حضرت فرمود که جعفر نام نه نیست و حضرت
امام شیطانست این واقعه را علمای رخصه در کتب رجال می آرند و با اینهمه از حدیث و ثنائی گسری او خود را می آرند
نمیدارند و آنچه آن کو را بطن شقی و باره حضرت امام باقر امام صادق و توفیقش بکنایه ابلیس از شیخ
نموده و آیه که بیکه بقاد و لفظ جعفر و محارقاتش مطلع است مخفی تواند بود و لا والله ثم لا والله و ازینجاست
که خود علمای این فرقه و دسی الا و کتاب باین و ششام و رسید و انداز بکله ایشان خدا و دسی قاسم
افشا راست که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم اشتها بر او افتاده و مردم را از این
نیست تصور و محمد بن و تقلید پیدا شده و هر که خارج است ازین و و نماز او را مردود دانسته بعد از دعوی
صحت این روایت در حقیقتا سیکوید و قیما من سوء الادب مالا یخفی و بعد از این انچه از حدیث و عرفان باطل
الهم و تا و اول آن افتاده و در او کجروی داده و لام فم فاه و جعل جنم شود و فعلش آنکه میانه انتخاب عبداللک
سلطانیه و مزاج میرفت و بنده استیج در میان می آید و در علاج او علمای معتبرین و فاضلان در سیاه گردانید و حرفی از آن

که قاضی شیعه تراش در مجالس المؤمنین که موضوع آن حبس بود می مذیب فضل و حرور ابراهیم بدین آمدند
 این پیشوایان خویش در محامید او کرده که مانند عبدالملک بن زکریا میباشند و بنده میگویم که چگونه کسی مثل او در روزگار
 پیدا شود که امام باقر و صادق را که از اجله دو دمان اصطفا و ارتضا اند چنان گفته باشند که نگاد الله لک فی قطنی
 و حسن و در شان دوست با بنده قلیل البصاعت میگویم که رفقه را باید از روح مثل قاضی شوشتری کاتم عیوب
 سنا فقیر طاعن انصار و مهاجرین مصلح کردن که آزار را بر او و بزرگ عبدالملک که انتقام و جوی از حضرت صا
 که سطل و قطع سخن انتخاب این بود و بعد از آن علی زراره و هوشد من الی و انصاری بدلت کشتی و غیره گرفته
 و بر ملا انتخاب را بد گفته مانند عبدالملک ماکور تواند بود و یا هنوز شکلی و بی دین باب واری یازار و محضر است
 که صدق انصاف و تبیین بقیش سبکداری چنانچه از مجالس المؤمنین و مانند آن بودید است و اگر مستوی می گوید
 که اصل این امر بسبب آنکه در مجلد اول گذشته عاده است نه افاده بالیستی امری جدید را ذکر نمودن گویند هنوز
 کیش از تیرای جگر و دروغ از شعله های جانم خالی نیست پس بدانکه ابو عمر و کشتی کتاب خود که قاضی مفتی
 و حبیب الله بن زکریا در مجالس المؤمنین نام او را و در زبان دارد میگوید محمد بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن
 محمد و الناب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی عبد الله علی طلب الاذن فلم یؤذن له فقال لو کان معنا طبق لاذن
 فجاو کتب شغری و وجه ابی بصیر قال افان ما بنا قال علیه هذا کتب شغری و جاک یعنی حماد میگوید که شسته بود ابو بصیر
 بر دروازه حضرت امام صادق تا بر او انگه حضور طلبید پس او را اذن ندادند پس گفت که اگر همراه ما طبقی می بود البته بر او
 میداد و درین بودند که سگی آمد و شاشید بر روی او ابو بصیر که نایب او و گفت افان این چه واقع شد و چندین جواب داد
 که سگی دوید و بر روی تو شاشید و ازین روایت انیم صریح عیان شد که حضرت امام صادق بر او انگه نداد و برای
 آمدنش با وجود آن اخلاق عجم که از حد بزرگوار خود و صدای و انک کله حله عظمیو میزد یا منت از نجات آن کو برین
 و ظاهر آن کلمه بلکه که تمامی طبقات زمین و آسمان بزره و را در بر زبان نیامد بخود او که خوارج و لغو حسب هم از آن محل
 میشوند و محصلش خیر این چیست که چندین شکل برای اکل فیقه معاذ الله امام موصوف و اجمی برای تحصیل زخارف
 کرده و ترک ینا برای دیگر کرده اکنون خدا را از روح شوشتری باید پرسیدن که عبدالملک بن زکریا نظر است
 یا مانند ابو بصیر و نعم ما قال بعض الشعرا و کفیم جوابی نه کم از گفته سعدی بلکه این دو غزل خویر از یکدیگر
 تستاد چون جبت با تمام رسید جایما اختیار واری از مذیب رفص دست باید برداشتن و غور و نال بکار باید
 برون بچشم حیرت بین دیدن که اکابر و فقهایی دین که مرتبه شان از عرش برین در گذشته و بعثت رفص ایشان
 زینت داد و در حق سدا له بل بیت ظاهر بر که زیور و در کشتن شایخی نوایر و نوعی کا سبجی نقدا عن الکشی بان جناب
 معسوب میسازند میبایند که ده اند یا بتقلید رفصه عثمان مذیب خود را بدست این و عثمان امید باید زین
 انیمه الحاد و در رفقه را علمای روافض و کتب دین و ایمان خویش می میشتند و اسن خود از محبت عشق
 شان نمی جفتند و با انیمه در پوستین صبا که کلام که قرآن مجید بستانیش و بد حجت شان مطلق است و حق

نقد درین دایمان را از دست او اندک اگر بر کوهی در حبیب جوئی ایشان کم بقوام نجفی را با بنام رسام در بیجا
 سختی رنجی در مزاج و مطایبا چنان نظر بگذشت که دل منجوا بود که ایراد آن مفصل نماید و لیکن معائنات گزیده بر
 و در حرف قناعت کرده شود که اندکی می ایشان در مدان شده که تاویل مزاج و مطایبه را برای حضرت امیر
 میراث عن اب من در خصوص مسائل الهیاتیات رسانند محصل آن آنکه ایمیه تعلید خیاب امام الایمه که
 مزاج بودنش مشهور و معروف است درین پیشه طولی داشته اند و بعضی بقصور هم فاروق را در بیت منی
 مفسری دانستند و هر که درین باب تردیدی دارد چه ضروری که کتب خوانند و قیام بر کشاید باید که از باب اخلاقی
 ناصری و آید که تحقق دران می نویسد و اما مزاج اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود و کان رسول الله
 یخرج ولا یهزل و امیرالمومنین علی هم مزاج بودی تا بحدیکه مردمان او را بدان حبیب کردند و گفته بود و عاتیه
 فیه و سلمان فارسی ملکه محمدی بلکه باب اندر رئیس ارکان اربعه و را گفت بر مراحیکه با او بر کرد و مذاخر کالی
 الالبه دین و حقیقت نامیدی نیست بلکه بخیر می است که رفته در ذکران دست از عاقبت اندیشی باز دارد
 درین هم نشیند برای قعدا و کج و با برش با هم کج و ناخیز و با او آقا قیاب با قیامند آنکه ابو بصیر مذکور از معتدلیان
 و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال تفصیل و اجمال چنانکه باید موجود و انیکس می پس
 المومنین قاضی مفسری و خلاصه شیخ علی و در دست امام اعظم طوسی و تخیص الاحوال کتب دیگر از نیز بمقتضی
 متشیعین حاضر است هر که خواهد بداند رجوع نماید و دید اندک که او ویرا دران معنوی او که تدعیو و در پیوست
 شجر محمود و از مالایر و از پائین خالی میدارند و بر ملا جمله ایمیه با می محفوظین و اما ان خدا از ایشان تیرا سکت
 کافی الکافی و اکثری و غیره بسیار شیعه و ایمیه متوسط نباشند و عام دین و درین من مصلوق و کج و کج
 خلعت و درین کار و در سلسله علوم دینی رفته بگسلد که صرح المجلسی الاول فی رجال رفته المتقین و غیره
 فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطروک یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بگفته و شناسام نداده
 و در بیای قهرانی فقط یکبار جوش تزه و واقعه دیگر و بیشتر از کتاب کثی مذکور که حدیث میکند عادی و عثمان
 که من و ابی بصیر و شخصی دیگر بیرون آیدیم و لیسوی حیرامکان و دیگر متوجه شدیم و سخن از و بنامی گذشت
 ابو بصیر گفت آگاه باشی که صاحب شما اگر طغری یافت بدینا البته بالیقین اختیارش میکرد و لیکن چون پیش
 نیامد ترک تجرید برگزید تا بیاید آسمان و تقویت نزدانی که باز بحال بعیت رسول باقی تو جیکه و یعنی برین بنابر
 نموده و در کتاب محطوره مسطه شد تا روی میگویی که ابو بصیر بعد از من خواب رفت غافل شد پس مکی آید و خواست که بیا
 برابر ابو بصیر ختم کرد و با بران من ابی بصیر گفت بگرداد و او دفع کن پس آن گزید و بگشتن و شایسته گوش و غمای رفته او
 و خیز تا نیمه سحر و فضیلت شیطانی که درین یکدانه سحر و جفر می انقیاد و بیست تا بول یک تبسیط قدر بزرگی است
 صد و شصت از هم پیش معنی طاعت خوانند که می شود و را که مصداق حق گان فی حله و انعمی و الاخر
 انعمی و افضل سبیلش شقی آخرین بود و ازین محبوب پاک سازند و نقد وین و اما بر غوی خود را برای سر بری

در باز ندیس هر یک که نامی است خود را بر کف جالت مضمون کرده بعد از گوشه نشین مینج افست و خداوت ایست
 خصوصاً حضرت امام حق ناطق بعمل آورده و آن قدر جرح و بازی و تاویلات و تسویلات نموده که اعمال
 حق بازان رشک بران می برد و لکن بعد در اشباح حیرت قاتل سگ بدریای هفت گانه بشود چه که ترسید
 تر باشد و دهنده این بحث خاص را به تفصیل و بلیط تمام ذیل در بعضی از کتب بعد آورده ام و یاد و له قطعه ثابت نمود
 که هر چه علمای طایفه فاضله بر حمایت و ترویج این سیاهی بی ادین و بجزید محبت منسوب آن لعین سخن
 سازد یا بکار مجرمانه و در مسائل مفروضه پیش پا نمانده و به اش کلمات مجامین است و آنچه پیشوایان فاضله
 در بگوئی ایستاده و عموماً بعد از آخری بر زبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و بهت بر آن
 ایستاداری از حضرت باری می رود که بزودی ازین مجلد فایده شوم تا کتابی منفرود درین امر بکتابت
 کشم تا کتابی دیگر لعنوا ان تفصیل کند لم می خواهد غیبه گردانم و گردن ماسه منکرین قوم را که لایق
 و گزاف اندوایتان شان است و بکنجه آرم و اگر دو صد کتاب دیگر را بجم نقاره فتح و ظفر درین باب
 خاص چنان لوازم که شرفا و غر باغز پوش محیط گردد و گوش منافقین پیروان عبداً بن ابی بن سلول
 کر شود الغرض کتب مذکور طایفه شیعه حقیقه بر مثالب و فضایل قدما و شیعه آن قدر
 شامل است که استیعاب آن بسیار استحال میساید بخلات ما سخن قیه یعنی حالات و مقامات اصحاب کهار که آیت
 بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشته و خوراجه مفسرین شیعه مثل
 کاشانی و غیر او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب تنج المقاتل هم موجود است رطب الاسمان شده
 و هزاران احادیث مناصب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشته حتی که حدیثین از فضیله یا نهی
 عداوت و در کتب خویش آورده اند با موریکه تشبیه بن بزرگان بحضرات انبیای الواعزم و انجلیست و هم
 ایشان آیات مع قرآنی را بر تر از تشبیه اولست آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوحی الهیه گویا بود و در عصر
 فاروق از بنسرت بهر مبارک خود میبایستندالی غیر ذلک من المناقب تفصیل این محبت عنقریب بگوشت میرانشتا
 الله تعالی و حال برگزیده گی مجارین خصوصاً ضا وید ایشان و متجم بودن انیمالبشر الیه حسب او دعوت و بی اد
 بعین انتقال عنقریب و حدیث امام صادق که گیتی آنرا با سواد خودش تنکرات الطویل کلام در جواب ورق روایت کرده
 و بدلائل مطالبی خودات عالیات خلفای راشدین را جمیع عمده مناقب و مدایح قرآنی گردانیده و بخود انیکما و است
 آید و سعی تمامی جتدین رقصه را ایگان رود و درین زودی بحول و قوت الهی خواهی داشت معین اگر کلام مذکور
 بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صد و رحی یافت چنانکه معروض آورده و داد و دیان داده و تئیه برت مذکور
 محش و دشنام کما صرح به اکابر هم درهم الحلی فی نهج الحق و التحقیق لاجرم فتمشش زیاده از ابوالبرص متوقع بود
 چه جای آنکه امر محابره و زبرد زرتی یا بد و نقیض و عید قرآنی باشد با بحمله کسب جزو انقضایا و نهی
 کرد که اجله صحابه ام درین محبت حاضر باشند و بمقتضای نسیم مقبولین اسانی از دیگر رسول یرانی تشریف میبندد

و شش از ایشان چنین توانم کرد سخن محنت هم گوید چنانچه محقق چنانی امامیه عمرات این مسئله از اکابر علمای نقل نموده
 و از ساسم شمرده که انجینی علی بن نقیله نسخ اسیل و انجیما فرق نماید شد و موضوعات اما که از روایات کثیری در حق ابوالاحسن
 شتی که حضرت امام صادق علیه السلام باید گفته بود و واضح و واضح گفته که حضار و اتعده که اشترای طیب ظاهر خواسته
 و تجویز کرد که سگ به بن و گوش داشت شد بلکه با نعن سگ را منع کرد و تا فوت بدین تفسیر رسید و اینها
 در واقع قرطاس با بطلان تمت رفسه اول دیگر قایم است از انجیما آنکه بر تقدیر مذکور چه اعلامی رفسه در ارتداد
 شرع عمر بنی الله بعد از آن وقت اتفاق میزد که بالا جماع اولام صدر این کامیابا کبیلین میزدانست
 و برین هم اجماع علمای خویش و اجماع عمرت ظاهره نقل میکنند که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را شناسد
 و در او مژده است بحث مبتدالی غیر ذلک من الامور کماله البهار و حق الیقین و تخریم که چگونه اکابر علمای
 ایشان مثل علی الجلیل رازی در نقض العصای گفتند آنچه بران دلالت دارد که مجاری حضرت امیر
 مثل نایسته صدیق هم ریاست مومنین داشتند و هم بالیقین از امامات المومنین بودند و اتمی مخصوصا با جماعتی
 بلکه که کار ایشان بسیف وستان بالاتفاق نه انجایده و بر تصریح محققین رفسه بر مخالفت مر لغوی وقت
 و رزیدند چه رسد و حامل غرض تحصیل که او را سلیمان المحققین هم میگویند چه در تجویز یا عقاید ثابت کرده
 که فاسق مومن است و هر که از انجافین حضرت امیر که خاصمین خلافت هم بودند فوت بقتال رسانیده و بر
 مجروحان لغت قانع گشته فاسق است غالباً آنچه این اعیان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند
 گویا شتر بود و دانسته شد تعالی که در عبارت تبرید آنچه علمای مسئولین مومنین بنمایش مشکلی از یک اقبال که
 حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقاله هم بیاید انشاء الله تعالی قیل و قال
 کرده بودند و هر یک درین باب با دین بجای تر مات گردیده و بالاخر بعضی از سرخشته ایشان یعنی فاضل خجایی
 آنچه بعضی اجابا قیل الانام از راه شیخ بر مذہب تشیع گفته بودند بر دفتر دینی بقیه و نفاق طوسی گردیدند گفتند
 که فتوای صاحب تجرید از خوف اهل سنت بود در کتاب مولای حیدریه علی الجعوس القدریه برهم زده ام که کتاب بر سر
 در مخصوص تجرید توان کرد و بسبب آنکه همه فضلاء لکهنی میریاد علی بن عمر بن ماضو و خاصه خود را بر دین قصوی رسانیدند
 بودند و این بزرگ که بوفیق الهی از مذہب تشیع که مذہب جد و پدر ایشان بودند نائب شده اند متمسکینی کرده بودند
 و برادر حسین مزین بی پایان نزد و برای تاویل آنرا نمیت شمر و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله و اعلم
 بالجماعه کس از امت طوسی و حلی که ان می توانند بر که عمر فاروق رضی الله عنه بزرگانی رسول بانی حقیقت
 مرتد شد و حال که منافقان را بجز گفتن آنکه فیصله شرین را قبول نمیکند میباش که اشترای الی نصر بجات علمای اتم و بنهم
 انکاشانی تفسیر طعنا و از انجیما عیان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب ارضای رب الارباب است
 تا نظر والی قوه ایمان القبولین و بکار ارفصه بان الامر النبوی تبعید الامحاب و واقع القراطس نخیس بهول الله تعالی
 اما هم بر حاشیه نمید که عبارتش نیست من مایس الاجاب و الاثام علم آن عمر کان الله یسئل الله علیه و سلم و الله اعلم

والمنصب محمدي علی غایت معتد موت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل رسول الله صلی الله علیه وسلم زمانه و تفرک کلمات
 و اما ما قال انه تفرق رسول الله صلی الله علیه وسلم فذاك من جهل باللفظ و جازاه علی الصحابة لا اقلع فان له سحر كما بينا هو الكلام
 الذي تكلم به ليس به و البته شهادة هذا المنصب لا يعرف اللفظ بحسب انه من اساطير الادب و كان عمر من اجل اناس
 او بالانصب الى رسول الله صلی الله علیه وسلم كما لعلم المتدرب في الاخبار انتمی کلامه بلفظ البطلان الباطل تمام شد حجة
 منسوبة بحرف مجتهد **اقول** اگر مراد معتد الزمانی از اینجا شیهه که بر لفظ غیر نوشته اند و مقامی غیر ازین برای آن نیست نیست
 که صدر الزین اصفهانی در البطلان الباطل قائل بدان شده که عمر در حق حضرت خاتم المرسلین بدین کلمه مخور بود
 پس کمال بی دانتی یا خرافت اوست چه خود کلام فاضل مذکور تکلیف مجتهدی نماید بنینی که هرگاه شیخ علی امامیه که بجا
 معنوی تخفیف خطی شیخ علی دارد و قصه قرطاس را در مطاعن اصحاب عموما آورده فاضل مذکور چنین نوشته آن عمر
 کان وزیر رسول الله صلی الله علیه وسلم صاحب مشاوره و کثیرا ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اثیاب مجتهد
 عمر و یقول لا تفعل یا رسول الله فیسع قول فیما یحتاج ای الی الی صلی الله علیه وسلم من ان غزوة بنو ک آن یدخل و یشتق حیث
 ملکها فقال لا تفعل یا رسول الله فاطاعه و قبل رآه و منها قصه الارساری و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسافر
 فی امرهم فنهاه عن اخذ القتیة و واقع الله تعالی فی قوله ما کانت لنبی ان یتکلم فی امته و منها امر احباب
 و کان عمر یمنع فی حق انزال الله تعالی تصدیقه و من یارسا الاخبار الا انما علم ان عمر کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
 هذا المقام و المنصب لی انما العبارة یعنی عمر و نه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود صاحب مشاورت و بسیار و میاد و اکثر
 اقدام میفرمود بر چیزی داد منع میکرد و میگفت لا تفعل یا رسول الله و حضرت صلی الله علیه وسلم قول او را می شنید و
 قبول میفرمود و در آنچه تعلق داشت برای انجام آن بومی از آن جمله که حضرت صلی الله علیه وسلم قصه فرمود و غزوة بنو ک که در آن
 و در یوشق و حاربه عمر گفت یا رسول الله مناسبت حضرت قبول نمود و از قصه ساری بدر هم مثل بد است که امت کریمه
 کان لنبی نازل شد موافق او و از همین بایست امر حجاب که عمر بانمود و آن میگردد که آنکه نازل نمود حق تعالی تصدیق اولی
 ازین فاضل اصفهانی یعنی فصل بن روز بمان مذکور آنچه تحریر نموده در کتاب الطال الباطل همین عبارت است که من امس
 الاخبار انما عرفتها و از اینجا بر نقل قاضی خوشتری کلام صدر الدین مرفور را در احقاق الحق حال تحریف معنوی و سفت
 و بی دینی مجتهد بوضوح اینجا میرسد که عبارت باطل را که محصلش در فارسی دانتی استقامت کرد و نامردم بدانند که اشاره به الحاقان المعظم
 پیوسته و از عادات عمر میقال بودیم رفت و محبت و هم قریب و فات ثریف لغو و بالی من ذکات ال انما مقتضی هذا البطلان
 الباطل از لفظ هذا اشاره بوزیر بودن فاروق است چنانچه بر بکمان بوضوح میرسد که اینک شنیدی تحریف معنوی بود اما سحر
 لفظی پس بنقل عبارت البطلان انسخه احقاق عیان شد که مجتهد لفظ هذا المقام را لفظ هذا المقال ساخته و تبریح روح
 شیطان الطاق پر داخته تا عامه غریب شوند و کان بر و ند که مراد از هذا المقال لفظی که گفتن است فادخلوا ابواب جهنم و
 یا معشر المجرمین بی صدرالدین اصفهانی بر قسم لفظ مذکور را احتیاط کلام نمی پذیرد و شتم نمیداند چنانچه شیخ علی میگردد
 شتم عمر و ذکرت الله و معتمد الم تعصر علی خرافة حق شتم بنو ناسه که بر تقدیر شتم قضا خدای بسیار لازم می آید چنانچه

انتشاری بدان نمود و چیزی بجنبانین نمی آید و از کتب این سرخون هم میوه است که او اصحاب کبار را فرموده است که
 پیشتر چنانچه تصانیف شوشتری همیزان گواهی میدهد که فاروق مرتضی شری نیست تنها احتیاق الحاقی که مرادش بر
 فرض حال سالایان بعد از انکلام نیست که صدرالدین مذکور لفظی تجرأ میباید پس دلیل بر آنست که بعد از ان
 کلام او را در مطاعن فاروقی ترجمی نموده و با عیالینش تقسیم نموده است که لفظ مذکور بجهت رسیدن به بیان
 عنوان در صحیح وارد و گفته و بر تفسیر صحیح است ادب و دشنام خواهد بود و هر که بخواب کتاب حقایق راجع نماید و بعد
 از مطالعه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه معتقد می آید یا نشاء الله تعالی در صحبت کلام صدرالدین شکی نمی ماند
 و میباید و سبب آنچه در حجت به دربارتیه ضمیمه گفته که اگر گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد غلبه الوجع
 کتاب مذکور چنانچه در صحیح ایشان مذکور است و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلبه الوجع و ما شانه
 بهر هم دارد شده است و بلفظ دیگر او متهم ازین حاشیه چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریر و حتی نقله بخدا فرموده و من
 که ایضا اشتقاق حیران میوه یعنی بدان تواند شد و پس و محسوسه زمین است که شیعه بان خود گردانید چنانکه
 که از بهر حجت ما خود بود یعنی ای حضرت دنیا را و دواعی فرموده و انکار است یعنی حقیقه حالت اختصار و ربانی است
 و دنیا نیست که باز نام و بسکوت که ایم بار ما حضرت را این حالت رو داده پس باید متفهم کردن تا هر چه فرموده
 سبب آری که الغرض متفهم از اختلاف کلام هم نشد چه جای اثبات آن که شیخ طوسی بنا بر سبب اسان است
 قرار داده و برینهم گوش نه نموده که معنی مشتق می باشد از مصدرش هر معنی که در قصد تمثیل خواهد بود در
 هم و در اینجا قرینه مرض الموت داشتند و در غلبه پت و بجهت الصوت چه چه معنی مذکور آید میباید که در ان
 مصداق خود مستفاد از کتب فقهیه آنچه در کتب مینشئل تفاسیر و احادیث می آید و اینجا و اموش بسیار مذکور است
 او مفسرین ایشان در خلافت اربع و غیر او در غر ان آورده اند که حضرت علی علیه السلام و جماع انصار بود و در ان
 بول کرده بعد از ابن ابی بن سلول یعنی خود بر گرفت و این کلمه گفت که ترش مارا و این داد و احکام است
 دادند و هم بآوردید و مستوجب مانا آن هنگام کارزار را که کردند پس عیال را رخصت عاقبت اندیش گشت که بگویند که عمر
 معاذ الله بنام او حضرت را و احکام که ام خصوصاً متبوعین سالی نگیری که در زمان امیر اعیان شده و رافضی معارین هم
 باین مستقیم نقلی استعاره این را هم از دست انکند و طرف نیست که چون کسی از حکام مذکور یعنی حضرت امیر کرده بود و ادان
 حضرت عباس نقلی ازین بود چنانچه قبل ازین در یکبار دلیل دینی فولاد که بمقبولین شیعیان زبان را هم حرکت بدیدند
 و شام تلخ بود و حق سرور کاینات لغت شیرین انکارند و از این بگذرد و این کلمه و غیره گذشت که مومن را نباید درین مجلس نشستند
 گفت چه اندیشه دارد کسی که از دل گردانده و درین مجلس نشیند امام قصد یکی ازین است که بگوید که هر چند مومن بود و لیکن
 آنکه نزد قبایلیان بی فتنه غرق شد پس انکند و انکند بمقبولین سالی صادق آمد و ادنی مرتبه اسلام هم از دست رفت و احتمال
 تفسیر خود مسلوب است و الا لازم آید که گفت بنوی که لایق و نمود و قوام فرمود و کان بهر که این خطاب بشمل غیر لفظ
 چه طلب اسباب کتابت از موافقین خصوصاً امیر المومنین کا تب سید المرسلین بوجه که تیره و متباد

است تکلیف که بقول فخرالایشان تابع عمر کرده و اسباب کتابت نیاورد چه جای آنکه مستحکم را هم بشمارند پس توجیه
بحال ایشان متوجه است که اگر شرف نام فخرش بود که رفته سخن از کتابت میسازند معمول بخوار نیست که از
قتل و قال مشوش میشود و قیاس و قیاسی باطنی پیش آید که والدی انافی غیر حیات خود نوشته الیه کاروی بخاری
روح فی هذه القصصه حکایت که قوموا هم عیون را میخواند مخصوص عمر را ولیکن رفته تراشیدند که رفته برگ
جان ایشان میرسد که معرفت انانیت لایستی پس کی دلالت بر حرمت دارد و ظاهرش تبرک اولی است اگر چه
و کما یسبهم دارد و شود انانیت فخرش و این نه بانه محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی
وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَاٰزِیْرًا وَاٰیُوسًا عَلَیْهِ السَّلَامُ وَرَقْرَآنٌ مُّجِیْدٌ وَاَرْوَحٌ رَّاتٌ اَبَا نَالِیْ
ضَلَالًا مَّیْكُوْنٌ فَرَقَ نَیْسِتٌ که اصول یکین البته دلالت بر خروج ضلالت امیر شیعیه
شیطان الطاق و هشام بلکه همه ایشان و امثال شان وارد و نیز ازین هیچ احتمالی ابروی تابد چه نزد رفته
عدم معرفت امام البته موجب سلب ایمانست که اقرار وانی حدیث المعرفه و حتی محقریب انشاء الله تعالی
که از پیشوایان رفته اثنا عشره این علالت معین صادر شد بجلالت و افعیه قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
و لیل بر آنست که هر چه نوشته بود و نیز از بانی بیان نموده و اکثرش تعلقی دارد و با موثری است و خلافت که مد اعلیه
ایمان نیست و حاصل حدیث یکینی انیت که هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر شریف الزکیه
عبد الله پس از صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و از او بودیم که امام نتواند شد پس بر آیم و حالیکه
گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم که با متوجه شویم پس من و احوال در بعضی از کوه پای مدینه
نشستم و میگفتیم و متحر بودیم که کسی شویم یا جوس کردیم یا مذنب زید یا اختصار کنیم یا راه مغرب را میایم یا خارجی شده
بنظر امیر المؤمنین معاذ الله که ایم اتقی محصله سبحان الله باین میشوایان رفته چنان بر تفرک اید شنبه
که از روز الست منتهون امامت امیر نام بنام مقرر شد و انیتا علیهم السلام با ایمان امامت امیر مامور گردید
و اهل کتاب و رس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد و نامند که بعد امام جعفر امامت مومنی باطل مقرر است و امام
کافری مغاود الله که صورت بدین حالش پس من تا این ملاعین بخارج باطل نمیشد و نیز مضییع انسانی امیر بدی
از دست رفت و کفر و ضلالت این امیر رفته مخصوص شد لفظاً قطعاً با جماعه اهل صحاح و اهل تقران الیقین
الایزول الایقین است که امام حضرت ابن عباس بکلمه از ریه کل از ریه پس از کجا بر مطاع عن مملو
رفته و معائن جمله دلالت دارد و عظیم مصیبت بدیجست آنست که حضرت و سمیت فرمود با خراج مشرکین پس
سلوک بود فین و سکوت فرمود از سوم پالیان و داد و اگر بقید کتابت می آمد لیسان راوی نمیشد از ریه حضرت
یعنی صلی الله علیه و سلم بمقتضای جمع کردن روایات صحیح خصوصاً احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبیدند و بدین
شأن ازین جهت در آورده انانیت را که در این احتلاف و گفتگو پیدا آمد و عرفان اهل حضرت صلی الله علیه و سلم
ایست که با اید از حبشنا و طایب را حب کرد و یکم علیه العرج و حضرت این رای پسندید و آنچه نوشته بود و بانی فرمود

است بخلاف مخالفت خاننا پس اهل سنت در مناظره ایشان توان گفت که احادیث موالات را مثلاً بر عزم خود
 خلافت مستقیم نیست خلافت امیر المؤمنین دانستند و حال آنکه هزاران احادیث معارض آن در کتب موجود است
 که حقیقت خلافت ایشان را ثابت میکند و بدعا می شمارد باطل میگردد و اندیش منامات سرور کائنات و تعبیرات
 اخبار حدیث امامت صلوة و حدیث حجیت جماع و احادیث بشارت اهل بیت غیر ذلک انهم بعد از آنکه بخشی و تقریر
 شیعیه نگنند که موی معنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع و ولایت در یک زمان لازم می آید بر معنی
 متبادر و قس علی هذا اخبار بعدیت و انهم بالا اتصال و کس می هم تواند کرد که اهل سنت صحیح خویش را در مقابل روضه می
 آورند و مناظره میدهد بنوعی روضه هر چه از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند با عترت ائمه
 و آخرین ایشان مهمل است زیرا که همیشه الزام و بدل را بقول شان قصه کرده اند و از اینجا هم بنیان هر
 روضه مستاصل شده چه مثل کتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلا فضل حضرت مرتضی و باطل بودن
 خلافت حضرت خلفاء بدون ضم موضوعات و محدثات از محال است که معرفت مشر و حا و سوف و غیر
 بسوطلا اما آنچه حجت بر بنا بر سر پرستی نیز بد غیبه گفته بود پس بگویش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
 برای خلفا و استخوان با عترت حضرت مرتضی و بیت و قهر و استیلا کالشمس کید السما و جتهدین آنچه برای
 نیز بد قصه کردند لا بعدیم نقداً بالجملة گو آن احادیث مثل مریات شیعیه ملزم روضه نباشد لیکن انکار از انفا
 ان علی الاطلاق نمودن چنانچه لفظ اصلا نیست بران دلیل است بر جای خود تواند بود و بنمایان آنچه جتهد عباسی
 که بنام مشهور بد بزرگواری جتهد الزمانی بودند و ذوالفقار صنوع افاده فرمودند بایشان که بعد از ذکر خبری از اصول
 خویش که از جملة انبیاست که اقوال و افعال بیزین حجت است پس هر یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده یا امر لعن حکم بفرموده
 ائمتیان آنکس نرو شیعیه ملعون و کافر است میفرمایند که بالجملة لعن هر چند این را قبول ندارد و مبارزه و تلخ می نماید اما
 ضروری ندیده ایم که انبیاست که ایشان چنین بوده اند پس هر که لعنت را بعد از ولایت اهل بیت رسالت دیده و بعثت او کور
 گشته و از جاده صراط حجت عبرت بی اخرون و زبیده میاید و اصول ضروری شیعیه امامیه را مسلم داشته و بداند که انبیاست که انبیا
 باشد و معیار طبع نماید حالش گردد و از نزد او ثابت شود که اصحاب باشد و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکور شیعیه
 امامیه چگونه متحی طعن و مورد لعن نبیند انتهی بالجملة چنانچه بر عزم مؤمن عباسی ضروریات همیشه در مطاعن بکار آید
 است و این را بعد از حقیقت مقبول است خلفا مفید افتاد و اینکه دینی موقوف بر آنست که قول عباسی را از آغاز تا انجام مسلم
 و برایش او تجدید و در ما را میسر کرد بر هر قدم مذکور که بنشیند و از روضه شان راز و غیر او جتهد فانی را حقوق گردانیم که لا یخفی لفرق
 نیست که آن اصول که عباسی و تبر الفصوص دانسته که معرفت معارض است با احادیث مثل نسخ سلیم که در حج خلفا و لعن
 مقبولین است امامیه و له طبع است که مذکور است بقوله لاتحادیم معارضین کتاب متطاب نورانی که مع هر ما جرح و انصاف
 تابعین اخبار هر جا نماید و ان بر طور روضه باقی ماند و اثبات امامت امیر بطور خود معارض است با احادیث صحیح اصول
 کافی و هم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان روضه داله بر معنی که قول یا امامت ائمه عشر مطالبی صورتی است شیعیه از

ولایت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابوبکر و خبر نمودن بحال اگر او دار و دانی این خلافت که از هر قوه متفقیه ثابت شد
بقول انور شد است یا غیر باشد که خلافت نیز بدین ترتیب از آن بود و لا تغفل و نیز در کتبیکه حضرت امیر
باهر مضر فرستادند موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت حدیق پس اگر او آن بناب خلافت دوست فلک
هو الله عاد اگر چیزی دیگر است بیانش نزد این هرزه در دست طرفه این که مجتهد نامه حضرت مرتضوی را که
با طبع جامع آن از محاسن مکتوب است هم ندیده که در آن لفظ خلافت بخطاب معاویه برای مقتدین وارد است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت انی الخلفاء حضرت و علی کلهم نایبند حال بیان باید کرد که آن خلافت بر اصول
رفضه کسیته همچون غیر خلفای ثلاثه نتواند بود اکنون ازین تریس ذوی الاذنان بنیفا و نایب باید فرمودن
که خلافت جامع خلیفه است یا نه و خلیفه بودن خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجیت
رسید اللهم الا ان یا تو بهفوة بار و دة و منقشه غیر وار و دة عجیب وار هم از مخاطب لایزال
مجتهد الزمان که حدیث مجمع البیان را هم یاد کرد که بطرس در آن می نویسد عن الزیجی قال و لما حرم لایزال
القطیعه اخبره حفصه انه یملک من بعده ابوبکر و عمر ای ان قال و قریب من ذلک مارواه العیاض
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء الکمی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه را و من ذلک ان کلوا حدیثها
حدیث ابابند لک فحایتها و ما فتنا علیه من ذلک و اعرض ان یسألتها فی الامر الا خرو شاید
که جناب مجتهد مدعای حدیث امام النعمیده باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانه بقلم می آید که عیاشی بان
از عبد الله بن عطاء کبی و عبد الله بن ابی جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ماریه قطیعه بخود حرام گردانید و در احتشای آن حفصه را مفر فرمود گفت مرا مری دیگر است باید که آنرا نیز
با یکس نکو تی و در کتمان آن کوشی می اخلافتشای ان فتنا فی و ان نیست که بعد از من ابوبکر و پیر تو مالک این است
شوند و بادشاهی کنند انمی بلقطه مختصر معنی خلافت را شده است اکنون از مجتهد بخط باید پرسید که این سلطنت
و بادشاهی یا غیره شده و بر حال مدعای اتمام است کما لا یخفی و هر گاه در خلافت خلفا کسی از موقسطانی هم
کلام نمواند که در لاجرم فاضل میبایست که علی الشهور پدر خطاب بود و عبارت سابقه که از تصانیف او
و مجتهد اول نقل شدیم گفته که خطای شیخ فخر الدین بجدی عیانست که جاس جسته به بیان ندارد کسی را
در خلافت ظاهر می خلفای ثلاثه کلا می نیست و هم چنین درین معنی که آنها دعوی خلافت
بانه نیست که زندانی آخره و نیز از عجایب است که شراح کلینیه صد احتیاج میگویند آنچه دلالت
بران دارد که خلافت ظاهر و براسه خلفای ثلاثه بود و خلافت بلاطی براسه جناب مرتضوی
از جلال ایشان محض صادق است که در شرح اصول کلینیه که نامش ابیان الشافعی فی محل حاویش
ار که گفته گذاشته میگوید الخلفاء لظاهره کلا فی الخلفاء الثلاثه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و باطنیکه فی علی انیست حال یکد و کتاب از کتب معتدله بر تصریح رفضه و اگر روایات و کتب

را ایستادند بی دروغی و بعد از آن که در آن نقطه خلافت خلافت بترتیب معلوم و ابرو داشت بر
 اصول معتبره شیعیه و اقوال معتبره مفسرین ایشان رساله منجمه می نوشت و نیز جایزین هم سوال
 میسند و ذکر حضرت امیر را از همه و کلمات آتجناب را و احادیث که پند از اندیا آنکه چون آتجناب را
 بر اصول خود بلفظ میر معطله بلقیه کردند و وزارت آن مایهات را وقت خلفا هم یا زید باشند از آثار
 امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرق کافیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت ائمه یی گفتند
 و این معنی را شاید تقلید جناب سید و فاطمه زهرا و سنی الله خداگان می باشد پس معنی هادی
 بودن مصور گشت حضرت امام جعفر و لذا این و نه هب خود را با آتجناب می رسانند و این کیش را
 کیش جعفری میدانند و مانند جلایه و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان معنی می پندارند
 و در حقیقت نسبت به ایشان نمیدارند بنا بر آن عنقریب مجتهدین این فرق را بجهت طویل جعفری و مانند
 آن که اول دلیل توان گفت ذیل میگردانم و اجتماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آن
 امامت می کنم و از خلافت راشده غیر از این مطلوب مانیت اگر میانه جلایه و مداریه و سیاه شیعه امامیه فرق است
 که او باش ایشان با وصف دعوی الهادی و زندقه یک طوعی روند و بعد از ایشان هزاران احادیث جعفری اصل
 می نمایند بر لاف خویش چنانچه تنبیه امام اعظم اول شان بر آن گواهیست اکنون سبزه سطحی بر اصول مسلمین
 و لا باید شنید که در مجلد اول کلمه ای اعد از حضرت امام کاظم در دست آنچه بر زبان بعضی از متکلمین از تفرد و محصلش در جاس
 محلی است که میر معطله امام صامت را گویند و قهر می اندازد امام باقر را چه امامی که خاموش گشته و از نیم دشمنان بهشتی است
 پس در اختتامه اند جای است که معطشان از و انتفاعی نبرند و فالحی که بی تعلقه سخن راند و در هیچ احکام دین
 و شیعیه بیانی است سید المرسلین علی اله علیه و آله نماید چون کفر است بر فرشته که در سایه او از نمودن آفتاب پناه
 گیرند و فرماندگان با دیه حیرت بر سوت حق پرست او ایستادند و بر طریق مستقیم روند و بر دشت نه اندامتی و کج
 الله که متکلم مذکور از ملخصه اصول شیخ اعوز خود گوشت و در بعضی از شعاع و خصوص اینجای می آید که کورال لیس
 در آن افتادند و در مرتبه ظلمت و مضیقش هر دو زینهار جان سلامت نبرد و اکنون چگونه خاموش شنیدم و
 خطای خود گویم که با شمارا شده کردم زیرا که احادیث بسیار در کتب و تیره هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و قهر
 بیامات بر اهل اتفاق بغیر از حریفی از آن در مجلد ششم از بحار نیرس النافیس نیرس الغابین مجله که از تفسیر خود
 خود با سند می آید و بزبان مترجم نیست که صاحب تفسیر از حدیث او پس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی اهریر از
 بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا و الکیلی
 از آنکه حضرت فرمود که از امیر المؤمنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و تم با باطله نمود و نور او خاموش
 گردانم و کرد که جبر نایستم و الله باطله که فرمود نه باطله است از قیام است نه نایکه قیام نور دولت باطله
 میشود خدا می تعالی و در قرآن برای خلق مثالها آورد و با آنها پیغمبر خود خطاب نمود و غیر از و کسی آنها را ندانند

اکنون قسم می‌بندم ترا بکبریا می‌آمی که گاهی از پیج مسلمانان شنیده که گوید مراد از دلیل الهی سلسله هست چه بجا
 امام المنتهین علی مرتضی که نزد ما نورش تا پای عرش خداست قاتل اعدا و اقصای یزید فکون و در بعد علم
 فی الدنیا و فی الاخره می‌باشند و از عجب آنکه قدوة المسلمین مناقب و خصائص مهدی و دین
 کتاب جمعی کند و نمی‌داند که ثابت می‌شود بحیث مذکور که او هنوز در خطبات غیبت بطوری مبتدیان است
 که به بجای سینه بر دوازده خلعت بدر نمی‌آید مگر و قتی که سپهر نقیض از او بردارد و شش هزار مرتبه حق بدست گیرد و آن را
 وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه است معاف از خطرات و خطرات بر اصول اهل
 خدایات پس خطرات نسبت بامیه دیگر زیاده تر به ثبوت می‌رسد گوید دعوی تجلی آغاز نهند و کوب وری شود
 کنند الغرض بعد از معان اجماع بر مذنب مسلوب انور خدای یافت مگر بر زبان می‌آوردند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
 و تدریج است بصواب و گواه عادل است بر محل مدعا حدیث آن امام بر تفرقه لیکن بهر حال با طول احادیث و تفرقه
 از انجساب و دین و آخرین موحیان بی دین را رسوائی سازم حال این مذنب از جهت کمال ذات
 و صفات بکمالی جمع کرده که اکثر ائمه بلکه مذنبان ثقات این خطرات و سلب ایات امامت
 کمال هم با فخر نمانده و چون از امیه کسی نبوده مصداق و انوار از تجلی حقیقه لاجرم و صلاح را ذکر باید کرد
 زیرا که او مصداق ائمتی است و هر که ائمتی است اگر مستعدان و فیکون اما ما و هرگاه امامت غیبت
 و فیکون است فیکون و هو الاحق با تحقیق باز می‌تخرم که رفعت و ولایت و اسرار چنانکه از انوارش گواهی می‌دهد
 و خدا را از علما و ذوی الاذنان در کتاب مذکور بدان جبارت می‌نماید چنانکه قواعد این فرق پی برده می‌داند که بهر امیه
 و چهارم خطرات غیبت انداختی که دلیل از انقضای حق می‌آید که بر دگر انقضای و اثباتش
 تربیت شد آنکه مخصوص ائمه است و گشت آنچه اهل حق بزی هدایت گم گشتگان در نهانیه العقول و شرح صحیف
 و مقامات و مواضع و صومع و نوافض و مواضع و غیر آن می‌فرمودند که فتنه شیعه ابن سبا و پیروان و دیگر شیاطین
 اند مقصود ایشان با جماع پیروان یافت احباب و اهل بیت پس بودن ائمه و جناب امام الامیر علیهم السلام
 مصداق و دلیل الهی و پشت از امام است و ائمه شومی نفس که می‌بینی از جهت تفسیر اتفاق است حتی که جناب
 امیر و خلافت خویش هم از آن دریغ نمی‌فرمودند اما اسرار این مذنب پس نمونه آن در جلد اول دانستی با تکیه
 چند از تفسیر و ایه الارض بعنوان تفصیل کشیدم و لیکن شاه لایین بهر امور ظاهر را تا ولایت اسرار از آن نام نهاد تا
 متعلمین ملا باقرها اکن شل الله باین اسرار را پوچشند و از قریب اندر زایل مندرسه برپا آورده لباس فاتره برای شیعه بدو
 آفرین بر وقت نظرش که بنور شاه باخفا این مضامین بتدریس کند و بیع و قال الشاعری بیت زلف او رشته جان
 محرم تو گشتم خیش را آنکه آینه می‌چرخش پیش پا افتاده است و انقضای چون رفعت بحیث امام ناطقی می‌باید و از پیروان
 معطله و ظلمت و دلیل از انقضای سبب انتفاع و ضیائی نماند دین فضل ایشان را بحیث امام ناطق می‌تواند و از امام
 انشاء الله بعد از اینها می‌ماند که کلام حضرت مرتضی علیه السلام خطاب بشکریان خود که منم قرآن ناطق باصول و فتنه که انجساب

را در خلافت ششمین علیه ویرمعه که همان می برنجیان می شود معتمد خود به نقل می در تواریخ از پنج باب
 ظاهرست که ناطق حضرت تر است پس حکیم الملک از پنجانی ظاهر شد که در سابق قول به و غلبت است
 بیت اهل حل و عقد بود و با وجود مخالفت جناب ولایت اب که علم مجاهد و افضل اهل حل و عقد بود **قول**
 جوازش پنجانی در مجله سابق تفصیل تمام می رسد اهتمام یافته که نزدی بران بنیال نگذر و پس اعاده این
 حرف جز از آن و گزاف چه توان دانست و اصابت آن جواب که من تقدیرش بعمل آوردم بر علمای منی شود
 بود و باز اگر عاقلی از رفقه در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید انشاء الله تعالی و صاحب انی هم آنرا
 بعضی و معلوم تمام می آرد و دیگر همیشه نیز بر وایشش غلبه البیان اندوخته کند چگونه بر چنین بهر بودی
 اقدام تواند کرد که حضرت شیخ من خلفا بود و میر که حدیث مذکور نص و درین است که خلفای شش جهاد با کسی
 و پیرو دیگر قبایل کفار نمودند و مورد استقامت علی الکفار و جهاد علیه کم و چون کسی من که در این ترتیب از خود
 و حق تعالی از عبادات و عبادات ایشان خشنود شده پس اگر فیما بین این بزرگان مخالفت دینی و ولایت و دینی
 چنانچه اهل رفض و عدم اتحاد الامیرین لازم خواهد آمد یعنی جناب میر از حق متصرف باشند و من مدین مسرا
 بودند و حال آنکه مقتضای رفقه یعنی ثانی می هم در شانی و هم در تیر الا بنیا و الامیه اعتراض کرده که حضرت پیغمبر علی
 و سلم در حق مرتضوی فرمودند که علی از حق و حق از علی جدا نشود و وجه هم از ابایی نیست دارد چنانچه در مجله اول
 یا آنکه خلفا و تابعان معصوم قرآن بنا شدند و موخلاف حدیث الصادق **قول** و ترک بیت سعد الخ
قول حال سعدین عباد نیز در مجله سابق تفصیل تمام گرفته اگر معتمد الزامی آن مطالبان فیه و در دعای خال
 نگا و دارد گاهی شریقی که کتایب الانوال بر زبان نیار و مگر و تکیه تعلیل با وجهی انیتا کنند مصداق اقتضای است
 و عار گردد و علاوه عنقریب می آید انشاء الله تعالی بخل مجرم رفقه که معیت نکردش با یو بکر صدیق ضعیف است
 مع ذلک حدیث امام است رفقه که اشاره بدان نمود و در جوابش کافی است و درایت دیگران مثل ملا حین وافی است که بر تقدیر حق
 سعد و امام الحیات لازم می آید که شخص مذکور راه مخالفت آن بزرگان پیرو که حق تعالی در مدایح ایشان
 آیات جناب سابقه فرموده آورده هم معادات بان کرده و الا شکی که جمیع شریایا جهاد و دعوت دین حق بودند
 پس البته سعد مذکور حق آن شد من جنجری که دیگران او را امر با معروف و نهی عن المنکر نمایند و گویند که آنحضرت
 از اعتقاد خلافت را شده و نه با یو بکر صدیق و بیعت با او است و حق تعالی فرمود **قل لا اله الا الله** حق تعالی
 انی امیر الله و فتوای جناب مرتضوی نیز ولایت بر بغاوت او از امام بر حق دارد و بر تقدیر مذکور چنانچه از پنج
 ابلاغه خطبه که تیر خواهد آمد انشاء الله تعالی بین تهدید شدید و وعید مزید که اصلاحه جنهم است و صلوات
 نامت الشریع با جمله حدیث کلینی که محصلش از ترجمه فردی گذشته و تفصیلش عنقریب می آید نص است در بغاوت سعد و اگر کسی
 و ضرر از ترک بیت سعد و خلافت خود و اصل جهاد بودند آن که بعضی از فقرات حدیث شار الیه است که اگر شخص جمیع
 شریایا ایمان بنا شد و البته ظالم و باغی است پس منین باید که با جهاد نمایند تا که او باز آید و شریعت او را درون در جهاد و نه

برخاست بنمای عز و جل استی و همین است آنچه جناب مرتضوی ارشاد نموده و در پنج ابدا گفته و غیر آن موجود است
 کما اشترکنا پس سحر بن عباده بر تغییر انکارش ما و ام الحیات باعی و ظالم شد رعیت نکردش با صدیق اگر هیچ
 اعتقانی در خلافت را شده لازم نمی آید بلکه ترک سعیت صدیق کبریا سر مشرت بسعد بن عباده دارد که از چنین
 محروم ماند و بشما و معصومین بعد ازش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین ساسانی رفته است چنانچه
 بحاس شسید ثالث الامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم متعسف بدان بودند بران گواهیست و او تقیه را
 نیز از دست داد و مخالفت امام الایمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتبره
 دیگر عیان است که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتقد و اکنون ذکر عام بیعت او با صدیق نمودن
 لشکر خود را نود شکست دادن است و لیکن این امر وظلت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه
 گردان رستم کردیلان و لاوردنک الزطرب اللسانند و در نیجا الحاث و دیگر القدر بنجا طفره است که اگر آن
 را بر دفتر نهم البته یک رساله مفروقه تالیف شود ولیکن فی القدر اگر انکشاف نموده و جوابات سابقه از حقیقه الزمان
 فصر کرده خود را کشتان کشتان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه سازم **قول** و استیلاهی اهل
 اسلام **الخ قول** اما آنچه از تخلف و دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در مجلد اول القدر مبسوط گشته
 که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام نزد
 استاد و این خبر در وفیقه و نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را تفصیل و اجمال آورده
 چنانچه از تجار است که در اصل رساله بصارت العین نقلش برداشتم هم واضح است که فاف بشرط امامت
 که از جمله آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلا و رفتح کرده باشد حقیقت
 خلافتش از کجا فکیف غلبه میرتیبه را از سلاطین دنیا که آنچه از ایشان صدور یافته و فائز تر و اینج بد آن ملو
 و شهنشست و قلوب ناظرین از آن پر خون کاش بمطالع کتاب و شقی درین باب می پرداختند و حقیقت
 حاش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالع حضرت مجتهد رسید باری کتاب تاریخ اخیان که دعوی تنیع آن دانند
 و با سجا عبارتش بقید کتابت می آرند و درین باب گنی و واقعی بود شیخ جلال الدین ابو طر در حاشیه کتاب مذکور
 آنچه می نویسد بعد از فتنه تنار برای ناظرین و سامعین مقام عزت و هده عبارت و فی الاله الثامنة

فندة تزلزلت استقوب بالزمنة الباقية التنازع على عظمها واسئل الله ان يعفنا الى رحمة الواسعة قبل وقوع
 الفتنه الهامة الناسو بجاه محمد صلى الله عليه وسلم وآله واصحابه بالجملة چون هر کسی از صحابه کبار رسادات
 ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی ندارد و میانه سیاه و یا صحابیت و امامت نزد فریقین ملازم نیست
 و کسب فریقین بر تفصیل آن مشتمل است تا بگردان که در لنداید وینوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم نمک
 بودند و تحصیل مدارج اخروی رغبتی نم نمودند چه رسد و من درین مخنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارت
 این امور را برین لازم می گرداند با سجا و رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجماع

شروع و غیر دست و مجبور جمعیت و اختلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا و پانچوازمین باشد در مجله اول فیصله
گرفته تا اگر هنوزان بمشتر رایا نداده باری باز تذکره تنبیه بعمل می آید که در مقاله فاسده بعد ذکر عبارت شمس
مواقف گفتار که ازین عبارت نرسج معلوم شد که عدالت از جمله شر و طلی است تا آنکه گفتیم و ثبوت امامیت جمعیت
هل دل و عقد و اختلاف برای همان کس است که شرط مذکور و روی سوجو باشد عاقل شیراز چه خوش گفته
شویختان آرزو خواهند چ مستقبلان از دوال نعمت بنیاد بگذریم بنیاد چه چشم چه چشم آفتاب را چه گناه
راست خواهی هزار چشم چنان چه کوی سیر از آفتاب سیاه بقول پس قطع نظر از آن قول این قطع نظر از آن
قبیل است که ابو جیل ششی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود از اجاز قرآن مجید منکر میشد با و منکر از
اهل لسان بود پس مقام آنست که ما تم اهل حق تا مگویش ملاء اعلی رسید چنانکه عرفی گویند هم صدم چون
در مدول صورتیون زای من به آسمان محن قیامت گردوز غوغای من بگوش اهل آسمان و حلقه نامری ای
شید و غم تا کشید آنگاه ایامی من به سبب آنکه اعراض مجتهدی بصحبت مرتضوی میکشد که لفظاً منوا و ملوا
درین آیت وارد است و خلفای شش دین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار دادند اگر شش
اول ملو بود و البته احدی خلفای گفت ابی اتر از تقریر علاءه حضرت را چه پیش آمد که بیعت رشیدین را حنی نشد
دور قلب ملول مانند چنانچه شید میگویند بر شش ثانی لازم آمد حضرت میعاد الی و بعدا ویه لاجرم جناب چرا فرمودند و
محن علی موعود من الله ههنا مجتهد امامیه پنجاهان کور باطن و ظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده و رفته چگونه بعد
ملاحظه حدیث کلینی می گفت آنچه گفت حال آنکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین بهجا و مشرکین مک
کسری و قیصر و دیگر کفار یا ذون بودند و ما ذون کی میشویم و اگر مستجمع شر و ط باشد که از آنجمله است حافظ و د
بودن از ظلم و جور متنسره کشتن الی غیر ذلک من الدراج التي سحی مغفلاً انشاء الله تعالی و چگونه میباید قطع نظر
از ایمان ضنادیه مهاجرین می نمود و در باب اعمال صالحه ایشان لب آنکار میکشود پس این صنعت مجتهد
المنافقین کثر از ان حکایت میند که یکی از مفره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد و در باره مطا
مرتضوی شش واقعه حکیم ط من مبارزه گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمود که باید هرزانی کردن و داد
مناظره دادن پس مشکل نزدیک شد گفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را باطل میتر گرداند بار
یکی را تر دادند تا حکم کند که فلانی بر استی و فلانی بر می میرد و وزاع فیصل شود چون خارجی تن در داد و بکوش
راضی شد تکلم با و از بلند گفت الحمد لله علی اتمام الیه و حصول الطغنی فرمود که بدون قبل و قال و جنگ جلال
چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی تخطیه جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر حکیم را حنی کشت
این شش مطابق افتاد که دشمن پیاپی خود آمد بگور چه جور تخیام علمای رفته داد و نزقات شعریه و حرمت
دل بوقیه داده این مشکل را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سر پرست جناب امیر ایشان کرده اند و
پس حال آنکه در کتب مجتهد ایشان موت علی الکفر و الارند او برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

که ایضاً علی بن طایع اخذ البخار و صاحب تذکره الامیر باجو شدت عناد و محزون شد که آنچه بنیان بقضای و لوازم محبت
 کوشیده اند از دست او و ستان هم بطور تیرسید از خرافت و جتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل نمیشود میدانند که مباحثین مازون
 بجما بود و دنیا چنانچه دانستی و بعد از این مفصل خواهی دانست انشاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی کمال ایمان
 رسیدن و تسبیح مدیحه قرآنی گردیدن انکار کرده میگویند که خلفای شکرته از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
 بودند پس کاسه سیخوایح هم لازم آمد و هنوز نمیدانند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی است و علما
 ایشان در ابواب جهاد بدان تسکین خواهند و دل من بسیار میگویند هر چه مخالف اند بهیب شیعه خواهند
 قبول کردنی است و خصم او بطلان خط ان هرگز الزام نمواند خود و کما قال مراراً و این که اکنون هم در یاد
 یازده چنانچه راضی شدن بحدود شخصی مبطل طعن خارجی و باره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
 باذویت صحابین قابل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته بجهان الله نام صادق اند
 و مناقب راشدین بدین تائیدات که فریدی بران متصور نیست چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی
 بیان فرمائید که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلند می داد
 و حال آنکه در کتب و شرح آن با حاد و ثابته ثابت شده که نماز ادعی اگر یکبار قبول شد باز او را عذاب
 نمکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در غیر قبول آید چنانچه امام رضا در کتاب نقد خود بنده و مدافعه نموده اند
 و این همه بر ایمان متفرع است و جتهد که مددین جعفریت از ایمان انکار نمی نمایند یا رخصه یا کرم و در اول سن
 یس اینها فقین چنان تسبیح گردیده که این بزرگان فی سبیل الهی هجرت کردند بلکه مناظر هجرت شان عشق و عاشقی
 بود که تفصیلات را در احادیث و کتب است و هر که خواهد که این مملات و خرافات را با لاجال مپند باید که جمیع کتب کتبات
 کامل بهائی که رخصه کالیه بران می نامند و مثل بابیه و غریبه بران هجوم بسیارند و مثل شوشتری برابیف ان
 می بالند و بسیار تشنه آب نمونابعد از این در جا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و قوت
 آن بر دقت خواهم گذاشت و استیصال این احتمال جوهرین و جوده درین نزدیکی می آید تمامه قبول و قوت الهی اگر چه
 جتهد نامضی قصه را مختصر کرده و دلش نداده که تمامی افادات جعفری را بنویسد لیکن درین مقام مقتضای مقوله
 س که گفته ندار کسی با تو کار چه ولیکن چو گفتی و بلیش پیار چه از جتهد باید پرسید که علما شمایست استخلاف را در
 حضرت محمدی فرزندان تو ان هر گس قرار داده اند چنانچه بقایس قدما بر آن شتمل است و بیانش هم در کتاب تاویلات الایات
 باب شیعیه تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب جتهد می پذیرد و در کتب خود استناد و بدان دارد حال آنکه نزد عقلا
 الفاظ آیت انما فیخرج موده اند پس میان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب لادش مقتضای روایات
 در بجا بحلی و جلالت الیون و حق الشیقین و قنای نقضای انامیه عموماً و حکم جتهد الزمانی خصوصاً عیان شده
 که معرفت فی المجلد الاول از کجایه نبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر است و آن بدون ایمان
 صورت نمی بندد و همچنان مناقب دیگر گویم قطع نظر از آنکه عصمت ذلعه الله بر میگردد و چنانچه از گوهر مراد روشن است

[illegible]

بوجه بسیارست بر بعضی از ان الکفایه و در چنانچه در اکثر مباحث ملاحظه است تقریرش کند رفیع در کتب معتبره
 خود از حضرات ائمه بطور وصایا می آرند و احادیث ایشان را در هر باب وحی الهی جویند
 از جمله آن وصیت حضرت مرتضویست بعد المدین عباس رضی اللہ عنہم وقتی که او را بر آن
 مناظره خوارج فرستادند لا تخافهم بالقرآن فان القرآن جمال ذو وجه لقول ولقوله و لکن
 حاجم بالسه فانه لمن یجد و اعلمها حیثاً یعنی مناظره بایشان باقرآن مجید مکن که احتمالات
 بسیار در آن متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تاگزیر گاه نیابند پس طعن مجتهد از کجا بجا
 میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتهد را با روح مترجم و شارحین نهج البلاغه
 کشتی کردن و بصنعت مصارعت و اخذ تلابیب معاذ اللہ بتقلید حضرت فاطمه زهرا صدیقه کانی اعور
 کما سبق الیه الا اشاره پرداختن که چون خلفای ثلاثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا
 چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردید و استدلال بان نمودید چرا احدی خلفا
 نگفت آن پس هر جوابیکه مخلصین شان بمرامات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف
 ما هم بعینه یا بمثل که کفایت تواند کرد مستهمل اقول او ما بموجب وعده الهی خلیفه هستیم حقیقه
 دلالت میکرد بر فعلیت خلافت و ممکن فی الارض و چون هنوز کسی در سقیفه بیعت نکرده بود پس
 صدیق چگونه چنین فرماید که ظاهر اسم خلافت واقع است چه جایی فاروق رضی اللہ عنه
 چنانچه نعم احد الخلفا مقضی است و بر تقدیر معنی قوت و استعداد الضارم میگفتند که بموجب وعده
 الهی که متعلق است بایمان و عمل صالح خلیفه هستیم پس رفع نزاع صورت نهیست بلکه اگر اندک عجز و فکر و دین
 اعتراض بر ذوات مجتهد میرسد زیرا که اینقدر خود و نزدیکان نهج البلاغت بی غبار است که حضرت امیر
 خلافت فاروقی را موعود من اللہ دانستند و خود را بعد از ان علی الظاهر داخل کردند حالیکه گوئیم که مراد
 حضرت شیر خداه چه باشد خواه صد و رده درین است فقط خواه در آیات دیگر نیز به حال مدعا تمام شد و خلافت
 راشده خلفا که موبدین الهی بودند بمص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادن و از آنچه
 سابق گفته بود که در کتب معتبره ماحدثی ثبت خلافت راشده و غیره راشده آنها وارنشته فارغی داد و علاوه
 در آنچه مجتهد در مقام ایراد نمود هیچ عجز نیست کما سیاتی انشا اللہ تعالی عجیب نیست که حضرت امیر رضی اللہ عنه نهی شده
 از سه بونسیان و وقت وفات پیغمبر صلی اللہ علیه و سلم نفرمایند که من مولی هستم و امامت حق من است از وقت
 نزول انما و ردو النفس انما کار دین منظم میشد و از چند صدایت که شیخ حلی و مانند او از خصوص خلافت
 مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر و بروی کسی عموماً و حضرت عباس خصوصاً
 بپزند که ای عم بزرگوار اگر منور تر در داری و امامت من و واقعه غدیر را فراموش کردی که میخواهی که مرا بر
 بری و از حضرت پیغمبر بری که خلیفه نیست و بقول حضرت عباس در عداد الاسلام هم وارد است چنانچه دانی بسیار از قصه

هم بیان کرده اند که الا یعنی خلافت ابو بکر صدیق کینه معلوم بود و نه خنده از سهولت بیان لاجرم هر چه او را یاد آمد ذکر نمودند
که اینهم در کتب معتبره و فقه جابجا مصرح باشد که حضرت امیر در وقتیکه شهادت ذی النورین متحقق شد در خانه را برود
مردم بر بست و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین گشت هرگاه همه مهاجرین و انصار فرام
آمدند الحاح را از حد گذرانیدند تا بجا قبول فرمود کاش این چه این بیهوده سر در طعن ابرام نگار بلاغت
بسته بیاد می آورد و بنده عبارت ذلک الکتاب اهل بیت است و داد و استرجاع و خواهش از خدا محبوب
از خود نمیزد و ساعی در استرجاع آن نمی شود و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قاتل الدار خود خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکاف فی سبیل نجات الناس بهر عون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر بست
از آنحضرت از حد گذشت و بیکی التماس کردند که کسی را حق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدیدک
بنالیک در آن وقت حضرت تا بجا قبول خلافت کرد الی آخره با غلظه و در نهج البلاغت موجود است
دعوی و مطالب و غیره و زارتی خیر من امارتی آخ گفته کرد و لا تغفل فافترقا و العجب که فرضه انهم گویند که آنجناب
فاروق را بدست فیرند و ذی النورین را بشورانید و بلوکیان گفته پس مقبوعه غیر از طلب خلافت
چه بود از اینجا شیون بو تملونی حضرت امام الائمه بر اصول رنضه فقرین باید و باید و دوست با سفت باید گزید
عجب و دیگر آنکه از کتاب صراط مستقیم رنضه و مانند آنهم پیدا است که حضرت امیر فاضل خویش را یکی
یکان بر شرفند و روز شومری از کجا یکی رسیدند و واقع غدیر را در مبادی امیرم ذکر کردند و شایسته منجی لیل
خصوصا این ابی الحدیثی و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که مذاهب امامیه نیست که حضرت
امیر در خلافت خود هم گاهی قیل و قال نفرموده که من منصوبم بقرآن و حدیث و خلیفه بلا فصل ام غرض که تقریر است
رنضه آنقدر عجب و غرائب مینماید که بیانش در این باب ضرورت نمیدود و چه جای این کتاب که بعنایت ایزدی
در دو صد جز و تمام شود و حال حضرت زیر جاییکه مجتهدان و از متخلفین شمرده تفصیل و بسط تمام در مجلد اول
ذکر شده و محو حیرتم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بعیت نکرد و چگونه چنین میگفت که اعرفت معذاهرگاه
گفتگو در تعیین نه آید چنان احد از خلفا میفرمود که اول موعود منم حال آنکه برای تعیین شخصی در آیت کریمه دلیل
نبودن بعد امری دیگر باید فهمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بود و نه بوعده مذکوره مستلزم آن نیست
که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در عقیده عالم بان بودند یا نه باز هم آنچه در عبارت العین گفته ام بی غبار
چه محصلش غیر از این نیست که ممکن دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم و استیم که وعده
صا و قد مذکوره این بود که در ضمن خلافتیام نشان با عزت حضرت رفعتی ظهور نمود پس مجتهد درین استفسار در تطویل
گزیده و بقیه الامر رسیده آیا مجتهد را بیاد می آید که جناب امیر اجازت نمیداد حسین بنی امیه شمار را بکارزار و در صفوف متابعین
در آمدن تا نسل معطفوی علی السد علیہ وسلم باقی ماند و حال آنکه قیامی پیدا نیست که کس از اولاد امام حسین را بیک امت را بجا آورد
زیر نیت خواهند بنشیند بلکه تمامی اولاد را با صفت انسانی داد و انتشار در شارق و مغارب و در میان ملت غلط گفتیم و ایات کلینی

و بحار حیات العلوب و بصاییر هر یک از افراد شیعه تا قیامت علم انتخاب محیط بود و تکلیف و واقعه شهادت
اما این قس علی بن ابی طالب و دیگر مشایخ حضرت صلی الله علیه و سلم در بعضی از نمازی بنصرت و اعانت ملائکه
متبشر بودند و دقیقه از شورش و جمیع اسباب جهاد فرونگذاشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوه ظهور
داد با جمله هر که ادنی غور در علل و اسباب کاخانه دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر محمد بن روضه از ادراک آن
نیز محروم اند طر فیه آنکه هر امام را علم اینی که فلاحی بعد از من بسبب اجتماع شروط مثل عصمت و غیره و امام
خواهد شد ضرور است و با اینهمه بعضی از آنکه در شنباه افتاد و فصل امامت و دیگر را بطریق نمودند و بعضی از اجداد انصاری
خود را متحیر کننده داشتند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان گفته و تفصیل این اجمال بعد ازین می آید
انشاء الله تعالی قوله و نیز در صورت الخ اقول این اعتراض ثانی است بر شق اول پس باید اورا به معنی بود
مفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونه معنی تواند شد الحمد لله که
چنانچه حلیفه ثانی مجمع مردم در سقیفه فرمود که ابوبکر افضل از من است و کسی نیست که از او بهتر بود و او است افضل
مهاجرین ابوعبیده نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرموده و فضیلت افضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده
و خیریت اورا بنظر ظاهر گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال رد و قبح این مقدمات حقانند مگر ندیده که در
کلامیه مثل صواعق مخصوص هر یک درین باب ابرار است پس حجت خلفا با این اختیار و امتحان چنانچه سقیفه گشت
و خود علمای روضه این مطالب را در کتب دینیہ ذکر نمایند و چون وجوه نمیکند چگونه مبتدا الزمانی که حامل سفارند چهار
نموده باشند از حجه ایشان فاضل شجر این بیستم بمراسم است که در ربع اول از شرح منج البلاغه قصه سقیفه نقل
کرده و گفته فقام ابوبکر و قال هذا عمر و ابوعبیده بالیوم ایها شتم فقال لا یتولی هذا الامر غیرک و انت احق
البسطیدک فبسط یدیه فبایاه فبائع لبشر بن سعد و بالعت الادس کلها و حمل سبعین عباده و هم و رضی فی الخ
و قیل ان بعضی ممن غاص البیعه حتی مات بخوران فی طریق اشام پس بختل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار
فاروق و امین را گویا گردانید صدیق اکبر را و بخت خود تا در آن مجمع خلافتی نماید و از اینجا هم عیان شد که جمعیت نکردن
سعد و صدیق و امر از شتم دم و مرگ ضعیف است قوله و همچنین تعیین شوری الخ اقول این اعتراض سیم است بر تقدیر
مذکور و من تخیرم که ایام موعود بودن خلفا منحصر در همین بود که اصحاب این ترتیب را قطع دانستند و حضرت عمر تعیین کردند
که بعد از من خلافت نبض قرآنی برای عثمان است و همه کس را در انوار بگزید این امر را اصول ما لازم نمی آید و ضرور
نمی نماید و اصل نیست که اکثر که سعی و مشورت و اموریکه موعود آتی است بیجا نمی شود بحجت آنکه امور کائنات به عالم
با اسباب فخلق گرفته لا حرم بر اجتماع مردم و مشوره شان امر لازم است اگرچه اشترک منافی آن نیست بلکه از مصلحت
و اسباب آنست پس معلوم نشد که مجتهد جریبا این امور دست میزنند و عاقبت اندیشی نمیکند قوله و نیز در صورت الخ
اقول این اعتراض چهارم است و جوابش آنکه باید گفت کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کرده باشد چه چنان
صحت آن یاد در کتابی اخراج نماید که التزام صحت فرماید باینستی که جنب مجتهد سند آنرا بیان میکردند که درین باب

چند ان بانه اينكه در سنده يث صدوق فرد کامل شيعه گفتگو کرده است چنانچه لعل العياش است آيد و بعد از
 تسليم است ميگويم که محمول بر توافيق و تفهيم نفس است نه بدني که فاضل جزري در نهايه انچه گفته در رساله
 حاشيه محاسبه اش انيست که احوالي نزد صدوق آمده گفت تو خليفه پيغمبر هستي گفت نه من خليفه ام بعد از آن جناب
 و خليفه کسی است که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشيند و مانند او بود و الحاق تا بر او ميانند است
 و جمع آن خلفاست بر مني تذکیر نه بر لفظ چون ظرافت و ظرافت و کلام است که جمع میکنند اين لفظ را بر خلاف مثل ظرافت
 و ظرافت آيا خلفه پس کسی است که در فارسي و در ايسع و پوچ تعبير تواند کرد انيست انچه اکثري گفته اند در معنی آن
 و قول صدوق محمول است بر تفهيم نفس و فروتنی و قوتی که در احوالي گفته بود و خليفه رسول الله و از اين بيان ظاهر شد
 که جزري در نهايه خویش که در لغت نوشته تو حيد اين کلام کرده و نقل معتبره که در مبلد اول دانستی نیز مشتمل بر توفيق
 و در ظاهر قرار گرفته که الموجه مانع و المانع يکقيسه الاحتمال و اذا حاد الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
 مجتهد را که بعد از ابطال اين احتمال ذکر میکردند اعتراض يا بالعكس آنکه گاه نازي بکار برند و حق انيست که محال باشد
 که اين احتمال را بر نازند پس قلع و تدليس که پيشه اهل اتفاق است پرداختند اگر اکنون مقدرت بر رواين احتمال
 دارند با صهيون گودمين ميدان ليکن بحول و قوت الهی با رامي رسد که دليل بر احتمال مذکور توافيق و احسانا تا گويم
 که بازامت بعد و مقلد ميش کافي باشد که شک انيست که صدوق اکبر بعد از تعزيت و ادای خطبه بر اثبوت موت حضرت
 رسالت رفع اختلافی است و استماع خبر اجتماع انصار بيقينه رفتند و انصار را از اراده شان باز داشتند
 و خلافت صاحبين را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش و ظهور الويت خود زباني ديگران بيعت اهل حل و عقد
 متعدي خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسي و شافعي سید مرتضی ثنائی و بحار باقر علمي و حیات القلوب و غیره
 گواه است درين ورق مجتهد انچه گفت دلالت بر آن اند که بسقيفه شريف بر نهند و انصار را از قصد خلافت
 منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نيست که البکر صديق خود را
 بر حق ميدانستند يا فاصب حقوق مرتضوی غير مستحق اعتقاد می نمودند بر اول ناگزير شد که مضمر انفسه فرمودند
 و هو المطا و بر لقيه ثنائی ناگزيرست که قابل بايد شد که حضرت صدوق شيعي بود چنانچه کتب شيعه مثل مجالس شري
 حق الميقين مجلسي و غیره بر آن دلالت میکند که شيعي کسی است که حضرت امير را خليفه بلا فصل بدانند و در غير
 و اين امر خود از تعزيريات رخصه بطور ميرسد چنانچه جالبي در شهاب ثاقب جالبي نسبت رساله مير العالمين را بسوء ظن
 باطل ساخته تشيخين را بر تشيخ غزالي نقل از معن حقني اشيعه متفرع گردانیده يعني بعد از ثبوت رساله مذکور غزالي نیز تشيخ
 لازم نمی آيد ورنه بايد که تشيخين که گاه گاه اعتراف بجز و تصور خود میکردند و فاضل مکالمات علوی بيان نموده است
 باشند و چون بجای خود قرار يافته که از ثبوت اشرف ثمت بلوازم ملايم بايد که مجتهد معتقد اينی گردد که حضرت صدوق
 شيعي نامی باشند و هم خلافت اصرح بني تاليقاته مثل طعن المراح و غيره و بر کسي که کتب طائفه کالميه ملاحظه کرده
 مشتمل مجالس المؤمنین و غيره مخفی تواند بود که ايشان آن خلفا را در شيعه ناجيه شمرده اند که سادات فخر الدین

و اکابر خاندان عفت و طهارت را باطلار شیعه زنده در گورن میکروند و بدست خود می کشند و چه ظلم است
 بر اهل بیت طهارت نه نموده اند و محصل اعدا نشان همین است که آنچه خلفای عباسیه کرده اند از اخصیت ریاست
 و سلطنت کرده اند و عقیده ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه با انصاف و ولایت امامت محصور بود و
 عصمت و طهارت است پس اطراف امور و اغرب دهر باشد که حضرت صدیق نزد عقل و ملک آن ظاهر قطعا
 و یقیناً نشوند و بر تصریح اکابر تشکیمین سیه و کاسه لیسان ایشان که منکی از انجمله باشد خلائی نکنند جزو ریاست
 امامت بر احوصول ریاست و از تشیع بهره نبرند و قضیه میر سهره ملک عظیم بر روی ایشان مقرون با ذعان نگردد
 و هرگاه تشیع صدیق باطل و اتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه بنابر تواضع بر زبان جاری کرد
 فلا یعتد علیه و از اینجا است که ششوی و غیر او در مجالس و غیر آن آورده اند آنچه دلالت بر آن دارد که آدمی
 آنچه روی احباب و معاصرین خود این نوع مقالات می گوید قابل استدلال نمی باشد حال آنکه
 هزاران امور و دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر عباسی از ایشان نه اشتند و اینهمه بزرگان مثل شیر و شکر بودند
 چنانچه نموده آن در کاشف اللثام عن تلیع المجتهد التمام سمت نگارش یافته با کجمله حال حضرت صدیق
 باید دید که او با آنهمه مناقب و مفاخر جمع علیها که در ذات والا صفاتش بود و نموده آن از کتب روضه باز می آید
 انشاء الله تعالی خود را هیچ و پوچ قرار میداد و پیروی انبیا و اصفیا علیهم السلام میکرد و صفات مقدس
 خود را نمیدیدند و معائب را بر می شمردند و بتواضع و کسر نفس خویش را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه از بزرگ
 این بزرگان از انهم میگذاشتند کما فی البحار و غیره باز هم روضه ابو بکر صدیق را از راه سفاهت و تیره درونی
 زیر مطاعن میگرد و ادو تیر زبانی میدهند لغو و بالذات من شرور نفسهم و من سیات اعمالهم قوله و لیتی
 الی اخره قول این اعتراض خجیم است و جوابش در کتب کلامیه مثل البطل الباطل و صواعق مفسد
 موجود است و من در مقام عبارت علامه دهلوی قدس سره الغریزه که در تحفه اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
 و آنچه قلی کنشوری از راه حماقت و فرید سفاهت خود بران وارد کرده لغرض بدان می نمایم و بر قیامی عقلا و احم
 میگردد آنکه آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند و از جوابش که بعنوان تدقیق و تحقیق بکتاب مذکور
 که در مغارب و مشارق مشهور است سمت ذکر باید اغماض صریح نماید غایت الامر آنکه اعتماد بر بغوات قلی کند که باطل
 خارج از عقل و نقل باشد و خود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را ولایت
 نوشتن جواب بجهت نبود چنانچه اکثر اعدا این باتمام بایده انشاء الله تعالی و تمیها که شفع است بران صدور و اهل ایمان با کثرت
 و هر کس اطمینان تمام میفراید و هر یکی از خاصه و عامه اقرار نماید که حجت اهل حق بر روضه کما تمام شد و الله الحجه الی الله پس
 بد آنکه عبارت کتاب مستجاب تحفه اثنا عشریه اینست که بدشتاد و سوم آنکه گویند خلیفه اول که اهل سنت بحقیقت
 خلافت او قائل اند و محبت امامت خود و شک و تردود دشت بخلاف امیر المؤمنین که در امامت خود اصرار بر دشت و بر
 و بصیرت بود و از حال خود و اتباع یقین بهتر است از اتباع شک و بر این اثبات شک خلیفه اول و بر موضع نهاده که در دهم السین خود

این گفتگو گفت یا تثنی است سوال الله صلی الله علیه و سلم بل لما انصرفت من هذا الامر شئ وشئ من مطر على ابد
روایت اینکلام شنی زبان رازی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان منظره برده است گفت گویند
که دلیل آنرا بودن این روایت آنست که اگر خلیفه اول را در مقبره انصار تروری بود نفس امت بعد از خود بجا آورد
که عمر بن الخطاب است چه کسی و لا اقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهمی نمود اگر این روایت از خلیفه اول
صحیح میشد میگفتم که مدعای او آنست که کاش محض انصار از انجناب سوال میشود تا ایشان نیز جواب باصواب
انجناب را شنیدند و با من که در وقت خلعت میذاشتند و با انقض اگر انکلام از ابو بکر صدیق صادر یافته باشد بالاتر
از حکم حکمین که انجناب امیر المؤمنین بوقوع آمده خواهد بود و بهین سبب خواج و حردیه خروج کردند و ان اعتقاد برگشتند
و گفتند که اگر این مرد را بکار خود یقین بود و حکم چرامیکر و علوم شد که انصحتان مدعی این امر خلیفه شده بود چون مدعی
که پیش من بود و صلح را نخواست و پنجاهت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفه اول تا حال کسی غیر از بعضی
انکه ایان در انقض نقل نکرده و صدور حکم از امیر المؤمنین چه نیست که نتوان پوشید و نیز برین قول خلیفه اول منفسده
متحقق نشد زیرا که انصار با حق تنسک باز دعوی خلافت نکردند و صدور حکم مفاسد بسیار مرتب گشت از انجمله آنکه گفت
و اامت از خاندان الهیست نبوی بر آمده و دست و محکم بر این باین امر را برای ایشان نگذاشت بهین سبب که اگر ایشان
در یکا حق میبود جناب امیر المؤمنین چه ایجا و پنجاهت را نخواست و از انجمله است خروج حردیه و از انجمله است تسلسل
و مردانیه بر دین اسلام و تن دادن هم بکومت ایشان را غیر از آنکه صاحب موافق نیز در باب مکاید فضا برفع این روایت
موضوع تفصیل بسیار کرده و چه خوش انرا فرموده قطره بصلحک یا ذا الاناک و ارجل و با نیت هون من غیر در حال
ما شک قطه عقیق فی امامته و قد اقرت علیه الکذب و النحل و فاحش الا که الله الناس من کذب فاکذب و تخفیه طیفیک فی التل
الی الاخره الا بایات من بعد منی فاما که فلی کنوری که مهمل گویی و لا و دگراف و حله جوی شیوه اوست در جواب این جایشانی
که حکم بوضع این روایت مردود است باینکه فاضل انقضات صاحب کتاب معنی که از متقدمین اهل سنت و جماعت است
و متقدمی جواب مطاعر فاشه شده این روایت را انکار کرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است که انرا واضح
عند ذی اهل السلیم قول اهل سنت گویند که دلیل آنرا بودن آنست که **قولنا** ابو بکر مصدق نبی و تابع متابعین
از کلام او ضروری باشد و معذرا میگویم که سبب این روایت نفس نمودن ابو بکر بعد از جبر اامت عمر و در پانی بود که با هم
نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فارج الیه **قولنا** میگفتم که عالمی و نیست آن **قولنا** قرینه جلیه
نقی این مردان را میگویند زیرا که از دو حال خالی نیست که در وقت خاطر انصار بر نعم ابو بکر رجی بود یا باطل در صورت شش اول
همان اشرف رکاسه و در صورت ثانی در وقت مردن که وقت القطع از اهل دنیا و کار با نفاذ است ابو بکر را از
که در وقت خاطر انصار چه پروا بود که پاس خاطر ایشان این کلام موهم میگفت **قولنا** و با فرض اگر این
کلام از خلیفه اول صادر یافته باشد آن **قولنا** برواقهان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که
حکم حکمین از جناب امیر المؤمنین علیه السلام با احتیاج خودش بوقوع نیامده پس محل اعتراض نشد **قولنا** و معلوم است

نزد خود تکلیف که از نظر بحیثیت تعرض نماید و از ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید از منقذ و ایت و کبر
 انجمنی که صاحب معنی چنان اوده و گفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردانیدن چقدر مکلف علماء
 روایست از قدما و متأخرین که هر چه در باب مطاعن فلان ذکر میکنیم از مصالح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
 ثنائی در شانی و علی بدیع و منیع و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جالیسی در کتب مطبوعه از ان هم پا فراتر
 ننهاد و بایشتر اطامور دیگر هم مدعی گشته و لغیر ما تالت العرب العربا اذا اقیمت جلیاب الحیا فافضت و التمدد
 که هرگاه مجتهد جالیسی بر طائفه خود دعای بد قطع بیکرده اگر ایشان الزام مستیان بدون امور متبره قصد کرده باشد
 پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلافت برینند بلکه حقیقه خانه روی او را نیز خراب کردند انشاء الله تعالی
 عبارت کتب جالیسی بعد ازین بمقامی مذکور میکنم **اطراف آنکه قاضی روایت جهنمی بودن زراره در**
مجلس نقل کرده و سکوت ورزیده در فقه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مغتری می پندارند حال آنکه
مؤید مشهور حدیث از امام صادق در کشتی و غیره موجود و این کلمات طلیات بمقتضای روایات کشتی
سخن نمیکند آنگونه در باره آن شقی بود که گفته الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصارى و انظر علماء اشعری
در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه مردود و چون روایت لینی بر اعیان الجبار و ایداد
اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حال آنکه خلافتش در هر کتاب از کتب کلامیه و فقهین مسبر و کما عرفت فی البحث
السابق ایضا اما آنچه گفته که قاضی مذکور مقصدی جواب مطاعن ثبت شده پس حرج البش آنکه غالباً
ایراده گوچیان یقین میکنند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است که اوسنی باشد
و حال آنکه قدما می مغزله در مسئله امامت بلکه بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب معنی تسنن قاضی لازم نمی آید و المعجب که خود خرافات بسن و کلتوری و در رد
از مقامات مسلم است که عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پسیم که اگر معنی
تسایم فرض تقدیر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آید و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس باید پیش مدبسته کلام خود
کما اثرنا و کشیدن و عیوب کلمات او ستاد خود را پوشیدن اما آنچه نوشته که البکر معصوم نبود الخ پس در هر کس ضحکه
روزگار است چه شریک علم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا طولیات همین امر دیده که هر جا که تناقض و منافات در کلام
علماء متذللون میشود متوجهات می پردازند و حال آنکه یقین میدانند که ان عالم معصوم نیست مگر کلتوری از غایت
بی شعوری و رجاشیه قلبی این هم ندیده که علامه سید شریعت جرجانی رحمه الله علیه درباره توجیهات
کلام تطبیختانی چه مساعی بلیغ بقتدیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
همچنین دیگر شارحین و محشیین سعی وافر در نیاب مبذول می نمایند و اگر ازین
مباحث که در کتب درسیه است و مبول و غفلت رود داده باز که آنچه مزار احمد
در مجلدات نزیه که نقلی کلتوری را سررایه تالیف است تا ویلات کلمات بشیطان اطلاق

الطابق و بشایین و معتقدات ایشان لطیف آن بر اعتقادات شیعه در باره توحید و تنزیه باری عزوجل و محال
 احوال را سیه کرده شاید از انتم و بهول کلی رو داده پس در صوارم و غیره نظر باید نمودن و این مطالب را
 دیدن الغرض این کور یا ملن و ظاهر از همه امور اغراض صریح بکار برده گویا گاهی بگوش او خورده و
 بنظر او رسیده که در همه این کتابها علمای شیعه سرسپتی در باره ایمه خویش که بشایین و ماتمذ ایشان بودند
 بر روی کار آورند و برای تطبیق اقوال کاسده و اعتقادات فاسده شان خیلی دست و پا زدند چنانچه
 در فرستید نیز ظاهر است و حال آنکه با اتفاق است انیمه پیشوایان ر فضا معصوم نبودند بلکه اگر ادنی غوری
 در صلاح مصطلح ایشان هم نمائی کفر و نفاق شان انهم من اشمس و این من الالاس تو ان گفت و درین
 بعضی از اوراق مجله اول ازین کتاب کافی نمی نماید فلا یطیل الکلام بذكره با جمله اهل حق چون توحید این
 قسم روایات ر فضا معل آرند در جواب شان گفتن که ابوبکر مخصوص نبود کمال خرافت و آفتاب عیالی است
 که پایش پدیدیت ولیکن گفتوری یکجا شرم و حیاست که ازین محملات باز ماند و این قدر بفرمید که
 قطع نظر از مقتد بودن این زمان و منافقین در نهیب شیعه چنانچه مجلسه و تجار و حق الیقین بران
 می بالید و هر کس از اهل اسلام بلا خط آن می نالد عصمت این طاعن بر کثورتی و بنواخوانا نش
 لادم افتاد و هر ازین هوادران عوام کال انعام ستند بلکه مثل جوده الزمانی است کاستم
 انشاء الله تعالی انهم من اشمس و کثورتی ند کور تحریه اوراق و در مقابل سطور است تا عوام بدانند که از جواب
 تحفه اثنا عشر یوجه البسط فارغ شد حال آنکه با اعتراض مجتهد الزمانی و زکمتو بیکه بجواب مکتوب سوگو
 جیب علی نوشته و بچی تفصیل ثابت است که همه علمای هندوستان بجوابش با خیر و زبونی هم قیرن و جلالت
 و طاعت نمکین بودند و علمای مشهد مقدس و فضلمای ایران هم علم بر استان انانهند و خود را مورد نظر
 ساختند اما آنچه گفته و عهد می گویم پس جوابش انست که محملات خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
 او را مغلوب و خایب و خاصر یافتیم این افراسی دیگر است که کوچک ابدال تیس المنافقین بر حضرت
 افضل الصلواتین شهنوده و پرده آرزوم و جیا از چهره ظلمانی خویش برداشته اگر این کذب و دروغ اول در
 باره صدیق و فخر بنوع نظر واریع یعنی صدیقی با فاروق چنان قرار داده بود که اگر در باره خلافت من بگو
 تر با نشین خود گردانم یعنی بر خلافت تو نص بکنم و مقصود انیمه غصب خلافت امیر المؤمنین بود و در هر وقت
 ابطال حقوق اهل بیت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم پس لازم می آید چنان گفت آیات قرآن مبین که کمال ایمان
 اخلاص را برای مهاجرین خصوصاً صنادید ایشان بجای ثابت میفرماید و انیمه بزرگان را و انهمین فردوس سید
 و غفر رب از حدیث نکین که احوال حدیث جلد دوم کتاب مذکور بلکه اولش نیز توان دانست انیمه مدارج تفصیل تمام
 نشان میدهم پس ارتداد و نفاق را که کثورتی سیه و دریده و من زبشت خود بخرات راشیدن منسوب میکنند انیمه
 مخالف کتاب مستطاب هم مفاد اصول اهل حق و هم کننده اصول کفری است پس چگونه اهل اسلام و ایمان بان

انقضای کنند خود بایند من ذلک اما آنچه گفته که توبه جای پس جواش انکه کورت انصار بر فرض و تقدیر یکبارگی خود
 در این حضرت صدیق بر فرض روایت رخصه آرد و میگرد که کاش می پرسیدم و بر روی انصار تا ایشان نمیدانستند
 حال را و که رخصه در پیشتر این امور آدمی را و می دود و در تن رستی و بیماری که آرد و نمیکند با موری که عاده محل
 است حکمت آن چیز که در این متعلق نمی باشد مگر بر فرض مذکور همین است که چه خوش می بود که سبیل بر سر کوه انصار حضرت
 از سید ابرار میگردم تا آنچه در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت فطوره کرده بود و آنهم بوقوع نمی آمد و قید مشافه
 انصار خود را لایق این عبارات جلوه گر است بسبب آنکه مقصودش که ورت انصار است چنانکه دانشی و ذوال آن موقوف
 بر بیان رسول مقبول اما آنچه گفته که جناب میر مجبور بودند در باره حکیم پس جواش انکه این اگر او که از جناب بماند بود
 بالیستی دست از خلافت ظاهری برداشتنی هر که صلح کردن چنانچه حضرت امام حسن صلح نمودند اگر چه مجبور بودند
 تا نمانده فتنه فردی نشست و در باره تقیه معذور می کشند و اگر انقدر یاران و دو گاران در رکاب سعادت آتش
 بودند که برای تنال در کار باشند و از کتب رخصه معلوم میشود که معذوری پیش نباشد تا بعدیکه از بعین هم کفایت
 میکرد و در روایت سلیم چنانچه می آید و از کتب معتده دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و در روزگار باغیان بر آوردن
 فقالوا انما نرى حتى نلقى الله و اگر این مقدار هم ارشیده رفیق نشدند لعنت برین شیخ با و که درین وقت هم تهم
 اوقات سابقه نذران امام الایمه پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبه و کثرت باعث این اگر او و اجاب
 شدند باین طور که اهل کوفه گفتند که اگر فلان و فلان را حکم نمی گوی ترا می کشیم چنانچه مجتهد جالیستی است و کثوری
 در مواعظ حیدره نصیر بدان کرده اند برین تقدیر هم کفر و نفاق قد و شیعه ثابت شد و هم لعنت بر ایشان محبت
 گشت چنانچه قبل ازین کفر و نفاق مقبولین بسانی که بعنت خدا و انعام گشتند و اینهم ثابت گردید که خروج
 مرتضوی از مدینه و واقعه جنگ جمل از حیث این مطرو دین بود که خود جناب امیر شکایات ایشان بجای تبلیغ
 و کلمات فصیح و ریح البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افاده میکنند که ایشان محبت شدند و از جهت کثرت
 خود تسلط آنجناب را مانع گشتند حتی که جناب امیر نتوانستند که از اهل بلوی که باعث شهادت ذی النورین
 گردیدند قصاص گیرند چنانچه عبارت منج البلاغه ملاحظه کرده شود و ان نیست قریب نصف کتاب و من خطبه
 بعد بایح بالخلقه و قد قال لمن الصحابة لو عاقبت قوما من احباب علي عثمان فقال يا اخوتاه اني لست
 بجل بالجلون ولكن كيف لي ببقوة القوم اميلين على حد شوکتهم ملکوتنا و لا نلکهم و ما هم هؤلاء قد تارت
 حرم محمد انکم و التفت اليهم اعراکم و هم خلکم لیسو منکم ما شاءوا و اهل ترون موصفا لقره علی شی الخ انما نصحتم در سوا
 مقتدیان ساخرین اما میزد که کوران ظاهر و باطن کسگان با عمار جعفری در دین و گوش انامی شاشیدند و این
 میوات خیر انجوان بر ایشان می باشند پس انهم من الشمس و بیت مشهور است و سبب انما لیسفید نفسه قرنا باب
 و ما از انان که جناب مجتهد الزمانی از راه مزید فرست جاسجادر کلام خود آورند در حق کثوری و بر زبانش مادی
 اند اما آنچه گفته که حد و این قول الخ جواش انکه اگر در تسلیم معنی نبوت نبوت آن روایت نزد صاحب منی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب دادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال است پس زینهار میفهمد مدعا
 او نیست و آنچه گفته که اگر مرویات الح پس جوابش آنکه روافض یکدیگر پیشه نفاق اندیشه را و فوجی سرگرم است
 که هر که بدیده بصیرت کتب ایشان ملاحظه نماید او توهم دانست که مقصود ایشان ازین در دو سر عوام را بدنام کردن
 گرفتن است تا بدانند که بر مثال صاحب باقیات فریقین است فقط شیعه انجمن نمیکونند و تهمت نمی کنند اما حال مکان
 غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفیع که از انجمن شیخ ابوالعباس نجاشی بود و هنوز
 مخفی است که کتابها در مثالیت اصحاب اجنوائی پرخروشند که خود شیعه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزیدند
 و این منافقین در بلاد اهل حق چندان در لباس محبت درآمدند که بسیاری از فریب ایشان خوردند و ان روایا را
 شنیدند و با اعتقاد این معنی که راوی از متیقان الاسنت است از کجا بکار می آورند پس اگر علانیه میگفتند که بروات
 یثقی را چه بر شیعه از این می آید می گوشت بر آن می سناود چه شعا شیعه که زب افزا نضو مبارک است سید ایشیا
 صاحب یکدین بزرگان را برای تحصیل دنیا القدر در احداث محمذات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان
 اعتقاد کامل در بعضی از امور و استیلا می کنی در روایات باقی ماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و غرض
 می آید و هر که معارضت فن نماید او البته نمی تواند یافت که اقوال علای رفته مثل حادث نشان هرگز بود امنیت
 و غیره خرافات سیله کذابیت که محمد بن ابی بکر در عمر و ساسانگی و کمال شریانیه پدر خود و علی مرتضی تا مقصود
 خلافت را باطل کرد و علی بن محمد بن عمر نیز خواست که پدرش حق را با ایشان بسیار و چون معاویه و یزید و جبر
 عبداللند کورز الوقیات فاروقی نمود و مقتضی بر آنکه در استعمال دین اسلام باید کوشید و اما مجوزات شریف را
 باید پوشید عبداللند هم گم کرد و نمود و باسدین و کفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیبانه تهذیب گفته
 از ان پیدا است که بسیاری از علما بدین اختلاف روایات و اجزاء و آثار از تهذیب کشیدند و غالب
 حدیثی مروی نوشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذہب خود را قولا و روایه و بر و اهل حق می آورند که منافق
 در کتمان مذہب لوازم و عوارض انچنان میکوشند که میخواهد که خود هم ندانند تا بدیکران چه رسد لا جرم اگر
 روایات غلطی را این طایفه فاحشه فعل میدادند مناقض و تناقض مذہب رفته نماید الوصف عیان میشود
 و خرافات محلات این مسلک با وجود دارد که گمانش بر منصفه بر وز میرسد و در آن وقت بطوری است
 که آنچه امروز بعد از استقراری کثرین خلافت ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذہب خود و
 لوازم و عوارض ان مانند لته و صنادیق تقیه که خراب مندرسه توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در بنا
 مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب غیر و کسب چون دعاوی که بردند که بر چه می نویسم از کتب باسنت است
 ما علای ایشان در تحیمات و تاویلات افتند و باین یکدست مبتلا مانند پی حقیقت بنزد و بعد از توجیهات در اکثر
 از مقامات علای رفته جایگاه بر آند و از کین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتقد نمی بود و حاجت بنا و ملا
 توجیهات نیست چنانچه کنوری در مقام این ترانه سر آید رفو با لند من مکاید ایشان طین و کلمات المناقین و حقا

ازین حکاران پر کار بیدار ایان الهیست و بسوی تشیع کشیدند تا قدماست نهیب به ثبوت رسد و ان منافقین
 را که برای تبیل مردم و تبیس ایشان در لباس الهیست داخل گشته بودند و مریدان شان بولات بر نفس میکرد
 و نیز با بیجا نیکیش میاورند تا وفاق فن یکدست نمیشد و دستر باند و چون برین دو سه حرف احاطه کردی معامی شد
 که زنجیرت صاحب حوائج و صاحب تحفه این معنی را در مکاتیب رفته ذکر کردند که آنصوبه همین است و هرگاه که
 بی خود و بی خیال با این وفاق نمی بر و درین باب هم معنی بر آنجا بیا کرده و در آغاز عبارت مرقوم همین
 اعتراض و از و نموده که لا ینفی علی من نظر الیهما القرض و لای غیره که بر و کلام این عمل گوید و در آنم ولیکن چون
 حال مقتدا الزمانی هم مثل او است گاه گاهی بر او کلامش و لا و بر و قرض مایا خود را به هزار کشاکش متوجه میسازم
 بخواه آن باشد که چون رساله بصارت العین را و کرده و انواع اعتساف و سفاهت بکار برده و خورشید که کلام
 او را از آغاز تا انجام بر هم زخم و پنج اعتراضات او را بر کبریا نیست مطاعن رفته تمام که اساس آن بر ظرف
 تمام است که بر نزد شیخ علی درین معنی هم حقیقه نگیزد هرگز نمی کشد یعنی که از کتاب اردستانی بقول علای رفته توان دانست
 که اینست در این معنی است که در اختلاف حقیقی است پس معنی شک خود و خود و منشی
 ما الکتاب من لا یقول الذی یقول و من لا یقول الذی یقول و من لا یقول الذی یقول و من لا یقول الذی یقول
 ظاهر شود عدم لیاقت کشوری با دیگر فواید عظیمه و دعای غفیه که بعد ملاحظه آن بالا خوانی رفته در باره ادعای
 مزید دلای الهیت حضرت سید انبیا و ان ایشان با جمیع تعلیقین معنی قرآن مجید اهل بیت سید الکریمین کالتعالی
 البشیر و قتل خط مولوی حبیب علی بنام مجتهد عین سجناب قبله و کعبه و جهان مرجع و اما
 یکسان مذلل العالی بعد ادای کور نش و قیاس عرض آنکس پیش ازین استفتا با سید نبی ارقام یافتن جواب
 بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کرده بودم بنور جوابش حصول نشد ازین جهت نزاع همه که قطع نشد نظر
 بجلالت جواب همان استفتا از مولوی رشید الدین خان محمد علیه علای الهیست که در نهیب مایه هم تحقیق کامل
 میدارند و نویسیانده شد بدو نیز نامه نه ابلاغ خدمت است آن قبله و جهان جواب معطوفه را ملاحظه فرمایند
 اگر موافق نهیب و مطابق قول مفتی باشد بدو را ملاحظه و پس فرمایند و هر خاص بشیران بر آن
 پشت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرموده بهر خاص مرحمت فرمایند
 که رفع نزاع همه که صورت بند و کتاب خود که عمریه جواب رساله ضمیمه تصنیف مولوی رشید الدین خان
 آن قبله رسیده باشد اگر چه هنگام مطالعه رساله ضمیمه چنان یقین شده بود که اگر نقد بین و مجتهدین الهیست زنده شد
 ساعتی تا خلف محقق شوند هرگز جواب آن سر انجام نخواهد شد و هر که حرمت متعبد به نهیب الهیست ثابت نخواهد شد لیکن
 هو که رشید الدین خان بحال طافت و قناعت و احکام جواب آن نوشته اند که پیشین تحریر از اسلاف الهیست تا حال
 بنور نیامده بود و بدو نوع استدلالات قبله و همان مندرجه رساله ضمیمه طرفه غصب ده اند که حرمت متعبد به نهیب مایه

از احادیث معتبره آنچه بیان ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تفسیر یا نسخ هرگز راه نمی یابد معلوم نیست که اینقدر
 احادیث معتبره از کجا میسر آمده اند که نام کتاب جمع کرده و بدین مرتبه کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و جوشش استعدادهای
 کم است برای خدا چنانکه شود جواب آن را تمام فرمایند و در علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدین خان
 سخن نماند و در غرض طاقت و استعداد و تحریر جواب آن نمی فهموند و در دیگر کلام عالم اینها بحدیست جناب قدس استجاب
 تو درم و نیز آنچه مولوی رشید الدین خان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی حواری و حسام و
 ذوالفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناسطه لسانی هم منظور
 نفرموده بودند و تحریر جواب آن هم واجب لازم است که اکثر خواص و عوام اهل سنت بر ملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از حد خود
 جز نیست که با بسجابر صاحب تحفه بانکار می پردازند و مولوی رشید الدین خان بر نقل نمودن عبارات کتب امامیه آن انکار
 دفع کرده و جهل و نادانی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثنا عشریه آنکه می پردازند چنانچه تفسیری آنکه محال و
 جواب تمام کتاب نشده از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود و دوم آنکه مزاجی کابلی و مفتی محمد قلی که جواب
 چند ابواب تحفه نوشته اند بر آن کمال متحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تفریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب تفریر
 قوی صاحب تحفه در تمام اصول امامیه و حکیم مزاج محمد کاشمیری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند ابواب رقام
 فرموده در آن اکثر ابا انکار است و الحال که با سند و کتب امامیه آن انکار رفع شده بلکه کلامی شده و منتهای مفتی
 محمد قلی و نیز حکیم مزاج محمد کاشمیری هیچ پنج باب تحفه از مناسطه تحریری و در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدین خان
 عاجز آمده از مناسطه دست بردار میشوند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناسطه تحریری و دوم از مناسطه
 لسانی دست کشیدند اگر چه آنقبله و کعبه جواب اعتراضات حواری و حسام و ذوالفقار که مولوی رشید الدین خان در آن
 کرده اند انجام نشود و این الزام اهل سنت که علمای امامیه هنوز از مذہب خود واقف نیستند و بر کتب مذہب خود عبور ندارند
 دوم از تحریر جواب تحفه نیز مندرج شود موجب سرخروئی ما معتقدانست زیرا که چه عرض کن فقط فواید مکتوبه
 مولوی حبیب علی بسیار است از آن جمله ثمانت کتاب شوکت فاروقیه یکصد یکصد میخیزد که از احادیث
 ائمه برست متعدد پدید آمده و این عبادت که هم خرماد هم ثواب بود و یکی مرتبه امامت و ختم نبوت الوهیت میسراند
 از دست رفت و غیر از این بریده و در دست نماند کلاسی علی السناطین از جمله آنکه رشید التکلیف آنچه بجواب هر
 کتاب جالینسی نوشته اند و مجتهد جوابش نوشتند بر مناسطه لسانی که رشید التکلیف میخواستند خیال بست پس اهل سنت
 از هر طرف تحقیق امامیه می پزدانند و جوابات تحفه را مایه تضحیک می پذیرند بسبب آنکه هنوز بعد مرور دهنه و جواب
 تحفه تمام نشده و هر چه کابلی و قلی نوشتند از قبیل غدر بدترانه گناه است و آنچه حکیم کشمیری و مجتهد جالینسی انکار
 صحت دعاوی صاحب تحفه نموده بودند خلاف آن ظهور و انجاس و بانه کشمیری و قلی بالاخر کتاب مناسطه و تالیفات
 و جالسی بخورد دیدان اعتراضات رشیدی حواس و بافت اگر ان اعتراضات مجتهد بد بردارد و فیما ورنه تفرقه میان
 که مجتهدین شیعیه بر مذہب خود هم اتفاق ندارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب چند گوش کن حیرتیا معزیر از جان است

نشان مله الله تعالی بید سلام ستوان و دخی ترمی رایج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز با و خط آن عزیز
 جواب استنساخ نوشته مولوی رشید الدین خان و موصول شد قبل ازین جواب استفتا محسوب میداد و علی اروا کرده شد
 یقین است که بعد تحریر این خط بیان عزیز و موصول شد و جواب موصول هم موافق جواب سرسله این جانب است
 لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذہب استفتای بسیار فرمود
 نمایند و آن غیر مذہب خود فاضل ماند که ام ضرورت دایمه از فاضل غیر مذہب جواب نویسانند و فی الحقیقه کتاب نیست
 عمدت کمال ثبات و استحکام تایید شده و است و از علمای عصر بر کسی راجحت نیست که از ده جوابی نمایند لیکن
 اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب احوال پیغمبر
 اثنا عشریه آنچه بر قلم شده صورتش انیت که مرزا محمد کابلی و مفتی محمد علی رانی الحقیقه استند ادالین تحریر
 جواب آن نبود و یکم سر از احمد حجب استند و خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذہب فرقه حقانیه جواب خواهند
 و آنچه جناب قبل و کعبه مرحوم و میر و راقم فرموده اند و شوالیث زید از جد و صف است چه جمله علمای عصر از تحریر
 جواب تحفه اثنا عشریه تن بعز و داده بودند و علمای دیگر و یار و مصار و علمای ایران علی الخصوص
 فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس و ذراتیک در تحریر جواب کتاب مرسوم میان آورده بودند معلوم آن
 عزیز است بعد از آنکه کتاب ذوالفقار تایید شد و بعد از آن موارد و حسام ترتیب شد آن علمای اهل
 سنت ترش شدند و کسی را یاری جواب آن نشد و جناب میر و دیگران از تحریر جواب مولوی رشید الدین خان
 اعراض فرموده بودند بلکه اگر موافق شرع جناب میر و حال این جواب بلکه کتب تحریر شده با فقر و جواب
 ابرقار یافتی و این امر محال است و سائر و سانی بالاخر بخریفه است انیم باعث اعراض از آن ضرورت
 و آنچه در باب نقل عبارات از کتب مایه برای دفع انکار جناب مرحوم میر و راقم کرده اند از آن دفع
 انکار نمیتواند شد چه اعتماد و اقتباس بر مذہب معنی است نه بر مذہب ضعیف و در ایت شایده و آنکه از کتب مایه
 نقل کرده اند از قبل ضعیف و شک است و اهل حال نیست که آن زمان نزد جناب میر و جمله کتب محو تحفه اثنا
 و دیگر کتب متعلقه است و مندرج در کتاب مرسوم موجود بودند و در آن از همه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
 مروج ضروری حاجت برون کتاب دیگر نمی افتاد بعد تایید شدن تحفه اثنا عشریه و عجز علمای از تحریر جواب آن
 تحریر چاپ مایه کتب فریقین پرداخته شد و انهمین باعث جناب میر و دیگران از کتب مرسوم و غیره ابرقار فرمود
 که کتب محوله از نظر گذشت تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محو چنین نگفته باشند چه اگر
 در آن کتاب مخالف این قول گفته است و صحت باعث میر نیاید کتب که متعلق به دیگر محققانند جواب
 البواب تحفه اثنا عشریه تحریر شد و فاضل مذکور که جواب ساله صغیه پرداخته است خود را در ورطه پلا انداخته است
 و هر ماه یک ساله و یک کتاب پیش او خواهد رسید تا که جواب خواهد نوشت و تحریر فاضل مذکور و دیگری چنین موجود نیست
 که بمقابل علمای اهل حق بر داده و ادعایابی مانند تیاج مکتوب چند تحریر که پیش از عرفان از کتب میر است پس حکم

بالا بدر کلمه خبری اودان یکبارم و بنویسند که خاطر نشان نمودم نیز بر دفتر می سپارم مخفی آنکه جناب مجتهد که در اختیار شما
 و عارفان و اهل دل و ارباب سابق الاقدام بودند اعتراف نمودند بکمال متانت و استحکام شوکت فاروقیه عموما و انکسار
 عصر طاقت بر آن ندارند و از اینجا حکم کردیم که بکذب و تفاق مجتهد و عبارت قدرت چهره زیر که در آن کتاب بجز آن سبب
 را شرکت صاحب تحفه قرار میداد عبارتش اینست که بعضی تحریرات سابقه که منقود و در بلده بنارس مساحت بان فرموده
 به این معانی تائید که محبت معاشرت استاد خود فرموده اند بوده و نه از طریق جدا پس سلب حواس مجتهد هم
 دیدن است چه هرگاه تیراج افکار رشیدیه در شمالی بدرجه استخوان رسد البته شرکت استاد الهیه که تحریرش با عوام
 مجتهد و ندان همه عالمی رفته را از هند تا ایران و مشهد مقدس گسترده و زیاده تر باعث کمال استحکام و نشان
 کتاب خواهد بود و لاجرم کذب و تفاق و احتلال حواس و با هم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تفصیح علیها الشکلی رفته
 ترا آنکه جناب مجتهد با تواریخی والد برزگوار این فرزند سعادت کردار در باره فادرات مذکور تقلید این سبب و شک
 کوخیال نمی آید و دارد که محرش عامی و نادان و اعتراضاتش خرافات سلیبه کذب معارض قرآن است فاعلموا یا
 اولی الابواب و انظروا لی هولاء و لی الالباب دوم آنکه کابلی و قلی هر چند جواب بعضی ابواب تحفه نوشته اند
 لیکن استعداد و لیاقت آن نداشتند بنابراین سیف ناصری تقلیب الکاید و دیگر مہملات و مبعوات قلی و هم
 خرافات کابلی قابل جواب نباشد چه بدی است که تحریرات آنکسان که لیاقت مناظره ندارند البته لایق
 التفات نخواهد بود و کلیف که کترین خلایق با سجادین کتاب هم واضح گردانند که کلام مقتوری و امثالش
 نغیق عزاب و فتنین و بابت پس اشعار مثنوی بقیار او باید خواند نظم مثنوی مہ فشانند نور و سگ و گویند
 کی ز عو عو ماه ترک ضو کنند ای سگ ملعون چه عو عو میکنی و عو عو را تو مثنوی میکنی یا بجل هر قدر که شیدا تشکیل
 الدیر نماند و این کترین نقل بالحنات میزدند و جایش نوشتیم از راه ترع و احسانت من بعد انیم عیان خواهد شد
 که تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صولہ حیدریه علی الموحس القدیریه در جواب ذوالفقار جانی نصیر اودی ازین دست و درستی
 پیش آمد جواب طلب که مجتهد و قدرت چهره که اقرار بتالیفش درین مکتوب نموده و گفته که علما شیعه بسبب ستانست
 فاروقیه قدرت بر جواب ندارند و من جواب آن شروع کرده ام قلی یکبار نصیب این مناظره دانسته و نه عبارت
 فاضل المعنی و متوقد بودی یکبار تا محضر فضل و کمال مبارز میدان مناظره اشعریه و ارباب عزال السالطین و السند
 السلب الا و السلبی السید محمد قلی دام فصله که در سلسله ملائمه جناب طلعین ناب طالب شرع و نظم و کتاب سیف ناصری و
 بریان السعوت و دیگر مجلیدات مخیره و ابواب کتاب مذکور در سلسله مصنفات نشان منسلک است الی اخره و بجز و جابر
 بابت تاب همین است که در عو عو حافظه معنی باشد و لیاقت عامی دین و مہمبت قدر کذب و تفاق است و خواص عوام
 میداند و خود مولوی چپ علی هم تصریح کرد که قلی و کثیری هر دو در مرتبه ثنائی و ثالث عاجز آمدند و هنوز روی امامیه است
 سرخروئی وقتی شود که مجتهد الزامات الهیات را از میان بردارد و چون هنوز ان الزامات بر جای خود است بر علماء امامیه است
 گویند و چون منسوخ نمایانند و کلمات جنبهها فوقی کفیه خبرای ایشان باید راند و از تحریر و تقریر مجتهدین صاف

این عیانت که حقیقت را بنا بر این است که بعد از آن نشود و برای ابرو فزینی و لیکن باو شیعه مخلوقین از اشیاء بر سریدند و از آنجا که
 تکریم بتجسین یا و صحت تمام و مزید جمعا مطابق ارشاد حضرت بر تفسیر و تفسیر و یکشنبه و پنج خوش گفتند و باقی باطل خطا نام
 مجتهد نیست شیعہ که با تادیب آن منافق و برای امید پیر تکی بی استعدا و مجنون می باید یا عیانی مثل مرزای کابلی لفظ
 حرام با بودن می شاید چنانچه تصریح مجتهد جانی سرود و بعد از آنکه گفت جنس فضل حسب تمام توان گفت و بعد از آن
 که شت سوم آنکه شمیری هر قدر که جواب یعنی از ادب آنکه نوشت نوشت و لیکن در چند آنکه این است که پیرانش با خبر آن
 و این قیاد خود است از جنس تقابل جانی که در کتاب گفته حکیم موافق استعدا و خوب نوشته و آنچه قبل و کعبه تعریف فرمودند و آن است
 از ترش کرده و لاجرم جوایک بخش خارج از تحریر و تقریرش باشد فقط کتب مجتهدانی است که سینان جوایش را بر کتب
 و مبطل این دعوی غریب می آید بمقتضای اینکه ثابت میشود با غیر آن مجتهد الزامی و نیز یکشنبه چنانچه زمانی که پدرش در
 نوشتن جواب آنکه کتب کتب فن را ندیده بود و بر نظر اهرست که چون ائمه صوام و حجام بد و ن تسبیح کتب کلام با
 و در عموما و اسلام که قبل از همه تالیف شده کما به الایض و ارم و غیره و چه خطا و جافا و از جناب مجتهد بعد و در آن
 و انهمین جیب است که هنوز آن کتاب در دست و در وقت تفسیر تفسیر است توانا و بتو را میان نمودن پس چگونه غفل
 بخیر کند که مجتهد هر نقص تحفه عمو را برای اتمام حجت نزد مومنین فرستاده باشد چنانچه جانی در کتاب
 خود مدعی آن گشته آری شمار شیعه بود و کذب و افترا و حال عمو اینست که عمایه لایموسا کتب توپ در و از و از ادب
 نواب شجاع الی و که یکوشش هر چه تمام ترجمه می اندازان و کتب بدست آورده و تا نمانده و از فاضل معاصیری
 مولوی یاد علی گاه گاه اجزای نقل آن دستیاب میشود و بمقتضای الکلام میخردالی الکلام بجمع و تفرع میرود و
 از هم بدان جهت است که میانه او و مجتهدین عمو و شدید است و در چه ممکن بود که عمو را قبل از رجعت شیطان
 اطلاق سوی کوفه و نه بدین می نمود پس وقت تعیین جواب تحفه گاه از جناب تیسر لایموسا کتبش علامه مولوی احوال
 تقدیر علی الکانون و مویات ای مقام بخیر و از اسطرز زبانی مرزا کاظم علی صاحب الدوز احمد زما متخلف برقی شنیدم و در
 خویش و در کمالی که من بعد و یکشنبه خود مولوی حبیب که بجواب مجتهد نوشته خواهی داشت که مولوی مذکور هر چند مجتهد
 الزامی را در باب فرستادن عمو و بدست و نامم افرو و لیکن او جریده و وعده هم حواله نکرد و دانست که اگر کتابی ملی خواهد بود
 شیعہ و کلین و او بودن پدرش را بر نم خواند و این است عمو طالب قی هم عز الدین شافعی علیه السلام و بعد از آنکه چنانچه ظاهر شد
 مفتی نیست او هم بنام کتابی که فرستاد و چهارم آنکه عمو را از این جهت تائید و شهادت مقدس همه عمو بودند و از بار و در نوشتن جواب خود او
 چنانچه لفظ معلوم یعنی گفتی ضحیت و دلات بر آن دار و من کما اگر از ارضی و فتاوی شریف مقدس قابل سماعی بود و یکشنبه بخیر
 شیعه و فرزانی و در باره و تحریرانی چنانچه صحیح میزد و چون ظاهر بود و هر گاه جانی بر و ن احاطه کتب که متعلق با حجت تحفه باشد
 نوشت و دیگر آن لیاقت مذکور است لاجرم عمو حکم نموده که از این جهت و این است از جنون و با بودن اما بکانتی طعون مانند
 به بعد درین میدان مکرر الا ان خود را کم کرد و در وقت نقل آنکه بعد از آنکه ماز و عمو نمی که هر سه کتابی است این معلوم کرد که همان حکم است
 خزانست که بار و شنید گفته که آنرا لفظ بر مکتوب است و نیز تفسیر این فصل شک بر آن راه بر آنکه مذکور شد و از دست که از امام

در حق او بنویسند و انستی تبصره گشتی به امام محقق نسبت کردند که در این میانند صاحب علم کاشمش العیون است
و لیکن اینجاست که راجب میگویی و حجب و ابزنی کلام میان کزندی با و ترسانند مبنیاً مجتهد را بقوسط مسیل بمایه جمیع
کا کوری بنیام خید رخا ن بنام و دام زافه کتاب بنده السفینه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر و فیض آبا بشود و بود
که بعضی از بنده گان نقش از کمانوبر و غم و غم عقاید و باب الیهات مخمکه صوامم رو است به نسبت و دو محبت و است و این
کتاب از آغاز ماعتیه سهید و هم نزد من است و حرفی را از صوامم تا بنیام بانی نمیکند و در حق مطالبات جالشی را
نیز پس از حامل متن نفیضین کار آن سفما خواهد بود و حقیقه حنی حامل المتن را ندانند و نسبت آنکه حامل لا سفما را نداده
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رو کند حال آنکه با اعتراض پس تجرو احاطه کتب انداخته و سنی بگاه
هم کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسی آن وقت مجتهد بچوایش توبه نماید فاعبته و یا اولی الالبصار بالجماله از انما یبش
است که مجتهد فانی علی اعتراض و لده الحالی جواب اکثر مقامات تحفه بدون تیغ فقط بر صوری الیه رجاء بالنیسب
زیبانی الظلم نویسد بنده السفینه و جرم ایشان طین و فضیقه العنی را نبیند و از تحریر رشیدی بی بر و باز چنین گوید و حیاله
بجوید لغو و با این مکنده و مخم آنکه کفقه او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ و المعنی و از آغاز
با بنجام بود پس غمز بخیر کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل امثل کاشفۃ اللثام ملاحظه کند و عرف حقیقتش با وصف
النواح تجلیل و تحمیل و تحقیق بخونشد حال آنکه در ابتدا رساله مذکور را بوساطت مولوی رفی الدین فرزند اکبر مولوی علی محمد
سجاد و در واک انگریزی بچتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد برده بود و ندانم که مولوی موصوف در مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مداخل ساختند و از
هر طرف چندان بر او تا فتنه که مجتهد الزمانی با وجود مجتهد فانی و زمانی سیه انداختند پس است بگو که کاشفۃ اللثام حامل المتن
بمعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا بنجام است یا شرط فانی هنوز در آن تحقیق نیافته و هیچ دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین دادی قدم نهاده خود را بدست گردانید پیش آنکه مولوی صاحب مذکور چون اراده جاد داشته باشد
تشکیک آن بود و ندانم چه ممکن بود که مجتهد و جری شان کلامی کنند که اعرفت فی الدیاجیه و لا حاجه الی الا عاده
ششم آنکه مناظره لسانی با ظاهر مجتهد الزمانی نمی باید و این سبب شیخ فانی بر او نیا مدلا جرم حجت اهل حق
تحریر و تقریر اگر دو تمام شد زیرا که بدین کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده برپا شود که بنائب سپهر خاتون
نسکس که بدلیری و دلاری شهره افانق مخدوم الفحول باشد کزندی جز که در مقرری برسد و از اینجا هم حیانت
انچه گفتم زیرا که مجتهد دانست که تمن رشید بیناظره می آید پس هوش و حواس در باخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی بنشته بیناظره شروع کرد و آخر سپهر انداخت پرگاه زبونی کاملین رفعت بد پنجه رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع تقلید اند و رفعت مثل مباریه و جلایه دعوی اتباع ائمه مدعی در سر دارند و مینداند
که اگر ایدیدی قابو می یافتند ایشان را مانند این سبا و غیره کاسحی من الکاشی میسوزند و سرایمی ایشان را
مانند زار و امام الامیه شیعه چنانچه در کتاب مذکور است بمقتضی لعنت ابدی می کوفتند زیرا که در تحفه اثنا عشر

اصولاً بخود حاجت انجمنی است که رفته بفتح این سیاهنداره دشمنین مال سست تابع نفیس اند و چون خبر فقه
در جواب تنحه بیان شدند عا بدست آمد و در اینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
ایمان آمده که فلان امر مذہب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه در اینجا برده باشند و چون سخن بگوید
بشکافی در بابی که آن مذہب شیعه است پس اهل شیعہ گفتند که بر مذہب اہلبیت ظاهرین نام با حضرت اہل سنت هر چند در
تقریر و تحریر از عهد و پیام قولش آنکه مذہب رفته بر مذہب اہلبیت هم گفتن معنی هر اصطلاح است یعنی رافضیان
بجست اقصان و سنی سوخ چشمی بعد از آنکه تماشای اهل تقی می نمایند که حضرات اہلبیت برای ایشان بلا خطه احاطه
شریعت یونانی و ترک رقعات قرار دادند و صاحب مجمع البحرین و مطلع الزین و لقب رفق و مطل یونان متعصب
در معائب و پسرش و ترجمه و غیره اعوان نمودند گاهی مذہب خود را مذہب اہل بیت و گاهی مذہب امامیه
و گاهی مذہب شیعه می نامند پس اگر علای اہل سنت این لفظ را بر مردم قوم مانند لفظ آئمه که در قرآن مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آورند چه پاک و چگونه دلیل شد بر آنکه نزد ما رفته بر مذہب اہلبیت اظهر اند حال آنکه امام زاری
در ریاض و غیره و این حجر کی در صواق و دیگران و غیرین درازا تصریح نمودند که رفته بر مذہب اہل بیت این سیاه علی
و یا صاحب کرام داعمه بدی علیہم السلام حقیقه حقیقی ندارند چه جای آنکه اگر کتب رفته بر مذہب اہل بیت نام
مداح خلفای راشدین بودند که دین اسلام را تائید نمودند و عقل نمیزبان گواهی میداد با لفظ آئمه اہل سنت گفت
که ایمان ابو طالب مذہب اہل بیت است یعنی مذہب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر آنکه مذہب شیعه مذہب
اہلبیت است معافند و اگر بنویسند این امر اصطلاحی را چنانچه باید یعنی باری بشارتی روشن میکنم که شیعه هم را اہل سنت
و سنی بگویند و در وقت حرمین مذہب میکنند و اہل سنت و سنیان همانند که بر طبق حضرت پیغمبر صلی علیہ و سلم می رود و چه
بالاتفاق طریق است و نیست علیہ السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا می ورزند قال شاعر هم
السلام فی سبی السیئہ لا کلمہ قبل و ما مدہ اعلانم اربعۃ اربعۃ اربعین یا وصف تقریر این امور مذہب یا ملت حضرت
سید انبیا نیست بلکه اتباع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذہب اہلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد یا سنیان
شیعه را در مذہب اہلبیت بر طغان کتب خود که نمود و خش بر زبان رفت توانند و ملت و شیعه ایمان اعتقاد تو مانند کردن آن
که رفته با اصطلاح کتب خویش بر مذہب اصحاب کبار بطاریب میدانند گاهی اکتفا الیہابی و خیرہ بلکه بطور ائمه نیز زیرا که خود
مسترف اند که ائمه بر مذہب اہل سنت بودند چنانکه اینان فقیہان مہرین را بقیه و نقایح نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
ان الشاد کالمذہم فہم انکہ منہد گفتند این امری است گویم اگر ایشاد و با نینمی است که محال است که سنیان جواب اہل
المبین بودند پس متبعہ السنیہ و خیرہ و کذب است که حربی را از معوارم و امتثالش مقام مذکور و غیره بانی نگذاشته اند
محال المتن بر شتم کار حامل الاسفار است و از باب صیغہ غایب نیستی و از انکون مجتہد و بر او انش با بایر مولا حمید علی الجوس
التقدیر و غیر آن از بنده طلب نمودن تا یزدوی به بعضی آن بر تازم و در کتاب را موز سام که برین تقدیر تریب میان خواهد
رسید که این کتاب لفظاً و معنی حامل حق ذوالفقار و رافع خرفه است که اهلان فی علم مجمع خزان می دم است بر طور ایشان

قس علی بن ابی طالب و دیگر از موفقات من و فکر مراد است که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جاویدت فخر الوفاق و نعم الاتفاق
 علی بن حماد و الدوب العیر ما بیو الدل عند العقد فانهم لقولون ان المقتیس علی نفسه مع ذلک مکرای و نداری که چون این
 امام جواب بعضی ابواب انهم بطور رمی طلالا فی ماست علم کلام بود قورح پیوست خطبانه عشق و رقص الحی ظاهر شد و
 داده جواب تحفه با وجود و مرد و دوارت و حکومت کوفه صورت ذلست پس البته ظهور اینجا مید که محال است که شیعه
 جواب بدهد چه جای آنکه اگر صورت خیرید طلبی اند و خطایای پدید علی الاخطه فرمایند خواهند دید که بر هر ورق کتاب جالسی
 یک یک رساله نوشته ام ناد و عوی احتمال فاجاه که سخن نمیکند جالسی نهیب تحفه بود و خصوصاً بر کتب مبلوچه باقی نماند و درین
 اش و ختمه شود و اما آنچه فرمودید که از ان وقع انکار نتواند شایس عقرب خواهد آمد و مکتوب مولوی سیب جیب علی که
 این اقا عده از ان قبیل است که تیر جوانی روئین تن بر سرین جلالا همه ضعیف بدن آید و او را هنوز نشین بقور و از جا
 نمکزیب این واقعه بنحوت ششم آنکه چون کتب منقول عنها و متعلق الحاث تحفه حاضر بود و البته جواب بود به بعضی
 نخواهد بود پس در حقیقت اعتراف میکنند این سیر سعادت منتقصان استعداد پدیدست مند و الحمد لله که این حکایت را در
 مرثی اخیه کلامی و بایکجه بیاید لی قرار و غرور از روتنه السقیه و غیره و در دنیا برین معامله صاوق آید یا قیامه تقی و
 جالسی یعنی فلان عالم چگونه گفته باشد مطابق تحفه انهر کز دلیل رجیانت صاحب تحفه نخواهد بود و مجتهد الزمانی ضرر
 ساختنی دیگر بیان نکرت فرو برد و غور کند که درین مکتوب قلی را لی استعداد می و او ند و در ضربت یکم تاز قرار سید هد و
 درینجا کمال اتقان شوکت متعقد است و در ضربت همچوان میکنند و هرگاه با اعتراض او تحفه بهتر را حاجز گردانید پس شکرت
 عزیز می چگونه موجب تحریب خواهد شد لی غیر ذلک من مقالات صدرت من الرافضه حبش یکذب کل حرف حکمته اخری بقی و
 موهوم حاکم ملعون کافض علیه لایم چگونه شمره عامی او تواند بود زیرا که تمامی معتقدات و افعال و اقوال رافضه نهیانت
 و متناقض است اگر دور علی و ففاق که اصل ماده متناقض است ازین قوم مورد و لوم بود نشان مذہب فضل کجایافته شود و هم
 آنکه خیال کسی تواند گذشت که سامان تصنیف مجتهد الزمانی را بهم برسد بلکه اهل عقل میدانند که انهم کذب و زور است و
 عوام شیعه نیز دارند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذور است صاحبان دانش و پیشانی بایقین مستقدان که هر گونه سامان مجتهد
 را حاصل شده و با اینهمه نتوانند تحفه را در و در خصوصاً بدین جهت که ایدر انیان در کمینوز مورد و بلخ زیاد و تراند و کجای
 انقد رفاهیم شده و در ذیب شیعه که در اینان خواهد بود از کتب مؤلفه حضرت ابی جعفر ان کتابها که خود صاحب ایشان بودند
 خویش مزین گردانیده اند که صدق مسلم و نعم الکتاب کتابا حیز و کجای که منویا فتمه که مجتهدان رافضه در طرآن و ماندند
 نیافته باشند و اینجا است که اگر کسی روایتی چند از نسخه مسلم معمول دیده و تصنیفات بر فحو بالیده و اگر چنین نبود و من این
 مواد کتب حیز از کجایافته هم برین ظاهر است انجنت خواهد بود انذات خواهد با و سالت باشد یک لقمه بکلی اومی نمی رسد طبع است اید و
 یاد و در خوشید و فلان کار آید تا توانی یکت آدمی و بغضت بخور می انقض انبایا الی حقیقت مذہب اهل سنت به ثبوت انجاست
 از راه تنگ عاظر لایق ابی جعفر انجاست چون مجتهد از بی سالی خبر او ند و تمام نقص تحفه را بران معلوم گردانید و در تمام حکایت
 بیاد که ششغنی بود و در کجای از ان سلطان بر من بدین شرف که در مالونجا هم گویشیم انقض انبایا الی حقیقت مذہب اهل سنت به ثبوت انجاست

۴۰
 حکم انوقت که از دست آری که ترا برستان شمره نشاند و بوقعین آسمان برین گردانند مسلط بجهت تمام ملک بیند و از کثرت
 و دودش از دولت فارین بگذشته و کثرت اندا و بکثرتی آن سابقین از حقیقت نماند کثرت و هنوز قدرت بر جوالش باقیه و از جلال
 دین اذعان تواند کرد که اگر بنده و ناخشنود شیری از کثرتخانه مجتهد و وظیفه یابندی را با کثرتین معجزین جمعیت غایبیم سیر
 اندیشه تجدید بیکه خوف جان نائل میگردد و یا آنچه تا بدین میگردم خارج از مصلحه شیری میشد یعنی زنده نگذاردی را از کثرتخانه
 رفعتی بیرون و قدح نمیکند استم و اگر اسباب باطل خود را شرح کنم معمول با عراق ترک کثرت نفس خا نه شد و یکسان آن بزرگان
 که عالم خوف دارند تقدیرین تواند کرد که در نهایت تعلیم لطفال می پرد و از هم شبا بعد اجابت میسازم و این برود و امر را بدندان
 عادت خود بیاس خاطر عزیزان اقتیا کرده ام و از مکرهات دیگر چه حجت کنم که بخت اکتشاف آن از در شمای در آن تصدیق
 بر طاق نناده ام خصوصاً درین مان که بدو عثمای رفیع آفاقا و زیاتر است و عوای ماه محرم از و بهفته بدو ماه انجاء و
 و هر سال صاحب الامر و افعالشین با و شاد و جمیع علی را شتر ناسا تقیاب منفعت شهود چو و گردیده و اجار لغزیه ای مصلح
 از سی احسان و غنیمت نقد این سیرین اینی منتظم ال و له بعد از ال یعین متغیر رسیده و تعصیب شمنی عامه از کی بپز کشیده اما آنچه
 گفته اند که حاصل مذکور الخ بجهت آنکه که ما را حاجت بجوابش نیست که هرگاه خود بدین و بدو عزت کرد که کمال شایسته و کثرت القیاس
 و در جوابش خواهد گفت خالی از کجاست نخواهد بود و این شایسته بکثرت کتابی در ساله و هرگاه کمال شایسته است که کام تواند فرستاد و هرگاه
 بنیادش حکم است بخلان بناء کلام مخالف که بنا آن در رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد مقام میخواند که عبا نه به بند بیک
 ضرورت است مقالات صاعقه صامیه که در ضربت حیدریه است و درین ایام ازین طلبه اشتن ازین کتاب را با لا حشر
 ازین خواستن و شل عود و جمال بنور نکرین که حال من هست با موافق پندار مالین لطفار اما آنچه گفت و در خلاص
 مذکور آن جوابش آنکه بجهت رسیدن بصارت العین جوش و حواس مجتهد و از غنم و چنانچه بعضی از ساکنان قبه به کاکو که
 که مذہب شیخ داشتند پیش بر این جناب شیخ فضل امام صاحب امر رفیق می کم و کاست میگویند اکنون شعری باید خواند
 سه نوبت بر ابتدا و بگویند که دوران از ایشان از نو بکنند و در آن حال عبارت مولوی حبیب علی و مکتوب دوم باید دید
 و خارج از آنکه در خوشی بر لب مجتهد بنا در میزان کجاست باید بنید و جناب قبا که کعبه و جهان لجا و ادای بکیسان قلعه
 معالی بعد ادای کونش و تسلیم من نیست که اگر می صوفیه و مصلح الطاف شمول آورده و سر رفتی را با فرج ناک لا خدا کن شد
 جواب استقامت سید ادا و علی و مصلح شدنی الحقیقت در امور دینی از فاضل عربی مذہب استعانت تارین است یعنی
 قلت فرصت آتسلیه و غیر ممکن الباع بودن نزل بعد کرد و این جواب استقامت کبابین امر شده و دوم بدیافت شریع
 شدن جواب شوکت غریب زبانه و از حد سرور شدم و اینحال پیش مولوی رشید الدین خان بهم بیان کردم و نیز دیگر مضامیر
 که افشا به ظاهر ساختم او شان متفسر هیچی هستند که جواب حاصل متن تحریر میخواند قول قول میگویند که هر قدر مرتب
 شود و در کم سال شود و یا تحریر جواب آن و تمام انتظارات تمام جواب موجب در یک است و نیز گفتند که از بنیقیم ظاهر
 هر چند دل سیر کنیم که از جمله مشایر امامیه این معاطله بمیان آمد و یکسکه دعوی علم و بجز کر داز و مباحثه و مناظره و غیر
 بانسی مانا اگر جدا جدی از علمای امامیه کاهی یکسوی یک مسئله نگر و یعنی هرگاه از جواب اصل مسئله خارج شد و یا تحریر شود

خلاف بحث خوابان جوابان شدند که بر بایجو بآن بر داشته شد تا عوام محمول بر غیر نیست نماند و اما میسر جای سخن نماند
بعد از آن هم از تلمیذان تصریح و بطنای خود اقرار کرده خلاف بحث چه تحریر طاعن و تحریف مسائل که مد با جواب آن است
تحریر یافتند و در آنجا نیز همان تقاریر را عاده کردند تا چار و جواب آن هم کوتاهی نشد بار دیگر از هر جنس کسبها
با لکل خالی شد و در آنکه ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر از آنکه در یکم چنانچه فارغ خط مای حکیم بود علی
روفتی محمد فلی حکیم مرا محمد کاشمیری و دیو برین دعوی گویند که حق است و هم میگویند که حال از طرف جناب قبله و کعبه مرحوم منقول
از خط جناب میر و در موسسه مولوی حمید القادر وضع است با وجود و کعبه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قائل
مباحثه نباشد بلکه محله معاصرین و مناظرین بی علم و کم اسقدا و تا در وقت از سائلان هیچکس پیدا نمیکند استعدا و فهم کلام
و او ای جواب بخوبی نمیدارند میر نشاندند از بهمان قسم مردم هم بیلوقی واقع شد اگر جناب مجتهد مرحوم منقول را
اراده مباحثه و مناظره و نوحی توجه بطرف تحریر جواب بودی بپیش شرع کنید که جناب میر و مرحوم میکروند از کتب
جناب میر و نوشته میشود و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب بر سر کتب جناب میر و در بهمان شرط نوشته میشود
فویز میگویند که جواب ذوالفقار و صو ارم و حسام طالب علم قطعی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهید یک تحریرش
زائد بر یک و در حق نخواهد بود و محله طالب این بر سر کتاب دفع میشود و با استعانت آن تمهید تمامی تقاریر بر سر کتاب
شرح ملا خوان و دفع کردن می تواند و جای که جناب میر و در حال کتاب خدا لا اسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
جواب فرستاده شود آنرا مان حال قوت و توانم آن واضح خواهد شد تا و قیقه در صد و وق تعقل است شما و بوی
او چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذوالفقار و صلح و حساب بحر فحش و سب و شتم و تقاریر یک خلاف داب
شر فاسد و دیگر هیچ نیست و ممنونیکه از آن جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود تا پیداست همچنان در دعا و لا
خواند بود معتمد این هر سه کتاب ما خواند از ترجمه حکیم مراد محمد و غدریکه در باب زبان درازی پر صاحب تحفه از جناب
میر و پیش شده است این سه چار که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب میر و آن عبارت را نقل فرموده
بر جای خود نیست بکنند و جدا اول نیکه دوامی امامیه کدام دقیقه زبان درازی فرمودند استند پس صاحب تحفه که
مبتلا بمان تحریر کرده اند اگر چار قدری قلیل لطافت و ملاحظت زبان کشود و نیز برای خود است دوم آنکه میر باقر
دام و وقاضی نورالدین شهید و تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس سب
امامیه از نسبت مستقیم آنکه چه کسی دارند چارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهر است
که امامیه از بدعت آنکه عبارت صاحب تحفه جناب میر و از سه چار نقل فرموده اند از ما موقوف و محل و بحث آن عبارت می باشد
کرده بهین میزان عقل باید بنحی که آن کدام مایه و زبان درازی جناب میر و بر کدام پایه و آنچه آن قبله و کعبه برای تائید
انکار فرمودند بران بنیگونه کلام کردند که هر فرقه بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بران
مستتر است پس اگر مذهب معتنی به موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
البتة اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا که جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

گفت صاحب تنگه بر قول و بر نفس است نه بر تناسلی علای شیده اما چه چنانچه در بعضی جای از علای اما به بر یک فاضل مثل حنفی
یا ابراهیم مثل و مسلک عثمان نشان مقرر شد و این را بر عهد خطبه و در باب پنجمه شرح کرد صاحب تنگه کلام خود را با جمیع فرق شیعه و ائمه
کردن از تمام کرده است پنجصدین اما به و همین معنون از ملاحظه هر بحث تنگه واضح است و علمانی اما به از هسم کتاب
چنان انمیده اند که کلام صاحب تنگه خاص با اثنا عشریه است همین باعث جایجا با انکار از مسائل و دیگر کتابها میشود
هر می برد اند چنانچه جناب بسرو در جایجا در کتب خود میفرمایند که اگر چه این فرق را بدتر از انسگ و کوهک میپنداریم لیکن جواب این
است و چنان است و این نعم و استعداد از تحریر جواب تنگه میفرماید و هنوز ازین ملاحظه بجای نیافته اند و نیز فاضل مزبور
میگوید که اگر در هر مذهب یک ساله یک کتاب خواهد رسید بر آخر جواب این ساخرم بدین شرطی که اگر نقل از کتب است صحیح باشد
نه چنانکه جناب میبرد و رحاله صحیح بخاری میبندند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان این روی پیدا نیست یا چنانکه در موقوفات
و معاویه بن زید را بلطف معاویه و زید تبدیل کرده نوشته اند و هم اگر در تحریر الفاطمی ادبانه در احتیاط کنایت و بی نقص و
انکه کلام خالی از غشش و تشام باشد چهارم آنکه در هر مذهب که گفتگو و دیوئی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا تصریح در لغزش
از خطایان تمامی استدلال با عقلی مسلمانه جواب معقول بدون طو شدن یکدیگر گفتگو در دیگر بحث شروع نشود و بنا به مباحثه
و مناظره جاهل شود پنجم آنکه مخاطب در تحریک شخص باشد که هزاران مثل شرکای و باشند اگر این شرایط منظور اند فاضل
مذکور برای مناظره تحریری موجود است و عماد الاسلام برای تحریر جواب طبرکاست تو فکک لجهت از جواب این غیر
سرفراز شوم زیاده چرخ کنم بر اقا صلی وافی عالم ازین مکتوبها هر شد که مولوی حبیب علی با و صفت تشیع و احسان
از بنا کتاب مامیمانی و تبیین مذهب و دقیقه فرو نگذاشته یعنی تبیین تمام گفته که کسی بجواب رشید الشکلیین عاجز گردید
هر میدانیش خالی شد تا بالاخری غششی داد و نقد جان در گفت تسلیم نهاد و هنوز رشید الشکلیین تطایق همت بر بسته فقط
همین گوید و همین میدان حقیقه بر زبان میرانند و طلبه محققات انما است تمسید و رقی هر کتاب میبندد از بر تقصیر حق
می توانند و چون عماد بر خطا مناظره است تا حال تجدیدن از حد و وقایقه بر معنی آرند و هرگاه رفته در سب و ششم
از حد و گذشته صاحب تنگه که فقره چند تیر و تیر نوشته اند و در باشند اعتراض نشان بر معنی الفین اهل سنت است فاضل
مذکور به همور باشد عماد نادر و شاد و بر قول موافق چگونه اعراض فرمایند و ایشان بایده فرق شیعه کلام می نمایند و مجتهدین
الی الآن و برین مذهب گفته اند که کلام با اثنا عشریه است فقط پس چه مجال دارند که تنگه را و بکنند چه شتر معنی عالم بالا معلوم
بجای که معنی گفته تنگه اثنا عشریه هم نمیدانند و هنوز که معنی و بیاید پیش هم نگزیند زیرا که در آن تصریح است که تنگه اثنا عشریه از آن
میدان که بعد قرآن ثانی عشره و حضرت خیر البشر علیه السلام تصنیف در برگرفت و نه در چهارم و این سال را تنگه اثنا عشریه
نام نهاده شد زیرا که بعد انقضای قرن ثانی عشره نبوت خیر البشر علیه السلام صورت تالیف پذیرفته و معلوم و معلوم
در گرفته است پس رشید الشکلیین میدانند که هر کتابی در هر مذهب آید بی جواب اند و قلم ایشان با عساکر کلمه الهی می ماند که بهر سبب سخن
بر زبان سحران را یک گفته می باید لیکن میفرمایند که توفیق عبارات شش مجتهد جانی نباید کرد که معاویه بن زید را
معاویه و زید بن ابی سفيان ویرانند و آنچه بر و اخذند و ما به بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی در برگردانید و در حدیثی

تشهد انکم انکم صاقدین و عمار و برودی باید فرستاد بعد از این تمجید و تحمید که از مولوی سبیب علی بنظر آرد و
 کسی از سفر ارمی غایت صحو و کبری این جاناتانوا که در مجتهدین امامیه خرا کم می بردارند و دم بر نیارند و خود را بر خرد
 سپارند و منافعت کبری حضرت ائمه بر معطله انکارند و مورد طاعت بقتضا و انکسار از انکسار شمارند و صراحتی نگفته اند
 بلکه التوجه ابداً لعله که از نقل مکاتب فراغت رود و او را حل عدم بیاقت کتوری بلکه عدم الیه است همه علای
 عشری و فتح شد و اما اشترنا الیه فی الجدل الاول عند شرح عبارة بصارة العین اعنی مع ان الامامة متبینه الود
 والاثنین آه فاجرم ابی ما کما یصدق من نقل مقال المجتهد و در **قول** و قول عماران متبیین بکار **اقول** این اعتراض
 ششمست و بخواهش علمای اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر همه کس عیانست مگر مجتهد الزمانی خود را از ویش منع
 گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش است که نور آفتاب هدایت یقین را زینهار نتواند و نیز با عمار و طاعتین
 شریب و ادون عوام مشغول اند اگر در مقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل کنم باز به ضوابط کتوری و اما تذکر
 که جایز نیست نقادی و عطاوی او را بلقهای او بتجیدی و در بیان نعم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازم البته بدو احسان نیست
 اگر بگویم منتهی مختصر و بقیه تمام بگویم که کید مجتهد الزمانی مانند انبیا غولانی نماید پس بدانکه خطا چنان استلال یعنی منوط
 که بر تقدیر موعود بودن خلق لازم می آید که قول خلیفه ثانی یعنی کرد و البته ذکر دلیل من و عوسی و طراز مت شریب
 یزید و او خود را بدو لاجرم او را مرتب آن عقلا با تفکد باید نمودن زیرا که درین مقام اهلین میارز گفتن و ادعا و حکم و پیش
 خود ساختن و ما در اینجا فلاحتی صحیح کافی است و ان انیکه بسا باشد که بزرگان دین و پیشوایان حق و یقین را که انظام
 امور شریعت و الایدیه است علیا بود و تقسیم امور را القای فرمایند تا برای متاخرین قانونی بدست آید یعنی که حضرت خیر
 علیه سلم بر بسیاری از امور یا صاحب کرام مشهور می و مود و حالانکه عقول فراست و قوت قریب انجالیات و تقوی رسیده
 و بنهایت علیا انجا میده لاجرم علمای این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت احتیاج باین امرند اشتمال بر کمال طبع مقدس نفسی
 بکراتبع و اشیاع بود تا بدین روش زندگانی کنند و در مهمات امور خود را ازین طریق مخدوم نمایند و در کسبت مقرر شود
 انظام اموران هم مصلد اگر خلیفه ثانی را گویاست بدن و انظام امور بدست او بود و چنین فرمایند چگونه این کلام با وعده حضرت
 ملک غلام محلی است نماید و عمار ابرای رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و قس علی هذا خود را ذکر و موعود هم در کار
 می باشد و انجا که مقصود کلیت و تقسیم است هر قدر که درین بابانکد فرمایند هر چه خود است و اگر خود را می التذیر بود
 آن بتبیین خواهی یا جلاله که تحسین شری و طو و شوری در امور چگونه است اختلاف و موعود است ها که او را که انکسار
 صاقدین **قول** و نیز خباب و انبیاء **اقول** جایکه خلاف جناب مرقصوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی
 را که این محبت خالی از طول نیست لیکن مقتضای مالدیر که کلام لایتر که کلام بالا جمال نوشته میشود که از جمله است جناب ولایت
 را ام المشارق و الغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه سلام که بنابر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت بهشت است و سعیت
 بود که نموده و ظاهر است که مقتضای حدیث علی الحق و الحق علی الفکال زان نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
 بیعت تا بعد از دلیل بر بطلان خلافت خالفه اول خود را بدو جانشین در ذات طول با و تحقیقه از راهی بجا آورده که

تحت مجتهد الزمان و صاحبین و در فهم این دانی نتواند تندید جای جواب این طرز نه نیست که جناب محترم کتاب
مصدق این چنین که در مواقع سید نفیسی درین عمر کابل هم رجوع نکردند که البواب فتنول و اما مثال این کتابها موجود است بر
تبریز آن روایات که جناب سیر و دیبا و سی و ثلاث صدیقی است فرمودند و فعلاً صدیقی را بیان کردند و همچنین خبری هم
لیکد که آدمی خود کند بگوید و است که چون جناب سیر فرمودی و بهرند که که شرف از اجماع شود و دالی خارج منه فان ابی انما لک
اما با غیر سیر الی همین که ال فاحش الی اولی خواهد بود شیعه را بر زبان خود آوردن اسویر که مجتهد فکر میکند و قبل ازین و نسبتی
و بعد ازین تر خواها که قول جناب سیر که انشا الله فی القیاس از او پیش میروی نیست صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد بگوید
که کتب فریقین رجوع نماید و در حیرت هم که چون قدما می رفته که درخت نشانیده عبدالعزیز سارا آبا و آ
بذاعت و ناعایت اندیشی حضرت که اتمالی حمایتی و من ملک اکثر قابل باشند با مرتبه جناب سیر از رتبه مدعی خود بل
و گذشته که در هیچ امری قابل نمیکرد و و با دستا و نمیکشند رجوع از امری مخالفت با مرتبه اجتناب داشت چنانچه
نظامت نیز داشته اند خود شایعین شیع البلاحت از انکسان که شیع آنها از کتب رفته نرمی آید و مجتهد بالشی و فرزند
و لیدش ایشان را تر که نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند دست اجتناب را در آنچه تعلق مامور است
ماده مدعی شده اند که توری هم در مهنات بلیه خویش بیان تصریح کرده چنانچه سابقاً در مجلد اول نقاش گذشته طرفاً
بخیال مجتهدین هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع امتحان سابق و مثلاً
ما مع مقدم می باشد و نه لازم آید که بیماری از قبولین نشان که مسکین اذان در کتاب شوشی مقرر می شود از مدعیان
چندین به پیشرفت نفوس بعد تسلیم درنگ شش ماه بقتضای این روایت هم حقیقت خلافت صدیق مجتهد اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند مامور اخبار متناقضه بندان آوردن و در نه لازم آید طاعت نوشن و هر کردن
بر کتاب ابو موسی که در حقیقت فارغی کل است که امر مفصل و سببی مبرور و نیز لازم آید مخالفت قسقه که اگر آن خمس و قتله و
نار که نازت ستماء از مدین و کک قول بعد بر تقدیر ثانی اکثر اقول تقدیر ثانی مطلع نظر نیست مگر تیر عاتقان گفت که غایب
سواء برین ابی سفیان بر اصول ما نصیان مومون و بلاغت تواند شد زیرا که از تقریبات صاحب مایس المومنین و همچنین بیان
از تقریبات موافق نواح و مانند ایشان خود است که آنروم که نام ریاست مامور و دیر دست شان بود و حضرت ائمه را قبل
که دنیا از دایره تشیع بیرون نماند و اهل مالک حقیق چنانچه از تعانیف صدوق مثل علی بن ابی طالب و ابی جعفر و ابی موسی
و حال آنکه سادات و شرفای اهل سنت را با نول مصائب و محبت ها گشتند و هنوز مودع و راج اند چنانچه مبارات می است
که در صد بر تامل این دقایق قلبی میشود بران دلالت دارد پس چه عیب که معاویه بعد از نیا و و عمار به پیچیدگی
و شبیه بنودن حضرت عمار و ستموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مزعم شیعه مومون و بعد از آنی باشد
و نیز از آنکه بگوید اندراج باید معذرت در همین نمودگی گذشته که مقبولین لسانی با وصفت لعنت کردن حضرت شیر تروانی
سبب قاتلان اهل بیت رسول ربانی و افتار یکدست عبدالعزیز سبای صنایع که امر تفصیل به هم
رفته از حقیقت زمین به اوج اسما برین رسیده اند و با و صفت تخلف و سه تر استیدن

تراشدن مرتبه شان تالی مرتبه ایمه بدی گردیده و بسبب اوقات جاودانی و بعون مقیم جانی موعود شدند کافی البحار
 و حیات القلوب و غیرها و حال آنکه راه ریاضت و سمعه برای ایشان در خلافت و تقوی مفتح گشته و حصول زخارف
 دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه زینهار بر بنده بزرگوار استغفار شد و هرگاه نیرید پلید نزد
 مجتهد الزمانی یا اینهمه فضل و شتایع گوید انی مورد رحمت بود و خلافتش نخواست و بهتر از خلافت مباحرین باشد پس معاویه بن
 ابی سفیان که کارش با قنقار طایفه و منجم بیاض کما سخی افشا و الله ابدا و ان در یک نشیده چراغی و خلافت موعود
 نشود و حال اقوال شرح ابن حجر طی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید که در شده تازه تر آنکه مجتهد خود اعتراف دارد که
 خلافت بر او نبوده و غیر را شده منقسم است که امر او در خلافت معاویه از در خط امام حسن کسی را کلامی نباشد یا نه از مجروح
 نقطه خلافت اگر چه کتب معاویه مکتوب باشد مطلبی بر منی آید یعنی خلافت بر او معاویه نبوت نیست فان العلماء
 علی ان العام لا دلالة له علی الخاص باجری الدلالات الثالث امری نبوت خلافت با ملکین دین مرضای حضرت رب العالمین
 و اقامت شریعت متین و رومی ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای ایشان از کتاب نورانی نامه جاودانی
 اقوام عزت رسول زوایای نبوت پیوسته و از توحید و تجلیل مباح و مناقب ایشان کثیر از خارج شطاه تبشیر و تفصیل آن
 گشته و میان این مرتبه و خبر غیبی نبوت سلطنت بر معاویه و دیگر بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند شان باشد فرق است
 فرق حدیث قدیم و بون با نئی است مانند وجود عدم و هر کس که تفرقه نمیکند فیما بینهم الا بق خطاب علیا نخواهد بود و کما لا یخفی
 و آنچه گفته بلکه اگر نظر انصاف نریخت ناخود است از رساله که مرزا کاظم علی صاحب در در جزیر بجاوب همین است و خلافت
 نوشته اند و ایشان حقیقت از محکرات جاسدین پایش علی را بر اسم خان بی سودا بر گرفته اند و در زمان سابق مدد قریح آن بالبحر
 بعضی از اجاب و خبر در علل و رد و بود لیکن سبب موافق تبشیر آن معطل اند و در پاره و نتیجه هم که چون از آن خلافت نخواستند و از این رو
 رد و بیا مخالفت آن ملکین است که درایت خلافت موعود گشته فان الاموات النادره کالمعوم عند القضاة و قال الله تعالی فی منجی من
 یبشیر علی یکنیم و من هم من یبشیر علی یجلبین من منجی من یبشیر علی امری مبع بعضی گفتند
 که این چهار در حیوانات صورت نمی بندد و بعضی ازین مجلس دیده میشود که با همای بسیار دارند تا آنکه بر پا میسوزند گشته اند و چون از ایشان
 در این بجاوش میگویند که این حیوانات نسبت با تمام نسله که در قرآن مجید مذکور است ندارند و الفادر کالمعوم و من قس علیها
 آنچه کلام در آن جاری گشته که اولی حکم قدرت و شد و در است فاند و دفع مرده و اگر این سوانح نادره نصب العین دارند باید که واقعه شاد
 اندیشه تالی هم بر زبان آنکه چون یکی از مجوسیان امام وقت را شنید که در ملکین دین کجا باقی ماند و منعی از انقوات کتوری علیه
 با شرفه ابروج میرسد و نتیجه مکنذیب حضرت شیه رندا که اکثرانی صدر نهد و المعالقه و ثمره مکنذیب مورخین بر کتوری و هر کس
 که بر روی او کند الطباق می باید باشد و التجه البالنه و الحمد له علی ذلک و قید و مخرج و شیعه در ستم و ساخته امام حسن را از نزد
 که امیر المؤمنه و الهی صاحب صواق و امثال او بر و ایات معتبره با ثبات رسانیده اند که این گناه عظیم ازین پیشی صدور
 یافته و محدثین و متکلمین همین منتفع کرده اند که نیرید باعث این زهر گشته و اهل نفاق را از مردوزن بر نیکار برگماشته
 پس نسبت آن بدین عنوان معاویه بن ابی سفیان جبارتی بر پیش نیست و قبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق است با

ترسانی بعضی از اهل کلام ادعا شده است که هرگاه بر تفسیر احادیثی حریفی چند دیگر در مخطوط مجتهد مرتب می‌کنیم که منطبق
 شیخ رئیس حسن بن علی بن سینا همچنین تعنیفات امام فخرالدین رازی قطب فوقانی و حقانی مدین فنی ایک نام است
 و دلالت بر آن دارد که خاص باعتبار افزودن قلیل می‌باشد و عام بلای افزودن کثیر است و نسبت میان این دو کلی
 که متذنب خوانان هم اذعان بر آن دارند که هرگاه که خاص تحقق یابد وجود عام ضرر است و لا ینکسر از کلام مجتهد تمام
 این تحقیق بر آمد چه در شق اولی که خاص بود برای چهارمین اولین یعنی اصحاب سید المرسلین ابو بکر صدیق هم
 خلیفه شد و هم فاروق و هم ذی النورین و هم ابو الحسین و در شق دیگر که عام است و احتمالات مدعیان است بله
 از آنکه بدعوی خلافت صاحب الامر که حال بر ترازو شان غفر می‌بای آید محرمین عجز و زبونی می شوند خلافت و خود
 و پسر و پسر یعنی معاویه و یزید محصور میگردد و اهل هذا الامن خلفه اجماع التبعین الکاملین و اتباع خطوات انا تعین
 خدا را بکبر مجتهد بر اجتهاد و خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچه اجتهاد با وصفت توسعه کثیر در نه سبب
 امامیه تا جاییکه عقائد الف و اقوال فاسده پیشوایان خود را که تعلق داشت با اصول و معانیات عقائد الکیات هم از پیوسته
 گرفته اند که سببی تفصیل انشاء الله تعالی محصور شده و در ذات پدر و پسر از مجتهدانی و زمانی همین حال خلافت
 رسول سبحانی و استخلاف حضرت زیدانی و این بدانند که یکی از علل گمان مرید خود را پیدا کرده بود و بدو امر امر طرفت
 و کشف است که حقیقت و او در تمام انواع خد متشکک می تازد و این عده را تذکیر آورد و فرمود بشنو که هر چند جزم هم بر
 بسیاری از اساسی مقدسه آمد مگر مورد الوار همین سبب می‌ست که نام منی او محمد و در زبان معسر گشته و یا خرافت که
 امر دیگر هم که تعلق باین دقیقه دارد و خواهم فرمود باز آن مرید شب و روز بخندش مشغول شد و گوید هرگاه ملک مذکور
 بیمار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیا را رازی دیگر که منتهای امر است بر تو اتفاق افتد و آن نیست که هر چند غور
 و تامل بکار بری باز همین سبب را بایی که تعلق بدین بزرگان دارد و در جمیع برکات و نور است یعنی ملک مدینه و مکن پور
 با جمله محویر هم که حصر خلافت در معاویه و یزید غیر از دیگر بر اسرار علل گمان اطوار لهذا ان منطبق شود و محلی دیگر خاطر فراموش
 اما هیچکس از خلفا را بر پدر رضوان الله تعالی علیه هم مصداق شرط و قیود آیت استخلاف موعود با وصفت این عموم نخواهد شد
 تا خلافت مثل اجتهاد این پدر و پسر یعنی مجتهد الزمانی و زمانی مدان پدر و پسر محصور گشت پس یک بریزید و صدر مجتهد عنید
 و شاید که مجتهد بنیاء حصر خلافت بذات معاویه که لفظ فیکون هم مصداق بنده الایة باضافه ضمیر فصل بر آن دلالت دارد
 برین اصول شیعه میگردد و تفصیلات آنکه اسباب افتد که بلا بسیار است چنانچه از محاسن المومنین و امت آن توان یافت
 و بر همین امر علماء و شان بنیاد نهاده اند که شیخین بانی مسانی آن بوده اند و شک نیست که امام حسن بن علی سبب قریب اند
 که از رذخ خلافت بنی امیه این امر سبب طرد گردانیدند و با وصفت اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچه قول
 شهید که بلا لوجوائفی بر روایت صاحب کشف الغم که حال تخرید و تخریش بر زبان مجتهد عنقریب معلوم خواهد شد دلیل
 بر آن است و هر که چنین باشد یعنی سبب قریب و صحیح امام حسین را از میان بردارد البته ایمانش قوی خواهد بود و فکون
 معاویه بعد السهم مصداق آیت الاستخلاف علی اصول الال خلافت آمد هم بر حال یزید پس بدانند که زوایل حق اگر کفر

مختلف باشند فسق او از آغاز مقلبی است پس با وجود قید عمل صالح در ایت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
 حکایت که یوسای دین از ولی عهد که روش دین باشد مهند اثبات نمایی که او وقت نزول این آیت موجود بود
 خارج از دائره امکان است اگر چه شوشتری ذهب المذنبه در احقاق سوس خام نخچه در بحثی تفصیل تمام گفته
 که یزید در زمان تم بنیمران قریب جوانی رسیده مکافصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای ارفضه بنوعی که یزید بنیمران
 خلافتش بر تر از خلافت معاویه بود و هونی صدر البعث موجود پس نیست که برادر متکی اگر بکه اقبال در مقابله شید کلین
 نور الدین صریح بعد از عبارتیکه در مجلد اول دوستی دلالت بر آن دارد که خلفای راشدین هر چند خلافت را غصب
 کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام با اتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
 با وجود طرد و دشمنی اعداوت با امیر المومنین و بیای سب و تیرای انجذاب اشتراک در مسموم نمودن امام حسن و دیگر غنا
 با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت المارند از باز جای حرمی در چشم میداشت که اعلان لبشر حرم و زنا
 محرمات و بیگ حرمت مک و مدینه نکرده بود لکنه الدواعی جناب امیر المومنین امام حسین بر خلافت اینها صبر و لطافت
 بتقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام و بخیه بر روی کار افتاد و دین محمدی چهار او علانیه خنودل شده که با محرمات
 زنا و شرب خمر با استحال آن بعمل آورد و چنانکه اشعارش برین شاهد هست و نیز قصد تخریب کعبه و تحصیل اهل مدینه نمود و دیگر
 شتماعات که جناب آنرا از شیخ عبدالحق دهلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سر زده صبر
 غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا که امامیه خلافتهای شان را باطل انکارند مثل حال یزید میبود همه ائمه اطهار با بر خلیفه
 همان میکرد که امام حسین با یزید کردند انتهای المطلوب بعینه من اوراق جواب الایضاح و این عبارت صریح دلالت بر آن دارد
 که زامه یزید بر تر از زامه خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از نه در جناب امیر هم جهادی نمودند و همین تصریح
 دیگر علمای ارفضه از متقدمین و متأخرین حتی سید مرتضی در تفسیر الایضاح و کتاب شافی که بدتر بودن یزید را
 از ان پیداست و هم از عبارات مذنب فریقین مگر در نقل عبارات نشان قتل و اسیب است و با اینکه دانی مجتهد الزمانی بنا بر
 حد اوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میداند و از ایت کریمه این بر کار خارج میگردد
 و استخلاف موعود را بذات معاویه یزید محصور نماید و در آخرین مجلد خواهی دانست که مقتضای سینه آنچه داناکند
 کند نادان به لیک بعد از قضیه بسیار مجتهد الزمانی باین مرقا فاش شده که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
 الفاظش در ان مقام نیست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست فقیه مفسر مود و تطبیق این تناقضات درین بود
 که از کتب اهل حق لازم می آید حسن سیرت خوبی خلافت یزید کاش نشبست بزبان معاویه نامی گفت که بهتر بود خلافت
 یزید بنی بر بطور اهل سنت است و بدتری بر مذنب شیعه حالانکه بکافه خاص عام سویداشد و بدتر بودی خلافت
 یزید از هر کتاب که درین باب بقالب تالیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنا بر حد اوت دین اسلام خلافت یزید را از خلافت
 خلفای راشدین بهتر میداند و هر گاه مذنب شیعه نیست که از عبارت جواب ایضاح و تفسیریه و غیره عیان شده
 قیاس کن مذنب اهل سنت را که بر اصول و اطهر ایشان خلافت متقدمین ظلال نبوت سید المرسلین بود و لیکن

هرگاه اصول یقینه از آغاز تا انجام متناقص است حال اینهاست که بر هر طریقی یا بس دست میزنند و وقت
 قبل و قال خود را از ملامت و سواد می سازند طریقه آنکه اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادت تشایع استخوان
 بریدن کردند باری معلوم نیست که شخین ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدا را بگویند این فرقه زریل را بگویند
 مرتضی و ائمه شهادت باشد که اکثرنا و لیکن در خلافت صدیق چه تواند کرد تا ضرر و عده خلافت در مادی و بریده نیست شود
 غرض که مثل مجتهد الزمانی موجوده گوییم بنظری آید الا همان کس که از خیر و فضل او بزرگانش بود بر من او بود خوشه ناهیدیه
 و بصیبتای ایشان فرارسیده من بعد از مجتهد الزمانی میسریم که چون بیاض ثنائی نزد شما تا انوار صاحب قرآنی نجات است
 چنانچه خود مجتهد لب این خواگفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی مخرج دارند ازانی مویید است و شایع صحیفه سجادیه از انکا
 خود نقل کرده که در الظاهر ناما موزون بقوله مافی فی القرآن و لا يجوز لنا الا زیاده علی ما فی سبیل شما این است
 از اختیار شوق اول یا ثانی بر تقدیر نخستین مدعی تمام است که اینجی علی الخواص الادانی و بر دوم باید که خلافت را
 محصور نمایند در ذوات آنان که امامین با او مله زبر دادند و بجز نخستین که مناط استخوان ایمان و قهر است در کلام مجتهد
 و ایمان شمر بسبب کوفی الاصل بودن و خطا نوشتن که دلیل شایع تواند بود کهانی الحیا السمع جلاله و الهول عبادت
 که شمر از مظنه ضرر و یقین حصول ملک و زرقه را با شستن امام حسین باقی انبایات رساند و صلا و رزاقا اگر گفت که عند الله
 انقلبه بر تفسیر امیر چنانچه رساله اعتقادیه صدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب فرج بر ظاهر است و هرگاه
 آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر عزم شیعه تبیین خطوات اشیاطین خواهی دیدیم تقیه در هر ساحتی مهم خواهد رسید
 فکیف که مثل مجلسی اول در دوام و غیره تصریح کنند که بعد نبوت ایمان از اعتقاد و ایل دلیل نباید کرد و مخفی نماند که بر
 اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت هم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور داشتند
 چنانچه در زمان سابق بر ذوات معادیه و نیز بر مقتضای تفصیل این محال آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جلیله
 بدان حد رسید بود که انتظام امور دینی در کوفه بندگان ایشان تعلیق یافته و قهر و دستبرد یکدیگر بسیاری از علمای سادات
 مثل عبد العظیم اصفهانی متناقص حیدریه را انجنان از هر طریقت زیر مصائب گرفته که هر یکی از ایشان از هر چه میگریخت
 و خود را بجهت استواری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که نیای داری بگیر و از کوفه بکنده خیر نیامی لنگ
 گر زان و افسان و خیران فرستگمان نور دیدند و جای یکدیگر با من یافتند بنگاه بگزید و اعمال صالحه بجدی از ایشان صدر در
 یافت که روزه در آن زمان میداشتند که آتش از آسمان میدبارید که اکثرنا از ایستاد و بشارت خاص و طاعت مخصوص
 بجدی مشغوف شدند که معاذ الله از هر چه خدای عز و جل نوبت گذشت و ممکن بود این یقینه بدان وجه رسید که در راه محرم کوفه
 و بازار این شهر جزو شماست ما را بجز این اولین بلکه انبیا و مرسلین آوازی گوش مردم میبرد که حضرت خضر و ایا سیران
 شعیان دولت را بسبب شیندن احادیث جسد انبیا نسبت با نمره بدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده ضمیر خلایق
 گردانیدند و کثرت شیعه انجنان مشاهده میگردد که قریب از شیر مال همانا استخوان نیست برای بسیاری از خنجر کال تبدیل شود
 پس بد انسان بدیدار گشت که کافی کلینی امور و علل شایع صدوق تقیه بد آورند و علی ریس استناد

میخوانند و اجرای قرآن علی جده مثل سوره نورین و ولایت را بر غفران تلاوت میکنند و عبارات خلیفه شریف را در میان
و محافل بر زبان میسازند و مانند شتر میرقصند و دعای صنی قریش را بر ملا روایت مینمایند و آنقدر عبارتش میخوانند که سبب
بتی دیدم از علاج در صومناست به مرصع چو در جابلیت منابت به بخلاف صاحب الامر که هنوز در سر دایه سرین و کوشش از نشانی
یا نیت و شود و هر چند ذکر جمیل ایشان را فواید خاص و عام شهر افتاد و لیکن بطور شریف ایشان بدین عنوان روداده که گاه گاه در نیم
بهار از بلبل بادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر خلعت ولادت از سر میپوشند و بدولت سرکباب و شاهای که مجمع خیر و بیان و زنگار
و گلزاران هر دیار است بانواع نعم پرورش می یابند که اکثرانی الدیاجه و عجب نیست که حقوق صحبت بمقتضا از لغات
عن الالبصار الحاضر فی الامصار کفانی انصاف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما مقتضای شرف
این مآذنه که حضرت صاحب الامر علیه السلام را یادگار هر چه از این گذشته باشد به خلاف آیت کریمه یا ذیلک الالدی انا عجوز و
بعنی شکیان ان هذکشی که یک کمر در رساله خواص آمده ندیده که عمر امام هر چند با ولایت کشد که حقوق نماند چون جوانان بودند
گوزنان به تبعه بر عجم شعبان بلاتناهی رسد و روزی جمعی در یافت که بی مردی و عجزه عضوی سلیم ندارند و نیز کل
مشغول اند پس در روز طریحیت فرودت و بنیادان فرمان ادا برودی نزد پای تخت بادشاهی حاضر و در بند پر دلقه ثانی و در
کاموشی مشکیش نمود بادشاه فرمود که چنانچه هر دو را متوقی حاضر کردند تا بخانه رسانند و در آنجا سخت تمحیر بودند که بادشاه با تمام تمام
طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک و دانسته بودند جواب بجهاد دادند و گفتند که
حالت طلب امید نیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند و جمعی گفتند که بر ایشان را بود که تا چیزی میخورم رغبت
اینکار دارم و جواب زن آنکه من تا لب گور آمیو و نهستم انیست حال رغبت تا بقای ایامی می چرسد اما گمان
طغولیت پس هرگز گردان مگردید که خاتون حکیمه چنانچه در حق یقین است آنجناب را در چند سفره بعد از ولادت از طریق
خاتون حمیر بصورت مردان کامل یافتند و نشا خند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکنند
در کتاب حق یقین بعد از آنکه از خاتون حکیمه ولادت حضرت صاحب الامر بشد و آورده از بطور معجزاتش منور گشتن و نور
و آسمان از نور شرفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش باز گردیدن آنجلالت هر چه تا مآثر اغیر ذلک از آنجا
والفرائب پس بگویند روایت خاتون موصوف که در هر چهره در یکم تیره بخت او میسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل و او را شناسانم بفرزند برادر خود گفتم که انیز و گفست که اینست که اینست
که نزد ایشان فرمود که این فرزند من است و خلیفه من است بعد از من که از میان شما میروم باینکه سخن را قبول کنی
و امر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در مجلس کتاب قصه وفات امام مدوح بیان میکنند بعد از
یک صفح که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده و شیعیان همراه او شدند خواست که تلکبیر گوید که ناگاه طغی اندم
پیچیده و کشته دندان مانند پاره ماه برون آمد و در او میخیزد و گفت ای عموسین با سبب که من را در ترحم نیاز بر
بد خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد پس بر طغی و طغیان از آن جوان کامل بود که دستش را بر زانویش
نساخت اما گمان میری و منی پس بدین کتب معتبره شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کهن گشتی و همچنان تازه بلکه غریب خواهی دید که در مقابل صد سوار اسپ از جوان کرده و نیزه را بست گرفته
اراده کارزار معزم فرموده و توجیه این امور را بعد از غارت وانی داشت که این همه ساعی و لایحه فتنه برای حرارت خیر و انانیت
و نیز محافطت مکان که هم نزدیک گوارش و در سر مرئی نصب نمود و نیز در مقابل سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمه مقدس
داشتند بطور سید و ذوقیکه برادر معطله اش صاحب محن رفت که فصل فی البوار و غیره چیزی از این کار پیدا نماید و نیز
بیان اقوامه مقاومت سواران بطور محنتین بی انگار که اشتغالات بطور عرفانه در آن توانا بود و نیست که علمای شیخیه تبار
نوشته اند السلطان المفتح عن اهل الایمان که از جمله اخذ بجار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام بخیر عفا هستند
حکایتی از ان بنیاد کفایه نام صاحب کتاب میگویی که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاهر حسنی است و
کتاب ربیع الالایاب برای من بدرجه جمعیت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قاسم برای روایت نمود و گفت که من خود
که او را گرفته میشد و از نوای کوفه در بعضی از راه ها که از آنجا سوار کوفه نمایان میشد بودم در آن نشان دگر قافم گذشت و گفتم
که با حسن بن خواجه تم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هر چه خواهی بگو و گفت قافله از قبله دلی بکوفه آمد از ماعلات میخیزد و در میان
الیشان حرکت بزرگ بود و بر سر قافله ایشان وقتیکه اراده و زمان نمودن غله کردیم کسب گفتم که از خانه علوی تر از وینا تا خانه کشیم
آن نیز دلی گفت که در نزد شما علوی هم می رسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هرگز علوی آن
که ما در میان بانی و آب و دان اندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که سید صد نفر سوار یاغی را که بودیم محبت امر فرمودیم
در میان بانی و آب و دان ماندیم و گرسنگی ما بمرتبه شدت رسید و در حال بعضی از ما با بعضی دیگر گفت که بگذارید باین سپاه تا از این
بهره که اندیم آنکه میخورد و آنرا بکشم بخوریم و بعد از این پسندیدیم بتری اندیم اتفاق چنین افتاد که تیرا بسپ من خورد گفتم
انداختن تیر این با رعاط افتاد باین باضی نمیشد پس با دیگراندا ختم باز با بسپ من رسید آن اسپ نزد من بهر از دیگر
می آید و دانیم دوست تر بود آنگاه گفتم آنقدر دلی بپسید که نوشته از سوار شدن آن بر دادم زیرا که تا این روز
سیدانی مانند این بیلیان برای من شیر نشد پس آنرا سوار شدم و بسبت تلی که بقدر یک فرسخ از آنجا دور بود و اندم و بعد از
آن تل رسیدم کنیزی دیدم که همه جمع میکنند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من ملوک و در علوی هستم که درین بانیان
سکونت دارند این را گفت و در رفت در داخل مدای خود را بر سر نهاده بسوی رفتای خود برگشتم و گفتم که فرقه بادشمارا بخیر
و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیایید تا نیزه ایشان برویم پس نفیم ناگاه خیمه در وسط بیابان دیدیم از آن خیمه در خارج
که از هر مردان زیاده تر بود و گیسویش هم تا بنافش می رسید بسوی ما خندان و شادان بودند و از اندر باز و باقی گفت وقتیکه
نزد ما رسید گفتم باوجه العرب بیا تشنگی داریم آنگاه که خود را صدا نمود و گفت که آب که در پیش نیست بیا پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنجا یک را از آنها گرفته و دست خود را بر آن گذاشت بعد از آن با داد و آن یک را بدین منجم نمود پس هر یک
از آن دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از آنها چیزی نگفتند و وقتیکه سیراب شدیم گفتم باوجه العرب تشنگی داریم آنگاه
خوش برگشت و داخل خیمه شد و طبقه کوچکی که طعام در آن بود در پیش من گذاشت و در دستش را
هم بر آن گذاشت و گفت ده و نه نفر باید بخوریم و یس مهر تا بدین منجم از آن طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا گفتم

[illegible]

عزاسره عن الله الذي انشاها الى اخره در پنج نسخه از نسخ نهج البلاغه موجود باشد بلکه صاحب ترجمه انرا از طرف
خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه اراج خواهد بود بیانی که عند الشارح فی کلام امیر المؤمنین
را در اراج را لا سیما اراجیکه برای بیان ابهام یا تعیین مرام باشد و احدی از علماء نقل بل اهل عقل نیز
خیانت در نقل نمیگوید و ناظر و یا او را لایه الدیانه الی ما جعل الخطاب المتدين من افراد الحیاته انتهی بلفظه
کاشش رجوع بنمود و مجتهد الزمانی بشرح نهج البلاغه که عبارت عربی بقالب تصنیف درآمد و تفسیر شیعه
و معتزله را و سخن دانی در آن داده اند که این آیت دانی بهدایت را در شرح کلمات مرصوفی است از نزد جمیع
محقق علی موعود من الله را بآیت استخلاف بمیدان معین مگردانند اگر کلمات ایشان را استقران نام دفتر
از مختصر مطبوع و اطول رسد لیکن در بی مقام عبارت عالم متبحر بحرانی که در آغاز کتاب خود عهد مؤثق بسته که
حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی و در نزد مرتبه تبحر و تحقیق او در مجلد اول نقل از کتب شیعه برگزیده
و در اینجا بلفظ قدومه اشارت فرموده بشنوان نهج الاسرای امر الاسلام پس صریح بکفره و لا خلا نه بقله و نه

طی صدق هذه الدعوى بانه دين الله الذي ظهر الى القبل ثم بعدنا بموجود و النسخه و اختلاف فی الاثر
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْفُرَنَّهُمْ قُرْآنًا كَاسِيًا
اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ يَنْهَوْنَ قُرْبَکُمْ اَمْ اَهُمْ اَوْ كَلَّ وَعَدَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لَيُزَيِّنَنَّ لَهُمْ تَخَلُفَ فِي خَيْرِ اَيُّسْتِ حَالِ عُلَمَاءِ
طایفه مشیعه مثل کاشانی و بحرانی بر یکسان این بادیه بجای حمل و نادانی تا عاقبت اندیش سفاهت کش
که خیانت بکار بر دند و آیت استخلاف را در بی مقام دخل دادند و نم جابجا این آیت را در امثال این
مقامات آوردند چنانچه مطالعه شرح مذکور بران گواه است اکنون معلوم نیست که درباره ایشان
سجته الزمانی چه زبان درازی و درافشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آورد
غلط گفتم و از دانه اعتدال بیرون رفتم چه برای او روایات بسیار است درین خصوص هم از رجال
و هم از حق الیقین و ازینجه المناهج که حدیث فاطمی عبارت در آن است و در الله که الحق آنرا مستحضر و صحیح
و استعد باشد فرق اینست که لفظ خاین و مانع در آن روایت اهل سنت بطور ظن تخمین است و در
حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا ام الائمه النجباء بطور قطع و تعیین حید جای آنکه در نقل آن کسی از فضیه
اختلاف نکرده بخلاف الفاو روایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص در خصوص نیست
کما لا یخفی فاعبر و یا اولى الابصار و انظر و الی سہوات سہل و الاشرار و جواب و آیت کا ذبا عما دنا به بسطام
و تفصیل بالا کلام عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطرف آنکه بخیال حیوان غیظ خلق وقت تحریر اینیم
نگذشت که چون حضرت امیر نص فرمودند در نیکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش دین و استخلاف الهی است
و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفویست پس البته استحقاق فاروق نزد اهل دانش و بینش عیالیه
اکنون کجا ماند مطاعن خلفاء از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت عز و تحریف متعه و ترویج غسل بجای مسح یا شستن

فاطمه زهرا و خدیجه ام کلثوم و علی و ابی طالب و امیرالمومنین و کسان سیر که در حقیقت خلافت بعد از پیغمبر
 هنوز حالت منتظره میروید و خلافت فاروقی متعینی و متفرع بر خلافت بعد از پیغمبر است و او بنسبت بر سبب اجماع و
 فاروق را خلیفه خویش گردانیده و زینبها کسی توهم نمواند کرد که جناب امیرمؤمنان فاروق را موعود میدانستند
 دیگران را از خلفا فانه حرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند و دیگر از الطریق اولی که اشتهر عند المستنفا
 و درین باب بحث دیگر است حرفی از ان اینکه من در مقام با عزت مجتهد تمام بر سال قدیمه این عبارت نوشته ام
 که مع ذلک فعلیت امامت شان بر حجت اهل حل و عقد مویگردیده و غلبه استیلائی اهل اسلام بر کفار و کلو سار
 بعد از پیغمبر آمده که خیال سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته و معنی استخلاف آتبی در ضمن آن مطالبی غرض
 قرانی جلوه نمود که چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف بآن فرموده اند اما آن در کتب شیعه مدون گشته
 این بر غالب ایزد و کتاب مجتهد و حرج و بازی و گاو بازی او هنوز بر جای خود است زیرا که جناب امیر در کلام خود و در
 استخلاف ائمه و تمکین دین متین و رواج این منصب که در وقت فاروق بود با یقین فرموده اند خواه این است اهل
 باشد در حدیث اینجانب خواهد باشد پس اینهمه سخن ساز می باشد بازی که جناب مجتهد بروی کار آورده و دست
 قشبت بدان و را زکر و زنگنه قاصح عبارت بنده توانده که لایق و بر دعوی خود که غلط فحشی از مجتهد
 یافت کدام دلیل قائم تواند کرد و یا لاجله بعد از ملا حظه عبارت پنج الباقی کید دیگر از کاید فقه باطل شده و آن
 اینکه علمای ایشان همیشه بر خلافت مذسب جناب امیر کما فی النص بر خلافت خلفا طلب میکردند و هرگاه بخشمر تصدی
 این بنیان مرموص باشد خلافت خلفا بعد از ایشان بر جناب مرموص بود و نور علی نور گردد و طلب مذکور از جانب
 مقامات باشد و نسیم قایل فطرس الما و اول طلب جام جم از امیر کرده آنچه خود داشت زیجا د تمنا میکرد و خدا یا
 مگر قائل شوند که ساقی نغمه معرفت یعنی حضرت شاه ولایت بدون شیدن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرموده حل مشکل نموده باشند و برین تقدیر معاذ الله امامت و حجت
 کجاست که لایق علی بن ابی طالب کتبی شده حق که بر اصحاب تلو ب صافیه و ارباب عقول را که حق تعالی تعجب نماند که
 علمای حقه اثناعشریه از اقول واقعی که جناب مجتهد الزمانی سخن خوب فرمودند چه آنچه در مجله اول از زیر کلاه
 فراهم آوردم و هر چه درین مجله در لباس تالیف می آید برای تصدیق دعوی مجتهد دلیل شافی و برهان کافی و حجت وافی است
 مع ذلک مباهاتیکه در طعن لینی آنگاه گذشته و در بیان اوراق نوشته ام بلا حظه آن مثل اشس فی کبد السماء است که علماء
 شیعه مطاع من مشالت خلفای راشدین از کتب معتبره اهل سنت و جماعت ذکر نمی نمایند بلکه معتبرات اخبر است
 میزنند و تادالت آن نوی نباشد و عرض است لال نمی آید و نمونی بر کسی که عاقل کتب کلامیه علمای امامیه و کلامی
 علی شافعی الطور در کمال انکسار و طهر است و غیره در مقالات آیه از کلمات مجتهد عالی اینهمه لاعت و بالا خوانی
 نشان داده بکذب این متعین و جسد شیطانی می پروانم و اگر کسی را اطمینان قلب منتظر نباشد باید در حجت
 بکار حیات القلوب و حق یقین و تصانیف حلی و زاری و شیخ مفید و غیره نظر کردن که در کتب اثبات کرده اند اگر کتب معتبره

اهل سنت و جماعت که خلفاء اول خلافت حضرت مرتضیٰ غضب کردند بلکه رسن لکبوی مبارک حکم بستند و تادار خلافت کشیدند و محسن را سقط کردند و حضرت زهرا را از اینا بعد از تمسک از بیانش عرش عظیم محرز کردند تا آنکه شهید شد و قرآن مجید را ناقص نمودند و آنچه باقی ماند آنرا خراب کردند و امام کلثوم را بجایه فاروق بردند و بی غیر ذلک من اطاع من مسلم واقع است که آنچه عجیب و معییب نوشته و وضع و افترار اهل علمای امامیه نسبت کرده سخت بمعنی است و اول دلیل برین امر آنکه خود علمای امامیه بقتضای مثل مشهور یعنی آتش زدن آب پاشیدن درین مطاعن گفتگو دارند و میگویی که زهرا خلفا در قرآن مجید هیچ تحریفی بعمل نیاوردند و این کتاب همان قرآن است که برخاتم پهنه ان بی زیادت و نقصان بازگشته بلکه ترتیبش نیز حجت است و حضرت محسن هرگز سقط نشد و از لیل مبارک حضرت زهرا حفظ حضرت امام حسن و امام حسین از اولاد ذکور پیاگشته اند و هرگز امام کلثوم را غضب ننمودند بلکه حضرت امیر و حضرت یاسر و خرد و در العزیز و روح فرمود و خانه حضرت زهرا را نسوختند و غیر ذلک چنانچه در مجلد اول دستوری از تصانیف ثمانینی و طبرسی و مشروح شرائع و تصانیف حلی و تالیفات جالسی و وفیات کنتوری و اینچا تشبیه تکلیفین و محدثین روضه لبوابی حسن حیوانات و سایر و بی ایشان رو بروی کلمات عیالش قال الله تعالى یحییٰ یونس بنیوتهم و یاکدیمهم و ایدخوهم فی جنة فاعترفوا بآیاتهم و لا ینکرونها قوله بل الی اخره قول اگر این عبارت می نوشتم مشعر میشد بوجیه مطاعن خلفای راشدین حال آنکه مخالف نفس است زیرا که از کتب معتبره و فقیهین مناقب جلیل و مراتب نبیای این بزرگان بجای خود ثابت است چنانچه نموده آن گذشته و مقرر مؤید انشاء الله تعالی قوله بالجملة الخ اقول گوی این ابی الحدید که تعدیل و تزکیه و راجحه فانی در کتب خویش مدعی گردیدند برای جناب چگونگی درین مناظره مفید خواند شد که در بروی ماند کور میفرمایند خود مطاعن و افکار و بحال و کلمات بسیاری از شیعیان روزگار با هفت استقار این سرار بشیوع اودالات میکند و آنچه جناب مجتهد فانی در کتب خویش افاده نموده اند مطابقت دالات بر دعوی عدل و داد و نصفت و رشا و اودا و دلپس ناگزیر شد که آنچه او در تصانیف خویش لکبوی و مضرقی بمذبه شیعه رسا و در شرح نهج البلاغت باشد خواه کتاب دیگر معتقدان و کاسه لیسان او که شیعه باشند حجت بودند آنچه او خلافت اهل سنت نویسد بر اهل سنت حجت گردد چه جناب مجتهد فانی دانای درین رساله نشد المسبانی تصریح میکنند که اقرار عقل بر حضرت خویش حجت است نه نفع خود دنیا و بر جدل می نهند فلیکف و چه درین عبارت بعالات و انصاف شیخ مذکور اشاره مفرمانند که استوفیه مفصلة انشاء الله تعالی لاجرم بجل و توفی الی ما امیرسد که بمیدان مصارعت در آییم و کلمه بل من مبارز در نیاب هم بزبان آریم و گوئیم که این ابی الحدید در شرح کلمات طیبات حضرت مرتضوی که ای معاویه بیت من بر تو ضرر است زیرا که مرا خلیفه گردانیده از مهاجر و انصاریت با من نمودند آنمردم که معیت کردند با ابوبکر و عمر و عثمان و مشوره خلافت برای ایشان است خاصه هر که برای امامت بردارند موجب رضای الهی است و اگر کسی منصرف نشود با او در صورت اصرار باید نشان داد که درین وعید شدیدی برای اوست انتهی محاصرات و محاصرات گفته که در پیشیه انبیا در آمد و آنچه درند سبب خویش است و چه در دنیا و شمس بر اینان داده بودند که امامت از جانب خداست و برای آن طریق از حجت اهل حل و عقد نیست باطل شایعین از نظر اهل سنت

و انصاف است که معتقد الزامی بهم بدان قائل گشته و بدین شرح پاسخ بدستی علم برای این داده و تقارن نواخته توانیم گفت
 که گفته الحمد که متعین و عادلین این مذهب را مستحق و باطل و خلاف تلقین میدهند و کلمات متعاقب آیات
 هر قصوی را که مثل رضی امام روضه در نهج البلاغه آورده بود و مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه برای الحدید
 مذکور بحق معاریف گفته بر یا حجتی نخواهد بود و اینک اسفار معتبره مثل تحفه اثنا عشریه حاضرست کلام او از داوره حجت برآمده
 بلکه چنان مینماید که حاشیه بر او دیگران است عبارت که نیست سوم باید دید که شخصی از علمای بدیهیه بعضی از فرق
 شیعه غیر اثنا عشریه نام برین دو اول و رجال و مسالفة نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود و بلکه بعضی از ایشان
 گویند که کشته بود و بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر طایفان مذهب سنیان نماید مذهب اثنا عشریه نماید تا ناظر
 بغلط افند و گمان برین که این مذهب متعصب با وجود شدت تعصب بدین جهت نقل این آیات را چرامی آورد
 و بر آن سکوت چرا سبک در دشمنی صاحبان که تفصیل و مقرر نیست از خطب خواندم که زیدی غالی است و این عقیده
 صاحب دعوت که راضی مقرر است و ابن ابی الحدید شایع نهج البلاغه که تشیع را با اقرارال جمع نموده و مذهب کلمی
 مفسر که راضی غالی است همچنین صاحب مروج الذهب و الفرج اصفهانی صاحب کتاب الایمانی و علی بن اقیاس اینها را از غیر
 و عدد اهل سنت داخل کنند و مقولات و مقولات ایشان الزام اهل سنت خوانند حتی درین مقدار گفتار نمی گنیم که
 در کتاب اردستانی فصل امرای ممالک جنوبی ایک موجود است که از جمله طاعن و یعنی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحدید در
 شرح نهج البلاغت از مطاعن او شمرده و گفته که تحلیل حدیثی تلماسه نموده و غیره برین شعبه ناکرده بود و از آنجا که
 اندک انصاف باید بود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد و فکیت که فاروق در پایه اجرای حدیث فرزند
 خویش بیعت نفرماید اما حال شیعه پس تلوات ایشان امر نیست بدیهی علمای کثرت مثل مزین و برادرش اقصیر
 و همان صاف صاف نوشته اند که بنوع موسی حامل عرض تحسین در خانه بخیرید کار بنده توفیق گشت و بر بنفید هر چه موقوف که
 امام در فقه الرضا و دقتی اطلال حق فرموده و در مدتی دیگر راه استدلال پیورده نمود و بالتل پس ارباب جامع است میان تشیع
 و اقرارال یا فقط شیعی است و علی ای تقدیر کلام مضر او بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی و اگر بر تقدیر فرض حال
 به ثبوت رسد که ما ویر برای وضع مناقب خلفای بعضی از موضعین را مقرر کرد و برای بیاسنگ مکاید و افتراات
 عبد الله بن سبأ ننوا شد رسید و از اینجا مثل مهند نیست نه سوسنلکی نه ایک لاسکی یعنی مد که هزار مظهر سبند
 زنده بر یک ضرب آنگونه تواند و چرا و اقتدار اتهام در وضع مناقب مرقضوی و تاسیس مذهب محدث نموده
 که بلاریب خارج از مصله بشری است آیا حضرت محمد که چارده طبق زمین آسمان السید عوی نیابت صالیه
 روشن است مخفی تواند بود که افتراات او بر خباب مرقضوی از حد گذشت کما فی منبع المغال بعضی از علمای حال مختصر
 شیعه نوشته اند که چون اهل المؤمنین بآن لعین نیست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرموده هرگاه امر او زید و اولاد
 الوهیت علوی و لوازم دعواض آن باز نیامد فرمود تا او را با آتش انداختند هرگاه عذاب بنوی نموده عذاب آخر وی
 تو علمای و با سمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی اطمینان نام حصول انجامید چه مذهب گردان می نامند

خاصه جناب اقدس الهی است اگر گویند از خفا کشتی غیره سوختن او بحسب اعتقاد الوهیت امیر و رسالت حق است
 عیان است پس نفس و لوازم آنرا چه داخل دانی گوئیم در مجله اول شماع تمام دیده باشی که جناب امیر علی
 روش الاشتیاد تکذیب روضه بکذا فضائل صحاب کرام خصوصاً شیخین و در عید افراتر مفضلین خویش منفر
 در روضه آنرا بر خوشامد مهاجرین و انصار و تابعین اخیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او باقی
 امیر قابل نمیشد و خود را رسول انتخاب نمیدانست باز هم جناب امیر از آنکس خویش بحسب نفس و تبار است برتر است
 خلافتی که اصل ماده جنابت بود میفرمود و چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را بسوخت و در هزار حدیث روضه در بکار و
 حسن صفات و کلیاتی امام الحدثن موجود است که هر که بدین امر اکتفا باشد اقبال ائمه بهی است بعد از خطا ازین جهات نفس
 و لوازم دعوا و رضی و داخل و ادام باز یابد آمد امری دیگر که از جمیع روایات روضه بطور میرسد که او را سوختن بحسب دعوی
 الوهیت امیر و بحسب اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر کبیر پس معلوم شد که او را در علل بر معلول واحد ظهور یافته
 مجوز ذکر نفس است فلیت که او بادی این وادی باشد کما فی الکشتی فاعتر و اباولی الالبسار اگر بحسب من و مجتهد
 و در دنیا رود و در وقت ظهور ریحان ریحانه منم و گریبان این مجتهد ابن مرجان یعنی جناب امیر اول دارو گیر بر روضه میفرماید
 که همه امیر العبد کشته خون ایشان ریخته اند و در عیاق کمترین انام از عبارات و روایات کشتی که علماء رجال نام او را
 در زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کاهیت کند و موبد آنچه گفتم باشد پس بدانکه منعقدند که او را ابان
 بن عثمان روایت ینما یک سنیم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سيار که مدعی الوهیت علوی شده بود
 حال آنکه امیر المومنین بنده عابد بود و میل بر آنی نمرود است که افراتر میکند و میگوید آنچه میگوئیم در
 قلوب خویش بیزاری میجوئیم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فردوسی مر قنوی و فرید عداوت این سبای باشد
 که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کنان حال آنکه آنجناب خود را یکی از علما ان حضرت پیغمبر است کسانی
 کتب القوم انصار و احیت دیگر از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین فرمود که خدا لعنت کند آنکس که افراتر کند و با
 بیام آمد عبد الله بن سبایس هر مورق من خاست دعوی کرد و غطی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیکو
 برادر پیغمبر است و بزرگی رسید مگر طاعت خدا و رسول خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را است و بزرگی حاصل
 نموده مگر طاعت خدا حدیث دیگر روایت هشام بن سالم است که شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود که عبد الله بن سبای
 بن سبایان میکرد و بروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر و فرمود توبه کن چون توبه رجوع نمود
 آنجناب در آتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبای
 دعوی نبوت میکرد و برای خویش که فرستاده امیر المومنین است و آنجناب خداست که او را برای دعوت خلاق مبعوث
 گردانیده چون این خبر سماع حق نبوتش رسید او را طلبیدند و او اقرار کرد و مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
 رو بروی حضرت امیر گفت که تویی خدا و مرا برسم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه و سوسه شیطانی است
 که بتو القا میکنند و ادرت با تم تبشینه هرگاه او با او شکبار و زید حکم حضرت او را محبوبی استند و ناسیه و زوایه بخوار

چون باز نیامد حضرت ابراهیم علیه السلام و فرمود که شیطان او را فریب داد که نزد او می آمد و او را قانع می کرد و اینها را فرمود
ازینجا بر کس عیان شده باشد که این یهودی اتفاق پیشه که گوی سابق از حیال و ابلیس بر بوده و شیب و فراز خدع
و کمیت پیورده در وضع و اختلاف لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده ما علم ما کان و ما یکون
و انتظام رابع مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مہمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیب و غریب عالم
ملکوت و مقین قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور بر حضرت مرقصوی از آغاز تا انجام عمر دست
نمود که ابواب و فنون البصائر و اصول کلیتی اعو غیوۃ آن تو اند بود و سببی بقدر الضرورة انشاء اللہ تعالی
و در آغاز احداث روبروی لمانده خود بخبرید حضرت دست بردست بمالید و انگشت حیرت بدندان تاسفت
میگفتند که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص مبارک اتمش دارد دست پس دیگران که بودند و میبستند
که با وجود او سریر آرای خلافت شوند کما استغفرہ انشاء اللہ تعالی بالحق انچه آن یهودی خبیث الباطن
در نیاب اندیشیده و مضامین عجیب غریب از من خود ترشیده حقیقه بجای رسیده که فریدی بران تصور نشا
و انقدر درین دعاوی کاذب و تهاک گشت که سوختن تود را گوارا کرد تا آنکه خاک تر شد پس بر فرض محال اگر محقق
کسی برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که بود و بیان مبین منافع و بلا عین بر بار
اضلال مردم اندیشیدند هیچ نباشد و مجوی نمی ازند که مناره بلند بام من که الوند نیست نماید کس الا یخفی
و گمان میر که این اهتمام فقط بذات عبداللہ بن سبا و تبذیر و تبذیر فسخه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از مواد اران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد و الیسیر
و تدلیس و ازند و ابلیس علیہ اللعن العذاب را شرمندہ ساختند این عودی را هم از کتاب کشی
بایستند بدایت عبداللہ بن سربک از پدرش که محاش مبین عبارت میرسد که روزی قبر حضرت مرقصوی کرم اللہ
و جہ را خبر رسانید که ده کس در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند دباره تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود و باریا
نما فرزند حضرت گفت چه میگویند گفتند که اعتقاد ما این است که تو پروردگار مائی و ما اسپید کرد و روزی میدی
حضرت زحیر نمود و ارشاد کرد که من مخلوقتم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر قنبر را فرمود و ایشانی
باتش سوخت و زمینیا کسی ازین بلا عین از انرا و دوستان خود را باز کردند و معاویه از بناوت خویش هم ندانست که کشید گمانی
کتب انفریقین و متوهم نشود که این کار بعد از این سبا کار مہین ده روز دہ کس بشما زشار و انش زیرا که او کتب
معمدین شیعہ عیان است که یهودی و شقیما و مجوس اغلبا پیشوایان رخصه القدر در اضلال خلایق اندانند که ہفتاد
ہفتاد کس در آتش ماندند و ہمچو ہم میگرددند و الی اللکشی ایضا پس بموجب آن بر دم اختصار اقتصاد کردند
که امام صادق علیہ السلام فرمود که بعد از جنگ حمل ہفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند و انش بر زبان
بزبان نشان تعمیر نمود که من چنان غیبتیم کہ شما میگویند بلکه من بند خدایم و مخلوقتم نہ خالق پس انکار کردند و گفتند ان
یعنی جز تو خدا کسی نتواند بود و حضرت مرقصی فرمود اگر تو بگوئی نمیکند ازین انحرافات و فحشاءات سجدہ ایک شتم شمارا پس باز کردند

لاجرم حضرت چندین مرتبه با مسی که رند و ایشان را در آن انداختند تا در دنیا بمانند و کس را نشاندند
 و در دنیا بقیام نداشتند که این دعوی که مجتهد الزمانی زبانی جامع تفسیر و اعتراض لغوی فاضل مدانی ادا کردند و گفتند
 که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا بر گماشتت بخلاف مائنان مذہب رفض که خود ہم شان آنقدر باضلال و ظالمان
 و تحریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را رائج ساختند و برای وضع مناقبت
 جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و خواص آن از خالقیت و رازقیت و غیره نقد جان در یافتند پس کجا اهتمام
 قسری و کجا اهتمام ذاتی و آنهم بالا جماع و از وجود دینی آدم کسی را بچین نشینیده باشی بخلاف مذہب رفض که نه از انکسار
 و ادانعال و دادند و دیده و دلسته با اعتراضات پیشوایان شیعه در آن نشان افتادند و بعد از این قبول ایشان اینهم میباید میشد
 که از اینجا گفته اند که تسبیح را خود دست از هر چه دست و از لفظ بعد جنگ جمل که در اینجا دست راستی در توان بردن
 مذہب رفض بعد از این فتنه باست که این منافقین بر پا کردند و در آغاز باعث بلوای مردم بر ذی النورین گردیدند
 چنانچه از کتاب مجمع البحرین مطلع النیرین عیان است و من رفیقاً محو حیرتم که ائمه رفضه مثل اعور و اعمی باوصف
 دانستن معنی که مناقب خلفا با اهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجبول گشته چه اکتب بنیینه خود را باین رائج
 و مناقب ساخته و پرداخته و صغین و جاعلین خلافاً لکند تعالی و لرسوله مملو و مغرین ساختند و در بلاد خویش باین
 تقسیم و خومت با وجود دشت مثال و در ائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که نمونه را بطور
 برگی از درختان و دره از یک بیابان مخفی نشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و هرگز
 گیرد این خیال نکرد که اوخته و نواثر غلوی رفض منطقی شده و اکنون ازین اعتراضات و بهتانها نامی و نشان
 باقی نماند مگر نشینده که در بلاد مشرقه مثل نجف اشرف و کربلا و معلی سر آمد و لا و معنوی عبداللہ سبائینی علامه
 کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرا می اهل سنت نظم کردند نگار بلاغت بسته
 و تیش خویش را با سرائق صوت مخلوط نموده و برای تقریب بعضی از حکام دارالسلام بغداد بقالب ترصیف بنجته
 هنوز موجود است و با و از بلند میگوید و هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرانند که تذکر
 عالم بدست حق پرست مر تصوی است و حضرات ائمه برتیب معلوم درین البواب شریک اند از انتظام کار زمین
 و آسمان بعد و ابید ایشان منور و آرای جهان آرای این زیرگان مربوط است انضر علیاً ائمه مذکور چه
 مفهومات مانند که مرتب نمود و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد و تالیفات خویش ذکر نکرد و باجیک
 هزاران کس بدین عقائد خبیثه بنور می بالند و شدید الرفض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
 و حال جا بلان از پروران ابن سبا و اتباع و اشیاء او ازینم بدتر است و کثرت ایشان را در کرکوک غیره صدی نیست
 انمردم غیر از کلمه علی اللهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعایر دین مکتب بوجبی از جوه نمی پردازند
 عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آن مژ بوم حال این مکرر امان شنیدند بارکان دولت و مدبران
 سلطنت فرمودند که ایشان را بنهار در و زده مکهات باید کردن و طمع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بآبر

مهران قوم را علی بن ابی طالب علیه السلام مجاهده وسیع کللیت نماز در روز و زبان قبول کردند و با انیمه در اعتقاد و ایمان
 بین راسخ بود که در رمضان شخصی صاحب هیت و شوکت از کما شنگان جناب ایرست که او مردم را بگرسنگی و تشنگی
 محکمت میکرد و روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذاشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خورش در گل
 فرو رفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میرود و فریاد برآورد که خدا را می بینم بخشا و اعانتی بکن تا من ازین بلا
 نجات باید بارم این مسافر متوجه شد و با هانت خویش خوار و ار با نید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
 نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب محبت است
 که ما را بگرسنگی و تشنگی میکشی و خوار از او حل می گشتی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب
 تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امر و زبندان پای شما بر دوشتم و شما مثل این خر
 ازین تکلیف خلاص کردم این خیر و شادان و فرحان بنما نه خویش مراجعت کرد و بدین فرقه همه قوم را متعز
 مسرت و شادمانی گردانید انقض میو دیان دین فروشش نیاز مکانه عجیب و غریب را بنیاد نهاد
 و طرح حصار آهنی رقص عنبوانی بدیع انگشند که هر کسی از خواص عوام این فرقه بیان حصار منور تحسین تا آنکه
 خود کشی از اهل علم و دانش و کتاب خویش آورده و زکریا حال عبدالله بن سبا که ندیب بود دشت پس اسلام آورد
 و انهار و الوالات حضرت مرتضی نمود و آن غلو با که در باره یوسف بن نون و صی حضرت موسی در بیروت می کرد پس ازین
 بعد وفات پیغمبر در شان امیر المؤمنین نمود و اول کسیکه قائل شد بفریخت خلافت بلا فصل انهار کرد و تبرک
 از اصحاب و حکم نمود بکفر مخالفین آن عالی قیام عمو ما همین عبدالعزیز عباس است و ازینجا است که هر که مخالفیت
 میگوید که اصل تشیع و رقص با خود است از بیودیت انتی محصله اکنون انصاف بکن که آیا دنیا و تشیع غیر ازین می خیزد
 دیگر است که هر کسی بر همین منوال تسبیح کرد و این دو چیز را درین نهیب اصعب العین گذاشت و چند بنیاد ظلم و جهال
 اندک بود که کاندریان خیزد و لیکن هر چه علمای رقصه تا امروز بدعات ندیب خود را میپا ور کردند و ایام حجت بر حق
 هستی و حرات خود بکار نبرد و حروف مندیج است یعنی خلافت بلا فصل تیر از اصحاب حضرت بشیر بنیاد نیست و منور
 ندیب رقص که در کتب دینی خویش عوارض آنرا تا دنیا رسانیده اند که استوفت تفصیل نمود ما آورده اند که یک
 او پیش در گمراهی خلافت بجای رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست و از رقصند قای او بود و در
 بمقتضای مصرع که باید گانند جرسیدگان با ابلیس و چار شد و گفت بخوابم که کرسند انزال و تبلیس خود
 تو بنمایم تا داد قدر دانی بدی باری نزد مردم دبی آمد و گفت بهیهات که شما بکار پای خویش غافلید و نه بخیزد
 که مردم ده دیگر غریب بر شما می تازند و ما را روزگار شما بر آورد ما سافیریم و بو غل و پند کاری اندازیم چون حال
 آن مردم چنین دیدیم بمقتضای خیرخواهی از راه برگردیم و شما را خبر کردیم هر گاه اخیرم و سلط برتری است که ندیب این
 آن ده بن خبر داد و تا هر یک قتال شنیدند قاتل شدند و در پیشگاه شنی که سرجه با هم جنگیدند و زودی فوج غلیم فرستاد
 و بقیه اسیران را از اسکانین برده و در مقید گردانید و با انواع مذلتها گرفتار کرد و باز جزایه سنگین گرفت

بن سخن را بپس گرفته بودیدی که یکمده حرف چه کردم و داد از تو خواجه بپس حریفی گفت و شاه که دیدی که تا کنون خود میایم
پس آن روز را بر سر منجی از زبان که برگزیده را بودند چون گذر بپس بر ایشان افتاد یکی ازین قوم که با بخت و زرک حجت
کار بودند بر خاسته بازنی برداشت بپس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در همان شب روزی قوی آید و عزت
دارد و امر بدیع آن بود که بدو فقره چست قول هزاران کس بختم و بر برقیقه قوم خاک نهاده و با خیم بپس جوا بجا و که بختم
ترسیدی یعنی بنیاد عدم طیب لادت از من است مثل تو بودی آید و اندوختن فقره در نظر مردم می آید و از اینجا است
که اگر فقط بآن دو حرف عبد الله بن سبا غور کنی خواهی یافت که هر چه علمای نفس در کتب تدبیریه و جیهه خویش برای شرح و
اقوال خیفه و عقاید حصیه خود بکار آورده و با خود از میر دنیا و است که این کس گرفته زیرا که در آن خلافت با فصل مرقصوی بر خاست
یعنی حضرت امیر شریح روزی در راه نام بودند لیکن جهت صدیقی و زناخت او و دیگر خلفا از جهت تفریق کردند و در باطن ایشان
جز بگویند و بکار عدالت و خفا صغر داشتند و تر از ایشان می نمودند و سرگزشت از بنیاد بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس
است خود هم بموجب تفریق بود و اگر حال خلفای شایسته اینها نیز می رسیده و داری می کردند و بپس اگر چه در شعله اسلام سوختند
و همه عمر جواد و میکروند لیکن حقیقه تو برنی بود میان ملت دین و بین قریش و مشرکین بودند و تر از ایشان خروست این یکمده
برکت با تو و که اندک بعد از بر و نفس گل کرد تا که مجیب البصاح هم بدان افزا میکند و دل دیگر آن عمر بنیاده که محضت و
و حضرت مذمت شیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر کهانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هر چه مناسب وقت دیده اند
تو این و تو اعداد درست گردانیده اند و آغاز مسلم الفضیل حضرت مرقصوی بر زبان آورده باز مناسب هر بهادر و تر از
نمودی و او را تفریق و یکدست و دست بر نداشتن تا آنکه بنهم طوسی که باعث قتل هزاران از اهل اسلام شده و انجیت و بی
و حیاتی بخشی بسبب تقویت فلاسفه و دست برداشت رخا تمه تجریدم عایت این امر نمود و قائل بدان شد که خلفا مومن فاسق نبود
و از دایره ایمان بسبب غضب خلافت بیرون رفته اند و آنکه بر جهان قاعده تقه اندیش و ارد با بیکه انجور امام مهدی
منظومات در نگارنگی خطاطی بود و شیع بپس باطله بر ضرورت انتی محصور و نیمه طور مختلف و انواع رنگارنگ
از همان اصول است که مشیقه شیه آفتاب کینه و غلو و نفرات شهید و اگر یکیت رفقه نگاه کنی در کتابی نشان میدهد
و در باب فصل آثار یکدست و اتفاق بود بسبب که عبد الله بن سبا هر یکی را تقریری از عقیده خود میگوید و هر شخصی یکدست و اتفاق
را میگوید و هر کس درباره احکام مذمب عهدی موافقی گرفته و چنان در گوش هر کس می رسد که قوم فراخن در افتقاد و استیلا و جمل
و لیکن بخت فتنه فتنه مرقصوی ما از احزاب و شیاطین الاوقه ظهر فی فتنات لسانه که آورده الکلتوری آن اسرار کنون آخر از تهاجم
قلب مبارک از محمود میرسد و را بویابی و کلینی و غیر آنچه منصف غرا نقار بر غلاف حجت حضرت امیر علم کائنات و مایکل
داشتند و حق چیزی از ایشان نفی نمی ماند و در فغان روز و فغان شب ملایکه مرقصین که حقیقه خود چنین خرمن فیض این
برزگانه علوم غیبیه القا میکنند و حضرت ایشان بجای می آید و بعد از آنکه حضرت انبیای متقین میخوانند و تمام قرآن مجید علیه عز و جلال
نیت کردند حضرت امیر آنچه در زمان است مایض عثمانی است یعنی بی ترتیبی انشام محزون و بدل صحابه کرام و امیر
جمع اسامی شیع و حالات آنها و همچنین اسامی و حالات حاسدین منصل میدانند ابی یوم الیوم است که در احادیث مجله السار و

و العالم بجزا غریبی یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کی مدعی دلایند و حقیقت در مرتبه ولایت بود که مذکور میفرمودند
که ترازو در لوح مومنین دیده ام نه در کاسهای مشغین بعضی را تقدیم میکرد و بعضی دیگر را میزدن بر زبان بافتن
خود می بینند و هر چند مردم از ایشان حالات خود را مستند دارند لیکن علم ایشان بر آن محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت محمدی همه ائمه انبیای متقدمین بلکه اهل الزم من الرسل
و افضل اند و در سبب مفسور شیعیه بر تصریح مجتهد علیست و در تمام همین است و حضرت انبیا بر دایج علیای ایشان
بر اصول شیعیه مثل اوصایا و رجالات و عیون ان اخبار حسد میروند و هر یکی در بلا که فشار شد و هر چه از ایشان متصا
گفته اند ازین جهت رفته و درین باب تقدیر علود دارند که در عبارات امام از کتب انبیا بر نگام و استیعاب آن تجزیه
کتابی مشهور تالیف توکم کرد و دیگر مردم اختصار سطر چنانچه در عیون ان اخبار ضبط می کنم که امام محتون پیدا میشود
از پیش و پس ایشان را بر می آید و سیاه اش بر زمین می افتد و وقت ولادت با آواز بلند توجیه می گوید و
سالت پناهی گوای میدهد و قلم نمی باشد و پیش در خواب هست و دلش غافل نمیکرد و در ملک و سخن میکند و زرد
شریعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر فاش انبیای می گزیند بول و غایتش را کسی نمی بیند و خوشبختی آن بهتر از
مشکل و فری باشد و الله عز و جل که اگر دعا بر گو کند برابر انتخا یا بد و نزد او است صلاح خاطر
انبیا و ذوالنقا شیر خدا و ملائمه می فرماید آن حقیقه را که مثل است بر نامهای شیعیه و نامهای دشمنان را در وقت
و هم باشد و جعفر که با صغیر که جمیع علوم این منصب است و هم صصحت فاعلم نزد او است و بسیار از خدا عود می هست از نور که در
احمال عباد و جمیع امور و تقای الیه و الت استی محقق و آنچه در باره ولادت امام لایق مخلص و قریب حجت امام
سابق نقل میکند پیش از پیش مفتح قوم برانیدیش است این امور را علما ناولین و روسای منافقین از غلو سیر و کشتن
و غلو و در نفولین و دعوی الوهیت امیر محمود میماند و متفقای تحقیق حضرات ائمه است که هر علم ما کان و مایکون را
برای ایشان معتقد باشد و اینها را بر انبیا تفضیل دهد و از سهوا ایشان منکر بود ملعون و غالی است پاره از این
تحقیق جهانده علما قبل ازین در مجله اول گذشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره فیر همین حصر مستفاد میشود پس همین
قیل و قال غالی شیعیه و ملعون گردیند و مخفی نماند که بنیادین تقریر که گوش کردی بر آن بود که از کتاب کشتی
منقول شده و نه افادات عبد الله بن سیاد شاگردانش را اگر تحقیق کتب دیگر و نه هیچکدام از صحیح کتب رساله بر سهامی
باید علم کفر کتابی منجم می شایه هر کس که در کتب جمال فکر و اندوخته پیدا کند که هزاران از روایات این فرق غالی
و جمعی از شیعیه ان قدر علو کرده اند که مصاحفین امام باهم در الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان نایبی و مقداد
و عمالو بود و عمر بن ابیه نمیری شریک کارخانه خدا کی گشته اند و به صلاح عالم بر دانه چنانچه در سبب بل تخمین است
و کتاب تخفیف بر آن گواه است همچنین کتب دیگر که لایحه علی النانویین و این روایه که التا بقون التا بقون
و انک التا بقون در شان آنهاست چنانچه اجمال روجه المتیقین و کتاب تخفیف و مختار کشتی بر آن گواه می آید
همه ملاحظه و در ناو ده اند که حضرت ائمه ایشان را بیکت بفرموده و انکی حضور نزد خویش پیدا اند و و به غفلت برای ایشان

میخوانند مگر باونداری که بود بر سر کس میسر نیست بر دایه مختار کس میکان باجماع ائمه علیهم السلام و برین و گوش او نشاندند
وزارده شقی را عمامای طایفه خلافت نام گرفته اند و حالش قبل ازین معلوم کردی و تازه ترا نیست که بر حضرت ائمه پی نظر میکرد
کردن مختار نماز عید و زیارت است و کشتی بهمین تقصیر از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و از ان تمام این امر بیست که حضرت
امام صادق پرسیدند که در این چگونگی که داشتی عرض کرد و نماز عصر نیکند و تا آنکه کتاب غایب میشود و ازین کتاب عیان
ست کرد و حضرت امام موضوع را وی را برگزاشته تا او را ازین احداث باز دارد و او شقی زینهار قبول نکرد و گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر را بدان مامور فرموده باشد و از آنجا آمد لایحین به ثبوت رسید آخر ای ملعون است
اضلالی جعفرت معصوم و چون ثانی باطل است اجماع معین شده و عاکنون ای شیعیان بسا در راه کتب معتد و شما
ثابت نمید که این پیشوایان شما مقری بودند و محض ثبات خود را بر فقر اکیم میفتند و حضرت امام صادق را از مخفیین و
مبید عین فرار میدادند و هزاران هزار در طاعن خلفا و ضعیف میکردند از تشبیه کردن حضرت زهرا و منهم کردن بر ناسا و
چنانچه مجلسی شقی و تکرار کرده الایمه او غیر او و در غیر آن گفته اند و بار دانی که در تقلیب فرحیت میکوشیدند و نیکان را
بدیدی و بدان را به یکی یا دو میکردند و مناقضه ثنای مقتضای هر سار و خزان پساختند و از رویایات و کبر
چنان معلوم میشود که خود امام ناظر نص درین باب نموده اند که این ملعون را در اختراع سبایل و اقرار نمودن این
اهل بیت و ادوات بدعتاید طولی است که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و بنده عرض میکنم که از همین جا که قوم رفسه و را
با صدق الصادقین یعنی ائمه و اعلم و صاحب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما ثقیب بنما و ده اندک اشترک الیه بر
هر گاه حال امام الایمه چنین است مناسب نبود حضرت محمد الزمانی را نام وضع و اختلاف بر دل و دشمنان می برای
مردم بی سرو پا محمول الایسم و الله تعالی بتقلید شایع بنیج البلاغت کردن که معاویه و افسیس و قراداده بود که ناسا و
بسا در حال آنکه کتاب بنیامین نیست و الحجب کمال مجتهدین هنوز همین است که چون خلافت بدست متقیین بود و یغیا
در وقت خود کامرانی و جبابانی میکرد و علی الشهور و اینسن مسلط بود و مردم خواستند و الت که التبه وضع شد
درینجا مقبول میگردد و خیالات اید اهل بیت که در روز و یا محمول مختفی و متواری بودند و راه ترک و تحریر می بینند و نزد دیگران
این همه غلط ویرانه فقط تدریس است که مجتهد جائسی را بتقلید مجلسی امثالش پیش می آید تا آنکه بیت العزیزین و طوطی و فتنه دیگر
بسال حیات نرسیدند یا حضرت محمد الزمانی و قانی و کتب خویش کثرت مالی و منال حضرات امیر اهل بیت ندیده اند و جاده
شعرا ما چنین خود را به هزاران دارم و دوازده نرفته و کلاه گوشه ایشان بافتاب همقرن ساخته اند از انجمله قصه قصه فروغی
از یاد ایشان افتاد و در طعن الزمان آورده اند و بعد ازین میفرمایند که چون شام این قصید را شنیدند نصیب آمد و فروغ را در جبهه
کامین که بدین واقعت مجوس گردانید چون سید السابین بر این معلوم مطلع شد و دوازده هزار درهم در صلح این قصید
فروغ عطا فرمود و گفت که ما آمده و دارم که زیاده ازین دارم و ز من وقت بود و بعد ازین جناب مختل الحواس و نقل نظم ملک
نام عبدالرحمن جانی حجت الد علیه درین باب شغولی گفته اند خاتمه آن است قصه صبح بود فراش رسید چون بدان شاه حق
شاس رسید از درم بهر آن نکو کرد و داخل روان ده و در هر در کتاف و انظار نگذاشتند که آنجا محمد نانی نقل کرد و شایان

توجه دهند و لذت بر کثرت خزینه حضرت امام جعفر و آن عبارت است از آنست که چون خیر شادان و بختیاب حضرت
سابق علیه السلام سید دنیا علی بن و ماول گزیده و کسانیکه باین شیشه شده بودند که دنیا را بخواهند از آن حضرت صادق ازال نمود
تقسیم نمود و اگر متوجهی از فضا گوید که کثرت خزانه امام صادق علیه السلام بسبب آنکه اهل سنت خدمت بختیاب سعادت خویش است
و با وجود سعادت بختیاب در دست میدهند و خود که قسم بسیار که او خود زندگانی نکرده الا بپیش تسلیم و هم این عیال غیر من
و دیگر بیا و ایشان میدهم که با سبب و قس بر عزم شایر حضرت امام کاظم بود که اهل سنت اهل محبت واقعی را و کتاب مذکور بعد از
یا میکنند و حق تعالی از ایشان نگذرد و با جاری می فرماید از کتب حاجت و فن بقصد مثل کشی و منج و عیار و عیون اخبار
که جامع انفرادی است عرض میکنم که بگوید شامی آید که قادیانی شاپور خزینه بسیار است بختیاب نزد خود نگاه داشته اند اما
اولادش انکار کردند و دیگر عزم شادان اقیه شدند و آن امام با صدق سبحان می الدننی الامیرت و انشد تا بدین وسیله دولت
الانزال ایشان دل کنند یا بمثل آنچه عیبه و اولیای او نمایند که خویش صدوق در کتاب عیون کثرت مال بختیاب بر دایا شیوخ
سبب خویش به لایهای رسیده و ازین بن حسن اوسد و که مرد امام کاظم در حاکم بنو کسی از قوم او که نزد او بود و مال کثرت
شود در وقت از محاسن المؤمنین و غیر خود پیدا است پس این گنج را مالانی بنات با الحمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه و بنی از شامی بود و زیاده و فتنی نزد خود و هفتاد هزار شرفی نگاه داشته تا راوی حدیث که بیع بن عبد الرحمن
برایت صدوق و عیون میگردد که چون امامت رضوی نزد من محقق شد و هر که را بدوی دعوت کردم در این برود و در پیام
رشت و ده هزار و سیصد نفر تا دین من بدین قسم تا که هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بگویند
تج شایگان بود عثمان بن عیسی هم مال کثیر نگاه بانی میکرد و هم شب روز بخدمت کینران گروید و من بومی حیرت تا نوبت بجای
که امام عیاض شامی و اطلاع این امور بگویند و آخرت مقتضای بشریت تاب نیارده و دعوی نمودند و هر که تقریرات بسیار
و مراسلات بسیار بوقوع آمد و الا که ایشان را بوجهی بدینا بود و برایت صدوق حرمی انان نیست که پدرم مرد و مال او تقسیم
باید که انیمه بر من دی آن بخت نوشت که اگر بدیت نزد و ترا بجزی انان نیرسد و اگر راست میگویی مرا فرزند کرده بود که
برخاستی از ان کسب و تو دفع کنم و کینران از او بدزد و در نکاح من درآمدند و اگر خیر این دو قاین دیگر بر شام و اسامی اوقیه
بزرگان اتم و در قتل و انجا مدد بهار عفران را که شمر قتی بر کس یام و دچا بعد کتب که از اکار عامی فن و قانون نویی است
من آید بلزین ضرر نیست که بختیاب کم ازین دولت از بلا و دشمن بود و اهل سنت که رخصه ایشان را در حد دشمن قرار دادند و
کینران صاحب جمال مثل اچو تیان با صلاح اهل کهنه و کثرت نری خوبان و در چنانچه در پیام و بنی از کجا از توشیعیان
بی باک دست از دامن پاک برداشتمند این تقریب را هم خواهم ثواب پیدا کنند و بچه تا ویلات بر من میزد و حضرت
برند و بعضی امانات متبقتضای علوم لدینه غیر از ده کردن قلوب مؤمنین و دیگر چه مقصود بود و این کینران حینه تمثال که
بختدین را با باران لازم و در مسلول و فتنی فتنه و چندان شیع را آموختند که بهیچ قف نمیتوان شد و بیت خواجه حافظ یاد
بیت فغان کین لولیان شمش و شیرین کار و شهر شمش چنان برودند بر از دل که ترکان خوان اینها را و ضرورت امور
مذکور ازین نیست که دعای ماکثرت انساب و نویی بر اصول رخصه برای حفرت ایام بود و آن حاصل شد آری حرفیکه

شرکت ال و مثال را از حد گذرانده گفتی و شنیدی باشد و در دعای خاطر نگه داشتی بودی که هرگاه چیزی را می بینی نکرد و حضور ما
 اتفاق و انحصار شیعیه که حضرت پس از پسر و این خزائن کثیر و انان لطیف بدست پنج شعبین حال علوم نبیه بر سر لایحه علوم
 و اگر آثار از ان بخش قرار دهند که این سبک بقدمه دوخته معلوم شود و بر همه عوام عیان گردد که نزد مخلصین خزائن
 غیر تنهایی خواهد بود و کاش بر اصول رفقه آثار ثوابهای لایق و شخصی چنان ترتیب می یافت که حکامی اهل اسلام
 تحقیق کرده اند بهیئت خرد آنکه مانند پس از دوی بجائی پهل و بعد و چاهمان ستری و لیکن مزید ثوابها ان نوحضرات
 الطیاب بر اصول رفقه دوی اذ امانت اصرار بر کفر و از خداست کافی جامع الانبیا از نیجا دانسته باشی که خلفا
 با وصف سلبین علوم و در بایت ضالین و جهاد شیعیه کفری تبیین و تادیب کافرین بدلیل سلفین اعلای شعاثر بر سر
 و افشای رسوم جاهلیت چنانکه در و یکمال از رفقه قناعت و جهاد چنان استند که خود شریعت شامی بران تعصب که در
 که اعتراض بان نمودن بلکه از کلامش عیان میشود که وزیر که در و اعتقاد و فکری و در جنب حق تعالی نماید اما فساد و عظیم
 به علوم نبیه در کتب و تفسیر اصول امامیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند و اثرات ایه مراد حرقی نیست که شیعیه
 و نمونه ان چنانست که دیدی اگر این خزائن را در عین فقر و قناعت جمیع مبدء بودند و در دست که هزاران مؤمنان در مبدء نفسیه
 کردند و در حرقه و در کفر و در عین فقر و قناعت جمیع مبدء بودند و در دست که هزاران مؤمنان در مبدء نفسیه
 بشرط بقای این منظره تفصیلات بعنوانی منظور که گاهی هیچ کتابی مذکور کرده باشم پس بر جدول دشمنان خدا و رسول است
 آنچه پیشوایان کوران ما در و در حق سلا و دوران اهل بیت اجمالی و ابوالصیر از نقضای امامیه بنشین ایشان در وقت امام
 گفته بود که چندین شکل برای کل نمودن بدین ذلک و اگر بر اصول مرسومه رفقه با قناعتی و در و گویا برای هر کس
 خواهد داشت که جناب سید به با جمیع شیعه چنانچه از رساله تبیین علی که در و بر جدول می نویسد قنالت الامامیه انبیا بزرگان
 میشود که حضرت فاطمه زهرا را از فک محرم مانند دار لطفی قرار دادند و در دست اکثر بزرگان که از ازار گشتند پس بر امام
 امر توان خواند سبائی خبر بودند از حال درون استیغاث و مایه قنوت و گزیننده از انبیاها و وقت وفات بر اصول اهل خرابات
 عجبت نیز که در آن خان طایب مساعی که همان مظهر بوده حتی که مصارت نیز بعد از اجتماع فتاوی ما شمس سوسی دارالافتاء
 مظاهر و در نهاده حال آنکه ابوبکر جید یق بلکه دیگر اندیشین نیز حقوق انجذاب دیگر اهل بیت از فک بتقاییم پس ساینده در چنانچه
 بجزای جم بدان اعتراف کرده و در شرح جمیع ابلاعه فارغی نوشته علی با معرفت فی الجمله الاول فضلا طرف امور آنکه
 باینمنا صیت و مجرب اصحاب امام کاظم کرامت از بی حرمتی در بار ناموس که فرو گذار گشتند دشمنان اهل بیت از سر پرست
 عثمان مذکور است بر نه داشته و در پوین اهل حق افتاده اند امام کاظم ثانی ایشان هنوز در باره او در مؤلفین است و لیکن
 لایق و تفاتی شامه نقضه علی الفاضل و دعوا انهم نیست حرقی چند از حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اثنا عشریه
 برای جلب منفعت خود را بلیاس وقت ظاهر کردند و انجذاب از خزائن کثیره و انان لطیف محرم و دستند پس قتیکه
 و بعد شدند و هر دم آنجانب را طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم سجاد بران گویا
 است اما بر عطا فرمودن لکوک در امام دوم و نایز از خزائن مامون قدرت داشتند و در باره ما کرده اند و

جامع طای را حمل نمود و اندک شمار البشیر طایح الطاق منیر میدم که است بگویند که این وقت تلوین غار خلیاتی بر جمعیت
 و بیایم ای که بوی غلغل از آن می آید کشته یا بایع خلایقی باشد که عوام خلیاتی را و در بارگاه می نمایند و بایق کما میسر است که از این
 بر بطور همی افتد و این تفریز را که شنیدید سختی بود اگر بکنایه کشی و غیره در وی هست از وی را نیست قطعا و نفسا که از
 مردم بقتضای کل جدید لذید با نور جدید و تحت قائل می باشد خصوصا امور که بسیار لذیدی باشد و بجا آورده بشود
 زیرا که تو اب بود پس نماید بسیار این ملاحد و در ناو تو را به احداث به حاکم که حرفی از آن شنید می حاصل میشد تا بهر ساسی
 بشود که ال نیت یعنی الی عندهم ان سائل من عده را می بلند با بجا نشدند که کور قول نمی بن عبد الحمید الهامی نقل میکنند که
 گفتند که یک را که تو می گمان می بردند که جعفر بن محمد ضعیف است و در حدیث روایت از بنی گنیزه گفت حال از من
 که حضرت جعفر صاحب تقوی پرستیز گاری بود و چون جمیع اهل بیت و محبتش مذکور وقت بر او داخل می شدند و او در
 او بر می آمدند تا مردم بدانند که نفیس بخش بافته اند و مثلاً ایشان حدیثا جعفر بودند و این قوم هر چه نسبت با او میکردند
 به کذب و افترا بودند تا به ال توصل و جو و معاش بهر ساحت و در ارم و دوازده بهر است اندک العرض ایشان هر
 محله فی و کجای مطالب متعاده خود می یافتند پس درین باب سی بسیار لعل او و در عوام چون افترا است
 می شنیدند بک می شدند بعضی انگار می نمودند و یکدیگر را از ایشان نام می بر می مثل مغفل بن عمر و بنان و غیره و بعضی
 ایشان شدند که افترا نموده اند که حضرت جعفر ایشان آموخته بود بزبان خود رسانیدند که او می را معرفت آمو
 می باید برگزیده عارف شد با حاجت نماز و زه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در این است همراه او بر و از
 می نماید و وجود ایشان و درین امامت پس پسبیب جلیل و ضلالت شرک که خدا مقرر کرد و در این قسم الحاد و زندقه
 بر امام جعفر نسبتند و شهرت دادند پس مردم این جهت دست اندا حدیث برداشتند و انجباب را در حدیث
 ضعیف پنداشتند و نشان امام جعفر را رفع است از آنکه بزبان خود این را بطیل جاری فرمایند باین که شی
 حدیث دیگر آورده و جمعی از آنکه معاویه و اسمعی میگویند که بر ایم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
 پس گفتیم که بر درواز و مفضل انیم که شاید شرک این ثواب شود باری همراه اسوار شد چا فرسخ ز راه
 که بود می کردیم و باغی طالع شد فرود آیم و نماز گذاریم و مفضل همچنان سوار ما میم بر سیم که چه آغاز
 کردی گفت از نماز صبح خارج شدیم قبل از آنکه از خانه بر آیم و از اینجا خانه را آن محدثین پدید آمد که از
 روایات این امام عالی مقام دست برداشتند و در اندیشه افتادند و ایم عیان شد که محدثین روضه
 که بر محدثی را بان جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله و طیفه خود با خند باعث چه بود
 و اگر بوی هم و خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشتی محلی دیگر داشته باشد بنا بر آن عبارتش بعد از اقل میگوید
 قال ابو عمر و الکشی قال یحیی بن حمزه الحمیدی الهامی فی کتاب المولف فی اثبات امامه امیر المؤمنین نسبت
 بشرکیان اتوا با به عیون آن جعفر بن محمد ضعیف فی السیث قتال انحرک القمه کان جعفر بن محمد صاحب اماما
 و عا فاکشفه قوم جمال به ظنون علیه و مخرجون من عند و یقولون قدما جعفر بن محمد یحیی قول با حادیت کلما

منكرات كذب موضوعات على جعفر عليه السلام يتاكلون الناس بذلك ياخذون منهم الدرهم وكانوا ياتون
من ذاك بكل منكر سمعت ابو امير بك منكم من انكم وبه لا هم مثل مقفل بن عمرو بنان وحمو
المنظم وغيرهم وذكر داان جعفر خاتم ان سعة الامم كفي من الصلوة والصوم وحدثهم عن ابيه عن جد
وانه حدثهم قبل القياس ان عليا في السحاب يطير مع الريح وان يكلو بعد الموت وان كان يجرى على الغنم وان
او السار والارض الامام نجعلوا اليه شريكا جمال صلال والامام قال جعفر من ذاك انه اقط كان جعفر
اتقى بالهدوء من ذاك فخرج الناس ذكوت فشقوه ولو رايت جعفر العظمى انه واحد الناس دو حجت
بخط جبرئيل بن احمد القار يابى في كتابه حنفى محمد بن عيسى عن ابن ابي عمير عن معاوية بن وهب واسحق بن
عمار قال اخبرني زيد بن ابي اسحق فقلنا لومرنا بابي عبد الله المغفل بن عمر قضا يحيى ومعاذ اياك
فاستفتحننا فخرج البنا فخرناه فقال استخرج السما واخرج نخرج اليها دركب دركينا فطلع لنا الفجر
على اربعة فرسخ من الكية فنهزنا فقلنا واصل واقف لم ينزل ليصل فقلنا يا ابا عبد الله لا تصلى فقال
قد صليت قبل ان اخرج من منزلي انتهى بلفظ وقبل ازين ونسيت كما افقه الفقهاء يعني زواره وهو
شمر من اليهود والنصارى عادت نماز عصر بيزوب اقباب وانشاء الخ ويزر مجتهد الزمانى وهر كه كان بر د
كه منتشر وضع واقتلاق مناقب خلفا انت كه خلافت ظاهرى بطرنا ايشان بود بخلاف ايم لم مل بيت كه در
قوف وترس بود ويزر پذيرتند در ايم و دناييز نه اشتند وكامرانى كه دند ايا در كيت خویش ندیده اند كه چو
ابو خالد كايملى - حضرت خواست حضرت زين العابدين فرمود باش تا مردى مى رسد فردا مال ارسى طالبان داني برا
دختر خود كه كس معايجى كنم بشير طرده هزار درهم پارسى پيام امام باجن رسانيد و دختر تند رست شد و او عذر نمود
وكايملى بكمال حزن باز گرديد بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه عود كرد و ابو خالد شرط نمود كه مبلغ ذكر كنند و ما هم به
تا بمقصده خود رسيد و اين قصه هم در كشي بطول عبارت مندرج است باقتصار تمام آوردم و معصمه اخلافت هم سالى
چند بدست مباركه مرتضوى مانده و مقتولين بساينى اماميه هم بقدر حوصله خود اطلاع تمام ازان بر داشتند و او تر و تندر
بعصمت در ايان و خبر ديان شل عثمان بن عيسى كه قصه و همين وقت دانستى داوند چنانچه قبل ازين در حال بعضى
از اكابر مرغومى شيعه بجهل اول گفته شد پس چگونه عقل تجويز كند كه گاهى اين طالبين دنياست خشاك بر ابل بيت
سيد انبيا صلي الله عليه وسلم نه نماد و باشند و اين مردم باوصف احتجاج مرام و مطالب خود در دفع اصرار و بلايا از خویش
دنه هجرات و خوارق كه معانيه نمى كردند و عجباب و غرايب نمى ديدند كه ناظرين ندیده اند رجال روضه المتقين و مانند
را كه خود ابو بوبه يسكيديك كه عرض كردم بخيال امام صادق ايا قدرت برابر از انكه احياسى مولى نازارى فرمود و ام باذن خل
بر اين مودى انرا شك ما چه زانميان ده بود و حضرت و سب بر او و ماليد تا همه ايشان و زمين ايمان نويد و انقياد جناب جناب استغفار
بجمله ان نجا انود و تا ميبيدند كه بعضى انخطا خطايفه مثل سب بر عبد الله بودند فيض عاب در زير آدمى بر پشت تا انكه با عجايب
اين ذات نجات يافته اند و يافتند و نيقام ترك اولست جاينكه همه مستغفرون است و دول قبل خود برهند و كنند و اين

بر ما در شکوه کما سبب می بینم از جمیع این ملاحظه و در تواتر دست از دامن امید برنیدرستند چنانکه کس و دوکان جلالتی
ایزدان جز در برهم و دنیا بدست می آید و ندک و مکان گروش و دامن و دیگر سوره انجمای ایشان شایسته باشد با سوره
عروم که غیر از سوره کاری و شصت و دوازده کاری ندارد نه در ان کس اما لایحه و منصب همروشان می شوند بکف حضرت
ایده که بر ملکات تمامی ارض و ساحات و قیاس تمام و شصت باشد و هم بر علم کما و بسیار بسیار و تمامی بجا می آید غریب نیا
و بدین معنی و حل شکلات تمام و دفع امراض و اوجاع بنی آدم و در بلای وادن حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم از
شد اند سر سام چنانکه از کتاب چراغ بود و او اشکار است و اردستانی هم بنارسی نقلش نموده تا بجای که حضرت
بعد از شقایقش در حق مرتضوی فرمودند ای علی ترا یقیناً زیادت دادند بر خلق بجهلیتی چند از انجمانیت که
مرضا را دور و دیر انداخته و طبع تو ساخته اند و نیمه معجزات و خوارق عادات بحیثیت که اگر نموند از او بر
ساعین و نظایرین بگذارد و تا بر طریقه دستش ندارد پس اباب فاع مناقب و داد غلوه دادن در شان ایمنی باید بود
شان غلوه از نیجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا بهتر از انبیاء قرار دهد چه جای آنکه موجود آسمان و زمین
که دادند و من حیرانم که خلفا این سخاوت و مهبت از بجا یافتند که حضرات ایمنی اهل بیت را با استعداد و
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان بجا آمد و دریافت بلکه هر چه از جمیع انبیاء ظهور آمد نمونه آن
امور نتواند شد که از جناب میر صادر شد چه اعظم همه اسرار بانی قبل از همه پیغمبر آن سبب حضرت امیر
و ادنیجاست که پیغمبر که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع انبیا بکرات و مرات از بجناب بجهول انجانی علی بن ابی طالب
تشریف بکاف کشید که جمیع الامواتانی فی کتاب الامواته و غیره فی غیره ازین میان عیان شد که مضامین مجتهدین رفته
در حیات کنونی آخر ابد و در اقبلین حضرت باقیین نسبت بخلق را شدین زیاد و درست گری برای قریب عوام
خلق این چنین تقریرات میکنند تا بعد غلبه نکی غایب پوشیده داند اگر چه معتمد و ان دیدار نیست درین امر خاص سبب
مالیعت اند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر نماید و اگر وصفت جالبه و جالبها از تعالیف مجلسی و غیره زبان را
و سلطنت ملکات امام همدی شیهه ایان کنم عیان گردد که شیهه را در وضع مناقب پیغمبر و انبیا بدست که از دیگران شد
عشیران نیست و کنداد به خزان و بهار و هم قلم بجا از نگار ایشان درین میدان داد و دلالتی سید به درش و خراش
ایشان الی الان بر طرغ نمیشود و چنانچه از جواب و راق ایضاً هم واضح است بدست عکاشیه و حوصله ای ایشان در زیباب
تا خود صاحب الزمان خدا شد حال است که تفصیل آنرا از سوره و بترتاب مردم از و استعمال آن بعدی کنند که گاهی
قدح عمر و عیار را نشوند خلفا و مخلصان ایشان را در در اینک بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبودند
امروز حضرت امام محمدی سو محمد را در شامظه بجهول بنایید و بنای و خراش که بران مرتب گردید است مثل نیایان
نیما را نباید دانست چه نقاب مطابق و عجمی بجله و از دستانی و دیگران از حق و کاشانی حال ملکات حضرت امام
محمدی هر چند که کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بنحو آنکه هم درش و محاسن معین ازین پرور نماید مثل قلم علی شاه ایران که
ایمان بر او فرمود و کی قباد مجتهد کند که ترش می خورد میان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف از حکایت ایشان را از قبل

سنات پند و ملک بر کشک آید با تحق و مجتهدین کافر گردد و حرفی از طول و عرض بده مذکور از جلد مساجد الا لایا را
 که مجلد چهارم است نشان میدهد که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که با بقا نشد
 بشرق که دوازده هزار دروازه دارد و از زمین از یکایک تا یکایک فرسخت و بر هر باب دوازده هزار در و چنگی است
 تو گوئی که بدریای آبن غرق شده اند فقط انتظار ام حضرت امام می برند و چنین است شریک با بسا که این شهر یعنی که قزوین
 که در حقیقت تریس و حاکم آن معتمد زمانی است برابر یک کوچه و بازار آن نتواند شد نیست حلال این عرض است آنچه از قصص و
 حکایات در میان امام مظهر و ولاد و محادش حسن و سلوک ایشان یا حان اقامیم و کتب مجلسی و دیگر و تحریک مذکور است آری
 را باید بدان بر وجه کردن و قیاس نمودن که هرگاه سلطنت امایک بیچاره و در همه امور حالت منتظره دارد و بگوید که امام منتظرند
 رفعت ملقب است چنین باشد که حرفی را از ان تبو نشان و اوم سلطنت امیر را که بران و گران این غایبان امام با
 بود و اندر زیاده تر از ان الوهیت خواهد بود و گو از ذوات مقدر نشان و آیات امامت مسلوب باشد بعد از آنچه وقت حضرت
 حضرات امیر پیش آمدنی است که زیادت هفت اعظم با اعتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشران نتواند بود و نیز نصیب
 باید گزاشتن و انیم بخمال راسخ نگذاشتن که علماء اهل سنت و جمیع حجاج و عجم و غیره می آید و فرقی بر میانند و باید
 و کتب در مناقب ایشان تصیف کرده اند که مابین مجلسی فی غیره گفته کرده و غیره پس قیاس باید کرد که کرده شود
 در جمع و تلیق و وضع و اختلاقی این باب بجهت کوشش خواهد بود که نمیدانیم چنانچه در پیش و گویند التمرایع و انسا
 طو غیره مانع سخنان خلفا که بر انما اهل خلافت و جمالی داشتند که کامی به بعضی از اوصاف حمیده و شمه اخلاق بر
 از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه جا بل و بحیل و دیان و زویل بود و میانی غیر ذلک من الامور التي لا یناسب
 ذکر با علی القنوب و اب و هزاران هزار دشمن ایشان در کین نشسته و شل عبد الله بن سبا و دیگر جو سپانی است که برای محو
 کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند و بدعات و محدثات خود را تا ظهور حضرت امام محمدی در صفات روزگار با و گاه
 گزاشتن انحراف و گران و غلور حق مقتدیان نمود و وادگد بآن افراد و مراجع و مناقب بزرگان در
 کتب اعتقادات دادن و در وضع و نام و حو آثار عظیم اصحاب حضرت سر و نام کوشیدن کار و افض لیام است
 که دنیا و دین ایشان بر کتب افتاده و اتحاد است که اهل حق گاهی غلور و باره اهل بیت طایرین و خلفای ایشان
 و دل نمیدانند اما مستل فیض چنین پس ملک امر در ان ازیت که این هر دو بزرگ را در کثرت ثنویات و اعانت بد کثرت
 و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام ذاینات امامت که لعل نبوت با بقا اولی و غایت اهل سنت و نزد
 بر عاقل این امر از قبل و هیات تواند بود و دیگر که ترتیب خلافت را ان بزرگان بر گردیدند که حق تعالی بگوای ایهی
 که در کلینی و غیره مندرج است و عنقریب می آید مداح ایشان در صد آیات قرآنی و جو و حضرت رسول ربان
 و حضرت شیر زبانی و این ترتیب خاص به میان و عده سبحانی که بعد از خلافت راشدین انهم من الشمس است قبل ازین
 گزشت و از کلام مرتضوی در نهج البلاغه میمان شد که ترتیب که مباحثین و انصار بر روی کار آورده موجب رضا
 الهی بود پس معلوم شد که زمین را از اولیت تا اربعین جعی و ظلمی در آن زفته و هرگز جویری و غضبی بدان نظر نمیکنند

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد است کبری و رعایت ظلمی و در اوقات ایشان و بحسن تدابیر ایشان باین
 وجود صورت بسته که اساس کفر و کفرین در شتم گسترش غلو یا اعتقاد اهل سنت را بی نماند و بآنچه از کتاب صراط
 مستقیم و غیره از اینکات شیعیه بی توان برد که بروایات امام اعظم موسی جناب میر خودست که تفصیل شرحین را بشدم
 میباید فرمودند و در آیت هم مقتضی آنست چنانچه گزشت و انچه را شیعیه نیز اقتضای آن می کند که حضرت مرتضوی را
 آنکه تقایب انتخاب اعتقاد بحسن سیرت ایشان و دشمنی کمالات و فضایل شرحین بیان میکردند که مرتضی فی الجمله
 الاول فتن محکم با ظاهر و امام دعوی تقیه پس ادعای او را کافی انقلاب است و مراد از شد و مد آنکه جناب میر مرتضی
 در خلافت خویش حال مفصل خود را شرحین بیان فرمود که بعد از آنکه خود را وی با اعتراض رفته بود برین عقده است
 که گویا ای خلاصه و تلخیص انادات برقی از مخلصین انتخاب بکایدی ای اصحابان عالی قیاب است آدم هم بر آنکه
 شیخ شیخ المخلصین یعنی ابن معلم حارثی که ثانی معلم مکتوش توان گفت و شیخ علی که از بنده سابق الاقدام است
 سبب قتر با اتباع خطوات عبدالمدین بسا چنان قرار دادند که این افضلیت باعث دانست که شرحین در اصل فضل
 با جناب مرتضوی شریک باشند پس برین جهت مفصل مذکور مفری و محمد و دوشد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان
 میر قصد می نازد و حال آنکه این تسویل هم آبروی رفته بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آمد که سلمان و عمار و ابن عباس
 که بروایات رفته حضرت مرتضوی را نیز افاضل از شرحین می گفتند معاذ الله مفری باشند و خود مدحین شیعیه آید
 شریعت روایت میکنند و نیمضامین از حضرت امیر و ذریت ظاهره انتخاب پس حاشا لداین جبار از کجای کجای
 مگر بخوانند که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بجا فرمود و انا اسلمکم علمانی جماد الشکرین و اعظم
 بالکتاب و الله و تفکرم فی الدین الی آخر الحمدیث بطوله خطاب کسانیکه کتر از شرحین بودند که کلاخی و قبل ازین زمان
 با اعتراض علمای رافضیه که آنرا شیعه می نامیدند تفصیل است که عیث که عامل عرش تحصیل و اشائش در تخرید و شرح آن
 این عبارت و باب تفصیل مرتضوی بر تقدیم و بعد از آنکه علمای کبریم حلالی غیر از کس التضرع برین همه پیشوایان
 زیر صافر آمدند و از حد شریعت عزادگر شدند و خصوصاً عبدالمدین عباس بر تصریح محبت الزمانی که عنقریب از این
 تفصیل در مقاله سابقه خواهد آورد و از منبع المقال روایت خواهد کرد و اگر چه بعضی اسبقها در تسویلات تقدیمات
 و آسمان را هم و فتنه باشند و باجای عیث نمریت آنست که بعضی دیگر از رافضیه دست و پای زده چنین خرافات میجاوند که
 ایرتقیه چنین فرمودند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقیه کردند از آنکه جید الایمان بودند و بار دوم بعضی از عمار
 کوبه مغلطه دخل کردن حطم بدستور قدیم و خیال این سول نگزشت که ایامه مذکور از واجبات و عدم ان باعث فساد زمان بود
 زیرا که برین نیست که از استیجاب و دیا باشد بخلاف کبر صیاقین و تصدیق کافین تکلیف بجا آمدن از اهل صدق و حقا و اهل
 مکتبیین و انقاد سلیس بر حقا نه فاسده که موجب خول از هم مطالب اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم قیاس
 ابلین خاص بدتر خواهد بود و اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که مجاب و تعیین مناقب متضاد تر بود و بود و اما
 دعوی هتد و خلافت برای معاندین اهل بیت و من پس جوابش آنکه اگر خلافت بی امیه بعد سال کشیده

است یقیناً نفوذت عباسیه یا مغان مضاعفه بلکه زیاد و ازان رسیده معتمدی بجای محب اهل بیت بودند که
 هنوز در محبت بین رفته در تبر از ایشان متبوعت اند مثل عمر عبدالعزیز و شیخ عباسیان با هم در انجمنی مجلسی در لومح
 و با قریب طبع در حدیث و غیره و نورانی شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بر تصریح قاضی در کتاب
 مذکور و غیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه می گرفتند و قیود ایشان
 می کنند و دشواری ایشان میخواستند و هرگز از ده از ایشان می یافتند یکشنبه میزدند و حکایات بعضی از
 ایشان در بعضی از تواریخ از نظر حقیقت هم گذشته باشد که اولاد عبدالملک رومی بستند و پنی می زدند و قضا
 مجازان خبر رسانیدند که غلامی در که مضطرب است پس خلیفه که در پی انتقام بود و عجلت هر چه تمامتر میکرد رسید و پنی
 بندای خویش فرمود که چون از نماز جمعه فارغ شوم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
 و غلامی را بیاند مردم بخواب و در وجه حسن و بجز و ظفر بمطلوب نزدن آوردن بر آگاه این اتهام شروع شد
 برین کس که در حرم بود و عجب حالتی رفت که میانش صورت زبند و آلتها در پهلوی او یکی از سادات کرام
 بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساحتی سر عجیب بنگر و بر دل ازان سر بر آورده و گفت نیست حال من
 که خلیفه روی زمین رو بروی حرم نشسته و در بار بست و موکلین عقوبت بخون من شگفته عادی برای حفظ
 این ایامی نمی بینم راست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم شنیدم نام زیاد و متعجب شد و گفت بیشتر غلظت
 قتل بود و حالا بتو این انجامید سید فرمود و هر چند پدرت بزرگان مرگشته لیکن اکنون با تو خبر نمیکنم و غم مخور که در
 راهی تو میگویم لیکن هر قدری که از دست و زبانه میخورد گواهی گفت هر چه توانی مکن تا ازین بلایانی بیایم محله
 باشد سید برخاست تا هر دو سیدند بر دروازه حرم که هر دو مردم ازان بود و سید بزرگ اطراف محاسن او را بگردان و سرش را
 و گفت ای فلان این وقت من بر تو دوست یافته ام بگو که اگر چنانچه و در ازمین برو و شتر سواری نزد من بیا و در پی
 میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت و بخواهین تعیین نشوند که این بزرگ جمال گر خسته و در پی انتقام
 از گذشته پس هیچ اتفاقی بسوی او نکردند تا این هر دو ازان هجوم و دارو گیر در گشتند و بر اه اقامه اند و وقت سید فرمود
 از محل خطر نجات یافتی مردانی پای سید بود و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالت سید دست و جیب نداشت و دنیا را
 چند بر آورد و فرمود مصلحت همین است که در گیر می از زمین با بفلان شهر نگریزی و بیکر بر اقامت کنی حال خلفای عباسیه
 چنین بود که بعد از آنکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آمدند لاجرم ایشان چنین بود
 قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نروین پس سنان که بعضی از عباسیه بشد و ذود و عزت بود و حسب
 باشد لیکن شک نیست که اگر خلفای عباسیه تصریحات رفته چنانچه و انتی بشیده بودند و سنیان خود در هر روز
 کتابها را منقلب اهل بیت جمع می کردند بلکه تصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچه چنان
 سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود و زیر که طاعنین و لاعینین ایشان را بتعظیم و تکریم با
 دست بے نشانیدند مگر یاد داری که قاضی شوشتری در مجالس المؤمنین در ترجمه بارون اشتهار

میگوید که در عقیده شیخ راجع بود و از لغت آنرا نیز بسیار سوری بود و لاجرم بود که در محاسن تحسین که شست و هوا را در تمام
 بن آنکه کم کم از آنکه در حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کالات الهی بود و با علمای اهل
 خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در سنجیده مناظره مایلید و ملزم ساختی بآن مسرور و مسخر خودی و به تمام
 راجع اعظمای مقرر فرمودی از اینجا هم عقل گویی بر آنکه هرگاه خلقای عباسیه این طبعین اتفاق و برادر
 شیطان اتفاق را که دو حاست اعمال و شباعت عقاید و افعال نشان در جمیع کتب رجال و خود را در کتب
 رفته یعنی کافی جناب کلینی البصره مذکور باشد این قدر بنوازند و بتعلیم و تکریم نشان پروراند لاجرم دیگر و
 هم در جبل تبلیس و وضع و تأیید و معانین خلقا چه که کرده باشند پس اتهام دانی با تمام قسری آنخته
 کرد و بلا از هر طرف عالم پر از کینه انقضه آید الهی هر اهل ملت شد و در نشانی از مذہب حق باقی نمی ماند
 از اینجا است که امام رازی در ردیه نفوات و گاه و غازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت
 مذہب مار و اجی یافت چه خوش فرموده که با وصفت کذب اقترای شیعه و مسکایه ایشان در هر طبقه و نشان
 اینها در هر زمره هنوز مذہب اهل سنت بر همه مذہب فرق باطله غالب است و همه مذہب منقرض یا
 مغلوب اند فلیندر آنچه ابوالنعمه با سجد ازین مقام هم بر تو واضح شد که سبب کذب اقترار و دیگر قریب
 و غلو ایشان از این و مودیات مذہب اهل نفس بجهات مذکور پیش از حد شمار بود و کیفیت که معین سنن قیام
 بدانند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات امیر باشند و غایب شکر گذاری و پرستاری بر دوش کنند
 در اعانت ایشان چنانچه باید که باشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوندر چه جای آنکه مشربان نیم
 پریند که سنیان دل و جان در بشت مناقب الهیت فداست نمایند و محدثین ایشان اتهام تمام بکارند
 و متوهمند که برومانی و قایلین مسکنه اثنا عشره که خبر خدای عز و جل کس نداند بدین چنانچه پدر یا محرم
 و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتاب بخوار میگردانند و با وجود حق
 تذکره الایمه ایشان را درین ابواب نسبت نشیوه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که از این
 در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث منهد و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند
 زیاد از دویست است و آنچه بیکان نشان ثبت کرده اند زیاد از اثنایان است ای اخرو بلفظ بعد ازین متجاوز
 این کتب مشغول گشته و غالباً بکعبه و بیت کتاب را نام برده و سر العالمین ابو حامد غزالی با اعتقاد او از آنکه
 است و چون دلدار ایشان در از در کتب خویش باطله ثابت نموده که زینهار کتاب مذکور از غزالی نیست کهانی
 و شبهات انتقاد باین جهت در مثال این مقام باید خوانند گفتی الله المومنین العالی و یقین باید دانست که
 بنیادین و ایمان ایشان بر همین لاف و کذابت بعد ازین مجلیه بعلمه نقصانانی در حق خلقا و علالت
 شیخ نموده بنایت لغت شده و زینشیا صابر زبان آورده این عبارت نوشته که علی راست میگوید آن گیدی
 جای که صدیق او باشد حقیقت است که او نباشد و در آن مکان که فاروقی او ساکن نیست ملا و خوشی ضرور دارد و

و جای که گویا باشد بخیر الان و گویا نباشد که باشد پس برود که خوب رفته اند و اگر کسی آن مقام را بدین یقین کند که این را باقی
 راستی است و بی نیست که ظاهر شرح مقاصد و غیره را تواند فهمید با تحقیق و وقایق او چه تواند رسید. قولم و غیره غیب و
اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و تکلیف اهل سنت است باید نام او بیرون تا بتکلیف مجتهد مل
 نماید و از حقیقه الامر آگاه گنم و پرده از روی کتابت و توفیق الهی بر انگنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم و تازه
 تر اینکه سر آمد رفته دریده و من یعنی مفضل فرمان روایان و کن و کتاب است میگوید که ابن ابی الحدید و پستی از
 قصیده اش مذکور ساخته است و لیس نیکو فی چنین قراره و فی احدی قد فرخ و خیر یعنی تعجب نیست اگر ابوبکر و چنین
 گویند که در احادیث و غیر هم گنجینه بود و از اینجا رسالت مجتهد هم لازم آمد زیرا که تمام آن سنی که دلیل بر مقصود بود و بر زبان
 بر نداشتند و نام مغربی شیعی بر دفرزند و اگر او شخصی دیگر از دست رفته یا جامعین تشیع و اعتراض پس حجتی بر اهل حق قائم
 نشد بلکه در هر سنی مشهور عیان کردند که علای رفته در اثبات نبی که منافق خلفای راشین ساخته و پرده از حق کشید
 حواس و هوش را کسب ساخته اند بلکه احادیث کلینی را که بهایج و مناقب ایشان و چار سوی عالم سنای گذشته مانند آیات قرآن
 پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکذب اولین و آخرین طایفه میشود و انشاء الله تعالی قولم و عرض آه
اقول اگر بعضی را بر فرض محال این عرض و در وضع مناقب خلفا بودی بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این عرض مطمح
 نظر افتاد که مناقب را تصور و بپوشند و در اختفای رطاع خلفا بکشند و یا تا محلی رفته اشکست لب که خود منظور شد و کسی از ایشان
 تشکیک بر دهنده و موصوف نشد بلکه ظاهر نیست که بر عکس این هر دو امر سیلیج بقدم رسانند که دعای کلین را از حقیقت زمین بعرض
 برین بر نه و برای ابوجعفر طوسی مطابق تعریف محمد بن و تقدیرین مثل صاحب رجال رفته متعین کرسی کلام بحجت غلو نفس و
 یعنی منظره با علای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند و قولم آه آه اقول حال سنین و تقوای محبتین اهل سنت خصوصاً
 بخاری رحمه الله علیه از کتب معلوم است قال الامام ابو طوسی قدس سره العزیز فی کتاب المسمی بستان الحثین نقلان
 اکابر المعتزین که بخاری در طفولیت نامیاشند و مادرش گریه و زاری می کرد و می گفتی حضرت خلیل علیه السلام و در خوابش بشارت
 دادند که چرا گریه میکنی و دعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر را بنیافت و کتاب و بدان درجه مقبول گشت که بلا واسطه
 از وی بود و برادر کس شنیدند و بر تعریف مجلسی و تذکره الایمه و بخاری زیاده از سه صد هزار محدث از او متفیذ شدند و حال
 زید او بجای رسید تفصیلاً و در بیان مذکور است محمداً اینکه سلطان وقت تمنا کرد که بتعلیم پسرانش پردازد و بخاری قبول
 نظر نمود و بالاخر چنان قرار داد که وقت تدبیرش نشان دیگران را با رند و بدین پیغم راضی نشد و فرمود که این علم میراث پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم است کسی را خاص نتوانم کرد و با جملة علما بخاری بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حصه بردند و بخاری را و دیگر
 شتر را خارج نمودند و خود تیار و خوب شدند و یکبار این قدر رزق دارد و بگوید در احادیث تحریف کند و پستی و کمی نماید و صلوات
 است آنچه در واقعات منامیده دیده اند نیز بر مقبولیت رو و کتاب و دلیل است عبد الله احمد طوسی که یکی از اکابر است دید که سید
 خافقی صلی الله علیه و سلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر رمی منظر اند سلام عرض کرد و گفت که حضرت سید انصاریت حضرت
 انتظار قدم محمد بن اسماعیل بخاری میگویم چون بخیر و فائز نشدند و تقیض کرد همان وقت منع شد که خوابش در بوده بود

بیت محرکه و مثل بنو ابی میباید و در بی ملقب خواهم که بیدار است به محمد بن احمد و زنی سیانه کن و مقام دید که گفت
 صلی الله علیه و سلم میفرماید ای ابو ذر ای کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس میدی یا پسید که ترا شافعی
 آن کتاب که ام است حضرت این کتاب را نشان داد و دیگر اکابر نیز این امر و روایات ثقات را درست و قرائین کتاب
 در اوقات ملاقاتش قسط و باطل مشکلات تریاق مجرب است یا دوام که در شافعیان آید یکی از مستقرین علامه و زوی عربی که در
 پدرم از روزی چند دیدیم هم نزد و بحال اختصار در شافعی بکرات گرفتار گشته فرمودند که فتم این کتاب باید کرد پس علما
 جمع شدند و فیترایه این مسلک مسلک گردانیدند بجز فتم باین مختصر فتم میدیدیم و حال شداید او را چشم دیدیم و
 انشای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همدان سال و باشتاد که در دوره سرمد خلافت که کرد
 آدمیم و فتم مشغول شدیم اجنابت ایزدی شدت و بار و با سخاوت آورد از آنجا که مجادل مکانیزه کیش عبارات علای اهل
 حق و درین باب نظر میکنند و بی مقام نیز فرو رانند و از کتب کلاسیه فرق و امیسی چیزی نقل کردن که ستایش و مقبولیت خوین
 اهل سنت و تبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسماعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر را میگوید که در
 میان علای اهل سنت دو را از علما محدثین ایشان را فتم که از فضایل امیر المومنین با کمال مخالفت معتقد ایشان است
 هیچ پنهان نکرده اند و آنچه ایشان رسیده روایت کرده اند و این از برکت قرن حدیث شریف است اتمی کلام
 و مخفی نماند که ذهن با طلاق لفظ محدثین قباد میشود و بجایین صحاح و بخاری میباید ایشان مثل کتاب رتاکانت
 که او ظاهر لاستره فیه پس حدود و حد و اسقاط و تحریفیات روایات از محدثین اهل حق خصوصاً بخاری از محال نیست
 تکلیف که انوار لامعین من نیست و برکات ساحلین من عیشم بر ایشان میگذرد و و تا میسر و نیما بکند و من درین
 امر متوهم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم آورد بخاری از طرف خود چگونگی نذر کند و کذب و حیانت بکار برد و این الفاظ و
 حدیث افزاید پس هر چه شنیده بدون زیادت و نقصان و صحیح خویش روایت فرمود و در بعضی از تفصیلات محتمل است
 که راوی در وقت تردد برادریا م و عدم تردد و برادره یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ گفته روایت کرد و
 و بخاری بنا و دیباچایش گذا و کذا و بنو و بنو مجتهد الزمانی است و از روایت مسلم بطور مذکور از من نمی آید خیانت بخاری
 که اعتراف تکلیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نیایان و تردد و بنا شد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است
 انهم میثو انهم گفت که بخاری فخر و طبعی که از هم کرده در آن روایت نیافت و مسلم چون آن شرط را لازم نمیکند بلکه از میان
 برمی دارد الفاظ مذکور در صحیح خویش است آورد و اگر مجتهد باشد کسی را که اقبالش بشر و بخاری را عجلایم نمیدانند باری
 عبارت پدر با قریب است را در رجال روایت استیقین برینند و در یاد که احتمال مذکور که تعلق بشر و طش دارد و بیجا بکار
 تواند شد و ان عبارت نیست و کان ابن ابی ابولید که بخاری من انما مشیر و شر و لما غیر لازم و دیگر مسلم بن
 جمح فی اول صحیح شرط و عرض طایفه بان نه شرط و غیر لازم و انیما انهم بدیافت رسید که مسلم بعد از تألیف جامع
 بخاری کتاب خود را جمع کرده و چنانچه مجتهدین استحقاق فیصد اندک عکس مذکور از ان قباد است و بخاری از امر سال
 مجتهد گزیده جایگزین بنیاد انال بن سیر و انالاجیم و بی مقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهدان

برای مجتهد الزمانی در آئینه حق غامدی گشته و تریاخ ذوالی هم با نگاهی رفیع و مکانی منیع مجتهد الزمانی را حاصل است و این
تاخر از تر اجماع این محدثین خود ظاهر است و از شرح و تحقیق هم واضح و لایح کاش مجتهد رجوع میکرد و کتابت کتابان
المحدثین که علامه قدس سده العزیز عبارت فارسی سلیس تالیف نمود و و العجب که شرح بخاری و کتب آنرا
تمام جمع شده اگر مجلد اول فتح الباری که قدس علیه السلام رجوع میکرد و در آخر مذکور بر بصیرت میشد لغو و باطل من الجمل
والغیر و باطله بخیا ن میگرد و که منجاری از عهده حیثیت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایت را کرده
کرده بر آید و بعد از آن محدثین ثانیات کنایی بی دینی و فیهات اذنت که رضی امام الایمه شیعه ترکیب آن شده و بی کثرت
در عبارت شیخ البلاغه تریخ و کتاب پیروز و وفون جگر خویش می نوشت و بهر از تاویل و تسویل میکوشند و آخر مایوس
شده تحریف جامع مذکور قائل می شوند اینکه شنیدی حال آن شارحین است که بعد از او او نزد مجتهد فانی و زکریا
متصف اندنگاه کنی بسوی شرح ابن ابی الحدید که حال نشی او از کتب فریقین جابجا دلتی و عدل و داد او را

شنیدی که زیر بعضی از خطاب شیخ البلاغه میگوید چه از خطبه من جلال خلیفه علیه السلام من مشهورات و اتمه و قد روتها
الناس کلهم و فی باز یادات حدیث الرضی اما اختصارا و خوف من ایحاش السامعین و قد ذکره ما شئنا ابو عثمان
البحاری فی کتاب البیان و البیین اینست حال تحریفات و خطبه مشهور پس حال تحریفات او در آن خطبه
از صنایع فیه بنویسد بر نیاید قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابو بکر یا عمر بود و اینکه
او صاف برگزیده ایشان بعثه کامله رسانیده اند و انوار جمیل ایشان بر شمرده و ایامه رافضه و شیخ البلاغه
بجای آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلافی در یقین مصداق بحر سید و قطب لاقطاب رافضه یا تاملی
و تسویل پرداخت که مجروح جمل و تحجیل ایاله تواند دانست و قد سبق فی الجمل الاول مفصلا و الحمد لله که حق
بر مان آملی آنچنان در آن مقام قایم گشته که هر چند روسای منافقین و تالیفاتش خرج و بازی زاده از جمل
آنها لیکن با عراف شارحین شیخ البلاغه از تخریص رافضه و منفیقین و عادلین ایشان ان بهم معین میکرد و عقلا و
نظایر تعین می ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوی درایت عقلی بعد از انی موجود است که رافضه از ان مستتر نبند
تاقت بیان نش آنکه حضرت امیر بلغ بلغنا و افصح فصحا بودند و در بیان محامد خلفا کثره تیره و بروی معتقدین بکر
پس اول برین ظاهره و خوشامد و گرام بود و علی السقیم نه ایام آن برگروه فصاح طمع و قش علی نه ابرار و اول
حق و یقین لاجرم مدوح معین شد بخلاف لفظ خائنا و غادر او کا و یا که بر خصوصیت دلیل قایم نموند که در کتب
روئی دهد که آومی مصد غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان بی آرد تا نه ترانیکه خود مقتدایان روض
کذاب و ضلع بودن را وی ثابت میکنند و کتابی را که مملو است از روایات کاذبه اصح الکتب اعتقاد نمایند بلکه از
تقریرات عادلین و منفیقین رافضه و شرح شیخ البلاغه چنان بود و معنی می گردید که رافضه نام سلیم را هم وضع ساخته که در
اصحاب مرتضوی بیان اسم کسی نمی بود تا بود موضوع کتاب علی ما فاده الحلی فی خلاصه الاقوال و غیره فی غیره
رسد فانی پس اول قاروره گشت فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب بن بایده فرو کامل بایست که بشانید و در بایست

که مثل دشمنان امام الایمه فقهه که بگذاوی و پری جسم و صورت باری تعالی را معتقد بودند بر اساسی و مبتکر ایمان نیست
که این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان با آموختند اکنون ثابت شد باین پیشروان ایشان معتقدی بودند
و مثل خدایان بود و دنیا بدال قایل شوند که حضرات ایمان بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردند که جسم باری
از بالا تا مات پرست و اینست پاچوت و خالی الی غیره که از کلمات بر روی الصدوق عن ابیه قال حدیث
حدیث اورس قال حدیث ما نمحمد بن محمد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
مقام بن الحکم بن یحیی عن علی بن الحکم ان الصدوق وعل جسم نوریه صفره ضروره کین بها علی من ایشار من خلقه و حضرات ائمه
الهدی و نقض شیطان برای این هر دو امام رنقه که حال مثل ایت شان بزرگان رنقه یک سیدانی در وی جاریست و نیز
میگرد مثل شیطان که کام میفرمود و چنانچه احادیث مابقی و ما بعد این روایت و ال برانست و اصول کلینی
و غیره پرست از خرافات مذکوره شان و توحید باری که اصل الاصول است و مقصد و دین مقام انوار
امام رنقه بیامست که جسم باری عزوجل را معتقد بود و میگفت که عقیقه ایمه همین است و هنوز علای
همین اعتقاد دارند که او سایل توحید را از ایمان بیت فرارفته چنانچه از کتاب البیان الشافی شرح
که از محمد صادق بر کلینی است هویدا است و مخفی نمائند که ایمه متاخرین از اهل بیت خالصین تیز و را مظهر
فرموده اند بعد از آنکه مرید بی بران معتقد نباشد فلیتدبر و دین زمان هم تحریر و تسویل بر علما ی تحریر
زیبای فقام یافته گردید و داری که بر و ایت مشهور و موجود و کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی که باجموع با هم
علما ی رنقه که مجتهد بانی از انچه نقل شد است نقض اهل بیت سازند و انکه یک حضرت امام مبارک و ده خویش
سید شد و این یک سید و کتاب عیون اخبار اسم موجود است جایگاه حضرت امام رضا فرمودند که از این اصحاب
و بعد از این شش تنند این بیت بزم مجتهد فانی و زمانی چنانچه از ضمن الراجح یو صوح می انجامد غیر از اصحاب که
و ی و برند سید دیگران شل شایع جامع الزمات بمحقق اساسی الیهیت جز می کسی نبود و اگر چه کلام شهید ثانی رنقه
حکم مذکورت ندای جهوری گروش بر سر سازند که بودن ایمه از ایت و بیجیت تقلیب است و این امری است که
بیه ایت عقلیه است که لا ینفکی علی من نظرائی شریعه علی الامم پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهل بیت بجای لفظ
اصحاب بازاده معنی مذکور که بعضی ازین بزرگان بیزو این باشند تحریف عیان شد و برین قدر که بگویند که
و بعد از این رئیس المغنلین ندیم که بر اصول شاکسی بود که میفرمودند حضرت امیر و زمان بشیر و وزیر صلوات الله علیه
رعایت حقوق حضرت زهرا اجداد شیندن بر مینی ما از اهدا بود و نبی ما از انچه چه قدر میفرمود و بر از وفات
انجانب را بزرگان شمر و فنی که غاصبین باز و انجانب افکند و شهید کردند اما قفسه و تبدیل مقبلین بانی
از بام است چنانچه دانی لاجرم تحریف در تحریف از علما ی امامیه ضروریافت که در هر مقام روح پس انچه
عبد الله بن عباس و کردند بعد از آن مخفی نمائند که مجتهد فانی باطن را صاحب متعلق جدید یعنی عبد الله بن عباس
مرقد مخفی بود و مذکور که در یک یک حدیث و ایت قرآنی اعتقاد و هشتم و تحریف لفظی و معنوی یکبار زده اند

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الحرفه صاحب حمزه الخلفا نقل کرده ام و اگر بر فرض محال و یک مجتهد ماضی و حال
 و استقبال از همه منکره مجتهد برآمد و کتابی از من در حق مثل رتعات مزور و صدوق بیرون آمد تحریف مذکور مجتهد
 اصفا علی بی ثبوت رسید و بهر حال مدعای ثابت گردید چنانکه آورده اند که با و شاهی و چند صد هزار و پستچی
 از سکنه فرغانه داد و خریدن کبوتران پری پر و از بر ذمه او بخداد بزرگی نام او در فضل حمقا نوشت پادشاه
 فرمود تا او را حاضر کردند و پرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون اولین ملک بدر رفت اینهمه مبلغ کثیر پر از
 آمد و بر باد شد ملک فرمود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب قصصان من چیست بجای نام
 مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر بیت ان نسا که حرث لکم **قول** حیرانی مجتهد الزمانی درین
 روایت که تعلق بآیت حرث دارد و دو نقطه جاری در ان مذکور است و محذور و مخذوف و دلالت بر ان میکند که جناب جهم و اما
 در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علای روزگار و اسوه کمالی هر دیارند چنانچه در فن توابع مرتبه کامل دارند
 ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که ان را درین فن صنعت استقامی نامند و
 صاحب کواکب دراری و مثل اولیایاری از شرح بخاری تصریح کرده اند که گاه است که عرب مجبور و راجع فی نما
 و بحرف چرا که کفای در زند بکلیه باندک استقرار از کتب مایه هم آینه پیرو او میداست بلکه در دیگر زبانها هم در تخیلات
 استقامت می آید و بنده بعد ازین که حقیقه لامر اجمل و مفصل نشان دادم طوطی نمیشی بگردن دارم که جناب مجتهد لغت
 فکر دقیق و تامل عمیق مثال قبل و در این مجلس مانند قدای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شرمگاه جوئی از انصار کفر
 مقررین اشرار بخانه مقدس اهل بیت احوار چون امانت لطیف از چشم اعیان مقتدر تبارزگان دین افرشته اعتبار
 برانند حال آنکه در آخرین مجلس عیان خواهد شد که مقام شرم و جای ضرورت نبوده و غرور با اولی الاصلان
 تذکره قبل و در چنان است که در حکایات آمده که پسر پادشاهی مغلوبان نوشت بود بیکدیگر خود را بلباس زنان آراست
 و حاضر دست بستی و از مجلس مردان تفرقتی و پیوسته همراه زنان شش حکما بفرمان پادشاهی در زوال این سیرت
 و صورت رای می زدند و خبر این بدیسی را بدست نیارند که زرم شاهنامه بوا انقسام فردوسی میادش بند
 چون پسرانیا و کدرش فارغ شد روزی پادشاه بر سیل امتحان او را طلبید و فرمود که چیزی از آنچه یاداری بخوان
 بعد از تامل بسیار و فکر بسیار غرض این میادش نیامد که غمیزه نم دخت افرسیاب چه چغنی مانند که میانه حکایات آن
 مغلوب الا نوشت و حضرت مجتهد سر آمد ابل غفلت قهرتی است بین که از ان نقطه کم نظیر چنان واضح میشود که درین
 سهو بسیاری ازین ابواب او را یاد است لیکن بمقتضای علت معلوم و بر ارمیایان نهادند بخلاف پسر پادشاه که او را
 غرض از معرعه مذکور چیزی میادش آمد پس فرق واضح شد من بعد باید دانست که علای شیعه مثل صاحب
 مجمع البیان و کاشانی و غیره در تفاسیر خویش مضامینی غایب که بسیار و بسیار بلکه عرب عبا از حدن چاره می راجع
 دیگری استحال نمایند پس ایرادی بجای من مجوز شد و اتیان او بار نسا هم لازم نیامد چنانچه از تقریر بعض مجتهد
 توان یافت بخلاف تفسیرات اکابر بلا یغ و امید ایشان درین باب قطعی و راست از جمله این امر حرثی است

اینجا امام اعظم موسی طایفه یاسنجبار آورده و از عمر ارباب ایمه مقام امری است که بر سبزی اذان بناید گزشت که
 بمرگ و رئیس اهل نفاق در حق تحریف می بین اهل سنت شده بمقتضای سن حضرت میرا خصمه فتنه وقع فی محله خود و در
 از قرائن اقتدا و آنهم بر یادت یعنی بلفظ آن برایت نام که حجت لکم از دوه چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش و چنانچه
 کتاب دینی برین دلالت دارد پس حق تعالی او را بقدر خود و حجت و کلامی که در همین مقام بلا حیلست
 رسیده نمود و لاجرم توان گفت که از دو سببانه در قرآن مجید بدون آن جمله مذکور را برایشان نمود و روح الامثل
 به حضرت یسایا علیه السلام چنین فرمود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدین عنوان آیت مذکور را تلاوت
 فرمود و نکته بیان نیز بخیریه است که پس مجتهد مصداق تحریف انکم که شان یهود است گردیده بخانی رحمت الله
 علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف به کم و کاست روایت کرده و برین قدر چه موقوف
 جای که مجتهد و شیخ فاکه کوری و کورانی و تحریف فیر را در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده ببلای تحریف و
 حذف و استقا و مبتلا کرده چنانچه میانش عقرب می باشد آید انشا الله تعالی قطع منظر از چشمه که ترات
 شعرو فن انسانی نماید بسیاری از اشعار سیر و بروی طایفه امامیه از احباب متقاخرین امیر هدی بلکه از فخر
 یامیه مدحین آنرا میانه صاحب الامر و شیعه شنیده جو انان نگارین را بر پشت خود سوار میگردد و اوله علیه و
 بر این یقینه بر استجاب آن فرموده بیان می فرمود و مذکور که از ان در کتب معتقد و مجلدات بجایش مجلد سیزدهم از ان
 مذکور است و فیصلش را هم مولف و هم ترجمه ذکر فرموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نباشد و کلا یکنی پس فرق میان
 محمد که همین عاده او نیست به پهلوانی رسم نگر و غیره مشهور است که بچاره را میماند شد از ذکر او در مجلات قدای او که
 آبی در چشم نه اشتد و آتش در جهان می زدند خاک بدن شان بار آمد بر عبارت قبل و او بر نماده اند که
 از حذف مضاف تعریف بلکه دشنام صریح دادند پس بدانکه نهادن قبل و او بر از عادات فاحشه آن طایفه
 طایفه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و دراکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه
 باقی گذاشته و در دیار ایران لغو و باله فتوی بر وقف خروج فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادات
 مخلوط و افزون میشدند و عاقه ملکین نوجوان سینه را گرفتار می ساختند و درین و در کشتی فرو شیب هزاریک
 میداشتند تحت برکنار و در وقت تسلط بخت خان در دلی هم شمار این قسم مسائل حیانا در بعضی از تقریبات اعراس
 که بر سال اتفاقی می افتاد و بجای رسید بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان آهنین در مقابل علیه صدای شورش می
 س از به دن چون کور کافر بر جل و زور و در تهر خدا عز و جل صحبت زمان ناکدل تمام مظهر و منصوب میشدند
 و او شجاعت و شیرازی و جبارت و دلیری می نمود و بیعادت جاد وانی و مرتبه اصف زمانی نازی گشته بطوریکه
 فردوسی میگویی نظم متن که بکشند و شلو بر بند و برانود و آملی از چند چنان بر و آورده و آورده که وای
 از حسرت پس پرده هر که و بعد از فراغ شوبات آنها از پس و دشمن بار و از مقدسه مقتدیان خویش می شنیدند
 باقی مانده امر ثانی پس از انکه از من مستاجیه و توان گفت ایامی بر بنیکه درین شهر حیدری اقامت کرده بود

تواند بود که جناب مجتهد فاضل پنج پسر داشت و مکنان اقسام اولیه خمسة منعیوت لیکن مرتبه تقدم باقرت بهم بملیت زلسله
برای مجتهد فاضل است و چرا نباشد که هم فرزند بگیرد و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و تاجیم مقام والد خویش معتقد زرار و شیطانی
الطایق و هم بجلو کعب شیرینی الافاق و اگر مادر او دش نظر کند هم خواهد یافت که فرزند بگیرش با تو معلوم که نقش من با خودم بجای
پدر خویش می باشد و لو بجرن الافاق و در شقی مقام جز آنکه علای را بر و ایت تعلیمی در بسیار نقلاد معراج نشان و هم اسر
بخیال نمی آید بی محله سار و العالم من البهار الکافی با سنده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عند رجل قال
هذا ابی صاحب البیان فقال لا ابو عبد الله ففتش ماذا فقال حکم علی عمری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یدیه علی جبهته و لی اقول
عنه فکی الرجل فطر الیه ابو عبد الله کانه حرمه فقال اذا اتیت بلک فاشتره جز وراثتینا و عقلمه عقلا شدیدا و اخذ
مرتبه تقدره الجار و ولس علی عمر که فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیست بلدی و اشتریت جز وراثتینا و عقلمه عقلا شدیدا و اخذ
السيف فخرت اسنم مرتبه تقدرت عنه البجدة و طلبة علیه بجزارتہ فقط منی علی نظر البیة شبة النورغ صفر من النورغ و کن فی
انتی بلطفه و محمد شین امامیه که فقط جل میهم آورده و برای حفظ ناموس اندر بی خود کاری عظیم کرده اند یعنی لفته را بیا با نرسند
چنانچه با عارف مجتهد الزمانی و رحمت بقیه عقیب استخوان صل می آمد انشا الله تعالی اگر کدی و کتابت یکدیگر بهم می افتد پرده از روی
مقصود بر می دارم و تحریف جامعین هو لا مایه دین بابیه هم معرض بیان می آید الفرض که محمد الزمانی بتقلید جامعین بیان کرد
حقیقت محض بی اسواد بود و نه چیزی بر نگارنده بقیاساب جلیه در وایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بر وایات
کتاب تنفیذ شیره و اسفار مستوره کثیره مدلل گردانم که همه مشکلمین و مجتهدین قوم بلا حفظ اش محذوفه و الاعجاز کردند و بی
دم برداشتن پرده از روی کادر بر اندازند و لیکن مقصود از تامل آنست که شاید توبه نصوص مختار شود و این کتب دینی این
امور بجنبه تشریف یاب یعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعویض و کتابت هم درگزینند که حسن عقلی امریک مالا
یعنی و اگر صلحت مجتهدین شیعه در همین محصوریت چنانچه مجتهد فاضل بکتاب بیته سخن نماد و باره مرزا محمد باقری قرار داد
کما عرفت فی الجملة الاول پس باید که این بحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا اینجا بفرخ خوشگلی و در از وی کلام وسیع بلکه
و سبیلانی بانجام رسد و ملاحظه بحث رونده و باعث تحقیق طریق کتب شیعه گردد که از مدت چهل و چند سال مقتضای قطع نظر نظم ایک
فقه گو که در خموی بر معرفت سراغ آید به سوی لفظ و معانیش نگره هیت دریا که دریا غ آمد به بسکه نور هم ایت است و
بعین سال تاریخ ابر تاریخ آمده و در بلا دهند و ستان مناظره شیعه و سنی علی الاتصال در میانست و کتب ضخیمه فراموش آمد
و مقالات طرفین خصوصاً امامیه از کجایجا رسیده و قیاسات فسخه رفقه که نزد من است کما اثرت الیه از نظر علماء مفسر و مانده
زیاده از این شعاع و برین وقت مناسب نمی آید نمودن باندن ذلک و لا که همه عامه و خاصه یک یک میدانم که از روزیکه در اینجا
کلامیه قلم بردست گرفته و حواله حیدریه و ساعقه حسامینه نوشتم و در شنای آن بصارت العین و کاسف اللسان آغاز کردم و مجتهد الزمان
جمله و فعلاً از این گفتگو مانع نمودم اسباب تجدید راجع گاه به انداز فقره کوش نکرد بلکه دیباچه کنی بسیار هم بود و بر آنجنس
و از غایت کودکی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی بماند نخواهد برد و حریفی چند از ان آنست فخذ لی من نقض یا نه وضع شما
و لعن فرعون هذا الدین و ما نذ و مال ابن اشقی الاخرین چنین است که به پیش براد فحش و جوه بعد ویدن کافی

برجال اعمو نیز در هر کسی همان نسبت زیرا که غلیظ اول نشان و نقص ایمان و قطع ایمان چنانست که فاعظمی و بر روی میس
 اگر درین یعنی جبر عقل این و هزاران ملائک مقررین نوشت و بگو ای کتاب جامع الاخبار عیثی است و اما و کوفه و کوفه و کوفه
 بقدر ایمان و ضلالت که در پس مجتهدان سوارند و انانیت و رانده قوله در روایت موضوعه اقول اول وضع
 این روایت با ثبات رسانند باز دلیل بدان آنکه بخاری الفظ الی ما یلایسا قطع نموده حال آنکه بشرط او که مجلسی
 بدان اشاره نموده و قد عرفت آنکه متضمن بود بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند بکلیت که در
 از بعضی متضمن شایع هیچ البلاغه مثل ابن ابی الحدید جامع شیع و انحراف الی اثنا چنانچه تراجم کتاب کور و مطالع الجمل است
 مقرر بران ولالت دارد عبارت ترجمه نیست که شایع کتاب یکدیگر را و سیله را میمنه و معاویه و عمر و حاص اند و
 از نشان نشان چنانکه که از برای شمع حطام و مینا و مینی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده و برین بیان متعنت و
 کسب کردند و درین را بر او داده و بقیه شایع اماده آتش و درخ شدند از آنجا که است که خشنود و باب معاویه
 وضع کرده که رسولی رحلی الله علیه وسلم و نشان فرموده که اللهم قد اذنت الذناب احساب علم الکتاب هم خیرین عمر و معاویه
 برای تحصیل تقریب پیش معاویه نقل کرده که حضرت سیات کتاب فرموده آن آل ابی طالب لبوعالی با ولید انما لیس
 الله و صالح المؤمنین و منشای وضع از طرف بعضی شیعه بود و یکجست حداد و مخالفان خود و در فضایل میر المؤمنین علی
 بن ابی طالب و شیعی چند وضع کردند مثل حدیث سیطان حدیث امار و بیست چاه دیوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
 علی زمین و حدیث حجر و اشبالان با گرفته آنچه محفلش نیست که فرقه بگوید که باطل خط آن حوصله وضع بهم سید تاحیث یابی اند
 و المسلمون الا باکر و حدیث اماراض فکاک نزل است راض وضع کردند و شیعه دین باب سی بیایان نمودند حال آنکه باره علی
 مرتضوی را و بگوید که حق با حق بود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیح و ارسط که احتیاج لباض نیست
 که مقتصد ایشان را بدین وادی آورده و انحراف چون معلوم شد که مجتهد الزمانی هم فاضل ازین ارسط و معاوی و اول
 اکنون مال میسر که بگویم که اینقدر بگو ای عالین و مفسرین ثابت شد که وضع امار ویت از شیعه جدا شده و موقوفات ایشان
 در مصل و غیره بدرجه علمای صحت رسیده و دعایم بخت ایشان بجهت این فمحص بی مشقت استدلال با برین برابر گردید
 و مناقب حدیثی و در اندیشه شیعی پیش از پیش و ارسط و آنچه ابکلام بدینی عیار وضع بسوی میان سرچسبیت انشاید کام و در
 او یسای مجتهد گویند که قبل ازین از کتب شیعه ثابت شد که ابن ابی الحدید خود و حسن بر صبیق و فاضل میسکین طبع او در آثار
 معلوم میشود و چگونه کسی شیعی باشد و از حسن عثمان خود را و خود را و گویم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او را ندیده اند
 زیرا که مطاعن ذی النورین را با بجا و دران تقریر کرده از جمله مطاعن او که او دستانی و کتاب مذکور نشان میدهد که آن
 الحدید و شرح هیچ البلاغه آورده که انما احوال صحابه ظاهر شود که جمیع از او برتر بود تا آنکه حضرت فرموده قلیه الله و انما انتی خفوا
 من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمر و حاص است برایش آنکه نیات مستلزم انحراف در روایت نیست
 و نه از ان لازم می آید آنکه مناقب مرتضوی چنانچه بر نظرین بکار حق تعالی است بلکه اصل بنیاد تردید از شهادت از حضرت صدیق
 و علی و زید و سایر مانند ایشان است و با عین موافقت و مخالفان هم بر دکان این مناقب آن جناب بوده اند و در حدیث ابی ایشان

نیست اما اول پس بر عینه احادیث مانند بلی اولی است که هزاران مناسبت عباد ایشان حرکت اما شانی پس
 کتاب تشریح تاجی اینک حاضر است از بعضی لغات روایت میکند که جعفر شدم نزد عایشه پرسید که خاجه را که گشت
 گفت علی سکوت نمود و من قسم دادم که هر چه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگویم گفت می فرمود که ایشان بزرگترین
 اند و بکشند ایشان را بهترین خلق و در قتل خود اندیشه نرفته است این فضل گفت و از کتب دیگر هم پرسید است که صدای بیت مناسبت
 می برداخت از آنکه که هم بعد واقعه صل بودیت که کاشانی و قتل اصحاب آن در روز اربعه و در روایت کرده که روزی من با مادر
 خود و عایشه فقم گفت او را که دیدی که در روز جمعه خروج کردی و از امر الهی که در قرآن بی یقین گفت بودی یا مرد
 خطای گفت آنقدر و قضای حق تعالی بود پس او را از حال میرالمؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دست ترین مردمان
 بر رسول خدا و شوهر و ترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر چاه جمع کرد و
 چاه را بر سر ایشان کشید و فرمود و بار خدا یا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من ای پس حسین را ایشان دو کفن و ایشان را
 پاک و پاکیزه کردن از معصیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو ام فرو و که در شوکا از اهل بیت من خجسته ایست من اینها اند
 و اگر روایات را چنین بیاوریم کنی یا در توانی کرد که حضرت صدیقه طوفاست خود با ناما حق و خیر خواهی اهل بیت و زشتی نبی امیر خود
 بود و از روایات اما میهم به موضع می انجامد که چون عادت محبت ایشان بر از شربت آنچه میباید در روایت باشد بر اسام
 و عیبت اند که اگر امام حسین کی بر کم شدن عایشه واقع گشته هرگاه فعل سلاطین و کفن ترجایان واقعه نموده عیبتش نقل سکیم و طلبه
 زمان بر می آرم میگوید که کار که از معاویه ظهور داده که شاید روز قیامت بکارش آید یا است که عایشه را بجای انداخت صاحب کتاب
 او اهل ابلاشه نقل کرد که در معاویه بر سر رسول بود و محبت از برای بریدگی گفت عایشه را نزد زن و دیوچه حیره اش برد و گفت
 ای معاویه پیش از تو شوخ بود ندا برای فرزندان خود و محبت گرفته گفت نه عایشه گفت پس تو دین کار افتد بلکه کرده معاویه خجل
 و از منبر تریه آمد و بلخ و یوم روز کس فرستاد و انماس کرد که تو ام المیننی اگر بعدین من آتی باعث فخر من میشود و شرط میکنم
 به دادن ترا هر که می بخواهی که فرامی فرمان برداری کنم و چون عایشه بفرستش رفت و چاهی که پرازاگ کرده بود و بران فرست
 گسترانیده و بران کرسی گذاشته تکلیف نشن نموده که نشستن همان بود و فتن همان چون فرود رفت گفت هنوز خانی اش تا بخت نشوی بود و عیبت
 معاویه بیاورد و دست در باج محبت خواهم داشت و این واقعه در آخر دی آنجا سال سیاه و شش از حیرت داد و این چهار بخت و دران روز
 واقع شد و روایتی آنکه پیش از عیبت بود و بر خیزی سوار شده بدین معاویه رفت و فرما بردی بساط معاویه را و بچو خود و بگو که
 قبشی معاویه دیدی که بر سر کی شنیده مردان حال عرقی حیمت بحرکت آمد از آن حمار اردو گشته گذشت فرا طاقت از قد غل
 نیست اشاره یا خدام کرد و خرد با سوار در جای که در کج آن خانه بود انداختند و برین واقعه بهر نقد کسی علم و قوت نیست مگر
 حضرت امام حسین پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و این عباس آذ آنحضرت خبر کم شدن عایشه پرسید خبر درش گردانیدن
 سجنه گوشواره عرش برین در ناخوشی و خیر خواهی حضرت سید المرسلین و سر برستی بر گزیده اموات المؤمنین که هر مستغفره
 خلافا لکرام البریه یافته اند و مدعای ماضی انساب نیز از آن یافته و العجب که روضه عم و عیاله را شرمند و خشنود
 و در عداوتش نقد برین را بیکار خشنود و آنچه از بیماری انجائیه عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه انساب نوشته شده را بیکار

رفت و طبعیکه در خصوص مدفن آورده اند بود گشت یعنی خاویز نه خورشید که در مرتبه نبوی دفن کنند فرمودن روزی آن مایم
مراد بود طبع برند و همراه خواهر ابراهیم دفن کنند و وقت احتضار مانند خنجر می نایند و دست تعنان با یکدیگر می نایند با لحد
همویداشته که این دو مایم نزد رفقه هم میخیزد بکمر بر روایت اهل کلینی عمده مطاعن از تحریف و عراق بیت و
غضب فدک و استقامت و زون اسوداد یعنی مقرر و موضوع است که ماعرفته چه جای این ملامت اما اهل طحی و غیره در بیان تحریف
الانبیاء شانی و جبار و دیگره الامیه میگوید است که در عین معاد هم مقترب مرقضوی اقرار کرده بخلاف عمای رفقه که در
تحریف و اقرا فی نظر اند نگاه نمی کند در خصوص هم که کاشانی نامه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی آنکه علی
خیرا بعد سوال صدیق که یا رسول الله بن از ایت تو ام از حدیث انداخته و مار بر مدار اعتبار ساخته مالا که در مجمع البیان
طبری موجود است و کاشانی بینه خطوات شیشانی از همین کتاب نقل میکند و معنی آن بر طوطی نیست که ای خاشاک
تو بجز نیست و این خبر که خبر صادق و او مدبر اصول رفقه هم در دنیا هم در آخرت مطابق و حق گشت چنانچه از واقعه یاد که رافع
جاده و اعتقاد قوم مدعیان است واضح شد و منی اظلم فیما یخفی علی الله و اگر حکم بوضع ازین جهت است که سلب لایت ازین
مرقضوی و دیگر برادران انتخاب لازم می آید جوابش که کبر فرض محال یعنی بودن لفظی طالبین لزوم نزد بودن
که ایشان را ایمه المومنین و روسا المومنین دانند ممنوع است علی اگر بر اصول رفقه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان
مرقضوی مثل جنین و خاتمین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی موافق مجالس المومنین بدست نقل ابراهیم
ذیل بوده اند از باب ذلت یا غرر هر چه خواهی بدان که محدث بخنی در مجمع البحرین و مطلع الیومین می نویسد در حال
عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکر المثالب قریش خدا و در لک کان مما اعانهم علیه فی ذلک مغایرت
علی خود جلالی مساوی می که ازین کتاب هم کتب دیگر واضح است که صبح جامه ایشان نیز بر نداشت معاویه و دشمنان
سلمان که ازین که بهتر میدانست برادر خود قریش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام در آن هست که افضل و که
مفضل بلکه اگر عذر نمی یفتی تا جوابی داشت که در تبایل حضرت امام عظیم رفقه یعنی شیخ علی که دو کان افادات عجیب بود
همه و در بعضی از سلاطین مجوس کشادند و او تحقیق در قول علوی مرنده و او ندانم که هر که را بر شیخ مفضل و بعد از آن بر او
بیزعم که معرفت سابقا سزای منزه می اند که هر چه باشد که لایحقی بلکه مقصود اصلی آنکه بدست نقل اماره و چندان گرفتار بود
که کیفا حرجی بر رسول بل مفضل میستند حال آنکه از نور واحد بودند فلا فضل و اگر عقلا عذر کنند بزدل است مفضل
بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی است که ولایت را بر اریان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش محمد الزبانی آیتی را در مسوره
الولایت در نویرین که تلاوته حال و سبک کنایه فتنه ساختند نشان دهد که مناقض حدیث است و هرگاه محمد بن علی
ایمان با کتاب ندارد و لایحرم میگوید که غایه الامر بر خیال جامعین شیخ و احوال یعنی مدعیانی و استادش فقیه بزرگ معنی
انیت که بر قرابت من مفرورید یا شیدال ابی طالب و لیای من نیستند تا بد گیران چه رسد ولی من کسی نیست که حساب
صلح و تقوی یعنی بیجاوت و خلوص نیست که شید پس حدیث شالی است که حضرت صلی الله علیه و سلم بر منظار آمده و همه
بطولون قریش را با و از بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا احمی عنک من الله شایسته

صغیر مظهره و لقبه طاهره خویش را راسخا و گردانید این احادیث بطریق کجی در کتب فریقین مبرور است و از کتاب صفات
 الشیعه در کتب مجتهدین اخیر و از دست که گویند که محمد از است اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما که متیقن پس با انصاف
 باید دید که آیا روایت عمر و عاص مگر محلی و گردانده حاصل هر چند از بعضی خلفای صحابه لغاوت سربز و لیکن در روایت
 حدیث زینار و روح و یسند بخلاف پیشوایان و روافض که معرفت با بجمله با وجود چندان اتهام که عبدالمطلب
 سرآمد بود اشیاع و ابتلاع و شایع او و وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه پنجاب را از انبیا و رسول افضل
 گفتند و جبرئیل الوهیت رسانیدند و در باره اولاد و مجادش هم داد و دلودا و دند و برای مطاعن خلفای راشدین و اطفا
 نوزدین دست از جان برداشتند و ایل نفاق مثل هاشمین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان الطاق و در
 هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را عزمین گردانیدند و در مناقب خلفای راشدین در کتب مجتهد و مناقبین چنانچه
 داشتی و غمقیر چو اهی دانست انشاء الله تعالی البته از عجایب تقدیر الهی در عالم کون و فسادمانند تر تیب
 موسی بخانه فرعون است **قوله** و مذکور بود در نسخ **اول** غرض اصلی رفض از تبقیه و در آمدن بلباس
 سینه آن بود که علما را در التباس اندانند و هسته هسته بجات خود کشد و روح عبدالمطلب مبارک را سازند پس
 بجای و زلفاق منهدک گشتند که بعد مدارس و مواضع بقا بوسی ایشان در آمد چنانچه از خال کی و عالمی و غیر خا
 عیاست لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب باطل حق و یقین بر آید چندان باعث تحجیب باشد غریب نیست که رفض
 باینهمه عفاوت خلفا و نیز بر اینها مدیحه و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این هم از عجایب است معبد
 مطاعن واقعی در کتب مجتهد و اهل سنت که بکسب سیرتش یافته نشد و آنچه رفضه پیش میکنند کمتر از آنست که در بار چرخ
 انبیا و امیر روایت نمایند پس مدعای رفضه سرانجام نمی یابد و الا لازم آنکه کسی از انبیا و ائمه لایق تو لا مانده و
 مطاعن انبیا و ائمه از کتب رفضه در جای باقی بطور ممنوع نگرفته و درین مجلد هم جایجا بحسب و رتبت گزاشتن
 یافته و غمقیر هر خط مناقب راشدین از تفکار مجتهد مناقبین بطریق متوج نور دیده شیعه و انشاء الله تعالی **قوله**
 و حال این معصومین آه **اقول** اگر مرد از تتبع خیر شخص مصنف است البته آنکس بنیک میداند که حضرات ائمه
 هم عمرای خود را در تفسیر صرف نکرده اند و از آغاز یقینال تا اولین پرده خستند باز دار از ازرقین چنانچه باید بر آرد و در بار
 تعلیم و ارشاد است و اجماعی خود مصروف بودند و بر ریاضات و عبادات عمرانی غیر سر خود را صرف می نمودند و علوم
 و معارف بیشترترین می آموختند و چراغ تصفیه باطن فرار مستفیذین می افروختند که رفضه خصوصاً محتاجان و
 و مجتهد فانی اعتراض شدید از آن دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز می بیند هر حق گوئی دقیقه آخر عمر
 نگذاشته اند و مقتضای جاهل و اشیاع **اقول** و بر روی جابرین و طالمین از کلمات حق خود را می درند و شستند مگر چندان
 الزامی را که واقعه که بایا نند خطیب کرب الصلوات میفرمودند اندامیم یا دمانا که چون حضرت سید الساجدین و دیگر
 بقیه اهل بیت ظاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بطن شیعیه رسیدند و بر روی اهل مجلس این زباده که در سفلی شهره
 اتفاق بود چه قدر ذلیل نموده اند و نیز بداد و روش علی رسول الناس چه مقدار از الزامات داوه اند و اگر تبقیه و مد

اختیار می کردند نوبت بود آنچه که بلا چگونگی می رسید که در بیاضات بلیغ نیز می نمود و روایت جلال العیون
 در وفات ائمه را هم از فکرش افتاد جز ابل فنان که کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلفت جان
 در تقیه صرف نموده اند و محقق نماند که چنانچه از دست ظلمت است بعضی از حضرات امیر نیز بر شمشیر می گذشتند
 بعضی خلفا و اولاد ایشان نیز بر این درجه فائز گشته اند و این معنی اقرب بمرتبه انوار است و تقیه و استتار کمال
 علی اولی الالباب و کیفیت که هرگاه قصد بر شمشیر وقت اجل معلوم می باشد البته از موقع کفایت و این بزرگان
 نیز خواهند بود **قوله** و انیمین ترجمه **قول** اگر مقصود از احترام آن است که صاحب تحفه قدس را بر غیر
 بر اصول موضوعه و تقیه چنین انوار و احترام کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین متیقم و طالبین
 حق و یقین یابن مطلب می گردند که امامت و خلافت مرتضوی بر طوایل سنت ثابت میشود فقط امثال این بزرگان
 نه بر کمان شیعه که ایما یا در پرده تقیه تصور دارند و ذرات امامت یا ذوات مقدسه شان معلوب سازند
 و بشایات الهی و در حق این بزرگان متاعل گردانند پس است است و انما علی ذلک من الشاهدین لیکن بکار
 مجتهدی آید چه معتقد قریه وضع احادیث را بخود الی فعل میکند که خصم و قبول نماید و اگر مقصود است که صاحب
 تحفه این معنی را قرار بکند بر مذہب خویش پس بین کند آخر است بر آنجناب معاذ الله که او البیت طاهرین را
 چنین دانند خصوصاً حضرت شمس خدا را و الا مقصودند او و ذلک فان الامر لا یقصد و بدو و از اینجا
 معلوم شد که هنوز دلی و دویست و ده خاقی صاحب تحفه بر رئیس طایفه محبوب و مستور عبارت علامه از مقام
 نیکو نه است که حضرت امیر اگر چه در آن وقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده او
 نزد علم شیعه حاصل نشده چنانچه در تفسیریه الانبیاء و الایمه شریف مرتضی تصریح نموده است بآنکه حضرت امیر و
 همیشه بین خود اختلاف فرموده اند و در پرده محافل گردانیده اند و من کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
 حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلا کثیره و اقطار طویل مثل شام و مصر و مغرب منکر و مانند چه جای
 قبول احکام ایشان همیشه انا فواج شام خوف و هراس لاجل اعمال لشکریان آنجنابانند و مع هذا حضرت امیر
 یک فرد است از ان جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لاجل هر کس می باید
 تا الفاظ جمع درست اقتد و از یکدیگر که بعد حضرت امیر میباشند چه حرف توان زد که بعد از آن وقت حاضر
 نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج و پسندیده و ایشان بر خرم شیعه واقع نشده و تنها صاحب تحفه قدس
 سره العزیز چنین نفرموده که و الله باجش در کتاب از آله انضا میفرماید که چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی
 همیشه مستور و مخفی ماند و ایمان بلیت همیشه تقیه میکرد و باظهار دین خود چوگاه قادر نشده تا از بقاء صاحب
 نه چنانکه امامیه میگویند که ایمان بلیت همیشه ترسان و هراسان می بود و تقیه میکرد و همیشه مسلمانان
 بایشان و یاران ایشان غافل و تنگ حرم می رسید انیمه که شنیدی کشف جلال مذہب و وافق است که ذوات
 امامت را از هر امام سلب کردند و از اینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اختفا با امامیه بی بر طوایل

نیز بر مذمت اهل سنت معاذ الله من ذلک پس حال تقیّه را بدین عنوان در مقابل اهل سنت نگاشتن هرگز مفید نیست
 مجتهد زمانی نیست و الحمد لله که اینچنینهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلاثه در کتب فتره
 حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدیدیست زیرا که امید در واقع پیشه راستی و صدق و صفای ما منعصر
 سید انبیا صلی الله علیه و آله و اهل نفاق ایشان را تعلیل و تکیان گاهی مثل رویان و زمان مثل یلگان
 گردانیده اند لاجل و لا قوه الا بالله **قول** پس بر فرض محال الی آخره **قول** هر چند جواب اهل نفاق
 دانی ولیکن بتقریر دیگر نیست که حسارت و بی باکی مدعی اجتماع باید دید که با اینهمه دایج و محامد خلفا که از کتب
 معتبره امامیه در بصایحه اعیان منقول شده و تفصیل آن بحدیث اصح الکتب رخصه عنتریب می آید و کلام
 کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعیه است که بران شامل نیست هنوز تجدید خود را بکوری و کوری را بانی
 مقابل گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن از ان قبیل خواهد بود که بر ملا دروغ گویند و
 از کذب کسی نماند نشیند و این میراثی است که ازین سبب مخاطب و الاریبیده که در اثر این چنین مصلحت و دید که
 روبروی جناب مرتضوی گفت که توفیق آتی و مراب رسالت فرستادی که سابق نقل عن کتیم المعجره معناه اسلب
 تعجب از ان نمودن انچه کشش و کششها که بانیان مبانی تشیع که کفیر صحابه احداث کردند و امامت بلا
 فضل را موجد کنند و ناظرین کتب شیعه انرا بچشم دیدند مقام حیرت است پس وجود مناقب صحابه که برام
 با وصف این عداوتها که موجودین رفض بعل آوردند و از حوصله بنه آدم و در گذشته اند البته شمول فضل
 غیر منافی است و مانند تربیت حضرت کلیم الهی **قول** لکن جماعه من الخ **قول** بلکه جماعه من
 آورد بطون نفاق و تقیّه خواهد بود ولی ما را میسر شد که حد آهی ظاهر او باطن با آریم که الحمد لله اگر نظیر
 انصاف تفحص کتب معتبره از تفسیر و حدیث و کلام رخصه نموده شود و آنچه در صنایع پویشند و در
 ضمایم و لیب سپردند و هنوز در تشوید مقتدست و بی تمیض منیر و جلوه ظهور گیر و مانند افتاب نصفت
 اشکار گردد که بسیاری از احادیث در مدح صحابه بکار عموماً و خصوصاً بعنوانی وارد است که در زمان
 محیرین و مایولات منافقین را بر نمی آید **قول** فضل الله فی نفسه من یشاء الله ذالفضل العظیم **قول**
 آریم الخ **قول** حضرت مجتهد زمانی که خبر از طول حدیث کلینه دادند بمقتضای مثل مشهور الکذب و ب
 یصدق راست است ولیکن چون هر فقره از ان براستیصال اصول و فروع مذمت شیعه مثل است و منیت
 استدلال فقیر به ان منوط و تفصیح اکابر و اصاغر شیعیان مربوط است و عجز رئیس انسانیّه النایکه از ان بمعون
 ثبوت لهذا حسن پوشیدار حدیث بکار بردند و خبر از طولش داده حدیث کنان از میبد ان مناظره قرار نمودند
 اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت بردند حالیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد پس کنون
 بنده توفیق الهی و تائید سماوی حدیث را از مجله فروع کافی نقل میکنم پس بدانکه امام الاویه امامیه در باب سز
 یجب علیه الجهاد و من لا یحب روایت میکند از علی بن ابراهیم عن ابيه عن بکر بن صالح عن القسم بن یزید

عن ابي حمزة الرضائي عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت اخبرني عن الدار الى الله والجهاد في سبيله في اليوم لايل الام
ولا يقوم الا من كان منهم ام هو مباح بكل من وجداه عز وجل وامن برسول الله صلى الله عليه وآله ومن كان
قد روى عن ابي عبد الله عليه السلام في حقه في سبيله فقال ذلك يقوم لايل لهم الا لهم ولا يقوم بذلك
الا من كان منهم قلت من اولئك قال من قام بشرايط الله عز وجل في القتال والجهاد على الجاهدين فهو
المازول له في الدار الى الله عز وجل ومن لم يكن قايما بشرايط الله في الجهاد على الجاهدين فليس بمازول
له في الجهاد ولا الدار الى الله حتى يحكم الله في نفسه ما اخذ الله عليه من شرايط الجهاد قلت فيمن لم يركب الله قال
ان الله تبارك وتعالى اخبرني كتابه الدار الى الله ووصف الصفات التي تجعل ذلك لهم درجات يورثونها
بعثنا وليا من بعضنا بعض فاجزاه تبارك وتعالى اول من وعى الى نفسه قد عى الى طاعته واتباع امره
فيما يقسم فقال والله يدعون الى دار السلام ويهدي من يشاء الى صراط مستقيم ثم نزل رسول الله
فقال ادع الى سبيل ربك بالحكمة والنهي العظيمة المستقيمة واحذروا لئلا ياتيكم من بين يدي بالقرآن ولم يكن واعيا
الى الله عز وجل من خالف امر الله وبعثوا اليه بغير امر في كتابه والدين امر لا يدعي الا به وقال في بيته صلى
الله عليه وآله وانك لتجد الى صراط مستقيما ثم نزلت بالدار الى الله كتابه ايضا فقال ان هذا القرآن
هدي للتي هي اقرب الى صراط مستقيم ثم ذكر من اذن في الدار بعده وبعث رسول الله
كتابا فقال ولكن من قبلهم امة غيرهم التي اخرجهم من اماكنهم عن المنكر وانك انك هم المخلصون
ثم اخبر عن هذه الامة من بني وادها من ذرية ابراهيم ومن ذرية اسمعيل من سكان الحرم من لم يجدها
القط الذين وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهيم واسماعيل من اهل المسجد الذين اخبر عنهم في كتابه انهم اذن
عنهم الرضوي وظهرهم بطهم الذين وصفناهم قبل هذا في صفته امة ابراهيم الذين غناهم الله تبارك وتعالى
في قوله ادعوا الى الله على بصيرة كما دنا من يتبعه يعني اول من اتبعه على الايمان به والتصديق له وبما جاء به من عند
عز وجل من الامة التي لقنت فيها ومنها واليه ما قبل الحق من لم يشرك بالبدن قط ولم يفسد ما نهى عن ان يفسد
ثم ذكر اتباع بيته صلى الله عليه وآله وسلم واتباع هذه الامة التي وصفنا في كتابه بالامر بالمعروف والنهي
عن المنكر وجعلنا داعية اليه وان له في الدار الى الله فقال يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله واتقوا الله في
ثم وصف اتباع بيته من المؤمنين فقال عز وجل محمد رسول الله والذين معه اشهدوا على الكفار كما شهدوا
ثم اوردوا في كتابهم البيعتين فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثار السجود ذلك مثلهم في اثاره
ومثلهم في الاجل وقال يوم لا يخفى الله البقي والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم وبأيمانهم
يقولون ربنا انصر لنا نورا وناعف لنا انك على كل شيء قدير في بيوتكم المؤمنين قال
قد اقر المؤمنين بفتح صلواتهم وصفهم كما يطعم في اللماق سم الا من كان منهم فقال فيما جاهدوا
وصفهم الذين هم صلواتهم حاشعون والذين هم عن الله عز وجل قالوا انك هم الذين ينادون في

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ثُمَّ جَاءَهُمْ وَصْفُهُمْ كَيْلًا بِطَعْنٍ فِي الْمَأْتِ بِسَمِ الْأَسْمَانِ كَانَ نَسْمُ فَقَالَ قِيَامُهُمْ بِهِ وَوَصْفُهُمْ وَقَالَ
 فِي وَصْفِهِمْ وَطَبَقَهُمْ أَيْضًا الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا تَعْلَمُ خَيْرًا مِنْهُ شَرِيًّا مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ كَانَ
 عَلَى شَيْءٍ مِنْهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَأَمْرُهُمْ بَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُنْ لِقَائِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ وَيُقَاتِلُونَ وَعَدَّ عَلَيْهِ حَقًّا لِقَائِهِ
 وَلَا يَجْعَلُ الْقُرْآنَ وَكَرِهَ وَقَاتِمُ الْعِبَادَةِ وَبِأَيْدِيهِمْ فَقَالَ وَنَافِلُكُمْ كَرِهَ اللَّهُ وَأَسْتَبْرَأُ بِأَعْيُنِكُمْ الَّذِي يَنْعَمُ بِهِ وَذَلِكَ عَلَى الْغَنِيِّ
 فَلَمَّا تَرَى بِهِ الْإِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ شَرِيٌّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسُهُمْ أَمْرُهُمْ لِقَائِهِمْ كَرِهَ اللَّهُ وَأَسْتَبْرَأُ بِأَعْيُنِكُمْ الَّذِي يَنْعَمُ بِهِ وَذَلِكَ عَلَى الْغَنِيِّ
 أَيْسَكَ لِرَجُلٍ بِأَخِيهِ سَيْفُهُ فَقَالَ حَتَّى يَقْبَلَ إِلَانَهُ يَقْرَنَ مِنْ بَنِيهِ الْحَارِمُ شَيْدَهُ فَوَقَاتِلَ الْعَزِيزُ عَلَى التَّكَاثُفِ
 الْعَالِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّاجِدُونَ الرَّكَّعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَكْثَرُونَ بِالْعَرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
 وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ فَفَسَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَجَابِدِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ هَذِهِ
 صَفَتُهُمْ وَطَبَقَهُمْ بِالشَّاهِدَةِ وَاسْمُهُ وَقَالَ تِلْكَ أَسْمَاءُ مِنَ الذُّلُوبِ الْعَابِدُونَ الَّذِينَ لَا يُعْبَدُونَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يُشْرِكُونَ
 بِشَيْءٍ الْحَامِدُونَ الَّذِينَ يَسْجُدُونَ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ فِي الشُّبُهَةِ وَالرَّخَاءِ السَّاجِدُونَ وَهُمْ الْعَامِلُونَ بِالرَّكْعَةِ
 السَّاجِدُونَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ عَلَى الصَّلَاةِ الْخَمْسِ الْحَافِظُونَ لَهَا وَالْحَافِظُونَ طَبَقَهُمْ بِكَيْدِهِمْ وَوَجْهَهُمْ وَوَقَاتِلَ
 الْخَشْيَةَ فِيهَا وَفِي أَوَاقِئِهَا الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَامِلُونَ بِهِ وَلَمَّا بَيَّنَّ عَنْ الْمُنْكَرِ وَالْمُنْكَرِ فَقَالَ
 قَبْشَرُ مِنْ قَبْلِ وَهُوَ قَاتِمُ هَذِهِ الشُّرُوطِ بِالشَّاهِدَةِ وَاسْمُهُ ثُمَّ جَاءَهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُلِمَّ بِأَعْيُنِهِ الْقِتَالُ الْأَصْحَابُ هَذِهِ الشُّرُوطُ
 فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يَنْفَعُونَ بَأَنَّهُمْ ظَاهِرًا وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَجِدٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَعِثْنَا
 إِلَهُ الْأَنْبِيَاءِ إِبْرَاهِيمَ اللَّهُ وَذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لِعَزَّ وَجَلَّ وَلِلرَّسُولِ وَاللَّيْقَاءِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَمْرِ هَذِهِ
 الصَّفَةِ فَمَا كَانَ مِنَ الدُّنْيَا فِي أَيْدِي الْمَشْرُوكِينَ وَالْكَافِرِينَ وَالظَّالِمِينَ وَالْعِجَازِ مِنَ الْأَهْلِيَّةِ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ وَالْمَوْلَى عَنِ طَائِفَتِهِمَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ طَبَقَهُمْ أَيْضًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَمْرِ هَذِهِ الصَّفَةِ وَطَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ
 فَهَؤُلَاءِ لِقَاءُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ رُوحُهُمْ وَأَمَّا مَعْنَى الْغَنِيِّ كَمَا خَالَ إِلَى الْمَشْرُوكِينَ ثُمَّ رَجَعَ حَمْدُهُ كَانَ عَلَيْهِ أَوْفِيهِ فَمَرَجَ إِلَى مَكَانِهِ مِنْ قَبْلِ
 أَوْفَلَ فَقَدْ فَرَّشَ قَوْلَ الْعَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ تَأَوَّذَ اللَّهُ عَفْوَ رَحِيمٍ أَيْ رَجَعُوا ثُمَّ قَالَ وَإِنْ عَرَفُوا الْأَهْلَ الْأَهْلَ
 فَإِنَّ اللَّهَ سَمِعَ عَلَيْهِمْ قَوْلَ اللَّهِ كَأَيْدِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْبَلُوا فَاصْلَحُوا أَيْدِيَهُمْ فَإِنْ بَعَثَ إِلَهُكُمْ عَلَى الْأَرْضِ
 فَخَالِكُمْ إِلَهُكُمْ تَبَعِي حَتَّى تَقْرَأَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ أَيْ يَجْعَلُ فَإِنْ فَعَلَتْ أَيْ رَجَعَتْ فَاصْلَحُوا أَيْدِيَهُمْ بِالْعَدْلِ وَأَقْبَلُوا
 أَنَّ اللَّهَ سَمِعَ عَلَيْهِمْ قَوْلَهُمْ بَعْضُهُمْ يَقُولُ تَبَعِي حَتَّى تَقْرَأَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ أَيْ يَجْعَلُ فَإِنْ فَعَلَتْ أَيْ رَجَعَتْ فَاصْلَحُوا أَيْدِيَهُمْ بِالْعَدْلِ وَأَقْبَلُوا
 فَهَؤُلَاءِ الشُّمُوسُ حِينَ تَقِفُ الْغَنِيُّ عِنْدَ رَجْعِ الشُّمُوسِ إِلَى زَوَالِهَا وَذَلِكَ أَنَّ الْغَنِيَّةَ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ
 طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ أَنْ يَلْزِمَ الْقَائِمُونَ بِأَهْلِهِمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ طَبَقَهُمْ
 الْأَيَّانُ الْغَنِيُّ وَصَفَتُهُمْ ذَلِكَ لَا يَكُونُ مَا ذُوْنَهُ فِي الْقِتَالِ حَتَّى يَكُونَ مَطْلُوبًا وَلَا يَكُونُ مَطْلُوبًا حَتَّى يَكُونَ مَوْسُودًا وَلَا يَكُونُ مَوْسُودًا حَتَّى يَكُونَ
 قَائِمًا بِالشَّرْطِ الْإِيمَانِ الَّتِي شَرَطَ الْعَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَجَاهِدِينَ فَذَا تَكَامَلَتْ فِيهِ شُرُوطُ الْعَزَّ وَجَلَّ كَانَ مَوْسُودًا
 دَاوَدًا كَانَ مَوْسُودًا كَانَ مَطْلُوبًا دَاوَدًا كَانَ مَطْلُوبًا كَانَ مَطْلُوبًا كَانَ مَطْلُوبًا كَانَ مَطْلُوبًا كَانَ مَطْلُوبًا كَانَ مَطْلُوبًا

عَلَّمُوا أَنَّهُ عَلَى النَّبِيِّ كَقَوْلِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَمْ يَكُنْ كَلِمَةً إِلَّا بِشَرَايِهَا أَلَا تَتَذَكَّرُونَ
 مَا ذُوْنِ الْإِيمَانِ وَالْجَاهِدُ إِلَى السَّعْرِ جَلَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُشْكُونَ الَّذِينَ أُولُوا لَهُمْ فِي الْقَبَالِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ
 الْآيَةُ أُولُوا الَّذِينَ قِيَامُونَ بِأَتَمِّ عِلْمِهِ فِي الْمَسَاحِرِينَ الَّذِينَ أَفْرَجَهُمْ أَلْ كَمَنْ وَبَارَهُمْ وَأَمَّا هَؤُلَاءِ لَمْ يَجِدُوا حِلْمَهُمْ
 دِيَارَهُمْ وَأُولُوا لَهُمْ فِي الْقَبَالِ قَتَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْمَسَاحِرِينَ بِطَلْمِ مُشْرِكِي أَلْ كَمَنْ قَبْلَهُمْ قَبْلَهُمْ فِي قَتَالِ كَرِي
 وَفِيهِمْ مَنْ وَدَّهِمْ مِنْ مُشْرِكِي قَبَالِ الْعَرَبِ قَتَالِ لَوْ كَانَ إِيْمَانُ أَهْلِهِمْ فِي قَتَالِ مَنْ عِلْمِهِمْ مِنْ أَلْ كَمَنْ قَطَطَ لَمْ يَكُنْ
 لَهُمْ فِي قَتَالِ جَمِيعِ كَسْرِي وَفِيهِمْ مِنْ أَلْ كَمَنْ قَبْلَ الْعَرَبِ سَبِيلُ لَأَنَّ الَّذِينَ عِلْمُهُمْ فَجَرَهُمْ وَأَمَّا أَذُنُ أَهْلِهِمْ فِي قَبَالِ
 مِنْ عِلْمِهِمْ مِنْ أَلْ كَمَنْ لَأَخْرَجَهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمَّا هَؤُلَاءِ لَمْ يَكُنْ الْآيَةُ أَلَا عَسَيْتُمْ الْمَسَاحِرِينَ الَّذِينَ هُمْ
 أَلْ كَمَنْ كَانَتْ الْآيَةُ مَرْتَفَعَةً الْفَرْخُ عَنْهُمْ إِذَا لَمْ يَهَيِّجْ مِنْ الطَّالِبِينَ وَالْمُشْكُونَ أَلَا يَكُنْ فَرَضًا مَرْفُوعًا عَنْ النَّاسِ
 بَعْدَهُمْ إِذَا لَمْ يَهَيِّجْ مِنْ الطَّالِبِينَ وَالْمُشْكُونَ أَحَدٌ وَلَيْسَ كَمَا خُفَّتْ وَلَا كَمَا ذُكِرَتْ وَلَكِنَّ الْمَسَاحِرِينَ عِلْمُهُمْ فَجَرَهُمْ
 أَلْ كَمَنْ بَاخَرَهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمَّا هَؤُلَاءِ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُمْ فِي ذَلِكَ قَطَطَ كَسْرِي وَفِيهِمْ مَنْ كَانَ وَدَّهِمْ
 مِنْ قَبَالِ الْعَرَبِ وَبَاخَرَهُمْ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ أَتَى بِهِمْ مِنْهُمْ فَقَدْ تَقَالُجُوا بِأَذُنِ السَّعْرِ جَلَّ لَهُمْ فِي الْكَلْبِ
 وَبَحْجَ هَذِهِ الْآيَةُ تَقَالُ مَوْثُوكِلَ نَهْمَانٍ وَأَمَّا أَذُنُ السَّعْرِ جَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ قَامُوا بِمَا وَصَفَتْ السَّعْرِ جَلَّ مِنْ أَلْ كَمَنْ
 الَّتِي شَرَطَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي الْإِيمَانِ وَالْجَاهِدِ مَنْ كَانَ قِيَامًا بِتِلْكَ الشَّيْءِ فَمَوْثُوكِلَ وَهُوَ مُظْلُومٌ وَمَا ذُوْنُ لَمْ
 فِي الْجَاهِدِ وَبِذَلِكَ الْخُفْيِ وَمَنْ كَانَ عَلَى خِلَافٍ ذَلِكَ فَهُوَ ظَالِمٌ وَلَيْسَ مِنَ الْمُشْكُونَ لَوْ كَانَ فِي الْقَبَالِ وَلَا
 بِأَتَمِّ عَنِ الشُّكْرِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَلْ كَمَنْ قَبْلَ الْعَرَبِ جَلَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَلْ كَمَنْ
 وَأَمْرٌ بِعَمَلِهِمْ وَلَا يَكُونُ حُجًّا مِنْ قَدَامِ الْمُؤْمِنُونَ جِهًا وَيُخْطَرُ الْجَاهِدُ عَلَيْهِ وَمَوْثُوكِلَ وَلَا يَكُونُ دَاخِلًا فِي السَّعْرِ جَلَّ
 مِنْ أَمْرٍ بِعَمَلِهِمْ وَلَا يَكُونُ حُجًّا مِنْ قَدَامِ الْمُؤْمِنُونَ جِهًا وَيُخْطَرُ الْجَاهِدُ عَلَيْهِ وَمَوْثُوكِلَ وَلَا يَكُونُ دَاخِلًا فِي السَّعْرِ جَلَّ
 وَلَا يَكُونُ حُجًّا مِنْ قَدَامِ الْمُؤْمِنُونَ جِهًا وَيُخْطَرُ الْجَاهِدُ عَلَيْهِ وَمَوْثُوكِلَ وَلَا يَكُونُ دَاخِلًا فِي السَّعْرِ جَلَّ
 أَصْحَابُ الْبَيْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مُظْلُومٌ فَهُوَ ذُوْنُ فِي الْجَاهِدِ كَمَا أَذُنُ لَهُمْ لَأَنَّ حُكْمَ السَّعْرِ جَلَّ فِي الْأُولَى وَ
 الْأُخْرَى وَفِيهِ تَقِيَّةٌ عَلَيْهِمْ سِوَا الْأَمْنِ عَلَا وَحَادِثٌ يَكُونُ وَالْأُولَى وَالْأُخْرَى أَيْضًا فِي مَنَعِ الْحَوَادِثِ مُشْرَكَارَ
 وَبِغَيْرِ أَيْضٍ عَلَيْهِمْ وَاحِدٌ يَسَالُ الْأُخْرَى مِنْ أَدَارِ الْفَرْخِ عَمَّا يَسَالُ عَنْهُ الْأُولَى وَبِجَانِبِ عَمَّا يَسَالُ
 وَمَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى صِفَتِهِمْ مِنْ أَذُنِ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَاهِدِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَيْسَ مِنْ أَلْ كَمَنْ قَبْلَ الْعَرَبِ جَلَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَلْ كَمَنْ
 السَّعْرِ جَلَّ عَلَيْهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ فِيهِ شَرَايِهَا السَّعْرِ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَسَاحِرِينَ فَبِئْسَ الْأَذْوَانِ أَهْلُهُمْ فِي الْجَاهِدِ
 فَلْيَتَّقِ السَّعْرِ جَلَّ عَلَيْهِ وَلَا يَقْتَرِ بِالْإِنَالِي الَّتِي نَهَى السَّعْرِ جَلَّ عَنْهَا مِنْ هَذِهِ الْحَادِثَةِ الْكَافَّةِ عَلَى السَّعْرِ جَلَّ
 كَلِمَةً بِالْقُرْآنِ وَبِغَيْرِهِ مِمَّا دَخَلَ مِنْ جِلَّتِهِ وَأَيْتُهُمَا وَلَا تَقْدُمُ عَلَى السَّعْرِ جَلَّ لِيَقْتَرِ بِهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ دَاخِلًا فِي الْمَقَرِّ
 لِلْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نَزَلَتْ لِئَوْفَى اللَّهِ مِنْ قَبْلُهَا وَهِيَ تَمَازِي الْأَعْمَالُ فِي حَقِّهِمْ قَدَرًا فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّفْسِ لَيْسَ بِكَافٍ
 السَّعْرِ جَلَّ وَلَا يَكُونُ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا أَحَدَ عَرَفَ بِالْمَرَارِ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّ وَجِدَ بِمَا قَامِيَهُ بِأَشْرَطِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْجَاهِدِ وَلَقَدْ قَدِمَ

[illegible]

این قوم پیشوایانند و هرگاه خدا بخواهد که از وی گشتند جانی را که تمام کرد و خدا را بختی در آن نماند و هر که از او
مذکر شد از آن گناهان که بزرگتر و بدتر از آن است که از او چندان کرده شود برای او عذاب است و هر چه بدتر و بدتر از عذاب
بجاست خورج بیاصلح گردد و اندک خریدن مومنین جان و مال ایشان بعبودیت آنها میکنند و در راه خدا بر
میگشایند و کشته میشوند و دزد و دزدی بر خور در است و در دست و در توریت و انجیل و قرآن باز و بالا ساخت
بشارت ایشان و فرموده کیست و فاکتسند و ترجمه خود از خدا پس شاد شوید بخیر و غمروخت خود که
که متابعت گردید بان و ان میخ رستگاری بزرگ است چون فسر و آمد ان الله استر
الاب سر دی بر خاست و عرض کرد که جز و ه مسد ابخی الله که مردی شمشیر بدست گیر و تا کشته
شود و چه با و اگر کتب هم را گردید و یا شهید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود و التا بیون الالب پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت تو بکنند گانند از گناهان و انانکه عبادت نه نموده اند مگر خدا را
و شرک نکردند بخدا که را و در تنگی و فراخی شکر گزاند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و اگر در رکوع و سجود و او قاتش محافظت بکار بر نهند و معروف و معنی از منکر بجا آورند این شخص مشرب است
و جنت است با خبر داد خدا می غرضی که امر نکرند بقتال مگر اهل این شرط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
میانه آسمان و زمین است برای خدا و رسول او و مومنین است که سستی این معصیان بشند پس شرکین
و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب یاست اند علم کرده اند برین مومنین و هر چه بدست خویش دارند
بر حقوق آن مومنین است که مورد ایت اذن گشته اند یا قیامه که اگر فقط ان مومنین پر و انکی جهاد یافته اند
که موصوف بشر این اند و پیش اگر پر و انکی جهاد توان یافت مگر کسی که مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشر این ایمان که حق تعالی تشرار داد برای مجاهدین بعد از کمال مشروط
مومن و مظلوم با ذون بجا می شود و در ظالم است و جهاد او واجب است تا تو بکنان این شخص عورت جهاد با ذون
تواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان از جهاد کفار را و میگوید پرسیدیم که مهاجرین
پر و انکی نیستند بقتال اهل مکه پس ایشان بجا کسی و قیصر و دیگر مشربین چرا متوجه گردیدند امام
فسر بود اگر فقط همین اذن می بود هرگز یک کسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم بودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از متجاوز
بر می خاست چه نه از ظالمین کسی مانده اند از مظلومین چنین نیست که کان بروی ولیکن مهاجرین مظلوم
بر جهت یکی اذ اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین
کسری و قیصر را هم با ذون خدا بود و همین دلیل مومنین بر زبان جهاد توانند کرد ولیکن اذن جهاد بجهان
مردم است که سستی شد این ایمان و مظلوم می و مظلومی است و لیکن انجام دهد هر که چنین نیست
ظالم است به مظلوم نه داعی نه جهاد بلکه مومنین را مورد اند که با و بقتال کنند و امر معبر و نتواند شد

اگر آنکه در ده شود که چنین کن و نامی از منکر نتواند شد کسی که مردم مامور شوند بلکه باز دارند او را از گناه پس هر که شمع
 آن شمع را بیاید شود که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر اند و مظلوم است و ماضون و در جهاد چنانچه ماضون
 شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه حکم الهی در اولین و آخرین و فرائض و ابرایشان برابری باشد مگر محبت
 مخصوص علی و وراثت و در منع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا آخرین همچنین در فرائض و در سوال حساب
 هم برابرند و بدو آن اجتماع شرط نیز ندارد مامور به جهاد نتواند شد کسی باید که آدمی باز و نامی خویش غره نشود و نفس خود
 را بپایند و شرط را ملا حمله نماید چون خود را جمع باید اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقه الشریع باشد یعنی حاضر در یکند معامی
 محام اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خیر و اثر خواهد بود که بالعین خدا تائید خواهد کرد و این دین را بان
 قوامها که بهره ندارند بر هر عاقلی بعد از دیدن این حدیث مثل کتاب نیمه و روشن است که هر حرفش اصول و فروع
 قوم را قطع میکند و خشاک ترا ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
 حیرتم که چگونه متأسس نماید و همه عوایدش را که تخصیص ضبط آن هم دشوار بود در رساک بیان کشم لکن بمقتضای لایزال
 کلامی چند برای تنبیه ناظرین میگویم که از منطوق حدیث بدین هر کس در آید که مهاجرین عموماً او را فاقه حضرت
 رسالت دادند و فضل امام صادق تامل حق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و غیر
 قبایل که فاسد است که مطیع و منقاد و خلفا بودند و حکم ایشان شمشیر خویش شرکان و کافران را کشید و بر مخالفین اهل
 اسلام شدید تر و رحیم کید گیر بودند و عبادات و خلوص بزدانی انقدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از بزرگوار
 و انجیل روح و ستایش ایشان تزیین و تمثیل آورده و داد و قدر دانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
 مهیا ساخته پس اگر عبادا با اهل خلافت و اتباع شان در صدایق التمسق شده شوند و بعد از دوزخ مغرب کردند
 چنانچه تابعین زراره و ابوبصیر و عی و شیطان الطاق و غیره و کسان بلکه یقین دارند لازم آمد که امام صادق و کافران
 باشند و من علی هذا اختلاف تامل بودن در اخلاف و باطل و نیز تنص جعفری عیان شده که چنانچه مهاجرین مکر
 همراه حضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا بودند و کمال ایمان و خلوص نیت هم قیام کنند در عالم آخر دمی هم آثار آن
 مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء صدیقین بخت و رانند و وارث آن
 باشند و بر تقدیر یک خلافت مر تصویب اعصاب کرده و فدک را از وکلای فاطمی فوق کرده باشند البته ضرورت
 که در ظلمات دوزخ گرفتار کردند و هو خلاص النص و انصبا با آنها را مامور مقرر من الطاعت بوضوح انجا میسر
 که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد اطلع المؤمنون بران شامل است در ذوات مقدسه
 این بزرگان را نسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین مذکورین بخت
 العز و وسع البس و رفاه یافتند و اگر بعد وفات سید کاینات مرتد میشت در حقیقه با مجاز ابر تقدیر علم الهی لازم
 است آید تبیین در کتاب خدا و الا لازم تمیز طرق جعل بحضرت کبریا تعالی عما یقول المنافقون علوا کبریا و الصفا
 چون جهاد کسری و قیصر در خلافت را نشین بود و ایشان ماضون بودند پس شمشیر اهل ایمان در ایشان بود

هم بنده من بنی شمس و بنی کلبه ایشان را مرید گفته خواهی طریان که علی الایمان خواهد ماند حتی که در
 اتفاق چنانچه سروان شیخ علی در محل بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین از مزین و برادرانش فقیه خوارشان
 و تفسیرناش از ضربت حیدریه خواهد آمدین کتاب یا غیر آن انشاء الله تعالی خود مرید بوده و ایضا از فوائد
 جعفریه است که در شنبه و دوازدهم و یازدهم شنبه ختم طلمات آن ساختند کما فی الیضائی و غیره و راست محبت
 اصلی بنو بدیل غلبت نبی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مباحرجین مومن نباشند نه اختلف و ایضا جعفری
 بود منوح انجاسید که این گروه و الا شکوه مور وایت کریمه الذین لابد حون وایت اشترا بودند و از کفر و شر
 و گناهان کبیره و در از دست و عهد و آن بر مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان را
 و جنت خواهد داد و الفیض و مناقب برگزیده اگر ایشان بدو فتح داخل شوند و فای و عده الهی چگونه صورت پذیرد
 محفل عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعاً و ایضا تبصیر حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
 مذکور است که میمیه التائبون الایه که بالاتر از آن در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قادرند پس
 طبعه فراهم و متمکن بود و امام موصوف بار بار بشکری که زیادت بر آن متصور نیست ارشاد و کرد که مباحرجین
 شروط و دعوت الی الله و جهاد می پسندد را جامع گردیند و همه شرایط را که درین باب است فرا گرفته
 پس در استحقاق و اهلیت و حقیقت خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انتظار می ماند چه بار با مفضل
 دانستی که قبل و قال علمای شیعه همین بود و پس که ایشان زینهار جمع شروط خلافت که در کتاب اهل سنت
 است بنویسند بلکه خلافت آنست که ان رب بودند و او و احداث و ادبای دادند و مجتهد رفقه علی روشن اشهاد
 ترا مثل و شک می سراید و در استفتاء و هم تشیید با و انیکه نیت ترا از ان در خجالت است میگویند که خلافت خلفا از
 خلافت مزید برتر است و در خلافت مزید هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای نسل و قبل از
 دانستی که کسی را گفتگو در آن نیست که ایشان سرسری آن خلافت بودند و اصحاب تابعین و بیعت ایشان در
 آمدند و اطاعت و انقباد ایشان همیکه و ند بلکه هیچ کس از سوفیایه هم و دین امور عرف بنوا نذر و پس دین
 مقام علمای رفقه جز آنکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا گویند که مشایخ خلفا و پیروان شان
 که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و نبی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود و
 آنهمه ظلمها از ایشان بر اجدل است سیدنا علی علیه السلام و نسبت نه ایا با جناب و دیگر بی انبیا
 و مخالفان شریعت مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بجا پایا می بود و زینهار دین امور منافی آن نیست
 که ایشان امور و ایات مذکوره باشند معا و الدین ذالک و ایضا از فوائد نصوص جعفریه است که در تفسیر
 آنیکه در کتب دوح گردند نیز حدیث آن الله یوید نه الذین بالرحل انفاجر که مصداق آن خلفای راشدین
 اند جناب بر ابرشده زیرا که بنیادین کسری و قیصر و مردحین دین اسلام مازون بودند و مواد قرآ
 پس بجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که آنچه طوسی رفقه گفت محلی لغو و تشکیک خلافت

و اینست که ایشان را ازاده کرد و در طلوع بوق میان نمود و گوئی است که از دوازده نفر در آنجا بود و یکی از آنها محمد بن ابی
 بکر است. و از آنجا که ایشان را فرمودند که با کفایتی فی یطوونکم تا کفایتی و سبطی و سبطی و سبطی علی هذا آنچه در باره
 طلوع و زمر از حواریین سید البیاض گفت که محاربه کفر به ایشان نیز ناز و نود و آیات بودند و مراتب است
 المؤمنین بجای رسیده بود که از آن روزی آن داشتند کما فی تفاسیر الشیخ الغرض فایده این خصوص نجات
 که بالا استیجاب توأم که میسر شد از آن بر شمر دم و باقی را بر او مان صافیه اهل بصیرت گذارند که غور کنند و بر
 آرند که هر نظر این خصوص گنجی است شایگان و معدنیت فراوان سه لایه صفت الواصف المطری و صفا
 و این یک سبب بقای کل باوصاف با جمله بعنایت ایزدی تحت مآتم شد و بر هر عاقل واضح گردید است و حق
 خلفاء و اندراج جلیله مناقب بنده ایشان نبض و تفسیر یعنی امام ناطق و هر کس که در آن گفتگو کند فضیلت و ثمن
 اهل بیت مثل زراره و احوالش که میجوستند که آن امام بر حق را محسوس گردانند چنانچه در بحثا کشتی و غیره است
 میخورد و از اینجا اجماع غریب ظاهر بر طور شیعه کاسبق الیه الا اشاره مرار بر حقیقت خلافت خلفاء ما که برین
 مدر که اولین و آخرین گشت الا ابواب و فصول کلینی و بصائر و بحار الانوار درین معنی که اقوال و اعتقادات است
 اهل بیت یکی است مصل باشد بنوعی این قسم احادیث که موید کتاب و سنت و موید بدایت باشد و عروقی است
 قوم را قطع کند و اصول ایشان موجود است که من در میانیکه محملات کتاب وافی را که جامع الاصول طایفه
 و امام عظم اول هم در تنزیف غیره بانی میث استلال میکند و همچنین دیگر و کار قوم میدیدیم و انجیث را بر حیدم
 و در عبارت العین المحض آن برگزیدیم که تا این وقت حق حریفی چند از او انکرده ام چه در هر جمله و هر فقره از حدیث
 امام قیاسی و انجیثی جاریست که مذنب طایفه را زیر و زبر میکنند و چون بانی مقام رسیدی و بانی مقام معلوم کردی
 که در املیت و استحقاق مباحین بخلاف شیخ غباری نماند که اگر محمد زمانی بمقتضای هوا پس شیطانی اچنان خیال دارد
 که از یحیث ثابت شد اگر ما جبرین مازون بجا و دعوت و جمع شد و ط آن بودند این از کجا که خلافت خلفاء
 خلفه حق است و این امر قابل جواب نیست زیرا که محصل قیاسی که از عبارت بهماره العین بر آید نیست که محار
 مجاهد کسر و قهر بودند و هر که چنین است لایق دعوت و جهاد است پس خلفاء بنص امام لایق دعوت و جهاد گشتند
 و لایق دعوت و جهاد بمطابق کثی است و مجمع شروط و صفات معلوم باشد پس خلفاء مجمع شروط و جامع صفات و
 حکم جعفری و نزل شیعه در بین بود چنانکه از حق اکنون عیان شما املیت و استحقاق شان و هوالمطلوب حالیا
 محسوس برای جبهتین ایمانیت که آنکه گویند که خلفاء که محاربه بودند و هجرت ایشان کی قبول گردید و چنانچه قبل
 این بهمنوا از قضیه بجا نشان دادم و تفصیلش چنانچه باید از صلاب و درست یعنی این بزرگان معاذ الله است
 عشق و عاشقی و وطن خود را ترک کردند و بدینیه آمدند که صرح به الفاضل البغری فی الکامل و این تقریر تحریر
 قابل آن نیست که محتاج بجزایان باشم لیکن تا عروقی مذنب رفته باقی نماند میگویم که خدا را ایمان
 باید کرد و که آن مهاجرین گشتند که جهاد با ملوک روم و شام و سلاطین ایران و دیگر قبائل کافران حین الله

و خلوص نیت حق طریقت عمل آورد و اندوخت و در حدیث طریقتی گشت و در حقیقت صادق امامان مطلق نزد مجوسیان ایران مثل بخت
خولان خواهرش پس ضرر و صدمت از وجود این قوم نشان داد و آنکه که بیشتر تمام ما بمقابلت کارکن سلاطین
صفوف آمانند و بامد تنهای و باز بر همین وسیله ایشان تبادند و بسبب عادت داد و ستاد و داد و جانات
شان را بر ایشان میازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود از این مهاجرین ابو لوفیه و رجوی بابا شجاع علیه
شبیحه است که تصریح غلامی رفته هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلدل سوار شده و بیکایه میباشید
از مدینه رسید و با اشاره حضرت مرتضوی این اسلوب صحریت گزیده و سکنه آن دیار شاید بر تار و پود
پس بردند و با استقبالش پرداختند یا مراد از این مهاجرین قطعا آنکس تو اند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت از اله بعثت بنص حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتاب رفته گذشته الغرض چون بنص قطب که آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم مبعوثان کلب
عدم رفت پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک می رفته و از فرود و جهاد کسری و قیصر نموده و هر دو
العصر الزمان بر یار با جالقا تشریف بر دو برین تقدیر مهاجرند که در آن عمر و عیار پسران شیخ مبارک هم گوی
بوده و چون راه عذر لنگ و هر طرف مسدود است اکنون غیر از آنکه مراد از این مهاجرین آن چهل کس که
که بمقامت اول خلفای راشدین سلاح برتن ایست نمودند و در و بروی اسد الله العالی کلب جان بکار
میزند بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر و لاوران بپوشند و اول تعداد ایشان بیست
میرسید یا پنجصد یا بنحیدر بعضی که ایستاد تا که از عشرت با جا بجهت برین گشتند و واقعه مدبری
وجه خاص تان و تر و نمود صورتی نبین نمی آید ولیکن میگویم که بجار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود است ملاحظه فرمایند که درین جمله خبر شاذی لایعبار است از کرد و مهاجرین که بود اکثر و اغلب ایشان کرد
انصار بودند و لا اکثر حکم انکلیس عیبت کار امام گماشته شاذی قلیلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انصار
را قتل ندادند باینهمه می نویسم که حضرت امیر گواهی نسخه سلیم که صحح اکتب قبل القرآن بر اصول
بی ایمان توان گفت چه ایمه واحد بعد واحد تصدیقش نمودند و صدق سلیم و در زبان داشتند این جماعت
یکدیگر همیشه عداوت اندیشیدار الحنت کرده اند علی روس الاشبا و نه بنی که سلیم مذکور جایگاه مقتضای وقت
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پرواگی در خانه هدایت کاشانه فاعله معنی الله خدا را آورند و آن
جنباب چادر بر سر مبارک نداشتند و ایت میکنند زادت یا ابتاده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
مقتضای قهر تنادی با علی صومنا فقه رایت ابابکر و من حوله بکن تیرجول و ما فیهم الا باک غیر عمر و خالد بن ولید
و الحیره بن شیبه و عمر یقول لسمان النسان و راسین فانتو الی الی دیگر و ویقول اناد الله و تو معنی می
کنتم لم یضلو الی الی و الله یا یوم فی جادکم لو کنت استکنت من الاربعةین بقره قه با حکم و کن
لعن الله تو یا یحیی ثم خذونی حاصل این حدیث منفردی آنکه در وقت مذکور که صحابه بی ادنی

سخاوت و زاهدانه فاطمه زهرا علیها السلام برین رسید را وی میگوید که دیدم ابو بکر و یارانش را که از راه میگذشتند
 غیر از عمر و خالد و مغیره و عمرو بن وقت بقصاوت زیاده تر از جمله بودی گفت که ما از قوم زمان ستم و بر فریاد ایشان
 گوش نمی نهم پس جناب مرتضوی را کشتان کشتان آوردند بسوی ابو بکر و او میفرمود و بجز اقسام میخورد که اگر شش پست
 من بودی البته تا ابد باین آرزو نمی رسیدند و سوگند بخداست که من بجز شهادت نمیگرم نفس خود را اگر آن چهل
 کس در قابوی من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدا یا و بران قوم که بیعت من کردند باز
 خدا را این نموند بعد ازین انشا الله تعالی از کتب معتبره قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بکلام و تحفه
 است جمیع فاضلین و منافقین که تا قیامت بجهنم پس چگونه بخیرتوان کرد چنانچه در جوار و بهار لدر به جات است
 که ایشان بعد ازین رو با خلاص آوردند و مجادوات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود یا عالین ما کان و یکون لعنت
 تو آنکه کرد کسی را که میدانند که او بر ایمان خود ابر مرد و حال که لازمی صاحب تبصره العوام که او اجم علم الهی لقب
 داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را محمد او کتب این و آن را بجا میصح است چنانچه کتب حدیث ایشان
 بر آن مملو و مشحونست بلکه در مجلد سابق و دیگر هم داشتی که این کرده آنچه با امیر المومنین قریبها کرده اند قومی نه اندر شنیدند
 و بعمل نیامورند و هرگاه آن کرده شقاوت پیرو که ایمان عینا و دجهارا لعن کنند آنها را و خاتمه شان بخیر و عافیت
 مقرون شود پس خلفا که زینهار سرکشی و افترا و نقص عهدشان بدین درجه نبود و مثل ایشان قطعا و یقینا و او
 نفاق نداشتند و ذواب و جتنی کردند اگر بر ایمان نمیرند چه مقام تعجب خواهد بود و کیفیت که نفوس قطیعه جعفریست ایشان
 موجود که هنوز از آن فارغ نشده ایم این چه غفلت بی تیریه است که از آن چشم پوشیده میفرمایند العوض چون ایشان
 مورد لعنت خدا و خدائین حضرت اسد اللہ اهل بیت سیدانیا باشند و حضرت مرتضی بان اخلاق عمم لعنت
 بر ایشان بر ملا فرایید و علت آن لعنت را خدا را دان و یکدست ایشان اعتقاد نماید نامری ایشان باین شده و بر
 بزبان بسیار که آرد و هزاران مفاسد بجان مترتب گردد بار دیگر توقع جاد و از ایشان با افواج کسری و قیصر و شهن
 و اینها را مورد آن آیات قرآنی پسنداشتند نفوس جعفری را در حق ایشان اعتقاد کرد و غیر از متشیعین کار
 کسی از جماعین هم نیست چون اصول و فروع رفته همه منافقان و کذب و کبر است برای بر بستن زبان این شرار
 خایان و پیروده سلاطین هر چه تقدم بالمخط کرده شود در جای خود خواهد بود و اوایل این قوم ملعونین متشیع آن
 اوصاف را ندارند که بر دایمیت کلینی در نفوس جعفریه و آنهم بار بار و بصورتیکه از دلتی پس حقیقت متشیعین الا خدا و است
 و اگر باینهمه اعمال فاسده و معاملات کاسه متشیع آن شروط و مجامع در رفته باشند خلفا و اتباع شان که ملاک
 و باره ایشان غیر از مضامین خطبه تشقیقه چیزی دیگر از احادیث مرتضویه نیست و آن خطبه بر فرض تسلیم بدان گوش
 و نفرین بد آنهم نمیرسد که از برای این قوم مقرر متشیعین گشت چه بر زبان شاهم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
 ادنی تفحص در کلام عادل و منصف مجتهدین نمایند خواهند یافت که جز بر ترک و اهل حق آن خطبه نماند شد اگر چه بعضی از
 عامه رفته خطبه تشقیقه را سند یک حکمی پنداشته باشند و این بدان مانده که چون کتاب خوان منبر گفت مر و است

یکی ازین قوم گفت بر روی لعنت گفت ای مرد که خاموشی که در دست کن از حضرت مخصوصی است گفت من مردی از اهل
مزدان کمان بر دم باقی اند که دولت قدا و دیش مرتضویان فرود و هنوز در دایم و ملاعن دمای نمی ترس با قاجات
آنجاب که امام لایست موجود و در کتاب یک و بیلا و نیک در آن مسرد و صد که حکمت نبیند و در بی شکایت و نیک
و کرم و دیگری با گوشت شمول فصل الی بحال است که سرگاه باب ملاعن و مثل شقیق و شقیق و شقیق و شقیق و شقیق و شقیق
در دعای نه که که از آن عباش است و در ظلمتی است که از آن خارج بود که یار ما الله و باب بطریق اولی هر که
خواهد بدعای مذکور و سوره مطهره جمع کند و بداند که اگر در آن تکیه است و حال را وی معاذ است مذکور و دینی
و سخن سازی مخصوصه و بار و جناب مرتضوی بر اصول ملائنه درین کتاب جایجا مرقوم است معناه اعان و دعا که در
کتاب است با هماری و در سال اعتقاد و شایسته و مسائل طریقه و طریقی در مجمع البیان و غیره و در بیان خود
و مفسری و تحریف معنوی البته مراد و متواتر شد زیرا که بر فرقه معنی فرقه دیگر یا تحریف میداند و از باب تبدیل نمی خوانند
حق که خود و منکرین قیصر مراد و مبدق را که مقصود از آن کسی است که در تفسیر سابق الاقدام است بجزی نمی ستانند و بجز
ایمان این ساری مزید و ملائنه شقیق و یار و ملائنه صلی الله علیه و آله و سلم و اقامت است و از آن جهت ای غیر ذلک است
صان العشره الکامله است و منبیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نسخ البلاغت یا و گاه است که لا ینحی بلکه بر او و
خلقا و ابلع شان درین باب بر اصول رفته و بی قایم توان کرد و آن و نیکو شجاعت این بزرگان بدان و در
رسیده بود که حکم نهمه سلیم چنانچه همین وقت دانستی بجز و اشاره و بگو که حضرت امیر و معاذ الله بدان خواری و زاری
برادر خلافت کشیدند که خصمیش را کسی جز رفته کاسینی ادا نکنند حال که سلطنت و شجاعت آنجناب چنان بود که
شجاعت ستم پهلوانان و من و نه خدایا بر همین تن و در جنت آن و قبی باشد پس جدا و با لشکر سلطانی ایران و در
دشمان بر در بوم ازین بزرگان البته یقین و معلوم است که از آن مردم ملام و طوم که در هر باره خود و جوشن پیشند
و هر وقت بخندلان معصوم کوشند و در بر نماند امام شیخ میارند و با لعنت را بر نفوس قدسیه خود بر دارند و در
که سکه شهری از صولت شهری که قریب ایشان و غاری منزل که نمیدانی ترسیدند و از جمله او مانید بر خودی از بزرگان
که مکتوب سافین خسته و راه کار و ایمان بپشتند با شاه فرمود که هر که این شیر را بکشد لعنت بیدین و سب طاعت
مرص برای او باشد گویند شخصی از ولادان شیر را گشت و بگرفتن انعام موعود و بسیار گاه شلهی روانه شدی ادا
فصل دعوی کرد که شیر را من گشته ام بالاخر برده بر در پا و شاه در حالت جدال حاضر شدند ملک شلهی
ناهر و در بر قاضی بر دند قاضی یکی را در خلوت طلبید و از هر درسی سخن میگذاشتند تا قصه شیر در بان آورد و در
شخص جمله کرد و فوراً عتبه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگری را در خلوت خواند و چون همان معامله ای نمود آن شخصی
بر که قاضی زودین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را گشته و آن دیگری بره لان و گزیند و بپایند
اگر رفته از غایت چنانی گویند که حضرت سلمان و مقداد بود و در امور دینی امام جعفر بر صورت خیر و خیرین علی
و محمد بن اعور بر باشند پس جویش نکات را هم در اقیه ایشان در استیجاب دیگر که ببال بفضایل مذکور است و انکاست

اینده مجازات کردند و اما تفصیل حالات ایشان در بحال انوار و خلاصه الاقوال و تحف المسیح المقال پس مخالفت این امر
 محل حصر این مهاجرین درین یکد کس از عجایب خرافات و غرایب هم و خیال است و قیود و افلاک و محکمات مفصل شنید
 ازین اراده ابادی تمام دار و حضرت سلیمان کجا در کج بود و چگونه مشکیان ازین مکه مخطئه و ارباب انواع ظلم و تهمین آورد
 و در کتب قوم ایام صرح نیست که سلمان هم بر وقت موجود و جواد و زو امیر المومنین حاضر نشد و غیر از مقداد که
 اطاعت و انقیاد درین وقت نکرد و چنانچه در متناکشی و غیران است پس کمال بی حیائی است اگر رخصت این خیال
 در باره نشان بدست آرند معنای شقاوت است که علای رخصت حق پوششی و ترفوشی را شعار خود سازند و گستاخ
 اختصاص را بکشایند و بیایند که این بزرگان در آن چهل کس مسلک بودند که ششت از بام افتاد و چنانچه بر و است
 سلیم نوبتی و بدول روایت اختصاص نیست که چون عمار بی وقت حاضر شد ضربت چوبی بر پشینه و سر زدنش
 مرتضوی بکوش و باین الفاظ رسید که مالکان تستیغ من نومه انقلبه و عموما بختاب و وسایل و ابواب
 چنین فرمودند که اگر جواد فلا حایته بی فیکم اتم تطیوه فی خلق الرااس فکیف تطیوه فی قتال خیال محمد یزید
 حاجتی کم یعنی بروید هر جا که خواهید مرا بشما کاری نماند هرگاه شما اطاعت من نکردید بستر تراشدن و خود
 خود را بر ملا شکتید دیگر از شما چه توقع باید داشتند چون امام الامیر را با وصایت علم خبیث شما دست تفریح اند
 ایشان بابت دیگر حجتی که از ایشان و شجاعت شعی داشته باشند فکیف که چنانچه ایشان درین زمان داد
 نامردی دادند در زمان سعادت نشان نگر و انس و جان عیاشی اگر خستند و آغاز و خام ایشان بر
 یک منوال بود دیگر بانداری کشتن مفید حارثی معلوم نمایی چنانچه در تجار و جبال تقلید است بسند معتبر و است
 کرده که در چنین همه صحابه بیک تخمین غیر از نفر از نفرند و ابن عبدالمطلب عباس و پسرش فضل و علی و برادرش
 عقیل و ابوسفیان و بریقه و نوفل که پسران حارث ابن عبدالمطلب بودند و چه خوش گفت ملا در حیات
 و تقاضای بک بود که غالباً نسیب و فقر گفت مازینه خاک پر روی اگر نیکوکان می یاشید و می گفت از خدا و رسول
 او کجا سبک بریدید و حجت در طعن الراح در میان جنگا صد گفته که غیر از جناب شیکسی همراه حضرت نانه و نو و
 حیات القلوب و دیگر کتب معتده در غنیه دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد و در کتاب جنابشان بعد از آنکه بر وعده
 خویش شرف حضور یافتند بلکه مخالف ازان نمودند چنانچه تفصیلش در کتب و تجارت و کتب مذکور زیاده تر موجود و لایق این
 درجات عالیه که برای مهاجرین در حدیث امام صادق ثابت گشته گردیده باشند و ایضا نسخه سلیم حاکم است که بعضی
 از کان ارباب حکوم بدت و اتفاق بودند پس عقل چگونه تجویز کند که این یکد کس همه آیات خلافت و جهاد و دعوت
 را با حسن وجه سرانجام دادند و در مقابل اهل شام و روم و ایران مصدر دلاوری و دلیری و تهور و شجاعت
 و مانند عمر و عیار همه را هموار کرد و نمایان حملات گسترانست که مالکان مکن بر و میگوبند که هر چه در عالم
 کمونات پیدا آمدی آید کار حضرت بدیع الدین را است خواه خلق سموات و زمین باشند خواه نبوت
 حضرات انبیاء و مرسلین عجب نیست که از محمد بن شیع که چون از هر جبهه راه فرار و پواریا بند و درین مقام بدست

[illegible]

پس قیاس باین عبارت مرتب شد که مهاجرین مازون جهان بودند و دیگر مازون کجی و استیج شریک است لاجرم این نیز بر آنکه خلافت
شرعی بر مازون علی است و مازون انفا و استیج که نسبت درین حتی بودند نفس خلافت که سونطای هم انکاران توان کرد و اینجاست
میگوید که موضوع اینجا مازون بعد از آنکه استیج که مهاجرین مازون بودند و کسری و قیصر متجی صفات برگزیده گشتند بیست و یکم
انکار از حقیقت خلافت و اهل بیت خلافت است که شیخ علی و این بنده چنانکه و عار و تنگ دارند و حقانیت که چون مجتهد خلافت کرد
بدعوی اجتهاد و برافراخته دعای شیعه را بدام و دانگ گرفتار ساخته و اسباب بغش و طر نه از هر طرف برای او آورده
و با او ابیسیس توغم و در حجاب کشاده شد پس مجتهد طایفه خود را باین تبلیغ تسلی می بخشید و متبسیله مقلدین خود را نیز
پیموده سرانی می پردازد و قال الله تعالی فاصحابنا کثیرا و خصمنا کثیرا و الله المستبیل و اگر مراد از
این حدیث ثوابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة خلفای جابر سرسند و لیاقت خلافت ندارند
و از اعتدال بایسترون بگذرانند و حقوق رعایا تلف کنند پس نیاز بر نهیب ذریعین مضرتی برای اهل حق نیست
زیرا که ما هم می سیگیم و آسمان و صد قنار زبان داریم و در کتب خود آسمانی شان را می شماریم که میزید و مروان
و عبدالملک و غیر هم مراد اند که با اتفاق ذریعین مصدر شر و ر و قبل کج گشتند بعد از زمان مشهور و باطلی که نور ایمان
خلفای بر بلا و عظیمه یافته و هر کسی از کفار راه اسلام را چنان یافته و اگر اندک نور کینی از حدیث اول انیقدر به ثبوت
رسید که طاعت سلطان باید کرد و در امور شرعی اگر چه او مصداق این مثل باشد که صورت پسین حالش پس
و این بحر و فرض و تقدیر است بطمان خلافت خلفا از کجا و ذریعیت را محلیه و بجار و مولف کامل بهائی روایت
کرده اند و بجای را رسد و بیسیه بلفظ مجید آورده و بعد از این عبارت حدیث بدین مخطوطه می کنند که من اطاعه فقد
اطاعتی و من عصاهم فقد عصانی لا شریک لعلیم و لا یفصوا عمو و هم امتی مختصرا و اینجا حال مقبولین سانی حتی جنا
ایسر که بار ما قصد شریک بر دلالت امور بلکه صنعت مصارعت بر لاف و گزاف رفته نمودند و بطور اینجا می دانند
بالله القصه چون مجتهد بعدیت متصلا اختیار کرد و احادیث را بر رانندین بر خلاف نصوص می محمول نمود و احادیث
سین برای تاکید هم می آید برای او ذکر این احادیث و بالعلیه شد که حضرت امیر این احادیث را ندانست بلکه حکم
شرعین را قلب فرمود زیرا که حضرت تقیه را سپهر من مقرب نمود و حضرت امیر بعد بشهادت حضرت زهرا و خانه بر باد
اطاعت خلفا اختیار کرد و لا حول و لا قوة الا الله حدیث دوم تخیله شرطیه و ملاک هر غایت مافی الباطن است یا بصیرت
جو را هر افاین ندانست این اسماک من اسماک حدیث سوم که هم در کتب و شماسست مازونی غور برای شیعه
عین عقوبت و یا لایحه اگر مهاجرین راضی با حکام خلفا نباشند روایت مجلسه و کینی تسلیم همه باطل شود و کلاسخنی
و هم تحقیقات سید مرتضی در کتب ثبانی و متمیزه الانبیا نیز که ازین همه بی ثبوت می رسد که انقیاد ایشان بود و بر غیبت و
رضنا بلکه ازین همه کتابها اینهم پیدا است که خود مهاجرین خلفای شکی را بر روی کا آورده اند و اجماع بر خلافت ایشان
کردند لاجرم مهاجرین کافر و منافق باشد و هو خلافت کتاب لید و احادیث امیه البدعی و حدیث چهارم و پنجم
نیز بیکر پست بر همین قیاس مفید و عابا بمطالعه اختلال مجتهدان مائیتی نیست که در حق مهاجرین با وصف اینهمه

باینکه که بعضی از ائمّه در حق ایشان چنین میگوید که این خاندان بجز و سید و سید است که در این خاندان هر روز
خوابیده اند و ایشان بهر سید و سید از این پس سینه در می مهاجرین اولین را درین نمره گنجانند که خاندان
که از این است که بالاتر از آن مقدور نباشد و اگر باینجه در جات مالیه و آیات استواران بر زبان مسند هر چه
باشند بهر وسیله انداد و شرحه و توفیق خواهد ماند بی ازین روایات با اتفاق فریقین ثابت میشود که سید و سید
آواز صد و شصتی پایرون نهادند طریقه آنکه در کتب کلامیه خویش با بار و می گفتند که کار عظاما است که سید
علیه را بگیرند و شفاعت نماید بر بند خیر مقام بجهت این قانون با هم از دست داده و در گرداب شدند و با هم
ناقل توازن نیست که بعد از آنکه در حق طویل که بر حرفش نایب علما در برگه های ششمان شکسته و جهات غیر
متناهی تا ویلایات و تصویلات را از هر طرف بر روی ایشان بر بسته بنسب صحابی آغازید که حقیقت خلفای متنا
شده و که در احادیث سیدان خبر از تسلط خاندانی خود در دست کار حقاقت نیز که محبت و صحبت درین
مقام هم بر اصول شیعه کلام بالزام می کنند پس هر یک در باره حدیث امام صادق شنیدنی و گشتی باشد
باید نوشت و در هر خبری بر لب نو باید زد و علاوه آنکه در مجلد اول جای که مجتهد این قسم احادیث آورده و ظاهرا
مرقصه ای را از خلافت رانده قطعاً بر کرده در آن مقام از جهانده بهترین آنچه نقل کرده ام بهر کسی که خواهد
که بر خلافت رانده خلفا از اول تا بر هیچ بخاری نمیرسد بلکه یک ساله بر اسباب جواب مجتهد درین باب است و او
باید آن مطالب را با کبر و قی و تامل عمیق دیدن و گران سنگی آن بمنزله مقل مجتهد و سیدانی نفوذ
و مایل یا دلی و خرافات مجتهد را مشاهده نمودن و فی الجمله بلکه حدیث کافی آنجی که درین مقام جز آنکه چنان
که میان مقلین بر سلب حماس مجتهد الزمان تا دامن رسد و دو آه شان بگردون گردان چید بعد از آن
مناظره و مجادله و هر سبیل با علای رنجه و وقوع آمداری دیگر مشهور نیست با جمله این قول که سیدان از آن
که دشمنان دین شش بود و مناقبین میگویند که الحال ثبوت خاتم المرسلین از قرآن مبین میشود پس آن
مناظره متشعشع برائی است که مبینی ما بار دیگر بنیاید مقتولات بیو و مجتهد خود را بنویسد و حلال کند که مقلین
و او در حدیث ایمانیت از دعوات مجانبین برگزیده و یا خاندانی ایشان مهاجر بودند با نظام اسیر
و سیاست بدین و تدابیر مجادلات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران گردانیدنی آن یکا و پنج
قدیم فتنه نشین است و قدر قبل از آنکه تا مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیقت خاندانی آورد در همین اوراق
استصال این حملات با وضع میان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد و مجتهد
این حرفه در آتی میکند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیان است که مهاجرین مازون بودند و نه مازون مستحق
است ابی غیر از آنکه ماله که گفته و الا انقضت میفرمود که مهاجرین بهر جایی آخر دین پیش آنکه مقبول نام صادق
بدانیت که دانات بعد از انبئات علیحده صحاب کرام از آیات قرآن مجید تا چیم بکشاند و بنی غفلت از گوش
در شنیدن که چنانچه چهار مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید ابنین علی الله علیه و سلم بدو قول رسیده و

فتخاطب السیعه دریا گشته بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم نه مجاهدان بلبیب خلوص نیت شان و اجتماع شرع و کمال
 ایران قرین اجابت گردیده چنان بنیاد پند داشتند که مهاجرین نه عرق ریزین بود و جان نثار بهای برای تحصیل نیت
 دنیا میکرد و بسبب تلقین و تعلیم کانین ابن مساعی بتقدیم میرسانند چنانچه رفته رفته سرخ بدان دارند و عبارات بعضی
 ایشان درین باب عنقریب می آید بلکه ثرات و تیاج حسن نیت ایشان است که اینهمه آیات قرآنی در شان این بزرگان
 نازل گشته معذکاب برین تقدیر قاتل را میرسد گفتن که بیان بغزنا که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود و بجهاد کسری و قیصر
 حال آنکه آن آیت که مریمیه ثابت نمیشود و گراژن جهاد مشرکین که برای رفع این قیل و قال و قصر مسافرت ذکر آن
 آتی که اصل بایست ضرورت آن چنانچه از همه علوم خصوصاً علموسیک فہم قرآن مجید و حدیث شریف برآید بایست بجا
 گشته معاملات امور از دهر جاد و رمی یاد و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی عجت که در باره
 مخالفین مرتضوی که دین و شریعت را برهم زدند چنین اعتقاد و داری و طریقه اجداد و مجاد و خونی پاری چنانچه
 قدما می رفته با کابر ایلایت بار ما گفتند پس جز بقبل رو میداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و الجاد مثل زرارہ
 و آحون و دحی و دیگر دشمنان و حساد می افتاد و سودی بران مترتب نمیشد یعنی که بیکان برود و دهن
 ناپاک این سگان که بمقتضای اکثر جمله واحده مضل خلاق بودند شایسته چنانچه در همین مقاله داشتی و این
 اعدای دین زنا را تضرع کردند و لقد صدق الله تعالی حیث قال **مَثَلُ الْكَلْبِ إِذَا تَحَمَّلَ عَلَيْهِ**
يَكُفُّ وَ إِنْ لَمْ يَكُفِّ ذَلِكُ مَثَلُ الْفَوْصِ مِنَ الدِّينِ كَذَلِكُمْ يَا أَيُّهَا الْقَاصِّصُ الْمُفَصِّصُ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ
 و نیز بتقدیر فرمودی تو ان گفت که چه گونه داشتی که حکم خلیفه غیر معصوم صوابست نه خطا پس از آغاز کلامی ترا
 حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیاید و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
 و زیاده ازین قلوب ابل ایمان محاشید و پیش ازین حمل مگوئید و بنودی برخیزید و برید چنانچه علی مردان خان
 با پسر خود صاحب بباض سنوا فضی نداشتند و گفت و مختصر این حکایت چنانست که گوزی یکی از قضات دلی
 روبروی او گفته بود که علی مرتضی ترویج فرموده ام کاشتم را با فاروقی و او انکار میکرد و قاضی اصرار می نمودند
 بالاخر فرمود تا ابایم حاضر کردند گفت ای جان یا با قاضی چنین میفرماید راست بگو که این مرد کتب بانیست یا دیگر
 گفت که مخور و فقط لیکن گوازم و مرتضی نشد که عمر مومن بود و بعد ازین امری دیگر بشو که هیچ میدانی که امام زمان
 چنانچه انصار را با وجود دیگر در نصرت خلفا و قیقه نگذاشته اند و علم جهاد چنانچه باید برافراشته اند درین حدیث طویل
 و عریض یاد کرد و در سر مکتوم همین است که خلافت در ایشان با عترت جناب تصوی کامر نبود پس بایا امام موصوف
 برای مهاجرین سابقین شرع و اربابیات قرآنی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود بحجاب بناب خلافت
 مهاجرین چنانچه جدا می بحجاب اتفاق فریقین کما یلوح من جواب و راق الا یضاح ایضا الا تمه من فریش ارشاد نمودند
 و ازینجا مغلطه دیگر حل شد یعنی ثبوت رسید که مجتهد نامی بر خلافت مراد امام ایضاً را درین زمره داخل گردانند
 و حدیث را تخریف کرد و در گاه در اوراق سابق مثل بدیسی ادلی گردانم که حدیثات مجتهد به تراز کلمات مسیله

که در این باب حاجت تفسیر بالا اجمال است و باین تطویل و الخطاب چه رسد. ولیکن چه بایز که در مقام حدیسی انوار
 که در تفسیر از آبا بسند از آن آمده **قوله** و درین مقام سری دیگرست **اقول** ای صاحبان فرستادگان
 این سرگرم ازین بند جدول و تلذیم باینهنگ که اگر مقصود نیست که بر اصول شیعه مقدمه اذن بنام دایره است و در خلافت
 خلفای شمس جناب شیر بودند و جانشینانیت که امام الامیر مفسر معنی گیتی امور احادیث مذکور را در باب من بحسب
 علیه السلام و من لا یحب را وایت کرده چنانچه بالا آمدی و بر اصول در فتنه واضح است که درین از نویدها و بر حضرت
 مرتضوی واجب نگشته و بعد در آمده و الا لازم آید و خوب و جد و در جها و وقتیکه انجناب بحیث امام امور و اعراف
 اتفاق رفقه مدد ما قیام عظمی باشد چنانچه تفصیلاتش یاد و داری صحت معتد اگر چند و را ذل این مقام است
 از انجناب باشد و ما جری از نیت ما ذل و نیکستند و بر معانی میرفتند لازم می آید به حال دیگر
 یعنی قتال ابی خلفا بر تنزیل کتاب نه باشد کسی از فریقین بدان قایل نشد که حضرت مرتضی بعد وفات
 و سید ابی طالب تنزیرین نزول قرآن بودند فانه خلافت النفس یکا بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاول
 قرآن نمودند معذک برین تقدیر بایستی که حضرت صادق میفرمودند که ما جری ما ذل و نیکستند و بر معانی
 علاوه اگر مراد محبت الزمانی است که خلفا بدین توسل حکم شرعی در یابند و بران کار بنده و عمل نمایند تا
 جمل ایشان بر ملاک و دوس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره بسوی جناب امیر عابد میشو و الی غیر ذلک
 و تحت تقریر از سینان برمی خیزد و میراث که جناب امیر چه باین اراده خلفا با وصف اطاعت عالم غیب شهادت
 بالفعل یا بالقوه بی نمی بردند و جمل ایشان بر همه کس واضح نمیکند و اول انقلاب است که اصل لاصول است
 چه مصداق و دیده و اگر مدعا چنین است که خلفا منی حضرت مرتضی در یابند و بر خلافت آن عمل کنند پس
 تدبیر صایب چگونه باعث سرسبزی و سرخ روی و انگاه باین مدت دراز شد و جمل خلفا بنامان بر چه بود
 و نور زیر کی خلفا بر اصول شما که حق اسحق الناس را غصب کردند و خون رعایت هم نریخت سونسطانی هم
 پیرامون نریخت و درین مقام برای فطانت لطلان پندار محبت بودید باشد اما خروج مقبولین
 بسایه پس قبل ازین معلوم گشته تا به در آنکه همراه امام منصوب بودند بلکه بالعرض رفاقت امام مکل
 و صامت داشتند و هرگاه هر دو رای این را میداد و مساخیم معین شدند خلفا و بهوالمعاد اگر مراد
 آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت و وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاد از انجا
 اصحاب اگر امیر بودند و در شوبات اعلائی کلمه الله و استیصال کفر شرک بودند پس گویم بلی این امر واقعی
 خلفا انجناب را نفس ناطقه خویش میدادند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بعد از وفات حضرت
 جناب امیر مرتبه تنزید خود است یعنی دست از هر دو جهان بردارند و مصداق مسکینا ذامترتیه کردند
 انجناب این یاران فرصت نمادند و هرگز این تجربه را برای شان تجربه نکردند و بالاخر از غایت الحاح شان
 حضرت مرتضوی این تعلیق را عین درودنی و تنفیض شوبات انیشی داشتند و شرک مهادت شدند که سنت

انبیا و رسولین است و لیکن بر حال فتنه راز را باید که گریستن که ایشان دعوی سرسپشی آنجناب بر زبان دارند و بر اما
 ایشان بطور اهل نفاق بر خود می بالند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که مقتضای اصول شیعه سلب ذاتیات امامت است
 و حصول مشوایات جماد و غیره و شجوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و بطور ایشان که
 نام مبارکش بر اصول شیعه پذیر معطله باشد و غالباً که این اسرار مکتومه وقتی کشوف میشود که جمیع الزاماتی در کبریا
 شهر نادر جماعت یا مقلدین می گذارند و بمقتضای اسبابی که لا اتمی که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند
 منظر و روحی آسمانی می شوند لیکن بعنوانیک مجلسی بیان فرموده در حق ائمهین و غیره که حضرت جبرئیل و قتیله نزد جناب
 سینا قلمی آمدند بعد حضرت رسول خدا پای خود بر زمین نیکی گذاشتند و ما بین خود ساجی ماندند و در وقت معلوم که ایشان
 دست دیگران میدادند بلکه مقررین برای پاسبانی ایشان چنانچه توقف یکا نشانی است گروا و اگر استاد میبود حق
 تعالی افتخار خود بجا میگردانید و بایغور ذوالبدن ذلک و از آنجا که لطایف این سرود قیوت محتاج ببلط و تفصیل است
 پس از تقویم هرگز ننیدیدید چه سطر و گریه لطمه و توضیحی للمقام می نویسم که اگر مقصود مخاطب بلاوت کیش است
 که خلفای شمشه میباشند که یاقوت خلافت مخصوص است بذات و الا صفات حضرت مرقصوی و خویشین از فاقه انشور
 گمان می بردند و هر چه جناب میرالمؤمنین مصلحت می اندیشیدند بر آن کاری بستند پس این سرگرم که جناب جمیع الزامات
 بر دفتر تشنه البانی مرقوم فرمودند و پیرده ناموس رفقه نزد عقلا در بر و تشنگان از ایشان به بی سوخت لبیک و کحل مطاعن
 بلکه جمله قیاسات اهل مناسن از هم ریخت و انقلاب عظیم روداد و تمامی جمیعین را و افش تیشه بر پای خود زدند بلکه خانه رو
 خود را مثل بون سبزواری از دست حق پرست جناب مرقصوی خراب ساختند علاوه بر تشیع خلافت هم لازم آمد و قهراً حواشی
 علیه سابقا و مستوفیایر و علیه لاتفاق اگر مراد آنست که حضرت امیر و مملات ریاست از امورین و دنیا شریک بودند
 و نسبت بدیگران سابق الاقدام می کرد و لا علی الملک عمر و باره شکر گذاری و بعضی از امور بر زبان فاروقی گفته و مفصله
 الا با حسن که در بیان آمده پس زینهار مفیده عای جمیع نبوده لبیک که جناب میر بلایب در زمان خلافت مقتضای مرتبه
 وزارت داشته اند و اینجاست که بعد از شهادت ذی النورین و اینکه مردم به جبهه خواستند بیعت با آنجناب بکنند دست مبارک
 کشیدند و محصل ارشاد فیض بنیاد این اشاره است که وزیر بودیم چنانچه در خلافت متقدمین بودیم بهتر از آنست که امیر ایشان
 و فرمان روا شوم و عبارت حدیث انیت دعوی و اطلبوا غیرسی و در ذاتی خیر کلم من امارتی حلیم چنانچه جالسی و رحمداد
 اعتراض بدان کرده و خود رضی برادر مرقصای ثنائی در شیخ البلاغه آورده و پیر نظر است که هر چند از برای نیک محضر که
 خیر خواهی خلافت و الا و ایتم عالیتهان می باشد مسامی مشکور لعمان و طور دیدید لیکن مختلاصه و مقاصد گیتی ستانی
 و مطالب جهانبانی بحضرت خلفا نسبت میکنند و میگویند که نصب کردن اساطین خلافت و دعایم ریاست دشواری
 ما ایشان در مقامات سیاست آخر نتیجه آنکه جهان تمامی ایشانست طسرقه متر آنکه ابو احتیاط بعد چندی در یافت
 که بور نیست با و بخان و باد انجان است بورانی و پیر نابالغ یعنی جمیع الزاماتی سنوپی نبوده که در غرض و فارس
 است اشاره خلیفه ثنائی در اینجا بود که جواد باید کرد و اصلاح باید نمود و ما طلب مشوره درین باب بود که از مدینه بیاییم یا

[illegible]

بیاد و کارزار و جزو باد مشرب که نشاند و از بدین میر و نرفت چنانچه ازین ایضا هم طعن مذکور معلوم آن کرد و خود را
 با عاقبت اندیش بر تنی خود انداخته و بر بزرگ انعامان شد که مانع ازین امر شیر جناب میر بودند که با تالیفی فاروقی و دیگر
 خلایق پرورشند و چون این همه اعتقاد داشته باشند با فضیلت آنجناب که صلاح مشربین مشربا و ادب و شیخ حساست
 از اگر نیز افتاد امر مشربین را با بستی و بختنای انعاما و امور معذ و رفعا و لذت و در بدین طریق براندن این حصول
 اندیشه و بیعت او و مرمر قندقی و دیگر شمشیر در انتظام امور دینی هم صورت لبست و هم اعتقاد یا فضیلت آنجناب
 و حقیقت بنام قش و دیقارب غایب بر سینه چو دست و شیر جناب حرف قندقی فقط در غزوه فارس نبود که وقت غزو
 بروم هم منع و امتناع بطور پیوستگی از شیخ البلاغه و ترجمه ماشی حاجت فاروقی پس بجای رسید که
 شمشیر از دست او بر در محله عظیم بیعت صدیق برگرفت چنانچه مجتهد و سابق بتقریب مختلف پیر تقریر نمود
 و هر پیش حاجت بر پیر نه چنانست که کسی انکار تواند کرد زیرا که شریف مرقفی علم الهدای روضه ترجمه الانبیا نقی این
 بنوده و در احوال استی و ذکا که کتاب نه داشته فی ان الواجب علی الایمیه ان یعدل فی امیر المؤمنین یزید نصرته و لا یسما
 کان رجوع علی طریق التوبه و ان اطهر اطهر من البیاضه و الحاربه اذا نزلت من خطا و دیکب عیلمان لیطرحه ما کان
 اطهره لایسما و امیر المؤمنین فی تناسخ الحال یجوز الی نصره من یهود و نالیه فی الشجاعه و البجده انتی یحقق انهم
 یکسو شجاعت عظمی بجای بسیار که بروایات روضه که را وندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
 حضرت قلن باب جزیری و در پرورد و آنجناب را بهت تمام بر اصول روضه در عین مزید ولای الایمیه علیهم السلام
 تا دار الخلافت بر سر کشیده و کسیکه شمشیر ازین شیر عشیه و غا و ننگ در یای میجا بر باید در عزیزه نور و جواهر
 ادچگونه کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را با کافران و مرتدان و ذلیل کند و عید او در کافی معلوم است که چونست و
 اگر بجا و تابا و گوی که بر بودن شمشیر و جناب میر از آنجست بود که عمر فوج کثیر همراه داشته باشند فلایدل
 علی المقصود و جوب این به تسلیم آنکه این امر نسبت بلایطین این زمان پیش تواند رفت که وقتیکه از دولت سر برانید
 ترک سلطنت و سامان ریاهمه دارند و چون دشکوی خود باشند گویا در حصن حصین تحصن شدند و حال فاروقی
 با عراف اهل وفاق و اتفاق آن بود که تنها درشت و بجز بکه چهای مدینه میگردید حتی که روضه نتیجه این حرکت را در بعضی
 از شبها بجهت لاف و گراف در مطاعن او نموده اند و لیاری را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای بیعت بنر
 چشم خود و زگر تعجب است که کل است سعدی و در ششم و ششمان خاسته در تلافی و نام برده و دوست
 مرای فاروقی با طهاره و اوق و محال کفیل کلینه و یوشال پس کسیکه پروائی و جنگ پیر نکند و حقیقت هر تصویر
 معاذ الدبدان هیت جموعی که نصره و بر روی اهل دانش و پیش دعوی آن میکنند و سر بکریان حجت فرو
 نمیرند و ریا از مدینه بکشند چنانچه در سحر و حق الثقیین است البته شجاعت او از پایان متور در گرفته با
 و اگر صبر و رضا و ادب پیش کنند که جوب این برگشت بار و در ضامین مقاله غفر می آید انشا الله تعالی
 و این امر خود از کتب شیعیه واضح است که میر که در بعضی و قات از قبل و رنج نکرده اگر چه پیش قوم باشد و گمان

میرزا که حضرت امیر شیرازی است می داشت بازم از غلامی می کشید که خود قول بنیاد میکرد اگر کسی میسر شد تا آنکه چنان گزشت مثل
این که گشت و نیز تقدیر بعضی که جدا و کسری و قیصری است اذن مرغوبی بود و آنچنانکه فاروقی منظر عظمی بر سر است منافعش را در
تربیتش از که جایگزین را بنماید که علم را میفرمود و قاتل عرب داد حکومت میداد و بر غلایان و دشمنان مقرر وین منظر عظمی که
خوانده رسول و روح مقدس نام الامام شیخ مرتضی اند مقصود و این تقریر است که بدانی که هر چه مجتهد الزامی در روایات و احادیث
مبین غلالت و غیر حقیقت و اتباع و سواش شیاطانی اما فرض منی و یکیش حضرت امیر خراسانی است که فاروقی انانیت مدینه برگزیده و
و لشکر اسلام از جدا و نشیند چه کوشش کردن و جمع اسباب محال است اعتقاد آن الله تعالی است چنانچه از عبارت معلوم
که در عقیده قرآنی متعلق است معلوم توان کرد و عبارت شیخ البلاغ که قبل ازین درین باب استی نظیر بران دار پس تعین عالمی
عدم اذن بر نبوت میرسد و مجتهد و ادو گوش و یکیش منی بنماید و این تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعه عجب بناید که در زیر کتب
اصول معتقین از و نهاد گیرین بودند اگر چه بنیک محضی در از این تقریر میسر نمایند و آخر قاجاری وقت یافت و کسی را
از عقیدتین و فصل لایق این کار و در این پیکار پیدا شد آتش پرستی را بر گاشتند تا مهم فاروقی را کفایت کرد
چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل ناد است شیخ و مکاره گیتی و بعد و قیاسی چه استبعاد است که خواسته باشند که از
فاروقی است بطور رسد و یکیش بر و عده الهی در حضرت و مکاره کرده آمد ناایمان از دست بر تم کوفته شود و در مدینه عظمی
توسط مجوسی که بنویسند با جمیع فیروز رفیق اتفاق اند و بکفایت انجامد اگر علم مرتضوی بر تقدیر الهی محیط بود و گویا خبر غری
فاروقی و لشکرش یعنی امانی سجا آوردند که همه دانستند که قلب مرتضوی عبادی ندارد تا بعد از این و قتل فاروقی این غیر
خواهی بکاراید و سرور و بهجت بعضی وجود و پفران آمد و نقد طغر و فیروزی از دست لولوی لالار و نماید با حول
و لا قوه الا بالله انیت حال سر یکدم مجتهدین مرز و بوم مرثیه خوان امام محسوم کافی بجای مجتهدی لوم که خدایت شیخ طای
و غرضات جعفر زنی شریک بران می برد و هنوز هر خزانة شخص یعنی مرین خانات رفش از ایجان و دل می خورد و حکایات
که روزی ابن جوزی سر بر دعوی نمود در جواب سالیکن که هر چه گوید از قرآن مجید گوید کی انما عیرین بر آنجگفت که است مثل
که باطل بچرخد و خوب صورت می نیاید جواب او کل حیرت بما کذا یقف فی حق قول و با کمال اول آخرین
اول خرقه بعد از آنکه از پارسیا و بود و چند حی حبیب و غری بریزی و لگاپونا امید گشته بمقتضای کل شی می حجتی ای امام حسین علیه السلام
نزد و یکیش خجای الکره لا حافظه لبیادش نماند که در خاستن کسانیکار ای امانت انبیا می که حضرت امام حسین از تقدیر منعی بود
بر وایت یکیشی استدلال نموده است چه گفته که اما دیت صحیح در کتب متعدد فرق انشاء عشره و ارشاد چنانچه محمد بن یعقوب یکی در
سواست کرد و محمد بن سخی و الحسین بن جعفر بن یعقوب محمد بن لوطیه است من السلام علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتاب از نزل
محمد کتابه مشتمل الا الا حیه قتال حیرت بل بنده و شکیانی انک عذرا لیک لای قول لا شهادة من الا سکا فضل علی السلام و نیز
در همان کتاب مذکور است محمد بن محمد بن سخی حیرت بل بنده و شکیانی انک عذرا لیک لای قول لا شهادة من الا سکا فضل علی السلام و نیز
نفسک الله عز وجل فضل علی السلام ازین قول حاجت بسیار از انکه بسیار دارد و گردید پس همین حدیث بر محمد الزمانی که در دنیا
هم خست بود و یکار بر نذر اجتماع میکنم و میگویم که این بود بر خاتم حضرت شهید که با امامانیر خاتم امام صادق پس این حدیث

[illegible]

تستاید و در خود گذشته بد و نشت روز مضر و غفای رسول التعلیق چیست فاطمات لواحد او انمین در نه لازم آمد
فسق و فجور مثل سلمان و ابو ذر که رفته فی الحقیقه ایشان را موی و دین پیدا نمیدین این دلیل که لا یخفی علی الفطن البسیل
ایاز حدیث جعفر بن تقوی و حدیث خلفا و اتباع شان چنانست نرسید و حیان نگشته که آیت سعیت و اشتراک و دیگر آیات
مدح و تشاد و شان ایشان دارد و این بزرگان میراث جنت الفردوس برده اند پس چنان حدیث مذکور که ذکر هر رجل فاجر
در آن است بخیاال خلفا منطبق شود قبیل ازین مکرر دانستی که حضرت امیر المؤمنین و خود و تخرین شیعه خلفه را مصداق استخوان
نوعلموا انصار الحیات دانستند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که مویذ آیات نا طلقه قرانی است زینهار بطرفی باشد
آن نیکو دوا آدم بر بیان نماید از قصه کشتن سنگ مجتهد سنگ دل از شامت روض انکارانان کرده پس بدانکه
وجود تائب بسیار است مگر روالا اختصار بحر فی چند خط را سیکتم دل آنکه مالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا و آدم
اجا ح و حضرت علی علیه و سلم هر سه بار فرموده یقینا که کلید فلان ملک بدست من نهادم اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم النبیین را خواهد بود و قال الله تعالی ان الذین یتالیون ذلک
انما یتالیون ان الله ید الله ذوق ایذیم دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الانا فقیهین این حدیث را بشارت و
سجباب اصحاب فرموده و بخلاف منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعیه و سایر شریعت نبویه را تعقیب
کرده باشند بشارت دادن و بجزو مباحات بران کردن زینهار معقول محسن نمیشود فکیف که ان فاجران سلا لکن
را منم نیز سازند و تا زمانها نمانند و بر لیل مبارکش در وان و کیوند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مشربند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از پیغمبر ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حرمان از کتابت خبر داده باشند چنانچه نموده
در مجلد اول بر اصول شیعه دانستی سوم آنکه از قلع نفوذین در مخالفت و هر جهاد و احاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
و حدیث کتب از غفاه بزرگ این امور معلوم و شحون است نبود بگر بخت نور ایمان و قبول اعمال صالحه غفای مثله نزد او فرید
کار عالمیان و حجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور نگشته مگر سه ضرب که عبارت از جهادان بزرگ است که شهنشاه
حضرت صلی الله علیه و سلم بر تنزیل قرآن شریف بود و نور انیش بر عالم تافته و از اینجا هم سمع ظهور یافته که جهاد و تبارک
قرآن مجید انجیان نبوده که در بشارت دسج فرماید و اگر احادیث معتبره رفته که در تجار و غیر آن در باره ظلمت و تاریکی
جناب امیر یکشاده پیشانی او رده اند فهمیده گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و فیما
اشترک الیه کفایه الطالبین من بعد یکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفور مانند علی را
مگر از متیقن پس حیان شد که معاملات و مجاهدات خلفا و مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر مایل حکم می نماید
که انکار از انجیان واقع کردن و خیال بدان نسبت قناب را جرم ظمانی گفتن است رسیدم به ذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام تعظیم میکردند
و من مشتاق لغفای او بدین عنوان بودم که من او را به بنیم و او مرا نشاند روزی گذشتم بر جمعی که گردان
ملو حلقه زده بودند و رجای استادم در وی خود پوشیدم بعد از آنی متوجه شد بر ای و عوام متفرق گشتند

در این آثار بیشتر میفرمودند که است بر دو کان جنبای ارباب ایشان موبش غافل گردانید و در آنکه من از این آثار و دست
آلودگی ایشان را در آثار خود نمی دانم و چون موردی است که در آنکه من از این آثار و دست آلودگی ایشان را در آثار خود نمی دانم و چون
بود و باشد از بیگانه ای که برین تقدیر چیرا ایشان را غافل گردانید و در آنکه من از این آثار و دست آلودگی ایشان را در آثار خود نمی دانم و چون
که در صحابه و نیز در کتب دیگر و حال رسیدم گفت کبشی که من می دانم و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
جنبای اصلی است و علیهم السلام که من می دانم و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
اعلم است و تو عالم جدید خود را از ایشان و با و در آنکه من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
چهارم از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
و نهاد و بیانی که با جاری می باشد و در آنکه من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
از آنکه من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
غیر از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
که من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
تصویر سید مرتضی در شأنی و در آنکه من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
است بر ندارد و فاضل آنجناب را در جنب آن شمارند و مجتهدین شیعیه نیز ایشان را شمارند و در آنکه من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
احتمال محال را در بار این بزرگان گنجینه من همانا تفکیده بود و آن بی دین و حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین
این به نسبت کفر و نفاق بسوی خلفای راشدین تواند شده نسبت نسبی و فخر و کبر و من می بیند که من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
این نسبتی که ما را اولیای شایسته نباشد بر یکا دارند و در منصب حقوق ابدیت و تعلیل جناب مرتضوی که امر
را با گنجایش دارد و سیاق به فاضل حدیث مذکور که در کتب منی مراد است از هم بر آنچه مشتمل بود و آن تا آنکه حدیث
حقیقی است بدین الفاظ چنانچه دانستی ان الله عز وجل خیر عبد الله بن باقوام لا خلاف لهم اکنون از مجتهدین شیعیه
می پرسم که حضرت اممه بدی تأیید دینی صورت لیتد یانه بر اول چنانچه و سیاقه کافی همان مشتمل است قطعاً
از آنکه این بزرگان خصوصاً امام الاممه مقتدای اصول شیعیه بر مطلقه بودند بر این شان منقبتی ندارند و اگر
حضرت سید بدین خود را بان قوم که بهره اخروی ندارند و از تو ایمان بیگانه اند پس مزه حیرت نیست که منی
معمور را چه افتاد و عظم الریدی را چه پیش آمد که شایسته و نامندان حضرت اممه خصوصاً سید مرتضی و من می بیند که من از این آثار و دست حضرت علامت گفت از کدام بیگانه که من از این آثار و دست
موت بدین اعتقاد کردند و هیچ حلی را چه رود و اگر چه در جمیع ادیان سنی و شانی و جبار و شانی امام الاممه خود
شده و ابو ایوب فضول و سید الحق و غیره منعقد نموده و این احتمال را که ان الله خیر عبد الله بن باقوام لا خلاف لهم اکنون از مجتهدین شیعیه
و اگر گویند که عصمت منافی این احتمال است گویم اول عصمت کجاست و ثبوت آن بر اشی خیر انبیاء علیهم السلام
چرا و بر تنزل تسلیم بقای عصمت بعد از وفات او و معلوم از امیه بر اصول و فقه که تفصیل بر این است
در بقا و و پست و جزو مادی است و در مذهب و فقه و عقاید از امیه از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در مذهب و فقه و عقاید از امیه از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

کمالاً مخفی و اگر عدالت از کثرت کتبش معلوم میشود و عصمت بطریق اولی بلکه از ضعف هم کار و تالیفاتش را مایه عنایه
 الهی و منافع قطع النظر عن تحقیق العصمه فانها علی تصریح اکابر هم مثل اللامحیی فی جوبه المراد تقول فی
 الله الاله الکامله مع هذا بر صغیر و کبیر عدالت و تقوی خلفای ثابت شد اکتب معتقد شد و فسق و فجور و کفر و
 نفاق شافی در کتب کتاب عدالت لاجرم حدیث مذکور هیچ وجهی معتبر مدعی رفقہ نیست بلکه چون حدیث
 بخاری خاص است بشخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از اینجا که وصف فجور مناسب حکم مذکور
 مذکور و بموجب و شمول معلوم نمیشود بخلاف حدیث رفقہ که بلفظ مظهر و مضمحل تعمیم را مقتضی است
 چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتدین رفقہ بدان تمسک مینمایند نظر بدان میکنند پس شیعه را
 بعد از اینجایان تقریر ضرر شدید واقع شد من بعد باید دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چهار سوچه
 حیرت و اکتاده اند که امام عامی مجتهد حرف از تحریر این چند حرف چیست اگر مطلوب او چنانچه
 از حیرات اخیرش ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر را با ثبات رساند لعینو انیکه فاسق
 و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنحاج بگوید که ازین حدیث که شهادت بجای می رسیده و که
 منادی در چهار سوگردانیدند و عمیق فاروق که بر خلاف سنن معتزله اند این ندارد و داوود ثابت
 که تأییدی از دست کافر و فاسق گاهی بظهور می آید لاجرم ایمان و اسلام خلفاء و نظریات
 و سبب که از ایشان ظاهر شد معروض ثبوت نمیرسد چه جایی اخلاص و تقوی پس جوابش
 تخفیف و الراجح و صوح رسیده که خود حضرت یحیی علیه السلام و سلم نقل
 بر بیاناتش فرمودند زیرا که در غرض و خندق نور ایمان و ایمان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نموده
 و حضرت امام صادق ایشان را امور و امانات مناقب قرآنی را اعتقاد کردند و بیان اکابر علمایان شد
 که لفظ لام الفاجر برای شخص معین بوده و رفقہ او معلوم همگان گشته پس نسبت فسق و فجور ایشان و حیرت
 نماند چه جایی نسبت شرک و کفر و باحت احتساب که چون زهد و تقوی خلفای صریح سید تقوی و شافعی و مانعان
 از زهد و تقوی اجابہ اصحاب بلکه امامان آمده که گشته بود که معرفت پس نسبت فسق و فجور ایشان گجابه دارد و اگر خلفاء
 معاذ الله کافرانند و انکار بکاف بکاف بقوس قدس علییت حضرت خیر البریه عمو ما و عقد کاح جناب امام کلثوم خصوصاً
 چگونه صورت بند و اما شمرت و اعتبار از حدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقعہ در شرح کتب احادیث
 شیعه و سنی و کتب سیر و تواریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کتب و بسیاری از اصول رفقہ بر روایات
 مستند و مستقیم چنانچه باید شکار است القیچ چنانکه حاشیه سابق باعث نگاشتن استعدا و مجتهد الزمانی بر خلاف
 حال ابن حاشیه نیز بر همین قیاس باید کرد که مقصود و مجتهد تجلیف تعلق نگیرد **قوله** و قد سنی فیما مضی آه **اقول**
 لا یخفی علیک انه قد سبق فیما سبق من ان ايراد الاحادیث التي اشار اليها من المنعفت المیند لا یزال لوجه من الوجه
 علی ان الخلفاء الراشدين خلفاء الحق و القیقین امر و با جور و تعدوان و عصبه و حقوق اهل بیت سید الانس و الجنان خدا حکم

اقرار بلا استر و عند المقدس فعلنا عن العبد و القس افواه انهم قبل تسليم الفقيه كون و سبب العلم الذين ظلموا من الرافض و
 ای متغلبه بنایون من ایند یعنی نماد که چون مجتهد قاضی النظر بتقلید اهل العود حدیث شریف را که لفظا و ادبیت
 بنظر مذکور دیده و تفصیلا شرح داده و آیات بنظر مشاهده و در محل این سلسله اقامه شرح این محل از جای مجتهدی
 و ترجمیدان را نیز ذکر می نمایم تا مطلب حدیث مذکور در فهم جا روشن و آید و شاید که بسا جل خجاست بر شما پس بدین
 اوزار کتاب کشف الغممه بر زبان مترجم بگوید اینجا شمار دوازده یکم بنون خاطر خردین محمد صاحب کفایه الطالب و در کتاب
 علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب در بطریقی جمع نموده که سانیذ احوال از طریق شیعه جاری نموده یعنی
 بطریق عامه تالیف نموده تا اینکه احتیاج باین حکم تر شود و از اینجا توانی دانست که مقابله این اگر چه مستحق مدح باشد
 طریق عامه مختار است. القصه در این کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از آنجا که است خروج مهدی بعد از
 جباریه با سنا و خود را بیا برین عبداللہ که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفای منی اند و بعد از
 خلفا مرا بعد از امر ملوک جباریه بعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقصودم نیست که نخبه مجتهدان کتاب
 آورده و پیش چنین است که بعد حضرت مالا اتصال خلفا بهم رسد تا است حقیقی که ابله و ماجرین باشند که احرف
 اتفاقا با زمره اهل ملوک جباریه با امام مهدی پس حضرات ایشان خلفای حضرت باشند و عقل جمیع دالات بر این میکنند
 که فیض صحبت شریف در هر یک مذکور بارگاه اهل چنانچه باید است حقیقی جلوه و در وفادار ایشان مطابق
 روایات صحیحی نقل نبوت بود پس ایشان خلفای حضرت شدند باز دور و راه اهل الحرام خلفا و در ملوک امر شریف
 کار این مجتهد است که محمل را من حیث الاجمال و العموم می بیند و بطور علانی نمی گویند و مرسوم ایشان تفحص کردن
 روایات و تفصیل انا اسکان بیش افزودن است است گفت لیسر و لیسر و هم پدرش و لیسر اگر چه روایت
 بریده خویش ابرکی ملحوظ داشت و مقوله هر دو نیست که رخ کار هر دو لایه و ندان نیست الغرض جمیع روایات
 و احادیث ترتیب و تفصیل نیست اهل اجتهاد است و از اینجا است که اصول می نویسند که محمل محتاج باینست و بدین
 طریقی عمل نمایند و نیز اهل کلام میگویند که ایمان یکی دیگر دارد و تفصیل یکی دیگر علاوه بر مجتهد و کلام است که بعد از
 ارباب شایسته رسانیده ندیده خرافات و قول و ادعا الخ **اقول** نه یار ای حدیث صور خیالیه مجتهد الزمان
 که خلفا فاسق کافر بود و وفادار ایشان باطل است موید نیست زیرا که غایب الامر که از شیعیان ثابت شود است
 که از بعضی خلفا اتباع بود و نصاری سرزند و دعای مجتهد نیست که خلفا درین بعضی داخل اند اما مطلوب لیسر
 ثبوت و الثابت لیسر مطلوب و در بنجام اهل حاشا و پیش مجتهد اند که خلفا بنیا و اهل کتاب را از یهود
 و نصاری و امثال شان بنص امام صادق بر روایت الطول کلینی که همداش دیدی و دانستی کند بدین وجهی
 ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود و مستحب جمیع شراکتها و دعوت الی الاسلام کرد اندیشه و امام مذکور
 مصلحت ثواب ایشان را بعنوانی نور دیدند که مرتضی بران در و هم کسی نکند پس خلفای خاتم المرسلین را که در
 یهود و نصاری ماستیصال کنند و ریاست و خلافت مجوسیان ایران بود و از اتباع و اشیاع شان خصوصاً

کافران و اندکین که بخین است غلط گفتند که بنده چون روافض است که مرتبه خط و تقاضای ایشان از ما این هم
در گذشت و اگر سخن بیرومی کنند و گویند که منع اصحاب بر او بودند حتی که خطاب فکروا علیه امی یا ما هم را از ایشان
گویم اکنون باید بجهت ما عاقبت اندیش بلاوت کیش را جوابی از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر و مقبول است
تجوید کردن و سعادت نهادن نماز و بوجوب آنچه خود بنا بایمانه که حدیث چنانچه در کتب اهل سنت است اکابر رفته تیر
در کتب و بنده می آرد و بطریق معتبره و کثیره و استناد شریعه و روایت میماند پس یعنی از مطالبه بجا مجلسی و فتح الیسان
طبرسی و مانند آن بود و میشود و طریقه آنکه را وی حدیث که حاضر واقع بود یعنی ابو سعید خدری رضی الله عنه
بر ترسخ رفته در اتباع و اشباع بود و نصاری و اهل سنت پس خلفاء قائلین کفار با وجود احتمال نیست چگونه
توانند بوقوعش این اجمال آنکه از کتب حال رفته مثل تفسیر منہج و تالیفات حلی و طوسی و غیره هم پیدا است که البته
از غایب و رفقای حضرت مرتضوی است بلکه از اصحابی شیعیه آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی بود
و نصاری جمیع شیعه دلالت و صفوت خلفا را چه ضمیمه و ضرر اگر منافات دارد ابو سعید چگونه و راضیا و اقبای و غیره
و اگر محبت یا است و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرفش حضرت نهنگ گوئیم این امر نسبت با آنچه خلفا را محال
قطره از دریا و ذره از صخره بود و فلان یوسف صانع کمالی هم نفعا مغذی و رفاقت مرتضوی نیز آن خیال ممکن است
پس خلوص کجا کمالا یعنی حیرت و دیگر آنکه کسی از علمای رفته در کتابی از کتب جلال ابو سعید را که از رفته این
این خبر و مضار و افعیه بود و هیچ مانعی که فدا نشد بلکه امام سید دهم مامیه یعنی باقر مجلسی و حتی الشیخین و غیره آن
ابو سعید را در مره آن خلعین شمرده که وجوب المحبت اندیش سلمان فارسی و ابوذر غفاری غایه الامر و با او
مطابق تفسیرات بعضی آنست که او چندی که ساسه خلفا علییده و خلفا بالیقین بر طور محبت که مذہب متصور و بر عقل
چون زنده شیعیه است که از تحقیق نبوده اند بوجوهیکه معلوم نگذاشتند و در اوراق جواب ایضاح مبسوط گشتند
پس لازم نیامد اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه میر چه در مذہب بود و نصاری رد داده در
اہل اسلام پدید آمده و حال آنکه در کتب معتدین رفته مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
جمع الیسان و غیره می بینیم که از این احادیث مذہب رجعت را که باطوار تمساعی قدوة المتشعین مذہب این
سبا بود ثابت می نمایند و او اتباع آن شقی میدهند و بر الحاد و زندقه او کتب معتبره رفته شهادت داده
که اعرفت فی هذه المقالة لیسین حجت ثابت نباشد تا بالظن و و تا ابو سعید کفر حقیقی مضرزند و الا خبر خبر حادی
افضل الامر نکرد و دالکل مخالف نماییم و در اینجا انحاء دیگر است که بیاد می آید که صاعقه و ضربت حیدر
با یکدیگر و لایای مجتهدین نوع احادیث او رده اشاره نموده ام کمالا یعنی علی الناطرین **قول** و در شکوایه
اقول عجب است که مجتهدین فضل و نجفین است و عار از صفای مسلمین که تازه در اسلام درآمد و هنوز عیار
و بینی را فکرتند و نالید بود و نتجوز نمیکند و خلفای راشدین که بالیقین قائلین مشرکین و مجاہدین کافران
و بنیادین شیخ را بر انداختند گمان می برند و از فائز عقل و نقل با پیروی می نهند و گوای جعفری بلکه تمامی

تافته و جناب احادیث ایشان را کجای این مام ناطق مستجمع نظر این بنا قب قرانی و مداح احادیث رسول نبی و انی
 پس اطلاق لفظ جوهر و جواهر حضرت خلیفای مکیذ قرآن و حدیث کردن و شریعت و دین را بر همه زدن است و عقوبت
 اتحاد و مجمل و ترک ضمنی بحق فرع اعتقاد و تشیع است که بر مقبولین رفته چنانچه باید بشهادت کتب معتبره شان نظماً
 گرفته و تشریح خلفای را شایسته نژاد همه کس بنویسند **قول** علاوه آنکه **قول** در فهم این حدیث
 خطی عجیب حیوان را یل علم را پیش آمده شرح این مهم آنکه مقصود او از ذکر این حدیث ابطال خلافت خلفاء
 است مطاعن ایشان است کردن و بغض همه و در زدن و از عبارت خاتمه حدیث ثم تطلقون الی مساکین
 المهاجرین بر هر کسی از عقلاء هویدا است که این تحاسد و بقا غرض کار مهاجرین نیست بلکه دیگران دیرین
 مبتلا شوند پس نتیجه مذکور کجای برآمد نیست حال احتیاج و استدلال او که زنیها را بطوری مربوط نمیشود قطعه
 با آدمی نتوان گفت مانند این حیوان بدیچ در اعده و دستار و نقش پرورش بدنگر که در همه اسباب ملک هستی
 او که هیچ چیز نه بینی حلال جز خودش و حقیقت اینست که غرض خط مذکور از قد بانی محبت دین و تشکیل شیعه این
 رئیس المناقضین را محبت رسیده که در اثبات کفر و نفاق خلفای را بین معاذ الله دست تنش
 دراز کردند و از خایت کوتاه اندیشی و کاکریشی ملاحظه قیود و الفاظش نمودند و هیچ ندانند که انجاش
 بکجا میرسد و آتش کجای سبک حر فی از نیجه میگویم که هرگاه تبصانیت کلیتی و صدوق و طوسی و قدما می
 ایشان رجوع کنی و خلاصه و قافیه موضوعه را در تالیفات ایشان بینی با احادیث کبیره و روایات شمیره و حوا
 یافت که از حضرت آدم تا حضرت قائم کم کسی از جماعات انبیاء و رسل بانی که حد و حجتی و بعضی حضرت ائمه نیفتاده
 باشد و خود و اولاد علیهما السلام نیز زوال منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته انیکایم چون اخبار و مناقب مرقوم
 که روضه جامع آن هست و تا ویلات الایات که مرسوم قرانی یا احادیث اهل بیت رسول ربانی در آن مجموع است
 دلالت قطعی برین مطالب دارد و آنکه کار ایشان بقا صبیح و ظالین کشیده بلکه از حد و حد و آن و طغیان
 هم در گذشته و باقیمه که درت و غیار و حجت و انکار این بزرگان بار و اثره صفوت و صفای بیرون نمیدانند
 پس خلفاء که بعد از تسلیم جسد شان هرگز خود چرخ خلافت و امامت بیرون روند و مسلوب الاستحقاق
 شوند و انصاف باید کرد که از این احادیث کجا ثابت میشود که بنویسند و عمر و عثمان عصب خلافت خوانند
 که جسد اهل بیت خواهند نمود و بخلاف آن احادیث که بر اساسی مقدس انبیاء شامل است قطعاً و لقنا و
 احتمال دیگر ندارد اینها که شنید می بعد از فرض و تسلیم انیعنی است که خطاب حضرت رسالت
 با حله اصحاب تعلق گرفته و الا محتمل است که خطاب با مولفه و ضعیفا باشد که عبد الرحمن بن عوف
 که از مزین سید النبیین بود و اشارات سید کائنات را که انبیای می فهمید و در از طوت سان کلام
 مذکور را در می نمود و عقلاً کی تجویز کنند که مهاجرین حقیقی کافی شرح الکلبینی للقرن و بینی چنین باشند
 و مصداق بر ثون افراد و سبها و ت حیفی شوند الی غیر ذلک من الایاب و یخفی آنکه سید

سید نفی صاحب تفسیر الانبیاء درین کتاب و ما بعد از خطاب را در آیات بسیار بنامین می نماید و بکلیه حکایات
ابن عباس و عیسی بن مرزوق و غیره بر همین مایه دارد و در خطاب نا عاقبت اندیش در مقاله مجسمه ای
باین عبارت نور دیده که معلوم پوشاید ماست که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود و ایامی نبی که بعد
عقباته غنک و حق جناب رسالت دارد و شده مالاکنه صد و گنگا و نا تحفه ثابت نیست و عرض ازین تحفه
مثل بوبکر و غیره است و مثل عرب ایام اقوال استغنی با جاره امی و بر میگویم و دیوار تویم خنده و شکر
و برالسته خاص و عام مذکور است انتی پس در اینجا آنچه گفتم قبول کردی باشد گفت که شکایت نا طبعی
مجلسی و حق یقین بکوت بود و حدیث با غرض و غلو است اعدم بر آنکه شاید این محاسن و با غرض و
آنکس متوجه ماخرین بر حرب از انصار صد و یافته باشد چنانکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
حیات شریف خود را پیش ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در کتاب
روایت می نماید چه گونه حمد و بعضی مذکور را بیان کرده حق تیره نسبت توان کرد اکنون عبارت
یافته شنید که از خطب حضرت سید الکونین است در روایت از ابوالفضل محمد بن عبد الله شعبانی با بنا
صحیح در بابش حکم مجلسی در مجله فتن از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستور می طلبیدند
و جواب شنیدند که حضرت دین وقت هوش این عالم ندارند و اوج مطهرات به تمام انتخاب نمودن
اند پس انصار گریستند تا حضرت با دار ایشان چشم بکشوند و فرمودند این مردم کیتند من ننو و مذکرها
پرسیدند که در اینجا اهل بیت است که ام است گفتند علی و عباس پس گفتند بر ایشان فرموده بسید و
افزودند و خطبه فرمودند که در این عبارت استاگاه و باشید که انصار لطافت و محل امانت و موضع
و مقام اعتماد و وصیت میکنم شما را بقوی از خدا و احسان کردن بایشان پس قبول کنید از نیک ایشان
و بخانه نمایند از ایشان و درباره مناقب انصار روایات بسیار مجموع است که در فتنه و در اول اعتماد دارند
یقین و این باقی که اشیاء ما لیکس فی فتنه و بیچاره از زبان آمد و لیکن مجموعی تصریحات معتبره یعنی اول
الاعتماد علی العسم چه حرفی چند دیگر نشنود که انصار این چنان حامل سر را اهل بیت الطهار بود و مذکرها امام
ما در حضرت امام محمدی را ابو اسلمه بشیر انصاری از راه و در طلبیدند و باین سعادت او را شرف گردانیدند و خط
فرمودند که تو از فرزندان انصار و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
پس بجهت محل اعتماد و با بوده اند انتی عبارت حق یقین مختصر او و در اینجا برای هدایت عوایت مقدمه چند
افزایم کی آنکه در فتنه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه نظایر این احادیث و اهل بیت توجیه میکنند و آیات
قرآنی و احادیث رسول سبحانی را بطریق سید بند و تدوین الهی موجه مانع و الاغی بکفیه الاحتمال دارد و با جاذبه
مطلوب الاستدلال و غایم حدیث که نبیل معتبر ثابت شد بکمال ایشان نیامد و بنیاد استدلال در فتنه انهم بجهت
و وهم آنکه اگر خطاب حضرت رسالت با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین فتنه مذموم شدند

بخوابیم عن القبولین جواباً عن الانصار واما ما جری سبباً بخلفاً واما حدیثی واما حدیثی واما حدیثی
 در کتب رفته مثل کتاب و غیره پیش از این پیش مرویست و از این است که در بعضی رفته مثل حدیثی و اما حدیثی و اما حدیثی
 در تصدیقات خود و بگویند که مطاع عن صحابه و آیات قرآنی ثابت میکنیم بلکه مقتضای آنست و اگر باین اجمال
 نمیکنی برای اشباح قوازه عبارت جانسی که در حدیث و در حدیثی و اما حدیثی و اما حدیثی و اما حدیثی
 در آنچه در سابق در حدیث اول گذشته بقصد غایب آنکه تفصیل رتبی دیگر دارد و قضاوت نمیکنی از آنچه در
 ورق پنجاه و سوم بگویند که امامیه که مطاع عن اصحاب ثلثه و اصحاب فی الجملة را اندک و بسیارند و آنرا
 ترجیح میدهند بر روایات فتنه‌آلود آنکه از طرق سنن دار و شده بحجت نیست که باین می افشاید
 مثل گریختن از جواب و شکستن نماز جماعت برای امر سهل و دنیا و وطن و تشیع نمودن آنها و پیغمبر خدا
 را دامنال این از قرآن و حدیث متفق علیها که بدرجه تو اتم ثابت است بشت می سازند و اگر آیت و یا
 نباشد مطاع عن آنها که متعلق باعمال یا اقوال ایشان دار و آنچه بدرجه تو اتم رسیده و سنن دار و آن محال
 تنگی و بیسی نیست بقیه قلم می آرند از آنچه در ورق شصت و سوم می نویسد که جواب دوم بر سهیل علی است
 و آن نیست که دانستی که امامیه هرگاه بر بنیان احتجاج می نمایند بر قبایح اعمال و خصال اصحاب ثلثه و حتی
 نمیکند مگر آنچه متفق علیه بین فرقین و از جمله مسلمات و متواترات است انهی بلفظه و بر همه کس عیان است
 که این طعن را شیخ علی در کتب کلامیه آورده و در کتاب اصحاب ائمه از آن بزرگوار و ثابت نموده و حال نیست
 که اطفال و بستان این مفرقات پیروده را بناخن و انگشت فرسوده اند سوم آنکه ترسیدن عبدالرحمن
 از عقبات قیامت و دلالت بر آن ندارد که او در حقیقت مخاطب بود و از همه این حد و تناقض خود و ریا
 زیرا که خوف بگریزندگان حضرت که یا بجائی میرسد که عذاب اخروی را بذات خود مخصوص می پندارند و احوال
 و شداید قیامت را خاصه برای خویش می انگارند و یاد داری یا نه که حضرت معصومین مسکین و ستم
 و اسیراناسته و زیر نفوس مقدس ایشان میکردند و می ترسیدند که مبادا اعمال ایشان مذروده قبول
 نرسد و یا آنچه عبارات کتب رفته بیا دانشا الله تعالی و بسبب تفصیل این امور در فتوی الکلام است
 امید دارم که زودی مشهور گردد و مطبوع شود چهارم آنکه بسیاری از تابعین باعتبار زمانه که
 بعد از تناقض و تحاسن شدند و آن وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهت الوداع و امانت
 انقسم احادیث را ارشاد فرموده اند پیدا شده بودند که حال شان بخود حوالی الهی بر حضرت رسالت پناهی
 کشوف گشته بود و این کمتر از آن می نماید که مراد از حکم و آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بزرگ امامیه
 حضرت ائمه بودند و تا حضرت مهدی که بعد صد سال بوجود آمدند هیچیم آنکه امامیه این احادیث را
 بر عصب خلافت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه و احادیث ایشان پیدا است و این امر بجز دو فوات
 حضرت سید کانیات بود و بدو هم ایشان و از پیغمبر ایشان گردید که منافس بعد از فتح مدین فارس و روم

پدید آمدن سبب لاجاله محمول خواهد بود و در وقت الفتری ستاخرین که باعث خانه جنگها گردیدند و یکی از
 دیگران بر آن میقتد محمول بر ما جبرین نصار مدوح حضرت سید ابرار و آیات بنیات ششم آنکه شیرج امام را
 در محمول خلایق مدان نیست که جمع معروف بلام جنس بسوی محمود آمل است اگر موهومی و انجا باشد و دیگر
 مراد موهود نباشد البته برای استغراق خواهد بود و در غیر او اقله و با هم قسم کسی مخالف نیست هر چند آنکه مراد از
 حمل بعضی برگردن بعضی آنست که ما جبرین را با هم جنگانند آنکه تحریف ایشان بر قتال بقات هم جای خوف
 و خطرست و فیه من المفاسد الا یکنی باید که آن مقتدرات را ملحوظ داری که خیالی بکار خواهد آمد بانی آنکه آنکه رئیس
 المناقین بسبب جنت باطنی تعریفی علفای را شنیدن نمود که خلفای پیچا در آن خواستش آنکه جناب امیر
 از غایت خیرخواهی و دلسوزی صدای ایشان را اکثر اوقات تجویزی گردند چنانچه بالا گذشت که در جنگ
 فارس حضرت مرتضوی بدلائل ماطع منع فرمود و لاجرم عدم حرکت از مدینه طینه نسبت مذکور بود شده
 اکنون این تقریر از یکجایی میکشد با جمله خلفا که قبضه ششم بدست گرفته اند و از دارالاماره حرکت نکردند
 برعم ایشان در حق بقیه اولاد مجوسیان بیدین حکم یکجمله مسلمان کمال مرعات و عطوفت شده و الانا سبب
 فشنائی ازین ذریات در جهان نمی ماند و با جهاد فانی و مجتهد الزانی نوبت نرسید از غارتب حکایات
 است آنچه در اینجا تعریف قدوة الاشقیاء بیاوم آمد که ظریفی در دودمان امرا از سکنه دلی در فیض آباد
 آمده بتقدم بعضی علاقی متوسل شده و از جهت نقصان محاصل دیات و بقایای از سر کار جناب امیر
 محسوس شد تا بدستگیری بزرگان فقیر مخلص یافته بصحبت معتمد الدوله السمری کرده و میانه ایشان مظاہرت
 سیرت تضار و دوزی خطرات تصویرات از نظرش میگردانید چو تصور امام ابوحنیفه بدستش افتاد
 بان ندیم گفت به بین امام خود را که پیاده و رشتی مشغول است و درین امر غمی نیست که اکل حلال است
 غریب نیست که در میانش خیانتی دارد و منی پاره را که کوچک می نماید گفت ای خداوند عفو امام ابوحنیفه
 ازین جهت در حق شما حساسی عظیم کرده ورنه که طویل از کار میباشان و یکدست و با اینهمه که شنیدی که محقق
 را شنیدن رضی الله عنهم چون مصلحت و منی تحقیقی میشد با او در دست میرفتند و کرا و نمیکنی و زوالات
 سوخنین معتدین اعزیده که چون الوعید و نوشت که نصاری شام آرزو دارند که شما را غایب کرده
 زمین را چشم نم اگر بکشتب سالی منطبق شود و مقایده یاست و سلطنت بی استعمال سیف و قتال
 با و تقو بیض غلام و الا بعدد جنگ برانیم فاروق اعظم چون بعد از قطع منازل سیلا و شام نزدیک شد
 و سیلاستقامتش کوشیدند و ابو عبده نزد وی حاضر شد و از لوازم سلطنت آگاه گردانید بفرمان قبول
 یافتند و آورده آنکه وقت قدم در شهر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم هار شترش میکشد
 و رسا و غلام در تخر افتادند و در میانان کشتیشان تنها آنجناب را طلب کردند فاروق کمال جلالت و توقیر
 سسی را از رفتار همراه نکردت و تنها نزدشان تشریف برد و علامات را که غلامی نصاری در کشت قدیم بود و

[illegible]

وایضا محتمل است که وقت و عابر شد بعضی از جماعات اعراب نیز حاضر باشند که قریب این است
 آنها محقق بنویسند و پس خطاب عمومی صدیق اکبر و حضرت امیر و ابوذر باشد لیکن مراد از آن حد و احداث و بویژه
 از اشغال آن مردم است و دانستی که مولف مدعی تقدیم حدیث الحوض بر حدیث دعاست پس چون گفته
 یوحی یا الهام معلوم بود که بعضی از صحابه غیرت هورین مصدر احداث خواهند شد اگر چه احداث معلوم نباشد
 لذا انجناب تفاوت سیر فی مضمون را اجاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب خواص باشد در
 جنات باشد نکته زیادت خوف و غریبیت برای آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را به غیر
 میفرماید و ای بر خال با که هنوز کمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط توبه و زجرات اخروی عدم ارتکاب احداث
 و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است باقی ماند خلجیان عوام که خطاب در صورت یکسانی است و مقصود
 سرافرازی دیگری صاحب بکار بکسرت و توقع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین قسم نوشته
 که خطابات الهی که در بعضی از آیات مثل قُلْ لِّی بَعْضُهُمْ مَلَكُوتٌ مِّمَّا مَلَکَتْهُمُ اَنْیَاسٌ یا اَمَّا اَنْیَاسٌ یا اَمَّا اَنْیَاسٌ است
 لیکن منظور تندید و تزیین است و این طریق اینجاست فی الزجر است بر توبه و خیر روشن است که چنانچه نزد
 اهل سنت عصمت انبیاء بر جاسی خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه که بار نیز منصوص
 فتدبر و العجب کل العجب که حدای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده زبانی ابوذر عقیق
 در بعضی از احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیخ متاخرین حکم بجهنم نوشت
 نسبت بخود فرمود ابوذر بنزد و عرض رسانید که آیا مرا در آن توبه قسم فرمود هرگز نیست چنانچه تفصیل این
 ماجرا در مسلک خودی و است انشاء الله تعالی و احاطا نگاه ابوذر را رضی الله عنه حضرت امامیه درین خطاب و
 نمیکند و از اخوت اسلامی خارج نمیکردند و درین مقام احداث را بر ذمه ابوبکر صدیق ثابت نمیکند فاعتراف
 انبیا و اولی الدنیا با کماله خالیا حکمای قوم ابوذر عقیق را منصف با خود اسلام ندانند و ذکر جماد که در
 مشاربیه برای متاخرین منقش شده و در روایات امامیه خاصه بکثرت تمام مروی گشته از ابوبکر صدیق و با
 ابوبکر صدیق هر چه خواهند متوجه آن شوند و الا جوابم جوانب انغم فرقی نیست که در جواب صدیق بلی و لکن لا ادری
 ما تخشون بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جواب شما مسلم است لیکن میگویم که بعد از من چه احداث سزاوار
 از سوال ابوذر که رضی الله عنه اخوت ابوذر است کما سیحی معدنک جمله لا ادری که مقصودش یعنی در بیت
 احداث است بر اصول فریقین آبی و منکاف از حمل انبیه حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول
 اهل حق پس از آنکه خلافت آنها منصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه بنو فوج آن و ما سبق جمعت
 گزارش یافته و اینهم از نو حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و بار
 با جمل مرکب مرا و حدیث انحصار نیستند اما اصول امامیه که موبدند لای عقلی و نقلی مثل اصول
 انجوتی باشد پس آن نیز بود که مشبها اصول انشاء است چنانچه اینم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه امامیه خاصه پس بنیاست و مسلک احرار می آید انشا الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
و آله و سلم بعلوم قطعی حال احداث و بدعت این بزرگان تفصیل تمام میدهند بنیاست چگونه معاذ الله ان کتاب که در
برسب و رایت از نفس نفیس خود فرموده باشد انکه لقیه نزد جمهور امامیه خصوصاً از آن وقت بنیاد را جابر
بن عبد الله که احرار است سابقاً پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نظر بعبادت اسلام یعنی و عدم استقامت
باجمال را چرخ را فرموده که درین سلسله ابائی صد و فرمود یافت گوهر معلوم نباشد تکلیف شدیدی بر حری میسر بود
از ان کتاب که از بدعت و رایت تفصیل کرده و نزد خود نگا میدارم و با آن قصیر و طبع آن نیست می در نزد و از
و معانیق این باب مختلف میگردد و از سبب و تفصیل ان غیر از حافظین اسلام و کمالین این و یا خبری ندارد و اینست
که بعد از طبع و تداول ان کسی از عقلا نام تالیفات تنگی از یکدیگر بنال که در گردآوری روایات و تالیفات انش
مناسب خود را جمع کرده و خود را پیروز و انمحر که هر دو را در این شهر و قریه و مدینه انجمنی است از اخیال این مشهوران
از ساله شخص معلوم مشرفی است و در این تفصیل تمام در کتاب موصوف یعنی منتی الکلام مبسوط است از زبان
در اینجا هم نظری چند می نگارم و بعضی از امور مناسب حال و مقام می افزایم گوش دل باید شنید که معمول موصوف
چنانکه دانی بران قرار یافته که در مورد و بنده خویش بمشایخی انکار می نماید که او را از بیسیات پیر و بزرگان
روید و بدو در حدیث چون انشاء حدیث مستعمل گشته فمید و است که این همان احداث کرده اند و انچه از حدیث
استعمال یافته و اناسم که هر جا که لفظ احداث استعمال یابد مساوی ان تا کنون معنوی باشد که تبدیل و تغییر
سبب از آنست که در سابق جلوه و ظهور یافته و پرتو بر گرفته که این لفظ را بسیار از بزرگان و پیران در حدیث
بلکه انبیای سابقین آورده اند هر چند انچه تقسیم احادیث در سابق گذشت لیکن برای تنید مولف باز ذکر نیست
و اعاده و بعضی دیگر مناسب می بنم تحسین حدیث حضرت امیر است و قد می قبل و تازه نیست که در کتاب
است خطاب از انکه انما عن خلافة الخلفاء و می است عن السیب بن خیر عن ابی قال قام علی فقال خیرتة الاله
تیمما انچه بزرگوار و انچه احداثا بعد هم احداثی شد و میا باشد و انچه حدیث امام صادق است که گویی
در کافی روایت کرده و در سابق گذشت انفاطش نیست عن ابن یعقوب قال سمعت الامام عبد الله علیه السلام
لیقول و هو رافع بده الی السعاری لا تکن الی النفسی طرفه عین ابد اوله قتل من ذلک انما کان باسرح من
ان الحذر المع من جواب همیشه ثم قبل علی فقال یا بن الی یعقوب ان لو سن من متی و کلمه الله تعالی الی نفس
افل من حزنه عین فاحداث ذلک قلت بل بعد کفر الصلوات الله فقال لا و لکن الموت علی تکمال حال کان
بلکه از جمله احداث ترجمه بجای و دیگر کتب معتدیه قوم دریافت میشود که لفظ احداث بر تریک اولی استعمال
یافته و امامی باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر و عنوسی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
باشد هر گاه حال لفظ احداث یا عادیث فریقین معلوم کردی که ضرر نیست که ب تغییر امر و منی معمول شود
پس برای من عازب برگزیده و حدیث آنکه من و معتقد به تبدیل و منی خواند شد تکلیف که در حدیث متنا

دارد و شود که بدو رخ فرمود و احدى از ایشان که نبرد و خست جز با بیعت گردید و دیگر شتاب و می نیز در او ایات
مستبره و منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم او مثل اجله اصرای جنتی است لیکن آنکه
عقاب بروی سلسله شوند و او را بد و رنج بد و هرگاه خود مجتهدان زانی اقرار می کنند که براسی بن عازب از اکابر صحابه
اهل سنت است و اهل بیت رضوانست و در عهد خلفا و جهاد کفار نموده پس شصت اعدا شایسته بودی او یعنی
و عویس ترک خلیفه بنی ممدون فرغ ان خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بود و در او این اعتقاد است
و این امر را نیز مجتهد بلایی ثواب نکرده و تا بر کار اهل حق حجت شود و اهل حجت بالغه آئمی در اینجا بر مجتهد قایم است
و آن آنیکه صاحب رساله حدیث الکحوض با تبایح علمای خود بر این مازب را از عارفین حقوق اهل بیت
میدانند و از متبصرین اعتقاد میکنند اکنون که ما نگارندگان آنکه حدیث اصالت در حق خلفای راشدین واقع است
و نشان مقبولین امامیه از بیت اعدا پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جسد و بار و زمین
عازب و بری بودنش از قبایح و سر برستی و مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقع عذر نیست که
حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی خاوه الله تعالی با اعمال مثل خرا و عبید الله بن زیاد و عماله در خلافت او
فی معرفته الرجال من بعدی آمده است چنانچه قال برابر بن عازب مشکور بعد ان اصابت و دعوه امیر
علیه السلام فی کتمان حدیث العزیز خرم قاعی انتهی بلیغ یعنی اگر چه بدعای مرتضوی شخص مذکور بدعای کور
مبتدا گردیده و لیکن با معاشیه امامیه بضمیم ملک اعتقاد نیک و در حق اعدا و ایم و بجان و دل شک و میک و ایم
و الحاد که کلمه حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین ثانی جاری شده که سواری ترک خلیفه بنی بعد آنحضرت
اعدا نموده نیست رسوای مقبولین امامیه زبانی مجتهدین ایشان و عاشاکه برابر بن عازب با تکیه که
اصحاب است در اصول و چنین با شریس مقام آنست که در ثواب نداشت و الفعالت مجتهدین در فقه
پای خود را بنهید و در روی مناظرین کردن بلند نکنند و لیکن کسیکه حلیات چهار حجره خود بر دار
خواب بعل اردو قوله و در مشکوه شریف الخ ۲ قول این نیز از همان مضامین مبتدله مسرقه است
پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف بر جا
نایب است که حضرات مقدس انبیا و رسل علیم السلام با وصف بجمال قرب و مرتبه عصمت خوف و
ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر برداشته و بیداری از ایشان کمال سببی الشیاذ الله تعالی شب و روز بکار
سیری برزند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخسارهای ایشان رخسار پیدا آمد و حق تعالی
جایجا در محکات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از اینها خاص می ستایند و
احادیث شیعیه و سنی مصرح است که ما آنکه مقربین از روزیکه جنیم افریده شد کاهی به توسم شناخته
اند و بعد ازین بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را محال با اینست او
و غیر حاصل باشد باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر و اند و از عذاب و احوال حیات امین نماند

بلکه از سبب آنرا انشاء الله تعالی بود و او شکار خود شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش
 من و خدیجی می بودیم غیر فلک پس حضرت مولف بحسب خوف و وحشت فاروقی آنچه در مقام گفتگو کرده و چنانچه
 از قانون اسلام و شریعت خواند بود و با اصل مذہب تشیع تفریق افتاد و بدید که در کتب سیر و احادیث مثل شرح
 شفا مذہب رنجه و تدبیر بهین هیچ نوشته اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پاک
 انبیا و مرسلین ضرورت است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسید و باشد خدا می
 جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذہب ایشان انبیا سہامی گوناگون بود
 و در سیر و جہان بزرگ مناسب ظهور یافته بود و حاجات و ترک و اخذ بعد نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
 و برادر زمین و دینی فاضل اخباری و علامه قاضی ایمانی بعد از وقت انبیا و فرموده گری از مذہب علمای اصول و اخبار
 و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمہ تجریداً العقائد یلوسی بلکه تحقیر و توہین میدکد بران قرار یافت که خوان
 ایشان درین کتاب و طریق بدنه و مداسامی بیاید و براه اتفاق میروند و در دلش خبری دیگر و بر زبانش خبری دیگر است
 پس اول خبری از روایات دید و با شنیدنکه ترجمه شان دلالت بر غلبه بر جای خفته داشته باشد با اعتقاد و بر تو که
 شروح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و وحشت این بزرگان بر اہل مذہب باین مذہب گشتند
 که غلبه خوف از علامات کفر و فتنان است بیست و پنجم عدد و خود بزرگتر غیب است و کل است سعدی و وحشی
 و شنعان فالست و در علامه می توان گفت که آنچه جناب سید اسد بدین رضی الله عنه و علی بابا جمعیین
 کامله میفرمایند که لکام من در قبضہ شیطانست دلیل بر آنست که عمل از اعمال انجناب بزرگوار قبول محلی گاشته پس
 اعمال شرک اہل کلام است که بحسب حد و آن شیطان را بر خود جاگم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمارد و اگر انا کمال
 طبیعت خاطر دست به بیعت کرده و مردانیان در از ساخت بلکه بیعت را میباید استند عا می انما مقدم داشتند
 در واقعہ جہان جناب را از منصفین نیز می شمارند و نیز می پرسم که آن معاصی کدام اند که حسن محبتی علیہ التَّحِیَّاتُ
 وقت شہادت گیرید و بکار اہل خطہ آن آغاز نما و چنانچه محصل خواهی دانست انشاء الله تعالی انہم مطالب را و
 و فاشر مہیوطه انکسب رنجه و منتہی خای دید از جناب اقدس الهی طبع و قبول آن بعد از تسبیح و ارمی میخواند و بعد
 و انفس دارم و کاشانی در علامہ النہج زیرایت کریمہ و الدین یقولان ما انک و قلک یوحیہ تا فهمی بر سر دهم پس از قبول
 می نویسند که از ماقبت اہل آخرت نرسانند کہ مبادا آنچه می دهند مقبول و در گاہ نشود و بر وجه لایق شد و بان مواخذ
 گردانند و باینکند مہر المؤمنین فاطمہ و حسن و حسین صلوات الله علیہم شہان و در زورہ داشتند و طعام میخورد
 و اندر بان افطار میکرد و میفرمودند کہ فاطمہ کہ یوحیہ الله لا یزید و تکلف حدیثاً و لا شکوہ و لا اذاعۃ
 من مہربانک و ما عیبی ما فاطمہ یا انتی العرض حال کار بدین زمین است کہ در حسن اعمال بقایت تصدی
 میرسد و از بجوی نشانند و بخون عدم قبول بتلا می باشند اکنون حال زبان نمازی محبت بر یکبار
 عیان شد کہ از فضل احوال و غضب خروج کشید و از کارهای سید خود با نند من و فلک و الحمد للہ کہ انہم بزرگوار

از غایت حماقت و سفاهت خیالهای نفاق و دشمنی و خاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین
 بلند کرده بود و به اش پراکنده شد که ما داشتند که به التماس می کردیم و عاصی نیست و خلوص
 آن بزرگان بایات قرآنی و احادیث حضرت رسول بزدانی و روایات خدای ظاهر گردید و اینهم مانند افتاب از
 اندک گشت که خلفای راشدین در خوف و خشیت از جمال کربا می رب العالمین راه اتباع حضرات انبیا
 سپرده اند و مکارم رئیس المناققین الزنا و تحقیقا همه حل شد و قتل جاء النجی و نه حق الباطل انک الباطل
 حکایت نه گفتا قول حضرت سلامت الخ قول حضرت سلامت اندک انصاف فرماید که اگر امانت
 حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العابدین بود چه وقت فساد که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کتب
 و شروح آن مسطور است زار زار میگریزند و تسبیح و تضرع و ذکر مناقب را در باره خود چنانچه تکرار
 و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق مصحفه کامله عرض میکردند اگر در جنم غیر
 مستویانند مستوجب عذاب و عیب و ایراد کردن برین مصلحت ادا برین مستولی شد و در معاصی مریضی را مبتلا گردید
 چون لائق عذاب شد روزی بر تافت و در مصیبت تو مفرید میگذاشتند نه شوقی دارم که درین وقت
 بهر تو تسلیم جویم و نه سببی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه تو سل جویم بنواقل با وجودیکه از فیض
 غفلت و زیدم و از حد و تو دور گزشتیم و بهنگام حرمت تو پر و ختم و کبار و ثواب را در تکلیف گزشتیم و این
 طعینات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف خبط عبادات و تسلط حقوقات غالب بود
 سبحان الله حضرات ائمه محیط عاوم عیب و شهادت عارف نباشند با نیکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
 بیل عصمت موجب بشارت رسول مومنین و باعش و حقیقت خلافت و رعاست و حصول ثواب رب
 ذوالهن است و فاضل عجیب عارف آن ان هذ المشی عجاب قول صاحب تغیر مدارک الخ
 قول محبت غفلت شمار حال اسفار که برین حدیث دست تشبیه دراز نموده از عجایب و غرائب
 که غیر تقلید جامعین بیاض بی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکور نیزه
 استدلال را از دیگران استعاره میکردند و بوم شوم یعنی اردستانی پرازدگر و فن مضل خلایق مخصوص
 سلاطین و کن غور و تامل می نمود و عیان میشد که ازین حدیث حقیقت خلفای شمله نظیر میرسد و زینا یوی
 بطلان خلافت راشدین ازین حدیث نمی آید و بطلمان مذہب را فخر و غار جیان و سلب خلافت از
 زینا و به ابی سفیان مجتبی رحمان و آن بصارة العین و ازاله النین و قوت القلوب و کشف المحجوب است
 یعنی آسمان رسیدن چیز نیست بنایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموس قابوس و صحاح و نهجیه و دیگر
 معتبر لغت ایران گواه و اعتبار در انفس لفظ همین است اول دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جاعل
 است که این محاوره در ان منصوص است و بنیاد معنی هم انان مرصوص نه یعنی که حق تعالی میفرماید
 ای ای که منتهی ها امام را می رضی الله عنه و تفسیر آن گفته امی منتهی علمه لم یوت احد من خلقه

و نظام الدین پیشاپیشی زنی نویب الی ربک علمها لم یوت احد من خلقه و غیر خود را هم رازی حاکم بجا آورد
مخافه و تفسیر کثیر خود آورده اند از جمله و را فرموده دوم میفرماید تم تعول بسبب ان الامر كما يقولون
فهو بطلب الرباح القوی من الامور المادیه العتیبه لا بد له من سبب و سببی الی و لاجل الوجود
لعل الله یعلم فی نفسه کیف ما فرقتهم و همچنین است و تفاسیر و یک از تفاسیر فریقین بفرسی و عربی
لیسان می نویسد ای نا علم و مقتدا الایه و گان میر که چون این تفسیر از حسن حجت الله علیه و روی است
نعت را نشاید زد که برین تفسیر تفسیری از آیات در کتاب مذکور ما بعض خواهد بود و جوابات
ایم را که ترا و میکنند و بیشتر تفاسیر از همین بزرگان می آید و معذکاب بود تفسیر حسن است از یک طبعی و در کتاب
سوره و نمان از ائمه روایت نموده اند و الاشیاء الخمسه لا یعلمها علی القلیل و بالتفصیل فی تحقیق غیره تعالی و اگر
این روایت مجتهد را مشکل است باری باید رجوع کرد و بنفاسیه فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیره
که در ترجمه این آیت دران بدین عنوان است الی ربک بسوی بر فرد و گارست منتها ما منتهای علم قیاس
یعنی کسی را خبرند هیچ اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتاب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در بزرگان از مقامات این محاوره آورده اند و در کتب رجال و تراجم روایات پیش از ایشان خواهی دید
که تمت الیه ریاست الحیث و یقینی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و سیران و
المقال در حال و روضه المتقین و غیره از کتب سنی و شیعه آن گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر
می یابیم که بالا تر از درجه علم حدیث و فقه و کلام آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
بیشتر حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مشتمل گشته چنانکه فرموده اند فامیت الی سماء عالم
حال آنکه این سیر و سفر باین آسمان بالا جلع امتنا بنو و بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوئیم ازین لفظ مراد است که ریاست فلان علم با و تمام شد زیاده برین نیست که نبوی
از زمان و مکان تحقیقی می توان کرد و در حدیث معراج مدعا نیست که سیه نجات خود برسد و آنچه
شما میگویند لفظ بدلیل و امزی دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا تا آسمان
دوم و هم و همچنین ازین مراتب و منازل و رتبه ششم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر از مرتبه
بزرگتر نمی آمد و فقط همین قدر از وی شد که ازین آسمان دنیا منتهی شد هم حکم میکردیم که غایت تمام
سفر همین بود و پس از اینجاست که قید نفس لفظ و بیان معنی از دوم تا بیالی که اگر بدلیل ثابت شود و ستانی
این تحقیق نخواهد بود بلکه چون ازین مقام بر تو اشکبار شد معنی اینها پس مطلق حدیث چنان بیخ شکر خدا
حق است چون منتهای آن تو باشی و بودن ذات و الا صفات حضرت هر تعنوی خاتم خلافت نبوی
با و له قاطعه ویرا این ساطعه زو اهل سنت جماعت که انتخاب را خاتم الخلفاء میگویند خلافت را شده
بر اینجانب مکتوم می دانند بر ظاهر است از جرم خلافت مطلقه خواهد و ضمن خلافت صدیق باشد خواهد

خلافت مرتضیٰ نایبها همه حق شد بخت انکه تعلیق نبی و دیگر باین شرط و وجود آن از کتب اهل حق
 مانند اقبال پیوید گشت و از کتب معتدله شیعیه مثل صوارم و حسام و بحار و حیات القلوب و مسالك الافهام
 و شرح ان میرید است معنی اقبالی خلافت پیویدی شیر خواجه حضرت امیه که بعد جناب امیر شیرپادشاه اندرز وایای
 محمول بر بر و زودت العرفان و ترسان و مضطر و لرزان و در جلالت تقیه مسطور فاندند و در اینجا جاتی
 بدان ندارم که عبارات این کتب بر نگارم زیرا که خود این رئیس السلفه انجمنی را شامع و ذائع دانسته و آنکه
 عبارات معتدله در سابق نقل کرده که از امیه دیگر که بعد از حضرت امیر شیرپادشاه اندرز حرف لوان زد پس در هیچ
 وقتی از ذیبت ظاهر کسی بدان مرتبه که جناب امیر رسیدند در عالم شهادت ترسید که فرزند ان جعفر
 معاوم حقیقه حاکم کوفه گردیده باشد و این بیان تحقیق است و ختم دلیل الزامی بطهور انجا میباید اگر چه
 طائفه فاشه که خاک بدین ناپاک شایع و آنجناب را مانند چنین رحم بداند و لفظ خاتم انجا بر آن
 آنجناب بر زبان نیارند بلکه بر معطاه تالش بگذارند و این بدان مانده که شخصی را جسم نامی و حساس
 و متحرک بالا راده و در یک کلیات و جزئیات و اندر لفظ حیوان و ناطق بهم گویند لیکن لفظ انسان بر او
 اطلاق نکنند و از انجا که مباحث این فن تعلق بمعانی دارد و نه فقط با الفاظ لاجرم اجنابت بجا آید بخت
 خلافت را شده بر اصول فریقین بحضرت مرتضیٰ راجع انخفا و الحمد لله که از اینجا بعینیت هم از کتب
 معتدله و امامیه و بعضی ثبوت است بر اسی که یکمکنز البیت باشد یا نندید که حضرت خضر علیه السلام
 عند الملاقات امیر المومنین را بلفظ راجع انخفا خطاب فرمودند که امر و اگر بکتب اهل حق نظر کنند
 حضرت امیر میفرماید که هر که مرا خلیفه اول گوید و خلیفه چهارم اعتقاد نکنند لعنت خدا بر او و فحیث که بر
 امامت کفر صحیحی بدین ابعاب این سیاه باشد پس معلوم شد حقیقت ترتیب خلافت خلفا بکم حضرت سید انبیا و انتهای آن پیغمبر
 شیر خواجه خلافت حسن مجتبیٰ وارد نمی شود زیرا که از حدیث کلینی خبر الفقی که اسأله ابن امر به اربعین متعلق است
 بر ان خلافت بگویند که باقی چه پیش نبود و نفهم داشت خلافت اربعه و نقل اربع و میگردانند و حکم میکنند از انجمنی نخواهد که
 خلافت مقصود انجمنی نیست که بحکم این آنجناب بخلافت حق نخواهد رسید چنانچه از ختم سالت لازم آید بطلان خلا
 فام صدری بکار ارجح خلافت آمده است که بالا اتصال حضرت مرتضیٰ ختم کند و طفره میانه آن هم مرتبه
 منطوق بیست است و این تفصیل و بسط و منکر عقلا جا گرفت باجمال ظاهر بیست و فقه و دیگر بر او ان را بداند هم خلا
 معا و بعد از انکه نایب پیوید گردید که مقتدرین مخالفت حضرت رسول مقبول شیر خواجه کردند و وضع برای بیگونی
 و دیگران بنی خود بریدند اما بیان اول این نیست که شیعیه جناب امیر از خلافت حدیث بنویسند صلی الله علیه و آله
 که ان شاء الله عافیه عافیه و فصل قرار داد و سلسله خلافت امامت را بیان کرد که ان اولاد امی آنجناب میرسانند و دیگران که ان
 امامت بدوات شان قائم بود و مردم میکردند و انست لایت منتهی نمی شود مگر آنرا بر او اولیت خصوصی است از انانیت
 خاتمیت بر گاه بر اصول شیعیه انتهای خلافت بر امام مهدی امری است تقرسی که ان شاء الله تعالی

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی باوصفاست چگونه منتفی تواند شد بقیقه اما امر تالیف بیان آنکه
 مرتضوی نهتای خلافت را شده اند بکلمه منطوق حدیث شریف اگر خلافت معادیه را شده باشد و در
 جناب یاران عالی انجانب منی تنها صورت نه بندد بلکه باطل شود و الا لازم باطل فاما مردم شکسته میان این
 کلام الملوک ملوک کلام منی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود اصافست شرط اول انتمت الذی یک
 انجیث که در واقع متحقق و یقین است چنانچه دانستی بطلان مذمت فضا راج میشود قدر تا نمیدانند
 بتخریب بیان مذمت باطل می دیگر دو که فاعلاطیه شرح آن و فاعلاطیه که دو اگر فقط الحاد حق را باشد
 سیکر ذمه ظاهر الا لازم می آمد حقیقت خلافت بنی امیه و نیز معتبره فرزند صاحب غنا و الاسلام برین قدر برتر
 محبت و بر ابطال شهادت حضرت امیر مکر خویش چیست می لبست و وقت اخلافت میر محتاط در
 مردم به بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون منافات این شرط بود در ملاحظه انتها و دست است
 وجابت والت و امت و امتیاد آن ارشاد نکردند حقیقت همه خلفای متقدمین و خاتم بود و امیر المومنین
 بود اگشت و اینهم مثل آفتاب میرور روشن شد که چون هر مکنونات برهنه می را بدست می است خلافت
 از دیگران یا پنجاب مرتضوی رسیده و منتفی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم مشروع شد و نیز حضرت
 خاتم پایان رسیده بشر باطل شد آنچه با زمان بعضی دیگر از رفسنه میرسد که اینها کتابت است از خلافت اما
 فصل حضرت مرتضی و العجب که ایشان انقدر انداختند که مدعی ابطال خلافت را شد برین ازین حدیث
 چگونه این احتمال مقیدات فکیف که تا کار از اصل برآید صیرورت بسوی فرع و انباشت است که
 منطوق حدیث شریف بود که با جاع علما بهترین قوت و اتقان است و کسی او حجت آن خلافت نیست
 مفهوم مخالف که امام المکلیس و نظام الاصولین کتاب محصول در باره آن فرموده و اقلان المسلمون
 خلافت آن لاله افصح من لاله المنطوق و ملائیشا بوری در تفسیر خود در آیت ان جاء کفر فاقم
 فیکما فیکتفی بهم چنین معنیه و ضعیف دانسته پس عتق می آید که حجت انشا ید سلطنه لیکن مطابق تفسیرات
 المومنین در متنی آنها که دانستی مفهوم مخالف ان چنین است که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست فاین
 عظم سلطنتی چند است مقصود است یکی آنکه جناب میر و دیگر وقتی خلیفه میشوند مردم ز بهار بر دست حق
 شان سبقت نه نمایند دوم آنکه آغاز خلافت با انانیت و تالیفت برای انجانب بود و منتفی کسی دیگر گردیده
 بنیال مجتهد گذشته پس اگر انجیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مردم محمد بن
 لازم می مد بطلان خلافت بلا فصل میر المومنین و هم بطلان امامت دیگران تا بعدی دین پس
 عزرا بل مست در فکر این حدیث زیاد تر باشد فرمود محمد بن که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت است
 و استدلال بدان کرد و بدست شادم که از قید بیان دامن کشان گذشتی به گوشت خاکان هم برآید
 باشد نیز بعد از تسلیم حجت مفهوم مخالف توان گفت که حق نبودن خلافت در تمام آنها جایز و در همه

خلفاست همچنان وقت خلافت بلا فصل حضرت مرتضیٰ قضا صفیاً قضا بقی المتطوق علی ما کان اوجیه
 معتبرن بالبرهان کافض علیه التوفیق انهمه منی بر اطلاق معنی حق یعنی ثبوت و لیاقت قبول بود و منطوقاً و
 و با انهمه دینیست و حی و کبرست حیانتش آنکه موجدین توانند گفت که لفظ حق اطلاق میکند گاهی بر حق و گاهی
 و زمانی بر حق مستقر یعنی که چون از شیعه در اعتقاد پات میرستی کدام مذہب حق است گویند مذہب شیعه و سنی
 باطل است و هر گاه سوال کنی از مذہب مجتهدینشان مثل حارثی و ثمالینی و قمی و حل جهمی راجع نامند و به
 ستمایش برخیزند و قس علی هذا و تفتیکه از اهل سنت استفسار کنی و هر گاه از جواب سرور عالم صلی الله
 علیه و سلم معلوم شد که سوال حضرت امیر از حق مستقر بود زیرا که ناگزیر است که جواب مطابق سوال باشد
 و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اموری را در جواب آورده اند که دکان حق را بران گنجاشتی نیست چه نتوان
 گفت که هم اسلام حق است و هم یهودیت و نصرانیت و هم احکام قرآن و هم اوامر تورات و انجیل و حق
 این پس معین شد که سوال از حق مستقر بود لاجرم شرط مذکور از فرود آمدن بدلی که خلافت در حق مستقر
 و قبل ازین حق در ابرو دینی هم خلافت صدیق تصاف داشت بحقیقت و هم خلافت خیر اوزافار و حق
 بود منی التوفیق و مرتضیٰ حق خلافت مقصود با وجود فاصل باطل نیست بخلاف وقت علی مرتضیٰ که حق
 خدا قس لایق و فی التوفیق متعین است که اعرفت و اگر ترتیب مکسوس میشد حضرت صدیق خاتم خلفای شدند که ائمه
 و این بیان هم دانستی که هیچ آیهی و زمانی بخلاف را شدن نمیرسد چه نبودن حق متفق پس ندیم نفی حق نیست
 علی الاطلاق و بهر ظاهر لا بشره فیه چون برین مقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که در
 این مقام ذکر کردنی است بگوشت دل بشو که در مدارک علماء و مبارک حکما حکم علمای رافضه و بصریات فضلامی ملت
 حقه چنان ثبوت پیوسته که وقت احتیاج و استدلال حدیث را بیدار و درون یا از کتابی نقل نمودن که مولف
 آن التزام صحت کرده باشد یا از حقیقین بر و ثاقب مرتضیٰ اعتقاد داشته باشد یا حدیث بیضا هر کتاب مستطاب
 و احادیث مشهوره مطابق افتد و اجنبی نبود و انید عالی آنکه از کتب دیگر مدلل نمایند بکلام مخالف که اول دلیل است
 چه قبل ازین در آثار همین مقاله وقت نقل کلامش دانستی که مجتهد جابگیر و سند حدیث عیون اخبار الرضا که راوی
 آن گوشواره عرش باب المشرقین یعنی حضرت امام حسین است و دلالت بر مناقب عالیہ خلفای راشدین دارد و گفتگو
 کرده این عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیشود
 زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب یقین اندالاج یافته و علماء از تلقی بقول نکرده و از نسیاست که علماء
 فزوقین اسی تمیز صحیح از عقیم و توفیق فاسد از سلیم تدوین کتب جال و تین امارت صحت ضعفا قوال نموده اند
 حتی و این عبارت انهم مستغفرا گفته که بعد از برآمدن انجیل و کتب محدثین هم حجت بر اسی شیعه نتوانند
 منا و تفتیکه صحت و اعتماد و تحقیق نکرد و چه جایی آنکه سندش هنوز هم نرسد و اگر در تفتیح روایات بین اباسما
 و فرزند چه حال که حدیث مذکور بدون ضعیف و سنیاب شود و کما صرح به المحققون من بعد انچه مجتهد در این مقام

وفا و نمودارند تا از آن ثابت نمی شود که حدیثی قوی است علیه در مایه تصریح تواند بود و که دلالت کند بر
مستدل مسجد کوثر و استقاضه رسد و با جماع مخالف بقصد در نه زینهار قابل اعتقاد و اعتناء نمی باشد و حیثیات
مجموعه در آن مقام نیست که انبیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلق معتبر نمی چون از جمله خبرها است اعتبار
باخبار متواتره متفق علیها نمیتواند کرد و صلاحت و مقادست باجماع عبرت ظاهر و علانی است معتد به و معتبر باید
دست فلا ایضا باشد اما انتی بلغفه و در این چند مراتب از آنکه مجتهد فاضل الطیبه در عدم اعتبار حدیث مذکور دلالت
و ذکر فرموده موجود است اما حال حدیثش پس یقیناً هنوز مجهول است و معتبر نیست و اثبات صحت آن لغیر
از غرضی تن در داده و علم باستان نداده اما بگوئش در مازان که زایدی پس بر جمعه ظاهر است که مولف آن
صحت هر روایت اعتقاد بر آن نموده و حدیثین نه نموده و نه متاخرین و باره کتب مذکور و چنان اعتقاد دارند که
محدثین امامیه در باره عیون اخبار الرضا چنانچه عقرب خوانند اعتقادند تعالی پس در هر روایت کتب
که صحت سند یافته نشود اگر مناخر می گفتند که بجای خویش خواهد بود و هر گاه با بنهار مجتهد و کتب اهل حق
ضعیفه و مطر وجه و ماوله منیع است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بدین حدیث می نماید بر مطلقان خلاف است
خلفای رشیدین که میدان اجتماع را ازین خرع خاک بر وید ورنه از زبان ساسمین و ناظرین خواهد برآمد که
اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال بالخرع بر جمعه مجتهد است سند حدیث مذکور را میان فرمودن و صحت
در اعتبار آن اوضاع ساختن می تواند بود که مادم و دلالتش بر دعای مجتهدین نیستی و عنقریب حیان میگردد که زینهار از اصول
احادیثی ازین مادم مفهوم مخالف دلالت انبیا و حجت انشاید اما رسیدنش بر جمعه متفااضه و تواتر پس از حدیث خلاف است
مفهوم است اما مخالفش باجماع عین عقرب استی چه دلالت کتب معتد امامیه معلوم کرده اند که ایمیه اهل بیت معنی اند و غیر
اتفاق کرده اند بحدیث این است خلفای رشیدین و مناقب امامیه و می نماید علیشان زیرا که مجلسی بجای و با آنسی در حدیث
و غیران و دیگران در دیگر عبارات کتب مذکور که می بر بطور واحد بود و علامت آن باجماع اهل سنت است پس اجماعی بر جمعه
باید گفت البته آنچه مجتهد الزمان از حدیث فهمیدیم فلا تا اجماع ایمیه اهل بیت ظاهر نیست و هم مخالف جماع فرقه معتد باید که
اجتاه متفق علیها معارض است امری را که ازین حدیث بخیرال حال مجتهد گذشته پس این شرم از اجماعی بدیسیات تواند بود و غیر
عنقریب گذشته بر علایات معتد امامیه چه جای منزه و روایات اهل سنت مع ذلک بعد ازین نیرمی اند چنانچه می باید
انشاء الله تعالی و الحمد لله که با ارجحی نماند بدین مقام میان خبری ازین امور مذکور هر گاه که واضح گردد و آن
که این حدیث دلالت ندارد بر صحت جمعه چنانچه بعد فریقین تصریح کرده اند اما امرا و اهل بین انکیزین است
است بحدیث الف ان حجت انشاء حضرت امام را که معنی اند و حجت و التفسیر کثیره دلالت است که میدان بخشش است و آنکه
یعنی عنده الاله می فرماید آنچه بران دلالت دارد که ابوالقاسم گوی یاسین است استدلال کرده بود در طبع
و عین اهل کبار یعنی زینهار بخشیده نشود و بجهنم روند و تفرش زمین است که حق تعالی متعلق گردانید که فریاد
و او حال بندگان را در حیثات بر شرط احتیاط از کباب پس معلوم شد که چون اجتناب

گفتند از تکفیر و احوال مذکور چیزی صورت نبرد و معلایه کمی مذکور نمودند که اگر انچه ما ازین آیه برآورده کردیم
 بزرگ دلاست دارد برین حکم از ماده پس بر این مرتبه و منقول باطل است نزد اهل حق ضعیف است اگر استدلال بر
 که چیزی که سلیق کرد و بر چیزی نسبت کلام آن محدود خواهد شد وقت عدم آن پس برین ضعیف است نه منی که مقتضا
 سیغریه یا در اشکال است که مقتضای آن است که شکر بر حال واجبست عبادت کنی یا کنی نیز فان آمین بجز شکر فلیکن
 الخ فان آمنه است که او ای امانست واجبست شرط مذکور باشد یا نباشد نیز فان فلیکن در جملین فرضی است و اما
 و هشتم از این است بیکر و دوزخ بر عدم حصول دوم و متوفی نیست ازین جنس اگر آیات اشمر و نحو و آیات بسیار
 قوتیست بر در نوایطه شرقی چندی از آیات که یکدیگر که اگر نقلش بر کلام باضافه و قضا بطول اینجا مجتهدان
 هم ندیده پس علمای اصول و اخبار یعنی متفق شدند بر آنکه مقتضای آن است که قاضی عبدالحیاء خری درین استدلال
 را در کتب اصول ضعیف دانسته در مقام استدلال کمی است و در استوده لهذا تقریرش را اهل حق بنا بر نکشت بر من و نحوه
 که جبک الشیعی و یحیی و یحیی انتی خلاصه کلام امام المتکلمین علی الله مقامه فی عملین معتبرین می آید که حال مجتهدان
 در مقام مثل قاضی عبدالحیاء است بلکه بدتر از آن انشاء الله تعالی من بعد بدانکه تحقیق حرف آن
 درین باب بتأیید است که ابوالقاسم کمی غیر از قاعده مذکوره را در حرف مذکور آورده بود و اما امر ثانیه یعنی تقریر
 الله بامیه که خیال مجتهدان تمام است پس بدانکه از کلام مرزا محمد که در مناظره در نشد المتکلمین مرتب کرده از انچه
 عیا است که مفهوم مخالف محبت نیست چنانچه از رساله عزت الراشدین واضح میشود و کتاب بدیه البیان
 ملا احمد در بیان نیک حاضر است حاصل عبارتش بدان میرسد که مفهوم مخالف اعتبار را انشاید و بر تقدیر آن
 معتقد میشود و در وقتیکه بقیه را و جمعی دیگر نباشد و بر تقدیر چه متوقف خود امام اعظم تانی رخصه آنچه در کتاب
 منتی المطلب آورده از آن هم واضح است که دلالت مفهوم محبت را انشاید عبارت اختتام آنست و العما
 ان مدله الدلایه مفهوم دبی ضعیف خصوصاً مع مفارقتها للمنطوق و المفهوم داین عبارت در جلد اول کتاب
 مذکور که اصلش از حانه یمن مجتهد کامل الاسفار بهر سیده موجود است و جابجا امام اعظم شان در تصنیف
 ادله مجتهدین و فقهائ خولیش برین مصححون نوشته تکلیف که سید این قوم نیز انکار از محبت آن نمایه چنانچه از
 حاشیه که بلائی پیدا است و مجتهد الزانی با نقل امور نیز بسبب تنی مغز بودن از علم و خبر مردم گشت پس استی
 شیخ سعدی هم راست است بدست سکین خرا اگر چه بهر مرتبه است به چون بار بر دوشین غیر نیست
قول باید که تمام الخ **اقول** هر گاه بدین تفصیل از کتب معتده فسر یقین بوضوح اینجا مید که
 مقالات مجتهد خرف از نوع خرافات و جال و نریات و معارضات سلیمه کذاب است پس
 تمامی علماء را تذکر که دن کمال و قاحت و بی حیائی و سختی عمل گوئی و یافه در است است چنانچه
 مضیق خلاق از جامعین بیاض و از دستا نیمی سواد در کتاب امامت نوشته اند بر اهل حق را
 بنائید مساوی سر و است که علماء دهند و گویند باید که تلمیذ علمای فسر یقین حقیقی را حاضر و ناظر دانسته

[illegible]

واحد منهم بر جای خود نماند و بر بود با جمله حال معنای رفقه مطابق تصریح مجاب اینصاح کامر من قبل
 همین است که قابوی وقت می جویند و زنی بر سیل متعجب و تالیفات خویش نمیگویند و در هر مقام از
 میدان مناظره راه قرار می پویند که چون رعایت وقت برای رواجی مضامین مضامین و تر و سبب من
 خفایا مقتضای کمال جلالت قدر و رنج ذکر برای صدوق الکواذب کردن امور را در مدارج و مراتب
 اولو شتند که لفظ و کمال علی الاطلاق حسی از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث و
 و توفیقات مری و ظهور تخرجه صاحب الامر است و کثرت تالیفات او در بین ایشان بمقتضای تصریحات
 محققین ایشان در عالم است و هر گاه عظمت و جود صدوق مساعد تقویر و تحریر مجتهدین رفقه
 پیرایون انکارش گردیدند و چنین جاویدند مجملاتنا فیض و تهاوت کلمات تشیعین خصوصاً عجمیه الزمانی و
 مستند او از این تالیفات تقدیر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از تشیعین هم خدا تحقیق
 عین بجز امت میشوند و خطای خود اعتراف میکنند انیست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین
قول در روایتیکه آن **قول** کور و کورانه آنکس بعد الزام بر آمده که بصارة العین را بعین است
 ندیده و فقط لا تقرؤا الصلوة را آنکس مطلع نظر داشته که یا نه همه مذکور هنوز پیرامون عبارتش نگزیده
 حال آنکه بر یکی از شعبه و تالیفات تشیعیه مزید گیر از مهندتا و یار جابلقا بلکه سبط بلاد و قوم بنو یعنی البکا طبریه
 و مذکور بود تفصیل این اجمال و تشریح انیست حال آنکه عبارت بنده از مقام مذکور نقل و اعوان مخالف است
 که شیخ این بابویه که علی الاطلاق فرد کمال مایه است کما نص علی ذلک غیر محتمل و عیون آورده مثل سینه
 جمیع ازان روشن است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه و سلم غریب بوده اند و قدر
 صبر و العدم جواز التقیه صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوینی ازان مقتدر نیست باطن
 ایمان کامل و قواعده و اختیار زهد و امتنان ممکن نیست و بنوعین استحقاق کلماته المراسده گوشه دیگر نقل
 قدسیه و موقف حساب پس داده شوند و درین عبارت قلیل معانی کثیر بمقتضای خیر الکلام کنایه ام اگر چه
 مجتهد دیگر کوری و کورانی بدینا نمیشد البته باریک است که می پرداخت و از تقلید ابو جیل که قرآن مجید را
 اولین می نپاشت و ست بر میداشت زیرا که درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و بهم و در هر
 صدامی رفقه را مستحصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که در
 نا حدیث همین است که صدیق و فاروق و ذی النورین مثل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه
 و سلم غریب بودند آمدن بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس تا و تیه از درین عبارت است که گوش و دیگر نقوش
 در موقف حساب استاده شوند چه در او انقبوس قدسیه حضرت امیر اهل بیت اند که چه بمقتضای عموم انبیاء الهیه
 باشد که مستوفی زیرا که البته حضرت امیر و جمیع است محمدی اهل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قسم برین خود
 که تمامی است او و موقف قیامت از ولایت مریضی پسند کفایت که در احادیث امامیه صحیح باشد که این سوال

که از اول و ایضا و غیره از اند فرج امامت آنجا است چون خود حضرت امیر ازین باب سوال کرده شوند و دیگر که باقی ماند
 و از ملاحظه این سوال انیم چه بیروت رسید که سوال کردن بوضوح قیامت و باره کسی دلیل بران نیست که آنکس افضل
 باشد مالا لازم آید که مثل حسن بن فضل باشد از جناب مرتضوی خیالی غیر ذلک لم نقل به ادب پس خلفا که در باره جناب
 مرتضوی سوال کرده شوند مفضل نباشند و در اینجا اعتراضی است جواب طلب که چون گفته بودی که حضرت امام باقر
 سوال کرده شوند از اینجا چگونه لازم آید که از ایشان در وقت حساب این سوال خواهد رفت چه فرحیت امامت اینها
 امامت ابوالابیده مسلم است لیکن فرحیت انبیا خیر متوهم جواب ایشان آنکه انیکاسام جناب مجتهد طائسی حاضر است و میگوید
 کتب حاویث ر فضیه موجود و درین کتب تصریح کرده اند باینکه در هر باب منصوصا ثنا عشر چه همین است که جمیع انبیا و ائمه
 غیر جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم افضل اند و انبیا طحیة امیه اند و از حضرت انبیا نیز این سوال در قیامت و حق شود
 پس این اعتراض انسانی نماند این است شرح معنی عبارت فقیر که در رساله بعبارة العین نوشته بودم و عوارض بودم
 آن هرگاه تفصیل معلوم درین عبارت قبیل وقت تصنیف بعبارة العین پیش نظر من بود و اعتراضات ر فضیه را
 به همین عبارت جواب دادم و تقریر مدعی خود اتمام کردم و در ختم با حقیق و با وجوه را از هر طرف پرستم و عذر کمال است
 و یواکر گردانیدم پس آنچه راسل المصدین رئیس المناقضین و عوسی این معنی نمودند که فلانی کتاب هیومن را بگوئی میگوید
 و اقتضای نقل محصل بعض فقرات آن از قبیل لا تقبلوا الصلوة الا بعد الاذان فرموده
 عین تقریر میبین است که حرفی را بنیدد از ملاحظه حرف دیگر چشم پوشند و بر دیگران از روی سرائش نخر و شادمان
 حال اعتراضات این پیر زمانه پس عنقریب معلوم میشود که دیدیانی پیش نیست لیکن با نینیه میگویم که از نقل
 انجیث چنان مدغم شد که باز این لغت نهج زیر مشتق بجای آنان رسم نکرد و مانند آن از حملات این شهر خوب است
 که بیچاره کتابا هیومن را با انهمه کوری و کوری دید و شنید بر خلاف والد اداری مروت که زیر مشتق منقول امیران
 و کتابا هیومن وقت تصنیف حسام هم کشند **قوله** لا اذلا سلم آه **قوله** مجتهدنا عاقبت اندیشی با و کتایش علی
 تنقید را درین مقام و فعل داده و بنیاد اینها حاشا بر حرج و تعدیل نموده باعث آنست که عیوب بزرگان خود را که
 اشکاک کشید مثل طشت از یام افتد و بر کسی را بل حق بفضیل از روی شادان گردد و این بحث طول بسیار میخواهد مگر در
 لا اختصار حرفی چند بر وقت میهم که بر اصول فقه و اصحاب حضرت سید الا برار که خدا را دل بپوشاند کسی غیر از خدا و باقی
 نماند که از سانسما را تدوین و تصحیح کردن حقوق اهل بیت اجمالی باشد تا بحدیکه بعضی از سفسا که گرد می را از اصحاب
 و راجعین نشان داده و درین پروه قدرت مذمت بسیار فضل خواسته اند لغت شان هم بار بار در زمان خلفای
 راشدین و هم بعد از آن وقت خلافت میرالمویش از زبان حیدر که گوید که امیر طار سا بقا و لا حق از کتب معتبره
 مانده عالی گردانیدم و هشتانی مقدار بسبب ظاهر روایات بنابر زخا و عثمان بنودم و زنه ممکن نیست که ر فضیه
 بعد از تقریر بطاعت اصحاب لازم در باره انبیا علیهم السلام جان سلامت بر ندیده جاسی مقدار و ابابزار جابان قیاسا
 مرتب نکرده اند که خلفا و فرمان شمس که رختند و خاک چنین مذلت بر مغارق خود بچسبید و جان خود را از حضرت

دخول کریم میخداشته و علم نفاق برافراشتن و حال کلمه نطقه را رسالت است و در بیان درجات العلم و امتداد
 به این فصول در ذکر اسالی این اصحاب معتقد است که هر چه حضرت علی علیه السلام بود و در احادیث و روایات و در حدیث
 از امیرالمؤمنین کسی باقی ثبات نیشتر و در خراسان بن فرستاده و مانند او مستثنی گشته چنانچه در همین مقاله عبارت
 است منظر مذکور شده پس نفاق و جنین مقدار استم به مرض نبوت رسیدن خبر ذکاوت از انوارات انبیاست حال صدر
 اول اصحاب با پیغمبر علیه السلام پس هزار بار و اسی که سرشته تمام عالم بعضی جعفری شش کس بود و در واقع همه در راه
 که حضرت امام صادق بود خلیفه نعت او هم نامی بود و در عاصیه صارت هم فراموش است همین باب از لب مبارک است
 و قس علی از ایشا بن و شیطان الطاق و دیگران تا ایشان کتاب اصول اربع سلفه ابو جعفر گفته که خلاصه اصول ایشا
 باشد گویند است لازم برای اخراج سه اصل از عرو معتدین اینها کشت شهادت کوششها کردن و اوقات جلالت
 صحابه را که در آن دوران خلاف عقل زمین و در خول متبیین نامیده دیگر به عیان است آیا اخراج شخص
 از وطنش مستلزم است که او مطرود و مخرج بود و اگر جناب محمد الزمانی علیه السلام گفت که منشی المقال را چنانچه
 با جعفر بن محمد و دیگران که خود فضل بن شاذان را بعضی از شیعیان از میان برداشته اند و دیگران در دم
 و طعن او کوشیده و در ملائقی مجلسی در مجال فقیهانه نوشته از آن واضح است که اهل سنت و ثمن فضل بود و همیشه
 بر امامیه عداوت او داشته بسبب نیاد اعتبار و وجاست او و بنده را عداوت اهل سنت چنانچه مجلس مدعی است
 خیال نمی آید زیرا که از منشی المقال انیم برمی آید که این کنا و شاید در علم تفسیر و فرائد و مانند آن کتابها بسیار است
 ساخته و بر وخته بود و آنکه بر تصریح معتدین امامیه محمد بن ابل سنت را روایت از او میکردند و او که در این
 زمین خاطر نشین نیش و ملی شمشیری او و قوی تواند بود که پرده از یکدست او بر می افتاد و هر حال در عا نیست که چنانچه
 فضل در باره سهل فکر کرد و دیگران نسبت ما و نمودند که من خبر بر لایحه رفت و وقوعه و توقیعها بر تیکه و لعن
 و طعن او قد مای رفته بر آورده اند چنانکه جناب محمد الزمانی در کتب خویش دیده باشند که شخص خانه آن انبیاست
 که اگر از آن حال خود باز آید و با او از انشاء تیر و خای کنم که گاهی زخم آن در دنیا و آخرت الشیام نیاید و هیچ
 سلام نیست که نمی طلب جامع العلوم بعد از بن و عید شدیدی هم دیدند یا ندیدند که تیر و دی او را مضیبتی شدیدی
 و رسید تا آنکه زینهار از آن مای نیافت و به او ای خود شتافت و حال اعتقادش بدو توجیه از وی آن بود که
 آن اندک عزوجل فی السوال السالیه فوق العرش کا و صفت نصیحه انه عظیم پس خرج او را مساق مثل مشهور که چه خسته
 و چه بدو باب سبیل چه اعتبار اما تصنیف نجاشی و عصاره می پس عنقریب از تحقیق نقال کشمیر
 به مرتبه ظهور میرسد که بجوی نمی آید و این متاخرین را مجال آن نیست که سناخ جامعین اصول را بعد از ظهور خود
 تصنیف کنند و شکل ترا نیست که هرگاه کتب رفته در بن فرج جمع فرماید و فهرست امام عظمی اول چنانچه بطور
 فقیر رسیده و هم خلاصه امام عظمی ثانی ایشان و نجاشی و کشی و عصاره می و تحقیق و تحقیق منشی و مانند آن
 از حال مجلسی که منشی کنی خوابی یافت که هرگز ندانم که وی در کتب و دفتر و فساد و اعتقاد و تغلیب عباد فی القصر

شد اما میسر نبود و از عرش برین در گذشته خاین نام بر ناظرین هر دو مجلد کبر این کتاب محتاج بر میلی نیست
 و اگر اولیای محبت را گویند که چون در باب سهل اختلاف جرح و تعدیل است و شیخ بهای و غیر
 او در کتاب اصول و قاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی تعدیل لاجرم باید که در
 راجحی بخیرند و گویم اکنون الباقی فیصله نسیر از کتب رافضیه خواهیم دانست که این تقدیم وقتی است که سبب
 تضعیف کمال قوت و وضوح رسد و در باب الزلج انچه محبت را آورده قوت و وضوح آن ممنوع
 اساطین نایب شما انچه شیطان الطاق زیر این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان بر همین
 توحید یاری خود دل و منکران علم ازلی او بودند علاوه کلام دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
 و جرح او را پس پشت انداختند و یا اینهمه میگویم که گفتگو در حدیث بر اصطلاح لاحقین نیست
 بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی انقدر ضرور است که نقایس محمدین به روایت راوی بیان
 استدلال ننهند و نیز معتبر دانند و اگر کتب قوم حال ضلالت صدوق چنانچه گفته بودیم عیان شد زیرا که
 عقل تجویز نمیکند و در این کتاب جم صدوق و مراتب عطی برای او مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار
 باشد و خود محبت را قرار کرده که صدوق را اساطین محمدین است الی غیر ذلک پس البته اگر نزد او این شیخ
 معتبر نمی بود در کتاب عیون که باطهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بجای مثل کتاب من لایحضره
 وار و دیگر دیابهم نمیکند داشت بلکه عزایت یا علت شد و ذوات آن تعلیم می آورد چنانچه معمول است
 و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که بنصرت مجلسی در مقام مسطور مثل اصول را بعد است به روایت
 راوی مذکور است تا و احتیاج نمی نمود و حال آنکه قریب ربع اول ازین کتاب به روایت سهل این نیز
 و غیبت موسوی فایده کمرده و هم به روایت دیگر در باب انقض علی القام که قریب نصف کتاب خواهد
 او آورده و احتیاج بدان نموده و اولاً بر روایت دیگر تأیید همچنین در مقامات دیگرش و چون کمال
 و جریوت قوی صدوق و فرد کامل بودنش علی الاطلاق بود و محتاج انجا میسر لاجرم حاجت نبود که از زکات
 ائمه محبت سوا می شیخ ابن بابویه یا یوید عادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تفتیح مسائل
 دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا و تفتیح سفها سطر چند دیگر از فی افزایم بگویم
 دل باید شنید که نه شیخ المشایخ در کتاب بهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل
 مستند علیها نیست که کلینی ثقة الاسلام را فضل که از شیایخ صدوق است نیز کتاب خود را
 بر استدلال و احتیاج بر روایاتش تألیف کرده اگر با ورت نیاید یا اندک محنت را بر خود گذاریم و
 در کتاب شیخ اعور و غور نظر کردن و بدوین تصور نظر از باب آن را و بدین که او بعضی از مقامات بابا
 فقط بر ترجمه روایت او منعقد کرده مثل بابا کانیض مرض المرض بانشانیست علی بن ابراهیم علی
 و عدّه بن اصحابنا و فی نسخة عن عدّه من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن علی بن حمزه

قال قلت لابي الحسن عليه السلام المرأة تعد عتده راس المرضي بهي فالتفت في هذا الحديث قال لا بأس
 من قرعته فافانوا فاعليه وقرب ذلك فلتشع عنه وعن قرعته فان المالكة تنافس في ذلك وروى باب حديث التوبة
 وان يقول الله صلى الله عليه وسلم له يدور وروايت سهل بن سعد لال عنه وروى دعوى بن خزيمة وروى
 روایت اوست وروایت ثواب بن شمس مع جاز وسته روایت فقط از نقل کرده وروایات دیگر از تیره و
 الصلوة على المؤمنین و التکبیر الذی عاشره روایت از وسته روایت از دیگران و گمان میر که کتب بنی حنفیه
 و دیگر فروع بر روایت سهل مذکور است لال میکنند در مجلد اول که ما را اصول است زیرا که حال مجلد اولش
 که تا فائز انجام بر روایت سهل مزین کرده و از آنجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و این
 که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد بن سهل بن زیاد و در همین کتاب است بعد از ذکر حدیث
 که مصدر است بخط یا بشام علی بن محمد بن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کتبی میگوید علی بن سهل بن زیاد
 بار و حدیث دیگر آورده و از آنجمله است باب فرفض العلم و وجوب طلبه و البحث علیه در اینم روایت اوست
 و از آنجمله است باب اصناف الناس که آغاز ترجمه آن در حدیث اوست و از آنجمله است باب فضل
 که مشتمل است بر روایت از علی بن اسباط و از آنجمله است باب سوال العالم و ذکر کرده که حاد فیه
 بر روایت او از جعفر بن محمد الا شحری و از آنجمله است باب التوادد که روایت را دومی مذکور از محمد
 مسطور در این است و از آنجمله باب روایه الكتب و الحدیث و فضل الکتابه و التمسک بالکتاب که در
 است و روایت او در ان از محمد بن محمد و از آنجمله است باب التعلیل که روایتش در ان موجود است
 از ابراهیم بن محمد الهادی و از آنجمله باب النهی عن العفة بغير ما وعت به نفسه حل و تعالی که روایت
 او پیش از پیش در ان مراد است از احمد بن بشیر برقی و ابراهیم و خیر او و از آنجمله است باب معال
 الاسماء و اشتقاقها که در ان روایت اوست از یعقوب بن زید و هم از این محبوب و بعضی از این
 فقط بر روایت او مقصود ساخته از علی بن اسباط و از حسین بن زید از درست بن منصور و حسن
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال سته لیس للعباد فیها منغ فی المذنبه و الجمل و الرضا و
 الغضب و النوم و البقعة و اگر چنین عنوان تفصیلی کافی بکلینی امام الایمه قوم را بنظر و
 تمام کتاب را بر روایات سهل ملو و مشحون خواهی یافت کما لا یخفی و بعد از این
 که حقیقت حال و صدوق مقال بر تو پیوسته است احتمال این معنی که روایات او از قبل
 ستابع و اشهاد و تقویت است یا تعلق دارد و مسئله مخصوص از مسائل فروعیه بموضع
 یا بطور زنده و شاد و دوست از هم باشند کاش علامتی برای معتقد و فاضل آن قرار میدادند
 و این هم صورت نیست و شیخ طوسی که امام اعظم قوم مورد نوم است در
 آغاز استیصار بر یونس قدس سره کرده نه بر سهل پس بر رفته مشکل تر شد

در باب رعایت که نامش و فضولیت بروایت سهل استدلال نموده و ایضا در باب
 وجوب غسل میت و فاسدیت بروایت او احتیاج ساخته و از باب غسل جمعه منت است همان میشود که بروایت
 سهل معتقد است الغرض مدعی فقیر این است که بروایت معتدین امامیه مناقب و روایات و الهیه و تفقا
 خلفای راشدین و رساله عبارت العین بطریق نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالف هم نقاش برداشته چنانکه
 دانشی گواه بر آنست یعنی جایزه و مستغاثات معتدین امامیه که در وضع ذمام خلفاء و حسب وجوب ایشان
 عمر خیر خود را صرف ساخته اند غالبی از مناقب و روایات و الهیه بر حقیقت خلافت راشدین نیست و الحمد لله که این
 مدعیان بنوعی حاصل گشته که کسی را محالی نمائند که آن را رد کند و الا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و کلین
 و دیگر کتب ایشان را از دایره اعتماد خارج گردانند و درین امر تجاهی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که
 جامعین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را پیش از پیش جابجا بنیاد نهاده اند و از
 بینهم و بین وند حجت شمرده اند تجاهی متاخرین مرجع گردانیدند و لغت ما قبل بدیت فی فروعت محکم آمد
 فی اصول مذهب شرم بادت از خدا و هم رسول اما آنچه مجتهد الزمانی از کتاب شیخ علی و کشتی نقل
 فرمودند پس غایبانی الیاب و دعوی کذب و غلو و تعصب است یا وجود تشیع و ازین کتاب عیان
 که آن کمیت از روضه که غالی و متعصب نباشد حضرات امیه معاذ الله عمر خود را می و بر بیان تنگی بیان
 و دیدنی بجان صرف کردند و محاسنی عمود نوشته که ظلم و جور از آغاز عالم تا آخر به قدر شیخین مندرج می
 عمومگاو دیگران قتل تاویل را خصوصاً نوشته اند و ثبوت کذب را دوی مستلزم عدم اعتبار است
 بلکه عدم صحت هم نیست چه جامی شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تحکم شرح اصول کلینی را که
 از زمانه زانست و از مشاهیر کتب شیعه هم ندیده اند که صفات عفاف زیر حدیث عدم در اثبات
 میگوید که اگر چه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم انیمینی که روایت
 سهل معتقد نیست و از پایا اعتبار ساقط و از مقام صحت باطل است بر امامیه سخت مشکل و اردو است
 چه خود از کتب و بنیه ایشان و درین کتاب مثل افتاب غیر در روشن شده که مقبولین لسانی روضه
 از حد را اول معاذ الله مورد لعنت مرصوصی و اولاد و مجاد و آفتاب مانده اند و از دایره دین و ایمان
 خارج بروایات امیه ابلهیت که بر امامیه حجت است لا قرار هم علی القسم و هشامین و زرار و از بنوعین
 و مسطر و درین و منافقین کما یوفی الواقع و رئیس اهل تفیق یعنی شیطان الطاق یا و صف این
 هم بلعیت و اعتدیه است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
 از امیه زیر قبح و جرح بگیرند امر سبب پس مشکل حلایه لازم می آید مشکلی دیگر بالاتر از آن
 که حرج و قبح امیه را در باب کرده مذکورین علمای امامیه و بر پایه اعتبار نهاده و حسابی از آن
 بر نهاده باشند و حال آنکه بوجه بسیار جرح مذکور راجع بود کما یوفی بدهی بخلاف جرح شیخ علی و کشتی

شماره مسلسل آنجا گفته شد بعد از آنست که رفته مکمل شد بدین معنی است که اگر کلامی از کتب معتبره
 که در این زمانه معتبر است که احراج او از قلم محبت حسنه رفته اتفاق بوده باشد که از کتب معتبره
 جاشی هم عیان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بود و خود کلام مجلسی در رجال و کلمات بر
 دار و تالیف و تالیفات اخیرین چه رسد که چاکر وند **والعجب** که حال حسد العظیم صفتی در دنیا
 سبقتی را محبت الزمانی را نداند که بدرجائی او از راه حسد ایشان چه اندیشید و چه کرد و با
 امین این امور بنویسد اما اتفاق پس تقیید در روشنی شعار و آثار علمای شیعه است احتمال دارد که
 بعضی از کتب از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زمانه دایمیه است و اتفاق است
 سوید بودش از جواب ایضاح مذکور عیان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را سطح نظر داشته
 هر وقت بزرگی رنگین گردیده اند اعدام بر جماعت او پس ذیلی در نجار بنوعی که نیست تا به تمام
 که او چگونه با وجود محبت دین شیعه مبتغی خطرات شیطان مغلوب با وجس نفسانی رشاک افزای
 متفق و مخصوص بان تواند بود و چه خوش فرمودند اکابر سنت و جماعت بملاحظه سوره نمل که سنگین
 و محبت دین رفته آنقدر فهم ندارند که مورچه سلیمان علیه السلام داشت زیرا که دانست که سنگین
 انتخاب بصحبت سرسری دید و دانسته موران صغیف را با خیال تنویر مذکور و در واقع منتهی
 بصحبت دایمی خاتم المرسلین را در صنادید اصحاب چنان اعتقاد کردند که ایشان بجز گوسفندان پیر خرد
 برانواع ظلم گرفتند و با وصف علم و خیر هیچ از دقیقه از بجز متی فرو نگذاشتند و از نجاست که نظر
 در حد و الاثاب همین معنی اشاره کرده اند که نقل می کنم که در بعضی نواره لغت که از بنویز و در
 ترجمه و این همه که در باره مسلم شنیدی بنی بر تعویذات دیگران بود و اکنون حرفی چند از افادات اقام
 مجلسی که او مقتن توانم مذنب رفته و متاخرین است و اهل ایران به تحقیق او می نازند و بدین کلام
 که مذنب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم ضعف سهل بشود که در شرح اربعین متعین بیان کرده که
 ضعفش ناشی از اعتماد بر روایت او نیست زیرا که او از شایع اجازت کتاب ابراست و دقیقه پوشش نیست
 عایا عبارتش بعد از ادنی متبع جبهین که مخومی او چنین است یا خیر می دیگر و این کتاب را بعد از حجت
 بحقیقت گران یا نعم و شایع بسیار برای الزام مانند مجتهدین و مترسین مذنب شیخ از آن بر او روم و دیگر
 معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند جسم بنظر نیامد امید از برای عوز و صل چنان دارم
 که مضمونیکه بیان کرده ام بذلات قطعیه از آن بر آید پس معلماست عقلای عالم را که بعد از این متوجه
 اینستاده رفته بدان مطلق است برای محبت زیاده که در حق مجیب منیب خدایت نویسد که ذرات
 خواه و گمراه است عینون را چشم بصیرت ندید و گوید در عهد الزام بر آید و بر لا تقولوا الصلوٰه کار است
 با اتفاق و راستی حکم نمایند که آیا او بعد از این امور و غیره هست یا مجتهد که نجاشی میگذرد که بعد از این

ازجا معتدین اصول را بعه بلکه باقر مجلسی امام سید و هم از متاخرین بر روی ایشان در اصول و فروع اعمال
کرده و جایگاه و دانش استدلال نموده و تقریر بودند و او که او را هیچ داده و کیفیت روایتی که در باره مناقب
اجلایست حقیقی علی با اعتراف به القرون و در این کتابها جری علی با نقض علیه الطبرسی فی تفسیره وارد شود پس مو
ضمایر العین را از چهار دین با بنیین طعن علیه می توان گرفت اولاً همه اکابر تپیر رفض و در مقام می شوند که اگر
آنگاه و باینکه امری دیگر بشود که در زمره کتب معتبره نظر چنین میگوید که بر منصفی عیبی نیست که علم کلمه
و این باب و به باحوال رجال از انظار او و باز بخاشی و غضایری و علامه علی و غیر آنهاست پس تضعیف این روایات
خصوصاً در جاییکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه و نظایران واقع اند و طعن در آنها بقرینه قادی و واضح مقبول است
چنانچه معتقدین علمای امامیه در قرن و ولایت خود در شرح کتب اربعه و تصحیح بیان فرموده اند چنانچه حاصل که
رجال مذکور در این مشایخ عدول و نقایص از متاخرین که این حال اشیع و جرح نموده اند غیر معتبر است
زیرا که جرح و قبح بغیر بیان تفسیر مطایع اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتیست که جرح معتبر باشد
چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته اند و این بلفظه **قول** و در جرح روایات ضعیفه اثره
۲ **قول** معتبر نیست روایات و فقهی تواریخ شده که محمد بن کتب معتبره خود را بنویسم و بنام حجت پذیرند
و از نام مستان روایات که در کتب حدیث که در مذہب شان معتبر و معتبر است چنانچه از کتب حدیث
و کلیاتی خبره واضح دلالت است پس اگر جامعین اصول چنین تصریحات بکار نمی بر وند و بدین امور در
خویش لعن میگردانند این تقریر ضرورتی نیست و بعد از تعدیل مذکور و تصریحات مستحضر تقریر محبتی قابل
ان نیست که گوش بران بنیم کیفیت که دل بران و هم انانعی اهل سنت پس حال ایشان تبصره محبت از فانی
در اینجا مانده علمای و افاضت است زیرا که از قول معتبر معلوم شد که روایات مذکور و ما اوله و کتب ایشان از حدیث
یا فقه که علمای ایشان از اقلی قبول نموده اند و از اینجا است که برای تمیز صحیح از مقیم و تزیین فاسد داریم
تا درین کتب جال و غیره آثار صحت و ضعف اقبال نموده اند چون حال کتب اهل حق بر فتنه مجتهدین
خلفان است پس استدلال مجتهد بهر حدیثی صحیح مثل عدم بیعت جناب مرتضوی تا ما بهی چنانچه بر عدم
استحقاق اولین خلفا و هم احتیاج او با حدیث دیگر علماء برای آن حال درست نقل کرده یا ما اول منطوق
نموده اند خود بخود از مفضل اعتباراً قطع خواهند بود و چه جای آنکه اهل حق نیز اهل دلیل بر این نمی توانیم کرده
باشند که محایه اهل بیت بعد که حقد و عداوت نداشتند و مخالف ایشان مثل شیعه و مکتب نبود و نه با
مقدّمه اند که عدم بیعت بوجهی چند مدعی شیعه را مستلزم نیست حالیا که ما مانده اند چنانچه مجتهد و مشایخ
کتب خویشین تشیعات بر اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بر روایات دیگران اهل سنت و باب
معازرت گویند که روایت بخاری و مسلم نیست و هرگاه مسلم حدیثی از زید بن اسلم بر میآوردند که مرتبه
مسلم بخاری غیرست و چون حدیث بخاری رو بروی ایشان نهاده می شود دست و پا کم کرده در راه حرف

[illegible]

و مانند چنانچه از رساله سیف ملاحظه می‌گردد و عبادت که در بابهای کافه مذکور است و مستند می‌باشد و وقت ضرورت بر فراز
 نیاید و اصل استدلال بعد از آنکه از اول و ثانیه می‌رسد که مناقب خلیفه و درج جلیله و کتب و بی رفته و بی غرض و بی
 بهالت این بی باجم و در اجماع حضرت ظاهرین بر مدعای رفته مناقبین قبح کنیم و گوئیم که چون خود سلطان
 کردیم معتقد به جبر علی و ثنای نبیل برای خلفا باشد و مطابق فرموده جلالی خود ایشان را سمع و بصیر و قوا و غیر
 پیغمبر دانند و نیز حضرت امام صادق که مثل شهادت بر ملا منسوخ از تقدیر بودند که باید علیها اصول را که کافی
 مستند نزول آیات قرآنی در مدح مهاجرین که امید ایشان اصحاب ثلثه اند که اعراف متصلا چگونه انعقاد اجماع
 حضرت ظاهر و تصور کرده اند فضلا عن الاولاد و ان و الیقین فاختیار و ان اولی الالباب و قولوا ان بوالشی عجا
 و از اینجا بر عقل و واضح شده باشد وجه اختیار حدیث حضرت امام حسین که شواهد عرش با المشرعین و بیضا
 زده العین و حدیث حضرت امام صادق که هر دو بر اصول و رفته امام ناطق بودند و نیز معتقد و امام حسام
 و هرگاه این هر دو جناب معتقد مدح و مناقب لشکریان خلفای راشدین بدان وجه باشند که دانستی و خلفا
 باشد را از جای بدن مصلحت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کنند از امیه حسامه و آباء مصلحت چنانچه نام توان بر
 تکلیف که در کتب کلامیه مثل مسالک الاقیام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصلحت
 که امیه همی بر یک بن و یک آئین بودند و نیز یکی از ایشان فرموده همه فرموده اند و هر چه یکی از ایشان اعتقاد
 همه فرموده اند پس بالباب اجماع حضرت برین امر معتقد شد که خلفای راشدین مصداق ائمه است و آیه تمام
 توره است اشتراک در حفظ و و الود و ازین جهت بی شبهه و مضت و سمع و بصیر و قوا و حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم بوده اند بر جری الزان احادیث نبیل که شمری و زبده نشان می‌دهیم که حضرت ابو عبیده فرموده اند
 حدیثی حدیث ابی حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسنین و حدیث الحسنین و حدیث الحسنین
 حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول الله
 عزوجل باز میگویم که محبت ما که دعوی آنجانی که حضرت ظاهره اجماع کرد و اندر بر امر مذکور هم احادیث و ولایت
 دار و بران بلا حمله کتب خویش میکنند بابل سنت خضری می‌رسد زیرا که این کتب روایات بنابر اصل سنت حجت الله
 و بر جبر و مخالفه تا حقاقت اندیش گفته بود که اگر مراد برین احادیث حادثی است که در کتب اهل سنت و ارجح
 معتقد یا اصل نیست معتد اصناف است با حدیث صحیح معتقد علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان
 خلفای ثلثه دارد و معلوم است که اقرار العقل و عقلی تقسیم مقبول و ان اقراریم لا نقسمه اگر مراد آنست که در کتب
 اهل سنت اجماع حضرت ظاهره بر باب بخلاف خلفا و نشین ثابت است و هم تقسیم احادیث پس حاشا بلکه
 آنست که رفته هم اطلاع اجماع بیت ثابت شد نسبت جلیله خلفای متقدمین که عرفت تفصیله آنجا و اما
 الا حله ثانیة فرض چند خواهم که جواب کلام معتقد مقام این مدعی تمام و در سه ورق با انجام رسانم
 لیکن خدایات و حقاقت از هر طرفش تازه مری خیر و آبروی دین و پیش بر بروی خاموش عام بر خاک افتادی

اما دعوی اجماع علمای مذہب فاضل بر امر مذکور پس چند نظریه یا تخریجین ازین عالمی فصلی قرار داد که
 شان است بر سائل که شیخ المتفعلین دعوی اجماع در آن نموده و خود مخالفت این فرموده و مقصودش از
 این فصل نیست که نقیضی بر کلامش عده نشود و همچنین کلام سیدین قوم یعنی شریف ثانی می تواند نقیض
 حال شیخ رسیدن باشد و ای بر حال محتمل که نقیض باین فصل امام خمینی سید جامی گفته و کتاب قوم را خواند
 کرده باشد و بحضرت ائمه پیروا رسا نند که حجت اجماع از مذہب اهل سنت است علمای رفقہ و دعوی نواد و غیر
 اول مذکر افند علم خود بر سماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعیہ کسب از آنکه باعث اختلاف است
 زیرا نیست لیکن بعد از آنکه صاحب قیل و قال تواند رسید که علمای رفقہ بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
 در آن دعوی است برای خلفا و ائمه پس چیز را بر ائمه فقہین مدعیان حدیثیه را و تطویل یکشوند و از آن
 نموده و همچنین خط و غیره و اگر ادعای اتفاق ایشان است با جرم مخالفت تمامه تخرید است که با بیان واقعی ایشان حکم میرسد
 و کافی الله و لیکن گفتار و اگر ادعای اجماع نیست که علمای شیعه و سنی متفق باشند بر اتفاق کرده اند
 پس این وقت دانستی که این اجماع بعد از تسبیح بدون دخول مسعودی از ائمه و یا چگونه حجت تواند بود و حال آنکه اجماع
 ایشان با حدیث حمایت میکنند رفقہ بر ادعای خلفایه شکی نیست رسید یا آنچه را که مدعی شد و فلا بد علیها من اقامه
 البرهان این احوال رسپ فرموده ای او بر تخریج تخریفات و بر سر کتاب احوال و کتب یا نه سنی لیکن بر کاکت که با این
 عقاید پیش از این حدیث امامیه یکبار خواهد شد که عیدیه که شارحین کلینی مثل صاحبان شافعی صراحه گفته اند
 که رواه چون از خواص بوده و از اهل سان تواند عامم بلاخت ازین جهت اتفاق می افتد و عدم سلامت بر سبب
 در احادیث ائمه راه می یابد آری بر کاکت مخالفت عقل و نقل این است که حجاب سیده در باب مذکور تأتیه علمای
 و یا وصفت الحاج شیخین و بذل انواع مساع و کالت حضرت ابو ترات کافی محل الشرائع طالع اسبق نظرمان و حجت
 الحنفی سازند و شب در نزد بکره و زاری پروا نند و خلافت زید و توکل و حسن و وضع و برین امر بعضی از حجاب
 از جواب میرسد و منین که در مقابل حضرت سید و نسا و علمای قبل از احوال است الحزن و بعد از اتفاق این مسئله
 ممکن باشد و بجای اجماع نیست است هم معامه توان کرد یعنی زید و توکل پیش گیر و آنچه گویم به پذیر و زوی
 شد و فرزند است را خاصان است الی غیر ذلک و هو مالای یکنی علی الناس من قول الله و ثانی الی اخره اول
 باشد که مخالفت مذہب امامیه باشد و یا کلام او الفایزین کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شیعه اند و بیان
 واقعی خلفا کاتیه به التخرید و شرح علی و نه و در این بهشت بعد از عذاب چه منی دارد و جمعی گویند حصر
 ایمان اولا و نظر بان اند و ثانی این مذہب هم اگر چه مخالفت تفهین باشد که بینایان بصارت العین مجمل و مشرک
 از ثواب کتاب مقتصد لیکن بر خودم شان بیانه مناقب و حمایه عقاید و این مذہب مخالفت نیست مگر از آنکه
 که متفسرین شیعه مثل کاشانی و زنجیری و رضوان نوشته اند که حضرت علی اند علیه و سلم فرمود که بدو فرخ نزد
 بکسی این بیعت کرده و نیز از حج البیان و خلافته النبی و غیره ایمان صدیق و خلوص او بایت غار عید است

اول این مذہب بگویند که این مجامع مناقب پیش از اینست که راودت اختیار کرده باشند ای غیر فلان مسلک
و هر چند علمای این مذہب مثل غریب خواجه و مانند این مناقصین که این بزرگان را مثل خویش میشمارند و
منطق احادیث ائمه و روایات است و در فقه سابقا و لاحقاً هیچ محل باشد لیکن آخر مذہب امامیه است
بلکه مشهور و معتبر در پس کلام مجتهد ظاهر درست نمی شود و ازین مقولات چنان می نمایند که این پیچیده کتب
فارسی را هم در شمار و خود را با و جمع اجتهاد و در علم طبابت هم بگویند و زکامی شمار و مایل بضایانند که از
کتاب شلغم افضل است همان باشد چه محتمل است که آنجناب او را بسبب امادوی چنین فرموده باشند
این مرتبه نیست که دومی التورین فایز بدان شد و سغین را حاصل گشته چنانچه حضرت امیر مطابق شیخ العبد
بخطاب حضرت عثمان فرموده قد بلغت من حصره ما لم یزال پس معلوم شد که شیخین بدین وجه رسیدند
اگرچه از این مقام واضح است که شیخین در حسن سیرت از او افضل اند و ازین احقری لازم نمی آید مزید ثواب
او از شیخین و من دومی فعلیه البیان این است مرت دومی التورین بر شیخین بحیث مرقوم می اما وجوبش
بر طوطی مقدم بر این می باشد و دومی پس عنقریب می آید و در کتب مناقب بر فضیلت دومی التورین دلالت
دارد لیکن مضرتی باطل حق نمیرساند چه حدیث رفته بر ایشان چیست نیست آری برای استنباط این باب شان
بکار می آید مگر یاد داری که آثار این ساله ترانه جبهه تبار تقدیر عیاشی صاحب صوامع همین بود که در محققان
بر ضرر خود مقبول شده لغیر بر ظاهر است که از او حدیث عیون فقط برای الزام مجتهد بر فنون است پس
اگر حدیث مذکور دلالت کند بر امریکه فی الجملة منافی مذہب ما باشد ضرر را چه خواهد بود آیا انجیدیت را
از صحاح خویش نقل کرده ایم تا او چنین گوید و محقق برای فرا خویش بخود آری مذہب فضل برابر خاک
ریا که بایت گشت که اصحاب گفته گوش چشم و دل انجذاب بودند و این ضرر عظیم برای رفته لیم است
چه بگوئی کتب باجماع و ایشان عیان شد حقیقت خلافت راشد و همه خلفائی و واجب المحبة بودن ایشان
و الا باید حکم کردن که نمودم که العاص و اخرا سه ذات مقدس سید المرسلین اند قابل تبرا باشند و در حدیث
مالا یخفی الکونان چگونه درست شد استدلال بر فضیلت حضرت فاطمه رضی الله عنها بحیث لغیر من کتاب
بطور دیگر متذکر گفت که حدیث بر اصول رفته در عین تقیه مخالف نیست بلکه منطبق است زیرا که اصول
ایشان دلیل بر آنست که الوف ظلم و موقوف مصائب و خلافت شیخین رفته از شهادت فاطمه الزهرا
و عذبت بر ششم شیر خدا و تحریف قرآن و سن پسین بگوید علی میر مومنان ای غیر ذک آری ضرب و شلاق
بر خلافت عثمان بر البراد و در شمار و مانند ایشان بشهر حج رفته بود و وقایع سابقا انهم اهل العبه سید الانبیاء
و تخلعوا عن المرتضی اگر این حدیث حضرت پیغمبر خدا عثمان را القلب خود تعبیر فرماید یا خواهد بود و بر اصول شیعیه
نیز پس حکم با معنی که مخالفت حدیث با مذہب ایشان ظاهر و عیان است و مستحق از بیان بر منتظر استماع
که نیست اما دعوی مخالفت آن با معتقد اهل سنت بسبب لزوم فضیلت دومی التورین بر شیخین پس جوابش

آنکه شاید بگوید ویرج عوی اصلاح قرآن مجید که نزد سبب تحریف بیاض همان نیست قصد نماید زیرا
در این مقتضای انجیث همین ترتیب مذکور است که ان الله مع الصّٰو و الفلّٰو و کلّٰ اذ لک کات عتد
مستحق این اصلاح همان باشد که در شنوایی را قرآن مجید را و بدو گفتند که باید در هیچ فعلی تصریح نکنی باری
مستحق نمود چون نقل فایده دارد این امانت گفت که هر چند در اصل غلط بسیار یافتیم لیکن بر وعده خویش کار بستیم
مگر در چنانچه چنان مذکور شد که اگر مطابق اصل بنویسیم از داور ایمان بر آیم از آنکه است غلط اندازی که در
نسخ سابقه تحقیق الامر نیست که دلیل نقای که کتب دین و ایمان نشان قرآن مجید را محرف و مبطل
نماید و ناقص میگردد و اعتقادشان نیز نیست در اصلاح قرآن مجید یا یکی ندارد و طریقی بعد از ویرج
این اعتراض گفت که محبت و درین حدیث چه راست است و من و آیت سرگردانم که حضرت باری را چنان
که با وصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند که
از ادنی یا علی گویم یا سلم زیرا که سمع را راجع گفته اند بسبب آنکه طفل سخن عربی خود گوش میکند و
می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
و لال میگردد و گویا انسانیت از دو سلوب است بخلاف سلب بشر که هزاران از صفا و حکما و قرا
کا ملین فنون انجمن بوده اند چنانچه از تفاسیر و مذهبین امر چنان ظهور میرسد که حاجت
بجستجوی افتد اما دعوی آن یعنی که مستدل در صد و اثبات اقلیدس مشایخ مثله باین روایت
آن رئیس دلالت بر کمال عتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بصارت العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفاء نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که من و ...
اما میباید که در وضع و با تم خلفاء جستجوی عیوب ایشان عمر زود را صرف ساخته اند و از منافع
و اله بر حقیقت خلفائی را شدین نیست و انین عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خلفاء
معلوم شد افضلیت ایشان نیما بینیم که صدیقین افضل است با بعد رضی الله عنه باز عثمان با آنکه این
بیرس از جناب مرتضوی افضل بود که مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بهرزه و بهرزه و بهرزه و بهرزه
من بعد چون محصل حدیث امام صادق علیه السلام از کلبی در آورده و نمودم این عبارت با اعتراض موافق و مخالف
مربت گردانیدم که هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا اجداد ایشان با قبایل عرب و عجم و کس
و قیصر و مشر و مله جا و برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء صالحات منقطعه
باقی نماند از این الفاظ و جروفت هم با اتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شرط و اماریت
و جهاد مقصود است و اثبات افضلیت که این محلی است جداگانه و در میان این بحث در مطمح نظر است
نه حامی انصاف بر آن موقوف است و بعد از آنکه خدق این عبارت قبل آورده ام چنانکه
نیز نقلش نموده که انجمنی بی آنکه خلفاء نبی گفته و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی

علیه وسلم باشد امکان ندارد و اتمی و مقبولیت این بزرگان کما موقوف است بر افضلیت کمالانی که در
انشاء تعالی و بعد از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه و حدیث رسول الله تعالی علیه السلام
بزرگان قلم جاری گشته که انیمه که فوقیت از ان مقصور نیست یعنی گوش چشم و دل آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم گشتن بدون ایمان کامل و توسع موقوف و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو میر
استحقاق اخلاقیه الهیه باشد این کلام نیز خنده ای بلند حکم میکند که حقیقت این بزرگان بر عاصمت
کبری و ابلت ایشان بجا نیست را شده معصود است به تفاسیل بینیم افضلیت ایشان بر سایر
امت و بر ظاهر است که مناظره بان مملین افتاده که مدعی کفر و فساد اصحاب کرام اند و سلب استحقاق
از ایشان بنمایند پس فکر مدح و مناقب این بزرگان و اثبات استحقاق و در نیجا کافی است و متناظر
با گروه تفضیلیه نیست تا بحث افضلیت مد نظر باشد و اگر بنور مدحی سن خیال محبت نیامده
باری بمشالی روشن میکنم که حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و ابراهیم و عترت ساسانی رفقه مایه توان
که قبول بارگاه رسالت و عادل و حرکی بودند و سیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبه
اصلی و اوسطه و ادنی فیما بینهم و کسی که مدعی عدالت و مقبولیت ایشان باشد و روایات متناظر
شان برای الزام منکرین مجامید ایشان آرد و اگر چه آن روایت ولایت کند بر افضلیت مقداد و سلمان
و ابوذر لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف است بسبب آنکه تفضلیت
سلمان هستی با جمله مقبولین بلکه با مقبولیت و افضلیت هر دو جمع تواند شد و چنان نیست که مجتهد
بر ایشان گوگان برده و در هر یکی فرو مانده اکنون انصاف از وی سخنی که خدا را راست بگوید مبنی
و گوش کدام یک بریدند و این شعرا من نخواهم بختاب تو یا تو بختاب من لغو و بانه من اختیار انذار
علی العار من بعد از آنکه چون نزد مجیب حقیقت اندرید سلوک بود و مدعی مرتبتش بول ابرار ان قرار دهد
و درین مقاله غمیضمون جایگاه میگوید ع چه نسبت خاک را با عالم پاک او چگونه خلفا را افضل
از خود خواند گفت حقیقه علی نسبت مدعی حرمت و اکابرش که دعوی قرب شایب برای خرید و زمان
حضرت رسالت مآب دارند کافی بجلد الا ولی ضرورت مناقب آن پیر را و اما و خلاصه آثار برای این
مدح بیان کردن فاعبر و ابا ولی البقی و بر فرض محال افضلیت ایشان چگونه قانع نمیدارند و در سخن حضرت
ایشان که باب زر نوشته است چنین منقول است که اذ القیت جلیابا لجماء فاصنع باشت الغرض
باین بیانات و یاقه و رای حدیث حضرت رسالت پناهی که را وی آن گوشواره عرش عظیم که برای یعنی
حضرت سلطان کریم است مطرح گردانیدن خبر خواب و خواب کار کسی نیست غلط گفتیم این فرق
مثاله از ان شرمند و میشوند و لیکن مجتهدین رفقه نیز ندارند مستثنی برند و اگر شواهد و قراین صحت
این حدیث از کتب رفقه ذکر کنم البته در حق چند دیگر می باید نوشتن مگر و سه حرف میگویم که از کتب

موم بود و دوم باینکه تفسیر رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بود است و لفظا بفتح شین و کسری می ماند
اول دلیل بر اینست خوالی ابن ابی المیثوب دلالست مطابق ندای آن گوش هر دوی هوش برساند که
بزرگان و صحاف حمید و اخلاق برگزیده مثل حضرت انبیا علیهم السلام داشتند و تفسیر ستمده شیعیه مثل
مجمع البیان طبرسی و تفسیر کاشانی حکم به انجمنی می نماید که خلفا و بعضی از صفات مانند انبیای او ابو العزم نوید
پس چگونه تصور کنیم که عزیز قلیب بنو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نباشند و نسخه سلیم که مختصر آثار از اصول
رفعه کتابی نیست چنانچه در بخار و دیگر سفار است و دلالست تمام بر آن دارد که در خواص اصحاب منزلت درین
و مرتبه پس شعری را می اصحاب بنامشده تقریر و پس گوش و چشم و قلب مبارک بیدار و نشان بجای خودست چگونه
این بضمون قابل حرج و قبح تواند شد بلکه خود جدا گراست و اگر تفسیر را بر اصول خویش برنامی حضرت
صلی الله علیه و سلم فرار دهند و انکار خود را کاهرت الیه الاشاره و در پایه اعتبار نهند و مقامات انبیا
نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس نتایج این هیئت است که انجناب اصحاب را با انوار علم
و صنوف مناقب بتناید و به ثنائی نشان رطب لسان و عذب البیان باشند چه مدار تفسیر
بر خوشامد و دایمندی باشد و هم خوف و در این دخل تمام است بلکه می باید که برای دیگران مری
بانی نگذارند خود و مساو وقت حضور اصحاب بنامشده و چون معامله بر عکس رو و قطعاً و یقیناً تفسیر
شود و پس هر چه ازین جنس از کتب طائفه بیدار شد قطعی الصدور خواهد بود و ان العقل النقل و الیه انبیا
و نه هر چه مخالف آن برآمد از او انجمن و به اعلین بنهارند خدا یا مگر حصول و شجاعت و دیگران نمای
مرتب خوف و ترش بوده باشد لا حول و لا قوة الا بالله با بحاجه هر گاه این احادیث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم صدور یافت لاجرم حجت شعبه مخدیین بر منافقین تمام شد و در او سرور
خالق از من سما نم و در میان طایفه و او میا و درین است غیر ازین مجامین کسی تواند بود که در حجت
فدو الوجیهین اعتقاد کنند و بناء و دین و ایمان را بکنند معاد الله من ذلك قول
را بعا الی اخره **۱** قول این افاده تازه قابل آن نیست که در روان سخن جدید و و بدین
قلیل هم به ترتیب مقدمات بیکباره از پدید آید بلکه احادیث که مجتهد در وجه مایل
بیان نموده در جوابش کاشنه و زانی است شیع این محل آنگاه چگونه حقیقت
کنند و چنان ممکن باشد که جناب رسالت اب صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بکار فرار از عز و زات موسوم و او باز شان بیای
توسل از رحمت و محاربات کوی بوده چنین کلمات که دلالست بر اختصاص
استراق دارد نموده باشند که عبار جلد و مابین سینه و آن من لبادی عازان
البدن من یقین غار این مقصود الله و من سینه سینه الله و این حدیث و قبی غفرت و است

دریافت که میان خالد و عمار کلامی واقع شد و دشمنانیت عمار پیش حضرت صلوات الله علیه حواله و سلم برد و کافری متوجع
 و متعال فی تحقیق احوال و احوال و محسین کلمات و دیگر و آله بران و در باره حدیث و غیره از مقبولین بسیاری بودند آدم تا
 این دم هیچ گوش نشینده باشد که وقت جدال و منازعت رجال پر در چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنا بر ظاهر
 مفاد و ایت مذکوره لازم می آید که کمال انسانیت او بنبوت بجانب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن ان
 لا ینفک الناس علی انه صلی الله علیه و آله و سلم کان در بطعش غیر خائف و لا خاش و این حدیث قطع نظر
 از آنکه در مختار کشتی و مصنفات تأییدی است با عترت مجتهدان از کافری و در کتب شیعه و سنی با استفاضه همگی من گشته
 من بعد محققان آنکه در کتب مجاورات و غریب احادیث این لفظ مذکور نموده اند که میگرداند در بطعش بار باطل العیاش
 برای کسی که در مبارک و کار از غایت شجاعت قیام و رز و در تنگین و فاشل کوه ایونند باشد فلا یفصل
 اما فرار او از رخصت بلکه از ان مشدیکه که گزند عظیم حضرت رسول کریم و در ان رسیده و از کفار در قتل
 سرور ابرار و یقین نامرعی نمانده پس درین باب هم موتی نیست بلکه این مرحله در رساله جدید یعنی کاشف
 عن قیاس المجتهدات العقام چنانچه باید می شده و بنده عمار تنها بعد از تصدیق علماء الرافضه و جرح مسلمین اما حال
 بعضی دیگر بر اصول موضوعه مستقی پس ازینکه صدوق طایفیش از این باب و یون قمی در علل شرایع یاست و خود از
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام ما کان یوم احد انهم اصحاب رسول الله
 و سلم حتی لم یبق احد الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانة سماک بن خرشه استی مختصر پس بنا بر مزموع مجتهد
 کالایحقی علی نظری مکاتبه التی اشرت الیه مانع الیه یا چه چندی از اصحاب که بنظر ائمه علمای اثناعشر
 از مقبولین شمرده شده شد صدوق فقد یأثم بغضب من الله و ها و الله و یحیی بن حماد بن عمار
 جامع زخارف دنیا و تارک شوائب عقبی بوده باشند نفوذ باشد از نه سیکه حال حواریین خاسته
 پیغمبران و ان مذہب چنین باشد کسان را که حق تعالی در حکامات کتاب مجتهد خود با انواع و اقسام
 ستایش شنوده باشد حضرت متقین و انهار امر عبد شامند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکد و کس
 که بجز از تلاش از چهار صد هزار اصحاب کافری الله که در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند
 در حق شان چنین روایات و قبیل و قال داشته باشند استی قدر الفروقه و نیز فرار عمار
 و دیگر مقبولین بسیاری از جایابی بسیار ثابت است که واقعه چنین را یاد داری که بر تصریح کاشانه
 در خلاصه المنهج و بحار الانوار آشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و سلم را بدست
 دشمنان گزشتند در راه فساد سپردند و از حیات و قلوب هم هویدا است که واقعه چنین مثل
 جنگ احد است که عمار یا سرزم کریمیت نما هو جو اکرم نهو جوانا و این تقریر بر تنزل و تسلیم است
 که چنین کریمیت بودند مخصوصا صدیق که کوه ثبات بود با کلمه میان اصحاب باشد و عمار فرست
 است بیشمار که از کتاب بحار و کس و غیرها کاسبق واضح است که او بعد از وفات سید الانبیا

راه از تدارک ایشان بگوید که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در وقت خلافت مرتضیٰ علیه السلام بیست و پنج سال که در سیاه
احصول مقاصد صورت است بسیار هم شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم خود در حدیث تذکره و توحید
و در خلاف خلفای متقدمین که تمامی حجت خود با علای کلمه الاسلام صرف ساختند و با قرآن و کلام و تفسیر
نفس حق پروری و پیروی از حق و راه فریادان قدیم نه نهادند و بشاگرد و باطن یکسان بود و در حق تعالی
بجای ارباب ایشان پسندید و خجالت ایشان لبیب تبتیه یا نبیا علیهم السلام محل نبوت گردید پس میانه ایشان و عمار
بعد از این السامه و الارض پیدا آمد خصوصاً چون بعضی از افعال مجتهد که گذشت فهمید آن گروه و باز منته
حجت ارم کا مجتهد که استبعاد شدید که در بدین این حدیث تعجبی نه نمود از ان تائب مرتضیٰ که حق با علی است
هر جا که باشد او نفس نیست و نیز من و روح من چنانچه در تشریح الانبیاء و الایمه و تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام است و چون وجه معاش سیدة النساء خاتمه بر فرعون مقتدر من
تورق کردند و حضرت امیر دست از امامت آسجابه برداشت تا نصرت کلمات طیبات برسد
یعنی مانند چنین رجم اے آخر ما ایان نفس پیغمبر صلی الله علیه و سلم و روح الطهر مور و این کلمات گوید
بود پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیرالمومنین بدون اقامت و یلی سمیع نتواند شد و این کلمات گوید
تکلیف که بحرین شدید مثل طبرست ابن شیم و بحرانی در تشریح تنج البلاغة اعتراض غایت که خلفای
ما شدید قوت جناب سید و دوریت خاتمه مثل حضرت سید البقیع امیر سایند که سابق افضل
حق الهمله الاول باینه چون علما رفقه همیشه باین نوع احادیث فضایل مرتضیٰ ثابت میگردد
حدیث عیون را بروایت فرد کمال برای اتحقاق خلفای راشدین آوردم زیرا که بالبداهت بجمال
ایشان دلالت میکند و روانفص را بجمال نیست که در آن قبح نمایند و جیرا تم که من کما گفته ام که
مراد از این حقیقت کلام است پس اسات ادب چه معنی دارد **قوله** جابیه **اقول** چه
و این منع بر دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد مورد و هم عیون سمیع است لیکن چون مستلزم
که حدیث و کلامی و حکم لاهی و غیره بر مرتبه اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر مقلدین و متکلمین و مفسرین
خلاف آنکه مردم و در نوعی است که بعد از تسلیم حجت توان گفت که بسیار باشد که آوی خون از بدن میگردد
و بر سر و فوار گاری جدا نمیکند بلکه سیاهی این اعضا کمال شخص باقی نمی ماند بلکه مانند عدم میشود که
لاشعنی و باینکه تشبیه روح است یا احتمال حقیقت مسئولیت متطرق نموده اند شد که در اعلیای خدای
مستازن بودن بدن روح است هر چند اهل سنت هر جا امانا و حدیثا گفته لیکن دیگران می خندند
که جرم بار دیگر میگرم که مجتهد را باید از این یادگی استرازا کردن چنان نشود و گویند کفش خود بر سر خود و
بعدها احتمال اضافت با دنی نداشت و در مقام علی روحی و راستی من جسدی از دست مجتهد میرود و کفایت که اسانی
میفید ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند علی خود طرفک و قییکه بار ناکل شود و از پشت حال یعنی قریب باشد

از این جهت برای انصاف مذکور بکار می آید که کتب کتب مثل خیرین یا انصاف یعنی که مستجاب است
 حسین شایسته است پس برایش آنکه این تقریر برای تمامی روافض و انکال است که تصدیق و سلطان کرد
 کشته شدن ویل قوی بر خلافت حدیث و دیگر خلفاست که اعراف و جمل و سوف لغز و مثلاً انشا الله تعالی آن
 بود که بار دیگر این مع عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این محبت هم بخط آن پیر از دین و شیخ
 موصوف مشهور شود که مع بود اسباب ماکراته مفضوع و المنة له تقدس که در آنچه جناب خاتم المرسلین
 ارشاد فرمودند هم افاده است و هم اعاد یعنی مثل بر تائید او است هم متضمن امر جدید یعنی که از حدیث رسول
 اول همین قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب ندان از کجا که مرتبه مذکور هر چه
 اصحاب و ذوات عالی ایشان محصور است چنانچه از ضمیر اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تا کید علم
 سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر رسیدن ریحان رسول و کریم ترتیب یافت و اگر حدیث مذکور
 محل استجاب حضرت امام حسین می بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکور را در ذراتهای اصحاب بکار
 حضرت میفرمود و تعجب نمی افروزد و بجز گوشه خود را در حیرانی نمی انداخته زیاده از سابق مریون نگارنی می
 و بر تقدیر حضرت سلولیت لازم می آمد مخالفت نفس حدیث شریف بلکه انکیز قسم نیست که قسم بخت که با که تمامی است
 سن پریده شود و از ولایت علی چنانکه خدا فرمود پس حضرت سلولیت کجاست بلکه عموم و شمول است بالجمله مثل مجتهدین
 گوئی و در همان بنات که با نیت عموم سخن حضرت سلولیت آغاز کند معذرت که عجب است از تعجب چه استجاب وقتی لازم
 میشود که امری مخالف معبود و مرسوم پدید آید و هرگاه از تسبیح سلیم که نمونه حاشی بنیل تقریر مذکور خواهد شد
 بوضوح آنجا مدعی امام حسین شب روز مشاهده فرمایند که خلفای ششم را در اصحاب منزلت عظیم بود پس استعجاب
 در حدیث چه گنجایش دارد و آری تعجب متعالی خلفا بر محور فریقین خواهد بود پس آنرا بعقل و نقل موضوع
 باید دانست و حال آنکه سلیم از مجلسی و قضایای خود ذکر علماء هویدا است که توجه چنین صورت تالیفی گرفته و
 هر کسی از ائمه صدق سلیم در دوزبان داشته پس چگونه امام حسین از استماع منقبت خلفا استغراب و رزند
 افسوس که جناب امام حسین اینهمه کوشش برای مناقب خلفا و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا فضا
 بدیج ایشان انس گیرند و لیکن رخصه مسامحی امام حسین را بحوائی و قطره آبی بخزند قال الله تعالی
 لَوْ أَفْقَعْتُ سَائِيكَ أَكْرَضُ جَمِيعًا أَمَا أَفْقَعْتُكَ يَا قَوْمِي أَكُنُونَ سُلَاسِلًا مِيدَ مَنْقَطَعٍ شَدَّ خَصَمٌ يَهْجِي فِيهِ مِنْ بَعْدِ
 اللَّهُ أَفْلَاكَ تَذَكَّرُ فَوْتَ لَمَّا احْتَمَدَ فِي دِينِجَاهِمُ مَرَارًا بَدَسْتُ شَوْهَن كَوْنَتُمْ وَ جَرَّاعَ هَدَايَتِ بَعْدَ از نشستن افعی و زار
 سرش بین برافروختم و هرگاه برین جمله احاطه گردی پس بدان که دینجا امری دیگر است که تعرض بدان ضرورت
 و سرسری از آن نباید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این چهاره شاید کتاب
 اردستانی متبع خیلالات ظلمانی بی ادب و درباره رسول ربانی بطالع خوشش آورده و درین مخطی بعنوان
 در دفتر که او امید واصل بساحل نجات نمائند و عبارات از دستانی نیست که اما حدیث سمع و بصیرت آنکه فرمایند

سبب گشتن از انادیت بود و در چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است سی را چشم را گوش می گویند
گشت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم آن شخص کند و گفته اند که خدایه و عیسی بنابر اعتقاد که می گشت
از وی جی آمد و یکی شغل زبان عمر که تمام عمر با چشم و در مقام انکار و اعتراض بود که هر چه گفتند و کردند گشتند
چیز چینی گفتی و چه چنین کردی ای بابا بگو که نیک رایش موافق رای رسول بود و نیک جنگ گاه یا خیر می بیند
از غیر حاضران و گرسنه گان بنامش این را منع و آن را بصر یا بعکس گفتن متوجه مناسبت ندارد و با آنکه
مراد از چشم چشم عور و از گوش گوش که در یکجایی دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر باید در
خود را یا او ستادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق محبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند و عمر فقط غلبه
سوار و یا بگویند می مسهوت شفت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصاحت و بلاغت و بنا بر سنسنگ
و درست و نعینی است بخدا که صاحب انصاف می یابد و قبول میکنند انتی بقوله و اولیاد و امضا
بر اصول رخصه هرگاه چنین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقریب که از نسخه سلیم ملایم بردارد و از اضافاتی که
صاف پیدا شد که لازم محبت بودند و بالادست بهین و بسیار شریف می شناسند بیشتر توانند و علی الاصول
رخصه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول الهی هرگونه توانند رخصه یا و صفت
و انتقن کمال محبت و شغوفی با صدیقه مظهر و چنانچه رئیس القادین در عباد و کتب مطبوعه و اقربان داران
گویند از بدیهیات ست صلاح دید و مرقضوی بعد از قصه فاکان بود که بنده از پای صدیق بر دارند و در آن
و العباد و در و طوطی و سایر و امثال شان از مقبرین را که اراده جانی معمم کرده اند و مورد و شل مشهور اند یعنی در
و عدم شان برابرست گیل باید ساختن و فلانی بپر امضت ساخته اند و فلانی را چرخ نگاه داشته اند پس چنین می
مغر عن را نیز و نقلای رخصه نفس ناطقه تواند بود و کیفیت شخصیکه دل بر می گفت سنن بنویسند و قسم بران خورش
و ایت الله لا یحب المؤمنین نازل گردد و چنانچه در مجلد اول از تفسیر ایل بیت دانستی و غیر هر مرتبه است
بدان و در جابجانه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مجرب و متبع سالت خود را آشکار فرماید و نه ای نیکو
ایضا الکافرین کا اعتد ما لعتبد و انت بگوشی تمامی مشیرین و کفار رسانده و مساله توحید را بتاکید بگویند
بران بخیال کسی نکر و بدین سوره مدال گرداند و کم و نیکم دی وین برای کمال تخلف و سر زش کا فیه بر زبان
سازد که استعرفه انشاء الله تعالی مفتلا نقلنا عن جمع البیان و حضرت مرقضوی بر اصول رخصه نام و لا
و خلافت خود تا بپنجاه سال تقریباً بر زبان نگیرد و بعد از عثمان هم طالب زارت باشد نه خلافت و در عین
سیاست خود هم را و تلبیه پیار و غلط گفتیم ما وقت وفات کفر دارند و اینها هر فرماید و بکنان ایان چندان گویند
که جامع الاخبار بران گواه باشد و طایفه کافی الکلینی سحی عن قرب انشاء الله تعالی از تدابیر و صحابه و تحریر قرآن
و تحریک متع و سوختن خانه حضرت زهرا و گرفتن دیر شکم مبارکش چند دهم است فاحش معاذ الله با سنجاب چنانچه

در اصل الشریع و تذکره الامامیه است که کوشش کند و مانند چنین رحم و پرورده نشیند و او این از چون و چرا و جلیقه حضرت علی
علیه السلام و در قصه فاطمه علیها السلام و قصه تدارک معصوم فرماید و بر اندوم که تحت نهادند و و جاری سازد و به تنه
و ادیب شان چنانچه باید بود از دو وقت عدم ممکن خود از که بجزرت گردید و جناب امیر مانند خاتمین بخانه بگریه و فغان
باله از نه میکیقتی سلب راجع مذکور از شیر خا باشد و خوشا بد شبیکه ازین که ورتا پاک باشد قبال حتی با تک
البشیر و استیلا و عن الحق فیکون من الخاسرین و از عجایب شرافات فضل خوار فرمان روی دکن آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه رفیع دارد و هنوز در نمی یابد که در خلفای راشدین کیکی تفاوت شدید در عمر داشت
غیر از جناب امیر که توان بود و نیزه که چون حضرت علی علیه السلام بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضی پسر
رسیدند و نفس ناطقه گردید و نیزه بخلاف خلفای امیه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد
بر منور چنانکه از نیمه ساری ازین باب در باره حضرت مرتضی صحیح خواهد بود و نقد صدق الله تعالی و من تأله
من ذکر یا یاکت ذوقه لقا همض عنها لانا من الحیر وین ملتصق و حیرانم که باین مجنون تصدیق
حضرت مرتضی که مجلسی در جلوسه شجره زبانی حضرت قائم کشید که لغات غریبه تشبیه غیر در آنست هنوز ندید و شک
آنجا نبوده صبرت مرتضی همیزان عقل سنجیده و علل شیخ المشایخ و نفس صبا بعین گردانید و آنکه اصلع شکم
مبارک بقای می تنفس بود که انبیا بی خبر از باب علم کشود چنانچه می آید انشاء الله تعالی و لکذیقا هم من العباد
الکذی که دون الف ذاب الکبیر لکما یزجج و کرم تر آنکه جناب پیر و ما که مولانا
یا وج بارون و نامون است میخوانند که با تمامی قوم میمون و از قبایلی آوم داخل شوند و کتب و نینه خویش را بینه
و مثل مواضع را یا و عین میانه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وجود تسلیف و ای به اختلاف و در خصوص واقع
فرمودند ای جبریل چگونه علی را خلیفه کنم که اندا بکر و عمری تر هم که مرانده نخواهند گزاشت پس در آمدن جبرئیل
نئاس سلفین ناحی شناس در زمره ناس مصداق حق بیکر الجبل فی سیم الحیاط است بعد از این
باید دانست که جبرئیل الزبانی بگردآوری لغات قاموسیه مثل باقر و انا و طایفه امامیه پرداخته و انرا احصا و آید
و الله انما شاهد منی و این گفتار عجیب مستور باشد و این محذره و عن از گزیده مباحث قول علما محض و باشد
یا لکن بجزر و اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت به تنی و حرکات عین یافتاد آورده اند که بارون
کینری خرید بلند بالا و خبر و و حاضر جواب بد که گو فرمود که هیچ دانی که آخر هیچ شطاکه فاذکره فاستغاک
فاستوی علی الشوق که است کینری و زانو کشاد و گفت انا ففهمنا الک ففهمنا قول
سادس سال اول حال اعظم کوفی را که در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد و تحفه که مولف قدس سره
و در مواضع جناب صدیق میفرماید که شریح بنمودن عالیه قتل عثمان و او را قتل گفتن همه از مقتضیات این قضیه
و این اعظم کوفی به ساطعی است و این جماعه که اباان مشهور اند و در واقع محل دیگر و طایع چیز مذکور کرده اند که با تفه
شبهه و اقترای محض در بیان صرف است تحت بی انصافی است که در حق عالیه صدیق و وجه مجوبه سوال بعد صلا

علیه و سلم شهادت خدا و رسول خدا را بر طاق نهاد و در پی اقوال کاذبه انحرال الشیاطین چند می از کوفیان
 برویم و دین و ایمان خود را در نهاده اقبال اینها در پانیه هم پس باید که برابر روایات و در طاعن اگر کتب معتبره
 صاحب تحقیق ننهد هیچ سند بقول خویش کما هم مراراً الخوطه اندام با حال و قریب اخیر و خطا اجاب پس در
 بکار تمام نه کور شده که تصحیحات علماء و اعیان را شاید محض بطور مورخان و مشایخ است و محققین
 در مقام تضعیف میگویند که قول خلائی مثل روایات و عظیمین و موخرین است چنانچه نقلی محکم در روایات و ما
 باین اشیاء تنقیص کرده ارن بعد ترتیبین قیاس و شون محقق در روایات و قیاس و شون محقق در روایات و قیاس و شون
 حضرت مرتضوی لکلمی و دیگر کلماتی غیر ذلک و بعضی از روایات که حجیت را شاید فرموده باشند که
 جناب سیده رضی الله عنها و تو بهین و تحفه آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک نمودن وجه از خبر
 و احاطت بقصه ظاهره چنانچه آن کلمات لطیبات را نقاب قفنه مثل مجلسی در بحار و حق الثقیین و دیگر
 نه بی دین آورند پس چگونه احادیث فصائل مانع از بتری اهل رفض خواهد بود و کیفیت که رفضه میباشد
 این لعن و تبرار احمدی وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر امیه این هم نیست که از حجیت
 بر خیزند و نه شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کاف و غیره عیان است فخر لا شوق
 البتة و احسنه و قنایه و اجابه مع ذلک قبل این در مجلد اول گذشته که جناب امیه با
 علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخاقین که حدیث ریحان حب
 از ان کتاب و وحیست فاطمی در دلجوئی ایشان پر تو از افتاب باشد و با وجود اعتقاد و اعتقادش از
 منزلت بیت تطهیر تبو بهین بلکه تغیر کوشیدند و الحمد لله که بشمول توفیق این دوی هم کرد و نمای مناسبت
 تو مودوم را بشکون اول الزامیه یکشم و هم سرای خواج ملا عین و نواصب مار قین و عین و اول
 حاضرین بمقام حدیث شکم و و بر وی میر کی خاتمه آیت بهایله می خوانم و تقریرات ایشان را یقیناً
 و بلیس مید انم **قوله** بعد الیها و الی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقده
 شکر کردن کی تو انم در خور اینهای توبه شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای توبه یعنی ریس انما
 عرفت فرمودند که گنجایش تقیه درین حدیث نیست پس بعبایت این دوی بعد ازین مناظرات
 حمق تر از بے سو و میدانتند رفته رفته اینقدر بمرض بشون رسید که عایح بنیه خلط و فضائل و
 ایشان در نفس الامثر ثابت است پس بتر از ایشان البتة مخالف قرآن مجید و حدیث ثر
 خواند باید و و هو المقصود **قوله** لیکن شاید **اقول** درین مقام ما را بقدر نقل عباد
 از کتب معتدین امامیه کافی است از انجمله است ملا احمد اردبیلی صاحب زیاده الکلیان فی تفسیر آیات
 احکام القرآن و از منقول لائقش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایته الذین الایه که امامیه
 تقیه را بر اینها تجویز میکنند و حیاتی که تقیه انبیا را نسبت کرده بود با مایه غلط است

و درینها مستقیم نیست و دلان الامامیه انما تجوز التقیه علی الامام انتقی و از اینجا که این حصر حصرتی نیست
و الا لازم آنکه نزد امامیه برای پنج کسی از اینها و امت ایشان تقیه درست نباشد و آن بالیق
خلافت مذہب و دین ایشان است پس بدعا حاصل شد که امامیه تجویز نمیکند تقیه را مگر برای امام
یعنی نه برای اینها و بعد ازین اگر تقیه را برای اینها جائز گویند البته تکذیبیان اکابر بران مترتب خواهد
شد چنانچه از رسایل مجتهد غیبه او واضح و لایح میشود معذکاک و در کتب مطبوعه جاستی تصریح است
بر این معنی که تقیه در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن مما شاة
و بهتر ماسیکوم از آن قبل است که گفته اند بیعت پرکننده گوی حقیم شیند و خبر حجت
گفتن طریق مذید به اسم از حجت نوس و در و درج گیرد که ناگاه خبر یا ذخیره در و درج
و قدر بعضها فی اخره **قول** قدر و ضحان ماذکره غیر مستلزم لمطلوبه و انه ماعرف باب التذرع

فی نذر المسئله و الجمل قد مر جواب نذر الهواست بحیث لا مجال للجماع وین و من تقیه هم حیل و لا یکنه که ما بود
المتأفقین فت کمر و لا تکن من المتأفقین **قول** و نیز یک بیان آن **قول** تا آخرین تحسین
که متمسک بسلامه کیما راجع است و واقعیه حیت این است حال فعل و خوش بیانی جناب مجتهد الزما
و من در چهار وجه خیر تم که این عبارات را در باب التذرع چه دخل تواند بود زیرا که در رفع گفتن و خود
لما یقبل المتأفقین گردانیدن لازم نیاید زیاده برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین
و مقامات جهاد و نذر با کفار قریش در مکه معظمه و قبل ازین در مجلد اول از کتب معتده ثابت نموده که حکم جهاد و
از آن قیود آمده که حجت بسوی مدینه فرمودند بر مذہب فریقین پس اشکالی در مثال این امور نماد زیرا که مذکوب
لازم آمد تا اختیار کفار و مجار چنانچه شیعه بحضرات امیرالمومنین نسبت میکنند و هر چه من برین قوم وارد
میکنم که تعاقب یا بن باب وار و بعد از و احکام جهاد بعد تناسی در از نیست اما اینسخه گفته که فاضل مجید الخ
پس جوابش بر همکنان بود باشد که نزد من این مخصوص نیست درین روشی بلکه در اینجا شقی ثالث است معنی وار و نذر
حکم جهاد بر مذہب فریقین پس این قصه بدان ماند که کافران بر طبق نقل مخالف و قتیقه کشید و آتی پیغمبران
در مسجد الحرام نماز میکردند و در باستخلاف پیش آمد و جهاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا میداند که چنانچه ترک
جهاد و در باره نفس مقدس خود بجهت مذکور ترک جهاد و جهت صدیق یار غایت همین امر مستطوره است حال آنکه
نه استخلاف بودند تقیه علی اگر حضرت همراه قریش میشد یا می فرمودند خوب کردند تقیه میشد ترقه آنکه بار بار
این واقعه را یاد میکنند و بخیا می آید و کافران چون دانستند که حضرت پیغمبر تشریف برده و بترتیب
بحضرت مرتضی سپرده پس چنان حدیث رسانیدند که بدان مبارک بروایت سیاه پوشان سیاه شده و اینجا
کلام رفقه همین است که اگر حکم جهاد می بود و شیر نزدان گویا در کلمه گو سفند ان می افتاد و همین است
حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اگر کونضعی که ازین جا قمار میا که از صدیق بر دایات موضعین فریقین بعد

بود و ناموس و افاض و پروردگویی که حقیقت این کشف کاری بر روی هفتاد رقصه بود و الا کافران استخوان خود را
 چنانکه نیریز خورشید شلاق میگردانند و نقد صدق الله تعالی و من کذب علی الله که نیکو است که من نیکو و از نیکو است
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را وقت هجرت همراه خود گردانیدند و از صحابه او را بر چندین چرخان نهادند
 که در دعوت دینی بجای آن است و از جهنت او ضلالت و گمراهی را بر سر ایشان نهادند و کافران و سرسبز
 خداوت او میگوشند چنانچه خداوت ایشان با لذات باطن است همچنان و شمشیر ایشان با حقیر
 لاجرم او را درین سفر شد یک گردند و در گردن گزشتند و حال نکرد و دعوت رقصه بدین حد رسید
 که این هیجان شامی و خفاشی را به تعلیم کاشین و همچنین اعتقاد می کنند و بر اینهم اعتراض دارند که ایان
 بوحث ازادی بود و چون در خواست هیچ معجزه و قهرشی بود و بسیار که میدانست که تصدیق کنایه برای حق
 ریاست نبی بکار

و نظام السوره
 و سال حسن تعبیر فجرا لیا را به تم قال یا ایها الکران به الکران و قنقه علی سبته و متابعه بوقع الصبح فی قلبه و در لری مصر
 تا علم قتل لایطالع لیل و استعما معجزه و صاحب نبات الخ این حکایت را بطه او ده و گفته که ابو بکر صدیق
 و عویینه خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب که ابو بکر صدیق میان فرمود پس از حدیث هر چه از احادیث
 و تعلیم و متابعت حضرت بشیر فذیر صد در یافته و بصیر و انواع مکر و دلت و خفاشی ابو قح آمد و هم برای
 صحیح و اتفاق بود و تر و اریاب مکر و ریاء و نزاهت اهل صدق و وفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بران تریب
 یافت و اینکه گفتیم سخن سرسری نیست خود نصوص و ادبیت صلاح و انجمنی موجود است که ابو بکر صدیق را غار و سوره
 که صادق و انسته بخلان دیگران که مراد و غلو پیدا کنند با جمله اکابر اهل اتفاق و رایحه از سامری است و سرعنه
 کافین و ساحرین و اگر قنیه عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش و در عویینه و لای اهل بیت
 اگر در چه امر و اگر کسی از تقلیدین خواهد که پرده تشبیه را از میان بردارد و از مجتهد و دلیل بر ایمان حضرت
 و شریطه زینهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را بجای بران خواهد بود و چه اقبال استماع بشارات انا ان مردم و
 مقام بر طبق است بلکه لایق بقرابت و وصلت نسبت تصدیق زیاد تر پس معاذ الله نزد عقل و محال نیست که حق
 کرده باشند که روزی بعد از بیعت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری ربانی می یابیم
 الغرض با اعتقاد که همین و همچنین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه بار یک خلافت
 جلوس خواهند شد و پس این بر عرق ریزی و تحمل انواع مشاق و محن جان بکار
 روز بود و این خرافات و کجگوئی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه که اثم پیش از بد و بلاش
 مثل کتاب روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر اصول بل سفاکت بجای کشیده بود
 و تفاوت را بطاعت اهل بیت فرمود و گشتند و عثمان را به سلطان بسیار و دوی و بلوی بجهت الحاد و ترسان

رسائیدند چنانچه ارشاد تبارک یعنی این عباس و شیخ حلی از قصه بران گواهی دادند و امر اهل در
 مجلس اول گذشت و درین اوراق امثال این امور را بجا از کتب معتدین قوم خواهد آمد انشاء
 تعالی **قوله** همچنین است تبرک بهم بیت التذلل **اقول** قبل ازین در همین مقاله دانستی که تبرک
 بامیرالنزاع تعلیق نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد است که مجتهد الزمانی از کتاب آن کرده اند
 کجا مناقب اهل ردت و ردوسای منافقین و انگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من است
 و فلانکس چشم من است و کجا ترک بهم که موجب ارتکاب حرامی است و نه باعث اکتساب دروغی بلکه
 و معلوم نیست اگر کسی وحی الهی بوجوب آن فرارسیده بود و درج اهل ارتداد و فساد مستلزم این همه فحش
 فحیف که در قرآن مجید بجا دارد نشود الا تطلع الکافین و المنافقین باوصف امر جهاد و سانی و تنقی
 سانی بنیم ضمیمه گردان و غلط علیکم و ما و هم جهم و یکسول المصیور و در حدیث شریف هم مرید گرد
 نایح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار است چنانچه از مطالعہ بجا و ابواب آسمان آشکار است
 چه جاسی نایح رئیس منافقین بر اصول طایفه بی عقل و دین آتمم تفصیل که بار بار گوش کردی و چشم دیدی
 و بدل فصدی که معاذ الله در نبوت انبیاء و اقا و حج است و دقوق را از کلام ایشان مسلوب میگردد
 چنانچه هم طریقی در مجمع اقرار بدان دارد و جای مرتبه سید المرسلین ازینجا واضح شد حد در فسق بلکه گفته
 از دشمنان سر در عالم خرم جمع نبی آدم عیاذ الله و نیز از کتاب فتح اسبل که جیلانی امامیه بتالیفش نگارند
 بسته واضح است که حضرت خاتم النبیین بحسب خوف تسلط فاروقی وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
 که هر کلا الا الله گوید بهشت خواهد رفت و در گذرند نفوذ بالله از مذمبی که حال سرور انبیاء و رانچین باشند
 و هنوز بعضی از معاندین باطل حق و دشمنان قیل و قال دارند که نشان دهید که از کجا و طریق نامابت است چنان
 امکان صدور کفر از انبیاء بر سبیل تقدیر و عاقل نیز پوش نیک میداند که ازین امور صدور را به النزاع بار بار
 حضرت سید ابابکر صورت است فقط امکان آن آدم بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
 حدیثی را خبر دادند و قلب حلیقه ثانی بسبب کمال حیاطه مختلف بود تا از حدیثی استفسار نمود پس بدانکه تخصیص مذکور
 دلالت بر نایب النزاع دارد و در آن سوال گزندی بحضرت فاروقی نیست اما اول پس در احادیث مصرح است که خود
 حدیثی را گفت چنانچه در مجلس اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در اموریکه تعلیق در
 باعمال خیر و بدین از فتنه اهل فساد می پرسیدم تا از آن پر حذر باشم لا جرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بدین
 امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقا در حاضری شد میان حضرت سید المرسلین و گروه منافقین چون قصه کشیدند
 و ادباً و از نبایست قرآن خوانند آنجا بیدار شدند ازین تخصیص اختیار گشت بهرنگ استفسار بودند که لازمی
 که کلام در آن میرود بلکه از آن ثابت شد که حضرت منافقین را می شناسانند و از فتنه ای ایشان خبر دادند
 پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش ملحق ایشان بودند و این تخصیص بدان نامرکز

استعداد و متوق یکی را از تلامذه مناسب با ضعیف و او را بر عهده مسائل پیشین و یکی الطبع و دلیلی بر کشف
تخصیصات را یاد و عکس و در درونی و مناسب است و باز وی متقدس خبر میل را با هر طریقی که می شناسد
از این تخصیص که در حیات القلوب هم مروی است البتیم که حضرت علی علیه السلام آنها را با حیات هم می شناسد
و عقلا و نقلاً متبعه است که خلاف قرآن حدیث خود مع منافقین بر زبان آن زندقه نشناسان را هر کمال بدعت
مرد و خبیث که منکر اعضای مبارکش بودند بی شریعت رسید و همت نفاق و غیره همه اهل کفر و ایمانی که
خلیفه ثانی بر حقیقت روایت مذکور که در قصه بود و اگر آن بیرون نمیگفتند و از برابر برادر و اهل بی محمد پس از عبارت
ابو حامد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم آورده هم موضوع می انجامد که حدیثی که شامی کرده بر تفسیر و باجماع
بر داخت و از اکثر اهل و کتب دیگر ظهور مییست که حدیثی که از سوال مذکور در سلب بین است از خلیفه ثانی حضرت
یزیدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق عظمی قاتل امیر مومنان و منافقین از عجایب و اهام
در غایت خرافات متعشقیین ایام است بلکه اگر فرض کنیم که حدیثی نفاق را نسبت بفاروق گردانیده اند و قصد بقیام
این قبیل و قال بنو ذریر اگر از کتب معتبره نشان استی که عمر بن عمر از آن منسوب قرار داده اند اهل بیت رسول را
و کشته منافقین و نامش فاروق میاندا صاحب سید المرسلین است و جای آنکه حدیثی را این شد و بدقی نفاق
و بنو ذریر و غیره را از زمین تا عرش برین رسانند اکنون عبارت احیا که محمد بدان اشاره کرده و بنو ذریر و غیره
لا تنزل حکم کلام لا تسمع من غیرک من الصحابة فمن این خبر و نقل اخصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان
الناس یسئلون عن الخیر و کنت استأذن عن الشر فانه ان فیه و علمت ان الخیر لا یسقی و قال مرة فقلت ان روا
لا یعرف الشر لا یعرف الخیر و فی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله ما من عمل کذا و لا یستوی عن فضائل
الاعمال و کنت اقول یا رسول الله ما یفسد کذا و کذا فلما را انی استأذن عن فاعمال اخصی بنیاد العلم و کان
ایضا قد خص بعلم المنافقین و افرا بمرغمه علم النفاق و اسباب و دقایق الفتن فلکان عمر و عثمان اکابر الصحابة
یسئلون عن الفتن العاصیه و الخائضه و کان السیئل عن المنافقین فخر باعدا و من لقی و لا یخبر باسما یسمو کان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم بشی من النفاق فبهره من الک کان عمر اذا دعی الی جنازه نظر فان خضر فنه
صلی علیها و لا ترک کان لیسلی صاحب السراشی کلام حجه الاسلام و از همه مقام کید باقر مجلسی سجاد حیات
بیاض بی سواد و کشمیری فقال که محمد فانی از مقلدین دست تار بپوش جان میجهت الزامی چه بدخل شد عباد
در رد باب چهارم این است یگانه ای که امثال بن وایات اگر دلالت بر قبح روایت مادی داشته باشند
قبح در روایات حضرت عمر نیز لازم آید بیا نشانت که غزالی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
حدیثی و قال انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنافقین قیل علی شی من آثار
النفاق و فی روایتی بل عدنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنافقین فی روایتی قال حدیث
لا یخون لی و لا فشی سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بود و هر که سوال میکرد حدیثی را و میگفت و صاحب

سیم خدای در امرناضیقن آیامی بینی برین خبری است که در علامات اتفاق و در روایتی با شمرده است اسود
 از منافقان در روایتی آمده که گفت حدیثی را بنویس که اگر افشای سرسوزی را بگویم چه سکوت خدای در روایتی
 تصریح نمودن را بعد از افشای سرانحضرت معلل ساخته و سیاق کلام قریه قوی است در حد و بود و حدیث
 فاروقی نزد خدیجه در باب اتفاق و آنچه در شان ثقیان نزول یافته ظاهر و باهر است استی لفاظا از بیسته
بالجملة جامی است که رخصه مدعی اتفاق فاروقی شوند و بدین احتمالات تشبیه نمایند و بدین جمیع
 دست زنند و اگر عبارت منقول کثیری را بپذیریم از منصوص عدم افشاد سکوت چگونه بر توانند بود و نص
 باید است متقدم است و اگر فرض حال کشیک الباری همین عبارت باشد که آمده از رده انتقال پس محال
 که بدین خدیجه چنین خطور کرد که بر تقدیر نجاشی گیران را حوصله سوال فراموش و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
 موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکوت سلم و من سلم نمی از ان جهت که اثری از
 اتفاق در فاروقی کشنده منافقین بود معاذ الله و هرگاه حال قائلین چنین باشد و ای حال کسانی که غیر از
 لطائف حیل و مکار که شش را مورد دیگر کرده اند کالای علی بن نظر الی کتبهم و کمان مبرک را بر کمان لیل
 یقین است زیرا که احتمال دارد که مراد شایع علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کسی در قاتق اتفاق بهر اسب چنانچه
 علامد کتب کتمان موت قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعد در نجاشی دیگر است چگونه جل آن اعم
 نماید تفصیل بن اجمال آنکه کشمیری نقال و دلیل دیگر اتفاق فاروقی مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
 اسود روایت کرده قال کنانی طه عبد الله بن عمر بن الخطاب خدیجه حتی قام علينا مسلم ثم قال لقد نزل اتفاق علی
 قوم خیمتم قال لا اسود سبحان الله ان الله یقول ان الثبا فقیه فی الدکر الا شغل من النار فبسم عبد الله
 و مجلس خدیجه فی ناحیه المسجده مقام عبد الله متفرق اصحابه فرمائی بالحصاة فاقبضه فقال عجبت من مخلوق یفر
 اوقات لقد نزل اتفاق علی قوم کانوا منکم ثم قالوا اقباب الله علیه یعنی گفت اسود که بودیم ما در خدیجه عبد
 یسر عمر پس آن خدیجه تا آنکه ایستاد بر سر پائیس گفت تحقیق نازل کرده شد اتفاق بر قومیکه تیار نشاء بوده اند اسود
 سبحان الله خدای تعالی میفرماید بر سر اینکه منافقان در درک اسفل اند از آن کش عبد الله بن عمر بن الخطاب
 در گوشت از مسجد شست پس عبد الله بن عباس است و اصحابه متفرق شدند پس خدیجه سگایه بر من نذا
 پس من نزد او آمدم پس گفت خدیجه تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و تحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
 که اتفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بوده اند پس تعبیر کردند پس خدیجه تا آنکه آنها را قبول کرد و انتی بالجملة اکنون
 اصل و نقل بن نقال که اکثر در آن خطایه و باید شنید که زنه را در صحیح بخاری لفظا بن عمر بن خطاب علیه السلام
 پیچ جا درین روایت نیامده لیکن فقره کمال احتیاط بر محفوظ و پیش اعتبار کردم و بسیاری از نسخ آن جمیع موم
 در زنه لفظا مذکور در صحیحی از ان نیافتم و اگر کسی متعصبین چنانکه کار و مفیدین در کار گوش بکلام اقل الانهم
 بحول و جوت الهی که در نفس اشک لیل از می می کشم و آن اینکه متسل فرمان و ای مملکت جنوبی در کتاب معلوم

می آرود و قید این عمری نگار و ثبت المدعا سقط المدعی و قطع دابر فقری ظهیر من الحاسل ان اکثری معتبر
 بالتسری اینکه شنیدی حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عیب است که نقال بنا را استقامت
 و سنو از اصطلاحی مخدعین اهل کبرگاه عبدالتعالی گرانند مصداقش عبدالتبرین سوسه را میزند چنانچه
 شرح بخاری بر آن گواهیست قطع نظر از تشابه فی الاصطلاح این امر بدلیل است بکلام علما زیرا که مطلق را
 صرف میکنند بقره کامل چنانچه بالا هم دانستی و مرتبه عبدالتعالی و امجابت و بجزت و قد است تائید آن این عمر که
 درباره او میروید بلند ترست شیخ محقق در فقه الرجال میفرماید آنچه محضش نیست که این مصدور از سالیقین
 و اولین است و اسلاش قبل از است که حضرت علی علیه السلام در آن در اهل خود داخل شوند و فصل از عمر
 و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنچه بناب در از خواصی و گردانید آنکه صاحب حضرت شد مصداق
 و عیسی و ابرق شریف را در ستر نگاه میداشت و بجزت که در بجزت حاضر شد و در بدو و الجدان و مستجاب شد
 و نماز گذارد و بجزت و قبله عالم گواه شد بر او ای و بجزت و نیز فرمود که حضرت لایق با رضی بها این ام عبد و محفل بها
 باشد بها این ام عبدی آخر عصر فرقه آنکه نقال نمید و خدیقه بر فاروقی طعن نموده و کسی در تواند که در
 فریقین که خدیقه شایقین اولین از عبا و بن و انصاری و حسین کتاب پروردگار منافی گویند و پوشش این
 افتد و عیب جوید و قادر بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و معیت الرضوان و پس پشت اندازد و نشان
 متواتر ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین زبانی رسول و زبانی مستفیض و متواتر است چنانچه
 آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی را اهل اسلام اعتقاد در در که بر خدیقه درین جمله گفت فقط
 لائق تقدیق است و نیز فاروقی و آنچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل نگیرد غیر از کثیر نقال
 و تلامذه این بنیاد و حال جدی را این هم و خیال دیگر در مقصود و خدیقه در اهل حلقه است تا از ذائق
 اتفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را مد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم این معنی بود که مراد از توبه
 از اهل صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و ناشی گشتند و نه مناسبتی گشت که استیم لازم می آید
 به محفل است که نبی اسرائیل مراد باشند که در زبان موسی هارون و مرزن باطنی را ظاهر ساختند و مصداق
 هم با نقاب الله علیه گشتند که انطق بالقرآن العظیم از هو التوابع لیهیم و موید این احتمال است
 ماضی از انزل و کافوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفاء اصول اهل وفاق و رسای مومنین بودند و بر
 متعالات اهل اتفاق کی توبه نمودند و معذرت اگر وقت شخصی بود صیغ ماضی مناسب نیست مثلاً و اگر وقت
 ذی النورین باشد چنانچه جمیع بفرمودی خلاف متبادرست خطا و غیره که توبه منافقین و مرتدین است
 در وقت مذکور مشکل است بخلاف اینکه در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصود
 بمقتضای لایح علی بل لنبض معاذیه مراد باشند فصل شان بر این مسعود و این عمر بنا بر فرمود

مسلم است و الا فبئس کم که هر دو است مرحوم بهتر است از اصحاب حضرت موسی و هارون عوا که این نهاد برقع
اختلاج رفته کفایت نکند بطور ازام باید شنید که چون خدیجه از شیعه جناب میرالموسین بود کافی التلمیض و فیه
و شوشتری او را در مجلس زار کان شمرده پس در اچه افتاد که بلا ضرورت پرده تعیده درید و لاعن شعی تبرکات
بر سر مخافین سید و مطابق اعتقاد در صدوق تارک صلوة محمد اگر دید و جناب امام الامم در عین خلعت
خود که تعیده میکرد و در وقتیکه عبداللہ مستوجب فرماست و مردم حلقه متفرق شدند و رو کرد و اسود کرد و در آنوقت
میسو سار تعیده خیزد و توبه اتردم که عنایر معتقد شکامانیت نکرده بودند ظاهر نموده بر خدام دروغ بست کتابت
حلیه چنانچه از ترجمه کشمیری فقال هم میوید است پس این کلام از قبیل یک بام و دو هواست بلکه از جنس
مثل مشهور صلیت علی الاسد و هلت عن النکار کما لا یغنی و اگر گویند که حدیث حایل سنت همان قدح است
که گزیدش بر ایشان فتد گویم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر دعای شما و حال رکاکت بر هر دو رخ
پس هر دو را که دید ایشست بگردانید علاوه اگر ادنی بدیع در تصانیف مجلسی غیر ادب کنی در روایت شیعه هم
خواهی یافت و با اینهمه یاد نداری که مشکلیں ر فضا و فانی و زمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفان است
نکرده اند بزرگان روایات که فقیهین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت خدیجه نفاق فاروقی بود بایشی که
محمد اللہ میگفت که ای خدیجه از نفاق دیگران توبه بایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میکردانی
بیادنی اری وقتی را که بعد وفات اشرف المخلوقات بسلاک آن امین منسلک گشتی که باز دایره ایمان بر روی او
و امام بلا فصل را فریاد و ندانایانیک آن چاره بر تو و حریفان توبه بلا صحت کرد و در کلام تو نفاق توبه جامع انشیه و بیوت
رسیده فان قرار الم اعلی نفسی حجب عند العقل اما دعوی توبه فاما کلام انت قائدا چه جای آنکه این مسعود کلام
خدیجه را دانجائیکه دانی و هم برکنند نفاق فاروقی متغیر نشود و کیف این عروا بن خرا که از آن است که علمای قوم از خدیجه
سیلم نقل کرده اند که عبد اللہ گفت وقت مرگ عمری پدر خود را از ظلمه غضب خلافت فارغ گردان فاعبر و یا و الا
ایست حال منو کات کشمیری فقال که مجتهد راضی و استقبال بعد از کاسه سیلی و در کتب خویش نیز زنی و دریده
و منی مشغول گشتند بر خواندن از زبان آن مرزا کلام علی صاحب که درین نزدیکی رحلت اقامت از خنجران بر بستند
تحقیق نماید بلکه حاجت باین امر هم نیست که تقدیم و تاخیر از کتب ایشان خود بر همه کس ظاهر و بار است من بعد
مخفی نماید که در مجلد اول و دوم در کتب دیگر از شهادت شیعه بطریق صحیح با اثبات رسانیده ام بر روایات ائمہ اطہرین
از صاحبین بواسطه استاد کلینی که محبت و ولاد حضرت آدم صغی اللہ حضرت خوار بر گشته ابلیس لعین که او را با یقین
می شناختند که انعد و مبین بر آن آورده که بمصل امام تمام شرک فی الطافه از ایشان صادر نشد پس کجا پسید
از نفاق و کجا صد و شرک ازین حضرات و ویرنجاست نفسا میگویم که اگر کسی خود را بر نفاق خود از دقایق بقا
ساقی هم شمارد و از عمام خویش حسابی بر نازد و یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و از کتاب کبار را بخورد
نست کند یا بجهت خوف از اجاب پرسد که در اخلاق من یا ای می بیند که چیزی از آثار انفاق می نگرید این بر

[illegible]

میگردد و بفرموده یمن در روز پنج دوم می رسد آتش اندکی با در جات عالیله اگر تری نماید و بیست می گرداند از آنجا
 صد یقین در آن مشکوک است پس استسناد آن نمودن در اصل یمن اتفاق آنست که در باطن خطای
 تفاوت بمحصل انجام داده یعنی از آنکه الهی می رسد و عیب غرور پیدا کرد و ازین امور غالی نباشند که صد یقین است و عمل
 کلام حمده الاسلام مختصر **قول** و نزدیک می باشد **اقول** باید در مقام وجه تائید را مفصل نمودن که چگونه
 خبر حمل از ردت جفات اغراب را درون باعث مایه الفزع است و اگر کسی خواهد که تفصیل این اعتراض را بداند و جمیع
 مقالات رفیعہ الزام و تحقیق از پنج بزرگند یعنی که در هیچ کتابی نیاید پس لازم است در اطلال خطه کتاب سنتی الکلام که
 شصت جلد کلان تالیف کرده ام و در هر درسی سخن آمده ام و در دنیای تمامی متکلمین فهم را در شکایت کشیده ام و حضرت
 رب العزت دعای طبع شد نش بر منی شب و در میگویم **قول** و همچنین مشکوک **اقول** ازین حدیث
 از بیاض سید فضل نموده بقیسم صحت لیاقت اجماع ثابت میشود و اگر انقیاد که بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقع
 خلافت بنی امیه مکشوف شد و اینجاست نام هر کس وقت حکایت مفصل از شاد نفرمودند پس در اینجا و احتمال هر یک
 یکی از آنکه نام هر یکی تفصیل نداشتند بلکه بطور اجمال می یافتند که بقات و طغات بنی امیه بر اهل بیت میسر خواهد
 و حقوق ایشان تلف خواهند نمود و رعایت سوابق و لواحق درباره شان خواهند پرداخت و اگر آنکه تفصیل
 اسامی شان نداشتند بگویند محال طلب میدادند بیان نفرمودند و حاجت بیان نمی است که حضرت رضوی می پرسد
 و آن در غیر موضع است از مقام هر پنج مخدوری شرعی و عقلی لازم نیاید که کلام بنا بقضای حال مقام گاهی می باشد
 و گاهی موخر زانی اسباب بکار میرود و وقتی بایمان داده میشود کسی از عقلا این امر و ادلیل قیقه مذکور است که سخن
 جاریست میگرداند و الا لازم آید تقیه حقیقی چه در کتاب مجید اسامی معاندین مین متیون مفصل نیز میفرمایم من بعد
 مفاسد شتی که اکثری علی اولی النبی مهالکدیل لجهت المتونی حیث صرح فی کتبه المطبوعه بان احتمال التقیه لایستل
 الی کلامه تعالی و الا الی احادیث رسول المصطفی صلی الله علیه و سلم بخلاف مدح المخلفان و انهم عنوان معلوم فانه
 قلب التقریر العز القرض مستدل را باید که احتمالات را باید لائل بر طرف سازد و من بعد لازم است که حدیث را بر
 تقیه مرغومی امامیه که سخن در آن می رود و منتظم گردانند و الی ذالک چه بر هر کس روشن است که عدم ذکر اسامی فردی
 در شکایتی چیزی دیگر است و در رفع گفتن و اقرار نمودن در حکایتی چیزی دیگر **قول** و در بعضی صریح است
اقول قطع نظر از خطی که در نقل عبارت حدیث بکار برده و ناظرین درین دلیل که بر تقیه حضرت سرور نام بر عمر
 اجماع و مقام دلالت تمام دارد و متوجه اند چه ملاحقین بعضی دیگر از حکما امامیه که در باره یهوداناک تقیه قدم نهادند
 بر عمر خود و ازین حدیث نوعی را از آن ثابت کردند و این پیچیده سبب کوری و کوراست که با وصف دعوی اجتماع
 تقلید ایشان کرد و در بیان بی بائعین بنزد که من گفتگو بدان میکنم که حضرت صلی الله علیه و سلم بخلاف تفصیل الامر
 روسای مرتدین و منافقین را بر مذہب متشیعین بمنزله اجزای بدن مقرر قرار دادند و از
 مجرای امت مجبور بر سر نیزه شدند و ازین حدیث اگر لازم می آید همین مقدار است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

دارد و سلم نری در کلام با محاط خوبیش که او را مورد مبارک و پیش میدهند که در این امر در دفع و اذکار
و ایا به التذلل کی بر شوی رسید خدا را ازین که خود را دست باید کشید و زیاد و ازین تعلات نباید چارند که ما
و سامعین و معید های قرآن مجید و حدیث شریف در حق محمد صلاوات میکند بر او کلام میگوید آن بود که حضرت
علیه الصلوٰه و السلام را در دفع گفتن در کتاب محمد در شیخی نمودیم بر تبقیه در دست نمودیم و تفسیر محمد بن
و سلسله سخن در آن جاری نگشته که آنحضرت نری در کلام میفرمود و در چه معاد است این امر را خلق عظیم رسول که
بعید تر است پس هر چند محمد از انانی برای فرار خود در صدر تقریر رفتی الحمد للہ افزاینده در پای دیگر در آنجا رسیده
از آن تر شرب نخواهد شد و در هر آنهم که حاجت اینهمه بویل چه بود ایستنی یکدیگر و مثال بعد از تبتیع روایات اهل سنت
بر آوردن که معاد اند حضرت سرور کائنات دقتی در مباح کسی از کفار و منافقین سخنی فرمود و مرکب در
شده باشد و تا این وقت از کلمات محمد بنیهایمان از ثبات نگردد و دید با الحمد للہ اگر عبد الله بن سنان بود
که چون یک بدل ابو بصیر را در این لحظه مرادی در تبقیه و خلق کریم تقریر کرد و در در خلد عظمی که قمار خلد تقصیل
این اجمال که از یک کارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و با آنچه مقتضای نفس است کار کند و در
تو واجب التعمیم باشی و شخصی درین باب تعصم و تقاعد کند و تو بنمائی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت در
مدار بکنی هر گاه بکتاب احادیث و سایر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین قبیل است آنچه جناب معصی
علیه و آرد سلم کار بدان استند و ابلهیت عظام و اصحاب که آنهم بر آن عمل نمودند و تا همین ایشان هیچ حکم
داختند در محاکم روایات و فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه و سلم در عرض خویش فلان و کونان خود
نیز ضرب و شلاق نگرفتند و خدا در من ملازمین را وقت تقصیر نیز نکردند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت مینمایند که او صافیکه در باب نبی آخر الزمان بکتاب اسمائی نزول
یافته بود و در ذات والا صفات یافتیم مگر در وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه علم و غضب دوم
با وجود و شنیدن سخن سخت بر جانمان پس من ترصد دقت بودم آنجا که از من چیزی بطور فرض خریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت اینهم فرمودند که هنوز وعده تمام نشده با الحمد للہ و جمیع کسبندگان
بر زبان آوردم که شاید بلا حظ این مجلس ختمم فرماید که تا یکدیگر گفتیم که مگر در دمان شما چنین جلد و حواله
مرسوم است چون دیدیم که آنهم باعث تزلزل غیظ و غضب نگردد و بدین واسطه و چارند مبارک برورد کشیدیم که
بر غیر و فرض ما بکن فاروق تجابت هر چه تا شمس از نیام کشید و بر سر من رسید و بانگ برزد کای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و قلبی را ازین حرکات بجز آشتی جدا شود و زهرت از دشمن بر میدارم حضرت مسوی
نگر نیست و تبسم کنان فرمودای عمر را چنین توقع نبود بلکه با استی و تفریق کردن که ادای فرض خود را
باید نمودن پس عمر شرمند شد و عرض نمود که پیش ازین طاقت صبر نماند اگر فریادی نهی دادیم حضرت
فرمود که هر خبری بر آن میفرماید تا درک غیظ تو بکند و نیز در روایات و تفسیر آمده که حضرت امیر

پسرانی را دید که قدرت بر کشیدن آب غذا داشت حضرت برین از دست او گرفت و مشک پر نمود و بر پیشانی
 کشید و پرسید که ایمانی رفیق هر چند الحاح نمود که مشک بستاند قبول نفرمود و گفت من نزارم و اگر ترسم که بار آفت
 بردارم پس مشک نزد خیمه اش نهاد و برگشت پسران را آواز داد تا مشک خیمه بردند و پرسیدند که
 چگونه این مشک را بردی گفت آن فلان آرد و دیگر مرد و فرزندانش گفتند که این مرد آنکس است که بوی ایمان آید
 پس مجوز دادن آمد و عذر کرد و آنجناب او را تسبیح داد و دعای فرمود و از کشف الغم نقل کرده اند که یکی از
 خواص سیگوید که مردی را در لباس فاتر و اشتیری نفیس سوار دیدم و آنرا سروری از حبش میدرخشید پرسید
 کیست گفتند حسن بن علی پس ناگفته بگفتم و دل را فارغ کردم و او تبسم میفرمود و بالاخر گفت چنان می نماید
 که تو مسافری و منزل لائق اشراف مسافران است بیا تا بخدمت تو قیام نمایم پس خارجی خجل شد و یکی را
 از اهل اصحاب شنام دادند فرمود اگر پاره زر و سبک آمدند ترا غم نگفتی و اگر گران باشد بگفتن تو زیان
 بمن نرساند و از ابو حنیفه کوئی نیز این حکایت مرویست اینست که در کتب معتبره و دست از باب تخم
 حکام اخلاق است آدم بر دانه نیست بدانکه دانه و قیده سنا محبت گرد نیست در امر دین با وجود دیدن امور
 محظوره نشیندن چیزهای ناشروع و درین ابواب تعصیب نکردن و حق دینی را بسک دانستن و از او
 شرعی در گذشتن چنانچه رفسد بر آنست بپشت ایشان اقلیت خلافت پسران را فسخ قرآنی را در آتش نهادن
 و ناگفته با عمل آوردند و حضرت امیر حبش نکردند و نمازهای ایشان مثل زنا و لواط بود چنانچه در ایت اکابر
 امامیه مثل کلینی موجود است و نمونه از آن در کتاب ابلیس ممالک جنوبی مرقوم است و با اینهمه الهی اقامت
 ایشان میکرد و ندویس پشت ایشان اتباع می نمودند و تحریم حلال و تحلیل حرام می شنیدند و بستانش
 کافرین و فاجرین مشغول بودند استغفر الله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف کفر و نفاق متعلقا
 شد و با وصف سیاست کفار و منافقین اینچنان ستایش و مدح و در حق ایشان نمود که سخن در آن
 سرود پس کجا خلق کریم که از حق خویش سنا محبت کردن است و کجا دین را بسک گردانیدن و از حق شرعی
 در گذشتن و اتم را در ابلیس و ضلالت گذاشتن نمود و باشد من ذلک و ازین تحقیق بسیاری از کلمات
 و جزئیات مکاتیبیه حل شد که عوام کالافام را بدام و دانه میگردد و میگویند که حضرت امیر عراضی برضا
 و هدف نیز قضا بودند هر چو یک بر جناب سیده گذشت صبر بر آن نمودند و اسقاط محسن و اتراق بیت بپوشم
 میدند و زنجار لب مبارک نه چنان میدند و هر چند غاصبین و جابرین باز دی فاطمی شکستند قفل سکوت
 بر لب زدند و و قبح که خال دین و لایق خواست که گزندی بجناب امیر رساند و از انجاعت مصلین در ربودن
 و بر زمین زدن و غیر ذلک مالا یتناهی انبیه و قاحت و بیجای تمهل گوی و نیاز چاهی است که از این
 و شیطان الطاق دیدگان از راه اب نفاق بوجو میراث مجتهدین امامیه رسید چه اگر انبیه صبر مدارات و
 تواضع و مواسات بود پس لازم آمد که حضرت امام الصابین یعنی شهید که بل از نه بار بهر از صبر و شهادت

انداختند که با وصف بلدای صمدیه کس چنانچه اگر بشنید و عقل بن مایه نقل کرده اند و بعد ازین در وقت
 روایات دیگر خواهی شنید کسی را از اشتیاق و شرف آمدن نداده و شمس شریف شده و چهار روز کس را نیز
 سنگسار آن بچشم فرستادند و ظنه بشیده را که در اعتلا بنامین بود اگر مرگات نسک و نذوبت ازین الواف
 میگرفت و بلکه کسیر چنانچه بفضل مسطور یعنی روستان در کتاب معلوم است از آن کس که در دیگران در غیر
 هیچ گفته اند و تاریخی در متن مقدس مام حسین بود کمال حفظ و صیانت انلیت خود و شنیده نای عزیزان
 خدا را از یکا که در فتنه رخداد باید بود و در حل کردن آن ثقلین یعنی کتاب سنت رجوع باید نمود و
 ایشان زوال است یا خدا شکر الله تعالی بعضی آثار کماله الایه که از امانات و نام بفضل امانات نمونین است
 نیز دلالت بر بقیه آنحضرت دارد و اقصی تفاسیر فقیهین از معنی و کبریا که مفسرین ازین باران تفسیر
 صلی الله علیه و آله و سلم هیچ ولایتی ثابت نمیشود و دیگر استلزام در فرع دیگر مفسرین است شرعی و عقلی و حکومیه
 و چون مخالف کینه توز بر آن محل گوش نمی دهند و خود بر احوال محل در اکثر مقامات و ادب احوال میدانند و هر چه
 تفاسیر فتنه ازین مقام کشادن و عبارات آن نشان دادن در اینجا تمام عبارت کاشانی یعنی علامه است
 که بکار فارسی خوانان تواند آمد نشان میدهم که بعضی از مفسران آورده اند که حضرت رسالت بعد از پیغمبر
 که در خبرات زوجات بر آمدی و بعد از آن با مودت خراج و احکام قیام نمودی و حتی زینب بنت جحش مقدسه
 محصل داشت هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانه وی آمدی زینب بنت جحش محضت نمودی و
 حضار آن نهادن نمودی تا حضرت در خانه او بیشتر توقف آید احوال بعضی از زوجات کران آمده اند و بعضی
 با هم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن محصل در خانه زینب بنمود و دیگر کدام از ما که و را مد گویم که از تو
 سخا فخری شنویم و خبر و جات دیگر گفتند که شما نیز درین سخن با ما متفق باشید و مغفور در حق است که غرض خواننده
 و رایج که میرد دارد حضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت و از رایج که کبریا بسیار محبت می نمود و
 که نیز بود و آید بوی ناخوش حساس نه نماید پس آنحضرت روزی شربت آشامیده بود و نیز در سوده آمد
 با خود گفت که سخن دروغ در رویه پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است هیچ از آن مقول الله تعالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم از این بیزان آمده بخانه عائشه رسیدند عائشه زینبی باستین گرفت حضرت فرمود و اینچنین کرد
 و تو بوی خوشی ز خود آید و در مغفور بخورده ام اما در خانه زینب شربت محصل آشامیده ام گفت سیدوران
 شربت خوریده بوده است و چون در خانه حضرت رفت او نیز آستین بر پیشانی نهاده کاین چه بوی ناخوش
 که از تو می آید و آنچه عاید نه گفت باز گفت حضرت چون آنچه را که استماع نمود و فرمود و حضرت محصل
 نهاده اند که اگر بعد از پیغمبر محصل را بر رویه و دم که هر که محصل نخواهد و آیت ازل شکر الله تعالی که
 در هر روز در هر روز محصل را بر رویه و دم که هر که محصل نخواهد و آیت ازل شکر الله تعالی که
 در هر روز در هر روز محصل را بر رویه و دم که هر که محصل نخواهد و آیت ازل شکر الله تعالی که

انصاف کرد و نیت غلبه بر نیت دیگر گشت یا رسول الله اجازت فرما باینکه چهره مردم حضرت را در آن حضرت خرم و خوش
 در آنجا آوردت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و تقویش که او شده و اسکن تری بود و از نیتش و حضرت فرستاد
 بجز نیتش و عابد و در آنجا نیت خودش شرف کرد و امید داشتند که از آنجا نیتش در سر راستی و نیتش
 رسول مصلی الله علیه و سلم برین آموختن از روی مبارکش چنانکه نیتش بقیه مطلع شد و بگفت و گفت و از آن
 کثیر را نیتش از روی و با او خلوت کردی و در آن نیتش و با دیگر زبان این عمل نکردی حضرت فرمود
 حضرت این که نیتش است و خدا او را برین طلال گردانیده و من در برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن
 سرایت نزد تو بماند باید که با کسی نگویی و در آن نیتش که قبول کرد چون میان او و عائشه صاحب
 بر حادقت بود در پس تواری که میان خانان او خانه عایشه بود آن دیوار را بکوفت عایشه خبر داشت و حضرت
 گفت ای خواهر زاده باد که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و از تشویش او خلاص یافتیم چون حضرت بخانه
 عایشه آمد عایشه نیتش حکایت بریدیل کشاید بازگفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدا بر تو حلال
 ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیسا شعی با نسا و خود از عبد الله بن عطاء بنی و عبد الله بن ابوجعفر صلوات علیهم
 رسالت کرده که چون بنیم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حضرت را امر فرمود حضرت را گفت مرا سر
 دیگر است باید که آن را نیز با هم گیس نگویی و در کتمان آن کوشی و اصل افشای آن نهائی دان نیست که
 بعد از من او بگوید تو مالک این امرت شوی و بادشاهی کند حضرت در این سخن خوشحال شد و شادمان
 گشت و این بر او سر را با نیتش گفت و هر یک از ایشان این سخن را بر پدر خود با گفتن ایشان نهاد و افشا قصبه
 ماریه عتاب کردند و در افشای قصبه حکومت خود عتاب و سرزنش نکردند و حق تعالی این آیت نازل ساخت
 که چرا حرام میکنی که خود آنچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه را انتهی بلفظ الکاشانه اکنون
 تا طهرین و سایر معین بطوفان حیرت در افتاده اند که تقیه حضرت غیر از این روایات چنانکه به نیت
 پیوست و میان این شان نزول و تقیه حضرت رسول مقبول که سخن در آن می رود چه ملازم است چنان
 چه بعد از نانی بکشاده پیشانی مدعی آن شد و بر ظاهر است که توفیق تقیه مقتضای تصریح علما می باشد
 نمود و گفت از شر خدا بار کتاب احری که در وقت دست در دست نباشد و در ملت بیخدا و در بیخدا هیچ مظهری بر هیچ
 شان نزول لازم نیاید زیاد برین نیست که در باره حج ماریه رضی الله عنهما را امامت حضرت هدایتی
 و فاروقی از انجا منع کردند و این منزه نمی است و علما اجماع نموده اند و بر آنکه در حج و تقیه لازم می آید
 که کسی خلاف نفس را از خود نهد و نیتش را با نیتش است ناهمی را بصحت و کذب و صف نمواند کرد و این
 نیتش است که حضرت یعقوب قبی که خواب را شنیدند حضرت یوسف فرمودند که پیش برادران مگر که
 باعث حسد خواهد شد و شیطان برای فریب دادن راه خواهد یافت و کسی از عطا نخواهد گفت که حضرت
 یعقوب از علما و خویشی تقیه میکرد و ایشان و من حضرت یعقوب بودند و ماریه قبطیه دشمن حضرت می باشد و در

از امت خدا ستم تمام و در سلطنت یوسفی بود و در آنجا کمال حرم است و از اقسام است در خلافت شیخین تا آمدند
 در آن راه نیاید و ترقی وین رفت و در حاصل شود و حالیا از مجتهد باید پرسید که چگونه تفسیر حضرت زین العابدین
 علیه السلام لازم می آید چه دلالت دارد و از م را بیان بکن و معلوم شد که آنجا که درین م را از علی مرتضی
 کرم الله وجهه و در بیت ظاهر و خود مانند ایشان تفسیر می رود اما ابو بکر رضی الله عنه هم چنین بود و چون در میان
 امامت ایشان و غیر آن امری ثانی بر می آید می تواند شد چه آن خبری بود و مقرون به خبری از حدیثی که از اهل
 بعثت آمده و در اخبار باشد یا انتشار بر باب بیست و نهم است تفسیر را چه گنجایش کان لم یفعل فابین رساله و در
 منع مذکور و حسن خیر خواهی برای شیخین است که اگر انکار اول معین شد ولیکن عثمان الهبت طاهرین را
 چه باک که امام مجتهدین شان در کافی ثابت کرد و فارغ علی امیر المؤمنین عندا لملک المصطفی سید المرسلین و غیر
 شیخ خدا با وجود آن حضور دارد که رکنه و خالد و لیدر از زمین زرد و کما عرفت سابقا و لاحقا پس تفسیر حضرت
 بجای خود افتاد اما مبار و در می امیر که در جوش جوانی شیخین را بکشد و ندیدی در عالم تمام دنیا می گویا
 معروض حضرت رسالین که اگر فرامی کارشان را کفایت کند و در مقام مقتضای ائمه الدین فرموده اند و
 و کافی است که در خبری دیگر است که هر چند رفض گفتن آن محلیت نماند لیکن از کتب شان استنباط و بیان
 کردن زید که از اصول ایشان است که حضرت هر چند جدا در میان میگرد ولیکن از شیخین همیشه می پرسید که
 قصه العذیر علی روایات البحار و الصافی و غیره را که ای برادر بر جریل در بنیای کار نصب و تقوی می تواند شد
 و این لشکر که می بینی لشکر شیخین است پس صورت تفسیر از ایشان بهر سید زیرا که تفسیر را بر عصبیه و غیر خلافت
 شیخین بر اساس تفسیر ایشان بود و خود را گوئیم بر فرض محال سلیمان لیکن فارغ علی را چه علاج که خبرین و در تفسیر
 پاک بسوخت پس چگونه با وصف این خبر خواهی شیخین تجویز می توان کرد که قلب شریف از شیخین بهر سید را
 حال تخریم ما را در امامت شیخین که بیگویم مستلزم تفسیر رسول انقلین نیست که بحث در آن نیز و در تخریم
 چه رسد عرض که از کلام این پیروده کو عیانست که تفسیر بیحوت عینا زدا و خوفست پس تفسیر جمیع امیا و ائمه
 و ائمه از خالق اگر لازم آمد سبحان الله آثار قیامت دیده شود که چنین پر زده جانان وجود و در شان
 مندم نمایان کتابها در دین تفسیر کردند آدم بر حرف بی حرف که شان نزول مذکور از اجماع
 و تأیید بعض اجماع موئین است پس بدانکه و افض از خدا و رسولش چنانیکند که معتقدان تفسیر از
 سطرات رسول انقلین بر تمام امتش فرض عین گردانیده چیست قال و از واجبه امامت و شایسته
 شراعی هم اقرار بدان کردند تا به تفسیرین چه رسد لیکن فایده که از کلام مجتهد برآمد نیست که افشاست
 بر اعظم مطاعین است که باعث و جوب مر از امامت گشته و غیرت رب خواست و انشاء الله تعالی
 و این غرض شایسته دین را نسخ و ناک است تا بدایم و یکا به بین در تفسیر و به مقتضای پس فضا
 درین استنباط حاصل میزید خود را مستحق عمل نیگاردند و به تفسیر و درین فردی و مناجاتی و به

نمی آرند تفصیل این اجمال را بوجوه عشره کامله بیان میکنم اول آنکه من در شکایت مذکور بر غلط خود تکیه کردم
 زیرا که امامی در بعضی این نفوس قدسیه از داده ایمان بگوید ای محبتد الزمان بیرون نشاندند آنکه بعضی مشایخ
 طایفه چنانچه در جلد اول مفصل گفته شد معلوم شد **ثانی** آنکه اگر حکم او یعنی فتشای سزا اصول
 مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش مکن لاجرم گفتنی شود که منع کے دلالت بر حرمت
 دارد و فکیف که بالاتفاق نمی مذکور بدون انضمام و عید دارد و مشو چنانچه در اوکتب اولیه یقین انیک موجود است
 نشان باید داد که کجا است که برین دلیل حرمت است و تا ملایم که در کم تحریم چه پال دارد و صد در هر امر منع
 از کبار است **ثالثا** آنکه معلوم نیست که رخصه از نهی نمی چه جواب تواند داد که ای آدم و شوا بعد از دیدن عز
 آل عباس خبردار باید بود و بر آمده بادی چشم حسد نباید کشد و بر انقدر اکتفا کند بلکه عید ظالمین و غاصب
 خیمه آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر حاملین اسفار آدم و شوا را بعد از متنا غلب ظالمین
 و جابرین هم نمودند و با اینهمه ابوالابار دام الامت دست از حسد اولاد نکشیدند تا آنکه از بهشت برین بر
 زمین بهترین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رخصه کمال اخفی علی من طالع الحیا و غیر این امور را بر ترک
 اولی فرود می آرند پس صغیره کجا لازم آید تا بیکسره چه رسد فکیف که مقرر چنان باشد که حسنات الابرار سیال است
 و کسی از نشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقدان آن چه برین تقدیر باید که در مخالفت پیشوا
 خود با نهی عذری نه منند و دواخت برای شان بدهند مثل تراره و شیطان الطاق که معصوم نبودند با
 رابعی آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نمی مذکور از فکر افتاد حال آنکه حضرت صلی الله علیه
 فرموده بود جناب طاهر آتاسن نیایم فرزندی را که متولد شود شیرده و با وجودیاد بودن شیر داند کانی الحیا
 و جلال العیوان باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین بر ارشاد نبوی کار بستند و غیر از تصفا
 بشریت یا نتوانند کرد و در اینجا محتمل است که ان توبه الاله از جهت قصه غسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم
 که آنچه محمد شین خریدین آوردند نفس بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد الله است حضرت زهرا ام عدا بودند
 شیطان بهین سبب بر ایشان رو داد و قطعاً چنانچه لفظ خدا لالک بر آن دلیل است این تفصیل هم در تصف
 صغری و کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم مجسده بود و بر حضرت خواجه مجسده جناب طاهر زهرا
 خامسا آنکه هیچ فقره را غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن اجماعات المومنین را از دین
 و ایمان خویش گمان برند و سبقت دین عقوب و تلف حقوق نیز برای رخصه حاصل است بسبب آنکه قروه
 از طاعت مطهرات را در زمان سرور کائنات از کافرات و منافقات میدانند و تبرائین من خرفات نمند که مانند
 و حال پایال هر چه در الی است و از اینجا بطیبت لادت محمد از نانی و متبعین خطوات نسطا حکم توان کرد چه
 بلیس هر گاه در لطف دشمنان ذریت طاهره و رخصه شریک میشود چنانچه خود و بلیس اظهار علی آورد
 و در دستانی بلیس بطریق اولی در لطف دشمنان از و اج مطهرات سید المرسلین که اجماعات و اصول اند

شریک خواب بود و چه جای آنکه ملائکه امامیه یعنی اکثری از خلقات کبر متول بهم دادند و شوند و بسیاری را
 اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند در کتب شیعه موجود است که هر کجا اولاد او دشمن دارد و بدو نازد
 و لادت و چون در ارمنه سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه تفسیر
 و کاشانی هم در موضح می انجامد مناصبات را هم مثل کافرات گردانیده اند که ما بودیم و کوفی شرائع القیه و غیره
 ام المومنین بودن برای زوجه بر منی یعنی معلوم مسلم نباشد و سزا آنکار تفاسیر شیعه هم چوید است که
 از واج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را بر گردانیدند و بدانکه آیت تحریر نازل شد بر خاریف نبوی
 پشت باز و ندیس کمال زبرد و تقوی هم به نبوت رسید و کاشانی بر منی تصریح نمود که بسبب زوجیت سید المرسلین
 در حق تمت کشتگان حدیقه آنقدر تمدیدات دارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظان کلیم
 مؤمنین بطور محمد الزمانی صریح عیان میشود که طاعین حدیقه زنهار ایمان ندارند و چون آیت تحریر نازل
 تحریم است و لایحل بعد از تحریر چنانچه ارجع و تفاسیر دیگر ظاهر است و بعضی البغض عنقریب جرم و محکوم گشتن
 آن متوابعان واقع است حرفی نماند پس عو و سگان را باید دید که بعد از منی از مطاعن اموات یا زنی آیند
 یا بجد و جوب عظیم ایشان از سوره از باب مثل آفتاب است و علی بن ابی طالب بعضی از مفسرین بیان آن را کرده است
 گذاشته اند یعنی عیان را به بیان سالیحا آنکه کلام طبری در مجمع و کلام دیگران و قرآن بض است بر آنکار
 توبه کنند ازین امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بزرده قبول نمیرسد سفارش حقیقه منظره ای است
 که طلاق داده و ارفا ناما صومعه قوامه چگونه معقول میشود و سفارش اموات که از آیت لایحل عنقریب می آید
 و خود در جمع تشریف اول برین مدعاست مع ذلک آیت تحریر منافی امر است پس در قبول توبه هیچ دینی نخواهد
 شما متا آنکه بنجایانند آفتاب نیمه و زمانان شد که حضرت حدیقه و حقیقه منظره را ایمان کامل حاصل بود و بدین
 که تمت نفاق میکنند و اب بدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در چشم میانگشتند
 کما اقرئت بالکاشانی و الحمد لله که به مطاعن اموات و آنکه ایشان عداوت و عدا و در حد و ابطال است
 علوی و نصب خلافت ابای بودند از هر ریخت و سلسله ذایم اهل خفایت بکمت نبوت کمال زبرد و کاشانی
 از هر گسخت ای برادر اگر نمی در قرآن مجید غور نمائی باشد اجمالی بسیار واضح خواهد شد که چون غیرت از هر
 که بدولت سرای حبیب سید انبیای خویش طالبان زینت نیاید و آید باشند پس غیرت آتی حکم و تحریر
 که کافرات و منافقات جمع خیانت و منی و دیووی بدرجه محبوبیت او رسند حال آنکه لقلب شریعت بکشتند و مثل
 دین را از عداوت اهل بیت بدینا فرو رهند و در خیانت بیور کائنات اینهمه امور بطور اسباب چنانچه از چهار حد
 و تقابیف صدوق ظاهر و پاهر است و وحی آتی نازل شود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرما
 که حلال نیست تا بعد از زمان نکاح کردن و بنده از پای این از دلج برداشتن و بمقول من خود از اقامه
 علم الهدی امامیه است که در بعض مقالات تحقیق ملک الفرائق العالی خواهد آمد و اگر روانگی طلاق یافته بود

معلوم شد که بر تفسیر و با هم معلوم محافظت هم بنسبشان باشد که انما از خانه هدایت کاشان بیرون نکرده اند پس
چگونه عقل تجویز کند که پیغمبر خود را از طاعت و غفلت محفوظ دارند و از این کلمات حق محفوظند و از دنیا هم بر تمام
عبارت کاشانی اختصار می و در زم و استیجاب عبارات دیگران که در طویل نمیکردم و آن اینکه مردی است
که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حقیقه گفته بود در صد و آن شد که طلاق زنان یکبار بهر چون اینچنین
شمار شد منافقان از زبان دراز کرده و بهشتیان عجب و دانه میگفتند و خور می میکردند و صاحبان از
بیتک شدند و زنان تبصره و زاری مشغول شدند و از گذشته نام گشتند و جازم بانقید و او از حق می نصرت
رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله من پیشم که در صد و آنی که طلاق آن
بدی و آنچه مذکور شد از غم زو جات و تصرع ایشان و خوشحالی منافقان و دشمنی اصحاب معروض شد
رسول مرتجع جواب نداد و درین باب متامل شده انتظار روحی میکشید و بیرون آمد که لا یجزل لك الفساک
موت بکشد نازل ساخت انتی و در نیجی و داد انصاف از تو میخوام که اکنون که مانند عبارتهای مطاعن
سیدین و هرگاه حضرت پیغمبر را لا یجزل لك ارتقا و گردن دپس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق از دواج مطهرات
بدست مرتضوی بود و کما فی التذکره للجلسه علی نص علمایم و مهدی غاری بر امات المؤمنین معاذ الله و
راجاری خواهد بود چنانچه مجله اول گذشت و تفصیلش در تجارت و حیات اقلوب و غیره است
نمودانند من محالو التقلین و عدا و مهید المحققین و عقوق الدین و البطل حقو الابون و اولیا
و امصب سببا که هر یکی از آنها برای بر کنونات قلوب مکلفین بی بر و و خدای جهان آفرین در کفر و نفاق
و جثیت سر آمد از دواج مطهرات فریب خورد و ندانند ایشان را نبایدین ایمان کاریست و نازین امور
ایشان را در دین باری پس و اعجاب و اسقا که روضه با وجود آمده بدی بالو هیبت ایزدی معترف شوند و
اینجا است که بانیان ایند مهیب پلید بر محو صفت و مرافقت مذہب خویش بودند چنانچه دانسی و این فرقه
سبب خلط و تحلیط ازین سوانده و از انسون و مانده اند با جمله چگونه بیال عاقله آید که رسول خدا صلی
علیه و آل و سلم خلافت مرتدین و خاصبین که خونهای الله بگردنهای ایشان است عموما حتی خون با دین
اینکه انشوراد خون کشید که با خصوصاً بشارت دهند و با امات المؤمنین که ایمان و تقوای شان و در آن
منصوص بجای خود مانده و سکندی مخصوص است و خود اینچنان اتهام در جرات است خلافت نشان
فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف عمر کما بینا باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد خدایی که
خلفای ثلاثه شمع و لبر و قلب اهل اند و خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و لطف و در شاد
ایشان عالم را محیط گشته و مانند نیر اعظم بر آید آن و تورات و شام و تین غیره یافته و بر هر کسی موافق است
ایمانش چو شمع انجمن بر توانداخته خواهند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که بیدان
تعالی ماند و علی مرتضی را که خلافت بنشیند تا آنکه مردم بدانند که فاروق بی اقت خلافت ندارد

اعاد فی السند من الزمانات اینجا هم سبک از دنیا مات قوم در دیده و کبری ایضا گفته اند که بعد از خلافت
امام اعظم شیخ حلی و خود جنیم شد و میانه و جفا نیز منصف شود و رسید با نوا اهل حق در باره عقیده اساساً متفق کرده
اما هونی الواقع و مذکور فی قره العین و اتحاد و التوافق خاصتر آنکه اگر مشتاق تقریر الزام باشی باین
یا دکن که آن چهل کس که بنویسند نشان در نسو سلیم دیده میشود و برای نظرشان از دست شیعیان
ستم بریان کاغذ و قلم میروند و در خارج اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بند دل آنها بر یکی از خلفا کمال
بیعت کردند و نوبت با حراق و استقامت رسید و اگر گویند برین افشا شیخین احوال خلافت دست داد و دیگر
بکذب شما کلام پیشوایان شماست و در عرصه ابقای فی معتقد شیخین مخاد الله احوال کا همین بوده اتحاد
خاتم النبیین و حال علی بن خنسیف دیگرند همین که باعث انتباه نواصب گشتند و حقیقه آنرا که گشتند و ایام
در افراسو شنج جابری و بعضی آنچه اندیش و عمل آورد و یا بریناظرین مجالس فناقصین تقریرات ترغیبی است بلکه
با و از بلند نوا میکند که خاموش و زراره شقی خود پرده تیره را از آن برداشت و سخن تکلیف امام صادق این
لفاظ قرار یافت لعنة الله علی زراره فانه شر من الیهود والنصارى و این دعا و دخل و اداعت و افشا
بالاخر نوبت به بیعت کبری رسانید و نشیور را با لباس پیرو و اشتیاق منین گردانید که هر سابقا و این نجاست
که امام منتظر ظهور حرف و حکایت شیده دل نمیداد و با اینده افواج ایران که در بهار وستان و بریلور و ملوکوم
شهرست قدم بیرون نمی نهند سبحان الله اکابر ابا مایه حقوق اموات المؤمنین بلکه حضرت سید النبیین و در
ماهرین و میر پرستی ندیمین قاتلین اندین چنانچه باید و اگر دند سه هر کسی که زوپی یا شیر زوان بگوید
که سبحان آهوی آمار است در اصلش خطاست + اکنون حرفی چند در حال اداعت و افشا بایه بخند
که خون آنکه بگردهای قدما می شیده در عقده این بران است خون عدست باقر عباسی در جمله اول بجای
از اصول خود می آرد که داد و در حق و مفضل و فضل گفتند که بودیم زو امام صادق و سخن از میر باب
شیرل آنجا نبایه لایم چون بر خاستیم حضرت یزد در ایشان و متوجه شد بر او فرمود که اداعت و افشا نکنید
امرا را که مذبح مدبر است از دشمن و هم از محاسن نقل میناید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق علیه السلام
نمود که لا یأثم کافر الا یکفر من آیات الله و یقتل فی البین فی حق پس فرمود که ایشان قتل
کرده بودند و یا را و لیکن اداعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و اگر کتب دیگر مثل
این حدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکردند و لیکن احادیث ما را از روی
خطا و لیکن کشت ما را عدا این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو باقیست بخوابی و دیگر
حال قدما و متاخرین متبعه پیغمبر می نویسم انشاء الله تعالی اگر گویند که جعفر و عایشه هم از روی
هم درین نمیکردند و منضم شایسته اتفاق بگو که انیک جمع طبری دلالت بر آن دارد که جعفر و عایشه هم می نوشتند
و صدقه را در نگار آن ادبا هم اصوات غیر از امام المؤمنین سوده نبوی مشافیر نسبت کردند و اگر

المقبولات جواباً عن المبتوضات ومن جوامع که جناب سید باوجود شنیدن حدیث که اگر عصیان علی
 مواد غضب من خواهی شد قتیکه سر مبارک مرا تقویٰ بکنار گیر چشمه دیدگاه بود مذکور فی التواریخ غیظ و
 که نفرمود و چه استغاثه فرمود که نه نمود یا مستند شرعی نمیدانست باز جهت غیرت و لوازم شریعت بعد در آمد که
 هشتم شرعی امیر را که هیچ نگذره ام راست فشرده و بتکذیب معصوم پرداخته برای نظم سومی پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام
 روانه شد و این قصه در علل شیخ المشائخ هم مرویست و اگر گویند که لایحل منسوخ است یا نا احکام است
 یا آیات توحیدی من کشاکش بگو که سلیمان لیکن اینقدر اجماعی شد که حضرت ایشان را طلاق با وجود خیار
 چنانچه شما گفتید ندارد و مقتضای تعظیم و تحمیل ایشان بلفظ امانات بلفظ لسان الله تعالی است و الله تعالی و فی التواریخ
 آنکه اگر کینه حق منین از فرموده اگر جنگ جل را ذکر کنند بگو که خود از کتب شیعه مثل کشی و غیبت آن
 اشرا با وضوح انجا میدهد که فتوحیان گرد بلا بگیرند و این سب با و هو احوال نش مصدر این فتنه گردیدند
 چنانچه در قتل عثمان دی النورین کافی مجمع البحرین فاین النفاق و این الشقاق و انشا الله تعالی
 عنقریب در رد مقاله با شعور از کتب شیعه منقول میشود و که حضرت صدیق و قتیکه خبر شهادت حضرت و سقوط
 رسید چه قدر مضطرب و بیتاب شد تا بحدی که بیوش گردید و روایه قصه گمان بردند که وفات یافت
 و منسار تریش از جناب دوست بدست آوردند و این حال بیاد نمی آید که از مقبولات لسانی رخصه در
 کتاب دیده باشم سلیمان لیکن حضرت حصه در کبرج جنگی و جدالی نکردی از زبانهای منافقین نجات یافت
 مشعر باخی الله و الرسول معارض لسان النوری فکیف انما چه جای آنکه از هیچ البدل غنیمت صدیق بعد
 جنگ جل هم مطابق زمان سابق برمی آید قسط المطاعن کلام و الحمد لله تعالی **قول** و اگر در
 حال **الحاق قول** فرض حال بعد انکار اجله علماء از قیام انبیاء عموماً و خصوصاً چنانچه از زبانه ارجیه
 و کتب مطبوعه جالسی که بروایت مشهور پدید رفته الزانی بود از عجایب تقدیر است چنانچه تفصیلش آنجا
 و السننی و آنچه در باره موقوفه القلوب شماره اجمالی کرد در اتم الحروف را در جوابش زبانه حق نیست
 زیرا که در ساعت حسامیه این امر جل نور دیده ام از همین کتاب درینجا عبارتی نقل میکنم **قول** و در
 غصان الصرعن فاکلک چون طبیب عمریه از درد فطرت مجرب نفاق بود چنانچه عینی و غیره در انا صلیح ویر
 از جمله موقوفه القلوب محسوب نموده اند پس لامحاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اخلاص فاسده مثل
 زیاده و معادلات ایام جاهلیت با ساری بدر که از انجمله عقل و عبائش بوده اند خواهد بود **قول**
 جواب مثال این کلمات که منشای آن خبث باطنی است تفصیل هر چه تمام تر سابق گذشت علاوه آنکه
 پیشوایان شیعه که همیشه در پرده شقاق که موجب ضلالت است بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
 و دین سید انبیاء پرداخته و در گروه شیعه کلمه الکلیتی اختلاف انداختند و اولی بنفاق و آخری باین
 خبث طینت و شقاق باشند و با لجمه اگر امداد بر عینی شرح صحیح بخاری است پس هر چند در مظان آن

بار بار استقر و تصحیح رفت و فیما بین من نقل که بنده از سلف خویش مثل مامعین بر این غیرم بر این
 اثری و عینی نیاتم و اگر مرا در عینی حاشیه های است پس درین کتاب نیز مبینی و اثری ازین بر داشت است
 در یکی از مفسرین بنقد آمد و محقق حضرت فلیقه ثانی در مولف القلوب داخل کرده و کیف که محققین نوشته اند
 که مولف القلوب بعد فتح که رسید به بود و درین حضرت فلیقه ثانی که بقول سلام او قبل از فتح که بر این اثر
 تحقیق فارابی موجود است چگونه در مولف القلوب شمرده خواهد شد **علا** و لفظ مولف القلوب فی
 بنده منی دارد و در تفسیر آن علما می فرستند اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی الملاح و مولفین بر این
 عینی و در شرف بیشتر با عطاء اسلام غیر وجهی البرهان و مولف که نگار میلوون از عینیانی فی الاسلام و قبل
 یکن اسلام و قبل مسلمان هم ایتل کفار لیتا العویم و قال صاحب العالم فالتیق الرابع من استیج من
 هم مولف قادیان و هم قسان قسم مسلمان و قسم کفار فاطم المسلمون قسان قسم و طوائف الاسلام و قسم غیر
 و کان البنی صلی الله علیه و آله وسلم لفظهم الینا کما علی عینی بن یزید و الاقرع بن حابس العباس بن
 و اصل و اسلم و ایتیم قوت فی الاسلام و هم طوائف فی قوم مثل علی بن حاتم و البرزخانی بن یزید و کان
 تا لیتا العویم و ترغیب الاثم فی الاسلام اسل ان قال و اما اختلاف علماء شیعیان بر کلام صاحب تواتر
 ظاهر و هوید ابریکر و در عبارتة فیه الرابع المولف و هم قسان کفار و مسلمانون اسل الجهاد و الاسلام مسلمان
 ما من ساداتهم لم نظر از من الشکرین و اعطوا رغبت النظر اسل الاسلام و اما مسامحات طاعون و کرام
 قوت ایا نهم و مسامحة قوم فی الجهاد و اما مسلمان فی الاطراف اذا اعطوا انقوا الکفار من الذنول و اما مسلمان
 و اعطوا اخذوا الزکوة من الیقینها و قبل المولف الکفار خاصة امتی لفظه و بعد از ویدن عبارت علماء یقین
 چگونه مدعی ملازمست میان معنی اتفاق و مولف القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور تواند که مقتضی و
 این بیان فقط آنست که مجتهد چون من منظره نمیداند کلامش را با اختلاف قانون است من بعد از
 موضوعه قوم را استقر کنی و تا دیلات مجلسی را در مجاز یعنی از ان بدلات معانی خودی دانست که
 بود و زارارضی الله عنه و در جرات و اجار غیوب که از محیط وحی الکی صدور می یافت از ان بنویس
 فقسان ایمان هر که خواهد باین کتب معتد به قوم رفقه رجوع کند و بنده کما قلت انشاء الله تعالی
 حال رکب دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتد به و بنده که بهمت تحریف را در آن وحی نیست
 ما قلت فی الکتاب المذکور مختصر آید دانست که خود مجتهد الزانی بعد از این مواجس نفسانی و ابداع
 خطوط خطی لفظ اخلاق و مدار بر زبان آورد که صریح است و معنی که زیاده رقیه حضرت از ان
 در آن میرود و مدخلی در اینجا نیست و هرگاه در اوراق سابقه بتفصیل بر جرات معلوم کردی که کار
 اخلاق چیزی دیگر است در دوح گفتن و نقائل جلیله و مدارح جمیده منافقین کافرین بر زبان آن
 اقر نیست که عرش عظیم از ان می لرزد و حجت برین دشمن عقلی و دین تمام شد فلیقه الحمد و اما در اوراق

قول و آنچه نوشته ام **اقول** باید دانست که منی سال قدیم چنانچه در دعوی تمام جواب فرستادم
 و بابت حسابیه علی عهد الملة الاسلامیه موسوس میش نمودم و جواب و الفقار که بنو العیدیه علی الجوس
 تقدیریناش گذاشتم کرده ام بلکه دیدن مناقب را نشدین برین کتب حواله نموده ام و محمول من بر
 حیزه عقلا و حکما آنست که چون کتاب تمام میشود و از تسوید و تبصیر می زود آوقت نزد مخالف خود میفرستم
 و درین امر گویا مقصود اینست بود که احباب فقیر و بی بضاعت آن تا نیک کنند چون شنیدند که محمد تقی شیراز تمام کرد و چنانچه
 یافتم که کما عرفت فضلا فی الدیایه لاجرم بشغل دل فقیر تمام را و یا قوت و در نه انیمه کتابها را و چنانچه
 و این امر خود حقست است که لایم فالایم یعنی آنچه بذات من تعلق دارد و تقدیرم آن مناسب ترست و از
 کلام الله الحضام بمن و چه بر می آید زیرا که جواب ضرب را برای رد و قبح طلبیده و از طلب حصول حیدر زیاده
 تمام و زاید خلاصه مخاطب الاثانی نسبت بغضانی برشود و هم نسبت شاکردی و اگر
 هنوز تردد دارند و در تعریف نزد کتاب قصه مومن مشهور مطبع فخر سازند باید نزد من آمدن تا معتدی
 فرستادن و این کتابها را مجموع و متفرق دیدن تا حالی شود که جواب اکثر اخراجی ذوالفقار همین عنوان که در
 کلام مجتهد تو سلی میباشد و نقص کتب قدیمی رفقه که کوس لمن الملك میفرمایند و بد دعوی خدای
 می افراختند مقصود بالذات بود فایز گشته ام و بسیاری از مقالات خیریت را زیر نقص و حج گرفته ام
 مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از این چند مجلد مختم خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهد احتیاطا
 بفرستم که هنوز در کتاب مخالف تمام نشد و ایشان محبت کردند هرگز این امتداد و پیش منی آید غلط گفتیم
 را در اکثر مقامات چنانچه دیدی سخن از ریاست است و کلام من بر آسمان و من میگویم که در یک دو سال هر
 سخن مجتهد را در خیریت حیدریه نقصان و خلا و الزام و تحقیقا جواب میدن و لیسیم و غت را بود بکار نمی برم لیکن اینطور
 که من در کتب خویش اختیار کرده ام البته امتداد را میخواهد زیرا که مال و مال علیه را فرد نیکن دارم و در هر مقام
 مما لکن کلمات اولین و آخرین را که ما حد ازین سر باید شار قین باشد جمع کرده در میدان مصیبت
 و کارزار قدم می نهم در دفتر شریف مرتضوی انا الذی ستمنی امی حیدره که شاید این بر جز در هیچ البلاغه
 بر زبان می راندم و نه و دلی من مبارز منم و اگر جواب این کتب را بر زبان می راندم و نه و دلی من
 می گیرم که بر تقیه را از ضربت ذوالفقار در یک هفته آیتخان جوانی و هم که علمای طائفه لبر از مراعات
 قبح نتوانند کرد و علاوه بی سامانه نه آنچنانست که تو ام گفت گاهی نزد من کاتبی چند حسب خواهش
 و محبین فقط براس این کار مجتمع نشدند چه جای آنکسی که استعداد درین فنون داشته باشد و در تحریر و تالیف
 دستگیر شود بلکه اگر بخیه از روی کار بر افتد امر و آن علماء اگر خواهی یافت که تحریک فرین مجتهد شیعیان یعنی
 سبحان علیخان درین باب نباشد بیکانکه در مجمع خلافت است و مدخلی کلی در سلطنت دارد
 چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیکه تعلق بلوازم بخارج دارد و اگر گفته بود بعضی ازین زمره که جوار است

الوصف در تندی این مسائل بر آوردند و بیست و نهمین کتب میباشند که
 در این اشواق این فن ایضا نیست و یکی از ایشان باقی نماند که در مقابل سامان محمد دوم و در
 کتابها که یکبار یکبار در این مکتب میسر است و در این فن از او داشتیم که حضرت جعفر
 بن اسماعیل سوابق معرفت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روزها
 ما نیز شب آنقدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل دلای و طول مسافت میگردیدیم که بی طاقت گشتیم
 و از وجود کور بار باره شده صحبت فرقی است میان آنکه یارش در برابر آنکه در چشم انتظارش در
 بی جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که از حال حالمین اسفار مثل حاشیه و نایمی رشک بر آن روز
 نسبت که احادیث و بیانی اعداد و دویم ندارم و بیایم محض ترویجی الکی و نایم غیر متناهی و نفوس متعدد
 رسالت پناهی این کتاب را با وصف فقدان اسباب در عالم تنهای بدین عنوان آنهم زیاده و در کتب
 پادشاهی نوشته ام حالیکه بر ملا میگویم که اگر فرمایش اجاب را در امور دیگر دخل نباشد و این کار بطور
 سامان قلیل چنانچه اشارت کردم قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امانیه درین فن بی برود و قیاس نمیکند
 نقطه هم اگر دست یابم بر اینان درم دین این سبب در میان و نه آتش گذارم نه آتش گذارم
 آتش از دستم آتش زده و در اینجا آب آنکه کاشف اللثام را با وجود دیگر و مجتهد از دست احباب اگر آید
 کار کرد تا بار دیگر فاشش بر دانت به توسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دارم و دست که طلب
 در جواب ندادن موجب رسوای خواهد بود و انحراف بر کردین کتابها شک آر و چنانچه موسوم بر دیگران
 و چه در تفسیر آمده ازین سبب مخالف عناد الاسلام مجتهدانی که خود را جای بار تو صیفا آن بجا آورم کار
 که پیروز با وجود در دهر بلکه احقا از دارالاجتهاد پایرون نگذاشته و اقزای محض برای تعلی خویش
 که بعضی از مجتهدان آتش را از صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین قرست که هنوز کتاب مذکور بطور
 کلینی امور و صدوق اگر در نهاده دارالاجتهاد که در کوفه و حوزة ریاست هستند به دست بعضی دوق نگذاشته
 و نفرستادند و از تالیف رشید صاحب تحفه بطور استعاره و بیغ میرود و چه جای استاد البیضا و بطریق
 و ازینجا است که رشید التکلیف چه قدر مساعی بلیغ بکار بفرستد و متوسط معلوم نیز از رشیدش طلعه
 و بلاد اسنطه کسی از کتوری متدعی شده بلکه در دورا بر غیرت برانگیخته و لیکن این هر دو نیز و غیرت
 اما آنکه چنین شتاق از دنیا رخت امامت برست و بخت رفعت و طرقت را آنکه من مدتها درین شهرتم و دارم
 توسل اجاب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته و از روی خندید بطلان آن با تمام دارم و الا الان بدین آرزو
 حال آنکه کتب دیگر مثل مثنوی المطلب شیخ علی توسل مذکور از خزانه مجتهدان رسیده و لیکن نفرستادند
 وقت درین میکند و برین نزدیکی صاحب منبع الاسرار جای آن از جایا توسل بعضی از امر که نسبت
 فرستاده و با اینهمه نقیصه با حضرت عبداللہ بن عمر و این حقیر نسبت میکنند و پرده جبار از روی خویش

و مستحکم نشود که من غلط میگویم والا صاحب مسیح مذکور هم دریغ میکرد و لا شکرک العلیه زیرا که اگر میان او و مجتهدین
 صداقت و معافیة میداد البتدا و هم در احتیاط کوشیدی **امری دیگر** که تحریرش مناسب می بینم آنکه تقریضات
 بعضی است اینجا باظهار جراتی در اینکه حق نادر باره فرزندش نهایت زیباست زیرا که در چهار اصل ملا میگذشت
 که اول آنکه در سنه یکصد و نود و نه از هجرت نبوی در روز هفتم ماه صفر پلیده با سمیت لکنیست با وجود
 اکثر امراض جسمانی و عوارض جسمانی که لاتی حال فرخنده مال است اگر اوقات شریفه معروضه است به تصنیف
 کتب و تدوین علم و درود قبح مخالفین که اباب علمای سلف بود و چنانچه از بزرگان و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت
 که عبارتست از دلائل و برایین در رد و شبهات لاطائل و دلائل بجامل عبدالعزیز با و استاد عالم گیر که بر
 موجب مسج رحلین از اربعین شیخ جبار الملمه والدین رئیس ارباب عرفان و یقین نوشته است تحریر فرموده
 و رساله در رد و مذہب اخباریین و نقض بر کلام میر تقی مرحوم که از تلامذه جناب سید است و اکثر تحلیفات
 بر شرح مسلم مولوی محمد الله و کتابی در رد و اثبات عشریه عبدالعزیز بر بحث امامت نوشته است و با فطرت و نبوت
 باب امامت را از تحفه مخلصین مجتهد هم ندیده اند با وجودیکه زیاد از سیست سال تقریباً بر آن گذارند پس
 عیان شد که این قسم تصانیف را مانند قرآن آمده یا نسخایان و بسیاری از نسخ اصول ربیع مایه در صندوقی
 گذاشته اند پس **چون** کلام رفته رفته بخواه تحفه منجر شد سخن معقول دیگر باید آمد که از مدت چهل سال
 بلکه یاده تحفه ثانی نیز ترا و عربا اشتهار یافته و خون رفته در عروق خشک ساخته پس فضا نواب نگار که را
 بر آن نگه داشتند و پیشکشها کشید و مستدعی جواب از علمای ایران گردید و نیک میدادند منصف مجتهد الزمانی
 کما عرفتم فی بده المقالة که علمای ایران و هم علمای مشهد مقدس بهترین ذی بونی گشتند و حال کثرت
 مجتهدین لکنو بهر روشن است و کسی از علمای هند و جواب هم ندیده و عذر مجتهد در بایه ماندن ابواب تحفه بلادر
 و نقض خود بچشم دیدی و مرید احمد اخباری با وصف سامان پیشتر غیر از سه چهار باب انهم یعنون معلوم که در
 پس جواب تحفه بعد از این کشش و کوششهای خاص و عام هنوز نا مبلوغ و ناتمام است و برین که از
 سالی چند قصد تحریر دارم و سامان ندست ندارم این تقریضات و تقریضات میکنند و درین قول اگر
 غور کنی توانی دانستی که از طلب جواب ضرب سخاوت تقریرات و انفقاریه بعضی از وجوه اشکار است
 اگر چه قبل ازین بدلیل عقلی مبرهن شد که مجتهد فانی وقت تحریرش ضروریات فن را هم ندیده بود و بدین
 تا لیف مذکور رقص الجلی و غیره که بلی با نواح عجیب سرزده و آنچه مجتهد الزمانی بعضی از احادیث نیز در
 از کتب نویسنده در دوازده زبان نا افغان فرامیزد زیرا که بر محل بادشاهی میانیم و این کتابها تصنیف میکنم
 و در هر محفل و مجلس و مناظره و الزام شدید به علمای رفته میدهم چنانچه هر کس میداند تا البحر حصون
 حال جناب سید المرسلین را با هم را با هم و جاجله چنین باشد که بلا ضرورت و ایضا و رسای سنا حقین و مزین
 را معاذ الله بامدی بستاند که زیادت بر آن نباشد اگر نباشد از نیر زینت و تحریف و افتخار خویش مجتهدین و

در مرغ را راست و ایامیند و عوی جواب باب است مخفی را مدعی شوند که نیست که در بیان ایشان توان
 زیرا که عین ابداع قدما می خود دست شل بان و در راه و شیطان و اسدی و مرادی شعرا و ابوالسکندر
 و هم شاهین و آفران شان که کتابا بر اساسی مقدسه الهیت بر بستند و انواع اقوات انوار و عمل آورد
 که مقصود از درآمدن و درآمدن از ابواب سازل الله همین بود و چنانچه از مختار کشی و فتح گشته و بعد از آن
 مطالبه کلین و شرف آن و کتاب آنکو حید و خلاصه و کشی و تلمیض آن گواه است و این نوع در نوع از
 و ضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب فواکد خواهر زاد و مجلسی خیانت که اسلامی شصت
 را از اولاد امام کاظم ساخته فقره و عوی علیه السلام تالیف کردند و چنانچه در شکست قلوب میان آن
 منوط و دل بستگی را فضیلت بیان مربوط است ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیا است که حضرت امیر
 سالت قلوب شیعه را مبالغه با که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت و احوال
 و جالبسا و شان و شوکت افواج قاهره و زینت زینت ساکنین اینجا از آنچه است پس ملحق قرآن
 که کتاب مذکور از قسم عقاد و جو فرضی تقدیری دارد و آقا قال و عجیب است که ساعده کبریا
 را که نور تابید در ضمن آن براسه موئین تا بد و بر منافقین مثل صاعقه عار و شود و باشد چنانچه اشارت کرد
 به فواید و مبر کنند و انجیل مال است که در سرش افتاد و بیست چراغی را که یزد فز و در بر کس تفنن نشود
 هرگاه و چنان و سه جز ساله قدیمه در دو سال و انهم درین حال و احوال بر روی کا آید چه قدرت و از آنکه جواب
 خفیه که هر دوی را در آن بادله بسیار و بر این پیشا رخا ن گردانیدم توانند نوشت بلکه راه و سر کردن صاعقه
 حکایت ایما و سید که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقابیت ریش او را که درون شخصی این موعظه
 در وقت شب شنید و مقاض نیافت لاجرم ریش را قبضه گرفت و با بقی را بر شعله چراغ زد و نارایانند و در
 باقی ماند یکا گاه شعله ریش آنچنان در گرفت که دست جدا شد و ریش با تمام لبه خست بلکه و پیش و پیش و می
 هم پناه شد و این کلام مذکور است بچند و بدو الی الله آه احوال قبل از این مستندان معاد و نیت اهل بیت
 و بیت عبد الله بن جعفر خصوصاً و منیع این مطبوع در مجلد اول نقد تفصیل داده ام و کلمات غرضه و اولین
 و آخرین سیما آنکه طایفه را زیر در بر کرده ام که در هر یکی از این ابواب اساله جدا گانه نمود و در محسوب شده که
 اجتناب و کلمه محال وانی شود باید شریک استنانت بعضی از فضیله اهل حق و یگان یگان نمیدن و قبول
 زلفات غیر زوره مطالب آن را باطل گردانیدن و اگر انی بر یکد را بر این غفل نمیدن که بهمت جمع برین
 و الزام مناصی و مفری مجتهدین و مقلدین شیعه را از خاص دعای باقی نگذاشته ام بعد از این مری
 حیرت است که محتبه در صد و اشیات امامت برید است بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدید و بعضی
 که عبد الله بن عمر عیبت برید کرده و در صد و بیست اند و چنانکه دانی مفید عیاب و دونه استخوان نقد بر
 هیچ فایده و بجا نیش رسانیده و نه در و اسیرا وقت شهید که را تحقیق رسید و در قس و چهل برید و قیاس

پس با وجود فتنان و شر و طغیان و غلبه بر حق تواند بود و ما زجر و مسخرت نبوت خلافت کجا فایده رشت
 بدی چه جاست مرتب بر خاستن سید انبیا **قول دوم** آنکه **اقول** در معام ختم الدانی با وجود و در
 اجتماع و همه دانی بتقلید چندی از جامعین بیاض بی سواد گمان برند که حدیث بر کیدن البحر و در شان بر نبرد
 فتنای اوست و حال آنکه یزد درین زمان اگر چه موجود بود ولیکن کلام و نصیحت که نوبت بعظامتش رسیده یا
 در آنجا حکم از جناب محمد حریف که در هر جا خیال خامی می پرزد و جواب رساله قدیمه در تشیید پیشین را بخورد و عجب نیست
 زیرا که فیض حلی عوج بن عوق علی بالتشید بالتوافق و هم قاضی رطل بوق در پی اینجمنه شده اند که یزد در
 زمان حضرت بشیر و تدبیر کار گزار بزرگان خود بود و ازین عوج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
 بوالغضوبها نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حاکمیت که کان فی المهد صیبا عبارت از
 آنست وکیل صدیق و مرتضی اعتقاد کرده اند از غیظ ذالک من المضحکات و قد غرفت فی التهامات حال
 معلط محمد که در اینجا پیش آمد از کتاب ینید به توضیح می انجامد در کتاب از الله المحفاند که در سبب آنچه حاصلش
 بدین عبارت میرسد که از آن بلا و که در خلافت ذی النورین مفتوح شد و قس است که حال آتش معاویه
 بن ابی سفیان بجر حلیر المؤمنین عثمان هر سانسید یعنی هر سوا حل بحر و معاویه ذی النورین اتصال دارد اگر
 اجازت دهی بمسافر دریا در اینجا رویم و بر سر ساکنین اینجا لشکر کشیم و سابق بذروه عرض حضرت فاروقی نم
 رسانیده بودیم چون مصلحت نبود پذیرا شد اکنون که شکوت قیامه نزدیک آمده و دولت ایشان نیز
 که گشته مناسب آن می بینیم که بلا و سوا حل بحر و معاویه را در تصرف آریم ذی النورین این رای را پسندیده و
 که صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و فرقه زنی بلکه ایشان را خبر گردانی هر که بر غیبت با تو همراه شود و او را
 درین جهاد میری باری معاویه به همین طور لشکری سنگین بیا راست و روانند حضرت ابو ذر عتقاری
 عباده بن صامت نیز همراه بود و در ذره و به عباده مذکور نیز همراه میشود و همچنین بسیاری از صحابه همراه شدند
 آغاز واقع آنست که در ذی چند پارتخف و هدایا از طرف حاکم خیره قرس بطرف روم میرفت هر چه دست
 اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری سوگردا آراستند و جنگا نمودند و لعنایت ایزدی کارا از
 پیش بر دند و سپاهای کثیره بدست آوردند و بالاخر بسلجوقی خطیر که هر سال بیت المال فرستند و صاحب
 واقع شد و اجازت این مسفر کی از فضیلت آتی بود که برای ذی النورین فی خیره نهادند و خرج الجمار
 رحمه الله عن انس بن مالک قال حدثنی ام خاتم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم نام قوم متها فاستیقظ
 و هو یضحک قلت یا رسول الله ایضاً قال عجب من قوم من امتی یکون البحر کالملوک علی الامة
 فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت منهم ثم نام فاستیقظ و هو یضحک فقال مثل ذالک
 مرتین اولیاً قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت منهم ثم قال انت من الاولین فخرجت مع عباده بن
 صامت فخرجت مع الی انفر و قلما حجت قریة دابته لیکبها فوقت فاندقت عنقه و اخرج الیها و اتفان

غیر من الاستوار میسی عن ام خوام رضی الله عنهما استتمت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول دل جبر
 من امی یقرون البیرونی و حیو اقاله ام خوام رضی الله عنهما اقلت یا رسول الله انما فیهم قال انیت فیهم انیت
 و در عباد و مذکور گفت که روزی سر قرآنش و میان در خانه من خوابید و بیدار شد خنده گنان پرسیدم چرا
 شکفت آمد که قومی از ارباب من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشانان بر کشتی حاضر شد که دم که دعا کن از رسول
 که من ایشان باشم حضرت فرمود و از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعه چند بار دیدم
 مطلب خود عرض کردم فرمود و از اولین میسی پس کجاکر دعا داده باین زن و همراه برادرش را و
 مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان سختی تسلیم نمود و نیز خاری بر سرش افتاد
 روایت نمود مطابق حدیث اول از آنچه محمد نقل برداشت با لفظی که امارت محمد عیسی است که
 که برید را چون در حقیقت خلافت مینویست خادمانه قبل از طعام مجامعی سبیل الله که دانت ولیکن شبیه
 که حضرت پیر نابالغ دعوی مطالعات تاریخ الخلفاء مینمایند و چشم بصیرت نمی بیند که علامه سید علی در خلافت علی
 فرموده که در سده بیست و هفت جا ذکر و معاد وید و لشکر کشید بر فرس از راه دریا و عباده و زوجه اش را
 بیت طغان در لشکر بودند و ام خوام عندها مراجعت از سواری افتاد و شمشیر شد و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 جز داد و بود و را باین لشکر دعا نمود و بود پس ام خوام را در قمر من نمودند و از اینجا هم شعر فنی عالم
 معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخی وانی بهم عیان گردید و مثل آفتاب روشن گشت که چو طالب
 پیر نابالغ صراحت را ننموده اشاره را در کلام شارح چگونه بنهند لیکن ضرورت است که جواب رساله
 بنویسم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسم و این کار را تو آید و مردان چنین کنند و من
 باید و نیست که بنده را در مقام ضرورتی نیست که محبت جدید معروف بنوم فقط ملاحظه ای در
 رساله بصارت العین نوشته بودم و اینها کافی است و این تأیید الهی است که در رساله مختصری آن امور را
 حکم گذاشته که جواب کتب شهادت محمد از آن بر می آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
 و سلم مخصوص من برید پدید از روانی در رساله مذکور و چنانچه ذکر آورده ام که اول دلیل بر اخراج برید است
 و شارت است فیکف که کند از آن بهم نباشد زبانی که مفادش نیست که برید مرد و در مبدل و نیست
 و بر طایفه است که بر مبدل دین و تو و جنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صریح است
 پس برید چگونه الاقربین مشارکت باشد و الاتیاقض لازم آید اما بر عذر حب و رفضه پس بدانکه
 محمد صلی الله علیه و آله وسلم در خانه ذوالفقار بنابر کاسه العیسی در ستانی قصه محمدی آورده که دلالت بر آن دارد که تو
 اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست که اسامی انشا الله تعالی لاجرم اگر رفضه روایت ما غفله که غرضش از
 اقصای آید مخفی دستور سازند یا شهادت و نفی برادرند برین مذهب نیز انقسم مشارکها برای میران
 بر خود را برادرانند برین دانند که کار نخواهد آمد پس محمد که اهل دلیل و مقام کرد و چون که را اهلی عباد اعراض بر فشانند

لاف و کراف او همه بسیار مغرور باشد و بیوه گوئی و عیب جولی او که آن که در کتب معتبره مذکور است چون در بعضی
 معتبر گشته که خاص تقدم است بر عام بریزد بشارت منفعت منطبق بر افتاد و حاجت تبایلی رو نداده
 بخلاف رخصه که ایشان در امثال و تمثالات مورد سرزنش گردیده اند و بما لغت مخصوص بتوتیه و افتاد
 گشتند **تفصیل بن جمال آنکه** از کتب طائفة بنظر شخص بسیاری از احادیث که نمونه آن در آغاز
 جلد اول گذشت خوانی یافت که بخصوص میر محمد بتوبه علی صاحب آلاء السلام و التجدد مامون قاتل امام رضا
 و با اینها حدیث اصول که امام اعظم اول و شیخ صدوق در کتب معتبره شیعه بطریق تمام و تفصیل از کلام
 روایت کردند جمعی از اکابر و افاضه و اهل علم و اندیشه و فقط باستی عادات خیالیه و ادراستی میکنند
 و در این مقام ساخته و پرداخته شیخ نجمی را از مثل قصه کا بنین بن مجین باره افضل الصدیقین کما عرفت برآید
 میدهند و حدیث آمده در مخصوص دارد و دست کما اثرنا لیکن آنکه رخصه خود را بر مامون بنابر این حدیث
 خویش خدا میسازند و نقد دین و ایمان را در دوستی آدمی بازند و بر تحقیق و تقریر او مانند بطاوس و در جنت
 می نازند چنانچه تفصیل بر این امر در خاتمه کتاب می آید انشا الله تعالی معذکر لک در کتب اصولیه طرفین
 معرج است و محمد خود در خیریت حیدر یار یار میگردد که قارض فرج کما فوسست و چون عام احتمال قصص
 وارد و کما صرح به العلماء و منهم الفاضل المعاصر فی معجم الفساده و در خاص احتمالی نیست پس بگاه کما فوسست
 معارضه چگونه صورت بند و پس حدیث رومانی بجای خود ماند و این حدیث را فقط رومانی در مسند خویش
 سناورده که بسیاری از محدثین از ابو ذر و او دیگر اجله اصحاب مثل ابو عبد الله روایت نموده اند و در مخفی آن
 احادیث بیشمار را ایراد کرده منهم ابو یعلی فی مسنده و السیوطی فی المذاهب معرجا با اعتماد کما لا یخفی علی
 من نظر الی تصنیفات آدمی بر تعقیب محمد پس آن قیاس اول من قانش است چیزید با اتفاق
 مصدر امور می شده که گفتگو در کفر است نه فسق و لهذا علما بر تقدیر تسلیم زید را خارج از بشارت گردانیده اند
 و در مطاعن خلفاء آورند ناظرین کلام میدهند که زید بر پیش خود در منافق کفایت که بشارت عشره مبشره
 و در باب مطر و مخصوص سامی مقدمه در دیافنته که هیچ احتمالی را از احتمالات خوارج و در افضن گنجینشی
 نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد هر یکی از ذوی عقل مورد تخصیص است بطرفه آنکه رخصه و تخلف
 مورد کلاوی عده الله الحسنة تخصیصات میکنند و در اینجا تخصیص که بعضی نموده و اجماع است ثابت باشد
 قبول ندارند و قالوا اللهم انی اذین کلون علاوه اینست را نظر باینچه عقلا قرار داده اند یعنی لایزال کلام لکل
 اخراج زید بر سر و رخصه چون غیر از مقدار کسی از ازنداد و بیرون نگذاشته اند کما یدل علیه الایات اینهمه
 گفت بلکه اگر دعوی صد کس مثل شوشری در مجالس المومنین بزرگان ازندادیم بر ایشان وارد است که
 انما در فی حکم الله و چه صحابه بعد و است هزار بلکه بر ادیت مثل مجلسی در تذکره که بچین صد هزار بر سرست فاح
 الفرق بین الفرقین جای آنکه جمیع در فتن حدیث و کلام متفرع است فلا یستثنی عنده و کما عرفت

[illegible]

علی المیزان القدر بر سر دست و عملاً در امتیاز هم در دفع حق و در خلاص گذشت و در تحقیقات واضح شد که اثبات
 عشریه جوایب ندارد بخلاف اهل حق که بعد از خصوص نبویه در مشایب نیز به خصوص اسم محتاج تاویل باخراج
 و نیستند **قول** و از آن جمله است **القول** بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و قطع نظر از آنکه اگر او
 از صلاح هستی تقوی است پس خلاف اجماع است چه نیز بدلائل اتفاق متقی نبود آری در کفر و اختلاف است
 چنانچه بارها معلوم شده و اگر ادیان است خلافت است پس عجب که عبد الله بن عمر باطل را بر مورخین مرفوع
 در بیعت او تن برضاندادند و برای دفع اختلاف بسبب عدم لیاقت چه مقولات که نگفتند چه صلاحت
 معاویه که رو کند و دیگران نیز از اهل حل و عقد از صحابه کرام و اهل بیت عظام همین امر نیز و اخذند بلکه
 جان برداشتند و چون قائل خود بر آن عمل ندارد و لا توافی احتجاج بنیما ند فکیف که مرفوع هم نباشد یا و آخر
 امری و دیگر که صاحب نهج السداد در تحقیق آن الله علی کل شیء قدیر گفته و نیز دل بجات آورده که احتمال
 دارد که لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچه در آیت نذمتی کل شیء یا هر یک از آنها نمی آید و در دست برین عبارت
 برای حقیقت خلافت نیز در منا و حدیث زورن عین عناق و اهل بیت اجماع است و از تحصیل خط افتاد فکیف
 که توجیه تغلب بر پنج چنانچه باید صورت می بندد و کمالی بخنی علی المخلصین **العجب** که امامیه در بسیار
 از عموماً بجز دها و دهوس تخصیصات را کار فرمایند و در بنیامض نبوی را که مضمونش در بسیار از احادیث
 و روایه اعتبار ندارند و حال آنکه در کتب اصولیه فریقین مدلل است که تخصیص بعد از اقامت دلیل عین تحقیق است
 علی بدون دلیل درست نیست چنانچه جمیع اصولین تصریح فرموده اند و از تفسیر کبر و محصول و مسلم و شروح
 آن در کتب فقهیه استند لایه شیخ حلی مایه مثل منتفی المطلب نیز میگوید است **قول** بر تقدیر فتح باب چنین ویلا
القول برین طریق اگر اتفاقیه است پس اعتبار را نشاید بعد از لزوم کما یقرر فی المیزان و اگر زودیه باشد پس
 و مراد است اثبات ملازمت اما آنچه از صاحب ساله مناقب السادات آورده پس مخالف قوال تحقیقین
 فریقین است و مضاد اصولی است که ایشان تلقی بقبولش کرده اند و آن اینکه مذمت نیز به خصوص اسم در
 فریقین بجای خود ثابت است و از کتب تحقیقین در اصل ساله البصائر العین مذکور است پس مدح عام
 مذمت خاص را چگونه معارض تواند داشت که تقاضای اتفاق ما و تفاویع کما فواست و تخصیص عام می تواند
 زعمیم خاص فکیف که حضرت نام نیز فرماید و خروج او من شایع بوقوع آید و هیچ قیدی از طرف خود افزوده
 پس اول من بیدل سنتی رجال یقال که نیز بدلائل معارضانند پس ظاهر شد خطای کسیکه این بر دو معارض
 دانسته بود حقیقه انابیان صاحب مناقب السادات را که مجتهد آورد پس لائق ساعت نیست زیرا که قید ایمان
 و کتاب و سنت بالیقین درین کلمات و قضایای عامه القدر ما خود است و در لازم آید بعد از اتمام سوره
 و غیر آن که اعمال حسنہ کافران عقیده باشد برای شان و همورد و قطعاً کما فی کتب فریقین و از اینها فرق میان
 آن ابابکر فی الجمله و آن السادات عموماً فی الجمله واضح شد و ضوابطاً ما الامر تفرقه در مقام کتب اصولی و رجال و فروع

و شرح آن باید کشا و در هر چه صبار و مجتهدان آن برای غنی غنای و جعل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد
قول و اما آنچه است از راجح اخوان الصفا و در مقامات مناسب فکر اخوان الصفا در مقامات مناسب
نمی نماید بلکه فریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور چشم بغیرت بطلان او برسد باشد زیرا که بعد از آن
بالیقین حکم تو آنکه در اهل کسبیت خواسته اند زهرنی عوام و بیج کمی دین اسلام یار و دارم که با کسی که بیرون
متعلق به نظام امور ریاست است نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که همین مطلبین زیاد از خدا مکان در
حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای ترقی دین اسلام که شهر را انبیا است قضوی و پادشاه علیه
نمایند و لیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت اینو نسبت باخس مملکتهاست نیاید کرده
بسیار داهیست خاتم الانبیا تجا آوردند پس مناسب بلکه واجب بود که در این کتاب بیفرموده شود که
مناقصین از مضامینش واضح است و کشف تعلیمات شیعه از آن نظور میرسد تا آنکه اگر باران دیده و دلش
و فرامیدان اندکی نور دیده بودند از اشغال این امور مبتتب اند تا دقائق مکانی علمای طائفه برسد نمایند
امکان اثر کسی نداند کلام شیخ گویا خطاب به مجتهدانی متوجه نیست سبب تأکید و کان خانه در کردی و دیگر
انجام آدمی نشوی پروانه در جهان تعج کمن پیش از آن بر در کر خیابان بروی و دست و پایی که مراد من از
شیخ سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار است زیرا که سبب از بزرگان کمال فضل
گذشته اند که ای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند و لیکن بحسب سیر کتب و خوب قدس و مطالعه امور
اهل دانش و جنبش علماء و علما گویا حال بر عالم محیط بود و **قول** و بسوطلی در تاریخ الحکما آورده اند که
بدانکه حضرت و اسب العطایا خالق الایا عقل را چنان قوت بخشیده که هر چه را چنانچه از او صاف و محروم
شکل را بدید و در صفاتش از کتابت و علم و قیام و قعود و دیگر از آثار وجود همچنان با قرآن و احاطه
تواند فهمید از او صاف مذکورده آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر و اول ملاحظه می نمایند که
سید پند زید لا مثلاً از جمیع ماعدا ای او تمام کرده اند حقیقت او را و بر تقدیرشانی ممتاز میکنند از ماعدا
و از اینجاست که در کتب دیده باشی برای عقل لفظاً ظرف خلط و تقریر نهی که در کتب کلامیه جایگاه
را شده را بیان کرده اند مثلاً در کتاب مستطاب از اهل انخفا عن خلافه الخلفاء مقدار قیود را معطفا
و در غیر آن چه قدر توسعه و توفیر نمودند تا فواید بجای کشید که بعد از بیان حقیقت معتقدان آن خلطانی
را ذکر نمودند و هر گاه قریه عموم را محاط نمودند بر نزد اشخاص را در آن درج ساختند و همچنین گویا
مثلاً مستقلانی و جلال الدین سیوطی امیر اهل خلافت را با اجمال و تفصیل علی کرده اند تا هر کسی که
باید الا تمیز آن و باید با اعتبار راجح ترین وجه بدانند که خلفا بسیار اند و گویا که کمال بر هر دو عدالت
بر شد و نهایت فائز شد و از اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام است و
ایمان بر و در خلافت شان بخل بنویس بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شیب و در و میرت

ایشان شود و همچنین با اخبار نشان به بنابر خود خلافتی اربعه عناصر دین مدح آنانکه در تمام اقصای دکان
 با ایشان دارم و فلان و فلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقایق از جان و دگرخواه ج
 نواصب در و اقص مطاعن ایشان از احاطه غفلت و جهل نرگند ضرورت است اهل دین را حقوق آن
 بزرگان یاد کردن و نطاق بهت بردن حملات و فقر خرافات فخر باطل بر بسن و اگر دیگران را که مسلک و
 ملوک و سلاطین بودند زیر دهم وطن فراموش کردند و نیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
 بر آن جاریست که در هر امر احاطات امور شرعی بجای نمی آرند و بجا آنکه که علمای مذکورین جایگاه ایشان را
 در حین خلافت باعتبار فرشت و داخل ساختند تصریح بمنی عموم نمودند چنانچه در صواعق و صواعق و غیره
 دیده باشی آن مردم که بی بدان نبردند دانستند که مثل یزید و عبد الملک در خلافت ذکر کردن بمنی بر آنست
 که خلافت نزد اهل سنت مقارن بمسئول و مجرب است و مجتهد المقلین قصیات سبقت از ایشان در بود
 و معتقد بدیع معنی شد که یزید از خلافت نسبت بخلافی را شدین فوقی دارد و بهتر است این بیان را
 از عیش و کامرانی کجا فرصتی بهر ساینده برای مطالعه کتب کلامیه تا بحقیقت میرسد بکاش کتب بیشتر
 را فقط میباید ندانم معلوم شدی شیعه نیز آثار اقدام اهل حق در امر مذکورفته اند مجله ثانی را اگر از عماد الاسلام
 رکشای بسیاری از امور راهبان و تیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کماله حضرات اندر دیدند
 در زمانی تو سعه تمام بجای بردار دیدن این مواضع زبان درازی نمیکند که هر جا بانگ بی بهنگام بر میدارند
 شمردن ظالمین در خلافت استغاثه نمیدانند نیست و نابود میشود در ایامی که مر از مذکور کتاب بصفت مجتهد
 مشقت بهر سید به و برای تذکر خویش انتقامات را نشاندند نمودم و جویش بر آن نوشتیم اما در ایامی که
 نیز بدست مشکلمین بماند لیکن چون غایب عبارتش زاید الوصف بود و کلمات او را تصدیق کتابت نیامورم
 هر کس که خواهد رجوع کند و دریابد که بعد دیدن انصافین هیچ اعتراضات مجتهدین منهدم نمیشود و باطل
 و باید خصصه کاردار جانشی چنان حقائق مامت را مفصل میکنند که ضعیف آن اوصاف و تشریف مشکل
 میشود و چنانچه نمونه اش عقیر است از روایات معتبره اصول ایشان می آید و گاهی چنان میباید که غیر از
 قرینیت چیزی ملحوظ نمی شود و اعتراض فرزند و بلندش بهر بروی منقلب است و معنی حدیث علی علیه السلام
 نصب العین میکرد که قریش است اندام برابر با برابر با و خیار با خیار با و حدیث الامام من قریش اگر
 بجوی چنان خواهی دانست و در بعضی کجایی بعد از شنیدنش دمی و دودی نداشته و هرگاه به اصطلاح علما
 سیوطی در تاریخ الخلفاء واقع شود هیچ عیاری در آن را بی نیافته که امر مفصل است و پیشتر از ادعای حدیث
 و امامیه است را بعد از آن وصف کردند و بالاخر علمای شیعه مثل ابی معنی عصمت را بعد از آنکه که در این
 که معرفت سابقا و لاحقا و اگر حقیقت رفض را پوست بکنی برای حضرت بشیر بر دین کفر را نام و وفات
 از نقاب غلطی گردانند اکنون علاجی برای مرض فرس ایشان بنحال نمیکند از و حقایق الله عز و جل

فردا آنچه تمام فرمایم انشاء الله تعالی دیگران این نامیان بدانند که این مقام را از انکه بشنود ساجد و در
سویاست و ساجد است و تسلیم نماید و لیکن ای کسانی که صدق فرمودیم الله عز و جل را در این مجلس است
ایام و تحقیق فقط طبیعت نوشته اند و خود را بر آنست که اطلاق آن بر آل عبا حقیقت است و بر سایر افراد
تغلیب پس بر وایت اعتبار اطلاق ظاهر بر ایشان از باب اولی شد و بر این وجه تغلیب آن راه تغلیب تکلیف که واجب است
ترجیه بدانان باشد در خصوص که مرفوع باشد و محمول بر خود احد بخلاف احادیثی که بر مفسرین مرفوع است
و از غیر است که علامه جلال الدین سیوطی باشد یا کسی دیگر قائل بدان نشود که هر چه این عساکر آورده در روایت
و بیان است و احتجاج چه بسته تکلیف ظاهر بر غیر اعتبار در حد نرید که از لفظ این استفاده و مفاد جامع نمیشد بلکه
احتمال بدان باشد و آن بر مفسر فائز برید که محمول بر اول دلیل است بدلیل که با الی گذشت چه جای آنکه در وجه
مشهور در حد نرید است نفس نبات مخصوص بر حکمت او کمالا یعنی قول اولی و در کتاب مذکور مستطوع است
اقول بعد از اذن منعیق بر بیت العقیق و دیگرانی اندامها نسبت با خدا تعالی شاه در کتاب ثقات
که در آخریات نیز پذیرد و اول بر مذکور است و با باشد که نمیکند لذات نیوی و قدی جادوس
سلطنت نسبت خود و بعد از این مفسر شوند و چون تسلط و تمکین دست میدهند انواع کفریات بعمل می آرند و قال الله
تعالی فاذا ذکرنا فی القلک نعوذ الله من ان یخلفنا فی الدین قلنا لا یخلفنا فی الدین اذ هم یخلفون فی الدین **اقول**
ای **اقول** شعر فیه عالم بالا معلوم شد چه مقصود من بر رساله آن بود که غیر عبارت شعاعی یعنی ولا یتقال فی ذلک
فمن بعد معین گردانیم تا مظهر ساینده نشویش نمیشد که مطلب این عبارت و سیاق و سباق است و ساینده
لفظ ذلک در جوی غیر مذکور یکست و این باب اهل تعین است بخلاف مجتهد که عیار از کتابی در اقول ساینده
نقل کرده و مرجع غیرش هیچ ذکر نموده با جمله درینجا سخن از خلافت معادیه نرفت با مجتهد این تعقل بخار و
اصل سخن بسیار و دو مقام حیرت است که هر گاه شالب معادیه بر عمر خود از کتاب الهی نهایت مؤسوس است
و چنانکه الزام ایشان نبوده است برای نرید که محمول نماید چه جای آنکه از خلافت معادیه اطلاق میشود
و فعل و جهت تشخیص لاف قبول یا نقد و میگذشت که موافق قوانین شرعیه می افتاد و آنکه معادیه بر خلاف
و موافق که در بردی بر اران اصحاب تابعین قرار یافته و عمل بر قبولش بر مفسر و مفسر و برین تقدیر
حاجت چیست که امیر جزو مطاعن خلفای راشدین از الهی و تعیین می طلبد پس ایشان را اولی محتاج بیان
محمل معمود و جوابات نباشد و این مذکور است با نیست تا نرید به بل بدعت خدا که امام از ذمه تکلیف باید دانست
در حقیقت چون امام را می شناسد تکلیف شرعی را می بیند یا بدینچه قدر می خضه دعوی او است و کتابی که
از ان فرین است و چون امام خاتم معینه است می کشاید تکلیفی از شریعت قرآنی بر او نیسان نمونی بالا است و ان
لال کتاب و امیر باید فرق نیست که غیر از ناعشر بر بانگ بلند این ترانه می سراید که عبارت از نظریه است
و در رخصه معاصرین فسوات حیرت در معینا بدینها بسبب دعوی افراد بقیده حقیقه الله بر می رازد و در

بیرون کشیدند اما آنچه از محشری از آنکه اغفل است و رده پس بعد از تسلیم محبت مقول و ترتیب شلال
 بطور مقول همین مقدار از آن مقدار شد که معاویه نسبت به تعالی ای اصحاب باقت خلافت نداشت کجا سبب
 میاقت و انهم بالا صاف بدون سندر وایت و کجا صد و تبدیل این از یزید بعین بنص حضرت سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله و سلم که محمد بن ابی بکر و یقین نقل کردند که اولی درجه و فتنی خود را اعلان کفر و ارتداد است
 عند الجبهه و در حدیث دیگر آمده من بدل منیه فاقبلوا الفضل طوقی و فان بگردن انداختم که معاویه بلیاقت خلافت
 رو بردی اصحاب کتب نداشت و یزید بیعت خود و تبدیل دین برگذاشت شستان این لایم من اما آنچه
 مجتهد الزبانی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس انهم معلوم شد که از کدام عالم و کدام کتاب است فاعقب
 او کتاب که هر چند من جمله رساله التماس کردم که از آنم ذکر اسامی کتب یا یزید و مجتهد الزبانی گویند که آن
 نه نهاده و از اینجاست که سموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نایم و چنانچه ظاهر است که کتاب تشدید یزید و جبر و
 و از آنه انیس عن بصارة الحین بدو صد خبر در جلدی چند میرسد با اینهمه مقول مجتهد ولالت بر آن میکند که معاویه
 در خلافت خود بر سنت سینه حضرت بنو علی صاحبها الاف التحید غیرت و این اعتقاد است که سیرت معاویه
 سیرت ملوک بود بخلاف یزید که بتبدیل من میگوید و بهره از روزه و نماز نداشت و قیام سباحت و طه و غیره
 و عقب او سبک و خیر و لایس حریر بود چنانچه بزرگان جناب مجتهد بر تفسیر مجلسی در بحار و حق الیقین غیر با تقلید یزید
 بوضه اند و از اینجاست که شکار شد که سبب جدیت که مجتهد برای اثبات خلافتش انقدر میگوید و برای سیرت
 عرق ریزی میکند و میجو شد و بعضی ازین امور را در آغاز این مقول دانستی و متوجه نشود که چون نطق خلافت
 بر معاویه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفا از شدتین میدانند زیرا که لا یشک که هر که خلیفه باشد درین است از خلفا
 را شریعتین محسوب گردد و از اینجاست که خلافت را امر ارباب بسیار است چنانچه در کتاب الله الحفاهن خلافت
 تحقیق و نفوذ و اندوخته و صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و اما میدانم و اما متوجه نیست و میکند خود
 فرموده که او بر سیرت ملوک بود چنانچه عقرب می آید پس مدلل شد آنچه آنجا گفته اما آنچه از دفتر اخیر وضه الاجاب
 نوشته پس بارها مقررین گذارش گفته که صاحب تحفه گاهی این فقره را نوشته و در کلامش نهاده از ان یعنی شریعت
 بنوده و تحقیق این معنی که معاویه ام نموده که سبب جناب میر سر منبر بگویند انکار میفرمایند و در نماز و ایشان این
 روایت بی سند اعتبار ندارند و قال العلامة الدبلی قوی قدس سره و غیره فی التحفه و در اصحاب متفقین چون این
 با قطع غایت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بمجموع آیات و احادیث و الیه بر فضائل صحابه بلکه جمیع
 مؤمنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار تری اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداد
 حضرت امیر داشت بعدیکه کفر آنجناب سبب و لعن آن عالیه اب میگرد و او را بالیقین کافر خوانیم و دانست
 و چون آنوقت تا حال از روی روایات معبر ثابت نشده و اصل بیان انصار بالیقین ثابت است متسک
 باصل داریم باطلی اجاعا الهستند که کفر کنند حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

اختلاف ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی و دین کافرست و چون گفته در خارج
 نروان بالقطع و ثبوت پیوسته آنها را کافر میگویند از دیگران بر گزینش ثبوت نرسیده و آنها را کافر نمیکنند نیست
 نتیجت مذمبت نیست و درین باب موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین
 کافر است و علو درجه ایمان مشترک است و بشتی بودن ایشان لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودن
 روی احادیث بلکه آیات قطعیة متواترة ثابت است پس منکر این امور کافر باشد و محارب ایشان از راه
 نفس و حب جاه یا از راه ایل باطل و شبنه فاسد فسق علی بافتقار اعتقاد نیست و کفر درین اصل باطل
 متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اما آنچه محمد بن جالسی معتقد است بوجهی که در بعضی مواضع
 مسج عناک را با خیالات خام خویش بهر گریافته بود و بنیابت ایرادی بر صوابه خیر علی بن ابی طالب و القدر بر
 باید که قطعیة معتقد بر او بر کرده ام که هر یکی از اینها درین سامعین بر ریش جالسی میخندد و چون آن ابحاث را در
 است کجاست آن در مقام صورت نمی بندد و صاحب ابعث میگوید که صدر و حسن اهل بیت خود را الله عز
 از ان اشخاص که امامیه بر قطعیة صدر در آن از آنها دارند و از انین لعن قطعاً ثابت نیست و می باشد
 بعضی از آنها قطعاً ثابت اند لعن کننده بعضی از ان اشخاص را بعد از یاد کرده اند و میخندنی منافاتی با اولای آن
 چهار نفر از انشی با الحوائج انی قدر مسلم القیوست که از کوفیان بود و داشت که در ان ابن سنان و ابی اسفندیار
 سب و برادر باره و سایر و غیره شروع کرده اند و تذکره الان نیز در موضع انجا میاید که اهل مکه و حیل و اهل مدائن و
 فرصت را غنیمت می شمردند و راه اتفاق میسرند و خویشی و فتنه انگیزی را وسیله مذمب باطل گمان میکردند و
 این را می گفتند و لیکن جناب مکررانین بدعت و احداث درین کشید و منع شد و فرمود و چنانچه عبارت است
 یعنی صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب مرتضوی نقل میکنند که فرمود که من شما را گفتم که اینها
 بجای میروند و ساهی گفتند باید ابو موسی فرود و اصلاً از سخنان ایشان رو ترش نکرد و غلط و حسودیت بخود و چون
 شما را از انست کردند و مساوی را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن و برتر عقیده و
 کتاب پنج ابلاغت حاکم است که جناب میرزا این امر را خوش آمد آنکه بجز گرد و دواخت اسلامی برای معاویه مطالب است
 که آنرا قاضی الحی بن ابی اسفندیار قرار داشتند و از سراج ابر مجلسی جای میاید که گفته که مقصود منی در کتاب مذکور از
 ردیاست که فریقین بر آن بسته اند و از انجا انما را فصل مجلسی امام میر و هم آنها عشق بر میورد است که منع است لعن
 از اجماع فریقین است الغرض سخن در آن بود که مساوی را میگوید و بسبب حضرت امیر معاویه و انبیا و فریقین
 محاطب رئیس السند امور است که در روایات شیعیه میگوید که درین فقط بر روایات فریقین است که در حال عدم
 اعتبار ایشان از کتب شیعیه هم واضح گفته است انداختن آری بعضی از روایات موم نیست که مساوی را یعنی از محاطب
 مکرر و چنین گفت مالک ان لاسبب الاثر اب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود و از سبب عدم سبب
 الحوائج علی بن ابی اسفندیار و فرمود از ان احتمال مطاعه جمل عاشر از سراج و دیگر کتب و اسفار و هم کتابنا شمس

از اخادات محمد بن محمد بن حسن عالمی السی غیر ذالک و در معنی پنج شبهه نیست که فواصی خوارج خدم السی
 بدعت را از کجا بکجا رسانیدند و علی که الشهور و مراد یو باین محدثات روی خود را سیاه میکرد و اهل بقیه
 بخوردن چلاد و قلیه سرخ و سفید برآمدند تا آنکه عمر عبدالغفر را توفیق استیصال این بدعت نجیب **مذکور**
 در تاریخ حلا مذکور است **اه اقول** از علمای اهل سنت و روایت همین قدر ثابت میشود که باطل را ابو
 قتاده انصاری در وقت خلافت معاویه از برین بزرگان واقع شد معاویه بن اسفیان با وجود
 کبار لائق این منصب نبود و ماراد برین باب کلامی نیست و این حدیث که هم فرموده کتب و فقیهین
 باید اختیار برای متکی ابریکه اقبال محمد بن است که در رساله کباب مخصوص سیاه روی محمد بن و علمای برای مدینه
 حدیث تألیف نموده با دفرغومی از ان این نتیجه برآورده که خلافت خلفای راشدین باطل بود زیرا
 همه نمیشد مگر بلا و هرگاه خلافت راشدین بلای بود پس در بطلان فاش حالت منتظره رفته نمود و در
 کثرتی مثل دلالت کند از حدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرقضوی نیز و هر نقیض المقضی
 و شجعی مزید توضیح از این بیان که محمد الرمانی بر وقت تشریح الالبانی نمودند چنان حالی شد که بشهادت او
 قتاده انصاری و مانند او از کرده انصار که عموگاو دارمی ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین از
 کتب معتبره شیعیه در انسی مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لای
 حرف الاستقبال با انضمام لفظ بعد نصی لایبب منضمه نخواهد بود و این منقطه دیگر است که شیعیه فضیه
 برین مذهب شیعه در آن منکک گشته فضیحا علیه الشکی فضلا عن انفصلا اگر سخن فحشی در آنچه گفته شد
 بنیاد رساله مذکوره را همین چند حرف مصداق کی هر کجا دیده علی عمار شیعیه را خواهر یافت و اگر زندگی
 میدید و مساعدت زمانه صورت می بندد بتفصیل تمام در ان بودیم که شیعیه انکون بعد نصیج و زاری بر کافه
 باری باین معاکه در زبان انبیاء و صلحا و اقیما بود و میفرمودم انت من لا تأکأ کفرا علی القیوم **الکافران**
ذکر بلح اقول زینهار ازین روایات فسق معاویه هم به بقوت نرسید تا بکفرش چه خیالی تواند کرد بلکه
 که فقر قیام زید و معاویه خصوصیتی بکتاب اهل سنت ندارد زیرا که اگر کلام فاضل خیاری برادر همین متکی مزین
 معلوم شده که در خلافت معاویه دیرید و میرت بر دو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله
 دانستی حاجت عاده نیست و گمان مبر که من عوی انمعنی که حدیث اثره در کتب فقیهین ثابت است
 از انجست میکند تا اعتراض بر روضه قلب توأم کرد و در کتب روضه و کفایت حاشا و کلا اینک مجله حاضر
 موجود است عبارتش شریف بن قیس قال قدم معاویه بن اسفیان جانی خلافت فاستقبله اهل الدینه
 منظر فاذا الذین استقبلوه ما منهم قرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالکم لم یستقبلوه فقیل له انهم محتاجون
 قیس لهم و اقبل معاویه و این فواصی فقال قیس بن سعد بن عباد و کان سید الانصار و این سید الانصار
 بدو فواو با بعد هاسن مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عین جز لوک انابک علی الاسلام حتی ظهر احد

و این کار چون فکرت معاویه فقال قیاس آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد الینما اسلامی بود
 آنکه قال معاویه غمار که فقال من ان منبر حتی تلقا با قال فاصبر و احسن تلقا و این سخن عبارت از اینست که معاویه
 که معاویه میگوید و تابع شریعت بود بخلاف پیوستن صاحب مزایر و طنبور که مانند معاویه بود و که پیشوایان شیعه
 بکذبانی و طنبور نواری و قمار بازی و ارامی شاید از عهد مرید ولای اهل بیت رضی الله عنهم جایز بود
 می آیند از غیر ذلک من القوائد اگر بشنیدن عبارت دیگر که اتفاق روایات بر آن باشد مشتتانی باری
 البانی دیگر مجله حاضر از چهار کتاب و بین که مجلسی در آن چه مینویسد قال الشيخ القندی لا رتسا و در بعضی
 حواله امینی و غیره من اصحاب السیره قالوا لما مات الحسن علیه السلام بحرکت الشیعه بالعراق فکبروا الی امیر
 شی خلع معاویه و البیعه له فاستمع عیلم و ذکر ان مینه و بین معاویه عهدا و عهدا لایخبر القنبر حتی یلقه لحده فان
 مات معاویه نظری فاک و در همین مقام این هم در دست کار از کتابهای شیعیه که برید بجزو جلوس
 در تحت سلطنت سر مبارک امام حسین (ع) اخافه طلب کرده که اکثر زینبیه با فریاد و حضرت امام که بنا شد و حکم
 میدید بود و فرمود اهل بیت نبوت و معدن رسالت و ضبط ملائک درست نیست که بازید که فاسق شدت است
 و قاتل نفس محمد است بیعت کردن و از اینجا هم دانستی که زید مثل معاویه بود و اگر اندک مثل کنی توانستی
 و زید را بیک مطامعین و حکم هر دو را بوحده منحدر دانستن و حضرت امام حسین (ع) اقرار فرموده است
 که بدالت کلام شیخ مفید با وصف خوش خرد و سالتین عراق فوج کشیدند چنانچه درین ورق و در بعضی
 امام حسین (ع) اهل عراق اول دلیل بر آنست که اینجانب فرموده معاویه بر عهد و میثاق خود بر من عهد شکنی
 مرا درست نیست و با او فرزند است خروج تو نام کردنتی حال که خدا تعالی میفرماید من یعتدی علیک کائنات
 علیک یجری علیک علیک و از اینجا هم دانستی که معاویه و زید را در امام حسن (ع) شریک بنمودن
 محرم از زید بود و چون آمد پس نا محبت رئیس النواصب املای خط لیکن که در عدم تفرقه میان زید و معاویه از راه
 و شین سر محمد را با جناب امام حسین (ع) در بلکه این اقرار من محبتی بهم میرسد که با وصف عدم مرضی لشکران معاویه
 معاویه نمود و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیه ان گفتند چنانچه از همین مجله بجا برید و آشکارا است و در
 سبب میرد و قات در کتب خویش تا ویلات آن شمرنا نیش و با افعال می آید که در کور آید و در هر گاه
 حال معاویه از کتب نامیده و دانستی حاجتی بدان نماند که با ترجمه او که باعث مزید تفرقه میان او و زید گشته و در
 از او قری باید طویل و کتابی باید در از لیکن مجله ان نیست که لفظ فقه و مجتهد حق او در صحاح دارد و دست
 حالی هم در کتب استدلالیه مذکور است و در اختلاف فقها یا کرده بخلاف زید که مزید جعلی و زید ممکن است
 رسید و نیز قری معاویه و ذرات او بعد از حرب صفین در کتب ملحق و یقین موجود است و وثیقه حسن (ع)
 که می رسد و ساری طریقی دانستی شهادت امام حسین (ع) که معاویه بر عهد و میثاق میرفت بر آن اول دلیل
 عکس تفاوت زید که بعد ساخته که با علی بر ساکنین مدینه منوره و به طایفه عدوان که او بعد در میان مدینه منوره

صحابت برای او بجای خود دست و حسن اسلامش بر کتب مسرور بخلاف یزید مرد و دکانی تاریخ الحاکم و غیره
من تفریح العلماء و لفظ خلیفتین عظیمین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی صلح امام مسلم و عدم خروج
امام حسین بر زمین مذکور یعنی معتمد بعضی از احادیث نبوی علی الله علیه و آله و سلم بطور جدا و مخصوص معاویه
مروی و اگر در حق یزید کلمات متعصبه معطفوی را بشمارم گو دلائل بر آن ندارد قطعا که او قاتل امام حسین
و راضی بدان بود لیکن از هر روایت استحضار و فرید مجبور و واضح و واضح است پس ناگزیر است بلا غلط
که بطور نمونه مذکور شد تفرقه کردن از ایما گفتند از کفر و فرقی مراتب نکی زندقی **قول الله و توهم الخ قول**
الاسلم کفر فیه که میان معاویه و یزید بیان کرده اند چنانچه مجمل و مختصر گوش کردی متوقف بر آن باشد که در هیچ
ادو احادیث صحیح در روایات کما عرفت اتفاقا و اگر چنین بودی اختلاف در حق او چه اینست پس بخیر درین سطر
گفته بجای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویه پس عجیب شد زیرا که اهل نفاق و تقلید کفری ای
چرا که این معنی را بطور ظن و در شب و در کربا شامی و فالوده و مشتقی منجور دهند و بسیاری از اکابر شیعه بنویسند
متشع و جهالات شان هستند و در خروای از زندگانی بسیار بر دوزخ بری فاقش مروند و در تفرقه و شامه
کذب و اقرار بقول مامول امام المتکلیین شیعیه کما یسبحهم منحه در ایشان بوده و من میگویم که هرگاه یزید
اما میر در صدر اول مراتب خلاص و فابا حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا انجمن اعمال زند که سید
شکاف بیان نتایج ثمرات است و در آن شیعیان کوفه و جلا بل محبت و فرید دلاراد و واقع حکیم و شریک برین
و وقت بحیثیت سن مجتبی قنای برود لشکر انجمن کار بندند که پاره آن انسی پاره دیگر استظار لیکن پس از یزید با
و طاعت مسالی کیست که ایشان را مانع نماند و از اینجا که او را ک مکنونات خاطر در بر و اقمه کارا فر و مشرب
پس چه عجب که بعضی گول نخورده باشند و نقد انصف من قال را بجا بمن ندیدند تشیع، اصول ندیدند تفاق و
ست که بلفظ یقین توبیر از آن بنیایم هرگاه مجمل و مختصلا در بافتی که حقیقت یزید یعنی ما جملة آن بیدین اصول
ایمانی و یقین ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض غفلت شمارند که آن پر و اخته بود هرگز و
بر مکنون قلبش نمیکند اکنون نمونه چندی از شواهد که ایان یزید را بر اهل انصاف مقتضی از کتب ایشان احادیث صحیح
پیشوایان این بدانند ایشان استنباط میخوانند و باید شنید که حضرت عیسا المساجدین بحال عطف و مهر
یزید را از غنیمت کرد و در کتب خفیه پیش نیست تعلیم کردند و ارشاد نمودند که اگر این باز نگذاری توبه تو بدرگاه جنت
باری مقبول خواهد شد و مواخذه خون جناب سید الشهدا بر دهنه توباتی نخواهد ماند و خاتم بعضی این روایات آنکه
هرگاه یزید میخواست که نماز نکور بگذارد بعضی از اراض شدید بر او استیلا می یافت و هر کس که علم تاریخ
شده میداند که بجز و ساختن که بلا سلطنت این پیمانی مقتضی نگشته بلکه سوانح دیگر مثل آن بر امام سلطنتش گذشت
اما تفصیله پس ازین بر ادیت مثل سفیده صبح صادق و آشکارا است که نماز نکور را گاهی بر بندیت
و اگر ده باشد چه جای آنکه توبه بر مساری غناست بهت از ماضی ترک فعل الحال و غم ترک راستی بانی این

اختیار از وی صادر یافت باقی مانده عید از مرضین اتفاق امر است غیر امتیازی همه را ادعای حق از وی
 مقتضای احوال آنست که حقش را بشود بقیه را نشاء الله تعالی شهادت علی بن ابی طالب که مقتضای احوالی باقی ماند
 المسبانی افاده میفرماید که اقرار رضا علی بن موسی سمیع مقتضای احوال است که این امر را بر دو خیار تشکیل میدهد مثل شهادت
 عینا بر سر سایر هم که لا یتقی و بر سر ساله بشاره العین از روایات شیعه شنیعه بجای خود ثابت گشته و در
 تبصریح تمام خواهد شد که حادثه استغفر الله گناه جناب امام حسین در خروج بر سرید موافق اصول و فروع
 پس هر چه گفته بود و در مقابل چنین کسان البته باید که بجزارت دینی منعاف باشد پس حکم بقتل انبیاء و ائمه
 بزرگ بر اصول مجتوبه را فاضیان شاید ایمان یزید باشد کیفیت که پدرش مرت وارم گوید صراحتا که اگر کسی
 محسنه کسی از انبیا علیهم السلام بکشد مستحب خواهد بود بلکه دلدار جاسی چنانکه بیاخت عدل ماری بر دل
 نوشته و تعریف آن اولاد بدین عبارت کرده که آن بحسب مطلق عبارت از آنست که او کسی را و مالی را
 هیچ نمیشود ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکم مستحق ذم شود و مراد از واجب
 آنست که فاعل آن مستحق مدح و تبارک آن مستحق ذم باز گفتگوی طولانی او بوقتی چند گفته شد و در
 بقتض کلام امام فخر رازی باز ترجمه کلامش میداند که مقتضای ایمن نمودن کسیکه میداند که
 ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بالا لایق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نایم که علم آتی بایمان ایمان واجب
 استی از ایمان نیست و باز تکلیف عالی از قباح است نیست یا شل که عقلا قبیح میداند و فعلی را که از ایمنی
 سازد یا خود را یا فاعل عالم باشد یا اینکه این غرض و عنایت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه متعینا بالعکس
 آن خواهد بود پس بعد سطر یکی در بیان بگوید و تمثیل امام موصوف تمثیلی دیگر را ترجمه میکنند که همچنین اگر بگوید
 حال دل خود که هرگاه بایان سکین داده شود و سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد گشت و یا خود را بآن مالک
 داد و بایان یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که عرض من را دادن سکین این بود که او بدان حکم برتر
 پس از اینجا پرسید که هر که امری برای اصلاح نکند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب خواهد شد بلکه موصوف آن
 فساد لعل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود و حسن و چون این او را نیستی پس بدانکه تکلیف کار را
 علم حتمی بایمان او و مذهب شدن او بحداب ابدی قبیح تر خواهد بود و از این که قباح است آن در فروع
 واضح نموده شد زیرا که معرفت لفظ واحد مناسب است و یا مقرر تیکه یا مانی ندانسته باشد بعد از آن موصوف
 و جواب امام میگوید که تمثیل رازی بجهت این نظر و امر تکلیف را مستقیم میسازد که فرض این نموده که بگوید
 و پس نیست جناب کسی بکفین عباد چنین نیست فرض این نموده که آن بقتل نبی کند و معلوم که قتل نبی
 در نظر اگر ارجح است محسنه باشد بسیار قبیح است نبی که اگر در بین صورت فرض کرده شود که آن پدر در کلا
 قدرت و طاقت این داشته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت
 نسبت بیشتر زن زبان لا قدر و لا محمی باشد برای کار صبر و تحمل و استحقاق قلیله در جات نبی که آن پسر آن

چون ندیده شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فذلک اتفاق می نمود و در آن روز منی با هم می آمد
و ریح می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها حاضر است که گردانند که آن خاص برای او حضرت قبول او مبارک
همچنان ماند در خلافت شصین امیر و آن اتفاق کرد اکنون من فوت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه و سلم
بجانب زهرا عطا فرمودند و رفتی نباشد بیهوش شدند از آن امر از آن بر روی نیکو دانم که در عهد ما رفت
و محمد بن قنفطه میگوید که عبد الله بن عمر بن عبد العزیز در زیره گذشت پس را بهیچ فرود آمد بسوی او و از آن
نشده بود بسوی کسی قبل از این گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت گفت بسبب حق پدید آمدن
او در آن عدل بجای حبیب از شهر حرم را می گویند که ایوب بن سعید تفسیر نمود که سر راه استعمل خود آنقدر
دوای خود و محرم ابو بکر و عمر و عثمان اند و حبیب که منفرد است از آن عمر بن عبد العزیز است و بعضی از اتفاقات شریک
و حسن و غیره گفته اند که چون دور خلافت باز رسید دیدند که گمان همراه گوشتن آن می چرخد و دست
بپایان چون ناظرین استیجا کردند راعی گفت ادا صلح الی اس فلیس علی الجید باش و بعضی از اتفاقات گذشت
که در خلافتش عیاناً دیدند که گرگ گوشت در یک مرغی هلاک نمیشد پس می دیدم که گرگ بر گوشت هلاک می نمود
بعین گویند که گفتیم که مردم صلح کردند چون حساب کردند و خبر رسید موافق افتاد و این بدان نام که ما نام داشتیم
بمسایر ما این ابواب صد در خواهد کرد که از متقدمین بطریق نیاید و الفضل تقدم خلافتش آید پس مسلم
میگوید که از اتفاقات ما رسید که مردمی خراسانی نقل کردند که در خواب دیدم که هر گاه از حج بی گردان
رفتیم و بیت کردن زیرا که اقامت عدل است پس من هر کسی می بینم که چون آن تحول خلافتش می بینم
تأیید شد پس ما خواب ندیدیم و حاضر شدیم و بیعت او مشرف گشتیم و عجب اسلامی گفته که سید بن سید
که خلفا سبکسازند ابو بکر و عمر و عثمان و امی شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده گانی می آید و از زنده گانی
خبر رسد و از تاریخ معلوم شد که سید ند که قبل از خلافتش انتقال کرد و این عجز نقل کرد این من این
می بینید می گفت که منی خود از آن امام مدی منی عمر بن عبد العزیز مالک بن نضار فرمود که از راه خود اندر مردم
نیکو عمر بن عبد العزیز که دنیا ریح کرد و از زنده گانی قبولش فرمود و نیز در راهی سیده بود که ثنات گویند که در آن
عمر بن وقت سرای خود و از آن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر در راهی سیده بود که ثنات گویند که در آن
باشی قدرت کسی نداری فرمود این بر من است از آنکه اعلان مجرم در گردن من افتد و گفته اند که قول خدا
فریاد از خانه او بر خاست پس رسیدند که خود را در داد گفتند که عمر خوارجی را می گردانید و گفت که مرا رفتی تا این
شوم شبیار که از ادبی ادب است و از او از او کردم که اقامت کند از من توقع ندارد و فاطمه زن است گفت که
زور خلافت گاهی غفلت جنایت با خدام نمود باش و حال خوف و خشیت و از زنده گانی نقل کرد
که چون داخل میشد و خانه اش گفت خود را در مسجد خویش می بیند و فاطمه را می بیند و از او می بیند و چون سید
تقریر و یکبار می گفت که تمام شب همین طوری می گذشت و دیدم که سب میگویند که من کسی از راه خلافت

از آنکه بگوید عطار شب فقه را جمع میکرد تا در موت و قیامت میکرد و دیگر گویند و چنان میگویند که چنانچه
 روبرویشان نموده است و گاهی در ایام خلافت کسی از دستخیزان نوزده گستره از آن شخص را در باره
 سواد بد گفتند و او اینهمه که از معاش در علم و عدل و زهد و روح و در مقام شنیدنی حرفی چند است عجب
 دارم از مجتهد الرمالی که بیچاره بدیدن این روایات و عبارات در تاریخ الخلفاء خبری چند پیش نیست
 از هم شرف نشد و تتبع این کتاب هر بدست سابقین و قاعدین خود سپرد و نسبت به هر ای خویش بی سواد
 شان باین امور مذکور شد و مورد استیفاء و بودی نمرد بی بادیه مشاق و محن تعینف نور دیدن و اگر گفت
 و آلام گردیدن شیوه اهل بسالت است نه کار اهل کسالت بحسب آنکه حال مجتهد فانی و فرین مذکور
 غولان بیابان نیز همین سوال است که ریشخالی ایشان بدستخیزان بی سواد آنست و نسبت تنگ حوصله
 خود را یکتا از میدان خبر میدهند و بر سر گردان زمین و اسفندیار و زمین تن و زبان میرانند و بهر زبان
 فخر و بابت تمام نمی خوانند چنانچه از اصوله تخدیر علی الجوسل بقدر و منتفی الکلام و غیره بنا آنکه است سواد
 ای غول را زبان که بندی چونند و بخردست بیان که کمان لشکر پر نریز از تره دره دره بروی سپه نشسته و بر
 و گردنیانته و هم گوش هیچ که دانی که پستی و کمر ترنج و مجتهدان مرآتانه چندین به همین گوشت بار گویم همین
 دوم آنکه بیاد می آید که اکابران نوشته باشند که بر اصحابی افضل است از ترابلی بی آنچه از تفسیرات ایشان
 معلوم میشود و نیست که اصحاب من حیث المجموع از نابین من حیث المجموع بهتر اند و علی بن اقیاس پس نه
 از ترابلی اند و چند در صد آن گفته سلمه که بر اصحابی اگر چه طلب دنیا بر دارد و خود را جمیع اصحاب آن شریف
 سازد و افضل است از نابلی بلا خلاف با جهاد رسد و با وصف خلافت و زهد و عدل و تقوی و بطول طاعت
 و دیگر آنکه اگر فعل آن محابی با وصف نیکر اهل حل و عقارب حسب است که خلافت میعاد و مشاق بعمل می آید
 بلکه خلافت آن وثیقه کند که در دیروی جهانده مجتهدین و شقیقین و عظیمین من المسلمین بد فرود و انکار در بار
 کسی که عاری از شرط باشد تا جند که بر هر چه بکند با وجود و مود و مود که بود پس حادیش نبوی کما سجدی است
 و درین برای بستن زبان را چایان فارغ علی آل عباد و اراده فوج کشی بنایت قصوی و نسبت صنعت معنی
 سحرش در هر اباید که بر زبان باشد تا هر یکی از مجتهدان بهوت و هجوم گشته سر و در دارد و در هر زبان را تقصیر
 بنیاد این لاف و گراف و بهار بطور املحق نتواند بود آری بعضی از رفقه بدان رفقه اند که امام از آن تکلیف
 بایزدان میگذازد و مکلف شرعی نمی ماند چنانچه در صواعق و تحفه و غیره آنقدر بیادش گذشته و شاید که قلمرو نشانه
 در الوحیین بودن همین مذسب اهل باشد بحسب آنکه در جمیع کتب فن روایات متواتره المعنی ثابت کرده اند
 که آنکه بدی تلقین و منافقین را که تا قیامت اگر چه بیلتا نباشی رسد چنانچه باید می شناسند و قلیل گوید با و نه
 توجه بسیار امام کامل و حال آنکه خراسان و دغان را با اهل صفات سپردند و امانات لطیفه و دواعی لطیفه را بدین
 آن ملاعین بستند که در شبستان نکستند چنانچه نمونه آن را در همین مقاله دانستی و عقل بهیچ حال

بخوبی می دانند که اگر حاکمین این امر صد و پانزده روز گشتی مکن نبود که امام عسکری مرتضی علیه السلام را به محبت و
 وفاداری و وقت نکاح متکسر باشد بعد از این علای شیعیه بقیاس پروراخته باشد که خلفا و ملوک نیز همین حکم را در پیش
 گرفته اند و بنا برین ظاهر بر تصور خیالی خود دهند باید که با اقرار اکابر خویش هم خارج علی نوشته دهند و اگر اساس
 تقریرات بر سلمات خصم است باید از کتب ایشان بر آوردن که قول و فعل هر خلیفه ای آخره و قبل ازین گفته
 و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرت امام بر علوم قطعیه عمل میکردند بر صورت و مجامع خیالی که الله تعالی موعود
 آنکه افضلیت اختلاف بر تقدیر خویش با وجود مخالفت و شیعیه دیگر صحابه ممنوع است فلیکما که بر نزد
 عبدالنیر رسد باشد شخص نبوی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که بعد از دین و تحریف شریعت متین تمام بارز
 طایفه نواز خلیفه مدوح دانستن موجب مذلات و عام امت است لا جرم باعث توبه خواهد بود و هر جا
 آنکه حال قول این عمر الزام و تحقیقات در سابق مفصل گذشته و از این مقام اینهم ظاهر گشته که احتمال خود
 در آن مطرق است یعنی اگر نگشتن بموعظت این عمر باز آیند نفوس همه سلامت ماند و در نقطه انفس
 اما صحیحین و ازینجا است که چشم او را و دود خدم را برهم و عطا نمودند تا واقعه نویسان بقلم آورند بحلاف نویسن
 عبدالنیر که ازین احتمال خالی است فالرحمان ظاهر عجب است که مجتهد واقعه را برهم با دندان در کارها
 جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدیم بیعت ایشان نه تقدیم بیعت ابن عمر بر خروج اهل
 حسین بن ثابت کرده بنور شمشیر نیامده که قطع نظر از اجتماع و در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و از این جهت
 نمی نیند و دامن از تحریر نمینی نمی چینی پنجم آنکه اصل مدعا ازین عبارات بهمانست که دانسته و بنا
 انیمه میگویی که معنی خلیفه حق و امام صدق نه آنست که او از خلفای راشدین است چه برین تقدیر لازم
 می آید مناقص در کلام او زیرا که صاحب موردی تحیر نص کرده که معاویه بر سریت ملوک میرفت و هرگاه
 قول و فعل راشد خلاف عمد و شریعت حجت نبود معاویه در وجه حساب غرض که مقصد از احتمال خواست
 رد و داده تا درین مغلطه افتاده اکنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و پیش
 باید شنید اگر بر قول من اعتماد نباشد صاحب اصلاح بعد عبارت نقل کرده جناب
 از صواعق محرقه فرموده که صاحبان کتاب بتعویض کرده بر اینکه غالب بود در خلافت معاویه را و باید
 و خارج بود اما نقش از طریق خلفای راشدین در اکثر مورد و بعد نزول امام حسن خلیفه شد باید که
 واجب و لازم شد بر مردم براسه او طوع و انقیاد و غیریکه واجب می باشد بر ای خلفای راشدین
 و از اینجا که در حق و صدق درجات بسیار دارد و حقیقت راشدین با اعتبار جمیع حیات است ثابت
 خلافت معاویه بود و چون وجه و الاحکام و مجروح از سریت خلفا و حضرت راشدین در هیچ کس نیستی
 حقیقت و امام حسن چگونه صورت می لبست چنانچه شمشیر در شرح اربعین نویسی گفته امی نیز در
 شدیم آنکه سلمنا که قول این خبر نزد مجتهد معتبر است بسبب توافق امام حسن و لیکن

معتبر بودن استخلاف از کجا فلا بد من دلیل محکم آنکه از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شروط طایس
و عوی اجمال که مبتد در کلام محیی کرده بود و هر جا میگردانید از عجایب توهمات است شاید معنی اجمال هم
نیز همین روشن در نیامد چنانچه معنی جمله لا تسلم بحیال ملک زاده کردن که چون ملک امتحانش نمود
او ستاد او را آموخت که هرگاه علماء گفتگو کنند بگو که لا تسلم آخر همه عاجز شدند یکی از ایشان حال دریافت
و پرسید که در ثبوت کلام توحید چه میفرمائی گفت لا تسلم این وقت همه را حالی شد که عترت بیت ناهل را چون گردان
برگیند است **المعرض** الحاق مذکور کافی بود چه جایی آنکه بر عاقله امور را تبصره ای که بزرگوار نمودیم هم
از اعتراض بی خبرت چنان معلوم شد که معنی الحاق هم ندانست و خیال نکرد که ملحق را معنی پادشاه
میگردانند چنانچه محاسبه در سبهار ارکان از بعد از ملحق و تاسا له الله قرار داده و حضرت سلمان اولی است
که در امامت مقرر تصویبی متر و دشت فلیف عمار که جانش طشت از بام است که معرفت مرار و اگر در اصحاب
حضرت امام باقر و صادق علیه السلام را افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواهی دید که از راه انتخاب مفتقد از ایشان
در امامت کاظمی متر و دود کمانه الکشفه و غیره بخلاف ابن عبد الزریر که در عدم نزول کوه الوند بود و از ایشان
بی خبرت ظاهر است که حکم مذکور را بهر حال محمل فیه و بهل هذا الاجمل و غبارة فان الکلام فی المرشد
لا تفصل الخلاف و لا تسلم ان کل من کان خلیفه فهو داخل فی الخلفاء الراشدين یا امام المومنین و
ویرنجی آنکه ائمه است پس دقیق پیاپی آنکه مجتهد که از فعل عمر عبد العزیز نیز است و از اعتبارش
و است برادر و از تصور ضرب او بظاهر در آفتاب آن نیست مگر فرید و لای منکرین از امامت ائمه است
اطهار در این تفسیر موسوس حضرت محمد بن حنفیه بر اصول و اخبار امامیه میگذشت زیرا که بر ناطقین مجله عاقل
بجا میزد و آشکارا است که جناب شان یزید پلید را امیر المومنین اعتماد میکرد و در این لفظ را بر یزید
اطلاق می نمودند حال آنکه مخصوص برای حضرت امیر است حتی که اگر برای دیگران از ائمه بهی کسی بطلاق
است بلی دین کرد و از اطلاق لفظ مذکور اصول اهل فضول و عیدی و عقبی و علته در دین و دنیا نیست
و بیانش بدون اش ضرورت از جداد و درست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهد که یزید بعد از
مدحیت گستره جناب محمد بن حنفیه فرمود با منی یا امامنا انما قسم فقال نعم یا امیر المومنین و چون ایشان را
لغت سه صد هزار درهم برای شما داده کرده ام تقریر جواب شان بطور ظرفا چنین است که حاشا
من براسه اخذ و خزاین سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المومنین است و بعد
از این باب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجان گذشت فانه قد قبلت یا امیر المومنین
قول اما اجتراح **اقول** چه خوش گفته است بعضی از شعرا ای مگس حضرت سمرج بن جواد که
منست و غرض خونی بر سر و حرمت ما میدارست یعنی مخاطب بر زده چاه بود و سرانجام بر اجابت او
ما ویر که نزد اهل حق مختلف فیه است چنانچه از حواقیق و حقه اثنا عشریه و مسیح صادق و تالیفات

نامی ملا عبد الرحمن بنیابی و کتاب الفلاح و مانند آن بر آن گواهد هست با و قاده کرده و هاشم بنی
 جوهر پیشوایان شریعت و طبایع می یابد و در زمان انبیا پیشوایان رفیع چندین فرخ و صلی و در آنجا
 برده اند که حضرت است اسرار ملا خطایان خون نایب بگرمی نوشیدند و با و صف نقد اگر کرده شیعیه و غیره
 و بر جسد و منع این مبتدعین و محدثین مردم را مقرر رسید که دانستند از این ملا عین بزرگوار
 از بر زمین نشیندند که امرت علیه الاشارة و تلبیه حضرت اله از انامیه از جمله اهل کلین هم ظاهر و سایر
 جای که روایت زمره در اختلاف جواب امام صادق آورده و سایرین را از متبذره خاص و غیرین
 با خلاص تشریح داده و بعد حضرت اله این همه به اعتدالی بدانند ایشان و کورانی ایشان بدانند
 می آید و دستهایش داور داد بر سر بر میسارم که اسلحه یونانها اجتهاد و رفیع القدر شیعیان
 که در بر دیار دعیان اجتهاد و مخالف طریق الهی اتحاد موجود اند که اگر قرآن مجید و بر روی شان
 قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از چند مرتبه نمیرود و دیگر مناقب سیرن منبر و آری بر زبان می آرند
 و عمارت بلند بر سر می بنند و با و صف فسادان استعدا و بر علمای خند و مجلس قاری تبریز
 چند بار در ماه میام چشم دیده ام که صلی و علمای طائفه در آنجا حاضر می آیند و با و
 مخارج خود و صفات هنرمای خویش را اشکامی نمایند و لیکن زینهار از خواهر الفاضله ندارند و گوی
 که کما سلف بر این سیامی نبوت خود و الوهیت حضرت مرقضی کلمه التواتر الکشفه ذالایات
 سن العلامه و آورده که استش از و یاد گرفته اند حرفه ازین باب بشود که در آن روز بر سر و با
 را تلاوت میسکر و ند چون سوره کف شروع شد لفظ جبر را که بجم در اسلحه لفظه در اسلحه
 واقع است بجمع محلات مخالف خوانند تا آنکه من بحیان آدم و لفظ قدر را نشان داد
 و اینهم گفتیم که عجیب است از جو دین که هنوز الف را یاد گرفته و در اسلحه ادای مخارج و صفات
 کماش محبت فاسد زاکه در ترجمه آیت و حدیثی مصدر بهفت او و هشتاد و خطا میشود و کما محبت
 و مفعولها فاما الحمد لله بن شرا میباید و بدلیل آنکه چهاره در آغاز استعدا دار جاشن تا بشاه جهان
 درشت کرب و غربت نور دید و صورت بسود و غریزه میبشود و یکی از سادات بایه یعنی پدر سید قاسم
 بر اسلحه تحمیل میبندیم مرا حل میبندی کرده و در خدمت طبایع است و بهیسانه بر و قبا و دیار
 متبذره میبندیم که آنرا هم بر پشت نهاد و لیکن قیامت نیست که مخالف لایانست که غیر از
 اجتهاد خانگی صناعتی ندارند و این اجتهاد و اسم الله ایشان و خبر خطای اجتهادی تیری در
 ندارند و تاج آن در بر باری میبندند و بر سندان اجتهادی نشینند و خوشه از خرمن تقسیم و حدیث
 و اصول و غریب هم نمی بینند و از کمال ظلم تاریخ هنری ندارند که قائل این سیر و دیداری
 و غیبت این عمر را در اصل استعدا و رفعت شیعیه که بلا مقدم میبشارند و بر تلبیه تفسیر آیت

استقامت بخلفا افراد کثیر و بر عظیم خلافت با حضور و در محامی انکارند و خلافت بریزند و بپوشانند و خلافت را بشین
 شمرده بر خودی بالند و حیثیت قد او جویا با ضرورت بریزند و منطبق میگردد و اندامی غیر ذالک من اکابر است
 حایا طایفه اصولی و کینه مطیع و مبتقا و اویند چنانچه در سابق ز راه را میباشند و بر جلالت بلکه علم منش
 سید است که کافی التخص و التهج و غیره با غلات اهل سنت که در اجتماع و معاویه مختلف اند که معرفت و اجتهاد
 را بشود و طی میقد کرده اند و بالاتفاق تار وایت و در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه فاضل
 خجاری در مذمت الاجتهاد و محلیه و در سباحت با انیمه تعصب عناد اعتنا نموده و ز راه هزاران محذرات را خلافت
 ثقلین ایجاد کرده و در تحلیل و تخریم رای خود جسارت می فرمود تا انکه ابو عمر کوشی از ابن سنان نقل می نماید
 که مذکره که ویم زور ز راه و پیزی الزام حلال و حرام پس از رای خود چیزی گفت پرسیدم از قیاس
 خویش احداث کردی یا از روایتی بر آوردی گفت من خوب می شناسم تر با این امور چه کار دانی که بسیار است
 است بگر وایت ترجیح دارد این همه کیس و اجوبه روزگار و اخو که هر دیار باید شنید که در مدت العمر همین
 امر بگوشت میرسد که مسلخ اجتهاد و در مسایل فروعیه است نه اعتقادی و درین ایام خبیثه انجام بگذاشت
 همیشه بهار کتب فقه کل و گیشگفت پس چگونه درین زمان خزنو ششم و مثل غنچه تاکی خون بگریوتم که
 اکابر علمای طایفه اتحاد و زندقه ز راه را از انکار علم ازس و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه پس بخو
 و بر هر هنر توجیه و اختیار استطاعت چنانچه آتش پرستان تقریرش میکنند همه را بخطای اجتهاد و حمل
 کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدست ز راهی و ملاز لیکن مبتنی نمونه خدا و اگر اندک از بسیار کوشی در خطا
 خود وایت کرد که از حضرت صادق و اساطعت سوال کردند فرمودند وین من است و نه وین بر
 من را وی می گویند گفتم اکنون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
 داد و امامت نشستن و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پیر می فرمود که حرام گردانید خدا
 ایشان را بآتش گفتیم قیامت شوم پس چگونه فرمودی که نیست از وین من و پیران من فرمود و از وین نیست مگر
 قول ز راه و شاه و انتهی مختصر انیمه خیانت اعتقاد و الهیات و اربع خطوات و جمال مسلیک ذاب که نتیج آن لغو
 الله علی ز راه و هو شر من الیه و و انصاری بود و اکابر علمای یهود و مسیلات عجیبه نظر ساخته اند و نقد وین
 و ایمان را و محبتش باخت و این هم تلویل و مقصود است لیکن بدو حرف اکتفا می و زرم که ملا محمد تقی
 پیر باقر حلیه و در رجال من لا یخفیه الفقه وین مقام و او را صیبت میدهد یعنی بعد نقل این روایت
 تفسیر قول امام میکنند که مقصود از حضرت صادق اینست که قول شان باطل است لیکن پندیده
 که واجب شود و تبران ایشان و جذین نیست که خطای اجتهادی است انتهی ترجمه کلامه اصل عبارت است
 می توایم باطلان نیست با اینکه کون بحث الراه منعم و اما هر خطای الاجتهاد پس هم شخص مذکور و صادق گفته اند
 ز راه و هو شر من الیه و و انصاری باشد و هر چه از خطای اجتهاد و چنانچه مبتدی یا سبک کرد که از کوشی

[illegible]

خواهم داد اینهم روایت امام که فقه ابو عمرو گفتی است از ولید بن صبح با تاوش که من میگفتم
در روضه بدرینه ناگاه مردی سخن میگوید با من چون التفات کردم معلوم شد که ز راه است گفت پروا نگه
من از امام خود برای من پس از مسجد بیرون آمدم و بخدمت صادق علیه السلام شرف شدم و خبر دادم حضرت
ریش مبارک بدست گرفت و فرمود و بیا که اذن دهه او را که آن مرد و دو میخواستند که در سپهره سر سبز بنشینند
اختیار کنم و حال آنکه از دین من و بزرگان من نباشد باقی مانند آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
سفارش فرمود و جوشش تبرعا آنکه محفل است که قائلین با اشتیاعت مردم دیگر باشند و در محفل اهل اهل
شهر من الیه و الیجوس محفل و جبال و تحیر اسیس نباشند بکیف که زنده در آغاز ذکر زاره نبود پس دیگران
متعین شدند که بعضی امام باقر عجله بودند و امام صادق صادق نشان نمودند بخلاف زاره که کاسه
محبوس و یهود و چنین بر آنیک میدانی که امامیه با آنوقتند که کلام دشمن همانقدر معتبر است که حضرت
باب و در با جمله جناب جهاد آب خوب نکردند که در باره اجتهاد باب مطاعن را بر اهل سنت کشتند خلافاً
باستینا شیخ فانی یا محض دعوی فخر کند مجتهد جاسی سبب اجتهاد و ریاست را مثل یزید فرین فرمودند و حقایق
تفسیری است زیاده ازین برده ناموس مجتهد ندیده کرد و تفصیل و تطویل نگردیده بدعای پر و ازم و دیگر که
که اهل تاریخ این کلام را معاویه آورده اند بطور دعا که خدا یا اگر چنین است او را باز و دشمن رسان و اگر این امر
سبب علی محبت پدری است این کار را نه تعالی گردان و شاید که یزید سبب مزید جمل و تبیین نسبت معاویه بنیان
سعاد سیکرد که فسق و فجورش بر او ظاهر نیست چه منافق و عوارض اتفاق معنوی است استعمال میکند و نقد حقیقی
که خودم خودم ندانم تا بدیگری چه مید و چه عجب که اهل و دنیا پاسداری یزید و فرید و روش که بر روایات امامیه حضرات
الهیست بدان احترام کردند حالات او را با معاویه بنیسانند و انکار اهل دین و دیگر ایشان بر نفی کمال تقوی محمول
یست و اندک علم با صواب و اینجاست که کمال حکم تو آنکه که جاسی مثل معاویه با وجود درگ باران دید و پوشش فرمود
از پیر خود تا فضا لاش را اینست حق فاضل طبع گردانند و آنهم بیکه نه تنها امامان متاخران او که جنابش جمله قرآن او
و حال اهل و بعد از آنکه از منته چین است که ازین کتاب مید است با و قتی که او بر سرند اجتهاد و بقدر استیلا با وجود دیگر نیست
نقد اندر سبب اینان که پیری از خرفان و پدر مرده است بر اجتهاد و چگونه بر ملک جهاد و مسلط نشود که بدش عقبنامی
محبت و بیت ملک و معاویه را بنجابل کو در از حضرت ابریم ترجیح داد پس بر و بقان از هر کور از معاویه بنیسان که بشیه بود با
نهاد و شاید پیچا در بدست حال او را چنانچه سنگین است آبا و از نامی حکم نمی بخش مرقوم الله فی فی و با کچه کتاب نشان میدهند و بیت که
بعضی علمای طبع و رقت اجتهاد و اوقات آسمان پدر زدنات پس جلوه دادند و در زار چند کار اوراق کلامیه نیست تالیفی بر خسته
بنامش مشهور ساختند و در و زیاده است و اگر نند و با و شاه و وزیر از سبب جمل و ضلالت که بعد از نواب باز جنگ ایشان
مید بود و هم از جهت که فقه بد و شب و روز بد و مائل اند بلکه بلوانان سیستم نگزیدند لیری او گرفتار اند با و نقد بر ایشو همین
زود ندر قهر و استیلا هم نسبت با اهل سواد و اوقات مثل خجین علی فیض با و سکه اند و فی تحقیق شد پس سبب و سبب و سبب شد

[illegible]

[illegible]

محیط نیاشد و بلند می و مرتب نشود از غیر اینست که در حکم کما عرفت اراده قبل جناب تصوی می و از آنکه در خط
 این جناب منتهی و مذکور بدلائل پنج البتة قلب یقین را چون هم گردانیدند و از آنکه اینها نیست بر او خبر بر گردید و در
 و از آنکه گذشتند باز در سوگواری مانند از این نیستند و از آنکه در حضرت که از ایشان غیبت استبصار از قول غیر
 ایشان نیز از هنوز انکار ایشان ترسان نیست و از آنکه در دست سبک از دنیا می نمود تفصیل آن انشا الله تعالی می آید
 و خاتم عبارت شراح دال بر آنست که حضرت علی علیه السلام فرمود بر اربع مرتبه و پس فرقی نیست که اینها
 بلکه کوشش تدبیری خورشید بر عالم محیط شده و از این شب بجز چنانچه می فرمود که خدا می نمود در هر جنگ جهان
 هر خطائی اکابر فتنه مثل سید و رضوی و طرل بوق مرشقاتی قیصر و مجازات المؤمنین نعمتی انشاء الله و مجتهدین جناب
 امیر استیلائی فتنه رعین خلافت قرار داده ازین کتاب برخلاف صحابه گاهی حفظ نفس خویش را رعایت می کردند
 حتی که در لا فاعل الحاصل شراح از خصیت عداوت اصحاب چنان که در انگلی اختیار کرده که زیرا حدیث مرغومی آمده
 اصول خود را فراموش میکنند و گویا در اندازی از اصول معتبره مدلل کنیم که بقصود الله عدا بکار ایشان چون که اصحاب این
 نجوم هدایت اند بر که اقتدا کنند راه ویرنج اینها یافت اختلاف ایشان حمت است ثواب ایشان خالص نیست
 این باجاست قطعا در میان آمدن میگویم که باجماع رفضا که تواند دخت هر چه اینها روایت کنند هر چه تواند لا
 ارف نامند بر جناب مخصوص سخن بنده و در تأییدات بلکه تسویات شراح قزوینی که در زمان امامت حضرت سیاد در شرح پیدا
 بوقت یکصد و هفت فراغت حضرت ابلهیت تواند شد اگر گویند که جناب و در آنکه اسونده شیعیان ایشان بی گنا بودند
 جالبین که شراح قزوینی با هم بلائی سری که اورا یکی مثل محمد بنیسل بلعقل و فراغی بلکه از پیش اند که کتب تجربه دید
 آنچه محمد بن و شنید که میگوید که کلام جو خلفای بنی امیه بنی عباس ابلهیت جناب سالک نیاده ظلم خلفای بنی عباس
 بود چنانچه اینها میگویند که سیر و تواریخ معتبره ابلهست نموده کاششش الرابع انشاء الله و اشکار ایا نسی بانی که با وجود
 ظلمی که برید یلغون بر جناب سید ابی بن العابدین و ده بود عید الملک بن مروان که مریح اوزار بان مریح محاسن سابق فتول
 آنحضرت را نقد فعل و فرقی عقیده باخت چنانچه کمال الدین علی بن محمد در مطالب السؤل منیر باین عبارت چنانکه دانی نیست
 من حاصلش بیاری میگویم تا خطا شراح مذکور در ادعای انصافی که امام و شیعه و در آن زمان فراموشی اشتد بینش و خوش
 که این جناب نیری حکایت میکند که حاضر شد نزد امام بن العابدین و فریاد آن جناب حکم خلیفه مسطور میقد که در آنجا طبع
 و شاکم بریند پس آنکه با مان پرده آواتم که سلام کنم و خصم علی بن عثمان و در او را میگوید که قیصر مفتول و سلسل ندیم و اگر شاکم کنم
 کاش من قید و بند افتادمی و تو سلیم می بودی فرمود ای زهری اگر گمان دارم که این قید باعث کرب
 و اضطراب من است و درین اوقات باید عذاب خدا را یاد کردن باز دست دیاری خود را رفیده و بند آورده
 ای نبی اگر این جور و جفا بسبب خوش حالی و رفاه و دوزخ بآلی برای مؤمنین و عین فریاد و لاجنای شراح جناب
 مدعی شده و بداند عجیب نیست لیکن حال حضرت امام در آنوقت نسبت بمقامات عالیین بود شریع نظم میکند همی اگر شاکم
 عثمان بگوید شاکم که در غذای بنوم بدیگری پیدا و قیاس کن که چه عالم بود درین ساعت که در طریقه نامحرمان بنیاد ساز و جفت میاد

که میباید زانی که عمر خود این قصه را اگر کسی بنیان آورد و تعذیر لازم است و در کتب میبینیم و میخوانیم که
 حاضرین میں نیست که قید عبارت و آید و از اینجا است که مجتهد که کور بود برین رقیب بعد تعذیر و خدای ازین نوع حکایت
 گفت که اگر ما را ظلم خلقای خود نموده شود و قتر یا سیاه گردید یا نینجه در مقامات دیگر محقرت خواهی داشت نشان داده
 تعالی و العجب که جناب مجتهد دعوی ظلم را شنیدین هرگز ندر و لیکن بمقتضای مثل مشهور پیرا و دشمنان
 نماند نیست حال نهاده امام سجاد و اگر جمیعست ظاهر فرزند احمد بن امام محمد باقر علیه السلام می پرس که خود روایت امام
 الحنفین امامیه در کافی موجود است و خود شایع آن را بنابر سی بیان می کند که روایت است از ابو بکر حفص بن الحسن
 چون برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجا ب شام بسوی حشام بن عبدالمکک که در آن وقت
 بنی امیه بود و رسید بدست او و شام گفت یا مالن خود را و بر کر که بود و در مجلس او از بنی امیه و قتیله
 مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از آن دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آور و برادر بر سر
 از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت دخول داده میشود برای او پس چون اهل
 شد بر شام امام محمد باقر علیه السلام گفت بشارت دست بخت اهل مجلس که السلام علیکم پس شام که روایت
 را بسلام بی ایستاد بر شام بعد از آن نشست پس زیاد و شد بر شام باعتبار کتبه بر امام علیه السلام لب
 شد و سلام بر شام بخلاف رسول علیه السلام نشستی و بی رخصت پس آورد و سرزنش میکرد او را می گفت در اینجا می گشت او را
 محمد بن علی همیشه مردی از شما بجهت شکاف اتفاق سلمان بر علیه حق نماز که تعاضل کرده اند انانیکه اتفاق بر امام که اهل بیان
 باشد نیز با خلاف و رسائل بن است دانست فی الحقیقه شیعیان اسلام و دعوت که بسوی خود و دعوی کرد که او نیست
 امام بیبب که عقلی دانستی و سرزنش کرد او را با آنچه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد
 او او آوردند و بر اجتماع سرد بعد از مردی سرزنش مرا و اما تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون نشست
 شدند اجتماع برخواست امام علیه السلام ایستاد و بعد از آن گفت ای مردم کدام راه میرزید یا ارباب
 هدی یا ضلال و کجا خورسته میشود برای شما یا غمای شیطان و خذلان رحمان آیا جبت یا جزو مایه است
 الله تعالی بنا یقین شمارا و با ختم هایت میکنی آخرین شمارا پس اگر باشد شمارا بادشاهی که زد و قطع میشود
 پس بدستیکه ماست بادشاهی که ویر بر طرف میشود و نیست بعد از بادشاهی بکار با و دیگر بر خدای اهل خافتم میگوید
 غر و جل در سوره اعتدال و سوره قصص و عاقبت کار برای پرستگار ان عذاب الهی است پس کرد با دشمن
 با امام علیه السلام بسوی زندان پس چون کرد و بدست زندان سخن گفت با ظهار حق پس نماند در زندان کرد و اگر فرمود
 سخن در انبیا شاق شد بیان پس از زندان ما را گشت او فلان بجزیکه من ساقم بر توان اهل شام که ان شوقند
 ایشان نشن تو درین مجلس بگو بعد از آن خبر داد او را بنام و قبول به شام که از زندان بود و جمیع کلام او اهل مکره شام امام علیه السلام
 شد و ازین که شام را چنان است او را از آن اختیار کرد و در زندان بسوی دیندار کرد که اگر ایضا بگوید و در زندان آورد و در زندان
 بانماره بلع شد میان ایشان و میان خور و بی و داشتند پس در زندان بر خا که می یافتند خوردنی از شام که در زندان

بمدين که شريعت عليه السلام بود پس بدين شهر بر سر اينان پس شهادت کرد و بياران او گرسنگي و تشنگي را
 راوي گفت پس امام عليه السلام بالا رفت کوهي را که مشرف مي شد باريان پس گفت ببلند تر از اين خود
 اهل شهر که ظالم اند اهل آن من با يقينه علم الله تعالی ام که يرسل رحي کرده با من معني که آن علم در من با يقينه ميگويد انديشه
 در حکايت نصيحت شيعيت اهل مدين را در سوره بود با يقينه علم الله تعالی بهتر است براي شما اگر باشيد مومنان و ستم
 بر شما انگاهبان و فتيکه عذابي بر شما نازل شود راوي گفت و بود در ميان اهل آن شهر بيري کس سال پس آن نيز آمد
 نزد اهل آن شهر پس گفت ايشان را اي جماعت من اين نصيحت بخدا قسم که نصيحت شيعيت بني است بخدا قسم که هر کس
 اگر برون نيزند لسوي اين مرد باز هرگز نشد گرفتار بلای شوند البته از بلای شما و از زير قدمای شما پس راست گو
 دانند مرد دين بار و فرمان برداري نکنند مرد و دروغگو مي شمارند مرد را آنچه مي شود بعد از اين از کارهای شما
 چه دير بشکند من ناصح شما را راوي گفت پس شتاب کردند پس برون آوردند لسوي محمد بن علي و بياران او باز را
 خود را پس سبيده به شام بن عبد الملك جز آن نيز پس فرستاد محمدي را لسوي او پس برداشت او را از آنجا بسوي
 به شام پس بدين شهر چه کرد با او وليکن قرويني و بياران او را ميرسد که بگويند اين کمال خوشحالي و طيب عيش است
 که قوم در غايت تشنگي و گرسنگي باشند باز هرگونه نعمتي باريان رسد تا قد نعمت بدانند و بر سر رموي شکر پروردگار بجا آرند
 چنانچه از صوامر تواند است و چون ملاييسه مصطفي خود را از اين نوع احاديث که خود مشيخ شرح آن ميشود بود و تامل
 زده اگر بفرمائي حال حضرت امام صادق به و حرف باز نايتم تا اتمام حجت الهي از هر گوشه نمودار شود و در و برودي ما اقرار
 نمايند و گویند که در کتب معتبره و با خبر و ظالمين زياده بر ميست که گفته ايد الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
 صادق به بطور ضبط کرده فلما دخل جعفر عليه اوعده و اغلاظ و قال اي عدو الله اتحدک اهل العراق اما بيجون
 اليک زکوة امواتهم و تلخذ فی سلطانی و تبعية الغوائل فتلقى الله ان لم اقلک يعني چون امام صادق بر او ظاهر شد
 کلمات تيز و تامل بيار گفت الفياذ بالله که اي دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردايند و زکوة مالهای خود جمع کرده سوي تو
 ميبرند و سلطنت من رفته با منجواي و فتنه های انگيزي اگر ترا نشتم خدا مرا بکش باز ميگويد که شهادت حضرت
 امام رضا عليه السلام بسبب انگور که مامون ملعون خورائنده در کتب فرقيين موجود الحمد لله که حال طيب عيش
 بر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات قرويي آمده بود تمام شد در نيم مقام و حرف ديگر که فذکله حساب تواند بود
 اين است که براي اهل اسلام ايام طيب عيش و فراغ خاطر عيد الفطر و ايام تشریق است چون اين روز بام
 حضرت ائمه هدي در کمال حزن و ملال باشند و نصريان نمايند چنانچه دانسته باشي و خواهي دانست که منور عيش
 نگار است که فلکشان با درگرفت پس حضرت ائمه را که منمک در بحر تقيد و غم و غصه بوده اند ايام جمعيت کي آيد نشد
 و شايد که بگوئي که روز غدیر منور باني گويم عرين ايام بر رسول خدا انچه در نصيب حضرت امير نصيب شده بسبب متعفي
 گرديدش کي بيار علمای شيعه مخفي تواند بود که از عهد صاحب عظيم تر است بلي و موفقه ان بيزد که من الوجوه و در مقام حکايت عجب
 نظريه است که در ذيل اوراق تواني دانست انشاء الله تعالی پس کجا ماند دعوي فراغ خاطر بيار جعفر از معنوي که قرويي را در کس

و شوق و دوستی رفاه و در حاینها و دیگر احیاناً کالبرق الحاطط بعد از منزل و تسلیم اتفاق افتاد و نزد عطا و شرف و کرامت
 تواند بود که کتاب امیر المومنین علیه السلام در بیان عبارت او التواضع و فروز و ذکر مدانی که اهل بیت و مجلس است
 حکم کل داده گفته اند مصحح یکی بر صده آید و صدر یکی پس از ابعاد سبعین سراج آمده است یعنی آنکه ششم غیر از ابعاد
 و کشور کشالی و جهانمائی نتواند بود و از اینجا است که در لغت و این بزرگان منصوص است خود شایع و در حدیث اول باب اول
 نص امام محمد باقر علیه السلام را شرح کرده که ای ثابت با یقین الدنیا ک و الدنیا لغیر اخ و ما و شیعه ما طور عبارت آنکه را در
 سال هفتاد و هجری تعیین کرده بود و باز آنکه پدید در است خیر میگردد که مراد فراغ امام سجاد است بنی حاشی که آنکه این یک
 که در باب نزول کتاب ششم در کافی موجود است همین است که در خانه منزوی شود و خاموش باشد که این و مطلعاً بلامای علم
 تفسیر است پس این اخو شحالی و رفاه و عاوان گفته یا اشتداد مصیبت که ترقی و دشمنان شب و روز ملاحظه کنند
 و متوانند که احکام الهی بیان فرمایند بلی و دست عیش و طیب خاطر اگر برای تشعشع باشد بر جای خود خواهد بود
 که باب هدایت بسته و قلوب مخلصین خسته و طلق تلبیس و دروغ و افترا را از یاد بی تبارک است که گشته داده شد لغوی است
 من الانسان و ترک الصلوة و الانصات الغرض همه چیز هم که چنین معنی میدهد بل یعنی غلبه قوی را در حدیث است
 بلا و چه بلا پیش آمد که بقول حافظ مصحح آنچه گفت برید صابر ایشان گفته و او بقدر آرامش و تسکین این نگذاشت
 که حضرت آمده چه منصب باشند که هیچکس از انبیا و رسل متقدمین نسبت نگاشته که مراد از آیات آن علماء چه نوشته غلط
 از باب دیگر در خصوص چه مروی شده سیم احباب عوالم حدیث از حضرت امام رضا و اصول کافی تحقیقات کرده و حرفه آنان در مقام
 محکم است و تفسیرش غریب انشاء الله تعالی بعد از این می آید که مبعوث شدن حضرات اوصیا برای هدایت و در مقام
 از نشان است است و آن مقتضی بود که مرجع خلافت شوند یعنی بر بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الهی متذکر
 و الله از عهد های خویش که کمال معنی و دنیوی ایشان بود برانند و چون آن معنی صورت تلبس باید که از زمان و وقت بلا
 باشند و وقت رخا فلیت که هر چه در زمان عبداللہ بن زبیر و زمان بن حکم زماناً الوصف مطلقاً باشد و در زمان
 در هر آن گروه که مبارک درین فتنه با گرفتار شوند که بندگان گفته اند و در شما بر زبان اهل تحقیق و ائمه است مصحح
 در بلا بودن به ازیم بلا است و در قرآن مجید باید دید چه نازل است که لولا کان فیها الیة الا الله لفسد ما فی الارض
 و سبل توحید باری عزوجل چه بیان کرده اند و تفصیل تمام چه ذکر فرمودند و شیخ در پاکستان میگوید که در و در و در و در
 بخشدند و در و باد شاه و در تلبیس و در ظاهر است که یکی از و باد شاه آرام بندگی می آید و دیگری ولت او را کسی
 حبس را و دیگری الملاق او را و این اختلافات سرایه فساد میشود و خون براران بر آن کسی می ریزد و اگر آشوب و فتنه
 در عالمی انگیزد و هرگاه این مرجع و مرجع مزبیه را بداند و در آن و فتنه است رفاه و رخا و در مقام چه جایگاه
 و چگونه عقل تجویر کند که حضرت آمده و فتنه عالمی و سوز و گداز باشد فرماید مصحح که دو کان ما را از ندی می بود و چنانچه
 حکایت صاحبان بالاناستی پس شایع خرونی را هیچ معنی بی اختیار برست معنی آید که قلوب ساسان را از این
 از نایب و اعراض و از نایب و اعراض حکیم طائف عالمی هنوز بر جای خود قائم است زیرا که تو نیست هر آنچه معین کرد و در آن

سید عیسیٰ که تالیف آنرا بنام حکیم کرد و بی وین کرای العین نموده اند چنانچه روایت قصه از روی چشم بن سالم بن بکر بن جناب
 سید عیسا و ابوالفضل از فقهای سندهان امام صادق و در کافی مبسوط است و نیز از ایشان چنانچه که گفته الاسلام
 که بعد از مثال فقهای سندهان بدعات را بر ویج این کتاب در عالم منشر ساخته جناب عرش قیاب فاطمه زهرا
 بر صفت حضرت سید انبیا را از اهل بیت طاهرین بیرون گردانید و چنانچه بانی و اصول کافی بران اصول و اصول
 و عینا نش نیست باب فیه نکات و فتن من التیمل فی الولایة و ابن خلیل بی عدیل با وجود مرتبه خلعت و دعوی
 ولای عترة بتایمه آن پر و اخته هر که خواهد بین و شرح که شانی نام آنست در عبارت عربی رجوع فرماید پس
 بعد از وی بحث تو این دانست که دیگران از علمای رافضیه علی آثار هم میرغول یعنی برین جاده بجه و جد میرغول
 و غایت توجیه و جیه ز دین ناصبی و دشمن غوی نیست که بقدر پاک شده لولا که حقیقت خارج آمد و مجازا داخل تا
 بعد و در روع از حضرت وصی مطلق خلیفه بلا فصل بر حق چه رسد که محمد بن ایشان اهل مناقب آن جناب
 اهل انوار و کمال عیان و وقت شمس و شمس و در این پس از این شمس و شمس و در این پس از این شمس و شمس و در این پس از این
 بیان حکایت و فتن که بپاک هر چند خلیل شرح فارسی که پاره این را که کوششش در این است تفصیل خارج و داخل این
 که کوششش در این است تفصیل خارج و داخل این که کوششش در این است تفصیل خارج و داخل این که کوششش در این است
 از شما چو کفی شک ربوبیت رب العالمین که اهل خانه بنی اید و پاکیزه کنند شمارا پاکیزه کردی غیظ میجو اهل باطل
 نیست امیه علیهم السلام را و امامت ایشان را هر که داخل شده و در آمده و داخل شده و در آمده و داخل شده و در آمده
 کلام مخفی نرسمش ره شده که به جناب سیده خاتون قیامت در اهل بیت داخل است و عصمت ان جناب را
 شامل و امیه بدی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی است که در ربوبیت خداوند عالم شک نمیکنند
 و اگر خلافت داخل نموندند بتردایانیا میگردد که هر فی ازان نیست که حیوانات نیز دران شک ندارند و پروردگار
 خود را امیدارند گویند ه قصه کسی در تقریب شادی کتخانی آپس گفت خوب شد که با و بجان شد و اگر بیل بودی
 مشکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بی عدیل در خارج حضرت قبول زهرا حقیقت
 کمال مراعات ادب احسان عظیم سجال جناب زهرا نمودند و فقط اشاره نظریات و اصول و در فقط دلیل می آوردند
 چنانچه در بحث الحاق حق اذ انما نیست الیک مذکور است فلا یفضل محقق شما ند که شایع خلیل بی عدیل زیر بعضی
 ازین احادیث بحرانی چند گفته که مراد فی تعین قبل ارسال و وقوع است پس منافات ندارد و یا آنچه گذشته و
 حدیث سی ام باب غفنا و دهنم و نزد احق الناس کتاب اصول کافی نسخه گفته و صحیح است و لیکن نامر بوط و غلط
 است از مقامات متعین پس این باب را بر چند جیمه یا فتم و حال بیجای او در مقام چندان عیان است که بر او
 طلبه هم حقیقی تواند بود پس در حقیقت ثبوت بنا قضا و دیگر توان فهمیده برفع آن دو بین زمان فقط پاره شرح
 فارسی مذکور نزد من است قریب بهشت نذر و گریح اصل چهارم کافی الباقی مبسوط و مشتمل بر فصول است بر عین
 شارح آنکه مراد بوقالتون جمع آنکه دعوی علم بوقت چیزی است و معتقل میکنند بی اعتبار بوحی الهی پس دعوی

علم غیب یکسند آن موسی تا آخر اسفند است برای بیان اینکه علم غیب با غیر الله تعالی ندارد و صمد و اول و بی
وال و در دو دقیقه فاعل است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که ما برای
خبرداران امارت اهل البیت وقتی معین است پس مبارک گفت و روح گفتند که دعوی علم بوقت حسنه را
یکسند بی دومی اشارت است باین معنی که این توسط وحی و طهارت از قرآن باز نرسیده هنوز بیان آنکه غیر
ما غیر الله تعالی کسی نمیداند آنکه موسی علیه السلام و قتیله بیرون آمد و زنده بموسی صاحب کل خیتار خود بسته
باینکه ما در بدو در فتن با شما که کوه طور باشد و عده که دامت خود را سی روز چنانچه و عده می کنند مردم با هم از
روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت آیند و صلحا و ران و عده انشا الله بیگویند یافقت قول الله تعالی و
سور که گفت **وَلَا تَقُولُ لَكُم مَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَاُولَئِكَ عَدُوٌّ اِلَآئِكَ يَكْنُؤُنَا اللَّهُ** و غیره میگویند پس چون را
کرد الله تعالی و رنگ موسی را بر سر رخساره و ز گفتند است او که تحقیق خیانت و عده که دعوی پس کردند آنچه
کردند که گویا هرستی باشد مراد نیست که موسی کلیم الله عالم الغیب نبود و عده از روی ظن کردند و عده
شد پس قتیله ما نیز گوئیم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن و عده گوئیم شما را که چنین میشود انشا الله تعالی پس
بطل آمد آن سخن بر آن هیچ که ما گفته ایم پس بگوئید بر است او را الله تعالی باین معنی که ممکن بود دیگر که راست باشد
و اگر گوئیم شما را سخنی پس آن بد بر خلاف آنچه خبر دادیم شما را باین پس گوئید راست گفته الله تعالی **لَا يَكْنُؤُنَا اللَّهُ**
باین معنی که استدلال با نواقعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شود و دوبار اول سبب بیان غیب که
است میان بر دو قول دوم ایمان با است ایما همی که مختص است بقول دوم به ظهور خدای اعتقاد افضل برای
استدلالی اعتقاد علم غیب یا الله تعالی میشود و ظهور خدای اعتقاد دیگران اصل نجس به روایت است از
حسن بن علی بن یحیی از برادرش حسین از پدرش علی بن یحیی گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد باز و باز سال دو سیست بحری مراد سالی است که ما مومن امام
علیه السلام را طلبید و دلی عهد خود کرد و شیعه آرزو ما در خاطر ما قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث است
و بحکم باب مفتاد و نعم و میتوان بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت محمدی موعود شیعه را دولت
سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعضی از آرزو ما شود خواهد بود و میتوان بود که قبل از ظهور دولت محمدی
شود و الله اعلم و نزدیک نمیضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب مفتاد و نعم قال و قال یحیی بن یحیی
علی بن یحیی ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا و لکم کان من
تخرج و اخرج غیر ان ان امر که حضور و عظیم محضه فکان کا قیل لکم و ان امرنا لم یخرج فقلنا لا اله الا فینا و لیس
لنا ان نه الامر لایکون الا الهی ما فی سبته او ثمانه سبته یسب فقلوب ریح عامه الناس عن الاسلام و ان
قالوا اما سرعه و اما اقر به الف الف لقلب ان من تقریبا للفرح شرح قلنا بعین بی نقطه بصیغه مجهول
باب تغیل یا باب لغز یا باب ضرب است اتعلیل مشغول کردن کسی را بطعام و مانند آن دلیل است

و اعلیٰ مرتبه چنان فتح لام اشنا میدن کسی را شریقی بعد از شریقی یعنی حسین گفت که گفت یقین پسش علی
من یقین را چیست حال ما که گفته شد ما که دولت آل عباس در فلان سال بهر سه چوبین و چنان میشود
پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد حسین
گفت پس گفت او را علی بدستیک آنچه گفته شد ما را و شما بود از یک معدن که امید مهدی علیه السلام باشد
الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید صریح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدستیک کار حاضر نشد
بود پس مشغول گردانیده شدیم باز و با چه اگر گفته میشود صریحاً ما را بدستیک این کار نشود و گذراند و بست سال یا
سیصد سال مثلاً برای سحت میشد و باین معنی که حرمی ایمان بر بویست رب العالمین در و لحاکم میشد
بر آئین بر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالفت می شدند ایمه گفتند چه نزد دست آن و چه نزد یک
است آن برای طالب گفت و لحاکم مردم بایمه و برای نزدیک شدن فوج خدا و قدر بیشتر کن میسان
حصول ثواب خیرت هر دن و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که خدا ظهور دولت حق باشد
چنانچه گفتند شخصی را اطال الله بقا که گفت کفی بالانتظار قصر اخفی مانند که نظر این تعلیل است با احتمال
د و آمدن قیامت که در قرآن و احادیث بنوی بسیار است مثل عسی آن کیون قریبا و مثل این همی الباقی
اصل ششم عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما یملک الناس من استجما لهم لئلا الام
المد لا یجعلن عجبا للعباد ان لهذا الامر غایه سیتی ایها فلو قد باغوا لم یثبتهوا ساعده لم یثابروا و روایت
است از امام جعفر علیه السلام گفت جز این نیست که ملاک میشود مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد
او با دشمنان او را و عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد
پس نام علیه السلام گفت جز این نیست که ملاک میشود مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
حق بدستیک الله تعالی عبادت نمیکند برای عبادت بندگان بدستیک این دولت او را و عباس را از خلیست که
پرسند بنوی آن آخرین اگر تحقیق میرسیند او را و عباس را بآن آخر پیش نمیشند یک ساعت و پس نمیشد بفر
مانند که این از قبل تعلیل است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهنه که یا تفرص دولت او را و عباس
مهدی موعود شود و امیدوار باشند بلکه شارح قزوینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افاضه نمود ادا نیست
که حضرت موسی علیه السلام بطور ظن و خیال و امور عظیمه و عده کرد و مطابق واقع نشد پس معلوم شد که ضرورت نیست
که انبیائی اولی الامر هر چه فرمایند چنان وحی الهی باشد بلکه از تقریرش توان فهمید که حضرت موسی از انجماعت صلوات
نبود که انشاء الله تعالی درین اوقات میگویند و بالاخر بقیه مذکور که از فتن عظمت نوبت رسید که گفتی فیصله
اسلام را باید نمود کردن و آنچه از علمای رافضی باکی و شوق جیشی در بر مقام مهدی یا بدیه که چون مهاجرین
و انصار بعد از وفات حضرت ابراهیم علی السلام بر خلافت خلفائی را شدند اجماع کردند و ترقی اسلام
در ترویج دین تبیین در مشارق و مغارب بران ترتیب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

نوشته اند آنچه ایشان در تائید ملت و مشرعت محمدی صلی الله علیه و آله می رسانند از کسی بطور رسیده و یا به واسطه کار
 رخصه و طاعتی و کفر و ارتدادشان و از ان کتابها نوشته اند که حکم مقدس بر تقوی در هیچ ابتلاء و امتحان
 کرام و فساد نام رجب خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و الحوائج که در این
 سابق و لاحق از هم دانستی که بریده مخصوص حادث خویش چنین توفیق و قیاس فعل آوردند که بنیان سیر و ایمان خویش
 بخاورد و بدو شیعہ و پیروی مایشت دادند و در بر داشتند برافاده شایع غیلبی بن عدیل حال حضرت جدی
 و لیکن معلوم نیست که حال جناب پیرایم غیلبی که بعد از او در گرد و شیعہ داخل گشته چه بود و چنانچه در تفاسیر شیعہ
 است و این قصه بطول است بر حداثات امامیه و در اینجا بطور اجمال از خرفی چند گفته ام که در انساب ششم و نهم و دهم
 بر تفریق شایع ترتیب یافت است که هر چه بر آنند مقدسایم موعود شده باشد ضرورتیست که مطابق نفس الامر گرد
 لازم بر امور را که در کتب بنده موسس و شیعہ گردانید و بیکمال شد و در آورده اند زیرا در بر شد چنانچه بعد از او غیور
 یافت امنیت حال مواجیدان بزرگان که اقوال و افعال شان ما خود از تعلیم و تشیید ملائکه مبین و مخصوص و جامع
 از جناب امیر المومنین و حضرت ختم المرسلین است و اگر در مقالات را شنیدیم از پیچیدگی آن پیش از این علمی قوم و در و در
 چه گفته اند و اقتضا بر پاسبیکرند که لا یخفی اما آنچه در مقالات اصل پنجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام عهدت بنده پس جماعت شیعه که مثل سنیان از انجناب باطنی بوده اند چنانچه از علل الشرائع توان دانست
 که نام انجناب از خجبت رها شد چگونگی بر منانند بن که برخاستن و امانات موسومگی که در حقیقت تعلق با جناب
 داشت و تقریباً بکار بودند و انتخاب بعد از دعای و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خرمشیر
 و فارغ البالی هر چه گفته شود بجا است نکایت که مکاران عذر از بیعتنمای تقایید مامون هم سیر و تماشا می بایست
 و همین تن و فتنه بر قتل انجناب کمر بستند و هجوم آوردند و دینه و هم و ماخر چون شهادت ان امام بر سر شمشیر
 ماتماری و سوگواری در نیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلاً سبب طول است ولیکن
 سخن مختصر آنکه تراجم روایات بجا باید دید که دلالت بران داد که علمای امامیه حکم کرده بود و که دولت صفویه
 قیامت منتقضی نشد و تار و زجر باقی ماند و بعد از انقرض و انقضای ان دولت که اهل انرا از زمین
 برین میرسانند و در سیادت شان کتابها نوشته اند که زبان دعای بر هر کس ظاهر شد اما اینکه شعل
 ظهور صاحب الامر ان دولت بهر سه پس روایات مخالفه ان دور دلالت جدی و نهایی نیست زیرا که در
 دیدنش و فتح نیگردد که هیچ مرجع پیش از پیش شدن است بعد از آنکه بعضی از پیادین و طالبین از کین بدار
 و عقل و نقل آنرا مویست زیرا که در کتب فنی جایز بود که در اندک خواص عوام هم میداند که فریقین را استقامت
 یا استفاضه و تواتر رسانیده اند که نام محمدی و قتی رونق افزا نید که روی زمین از ظلم و جور برودند و از زمین
 جز نامی نماند بجز این سیرتجهاد نیست که در حال و ثواب و کثرت فضایل علی بن محمد کتابها نوشته اند و از هر دو
 کثرت مناقب جلیل و پویستند و در برابر سید سید می نگشتند و خود را عظمیون بدان کرده که استغناء

در یک معدن است یعنی امیر اهل بیت طاهرین پس تمامش در کلمات این حضرات معاذ الله بر اصول اهل فصول وید
 است که حضرات امیر جهان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بهر سند و ظهور مدعی زمیندار بود وقوع نیامد و
 و عده موثقه حضرات امیر هدی دروغ شارب و قبل ازین مشایخ گفته بود که انجیه از توقیت و تعیین آن منتهی اند
 بلکه موثقتین همه کذاب و طاعین اند پس در آغاز جناب امیر هدی را پاک و پاکیزه ساختند و بهر سند چند وایل بمقد
 شان را چنان ترک کردند که زمینها خشک نمیشود و این عوامل بکلمات مقتدایان اما میسر شد تر آنکه حال مقتدایان
 خویش و رفعا کجیل چنان محقق گردانند که متوجه آن بد قیاس ضبط متوان کردند و حال قسادت بدین وجه رسیده
 که در آن اجتماع قصه یاسی دروغ پیشوایان شان رو برآوردند و داد و اضطراب و پریشانی برآوردند و بی تابی
 را بپایان رسانند پس بقصصهای شمرین علی ما شرنا و بهنای این ندین را حضرات امیر طاهرین میبرد خستند
 گمان میکرد که عوام شان چنین باشند نه خواص و اکابر چنانچه از تقریر مشایخ نیز بوضوح می انجامد زیرا که آیا
 از کثیفی و کثیفی یادند اری که اگر این این تخت و محمد ثبات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و متیقین از
 تمامه دنیا از روی مذهب مکررین حضرت امام الدیمیه داشتند و با انواع تبه و باده گانی بسر کردند کلان ترین
 شان زرادنه مصداق و بهر شمرن ایهود و الموحس بنین المذنبین بودند و قریب موت بامامت قرآن مجید
 قائل شد و معرفت امام نداشت و به موت جاوید مرد شمار بریان مجتهدین و فرمین کما عفت مرار پس از بقوا
 مذکور هیچ سودی باین کرده زمیندار نمیرسد اگر چه تمام بر جان کاغذ و قلم نمایند و وفات را شل نامه اعمال سیاه
 سازند حال آنکه بعضی مر ترضوئی مثل آفتاب نصف النهار معاین و مشاهد شد که فتانی ایمان اختیار صدق
 و راستی است اگر چه مضرت شنید رساند و اجتناب از دروغ اگر چه مستلزم فواید دنیا باشد فیکف عصمت و
 کلمات و معلوم غیبیه و لطائف لاریبیه که برای حضرات امیر حاصل باشد درین بحث جز آنکه کتابی میفر و بعوض
 نویسم که در لم میجو اید صورتی بنمایم نمیرسد حق تعالی اسباب را جمیع گرداند و توفیق تام را از فقی سازد و از انجا
 که بنویز مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کرد و نیت لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی می برسد و
 بسیار را برای کشف تعلیمات مجتهد میبرد و امید دارم که این مراحل همین طور اقتصاد قطع کنم قباله التوفیق دیده
 از محقق قول وید آه **اقول** لا ادعی الجتهاد بثبوت اما تیزید بنو عبد الله بن عمر غلابه علیه السلام
 عده الامور الاول ان الموضین المغنرین حرجوا بها وقد علم كل واحد من الناس انهم انكر وعنها حتى لو جري على
 سالان احد كلتیم لم یکن من الکاذبین الا انی ان هذه السیعة منقیده علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه وقد عرفت
 ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی المخطئ بل ان نشان بیعت واحد من اهل الحل والعقد کما ان فی ثبوت الامامین
 کان فسخه علیهم و کفر و مختلفه فیکف بقیة من انکر استحقاق زید بن علی یدی معاویه و هذا الوجه التسلیم کما لا یحقی
 علی من الطبع سلیم **قول** من بعد گذارش است **آما قول** این گذارش چنان معلوم شد که بچاره مجتهد استیجاب است
 و اعلم هم کرده و اگر سطر چند در مقاله اولی آورده لیکن از آغاز ما انجاش ندیده و دل برین مدعا بسیار

یک سبکون با جلال نفس نبوی ببلالت مطلق بیوت رسید که یزید نیز بهار لایق خلافت نیست زیرا که سبک
 بین و حزب شریعت نیست و هر که چنین است لیاقت خلافت ندارد و آن اجتماع بین اقصیین و حتمی نیست
 و نفس علی ندان از تغریب عین عجب العزیز سبب خلافت او عیان گردید و هر که بعبارت من که دین رساله گفته بودم
 رجوع کند یک یک میداند که بعد از او استحقاق خلافتی را شنیدیم که از آن بطریق اولی می برآید و هیچ کسی از رفضه
 هم در آن بعد از عمرات قانون مناظره قیام و قالی نداشته باشد این عبارت مرتب گردانیدم که در باب بطلان
 خلافت یزید آنچه در احادیث نبوی و تفسیر اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب و الا نشان را شوق استماع آن ذکر
 باشد مختصرش بگوشت دل بشنود و اخراج الروایاتی که علی چون مجتهد بگمان خود فهمیده بود که عبدالمطلب بن عمر
 بیعت یزید قبل از خروج امام حسین کرده و لا یرحم مبتدعی گفت بینه امامت یزید گشته پس بعد تسلیم برای کشف
 این تلبیس گفتیم که بیعت عبدالمطلب بن عمر علی کتاب الله و سنته رسول و من مردم از قطع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا
 و ملا حظه جو و جفا می آید و در حق سلاله خاندان پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجهت صیانت نفوس و حفظ ناموس بود و قلا
 یو ملنا ضرا کما لا یجوز بهم نفعاً بعد ازین واقعه حره را شرح نمودم که قبل ازین عبدالمطلب بن عمر این کلام گفته بود که مجتهد
 بار بار نقل میکنند القصد چون ثابت کردیم جنس نبوی که یزید بعد از دین است و اهل حل و عقد از ایمه و مجتهدین هم
 وقت معاویه و هم بعد جلوس آن به بخت بر تخت سلطنت از خلافتش انکار کردند و محققین با خلفاء الراشدهین بران مرم
 که او از خلیفه گفته تا زبانه زدن اکنون این ترانه مخالفت اصول سرانید که کلام در حقیقت خلافت یزید در عهد
 الی آخره بود و نه دینی است که پایانی ندارد و در جملة اول القدر در انکار اهل حل و عقد روایات و عبارات آورده ام که
 هم مثال است وقت معاویه را قبل از خلیفه شدن یزید و هم بعد و عمداً در آن یک ساله کامل بین امور منفرد و درست
 تواند شد اکنون بار دیگر بیه تا بلغ ما بقضای مثل مشهور که طفل بکشتب نیمه و دلی بر ندش کشتان کشتان باید برون
 و کتبا به و اعش که کتابی سالیس است پیش او کشادن و گفتن که اینک مولف آن در جایکه شهادت امام حسین را ذکر
 میفرماید صاف صاحب میگوید که یزید بعد از نیت الاشعث را فریفت و متوسط او حسن مجتبی را زهر داد و چون مرد آن
 یزید از مردم میگرفت اهل حل و عقد مثل عبد الرحمن بن ابی بکر جواب دندان شکن دادند و نگیدید نموند و اینهمه از
 واقعه کربلا و حره بود و اینها ندان و العجب که مجتهدین گوید و هنوز زنده و مشغول باشد با ثبات شروط خلافت
 برای یزید و بیعت اهل حل و عقد و باستان آن بعنوانیکه مرتشش بر خلفای بیوت رسد فاجعنا

یا اولی البصائر و البصائر و النظر و الی المجتهدین الذین یجملون

ببینوا و اعلموا

ببینوا و اعلموا

ببینوا و اعلموا

ببینوا و اعلموا

المقالة السابعة قال الفاضل المجتهد هداية الله
 الى سبيل الرشاد وبعث عبد الله بن عمر بن يزيد وجمع ارفع او اول دليل بر حقيقت
 اقامت اوست زير ان جلالت شان و ترويج و تقديس و بمرتبه ايت كه ما حبل سعياب نوشته قال ميون
 بن مهران ما ليت اودخ من ابن عمر و كافي ست در ترويج و تقدس جناب ايشان انيكه بسبب فطرا اعتبار و و فخر
 از بعيت فايغه چارم يعني حضرت علي بن ابي طالب انكار و اعراض فرمودند و لطيف خاطر و فهميده فوا و بعيت
 بن ابی سفیان را از بعيت متحقق شد را به خلافت بعمل آوردند قال في الاستيعاب قيل لنافع ما بال ابن عمر
 بايع معاوية ولم يبايع عليا فقال كان ابن عمر لا يحل لي ان يفرقه ولا ينعما عن جماعة ولم يبايع معاوية حتى اتى على
 و هرگاه اهل مدینه طبع بعيت يزيد کردند جناب ايشان انكار و وعيد فرمودند چنانچه در حليج
 الاصول از بخاري مسلم آورده قال لا يقع اهل المدینه يزيد بن معاوية جمع ابن عمر حشمة و ولد و قال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه و آله و سلم يقول من يبايع لي كل فدا و لو ابر يوم القيمة و انا قد بايعنا هذا الرجل على بيعته الله و رسوله
 فاني لا اعلم عندي اعظم من ان يبايع رجل على بيعته الله و رسوله ثم نصب لا يقتل و اني لا اعلم احدا منكم
 و خاتمه و لا تبلي في هذا الامر الا كان الفصيل مني و منية انتهى بافتاده قال لنافع الحبيب حال بعيت ايشان پس
 از اين مذکور شد غلبه کرد و رشيد الشكليمي انار الله بر ما نه الى يوم الدين و در كتاب الفتح به الايل و حج قاطع
 رساننده اند كه عبد الله بن عمر با وجود اعتقاد بحقيقت خلافت امير المؤمنين از حروب بغات متقاعد شدند و در
 ايشان مقبول جناب ولايت گردیده و محمد بن عامر و تاسع ايشان در آخر خبر عدم بعيت ايشان موقوف

است و این همه انصاف البتّه موجب توسع و موج ایشان تواند بود که نطق به القرآن المجید از ایشان اقتضای
 حکم است که ایشان را بگوید **اَفَاذِلُّهُمْ مَبْصُورٌ** و زنجای شورش و سرزنش و الا اگر مقتضای محمده و اصول سیاه
 پوشان بطریق اولی در جم خواهر شد که لا ینفی علی سن طالع خلافت الا قوال من یعن و التماس میدارد که شصت و شصت
 و فرزندان امیر علیه السلام و دیگرانی باشند که مورد لعن و قتال است و در طلب آنها چندان اهتمام مبذول شد که
 وقت توجع بعراق و عده و عید هم از امام مظلوم نیست با آنها بجمل مد و سودی نگردد و علاوه بر آن بیعت نیز از ایشان
 کردند و حال آنکه گناه ایشان که موجب ضعف عذاب است کافی در توجع و تقدس آنها تواند بود و این و انما قائل میگفید
 الا اشاره به بار خدا یا اگر مراد از لعن رحمت و رافت ائمه اطهار یا ایجاد از مقام ابرار و از لفظ قتال و قتل
 عین الکمال باشد و فضیلت و بزرگی عبداللّه بن عباس که طوق احسانهای جناب میسر در کردن داشتند و از
 فضائل و کمالات ائمه بسبب قربت لزوم صحبت آنجناب واقف تر بودند غالباً ناشی از همان امر باشد که در
 وقت خلعت امام حسن از ایشان و وقوع پذیرفته که نظر اعیان موجب واقعه که بلاست فانه الا قرب مع آن و
 الا قرب که لعن بر یابنی بر عدم معیت تنبیه که بلا بوده که روبروی شان نبضت فرمودند و از ویای صادقه
 خود خبر دادند و موافقت و بیایند و بیایند از شیء عبداللّه بن عمر از ار میگریستند و مبطوق امیت که میمیه اولیای
 الدّین الشّهره و الحقیق الدّین یا لا اخره **فَلَا يَحْقُقُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ كَلَامُ يَنْصُرُوْنِي** نگریستند با جمله مقبول است
 این برزگان که پاره از وضع شان بقله آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرحیت امام است و از
 حایکای علمای ایشان را غیر از اینکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف در سبب معرفت امام بطریق
 تاویل سلوک دارند و گویند دلالتش بر وجود امام در هر زمانه ممنوع است و وضع اضافت برای عهد است
 برای استغراق و ترتیب و عید وقتی است که امام موجود باشد و معرفتش حاصل نکند یا عید با وجود غنی
 تشبیه محمدی بر مبالغه و تاکید است یا مراد از امام پیغمبر نه مان یا کتاب خدا یعنی قرآن است در حقیقت
 علما جمی نیست و امکان بعضی هذه التاویلات مخدوشانی زعم بعضهم و کلمه ما تلونا علیک ان تحلفین المتّقین
 مدین علی سره الامام من اهل الکوفه السّخافین علی انفسهم و ما المهم و اولادهم و کما سمع من سطوة نیر زید
 و عناه عبداللّه بن زید و نصب لم یخرجوا من وایرة التبع فلیت بعد و ان من جملة التمدین علی اعتقاد بهم بل
 هم الا که مرون عند الله لا خیار هم التّقیة قد قال الله تعالی **اَنْ اَکْفَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَلْقَنَکُمْ قَوْلُهُ** حالیت
 ایشان پیش ازین مذکور شد فلیت که **اَنْ اَکْفَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَلْقَنَکُمْ قَوْلُهُ** حال رضای ابن عمر بیعت زید و عدم رضای او بیست
 بیعتش در سابق بدلائل و تحقیق تحریر آید فلیت که و کلام فاضل رشید که در ایضاح نوشته اند
 که قابل تشبیه باشد فضلا عن کونه و لیلای قاطعاً و من ادعی خلاف ذلک فلیت البیان و اعتقاد ابن عمر
 بحقیقت خلافت جناب ولایت مآب با وجود و ترک بیعت آنحضرت که بنا بر روایت خودش من لم یکن فی
 عقبه بیعت لقی الله و لا یحتمل و دلیل موت جاهلیت است و جمعی پیش نیست و ترک جهاد بغایت و حواسج

در کتاب سعادت از شایسته یاران میگوید که در کارهای عبادت و دنیا و آخرت باید که در هر یک از اینها
 دلیل دیگر برین اعتقاد و حقیقت خلافت نفس رسول افزوده است این کارها را تکرار و در هر یک از اینها
 که دلیل عمده برین سخن این سخن است بر صدق علی خیر البشر من ابی القدر که ترک جهاد و در کتاب سعادت از شایسته یاران
 است با قبول عذر و نه است ایشان پس مری عجیب است که از تمام محبب بچندین بار که کسی مشرب می داشته باشد
 از و وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بچندین است امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
 مستور و وجوب از پیش و وضع و در میگردد پس با وجود قبول عذر و نه است آخر عمر نمی نهد و در وقت نیست که فضل
 که از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اشاعریه ترک جهاد را معمول بر کمال قوی و احتیاط نموده و خطا نشمرند
 سبحان الله قتال مانعین ز کوه و قتل سید الله مالک بن نویره را بچندینک مثل عمر بن الخطاب الهی تیرش
 علی رایت الکتاب بکلام صدق نظام هر دم السلام تکلم میفرمود و خلاص احتیاط نباشد و جهاد و در کتاب سعادت
 انتساب سید الوصیین و افضل ولین و آخرین خلاص احتیاط نباشد ان نه الشی خجابه ازینجا معلوم میشود که
 اعتقاد حقیقت خلافت آن حضرت بفاصل عمر نیز حاصل نبود و الا ترک میست و اطاعت امام حق را
 احتیاط نمیدانست اما آنچه محبت نوشته که این شمره انصاف البته موجب قوی این عمر است پس معلوم است
 که ترک بیعت را انصاف دانسته یا قاعد از جهاد را یا نه است پسانی را که در آخر عمر مقبول است و بر ظاهر است
 که نه اصعب آخر عمر بر تقدیر تسلیم الیسین و لا یغنی من جوع و هرگاه نه است آخر عمر دلیل قوی این عمر باشد
 درع و او که میون بن مهران بر سبیل عموم نموده کذب میرسد خواهد بود من بدینست است که ترک بیعت امام حق
 نیست یا صغیر و دیگر که بیعت باشد روح او قوی و تقوی و دلیل فوق ماح است یا نه است لال حبیب
 آیت اذا صلتهم طایف من الشیطان یبیب از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام حق بمقتضای روایات
 متفق علیه یا باعث موت با بیعت و اگر کباب است آنرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله و ستودن
 و ادان موهم اعتقاد عدم حقیقت جناب و لایتاب است و آنچه نوشته که والا اکثر قدما ت مبدء شیطان
 و هم خواهش طایفه فقهی محبب است زیرا که احوال صیله شیطان بود اسطه ای معصومین و سید المرسلین و جبرئیل
 امین ما خود از حضرت دیان یوم الدین است و هم کردن آن از فاضل محبب اهل سخا و غیره مکن از خلاص
 الاقوال امریکه باعث ابطال اصول فرقه ناصیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاص ذلک فلیله البیان
 و تعریف سیاه پوشی که از جمله علامات ماتم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی و غیره
 خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار و شعار خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر نبال
 الیه منین بود و ان نشان را نشان جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم می گفتند نیز منبع شریف رسیده
 است از من الناس میرسد ارد که تخلف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر می داشتیم که مورد لعن و لعن
 است اقول از من مبنای پی سخن معانی می توان بود با مهران فن معانی و بیان پوشیده نیست که مکرر

محبوب غیر محیب سراپا مملوک و مشحون بتبعیهات و ترکیبات غیر مأیوسه و ضعف تالیف و اجمال انتضی اسب
 الا بالابی باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مورد لعن و قتال چه قدر بادور از محاورات فصحاء و ارباب کمال است
 باینجه محیب مذکور محتاط و تدبیر حکمت و دعاوی بلا مینه گردیده هیچ جا شاهدهی و دلیل بی غی آرود و بر محض ادعای بزرگ
 اقتضای نماید و این طرز غیر شدیدی که محیب معیند در تحریر عبارت مختصر ساخته از عبارات سابقین را اختیار
 بر احوال در افتاده طرفه نیست که بچنین عبارت که عاری از معانی و شواهد در مقابلہ حکم می نویسد می نازد و
 بر خود می بالارد بالجملة اعتقاد و فرقه ناجیه انما مع این کلمه پشور و اینست که کسیانکه بدون عذر شرعی
 تخلف از مساوت صحابت جناب سید الشهدا و خامس آل عبا علیه فضل التوحید و انشا نمودند و قبول و عمو
 انحضرت لبوی جهاد کردند از دایره ایمان خارج گردیدند کاتمان کان خواه از بنی یاشم باشند و خواه از بنی
 مطلب و خواه از فرزند زندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان حب
 ضعف عذابست عجب عجاب است خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه باوصف نص قرآنی و من یکاوت
لَا تَجْعَلُ الْحَسَنَةَ مِنْهُ قِصَاصًا لِّمَا الْعَذَابُ فَعِيقًا واده از و از رسول قائل بضعف عذاب نکال ام المؤمنین
 بود بال محاربه نفس رسول که عین محاربه جناب رسالت است نمیشود بلکه بگذرنامو به خطای اجتناب و
 معذورش میسر و پس چگونه حزن تضعیف عذاب در حق بنی یاشم بر زبان می آرند و عجب تر آنکه
 فاضل محیب از لعن تخلفین جیش اسامه چشم پوشیده و رعد و لعن تخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
 بر آید حالانکه محمد بن عبد الکبیر شمرستانی که از اعظم علمای اهل سنت است در مثل و نخل میفرماید الخلفاء
 و الثانی فی امره انه قال جبر و اجبر اسامه لعن الله من خلف عمن قال قوم یحب علینا امثال امره و اسما
 تمیز زحمن الله به و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لایح قلبه بنا لغار فته و الحار یوم فصرحت بنصره ای ش
 یکون من امره انتهى کلامه بار خدا یا اگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و زلفت است **فوله** فضیلت و بزرگ
 عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر و گردن داشته **آل اول** بر اصحاب فخر
 و فراست و ارباب عقل و گیاست مخفی و محیی نماند که روح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها پیش
 از پیش دارد و گردیده و بعضی روایات که دلالت بر مذمت ایشان دارد و سند او عدد و اشل احادیث است
 نیست لکن از حلیه قابلیت معارضه عاریست و اگر صد و راعمی منافی اصول مذہب حق از ایشان
 بثوت میسر شد البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
 که هرگاه علمای فرقه حقه عبد الله بن افضح که پیروی امام است بسبب سوء عقیده تشدید میباید اندر پیرو عبا
 را که امام بنودند چگونه نمی دانستند اما چون مثالب ابن عباس مبعوض ثبوت بر سیده جای اعتراض
 نیست تفصیل ابن نهال آنکه کتب معتبره و فریقین مملوک مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است اما با
 فرقه حقیقی از انجم است حدیثیکه در کتاب تنبیح المقال فی معرفه الرجال و دیگر کتب معتبره در باب مرسل

فرمودن جناب ولایت ابی بن عباس که ای بعضی جمع نژاد عاقله و آرد هست و بعضی فقرات ان مذکور شد و ان
 امیر المومنین بعث الیک یا عمرک بالرجل الی الدینیه و قلنا العزیزه فقال رحم الله امیر المومنین ذلک
 عمر بن الخطاب فقال ابن عباس ان الله اوداه الله امیر المومنین و ان تربیت فیه وجه و تربیت فیه غایب
 و الله لهو امیر المومنین و امن رسول الله رجلا و اقرب قرایه و اقدم سبقا و اکثر علما و اعلمی مشاهرا
 و انما من ابی که من عمر بن و نیز در ان کتاب زحمه ویه منقول است قال اتینا ابن عباس بنفوده فی منزله
 مات فیه فاعلمی الیه فی البیت فاخرج الی محسن الدار فاما اتفاق آن خلیلی رسول صلی الله علیه و سلم قال
 فی ساجر تجیرتن وانی ساخرج من جبرقی فاجبرت بقره مع رسول الله و حجرة مع علی وانی ساعلمی فمیت و
 ساغرق فاما سبقتی حکم فطرحی اهل فی البیت ففعلوا عنی فخرقت ثم استخیرونی بعد و امرنی ان ابراهیم بن
 من الاناکین و هم اصحاب الجبل و من القاطین و هم اصحاب الشام و من الخوارج و هم اهل البصرة و ان یوم
 القریه و هم الذین ضابطوا النصرانی فی ذیمم فقالوا لا قدر و من المرحیه الذین ضابطوا الیهودی فی ذیمه
 فقالوا الله اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حی علیه علی بن ابیطالب و اموت علی ما مات علیه
 من ابیطالب قال ثم مات ففعل و کفن ثم صلی علی سیره قال فبما عاثر ان ابیسان فذخرا
 گفته فرای الناس انما هو فخره فذفن انتی مخفی فمیت که این روایت حسن عقیبت ابن عباس است
 فوت شان نما بر شیوه و مثل این هر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقه تابعیه وارد گردیده
 ذکر آنها باعث طول است و اما روایات اهل سنت پس محب طبری و زوایا فی الحقیقه نوشته عن ابن عباس
 قال ضمنی رسول الله انه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجہ الترمذی فقال حسن صحیح و البیہقی فی مجمر و الهی
 اخرجہ البخاری و قال ضمنی الی صدره و فی روایة له اللهم علمه الحکمة و الکتاب اخرجہ ابو عمر کذا و کذا
 القرآن و لم یقل ضمنی و فی حدیث آخر اللهم بارک فیه و الشریفة و اجعله عن عبدا و کمال الصالحین و
 علما و فقهائا فی الدین قال ابو عمر و کلما انا و بیث صحاح و فی رواة اخرجہ النما و حفظ النما را و هه
 علما انتی و ابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که در باب مناقب ابن عباس و دعای جناب رسالت
 در حق شان منقول است می فرماید و هی کلما احادیث صحاح و قال مجاهد عن ابن عباس کراست
 جبریل عند البنی مرتین و دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالحکمة مرتین و کان عمر بن الخطاب
 یحبه و یدینه و یقره و یثابره مع اجلة الصحابة و کان عمر بن الخطاب یقول ان ابن عباس فقیه کبیر و ان
 رسول و قاب عقول الی اخر ما قال و ان کلام شاه عبد الحق و یحیی مستغنا و یشود که عبد الله بن عمر
 در بعض مسائل رجوع بابن عباس می نمود و عمر بن راشد گفته که عاقله رضوا و ما علم ان ابن عباس
 نیست قال فی شرح مشکوٰۃ فی سبب الردیه و بعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
 ابن عباس است و متبعین است که وی از قول زید بن اسلم از حضرت نبوت گفته و روا باشد که همچنین قول عظمی

بنشیند و بنام او بگوید و این عمر مخورین مستحرام رجعت نبوی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه و آله را
 رب پس وی گفت آری پس بن عمر تسلیم نمود و دو قطعه ابرو از سر دو و انکار گرفته و عمر بن راشد نگفت که عایشه نزد
 ما علم ازین عجبش نیست انتی فیست مجلی از فضایل ابن عباس که در کتب معتبره فریقین وارد شده و اگر آن
 آنها ننموده شود و فترت سیاه گردد پس نظر بخنین روایات متفق علیها علمای ما فی الله علیه و آله هم چنین فرمودند
 که در نهان عجبش وارد شده از درجه انبیا سابقه و البته نه چنانچه جناب علامه العالمین و ارشد عارفین
 و ائمه السالکین و در خلافت الاقوال میفرمایند عجب الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام و لمینده حاله فی الجلاله و الاخلاص لایمیر المؤمنین علیه السلام المشهر من ان یخفی و قد ذکر
 الکشی احادیث متشابهه و در حقیقت و هو اجل من ذلک قد ذکرنا فی کتابنا الکبیر و احینما عنما انتی کلامه
 اعلی الله مقامه و عا لم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرمایند جمله ما ذکر الکشی من الطعن
 فی حشمته احادیث کما ضعیفه الی و الله اعلم بحال انتی و محمد بن الحسن الحارثی و در آخر کتاب وسائل
 الی تحصیل المسائل الشریعیه میفرمایند عبد الله بن عباس حاله فی الجلاله و الاخلاص لایمیر المؤمنین المشهر
 من ان یخفی روی فیه روح و ذم و هو اجل من ذلک قال العلامة و بعض الاعم الوار و فیه محمول علی ان
 فی ائمه عبد الله و تحمل ان یكون الوجه ما فی ذراته انتی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنابر نهایی و
 ناحیه بسبب خلاص ایشان از جناب سید الوصیین و یزید اهل سنت بسبب تعلیم خلیفه ثانی و تقلید فرزند
 ایشان ایشان ثابت است و بنا بر آنچه محیب توهم نموده و قیاس حال بن عمر که منافق و متفق علیه نیست
 بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی باینمه دانی در حق
 ابن عباس شیخ کبیر و له قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجوعه ابن عباس را شریک جمله صحابه
 نمایند و ادرع صحابه ثلث رشید خلیفه لاثانی در مسنده روایت و غیره رجوع باین عباس نماید و عمر را شریک
 ایشان را مساوی یا نرید از علم عایشه و اند و فاضل محیب کلمات سوء ادب مثل ان الاقرب کالعقرب و حق
 نشان فرماید اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالباً مامشی از همان امر است که بنظر اعیان موجب
 واقع گردان است ای اخبر پس دعوی بلا دلیل است فاضل محیب لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
 بر عهده که بلا باثبات رساند و و نه خفته و التتار و اگر منصفی بنظر اعیان مامل نماید معلوم خواهد کرد که باعث
 شهادت حضرت سید الشهدا و خاص الی کسار همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
 عصمت و نفع است که لا یخفی و ترک بیعت حضرت سید الشهداء بعد از ان اثبات عدم عذر شرعی بسبب بدست
 ابن عباس نمیتواند شد و دینا داری ابن عباس بر تقدیر تسلیم استی از دنیا داری عبد الله عمر نذر کرد که ایشان
 قصه جمیع حضرت سید الشهدا بر محمول بر طلب دنیا نمود و بپوشد و از ناز میگردانند و بمطوق آیت
 کرمه و لیک الذی استرک الحق الذی لا یخفی عنهم العذاب کما یخفی عنهم الذی یستتر
 و

و آنچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر خصوص معصومین و ائمه است و این دو دعوی
بیاد دلیل است و در مقابل ختم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره نهایت بسنده و اگر امامت از قسم فرود
می بود اوج صحیح چگونه یک شب بدون بیعت عبدالمکاب جواب تمیز نمود که مستطیع علیه و در تاریخ روایت شده
در احوال ظلمی که من جمله عشره مبشره است مذکور و بعضی از کتب اهل سیره تواریخ است که قبل از صفای
روح سوا می و رگزار آمد و در خیال چشم طلحه کربان سوار افتاد و او را نزد خود طلبید و از وی پرسید
که کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالب که طلحه گفت دست پیش آر تا دست تو
امید آمدن من را تازه و خود را شایسته رحمت بی اندازد که دامن و چ مناسب بن محل است و آنچه
گفته قطعه یک برید و دست سفید شد بدین موثر است سیاه نموده ای حسن تو به آن زمان که دمی
که ترا حاکم گناه نموده سوار بر طلحه را بدو رساند و بعد از آن سوار و در حش از کربش شن پیاپی گشت و در
بجانب جهان جاویدان روان گشت سوار باز بهلازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رس
و کیفیت حال محمدرضا با بر من آنجناب رسانید فرمود که حضرتش عزت شانه سخن است که طلحه را بر حال
اصرار بر نقض بیعت من بهشت فایز گردانند و الله علی التوفیق و پیاده از نه تحقیق و هو کاشف الک
انتی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکور است پس اگر امامت از جمله مسائل فرجیه بود
آن مقبول است بیعت سوار می نمود و بدون بیعت خود را گوارا نکرد و قول حاکم علیه السلام می
غیر از نیکو بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک ائمه و در حدیث معروف از اقول معنی و موجب نموده
که حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیهاست و علمای ذوالنورین
بطریق متعدد از روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذوی جود حضرت است
خلیفه الرحمن بحال اندک و در وقت و قاعده مسلمین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام اینست که بدان فرستاده
جلیه معنی آیت و حدیث را از طی هر ان حرف نمی نمایند و اینجاست که ابن عمر که اوسع و اعلم صحابه بود حدیث
مذکور را محمول بر ظاهرش نموده فی بیع المسلم عن النفع لا تعلو غیره و اجتمعوا علی ابن شیبه اما ابن عمر فقال
بن شیبه طرح الابی عبد الرحمن و سادۀ فقال له عبد الله بن عمر انی لم اجدک لاجل انک حدیث
سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من خلع یداسن طاعة لقی الله یوم القیامة لاجل انک لم
بات و لیس فی عقد بیعت مبریه جاهلیة و ابن ابی الجعدیه در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر
بابه لیسایلیع عبید المکاب لکیلا میست ملک لیسایلیع امام لانه روی عن ابی النبی ان قال من لا امام الا الله
الی غیره یاسن الروایس بر گاه اوج صحابه نقد را تمام بر بیعت امام نماید که یک شب بدون بیعت قراب از راه
داست لالی بر عدم هر از ترک بیعت با حدیث مذکوره نماید چگونه من حدیث متفق علیه مذکور از معنی امام صحیح خواهد بود
انسانت برای غرضی است و دلالت بر کمال جهالت و احمیت از فنون علوم دارد و احتمال مرتبه ادبی و علمی

وجود امام که موجب نوشته اگر مراد از ان وجود عام از ظهور و عدم ظهور است فهو المطلوب و اگر وجود را بمعنی ظهور
استعمال کرده نتایج به بینیم و احتمال بسیار در وعید بدون دلیل از فهم و فراست بحر اصل بعید
و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب عجاست زیرا که جناب رسالت تأیید صلی الله علیه و سلم
فرمود من لم یعرف امام زمانه و این کلام عام شامل حاضرین و غایبین الی یوم الیقام است پس تغیر امام
که از احادیث امام مستفاد میشود دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد از آن حضرت دارد و مصداق آن سواى
بوکان بعدی بنی کنان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و نه از مع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اوده قرآن
معبود از امام زمان بعید است اولیایب دلالت اضافت بر تغیر امام و القرآن لا یتغیر ولا یتبدل و ثانیا باینکه
مراد از معرفت قرآن اگر معبر و اعتقاد و حقیقت آنست جمیع فرق اسلام در آن شریک اند و اگر مراد از معرفت
فهم معانی و حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری از اهل سنت ازین خارج معرفت و داخل در معرفت جاهلیت است
نویسنده شد **قول** و ظهر ما تلونا علیک آن المتخلفین و المتقاعین عن نصره الامام امخ لا یغیر علی ولی الله
ان من تخلف عن نصره قیة العین الرسول المختار و لا قدر له لقیل شده عافوا لک لیستحق النار فایضا
بعد من الشیعة و لا نصار للفرقة الاخیار و لیت شعری ما یقول هؤلاء النواکی المتخلفین و المتقاعین
عن نصره جمیع القرآن عثمان بن عفان من الصحابة و التابعین لهم باحسان و قرار القرآن و اهل بیته
الرضوان فانهم مع عدم الحوف و عدم جواز ائینه عند هم لم یخرجوا عن دایره السنة و الجماعة و لم یعدوا من
اهل البدعة و الهما قبل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین اکبار لم یخرجوا عدا ما تبرکهم سید المرسلین افضل الابرار
و الاخرین بن الکفار و الاغای و الاغیار و ائیم الله لقد فراد قرار و ترکوا سید المرسلین و مرار و مع ذلك لا یطعن
اسلامهم کافوا من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الله الملك المتعال آنه
یحارب برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال و صرح هذا النبى الجلیل باسهم شبه الامم بنی اسلام بل یأیدون
الشیع بالانوار و ان الشیخ العلیل لا یرد فی القلیل فیکون کذلک بالذین الیس الله با حکم الحاکمین
منق کلام الشیخ بلفظه **قول و افوض امری الی الله ان الله**
یسیر رب العباد معنی نمائند که مجتهد زمانی بقیب خطوات شیطانى در اصل سقنات است
است یعنی خلافت برادر به صورت خود به بیعت عبد الله بن عمر بن عمر خود خواه استخلاف خواه قهر و استیلا ثابت
سکند و میگوید که برین قوانین خروج امام حسین بن ابی است و شهادت و قس علی نه چنان کلام تحریر شد
بخلاف امیر شام معاویه بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال است که ابن عمر بیعتش نمود و دوست
خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه ندان پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نژاد بود و چون
امیر کرم الله وجهه و بنده در مقام ثانی بعد از فرار از رود قرح اول نوشتیم که او رضی الله عنه بیعت
خلافت نموده لیکن در حرب ابل قبله شریک بنوده و عذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته و بار خدا

بر دش او نگذاشته و لعن علی بن امر را بر اشیاء حلال کرده پس فقط لعن مجتهد که آن کلام را یقیناً
 بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر رشید الشکلیان و امامانند بر آن توجیه است از طرف عبدالله بن عمر که میگوید
 فی کلامه و در منظره سجای خود ثابت شده که الموجه مانع و الا مانع کفیفه الاحتمال نکایت که در این بیاض
 به امر را از احتمالات که پیش فرموده هستند با هم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن مستبعد
 نتواند شد و ذمه او را در این مقام مانع نتواند ساخت باید او را بیاض آن احتمالات و لای قایم کردن
 و سرسری نگذاشتن و تا آن احتمالات باقی است امتناع دلیل و استدلال کجا تواند شد و لازم
 است نظر را میسر کرد که بگوید المنع علی المنع لا یجوز آدم بر بیان این معنی تیره عا که کسیکه رفیق امام نشود ممکن
 است در آن تعد و احتمال و این معنی از کتب رفته که درین و ایمان ایشان معتبرست نیز پیدا است
 قطع نظر از آنکه شکلیان تقریر میکند فی کما نریه بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
 و اراده خروج معصم نموده و خواست که باید در خود حضرت امام محمد باقر شوری گفت امام معصومین
 ماند که در این صورت خروج را نیز ندارد چنانکه داشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرده و
 نیکو بر آنچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش نه نهاد و شمشیر برآورد و او مردی و مردی داد و
 شد بیب نکه مدعیان مزید و لا چنانکه میدانی او را در دست دشمنان گذاشته و بر آنچه حکم نمود عمل
 نکردند بهر چند جناب مجتهد فانی در ذوالفقار چندان بی خبر بودند که از آن واضح است که زید شمشیر
 امامت نکرد و گفتگو که واقع شد سیاه زید و هشام بن عبداللک بگوید و لیکن حال اعتقاد ایشان از
 کافی که اگر زید یا امیه حق است کتاب مذکور نیز چنانچه در آئینه حق نماست باید شمشیر روی محمد
 بن یعقوب بکشتی عن محمد بن کجی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن البزار و عن
 بن بکر بن دباب عن حماد بن ابی جعفر عایله السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر
 بن علی و معه کتب من اهل الکوفه فیدعونهم فیها الی القسم و یخرونه باجماعهم و یامرونه بالخروج فقال
 له ابو جعفر هذه الکتاب ابتداء منتم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم علیه فقال بل ابتداء من القوم لهم
 فتمت یقیناً و یقر اقتباس رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم که لم یجدون فی کتاب الله عز و جل من یجوز
 مودعنا و فرض طاعتنا و لا نحن منه من الضیق و الشک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
 مفروضة من الله عز و جل و مسته امضای فی الاولین و کذلک یجربها فی الاخرین و الطاعة لو اشد
 من اهل المودع و جمیع و امر الله یجری لاولیایه بحکم موصول و قنایه مقبول و حتم مقضی و قد مقدور
 و اهل سبی بوقت معلوم خلا کیم یخلفک الذین لا یوصفون انهم لا یخلفونک الله شاک لا تعجل
 الله العجل بحکم العباد لا یقین الله فتمت کمال البلیه فتمت حکم قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس لای
 مناسن جلس فی بیته و از منی ستره و تبط عن الجهاد و لکن الامام مناسن منع حوزة و جاد و سبیل

حق حبس او و دفع من بینه و ذبح عن ترجمه الی آخر الحیث بشو که شیخی زید بن موصوف بجزئیست امام باقر
قرار رسید و همراه داشت مکانیت اهل کوفه که او را می طلبیدند بسوی خویش و خبر میدادند که ما گردآمیم برای شما
باید که نزدی خیرج فرمائی امام محمد باقر بنی امدینه پرسید که این کوفه آن مکانیت را بادی بنانوشته اند در
جواب تو عرض کرد از طرف خود آغاز نمودند چونکه حقوق ما و قرابت حضرت علی امدینه و آل و سلم میدادند و وجوه
معدودت در کتاب امدی یابند و فرض طاعت مایشان مانند و خبر گرفت و تنگی و بلای مایشانند امام فرمود که خدا طاعت
ما فرض گردانید و طریق را جاری ساخت و در پیشیان و همچنین در متاخرین و فرض طاعت برای کسی است از فرض
بجست بجا نیند و امر الی جاریست بحکم موصول و قضای جداگانه بعنوانی که در آن هیچ مانعی نیست و آنرا از معین و حکم
امام نموده پس باید که ترابری بکنند تا آنکه یقین ندارند زیرا که ایشان از تو دفع هیچ کردی نیستند پس عجمت کن
کنند ای عزیز و جل عجمت بنیغرا باید عجمت بندگان و سابق قدم مشوا و تقدیر آئمی پس عاجز کنند ترا بلای و ترابری
بینند از درای گوید که زید بن علی درین وقت بنیغ و غضب و آراء باز گفت که از ما اهل بیت آنکس امام نتواند
که در خانه خویشیند و در پرده و از او اگر نیند و درنگ کند از جهاد و لیکن امام از کسی است که حدود اسلام را
حفاظت باشد و در جهاد و راه خدا بدهد و از رعیت خویش شرم یعنی رافع کند و از حیرم خود فساد را دور گردانند
از افادات امام محمد باقر و پیشیند یعنی اندر نهادن و دفع شد که زید بنیغ است که برادر خود را و جهاد و شریک کند پس انجینا
شریک نشد و اگر انجینا امام بود و او اطاعت نکرد بلکه مناقبات امامت را بر شمرد و آنیک شنیدی از زید بنیغ حریفی
بود از حالات و صفات امام نسبت با آنچه از امام رضا در کافی مرید است و چون افتخار علمای رفسه بر آنست انشا
الله تعالی بزرگان اوجم خامه چنان جولانی مینماید که میزیند و ایشان را و بالا میازد و خشک و تر ایشان
اثری باقی نمی گذارد اما قدما می رفسه مثل هشام و احوال پس لان زنی و دریده دینی شان از کافی و غیره در کتاب
مذکور و معروفست و بیوفائی ایشان نسبت با اهل بیت بر آنست علمای فریقین مثل غدر شیعه کوفه مضیفین شهید کربلا
خود در کافی مظهر که تن بر صفای ایمه ندانند و بر چه خواستند بر آسامی شان وضع ساختند و بهر حال مدعای
این فصل از اصول رفسه بی غبار است و بهر طور یعنی خواه معامله برد و برادر باشد و خواه خدا لان قدما می رفسه
نسبت زید بود و بر عبد الله بن عمر صادق نمی آید چنانچه دانی و خواهی دانست انشا الله تعالی صورتی دیگر آنکه
کسی معتقد امامت باشد و معتد مهند و در قتال شریک نشود و امام او را لعنم بگرداند چنانچه اسامه بن زید
و مانند او اتفاق افتاد و این امر بر حال عبد الله بن عمر منطبق است بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای تقییم
سعاویه بکجارتنه و در کرام وقت با وقیل و قال کرده و در بقول شکی اگر یکا قبالی منقول میشد کما فی رساله مرتبه بعد
آخری و اگر کسی را از راه سخافت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکوره را برای اسامه زید بن حارثه کلینی
که نوشته بزرگان کتب بفضل و عنایت ایندی از نظر گذشته و این امر بر گزیننده لاجرم توان گفت
که او را معتد و داشتن و بر عبد الله منکر کردن ظلمی دیگر است فلیت که اسامه مدعی خلافت خویش باشد

کافی نیست اعلی و سلوات الکنه وری و قد تقرری فی الاصول کانکلی و غیره و ان من یدعی الامانة لنفسه یولی
 الاثمی عشره فدا و زیاده عفا و عدم عفا پس احتمال خطر و غنا دارد و کسی اخس غیر انات بر سر آب کرد و او را بخشید
 که او بخشنی و اگر کتب دیگر یعنی صورت های دیگر و تعداد احتیاجات بهم میرسد که تاخرین بعد و پیش از احوال خویش
 دانسته اند که کند و بد و ن غور و مال هم بگویند که حق سازی و شعبه و بازی است و صاحب فطرت بر بنیان آن
 جرات ننماید که دیگر بازی خوی تو هم نامانیت اندیش شوخ چشم بد کیش بقول حافظ این بهر شهید عجب
 اینجا به سامری پیش خدا بود میفایا بگوید و مثل آنکه در اصول ایشان دیده باشد که محمد بن حنفیه زمار مکرر
 حضرت عباد بود اگر چه انکار او از حق نگذشت و از کجا بگوید انوبت رسید که باستانها و حجر رسیده کتاب را از
 مقصود او نزد و شکایین و تجربه اینان عین مناصحت بود یعنی ظهور و مجر و از بر او نداده خویش چنانچه در کتب
 مرسوم است محمد بن عواد الف شیع که اندامه فرق متاخرین باشند چنانچه خود عقب آنها عشره بران شایسته
 گویند گوئی چرا سو و برای امام بنیاد بوده و دیگر آن بعکس قائل گشتند و با پنجه در لال کتاب مذکور است و محبت
 بر خاموشی و از نه ای حضرت بنیاد و در ستم لال میکنند در کتب مرسوم مذکور است که تفصیلش را در تری باید
 و راز و شاید که قلم قریش به ساعدت و وقت چو لانی کند و لعل خرد ازین اختلافات البتة یافت باشد که این
 امامت محترقه در حقیقه انکار ختم رسالت است و قطع نظر از آن چگونه تمجیل شود که محمد بن حنفیه با دعوت کثرت
 معلوم و حاصل گوئی امر تشوی بود و بنی خبر از آن باشد غلط گفتیم ستم لال فرماید بیا بانی امامت مذکور
 ولیکن صد آفرین بر بیت خدام امام زین العابدین که در طلب حق خود و تصوری نفرمودند و برای منزع ختم
 بر گوئی ارتفاق است بر بستند و مجر و را که امامت بران موقوف بود پیش کرد و بجا آن امام الایمه که نصیب
 و بجزارت همه را از اموش فرمودند شاید تا بعضی را بیاورد و روند که وقت نزول لال کتاب نوشته بود و در علی
 الایکامه التقریرین با ای جناب سید البیتین اگر چه ایتان با حاطه سمودنیا و بعضی ان عمل فسر مودند
 که بعضی را از انرا کین مخالفت بالای سر برداشتند و بر زمین نرفتند و بعضی را از انبار سر سبک و ش فرمودند
 حال آنکه امام بر اصول موضوعه هونیکنند چنانچه این باباحت قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حجاز بود باید
 شنید روی الکلیسی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رباب عن ابی بصیر و زکریا و جیحان
 ابی جعفر قال لما قتل الحسین ارسل محمد بن الحنفیه ابی علی بن الحسین فخلاه فقال لیا ابی انی قد علمت ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله رفع الوصیه و الامانة من بعده الی امیر المومنین ثم الی الحسن علیهما السلام
 و قد قبلوا و کرمی الله عنده و صلی علی روضه دلم یوص و انما اعلمک و منوبیک و و لا و انی من علی فی شی و قد
 اتقی بهما منک سق حذاتک فلا تشارعی فی الوصیه و الامانة فتاحی فقال له علی بن الحسین یا عم اتقی الله
 و لا تفرح بهما منک بک یحیی انی اعلمک ان یكون من الرجال من ان ابی یاعم صلوات الله علیه اوصی الی قتل
 ان توجع الی النواقی و محمد انی فی ذلک قبل ان یشهد بابعده و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

عندی فلا تضرر لحدانی انما یحکک نقص العلم و لیسیت الحالی ان الله عز وجل جعل الوصیة والایة فی
 معتدب الحسین فاذا اردت ان تعلم ذلك فان طلق بنا الی البحر الاسود حتی تحاکم الیه و نسا له عن ذلك قال جعفر
 و کان الکلام منہما بکما قال طعنا حتی اتیا البحر الاسود فقال علی بن الحسین لمح بن الحنفیه ابا انت فانت الی الله
 عز وجل و سلا ان یخلق البحر ثم سئل فانت مح بن الدمار و سأل الله لم دعا البحر فلم یجب فقال علی بن الحسین
 یا عمر لو کنت و صیاد و اما لا جاک قال له محمد قانع التدا انت یا ابن اخی و سله قد عا الله علی بن الحسین با و ابر
 قال اسالک بالذی جعل فیک شقاق الانبیاء و یساق الاولیاء و میساق اناس اجمعین لا اخترنا من الی
 و اما بعد الحسین بن علی قال فخرک البحر کما و ان یرد عن موضعه ثم انطقه الله عز وجل بلسان عربی مبین فقال
 اللهم ان الوصیة والایة بعد الحسین بن علی الی علی بن الحسین بن فاطمة بنت رسول الله کانتا من محمد
 بن علی و هی و لی علی بن الحسین هرگاه انما یصل الی املیه بن احتمالات متعده و پیدا شایس چه باعث است که تقریر
 و تحویل بنده را به پذیرد یعنی آنرا و دست نظره زیر حساب نگیرد و از اینجا ملاحظه مجتهد الزمانی واضح شد و وضوح
 اکاملا امرت فیسه پیشا پنجه در اول جبل پدرش مجتهد فانی که صاحب تحفه بابا وجود نادانی خود و دشنام محامیان
 و دروغ ملامت بر پیشانی خودی نمود و انکار جمی نماید که زیادت بیگداری با امام باقر سن نظره و انکاری نموده و
 و عیارتش نیست چون بعد انکا ذنب العاد و در میان هشام بن الحکم و هشام عبد الملك تیار نموده این
 سن نظره را بر مناسطه امامت بر جمعا بالعیب حمل نموده حالانکه عدم اتیان نیز از همین ابو جمل صد و ریاض
 و یانیمه و هشام ناداد و سع چه دلا و دست زردی که بجفت چراغ و اردی و المعجب که مراد صاحب تحفه اصحاب
 فرعونی امام صادق اندیشل ابن حکم و سالم و شیطان الطاق که بازید پر خاش و مخافت کردند و امر امام
 نه هشام از بنی خلفای امیه و بنم با قبل سحر ان جو لایه کو خود را معلوم میشد اندیشه سخن از آسمان
 پرستم کلام از لیسان رانده اکنون امور دیگر یو جوی چن باید ریشند که برای تفصیل مقالات تشکیل را بجا
 آید و قوت بیانی برای ایشان میفنداید فاقول و یا لک التوفیق و این لای نامی فرسوده و گداز فاما
 بهیوه خند و ش و مرد و دست بوجه بسیار و تقریرات بشمار مگر لقب را خضر بار و جوی چند اقتضای سکن
 اصحاب و کس پس از آنکه هر چه مجتهد الزمانی لب لب سبیلای جمل و نادانی درین باب نفس سوزی و کینه کو
 بجمل آورد و بود بنده را در آغاز تامل اول مانند و در خرد و مرد و که از تنباید چون توده را و نیست و نابود
 گشته گردیدم بجنونیکه هر کس که آن انید کهای نام فرخ فرات مجتهد که درین اوراق ترتیب داده و بر زبان نگیرد
 بلکه احدی از شیعه اگر حیای داشته باشد بعد از دیدنش فی الجمله میسر و لیکن از آنجا که کتاب از اولیغین
 عن بصارة العین رفته رفته با صراحت تجوین و سبب دستر شدین که بعد از حدیث کشید و در هر باب تفصیل بسط
 را طبع نگارند و مکتب از نزدیک و دور می فرسیند و منت خشک بدستور این زمانه بر که در غم می نهند و کوی
 اما هر روز از شاگردان با و صفت امیری و مستدثی نمی رسیده که بیخ سامانی بر ضرر و همت تا درین دست

و شریک شویم که بدون آن کاری بر نمی آید تکلیف چندین تالیف که برای شکار و باه و سامان شیر و زرد کار نیست پس
 مناسب نمود که بعضی از اسامی را عاده و کتب و بعضی دیگر را بطور مجتهد و ذکر عایم تا اگر کسی را بجمعه اول بهم رسید
 یا آنچه در اینجا بخواهش که از عایم تحریر مجتهد است بینه قبول خوش کند و بحال این سبکین دعا نماید تفصیل این در
 محل بدین گونه است که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و ذخایر معتبره اهل رعیت مانند امامت و سیاست
 ابی یحیی بن فقیه که مقتضای احیای المرقی انظاری اقال او و لویه عاده و تقیسم و شرح فاضل و ایضاً بر منج الباقی
 که بتبیح مجتهد الزمانی و تشیید الباقی و تبیح مجتهد فانی در کتب مطبوعه معدل و مرکزی است و تفصیل بن شرح بولانی
 و شرح کتاب خبر بوردی هم از کلام کینه از میدان منظره و نزد علمای ارفضه ثابت کرده ام که عین الله بن عمر
 بنیت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و مغرر گردیده و نیز از شاه و و مراجع از کتب معتبره و فقیهین با شایسته
 رسانیده ام که او بر بیزیشقی وقت رسیدن خبر قیامت اثر داده که بلا خروج نموده و تنهایی کثرت بیاد و کاران خود
 دو اسپد شتافته دور بر سر نسل مردم را از رعایای آن به رساند و شورانیده که فی البهار و الاله و ستمانی
 و غیره و خود را و بر وی امر شام تبویح و مسرزش آن بی سعادت به انجام میثواب جاودانی فایز گردانیده
 و صولت بدیده و فکالی و بیباکی او را برابر غازی نشر کرده درین امر از بعضی نسخ سلیم ملانی که بر عزم رخصه
 از نه نقای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چند آن بود که او باید و خود و چون
 باب و غلط و فیه تحت این نیت علیار رسانیده و قد اشرفت الباقی المقال الساد و سعاد ایضا و از اثبات الحق
 زیاده نمودم که عین الله خبر بوردی برای تبویح معادیه وقت بقا و شش خروج کرد و مواعظ را از زمین بعرض بن
 رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیر المومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن نباشد
 و این هم در آغاز مجله سلطو را از آن تواریخ که بتبیح مجتهد الزمانی و در بیباکی سنت معتبره و موثوق بهار است
 تبیین آورده ام که هر چند معاویه کوششها کرد که عین الله بن عمر ولی عهدی بیزید را قبول کند سووی بر بخشید و بر
 که صلوات متواذ و دان کرد و تا آنکه بلکه در اجماع رسید لیکن ان امام الزاهدین اتفاقاً بآن نفرمود و با بحال
 این مطالب همه و فوائد جبره را بعد از آنی در آن مقام متصلاً ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
 نتوانی یافت من بعد باید تا ظنیرین را در بعضی از آن این حرف نصیب لعین اشتن که اقرار العقلاست
 نفوس هم جود و ان الامار لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در خواص مجتهد فانی با شایسته
 مانده ترا عرض است که اگر علمای ارفضه ابراهیم بنیه یا بشنوند دیده از پشت بوی خجالت بر نهند و بیانش آنکه
 جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم از او که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از او
 هزار بود و صاحبی چلی زیاده از حد و لبست هزار همراه علی از همراهین و انصار قریب چهار هزار کس بودند
 حاضرین بدو روح میوه و دیگر مشاهد شد و سائر مردم از اهل کوفه و قیامی از اهل بصره و حجاز که در میان
 بودند بلکه اسلام آوردند بعد الفتح و معظم آن حاضر هزار حاضر آنجا بودند و اکوی را بر پشت خود که را

نمود و در جنگ باک لطیف خاطر عمده او شده از اهل بادیه قریب بغداد کس که قصد روانه اقصای حرمین اند و در سبب و سخنان
تنبیه و انذار با حرمین و اقصای کسی و نبود و از مهاجرین و اقصای کسی که میسر آید او بود و بخوابش خود و دوست میباشند و او را دعای
نصرت و شرف و بیکر و نیک و در بر می نمایند و میباشند و او ایشان را بیکر و نیک و در بر می نمایند و میباشند و او ایشان را بیکر و نیک و در بر می نمایند و میباشند
و قندم که چنانکه کس که سعیت نمود و در وقت جنگ برود افتاد و در حرمین مسکن و سعد بن وقاص ابن عمر و اسامه بن زید
انیت شخص عبارت سلیم که اهل سعاد و از دیدنش حیرت می آید و سلامت طبع از دست میرفت ولیکن چه توان کرد و کلامت
که این سبب از امت بقریبی است و روحی آسمانی می پندارد و از این کتاب هم کسی و اوست که عبد الله عمر سعیت خلافت شریف
ولیکن در حرمین سبب اسامه بن زید و غیره متر و گشته پس از او و از او و صلیت شده و اگر با حجاب بخاری میباشند و از مسکن
جمله در باره آن حجاب زوجه و در میان چنانچه حمله و مفصله سابقا و لاحقاً دانستی اما تأیید پس از آنکه دعای من حواله
معلوم بر تحریر شد التکلیف حتمه اند علیه بود چنانچه معمول است فقیهین و فقیهین پس می بایست که عبارت ایضاً نقل کرده
بر عادت سناطین گفتگو میکرد و عقلاً یا نقلاً خود می فرمود و آن صورتی نسبت و دنیاوش بر اجمال نقل و فرگشت الله
ناگزیر افتاد که عبارت ایضاً نقل می کنم پس بد آنکه رشید التکلیف از الله بر ماند و در و صفوات مشکلی از یک که قبلاً متبعین
می فرماید که حق الزاده را در جواب شرح استفتا در مقام توجیه تعادین عمر از سعیت حضرت امیر المومنین این عبارت نوشته بود که آمد
پس بیان وجه تعادیش انبیت خلیفه چنان پس میگویم که آن شماره انکار بود بل این کار اجماع مسلمین ترویج و در هر دو
در عاقل میباید که بسا اندر حقیقت بعضی اسباب در اول نظر میورم و امورش تردید شود و بعد از آنکه در اول
می پزید و چون خلیفه وقت از کرامت اس بود و از الله این عمر کند و در احسان تواضع و ادب بر آن حجاب عرض نمود چنانچه اجماع در
تاریخ خود و در خلافت حضرت مفضل علی رضی الله عنه میگوید که قال لای علی علیه السلام ابن عمر التکلیف الله و الرحمن الله علی ما احسن
الی اخره و آن حجاب خلافت تا بطریق بر کم ذاتی خود عدم توقع فنا و از او عذرش با و یک و متوفیق قبول فرمودند چنانکه در
استیجاب و ترجمه حضرت امیر المومنین علیه السلام میگویند خلافت من بتجیه نفر فایز هم و هم و هم که بهم انتی پس جناب الله ابصار
توجیه به احاطه جمیع قیود و مانع و در آن لازم بود و از الله ان توجی بطرف آن فرموده و با زبان سخن بتجیه بعضی تعادیه و
بعیت جناب امیر المومنین اعاده نموده اند و کلام بر تقدیر موعده عذر که در آن حجاب ابن عمر نموده اند و رفع مقبول افتاد
عذر این عمر سخنی با امیر المومنین حمید علیه السلام با جا یک مصداق فی لطف ان شاء الله باشد و کرده اند پس بجا اب عادیه
ابن عمر از سعیت حضرت امیر المومنین بدون اعلان یا دلی بر آنچه که در شرح استفتا نوشته بودم اگر عبارت جواب شرح استفتا
که نقل کرده اند گفتا نما میزد و او گمانی سخن فهم استفتا دی داشته باشد لیکن بنا بر عموم افاده اندکی بشرح ان می فرارم
و عرض میدارم که تعادیه بتجیه و قسم می باشد یکی بر سبیل انکار و از آنکه انکار سعیت طلب خلافت برای نفس خود
باشد یا بر عموم بیاعتنا به خلیفه وقت برای منصب خلافت یا بر عموم دیگر مآمل ان و ان قسم با نواحه از ابن عمر واقع نشود
چه از طلب خلافت برای نفس خود و چه از آنکه در تاریخ طبری متعارف قصه کنیم که کورست و کان من هم ای من حرمین
عبد الله بن عمر بن الخطاب حاضر الاطیع فی و کان غیره کلام ریج و دانستی و تو هم عمر ابن عمر که بیاعتنا به خلیفه یا بر

[illegible]

نبوات باغیان و صوابی جهان آرای مرقوم عیان گردیده این ندامت چگونه با معذور بودن
 سقوط جهاد منافی است مگر ندانی که اگر همراه جناب مرقوم کشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیش
 از پیش درین خصوص بهمی یافت نسبت با نجه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فرمایند
 تا تدارک مافات بر وقوع آید و دیگران را سبب بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیادتر
 بر تائب مرقوم عیسی جان و دل گردانند و بیند که خال اجله اصحاب چنین است و ندامت مذکور را مد نظر دارند که
 وقت از دست رفت و تزدیدی زمانه تنگیم در گذشت و مهاجرین و انصار محبین آنجا که معرفت انفا بعد
 از مایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و محروب مشهور و منقح گشت با لطمه هر چند حضرت جعفر
 رخصه از غایت خرافت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و ربوبی اهل هنر
 ندامت عبدالعزیز بن عمر بن خطاب خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلم که در آغاز
 مثل عبدالعزیز بن عمر بن خطاب احتیاطاً نماندند و از محروب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطا کس
 ایشان متحقق شد و صواب را می مقدس خاتم الخلفاء صورت گرفت و خبر تواتر رسید مثل عبدالعزیز
 بن عمر ندامت کشیده اند و تائب نشا پس ایمانی خورد و اند بلکه از کتب معتدله امامیه واضح و واضح میشود که در
 آغاز وقت ندامت بعد از تحقق آن خبر مذکور یا مبرتن در یدند و در تلقین و اضطراب افتادند و لفظ الشیبا
 و وجوه ابرزبان را نداند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علی الشرائع نقل نموده و مجاسی در
 سجا را از اصحاب آثار می آرد که عبدالعزیز بن عمر میگفت که این قدر رنج کشیدم بر پیغمبری چنانچه بر عدم رفاقت
 مرقوم عیسی بر قتال باغیان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی القعدة اخذ و مقدم و ما آخر تلقین
 و مرق و قال و الله لو علمت ان ذلک لکلمت الشیبة الیه حی و او هرگاه وارد شد بر معاویه و او گفت چرا
 اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلوم جواب او بیگانه قتال میکردم حال آنکه شنیدم حدیث انت منی
 معاویه عذرش پذیرفت و گفت اگر من شنیدم جنگ با نکردی انتی محصلا و اثر کرشمه ساهی تقدیر
 آتی و تائیدات سعادتی آنکه درمی باید ادا بر مصلی بودم و اجزای این کتاب قریب نظر نماده بود که
 تقدیر روایت صاحب رقعہ زوره بخاطر آنکه تقدیر برای قلب تقدیر محمد الزمانی خوبتر است پس صوارم را
 از مقام رویت کشادم که جناب محمد فانی پیروستانی و ارث بلاغت سبحانی حدیث امام رضا را ذکر نمایند
 و محصل اخبارت مطبوعه او آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس آتی رسانیدند قوم مشتاق
 شدند و هر یکی گفت باورم نمی آید تا بر نمی آید پس آنجناب از مقتضای انصاف و تها و تها را از غیب گردانید و
 از ایشان هفت هزار تائبه تا کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن بکام خود
 بودند و کلام بار و کجای آنجا بود از جهات شش ندانند عرض کردند ایمان نمی آیم تا حضرت باری را عیان نایتم
 پس صدای فاعلهم الصادقة و الله لا یستطیعون ان یشکوکوا فی شئ من شئ و الله لا یستطیعون ان یشکوکوا فی شئ من شئ

زند و گروانید پس الحاح کردند که سوال رویت کن و بین و خبره پس هر چند سه بود که رویت او محال نیست
قبول نکردند تا وی در رسید که سوال کن و ترا از میان عتانی و غذای نیست درین وقت طلب نمود و که
شیخ شد و موسی علیه السلام بهوش افتاد و بعد افاقه تو به کرد و گفت نَبِيتُ الْيَكْتِیْ اَنَا اَوَّلُ الْمُرْسَلِینَ
یا لجماله اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحفرت سلطان خراسانی رضی الله عنه کشید که قبول
خبر در تو به موسی افزای عجیب است که از حکم فانی جلیده زیرا که اگر کسی در زنت هم است به باشد حضرت
از وی ساقط است بلکه اگر است و ترک اولی نیز پس حضرت موسی با وجود قبول عذر و معذور و امر و طلب
رویت ندانست چرا فرمود که نَبِيتُ الْيَكْتِیْ اَنَا اَوَّلُ الْمُرْسَلِینَ یا قوتش که میشه بخواد داشتند بازمی طلبیدند
و خدا امر میفرمود موسی علیه السلام تو به خود را نمی شکست سببی سجاده رنگین کن گرت پیر میان گویند
که سالک بنی خیر بود زیرا به رسم منزلها چون بدین مقام رسیدیم و احادیث حضرت امیر طایفه علیه السلام او
آنکه که رب العالمین با چنین میعاد موفقی با حضرت موسی علیه السلام به مساو کرد که بنا بر یکسانی از اخس کالیات
نقده بود باشد دل بخوش آمد که درین وادی نیازم و لیکن بهر حال خود را مضطرب کرد و از بیانش
در گذشتیم که در تلیق نفوس خویش با لقب ند که تسمیه شی باسم تقیض است لیکن قَالَ اللَّهُ لَمَّا كُنْ خَرِبَ
بِمَا لَكَ يَوْمَ قَرِحَاتٍ اَیَّدِمُ بَرَانِکُمْ چرا از آغازند استند که مواجیحان حضرت مرقی است و جرات
آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیاء اعتقاد میکردند و وقت خلافت آنجناب قطعاً آنجناب
جنتی میدادند و لیکن با انیم مرتبه عصمت نزدشان خاصه حضرت انبیا خصوصاً سرور عالم افخانی آدم بود
نه بنی که چون صدیق اکبر خواست که با انصین زکو مقابل فرماید در آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود را زکو
با صدیق گفتگو کردند چنانکه آدمی برای حصول طمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانست که رای او
بر صواب است همه با بتاعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا رای او اجماع متفقین بود حاجت
آنکه بکاد و ضرورت بمنظور می افتاد انقض عبد الممد بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
واله وسلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده اند بعضی از صحابه در زمان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه واله وسلم بعضی از کله گویان را کشند و سخت معاتب گشتند پس قسم درین باب خوردند و اجماع
عبد الممد بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنیم و عبادت نشیم چون بغاوت طرفائی مضر باشد
آن محقق شد و عنوان رای حضرت شیر بر دانی متحقق گشت ندانست و پشیمانی بر داشت و معنی آیت کریمه که در
بصارت العین وارد کرد و معتمد الزمانی از شنیدنش آفت شد ندانست محقق یافت فسق این است
که انیق در عبد الممد بن عمر یافت بود که معاویه بر خطاست و او را انیم سبب جنگ و جدال بر داشت
و قیاساتش مژده و لا یلش مضبوط نیست از نجهت برای تفهیم و مکرمت حیث است و مراتب و مدارج
حضرت مرقی بر شمر و چنانچه در مجلد اول است من شاء الله اطلاع علی فلسفه حج الیه

اما سا و سنا پس که یا مجتهد الزمانی اینم فهمیدند که الکلام مجری الی الکلام حالاً که این امر است که فرین و برحق
بیشل این مثل غدر کرده بود و کما لا یخفی علی من رای مکاتبدال رشید الشکلی نور الله مرقد و چون بسیاری
از حضرات که زینهار قلعن با بجا نشاند و محتاج الیهما نیست بلکه در تحقیق سخن از رسماً نیست و کلام مجتهد
راه یافته که معرفت مراد و سببی انشاء الله تعالی الغرض مجیب را بیکرا یعنی که بکدام وجه این عمر گشته قرار
گرفت و رفاقت مرصوفی درین وقت نکرد و بر تقضی این عمر عمل کردن و اوجاقت دادست زیرا که معمول
جمع محققین نیست که کلام را بعنوانی ادا میکنند که اعراض تعرضین و شور و جمل مشاغبین بعد از ان صورت
نمید و پس این امر نزد عقلا در باره هر یک که اتفاق افتد بر فردی محبت و سرپرستی و حق گوئی و انصاف
پیر و بی حل توان کرد نه بر خلاف آن کما لا یخفی و مجتهد شیعہ را مقصود نیست که مقلدین بدانند که بسیار
بصارت العین را جواب دادند و کردند و هر گاه کلام من مثل حدود الاشیا که شیخ رئیس حکمت شایسته
نوشته جامع و مانع بود و مجتهد الزمانی تا امر و کرد زیاده از نصف کتابش را باده عقاید تقلیدیه نقض و جرح
گرفته زیرا که بر کرده ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در آن تخر و تردید و
و بعد بخلاف مجتهد که در هر جای این رساله صغیر پیشین یا خورده و نذر اهل خرد و بسبب جمل یا انتخاب اهل
از بد عار را بجائی نبرده و همچنین است اگر برادران رخصه یعنی اهل مسقط و مطرح کلام کنند و
به تحلیله جناب مرصوفی بریزند که بجایات انیدی از هر طرف خائب و خام خواهند گردید و هیچ اعتراض
بر این بجناب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سالیها پس تحقیق موت جاہلیت و ورود
این و عید و ابواب و فصول سابق مبین شده بعنوانیکه رخصه و بر و بروی آن تقریرات نمیتوانند
بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث و وصیت است که صاحب روضه الواعظین نیز بایرادش راه قرار
را بر اخوان خویش دیوار و زمین ساخته و محضاش همین است که هر که وصیت نکند بموت جاہلیت می میرد
و حال وصیت از قرآن و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هرگز بترتیب فرستند یا اما شایسته
پس از آنکه انچه بر صاحب تحفه قدس سره الغفر وار کرده است و حقیقت کوری و کورانی خود عقلای عالم
را صلا دادست و قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم و دانش ندانند که در این تفصیل
این اجمال آنکه لفظ مجتهد دلالت بر آن دارد که صاحب تحفه چندی دیگر گفته و آنرا انچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیقت خلافت جناب مرصوفی و او اعتقاد بحقیقت آنرا در بلکه حکمی نماید که انچه عبد العبد بن عمر
نموده کشید بر روی مسلمانان هر امر قضی نکشید بر روی مقتضای قوع و مزید احتیاط و الا که دانستی که مطلبش از
بلکه مدعاها نیست که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکور نه از ان جهت بود که
امیر المؤمنین را لایق خلافت نمیدانست بلکه از نظر اوجوه سابقه درین باب احتیاط نمیداد و چون غلامش را که
از امت کشید لیل نیک حضرت صاحب قدس سره الغفر تقریر نمود و چون تحقیقین محققین اهل سنت است که حقیقت جناب مرصوفی

اتفاق دارند و البته گاهی فواصی قوای همت میگردانند اما در هر یک از کلام صاحب محقق جمله اثبات
رسیده که عبد الله بن عمر بعد از آن نامشده و جوازش آنکه در تحفه اثنا عشریه لفظی بصریح تمام وجود است و گوی
و نادانی محقق الزام نیست که بدون تنقیح کتاب مذکور این لفظ و تشبیح آغاز نماید و معنی آن ذکر الاصوات را نیز در
کس میان ساخته پس بدانکه صاحب تحفه جراه و الله نیز در جواب طعن ششم از مطاعن اصحاب عبد الله از بیان همان
تثابره که صاحبین و الفارجه را شیر خدا میآوردند و مسامی بلع و در جواب بنیاد بجا بقدم رسانیدند و جمایات که در
شهادت رسیدند حال عبد الله بن عمر بیان میفرماید که عبد الله بن عمر که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و بیانی است
بالاستقلال و از عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیر در حروب بنات شریک نشدم و رفاهت نکردم و
با نفرین اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه آنچه محقق از راه تفسیر
و تکیه خوارج و دشمنان حقین در مورد جفاکاری و دل آزاری برآمده و از اینجا بمقتضای الکلام فی تفسیر بعضی احکام
کرده میشود که مدعای علامه محدث یمن است که عبد الله بن عمر متعاقب خلافت راشد و مرقنوی بود لیکن چون در جواب
با شکرانی اسلام و اهل قبله پیش آمد بخمال احتیاط افتاده نمود و حضرت امیر اندارش قبول فرمود و با انیمه که تقاضا
کرده بود در بستاند و مناقب انجناب یکوشیدند امت و تاسف میخورد که چرا در اوقات مداد اکثرون
مطالبت همه کتب و دین باب خواه عبارت ایضاح باشد خواه عبارت تحفه اثنا عشریه خواه عبارت فقیر
خواه عبارت کتب دیگر همه یکی است و ازین است که صاحب کرة الخواص گفت پس فی قود من تعد عنه فاحمل
اما من نفس الله عنه فافض طاعتی بل القاعد منم من صد لبعده امامته و وجوب طاعتی لکن تعد و اتور عا عن قتل
اهل القبله كما عرفت سابقا اما كما استکسر پس از آنکه قیل و قال حضرت فاروق و زیاده مالک قبل از تنقیح
انبار بود و چنانچه در طولات کلام میسر و دست و از اینجا که در کتاب تثنی الکلام ارتداد مالک بن نویره و انکار
او از کوة نقل عن کتب الفرقین کمال بسط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است و تکیه بر اکابر مفسرین و عمایه محدثین نمود که نشین بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره
که در انفسر بانرا از اجل مطاعن که بخطای را نشین میدانند بشمار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت که در
حرف از آن دینی با قابل گفتار اول آنکه از تقریر این لفظ عیان شد که طبیعت فاروق مجبول بر کمال انصاف
بود و زینهار غباری با جاب مرقنوی نداشت و الا میفرمود که خوب شد که شیعی گشته شد زیرا که کذاب بقتری
یعنی نور الله شوستری در محاسن المومنین و غیره او را بن تلخیص و لاف زینبنا با همان
رسانیده و زیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده اند و اگر در اینجا مقام بعد یاد کردند روایات در
حال مالک خویش کما اشتهر تا این ملوکین دست از تشیع او بردارند بهر حال این قصه نیز از حدی
که لرا حقیقت خالص نباشد دوم آنکه چون فاروق در قتل مالک که از احسان الناس
و آدمگان و با آنکه از کوة از راه دین برگردیده بود و چنانچه از مشیج الصبا و قین هم عیان

چنین باشد چگونه عقلاً نتواند که قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و حسن محکم برگزینی انجمن
 بیست بازوی فاطمی شکسته بلکه معاودت دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والنجوم
 پس معلوم شد که رفضه از خدا و رسولش شرم نکردند و چنان افترا نمودند که عقل سراسری بهم باور
 نه کند و در کفر بی نهایت نه زار را رسوا کند **باب الحمله مولف تحفه هرگز حکم نفرموده که قتال**
 در کتاب سعادت انتساب خاتم الخلفاء الراشدين خلاف احتیاط باشد بلکه مدعی او بدلائل کتاب مستطابش
 بهائیت که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت از ان باشد بلکه اشاره بسوا
 ندامت است که بر ترک بیعت حرب با غیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فسخ نموده چون
 ضمیمه دانم باشد و در نزدیک و دور اولی القرب است مع ذلک دلیل بران قایم است و آن اینکه بعد از ان گفته
 ام و الا اکثر مقدمات مبرمه و اصول موضوعه سیاه پوشان در بهم خواهد شد که لا یخفی علی من طالع خلاصه لا قول
 به عقرب بود یا میشود که معنی این عبارت بدون آنکه مرجع لفظ اشاره شده ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت
 صورت نمی نهد و لیکن از اینجا که مجتهد الزمانی هنوز بی معنی آن نبرده لاجرم چنین ضرطات البیوع و قسوات الجواز و صده
 می باید و دماغ اهل خرد را پریشان میکند نمود و بائد من ذلک و بر شکر حق تعالی که در اینجا دلیل دیگر است
 بیانش آنکه تشبیه کما نطق در عبارت بصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب الجدید بدون معین شدن ندامت درست نمیشود
 زیرا که حق تعالی مدح میفرماید از وی تذکر و تبصیر عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ایمه که استغفره یعنی آن است
 که چون اقرار او سوء شیطانی و گزند نفسانی میرسد از وی عید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این بر ضرب
 دفع میگردد و تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد ملو باشد لازم آمد مدح این عمر بر اصرار ترک و تقاعد
 آن منافاتی ندامت و تاسف است و آنچه در اینجا تقریر کردم عیاشی با سنا و خودش از حضرت صادق آورده حاصلش
 آنکه مراد از تذکره یاد کردن و گذشتن لغزش است که حق تعالی مدح اقبال بران میکند و من در امواج حیرتم
 که از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود آنچه عبارت من نقل میکند در ان لفظ عمر را تری
 و نشانی پیدا نیست لفظ آخر را بنوعی لغوات معاویه بر اصل شنیدند که شامل باشد معذرا علما کجا گوشه اند
 که توبه آخر عمر با وجود نبات هوش و هواس من قبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح مواعیت و
 و شرح تجربه بدینهم آسمانی فضل خود را دولت جگر خوانی هم ندیده بلکه اینی از ما مباح و رانی هم نشنیده که
 از ان تواند فهمید که فعون اگر قتل از غن و وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میگردد
 مقبول بود قال الله تعالی حتی لا الذکر که العزیز قال امنت ان لا اله الا الله الذی امنت
 به یعنی امنت ان لا اله الا الله و انا من المسلمین الا ان وقت عصیت قیل و کنت
 من المقتدین حیرت و بگر آنکه ندامت عبد الله بن عمر ذیل تقوی است بنص حضرات ایمه
 بدی و معتقدین اهل صدق و معافین منافات و کذب در کلام میمون بن مسران از کجا من ادعای

الحاقه فعلیه البیان حیرت و دیگر آنکه در روایت اهل شام از زورعل بن عمار است در مصنف بخلاف اهل
 خلافت حسن بن علی بعد حضرت مرتضی است و عابد و در خلافت بعد از خلق حاصل گشته و در زیاده اول قبل محمد بن
 اگر است معاویه بیست سال کشیده و خلافت را شصتین سال مانده پس رحلت معاویه سال شصت و شصت
 و سلطنت یزید چهار سال فقط شده و پیرنایان فرمودند که این عمر کمال عبادت و ربوبیت محمد المکمل در
 و خلافتش بعد از نیرید بمبالت در از وقوع پیوسته لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است و نیکوایی
 سال انرا در آخر عمر فمیدن و دو قرن را با امام حسین چکانند این است مسلم که ندامت مذکور در بخاری
 مفید با نریات است لیکن دلالتی ندارد بر آنکه این ندامت حاصل گشته مگر عند الموت چه پیران است
 چون چیزی بدوام کش چنانچه از عبارات متفق دانستی که بعد از همیشه تاسف میکرد الخ و در آخریات هم خواهد
 بود و از این تطبیق اعراض وقوع اتفاق میان علت و معلول یعنی ظهور لغات معاویه و است بر
 میخیزد حال آنکه کلام ابن عمر که در شافعی ثنائی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که با نجات مسلمانی
 حدیث قبلک الفقه الباعیه جنگ کردم و نیز اعراض دیگر هم میشود که تقدیر و تقدیم شافی ندارد است
 از تقریر محمد یعنی هرگاه ندامت آخر عمر توان فمید لاجرم حکم باید کرد که ندامت تا آخریات مانده حال آنکه
 اطلاق و عبارات دوام و امتداد و روایتی از تقدیر هم مر بودند حیرت و دیگر آنکه چون از کتب
 تقریرین با ثبات رسانیدم که بعد از این عمر محققه حقیقت خلافت مرتضوی بود باز بخمال احتیاط منقول شد
 پس کبره و منیره چه معنی دارد زیرا که گناه مذکور متفرع بر است که مخالفت امام مقصد و باشد و هرگاه کسی بطرف
 باطله منروی شود و عذر او را امام بشود و او را از اهل فتنه ندانند و معذور و در دین نه عیبه و ایت نه بگوید
 علی ندامت او بر با نجات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود که تقریرنا حیرت و دیگر آنکه طایف عام است
 از زلت و منیره و کبر و پس آنچه گفته که استدلال مجیب بایت اذما مشتم الا به مغلطه فخص است که مخصوص با اهل
 آوردن و در مقابلش از تصریح تائیدی در تقریر و طبری و در مجمع خواهی دانست اطلاق و سوسه بحر حیرت
 کلام مرسلین انشاء الله تعالی و با انیمه کشیدی هنوز بعد از غوغای مغلطه با در کلام پیخرف باقی کما لا یجوز علی
 المناظرین الغرض مجتهد الزمانی بجهت تسلط جبل و نادانی حدیث و تفسیر را پیش نظر دارد و در بیان مقدمات که
 هست میگارد بلکه حالات انسانی و مخزفات شیطانی را نصب العین گذاشته و در تبه منالک گرفتار گشته و همین
 یضلل الله عما له من حقها و توبه و ندامت از کرده مقیرن کجای ای این امرشیه تقیاست و شیدا اعتقاد
 ننویسند و در کتب و از نوشته و الا الخ **اقول** حال اصول امیده شیعه زور عوام که بدان دوام فتنه که گرفتار
 آمدیم این است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز با وجودیک علمای امامی غایت سماع و برین باب تقریر
 قدم این در سبب تعدد ثابت نگشته بر آنکه خود از کتب متعدد و فقهیه است که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی
 بلا فصل اند و حضرت صدیق را غاصبه خلافت اتفاقا و کند و انهم را که با ان زبان این اثر هم ساخته خود را با بر خیزد

میدان کرد اینند هم بترک تعلیه و هم بکثرت لعن کردن امیرالمومنین بر اینها و بوضوح انجامید که بر اصول شیعیان
 این مردم از ایمان و تشیع سرگردان شدند بلکه فتنه خود بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
 مقام نیز میدادند که دعوی اهل دغا و دغل و افتخار ایشان بر یغی که دوازده صحابی در مدینه خلافت
 صدیقی شیعیه بودند یعنی سامان و ابوذر غفاری و خالد بن سعید و ابوالبقیتم و خزیمه و مانند اینها و ابو بکر را بمنابر
 بنهوت گردانیدند نظیر آنچه در سابق بوضوح انجامید و محل بر آنجا جای آنکه ناظرین و سامعین همه در نیستی محو
 حیرت باشند که عمار در آن وقت حق را بکثرت نداشتند و صدیق را مانع گردانند و بنص حضرت امام باقر و صادق
 علیه السلام خاص حقیقت گرد و در خلافت جناب مرتضی شریف و یعنی ع او خویش تنگم است که راهبری کند پس
 خبر آن را و بیان بکمر سوز که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند و مطارحه کردند همه دروغ بیفروغ گشت
 بالجملة عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلافت با فضل امیر نزد اهل انصاف نیستند است نمی شنیدند
 و علما در حال خالد بن سعید صراحت گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بودند
 پس اظهار رض غدیر و احتجاج او بر ابو بکر با آنکه امت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نور دیده و سر
 یستی اهل بیت بلکه فتنه پردازی کرده و آتش در خرمن انداخته باز نمیدانست خود برگردید و هرگاه مجلسی
 در تجارت دارستانی در کتاب امامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العبا
 تجو نیز میکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد و ابوذر غفاری با قدامی جناب مرتضی در وقت بلوی بختان گفتند
 که بکثرت شغین علی بن چنانچه از هیچ ابلاغه و هم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقل چگونه صورت نمیداد که ابوذر
 ابو بکر را غاصب مطلق و صاحب غیش و کدورت اعتقاد کند و از تصریحات شوشتری و مولف کامل بهائی
 و غیره و روشن است که جناب امیر در حق خزیمه بن ثابت و ابوالبقیتم و حق که در چنین و او رفاقت داوند هر دو که ایشان
 اگر چه در آغاز امر معذور بودند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر لفظ و مرتضی خاوال اهل بیت در
 آغاز بودند پس چگونه خواهند که صدیق از خلافت باز آیند و دست از غلامت کبری باز دارند و چون این مدارج را
 احاطه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذب لا حافظه له **معدک** اینک هیچ ابلاغه جامع مقالات
 صحیحه مؤلفه مرتضی که اکثر نامین قبل حاضران بعد الغرض التسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضی زو جری صدیق
 اوله مخومه امامیه را که از قرآن مجید حدیث شریف دلائل برین درو طلب دارد و از لفظ و است بیان فرمودند بلکه بر
 خلاف آن لفظ قطعی میفرمایند که امام شخصی است که اقوام با امر الهی باشند و اهل حل و عقد که درین زمان مهاجرین
 انصار را ندیدند بعیش نمایند بعد ازین اگر شخصی شور و شغف اغاز نمایند و از اطاعت ایشان سربازد باید باو قتال
 کردن و او را باغی شمردن پس حضرت مرتضی قسم میخورند که اگر امامت محصور باشد و منقطع نشود تا حاضر شوند عام مردم
 باید که راهی برای آن یافته نشود بلکه اهل حل و عقد حکمی نمایند بغایبین باز احتیاجی ندارند حاضر را که رجوع کنند و نه غایب که رجوع
 باید که از غایب ازین نشان بدی اولی بوضوح انجامید که اگر فرض محال بن صحابا معسر کفیل قال لبطین اخبار فضی علی کردن بار حق

لان و كثران شان از قوم پویشی خواهد بود كه لا یرضی به الامام اینهمه كه تشدید می جناب امیر و بر روی این
 در و انواران و بیان شان را ان كمال سابق انما من سلیم و غیره در كتب خویش قاده نمودند و نقل بر آید و به دست خود
 معانی چند را درین باب گردانید و اینهمه را از باب الزامیات نه اینست و خوشامد اصحاب شمارند با هم را بر سر شجره انیمه
 مسائل را مختلف مذہب حق تقریر کردند و قسم با بران خوردن و از حدود و ضرورات بر اصل بعید و دور و در فتن
 چگونگی کسی از جناب امیر خویش خوان کرد پس معلوم شد كه هر چه عبادیه نوشته اند انهم امر تحقیق است و من غیر از كمال
 جناب امیر را در باره امامت خویش دلیل بهم نرسید كه جامع بین الحقیقه و الازام باشد خود آیات قرآنی علی المن
 و قلی الدلائل مثل آیت ائمتنا و انفسنا لی غیر ذلك من اللات بل الاوف یحیی بن ابراهیم مثل حوالات
 و شریعت و قسم علی نه اموجود كه آنهم را خید از متواترات و مقید امامت بلا فصل در مناظرهات شمارند و كاشن
 نور از كه سی سال باشد هر چندی از اوله قاعهت میرفت افسوس كه انهم صورت ذلت پس بسیاری از مطالبات
 سسی با هم تقیقه و مصائب قاضی بر یاد رفت سه این كه گویند كه بر آب نداد است همان به مشنوا می خواج كه تا در
 كمری بر یاد است به و از اینجا انهم عیان شد كه خلفا در مناظره نیز كوی سالت بودند كه با وصف متیق وقت و قدران
 فرست هر چه از اوله تحقیقا و شفا تقریر كردند کسی در تقیقه كه جمع اصحاب دوار اند و به دست بنامید كردن از
 بیان شان هیچید و آمدی بیارست دم ندون درد و قرح كردن حالانكه ته این بیچارگان علم ماكان و كیون را
 و به امتد او زمانه برای ترتیب اوله یافتند بجلالت بناب امیر كه تابست پنج سال در كین بودند و معر كه بار و داد
 و مناظره با پیش آمد و دلیل مرتب نفرمودند و چندی بر اصول در فتنه خلافت را هم زینت بخشیدند و لیكن بانی
 كه بر کسی بیان نه نشاندند كه مستزم مدعا باشد عجب عجب انكه چون مردم از نزدیک دور حج شدند و خوا
 كه بیعت كند صراحت فرمودند كه دعوی و اطلبوا غیری و زاری غیره را من امارتی علیكم چنانچه جالسی مدعا و الاسلام اختار
 بدان فرموده و ارشاد نمودند كه حاجت بیعت چیست ای امامت بیعت ثابت میشود امام را بر ائران خواص امامت
 كه معلوم میباشد و از پس پیش بر بر میشد و سایه اش بر زمین نمی افتد كه سابق خود وجهی المقاتله السادسه و انتهای
 علامات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم كمال و اهل الدجل و الغل فی الكافی انكه امام بیعت خویش سنگنریانی
 زمین یا گنشتای مالد تا مثل وقیع میشود یا بر عینش دست میفرماید و بهر خود ان عجمین را فرین میناید چنانچه من میبرد
 تو نمودم و دن محاطه بدون تاخیر از جناب امیر الامین انهم در دزدگان می یافت تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
 و زشای راه و قتیكه ارشام و رجعت فرمود و یافت انجناب هم با وصف قلعت فرصت آن علامت را با و نمود چنانچه
 ابای صالحین یا برین مینی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلوك نمودند و عبارت كتاب نه كود برای دفع احوال
 انست علی بن محمد عن بعضی اصحابنا ذكر انه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن ائیل بن عبید
 بن العباس بن علی بن ائیل قال حدثني جعفر بن زید بن موسی عن ائیه عن ابائهم قالوا اجات ام سلم
 الى النبي صلی الله علیه و آله و سلم و هو فی منزل یام لم یسألها من سأل الله فالتخرج فی بعض الحاجج و الساعه سمی فاختلعت

ندیم ستمه حق جابر علیه السلام تقالت ام اسلام بابی انت وامی یا رسول الله فی انحرات الکتاب وعلیت کل نبی ورسول
 فی سب کان له و صیاتی حیات و و صیابعد موده و کذا لک عیسی فمن و صیک یا رسول الله فقال لما یا ام اسلام و صی
 فی حیاتی و بعد عتاقی واحد ثم قال لما یا ام اسلام من فعل فعلی فهو و صی ثم ضرب بیده الی حصاة فی الارض فصرکما
 باصبعه فجعلهما شحید الذیق ثم عجبنا ثم طبعنا نجامة ثم قال من فعل فعلی هذا فهو و صی فی حیاتی و بعد عتاقی فصرک
 من عنده فانیت امیر المؤمنین فضلت بالی انت وامی انت و صی رسول الله قال نعم یا ام اسلام ثم ضرب
 بیده الی حصاة فصرکما فجعلها لکینه الذیق ثم عجبنا ثم طبعنا نجامة ثم قال یا ام اسلام من فعل فعلی هذا فهو و صی
 فانیت الحسن و هو غلام فقالت یا سیدی انت و صی ایتک فقال نعم یا ام اسلام و ضرب بیده و اسند
 حصاة فجعل بها کفعلها فصرکت من عنده فانیت الحسن و الی استصغره لیسنه فقلت له بالی انت وامی انت و صی
 ایتک فقال نعم یا ام اسلام ایتنی بحصاة ثم فعل کفعلهم فصرت ام اسلام فی الحق علی بن الحسین العبد لعل الحسین فی منفرد
 فسالته انت و صی ایتک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین و حال القنان و صحت انقصه زبانی
 زنی دیگر که او با وصف ارتعاش از بیت رسیدن عمرش یکصد سنیده سال درین واقع جوان شد و غریب می یزد
 بحدی که همه ناظرین و سامعین را استعاش افزاید و مضاحیک ایام جوانی رو نماید بلکه بهر محفل از زبان شان بر جوانی
 و صائر فیض من ایة الاهی اکبره من اخیها و تگو افق کاللی نقصت غر لیساه من دیکه
 حق انکشاف فلا تغفل یا لجماله این ندیب راجعات ائمه نسبت کردن کمتر از آن نیست که جایز مدار بر نفوات
 خویش را باین بزرگان انساب مینایند و بر آن مینازند عاقلان که این پیوسته ایان توانند که ندیج را با پیشتازین سلطنتا بنقد
 که اهتمام شان در حیا و کفار و اعلا شعا که نریونی بکرم حضرت رسالت بود چه رسد پس انجناب عرش قباب حضرت
 سید المرسلین که خلایق نشانه را سمع و لبر و قلی جگر گردانیده بودند که می بخوان الاخبار الی خیر من الاسفار چه
 گفته آید و برای خبر نیل امین که بار بار با شتابه همقرین شده با آخر امور آسمانی را سومی حضرت سنده نثار عالمین
 بر وجه اعتقاد و تیک افرا ندیس فکر کسی تا بخت دیان یوم الدین که ماسخ الضار و مهاجرین در قرآن مبین
 با و فرمود میگویم مراحل پانصدی اصل الاصول را فضا یان معاصرین بعد از تراش و خراش همین دو امر است
 خلافت بلا فصل و تیرای بی اصل که با عترت اهل علم کما لقله الکشی مستحدث رئیس المضلین و منجوت را رس
 لما فحقین قد و الا شعیبا عبد الله بن سیاست فانتی الامر الی من حیدر عینه و انما رجوات هم در اصول ایشان
 دانستی که البته حضرت فرمود که امام کسی است که مثل افعال حضرت از و صد در یابد و آن اعتقادات حق و اعمال
 صالحه و مردم را یدان دعوت کردن و توحید اسلام را با نظام شرعی نگاشتن و جهاد با کفار و مشرکین نمودن
 و حدود و مقاصد را جاری فرمودن نه آنکه نفس خالتک و صفا و مالیدن و خیر کردن و نذر کردن و فاعظی و شستن
 که اگر چه قرآن مجید را تخریق کنند و کعبه را بهم نمایند الی غیر ذلک هر از لب بر نوازند چنانچه واقع شد باز
 فاعظی در آدمی امور را محال نمودن بکشتن صوبه دار فک و مصارعت الی غیر ذلک که ما عرفت و سبخی

مفسر این تمیاز باین غرافات و حال ابرام شائق که عفت مراد را مایل مشوبه بگو با بلند و یانه و در سوا کتبه
و به فرض محال بایستی بپوی حکمران این کرشمه و بروی شایدین منبر من مشهور آوردن و نبات را از غلظه
سجود رسانیدن نمایا بنیا معجزت را هم در پرده افتخار گذاشته بودند معاذ الله تا همین اتباع شان کشته آمدیم
بر شیکه از خلافت الاقوال امری بطل اصول و فقط با هر نمیشود برایش آنکه هرگاه کسی از عقل کافی هر عقلش بمشغول
انگردد و بداند باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه و فائز مبداء است رجوع کند خواهد یافت که شیخ بنی و مشوایان و
از اصحاب را فقط با نمیشد که کلمه نداشت از وی در وقتی بر سبیت مدین منقول است مقبول شمرده اند و اگر کسی را باین
در معتدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضی داخل شده و بمنی را بدین سبب از موافقت پاک
والتند که در صفین همراه بودند همیات مبیات چه پرده غنیمت و عناد است که بر لبها با پیشینه تنیده و به هر من
شقای و دلج است که ایشان را مصلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه این معتدین
سالی که رفته افتخار برایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیر من نیکنند حقیقه از اهل بیت مخوف بودند
سبب تنه گیری و جفاکاری و بد چوئی و همه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول و التا در مقاله اساسه
والتی حتی بلین مرتضوی و اندر اگر بدید چگونگی فقط امری ازین امور با عشت مقبولیت ایشان شده آیا ممکن
است که اتا علی از امیر عاقبت نیک برای شخصی بداند باز اورا لعنت نماید و از نیما است که علم الهادی و دوم مرتضی
سید مرتضای رازی نصریح در تفسیر نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر پس شیخ حلی در خلاصه چگونه ایشان را
در عداد امامیه و صلحا و القیام هم و عبد الله بن عمر را در دشمنان امیر المومنین شمرده و حال آنکه عبد الله بن عمر
مناقب مرتضوی نزد رئیس لغات بیان نموده و خواست که او را از خلافت امیر المومنین باز دارد و بر سر خود
لی بک سفاک خرجه کرده و از ان دلایم و دنا تیز را که معاویه فرستاده بود در دفتر خود و بر وی عهد شکنی نموده
نشد و از به قیض انگار کرده و هجرت گزید از نجسیت و قسم انچه دلالت بران دارد
که اگر رفته نداشت عبد الله را نه نظر نداشتند و او را اهل طایفین امور از مقبولین شمارند اکثر مقدمات مهمه و امور
موضوعه شیعیان بطریق اولی در هم نموده اند که کمالا بنی علی من طالع خلاصه الاقوال و ازین بیان و جوار است
هم بمرتبه ظهور رسیده زیرا که انچه از عبد الله بن عمر لعنه و راند خود اولاد امجاد و مرتضوی مثل محمد بن
ازان محمد دوم مانده اند چنانچه محمدا میدارند و بعد ازین مفسر هم خواهی داشت ان الله تعالی
فضلا عن غیرهم انصوس که رفته حدیث معارین و کاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین ساخته
و برای مقبولین سانی خود انقدر هم نظر نداشتند که هرگاه حال نشسته انگیزی که و معلوم بدان درجه
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هر گونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس و جنگ و کرب
الکبر پس ایشان چگونه محبت و محبت مرتضوی پاک شده اند آیا این محبت بهتر از محبت سید المرسلین
بود و هیچ عاقلی تجویز نکرده که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند و صورت

معاش برای اهل نفاق پدید آید از حکومت کوفه و صوبه داری بعد و چه می باشد بلکه این امور اول دلیل
 نفاق و طلب دنیا خواهد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان هم بر غرض دوست نمایند و اهل نفاق برای تحصیل
 دنیا چه کنند نظم بداندیش رافضی شریح همین است که ممکن بود در اولین پنده در میان راز با هر کسی
 که با سوس همکاسه دیدم پس به و ازین بیان بر تو اشکار شد که لفظ والا مقدم شبهه است زیرا معنی
 آن درست نمیشود تا ضمیر بند است راجع نشود زیرا که چون قواعد و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواهد بود
 که اگر ترک بیعت یا قواعد از حروب باعث تو سرع بهیچ این عمر نباشد فساد اصول مقدمات مسمده رافضی لازم
 می آید و بلایه اعمالی معین رجوع الی الغداه و هو المطلوب و از اینجا نیز حکم تو آن کرد که عقل مجتهدیانی
 این عبارت واضحی نتواند رسید فایده بطالب و قیقه این که شنیدی تقریری بود از اولویت و تقریر
 دیگر نیز در آن ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری پس شرک و چیزی است پس بزرگ و صاحب خلافت الا قال
 بعضی رافضی بر منی ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حال آنکه گواهی همانده رافضی بهیچ
 میرسد که او معاویه ملحق گردیده مگر ندانی که توسع او درین باب مجدی کشید که بر سرین عبدالله را که حاشا باشد
 دوسه حرف زد و اگر دم از کرده مقبولین میداند بهمین سبب که او را برسم قاصدی فرستادند که ندامت و توبه که مآثر
 ذنوب است و کجا ادا می بینام که صادر میشود از هر کس که دیناری بادی با ویدی بلکه متوقع سازی اختیار
 آن مطلوب مرغوب از منی مقبولیت کجا لازم آمد زیرا که کسی را دیده باشی که بر شانه قلیل بکمال شجاعت
 در میدان کارزار رهنمون می کنند بلکه برای طلب ثانی تقدیر می بیند انیمه خرابیها در مقدمات مسمده اکابر قوم را
 چنان محبت است که ایشان کتاب خدای عزوجل را که وسیله محکم دعوه و تلقی از ارض تا بسا بود از دست
 دادند و تحریف لفظی و معنوی آن پیرداختند که معرفت و سوف تعریف لفظا عن الکافی و احادیث رسول
 ربانی را بیا بی اعتبار نه بنابر خیال آنکه مهاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد و تکیه
 خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبرای فی اصل را نه بهیچانش ساختند و قلین را از دست برافتنند و در
 لباس اسلام نفاق درآمدند خود با دین خیانت می کردند و قیاح عفا ندیم **قول** و تعریف بسیار پوشی
 حقیقت **القول** حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده
 در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در میزان عقل با سنجید پس بسیار پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجب
 استدلال است و نیز از نشان سیاه دادن خبر از رنگ قلب میسر بد آیا انیمه بدین مجتهد نیامد که گفتگو بطور تعریف
 درین باب است که رافضی سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان بگمان ذکاوت و نصفت
 و عدالت مجتهد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از کرده عقل خارج گردانید و چنان دانست که نشان چنین را هم
 انجم شامل است آدمی بر وجه تعریف پس بدانکه در اصول آمانیه مثل حکمی و فقهیه غیر ما از حضرت امام صادق
 و در حدیثی طویل مرویست که فرمودند که لباس سیاه لباس اهل نفاق است لفظ آنکه مجتهد لرثانی افعال خلفای عباسیه و در حجاج

می آید باده شکی استج جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفاء ذکر کرده از آن معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
 و در هیچ کرون انچه مردم بسبب تکیه بر تفریقیت و اسلام و ایمان بسبب و علت است نه غیر آن و از هیچ نیست
 خفیه همین را که از اندام ایمان خارج بودند درین سبب مشکوکند کاش بر روایت اکابر علماء و تحقیق علمائے ائمه
 مذہب نمود میگفت که این شیوه که درین شهر میاید بشیعه معمول و مرسوم است رسم و دیرینه حضرت عباس است
 که سلاطین نامدار و روسا کماکار از فرقہ ناجیه اولی البصائر و الالبصار بر تصریح شوشتری در سبب مذکور
 در مجلس المؤمنین بودند و قتی مجلسی و غیره در لوائح مشرح من لا یحضر و تذکره الایمه و غیره حاجب کفایت
 انچه دلائل بر تشیع جمهورشان میکنند و انچه ناموران خرابیت که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت پیر
 ردوی لباس سیاه نچر بدست گرفته تشریف آورده اند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از سبب این پیر
 فرمودند که عباسیان بهمین لباس انداختی مختصر این استدلال بر اصول رافضه البته بهتر از آن میباشد
 است که دانستی که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و نچر معلوم بدست گرفتن که حضرت
 جبرئیل مرتکب آن شدند روایت این بابویه است که مجلسی در بحار و غیره آورده معند ایچون معتقد ایشان
 فرزند دشمن معاویه یعنی جعفر کذاب فاسق ملین شریب ماجن کافی الکافی رساله در ابطال شهادت
 امام حسین و حقیقت نیز بدلیل و آنکه خلافتش ستم از خلافت خلفای راشدین بود و نبولید و بجمالت بگو خوار
 غرض خلیف قائل شود که کما سیحی و حال در دلش از بدو نشناختن ظاهر گردد پس بدین ثبوت میرسد که در ایام محرم
 وقت سیاه پوشی سراسر ابطال غرق میشود و تقلید خلفای عباسیه بر زبان خویش می آرند شیعیان پاک
 بر اصول خود باید که خنجر هم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بر عم خود پیوند بدهند و بدینست آنکه هنوز اولاد مجادین
 مطهره سید کائنات و امیر مراه در ملک حجاز اقلیدریات اندک ای زاوه زیاد نکرد است بیگانه و محرومان علم
 که توشه داده و حقیقت نیست که سیاه پوشان این مزدوم بسبب باغهای نازک دارند گزاده روز بیکه قریب دو ماه
 که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در دیوولی مثل مردار بافتاب مرداد است بسری بریزد و مانند جمل نجلی
 زندگانی میکنند اری التختیات للنجشین قوله از حسن بیانی اه اقول برین بالا خواندنیام منوف ملام و ضرورت کلام
 دارد است بیانش آنکه حق تعالی با اعتراف اهل اسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و مراد علی
 استرآبادی و مرزا قنیل هندی از انچه باشد سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کماله منفی عنایت فرموده بود و مجتهد
 الزمانی و پدر فانی عبارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه علم و دینی نویسد و بعضی از فکدین ایشان غلطی
 را نشان میدهند که از قسم واجب التکرک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند که بامر شر
 فقیر را در فن انشا قسیرین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند و درین باعث فخر و مباهات من است
 آنکه نشان تافس و شویش آید لیکن نزد عقلا کار مجتهد باعث استغراب است که در شمار درج

سابقه درین احوال آنکس مشکوک چهل و نادانی شده و درینجا هم با متبایح و محسوس ظلمانی پرداخته والا با پیرید لیلی بنی
کردن که در حق مقام دیبا با می دیگر تعقیدات لفظیه و تدویر چگونگی زیارت فقیه واقع شده و ترکیبات غیر از سه کجای راه
یا فقه و شصت و تالیف و اجمال متعینی با اجمال کی بطور پیوسته و پیوسته ندانم که لفظ مورد لعن و قتال کدام قباحست
راست میگویم شده و خلاف محاورات فنی آنچه عنوان لایم آمده تا من میسبب کثیر را در اثنایین مجتهد فانی از صور ارم حرام
و هم ذوالفقار و غمخوار اسلام عموماً و خصوصاً پیش کش کنم و حرم آنکه حکم کرده ان با منینی که در بیج جانشان
و دلیلی در رساله نیاید و ده ام که دلالت بر دروغ مجتهد الزمانی میکند و او را از محیط عدالت بیرون میگردد و در حیرت که نماز
مومنین پاک نیست بر این تنگ میباید چگونه جائز الثبوت فانه اوقات الشرفات المشروطه اما بیان دروغ
پس بوجود افتاد و لا تخصی تواند شد مگر بالا اجمال سخن بطور قواعد کلیه از آغاز رساله میروم که در سیدای آن سخن برید برب
بکفرین بریزد رفته و در اینجا آنچه نوشته ام بی دلیل و بی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادنی بهره در فن منطق دارد میداند که مورد
قیاسات برانیده و در اینجا چنانچه باید موجود است و اقرانیات و شرطیات میباید اعتبار شرط و لوازم و عوارض خود
کما نیغی مسود از اینجا که جناب مجتهد الزمانی ازین فنون ندانست که و امن بر چیده اند و وقت تحصیل و درس هم فوت
حافظ و حدس نمیدانستند و از قواعد عقلیه محروم مانده و من ایشان چگونه بدان رسید و دلیل بر همان را در یاد باز
ملاحظه کن آغاز بصارت العین را که آنچه در ان مقام گفته ام شکل بدی الالاتج بر میگردد و آن اینکه ایمان نریزد مشکوک است
و هر که چنین باشد لائق ریاست اهل اسلام بدلیل کلام مقدس عزیر علام نیست پس نتیجه بر آنکه که نریزد رئیس مسلمانان نتواند
بود و نزد کسی نیک و را کافر میگویند این دلیل در باره سلب یاسینه بطریق اولی جبارست کما لا یخفی باز اینجا چه شتم کسیت
حیدر الممدین عمر الخ اشیان و دفع و دلت است و هر گاه نوبت بطلان خلافتش بر بند مذهب پیغمبر رسیده آنهم مدلل و مبرهن است
یعنی بیت اهل حل و عقد که ثبت خلافتش بر تقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین و وقوع نه پذیرفته و این امر نیز عقوبات
اکابرین مخصوص شده و چنانچه باید سلب شروط امامت از نریزد بر تبه بداهت مقرر گشته و تفهیل داده امامت از شرح
مواقف دانند آن تفصیل هر چه تا مترقیلم آمده و وقتیکه نوبت بفتح استخلاف و قهر و استیلا رسید و در اینجا هم بخندم از کعب
مستعبر بر زبان خام رفته و بجاییکه شرط استخلاف را بی گشته ام از روایات جماعه فن اثبات آن نموده ام و از کعبه
شرعی را که میان حسن و محسن و معاویه و موثق و موکد گردیده بیان کرده ام و در تصانیف کلام و اذیال مقام شرعاً و لفظاً معلوما
اولین و آخرین رخصه را مبعوض حل آورده و نیز بر بطلان قهر و استیلا نریزد پدید وقت نهضت ما شمس عیقل و لفظاً علم اقا
بربان برافراشته ام و در ذیل کلام استیصال مقالات پیوسته و پیشوایان رخصه و لفظاً داشته ام و در جاییکه مجتهد الزمانی
خبرخواهی باز نریزد قضای عایات برانیده و بر جمال حقیقت خلافتش جان نثاری کرده و خلافت خلفای راشدین را شمس عیقل
صلی الله علیه و سلم را با تابع خلوات شیاطین کن و دانسته ملاحظه فرمایید که چه اول از کتب شیعه و اهل حق بر بطلان آن افتد و عکس
حکم مجتهدیچ دلائل موکد و مشید گردیده و مش علی و در مقامات دیگر اکنون قوم رخصه را اختیار است خواه کا و نبین جابرین با
از منصب معزول گردانند و نمازهای خود را بلکه تمامی اعمال را کما لا یخفی تباها کنند و خواه بیدارک مافات بردارند

سوم آنکه ناظرین کتب فیضیه چون که انجمن که توانند کرد که فلاحی در این مجامع باشد
و حال آنکه در هر مقام و در کلام مجتهد تقصیر و التقصیر درین کتاب مدلل و مبرهن میشد که در کتابی از
سبب راجع خطی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در سال محمل بود بیانش بوجه اکل درین کتاب صورت
و تحقیق چنانچه باید پیش نظر مانده اگر در اصل رساله اعلامیه که بشمار می آید درین کتاب تفصیل اندیش
البته رسید و سخات مجتهدین درجه ذنب میکشد پیاده مجتهد زمانی چون باز کتب فیضیه پرستند و میکشد
و تحقیق آن نمیرسد اگر چنین گویند چه گویند و اگر این عیبها بر خلاف لغض الامر خود چه جود درین هر دو دلیل که کلام
با شایع تمام نمودم تا به و مدخر ذنب رسید متعین هزاران مجلدات از سبب طریقی البتہ پیوسته و اهل دیانت را
از اسفار ایستاد و اهل بدعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان بنحیض و ام چنانچه در کتاب لایقات خود
باین عبادت قیام دارم حتی که تبیض هم غالباً بدست من اتفاق افتاده یا انیمه صلیح النوع که در اوقات شدت
تلف جان و ناموس که در مقامات کتاب الشی که از دیگران درین وقت حرفی سرانجام نتواند یافت و پس در تنهای
انیمه بود که اگر کسی لائق مشوره و شرکت بنظر آید چه عذر یا که عذر را یاری بود از یاریا یا اندیشه کن العرفین
و اگر ناظرین فن کتابی چنین عبارت موثر بنشیند خواهند داشت که هر چند لواف کتاب دلیل و هیچ جاینا و رده که بر دعوی
ایجابی خود مقارن برانست و ندانانکه دیدهای ایشان چون دیدهای خدایش که از دست التبت صبح قیامت
بر ایشان شب و بچهره است درین قوم تقصیر الادرک مسلوب الاستعداد بعد ازین سبب و تفصیل هم توانند
گفت که دعای بیدلیل است و فحادی و لیکت علیل چهارم آنکه حکم باطنی که موجب این طرح بد اخراج کرده
و از عبارات سابقین و لاحقین و در گذشته دلالت بر آن دارد که این عهده نظر معتقد کلینی و عو کتب فیضیه
از افادات قدما ندیده ایک تصانیف حضرت امام زاری از اهل حق و تصانیف تماشایی از اهل باطل موجود است
نشان دهد که کجا کتب خویش و حاصمین را بالترام نام می برند پس وقت تالیف رساله بصارت العین درین
من چنان رسوخ یافت که این رساله که در خبروی چند مختوم ضرورات است بزودی انرا مطبوع بنافتن مشهور
گردانند تا عقائد عوام سلیم ماند و کمان نامیت مسوی اهل سنت که از جان و دل فدای اهل بیت اند و
گوینا آغاز مناظره با مجتهدین است پس جان بهتر که در بعضی از مقامات عبارت را موزگر و انهم و اسالی کتب
شعید را در برخی از مواضع بر زبان نیارم تا مجتهدین رخصه که غیر از لمیس کاری ندارند در فهم آن چون مرکب
که کوک علی با عرفت تقسیم در کل فردا مانند تا بکنیزب مواف متوجه شوند و مانند طای سبزواری بانگ بی هنگام
بر دارند و هر گاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این مجتهد زیاد و تران اعتبار خواهد
و شیعیان او هم خواهند دانست که خلاف و گزاف میشدند از رو تمامی لبنا عتشی اید قری و دکن صبا دین است
و انچه یادون این نوع تحریر البتہ رسید لا بجم به بعضی از جوه عنوان تحریر قدما مختار شد و بعد از آنکه
مقامات بسیار بعد غای خود فائز شتم و هنوز به تیر خن از باطل چنانچه باید گرم هم اما دعوی و نازیدن

۲۴۱

و پالیدن برای من پس انهم بجای خود نیست زیرا که من در تمامی عمر خویش متن ارانی و تحسین صورت
و تجمل طاهره التفاتی نکرده ام و لقا لب خصصی بخریفر و رت نه پدانشه و یاد ندر کم که گاهی دعاوی لاطانده
بر زبانم گذرشته و لاف و کزاف مقارن کلام من گشته این نازیدگی و بالیدگی انانرا می سرزد که مغلوب از پشت
گردند و شیب روز برای زیب و زینت و دستمای خود را رنگین بجاگردانیدند بخون خیزان فرو برده و پیک
سنگاشته کرده عتاب نگ و خوشیت را با وصف ریشاسیل بودن و بمشکل عمر و عیار و عزازیل دپیری
کشتن بکمال زیب و زینت بپارائند ز خیر و دپاد و برکشند و بنور دن برگ پان نیت گفته را از سر نو بیاد و ظرفا
دهند که کند شد دندان کوه از برگ پان پخته ز دور یا بریش آسمان پ و نرزد من در مدت العمر کلام شیخ
شیراز و امثالش ملحوظ بود که روی زیبا و جامه دیبا به دستدل و عود و رنگ و بود و پوش : این به نیت
زبان باشد **القول** بالجملة اعتقاد فرقه ناصیه **القول** این لاف و کزاف هم مردود است چه هرگاه
علمای شیعه تابع این اصل اند باید که بسیاری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از دایره ایمان خارج گردانند
زیرا که عقرب و در بیان حالات و اقوال و افعال عبدالعبد بن عباس ترجمان قرآن مبین سلطان التفسیر
ند که وریشود آنچه از بنی بزرگان در تخلف از جناب امیه بدی و یوفای و کورنگی بر اصول اهل فضول
صدور یافته و با انیمه مقتدایان طایفه بزرگوار و لاف خوشیت را بر ایشان فدا ساخته اند آنوقت انشا
الله تعالی بتذکیر این اصل می پردازم و در آن زمان بزرگان می ارم که مرایا و ترافد اموش بالجملة
از سبب فغا و غل و استعمال انواع مکر و حیل حضرات امیه این مردم را بر اصول منافقین هم لعنت
کرده اند و بر تصریح مجتهد علمای رافضه ایشان را برای دین و مذهب خود پیچیده اند بعد از آنکه هزاران
مطاعن بجهت گزیری و یاد و گوی در باره خلفای راشدین تفسیر نمودند پس منی و هر دو گوش خود را هم
این بی نایبان پاک برینده و هم پیشه بریای خود زدن اما اثبات عذر شرعی برای عبدالعبد بن عباس
پس در شیعه است بدینم که بر اصول خود پیگونه ثابت می نمایند و عقرب و این بحث بالا مزید علمی آید
و هر چه مجتهد از مناقب او بدوایات نه سبب نرد می آورد انشا الله تعالی با فحش و جوه پردی منقلب
میشود بد آنکه درین مقام کترین آنام را در تعلق او راق کتاب سخنی است گفتنی که چون از لسان شیخ پیش
و در تالیف لغو افتاد و بنیاد نماند کلا رین اباحت فارغ شده بودم روزی وقت فرصت قلم برگزفتم دین
تخریر شروع کردم براه اتفاقا و راق سابق بدیم که مصلحت آن دیدم که هر دو باقی گزارم زیرا که مشتعل بر تان کرد
متناقض نیست و فرقی که میان هر دو هست تا جمال و تفصیل است حالیا مفصل باید شنید که صاحب تحفه کمال
این فن هم حاصل بود که بارها با مرزا علی اکبر شیرازی و مرزا مهدی استرآبادی بنده را صحبت تا بهم رسیده او از
ایشان آنچه میگفت محصلش آنکه کمالات صاحب تحفه قدس سره انفریز زبانی مسافیرین می شنیدم و هرگاه
گفتابش دیدم و خوش بیانی او در تشر فارسی ملاحظه کردم اشتیاق مستولی شد و لیکن در دلی آنوقت رسیدم

که انتخاب رخت اقامت از تیار بستر بود پس فراوان حسرت رو داد گفتیم که حکایت قدیم محمد بن
که بزرگی برای ملاقات مرزا عبدالقادر بیدل رحمت الله علیه از بلاد دور دست آمدند که
بعد از قدم رنج فرموده و دم گفتند زنی چند میگردد که داعی اجل را لبیک گفت بیرون بر سر تشریف
رسید زار زار گریست و میزد از دعا و رازی نترسید و درین تربت نشست و اشتیاق خود در
شرح کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که لغزش البذل است چون البذل رسال بیک شایسته
در حق این مطلع برآمد پس چون بگریه در غم خورده باشم و تو بر گور آئی و من مرده باشم و بزرگ
دوم که عالمی است بهر در فنون عسیریت از معانی و بیان و فقه اما میرزا نیک میدانند و میباید
آن آیام که هنوز ندانسته بود که من ندیده تنهن میبارم و قتی که ذکر صاحب تحفه در میان آمد
که ملا عبدالغفر طای کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه
یکسال چینی و درستی نوز دیده و کتابش را در امیران یافته علم در جواب او بیکان آمد و
موجب مزید حسرت انسان بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف انداخته قبل ازین
در خصوص بحث داشتی مویید این هر دو مقال است بلکه دلیل بالاستقلال کمالا نجفی و اگر همراه
این قصه ما میخواهی که عبارت استادی ما هر فن انشای فارسی گوشتاری و بعد ملاحظه اش طریق
از عیان را مسلک داری باید که پسندش هست علیا بیکاری اما فراموش متخلل قتل پس در بعضی
زنباط خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند حقیقت الامر اینست که هر چه درین باب گفته از راه تشریح است
که بر صاحب فهم و دانش و طبیعت مستقیم و درین سلسله است عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه می یاب
و میگوید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش هوای آنچه در مقاله سادسه گفته اند
اکنون حال قدر دانی جناب مجتهد فانی که علی المشهور پدر مجتهد الزمانی بود از کتاب صوامش که از
قوم بایان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی برطل بوق ما خود در دست
و بشنو که بعد از کتاب علمای کرام و سنن ارباب کمالات و الامقام میگوید که بخلات انیت حال
کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام ختم خود را چنانچه باید در معرض بتئین دراز
و بعد از آن آنرا منقص سازد و حق نیست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او اندرون
بیچاره سنی مرادین میدان دگویی این چوگان نیست بلی این معنی کار هر بافته و در حلال نیست
الحاصل هر مردی و هر کاری انتق و واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
و زدن چوگان سطر بر کوی دل داری چه دانند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
بازی او خوشدل شود زیرا که مجتهد زیر باز احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
بقوت هر چه تمام تر گوی سبقت و طبق هر دو سینه ریایند و قلب او را شاد می نمایند

باز در قصور عبارات و فتنان قابلیت صاحب تحفه می نویسد که می باید انسان
 هرگاه شعور داشته باشد اراده تصنیف و تالیف نماید و اما میکده قابلیت آن مبرسانند بالجماع
 رسیده که نامطبوعات اهل بیت هرگاه مسئله علمیه اندک وقتی داشته باشد در اشای تحریر آن دست و پا
 نمیکنند و تا وید مراد غیر بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نماید از آن جمله است انیمقام که در آن کمال انتشار و پرگشایی
 بکار برده نمیدانم که این بسبب عجز و قصور است یا آنکه عدم مقدمات را منقح ساخته مذکور کرده تا وقت
 دار و گیر این ادوات علمای امامیه بر آن خود گردن کاهی رجای پناهی داشته باشد لیکن نقیصه
 که هرگاه آتش قهر آبی را مورد مستحق گردید بهبه ترو خشک او خواهد رسید و بیادفت خواهد داد
 و هیچ حلیه دیگر در آن وقت مفید نخواهد افتاد و بالعده ازین که تفصیل و تحقیق حال سکه به ابرنج
 آنچه قبیل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم بعضی تحریر می آریم انشا الله تعالی بقلع و فتح
 این مضرقات چند که بر آن ضرب ابلهان نوشته عنان قلم را منقطع می سازیم
 و بکشف معائب و قصورات که از عبارات نامر لوبله او واضح و لایح است و ما را از روزگار
 او بر می آید و از عجایب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشرا و روزگار حمرنی بایشیند
 که مجتهد در آغاز این تمهید که بر آن منقطع لفظ و معنی صاحب تحفه قدس سره الغیر
 مرتب نموده تا وید مدعا خود بطور کفرموده که ناظرین ازان می خندند و با صلاحتش
 بدین عنوان دل می بندد که انسان را باید که هرگز گرد تالیف نگردد تا لیاقت بهم رسد
 که هم مختصر شد بقدر ثلث عبارت و هم مشتمل بر سبانه و سلام است مع ذلک حکم تصنیف و تالیف
 هر دو در عبارت طوایش بر ابر لوبه و درین فقره موخر جدا جدا ازیر که چون گرد تالیف
 که ادنی است علی المشهور نباید گردیدن گرد تصنیف بطریق اولی غیر ذلک فیکون
 را حجاب و ذلک مر حوجا نیست حال عبارتش در آغاز کلام و چون مهار از بنی او وقت
 شورش رفت بایقین مثل ناقه عشو ابواوی خبط می افتد بحدیکه آنچه بعنوان شالیست
 در سطره او ادکنی او در سطره چسبند تواند ترتیب دادن معنی این دلدار از غایت
 نظر و بروی اهل نظر پابر زمین نمی گزارد و در قص الحلی آغاز نه ساد مشتر غره می آرد
 چند خرامی و تکبر کنی و دولت پارینه تصور کنی و پیش کسی رو که طلبگار است
 ناز بران کن که خردیدار تست و حال آنکه بدت در خدمت مغول ایران سریش
 برانوس ادب فرسوده و نازمانی زیر مشق شان بوده و قس علی هذا عبارت باقیه
 تمهید که موجب ریشخند و تبه عبارات فرزندش مجزید جسل ازین هم بلند
 چنانچه حالش از تشنید سبانی ایمانش خوب و آفتی رخ قیاس کن نرگستان و بهار شرب

و کار خراب مجتهد الزمانی در رساله طعن الریاح در باب عبارات کتاب مذکور از راه
 هنر ثنائی تقلید مجتهد فانی هست که جای بخارانی بیان در ذرات عبارت صاحب
 محقق را به لالت مطالبی بر زبان می آید و در این باره طعن فراموش بر فانی اعظم
 می گوید که درین مقام نیز کمالاتی به تبیین وجه طعن پیداخته اختصار بر ذکر بعضی از آن
 بالا اجمال ساخته در ادوات تحریرش از سبک هر وجهی که نقل کرده بر ظاهر هست اسلحه آخره
 بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد و لیکن عاقل بلیمی حقیقه الامر را از تبه میم مجتهد
 نمیده باشد که چنانچه رشک و حسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین مادیه
 عرق رشک و حسد پسرش در جوش و زبان ابن زایا در کوه در خروشن آید و هر که در
 کلامش نظر کند تواند نمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهم رسیده یکی آنکه عبارت مجتهد
 منرا یا مملو بتعقیدات لفظیه است دوم آنکه ترکیبات عبارتش منرا یا غیره مانوس
 سوم آنکه متمایز ضعف تالیف چنانکه اجماعش مفنی اسلحه الاتمال است اکنون
 بمقتضای قول بنندگان سه گفته اند و کس از قوکار و لیکن چو گفتمی و بیلش بیار و اول
 جناب مجتهد شرح فرماید که ماهیت تعقید چیست و بجمع تسامه مغل بلاغت است یا بغیر آن
 و اگر در جای از تکلیف صد و ریاید اما از بلاغت کتابش بر میخیزد و بانه تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی
 نیست و حال هر شعری مشهورین بعد از ان چیست و در اینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
 و وصف اخلاص بالمار و آید و در بیت عربی که خاتمه قصیده اولش باشد سه منکه با شتم
 عقل کل را ناوک اند از ادب پر مغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته به تمییز شایع
 به جمع شفیق و اعتراف کسیکه بایه ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
 من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو میباشم چنانچه بلبل مبین اوصاف گل و ناوک اند از
 ادب عقل کل را که به زبان اوصاف تو باوج بیان می پر و بخصیض عجز و زبونی
 فرو انداخته پس منکه مرغ وصف تو هستم مرا بطریق اولی اکنون بفرماید که عربی را از بلاغت
 شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میداند که در نظم بد طو لے دار و خصوصاً در قصیده گوئی
 چنان بینظیر است که ندیده باشی یا نشماریم و در اینجا خاص چگونه تعقید لفظی از بنده وقوع یافته
 یا غیره منرا ب صاحب العصر و الزمان سیاح زمین و آسمان نورسوق اللیل تافه چنانچه قدامی و غیره
 بر نام بنندگان در مجلد سیزدهم از کبار یافته اند هر گاه جناب مجتهد ازین عهد بابر آیند البته ضرورت در
 رعایت لفظ منرا را که مقتضی وقوع این تعقید در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیانش نگارند
 مستند از آنجا که تعقیدات را بر این تهمیم عبارت تعقید بلفظیه نموده بنابر آن گفته میشود که از عظام توان تعقید

در آن واقع نشده مع عمرت در آن باد که اینهم غنیمت است و در او از درازی عمر یافت معلوم است
 اگر گوید که لفظی مستلزم معنویت پس فرزوق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کنند
 بیت مذکور را گویم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رساله نشان بده و سو محال
 خدا یا اگر گوید مغل است من حیث المجموع و هو کما نری قال من ادعی وقوع الجمع فی کلامی
 ذلک فی الدلیل علیه بالا و لی و بیت فرزوق که تعقیب مثل در شرح تلخیص مفصل است نیست
 و اما مثله فی الناس الامم لکاه البوامی الوه یقارب به الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
 باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا و در افتاده و موجب این هرزه درانی گشته بار
 بفرماید که ام کتاب و کلام رساله است که در آن چنین روئ داده مگر انشاء البو افضل هم در کتب
 نموده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرماید که موجب تشفی باشد و قول جناب
 مجتهد فانی در باره که صاحب تحفه که شعر لفر و یا یکی که در صوامع است برین فرزند سعادت مند
 منقلب نگردد و هر گاه خاک و خاشاک آیمیدان را از آغاز تا انجام برود و ناگزیر است اوله و عدی
 دوم استناص فرمودن که ترکیباتش سر ابا غیر بالنوس لاجرم ضرر است که انصاف و حشید اجنبیه
 در تمامی رساله نشان دادن باز و تر ضعیف تالیف را بهمین اسلوب کشادن من بعد
 دعوی اجمال مضغنی الی الا همال را بکثرت تمام نه بطور شد و ذو بذات اجمال بطلو امیر
 افادات نهادن و بدون این امور بقا ریاست اجتهادیه نزد اهل فراست امکاسه ندارد
 و هر که عادت است این والد و مولود و شاهد و مشهود را نیک میداند و یقین میکند که مجتهد فانی کارنام
 جواب صوامع و حسام را که تفسیر السیفیه و فضیحه الغنی نام آنست دیدند و مانند ما بر خود چیدند
 و بعد دادن چند دشنام سکوت تمام ورزیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله کما تحت
 اللثام عن تلخیص المجتهد العظماء لملاحظه نمودند و قتی که با اشاره بمنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
 تذیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه رو بروی حافظ غلام محمد مصطفی پوری از موصوفین انکار کردند
 تا من نقلی دیگر از آن بخدمت شریف بنوسط همین بزرگ ارسال در ششم و صدای او بچیت از آن
 روح از پس پیش برخواست پس ازینا امید نیست که مجتهد الزمانی دم در دوسی داشته باشد که غشقه
 خواهی دانست که معمول این ذی الوجیه در و علوی و افزا ساز نیست و در تصنیف کتب دینی
 معقلین را بدام و دانه گرفتند نه امری دیگر انیکه شنیدی جواب ادعای اولو و متعلق لبعبارات الامام
 گفته که در هیچ جار نیل و شانه دس یعنی ارد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی رو برو
 سفاهت و نادانی خویش قصه بامی پاستانی را از صفحیستی بکیسه زد و در حکایت عارفی را
 که در عاشورا از وزیر پرسید که ذوالقرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

از یاد مردم رفته چنانچه دانستی که بعیت عبد الله عمر اگر بود بعد از شهادت امام حسین بود
 نه قبل از آن پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیقت خلافت یزید که محبت در آغاز مستغنی
 بر پیشش منفرع کرده چه صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی از پیش آمد و از یزید
 و زید تمایل که در دلش استفسار کرده باشد تغییر اختلاف محبت فانه ما فاد هذا الا انما و تحقیقا بعد
 از نصبت کتاب دویدن مباحث بی حساب چندین می گوید که فاضل مجیب هیچ جای دلیل
 نمی آرد نه شاهدی بر آن کلام خودش می نگارد لاجرم مندر افتاد برای تفهیم این بزرگ که بعد
 رساله العبارة العین بعبارت سلیس بار دیگر بنظرش آرد و سپر نابالغ بکتاب بنشانم پس بداند
 که اساس رساله العبارة العین بر سه مسلک گذاشته ام که علمای اهل سنت در انشاء خود یاد
 کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقف در باره او و تفسیق و بنده در دلیل مذہب اول نوشته بعد از آن
 تقتل امام و البته این استدلال بکلام محققین است که علامه فقہ ازانی در تالیفات خویش
 نقل کرده فانه کفر عین امر تقتل الحسین رضی الله عنه و با وجودیکه برین دو مسلک حاجت
 بایز او دلیل نبود لیکن بهر حال تنبیها از انهم در گذشتیم حاجی که گفته ام جدی از اخبار
 و کسیکه در اسلام او تردد باشد لایق ریاست اهل اسلام نیست و ما جعل الله لک آية
 علی المؤمنین و اگر کسی را نظری در کتب فریقین باشد میداند که درین عبارت مختصر
 تحقیق و الزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که این امر را مفسرین فریقین بدین منج نوشته اند
 از جمله ایشان فاضل کاشانی است چنانچه باین طریق تفسیرش مخفی نمی ماند و هرگاه کلام در مذہب
 مقتسین یزید جاری شد در آنجا چون نظرتیش در میان بود اول بطلان خلافتش بد لگیری
 تمام سر و کمر در آغاز دلیل بطلان در باره حقیقت یزید ازین قول است که بعیت اهل حل و عقد و لو کان
 واحد بر منج که نیست خلافتش و بطل شهادت سید الشهدا و بزرگ مستغنی باشد و قریب بر منج
 و در مقام استدلال بکلام علامه دهلوی است چنانچه گفتیم قال العلامة الدهلوی قدس سره و یزید
 انه من دلیل اول است برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنای ابطال حقیقت خلافتش خود
 که کفایت بعیت واحد مطاع بشرطی است که مستجمع شروط را می باشد لیکن چون یزید
 بے بهره از آن بود و فسق او مجمع علیه بعیت ابن عمر رضی الله عنه مفید نتواند نشد نکیف که باشر
 معلوم بکنان است باز دلیل دیگر آوردیم که مع ان الامامة ببعیة الواحد و لاثنين و توقف
 الی آخره و این عبارتست که محبت از احوال و اسس لغزش رسیده و در عقده است
 در هیچ که در حل آن ره نبرده هیچ در افتاد و هرگاه نوبت گفتگو باستخلاف کشید
 در انتخاب هم بر آن معنی که آن استخلاف بکار نمی آید و دلیل تحقیقی الزامی

مرتب شده و شیفه حسن مجتبی را بر هر دو مذاهب ذکر کردم که در آن مذکور است بگو ای اهل بیت
عظام و اصحاب کرام که معاویه را درست نیست کسی را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب
الحد و سنت رسول مقبول و سیم خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد و فقیه و استیلا را که
بعد از منع آن تبرعاً گفتم که بر بطلان اقامت بر بان میتوان کرد اما نقلاً فلما مر آنفاً و اما نقلاً
پس از آنکه بر نقد میر قزوینی استیلا بر بزرگی بالیستی کوفیان را که شیعه بودند لایق گردان کس
فی المجالس و غیر ما چنانچه بعد از آمدن عید التذیذ یا بعد از آوردن و او ایس فلیس و نظر فیکه
درین قیاس مندرج شد بر نظر فاختی منی ناند مستر نوبت لبشر و امامت از کتب کلامیه فتاوا
و در اینجا دلیل بدین مضمون مرتب شده که اذافات الشروطات المشروطه و این امر در بحث
غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتقاس شرط بانتهای مشروط استلال
میکند و هر چه در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات اوله بوده چنانچه ناظرین بپایان
منه برسد و لکن ابلفظ من ثم و مانند آن بطور تفریقات ادا شده و منکام طعن و طام
بر طایفه شیعه نیز ذکر کتب در میان آمده الا احیاناً مثل حکایت جوان انصاری
از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضای تناسیل خویش که اهتمام نگا بدانشش باصول فقه
بر ذمه اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلی که در مکه منظمه حاصل شد خلاف بوده است که در
الباب الحجاب و غیره مذکور است لیکن علماء که از نامیر اسامه بر فاروق ضحیل و زبان درازی کرد
و منافی وزارتش و السنه و تخریض خیال نفرموده که این چه مذاهب بود که امام اهل بیت
اطهر را بدان سرفراز نمودند حال آنکه ضرورت هم آنرا منکره چنانچه بر ناظر قصه مخفی نیست
چه جای کسی که متعلقانش را درین کتاب دیده باشد بی درینجا هم براسه پیشگونی
فاروق و اصفین حکایت خانه روی خود را مانند موزن سبزه داری خراب کردند کما هو المشهور
فی الحکایة المنظومه و از ترک ماخذ قصه و مقصود رسوایی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش
مزید جمل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفی ولیکن جناب مجتهد آنرا فراموش نساخته بلکه
تد نظرداشته و نیز در بعضی از مقامات عدا اقبالین مبتدا و در متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراض
بکتاب آسمانی نامه جاودانی و در و یا بد چنانچه واقع نشد و موجب مزید فضیلتش گردند و مبلغ علم او
در فنون ادب و متبحر در علم و تفسیر زیاده تر بود و صوح انجا مید مثل تاریخ و آئی مجتهد الزمانی کما
الاشارة الیه و هرگاه نوبت مذکور آنکه حقیقت خلافت راشدین پدید آمد دیده باشی که از
کلینی و عیون اخبار و امثالش محقق کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبه استحقاق بودند
بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیز بودند

و جناب ائمه اجماعاً و ائمت خبیه الفردوس برائے نشان از کتاب اللہ یہ ان تفصیلیکے فرقہ
بر در وہم و خیال بلینفی نگرند ثابت نمودند کہ تا امر در مجتہد الزمانی بچو ابش و بیج و تاب
بلکہ بے خورد و خواب و جگرش خواب و زہرہ اش زہراب و کار گاہ دین و دہن ہنر
ہنوز بے انتظام خواب کہ دست و پائے خود را درین معبات گم کردہ و مانند گاہ بے سم
گشتہ و بکمال عجز و بیچارگی همچو حیوانات ذوی الاذان و دم بر پشتہ و زعفران اہل
نشاخہ و ازین گفتار با عیان شد کہ کمتر مقاسے باشد خالی از دلیل خدا یا مکرش یا بخیال
این منقلد نقال ہزال کہ انکار بحث از امیر او شاہد و دلیل کردہ چنان رسوخ یافته کہ شاکہ
لفظ دلیل و استدلال و زکلام خود استعمال بفرماید دلیل صورت نمی بہند و ہر چند مناع
دلایل ساطعہ ترتیب دہد و بر این قائم کند از اولیسل نتوان گفت اسے بیخبر دلیل نیست
کہ مستند مقصود باشد و مطلوب را ثابت کند الفاظ مذکورہ معبران بودیانہ بلکہ ہزار چال
خود در کلام بلغا و فصحا دیدہ باشد کہ لفظ دلیل ذکر نمی فرمایند و صاحبان گیارست و در
بہنر سخن پائے برند کہ استدلال و انتہاض دلیل است چنانچہ در قرآن مجید و حدیث
شریف بیش از بیش موجود چہ جائے آنکہ در رسالہ البصائر العین حروف مذکورہ
ذکر دلیل و تحلیل غالب گئی آرند نیز تعلیم آئندہ کما عرفت و اگر مجتہد الزمانی بکلام دیگران
رجوع نمی کند بارے او را باید کہ کتاب پدر مشہور خود را ہم بیند کہ در صوارم سے نویسہ
کہ تمام کلام معجز نظام چنین است کہ القبول و ما تفتحون و اللہ یحکمکم و ما تفلکون و ما تفت
کہ سیاق این آیت مقتضی آنست کہ اللہ خلقکم و ما تفتکون در معنی حجت و برہان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مرصنام را انتہی و الفاظ فرعونہ او چنانچہ لغو اسی کلامش
نوشتم زینہار در قرآن مجید استعمال سیافۃ القرآن اگر ہزار عبارت دلالت نماید لیکن
مجتہد را تعلیم و تفہیم کسے سود مند نیست ہر چہ بخیالشن مکرور شدہ ہمان میگویند و از حجت
تسلط جنل مرکب زینہار منہج حق و البصائر را نمی جوید و ہمان خرق کہ از ہم رنجیہ و تقلید
قدنا از فرامیل مندرسہ بقول روسای تمکین فرام سے آرد و از چاہر ہودیہان و مجوسان و مشرک
سگ بدریای ہفتگانہ بشوہ چونکہ ترشہ پلید تر باشد ہین یکہ و ورق کہ در کتاب مندرج شدہ
بطور تحقیق و بیان آید کہ بود کہ در رسالہ البصائر العین جلیوہ تلویگرتہ اما اگر در بیجا ہم طالب
اولہ الزامیہ باشی و قلوب دشمنان بذکر کلمات مجتہد از رسالہ التشنید البانی بخراشی پس
صورتش انیسبت کہ اگر عجائب دیگر از کلام این قلیل البصائر نشان دہم ہر سام و ناظر
گویند کہ چنین خرافت و بلاہت کسی را محیط نشدہ باشد چنانکہ ہر او مسلط گشتہ دان

تکذیب نفس خویش است که منتهی هم گام است مرکب آن نگزیده باشد برای خدا ملاحظه
 بکن که این همه تصریحات یقیناً و لصوص قطعیه که مجیب بریح جاد لیل و شاهدی ذکر
 نمی کنند اوله را در کلامش نشان میدهند و از تکذیب خویش حتی اندیشید پس بنده بعد از این
 سطور خیال کردم که اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان دهم درین بودم که بتائید
 ایزدی و توفیق ازلی نگاه من بر ورستی افتاد و بدل گفتم این لطیفه ایست غیبی چنانکه
 شیخ در گاستان میگوید: همچنان در فکر این بهم که گفت: پیلان بر لب دریای
 نیل و زیر پایت گردانی حال مورچه همچو حال تست و میر پای پیل یعنی بی مؤنت
 تجسس و تلاش این عبارت در تشدید برآمد که اول دلیل تو ان گفت که میگوید مخفی ماند
 که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بعیت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه
 ببداهت عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد بن عباد نشسته دوم آنکه
 اگر بعیت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه بودش که زید بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا
 را در باب ترک جهاد افحام می نمودند و الزام می دادند انتهی بلفظ بعد ازین لطاف محبت بر آ
 و این اوله پسته و هرگاه در مقامش که می آید انشا الله تعالی غور می و معانی بکار بری
 سر خود را بنگ خار بر شکسته و کوپه کنده و کاسه برینا ورده و رو بر عقل ذلیل گشته و بنده
 در پی اغلاط لفظیه من حیث می نشد ام ورنه در اینجا نیز مفصل گفته که ترکیب عبارتش
 خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که تو خود لفظ دلیل نوشتی
 و ثابت کردی که مجیب و دلیل هر یک مدعا قائم کرده اکنون اندک شرم بکن و بین که لاف
 زنی تو که او در میج جاد لیل و شاهدی نمی آرد دروغ و بیفروغ و تکذیب نفس خودت شد یا نشد
 باید سر خود را بگریبان خجالت نگویند و باز دیگر چنین حرف بیوده زنی و بنیاد اجتماع خود
 که بقول تو سابقاً بدون عدالت و قوت قدسیه حاصل نمیشود و کنی چنانچه بر زبان گویند خود
 بقر شاه در ضربت حیدریه آوردی اینست حال مجتهد سنا سبب مختل الحواس و لیکن بقول
 شیخ علیه الرحمۃ نصیحت کن در آن چند آنکه خواهی: که نتوان شستن از رنگ سیاهی
 و از جمله مقاماتیکه در تشدید است و ثابت میکند که مجیب و دلیل آورده مقامی است که اوله الزامی
 در اینجا انتظام داده ام و خلاصه اش اینکه از منج البلاغت استحقاق خلافت راشده بر آ
 حضرات خلفا ثابت کردم بعد از آن بر آ قلب اوله اهل قلب یک و حدیث جدید ذکر کرده
 گفته ام که بر مذاهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم می آید که حقیقت بدتر از مجوس و یهود
 نزد امیر مدسی بوده اند پس باید که انقوم مورد لوم نزد امامیه معاذ الله خلفا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

و جناب ائمہ باشند و خلافت با کفر نزد ایشان جمع شود و در استدلال عبارات کتب معتبره شیعه از
 و دانی نشان و آدم و تخصیص مضامین آن نیز وارد کرم و مندرج از ابدالالت شکل بدیهی الانشاج شرعی
 اذان مقام هم هست و شرح دارد استدلال و ترتیب قیاس لاجرم مجتهد در الحار و دلیل غیر تکلیف ذات
 و الاصفات خویش دیگر چه خواسته که راسی غیر ازین نگذاشته و از آنجمله آنکه در مطای این امر مخصوصاً
 جایگزین عبارت منبع ابلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این منبع دلیل خلافت عمر نیست
 پس میگویم که سنن که آن استدلال در فکر علمای مجتهد الزامی محذورش باشد لیکن اینقدر ثابت
 که بحسب درین رساله دلیل آورده و بویکذب نفی فصار دانی به المقام الانه از آنجمله آنکه نزد
 سننیاں عمر بهتر از علی است و او گوای داد که جناب مرقضوی شیخین را کاذب و غادر میدانست
 پس مدح او چگونه دلیل حقیقت عمر می شد و اینهم متقرب با تقدم مثبت مدعاست از آنجمله آنکه در انفا
 بالخصوص چنین چا ویده که لفظ اقام السنه و ذهب نفی الثبوت براس دیگران هم وارد و یافت
 که مثل شیخین نزد سننیاں نبوده اند انتهی ملخصاً اینهم دلالت بر مقصود این فصل میکند بعین
 ذکرنا الفاء و از آنجمله آنکه براس تأیید افقه الفقهاء و السنه یعنی زراره که حضرت امام صادق قیا
 و قعود این وظیفه را ایلا و منها بر زبان مقدس استند علی مانی مختار الکشی و غیره لغته البش
 علی زراره و هو مشر من الیهود و النصارى میگوید اما ایما یکله ببعض مشالب زراره و غیره نموده پس
 جوابش در صواب و در نه موجود انتی انصاف بکن که بیان امور استدلال نموده بودم بر توجیه و تفسیر
 بانی مبانی رفض بانه بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل افی بر خود پیچیده و دلش مثل جبه این ساقش
 حیدری خاکستر گردیده بلکه بالیسر گفت که بے دلیل است و در نیقال چون بعضی از عبارات را یا بجاز
 نوشته خود را بتقابل و تجاہل زده و دعوی اجمال محل آغاز یدیه و بر فکر بحسب نه تازیده که چگونه در
 چند سطر کار او بهار زعفران را از نه کشید و عیش نمکیند حرفش را بطیش خریف مبدل گردید
 چنانچه از شرش که درین مجلد است بر یگانان واضح می شود و حال استقر او می مجتهد الزامی
 نیز بطور سبب آید که یا تقدیر بلند است که هرگز نفییده بسبب آنکه ماخذش ندیده یا بتفاسل
 و تجاہل خود زاده و حقیقت بر روان قادر نگشته تا عقلاً بعد از دیدن آن مقام درین
 مجلد گفتن مع رقص کردن خود نداند سخن را گوید کجاست و از این بیان عذر
 چه گوی نیست درین مقامات و امثالش واضح شد تا مجتهد بر اسے فریب عوام
 و متکدین نافر جام نتواند گفت که بطور قلت و بحث و اتفاق چنین
 رد داد و مرا معذور باید پنداشت اگر شمه انصاف داشتی
 بالتخصیص این مقام را ستودی و گفتی که تاخن بدل می زند و حله بر است

بر بعضی تنه ببلبله بودن آنکه آدمی هم انصاف حاصل کند و او سخن از وی صورت نمی برد و خیال خویش
 مثل سزا کاظم علیه صاحب کتبی را یافته ام که بدین صفت متصف باشد و سبیش غیر ازین خیال
 نیست که مدتهای در صحت مولوی نورالانوار رحمه الله علیه شربت تلمذ یافته بود و اخلاق
 بر او تافته عالی چند بر جا ناست و محاذت گذشت که با انتخاب کتب امامیه صحبت با ایشان داشتم که اگر خط
 سپهر رسید با انتخاب پر دایم و نه مقامات کتب دیده و در مینان استدلال سنجیده و سخنها گفته
 و شنیده و صفت شدم و هر روز شتاق آن بزرگ را پیدا می نمودم اگر چندی اتفاق میفتاد و فرزندان
 عالیشان خویش را بر اسی او را که حال من میفرستاد و امر دیگر از آنجست بود که از تصنیف من ناثر
 نشود و روضه بی نبرد که مناظره لسانی را و بر همه کس ظاهر است با این همه تالیف هم میکند و ماده
 فن الزام و انقلاب را جمع می نماید چند مرامی موصوف از زمان دیگر با بنیاد بود و مگر حواس و تحمل
 نبود گاهی از مطالعه و انتخاب که تقرینه حالش دانسته باشد منع میکرد و هیچ صحبتی عالی از او گرفتار
 صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جماعت شان نبود و با وجودیکه کتاب حواشی خود خوریده
 قبل ازین اصحاب صوامر داد و طرفه آنکه لطایف و ظرافتهای صاحب تحفه قدس سره را نیز
 بر زبان داشت و بعد از آن خیل میخندید و الله او تمام از آن می یافت و محبت در حد خالص
 ابلاغ نزد امن خشک و مانع بود چراغ را که شمه انصاف است تا بمفرجه سخن رسد و انصاف کند و خلایق
 خلاصه امام آنکه اگر بکتاب او ناستی با بنمایم از ساله او صد مقام را شان توان داد و لیکن شری
 دومی الوجیه و لسانی را هیچ اثری نیست قائلیم یا قائلیم یا قائلیم یا قائلیم یا قائلیم یا قائلیم یا قائلیم یا قائلیم
 مراد من از بقول که مجیب و بیخ مقامی شایسته نمی آرد و دلیلی نمی نگار و دانست که در واقع آن
 دلیلی و شایسته نیست اگر چه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر بر نگاشته شده عامه
 آورد است زیرا که ششتم هم تواند گفت که محبت الزامانی در طعن الرباح و بارقه خنجر و ضرر طریقه
 غیر از عادی لا طایفه و هیچ جا دلیلی نیامورده و همچنین محبت فانی طعام غدا و وفو و انقار و صوم و
 جوابش بر ظاهر است که هر گاه نزد محبت فانی در مانده و خیرها امام رازی علیه الرحمة الله متواست
 که هیچ دلیلی بدون تبلیغ و تبلیغ بر امامت خلفا و رضی الله عنهم بلکه حضایع مذہب خویش قائلند
 بلکه حجه الاسلام غزالی هم چنین طریق اضلال و تدریس مسوک دارد و وجه جمال که در هیچ
 الشراج اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه تقنارانی و علامه سید جرجانی و علامه اصفهانی
 و علامه قوشچی و علامه و دانی و شارح کرمانی و حافظ متحیر عسقلانی و شارح مستطانی و در شاخ
 و معاصرین مثل صاحب تحفه و شارح سلمه جمالی ندانند که اقامت بر مذہب خویش دلیل کنند و در
 مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان که در عبارات نامر لوط و بی تاویه مقصود و منجم

هر چه حساب شمار باشم که دینی مرتب نمایم که جناب مجتهد لایق آنرا در شمار آورده و هرگاه در باره آن هر چه در کتاب
 جناب فانی در مانی مصدر من دلیل و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که مرا ملاحظه
 حاصل محبت یاد فرمایند و ازین نفوذ حق مجوز و برین گفتم کسی از حاضرین برابر خود و هم از انجی اهل دانشش
 پیش پی می برند که در خدمت این بزرگان کلکی اند که در دام نایبم اش این اتفاق افتاد و چندان فانی
 شدند که از دشنامهای افلاک دست کشیدند و محصل سخن اینست که چون خدمت ایشان بطوری که در دام
 که در دام ایشان خوب میدانند بر دشنامی که در حق من بجا میفرمایند سرور آیم و هر عیبی که نسبت من بکنیم
 عقوبتی بر ما وارد نشود و در جواب آن بشما و بافتش و جوهر شام منی خواه در صدد استقامت باشم یا نه بخیر و لیکن بعد
 و اگر این بزرگان حق ایشان را در خود دارم و موافق فرمایند چه جای املیت سطرین اصحاب که درین رضوان افتد و
 عیلم و عین کتب بخوابش همین باید گفتش که بر این قطعه و دلائل قیله و عالم نیست مگر محمد بن ابی حمزه
 فانی و در آن در تالیفات خویش مستمک دانند دیگر ترا چه مجال که بر مانی برای تائید دعای خود اقامت کند
 و اول دلیل بر انیمانی کتاب انزال العین است کالانحیف ۵ کمال بیکال از کافر خوانده و بر کذب را
 بنود و فریاد و هوسان خوانش هر مکافات دروغی را ترا باشد دروغی از آنجا که در انجانی این اسبابین
 مقاله بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل این احوال آنکه محمد در استغفای خود حقیقت خلافت برید
 با مری چند که بیعت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما از آنجا باشد ثابت کرده و در فقه کلام طبع آن گویا
 جاری گشته و حالیکه محمد کلام متکی آری که اقبال را برای زینت نقل کرده که اربع بودن عبداللہ بن عمر
 معنی بر آن تواند شد که بیعت جناب امیر درینا بیعتی است بطل رفت و بنده در جواب اثبات کردم و بنا بر محمد
 اول گذشت که او بیعت حضرت مرتضوی شرف گشته و بیعت ظالمین قتل کرده لیکن اقبال سلیمان
 شریک نشده و چون خطای خود را یافت بسبب آنکه تفاوت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متعجب گردید و در عین
 رفاقت جناب شریک است که حقیقتی در مدح آنکسان که بعد از شرف خود که نمایند میفرمایند از آنست که
 بین الشیطان و الذکر اثم مؤمنین پس محمد ثانی لایق گفت که استدلال محیب بآیت مذکور و بعد از
 انصاف است و بعد سطرین چند زیران همین بنیق و شوق آواز کرد که محیب هیچ جانشاندهی و در سطرین
 منی نگار و لاجرم مقتضای مثل مشهور الکذب لا محافظه و اقتضای قول معروف بر حکمین محمد نام رنگی کاوی
 صدوق الطایفه لعن باید نهاد که ریاست اهل صدق و صفات او منتهی گشته قیله و عیال
 نیز از قول من کجا بصاحت و بلاغت و محاوره نویسی عبارت عربی و فارسی مدعی گشته ام تا برین
 این اعتراض وارد شود و نشان باید داد اگر نمایند ترا فانی تو نشین را باید گذاشت بلکه در آنجا که است
 بدلائل مطالبی میگویم که این سرور از من توقع ندارند اگر کلام من قریب اهل لسان مقبول نشد
 العزیز العیال و الا فلیست قد اخطا من ذلک المحققین شیخ در گلستان فرموده گاه باشد که فرموده

و خندان در عین فوج گشته و مختلف از جناب سید الشهدا القادر المصطفی (ع) را بکلی گمان و بیگانه امام
 زین العابدین ثانی اوم معنی علیه السلام صد و ریافت بمقتضای زید شسته جاننده علمای طاعت
 عبد الله بن سبا بنودی پند معاذ شری محمد و چگونگی بر اصول خود آن بزرگوار را در دایره ایمان و اهل
 میس کنند باینکه بزرگان که صراحت نمیکامه مجادله و مبارزه را با امام کریم کردند و در خلوت و جلوت
 چچا گفتند که اسه برادر را ده برادر و بر و سه من بزرگ که هر اید بزرگوار بودم و در حجب و در حقیقت
 فخر و نگذاشته و صمیمه و میسر و شان را بر هر هم زدم و معرکه با آراشتم دعوی امامت نیز بر من جاریه
 یا شتم و امام نشنوم و تو یسوی کاره از امور ضروریه امامت نمکنی با وجود من امام باشی پس انبیه داده صد
 بود که در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبی از غایت فراست با اعیان خود با بدایت او را یافست
 و او را اخص و با استماع و صیت اخیر و ذوق و ذوات خود بمواخت و مصداق فرمود که آمده
 که موجب کفر و عبادت در تومی یا هم و بیعتناست من شر جاسد از حد بر تو خوف میکنم
 در دین الکلبه با سناوه عن ابی عبد الله قال لما حضرت حسن ابن علی علیه السلام الوداع
 قال یا قینر المنکر بل ترسه من در اباک موگنا من غیر آل محمد علیه السلام قال الله در سنه و بن
 رسول اعلم من قال اوج علی محمد بن علی فایته فلما دخلت علیه قال بل حدث الاخیر قلبت
 حب ابا محمد فجل علی شمس غده قلم نموده و شرح معنی بد و فلما خام بین بریه سلم فقال لا احسن
 علی اجلس فانه لیس شلک نیمی عن ان یسمع کلامه یحیی به الاموات و یموت به الاحیاء کو نو
 او علیه السلام و مصاحج الدرس فان خود الهام و بعضه اخو من بعض ما علمت ان الله تبارک
 و تعالی جل و لدایه اسم علیه السلام الله و فضل یفهم علی بعض و اتی و او و علیه السلام
 زیور او قد علمت با ستاره محمد صلی الله علیه و سلم با محمد بن علی انی اخاف علیک الحمد و اینه
 و صف الله به الکفرین فقال لا یغرو جل گفت که احکام من عند انفسی هم من بعد الله
 انجو الحق و لم یجزل الله غر و جل للیظان علیه سلطان با محمد بن علی الاخیر که با سمعت من ابیک
 فیک قال بلی قال سمعت اباک علیه السلام تقول یوم البقره من احب ان یرئی فی الدنیا و الا
 فلیتر محمد و لدی استی مقام الحیاجه بطوله و لیکن این ماده حسد که بظاهر و باطن متسلط و اتمست
 در باب امام حسین بر مختلف بود و ذکر و چنانچه درین کتاب بار بار دانستی و در باره سر زنده آینه
 لا یقیما و لا و طیده او بود و انکار یکو مزید بر آن مقصود نباشد و نرا یک و دهاست سنگین بر آن رفیق
 که کتاب استماع آن داری باینکه بشیدن قصد بر فایت جناب اعدا محمد بن رسولی که در
 نزدیک تها مشش و دیدی و مخموش نمیده بر دس با ستاده حقیقت نیست که اگر چه در
 آن روز بحال امام موصوف یقینه و لا د احماد حسین بمقتضای و آن نهانما بیکه در حقیقت

رقت و رحم سینه کرد این بزرگ را که خداوند بر او صلوات رخصه و معصداق او شد تسبیح و توان گفت
 خواسته بود که نشان از افاضات آدم نشانیم هم نگذارد و لشکر شقاوت از شریه کوفه بر حال زاریش
 رحم کند و زنده بگذارد و صاحب حقومت فرماید که امام حسین ع کے فرصت یافت که ترازو
 نماید و آنکه این بزرگ را امام دانست و قول آن بشارت قواعد حق سر و محمد فانی فرمائی قابل عبادت
 باشد چنانچه از صوامع طعن الناج و حضرت حیدریه واضح است بدلیل آنکه معتمدیان حال امام خود را
 نیک میدانند خصوص آن مردم که بعد از او سلسله امامت را با اعضایش جاری نمایند در
 اولاد حضرت زین العابدین و ناصر و زبیر برستی او مشغول ماند و رجوع نکنند تنفی بر آن باشند
 او امام متقل بوده و گاه بی امامت علی بن الحسین ع قاتل گشته و پیس عاقل قلب خود را تسلیم
 باین نزاع و تلویح مجزوم ذکره در روز روشن تواند کرد که غیر از رخصه کسے بدان قائل نباشد علما
 اهلست جاسمین علوم و اخبار اولین و آخرین و متبع این کتیرین خبری تحقیق از آن ندرستند
 و چنین واقعه عظیمه را در کتب خویش معتقدان ذکر نمائند و از کتب روافض یکسوسه گوشتگرانش
 امام حجا و برآمدن کتب معتوم مر از لب صامت خود و در دار و در زمان بسیار کش زلف و
 اندک کتابانی نطق عسکرم بالحق حکم کنند که اطریق و عصمت و از م نزل که داعیه یک حتی بانگ یاقین
 و صاحب اثبات الحق گوید که در بر و سه مردم است و مشغول بعبادت گشت و کسی را بسوسه خود را
 مسید او این علما مطابق کلمه درین باب همین عرکت را شرح کنند چنانچه کتاب معتوم مذسب احمد بن
 و معتقد شد بخلاف کار مدعیان امامت محمد بن حنیفه که در روز و در عروج و ترقی بود و همیشه در افکار
 و ارشاد و شالین در پیش زمین کوشش می نمود و این امور را شیعه او بسط مسید او در بر و کوچ و
 بار از این ترانه را می سرایند و چون جناب زین العابدین ع حکم روایت کلیتی قاهره انقلب جنین
 باشند اگر شیعه محمد بن حنیفه بناموشی گرایند و سرسرا نمایند و بر خویش بنالند و بر دست نالند و بر
 عزت خواب بود و القصد بیان آنست که محمد بن حنیفه انشال بن امر مهور دائر ماند آنست که به شهادت
 جبراسو در بر اسے امام زین العابدین ع سر او میدوید و طرقداران محمد بن حنیفه مثل ز را میس
 او را بدلیل آنکه در بر و بلکه جابجا بوسے لشکر طرقتا سب حضرت مرتضی بدست او نمود و وی و امام
 دانست و کار با سنجایان در حر و ب از و نقل می نمایند چنانچه برای جناب مرتضی و عهد کرد
 محمد حضرت نبوی از کران رکاب و جهان پیلوانے و گواهی جبراسو در مختص گردانند امام خویش
 نه حضرت امام سجاد ع پس این نزاع میان ایشان ماند که یکی بر دیگرے را لایقند میگوید یا الله و دیگر
 میگویند یا الله و بعد از وفاتش پسرش ابو یاسر را قرار میدهند و دیگرے را از اولاد
 امام حسین و کریمه اتباع ابو کریم گویند که امام بعد از جناب مرتضی او است و پس و او از نظر مردم

خانی گشت دبار نقای خود رکود و رخصت اقامت کردید در وقت حرم و نظامی خواهد شد و این معنی
را امام داند کسی دیگر پس اصل این تالیف و خلاصه ذکر انبیا و ائمه است که در این معنی
امام منتظر قرار داد و اثنا عشر چون دیدند که امامی نیست در باره فرزندان قون کرکس گام
نویسید و عیسای از وی بهشت هر کسی را در عیب آن بزرگ نمود و بکسب افرات مستحق و دروغ می شدند
و نیز از نظر فداران او اسحاقیه اند که در امامت نام امامین بر زبان نیارند و او را وحی حضرت
علی پذیرند و بسند امامت را با دلادش میرساند و اتباع کیشان یکی انگار از امامت حسین در اند
درین زمان در وقت محمد و در امامت کسی مقتدی می باشند زیرا که حسن و حسین بکسب خلع خلافت و
و صلح میادید لایق امامت نامند و امام حسین از جبهت اطاعتش اگر چه بقلب نباشد و امامت
از استحقاق برافتاد پس تا به امامت امام زین العابدین و شهادت محمد و زید و دیگران اگر چه نزاع
محمد و علی مدد من را اصلی باشد ولیکن گواهی مذکور را بر جا که باشد بینا دس نبوده اگر تعلیم محمد
در دلائل علماء اهل سنت خواه متقدمین و خواه متاخرین چنانچه نام ایشان بر دهم بکسب خطبای
ایشان و مبادی و مقدمات و در سبب قبول ایشان از قواعد علوم و مسائل است بلکه باین
اعتبار است که انصار از مذہب حق مدول کردند و مجیب از هر امر بر اصل بعید در افتاد و در سبب
باعت لا شئ محض گشته و جوایش آنکه بر قدیرند که در محمد بود که جعل مجیب از قواعد نیز از هر اصل
منافره و از طرق وصول بجهول تصور و قصد یقین ثابت میکرد و تا ملشت از امامی افتاد و بکلمان
میدانستند که اولیای حق را استحقاق تالیف بحجاب مجتهدین ندارد و در بعضی مضاعف وقت بخطاب اولاد
حق افتاد و اکنون جریب مجتهدین و متکلمان مایه اسن فقیه مسلط شد که شفعه لا شئ محض است
در هر چه میگوید تقریرات مجاین است و مجتهدین و اهل قوت قدس در پی کلام او گردید و شب
بحواب کلامش زندگان خود را ضائع میکنند و درین امر خوش می نمایند و فقیه الامر است
که چون مجیب در زمان تحصیل کتب در سبب بعضی از ان نبیست علماء امامیه اتفاق افتاد و در
که رفقه بلند آسنگ شروع کردند که بنوی پلنگی عادت کردند و در هر مجلس مطارحه مذہب میکنند
و با اهل حق پرخاش می نمایند و اصول دین بکسب و خود را از راه نبیست و عداوت الله خواهد بالذات
بر واسطه قدس خود را فراموش می سازند و یاد نمیکنند که حضرت الله که رفقه دعوی فرزند و امام است
شان و در هر امر دارند از مناظره سنیان اصحاب کاملین خود را منع کرده اند از هر چه از هر غیر
خود را بطلان کتب اولین و آخرین انبیا و ائمه صرف کرده اند و در رسم مناظره و تحقیق و از اس
و انقلابی را بنیاسه رسانید که هر که بخواهد بخش کردن را بر انداخته سرقت را آیمان بگون گردانید
و دیده خود را بپشت پاشی خجالت نبرد و خجالت گوئی که اگر از آن می بود که بر سرش سر و کوفت

با ساقه منبر نقش رایاک بیصفت کلام او را از ایشان گفتن آفتاب را بگل اندرون است و در
 خویش بلکه تاسی قوم بجل سفاکت را غیرین کردن و علمای سابقین را ضرورست نبود که بظاهر
 رفعت چنانچه باید بر دارند که از جهت فقدان ظهور وجود عدم ایشان را بر اینی شعر و نثر و کتب
 ایشان که انشائے خیر و عجب بود باید یاد جا بجا و مانند آن باینهیر کا پیچیدار است بقدر استطاعت جمع
 کردند و قیسل و مثال شریع منور و ذی بهمت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان نبی
 موفقت اقامت و زریه و نقد جان شیرین بر صفت ملت بردن نثار گردانید که همه کس میدانند
 که در بیوقت کسی بکار نمی آمد و این کتابها تالیف نمود که تا امروز در یک رساله مختصرش مجتهد
 الحواس گفته و در جواهرش از دانش و پیش دست شمس کسی از رفعت مجامع است که با مراعات
 علوم عقیده و تقیله در و رساله منیر با مجیب در بحث شهادت جناب امام حسین علیه السلام نهایی کند
 چه جاس میدان داری و چه برانی و الحاکم در کتب مبسوط مع نه سینه با و از اینها تو اند گفت که مجتهد
 متقدمین خویش که تبلونات البسریکین بودند و جعل و تلبیس در روایات آنها که داشتند و عدم التفت
 علمای اهل سنت اغنیت شریه یکتب جوی میگویند و بیچاره محض است و غیر از تقلید اهل سنی
 بے سواد گرد آوری افسانهای پیشین و خدمت ناقصین که اگر است پر سی مجیب همه را بر و در کرد
 و تبار و پو و اولین و آخرین را بر هم زد و در انسان خویش چه دارد که مصداق آفتست که زود را میقتوان
 و ازینجاست که چون راه و رسم الزامات و تقلیدات مجیب را عموماً گسیا و در دفع تیز باینهاست خویش بر اینها
 نتوانست مثل محبت فانی دانند او در از نفسی نمودن که میداند که غیثات و اعتبارات از تصویر
 حضرات الله دین باب چنان بر آورده که آثار موت را بر اسه ایشان بعد از بسحق مصداق آیین بر او
 منفین فی الارض نمایان کرده پس غیر فرطات بعیر و مضوات حیر از مضه و می و دود و
 و بر جوا بش بر نمی آید اکنون وجود فقره که مجتهد بلا خط آن عبارت مجیب را از دایره فصاحت و بلا
 بیرون کرده باید شنید و بر استماع و خفاش متوجه باید گردید که لفظ لعن قتال از نخبه بزرگان مسلم است
 که در احادیث ائمه بر اسه باینان مذموب رفعت مثل زراره و هشامین و احوال بارها آمده و هم متقدمین
 این بزرگان دین و هم متاخرین بار بار ارشاد کرده اند و خدا تعالی که بعد ازین متعلق باین
 امور می آید بلفظ قتال هم متعلق دارد که قتال کشیر سیر عجب و غریب بذاکران نظارگیان
 بدافع روزگار را نموده و زعفران زار وین خود و برده و منزه من عقلا بلفظ قتال بدان رفعت که انجاس
 و برادران امام حسین از متعلقین بر اصول نایب کمال استراحت بر رند و حقیقه تجار چند و در پیشتر
 مشغول گردیدند لاجرم بر اسه الزام شیعه که مصلحت کما اثر ناین جماعت را نیک میگویند مناسب
 تر شد کمالاً یحیی آدم بر بیان تخصیص که از قول مجیب مصعبی تمام است یعنی تخلف بعضی از فرزندان

جناب امیر رضی الله عنه دیگر کسی با شرم که میزد و لعن و تمثال است داین از مروت خوف است بر نفس
 حالات ایشان با اجتماع مالا نفرا و بیان اختلاف در آن از اصول اهل بنادر و معاملات
 و لیکن بمکایاتش بر طبق تقریرات قاضی زمل بوق و فیروزانکه بر گمان مذکور بنمایند حضرت
 از مضمون مام حسین که شب در روز جمعیت آنجناب و شیخ آن عالی قیاب مشرف بود و ملا
 کامل داشتند بسیاری از قوانین دینی و در بر و سه اکثر ایشان مستر ایافته و نور خواص را
 در کتاب الله و احادیث نبوی مشرف نزول و صدق و شافیه پس ایشان بگوشت خود شینند
 بچشم دیدار یافته حاصل و بانیمه قاطبه در فاقه آنجناب دل و دینداران را بر ایشان مساو
 مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب در روز بودند و احادیث نبوی را در امانت
 و منزلت امیر کرم الله وجهه بلا واسطه گوش کوبید چنانچه قاضی در تعینف خویش را با حدیث از
 حضرات ابراهیم فرمودند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه اصحاب را از اوت پیش گرفته
 الا فلان و فلان این تقریرات اصل می آرد که در بالای این ردت اجل اصحاب گرفتار شده اند بنی
 که اهل قرابت قربت بودند و ایشان سخن نمیداد و در آن اصحاب که حضرت دور و دانا بودند و ملا
 صحبت نمودند بجهت آنکه ایشان مخصوص جلیه در باب خلافت مرقویه بلا واسطه می شینند چون
 این عمل نگارند بلکه دم استقلال و استیلا در روز و در رت را بر ایشان اطلاق نمود و در هر چند این
 بران و از و میشو و بنظر هر است که قاضی در مجالس مانند او چشم از کتب خویش پوشیده جایگاه
 ندیشش از مردم را از آنجمله شمرند که از فریفت زکوة و سرچسپند و مثل مالک بن نویره و غیره را می
 و ابروت بری می نماید چنانچه از معاصب و او هم ظاهر است حالانکه ایشان که شمه غدیر را البته چشم
 دیده بودند که منافقان حضرت پیام شریف را به کس از نزدیک و دور رسانیدند که هر کاب
 شوند و مختلف نکندند و از اینجا است که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلا و بودای شب
 و پنجاه و نسبت بزر نوبت رسید پس بعد از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر خائفه که
 باشند و بر فرض محال این قصه را که از حد تو اتر و در گذشته بود و بالیقین نشیند و باب و صحت
 ازین گماند کور شده که صدقات بخیر است خلیفه بر حق رسانید پس بجز حال مقصود و مدعاست و
 ندیش رقص خبث الباطن میو و شقه بر بیان قاضی حاصل شد که این طعن زبانی شیهه و
 رسید که ملازمین صحبت مبارک همه مرتد شده و خوشحال گسایند از آنجناب دور ماندند و نقد را
 بسلاست بر و در و تالیفات بنده حال بر همه مقبولین و مسلمانی کان یکان بر اصول بن س
 خیفان غیاب گشته و طشت از بام افتاده و در مجلد اول هم ازین نوع تحقیق و الزام پیش از
 مگر شیهه و بسیاری از بنی با شرم شامل گشته حاجت افاده آن معاین بر اسه قیاب معاین نسبت

پس شناعی این مذہب و وبالاشد که بر اصولش اهل قرابت و اهل محبت برادران و یک و دو و سبب
 ترجیح و عاملین چنین است و فیض آن حضرت اگر باشد مخصوص بهین فرق و متاخرین است که صاحب الامار از انفاق شای
 بعینت گیر سر و پوشید و ایشان حضرت پیغمبر را چپ ندیده و لغو از خوان الوان محبت نجیب و اندوخته
 حاضر غلامی یعنی حضرت عباس رضی اللہ عنہ که بالیقین مخور و دلا و فدا و شش که شب و نهار است و برادر
 ملازمین رسول مختار و مجاہدین و انصار میسر و بر سر خویش خس و خاشاک میسیر میزند و ارسید
 کوبه شور و سیخ و راه محرم می انگیزد تا عوام را بدام و دانه بگبیرند که هر چند صدر او دل شیعه چنان
 بودند که مراتب هماننداری امام حسین ع که پیغمبری بجا آورده اند لیکن اولادشان مثل شان نیستند و هرگاه
 شنیده باشند که چاه کنده را چاه در پیش و اول خویش بعد از آن در ویش لاجرم ضرر افتاد که اهل
 و دیگر بزرگان را از اهل قرابت و محبت سلطان که بلا مصداق آیت و عید قرآن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** که اولاد تصدیق حضرت رسالت لطیف و محبوب نمودند
 بکاسه ایسی خلفا و جاه و جلال شان مثل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
 متوجه شدند نعره فرید و لاری و ذرات شیعیان این سبب را میزدند باز وقت حسن مجتبی کفر و زید یعنی سار
 و نثار با اهل شام در پیش شان از لشکر انجذاب بگرفتند تا بسبب خلع خلافت خیر شمر بخون همان که بلا سرخ
 و انتهای کفر و شقاوت و بداد اسط آنکه از ریحان رسول نقلین یعنی امام حسین ع خلف نمودند و لیکن جناب
 محمد ابن حنفیه از همه گو و سبق و بودند محبت آنکه برادر امام حسین بودند که سمیت زید می نمودند بعد از آن که
 و واسطه از مدینه منوره تا به شام بر بارش رفتند و هسم و او را خلوص و اخلاص امیر المومنین پیغمبر بودند
 کافی بحار و غیره آن عیدها که درین خصوص و در گذشته که تفصیل آن خیل مستقیم است اگر چه در اصول
 شیعه بین است و هم ویت شهید که بلا تحصل کردند و تادیت با بنما را لا تعد ولا تحصى از احسان نیز یاد می
 بار ما دانستی مشمول بودند بخلاف عبداللہ عمر رضی اللہ عنہما که بریزید شورید چون خبر شهادت شنیدند
 در اسه لعنت و ملا متشخص و ج نمودند و روضه بنور از بدگوئی او مصداق شعر مشعشع استند
 از بیرون طعنہ رنے بر یازید و ز در دنت تنگ میدار و نیزید و از عجائب آنکه در کافی آیت که می مذکور
 که حرف ختم در بیان ایمان و کفر دارند و افزایش آن چار بار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
 تا اولین کفر و مشرکین که پیراهن شان از کان ارجه جادو می کردند چنانچه از کاسه دریافته
 و نبی حضرت اله کمال تقوی و عدالت شان با استدلال معلوم کرد و میخواستند که طایفه
 گردانند دانسته لم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
 شیعه مثل آفتاب را بوجه الهی است با اجماع از جهت غضب و لدا و این طائفه که با اهل بیت
 عظام و اصحاب کرام از حسد و رگد شمشیر سخن بطول می انجامد و شهید زت سلم جولان می کند

بهر حال او را از توسی در میدان همین شمع باز داشته قبل کلام قاضی از صفایینش می بردارد
 تا کسی را توهم نشود که در اینجا محض تیر زبانی و بلا خواندن و الا دیدیم محبت عجیب نصیب گشتی شما
 و کلام این آیت مذکور بر این عباس و محمد بن حنفیه و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مسأله
 عجیب اما ما الحمد لله الشریفی فی فوائده اقول **فیہ نظر** اما اولاً فلان قولی که است
 غیر الله لا شایسته اذ که الکشی لان المراد الکشی من الصحابه نهیاس من عدا دوی القریه من صحاب
 البیضاء صلی الله علیه و سلم من ادا مذکور من شایر الصحابه المدادین علی ملازمه الله صلی الله علیه
 و آله المستمعین للنفس الجلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لاجمع الصحابه من الکابر و اصغیر
 و استلزم که علیاً و فاطمه و اسباطین صلوات الله علیهم و من کان معهم من بنی هاشم و تابعین و غیر
 مع النور ان الکشی لم یقتدر تدادیم فحقیقت الطائفه الکثیره التي لم یکونوا من شایر الصحابه استیعوب
 النفس سالیین عن نسبت الاراد الیه و ان دخلوا تحت تابعه المرتدین لانتفاء الامر علیهم بعد اوردید
 خاصه عبارت قاضی دل بخوش آمد که محصلش و دایم است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد القزیز گفته
 که همه اصحاب در روت و آمدند و طریقه سابق را زد دست دادند و اهل عبادت و یقین ایشان را
 بسیار از اصغر اصحاب که نفس جلی را شنیده بودند دست زدند از روت ماندند و دایم آنکه با این خلق
 استثناء داده بود که دانستند که ایشان ستمی خلافت اند بعد ازین در طریقت یافتند
 پیروی جناب امیر نصیب لعین نمودند و وجه جوش و خروش در بیان حقیقت چند امر است
 بر سه الطینان ناظرین و صاحبین برین بیان گفتا که ده می شود که مخفی ماند که رفته چون دیده
 که اصول خود اصحاب سید المرسلین به غیر مسلمان و ابو ذر و مقداد و غیره که دیدند بلکه در کتب معتبره
 منج و غیره این قسم است که راوی با نام صادق گفت که عمار را خبر داد که نفرمودی ارشاد نمود
 که او هم در آن تند باد را آمد اگر کسی را میخواست که بر طریقت قدم ثابت قدم در اینج دم بود و غیر از مقدار
 کسی را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفته چنانچه بر عیند گلان تالیفات یقین نیست
 برخلاف بیان قاضی رطل فوق دلالت دارد که در استثنای غیر مقصود نیست یعنی اخراج آن را
 سطور و قبل ازین در همین ورق دانسته که آن صحابی بر تقریرات امامیه که بر و شرف حضور او
 و نصب امیر نداشت یا این امر عظیم را بتواتر بنید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب
 خبر از اصول و فروع که ما خود از قرآن مجید و حدیث معتبره است و ناقلین اصول و فروع
 همین مردم اند اعتمادی نمینانند این تا دیلات را شروع کرد و در قرب و جلیه سازی آثار نهاد و اینست
 که کل فرعون موسی اما یقاس یعنی هاشم بر طور سابق پس در اجلا ایشان ابن عباس سلطان القریه
 است که نزد جناب امیر المومنین ماندند و راه اهل بیت کسی نبود و منافق و صاحب ریاء و سوء عاصی

حقوق مسلمین و خاندان امام امیر دین برآمد کما عرفت سابقا و لاحقا و مال پذیر برزگوارش که بر حسب
 بقای عهد و تقاضای چاه زرم در غضب ام کلثوم طرفدار فاروقی شد کما ذکر شد فی تقاضای هسم
 ظاهر و باهر پس از زرمسای نبی یاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب امیر المؤمنین بودند و در
 رفاقت معاویه بن ابی سفیان بسیر جنتی خرامیدند که که محقق می باشد که آنکس از دیندار و دیندار
 مذکور ه چنانکه حضرات ائمه بر اصول ایشان اهل بیت ایشمرگاه نیز کردند کما فی مصابک تقاضای ایضاد
 ائمه بن الشمس و درین مقام از نقال کشمیری بتقلیدی علمای رفته متعلق بمباحث لفظیه و تفسیری
 آنچه بود قریح آمده لایق آن بود که در رساله منفرده درج میشود و شتر گردانیده آید که چنین خرافات
 از علمای طایفه صادر نگردد و ولیکن چه تو آنکه که کلام بطول خواهد انجامید انقضای جلد نبی یاشم را بایست
 بدست خود گوشیدن و در زبان گفتن که اینها همه نام و اندک بگویدند و ناری که بجز دگر گفتن و در انقار
 با اختلاف متفرق شدند و نیز که خواستند که قراطی بکنند برای نادر حیدر و اگر از تو اینهم نشود و نیز
 و تا پاینداری بگریزد کاش حضرت امیر شکر خود را که لایک شاکه سلاح بودند و بفرمودن من و چون
 امام علی نقی فوج خود بر متوکل علی الشکطایر فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کرد و در فضا
 کالغش علی بن الموت چون او و نو و هزار سوار مسلح را بر آن جناب ظاهر گردانید تا امام موعوب شود
 و از اراده خنجر بوج باز ماند کمانه المرحبه بمرکب که در رضوت خون اعاف بهم نرسید و بخت و محال
 قطب باقی نمی ماند بلکه حضرت عباس با زنت بر فاروقی شکی بخفا که تریا مالک محرم و مقصود
 حفاظت کردم و گردن بر ریاست تو بطرفه العین فانی می شد و نتیجه تقاضایت زرم نه حلال میشد
 یا الجسد بعد از حضرت عباس و فرزندان و کسی نماند مگر آن بزرگ که بر فاقست امیر شام بود
 و بعد از آن جاد اخی اجل را بیک و سعدیک گفت کمانه مجمع البحرین و مطلع النیر منصوص
 جناب مرصوصه بحق سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اهل بیت موجود و دلیل بر کوسا
 پرستی او یعنی اطاعت خلفای طایفه و پذیر برزگوارش نیست بر همین مذہب جان بجان افرین
 سیر و چنانچه امر و زار فطره کسی نگذشت باشد که مذہب این خاطر شتر و دان بزرگ در این
 باب مختلف بود و اگر باشد بر هر فریاد و ازین بیان هویدا شد که قاضی را خیر شعبه و باز
 و کا و تاز و و بیرون غاسبات غیر منطوق نیست تا عوام بدانند که هنوز او در صدد
 و الزام و عین فرزند محمد و م شریفی رحمه الله علیه است و در عو عو خود و دنبالش میگردند
 بلکه نوید نظر بگوشتش شیعه می رسد حال آنکه تراقتش از الفا و سانی عیان است و اراده او بر
 مذہب را میم غیب محتاج بر بیان کما شتر ناپس با ضرورت یاد باید کرد که من یصلح الخطاب
 از فده الدیر بعد ازین اهل جسد و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال با

که در ایشان کمال میاید و عمل شیعه در این است آنرا که بر دست راهب و بی ایشان بگردانند و کشی پیش
 التبت بدین چگونه مخالفت آن توانگر و در قریل این امر آنست که منظر و ت تعذر ایمان اصحاب
 را میخواهد پس اولاً تا عقلی ثبات رساند که گشت و انشا بشش تعلیل بدان بوده اند که خلفا و تابعین ایشان
 بدل و جان از معصومین و حبیب و رسالت شمرده شدند و آثار و کلمات آن کبرایان است تمیض و تفسیر
 و این کلام را هم بے سند نگذاشته ایم به عین که جناب مجتهدان لایمانی در حضرت حیدر که اهل نظر است آن
 فخر و زاریه و نادر زبان تکریم و تقدیر و زکاء و صدق و جلالت و نور و در خطاب رشید الفعلا و آثار الله
 بر بانه چه فایده می نماید که اگر عبادت مذکور را در تائید این امر آورده که گشتند سبب مذکور قائل بود
 اثبات آخر از کلام مذکور خاسل از اشکال نیست به تمیل است که سید نور الله بدینی همین تکرار قائل بود
 این کلام را بنا بر منزل و تسلیم قول صاحب نواقض که مشعرت بقائل بودن گشته باین قول حیث قائل
 و من سيقولهم تكفير المصدر الاول و سالكه في رجاله الى آخره مود باشد و مقصود از ضعف العباد
 ترمیم نفی است و تخمین و نظر است شان از جناب کشی و دیگر احوال علمانیست بلکه مقصد آنست که قائل
 متعرض در شیعان سالک مسلک استدلال گشته و تقریب استدلال را تمام گذاشته اند و شعیانی
 احتمال دارد که نزد گشت روت مذکور محمول باشد بر معنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیه و شمول سیه
 میشود اینست که اهل رفت و علو منزلت را سیه و می گیر و کما ستعرفه انشا الله تعالی و نیز از جمله کلمات
 اوست در کتاب مذکور درین مقام که میگوید بنسب کم را و قاضی ازین عبارت صحبت ایمان
 ایشان اولاد و عس و رض ارتداد و ثانیاً باشد چه محتمل که مراد آن باشد که نفاق در سینه کینه
 شان در عهد جناب رسالت مآب کامن بوده بعد وفات آنحضرت بزرگوار فتنه و دهر
 عنه بالارتداد و کما يدل عليه قوله في مقام آخر من ذالك الكتاب حيث قال فان
 علمت قد علم من قوله كلام المصنف اے الشيخ المحله و صریح کلام بعض علماء مذکور علی غیر
 هذا الموضع اعتقاد ان الذين يخفون مخالفة من على عليه السلام و خرجوا عليه و بغوا كانوا من زمان
 النبي صلى الله عليه وآله من المنافقين فلا وجه للاستدلال بالاحاديث المذكورة على انهم
 ارتدوا بعد ايليين صلى الله عليه وآله و سلم اولاً من لارتداد و المنافق لانه كان من باب المناقبة
 لما كان نفاقهم في ايام النبي صلى الله عليه وآله مبنياً على انكارهم للاصول الخماس من
 الاصول و هو امامته على عليه السلام و لم يظهر واذالك الا انكار الالباء ايليين صلى الله عليه وآله و سلم
 حكم بوقوع الارتداد منهم بعد فوات عقوبت مخالفة عن امير المؤمنين عليه
 السلام و خرجوا عليه و لم يتقادوا و اورد و حجة و اما جارية ايليين صلى الله عليه وآله و سلم في حق
 من النجس المحله و انهم و بقضوا البيعة و الحمد الذي احكم الله تعالى و رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم

قسلا و دهنه رقابهم و در جنت فی اعناتهم کما نطق به الكتاب و اسنته الی آخره متعارف است
 بهرگاه بسید زعفران زار شریف کشمیر بر روایت کشی و عین او در باره روت محاسبه ساز است
 متوجه شود و خواسته دانست که بطویل مقالات همین را به مقتضای موده که اصحاب کرام بنویسند
 از اخلاق کریمه نسبت به جناب رسالت و اهل بیت داشتند و لب از وفات شریف انرا به
 اخلاق سید بدل کردند و از دایره غم و میثاق سابق بدر آمدند و بجهت بدان نیست که در
 اینجا انکسید است بذكرش زیاده و تیراه تلویح کشیم و شارح قسندین بنیچ در شرح فایده
 گفته غنچه یب بطور اختصار خواسته دانست انشاء الله تعالی که بر اصول شیعه زیاده و تیراه
 بلکه تشرف در دست چون انیت از محمد شد که مراد از انند او روت شریف نیست یعنی
 طهران کفر علی الایمان پس از تقلیدین قاضی باید پرسید که با کشی ازین قاعده چنانچه در
 فیهب امامیه که در اصول واجباً منفصل است و در کافیه کلینیه هم ندیده که در آن باب است
 صنعت است با ما و حدیث مصومین مجلس نزول کتاب فخرم شتم بر دوازده صیغه است که
 هزاران فرشته همراه جبرئیل علیه السلام بودند و طر قوا و آخره چون از ایشان بوقوع آید
 انکه در مبطلا و غیر از حضرت نبی و جناب وصی کس باقی نماند و بعد از جوش خروش
 و ماتم بقیة آل عبا را خواندند و از یکجان یکجان فارغ شدند و سانسیدند و بمصر بر آن کنایند
 که اگر چه کعبه را منهدم کنند نباید ان گفتن و دم زدن انتنه مختصر او لعلک عرفه مفضلان
 المجلد الاول و کتب اصول از اولین و آخرین روضه مثل نسخه سیام و حق الیقین بر آن گواه است
 که بجز وفات شریف جناب سیده را بر دل بدل بزمین سوار کرد و اسیده تمامی اولاد و خویش
 حتی کلنوم شیر خواره بر اسه انکار یکسی و فوج کشته بخت کارزار با امام الماجرین و الاصفه
 و برادر گردیدند چون نظم کشته فدک که بود و بود و بگویش حق نبوش رسید بجا باز نفا
 خویش بر نائب صدیق تاختند و همراهمان یک اسلحه شریف باز سرش از دوش او
 برداشتند کما فصل فی المجلد الاول و در واقعات دیگر و در انگشت خالیدین و لیل
 چنان فشاره دادند که جابر خود را میباید که دو قریب بود که مسجد امام المظفر بن حسن شود و چنان
 در حق الیقین است و در دیگر اراده پیش قبر کما عرفت قبضه ذوالفقار محکم گرفتند علی
 مانع العلیل و از حجاب روایت صدوق ظاهر تر شد که قبر جناب زهرامیین بود و بطور فر و شمشیر
 و در کفر فاروق را بر دوش شمر دیدند و جنبه سماع شریف رسید بود که موسنین پاک را به میگوید
 جناب امیر علیه السلام کمان بی تیر از دهان ساختند که فاروق خبر یا یا احسن او گفت چنانچه
 گفت که انکه کفایت الموسنین ابابین امیر و خصوص فر بار و سی بود و از هدم کعبه و تیر بوق

قرآن بین یار و رفیق پس عیان گشت که حکم کتاب محتوم را شنیدند و فایده در دوش و نقص موافق که
در دور و در حضرت سیدنا نبیین و ملائکه تقریبین بلافاصله تسبیح را یافته بود و گوشتیدند و در آن وقت
مطالعه فکری و صنعت معماریت جناب شیخ فاضل اعظم بر اصول مبارکین منافقت بین
بسیار فوج کشتی فیض رفاقت سار بنی هاشم مایل آوردند و هم فراموش شد که در حال
حضور و مجلس بدگر در کافه و مجاز خیر از ان بروایات اکابر شیعه دادند و آنحضرت با دست تانیا
منیا گشت هر گاه در دوش و نقص چنان موافق در احادیث کافی و غیره موجود باشد پس کمال
استبجا و احترام بلا استناد که گنجه چو زروت قلعه را بآل عباس است تواند کرد و سواران و دلدار
بجای زمین از ان طغیتم که نادر است بر اسامی حاشیه صدیق و زهر فرعون نام بیان بجای دین و مدعیین فرید
و لایه ابلهیت طاهرین یافته باند و ملحق علمای قوم خصوصاً جناب اقدم الاسترین در کتابات
معلوم و امور الحاشین در کافه بر جاسه خود باشند و در اولیت حقیقه بیای حضرت زهر و آنحضرت
یک قرن لازم می آید **لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ لَيْفَ**
رضی الله عنهما بر اصول مدعیین مریدان و نو شرم فایده از لطافت نیست کما اشترک نایب جاسه آنکه کما
این سواران که قریب وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است بلا اختلاص هم فایده و کمال و حقیقه
در دوش و نقص هم و موافقه بود و بملا فاضل و متقیل بر غوم رفته اصحاب فیض معبد اقی سنه
المحرطوم الطویل که اگر باشد و فرض کرده شود و لایق تر بر اسامی صاحب الامر بود که در قید و بند
موکلان عباسیه نزد قاضی سواب در کمال ذلت و خستگی روانه کرده شدند که در آنجا خود سواران
قیل هم اسکان بتدویر نمود و در نزد سعادت کیش حله های حیدر بر سر غم خود بابت غضب مکان نمود
و در وقت از حق و مادر و دست برداشت و هیچ عزت کار و نفرمود و فرغنا الحمالان کالتغییل است
المقرون والدیه و کما قلنا و این امر در بار و جهاد و فوج کشته که شب در روز حضرت فاطمه رضی الله عنهما
جناب میر بدان مامور می ساختند چنانچه از کتب شیعه هویدا است و از علل شیخ المشائخ شان
و احشاش پیدا است هم از ادلیات آنجناب است بعدیکه اگر روز مطالعه فکری جناب امیر
سقا الله العالی بر اصول دشمنان دین مانند مبین رحم پرده نشین نمی شدند و مثل خائنان در خانه می نشستند
و شجاعان میدان و خائنین بنی هاشم دست بدامن مسدود و صف میزدند و ایمان و جد
بر اصول شیعه بن سببارشیل تحقیق بر طاق نمی گذاشتند البته کارزار سام و زریان و جهان
از یار و مردم پاکیزه و حقان هم میرفت لطف الهیست که اینهم در حقیقت او دوش و نقص موافق
و عمو باشند و شب در روز بر متقیل فرغ می طعن کنند و در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
را در هر دو جوار عایت بنفشه زایند و در در حقیقت ام المؤمنین و در بیعت سیده السار العالمین

و غنیمت نمودن سخن سوار صمدی بر روایت و جلال اغوسته آید که در واقع حسن صحبت بیان خواهد کرد
و بنده قیل ازین بی خیال بودم که سوار شدن بر زمین که روز وفات حسن مجتبی بسوسه ام المؤمنین
نسبت میکند تا کسی نتواند آنجناب را قریب خراج مقدس بدون از روایات ست که در روایت
معتبر نباشد ولیکن امور و جلال بحال طلاق می آرد و کما عرفت اتفاقاً آنجا ازین فسرایش برادر دینی
خود اترام صحبت روایات در آن کرده و احادیث کتاب را بدین دو بین است و جایت که بحال
تفصیل را بر مسامحت و تحت حواله ساخته و بیچاره بسوی محبت بسبب کنگی مخدوش موصول بود و در زیاده
حضایض او را بر شمرده است قصه سخن درین بود که صمد در آن امور از جناب سیده علیه السلام که
بیانش سوارے دل دل بے زمین بقعه جمع فوج انصار و مهاجرین و حقیقه نقض عموم در البالین
و سید المرسلین نزد بلا که تقریب واقع شد و در روت شرعی میگیرند و در تبدیل اخلاق می بینند
معاذ الله و قس علی هذا حال جناب اکبر که تارنگه جناب رسول خدا ابرامول رخصه خاطر دارے
جناب سیده را در امرای خود و چنانچه قصه که در جمیل و اتفاق او برے مسرت جناب فاطمه سید
بر آن گواه و طلب که نیز تمام مشقت تدبیر منزل بعد بهر سیدین کثرت اولاد کم شود و عذرخواه که بوالک
در آسیا کشیدن و طعام حقین بدست حق پرست فاطمی بود و یا آنجا و ادات که از حوصله بشری خارج است
و بعد از وفات سرور کائنات حال اسحاق خلیفه اول رخصه بدان درجه رسید که استغفر الله
عافیه تمهید که از تصور شش قلوب مخلصین میسوزد و عرش عظیم می لرزد و کمانه علل شیون خم
غیر و الاک ستم ساختند و امر کردند تا دشمنان آنجناب را بتازیانه از دند و آخر نوبت بقتل رسید
کما اشرنا و جناب امیر از جاسه خود و بخت بند و قس علی هذا ویریکه سارا بنی یا شرمه را در وقتند
حضرت مدوح بحمد سرورے و محفی شدند و جناب سیده یا آنکه اخلاق عظیمه که از وراثت یافتند
ارشاد فرمودند آنچه امر و قس بود و کما عرفت و بجای اطف آنکه تیرب وفات و بر روی زمین
درین بار آمدن شان بعد ازین جور و جفا تجویز نم نمودند و جناب قانع و خیر بکمال حل
این مشکل بجا آوردند یعنی در کشائے و در لال این و کالت را بلاغت هم قرین ساختند که قس
در ویش بر جان در ویش قناده که شین امیر را بر دند کمانه العلل و الا که بلغا گفته اند و میخواست
خدا و میخواست از خدا و دیدن حبیب را در دیدن رقیب را در شرج این جهل اخلاق که اگر بدایا
رفضه نایم مجله قتل مجلسی خانه خراب را زینهار که کسی بخوبی بخور از قلب مبارک فاطمی نظر بدلات
مال و مقال باید پرسید و بواو بداد اسفی باید که مریت که خانه چگون سوخت و محسن چگون سقط شد و حافا
و ازینجاست که اول داوریم که در دنیا بعد از رحلت رسول خدا و در مقدمه سقط جنین یعنی حضرت عیسی
خواهد بود و کمانه البهار که در حقیقت فرع انتقایی چنین رخصه بود و مفسرین معاین حق تعالی را کذا

[illegible]

صوت البني ولم يقد ضربت انت لا بيك وفاروقه عند ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم العاد
وقال بعد فجلت ثلث الذين كفروا ان احبوا لكم عند رسول الله اقل الناس الذين آمنوا الله واولى بهم
ولم يقد اقبل بوك وفاروقه على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم تقربا من الله والى واربعا منته
ما امرها الله به على سان رسول الله صلى الله عليه واله ان حرم من المؤمنين امواتا حرم منهم اجارا وقاتل
يا عائشة لو كان هذا الذي كثره من دفن الحسن عذابه صلوات الله عليه حايضا فيما بيننا وبين القبلت
انه سيد دفن وان نعم محسبك قال ثم تكلم محمد بن حنيفة وقال يا عائشة ثلث يوم على بعل وليا على حمل فيا
عليك نفسك لا تملكين الارض عداوة لينة ما شتم قال فاقبلت عليه فقالت يا ابن الحفيضة هو الراقواكم
يكلون فاكلامك فقال لما الحسين واني تجد من بعد من القواكم هو الله بعد ولدت ثلث فواظم فاطم
بنت عسبر بن عاصم بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بن اسد بن باشم وفاطمة بنت زائيد بن العاصم بن واثق
بن حجر بن عبد مناف فقالت عائشة للحسين عليه السلام نحو اليكم واذ هو ابه فانكم قوم ضمون قال فنهض
الحسين الى قبره ثم اخذ قدقه بالثقب يعني امام باقر ع فرمود که امام حسن وصیت نمود که ای برادر یا
که چون بمیرم سلطان اخروی سباز و در بروی قبر شریف منوید کن تا عده خود را تازه کنم باز بر من از داور
که بر من باز بقیع دفن کن غنقریب است که از امانت من بگریزم برسد که مردم میدانند عداوت او را
بعد از رسول و با اهل بیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد جایگاه حضرت صلی الله علیه و اله و سلم
نماز جنازه میگذاشتند و در جنازه محازی قبر شریف گذاشتند و عده را خبر کردند که امام حسین را بر ابراهیم
دفن آورده اند و بصره را بر حرم سوار شد بر زمین دراز گشتی و کسی از زنان بزرین سوار شده بود قبل
از او پس گفت جدا کنید جنازه را که تنگ حجاب از حضرت نتوان کرد امام حسین گفت که از ساق تنگ
هرست مقدس تو نه و در پیرت و داخل کردی در خانه انجباب کسی که حضرت دوست نمیداشت
نزدیکی او را خدا از تو سوال خواهد کرد که چرا چنین کردی پس مقبضهای وصیت جنازه را آورد و مردم را دراز
بود و تنگ را چگونگی خود را میگویند و گفتند که فرمود ای مومنین در خانه ای پیغمبر در نیامید که بعد از پدر و انگی فرمود
که بلند کنید آواز را سه خود را و بر غیر تو برای پدر و فاروقی او کلمه نزد گوش حضرت زدی و خدا اینفرمود
که پدریست که آمرودم که بپست میکنند آواز را باز و رسول الله خدا قلوبشان را آنم و بر ابراهیم تقوی با یقین
پیرت و فاروقی او ادیت رسانیدند حضرت بسبب قرب خویشی رعایت حقوق نکردند که حضرت فرمود
حرام است از مومنین در حال موت آنچه حرام است از ایشان در زندگی نیز شرم نمیخورم که دفن امام حسین را
که کرده و داشته اگر ما از بودی میان ما و خدای تعالی البتة میدانست که او غنقریب دفن کرده میشد اگر چه
یعنی تو بجا می آید و بار محمد بن حنيفة گفت که در زکشی و در زکشی برتر تر سوار شد
خالد الک نفس خویش فرزند من نیستی بجهت عداوت بنی با شتم عائشة گفت این گروه فاطمین کلام میکنند

تو گیتی ای سپهر خفیه امام حسین بجا بود و چگونه زبید سیاهی او را از نو ابرو که سر فاطمه علیها السلام دارد
در شرف مرغان و قلم و دفتر اسد و قلم و دفتر الزامه و عایشه گفت برید جگر زده را که شام تو می هستی که خصوصیت
دارد بر بند را در این عذاب عذاب است بر ائمه اقرار کرده بود و بسیار یک پیش از نظر نیست و یک
اختیار در نظر نخستین آنکه احوال و بیعت پنج البلاغت و شرح آن دلالت بر آن دارد که جناب علی مرتضی
بجای تعظیم و توقیر نسبت بامام المومنین پیش آمده و گویا که نسبت با جناب گفتگو میکرد و گویا که آن را
توقیر منع فرموده و گویا که نسبت با امیر المومنین نباشد که بر همه مومنین از جهت مادر
و حرمت ناموس کبرش تعظیم و توقیر واجب است و علی مرتضی را پیش مومنین و مومنین را پیش
و اینهم بزرگان مبارک آورده که حرمت ادا و درین بعد فقه چهل هم چنان است که در زمان حضرت علی
علیه السلام بود اگر چه بعضی محتاج حرمت نکاح محل میکند و ندانند که کلام در تعظیم و توقیر بود و آنکه
از مرده مسلمانان که در وقت با وجودی که آنجا از اجده من بید و آید چنین خیال کنند که حرمت نکاح
باقی ماند یا نه عیاذا بالله هر گاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که اعوذ و جلال بر روایت
اقرار کرد محمد بن حنفیه چنانچه درین روایت است و ابن عباس در روایات دیگر و نظم و شعر این برود و
حساب دوم آنکه هر گاه جناب صدیق دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود چنانچه در چهار وقت حضرت
خبر است که در نکاح جناب پیغمبر بود و کفر و نسب چگونه درست شد و کیفیت فرید محبت پس ازین سخن
حضرت سر سیکش و جعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ الله و علم علماء است این سزا
لازم می آید و درین سزا چنانکه گفتا توان کرد که معاذ الله تغییر بر امام حسین را اقرار است و مورد جلال
حرف متقلب میشود که صدیق خصوصاً دیگران عموماً رسول خدا را بقرب ابو بکر و عمر شریف دادند
و جناب امیر که بعد از جنگ جبل صدیق را در آن حجره مقدسه آبا و نمود و تقسیم و متولی گردانید چنانچه از
سج البلاغت و شرح آن هم ظاهر است باید ایدای شدید شد یا نه سیاه باز و احوال که عمار کو کفر
و دل هذا الا انقلاب فاعلموا و الا اباب مجال اگر چه خود قاهر نظر بود و غالباً شیوخ او مثل سائر
غیر بر باشند لیکن در این هم مقتضی رعایت ادب است پس در کذب و اقرارای تراشیده بآبی نمائید
و آنچه واقعی است و هم مقتضای در آیت مذہب اهل حق است که امام حسن بکمال مراعات ادب چنانچه شد
سزاقتد است پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دین در آن ناحیه مقدسه دارم صدیق فرمودند که اگر
لیکن چنانچه صد بار روایت ام المومنین باره فضائل معلومند ارج امیر المومنین چنانکه کتب درست گذاشته
مردان طالبان و در آن حکومت در آن وقت داشت تا شهادت جناب بنی است امام حسین عرض کرد که در آن
جنگ مناسب نیست معاذ الله که سواری مذکور منع جناب صدیق را بجهت باشد بندگان قوم بیاس فانی
تخلف بر چه خواهند و اگر کنند قطع من چنین تو اتم جار و کمر و کمان من خود نگویم و چه عینید و در آن

توان برآمد که او از خود سخن می آفریند چنانکه با اتفاق محققین طرفین و اقتضای وراثت و نقل کتاب
 مستطاب ابو بکر رفیق و یار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب انشال اش آفتاب را حرم طلمانی دانستن
 است و امام حسین بیکه مهمل لب مبارک نتواند شود و امام باقر پیوده گوی تواند فرمود بلکه سخن تنکیه
 و زبند از چند شش امام صادق بود و ولدنی ابو بکر مرقین فکیف که از افادت ائمه در تفسیر بر می آمد
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را بر گردید و شریعت صحبت نیست بفرموده مرقی و لا تقصین
 فی سفرک من لائری لک من الفضل علیه چه جای آنکه حق تعالی فرماید **اِنَّهَا لِلّٰهِ فَاجْهَدِ الْکَفَّارَ**
وَالْمُنَافِقِیْنِ وَغَلَظْ عَلَیْهِمْ فَکَیْفَ که علمای رافضیه و منصفین و عاویله شیعیانین نوع آیات انهم
 استدلال فرمایند که حضرت ایشان را با عیانم می شناخت و از کتب فقیر انیم ظاهر است که حضرت او را
 درین سفر مختار فرمود و اختیار هم نمود و او همه صحوبات را عین راحت دانست و طالب ثواب شد چنانچه در حق
 دانست با شیخ موسی که امام حسین از جد امیر خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثه را چنان در جبهه
 و منزلت عنایت فرموده که این هر سه را گوش و چشم و قلب خود قرار داده بود که معرفت و البته از قرب
 چنین مصاحبین مردم در زندگی و موت نورسند می باشند و ازینجا بر وایت حسین با اجازت شریف برای هر یکی از
 خلفای راشدین حاصل شد پس لفظ تنگ حرمت و ناموس اکبر چگونه کسی از عقلای بزرگان تواند آورد که البته
 هر کس بودن این اعضا نسبت بخود ضروری میفهمد بلکه از کلام مجتهد بدائی را محال میدانند که لایحقی علی من تنقیح
 او و لقی السمع و بوشه بید علاوه سبب کمال حیرت است **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَا تَشَاءُ** داخل کردی کسی را در خانه خود که حضرت
 نمیداشت قرب او را حال آنکه انیم یعنی ظاهر آنجناب مرقی صادق می آید که حضرت نخواست متیش را نزد ثواب
 چنانکه خواست برای صدیق که اولیقول لصاحبه و این وقتی توان گفت که حضرت خواسته باشد صحبت او را نه و فتنه
 حضرت مکرده میداشت پس فتنه کاذب اند که گویند دوست نداشت قرب او را بلکه اقرار کردند بر امام حسین و یا
 مقتضای علوم لدیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن حنفیه را سر زارش فرماید که خمیرش از حسد بود و قسا و دش
 مقتضی حکومت چه اسود شد چنانکه کرد از امام حسین و بزیارت نیرید رفت برای ثواب فرید زیرا که چون او
 گفت که هزاران دراهم و دنانیر برای تو میدادم فرمود برای تحصیل بنیاده اقم تعین المطلوب نیم آنکه حال
 سواری برای فوج کشی و گاووری قبل ازین بالا جمال عیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد
 تقلید جناب پییده خواهد بود مگر فرق نیست که آن خلاف فارغ خطی نه که در و ر و د و بی و این و ت و ج و
 سواری در از گوش مرا یاد و ترا فراموش و اگر عقل رسا داری بر ملاحظه این وجهه روی اکتفا آری
 و خود را متوجه روایات معتبران نسازی نتواند است من مکالمم و اگر مشتاق مملات قاضی رطل بوقی با
 که در صاعقه تهر شتم حقیقی گرفتار شد و انواع عتوتش را شرح کردن مستحسن می پذیرم پس نمونه آنرا
 هم بگوشت دل نشنو و خاتمه آیت نفع انبیا التلاوت بکن روی ان فی بعض السنوات القیدیم قد عزلت

صلواته من السماء علی قریب من ضربک البیض علی الله علیه و آله وسلم من شدته بعض المکذبات الارض المقدسه
 و نحن نعلم بالبداهه ان هذه الصاعقه انما نزلت لاحراق الشیخین و اخراجهما من البین و اقرارهما بفعلهما من العلم
 و التین و لطیفه الخیر طیبها عن سابقه تین الثقیلین و اما ثانی فلان: حوال فقل علی صلوات الله علیه الی
 جواز البیض فلی الله علیه و سلم مدفوع بان میسر قبور المسلمین حیة الائمة الطاهرین غیر جائز فی الشرع لینه المطهره
 بمالائقی للملک المقاتل الاقدام منقل علی علیه السلام و لا احد من المسلمین انما یتاتی له ذلك فی الکفار و النجاری
 الذین لا حرمه لاجسادها فی شرع السید المختار فخرج عن جوار الابرار الملائکة المستماع زفره شریک من فی القبر
 ان یسبوا و رسالهای قدیم قریب ضرب مقدس نبی کریم صاعقه چنان شدت افتاد که قطعه زمینی را از آن محل
 پدید رفت و ما که ده شیعه بالبداهه یقین کردیم که برای سوختن اجساد یقین و اخراج ایشان از قریب سردور
 عالمیان این آفت واقع شد چونکه ظلم بسیار کرد پس ساحت قبر شرعین را از خشت طینت این هر دو پاک
 ساختند تا ذره از جنات در آن فرج منور باقی نماند و اثری را از آن نامی نباشد چنانچه از عبارات
 مصائب قاضی ظاهر و بابر شدیم و آنکه احتمال مرز امجد و مشرین که بر حدیث ملک نقال نقل حشبه جناب
 لازم می آید بسوی جوار رسول مقبول جوالش آنکه کند یدن قبر مسلمین در شرعیت مطهره درست نیست
 قبور حضرت ائمه طاهرین پس فرشته نقال را از کتاب آن حاصل نباشد علی نقل اجساد کفار و نجاری حاصل
 که حرمی ندارند در شرعیت از نجسیت بیرون کرده میشوند از قریب ایدر تا دماغ این بزرگان از فریادشان
 در قبور پریشان نشوند انتق حاصل قول القاضی مختصر آئند و در مقام طبعیت خویش را از نوران و او هم قمار
 از جوالان که دادون و دشنامهای سخت است بر عادت شیعه باز داشته باین حرفی چند قناعت میکنم که البته دعا
 حضرت ائمه که بطور اعمیر المؤمنین بودند و اجماعی عند قبر نبیک محمد صلی الله علیه و سلم مستقر و قرار و ازان
 ما نور است و وقت ازان قرائتش معمول قبول شده باشد پس این استقرار و قرار ائمه و شیعه بیان فرمایند
 که چگونه بود مخد لک از تحقیقات تجکسی عیان است که چون حضرت استدعی بود برای دیدن عذاب
 شیخین مناد الله دعای رسول خدا قبول شد تا چشم مبارک خنک گشته باشد پس تناقض لازم آید که
 کما لا یخفی سبحان الله قاضی میگوید که شیخین در خلیفه مقدس نیستند تا دماغ شرعین مشوش نشود و علم
 و غیر او بقبورشان قائل آند تا قریرت غین باشد فهم فی کل تیه سیمون و فی الجبل و السهل تیبون و
 رطل بوق را یاد نمائند که نقل تخت بلقیس رومی الله عناد در کتب او چگونه بود فلا تنقل و مراد من از کتب
 لفصوص امام جعفر است که مامور با حکام نفس الامر بودند و عاقد تفسیرین ایشان حکم ندان کردند و محذور
 آنکه هر چند تخت را که مکمل از جواهر و نفس است بود کمال بر است نگاهداشتند لیکن عاقد حکم الهی و علی اذن
 پیش حضرت سلیمان منادند و سرعت و محبت ملائکه تقویت پذیردی در عقل هر کسی از مسلمین تواند آمد که چون
 علاقه را که برادران در مکر حضرت پادشاه بیده بودند وقت انداختن آنجناب در جایه قطع نمودند حضرت جبرئیل

از مقام خود بحکم انیز دی چنان لعجات در رسید که حضرت یوسف بر سلیم یاه بنفاد و از گزند منطقه محفوظ ماند بحکم
این امور بجز عادت و ظهور عجایز و کرامت است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعه نیز اگر انصاف را استعاره
نمائند پس نقل شهابی ایام قبیره مقدس نبوی صلی الله علیه و آله محتاج بکیندن قبور نشد و ظهور آن بر جوان شهری
لازم نیامد که رطل بوق برای رد سخن مرزا خندوم شریفی بچ و تابا وارد وظی انض و قدرت انیز دی را حقیقت
انکار میکنند پس شهابی مقدس ایام از جناب مرتضوی تاحضرت امام حسن عسکری در مقبره شریفین خواهند بود
لاجرم قبل ازین شیخین فقط بمحضر حضرت بغیر صلی الله علیه و سلم بودند اکنون هم پیروی جمیع ائمه هم هستند و منصف
نور علی نور کرد و دیدند گویند در ایام محرم شریفین مجلس غریب باشد و مخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
عطا و خادم و اولیا نواب آصف الدوله فرمود مگر تمامی درگاه فراموش شد چنانکه اشاره کردم آورده آمد
که چون برای شهری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای نهب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
اعمارات مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مزدوران اخراج کردند و ترسیدند نقالی
گفت چو این می کنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند بهمت ایشان مستعد بود که مخالفین مظفر و منصور
شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بچشم شریف نبوی تعقل شدند و کسی از ایشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقل علمای شیعیه تشبیه کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
اشترنا و العجب که طاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را بایستاد
و در حقیقت دلیل نیافریده و بر طاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه احوال را و برین تخصیص لازم
آمد محمدی ایام از آنچه تمنا میکرد و کنی بزرگ و دلیل علی البطلان مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
درینار بیان روایات که متقین شیعیه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مغرور
نماید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قالب او را شش کرده بودی و قتی که از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من تحریم که آن شخص که هم پیروی جناب امام رضا است
و از روایات هنوز وجودش و قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذ انبت الشیث ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
هنوز از تیز زبانی در حق او حکم میکند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقل آن ناصیه مقدسه را چرا
پاک نکردند حال آنکه بر اصول شیعیه ظلم او هم بر ذوات طاهره ایام بدی بود و هم بر سادات دیگر تابعی که
ایشان را زنده و دفن میکرد و لیکن از داکتره تشیع بر تحقیقات قاضی پابیرون نه نهادند یا بودنش
بقدر ساعت رقیب آنچنان زمین مقدس را نخبش کرد که لازم آن هنوز بر زبان رفته جار نیست و طهارت
حیم مبارک رضوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح البنی صلی الله علیه و سلم چنانچه از تقریرات شیعیه واضح
است اگر انیمه را بشنید باز گردانند چنانچه واقع گردا بلکه و زگناه قابل را غیر چنانچه در کتب ایشان مذکور
است در عدل و داد امام مهدی پس سیاب قریب را چرا از نظر ساقط میکنند و ندهب کاملیه و ذمیه را که

عقبت می آید ان الله تعالی بطاهرهم اختیار میفرماید تا اهل شمشاد و ادین بزرگان از رفعت چنانچه باید
 بستانند و انتقام کشند و غرمتیکه و ادین بغوات و کونیت خبر از خالق ارض و سموات از که توان خواست که
 آنکه ظلم دشمنین معاذ الله بزرگداشت یسعی حضرت مرقنوی بخود و کما بدل علیه هیچ انبیا غلبت چه از ان واضح است
 که عدل و داد ان بر هر کس مشمول داشت مگر بجناب امیر و عاقل میدانند که این منی بر اقتران بلکه از
 جواب ایضاح واضح که هنوز در برود مات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صدا حاصل بود
 و گرفته و او و کالت و کفالت میانه دشمنین و حضرت زهر راضی الله عنهم چگونه میداد و لعمریه قایل است که بر ما می
 بماند و داریم: یا مالک بیکران دارد: الغرض در بیان قبول طاعتین از رفعت تجویز نموده که صاعقه
 بران افتد مگر خیره مقدس سید المرسلین را از بیت قربت پذیرد و در غنمی حقیقته انالقی حضرت شایسته را کرده اند
 و یعنی ظلم نموده و شاید که توفیق الی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق نه زیارت است اگر حضرت
 ششچین را از یار خود دور کنند کافی شرح القرونیه بالجمد بر ایمان ایشان حکم تر از ان دلیل نباشد که رطل بوق
 بدان افتخار میکنند یعنی روایت صاعقه را از موت خود کافی میدانند از اهل بیت همین جهت صاعقه
 قهر الی برادر اگر آباد افتاد که **فَاَخَذَ كَثُفَهُ الصَّاعِقَةَ وَانْتَبَهَ فَنَظَرَ فَنَدَى سُبْحَانَ رَبِّكَ**
رَبِّ الْعَرْشَةِ مَا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 این امور تعلق داشت قیاضی مقبری نور الله شومتری و هب الله نور و اهل عالم را چه خاص و چه عام
 باید که بی اندامی رطل بوق را بجناب رسول مقبول نگاه کنند که با تعدادن صاعقه بر مقبره و مقبره سرخ قابل
 شدنشانی نداده از شیععه که نوشته از کالمیه باشد یا ذمیه تا قاضی ذله را بائی ایشان کرد که آنها از کفر
 بنی و دمی فی الله فهم و هیچ نموده اند کاش بیان میکرد رطل بوق رئیس المنافقین نامیب عداوت سید
 ضل الله علیه و سلم از کتب خویش که بچند سال این واقعه هالک میشدند یعنی صاعقه مذکوره و سلطنت
 کدام یکی از سلاطین بصریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا عیان میشد که ان بی
 ادب کیست ازین قوم تیره باطن و کفار و فجار ما جن که این سیه روی را به نیت جنس معلوم همدگر گشته
 و چهره او مصداق **قِطْعَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا** گردیده ولیکن چون مقصود اقتراست بزرگ نیت و رفع اگر
 تمامه کتب رفعت را غزال کنی کسی را از سید کاران نخواهی یافت که بقیه سنین و ریاست سلاطین عقید
 کرده باشند و اینهم قسریه بر ایجاد و عداوت با کاران و اهل خریب و مکارانست اینکه بگوشت رسیده
 سخنی بود اقناعی و خطائی که این قوم بی حیاء از ان خجل نتوانند شد ولیکن خود درین عبارت بر این
 قطعیه بقدرت انیدی و تائید الهی بدان قائم است که رگهای اعتناق این طائفه فاحشه خصوصاً
 رطل بوق عوج بن عوج را می شکنند و بیج و بنیاد مذہب و دین این معارین می کنند زیرا که از عبارت
 منساب ثالث بالخیر قد و اهل شر این قدر مثل بدی بنزد شیعیه قطعاً نماندند که از خشت این مردم

بزرگ نهادند بلای مذکور وقوع یافته اکنون امری که محج علییه باشد کسی از فریقین سر خود از ان تنایه
 زینهار بجای قرار از ان نیاید و دل و جگر این قوم مورد لوم و السود و آتش جهنم بخیزن ایشان غیر از
 ایشانند که خلافت صدیق اکبر که متصل و فانی سید عالم و فخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال و چند ماه بوده
 مدت خلافت فاروق اعظم بدو سال کشیده پس تا زمان متدن مقام مقدس بر خیال این دجال تا پاک
 ماند از خست لیت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خودش تصریح کرده و تائیدی دیگر بعد شهادت
 بود من فاروق از باده ترلوث ماند بالیقین تا ادوار اما متها و خلافت تبارک بلخ و تخمین فالخوری و الی غیره علی من
 لیزم من بقواته کذا و کذا و بعد از عذاب الاخرة اشد و البقی و هر که در افتاده حضرت امام جعفر صادق و در حدیث کافی
 حدیث نمائید مقصود اصلی به فصد که بالذات دشمنی با جناب رسالت مآب است حاصل میشود زیرا که سبب منج از
 بالا رفتن بر سبقت سجد شریف وقت ترمیش آن بود که بعد از شرافت حضرت را با جد الامین خواهند دید یا
 نه از یا توجه بعضی از واج و از جمیع البحرین عیالست که حال موطن بر سرخ مانند ابل دنیا است از باطل و دشمنی
 و ملائیس و زیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تحتها از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
 جعفری رض عیان شد که صدقه بقبر شریف رسید مقصود رطل بوق در حقیقت همین بود اگر چه منافق نظام
 میگفت که گزند بقبر شیخین حاصل شده و سبب الحار السیفی لنفسه و فقر فاقاب و مال انسان و ویران
 دیگر آنکه این غیبت معتقد است و اعتراف دارد بلکه نقالین و عمد و شان با طارش همین است که حقیقت را
 از قرب مزار ابرار دور کنند و آن آنکه مقدس را از انوات پاک سازند تا اکایر وین از رفیع و شایق نشان
 از حق نکشند یا خدا بران قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان ببیند بل آنکه صحیح شان باشد
 بشو و ح استخدا الله مما نقروا و پس برین تقدیر که در عبارتش مفصل موجود است و از قلم او بر آمده
 باید گفت که امی مطر و شیخین کجا بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد و اساس دین و ایمان ترا بر باد داد
 که یقین کردی و بیرون تو بهر حکم کردند که از خشت شان بود که صحتیه فی العبارة المذكورة و کسی از
 میانین هم نتواند گفت که هر چند را از ان مکان اخراج کردند و از اخراج المخرج محال فایز من اعتقاد
 الباطل بالانقراض الانسان علی تغییره الا بعد تکفیره و اگر اکنون معتقدین او قائل شوند به بطلان لقل
 و تحویل ملا که مذکور لازم می آید تلوث مقبره شریف تا انقادن صاعقه و بل نذا الا اقرب من الادلی
 بل کما قال الله تعالی و ما نریه من آیه الا کما یختار و اخذنا منکم الذین یؤمنون بکلامه این
 بی ادبی و بی اندام از علمای طائفه فاحشه کسبیه کما فی التفسیر الکثیره ویدی کیون از غان توانی کرد
 که افنا لیکه از دست اشقیای ابرار و بیرون این سباده در زمان قدیم نسبت بفرج منور مقدس گذشت
 بیت دشمنی شیخین غلط گفتم بمقتضای حدیث بعضی الغنم بعد از آن شان بجهت استقامت رفته و موخر
 منبط کردند و محققین هم نشان دادند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل بوق نموده است

همه نفس از مر می شد تا از انجنت حفظ و حراست من حیث العمارت هم بجای کشید که گروا کرد و قبول رهنه
 باشد چنان سیدی حکم بر بستند که پایش کوشش کنار خوار را شکستند قال الله تعالی هذا الله تعالی
 ان یقلعوه و یقلعوه و یقلعوه طاشوا الله تعالی و تازانیکه مقبره شریف از بالا آمد و گشتند و بدین اندامهای
 گرو و شقاوت پیرو و راحدی و مناسبتی نبود که بگذارد بیان نمیکرد و شد و پس که بر دین و اصحاب یقین
 اهتمام حفظ و حراست بعمل می آوردند حتی که از اصول رفته که کتاب کفشی از انجیل است نیز قرآن یافت که در
 از انیکه سقن مسجد بنوی صلی الله علیه و سلم را درست میکردند و در صعود و نزول بودند بعضی را از رفته چنان
 در دل رسوخ یافت که همه بالا روند و مشرب بر قبر شریف شوند زیرا تصرف امام صادق علیه السلام بفرمود
 که ایشان بر سقن مسجد بلند شوند و نظر کنند پس ایشان را بعنوانی تسلی بخشید که نتوانستند سر باززدن
 و مخالفت نمودن بسبب تابینا شدن و کورطی هر کس تن چنانچه از عبارتش این تخریق را هم خواهی فهمید
 آن انیکه عده من اصحابنا عن احمد بن محمد البرق عن جعفر المثنی عن کمال کنت بالمدینه و سقن المسجد
 یسرون علی القبر فسرقت و الفعل یصحون و تیر لون و نحن جماعه فقلت لاصحابنا من حکم که موندید خل علی
 ابی عبد الله علیه السلام لیلته فقال مهران بن ابی النضر انا و قال اسمعیل بن عمار الصیرلی انا فقلنا لعلنا
 لنا عن الصیغ و نشر علی قیر البقی صلی الله علیه و اله فلما کان من الغد یقینا ما فاجتمعنا جمیعاً فقال اسمعیل
 قد سئنا له کم ما ذکرتم فقال ما احب لاسد منم ان یعلو قوه و لا امنه ان یرمی شیئاً یدهب منه لیره او یراه
 قائماً یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه و اله و مراد از بعض ازواج که رواه میهم او دند و قلوب
 شان ایازت نداد که متناظر گردانند البته عالیه صد لکه خواهد بود که این مجروح خاص برای او ترتیب شد
 چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف آنکه اقامت و اوامت هم در آن شد و مزید محبت
 و انس انتخاب با عایشه چنان نیست که دشمنان دین لغی روافض منافقین و خوارج مار ققین در آن مقامی
 داشته باشند تا بیکدیگر از بیان شان هم آشکار است که آنجناب حجرات دیگر بیار شد و تمین نبود دیگر با قات
 درین بقعه مقدسه چون ازواج مطهرات انحضری را یافتند استعدای شریف را که استند و هر چند مرضی بعض
 صحابه بلکه اکثری آن بودند اختلاف که چنانچه میف رایع بر سر و لیکن صد لک فرموده که من شنیدم از
 حضرت العینی بدین من حیث یقیض ولیکن نظر منزه و رایعی اتباع ابن سبا احوال آن بود که صد لک برای شتر
 و شتر خود این حدیث را وضع کرد ولیکن نیازم چه بالغه الهی که خود این حدیث بزر زبان مشکل کشا جاری شد
 و زخم قلوب قوم مصداق فخر الله تعالی کار می شد و مدفن شریف تجویر لفرموده مگر پس مجروح و شفیع را
 پس مزید محبت و انس بهر طور که باشد عیان گردید خواهه بطور عشق معاذ الله چنانچه حال اهل خلیه و منون بیان
 دلالت دارد خواهه بجهت مزید مشروبات و علود ریاضات و چنانچه اهل حق بملای خلیه قرآن شریف و حدیث حضرت شریف
 و تدریس گویند و شکر ایزدی درباره تشریف صد لک از سمت مذکور زبانی حضرت اید معصومین سبحان آرد چنانچه

بیانش از کافی کلینی می آید و حاتم قطع نفوات قاضی رطل بوق آنکه فعل ملائکه قتل را در حدیث نقل و تخیل که منشأ
 آن قبل ازین یا قاضی در آن چهر کرده بود که چشمتای نشین را از ساختمانی مقدس طبعین حیدامی کنند که امر و درینجا
 نبض جعفری حضور بعضی از واج طهارت نیز نزد حضرت عیان شدند پس بخیل ازین گفته بودم با فاده آن ایام
 و نفس او عیان گشته که گفته اگر اذلول خود را ز غایت کنند آنجناب را مثل خود و ذوالکمالین و ذوالوحدین و
 که در صحیفه آنجناب چنین قلم زده بودند که علوم اهل بیت طاهرین بیان کن و مامون باش پس مجمع جمیع آئیمه
 همان مقام است که صدیق و غار و نوق هر دو مصاحف و زبیر همراه حضرت در آنجا از قدیم باشند و حق مصاحف
 و ندی امیر را امامیه تنگ میدانند فکایت حق صحبت شریف که در چه درجه است حتی که در معراج قصیده حمیری که
 با حضرتان تقدیم پیش روئ او وقت احتضار سیاه گشته بود و قد تقریر ان اقرار العقل اعلی النفس حجة
 فقط حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با امام رضا فرمود که سلام کن بر شاه و ندیم ما و بعد از یاد کردن قصیده
 و توالیس امام سیدار شد و هر چند حجر و در نظر تنگ طرفان تنگ باشد مگر در وسعت بروایات و فیلقین
 روضه من الجنان که ما اینجی عبارت حدیث جعفری بر وایت کلینی برای آن امر خاص بدین الفاظ زیب
 و زینت یافته عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابی العباس میر المؤمنین علیه السلام قتل یا علی ان الله
 قد اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی البقیع المصلى وان یا مومر رجل منهم فخرج امیر المؤمنین
 الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امامنا حیا و متیا و قال انی اوفی
 بالقیعة التي قیف فیها ثم قام علی الباب فصلى علیه ثم امر الناس عشرة لعلون علیه ثم یخرجون
 از اینجا نشیعات مناقعین اتباع این سبائی وین کجا ماند که جنازه را گذاشتند و تا دو سه روز بسامان
 اخروی نپروا قصد این امر بقدر ای جناب امیر بود که آخر شب روز سوم و قن شد و باین همه اهتمام که
 در باره حفظ و حراست مقبره شریف که شنیدید و درین زمان هم آنچه زبانی ثقات بگوشت رسید تفصیلش
 از جهت مستحسن بودنش مستحسن نمینمایید که بزرگان اهل اسلام بلا اشتد ضرورت رود و بمعرف بیان
 و از اینجا است که روضه را یار نیدهند و درین امر مزید اهتمام بکار می برند که بسیار می یافته اند که هنگام زیارت
 قصد بی اندامی داشتند پس حارسان ضرب و شلاق نمودند و خیلی ذلیل ساختند و در هر وقت خیال این
 امر در اندیشه و وقت مغرب که با تمام تمام و کمال حرم و پیشیاری نبودی از تصویر فارغ میشوید که بسیار
 کسی از بیرون این سبایم و دی اندرون مشکب شریف کیدی اندیشید و روی خود را وقت روشنی آنجناب
 مقدس مثل رطل بوق سیاه کند با لعل اگر به بقای آثار مقدس نشین قائل اند چنانچه از افادات آئیمه
 است خصوصاً از افعال امام نیکو سیاه شده تا الیسا سابقاً بلوث معنوی زاید الوصف و پریشان و ماضی
 معاذ الله به ثبوت میرسد که بر اصول شان حرفی قبول رطل بوق دیدی و شنیدی که هنوز نشانی ندارد و
 بیابان منقذ حقیقی کیست که جز او اشد در کنشان نند و دستهای قوم پاک را چنانچه باید و بد

وَأَشَدُّ دُخَانًا عَلَى الَّذِينَ هُمْ فِيهِ مُوَافِقُونَ يَوْمَ تَذَرُ الْمَوَازِبَ
وَدُرُيُوتُ قَامَ لَبِيتُ نَبِيٍّ عَلَى يَدَيْهِ جُوشُشٌ وَخَبْرُ شَرْبٍ وَبَيْتِي يَنْبُجُ شَرْبٌ كَمَا تَنْبُجُ شَرْبٌ فِي مَقْصَدِ نَابِثٍ
شَدُّوهُ كَمَا سَدَّ مِنْهُ حَتَّى اِغْرَابَ يَزِيدُ نَارُ شَرْبٍ كَيْ شَدُّوهُ وَبَيْتِي يَنْبُجُ شَرْبٌ كَمَا تَنْبُجُ شَرْبٌ فِي مَقْصَدِ نَابِثٍ
كَتَابُ نَبِيٍّ رَأَى مِنْهُ تَقْوِيلُ نَبِيٍّ وَبَيْتِي يَنْبُجُ شَرْبٌ كَمَا تَنْبُجُ شَرْبٌ فِي مَقْصَدِ نَابِثٍ
تَقْبِرُ كَرَمٍ عَنْ أَبِي حَفِصَةَ قَالَ لَمَّا قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّيْتُ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَالْمَلَائِكَةُ وَرَأَى

وَالْمَلَائِكَةُ تَوْجَاهًا قَوْجَاهًا قَالَ وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي مَوْعِظَةٍ وَاسْمَعُوا
الْأَنْزَلَاتِ فِيهِ الْإِنشَاءُ عَلَى بَعْضِ أَشْدَى آيَاتِ اللَّهِ وَمَلَا يَكْتُمُهُ وَيَقُولُونَ عَلَى النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَتَوْجَاهُ نَشُودُ مَا كُنْتُ فِي الْبَيْتِ مَرَادُ أَهْلِهِ وَمِنْهُمْ
كَمَا جَوْنَهُ أَزْعَدَهُ هَامِي غَيْرُ تَهَامِي مَعْلُ مَا نَدَى لَوْ بَالِشِ أَزْأَيْتُ وَكَأَيُّ قَدْ حَفِظْتُهَا وَهُوَ الْعَلَى الْعَطِيَّةِ
وَأَضَحَّ أَيْتُ وَنَمَّ أَزْجَلَتْ حَضْرَتُ جَبْرِئِيلَ كَمَا كُنْتُ وَتَبَيَّنَ مِنْ حَدِيثِ قَبْلِ خِرَارَانِ أَرْوَاحُ دَرْزَمَانِ وَاحِدُ كَمَا كُنْتُ
وَتَبَيَّنَ مِنْ حَدِيثِ قَبْلِ أَيْتُ وَكَيْفِيَّتُ ابْنِ نَمَّازٍ رَأَى بَيْنَ يَدَيْهِ لَوْ أَرَادَهُ كَمَا بَعْدَ أَزْكَافِيْنِ دَرْزَمَانِ وَنَمَّ مِنْ جَنَابِ نَبِيِّ
مَدَدَهُ كَسْ رَأَى دَرْجَمَهُ دَاخِلُ فَرَمُودِ بَيْتِ أَمْرُ كَرْدِ أَنْخَضَرْتُ وَبَعْدَ دَرْزَمَانِ حَضْرَتُ أَمِيرِ بَيْتِ آيَاتِ اِشْتَادَ وَابْنِ آيَاتِ
نَوَازِنَاتِ اللَّهِ دَمَلَا حَكْمَتُهُ تَأْسِيْدُ أَيْلِ بِيْشَانِ نَبِيٍّ نَحْوَهُ نَامَهُ أَهْلُ بَدِيْنِهِ دَعَاوَالِ أَنْ قَامَ شَرْبُ نَبِيٍّ
أَزْ تَقَامُ هُوَ يَرَأَى كَمَا عَلَى مَرْفَعَتِي صَوْرَتُ نَمَّازِ بَيْنِ يَدَيْهِ كَمَا دَدَهُ كَسْ مِيْ آدَمُ وَبَيْرُونِ مِيْ رَفْعَتِهِ وَابْنِ آيَاتِ
بَلَفْظُ أَمَامِ مُحَمَّدٍ بَاقِرٍ اسْتَلْزَمَ كَفْتُهُ سَجَاةً نَمَّ دَاخِلُ عَلَيْهِ شَرْبُ فِدَارُ وَاقُولُهُ نَمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فَقَالَ ابْنُ عَبْدِ وَبَلَا كَتُمُهُ الْآيَةُ فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ حَقٌّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَأَهْلُ الْوَالِي وَبَعْدَ مَا
قَامَ سِرِّيَّةُ بَرَوَايَاتِ أَيْمَةِ فَضِيلَةٍ كَرَمَهُ أَنْدَ دَلَاةً كُنِي وَأَضَحَّ خَوَابُ شَرْبُ كَمَا مَرَادُ أَزْكَافِيْنِ بَرَوَايَاتِ أَيْمَةِ كَرَمَتِ
أَوْرَاجِ بَايِ خَوْشَايِنِدِهِ وَتَقْوِيلُ أُمُورِ بَيْتِ أَوْرَدَهُ مَقْرَئِينَ آيَاتِ هَسْتُ وَفَوَائِدُ آيَاتِ اِحَادِثِ تَرْسِيَا
هَسْتُ وَبَلَكِنْ اِخْتِصَارُ مَا لَمْ أَزَالُ أَتَى مَكْرَمَتِ مَرْوَرِي بِأَيْدِيَادِ اِشْتَرَاكَ تَرْبَانِ دَرْزَمَانِ أَمَامِ كَرَمَتِ
أَصْحَابِ بَايِدِ دِيدِ كَمَا مَدَرْتُ نَدَاةً جَنَابَهُ رَأَى دَفْنُ نَكْرَدَنَدِ كَبَايِ كَشَدَّ وَابْنِ كَرَمَتِ عَجَابِ سَتَفَانِ عَمَلَاتِ
مُخَوِّدِ دَرْزَمَانِ كَمَا بَرَجَابِ زَمَّ اِجْمَاعُ كَشَفْتُ بَدَلِ اِخْتِصَارِ هَسْتُ مَرْوَرِي دَرْزَمَانِ وَاقْعَاتِ دَرْزَمَانِ
خَوِشِ نَحْوِ لَفْظِي مُخَوِّدِ وَبَايِدُ اِجْتِمَاعِ أَصْحَابِ عَمَلَاتِ دَفْنِ تَقْبِرِ اِشْتَرَاكَ دَرْزَمَانِ وَاقْعَاتِ حَوَاسِ شَانِ كَرَمَتِ
كَمَا كُنْتُ عَلَى اِنطِظَرِيْنِ بَرَوَايَاتِ مَحَالِ حَضْرَتِ شَيْخِي دَرْزَمَانِ مَقَامِ شَرْبُ كَمَا بَرَجَابِ كَرَمَتِ اِشْتَرَاكَ تَرْبَانِ دَرْزَمَانِ
عَلَى اَلْأَرَاكِيبِ هَسْتُ نَسْتَبْدِلُ بَيْتِ اِشْتَرَاكَ حَرْفِ وَكَأَيُّ نَشِ رَأَى بَايِ نَسْتَبْدِلُ وَرَفْعَتِهِ بَايِدُ اِشْتَرَاكَ اِعْمَالِ خَوْشَا

همه عرف و ذرات آفتاب مدد و یاقه و بال آن همه در تمام اعمال این هر دو بزرگ عیسی شریفین شایسته میشود
 معاذ الله پس بناسات و حیثیات آن مقام مقدس را سابقاً و لاحقاً انتهای نیست و حال مسجد نبوی که تا سپس
 آن نزد اهل اسلام بظلمات و قنوی و ذکر محمد و تعالی است بر اصول رخصه که احکام ظلم و ستم در آن معتقد میشد
 و سید ارجع سرور عالم باشد تا گفتی است که آیه ناصبین در آن می نشستند و مهاجرین و انصار که ایشان را
 بر سرند ملاقات بیکدیگر نمیزدند و هجوم بیکدیگر می کردند کما قال الله تعالی فی کتابه الفرضیاً فیتین من حق الایمان
 و یستحقون ان یکفکهم و بناب امر اقامت ای شان تا بستم پنج سال شست سر خلفانی شش هزار میگرد
 که محاسنی و انخوان انبیا طین دیگر را مثل قاضی رطل بوق در مصائب همین خیال است که گویا ابام مثل ستونی بود و
 نیست اقتدا مقود و برین تقدیر این طبعات که علم الهی بلفظ مازال تحفه در تنزیه و شافی تعبیر از آن میکند چگونه
 تا فردن در هر شخصی ماند که بر حاضرین جماعت خصوصاً کسانیکه اعدای جناب امیر باشند و عیب جوئی و مسدود شدن
 و بدگویی و تیر و شان بود در یکد وقت و مانع تواند شد که اقتدا است یا انفراد لاجرم این روشای منافقین که اینها
 اهل سنت را مثل اسالین مسجد قرار داده اند خود را کاسم شست سنده فهمید و باشند و هو المطلوب علی ما لفظ الکتاب
 المستطاب باید برای تمییز غارت ثواب پیشوایان سنیان باشد که من صلی خلف سنی فکانا صلی خلف نبی اذان
 نمیند به پنجاه مضروب از من لا یخیر و افع تواند شد و لیکن خصوص جعفری را در اصول رخصه که نماز و زعمای
 ناصبان هر دو برابر توان گفت چه علاج بهر حال از کتب شیعیه عیان شد که ابوطالب تقلید رسول الله صلی الله
 علیه و سلم را برای تحصیل مرتبه ثواب گذاشتند و اصحاب گفت را تقلید شدند و بر تفسیر اهل بیت و روایات کافی
 استقامت شان بر آن بود که زاری بستند و با عباد کفار مثل مقتدایان خود شریک میشدند و در روایات دیگر موافق
 روایات آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را تا دم وفات شان همین آرزو بود که کلمه توحید از زبان شان
 میشنیدند کما عرفت آنکاره دنیا را صورت که است و کتب شیعیه در باره حضرت مرتضوی بدان ناطق که جناب امیر تا
 در زندگی شان مقلد شان مانند انقضی طو جناب امیر در آن سابقاً و لاحقاً بنحویان و اند بود کما مراراً ما بعد
 التوجه فانه عند البعض کان مخلوطاً و مقام حیرت است یعنی سنانکه با منافق معامله اهل اسلام توان کرد که حال
 در روشن کجا معلوم و لیکن چون بدلیل عیان شود و در روز از قماش چه کلام است که عمر رضی الله عنه درین وقت
 او را گشت و حضرت منبسط و قاتل لقلب بقاروق گشت تکلیف که طشت از امام اقتد و در تحریم حلال و تحریم
 قرآن و انواع ظلم و ستم بر اهل بیت علیهم السلام و حقیقت باقی نماند و مانند من ذلک پس از آیات اقتباسی بدین
 انما انتم بنی آدم و بنی قوس و کما الحق و کذا خیر القاصین و کذا کما جمیع کلمات مع القوم الکاملین و انما انتم بنی آدم و بنی قوس
 و اگر بعد از ادراک نقض آن عهود و موافقی که از حضرت امیر و جناب قاطبه بر اصول پیوسته اشتیاقاً صدور
 یافت یا تبدیل اخلاق بطور پیوسته و توند آنرا دیدی از حال امامین رضی الله عنهما جرنی را مشتاق باشی
 حالانکه حاجتی نمانده باید که مجلد اول این کتاب روی توجیه آری و خود را از مطالبه نالی معذور نداری

که خبر محبت الزمانی و امتیاز ایشان را در تشیبه الیهایی از متعلقین اولین متعلقین و هم خلیفه ثانی
 شمارد و گویا از کتاب خواتیم و صفات امیر طاهریین و قاضی عظمی این بزرگان و خردوان خبری است که در آن
 کلام که گفتند و دلیل منجلیت بودن ایمان اگر کسی بعد دیگری دامن منکرتی و قاضی و قاضی که تو کسی که بر من
 جسد قدم نهادی و هرگاه ایمان را بران امور که در مباحث ظلم اعلی تحریر باشد که معرفت سابقا تقرضی بنسبت
 مزاحمت منبری که مقبولین ایمانی نسبت بعد این نیز عزم قوم می آوردند و مثل مشهور عریان شد که بدین سبب و گاه
 محبت بگوید درست تواند بود پس بنیای ایندی مسافت قصه ای طویل که در کتب پیشین این پیش دیده بود
 و به خلاف محمود و موافق بوده نیز دوی نور دیدیم و خیال من در ایقاعی مواجید این فصول انجیر باقی است

جاءت نزهه و شرح کافی است اما بیان اول پس انیت عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل
 ان الله لا یستغفرکم عن ذنوبکم انتم تعلمون انتم تعلمون ان الله لا یغفر الذنوب الا لکم ان الله لا یغفر الذنوب الا لکم

امروا ابی بنی صلی الله علیه و اله و سلم فی اول الامر و کله و احیث عزمت علیهم الولا یتیمین قال البیضا صلی الله
 علیه و اله و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه ثم انما بالبیعة امیر المؤمنین ثم کفر و احیث مضی رسول الله

صلی الله علیه و اله و سلم غلم فبیر و یا لیسعه ثم ازاد و اکثر با خدیج من بالیه بالبیعة لم یفعلوا لکم من فیم من الی یوم
 مثل روایت است از امام حنفی صادق در قول الله عز وجل در مضمون ایت سوره ناز و ایت سوره ناز

عمران بدرستی که جمیع که ایمان آورده بعد از ان کافر شدند بعد از ان ایمان آوردند بعد از ان کافر
 شدند بعد از ان زیاد شدند با اعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود توبه ایشان با نیمی که توبه از شرک پیش

از حالت نزع نمیکند و چون عالمند بمکات قرآن توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان
 در حدیث سوم بایشان نیز در کتاب العقل و توبه از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلا یا از غیر شرک

برای بی توفیق امام گفت که این آیت نازل شد و را بگوید عمر و عثمان انما ایمان کردند بنی صلی الله علیه و سلم
 در اول کار و انرا کفر کردند حالیکه و انموده شد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و فیکه گفت بنی

صلی الله علیه و اله و سلم هر که بودم اقامی او پس علی اقامی اوست بعد از ان انما ایمان کردند به بیعت
 برای امیر المؤمنین علیه السلام اشارت است با سنج گذشت در حدیث هشتم باب شخصیت و چهارم کالو بگوید

در روز غدیر مضی الله کردند و بعد ازین با منی اسلام کردند بر علی علیه السلام با میری مؤمنان بعد از ان
 کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم باین روش که انحراف کردند بهیستی که کفر

بعد از ان زیاد شدند با اعتبار کفر نسبت فرار کفرن ایشان همی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المؤمنین
 را با نیک بیعت کنند برای ایشان از تشقیق بنی ساعده پس این جماعت ثمانه در ایشان از ایمان پیروی

با نیمی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود و با نیکار مبدل شد مثل امیر ضلالت و بعضی تابعان ایشان
 و هر کدام که در باطن مؤمن بود و مرتد شد و مثل اکثر تابعان امیر ضلالت این عبارت مشایخ قزوینی منظر

ولایت بران دارد که آن قوم که مؤمن بودند با عقاید باطنی انعام نزد حقیقی شدند و خلفا و بعضی تابعین ایشان که
 اعتقاد باطنی نداشتند مبدلین اند و از اینجا بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه یکم توان کرد که حضرت سلیمان
 فارسی مورد متابعت اهل البیت و ابوذر صدیق کما فی العجاء و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند بقلب مواطی
 سانی و جنائی داشتند بروی متبلا شدند که طریکان کفر بر ایمان باشد که بحسب قله و پائت امراته و لا یقبل
 توبه فی هذا المقام تکلیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل نزد باشد بخوبی بدست آمد و رفته آیت خسر الله و الاخره
 لا اله الا الله علی بن ابی طالب را اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخمال عقل نمی آمد که کسی به این از پیشگاه
 خلافت رود و کسی قاضی نشاند نشود و ترانه دینوی با مومل آن ببرد و اگر بر فرض محال و اختیار مکار برده و
 حیدال و سپیده سراسی مجانبین بلکه شیاطین و انوال این بزرگان را از روت حقیقی باز دارند پس روت دم
 سا که بشارت نیز به کثیری بنظر اهل تماشای ارم و از تطویل برای مزید توضیح مقصود در نیت مقام باکی ندارم چه مجال که
 رفته بکار کشانید و اگر تردوی داشته باشند باید که بتجاشائی نیز کشیده رانید و رجائی که این تقریر
 مختصر او کرده و گفته ششم آنکه انچه در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم لعالم عقبی صحابه مرتد شدند مگر حدودی چند را و از آن ارتداد دینی مطلقاً نیست تا موعودیم
 قبول اخبار در روایات کلی صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی دارند او خلقی یعنی بعد از حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از صحابه از دین برگشته و آنکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
 اهل روت و نظائر آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال صفات پسندیده و افعال خشنه و اعمال
 صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بقوی قل لا استعبدکم علیهم ائمة الا المودة فی القرابة
 اجماع رسالت است و دیگر کردار ستوده الطوار محمدی که در عهد که امت مهاد حضرت ایشان مجبور و مقدر
 بودند بر گزینة انواع فتنه و فساد و ففاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر امور
 دین و ترک لغت و اعانت و زینت حضرت سید المرسلین سا له و دانه نمودند و نیکی و احسان که در حق کافه
 رعیت ممدوح و محمود است و باره اهل بیت نبوت ترک فرموده و غضب حقوق حضرت زهر علیها التحیة و النقا
 و رنجانیدن خاطر عاظم ان یضیع فی الوری صلی الله علیه و آله ازینها وقوع یافته چنانکه کتب سیر و تواریخ
 بآن ناطق است و در اکثر مغان این کتاب از روی کتب معتبره بمعرفه بیان آمده علامه لقمانی است
 در شرح مقاصد میفرماید ما واقع بین الصحابة من الحاربات و المشاجرات علی الوجه المسلوب فی التواریخ
 و المذکور علی السنة الثقات تدل الباطن و علی أن بعضهم قد حاد عن الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و الباحت
 علیه الحق و العناد و الحقد و اللد و طایب الملك و الریاسات و المیل الی اللذات و الشهوات انتهی
 یعنی انچه واقع شده است و ریمان صحابه از محاربات و مشاجرات بر و چیکه در تواریخ مسطور و بر السنة
 ثقات مذکور است الباطن دلالت میکند بر آنکه بعضی از آنها از طریق حق انحراف و زریده بحد ظلم و فسق

رسیده بودند و باعث بران گشته و خدا و خداوند و طلب ملک و ریاسات و میل لذات و شهوات و
 چه به محال محصور نیست و هر که ملاقات با پیر بزرگوار علی الهی علیه السلام نمود و بجز مومنان نه قال الهی الهی
 هر که را روی بیرون داشت و دیدن روی بیرون داشت و ازین عبارت و تقصیر از یاد که کشف بر
 نقال بیان کرد و بطور علمای شیعه کسی از ان نجات نمیواند یافت و اگر شخصی را فرض کنی هم در اینست
 عظام و هم اصحاب که ارم که بر گران می ماند و مقوله می گشت خیر از جناب مر قنوی و حضرت فاطمه علیها السلام
 و چون بر اصول رفته سال این بزرگان از کتب و دین و ایمان شیعه بطور نمونه یافتی و دیگر هر چه توقع و امید
 تو انداخته که از اقسام اخیر خصوصاً از اولی آن حشمت باشد و دانش نیلاید و نزد ما روایات موافق
 روایات است یعنی کاینکه حق شریف صحبت نیافتند و از طاعت دور و دورانه بیایای روت گرفتار
 شدند و حضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیلی از مدتها هم همه را چنان کفایت فرمود که فلک گفت
 ملک گفت نه بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیست خویش هم در اعلاای کلمه افتد و متورودین متورودین
 پیاپی اهل سنت اجماع بران دارند و کاینکه از لواصط خوارج و روافض و مطاعین این بزرگان
 میزدی و تلفای نبوی می بردند و گردنای شان در شکنجه انواع عذاب کمال بطور می می چند که کسی را
 محال که باز گردنای شان را بر است گردانند فَلَا يَجِدُ فِيهَا نَجْوً وَلَا مَلْجَأً وَلَا تُنْفِذُ الْكَلِمَةَ فِيهَا بلکه هرگز از فرق
 مذکوره صدق کاینکه فَلَا يَجِدُ فِيهَا نَجْوً وَلَا مَلْجَأً وَلَا تُنْفِذُ الْكَلِمَةَ فِيهَا بلکه هرگز از فرق
 بدان مراجعت کنی و در بعض نسخ یا بی خواهی داشت که ما جری و الفاء خود سستی هستند و از اینجا است که نقال
 کشیری بعنوان عجیب گندی کرده یعنی باینکه لفظ انتهی قصه مختصر نموده و موجب تردد و حرام گشته و باینکه در
 عبارت برهان الهی و محبت بالنده او هم موجود یعنی از لفظ ظاهر که در کلام تفصالی نقل کرده چنان مستفاد
 میشود که مرتکبین جنگ صفین قریب ظلم و فسق رسیدند اگر محامل صحیح گفته نشود و باب قبل و قال مفتوح نکرد و
 در نه لفظ ظلم و فسق هم نرسیده اند بلکه تشبیهات و خطا مبتلا شدند و در ما بعد شان که زمانه بزرگوار بود
 ظلم و فسق بلکه کفر و فروع آمد و لاشک فیه و کما فی کتبه الاخر چون در نیک مقام خاص عرضی بدان متعلق بود و قصد
 بقصیرات شان نکردم و در نه چیزی درین باب سوای آنچه در مجلد اول گفته شد نوشتی یعنی آنکه قصه بعد از آن
 و خسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد بطور اجزای آغازش نموده گفتند که کمال بیامیت شود و دلداد حسن
 فرزندان دلداد فانی را به تشبیهات از خواب غفلت بیدار کرده و بر حال پاره پاره شد بعد از این عبارت
 که گویا اخذ تحقیق معاصرین است از مجتهدین و فرین و غیره و آنچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفای
 راشدین مبذلین دین اند لا حول و لا قوة الا بالله گفت که کتاب الهی و از کافی به خصوص بعضی که شواهد و
 و تا درین معبر که میمند و میسده قرار داده اند عیان گرد و ایمان و تقوای راشدین و تابعین ایشان از آنیکه
 برانی که مسلم آیات مدحیه کتاب مبین حتی بر یقین از کتب و در شان این بزرگانست که دین اسلام را رونق

دادند و برای همین نسبت سلطنت کسی و قیصر بر رات و بالا که در پس حجت آبی بر هر کسی از قوم شناس که عوام
 کمال تمام باشند چنان قایم شد که کلاکت چنان ممکن و آسان اجماع اندیدی زیرا که با اتفاق کتب شیعیان نیز بر گمان اختلاف
 نداشتند گمانی انصوارم و غیره و این بحث که تعلق داشت مخصوص ایام صادق قبل ازین بعذر و زبونی مجتهد الزمانی بمالار
 مرید علیه استی و هرگاه مذکور شد شیعه بنابر مزید عباد همین است که روایات قلنا و تابعین ایشان قابل اعتنا خواهد
 پس روایات مقبولین بسانی که هر متدقیق گردیدند و دین اسلام و امامت ائمه اهل بیت را از ملاحظاتی
 شمر و مذکور سابق تفسیر و سون تفسیر التواضع و اصنافه علی ما تفسیر الحال و المقام لطیف اولی برهم شیعه چنان
 انکه خود چنانده علمای رفته مثل پدر باقر مجلسی خاتمه الحزین و المتکلمین علامه محمد تقی تصریح کنند که ما را کاری با صحاح
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب مرتضوی نماند که معرفت و سببی ایشان را انداخته است پس باقی سبب فتنه
 که شیعه از نقل کشیدی آنرا را بسته بودیم گذار و بهار و زعفران زارش نسبت به طوطا دل بهمن دومی از
 اسجاث این کتاب همه با کمال شد قال الله تعالی حتی اذا اخذنا الارض فاصفوا و ازینست
 بظن اهلها انهم قادرون علیها انیها امرنا لیکلها اونیضار افعی عیالها
 حصید لکان لم نفن یا له من کذلک تفصیل الدیاب فیوم یفکروا این حرف چند تعلق بعبارت علامه
 که شنیدی بعد از تسلیم عبارتش بوده و الا بعد مع نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان حالی شد که یقینی نیست زیرا که
 در بعضی از ان موجود و از بعضی مفقود و چون این خبر را بمجاول کینه تو ز و محدثات افروز کی یاد و مسکن
 ازین وجه علامت بدان ان یکم تو گوئی صاعقه مصاب که بر قاضی رطل بوق افتاد و مرجع الد الحفام محمده عام
 را نیز بر یاد او گویم که ما و اشد شدت پیران فی یوم اصف کایف دزن و ما کسبوا علی الشیخ و الله اعلم الغیوب و انش
 انکه درباره ضمیمه مجتهد الزمانی بعبارتی از کتاب تحریف احتجاجی در باره حلت متعه النساء کرده بود و حالا انکه نسخ را
 خراج کردند و درین باره پس جناب محمده که پیشتر کار او بر تقلید و بیکه آنست لب معذرت بزبان باقر شاه که
 او را مولف فطره زاری قرار داده که انکه نامیکشاده و راه الفعال بر خود می نمود که پوشیده نماند که نسخ کتاب
 مستطرف درین مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
 ابراهیم خان طاب ثراه بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخ که شیخ شهاب که بلائی داشت
 موجود بود و در نسخ دیگر نیافتیم پس بنابرین متحمل است که استقامت حکایت از قبل بعضی نواصی توقع آمده باشد
 چنانچه در بعضی شرح مقاصد شام و معاین گشته که عبارت مشهوره فقارانی اما ما وقع بین اصحابه من الرجال
 و المذاهب الخ بالمره ساقط کرده و حذف نموده اند انتی و شاید که مختلج شود که واحد تا آن حکایت ظریف
 چیست پس بدانکه رفته در مستطرف بمقتضای احتلاط طینت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
 گذشت دمی آید انشا الله تعالی الحاق کردند که یکی بن اکتام یعنی از شیوخ بعبره گفت که در حلت متعه بکراهت
 میکنی گفت بعبره گفت اورضی الله عنه سخت ترین مردم بود و تمیزش گفت بسبب آنکه بر منبر فرمود که حلال

فرموده است خداوند بزرگوار من آنرا از ام کلینم پس گواهی اورا قبول کردم و تحمیم اورا اقرض نمودم و کلام
شده جمیع شده است که مقبولین بانی را بر اصول رافعه غیر از تحصیل روز خراف و حکومت و نبوی دیگر
مقصود بود که گو سال پسستی بر اصطلاح محدثین محدثین نمودند و عهد های جلیل یافتند پس پیچیده حضرت
ابن عباس را متحد عمل دانستن و ایشان را محبت تسرار دادن فاسی دیگر است و برای آنچه در باره
عبدالله بن عمر قریبی کنند که از عوام مقصور نباشد چه جای تعذرات موصوفین رضوان الله تعالی
علیهم انبیین کما سبق الاشارة الیه طه فتر آنکه قاضی رطل بوق در مجالس خویش طلبهای خلقای
عباسیه ضراحت و اشاره نقل کرده باز ایشان را در انامیه و بیچ شمرده حال آنکه آن طلبها بر ابد سادات بلکه
در بیچ طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه غفره اسان از آنجمله باشند و عنقریب بظلم دیگر که
بیچ امام محمد تقی و یار کرده در اجزای بدن مبارکش واردی آید ان الله تعالی و جنای این امر بیکی از
تایید دانستن شان شیخ خلقای مذکور است پس خلقای گراشدین که حال شان معلوم نگشت است و در آغاز کتب
هم دانستی که فرشت عدالت گسترند و ظلمت عالم را زدودند و نور اسلام نوزان کردند پس از شیعه نایب شل
نباشند اما آنچه محیب لاثانی فرمودند که خد ف واسقاط عبارات کارستیان است که بر اصطلاح او ناصیان با
سبح الشیخ ظاهر است که هر منافق و ذوالو چنین و ساین باشند بنگهای بوقلمون در آید و در هر باره و قران
سبلوهای تحسین بنوری کهین باشد و حضرت سید المرسلین را رئیس مرفین قران مبین بنویسد کما فی عباد الاسلام
الله تعالی کار آن مطرود است و لیکن شهاب مثل کربلای در کتابی از کتب شیعه دیده مناسب مقام نقل فرموده باشد
و حرفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده و لیس نه اول قاروره که رتی الاسلام و ازینجا خال کما بهای اهل
توالی دانست مخصوصا آنکه بما که بدرس تدریس شمرت نیافت و مخالفین در گوشه محبت نیست و الزام نصب العین
داشتند چنانچه دانی که نسخ شرح مقاصد و هر طبعه کیاب درین طبعه هم احیاناً بهر تلاش چند نسخه دیده باشد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سخن چین را تو اتم جاره که در ده که تاسن خود گویم و چه چید و ولی از فخری نتوان بر آمد
که او از خود سخن می آفریند اگر رفته یلیاس خویش می مانند و لباس تن بر خود می آراستند کما فی مجالس المؤمنین
من اوله الی اخره و جنب نیست نمیدانند این قدر ضا حذف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و با انیمه قنای
ایزدی ندیب ماسل آفتاب روشن و تیر جگر و در درگاه در فقه مانند سنان گیوه در سیت پس در مخصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکنده کردن محبتین خانه کن است بنابر آن چند سطر دیگر
می گارم باز ادهم خام را از مزونی باز میدارم که محفی نماند که حکایت تقریر میانی از شیوخ لیبره پیری ناباست
بدفتر جمعی نیم خامی با قاضی یحیی بن اکت که محبت الزمانی در باره فضیله آورده و بر غم خود شش ثابت کرد که
استدلال شیخ لیبره بعد از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدش مرد و متوانست دم زد که بدین
علیه القام بخمال فقری نشیند زیرا که علم و فضل اورا کسی انکار نتواند کرد و با انیمه در مناظره هم مسارتی تمام

داشته حتی که صولت و دیده خلافت مامون را خیال نگزیده بلکه بجوی نشرده اتفاق بهمت بر اعلامی کلمته الله
 بر لبست و قتیکه منادان برای تحلیل و معنی حسب حکمش بر سر جماعات زبانه بگشت و اندلس را و بعد از مدتی
 انجیل آراوه بخت معصوم نمود و فرستاد و گانش محمد بن منصور و ابو العینادر آمدند و دین در سال غیبه و عیش و
 شنیدند کلام خلافت ابوش و برحق فاروق اعظم چنانچه می آمد پس قاضی بر طبق وعده خویش فرارسید و بمنالته
 پیشوای شد و بایت قرانی و حدیث رسول ربانی از امامی داد که مامون از امن و آمان دست برداشت و مجالس و
 قبح بلکه راه قرار نیافت و معنی ابی لیل و ابی لیلی و ابی لیلی بر سرست تاریخ یا قبی درین آوان نزد خود دارم تا نقل تمام
 عبارتش درین مقام بر دارم شبی درین فکر بعد نماز بر مصلی بودم که طعم غیبی قلبی من القا فرمود که باید بکتابت کلام
 سامری رجوع کرد و تا به تجسس بر آوردم و مظهر مبدع گاشتم چنانچه در همین ورق مذکور می شود و ان الله اعلم
 و مخالفین را باید که مامون را در خلفای عباسی مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه خیال دارند که پایه خویش خصوصاً در بابا
 ادیان بجای رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از تحمیرین بفرمایش جمع کردند پس بعد از مالونس و مالون ساختن
 و مطین گردانیدن مناظره مشهور کرد و بانه تمام رسانید یعنی هر یکی ملزم و مجموع بلکه معیوت شد تا از غایت انفعال
 و اجتنال خواست توقع نه داشته که بجا نهایی خود در سنده و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بکشیم خود
 بهینی خواهی دانست که او نزد رفقه رئیس المتکلمین است و بر سر او این عنایت کلام می نمایند و بر طور او
 اختیار دارند و ان الله اعلم اگر اهل مملکت دهد و رفقه شویش نکند و در پی نشوند حال این قصه در نامه
 به تحقیق و الزامی گفته شود که رفقه باز نام او نگزید و دید با از پشت پای نجابت مستعار بر نرند و لیکن از صحبت
 اعتقاد شیع او چگونه فخر و مباهایی نباشد که آنچه او با امام رضا و فرزندان از زهر اذن و کشتن لعل آورده
 یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از مخالفین نگذرد چنانچه در کفایت المومنین اینهم روایت نموده که باز رفقه
 موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجانب نبود و آنهم روی و روی دختر مامون که زوجه آنجانب بود از دست
 مامون واقع شده اکنون علمای رفقه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
 را در معجز است آنجانبان را نزد خواهر رئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
 قاضی بکی بن اگرم استدلال شیخ لیهه بواقع روایت میبری اگر واقعی بود بجوی نمی از زیر و رنه چنین یک تا زمینان
 معرکه الارالینی مامون سپهری انداخت و از گفتگو مبلو متی منی ساخت فاما انقول فی جواب المجتهد من انت یا جمل
 من اهل الدخول فی مقام عجز بر اس المتحیرین من الفرقه الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عروق
 و الحمد لله که ما را حاجتی باوله دیگر برای اثبات متحیر مامون باقی نماند که عنقریب بعبارت محقده الزمانی میبری آید
 و روی و روی عقل از زبان را یکشاید و ذلک هو الحجة الباقیه عبارت موعود از کتاب معلوم نیست روی محمد
 بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر قریب بتجلیل المتعه فقال یحیی بن اگرم و ابی القضا بکر اغدا
 الیه فان رايتما للقول و حیا نقول و الا فاسکتا لی ان ادخل فدخل علیه و هب لیتاک و لیقول و هو منتظر

شتبان کانتا علی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و عبد الله بن عمر رضی الله عنه و اما انما عنهما من انما یاجعل حتی
 اتی ما خلا رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر بعد ازین ذکر کرده که یحیی بن النعمان آمد و بآیت الا علی و ابناهم
 در روایت مرزومه مقتضای تفسیر محمد استلال کرده و مامون الرشید را از آن حکم بازداشت و برابر باب روایت
 طاهر و روشن است که اگر کلام خود و ولایت بر تفسیر محمد بن حنفیه و مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان
 و از جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است و اعلم و اقله به نسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بان تصریح نموده
 و از جمله عرب عرب را و اقله حاج اهل جبار بوده و چنانچه همین معنی متبادر در کشیعیان بان طحطه بر عمری زنده و کلامش فیه
 زبان طحطه و طحطه بر او کثرت و در بخلاف صدق آیات من انما جعل و حق ان ابو الفضل متفق و میگفت آیا عربیت
 و انی مامون خلیفه با آنها و انی مثل عربیت مولوی صاحب گفتارانی نبوده و لایرضی به احد من العقلاء و انما یقام
 الضرورة من کلام جعل الذی هو رئیس اهل الذل علی السبب نزد عقلا چگونه صحیح باشد که قاضی یحیی بن النعمان از کلام
 شیخ بصری اگر و انما یشتبه به نبوت رسد ملزم گردند و کما لا یخفی من بعد باید دانست که چون سامری امامیه زبان
 گو ساله خویش بمقتضای مرض مرکب که از آن از الطیار خدای هم تروا شد بعضی از مملات و تشنیعات نمود و اول
 مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هر چند نقلی باشد و ان ایچکه دعوی انصاری که در آنکه تفسیر
 مرزوم و مقتضی است بوجوه امام الایمه و حضرت امام رضا سیکش در بر آنکه چون بکتاب حضرت معصومین که خود تألیف
 ان برای هدایت است کرده اند و یعنی از ان کتابها جز کتاب فقه الرضا باقی نماند که جامع امور دینی باشد و جمیع
 کنی خواهد یافت که دلالت قطعی بر ان دارد که جناب امیر اعظم تفصیل این معنی نموده که حضرت رسول گرامی بعد از آنکه
 متعذر احوال فرمودند و در سفر جهاد و قتیله جوانان متغیر گشتند که چه باید کردن بسبب آنکه در شدت غروبیت گرفتار
 شد و حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب امنیت خیر فی الله اعلم یا اخی انی سالت العالم علیه السلام عن المتعذر
 فقلت جعلت فداک بروی حدیثک امیر المؤمنین ان ابی بنی صلی الله علیه وسلم حلال المتعذر یوم فتوح مکه و حرما عام
 حین و منی عنما فقال صدقوا فی الروایات انما الله فضیحه حرام مامور بها الا انهم غلطوا فی وجوه الحدیث الی
 ان قال عا و اما حلالها البنی صلی الله علیه وسلم لثبان عرب کما نواصیه فتکوا الیه غروبیتهم فاطلاق لهم الله و لا
 شایع فی تلك الجماله لکیلا یفتخروا فی الحرم و اما من شتم و هو قادر علی الترویج اوعلی شتمی الامته و هو بالحقرة
 او مقیما فی مصر من الامصار من غیر علاج و لا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین و استباح
 نفسه ما حرم الله علیه من فروع الحرج ابر غیر ما قد امر الله فی کتابه ثلثه و الله یقول فمن یعتقد علی الله
 فاطلک هم الظالمون و قال فقد ظلم نفسه ما بین الله الا عند الاضطرار و الضرورة للمفسر من اکن
 له غیر انفس من له ان یتبع و مثلها مثل قول الله تبارک و تعالی حرمت علیکم المیکته و الذم و الحکم الخیر فی الله
 فی انفسهم متغیر با و کما قد ذکر الله علیه لایات الله عقوبه و غیره یعنی ای برادر من پرسیدم امام را که
 قربانت در حال متعذر چگونه است روایت کرد خدیو امیر المؤمنین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حلال

نمود متعه را روز پنجشنبه که در آن سال فتح خجیر و فتحی کرد از آن فرمود راست گفتند در روایات بیستیکه متعه
 نهیای غریب و منع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند و بخواه
 روایت و بعد از تنظیری چند که بعضی از الفاظ در آن محمد و ش بود از میسان انداختم امام موصوف افاده
 نمود که حضرت ملال نفس نمودند متعه را مگر برای جوانان که در عز و کثرت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
 نمودند پس حضرت اجازت متعه را برای شان و دیگران که مانند شان باشند در آن حال تا در حرام نیفتند
 و لیکن شخصی که متعه کند در حاکمیکه قادر باشد بر کفاح یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
 اضطراب و سفر از شهری به شهری پس او البته تجاوز کرد بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود آنچه حرام کرد بر او
 حق تعالی از شهر مکه از زمان آزاد بودن ام در کتاب خود برای ما تداود و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
 حدود الهی پس ایشانند ظالمین و نیکو میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من نبوده است بخواه متعه
 مگر وقت مضطر گشتن کسی که بر غیرش قدرت دارد او را جایز نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
 کرده شد بر شما در او خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد باغی و عادی نشود پس گناهی
 بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الاظمه و ان عین حدیث نبوی است پس آن
 سلسله قطعاً و یقیناً توسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکایت که رفته در کتب فقهی مثل صوامع و حسام
 نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ائمه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه یک طور بود و در چه جای
 حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت ائمت تألیف فرماید علی الخصوص که در بیاضچه بنامش مزین بنام
 مبارکش عبداللہ بن موسی الزمخدری باشد و ائمه متاخرین از آن عدول نمایند لا والله ثم لا والله
 که تجاوز کسی اهل انصاف خطور نمی کند چه جای رسوخ پس باجماع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
 یا دداشتنی است و بر صفحه خاطر باب از نوشته و اگر کتابها را در فضائل این کتاب غریب الی در بسیاری
 از کتب محققین بدینجا خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهارند که رنگشته مگر بنام کتابی نشان و هم تا اینجا
 حل کنی پس بدانکه خواهر زاده مجلسی در کتابی که فواید هر جنس در آن جمع کرده آنچه در مدحش گفته از آن
 واضح است که صدوق در محدثین قمی مثل ابی نظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
 مرجع میل الی غیر ذلک ما افاد فی هذا الباب این امر خود هدایت عقلی مبرهن است که گنجی کلینی آورده تا ندیده و اساساً
 اکثر بزرگان جناب مجتهد دینا فروش دین خود را بکافران و کفار و کفر بر نام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب حضرت
 هر چه می توانستند لعل می آوردند و تقیید را در خلافت پس خود نمی ساختند فارجمع الی الباری و تراجمه بلایق
 الصدوق و تلامذته و نیز بحجت اینکه درین امر خاص کسی از آن مردم نبود که امام صادق را دشنام دادند مثل
 ابوالصیر و تبلیط اینردی سگان بر دهن ناپاک شان شایسته ندما ائمه در حق آنها مثل زرا و ولایت نیست
 میخوانند و با وجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میروند چنانچه در مختار خود کشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف در حق دیگر از کتاب آنجناب که این ساجدین را در آن مدعی تمام باشد فکین که نیز از روایات بمرد
 مختلف شود و بعضی از تجویز متعه یا از رو و بعضی از باس معجز کرده و نیز با ایضا متعه نماید که در بعضی روایات
 و نه ما هم دیگر بر عدم تحريم دلالت دارد و هم شاگرد عظم در انتساب شهادت و عدم آن و مال و موقوفات پس از او
 گذشت که چون زبیر بن امام باقر حفظ ملت متعه اند روای گفت امیر المؤمنین عمویم است رفت و از فرزندش مذکور را دیدیم
 کشید و نوبت بمانده رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زبان و دخترانت متعه کنند و امام باقر رضی الله عنه
 روی مبارک گردانیده و فرمود و چیزی نتوانست فرمودن حالا که در شهادت چنین مقرر است که از زبیر
 دار و شرم دارد و نیز آن ایله بی بدای جویری مخاطب خویش را فرمودند که باید مکن با کتاب متعه نفس غرض
 را و علی بن یقین ارشاد شد تو غنی هستی ترا بامتنه چه کار و انهمه با فاد و سابق راجع است که خطه منظر متعه
 توان کرد چنانچه گوشت خمر بر تو انده فور در حال که نفیسه حرام است معند لازم میاید که حضرت امام رضا شاکر را
 این طردین و چوبیسین باشد که اشترنا و چون میدان پر خار و شوار گداز پاک شد پس عتاد و سربانست که در در
 اول از کتاب امام رضا نشان دادیم که بجز بدیش خواهی گفت ع به نسبت خاک را با عالم پاک به ایضا گفتیم
 به نسبت عیبه است بر اصول شان و لای زنی و اصب یعنی بتدین بملائی آید که تحقیق سابقین ملا مقین از ایضا
 میگردد و اند معاذ الله باز مره خویش را نواب امیدین قرار میدهند و حال ترین این امام چنان بودی دلالت
 روایات صدوق در چون که آنجناب زینهار از امامون تفتیه میکنید و اگر تفتیه میفرمود الله نوبت کشاکش
 و فرستادن پهلوانان عراق بسیر کردی غایب ضعیف برای قتل آن معصوم و تن رانی شان چرامی رسید که فضل
 فی المجلد الاول چون این امور بمرد که تو در آمد اکنون از مقوله مجتهد الزمانی که برستند زار و زشته و از
 سر انصاف برخاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر داری و در سطر چند از من بپشتن که این سامری ایضا
 گویا و خود در ضرر زار را که نزد او و لغزت حیدریه موسوم است میگوید و غالباً در فائده و تائید شکر میکند
 و قلیان می کشد که نشد الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم الخبیری ثم التحلیل الاطعسی مؤید او و غیره و بچیک
 قابل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحريم نزد ایشان مسلم
 نیست بلکه تحلیل مستمر من صدر الاسلام قایل اند فلا نتیجه التشیع علیم چون مذہب رفته معلوم شد با عارف
 مجتهد ثانی قائم مقام جناب صاحب الامر و مجتهد ثانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعیر حال خود مانده و زبیر
 نزد بچیک از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش مبدل تحريم
 نگشت و سنیان بر کذب و افتراء و افتعال بر جناب رسول متعالی طاعت بهت بر بستند لاجرم فواید افادات
 امام رضا را در رد این مذہب پایانی و استنتاج نتایج را از ان حاجت بیانی نیست بجز چند از ان قلیان
 للمتعلمین اقتضای مرود و درین حواله نافه نوشته می آید از آنجه که بعد از ملاحظه مذہب مذکور از تحقیق حضرت
 رضوی و دیگر بزرگوار عالمی تقدیرش و روایت شمسوار میدان لاف و صاحب و طائفه اصداف سوره مال

و حدیث حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه وعلیه کم هرگز نتواند فرمودند و متعذر اگر برای جوانان غرب و آنهم در شهر
والنگاه در حال اضطرار نامی و ناشانی مانند زیر که اجتماع این هر دو مذنب اجتماع بین التقصین است قسم ایمن
طاهرین هم برین مذنب پلید دروغ شد چنانچه از کتاب حضرت امام رضا دانستی و هل هذا الاعداء الا یبینه
الا طارفا عجب وایا اولی الابصار طره آنکه علمای اهل سنت و خلفای راشدین را نواصب و اعدای اهل بیت و برادر
نام نهادند چنانچه از احتشاق قاضی و صوارم و حسام جالی و کتاب گو ساله سامری از برادران فصل و لفظ و معنی آن
سید است و حقیقت الامر اینست که هرگاه تحقیق آن برگزیدگان یا نگاه اندازی بر دفتر آید که ما تلقینا عن اکابرنا کتاب
یقین کن که همه فحوات این کتاب طائفه رقاص که رقص و رقص مذنب و شیوه ایشانست که با فیهما شریعت الله و فیهما
الباطل ان الباطل کان زهوا کما کان من خرافات او فحوات ابیه او مما قال القاضی رطل بوتان این حقی بود
از فواید الفیارت سراسر افادت و بیانات که از لفظش نیاید هیچ حکم در جوش و مطالقت عقل و نقل در شبیه
متعده لم یفوت که در اهل پوشش دانسته رقصه در فریاد و خروش چه مجال که همه فواید را چند ورق از این کتاب بر ناپاید
اینکه شنیدی با قطع نظر است از فیکه که اگر بطالع کتبها و رسائل در رفع اختلافات فریقین نوشته اند که اکنون
بعد نوشتن افادات رضوی تطویل می بینای پس همان بهتر که یکمال اینجا را اشارات اجمالیه نمائیم یا نه برودی
باصول مدعا که اگریم از آنجمله آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم با ما بر رضی الله عننا در مدینه طیبه متعده که بود
و این خرافات را گویا شان نزول امامت که میوه سوره تحریم قرار داده اند چنانچه عبارت کتب متعده قوم باید دید
اول مجمل با بر فصلاروی الکلبینی فی الکافی و قد نقل فی الصافی عن الصادق علیه السلام المتعده منزل بها القرآن
و جرت بها السنه من رسول الله صلی الله علیه و سلم و تفصیل را در کتب ایشان باید دید که متعصبین قوم صحبت
حضرت را با کثیر معنی ماریه قطبیه و او را مکرّم حضرت ابراهیم رضی الله عنهما را برای نبوت و دعوی مذکور که متعده بود و پدر
النوع خرافات آورده اند که ادعی منصف بعد از دیدنش متحیر میشد و دو وجه تحیر بطور اجمال غریب معلوم بود
که علمای عامه بنده ایشان با آن رتبه های بلند زینهار از احاطه سفاقت نیندیشیدند که تکذیب امام رضا و ائمه
جماعت قاصده ایمه بدی لازم می آید و سوزش جگر خلصین می افتد و او را میلا و امه بیا که با اینهمه عقینیت
و بروی ما همچو جوج بن عوق که در نهامی آفریند و نه زور عوی مزید ولای اهل بیت سید الانبیاء صلی الله علیه
و سلم بر زبان می آرند از آنجمله آنکه بیان کنند که رسول خدا در کدام وقت انبیا و نبوت گرفتند مدعا آنکه در
نصبت رایات عالیاات ائمهات المؤمنین را نوبت نبوت همراهی بر ند پس عزوبت و اضطرار شد و آنهم درین
طیبه با وصف نه مجرب و شهوره تا آنکه شعر اسم فخر که درند و بدون ماریه قطبیه از ملک بین رضی الله عنین اجمعین از
حجاب مضوکات یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ماکم تقولون کبر لم یفعلوا عندی الله ان تقولوا
ما لا تفعلون شاید بر روایات نواصب و اضطرار چنین باشد که اگر باقی است در کثرت توابع اعلی درجات
مرتبه مدالی است و لو کان فیها الاثر الا الله لفسدنا و لیکن این ای که می تواند ایشان از محقات

باشد مثل بعض آیات سوره نوحی استدلال در پیوجناب خاتم الانبیا از معاذ الله که ظاهر من الاحتیاج که رسیدن
 والتماس و از تعجب آنکه منسب حالش آنچه در عباد اسلام همواره تحریف قرآن مجید آورده از آن نمایان است
 که اینهمه تحریفات از خاتم پیغمبران است که برای خاطر اصحاب خود اهل آورند قاضی و یا اولی الالباب هر یک را این
 را مستبعد و مستغرب دانند باید میزد کتاب بجزع کردن تا صدق مولف ظاهر گردد و آنرا آنچه آنکه قریب از شکی نیست
 حال حضرت امیر مبنی که معلوم بود در اندوه و بیعت ملائکه و تسویه شان ابر بر بند و خدا شاهد است و کفی باشد شهادت
 بار و دشمنی با امامیه مگر که بار و داد و لیکن توانستند که متعاندیم از کتب معتد خویش که لائق بیاعتنا باشد و در
 مناظره بکار آید به جهت رسانند که از خرافات و مهملات چنانچه آنکه دانشی و چگونه بخیر توان کرد که این بزرگان
 مضطر شدند و متوجه بامری گردیدند که بر زبان توانند آمد و امام حسن مجتبی بطلاق شدت یافت و بدین طرف که در فرما
 و هم ثواب بود اتفاق داشت از اینجا قیاس کن سخاوت طائفه و جعل قلمی و شوح چشمی این اجل سیدان که تفسیر
 صاحب غلامه المنهج که اگر کسی بدون متعاند و در قیامت مانند رافضی برخیزد و مری او بریده باشد غیاب
 از آنچه آنکه معتقد دشمن عقل دین حدیث نبوی متعاند را مزد و قتل گفته بود چون عیان شد حرمت متعاند بر وایت کتاب
 مستطاب راست گو که باب افتخار باقتال مجتهد میبدل شد یانه و حضرت امیر از امام مقتدا جناب امیر مژور گردیدند
 یا نکردید و در سلسله از کجا بجز شد لعنته الله علی من یزیم من کتابه کذا از شیخ دوستی با خود خود دشمنی است
 افسوس که وقت مبارزه و له سعادت علیخان که مایه ادراک و فهم در دودمان خود داشت فائده و الاخر مجتهد
 را که مشتمل بر لزوم رد و افعال حضرت امیر بود نزد او فرستاده داد خواه شد گفتی که این باب مصداق است
 بدگاه میر سنجار را باید فرستادن تا قوم معلوم محبت او مشغول شوند و داد دل خویش بستانند یا برسد اجتناب از
 از آنچه آنکه چون خرید ثواب شده که در یکبار آن درجه امام حسین و در چهارم درجه حضرت رسول الطلیل هر یک را
 خلاصه المنهج و مجلسی رساله منفرد در صحبت انجمنیث و مانند آن تالیف کند چنانچه در بلد و شاه جهان آید
 رئیس کاشانه از گروه رفته که قریب شش محل میانه دیده شد پس جناب امام محمد باقر را بحال خود عبد الله
 و قتیله گفت بخیر میکنی الا ضرر موند که موجب علو درجات و شرف و دودمان ماست سکوت را بر خود گوارا کرد
 و گریه را بر نبرد و اگر امر شده بخند و بگریه این بود محتاج به ادعوی مذکور برای جناب سالتان امیر اعیان
 نمودند و از سن سنیه قرا دادند که روی الکلبینی علی ماعت از آنچه آنکه معتقد لائانی دعوی تحلیل متعاند
 اسلام میکنند حکم خدا و رسول و مستلزم مزید شواهد میداند کافی الاصول و قد الله تالی مصنفان آنکه از کتب
 امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی تحریف آن بوقوع نرسیده و کتاب امام رضا علیه است که چون
 در سفرهای جهاد شدت عزوبت و عیای از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
 کائنات میرزد حضرت بخیر فرمودند این وقت را معذره اسلام گفتن غیر مجتهد کار کسی نیست مگر مار فیکر کند
 ذو القرنین را با حضرت امام حسین در خیال خود بگمانید و بود پس قلع نظر از قوت و در سیه اجتناب که در سلاله

شنید برای محمد بن امامیه و در حقیقت برای نفس خویش ادعا نمود علم تاریخ را هم چنانچه باید فکر گرفته و از روایات
 چنان ظاهر است که حضرت جبرئیل این تحفه را حقیقی آورده که حضرت سلیمان فارسی در آن وقت شرف محبت
 حاصل می کرد و همه حرم که واقی در صدر اسلام در میامات بود که آیت سوره مومنون و معارج از احرام کم و آن
 و ایشان میگویند چنانچه دانستی که گاهی حرام نشد قاعده و آیه اولی الا انظار و الیهم خصوصاً آیه نه الحمار
 لیکن بعد غور و ایمان در زمین که توانکار باحث در مذهب اسلام کرده باشی و اگر کردی اصلاً حشمت بکن که آیه
 سابقه در سنت است تا حرام شد بعد سوره مومنون و معارج تا در مقامات مختلف مباح شد و حرام کرد و بلاخره
 موبدا و در حاشیه تعلیب الکافی چنین گفته اند که در لائق فعل عن عبارت تا تحصیل آنکه چون برای مردان تو حبه
 زن شد با چهار باز امر متعلی است برای زنان که بر یکی قناعت کنند و او در کوچ بازار میگردد و برای متعه عبارت
 حاشیه نیست و روایات فضائل متعه که حرکات مرد و زن را در آن بمناسک حج و عمره در ثوابش داخل کردند
 از سلمان فارسی آورده اند و علمای ایشان مثل مجلسی تفریح کرده اند که در آن ایام از زندگی حضرت صلی
 علیه و سلم خبر دو سه سال باقی نبود فلذا لفظ از آنجمله آنکه رخصه هر جا ادعا همین دارند که حضرت ائمه هدی
 و بر سرستی حقیقت حکم شرعی را منقلب میگردد و اینند و سخن تکیه اولین و آخرین رخصه دیده و شنیده باشی هم در
 تالیف امام اعظم اول در اصولش مثل تهذیب و استبصار و هم در التالیفات امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی و مجلسین
 پدر و پسر لفظ محمول علی التقیه در لوائح و بحار و از مناظره امام ابو جعفر با عبدالله که در لفظ الاحتک عیان است
 که زمینار در بیان مسایل خوئی منفرمود و بی کم و کاست بیان می نمود چنانچه تفصیل عبارت صحیفه ایشان که از اسامی
 برای ایشان نازل شد می آید ان الله تعالی پس به ائمه اعظمین امامیه در و عکوف شد نه سبب حمل کردن
 احادیث ائمه هدی بر کذب کمالی و از آنجمله آنکه محمد زمانی و فانی با بجا همین ترانه بر بانه میسرانید که
 دعوی اخمینی که حضرت ائمه مذہب ثن و داشتند از اولیات صاحب حق است و خدا این بزرگواران را چنین
 نمیدانستند باطل برآمد به لایزال کتاب مستطاب امام رضا و نه عبدالله که در رنگیفت اعیان تحلیل شایسته بود
 که که تا در حقیقت آن جناب را سختی ندانست چگونه بدین عبارت جواب داد پس بنهار از اولیات متاخرین مثل حساب
 محقق نیست سنیان از زمان قدیم حدیث این بزرگان را از اهل سنت اعتقاد میکرد و دعوی کنند و عید و در طول
 از مقام مقام با ثبات رسانیده ام و تکیه بر این دارد و مولود و شاهر و مشهور و قوم چنانچه باید نموده ام
 و الهنته لئلا تعالی این امری چند را با محال از کتاب موصوف نشان دادم و استنتاج تراجم دیگر را طبیعت
 و قادیان نظیر و سامعین از کلامم اما آنچه محمد بعد از عبارت یا فاضی علیه الرحمة گفته بود پس جوابش آنکه
 ستمیل که بسبب اجمالیکه آن روایت دارد و هم مومن از ان قاصد شخصه صاحب محبت لئلا سلطان القوی که عتبات
 از نوران عیظ و غضب است کما فی التاریخ آنکه کوشتی میفرماید نه مرد است آن نبرد یک خردمند که با
 پیل دمان بیکار جوید و ولی مرد انگس است از روی تحقیق که چون خشم آید شش باطلی گوید به بین حال تسلط

ایست بامون اگر دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی استنشاده و را مورخانگی بقیتم رساییده نرو و بی ششیر برست
 گرفت و در ویر و بر سر امام رسید و چون مبارکش را بقرابت فتح بید رسیدن عید نمود بکده پاره پاره گردانید و بعد از آن
 می شد و خادم نیز سلامت و صحت امام رسانید شایه هزار دیار باو داد و داد و داد و تفصیل این واقعه در تریب
 تراکی و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اوقاف برای کشتن امام رضا همراه مومنین پاک بکشتند
 و ایشان بکمال خویش شکر نمودند و بر آن جناب هیچ زخمی نرسید و یو دشواری چشید و کور راگی و سیو و سه ساری
 و هر زهره پاک بجهت باید دید که با وصف دعوی اجتناد از تقلید آثار غیظ و غضب او خود را امتد و رومون شد
 و سفلگی و ذوق مانگی خویش را بیکو جعل وقت سلامت حواس الطور آورد و اینو انیکه علامتش نتوان کرد کما قال العزیز
 فی نقانده حسن که جعل درو سر از رای کل یایر به لیل از سبر دواش لسیای مندل بمن بعد بختی نماند که در تالیفات
 قاضی نخل بوق مشیاس لایوشین و مجلسی قدیم و جدید دیدیم که شوشتری این خلفا را بر زهره شیشه ناجیه درج کرده
 و نقد عمر خیر را بکوشش تمام بران خرچ و دیگران پیروی این امور بد دعوی تشیع عباسیه برگزیده اند و دیگر
 یاد دهنی آید که او را معصوم عن الخلی خیال کرده باشند چنانچه معتقد هر طاعت و معصیت آدمی نازدستی که از خواص
 کلامش صاف ظاهر است که سنایت غرائب دارد و غفیله نش معنی رواست منبری محال آنکه بسا و دیده شد که عرب
 در تحویل علوم دیگر بعد و جدیدی نمائند و در تحویل علوم عربی فسد و می مانند بغیر و راغینگی که خود اهل کتاب اند و در
 معانی و محاورات نیستند حال آنکه مراتب قران مجید و حدیث بلکه بسیاری از کتاب عیارات باقار با و در تعلیم
 اند و استند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تقیم قاضی از تحلیل تعدیر گشت نیست تحت بالغه چنانچه بالا
 خوانستی نه آنچه باو می یاد و در ذهن او آمد و غیظ و غضب او را در گرفت با منشیان عرب را و دیدیم که چون گفتند
 در معانی عبارات پیش آمد و ما خذران دیده بودند و خاصیت های ابواب را بخوبی شنید استند گلن مانند و فضائل
 پسند گوی سستی بر بود و در چون علاج از من پرسیدند سبب این را همین عنوان گفتم تا از غایت شادمانی حریفند
 و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اقرار نمودند که بغیر و درند کور ازین دولت محروم بودیم حال آنکه
 حقیقت الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده آید که صاحب قاموس صحیح مدبر بر نیامد و عرب را می خواند که
 بیایید و زبان خود را بیاورید پس بعد از آنکه کتاب قاموس را باوراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش رسد
 گرفته جزیر حیان ساخته طرفه آنکه محمّد در مورد همیشه خود چنان منتهک شد که از واقعات حدیث هم اغافل
 صریح یکار برد مثلاً رطل بوق در تالیفات خود مثل مصائب خویش منبری نویسد که مردی از مخالفین مد و اخلا
 صادق رضی الله عنه پرسید رجال جدیدی و فاروقی حضرت امام محبوب داد ما اماان عادلان قاضیان کانا
 علی الحق و اما علیة فعلیهما رمت الله لوم القیمه و خواص اصحاب تحیر شدند و بعد تمامی مجلس معنی آن پرسیدند
 بسبب آنکه با طراز علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان ایشان رخت افتاد کثادت کشاد و بازار تحقیق گرم شد
 اگر فهم مامون همچنان میماند و در آن رسد عجیبی نباشد و منافق عربی باشد و مگر در دالیه الله که از تحلیل شده باز

نگریده در مقام امور دیگر از حضرت عیسی که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قرن مجید یاد دارم
و انیم بنیاد است که میاداناظر و سامع مول شوند و لیکن از جمله امور که بخاطر دارم و به خیال تو انیم که بعد از بسک میان
مسک سازم یا درین ایام که وقت تمیز کتاب است و من از اهل دربار خبرهای خوش می شنوم و در پی
عجبت ام و خیال سمیت ازین مرز و بوم بشامت بوم معلوم دارم و سخن بنیاد سید و ذکر ان مناسب میدانم
از چه حضرت قاضی زحل بوق در بیان معدرت امام زبانی آستجاب آورده اند آغاز شل نیست که امام معنی پیشو است
و کفار هم پیشو دارند و مراد مین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل مشرد در بدستی شین گراه شد و داشت
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تفهیم ان معنی ظاهر شمشند و ابل
این گمراهی که اهل پیشو و پس بر بقولات رقصه حال امام صادق و اهل حق است معاذ الله من ذلک بعد از تحقیق
هم عیان شد که ائمه بدی را سنیان پیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان می رسیدند و زمین ادا
نی پوشیدند و اگر آستجاب را از اهل رخص میدانستند البته حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین نیست چنانچه مجتهد قاضی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفته و بخارزار هلاکت و
تباهی دنیا و آخرت افتادند و انقسم اوله را اگر بچونی در کتب طائفه کسبه که اکثر از یاده از صد مقام هم خواهد رسید
فاعتبه ولا تکن من الغافلین اما انچه مجتهد سفیه از راه عاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب سنیان
الجب پس جوالش انکه ناگزیر بود معتبر را اجماع اهل حل عقد با ثبات رسانیدن لاجرم تو ان گفت که درین
تقریریم بمخاطب سفیه از مقصرین است نه محلی از محققین که بذات خود بدو وعده خود حاضر شد از محققین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تخلیق غیر از جباریه مقدار رضی الله عنه
کسی بهم نرسید و چون سلمان باب الله و ابو در صدیق امامیه درین فصل همراه او توانند کعبه از عماریه نام می آید
که بر نقل قاضی زحل بوق در مصابیش اگر عین را از نگیند نار است و اگر عین را جدا کنند عین عار و اگر الف را
محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی ناچار از انجا که کیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جایگاه تحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و یقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به جیت ایشان
ماده امامت و استحقاق شخص بطور و فعلیت می آید مراد درایت کریمه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا**
مَنْ كُنْتُمْ تَارِعُونَ و دیگر **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا**
مَنْ كُنْتُمْ تَارِعُونَ نیست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و بهر بیت دیگر ان تن یضاند و کما
ذکره الاربطی فی کشف الغم عن معرفه الائمة مع هذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
اند بعد از ان می باید که مشروط امامت را در ذات مامون اولایا ثبات رسانند باینسانکه مامون از معارض
باشد که از انچه عدالت است و سیکه علمای اهل حق را در قفقه قدم و حدوث کلام الله که در زمان سعادت

افزون حضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام این بحث بود و متوالا کند و خون جمعی برین دالت میرا حل از عدالت دور
و اجتهاد را نیز در ذات او ثابت گردان بر ضرر و رو میقتدا از اهل کد اشته و چنانچه باید تپرواخته تا بنیت اهل حل و عقد
گماشت باشد زیرا که قبل ازین از کتب کلامیه بعضی بقیان آمد که بیعت رجیل امامت نیست بلکه کاشف است یعنی چون
شد و در ذات شخصی فراهم شد استعداد و قابلیت بر رسید و لیکن خلعت آن بر اختیار اهل حل و عقد باقی چون
او را بر گیرند و بیعت کردند امامت بالقوة یقینیت رسیده هرگاه این امور هنوز در پرده اختفا است و مجتهد را نیات
ان مقدرتی نیافتد لا یرم گفته میشود که آنچه بر اهل سنت لازم می گرداند و کاور و فنی بکار می برد الزام الایله لازم است
بل بر طور مجتهد توان گفت که چون او برین عید را در باره امامت و خلافت بهتر از خلقی را شنیدین میگوید و میداند
چنانچه درین مجلد التفصیل دالتی و قهر و استیلا ی مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول مجتهد زیاده از تیرید بود که امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت لیسوی خود کشید و درینهار انتخاب نیز خواست که جدا شود کفائی البحار و غیره و
در ائت نیز از معتقین است یا از دینی آنکه که بدن مبارکش را پسو انان شیعه عراق بایع شیمی پاک باره یاره
گشتند و شمشرای زهر آب اعنفا و خراسانی از سلاح خویش بایشان بعد از وعده عطای قنایر مقلطه
و تقرب مجلس خاص بخشید و بنایت انیدی و بکات اسم اعظم کارگر شد و بالاخر بنوشتهای انکور لیلید لقیه
زهر بلابل علی مائله المجلس فی تالیفات بدست خود شنید کرد و چون خراش و سوزش در اسباب و جگه شریف
میرسید و انتخاب بقای حاجت در دودید پرسید که ما میروی فسر مود جاییکه فرستادی باز جسم مبارک امام
را از شمشر خود ریزه ریزه نمود اگر چه انتخاب مثل پدر بزرگوار از شمشر محفوظ ماند یعنی اندکی دو باره یافت
و در ایام رجعت بار دوم رونق خواهد افزود و اگر رجعت دوم اکتفا واقع شود همچو حضرت موسی که چون
با سبازت شریف باری مامور شد که و کالت قوم قائلین لی نوین لک حق الله تعالی و اتمامه و در حال
رویت زینهار ادا کردند میخواستند بود و بجز و تجلی بر کوه طور از هیبت بر سنگ افتاد و جان بسلامت برد و در
زمان رجعت همراه تبع انبیا از دنیا خواهد آمد و در نه رجعت ایله بار بار خواهد شد چنانچه از تفسیری در مجاز ظاهر است
الی غیر ذلک من الکتاب المقبوله و این احوال از تیرید منقول نیست پس امامتش بهتر از امامت یزید خواهد بود
که بالاتر از امامت معج خلقات و مجتهد قرار یافته فیکت که بر اصول طائفه فاخته غریب می آید اجتماع خلافت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با کفر و شرک کمالا یعنی علی المنتظرین و مخفی نماند که لفظ معج خلقات از ان گفته که
بر اصول شیعه جناب میرا چنین خلافت حاصل نشد که بحالی خویش البیضا ظاهر شریف آمد و ناچای باشند زیرا که
در ان وقت از قبور شیعین می پرسیدند اگر چه قاضی رطل بوق نه تر رسید و گفت آنچه گفت حتی که در ایقای
بدعات متقدمین معاذ الله مداهنه میفرمودند حال آنکه در آغاز ارشاد نموده بودند علی مافی کتب العیون
که تقلید کسی نخواهم کرد و لیکن بر نهیب این نواصب مدعیین مزید و لا پاسس سخن شریف هم از یاد نیست
رفت حال آنکه امام منزله از سب و نسیان میا باشد بخلاف مامون که هر چه کردی تقلید کرد چنانچه رئیس ستمگر

میکنند و در باب متعه بعد از تحلیل آن نیز برای خود او دخل و کسب منوط و قبول نمود و علم و فضل او بحمدی بود که فرزند
 در مباحث کلامیه سینه‌وال اومی رخنه و از کاسه لیس او باز نمی آیند و این تجربه قطع نظر از آنکه از کلام معتدله شرح
 میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذب عیان است کما مر از اینجا اهل سنت را باید که قصر حیا
 بگویند نه قصر لیا که رئیس متکلمین ایشان در باره متعه وضوی خود را که همراه مسواک بود و بیاد داد و شیر یاد گفت
 حال آنکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا بر طور شید بود و کفایت که تشیع مامون بمعنی رخص از موارم پدرش نیز مدلل
 و فخری است بکفایت خلفای عباسیه از مجالس قاضی زطل بوق مولای این پید و پس بعد از راج مامون و مارون
 درین مجلس و نقد ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل بنیاد خیر قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحکیمه که تنها برای شید
 کردن امام محمد تقی سلاله و زرتشید خدا و دیدن معجزات لایحی برودید و در زعم خود بلکه نفس الامری چنانچه
 از دخترش در کفایه المومنین منقول است اینهم بالا مرید علیه را کفایت کرد و سابق ازین بنفوس جعفریه استحقاق
 خلفای راشدین بدون عصمت از اطلو احادیث کلینی ظهور را بنماید پس عصمت برای مامون چه ضرورتی
 نیست که ما جرین مذکور و نفوس جعفریه مذکور و بر مذمت طاعت نموده و عینی خلفا بودند و مامون بر مذمت امام
 و مصدق نمیشد هم الملک عقیق به بیان قاضی در مجالس هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با جم غفیر
 از اهل سنت و غیر هم در باب ثبات تشیع و تفصل از تشیع و تشیع را چه علاج که شیعه العراق تشیع النفاق
 نوعیت و که حال مرد و قانیت روی زیار را چه و لیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعه العراق تشیع النفاق
 و شاید که ازین مقامات پل می بری که هر جا استیجاب عبارات کتب فقهیه کنیم و بیشتر باختصار و تلخیص می‌دارم
 تا بجاوب همه مضامین و عبارات نشان طبیعت بنده بوش ترند و او هم خامه و تشیی تشیع چنانچه در خیام دیدی
 و بمنی ان فرست سجیدی قوله و آنچه نوشته الخ اقول زینهار مقام اعتراض نیست به ضعف عذاب را بر ابر
 یعنی هاشم که از ابریه مختلف شدند بر اصول رخصه یا کرده ام اگر دیده و دانسته محبت الزمانی خود را بنیل بهل نادا
 گیر و علما می نداشته باشد پس بد آنکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزه السامانی عن زید بن علی انه
 قال لا رجو محسن من اجبرین و اخاف علی المسئئ من ان یضاعف له العذاب مضعین کما وعد از و ابی العین و روی
 محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابيه عن علی بن الحسین بن العابدین
 انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال غضب فقال نحن اجری ان یجری فینا ما جری الله فی از و ابی العین
 من ان یكون کما یقول انما نری لاحتنا مضعین من الاجر و لم یضاعف من العذاب ثم قرأ الا تین ییا نسکاء
 اللّٰهُ مِنْ یَاکِ مِنْکَ بِفَاحِشَةٍ نَبِیْةٍ یُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ ضِعْفِیْ وَ کَانَ ذَلِکَ عَلَی اللّٰهِ یُسْتَدْرَکُ
 وَ مِنْ تَقِیَّتْ مِنْکَ لِلّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ لَعَلَّ صَالِحًا فَوْقَ سَائِرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ اعْتَدِیْ نَالَکَ
 اَنْ تَقَاسَکَ رِیْآ کَ التَّوْنِ محمل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصه النجی کاشانی نقل میکنند
 این جناب مجتهد الزمانی بعضی آن پی برند عینی من امید دارم که از برای نیکو کاران ماد و اجر باشد

از ثواب وی ترسم بریکر دار تا که مذاب او و چند ان عذاب دیگران باشد همچنانکه از و ارج میسر می آید
علیه و الله و سلم بان موجود شده اند و علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین
بنی النعمانین علیه السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید و پیغمبر پدر حق تعالی شمارا خوانده و گفته است که از خودت غرض
شده و فرمود تا سازد اگر ترسم آنکه جاری شود در آنچه حق تعالی جاری ساخته در زبان پیغمبر از آنکه باشد
همچنان که تو میگوئی بدرستی که ما می بینیم برای نیکو کار خود و مقدار ثواب از برای بدکار خود و مقدار عذاب
بعد از ان آیات تلاوت فرمود انتی بلقیة یا قیما تدیکر مطامع جناب الله و جلاله انما انما انما
طعنای ویرینه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش بر آوردند پس بدون روان عقلا یا عقلا چگونه یاد
کردنش بجهتدین می رسد و سخن سازی نقال کشیدی و بازی هنر ال نشوری ایشان را می فریبید و بیهوش
سیکوم که اگر طعن از خجست است که صدور گناه از ام المؤمنین عا لث لازم آمد یکم این آیت پس علمای رفقه
قابل خطاب نمانند زیرا که این آیت تفسیر شریعیه است نه مبنی که لفظا لیساعت مضارع مرفوع بود و لیکن لیساع
جزای شده افتاده و مجزوم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و تانی عبارت از است مطالقت واقع
شر و نیست پس تواند بود که تفسیر شریعیه صادق باشد بدون آن مثلا اگر کسی گوید بجناب این میگوید که
آن کنت حمارا فکلن با بقا الله بر جای خود نخواهد شد و عماریت مبتدا لازم نخواهد آمد و اگر فی الشل مقدر و فی
در آیت کریمه شود محاذ افند باید که از انانیت خود دست بردارد و به تکلیف خود هم پردازد و قیاسا فاحش
برابر امر قیاسی است که محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صد لقیه و حضرت امیر مجاور
به توقع آمد و حالت منظره باقی نماند گویم مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین مورخین نوشته اند که در سماعی
هر دو لشکر عینی جناب امیر و حضرت عا لث خود دیگر بزرگان بمسلمه راضی شدند و انتقام ذوقی التورین را بر
الفاق سلین محول نمودند و بعد یکدور در چنان قرار یافت که با مداد ان رسال دین بخلوت نشسته
و بالاخر مذاذی ند کرد که زمینها کسی از اهل بواشده یک نشود پس این کرده لفاق پیچیده سخت قویتر شد
و چاره کار از عبد الله بن سبارس اشقیای رسیدند و تعلیم او دل بران بستند که چون اهل لشکر غافل
شوند حرب شروع کنند و باز رخنه در کار ایشان افکند الله الله و صفا انجا میبده و مدعای جناب
صد لقیه که اصلاح امور سلین بود بر روی کار آمده بود که این جنگ جویمان وقتنه انگیزان کرد و از آنچه قرار
داده بودند و هر یک خیال انمعی مانند که عدد از جانب دیگر نهت و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین و غیره و عیان
است که بلوای ذی التورین از جهت این سبب بود که او را علت نام فتنه انگریزی و البته اند و غیره او را و جنب
او بر ابر غازی نشرده و قبل ازین کوشش این مکر در و ابتناع او در بر جی دین و اسلام از کتب معتبره
امامیه عیان گردید که مزیدی بران مقهور تواند شد تا یکدیگر این مغلیین عالم و غیره بین نه سبب بنی آدم
دست از جهان خویش برداشته و علم اصول برافت باشند و از کتب فیر لقین بودن ایشان در جنگ

جل ثابت است پس این منافقین هر امری را که فیصل میشد بر هم می زدند و نامر به بوی را که قریب الانطقا میگشت
 تا اذ آنکه یکدیگر داندند **العصر** چون حضرت صدقیه را قصد جنگ نمود چو راندند و در اندام بی
 رقصه را باید از طرف حضرت زهر اندر نهادن که بر خلاف قرآن و حدیث و تمکین و وقار آنها همه فوج کشی
 بر مهاجرین و انصار نمایانید پس اینسا و بنی هاشم را بر بقرج مجلسی و در سجار جمع فرمایند و خود مقدمه الحشیش
 شدند و در مجالس اصحاب سیف زبان برکشند و بالاخر پناهی در کتب مجلسی و غیره است ایام الامیر را
 بحجت اختیار سکوت و عدم مقام و منت خلفا و شهادت نامها و هند کما سبق بحلال و صوف لغرضه مفصلاً و صاحب الاثر و
 هزاران ملائک مقربین و جناب خاتم المرسلین تو شوق شان این بود که بر غلغلی که غاصبین خلافت کشته صبر
 خواهم نمود و قتل سکوت از لب نخواهند شد و کما عرف لقلاعن الکلبینی و غیره و با اینهمه غمور و مؤثقه و موافق
 نموده چنانچه محمد فتن از سجار بر دایت کافی گواهیست گشتی و کش کشی با فاروق که رئیس المرتدین بود و معا
 نماید یعنی با خذلان است و هر کشیدنش بوی خود مرکب شوند لغرضه و بعد من شد و رافضه و مکایدهم
 بعد ازین کتاب المدد و باره صدقیه رضی الله عنها باید که دو محور باید که در حق تعالی با وصف تفضیل
 این معنی که **وَلَا تَكُنْ مِنَ الْوَاجِهَةِ مِنَ بَعْدِ الْاَبَدِ** در قرآن مجید حکم قطعی حضرت سید المرسلین و اموات
 المومنین محفل فرمود پس انداخت بلفظن ایشان حرام شد و در سوره نور شاکر و **لَا تَعُوذُوا بِهِمْ**
اَبَدًا انکم من بعد من بعد ازین از تعظیم لفظ مثل بوضوح انجا مید که هیچ گناهی را مثل ان بسوی
 صدق ائمه نسبت کردن درست نیست بلکه حرام است و لاریب که عداوت حضرت مرتضوی گناهی است که در کبریه بود
 شکلی نیست و از اینجا نیز حکم نمودیم که قصد انجناب محاربه حضرت مرتضی نبود و الا باید که رافضه با عدل الامرین قابل
 نشوند که جنگ با جناب مرتضوی با وجود تعظیم کبریه نیست حالانکه از خاتمه تجربه بد حاصل عرش تحصیل کفر محاربت جناب
 ظاهر است یا آنکه حق تعالی عالم را انجام نمود تا عموماً تعظیم ائمهات المومنین بر همه ائمت واجب نمود با الحما چون
 ضرورت تذکره انیمده مطابق اصول رافضه چنانچه دانستی داعی شد که بر مثل عبداللہ بن عباس بر تقدیر
 سخنان دو گونه عذاب مسلط شود اکنون استجاب و حکم بفضیلت خویش و فضیلت دیگران غیر از جهل و نادانی
 بر چه چیز حمل توان کرد یا در تحقیق الزام انتظاری باقی است حاشا و کلاً علاوه ذکر حرب جل مبنی بر آنست که
 از لفظ مبنیه عقلت یا تا فاعل اتفاق افتاد بلکه بر عداوت خودش رود و ازیرا که دانستی میران قرآنی که قصد
 محاربه نکردند و جمع لشکر با مقام بلوایان که مثل مورد ملخ بودند و واقع شد و اسلام از ذات الینین بریدند
 لیکن اهل قنده چنانچه با خبر ابرام خوش باعث نهفتند امیر گردید و طایق آن محل نمودند و حضرت امیر و آن وقت
 چنانچه از پنج ابلاغت ظاهری کرد و محکوم شان بودند کما بر سابقا تا یک ناگاه قنده بر داشت و لفظ مبنیه
 ولالتیران دارد که گناهی باشد قصد او بر امثال انچه لده عبداللہ بن عباس صدور یافت که کشی
 و مجلسی و غیره با بطور آن اقرار دادند کما سیجی ان الله تعالی **قوله** عجب تر آنکه **ان اول**

حکومت عجم با علم بودن خرمستانی و در طمانی اهل سنت و دولت دار و بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ظاهرین
 کتب کلامیه و رجال حق نیست کاش منابع السنن را میدید یا قیامند آنکه عجیب که در مقام ذکر تخلف این
 عباس بن علی نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفقند لیام جسابی برینیدار و در بجای خود است زیرا که محبت
 در ابطال شهادت امام حسین سخن رانده پس در اینجا باید نامای آن مردم را گرفت که زبان رفقند بناقت
 شان میگردد و و حال آنکه از امام حسین ۴ مختلف اند پس عجیب نیست که محبت امنین را بر جالش اند و دعوی تخلف
 اصحاب نماید و محفل محبت حدیث تحمیل میشد که لفظ لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
 حضرت صاحب تحفه در بنیام میفرماید آنچه دلالت بر آن دارد که این نامه بر مرتبه صحت رسید بکدام موضوع است
 ولیکن چون محبت الزانی سابق و سابق کلام علمائی اعلام را نمینمید آنکه الاموات را از سر آغاز و در خفا
 را بنیادی مندر تفصیل این اجمال آنکه درین شهر مشکلی آری که اقبال رفقند این اعتراض را در کلام خود تقریر
 کرده و نیز رشید المتکلمین فرستاده بود و رفقند بعد از اخراج عبارت مل و کمل که در عبارتش است که
 داشت و بر سرین نگینیدند و قلعاً چنان می نمیدند که او پیشتر نیزین نماده چون جوابش در اقصای و غیره
 خس بدندان گرفتند و دوم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمنزله
 عقل باید شنید **قول** و هم انکار تمهید حدیث تحمیل میشد که در مل و کمل موجود است **اقول**
 حضرات امامیه تحفه حدیث اسامه را بر ای انجاه طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه از امام علی اهل السنه از
 کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار و خود آن تمهید در کتب مسنده محدثین مویرین اهل سنت و بصیرت
 که استدلال روایت در مجموع مطالب موقوف بر آنست فرموده پس او مانع صحت آن جمله باشد و نیز اشیاء
 صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین برسد لکن بآن لازم و از وقوع آن در کتاب مل و کمل خرمستانی
 که ندان کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله در آن با سند و مراد است منع صاحب تحفه را چه ضرر و فترات
 امامیه را کدام نفع مقصور پس بوجود آن جمله در مثل کتاب مل و کمل لعن بر صاحب تحفه تا موجب باشد انتہی
 انیکه شنیدید تقریر است محل در نقصان تحریر که از مشکلی آری که اقبال رافعه صادر شد که بر کلام
 انکار کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستند در شرح اجمال خیایای مقام نور و ایای کلام باید شنید که برگاه
 یا رفقند این دیار مطارعه این امر بود قوع آمد تحفه را و بروی اشاعتی میگذاشتیم و لغتم که در افادات علامه
 قدس سره الغریر تامل بکار بر بند و بید ما غی فقرانید پس هر چند کا و کا و لبیا که کردند و اموات منکره آغاز
 ننمادند لیکن بالاخر مطلق غیر ازین که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقدہ و التی متعاشد تبیینی که عبارت تحفه
 چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالضرر من اگر صحیح هم باشد
 است که اسامه را تنها گذاشتن و از هم بومیان برائی انقیام زیدین حارثه پیوستگی کردن حرام است
 و چون ابو بکر بن عبد الله امامت متعین شد از نیمه امور او را استثنا واقع است بلا شبهه قال النبی صلی الله علیه و آله

فی الملل والنحل آن بنده المیده خود مختصرا و بعضی فارسی نویسان که خود را از محمد بن اهل سنت شمرده اند و در
 سیر خود این جمله را آورده برای التزام اهل سنت که در آنجا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتنند
 در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحیحه و حدیثی بی سند نزد ایشان چون شتر علی همار است که اصلا گوش
 بران نمی نمایند اعلیٰ انقلیٰ الحجتیه مقامه و پیر طاهر است که چون روضه را در احادیث مسنده
 صحیح امیر بدی که در قضاوت صدوق صاحب رقعات و مقنن توفیقات و مانند دوست خرقه را باشد که فخر
 درین جمله که زینهار در هیچ کتابی از کتب مسنده حدیث با وجود ذکر قفقه نامیر اسامه و حدیث تمیز جیش موجود
 نباشد و نه سندش هنوز پیدا شود و محدثین و محققین در کتب کلام و احادیث انکار نمایند چگونه کلام کتب
 سوال برای طلب صحت سند کشایم چه جای آنکه فیر یقین برای اتفاق کنند که بعد از نبوت ایران شخص بشمار
 تادیل برای او باید کرد و کما فیهم من اللوام و غیره من تالیفات المحاسن الاول و بعد از اصرار علما کما فرمایند
 فکیف که تادیلات روضه در بار و مناقبین مثل شیطان الطاق رود و کلام ما بمقتدر محله به سیاه خلفی برآم
 و امثال ایشان جاری خود که با اعتراض و تحلیل در شرح کلینی کما استعرف امت تحقیقی باشند که هزاران کتاب
 شان از آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی یلغور انجاد چنانچه در مجلد اول مخصوصا در مقاله سادسه از
 آغازین جلد نقل از کتب متمدنه رافقه عنقریب گذشت پس بگویند عقل ازین در مطامعین بزرگان دین این
 بی احتیاطی را بخواهند القصد محبت الزمانی که در نظام هم نشب بر جلاله الله نمود و عبارت شهرستانی
 آورده و انتقی کلامه گفت حقیقه تقلید کنونی و کاسه لیس و غله خوری است اوصاف این یعنی که خود را لیس
 المحبتین می پذیرد و او را لاق جواب نخته نمیداند کما سبق تفصیل فی مقاله سادسه و من هر چند در نقل
 و در کلامش است که او شدید دارم لیکن الفروقات تبیح المخطورات لیس بدانکه کتوری شیا و غیر عبارتیکه از نخته
 نقلش برداشتم چنین میگوید که اما آنچه گفته و جمله لعن الله من تخلف عننا هر کتب اهل سنت و مجامعت
 لیس دلیل سهل و نادر است زیرا که جمله مذکوره در کتاب ملل و نحل شهرستانی اشعری که در شرح مواضع
 نقل از الامدی و در رساله عقاید ملا یعقوب بن بنانی بر سهیل تسلیم و در کتاب شرح نهج البلاغه این
 ابی الحدید معتزلی مذکور است و چون در نقل و خواه این ناصبی صفت کذب و اقرار بسیار است بنابراین ما در اینجا
 نیز نفس حواله کتب مذکوره اکتفا کرده به نقل عبارات انسانی بر و ازم لیس بدانکه در کتاب ملل و نحل در ضمن
 اختلافات صحابه مذکور الخلاف الثانی فی مرضه انه قال هجرنا جیش اسامه لعن الله من تخلف عننا فقال
 قوم یجب علینا ان نال امره و اسامه قد برز من المدينه و قال قوم قد استشهد مرض النبی صلی الله علیه و
 علیه و آله فلو نالنا فقه و الحاله فقه فیه حتی بهر ایتس بکون من امره انتقی و این کلام کتوری کیاد ضحک
 بسیار است بپند و چه اول آنکه لفظ انتقی دلالت بران دارد که تمام کلام شهرستانی نقل کرده حالا بگویم
 نیست بلکه حقیقه مقول شهرستانی را در شکم فرسوده تا عوام بدانند که این عمل در ملل و نحل مذکور است

ای آنکه تقریبی بود من الوجوه کرده باشد اگر عبارت می را که صاحب و دیگر جابجاء من کلام و حدیث از آنکه
 و بعضی مرتب در موضوع و مقترقی بودن نماید مسطور است که معرفت در نسخ ظل بیانی باز هم عدم اعتماد و ارجح
 اعتبار حسن از عبارت شهرستانی بی نظمت بری آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی در این معلوم از آنکه
 اعتبار سابقا یکدیگر را از طریق بنیاد بر گوئی و ملحق و غیب جوی بر همین بر ایشان گذشتن منقوب عاقلی منسوخ
 نیست و البعد از آنکه استیجاب این شکار ندارد برای علامه و دیوانی گفته خود در آن گذارنده و تفصیل عبارت
 ملحق و شهرش بر عدم اعتماد و ملحق و غیب فعل می آید ان شاء الله تعالی و این قول حضرت شیخ را تا میاید
 است زیرا که کتاب ملحق و ملحق در مقالات اهل عالم است یعنی هیچ کردن اقوال و اعتقادات نبی آدم و ملا و
 ان احیاناً در رد و قبح بران و در مقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رخصه دل بیان سیه اند و در
 آنکه چون یا تحکرات کتوری کلام علی یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس محبت واقعی جمله معلوم که کلام
 در آنست که لازم آید یا در کلام صاحب مخفف جواب تسلیی مذکور نیست و آمدنی و غیره هم سندی برای آن
 ذکر نموده اند سویم آنکه حال این ابی الحدید بخوبی درین وجه درین کتاب از سابق و لاحق الزام و تحقیق
 حیوان گشته یکبارش استناد نمودن ما برای غیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار سفیه
 فکیت که او جاها و در مطاعن شیعنی ترکش خود را خالی ساخته و در برخی از مقامات نزد دعا و ملحق و ملحق
 و قیاس که نزل نقیب استاد خود را نقل میدهد الی غیر ذلک الغرض کتوری از راه که بر پی و یا و گوئی جرح و یا
 بیار کرده لیکن صحت جمله مذکور که صاحب مخفف نقل حدیث طلب فرموده هنوز بدیده نبوت ننشیده اند هم
 بر نقل عبارت ملحق و ملحق پس با آنکه کتابی که من دارم در همین ایام منقول شده است از آنکه که نزد یک از
 شیعیه بود و گویند که در زمان مجتهد جاشی درین شهر وارد شده و تادیقی تمیز گشته از جاشی او که بر اصل
 کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ گمن است باران دیده و ردیابی است که و اما من نور دیده درین
 ترین عبارتیکه کتوری نقلش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن خود انداخته مقوله شهرستانی نیست و اما

حدیث همین القاریین ان الخلفین ربما عدوا ذلك من الخلفات الموشرة فی امور الدین و هولیس کذلک
 بل کان الغرض کما اقامه مراسم الشرح فی حال تنزل القلوب و تسکین نائره القلبه عند قلب الامور انتمی
 کلامه و محض قول ان بیگلام چنانست که قصه قرطاس و تجنیه را تقدیم ازان دارم که رخصه این هر دو را ازان
 خلافاً مقدم دانسته که رفته در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بجا است عرض محایه اقامت مراسم
 شرح بود و وقت تنزل قلوب و تسکین نائره فتنه در قلب امور نه مخالفت رسول مقبول فکیت در امور دیگر
 که کمتر از آنست انتمی بالجملة اسلام همین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را در خیال بگذارم و بایشان گران و در وقت که
 اخبار شورش اعدا از جانب خاصه از مدینه برایم الحیل ماد خود شش پس از کوچ بازگشت و علم برود و
 لذت کرد و بجز دو فتنه سرور کائنات اصحاب کرام بخت ملت اسلامی مناعی مشکور تقدیم رسانیده

تا آب رفته بچ آند و کسی را از مرتدین و اعراب حوصله کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و بدین اشیاء را
از نباتات النفس سازد بالجمله این عبارت عربی و حاصل و محدثش بقاری مطالب پنجه جدید بود اما نسخ قدیر پسین آنکه
اکابر علماء متصل عبارت ملل که از نسخه خود نقلش کردم این مضمون را هم آورده اند که جمله اخیر حدیث تحبیر پیش
موضوع است چنانچه عبارتش دالتی از آنجمله است صاحب صواعق محرقة مولانا نصیر و الملتی الدین امام المتحول
و المتقول سید خواجه نصر الله کابل و از آنجمله است صاحب مواضع مثله یعنی فرزند ارجمندش حاوی
علوم فروع و اصول که برای تأیید افادش این شرح نوشته و از نظر ناظرین برگشته و از آنجمله است علامه
دهلوی قاضی المحمدین و قدوة المتکلمین و ابنوه المفسرین و از آنجمله اند بعضی دیگر از علماء که تجرد در حدیث و فقه
داشتند و برکت فریقین نظری انداختند و برین نسخه قدیم معنی عبارت صاحب ملل و دخل برین طور مرلوب
میشود که قول او این جمله موضوع و مقتری است دفع دخل مقدر است گویند می گفت که حضرت صلی الله
علیه و سلم مختلف را ملعون فرمود و تو می گویی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که نزد مخیر
اینجمله بخوبی نمی آرد بلکه موضوع و مقتری است الغرض بوضوح پیوست که گفتگوی رفقه در بین
عبارتست که این اکابر و احد بعد و احد از ملل برای وضع جمله فروری آزند بخلاف عبارت سبکه نقلش کردم
و محصلش ذکر نمودم که در آن کلامی نیست و چگونه کلام توانستند که در حقیقت معتبر و در مقاله ثامن هجده ترجمه
تمامش را نقل نکرده و لیکن آنچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتماد جمله مذکوره دلیل باشد مصحح
نمیکنند و صاف صاف از آن موضوع می انجامد که شهرستانی تکذیب رفقه می نماید یعنی آنچه میگویند که این
دو امر از آن خلافیات است که در تحریب دینی موثر باشد از لاف و کثاف را فضیلت و در واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کتوری هرزه در ادب نیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید که خاتم
حدیث تحبیر اعتبار را نشاید از میان انداخت و انتهی کلامه بزبان خود جاری ساخت و حماقت تحبیر
السموات اثبات کرد نیست که عبارت سلسله فارسی مترجم را هم فهمید شاید بنهین او چنان رخ گردید که تعجیف
حاصل نمیشود بلفظ مذکور باشتقاقش باستعمال نیاید طر فدا آنکه کتوری در دیده دهن تلخید که گمن
بعد از عبارت منقول و تفصیل اجمال کذب و اقترار از مزید نادانی و اتباع خطوات شیطانی با وجود دین
صواعق و شرح آن چنانچه می آید صاحب تحفه نسبت کرده که اما آنچه گفته قال شهرستانی فی الملل و النحل
آن بنده الحجة موضوعه مقرر است کذب مریح و اقترای قضیع است و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است انفا نقل نموده شد اما آنچه گفته بعضی فارسی نویان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده اند
و در سیر خود این جمله آورده برای الزام اهل سنت کفایت نمیکند مرادش از بعضی فارسی نویان جمال الدین
حدیث است که مریح به این لفظی حاشیه الصواعق و بواسطه آنکه دالتی که تنها فارسی نویان که خود
را محدثین اهل سنت نامند این جمله را در کتب خود دنیا ورده اند بل و دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند و الله اعلم

اگر برای الزام اهل سنت کفایت کند پس دلیل مکابره ایشان است انشئ کید این مکار خدایا بایده
که دامن خود را با وجود خیانت شده بچگونگی پاک میکند یعنی مدعی اینست که از عبارات تکیه نقلش کرده
صحت جمله بی ثبوت برسد انموده اند نه تنها در سند بلکه در مضمون برای حاکم نه بدیهه و در ظاهر
اوانتداده و در صحت آن از کتاب اهل سنت ثابت گردید بلکه خلاف آن واضح شد که عدم اعتبار این عبارت
و خیانت کتوری و حماقت معتد مثل نیم روز روشن گشت اینها که گوشش کردی بعبارت
لاحق نقل داشت که ذکرش را مجتهدین و مقلدین منافی خویش عرض داشتند اما عبارات سابق که اعتبار
را از مطاعین بر ششمین عموماً مسلوب گردانند و بالعوض خاتمه حدیث تجنیز را از بیسبب بر کنند پس اینست که
قبل حدیث از قضاوس شهرستانی این عبارت گفته اما الاختلافات الواقعة فی حال مرضیه و لید و مسالیه

بین الصحابة رضی الله عنهم فی اختلافات احتیاج ویه کماتیل کان عرضهم فیما اقامت الشرع و اودعه
منهاج الدین باریقه قضاوس بر وایت بجاری آورده و خلاف ثانی همین تجنیز پیش را قضاوس از ادله و
شهرستانی که افعال اصحاب حق رسامه را خیرخواهی و در زد دینی و در اجتهادات می آرند چگونه امید
بعصت لمن الله من تملك از اهل سنت داشته باشد و اگر گویند و از مقوله شهرستانی فی الجملة
و تفصیل آن دو امر با دامت منهاج شدیعت معلوم میشود و تو تعلیم کردی گویند هرگاه قدی قضاوس که مجلس
در بخارا از آن روز صحابه را در مرتدین شمرده و درین تحلف بهت حقیقه زمین را با سامان برده اعتقاد
شهرستانی چنان باشد تعلیم مذکور بر امور دیگر که فروتر از ابلست بطریق اولی خواهد بود که ما اثرنا عند
التخصیص مثلاً نکتی که از کلامش اما الاختلافات آه صراحت ثبوت رسد که عرض صحابه کرام در عهد این امور
احیای مراسم دینی بود و چنانچه مذکور میشود و شرح آن امور دیگر غمزه بی بی آید لکن اینکه تحریف این
و آخرین اهل کیدت رد نمائیم اگر در عبارت ملل غور کنی و استیعاب این مقام مالی خواهی داشت
که موافقش فزید اهتمام در دفع مطاعین نموده حال آنکه فزید او بدان مشغول نبوده زیرا که مقالات اهل عالم
را جمع کردن کار اوست نه رد و قبح و اما طاعت اشواک و تاک ساختن حس و خاشاک که لایحی محصل
تقریر و از سابق اینست که شبهات زمانه آخر لعینها مانند شبهات زمان اول است و اکثر شبهات زمانه
است حال آنکه سابقه اگر بسبب تمادی زمانه مخفی است باری درین است مشیر تواند بود که مناقضین با
نبی حضرت صلی الله علیه و سلم راضی بودند و خلاف آن بجای می آوردند و از الحو لیه و گفت عدل بکن که
عدل نکردی و حضرت فرمود اگر من نکم کیست که عدل تواند کرد پس بهواسی نفسانی مقابلش نمود و آنکه باریا
سید المن و جان گشت که قوم مار قین از و بهر سبب و گردی از مناقضین گفتند هل لنا من الامر من
شیء و نیز گفت کان کیا من الامر شیء ما قبلنا کلهما و کانوا یسئلوننا ما کمالنا و ما کمالنا و ما کمالنا
که صریح انکار قدرت است و قول گردی از مشرکین تو یسئله الله ما عکید بکون و تو یسئل شیء و قول

که شیخ الاسلام را کشند و مسلمانی ندانند و دیگر آن را و در دینی و غیورانی بر قتل او کشادند و افسوس که در
 و بیست و اول تار و برده گشتن فی الاسلام چه حضرت امیر ام کلثوم را بقایوق دادند باز تعلیم و در چنین خلعتی
 غیر و کشند باز و تکریمه خود را بدو بختان بردند و سیو گواهی نشانیدند که فی تنزیب الامام الاعظم الطوسی و
 نزد جمعی از اکابر امامیه بکند امیر مهدی او بنیاده بود که از خانه فاروق بر نیاستند و مثل مادر خود بر پو آفستند امام
 عدت را بر باد گرداینده مامون با وجودیکه از فقره ناجیه اهل الا بهار بود که فی مجالس رطل بوق نیز بر دادن
 امام تن برضا در داد و امور سلطنت مطمئن و مامون شدند هم در رسم ماتم بنیاد نهاد و تسلط اول سلاطین صفویه در
 ایران بلباس شجعت و لغوف و خروج پیران پستگیزی مریدان برد و از پسرش بدعت رخصت بر شد و بر
 اظهار قاضی ترو در دفع گشت باز بیضینه آفیه و اخل شد در چنانچه افعونی در کوی افتاد و دانست که در خانه داخل
 شد قنار نا بختار به دران افتاد افعونی غیر و ز کیمستی که در خانه درآمدی گفت عجب است که شما پاشی و خانه
 خویش دانی انگاه دانست که حقیقت حال چنانست پرسید چه پیشه داری گفت قند فروش می گفت و انگلی بگویی
 بقتدی بیده بالجملة نه بین و آسمان و غیره و طینت این بدانند شان غیر از کمر و طور منافقین خیری
 دیگر نیست قال الله تعالی لهم من جهنم ما و من فوقهم غواشی و کذلت بحیر و
 الظالمین و در زمان مشاخر مثل جاسمین بیاض کسی را نخواهی یافت که غیر مالش علی ابدایم خان دست
 از دین و ایمان برداشتنند یعنی در تحریف و تبدیل از و اج با نیان ندید رخصت را شاد و ساقطند مثل
 سبای علی که تاریخ طبری را بر مالش نگذاشت الی غیر ذلک اری در باره کتاب که مثل اقباب مشهور بود و کید
 ایشان منقرضه بختان کتابهای دیگر مثل مل و نخل که نسخ آن کیاب است برین که درین شهر علم بزرگ
 چند یک نسخه این کتاب بدست آمد و چنان نمود که جز دو سه نسخه زیاده نیست مدتی میگذشت که درین شهر
 بشنیدم رسید و در بیان هر خاص و عام جاری گردید که فاضل شهرستانی خلا فیات ائمه صحابه را که حاشا و الشی
 از باب اتفاق میداند و صاف صاف میگید که آنچه ایشان در واقعه قرطاس و حبش و سقیفه و مانند آن تفکیر
 البلیس کردند بر ذمه محدثات و فتن و اصول همه مبدعات زمین بود پس طالین و مستر شدین در چار و مو بهیرت
 افتادند و اضطرر اسباب و قلقها داشتند باری بعد مشقت کتاب مل و نخل برای نمودن شان بهر ساینده
 بگوید رخصه از نسخه جدید چنان حل کردم که بر عاقل و انست که تلبیس محبت و اجمال و ابهام را او پیش نمود
 که اقرار العقل و تجربه علی انفسهم فقط کما اشرنا الیه و فتنه فرو گشت و حیرت و وحشت از میان برخاسته و
 اولاد و اخرا و اطهار و ورین مقام گمان نباید بر و که کیش من از بسام بگرد و خالی
 شد زیرا که اجناس ایزدی غریب میشود که چون مجتهد در مقاله نامند باز این آتش زدم را نخواهد فروخت تیر
 خارا و گشت بهای هر زنه در ایران بلی الصیاف را باز نخواهد و وقت یعنی مجتهد که این تیر و زهر بر میگفت
 که تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و بیو دیان بی یقین از هر طرف بر میسازند و کلمه این امر و

قوله

بار خدا یا الی اخره اول

و علم الریای ثنائی مثل ابلیس حدیث کلمان از او از اذان بگیرند و مجلسی مقصود تا انین خاکستر مذلت مبارک
 رفته برین **قوله** بار خدا یا الی اخره **اول** مخاطب لائانی علامه دورانی درین مقام فرج خود را
 خود شکست میدهند زیرا که جمعی کثیر از اکابر مجتهد مثل حلی و شوشتری میگویند اسامه که بار بار مخالفت نبوی
 صلی الله علیه و اله و سلم نموده و بیرون وی بدخات پرداخته بلکه از او جدا کرده حضرت برای آن رخصت نموده اند
 من تخلف فرموده بود و بر تافته زیر رحمت در افت نمیداد گردیده فرق اینست که نزد ما جملہ لعن الله زبهار
 ثابت گشته و جمیع اکابر رفته برین جمله بر مجاوره سر خود تراشیده اند اگر چه اگر کان معصومی شان تخلف فرموده
 و چون نفس تخلف از تجنیز موجب لعن است رد وی و انهم بنگار الطریق اولی باعث لعن خواهند و هرگاه هنوز
 مجتهد و بزرگانش با اسامه صحن طعن دارند باید که این لعن را بر رحمت خود آورند چنانچه سخن تکیه امام صادق را
 اعنی لعنة الله علی زرارہ و ہر شریک الیہ و الفصاری بر ذریعت در افت آن امام حمل نموده چنانچه صوارم
 بدر فانی مجتهد الزمانی و شریک کافی و غیره بابران دلالت دارد چنانچه ایانکه اسامه با عترت مرقعی ثنائی در
 ثنائی جواب مغنی از احادیث و معاللات حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم فهمیده بودند که امیرها و علی القور است
 و زبهار بر تافه در شت نیست و با ظهار شوشتری اسامه خدا لعن ابلیس که برین هم نموده در شت هم گرفته
 و به تحصیل زخارف دنیوی معروف گشته و ان الله تعالی این همه مباحثه را از کتب معتبره رفته چنانچه باید در مقابل
 آتیه با ثبات میرسانم و این همه عظام مجتهدین را با دوی مستقر شان بهترین میگردد و با و از بلند فقره فلکیس
 منقذی الکافیه و انهم رسیدیم بر جاشیه منبیه که عبارت از اینست میبایست عبارت
 شریک موقت است و بی ندره قال الامدی المسلمون عند وفات ابی صلی الله علیه و سلم علی عقیده واحدة
 و طریقه واحدة الامن کان یملن النفاق و لیکون فی انفس الخلف فیمابینهم اولانی امور اجتنابیه لا یوجب له کانا
 دلا کفر و کان عرضهم بنما اقامت مراسم الدین و اقامتہ منج الشرح التویم الی ان قال و کاختلافهم بعد ذلك فی التخلف
 عن جیش الاسامه فقال قوم یوجب الاتباع لقوله صلی الله علیه و سلم ہذا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه
 و قال قوم بالتخلف انظار الماکون من امر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی مرضه انتہی موضع الحاج من کلامه این
 الی المجدی معتزلی نیز در عبارت خود فقره لعن الله من تخلف عنه ذکر نموده من لا عفا الله عنه اگر مراد اینست که چنانچه
 صحت جمله لعن الله از مل عیالست محتش از عبارت مذکور در معرض تمییز است جو آتش آنکه هنوز سندش را مجتهد
 کتب حدیث پیدا نکرد تا بعیت سنده چه رسد آیا تمییز کند سند عبارتست از رواة و صحت از ثقات و احیاء که بجهت
 چون ما رسیده بر خودی پیچید و از قانو نیکه در سابق برای تنقیح یاد کرد میگردد و ان الله تعالی در مقاله آتیه
 از کتب کلامیه بهترین تعیین میشود که انکار از صحت جمله مذکور نه کار متاخرین است تا مجتهد بر تفسیر بدر فانی در
 صوارم برای خوشنودی خاطر خویش و چندی از مقلدین بلا دت کیش بگوید که این لعن از عادات معاصرین
 است نه از متقدمین که چنین با و نه بوده اند بلکه خود محدثین و متکلمین از قدما تصریح می نمایند که این جمله را هیچکس

مقبول بستی نیافتیم و از محققان رفته شناسیده ایم چنانچه محقق رب الفصاح گوشت میرسانیدم و انیم منیم
 میگردد و انیم که از شیخ علی و غیره رسیده را ملید داشته بودند و انیمها یک عظام رفته چون خرگلی فرو رفتند و بر کتاف
 عده فارع نگشتند و اگر مراوانیست که نقل آن از آمدی نموده اند پس السلام که مورد نقل مستلزم محبت است باشد
 چه عیند و در مقاله سائسه گفته که اکثر روایات ملو حدیثا و در کتب فریقین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم
 کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی روایه آن ایراد فرماید تا ابل حق حکم مجتهد از در تنقید در آیند و اگر
 مجتهد برای تحقیق حدیث مندر این باب یو یکا بنامی کشانند ابل سنت چگونه این جمله بی سند را بدین تنقید قبول نماید
 معنی احتمال دارد که آمدی بر طبق روایت رفته آورده باشد و قریبیه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلامش
 مثل کلام شهرستانی پدید است زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه درین امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت
 و مراد ایشان بر تقدیر خوبت لعن همان معنی است که ابل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه و موانع المنور پرستند و
 لاجرم از نوشتن این حاشیه که البته مجتهد نکشاد و این تصریح او را بناییده داد بلکه موافق اشارت سانی محبت
 بر باد و گنله لازم افتاد **قول** بر اصحاب فم و فرامست او **قول** ارباب عقل و کیاست یک می دانند
 که برین مبنیات غیر اعتراضات و اسکالات بعنوانی دارد است که رفته مناصی از آن ندارند و خلاصی نمی یابند
ما و پس از آنکه ظاهر الفاظ اسامی مشفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فسیده که برین
 با حضرت عبداللہ بن عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را معاذ اللہ از دائره و نواقص سیر و ن می شمارم
 حاشا و کلا بلکه این سخاشی از همه عظام است یعنی کسی از عقلای شیعه هم نتواند گفت چه ایشان میدانند که محبت
 در پی الزام است اگر چه مجتهد را بنا بر پیشینه بزرگان خود یعنی بنیادش را انقضی بنیاد کلام احقر الزام بر الزام رفته
 پیام است چنانچه ناظرین بعبارۃ العین از هر خاص و عام یا معنی معتقد اند که جناب پیر ناباغ خود را پیر ناباغ
 نمیند و اساس دانش و نمیش خود را بر کنت **افانیا** پس از آنکه آنچه گفته که بعضی روایات از با معنی برای
 خود تواند بود که معتصم بود و صوغ می پیوند که روایت مذمت ایشان بر تصریح همانند نه نیست میشعین مثل کشی
 از قدما و اتقی مجلسی پدر یا قرا عثمانی و مجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از مشاخرین در اعتماد و اعتبار را بر
 الزام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تقاضی فرع کافوا هست پس مجتهد معتصمائی الذک و ذب
 قد لصدق است گفت که انی مقام از معارضه فارسیست **امان الشا** پس از آنکه بنیاد تصریحی الفت بر آنست که
 قدما ی ایشان صاحب غزل و داور شده و صدای بودند و این کلام را در بوقی غیر گفتن از عجایب خراب نوایند
 آیا بخیا لش انیم که گفت که علمای سنت توانسته گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که پسر علی بن حضرت خلیفه اول است
 و بنمای خلیفه چهارم از مراتب جلیل و مدارج عظیم خارج گردید و بسبب وقوع او در بلوی و مخالفتش با صدیق
 و مرتضی که اولین با اتفاق روایات فریقین در خیر خواهی ذی النورین میکوشیدند یعنی مزید محبت او داشت
 حتی که خرین بشکستند و ذی الافلاح تغییر میکنند و چهارمین صفحه و حاشیایش سببی است که میسر شود تا آنکه اولاد

اجماع و دعویٰ حسنین گوشوار و عرض رب الشرحین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و در کمال
 ایشان مجاہد و گزینہ پسندید و دیگران را از اطلاق مجاہد دیگر اگر مصدر بود و جغای گشتند چگونگی نهی مستوند
 و اگر حال غلطی را بشین چنان می بود که رقصه بیان میکنند البته بر قدامی ما مخفی نمی ماند پس معلوم شد که
 ردافض تمهید اگر در نالیت با صاحب یکبار بنابر وجهی که در مواقع و تحفه اثنا عشریه مسرود است و این طور
 مجتهد الزمانی مافرد از کتب مطبوعه معتد قانی است که محبین آن ستم نظر نمی بکار برده اند هر که خواهد بران بجوم
 نماید و اعتقاد خویش لفضل و بلاغت این پدر و پسر بغیر از ما را لایس از آنکه دعویٰ مجتهد یا محقق
 که کتابهای معتد المصنعت بنماق و فضائل عبداللہ بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون
 بودن کتب معتبره شیعہ بواجب اولیس فقرت کتیب آن می آید و بر عقلا ازان واضح میشود که این دعویٰ عین
 بیوگی و اعتقاد و ادوکی و ادوکی و ادوکی است و زینبار بر اصول موضوعه شیعه شیعہ انطباق نگیرند و
 بحسب ظن و فساد نیست این سید کاران بر کسی نمی نشیند اما خاما پس ادای پیام جناب میر علی السلام
 و آنچه بر زبان عبداللہ بن عباس جناب حضرت صدیق درین روایت جاری گشته زینبار بر مدح او دلالت
 نمی کند بسبب آن احتمالاً تیکه شیعہ در باره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انفار خصوماً ضاوید
 ایشان انجاء کرده اند کفایت که اگر این عباس انجین نامی دراری ننیک و حضرت امیر المومنین را که محیط اسرار
 شیعہ و انوار را رسیده بودند چگونگی فریب میداد و مال بیت المال را بفرق خودی آورد و تنم و تر فرار و فرار
 می بخشید و مویک یعنی است نفس الملبیت که علی ابراهیم می شیع کلینی کار التذیف آن بر سبب تئیر که از مطاوع
 آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گو سال پرستان اعتقاد میفرمود چون اتفاقش از جهت استخار و عمل
 بمعرفش ثبوت آمد این ادای رسالت از دوجو نه بعید تواند بود خود شیعین منادی صاحب سید التما فقیهین که
 که در اعانت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم شب و روز میگوشتید مد فو لغرت دین و شکست کفار و مشرکین مجاہد
 که بر روی کار نمی آورد و در حقی که از حضرت شریف و استغفار تبلیغ نصیب مقتوی در کتب دنییه رقصه فضل
 تالیفات حارثی و صفائی ماحسن پیدا است که رسول خدا ام لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخین سیدانست
 و حکم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان تقدیر میفرمود و این هر دو
 در خانه های خود و بیادلات و غری می پروراندند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین اینهمه
 کوششها برای امید دنیا میدول میداشتند و آنهم لبیب آنکه مضامین ابشارت یعنی حصول خلافت
 از کاهنین شیعہ بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتد شیعہ بوضوح پیوسته آما ساد و ساد
 پس از آنکه مجلس در مجلد السماء و السماء الم اسجار الا نوار لقرن بر شیعی کرده که برادر مر لقی جامع
 نبی البلاء غنیه را درین کتاب مقصود و نیست که روانی را در خطب و کتایب و ترا غلط جناب امیر
 جمع کنند که شیعہ و سنی بر آن اتفاق دارند و بحال دل آنرا خرنده و همچو کاغذ از دست بدست

برنداشته پس بر چند این کلام بر اهل سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر از ان بجز من شریک رسید که بر
 روایات روشی در هیچ البلاغته اتفاق رفیع حاصل است و عقرب از کلمات طبیات پدید میآید قالی ثابت
 میکنم که مکتوب شیخ البلاغته که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام ضعیفان دارد بنام عبد الله بن عباس است
 نیز در او کامیاد علی بن النعمان و القلزمین اما سالیس آنکه بعد از ادنی غور بر کمال خطای این روایت که
 مجتهد منکر الحواس برای مدح عبد الله بن عباس نقل القلم آورد و لفظی مدعا بر نبوت می آید مدعی در مقاله
 سادسه عقرب گفته که علمای روافض در بار حدیث امیر المؤمنین که هر که مرا بر شیخین تفصیل دهد
 حدیثی بزرگوارم و چنین تقریر را مورد مباحثات پنداشته و این تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که شرکت
 شیعین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است و عبد الله بن عباس با قدرت مرتضوی ابوبکر و عمر را در علم
 و سادقت ایمان و دیگر در ارج شریک دانسته که احوال هر یک از ایشان نزد کاشفان شیخ علی حاشا و او که تاویل
 مذکور تر شنیده است قابل حد و تقریر نباشد اکنون اگر جناب محمده الزبانی اجازت دهند بیت مشهور را
 برای ایشان بخوانم ذهب النصار لیس فی النفس بقرن فاب و ما از ان و اما ما هتاک لیس از او که برگرد
 در روایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر تقیصه عبد الله بن عباس دارد نه مدح او
 زیرا که چگونه عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تبرک علیه فیما یرید عبد الله که کور را از اهل بیت
 و طلحه و زبیر و از ایشان آغاز بدین سلسله قرار دهد و ناصبین خلافت را که قرآن مجید را تحریف کردند و هزاران
 نسخ آن عبادات اسلام در آتش نهادند و مبطوحی را سوختند و ام کلثوم را بقتل برآوردند و قاضی دین را
 شریعت را بر هم زدند و عالمی را بجزیه لقای بدام و دام گرفتند و روز سقینه خون خامس آل عباس ریختند
 چنانچه در ضمنی بسیاری از مضامین بر مقرر اک امید است که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتتری یعنی قاضی
 مشهور شری افیت که کذا حقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر و عمر را از حضرت
 امام باقر معلول نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما فطرت فطره من و ما نشاء و ما رشتنا الا و ای سنی
 اغنا فاما ایوم القیامه همچنین منقول است که چون زید بن علی را در مکه قتال تبیر بر پیشانی رسید گفت ما
 با قاضی با القیامه یعنی مرا این مقام رسانیدند امتی و محلی نماند که حدیث امام باقر علیه السلام از آن قبیل
 است که برای منقول این عصب اما با این خطاب خالصین بیعت زید علیه السلام بکار می آید یعنی چنانچه امام باقر
 شریک نبودند و لفظ با مثال خود گفتند من و اما همچنین ابن عمر از عمر بن الخطاب که احباب و هم وطن بودند
 الی غیر ذلک من محاورات البلاء که اشهرت سابقا الی کثر متا لاجرم معقول نمیشود و مناسب و ظاهر
 است که حضرت صلی الله علیه و سلم ناصبین خلافت و محدثین ضلالت را یاد نفرمایند پس عبد الله
 بن عباس درین وقت هم بیاد و عمل در ساقیه یعنی از رعایتش خود را معذورند و شنیدند و چگونه
 سخنر کنم که ابن عباس در بعضی از پسین رعایت چنین ملامتین کند پس خلفا پاک و امن بودند یا عبد الله

از گوشه پرستان باشند فانی هم اساس ندیب الروضه فی التذلل بالانفال و این خود بخوبی که توفیق
 این عباس یعنی العلی بن ابی طالب و انوار العین است و در وقتیکه مردند و در فتنه از آن
 جهان سلامت نبردند پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در مابعد نوشته اند و آن در مقام بطریق اولی واجب است
 که بکسر مودت سفید نشاند و هیچ موی بر تن سفید نماند ای حسن توبه آنان کردی که ترا طاعت گناه نماند
 و از نجابت هر عاقل تیر خوش ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی بطور استنجا از روایت ثانی که از خیریت حسن عقیق
 این عباس تا وقت فوت نشان ظاهر میشود و نظر سرسری بلکه خشک و نامحی و غیره سرسیت و چراغ باشد که اگر کسی
 نیست که روایت مذکور دلائل بران میکند که او را آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرغوبی داشت فو تانی
 ما روی استاد صاحب الکافی و قد مر محله سابقا و اگر عند الوفاست فقد عرفت جواب انفا **فما تاسعاً**
فما تاسعاً پس حال آخر دم که احداث و ایداع لیل آوردند بقول مجتهد فانی در تالیفات خویش اینست که بحکم حدیث کافی
 توبه نشان مقرون با جابت باری نیست و فضل ملوک جنوبی در نفوات خود بخصوص این امر میگوید و حالش
 هم بعد نقل این قصه در باب علامه دهلوی قدس سره الغریر دست از انصاف می نشوید عبارت فضل مذکور
 نیست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که صاحب ذنب توبه الا صاحب الذنبه انا
 بری منم و هم منی بر او یعنی هر گناهکاری را توبه است بغیر از آنکه اینک بدیعی پیدا کنند که من را اینان و درم
 و ایشان از من و توبه صاحب بدعت و بدعتی چند هم رسانید و بدین سبب جمعی کثیر بر او گردیدند و صاحب
 و پیر ایشان بود شیطان او را دوسوسه کرد و بدعتی چند هم رسانید و بدین سبب جمعی کثیر بر او گردیدند و صاحب
 سامان شد چون فکر خود افتاد و اراده پشیمان شد و حی بی پیغمبر آن زمان آمد که آن مرد تا بر انجماعت اثبات
 حق نکند و آن مردم را بر راه راست دعوت نه نماید توبه او قبول نشود پس آن مرد مجلس ساخت و انجماعت
 را بخت دعوت کرد و هر چند گفت که آنچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از دلش نید و همه گفتند که آنچه اول گفتی
 درست است و ما از آن برنگردیم و چند روزه قضر و زاری کرد که جان بداد و فایده نکرد در قیامت
 عقوبت آن ضلالت خواند یافت پس توبه محمد شین عجل و خاد لین اهل بیت چگونه همقرین قبول کرد و چه جای
 انجمن نیاز آیند و کوششی در آن نه نمایند غلط گفتم در وقت موت هم رعایت بدعت بلکه کفر منوی فرمایند
 و ترانه سابق بر این **اما عشرین** این از آنکه علای روضه دست سخن دراز کرده بودند و اوراق کثیر
 درین باب سیاه کردند که مراد از قدریم که مذمت نشان در احادیث متقی علیه فریقین است آخر دم اند
 که قدر را نیت کنند نه آخر دم که انکار از قدر نمایند و مقولات اهل حق را که تلقین با مرام معنی ثانی دارد
 مضحکه می پنداشتند الحمد لله که بحديث ابن عباس که او را مجتهد از عجوب پاک میکنند نقدی اهل حق
 مثل اوتاب نیم در در روشن گردید این است بعضی از فوائد و لطایف و نواید دیگرین روایت بسیار است
 ادنی غور ناظرین و سامعین در آن کار است لیکن فیما ذکر تکفایه للمسترشدین و هدایه للمبتدین **فوله**

الاقول

مثل این هر دو روایت **الاقول** اگر موصوفه و توحید باشد باید که روایت دیگر را از این میان ابراهیم
خویش باری و دقیقه درین باب فرو گذاردی تا از منطوق آن بنویسد اگر دانم که تقدیس بر عباسی و از این روایت
است و آنچه قصیده است ترازیج عنکیوت و الله عقلا عید اندک اگر روایات دیگر در ذوات بر مدح است
اولی بود و البته انرا ذکر سیاحتی و دیگر این امور دینی پذیرا نمی بود اندک من آن روایات را بیکه در تالیفات
بعضی از متعصبین رد و کار در نظر دارم لیکن چون باعث تلویل کلام است لاجرم ازین روایتی که در گذشته بود
استغفار و ذکر کات سامعین و ظاهرین گذارم فند که دایا اولی الالباب قوله اما روایات اینست که
اقول اگر نشانی از این روایت آنست که من استغفر الله منکره راجح و متقاب عید اندک بن عباس
و قاعده و مثالت آنجای را که بر زبان آوردم و در عبارته العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس چرا
غیر از تحاشی نیست چنانچه در سابق گفته و تازه تر آنست که موبد تحاشی باشد آنکه خاسته نقل لغو از مقام
بنو اتم یعنی لغت الله علی الکافین بر زبان میرانم و اگر سبب اظهار تجرید و کمال تنقید خویش است پس چرا
آنکه ما البته یا معنی معتقد تو انیم شد در بعضی از برینیات که تجریش زیاده بر تجرید الدفانی اوست که بیچاره
عمیون اخبار را هم ندیده و بمطالعه مجالس المومنین فرانرسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه نیاروده و امن
بمسارعت بر چیده تا مدتی زیر مشق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گادنازی
او با حضرت امام رسو بود پس در غنا و الاسلام حق بازی ایشان باید دید و نسج حیات ایشان در محاورات
عرب باید شنید و از نجاست که غالب مزین در مکاتیبش خوب است که لا یخفی علی من نظر لی رساله الکاتب
در دیته المتعالب و التراب و الفصاف آن است که جناب مجتهد الزمانی را درین مناظره چه حاجت است
که تجرید را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از طرف مقولات جناب ایشان در تشدید چشم عبرت بین می بیند
وقت خیال نمینی که این مقاله با مقاله دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند گفتیم جوانی که از گفته
سعدی بگوید که دو غزل خوب تر از یکدیگر افتاده و اگر مقصود آنست که مدح این عباس مستحق علیه فریقین
است بخلاف این عمر چنانچه بملاحظه شد و مقرب مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهیم ساخت که
انکار مجتهد از فضائل و مزاج عید اندک این عمر علی الاطلاق محل است زیرا که مدح او در احادیث اجماعی
موجود است بخلاف این عباس که مدح او در مذمت رافضه انچنان است که میدانی بعضی معارضاتش
بیش از عیش است چنانکه در احادیث اهل بیت خوانی قوله چنانچه جناب **الاقول** اگر مدحای امام اعظم
لما یفته ثنائیت که این عباس محب و تمجید حضرت مرتضوی بود چنانچه محب و تمجید خلفاست پس لای آن نماید
که امام اعظم شیعیه شیعه او را باینکه زیرا که ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرع غدا لکم
الحادقین و الکلماء الراسخین ان یرا الامتیاز غیر ما یرا الاشتراک و اگر مدعا اینست که او محب و تمجید مرتضوی
و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهل بیت است که سابق ذکره آدم بر دعوی اشهر بودن پس اگر مدعا

نیست که در مذہب اہلسنت و اصول شان مزید شہرت یافته و تجوات و استقامت رسیدہ التبیہ قایل است کہ ہر یکی
 از شما معین و ناظرین گوید اما علی ذلک من الشاہدین اما دعای اشہر لو بولش و زندہ ہب نفس و اصولش پس
 در بزم منع است و سندای منع بسیاری گذشت و بسیاری مختصر بہ بعد ازین می آید و حال کتاب کہ بیش از مجاہد
 المؤمنین معلوم میشود کہ اثری و نشانی از آن کسی را ہم رسیدہ با و مفت فاصلہ چند صد سال از شیخ حلی تا ہر
 عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور نیست کہ انا جو بہ کہ شیخ علامہ در کتاب کہ فرکہ کردہ اند بطرفا
 این شکستہ تر رسیدہ بلکہ از بعضی ثقات مسموع شدہ کہ کتاب مذکور پیش از آنکہ بہ بیاض رود و در قرتی کہ بعد
 از وفات بادشاہ مغفور سلطان محمد خدابندہ ماضی واقع شدہ بالبعثی از اسباب کتب شیخ علامہ ضایل شدہ
 تا غایتیکہ نسخہ از آن تملیز یک کس از افاضل روزگار رسیدہ و نشانی از آن ندیدہ انتہی بلفظہ و لیکن عقلای
 و ہر بعد از دیدن دعای شیخ حلی کہ بوی سفاہت این ہنقیہ از آن می آید و در خلاصہ الاحوال او مندرج
 است مصراع مشہور را باین طور و در زبان می دارند شیخ قیاس کن رنگلتان او بہارش را با آما
 اسخہ از شہید ثانی نقل کردہ پس کاسہ لیس و پیردی شیخ حلی است ایا ناظرین پنج البلاغت یاد دارند
 کہ بخود نہمت این عباس در آن شدہ و مذکور است و کتب مقدس جناب مرتضوی بدالات مطالقی
 بران محتوی و قبل از آن نفس امام ستیر دوم رفقہ یعنی صاحب بحار الانوار در بخشی گذشت کہ ہر چہ در وفات شہ
 پنج البلاغت است شہید بران اجماع دارند کہ از جناب امیر المؤمنین صدور یافتہ و بہر تہ اعتماد رسیدہ
 مطاعن ابن عباس را ضعیف پذیرفتن کیال حیات و حرات است علیہ لقمہ سراسر ناصبیہ است کہ از
 امام اعظم و شہید ثانی غولان بیابانی سزودہ **قولہ** و محمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
 مجتہد الزمانی بدست آوردہ بودم کہ سید علی نام اوست و عمرش نسبت باین مجتہد بقدر یکسال کمتر است
 چنانچہ از کتاب آئینہ حق نمایا و دارم و تازہ از عنایت عالیات برگزیدہ و من وقت شنیدن انواع مشاہدہ
 میانہ ایشان دایر است و دیدن زبر و بیناب ایشان زیر ترجمہ ہند بہ کہ آنرا التفسیر قرآن مجید قرار دادند
 خصوصاً بلاحظہ دعای فرج کہ برہان دہتانی نمودند و بحسن اتفاق رو بروی مرزا مظہر علی خجہ کش از ندای
 مجتہد احباب فقیر خواندند بیت گلستان شیخ شیراز را بار بار یاد کردم حاجی تونسیتی شتر است از برای
 آنکہ شہ پیارہ خوار منجورد و یار می رود و در حق مجتہد شعر بسا کہ کاشف اللقیام را و در زبان دارم
 ترا کی عیسر شود انہیقام کہ با این است خلاف است و جنگ الغرض جواب دعوی اشہریت چنانچہ باید
 و رین نزدیکی و انسٹی اما سچہ نقل کردہ کہ بعضی از دایم کہ در بارہ ابن عباس وارد است محمول است بر آنکہ
 در بارہ مجتہد برادر اوست پس ما را حاجی بچالیش نیست زیرا کہ اکابر مجتہدین مثل پدر مجتہد الزمانی
 مجتمعی را برای من درین باب باقی نگذاشتہ اند انیک مواظبتینہ او موجود است کہ برای تقرب امرای
 این شہر مانند و ب اکبر نوشتہ عبارتش آنکہ ہر چند کہ از بعضی جاہا مزید علم و فضل او مستند میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از ولایتی تقوی با صواب رسیده اند از آنجا که نیست که چون حضرت علی علیه السلام
 بن عباس را حکم کرده و گفته او مال بسیار از بیت المال گرفته و چون ایالت بقرت از آن بگذشت و متصرف
 شده و نامه نوشت با حضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم و در پیش گرفته اند که عیال است
 بن عباس است لیکن در هیچ ابلاغت فقط عبداللہ بن عباس است و کلام حضرت امیرم مشعر است بر آنکه
 عبداللہ بن عباس باشد چه ورنه آنکه حضرت که بعد عبداللہ بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد بعد خدا
 که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از مملکت صاحب خود گردانیدم و از اهل من کسی مخفی تر نبود از تو مخفی
 یاری و معاونت و آدای امانت تو پس بگاه ویدی زبانه را که بر سپهرم تو شد بد کرد و دیدی غلبه دشمن را
 بد کرد و آنکه پشت را و سلوک بر باد کردی و باو خیانت نمودی و از مغاره قتل کردی و او را مخفی دل گردانیدی پس
 به با سپهرم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گو یا که ترا از شما ملحق نیست قرین منظور بود و گو یا که
 تو در دل آراوه داشتی که هرگاه ظفر یابی در حق امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم خیانت کنی یا آنکه فرمود و تدبیر بیان
 ما تو من بالمعاد و استخاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دنیا بماند محسوب بودی بگو که گوارا بشود و طعام
 و شراب و مالا که میدانی که تو حرام بخوری و می نوشی و کثیران مسخری و کثاح زبان میکنی از مال میثمی و مساکین
 و مومنین مجامدین که براه خدا عباد کردند پس از خدا تیرس و مال مسلمانان را با نهار و کس انتم بلایا با همه بگو
 بجا هر کسی از رفقه ظهور کند که این امور ضعیف باشد در ندرت امامیه و رئیس الطائفة العیسوی علم الهدی ای بابا و پدر
 سدر مری آنرا در هیچ ابلاغت ایراد فرماید و مالا که مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
 درین کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای اصول ندرت و روافض است که سخن بیان میراند که هر یکی از آن
 من این عباس را معاذ اللہ مقتضی چه جای ائمت جمعی مگر نور محمد الزمانی با دعوی بنوید و ولای شیرزدانی
 متبرّد است و کلیت کبری که هر که خاذل مرتضی است بلوغت پس آیات قرآنی و احادیث رسول خیردانی را که
 قرآن پیشی کرده جای آنکه کورنگی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت نمیده آن شود و همچنین دیگر تمام مبرم
 بر زبان مقدس رواری مثل مشهور المراد و خدایا قرار در میان آورده و بر گردن قوم را شکستی امری
 دیگر است که لا ینفی علی اول النبی اما استخبر از صاحب و سایل نقل میکند که تخیل آن یکن لوجه مانی زرار
 انتی پس التبریر اصول ندرت رئیس المصلین که اتفاق اتفاق است و راس همه طاعات و عبادات تو جوی
 خوب و تا و علی است یقینیت مرغوب بانش آنکه درین محل امری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره و لا
 بران دارد که میان زراره شقی و حضرت امام جعفر علیہ السلام ملائمه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
 او را بلفظ لعنة اللہ علی زراره و هو شر من الیهود و النصارى فتا و خود را و علی بن موسی یادمیر مودند او هم
 بر ملا کمال بیح و تاب و خیط و غضب و ادب تبار میداد و این حق مقتضای ذرات بود که حاجت بروایت
 تراشت چنانچه بنابر حضرت امیر حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفقه جو فر و شش گندم نما تا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان آنجا میبردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه نیست
 ایس البتة زبانی اکابر رفض بالتحقق لما بر شد آنچه ایشان در خلاصته الاقوال و غیره دعوی کرده بودند که این
 عباس علی محبت امیر المومنین میداشت و تمام اخلاص و در قلب خود میکاشت و حضرت امیر او را مقتصد خودی انگاشت
 و این امور در نهیب رفض که بنیاد آن بر مکاید است و آنرا بمصالح تغییر میکشید هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت
 امام صادق (ع) چنانچه معاینه فرموده ذکر میکرد حضرت مرتضی مبالغت ابن عباس بیان نمودند پس برینیم
 نتیجه اصول امامیه چنانکه میگویم تمهید باشد باقی مانند تسویل و سخن سازی و خشک و گاو تازی
 یعنی هر چه جناب مرتضی مطاعن او را شاگردند برای آن بود که مبادا او را محض دودمان اهل بیت
 و البته اندازیدند و بمقتل میرند و این امر تا بعد سابق می نماید که لا یخفی و از خیال انیم و البته باشی که ملائمه
 حضرت صادق (ع) و زراره پیر میان مصلحه بود یعنی چنانچه حضرت امام حر است او میکرد و اجماع حق حفاظت امام از اعدا
 بهنجائی آورد و در بعضی احوال **الاکسان** که اکسان گویا مانند پس کونزد متبعین هوا جوش طیبانی باعث فضل
 و شادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش و فطش باعث مزید حیرانی است زیرا که درباره فرزندان خود که در حفظ
 و حمایت ایشان علی مافی نهج البلاغه و غیره اهتمام بسیاری رفت و چگونه تردد کرد خود قاروق معاذ الله رفود
 خوابوی وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود که روی المباسی غالیان سفی جلا العینون و غیره گاهی
 با عترت رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان میاوردند این مصالح را گاهی رعایت نکردند و هرگز حرفی
 را از این امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج و لواصب داد قدر دانی میدادند
 و میدانستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند و قس علی ندای پس هر مصلحتی برای زراره و
 امثال شیطان الطاق بود و هر فساد برای اولاد طاهرين معاذ الله من اقوال الشیاطین **معدک**
 خون سلاله اهل بیت مثل جناب سید و چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تمت بر انتخاب بستند و بازوی
 آن عالی قباست کنند حضرت مرتضی بلیب خاطر و بخوبی تمام دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند و
 برای ابن عباس انیمه کرامات و اکرامات بوقوع آمد و انیمه در آوان خلافت خود ایشان رود و او که حرب
 بغات و خوارج و پیشین بود سبحان الله قربان برین سخن سازید که بلغای امامیه بلکه عظما و شمسای ایشان
 گوی سبقت از حیجان داکل می یابید و در زمانه برای خود یادگاری میگذازند که هرگاه مردم پی بدان برین پیوسته
 لعنت الله و در زبان گردانند و به تقلید امام صادق (ع) بطیعه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست
 که مزین طائفه شیعه این مقالات را دیده و بر خود مالیده یا خویششان را از دیدنش کور و گردانیده یا از عایت
 تنگ بمقام قارون رسانیده و من درین باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضی ابن عباس
 سقفا و حمایت و صحبت مرتضی بودند و لشکر شام از صولت مزید نجات حضرت امیر و بنی هاشم مانند پید
 بر خود میگردانیدند و در وقت امام حسن البیاری از لشکر یان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول ایشان ملحی میگردانند و حق غیر فرائی میگویند و تحت از شنید که ملا محمد علی برای
مظاہر جان و با موسی بن ولین ایشان در آنوقت که منور بود و لا حرم بر بنیوت رسید که چون معذور حنائت شد
گردیدند و با وجود و جفا دادند و بخلاف آن امام الاکبر چه داشتند و قلمزد و ترفه در بنوی را پیشش نهاد و بهشت ساختند
مورد و مطاعن و لا عن جناب امیر گردیدند و با مابین همان که در وقت شان عبداللہ بن عباس معذور این
کیا گیر گشتند البته بر اصول رفته بگونه خود را از قدرانی معذور داشتند باشند کما لا یخفی این دوایم و مطالب
مرفی چند بتقریر جناب مرقنوی بود و بر ناظرین کتب شد و معنی نیست که مثالب ابن عباس معذورین مقدار
محمور نشده بلکه بمقتضای روایات مجلسی در کجاء و حیات القلوب و دیگر کتب اصول زبان امیر متاخرین
مثل حضرت امام زین العابدین ۴ و امام باقر ۴ و صادق ۴ و طالق بود و هم زمان ایمه للاحقین مانند امام رضا
و دیگر بزرگان و درین از منہ اول عبداللہ بن عباس بر سر نیز خلافت ممکن بودند و جناب موصوف
بلک بقارفتند پس ضرورت بیان ذایم و قبایح برای حمایت و صیانت ابن عباس کما جارا و داشته باشد
و انیمه از روایات ذریه طیبه امیر المؤمنین که مجمل در مثالب ابن عباس رضی اللہ عنہما نشان دادم تبرعا
بود و در تنیک میدانی که بعد در و مطاعن آن بزرگ در احادیث امام الاکبر حاجتی بدان نمائند زیرا که نه
بیمه با هم در خلاف داشتند معاذ اللہ که مخالف جدا نمید بودند و حاصل اجماع المعصومین علی مثالبه و انوار
سنند و بنابرین و مکیده الماکرین لاجرم آنچه مجتهد از کتاب و مسائل نقل کرده تقریر میخانین است تا از
تفصیلات لاصده و منافقین که احداث درین نمودند و خطوات ابن سبا پیوندند و همین است حال زرارہ
که در و ولعت برادر از طرف امیر للاحقین همه تا ویلات متشیعین را از سر باطن میکند و سوم آنکه بقدر تحقیق
روایات کتب شد مثل کشتی و غیره در باره زرارہ توانی یافت که آن مطرود با است شغفی قابل بود که رفته
برای او میگویند که صورت به بین حالش میسر و غنقریب می آید که مجتهد رفته او را این اقلع قرار دادند
و درین کتب انیمه بجای خود است که کثری از اصحاب هم نکرده را واجب دانست حتی که بشیطان الطاق فرزند
و متخیر گردید و اصول کلینی و بصائر الدرجات و اکمال الدین و دیگر کتب معتبره دلیل بر آنست که هر که دعوی
امامت کند غیر از امیر اثنا عشر مردود و کافر است همین است حال کسیکه او را امام دانند پس با وجود تفصیلات
و اضمحلال زرارہ انیمه بنویس که بر روایات کثری و مقتضای قیاسات مجتهد الزمانی حائمه او بر کشتگی واقع
شده و زمینها را و معرفت امام زمانه حاصل گشته اگر چه او وقت مردن قرآن مجید را کشاده و بر سینه
خویش نهاده و مردم را بمقتضای کمیدت خویش بلکه خدای عظمی و جل را نیز بمقتضای عقیدت خود کما قال
اللہ تعالی یخلف خون اللہ و الذین انتم فیہ و این خبر از گراپی زرارہ انما از امام صادق ۴ بود که قبل از تشریف
نیزمان در صورت لبه و انجناب انیمه ارشاد کرده که قومی را بقدر ایمان بیار میت روزی شده و نام شان
مغایرین است زرارہ بیدین انیمه کرده بل تعین است هرگاه حال تشبیه و شبهه بمجمل از اصول اہل

فضول در یافتن حال ابن عباس علی از نجای قیاس بکن که چه بود و اگر چندی کتب انجمنیه بپا بل را استقر
 مکن گزاری و گشتگی و حیرانی ابن عباس پیش از پیش خواهی یافت و حال مشبه را بر حال مشبه زیاده تر منطق
 خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجلت و بیفتن این کتاب بنگذار که تفصیل فضیلت و اضلال و پوزانم
 معینی برده را از کتب دین و ایمان روافض در باره زراره براندازم که مهم طبع منتهی الکلام و پیش دارم
 در جناب فقیر تحلیل و تسلیف نظر بمصارف کثیر عمل می آرند و معلوم نیست که شب حاصله فردا چه زیاده پس
 تکمیل این بحث بعد از قریح و زاری از حضرت باری عز و جل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
 خدا گانه با تمام صمیمه و فصاحت غلیظه زراره و حال نفاق و گشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دفتر منم تا حال
 ایامه قوم که زراره از بهترین شالست روشش شود و تقریرات صدوق و کذب شان مانند شتر روانمای
 قوله پس فضیلت آه اقول اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس علی بر اصول
 متشیعین المبین خاص مثل زراره است پس درین تصریح کلامی باقی نماید لغو ذیابند من الکفر بعد الایمان
 و من النفاق بعد الاذعان قوله و بر نفاق آه اقول نفاق ابهت را تو که کردن بند که مقوله
 حسان عجم است و سیاه رو کشتن مجتهد مثل زاغ و زغن ^{سه} خاتانی آنکسان که براه تو میروند و زاغ
 و زاغ را روکش یک آرزوست؛ قوله قیاس حال ابن عباس اقول مخترب در مقاله سادسه گذشته
 که حضرت امام صادق علیه مقامین کبری و قیصر را با انواع مزایج و اوصاف جمیده ستوده اند و درین معنی
 که او از مناجرین و انصار و مجاہدین فی سبیل الله و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فیه یقین
 هویدا است و مجالس شوشتری و دیگر کتب فیه هم دلالت بر آن میکنند شکی نیست پس حکم مجتهد که متابع
 او متقی علیه بود از حلیه صدق و صحت عاقل باشد تکلیف که هر چه در باره او به ثبوت رسید موافق
 کتاب الله گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس بر اصول رخصه حریفی مرتب شود مخالفت حکم
 معصومین بلکه امام الایمه خواهد بود جاییکم بر فساد نیت و نفاقتش اقصوص قطعیه فرمود و از نیت لول
 زوایات کلینی آن را بر نمیتابد چه جای آنکه عبداللہ بن عمر در باره تائید اہلبیت اطہر بجان کوشد
 و بر مثل نیرید سفاک خرد و خرد و خرد و هر وقت خود را از آن معذور ندارد و اظهار فضائل
 اہلبیت را لازم شمارد قوله سبحان الله آه اقول سبحان الله محیب مصیب شمارا الزام میداد بر اصول
 شما و شما خود را بتناقض می زنید و بنیاد انصاف را می کنید و از نجای گفته اند که سخن از آسمان و جوار البشر
 از رسا نیست قوله اما آنچه نوشته الخ اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایا
 نهیب خود احاطه دارد پس ضرورت نیست که دلیل را اند کور کنم معذک اگر انکار زاید الوصف
 خواهد کرد و من بعد از آن دلیل بر آن مرتب خواهم نمود و بروی عقلا مزید جهالت او ثبوت خواهد بود
 و الحمد لله المنعم علی حصول دلک المرام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

که بنامش آن را از تالیفات عالم نهیب خود معیت می نمود و مقتضای الکلیب قدس سره را
 گفته میگوید که جناب عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما معاویہ غزوہ شد و رفاقت امام حسن گذشت و بار طعن شد
 و مشهور نشود که درین باب تخریص دلیلی ندارم زیرا که از مجلد عاشقین این امر را با ثبات می رسانم
 و حاصل ترجمه آن اینست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیہ السلام بمعاویہ رسید و میان او و ابوبکر
 مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن خواست که لشکر را از مایه و آموختند که صلح بخواند و در انظار
 راه عند کرد و تا غایتیکه یک مصلای آنجناب در ریلود و دیگری کند بران مبارکش رو معاویہ درین وقت
 خواست که عبداللہ بن عباس را از رفاقتش جدا کند پس او را فریفت بکثرت در اہم و تا بنیاد بیاضی
 نقد بسوی او روا کرد و لغت آخر را بر وقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب در آمد عبداللہ بن عباس
 باقی چند از یارهایان خود سوار شد و رفاقت امام حسن بگذشت و سوی معاویہ روانه گشت و وقت صبح
 مردم منتظر نماز جماعت بودند عبداللہ بن عباس را نیا فتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون مجلس
 معتبی حال خواست دید که چنان بیوفانها یکبار می یزد درین وقت بصیرت آنجناب بر توفیق اوست این قصه
 زیادہ شد و معلوم گردید که روسای قوم بخندلانش ساعی هستند الغرض چون عبداللہ بن عباس نزد
 معاویہ رفت با نچی وعده کرده بود و قاتل و پس عبداللہ بن عباس کمال سرد و اہتمام بقرین شد
 و قیس بن خیادہ را بر چند معاویہ در مکاتیب خود فریفت او نیز ہمار بخلام دنیوی فریبی خورد و چاہا
 در شنت نوشت و نیز ہمار دست از رفاقت امام حسن برداشت بعد از آن باقر مجاہدی از کتب دیگر نقل
 کرده آنچه حاصلش اینست و از روایات دیگر تعین مبلغ معلوم میشود کہ صد ہزار درہم از طرف معاویہ
 نزد ابن عباس آمد و چون انید را ہم کثیر را دید پیش و عباس و علم و دین ہم در باخت و بخندلان امام
 پرداخت و عنقریب خواہی دانست کہ تعین این در اہم بنی بر مبالغہ است و زمینہا رختن از و انجبت
 و درین باب اردستانی نیز از کتب خود ہمین قصہ را شرح داده و بنصوص قطعہ بخندلان بن عباس را
 با ثبات رسانیدہ چنانچہ کتاب امامت از تالیفات او بران کویہ است و مقتضی و غیر ازین نیست نزد احدی
 از عقلادانین کتاب و کتب دیگر ہم پیدا است کہ مبلغ مال فقط ہزار درہم بود و دینار بود و پس و آنہم نسبت
 و از نیا از زانی دین متین حضرت ابن عباس جبرامول کا سہ لیسان این سہای شناس بخیان شد پس چون
 مجتہد الزمانی علامہ دوران بر عبداللہ بن عمر حکم بدینا دانی نفرمایند کہ صلوات معاویہ را کہ بلا مبالغہ صد
 ہزار درہم بود و نمود و التفاتی بدان نکرد و چنانچہ سابقا دانستی غلاوہ کجا خر و ج بر نیزینہ کردن ہزارہ حضرت
 امام حسن و کجا خندلان گوشوارہ عرش رب المشرقین و کمان مہر کہ در توصیف و تہلیل ابن عباس
 ہمین قدر در کتب طائفہ کتبہ دیدہ ام و پس نیز کہ محمد تقی پدر باقر مجاہدی صاحب در رجال و تہذیب
 بعد ذکر خبر آن خلاصہ الاقوال و مانند آن می نویسد کہ و اعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبار الکثیر

مثل امیر المومنین را در برابر میگفت کافی الا کافی شکر محمد بن چهارم آنکه مقصود علمای شیعه از احادیث روایات
 او در فضائل حضرت امیر الزمان است که مقتدای شایسته فضاکن را وایت کرده نه اتمج روایاتش تنه شکر
 انور خوش سخن آنکه از انجیا انور رسید که خطبه ششقیه دعای صبی تشریش بجای خودش صحیح نیست زیرا که
 ما قیدش این عجایب است بخلاف فضائل مقتدین مثل ازال ابد عتده و اقام السه و در حق را نشین موافق
 آیات کتاب مبین چنانچه درانی مانند بنیان هرمان مروض و صور ضالیه رفقه کالهن المنوش ششم آنکه
 هر چه کشتی در فضالک و دایم او آورده مومد است بر روایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
 پس طاعن او که المور موزج در مجلد اول و این مجلد را نسق بر قرار ماند و بعد از ملاحظه آن هر کس را از اسامیه
 و نامیر کلمات جعفر زنی که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیا داند که پنج عیب شرعی چه بشیم است که نبیه
 پنجاه عیب لیس نام الی غیر ذلک پس مجتهد که سده لیس شان سرایه میبایست است بلکه لیس لیاقت با سوس
 ندارد و مرش باستان شان از دور باش ادب نیرسد چلوده بر اثبات عذر شرعی در مختلف امام حسین
 برای ابن عباس قادر باشد و درین خواه اگر فریدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته حیران مشوه که در انور
 موضوعه موجود و درین کتاب هم جایجا ندر است و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گویند که مجتهد الزمان
 اگر چه از اولاد جعفر کذاب قار با نه و لنور لواز و تمام حضرت عاتمه الایمه علیه السلام است لیکن بالآخر
 از جمله مساوات است و ارا لیدم لیاقت مذکور باین عبارات یا کردن مناسب نمی نماید و جوابش آنکه در کتاب
 این مجلد بحث الفال نسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و قنادی مجتهد فانی و غیره برگرفته پس
 در وقت چنین وسوسه بدان رجوع باید کرد و در هر یک بیان فکرت فرو بردن من بعد عدم ارتباط با حق
 با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر نمینی انحراف نیست و اگر دایم او را با حق
 حضرت عباس با الما دوست و کین و تفسیر بالمیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث و دیگر معنی نوی
 و اینست که خندان حضرت مراضی و شوالیدن لشکر حسن مجتبی و مختلف از شکر که بلا عرضی اذان دایم و مشا
 لا تعد ولا تحصى است که از عید السنین عباس سر در بخلاف عبداللین عمر که هرگز بر حرف و حکایت معاویه
 گوش نشنیده دوست از حراب عبادت بر نداشت از انجیا مجتهد الزمان را زینب عید به بدین داری این عباس
 و بدینا و از این عمر حکم را ندان و آیات قرانی مشر و من کنتکم عاکرل الله فاولئک هم الکاذبون خواندن
 اما آنچه گفته که این عمر بنیاد امام حسین را بر طلب دنیا حمل کرده پس قلع نظر از آنکه عمل نفیس تقیض
 است کما لا یخفی در فحید اول ابواب فصول در نفیس کلام این باب الفضول مرتب شده قواد و اولاد عجایب
 که خاک نزلت را بر سر این دشمنان خدا مقصود صا مجتهدیه بوده بسیار نیز و در و از فرکارش بر اگر دو
 او را برین تالیف نالاقی محمد و سار و چه گاهی طعن او اکابر بر مذمت شیعه میرسد و زمانی علامه ابن ابی
 انجیا و جناب ایله که نزد امامیه مقتدا بر دند اگر چه با امامت فائز گشت سده الطباق میاید و قس اعتراف من

نیز

پیوده او بنجاب سلطان کر بلاکا بسوی بیاده بعد ذلک انشا الله تعالی متوجه میشود و جبل دشمنان آنجناب
 را ثابت میکند و چنانچه حرف گیری او بنجاب مرقتوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می نهد فاما قال کامل القدر الکاملیه
 فی مرتبه اثنا عشریه فیرونی مشانه و منطبق علی ندرانه **س** مرطای ای فقیه دانشور و ای تو مجموع کمال
 شهرت با خدایت گئی است قال و مقال و بارسولت گئی است بحث و جدال و کلک طغیان تو بگاه جدال و
 میزند طغنه بر پیغمبر و آل و فقهار از کلک تو آزار و روح نشان از جدال تو میزند و بشاخصی حسبتی و در حقیقت و
 با همه بحث داری از دغلی و بالکی خالی از جدال تو نیست و خارج از خطبه مقال تو نیست و هست چون ما بهر علی
 گفتیت و کس ندانست چیست گفتیت و قول تو حمله شود و طامات است و نزد تو گرچه کرامات است و کس سرخی بگوید
 ای دینان و هست قول تو بعبت حبیان و فی غلط هست مایه تبلیس و مقتبس از سوساوس ابلیس و مرچبا
 مرچبا ز راه غرور و گشته از راه هدایت و دور و پستی از راه کرو و تحت و جبل و با همه فضل نائب بوجبل و
 مقصدی شدی معارضه را و با بنای شمشه و دوسرا و قول او را که هست و می تمام و بشمار می تو از فضل
 کلام و پیروی دیت ای مظلوم و بوجول و می کنی نسبت کلام رسول و آنچه آن متقبس تر قول نبی است و طعن
 بروی نمودن از دغلی است و طعن آن طعن بر رسول خداست و قدح آن قدح بر دوست و قول
 او را بفکر انگاری و یازد دعوی دین اوداری و دین تو طعن سرور دین است و این چه دین است این چه
 آئین است و در دوی است رد قول رسول و کی بود قول اهل رد قبول و الحذر الحذر ازین گفتار و وقتنا
 ربنا عذاب النار و التفصیل یعنی ازین محل که درین نظم است نموده می آید تا بدانی که مطاعن محبت که بر نعم
 خودش در باره اسباب اصحاب رساله تاب ترتیب داده بود و حقیقه ابواب رسوای بر روی مقتدر ایاان شیعیه
 می کشد اید اگر چه قلوب عوام ایشان می رباید پس بدانکه متوجه شد که حضرت امام حسین عیسی با ششم را از مجاهد
 خود خلیع العذاب و مطلق العنان گردانیده بود و خدا لاجرم عبداللہ بن عباس و امثالش لبعادت رفاقت
 فایز شدند و ذلک طعن السوسین و من شکوک الملبسین نهی می که باقر و محاسنی در مجلد دوم از سجا خطبه حضرت
 امام حسین ع را که از کشف الغمه منقول است آورده از منطوق عبارتش صاف صاف پیداست که حضرت امام
 سحرایی میگردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضاائل مردم که داد رفاقت دهند و همراه آنجناب و
 شهادت رسند چنانچه باید بیان میفرمودند الفاظ مقدس آن خطبه اینست که الحمد لله و ماشاء الله و
 ولا حول ولا قوة الا بالله و صلی الله علی رسولہ و سلم خط الموت علی دل و دم محط القلا و ده علی حیدر القاه
 و ما اولئنا الی اسلاقی استیقاب لیتقوب الی یوسف و جبرئیل مصرع انالاقیه کافی تا دصالی مقطبها بسلطان
 القیوت بین النوادر لیس و کزیمیل الناسی اگر اشاحوا و احترسوا لا محسین عن یوم خط بالقلم رضا الله
 رضا ما اهل البیت انصیر علی ما یه و یوقنا اجوز الصابیرین ان نشهد عن رسول الله الحمته و بی جموعه له
 فی خطبه قدس القبر سمعته و متحیر لم وعدد من کان فیما یا ولا محبته موطنا علی لقا الله لفی قلیر حل

مسافاتی را حل میباشند یعنی موت موجب ترقی است و من بهایات اسلاف طاهران مثل حضرت
 یعقوب زودست اشتیاق دارم و این سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا پر گردد و آنچه
 به قام تقدیر رفته نیز در سرسری نبرد و بر تو در جفا میبینم و امید دارم شهادت مبارکین ایمن و بهایات
 حضرت پیغمبر و زعلیه و اقدس قرابا میبایم و موجب بگی چشم مبارک بشویم هرگز انظار الهی و ثواب نامنایی
 مخلوق باشد یا نه اورا از امان شدن که من وقت هیچ بخت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی را مکاتیب
 بشود که حضرت امام حسین عجلو و عجلو سوسنی با فقم عمو و محمد بن حنفیه خصوصاً قمر سوادند و از ایشان قدرت
 طلیعه نه و محبت را با ختام رسانیدند که ناگزیر است بسوی من لایق شدن و طالع شهادت گشتن و در
 لایق نشود فتح و فیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجا ز راه روایت میکند از حضرت امام باقر که کتب
 الحسین بن علی علیه السلام من مکتب الی محمد بن علی بن اسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی بن محمد بن علی
 و قبیل من بنی هاشم اباعبدان من لایق است شد و من لایق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجا مکتوبی
 است بر روایت بعضی دیگر از حضرت ابو جعفر که کتب الحسین بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن
 من الحسین بن علی بن محمد بن علی و قبیل من بنی هاشم اباعبدان الدنیا لم یکن و کان الاخره
 لم تبدل والسلام و اگر ازین قسم مکاتیب مقدمه که به برادران و بنی هاشم از عبد الله بن عباس و غیره
 نوشته اند و در آن مکاتیب ایشان را از دنیا ترتیب نموده با خوت ترغیب داده اند بعد از شهادت پیغمبر
 هم کلام بتولید آنجا و این بیان که هم قاهره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین
 چند حرف که باقر مجلسی در جلد ششم سجاد نقل نموده گفتا و درم و حالا که اینهم از آنجناب در همین مجلد
 از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی لایق که بنیاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که ازاده
 ما را بشنود که قتال تعلق گرفته یا بپند سواد ما را و اجابت نکند و همراه ما شود و بفریاد ما رسد و دست
 بر خدای عزوجل که او را اسیر نکون در آتش اندازد و اینهم در ادعیه با ثوره در کتاب تحفه الزائر مروی
 گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول در گذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را
 که خاقل تو باشد و در گرداند از رحمت خویش آنکس را که داعیه تو گوش کند و اجابت نماید و یاری
 نکند و ندو کار نشود و بعد دیدن این چند سطر کسی را تو هم خواهی شد که عبد الله بن عباس و محمد
 بن حنفیه و مانند ایشان از برادران و دعوت آنجناب را شنیده بودند و عذرهای شرعی داشتند
 حاجت تعالی ایشان را بپند های مذکور بر اصول رفته مثل آنکه داند و بیاد اقرا هرسانند مگر خدای عزوجل
 تبارک واجب تو باشد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفته ظاهر و باهر میگردد که حضرت
 مرتضوی ابن عباس را آن صیحه نمودند و بروی خواندند که مثل لوح محفوظ بر هر مطلب و بایس
 شامل بود خصوصاً به واقعه کربلا و اساسی قاعدین و متغیین و ما صرین الی غیر ذلک و هرگاه حال از کربلا

چنین باشد البته محمد بن خفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن محبت نمود و باشند بلکه ایشان لمن خادین
 و متخلصین هم دیده باشند که طریقه امنیت که عبدالقدیر بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات وزیر
 بود او ای لوازم محبت برای امام حسین علیه السلام حاضر شود و زار را برگزید و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکدیگر
 منزل نمازگاه کنند و سعادت و دینوی دریا بند گردانند و نداری که ملاقات مجلسی هم درین مجلس از کتب مستنده
 خویش نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن خفیه در آن شب نزد امام حسین علیه السلام حاضر شد که هیچ آن قصد
 نهضت داشتند پس و قهر و غلظت و نفیحت کشاد و وزیر پیش شاه کرمان نهاد و انگاه بعبودانیکه خانه روی
 رفقه خراب و دولهای ایشان خواب گردید که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه باید تو و برادر تو
 چه کردی ترم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و کمال عزت و حرمت
 مافی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که نیرید از راه عناد بر سر من فوج کشد و از حرمت من حرمت حرم خدا
 از هم باشد جواب داد که پس بسوی من برو یا بسوی دشت و بیابان را می شو که بر تو کسی قدرت نمایی
 امام حسین علیه السلام فرمودند که فکری میکنم و آنچه فکری یا بدادان خبر رسید که امام حسین علیه السلام کوچ نمودند محمد بن خفیه را
 راه آمد و آن وقت مانع شد و بی ادبانه عرض نمود که مگر وعده بمن نکرده ای که فکری میکنم و امر میکنم نشان
 وادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن چنین نتیجه داد که می بینی پسید و عجایب چیست فرمودند که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشریف دادند و ارشاد نمودند که ای حسین از مکه بیرون شو زیرا که خدای عزوجل
 میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن خفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت اِنَّكَ لَوَاقِعٌ لِّجَعْدٍ وَ قَطْرَةٍ
 آبی از چشم بنابرید و ترجمه یکسوی آن ملهوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
 حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
 بیند محمد بن خفیه این حدیث شنید و یکهار خود در دانه شد و حال عبداللہ بن عباس ازین هم عجیب و غریب
 است که گاهی چند همراه آنجناب بزرداشت و عجایب کنان در گذشت خدا شاهد حال است
 و کفایا بکنته شهیدان که من وقت بیان معنی روایت این در خود غیبت و اشک خونین از چشم من فرود میریزد
 و این مضامین جان گزار و عه قلی بر می انگیزد با جمله حال این برادر آن چنین بود که بر تصریح ای که قوم
 سچیم دیدی و قطعاً و یقیناً بگوشتش پوشش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سر نیستی ایشان بعد از آنکه
 اصل ندکور یعنی هر که از امام حسین تخلف و زریده خارج از دایره ایمان است کائنات من کان شری
 بنی آید حال مجتهد چه مانا است با قصد بر منی که مکاید زمان همه دید و از اعتقاد عفت زوجه خویش
 زینهار بر نگردید اکنون از اله و هم دیگر میکنم که شاید لغوض قرانی درین باب بوقوع نیاید بود
 لهذا عبداللہ بن عباس علیه السلام و محمد بن خفیه که سلطان المفسرین و امام فقهائو المحدثین بر السلفین
 مناقصین کاسه لیس زرار و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا بحال این بدانیشان مثل خروج

نرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگذرد پس گوش فرا دار و نشانی از شمت بیگار که حق تعالی
 در کتاب مجید درین باب تأکید شده بخود کرده که برادر امام حسین و اوجان شامی در مذهبین برای اوست
 انطیالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صنار و مانند ایشان از ائمه کبار بنمودن تا بدانی که بسیاری از آیات
 قرآنی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم در آن زمان خصوصاً بر اقربا و احباب و اصحاب
 که مرکاب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد اخبار بعضی از آیات و امامان
 را درین باب نشان میدهم و فقه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابو جعفر درین کتاب از اصول امامیه نقل
 است که هر چه حضرت امام حسن علیهما السلام آورد و از خلق خلافت بهیتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
 طلوع کرد و قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت **لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْنَ قُلُوبًا** که **لَا تَتَّبِعُوا**
الْاَوَّلَیْنَ قُلُوبًا جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بود و ندانیم
 حال را هر گاه واجب شد بر ایشان جهاد همراه امام حسین علیه السلام که **لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْنَ قُلُوبًا**
لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْنَ قُلُوبًا محبت و عقوبت و تتبع الدُّرُوسِ یعنی ای پیروندگان با چراغ خضر
 کردی بر این جهاد و چراغ و خمر کردی ما را از زبان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران
 تو می نمودیم یعنی آوده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد و از اینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
 جهاد واجب گشته بود باز ایشان لم و لان لم بزرگان آوردند و از زوی تاخیر مثل کفار کردند و از ملاحظه
 قرآن مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم
 و الا نظر بر آیات شیعه توان گفت که خود حضرات ائمه را خبر شد که آیت سورۀ ان را بسورۀ ابراهیم
 علیه السلام پیوند نمودند و غت ربود بر اصول رفته بکار بردند و انی قسم امور خود را کلینی جیداً و بویاً
 الا لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ائمه این آیت باین عنوان می خوانند چنانکه ملای باقر ۴ مجلسی
 زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
 این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجیب عتیک و متبع الرسل بعد از درین
 عذاب چنانچه قرآن مجید منکوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
 پیغمبر آن ملحوظ داشتند نمود بانند من ذلک و الاضاحی تدکور از اصول خویش روایت امامان و
 می آر و محصلش آنکه باز داشتن دست که ما مورثند بدان همراه امام حسن بود و عصیت جهاد
 امام حسین را نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تاخیر و عسالت را طلبکار شدند
 و روایات و گیش هم درین باب همیشه مبرور است که حضرت صادق ۴ میفرمودند که
لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْنَ قُلُوبًا نازل گشته در شان حسن مجتبی عیسی خدا امر نمود آنجناب را
 که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیهم القال نازل گشت در شان حضرت شعیب که بار بار پیغمبر را

فرض کرد و این حق تعالی هم او را با لشکر بزرگ پدید و فرستاد و بر امت که هم کرباب و شوند و در بار از مختصین
 بزرگوار که در برین چند حرف گفتا نمودم و برای تنج و آیات کرد و تطویل نگویدیم اکنون کجا ماند و هم
 متوسلین که بدالالت کتاب و اعادیت عزت این بزرگان ما مورخ و دیگرها کردند و رقابت امام حسین نمودن
 و الاثر یک میشوند قوله و آنچه نوشته اه **اقول** این قول غیر بدستور مراتب سالیقه تعویلی و تفسیری
 نقش نیست بچند وجه اول آنکه این همان صورت خیالی است که مجتهد مصلی که در هر جاترتیب میدهد و مشاهده
 روزنیه می کند یعنی هر کس با دلی میبرد و بعضی میدانند که در لیساره العین آنچه حکم کرده بودم بر این
 بران هر جا قائم میشود و جهل و نادانی مجتهد از حجت انکارش لازم می آید ثانیاً آنکه درین مقام آنچه
 برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقه خود ندانم آن دلیل گشته تفصیل بحال آنست که این روایت
 را فاضل مداینی که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و بر انصاف و عدالتش این پس و پدیدر میسر
 نموده اند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکنند و تفسیر بزرگان خود می پردازند
 پس بر این سنت احتجاج ازان نتوان کرد بلی آنچه و خلاف امامیه در شرح نهج البلاغت و غیره
 که تفسیر مالش و بر علی که خالی تشیع و از کتب فریقین سمت ظهور دارد نوشته و گفته بر مجتهد فانی
 و زمانی که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لایان المروءه با تکرار مثالها آنکه
 دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبداللہ بن عمر خواب نکرد بدون بیعت و لیکن مجتهد الزمانی را
 ما و مانند که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرد و از کتب فریقین به ثبوت میرسد
 که تا خلف خلافت امام حسن و عبداللہ بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و با وجود حکم قتل که از زیر دست
 راه انکار رسیده و بحکم که التجا برده و هجرت کرده و بفهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از
 زمان دراز روداده لفظاً بالینا بر زبان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان بیرون
 میرسد فرحیت امامت و الا بر غم مجتهد چگونه او را درین مدت خواب در بر باید و اگر درین اشد
 و زمانه خویش بر بود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عاده بلی این کار حضرت صاحب الامر
 که در پیش بر سپید و تماشای باشند و روز بیدایت شیعہ عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند
 و شب در سوق اللیل و خلق افزایند و در جهاد نفس سپریزند که جهاد اکبر است و بسبب فقر فعل
 مذکور از اهمیت یا فخر تر نهند فاعترافاً و اولی الالباب و این حکم التبه غریبی دارد که با یا نشین پیدا
 نیست پس با وجود آن امور که از اخبار و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت
 ثابت شود لا حرج روایت فاضل مداینی را در نیتقام کسی عقلانجوی نمی خرد و غلط گفتیم که مجتهد الزمانی
 که عامل الاسفار و انگشت نمایی بر شهر و دیار و بیشتر از شیخ علی و درین روزگار اند محلات او را بجان
 و دل می خردند آری آنکه یوسف هم را فرخواستند تا چه نرزد من بعد از کتب رجال عیان خواهند شد

که اصل تحقیق بر آن معتقدند و میگویند که پیشوایان معتزلیان مثل صاحب مروج و غیره باقی قسم مستأجر عبد الله
بن عمر نموده اند و کم له نظایر فی کتبه را کما آنچه از روضه الاحیاء احوال حضرت علی نقی کرده است
و لا ینفی بر اصلیت امامت ندارد زیرا که اگر برین درجا آوردن مستحبات آنقدر که کوشش میکردند و گویا
واجب میباشند پس برین نیست که اهتمامشان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا که برین
اهتمام در آن روز ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چه بگوید که از آن
گفته حرام باشد حضرت موسی بعد از پیوستن توبه کردند حال آنکه گناهی نکرده بودند اما بر خیال امامیه
پس از آنکه و کالت آن مردم نمودند که خدا را جسم کثیف و کلین متخیر دانستند الی غیر ذلک و الی رزائی
نیت اما بطور اهل سنت که بخوار نفس رویت رفته اند و ازین واقعه سوال هم دعوی خود را با ثبات
رسانیده اند چنانچه در تفسیر کبیر و غسیه و دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتر آن بود
که آغاز درین سوال تمییز نمودند و عجلت نمی نمودند و در طلب رویت و بعد از اجازت درین سوال
لبس میکشیدند چنانچه مبسوط است در کتب امام رازی و برینا که هنوز مجتهد را خبری نیست که از
موالفت پیروی نماید پس میگردند و ترک آن نمی نمودند و جوشش کجا لازم می آید بلکه جوارش هم
منزور نیست بلکه آن پیروی لفظ حرام است نزد رفته مثل این را را که عرفت چهار امامتیه پس چنانچه
امیه بزم رفته از سینه نقلیه میکردند از شیعه هم تفریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان و قد
مرار او من این مقتضای حدیث و معیت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند محبت کفر و بیابلیت بمیرد
چنانچه در مجلد اول روایت آن دانستی میگویم که ای مجتهد اگر کسی آن را از دست و هر راست بگوید
فتوی میبوی بر کفر او بر فرض محال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت خواهم کرد
و کفر بسیاری از اکا بر مبتدین رفته با ثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد امر ارضی مردند و نام و نیت
بزرگان نمردند معذک این روایت اولی نیست ازینکه در روشن بر اصلیت امامت قرار دهند
زیرا که در مرغوم شیه طلحی و زبیر نقض این بیعت کرده بودند و سخت مستبعد است که امامت نزد این
صحابیرین حضار جنگ بدر یا لعین بخت الشجر محمد و حسین امیر اطهر بدلیل اقول احادیث احوال از اصول
برین باشد با نیت مرتضوی را با اختیار خود و نقض نمایند چنانچه علامی شان با معنی تصریح کرده اند و
لکنان تواند کرد که سنی این واقعه را توبیه و بر حضرت طلحی چنین یا و گوی آغاز و تولد و بشارت مرتضوی را
و بر حق او کائن لم یکن سائر و حسابی از آن بر ندارد و تولد با الله من ذلک علاوه از بشارتش محسنی
استحبات واضح است که مزید رحمت مقتنی اینست که قبل از آن وجود رحمت بود و فیه المقصود و معنی
نیت که خلاف محمد حرام است در ادنی امور قوله و مطابق این عبارت الخ اقول اگر در هزار کتاب
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد بهمان بیان که در اینجا دانستی قوله

مقتضی و محجب مانند الخاقول عجیب است دلیل برین دعوی نمی نگارند که انجیدیت چگونه دلالت دارد بر وجود
مقتضی صاحب الامتیه که فرزند ارجمندی بی خاتوان متعجب بودند و میباید کناح جناب والد ارجمند نشان
با خاتون مذکور در حال شکر و فیاضیت او و دیروزی اولین و آخرین انبیا و مرسلین از حضرت
خاتم النبیین که در خواب صد و بیست و یک جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک اوقات
بعلی آوردند یعنی او را مسلمان کردند و این قصه را بطولها در کتاب اثبات الخرافه لعیب شمره الخلفاء
مفضل چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منبسط دارد در اینجا گاه کند که چگونه رگهای گردن
قوم را در شکنجه او کشیده ام و بنیای طائفه مورد بوم را سه پیچیده ام که تو گوی ع عمر پیچ بر پیچ
دیو میزد و شاید که در مجله اول هم مجله دیده و شنیده باشی و با انیمه میگویم تفریح مجتهد الزمانی یعنی
از اینجا ابن عمر الخ و قتی صورت کرد که اوف بر آن کرده باشد که در انجیدیت موت کفر مراد است پیچ
بنوعی از جاهلیت و برین تقدیر ضرور بود که عبد الله بن عمر با عبد الله بن مطیع بحث را پنهان کردند و صاف
صاف گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم بجهت نفق بیعت
برآمدی که حال و مقال هر دو مقتضی آن بود تا بعد ازین پرگویی مخاطب دست از تکلیف باز میداشت
یا واقعه نویسان در اخبار بسط کرده پیش نرید میفرستادند و موجب ترحم بر حال عبد الله بن عمر
زیاده می شد و بهر صورت مفید عاصورت می بست که لا ینفی و چون زمینها را این بحث را طول نداد
وزر و تر رجوع کرد و کما هو الظاهر حتی که جاهم گرم نکرده چنانچه مزین در رسایل خود گفته تخصیص بر کفر
خالعین نه نمود عیان شد که دعا این نیست که نقیض بیعت کافر شوی بلکه مقصود تقسیم است بتریب
تا خود را تنگ نکند از دین و قتی که متیقن گشته بود قبل این مردم و اگر این عمر ناقص بیعت نرید تدارک
بیعت او را کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه که بلا چرا باینید رضوت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بان قناک بی پاک می گفت و از صولت دو بد به او
نمی رسید چنانچه علمای شیعیه آورده اند و حل در نسخ الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که نیز
مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروق بود و طعن بر او نه پیشه نواصب است نه خوان نه اهل عقول
نه الحق فقیه تشیع و هو المطلوب پس او شیعی باشد من حیث الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسین از راه
ملک و سلطنت بود پس و مامون مقلد او گشت و در جوار او در گذشت که امام رضا را بیعت خود
زیر داد و می گفت الملک عقیق چنانچه در مجالس المومنین است بالجمله و برین روایت و حدیث
لفظیات متبینه جا بلیده وارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو دران جاریست که چگونه موت بر کفر
تأبیت میشود حال آنکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب متعل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیاید لکن
حکم کردن انجیدیت بر این معنی که نه در مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است ای عبد الله بن عمر این

انحراف چنانچه از اقا داشت که درین امور فرموده ظاهر است و تبحر آنجناب در علوم بسیار درین فنون نزد
 خاصه و عام مباحث است مثل روشش شدن آفتاب در راجعه النهار بلکه از طعن الزجاج نیز بعضی این امور
 پیدا میشود مگر شب که رسی چهل مرکب را علامی نیست **قوله** و احتمال ترتیب و عید الخ **اقول** هرگاه
 امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال یا بل بغاوت کردن و حوزه اسلام را از شر
 کفار رها داشتن و فتوی بر مذہب حق دادن بر مصلحه توان گفت چنانچه از قدر دان غولان ایرانی و دیگر
 حضرات ائمه که کسی را در وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بزرگ حدیث کلینی و غیره در
 مقاله سادسین بر وی عالیا در حق امامی که در قول او کلام باشد و بعد از تسلیم صد سال بران بگیرد
 که امور ضروریه امامت هم از وی مسلوب گردد و غلط گفتیم از هزار سال نشانی و اثری نماند عقل از ویافته
 نشود و چنانکه توانی کرد اگر چه میران او پیروی محدثین هزاران رفقات مزوره در دنیا اندازند
 و خود را مورد فاخر قواد و غلو انا را گردانند لاجرم نزد عقل وجود و عدمش برابر خواهد بود و قبل ازین
 در مجلد اول گذشته که فریاد امامت نظر بمذہب فریقین انتظام امور دینی و دنیوی است و سیاه
 مدین و جهاد کفار و تبیین و تادیب اشترار ازین است چون بعد بطور بسبب سلسله این امور فعلیات امامت
 و خلافت حقیقه نمی ماند و او را بالقلب تا منراقدای رفته معتبر تواند کرد و کما اثرنا چه جای عدم نمک
 که اتفاق فرقه حقه اثنا عشریه از حقه کشان و کاکین بنگ سایان بران واقع است و دیگران تولد او را
 ممکنند و هنوز خواص شیعه در تحبش او باشند و به جای نیزند و انیمه طالبین و مسترشدین بالاخر خاک
 بیابان بر سر مایه پیرند و خاشاک حیران بر روی خود مایه نیزند و مدعیان ملاقاتش که پیش
 از پیش از وادین و صادرین قبل از خروج سیفانی و ندای اسمانی و طعون می شوند بالا آنکه بنقل
 علما بجای خود قرار یافته و لو تا نیک حکما هم بران تافقه که انتقای لازمی مستلزم انتقای ملزوم است
 فکیف که امور متعلقه امامت هم مسلوب باشد و مخفی نماند که سخن در وجود من حیث الایمان است
 یعنی وصف غنوانی را ملاحظه باید کرد چنانچه مجتهد در طعن الزجاج بحث وراثت اثبات میکند و در بنیاد
 بسبب سلب فطری یا تجاہل و صف غنوانی را ملحوظ ندارد و اما اولی الالیاب و قولوا ان هدایتی
 عجایب کمایل علیه لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیه و آله و التحیه و السلام و از نجایان رسیده که مراد
 از وجود وجود امام مقارن ظهور است بالمحاط و وصف مذکور و از عجایب خرافات مجتهدان شده
 روانکه شق اول را با انیمه امور ظاهره عین مطلوب میدانند و چنان میکنند که چون بر انگیزند و برای
 دانیات و لوازم امامت باشد غائب کردنش با وجود لقای وصف او مستحیل است از ان قبیل که زید
 قاضی جده گردانند و گویند که جای امامت کجاست که کسی نتواند رسید و نتواند دید سیمان ائمه نیست
 در میان قعر دریا تخمه بندم کرده باز میگویند که دامن ترکمن بهیار باش و برین نقد بر جمع

عقل برایش دراز فتح علی شاه خواهند خندید و این امور را علمای امامیه عین عقل دانسته نام خود
عبدلیه نهاده اند و چون بی تردید که عدل یاری عزوجل چنان شد که هر یک از گوشه قیل و قال سرور
و بیای ملامت حضرت جهان آفرین بر ناست بدنامی فتح علی شاه از قوم قاجار که نام پدر قبیله نمکوران
شیطان مشهور تر است تیلور تمییل از ابام است که گفتش سلسله زلف تیان دانی چیست گفت
حافظه که از شب یلدا میکرد و چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدار بی مروت دل آزار پیداست و در مقام
نیز شد بدیر قلم در لوتی بود و بزرگداشتی او را باز داشته یا صل بدعا که زلمونی محبتی قتل کون آبادی
صاحب رموز العالحمین است عنایتش معطوف کردم و از سر المصاب در گذشتم و در اینجا که طالبین
و مشتاقین انبیه سماعی منبذول دارند و بیشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل شهر است آید که
که قائل سپردن حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم و قتیله ایشان را در خانه خود دید گفته بودند یار
خانه و ما که در جهان میگرددیم آب در کوزه و ما نشنیده ایم میگرددیم اگر به لبنان سرای این پادشاه
بجایه ردی نمادند بی باطنی می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر و تماشای سوق اللیل
در که معظمه محقرین معجزات و کرامات مراد است لیا صاب کوشکی می نمود اکنون شب روز یکم فرورد
نزد اندواج قادات نرول اجلال میفرماید و فرق اینست که برای حضرت پیغمبر حضرت امام صادق
باراوی را تردوی بود که در قرقره لیف متوجه بزواج خود باشند یا به نماز و درین خصوص غیر ازین
امری نیست فرق دیگر آنکه حق هر کس را می نماید لیکن از بعضی اصوات التشیعین خورسند است و از
بعضی دیگر مصداق الحقیقه غیبی و سرورش لاریبی یسیت چه چون لال دل خونین نباشم که با ما هر کس
اوسه گران کرده سر گرانی دارد و از آنجا که این بابویه شیخ الشیخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
الکمال الدین و اتمام النعمه و غیر آن ثابت نموده که آنجناب در شهر حاضر است و لقب الحاضری الامام
نیز مقتضای همین است که از نظر مردم غایب باشد آنچه این پادشاه یعنی الفیر الدین حمید و موالیا نشر
اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر مردم
را حضرت صاحب الامر بقدم خود نورانی فرمایند و بده کهنه را که مجمع اهل تشیع و موضع مخصوص شیعیان
جالبی است خصوصاً برای کارگاه اجتهاد و خدمت آیتان سرای پادشاهی که با انواع زیب و زینت آراسته
و خاص برای ورود مسعودش پیراسته و بلبس و عطریات معطر و وقت شب بر روشنی شمع کافور یا منور
شده و در لطافت و صفای نظارت و بهای از اقام ذات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد و در گذشته
روشن افزون را بنشین نشاء و سرورانه و زنگش انبساط شوند آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات
حق علیه السلام کردی و زلزلش گفتی کاش من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا
لیاقت داری بعد چندی زن یا مردی تهنیتی خوش روی در ساخت و از لقای فرحت اتمامی او در

خدمت کلیه اخوان خود آیمیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمه اجمیدان از لایق
 بد آمد گفت شد و میجه بزرگ زن گفت مگر خضر را فراموش کردی که برین تهمت می نمی من کی لیاقت و نشتر
 دارم اینک که گفتیم یکا تکی بود پاستانی درین روز با مشکوی سلطان امری شکر ف تر گذشت که پادشاه
 نذکور وقت سحر با واکت قدیم همراه مرید خویش پادشاه بیکم بخت از دواج صاحب الامر شرف حضور برای
 ت ایام یافت یکی ازین زمره قادات رو بگردانید و گره بیدار و زده چند پادشاه می پرسید که موجب
 سرگردانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این طلال امرست مشکل ملک فرمود
 هر چه هست لقمه تان من در اصلاح و تدارکش بگویم درین وقت هر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
 که حضرت صاحب الامر شب بنگام تشرف آوردند و مرا طلاق دادند و فرمودند که همه مهر خود از نصیر الدین
 بگیر و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر نوند بیدار بکنند سلطنت او را بر سر منم پادشاه او را بزدی
 مطلق النان کرد تا او بعد از استیقامی لکوک در ایم و زمانیر از حرفان خود کام دل می یافت و تدارک
 ما فاتی می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است ولی تجویز محبت که پرسند نیابت صاحب الزمان
 نشسته بطور نپسته و درین امور و تقریب عقیده هزاران دریم و دینار و اجناس و لباس فاخر برای او
 قرار یافته و قصدهای متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بیانش موجب ثنابت در جای دیگر
 شرح آن میکنم ان الله تعالی تابیدانی که اگر او منع کردی زمینها را پادشاه و اراکین سلطنت قریب
 آن نگردد و بدیندی الغرض بر حال آن گروه از فرقه اشاعه است که بر تلاش امام غائب منتظرند و بیایان
 و کوه نهادند و درین باب تو هشند و مطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هر یکی گشت صبا
 بلطف بگو الغزال رعنا را نه که سر کوه و بیابان تو داده مارا نه زار را باید گریست قضا را بعد ازین
 از تجویز جناب محبت جنی در مکاتی پیدا شد ماهر و قایت علوم و بلوغ در هر زبان و دعوی فرستادگی و از
 طرف نیابت امام غائب نمود و مدتی با ظهار که ریشهای جدید و اخذ و جر مشغول شد اینهمه که بگوشت رسید
 قصدهای دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی از ان بایر شنید در یک حسرت و حرمان بر مفارق نشان
 بایر نیخت و نعم ماقبل افتاب اندرون خانه و ما به در بر میردیم فزه مثال به که اگر غلبه
 علت است که مذہب رافضه مخالف مذہب ایهی است و ایجا کرده این سبار رئیس میوه داشتقیا
 و این المواعید من الر حیه و این الو فالپس پیودیت مجتهدین و مقلدین از کوفه هند یعنی لکنو تا بایران
 زمین به نبوت رسید کما یلوح من حق الیقین و نه امامت عموماً و خصوصاً از دست رفت زیرا که در سام
 و منج السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا محصور بودند
 به امام را ضرور است نه بر نبی را و از لوازم امامت است نه نبوت و اگر در شخص خصوص این امور ضرور
 را منکر شوند و مثل صوفیه خویش تقریرات کنند و بکشتن و مراقبه مایل گردند حشر ایشان همراه نبی

بشر خواهد بود و كما اثبت الجالس فی الغنیة الفیر الملبوس و لیکن هذا العلاج قبل الوقوع محتمل
 که چون در بعضی مجالس فکر این امور از لوازم امامت در میان آمد جمعی از ایشان لزوم را انکار کردند
 و گفتند بلکه گاه هست و گاه نیست پس ضرورت شد که در اینجا نام کتاب معتبر سبزه زبان ارم تا زبان از زبانان
 انیزه که بیان لبته آید قایم و می این هزاره در بیان ضرورت و بیرونی و سنانی شان ببرد پس با آنکه قله
 کشوری و رشید المطاعین از مجلسی نقل می نماید آنچه دلائل بران دارد که امام مبعوث میشود برای
 دفع اختلافات امامت و دفع اختلافات از محقات کوناگون بدون خیار و تنبیه و تادیب و مدد و قضا
 چگونه ممکن تواند بود و از اینجا سرانجامی اشکار شد که در نبوت این امور ضرورت نیست بخلاف امامت که در ان
 انشام همه امور باید کرد و هم از طرف خدا و رسولش احکام شریعت رسانیدن پس قیام تشن بر نبوت
 گو یا بر اصول شیعه محتاج بدلیلی دیگر نماند و مذہب منصور قوم نیز همین است و الاناس علی ذلک کما فی
 و العوارض لاجرم کجا ماند که گاه هست و گاه نیست بلکه از اصول شیعه حتی مجلد اول کافی و مجلد ثالث آن
 یعنی برومند هم پیدا است که بعد از تحقیق حضرات امیر آرا ده هم نداشته اند چه بجای کوشش و دیگران را
 از سادات هم منع میکردند پس در حقیقت امامی ندارد جز نگرسی رحمانی که مبارکش هنوز زیر تسلط بهمن دور
 حقیقتی لاشکی که تا قریب رتبه ذات آن حیاره بر مذہب بیکاره عین انتظار است و از فعلیت منع بهره
 ندارد و خود با فتنه العرص از دائره امکان بیرون است که او ای امام بالفعل باشد با وجود التلاح ازین امور و مقام
 انیم دالته باشی که شیعه را مناسبان بود که لقبه را برای امام که برای اختلافات نبوت کشته زمینار
 تجویر نمیکردند بخلاف حضرات انبیا و الغیب که طبعی در جمع الیمان عکس آن از محققین خود نقل فرمود و
 زیاده تر ازین حکمی که موجب سلب حواس سامعین ناظرین تواند شد در عالم حیرت نباشد که از علمای
 شیعه صدوری یا بدکه حضرت صاحب الامر و جابلقا و مانند آن چنان تسلط یابد که مالکان اقالیم شیعه را
 در خواب هم نبوده باشد باز برای او و خوی بقیه اکابر شیعه بنیادی بلند می سازند و گاهی فخل کشینند
 درین نزدیکی عبارت عناد الاسلام مومن جالس همراه حدیث حضرت امام رفعا هم مقبرین تقریرات معلم
 ملکوت استاد شیخ و سید سخی و اندوخته می آید و حیرت مذکور را در قلوب متبحرین تعجیف نیاید و در باره
 دعوی فقیران طهمیان تمام می آید **قول** و احتمال مبالغه در وعید الخ **اقول** باز ما گفته ام
 و بار دیگر میگویم و این پیرزبان را باز بکتاب می نشانم که عجیب مضییب را که مویه است فقط ذکر احتمالیکه
 عقل آنرا تجویر کند کافی است او محتاج با قیامت دلیلی بر نیست بلکه مجتهد را باید ذکر کرد برانی بر البال
 این احتمال نمودن چون دلیلی نیارده از قانون مشاطره بدر رفت و آنچه گفت بر او منقاد باشد
 پسنی طلب دلیل در اینجا از قیام و قراست او بر امل بعید است بان عجیب مضییب می رسد که بگوید
 این تقریر از قوت بالفعل آوردن و درین دلیل خویش بلکه دیگران تیر از مستدایان تشیع کوشیدند

زیرا که علمای ارفض قدما و محدثان برای اثبات این معنی که اعتقاد امامت بر تکلفین مانند اصول دیگر است
 از توحید خدا و نبوت انبیاء و غیره باو برین دعوی اصلیت مثل ثنائینی و که اجماعی و شوشتری از احقاق و محلی
 و جالبی در تالیفات خویش این حدیث را دلیل آورده اند پس باید که در آن احتمال معارضه یا قیاس نشود
 زیرا که چون معارضه و مخالف در آن راه یا بدو لالتش برید عا کجا باقی می ماند و در اینجا احتمال بسیار
 پیش آمد پس طلب دلیل از خصم خلاف منظره است بلکه از کتب درسیم پیدا هست که موجود احتمال بر دلیلی
 در کار نیست بلی هرگاه سندی می آرد که دانش قوی میشود و کفایت که تقویت بر آن اسناد کثیر بلکه اوله تیر یافته
 شود و تیر جانچه مختصر بی می آید یا بمجذولت مجتهد که درین معبر که میرا به میرود به نبوت رسید باید برای
 تحلیل مجتهد قول او را در مقام یاد کردن که برای نجیب گفته بود که هیچ جا و دلیلی نمی گذارد حال آنکه باید
 او را دلیل بر ابطال این احتمال انتهای کردن و او بر آن قادر نشد اما و کتب دیگر آن پس قطع
 نظر از آنکه ذلت سلطان العلماء که لقب مجتهد است ذلت شالست بدین جهت حاصل که اهل ارفض چنین
 گوشتش خود را مثل فرما در کوه کنی صرف کردند و لیکن لقمه شیرین بختی فرو نبردند بلکه کوهی کندیدند و
 بدست نیاوردند و خرنشیه بر سر خود نبردند و خسرالدینا و الاخره کشتند و حاشا که حتی دیگر را در اصلیت
 امامت واقعه بنیان که اهل حق گویند یا تراشیده خیالات خویش نشان داده باشند و اگر می یافتند
 چگونه دروغ میکردند که اساس نجات از عذاب اخروی بر ایمان است و بنیاد ایمان نزدشان
 بر امامت و انگاه امامت محدثین سبک که هیچ اجماعی بر دلیول خویش بر این امامت مختصره لقص نیایند
 و امت این سبک که علی روشن الاشتهار و بروی جناب مرتضوی دعوی رسالت خود کرد و چنانچه در مقام
 بدین اوراق مذکور است آنرا اینسینه زوری لقص میدادند و قرآن مجید را این قوم خالی از عقل و بیندازند
 بهتبه نجان یعنی شیخ علی امام اعظم متقاضین لقص را بهات میرساند و او اختیار میداد و صدر الدین حقیقت
 اندر ابطال الباطل چنان در در کشف الصدق کذاب مذکور بیان میفرماید که اهلان هم امام اعظم
 رافضه را قطعاً شیخ علی اعتقاد میکنند و قاضی در ابرام آن و نیکیا می نوازند و کتب مجیدین او را باید دید
 که کشف تلمیحاتش چه قدر داد و فقیح او داده اند و من میگویم که اگر این کتب که نزد بردارین مزین
 بودیم نزد باری اساس الاصول دلدارینی مروت که در برده نسخ آن لقمه هم دستیاب میشود و از انهم
 باعترافش سمت و وضوح دارد که زینهار معنی لقص در آیات آن نیست بلکه اساس و بنیاد آن باعتراف
 بر ظاهر آیات و احادیث است پس بعد ازین دعوی در کتاب مذکور که ظاهر و لقص کتاب حجت است
 و لایم خویش را ذکر کرده بر دلیل مضمون بعد ذکر احتجاج جناب میده لهما العالین از کتب خود بر افضال القیاس
 در باب فکر و فیکله لازم شده از مجلس مهاجرین و انصار برگشتند و جناب میرا می چند در میراث
 اموختند چنانچه از کتب رافضه و متفق این کتاب منقول است میگوید خانه لولم کن ظاهر الکتاب

مجید ستم الاحتیاج و لم یصح الاعتراض علی ابن ابی تمّاده تبرک الکتاب فان ولا راثه تسلیمان لداد و ستم
 انسانی و راثه التبرک بل یحتمل ان یکون المراد ان الوراثة واثه العلم وکذا و عاود کر مایه و کذا اولیة الایام
 و کذا الیه المیراث فان الموم لم یس من باب التخصیص فانک علمت ان النفس عباده عن دلالة اللفظ علی
 معنی بحث لا یحتمل غیره حاصلش آنکه اگر ظاهر کتاب حجت نباشد محبت جناب فاطمی و اعتراض بر صدیق تبرک
 کردن قرآن مجید تمام نمیشود و هیچ تنگی دوزیر که احتمال و راثه علم باقی است عموم خیری دیگر است و
 نفس است که احتمال دیگری را بر تابد و زیر دلیل یازدهم که حدیث امام فقی است رضی الله عنه میگوید
 آنچه دلالت بران دارد که این حدیث صریح است و رجحیت ظاهر قرآن مجید زیرا که ولایت که از انما دلیم
 الله و حدیث مولی و غیره معلوم شد نفس در خلافت نیست بلی القبر این معلوم توان کرد که مراد خلافت است
 چنانچه در کتب مسطور است اینکه شنیدم با اعتراض مجتهد است که نفوس نیست بلکه از ظاهر آیات
 و احادیث است پس این تفسیر کجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مداح مهاجرین و انصار و میراث
 فردوس یافتن و متبوع کشتن ایشان برای تابعین اختیار و متبوع تابعین الی یوم القرار باقرار طبری
 در مجمع و غیره و اعتراض دیگران در دیگر اسفار و هرگاه ادنی غور کنی واضح خواهد شد که چنانچه نفس نیست
 ظاهر هم نتواند بود مگر نفی مخته عات خیالیه طائفه رفاس که آب ندیده نوره برکشند و داد پای کوبی
 از سرخ زنی دهند لقصیل این امور جابجا در کتاب خواهی یافت انشاء الله تعالی ولیکن آنچه در اینجا
 مناسب می بینم ستمی چند میگویم تا سیه ناکی همه رفته از ملا خطه آن زیاد تر پدید آید که حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و اله و سلم همیشه لقب امیر المومنین را با وصف و روتد کرات و تاکیدات غیر تنهایی از
 جناب اقدس الهی تا از صد بار برگذشت خصوصاً در معراجا و تبسول فی انداخت و باظهار رفته کما فی
 محبت تحریف القرآن من عباد الاسلام قدرت بران نمی یافت بسبب خوف و تقیه و معلوم
 که اگر کسی برین اصول موضوعه مقدمه کلمه نفی کند نتیجه آن البته چنان سرزند که هیچ مسلمانی بلا ضرورت
 میزربان تواند آوردن زیرا که از ان صریح مرده فتح و ظفر گوش خوارج و نواصب میرسد بلکه از
 تصور ش قلب اهل اسلام می لرزد و در روزهای غدیر بعد از نزول بایضا الرسول یلک ما انزل
 الیک من ربک و ان لک تفعل بجماعتی گفت رسالت چنان اعدا مرتب فرمود که قطع نظر از
 مطالب رفتنوی که اگر او را لقب کنم همه مرتد شوند و سعی لبست و سه ساله را یگان روز و زید حیرت افروز
 پدید آید که همه بختیت افرادی و هست مجموعی کذب محض بود که امی برادر م جبریل این لشکر که بختیخواه
 هزار کس رسیده لشکر شیخین است که اساطه کلی دارند پس چگونه علی را در تنهایی لقب کنم بگز از تائید
 رسم و این مهم را سرانجام دهم حال آنکه در مدینه طیبه غیر از متخلفین یعنی منافقین و سنا و اطفال
 و سالیان که بودند که شکی کند و دست مبارک بگیرد با این همه معدن تنهایی غیر واقعیه که حضرت بر اصول دشمنان

دین مرتب و ادوات و تسوین را بنیاد نهادن قبل آن فقط از صفاتی پر و از هم و بی چند و گیزی یا بی
 اما سخن تکیه حضرت علی رویس الاشتیادین بود که بل بلعت و ضار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را
 بدرجه قصوی رسانیم یا نه و اما در باب العالمین را گواه میگرفتند که علی کما نبی این عمده برآمدی و دقیقه
 در آن فرونگداشتی مجتهدین و تنگبین رخصه اقوامی دیگر را که سیه نمکی ایشان را با سامان برین رسانید لعل
 آوردند که حضرت در آن معذرتها از رسالت استغفار و دوفرموای جبر مثل از طرف من بجهت راقدین الهی
 ازین رسالت که ای مستغنی شوی غیر ملک من المخرافات التي لا تقول ابدت و تها الوساخا الا لغت
 افتد علی الکاذبین المفسرین میث بنوا قضا و بدوا مصداق خبر لوه الفضا و ما و استتال عظیم عجل عند اهل
 العقل صدورها من احد من الانبياء سماع سیدهم و انترقم و نقد صرح الحاشی ان الکاذب فی مقامه مطلقا
 و اکثرند و در وایتی باب استعفا و بنی من الانبیاء کما سطره انشا الله تعالی مکانه ما راسی کما بنی
 اصایف العلماء و لعلم سألوا درجه الامامه لانا و ما افضل من النبوه و المرساله عند تولا الا اشتقها و افاقر
 یا معشر العقل و هذا الذي ذكرنا من فقه الغدير فكمه من البحار و بانیه اگر شک درستی داری و کتب
 معلوم الملکوت العین شیخ جارفی نیایی باری تفسیر صفاتی که ما خود از اصول موضوعه و علوم متعارفه قدرا
 رجوع میکنی که استعفا فی حضرت صلی الله علیه و اله و سلم لفظا و معنی بر و در مرغذیند که رجوای یافت
 و استعفا فی معنوی را در صد کتاب خوای دید که با نیاان و مرد و جان این مذہب در هر لباس مشهور
 ساختند و الله عز و جل و انتقام و استعفا فی شریعت نیز در حقیقت بر صفاتی چه موقوف که کتب تو عیسی
 عیسی القبر مجلسی فتنه انگیز مثل بحار و جیای قلوب دلا و نیز در استعفا فی لفظی و معنوی و افاضی و شانی
 است اینست نمونه از آیات قرآنی و شیخ علی قوم برادر بزرگ این نفع غالباً قریب متدا
 را در شیخ الحقی آورده و بخیاالات خویش کوئی سبق از دیگر تشکیکن برده و از تالیفات محدثین ایشان
 توانی دانست که چند صدایت را بنین حترعات و ضم موضوعات و مقدمات پیشش و نه اند که عمده ترین
 دلیل را بطور نمونه باندک تفضیل و بیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا اینکه بعد استعفا
 چون تاکید و تشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند و تا زمان در از جناب و می مطلق را
 در غدر بر برداشتند و میگردد و میفرمودند با ما کم بعدی که عقل العید و یدین تمامی در فصل باب
 در گوش و نوار و قاه قاه میکنند و نه واه واه میزنند و در حق مدحان و در تسلسل و آنهم از فایان
 سجد که اگر رویین تن بودی دعا نم بدیش در هم شلستی مطابق ایت سوره الفتح عظیم و ایزد الشوبه
 و نقاشان عین صورت و اثره مسطور را بر و قریانی قلوب میکشد و توهن و تقوییر کردش ند که در
 کتب طائفه است بکمال نیرسد که خالی از سواد و ادب نیست اما احادیث رسول زبانی
 پس حدیثی را نیز نقل می نمودند و او مگر بمحلو ذکر دن سدر و محدثی چرا نباشد که نمیر کالبه غرضی ایشان

بالینت تو اصبا میخند که فی علل والشرائع لعلیه وکذا وبقی الصواعق اینها که مستند می
 متعلق بدان بود که نه بر آیات و احادیث را ائمه عظام رفته لغوی و اینست که رعایت این نحو ابراهیم
 است که غرضیات رفته بدین قاعده بیان تواند کرد که عمل بل بیان بیایان رسد و بقا و آن بنحوی که
 در اینجا هم نمود می آید که در آیت استجلا و لعلی کذلک الله الذی یستجیبکم الا بقرینه خطاب لما هر است
 باعتراف امامیه که آن بزرگان که بر سنده خلافت نشینند از جمله مائمهین باشند و ایشان چون حضرت مرتضوی
 را مستجع این اوصاف ندیدند زیرا که کلین وین تشیع که مرفعی الهی نزد ایشان بود و همچنین تبدیل خوف بامن
 معورت نیست پس بنا بر آنجا نمود و الله الهما کفر و ارتداد می نمود و انگاه تا وقایع کافی بیاید از اخبار
 پس نیت را برای امام مهدی که نور غایت است و از مائمهین می ترسد قرار دادند و برای اثبات این
 استدلال بدان نمودند و لاریب که رعایت قاعده مذکور با مال شد که اکثر ناوقس علی خدا مثل آیت الله
 و لعلی کذلک الله الذی یستجیبکم که گویند که چون خضر از انما به ثبوت انجا مید خلافت خلفای ثلثه مانند و عیاست که ظاهر
 از خضر حضرت حقیقی است چون این ظاهر در میان آمد الله امامت یافته امام رفت و گذشت و در این مقام
 آثار عقل هم برای ایشان باقی نماند که چه آورده کردند و نتیجه آن چه حاصل شد پس در سخن سازی و حقه از
 مشغول گشتند و یازده انگشتی ملا که هیچ غالباً آتش در آن اثر نکرده و کتاب مضمون بدان تدریب بوده
 پرداختند و در اختلاف افتاده علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند و العجبی از قدمای
 رفته هیچ حمله که کلینی مغتبری را وی آتشت که انچه جناب مرتضوی در رکوع بسایل و او حله هزاران در
 و دنیا بود و نه پرداخت و بنده میگویم که هر کسی بگونه پردازد و با فکده بقول مجتهد فانی پیر و بقانی کار هر
 جولا هر و ندان نیست یعنی بمثل خود اشاره میکنند و اهل عقل و قراست نیکو میدانند که آوای نماز بنحویع
 و غشوع بهتر است و ایما در عین فردا آوردن حله و جدا کردن انگشتی در زدنش بکف دست سایل
 چنانچه شیرعلی بر نشانه قاتل شدند فاعتر و یا اولی الالباب نیست از کمان ناخسته و چشم تحر کرده جا
 شعیان گو تیر علی بر نشان انداخته و برگزیده الضاف پزده پوشیده نیست که مجتهد و برین کتاب
 چنانچه دانی بابا صوا و معنی تصریح کرده که روایت هر قسم در کتب فریقین اندراج یافته ولیکن تا
 به تنقید نرسد اعتبار را از نشاید و احتیاج را بنا بر تکلیف در مهمات عقاید سیماء و امامت ائمه خصوصاً
 امامیه که اصل همه دلائل و معایبها باشد و زعامت دیگران متنبی بدان بود اما احادیث پس
 آنرا بر همین طور قیاس باین فرق اینست که قرآن مجید را زمینها از بسبب متواتر
 بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در تبلیغ روز حج
 او دل بار بار بلخت و بروی صد و پنجاه هزار صحابی فرماید و اما اللهم نعم عرض نمایند که کمال
 تبلیغ بر حکم از آن عیان میشود خصوصاً تبلیغ آیات قرآنی تا همه جا و دانی معجزه رسول نیردانی

حکمت چون آن روایات اجاور که بوی تحریف از ان بدماغ جمهور رفته می آید بر نسخ التلوات که باجا
 قرطین و حکم قطعی ناسخ من آید ثابت است فرو آوریم که البته تنه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل اقطاب
 لغت النهار بود یا بشود نیز کمال دین و اتمام نعمت فرو داد و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعاً
 و یقیناً باقی نمی ماند مثل **وَأَنَّا لَمَّا أَتَيْنَاكَ بَغْلَافَ مَدُونٍ** که خود و آیت کریمه **كَأَنَّهُ الْيَهُودِ الْأَعْلَى** الی غیر ذلک قدیم
 و متاخرین در کتب معتبره مثل سجاد و غیره آورده اند که حضرت در حجه الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
 از طرف مردم بر من نهان نمی باشد و علامت آنست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید و من
 را مطروح گردانید و از نیکام هم بطلان تحریف میریزن شد ورنه چون محکم امتحان خراب شد ثبوت دین
 کجا زیاده که در اساس اصول با سادیت نبوی صلی الله علیه و اله و سلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
 شرعی محول شد به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب جوع
 بکنند غبار نشن بدینها لیکن بقدر ضرورت اینست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
 ابی لیلی عن الصغار عن الحشاش عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابیاته و محمد بن الحسن الصغار فی ابیاح
 الدرجات و الشیخ الطبری فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال
 ما وجدتم فی کتاب الله عز و جل قائل بل لازم و لا عذر لکم فی ترک و ما لم یکن فی کتاب الله عز و جل و کان
 فی سنته منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی و ما لم یکن فی سنته منی فاقوال اصحابی فقول الله مثل اصحابی فیکمل مثل النجوم
 یا ایها الخدایه ای و یا ایها القادریل اصحابی اخذتم انتهم و اخلاف اصحابی لکم رحمة قبل یا رسول الله من
 اصحابک قال البیاتی یعنی بر روایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتا ب فرمود که هر چه یا بید در کتاب
 الله فرو برد است بران عمل کردن و شما در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و در سنت من
 به بید در ان نیز همین حکم است و اگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
 درایت اند بر قول که عمل کنید راه دینی می یا بید و اخلاف ایشان رحمت است برای شما پس بیدند که اصحاب
 تو کیستند فرمود البیاتی من و چون امت را ناگزیر شد رجوع یا بید اصحاب ملازمین محبت بکمال انجیث و فرمود
 است عرض آن بر قرآن جمیع حکم حدیث و مشهور می یوم پس اگر قرآن مجید محرف باشد چنانچه بارها و استغفر
 بنیاد دین و ملت خراب شود مثلاً اگر زید درست آید و محکم درست بهم نرسد البته یقین بخلاف زید حاصل گردد
 بخلاف و یقین که بر محاکم اصل امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً و معصوم هر وقت که یا بید
 که بیان فرمایند حقیقت حال را که در آیت غار لا رسول بعد بر ابعول و دشمنان دین را از جا معین برداشتنند و بجا
 لفظ طعنه نماند تا دال باشد بر قضایات ضد حق لیس و یل دینی و مصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدود
 همه سحر لاین قائل شدند و از هزار سال حیران تیه ضلالت اند که محکم درست بدست ندارند و اینکه شنیدند
 سخنی بود برای تفییح این مذهب ورنه لغوی جعفری بلکه لغوی نبوی در فضائل راستند دین تو تصیف

تقدیر اسلام و صدوق الگوا و تنبیهی که گشت که توفیق شریف میداند و اگر درین مقام تازه
 میجویند و آواز حدیث امام فقی را که در اساس الاول در بحث مذکور می نویسد آنچه بیان و با
 دارد که این کتاب قائل بفضیلت صدوق بوده اند و مقام تنبیه نیز در این محلی بن اکثر محتاج بقدر اواب
 حدیث پیچیده و مجلس مانور که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خانه می آید انشاء الله تعالی که
 میفرمائی در حدیث که چه مثل آن فرمود آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که پیوسته از این کمره که این
 خوشنود است یا نه که من از خوشنودم امام ابو جعفر را و امامون فرمود که من چگونه فضیلت ابو جعفر فقیه حضرت
 صل الله علیه و آله و سلم در حدیث و ادعای فرمود که کثرت دروغ بر من روزی روزی زیاد شود هر که بر من دروغ
 بنده و بجهنم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یا بید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرد و مخالف
 را طرح کنید و انچه پیش موافق نیست زیر آن خدایم فرماید که من قریب بترم با انسان از رنگ خنان پس هر
 سخن بگویند که جهان آفرین کنون قلب او را نداند تا به سید معاذ الله و هرگاه این امام مقام اقرار فضیلت
 صدوق داشته باشد پس البته نخواهد بود دیگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صل الله علیه و آله
 و سلم است و اگر از الطمان فضیلتی و حدیثی بطمان فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث و حدیثی
 صحیح نباشد و نه کسی فاضل و حکم شریف گویا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لا یمیز
 صدیق اجماعی شد جنون ملحق بمبتد الزمانی بر من که جایجا دلیل بر ایمان را بشنید من می جویم اما حضرت
 امیر قائل بفضیلت و بزرگی احدی با وصف کفر و لفاق و ارتداد و اولادند شد و اگر چنین نیز با سخن بگویند بقاء
 عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مبتد مجنون لفظ جحطت انما الکلم از آیات بیات هم آید
 اندام و آری سخن من است که بزرگان گفته اند نبیست اگر خود هفت سبع از پیجویانی به چو اشقی الف با
 تا ندانی و ولیکن چون رفقه جناب لا یتاب را منظر کفر فرستند و فضائل را از لایبیت رسانند اگر لعین من
 قابل شوند عجب نباشد و هرگاه کلام رفقه منبر شده بحديث نجوم و در خصوص مضامین بسیار در دل میجویند
 پس حرفی چند از ان مصرات نیز شنید و با سحر را ملی شو که حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت و دخول او
 در کسا و دعای حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و آله و سلم چنانچه لامع است از شرح لمعه لیس اصحاب بر تقدیر شایسته
 حدیث مذکور منحصر شدند در اربعه تناسیل عباد و بر طریق کفر بر مبتد الزمانی در طعن الرماح حقیقت را نتوان
 پس اگر کان از لایب نیز از دست رفقه بسبب آنکه در روت و نفاق در آمدند چنانچه در مملکات سابق داشت
 و رد و قبح آن نتوانستی قلع نظر ازین مشکله اینست که حدیث نجوم را چنانچه ائمه عظام را فاضله مثل ابو جعفر
 طوسی از امام صادق آوردند صدوق امامیه در میون اخبار بد نگردد و روایت فرمودند که چون راویان از
 حضرت امام رضا علیه السلام حدیث نجوم را استفسار کردند بصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جدایی من است
 ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد سپردند و درین راسته با تنبیه بر کنون بنده و معترف و ایم

که شکی نیست که خاتمه حدیث جعفری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در جواب یاکمین فرمودند که مراد از اصحاب
الیهیت من اندام رضاع عالم ماکان و یکون ولی محمد رئیس المتکلمین با همون کافی العیون چگونه تمیید نستند قطعاً
پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بگویند میرسدند و گروه باشند از مؤمنین و مرتدین در اصحاب که محصور در بیابان
بودند نیز این تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر حضرت سید که باشد که محمود را دیده و دانسته شکسته و وثیقه
حضرت رسول مقبول را درین معنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلیل دریدند و در اطفال
مرفوع القلم چهاره را نیز بر دوش گرفتند و بعد محمدی و منتهای مصارعت بعمل آوردند و جناب امیر مقتضای
الکتابیه المخرج من القصر معجاری جارت حق الیقین جناب فاطمی چه با گفت که روزی ترا و فرزندان را انداختند
است صبر کن و دامن توکل بگیر ای غیر ذلک و حضرت سیده جناب میر را مانند چنین و خانی و دانست پس تقسیم و
بیر تبه قصوی رسید و گاه با عترت هر یک بر اصول مدین فرید و لادین فروش دنیا و خوا و طلا و مصیبا که اثری
و نشانی از دین رفته باقی نماند بر اصول نشان و چون حال را بر عینه متنا سبب ال عیال چنین است دست افسوس بر
دیگران زیاده تر باید مالید و بیایای باید نالید که با عترت مزین در رسائل در چه دیگران بدین مرتبه نرسیده
و مقتضای عقل نیز همین است محال و در کتب شیعه با نیمه اتمام ماه محرم یک ماه صفر نیز برای عزای حضرت
شید که بلا احادیث جنابشان اقل قلیل است که باب فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد و کفایت البواب
فضول را چنانچه بر بطنین کتب اهل فضول مثل تهذیب و غیره مخفی نیست و با انیمه شوع ششها بر محدثین اهل
حق طعن میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جاسجا و در تراجم اکابر
خودشان لغی جویا کرده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرد عن الایمه یعنی از امامان وایت نمیکند پس
و قاحت هم برین یاده گویان ختم شد چنانچه بیست مطاعن ائمه هدی عاذا بالله و در مخصوص خواسته بودم
که رساله بر اسناد نویسم ولیکن از تنهایی ولی سامانی فرصت دمزدنی گجا و حال امام حسن علی را در کتب مدعیان و لا
دیدم باشی یا مفصل خواهی دید از شرح جامع الریاضات که از سبع مسائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد
خاص جناب فاطمی نبوده اند فالاستنثا الی الله تعالی فی هذا الدنیا و البقی و لعذاب الاخره اشهد و البقی پس
تمامی دین و مذہب شیعه بر تقدیر مندر که مراد از اصحاب الیهیت باشند حقیقه خراب بر باد باشند قطع نظر
از آنکه که گاهی در آغاز خویش در مسائل شرعی بطور شیعه راست گفته باشند ولی تقیه و التبه کسی که مظهر کفر
باشد بطور زبگان خود او چگونه عاده راست تواند گفت که خارج از دایره امکان است الا من بعد عجم آمد هم بر
تقدیر دوم یعنی حضرت امیر را هم شامل بود که دخول ایشان در الیهیت تعلیماً باشد چنانچه شید اول و دوم
گفته اند البوجه دیگر و از مجاری بعضی برای حاضرین بحیث مزید صحبت و لزوم محبت تشریف الی غیر ذلک لفظ اهل
مدعی گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد زببان که از ائمه تسعه و ابو ذر و سلمان بعضی بر دین نبوی باشند
و بعضی متغیر طر فیه تر آنکه چون با علمای شیعه دخول سلمان و ابو ذر در الیهیت مذکور باشد درباره سلمان لب

اقرار کردند و برای بودنه انکار نمودند پس کتب معتبره را و بروی ایشان نهادم مثل کتابیکه آغازش رسول
 الله الا سود قبل است از ابو ذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنهائی
 و کسی نبود نزد حضرت مگر امیر المؤمنین و در پیشوی حضرت شصت بود پس خلوت را غایت و انستم حضرت بسیار از احوال
 بطور وصیت فرمود و در انتهای آن بجا که تمام کرد تا از اهل بیت من بیعتی تا سر همه فرود شد و دوی زبان حدیث را
 سر منین کرد که در آن وقت ابو ذر در وطن خود بود که زنده نام آنست و از شاد نبوی در آغاز ملازمت او پیش
 مرید صفت و لزوم از سخنان حدیث پر ظاهر و آنچه از وی بر اصول رفته و ریاضه از ربوت و تعلق و محبت
 اهل بیت و آنچه بدان تعلق دارد و باینکه بر تامل برین معنی و این کتاب مخفی است پس فسخه پراست که بر روی مالید اگر
 او بویست خلفای را شنیدن گوش خود می شنوند و تفسیر ابو ذر و سلمان در کتب خویش می بینند بعد از این سخن دیگر
 مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بود و خدا اهل بیت پس اگر در حدیث اهل بیت اصحاب را
 گویند چه بدی کرده باشد مراد اجله اصحاب بودند همراه اهل بیت یعنی را شنیدن مع و لیس و قلب بیکه شریف
 که داد و رفتی دین محمدی دادند و خود هم می گشتند و اخلاف اجتماع دای ایشان خون رحمت باشد پس اتفاق
 و اجماع بطریق اولی انهمه اوله مثل آفتاب تابان است بر حقیقت مذہب ما و اهل بیتان رفقه و لیکن اقرار زبانی
 میکنند و چون حدیث تفسیر سلمان و ابو ذر و غیره را از احادیث خویش اصفا میفرمایند بر یکی مصداق بمانند
 علیه من الموت می شود و از نسبت ائمه را کفر سومی جناب امیر قحطان و شادان اند اللهم قومی فانی من علی الصراط
 ما کیون و من ایره و الا ایمان خارجون کلیف که محققین شیعہ گفته باشند که ائمه اختلافی نداشته و در هر چه ایا
 رفتن و دست سخن را در از کردن که پیرو همان زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می ارزد که میانه ایشان
 اختلافی نبود و مجتهدان مشتهر و درین کتاب میگویند چنانچه فی آید بچون ائمه و قوه که ائمه مثل انبیاء و
 اسرائیل با حکام مختلفه مامور بودند الغرض سخن صدوق اینست که ائمه متفق بودند و شیعہ را بحق و راست
 فتوی میدادند و احیاناً بتقیه و اختلاف احادیث اینها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
 عبارتش اینست ان اهل البيت لا يختلفون ولكن لا يتون التمسیر الحق و بر ما افقوهم بالنسبه فما یختلف
 من قولهم فهو للیقینه و البقیه رحمه الله علیه پس ائمه بر ملت فرقتی بودند و همی ائمه را کفر و الطمان الا یما
 و اگر ما را بر نمی بود تا هم عقل مثل مشهور بنین حکم می نمود که بجهت ما می را که تواند شناوری که موافق و دیگر
 چه گویم که در کتب رفقه و تحفیه و غیره اشارت وارد است و العاقل کیفه الا اشاره و اگر مراد اصحاب از چنانکه
 ظاهر است بسبب اشتقاق آن از فضیلت و درین فصل بحجت نوا بر سخن پیرو همان می رود و چه ماسعی
 که در آن از وی بعد و بر می آید که لا یخفی علی من را می آید پس متعین شد به آن معنی که اهل حق گفته اند معلوما
 و میر جها که مراد از اصحاب اجله ایشانند پس بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بهایی طالع و
 شومتری نوشته بودند مانند اوراق میران شده زیاد و برین نیست که محل بر قول نشان غم و آخانه از

لفظ ای اقوال هم ظاهر است بعد مظهر نظام مقید نمایند که این قید بر عقل پوشیده نیست لکن از اینجا
 بحث ابتدا آنکه و انتهاز اینهم واضح شد که مرین بجای و ناواقف از مباحث کلامیه فقید الا دراک را صورا
 امامیه که درین حدیث و فخر را نقل نامه اعمال خود و بسیاری گرفته از راه تاباهی بر جمل و فضالت او بعد دیده
 منتی گواهی داده مقصودم که الزام رخصه است در مخصوص یا تحقیق است درین لغوص و مقصود هم نفهمید
 پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای امامست صحیح نباشد ضرر نبوده چیست که حضرت امیر مدی
 صحبت آنرا انچنان بیان کرده اند که چشم دیدی چه جای آنکه بدایت اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
 در راه خدا از قطعیات بدانسان روشن باشد که رابعه النهار توان گفت قال الله تعالی و اعلموا ان فیکم
 رسول الله لو تطیعکم فی کثیر من الامر لکنکم و کبر الله حسیب الیکم ایمان و رستم فی کمون الیکم
 و کسر الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون فضلا من الله و نعمته و الله علیکم
 یعنی پیغمبر در میان شماست و این شرف شما را حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
 امور درینج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور کوس نفر باید رخصه ده خاطر نشود و لیکن خدا
 محبوب گردانید بسوی شما ایمان و اوزیت را و آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
 گناه و نافرمانی را همین گرد هست بر حال نیک افضل و کرم و نعمت انیز دی و خدا میداند قوی را که لایق این
 امور عظیم است و صاحب حکمت است که فصل و کرم خود را بابل لیاقت و استحقاق می سپارد و پس اودی
 و مجاهد ملکیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم کماز جهاد لخلق فارغ شدند و بجای
 سیفی و سنائی پرداختند نه قوی دیگر مصرعه خون نشین گم است که را بربری کنند و اگر زرافات رخصه زمین
 است که می نشان و هم وقت فتل شود و روح این سبب باشد که در دیگر حرفی را از فضالت ایشان در مخصوص
 یاد باید داشت که بر حضرت امیر واد بهتان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیر المؤمنین و از ان سله لفظ
 خلفای نشاندین اند فاعقیده ایا اولی الالباب و حال آنکه فروتنی شارح کلینی با وصف کثرت تصدق خود
 را بی و خود منی اقرار بدان دارد که امت حقیقی بنایبید المسلمین مهاجرین و انصار اند و این قدرت حجت
 بالغه الهی است که هر چند رخصه و تا پراشتنیدن مدایح ایشان را بد الوصف میخورند و لیکن خداوند عالم که
 حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رخصه بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلایی می برد که
 البته از اختیار این محدثات همیشه بمقر اصلی خویش که سارت مصیر ایشان است میر وند حکایت آورده
 که لشکری از گروه مداری پیش مریدین خویش روزی را در بهر تبه کشاد که میم ستم است در اسمای مولی
 و محمد و مدار باز چون غور کرده شود دینر ستمیم است که مک و مدینه و مکن پور حقا کتب خود را باین مضامین
 بیکر دهند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و هر خلفا جان شاری میخوردند و ازین است که خلفای نشاند
 را برار انگ خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از می خلیفه گردانیدند و در وقت خلیفه اولی

انواع ظلم بر اهل بیت کردند اکنون رفته نقیض آن قرار دادند که دوست میداشتند او را و دشمن میشدند
 ایشان را و پیر و بهقانی و رحمت طاهر قرآن مجید و حدیث شریف چه قدر که شش بخود و انصاف باید کرد
 که طاهر است که بجهت آنست که ملکان ایران گفتند و بخت صادق انتساب کردند تا آنچه اهل حق بیان نموده
 پس برانی است و کلینی که در تفسیر خود تحقیق آنجناب از روایت کرد و مثل حضرات انبیا علیهم السلام باید زد که
 اذ البقیة جلایا نبیما از فاضل ماست و برای پیر و بهقانی پیر و غولان بیابانی قول شاعری تبدیل حرفی
 یاد باید کرد رخ که شیر کند جمله و قلبش ندر یاری علای و راه اعتساف را باید گذاشت و بنور باید گفت
 که تفسیر ایمان بذات و الامضات جناب مرتضوی اولی است که از آغاز تا انجام ایمان نشان نمود مگر
 قلبی باید بذات مقدسه دیگران که هم اقرارسانی داشتند و هم تقدیق جانی که مرمن النصوص المعتبرة
 تفکاحن الکافی و غیره بالجمله بعد از این بیان که میرسن از کتب رفته و انستی که بر هر تقدیر حقیقت و مجاز
 هر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمه مراد اند و سلمان و ابوذر بجهت صحت و احتیاط
 پس انصاف از تو بخوانم که خداوند عالم را حاضر و ناظر دانسته بگو که علمای رفته خصم نما شوختری مفری
 رطل یوق آنچه در کتب خویش داد و نهم و نقل دادند و این بیت را آوردند که بی صحابه که چه بگویم
 اند و ولی بعضی که اکب نخس و شوم اند بگویم باز میگردد و از اینجا از بزرگان شنیده باشی که ان ارفض
 تسلیتم النصب و الخروج لغو یا قلند من هدیا ناتم و خرافاتم القصة هرگاه این نواصب معاندین تا
 را تا بجا رسید المرسلین رسانیدند که در نصب مرتضوی اقل میفرمود بلکه مفاسد آنرا یکمال شد و در مل
 می نمودند و بالاخر فویت استخار یاسیدین لادعوی رسید پس بگویند این گروه اعتساف پیرو
 خود را از ناصیت پاک سازند بلکه اگر ادنی تا مل کنی ناصیت نواصب بجا می کشد و این ناصیتها بحقیقت
 می انجامد زیرا که سنیان چون خلفای ثلاثه را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسبر مسمی
 گردیدند کجا شرکت و کجا بیان مفاسد خلافت که موجب حرمت است و همچنین روایت استغنا کردن و
 فارغ خطی نویسنده و آنرا در کتب دینی بطریق مثل انور و جلال درج کردن و چون در کتاب الله
 که بر اسرار عجاز و مخدوم اهل اسلام الی یوم القیامه است چندان دخل دادند در کلام حضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله و سلم که آخر کلام بشر است اگر چه تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اهل انصاف
 چگونه دروغ تو آنند کرد و این لفظ برای آن افرودم که ایشان بلاغت جناب مرتضوی را بر بلاغت
 قرآن مجید ترجیح میدهند و بر جلوه طایوسی در نظر الف از آغاز تا از ورمی باز ند غلام گفتیم زیرا که کلام
 بعد از آن است که محاورات یقیناً و قطعاً صحیح باشد ساله که در قرآن مجید چنین نیست چه در اصول
 ایشان مانند تفسیر اهل بیت انصوص در متنی بر موعوم چنانچه این بدان ایشان مرسوم که در قرآن غلام
 کثیر واقع است چنانچه از آیت کریمه که در آن مستحق باللیل و مندر بالانهاره وارد است نسبت نمودار

و این دو قسم بیان نمیرسد اگر فرصتی یابیم الفاظ دیگر را بیشتر نشان دهیم و الله ولی التوفیق و ترجیح
کلامی در بلاغت و قوی در صحبت داشته باشد که از اغلاط معانی باشد که لا یخفی و بعد التیاس و التی
یابید و انست که مقصود مجیب مصیبت در ماله التراج است که چون شیعه مختلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریست فصل نتوانند گفت که فلا فی از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرز سید البین^۱ بخلاف نموده پس لغت بر و یاد و تاپرده از کار بر نرفتند و تمیضات شیعه بمنصبه ظهور نمیرسد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام عینی من ماث و لم یعرف امام
زمانه ترتیب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دودمان ائمه هدی از لغت و غضب خدا
محفوظ ماند طر فیه تراکنه رئیس مجتهدین عبارت سلیمان بن مقام را هم نفهمید بلکه از تو اعد همه مناظره در
دزدید و ذهین خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین معرکه در باخت
و نداشت که آن تقریرات شیعه از باب توضیحات است و الموجه بالغ و المانع کیفیه الاحتمال و اذایا
الاحتمال لطل الاستدلال چنانچه پدرش در موارد و حرام عرضه کلام دارد و چنانچه ذکر می نماید مثلاً در آغاز
الکلمات چنانکه سخن از وجوب معرفت الهی عقل و نقل گرفته لفظ رسول را درایت کرده و ما کننا مقیدین
حتی نبیث رسول بر عقل عمل میکند حال آنکه مدعی اجتهاد و بار داشتیده باشد که در کتاب مجید مازل گشته
أَوَلَوْ كَانَ أَبَا نُوحٍ لَكَ يَفْقَهُونَ مُشْكِيًا وَلَا يَفْقَهُونَ وَنَ وَنَ
و نمی فهمد که ختم او بالبر و رت گریبان او خواهد گرفت که نشان بده که در قرآن مجید و حدیث شریف نیز اران
بار لفظ رسول دارد و شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شریح چشمی و دل را بری مروت و خمره سری
و لبر لبی فتوت مداح پدر خود چنانچه مفصل بر گذشت ملاحظه کردنی است که از شریعت یقیناً سندی در
دست ندارد و این خرافات پیش علمای آرد سال آنکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه بانیات
رسانیده که الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعی حمل میکنند و این حمل حاصل نخواهد یا جهاد
باشد سواء یا خطای خواه تقلید اهل عقلال مثل را باب احتزال بر حال بدان ماند که لمحمدی ایت کریمه
حرمت علیکم انما انکم لبر خوردن گوشت محمول کرد الحاصل بر که سالک منجج انصاف باشد و خواند سخن
الطیف گوید و از فضول احتراز او را باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کرد که در عبارتی
مختصری تنظیم گردانیدیم و از راه خطرناک یعنی تبرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و نقد ایمان تا بمنزل مقصود بسطامت بردن و ازینجا است که در عبارت العین بانیات شهاده الحسین
لفظ سلوک مسلک انصاف افرو دم تا بدانی که تقلید گمراهان باید گذاشت و آنچه از دلائل عقلیه
مستنده الی النقلیه عیان شود که اقال المزمین بلسانه لا یجانه نمی رسایله دل بران باید نهاد و بانیات
اجمال و تفصیل بر مقامهای غولیش مجتهد حلیل و تنبیل میداند که مجیب مصیبت اقامت دلیل می باید

چنان قرار دادند که بر منصفه قرار گیرند و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت اقصای
چون معفو نه کرد در اصل خلقت گاه دوم است و مایل بر شیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادی بطریق اولی که لا ینفی الی غیر ذلک من الاشکال التي لا تعد ولا تحصى و انیکه شنیدی تعلق و
به بیان آن فقهی که طاهر کلام شان چنانست و اگر مراد از قبول بر مخرج باشد در حساب مذکور پس اینهم
نصب العین مانند که حضرات امیه یک مثل از قبول آیه قرار گرفتند و هم دو مثل فاعته و ایا اولی الالباب
که چه در قضا کار می رود و شیخ بدوم فتوی میدهد و اول را بد انسان تا جمل میکند که اگر سنیان بوم رومی
تغییر کنند رفته موجب عجز و زبونی میدانند و می خندند حال آنکه کجا دورایکی گفتن که تحریف است بخلاف
روایت بالمعنی که جاها مستعمل و مشهور است و بعضی از این امور در حدیث مذکور خلافت و نیز مقام
حیرت است که در باره خبر نص کتاب لفظ رحب که در باره خبر نیز است قروا و در همین نجات شده و قضا
اما میهم مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی بخش معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای مطهر
را در باره صدوق و تا امور خیال همین است که طاهر نمیدانند بلکه بخش معفو میگویند و چون امر استطراد است
تکذیب ایشان اشاره میکند که در کتاب دلبتان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادلی تصحیح میاید
از کتابش هم دیگر آن تصریح کرده اند باید دید که طاهر می نویسد صدوق و اگر ندیده باشی نجاست
معفو بودی البته خلاف آن نه بودی که لا ینفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نمشتی
زیرا که قریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدن معصی از مثل آن اثر قبول که اگر بخیر و لا تجری تعبیرش کنند
میدانند یا باشد پس چنین نجاست نخواه از قبول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ریح آن
هم نباشد و لیکن چه توان کرد که شیخ صدوق لظاق همت بر مخالفت عقل و نقل سببه چنانچه شیخ بهاء الدین
عالمی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که و نماز را جائز نمیدانند و خانه که خمر در آن پوده باشد و جایز میگویند
نماز ناکس را که خمر نبوت و بدلیش بر بندانتهی محصل الغرض هیچ معلوم نیست که مجتهد الزمانی
چنین احتمال را در مایه التراج که بر اثبات آن تیر عالسیاری از اوله قائم تواند شد و امثله را شایسته نیست بعد
و استند و از صاحب احتمال و موجب حدیث رسول متعال استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و درجه
تکلم خود را نیز طلبه بر باد دادند چون سیاق جواب تا با اینجا رسید صدر کلام که سابقا دانستی باعتبار مضی اعان
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و دست کردش درین اوقات که خزانه کتب نیز دست
ندارم و قس علی هذا اسباب دیگر محنت بسیار و مشقت بشمار دیدیش حتی که مشهور است که اعاده معدوم محاسن
بکمال لظاق همت بحض فضل ایندی بر لبه ام که بزرگان در محامد شرفش بدین مصراع رطب اللسانند و هر محال است
تو ممکن شود و نزد عقل رسا فلک فرسای هوا چون علیه اکنون نزد گترین انام باقی نماند مگر بسط و تفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه بصارت العین گفته بودم برای تمهید توضیحات حدیث معرفت که باجماع

مقبوليت اين بزرگان که باره از اوصاف نشان قبلم آمد مثل ديگر خصوص موصوفين ولايت بر حضرت ماست
 دارد پس گوينده را نيز سده چنين گفته نمايد که نمونې از اسمايت اميرالامير داريم که ميان قرآن و کتب است
 و شوار باشد پس بعد از آنکه در مقام عبارت کتاب قره العيون که ملا حسن جامع الست و نامش تمامش در
 اثنا عشر پند است نگاشته بلکه بعض رواياتش فقط اندر پنج يا فقه قلی مشهور است و استنباطش در رياض فصل تحت مباحثه الهاد
 بمقتبه من سبب و بعض من تبيين حقيقه و مقامه و بعضا کما القوده في نفسه و ان تحفنه البصر في ميدان عالم
 نازده في الکافي عن الباقر ع قال لو ان رجلا احب بلائله لانه الله على حبه اياه و ان كان المحبوب من اهل الدار
 و لو ان رجلا البغض بلائله الله الله على البغض اياه و ان كان البغض في علم الله من اهل الجنة فقيه غنه اذا ارب
 ان تعلم فيک خير فالطرا الى قلبک ناکان يحب اهل لما تحته الله و بعض اهل محبته فليس فيک غير فيک خير
 و ان کان ينفذ اهل طاعة الله و محب اهل محبته و الله فيک المرح من احبه و فيه عن الصادق قال ان البر
 ليکرم و ما يعرف ما اتم عليه في حله الله فيک المار و لا يخفى ان الحب البعض من جهة الطاعة و المعصية يرجع
 الى محبة المقام و الحقيقة و بعضه اذن الشخص الجبري و لا سيما اذا لم يرب الحب و البغض محبوب و موقوفه و انما
 سبع صفاته و اخلاقه و من هنا حکم نجات کثير من الخافين الواقفين في عصر حقا را امام الحق المحبين للمختار و ان لم
 قدر هم و ما اتم کما يدل عليه قول امير المؤمنين في حديث اشعث ابن قيس في کلام طويل قال و اما الثلثة الودود
 المقداد و سلمان فقيه اعلی دين محمد و زياره بر ابيهم حتى القوا الله فقال الاشعث ان کان الامر لي قول اقبلت الاله
 غير من غير شيك قال فان الحق والله كما اقول و ما املت من الاله الا الماضين المکابرين المجاهدين المعاندين
 کتاب التوحيد و الاقرار بمحمد و لم يخرج من الملة و لم يظاير علينا بالظلمه و لشک في الخلافة و لم يعرف الهاد و لا تواد
 فيک لدا و لا تيه و لم يصب لدا عداوة فان ذلك مسلم ضعيف لا يرتفع من ربه و في حق عليه ذنوب في الکافي باسناد صحيح
 عن الصادق ع اقبل لدا انت من صلي و صام و حجب المحارم و حسن در عمن العير و لا فيص قال ان الله يرضى
 به و لا الهينه به و في الاجتماع الطبري عن الحسن بن علي انه قال في کلام له من اقبل با عليه اقبل الذي ليس اقل
 و رد علم ما اختلفوا في الاله سلم و نجاته من النار و فضل الجنة من وقت الله و من عليه واقع عليه بان نور قلبي بغيره
 لاله الامر من انهم و معدن العلم اين بر قلو عند الله سعيد و لقد ولي ثم قال في کلام انما الناس ثلثة مومن العير حقا
 و مسلم لدا و لم يماند کناج محب و لي و من ناصب لدا عداوة و قهر ارضا و ليسها يستحل و ما رما و يحده قضا و يدبر الله
 بالداره منافقه افر مشرک فاسق و انما کفر و اشترک من حيث لا يعلم کما سينبوا الله و الله اعلم کذا لک ليس کتاب الله
 بنير علم و رجل اخذ بالاختلاف فيه و رد علم ما اشکل عليه الى الله تعالى مع ولائتنا و لا يا تم نبيا و لا عيانا و لا غير
 حقا حق نرجوا ان يقهر الله و يذلل الجنة فهذا مسلم ضعيف و قال زبيل للصادق ع تير من قوم لا يقولون القول
 فقال يقولون لا يقولون ما يقولون قال نعم قال و هوذا العهد ما ليس عندکم فنيغ لنا ان تير انتم قال و هوذا العهد
 ما ليس عندنا قراه طرفه قال يقولونهم و تبرؤ منهم ان من المسلمين من اسم و منهم من له سمان و منهم من له الله

ندانند پس اگر آنکه در صدر اول محسوب اند و مزین بچهاره همت خود برین سخن برگذاشته که از اصحاب حضرت چند کس را
 برآورد که شنیده باشند و بالاخر ایوس شده شنیده بودند و این سلسله را قطع نمودندی و مزین زبوان گشتی که کما لا یخفی
 علی من له نظم من تتبع الأکتب لقاها و المتأخرین و قد اوردت خود و چون قبل و هو کفای التشریدین این نوع ادراک که
 حرفی چند از آن گفت و نظر بطویل و قصور همت تأخرین از استیغابش در گذشتیم برای معرفت امامت پایانی نیست اگر
 استیغاب میکردیم الیه کیت که میگویم آنرا شاکر الکمال کاینه نیز آوردیم که رخصه در آنهم ظاهر کتاب و باطنی ادراک از
 ندانده اند کما لا یخفی علی الناظرین فاصح الی القوات المحمديین المفضلین **فصل** و آنچه نوشته که مراد از امام منبر
 زمان است **البحر الاول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب و حاضر و انگاه بالقیاس
 میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا بعده فقامت اموی بمن تشریف برده از مجلس علی
 بودند الی غیر ذلک من البیاه و الحرب و الجهاد و انجذاب هم ضرور شد که معرفت امام حاصل کنند اگر مراد منبر است دعا
 حاصل و نه معاذ الله موت یا هلیت در پیش بخر مجر صادق و موت الکفر و پسین بخیار قوم کاذب باز اگر جناب
 معرفت امام یعنی صدری و دانسته بسبب تکلیفیت کردند و یا جماع در آمدند حتی که آن تفسیر شد کلینی عیان میشود
 که در زندگی جناب میره این هر دو امر حاصل شد و چگونه نباشد که آن جناب تبص فاطمی طرفدار شیخین کردند و تا دم وفا
 و تیره و کالت و کلمات شیخین را از دست ندادند چنانچه در التیفات مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گفته من شاهد فیر
 البیاه و تیز جناب امیر همیشه پشت سرش نمیگذاردند الی غیر ذلک مثل خلیه المجتهدین الاخرین پس دامن انجذاب
 منفره شدند و نه معاذ الله موت یا هلیت که دعید باشد است برادر مجتهد و نباشد شنیده میگذارد و چگونه این کوه الوند
 مثل کسفان البیاه و بر مفاروق طالع میفند که این دشمنان و دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را نیز تار و در
 شدادت کافی جامع الاخبار بلکه اگر خور کنی اجماع ایشان بران حاصل است بدینیه و اگر از حجت تقیه میره در
 خود نیز نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام میدانست بدون بیعت با جبرین و انصار و انگاه در مقابل
 صدیقین مرجع اصحاب کبار پسین با وصفیک مخالفت احادیث منیف اوست که آنرا در شیخ البلاغت در اشتباهی خلافتش
 و السنی و هم در آغازش بر دایات جمیع چنانچه نموده است و رکشت التمر که تحویل فرمود و خلافت خود را بر بیعت نیز
 با وجود لزوم رد دخی و نقض مشایق یعنی فارغی که نسبت به رخت با خاالدین و لید و دو ششام فاروق نیز با وجود
 از حق البیقین و هم بر دایت نمی استوار کلینی الی غیر ذلک من نقض البعید و المواتیق وقت نزول الکتاب المنوم
 فائز الذانیات و اللوامع للامامه التي تظهر من الحام و مع السداد و غیر ماحتی صار الامام لاند الا سابط افضل
 من جمیع الانبیاء و المرسل المتقدمین علی المذهب المصور فلیت که حق اتالی در کتاب مستطاب و مرید فکرت که انکس
 هو الکلمة فی حق هذا الکلام درین است میان فریقین که امامت از اصول است یا فروع و امام بلا فعل ازین هر دو
 بزرگ کسیت الی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت گشته که کما یحل شیخ المشایخ پس گواهان با وصیت
 مدعی بر الطاق همت بر گواهی بدین چالاک جستی بر بسته و زبان بشهادت روز بر کشاوند و در خار زار ضلالت

و کج سفاکت مدافعتند و بل بذا اجماع این سبب و تفسیر الحاقا و ازین پس متذکره علی آید که جناب قاضیه زهرا
امام زمان را مانند همین مسم فرماید و از معرفت همین امام ابرار من نماید که بپوشانند تقدیر و عید حدیث نبوی را معدی
یعنی مانند الی آخر فانود و ایادت علی اصولم عجب عجاب آنکه محبت سبکدیده که تغییر امام از اضافت مستقار و مشهور
و وجه تبیین است که اگر اذعوم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام میباشد و انهم از آغاز امام الی یوم القيام
یعنی از اسمیکه منضاف باشد اسم دیگر ضرور است که تغییر در مضای منین اضافت حاصل گردد و پس ضرور است که هرگاه
کسی گوید اخذت و تانیه زید و سمرق کتاب غیر باید تغییر بخواند بفرمانده آن حال و کتاب بداند باید که درین
او گویند مال و کتاب مانده شد بجهت آنکه متذکره علی آید که بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حافرن بر دلش
هر دو بلکه جناب محبت الزمانی غیرش محبت فانی که معلوم پس چنانی بود و خواهند خندید که اخذ عددی از درام نکات
بود و رقی از کتاب ترینهار تصرفی را و انداخته که فرمایا در این کتابش از هر سبب محبت الزمانی این اجمال
را هیچ شرعی نمیکند و امر تغییر را عمل میکند و چون تفضل او را مرضی میدم و باعث کشف تلمیح او میشود
و محل قرار او را باقی نمیند تا با جمالش او کرده برودی رفت و گذشت چنانچه پدرش در عوارم میگوید
ایمان خود صاحب تحفه را سرزنش میکند و تالش انسیست که از عادات و فرمایگان قلیل البصاحت است که چون
بر سر تحریر آیند براه اجمال میزدند و مقامات و اطراف را عمل میکند از تاراهی و گریزهای داشته باشند و ایضا
محبت الزمانی را در تغییر کرده و از یاد نمایس خالاش جو بلند شده بیان سوخت یعنی حکم سنی در پی خواهد شد و حقوق را
و منفصل خواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ قری و خشکی و گرمی و سردی را از احتمالات نخواهد کرد
و همه را بسته بر یاد خواهد و چنانچه درین کتاب تأیید از دی اتفاق افتاد اکنون محبت متواتر هیچ طریقی درین مباحث
قرار نمودن و در بعضی میودن و اگر خلاف قیاد را در خصوص در حدیث معرفت میکشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
لفظ خاص یعنی زمان و انوشین مضای میشود و تانیه باشد که افاده معنی تغییر بدین قطع نظر از آنکه زمان از گردش اسباب
پس ضرور است و تالش بیان فرمودن که بدو منحصرا لایحه میاید و اینم از اصول فقه هم نمایا هست و تا امر در زمان
تایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر گذشته لیکن محبت قدرت بیان دارد که لا تشی بعد باید که در زمان تفسیر لایحه
حقیقه و وضع دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در بیان محمد علی شاه امامی و دیگر همچنین در ازمنه فرمان روائی اولاد
و قس علی بذا و سلسله ای ایران و غیران پس نسبت خدا یاد بر کسیکه با وجود دعوی بشیخ و فرموده و بیایات متغیر امام
باشد چنین اعتقاد دارد حالا که هر که زیادت و نقصان آید قائل شود و کفر و منجی بودنش بر اصول شاعیه ترجیح
نشی نیست کمافی الکلین و در وضه و غیره و بر حقیر سر و دیگر کنیم این مبتدع نمایم که شاید این بدوش در تغییرت از حق
خبر گوش بیدار و از غفلت شد نه بشمار شود و تالش انسیست که آن امام از ایمه بری و خلفا که بود که متغیر شد نمایا
که بعد از نقلی جوان شد و بعد از جوانی میری رسید و بعد از میری مثلاً سفر آخرت بر گزید و در زندگی بار بار میارشد
و متدرست گردیدانی غیر ملک من و بوجه تغییر که اگر تامل نمائی در و تانیه امامت نیز بسام اصل تغییر و تبدل با کار

منبری آویخته و مکتب مرور فرمود و پیدایش از اهل کیدت که قبول اهل عقیدت بنمیداشت و در آن غیبت گریزان
 آن در مجار و انار بران کثرت انجی مید که اگر برای جانشینید که طراز داده از صدر از کمال بلاغت شربت داند کمانی دروایم
 در خصوص انصاف مضاعف از کمال انزویا از ملائمتی میسر آیند لیکن بار و باغ یا باقی جان دل مبارکش در بر بود که ای
 تاجان خود را بقل شاعری در تیار یا و مکر در کس فی غزوه و فعلی نه پناهی غمیشی به در کوی تو بستند مگر برای مبارایه و از انتم
 و ترقه و میر و تاشیر نشد کوئی که آنچنان از انجا گاهی بر خود نمید و لیکن سخن محقق تحقیق مخصوصاً صدوق الکواکب
 منصفین است که انصاف علی انصاف الحاضری الامصار و با انتم گردش و وار بر برای خود بر قرار و انتم لغزانی که عده اولاد
 محبایان رسیدند و هرگاه بات یا الوف بجزی سر که در جنات الحلود و ماخذ است عدوئی به بفرج کشی و میدان داری گران
 را بی مشور که در تراز پرده غیب براید اکنون که ترازین میبرد تاقیه میکند و میلزد و چنانچه خنجر سبزه در قمر میرسد جناب مجتهد
 و را اختیار است خواه به تفسیر حرکات شمشیر طراز و کمر نهایی با من است و از در تفسیر شمار و خواه در کسین قارفا غیره و ایاد اولی الاموال
 یا اینهمه بسی در کتب پائیده و از علما ای نشان شنیده باشی در بعضی دنیا که بر بنی زبان چنین وحی آمد بلکه در ورام با السور
 یعنی از مقامات انوار قاضی بطل بوق حقایق است تیر و یار دنیا میسر بوی غیباران مشوم نمیشود و قس علی بنی و کلام کرم
 بن زبان چنین فرمود که تفسیری در ذات و مقام عالیه بطلان ختم نبوت نتوانی یافت و زنده لازم آمد که گویند که این کلام منکر
 توحش عاسی بود و کسی که پس از توحش مجتهد الانسانی بکمال تفسیر از حجت انصاف هم از اینجا بوج میانه میسر باشد که با تفسیر انانی
 میاست با تفسیر لایزم جناب امیر متین شد بالیقین که این لا استخوان پس مسامت با قان نبوت شی شای خرم است و این است
 محقق الاستقلال اللایعوبه و التذکره اکنون که گفت خبر داده خاص از خبر المیز و یا میرا کرده شنید بدان اعتقاد دارند بلکه
 بر معتقدات اثنا عشریه معتبر استم با و یونیز که چون کتب فطرسه و اجرا للشیان مثل شرح جامع الزیارات را بهیچین خوانند
 که غیر از جناب امیر مصداق الامن الرضی عن رسول کسی تواند شد که وحدت ماده هم تفسیر است و هم دلیل آن زیادت عالم
 نسبت بجناب شیر و زنبیری خیر و کلام که در مناقب امر تقوی میرزن نموده اند چنانچه در مناقب تفصیل این معجزات آورده
 و اگر قرآن الهیت است اید بلکه فقط سوره الوالایت بهر سبب برای ثبوت نبوت و رسالت جناب امیر کافی است پس که با تفسیر با غیر
 و هم بگویند که وجود رسالت و نشان عینا از اینجا است که اشکاشد که استاد بنده جناب میرزا محمد علی صاحب پیشاودی چنانچه این بخش گفت
 شد و با وجود حق علم که سوره مذکور از اراطه انسان گزیند قال الباقی علی علقه قفا و المنا و قید و کذا لکننا که حکیم و قید و کذا
 حلقه و عینا العلم برید و کذا لکننا که حکیم و قید و کذا لکننا که حکیم و قید و کذا
 مرید علوم و استند و احرام مبتدیان استغفار و استیصال و قطع نظر از دیگر انبیاء و احزاب سید المرسلین که کتب بیله ما پیش صفای
 و حیات القلوب غیر ما به ثبوت سید و انجیل کورن انکار نموده و زیر عقیده شتم از با نجات تفسیر که مچ بنی از رسالت استغفار نموده از
 ادای احکام الهی عذر نیاورده و همین است از اینجهت که بعضی اولاد انحراف از رسالت ان استغفار رسالت نموده اند
 و قتل و دغاقت پیش آورده و عند بیان کرده از انجا حضرت موسی علیه السلام الی آخره تقریر میگوید اقول نه ابستان عظیم
 تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثنا عشری میان مخالف و موافق کثیر الوجود است اگر مرید کا و بجا نبیره از صدق حیات

چرا قول احدی از علمای امامیه را واتی باز کتاب ایشان مذکور ساخت و کذب بریح قول تابعی نیست که مولانا می طهری در توفیق
تو را تعالی خانی برت ۱۰ فی اخذ الایة گفته اند که کلام الله و توفیق فی اقلی الاصل بل طلب لیون مخوف علی التمسک و تمسک عذر و تمسک
در مواضع دیگر گفته و هم مذکور است اینک این انی الحمد بعد از آنکه کلام سید مرتضی را که متضمن است بر این که از حقیقت استقلال
و بقول قیون مذکور ساخته جواب گفت که من نیز بهایی ان الامامة تكون بالاختیار کیف یتق من جواز استقلال الامام و علیه
الی الامامة ان یختار و غیره بعد تعلیم من اقل الفقه و انما ینع من ذلك المقتضى واصحابه التاملین بان الامامة بالنص من ان الامام
محمّد علیه ان الاقوال بالامامة لانه ما هو بالقیام للقیمة فاصدقون کما احد من المكلفین انتهى پس هرگاه حال شیعیان در ایام از
حقیقت مخصوص بود ان چنین باشد چه کمان داری در عقیده آنها در باب نبوت الی اخره ما قوله بیاد دارم که در وقیح این باب
نمی و خود بنمایا در تالیفات خویش کمال بسط التفصیل نموده ام و اگر سید مرتضی انرا امتیاز دیندارانه می نامی قطره ای قوت جاکنی می کند
چنین از کم بدان از سر توفیق تعالی تمام و اگر خداوند عالم می خواهد غرض نیاید بر حقیقت که فرض اصلی آن بوده که دلدار در تریات خویش
چون اقل از امام مستحیل می باشد از احاد الانبیاء بطریق اولی و این عرض بنحو شایسته صورتیست و اگر راست ببری و انما باشد
رایتی انیم توانی گفت که بر قیاس بالا ولویت هم پیش خولان بهایی را دعوت نیست خنثی نموده که یاد دارم که از اینجا سید مرتضی
علامه طوسی قدس سره از غیر فرمود و بسبب هم که از حد تکلیف بیرون آمد که در ذریع جمل فیه نه جرح سید مرتضی چنانچه دانستم و اشتباه
از احاد الانبیاء بلکه از اشرف انسان تا کتب و غیره در بیان نبوت رسانیده و هر یک جانم بهر جانان شکستیم پس اینها بدانکه تکذیب فیه
عبارت از اینها نیست و لیکن بجای اعلانی نیست و اینها سید مرتضی که در اثر توفیق تعالی که کشف القلم و غیره حضرت امیر فرمود و اینها
یا امری دیگر بقول امام الامام یعنی عالم الهدی ثانی که اگر کتب حرام شده و عصمت امامت رفتن قبل عادل و مصطفی تا خود را بجای خود و اگر
استحان بوده گویند بلی نیز نه و کما اصول انهم و نیست که امام ایشانند حال قبول اخلاص مردم را سخیاق اصول فقه که امام
پس اینها بی ربطی خود را ندیدند و قول امیر از قسرت و اعتدال و شاید که تفصیل ان مقام نمیرساند اگر از توفیق باشد و باید بالجملة اکنون
رجوع میکنم بچیزی که در ان مشغول بودیم که ایضا دلی الی یوسا جبر علی این جناب سید مرتضی که انرا علمای مشرب و در متواتر تفصیل سید مرتضی
جناب امیر بر جاولویت در ایام مستحق این منصبند که جناب سید مرتضی در غایت ایشان بودند قطع نظر از آنکه قمر مجید بران ناطق است که
الذی کان فاما علی انکسایه و لو انما اتوا الالفه که اگر وحی جناب تبارک گاه که سید مرتضی چنانچه حضرت علی علیه السلام در
و میل مصحف آنجا که نسبت بقبر انجید اصفافا معناه است چگونه در عدلی طویل رب احتیاط میگرفت گویا از امامت با وجود
تن و توفیق که اهلان فربه نشان میدهند و برین خویش متکی بنجید بر اصول محمول جبر علی این هیچ کاری و دردت و درم ماه مشغول نشد
باشد چنانچه برادرش که تدریس در فقه روح عظیم است و جمعیت و تسدید بنو انی امیر مامور بوده که سحاره را در کجا اوری عمده کنیم و
ایمیر اسما هم نصیبت و از یتیم توانی داشت که کسی از رعیت بداند که در بعضی امور از امام زمان این الاقدام میکرد و با وجود
انوش و مولی و انما بنشیند و کار گذاری بمنزله در دنا که جناب امیر فقط عمده کتابت و حیاتی مصحف فاطمی یافت و با اینجی باقیست
رسید که در کتابت کتاب بعد از حواله یعنی وحی حضرت رسالت شرکای دیگر بر دیات تیر لقین بودند که ما هنوز کوفی الاصول مثل الحار و غیره
و از اعلام الاصابه اعلام الصحابه که فخر استیجاب توانی داشت تا که انکه در مثل بی بن کعب از قرا و تفهنا اصحاب بوده و از کتب ان

[illegible]

آورده و متین بنمون این باید کرد که قاضی بطل بوق بن النیشیم و الباندره و تالیفات خود بحق دیگران آورده که بر زبان نتوان
 آورد و محبت ششم در آن مجوز بی بدی است که دست نیک گرفت است پای مادر او را با جمله در حدیث علیه السلام بن عمر رضی الله
 عنان مراد نیست که این خبیث بگر فیه بکلمه مقصود و تعلیل است تا فتنه و فساد و توقع نیامد و سبب قیامی و خرابی برای
 مدینه طیبیه علی افضل سالکین الا ان الصلوة السلام باشد و کم که نظایر فی کتاب الضمیرین تمید و او تمید و قدم عقیبا متوقلا علی کتب
 لقومین فکروا علی بصیرة الیقین و لا یخفون فی الاثر و فی حدیث ابن عمر که کجای سبی بن عبد الله بن عمر
 رضی الله عنهما نوشت و منقولش که خبر دارد از خلیفه مخوف شود و اطاعت یکن و در بنیاه او باش چنانچه الله الحشین فصد و کانی او و خبر
 نیست در این فادات کامله القایا بیت خلیفه افتاد و تخلص در این امام گویا پیروی عبد الله بن عمر نمود که سیلاب عبد الله بن عمر مصلحت
 شکسته آورده و متاخر نمود و گفته که در غنایا که در راه و خبر پیروی و تفسیر در این عمر نمود و فرقی نیست که درین مکتوب الحاشیه الحاشیه الحاشیه
 و دعای بقای است و در کلام این عمر حفظ تخریق اقبال و تخریق فی ارجاء نیست که اگر است را هم شامل است و هم بقی از ضلالت که همچنین است
 فصل نمیکرد چون راوی سید مراد گفته است فرمود و بلکه نوعی از ضلالت و از کفر انکار نمود و کانی الکافی آمد بر آنکه الله عز و جل و البش
 بر طاهر است که اگر در دوا و انشال این رقعات با بعد از واقعه که برای حفظ نفوس ناموس این چنین کلمات جائز نبود در رساله تحقیق چرا که در
 الذیض خمار این عمر گمان بود که و ولایت برای عمر بدین قبول فخر مرده و ضلالت جاوید را در گذر که در از زمان کسی کردی نیز در جنگ
 و وقت نیم انبلیع کما لا یخفی و لفظ پیروی هر چند پیغمبر شاق باشد و لیکن درین اوراق آنچه درباره نبوت حدیث اصحابی کالقوم اصحاب
 حضرت امیه بن قیس از مذهب التبعه این کرده تواند شد چه جای آنکه در آن و هم بعضی تحقیقی است که حضرت فرمود اختلاف اصحاب من است
 و شریک بهم نوشته شد تا عمر بن عبد الله بن کاتب از آنکه غور کن که این مقتضای سیان فدا نماند با بایت و صحاب حضرت سرور عالمیان و صحابه
 او میان ناقصین محبت نرید را کافر نیست که حلی عندی او را قبول نکرد و صلوات هزاران در همه دینار را در نمود و بهر حضرتی تا
 و بسیاری را از و شوریه ساخت و بعد از بیان شهادت شان میگردد چنانچه بر ظاهرین سیر و تواضع و کتب خروج احادیث نقلی نسبت
 و از نیاز است که این قصه از و متواتر مستفیض است که چون کسی از عراقیان بود از از خون نشسته و خیره رسید و او را خبر گاه شقایق که در اید
 که بر بنید خالی ایشان که فرزند سهرورد عالم میگشند و از خون سپید پس او چگونه تواند گفت و اعتقاد تواند کرد که حضرت امام شمس
 گوشواره عرش الرشیدین بخت جا بایت مرد عالم که چون بکمر رسیدند که انجذاب بسوی عراق سفر کرد و با صلوات منقلب چند مثلاً است
 در وید و از فرید محبت چند که خواست که باز گردد و انترش بدید و یاد و زویر و دی تقدیر شیت الی کار که مقتضای پس انجذاب با بخش
 گرفت است و دمک الله من قتل گفت و از را بر میگردد و حقیقته الامر را چه میداشت که با وجود بیعت هزاران کهن بلکه بعد از
 و زاید چه بوقوع آمد و کی بطور رسد بی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگر چه در و بود و نزدی فراسید و نصرت انجذاب
 پر دخت و بساعات ابدی نایز شد و الحاشیه بنی رکان از اهل اعلان نمودند که کسب نوحی ازین سفر نماند و کسی که بر حال اهل ان
 ابرار مصلحت شد و نه جان او حاکم کرد و بالکلیه کتب معام و توفیق و بکلمه آورده و قران مجید را نام زمان است اولاً و ثانیاً و ثالثاً و رابعاً و خامساً
 امام الحاقول نظام حیرانی است که بار بار اضافت نمیکرد و بسبب امام فراد و بی آنکه دلیلی بر آن را نکر نمایم پس سبب محبت ابرار طاعت
 داده بود که شاید بر نمیکارد و هیچ دلیلی نمیدارد و جوش و شیبی که در اقبال چند بود برای مولی مشقت و رنج بقدر دلیلی نظام است

[illegible]

که مجتهد از انانی فخر بر انجمنی که عوام را بداند و دانه میداند و از زمان ثانی گویند که قبل و بعد از او صد هزاران کلمات شد که جواب چنین سراسر
را که در شکایه دلائل انم که گرفتار بودند و صد میخ و تابی می خوردند از انانیتانجا بگید بگید و دوش بدوش با وجود ثبات حواس
موشن و شسته و زردی قبل ساخته و حجت قانع گشته و حقیقه الامر را غرض صاحب دانش و پیش که توان داشت که سیاه چه تحقیق صاحب دینی
و مجتهد را در رجوع ایشان خیر افتاد و در ترتیب دستنی آنچه افتاد پیش آمد و چه سفاقتها روداده و در نظام دست شمار بودیم در بیان اشک
و هم نظر بر شواهد اوله و لیکن که در طول نگردیم و خبر دوی بمقصود رسیدیم و شاید که خدای عزوجل تفتیح قاضی رطل لوق مقصد عجیب
جواب مباحث دیگر متعلق این حدیث است و تا گفت میاید قوله و الاقران و لا یغیر لا تبدل **اقول** این مقولات هم دلالت بر آن دارد که
مجتهد الزمانی باید حوی اجتهاد و لکنم بکثرت تفسیر و همه دانی امور ضروری را هم در آن کرده زیرا که اگر انکار از تبدل و تغییر کتاب است
بمقتضای این است نفس الامر می چه احدی از اهل حق را ندیده باشند یا بشنیده باشند که گوید در قرآن مجید تحریری یو قی آمده بلکه اگر کسی می
تغییر و تبدل نماید یا مقتصدان باشند که غیر از می پردازند که مسلم انکار ایهات قرآنیست که این فی موضع پس حاجتی نبود و با لگدشت که
مقصود من در سوره قدیمه انباه امامیه است یا بمعنی که اراده قرآن مجید از امام مجتهد معرفت بخوبی توان شد و حکایت سیکه مقتضای قرآنی و بیاید
امام صادق باشد یعنی از اراده وقت خود که متحیر بود که امام بود و پس خود را فرستاد تا از مدینه طبریه آورد که در قرع قال بنام و بنی
قرآن حکیم را از عمر خیزد خود طلبیده و بنی کثا و اعتقاد بر امامتش برست و عدالت را بشارت گفت و امام من نیست چنانچه امام
المقدمین در مختار خود آورده با جمله عدم تغییر و تبدلش در اعتقاد اهل حق مانع از امامتش در اعتقاد مجتهدان
تغییر میدهند و مقتضایش بیرون او میکنند نخواهند شد بلکه تغییرش موی امانت باشد زیرا که انصاف موجب تفسیر است و حدیث ولایت بر تفسیر
امام و با تحریف و الفقه المحدثی اعتقاد همین منی دارند که در قرآن مجید بعد از نسخ که روبروی حضرت بالاتفاق رسو داده و مولانای او
طبعی در تفسیر خود بر آیت کریمه **اِذَا نَزَّلْنَاهُ مِنْ مَّكَانٍ اَنْزَلْنَاهُ فَالْكَلِمَاتُ الْمُفَصَّلَاتُ** که در بحای خود خود
و غیره و نسبت با بعضی از آیات نزاع می نمودیم که در بعضی آیات نزاع شریف حضرت رسالت بیان می خوانند که در تفسیر خود
و مخفیست بلکه در ابتدا و نسبت سال الفی و در رسالت منسوخ شد بعد از ولادت نه افکند و تفسیر از زمان و فاشه یافت بود و اهل بیت و اصحاب
که نجوم بی و مثل کشتی حضرت لوح بودند در سلامت و نجات از متغیر ساختن معاد و اند چون اندکان این امور قلعا و یقینا از ان
محبت و خصوصین بارگاه رسالت بودند نسخ از باب النزاع خارج شد که این تصرف نیست کسی از اهل بیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالت
و ان اختیاری ندارند و محالی نمیدانند که دخلی در آن توانند داد که در حقیقت نقول است و در قرآن مجید میفرماید **وَكُلُّ قَوْلٍ عَلَيْنَا بِقَضٍ**
اَلَا وَكُلُّ قَوْلٍ عَلَيْنَا بِقَضٍ فاما **اَلَا وَكُلُّ قَوْلٍ عَلَيْنَا بِقَضٍ** فاما **اَلَا وَكُلُّ قَوْلٍ عَلَيْنَا بِقَضٍ** فاما **اَلَا وَكُلُّ قَوْلٍ عَلَيْنَا بِقَضٍ**
که حضرت اگر از ان خود زیاده یا کم کند وین و عید که مرغی بلان تصور نباشد و اصل شود یعنی اگر کسی بر پای ساخت البته میفرماید از دست
است را باز میرویم که قلبش پس در شمار کسی نیست که از وضع شود پس می بر قومی که از عباد الاسلام ایشان واقع شود که در اهل بیت
فرمود که حضرت از ان خود زیاده یا کم کند وین و عید که مرغی بلان تصور نباشد و اصل شود یعنی اگر کسی بر پای ساخت البته میفرماید از دست
پیدا کردیم و از ان هر گونه و امن خود را از ان خود زیاده یا کم کند وین و عید که مرغی بلان تصور نباشد و اصل شود یعنی اگر کسی بر پای ساخت البته میفرماید از دست
فرماید و کسی از ان تصرف نماید ان الله تعالی که جایگاه موقع سخن بیایم به بسط و شرح متوجه بشویم و فعل سخن احوالی نیست که بر او تمام حجت است

و زمان قبیل که قزوین و دانه و عشر تک الاقربین لیکن ولایت طبعی کجا دارد و مانند آیت اندازد بریکه بیان کنان است
 و را که دوست مستحق نردگیری زیر که عام است بیکل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلا فصل امیر المومنین
 و البطل خلافت متقدمین و اگر میان آنرا بر و آیات رافضیه پذیریم اشتغال آن بر ستغنا از رسالت است که
 حیاض مجمل و انستی که بنیادین را که این سبب قصد هم کرده موافق کتب شیعه نیز میکنند چنانچه در معانی و حیات العلماء
 شرح استفا کردند و مکارم و مایس را جلوه دادند و امام عظیم علی را دیدی بانه که در خلاصه الاقوال سبب حصول
 ستمه سلیم لای بعضی از موضوعات کتاب موضوع چه جای قصه و احادیث و غیره اگر این را یاد داند و باری مجتهد
 نیز با نفع بیت گاستان هم یاد می کند که اگر بر که بر کنند از کلاب پی سگ در وی افتد کند نهی کلاب
 و هر که که است که همه عام و بهم است یعنی ماکنک الیک است و لیکت هر که از مخالف فاحشه در حق آن پیش
 و اگر گفت یعنی شاید که معاد الله شک بر او باشد چنانچه از اصول فقه و خارج علانیه بر می آید و مویدش
 در کتب شان با عرف مجتهد و در صورت وجود که اسی مانده اگر خواهی نظر کنی بدو کس از اهل نادر اینک
 می آیند تا حضرت علی و عباس پیدا شدند استغفر الله این حدیث را و دل را بر مروت تقلید عادل و نصف خود
 کاسه پس علقی دین فروش جنبی در شرح نهج البلاغه آورده الی غیر ذلک و آنچه رافضیه گفته که معرفت مراد کمتر
 از نیست که خارج و فو حسب از سوا و من و هو حسب تقریر کرده اند بلکه زیاده بر است زیرا که چون از جناب
 رسالت بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بنظر آورد و طیب خاطر شریف مانند از خلافت و اما تشش
 چه نام توان گرفت که متفرع بر نیست و مبادیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عیده خود کاره می باشد و چه که
 تسلط تمام او را مجبور دیگر داند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستد چنانچه درین خصوص لال کتاب مضمون دارد
 تمام که تا فاعل محلی کل از شاه ولایت رو بروی ملائکه تباکیدی نویسانند بر تحقیق جناب فقه المومنین که گاهی
 گوش رس احدی از عامه و خاصه نشده باشد و الحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم دید و وجوب محبت او
 کرم الله وجهه عمالات الطائفة الرافضة که از روضه گلبنی مخصوص جعفری عیان شده که این نام مبارک گویا
 برای ایشان اندازل مقرر گشته و مقام مفاخرت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جهان بدو حمد
 ایشان مثل نجفی و غیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام این لقب را در بدست یا
 فرمود و اند و ازین است که زید شهید که مناقب او در کتب فریقین منصوص است برای تذمید اکابر رافضیه این
 لغت را موافق بر و آیات شیعه و حتی جاری نموده و در صد حدیث موجود است ارشاد ایمه که احادیث را بر کتاب
 و سنت عرض کنند و مشهور نشود و برای تقلیدین مجتهد که مثالب جناب امیر چگونه بر طور رافضیه
 تواند بود زیرا که در حقیقت بنص ندانند ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصیب امیر را و بر و
 جزیل از بعضی فرمود صریح بنان کی مانند آن زاری که سازند خطاهای عاوده هر که را علو مدارج زائد الوصف باشد
 مثالب او نیز مکار و افی باب زراره الذی یقوه با فقه کهنه و اصدق الصادقین و موشر من الیه و در الجور

پس شاید که بیان شایسته بحجت محافظت از تقوی باز دشمنان بوده باشد که در کثرت عدی نه اشتند و نیز متوجه نگردد
که وجوب محبت برای حضرت زلفی مسلم از خلافت بلا فصل امامت گیری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین
حضرت امام محمد باقر العلوم بطلب برادر خود زید شهید چرافرودنی که وجوب محبت برای هر فردی از اولیاست حضرت
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مسامی علمای رفیع را بما کسرت عید الله بن سنا
برابر کرده که در کتب فخر بعضی استدلال مرتب کرده بودند که هر که واجب المحبت است متعین است برای امام است و اگر
مقصود محبت نیست که قرآن مجید تنبیه و تبدل نیست و نخواهد شد بر مذنب شیعه پس این معنی اقبال پذیرش در صورت
از ان قبیل خواهد بود که غلبه وراثت انش تکلیف میکند بالعکس زیرا که مقصود محبت محبت تا دیلات حدیث
بر طر و امامیه است که ایدل علیه سیاره و مجتهد پدرش در صورت طعن الریاح و غیره اعدای تبدل و تغییر مگر آنکه ایدل چنگ
خود را کمال کوشش وین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی و بعضی از ادوار از ایتالیات مجتهد الزمان
زیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابل اهل کتاب رسیده آنها گفتند که شما خود لطیفست
گر قناریه و دیگر از نصیحت میکنید یعنی تحریف کتاب الله قایلید از وقت خردم قولیت و بار و تحمل ساختن
عقلار و دیگر علما جی یافتند پس درین وقت نفاق گفته اندشان علی روس الاشتباه و جلوه ظهور داد و منی است
که **وَجَدُوا اٰیٰتَهُمْ اَنْتُمْ ظَلُمُوْا عَلٰی اَفَاَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ حَاقِقَةُ الْفٰسِقِیْنَ**
رو بشود و نهاد و هر کسی از اهل کتاب از فایست تجب خندید بلکه پشت دو تا گردید بلکه افسوس که مناظره نه گور
در رفتند و نه امید این معنی بود که از تشیع هم انکار مینمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از تشیع نیست
که قدای ما بران مردند و لیکن از چندی در پرده نقیصه میسر بودند اگر غنا و الاسلام را از مسائل الهیات چنانچه
حکم خواهی کرد که خود بیت شگین دل یعنی دلدار پر کار قصه در از ابواب تحریف را که ماه کرده حضرت
پسیر الله علیه و سلم و حقیقه خوف قرآن مجید پنداشته و مجازا اصحاب کرام را مبدل و مخیر نگاشته که قناریه
بدتر از قناریه و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسا مردم ازین هر دو فریق بوده اند که گشت ظلم و در دوان گشت
بعضی الله ختم گشودند و این فریقین و تمام صبیح نام و در هیچ یک را برای حضرت رسول را با نوح مصاب مبتلا
و هستند پس چنین ظالمین در سر کرده کافرین هر چه تحریفات را در آیات خوانند جناب پیغمبر با وجود فکر اراکلیه
و المناقضین موافق تمامی شان بر دقتند و نسخه اول را باید ست حائلین اسرار مثل امیر المومنین و دینیت که اشتند
ما و لا دلا و اما و شب آید نه یا شهادت آفتاب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق برانند غمخوار کافری
و در بر وی آن برافروخته گلهای تازه از نرگس و سوسن و نسیرین و نسرین بران افشانند گریح آبی را و از اوقات
مقرن تلاوت نکرده اند که نص جعفری در کافی اعمو بطلب قاری آیت الله العظمی است که بازمان ازین قریه
و بخوان مطابق تلاوت این است چون امام بر کسی قیام و زرد انگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شرح گفتند که
در ان وقت نیز چنین قرآن شریف خواهد بود و کنی الله المومنین افعال الغرض بر اصول این نسخه عالی

رده با قاضی البرهان و از نجاست که حضرت امیر اعمام غفر له علیه السلام میفرمودند کسی از ایشان چنین رفتگیست و چه کسی
 ایشان مقتضی کرد و آنکس از گذشته و متواتر گفت که من حیث التقیه زیرا که قبل ازین بکلام حضرت سید اهدای اسلام
 که بلا بدلیه التقیه و التماس انکار شده که نقض خود درست نیست و در تقیه آنچه نجاستش بوده که با و از محمد الراسی
 و صحیفه نجاست که در لال کتاب بود چنین حکم را بدید که قتال کین بشکر نریزید و شهید شود و بیادنی آید که از کسی حدیثی
 درباره حضرت امام حسین نقل از صحیفه المصنوعه المصنوعه و اظهار اختلاف اوقات و عقل هم بخوبی نمیکند که چون در آن
 کلام الهی راجع باشد و او آن دیگر حکم و مقصود باشد که بهر زدن در این کسر از عذاب که بلا بود و در وقت و در آنجا که این بحث
 در حدیث معروف امام میر و در امیر این شوق سخن چنانی را زد و دوست بل می آرند بهر طرب و با حسن التفاتی دارند و گفته
 مفضل تقلید تقدیم برای ترجیح معتقد خویش درباره حضرت غائب الدار چنین نادیده که در مذکر امام اگر چه مفسر و دست
 در جاباها موجود و با وصفت طول سافت خبر نایبین خویش از معتقدین با سیکر و با غایت و تائید ایشان شمول است و محال
 است که امام هنوز در دنیا قدم نهاده پس معنی از طرف انکار کنند که اگر چه روح مطهر امام با وجودیکه محال با حق تقدس و تعلق
 بیافیه لیکن با اعتبار و صاف و آما و سبک که محمل شنیدند بهتر از امام شاست که بدان اعتقاد دارند و شرح این کلام
 محمل به بعضی از وجوه و جلال غایت و دستگیری امام شیعه درباره علمای شیعه عنقریب می آید که معلومین معال ملکوت استوار
 شیخ سید رفقه درین باب چه میگوید با مقتضای عصمت و کون و نقض چه قصه ها و غمزها میکند و نیز در حقانی بران
 و قدر دانی چنان را و با کوی بخوری و شادمانی میدر سجان آمد و معبود شد این امام برای رفع اختلاف از اهل
 خود و چنانچه دوستی و محبت است عالم و با اختلافات رفقه در زمان امامتش از حد در گذشت حتی که مخالف و میسر شوند
 حراج بر دو سراسر از دست کردند و کمالیه امیر المؤمنین را بدیدیم و می نمودند و با بر جو کمال سیدند و غرض از این بود که
 حضرت جبرئیل بر زبان داشتند و کتب مل و مثل و من بقیه مثل شیخ المعال و غیره و مندرج گشت پس از آن لطیف حال
 هیچ بعید نمی آید که چنان تقریرات کردند و هزاران تنه با بر سامی امیه های نهادند و عود و بار بار شکستند و با اظهار
 در سحر و حق القیام مانند میروشتند تا بعدیکه امام زمان از کساری و غناری ایشان و پوشش گردیده و در باب
 شکری از دست رفقه بجاباها جان سلامت برده و معذاب هرگز خیال کسی از اهل فطانت نمیکند و در بعضی
 وجوب صلح که امامی را برای دفع اختلاف و حفظ بلاد و کمال فضل الکلتوری فی تشدید البطاحین و غیره فی خیره و انقیاد
 معبود و آن امام بدون کورنگی شیعه بدریای محیط عالم یعنی نصیب کبری غوطه زنند و در کان کماک و در و دل نهاد
 مرتبه داشت میکنند و از نجاست که امیه و احمد بعد و احمد قاعده اولاد و اخوان خود را و نصیب میکردند که
 شیخه خصوصاً رفقه عراق پر عذب باید بود و بر بیان رطل بوق در محاسن المؤمنین اخلاص من اراد الوصف و در
 و از نجاست اصول معتبره شیعه جوید باشد که تباین و مخالف را میان حضرت امیر و ایشان حدیثی بود و در این سخن
 این بزرگان در هر کتاب بن خواهی یافت که بر حرف و حکایت شان گوش نباید نهادن و عذر مشرب شده
 شیعه که این کرده و بکار زوی نشیند و مخالف میر و دعه و الحمد لله تعالی اولاد و اخرا که بر سر کرسی تاجین و رفعت

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت و دلیلاندر اند برای رتبه غدا ب عظیم نکال الیم است بعد از
تحریر این مطالب یاد آمد آنکه قاضی رطل بوق کلامی طویل زیر این حدیث گفته تکمیل المقام بقتل و نقصان متوجه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تحقیق که فقط برای مجزایعت در میدان مصارعت سیاق سخن چند کجاست
حاجتی بر دستخوان نامربوط او من از نسخ عنایت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اطهار و پیش
رطل بوق خرمین سواق السبوح منبوسیم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هر دو مناظره میکردم تا دستار خوان
مجلس حدیث در میان آمد در آشنای طعام خوردن سخن بنحاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات و لم یر
امام زمانه مات میتة جالبه پس صبر بر آن نکردم و از فاضل هر دو اجازت القای سخن نمود و گفتم که چنانکه
درین حدیث ایماحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و بجهت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست
حدیث بر طاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام درین حدیث قرنت و تاویل اوست که من مات و لم یر
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جالبه گفتم بنا برین لازم می آید که تعلم قرآن بر هر یک از مردم واجب است
باشد یا آنکه هیچ احدی آن قائل نیست گفت در جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرأت آن واجب
و صحیح نماز دین و واجب یعنی اند بالا جماع گفتم که حضرت رسالت و درین حدیث امام را مضاف بر زبان ساحت
گفته من مات و لم یرف امام زمانه تخصیص امام بابل زبان چنانچه در حدیث واقع شده دلیل است بر اختصاص
بل زمان با امیکه معرفت او بایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن با گمراهی و ابین ایام فاتحه است
تخصیص مذکور را فائده می ماند پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر از آن تاویل لیل برگردید و
بنا بر حدیث مذکور که حال من و تو برابر است در مقتضای آن درین زمان گفتم حاشا که حال برینوال باشد که تو گمان
کردی بلکه مراد درین زمان امامت است که اعتقاد امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین بینی
پس ما تو برابر نیستیم گفتم ان امامیکه اعتقاد با امامت او داری هرگز او را نمی بینی و جاد و مقام و نبی
و در دین خود از دهر و دفعه نمی یابی و فتوای سائل خود را از دهنی شنوی پس من و تو درین حکم برابریم
گفتم حاشا و کلا که حدیث ردالات باشد بر آنکه جاد و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای سائل خود را
از دهنی شنیدی بلکه معنون آن پیش ازین نیست که او را باید شناخت و آنکه بعد که من و تو را می شناسم و دلائل
و اضحیه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر است
بنمایم و نیست آنچه مقتضای حدیث مذکور بر من و تو است زیرا که حضرت رسالت نفرموده که من لم
ماخذ من امام زمانه انقیادی چنین گفته که من لم یعرف مکان زمانه بلکه گفته که من لم یعرف امام زمانه
و الحمد لله که من از شناخته ام و ترا اعتقاد اوست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی است پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن بان مقام رسید فاضل بروی عاجز شده گفت که من نیز در طلب معرفت امامم
و شنیده ام که در ولایت من مروی است می کند و میخواهم که خود را با او برسانم تا صحبت و دعوی او را

و در اینگاه تا بن او شوم پس من گفتم الحال درینوقت ترا انانی نیست پس درینوقت از اهل ساجده
 و اگر میری در بابیست خواهی مرد با آنکه اتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلافت زید است و تو در این
 از اهل سنت است زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در زمان و حکم بوجود او در هر وقت نیستند پس گفت
 شد و جوابی گفت و حاضران مجلس از خوردن طعام فارغ شده سفره برداشتند و هر یکی بمنزل خود رجعت
 نمود و فاضل هر روز نیز ایشان رفت و هفتی کلامه از یک سخن یک و دو کلامه پس از تسلیم حکایت با جمیع
 عدم ملاحظه رخ مشورع که لیکن قلم در کتب و شمن است میگویم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة و السلام
 در باب معرفت امام است پس اعتقاد و تجلی و اقرارسانی کافیت که این کتاب بجامه کلام حضرت با نیست
 تو که تکیه و لیکن الله صحت الحق بالله و الیوم الاخره لا اله الا الله و لا شریک له و لا شریک له و لا شریک له و لا شریک له
 کفایت نمیکند و ریخا هم که تقریر فی عمله من القرآن العظیم عجب عجب است که فاضل در این
 مصداق عوج بن موق خود فرموده اند که ازین حدیث غیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بر نمی آید
 اعتراض تمام مذکور که ترتیب کردند و آموختن قرآن مجید را واجب مینویسند و اقرار دادند حال آنکه آموختن بقدر
 ضرورت تعلیم الحکمت علی و اورد و بحکمت نظر می نداشتند و از اقراری پیش نیست قاضی را باید که تا زمانی که درین
 جواب دوم فاضل هر روز خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن و از اقراری ماضی در نگذاشتن بکلیت که فاضل
 رطل بوق در بند و ستان بر مسند قضا قضا و مرجع نشینند و در شهادت ای امامیه ثالث بالخیر گشتند و اورد و
 تشیع دست خستند و لباس حقیقت بر خود آویختند و مواظبات قلبی را بر خیر باد گفته نفاق و رفسب العین گشتند
 آدم بر شخصیت پس بر تقریرش خاص شدند اهل زمانه اولین معرفت حضرت بر تفسی و اهل زمانه دیگر بحسن
 و قس علی بن ابی طالب که بلاکه اتمام در باره ایشان است یعنی ائمه اثنا عشر و ازین اختصاص تخصیص لازم
 اند که رفسه از آثار عهد امامیه مذکور باشد و خلوت موجب احسن است که کافی الاصول مثل البهار و غیره معرفت
 از ائمه سابقین یا مورد نیاز باشد جزای نام زمان خود که وصف او معلوم است که نام معلوم است و همچنین در زمانه دیگر
 و به لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود و ناگزیر شدن معرفت سابقین و لاحقین و اهل زمانه را از آنکه
 و بر تقدیر یک سبب اهل زمانه را عموماً واجب کرد و معرفت تمامی ائمه ائمه را حقیقت که قاضی
 بر فاضل هر روز نمود و پر ذات حضرت رطل بوق و اورد و نشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امام را بر این
 صفات ساخته و من بات و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام با اهل زمانه چنانچه در حدیث واقع شد و نیست
 بر اختصاص اهل زمانه با امامیه معرفت او با ایشان واجب است و بر تقدیر واجب معرفت جمیع ائمه بر جمیع اهل زمانه
 تخصیص مذکور را فائده نمی ماند پس معرفت خدا با و بر تاسست و اوست ائمه که در خوب معرفت ائمه
 سابقین و لاحقین را کلامش بر او و دعوی فرید از آثار زمانه و اینک اصول کافی جلدی اعور و تفسیر تفسیر
 و کتاب البصائر و مانند آن و علی بن ابی القیاس کتب کلامیه را قضیان همه محل شد خصوصاً کتب مصنفه و غیره

و فانی مثل و در افتقار غیره که ولایت بران دارد که معرفت و دانوه امام ضرور بود بر خلفای شایسته و اشراف
 ایشان در زمان سید الانبیا و انکان بعد از استغفار و هم در وقت شیر خدا و در اوقات
 دیگر ایمه پسندیده و عبادتشان بعد از ذکر احوال ایشان و قبول این است که پس
 بنا برین گوئیم که منشاء و تبار از اصحاب شایسته و عاقلان و خفیه و ظاهر و در پیش
 و معاویه و اشراف آنها مخالفت هر یک از این اصول معتبره مقرر و نزدیک شایسته
 امامیه است چه باتفاق معلوم است که ایشان و تبع ایشان با امامت ایمه از بنا عشر قائل نبودند و نیستند
 بنویسند شایسته قائل اند از این بلفظ که کافی الحسام و ازین عبارت عیان شد که معرفت همه ایمه اثنا عشر واجب
 بود بر خلفا و هم واجب است بر تابعین ایشان یعنی اهل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تبار گردیدند و تبار
 روشن است از کتب شایسته که خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الایمه بنوبت استغفار سید پس با
 دیگران چه گفته آید و در کتب معتبره موجود که حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود و مجلس حدیث امیر
 و مفصلش قصه استغفار پس همه کس دانستند از عظمای کتب اصحاب نیست برای این امامت محدثه و همه اصحاب
 موافق بودند بدان اعتقاد چنین امامت نخواستند اما مجرمین کنت مولاة فعلی مولاة فدا لاله علی حق و هم
 ممنوع و در جواب محنت رضی الله عنه مسلمین کاسیهم و لایق من جوع و لو تری الکافی لوجدت روایه و آله علی
 ان جمیع اهل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم و واجب المحنت و لکن دعواه امامت صحت
 و من اعتقد بامامتة مولا کا فخر علی و اهل بیت یابد علی ان زید بن علی کان منزه بامامتة اخیه و خرج علی بنی
 اثبتة انه متع منعت دید ادا اگر گویند که وجوب معرفت سابقین و لاحقین بدلائل دیگر
 است گوئیم از مدتاه در زشتا تم که آن ادله را به بینیم مگر مبارزی نیست که بغایت باری با اصول
 معتبره شایسته کنیم به سبب و تفصیل نقیض مدعا یعنی غیر عارف امام نیز مغفور و مروج است که لایق و مستحق
 فی نده اصفحه پس این ترانه که جناب مجتهد بدان بانگ بی شکام و صاحت پیغام بر داشتند که کمر از او زبانه است
 که بزرگان فانی و زمانه در لشکر سید سالار مسعود و فغانی بی اصول سے نواختند و از راه حجاز نهادند و غیر
 مشیخ میگویند صریح که این تصویر بتر کست است و هذا اصدق الصادقین رطل بوق یعنی زراره منتخب از
 منتخبین دنیا آن ادله را ندانند و وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبید و بر سینہ خود کشتاید و گواه گردان
 عمده شریعه خود را که جزین کتاب امامی نمیدانم کافی الکشی و غیره از هزار سال بر او لیای رطل بوق و
 عروق آن ادله کشف شوند و کعب عجب عجب من بود اگر اسجد پیش قبل از غدیر است لازم آید که کفر
 کشاید امام را قبل از بیان و ندانند و بر خطا ائق که بعد از استغفار و خرابی کوفه و بصیرت پدید آمد و رطل بند
 الا لاطلم و الصدوان و اگر بعد از آنست لازم می آید کفر عمار چون گردید بعد از رطل و گردید از صدیق کس
 نه الکشی و غیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار است یعنی لایق صورته افضل من رطل

اصول ابن سبأ و جلال است فالحق مع عمار و قیوم مع امام المهاجرین و الا انصار طرفه و تکرار حربه فتن بما
 از علمای امام از تار مرض و فوات شریف نفس است بر تفسیه بنی مختار پس اگر نفس امام است فرماید حضرت با شرف
 و نذر میرسد از ایت عصمت یوم العذیر بل یوم النقیه عند الوفاة و عند ما فی زعم الرفعه یوم الرفات و بی
 مستطیله اخری اشهد من الاولی و اگر قصه حضرت فاطمه ثبت است یا در کرمه امیر المومنین کرم المد و وجه
 که در جواب منکر و دیگر فرودمانند و حضرت میفرمود و از دو داند بگو فرزندم علی امام من است و در بیان آن از دو گویند
 مثلاً علیاً چاه مجتهد مرده شود بار بار تلقین کرد که افرور العقلا و علی انفسهم حقه فقط ازین حکایت به مرتبه ثبوت
 رسید که امام است از اصول نیست و در زنجاب جابل و مجتهد رئیس ذوی الاذاب دارد باشد عمار است
 چنان که سکنه ذوالقرنین را با امام حسین بجکاند یا از کج گیر و در ازل حق خود را بر اندام اهل شرم و
 حیا پس از عجب آب اشیا و موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیز کنایه مبارکش
 بر ویش یافته بود بلکه هم شیر ابو طالب نوشید و هم شیر زوجه مقدسه او چنانچه از کلبی و غیره واضح است و
 عمارتش همراه شرح فردوسی آنکه عن ابی عبد الله قال ولد له ابی که ابی یا بالنس له لیکن قاله ابو طالب
 نفسه فانزل الیه نیه بنا فرضع ابی یا حتی دفع علی علیه السعدیه فدفعه الیهامیتو اند بود که مراد بندی انفسه
 ابو طالب خودش باشد و میخواند بود که مراد پستان زدن فاطمه ثبت است چنانکه مادر امیر المومنین است چنانچه
 در حدیث سوم بولد امیر المومنین که رسول آورد او را دوزخ و گفته و گفتن او امیر المومنین را برادر خود بسیار دقت
 شد و منافات نیست میان این میان تزویج فاطمه چنانچه متفق علیه است حرمت نکاح او در رضای او خواهر
 رضای نیست ایضا ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق علیه السلام لا یحرم من الرضا الا ما کان
 مجبوراً و روایت کرده در شرط حرمت نیست که رضاع باستیبارد مانند آن باشد بر رضع بنیت معلوم باب غریب
 و علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت و فلیکند زاده شد بنی در رنگ که در چند روز بر حالیکه بود
 برای او شیر میمراد نیست که بسبب مرض والدۀ او به شیر مانند پس انداخت او را ابو طالب بر پستان خود
 چنانکه برای تسلی اطفال را ششول میگفت پس فرود آورد و در پستان ابو طالب شیر می پس شیر خورد و از آن
 پستان چند روز فرود آورد ابو طالب گردید بر سبب این بر منزل طبریه پسر او را یکمیه پس او را طبریه
 بر قصوی چادر باره آنجناب انچه بایسته فرمود قدرت الهی است که هر جا مقتضای ان اباهل کائنات بود
 رفقه در جواب اهل حق فرمودی مانند عند المناظره زمین را از آسمان میدانند و زعفران از غنم
 نمی شناسند اینها که شنیدی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فرمایند و اگر بخواهند
 فی الجملة معرفت را بر بیعت و اطاعت فرود آورند هیچ فائده پیش نمی آید و معنی چنان فرار می یابد که هر که خود
 باشد و بیعت و اطاعت نکند امامی را که در زمان او بود و بنوعی از جالبیت مرده و زنده که قبل از اسلام
 نیز صاحب و جاسته رئیس تبلیه میشد لیکن همه کس بمعنی مجموعی اطاعت تخفیف نمیکند و زنده شد

حضرت سید القین خلفای ارشدین و مؤیدین مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده است غیر ذلک و محصل آن روایات همین است که امام یکم ماند و دیگران را تبلیغ و نفی
و شاید بجز معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه دیال و نبوی و کمال اخروی می افزاید و نامه
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه را یکسان نمی رود زیرا که مقتضای زمان کفر و عدم جاهلیت است
و خود نبی و خود رانی و با طاعت شخصی نبودن است قال الله تعالی وَحَدِّثُوا بِالْحَقِّ وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْيَقِينِ
ظَلَمُوا جَعَلُوا قُلُوبَهُمْ قَلْعًا مُكَاتِفًا كَلِمَاتِهِمْ كَيْفَ كَانُوا يَكْفُرُونَ عَنِ الْقَوْمِ الْمُنْكَرِ
حجة و انکار و عاقبت مفسدین را عبرت گاه خلالتی ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و افاد
حیدر که از مثل آن توأم و الخ و انما السورے للمهاجرین و الانصار و افادات جناب امیر
بعد ذی النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمّه و ترجمه آن است ای غیر ذلک از ادل
بانتظار مانند آفتاب رابعه النهار است که اهل مل و عقد در برگردن سبج شروط اختیار دارند
و چون از زمانه در از ایشان را مدخلی نماند گناب بر ایشان لازم نیست بنگاه و تفت بود
که اختیار میداشتند و کسی را لائق پنداشتند و مختار نمیداشتند الغرض امامیه باضافت ضمیر
خاص و مسود میگردد و امام زاندا نی نبوجود و اجتماع ماس در زمین عام و خاص پس مضاف
گردند بزمانه مکلف تا معلوم شود زمانه وجودش و عیان کرد و او جانش پس هر که نداند او را و طاعت
کنند و سیر و نوع از جاهلیت همراه برود و نه معذور باشد اکنون بر بعضی از فوائد که در عبارت
عمر بنوق و مولای مجتهد یعنی رطل بوقی بوضوح پیوسته و مغلطه مجتهد از ان بطور در آمده اعلام
می نمایم که محیب مصیب در رساله قدیمه نوشته بود در باره حدیث معرفت امام که وضع اضافت
برای عهد است الخ و مجتهد بچوبش گفته بود چنانکه دانی که احتمال انصاف برای عهد یعنی است
و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون و عدم دارد از آنجا که جناب قاضی رطل بوقی این
اضافت را برای تخصیص قرار داد و بدو بر طلبه مخفی نیست که عهد و تخصیص را یک معنی در باب است
می گیرند لاجرم شهادت شدید ثالث بانحیر عیان شد جهالت و اجنبیت مجتهد از فنون و علوم
پس محبت بالغه التي باید دید که مجتهد در عبارت مذکور مضاف البه را ذکر کرده بود اکنون مضاف
بر دو نقطه مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد و آنهم شهادت چنین شهید که در حکم زندگانی
که قول بیت کاملست هم در حق او ننوا ند گفت و اگر مجتهد الزمانه برای نفس نفیس خود متحقق و
تو ت قد سیه دارند چنانچه ازین کتاب و ضربت حیدر به شکل اول بدیسی الاتماج نایت است
زیرا که مدعی اجتهاد اند و بر مجتهد قوت قد سیه دارد پس ناگزیر است که قاضی رطل بوقی مضاف
الفاظ مذکوره گردانند لیکن شوم نوزیر از ذکر دعایک همیر و دود دیگری می آید و قولی که گنم

چه میگویی درین حدیث آیا ای قول پس بگو که امام تو کیست این سوال موقوف است بر اثبات
 وجوب وجوش در هر زمانه و آن ممنوع است لایحیه من دلیل در منع و زود بسیار است
 از احادیث سنت از جمله حدیث حضرت ابو ذر و زید بن حنیف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود بود در آن حال که یا رسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت فقر بود که این قول
 بلکه بیان نمود که آن وقت را چنانچه مفصل گذشت فکیف که قاضی رطل بوق بدان آورد
 که اهل سنت قائل نیستند بوجود امام در هر زمانه و حکم بوجود او در هر وقت نیکست فکیف
 که قاضی هر دی را مانع شد از سفر در طلب و تحقیق امام و متناع للیخمس بدایت بر او صادق است
 همان پیما به برینت خود ثواب خیر یل یافت که نیته المومنین غیر من علی پس سوال قاضی
 که بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاکت او باشد و هو لای شحرذک حقا الله علیه
 قل لیه و سمیع و جمل علیه بقی و عشا و فتن یکدیگر من بعد الله افلا تدان من قی الله
 گفتیم تا برین لازم نمی که قلم قرآن را معلوم نیست که جناب قاضی رطل بوق قلم قرآن مجید
 را از کجا دخل دادند که خود اعتراف دارند که فقط معرفت ضرورت است و این اعتقاد برینست که
 این کتاب الله بر حضرت نازل شده و فائده تحفیص باهل زمانه قرآت ضروری آنست که کتاب
 یا نهمة حق بار نه انکارش نتوانست کردن و قفسه انقد استهنتوب از دنیا یا نه نمودند که کتاب
 بر امامست قرآن کریم در فتنه دیگر از امام متاخرین قائل شدند و سمیع انشا الله تعالی علی رومی
 امام المتعبدین و ما کان هذا وقت التیقه لذلک المناق الا من الله تعالی فی آیت یا ایها الرسل
 علیکم ما انزل الیک من ربک فی علی هم از ان تلاوت نکردند و نقد جان عزیز را با عوان ملک الله
 پیسر و ند حاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری است در
 اسلام و ایمان کافیه است قول تعالی لیکن الکران قی ان مجتبی حکم و قبل المشرق
 فی المغرب یا الکران آمن یا الله یا الکران الاخر یا الملائکة یا الکتاب الیقین
 و تعرض اعتراض قلم مذکور را مرتب نمودن و اموختن قرآن عظیم را درین مقام قرار دادن
 زلتی بیش نیست که وجوب اموختنش بعد از ضرورت بحکمت علی تسلکی دار و وزیر حیا
 بحکمت نظر بر سخن مبسود و جناب قاضی را باید کا و تارای نکردن و از قرار مابقی
 نگذشتن و جواب فاضل هر دو خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در مابینات
 خویش مثل اتفاق الحق اعتداف دارند که فقط تسلیم و خستقات آن در بنا ظاهر و بر زبان
 آورده و بی ضروری نیست آدم بر تحفیص که نوشتند که تحفیص مذکور فائده نمی ماند و جواب این
 که ما قلم از فطن مخفی نیست که فاضل هر دی که تمشیل دل گذشت کی کتب فتنه دیده و تبارک و تعالی

و الزام و انقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث ادا فرمایید
 بلکه درین درین است که کتب و تفسیر خود را هم کما یسبغی دیده بودید و آنست که آن بجهت
 چه گفت و این شوشتری منقری چه نقل کرد کما مرت الیه الاشارة معنداع ما را باین گویا
 ضیف این گمان نبود که رئیس اهل ذلالت در نقل کلامش بجای آورد اگر از این جهت گفت
 که مجرب در رسیدن این حدیث فاضل هر دو است که امام اهل سنت و از حذاق این فنند
 بود و مبهوت شد که زبان او را میست و مگر دانش را می شکست و مقام هر دو است
 که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نه ضیف که درین مناظره سخن از امامت خاص
 میبرد و یعنی امام مدعی چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مرا امامیست
 که اعتقاد به امامت او دارم اے قول حضرت اود بلیل حاصل کرده ام اے غیر ذالک
 ولیکن پرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هر دو در مقام دعای منتهی گوید
 و بقواعد منطقیه تعلیقات نماید پس مردم برداشتند و قدم برینداشتند و قدرت ذکر دلیلی نیافزیدند
 و اینچنین گفتند بر اینستیم جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک چه هم تابعان و پیروان
 چنانچه محملاً و مفصلاً گذشت و شاید که باز مقتضای مصلحت و حال و مقام نموند و دیگر
 حالات این امام متغیرین و مدعیین پیروان او بر اے مزید بصیرت ع گفتند که در حدیث دیگران
 طر فیه آنکه چون فاضل هر دو گفت که امام را هر گز نمی بینیم و فتوای مسائل خود را از روی شغل
 و مقام او را نمی دانیم و هیچ نفی دینی از وی نمی بریم تا من در جواب فرمود که حاشا که حدیث
 دلالت بر آن باشد الخ حال آنکه کتب اصول کلامیه اولی دلیل بر آنست که وجود امام هم بر اے
 انتظام و دنیا و هم انتظام دین است تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث بر ضلال است قدرت
 نیابت و اختلاف در اصول و منبر و وقوع نیابت گویا بر اصول امامیه و بر الله صادر است
 کما مفصلاً بدین سبب و روایات احادیث اختلاف بسیار است و مناقض و متناقض و بنا بر آن بدیه
 و نهایت ندارد و چنانچه بر این طریق تهذیب و استبصار مخفی نمی ماند حق که در آغاز تهذیب است
 که جامع از علماء ارتشع دست برداشتند و شکی نبود و البته شخصی باید از جانب خدا بر اعیان
 این همه امور معصوم و موید روح اعظم و رزم باید بر اے او امانی دیگر فلم یزل یعنی دور و تسلسل
 لازم آید و هر گاه این امور ضروری نبود حاجت مردم بسبب امام چیست آیا فقط همین مراد است
 که نسبتاً شد و می خوردند و عریده نمایند چنانچه اجداد و مجتهد لعل می آوردند کما مراراً و از اینجا
 میزین مذرب بر فرض تحیر برات خود را که بر اے اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحث
 متابعت چنین امام را ضروریست و شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضروریست تا از خطایمن شوند

در گوش بر کلمات متعین نه بیند و به ملاقات امام مندی شوند و دیدن حاجت لزوم دور رسد
 کما می باشد و اهل سنت که میروند نمانند و جو و امام را در هر خانه اوله بران خطای قایم کرده اند
 از آن ثابت می شود که شناختن امام چنان نیست که معرفت پیغمبران صلی الله علی نبیها و آله
 همونا و مضمون آن در لای این باب در کتب کلامیه بسط است و این در اوراق هم از آن خالی است
 ملا حاجه اسے الاعادة و آنچه فرین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را یاد و تشریح
 ثابت کرده اند اگر چه در مواد دیگر قرار یا بدگر معنی همین است که معتقد فانی در سام آورده از جمله
 محدث نحی در مجمع البحرین میگوید قوله ان جاءك التائب فاصلاه ای یا تم کما است
 و نتیجه بنا و یا خذون عنک لان الناس یؤمنون افعاله اسے بقصد و نهاده و تم قرار
 خود معلوم بگمانست که مع شنیده کی بودمانند دیده و روایات متواتره اقبل قلیل باریست
 مذکور مقامات نظر امام بیان می نماید که لقال بطریق امام لانه یوم ای یقصد و متبع قوله
 انما لبا نام مبین ای بطریق واضح و الا امام الکتاب ایضا قال تنالے یوم مذکور کمال ابالی
 لکما یلحق ای بکتاب هم وفق مدیم و یقین التواریخ من نبی او امام او کتاب الغرض هر اطلا
 بجای خود می نشیند و مستدل را بر اینینی که امامت مثل نبوت از اصول است و نه که اعتقاد
 چنین امامت ندارد و مو من نیست و در احکام اخروی کافر اقامت دلیلی ضرورت و شرط
 اجتماع لحوط بالجملة کار اطل بوق عجیب است که میگوید این حدیث جز بر معرفت و لاسے ندارد
 سلما و لیکن دلالت عقلی در آن موجود است بحجت آنکه امام البته مقتدا ای مردم است و نه غیر
 و در حجت است تا استفاد و کنند که قول و فعل او همه حجت است چنانچه جائس و غیره در بیگانه
 ما جرم ضرورت ملاقات کردن و ایام سفارتها از مدتها منتقنه شد بهر ذمیب نامیه پس
 معرفت مقام هم لازم افتاد و رفته رفته و هم عرض مشکلات و استفتای مسائل عواضیه بحجت
 آنکه رویت آنجناب هر وقت تواند شد و حال مضطرات خصوصاً و عمومنا چنانچه نفی ساریست
 بران دلالت دارد و اگر مراد از است قوم این سبب باشد بدلیل آنکه تا سوت جناب شاه و لا
 بلا نبوت حضرت عزت پیوسته و متحد گشته و پیشوای بسیار س از علما و ممدوح و مقبول امام
 کمانے کتاب رضی الله عنه یعنی امام شافعی مطلبی با آنهمه مقتدا ای ناموت خود نمانست
 که علی ربهم زبده الله و این سبب که دعوی رسالت می نمود علی زوس الاشتهار و بر روی
 حضرت مرتضوی صاف صاف گفت که مگر بیا و جناب نیست که مرا برسم رسالت فرستاد
 تا یا لو بهیت جناب دعوت کنم و این عمده را چنانچه باید بجا آوردم ظرفه آنکه مرا بسوختن
 می ترسانی من اینک حاضر مع هر چه رود برسم و چو تو پسندید و است القصه چون نوبت

با حراق رسید مجید بزرگ بخدا فی توفیق و هشتم اکنون مطمئن شتم زیرا که عذاب کردن یا نش خیر خدا
 کس را نمی رسد و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقین و مانند آن در تفهیم و مجسم
 محدث بخنی رجوع کرد و تا اول او مانند خاطر ابن سبا قیمن اطمینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
 گفته حاشا ان جوابش آنکه ان الکذب قد یصدق رخصی که امام خود را بدولت اسلام از رطلین
 سلامه مشرکین داند و القباس جناب سید المرسلین را در قوم کرده و زرافات پدر بزرگوار امام شیخ
 بران نکاح نکرده که در حال شرک و انهم بنام وقت نظریست بر جس برود والی غیر ذلک من القباس
 علی اصولهم باینی که امام مهدی را با با و اما از نسل گوشتواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن
 و امام حسین محقق بود و مادر مکرش را نیز از زریه طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و منتهی سواد
 و چوید مکتوبه برابر تواند شد ممکن است که حار ناهق با ایشان ناطق مساوی شود و لا اله الا
 الله و لا اله الا الله تعالی هل یتوی الذین یتلون و الذین لا یتلون لا یتستوی فی
 اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون اما دلیل که رطل بوق معرفت
 امام خود از آن حاصل کردند اگر غیر از خرافات احمول و اعور و اعمی و شیاطین جن این
 دنیا باشد از دیر باز اشتیاق با جماع آن دریم و کس را از رخصه قادر بران نمی پذیریم
 پس همان بهتر که مانند لغهای معلوم در مزابل مندرسه مخفی و مکتوم ماند فان البعده انما
 مات تبرک ذکرها و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جوابش آنکه انما
 کلمه هو قایلها و المنه بعد تقای که ازین حضرت عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث
 و معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معدوم پس گویا که این حدیث را
 از آن اولیای شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد و منقطع محض است چه هر مسلمان
 سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مملتی دراز است فایف که عمر دنیا
 بر روایات اکابر رخصه صد هزار سال باشد چنانچه خواسته دانست و آنچه قاضی رطل بوق
 افاده نمودند که من او را می شناسم غالب که تقلید درست با ما شیخ یعنی معلم بن معلم ملکوت که
 که خود را عارف نامند و عارف بر رسول الله و عارف بالا میوه قرار دادند حال آنکه حرفی از دفتر
 معرفت نخواندند و بر ظاهر است که آن تشکیک خدا را ناقصت اندیش قرار دهد و او را منبع
 توابع تقلید باند بسند رسولان او را بر دوشی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
 معاند تواند کرد و این جمل مرکب چنانست که در بیست و زمین او را نخواهی یافت پس هر دو منوع
 و مانع هم راه نامون کشیده آنچه محسوس خواهند شد و در یک مقام دوزخ مغرب می شنوند
 نیا آنچه برای اکابر اصحاب افترا میگردند نفوذ با بعد جوابش آنکه زینهار بدلائل سابقه و کتاب

سیدانی ملی او بر کما مبنی میداند و همه طبقات آسمان و زمین برادر و دشمن است پس زمان حاضر
 باین کلمات طلب انسان است که قرآن مجید و ولایت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
 السلام چون یکدیگر بار باره خلاف نفس الامری رفتند اکابر زمان دست ایشان را بهم دروغ
 چند بستند و رطل بوق که در مجلس المؤمنین اکابر جماعه و تابعین و علمای متبحرین مثل غزالی و زکریا
 رشتی قرار داد و در مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاد که در حال و ابلیس رشک بران می برند چگونه
 درین دعوی راست کو چنداریم و دیگر فضیله را که بنیاد مذموب شان بر نفاق است چنان
 در دشال این حکمات صادق انکاریم و پیر ظاهر است که اگر مدعیین فرید و لا درین دعاوی
 صادق می بودند و بنیاد ایشان در عقاید این بداندیشان معشوش نیگشت چیرا نیست
 کبریه بعد از صغر عیش می آمد باجماع این امام عظام صفت که کتاب احمد کبیر را دوست و محمود
 نورانی بر دیوار او دونه کسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم شکامی او و لامکان دولت سر او
 و دور هر رفقه نبض امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جبار الحق و زمین الباطل
 مهر است و دره القاج او و تابعین خود را از منافقین امتیاز میکرد و برای بلند انگلی بالا آورد
 رفته گوش می نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست برداشتند و خواب
 یا بیداری تسلی می بخشید و اطمینان می افزود و هر روز در غیبت کبری آمده از روز اول
 نمی بود و عاشق که شد که باز بجاش نظر نگردد و ای خواجه دروغیت و گرنه طیبست
 و آنچه قاضی صاحب وادهدایت دادند که دلائل واضح الخ جوابش آنکه اینا و صاحب رقنا
 اینین قاطعه و دلائل ساطعه و درمی و لیکن دعوی لرؤم متابعت از ان قسم است که فیقولون
 یا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله خود کلام مجلسی خاتمه المحدثین بران گوید است که اهل غیبت کبری
 مانند یهود اند که از غر از اذقیه و نفاق از گروه یهود وجود آمده چنانچه در قرآن و حدیث بیان
 داین امر را خود معلوم بن معلوم ملکوت در عالم ناسوت بر پا کردند که تشبیه یهود از ان در معرض
 ثبوت است که مجلسی گفته دهن یا پوس کاسه یسان اوست که لا انبی ما انچه رطل بوق گفتند
 و بنویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد باطل سنت مسلم است که مودت
 اهل صفایه در روچه و رقفا و اینهم از قدرت الهی است که لفظ ساراست معین این بدعات
 و لیکن دعوی ملاقات اهل رود و یا از ذریه ابن سبأ در غیر منع است چون خود باقر را که در میان
 آن امام توقع می فرمایند که هر شیعی که نام من بگیرد ملعون و کافر است و کسی از اهل سنت
 این توقیعات را در حق خویش اعتقاد نکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
 در شب و روز مانند یهود و در جستجوی حضرت عیسی لمیاس دوستی و نفاق بکوشند و انواع

که میزد از دست حکام میبوشند و مانند ماسون و اتباع بر طور رفعت و اوز شیعیان پاک دین را
 چو بنای فرود شد و خلعت ایامی قاهره مکه کل بجوای هر زوهر شل حارثی و طوسی و ثمانی با جاع بهشام
 شیطان و طلاق میبوشند و از روز قهر را ماست همین دعا و غل بعل آرد و بزرگی را از دست
 اطر و در هر زمانه دارند و بدست تو حجب سیارند و در برابر چو گو سپند سلیم و در تقابل چو گرگ
 مردم در بد چنانچه بجای مجلسی و و اجمع لغی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
 شتم است فکایت که کتاب کشتی و دیگر اسفار و روایات مستند اهل اصول و اخبار دلیل بر آن
 باشد که بکر است اما ان طاهرین سگان بر روی عماید رفعت شل ابو بصیر می شناسند و دایم
 دین این ملائین را از مجالس خود دور میگردانند و سفارش اصحاب را در حق این شایمین
 نمی شناسند که امر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زند از قسم تناسی یهود و نصاری
 یهود است بلکه توان گفت که دفاعی حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکتوب
 یعنی انتم علی دین من گفته اعز الله دین من اذاعه اذله الله که صاحب دانی نیز آورده و باره
 قاضی مقبول شد که کتب خود را با وجود این حکم و امر ترقیه تا ظهور امام مهدی از سبب تیرا بر
 کردند و حایت ستمشکل هر چه من حیث کافعی و کافعی ان کین میقتات را ندیده خواب تل بوق
 بتوسل و بهنامی پیت نوز جهان گرچه بطاهر زن است چه در مصف مردان زن شیر افکن است
 بمستقر انما لافه رونق افروند و به پیچ تقدیر گرفتار آمدند یعنی بادشاه اسلام نوزالدین جهانگیر
 خرم و عادی لا طائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص مجاورین قبر شریعت
 رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است
 قاضی و ایا اولی الف من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
 و ندای آسمانی است ما بعد از آن لکن الاول باطل کما عرفت و سبکی فتعین الثانی عجب دارم
 از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حال آنکه ظهور و صدور این توسعه صاحب الامر در لباس غریب
 بطیم که خواهد بود بعد از دتهای در آتش جبل ادم مرکب است نه بسط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
 با احترام مجلسی در حق الیقین و غیره و غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد کیت که مادر
 بعد از بودیم در سالیکه سمری بر حمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت زور فیت
 پس فرمائی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش اس بود بسم الله الرحمن الرحیم
 ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گردانید اجهرب را در آن تراد بر صیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
 مهاجرت خواهی کرد پس جمیع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود نگردان بعد از وفات
 خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمی شوم از برای الهی مگر بعد از آن حق تعالی

و این کار شدن بعد از آن خواهد بود که بابت غیبت بطول انجامید و ولایت اسکین شود و زمین
 حمله شود از دستم و جور و بید ازین جمعی از شیعیان و دعوی مشابه و خود را بید کرد و دعوی گفتند
 که مراد بید پیش خروج سنیانی و خداست آسمانی و زمین کوه و افرا کنند و است استیضای
 بتجویز ملاقات خود با وجود داشتد مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیّه کما انشرا و انکاه
 در هر وقت عین افرا و عداوت شدید با ائمه هدی است بنابر علی هذراطل بوق از وطن سر
 انشرا و آوردند بارش کتیف چنانکه شاعری از ائمه میگویی دریش باید دو سیه موسی
 و زنجیران پوشی به بد انسان که در آن بچه و بد خرگوشی و در اکبر آباد سیه ریش و برش را
 سر اشیدند و آخر در دل خود بر خلافت امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه و حرا
 کردند و است پناهی خلیف سبز واری گفته بود و وقتیکه جناب مرتضوی بنی او بریده بودند و از
 خود انکه عظیم این توقع است که خدا این فساد تها در دل رفته پیدا کرد و این حرفی است از
 نو اند غیبت که برست و قبل ازین تعصب ملا عین اینقدر کجا بود که دختران جمیل خوش نکاح سینان
 میدادند و بیضا را بعنوان حال کجا مثلن هفتانی ضروری پیدا شدند و در کوه چاد باز آنجا کوه خیم
 بخور و دند و در باره تصویر است صاحب المؤمنین کی بی ادنیاست متوند و وجود خود را
 مثل دعوی الاذنب سیاه میکردند چنانچه امر و بید از بخت ستم و در تندیب کتاب
 شتو لم و آنچه گفته و اینست انج و ابش آنکه چون حصر کرده است حدیث را بمعرفت امام و حضرت
 امام است پس امور عامه کجا بر این خلاصه و لالتی دارد و فیکت که لغوص متواتر ائمه مخالف آن قرار رسد
 که حرفی از آن بگوشت و میدم و در گردآوری آن مبطول نگردیدم و آنچه نوشته زیر که حضرت از
 جوابش آنکه ادنی درجه معرفت تمام است و آن خود مسلوب است از رخصه لیام حتی هر که باشد
 بر زبان آورد و طعن است بخلاف اهل حق که هم نام و الا مقامش حکم حضرت علیه السلام است و ائمه طاهرین
 معاوات احمد علیه و علیه امین ستم شناسند بقید انبیت و هم الشاک گرامی و در بر زبان می آرند
 و بیان اثر اثواب میدهند که کامر تعصبیه لاجرم دعوی عدم مساوات میان خود و فاضل هر وی
 علی الراس و العین بعین غبار بلامین و حکم اینمندی که ماورایستم تا آنکه احکام از امام بگیریم از عتاب
 و غرائب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری یا کور انگلی داد و زیر که انادات ائمه است
 بران میکنند که بهایت بدون عصمت تمام می شود و اینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگر
 بهایت که همچون او هم معصوم نیست ناگزیر است و را بادی دیگر و دلم چرا فیکرم استاسل و بهر حال
 اینست قطره از دریای طبع علم کلام اما احادیث ائمه علیهم السلام که بار خزان در مجلد اول دانست
 بیست تنبیس میکنند بر آنکه معصود از اثر ارض حج زیارت امام و اوراک احکام است علی چون قاضی

رطل بوق دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جزای شیعه می نمودند و دین خود را که کمالش مذہب جعفر
 بود برای دنیا و عبادات جعفر فروختند تا اگر نیست ایشان را چنین ارشاد ساختن در نه آب آندیم
 بر خاست و حاشا که متناقضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که قدرای رخصه برای تحصیل دنیا چنان کرده
 نم نشان در تقلید نو اصیب بسر شد که فی الجمله بی معالایعزل سے آوردند و صد بار وایت بر اشیدند
 که ایمه بلکه امام الایمه فرموده اند که خود هم من کرده باشید و هجرت واجب مگردانیدند و قبل ازین
 بر نیسته باشی که امام جعفر نوحه با صد من جدا نجد خود می شنید و شیعه خود را بهین و تیره امر میکرد و حال آنکه
 یکی گفته بود که می خواهم که مینی لایعن را بدندان گرین کماست تراجم الجراح و آخر چون ضبط اسرار
 ایمه عظام بر عزم علامی شیکه شیده اسب شکل افتاد باظهار آن بسکده دشی و رفع قبض پر راخته و چنانکه
 در مقاله سادس به چشم خود دیدی لیکن بتقتضای موائسک ماکر رتبه تبصوب بار دیگر محصل و سه جز
 بقید کتابت می آورم که بسیار از شیعه بر امام صادق اقرار کرده و عوام را بدام و دانه میگرفتند
 و مقلدین خود را ملحقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت کلینے از عبادت
 بر او تماند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین اقرات شیعه عراق و غیر هم باعتبار
 کل جدید لذت و رفع تکالیف بر ازان در اهم و نایر این مردم را میدادند اینک شنیدی حال
 امامت حضرت امام صادق است که ما مور یا ظهار حق بر وایت کلینی در اصول کافی بود پس
 در اوقات آن ایمه که همیشه در اقلیه بسر بردند و بالاخر غیبت صغری خصوصاً غیبت کبری پیش آمد
 و کسی نماند که تدارک فرماید چه خواهم بود که بر غرابه لایعق و هر جاری تبیق آغاز کرد و هر کور
 سوادی دام اجتهاد گسترده اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند
 و بره نونی ساده لوحان را ندانند الوصف کوشیدند و بعضی ازینهم با فراترک نهادند و در مشاطگی
 و اندیشه زمان مارک بدن را برای جو زنان تهنیت بر بخت کردند و فغان کین لولیان
 شوخ و میشرین کار شهر آشوب چ چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان نیما را چنانکه امر محملاً
 و فی الصواقع مفصلاً از روایات اخذ و جبر بقرائن اصولیکه بیکرار بهین شد و شیعه ازان جبات
 ویمه و دست بر نمیداشتند حرف از کتاب بتو گویم و بر توی را از آفتاب جویم امام عظیم طوسی با عزرا
 خاتمه المیزجین یعنی مجلسی در حق الیقین فرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میگردد و اندک
 کند برے گفت که صاحب الامر اطلب بیکر دم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم
 تا آنکه بخدست محمد بن عثمان عمروی که از جمله قوابل آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه
 او قماش کردم که مرا بخدست آنحضرت برساند ابا کرد چون تفرغ بسیار کردم گفت فردا اول روز
 میا چون بر نزد اور رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بوئی با او همراه است

بیست و چهار ستاسی در آستین خود دارد پس عمری اشاره کرد و فرمودی آن جوان که دوست انکیست
 من بخیر است و در تمام آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بفرمان رسید که معرفت نموده اعتقاد
 نداشته خواست داخل خانه شود و عمری گفت اگر سوالی داری بکن دیگر در آنجا می نماند چون رفتم
 گفتم گوش نهاده او داخل خانه شد و فرمود ما نوشت نامه ایست که کسکه از آنجا می نماند تا آنکه شارب را در آن
 بسیار شود و ما نوشت نامه ایست که کسکه در نماز بنماید و با خیر کند تا شارب به طرف شود و منتی با نظر نشسته
 از اخلاق او و مصداق آنک علی خاق عظیم تواند بود که محضی بعد شتاق و محن و صرف استوار عمل
 و خدمت نامی و کیل محبت بین شتاق آمد و خواهم که تکبیل استغاده بر دارم و گشتن ندیده و نمانده
 باغ منبر فرماید که باز او را نخواهی دید و غیبت نامه نباشد پس معلوم شد که این ختایق باطنگان باز
 میگرد که در نمودن و پوشیدن امام و جعل قبولیت در قضاات فرمودات اختیار کلی داشتند
 و امام را هم مثل دلائل و انمودند که مشک در عفران میفرودخت حالا آنکه بجز و امامت مرتبه عوالم
 در بعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که نموده آن جا بجا و ما با بصاست بر مرتبه قمری و سحر
 که ابو نعیم گفت اما نیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گشتی یا آنکه قیاس کردی
 یا همانا نمیشی که دنیا و آخرت از امام است دیگر از و انما هر جا که میخواهد و میداند از آنجا که میخواهد بجا
 امام را آنچه مذکور شد از جانب احدی که بجز تنبیه امام نمی باشد یک شب بر گزید و حالیکه الله تعالی
 را در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشد
 که خود از امام الا که بر شریک با الهیست و قرآن مجید چه کردی یا موزیک از دنیا چه زندگان و فحاشا ستمکار
 و این یک فاسیت و فائده ظاهر بمجول آمدیم اخذ و بر و هم نیست بر قوم اکفر و انگاه بکار فلاح و یا اولیای
 اگر چه جناب مجلسی نیست از بر خیال مزید فضیلت در حدیث امام زین العابدین علیه السلام در حدیث
 بعد از وفات بر ذلقتن سینه زار نمود و بار بار دانسته که اقرار بر ضرورت است فقط اینکه تنبیه
 حریفی از غیبت صغری بود و دلائل و منوی قدماے ایشان با وجود دلائل و قیوایات مطهره از انجا
 مقدمه بر آنست و طرق پیور مقلدین شیخ علی را برای فلاح و منوی مایوس نمیکرد و اندوختن تیر
 منالیت را با عنای منبر نمایند چنانچه تیر از آن سنا فرین بغداد شنید و باشی العجب که بارگاه به این
 بنصر الدین حیدر یاد امام زین العابدین علیه السلام ببلده لکنه نشان نمیدهند و شاید که در بعضی خصوص کلامی
 سیاسی بدیع مبتذل میگرد و غالب جناب قاضی رطل بوق نقضاتن بر صناد و ده باب
 تا شد امام شکی که قصه محقق شدند و اسیر نچه گفت در گردیدند و منی ملک الله الله که
 خیر الماکرین بعد از تسلط ملائکه ستمین نمیدهند و در ستمرا خلافت با دس و ستم
 و پیور و دومی و معلوم نگاه باشد و قبر شریف و اولاد است نمیدهند اما شکر و سپاس

این روی که حضرت رطل بوق زیاد از طاقت بشری و معرفت امام ثانی سعی بلیغ بجا آورده
 و شاید که در او عا جمیع دعوی همسری با علم ابن معلم ملکوت دارند و لیکن چه نسبت عالم ناسبت
 با عالم ملکوت که معلم حارثه بود و کما فرمود که متوجهی بر مذہب خفیه نمیدارد و بخلاف جناب رطل
 که درین خصوص هم گرفتار پس سنگ اصحاب گفت ر نسبت بتقلیدین شان چه روز باز در برابر
 بالیدند که امام را نمی شناسند و امام را دارند و فاضل بروی نمیدارد و نمی شناسد و بتجسس
 زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول انیت که استغفر الله که ر فضا و ر شناخته باشند
 جد امجد از حسن تقی است و اهل تدریق نوشته اند که امامت در اولاد هر دو امام شکر است
 و درین خصوص گفته تدریق و سر حقیق انیت که بدین طهرش از خلافت برای حفظ خون سلیمین
 و ست بدو شته بود پس حق تعالی در جلد وی او یکی را از فرزندانیش که از طرف مادر مکرش
 حسینی باشد خلیفه روی زمین کرد و اندر و جهان داری و گیتی ستانی موثق فرماید بخلاف تقیه
 که ایشان را در اولاد خال اصل امامت منحل حضرت امام حسین و از خراج آن از مثل امام حسن
 حر فشار عجیب و قریه بای غریب است محتملین ر فضا با عزت مجلسی در بحار هم در ترجمه آن
 مثل جلاء العیون و غیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم را سفری پیش آمد پس تقیه
 ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه برین وحی نازل گشته که پسری متولد شود پس او را
 شیر بد و تا من بیایم حضرت فاطمه سر چند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
 حضرت آقوس فرمود و العاده علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر ر فضا و فرمود
 شیر ندی اگر چه کما و بتقیه شود چون حضرت اشرف آورند امام حسین را کبار مبارک نهادند تا
 حضرت زبان مبارک بدینش گذشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
 سبحان الله در و غلو یان را که الزام تواند بود که رد و مخالفت وحی را بجناب رعیه بر خیال خود
 چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار روانداری و قاطع و حقائق
 مذہب یونکان و اولاد معنوی یونکان همین است و آنجبا که ر فضا این امور را سبب وجود
 امامت و باعث سلب قرار دهند و اندک در بجا و تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
 میفرمود شیر بد و لعاب دلمن مطهر بدین اولاد ظاهرین آدمی انداخت و زبان وحی ترجمان را
 بدین ایشان میگذاشت و از اینجا عیان شد که ر فضا خود آن سبب را ساختند و یا تقند سلطنت
 که امام حسین روی چند استفاده نذاذاده از امام حسن نموده است که امر جد و طلبان حقیقت
 یکدو سه بار تو بهش دارد و دیگر زیاد کاش قائل میشوند با شکر آن چنانکه دانشی در یاد
 نگمی را در تو در نگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگر نه امام بهر سببند در فرزندان سلطنت

اگر بخت برانداخته که حساب و دستان در دل نه اند که آن بیچاره از هیچ سنابل اولاد محض
 حضرت فاطمه زهرا را چو نوشتند از این خیر و صلاح و افضلیت بر ایشان ختم شد و بعد از آن
 مادر بخت بخت از آنات بدین بخت زلفش آنکه خباب قاضی رطل بوق بالو صغیر در مناظره
 شخصی در افتادند که بر اختلافات شیعه و مفر خرافات ایشان بحال امام مهدی اطلاق بدست
 در نه چگونه منایطش بی رود و قدح بنگذشت و نیگشت ع ای سبک ماحون چه عوغو میکنی چه گرا
 تو قیامت تاجیه مقدمه هم خیری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکند و ترا
 بیا و ای تو یعنی جنم اندازد پس حال فاضل بروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
 زیاده بودی معاصر فقیر که تا در روشن خود بود و اذعان اینمندی داشت که خبر شیعه اثنا عشریه که انانی
 مذہب در جهان نماده چون این بزرگ ابتدا آورده که گاه شود داخل شد روز جمعه بود و اذان
 شنید بگفت عجب است که این مؤذن سلمان است و کلمه امیر المومنین نیگوید که اشهد ان
 امیر المومنین و امام المتقین است آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین مؤذن در من لا یحضر
 محنت کرده اینهمه درستی خود ندیده بود پس عجب کمان بسجده درآمد و دید که مردم بخت بسته
 بنام شغل اند لا جرم عجب او زیاد داشت باز دید که امام خطبه خواند و نام خاقانی را شنید
 کمال اجلال و تعظیم یاد نمود و بگره از غار هم فارغ شد ندید رسید این چه مذہب و چه این
 محقق مذہب سنت تخر او از یک هزار کشید که بیدار است از سنایان بجز نامی نماد و مطابق
 حکایت طوطی و زرافه تحیر سنایان از و هم زیاد بود که این بزرگ مکر بومی است که از خرابه در بار و در
 و مقدمه پس بخت میخندیدند و بچوانان در محض مسجد می غلطیدند با حلقه هم حضرت قاضی رطل
 نالید بود باز خباب شان دست و پا کم کردند و از آنچه محقق است تر و محققین شیعه که استغفر
 که امام از برای منف اختلافات از است مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول فروع
 حل می نماید خود را به تغافل زدند و چون بحواب الباطل الباطل صدر الدین اصفهانی
 مشغول شدند هر گونه اشکالی پیش آمد یکبار بعلیه جمل مرکب چنان نکردند که این امور الهیه
 تحقیق کردی و از حضرت امام پرسید نیست آدمی است گفته اند که صاحب جمل مرکب را
 علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیاال اینمندی باشند که راقم الحروف از لاف و کز و
 هر چه میخواهد بلا امر اجبت بکتاب میگوید پس بد آنکه تعداد و امتقانات بالاستحاب و زیر و زدن
 خارج از دایره امکان است پس بطور نمونه اگر خواهی میگویم که از باب جمل مذکور است که در
 نقل امام عظیم خویش یعنی شیخ علی نجاست معنوی مثل مباحین مشغول شدند و کثر از آن توان
 که قاضی ماضی برای تو مانع و شک تن نفس نقل نام قدیم را بر داشتند و هر حال بار عظیم را

سبک گردانیدند و مقولہ شیخ علی در معنی ظاهر است که یزید دزدان معافوت نشان حضرت
سید الشہداء جان بدان عمر رسیدہ بود کہ خدمت جد خودش ابو سفیان کہ بر خرسوار بود و دیگر
و یونہت بدان رسید کہ عذرا بہتر از گناہ شد و رجوع تواریخ نکردند و ایضا ناقص صریح
در کلام شیخ علی امامیہ بقینا در پنج الحق راہ یافتہ بود کہ حضرت اسیر اقا قلی ذی النورین شہید
بود و جای دیگر انکار از ان نمودہ چون صدر الدین مذکور قرض کرد غیر از آنکہ جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دوم بردارند و حدث کنان از میدان راہ فرار یونہت بلکہ انما جنین در پردہ
نشیند بیچ نکردند و درین اشکالات مانند خرننگ بوجل در افتادند حالانکہ بقوت ہرچہ تمام عجم
ما فرجام بچنگ مشغول بودند و ایضا چون ابن ہنفہ یعنی شیخ علی ابن عقیدہ را برای فریب عقیدہ
خود ہار آب و تاب و زیب و زینت داد کہ رسول مخالفت مرسل در پیچ امر سنجے باشد جناب
قاضی رطل بوق کہ خود محکم بستند و گفتہ بہت بتائید آن آویختند و از روایات واقعات غدیر
کہ مجمع صد و پنجاہ ہزار صحابہ بود بر اصول شیعہ یکسر خود را متخلف زدند کاہم لایعلمون سیم
حالانکہ قدر متشکک این قصہ بتواتر معنوی رسیدہ کہ حضرت حقیقہ مستغنی بود و مفاسد خلایق
و نصب علوی بزبانیکہ تاطق بوجہ بود و شمر دوس فرمود کہ بجز و نصب در نصب خوش
نواہد آمد و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بہت سہ سالہ را یگانہ خواہد رفت پس حضرت
بر رعایت امر ہم کلامی فرمود کہ اگر سبحان زندہ بودی از عہدہ بتائیش آن بر نیامدی معذرا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام سید دہم مجلسی نیز حضرت مستغنی شد و مفاسد معنی و بتقدیر
چہ موقوف کہ روضہ مفید ہم این عجائب از بار را شکفانید کہ رشک افزائی بہار باغ شد ادب
کما لایخفی و بعد از موقوف شدنش درین خصوص انجہ بر مجتہد جائسی و اولاد و مقلدیش تو اندگشت
خارج از اندازہ تحریر و تقریر تو اند شد کہ او در حسام جوین از کتب خویش کلیہ چشم پوشیدہ
و اصول موضوعہ خویش را یکسر پشت پانزدہ بالجمہ کسی را چہ محال کہ آنہم مغایرہ در نقل استیجاب
کنند نہمین نصب این دشمن اہلبیت را کہ قاضی رطل بوق عبارت از دست پامانی نخواہد بود زیرا کہ
در مصائب خویش انجہ در بارہ خواہر مبطرہ شہید کہ بلا یعنی ام کلثوم الزہراء دلی ادلی کردہ و روح تقدس
حضرت فاطمہ زہرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلے اللہ علیہ و علیہم و آلہ و سلم
غیر از ما بعد من ذلک و لکنی انقلہ لا شد الضرورۃ الغرض قاضی صاحب مصائب را اینکہ متصیبات
بجہت فرید عداوت اہل بیت رضی اللہ عنہم زیادہ تر پیش آند کیفیت کہ باوصف اختیار کما عرفت
مفقدی نکردینے امام گم شدہ را باز نجست تا او علانیہ یا من و را از الحجاب بجل این مشکلات پرداخت
و تصویرات اجنبہ کتاب اور آہستی و قاضی رطل بوق را بعد از سبکی ہم از بار گران سبک ساختی

حالانکه مثل او در آن روز چون خود و دیگر که وارد جو لب از شیر باد بر شسته بود و مشکلات فیه
 حل میکرد که اکثر نام را در او چون در آن آوان و سنگی حسرت زدگان فرماید و کون الم یسبیا
 تکلیف او کان بشر است یا بهر حال یکده و هفت را بطور نمونه از کتب علی و علی نشان دادم به
 اگر کسی دل داده استنیاب آن پانفرمایا باشد که موجب بریدر سوانی این هر دو در بعضی اکتین
 و آخرین روز آخرت بود باید در تلاش جواب احقاق الحق افتاد و کوشیدن و اول کتب
 برادر مرین و اخوان جنتی او نیست که این دو کتاب است نام یک تبیین الحق و نام دیگر
 غرر زور و این امر خود از ادراک فیه مرین و برادر بزرگش و جواب الفصاح نوشتند مید است
 حاشا که کذافی بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر شنیدین اخبار از آن باب بماند
 که رفته تو هم گفتند که سبب آن نام این هر دو کتاب را افتخار ایشل مجاج اسیا یکمین وضع کرد
 حالانکه نزد حکیم سلامت علیخان صاحب مفسرة الایمان از حاضران در بلد و بنارس برآمد و
 اگر بیشتر گردد و بجا که آبا و رفیق و بداند و شاه محمد اهل مرحوم داخل شدن که آنچه در اینجا است
 از جواب سوم است که مبادی کلامیه آن را من مبل و مفصل دیده ام بالجمله چون قاضی بلافا
 صاحب الزمان برای اولین و آخرین امت نمود و انگاه هر وقت بخوبی می نمایند و حضور
 بطور انتخاب را هر روز و شب حاضر میداند پس از کتاب مویات و خرافاتیکه زده از آن بطور
 موزجی دانستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه دادن بارشایع که دن چنانچه قدای
 رفته مقتدرین برای ترویج محذات خویش نسخه سلیم را پیش حضرات امیر برونده و علمیه که
 بعد از عرض حضرات آیه صدق سلیم نوشتند حالانکه ضعف و عاقل مجتهدین یعنی ابن ابی الحداد
 در شرح نهج البلاغه اسم سلیم را بی گسسته دانسته و بر فرض محال اگر حضرات امیر از راه گفته
 و مثال گذاری ازین کفارتاری اندیشند عجبی نخواهد بود که دهن سگ باقیمه دوخته و دیگر
 چون لاف و گراف علمای رفته جاری و نهایتی ندارد و عجب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
 باقیات قاضی از اخادات مهدی نازی و کرامات و معجزات آن انور کواکب دراز است و
 درین مقام نزد اهل انصاف که تصدیق مجلسی مثل سجاد حق الیقین دیده اند قریب تبیین
 که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تصدیقات او را میدانست که جز دل خراشی
 و شیعہ تراشی و دروغ زنی و بد معاشی پیش نیست حتی که موبدا میبندی شد و در مصائب خود
 که از خباثت شیخین مسا و امده صاعقه آسمانی بر خطیره مقدسه رسول بزدانی علی الهد علیه السلام
 کما فر سابقا پس او را امام زمان با جمیع تقلیدین بقدر حقیقی سپردند و فادخلی اهل الحق خالکون
 در باره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی مبنی بر اعتقاد مذکور از قاضی ظل الحق

ورنه اصول از شیعه کما میرت الیه الاشارة خصوصاً بحار و حق الیقین بلکه روایات مثل طوسی هم
 پیدا است که در غیبت صفری بدون محن شدید و صرف مبلغ خلیف و گدشتن از منته مدعی ملاقات
 صاحب الامر بجمول نمی انجامید تا غیبت کبریه چه رسد بلکه توقیعی است که از منته مقدسه با ساهی
 سفر است و رو یافت و اول بر آنست که مدعی ملاقات درین غیبت احیاناً گداز می سفری ملعون
 ابدیت و از اینجا احاطه غیبت را برین قاضی رطل بوق سوشتی قیاس باید کرد که غیر از آیت
 کریمه ^{وَأَن تَحْضُرَ مَجْمُوعَةً} بِالْكَافِرِينَ هیچ عبارتی بدین آن متواند شد حرنی ازین توقیعات بیحد
 و در دانشنامه که بر نام محمد قلی قطب شاه دارای سکنه در دستگاه روضه پیرایه تالیف در برگرد
 و در تصانیف مجلسی هم مذکور شده و غالباً درین اوراق ترجمه اش گذارنده برای فزونی توقی
 غیبت یا علی بن محمد اسمیری اعظم العباد اجر اخوانک فیک فانک میت ما بنی و ملک است
 امام فاجع امرک و لا تقرض الی احد فیکوم مقابک بعد و فانک نقد و قعت الغیبه التامیه
 فلما ظهور الا بعد ان العبد تعالی ذکره و ذلک بعد طول الابد و قسوة القلوب و ابتلاء الارواح
 جور اوسیا قی من شیعته من مدعی المشاهده الا نحن مدعی المشاهده قبل خروج الصفیانی
 و الصیحه فهو کذاب مفسد و این بشمار نیست بمقتضای قوله تعالی فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَكْبَرَ لِمَن كَفَرَ بِمَا آمَنَ
 مجتهدین و مقلدینش نه دیگران که شیعہ تراش اقب گدشتند که هر وقت مشاهده امام را تجویز
 کرد و بنی اجازت انام تبرک تقیه کافر شد حالانکه شیخ المشایخ روضه شیطان اطلاق احضرت
 امام صادق از مجلس شریف بهین علت راندند و سفارش را بنهار قبول نکردند و گداز
 شیطان از شیطان اطلاق در حسن مناظره غالب بود و قدری فی الاصول ان کلمه شیطان
 قطعاً و تعیناً و کفیه به غذا یا ایما و انکما بینا و حال خرابی روضه و بنی وفای ایشان و عدم
 بشرط جهاد و در زمان حضرت صادق خود از کلینی و غیره معلوم است که اهل اخلاص و شیعه
 پاک اینقدر در زمانه شریف نبودند که به دست رسند بلکه بروایت دیگره بعضی کلمه کشیدند پس درین
 زمان که بارشاد و جناب بلای یثیر محمد باقر طشت از امام افتاد یعنی مشاکلت شیعه یا بدو از حق
 موضوع انجامید چنانچه ناخودآلودون تشیع از یهود و از مختار کشی و قسوت تلای راحدی نماند که گفته
 حواجه حافظ شیرازی میفرماید همه کس روزی میطلبد برین ایام چه شکل نیست که هر روز
 بر سره بنیم الغرض چندان بدوشی و حق پوشته بر دل و دماغ این الانع مثل مشهور قاضی
 چون پورسلط گردید که از احادیث ائمه خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را
 جاہل و مخبون گردانیدند و بکار خود بشمار شدند که بزرگان گفته و دیوانه باش تا عجم تو
 و دیگران خورند و آنرا که عقل بدیش غم روزگار بدیش چه اکنون محنت اصلاح کلامش که مولا

مجتهد الزمانی و پدر اوست برین مجتهد اتفاقاً و باوجودیکه از مدت‌ها در رز رسا که قدیم این شهر
 اول و غل با عجز و زبونی دست و پهل بود و غایت حیرانها اینک جناب قاضی هنوز می نویسد
 آنچه دلالت بر آن دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
 ضروری نیست بکرم غل بوق اینهم بغیر اجتماع و فراموش کردند که جناب امیر باوصف آشنی
 از کثرت ایواب علوم بطین شدند و از ملاح شکم مبارکش حقیقه منتفع شد بدیهه عقیدین غیر
 لیکن هزاران شکل را بعد از جهت شریف حضرت پیغمبر مدینا پیش کردند و گنجایش آن و بطور
 شریف نیافته بدقت گنجانیدند و محتاج شد بدوران وقت بودند رتبه علم طلبی مگر از آن جناب هم
 در گذشت که حاجتی نداشت با امری مگر آن امام را که در گرفت ناشناییدید و دست بپاشا شد باز از
 مهمل کوری هیچ نمی براسد چنانچه مشهور است امام را شناس و از کتابی مهر اس فاعتر و ایا
 اولی الله و قولوا ان هدایشی کالغنا و بعد ازین اجمالاً ما تفصیلاً سے آید انشاء الله تعالی
 که آنهم صورتی نیست اکنون در تنبیه قاضی گاه سے چند فراتر بنه و گو که مگر کافی کلینی هم از
 در گذشت تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مهمل گو درجه یا پوسی شان هم ندارد و بار بار تکرار
 خویش را پیش ائمه می بردند حتی که امراض نالائق خود قهر قهار حق تعالی عبارت از است خود را هم
 بیان میکردند که ما و یحسان حکیم ایشان ابو حمزه ثمالی و غیر او با آنهم علوم اربع فبرض امور
 سے پرداختند و این بتامای جلیل مرکب بتوز بهین اذمان دارد که عرض فتاوی و دستفاده
 ضروریست و امر هم همین لفظ بعرفت است و پس و هیچ دانسته که چرا بدامن چنین معرفت دست
 و نیخته تا کسی بر ریش های معدوم و موجود شیعیه نه خندد که سبحان الله بعثت امام را چون ای
 یروجب تعالی واجب دانستن و انگاه اورا بعدی معلوب و مجبول سافتن که کسی بر نیایش هم
 شرف تواند شد و نیز کسی در باره امامیه بدین طور شکایتی نکند که امام را بجای رب العالمین
 رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفت ضروری رویته منسوبی و بنده او غلام
 شاکل اطمینان دارم که اگر آنجناب را خیر میدادند که غلامی برورد دولت مثل آنکه نشسته
 و ذوق در آمدی طلبد البته سے فرمود و اخرج منها انک من الصاعین سبحان الله کا کلام
 مولای بد پیش در صور ام است و همچنین امثالش را نوشته اند که تا از مرار فایض الانوار
 شاه بجهت کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک که اب قباک را
 باید دید که بر وقت اورا زیارت امام تواند شد و پرسیدن حکم ضروری بتجود و بعد از اندک
 غور چنان ندع عن بلکه هرگاه میدانست که بالیقین امام از در خود نخواهد راند زیرا که او نیست
 اورا دانسته و محاسن نیز مطابق اصول انسانی مشتاز بوده لاجرم عرض مسائل را چنانچه قبل

کند هر چه باو آید و ضروری بوده باشد حتی که بمقتدین از جناب امیری برسینند حالانکه جناب
 امام وقت نبود که ماسی و ایضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میداند ضرورت افتاد
 که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقه ناجیه ذی البصائر
 شمردن و از چنان بالادستی می باید که بزرگترین زمره باشد و بعد از تصفیح این اوراق بلکه پدید است
 وجه اولویت بر طایفه است پس بعثت خدا بر کسی که افضلی باشد و چنین خرافات چاد و در خروار
 و نیز دیگران نگا و بزراند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق بکفر کرده و رسید و انکه شنیده
 ما قطع نظر از اینست که او فتوی میداد بر مذنب امام ابو حنیفه حالانکه رفضه و رد این سخن
 از ان السلیل و اطراف انهار مثل پیرو هفانی در تألیفات خویش بر زبان دارند که صد احادیث را
 رد کرده متجاوز الدین الاقراء و از علم الراد می خویش خبر ندانند که از هزاران احادیث چشم
 پوشیده برای رد و نقص آن کلمه لایوبک علماء و عملاء بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
 شیعیه واضح و از اساس اصول هم طور مذکور پدید است مگر متقدین علم الهدی بودند
 برای بقای عزت و ناموس او با شتابه تفسیر میکنند و او را معذور می دارند حالانکه بر مذنب
 صد هزار حدیث ائمه بدی پایمال شده و از تقریر مومن جالی می در سمیت خلق افعال واضح است
 که رعایت و قواعد و اصول بر ضرور است اگر چه عمل مالا عادت از دست رد پس او هم مانند
 مقتدای مذہبش در مقام قارون کما فی البحار فرو رفت و ظاهر اشخ المتقلین را که شیخ الطایفه
 و امام اعظم اقدم لقب ایشانست در کتاب عده سبب عزت از طرف علم الهدی خواجه تاشانی بود
 یعنی بهر رس بودن بر یکی نزد فیصد حارثی پسر مغوی عبد الدین سیاهبوی که برای رونق مجتهدات
 رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقة و دیگران چگونه
 بگویند در حق او آنچه در حق امام ابو حنیفه بے اندامی میکردند و از اینجا نزد عقلا واضح شد که این
 کرده طالب دین و حق پرود اند لا حول و لا قوه الا بالله و عجب از حاضر فی الاصهار که علم که
 چنان دارد که کسی حاصل نتواند نزد حضرت خضر و چه حساب که بدرجه تلمذ هم نمیرسد گاهی قاضی
 اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذنب خفیه فتوی میدی و او را مالک و ضال و مفصل
 میدارانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله و اسعفه فیکف لاتهناجیر فیها اما در اقامت
 و طریق پیشه جنای بلبب ناسی نتوانی رسید و از صناعت حیاکت که محاور و امیه و ربار و مقبرین
 خلعت نمکوش نتوانی پوشیده که در هند نور ضلالت لغت کردی و بطلوفانی باستانی بردی
 و لباس فاضل قاضی القضاات بر خود راست نمودی ای مرده دل نشین که دست پرست
 ایست لغت کردن خمیر بپز از دست بر سینه پیش امیر و دای مرد که من ترا کس قاضی و مفتی

گردانیدم برون هر چه بایست پیش گیرید سراندازی سرخوش گیرید و اگر مقتدین قاتل شود
 که مدعی خود را اجازت داده بود که بسطت برای بدایت تلکین که هم علوم لدنی معلوم شد و
 دهم دشمنی امام باور دشمنی ثالث بالخیر در اکبر آباد گردانید حکامیت آورد و اندک چون در این
 دولت بر دآرمید دولت و در فرار سیدیک از نظر فخر دوستی آمد و گفت ع گوشه زار ابدان
 باز گزارید و از غایت بدر آئی تا بروشنی بنهار قفر کنیم و درساتین خیر ارمشیدم که بعضی سبب
 جوش خون درین موسم شکوفه مرے جنبانند و برخی میرقصند تا بر در باغی یکی را دیدند که چوب
 بهور می دعوی پیگیری میکنند و عزرات خود یکسان یکسان بریشمار و هرگاه ساختی گذشت گفت
 بپا در صدر باغ نشینم و حال دیگران بنیم ع سالی که نکوست از بهارش پیداست پس یکی
 دیدند که بالا دست نشسته و بخت فرید یکین و وقار از سر واداموس بر خاسته مطابقا پیگیری آید
 که آشته خرافت گفت از سیاهی او چنان پنهانید که بدخوسه خدای مغرور گشته پس کمال ادب
 بر دوست برست و زمین پیشگاه و بسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدربار و دعوی
 رسالت بر زبان دارد و مگر فرستاده شناس نیست شد و تیز تر و مگر نیست که بر غیر آن قمر ساق
 من برسم رسالت که فرستاده ام نبرند و برانند و بعضی از مقتدین که در کربلا می حلی مقیم اند
 و کافیه یکدیگر که بنه و بین المدح است و حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند مدعی
 و موضوع فیض و استند که شاید بعضی رسد و ضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
 در رواق شریف حاضر شدند و قتل بارگاه شریف خود بخود بکشا و دولت قدیموس رسید
 پس بدین گمان که شکل فتوسه حل خواهد شد سوال را پیش کردند حضرت سلطان کربلا
 فرمود مرا اجازت نیست و این امر علق ندارد و کسی مگر بصاحب الامر نامه بدایت آتخاب است
 امام زمانه رسیدند و مشکل حل شد عرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان تا آخر
 نحالی است یکسان بین استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه الهی است و این خود را شخص اجتماع
 حبیب خود چندان فریب خورد است که عرض و استفاده را بر این نمایی همیشه از این شکری
 می مراد رسد کبریا و منی که که مکش قدیم است و دانش غنی نه چون این شیهه الهی است
 بر عدالت ماری فرور است که بر مادر و پدرش گیر و داری و دود و نور اکس چهره پس چنین آید
 از و میرے زند حال آنکه نتیجه عدل بر حصول رفقه نیست که اگر کسی حضرات ائمه را با وجود حسن
 قتل کند نزد خدای عزوجل بر منظر استخوان جاوید ظهور خواهد داد و اگر او را بدو رخ برداشت
 نزد هر حکیم طام خواهد شد تعالی عما یقول بعید فی القوارم و غیره غلبه اکبر او اصلاها جنم
 و سادات مطهر عجب است که مظهر و جانشی اینهمند است که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا نطق

بمنبر حق مقرر است یعنی بیج و حق قتل شان حق تواند بود و کما بطه انما بنی فی الدار و او بنید
 مشهور می آید و است و فقط خود آنکه لایزال لایزال لایزال لایزال لایزال لایزال لایزال لایزال لایزال لایزال
 او از آثار غرور این غرور آنکه روزی که با عید الفرج خاسته نمان ملاقات کرد و دانست بود که او را شفا
 بخوبی بدین حالت مثل پدر خود ندارد پس را نشانی عاقبت تفسیر یعنی بفاروق اعظم که در بنو شش تن متاخر
 نمود کما اشترک الیه و این بیت که در مجالس خوشنویست نزار و بنو زاید محبت شمع مردان مجوز نبی پذیری بگوشت
 گرفته است پامی مادر این طریقه تر بلکه مشکلمین جمله مشکلمها که بر مذاق شیعه تواند بود آنکه فاسفه
 رطل بنی هجرن فاروق چون روبروی نورالدین جهانگیر پادشاه هندوستان انار اید برانده و شهر
 اکبر آباد برای مناظره شستند و بر دوت مالیدند و خیال کردند که لمن الملک الموم فانه من
 کثرتا فافلون و یاد نکردند که تفتنه بطن ضرر و حجب میشود چه جای یقین در دور مسکه که امه الا
 حق از جهت عادت دریده و سنی و حتی مربی بادشا و موصوف یعنی سلیم حشمتی رحمة الله علیه
 نیز زبانی شدند و پادشاه خود رسیدند و حق نیست بر صور خیال اما میگوید که او را صاحب الامر
 بسبب تکیه و غرورش که دانشی که بقدر آبی سپردند انقصه تا کما شرح بیوگی این بیوگی او را
 نموده شود که هر جا که نمایتش را قصد میکنم تازه تر مضمونی دیگر پیش می آید و بدایتی از امر
 دیگر فرامیرسد که ولایت بران و اردو که جابجا این بیوگی متبعین مجوس شش تنی ایستد و باید و ضعیف
 درین فصل اگر کسی را از راه جدل شکیر و دبد باید که در مسائل متاخرین را ببیند که حالات
 مجتهدین نوشته که در عنایات مالیات باز از افادات علوم دینی بمرعوم خود کرم داشتند و گویند
 آن و ما مقدسه را از اعمال و مصافحات ملکات ایران نشود که در نزد او در قضی مشروح نموده
 ما بالاخر دین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از رایت تصرفت که یا حلت غلبه بود و غلبه است و هم
 او را صاحب الله تعالی رسید که دین بلده هزاران مغول را در تاشش مانند غریب شود و مشاهده
 میکنم قضا را درین امام روزی با هزاران خبری ملاقات و دست و د و سبب این ساخته خیر از فرید
 فسق و فجور دران حدود مقدسه تنبیه بنابه امام حسین رضی الله عنه و تخریف و ترهبت که این
 اعمال بار آمد و رنه فتنه پیش آید که از دفع کسی منافع نخواهد شد خیر نیست نفرمود و الله علی اقول
 تنبیه بر کس که خواهد از بزرگی موصوف میرسد که طانی زبانی شما آنچه نوشته است راست است
 نفرمائید که راست گفته است یا دروغ پس مثل رفته اند و مطهره بقول خواج حافظ است
 سه هر چند از دودم از وی نبود و دودم چه من جرب الحرج حلت به الله امه چه و همچنین تر جهم
 چراغ مثل کفایه المؤمنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل بحار و غیر آن خصوصاً مجلس
 سیزدهم از ان بطلان خود آری و بی و ما مستحق اندازی که منقعه و سن الزام عاقله فاحشه است

ما بر خود با بگریبان خیانت فرو بر نند و اگر بردارند صورت ندیب خویش درین دبستان
 ندیب و کفش مشایده فرایند که س آینه سگندرجام جم است بنگرند تا بر تو غصه دار و او
 بنگار دارد و چون بعد عقل که اجازت میدهد که چنین مجتهدین که قتل باب با بگاد امام حسین
 رفته اند و بعد از نصف شب حضرت ملائکه مقربین بکشانند و بنزد که از قادی قتل قرار
 بگر حضرت امام مفقود و حضرت سلطان که بلامعزول است در چه ممکن بود که حضرت امام حسین
 با چنان اخلاق نمیده که از جدا و مجروح و بمیراث یافته چنین مجتهدین را برای استفاده آورده بودند
 از و خود محروم گذارد و حضرت فرماید که من مجاز فتنه نیستم که زمان صاحب الزمان است
 پیش رفته و در زمان حسن را پیش و جوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که شیخ شامی
 عبارات از است بر آورند و او خروج و نصب با خبر آید و او را تصور نشان پیچ فرود
 صلح با رئیس بنی امیه که نزد رفته برش خنجر شری بود بر گلوئی حق جوی امام حسین و انهم بطریق
 او را که شمشیر از امثال این امور البعد بودند و هو الاقرب و امر در جناب امام حسین را
 با وجود او حال در سبب سنایل قرآنی کافی شرح جامع الزیارات از داوره قصار و افتا با و است
 و این امام بیچاره مظلوم شهید غیر ازین در واقعه کربلا چه کرده بود که اصل الاصول رخص را
 ترک فرمود و اولاد اجداد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خراشیدند حالانکه بشهادت امام محمد باقر
 از اهل بیت بودند که در اصول انکاف با بکلمه فزیه ظاهره ایما این منافقین را لقب مبارک
 رخص که قدما ی شیعہ آنرا بدتر از دشمنان و استند بر فراز کرده و هنوز حال شان همین است
 که بتول نفس می پروازند و تدارک سپاهی پیشانی مثل مشرکین بدافع سفید میخوانند و ندانند
 که المسود هو البیض هو الله الغرض گناه شهید کربلا و اولاد اهل بیت همین بود و در باب
 که جناب امیر مسلم آن مجتهدین را که در فتنه متوسل با جناب بودند بصاحب الزمان دلالت میکرد
 و اولیس فلیس و قس علی هذا بشروح و حواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشته و که در دست معارف
 اعتقاد و مثل تفارهای طینت خود با خمیر نوا صیب آیمند اینها که بگوشت در آمد معلق و بقیه
 مجتهدین و لیکن صاحب غرور و ادراک را این قصصا موجب بصیرت درین فن می شود و کما لا یغنی
 اما جناب مجتهد یعنی مومنین جالسی نائب اول امام در کائنات و در المومنین شیعہ که بقیه سید
 از یکی دیگر داشتند و در مابین فرائع مرغومی و سفر قناب غالیات میرنگی بگویی گماشتند و چون
 ملونات پیش نیاید که مقدمه معاش بود و کما ستر نه خسته که در حق امام غلظت شیعہ یعنی شیخ علی
 آنچه میگفتند رشک افزای اخبار بدین مثل غلام حسین و ذوالعلی و بر او مکررین از صاحبزاده
 و چون پدر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات و ملی بقیه نامی استشار مومنین گفت

که تحصیل معاش بخت‌ترین و جوده که هم خردم ثواب باشد غیر این نمی نماید که چندی ز شوق منوال بران
باید شد و کتاب مشران و غیره بخدمت شان بگذرانید و کس اصولت در دارالمؤمنین بگنویاید و بخواست
که از دزدان بلند و این جنس عزیز الوجود است پس کمال طلب و فرزند اشتیاق سفر کرد و دزد و بزد
معاودت فرموده و نقاره تکلم و اجتماع خوانته بر سنده نقد نریب و زینت افزونند و بدلیزمی تمام
حد نام بکتاب حسام در باره امام کمال آوردند که امام چنانچه لفظ آن ولایت میکنند می باید که متفحص
ناس باشد در باب اتوال و افعال و هم می باید قایم با مرامت باشد و سیاست و نادب آنها
نماید و بجمع جوده واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حد و دفراید و دفع اعادی از آنها
کنند و با کفار مجاهدات کرده حیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ابلهان
و بی باکانه بحال المؤمنین و غیره هم نظر کردند و دیدند که بول و آقاسی شان چه خرافات و زان
حادثه اند پس کوری و کور انگلی شان دید نیست و لیکن خدا در شان همین بس است که موافقات و
رخل بوق که درین شغل مطالعه آن پر ضرور است وقت تالیف ذوالفقار که بعد از یکد و مجلد
عناد الاسلام رود و اندیده بودند و بصیرت این شغل در آن وقت نداشتند و سلامت همه
شوخی و دلیری آموخت به دعا و نماز و عتاب و سنگری آموخت به دزدان و اوراق فقیر که در مقام
مجلد دوم جمع نمودم عیان شده که در تصنیف مصوارم و حسام و غیره ناخدا تحفه آنا خوشتریه و ماوه
جواب بعض ابوالش بلا و اسله که بهر سیده لاجرم توان گفت که مجتهد ربقه تقلید از ربقه خود
جدانکرده بسبب شوخی و دلاری برین جسارت و دل آرای عمل کرد و از انقض چون بر تحفه
بجته باید چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود و سطر
چندی نویسم تا خود بخود عیان شود که آنچه مومن جانی در کارگاه خود تار بود و تحفه بدین
زینتار بر اصول و قواعد مذکور فقه بیچ امامی از انیمه بدی فی احد من الامم الی الان
تسلطین تواند شد و اینهمه می مجتهد اگر چه نزد تقلیدین گنج شایگان باشد و لیکن در حقیقت
همه را یکسانست و این قیم از من چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غیبت می
ریر که عالم الهدی و کاسه لیس او در تنزیه و مجالس خلافت انتخاب رابی مغزو و میخی قرار داد
بافضا حب الامر که غیبت هزار و چند ساله یک از غوطهای اوست چه رسد و آن سخنی گفته
اینست که در احقاق خوشتری ذریب اند نبوده و هم در کتب دیگر مردی است که شخصی اختلاف
است را دوباره شخین مخطین دیده که رفته ایشان را بدیگویند و مطاعن شان شب روز
بجویند بخیرت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
که امام در جناب شان چه عتقا و دار و فرمودها امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

و اما غایب فیما بین ما رحمه الله یوم القیمة و بزناطین کتب فریقین مخفی نمی باشد که این مضامین باقی
 می ماند در کتب پیشینیش از روی امانیت چندان مرویست که بیان نمونه آن را هم در قری باید بود
 را آنهم اظهار زبانی بمطابق شهادت قلوب است و به انرا انجا می رسد و بآیات بیانات قرآنی می رسد
 و میشد گردید که طالب دین و اهل یقین را استرنا می آید انان امکانی ندارد که هیچ بهره ای که بشد
 هیچ عزت نیافت چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نور انقض بقلب و فاد مجتهدین امتثال شان
 از اهل صدق و صداقت و ایلان خود را بسطوط گردانید و اندو اگر راست برستی علمای رافضیه بر چند
 در احقانی مناقب را شنیدین زانند الوصف کوشیدند لیکن با آنکه کشتش و کوششش هنوز آفت
 از آن در کتب معتبره مرویست که اگر بدر حدیثی بطور نمونه قناعت کنی جز وی از کتاب تو اندو
 و آنهم از افادانت امام صادق علیه السلام و دیگر سزاوارت محقق طاعت چنانچه در مقابل سادسه
 از فضیلت جعفریه که در کافیهست بنفقه شود ملود گردید و عیان گردید که هر فقره از آن به
 استیصال حبیب و باقی رقصه از وقت مذیب محاش شان یعنی این سبب بودی
 ما با فر مجلسی بلکه مومن جاسی کافی و ادنی است و لیکن هم مختصرات و مودعات را به طالع
 و آن کرد مقتضای قول شیخ محمد باقر هم از منت نوعی در آن و سرج که پیش از رفته در فیس
 میگوید چنانچه کتاب مذکور ششتری بر آن گواهیست که بعد از انقضای محبت جواب سوال
 بعضی از عارفان را از نهانی یعنی شیعه ابن سبب بودی صنفانی متغیر شده و موجب گردید که
 که ازین محامد که در باره شیخین بیان نمودی در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرموده مراد از آنست
 پیشوائی کفار است که ما افزود و جعلنا لهم الکلمه ینفون الی الله لا معاذ الله الی آخره القوه و قوا
 یبقله و طول خرافات و تسویل نفسه و ازین مقام توان و است که آنها عارفین را در ورطه
 بنو و ند با کلام در ملازمت محبت است و رتبه البتة فادت لقیة را می رسد استنباط و تعب نمیکند و اندکی
 بعد با حدیث انجنا باین حمل می نشاند و بسیاری از افادات را در تهذیب بدان راجع میگردانند
 پس معلوم شد که امام ازین تحقیقین که بمکر و زور افتاده بودند لقیة فرمود و از رتبه نهانجات
 یافت و دهن سگان را بتمیز برداشت و بزناطین مخری فقره واضح است که آنهم شیعه جعفرات
 از قتل عمد رفته از دست نواصب بلا اطمینان نیاورد پس خوف از دشمن ناگهانی زیاد و تر
 حواید بودیم نزد عقل و هم بنص مهندفانی با شرم و میا کمانی ذوی انقار و ایضا حکم توان کرد
 که شایسته محبت با ستار و طاق حضرت احمق قاضی را دیده باشد تا نهایت این تبیین مذکور
 و باز به امام عمل آورده و لفظ مومنین را و عمل ندانند بلکه مسلمین را نیز نباید و زود و فطانت
 نشان دادند و باز اگر اوسته خور کنی رعایت این توسعه در قیود تجدیدش جایز بطور ناگزیر که شمر

میگویند که مذہب ما آسانست و بر آن ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سبب
 و تاویب مردم بوجود آن متعلق گرفته همچنین اقامت حدود و دفع شر و در کتب مجاب است
 بوجود آن ما بها بشارت است که پنج رزم و پنج کار برادران تواند شد و مراد از کفار مخالفین اند
 و بها و نقطه برای شوکت دین و عزت و ذلک مخالفین قرار گرفته و لغت دین هم در استعمال
 کفار و مشرکین زائد است و صفت و در دو یافته چنانچه اسامی کفار بر آن دلالت دارد که را درین
 و شیو دین و گویا دین در لکث و فیض آرا و از قدیم الایام شنیده می شود اگر چه زبان فی ثقات
 مسبوغ شده که در دینی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر
 از اسما مشرکین عرب پرمیدند چنانکه عقاید و عقاید آلایات و لغوی و در آن بران ادل دلیل
 و لیکن سخنی در خفی و ص یا و آمد که نام علمای سنت در هیچ جا دین طور نخواهی یافت الا در ویجا
 معینه ملونه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن جانشی عبارت از آنست که مطر و نام صاحب تحفه
 غایب لغوی و عابد آلایات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهر آن الفاظ را در حق
 امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از رو افش باید اندیشید که جقدر توسعه و ترمیم
 خوانند فرمود و کیفیت که اگر مناقب آنجناب را کائنات ایمان و مظهر کفر و ایت که در اندکافی جامع الا
 حاجت و ابابا و ابی الابصار و قائده معصوم در تجدید امام آنچه کنون خاطر این و مدار است اکنون
 نزد او کیا آشکار شد یعنی چون معتقد از هر طرف دیده که آن قیود زینهار بر حضرات ائمه صادر
 می آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ایمنه مدی زیر این حد بعد از تکلفات هم مندرج میشوند
 سعاد الله بدان معنی که رفته و دعاوی آن بر اسامی ائمه بسته اند و دعای خود را بکشت اند
 و خوشوقت شوند و در صدق آن بعلت تلبیس و اضلال است و انداختن اختلافات و طوا
 و رو افش که فرق ایشان بعد از رسیدگی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ایمنه که
 اختلاف در گروه شیعه با انداختن فلا تعطل اما همیشه تعلق بحديث جعفری با است و دعوات
 شیخین مکررین دارد پس کتاب صاعقه حسامیه چنانچه باید زریب رخم یافته و لیکن بکمال ادب که
 کلمه لا یتیرک جله حرفی از آن میگویم که بدو در طلیه روحی الجواب تا با باخت منتظرین سبک شود
 و آن اینکه قطعاً و یقیناً حدیث شریف جعفری بر کمال مذبح شیخین مطلقین دلالت می کند
 که نزدی بران در است نباشد حتی که خواص مرغوبی عیانا دانستند و تعجب کردند که ما را شترنا
 خندیدان و آن احتمال دارد که شاید تعجبین را خیال ایمنه باشد که امام دشمن شناسست
 که تقییه ایمنه از شیعه نیز بود بلکه زائد کما فی اللواع و غیره و سببی انشاء الله تعالی فی قیامه السلام
 عن ابی ذر و این امر خود عقلیت زیرا که هر چه با اهل بیت از شد آمد و صاحب رسید و از یونان

رفعه بود که تا بهین فی هذا الکتاب خصوصاً از افق و اظهار چنانچه در بر اصول از اصول بود
 پس ایدیه دال بقیاس و اشغال سائل و غیره بر بین فرقه و دشمنان امام معترف زیاده خواهد بود
 چنانچه در آیات بنیاد قرآن است و انما ویت رسول یزدانی همین است لا یرم تول حق تعالی جفتان
 هم ائمة ینکحون الی التارذیزه ائمة القلب طوون حکا لکوا الجسم خطا الی غیر ذلک
 همه میبوی نظامی منتظرین منتقل شد و حال این قوم خود و قوم بر همین عنوان است
 که افادات امیر را بستم مختصرات خویش باز بچه اطفال و پاپایان بر سر و زال گردانید و اندک
 بیلیات ایدیه در حقیقت پاک و صفات است و از بنیاد شل بندیت که در یکا مکان خون بر آبی
 شخصی هر که بدریاقتضای حاجت کند غایتش همین است که غایط بر روی او میرسد و قتیکه خون
 مذکور بنیاد ایزدی با سباز تمام انجام یافت اکنون و عدد این فصل که عدم انطباق حد
 مبتد بر ایدیه می بود و فاکر و میشو اما اقتدای ناس پس شکی در این نیست که متفرع نیست
 که امام موجود و نسوس باشد تا بهینست که طور او و جراح المومنین یعنی نماز چگونه است و نس علی
 و ر شد و مقتدات و دیگر عبادات و هم مقتدات او را بداند فنانا یعنی الاعمال و موافق
 مقتدات اهل سنت است یا مشکل محذورات رفته و در انجا یک و تیره بینا نید و در موسم زمستان
 صبح پا میکنند و در تابستان میشود بلکه در مقتصد و مقتدا قالب میرود و در انجمنان در معنا لغت
 بزرگان خود بر عموم قوم مجتهد میفرماید که بر نوزده مسع بینا نید و در انهم مطابق مثل ششده
 که آب ندید و نوزده کشیده و در انجا است جا بقاد و خبره و المحضر و در مسیح او تا روزی تمام
 و در سفر و مساحت و بنا سه روز در انشان میدهند حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
 تقیه در همه چیز جاریست مگر در سه چیز که از انجمله مسیح موزه باشد و چون کتب قد با بر کتانی
 کتب این اصول خوابی یافت چنانچه از تالیفات فقیر فخر خواهد شد و قس علی بن ابی
 کوکشان است در نماز کنا یا شرطی الی غیر ذلک و خبر در و خیال کنن که را قس من بقاد قسم
 درین خیالات از جهت غلبه مواجس نفسانی افاده و درین احتمالات اصلی در دست داشته
 حاشا شتم حاشا روزی چند میگردد که بعد از مرید قعجهای رفته خصوصاً جناب محمد الزمانی
 که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکرد و ند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روزی نگاشته
 جمعه نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل قیسه از مندوق سر بسته کشادم این کتاب از افادات سید
 علم الهندی ازی است که متبر علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور است و گویا او را که کما بادل ازل از
 کوه دینا که شیب فراز غریب فریقش قس بالغ و در کتب جانبین نوشته پس این کتاب ابوسعید جناب
 مرزا فتح علی فیض آبادی سلمه الله تعالی که در توفیقات کتب در سیه ستاد من اند و بعد از تحقیقات بسیار از جناب

اصول کافی این طرح و وقت و مکان است و در وقت دیگر کتب این امر چنان یاری ایشان بود که متنوع قلمه برای کتب مورد نیاز
 قلمه های بسیار است که خوف غریب اطباء را در گردان مانع است و در بنحو بی ملین میشدی درباره قدامی شکیه فقره
 چندین شکل از برای اکل منام ایشان تواند بود چنانچه بیان جائسی در کتاب مسامح امام عموما خود صاحب
 آن امام که جائسی در بیانش زیر یکم نمیکند و در حقیر امیدوارم که از آنچه در خدمت جائسی بن گذشته آمده بدیدایمی
 که پیشوایان امامیه مثل ابو بصیر در حق حضرت امام صادق ناکه بر حدیث فیه الاسلام کلینی و در صحیفه خویش از تقدیر
 ممنوع بودند این مضامین از علیه بواسطه نفسانی ترشیدند و با هماران کردند تا سگان بغیرت آنی بریدند اما
 مسلط گردیدند و بدین اوج مرده و لان زنده تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضه المتقین بران گواهیست
 حق نیست که اگر رفته نسبت خاص داشتندی البته حقیقت حال زیاده تر در برجه انکشاف رسید که اگر جناب امام
 شیع بود عقل چگونه تجویز میکرد که مامون سر غمته تکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون جدد و حق پرطاهر است از جناب
 بدست خود شمشیر کرد و این امر از آنچه انکار بشیعه انکار نمی یابد و ادای کرد و اند قوی ترست زیرا که آنرا
 یاد کرد و بدین خود را متخاف زدند که امام الامیر ام کلثوم را بفاروق تزویج نمود خواه بلاء و اسطه خواه متوسط حضرت عباس
 عم جناب لغیرت الناس با جناب امیر معاویة بن ابی سفيان بن زید بن حارثه و شرف و زکرت و عالم لدنی حقیقه بعد از بغیرت
 خود و نیز که برداشتن کسی را که عالم را از عدل و داد برگرد و بر سر کار آوردند کسی که غلامش با خبرت جناب امیر
 و رنج ابلاغه و احادیث دیگر جهان را در خواب ساخت حتی که حضرات ائمه و سایر طبقات مردم درین بلاء از او
 بخلاف نیایفه ثانی که بقول مرتضوی خلش بود مگر و در امت مرتضوی فقط این بدان ماند که حکمائی قرنگ خلیفه کسان
 کردند که دیگران را بر سر نداشتند و نواب سعادتیان مبارک جنگ ارضی ساختند که در جهات ملک باو
 بنی آیند فاختبر و یا اولی التی پس اگر مامون که مدعی شیع بر تخت خلافت بود و آموخت آنرا از پدر خود و از پدر
 کما فی حاکم المومنین تعلیمه جناب امیر و قتل و داد نماید چه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
 چنانچه قاضی در کتاب ناکه گفته کافیت که در قتل امام رضا کفایت نکرد و فرزندان جمنه شمس انیر که امام محمد تقی بود
 بدست خویش به تیغ بید رنج کشته اگر چه با عجز خودش نقد جان سلامت برده باشد کافی ترجمه الجراح و این حکم
 بدان ماند که در شمس که از قاتل و شعی دعوی ابته الهما همیکرد و در حقیقت برای بعضی از مدعیین فریده و لایسب
 معراج توانی گفت حکم آنکه مامون بمقرب بارگاه خویش و عطای فناظر زیر سرخ آن نکو کیش را موعود ساخت
 و همراهِ همتهان و تنو مندان فرستاد و آنها سی پیلوان یا چهل بودند تا هم رضوی را کفایت کنند چه آنکه گردان
 آلات حربی را بر تختناب میزدند و اثری از ان بر بدن مبارکش ظاهر شد چه چون مامون بدید آن چنان دست برد
 شدند اش از رخم با خود و خرد چه حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را خربال کنی تو می ران خواهی
 مثل طلافه منافقین که بر چه از دست ایشان ظلم و جور بر حضرت امیر گذشت چه چکسی از ظلمه بر مظلومین زلفه
 و آقا ز و انجام را هم نسیب بعین باید گذاشت نگاه مکن که از کان ثلثه فر عجمی در مایه اولی بعد از وفات شمس

و قتیکه مهاجرین انصار به بیت مدینه با کبر شرف شدند چه جنگجوی و قنده انگیزه یار و ابیات رقصه از قریش مفضل
آوردند و مومنین نومی الالبصار و البصائر شب در در و در قتل بلبیت چه اندیشیدند اطراف آنکه در واقع که بکار سرم
و شیون را هم تقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد و کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
سکوازی بجای آورده باید فرمودن که باز بلبیت را که گشته فرسود و ذلیل ساخته گمانی الموعظ الحسین و همین بود
حال امیر مومنین امام رضا حقیقت نیست که دیده رده دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و هزاران و پاره
دست بر نداشتند تا آنکه گمانی الی الان ظاهر میشود بلکه یقین میکند که اگر ظاهر شود حق را ظاهر کند و او را بر سران
لطائف الحیل بکشد و قریب با منی امور دیگر غریب آید این کلام که رفته رفته منجر با شهادت شد و هنوز متعلقانش
بحوث تکوین متروک ماند تعلق و دشت لفظ اقتدای ناس که جناب دمن قدیم و محمد بن زینب شدند و گویا ازین آن
طایفه دین بودند و شاید که سبب یکی تقلید کسی اتفاق افتاد که او را تقدیمش بپاکان حکیم بشمار دادند و کما فی
اساس الاصول انبیا اما قیود و دیگر کما جملا که میباید که فایده با هویت باشد الی آخره پس در اینجا اول بحواله
اشاره کرده میشود که قیام مسطور و سیاست و مایه است و اجرای حدود و مخطوط مردم و حدود و ملامت و ملامت و ملامت
و سماعی و شکیور بلکه حکومت نیز چگونه در دایره عالم اسباب با وجود خود در زوایه یعنی طبیعت کروی دیگر توانستند
که اگر غور کنی تقیض بکند و در حد و در آن صورت هر دو یکس یعنی جمع کردن افراد و منیع اختیار پس اطلاق است
بر روی امام مطلق که خاتم الانبیا است بایستی از آغاز تا آنکه خایا هم بعد از ارسال مایه است معنی است بحال متعلق
و در عالم مجاز نیست که بعضی خمر اتمش بندری و آنهم در خواب نه بیداری پس مخلوق نیست که دلدار بهیرون و غلبه الایم
که جنوب جنوب است درین تقدیر یاد داشتند یا با شرب بیک سلب ظهور بر طاق کند اشتباه و دست از نیابت برداشتنند
و مثل فاصدین و غلین زنانه در استقلال زدند با و فاخود نبود در عالم بیایگر کس درین زمانه نکرد و کس نیامخت
علم تیر ازین به که مرعایت نشانه نکرد و درین مقام ظاهر اند گفت که این اعتراض مخصوص دلدار نه است
زیرا که محمد بن در بلاد ایران دیگر اندازند و متاخرین که این رئیس اصولیه کاسه نشان لیسه و درین تجدید
بتقلیدشان گردیده پس حرکت بند و را خواهد در احسان فقر تجویز کنند خواه در اسارت و لیکن بهر حال دلدار خود را
درین سیر و سفر تنها نگذاشته قبول شیخ دیده سکه و دل همراه است به تا بهندار که تنها میرود به علاوه
اگر امام در آنجا بید و دیگر متون شرح متبع کنی قدیم نوشته اند که امام با قیام با هویت و سیاست و مایه است اجرای
و جاد با کفره و خمر بر ضرورت و شاید که امام مقصود نیست ازین ارسال مایه است نزد امامیه پس ایشان
این وصف را هم بر اذات شرفش مرتب کردند و این چنان باشد که یکی بچرا گاهی بود که حدود آنجا را بگذاشته
و دیگری از بیرون قرض خود را از او میطلبید پس گفت که من در مملکتی قرض تو میگویم که منی چند از هر کس
در خارج با خود پیچید و قتیکه این راه و دشوار گزار خواهد گذشت پس جمع نمود و کلیمی باقم و قرض از تقیض
او کنم و توانم که گوش من یبنی و تقاضا میکنم بعد ازین نظر تقریر شود و آتای محمد یعنی فاضل رطل بود

میا گرفت که از دو حال خالی نیست که معرفت امام بر دیت خواهد بود یا بتجسس یا وصاف خاص و در معرفت امام شفعه و امام
 اول البته سید و دست چنانچه بار گذشت پس خرامه دوم مسلک نیست و آن بر دو قسم خواهد بود معرفت بلیات بر ضیاء
 طهارت و امیه آنچه بعد از تحقیق نقیض در کتب کلامیه گفتند و حضرت محمد در کتاب حسام و برای شاهوار شفقند بهانست که
 او بر زده گوشهای نما جلین شد و اگر اندک غور کنی البته پند آن سیر که خاتیات نسبت به ضیاء بر حجاب نه دارد
 و لاشک نیست سید و یقیناً که بر حفظ و معنی آن موجب برادریشان و شوکت امامی است که منصبش از نبوت و رسالت افزون تر
 چنانچه اینهم در آن کتاب بجای خود موطود و اگر بالائز این محوی برای آنکه موسن جالبی در تجدد مذکور و از مردم ذاتیر را
 یا نموده بیان نش نیست متصل حاتم کجارتش یا و در مینو سید که هر بنی رهن و در نیست که جمیع این مناصب موطود باشد
 لاجرم ضرورتاً که این امور مذکور از روزم و تبه باشد که از امام لشکاک نیاید با امام فضل باشد از اینها مستقیم
 از جمیع اولی الامر نشان نیز مثل حضرت موسی عیسی علیهما السلام که فعلیت مدارج نشان و در کمال و شوق و ظهور و درینجا کلام در است
 که امام مهدی سید آمده است یا نه تا خبر دایا اولی الاما لب تعلیم تقاضا بر عیان که خدا نام بر امام خصوصاً خاتم الانبیا
 که بر زبان قلم نایش یعنی حضرت موسن یک جانشی فناک بی باک جاری گشته و از راه شوخی و دلکاری و فرج و دلا
 و میری توجه فرمودند که انجاشن بجهت میکشد و دیگران هم کجور می کور انکی به پیروی شان در افتادند حال آنکه بزرگان
 گفته اند که زکس از لاف زده از شیوه چشم تو سرچنگی روند ابل نظر از بی نابینای به چنانچه حال مقالات دیگران
 مثل صاحب پنج السد و لطافت الرشا و دیده یاشنیده باشی الی غیر ذلک سن علامهم المحدثین الراغبین اماما
 تعمیل اجر بی حد تمام نخواهی باید که بشنیدن این سلور من عافرامی که سیاست تاویت است نیز موقوف بر ظهور
 بلکه تاویت سیاست اوف مردم و ملکوتی آدم را شکری می طبع و در کمال است که برای تنبیه و تادیب هر جمله سرکش
 روانه شود و کار بهرام شریف بسته آید پس تا که رویه پیروی نیارند لشکریان امام و بنای آنها لگرا اند و با ایشا ل از
 امور عظیمه مطابق مذمب شیخ ابو علی نیز بر ذمه مجتهد است و ازین بچاره چگونه متوقع باشد که یک تازمیدان تویر و تویر
 و در حال و تلبیس کمتر ایشا ل و در زمانه موجود شده باشد و در تسویل نفس معدوم انظر لقوان و در بچاره و حق التقیر
 و تا ایفات دیگر عرق بریزی با کرده و در محنت اقام بیک عسری خالی نموده و می او بجای رسیده هر که خواهد او را
 تالیف او را یگان یگان بلکه حرف حرف بشارد اگر جابلهام زمان از حصو یعنی تکالیف جوس و بود و نجات یافتی
 و بسیار است و رقی و فوق اقالیم پر داحتی و همت برای انتظامش بر گاشتی بلا و از ایران که ساکنش دعوی فرید
 و لا داشتند چنانچه از حال سلاطین صفویه ظاهر است چرا ملک شان تبا میشد و توبت بخوابی و ویرانی
 احاطه جلیو اصفهانی و شاکر دانش میر سید و مصداق طواف الکلوک چرا میشد و بسیاری از ان بزرگان
 مثل حمشه درانی چگونه می آمد بعد از آنکه نادر شاه کشته شد و خود را کمان همیشه راه ابرائیان میفرستاد و
 ایشان را تاراج میکند و صد ماسخول را بعقوبت تمام گرفتار کرده به بازارها و کوچهها میفرستادند و
 همواره اند خان تخلص بنوا در سفر بلا و عجم مصیبتها گذشتة روزی او را در مکان بعضی از ارجابان یدم و حاکم

بی کم و کاست شنیدیم و از استماع آن حجت کشیدیم البته بدست قوم مذکور که قمار شد و بدست ایشان بجای می
 کرد و در هر وقت که بخانه او می رفتند که و شیز و دشمن بخش و در اجماع معصود و من بعد از وقت رفتن خادم فرزند جعفری از
 حکام شهر و دزدی ابتدا او در و بستان تبعیم قصاص به پنج از میان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
 پس شاعر مذکور بعد از این اجازت داد و نو استی داد و آواز داد و اشعارش و صد آفرین گفت و طفل را یک و دو زبان
 زد و نظیرین و کنویش کرد که چنین ملا با بعلای گرفتاری و این نواد و صحبت رفتند و در شبان افشار و در بند و در میان
 کرده بود و آنرا خوانند و بشنید و اگر بخواهند و اقیام عمارت می باشد باری به سجده و الا و الا می برون کمان و بهر کار
 متبصر که در تحصیل همه مقبول و همه ذرات شریف و عین انتشار است و فکر هر یکی از این اشعار المیت و تباخت
 و هیچ کس که شکی نمی برد که گوار خود که او را خیران بی دم جعفر کند اب لقب نهاده اند و جناب محمد از مانی نظیر جعفر
 از و جعفری و پدرش از نسل و بعد از سماع این لقب نیز که بر روی باند که در قضاوت است این کس که شکی نیست از طفلان
 و نیوی و انهم بطور و هم که مرالی پیش نیست امری نبود که صلا و عاقل را نباشد کین و یکبار به و مانی
 سیز و با سبکسار به و ان قعینه مکانی است که بوجه سپارش مال صاحب لا بود و چون محل خاتون تر گس
 چنان محقق بود که شب لاوت امام تر گسی اسم خاتون حکیم پسر و نامشهور و نامور دیگر چه رسد که این
 فرزند امام حسن ثانی و مور و ملاک آسمانی است پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری سبب اخوت است
 شد و هم نشین حسینی را و رقابو آورد و و لغره صفدری و حله حیدری با وجود غیبت از گل زر گسی و سوسنی
 در صدد زبان و ظهور آمد چنانچه کتب شیعه بر آن گواهد است از آن جمله که جعفر مسطور که بدین خبر با حصول
 شیعه بود علی رسول لا شد و در شب که کشتی شستی و قمار یافتی و طنبور نوافتی چون دعوی مکان کرد
 و انبوی گرد آمد و گر می بر عادت معلوم همراه او شدند پس کرسی ملکوت و دارالامامت خاتم الانبیا هم
 در آنوقت از دست رفته بود و حده و اسلامیه و بلاد مسلمین و مویشین را چه نام توانی بر و انبوی جعفر فرزند
 در همه طوفا و عیان و دید که شخصی بالات حربی بر سپه نیز رفتار رسوا است و نگار در بسوی او میزد با و داد
 هر چند جست یافت و مرغوب شد و باینکه صفدری و حله حیدری که در مقابل عم خود که در کشته معاویه در نشان
 اوست و آن هم برای نایده و نیوی که متاعی پیش نیست از ان سماع که بر ماور کرد و خاتون تر گس کرد
 و لایق تفصیل نیست تفاضل برگزیده و لیکن حکم لایق که حریفی از ان مطابق کتب نقیذ و بحار و غیره گفته
 افتاده تریر کلیم نواخته میشود و انشاء الله تعالی تا از محل قصه این هم خواهی دانست که از کتاب خلافت امیر که جناب
 انیر آنرا عالم شود و علامه لایان شیخ ابوالفتح میباشند و میفرمودند علامه لایان ایمان اتمار که صدق حجت
 لشکر علی الکذب حجت بقدر کما هم از ان ریحان و سوسن باغ صدق و صفایا هرگز وید یعنی فرمود که من
 بار و ارم و این امام فرزند حیدر که از صاحب ذوالفقار همه عار و شانه را گوارا کرد و مانند چنین رحم پرده
 نشین شد و مثل خایان گوشه گزین گشت و از این مقام این هم توان دانست که اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرمودند و از خیمه صدیق شلاک شیریک بباری در واقعات پذیرند و تواتر گشت کلین امام الانجبین مادر
مخفی نمود و بگویند و روایت دشمنان خون خوار گداشت و برای رمانی مکانی مسلح گردید چندی و چالاکانی بکلی
آورد و در آنجا و از شجاعت او و مروتی نکاست اما نکته شجاعت و اصحاب در کتاب الله جایگاه گزیند از آنجا
و آنکه این معجزه ایست که در آن زمان بجا آمد که علی که گنجینه دین و خزانة انبیا و ائمه است در آنجا بود و در آنجا
فیکشت که منبر جعفر علی ماسبق خاصیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریف با سهری قصیر
بهما و کردند و موجب ترقیات دین و ملت شدید و قدسیست کافی الکافی مفتی ملک اگر راست پرسی و از منبر
خدا بتری آن تو نهال چمن شریفیت و گل بازه بوستان قیسریت را غم فراق حسن عسکری علیه السلام
چشم بود که این همه دواهی جانکا و دو مصائب بوش ربا از منبر تهو و حیای فرزند ایلان شد اگر ادنی توجه
بجمال خیمین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتند که خاتون زکریا را آنوقت برابر منبر
مبار بود و گرفتار سازند و آن سر و از او را بقتید و بزدند از نرس حریفی از نوحه خالون مذکور تواند بود و آنچه
در گستان منقول است که آن عهد خردیت یاد آمدی که چاره بودی در اندویش منبر یکمردی امر و
باسن و غلبه کش میردی و من پیرزن ازین زبانه و ترحد تمام برای این احوال و اصول رفته لیام نتواند شد
که در بار و در و دیوار و سقف و کف چنان تهو فرماید و در نواخته ناموس اگر چنین بی پروائی بکند
و مار و لیکن چه تو انکر که ماده محبت این سیاه بودی نه چنان در کله این لحایقه تاثیر می کرده که کسی این
آن کردن تواند یا مخصوص جناب مجتهد را که توبه برادر و رسم ارکان دولت اصنی میر و نواز خوب محضی و
دیوئی پیدا گرداند تا از خار بهر و چشمه فغان آن پیروی شیطان که سحر سامری او چنان داشت علم الهی
بجاست می یافت رفته و نظر افتخار تجسم ذوالنوره می گشت و اعیان قال الله کونوا قفا و کونوا قفا
فی الجبال فایض علی الخیر و افتخار علم السردی به بیت شاعر بدی چنانچه که دانستی که خدا را از علم منور گردانید
و احتیاج و استلال بر عدلش نمود و در عین چنان است که خادم هر کی از فضل و تعالی را بجات داده بود
آورده اند که او در سفر بود و ماده محرم پیش آمد پس قاست کرد و یکی را چاکر نمود و شش تصویر گلی از دست
یا و سپرد که هر روز یکی را پیش آورده و خود غائب شود اول روز بر تخت نشست و نیز بدست گرفت و
گفت تا آن پیرا و صورت نخستین رو بر و گداشت و مخفی شد می شنود که سیگوید از قیامی تو دانم که او بکر
ستی عمر تو در خدمت حضرت و ملازمتش بسر شد ترا چه افتاد که حق فاطمه غصب کردی بعد از عیدت
بتر بر سر نهاده و در هم شکست روز دوم و سوم صورت فاروق و ذی النورین را بهین و تیره و نیز و نیز
کرد و نوحایم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب مرتضی میکند
که با وجود قلع باب خیمه مانده چنان رحم پر دوشین شدی و چون خاتمان در خانه گشت و همه
و دین و دولت و دلالا شد بر نموده و بختی که از گشت و هم عظیم بکفایت رسانید روز پنجم با تصویر حضرت

بشیر دند بر عتاب نماز کرد که چندی از منافقین را با او صفت داشتند چنان توایمی که بر اهل بیت نما
شدند و خدا همیشه می فرمود و تو در دنیا می گیری تعلل را داشتی و همان گفتی که بابت خود که خود را امام است
از من اطاعت او بکنند تا آنکه دین اسلام متغیر گشت و عمر افضل ترین عبادت را که متعبد بود مرا نام
کردند اینداین همه گفت و بی اندامی نمود و در ششم تخریفات می که بمنزله کشید که این صورت کیست
و که باقی است تا شنید که غیظ و غضب آن یعین یاریا لعین است در غنا بنامی که گوشه دوز
غیظ و غضب می جو شد و می خواهد که بتیر نرند و تقوی را بشکنند که خادم انیس دیوار بر جبهت
و صورت ما در بدو مغفل نابله در عقیدتش او دیده را دور خانه دوستی خزید پرسید این چه حال است
قصه را عاده کرد و گفت ام روز خدایم از این ملعون بجات بخشد گفت لا اله الا الله که تو خدا را ازین کردند بجات
نزد این حکایت چنان باشد که اهل طرافت و بعضی از تیز که با ساختن باشد ولیکن کایله از فرق شیعه بزم بود
جناب میر علیه السلام چنانچه در کتب مقاتلاست می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت جبرئیل علیه السلام
بر ملا لعن میکنند و ذمیه انا نه تبت شیعات حضرت علی القدر علیه وآله وسلم در هر دو جهان روی
خود را سیاه میسازند و حضرات اثنای عشریه آنچه در باره حضرت زهرا کرمه جبرئیل علیه السلام
اعتقاد دارند که از مذہب غرابیه کمتر است چنانچه در تالیفات کثیره از بهر این قطعه خواهی یافت که بهر تالیفات
زیاده تر است و اگر حکایت بعضی مغول در تالیف بنده مکرر شود بیدار غنی نفرینند بیکه مطایفه را نام بردند
و هر که بتالیفات فقیر یا مخصوص این دفتر اگر ادلی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب میر معاذ الله بر او
اهل فنسول بعد خواهد یافت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا و جنبان نیست و نابود نیست زیرا که
مقدماش مخدوش نظری و اینهمه بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا شایب حضرت زهرا و والد ماجد
تبرکات الله علیه و علیها بر اساس مذہب کفر و کاستنفا از رسالت حریفی انا گشت پس باقی نماز نکرد
مطاعن و اجتنابی و هر کتاب کلامی رفعتی من آنست خود را بر میبرد و حقانی تامل با هم فریسی و ریجانی
و دلیل بر آنست که اگر خدا بران طریق نرود که عقل را ساخته و پر داخته هر حکیم او را علامت کند و آن
می نرید بعد ازین برین که بیشتر افعال الهی مخالفت میرج بقوان عقلیه دارد و انصاف مکن که وقتی که خدا
بر ما کیلی مر معروف و نهی عن المنکر فرمودی آمد اطفال و مجانبین و حیوانات روی آن زمین را شکل
می باشد که فی خلاصه المنج و غیره پس هر کس برین عدالت که تابعین عدله اعتقاد و آن دارند قافه قافه
ناعتبره و ابا و لی الا بصار و از متفرعات بقاعده این رئیس الحمق در حصارم و فرمایان کشایم
حرفی از آن این است که قبل بنیاد و احیاء و فرزندان جناب قائم المرسل و بعضی از متوسلین استوار آنچه عالم اهدی و رفیع
در عمر و در ریگودیت فیض صبح آن پس لعنت بر آن قوم که پیشوای او را در دست پر شرمن این بود و انصاف
طرقترا که گویند که ترک مر معروف و نهی عن المنکر موجب چنین عذاب است و حضرات ائمه که برای هدایت مبعوث

شد بدین خود و دروغ و تشنه کرد امید شنیده حضرت که قدر کافی و غیره و دیانت که مسلمانان ازین است
 که حاکم و دار و آگاه گران و امروزی بود و خردا می نه الامور و وقت فی البین فلرجع الی کنا بعد و در اینجا
 این با که شنبه می در بار و صاحب الامر خاتم الامور و خاتون رکس است که ابابسه و غلبین رفته را
 مانند بایبیه باغ سیر نمود و آن مر است که قبل ازین بارش و اجمالی او شده و باب حضرت مرتضی رفته
 و خاتون قیامت فاطمه زهرا است که رفته رایتش آنکه از ازل مردم بعد از آنکه و دانش و طیفه لغت
 الله علی زهرا و بهوش من الیود و الدخاری موافق خمار کشتی سے خوانند و این اشتها هنوز شادان و
 فرحان اند و بر عیوب با نگی خود می مانند و بر و تنها بجزید حیاتی خود می مانند و هنوز درین خیالند که این بندگان
 امیر و باره پیشه و این شیعه سیما افقه السیة عمل بر علوم لدنبه لو چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
 حال آنکه اگر کتاب اصول برین عمل بران حضرت امیر را کی با لیتی کردن که متافکمه درجه موثقی کلیم الله بود و
 رتبه مصداق علمناه من لدنا علما فلعنه الله علی من مال الی نذیمیم که یک حال امیر او طشت از بام باشد
 و برین فرموده امام محمد بن مکرور صادق نیامد ما لب و قائم مقام او را چه حاجت ادیکر ذاتیات امامت
 اندیش کردن زیرا که حاجت و قتی می افتد که صورت اشترک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و هر سببی است
 نیاید اکنون بر این تمیز و جدا حقیق خواهد بود که دیگر اجزای اعتبار متعلقه شلاش کند و راه اطلاع پیدا می
 کشش و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سیه نامه کسی است که پیرده جازان
 روی خود بر دارد و لغو و باند من کفرهم و از امثال انتقامات دیده باشی که صاحب صواعق محرقة و بولوق
 سولقبه و فضیاح الروافض و نهج السلاطه و حاجه بغیر الدین سیدند نصر الله کابلی فصلی بدین معنی می
 در صواعق المطالبه کاوسی عشران ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غناه شروع کرده
 و کیفیات شان بر شمرده و چون نوبت با ما می رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از بیان ش
 عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از بیچ مسلمانان سبز نزد حتی که رد و حی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بار بار صد دریافت و هم می آید و منافقه که رب العالمین بتا کیدیکه مرند می بران تصور نباشد ارشاد
 فرمایند که علی را نصب کن و حضرت مفاسدان را بتکرار بر شمر و چون برار جابجی کردند که و ما کیست
 عین الحق می ان هو الله و حی یوحی پس ضرورتاً و ناگزیر شد که رب العالمین امعا فانه بکذب
 فوات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح هر دو را در یک ماده مجتمع دانستن الی غیر ذلک مما فصلنا فی
 الاوراق ثم لابد من مطالعة تالیفات این المعلم سیما که به اسمی بالروضة فانک بقول بعد و روتیه ان انکار فی
 لاطر و بهو معلم الما که قیود کاتب الحروف این کفریات را لفظ با نمیشی که منشعب است است با شتابان کثیر
 نهایتی نیست و اگر بهمت ناظرین و سامعین بدین اوراق که لغاری سیلیس پوشتم تخلیق کرد و بار حاجت
 بکتاب دیگر نمی مانند انشا الله تعالی و در امریکه سیاحت سخن بود از مدنا هم بر امام حضور ما

صاحب الامر و فضل که مقوم مامیت بدست آمد یعنی امام براسه ربانی مکانی حمله حیدر سے آغاز و
 و براسه فخری ماکرمه معظمه برگزیده فرزاد و این وصفی است که بالا تر از همه باشد و گریه و زاری
 و فرما و و بیقرار می خاتون ترکس برین امر بنی بوده است که اگر چند سال بعد از رجعت بگریز خرمی از آن
 مستغایه و ندیه تواند بود و از باب ندیه اوست بدلات حال انعمین که بعد از سید بن کین فیکون
 شده باشد و اینها اتوین هر سه من بجز امیر سید جهان الدان بیچاره در عشق امام حسن عسکری
 چه عجب تاشیده و چه بلا دیده حتی که سلطنت روم را گذاشت و از ان عیش و کامرانیها دست برداشت
 و اداره کوه و دشت گردید و بر فروختن خود و انهم شهن قلیل راضی شده و رفیق یعنی فرود شد و خود را
 ترسانید که تو باین قیمت قلیل مراد است و کلیل امام نفی نمی فروشی من در پلاک خود میکوشم بعد
 و انتظار معاودت این فرزند سعادت مندرج خاکستر حسرت بر سر خنجر نجات و شب و روز خواب از
 بر و چشم بر بخت که اول رخصت نمیدند که تقصیدش بگویم و عرصات الامام و مصائبش را با اقدام
 اقدام به یونیم که در اوقات بکاران محنت اشرا لیلوت را ماند و در مقام عیش که سرداب سیر من را
 باشد نقل میکشد و اینها مال بعضی اشعراست لی منزله و قسلی نه پیامی نه حدیثی و در کوی تو بستند و کربا
 صیبا انظر من مصیبت خاتون ترکس را یمانی نیست که اگر صبر کند و امن از دل جدا چاک میشود و اگر او
 و فغان بر زبان آرد و بب گرفتاری میگردد و نیز منافقین و منافقات و مزدورین رقصات
 بازاریای خویش کامیاب اند و او درین هیچ و تاب نقد جان بسلاست نمی برد و نه ازین زندگی که بدین
 سکرات الموت بود و نجات می یابد پس بلی اختیار در مقام جاگنده رهوش بردار شعور مشهور بدین طور
 بر زبان خاتم میرود علی رو سپاه ترکس خاتون تماشا کن که روشن ساخت نور دیدارش
 چشم سفیران را یعنی نگارنگی زمانه را به بین که مادر معظمه در فراتش خون بگریه و هر یکی از سفیران
 آن بیو و جو سطر امده عار سد و حال آغلا عین چنان باشد که خدای عزوجل درباره شان فرماید فَاَلَمْ يَكُنْ
 مَعَهُمْ خُزَّاءٌ كَرِيمٌ فَاصْبِرْ إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ کما ثبت هذا المضمون فی حق الیقین و متوسطین
 بنارین و ارم دونایز یکرند و الی رقصات مرغوات کبیده ای خالی را بر کرد و اندر کام سفیر داد
 از غیبت امام در معادین چه بالکل دشمنان کرد و اے زاده کذب و نکر است بیگاه مرده
 عمل که تو شد و کرد و هکاش همه هفت بند کاشی را بلیغ فطوا کرد و بدو هشتاد را خود در مصیبت خاتون
 ریجان ترتیب داد و می تا خوش مصیبت سنگ میشد حاشا و کلا و او یلدا اسفی چون حال برین منوال
 است و خوف الطاب و پیش ولایت لایعین و در پس بنابرین توجه را از دست گذاشتم بلی چار
 انیمه محبتضای اطوار جملیان در تکیه خاطر است و انهم بیوع افسوس و خیر خواهی که اگر خاتون دران
 وقت سلاح می یافت حقا که فوج علما مان خلیفه را که هجوم کرده بودند شکست بلکه رخنه غیبت

حبیب فرزند راضی سید سکندر سی می بست و ہم خود از قید و بند ای می یاقوت و بسیر جالمقامی
 پر دست و پروا کی کو چہ کر وے و باد و بیجای بفرزند نیداد و وینفر سو و کدہ سیابان نور و می و کو چہ کر و
 کار تو نیست بلکہ را و در سم کانی است کہ اہل بخیر اند و تعلق آن جہان برید ندان امور از خانوں
 کہ کس متوقع بود بسبب آنکہ توسل جناب فاطمہؑ ہر اگر و بود و تادیار حضرت امام حسن عسکریؑ بجز
 آنجا کہ در تہ و تاب عشق شب و روز میخست و می سوخت و مواد بر کونہ حسرت و افسوس
 می اند و حست پس امر شریف فاطمی را و اسلام آوردن برا سے زیات امام برو و کار بست و جناب
 جناب خاتون حبت و در جہوم مہاجرین و انصار کہ صد یا انبوہ کردند بقوت ہر جہت تمام انیمہ اکبر
 جناب امیر مازندہ است غلامان خلیفہ را مخلوب میگرو اند و لیکن از امام با و صفت مسلح بود و ش بیج مروا
 بلکہ شہد از حیا صد و نیافت بہمت آنکہ او مقلد جنین و پر و نشین بر اصول اتباع ابن سابعین بود
 کہ لایخی منکاک پر کہ در بارہ امام لفظی و لے و ماتم آن کوید کا فر میگردد و در بارہ شجاعان و ہر
 علی اکبار و متقاتلین او لے بایں شدید کہ در محاورہ قرآن مجید اہل تنور را گویند و عقل ہم بر شجاعت
 ایشان گواہی میدہد کہ بدون دلاوری و دلیری چگونہ ہر کا قرآن شدید بلیہ کردند و دین زد و
 از ایران پر وند و شام و روم را از ترسیان پر و خند مختش و نزول مینا و اند ہر جہ گفتہ اند بجای خود
 تواند بود و فاعتر با او لے الالباب و بخدا اند از روزیکہ من استقر اکتب شان مثل علل الشیخ اشک
 و غیرہ آن این معنی بر آورد کہ در لہجہ ہمدار کان از فہم گنجینہ حضرت امیر کبیر و بایں ہمہ
 ارکان مذکورین مہنوز دین پستاد و تنور دستگاہ اند بالجمہ بختہ الزمانی بعد ازین
 تمکان و فہم شمار جامہ اش را انجیس کرد و حقیقت تار و پود نکلم را این ناپاک پاک
 بسوخت و اکنون نتواند کہ طبل زریہ گلیسم بنواز دہد و چند از انتفاع اضلاع
 بطین شدہ باشد کہ حاجت بدہل ہم ندارد و لیکن فراح حوصلگی اورا باید دید کہ ہنوز ہر صورت اصلی
 اما بدون امام و جبلا طاعت من جمیع الوجہ پس این دعوی علی روس الناس حقیقہ و ریجای مہنوز
 برایشی مستوزیر اگر دین تمیز از سابق اورا حاصل ست کہ ہم حامل سنیاست و ہم شکایتی ندارد و و جزو
 را نمی کشد کہ از مطالعہ اصول عیانست کہ حضرات ائمہ فریکہ و بارہ نصب امام سیانہ تا صعبیان و
 بر آورد نمایندست کہ جز و امام نصب کردند و لیکن انہا اطاعتش کما شیعہ بجا آوردند و شیعیان
 ہرگز اطاعت نکردند و ازینجا ہم مثل سابق نصب شیعیان بشیول عنایت الہی ہویدا تواند شد اگر دل بستہ
 دین و جہد در معنی ناصبت باشد کما لایخی علی من راسی الکتب الکلامیہ من النظرین و عبارت محمد
 کلینی از اصول معتبرہ شان و درین نظم جاسنور و حکایت غم اند و زین است علی بن محمد عن ہمال بن زیاد
 عن ابراہیم بن محمد الہمدانی عن محمد بن عبیدہ قال قال ابو الحسن علیہ السلام یا محمد انہم انشد تہنید

ابراهیم قال قلت قلند و قلند و فقال لهم اسلكوا عن هذا فلم يكن عندي جواب اكثر من ان الجواب الاول انقل
 ابراهيم ان المرجع في جلاله انتم تعرفون طاعته وقلند و انتم تفتنون رجلا وقرصتم طاعته ثم لم تقلند و فهم شديدا
 فقلند و انهم من حديث غوايد بسیار برمی آمدند انما انهم که اطلاق مخرجی بر این نیست هم کرده اند یا نه یعنی که جواب
 هر قصوی را بعد از اصحاب ثلثه امام سیدانند و ستاخر میگردانند و این احد اطلاق از جواسش غریب و در بیان
 واضح میشود و شک نیست که چون کتب ما را جمع کنی قدیم شیخین و ما حدیث و ما فی حصار السیر علی السلام معلوم
 میشود بلکه از جمیع البیان طریقه هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس میان شد که گفته
 مرجع برینند و قرا اطلاق نمودند اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین آن بود ان انصار و بعضی
 بالجواب قد یکون فلا یقتل و از ان جمله آنکه از فرض طاعته صاف صاف بر آمدن چنانچه قانع اصول بلکه اصل اصول است
 یعنی هم تعبد الایمان هم افراض طاعت با وجود عدم طاعت بر این بکیشان کنی بله حدیثی از علی بن ابی طالب
 خلاصه حدیث بدین دقیقه هم بر توانی بر آنکه آن قوم مورد ملاست و لوم نهین است که امام را بر او بود
 و کلام از اینارفعه و مصادقت استعمال سیفا وصال شیند و دعوی فرید ملای الیهیبت بر آسان سازند
 و وقت ملافی عکرمین توانستند بر زمین قلم شدن تا انکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان آمدند و نشست که ایشان
 با اصحاب معلوم بدیل سازد و در امتثال بن تمنا بلاغت سبحان کوتاه و از بیان خیانت های سان که دل
 بکثر شرف را خون ساختند عذر خوا حقیقت نیست که اگر نه قدیمی است یعنی شیعیه فخر صیدین بر اذ جناب فخری
 می بودند این شیعیه بی و فایز را بر قصد خود میزی انجناب و تمام آن عالی قبا بیا کرده بودند و این هم خواستند که قیام
 بدست معاویه سپارند و تشیع محدث را با تهمار سازند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذارند
 چنانچه بعد از شیم ازین جنس نیز می آمد و با عراف جابزه قوم نوید این جور و جفا در حق انچه بر می
 می باشد اگر چه این کلمه را بر سر و حضرات و عین و لا محمول دارند و دست از شرم و حیا بردارند که لا انجی انک
 تعالی من بعد در معانی مسافر که از این میساکر و در وقت و شهادت انکه متاخرین بر روی کار آورند
 که اشرا موجب تسوید وجه شان در دنیا و اخری بجایای علمای قوم ملاحظه کرد نیست که انچه بر می
 برنگوش و نفیرین قوم ماحون می نیند و نه روز و فرط اعان اهل بیت اطهار مهاجرین و انصار و تابعین
 و حیار میشوند و هر چه از اخافات در قلوب شان به هوا جس شایطین خطیر میکشد بی خوف و براس میگردند
 و هرگاه درین تقریرات بمغز سخن مغالطه کشمیری چندان عیان گشته که حاجتی به بیان نداشته
 پس تقدیر است او در طبقات رفق که فضیلت شایع شان کالاف و طشت از نام
 علی الاعلام است که نداشتند به الیریح فی یوم عاصف و الحمد للهدی ذلک
 حسب آکثر اذ انچه جناب امیر از شیعیان اعراق که در لشکر بودند و من
 و بیسم بر و با طاعت می آوردند و در شیخ البلاغت مروی گشته و چنان است

که حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زار نالی از پیچ ستگاری بدین هیئت مجوعی نکرده باشد تا
بحدیکه بر که از ایمه مختصر میشد و حیت میکرد که هرگز بر حق و حکایت این منافقان گوش
نباید نهاد و از صواب و سخته در عربی و فارسی بر دایا شیعه ابن سبا یهودی کالمش فی کبد است
و العجب که همه ایمه بر انظار زبانی مجتهد فانی بجمع وجود مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و اجب الاغاثت و معتزلی طاعت باشند و علماء و اتقیای این دو دمان عالیشان از ا
برزگان تخلف نمایند پس ثابث شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت یحیی
و معتزلی و الطاعت و قس علی نذر اصحاب بنوده و هر کسی که بمرتبه اجتماع رسیده در تقلید دیگر
مکوشیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت با حاکم
آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعذیرات پس ایراد آن تجرید مسطور در وقاحت محبت
از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
مثل سجاد و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه را فضیلتان مثل شیخ خارن و شیخ طوسی نوشته اند
که چون مرگ می ایشان بدین منوره گرز کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و بر زگان نش باشد
با وجودیکه اکابر شیعه بانی مبانی محضات ابن سبا چون انکار بداهت در نی مقام نتوانستند کرد و در
حق ایشان گفته اند الممسکون بسائر الشرعیه پس بخریش بخدی و عجد الله بن سبا یهودی
پس کسی که مدعی حدود و تعذیر بر ایشان نتواند شد معذرت حق تعالی در کتاب مجید فرمود آنچه در کتاب
بر آن قطعه که اگر ایمان نمیداد معاد دارند باید که بر امنت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت محفل امامت او دست پس رسول خدا با وصف یا فتن
سبب جد اگر ترک حد نموده باشد و ریاب صد لیه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجود دیگر
در جبر رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است رع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی و پس بر
بود و بطور فصاحت بیقرموده یا علی اول این کار بکن که مصداق *اَلَا یَا فَاخُنْ لَوْنَهُ لَمْ یَهْشَ*
حقا که انجناب وقت نظم میبود فذک از کسی پروا نکرد و سرزنش فذک حد که کرد انیس حال
سید او صیاد شخین مکرین برای طرفداری دختران خویش گاهی برخواستند بلکه و حجج البیانا
خبر سی نوگیر تفاسیر ممدوحه و افاض موجود است که وقت شکر ریختها در امور خانگی بتا ویب
و تنبیه می پرداختند و جنبه داری حضرت را دینار نمیکشستند و چگونه معین و مددگار حضرت
بناشند که امید و ارسلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد الطاعت شریعت برکنده
حتی که صاحب مجمع البیان نمی نویسد و جمالی ندارد که در آن گفتگو کند که اگر رسول خدا
حایل نمیشد میان فاروقی و دختر شام المومنین حفصه او دختر خود را بجزد تعریف کشته بود

البقره چون خاطر داری غفل اندازد و در ایمان دیگران در رسالت و قسم آن بطریق اولی
 معاذ الله و لیکن این امور با کسی توان گفت که رسالت را با وجودی بقتضا با حضرت
 رب العالمین و دست برداشتن از آن چنانچه بار بار داشتی نشانی بر اصول ایما بند و امتیاز
 معلوم بن معلوم که در حقیقت معلوم ملکوت بود و در علمای حکم بوضوح اخبار موبد محدثات رخص
 کرده کما ذکره صاحب الصدوق و دوم انکار رسالت و از تالیفات دیگر اکابر رخصه اشراف
 از آثار وضع و اقتضای بین در حدیث طویلی که امام حسن در معاطله جم و شیرازی تافیه همراه امیر المومنین
 قبل از جنگ بدر بود این مجتهد حکم بصحبت آن مینماید از ضمن الطرح قاسم عوامان دعوی ذلک البانی فکرمشکر
 و فی الاخبار و الحاکم بصحبت اهل الحار و هرگاه استغنا از رسالت بدین شد و بدین قوت و ادله و ادیان
 روضه جاری شده است هم دلالت بر آن دارد و مجلس امام سیزدهم مدعی آن در تالیفات
 خودش باشد و تفسیر صافی نیز نفس در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بیست
 و بی معنی باشد کافض علیه الرطل بوق فی الجالس متبعا لعلم الروی قس علی ذوالحال
 رساله بروایت استاده و قیل للشیخ المذکور عا شقی در نهاده خود و جنون است که با رسالت محبت الاجتهاد است
 و هو القدر عند العقل تکمیل المقام و تتمه العلم بمبدأ ان علك الله تعالی که جناب سومین جالس
 اگر کافی کینی را بطلان خویش می آورد و باب نادر از مجلد اصولش که از نوادر روزگار مبین
 و معرفت خواص و آثار امام است و سر مایه افتخار و در کتب ایشان دیده باشد که برین نوادر
 پیشتر حواله می کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره بانی مگر نشیمن بیان انواع
 اوصاف از ادبیات و ضروریات امام کمال اهتمام بر واختم می کشا و ارج حاجتی نبود که تجدید شصت
 بر و در و بلکه هر اصل و ذریه که در ادوی می افتاد و مختصرش را بابیستی نقل کردن بر وایت ابو نعیم
 بن العلاء قال کنا مع الرضا بمر و فاجتمعنا فی الجامع لیوم الجمعة فی یوم یوم من فاد اثم الامام
 فکر و اکثره اثبات الناس فیها فقلت علی سید فاعلمه مؤمن الناس فیه یقسم ثم قال علی
 جبل القوم و حذو عن انهم ادیانهم ان التذخر و جل لم یقض علیه علیه و اکثره
 لالدین و انزل علیه القرآن فیه تمیز بین فی الحلال و الحرام و الحد و الاحکام ثم
 ما یحتج الیه الناس کلا فقال عز وجل ما فطننا فی الکتاب من شیء و انزل فی حجة لوداعه
 فی اخر عمره الیوم لکنکم و انتم علیکم و انتم فی ذلک و انتم فی ذلک و انتم فی ذلک و انتم فی ذلک
 من تمام الدین و لم یفرض شیء بین لایته مجاله و نیم و اوصع بعلیم و ترکهم علی فقیه بیل الحق و انما
 لهم علیا علما و اما و ما ترک شیئا یحتج الیه لایته لایته من زعم ان التذخر و جل لم یقض علیه علیه و اکثره
 کتاب الله و من روکت بالحد فو کافر بل قهر فون قدر الامام و فیهما من الامام فیهما فیهما

ان الامامة اجل قدرها واعظم شأنها واعلى مكانها ومنع حاجتنا بعد غور من ان يبلغها الناس
 بعقولهم او ينالوها بارسامهم او يقيموا الاماميات اختيارهم ان الامامة حصص الله بها ابراهيم الخليل بعد
 النبوة لاجل حاجته الي الا تفكر فانهما خيل الانسان بل الحيوان فانك قد رأيت ان نظام اهل
 البيت غير ذلك فكيف اذا خير النبي والحجة مرتبة ثالثة وفصله شرقة بيننا وبينها وذكره
 فقال لاني جاعلك للناس ائمة فقال الخليل سرور ابراهيم ومن ذريتي قال الله تبارك
 وتعالى لا ينال عهدك الظالمين فاطلب هذه الامامة كل عالم في يوم القيمة صار
 في الصفوة ثم اكرمه الله تعالى بان جعلنا في ذرية اهل الصفوة والطهارة فقال ونباله
 الحق ويعقوب ناله وكل جعلنا صابرين وجعلناهم ائمة يهدون باشرنا وحيثما هم في كل
 واقام الصلوة وايتاء الزكاة وكانوا لنا عابدين فلم ينزل في ذرية من بعدهم عن بعض
 من ذرية من ذرية النبي فقل اهل البيت ان اولي الناس بائمة ائمة للذين
 اتبعواكم وهذه النبي والذين آمنوا بالله واولي المؤمنين فكانت له خاصة فقلنا
 علينا بامر الله عز وجل على رسم ما فرض الله نصارت في ذرية الاصفاء الذين اناهم الله العلم
 والايمان بقوله جل وعلا وقال الذين اوتوا العلم وكانوا يفتنون في كتاب الله ليحكم الله فيهم
 ولعل على خاصة في يوم القيمة اوليهم بعد محمد فمن اين يختار هؤلاء الجاهل ان الامامة هي منسوبة
 الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول ومقام امير المؤمنين وميراث
 الحسين والحسين ان الامامة نظام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وغير المسلمين ان الامامة
 عين الاسلام النامي وفرع السامي بالامام تمام الصلوة والزكاة والصيام والحج والجهاد وتوقيع النبي
 والصدقات واستمنا الحدود والاحكام ومنع الشغور والاطراف الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله
 وتوقيع حدود الله ويذب عن دين الله ويدعو الى سبيل الله بالحكمة والموعظة والحجة لباغية الامام كالشمس
 الطالعة الجليدة تشرق للعالم وهي في الافق تجيب كل تساؤل الابدني والابصار بالامام البدر المنير
 والسرور الزاير والنور الساطع والنجم الناصي في عينا مثل الجي واجواز البلدان والتفارق
 الجبال الامام المار العذب على نظام الدال على الهدى والنجى من الروى الامام النار على
 اليفق الحار من عطش الدليل في الممالك من فارق فما لك الامام السحاب الماطر والغيث
 الباطل والشمس المصينة والسماء الظليلة والارض البسطه والعين الغريزة والغدير والروضة الامام ميز
 الفريق والوالد الشفيق والاشقيق والامام ابره بالوليد الصغير ومفرغ العباد في الدار الدنيا والامام
 امين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاؤه والداعي الى الله والذاب عن حرم الله الامام
 المنظر عن الذنوب المبر من العيوب المحض بالعلم العوسم بالحكم نظام الدين وغير المسلمين وغيره

پار و پار شود و دست بردارست چنانچه در رویدار مستغنی عنده پس در حقیقت طعن قرطاس بیل
استغفای رسالت است که کفر قوم مدبر یوم چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البسمه
عین کفر می باشد لاریب غیره و انگاه در روز و قات چنانچه از طعن الراح تحقیق حاصل و منت
بمقتضای فائز و زمانه که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مداینه بوضوح می نماید که در
بها ن روز یکصد و بیست و خاستن اصحاب حضرت جلاله جنت خرا میسر حال آنکه بعد از نزول
بسته الله تعالی من الشاکس که در رویدار اتفاق افتاد و یقیناً در وقت مدبرین مذکور زمین را عیار
نمواند بود پس اگر چه قبل از ان یقیناً عمر شریف بسیر کرد و دنیا به از رسالت باقی مانده فائز آفتاب
چه جاسه امامت که متفلسع بر آنست و هوید می جسد او الحمد لله که باقی نبوده و با حق طالع
در فاضل وقت طلب قرطاس مکرر امامت مرقضه و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان باشد
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان بفرمایند بمقتضای غایت رسالت رسالت کجا ماند
پس نیست محبین و متراب منکرین را و علی نمواند شد یا و مداره که کفار قریش خصوصاً ابوبکر و ابوسلمه
حضرت را سنگسار کردند کافه مجمع بیان دیگر آنجناب تبلیغ رسالت قنوه و دستور کفر بود و همان
چنین غیر بالفرض از منع فاروق تمتع نمواند شرح این خیاست و محال است و جنون بذا الفرض چنان
در فقه اعتقاد دارند و زبان معرفت اند بعد م بیان در ذکر و ذکر آن محبت بیضا نام کافر شد و در غیب
ابو راه باز بقیص روایت را و س مذکور متوجه باید شد که حضرت سقر آخرت اختیار نکرد و کربان فرزند
برای امت خود و نشانای دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد آن کبریا را و اعلام نام فرزند
را محتاج نگذاشت را تم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر در صحر که در میان راه بود و در میان
امیر مفسد خلافتش بیان کرد و از تربیت کفر دار تدافعی و غیره چگونه بطبیعت خاطر امیر مفسد را علم گردانید
این امور و دشمنان طفلان جسم می دانند تا بچو آنان چه سیران چه سیران چه سیران چه سیران چه سیران چه سیران
بلکه مخالف احادیث که مباحیرین و انصار بعد از او که تامل و تفکر می کنند و تامل و تفکر می کنند و تامل و تفکر می کنند
بودند و در حدیث مولات در آن مجمع عظیم گفتگو کردند که برابر آن مجمع نیست که آیا در جواب محبت مراد است
یا امامت و باز محتاج بیان شد که کلمه ای که ابوجهار و غیره من الاسفار نیست حال اجلا امایا من
پس چه گمان داره بدان قوافل که رخصت شدند و بطریق بنیوت خود افتادند و در حقیقت بسیار
از احادیث که نموده آن از ارکان اربعه امیر در تفسیر است و بکلیه مردیست نظر با و اول و در وقت
قیاس است زیرا که منطوق احادیث نزد فقیهین کتاب شد نقل اکبر است کلمه ای که تفسیر اندک و کبر
باید که همه تالیف کتاب باشند و اگر در حدیث مولی امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
جمع انبیا بودند جناب مرقضه پس صدق در راسته در خطبه اجماعی که او گوید و فقه که حضرت

مستمعانه قرآن مجید بر امام فرمائی علی المشهور و امر تقریبی است و تحقیق بر اصول امامیه مثل کتابها انبیه و نسائنا انما
مصدق آنکه بعد از تاجیه یازده مدعی دیگر از اولاد حضرت امام حسین میسرند و نزد اکثری از محدثین با اصل نزد اکثر
کسی گفته تحقیق از آن تقدیس کرده اند و بقاء عدم مقلدان عقل امام نزد فقهه حنفی صحت آن مادیست مستطیع
معلوم نیست که ترا بر ایشان نیز سواد شب قدر رخا بد شد کما هو ظاهر باین تفصیل بده الباحت فی اصول الیه رب
الجوسل تقدیر چرخ و یاری بجهت کتاب طعن الراح وید نیست تا دیلات اید انیران عقل نمیدست که نزد اهل
چرخ مدنی نزد مقتضای قول و تامل کلا تعظیم ^{لایم} القیامه که نکاد با وجود مستطیع بودنش بر کفر و فسق فانی
که تائیسینه اقرار کرد و در تشریح و غیره که ادب اثر شریعت غرامتسک بود چه ملات عادیده و این مسمی
که ملاسه تفسیر آن به چه ضرر موده که باب تا دیلات بر جابین مقتوح است اگر اهل خلافت بر آن
قاصدا تکرار نیست قدرت بر تعین آن اندازیم چنانچه از حوائش فخر که بر طعن الراح جابجا نوشته ام و در حقیقت
کتابیت مسبوک بر کسی تواند دانست که تعالیط او اگر بدایتی نیست که خرافاتش را مناسبت نیست
باین ادوی گفت که امام فرمود که بعد شناختن مرتب امامت است را در آن چرخل مانند شان امامت ارفع از
که در میان مردم بقول خود و کس را بنشانند با اختیار خویش حق تعالی برگزید امامت را بر اهل خلیل
خود که استجاء و انکالتا من اماکاد و از غایت سرور عرض نمودن منی تبتی جواب داد و گفت
تحتوی الظل کین پس امامت بر طایف امامت باطل شد و مانند امامت که در اهل صفوت و مشا
که فرمود حق تعالی و قسبنا له الحق فی یومنا فیکون نانیلم ناکلا جعلنا صا حین و جعلنا هم ائمه یومنا
یا می ناکلا حاکما الیمحر فیل انجیات ما قام الصلوات انباء الکو و ناکلا الناکا بدین و همیشه
در یوم و دو مان مانند نوبت بحضرت رسد که ان الالکاس یا یو اهیمر للذین الذبحی و ناکلا
یا منی فی الله و الی الله یسند پس برای حضرت بود خاصه و انتخاب تلاوه اش با درون جناب از آن
بمعراستی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفا اندک علم و ایمان ایشان را داد و ندک الذین انی فی کلک
یا ایمان لقد کتبنا فی کتاب الله الی یوم الذبعت پس را داد و امیر کبر بود خاصه زیرا که رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیامد فقیر بقدر منزل و تسلیم میگود که این امور با ضرر تو اندر ساید که سخن از
نبوت در رسالت بود و کما فی تفاسیر الفرقین و کیست اهل سنت که تواند گفت که است را در اصل سنت
در بنی گردانیدن شفعه بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین منیر و بابیک از تصور شنی
روح الامین میسوزد و غیر از صاحب رقه فرود و عار شمره و دواتی علم الروی و طوسی امام غفر
کیست که این که یک شب تابدا عند الضحی میفرود و انقض درینجا امی دیگر است یعنی رسالت و شاید
که جناب امیر را اصول رفته القباس رو و دوات محول فرمود خلافت خویش را و در حقیقت خود و بعد از آن
بر حقیقت بدرین کما یستخی نمود و پس نام رضا اگر بر کثایت راوی حقیقت بلغز و عیبی نباشد لیکن متغیر

چند

واضح میشود که قرآن البتہ دلی بر رسالت جناب امیر است که وقت محمدی ظاهر شود و ظهور رسالت
 و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرمی است از تنخواہ اہل بیت کہ سورہ امام حسن و حسین است
 چون آن نحوہ کامل مبلوہ ظهور یابد باید دید کہ الوہیت حضرت رب العالمین باندیانہ تا بہ نبوت آید
 از انبیاء بعد کویا حسین است متنی کلمات فرین و ہرادرش در چند رسد از اجراء کونجواب ایضا
 مطابقہ الحال نمیشد کہ حاصلش نیست کہ مذہب امامیہ مخلوط خواہد ماند ہمیشہ و خلوص و محو حدش نخواہد
 الا وقت ظهور محمدی راقم الحروف مینویس کہ ازین آیت قرآن دانست کہ حکم صاحب توقفہ کہ امامیہ
 متکذیبہ و علانیہ اندر عجب نیست زیرا کہ حق تعالی از کفار یکہ کہ دم از اقتداد محبت حضرت خلیل مزبور
 و معتبر نہ داشتہ باین زمین حکم در بارہ این شیاطین نمودیم کہ ہمہ کید در یاست مہجودان شان
 روز قیامت انکار خواہند کرد کہ ما کہ گفتیم تا چہ سندی بدلا تعقل بخلاف امامتیکہ سنیان باطاعت
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعد تخریف کہ آن فی قرآن ناگذاہیگویند کہ مہاجرین انصار و مانند ایشان
 در اختیار کردندش و غلہ دارند بالجملہ و امامت اولی اگر دخیلی است برای انبیاء است کہ توہم نہ
 ر و وحی کردن و گفتن بر اصول و رفضہ کہ قبول نہ داریم این رسالت را چنانچہ نمونہ ان از کتب
 الحائیفہ کبیرہ علی طیفی النزیہ الکثیرہ کہ گذشت پس انبیاء علیہم السلام بر اصول این کفر و فحشاء کافر
 شوند و او یلاد اصصیتا اللهم العن من یخون کذا لعنا و بیایا و قتاسم تقنیلا و ازین قرآن مجید
 جا بجا خواہد است کہ اگر انبیاء بلکہ سید ایشان خلاف حکم انما کمین و رز و عذاب روز
 عظیم بران مرتب است و لَو تَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِلِ لَا أَهْدَاكَ مَنَّا بِالْهَيْئِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْ
 الْوَتِينَ فَمَا يَصْبِرُ أَحَدٌ عَنْهُ حَاجِزِينَ یعنی من را وی حدیث کہ پسر نابالغ
 یو و ہنوز از آنست کہ ہر کس را اصطلاحی دادہ اند یکہ را بجای دیگر می گرفتہ
 و از مضامین راسخہ ضمیمہ خود حدیث را پیر ساختہ شد و امامت نزد علمای ما اسلام
 و جزمیت و کوریت و اجہتاد و عدالت و مانند آن است چنانچہ در رسالہ قدیمہ
 بدلائل مبسوط است و شد و امامت کہ افضل از ہمہ مدارج بشری باشد و خواص نام
 را حدی نبوی و چنانچہ نمونہ آن سے آید و کہیت کہ پیغمباہ ان تو انکر کرد کہ خود علمای کتب
 و بر سایل منفردہ اور وند و بعضی را از شد و کہ کتاب اند بران شامل بکمال
 شان مثل علہ ہزاران و راہم و انگشتی کہ محصول شام و ہمیش کم شود کافی الروضہ
 وغیرہ با من الساقب المر تقویہ در عین رکوع بسایل بخشیدن مطابق مثل مشہور
 نزد گذشتہ در لچ حیرت فرو رفته اند چون باعث اعتراض را وی اورا کش از عقول
 متواند شد عجب نیست کہ مقولہ حضرات ملایکہ مقررین درین باب چنان باشد کہ

نه اگر کسی منوی برتر بر سر من نهاده و مع تقبی بهیچ وجه در پیش من نماند
 بر دو اصطلاح خواص خویش را مانند دست و پای خود کم کرده اما پایه علم پس بقول
 بزرگان سه توان شناخت بیک لحظه از شمایل مردی که تا کجایش رسید است یا نیکه
 حکایت چند می اند طایفه در مذاکره آغاز کافیه بحث همیکردند شخصی عمامه بند بارتبه بلند میان ایشان
 بزد و کسی پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام چارمین باشد مسبب پیست لخته
 یا وصف لام منصوب است پس مشکزی کرد و باز سر برداشت و گفت این اعتراض
 خطای محض است زیرا که عجز و زدن منصوب از صفات لفظیست نه معنی پس چگونه
 محذور شود الغرض از مراد اهل حسل و عقد علماء و مشایخ اند که حال مختار خود
 را نیک میدانند و ازین جست بود که جناب سید تقی علیه السلام خلافت خود را
 بر اجتهاد بدین موقوف نموده و کامر قضا عن کتبهم بنیاد را که عصمت و ارکان از اولاد
 تائیدت کاری است پس مشکل پس از بدین بهین با لیتی سوال کردن عصمت مذکوره را
 که چگونه دانستند و بعد از آنکه جناب امیر قاسمی عجیب دیدند و در وقتیکه بر سر منابر
 شمهتا بر جناب سیده معاذا الشکر کردند و تازیانه انداختند و میگویند ما شکستند تا آنکه قلمنا عجز
 حل شیخ الشیخ رخص و تذکره الامیر موجود در انرا فی جناب سیده از نسبت منقضا
 شیعه از زمین با سیدان بن جیمیم جمالی اخرا فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موضوعه مثل کوه الوند
 بود و لایحه که العواصم تم این کائنات المعجزات و المنصوص علی مایه عینه الامام و من درین چه
 شک که نمایان را مرتبه امامت چگونه تواند رسید فکیست که در امانت حضرت خجاست گنبد
 و جان و ناموس بفضله سیدالرشید را نگاهدارند و آن جناب چنانچه این در انالی در دنیا
 فرمود و همچنان و فخر شکایت پیش حضرت در عالم بر رخ اسباب و باو کشاید برین قدر چه موقوف
 که روزی بر ستیز خفا صمیمت رو بروی پروردگار فرماید و اوراق روزنامه همیسه ما چندان
 یگان یگان باز ننماید کسب فی الکتاب السند کور و درین مقام نظر فرمایند و از
 عوام طایفه سوالی است جواب طلب که اصحاب بزرگی علی الشرائع و تذکره الامیر را دیده بودند
 که در حدود و هزار سال از صدر احوال تمیز و تالیف را بدو جوا پیش آنکه کلام دران روایات و احادیث است
 نه در خصوص تالیف صدوق و غیر او و بر خلاف است که معانی آن احادیث ایما از جناب امیر باب مدینه علم است که
 ایما و وفرا گرفته و او از جناب سالتاب چنانچه اصحاب لغرض هر جا که این شبه عوام رود و بهر تقریر کافی خواهد
 با از اقسام او زانی بخشای او می نایل میگوید که مقام نبوت و جایی ملک و سلطنت و در سائر اهل جاد اجاز
 بزرگوار است محمدی علیه السلام و علیه و علیهم بر مثل مشهور در این بزرگان جمع نشد اما در تذکره و تذکره

و بالا اتصال و غیرب آلهی بخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم دنیا طلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه و قصر خود تسهله و چنانچه
 غیرت مذکور نخواست که پشیمانی در طفلی بکلیت نشیند و علم و ادب آموزد که امروز را و سه
 روت لیش خاصه حضرت را و برین حدیث پایمال نمود و الله شدیدا لال و القاء التذوق فی قصه
 مکتب نشین بعض امید که باقر العلوم و کاشف المس بین البخوم باشند عنقریب می آید کجروی
 این طایفه ناهنجار باید و دید که یکے را از اسباط بنوی تمای مرا تب بالا استیجاب بچند
 و اولاد دیگر را از علم هم و ایمان محروم گردانند و عذلیه هدیه بر آن اتفاق کنند
 آن بنده شایسته بحجاب فیکیف که حضرت رسالت یقینا بداند تقرب
 خلافت شیخین جت و باطل آن بکوشد چنانچه در مجمع البیان
 و بحار است بر شیب و خلافت شران مجید بعل آری که ان آیت در
 بود باشد و یهو و تونیزی بدان نبردند که یا ایها الذین آمنوا عرض عن هذا الذی یؤذیکم و یؤذیکم
 (الشیخ محمد بن ابی بکر) و اگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد در سج الحق و احقاق فضل
 اجمعی مقصود که مخالفت بنی باصر آلهی غیر ممکن و غیره موجود و آنچه را وی در باره حضرت
 و جناب میر لفظ خاصه بوی تیره مانده الا شاک آورده مگر فرق انیست که اول سایدی
 و انیست و اقامت و لیلی بران نتوانسته بخلاف ثانی گرفته و یلی است که بوی اسلام
 هم در آن نیست بلکه بر طے ندارد زیرا که ختم رسالت را چه در کمان امر مخصوص باشد بجناب امیر
 و اولاد و محبا و کما اشترنا حالانکه غایتی است البانی قدک الحساب اتباع حضرت فلیس بود که تا
 رسول خدا امومنین است مگر چه شریک بودند چنانچه هذالذین آمنوا ایضا ایضا ایضا
 بر ایمان مرقصه و در نزد شیعه محصین تایم است براسه خلفای متقدمین نیز باین طریق اوست که
 ایمان شان باعث است این جناب امیر و حضرت امام صادق و عقیق و ول و استر از زبان در
 کاسه و ذکر اصول مشکل کوه الوند است بحلاف جناب امیر که باطل است لکن فاحشه فقط بضمیمه کما
 مرغ مرده و طور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثه متبع شدند که کس از این اقیقه نمودند چنانچه این جناب و
 دیدن چشم خود پس باید که هر چه از عصر وین جا بل آن باشند نه فقط جناب امیر و اولاد اطیاس
 و غیره بر زبان حضرت رسالت بوده اند و حال قلا و در بر می کس از کتب معتبره رفته طشت از ایم که
 بعد از دو سه دستخا از رسالت که عین کفر است معاذ الله بر اصول اهل کفر و فتنه و فتنه
 افتاد و اگر از خوف مالک مالک حکم بر سبیل اجماع بر زبان رفت در حدیث موالات با رغبه الوفاست
 فارغ خطه از آل عباس بر روی کار آمد چنانچه الله الاسلام رفته در کاسه بیان نمود و معتبره و اولاد

پس انجمن را بوسیله رئیس و اسرار بکار بکار انقیاد برادران این راه است خیر است
که مقدر است و ریاست بیخدا آسان است بکار این امر در سایر حیوانات جسمانی
است چنانچه می آید و حضرت بابا فرمود بوی الحقیقتان فاقموا الاخر کا نامن کان ست عزال
حجة الایمان رفعت بعد از توبه کردن از گنایان و بر ابعالین آورده و جسم چنین از
افادات و غوی که در عقل است توان منیب و ازین کتاب یعنی بسند ظاهر است
که افاده مذکور در غوی از قبل دلیل تمام است و ظاهر کتاب سنت و نوافی آیت
اقتضا و همین است که امامت از اصول نیست زیرا که دال بر آن است که خیر
عارن امام نیز بخت خواهد رفت و بعد از دخول جنت خسرو و بسوئے غدا
کجا است اگر چه علم اربو و جوسی پند و دغش خور و مبدل شد باز بند و کثیر
را در ما بعد جسم نضر است که ان امر معلوم و را اولاد امینه کبیر بود خاص
نیز که رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کس بر سم رسالت نیام
انج پس میگویم آدم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت که رفعت از راه
تقیه و نفاق و لبیب خون اهل حق نبوانند که کمون ضایع حیث و ذخائر خود را
بدون ظهور مهدی عاری شرح دهند و خصایص مذاهب خویش را بجهت
و صرافت بر زبان آرند چنانچه از افادات مزین و برادران صوری و مکتوب
او بوسیله این معنی بهشام اهل فراست می رسد که ان بدون دولت و
ازمان امکان بر تر نیست چنانچه نموده آن در زمان بعینه پس وقت ظهور
مذاهب البتة غیر از فضیلات این سبا و قاذورات و جبال دیگر محو است
و صرافت چه خواهد بود پس بدانکه بعضی نصوص قرآن اعجاب کرام خود
و لا بت دارد بگمان رفعت بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات
بدلیل و دیده باسته جایکه آیت کریمه ذکر کرده ام الا من ارست من
رسول و در فضایل مرتضوی از کتب شان و معلوم نیست که گروهی باهم
چشم جیلهما قلوب اصحاب را که اهل لسان بودند بر آن اورده تا مستنون
رسالت را برای جناب امیر و شیخ خویش بایست گزاشتن یا خود
ساختند که محمد سامری و طلسمات حکما رشاک بران می برد و خود
غضب که بر امامت ان جناب همه آفتاب و داد چنانچه حضرت از ایشان
شب و روز میداشت و تقریب استغفار میفرمود پس برای ذکر رسالت

بدون لطافت چهل تن برضا و داد و نذر که در جواب و حال مخصوص بود نش در زیارت
جناب مرتضوی زمین مقدار بقیه اهل نصیب و عداوت اهل بیعت سید انبیا خصوصاً سید
الجناب کفایت می کند که ای کاش برینیم این طایفه بعد از نیت راوی حقوق الهیت
ظاهرین خصوصاً هر دو گوشوار و عرش عظیم استقامت می ورزیدند و کرد
تلوئات می کردند و لیکن مشکل این است که استقامت بم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکه سر اسر عداوت قلوب تاسیه ایشان پدید آمد چه حسن بختی را
با و صفت شرف اولیت در وزیر طاهرا از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
زهر علیها التجه و التثا اخرج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
بوضوح می پیوندد و پرتی هر است که بر آوردن امام حسن از ولد مخصوصه
فاطمه و داخل کردن در فرزندان و بلند مرتضوی هیچ ندارد و کیفیت
که امامت با سلب از نسل آن جناب سلب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
که رساله منفرد کافل آن نتواند شد و ضیق وقت و تصور همت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیله از ولای الهیت سید انبیا
گوش نمیدهد چه جای مزید و الا الهیت حال نسخه صحابه به مزعوم رفته مجمل
که رسالت جناب میلان بر می آید اکنون از قران الهیت یعنی سورة النورین پایشند
که در کتب شیعه مثل الذکرة الامیه و غیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم میزور کتب خویش مثل
و سبمان یذهب حکایت میکنند و مقول ایران از علما و اقیما خبر از آن میدهند
و هزار انکس تملذت ان حکم کل جدید لذیذ می پروراند و افتخار بران میکنند که
در دعوی جامعین قران مجید به ثبوت رسید و ان آیت این است که وَ لَقَدْ اٰتَيْنَاكَ خُكْمًا
لِّلَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ وَ جَعَلْنَاكَ اِمَامًا وَ صِیًّا لِّعَلَّیْکُمْ لَیْسَ بِجَعْلُوْنَ
و چون در این آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلك گردانیدند
پس معلوم شد که وحی حضرت از کرده مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
کبیر کسی نتواند شد زیرا که در اصول شیعه بدلائل بیشمار اینهمه عابیان کرده اند
از آنجمله آنکه حسب بنی اوس بوده اند و زندگی شخصی دیگر و بعد از وفات
شخصی دیگر و حضرت سید انبیا را یکی خواهد بود هم در حیات جسم بعد الممات و ان خبر جناب
امیر با جماع شیعه دیگر می نیت پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
ام از ان بدیع اهل عقل می رسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم بر رسم رسالت مبعوث گشته بود اکنون با وصف رسالت مثل حضرت ابراهیم و بر جاست
 هم رسید پس ترقی حضرت امیر قنبر بنده بیهوش چنانچه در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
 شد و اگر این وصایای مجرد از رسالت باشد البته عقل رسول لازم آید و ذریع
 باطل باظهار هم فی باب الامامة فحصل المطلوب بهین مغتریان را که چه دو آبی و مصائب
 بر حضرت ایمه بدی را نیکنمند که اگر چه سوره امین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
 اثبات کرد و لیکن ختم رسالت را از جد اجد شان سلب نمود و نیز سفاکت علمای شیعه را
 حدی نمایند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تصریحات استند که از نسخه قرآن اصحاب
 کرام امامت امیر المومنین از صد آیات ثابت میشود و شیخ طلی که علامه امین کرده و امام
 ثانی این قوم باطل پرزوه است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط و بیخ الحق قرار
 داده بے آنکه آیتی از برون آیات گردی بکنی از بزرگان حضرت امام حسن و حسین علی السلام
 و علیهما برسان پس شور شوری و بی نمکی علمای رفته باید دید و هم شل آندی باید شنید
 که اولاً چو رکعت اول کوثر اندی که خود آیات قرآنی را بجای کیت و افترا نسج کنند و اطلاق
 را در دستار میهند و بدین خرافات و کفریات ایشان است آنچه در تریه کشمیری نقل
 از کافی آورده و دیگران غیر آن که امام صادق منع کرد کس را که آیتی از آیات
 قرآن اهل بیت طاهرین خوانده و فرمود بخوان بدین قرآن را که اصحاب جمع کردند و
 مردم تلاوت می نمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود و تا دولت هندی پس
 کسانیکه سوره الویت و سوره النورین و سوره الاوصیا را با هم تمام از حلقه طین
 نویسنند و مثل کتاب المخطوم مذهب و مطلقا گردانند و در معارضه صدان اصحاب
 کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهر و خدا را بنیاد و در مخالفت آنجا
 و ایمه شتدین گرفتار و ملعون اند که قرآنیکه مانع از اعتقالات است از معمول
 اعتقالات گردانند و کفر و انفسهم من حیث لا یشعرون لاجرم افتخار رفته
 منجارعین غار و شمار خواهد بود و البته که رفته بر طرف کفر می کنند
 من و نیل و نبال بنیگزارد و اگر رفته از ایمان ایشان را حاصل میشود یا این
 کفریات تمسک گردیند و بقنایت ایزدی در حله همیشه که محض جزمین و انفسار
 رسول تحتار علفی گردند و از هم آن برای نفوس خبیثه ایشان ظهوری انجاند
 نام نیک و نیکان خالص مکن چه تا بماند نام نیکت یا دو گاه و ازین حساب
 عیان شد که راوی منظر و هر چه از خرافات مشتمل داشته بر نام امام رضا

بر سببه ابواب غلالت بر روی شیعیان گشاده معونه احتمال تفتیه چنانکه قبل ازین
 در شمار سلف از تصریحات شیعه رفته هنوز باقی زیر اگر بطلب مومن که شیخ او را
 جناب رئیس مومنین در حصارم ثابت کرده اند میروند پس اگر از اثنای راه
 رعایت آن کرده امامت را مثل بنوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجیبی که ام
 استعدا پس از اینجا نیز پیروی و نابالغی را وی معلوم تواند کرد که نسبت به کثرت پذیرد حقیقت نبوت
 و جایجا پیش پا خورده بعد ازین را وی غاوی نتیجه که از کلام بر آورده انیت که این جمله
 چگونه اختیاری باشد در امامت که امامت منزلت انبیاء میراث امیه است و خلاف خدا و
 رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین صلاح
 دینا و علیه مومنین و بنیاد اسلام نامی و فراموشی است و بجهت امام نماز کمال میرسد و بهم زکوة و روزه و حج و
 جهاد و زیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام منع دشمنان از انتمقایم که اندیشه اجتماع شان باشد
 نگاه داشته و کنز را ببلاد اسلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود و حمی فرماید و
 دفع دشمنان می کند از دین خدا و دعوت مینماید براه پروردگار بجلالت و منو عظمت نیک حجیت
 کامل بازگترین امام گوید که امام بخیرال را وی اختیار است را از جلال امامت بالمره بر او شناید
 چنان در خیال را وی رسوخ یافته باشد آنچه امروز رفته بر زبان دارند تقلید محبت و استفتا
 که است هر کرا از میانه خود صحبت کنند بذرجه امامت میرسد و شریک در کتب کلامیه بین است از آن
 غفلت تامة در زند پس ضرر و افتاد و مجده را بیانش کردن در بصارت العین و این باب
 از کتب معتبره نشان دادن چنانچه دیدنی و دانستی و این امر نیست راجع بخیانت و هم
 نمکذیب امام الایمه در قوش انما الشوری الی تموقوف داشتن خلافت خود و تحکیم بیعت برترین
 اهل یو جمع شدند و چنانچه باز می آید انشاء الله تعالی و شان امام اذان ارفع است اگر چه
 تفتیه خیلی وسیع باشد حتی که از شیعه شیخ الطایفه یعقوب میفید هم دریغ نتواند و چنانچه نمونه این مباحث
 یا ستراف معلم الملکوت حارثی بهر حال انشاء الله تعالی خواهی دانست را وی از امام نقل کرد که
 جمال چه جمال دارند که اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بر سر انصاف بودی دانستی که کذب
 الهیست نیست که اهل حل و عقد یعنی علماء و ائمه و علمای دارند نه جمال و فساق و از اینجا است که
 امیر و مبلدی و وسط خلافت خود این امر را بجا برین و انصار شاگردان و ندای حضرت
 کائنات راجع فرمود ایتنان را جابل و انستن تکذیب جناب مرتضوی است معا و الله من و ملک
 و این امر چند بار بجا زد و جمال گذشته باز اگر فراموش گشته بتقریری مجید و مجید را
 باید گوشت فراداشتن که اگر از کتب الی سنت میخواند پس بکتب ایشان که در فقه مانند انجیل بحث است

شکوه شریفین بر وجهی که در فرموده اگر ابو بکر را امیر گردانند لایق آن است و علی بن ابی طالب
 و لا ادر تکم فاعلمین یعنی اجماع بر خلافتش بخوابد چنانچه بر خلافت آن هر دو وجود و جناب است
 این حدیث و استیاض که با اختیار اصحاب در خلافت وارد اند بحدیث شهادت و دوام انبیا
 محمول نموده خلافت خود را مبعوث بر اهل بیت از مصاحبه جبرین و انصار و نه رندی و دیگران امر
 در زید بود و بعد قتل ذی النورین دست حق پرست برگردانده نمود پس اگر تنبیس از
 کتاب سنت بر او خلافت ضرور بودی و امر امامت محصور در نفوس و معجزات شری این شکی
 چرا بمیان آمدی پس این امر شاکست نبض هر نفسی که در کشف الغمیه هم مذکور است و حال
 جلالت مولف از مختصرات هم مثل تشبیه مجتهد و ائمه از کجا پیدا شد تا آنکه عادل
 و منفعت این پدر و پسر در شرح پنج ابلاغت مجبورانه گفت که مذاهب امامیه بلا حمله آن اثر پا در آمد
 پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند اینهم طریق الفتا
 امامت است و العجب که معجزه هم در آن وقت ضروری که بعضی میخواستند که با وجود علم
 بن عمر باز گرد و بر طاق ماند علامه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و مزین در سیال نقل نموده که
 شک بسوی رومیان میرفت حضرت فرمود در مرتبه سوم اگر خلافتش شهادت شود و اهل حق
 را لایق دانند امیر سازند و بر خاومن احادیث امر مذکور چون افتاب ابوالهدایت و زید
 صدر اول بوقوع آمده است و جناب لسانی است که یکی بایزای سرور می بیاید خویش به میدان
 بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سر و انزل در قرآن مجید حکایت و حال گسل و انتظام
 معاش مشرب و در سینه که مهات را بر مینای ایشان سر انجام میدهند و دیگران اطاعتش را لازم میدانند
 مگر کرده رفعت که هر چند یکی را از امامیه نصیب کند اینها خود را کاشاک اطاعت نمایند چنانچه بنفوس
 امام الامیه و اولاد انجادش و انهم بر روایت الله الاسلام شان و انفسی و چگونگی اطاعت
 ایشان مشاهد کنی که ذوالنورین برایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی شاید در
 اربعین عقل رفعت برابر ادراک مورچه نمیدرسد نزد فقیر برابر گسل هم نیست فقیر
 الطالب المطلوب هرگاه امامت خلافت خدا و رسول دوست پس البتة میباشد
 که امام گاهی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه و سلم با نهمه جناب که از کفار بر داشته گاه
 در وضع تکفیر بخلات امام بلا عقل که مدد العمر هم ادای نماز پس مرتدین الی غیره و کس
 نتمه او بوده باظهار صاحب جامع الاختار تا شهادت خویش منظر کفر مانده و کتمان ایمان نمود
 اما بدو امامت غرضین و تنبیس پس که از اهل حق دران کلامی نیست و لیکن انفس
 سیرت و انجا خلافت نفوس صریحیه امیه مینمایند پس کجاست لایق امامیه و بیایه محال است تحقیق

بعد از آنکه در او صفات جناب مرتضوی نامی نامیده حدیث مشهوره را در آن امر تم علیاً و لا ابریکم فاعلمین زبیر رقم نموده و در حق
 این است اما بعد بر بنمایر صافی ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت علی مرتضی علیه السلام
 و انجمنی بنام مشهوره است ابداً بر سلاطین و خوفاً بر مومنین انارالد بر بنام الحلیه در میان شیعه علیه علیه تقیه اشتداد تمام شد
 و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروغ فاجره علماء و فقهاء و مشرک بود و چون علمای شیعه بعلت تمادی استیلا
 اصحاب شتقا و شقاق همواره در رویه تقیه متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند و آنچه در آن
 امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین را در غای سطر پیچیده آورده جوالبش عنقریب گفته و این همه
 ابواب را کفایت کرده و العاقل بکیفیه الاشاره و الغافل لا یجده الف العبارة اما حال عبادات خمسین نظام
 آن انامیه نگفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نمایم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی است و
 فرموده اند که نماز و تراویح و نواصب بر دو برابر است که امام الایمه تقدیر آن زیاده تر فرموده و حضرت امام
 با وصف ممنوع بودن از آن عمر خود را در وظیفه تم سیر می کردند یعنی سب جناب میر شنبه دست ناصبی می نوشتند
 که فی کفایه المومنین و غیره با معاذ الله نیست حال مراجع المومنین که اگر قبول شود امین سعادت و دیگر باشد و
 آثار عبادات باقیه چه گفته آید و حرام و حلال را میان کردن ایاز علماء صادر نمی شود پس کجا باب الاشرک کجا
 باب الایمان و شاید که بهت مجموعی مراد باشد که هر چه خلاف است و درین فصل اگر غرض کسی بیشتر امر ثانی مذکور شد و بطاعت
 هم دید نیست و بالاخر شایعین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معلوم را بر کردن راویان گزارش شده اند که فقیر
 بر اجرات ادب غایز انجام این باب را بهین و تیره ادا کرده که در وضع بر کردن مادی غادی که لا یخفی علی الامر
 الحادی و از اینجا که در اصول رخصه بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد و مناسب بود این
 مضمون نه ان که معرفت اتفاق و حال اقامت حدود و غیر آن قبل ازین بطور نمونه و انتی فالاعاده موجب الاطلاق
 و لیکن و درین مقام اگر اشارتی مجموعی بحدیث ایشان امر تم کنم خوب است که جناب صنی رطل بوق آثارش را که استحقاق
 شایعین مقدم بود و حذف کردند و ندانند که مقتضای عطف چیست و این هم ازان بوضوح که اگر چه
 حضرت حال خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف یکسانند تا با آن
 نفاس طبر عافیه نمودند و این حدیث مستطیع شدند و خاتمه آن بر حدیث کلینی آنکه فاطمه کامل نولسانند که فری
 بران متصور نباشد با جمله تعیین حاضرین از نظر فقیر نگذشته نه زبانی اساتذ شریفه که کہا بودند
 و لیکن احتمال قویست که سائین و مخالفین بنی امامیه باشند و مویدا نیست که جماعه برین و انصار با الحاح و اصرار
 بیعت با جناب کردند و وظیفه ساختن بجز شهادت دمی انور بر دوشی امیه را ننوید که چه علماء امیلین حدیث را تمام
 حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکور است و الله اعلم بما ذاق من انتقادات النقیین پس تواند بود
 که فقط مذکور اشاره باشد با پیچیدگی اجنبیه در آغاز خلافت و اجتماع و در عثمان در ملک شام بجماعت
 شهادت شریفه مشهوره که ذکرش جایز و تواریخ و تفسیر اخبار و از دست پیش آمدنی که آنطرف مقابل شدند

استجاب خشت از جانب خدا بود و دفع این منصف علی از خود معاذا الله من سوء الفهم وسوء الظن لایسانی
حق الانبیاء و صحابه و اهل بیت علیهم السلام و اهل بیت من الرسل انتهى اکنون کلام حاکم البی شریع میشود که هر چند این بیت
مکررست و ما و حاکم او و لیکن بواسطه مکرر تیتقوع مکرر حاکم کجا و فهم رموز سخن گنجاست کورا هنر
شناختن تهمان ملل است یعنی رتبه تجارت و بزرگی هم ندارد و کورا از انلود که ماصان کرده در مکانی یارود که
مرتب کند یا نزد مشترکین بعنوان شایسته بهر و بناید چنانچه پدرش و فیض آبادی آمد و نزد اعتبار و امر است
اثواب یکسانا و می رها و شل جواهر علی خان و در اب اقول نه اینها بنیان عظیم اینک تفسیر و احادیث کلام شریف
انتفاعی میان مخالف و موافق کثیر الوجود است اگر مزید کاذب خاین بهره از صدق میدهد چنانچه
قول احدی از علمای امامیه یار وایتی از کتب ایشان مذکور ساخت و مکن هیچ قولی ناجبی آنست که کلام
طبرسی در ردیل قول او تعالی قابل ریلانی اخاف الایه گفته و لعین لک تعلمنا و توقفاقی تعلق الامر علی
لایکون موعود علی التثانی و تمیید عذر و هم چنین در مواضع دیگر گفته و هم کذب قولی است اینک این
الی الحدید بعد از آنکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابو بکر و عیسی استقال او یقتل و یقتل
مذکور ساخته جواب گفت که من مذہب لی ان الامامه قد تمکن بالاختیار کیف تمنع عن حوار استقال الامام
و طلبه لی الامامه ان تحار و اخره لعذر یعلم من اقال الفقه و انما یمنع من ذلک المرتضی و اصحاب القائلین بان

الامامه بالنص و ان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامه لانه ما مور بالقیام بها لثبته خاصه و دون واحد من
المکلفین منتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت مخصوص بودن چنین باشد چه گمان داشت
در عقیده آنها در باب نبوت آری این عقیده کسی که امام او بالامامه علی رسول است و گفته اقیلونی اقیلونی
سیت بخرم و علی فیکرمی زید تا شیعیان را بسبب نامی امام سنیان بحضرت موسی محالین نشود که بر وزن
طعن کشانیده و او را نظریان استغفار من بعد استحقاق خلافت سازند انتهی کلامه زید خرمی ملامه
و بالمد التوفیق عیسای مشکلیان مانند بزرگان قدیم خود و هنوز ندانست که نیز یکبار رسیده و کتب صاحب
قدس سره العزیز شروع کرد و حقیقه صدقانه و عید یزدانی و یزدانی و یزدانی شد که اگر در تالیفات حارس
علم الککوت و استاد شیخ و سید ندید و در روضه او خرمی باری انهم نخیالشان نگذاشت که بسیر و بجا پر دانه
و خود را ازین تماشا معذور سازند و اگر در شناسایی و غواصی ان امید نجات نداشت و میدانست معنی
حاکمنا هم اکثر حق و اخلقنا انا و اخلقکم یحیی و امین و الله انصب ارا واضح خواهد شد و بالاخر این مذکور
او خواهد رسید لکن و فک عصبیت فیکل و کف من الحسدین بالیتی ان تفاسیر را دیدن که علمای سبکتر
زیرایات کریمه الامام قادات ایمه هات نموده اند و من ذلک لتفسیر النصافی للمحدث الکاشی مولف
جامع الاصول عند هم اسمی بالوانی چون این هم صورت نه بست یا او را کش از فهم عبارتش قاصر شد
باغشاده و عصبیت عبارتش تنید چنانچه بر دیگران روزیکه برای صدور استغفاری بقطب و محموی پس علمای روضه

از حضرت صلی الله علیه و سلم در اصول قوم قوی اطلاق هست برستم و از کتب مذکور ثابت کردیم پس علماء از فضیلت تسویم نفس
و تعصب مذموم را پیش کردند که ذکرش موجب غفلت قلوب است و دلایل و طلبی است از اینها که مجلس رئیس التشیعیه در میان جمعی
پسیده نشین کافی حق یقین که تراجم عبارات ائمه ان تواند بود و فارسی خوانان آنرا مشاهده میکنند و مطلوب
میرشد میدید که در حیات قلوب او هم بطریق و کتب دیگر و بعد افتخار و ربار و تعصب جناب مذکور عبارتش
نست که حضرت فرمود و حی نمود و بیوی من کسیم الله الذی الیه المصیر یا ایها الذین آمنوا لیبلغ ما کان الله لکم من ذلک انکم
تفعلون فکملت رسالتی الله یفعلکم من الناس سبب نزول آن بود که حبیب بن ابی ذر از ایشان سزاوارتر بود
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام تایید برضیه و سیار و پاکه علی بن ابی
طالب برادر من و وصی من و خلیفه من است و پیشوای امت من است بعد از من و محل و از من محل هر دو است
نمودی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و اولی بامر شماست باز بیان فرمود قصه زکوة را و در عین رکوع فرمود
پس سوال کردم از پیغمبر که از جناب مقدس الهی استغاث نماید برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدیدم
که پیغمبر کاران که اند و منافقان بسیار متقی با غلظت اخرا الغرض تأییدات کام صاحب تحفه از هر طرف بجای آرند
که دم و دودی بلکه بوی وجودی و تحقیق شیعیه باقی نماند زیرا که استغاثا امام المرسلین از رسالت مذکور نقل آن
الکتاب المعتبره غنا الشیعه با ثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصه استعدا و تیس لمؤمنین چنین قرار داده
که در حق حضرت کلمه اللهی بقریح احدی از علماء و برادران ردایتی در عین خصوص صاحب تحفه قانده چنان
تار و پود این غلبه بوی که عبارت مجمع البیان و درین نظر بدان و اردین یاده گو بهانه جو را درین مباحث
دینی و سماج یقینی با حضرت پیغمبر و آل اطهرش چه کار پس میگویم که این از بروی آوهم بنیات ایزدی سرزست
میراگر چه موجب کوری کورانی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیاء شریفه شد حاجتی بآنان امری باقی نماند
که اولیجا آراست معتمد بعد از او فی بیع کتب نام او بن سلمان است که در کشکول خویش استغاثای حضرت
موسى علیه السلام ذکر کرده و بتقریر یک صاحب تحفه قدس سره الغیر از عبارات فارسی سلیس تحریر فرمود و پس و را
بایستی بنسخه صحیح خشی اعنه الصلوة المحرقة لاخوان الشیخین و الفصل و الزندقه جمع کردن و اصلاح و بیان
بعل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب الدبیر گوار مرزا محمد رضای برقی آن نسخه را بلبست و تجزیه و
از سکنه بیگ دلال حذیه او را بطور ار مغان داده بود و حالاکه توسط مولوی معنوی امیر الشیخه الله تعالی
معظم آبا و اجداد یعنی گور که پوری ادواتی نامن دیدم که کتابم بود لیکن ورق اول آنرا نداشت
و بالای آن لفظ صواعق محرقة نوشته و دانستم که در و کلمه فیض آباد یا پنج رو پیه فروخت میشود چه ضرر که مبلغ
خیس از جناب استقراض کنم و در آنوقت هست تحصیل کتب و رسیدی گاشتم و بعد اعان محرف را هم ندیده بودم
القصه چون او را صواب مذکور به رسید و بروی مردم این نور عیل بر سر من سنگیند و شب و روز بجز
آن مشغول بود تا بمرا فتنه علیه صاحب املا فتنه میگفت که تفهیم در یکم که عبارت موافق را بر جاشی صوارم

این رساله نیست و اگر عجب یک شیوه بود با تمام ادب و اندیشه اهل سنت چنان اشخاصی نادر و نیرازین
 رساله منع خواهد شد و اگر بعکس این مذہب شیعه را که کما فی بین اند و نه اهل سنت را با سنیان و اگر چه است
 اصلا از این رساله بهره نخواهد برد داشت زیرا که اصل کلام درین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان
 است و مقدمه اصلی صاحب تحفه از تحریر این کتاب تا خبره با خال خود بود و مولوی رحم علی نام داشت بصورت
 رفقه و مطالعه کتب ایشان بکمال تمیز و طبع و فهم و ملاحظه ایمان شیعی گشته بود و بکمال ذہانت و
 انکاش گشته و دعوت این مذہب می فرمود و چنانکه گفته اند و کم عم کیون انعم من ذلکم خال عن الخراب خال خور
 مبادی رسیدن تفسیر حضرت مقدس بعد از ذکر قصه تالیف این کتاب رشتاد نمود و در قریب یکسال با و
 مہارت ندرین دیگر اشغال ضروری از تالیف فرایه انتم و عقده که بنابر ظاهر مذہب نیست که خال مذکور در اش
 تحریر نشت اقامت از دینا بر لب و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله مصایا و صحتیهای دیگر
 این بود که یاد تالیف را در اعاز مناظره بنام موصوف نیاید کرد و احیاناً و اگر عبارات ترک باید نمود
 که اگر بکلیب کنند موجب سوائی شان گردد که هنوز کتب خویش را ندیده قصد مناظره و تالیف
 کردند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و فضل چنانچه مجتهد برادر ابواب تحفه و نقض رساله قدیر
 پیش از آنکه دانشوران بر ریشهای کیفیت مخصوص مجتهد خویش نمیدیدند معذرا احتمال دارد که چون کتاب
 موصوف غفر له بوجوب و کیاب بود شاید مقام استحقاق بود و من و دانش و ناقض باشد نه مبنی که نسخه موصوف که
 بنویسند سکنه ریگ از کتب مولوی مدح مرحوم برآمد اگر چه در محبت و بخشی نظیر خود داشت مسکن
 از اعاز ناقض بود تا آنکه سبب معلوم داشتیم که موصوف محرفه است و این سخن را مجتهد الزانی چنان غیر
 میدارد که هر چند اجاب فقیر بالذات و بالوسا که طلبیدند معذرتها را بگفت فنبه اید دیگر جدید فرستادیم
 حال مجتهد فانی که بکلیب صاحب تحفه نمود و با وصف میسر آمدن چنین نسخه بکلیب در آن کرد و اصلاح و
 بیان آن در حاشیه نمود و اولادش بر آن کار بستند چنانچه بر ذوالفقار اتفاق او افتاد و باینکه
 مجتهد فانی از وفاتش لاعیان عبارتی نقل نمود و کما بر و ان بر آنست که نشن با محبت چنان
 امیر مرتضی الاجل است بالجملة اگر مجتهد جالیتی استغفانی حضرت در کتب پیشوایان خود بطریق تمام
 همین است چنان انکار کرد که ذاتی پس کید او را فیما بین باید کرد و کما بایش بدید نیست و در عیب بود
 این مذہب بطلید از نشان هم در گشتنهای هزاراناده برکت و ست عیبار اگر چه زیر فضل مایه خواهی نیز
 ای معر و ذر و زور ماندگی بمرد غل النفس من در نسبت ناسبت بکفره کردم زیرا که از کافی و جال
 بر می آید که این خاصه جناب میرست که خود میفرمود و اگر در شریعت با نبودی مثل من کسی بدرجه مکرر رسیدی
 و در مقام است که میفرمود گرم نگامه خلافت فاروقی را که با اعتراض انجناب در بنج البلاغت ترویج دین خا
 بود و در فرمود و درین وقت متعلم انجناب مجوسی فیروز بود و که فتح و فیروز بنی بنویسند و در و شها

ذوالنورین کمال یزید سیاه سودی بود و از انبیا و ائمه و فضیلتها و مناقبها و احوال و سیرت و اخلاق و کرامات و معجزات و شهادت و غیره
 و هم از جبر حضرت عثمان معنی آیات اذ الصلوات علیهم مصلیه قالوا لا لله الا الله و انما الله لا یعقوب اولادک علیک صلوات
 من یحیی و یموت و یددد اولادکم ثم لا یحیی و یموت و یددد اولادکم و انما الله لا یعقوب اولادک علیک صلوات
 گویند و چنین و غایب الدار علای امامه بنده فراموش فرمودند لغو با الله من ذلک مما یحیی بعدنا من بیان
 الهما لک بهر تقدیر روایت اعور و حال انیت باب لک و العذر و الحیة علی بن ابراهیم عن امیه عن ابی بن عمیر عن
 هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان الک و الخدیعة فی الدار لکنت اکر الناس و ازین نظم و ترتیب
 این هم بر مردم شنیده خصوصاً شیخ علی که او را امام اعظم ثانی لقب داده اند و بر اظهارش و شیخ الحق قاتل عثمانی
 بناب امیر بود مغاذه ظاهر شده که حضرت امیر خود را ازین امور پاک مان میدانستند و متعصب بصفاقت
 حمیده گان می بودند قال له تعالی قل هل انکم بالکفر فی الدار لکنت اکر الناس و الخدیعة فی الدار لکنت اکر الناس
 صنعاد و فرحسانات ذی النورین عموماً ب مردم و خصوصاً حضرت مرتضی از کتب و نقیض بکشایم تطویل لازم
 آمد و از ذیل بر یکدیگر میگفت نگاه بر ملا نداشتند بلکه متادی می گردانیدند نگاه باشند که تحریر علانی انبیا
 بسیار دارد پس هرگز نبیند و اگر صاحب معنی ادنی غور بکار برد این عیب کتب امیر المؤمنین و اولاد او است
 که آنچه من سطر می چندم کم ایشان در ورقی نتواند کرد و اگر عبور بر کتب شنیده میرنگشت روحه نمودن قبل
 از دستدادن کار کسی جز این نیست مع این کار از تو آید مردان چنین کنند به راست گفته اند که اگر دانا بودی
 خاموش و اختیار کردی که در مجلس رسوایی برو و جهان برای او مرتب شد که هم الدنیا و الاخره فذلک هو الخیر ان المؤمنین
 سامعین جاگزین شدند بنظر جللی بود و اگر غرور و تامل بکاربری عیان خواهد شد که تار و بود و مخفی و ذوات
 الحاکمین یعنی پیر و دهقانی متع خطوات شیطان فی زیر شقی معول بریانی محض بکار بلکه عذریست بدتر از گناه
 و صحت معتقدان در بر و جهان و وسیله تفصیل محال که عبارت تحفه اثنا عشریه که امامیه میگویند آنرا که خوا
 هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه غریبه است و آنچه از مجمع البیان مولای خوار و در مضمونش قبول
 حکمت از حضرت کلیم الله یعنی رسالت را بر چشم کمرست و در پیر فتن ان قیلن قالی نفرمود و از
 مقدار معلوم شد که ترجمه سنی از امامیه چنین محقق است بلکه اگر مفسرین دیگران را الله امامیه چنین گویند
 و موالی مومن جانشی نقل کنند کفایت نتواند کرد و مکنذ صیاحب تحفه نتواند شد زیرا که دعوی اجماع نقل
 و انقل این معنی و صحت حکم از یکی کافی است و مکنذ با نقل ان از چند کس کفایت نتواند کرد زیرا که کتب
 ولالت بر آن دارد که هیچکسی از رفقه چنین نگفته و در هیچ روایتی نیامده و از نجاست که مومن و دهقانی
 و درخواست که بالیتی نام احدی میگرفت و روایتی بر می آورد و چنانچه عبارت نقل بار دیگر دیده شود که اگر مزید کا
 خاین بهره از صدق میدانست چرا احوال خدی از علای امامیه که مرتد چنین و کسانه لیس خاینن است و انگاه
 بر نقل مرتضای ثانی که گاهی فی المقالة اثنا عشریه روایتی از کتب ایشان مذکور است ساخت و از نجای بر

میرسد که بخار و دوقانی زیر مشق غولان بیابانی تندیب علامه نقضانی بنام تفسیر که خطایه را بنام ترغیب
 فی خوانند پس اکنون بهله الحفال بر پیش دراز او میخندند که آنچه با منی تندیب صاحب تحفه نقل نموده
 از عبارت مجمع خرب ناموس اجتماع و دست و این مغالطه است که او متناو و با جابجا پیش آید و بگوید برباب نام
 از تحفه که واقع است بیشتر نقال شیرازی پیش پانخورده بلکه توان دانست که کتابش متعلق به بحث مسائل
 فقهیه زنان برگشته پس بجای مقلد او که دعوی اجتهاد می کند شعر خواجہ شیخ یزد در مقام همین حال است
 ما مریان رو بسوی کعبه چون آیم چون فرد بسوی خانه خمار دار و پیر ماو اگر این مغالطه را که استادش
 هر جا در آن لب کشاوه بچشایم البته خواهم گفت الحلف للعصاح فتنه طلع الصیلع و لم در باره انهم ما وود
 آدمی خواست که درین مقام از فتاوی متلعیه مثل شرح مطالع و شرح ملا محمود و منطق التجریه چیزی نگام
 مگر خود را از ان باز داشته ام که این امر نیست که طلبه کتب اهل منطق نیز باید می دارند تفصیل آن در حقیقت را
 است و تفصیل اغلاط امور که بر حواشی موارد جابجا نوشته ام و یکجا نیز السقیه بنایت قصومی تواند بود معلوم
 خواهد شد و قس علی هذا المقتضی آنچه گفته که موجب تازگی عقاید شیعه گشته نیز بود ضعیف خواهد بود یعنی آنچه در
 نوشته موجب و سیاه است برای رفته روز روشن و نظاره بهار گلشن اهل خلاص ما به بخاوص ان عا کور
 تا چنین توفیق بخت که انهم پیرایه جمع و تلیق پیوسته رسیدم بر دلیل دیگر بر تکیه صاحب تحفه که آن عبارت است
 ابی الجدید است سخیال آنکه او را محصلی نام شنیدیم از اعظم اهل سنت کمان می برد و بلکه یقین می کند چنان
 در حق الیقین است او و او لا دعوی او از عبارتش کتب خود را بر کرده اند اما این دو کتاب یعنی صواعق
 و حسام که بمقتضای طبع الله علی قلوبهم قلا یومنون الا قلیلا در قالب طبع می آمدند پس پیش پا افتاده اند
 اما کتب و لادش پس کتاب طعن الرماح که رفته بران دارد و افتخار میدهند و بعد از ذکرش در پیشین
 سنی بگنجد کافی و حافی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الجدید را در آن یاد کرده و پیشی او تندیب
 نداده باشد از آثار کتاب ابناش همین ملاحظه دیدم و ان را نیز بخوانشی خویش مجروح ساختم رجا رسن الله
 ان یوفی قتی تبیغ ما و طبعها یاد و ارم که مزین در بعض رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلوان و سام نریا
 تنها باشند چه توانند کرد پس این تخریب که اجاب فیه تراخل در فرمایشها نمودند و باز از رسم تائید یکا گیر بر دفتر
 زعم خواهی و السنت که بخدمت یک فاضلی هم نه دست کشیدند و مانیهم و ترنهای بشرکت کسی صاحب مشوره توان
 مقصود را از آغاز تا خاتم نتواند رسید چه کرده و از علوهت مزین حرفی باید شنید که من زبانی ثقات متواتر
 شنیدم که مزین نخواه گاشی چیست و هم صحیح از روشن الدوله و رفقایش که یکی از ایشان خواجہ میر
 هم بود و میگرفت حال بنده اینک در کانی منور نشسته بودم و لیکن اکابر بلده آمدند و کسی بایم رسید کسی
 گفتش بپایم پوشانید تا بجز و سر در شهر کانیور در آمدم باز مشهور کردند که خدمت خلائی مامی کنیم بلکه
 یکد بار مردم جمع گشتند و خبر فقر و وجه معاش مشهور شد مردم متواثر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچه

پیش فرموده که چونند که اقبال دستش گرفت تنبلیش کنان دست بر بر سره دین بر منت خشک بر گردن نهادند و حقیقه موجب است
 عظیم برای خیر شدنند که لاله غفی زیر آلاک آن مردم کرگاه گاه چیزی از مصارت از کلکته یا لکهنوی فرستادند
 تا مشدند و دانستند که حاجت نماد و الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغیر بی بی اختیار خدای
 که تمامه لکهنوی که او آن را بوجه چند توان فهمید اما اول پس از آنکه متضمن بر مغلطه ثانیست که او را بر حکایات
 موضوعه و حضور که امت مشهور جناب مرتضوی که امده و بوجه بعلم الهدی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجلس
 رطل بود و غالباً و نیز در تالیفات دیگران باطناب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول انبارگاه
 جناب میر کبیر نازند که این قیاس تقایم بلیس است و حضرات امیه صاحب چنین قیاس را معون گفته اند و این
 روایات امثالش در کافی بر روایات متعدده مروی است علاوه بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
 می باید و اهل سنت که این مقاله را تحصیل حرام میدانند که نزدشان اجتماع اهل حل و عقد و امامت کفایت
 می کند و این هم طریق برای ثبوت امامت است حتی که اطفال و بستان میدانند پس جهالت او را پیاپی نیست
 ایام نیامس از آنکه پیچیده علم الهدی که درین بحث علم الروی شد این هم نه اندیشم که در نتیجه است جناب امام
 رضانارک واجب مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نمونه این محی قبل ازین گذارش یافت و شاید که اکنون هم چیزی بیا
 انشاء الله تعالی و خود قول فاضل منصف و عادل حکیم مجتهد درین کتب مطبوع و ذوالفقار مصنف درین باب کافی
 و وافی است که دان الامام محم علیان لا یقوم بالامته لانه مأمور بالقیام بهاللیعنه خاصه و اولی و احسن الملک فی
 بر بن حال امام رضا اهل فضول اصول که یکجا می کشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و حیا
 نمیرسد از اینجا و قاضی عیسی و ای ملنگان که خوی ملنگان دارند و کسی را در معر که در برابر خود نمی
 پس دارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقل باید بچند امانت پس ملنگان امام موصوف
 فرموده باشد و وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بردوش مبارکش گذارد و لا اگر
 خلافت حق است من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار مرا نمی باید که از تو بستانم و لیکن این ابروی
 بر قضیه تقریر در حقیقت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم رابع میگردد و وانگاه بطریق اولی بیانش
 یا لا جمال آنکه خلیفه وقت نداده بود آن جناب خود را طلب شد نظر باین محی که مظالم را می کنند شاید که
 را که از ما غصب کرده بودند باز پس نهد لا جرم حق او باشد یا نباشد تفاوتنا پیچیده و او پس بدو حرف تغییر
 امام رضا باقی نماند فایده که چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر بهم در عدم قبول بود پس لامحالہ بالمشی اگر
 که در اثر رعیت مطهره بر ظاهر است فایده که فیض خلافتش بر هر کبیر و صغیر میرسد پس چرا درین فرمود و گن
 عظیم دید و دانسته اختیار نمود و این امر بدی است که در تصدی خلافت مخلوقات غیر تناسلی که خود را بدی
 حضرت رب العالمین اند بلبت نعمایه عظمت آلاسه از علم ظالمین نجات یافته در مصلحت و امان
 پرورش می یافتند حالا که ثواب عدلی ساعتی بر احاد میث فریقین بلا تمایزی میرسد پس چنین

شویات عظیمه باقی است تمام را از دست دادن کار علم نیست مخفیست حضرت معصومین بلکه ضرر بود که اگر او
 بعد از آن استر و او سیکرد او را قتل کنند کافی احمدیث الشریف و انهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
 گزشت چه جای مرا نکند و روزی بجهت افضلترین عبادات یعنی شهادت کافیه کاشانه
 و رساله بجلو و حبس حکم فیها یعنی قضا نکما من حیث الاستناد و سناده ای گره انداخته و موافقت لانی فقد ارضت
 و روزی معتقد خرس شود قطعا حال آنکه هر که طلب تلاوت کند بشکر رسالت حضرت ختمی بآب باشد کافی انفس
 الی غیره بحکم احمدیث البیوی علیه السلام علی صاحبها السلام بر داکیت فعل لم ترضی رضی الله عنه الفاروق مع انکه
 عدل و دانه علی جمیع المخلوق الا علی نفسه کافی کتبه مثل سفینه البقاء عند الشیخین بخلاف الیامون جنس
 کان من الغابرین اما باعنا پس از آنکه ما حاجتی تو چشم منویتی بچواب قال باقی تواند یافت از آنکه مغایر علم الهی
 ثانی بانی و سبانی سخات شیاطینی کالشمس من زلزله النهار بجهت فاضل مدینی حکیم مذمت جدید ریش
 مکتوبه و بر شما میسبب آنکه خلاف از اصول نزد نیست پس حقیقتا اعتراض مذکور از حقیقت خود
 شد و بعد از عرض اسی بجا چنان منتظم و مرتب می شود که بعضی را کان اربعه بالله اما بلیه فضیلت است
 بر تقوی را اگر چه گفته بر و داری و حقه بازی بود و تقدیر هم کرده پس صدیق رافیه و حسن شدید و در
 و تادیب بطریق اولی میرسد بکفایت که لازم هم ندهد و در پی انجام هم نشود و حجت خلافت را روشن مگرداند
 که چون آنها گفتند صراحتا بگو که ما و علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه عجب که سخن خود را معین و نوازین
 و علی و رس الشاهدین فرماید بستم بخیر کم و علی فیکم بلکه علماء و آیات الیحدیث و سیر گفته اند که صدیق فاضل
 نشست و در خانه را بر روی مردم بر بست بلکه این هم فرمود که از گفته و ضاد و از تمام اعراب ترسیم و غلا
 که ردیدم امروز اگر بیعت مرا نکنند و دست به بیعت و گیر می بکشاید من اول مبایعین خواهم بود
 و بر علی بیعت حرجی نیست بیعت کند یا نه من که و چنین تواضع کند و شکم برین خواهند که او را پیغمبر ملاست
 پس بالبرین مردم است ملکم الدای ایشان باشد با عمل الروی صاحب عداوت اصحاب بود با
 ال بیعت سید انبیا صلی الله علیه و سلم و این بدان ماند که این پیرو هفتانی و رفتادای خویش بر سادات
 اهل سنت زبان بر کشد و قد نامم کما و التوقیر فی متع ذلک الیحدیث بالیحدیث حال حدیثی بسلامت رو
 معلوم شده تا آنکه ایامی باب و الیکمال ناری و الحاح از خانه بیرون آورند و باز بر سر خلافت نشاندند و انفس
 اهل بیت علیه السلام جمیع مهاجرین و انصار اقبال و وفات جناب سیده بدالات مطالبی محبت و خروج دارد و اگر آیات
 این باب اتفاق باشد چنانچه از سواد هم خیال است که تا وایت متفق علیها و متواتره باشد در مشایخ فی اربع
 تحصیل الحقیق و الا لازم جمیعاً و الحما اند علی ذلک جدا کثیراً و المنة الله تعالی و تقدس که از جرئی و در نظر
 زیر او باشد که بر هر تقدیر صدق و کذب متفقان خلافت رفت زیرا که منصف و عادل پیرو هفتانی بود
 کشف بلین علم الهی این هم گفته بعد از علمه من اقال نفسه یعنی و از اجار الا احتمال نظر لا استدل لال

در این

باقی ماند نسبت فتنه برداری و حقه بازی باریکان مرغومی رفته پس محل شکایت نیستند زیرا که جناب بابر
 ایشان را لعنت هم کرده بود و کافی اجماع الاول بطل غلط این است که لعن را با اصول رفته مطر
 دین خمیده گردانیدم فلیحکوا قلیلا و لیکوا اکثر احزابا کوا یکسبون و ازین مقام انیم عیان شد که بر
 حرف و بهقافه چادر تیر اول مشهور و ماند و بار بار دست بر سرین خود می مالید و بدرگاه باری
 دست دعا دراز کرده می نالید و چون ورتایند علم الروی و می دود می نداشت آبی نیم
 میزد و گرم نم کشید و بر سر نیز می تابید و در نه حادثه و بود که اول و سماعی چند می آید بعد از آن قدم در
 سفر که می نهاد باقی ماند آنکه بپیر و بهقافه حرف و از خرم می گوید پس هرگاه حال شیعیان آه
 جوابش بعد ازین اجمال تفصیل بر ظاهر است زیرا که این تفریع است و حال لشکر مایه که موقوف
 علیه است یگان یگان اشکار شد با عترت آن شخصی که پیر خرف و اراجیکم و هلاک و قرار داده بلکه
 تمام تقریرات خود را در امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید **شکسته** رسته و مگر و غم افکنه
 و دست بسته بر دهر جا که خاطر خواه اوست توار کتب فقیر مدلل و خود از سباز مجمع الحرفین
 تشیع او پیدا است هر که خواند بکتاب فقیر یا این مآخذ رجوع بکند مگر بنده از اغزال او متذکر
 زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتب بهاس طلل و نخل طاف هر میشود که کثری از ارباب مثال
 در امامت و فروع فقهیه تابع اهل سنت اند و بعضی بر فقه راجع اند و امامیه در اصول
 عقاید کاشه لیس اهل اعتزال اند و در فروع تابع حضرات ایمه با طهارت پیغمبر فیسوطوسی کا قتل پس معجون
 خبث الی بیدم که ان اعرال و قطع است و تشکیل و فتنه که به پیشی او نیز مقابل اهل حق دارند چگونه
 تشیع او اقرار کنند که بدون این معنی که کوراسته گردانیده بر پشت خود نشاندند طاعتی نمی نمایند
 و از وجیب بزرین معنی اشکار شد که محل بوق عالم را بسوی خود کشید و او را بر پیشانی راسخ
 و قیام گردانید این صحنی بود از آنچه علمای فتنه اندیشیدند و بعد از آنکه کاشه ها چنین مصاحبت
 و دیدند و ملاک مرانست که مقصود از آن **لبنه** کوناگون همین مکاید بود و تا در مناخره شمع و
 نیزوزی سمجصول اسجد و لیکن آخر پوشیده ماندنش تا کسی که بزرگان گفته اند گل هیر جاسوز
 الاثنین شاع و اما ضمرا حدیثهم فی قلبه الا و قد ظهر فی قلیات لسانه بر که استند و سخن بر این بابی
 التحدید و شرح سینه بر او مخفی نمی ماند که او درین پیرایه استاد و لیسیت بر کار و اعجب بر روزگار
 و امثال و افرا نشن بلای هر شهر و دیار الغرض فاضل یعنی از نیجاسه تواند برد که خبث الی بد
 و امثال و افرا نشن در شحفه نه کوراند و خبث نیست شان از تالیفات شان و افح ایشان را
 بچه سبب بر حال تن رسوخ دم و ثابیت قدم گذاشته و از اعاظم علماء مافهمیدند چنانچه محلی
 و مانند او حال آنکه او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر تعظیم کرده و رخصه بران شمر می نوشته اند فاعرفوا

یا اولی الایمان قوله چنانکه داری آورده این نگاشته است و بقالی عاشق که گمان داشته باشم بکلی قطع
و یقینا حکم می کنم که متقدمین و متاخرین شهادت غایب قطعی و معنوی رسیده باشد الله علیه و آله و سلم
در کتب معتبره و بنیه از رسالتی ثابت کرده اند که با ایمان برانست و بر کسی که رفته و دیده باین یقین میداند که
قرطاس اولین و آخرین همین قیاس ترتیب داده اند که فاروق بچگونگی جنبه های حکم کتاب لید و می رازد و در
هر که رود و می نماید کافرست پس نتیجه این قیاس آنچه در باب التمسع به می آید بر زبان جاری می تواند شد و به قیاس
معمل گو گمان و در هم رانی پرسد و نتیجه باند که از دیدن روز حادث این باب که بر ایمان مبانی شیعیه و غیره
خواهید بدان قطعی حاصل است چنانچه درین معنی که بنی منقسم متساوین می باشد از حق حواس بر فرقت پنج
نسخ عکس و درین البوت و در مقابل قبول صاحب تحفه که مسلم البتوت است با و صنفیک را که بشت ادا این
ابی الجبیه است متشکک گشته و معنی بهیت الذی کفر اثنان مثل قناب را با لایله انما انشکرا شده علاوه اهل حق باین
ایکامه ایمان خویش مستقر اند و در دوزخینار متنازل بستند و میدهند که از جمله اموریکه که کفر رفته بدان است
می تواند کرد و حقیقت است علاوه آنکه پیرو حقانی متع حواس شیطان این قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه
از کلامش چه گمان داری و عقیده آنها و باب نبوت ظاهر است حال آنکه قیاس مذکور درین جایزه و وجودی
ندارد و نیز حرف را درین بحث دم و دودی زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذہب استماع شریعت است
که اعتقاد دارند که جمیع ایمانیه جمیع انبیاء و سل متقدمین افضل اند و عبارت آن مقام نیست بدانکه مذہب متقدم
درین تسلط است که جناب میر و اولاد و اهل حق حضرت افضل اند و جمیع انبیای سابقه کونامی اشعار باین که
مکرده و چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قابل تفصیل جناب علی بن ابی
طالب و باقی ائمه دین بر کافرانیا و رسل ناداری خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی است و معذرت متاخرین
عالمی امامیه نیز همین است بلکه می تواند گفت که درین زمان و این عقیده از جمله ضروریات مذہب مامیه شده و اهل
آخر اقله به لاجرم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود قوله آری این عقیده از جمیع جوابش از کلام عادل و
و چنانچه باید متنبه شد و و انقاد درین بحث گذشته پس معلوم شد که نیز حرف بسبب جمود یعنی بران قدرتی یافتند
با خود را درین معیارک متعاضل و متقابل نداده و کتاب و بدین امور پرست و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر
نامرین تنبیه السیفه فیهما العنی واضح است و از حواشی که برین امام بر صوارم و حسام پیدا و هویدا درین مقام
سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که آنچه بن ناصبی گفته که صاحب تحفه شکاری باین قول نکرده
جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامع و حاله موجود است گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور
تجذیل و اولیای نعمت که طست از امام فساد و بلند بود پیش نهاد از اشعار گردیده باشد نفی شده جایگاه صاحب
تحفه فرمود و این نیز ازین منکرات اند غیر از این در کتاب عربی مشرکت عند الله متبع اند و چه چنانکه
از و افضل شود و همین است مذہب جمیع فرق اسلام سواد امامیه که ایشان را درین مسکن با هم حرفش

بسیار تیریدند و جماعت دارند که حضرت امیر از غیبت اولی العزم افضل از پیش از آنکه انجم نذر کور و افش شد که بعضی از
انبیای متقدمین فصل داشتند چه هرگاه انا و الی العزم فصل اید از غیر بطریق اولی و این امر خود اشعار بی غبار است زیرا که
چنین متقدمین بعضی هستند که لایقان و از نجای حال شهادت او واضح تر باشد و شخصه که گفت شعاری نکرد اما اینکه باقی
ایرانیان طبعی بیرون شان و حکم بنای امیر از سیاح خود مست و متوح و با بکیت کیت هر سه و قبل ازین معلوم شد که باید که
برای عارف مذموب و نه باطل و نه کور و ختم الله علی قلوبهم و جعل علی ابصارهم غشاوة و لا یخلفون و لا یخلفون و لا یخلفون و لا یخلفون
آنچه گفته ایمان را می زیست جراتش که این همه غلط است چنانکه اوستی که تمام حجت و لازم نقض بود و اگر با واقعیه ای حل شود
اختیار می در باب برگزیدن امام از جمایل مصلح و تقوی دارند اختیار ایشان در باب نبوت از کجا آیا نزد این چنین چیزی
اختیار دارند چنانچه ملا ان طایفه اسمعیه وقت موت کسی و امر تو انرا کرد که در فلان روز و فلان ساعت وحی بر فلانی نازل
یا او را بدوان بشود هموار تو انرا کرد و معاذ الله چنانچه رفته گویند که وقت نکاح بام کلثوم و خجسته بختی حضرت عبا
حضرت الشافعی علیه السلام را ملا و ملاس را تبرهت و تحریف نزاع فیست شهادت مردم سومی خود کشیدند و او کیل شد و در
خدمت فادوی بجا آورد و هرگاه روح الامین را متوانند فرقیست با حضرت رب العالمین چه رسد که الانجینی و چون برین سبب
احاطه کردی آخر تلیح که پیرو معانی مصداق بالانحوائی از آنرا انمود و نفس وجود منتقلب شده و عیان شده که اگر حسن بن علی همان
را بجای علم الهدی گردانند بیسبب که ثانی دخل و در معالیه غوطه خورد و بهاصل بجات نرسید نهایت زیبای و بدیهه
او هرگاه روایات استغفای حضرت سر و کائنات را در کتب و دینه خود پیش از پیش دیده بود و آنچه از ان لازم بود
بقیاس بر تانی و شکل بدیهی الامتاج نتوان پوشید که امر تل لاشاره الیه پس و کشتگی خود گویا چنان ثابت کرد که
ابن استغفای از حضرت موسی که از انجانی او العزم بود علیه السلام در کتاب باطل ثابت است یعنی بعد ازین پنج
استیعادی که استغفای شریف نبوی می باید نمود پس این تقدم با حفظ او پیش بندی لایق است که او را بقلب ثانی می
فرمانیده اند و اختیار دارند که هر دو حقانی را بیکدیگر را بهر پیش چنانچه در تالیفات خود بیان آن نمودم مطابق حکما
مشهور برسانند یا در کار که از جهات و نگارها اندسح ما به ازین قصه که گاه و نام خود خرفش بجان الله تیریدند و رفته رفته
بجا رسید و خدمت را وی مقصری در افادات رضوی بر صورت خیالیه و هنوز باقی تلخیص ابی باکنا بصدره اما آنچه را وی از
زبان مبارک رضوی آورده که امام باطن را متابعت عالم را منور میگردانند پس از روح او باید پرسید که این معنی بایان ظهور
تعلق دارد یا به پوشیدگی و دقیقه و پیر ظاهر است که بر اصول اهل سنت درست تواند شد بر لبی حضرت راشدین و سن ملحق بهم
بر اصول رفته بر لبی امام که غشیش از هزار سال میگرد و در سر هر پدای طاعتی که بر دیگری تو نبوی پیچید و موجب زیادت
ظلمت میگرد و با نهمه در کتب و دینه خود معین مرید محبت و دلا میگویند که باری عزوجل بکتابت استغاب خویش دارد
امام الامیر و ان الله یخفی فرموده و خود تفصیل آن بجامه قرآنی و هر نه و رانی کار استند و گفتند که حضرت امیر و
زمان امانت خویش چون مغلوب اهل روگت شدند و ظلمت شان از هر طرف محیط باشد مصداق آیت کریمه مذکور شدند
و اهل خرد بویان دیدن اصول موضوعه و علوم متغایر میگویند که لیان را کبی طاهر فرموده بود و بگویند که وقت رسولی

تعلیم پدر بزرگوار بود و او بر پنج کتاب گفت مشغول یعنی شریک مشرکان مانا باز اوست شهادت طلبها کفر معاذ الله می نمود
 معذرا حقیر از نام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین ماباید کشا و باید دید که چه دلیل و افغشی را در تحقیق کافران نوشته اند
 یا در باره اخلاص اصحاب معاذ الله پس از دو حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت و بیجا را اگر حدیثی
 است معاذ الله پس کلام امام رضا بودی از نفس الامری را در وجود خود المحدثین شریعیان غیر از ملک غرق فیض نیست چه جای
 کند که شکیست بحال محسوس قریب باشد اگر درو نمک باشد پس قیاس را در اعتقاد از مسلوب شد کنون بر نهالی عقل رجوع باید کرد
 و باید یافت که این قدر مجموع الایضات است در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیر و کافران و درین
 بود و بجهت احتیاط کفر و کتمان ایمان چنانطور برگزید که در تحقیق کفر خود را معاذ الله بر دلیل و اوصاف و کتب العین بود و
 اولی غیر از کتب انواع الاتباع بعد از ترتیب این مقدمات که از اجماعیست بحقیقت ایشان باشد البته کسوت دایمی و احاطه علمات
 بعضی فوق بعضی ثبوت می رسد پس نموده روشنی بر اصول علمت نیز سنگها دور است اکنون کجا ماند که امام مثل خدای است
 منور عالم بی قید و کثرت و طهران قاعه و ایا اولی الایمان همچنین در بر و صفت امام با اصول اهل لحام گفتگو و یاد و از راه می بخیزد
 و خودی این تمیزان بشکند اگر چه خودی بی تفسیر خال را بر حجاب هم شکست چنانچه شرح بهار الدین عالی کرد و عطاء و شرف اهل
 بوی نظیر است و با اعتقاد معاصرین میا پیوسته و کما توفیهم که شیعه نیست از نفع کافی الصلوات هم داشت در وادار سفر درین
 شریفین نظم کرده و هر گاه بر مقالات رفته و نهی که امام الایم که در مرتبه رابع خلافت یافته و مسکته ما و میدان داریم با عمل در
 ایمان را پوشیده و کفر ظاهر فرمود و برای ایزد بزرگ درین درجه هم نریزد چه گمان تنویر بر عالم داشت باشد که امامت ایشان از
 منقرعات امامت استنباط بود و قضای این تقریرات و تمیزات قیاسات انکار نیست تا آخرین خیز از حضرت شهید که بلا فوم آن
 بر رفته ماندند دین از عقل و فراست بغایت بعید است که جناب میر در مدت عمر شریف خویش مستحکم شریعت و باطل و حق و باطل
 بهیچ هم نیامده باشد تا باطله تقیید و کوشند که عقل حقیرین و اعتقاد القابیرین و ازین مقام شهید تراشی و اخرا ساری
 بطل بوق و مرجع اهل و عیاق میشود و که هر کس را در مؤمنین پاک بشمرده و عاقبت اندیشی نگذرد و اهل دانش و دانش نیک و
 که معاصیست که شرایط غیر از اهل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه و مثنوی و غیره دیده باشی که شرط بود و بوجوب چنانچه
 پس میرسد و انهم بهم نرسیدند لاجرم بر علو بدکشان در جنگ معین و وقت شریف و خلافت نیز منقطع شد عیان
 و در کتب فقه مانند موارد و حسام و غیره از تالیفات متأخرین و تالیفات قدما از کافی و فیه و علل و تهذیب غیر
 بهم شرح و حاشیای اثبات ثابت که اجتهاد برای دین حرام بود که موجب اختلاف است و آن مختور و ممنوع و باینهمه اختلافات
 در روایات شادی امیر که با تائیدی میرسد و این کتاب کفیل نمونهای است در صورتی که لامیه هنوز زمین است که هر چه بنا
 بر ترمیم علم اهل دهر و دیگران بر همین جا و در فتاوا گذاشته و فایده و در حضرت امیر صاحب هدایت است و تمیز و اهل
 نبوده اند و این همه مقدمات چنان مسلم الشوب است که اگر شیعه زمین را بر ایمان و وزند نتواند احدی از منکر لعل کرد
 پس عیان شد اقتضای روی عقل و غایب امام رضا و هو الله و دعوی حقنی که امام مثل مایه معین و عذاب و شیرین
 است که نشانه را سیلاب میکند پس بنده و نیم بر اصول و موقوفه اهل خرابات سحری چند می نویسم که هر گاه پیشتر

تعقیب امام شریقی است یعنی هر چه از او متعلق نشود پس آب شور از آن تیره خطا میرون نمی آید آب شیرین و صاف چگونه آید
 برای اهل صروت و حیاء مقام غیرت است در عالم مگر فتنه را غیرت بکاو و عبارت کافی بر روایت و جلال کلینی برای بیان
 شوکت و شان حضرات امیرانکه محمد بن الحسن علی بن محمد بن علی بن زیاد عن موسی بن القاسم اجملی عن علی بن جعفر بن
 احمد موسی فی قوله تعالی و چه بر خطا و قصه رسید قال البعطله الامام الصامت و القصد المشبه الامام الناطق و مثل
 آنرا دیگران هم روایت نموده اند و در مناقب مرتضویه و غیر آن از کتب با مشهور ناطق و صامت با طهارت و تقیه
 کرده اند که لا یشی علی العقل را یضایر که بدی است که جناب میر غیاث ایزدی همیشه ناطق و باغبان بودند و دیگر
 چون کلام انجناب نر و طایفه و ذی الوجین که بر یکی از ایشان مصداق سواد الوجهه فی الدارین است مخصوص
 رسول النقیض و این هم از کافی سمت و وضوح دارد و مخلوط و آلوده بود و بخلاف نفس الامر علی عده العمد و لا حاجه لی و لیه لب
 ذکره مرقه بعد از خی البته صامت از حق خواهند بود و میگویم که با جمعی کلام و وقت رتبه نطق یافتند که رتبه در روایت
 ساقب انجناب رباره که فرخیش قید موت بیان کردند چنانکه شب روز و آتشی و بجز از موت نطق کجا است خدایا اگر چه
 مکلفین نسبت بنوی علی السیله و کلمه حیح شهادت عویصه و مشکلات و دقیقه حسن مجتبی راصل فرموده باشند پس نطق در آن
 زمان بر اصول فردا یگان ناهایت اندیشا آن بحصول انجاس و بر ظاهر است که این مباحث بقضائین کلامیه مستحق است
 خطاطان بعنوان دیگر البته خروج از دایره بحث خواهد بود و در اقرار حقیقه و بار بار داشتی که عمرای شریعت حضرات ائمه در
 گزشت و نوبت با خدا را حق رسید پس از پیشین از پیر مخطبه کجا جاری تواند شد و غالب بیان را وی که آن شمس را فخر
 باشد مراد از آن ائمه مغرب خواهد بود و افق مشرق که در اول از پیشانی ائمه در می چنانکه داشتی و قیامت و لیکن شکل ترا یک
 از کافی بود یا است که یکی از آن دو شهر که امام مهدی و اولاد و اجدادش بر آن تسلط میفرمایند در مغرب و دیگری در مشرق است
 پس با وجود غیب لقیه درین کشکب نیز گرفتار است کاش غیب که تا قرب قیامت چنان بودی که اهل شهرک برای اکیا
 خویش قائل شده اند که مشرب است راحت است و راوی میگوید که لا اله الا الله الا لا اله الا الله و در وقت افتاب نظر می
 بارخ یا معنی آن میباشد که هر چند رافق است ولیکن از تماول هر دو وضعه واحد مخطوط است و نزد اهل خرد و این هم
 صورت نمی بندد و چه حضرت امیر امام امیر اهل بیت از خبر و اخبار محفوظ بود که انجناب بر اصول فرقه پیران بکشا کشی
 نه از قوج خلفا مبتلا بوده اند بلی صاحب الزمان بدست دشمنان نیفتاد ولیکن بقیامت شدن که هنوز بعد از هزار سال
 هم نشان پیدا نیست و بیانات ماور که پیش تقلید حضرت زهرا حتی الله عنها باید دید که بر جای خود و ماند و جناب
 هم صنعت مصارعت با قار و ق بر روایت احوال محمد بن در کوه و باز از نعل آورد و مگر بیان گرفتند و کینه و هم
 قوج خلفا را غایر نمود و چنانچه تفصیل این واقعه در این اوراق است که اینها کاندن جوینگان مکررین مقام که واقعه
 اخذ لایست در کافی کلینی است جناب ملا خلیل فروشی بقیتضای جناب و مر و بر زبان آوردند آنچه خلاصه است
 که محسنی اخذ لایست آنست که کسی را زود و ما و اگر بیان فاروقی حکم گرفت و بسوی خود کشید و این کوری و کوری
 است بر اصول موضوعه خویش که ارکان از بوم بمقابل تقای خلفا مختلف معا عید نمایند آن جهان پهلوان نامان

انما ثبوت و کبر که بود و اگر بیان فدا و حق اعظم و محابه و جواد که کشید و سبب چیست که با وجود مقام حضرت صلوات
 فرودینی نامش ذکر کنند و روح او را باقی و در دو شاو و شافقتند که چنین بزرگ و بزرگ شیعہ کار است که نماید و قبول آن را
 و بحکم بقول پیر و یحیی بن ابی عمیر با سبب شیعہ نامش از هر دو فقره و شستن لیکن محمول رفته همین است که بعد از آنکه در اکناف
 علم آتش نیز نشاند چون بلند شد و خواجه خود را معذرت دارند قطب الاقطاب ایشان این راه و در تمام و افاق پیدا کرد و
 مسدودان او صاف عرش و کمال الله بلا و قتلان باری حسی محمول قرار داد و خلیل فرودینی و بطریق او نهاد و کرم
 علی آثار و میثاق خود کافی آبا و اجداد که میخواستند که کشته شوند و لیکن بر طوطی لیل آن مانور چیست ترک تفتیش
 رفته باشد و امر را که رفته بی پیر خویش بدر نموده که می پرسید بجان الله جناب امام الایمه در پس غلبه افتد کند
 و نماز کند و در دفتر مشیران و غیره خوانان باشد و دیگران او را دلیل کنند و گفته بی خبر بودند از حال و زنده بود
 استعین الله ما فی قرون القمه مراد اگر چنین و غائب شدن با محمول این تعجیب حیرت نیست که یکسری را از
 حضرت امیه نوبت بدان میفتاد و و نه کسی از علمای رفته مدعی آن شده و اگر میشد اطفال و جوانان و لایقین بر
 ریشهای موهوم و موهوم و خندیدند و رفته بجای میگریختند که نامش هم کسی نمیدانست بخلاف ماسن امام سید
 که بالاخر نامش معلوم شد پس یقین حضرت امیه حیرت نگرفته اند بلکه خود تعقیبات نواصب بمقتضای روایات شیعه
 گوش میکردند و در وقت بنامستن و ستای شان می بوسیدند که عرفتند حالا که در قرآن مجید مضمون است انکم اذا
 استلمتم کامر غیره حتی روئیک امام رضا بسوی شیعه میفرستد یا و دای یا و بکمال خبر و قمر و دامون بن بار
 ریشد رفت و اگر اختیار می دادی داشت زمینها را بخرید و چنانچه از تالیفات صدوی و جمالی و شیعیان هم حسان است
 و دعوی انجاردین با هم مثل دعاوی سابقه و اقادات سابقه است ایسا بل شد حضرت بن خطاب و ای مصرعی
 بگشتان بر اصول عدای دین درین مقام کافی است او خوشین کم است که را بر نرسد کند و از اینجا که از نفس یا بر سر
 مرید و لا که در عالم شهادت دارند نامم و مراد و از غایت اجتناب از لغت ایشان بنیاد حصان امیهین گردان
 کرد و با بقای ریشه و از بعض روایات معتقدین کتاب مخموم نهیب حصار طلا ثابت میشود و بهر حال برای حفظ جان
 و مال و ناموس خویش از دست یهودیان بدکیش اندرون قلعه رفته و باینکه از نظر شیعه اتماع عشره فاتب گشته و امام
 بلده و نه کوکرا چه از و نهیب باشد لیکن چنان محکم و بلند است که کاشکند کلبه و کان کلبه و کان کلبه و کان کلبه و کان کلبه
 هر چه دوازده هزار سوار بر گشته و بر خویشا بدین منافقین و صاحبین رتعات مزوره و در عیون حاربه گاهی
 نهفته و انتقامی نگرفته و بجهتین و جوه دانسته که بر تمامه می و دشمن تکیه کردن لمبی است پاپای یوسیل از
 پافکنند و بعد از راه الغرض بعد از آنکه حال اخلاص این نکوگیشان شیراز ایشان و اسیر روایات ایشان
 هر که شکمی آرد او را از مزه مزه و لان باید شمرود و نام آرد و دفتر محامین و در طرا و اول جنبه کردن و کلام در
 دیگر اوصاف چنان است که سامعین و ناظرین را تعلیم کردیم و توانون الزامی بدست ایشان سپردیم باینکه
 غور و فکر عامهم از آن جدا باشد تا بتوانند که در اوقات عالی آب شربین و بار و کاتش صد و در تکه گان و قرو

[illegible]

و این بزرگ عاقلی کانی بود و در صحبت رفتن و بخت بد پیش مال حقیقت به آن و چه رسید که چون آتی در کتب و در
 برآمدی از مزاج علی صاحبی پرسیدند که باستان پیدایش و کشف حقیقت فیه و اشتم برین اوقات حکایت
 کردند که محمد فیض عاقلی درین شهر بود که کافیه علی او خبر میزد و او میفرستادند که فلان آیت در که ام خبر دهست
 روزی گفتیم عاقل را چه صاحب که از دیگر ی پرسید نظر بر حق استاد می در عایت نهیب نویشت که در آن وقت تعصب
 شدید داشتند و الحال ازان بخت شدید جدا شدند که از تلمذ فرصت شغل تلاوت نمایند و فسیان غالب شد
 پس تحقیقا لامر بی پرده دم و دانه که بقای کتاب مستطاب صحت عاقلی است و صحیح مجاز و قرآن مجید و جامعین
 آن نمیتواند شد دلیل دیگر و با نبات طایله نام و کوشش او در تحصیل علوم آنکه جناب فخر المجلدین شیعه در
 کانی این هم روایت کردند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت و امام
 را طلبید و نام پرسید و فرمود اقبل و او بر پیش شایل را نیک نگاه کرد و مشکلی حضرت علی الله علیه و سلم است
 و سلام انجام و بشارت شریف رسانید چون بکشت امام از کانی به نبوت رسید البتة ظاهر شد نقیض حدیث
 امام رضا که کلام در آن می رود و او انفرادی را وی در هر دم ظهور می رسد زیرا که دلالت بر آن دارد که امام علم را
 طلب نمی کند و علم او دینی میباشد لیکن ترکیبی چهاره و جال احوار چه کن که خود قاصر النظر بود و استادش خیر
 و استاد الا استاد با وصف عاقلی بود و در لجم مذمت و الحاد و انماک داشت و حالت خصمت و تو خفاخته
 را خفته کی کند پیدار کنون ضرر شد برای وایت گمراهن نشان مکتب امام باقر العلوم دادن که در دوران
 امیه مشکلات و قایق بود با تناقض و جال قاصر النظر بهنگام ظاهر کرد و عبارت حدیث نیست عددین

اصحابنا عن احمد بن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان جابر بن عبد الله
 الانصاری کان اخر من یقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و کان رجلا متقلبا الینا اهل البیت فکان
 یقعده فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و اله و دو معتزم بهانه سو و دار و کان ینادی یا باقر العلم فکان اهل البیت و
 یقولون جابر یهجر فکان یقول لا اله الا الله و لیکن سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله یقول انک مستبدرک
 رجلا منی اسمی و شماله شامی تبطل العلم بقدر فداک الذی دعا الی ما اقول فینجا جابر شر و ذوات یم
 بعض طرق الدینة او من طریق فی ذلک لطریق کتاب فیه محمد بن علی فاما نظر قال با غلام اهل فاعیل
 ثم قال لا و بر ناد بر ختم قال شامی رسول الله صلی الله علیه و اله الذی نفسه میده با غلام ما اکمل الی
 محمد بن علی بن الحسین فاعیل علیه قیل راسه و یقول بالی انت داعی الیک رسول الله فیریک السلام و یقول
 و لک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه و هو و عرق فاجزه الخیر قال یابنی و قید فجلنا جابر قال نعم
 قال الزم منیک یابنی فکان جابر یاجه لمرقی النهار و کان اهل الدینة یقولون داعیا لجمایا لای
 الغلام لمرقی النهار و هو اخر من یقی من اصحاب رسول الله علیه و اله فکم یلیث ابن معنی علی بن الحسین
 فکان محمد یهجر بن علی و جه الکلامه منجبه لرسول الله صلی الله علیه و سلم مجلس یختم عن الیه بنی و کان

فقال اهل المدينة انما اخرجوا من هذا العلم اى ما يقولون حد شتم عن رسول الله صلى الله عليه وآله
 فقال اهل المدينة انما اخرجوا من هذا العلم اى ما يقولون حد شتم عن رسول الله صلى الله عليه وآله
 قال نصه قوله وكان جابر بن عبد الله بنه فیتعلم منه وشاؤه به من سامعین وناظرین بکذا وکذا مقصود
 بچند فقره حدیث حاصل بود تمام حدیث چرا ذکر کرد و تطویل پروا نداشت و انزال این و هم در از انکه
 انکه تا حال محدثین محدثین ویا و در بر وضوح انجامد که سنی ایشان در ابطال حج و احقاق باطل چگونه
 و بر یکی ازین امور و اعنی و رتبه خلافت چنان می دود و بهر چند با بر خود و روره بجائی نمی بر خود
 این قاصر نظر که پس و پیش را چنانچه باید بخی بنید و با وجود سنی او در ابطال دین و شریعت و غیره
 بر پهلوی نشیند آری مقتضای طبیعتش نیست بدانکه حدیث مذکور بی کلفت دال بر آنست که امام محمد
 باقر در مکتب نمی نشست و برای طالب علم نگاهبائی کرد و آن در دو حال خالی نیست که نشاندن پدر
 بزمگوارش بود یا خود پیجوئی اگر چه ظاهر اول است ولیکن نمی باید در باره نقوس قدسیه گفتن که طفل
 بکتاب نمی رود و بی برآمدنش و از اینجا حکما گفته اند که بر حسی نزدیک آنکه حسی کشد پس بکتاب هم توجه و تمام
 هر دو جناب بوده بعد ازین حرمی از غلغل عتد و علو یاد کن که حضرات ائمه در بحدون اصحاب تورا
 مجید را تلاوت میکنند ولیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه املیت که ابطال خصم بنوخت خاتم المسلمین
 حرمی از آنست که ازین اوراق توانی دانستند لا و اگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدما
 و معاصرین می کنند عین کفر و صد و آن خواهد بود و چنانچه در سائر سخات ایشان نیست حال امیرا
 امام ایشان پس حال جناب شان مشکلیست که جای شکها تو انگفت که روز دلاست قبل از نزول قرآن
 مجید ده سال و در کنار شریف تلاوت نمود و در حقیقت تعلیم حضرت پروا نداشت پس ایشان را بکتاب
 چه حاجت و این حرکات نوعی بجا بل امام زین العابدین و باقر معلوم می کشد و حجج الهی ازین عجیب
 نتیجه اند پس ان اسور که حرمی از ان شنیدی مقتضای علم و طبیعتا ایشان بوده است و عیان شد
 که ایامه دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده و طالبان چند و چند بوده اند لا جرم کجا تا
 را وی افترا علی الا نام که بار بار و انشی و ازین حدیث یک متعلم و دو علم بنوع و ایچیکلی معلم مکتبی دوم
 جابر بن عبد الله انصاری و عادت بر همین جاری است که چون فراغ از مکتب دست میدهند نزد علما
 متبحرین می آیند و بکمال می رسند ولیکن و جالی اعور می خواند که معتقدات باطله خود را بر سلمات خویش یا قریای
 خود سوزید و گز و اند و ثابت نماید که امام موصوف تلمذی نداشت بلکه خود بتعلیم جابر می پروا نداشت و یک عجب
 عجب بعد از انکه فضل و الباطن قد که اصحاب فضل الخشاب غالب که و در تقریر مکتب تعلیم لای مکتبی منفرد
 باشد و شاید که مدعای شاربین کلینی مثل خلیل قزوینی که زیر قصه مکتب منفرد برای مصلحتی افزاید و فرود
 خود را بتفسیر صحاح صاحب موارم ظاهر میکنند این هم باشد و دیگری عنقریب می آید و ازین جمعا این معنی

باجم در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صرف کرده اند و بعد وفات شریف دین فی ارباب ایران و روم
 رسایند نه گمانی الکلینی با لاولی و قد ذکرته فی الحیث مع الامن الکافی فی عبده اوراق فی المقاتل الساسه و
 فی الحال لاجله کما ائمت علی لاوله و اولیک هم الزائده و فضل من الله و نعمته و درین مقام امری
 و متعلقات این بحث یاد آمد که رخصه تقیرش می کردند و تفصیل آن موجب طالع کلام است ولیکن از بوی
 می آید سیاط آن تواند شد و آن انیک برای قصر سافت بصوارم و دهقانی رجوع باید کرد که قلت است
 و فرومانگی ثابت می کند برای کسی که کم یاب باشد و تالیف شروع کند که این بدنامی تا قیامت خواهد بود
 پس غور کن که حضرات امیر که صد دانشه اصولی ترتیب تالیف دادند یعنی آنکه فقه الرضا حنفی از انست
 بر این انداز که از کتاب و سنت ظاهر است کاری نه بستند بلکه بر اصول لاف زبان و کاکین خویش را بکالای
 و گیران اراستند چنانچه شمس مؤمنه از خرداری و اندکی از بسیاری و غرور بود که دل مجتهد و دهقانی بران عمل
 می کرد که حکم لم تقو یون الا انفعلون و توفیقی نیافت که بنیانی بده الاوراق ایضا سبحان الله فرست
 طایفه فاحشه کسبیه که اخذ کتب ایشان مذکور شد باید دید که استفاده از امیه صحابی موجب عار و انتسار و پر کردن
 تالیفات باعث هتقر و اسن اسطر و فقو المحل اینست فاعبر و ابا دلی الالباب منه لکن از اصول
 و عمل فضول چنان مبرهن شده و شاید که از اوراق سابقه پی برده باشی که امام وقت مسنشین چارالش فخر
 و کمال فتوی می دهد نه بر امام که قوت بر امامت دارد و فعالیت او را حاصل نیست و شان تصنیف از آن
 از قع است و شان سافل نسبت به عالی همین است که دخل نمیدارد اگر چه بکمال فقه رسیده باشند و مرامات
 او بقتضای آن دارد و چنانچه از کشف الغماری که عظمت و جبر دقتش ازین کتاب مبرهن می یابد که
 حضرت امام حسین را در بروی جناب امام حسن همین طور بود و گمان مبرگشت و طاعت سجده و بلکه عام است
 از حضور و غیب چنانچه بنظر تمییزی برگزشت و چون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید که بنحوی
 از نسبت حکمین امامیه در سطر خبر دادن محصلش آنکه امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت
 تا وفات پر ضرورت است و علم و از طفلی تا بلوغ و از بلوغ تا موت برابری باشد و در بطن او در طعن نداشت
 کتب ساسه نیستند که تالیف الارب و ستانی و مویید بروج قدس است و خطا و نیایان از وی انچه بود که
 نمی انجامد و از حال امام گیسو و موسوی و ریحانی هم پی برده باشی که مبهوتین ناچگونه وقتی که در محدوده است
 به سبکی فرمود که همین بطیب خاطر به پیروی کاهن این ایمان آورده بودند ایا ما بین هما بین و ابو
 حایر منها از مهدی هم کمتر باشند و در کتب و نقیص کتب ما بین هم مذکور است چنانکه بکتب امام محمد
 باقر بلکه بالاترین نام معلم امام حسین رضی الله عنهم جمیع این عقوبت مشهور بود لیکن رخصه سیاه
 درون راسه علاج توان کرد که از بدیسی اولی اغراض می نمایند چنانچه می پوشند بلکه از نماز و انجام شان عین
 کوری و کوراهی و تبلیس و غیره چنانگی و باینمه توان گفت که ربه شر و مبرم است و از جمله علم مالک

و یکون تسمیه دایمی ملک عظم که چهار دور عهده تعلیم شان شب روز چنان مشغول شد که گاهی بپیر سلمان
 تیرداخته و یکپاره تماشا می عالم علوی پرواز و کبریا کی یافته ای حاصل هرگاه کتب گوشواره و عرش اعلی
 و باقر عظیم دین از صحاح ایشان ثابت است فایده کتب استخرین علی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مستقر
 است که گاهی در کتب نه نشسته و در دینی برای تحصیل علمی زرقه سوی عالم آمدنخ افروخته و در علم علم
 در آموخته و حبش نیز از انوار قرآن مجید بر زبان علای رفته جاری گشته قیو جلیق و کجی جلیق و کجی جلیق
 اللهم عمل علی محمد و آله العظام و اصحابه الکرام بالجمعه که در دینی عسری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
 که عسری و جبال با قه و نظر از کبریا و کور باطن و ظاهری استادان خویش یافته مثل شریک
 و از به الحار و دایمی شایان البحر و الرضه البعیرین در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بحکم
 به و لایستی چه مانع و بهار سے نماید که سابقا بدعوی نزول کتاب لاهر المذهب بمحمد بر معصوم مایه
 صحیفه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای مسوئیت قرآن مجید بمجمل تقدش و عیان بخش
 نیز یکم نه نواخته و دین بتمام خاصه حضرت ماکه نزد کسی از علمین زانوی ادب نه نفوذ باطل ساخته
 افسوس و صد هزار افسوس که فرصتی دست نمی دهد و نه آنچه او دین کتاب باطل دین و شریعت را
 قصد کرده این امور را در حد جزو گفتی و در نامی خلافت همی گفتی و از اینجا که استفاده امام باقر علوم و حکم
 این واحدا لبعین قبول و ظلم مثل خاریفیلان و مانند سنیان سنیه جهان پهلوان و فریان سنجایه
 بود و کوشش شادان خویش گردد و درین عبارت که دانستی بر عزم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرد امام
 باقر شاکر و جابر رضی الله عنهما بود بلکه جابر اخذ علوم از او کرد و چنانچه در شرح ترمذی است و دیگران نیز
 می گویند الاجرم گفت که چون امام زمین العابدین سفر آخرت برگزیده بجا بر گشت و بزرگی جابر که صاحب حضرت
 می آمد تا آنکه در واقع آمدنش در وقت امامت برای تکمیل علوم بود که قاعده حکای اسلام بن است
 باید که گیر و اندر گوش پذیر و در پیش است پذیر و یار و چه جابر بن عبد الله از کرده انصار تلمیذان و چنانچه
 حضرت یار و یار که پدر بر گوارش تعلیم و ابجاء و دی پس امام باقر زانی جابر از کلمات آید استیلا و انبیا که در دین
 و ازین سینه عظیم تر و از جناب ثابت عیش و به بین که چون امام باقر واقعه کتب پیش آن جناب بیان کرد
 فرمود این فرزند جابریا تو چنان معامله نمود گفت علی ارشاد فرمود که از خانه پدر میا تا برادران با تو فریبی
 و یکدیگر نمی کشند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر و در حدیث
 روایت همین عسری منصوص است و الفاضل این است و فی التمهید خوانی علی بن ابراهیم عن ابیه عن جابر
 شد بر عن جابر بن ابی بکر السیبی قال ان الله انی لجالس عند علی بن الحسین و عند و له و جابر جابر بن عبد
 و انصار ساری علم علیه ثم اخذ سیدال جعفر فخلایه فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ساد که حکای
 البیضاء بن محمد بن علی بن ابی جعفر فاذا و در کتب فخره بین السلام قال فی جابر و جعفر و جعفر و جعفر

علی بن الحسین علیهما السلام فرموده که فیما بین منی و البقیع فی شوال علی بن الحسین
 و قتال قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انک سترک رجلا من اهل منی اسمه محمد بن علی بن ابی جعفر فافواه بنی
 الاسلام قتال ابود جهم الکلبی ما حکمک الله بمن رسول من بنی اهل بیتک الا لاطعم اهل بیتک علی بن ابی جعفر و الله کید الکما
 کما و در آخره یوسف سمیت علیه السلام حکم الامیرین العابدین که از ازم خانه باش و یکشنبه و تفرغ شد بحیث جابر انصاری
 که از حضرت نقل کرده اگر آن جناب این حدیث را میدانست در روز ازل تمام میگروه و بعد از او ای بشارت و در حفظ
 و بیانت میگوشید و می فرموده ملازم خانه شومی ترسم که برادران تو مثل برادران یوسف ترا بتلاسانند یا و حقیقه که
 کما و حمایت الهی مامون است و عالمی بارشادش مرتدی خواهد شد و او لاوش مسند امامت را زیب زینت نوبت میبویست
 خواهد شد پس چنین معظمن با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتب مجید رب العالمین هست چنانچه فرمود و الله اعلم
 اندیشه بقلبش نمود و هیچ آن اهتمام کرد و چه بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سزانش بعد از
 استدلال بدین آیت که میباید بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از دعوات مجتهد و تقای روشن است و اگر این قسم
 امور را تتبع کنی از کتب ر فضیه بسیار خواهی یافت که لهی این برزده و دلچسب این بیوه و گوناخت
 روزا بعد از تالیف رساله ذوالفقار صنوع و اختیار سکوت جملات نزهت نقل کشیم سری بسی منز کاظم علی بن
 او فتا و موارم چون مثل منخل بوق بدست گرفت که ملجأ طفلان شد و او کی مطالع کتب چنانچه با ایضا
 افتاد و اندکی جتهد لا املی بر روی و دلچسب بیوه و گیمها کشر سپیدی و چون در حدیث مکتب و آنچه بدان
 تعلق گیر و غیر این فکر کن عیث میشمار و فواید بسیار از آن تواری بر آوردن از آنجمله که حضرت امام بن ابی
 راورین خصوصاً است تلمذ بجابر حاصل شده پس تلمذ و معصوم محمول پیوست از کافی کلینی امام اعظم
 حضرت امامیه معتزیه تعلقات این فایده مفصل می آید انشاء الله تعالی از آن جمله که چون در مکتب
 بشارت رو داد الله حکم کل نبی و از این شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصاً با جابر سلم و اطفال که بر
 و ایشان معلوم شیوع یافته باشد پس معاذا الله یا الله که مجانبین بودند که درآمد رفت جایز نزد باقر معلوم
 سزانش نمایند حال آنکه نزد پادشاهانش حاضر میشد و در دیوانخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت
 اما که نطفه تفتح الینا در همین حدیث بر روایت جناب عور موجود و جابر بن عبد الله بن ابی نرود که چو داشت
 چنانچه از نوایش این هم ظاهر و در حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بن سلام دست امام محمد گرفت و بجلوت
 برد و از آنجمله که هرگاه خود ابای اجماع امام بدین و تیره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت عن الله
 عروجل بعید است بسیار که جناب بر منهد پدربزرگوار نشیند و این هم بدانند که ائمه ای مردم و یکبارگی مدینه است
 بواسطه اساتذده و بعد از آن ابای که ائمه باشد و خواهد دیگران برانند و این طریق محمد و ش را بر گزینند و
 قس علی بد سمعت عن رسول الله شیوه خود سنان و تا آنجناب هر یکی از سکنه مدینه در غلگو گویند و کذا است
 پندار و شیوه ستوده آل امام نزد منافقان است خوف و نقیه بوده باشد لا والله ثم لا والله پس اگر

اول مدینه و نو فرخادین باب گفتگو کنند موجب تعریف و سزاستل عورتی و اسامه آن غوی سخاوت بود و بخال
 نمی آید که اهل سنت بدان الفاظ لب کشایند و اولاً بوی سبب نباشند مگر امام از مذنب اهل سنت مثل سید حسن
 زبیر پوری چندی انداخت که دنیا ازین مذنب پرست و بزرگوارم همه برین طریقت سنت بنوده اند از آن جمله
 چون جابر بن شعیب باشد که از دیگران میر و دیو پسته با اهل بیت پیوند و در سجد شریف با امام معجم اولین و آخرین محمد
 با قرآن تلاش کرده بیا قرآن علم ندانوده باشد حال آنکه در برابر نهامی و ناپی حاجت بود و ادعی عامی بجز و تشیع نام
 از فراموش نمی کند جابر این هم یاد نماند و در آن زمان مرجع خلافت باشد و صدیاً محدث از وی روایت کنند
 و او فائش از وی استفاده نمایند پس معلوم شد که مذنب با ناعشره قدیم نیست و الا انکار فتنه کمال بد و جهل گویند
 کافی اینجا و غیره که اهل کتاب هم نامهای امین و محقق و ترتیب ادب شتند و دیگر شتند که کافر و کافر و کافر و کافر و کافر و کافر
 و در محاورات خویش ایشان مایه می کنند که فی تذکره الایمه بلکه یاد و ابرم که در مجلس بودم و همه کس در آن
 مستعد مجلس بود و اتفاقاً نام کشن و بشن بتقریب ذکر مذنب بنو آدم گفتیم و علیهم السلام پس تعجب کردند و از این
 از عبارات تذکره الایمه نشان داد و میاور که در اب حیرت فرورفتند و قبل ازین سند تذکره الایمه بنام محمد
 از علما شیعه دانستی فتنه و لا نقل و هرگاه بشروع کافی رجوع کنی خواهی داشت که امام محمد در آن وقت
 بلوغ رسیده بود و چهاره از جبهوی او گلیسے مسجدی آمد چنانکه دانی در زمانی در کوچه مستور و باشد چنانچه از
 کافی می خوانی کسی حیرت او را فریاد میکند که غیر از محمد بن علی دیگر که تواند بود که نیایم حکمت بر بنامش جاری نموده
 نظر از امور مذکور و منزه تعجب نکلام سجاد همیشه ملازم مسجد نبوی باشد و صناد و اوقات نماز پنجگانه و اوقات
 ای جابر پیش تو کجا رفت همیشه او را نزد من دیدی و شما فلان را میاید و با دو طلبش حسیان میمانی
 سجاد باز و رخا نه و تو که در جهان میگویی نه آب که روزه و قوشته دمان می کردی و در احادیث نبوی
 مگر نیا و نداری که از آن تکالیف این امور منع نموده اند که ایشان را فرم سمت کنند و نوبت بدان اینجا که اهل سنت
 و ایوانه میدانند و درین مأمور گرفتار میشوند و توسل باین امور میشوی بلکه بعضی از تقادیر این هم
 می فرمود که می دانم که مقصود تو اتصال سلام و بشارت برای دوست از جانب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام
 بنیامان و شما فلان حضرت را و بیدین و هر چه از امانت در ضمیر خود و داری بگو و نیز و دی ازین
 تحمل فایده شوائین مناد و بهادر حقیقت است که چون بشارت معلوم شد از آن روز و
 حق و و بایب خصوصاً مکتب سد و شتر تا و شما فلان خانگی دست نیایند و سیبی زساند بزرگی از رفقه این
 قصه را یاد کرد و گفت گاهی در کتابی ندیده باشی که حضرت علی علیه السلام برای کسی سفار فرموده بشارتی
 داده باشد که فایده بطلان اگر امست گفت راست درست و لیکن گفت استدراک دلیل بر آنست که انهم از خصایص نباشند گفت
 چه تو آنکه حضرت امیه بنیامین خدایم حضرت ابی را نقل کرد و در زیر بحث و ادب و انکار را بر او نیست و اندکی نشان داد
 از جمله صاحب منج المقال است که در ابل تقدیر طولی و در عبارتش ناخوان که آن چه بر می آید و قاضی شید

تألیف الحیرلی رو و فتح چه می نویسد باز گفتیم احیاء دیر است الاثبات بقایا نیمه عظمت و باره امام محمد باقر شایان
اعتراف دارند نظیر بعل و اجماع که صد و آن از فاروق ابشر و صحت موجب بی اندامی و بی آرمی میدانند
پس معلوم شد مغلطه شما و خلاف بنودش متعظیم و معنی نیست که چنین مرد معظم را که دنیا را و دواعی مسکینه بنبوت که کائنات
و هند وید را سازند و علا و داین لفظ را علما شما برای امام علی نقی و در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
است و مشارحان اصول هم بدان تصریح کرده اند و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیق امامی از ائمه
تحقیق غیر است لازم است که لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب حدیث المجید و اسناد شریف استیجاب نماید بطریق
نوبت کشد پس برای تغلیط شیعه بر همین قدر را کتفا رفت و از ان جمله که از جلا صاف ظاهر است که امام باقر
با نفع تحصیل علوم می کوشید و در کتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بر وایت فلا علی البیت
النبیه و این معنی حجت بالعبه باشد که محققان باعتراف محدث نجفی بعل رابله یونع مفید کرده اند اما اطلاق علام پس
اگر چه در کلام معصومی نیست و لیکن عرب به کمال هم اطلاق می کنند و از کتب محاورات پیدا است چنانچه
از مجمع مذکور هم بدان فهمید بهر حال کمال حدیث نام تحصیل کالات و دفع شد ثبات قرین علوم نوبت رسید
در گستان دیده با سنی که چون از حجت الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی بدین درجه علوم فرمود چه
دانستم و پرسیدن آن تنگ نداشتیم با نجله فترا صریح را وی بر امام رضا بهر حال معلوم شد و الحمد لله علی ثبوت
الحمد حاصل اگر خیاب سید الساجدین را معلوم بود و انکارش موجب یزید رسوخ و اعتقاد ببار رسید و هم سر
بصیرت دیگران در نه استفاده و دو معصوم به ثبوت رسید که ان شاء الله ازین جا است که این همه و بزرگ
تعظیم جابر را یاد او صفت می نمودند و او رعایت مراتب اید ایشان همیشه می نمودند چنانچه رخصه بر او افتاد
که مذکور که و جعلنا الاغلال فی کفنا فم یخون و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در جلالی و تعظیم جابر
پس روی جناب می سفید نمودند که از بعضی از اهل کتاب چیزی آموخته بود در هر مجلسی که او را دیدی بگریه
از ان جمله که امام باقر با وجود ممنوع بودنش از تقیه در کتاب مختوم و صحیفه معلوم رعایت نه بطل است
بر حدیث مکتب بابر میفرمود پس بر آنکه دعوی رکوب سفید بل بیت در هر دم و بر هر قدم نمایان مراعات
نه بطل ایشان ضرورت و رنه طوق محال گفت امیله بل بیت البته در کردن ایشان خواهد بود سبحان الله
حضرات ائمه هدی سلاله عترت سید انبیا که بقیه ادب مسلوک داشتند و از جدل و جهال محض بودند و در
و ترک و طور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده نجات لایع کرده اند و نگفته علمای ایشان هنوز گفته و
ایران دارالصلح است تا حضور حضرت عمر عی و تا کشف منازل نماز عجمی الحافی الاصول مذکور و سابقا از ان
جمله که هر گاه دعای رخصه بجهت بالا خوانی و علوی لن تراتی انیست که استفاده امام را از جابر سلب کنند
و احر واقعی را باطل گردانند پس بحجت خبث نفس و غلط بودن طلیب شان با خمیه نو اصعب کار غیر مرتبه
براه تناقصل فتادند زیرا که مقصود ما دفع طعن اهل متیبه بود و تا بدیل و تسویل اهل خلافات پس البته

آمد و رفت آن امام نزد جابر برای تحصیل عاویث نبوی علی السلاطین و سلم و حصول مسند خواهد بود که
 است بزم عاویث نجات است که با هم تصدیق بران مترتب شد با عتبات اعیان المحمدین ورنه فقط آمدن
 نگاه بردی دیدنش چنانچه خلیل قرظی در شرح کافی نوشته کی وافی بلکه مقام انکار یعنی کی آمدی کی پیر
 جوانی از تصدیق مذکور تصور بیکراذعان توان نمود که اهل سنت امام راستی میدانستند ورنه بقول خیرین
 سنیان را شیعه چه کار که احد علوم دینی از ایشان نمایند و مجتهد و حقانی در عبودیت و غیره چنین اعتقاد
 که قدما نیز امامیه را سنی نمیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تنقیح الاست و تکمیل و درین خصوص
 زیاده تر ازین بار یافت نمودم و الله ولی التوفیق و بنده از منته بعد ازین خواهد چند دلیلی دیگر بر تائید بشود اگر
 صحیفه آن امام را از کتاب مضموم بیاورند و دلائل فراست بجای نخواهند یافت که مگر خود را از پشت پا
 جنحالت بردارند و بیانش بالاقتضای آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیثی فرمود و سمعت عن جابر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسم الله حدیث او معاذ الله
 خواهد بود پس واقعیت سند محصور در همین است که او استاد و امام شاگرد او باشند ورنه واقعیت کتاب
 که عاقل سر حریف باشد که رفقه معی مزید و لا باشد و گو شواره حدیث امام باقر را که ازین است
 با الله پس سیر روی برد و جهان برای قوم مورد یوم ثابت فلیختاروا انما سواد آنچه درین روایت و جابر
 اعور تقیید امام خیال بسته و ابواب غیبه و عجب بر روی شیوه ممکنین کشاده جوابش خود از روایت
 و دیگر این کوهن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله یکدوا خلیج حدیث کرده است پرخا هرست ناخواستی
 که خیال و جبال عور بایستی ابطال است مگر مرض جمود دینی و تصور نظیر علاج بود و مختصرش در فارسی
 آنکه هشام بن عبدالمطلب بن مردان آن جناب بشام طلبید و با جابرین گفت که چون امام نیامده و از
 از توفیق او فارغ شوم بهر یکی از بنی امیه خصوصاً بر خیر و سز نش نمایم با جمله چون درآمد و بدست خود
 یک سلام کرد عمو و بنده است زیاده تر برهم شد که خصوصیت خلافت را منحوظ داشت ولی اذن
 جلوس فرمود و هیچ مشروع کرد که همیشه از شملگی خروج می کند بدعوی امامت از جنت قلت علم و
 سقا بهت و هم چنین پرگویی کرد چون فارغ شد بهر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سز نش بجا آورد و هرگاه
 ساکت شدند امام برخواست و فرمود و بیوسه ما هدایت کرد خدای تعالی اولین شما را او بباد است
 ختم می کند آخرین شما را و بشا چند روز بدست شما آمد و ملک حبشی بدست ما که از ادوالی نیست حتی
 فرمود و العاجت بنی پس امر کرد تا بنزدانش برود چون داخل شد و کلامی ششوع نمود بهر یکی میگفت
 خبر کرد که بنا ما اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب رفتنای او را بی اب لعاب مدینه برند
 و روزی چند گزشت و باب مدین را مسدود یافتند و کائنات از ایدالو صفت برداشتند امام بر کوه
 برآمد و آیت کرمه لقیته الله خیرکم لکم الیه توافون بزرگی ندا کرد که این بلده و قول حضرت شعیب است و دو

[illegible]

نموده صاحب الجسر لی بشام فقال ایلمیر المؤمنین فی اخاف علیکم من اهل الشام ان یجولوا بک و بین
 محاسنک ثم اخبره خبره قاهره فحل علی البریه و هو صاحب لیر و دانی المدینه و امر ان لا یخرج بهم الماسواق و حال
 بهم و بین الطعام و الشراب فصاروا مثل السجده و ناطقوا و لا یسمعون و اثنی عشر الی مدین فخالقوا بابل لینه و هم
 فیکما احبوا بالجرع و العطش قال فصدع جلاله و علیهم فقال علی صوته بابل مدینه انما بقیت الله یقول الله
 یقلل لیدخیر لک انکم مؤمنین و اما انما علیکم بحقیقه و کان فیهم من کبر فانا هم فقال لهم ما توهم و الله و دعوه شیعیه النبی و الله
 لیس لکم یخرج جوالی هذا الرجل الماسواق فتوخذون من فوکلکم و من تحت رجلکم فصدتونی فی هذه المرقه و الطحونی و کذبونی
 فیما تسمعون قال فاما صاحب الکلم قال فصاروا فخرجوا الی محمد بن علی و اصحابه بالاسواق فبلغه بشام بن عبد الملک
 خبر الشیخ فبعث علیه فلم یدر ما صنع به و ان تقدیرات خالق لیس من انما تکرر من حدیث هم بیان دلالت دارد و لکن شیخ
 بزرگوار که صاحب را بکوشش تمام از حضرت امام و رفتن ایشان بر و اشتغال باین کار گاهی بصحت خویش نزدشان
 فرستاد و حضرت امام را بر وایت نهادند و این بنده را جل تعبه فرمودند از نیاجا هم منطاف لان زبان و هزار چایان و رقص
 قرطاس عیانست که چون بگویم بایدیم دیدی المؤمنین فاعینه و اما ولی الایصار و کجا بزرگی حتی پرستی محبوب
 الاسم و کجا فاروق قد و ده اصحاب که جان نثار می و خدمت او حضرت علی الله علیه و آله را شمره افاق که خواست
 بود و قبل خیر خویش را بجه و تعریف نسبت بجهت رسانند از مثال این فصل است قول بزرگان **ای مملکت**
 تو مصطفی من چون غمزدی ای اندشت بنده که مو محاوره نظر جل گردان کتابها بینی که در بیان واقعته که بلا
 شده اند و رند سبب شیعیه پیش از پیش خواهی یافت که در مقام عطف و ترحم امام حسین بر زبان آورده و لیکن
 معلوم نیست که با وجود ذکر علیه اوجع چرا علمای شیعه از ظلم و جفایت بازمی آیند و بمهر بانی و رحم عمل نمی کنند و
 فی القلوب لیسوا بالحق و لیکن حقیقه که ایضا ان آنچه معلومی حکایت کرد از جناب امام رضا دار و اوصاف امام
 و تقریرات طولانی متغنی و سبجی تا اختلافات بنده صفوانی آورده و خلاصه شایان حریفی چند می رسد که چنانچه عالم دین
 ذات و صفات باری عزوجل تجلند و بعد از سرگردانی و کشیدن مشاق و محن زیاده تر و دلچ و حشت گردان
 میشوند و دست و پامیزند و پایانی نمی یابند پس علی هذا معرفت امام پس عتق ایشان چگونه کسی را توانست
 برگزید حالانکه یکند و زینهار نتوانند رسید و محصور است امام و آل حضرت رسول پس گران را که از طرف
 خویش معین نمودند از راه حق دور افتند و خلاصی را در خار نار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخه صفوانی
 رئیس غولان بیایانی تکفیر ایشان نمود و **حَاشَا لَکُمُ اللَّهُ اَنْ یُؤْخَذَکُمْ** در باره اهل صل و عقد فرمود و جوابش
 بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه بسیار سهل است و لیکن هر یکی از طایفه شیعه در خطاب با اهل
 تقریر مثل آنکه در اصول ایشان امام مهدی را عین الله گفته اند چنانچه برناظرین او عینه یا انش خفیه
 پس ثبوت آن برای حضرت امیر مطلق اولی زیرا که خود آن جناب فرمود و اما عین الله و درین خصوص بار
 فقط مبتدا و منتهی و در کار است چنانچه اشارتی درین باب می آید غیبت دیگر اگر باشد فیما و الا فلا بل حضرت

[illegible]

از سهو برای آنچه که جز باری عزوجل ثابت نیست و هم نوبت این معتقدین بدان مشغول است
که دلیل اثباتی از این آیات که در حدیث رندو نیست و لالت قوی بردهای این فصل دارد و گمان
و بنده برای انکار ازین معنی و در فی چند قرار می دهیم تا از آن ظاهر شود و بالاستقلال که ذکر آیات
قرآنی و در این حدیث متویلی بیش نیست که راوی و مانند او کمال جبارت در آن نمودند و در عا
ایشان از آن آیات هرگز به ثبوت نرسد انشاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک امام آن
کساست کرده اند بنوعی موافق حدیث کافی که از انصب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را از دست
دادند و آنانیستند که رفسه بمقتضای ان الرضی سلیم النصب و الخروج که امیر را منصوب
و مفضل الطاعت گردانیدند و از پیروی پیچیده ملون ابدی گردیدند و بعد از آنش زون
بخش و نفاق برای طلب اب الحقایق نوا تر هر طرف دویدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرد که بندگان بوجهی من الوجوه و در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است چنان نیست
تقریر میگوید قطع نظر از تکرارات محل و مضامین مغل امام اگر از خدا اعلم باشند چنانچه از پیغمبران
و قدمر غیره متفلاعن کتیم باز برای شیعہ چه پیشه تلحضرت که ذات مقدس داد و احطه همه
تصفه است نفرایده و آن چه فایده خواهد کرد تا اما متش راسخ و محکم نکرده و بارها از کافی
کلیفی ثقه الاسلام دانستی که امامت او منقول کتاب محتوم نسخ پذیرفت و حضرت فارغ خطی
الا انقصام لمار و بر وی ملائکه مقربین نولیا یبند پس ذکر امام و مزید جسم او داد و نولان
بر او پیچ و جوی از وجوه را وی غاوی را مفید و برای سنیان مضرت شد و رنه لازم آمد که آنچه
در شریعت مطهره بنویسند الله علی صاحبها منسوخ گشته خالی است جواز داشته باشند و تمسک
یان درست گرد مجلس درین معنی نصوص بسیار از حضرات امیه و رعین الحیات غیره آورده
این معجزه خلافت گردیده که از ناخ و منسوخ عنقات کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و تمسک
بدان نمایند پس رسالت و انوار منسوخ آنکه توریست و انجیل منسوخ کرد و گجایات مانع ذلک
حکم خم عذیر شاید که بر تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا و لیجده ساختیم
و رنه بهر حال صبر کن و همین است تطبیق این ملسم و فارغ خطی چنانچه محتسب در طهر
المرح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم آمد
سکوت حضرت بر خلافت است که خلاف لغت است حال آنکه سکوت شریعت دلیل جواز
سے باشد فافرقا و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم دینیہ خود فرمود که نباید بر زمین بیعت مزا
نکند زیرا که خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بریند نشانی
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق از علی در کشف الغم نوشته پس حضرت مر تقوی

اجتماع قدامی بل سنت را معتقد و آنست که اتفاق اهل بلوی که اهل بدعت بودند و حجت الاسلام
عزازی و قلیکه بر معتقدات باطله اهل رفض مذیب سنت ماگزاشت و تشیع اختیار نمود و رساله
سالمین نوشت و حاشی را من در تالیفات خوش سان کردم حدیث از ابو نعیم حلیف
اه کما استمرنا سابقاً در آن آورده و صاحب مجمع البحرین بدان اعتراف کرده که اختیار
این اصل عقیده با امامت از آن مختار و در بلکه در تحقیق سید مرتضای قمی چنانچه در غلام اسلام
منقول گشته و اذنی است که شش مانینهار درست نیست نقد و امام اگر چه عقل تجویز کند
پس خدای عزوجل نیز بهار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بردارند پس اختیار
بجمله ادب و نوع اه که محدث مخفی از سایر عالین نقل نمائید که ظاهر شد و عیان گردید
که در اختیار یکی متجمع شرایط باید انقیاد کردن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند یا
قتال نمودن و اگر فرض از مانع بیعت هر دو یکی است زیادت فضایل را من حیث المعنی
باید دیدن و زیادت عمر و تجربه را اگر گشتن و حال تجربه از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
عباس وقت غسل شدین فرمود دست بکش تا بیعت کنم و کسی سر نهیید جناب مرتضوی
فرمود حاجت نمیشد که منم نه دیگری در بین بودند که خبر آمد که حدیق را بر گزیدند و امیر نامه است
کشید و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معتمد عمر شریف پیچید و رسیده بود بخلاف
صدیق که از شصت برگزشت و این اذان گفتیم که خلافت حضرت بود حضرت بعد چهل سال
سبعوث شد پس و لے آنکه خلیفه حضرت نیز و این قیام یافته هم اند ابو عبیده مزیه تجربه حدیق
آورده که در مجمع اصحاب فرمود وقت تقریر ان النادر کالمجدوم حیرت بر چوب می افرا
که حدیق بیعت و خلیفه شاید باب مدینه علم را نرسیده تا معاود الله مثل طفل نگفته ارکان ایما
چنانکه دانی از جارتند و اماده کارزار گشتند و کار بر آیت کریمه مَا لَكُمْ لَتَدْعُوا لَدُنَّ لِيْلَ لَدُنَّ
وَمَا لَكُمْ لَتَدْعُوا لَدُنَّ لِيْلَ لَدُنَّ و زبان سلمان محمدی باب الله مسدود شد و باقی و زوار
مشوره داد حال آنکه بالستی که اگر دیگران بر پیکار برانگیختند و او تذکره انجیریت و شمشیر
مے داد فکیف که نشینان کرده گرد و بلکه بلا واسطه آنجناب را بر انگیزد و بحلیفه بیعت
که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سهواً میته
امام الایمه از دست این اکابر رفت و ملاست بر مذیب شیعه آمد این هم کیسو بر تقاضا
رفقا که بمقتضای قاعده شریعه حد بار اگر تو بشکنی باز درست تواند شد و هم بیعت حدیق
لعن چگونہ روا باشد که معرفت سابقاً و اتفاقاً سهو در سهو متاخر شد و نا صبیان و خارجیان
اگر نشنوند گویند که جعل هر کس بود و عیاناً و کلاً بخلاف صدیق که مروت او را حدیق نیست

که بر ذرات این تئیه بافتی و زایا و سیاست فرمود که حلی مرتضی را اختیار کرد و مبعیت کند یا بنجام نشینند
حال آنکه او را قندیش با توفیق میر سپید بخاتم غریبیت که گوید که قتال با مدعی امامت بعد از مبعیت درست
است باین معنی حدیث و وقت و در جناب سید که بر ابواب ایشان و تفتیکه بر حصول رفته بر یک لیل
سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی باراد و خوق کشتی و میدان را بهی از دولت سوار آمدند چنانچه
سلیم و هم روایت دیگران بر آن گوید هست آنچه روی شان گفتند بر خلبه مادیست هبت که اگر بر آن
این دور تسلسل بود قوی آه سی مبعیت مرتضوی میگردیم اکنون بعد از مبعیت مدتی از قلوب بدین
باز سلامت روی ایمانی باید دید که پس از از ارا و خروج شریعت بر طلب مبعیت قناعت و زور
اگر چه این قیمت مطرود و تده فاطمی است که عتبات امامت و سیاست بجزش برین زیاده
بر آید که این کتاب را در کتب اهل سنت شمر و جمعی بنامند که عادیث فضایل اصحاب جم دلان
ذکر کرده و اتفاقا با اصول امامیه در حدیث امام زکریا چهار ذوالعجبتی و پیرویه واری و بدید
که مکتوبی علیه السلام از هزاران کس بقتاد و مرد و بارگزید خلا که بتلای تفاد بود و بدین التباس این
کتب تمام کتاب کرده باشند و هم بعدی ندارد و بی بعدی این سنت که قدما می رفته اند است که دعوی می
شده برای امامت خویش است یا با موز و دیگر و میر روی ایمیه حال کلا و مناط که در امامان و توفیق و الله
اما نکات ما متش مند و او ازین خرمج انکار شدند و فرمود که کافی الکافی این امور مجله و متصلا است
ولا انتقاد و تالیف غیر درین کتاب و غیر آن ناظرین بدید و باشتند حاجت انا لایست معنی این
کتب را از اول تا با خجکه نمیدیدند که زندگی کی و فایمیکر و با لجه که شتی و امامت و سیاست این
امیر کبریه است که تمام عمر نصیبا بعدی بود و فراموش نمومد و را غار و هم درین انجام حال آنکه کثیران
اهل بیت از آن عقالت نمیکردند و اگر تئیه درین وقت نباشد و دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرمود التئیه جلد سوم پس از مقتضای ایمان چگونه پیلو متی توان کرد و او ایلا و مصیبت که رفته
و در کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب خود
از کافی کلیبی و غیره واضح است و خالی چنین بود که دانشی از تنوریات مذرب چیزی نبود و عباد
و تفتند که مبعیت مردم بحجت امامت بر جای آید و اتفاقا که شد که کبر و دمان اهل بیت یعنی حضرت عباس
بر آغانیان کاترین مبعیت را که فرمود می بالیست با اصول اهل فضول ذکر لغوص و معجزات و از کتب
مصدق پیدا است که خداوی امامت هم نزد اصحاب نبود و تا بد که از اول یعنی لغوص و معجزات چه رسد و توفیق
هم چنان بالیتی است که چون که الشیخ التمرس بیت چه در کار و اگر باشد چه و دوازده کس کافی بود و در کتب
خویش بعد از آن در ویر تا لاکر بل بر جی باشد و او شجاعی قیل و عرب بود و گاه مومنی که تم با لجه باره مبعیت چنانکه
میر فی بابا بد بر مکیا زون پیش پیران وینا بر هم چو کاغذ ز برای سرور و ن که وزی غرض کرد و بخت

که حایایا بنیاد نخستین فرمود و چنانکه گفت بسبب کثرت موالی نپرسید چه مقدار ایشانند که گوشت را آهسته آهسته
 و آنجناب استعجاب و میکرد و بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام اورا بصحراب برد و بعد از آنکه گوشت را دید و
 نمود که بشمار و گفت هفتاد ارشاد نمود که اگر جماعت شیعیه باین عدد رسیدی خروج کردی و علمای شیعه
 را و بیان آنجناب را بنقل واد و هشتاد و هزار کس میسر شدند و عیان را چه بیان که صیبری را زار و دار و سوار را نصف
 دنیا گفته بود و ازینجا با وضوح انجامید که چندین شکل بر سه اکل که خنجر این الله را جدی نمود که فی الجمله
 و با وصف که بود آن ظاهرشان هم خراب بود و در نه امام مثل دیگران فریب میخورد پس شیعیه در هر زمان با حق بود
 و فلک هو المقصود و اطراف در حیرت و آنکه چون معیت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است
 مانند خوردن مدینه وقت محض پس و فیکه در بعضی از بلاد اهل اخلاص چنان بودند که جناب میرزا محمد
 در حق خلفا سیف ستاورد و آنها تراف دست بجای آوردند و شایع در قاتل فاروق را بر سوار ساری برق آسا
 روان نمودند و خورشید تیار برقی فرستادند و آخر دم در دعوتش از دین جمیله قسم دروغ نکرند پس معیت
 خود بخود شکست چنانچه حکم محض وقت یافتن طمام حلال که در مثل گوشت آب آنکه هم فریاد است پس
 می آرند که عهد شکنی بود چگونه توان کشید آیا این عهد و میثاق از فاسد محض که در بروی سید المرسلین
 و ملائکه مقربین نوشته و در روز دیگر با نال خود در نهاده و توکل است که هر کس قطع نظر از آنکه احادیث
 مستحده دال بر آنست که اگر جناب امیر خواجه اشرفین عالم را نه و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب بعد
 بران گواه است و نمونه آن در کتب دیگر هم قدری از آن در مجلد اول آوردم و آن احادیث را پایانی
 حتی که از آن عیانست که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهرا و امامین و ائمه متاخرین است
 و امر واقعی آنچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد و در بیان آیات مندرجه حدیث رضوی در سطر
 عقیر می آید پس آن روایات در تفویض مورد کوره بدست این بزرگان فقیه الله متاخرین که فضل
 وضع کردند بسبب غلبه امامیه شد و موقوفه لعنم الله بقول صدوق دین ملت خود را زیاده تر و خراب خنجر
 امامیه در پیردی شان میگوشتند چنانچه از من الاتیمه الفقیه توانی بر تو و واقعه زبانی که امام صادق در آن بوده
 وقت جهاد بود که کار او شان بطور ملوک نیامد و سادات این دو دمان عالی بقابل شان در زمان
 نبی امیه و عباسیه خروج میکردند و چگونه شهادت سرور میشدند تا بقید و بند گرفتار میکردند و بخلاف زمان
 خلفا متقدم که بیشتر شان چندان نزد آنکه مستحسن قواد که امام الاطهر بر آن رفت و حسن مجتبی و شیعیه که بالا آن
 فریقین قوم فرمود و یاد کرد که معاویه را باید بکسرت خلاصی را شد و حق چنانچه فصل گذشت پس جناب
 امیر را چگونه درست بود و معیت را شکستن و دل بقواد محمد را این باب با سبق که معیت با گاه بود و چه جاسه آنکه
 در تفسیر قبی موجود است که خود حضرت مرتضوی رضی فرمود بر کثرت فوج خود فان گشت فی مرتبه فوج الله
 آنکه که ذلک بجل الله و قوه و اگر اراه را که شربک الباری فرض کنیم یا آنکه صدیق آنجناب اختیار کرده بود و در

کامسرا القای پس گشته جناب میرزا خالد بن لید آنگاه با شمس بخش و کشیمی بنیاده حضرت سید
بافار و قیامده تلمیذی از فارغ خطی چه جویای غیر مقام علمای عامر بنده اهل تلمیذی بلند مقصد و سبیلانی که شد
چگونه از ان بالمره اغراض کفر فی انان لکنه لا یجیل قوی که شرح او در دیار ایران هندوستان نزد ما
گشت بعد از پنج و تابی و دیگر خواری میفرستاید که جناب فاطمه خود دیگر بنان فاروق بسوی خود کشیده و بلکه در یکی
فرمود تا او چنین کرد حال آنکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلاصیب عمر با فادات امام محمد باقر و امام
جعفر صادق و قصه فدک و دیگران هم همین طور در کتب یگانه ازین ائمه و عین آورده اند که حال
منزله حرم نبوی و باره حضرت جد ما چه شان بعد از نوشتن فارغ خطی بحکم رب العالمین پیشین ملاک و
این که هیچ کسی ارشادات نشده باشد مانند آنچه بی اندامی و قسودت رفیع الدرجات محیط است که در
ابلیت مطهرین اقتاد و کفر و روث را نسبت کردند انصاف باید کرد که چون حضرت امیر مگر اوستی فاطمه
رضی الله عنهما مانند جنین رحم پرده نشین شود و کسی جوایز وی نکند و قتی که قریح صدیق آنجناب را از ان
پرده بکشد و جناب سیده را بعد از تهتاکافی علل الصدوق بکشد و آتش زند و خانه را بسوزند آن
وجودی که حکم جناب زهد را بقدر تصور بر روی کار آورده بود و نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گشته
مناسب آن بود که دفتر است از ان شمس بیب و زینت میدادند و اقل مداح آنکه عریه تشیع را از ان
مهاکشی غازی میگویند شاید نکته دقیق در اخفای داشتن باشد که مباد ای چون از ترک تقیه به ثبوت رسیدگی
تقریباً بدو او را بایم و طبع همراه حاضر حضرت عباس علم بردار و کل اعیان خام نهادن و میگردی میگردی که قطب اول
را سبب چه بود که نام شخصی پوشیده که در زمان ثبوت بلا در آنج کرد و تقاره طفره در رخسار که بگوشت و در
از بدعات بروفت الی آخر و صافه فی نج البلاغت خدایا مگر محبت آنکه گوی سبب از سیده اوصیا مانند
و عیاج مورد انقی در و دلیل اذ انیشتی در بر بود پس دانستی که راه اخفای نام چنین کسان طلب و کند
که باران دیدن شیب و فرار گیتی نور دیده بکشد تا اولاد و منوی مثل قریشی او بر اثرش میرود و خوشای
شخصه که دانش در زمان حضرت مقداد اوصاف عشره کامله نج البلاغت شد خوشایمال حضرت
که مقام خلافتش بدان رسد از کفر و ارتداد که دانستی خوشایمال کسی که کربان بنوع عمر کشد و لیکن انصاف
نیاید گذشت و باید گفت که صد آفرین به کسی که سر خود بر جام فاطمه فرود آورد و غایب که از کاینین و چنین انحصار
گشوده باشد که اگر اب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای تو مجموع و کمال
موتی اطراف آنکه نمک الزمانی بر مقتضای هوا جس قوم خود بر آراش زنی از رعایت خوشی در
طعن الرياح مشغول شد یعنی آنچه باب پاست جناب فاطمه بر اصول طائفه صد دریافت درود
مندی در تمام حجت را بتقلید یا قریحی از ان استنباط میکنند و معلوم نیست که اجتهادش برای جناب
برخی است حضرت زهرا بر چه فتوی خواهد داد و الغرض کسانیکه نزدشان فیصله طلاق است این امور را با

از نقص عمدی او سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و منبذ بعد دل و جان تقیر ملا خلیل را می پسندم که این
حافظ ناموس کبر باری در مرز چنین نواصب پانمال کنندگان عتبات الهیه بجا پیداشد که اینقدر نفیسم که
باخذ بلاست خلاف رتبه فاطمی خاتون جنبست سیده النساء عالمیان بی شبهه و بلاسلطت بود و اینست
حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از بحر متی اهل طهارت بنگد اشتند و در رخ برابر خود واجب گردانید
عنایت باید شمرد و باید خواند که عهده شکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل و توحی کس
کبرای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود بعد ازین لغو غلطی که در خلفا اهل اربد دم خواند و در چه بود و
و نیز در باره حضور جناب سیده بعد از جمع سنا بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس
عاصمین استادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حاشیه با شتی خواندن و در تکیه نشان حرمی با شتی
نگداشتن و گردن قیصر زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که این نقص عمدی خلاف دستور مذہب و قصه صبر
و توکل و انیم سبزه بود و آنکه اگر گوید که انیم دیگری بود از ابنی هاشم روح ملا از منار نیازد و می بلایک
او دل بستنی که حضرت زهر ازین تبصه هم پاک نمود و لیکن در علاج تو انکه در فضا اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلاعتما از سبحان وائل بعد ورتواند آمدن چه جای کسی از زبان اگر چه ابنی هاشم باشد راوی
بهر حال مکررات را بسیار و غلطی داد که شرح آن نیز موجب ملال شد و بطریق مصر که دشمن بر پای خود اندک بگریزی
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بارها و مکرر
انجامید که حضرت مفسد نصیب بشمر و بعد از حدیث مولی فارغ خطی نویسیانند پس واقعه نزول لال
کتاب و صحف و وانه کانه و وانه امام دروغ محض است و با سبب رفعت را نشانی نیست که لا
بیخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از تشریف محل انکار نیست و لیکن سخن که
است آنکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از احصاء امام الایمه شرک بنویسد و پس از آنکه
چگونگی نام و نشان تو انکه در مجید و حاشی موت ابوالباب بر شرک که در تفسیر قمی است و کلیتی منصوص و در سجا
و غیر آن رفعت در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز که بان او منع نشد چنانچه در منتهی و جابجا دیدی و
دانشی طرفه تر آنکه راوی از القاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ایمل نامام
الایمه تا آخر در حفظین چنان کوشیده اند که کتابا بدیم از دست شیعیان رفت و اگر نمره شیعیان
از حقوق ابن سببا که سبب یسایش چیزی ظاهر میکنند وین و شریعت همه منقلب میگردد و
مختتم رسالت را اثری نمیانند که امر منوجه و انیچاست که از خوف اهل اسلام ربی را هم از آن
طاهر نگردند بل وقتی آن منحنه پیرایه ظهور خوا پویشید که امام ترگی بهما را ماست خود بنماید و نگلهای
تر و تازه بر اصول رفعت بنگانند باید دید که در آن زمان از الوهیت خداوند تعالی نامی می ماند
یا شمع قیاس کن زنگستان او بهار شش برآید و آیت قرانی که غایت مافی الباب تواند بود یعنی

شیده بی الایه تحقیقش نیز عنتریب می آید بحوال الله وقوته ولیکن و در حرف بالا بحال باید بشیند که هرگاه
 حال میوه از امور مذکوره بطور منونه معلوم گشت که بحال جود جود حاجت بی علم داشتند و پیشین
 معلم الصبیان می نشستند و تخمین بعد البعوض نیز مکتب را نگذاشتند و بعدا امامت هم لجاوت بحال
 ستاد نیز و اصحاب میفرستند و تابعیت ایشان هم بدون استغاده از اولی احوال بیست تمام
 پذیرفتند و امام کیست سیکم و اولی نذیب و بیرون و بی نظایر است که قیاس غیر از دنیا بر اینها بر سر نیست
 پس چگونه حکم توان کرد که چون حضرت از در سه عکالت لم تکن تعلم خطه بیاقت خفا و ایمه نیز خیر
 مرتبه داشته اند اگر حضرت ابراہیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده می ماند
 امامت بود و که همین رتبه او را حاصل میشد **ذَکَکَ تَقْبَلُ اللّٰهُ لَوْ تَدْرِي مَنْ يَنْشَاؤُ اللّٰهُ ذَکَکَ الْعَظَمُ الْعَظِيمُ**
 و آنچه آورده که چون خداوند عالم بنده را بر می گردانید برای انتظام امور بندگان شرح میگرداند
 سینه او را برای ان الی آخره ازین حدیث توقیت معلوم شد و فضله از مرتبه را یکبار بر او در جمیع
 اوقات و اولی در جبه مطابق تصریح شرح کلینی آنکه انکشاف هر امر که پیش آمد بر توجیه ایشان
 موقوف است باز حالت منتظر نیست و این هم ندانند که خود جناب واحد العین از ایمه چه افتاد
 آورده حرفی از آن اینکه خواستند جناب امام صادق تا ویب کثیر را و او متواری شد و با وجود
 بتجسس معلوم نشد که جاست آن آیا جناب در آن وقت متوجه نبود انکشاف حالش صحیح که شل
 مشهور است در همه محاورات که مسلم ششی بهتر است الغرض غلوی از فقه سنجای رسیدگان
 بر بیبایات اولیه منکر میشوند و ایمه برین اکثر همیشه تنبیه و ترتیب میگردد ولیکن اندر ایشان هم
 گوش نکردند و همین اعتقاد دارند که ایمه در هیچ وقتی معتدل جمیع کمالی نبوده اند و فریقین بیان
 می کنند که حضرت علی الله علیه و سلم در آخر عمر شریف خود استند که جناب انصوی بهمه قضا
 سنوی بین برای فصل خصوبات روانه فرمایند عذر آوردند که من این امر عظیم را نمیدانم پس
 حضرت متوجه شد بدعا و حاصل شد دعا و نور فضا برای حضرت بر تفتی شروع امامت بحصول
 پیوسته بود و در که معتقد قبل از هجرت حضرت مصطفی السالما چون در قرآن مبین آیت **لَا تَدْرِي**
عِشْرَتَكَ اگر خدایت نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امامت سب بار انکار کردند و جناب
 شیر خدا قرارش بر زبان آوردند و فاش علی هذا و مواضع متذکره و حال قضا که ضرورت
 امام را تا آن وقت حاصل نبود که معرفت و علی هذا قیاس حال جمیع الایمه با طریق الاولی
 و اگر تسلیم کنیم که جناب میروند و ولادت قرآن مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
 و در کنار مبارکش پس آیا بر استنباط مسائل هم از اولی شرح که اجتهاد عبارت از انان است تا
 آن وقت قدرت یتا فیه بودند که بر فضل جتهاد را برای اولاد امجاد هم از جهت انحطاط

مرتبه تجویز نمی نمایند قاضی و امیرالمؤمنین اما انیکه امام گاهی در هیچ امری تسبیح نمائند و بهر حال
 در جواب سید علی پس در اختیار قضا چنانچه توفیق بود که نمی شناسم و در کتب کلامیه مثل صواعق و
 تحفه از کتب شیعه منقول است که جناب مرقضی پرسیده شد فرمود که افسوس پرسیدند
 از امری که کمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد و او را رفته چنان میگفتند و از کجا بگیا
 جعل و را میسر نمایند و معلوم نیست که وقت انتشار مثل چنین آلتی خطا و غلط و سهو و زلل
 سدیدانه یا جناب شیعه مصدق علم و حقیقت در حق آن جناب شدند و بر هر تقدیر سهو و غم
 مدعا یعنی تکذیب رفته حاصل که لا ینفی هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لیا ترا اینها مجبور
 و مبهوت میگردد و مگر بتصریحی شوند که الله تعالی من یدکون من المناقضین و در آخر حدیث
 که دعوی عصمت و توفیق و غیره بعمل آمده حاشا از شکایتی جناب عصمت مآب عرش قبا
 فاطمه زهرا بر همه عوام و خواص از سجاد و حق الیقین و غیره اظهار من الشمس و اربعین من الامس شده
 امر و توفیق همین است که حق زهرا بر دین پیبر داشتن بزیاده ترین عصمت و توفیق و نمایند و تشدید
 ملائیک چه خواهد بود که نوم مهاجرین اذ الله علی المؤمنین هجوم نماید و حضرت شیر خدا انبیا حضرت راجع الی الله
 علیه و علیه و در مقابل شان برگار و در حق مصداقت و زور و آتای آنجناب را تا شافریاید و اگر بی اجازت
 انبیا معصومه که بار و هدا چنان لازم می آید مفصل نتوان گفت لاجل ملائکه الا بالانسان متفهمه الله و
 یقرن و لفظ او یکون مختار هم بنده الصغره و دلالت بر آن میکند که جناب امام زمان علیه السلام جمیع بدین
 هم یاد بنود که ایشان مختار خود را بر یک خلافت نشانند و آنجناب از حق و ایشان خود شوق
 پس انصاف باینکه در مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود و ایا و اهم از این صفات عاری بود
 معاذ الله و راست بگو که آیت کریمه قنبله ذلک و لا ینفک من ربهم بر اهل حق صادق می آید که شب و روز بگو
 اندر انصاف لعین گزارند و جنبنا حسبکم کتاب الله که باینکه بهر موضوعه مبتلا ختم رسالت
 کمال جد و جهد بجویند و جنبنا را که از ضروریات اسلامی است که امر نیست موجب کفر فاروقی که دانند
 پس البته فضیلتها و آثار و انجام حدیث امام رضا هم مصداق مذکور قرانی و هم مورد مقت و نفس قرانی
 میشود مصداق و انکون و والحمد لله رب العالمین یا قیوم اند نظر و آیات نبیات که راوی بقتضای
 و اغوا آن را در حدیث داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را که امر با بقا از نظر
 که بسیار از آن باب است که بدو شریعتی تصور خیالیه رفته مدار و دلیلی بر آن تا در حشر قائم شوند
 که لا ینفی پس سگویم که آیت و قال الذین کانوا یعلمون ان الله یبعث المرسلین و معنی است که مهاجرین انصاف
 بدان چندان موصوف اند که غیر از اهل سطر کسی انکار نمیکند که در زیر پا که بلا و سطر ملائکه حضرت
 در ذاتی ایشان اساتره ایست که هر چه استند چنانچه تفصیلش گذشت و موبدان را بر عا راست

که هست تا و گویی که کتاب مستبر و آنست علی مانی صفائی دو وجه تائید پنجاه و هشت اما بقایا پس اندک و عیبت
 آن معنی چنین شده که آنکه او دود شد ند علم و ایمان در کتاب یزدی آنها خوانند گفت بکنایه این قیامت پس
 اصحاب که از هم شب و روز بایستادند و در جهاد و کفایت و دینی بهم در مجامع و مساکن بودند امیق باشند بقول زکریا در روز
 قیامت خیر و اما معنی پس سبب که ایمان شان هم بظاهر بود و هم بباطن و جناب میرزا اصول مایه برادرین در
 مسئله داخل بود بجهاد اصول شیعیه که حقیقتش ای آن زمانه داخل نتواند شد بجا بکنایه این تواند گفت
 و عجبها در دنیا بپایاس مانور و ایمان ظاهر کردی امروز بظاهر ایمان آوردی که همه آثار بیان دارند و
 مخفی عیان است و نیز کتاب مستبر چنانچه بر ایمان شان گواهیست بر روایت اصول در کتاب کافی چند آنگاه
 تمامش در مقاله سادسده مفصل است هم چنین بر علم و سطح شان که اختراع شروع معلوم کن باب بدوین مزین
 علم و عمل مکانی ندارد و چون حال جناب میرزا اصول رفته خروج ازین دایره است خروج دیگر امتیاز برین
 بحکم اولی تکلیف که لایق ادای این سرزنش و در لغت جمله اهل علم و ایمان خواهند بود و خوبستی که است
 بای این اصحاب است زیرا که از جمیع البیان هم زیر آیت و اساتقون عیانست که ایشان البته در هر امر از
 طاعت محبت و حصول هر گونه مشقت و بعد گشتن از وطن و افادات بر آنست تکمیل دینی
 گوی سبقت بر او داده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد پیشتر که زبده و کل
 مستقر رجوع فرماید اما آیت دیگر بعد از این که **لَا يُلَاقِيكَ إِلَّا الْمُسْلِمُونَ** و گاه **الْمُسْلِمِينَ** است
 پس انطباق آن بر حضرات رفته معنی نیست که بعد از ملا حظه و افلاطون و معانی در نگارنی شیعه
 علم کردن که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستبصران اول دلیل ختمی کار شد علامه و شیطان یعنی
 مزین ایند مذهب در کوفه بودند در بعض مکاتیب خود جاییکه در باب عدل باری و امانتدان از طرف شیعه گفتا
 کرده گفته است مستبصر است یعنی شعی و لیکن استفاده نوشته و ملزم بر این میدان دانسته خدا را دستگیری من
 بدین مسایل فرمایند که بچوبش لب کشایم که چون عذاب می آید بگینان ما هم در یکدیگر حتی مجانبین و اطاعت
 و جودانات ما پس عدل گما ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که متصفه صدق و کمال و
فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ الی غیر ذلک بخلاف اهل حق که گاهی نژاد و انیس مستبصر نبوده اند و
 بیوفای و غدر رفته نسبت بایچه خصوصاً امام ریحانی حق که آنجا بایشان برید و در بحر عنایت کبری در وقت
 قبل ازین دلتی غلام طای الا عابد و الا یوم الا طالع و الا لاله هر کس باین نکته پی برد و لفظ مستبصر را
 بصیرت چند مطالب نسخه عقول و تلاوت خواهد کرد آن آیت را که حضرت امام رضا در بیان خود فرمود که **فَاَلَمْ يَكُنْ**
اَلَّذِي يَدْعُوکُمْ اِلَیْکُمْ لَیْسَ بِکُمْ اَلْحَکِیْمُ این آنکه در مجامع و مجالس بود و لفظ مستبصر
 شعی و معمول و طبری مولای این پذیرد و پس بکلام مشیرین متاخرین عمود میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
 است چنانچه بجهاد مختصارش در فارسی اصل عبارتش می آید عقیر بلفظ الله تعالی تیر بر دل آنکه خدا پیا میسازد

اینکه میخواهد اختیار دارد و بندگان را اختیار بی نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن
 است و این آیهت دارد و شد برای او و مشرکین که گفته بایستی که قرآن مجید نازل میشد بر و بعد بنشیند
 و مسعود بن غرقة ثقی طایفی گفت تفسیر دوم آنکه اختیار میکند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است
 اختیار در آن و در هر دو صورت معنی این است که خدا اختیار است و اختیار بدو واجب است عزیز و ارادت
 زیرا که اختیار را و باید که مختار شود و از هر وجه بداند این نشان نمی تواند بود و معنی اختیار گرفتن از هر یک است
 و کسی که نمیداند غیر را بر وجهی که تواند گرفت عبارت طریقی صاحب مجمع البیان باینشیند و مختلف
 فی الایة و تفسیر با علی یقولین احدیهم ان معناه و در یک یخلق با اختیار و من الخلق و اختیار نه بر عبادت علم اولی
 لم و اختیار در رساله من هو الاصل و عبادت ثم قال کان لهم ای لمس لهم الاختیار علی التبدیل الله الخیرة علیهم و علی
 کیون ما فلتنا و کیون الوقت علی قوله و اختیار و فیہ روی علی المشرکین الذین قالوا لولا ترل نه القرآن علی علی
 من التقرین عظیم فاختر او لید برن المیفر من مکه و عرقة بن مسعود التفسیر من الطائفة و الاخران کیون ما فی الایة
 بمعنی الذی ای و اختیار الذی کان لهم الخیرة فیہ کیون الوقت علی هذا عند قوله باکان لهم الخیرة هذا الفاء
 معنی الاول لان حقیقة المعنی میماند سبحانه اختیار و الله الاختیار لمس لمن و نه الاختیار لان الاختیار بحسب ان
 کیون علی العلم باحوال المختار و لا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار سوا احد الخیر و گفت ماخذ خبر
 من الاشیاء من لا یعلم الخیر فیها سبحانه الله عما یشرکون ای تقدس و متزه عن ان کیون له شرک فی خلقه
 و اختیاره القصه برناطین عادت طریقی معلوم است که جایگاه دلالتی از آیات کریمه بر مذہب خود میباید آنرا فرد
 نمیکند و مجمل یا مفسد یا اشاره یا صراحت چون این چهاره هیچ دلالتی نه یافته نه مطابقت نه تضاد نه التزام نه
 بر وجه تعرض بدان نساخه و دیگر مملات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود است که رسالت پیوسته
 دیگر است و امامت چیزی دیگر و اوزم و عوارض هر یکی جدا جدا و چگونه گفته شود که کافی و محاسن و کمال را ندیده
 که جایگاه تعرض بکتب و قیامی خود میداند و اگر چیزیست بر علم او بکار آمد البته آنرا بدقت میسپارد پس اگر دلالت
 بر دعای یافت خبر اخاموش می نشیند و از سر ذکر اوله توبه بر مذہب امامیه بر می خاست و متناظرین از فقه
 که شغل حدیث داشتند بتقلید اعمروا علی این آیهت را در باب امامت بردند و حقیقت مقتضایان ایشان بر
 حضرات الله مطابق ذات خود بر سبقت خبری نمی است و اعور میگردد که خدا اختیار دارد و امام نه دیگر کسی و در کافی
 و محاسن قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در پائش میرود کمی زیادت و در بناب آورده و در صدوق
 کمال الدین از امام زکریا روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند و خود
 مصلح ما مفسد گفته مصلح گفت ممکن است که مصلح دانند و مفسد بر این گفته علی فرمود سبب همین است و بر این
 عقل توفیق کند آنکه موسی با وصفت رسالت هر چه از هر ان هزار مفسد و کس را و در حقیقت متناقض بود
 و کن تو من لک حتی ترک الله و قول ایشان بود و هرگاه از این چنین است مهاجران و الله ما را که در هر

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سر را بر دهنده است و نزد ایشان هم آیت کرمه را در ضمنی است یعنی
 غیر سدا صدی که اختیار دارد و بر او اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار او تعالی چنانچه بعضی از
 از امام صادق است که نواصبی خلاف بدست خداست نیست مباح است نفسی و محله مگر بقدرت و مشیت او از
 کثرایم نمی توانند آورد و در مملکت او مگر باذن و اراده او و این آیت خواند و یک سخن از الیه عبارت صافی هم باید
 شنید الخیرة کالطیرة بمعنی النطیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یتخار علیہ او لیس لاحد ان یتخار شیئا الا بقدرته و مشیت
 و اختیاره سبحانه الله ثم هاله ان یأمر احد او یأمر اختیاره اختیاره و تعالی عما یشیر کون عن الشرک ثم قال
 یتخار الله عز وجل الامام لیس لهم ان یتخاروا فی الکافی و المجالس عن الرضائی فی فصل الامام و صفیه قال بل
 بعد فزون قدر الامام و محلهما من الائمة فیخیر فیها اختیارهم الی ان قال الله را موصیایا قالوا انما کارضوا و اضلالا
 بعید او و تعالی الخیر و او ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم شیطان اعصابهم فسد لهم عن سبیل
 و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن میا و هم در یک سخن از
 و یتخار ما کان لهم الخیرة سبحانه الله تعالی عما یشیر کون و قال عز وجل و ما کان لمومن و لا مومنة ان تقضی الله
 ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن العالم استنبیل عن العلما التي تمنع القوم من اختیار الامامة انفسهم قال مصلح
 ام مفسد قبل مصلح قال نهل يجوز ان یقضی خیرهم علی المفسد ان لا العلم احد و اعطى نال غرض من مصلح او فساد قبل مصلح
 قال نهی الله او در دیاک ببرایان نیق و کالک لکن قال انبری من اهل الذین انصفا هم الله عز وجل انزل
 و لکتاب و الیه یم بالوحی و السمع انهم اعلام الام ابدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی بل کون مع و فو عقلمها از
 بالاختیار ان یقضی خیرها علی المناق و بها الظن ان مومن قبل لا قال نهذا موسی حکیم الله مع و فو عقلمها و کمال علی و زین
 الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوده عسکره و مبیقات رب عز وجل سبعین جلایم لای شک فی ایمانهم و اخلاصهم فو
 ضرته علی المناقین قال الله عز وجل اختار موسی قومه سبعین جلایم فاما الی قوله ان ذلک من الله حتی انزل الله حکمها
 فاختار منهم انصبا یعقر نخلهم فلذا و جند اختیار من قد اصطفاه الله عز وجل للنبوة و افعل علی الافسد و درون اللک
 و هو یطین ان مصلح و درون الافسد علمنا ان الاختیار لا يجوز ان یقضی الامر لعلهم یخفی الصدور و لکن الضمیر و یضرب
 الیه السر و ان لا خطر لا اختیار الما جری و الا انصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا الی الصلح
 اقول هذه الاختیار یدل علی التفسیر الاول لا یمیدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعة عن الصادق فی
 کلامه قال فاعلم ان نواصبی الخلق بیده فلیس لهم نفس و محله الا بقدرته و مشیت و هم عاجزون عن انتان اقل شی
 مملکة الا باذنه و اراده قال الله تعالی و قد یکتل خلقا یشاء و یختار و لا یندر ان یمات که خیرات الله بر سر و کار او
 معلوم شد که کسی را اختیار می نیست خواهان بنیای الوالزم باشد خواه از او و است و حضرت امام رضا علیه السلام
 برای رسول خدا ثابت نمود جایگزین حکایت راوی فرمود بعد از آیت و یتخار الله تعالی من یشاء و یختار و لا یندر ان یمات
 غیر از اختیار الله و اختیار رسول صلی الله علیه و آله و الاختیار هم و القرآن ان یتخار منهم و یتخار خلقا یشاء و یختار و لا یندر ان یمات

حضرت که اصول تنافض را مایه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلقی را شنیدین بدرجه بنابر آنکه فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است فرموده باشد با وجودیکه لفظی آنجناب نبود مگر وحی الهی که فرمود
اگر برگزینید بعد من چنان است چه بدی پیدا شد **اَلَا اَوَّلُ الْاِجْتِهَادِ لَكُمْ لَفْظُ مَنْ مَكَانَتْ وَكَانَ**
مَوْجِبٌ وَكَانَ مَوْجِبٌ پس آنکه همه فقهائى اتفاق بر آن دارند که چون نص خداى عزوجل **يَا أَيُّهَا رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْكَ السَّلَامُ**
در میان باشد واقعی است که کسی از مؤمنین اختیار سے نمی ماند و قیاس مانع می شود و وجود نص را بر امام است
حضرت ائمه روضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین است را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امام است
بلا فصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد **اَلَا بَعْضُ خُرُوجَاتِ كَاسَنَةِ لِيَسَانِ ابْنِ سَبَا** و اصول قوم اشتقبا
این امر نیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواست های منافقین زیب و زینت و
کافی بخدا و الاسلام و همه اهل سان باشد در آن نسخه نامی چگونه تواند بود و تکلیف صد با خواجه نور علی بن ابراهیم
شیخ خلیجی امامیه خود آنرا زیاد از هشتاد و آیت در شرح الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
گرگ باران دیده بر خویش تن بالیده پس حضرت مدعی خود فقهید یا کسی از اهل سان نبود و جهت و عذر همین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکردند پس لصوص ابابین کثرت بعد وفات شریف در نسخه خود و چگونه باقی گذاشتند و آنکه
از ترکیب و تفریق خود و تمام در قرآن مجید نیست زید و ابی لیث و اگر کافی را کشانید از انهم همین بر می آید که نام ائمه
در آن نباشند که بحث در اینست فلا تفصل مع ذلک اگر نص در میان بودی حضرت سلمان مجیدی بر ملا گفتی آنچه بر
مفسر بیان بر او فتنه انگیزی یا خبر خواستی و مصلحت آمیزی بر عجم قوم در خلوت گفته بود که در روز خرم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگر چیست چینی دارد و ما ذل الله و محبون شده بود که مصداق مثل مشهور برین گفته میشد که مدعی نیست
و گواه چیست و این بعد از آن بود که سلمان موصوف جناب سرور و جهان را در حالت اختصار گذارشته اند
فرزاد دیگر امکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فرید الدین عطار گشته سه بر در آمد بنده بگر خنجره آبروی
خود بوضع بیان در خنجره و محتایه باقی الباب آنکه او گفته باشد بعضی روایات تفصیلت و ادوایت جناب امیر که قول
صدیق در مطامع شیعه نیست محرم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظر نیست و مخالفت جمهور پس
تشیب بدان و ترک امر بدیهی و متواتر مذکور که بر هر دلیل تواند بود و بر آنکه واقعه خرم غدیر فقط صورت خیالی قوم
بنی سیر و اتمام طلسم محمد بن سباى غالی است و چگونه چنین نباشد که مشعل سبط نقیای جناب عالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطلان آن شک می داشته باشد خارج از دائره ایمانست باطلجا یا جابر
حضرت و بشارت آنجناب بتقدم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکره و اجبار بر بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکره در میان می آمد بایستی که در پی سعیدین عباد همیشه دوازده می باکره بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر قبل و قتال نوبت میرسید حکم حدیث از اولی الخلیفتان و امثالش فاقتلوه که کاننا من کان من الران و
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را در انوقت اکره و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

بزرگان بین بر غیبت دل و استحقاق حدیث بودند ایضا اگر این آیت مخصوص باباست بودی یا نقلی بدان
 داشتی البته طبری در مجمع البیان از آن باب چیزی گفتی حال آنکه ظاهر پیشش میداند که حرفی را از آن لم
 خاص نیانده و سکوت تام ندیده و بالاتر از همه آنکه متاخرین که درین امر سعی بسیار دارند و شب و روز
 دلهای خود را می سوزند و زمین را با آسمان میدوندند و صاحب صافی از آن جمله است او هم خبر عجم چیزی گفته
 و العاصم لا دلالة له على الخاص كما مر مراراً و قد عرفت لایا و نه از بابی امری که گفتی است آنکه راوی معلوم در روایات
 من امر هم آورده و منتهی دلیل بر وقوع گویا اوست که در وقوع این واقعه نمی باشد و امام را بر اصول امامیه علیه
 قیاسین علیه السلام عارض نمیشود خصوصاً آنکه کلام الله المجید را خبرین بزرگان که جامع و حافظ توانیده
 چنانچه جناب امور المحدثین بابی در کافی معتقد فرموده اند و در ترجمه آن احادیثی چند تخریج فرموده اند و در
 ما حمله نمایند و عصمت را هم بجای آنکه آنهم چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود که آب است یا آنکه
 لم یجمع القرآن کلمة الا لا اله الا الله و انهم یعلمون علمه کلمة محمد بن محی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن محمد بن القاسم
 عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول با داعی احد من الناس انه جميع القرآن کلمة کما انزل الله الا ان
 و ما جمعه و حفظه کما انزل الله الا على من ابى طالب و الامامة من بعده و روایات دیگر هم در باب آورده که خبر
 نیز کرش نیست و از اینجا توان دانست که لفظ محمدی حفظ هم می آید و موبدان از وایا نیست که جمیع علی را معنی
 تکمله حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد و غیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بهم رسید تا حفظ آنرا
 کامل کردند و در نه لازم آمد که هر یک از اولاد اجداد قرآن کریم را بطریق جدیدت یا لیت کرد تا با ابطال ختم رسالت
 نوبت رسید که اعرفت و در ختم بعد نقل باب در ترجمه بحریث واحد نیز او هم خبر عنان میگسلد بر حال آنکه
 بحمد و جهد گرفت و تفصیل بعد را بر اوراق دیگر محمول گردانیم که قبل ازین نوشتیم یعنی تا بزودی این میدان
 طی میشود و مباحث تشدید باز بنظر در آید اما آیت کریمه فَاَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ كِتَابٌ خِطٌّ لَوْ لَسَ فِيكُمْ خَبِيرٌ چیزی نیست که کار
 راوی نمادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشد زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال دنیا
 می ترسانند و این بر جای خود است که معتقد اند بدان و نیز در واقع حشر و تشدید بعد از غزوان نیست و بیانات
 ظاهر است و اگر فرض کنیم حال را با حاضری نمیرساند که چنانچه در دنیا نوشته شد پس هم را در آن عالم نیز نوشته
 که نواخته را نباید انداخت و قیاس کن در گستان من بهار مراد خداوند تعالی نشانه فرموده آیا کتابی از این
 نازل شده که در آن چنین حکم رفته و شمار را بر این موافق و عموماً ثابت گشت که آنچه برای خود خیال دارند
 همان پیش آید و از مجموع و صافی بهیضابین توان فهمید و امری نیست که در بانه اباست بشیعه را بکار
 آید تا بعد از ادراک آن در پیرین انجید و آنرا از عجائب لیل و نهار و غرائب روزگار دانست و آیا
 دیگر بر محمد بن بشیر محبت است که گویند تا امام نفرماید هیچ آیهی حجت را نشاید و قرآن مجید تسبیح با
 لغز و مهاجست که جز آنکه کسی نمیداند گویم قانون نماده امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام و اولاد

نه اجتهاد و مابین که در خبر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات فقط نجاست و در قرآن است نجاست
 در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداریم رجوع کردیم بنجاست ایشان شرب را نجس میدانند پس ظاهر است
 چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحانه الله اتباع ائمه معصومین علیهم السلام و طهارت
 همین است که ایشان خبر را ظاهر گویند و چون کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانانی که اینهمه سگ که سبب اتباع طهارت
 و امن ائمه بدی را با مثال این فتاوی ملوث گردانیدند و لیکن هیچ عاقلی در جهان تواند با در کردن آنچه صد
 الگو ادب فتوی داد و چنانچه در جامع عباسی هست که نادر خوانده که شراب در آن باشد رذیست و اگر بدن با نجس
 ملوث باشد رذیست فاعتراف با اولی الالباب اگر چه نتیجه اتباع را در تعیین بدتر از بد و نصاری و ضعیفی و از
 یعنی شیطان الطاف که این لقب برای او در کتب ایشان موجود است که انانی انشی و غیره همین باشد شاید
 و صد آفرین چنین اهل علمان و دلاستان ایشان را که کلام در آن میرفت چگونه علاج توان کرد که بدی خود را برای نجات
 سنیان بگردانند و ائمه که ایشان را بسبب بی وفایها دشمن خویش میدانستند پرده ناموس اینها در پیرته که الفاظ
 که فقط یک معنی دارد و عاقلان که اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قرآن را باید جست و سخن فیه با گفت
 و اگر چنین بود قرآن محبت نمک نشدی پس در کتاب مجید با وجود تحریفات که نموده آن در تفسیر قوی و کافی و احتجاج
 طبری و دیگران و کتب معاصر آن مذکور شده غیر از متشابهات چه بانی ماند و در عقاب چون گفتگو در آن جاری شد
 که اگر با ما مینویسند خبر را و ندانند چه گویم که سوسول چه محال است گفتند و اول باب مذکور که کشادند تا نگارنده
 فرار کردند و حقیقه قرار دادند که خبر ظاهر نیست زیرا که لیکن بعضی فتوای نجاست محفوظ و داده اند و طهارت
 نجاست فتوای مانده اند جماعتی چون دیدند سبب صدور و راجع آنکه نشان دادند و بدو خشک لبی بر رخ خجالت
 به تر زبانی نمودند که در کتب با نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان شده اند که اگر جمعی موشی از چاه بر آید تمام آب
 چاه باید کشید و اگر تمامش بحال خود بر آید نجاست و لوم باید پس از تصدایای بدیهیه مثل النمل از شستن آب و غیره
 غافل شدند یکی از حنفیه گفت که سلمنا و لیکن خلاف قیاس نجاست زیرا که هر کس میداند که چون موشی دیده
 موش و دوم مسفور از آن بر آید از نجاست حکم مذکور نموده در مقام آن چون نجس و شقی نباشد الی غیر ذلک
 و از عبارات فوائد حنفی اینکه نزد می بینیم تجویز اجتهاد را که رواست تا بحکم بدین چه بعد حال آنکه حرام مینماید و بدانند
 که کار مجتهد اختیار تواند و استنباط احکام است بر عایت آن و از تجویز اجتهاد حضرت بی توان برد و لیکن جمعی
 قسمی است از وی و احیاناً اگر خطا افتد ریب العلماء این بیان صحیح را بدینکه از بعضی علماء من طالع الاصول و در مقام
 نیز از جمیع خاصه جز لانی مینماید چون امر تطفلی است از قصود و احادیث که نقل شدیم است و در افتاده ام بقای و در ذکر
 و بلا هست شیعیه باقر علمای شان نوشته بقیه آیات را بنظر احسان دیده در بی مقصود میروم پس باید دانست
 که صاحب لیسان بعد سطره چند مذہب می بینیم شیعیه را اینو لیسیم که اکثران فی لهم ولا تسلیم اهلان ستره از امام
 بشنوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی است و قطعی باطنی چه نسبت متاخرین شیعیه گفته اند

مجتهد را رسد که بظن خود عمل کند در غیر این را مخالفت گمان او باید کرد و این طریق مذکور پس عمل بجهت او
 نبود و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دستان و متوجه نشود که صاحب دستان که خود را نامه نگار جابجای گوید از نظر
 مجوس است اگر چه شیعه مجوس است باشند که افضلنا فی الناسنا سمانی العواکه الحیدریه از جهت قدسیت بلکه او
 از انانیت است چنانچه از دیباچه خبر بان قاطع که در کلمه محسبای بسیاری از علمای ایران نکاشته به پیش نهاده
 کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بمانع میسرند زیرا که معاینه مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در خطا
 کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصول او اخباریه نقل اکبر از کتب معتبره
 و غلط اخبار بود و معجزه یافته محرف و متغیر و بتبدل دانند و پیر و بهقانی جناب رسول نیردالی را معاذ الله در عظام
 چنان گوید که بی اشتد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با نقل معتبره نقل نموده و لیکن بجای خود
 هر چه خواهند از دعوی اتباع الله بی و مرید و لا گفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگ
 یکوچه خود دعوی میکند شیر عزان است الفرض حال چنانست که قرآن مجید محرف است و نسخه الحلیت در برده
 گمانست و غیره که کسی نمیداند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بنده گان خود را بتاقل و تدبیر و عبرت
 گرفتن و اندرز پذیرفتن امر میفرماید پس از عفو ایشاں عمر او و خصوصاً اثره نماید و الحمد لله علی غیر ذلک
 علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دستان مدح است نقل آن نمیکند و ضلال الطبی
 ایشان از امام سید است میگوید ثقلنا عن العلماء که بعضی از چیزها از ضروریات مذهب است مثل امامت که
 سید اشک در مذهب شیعه ناگزیر است چون اعادیش بسیار مذموم گرداند امام قانونی محکم فرموده عاصم از خطا که حج
 کنند بجهت قرآنی اگر حدیث مطابق آن برآید عمل کنند و مخالفت آنرا بدان محل نمایند اگر در حکمات انتهی بهم نرسد
 نظر کنند بجهت مخالفین هر چه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان البقیه بدانند اگر چه در حدیث
 مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و از اینجا معلوم شد که سید آنکه قرآن مجید را غیر محرف دانستند
 کاسه برنجی آید و آن از قوم مذکور چگونه تواند شد پس سلسله دین و ملت از کیم سخت یا در عقل میکنند که اگر کسی
 گوید که ناگزیر است عمل کردن تا چند صبر کنیم تا امام معینی نیست عاقل را بخیر و صبر است که این کلام بجهت
 کبری است و باید گذشت که ظهور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونه تا تو بمن میرسی من بخدا
 میرسم باز جواب آن سوال حکایت میکند که معنی توقف در جای توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
 احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتهاد است و تو هم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام شنود چه
 بعد از غیبت کبریه شفا در راه کجا خود از غیارت مذکوره انیمه کنیم هم بدلائل عقل پیدا است و این علما
 که تقریرشان منقول شد بعد از غیبت امام بعد از سال مدید آمدند پس عموم متعین شد قطعاً و یقیناً
 و در استماع روایات از حضرات البتّه و سابقاً باشند و حال پر اختلال ایشان از بن کتاب هم معلوم شد که خبر
 از دنیا ملاعین و شباطین بودند یا این هم خبری و شوق چشمی معتقدین طایفه را باید دید که آنکس که از سرور دنیا

حدیث عدم میراث پیغمبر ان شنیعه برادر و دیگر میکنند و چپ و راست مذسب خویش نمی نگرند چنانچه
 از ملاحظه کلمات نامرئو مجتهد بیان در کتاب طعن الملاح سمعت ظهور و در دوق تداکے کمترین انام را
 چنان توفیق بخشد که حواشی که من بر آن نوشته ام و شیعه را در برابر بیمار این فن نموده ام صورت تبیین نگردد
 تا بگویم که انھی الله بعد از اطفاء کواکبهم کفایت که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
 اصول شیعه حل و غرائب احادیث المثل مجمع و مشرح اصول موجود باشد هر چند مجتهد مذکور تار و پود
 خود را بهم بافد و در کار گمراه دارالاجتهاد یعنی لکنه از کسی نه هراس اما آیات باقیه پس نسبت
 آیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعای شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمی آید و هر که
 مدعی شود بمقتضای قول بزرگان **نکفته** ندارد که با تو کاره ولیکن چو گفتی دلیلش بیار
 اقامتش بر دمه اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفطیش عیان است که هیچ وجهی به هیچ
 تأیید این امامت محدثه که از مخترعات این سباست نمیکند و از عبارات منقولہ الہی محدثین فضل
 باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زرارہ چنین روایت می کند و دیگر
 یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیوین که نابینا می مادر زاد است بیان
 می نماید از چارفتند و گوشش بران نهادند و حکم کل جدید لید دل دادند و خیال
 نکردند که اولین ایشان بدتر از یهود و اشراک بود و دوم اسم باستی بلکه از ابلیس درستی
 و چالاک و مخافت نصوص قطعیست سابق میر باید و ثالث بالخرچیان است
 که امام صادق را بد گفته و بکر است آن امام سنگی بر دهن و گوشش او شامشیده تا عاقل
 بداند که توسل او بانه فقط بر اسم انجاء مرام دینی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه بشنود
 قابل اعتبار نیست اما قال الله تبارک و تعالی **لَا تَقْبَلُوا لَهُ شَکَکُمْ** کلام الله می خورد من بعد ملک کواکب و غیر
 لیکن چون پس رفته ابامانہ بدان موضوع است دل میدهند و در بلا است و حماقت از شیخ طری
 که بیچاره ساده دله بود و پانزده مرتبه نمند آورده اند که مادر شیخ پس خود را چنین بیدار است که
 گاسته برنی نظر کرده حالانکه بانه ساسی جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بود و سس
 از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق محبت زنان بچه طور می باشد باری خوشنود
 شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون بر هم شد
 بر روی او خندیدن باره شیخ روزی بر لبه چاسه هجوم زنان دید و فرزان مادری بتقدیر رسانید
 هرگز زن شیخ نوزاد بود و التفاتی نمود پس شیخ خرسنگی بر روز و تا بچاه افتاد شیخ با خود خیر داد و گفت علما حشر است
 که خاموش باشی و نجسی مادر از ازار خود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه بهر طریقت پاشید و بزرگان
 آمد و گفت بر خیز که باران نقل باریده شیخ میخندید و میخورد و روزی دو برین ماجرا گذشت تا دوازده

شنید که منادی ندا می کند کیست که زنده را بپاها انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر سیه
 دو آن آمد و گفت پرسید از و آن که ام روز بوده شیخ گفت پریر روز که بازاران خود و نقل بیا
 و من بجز تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه است فرق این است
 که او را جنون مذکور بجا رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کردند سه بیدلی در همه احوال
 خدا با او بود و او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد و دیدش خرم و خندان قبح با ده بدست و ده
 و اندران آمیخته صد گونه تماشا میکرد و گفتش جام جهان بین تو که داد حکیم گفت آموخه که این
 گنبد دنیا میکرد و این فرد را به نامی و کوری از آیات بنیات که صاحب مجمع ازان بجهت رسته کند
 و بغیر و فکرم می نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان می دهند و حسن علی بن
 صاحب صفائی قول طبرسی نقل اورا بتائید تفسیر خویش می آید و جای که در سوره
 ن آیت کریمه قل لا یکن یزین القرآن و لو کان من عنده لکن لکن و لا یخبر
 بکثیر است هم امی در آن نیست که هم را وی را تائید می باشد و در مجمع البیان
 زیر آیت مذکوره پیش ازان گفته و در وقت مدح بر آنها کرده که گویند معنی
 قدر آن نتوان فهمید الا بتفصیل حضرت و ازین کتاب زیر آیت ان شکو الدواب
 واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
 که نزدش در بنی عبدالد است که از ایشان کسی سلمان نشد جز مصعب بن
 عمیر و یکی دیگر حلیف ایشان که سوبیط نام او بود و اگر بمشده در باره ضلالت رفته
 بعد از طباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گفته عنان الطریق و تقریب را
 مذکور داشته و طاق داشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالی
 ما را از فضول کلامی پر حذر دارد و اهل فضول را منزه اعمال شان بدین ماحضه
 و افسوس کنند و ناظرین گویند الی لکم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که این
 تلفظ به قال عز وجل و لفظ قال در هر جای که ان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
 هست یا نه چنانچه در باره آیت و ذلک یخلف کائنات و بخار اشارت رفته حال آنکه لفظ
 اصول کلینی سید محمد و مغرب و جابجا معنی وقت تحریر اینک حاضر است و بی کم و کاست از
 نقل برداشته میشود و جاب و سوره آل عمران یا فسا قریب تمامی جبر و نیم رواه را چنان
 اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند دادند و شارحین در تدارک آن افتادند
 و با عذر رنگ راه تنگ را بصدد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید صرح خزان جان بزرگ
 و بجز اینست آنکه کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد که آنوقت چه نسبت آن تو اگر حافظان

قرآن شیعیه از مخالفین این میراث یافته اند و رفته ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از نشان کبر
نگار شده باشد که او در زمان مشهور بالحق از فراموشی رفته شود و مراد از حافظ کسی است که او را فان
و انجام باری صفت تا آخر موصوف باشد کسی که در حال تسبیح یا کرد و باز در صحبت او باش نشسته
و از سیه درونی او بمقتضای **يُحْيِيهِمْ مَوْتِ الشُّعْبِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** این دولت جادوئی از او مسلوب شد
و رفته بجز و سبابت این لقب را بر دواسخ گردانیدند و چون امتحان کردیم حقیقت حال مهربان
عیان شد و در معنی قصه باست که شاید بعضی را بر این تفصیح اولاد فرین یاد نموده ایم و از قصه پاک
دیگر بسبب اطالیت کلام اغراض بنیادیم نصیحت کن در آنچه انکه خواهی که نژاد شستنی
از زنگی سیاسی و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخ را هم باین محمول التلاوت می آید چنانچه
باجدات این گروه باطل پرده پی باید بر وزیر که حکم امام صادق خلط آن و قراوت و تلاوت سابق
آن درست نیست و این حکم در کافی موجود و نقال کشمیری هم در ترمیم آورده پس چگونه چنین باشد
و اگر مراد اینست که ائمه نشان میدادند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تسبیح الهی بدلاله آید که
مَا كُنْزٌ مِنْ آيَاتٍ إِلَّا يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یا اینچنین ماند پس اینطور را هم محدثین ما بمیراث علوم از ائمه
بدست یافته اند و در صحاح و غیر آن ذکرش نموده اند و از غناد الاسلام هم توانی یافت که بعضی
از آیات بنام جناب امیر شمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول رفته اینهم
پیدا است که ذکر نام کسی جز و نام در قرآن مجید وارد نشده که لا ینفی و چون حال غلط را وی و تجرید
و ذکر آیات بدان وجه رسید که دستنی احتمال اقتباس بعد از قال **الَّذِي قَالَ كَمَا مَدَّ فَكَفَّرَ بِآيَاتِ اللَّهِ**
سَيُجْزَىٰ عَنْكَ الْفِتْنَةُ إِلَىٰ الْفِتْنَةِ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ که حقای شان بدست
آویخته است حال آنکه احب جمع البیان مولای علمای شیعیه خصوصاً مولای این البصر و بدیع مجتهد الزمانی
و پیر و مفتائی زیر آن می گوید آنچه ما نامش اینست که در حق ایشان که اموات ائمه
وارد است و تفصیل که کرده نقل آن موجب تطویل است بلی در صافی از ضرر قی از امام
رضی الله عنه آورده که مصدر این جمله یعنی **أَمِنْ يَهْدِي حَضْرَتُ صَلَواتِ اللَّهِ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ**
و آل او است و مصداق نفی مخالفان از قریش و غیر هم قطع نظر از آنکه
حال این کتاب بسیار تقسیم خصوصاً از جهت ابوالحجاز و در که حاشی می آمد
عنقریب باندیاب ما چند ان منافاتی ندارد که ظلمه نبی امیه و عباسیه
از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل
و عقد بر همه و بزرگزیدن شان از سنت استجماع شرایط ممنوع
و خود پدر مجلسی صاحب لوا می نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از آنها و تشریحات می نمود که آن ظلمه لایق اینکار نیستند و اعانت سلاطین بیت می کرد و گفته اند که این
 موجب جیس بیک موت اگر دید یعنی گفته اند که معیت بجم فرمود و هر گونه بدست نمود آمد هم بر ذکر
 حال جهانی ابو الجناد و پس بدانکه ایما را از اخلاط قاتلش خواست سبب مزید فراست خواست پس علم
 که نیند او را بر سر خوب لبت اده بودند که شیطان البحر است و قد باد و متاخرین ازیمه بر او لعنت کرده اند
 و حال غیر مردم مثل کسی باشد که هر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشیند و دو بنال دو کان حلوا فردا
 نمیکند ارد که سابق مفضلانی القاد الساده و چگونه حضرت امیه اولاد او را بد لعن نمیکند بخصوص
 امیه که ملعون نسبت فعل حرام الیضا و باله بنجاب حدیقه محبوبه مطهره حضرت سید انبیا و است
 سفر بصره درین تفسیر ثابت میگردد و ملعون ابدی میشود و امینی قطعاً و یقیناً موجب کفر است
 و لایق ممکن بود و تلقین کور و لعن بیه بتقین تعیین و تحقیق بدون کفرش چنانچه علم الهدی خاری این
 در تبصره العوام گفته و بر این معنی خود محبت الزمانی درین کتاب تفسیر میکند چنانچه میدانی و در تفسیر
 میخوانی که کسیکه بعد از قتل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر است قلعه الله
 علی المفسرین و علی من یحج ذلک کتاب من العابرین حال آنکه این طریقه ندیم چنین کتاب بخود
 است از امام اعظم ثانی رفته که هرگاه بعضی از امور را در نسخه مسلم بن قیس الهامی خلاف واقع یافته
 در خلاصه لا قوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات پیشتر مثل است تا کی امثال آن بر
 شمارم مثلاً اعتراضات امیه بر آیات قرانی می نویسد و باقی میگردد و کافر می شود الی غیر ذلک من
 امثال پس شمرنا طق باین طور باید خواند که بر شمارند اگر گفته یکر و زده او رزده او را و این گفته باید بشمار
 معلوم شد که آن مطرود و در عموم اوقات بکفر و احداث منصف بود و خصوص و قتیکه تفسیر آیات کتاب الله
 بدین الحاد و زندقه منسوب گردانیده و بر اساسی امیه بدی خصوص با قرآنی علوم بهمت بر بسته لاهول
 و لا قوه الا بالله العلی العظیم بنی ای عزوجل که هر که این آیات را منسوب بحضرت اتم رضای مبین
 بتیغ میشود که چیکسی جز را وی غاوی تو انگفت که امام رضا چنان از طریق استلال نایب بود
 که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب کی را بر مدعا تمام نماید و در هر کسی آیات
 بنیات را و بر دعوی خود ذکر فرموده باشد حال آنکه در قرآن ایام کتب فلسفه را از زمان یونان
 بزبان عرب نقل کردن و مامون دل داده آن بود و علما ان قواعد را در مناظره و تفسیر میکردند و باین
 از خلفا عباسیه چنانچه از عمیون هم ظاهر است نقلاً از مناظرات الامامون اگر بکتاب عمیون رجوع
 کنی البته معلوم شود که صدق را انتقار بران منظور است و ان مقدمات بنا که در کلام او خطاب است
 جمهور آورده و اذنی میداند و اگر حیثاً ناپای منظره معلوم بای بر عم صدق نشینده اصلاح
 و در وقت بر آن بخشیده و در گذارک منافات گردیده اگر حوادث زمانه فرصت میدهد در خانه از اقل نموده

سرور از ناسرود حق لازم باطل متناهی کرد و اقامت انشا الله تعالی امانت است که بر حال ملک طاعت مثال است که لورا
 این بزرگوار شاه و امام وقت گردانیدند و بنی آنوقت آنچه در وقت او فرمود و بیسوی حضرت ایزدی نسبت
 نمود و بسطت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست مدین و ثبات قلب
 بنی شجاعت و دیگر که با چیزی نیست مثل عصمت و انشائیت و انشائیت پس است که میبرد
 و حجت است نه برای شیعه که وصف امامت ابا عبد الله شریوط از زمین و آسمان بنیاد برگردند و خیا نچه
 نمود و جی را از آن درین اوراق دیدی و استیجاب شریوط و اوصاف از اسناد اهل بیت که گفت
 بین که با وجود حضرت و امانت طاعت خلیفه شد و در تیر چاهی باید رفتن و با وجود فلک چرا خراب است
 و حال امور خاکی چرا نه دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و جناب امیر مضمونی
 سابعین باشند و بعیت امام مهدی بر دوازده و بهار گاه از امام نرسد و بر کاس از سیاست بلاد
 و کفایت ستانی ملاحظه فرمائید که این مایات مجلس و الار و ستانی و مایات قدما کما من رسائل الرحمن
 زیاده برین نیست که بنی تمام طاعت ابر است بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت علی
 علیه و سلم با مہات المؤمنین خبر داد و بمسر نمود که شیخین بعد از من خلیفه خواهند شد و البته از جناب
 بر در و کار تلفی آن شد پس این بشارت در موت آنست که فرمودند که درین باب تحقیق این هر دو
 تقدیم است باز چون بیان کرد و هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابو بکر عنه را خلیفه گفتند و اول
 آنست و همچنین عمر و بر همین قیاس است علی و لیکن اجماع عامی است بر او بخوابد شد که ذکر او را
 سابقا و لاحقاً عرض آنوقت که طاعت خلیفه شد وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق را بر مسند
 انشاید باز دیگران آنوقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
 که بعد و چون کتاب مجید بود و محمول گردانند و نص نمایند یکی نیست جمع قرآن مجید اہم مہات بود اجماع
 بر اصحاب گذشتند و قس علی هذا اخرج شکرین الی غیر ذلک بل بطریق شیعی حضرت که از مسلمانان بود و موجود
 یعنی خیابان میر خا نچه ذکر رسالت آنجناب از قرآن اہل بیت معلوم شد حاصل آنکه بنیاد را وی اگر حضرت ضا تا
 بر رسالت میر و نزول وحی بود هر چه استلال فرماید بجا است کسی نتواند در آن شک نمودن عیا و بانند و خواه بر اول
 نسبت دارند که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر باوصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
 و تجربه و فضائل او دیده امام گردانیدند و بنیاد کفر و انبیاء الہی استیصال نمودند و نزد نشنند ان معین
 که واقع شد حتی که منصف عادل و حکیم عند المجتہدین و خطبہ شرح تفسیر البلاغت انعمی یعنی اختیار ابو بکر
 رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر بارضی الله عنه خلیفه میگردد انیدند و قیاس
 معلوم پیش می آید و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردد که رخصه بعد دل از
 اتفاق طالب آن باشند و گویند اصحاب دشمن این پیغمبر السلام بودند فلا تنفصل و حال فضل ایزدی

از غرض تماشایی توضیح می انجامد که بر اصول اهل سنت می باشد یا بر اصول رافضیه و مباحث حدیثی
 دوم و دیگر انبیاء و مرسلین بر باره امامت از وقت دعوت ایشان در اصول رافضیه و دست از تنگی کلام
 در مجلد اول این کتاب واضح است چونکه کلام ناب را بحسب رافضیه و نه کتب و السنه که آنچه باقی ماند
 از اقوال و برویه مثل حملات سابق است و هنوز افادات جاریست معلوم این مسلم ملکوت که آن را
 تمامه می نمایند توان دانست بسبب آنکه تعلق بتقیه قائم الایمان و باره و رافضیه بر آن می زند و دل آن
 صورت تکمیل بسیار می آید اما نسبت را در عبادت اسلام بر آن موقوف دانسته می نگارم و حضرت
 و پنجامی از درین یوم که افادات او را نقل کنم که یک از جناب گفت که حال محفلت علمای بدین
 درجه رسید که چنین تفصیل و بیستایی اقتضا پس از عوام طلبه چایسید را برادمان نشان گذاشته شود
 لاجرم حرفه چند دیگر فرو دم که حال از تقییه آیات این اوراق بخوبی معلوم گشته که اول باید صورت
 استدلال درست کردن و ثانیاً وقت بظهور فرموده است مع ذلک اختلاف متفسرین رفع فیه و درین حال
 طبرست در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود که مراد از آن اس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
 مراد از تفصل نبوت است و در آل از عباد امامت است اکنون مباحث معنی آل پیش از بدو حال است
 انبیاء و باره این بزرگان بر چه دو مؤذن کفایت دانسته پس کما معنی آیت قرآنی و کما دعا به
 دین ترانسته متبعین خطرات شیطان از آنجا که تفسیر میگوید که خلافت بعد از نبوت مراد است و
 مقصود از این جناب امیر مومنان و ابوزر و تعداد و غمرا و حال میان جناب امیر غر بار بار مضاف شد
 که هر جای زبان نتواند آمد باید بگویند چه رسد که طشت از بام است که اگر این ذکر کشا و شود و با جمیع
 که منافقین بر اسه اصحاب می کشانید رسد و گرد و بیک اصول شیعه در اسن و در حدیث نقلیه عظیم لازم
 آید و غصبت در حد حساب که از فسق تجاوز رود و در کما فضل سابقان رد الوی و نقصان احمد و غیر ذلک
 و بنزد الکتاب و در اعظمی و در حدیث کما معنی یعلقون یحییون فیه یکد و آیت بر رخصه برگرد و در تقییه و اهل
 اعمال هم پس بعد از این سطور منقذ فیکم عبارت نه و در حق مقام حق حقیقه الشیخ السید الشیخ الفیض غالا انما فی العلم
 فیه که عبارت توضیحی القام فی الام قال فی حدیث امام السید غره قال فی شیخ من فداق لغیر له و اهل التدریس بدین
 از بدان المساک عن سله کانت خطرات بانه و قد زالت عنها جاع و من لفت من شکله الایام
 بناسان و فار من الغراق فسلم بحیث انیما بنجواب متقن قلبت له سبل علی اسم الله ان الشیخ
 نقال اجرت عن امام عند کم الغائب اهو فی تقیه منک کما هو فی تقیه منک و من اعداده فافقه
 و قلت له الامم تقیه من علیه الاماره و هو ایضا فی تقیه عن کثیر من الحسب البین بر من لا یمیز فیه و لایست
 بر فیما و بدو الیه هذا علی غالب الظن و العرف و ثبت انکر ان یکون فی تقیه من
 جماعه فیه امامه الان فاننا انما فانه لایقیه علیه معنی بعد از معرفت حقیقه الشیخ فیه و الحمد لله

فقال هذا الشايعون انهم لم يسموه من اخذ قبله فاحسب ان تفصل لي وجوهه وكيف صار في
 حقيقة من الامر في حقيقة من جاءه نقد الامته الا ان ليس هو في حقيقة منك فقلت له ما حقيقة من
 اعدائه فلا حاجته الى الكلام فيه بالظهور اما حقيقة من لا تعرفه فانا قلت ذلك على غالب الظن
 وظاهر الحال وذلك انه ليس محيد ان لو لم يكن كما نوا بين امور اهل البيت فلو لم يكن بالانفس لم يسألوا
 هذا الكافر له عند المتقلب على الزمان ويجوز دوابه للمال والرياسة او ليسوا به اسلم من كل الفعل به
 او يقفوا عليه وليس له اليه فكون في ذلك عظيم وروى عتيقة وهاك عظيم الفساد وانا غلب في
 الظن ذلك لان الجاهل بحقه ليس يكون معه الحق بل بحقه من الجاهل على وجهه ولا يعتقد في الكف
 ما يتقده المتدين بولايتهم وهو يرى الدنيا متقبله اسلم من اوقع الضرر به فلم يعد منه باوصفا
 بل قرب واجب منه خلافة واما وجه حقيقة من بعض من يتقده الامته الا ان فلانا المقتدرين لذلك ليسوا
 بمضامين من الخطا ولا مامونا عليهم الخطا ليس مامونا عليهم السناد والارتداد فلا ينكر ان يكون
 المعلوم منهم ان لو لم يكن لهم الامام عليه السلام اذ عرفوا مكانه ان يدعوا هم ودواعي الشيطان
 اسلمه الانحراد به والسعي عليه والاجتناب بكانه فلهما في العاجلة ورفقة فيه اذ اتيار الهام على الاجل
 كما دعت دواعي الشيطان اتم الانبياء الى ارتداد عن شرايعهم حتى يرايد لها اكثرهم وكما كان
 قوم من بني عيسى واما محمد بن ابي طالب وارتداد عن شرع الله جارية به هو واخوه موسى عليه السلام و
 استجواب السامع ولم يلقوا الى امر بايرون عليه السلام وبنية الفكر وفي وعظه ورجوه وادراكه ان
 ذلك على ما وصفت لم ينكر ان يكون هذا حال جماعة من تتجلى الحق في هذا الزمان لا ارتفاع الصمت
 عنهم فاما محبة كنفه فانه ليس يحسنه لانه يعلم كل من شارح في المعنى الذي من اجل حكمة وانا
 خصصت نفسي بالذكور لا بغيره لانه لا يعرف غيره عينا على اليقين مشاركاله في الباطن فادخل
 معني الذكور المعنى الذي من اجل نقبت ان يكون صاحب الامر متقبلا من عند المعصية في حال
 لا يجيب علمه عارف بالمدقما له وبرسوله صلى الله عليه واله واصحابه وسلم وبالله عليه السلام
 واما الخوف فله من اتيار كنفه وغير مغفور والسعي على دم الامام بل اخافه عند كنفه
 غير مغفورا وانا كنت على ثقة نصي من ذلك لما ذهب اليه في الموافات فقد امتن ان يكون
 الامام في حقيقة من لا يسمو من شارح كنفه وادخلت من اخواته او حقيقة انما هي الخوف على النفس
 وادخلت الامام لا يقي من عارف بالله تعالى على ما قدمت قال فكأن انما جوزت حقيقة الامام من
 اهل الشقاق من الشيعة فاما المتقدمين للشيعة فظاهر اذ باطنا فالحال كالك في هذا يومه الى
 المساقفة والى المناقاة ليس يثبت للشيعة في الحقيقة فليكن هذا فقلت له ليس الامام
 طاعتك وذلك ان جماعة من متشددة في الشيعة عنده غير عارفين بحقيقة الامام المتقدرون

الله ياتيه على ظاهر القول والتقليد والاسترسال دون النظر في الأدلة والعمل على الحجة ومن كان بهذه النزعة
 لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة المانع بدلالة التجربة عن افتقار كفر من صاحبه يستحق به الثواب
 في الحجة قائل ذلك ثم قال المتعسر في آخره الآن اذ لم يكن الامام في تقيته منك فما باله لا يظهر لك فيه
 نفسه بالمشاهدة بينك معجزة وبينك كثير من المشكلات ولو فبك بقربة يعظم قدرك فبعد
 وبشر فكيف بك كانه كان قد آمن منك الاعراض وتيقن ولا يتك في ظاهره وباطنه فقلت له اول
 ما في هذا الباب مني لا اقوال ان الامام يعلم السر وراءه فكل ما يخفى عليه الضائر فيكون قد اخبرت ربه في باطنه
 مني ما اخرته من نفسي فاذا لم يكن في ذلك ما ينبغي بكونك قائل به يعلم الظواهر كما يعلمها البشدة وان علم باطنها
 فيما علم الله تعالى رخصته على لسان نبه عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من الغموس على ذلك والمثل
 الذي يعيد في تلك الحيل ابداء بسبب عن غير هذا نقابا سواك من اصله لان الامام اذا فقد
 ذلك من حجة الله تعالى على غيره من غير منكرت فاجبت الحكمة تسمية مني واما نفسيها على السر
 الذي ذكرنا لقائه لم قطع عن حصوله لانه لم قل ان الله تعالى قد مطلع الامام على باطنه وعرفه حقيقة
 حالي قطعا ففزع الكلام عليه على انتمى لو قطعت على ذلك لكان ترك ظهوره وتعرفه اسهل
 وجه وافصح غير التقيية وهو انه قد علم انتمى وجميع من شاركني في المعرفة لا بمرول عن معرفته والامر
 عن اعتقاده امامته ولا يتأب في امره اذ ادام غايبا و علم ان اعتقاده ذلك من حجة الاستدلال
 مع عدم ظهوره نحو سنا اصلح لنا في قاعظم الثواب علوا المنزلة بالكتاب الاعمال واذا كان
 ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة مع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
 من حالنا وجب عليه الاستشارة ليحصل الى معرفته وطاعته على حد كسبنا من المصوبة اكثر مما
 كسبنا العلم والطاعة مع المشاهدة وارتقاء الشبه التي يكون في حال الغيبة في الخواطر ويزيد انضباطا
 مع ان اصلك في اللطف بذكر ما ذكرنا وادب بوجوب ذلك لانك تقول انه لا يجب على الله تعالى
 فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذ فعلها معه فلكذلك
 منع الامام من ظهوره اذ علم ان طاعته الامام يكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس كغير القوم
 اية في كنه الحالتين وبما بين الاشكال فيه فلما ورد عليه ما اجاب سكت بنبه ثم قال هذا الجواب
 جواب ليتم على الاصول التي ذكرتها واكثر اولي ما استعمل فقلت فانما اجيبك بعد هذا الجواب جوابا اخر
 مما قد سمعته لا نظر كلامك عليه فقال بات ذلك فاني اجب ان استوفى ما في هذه المسئلة فقلت له
 لمن قلت لك ان الامام في تقيته مني وفي تقيته ممن خالف ما يكون جوابك عليه قال فمطلقا ان في تقيته
 منك كما هو تقيته ممن لك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
 ايقني اذ قلت مني تقيته مني كما هو في تقيته من مخالفني او هم من خوفه مني شئ من خوفه من عدوه

وان الذي يجدره مني هو الذي يجدره منه او مثله في القبح واذا قلت لا يتقني ومن فاجلي ارفع يدك
لا بهام فقال فمن اوجه اني منك ومن وجه اني من عدوه فصل الامر لي عني اعرفنا فقلت
تقيه من عدوه هي من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاه من سعيه على وجهه وتقية مني
من اجل خوفه من اذا عني صلى سبيل السوء والهمم والتسرف بمعرفته بالمشاورة وعلى التقية مني من
او غيره اليقين اني في الظاهر فتيقنه ذلك ضررا عليه فبان الفرق بين الامر من فقال ما اكرت ان
يكون هذا الوجه المساوات بينك وبين عدوه لانه ليس بينك كما لا يبق بعدوه فقلت لا تقبضت
الفرق واوضحه هذا السؤال قد سلف جوابه وتكراره لا فائدة فيه على اني اقبل عليك فاقول انك ليس
تدبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم في الغار خوفا على نفسه منهم فقال
فهل عرف عمر بن الخطاب حال هربه ومستقره ومكانه كما عرف ابو بكر رضي الله عنه ذلك لكي لا يفتل
لا دري قلت له فرب عرف عمر ذلك اعرف ذلك جميع اصحابه والمؤمنين به قال لا قلت فاقبض
كان بين اصحابه الذين لم يعلموا هجره ولا عرفوا مكانه وبين اعدائه الذين هرب منهم وها اباهم المشركين
بالتفاهم على امره ولم يستتر ذلك عنهم كما استتره عن اعدائه وما اكرت ان يكون لافرق بين اوليائه
وعدائه وان يكون قد سوى بينهم في الخوف منهم والتقية والامان الفصل فلم يات بشئ اكثر من ان جعل
يومي الى معتدي في الفرق بين الامر ولم يات به على وجه من نفسه العجز من ذلك ومخفى فانه قد
ابن عبارات طويلة بالفاظها صغوب دارود خودمون جالسي اقرار ميكنه ليتقم لسنه چنانچه خوب است
والست النساء الله تعالى ليس مناسب بنموده مضمون آن را در فارسي بجا باری واضح گفت شود و ناظر
وسامعين بر بصيرت باشند و بدانند که کلام قاضی رطل بوق که قبل ازین آمد چه قدر بی منزلت
وچنین تحقیق بدرش بلکه با فزای ایشان را نهانی خصوصاً محبت نهانی نهایتی نیست بدون آنکه کسی شرح
سفاهت و حماقت شان را مبعوض بیان آورد و اگر بطریق قبایح بسیار و پس برای عوام طلبه نور علی
خواید بود اکنون شروع کرده میشود و ذکر حاصلش پس بدانکه محبت اول دارالمؤمنین نگه نشو
در عباد اسلام میگوید که تحقیق این مقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سه نشانی خلاف پس
برای توضیح و تکمیل ذکر می کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماهرین معتزله که بانی
سبانی خدیب اعتزال بود در روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که در دل من گزشته و احاجیکه
ملاقات کردم در خراسان و فارس و عرق جوانی که سامع شنیدنش قباح و زرد و مطمئن کرد
ندادند از تکلمین امامیه گفتیم میرس بر نام خدا اگر میخواهی پس گفت خبر ده مرا از حال امام عجب
خویش یا او را تو تقیه میکند حال آنکه شیعه منته چنانچه از من که من مخالفم با تقیه و خوف او فقط
از دشمنان است گفتیم امام از دشمنان یعنی تقیه میکند و از جالبین هم که او را نمی شناسند خویش

کوشش نمیکند یا او دشمن و ازین باره محبت او بسیارید و انیکه میگویم گاهم است و انکار نموانیم کرد که از
 جماعتی که اعتقاد بامام است از اینگونه نیز خوف میکند و تقیه میانند لیکن از من تقیه ننهادند کرد که حق مردم را
 درم شیخ معتزله گفت که ششم پیغمبرم خدا که چنین جوابی شکرت از کسی نشنیده و امام پس میفرمود که با
 مکرار سے ذی بسط و تفصل و جو و محبت بر کار سے که چهره تقیه میکند از ان مردم که او را نمی شناسند و
 چگونه تقیه می ور در از ان مردم که معتقد بامامش هستند فی الحال و از تویج خودی نماید و گفت اما وجه انچه
 میکند از دشمنان امی است ظاهر و اما تقیه از ان مردم که او را نمی شناسند پس این قول بلیغه
 محسن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی ازین بود
 نتواند بخواهش از دست خویش بریزد تا در خلفائی خاصین و متغلبین عزت پیدا کنند و بخواه
 و مل بر سندان کار برد از ان اشغال سلطنت و او تمامی بدیند و اگر فشار کرد و با ایشان بسیارند و
 انواع معیشت و اگر از بد و در پاک اوفسا و عظیم است و این بر سبیل غلبه طن گفته می شود زیرا که
 آنکس که جاہل است بجهت امام چنین معرفتی بامام ندارد که مانع باشد از کوشیدن و خون او و عینا
 ندارد از باز ماندن مثل کسی که اعتقاد می نماید بامامش حالانکه ساعی و ضرر امام می بیند که دنیا شوی
 کسی که امام را ضرر میرساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از امام و تقیه از کسیکه حال با حفظ
 بامامش دارد پس بیانش آنکه معصوم نشیند از اغلاط س اندیشه دشمنی دارند و در و بال سابق
 موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با مکان اقامتش بدانته بکوشند و
 او برای حصول دنیا و اختیار ان بر آخرت چنانچه پیش امدارند و امتنای بسیار که شرع را بدل
 ساختند اگر نشان به بین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت
 بارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از آسمان خلاف کردند و از مومنی و بارون بر گردید
 و بسیار می گردیدند و التفات نمی نمودند بامر حضرت بارون و منی او و نکر می نکردند و در موعظت و
 چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند بسبب آنکه معصوم نیستند اما انچه را
 نفس خویش حکم کدام و ان خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شریک من باشد
 و انیمنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از خجیت نمودم که بر سبیل یقین خیال کان ندارم انچه را
 خوشترن زیرا که من عارف بالهدی هستم و هم بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم او و حضرت امیه و این امر
 مراعیه است از کفر مکه بر کعبه نشود و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانند از او و مومنین کفری است
 که بخشد و نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شریک من باشد و انچه بیان کردم شیخ معزله گفت
 گویا تو تقیه امام تجریر میکنی اما اهل نفاق از کرده شیعه و کسانی که ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است
 پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تبا قص می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دار و پس چگونه چنین باشد جواب اوم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین شیخ
 نزد من حقیقه عارف نیستند بلکه نظایر مستدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر باید و عمل کردن بر
 کجا میسرست و هر که چنین باشد او را ثواب و ایم میسر نتواند شد که مانع باشد بدو از حدیث از خود و کفر از حدیث
 با مستحق مخلو و باشد در و نرخ پس مال باید کرد و در بنیقام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از توفیق تمسک
 و وجهی چیست که خود را بتو عنی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش بنماید نمودن معجزه و بسیاری از مشکلات
 ترا حل فرماید و تقرب خویش ترا مونس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدهد که را
 خوف است و میداند که تو بموجوب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان دارم بگویم گفت و آن شخص
 انیت که اعتقادند ارم که امام علم غیب از خدا به من انیت که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمائر
 مطلع است چنانچه دیگر بشتر اطلاع بواطن ندارد اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشند حاصم
 بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم که او نصوص را نزد امام دو و یحیت گذاشته بران یاد و خواب صادق پس
 خلائی در ان معنی باشد بایستی غیر ازین پس اعراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
 از ایزد تعالی پس تجویز کرد این امر ایچو تجویز کرد و بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقلید امام را از من
 من فقی آنکه بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر یقین نسیم بر حصول ان البته و نه گفتم که خدا مطلع
 کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین بود یقیناً گفت که بر امام تو چرا
 ظاهر نشند چیزی میشد و واضح غیر از فتنه و انیت که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
 رجوع نتوانند کرد و از اعتقاد امانت شاک نتوانند نمود و تا و فتنه عیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
 جهت استدلال است با وجو و یکله امام ظاهر نشند بر حواس و این اصل است از برای ما بسبب زیادت ثواب
 و علو درجه که حاصل خواهد شد با کتساب اعمال که بر قدر که محبت و مشقت زاید شود و ثواب عظیم شود
 نسبت بسبب ولایت و ارام چون امام این امور را دانست از احوال ما غرور و واجب شد که پوشیده
 شود از ما تا مزید ثواب یا پیغم نسبت با ما ظهور و منفی شدن شبهه آنکه در عنیت باشد در دله و این صمد
 امر است که گمان کرد و بودی با و صغیر که اصل تو در لطف مویدا مرست که ذکر کردیم و موجب است زیرا که
 قاطبی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجای آورد بدون آن شرف باشد
 از ان چون کند ما همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در عنیت
 اشراف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امر است که شکالی در آن نیست
 چون شیخ الاعتزال این جواب ردومی یافت ساختی سنجیب تفکر فرورد باز گفت قسم المعر خودم
 می خورم که این جواب استمرار بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی باستعمال است گفتم بعد ازین جوابی دیگر میدهم
 گمان دارم که نشیننده باشی و کلام تو بران دار و نشود گفت بیان کن محبت که من مشتاقم که درین

مسئله بر کوی بگفت اگر گویم امام تقیه میکنند از من و از مخالفین من اعتراض کن بران هر چه خواهد گفت
ایا چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف بر دو برابر است گفتم هرگز چنین نیست گفت بگو فرض چیست میان من
گفتم غرق نیست که چون گفتم که او در تقیه ستاز من چنانچه از مخالف من ترا و هم می شود که خوف و بر هر دو
جای برابر است و حذر او هر دو جای است یا مانند آن فرج و چون گویم او تقیه میکند از من و از مخالف من
بر سبزه متر گفتم اگر کدام وجه تقیه میکند از تو و از کدام وجه از من چنانچه من خیر تقیل کن هر دو را اما تقیه از
ترا باشد گفتم تقیه از دشمن ازین جهت است که ظلم خواهد کرد مرا و مرا و ضرر خواهد رسانید و ایام
خطر میکند که بسا اسی کند در چنین خون باریش تقیه و ازین جهت است که خوف اظهار دارد از من از راه
سهو یا از خجست که من زیارتش فائز شدم و این شرف عظیم است با ازین جهت که عیار را یار بر
بود از یار اندیش کن پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردی و درین باب که اعتماد از هر دو جا
رفت گفتم تقریر بخوبی بیان کردم اکنون بر کوی مدانی فائز شدم ستاین بدان مانند ملک می گفت اول
در عالم بود مدار صاحب آتش که سوختن فروختن و دوش اسبابی و خاکسترش من مشد و خاک را ستاد
کان و دوشعله آفتاب و ماه تاب گفتم زمین بود پیش آتش چگونه می افروخت گفت ایست
حقیق لامتی در باره مداحیت میا که من از او دست ندارم ولیکن شبی که من اکنون این اعتراض از او
می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایاجدا نشد از صاحب و در غار پناه نگرفت خوف کفار گفت
گفتم آیا معرفت عمر بن ابی موحیان بود که معرفت ابو بکر سید انکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرت را همه میدانند اصحاب و مومنین گفت نه گفتم پس چه فرق است
میان آنکه نمیدانستند سفر و مکلن او را میان دشمنانش که جدا شد از جنت شان و چنانستند نمود
از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و انکار نکردی از آنکه فرستد بود میان پستان دشمنان و
از هر دو برابر بود و نه فرق چیست اما آنچه مقید حارثی واقع احادیث نا صلب مدوات امیه بحجت آنکه
علوم اندامیه و شهادت کثری از ایشان سلب میکرد چنانچه در ضمن ایحاث معلوم خواهد شد و علی العموم
مشیقه خود اجازت وضع می داد و کافی کتبنا و مورخین بعد ذکر موتش و هجوم رفسه و شیعه بر جنازه او را
منه میگونی تا اشاره باشد که بایسته و فرج محمد ثبات او گفته فلا حاجه الی الکلام فیما لا فایده
پس کترین نام را در آن نظر و کلام است و آن اینکه ضرر می گاه است از تقیه المحدثین ایشان است و تقیه
خود و همچنین شاکر و انش از امیه در بعضی بطرق شکاثره و روایات متطافه ثابت کرده اند که امر بالمعروف
و نهی عن المنکر نشان ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عند بزرگ بجایانند که متبعوث
گفته اند مگر بر اسع استقامتش پس هر گاه امام منتظر با وضعت گزشتن مدال نمینا و تقیه
تقریر میانه رئیس الرافضه و المنظره تقیه از اصحاب و تقیه از دشمنان و تقیه از موافقان و تقیه از

و امر نمی بر میداشت بلکه چهاره بطور خوارج در نماز روزه و غیره عمر خود میگذارد و حیوان شد که این
 زینهار نه بر دین رسول صلی الله علیه و سلم غنا است که هر دشمن و دوست را راه ستقیم می نمود و نه بطور
 ایبه که نمی سنگرد و امر معروف را بحکم اخراجت للناس تا مردن بالمعروف و نهون عن المنکر خاصه خویش
 میدانند و لفظ ایبه درین آیت نکات میگردند بجای امته و چون بارشاد رب العالمین و اطهار خضر
 صادق و رضا و انبیاء ایبه هدیه است امر معروف نمی از میگردان باقر و ن و دهور مایه بوب شد
 پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین نظر است که نزار سال بماند دیگر گذشت پیر
 غیبت بر غیبت افتاد لقیینا بطریق اولی مفتقد گشت و حضرات را یاد نمایند که اگر چه قرأت مذکور موجب
 فضیلت ماست ولیکن قهر و رویش بر جان و رویش و ترومان و بل بر حرف بدگیش افتاد که واد تحریف
 واد و لفظ ایبه بجای امته نهاد و افسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
 بنور ندید و نه ایشان در دهای دل یا و گفتندی و در سالان از و هستند می که در گهواره خود پدر ایت گم گشتگان
 میگرد و نبرگان گفته اند مشکل خویش بر پیر میمان بر دم دوش به کو تا نند نظر حل معا میگرد و شاعر
 در حال اشتاقان مایوس چه خوش گفته است بهی منتظر منتظر یار کی به دیدی ندیدی بهین دیدار کی و چون
 در نیتمام تقه بر می داشت که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده از ان منخله بر میدارم که بقول
 اولین و آخرین شما و حدیث منزلت جمیع منازل بار و نه برای جناب امیر علیه السلام حاصل
 و یکی از ان بلکه عوهم منزلت ایشان که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در فتن انجناب بجانب
 طور و فرافتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامی ساخت و گاهی
 کسی مثلش ندید بود و توجه برادران کس از عوالم ابنی اسرائیل سیوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در
 مذکور و حضرت بار و ن مراتب خیر خواهی و مدارج اوام و لواهی در جاد و ساسانی چنانچه باید بتجدد برسانید
 قرآنی نبض رب العالمین در پناهده عنقریب انشاء الله تعالی می آید و جناب اسیر وقت ارند او اصحابی و اباء
 با ماست خویش هدایت نفرو و ملکه معا و انکه شهادت خاتون جنت که از سبب طهارت و عصمت برابر
 هزار شهادت با قرار زبانی شیعه تواند بود و مانند چنین چه پرده نشتن و گوته گزین گشت الی اخره لا جرم
 بیب سلب این منزلت عمده که شان ایبه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخره حدیث است
 امامت نمایند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقه است پاکم کردند بلکه جمیع خواص جمله را خبر یا و گفتند
 و اصول حضرات ایبه در نیتمام را دیده و دانسته پیا مال گردانیدند و قیاسی در تفاسیر و احادیث اخبر
 اهل بیت و روایات و خواص ایبه بدرجه ثبوت رسانیدند و خود که حرفی را بطور نمونه درین ورق بالو قیتم
 و بعد از حدیث رضوی و شفع تلمیحات را وی حقیقه درین باب رساله بر اسما ترتیب دادم که هر چه
 بلکه هر صفحه و سطرش خرم تریات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از حش و خاشاک نشان

ثابت کند که از نور کیهان ام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب میر رضی الله عنه
 زیاد مردم رفت الحمد لله که انعطاف و در اصول خود و تحریر یابد و در نه اینچنان گفتی و آب بے
 انجام خورد که شمعیتان اراده میکردند که حاضرے حضرت عباس رضی الله عنه را در محراب غاصب
 تا دواتیر انداختن و آفران او مخصوص اسامی بدهند و دیگران پیاموریزه بپوشان حال یوم البقیة
 و انصاف حریفی انان نیست که امام مانند پدر تحقیق ے باشند انصاف همین است که جناب مرتضوے
 علیه السلام بدراست باشند و از پدر فرزندان بنید و خاموس نشیند و انصار الداب عن حرم والامام
 ے الله صفت امام است پس آن مردانچه بود و نس لاجاله یکی از ذاتیات آت و السلخ از ان
 اسکانے مدار و پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نبی و مانند ان از امام متقی بدلیل استناشد
 و شمعان امام رضا از زمره تو حسب اشتقاق خواهد بود که امام رضا در روح کو داند معاذا الله
 بالجمله کسی که عہدہ جواب را بدین طور او انمود که ضرور است لوازم نبوت را بمسلب کردن سیئے ظہیر
 و ناهی و دیگر اوصاف را مسلب نمون این نام بیچاره البته بطور او مصداق صمم یکم خواهد بود و میفید و
 است فید او را که شریف ثانی است چه گویم خواه معلما با بسند باشد خواه طائفة حتم الله علی قلوبهم و ابصارهم
 بنورهم و عجب کبیر دہقانے در صوارم و حسام جاسحاتی گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و حرا
 حر و موخیرہ می باید و ضرور است نہ در نبوت و نہ علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود و غیره
 یا اولی الالبصار که موجب بیستقام قلب کرد این تقریر که از اصول ایمه که نمونه ان گذشت ما خود است
 و ہم تقریرات جہانندہ مشککین شیعه را پس تناقض صریح میان برد و تقریر لازم آمدید ایہے آرسے است
 گفته اند است انچه پس جتیم و کم ویدیم و در کار است نیست نیست رسالہ انان که بسیار است و نیست
 الغرض صلا سے رفضہ بھر طرف می گردند و زمین و رویا جان بسلامت نمی برند و در نجاصات صلا
 قائل بہائیت میانہ مستحلف و ثابت شدند کہ امیر المومنین چگونه باطل ازند او گفتگو می کرد کہ امام بود
 ما را در منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است و شینے را تقیہ جائز نمی باشد و امام را
 تقیہ واجب میشود اگر بر بنهم استقامت و ارند و کرد و فرار نکردند رسالہ نوشته قدما و متاخرین
 ایشان و از اثبات تقیہ انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصا بعد از قول مجیب و مطالعہ فی الجملہ
 و غیرہ کہ از انهم مرصہ بر می آید کہ انبیا تقیہ نمیکنند بلکه ایشان را جابر نیست بطلان صریح پذیر فست و حجاب
 نماز کہ در جواش قلم بدست کریم و ساق و محسن بسیم و الحمد لله علی ذلک و فانه مایقنی سنی بجا
 سعدا چون ان رسالہ و تقریر است مجتہدین را خواهی دید از ان پیدا است کہ رفضہ در غیر مایہ التراجع
 تطویل لا طائل کبار برده اند خلاف و برین است کہ آیت انبیا علیہم السلام بعد سرفراز شد بعدہ و نبوت
 امر تکب کذب میشود اغفلک من المنہیات فی وقت الخوف بانه رفضہ و رسالہ خوف انبیا صرا

ثابت میکنند امر ترا می نوازند چنانکه قدرت یا بنده بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیه السلام
 با حقوق خوف و خرق پس کسی چه تواند در آن کلام کردن که مابه التراجع نیست و احدی در جهانت
 که از خوف نترسد باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالی بیشتر است بقیه
 کجا و چنانکه معرفت زیادتر است خوف و ترس زیادتر و نشان انبیا علیه السلام بعد از نبوت است
 که لا یخشیون الا الله یعنی متواکفست که فقیه از خدا می کند و آنچه بایه الشرع است کذب و افترا و تبدیل
 بر حکام است از خوف چنانکه رفته نسبت بنامیده میکنند که منکان را بدست می کشند و من میگرداند الی غیر ذلک
 و در حق مختیار جماعی نیاید طایفه لعنه الله علی زرار و برادرش مرید و انصاری میخوانند و اختلاف و طوایف
 شیعه انداخته و فرمودند که این اختلافات ترتیب و یک چنانچه از احوال کافی کلینی واضح است
 کار ایشان بود و اینها الکیست در افراد است که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان جفت نمیکند و آنکه
 این امری دیگر است پس آن مسائل که افاد و مابه التراجع نمی کنند و بذاتها باطل شد و معلوم نیست
 که موجب موقوف و درباره کسانی که بر واثیه خرج کردند چنین در خطابات نبی العباس و شهادت فایز
 گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه وعلیه بودند کافی اصول الکلینی و متالیف و محرمات
 و کتب شیعه موجود است چه اعتقاد و دار و که نوادم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبیین و تشدید چنانچه باید
 ایالتان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام می شمارد و از جماعت ائمه نام می برد و بهر حال خرابی
 در و نبال است که اعرفت و نیر از فواید جواب مذکور آنکه هر چه رفته و کتب خویش آورده اند و دانست
 بر آن میکنند که جناب امیر در فلان وقت مقام چنان افاد و نمودند و آن مخالفت اصحاب است همه
 از موضوعات و حملات باشد که علمای قوم ساختند و یافتند و اگر جناب امیر از عهد امر و نهی که مقتضای
 ایمانست در آیات قرآنی و قدر می نمود جدا برآمد و بود جناب عرش قباب فاطمه و شهر بر اصول قوم هر چه
 چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت مستبک فریقین چنانچه چنین اعتقاد می نمودند که حضرت امیر
 سزاوارت بود که بفرمود چنانچه حضرت بارون علیه السلام کافی التفسیر الکبیر و غیره معلوم شد که ایما
 بر مذہب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودند و قصه هر گاه در حدیث تشریف
 حضرت بارون انجین بزرگ دیگر بر تفسیر قوم و دین فردش دنیا فرستادن باشد می گویم
 که کسی حضرت بارون را بطین نوشتند سیاه و یک شیعه و یک بنده شده اند که کافی حلال الشرائع
 در رنگ و قد و قامت مماثل میگردد رنگه بلکه آنچه جناب سید و در بیان صورت جناب تقوی
 تقریر فرموده زیاده ازین چه گویم بار بار که دال بر آنست که میان هر دو بزرگانه الاشراکی صورت داشت
 و نیز ظاهر است که کما الشونو بنو بطینی و دیگران بود و در حدیثی بود که حقیر که حضرت بانی باب
 از علم خود تعظیم فرمود و در اصل مبادک شمع شد و از انبیا چنانچه از کتاب کور عیالست مجلسی امام شیراز

صورت جناب مرقوموی در بحال آورده هر که مشتاق باشد بدان بروج نماید لفظ معاد است از آنجست که
 که با اصول امامیه از امتناع نکند و خواند بسیار بر آند از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب و نیز
 است و باب مدینه علم بودن از اینجا قیاس باید کرد و نیز مشکلات تشکیکات حاصل نشد و نیز که خست
 بعد از غسل و کفن بدینا حجت نمود و حال آنکه را بر دفری از حضرت مرقومی نویسنده و شاید و دیگر کتاب
 آنکه مبادا بطن مبارک از کجا بکجا رسد فلا تفعل و ارجع الی اصول فقه الحدیثین الذی کان من
 الکافرین معقودانین حرفی چند متعلق بخدمت منزلت آنکه تشبیه صورت بصورت البتة منتهی است
 و چون وصف تذکره نیست و مناظره لسانی یا بل ارتداد معاد الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
 بنوت است و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انشاف پذیرفت چنانچه مجیب گفت اکنون بفرمایند که غیر از
 خبر گیری و خدمت پس ماندگان چه مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که از ان رعاست که
 ثابت میفرمایند فاشنی الاستدلال بحدیث المنزله علی الامامته المحمدره قطعا تکلیف که خود گفته باشند در
 ذاتیات و اوصاف امام پنجم میان آن کمال شرح و مبسط دانستی پس بمقتضات واحدی نماند و نیز
 را غیر از عداوت و مخالفت الله که گفت خدا و ملائکه و همه مردم نزد ان متفرع بر آنست چیزی نیست
 بنیاد مقید باشد یا مستقیم و مزید باشد یا مرید و علم الهی باشد یا علم الروی من بعد قرآن و تفسیر مقید
 حاشی علیهم باعلیه را چگونه استیجاب انقل کتم و چراصل گوانم از آنجمله حرفی دیگر باید شنید که البتة ظاهر
 او بایکلی از علمای کالمین منقره چنانچه خودش بر سه و سنای گفته تا عیان بشود که چنین کس را مغلوب
 و مجموع گردانید بعد از آنست که حضرت امام بسیر گزار و بهار جابلقا و غیره خراسید که بزم اعیان رات و الا
 سمعت اه پیروی حقیقه معبرش نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض و حکم بودن عمارت و کجاست
 شرح کند که بر هزاران بروج شامل و بر هر بروج دوازده هزار سوار سلج منتظر فرمان میباشند و تفصل
 آن خبر تا ایفات مجلسی رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که مهندوان در توحیف لکمار شک بران
 می برند و حبیب و دامن راحی در نزد لیکن براس تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف است
 ایشان که بیفتاد و سهفتاد هزار میرسد و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السده ساکنین این بلاد باشد
 حرف چند از کافی و شرح ان کافی تواند شد روی الیکلین ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان
 ثلثین احدی یا مشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حديد و علی کل واحد منها الف الف سراج
 فیها سبعون الف الف نوره یکلم کل نوره بخلاف کلام صاحبها و انا عرف جمیع اللغات و ما یها و ما یها
 و ما علیها و غیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مرندی غریب را و دهم بیست یکی جابلقا و دیگر
 جابلسا که حصار هر یکی شصتهاست آهین تشرشته و بر هر یکی از ان هزار هزار در مقصور گشته و در هر شهر بیفتاد
 هزار هزار در آنست که سخن میگوید بر قوم بزبان بملای ایل زبان دیگر و من می شناسم جمیع آن بانه

و هر چه در آن دو شهر نیست و هر چه در میان آن بر دو شهر است شایع قزوینی نیگوید یعنی جمیع آن
 از قرآن مستنبط میشود و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جعل بعضی با فضل یعنی آیتالیاب
 از قرآن مجید استنباط کند و گوشت بران دو شهر حتی از خدا و از من و غیر از حسین برادر امام همدار من
 بیافضل و آنها نقدی بامامت ما کرده اند اتمی مختصر و مقصود من ازین تقریر اینست بفرمان
 امام حسین بر دو شهر امام و آنحضرت یعنی که امامت ما گردند که بداند که همه ساکنین این شهرها
 موافق اند و را معترف است بااعتقاد پیدا کنند و هرگاه از کلام مسلم این علم جاری پیدا است که امام زمان
 بالیقین از دشمنان خویش نفی میکند البته ساکنین آن بر دو بلده که موافق اند و طاعتش را فرض
 میدانند اما همه در لباس نفیته خواهند بود و تشیع شان از اینهاست دیگران هم مخصوص است و من
 علیه اتمامی فوج که لاتناهی عبارت از این باشد و شاید اگر کسی را توهم دیگر که در فوج هزار نفر یعنی
 از مردم مخالفت و ملت دین هم میباشد فکیر افواج غیر متناهی گویم کلام مجلس در کتاب حسین
 حاکم علیه السلام اثبات کثرت دفعه نفس بر همینست که احدی در آن شهر از رعیت باشد با فوج
 من نیست تا خارجی و داخلی چو رسد از نخست بکثرت نشسته در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیفات
 الامام این امور منقول از اهل مراد و واضح آن بر جای نمودن ثابت و بقید طایفه معتزله و الله اعلم
 بقیته امام را از دشمنان بدیدی میداند اکنون بقیه امام که آن ملکهای رنگین او است با جمیع اجناس
 عیان گشت پس الحمد لله که هنوز تریب اهل سنت نبالست غالب است و حضرت امام روحانی از مصلحت
 و بدید اهل سنت از اتباع اصحاب رسول بیزدانی هم ترسند و مانند سید همی از نزد مجلس و غیر او باد
 و هر چه در آلی میکند و هو المطلوب و از آنجا که از آنرا این کتاب تا انقیاد و بیچارگی تشکیل بر نفس
 هم تقریر و تحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب و اگر بعد از سهوت شدن گویند که نشان
 امام با چنانست ۵۰ ایکه در هیچ جا نداری حاد بود العجب مانده ام که هر جای زبیس از غیر و زبانی نیست
 گویم چون جواب تحقیق مفید عیانست بفرمان این الاغ هنوز ندانست که نفیجه بجهت خوف و عجز باشد
 و هو اصحاب من حیث لا یرون و با اینهمه نفیجه میکند که صرح به المفید علی نقل احمد المصنف پس البته
 جالبقا و جالبسا غیر لغز الامر کما کان و سبحان الله این سپاه کوششها در اطفا نوری که
 بعل آرد و جنبانها و در اسبب غلو و تکفر اصحاب کلام برای عبرت خلایق خاکستر نمود بدلیل آنکه
 بر مغضول خود بر ایشان هشتاد و نازید تقریر فرمود و ما المکن هم تلامذه او را کننده و فرخ گردانید و یک
 نیگویم از تحقیق کشته در کتاب مختار رعایت مرید ادبیت و زبر اصول مذموب رخصت جانی
 با وضوح قرابت بدید هیچ دقیقه که در خدع معاذ الله در جهان باقی نگذاشت تا فاروق و ذی النورین
 را خبریت شهادت نوشانید و مجاهدین فی سبیل الله را بنابر حد و عداوت از دنیا محو نمویند چنانچه

وای حق بار ارمیان گریه بنگار از کتب قوم اشقیاء و این بیانی هم ظاهر است که رخصه یعنی وگوشیهای خود از راه
 حسد برینند و در قبرین دولت را دریدند اما خود بتای معلوم الملکوت عارفی از بابی شیخ متوسل و انتم
 شریعی که بخدا و خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و بمیدان اعرابال کردم و کسی بر جویای قدرت
 نیافت که بر آن قناعت توان کرد و غیر از جواب ماصواب تو که هر خاموشی بر لب اهل حدیثند و حلیه تحقیق
 جسد اهل تشکیک می تند فرق نیست که عطای اینحال اگر در کوع بودی امر فرغی ترا خلیفه بلا کفر
 پس این امریست که هر یکی از علمای رخصه برای نفس پردهی خوشیها بقتضای مذهب میکنند و از اینجا
 هم توان پله برد که حشون پوشی و کثرت عبادت ابر که نقل میکنند از ان قبیل باشد که پیشوای ایشان
 یعنی زراره شرمین الیود و انصاری و درودی مردم بل می آورد و پیشوای ما حضرت جعفر صادق
 علیه السلام در حدیثی که این خبر شنید فرمود انیمه بحجت رد و ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی آرد
 و حق در انشا نشان این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده و قَدْ كَلَّمْنَا عَالَمًا مِّنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ نَمًا
 مِّنْ شَوْكٍ اَلَا كَفَى الْكُتَابُ التَّمَذُّنَ و انیمه از عادات ایشانست که مناظر خود را استیثا نمایند بلکه در هیچ معلوم
 بعرض برین میرسانند و بعد از شنیدن نه از تحقیق صاحب جواب خواهد خود شان باشد یا کسی
 از ائمه اطیبیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید که صراحت از ان نبی جل و تلبیس پیدا است و ملک
 حق با آنکه ندید که زنده بقی بر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که
 امیر متکفل جوابش بنفس نفیس گردید و امور را در افادات اعجاب و امین قصه نسبت دادند
 که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و ادبایانهم زنده و الحاد خبر آموخت و صد قنای چیزی دیگر نیگفت و انگاه
 در جواب اموریکه اگر طفل مکتب می شنید می بیند انیمه است حال سفاکت بطرسی کتاب و حجاج خود
 را بدان زیب درینست داد و نفی که انهم که هر شهر و دیار خواهد شد و امیر که در آن بودم یعنی مناظره
 خاصه رطل بوق با فاضل هر دو نیز از همین باب طنین این ذباب است و باعث فاه فاه
 بر ریش این خانه خراب چه اگر از مذهب شیعه واقف بود این پیروان را چه افتاد که از اموریکه درین
 رخصه چنانست که ناظرین احادیث و حق الیقین در اذیان خویش محفوظ دارند و غفلت صریح و زریه
 و سطر و تروابل علم رسوا گردید و این بدانند که پیر دهنقانی مجتهد فانی بدان اموریکه اشاره کردم
 پیغمبر و مناظره حضرت مرتضوی که قیثا منقول و مقرر است از احتجاج بطرسی بقدر خبر وی از کتاب
 او و دو تکمیل تمام علل و اسباب که ان قصد کرد آری چون کتاب او عین دشمنی ملت و دین است
 بحالش همین است که بذکر خرافات و موضوعات یزین گرد و اتم با انیمه میگوید و او یلا و اسیب است
 که او را در باد صفت اتهام که رافضه در اوست مصنوعه بر کتاب نمودند و حضرات ائمه را در آن شریک
 غالب گردانیدند آیتی بهم رسید که به کلفت بر اوست مذکوره دلالت میکند بر چند گاهی بصفت

راگری دوازده انگشتری که محمول بر ششم و شصت و شش یکی از آن که شصت که بود و شش یکی در انگشتر
خردمان در قیاس جوهر است و در صرع گردید چنانچه تقیله کند و تا آن باین رکوع که اگر از اقسام و اینم نصف این
خود بود تا شروا است طابق النعل بالنعل باشد علاوه بسیار از انگشتری بای قلبین بود و عمو
برای خلفای شصتین هم چنانچه قلوب ناظرین بر باید وضع کرد و در دین جبل و طیس و در صرع و تکلیف
استقام تمام بر نام منیر مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب بود که در صفی دیدم بر روایت خود
در انهم تقسم شری که چهل انگشتر تریب و دوم و هر یکی را در رکوع نماز سیلی بخشیدم و صفای پیشانی
که گفت که بر لیس علی مرتضی آیتی و قرآن مجید نزول جلال یافت و برای من فرود نیامد و دزد غبار زد
عن عمر بن خطاب ز قال و الله لقد قدعت بایعین فاما و انار که لیزل فاما لیس علی بن ابیطالب
تا نزل و با عراف مفسرین شیعه که صاحب صفی در مره ایشان است همه الیه یاقی غیر این اکثر هم کرده
و میخاسته **اَلَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَللّٰهَ وَ یُحِبُّوْنَ اَلَّذِیْنَ کَانَ هُمْ رَاکِبِیْنَ** برانما متعین شد پس گردی خلفا را شصتین
خصوصا فاروق اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبدادی ندارد که بنصوص جعفریه این مباحثین مجازین
سرسه و قیصر بر رود و یا جامع آیات مسائل بابت در کتاب خدا بود و اندر بفرض و تسلیم
این روایت را نزد ما بصحت و اعتماد رسانند و بفرض محال ثابت گرداند که در دست امام را چنین
در رکوع نماز بخشیدن گوئیم شمول بطریق اولی و آنهم بنصوص جعفریه محذو که فاروق و صحابه
بوده بخلاف الله متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثری نبود و چنانچه است که دایمی بلام
و شصت در تقدیر است بود و اما و بمنزله فرزند می باشد علی مالا یخفی العرس علماء رفیع گاه
سناحت زرگر چنانچه باید بتقدیر رسانند و زمانه مثل مجتهدین رد ساسه و موثقی را
کوفه هند علماء زرین تیار زرد و خند و بر سائل تمینند چنانچه از کافه کلینے امور و غیر روایت از
هزار وینار بر آید و مخفی نیست که شیوخ و نیار نسج پر و حدیث را در باره انگشتری موصوف و علم
سفره میفرمایند و هر یک را از آن کامل العیار میدهند و صاحب صفی میان پر و تعلیق می دید
که در رکوع جمله مسائل بشیدند و در رکوع دیگر قائم عنایت فرمودند و چون پر و بخشش تمام شد
آیت که نازل شد معلوم نیست که معامله حضرات الله عطا پر و بود یا قناعت بر یکی و از شروا
ماست و او را هر دو مگایا و حدیث علی التیقین یا علی التشریط است بالانفصال عطا پر و
بالانفصال عطا پر یکی از آن سه هر مرتبه از امام حکمی دارد و اگر فرق مراتب بکنی نزد یقی و بهر حال
بل این انگشتر بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت حله زرین آری قرآن مجید
توانستند بدون ختم ضایع در خلافت متقدمین رخنه گر نمایند و در خلافت متصلا بر است کنند
در غیر نه بکشایند چه جاسه آنکه دعوی علم و معرفت مید و چیل نه از زبان را و لو کان بالا استنباط

سن هذا الشرائع نقل فرمایند و آنهم برای حضرت امام حسن که در اولاد خاص جناب سید محمد یعنی در
 سبع سنابل بر بیان شراح جامع الزیارات داخل نموده اند بار خدایا از قرآن مجید اهل بیت
 عنهم اجمعین بر استنباطش قادر باش که نفس بطلان محترم رسالت در باره سید محمد یعنی در آن بدو است
 قطعی نازل شده تواند بود و بر بعضی تقدیرات که مراد فاروقی از نزول آیتی است تقدیر باشد به مشغول
 و عموم و شاید که نزول آن را تنها میسر کرد بعد وفات حضرت رسول مقبول چون ملاحظه نمود که صحیفه
 بر جناب زین العابدین و می آید و در شب در وقت در مشغول نه بطور وحی سابق که پیش از انحصار
 بود و بعد از آن مقررین که آنما که نقل باقی است شک نیست که بهشتیدن چهل انگشت در عین رکوع و
 سوال سائل در نماز عاوی نیست بلکه اتفاقی است استند از زمانه را بخوابد و لا عقل مدعی باشد که
 در عمر شریف جناب زین العابدین و وفات سید انبیا علیهم و علیها التعمیه و الشاهد تحقیق گردید که
 اعتقاد باینان رفض بدو نیم ماه میسر و شاید که فاروقی بعد درستی چهل انگشت معلوم مصدر
 انگشت در جناب امیر مصرع کوسیمان زمانست که حاتم با دست نمایان را رشوت داده
 تا با لطاف جلال آمده ساخته و طریق سوال و بطور اخیر جلال آموخته باشد و خود هم شتران پیشین جلال
 بعنوان نموده باشد که در عین رکوع از تمام بدن یک اشاره جدا شود و تمام فساد علوه و رندید و
 تیر انگشت به بعد نشیند و خطا نکند چنانچه عرفی گوید که از کمان ناجسته در چشم تیر کرد جای معرفت گوشت
 حکمی بر نشان انداخته چنانچه انگشت در جناب امیر و قتی که بسوی سائل بر تافت زینهار خطا نکند و درست
 و چپ مائل نشد و بکلفت بر بعضی روایات در رسیدن غیر خلک من الاحتمالات فانظر و اسما لک
 که رخصه امامت بلا فصل را که مدار بیان قرار داده اند بر این ضایع می نمند و بعد از آن بر نحو شوق
 به بالند و در بر می مابرای ابطال خلافت را شنیدین بر دت می بالند که به بید از قرآن شماره و مدعا
 ثابت کردیم حالانکه ظاهر قرآن و سیاق آن بدان دلالت نیست کافی لکتاب الکلام میال الایه انچه از دین و دین و دین
 باشد است و آنما که در کلامی پیاپی عقل هم از آن ابای صریح دارد که ذاتیات امامت و اوصاف آنرا
 جناب امام رضا بر روایت راوی معلوم چه قدر و او شرح و داده و بسط و این شرح و در آن هیچ غلی نه
 معذرت آن امور و در بر هیچ امامی بالفعل بر اصول شیعه یافته نشد کتب فصول مناسبت همین است
 که قول خواجده اثر فنامه در این مقام یاد کنم و بعد عاوی این فصل مشغول شویم جویدی مسر را زانند
 و کان غارتیدن بر آن سود کرده و چون بنیاد این مذهب مطابق کتاب مختار این سبای و دی نهاد
 این حکایت چه مناسب افتاد و نعم ما قبل نظم نظامی بلطافت جو در در گرش حبیب جهان گشت
 و ایضا در استنساخ نفس خود کش که هم از باب خود فرود بیست و خود نمائی است حریفی دیگر باید شنید
 که میگوید که خاص بگردانیدم نفس خود را باند که نمودن مگر از نخبست که غیر خوشیستن را بر سبیل تیشین

تویش در اخلاص باطن و وفاداری بنیدانم تا در آن ذکر کنم تا بحکم معرفت فی تلخیص کلامنا فارسی بهر دست
 و در پیش همین است که شاگردان خود از شیخ رسیدن بهین تعلیم و تعلیق کردی خدا بر عین مقدر و برین دست
 مدارد و غیر ظاهر است که اگر این نقل مطابق اصل نبود در پیشگاه کاین میست مجتهد فاضل و در معارف
 مطابق ذات خود دشنام دادی **مَا قَدَّمَكَ اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ** اَمَّا قَدَّمَكَ اللَّهُ حَقَّ مَقْلَدِهِ **مَا قَدَّمَكَ اللَّهُ حَقَّ مَقْلَدِهِ**
 هذا حال معرفت قوم الکفر فی قدره خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله همین است که
 کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواعق اندر انشاء بر ما آنجا بنابر استیضه از رسالت قرار داد
 و بر مقدر چه متوف که از روایات قدیمی در کتب مجلس تفسیر صافی و غیر آن کما فی تالیفات کریم پس است
 بگو که چون حضرت برود می آتی نسبت دادی به شبهه کافری یا زود قرار داد متاخرین تو در میان
 خار و تیغ از آغاز قصه قرطاس چون لب کشودنایا گفتند اند که حضرت طلب امر و اسباب کتابت
 مابین در قرصه که اگر نشو ندانست حضرت بعد از و چون او مخالفت دمی کرد کافر نیست قیاس
 شان تو و تلامذه بود که شیخ رسید بعد از این سبای بودی بابت و هم بعد از ایشان از اتباع این بر درگاه
 میگویم که هر یک بنابر امر و اسباب نسبت بکفر کن یعنی مستغنی بر او در قرار دهر البتة در کفر و دشمنی نیست و
 هر گاه کفر تو با قرار علمای شیعه عیان شد پس میگویم که کافر چگونه میسر با صلی الله علیه و آله دارد و اگر
 انیم نشیندی که خدا میفرماید و محمد و ابی و استیقام **الْقُسِيِّ سَمُ لَعْنًا دَعْلًا** اَمَّا لَعْنًا دَعْلًا **كَانَ عَاقِبَةُ الْمُسْلِمِ**
 آثار قیامت دید نیست که چنین کافران مطرود و دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند و فریاد میجویند
 شیخ القفر له فاحب ابن حنبل الککوت هنوز ندانست که این پیشوا می امامیه و غیر او در باب حضرت
 چنین تحقیقات در باره حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر وار شد حضرت در محاطه عامل
 میست مناسب خلافت جناب امر و نصب انجناب در در و در غدیر بیان فرمود و از این مسأله مستغنی شد
 ولیکن هر کس میداند که حکم مرگ مغایرات تکلیف حکم رب العالمین طرقت از آنجا بعد حق معرفت خدا
 و رسول او تعالی این فرد و حق معرفت امیر را نیز خیا نمیاید و اگر و سباحت صاحب الامر را نیز بخیر
 شناخت که با وجود اقامت در مصارعین یا با قواد با بسا در قاتل افواج فایز و غیر متناهی
 و تقدیر بر سر برود چون بجای خود قرار یافته که هر گاه پیوسته ثابت شد تا گزیر است نبوت لوازم آن نبی
 بود عنوح انجانی که در دیار مذکور فطیه فلانای را شدین چار و حضرت ملت و دین حضرت غائب من
 الخاضع فی الامصار بحال بلاغت میخواست و افضلیت صدیق و وفادار و علی رسول الله است و امر
 منبر نبیان میفرماید و در نتیجه استیضه میهم بنما کسی از فقه که کتب خویش دیده باشد راه نمیباید
 زیرا که در آن پیوسته خدا بجهت نبی مام الله الامنیات میباشند که در هنگام خلافت خویش بر منبر
 میفرمود که هر که ایشان را مصلحت گوید از من دور است تا در آنجا نهد و پیوسته در هر احوال استقامت

نیز هم مذکور است و آنچه جناب فخر المله الدین و عقیده نقلت است از اتباع ابن سبأ لعن سنیان مانده متعذر را بر
 نفوس مومنین پاک مقامیست که در انداز قید و بند امام و عامی و سفاقت پیش ما را بجوابش قطع نظر از آنکه
 از قبیل قیاس شیخ محمد بن سبأ نیز که ایشان را بر شیعه قیاس کردند که مانند یهود و اندوینا پنج از حق ایشان
 پیدا است و هر تالیف دیگر در کتب مجلسی حدیث کائنات از حضرت امه که غالباً نقلش هرگز نشده در جوابش
 کافی است که دیگران امامی نصیب کردند و در تقلیدش کوشیدند و شما را انصیب کردید و بر دوشه بجا
 نیاد و در برابر ناظرین کتب شیعه چگونه مخفی باشد که آفات و مصائب هر چه از صدر اول شیعه الهیت
 گذشته و میگذرد از دست امامیه بود و دست را امام صفین بسیار است چنانکه اندیشیدند که امام الاثر را
 قید و بند کرده بدست ایرستام سپانند و هر از آن هر را باطلان کما بر شیعه آنجناب را بر تحسین حکم خاص آوردند
 و گفتند و در نه ترا میکشتم و حضرت ایرستام و در لعن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از پنج ابداً غایت پیدا
 و هویدا است که در ترجمه حرامی باید رفت که عقیده الیه و مشار الیه آنجناب یعنی ابن عباس بر دایات
 رئیس المتقین و در کتاب بنابر سبب شکست و ردت شد معاذ الله پس از دیگران چه نام نداشتند
 و از اینجاست که جناب فخر المله الدین بالآخر این مقدمات را یاد فرموده خود و متقین امام ریجاستی
 را که غیر از امامیه آنرا عشریه فرقه دیگر بنیاد در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر عذاره و در غل غل
 را یاد نمینمودند و در قلم ایشان را ملجایمیکردم که هیچ علقه تخویر نتواند کرد که در بسیاری از بلاد
 هوادایان امویین خرید و داد افواج کثیره موجود باشند و امام خود را چنان غایب سازد که نام و
 نشان مقام خود را بر ایشان مخفی بماند پس راست گفت مجلسی و برحق ایقین که شیعه این زمان
 مثل آن یهودان که منتظرند و دم حضرت بودند فلما جاء قتلهم و ما عرفوا انهم قتلوا فکفروا بالله فکفروا بالله علی کافرین
 هر که خواهد این دلیل عقلی را که اشترنا از آن کتاب در حال امام منتظر بودند و حاضر حضرت عباس
 علم بردار بخور و داد نیز از ایشان داده میشد و بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعه این زمان عقلا و
 نقل ثابت است و از اینجه هر کس اعتقاد منی فرماید و بر مثل مشهور رتبه سایر خود میگرد و از کافی عیانت
 که در وقت امام صادق اجل اصحابش نصف دینار اشیعه میدادند و بنده کس قابل میدان
 پدید نیامدند و برین زمان که جز سوج خاک پاک که بلاد نشان سیاه بر پیشانی نورانی چیز دیگر
 از علامات تشیع که از دوازده صفات امه بعد المشرعین نصیب ایشان شده بر دهنمان در رسا و در
 چه خوش که از دشمن خانگی عذر یابید که در برین علامات فروب نیاید خورد و الغرض عمل امام زمان
 بر همین است و پس که اعتقاد ندارد و بر یکس چگونگی بار دیگر در قیام ایشان نیاید که عن حربه المرب
 حالت بر امامه پیش هر چه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متقین و چند بر از سطوره نوشتن را که شما در
 بحسب ما نحن علی ذلک من السکایه و چون و بالاخر آثار سیوریت این قوم بر زبان مقدس نشان هم جاری شد

چنانچه مجامعی بعد از تنقیح احادیث او رد بود و گمانی را از آپس انصاف باید کرد که مقتدرین امامت
این بزرگ سوسنی در میان فتنه فرار اثنا عشریه کیستند که امروز اگر امام بر ایشان ظاهر شود و تیر قید دهند
و نمایند بخونریزه او بخوبی کربلا سلاگردانند و چنانا کنند که فکر این استاد شیخ دیبایان بدای
رفض نخواهند رسید و قتی که در مکتب بودم چنان می شنیدیم که واسه بر کسی دیگر از بغیرند این شخص
هرگز عاقل نیست و امر و چنین کس را کار فریب پر خدایا باشد تا دان میداند از خرفش گویا
انتظار حال اثنا عشریه خاصه بر زبان شیخ الشیخ بر نفس جاری شد از قند سار و گوشت پرست
بزرگ رفاقت حضرت یارون دانستم علی العموم و حال خود فرشته ابن شیخ نجدی القاکوش بر
تحت که حاجت با عاده ندارد دیگر آنکه این نائب ابن سبای برای نفس خود با یقین میداند که زنده
بماند و کفر میزند چنانچه سابقین و لاحقین شیعیه بعمل آورده اند تا قال الله تبارک و تعالی
مَنْ لَمْ يَلِدْ لَمْ يَمُتْ کافی الکافی عند بیان الکبایر چون این آیت خود را بتناقل
روند با استغناء نفس خود و بدو اذیت که آن معرفت کامله در باب امام که حالتش بطور نموده با تو گفتیم
ایشان را از دعا و جفا در حقش خون شریفش مانع خواهد شد و الا آنکه ابن عباس را جناب میر و
الطبیعت خود یگانه روزگار میدانست و بر خلاف آن علوه ظهور داد و بر اصول اهل ربایه و عنا کلبه شیخ
رفض لیاقت با یوسه او ندارد و اسے غیر ذالک من الاشیاء الشواهد شیخ دیرین یحسان فقهی نفس
که معتزله حافظ را منسوب کرد از بدیهات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در احسن گفت
که از من قتی که قطع نظر آنکه مخالف ظاهر است زیرا که جناب شیخ معرفت که در حق خدا و رسولش فارغ
یقینا سبب قتی که امام است علی ما عرفت انفا و پیدا است که کسی که در حق حضرت استعنا از رسالت در
وحی در کتب ریاضی خود بنویسد ادا الله فما لفت خدا در رسول او از منن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و آنچه که شیخ رئیس الابالیه را انیم یادماند که سینه اخوت خوانده بود و حضرت
صلی الله علیه و سلم میانه سلمان مجرب باب الله و نیانه ابو ذر عتار می صدیق است نزد رفقه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پی می برد با آنچه در دل سلمان بود قتل میکرد و او را پس نامه
دیگر آن چه گمان توانست کرد یا مرتبه ایان ازین شیخ از انکان از فیه الملقه هم در گذشت و از کینا و کینا
و از مکتب از من نمیکند و انهم بدین عموم که از دیگر خبر کاسه من نیز دستام حیرت است که بعضی
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل در باره حضرت سلیمان و النور و سبب مندر و امر مذکور در شرح کافیه
منن افاده فرمودند که طفلان هم از ان محبت پذیرد و از ان کافیه او دل نمی بندد و آن اینکه سلمان
حاکم مداین بود و از طرف فاروق و حقیقه نائب امیر بود که محصل را با جناب می فرستاد و او میداد
و از قنار بران میگرد که از جانب من است و خود را در باره محاصل تبناخل میزد و از اغمار میگرد

اگر ابو ذر برین اثر نگا می شد و از آنکه جو صلی و فرید عداوت فاروقی تروری برای او افتخار نشی
 سابقه کرده باعث قتل سلمان گشتی و از اینجا توان دانست که سلمان با و صنفیکه قبل ازین
 تخلف و سر تراشیدن در وقت سمو و ستمی من جناب امیر شده بود و لیکن بچاره تدارک فی الجمله
 بعمل آورد تا فاد تشکلی اهل بیت و شعیان ایشان بر زعم و فحشورت نیست حال آنکه فاروق آنچه
 متعبر کرد بر اے مرتضوے دیگران را موجب غیظ بود که لایحقی علی من لایحظ بعیر و متواری لیکن
 بیشتر طیکه سکندر و ذوالقرنین را یا حضرت امام حسین چنانکه در قصه عارف مشهور را بازه بگرداند اما ابو ذر
 و سکه جو صلیک با غراف شاربین کافر بحال خود پیش مبتلا ماند انبیت حال صدیق امامیه با وصف
 استحقاق لعن کامرانی المجلد الاول طاعن اصولم معاذ الله و دیگران از قبولین مسافری رخصه
 هم بحال سابق ماندند پس شتاب و حد آفرین بحال سلمان و چگونگی خدمت اهل بیت اگر چه در حقیقت
 حیانت باشد ننگد که من اهل بیت در شان او در ویافت و بخلاف دیگران مقصود این فصل آنکه
 چون سلمان تفتی کند از ابو ذر یا وصف مواحات که از سرور کائنات اگر امام تفتی فرمایند شیخ بحد
 صاحبان را ت پیچ نکرده باشد و زینهار استبعادی ندارد و خداوند که شیخ المتبحر مذاق که مدبر
 بود و گران در ریاسه عین حایق آب بی لجام خورد که نه آیتی یاد داشت نه حدیثی و بر تفسیر شیخ
 مباحات می نمود اگر چه خطیر فیه و میرا شد که لایحقی و مقصود این باب آنکه بر اصول رخصه
 که در مایفات فیر جا بجا مسرود است حضرت را در باره ارتداد و پیچ کسیه آرامت خویش خواه
 میاید باشد خواه از اهل قرمت المینا نبود و جناب مرتضوی شیخ چه مکر دعوی مسامت
 با امام الاثنه دار و کچین خرافات میچاود و مثل طوطی در حق خود چنین لفاظی زبان آرد
 اسی مگس عرصه سمرغ نبولا ننگ است و عرض خود میرا نرحمت مامیدارے و در نیتقام بعض
 از امور که از خاطر رفته بود و یاد آمد ذکر آن مناسب میدانم که معمول محدثین است که اصول قواعد
 فن حدیث شریف را نصب العین میدانند یا وقت شرح کتاب احادیث خصوصاً کافیه
 که استدم از کتب ثلثه است داعور و جال برور و شور علم خود که المیسر ز دیدن و شنیدن شریقی
 عرق انفعال است در بیست سال جمع کرده ختمه که قران مجید سلیم را حکمای بیت ائمّه هد
 منسوخ ساخته بعد از آنکه یاد عونه نزول لال کتاب وقت وفات شریف پرداخته و قران
 امل بیت تلاوه منسوخ گردانید چنانچه هر دو امر در کتابش مدلل و مبهرین است و قبل ازین
 بار بار یافته تعرات جلد قواعد مشار الیه یا کی آنکه نادت را وی را اعتبار میگرداند و احوال را
 از آن بر تیه تفصیل می آرنده غیر ذلک و از انجمله سیاق حدیث را زیاد تر در نظر می دارند
 تا بر بطن مشود و ملا خلیل قزوینی شارح کافیه کلین و غیره از اراکابر و تاملی که در کتاب خود

سپرده در آنوقت این بود و از آنرا یاد کرده اند و از جهت کلام شان مخالف حدیث گذشته زیرا که در حدیث
 درین ماده خاص با عتراف جهانیده حدیث و متکلیف با مایه بدین الفاظ دارد و خود قتل او و دعای
 و این طور منافی بیان حکایت اوست زیرا که او در آن اعتراف کرده که ابوذر در عداوت با فاروق
 داشت و هر چند بر اوست ثبوت این امر سندی در کار نبود که بر شیعی را فرید عداوت با او بر ضرر در دست که
 بر عمر رفقه اصل ماده و عصب فلافت ایندایان الهیبت رضی الله عنهم اجمعین او بود و چون
 حدیثی است از مایه عداوت شدید با فاروق پیدا شد محال است حدیثی در دعای نیک
 برای چنین دشمن از چنین دوست جناب مرقفونی که از محاوره عسری واضح است که در حال
 میگویند و در دعای نیک چنانچه دعا علیه در دعای بد پس از معنی زینهار صورت امکان ندارد که
 اگر ابوذر نیک بود و بغیر سلمان که من از طرف جناب امیر حاکم هستم و ازین جهت محال است که از
 آنجناب میفرستد نه نزد فاروق البته سبب این معنی باشد که فاروق او را یکشت یا ابوذر در دعای نیک
 در حق فاروق که قاتل اوست فرستاد و حق موافقت حضرت صلی الله علیه و سلم را رعایت کنند
 و این امر محال است و اعجابا که گویند از غیبت گم شد فاروق تلاش کنان بجهت اوست و او
 بلند میسید وید و فاروق نیز پس محمل شد تا فاروق او را بر دوش برداشت و میرفت این در میان
 ساد بر خور و حال پرسید و بعد از اطلاع فرمود که درین تصور که اب و من بنحوست و منور را بخوان
 به جوش چنین جز است و عرق ریزه از کسی نخواهد شد و علی فرقتی مشک را دید که خوب چست نیست و
 سوسه تیر تیر و تند گریست گفت فرزندت حسین بر اسمان قدری مسل گرفته بود و فرمود
 حقوق مسلمانان بدان شامل بود و در داور ابیار و مایه بدست گرفت اے آخر القعه اے تقی
 من قبل پس ازین نفوس قدسیه چه ممکن که در چنان امر عظیم قبل از تقسیم خراج تصرف کنند و فاروق
 تمامش بشیند قطع نظر از آنکه شل آن از اطفال اهل اسلام زینهار مایه تکلیف از مسلمان
 و برادرش اما اول پس انقدر این به شیار بکار خود و دیوانه بر مذہب انامیه میدانست که اگر هر چه
 و بر میعاد و در دست عمر کشته شود و چون در حال از عمر گشته باشد پس تخلف نمود از حکم جناب
 و حکومت ما آیتنا و صدقنا گویند یعنی چه جا که او قبول فرمود ما را برادرش پس با خود اعتقاد
 خلافت بلا فصل امیر مائیکه سلمان ذهابل بیت سبک خود را قتل کنان مایه دست و در حق تشر
 بد زگاه که با برادر و این خود امری است بدیحه البطلان دشمن نفس الامر که کسی
 حکومت بارشاد و فاروق بود و فرستاد و خراج ملک نزد بزرگ دیگر از باب خیانت و شل
 که نان کس خور و در شکر دیگر بیجا آوردن در هیچ ملت جز از غار و در زابن عباس که میداد
 که برادران و دینار که از بیت المال بصره گرفته و حقه منست کمانی اختیار کشتن من باشد

بلکه تمت بجناب امیر عاید شود و معاذ الله از اینجا نسبت دیوانگی بحضرت سلمان باب الله بر مذہب مالکیه
منووم چنانچه دانستی بار خدا یا که گویند که شیش انبیس که امام بر اعتقاد سلمان خیر حضرت امیر کسی بنویس
و جناب در حقیقت مالک تمام روی زمین باشد حق که در تقاسیم را میس که محمد بن تالیف کرده اند امام را با که
ارض تبیر نمودند و فاروق که منصب خلافت بنظم و حقا گرفته و جوایش بر ظاهر است که در مقاله شاد و سه
از کتب اصول و فقه مخصوص جعفریه که در کلینی نقل الله اسلام و امام اعظم اول شیعہ و غیر است بعضی
اثبات رسانیده ام که استحقاق خلافت اقالیم بر آں مابین بود که جاد با قیصر و کسری بنموده اند
و لاریب که از ایشان و فاروق اعظم بود مستقر و مجاہد در دین خدا کما فی الجملہ لغت لیل اعتقاد سلمان
که تبرک از معلوم شد هم جیل مرکب باشد و هم دیوانگی بر نقل شارحین کلینی مثل قزوینی که قدماے رفقہ
بر بعضی از تفقید حیرتین حکایات حسب التقدیدین خیال وضع کردند که مذہب المالکی چون مذہب شیعہ است
هر چه بر آید دفع روزیاه اخلاق نمایند و نور علی نور خواهد بود و تائید الله مجازین غور بکن که ایا افتخار
فاروق باین امر بود که سلمان فارسی از طرف او حاکم مداین باشد ای دشمن خرد همه اجله اصحاب
ناحصرین و کار گذار او بوده اند و هر گاه خود حضرت امیر المومنین فزیر نیک محضر او باشد و این همه را
طالب شود کما عرف از دیگران چنانم توان برد و این وزارت بر مذہب و تعلیم چنانچه از مصالح است
و از مطالعه کشف الغمہ نیز میاید است غرض که تاسے امور رفقہ بر همین سکا ند و موسس است و خلا
بناست عقید و تعلیم که مجانبین را هم از دیدن و شنیدن بے اختیار فقط قاه قاه از زبان می آید و
اہل وقاحت بمقتضای ترمین شیطان اعمال نشان را مسرور اند و االقیت جلباب الحیا فاصنع
باشست الغرض ملاحظه فرمائیے را بایست که روایت دیگر را نیز رعایت کردی چنانچه در شرح خود مکتب
مثلا در باب اکرامت توقیت و غیره و اینجا کورے و گورانگی اختیار کرده و توجیه را بر کمال صلی صلیق
و بر قصه که بدایت عمل است بنیاد نهاده و گاهی ناظرین اوراق را و هم نخواهند شد که از اینجا نقل از صاحب
و اہلسنت و اولایینا میا است زیرا که این امر مشترک است بین جمیع علامہ که ابطال احق و احقاق باطل
را طبع نظر ساخته اند ایا اعمال نزد عمل الدرس در شانے و تبصره و موقوفات اما بین اغلیین و لیل
فانسطین علیهم علیہا یوم الحشر و الذلالتہ و زیاد سامت و میخوابد که با تالیفات ایشان بر کشایم
و حساب از سر بگیرم و کسے نیست از رفقہ که بگوید که لا اعتبار با طرفه تر آنکه روایات جہنی بود و اصحاب
خصوصا حضرت راشدین عیاد با الله خود او در رفقہ الله عنم زور رفقہ روایت کرده و حال عمر و بر دفع
برادرش بلا واسطه از حضرت مخبر صادق صلی الله علیہ وسلم شنیده که ایشان هرگز از کفر و ارتداد و خود
جائز نشوند و در فلان مقام از در رخ در شداید عذاب عقاب باشند و گاهی نجات نیابند اے
غیر ذالک من الاحادیث الموضوعه التي روينا ابو ذر صدیق الامامیہ فی اہم ساقون الی النار طوا

[illegible]

بر اهل حق داشتند و هم افغانه انوار طریقت و تصنیف و الحمد لله که این امور مثل آفتاب بر خط استوا
 بر روشن مثل شمس گهلاست در گلشن اکنون احتمالی از مملات شیخ باوصف تناکر کلمات متناقضه
 امو باقی ماند که آنکه شیعه بود که اندر آنچه کنند جوابش هم عقیده بر سمع و بصر و بوی خود و تو در سخن عبارت گوش
 النعمه بر چند رفته در ابطال امر واقعی یعنی فرید الطاف الهی بر ابلست بگوشت و درین راه بدین
 و نور نور شمع را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکه برده ناموس ناپسند و خلعت خود و نذر عقلانی و نما
 بعد از این من شیخ جبهه ایچ در باره معرفت خود بام منتظر امامیه داد خواه از دست انعامش بی فرمودند
 که این معرفت مانع است مرا از ایتقان کفر که هرگز مغفورت نخواهند شد و گوشش در قتل او بر چنین است
 بلکه او را تحریف کردن نیز کفر نیست غیر مغفورتشاید که این شیخ الالبسه با نسیه مانی قواعده مذمبه شیعه
 متفرعات قاعده و عدل را که امامیه علیه بدان مفتوح و سیاهی اندر انداخته چه از متعصبان قاعده
 مذکور در صور می اینست که اگر بنابر ابوجه مستحسنه قتل کنند از باب استخوان خواهد بود و ظاهر
 قتل او صیای انبیا بطریق اولی کمالا نیغی و از بیان شیخ حی صفای نیست و اخلاص اعمال و تشر
 بر ظاهر است و انیم که دل در پایش از ثواب اتفاق پاک و پاکیزه است پس اگر تحریف و بیعت امام
 بلکه قتل او از دست شیخ الشیوخ صدور یابد بهر حال مشعل بر مصالح خواهد بود که فعل الحکم لایحاجت
 مثلاً جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید فکر کنند که امام بیچاره درین مدت مدید شداید انتظار را بیش
 از بیش کفر و مثل مشهور است که انتظار آمدن الموت معذات الامین و جنایا کاره شیعه شیع
 رد و در انواع مصائب ساینده در مصداق کایمات فیضحاک کایمات گردانیده اند پس تحسین
 نیست او را بطنانف حیل شهید نمایند که هرگز غیر حلق مبارکش را بر و انجناب بلا حلت بعثت ابدا
 میرسد و گلاشت فر دوس می نماید چنانچه از صور هموید است و چون این احسان از دست
 چنین محب اهل بیت صدور یابد از گناه چه حرف تو از دریا بکفر و انکار غیر مغفور رسد و بعد از او را که
 حقیقت حاصل و متفرعات آن یاد که کلامش از من الشمس و امین من الامس خواهد بود
 و العجب که چون شیخ المتزله اعراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کما یستبرر و از و این
 متفرعات که من حرفه را از ان مطابق اصول بگوشتش رسانیدم و اطلاع و ادم حساب بر نه از
 باز سئل ثواب دائمی را و حل میدید اگر خوف مغلطه در عبارتش عیان بود و چه چنانچه از و چاره است
 عینا و الاسلام و بهقائمه هویدا است و اکنون نسخه آن نزد من نیست اما متبایه که در اندوه باز
 بر دارم البته کلام تفصیلی که در می و روح شیخ جی را شاد و دومی که بر عکس منند زانم زنی که فرمود
 بود که چون شیخ جی را آغاز در و حل اقتاد و ند معلوم شد که فضا طلب خود را امر تبانی بر این مفسر مایند
 که ان بیچاره چون کتب شیعه را ندیده بود و هر چه او را فرمایند اختیار و از ند که ترسته مانند ابله من کاشی

دارند و هر طرف که میخواهند میزنند و باغ او را خالی کردند از تقریر و پاسخ ایشان تا او بجواب هر
 سئوال در مژدن و تفصیل نتواند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جمی را خواهی یافت که ترکش ایشان
 خلص شد زیرا که در جوابش چنان گفتن که امام نام مثل ما و شماست بلکه مانند عوام ظاهر است و این
 نه باطن را مالا نکه الله برادر امید استند و گویا دارند که کسی مثل ایشان بار بار لاف و دوستی خیر نیاید
 میرم فرمود روح ترا در زمین نیافتد ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد و تسلسل علی بن
 اصول دیگر مالتو از موانع و دور تر چرا باید رفت که علماء اصول را اخبار قائل بمحقق جناب سید
 که اعظم ماگان و یکی است که لا یجوز فی حقیرة کذا کثیرا کذا لا یجوز بلکه ضرورت بود نش نزد مضموم کمال
 سلسله من طالع احادیث البیاض و مؤنوسه چه کمی دارد که بخط مستقیم سر بنگار یکیش از ابراهیم که در رد
 بر امام برافراشته اند شیخ جمی و از گون گردانیدند و خبر جامع و در فترت جمیع مشکلات که در کلیبی است
 در سونند امجد رحمت الی الدینا نویسنده بدست کاتب یعنی جناب مرتضی و او را در آئین جناب انیس
 با ابعاد و بواسطه الله رسانید کبار رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات بعد از آنکه ایشان
 فرستی مجسم ز سید کسیر آسمان پر دارند و چه شدائے غیر ذلک ما اثنوه لاله حتی که بخوردن انار که مطهر نام
 از دست آنجناب یافتند و در جناب و حال ضایع میگفت و حضرات الله بار ما این میو یا خوردند و یکبار
 ایشان از سبب و خربت بهشت است که ما من الاصول همه را شیخ نجفی گمان که گویان شمر و در فضا
 الرمان را که معراجش مطابق بجا و حق الیقین مالوف رسید درین علم برابر عوام گردانیدند و غیبه
 مضموم نیست و منایات خیر سے رایا و نکردند و حکم ایشان در منایات مقدسه که مانند مضموم
 میباشد و غیاری ندارد و مختلف نمیشود و لالت بران میکنند که قعه دمار الکنام جناب سیده
 موجب التباس شد در تفسیر استاد و کلیتی که نذیرند تا میگفتند که انیس علی شایطین مقتضای تفسیر
 حمزیه و باره که یکصد آیت تفسیر بود و بمنایات دیگر الله چه رسد که در شرح لمود و غیره ایشان را در آل
 حکما خمر و اندر بحقیقه و الله این حکم هم سندی قدیم و قوس داشتند باشد که شیخ جمی از ان
 کنیزند تا بدون این علوم و مضموم منقلب بشیخ مفید گردیدند پس آنچه در آخر فرمودند که ساقط شد
 سوال شیخ الاقرال را ساقط است جواب شیخ جمی قطعا و محصل این امور بعد از انار
 و مورچا پنجه باره گنشم آنکه این امور با و لے توجه امر حاصل میشود پس مقتضای علم شمس
 مهمل است امام التفات نفرمودند و بدین معنی که کیست از مجتهدین تا بدو انفس گیرم و مقرب گردانم
 و اگر لایق هدایت است است او را الشرف نیابت رسام و بدو سواش را فی النظر الیک
 بدولت رویت خود این از دم و اگر بخوابد و جناب لن ترانے اور ایالوس نکنم اگر چه بطور کالت
 بود و باشد الغرض مقام آنست که شیعیان در امام باره با قریب جمع شوند و حاضر علی رضی

سببه وجوه مرتب کنند و برنام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق برنام برارده لیکن داد تیرا دهند
 که صاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام ماسون نیستند پس اگر امام ظاهر شود
 بامکان او را دانند و قتل او سعی کنند و بدین فرودشی ستاع دنیا را خیرند چنانچه اعمام بنی علیهم السلام
 از تدا و پیشانی بدو نظر این بود که شیخ حارثی از غایت سلسله دور دور نمی دوید و واقعات
 امته را نام می برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتد گردیدند و قس علی بن ابی طالب
 از وفات امام باقر صادق رضی الله عنهما که هزاره منتخب دنیا چنانچه در سنج المقال و مختار
 الکتاب الرجال بعد از آن نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشریه وقت خود را بدان میور
 تشبیه میداد که گویا سه ساله سامری را پرستیدند و حضرت موسی و یارزدن سلسله دین و ملت را
 بریدند و اندک قدیم نشین نبوت چون سامری میباش که زود دید و از خری به موسی نبشت و از
 گویا سه ساله میور و ده دوازین بیان اینهم عیان شد با گذار شیخ جی که حضرت یارزدن با وصف آنکه
 که او را سبک شد و گردانیدند و ضعیف گردانیدند و کاذب القرآن المجید اِنَّ الْقُلُوبَ مَاسَّطُحُ عَشْرُونَ
 کاذباً یَقْبَلُونَ مِنْهُ اَرْبَعًا وَ عَشْرًا وَ تَوَجَّحَ وَ تَمَدَّدَ دَقِيقَةً فَرَوْنَهَا اَشْتَدَّ وَ حَضَرَتْ اَمِیرُ دَعْوَى مَاسْتِ
 هم نکره و با همدا سلسله با غاصبین خلافت چه رسد پس جمیع مراتب یارزدنی براسه آنجناب
 کجا با قیامد غیر از نبوت کما خیر خاتما نیست حال حدیث منزلت که در روایت صحیح است
 امار و ایات احادیث صحیح در بیضا لب عمده که مدار ایمان است پس چه گفته شود و آنچه از کلام
 شیخ جی اشعار میشود که امام از اعلام آلله بلا واسطه محرم است بنده را در آنهم از صحت
 لصوص الله نظر است زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگران
 پیدا است که امام از و ت ولادت با شهادت مبطل ملایک بود و چون در آنوقت او را
 صد بار و حراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانے بلا واسطه مشرف گردید بعد از اوست
 و حصول مراتب علیا بطریق اولی پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ
 واضح شد کمال نا ضعیف خواهد بود که یا او را بعرض برین رسانند یا از ضعیف من بگزینند این کار
 از تو آید و بشود چنین گفت و از اینجا است و وجه مبیا بد که بحشاکه قاضی رطل بوق با فاضل هر دو نمود
 و ان دلالت دارد بر آنکه قاضی ند کو بر وقت که خواهد با امام ملاقات نماید یعنی شد زیرا که
 حال پیشوا و بلکه متقدم شیخ الطائف چون چنین است تکلیف حالش که بقتیه دوسی اولیا قاضی ارد
 یانه و در نجاشی جی قیقه امام را براسه خود ثابت فرمود و چنانچه براسه غیر خود ثابت می نمودند
 باید که غافل نشود اما آنچه بعد ازین فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ جی و جمیع شاگردان
 مرتد نتوانند شد پس بالا در پافته که حضرت صلی الله علیه و سلم یقین ان معنی بسلطان فارس

باب الله و روز منتهی می شود خداست تا به شیخ نجی و امتیالش میرسد نکایف که امام حال و عاقل
 شیشه هزاران بار دیده و دیگران عقل سمجده و باشد رغبت بر غیب اخبار نمود و باشد با وجود یک
 استقامت جمع انور و بینی بلکه دیده نیز با دلفی دارد و تعلیق غیبت که از او ام عالم ظاهر است و ال
 بر آنست که بطور آفتاب رسالت بر آن میورد که معذوق فلک کجا می شود و کجا می شود و کجا می شود
 کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشته از امتثال شیخ نجی پس استتار او از رطل بوق امتثال
 بطریق اولی و از اینجا هم پے توان بردم و گویی او و غیر او که دعوی میدارند که هر وقت که خواهند
 کنند و مبطافت خدا میشود چنانچه دانسته سابقا و غیبت از آن جهت خلاف معلوم است که امتثال
 خدیو هم سید در امت خصوصاً که بعد از فرقی در شیخ ظاهر شدند و مذلات و اضلال را حدیث نامند
 پس کما سلامت ایان چند کس و کجا اگر اسی و بدعتا سے هزاران هزار و نعم مایع خلقت شیشه
 و غایت عنک اثبات و ایضا بقیر اثر که چون غیبت ضرورتاً و پس البته جبل قافیه رطل بوق که
 مدعی جواز ملاقات است و هر وقت عیان شد پس این بابل همه کتاب های مناظره در عین حل
 نوشت و نیز بحجت ترک بعد و در و س با د شاه هندوستان نورالدین جلالی که ناراضد بر باد معذوق
 مات میت جالبه شد و ایضا چون استتار امام موجب فرید اختلاف است بسبب اجتهاد کافی دلیل
 خصوصاً اجتهاد مثل مجتهدان که حال فقدان علم و استعداد او از این کتابها امین من الاست
 پس اطفال و اصالح همین است که بر شیخ جی ظاهر گرد و او را از عمامی ندیب بنات و فریاد که از ریا
 چیز نیز اگر ملاقات من میخواست و از موافقت سینان اقرار بکن و بتقدیر نشان انکار علوم مایکین و هم
 انکار شهادت اے غیر و لک مالاً مینا ہے و ایضا تمام حجت است که آن کیمت از باب ایمان که الله
 بدانت حال او که چون امام راند میزند بر ایمان مابند و بعد رویت بخیرتش معتقد نماند آری راست
 گفته اند تسبیح بالمعید و غیر من این تراه یا معاذ الله عطاے ترا بلقاسے تو بخشیدم و یا چنین میداد
 حال حضرات الهیبت که در ششوی مولوی منورے منورے منورے است اے ای قاسے تو جواب هر سوال
 اے آخره و بسند لطف را که شیخ نجی شروع کردند مناسبت نصیحت و درین دادی قلم نزد ایشان
 که خایقین در بنایان قدر نوشته اند که اهل اعتزال و کاسه لبان ایشان را بهوت گردانیدند
 که احاطه آن شکاست چون بار بود و اهل اعتزال را و بالا که در اهل شیخ که کاسه لبانی من مشغول
 اینها چه وجودی دارد که بمال الهی بتواند در اینجا هر ما فوق مذہب اعتزال و مذہب ان و مذہب
 استوائت و جوابش نهادن و دومی بنابر است راست کردن آری بزرگان گفتند که و لیکن سلم
 و رکف دشمن است و اما آنچه شیخ بخدی و در تقریر تطویل الاطائل بکار بردند بنیادش در تعلیقات بند
 جابجا منحل شد و حاجتی نماند که باز از آن گفتگو نمایم و بسند عدل از رطل بوق و پیشکس که در کم

از خبر کلمات را از آن اخراج توان کرد من بعد چگونگی مناسب بود و اندک شکایت شیعه نمایند از آنچه
 صد دریافت باشد از اینها بطور سهو فان السوء عذر شرعی بالا جاع و اگر بچینه رجوع کنی خواهی یافت
 صراحت لفظ از عظم و متفرع شدن بدبران بحدیکه بگذشتن بهشت و سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
 در دنیا مقرر بود باز بجهت از اعتدال امتداد بسیار حلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
 شیعیان بطور برپوست ذلت مسکینیت را با اعتبار امتداد زمانه و حقایق ایشان را خوا
 و ذلیل گردانید مثل میوه درایا سپیدار که که احاطه علم باری در آنوقت کمتر شده اند است که شیعه
 از راه سهو باز اعت پر درختند یا تلخیص شدید بر جناب یزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
 و ایشان را با مخصوص در شکنجه کشیدند عیاذ بالله پس معلوم شد که اجل این قوم که طغیان تنافق
 اینجهت مثل تقان مذیب امامیه که مخاطب با لفظ مذکور از عظم بوده که اعترفت و شیعیان پاک
 آنوقت همای حضرت همان که بلا بخلوص اخلاص عدا چنان بجای آوردند که بقول نشان شد
 و مرد هم نکرده باشند اے غیر ذالک من الوجوه التي بينهما الشيخ العجدي في هذا المنقرع عقل
 عن مثله بل انك في مقام آخر كما لا يخفى على من نظر في التالیفات اکابر مثل تفسیر التفسیر علی در
 تفرقه توان گفت که دیگران حجرات میدیدند آن حضرتانند عیادت امه پس و بال نشان
 هم کمتر باشد و شیعیان چنان میدادند و چنان گویا کردند که میدادند نیزاری امه و تفتید و تقریب نشان
 از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن است بنصوص امه و کتب حدیث و تنقید منسب و
 جائز که امه واحد بعد و احداث و نموده اند که از شیعه واقفیه زیاده تر اقرار میباید که نسبت خواج
 و نوا حسب اے غیر ذالک مما تواتر معناه بالنقیض لا بالظن و تخمین پس میگویم که آنچه شیخ نجف
 حارثی پیرسید مذکور فاروق سید است حال هجرت شریف و فردگاه آنجناب را چنانچه میدادند است
 ابو بکر که همراه بود و شیخ الاخرال برادر شغال بانگ بی هنگام بر آورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال
 که تاراج و لیسرا قد رے دیده اند میدادند و اندک توانست پس عیادت که البته اینهم علم الملکوت
 در تبحر و صد اقتش در صدر کلام منعیص نمودند از هر چه شیطانی بود و اینها و خود فر و کتب بر آن
 ما جرم گفته میشود که اصحاب مجلای از هجرت آگاه نبودند بسبب نشیندن سناعات شریف و اجل اصحاب
 زیاده تر و ابو بکر صدیق اعلم بدان مگر نشینده حدیث شریف نبوی که از شدت بلا مذکور و غرر نوشته
 حال آنکه نیز در فضیله چارده طبق زمین و آسمان بر اے تو مفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه و سلم
 بخطاب مرتضوی کرم الله وجهه فرمود که انشاید برے مالایری الغائب خلیف که پیش از هجرت
 با ابو بکر صدیق مشاوره این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که با هم حضرت که بنده
 میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدر خدا درم خدا تو را

میدیست فرمودند و این حدیث در صحاح مرئیست و دارد و حدیث دیگر در خواب و دید که ای فرزند
 تا حوالی مکر و روشن شد باز آسمان زنده بیدار شد تا زمین و حوالی نوزائی گشت و در آنجا
 کرد و بسیاری از کواکب هم از مشن بمشیت آمدند باز آن ماه همراه بر سران کواکب بهوارفت و در یک
 غرود آمد و زمین مدینه پیمان لایع بود و گویید و شصت خانه ای کامیشین هرگاه قنانه تمام در کمال شد
 باز بروشنی او مستام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقه فرود آمد و زمین
 خانه لشکرا گشت و ناپدید شد پس ابو بکر که در عقبین مشهور بود و اینم دانست که دخترش بشرف صحبت
 مشرف گرد و پس بر بقای خود بعد وفات شریف میگردانست باز از باب محبت سر زده شده اند که چون
 اصحاب مدینه میرفتند کفار را و غده پیدا شد که حضرت بدر بن و در قفا هم رسانند و همراه را
 از عداوت برست بچنگی حاکم غایب یار و دارانده مشهوره در آمدند و تیر شد که با دست
 در سر و چگونه در آمد بر سید و چه کسی گفت از بنی اگر حضور من شاق باشد در دم و اگر از ان
 باشد یا نه شاطرم نه باطل و از کجا دستوری و بود و استعد که از یک نیست فرق همین بود که او قدیم بود
 شیخ بخیر و بدید باری بدگر گفتند و رختی که اکنون گرفت است پای بدین روی مردی بر این
 دیگر چنان روزگاری بلبه بگر و دوش از پنج بر نیکو کسی گفت بقید آهن در اندام و در
 نایم و از روزه آب و طعام داده باشم تا مدت لایم و فتنه کاکای بخند باز خود را پاک شود و شیخ بد
 علیه اللغه گفت بدلم نمی آید شاید یا رانش روزی برماند دیگری با خراج انشانه کرد و شیخ بخیر
 از اول مصلحت است که هر جا بیلاغت خود عالمی را منتهی کند قریش دانستند که شیخ عقل زرین و کلام
 در او و با ابوجبل گفت که مصلحت اندام که از بر قبیلگی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم
 نتوانند قصاص را بر قبیلگرتن پس بیت و بهم و بر بهم پس شیخ بخیر در دست نشست و گفت
 را سه متین همین است با اتفاق کردند و جبرئیل آمد و گفت که خدا امر بهجرت میفرماید حضرت
 چادر خود بجلی مرتفع و او که پیش تر نگریسته نرسد و از دولت خانه بر آید و آغاز حسین تا قلم لایم
 خواند و خاک بر سرشان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عایشه کار سازی غلام و
 و پس صدیق و غلام از او و عامر بن فیر بر بنجر و در ساندین غذا مامور گشتند و ازین بیان
 که کتب شیوا از تفاسیر و غیره صدق است آنچه بالا گفتیم و بن شیخ بخیر را از این برود و ختم عایشه
 و این امر خود بدیده است که بسیاری از اصحاب خبر نداشتند و ابو بکر صدیق و علی مرتضی
 که همراه گرفتند و در خانه خویش گذراشتن با ایشان تعلق داشت میدانستند با غلام و بن
 که امشب بهجرت خواهد فرمود و آنچه واقع شد از صبح جو کفار و احاطه ایشان کرد و اگر در غار و غرن
 و اندوه صدیق و دوباره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابو بکر را زیاد و معلوم بوده چنانچه

و سبب اسرار پادشاه و دنیا زبانه و بجز ناک در مذمت سفر شب و روز و دو که خود حق تعالی فرمود که با او
 کسی بخورد و بگذاشت صاحب اداری و مومنین چنین نصرت کنند که ابو بکر و دو بیاد آرند قصه هجرت را از آن
 خراج الذین کفری الا لایة و حضرت چون میدانست که مشرکین با بوبکر دشمنی زاید الوصف دارند
 بسبب مزید نصرت و دعوت دینی و غیره او را همراه بر دو بر اصول رفته چون علی مرتضی سقلا صاحب
 کف بود چنانچه بارها دانستی او را در اهل و عیال خود گذاشت که بیاد ابلکار پرورند چون بخار محیط
 اهل غیر ملک و از اینجا گفته اند که در کربلا یافت و با او رسید از دست کفار آنچه چنانچه بر ناظر تالیف فقیر
 پوشیده نیست کسی میداند که نقل کفر کفر باشد و هر گاه هجرت در شب مذکور قوی بود و امر تندرجی
 پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البقیة زمانه در از بعد نزول این امر بایستی و بقیة ضا
 کل سر جاد و الا شین شاع کافران را که در پی شهادت آبخواب بودند خرسیدی و سدره شند
 و ذوبت بشمشیر انجا میدرسد حال آنکه هنوز امر جاد نیامده بود بلکه اتفاق فریقین بعد از اقامت
 مدینه طیبه و انجم پس از مدتی آیت کریمه اذن للذین یقاتلون یا یخصمهم ظلمی چنانچه در کلینی
 و مجامیرین با اتباع امر اهل کار بستند پس اگر چنان سیکر و مذکشته نشند و مدعی شیخ بخدی علیه السلام
 و العذاب همی آمد آن اصحاب که خبری نداشتند اگر چه میان شان کفار فرقه های بسیار است و
 بعد از مشرکین کما قال الله تعالی لا یستقی ای اصحاب الذاریق اصحاب الجحده اصحاب الجحده
 هکذا القاریون لیکن چه عجیب که در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچه در بسیاری از امور
 مثل ضروریات سه اهل غیر و ملک که از خصایص نوع انسانیت و بنظر هرست که روزی چند
 حضرت یار غار مبنایات این روزی در مدینه رسیدند و اقامت در زیدند تا یکی بعد دیگری هجرت
 و گردی بعد از انبوهی شرف حضور یافتند و بالا در یافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
 کار دین بخشش و کوشش ایشان بجهت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت است
 افزون بلکه حالات عجیبه او بر مذمت پلید شیخ المشایخ چنان بنظر آمد که امام موسی و مادر که
 خود را که خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود و نیز همراه گرفت با وجودیکه کسی بنزد او را
 و تراست نماید بلکه حاسدان و دشمنان بودند چنانچه غمخیز می آید حال آنکه بر امر را که از فرزند
 و غیره بود اگر خواستی به کلفت بسبب مانند و تسدید ملائک بطور رسیدی و از اینجا قیاس میکن
 که چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود و نام حسن ثنائی عسکری رضی الله عنهم
 داشت البقیة بنفوس میدهی که نمود آن در مجلد اول است پرورش و انتظام عوالم اربعین با
 تعلق یافت با انیمه زرافت مادی اختیار کرده او را در تملک عظیم و در گذشت که زینب را که
 امر و زهر از تند پر نفقه که ملا محاسبه و دیگران کوچک ابدال شیخ بخدی در تالیفات خویش

علی و سلال شتوار نشان دارند و قطره از بهار و مانند آن پیشکش میکنم که آن چهاره را گفت که بپای
خود باش که می آیم پس قطع نظر از من انتظار غلامان خلیفه عباسی و مسموس گردانیده و قبا منی
شوراب سپردند و همبازین مردم با هزار شاکردان و در میان شش نجدی از نوای حبس خود بخوار و نظار جاکام
بودند پس قسارت قلبی و بی ناموسی را بنایتی نماند و یکس از اهل دانش و پیشین بر کفر و اسلام
بینین شد و در دایره و بیوفای در حق مادر خود نتواند کرد و آنچه ازین امام صاحب مروت و حبیب
صدر ریافت و انهم بعد از حصول علوم لدنیه با ذنی توبه باناشاف کما اورطنا نمودند نه الا اور
المرکف انکیر اصول موضوعه طائفه عم و جعفر کذاب قمار باز ظبور نواز ندمن خبر لای غیر فلک من
اکما بایر بود و ایتیم بخیمال تیا مد که بعد از غیبت چها خواهد کرد چون بر مکان امام سلسله شریکین سبب
استهتار ای معنی که امام حسن ثنائی ولد می نگذاشت آنچه واقع شد حرفی از آن این است که امام جواد
پناه تنور دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسپ تند قدیر رفتار سوار شد و حلا آورد
و ایضا و قتی که چند صد سوار بے وفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین معرکه ارای و جولانے
کرد و با همه دانستند که بدست او کشته میشوند پس خبر تصرف و زاری و فرار چاره نپذیرند پس بر
حفظ مکان اثاث البیت آنهم جهادات بوقوع آمد و بحیث حراست و نگاهبانے مادر و منظر و رعایت
شریعت غرا هیچ کوشش و کشتن و گران رکابی میدانداری بطور نرسید و هنوز انتظار در انتظار
بقول علامه دیلمی قدس سره الغیر فرع این امامت نشد قیامت شده الغرض اینجایی بود
و بے ناموسی است و هم تبدل احکام شرعی و در اینجا تخریج است از بلا و کفر و شرکین که
که از سنن مرسلین بود و کما فعل ابراهیم علیه السلام و طیم اجمعین و نیست نزاع میان من
و تو در حجر و خوف که آن در حقیقت از نوایم بشری است کما لا یخفی راست بگو که علامه است
سیر شریف چه نوشته اند از ان مقامات دین و دانش را استبداره بکن که با و صف ریاست کلام
و دشمنی شان حتی که روسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان و غیره از
دعوت دینی دست برنداشته و گاهی مدح مذہب شان بفرموده و مدیتره سوال از ریاست
خویش در مواعظ و تذکر و بیان خرابی مذہب کفر و شرک بسیر کرده در مقابل شان پای شکان
خشوده و در جهاد لسانے افزوده با انیمه سفر شریف و هجرت بینقش از قیقه تغیر میکنی و بیچ دین
و بخت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خدا بے غر و جل نمی ترسی و بعد
تخریج را می پرستی کتب خویش را هم مگر نپذیری که قیقه بر انبیاء و زنا نیست و تحقیق مذہب
شیعه گفته اند که قیقه بر حضرت انبیا ابرام است و بر ائمّه واجب است چنانچه اخباری هم مینویسند و از
مستدین ایما ابو عنی با هر یکی سعت یکبار و با الیه که قیقه را برای انبیا تجویز نمی کنند یا انبیا را

این اشکال را گویا جزا صم میداند و می پرسد که چه حضرت امر بجهت را بنیان فرمود و از بنیاد تا
که هنوز او را از قصه هجرت شریف خبری نیست و در تمام شب حکایت را شنید و تا با ملاوان بدرست
که زینمازن بود و این بزرگ شیخ سید شیخ الطائفه مدت ایام بر پیکر نبیره و شایا بش و صد آفرین بر
یاد مجدّد قصه را آغاز کردن و گفتن ای پیغمبر در شیشه کافران بر شهادت آفاق کردند و حکم
هجرت در رسیدنش که حضرت جناب امیر را که از اهل بیت بود و هم امانات مردم را که بجهت می پیروند
بجهت آنکه آنجناب را امین و صادق و معاملات اعتقاد میکردند و بر ظاهر است که با هر کسی که درست
معاملی و راستی اختیار کنی بین گذار و درست گردار خواهد دانست فلکذا که در روایات فریقین
نیک میدانست پس او را در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه و صدیقی بر او همراه گرفت که در تیره او
پیروی حضرت و دعوت و دین بود و تقلید اصحاب کف و در فهم بر گمان رخصه بدین بر باره اهل بیت
محافظه اکناف و ابصار و حق الیقین و مشرکین عداوت و مبشیرانیش داشتند چنانچه عداوت و حق
بنابران او را رفیق خویش گردانیده بسوی غارت و جبهه شد و هم اقرار است و جبهه دیگر یافت که اگر
در که بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از اینجا است که رئیس شان ابو جهل بر سر بلندی دست
ندامید که چنانچه اهل تحقیق در نصره و الصدیق آورده اند که اگر کسی خرد و به حال حضرت او را بمنتنامی
آرزویش رسانم و همچنین مجرب حال ابو بکر او بر گاه کفار یعنی فرقتی در آنوقت چندان عداوت است
آفتضای مصالحت بهین بود که او را همراه نیکم و بر اسه ادای امانات و حراست اهل بیت بگذارد و کفار
دانستند که حضرت صلی الله علیه و سلم بنحو است خواستند که آنجناب قتل کنند ابو جهل بجهت عداوت
و دلاوری که در سر داشت و آنکه بزرگ شکت نامردی را داشت و خفته را کشتن دل باید و او بسیار ساقط
حوصله او باقی نماند و میان ما و او جبهه بر اسه دائر شود پس سیکر زبانه انداختند حضرت علی و فرقتی هر گاه چادر
از روی مبارک کشید گفتند و عجب اعلی را فریب و خود گوشه گردید پس بر طرف و دیدند که اگر بایز بکشتن و بر گاه
رفاقت دائمی و صحبت قیامی و دعوت و می ابو بکر اسد استند و محسن کنان بر و روزه ابو بکر آمدند حال
شریف و دیار بند اسد و فر صلیق از خانه بدر آمد و پیچیدند پیرت کجا است گفت می نام کجا رفته ابو جهل طایع
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد و بر گاه مایوس شدند و دانستند که هر دو بر رفاقت همدگر
رفتند ابو جهل مردم را برای تحسین می انگیزد و با و از بلند میگفت آنچه دانستی این امور را بقیه ما به از اربع
توانا گفت ای پیغمبر این هجرت است که تو باش را که از کتب قدما و متاخرین تو با حاد است حضرت الله جمع کن
شاید از راه عناد بگوئی که زیره بکران می بری و طفل بنده و ستان می اری و الفرض چون امر بجهت
تدریجی و در شب اتفاق افتاد و روز و اگر حضرت در آنوقت نازک اصحاب را جمع میفرمود و میگفت که
در فغان غار و زری و برای شیدا سباب سواری و غیره بسیر میفرمود و حاجت چه بود که چنین فرمایند

بعد از آنکه بسیاری از ایدان صورت رفو از فرمود و بسیاری را امید داشت که متعاقب می آیند پس بحال
شیخ نجفی ایتم که گفت که برای سیدی خود و والی بطلب ظاهر لطیف ذوق خبر عمل مار که خواست
توبیش از پیشین توبست در نانی نخواهد جو نیز کردن و اگر آن بر جایات راهوس داری از کافی کلین و دیگر
اصول بنویس و در غرض خود فارغ نشو که این منسوب گشتن بر روی هم موقوف نیست چنانچه در مقام
سازده گذشته است این نوع امراض بتوجهات حضرت الله از تو زائل تواند شد و لیکن زوال مرض محل
مرکب مشکک است که با اینهمه یو در اینها خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روز خود قبول عمل
خدا و آفتاب راستی از رسالت نوشتی هرگاه روحی را نسبت آدمی پیشه که کافر شدی داس
از همه امور اطراف است که دیگران از کار باین استغنا و شند چنانچه فقر آن را کاشیفه نشان داد و دیگر
جهل مرکب در جهل مرکب متداخل شد که با اینهمه دعوی معرفت در سرداری و گمان مبر که شاید شیخ مذکور
در باره باری غرور و غفل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر عاقبت الامر او انسی الله
بر سر رسالت بفرستادی که انتقال رسالت را تواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت ایام نیز او را در
خاص است که با وجود خیال سلطنت دامن و حراست و افواج غیر متناسی تقید از دست نیکو دارد
و عجبی نیست که خطبه خلعت را شدن از فضیلت صدیق و شمل جدا مجید بر منبر بنویسند بلکه ایتم که هر که او را
معصوم گوید بهشت او تا زمانه زندگانی الصراط المستقیم و معرفت الله باشد بدینطور باشد که رفته در
انفاس بر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی میفرمود که جعفر ارمی بنیم و دیگران را نیز بگوینا که و پس در
چشمتش گفته بعد دیدنش است که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین نوشته
باین است از کفر یا باعث آن فاعب و ایا اوله الا بصار چون قلم تا با نیجار سید و غنا رتش یا ده محمد و من
خسته که مجتهد و بهتانی پس از نقلش و معاد الا سلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسو مجالس الشیخ
الغید الحاضره سقیمه قد وقع فیه قلیل نقص الخ دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت بهم
نشد که نشنایا فتم و برین بجا است انفا ساختم و در حقیقت بجا شد که در غیر لفظی بوده مقصود اصلی تبار
از پندارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پروا ختن قیاس کن زکات است و نه بهای
حکیم که اینهم معلوم نشد که سیر و هفتان در آن با جفا و جدید خود چه تصرف کرده و خدو میست اصلاح
در چه باب بوده و در اصلش چه خطار فیه و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظام**
سرگاه ابحاث کتاب الخ منجر شد مذکور حال امام مهدی شیع و حال جهان داری و عیش لا جرم توبه از پیش
مشتاقین بیکد و حرف از رجعت الله که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند میشود که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگاشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
رجوع کند بر ملی انتقام از اعدای که در گمان مبر که مجلسی در کتب خویش پیشتر ترجمه آن کنند و زید

در بے سند و بی رفع روایت محضرت باب مدینه علمانی سماع از حضرت الله و دیگر این احکام براس
 اجتماع خویش جاری کرده اند الا آنکه نشان بر علوم اصولیه فرموده اند بر بار گفتند که اول من قاس
 ابلیس و خود گفتی که تقیه از حجت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که تقیه ترس و خوف است و حضرت
 سطره انبیا و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکه خود این امر مضی از وی در کتابست نازل است
 مگر ترا و دیگران را از راسته و تلامذه بود و اندیشه که در دوحی و استغفار رسالت را بسوی حق
 سرور کائنات نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیل ثبوت بکن باز قدم درین
 ایماحت بنمود و احوالت پیش ازین مده که قبل ازین ترانمی باید پرسیدن آنکس که قهر آن حضرت
 زود فرموده ان نیست جوابش که جوابش ندیم و معذایر گاه امام تهنار و بروی چند صد سوار در راه
 دینوی از اثاث خیمه و غیره مقابل شد اکنون در مقابل چندین هزار چه انتظار که آنیکه از سر گذشت
 چه بکینه و چه بیک دست چنانکه از کتب خویش دانستی بالاتر آنکه امام جعفر صادق وجود مهند کس
 را از موالی در جهاد شمرانیداشت کما فی الاصول الکافی اللکلی و حالش در زمان تو چنین بود
 که از لطف خویش صد بار مجاهد متعزاده و اگر چه براس الله از فقه الرضا تر متش بر می آید بر آورد
 که از هجوم مبارزان رویین تن و جهان پهلوانان لشکر شکن سر نیزه میچند بلکه کجاح زادگان ویناد
 حجت صورتشان همه میچند بس انتظار و نیز از مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کما فی الاصول مثل
 حیات الخو و از باب لزوم بالا یلزم خواهد بود که هر فردی از تنوع زادگان بدان زیادات کتب
 و ازین بیانات هم بوضوح انجامید و بدالات کتب شیعه بی ثبوت رسید که علما می شیعه در این میدان
 نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید همه بفاق و ریا مبتلا هستند ریا حلال شمارند و جام جاده
 زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش بریای زاهد سالوس جان من فرسوده و قبح نبوش و سینه
 مرهمی بر آن دریش و درین امام روزبر و زبیریای غیبت نمک نیستند که بر گمان شیعه ترقی دین
 و ما هم می بینیم که تغزیه دارے و سوگواری شهیدان که بلا درین زمان از عشره حرم شریف بدو پاکشید
 و در امام باقره آغاز بشور و شر چند است که گاهی گوش رس نگریده بود و در هر سال کثرت شیعه زیاد
 از سال سابق شد و هیچ تقریری از شما هم بدون مرثیه و نوحه خوانی نباشد حتی که مجانبین دانستند که
 چنین ذاکرین چگونه اهل بیت طاهرین جو رد و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین بر زبان
 می آرم که اگر شما اتم اهل بیت نگیند دیگران کما بودند که اهل بیت را کشتند چنانچه قبل ازین همه نام کتاب
 دانسته پس اگر امام تو از شما مدعیان بولایه اهل بیت مطلقین میدو و البته روزبر و غیبت ترقی نینفرد
 و در حصار باب آیین پناه نیک گرفت و پدر و مادر و بر وی خوش و خوشیست و با وجود دیگر روایات مجلس
 و غیره و از قصاص عالم گفته و با وجود پیوست و بلند بر صحرای غیبت نور دیده المقدار شیعه شریک دین و ملت

[illegible]

خیزند حضرت غیث است بلکه سپهر خلیل است عیسی السلام که قوشش بر روایت کابل الزیارت در
 رحمت پرست او کشیدند و دنیا مایه شید و او اندوختن عذاب برین قوم بیباک فرستاد و حضرت
 اسمعیل تن برضاند و مگر آنکه حضرت امام حسین وقت رحمت با کمال جبروت و عظمت بر خیزد و در بازار
 دشمنان بر انگیزد و امام حسین بران کرسی جلوس فرماید که اگر در آن نود هزار تنه سبزه مکل بجای خود
 کتاب صفای است که مجلس درکت خویش بیشتر تنبیه آن میکنند و لالت بر آن می نمایند که هر آنکه از کفایت رحمت
 ایمان ندارد و اصل رحمت مطابق عبارات انوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر است معنی و متر و دوران
 شک کننده است در حشر و نشر و محض بیدین است و رحمت الله عموما مطابق احادیث صحیح است و افغان
 آن باید کرد و در رحمت حضرت سید البیتین احادیث از آنهم ریاده تر است و در رحمت امیر المومنین
 و امام حسین جبار متواتره بحدیثین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت بسال تقدیر و لا نیست که بشمار
 و لیکن در تعبیر اینچ با حدیث الله مدلل و بر روایات جابذه مکمل است مقلد ارش جیل و جهان
 سال است و انیقدر یک شیندر زمان خلافت امیر بعد از رحمت اخیر است که حضرت شاد و در این
 و جنودش مقاتله شید فرماید و حمله حیدری و صول و صفدری آغاز و با اینهمه کشش و کوشش و سرب
 باشد که شکست بر لشکر ظفر بکروا واقع شود و حضرات رفته رفته مقتضای فرقی اند که در کافا و کافا
 ففاق و یقینه مصداق کی که آنکه در میان کرد و دنیا آنچه مقبولین رفته رفته بر او دوه علی رات
 علل اسراع و غیره و طعن رفته و باره دیگر اصحاب با ایشان منقلب شد چه علمای و الله تعالی و الله تعالی
 که کرده بودند که هر که از میدان بیگانهت بالفردت دشمن حضرت منافق است حال آنکه مدتی در این معنی نیز کرده
 حدیث فرار شیطان از سایه عزت نام مقدس لغوی بود و در مقامات دیگر نیز در این معنی امر حق تعالی فرموده است
 نه از خالفان بر دلان ایام که بقدر عدم حجت بقیه گردانند و در این معنی شیطان از کجا بهر سید که از سایه عزت
 و در رحمت بتعالی آنجناب شمشیر آجوت و قدم بهر که در آفاق فقر و حالات زور سابق از یاد و در انحصار حق
 شکست کنند و در غیره و یقینه همانکه بسیاری در دریای کوفه کفر است غوطه خورند و از سر شمشیر ابلیس جان بسایه عزت
 که ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با هزاران مالک سوارسی ابرو و ابرو و حرب و حربه و ابرو
 در دست حق پرست دستانند و هر چند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بیاید و لیکن با فوج قوا
 ملائک از هر طرف محیط شود تا حضرت پیغمبر جهان حرب و نواز هم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
 و اشباع شیطان همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای غر و جبل را بیگانه میجو سوغه میماند
 بهر سینه و هر شیشه را بر هزار سپهر باین حساب بوجود آید که هر سال که سپهر سبز و بهار گلشن بقدرت
 بیزدی چپ در است مسجی عقیق اشرف قلوب ناظرین بر باید و هر یکی از انصاف تازه و حجت بی اندازه
 بیغیر از دایمه گلشن فرادیس جلوس طواوین و در وطن اکثر حضرات رفته یعنی کوفه اتفاق

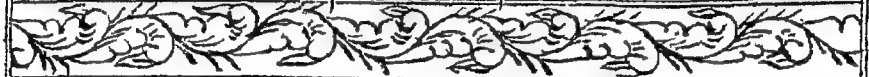
و لیکن که در مدینه را که می پرسد که اجله سالین آن خود و فرستاده خود از آن بیدار دانی می گوید
 گفتگو بیان آمد چنانکه گفتن از بنیاد ما سر برآورده اند گفتند ما را بقیه حجت و ریشه این داری ما چنان نیست
 که گشتی شیطان با امیر مومنان در زمان سرور جمیع انس و جان هم در کتب با مردیست سنی گفت غفلت
 شیا و غایب عنک اشیا یعنی از اصلاح حدیث ان شیطان بغیر من ظل علی ثری نهاده بدیدی است
 که شمع چنان ترسد باز گشتی کند وقت حضرت قبل از رجعت باز پیش بشمشید بگوید پیش از رجعت ما پیش
 شدند ما و صف پیشما پشت و تا گردیدند دست گردانیدند و سنی پشت باز زد که فادخلوا دار البوار که
 حدیث رواه الفرقان سن کذب علی مقدر التلبوا مقدر من اللیاط ارفنا ایله و ابقا الارض ما جانا الله اعلم انما است
 بر روایات جابزه رفته طعام بخورد باز را میزد و در بار زنان جامع میکنند نیست حرفی از آن ایض که اخبر
 حیوانات بلا مبالغه برای جناب مرقسوس بود اصول مقبره خویش وقت رجعت نشان میداد
 مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از جسم اغیار مکتوم دستور میباید پس اگر این اصول هم نرسد
 بکتب مجانی تراجم بخار و حق یقین حیات القلوب جوع بکن در دنیا که او میخاست این باطلات تمام پاره افتاد
 و من دریای زغار ناپسدا که اگر بگویم گمانا ندوم و با انیمه جسد طاموسی و افادات طریقه و توحیدی
 باقیست حرفی از آنهم باید شنید که در کتاب بشارت و غیره که کجاست خیال و مبارستان جلال باشد
 بنفوس بزمید مندر که عمر دنیا است هزار سال براس مردم دیگر است و هشتاد و نه هزار سال براس الله
 اثنا عشر سلسله که حضرت امیر در باره خلافت تا بابت پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
 و جناب را هر قدر که بغیر ایند بجای خویش است ولیکن تحسیرم که قهر از امام منتظر را که وجودش
 سر ابا انتظار است در چند سال از چو نه ضبط کرد که تمام عمرش با چند هزار سال در انتظار و غیبت
 بگذرد و پس بهتر آنکه هر روز فلا فلتش را معذوق الف سنه ماعدون قرار دهند چنانچه بعضی یه ابر
 آن بر دند باز از آن یکی استقرض کند طریقه آنکه حجت یقین را که باز از وجود خاصه صاحب الامر گردانیدند و با
 شتر که فیصد دنیا نایز بر طریقه اول مخفی نیست پس حال امام منتظر شب و روز باید که دست عمل پیدا و بر اصول
 باید آیت حجت جناب علم انکوت یعنی حضرت محمد الزمانی که چاره و طریقه زمین و آسمان برایشان روشن است
 چه عجب که این کتاب را سطله سروده باشند پس زیاد و ازین تحسیر و تقریر مناسب باشد
 سلا گل آورد و سندی سوی بوستان بادشوی و فاعل بندگان به اگر محضرات اما میراند بهر اورد و با
 بمر معطله قرار نگیرد و اندر مثل پیروز و از فاق غیر مستعد این بزرگان را از زطلات منکاست
 و آیت کریمی الکیل از انکشته که اهل اسلام در شان رد سانس کفایت نویسد برای امام الامیر
 عیسی که در طی ما الحمد الثالث عشر من بابها و در موضع حدیث و تقریرات زخمها کشیدند باطینان تمام می آرند و در
 بخار از عملات مانند هشام و شیطان نمی نهند و بدشت قیام و نواقضات نمی آفتاد و در کل

حقيقاً فلهذا قيل في حقه ما لا يخفى من كونه من رتبة النبوة وانه قد اصابه من رتبة النبوة ما لا يخفى من كونه من رتبة النبوة
 تارة اخرى فلهذا قيل في حقه ما لا يخفى من كونه من رتبة النبوة وانه قد اصابه من رتبة النبوة ما لا يخفى من كونه من رتبة النبوة
 حقه في التوفيق وميرة الرتبة تحقيق قوله لا يضر من اولى الابصار اقول لا يخفى على اولى البصائر
 ان من خلف عن فقرة العيين المصنفة عليه والصلوات المليك الا على اياها كان من اولاد العباسيين
 عن الاوانس او على المرتضى رضوان الله تعالى عليهم فوالله انك على اعرف به الجهد الرخصة وقد خلت عن
 شهيد الكرام محمد الحنفية وغيرهم من اخوانه ومثل عبد الله بن العباس في تصريحه بان هذا العلم من اتباع هواه
 كايين السباد ليس لهم غير يقبل في الشرع اجمع انهم سمو انفسهم متواترة صدرت عن سيد انبياء
 والمهدي كما بيناه مرة بعد اخرى فذكره بعد اولى والرخصة النوكي على ما بقيهم فقرة العلماء سلاسل مساواة
 الفوري من الزية الطاهرة العباسية لاننا انما نذكر بارز في الدنيا وليوم الاثنا عشر من الضم
 اهل البيت ومجيبهم ومقتديهم ومويدة الملة السعيدة دون خلفاء سيد الانبياء الذين السوء الذين فيهم
 باليقين فليست شجرة ما في القول هو الاراء السعدا سيما هذا الحاك على اسنفة الائمة اعني المقصود على اهل البيت
 الائمة اعني نيابة صاحب الامر في الدنيا وهو لنا من الرمة الكسبة كما بين السال الكسبة الذي الضم
 شجرة الاشع عشرية ودمج مذمب الكسبة فلا عن اتباع الله الجفيرة وانه المتعار عند الدنيا المنيوية على حقا
 الات اسلام واليومية اهل المذمبة مع انهم بدلو اسعير في حق دم امير المؤمنين عثمان وقصده واهمارة
 اهل الجواز وبعد ان منعم كما منع علمائهم اصرارهم والما جبرتم فاولئك الصحابة من اهل بيت الرضوان وعلى
 المرتضى والחסنان المكرمان قد حفظوه وضمي البلا وعضته حتى خرج بعضهم مع امتداد البلوى عليه لا كما
 اهل النفاق والستين من ذمب الوجين ان امير المؤمنين عليا كرم الله وجهه بوالقائل احقية وهو
 يتجنى وليمن من قبله في سهل او جبل يقول اسن اسنم بين الركن والمقام فانتايت عثمان
 وما شرت في دمه قتاده هو الصادق المصدوق بخلاف الشيخ الحلي الكذب حيث يقول ان كذا امر قد يقول السنيست
 بين ابيس القحطاني كتاب نسجه في الاصول والفروع وقد جرح عن جواهر القاضى رطل بوق وهو عند
 اهل الحق في احقاق الباطل كالعوج بن عوق ولكنه قد فرغه ومركا كان الشيطان فيهم من نخل على اوك
 وبالجملة الاجلة من الاحصاء ثبتوا على الدين القويم وشتوا على القيين يعني لم ينيوا بلدا غير من الرضايين
 فكيف يجوز من داره سينا المسلمين فالعجب من بعض علماءهم انه عارض ديارت جميعه والى انهم سوا آخر اسن
 ووالنورين فذولوا عند اهل الحدودان والحيث بعد ما منوا من استعمال النصال والسيفاد الا انهم عليهم
 زمان بقدر شرا وشهر من ثم ان الذين لنوا عليه كذا كذا اراوا لقبوا البلا وعلوا ايتية منار او قساوا اجنار
 صلى الله عليه وسلم ودمية جارا وماند كذا الجا اهل من اهل العيين ان التعارض لا يوجب الا في الامور المشككة
 وما عرفنا ان جماعنا الطفا قد قوا من النفا وبقوا عند فقرة ذمب الفوري من ايام البلوى ولذا امارايتا

انما سمعنا من ثقات والا على انه شكلي بل انما سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في روايتين وما نظرنا في الكتب الدينية شئنا في تعيين ما هذا هو شئنا في التمام ودرک شيئا قد سمعنا من
 الاعلام قال في الخبرين يعني البغاة كيدنا الحسين حين حضرته الكربة وقال للمسلمين فيماني فمكره
 ان تجدوا له في الحيرة قتلا ينادوا ما تكل الا مصابا لكبار من اهل البيت في واقعة الحرة فليبدل على شمر
 في ذم ذلك المصروف والمطلوب كما لا يكون وليا على مخلص من سيدنا الحسين رضي الله عنه فان احوال الظالمين
 انما يستبين كما لا يكون مقبولة وكذلك احوالهم ولم يترك السعيد ان في قوله تعالى في التوبة لا يقبل الله
 منكم حتى تاتوا بظواهره حرف الاكل من مواضع كما شهدت به تفسير الميثاق حيث يدل على ان لا يستقبل
 في الامم انما كيد المشرك فالا لست والله على العموم بل يدل على المصروف الظاهر المتداول من عموم
 حقيقة في وقته من الفاضل كما شئنا في تفسيره المسمى بالصافي حيث انما سيات هذا المصنف في الامم
 في حروف والنهي عن المنكر الى غير ذلك من الواجبات وسبوا كل ذلك الى الامم الظاهر من حتى في احوال
 الاختلاف في السيرة على ما في الكيفي الى ان يصل عدوهم الى المات ثم ثم لا يذبحون وفي رواية الاول
 ان سلمان الفارسي لما راي ميل حيطان المدينة الطيبة الى الاسنام منع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
 فاعلموا رشي او خاف على نفسه فثبت العزم وهو المطلوب ثم ما نظر الناظر العبد الى حديث سيدة النساء
 رضي الله عنها ايضا في اجابهم حين ظلمت في ايام امامته امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
 ما دعوت عليهم ليلا يصل الى بلاد من لم يدخل فيهم والجمال ان اهل الظلم الكبر كما هم ظلموا الارض كلها
 حين لم ير من بر اكل من تبته في البيداء فاعمل ذلك الجاهل يراي عدل البارسه فخرج على ما ورد
 رئيس اهل الدار في سياحت العوارم ولم يبق شئ بعد الا خطه تلك الاية الكريمة والارادات ايطيعة
 عن نصيحتك لبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس من اموقع التفصيل ولكن اردت انما بتكليف فان استبنت عليك
 الامور المتعلق بذكر الخبرين فليكن مطالعة المجلد الاول من التاليفين فالجيب من هو لا زود في الحصول
 في صحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بعض النصوص فيسومهم بالاركان الاربعة وهم قد روي عن اهل اصولهم من صحابة
 ودر كوا النصوص في فضوا سيد المرسلين بين ايد الكفار والمشركين بعد انفسوا يا الله جل جلاله انهم من يقر فابدا
 عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم ارجو انهم رئيس الوصيون علية وحمدوا ولكن لا يطق اللسان شجرا
 كما نواستين وصدرا بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم من الذين ان قال في حقهم رسول الملك المتعال في سجاد رجال من اهل
 بهم ذات الشمال على ما في نسخة سليم وصرح في الالباب في انهم شبه الامم في اسرائيل كما في الجواهر وغيره فيقول الشيعة ما لم
 حتى منهم جملوا بالرجال من عذرا بل وقد اظقت اصولهم بان الماحد والارادة قد صدرت منه في حقيقته والاطوال السادة في طهر
 في انفسا في السكت التي من المنتهى ولكن وقع افتقار في طبعه وصدقه من عقيدة النافذين ثم تقبل مني ذلك الكتاب العبد انما سمعنا من
 عليه عذرا والآخرين في ربه فلو لم يرد في ذلك الكتاب العبد انما سمعنا من عقيدة النافذين ثم تقبل مني ذلك الكتاب العبد انما سمعنا من



بسم الله الرحمن الرحيم



المقالة الثامنة قال لفاضل المجد هذه الله تعالى السبيل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جمله خلفائے اثناعشره که در حدیث نبوی منصوص است شمرده پس لابد که هر که بایزید مجاریبه کند از جمله مجاریبین خلفا زیاده باشد انتمی بلفظه قال المحیب البغیر المصیب ظاهر ایحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نج البلاغة دارد شده اعنی المد بلاد فلان که درین مصداق آن در میان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هر کس مطالب فهم و ادراک خود در توجیه آن معنی گفته لکن تعدا و یزید در خلفائی اثنا عشر مستلزم حقیقت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلفاء اعم از حق و باطل گرفته کافی الصواب الحق الماد ثم مطلق الخلافة التي فيها كمال و غیر لما مر ان من حلتم نحو یزید بن معاویه الخ ومن ادعی الاستلزام فعلیه البیان وعلینا تسلیمه آورده بالبرهان علا و درین تقدیر حکم در وافی و کافی هر دو شده در باب الزام شیعه بخوبترین وجهه کاوه خواهد بود چه از ان منکشف میگردد که شرک و کفر و هم منافی خلافة پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست بلکه هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد باشد باشد استحقاق و فعلیت خلافت را نداشته جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم زیاده تر خواهد بود تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از امیر المومنین آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بار خدایا رحم کن بر خلفائی من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم خلفائی تو چه کسانی فرمود و خود آمد بعد از من و اسحاق و سنت مراد ایت خواهند کرد و انتمی مضمونه و ناظر کتب طائفة شیعه نیک میداند که زرار و ویشایم و مومنین اطلاق در اصحاب ائمه شمره افاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

و تفسیر در قدیمی شیعه کاشمش برین انجم اندام از آن - و قضا الی و غیره است - و از او ابواب و ابواب
حقایق اصحاب ابی عبد الله کلمه و حال و حسن الطاق و غیره و عموما از تصریح قاضی شریف و اری عیان میشود و بعد از
سایر بزرگان خودی نویسی که ایشان بر وسای شیعه در فتوح حدیث و کلام خود نوشته و کتابها تصنیف کرده و
و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و انتهی و حال از او بسیار است
و اعتقادش بحدی رسیده بود که تمام صادق علیه السلام در یک مجلس سیار بر روی انست خدا و فرشته
و علی دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض غنماست مخرماید شیعه که بشهادت تکفیر از
این روایاتی امامیه خدای تعالی را جسم یعنی ابدان داشته اعتقاد میکرد و میگفتند که او تاسا از انبیا
تکالیف صمد و پدر و باقی اجوف و خالی است و ایمه از استماع این عقاید را لفظ بر ملاعن میکرد و مذکور است
از انبیا حجتی از این مقدسات بشکل اول برینى الاتحاح ثابت میشود که خلافت را شد و پیغمبر صلی الله
علیه وسلم با شرک و کفر نزد امامیه جمع نمی تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب محط
و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نیز میداد آنکه نافع دیگران و حکم حدیث کافی مفید و عای
مخالفان نیست قبول رجعت شایسته که انما کلمه بیو قایل ما و من و را اینهم برینى اسه یوم میشون
بجمل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقه القمائن و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و استغفار را مشبه بکلام
بر اعلی ماری و حانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات و کلمات کامرت الی الاشاره و ما دل است
در معنی البطلان حقیقت و لزایت و توثیق تصار سه و من یخذه و خذ بهم خواهد بود و کما یومنین و کتاب
الکتاب من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشیاع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که ضمیمه
از صدق و در حق او استعمال می نمایند بر روایت فضیل از امام رضا علیه السلام آمده و آن میل می آید
میکون فی الارض امامانی وقت واحد و اکثر من ذلک قبل لعل منها ان الواحد لا یتکلف فعله و تدبیره
فالاشنین لا یتفق فعلها و تدبیرها و ذلک اعلم تجد اشنین الا مختلفی العلم و الاراده فاذا کان اشنین یک
منها و ارا و تمام کان کما هم مقترض الطاعه لم یکن احدهما اولی بالطاعه من صاحبه فکان یکون
ذلک اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد و لم یکن احد مطیع الا احدهما الا و هو عاص لاخر فیم المعصیه
لاهل الارض ثم لا ینکون مع ذلک اسهل الی الطاعه و الا یامان و یکونون انما اتوانی و ذلک من قبل
الصانع و الذی قطع لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذ هم بهم باختلاف المعتقدین انتهی لم یفقه
و ازین تعلیل امامت بامون بالبعض دیگر را عبا سیه که هم جنب و دوش بر دوش او باشد لازم می
چه سوال از امام است متغلبین با وجود امام رضا نتواند بود و الا در بطلان آن تفقدان عفتت تسک
بالبسی فرمود و ترتیب امتیقات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مضر فی
باشد و البطلان مقدمه او نه نزد مخالفین فموجبی الیربان غنی عن البیان فان الغایه الاجتهاد و هو

باب اختلاف و اما عید الواقع فلما یحیی ان ذلک کذلک الا تری ان داب الامورین بانها را الحق ان بحسب
سلاشی و الاخر بخلافه و الثالث هما یخالفهما بصیرین بانه من قبلنا و به و معالمتهم بالنسبه الی الخلفه
فما ظنک بالخیالین و اما مقدمه ثانیه پس آن نیز ظاهر السقوط است چنان استقراء در معصومین فی نصف
نفس الامر است و هو ظاهر لمن طالع سیه الماصنین من انبیاء بنی اسرائیل کیف یخفی علی المحرین شیئی کچون
مستوی بری اخذت و بیت بود ای امین رفت کوه ساله سامری جمیع کثیر از بنی اسرائیل که دو داخل خرافت و دماغ
آنها پیچیده بود و از شاه راه هدایت بخارج از ضلالت بقتلا ساخت و در اجماع ایشان نسبت با مست بهیج فتنه
برپا نشد معناد و معصومین و جاحلین هرگز معلوم نمیشود و انهم که یقتضون الله كما اقرهم و یقتضون الله
بلکه در این مقام اتفاق می باید که اصلاح امور است از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق کرد و کما عرفت
چه جای آنکه موجب ضلالت و فساد و بندگان خدا باشد و من العجائب و عو سے ان اطاعة احدیها علی العیض
الآخر و از بنیادی یافت کردید که سوال از امامت معصومین هم واقع تره پس متعین شد که سوال از خواص
خلفاء و وقت واحد بوده و این کتاب از عجایب افادات ائمه اثنا عشر است و کمال قدرت الهی و صبر
آن جلوه گر چون ذوق سخن تابا نیجرا ساند بعضی از علل دیگر برای عبرت و عبرت سامعین و نظار
واجب الاطهار است قال امیر المومنین و اما کبریطی فان رسول الله صلی الله علیه و سلم علمنی یا باقر
الباب الف باب از و حم فی بطی فبحث عن صلوی ملخص آنکه از جناب امیر پرسیدند که شکم مبارک
چرا قطع شده فرمود روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا کباب از علم خود تعلیم فرمود که هر ارباب علم
از ان در سینه من کشاده شد پس شکم من در ارتفاع بدین مرتبه رسید ففی ثمانه که ارتفاع و ارتفاع بطور
از کثرت علم مریت که سامعین را از کثرت خنده پشت و دوا میکرد و انداز نیجا ارتفاع شکم مبارک جناب
رسالتاب صلی الله علیه و سلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و علما و آنکه هر گاه دماغ
که مقام حواس است از نیکو نه امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطین از کثرت علم چه معنی داشته باشد یقین
و اثنی است که اگر سید ابن طاوس و ملا می سیر و ارکے امامیه و رقضای ثاویل و توجیه انجیث بعد از
خصت مفر کے بلند پروازی هم میکردند بجای نمیرسیدند مع هذا اگر امثال این احادیث را مخدثین
اہل حق یصحیح و تنقید میکردند بلا شائبه تکلف فجهل ان امامیه در کویچه و بازار از بند و ستان تا با ایران
زمین منادی میکردند که اے بندگان خدا تعصب سنیان را بپنید که جناب امیر رضی الله عنه مقتضای
عداوت باطنی خود که برابر بغضه یک یا ماکیان میباشد نقل نیکو نه خرافات همشکل عمر و عیار ساخته
نغوز با شد من ذلک و انیکه مذکور شد قطره از ان دریای زخار و زره از ان صحرا می نمایند کما
تصور باید کرد و اگر زمانه سعادت کند و این قال و مقال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله
تعالی از عجایب دیگر که ملا حظه کتاب مذکور و دیگر استعاره معتد امامیه بهر سیده و هنوز در گفتگو

علمایا به اندک اندک بیان نموده و جداگانه آگاهی و مال الحق را نصارت نماز و صحبتی اندازد و خواهد بود
 اتنی که آنست **قول** از ظاهر این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در هیچ ابتلاعت نبار و شده
 یعنی شد بلاد تا این **قول** کلام سحر نظام که در هیچ ابتلاعت واقع است بنابر تفسیر قطب الدین
 ابودنسی مراد از لفظ فلان که در آن واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر آن بمرکز دود اند و بر سر
 تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذکور شده است زیرا که اینج که دلیل حقیقت آنها نیست
 آیا بنی یثربی که در کلام جناب سیدنا نام یثرب مشغول برای غازیان روم که رئیس آنها میزد بود و
 و در حق خلقی غیبی عباس روایت آن بدانکه مراد از وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلطوا
 الی عباسی بن مریم او الهندی منقول گردیده و روایت استیم و کهنم صالح لا یوجد مثله از زبان شیخ
 بیان ابرع ضحایه سابق مذکور گردید و سیوطی از تافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال تافع
 اقد رأیت الدینة و باها سات الله شعیرا و لا افقه و لا انک لا اقر الکتاب الله من عبد الملک بن
 مروان و نیز در کتاب مذکور مشهور است قال ابو الزناد و فیما را برید سعید بن السیب و عبد الملک بن
 مروان و عرو و بن الزبیر و قتیبه بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر و ولد النضر بن
 و ولد مروان اب و قال عباده بن لثی قبل لابن عمر انکم عشر اشیاخ قریش یو شکاب ان یقرضوا النضر بن
 عبیدم فقال ان المرء ان یناقضها فاسالوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک او را
 و در ع حال خود و یکرا اشیاخ قریش میدادند و از تقسیم احوال و پیش برح خلقی بنی امیه و بنی
 عباس بسیار و از دنده پس اگر هیچ عمر مستند حقیقت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
 نیز ثابت خواهد شد علما و ه آنکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریف نسبت یا ناکس دارد و همچنین
 لفظ قیل العیوب صریح است در اثبات عیوب برای و و اینج بالنسبه و الاضافه دیگران مثل
 عثمان بن عفیر و رجائی داشته و لا فیر فی باقی مانده لفظ اقام السنه و ذهب لقی الثوب پس خیر الفان
 مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیب
 فی جامع الرصافه فاجتمع نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوة عثمان فی جامع استصوار فاجتمع الیه اثنا
 و ستون الف نفس و تفرعوا و اهل الحق للمتوکل و بالقوامی الثنا و التعظیم له حتی قال قائلهم بخلفاء ابو بکر
 الصدیق فی قبال اهل الروه و عمر بن عبد العزیز و ر و المظالم و المتوکل بنی احوال السنه و امامه السج
 اتنی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتاب المستند مذکور شد و خطبه شریفه که بنا
 تصریح ابن اثیر و فیروز آبادی و قاضیل کجراتی و غیره هم کلام آنحضرت دلالت صریح بر غاصب
 ثلثه دارد و در این کلام احتمال ثقیه غیر متطرق است و ما در مقام آنحضرت اهل سنت سوال نمائیم
 گفته تا خلیفه دوم از کسی نزل علی راته الکتاب افضل است با جناب امیر و بشاوات ان لا غار

جناب ولایت ماب خلیفین را کاذب و غادر و خائن میدانست پس چگونه مدح او دلیل حقیقت خلافت خواهد بود
قطعا هر است که سیکه کاذب غادر و خائن و اثم باشد مصداق نفی الثوب نمیتواند شد علما و دین مسکونیم
که هر گاه مدح هنام که در انشای تلاوت کلام ملک هنام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت ملک
الفرانق العلی و ان شفا عظمی مرتجی جاری گردیده باعث مدح هنام نشود و مدح جناب امیر چنانچه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح هنام در انشای تلاوت قرآن با وجود عدم جواز تقیه بر عظم محبت
بر آنحضرت باعث مدح هنام نشود و مدح جناب امیر با وجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش نشود و ان بدانشی
عجبا نیست حال حدیث بعد بلا و فلان امار وایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محلی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر منکر می خورند و شیشه تا دل است اثنا عشر پیش مل و پیاز به بالقظ فلان که در وقت
عمر و بن العاص و زیر خاص و نائب با اختصاص حال المؤمنین و قتال الانصار و المهاجرین در هیچ بخاری منقول
شده است نیست **قول** لکن تعداد نرید و خلفای اثنا عشر است مدح حقیقت خلافتش نزد شیخ این
نیست **الخ قول** چون فاضل مجیب برین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا منیر دین مقام کتفا
بر نقل عبارت رساله نمره الخلافة می نمایم و ان نیست او لاین قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و احادیث
ذیه خود و دانستنی تاریخ الخلفاء عن جابر بن سمره عن الیهی قال لما نزل هذا الامر عزیر ان یصر و ان علی بن ابی طالب
علیه السلام اثنا عشر خلیفه کلمه من قریش اخرجه الشیخان و غیره و لایزال و الفاظ منها لایزال بنی الامر صالحا و منها
لایزال بنی الامر مضارا و اما احمد و منها یسلم لایزال امر الناس ما ضیا ما یومیم اثنا عشر رجلا و منها عنده ان
بنی الامر لانیقضي حتی یمضی فیمضی اثنا عشر خلیفه و منها عنده لایزال الاسلام عزیر الی اثنا عشر خلیفه و منها
عنه لایزال لایزال امر متی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفه کلمه من قریش و منها عنده ان یؤد
بنیاده و فارح اے منزه الله قریش فقا لواء ثم یومیم ما ذا قال ثم یومیم المرج و منها عنده لایزال بنی الامر
قائم حتی یومیم علیکم اثنا عشر خلیفه کلمه مجتمع علیه الامه و عنه احمد و لایزال بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم ملک هذه الامه من خلیفه فقال سألنا عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اثنا عشر رجلا
لقیاب بنی اسرائیل علیه السلام و فیها ایضا انه اخرج مسند فی مسنده الکبیر عن ابی الحکیم انه قال لا یمک بعد هذه الامه
حتى یکون منها اثنا عشر خلیفه کلمه بعمل بالهدی و دین الحق منهم رجلا من ابی بیت محمد انتی و بر طاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع بر نیجمله حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ
امر که خالی از تشعیر نیست نمیفرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و وسعت
حزین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان بعده نقبا
بنی اسرائیل که دین اخبار وارد شده سوای مدح محلی دیگر ندارد و خصوصا روایت اخیر که صریح است
و عدم ملک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نفس است بر آنیکه یکی ایشان عامل بهدست و دین حق

خود بود پس انکار هیچ قابل انکار و قبح است و نایا ظاهر حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی تا که ستم
 در استفتای سابق بان اشاره کرده بود و ملاحظه فرموده اند و الا چنین توجیه خیر وجه و تاویل زیگاس که از
 تاویل القول بحال ارضی به قائله است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض و لعل المراد بال
 عشر فی نذر الاحادیث و ما شبهاها هم کوفون فی مدینه عزه الخلفاء و قوه الاسلام و استقامه امر و زور
 و الاجتماع علی من یقیم بالخلافه و قد وجدنا من اجمع علیه الناس الی ان اضطرب امر شیعیان و
 بنیهم الفقه الولید بن یزید فالصلت منهم لے ان قامت الدوله العباسیه قال شیخ الاسلام ابن
 سنی شرح البخاری کلام القاضی عیاض حسن ما قبل فی الحدیث و ارجحه لثبوت القبوله فی بعض
 طرق الحدیث کتبهم کتبهم علی الناس فی الضلح ذاک ان المراد بالاجتماع التقیاد بهم للبیعه و الی من
 ان الناس اجتمعوا علی بیعه عمر بن عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکیم بن عیینة فلیستی مناصره
 یومئذ بالخلافه ثم اجمع الناس علی معاویه عند صلح الحسین ثم اجتمعوا علی ولده یزید و لم یقتل الحسین علیه السلام
 امر بل قتل و قیل ذاک ثم لامات یزید و وقع الاختلاف لے ان اجمیعاً علی عبد الملك بن مروان بعد یزید
 بن الزبیر ثم اجمیعاً علی ولاد و الاربعه الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و یحیی بن سلیمان و یزید بن عبد الله
 فلولاً شیعه بعد الخلفای الراشدين و انما لے عشره یزید بن عبد الملك اجمع الناس علیه
 لامات عمه هشام فویل نحو اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه فانشرت الفتن و لغت الاحوال من
 یومئذ و لم یبق ان یجتمع الناس علی خلیفه بعد ذاک لانتی موضع الحاجه و ابن کلام ابن حجر عسقلانی فی
 بیانکه معاویه و یزید و اوسلک خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدین منسلک منسک منسک
 اگر احادیث مذکور و حارک علی الملح باشد قدح و ریح خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و اما
 هرگاه حضرت مفتی یزید اول الظلم امرای دوازده گانه منتظم فرموده و جاده افتخار و مایه پادشاه
 و ابن حجر عسقلانی میبوده و اندیش قطع نظر از دلالت روایات مذکور و بر مدح اثنا عشر و عدم آن اوجها
 چند که در آن اخبار مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلح و استقامت امور است
 و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از جمله یزیدین معاویه است یافته شود و در زمان یزیدین که
 باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق حضرت است تواند بود و غیر از معرکه کربلا و قتل و کربلا
 سیانیا با اولاد و اقربا و اسیر و منسوب خرم خرم آن قتل و قتل و قتل و قتل و قتل و قتل و قتل و قتل
 یزید بن ابی سنیست باعث دین اسلام بوده و فاحش الامر فی معرکه الطین پس و قتیقه قتل باعث عزت و مناعت
 اسلام باشد چگونه میشدش خوانند و قتل او را شهادت حقیقه داند و ان هذا لاجمع من الضعین قول
 یلیتین ختم قول ملا و برین تقدیر آنچه در وانی و کافی مرسوم شده و زیار ارام شیعه بخیر
 و جود کافی و وانی خواهد بود و ان قول بحکم که جز این قدر نیست مشقت یزیدیه چرا کتاب الی

که آنرا لقب بیاض عثمانی لقب نمود و جمع نموده که میفرماید و بحکم آنکه از این پس ستر است که بخلاف تمام خلق فایز شود و از منصب فریقین دست بردارد و معلوم نیست که با وجود این ایت جلال و جلال و البلب و شمر و عمر سعد و هر فاسق و کافر را خلیفه نمیدانند و گاهی باشد که اجماع و گاهی بشرط عدالت می بردارد و خلاصه آنکه کلام در خلافت یعنی ریاست عامه و رعاست کبری است و تیسب غیر متعین هر جا که لفظ خلیفه می بیند یعنی آن نبوده قیاس بر ما نحن فیه و سبوح عنه میکند و معلوم است که احادیث از فریقین یعنی سبوح عنه رواه حدیث را خلیفه نمیدانند اما اینانیکه بعضی مثالت زاره و غیره نمود پس جواب تفصیلی آن در صوارم الالکیات و زنده اشاعشریه مذکور است در تمیض مجامع نوشته میشود که و رو و لعن بر بعضی رواه در هنگام فساد اعتقاد و انهدالالت بر سومی حال شأن استقامت ندارد و در چهارم است که هرگاه لعن جناب سالتاب بکلام مجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت است و متخلفین خللی نه نماید لعن انام و خلافت غیر مصطلح رواه چه حرج خواهد کرد و بر همین منوال است آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد و محذور احتمال تقید در روایات سالتاب رواه بنا بر سیاق آنها از اعداد متطرق است و مثل ذنبی آنرا نقل کرده حیث قال فی المیزان حذنا ابو یحیی بن ابی حمزه حاتبا سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زاره بن عیین بالقوا و سید فقال ان الی الیک حاتبا و عظمها فقلت ما هی فقال اذا لقیته جعفر بن محمد اقر امنی السلام و اسئله ان یخبرنی اناس من اهل الحنه فانکرت ذلک سألته فقال لی انه یعلم ذلک و لم یزل لی حتی اجبته فلما لقیته جعفر بن محمد اخبرنی بالذکر کان منه فقال بعد من اهل النار فلما حجت لعینی زاره فاجیزه قال یحیی بن اهل النار فقال کان ذلک سالتاب من جبابه النوره قلت ما جبابه النوره قال عمل معک بالقیقه استی لیس روایات سالتاب از وجهی روایات مناقب که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف بلاء نیست و معاخذ باجماع فرقه حق است ساقط و از منزل قبول باطل خواهد شد و ایضا این قول شریف بدان ماند که گفته شود و بمقادیر حدیث علماء استی کاتبی استی اسر ایل جماعت رواه اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین و تبع تابعین بوده اند برابر انبیا بودند پس مثل معاویه و صفوان و کس و جمعی بر این حضرت مرتضی علیه السلام و عیسی علیه السلام خواهد بود و حال کفر معاویه و سایرین نیز تحریر آمده و حال کس و غیره از نسخه المذهب استخراج نموده میشود قال دشمن المشهوره کثویه کفر و کس و انهمی قالوا جهم کالاجسام من لحم و دم و لا الا عذنا و الجوارح و یحوز علیه الملائمه و المصانحه و المعانقه للخاصین الذین بزور و نه فی الدنیا و زور و نه انتی بلکه از عبارت علامه تقی لاری که در شرح عقائد نفسیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت و جمیع بود و در حدیث قال اکثر المجسمه الظاهر یون المطیعون یلقوا هر الکتاب السنه و اکثرهم المحدثون و الامین تمیبه ابی العباس احمد و اصحابه میل عظیم الی اثبات الحجه و مبالغته فی التصریح فی تمیض ما و استی

فی بعض تعارضه لا یفرق عندیه العقل ان یق و هو مع عدم و بین ان نقال طلبیه سبب جمیع الا کتفه فلم
اجیده و نسبت المناقین است التعلل آه پس لا جرم اعتقاد و شاک کتاب مطبوعه اهل محاسب خواهند بود
نه علای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع آنها با مایه نمی زید چنان کلام مجمل است که بخل حسین
نمی رسد و تا ویلات کلام رواه که بعضی علای مانوده اند مشایه و مائل است تا ویلات آیات و اجاز
حال تحریفش بیکه غیر مسلمه از علای است نمودن پس اگر کسی را محاسب بود که این تا ویلات مفید نیست و نیست
ولایت و توثیق اعتباری و من بکینده است البته فاضل محاسب با صواب است آنها بجزیر خواهد نمود و در جواب
بعینه قوله علامه در کتاب تل الشریع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که ضعیفه مبالغه از حد
قول در لقب صدوق بنا بر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغراب است در صحت خطاب صدوق
است نسبت بقائل ان لشیطانا تغیری یا وجود نبوت کذب از صحیح مسلم و غیره و با وصف حدیث صحیح
متفق علیه الصدوقون متخیر قیل مومن آل فرعون و حبیب النجار صاحب آل سین و علی بن بیطال
با بطلان این افتاده جدید که از قلم محاسب چکیده کشف حال و قال او نموده بریرا که سوال مسائل و پیچید
از سبب عدم اجتماع و امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او
فرموده که فعل تدبیر یک شخص مختلف نمیشد و فعل تدبیر و کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور
باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آمد و آنچه جواب عین صواب است و آنچه محاسب توهم نموده
که سوال از امامت متعین و واقع شده و دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کلاما مفسر فی الطاعه
الی از ان اما آنچه نوشته که مقدمه او لے نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بان توهمی پیش نیست
زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات
متعدده پس چون حکم الی بنابر غرض اهل سنت باطاعت مادی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و با اختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان
فعله انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن اولیایها التفصیل بخلاف اینکه دو مجتهد فی وقت واحد جواب
الاطاعت باشند چه در بصورت اگر اختلاف فی مابین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آید
که مقلد مقتضین را اختیار نماید یا نمی بینی که زعم اهل سنت جناب سید الوصیین و فضل الاولین و
و طلیق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردیده اختلاف فتوی
پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود و اینجا است که علای
اهل سنت ای معاویه را خطا میدانند و ای جناب ولایت ما یا صواب اما آنچه نوشته که این جواب
واقع نیز نیست لان دایا الماورین با طهار الحق ان یجبوا سابقا لشی و الاخر بخلافه و الثالث
بما یخالف الفالح پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکام کما

احکام النبی و کلامه علی طبق حکم اللہ و ظاہر است کہ ازین اختلاف اختلاف فعل در تائید ثابت نمیشود و در
فی الظهور کالنور علی شاطئ الطور و من لا یجعل الله لک ذلک فاعلم انک قد کذبت و آنچه نوشته که مقدمه ثانیه
یعنی ان الاشئین لا یتفقون علیها و تائید بر ظاہر السقوط است بر آنکه لاسم کم در انبیاء بنی اسرائیل و تائید
در زبان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند و یکی مأمور با طاعت و دیگرے و بوجیه نبود و اللہ علی مطاع
بالبنیة و اختلاف رائے حضرت بارون علیہ السلام یا حضرت موسیٰ علیہ السلام در باب کوسا که
قوم از کتب و تفاسیر معتدله اهل سنت ثابت است علی انما لاسم کم ان بارون لم یکن مطیعاً لموسیٰ و کان
مشیئاً براسه و اختلاف را کہ بین سفینه ان کلام النبی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیاء بحر فشا
نمودن دلیل و نیداری و حسن اسلام مجیب است خلاصه انیکه یحیث بمشابه دلیل قانع است کہ در آیت ا
برایہ لولا ان کذبتم لکن الله یفتننا انما اشارہ بان واقع شدہ و علمای فریقین در باب الطال نیز یکبار
بان تمسک نموده اند پس اگر مجیب را در پرده البطل کلام معصوم الطال دلیل قانع و اثبات تعدد
النبیہ منظور است صاف بفرمانند کہ در تعدد آئمہ از کذب و ظلم و مقتضات بشری مبرا و معصوم اند و چه
اختلاف هرگز معلوم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق و تعدد آئمہ می باید کہ اصلاح امور امت از معاش و معاد
اتنازیده مرتضیٰ گردد و چه جای آنکه بوجیب ضلالت و فساد و بندگان خدا باشد و فی الجمله این کتاب
از عجائب افادات ائمہ شاعشر است ان قولی مخفی نماند کہ ایراد این مورد بر روایت مذکورہ دلالت
برمان دارد کہ انیکس از مشرب فریقین دست برداشته بریکه مثل مضامین روایت مذکورہ در قرآن
مجید و تفاسیر و کتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچه حق سبحانی
تعالی در قرآن مجید فرموده اَلَا نَشْرَحُ لَکَ صَدْرَکَ بِمِیثَاقِی و تفسیر آن نوشته الم نفسیہ حتی و سبوح
الحق و دعوه الخلق و کان غائباً حاضر اذا لم نفسیہ بما او و غافیه سن الحکم و از لمانه ضیق الجمل او بما لیس لک
ملقی الوی بعد ما کان لشیق علیک و قيل انه اشاره الی ما روی ان جبریل اتی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی صباه و یوم الميثاق فاستخرج قلبه فقله لم ملائکة ايمان و علما و علماء اشارہ الی تجویض و تائید
بر طبق کلام این مجیب نافهم می توان گفت کہ سینه علم خزینه سید که و مایه به نسبت دیگر سینه است
داشت و عرض بود و قلب که شکل صنوبر سے و اجوف نیست چگونه از علم ملوک و دہشده معلوم است
کہ مثل عبارت از ازار است و ان تعلق از دماغ و از ویس پر کردن قلب از ایمان و علم چه معنی دارد و سید
شهاب الدین احمد کہ از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آورده و عن ابن طاووس عن ابي
عن حمز بن مره عن ابي التجرى قال رايت علیاً کرام الله وجهه سعد المیز باکونته و علیہ مدرعہ کانت لرسول الله
صلی الله علیه و سلم مثله السبعة شتمها لجماعة و سفي صبيحة فاقمته فقال خروا لاني الله تعالی علیه ساو فی
قيل ان تقصده و ان فاتما بین الجول سني علم صيحه و سقط العلم و اشار الی ليطنه و جواحه هذا العاقل رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ہذا مرقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تاسم غیر حوی اوحی الیہ اجمعہ شمس لکھنؤ
 ولایات مبارک فرمودہ سوال کہ کیا ازین قبل از آنکہ شیا یابراین برستیکہ در میان ہر دو پہلوئی من علم بسیار
 است و اشارہ کرد بطرف شکم مبارک ہر دو پہلو سے خود فرمود کہ این جامدان علم است و این لعاب
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است و این است انجہ جناب رسالت مبارکہ از خورائندہ مثل خود نمیدن پرندگان
 جو بجا ہستے خود را پس موافق تعریف ابن محجب ناواقف تو ان گفت کہ شکم جناب امیر علیہ السلام
 جامدان خود و شکم مبارک جناب رسالت جامدان بزرگ بود مفر علم و دماغ است نہ جوارح و بطین
 پس چرا انحضرت اشارہ بطرف جوارح و بطین خود نمود و فرمود ہا ہنا علما جوارح انحضرت کہ افصح عرب
 یوں و لفظ زرق را کہ بمعنی خورشید و دن مرغ چوزہ را بدیانت کہافی الصراح و غیرہ و در حق خود جناب
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم استعمال نمودہ و نیز در ہمان کتاب مذکور است و عن علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قلت
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوصنی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت ربی اللہ ثم استقم قال کبر
 وجہ قلت ربی اللہ ما لو کفی فی الذل باللہ علیہ تکلیف و اللہ یبیت فقال لک العلم ابوالحسن اقدس شریعت
 شریعت و نہلیتہ بخار و اہل الفطو البلیغ فی حلیہ انتہی پس محجب العتاف غاید کہ علم عبادت از ادراک
 یا ازین و آب و غیرہ مشروبات و شرب آن چہ معنی دارد و کسیکہ زیادہ تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
 بطین و خواہد شد یا نہ ظاہر محجب غیر مصیب اور پردہ اعتراف بر شیعیان اعتراف بر جناب امیر جناب
 رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خروج از اسلام منظور است و بظاہر چنین استعارت ذکر کلام
 علام نیز بسیار واقع شدہ ایامی مبنی کہ بسیاری از علمائے اہل سنت و مرجع اکابر خود و لفظ عالی کتب
 استعمال نمودہ اند پس بر طبق کلام محجب میتوان گفت کہ ارتفاع کتب بسبب کثرت علم امر است کہ
 سامعین را از کثرت خندہ و پشت و تامل و اندازنجا ارتفاع و علو کتب جناب رسالت قیاس
 باید کرد کہ درجہ مقدار خواہد بود و عجیب تر آنکہ ہر گاہ و دماغ کہ محل خواس است از کثرت علم مرتفع
 نمیشود ارتفاع کتب از کثرت علم چہ معنی داشتہ باشد و ابن حجر مکی در صواعق از ویلی روایت کردہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما ینتہ العلم و ابو بکر رضی اللہ عنہ اسما و کلمہ خطا ہا و علم
 ستقام و علی بن ابی ہاشم روایت بنابر عموم محجب ثابت میشود کہ لوازم رتق از قسم حجب و خجہ ہست
 اینی در خلیفہ ثالث ہم موجود باشد و همچنین لازم می آید کہ لوازم اساس در خلیفہ اول و لوازم ذیوار
 از قسم ششم کل دانکہ در خلیفہ ثانی موجود باشد و عجیب تر آنکہ با وجود جمع کردن لوازم بیت و میریہ
 فکیر و بیت الخلاء وین بیت موضوع نہ نمودہ اند اگر ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ را کہ از عظامہ
 محمدین است بزرگو این مکان و معاویہ را بیت الخلاء فرامیدادند انسیب می بود یقین است
 کہ اگر ویلی با فردوس برین برود و باز بر زمین آید و حجت مقرر نماید در تاویل ابن روایت مذکور

بجای آنکه پسند معذرا اگر امثال انجیر و پسته را میخشدین فرقه ناجیه امامیه تقید قوت میگرداند بلا شایسته تکلف علمای
 سیان در کویچه و بازار از نیند و ستان تاریخ منادی میگرداند که ای بندگان خدا تعصب فرقه شیعه را بپسندید
 که خلفه ثالث را بنزد سقف قرار داده و خطبه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان جاری
 میشود و ظاهر اخلاقی ثلثه را بمشکل عواید ساخته اند و این روایت که مذکور شد قطره از دریای احادیث
 سیان است اگر زمانه مساعدت بمردون این قیل و مقال مافی ما نداشتا الله تعالی عجائب و کبریا
 مشابیهت عائشه رضی الله عنه بپایان شکسته در شور با و کور شدن ملک الموت بیک طلبا نچه حضرت
 موسی علیه السلام بیان نموده حدایق امامان و اما اهل حق را نصارت تازه و محبت بی اندازه خوا
 داد و الله را صر عبده و معر خنده خلاصه آنکه بطین از انقباض لیس خباب امیر المومنین است چنانچه
 علمای فریقین بان تصریح کرده اند و بوجه تسمیه آن اشعار نموده و شعر در اشعار بان بتقصیص فرموده
 فمن ذلك قول القائل في الحجر الكمال نقطه من كان قارعة مدينه و جره بنده و مروت له اخلاق سم
 متع بنده فایتهم لعمري الدعا متع بنده بامانه الهادي البطن الانزع بنده رعت عن الانام طرافقه بنده
 و فمن كال انزع المتع بنده و جرمي العلوم عن النبي و قوته بنده فهو البطن كحل علم مودع بنده و هو الواسيلة
 في النجاة اذا لور سبنده رجت قلوبهم لحوال المنفع بنده و كمال الدين بن طائفة در کتاب مطالب المسؤل
 چنین فرموده و حيث الفصح ما اتاه الله تعالى من انواع العلم و اقسام الحكمة فيا اعتبار ذلك و صف
 بلفظ البطن فانها لفظه بوصف بها من هو عظيم البطن متع بنده با مثله و كان عليه السلام امتلا علما
 و حكمة و فصاح من انواع العلوم و اقسام الحكمة ما صار غدا له علو اية و صف يا اعتبار ذلك بكونه
 فاطلقت هذه اللفظة نظر الى ذلك بنده هو المعنى الذي ابدته بداية الرواة الى السمة الاقلام و وراء
 من اعلنت زهرة بروج هامة الالهام و انعت زهرة مروج الے و راية الاقلام لطرب سامية و عجب
 من بعينه و لا غرو ان اطرب و عجب بليغ المعاني و فصيح الكلام و تقوي تقريره و تهذيب تحريره ان
 لفظه بطين من فاعيل و لفظه فاعيل معذلة فاعلة يكون معدولة عن فاعل كشمس و علمه عن شامس
 و عالم و ماره عن مفعول كقيل و جرح عن متول و جرح و تارة عن مفاعل كخميم و نديم عن مخاصم
 و بناوم و تارة عن مفعول كبيع و عجب من مبدع و عجب و اذا كان من محال ما يكون معدولة عنه
 و اقسامه مفعول فيكون لفظه بطين بهنما معدولة عن مبطن و قد امتدت الاخبار في الاقطار و
 طرقت الانوار في الامصار ان عليا عليه السلام كان قد حصل على علم كثير معرفة واقرة و درانه عاقبة
 اطهر بعضا الشمول معرفة و مصلو و عمو مفعول و البطن بعضها الے حين حصول حكمة و كان مما اطهره
 في بعض القضايا ما حقن به و ما قد التقى بسبب ارافته و ما افقد به خلقا حسا من الحيرة
 لا شكال واقعة مني حصل له الاعتناء للعلم و معرفة فانه و حضر الے عمر رضی الله عنه بن خطاب و بنو

حیند امیر المومنین علیه السلام امره را تیه و بی حاصل قاهر و رحما و اقامه حد الزما علیها فقال لعنه
 انه لا سبیل لک علی ما فی لیلنا و ذاعمره و قال کحضر من الصحابة لولا علی الملک عمر علامه شهرستان
 در مثل و کل در ترجمه فرقه خارجییه فرموده کل بن خج علی الامام الحق الذی انفتحت الجماعة علیهم
 خارجیاسواء کان الخرج فی ایام الصحابة علی الامیه الراشدين و کان بعدهم علی السالین لم باحسان
 و الامیه فی کل زمان انتهت عبارت بلفظه قال المحیب الغیر المصنوب مقصود و محاسب
 این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد و شرح موافقت و جامع الاصول ثابت شد که زید خلیفه حق
 است بانضمام این مقدمه معلوم شد که هر که بروی خروج نماید خارجی است فلزم ان کیون الامام کمال
 و کذا فضلا عن ان کیون مظلوماست میاید و بجهاد شد که استتصال این استدلال از سابق و لاحق
 بر ظاهر است زیرا که خلافت و تسلط نام برید هنوز ثابت نشده بود و چه جای حقیقت آن اگر نزد
 ثابت باشد عجب نیست که علمائے مذہبش در باب مختار از روایات معتبره و تأیید و قیاس و احوال
 دعوی نبوت کا ذب آورده اند عیانست مع ذلک در حاشیش هرگز نمی نگرد و اند و کفر شخصیکه بدست
 نبوت کا ذب و یا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر مبع زید و حقیقت
 خلافتش مقبول است کوفیان بوفایز قابل شوند و جمالت ایشان مد نظر دارند و نیست و عجب است
 از جناب محاطب نوذری جامع علوم عقلیه و فقهیه و مجتهد طایفه امامیه که در عبارت مثل و کل عوز و
 بکار نمی برند و در نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام
 برحق یا نکار یا قس معتبر است و بر حق بودن برید زید و اولاد کوفیان و غایب از اگر باشد نزد یک
 که شیعیه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست و دوم آنکه اهل حل و عقد بر
 او اتفاق کرده باشند و هو ایضا کما تری و فساد و فساد فیما نحن فیه حالا بخج بیوم آنکه خروج بر تابعین
 مستلزم شاعت است که از تابعین باحسان باشند و هر چند زید از دو سه زمانه تابعی بوده لیکن
 از قید مذکور از اعداالت و امامت برآمده و مراد از امیه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شریوط مذکور
 و جعلناهم ائمة جندون یا مرنالکها صبر و اذ کانوا ائمة کثرتون باشند مثل و جعلناهم ائمة
 ینحرون الی الله و کونتم ائمة کثرتون غالباً این همه زکون نفس و تشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت زید
 که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگید و بمقتضای حاشیای
 هرانمی برد در معنی ایصال ثواب بروح پرفق جناب اجتهاد و تاب والد ماجد خودش خواهد بود
 که در باره او خال پدرش و زمره فادیه خلفای راشین و اخراج امیر المومنین جیر لقا که بکار رود
 الله عز وجل انما یتبرک الله عز وجل انما یتبرک الله عز وجل انما یتبرک الله عز وجل انما یتبرک الله عز وجل
 آنکه الخ اقول چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مثل است همچنین بر اسد دلالت بر

خلافت یزید دارد زیرا که شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی انقضت له الجاهلیة
 و از عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنابر مذاق اهل
 طایفه حجاز و مدینه ائمه شهرستانی نوشته خواهد بود و لفظ کذا اولاً که محیب به دعوی ولای اهل
 با وجود اختلاف از عبارت ابن مالکی و اول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است
 تحریر نموده بظاهر اشاره است بطرف انیکه مراد از کذا و کذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب و غادر
 و خائن است کافی صحیح مسلم و بدل علیه و جوابه و الله اعلم انه بارئ من الخ و آنچه نوشته که استیصال
 است لال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر مایه ظاهر و باهر است که سابق و لاحق عبارات و در
 اهل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه و حمایت مختار با وجود
 روایات دایم و قیاح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و اقوال قره حقه است زیرا که
 احادیث در حق مختار مختصت وارد شده بعضی آنها دلالت بر مرجح و حسن عقیدت مختار دارد و بعضی مست
 و سومی عقیده بشر لغز این بعضی علمای فاضلین در حق مختار روایت مدست نفرینیه جدا و کبر او ترجیح داد و
 و بعضی بالعکس و بعضی توقف نموده اند پس در این اثبات انیکه روایات مرجح مختار در کتب شیعه مذکور
 نمیکند چنانچه بخاری نخواهد رسید لیکن با اتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر
 ندانسته و کسی را که بر شیعه نکست میقتلش را از اعظم عذرها شمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
 قیاس مع الفارق است طرفه انیکه ابن حجر و مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطیفیل صحابی جلیل
 القدر نشان بردار مختار بود و حیث قال قلت اسألو محمد بن حازم و ضعف احادیث ابی الطیفیل و قال
 کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابو الطیفیل فصحابی لاشک و لایؤثر فیہ کلام احد انتهی پس معلوم
 که با وجود نبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذب باشد چنین صحابی جلیل القدر را نشان بردار و حمایت
 بنابر اختیار نموده و به مقتضا حدیث سنیان اصحابی کالتیوم باهم فقد تم اقتدیم اگر شیعیان اقتدا با ابو الطیفیل
 نموده حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهد شد و سابق بجز تحریر آنکه مضر و کمس
 و غیر هم مجسم محض بودند و در رواه صحیح بخاری و غیره صحاح و اهل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
 اثر و قاتلین فرزندان خیر البشر بودند بنابر تصریح علمای اهل سنت را وی حدیث و نقه بوده و چنانچه در
 الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی اللطیفه الشانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبد الله العجلی کان یزید
 عن ابيه احادیث و روی الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و هو تابعی لفته انتهی و عمران بن حطان
 از جمله خواجه بوده و مرجح این طبع نموده معذرات روایات ان ملعون را بخاری در صحیح خود و مندرج
 ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بان تصریح نموده و ابو داود و نسائی از شریف ربیع
 که رئیس و سرکرده پیادوهای لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید عالم بود روایت کرده اند چنانچه

و در قریب مذکور است شصت و پنج اوله و الموحده ثم مثله ابن ربیع التمیمی الیربوع ابو عبد القدر و س کبار
محبهم کان سودب شجاع ثم سلم ثم کان ممن ایمان عثمان ثم صحت علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم
نحضر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی أمره الکوفه ثم حصر قیل المختار و مات بالکوفه من حده و التامیز
خرج له ابو داود و السامی پس هرگاه محمد بن اهل سنت در حمایت خوارج و تحسید و قاتلین سید
الجنه هرگز نمی نکرده اند اگر کسی از علمای شیعه مانع مختار نظر یا حدیث و امام او نماید چگونه محل طعن
خواهد بود ولی بمقتضای الاناتیر شرح بایه انیمه عناد و عداوت از مختار غیر از نیکه ابو قاتل قاتلان فرزند
رسول بود و حی و حیه ندارد **قول** العجب است از جناب محاطب بود و می جامع علوم عقلیه و نقلیه
عجبه اما می که در عبارت ظل و کل غور و تامل بکار نمی برده **اقول** بنهاد المیر و نقیص علیه نفسیه
نمایت با فنی و صفات است و عدم غور بسوی دیگران می نماید آنچه گفته که در خارج بودن شخص
خروج بر امام بحق یا بکار یا قتلش مقبره است پس قید کار یا قتل در عبارت ظل و تامل اصلاً بکار
نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرض آنکه عایشه و معاویه را که خروج بر امام بحق نمود و اند
خوارج خارج سادین خیال محال است چه هرگاه آنها جناب امیر علیه السلام را منسوب بحاییت نبایه
رضی الله عنه بلکه شریک خون میداند پس لاف که سلب عدالت از انجناب می نمودند و ان مسلم
کار یا قتل امام است علی رغم الحیب و حقیقت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و مسافر این
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش با جماع شامیان یا بکار و کوفیان
تا اینجا ثابت است و ادعای شیخ خاص برای اهل سنت که از قدما می آنها بعضی بسبب فراط احتیاط
از معیت بکار یا سعاد انساب جناب و الا کتاب محروم ماندند و بعضی نکست بیعت نموده مجازیه بان
حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع حکیم سعادت معیت آنحضرت ترک نموده با فاطمان خود و او
و متاخرین آنها مجازین نقص رسول را بحیاه اجتهاد مورد ثواب بالارباب اند و گنیکه بالای منبر سب
آنحضرت لغو و باطل شد و او را محاطب بخطاب خال المومنین سازند و معاندین آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و قاتلین سید شایب اهل جنت را راوی حدیث و یقه دانند ستم بر جان انصاف است
سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند و گمانیکه آنحضرت را و ضی بلا فضل میداند و مجازین آنحضرت
مکفری نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا الشی عجایب و آنچه نوشته که اهل حل و عقد بر او اجماع
نموده باشند پس جناب آن از عبارت سیوطی و غیره در سابق ظاهر گردید و آنچه نوشته
که خروج بر تابعین وقتی مستند شناعة است که از تابعین انهم با جسان باشند پس قطع
نظر نیکه اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله جمیع
میگویم که بعد استیلا خال المومنین و مجتهد المومنین که اعدل اضحیه منصوص الخلافه بود و بعد

بیت اور ع اصحاب و نیزه خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و قراقران و تابعین لهم جسد
 بودند داخل بودند و تابعین لهم با حسان البته محل اشتباه نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد
 از انیمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکور اند کلام محل است صاف بیان نمایند که از جمیع کلمات
 عباسیه که خلافت آنها را سیوطی متفق علیه و منصوص دانسته که امام مصداق و جعلنا منهم
 ائمة بعد من بعدنا و انما نزلناهم لایزالنا یقوت بود و که امام مصداق و جعلناهم ائمة بعد من بعدنا
 و انما نزلناهم لایزالنا یقوت و عواد بنسبت بقتضی علامه که از جمله سادات علمای است مثل است
 راجع و بدین نسبت سید الشریحان است و لسانی رسول الله اسود حسن و نسبت تحریر لطیف جناب علی بن
 ماب انما انت فی العالمین و وارث علوم الانبیاء والمرسلین بدین اثبات بدلیل مسؤل از درجه اعتبار
 ساقط و بایط است انتی کلام العین بلفظ **اقول و اقضی الی الله ان الله**
لیصیر الی العباد باید دانست که آنچه من در جلد اول با بحث متقدمه بغایت ایزدی نوشته ام
 و کلمات مجتهد بلکه مقالات اولین و آخرین او را نیز در بر گرفته ام تفصیلی است که این یکبار در حدیث
 عنید را به زائل میکند و لیکن برای تسجیح ادیان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر ندارد نیز هر قول
 مخالف بدلیستی میگویم با بحثهای سابق را نشان میدهم و بتذکره و تبیین می پردازم تا اهل علمان بر عجز و
 حمل نکند و شاید اگر مجلد اول بدست نیاید مجلد ثانی را رفع انتظار کرد و گواشت الیه فی الباحت
 المتقدمه **قول** کلام معجزه نظام که در نج البلاغت واقع است **اقول** بدون شخصی
 الاسم و الجسم از کرده انصار که تا امروز با وجود مرد و دهر کسی از رخصه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
 و او مصدق را بنیمه او صاف جلیله و مناقب نبیله در زمان حضرت سیدالش و جان بود و احدی از عقلا
 بهیچ وجه معقول نمیشود که سابق تفصیلیه فی المجلد الاول و یستقین میدانم که چون ناظرین این بحث را
 در جلد مذکور خواهند دیداد غان خواهند کرد که قطب دین و مذهب رخصه بچی و از معقولان تشکیک
 و ترشان بجا و ضایع اند زیرا که در ایجاد خویش قطب مامیه این امر را مطمح نظر ساخته که خصایص تصویف
 در جناب مصطفوی صلی الله علیه و سلم بحجت عداوت خلفای رضی الله عنه متقدمین بکسب مراد
 کما استعرفه الله الله تعالی **قول** و بعضی تفسیران لعمر کرده اند **اقول** چون عمر فاروق را
 نبض حضرت مرتضوی علیه السلام مقیم سنت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و فرقیل بدعات
 اهل و فضول و مداوی عجز و مقوم او دست الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیده و النجایا الجیریه پس
 بهیچ عینی و اثری از مذهب رخصه باقی نماند چه باجماع تمامی امت بلکه با اتفاق اهل کتاب نیز
 و خلافت اوبه حدیث مذکور را محال انکار نیست گفتند و نیست که او دین نبوی صلی الله علیه و سلم
 رواج داده و اقامت سنت کرده یا بدعت و احداث بر روی کار آورده و چون نبض امام الایمه

شاعری دادند البته وثوق خود را خود برهم زدند که لایق من مجمع البیان و بی عیاریه انشاء الله تعالی
 من بعد محققانند که هر کسی از عقلا در چهار موج جبریت مبتلاست که هرگاه حکیم مجتهد و دارا قاضی
 سنت و از آنکه بدعت و دیگر فتنه اوصاف جمیله خلفا که جناب مرتضوی طیب اللسان بدان
 شدند و اما التي بر حقیقت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را بختیدین روضه بگویند و باره امامت
 جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چنان نصی از خصوص رابر منقبت و مدح حضرت شیر خدای
 خواهند کرد و انید و کجا مثل سایر مدعی هست و کوا چهست رابر خویش خواهند چسباند پس بای
 طبر و رهاست و معارفات آن درباره اجیت صدیق در کتب علاماست و حدیث بختیم میانه
 و حدیث موالات خود مشتم است بنص التمار نزد بدین مزید ولای اهل سنت اظهار کفافی
 المحاسنی مثل النجار و حدیث منزلت بمتره لو کان بعد بنی لکان عمر بن الخطاب کما فی علی
 فی خلاصه منج الصا و قین فانظر و معاشر المسلمین فکیف که ثنائی علم الروی در شانی رود
 و مشوسری و احقاق الباطل و مجلسی در بحار بیل طعن بجناب صریح میگویند آنچه بران دلت
 دارد که امام خلافت امیرنا اخرجیات بشیر و پذیرنا فضل بود خواسته بودند که بجایه تا میرا ساه
 اعدا از دین میران گردانند و مورد حدیث عذیر رابر سر نشانند که بی عیاریه انشاء الله تعالی
 علاوه چون روسای اهل نفاق را با نامرتبه ستودند فلان بنی بمنزله السمع الی اخره چنانچه
 بنویزین طرق در مقاله ساد سه گذشت در بیان مناقب و حقیقت خلافت مرتضوی کجا وثوق
 مانده بگوید ندارد می که برادران حضرت یوسف چون یکبار دواغ گفتند کلمات صادق شایع
 قرانی نزد حضرت یعقوب علی نبیا و علیه الصلو و السلام بچوی شیرزید فکیف که آنجناب چون
 از او بگریزد و عمر باوصف چنان بودن نشان می ترسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد اشارت
 لا فقی زیاده تر نشیده بلکه مانده بر خود دلزیده باشند که روزی که خندق چون ضربت شمشیر او
 بر عمر عید و در سدا که حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهید خود را فرست میگرد
 و فالقار خید که اگر جگر کا زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
 ابن قصه را بطویل شام ایراد کرده اند احوال العباد و نظر بختصار بر چند می را سطر اقتصاد میکنم بچویش
 دل باید شنید و بی زده پس خدا را از انصاف بیگانه مشو و در مباحث کلامیه که و کورانه هر که
 و خوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از لغره اولزرد یا خوف از آن بدولان شاید که بار
 و در مکره فرار از ایشان سزد و چنانچه روضه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام برجا
 می نمایند و شرح کلینی و ترجمه علل الشریع هم بران اول دلیل است فوالله چنانچه روایات
 بر وجه خلفای نبی امیه و بنی عباس دلیل حقیقت انها نیست **اقول** امید داریم که آن روایات

که دلالت بر مدح خلفای بنی امیه و عباسیه دارد و نفس در نیاید عاید باشد و از حضرت حسن و حسین علیهما السلام
 استفاضه فایز بود و اگر کسی از آل کفره معتقدین عباسیه می باشد و صدق شیخ صدوق و ابان
 حارثی مسلم الملکوت و شکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و در بعضی که میسبان می دارند و کتب اهل حق را
 مانده در مثال سابق بعضی از چهار اهل بی سر و پا و مدح غازیان و بار قیصر و قمر آورده و جایش را
 داده که اگر محبت آب و حشیم دارد کلمی اینان حارثی زبان نبار در قول الهی بنی امیه اقول
 خوب بنویس و هنوز دامن این کار بر نمی چسبند با و صفی که جواب دندان شکن بلکه شکننده رک کردن
 سادسه نوشتیم اگر حوصله تحریر تقریر داره در نقص و معارضه ان تمامی هست خویش بلکه تمامه هم تمامه
 و سابقین هم بر حماره مع ذلک و هیچ عاقلی تن رضاند که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بهج اول مبارک
 و روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجاد اول
 و در حق خلفای بنی عباس اه اقول از خدای عز و جل باید ترسید مع خلفای عباسیه
 در مقام کجاست و انجدرست چگونه بیعت رسیده زباده برین نیست که حکومت و ریاست
 ایشان با خدا و خواهر کشید و از نزاع فیه در بنی بر مجتهد سفینه شتبه شد مابه النزاع و یادماند او را که کما
 و حقیقت خلافت میر و نه امتداد و قمران پس مقصود بدست نیاید و آنچه بدست آمد مقصود نیست
 می در صحاح احادیث مدح حضرت عباس پیش از پیش دارد است و در کتب ر فضه هم اعتراف آن
 لغوص است چنانچه از عیون و احادیث و روایع الرشاد و غیره معلوم توان کرد و انیمه حجت ماست بر فتنه
 که از مشایخ تقیه آباء حضرت صلی الله علیه و سلم کاف و غیره را مانند اعمال یزید و شمسیه
 کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعض
 اولادش را سب می و ذکر محدثین آورده اند و در محکم کبیر طبرانی نفس اینست که حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عمو و از تاریخ دمشق غوم این دعا را
 شیعه اولاد انجناب نیز بوضوح می انجامد و روایات جابین صحیح لفظ اهل بیت در حق او فرمود
 او وار دست بلکه نفس است در نیکه روزی بخانه انجناب رونق افروزند و همه را زیر کلیم گرفتند
 و بهیولان اهل بیت بر زبان آوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بخار نیز دلیل است
 زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنهما و عباس
 رضی الله عنه پس تکبیر بردوش ایشان کرد پس بر روضه خصوصاً این سیر و در شکست رشکست
 افتاد که در دعا و طعن الملاح گفتند آنچه اخراج نماید او را از اهل بیت و کلینی احوار و تابعین و متوال
 او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را ندیم و طعن تناول کردند و کسب اهل بیت بدین

من ذلک الغرض بعد کواست حضرت امیر انبیاء خشتار جاملین اسفار مانند غبار از هر پاشید و
 ننماند که تاریخ الخلفاء کتابت مصنف که حکایات و روایات و ان مجمل ادا میشود و باقیه اگر مال غنای
 عبد الملک ملاحتی کند خواهی دانست که در زمان او ظلمها مستحکم افتاد بر مصلح کرام و اهل بیت عظم
 رسیده و امر اسے آن وقت خصوصاً حاج شقی و پے این بزرگان چنان افتاد که بعد از ملاحظه آن
 خبر تکرار استعاده چیزے بر زبان نخواستی او درین بعد اگر چه پدید اول چنانکه نشان دادم به بتی خواست
 دانست که آن خبر رفته و باره بنی امیه و معاویہ عبد الملک خصوصاً در زبیل عمر و عیارینے مولف بجا
 و انجان امیه عظام خود روایتها دارند از عجائب افاقت که نیز ما بر بیانش بطوریکه من در اینجا آورده
 شد هیچ کتابی نخواستی یافت و از غایت قافه و عروض تعجبا محو حیرت خواهی شد **قول** اگر
 میخ تحریر **قول** بعد از این کشف تعلیمات که خود از مطالعه تاریخ الخلفاء تواند شد کسی را از این
 عارض نمیشود چنانچه بجهت را عارض شد زیرا که ملح نافع و غیر او در باره عبد الملک قبل از تسلط
 است قطعاً نه تخمیناً و مع حضرت مرتضوی رضی الله عنہ در باب حضرت صدیق با فائق بعد از خلافت است
 یقیناً با اعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبر و امامت عظمی و شتان بینما **قول** علاوه
 آنکه **قول** این جواب را بجهت اجمال و اجمال تفصیلیم باید برده از دوسه معنی بر روشن
 و اجمال و اجمال را تذکر کردن نام معلوم کرد و که مفاد آن چیست و سبب این قول و دلیل آن که
 چگونه است و لفظ فلان که بودنش در حدیث مرتضوی منصوصاً ممنوع است چنان دلالت دارد و در
 محمد اول گذشته که در حدیث مرتضوی نام مبارک احد الشیخین بود بے علمای اهل حق مطابق
 ایراد رضی لفظ فلان بزمان می آرند لیکن اعتقاد از منشی دارند که حدیث انجذاب این لفظ نبود و
 بجهت جنابت رفض خود که از آغاز وجودش حکماً تا عقبیم اتفاقاً از نوایم ذاب بود حکماً شریف
 الرجال این لفظ آورده و در اکثر لیت در کلام مرتضوی که او **قول** و همچنین **قول**
 این بحث خاص در مقاله خامسه که مقاله خیر مجاد اول است بالامریه علیه کشته و الزام و تحقیقاً
 چنانچه باید هر زبان ظلم رفته و با دله قوی و حج قطعاً ثابت کردیده که قلیل مجنی عظیم متعل میشود
 ولیکن جناب مجتهد که بدولت فاروقی مست و تبرک و موم و متصف گشت بکتاب عقلمیه و تقیید
 کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقباً دست و صغیر و کبیر این و ما زود از راه جبل نزول
 قائم مقام ولد خاتون زکس قرار داده اند مملات او همسایه فرخات سلیم که بهتر از وسع آسمان
 است نزد رفقه خواهد بود و در همان مقام از کتب شبیه مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر و زمان
 امام مقبولین لسان ایشان مجنی عظیم الکیه آورده ام من شاد التفصیل فایرجح الیه و این
 باضافت دیگران مثل حضرت ابی ذر رجائے داشته باشد و لا ضیر فی **قول**

اقول سبحان الله من مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که بمعنی این عبارت هم بی نیز و مذکرین
 هزاران مردم که غوغای عام بود و بسیار از مخلوقات و عابراے متوکل می نمودند و مبالغه در شتاب
 او میکردند کسی انیم گفت که متوکل در زنده کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتهد در نجایم
 راه اجمال و اجمال سپردند و فرمایند که را الزام کردند و میان نفر نمودند که این شخص که شناسی او را بخیر
 رسانید ثقیه بود یا غیر ثقیه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و دانش
 این سفاهت و خرافات را بایستی نیست که چون روایات شیخ صدوق و مانند او را از آن کتابها که
 در اصول معتدله شایعه محسوب میکردند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنند جناب مجتهد
 چه چنانکه در آن بر بنی انگیزد و چه چنانکه در آن بیاسانند و چه چنانکه در آن بیفوت که در اینجا خلاف مناظره نمی چاید
 و درین مقام انیم نجایش نمیکند و که قائل که بود و ثقیه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه
 جواب خواهد داد و لغو و بطلان من السفاهة و البلاء ته چه چنانکه جناب مرتضوی را در باره صدیق
 و فاروق علیه السلام بنوا نیکه دانسته و خود امام الرضا در شرح البلاغت آورده و مجلسی را در اثبات
 مشفق علیه فریقین اعتقاد کرده و حکام غیر مرقه باین لفظی سر دین در یک پایه نمی بندد و او ظلم و اعتساف
 میدید عالمه الله تعالی بقهر و عدله و در نجایا بدست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قائل
 مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته نفات هم خواهند بود و الله الحمد که حتی قائل قایم با حق
 و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل باین مبالغه مذکور است و دلالت ندارد که هر کس
 که از ایشان مبالغه را از حد که را نید و چنین گفت که و المتوکل فی حیالنا شاید جناب مجتهد که
 رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه
 حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیده اند که مستدل را انتیاض و لیل باید و مانع را احتمال کفایت می نماید
قول و عدم رضای اخضر الخ **اقول** جواب هر قول و هر روایت را اینجا تفصیل
 و لسط یعنی است ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرت ان دین الطلاب
 خواهد دانست و حالا هم هر کس این کتاب را از اهل استعداد دیده و نقد را زویدنش متاثر شده که اگر گویم
 حقیقت مذمت متن بر او متیقن گشته بر او غلط زرفته باشم و چون مباحث این کتاب اوقت مناظره
 با فاضل معاصر صاحب شجر الاسداد و جناب سید زافع علیه صاحب سلمه الله تعالی و اطال لبقاء و نشر
 کرده ام زیرا بر جوانبش قاری نیافتم **اند قول** و خطبه تشقیق **اقول** چون بجای خود مقرر است
 که خود کرده را در بانی نیست این چند جرت میگویم که این بحار الانوار فاضل مجلسی جایا پیدا است
 که رضی بزا در متنی آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر عتبا
 ان منعقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم انقدر به ثبوت پیوست که رفته بر او صاف عتسه

که متفق بدان میزد و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که عند قرآن از جناب معصوم خلیفه بلا فصل است
و اهل سنت از سابق و لاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ما را آنکه خطبه شریفیه بر حاجت باشد این است
و در خواهد بود که داعی مکتب از طایفه رفته این خطبه را در کتاب خود و روایت نماید و آن را بر
اهل سنت حجت شمارد و قد عرفت مراراً ان الحمد للہ صرح فی هذا الکتاب ان ادعاء العتقاد علی الفسهم
حیث دون الماد علی انفسهم اسے لغویین مواد این خطبه را مطابق داب خود حل کرده اند و فی حجت
علی گفته اند و بعضی چنین فرموده اند که میسب الیه رضی اللہ عنه هذا الخطبه ازین بمقدار الفاظ ثبوت
صحبت این خطبه ممنوع است ای احتمال ندارد که فی حدیث علی گفته اند با اعتبار آنچه بر زبان شعیبه
شبث روز جاری بشود و مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جاودگی لفظ الیه بر اسے بتوان ندیده اند
بعضی من در تحقیق ان همین میگویند که من گفته ام **مسند** لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و خوات و مستند و خودماندان و صحت نسبی از است و بارگاه شریف
که وجود عالم مستلزم خاص نیست فایده که از لفظ نیست بتوان برود که دیگران این نسبت کرده اند
و شان حضرت مرتضوی از ان رفع و دامن انجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
علمای بر معنی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفا و ذمایم رنهاریه ثبوت رسیده
در رفته هم در تراجم شیخ البلاغث در غیر ان این امر را نقل کرده اند و روایت نیز مقتضای این امر است
زیرا که هرگاه از جناب مرتضوی نفی خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بنظر رسد و مردم
بلا فایده بپند که در واقع عذر حضرت بشیر و تدبیر مرا خلیفه کردند و شما بیعت نمودید و روز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من نفی الایات و الاحادیث و شیخ و صاحب دوق
برین امور الواب و فصول در تصانیف خویش مثل مثل منقذ گردانند و علم الکتب از رفته و نیز
صاف صاف گویند که رنهاریه بر مکتون و مذہب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب اشکار نشد و در ان
مانند و جعل جالبی امامیه یعنی شیخ فاضلی در شرح شیخ البلاغث صاف صاف گفته که شیعہ میگویند
که جناب مرتضوی مذہب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشید و از نفی امامت خود و تذکر
نفرمود چه چگونه عقلاً تصور کنند که ذمایم و قبایح خلفای را شیعین بر زبان مرتضوی رفته و عفو
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفته و دیگران عظام ایشان همین بود که نه دعوت
کنند با امامت خود و از مکتوبات منبر مقدس خبر دهند و نه از ان خلافت خلفا تا بسبب خیال جبر است
هر چند جناب اقدس از دی برای انجناب و اخلا و ان عالی قباب بنابر روایت سعد بن عبد الله
امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که اوسع از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهرت
بطرف مغرب و دیگر سے در جهت مشرق پرداخته باشند و هر یکی را کمبازاری از انهن محصور و محاط

گردانیده باشد که به بنده و هزار باب میسر کرد و دو ساکنین این شهر با بنده و هزار لغات مختلفه تشکر فرمود
 چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل در ساله دره پیشا برایش میبایست لاحول
 و لا قوه الا بالله **قول** و در آن کلام آمده **قول** بعد از آنکه روایات امامیه را تفحص و آجی نمودم
 و کتب ایشان را غریب الکردم چنان بطور انجاسمیکه که راوی خطبه ششقیه عبداللہ بن عباس است و خود
 منج البیاضه فی الزین مختصص و لیست منصوص و چون متن او را کتب فرقیتم پیدا است الا حرم ال
 بصیرت از نه راجح می توانم که که جناب ابیبر که مجال بر ذکر خصوص بجم میرسانند و دوستی میریزد
 خود کنند و مکتوبات ضمیمه مقبول در جوابات معاویه پوشانند چنانچه الفاصل و معبر گشت چنان
 قدرت بر آن یابند که خفا را روبرو مید کامل بدگویند پس البته اتماع این سیار باشد این تحت
 سناد نداده انچه مجتهد بخمال خود نمیشناسخ فرمود که در ششقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس خیر از قبل
 مرکب یا آنکه فرسی چیز دیگر متصور نیست اما بجای او تشریح من لا یخسر بمطالعہ معتقد فرسیده تا
 میبایست که ایما از فضنه تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت جعفر
 علیه السلام مطابق احادیث بخار و رومی بعباس و عورت خانمائی مذکور در آمدند و خج در کمال
 و لیس الخیر کالمعانیه را بیاد رسول صلی اللہ علیہ وسلم دادند پس از راه تقیه بر آنما بنده و خوشا
 ابن عباس خطبه ششقیه ساخته باشند چنانچه نخواهد بود فکیف که ابن عباس بار و فوس تمام کوشش بر آن
 و دل بر زایم خلفای مزارشیدین بنده و بر بنیم در خامه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی اشتباه
 بخوردم انچه افسوس بر من یعنی بروم که دفتر مشالاب خلفا که حضرت مرتضی بازر کرده با انجام رسد اگر
 کافی کلینی بخور ابر و چشم بنمید خوانند است که ایما بدی بروایت زرارہ تقیه از آن زمان
 نموده اند که اگر ایما اشارت میکردند بر ریای محیط غوطه می زند و باتش خورد و داخل میگردد و
 چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجمل و مفصل خوانای دید چه جامی ابن عباس
 که مال مسلمانان میخامروند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب فرور خوردند که تقیه
 ازین مردم از واجبات بود کمالی فی علی من طالع محارزته فی محمد الاول **قول** و ما دین مقارن
قول در جائیکه مخاطب مفصل الانجیث را در آخر کتاب تشبیه خوانای و در تحقیق و تنقیح آن بطور
 خواهم آورد و از آن منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق الزام حضرت عباس بطرفدار بی حضرت
 مرتضی و دفع طرق بعضی از او بام در آن باب بود که حضرت عباس من تقصی خواصت نمودند
 پس چون وعده عنقریب بوقامی انجا میباید این آیت روبرو می مجتهد الزامانی خواندن که انیس
 بهر ای امل ظاهر کلام اقل الا نام نباید ترا جملت کردن و قریب این مجتهد که هر جا این مجتهد
 راجحیت جمل و یا تجامل ذکر می نماید خوردن چه او تقلید ابو سفیان میکنند و فتنه در معرکه احد می گفت

همان یحییٰ بن یحییٰ که تقریر فی القرآن المبین و لفظت به النسخه الانبیاء و المرسلین آدم بر میان
 آنچیز بر روزگار و واضح که هر شهر و دیار که نامش عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه از
 نو کتب خود و مثل و نحوه المباحی و غیره بهین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رخصه بر آوردن و در بروی
 صغیر و کبیر الشیخان در بامده فیص آباد و لکنه و همچنین در بلاد نزدیک و دور نهادن و زیارت کسی سرخ و در
 بر بنداشتن و بیج تا وی را در غیر که سپهر خود ساخت لیکن چنانکه فشار حاملین این فشار خصوصاً محمد بن ابی
 باید دید که در جواب مکتوب با حیر که در میان این کتاب ذکر نموده اش مجلاً و مفصلاً نوشته ام چنانکه دانی
 هوس خام را بخت و لعل از نا امید بها چنین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین پیش
 پا خود در جمعی از علمای عظام که در آن زمان کلامه زاد اند خیره و ملازمه پذیر که هرگاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
 نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در آغاز جلد اول دانستی تیرا نمودند از کسی که حق
 حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذہب است
 تیرا می کشی فرمودند و یا شد یا پدر او هر دو نزد من ملعون اند که بر اے بد شکوئی و دیگران پیش تو
 بریده اند بر مجروح مسامحه قلم سرجم بنای طعن و تشنیع نهادن از عقل و دیانت بر اهل بعید است خصوصاً
 هرگاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسیار است که علمای اعلام تصانیل الانبیه
 ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس گرا می میفرمایند و
 و فیکه قرینه عبارت کتاب بحار سو که این احتمال باشد پس چه بی دینی و بے دیانتی است که بجز
 ملاحظه چنین عبارت که اصل استناد آن به عالمی از علمای موثقین غیر ثابت در حد و الزام بر آید و
 الی اخر القوه به و انیکه شنیده خاصه در لفظ که بخت بود که بنیاد الزام بر آن در مقام خاص نهادن
 بلکه بسواد اعتقاد و جناب زهرار حنفی الله عنما و باره حضرت مرتضوی ازین کلمات طلیات یا ثبات میر
 که اعرفت انفاً ما در لفظ خانبان پس مزید جراتش نیست که در عبارت حق الیقین لفظ خانبان
 از خوف بود و بجای آن لفظ خانبان از خیانت نهاده اند انشی محصل نهاده جعل الله له سبیل
 من طریق انه قول اهل بحث و نظر را شرم می آید بر و این مملات برداشتن مگر چون عوام میگویند
 را بر عجز محل میکنند و لاجرم حنفی چند بر زبان قلم می رود و ایقاظ نا تمین و تبیه غافلین بنموده میشود
 تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الله بن علامه
 محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در و دومان ملا مجلسی است و کتابی در اجازه مشایخ و سائده نوشته
 هم کتب حق الیقین و هم تذکره والا میسر را در مصنفات او با و نموده و محمد با انبیه دعای حکم و اجزاء و مگر
 انیم یا و ندارد و باید بدیش محبت نمی کار که خود مجلسی آنچه نوشته و در فهرست و مانند آن گفته دلالت بر آن میکنند
 که کتاب حق الیقین خالص از تحریر است کسی در آن شرکاب نبود و این امر را عقل می پذیرد زیرا که کتاب مذکور

است صغیر قطره است از بر مطهر نیست به بجای که بخت و نفع جلد اختتام یافته این شرکت حاشیه بر
 بساط فیض شاد دین کتاب الایق قبل نیست بلکه از آن نیست که معاندین کفار بقیودین خود را شریک الطیبر
 میگردد اندیدند ستمنا لیکن چگونه عقل بخیر کند که آن شرجهین تحریر خود بحیسی و ریجیح خبسی نه بنمودند و داد
 ما دام الحیات باین غلطه نرسید که لفظ کریمه مطابق اصل حدیث نیست و دیگر سبب را هم تو فرین
 نشد که تبارک مافات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعیه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجلد مقبول را از
 بجای که محل این اسرار و مایه فحار اشرار است به بینی مانند بدیسی اولی خواهی یافت که حل لغات
 خطبه منسوب به جناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شیعیه که خود شریف مرتضی آنست
 نصب بطنی دل بران بسته و در کتابش از دوست خود و قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عقربت نور
 و نشاء الله تعالی بر محاسنی خیلی مشکل گشته و در میان معانی آن هیچ و با با حوزة و بعد از شقت بسیار
 ماه بجای خرد و بلکه اگر چنین کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که سپر انداخته و رساله در چند جلد کلان
 پرداخته بعد از آنکه نقار با نواخته و مرسوم و معمول نیست که علمای و کار سبیل را بر شاگردان و اولاد
 می نمایند نه آنچه مشکل ترین مشکما بود و چنانچه از آغازش خواهی دانست انشاء الله تعالی و این خطبه چنان
 که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه بدید است که
 با شتم بلکه اعدای امام الایمه لباس زنان پوشیدند و در خانها می خود خریدند و افواج از و اج مقدم
 خود را که مقدمه الجیش جناب سیده بودند بمقامه مجارین و انصار و متعلبین روزگار فرستادند و امام پیش
 طاهرین محبت انتظار در قدم حضرت قبول میکشید چون بی نیل مدعا از محاسن اصحاب برخاستند و راه
 دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر با استقبال پرداختند انیس حریفی از آغاز و انجام آن
 نیازم بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرد و نیز بهیابعل نیار و دوز و چه از تصویر است که به نزد ویر است
 حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جاد و بر برگرداند برای تصدیق خویش نزد حقایق نیکان یگان
 بر شمرند و در رفتار شریف نیز او تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
 و راویان حکایات غریب را هر گز او در کلام فقیر نزدی رود و در مجلد ششم از بحار جوع کند و بعد از دیدن
 میکند و جزو که خطبه فاطمی و انست خواهد یافت که مجلسی بحد و جد تمام بعد از جمع کتب لغت بکل عزاب
 آن مشغول گشته و بخت تمام نبرم خود ازین مهم فارغ شده و بنده را سیرا جسته بچوایان مجلد حاشیه بکم
 لاجرم از آغازش نشان میدهم تا نموی که کلام فقیر از قبل لاف گذاشت و در نمودنش عاجز
 شوم الغرض مجلسی میگردد و توضیح نمک الخطبه الغر الساطعه من سیده النساء صلی الله علیها و آلهی و سلم
 سینه و الا عجب بها اصلا م العفی او و البغاد و فی الشرح علی رواة الاحجاج و بشیر اجمالی را روایات اخر
 قول اجماع ابو بکر ای احکم النبیه و الغرمة علیه الاثت خمار با علی راسها عصیه و جمیعة لقال لاث العامة علی راسه

یونما لوتا اے شد باور بطما قبلت فی ملتہ عن جتہد اللہ بضع الملام و تخفیف المیع الجماعہ قبل فی مابین
 الثانیۃ اے عشرہ و قبل اللہ المثل فی اقبس والتراب وقال الجہری الفاعوض من العزۃ للزانیۃ
 من وسطہ و تخیل ان کیون تشدید المیع قال الفیر وزابا دے واللمہ بالضم الیما حب والاصحاب
 فی السفر والمونس الواحد والتحدہ بالتحریک الاعوان والخدم بطا ویولہا ای کانت التوا بجا طویلہ ستر
 قدیرہا اتفع علیہا قدہ ما عند اللہ بالجرم شبہا شبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والجرم التکرر
 والعدول والشبہ بالکسر لاسم من مشی بشیئ یا لم ینقص شبہا من شبہ صلی اللہ علیہ وسلم
 شیئا کا نہ ہوا الخ بالفتح و قد یحکم الجماعۃ انیکہ تجذف و اختصار شنیدے فاتحہ خطبہ است کہ تصویب
 لباس و رفتار باشد و ہر گاہ تفصیل گفتار را بعد از آنکہ جناب بقول در مجلس اصحاب رسول تقوی
 تشریف دادند و درین جہاد سیف زبان بر کشا و ندب نوے خدا شاہد حال است کہ خواہی گفت
 کہ ہر چند غم وفات خواجہ کائنات ہوش و حواس را کمیر بود لیکن دعوی فکر طلاق لسانی
 بفضیلع رسول ربانی براصول جمعین خطوات شیطانے فچندان افزو و کہ بلا غت سبحانی و
 وضاحت عدنانی را مقدار سی نگذاشت کہ وزہ را بصرہ قطرہ را بر ریایا شد پس با و از بندہ
 کہ خلقت گوش ملا علی کردید آن خطبہ را مابین طوالت و وقوع توقف بعد از ہر فقرہ مقفی و
 جملہ صحیحی بسبب مزید یکا حاضرین ادا کرد و اندر تمام رورے انا فلان شد شاہد اللہ بے از عمدہ
 حضرت زہرا مطہرہ مصحف اعظم آسمانی خواہد بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت عتہ
 کم کردند و مابین روز اضافہ فرمود تا ہر خطبہ بطور معلوم کہ گریبانہامی سامعین بر ہر فقرہ از
 شوق بشد و آہ و نالہ مہاجرین و انصار باعث سکوت خطیب برابر می گشت تمام فرمودند و من
 محو خبر تم کہ چون این حرکت قسری باطبیعہ و ارادے در آغاز خلافت صدیقہ بود شوق
 و عمارت مناظرہ و تہجد و جدل و الزام چگونہ حاصل شد خود روایت کتاب اختصاص کہ انما
 آن از اجلہ و دو مان اصطفا یعنی حضرت ابو عبد اللہ است برابر ہزار دلیل است بر آنکہ حضرت
 زہرا ازین فتون حریفی نمیدانستند یعنی بجز و شیدن حدیث لایورث بیع جوابی نہاد و نہ
 و مہر جنوشے برابر زدند و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم دو آیت قرآنے اموختند و
 برای مناظرہ فرستادند ضیائۃ الفاظ این روایت را در دیباچہ کتاب دانستہ و از خصایص
 اختصاص فی دیگران نو کہ اگر حدیث لایورث صحیح نمی بود چرا حضرت زہرا انفرمود کہ ساختہ
 و بد ازہنہا است پس صحت حدیث بر حصول قضیہ عیان است و حاجت بایراد حدیث کلینی انور است
 لیکن اگر اہل سنت میگویند کہ صدیق مسئلہ را درست گفت و حدیث صحیح بر زبان آورد و غولان بیابانی
 انیاب غولان بر می آزند و کہامی گردن قومی میگردانند با کجالتہ ساوگی و ہن حضرت زہرا از کتاب اختصاص

بود است باز در این ایام پنجه تعلیم یابی موجب فتح هزار باب و اتقان شکم مبارک بر تقوی شد که سحر
 علی اصول الامامیه العظیمه فی بیان مرقم تقوی و وایت قرانی بر چهارده طبق را نورانی گردانید تا دایم مناظر و
 و بیاضه دادند و هاجیرین و انصار را محقرین زبونی گردانیدند و لیکن بعینا نیکه بعد از دیدنش بی اختیار
 خجری گفت که در لبه مثل افادات شایعه و روایات زبراره و پوشامین مضبوط و رشانت مانند میان محراب
 این سبب مخصوص و لغات غریبه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحدی در آن راه یافته که در هر سخن
 بکلمه بر سطر و هر جمله مجلسی مذکور تقنین و ترمیم و اختلاف داده و تشخیص الفاظ و توجیحات را و در آن دخل
 نمیدید و چرخ و بازی بکلمه سینه زوری و گاو تازی بجل می آید و در لفظا مکان و بیست لغت و ایصال و حد
 تاویل و احتمال را و در زبان دارد و غرضیکه بر بدن رساله مذکور در جمله فتن حکایت نظر قابله می آید
 که چون با قراول یعنی دایا و شیعه را بجای کسیرند در جواب منکر و تمکین لغات حولین بر زبان آورده
 که این بچارگان عجاس شدند که گفتند و از صورت و افعیه خبر دادند که غایب فلالی مرد و این عبارت در جواب
 گفت که بنیاد حنی از آن تفهیمیم و بر کمال این شکل بر گردیم جواب آید که حق بجانب شناسست سخن
 در فهم آن حیرانم مصححت همین است که او را بجایش بگذارند و بار دیگرش جمست سوال ندیدند بر اقام
 الحروف میگویند که امروز که الفاظ آن خطبه بعین و معانی آن و کتب خصوصاً بجا بردون در خطبه پیش
 مجتهدی نیم محال ندانند که بدون غور و فکر مطمئن شوند و مخاطبین را تسلی بخشند و ترجمان بسیار است
 بکنند انیم بطرف اگر عبارات این خطبه را با عواصج مثل دیگر کلمات بلا تا اصل بخوانند و بدین فلتت
 لسانی و لغزش بانی تلاوت کنند طوق اعتقاد و ادیب بپوش بگردون می اندازم القصه چگونه عقلا
 تجویز نمایند که ترجمه این خطبه املائی مجلسی مستفیدین خویش بسیار وجود را از این تعلیل و ترمیم بکنند
 دارد و بفرض محال باز ندیدنش سپردار و انکار و در مدت عمر خویش نگاهی ندرگان آنسان و و دیگر مدعی
 این کتب اتمیع نمایند و همان ترانه را مانند چنین رجم الخ بسازند لغو با عدد من بهوات الجایلیس و غیر
 الجانین و سفاهه الغابین و بلاهته القاصرین پس نسبت بیدینی دبی و دینیتی که مجتهد بدین مبتلا
 اخوان الشیاطین بعلماهی اهل سنت نموده و بولغا می روضه اهل شد و مدعی فرق حق حاصل گشت
 و الحمد لله من حضریر الحفصه فدیوق فی ترجمه من بعد عقلا متحران که بعد ترتیب این خرافات
 و تاسس این مضحکات که هزال کاسه لیس کشیری تعال مرتب گردانید که ترجمه در مجلسی نیست
 اکنون اگر علمای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعه از ایا جاسی غزانی حجه الاسلام و امام
 و امام رازی فخر المتکلمین ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین براس الزام آورده
 احتمال دارد که در مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهد بود و حال آنکه روضه در لباس تقیه
 بدارس مدح طاعت کاسه این بزرگواران می پسندند و جانشینان این نامداران می بوسند

و لیکن می بود و شرکت بود تا لیفت از خدای عزوجل استند عاقل نمودند و مردم را بدام و دانه
 میکردند و در باغ پرین و در گنج کهن بر آتش میزدند و میساختند و مادام بحیات نام شیع بر زبان
 نمی آوردند و مدت المعز بهین لباس میگذازانید و چنانچه در کتب کلامیه ایشان مخصوصاً تصانیف
 متأخرین مثل ابواب فنی مجلسی و مجالس المؤمنین مشهور است مذکور است و هنوز درین شهر با وجود
 ظهور مدعت رخص و انکار شدن حیثیات این مذہب بسیار می از علمای رخصه و طلبه ایشان
 در لباس تقیہ پیش اغیای اہل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه های مانند دولاب میر و ست
 نامدی در سند ولیہ لباس مستبین عیدہ مانند یکتا میہ با تقیہ در انجا خواند و قبل این زمان
 بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی کہ بار بار بجزین شریفین رفتی و از جانب امرای لکنو
 حج و عمرہ بنویسند و کور بعد از آن خود کردی حج اولش همراه واسلے رام پور نواب قلام
 محمد خان نارا الہیہ برانہ بود و بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با سن تعارفی داشت
 اگر تمام عمر خود نصیحت او بسر میکردی کاہی نام مبارک مرخص می بر برانش سپردیم ہم نمیرفت
 چنان ملکہ لفاق اورا حاصل بود و خود افتخار او بمبادیہ بیان می نمود کہ ہمراہ رئیس افغانہ
 در کشتی نشستیم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشارالیکہ شتم کہ ما ست نماز با سن تعارفی گرفت و انواع
 اطعمہ لذیذہ درین سفر از جنت تقیہ می خودم و باہام جماعت نشان من بودم و چون رئیس دانستہ بود
 کہ مرا بجلوار غیبت بسیار است ہر روز جلوای بی دو دہم میرسد پس احتمال قوی است کہ اکابر
 اہل سنت و فستالیف برستقدین خود اعتماد نمودند و این حکمہ امان کہ قابو کے وقت سے
 جہتند خود را در وقت شرکت معذور نہ داشتند و نہ در کس عیال نہ است کہ سنیان عادت تقیہ
 نہ دارند پس فرق واضح شایعہ عبارتیکہ آوردیم غارتضہ مطالبہ فدک بود از خطبہ مذکور کہ
 منافقان استہزاء بر قبیلہ بنی ہاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقتدہ ایشان باشند
 ولیکن چون سلف شان مانفس رسول و زوج بتول استحقاق کنند و گویند امر و زراس و رئیس
 ما اذ صلح بود و مضحکہ بران نمایند کافی مجمع البیان وغیرہ من تفاسیر ہم و تفاسیر نا اگر صلح ہم
 بر جاوہ شان روند عجب باشد قال اللہ تعالی ان الذین احرموا کالوا من الذین احرموا
 یفصحوون و اذ امر و احرم یفصحوون و اذ انقلبوا الی اہلہم انقلبوا فکھینوا کھنون حال غایبہ
 مضمرات شیعہ شیعہ کہ غایت افتخارشان تو اند بود و حقیقہ سخن درانت است کہ مجلسی در جملہ
 فتن از بجا میگوید کہ وحدت نسخہ قدیمہ کشف الغمہ منقولہ عن خط المصنف مکتوبہ با علی جاشینہ العبد الابرار
 صلوات اللہ علیہا ما ہذا الفطہ و حدیث البید المصنوعی علم المدعی الموسوی انہ لما خرجت من عند الی بکر
 حین اوباعن فک استقبلنا امیر المؤمنین فجلست لتفتہ ثم قالت استمات الی اخرہ یعنی بر جاشینہ

کشف البیضاء که صحیح و منقول از خط مصنف بود بعد از خطبه فاطمی علیها السلام این عبارت را در
 سید مرتضیٰ علم الهدی که چون جناب پیر از تزد ابوبکر ثمالی منیل مطلب بر خاست حضرت امیر المومنین علیه السلام
 پرداخت پس شروع نمود حضرت زهرا در شری و غیظ و غضب باز بعد از مصلحتی چنین فرمود که مانند
 حم الحوازمین کلام بود باشد که امام لایمه رفقه یعنی غمانی مستعد این کلمات طبع است بکمال چنین
 اهتمام در ضبط آن نمود و بدست خود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن ازین
 ترکیب ایراد لفظ نمیدیدست که جناب سیده و وقت بحوق غیظ و غضب اینچنین در شری با لعل آورد
 بغضت و خشونت کردند از تثنای عبارت ساقط است و ناگفته است اینچنین در کوی و بازار اتفاق
 افتاد چنانچه ارباب عبارتش یعنی لفظ استقبال الضمیر لاجزیت من عند ابی بکر ظاهر است و این
 و شما ما یعنی تشبیه با چنین و خاتمین قطره از عمان و برگ از درختان است خد لفظ تم دلالت بر
 تراخی دارد و این نفوس قدسیه را بعد از ثوران حقانی و جوش و خروش جهانی آن قدر غیظ
 کجا باقی می ماند و عبارت مجلسی هم در حق الباقین سید است که انچه را طایفه محلیه بر زبان آورده بعد
 از آنست که جناب سیده در خانه فرار کردند و از آن جوش و خروش باز ماندند اکنون منته عبارت
 حق الباقین بعد از آنکه در داخل شد و از عبارت این است پس حضرت فاطمه شجانب خانه برگردید و حضرت
 امیر المومنین انتظار معاد و او میکشید چون بمنزل شریف فرار گرفت از روی مصلحت خطاها
 در شری الخ و از عبارت سید مرتضیٰ فرار و پیش در باره استقبال شیر خدا چنان بی غیبت میرسد بلکه
 آفتاب عیان میگوید که استقبال شریف مرتضوی حقیقه نجلیه فاطمه زهرا بود و موید آنست
 انچه مجلسی در حق الباقین از امیر المومنین در خطاب سیده و نسائین آورده و محققان بدان رسیده که
 از پدر و توکل اختیار کردن و دست از آنهاک و مطالب قدک بردارد عامی جناب امیر است که هر چند
 تبایه کردی و کوششها را با قصای غایات رسانیدی جز زو جی و نفس نمود و سکستن و این
 چه حاصل شد بعد از آنکه بر کتاب الوصیت مر نمودی و ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین بلکه
 رب العالمین را گواه گرفتی که صبر خواهم کرد و سکوت خواهم نمود هر چند خلفا حقوق را با خیال غلبه
 و تشک حرمت کنند و کعبه انهدم کردند اندکی غیر ذلک و حال کتاب الوصیه و خود و موافق بر اصول
 و غیره بار آورستی و انچه از جناب امیر در حق الباقین بجز این شتمای جناب سیده شنیدی انهم در این
 بران وارد که انچه حرکات خلاف زهد و توکل و قناعت بود و هم خلاف راستی جهان ارای حضرت
 و انچه انهم معلوم کردند که چنانچه حضرت فاطمه زهرا و دست از نمود و موافق بعد توکید بار آورستی
 حضرت ولایت پیامی هم پرداختند و از حدیث کتاب قصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مرتضی
 کرده اند و چه حضرت فاطمی با طریق مناظره با خلفا از آیات قرآنی میاموختند و بار بار بجای این اصحاب ای

پس تحریف در گان خود که واقعیه میباشد و چه روایت میکنند و آخری حضرت امیر و اصحاب
 بشویند و دانیان را مریض نیندازند و نظر مکتب است که لفظ خانیان در آن باشد و جداگانه است
 که دوم تحریر این اوراق را نسخ این کتاب را جمع کردم و غیر از لفظ خانیان چیزی دیگر نیافتم و مکتب
 دیگر که کلمات طلیات حضرت فاطمی منقول است و با پنج نیز همین لفظ است نه خانیان که اکثر است
 و لید فی صدر العت و من جیرانم که هر گاه جناب مرتضوی بر سر منبر مطابق مثل الشرائع فرموده
 دلیل فرماید حضرت سیده مصداق اوری چگونه دروغ نمایند و مجتهدین قوم خیار شنیدند
 گیرند و این بحث در کاشف المصابیح عن تلخیص المجتهد التمام مفصل نوشته ام من شاء الله
 علیه فلیرجع الیه علی و در اینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خالفین بودی باز هم این است
 و توجیح و تدلیل اصول دین و حکمت رفته را بر کند می و دیو بسیار سے از مقلان خلفا که اهل رفض
 می آرند چون دو حرف کفایت کردی و این تقریرات بعنایت ایدوسی نماید بسیار توانی یافت
 خصوصاً مرد و دشمنان خرافات جمعی از اهل زیور که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
 طلیات فاطمی از روایات سنیان است و کسی از طلبه باور تواند کرد که مجلسی در جوابش نفسها سوزد
 و زمین و آسمان را بهم دوزد کمالا یحیی علی من نظر الی حق الیقین و این بود و حرف نموی که فقط بر
 الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس بدانند که هر خرافات
 این حدیث را بدستخط خود باهتمام تمام نوشت و توقیع او را امیه عظام رفته چشم خویش دیدند
 و گویای بیان و او ندانید کلام موید مجوسیان بی دین یعنی اخبار ثنائی میدان این احتمالات را
 بر وقت و همه شک و ترنا پا کان ای پاک بسوخت و محقق نماد که مجلسی شقی بعد از این بیان که
 بر جاشید کشف التمه جتین با فتم در حل لغات کلمات طلیات متوجه گشته و از بیانش پیدا است
 که شمیم چنین بر دایت شریف بیدین است که خود را فرع این سحره و شمره این دوحه قرار
 میدهد پس فیض حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه و عن ابایه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
 خلاصه المنهج بالا دانسته تضعیف عذاب و خلوع عقاب را مصداق میکرد و قال الله تعالی
 لیساعفکم الله العذاب لیکونوا القیامه کما کفرتکم و از انعامات یزدانی و تأییدات ارواح
 مقدسه این بیت رسول ربانی نیست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم و از سر
 انبیا فراموش یافتم و قدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم زیارت حضرت امام
 المتسارق و المنارب منظر العجائب و الغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنهما خاتم الخلفا
 شرف گشتم و دیدم که در مکانی آراسته بر فرش مکتف نشسته اند و جماعتی از فکما و علماء
 که در آنجا حاضرند و اندکترین امام هم درین زمره تبعا ختام در آمدیم و بجزو ترین وجود

باطنیان بالا کلام نظر کردم که علامه دهلوی قدس سره العزیز در لباس فاخر و بر وسبب جناب
 مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب بر لبه و بکلامی مشغول گشته و سخن مقدس در اختلاف فضیله
 و معائب مذہب شان میرود و چنان یقین می نماید که انجباب بر نخلت ایشان استحضار افشاک
 منقرضه اند **قول** الحمد لله علی ذلک الحمد للکثیر **قول** علاوہ برین میگویم **خ** **قول** بر
 یکنمان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در شیخ البلاغت است
 و نوشتن این عبارت که ظاهر انجیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
 این مقاله دانسته الزام است تا شیعہ سرستاند و راه فرار را بر خویشتن مفتوح نیامید و از
 که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی بعد بلا و حدیث و از ده خلیفہ اختلاف است
 تشبیه که از لفظ رنگ پدید است بحصول انجاس و لفظ لیکن که در عبارت بصارت العین است
 برای دفع توهم است که شاید فرقی میان هر دو حدیث بین الشیعہ دانستی نباشد پس بلفظ
 لکن چنانکہ دانسته تدرک ان مخوم تا بدانے که شیعہ در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
 ره بجای نبردند و نقد جان در کفنا سلیم سیر و ند جائیکہ گفتند که شخصی از اصحاب رسول
 مورد این اوصاف بود از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الاذنب اول بر
 بسته و بامی ادا و شکسته و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر یار
 غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو المطلب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
 او فرع خلافت صدیقی است مستلزم مدعاست بلکه بر روایت مخالف بطریق اولی
 چه هرگاه خلیفہ ثلثه بانی بیانی غضب مورد این مدایح جزئیہ و محامد بنیله باشد البتہ بطور
 الویت مورد آن خواهد بود و این بحث لغوا شکله اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعہ یا
 و باعث استلزام مدعا گردد و در مجلد اول بحال مزید علیہ گفته باقیماند انکه اهل حق در جواب این
 اشکال که رخصه بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفہ بر ایشان وارد میکنند الزام خوردن و سکوت کردن
 بمقرنین نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب استراک است درین مقاله مفصل نہ کور خواهد
 شد انشاء الله تعالی و مثل پیر بی او لے بر تو حالی خواهد کرد و دیگر زنیار از حدیث حقیقت خلافت
 یزد پدید لازم نمی آید و از معانی ان حدیث که مخدشین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت یزید نمیدان
 ایست که تہذیب خوانان می خندند بعد از اوراک ان معنی که ترتیب اجناس متبعا حدیث است بسوی
 و ترتیب انواع متنازل است بساقل و بسا انواع است که زیر جنسی از اجناس متدرج میباشد و انرا
 بہمہ وجوہ ہر کہ برابر نیاید شذرا لغرض بعد از ذکر شد بلا و کہ در شیخ البلاغت است و انرا حکما
 شیعہ بر سر و چشم سبک دارند بلکہ باظهار مجلسی متفق علیہ می بیند از حدیثین گفتن کہ حضرت پیغمبر صلی

خداوند علم مدح بنان کرده اند و در حقیقت الفاظ ملک لغزایق مفید روح جان نشد و بعد بلا و چگونه باشد
منج خواهد بود و سر استرار حاجتی و ندان سرای است زیرا که با اتفاق شیعه و سنی کس از اهل هر دو و سبب
احدیت سرقتی را از قبیل ملک التشریف نپسند و از باب اتفاق شیعیانی نمی خواند لاجرم این قیاس را در
دل من قانس نگذشت و بی روضه قائل میشدند که شیطان در وقتی اوقات این کلمات را الفاظ نمود
رایج رسیده که این قیاس مرتباً میگردند و ادلیس قلمیس کفایت که قصه ملک لغزایق نزد محققین
محققین با اختلاف فاضل جالبی در صوام قابل استناد نباشد پس مجتهدان را می باید این حکایت
تشدت کردن و بدیل این واقعه خود را متوارس که و امیدن چسان درست بود و سعادت مند
فرز نیست که رضا جوی پدر وجهت عیسی او باشد اکنون عبارت صوام باید شنید که کم
نزدی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل یا باولی دران مذہب نباشد مثلاً روایات عذیده از
طریق عامه مرویست که جناب سید المرسلین سوره و النجم را تلاوت می نمود و چون بخاری رسید که کفر
اللات والغری و منات التالیه الاحمری شیطان بر زبان وی انداخت که ملک لغزایق العیسی از
شفا صمدین شرحی پس می یابید که مشرکین بجز دین روایت بر اهل اسلام احتیاج نمایند الی قول
پس عقلای دین را باید که درین باب قاعده و ضابطه درست داشته باشند تا از مقتضای آن
اشامی حیدال و محاسبه پاسپر و ن نگذارند و ان نیست که احتیاج و الزام بر خصم یا نچه خلاف مذہب باشد
برکت او مسطور باشند یا رداة و علمای ان مذہب مذکور نموده باشند باید مسلم اثبوت طریق باشد
یا اینکه بتواتر و شیاع رسیده باشد که با اهل اخصاف از اهل برکت نباشد امتی مختصه ازین کلام مدان
بودیست که الفاظی مذکور نزد محققین مسلم اثبوت نیست و مخفی نمائند که چون جالبی در صوام و غیره
جائیکه سیاه کلام علامه و بلوی و کلام والد ماجدش مخالفت می پذیرد و تشنج می کند بعد از این
در افتاء لانا رد می نماید گفت که دلائل من المستعین و دیگر اینکه علمای سنت آنچه در ترتیب و توفیر
این روایت و رداة گفته اند اگر کسی خیال استغاثش نماید و جمع اقوال اهل تحقیق بر دار و کمالی منور
بایدش بر دخت بنابر ان مقتضای خبر الکلام سطری چند از ان می نگارم که قسطلانی در مذہب الذم
بعد از ذکر عبارتیکه محمد الترمذی در حاشیه نموده و عقوبت خوابی دانست سیف را یا آنچه محمد شمس
که محال است که عذراً یا سهواً حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چیزی در قرآن مجید بخیر این خصوص
آنچه بخیر یگانگی حضرت احدیث باشد و اینکه بعضی گویند که جریان الفاظ مذکور بلیب مقدمه نوم و کاف
عیاض از آن کرد و گفته که زینهار درست نیست این تجوز تسلط شیطان و جواب و انهم که از مذہب
بختصار تمام شنیدیم بعد از ان است که از امام فخر الله والدین بازمی نقل فرموده که این قصه باطل
است در واه مطعون اند و در بخاری با وجود کثرت طرق این قصه مسطور نیست و هر که تجوز کند و غیره

صلی الله علیه وسلم تعظیم او نشان البته کافرست بر اگر عظم سعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بر باد میدهند و امان را
از شریعت محمدی مرتفع میکردند و نیز قسطلانی در مقاصد دیگر از موهب باریه آنچه فرموده حاصلش اینست
که چون مفسرین بر آنند که مراد از تعقی ملاوت است و مراد از القای شیطان اشغال نحو اطراف تحریف ساسعین
و سوسی تاویل که جناب یزدی از این مقتضای نص قرآنی زائل میگردد و نیز قسطلانی در شرح بخاری از این
حدیث شریف طعن قح این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شرح مستعدین بخاری است
القای شیطان را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می بیند و در شرح
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می نماید و از متکلمین و فقهاء و محدثین الضعیف انکار این قصه را بیان می نماید
و بلا یعقوب بنیانی و در خبر جاری می نویسد اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را در حل و حل هم قطعاً و یقیناً از کتب
کمال تطویل نکند نیست سطر چندان کتب سیر و حدیث و تفسیر را بحکم اهل تحقیق زنیار بدان معتقد نشده اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انس و جان مدح بیان معاذ و نگذشته باشد تا فرزند مجتهد جالبی چنان گوید که
که دانستی در او سعادت مندی بدید و هر چند روایات شیعیه در باب تلک الغرائق ازین جنبه باشد بلکه
ازان هم زیاده تر که علمای ما آن را رد کرده لیکن محققین ایشان بر زبان همین میگویند آنچه اهل حق بدل در بیان
دارند انیک استریه علم الدامی رفته که بعد از تحسین بسیار از دوستی بهر سیده موجود است مخلص مقال او که
با این بحث دارد و آنکه اگر گویند چه معنی دارد و ما را سئل الایه ایام روی نشده که حضرت چون اعراض قوم و دیگران
آید بر او وارد کرد و ردول که نازل شود آنچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد و آنچرا را شیطان بر زبانش
اندخت تلک الغرائق او قریش خشن و شدند و همه در سجده رفتند حتی و لیکه سنگی چند نهاد و سجده کرد و چو
عجاب آورد و حزن شدید را و دلایل برای تائید فرود آمد و ما را سئل الایه گوئیم آیت لالت نذر و بحسب جبرین
حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب بر اول معنی نیست که هرگز فرستاد
چون تلاوت کرد آنچه بقیوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یهود و بنیام لیکه
شیطان مشوب تا بسبب آنکه و سوسه او بود باز خدا قطع میکند آن ماده را و تائید شد حضرت را درین امر
که گفتند پیغمبر حج نمود و بنان را و چون بمعنی آرزو کردیم معضات این است که هرگاه آرزو کرد پیغمبر شیطان
و سوسه داد و باطل و خدا او را محفوظ میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما حاوی تکیه درین باب وارد
پس قابل التفات نیست چه شال آن امور نیست که انبیا از ان منزه اند نزد عقل فکینه ضعیف و مطعون
باشد نزد محدثین و خدا انجناب از وظایف محفوظ دارد و از مدح بنان حفاظت میکند و بعضی گفتند که چون
رسیدند بر لفظ و لغوی قریش دانستند که ندست خواهند کرد و پس کتب معارضه گفت تلک الغرائق العالی سید
دانستند که حضرت فرمود و میکنند که در نماز باشد که کفار قصد لغو از ان میکردند و بعضی گفتند که حضرت در وضو
تایات توقف می نمود و احتیاج میکرد بر قریش پس اسامی بخار فرمود تلک آن و کلام در نماز با غلظ اسلام داد

و بعضی گویند که تلک اشاره است بملاکه لیکن شکر کین مع تبان دانسته یعنی گفته که تلک آیات
قرآنی بود و در بعضی ملاکه چون چنان خمیده در نسخ کز دید و انیمه مطابق اینست که ذکرش کردیم از اول
اذا تمی این کلام ثانی که میر معان ملائکه است معلوم شد که روایات در مذہب شیعه نیز
منوال دارد است که ابو ظاهر لیکن معانی صحیح همانست که در تقریر آمد و غرض که قیاس معتد بر مذہب
کسی تحقیقین طرفین صورت نمی بندد که مع تبان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرمود و موجب سببش
انها تالیس بعد بلا و چگونه مدح شیخین نباشد و نفوذ با تشدین بدیهه الحرافه العظمی آدم بر جاشیه
منهیه که محتاج به یکایک قاضی رطل بوق قرینت داده که لایحی صلی من نظری کتاب احقاق
الحق و عبارتش نیست قوله علا و یرین میگویم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماید که در کتب معتد
و تقاسیر معتبره فرق قابل سنت این روایت بطریق متعدده وارد گردیده و اگر چه علمای ائمه اکثر
طرق روایت مذکور را ضعیف دانسته اند لیکن برای اهل اوصاف ظاهر است که ضعف روایات بجز
کثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب الدینه بعد ذکر طرق روایت مذکور و نوشته و کلامی
طریق سعیدین جبر یا ضعیف و اما منقطع لکن کثره الطریق بیل علی ان لقصه اصلا مع ان بها
طریق آخرین مرسلین رجالها علی شرط الصیح احدیها اخرجه الطریق الخ و این عبارت چنانچه می بینی ظاهر
می شود که طریق سعیدین جبر و دو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منه اعطاء الله عنه
اقول منقطه معتد بر عقلا ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قدر
اصلی باشد و این لازم نمی آید آنچه شقی و این دعوی کرد یعنی رسول الشقیین صلی الله علیه و سلم
مع تبان بر زبان آورده زیرا که بسا دیده باشد که اصل ذره بیش نیست و عامه از کوه لولون
میگذاشت و قطره را در تجربه بلباب میرسانند و داری یا نه که رفقه مثل محتبه فانی و ذائقه میگویند
که نفوذ با صد صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند و در خانه را بر شکم مبارکش فرو کردند و دیگران
آخردین باب چنانچه دانی و تفصیلات را از مجلد اول این کتاب میخوانی منقطه شده گفتند که اصل کثر
قدر است که بر زبان عمر شهید یافت که خانه را خواهم سوخت با بخله تنبیه و ترسب هم چنان گفتن
کجا متفمن است بر وقوع سوختن و کوفتن الی غیر ذلک مما فرسی علماء الطائفة الیام علی العی
الکرام مع ذلک هر چند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انهم چون بالانفاق لایق احتجاج
نیست بجهت آنکه مخالف معتقدات و اصول است و مضایق قطعیات قرآنی و ادله عقلی کثرت
چگونه نشاط عماد تواند شد اگر الزام مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مع تبان
بر زبان آنحضرت سلم الثبوت است نزد فریقین باینکه ترسیده است چنانچه محتبه فانی ضابطه
قرار دادند بار بار فرموده چنانچه بر آن دلیل است که مطاعن سنیان و پیشوایان ایشان روایات مسلمة علی از او

مجتهد یعنی هرگاه مدح احتتام الخ شرک و کفر مجتهد تبصریح اجله علمای فریقین ثابت گردید یعنی او
تقلید کفار قریش نمود که ایشان مدح بیان از راه عداوت و محاققت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را شتم باین سمت ساختنداری راست فرمود عارف روحی که زید و حسان بدنام شد چون عجز
بسیاری را زید خواهی یافت پس ابو جہل و ابولہب و ولید هر چند مردند و کشته شدند و کند و دو
گردیدند مگر نائب پلید ایشان هنوز درین شهر بدعوی نیایت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
نمی نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بیان نموده مسلمانی که
ابلیس پرتلبیس القا کرد تلک الغرائب لیکن اینهم مستلزم مدعی مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نمودند
چه محتمل است باعتبار علاقه سبیت که مراد از القاهان باشد که علما تقریر کردند و صاحب مواهب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با دشمنانی از علمای رفضه تقریرش نمودند
که اعرفت لیس با وجود انهمه معانی ثبوت مدح بیان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شد که کار
مجتهد الزمان نیست ندیکری از خولان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از ممتی تلاوت
است و معمول کفار بعد از آنکه بمعارضه قرآنی عاجز شدند این بود که استماع قرآن گوش نمی نهادند بلکه
تخط و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صغیر شروع می نمودند و قوله تعالى و قال الذین یلقونہ لا
تسمعون الا ہذا القرآن و انما فیہ لعلکم تغفلون مگر لولا آنکه سبیت بشیطان نسبت نمودند و این علاقه
علیت و مغلولیت و در زبان و تلاوت بومیه اتم تحقق است پس مدح بیان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بچہ عنوان ثابت گردید که از روایات دیگر که در تفاسیر اخذ کور است چنان
استقاده میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نمود و ایشان را در غم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرائب العلی و منمن الشفاعۃ
ترجمی از انجمله است تفسیر تصویر الرحمن و سیر المنان مشهور تفسیر رحمانی پس و ہم فیضال
حضار حضور صاحب مشرکین گماستلزم صحت برای دعوی مجتهد لیکن است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام جاری کردید و از در بشو رسید طوطی ابو ضحوح می انجامد که شیطان
چنان قراءت کرد که در قلوب مشرکین متکلم شد که حضرت تلاوت فرمود تا آنکه مشرب
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا بہرین جہت رسید و ہر گاہ گویندہ این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس الضالین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برآید
الزام اہل حق و یقین رسید لغوی یا اند من الکفر و الزندقہ و از اینجا عیان شد کہ بعضی از روایات
این آیات کہ ظاہرش این است کہ القامی شیطان بر زبان مبارک بود و اصلی و حجتی ندارد و معنی انکار
اصلیت همانست کہ بیان کردیم و قول قسطلانی منافی بتبعی نمی شود و الا کشید پیر مجتهد الزمان

لازم آید که محققین سیان میگویند که اصلی دارد و او در صوامع چنانچه دانستی تصریح نمیکند که اصل
 نامه برین تقدیر افتاده نماید که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا قاعده محتمله فانی دل بنیدیم بعد از
 برناظرین کتب شیعه مخفی خواند بود که قیامی ایشان آنچه در اشغال این امور تو سعه کرده اند
 تفصیلش خالی از غلط و سوء ادب نیست هرگاه جواب دادن ارباب اختیارال مستلزم صحت
 روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن پیرمغان مجوس چگونه است
 تحقیق روایت عنده نکرده و پس در اینجا گفتوری دریده و پهن و مجتهدین بر مکر و فن بعد از آن
 شریعت ثانی چنانکه میگویند که روا نمیکند شریف مرتضی بجز ایشان برداشته و طریقی شیعه مزوی گردید
 و اگر در میانیکه ثانی جوابش نوشته مخصوص می بود و کتب ماچرا این گرگ کن منی گفت بسیار
 که آنچه شما نقل کردید نزد شیعه بخوبی نمی آید و در برابر شیخ افترای محض است و زنها که جواب
 او دانش محتاج به شنیان در مذنب خود روایات بسیار دارند بار چه ضرورتی که در جواب مشقت خود
 کشیم و بر فرض محال جوابش نیست با جمله ظاهر کلام ثانی همان است که روایت مذکور حدیث
 امامیه و قصه را اصلی باشد برین قدر چه متوقف که منع دیگر بخت و پرورده با گرم و ستر و گیتی
 بسز پرورده و تفسیر مجمع البیان آنچه آورده صریح است و زانکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
 بر زبان مقدس القا کرد و از کلام طبرست یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شده که بدختر
 صحت نرسیده پس توان گفت که از ترد و او در صحت حسین و توثیق و اصلیت روایت از دست
 نمیرود و چون از تصریح طبرست معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهرش نزد مجتهدان است
 که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن صحیح از آن جهت گفت که ابن عباس در طبرست گفته باشد
 که امر و وجهه مرا از اطرفه تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان بعضی قوت تلاوت
 مشابه او از آنجا باین کلمات برخواند که سخن دانست و برناظرین روایات این باب عیان است که
 تیب برای آن افزوده بودند که حضرت صلی الله علیه و سلم چون او را درین سیه را به مشابه جبرئیل دیدند
 در التباس افتادند پس او ملا و اسفی که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی شجاع البش داده معرفی
 اول شیخ نیست و در حدیث تفسیر بکنه ترجمه یونس و شیطان بعضی خل بند و قید بعضی از حدیث
 اندام و بعد از آنکه کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیان است که این شیطان را بقوله المیس علیه السلام
 و العذاب بود و لغرض آنچه در تفاسیر سیان وارد است دانستی که بعضی در آن نیست که شیطان
 ملا و اسطه القام کرده باشد بلکه محتمل است ایقانی کفار الی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس آن
 بیابانی در خلاصه النسخ ایقانی شیطان بعضی ابلطی خاطر قرار دید و آنچه بران متفرع شده یعنی التباس
 حضرت پیغمبر بدان راضی شود و لغویان بدان من ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموماً و مجتهدان

خصوصاً با حادیت جناب پیر محمد مسک جستن مثل مناقب مرتضوی العتوایکجه کسی را در این باب
 از عداوت و حسد الیه طاهرین باقی نگذار و در علاج سلمان و ابو ذر و مقداد بطوریکه خصوصیات عمر
 مطهرین را برهم زند که لا ینجی علی من طالع الیها رکیت قوانین اسلام و اصول حین را بر بعضی ان بنیاد نهادن
 قصه همه در هر یک قصه بدون استیصال فقیر از یاد آور آمد بار خدا یا مگر گویند که از قرآن ثابت شده در باره
 هر نبی و هر رسول انقاصی است طانی و در تلاوت کتاب استانی و تقاضای نفسانی نیکان جناب پیر مرتضوی اصول فقه
 مثل احادیث کلینی بخور و از حجتها جالبی و حسام و غیره و در عین نفس سید المرسلین بودند در تیره ایم
 از انبیا ی اولوالعزم هم در گذشته و امامت بر مرتبه نبوت و رسالت را حج گشته پس احادیث انجناب نیز
 ظاهره آن عالی قباب هنوز بر جای خود است و انیکه تنیدی بر طور شیعه غایت قصوی است پیشان
 حقیقه با احادیث رسول اطهر کاری نمائند و انجا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان نخواهی یافت
 و انشد و اما انکه در بعضی مواضع و تسویل بر داخته اند چنانچه بر ناظرین شرح کافی و من لا یحضره الفقه
 مخفی نیست مابین ما و لین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که
 میگویند که این حدیث نقل رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بحجت خوف اهل سنت و تلقی مجلسی و دیگران
 از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالت کمال کاری
 نمائند اگر چه این عباسی مانند او باشد که در حق او و پدر او و خصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان
 از اهل بیت الشریع و نبوی بودند چنانچه نقض بخار هم بران اول دلیل است کولی خود جالبی و این مجتهد انکار اطلاق
 اهل بیت جز بر اصحاب کسانیا نمائند کافی اطمینان را محال و من حیرانم که اگر شخصی سلمان و ابو ذر را کس و دیگر
 مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل تشیع و فاکیر و مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
 شان نزد شیعه علم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعنت اهل تشنا از اسمیه بها خصوصاً جناب شیر خدا
 جابجا منقول است و فتنه ایشان با جناب حضرت امیر محمد بستند و مزدی شکستند و سوختن محیط
 وحی و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلش هر جانی باید بخشم و دیدند و غیر از مقدار کسے دل با بغای
 میعاد و نه لبست جالبیا کسلی نمائند که حدیث از او گرفته شود مگر از حضرت امیر و جناب سید و حشیش و چون
 بر اصول رفته حال اهل عیانتان باشد که بر کتاب البصیرت مهر زند و محمود و سواشوق را و بر دس
 ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین مشید گردانند و بر دوحی بار بار در آند و همه مواعید مکرر
 برابر غازی شمارند و وصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام بر هم زنند چنانچه در تجدید اول چند بار و در فتنه
 طین مجلد نیز بران مشتمل است پس سلسله حدیث کلینی گسیخت چه جایی انکه احادیث مرتضوی علیه
 السلام نقل قلیل باشد و روایات حسنین علیه السلام و جناب سید علیه السلام از انهم کمتر بود و حال
 قرآن مجید خود بر اصول رفته عیان شد که بیاض عثمانی پیش نیست و چون حال اهل کسانان باشد از تشنا

علاج نفل و دماغ مخاطب چنانچه باید میکنم **قول** لا حول فاضل مجیب ویرین جواب الخ **اقول**
مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت شمره الخلافات دست تشریف دراز کردند لاجرم من جواب
آن را از رساله اثبات الخرافه لمصاحف شمره الخلافه که حاشی در آغاز کتاب داشتی نقل کرده بکن
گنداری مجتهد مشغول بشوم بعضی از تبلیح جدید را با ثبات الخرافه ضمیمه میکنم و خود شنید
و رسائل دیگر بر آن گواده است که این کتاب نیز بجهت بے سامانی و وقوع هر چه و مرج
چنانچه باید بتدارال نگاشته و در قلب طبع پیاده و حال بهم مردم بجائی رسید که اکنون
منتظر آنست که مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلخی غایبان چرخ کند و کتاب را
مطبوع گردانیده خود حصه بای مردم برساند بلکه بر نیمم توفیق مطالعه کتاب دسیه
نمی یابد خدا یا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله بصاراة العین و کاشف الغلیل
تقسیم کرد و جامع اوراق اوراری معین نماید و اگر یاری این بار هم بر دارد و باز هم محنت این
بجا و در ایکن است که زر را خواهند خورد و کتاب را بیایان خواهند برد و فائز شکی الی الله تعالی
کسا و باز علم بدانچند انجاء مید که امر و درین شهر با و ضعیف که آبادی آمرانهای نیست کسی را
لائق آن نمی بینم که ساعتی نزد او نشینم و آفتاب و الالم را که بسبب تنهای درین تالیفات بر
است پیش او شرح کنم و او بداد من برسد دوست از طالع و ملاهی بر دارد و چیزی
ازین کتب وینه نشنود و علما خیر از کتب درسیه شغلی ندارند و الفاظیکه مصطلح طبعین
و منطقیین است یا گرفته اند و امثال مرا که و بعان جوانی به طبع از مانی این فتول را دیدیم
و رس دادیم و مانند سرقات شعریه پذیرا شیم و اکنون معلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم
بحیثم استحقاقی بنیز عیاد الله مقتضای الکلام بخیر الی الکلام از کجا اینجا افتاد و سخن
درین بود که از اثبات الخرافه جواب مجتهد بزرگوارم پس بدانکه انچه او در اعتراض اول گفته مخصوص
دو حرف است یکی آنکه بعد در این روایات چرا الفاظ امیر آوردند و این بحث قطع نظر از آنکه
از داب محصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بر آن می کند که معترض طرق حدیث را در آن
کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصداً جمع دانسته اری التفسیر
علی نفسه بیان این منقطع بقدر ضرورت این است که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لیون بعدی اثنا عشر رجلاً امیراً فقال کلمة
لم یسمیها فقال کلمة الی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لایزال
امر الناس ناخیا ما ولیم اثنا عشر رجلاً ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال کلمة حقیقت علی فاست
الی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا رواية البخاری و مسلم ح و در روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كين من بعدى اتى عشر امير او دس حج بخارجى است
 محمد بن المنثري حديثه عن عبد الملك قال سمعت جابر بن سمرة قال سمعت النبي يقول يكون لى
 امير او اربعين روايات كه شتى منو خارج وارسه دانكلى از بى بارسى بود عيان شد كه تعمير كردن بلفظ
 هم اتباع سنت است زيرا كه در احاديث رسول مقبول خود لفظ امير مرود است پس اعتراض را
 بنيادى و بخت و نظرا اعتمادى نمائند بلكه از اين بيان هم نبويدا شد كه اگر تعمير نمايند بلفظ و دوازده مرد
 نيز اعتراضى دارد نميشود و كاش رجوع ميكرد وى طلب لطيف بن طاووس كه در ان هم امير او را
 طرود تر انگه بخار و مجتهد الزمانى حامل الاسفار كتاب اكمل الدين صدوق الكواذب را هم نيز در ان
 او را زمانى كسى از قضاات شنيد كه او حديث ميكند يا سببا دخود الفاظش انيست حديثا احمد بن
 الحسن القطان قال حديثا ابو بكر محمد بن احمد بن حنبله اليه النشا يورس قال حديثا ابو القاسم هارون
 بن اسحاق يعنى الهذلى قال حديثا عيسى بن ابراهيم بن محمد بن زياد بن علاقه و عبد الملك بن عمر و اسناد
 ابو بكر انيست حديثا احمد بن الحسن القطان قال حديثا ابو علي محمد بن علي بن اسمعيل السكري المروزي
 قال حديثا سنان بن عمار اليه النشا يورس قال حديثا عمر بن رزين بن عبد الله قال حديثا سفيان بن
 سعيد بن عمرو عن الشعبي و اسناد حديث ديكر اينست حديثا عبد الله بن محمد الصانع قال حديثا ابو
 احمد بن محمد بن يحيى القصراني قال حديثا ابو علي بشير بن موسى بن صالح قال حديثا ابو الوليد جعفر
 بن ابى الوليد البصري عن اسرائيل عن شمال و انيمه احاديث جابر مذكور است بلفظ اثنا عشر امير او لفظ
 كلهم من قرش اكنون بايد گفت كه مجتهد الزمانى را اگر اطلاعى بر خياله حاصل مى بود اين اعتراض نميكرد
 پس از علامات قيامت است كه جنين حمل كولى حليه جوى كتاب علم كلام تصنيف كند و رساله البصائر
 مار و نمايد يا دعى آيد كه او جاي چنان تقرر يكرده باشد كه بجوى ارزد يار وى با فحش و جوده منقلب
 نمكرد و در نتيجه بلكه ليست دقيق و لطيفه عميق بيانش انگه قاتمه مافى الباب از طرق شنيده اينست كه فلول
 سنين بخلغاي جور مامل شود و نه اين احاديث را بايستى بر دوازده امام حمل كردن و من گوييم
 كه انچه مجتهد علامه زمانى را در ان و شعور حديثش خبر انقل كردند نقص است و در خطيه رقصه و تعيوب
 اهل حق كه خلفا را از قرش گرفته بعضى را از اهل بيت و بسيار ير از غير ايشان قمر اوده اند پس حديث
 مسند كبير بر دفع بگمانى مجتهد حليم دليل قوى است و انچه مجتهد نقل فرمودند و حرنى و رين باب اخبر و دند
 براى اهل سنت من سلوى چه بسيارى از محققين ايشان ميگويند كه دو كسل از ان نمجمله اصحاب كسانند حضرت
 جعفر تقى و حضرت حسن مجتبى و ديكر ان اهل بيت هستند و اگر در ابر بقلبت حمل كنند امام ممدى هم داخل
 تواند بود و بعضى از وجود الغرض از اين نوح لغوص علمائى ما حكم كردند كه صفت جامع بين اين خلفا
 فرشتت است و ليس كه منصوص است در اخبار و رقيقين كما عرفت و اگر صفت جامع به شمس و قاطبيت مى

تعمیم نمیکند و بذبح جمله حدیث مذکور برای روضه که گمان بدو داشتند و اهل حق را مداین می پنداشتند مانند
 زقوم و حمیم گشته که همه امعاء و اعصاب ایشان در خصوص فروخت و خفنی نمائند که مجتهد هم روایات خلفای متنا
 متفق علیها چنین فریقین میداند چنانکه در مقاله خاصه دالستی فکان ذکر الحدیث الایحیین عجائب التقدیر
 و لایتنیک مثل خمیر و در خیمام با وجود اینهمه افادات روشن اباحت و دیگر در سحر طبع کمترین موج زن است
 از آنجمله آنکه مجتهد الزمانی با وجود بلند پروازی و لحن ترقی بر بیان قطعی مریت کرد و بد بر آنکه احدی از امیرین
 احادیث داخل و باین خلافت داخل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
 و انشاء دالستی که چنانچه علمای فریقین لفظ را بل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تبدیل
 رسید چنانچه مطاعن روضه هم دلیل بر انست حال این استدلال درست شد اگر امیه اثنا عشر مراد باشد
 تحقیر و تذلیل ایشان لازم می آید و الا لازم بطل فالملزم و مثله و از اینجا هم حکم توان کرد که مجتهد و قدما
 او هم در فروع الاقدام و منصوب الاقدام اند و حقیقه و عدولت شدید امیه ایشان مستولی است تا سبکی
 معتقد اند که خود حضرت پیغمبر امیه را تحقیر و تذلیل کرده اند لیکن فقیر را تعجبی نیست چه قدما می و مدار الشیخ
 هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الایمه را خصوصاً بابتیاء الارض تعبیر فرموده
 و خود این جمیع گفته اند که دابة الارض ایشان دارد و دوم ندارد و میان هر دو شاخ او فاصله بسیار است که سابق
 تفصیل و از آنجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امر آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که او مقتضا
 نقل مجتهد در رساله ثمره الاخلاص چنین فرموده و شمار نمودن بعضی برید را از جمله دو آورده امر که منصوص
 است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم منطوق دیگر است بلکه تعاقب دارد و صاحب
 فصل الخطاب و قریب این اعتراض از خود واضح کرد یعنی در هر تعبیر بلفظ خلیفه و امیر و جل الشیخ
 است و هیچ غباری در میان نیست بلی عبار رض و خاشاک بلکه غوایل و اشواق همه بر فهم مجتهد
 است که در لفظ امر تحقیر فهمیده و بحسب لفظ رجل تذلیل امیه بدی او را لازم گشته که اعفت دوم
 آنکه مفتی اعظم انکار مدح چنان نمود و جوابش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقاً یا کماکان
 که او اینهمه خلفا را فاطمه بد میداند پس ممنوع است لایه حلیه اقامه لبرایان کیفیت لا و فهم معاویه
 بن یزید و عمر بن عبد العزیز و اگر مراد انکار مدح یزید است که اعفت پس این انکار بجای خود است
 ولیکن تکبیر مجتهد تحریر مصداق ان انکرا لا اصوات بصوت الحمیر است فانه قد مر عمره ان فسیق فزیق
 مجمع علیه و کفر و مختلف فیه و یویدیه مانی لکتاب الکلامیه و غیره من فطانت امره و الا اتفاق علی
 و الاختلاف فی کفره در اینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای و امرای توان اند
 فکیف که نزد بعضی تغلیب عدم استعین بود زیرا که محمد و حسین یعنی خلفای اربعه با حسن
 مجتبی و ضمیمه این زبیر و ابن عبد العزیز و معاویه یزید و حضرت محمدی بعد دته میرسد و نزد

و دیگران است کس از تفکات عباسیه نیز شامل شده و یک ملة و مقام نایز میشوند و فانطبق اللفظ علی اللفظ
 بالعجب که حد و حدی که از اقلیم ریاست و حکمرانی پامیر و نهند و بسمه قندهار رسیده و ملا می مجلسی و غیر
 برای ندک که دینی پیش نبوده و حتی که شوشری و هزاران کس از علمای رفته پانمی هم معتبرش کنند و
 تعذیب و رفتن بخار با فضا امید بر زبان آورده و این تعذیب اعتقاد و نقل و اوقات و و صفا مود و ناز و زیاده
 آنکه قبل ازین از کتب شیعه منقول شده که لفظ کل بجای لفظ اکثر مستعمل میشود و پس مدح یزید و
 او از خلفای چو و عینه لازم نیاید بلکه مدح برای ما شدید است تعذیب و هدایت و رشد برای شان
 است یقیناً بخلاف قرشیت که برای هر کسی از ایشان با دله دیگر هم بجای خود مخصوص است و برانکه برای
 و بخار یا البخار یا و در وایت علی البیاض هم منصوص مع ذلک میگویم که آنچه در اعتراض است
 تقریرش نموده تحسین است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانسته که ان بزرگان که یزید را از
 این خلفا شمرده اند پیش است که خلافت را بر سینه عام فرود آورده اند و از حدیث ان خلافت
 بعدی ثلثون سته تم میگویند بلکه عضو ضا اتصال خلافت را شده تا سی سال فتنه و لاجرم اتحاد
 اثنا عشر امیر و در و خلیفه را بر اطلاق حمل کردند که با ورت نمی آید باید بصواب حق رجوع کردن و
 خلافت مجتهد ائیین نمودن یا بحمله صاحب صواب حق بعد از حدیث ان خلافت بعدی ثلثون سته
 تم میگویند بلکه عضو ضا و تطبیق ان بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر کوئی این خبر مثانی و در
 خلیفه است گوئیم زینار مثانی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت را شمرده
 متصل محصور است و در ان پنجکس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضو ضا
 هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم در ان داخل است انتی محمدا و نیز احادیث حدیثه که مجتهد
 قبل ازین درین کتاب آورده و در وایش تحقیق هر چه تمامتر در جلد اول او اندر اقتضای آن دارد
 که یعنی در احادیث و در وده امیر بعضی از خلفا مدح و بعضی مقدوح باشند پس رشوات
 و مدح یزید اگر چه به ثبوت میرسد زیاد و برین نیست که یزید و جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنی غلبه
 و حکم رانند و نبودن خلیفه دیگر در زمانه ان شک نوع انسانی و این مقام انکار است و سبب
 استحقاق الحی حاصل انسلک یزید لیتم در زمره خلفا با نمینی چیزه دیگر است و انسلک
 او در خلفای ما شدید مغاذا انسلک دیگر است و کسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نکند
 و چنین اعتقاد نماید که از انسلک او و زمره خلفا با اعتبار جابجایی و نبودن خلیفه ثانی
 لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلاف رسول یزیدانی قابل خطاب نیست بلکه او است
 از عنوان بیابانی متبعین خطوات شیطان و هر گاه معلوم شد از صواب حق و دیگر کتب
 حدیث و کلام که خلافت در اینجا عام است و زین این عام انواع مندرج است یعنی

قایل مدح و جمعی مستحق قبح و مناط تقداد این کرده عموم است و خصوص بنا بر آن تفریع بملح
 محبت یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن الملح باشد قبح در مدح خلفای راشدین رضی الله عنه
 لازم خواهد آمد هیچ مغمومی ندارد بلکه باعث حیرت الولی الباب است چه هرگاه چند نوع
 زیر جنسی از اجناس مناسک کنیم و آن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلاً گوئیم که انسان و نفوس و ختم حیوان
 اند نفس حیوانیت که امر نیست مشرک در همه البته ثابت خواهد شد و خصوصیات نوعیه و
 خصصیه از کجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات قرار گیریم و گوئیم زید و عسر و
 دیگر عالم اند زیرا لازم نخواهد آمد از این حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لا اجرم چون منظر حکم است
 و بنودن حایقه دیگر دوازده کس را از راشدین و جابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت بر آن
 همه نبوت رسید خصوصیات هر یکی بر آن هر یکی از این حیثیت کی ثابت شد و بنابراین هر لکل واحد
 و انکان محققاً علی المحبت در این مغلطه جدید مثل قییم است که محبت مفهیده که همه عباسیه بطور
 علامه سیوطی مستحق عزاست بودند حال آنکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عباس
 قرار گیرد و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عا ولین شمرد
 این علمایزید را در خلفا نام برد و هرگز حقیقت خلافت برای هر یکی در احدی از این مقامین نبوت
 نه انجا مید با کجمله اکنون ضرور است که محبت ثابت گرداند لزوم قبح را برای خلفای راشدین بر
 مذکور و هو عندنا ممنوع لجواز التغلب و امثال من الامور و اگر محبت را الزامی بداد و معروض
 اکثرین فراسد مثالی در ین مقام از کتب محدثین شیعه با اعتراض صاحب مناقب مرتضوی لفظ
 سمع الباقین و دیگر جهابذه علمای متشیعین آن کم که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرات
 ائمه اثنا عشر که کلام من قریش وصف ایشان است با اتفاق فریقین که اعرفت حلوه ظهور
 داد حضرت امام محمدی را نوری انقدر بود بحديث کوکب درمی که میان محدثین شیعه مشهور
 و متفیض است که یکس بدان مرتبه نمیرسد نه گوشواره عرش رب المشفقین حضرت امام حسین و امام
 حسین و نه حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناسبات
 مرتضوی از کلینی در آغاز محمد اول ازین کتاب و در وسط آن بروایت اسناد کلینی در تفسیر این بیت
 معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد و نه آنکه جامع الاخبار دال بر آنست که نور جناب
 نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت فرمود چاکوز را در سیلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم
 عید الله و ابو طالب و برادر من علی سبب کلین هر چهار کفر تا اوقات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند و لیکن
 جوابش بر اصول موعود آنکه فقاهی شان تا شصت سال بافتاد و هشتاد و با شد و لیکن صاحب الامر
 چنان اخفا کردند که فوات خود را که مصدر انیمه افعال بود نیز پوشیدند و پدری غیبت چنان

غوطه خورد که هزار سال تخمینا کاک غوطه شامست پس سبب مذکور قریب قیامت بوجه اتم متحقق گشت و چون
 ابدی بیات و حال آنکه توقع آن بود که سده امام اول را بخیریت حضرت خاتم و بسبب مشابهت و جمال جمال
 و آری منور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که اجای علوم دینی و کیسای سعادت ابدی و توحید
 المقدسین و منهج الدایمین بود و بجز قنوی میرسانیدند و فرزند خاتون ترکس که از سال آنکه
 و نصارتی روم نرسید یعنی بخا حش هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین شیرک اتفاق افتاد
 کافی انجام و غیره من کتب المجلسی انچه مرتبها رو داد که هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبها
 در حق البقیع بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی غنی مرتضوی و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 از اول جنابین آید باشند و در لشکرانش بسر کنند پس جناب مرتضوی که اصول منافقین سید
 المرسلین بودند و فضائل مصطفوی بقینا لبش نمیرسید کافی المناقب المرتضوی معزول شدند
 و حال آنکه عزل موجب منفعت و نفع است کما قالوا فی حدیث المنزله پس نشان باید داد و که چون شما
 خلیفه بر منوال واحد باشند این مرتبت و نقصان از کجایرت یاقت اکنون الفاظ عبارت را
 باید دید که دلالت بر ولایت و منفعت و نفع خلق دارد و یا نه و بی بده فان قیل لم قلتم انه بوجه
 بیرون بعد و سعی لکانت خلافت نامشته بین موسی قبلایه او ثابت بده المنزله فی حال الحیوة ظاهر
 ان نزول حمدا بعد الوفاة لا منها منزله جلیله لایجزان بخطیجهما من ثبت لدیان ذلک ایتضی عام
 و التفسیر لما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهى کلام القاضی بلفظه متبرم که این زیاده بکار خود
 پیشدارم امور که موجب تقریر تذیل است در کتب خود فی بنید و انرا شاید موجب تعذر
 مکرم می بیند و پس ذهب الله بنوره برین مقصد صادق آمد یعنی بر عکس ننند نام یکی کاف
 علی مرتضی کما جمیع انبیاء افضل باشد کفر اتادم شهادت ظاهر کند و یا چکسی از بدین
 از مشهور باشد بلکه او را پیشوا می خود داد حال آنکه از حضرت اوم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
 برترین جمیع اشیا عالم البقیع می کنند امری را که کلام دران سیرت لاجول و لا توه الامام الله علوا
 برای حضرت بارون با الاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از آنکه همه
 ایام چراغ سحری باشند و مهدی رفته گو کعب وری بود و اگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
 هدایت فرزند خاتون ترکس ثابت کرد و اندر آنکه مقصود از خلافت حفظ شریعت و حدود بلاد
 اسلام و انتقام از کفر و لیا م و بجا آوردن حدود و قصاص و اجرای احکام و انواع سعادت است
 وطن همه امور مرتب بخوابد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که بعد و بطیره خود یعنی جناب صلی
 خدا بدو پس اکنون از مجتهد باید پرسید که دیگر ایام با وجود و یکبار معطله بودند و بسبب ان
 ذاتیات از حیثان تشریف بر بلکه حرام و غیره است باین و ضرر شدید از اعدای دین و امام

و نفین زیر خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مرن است که سابق من کبتم مشکاک تواند شد
 و اگر کتاب این باب بود صدوق را که کمال الدین ناشن گذاشته از صندوق بکشا میز بسیاری را از مودیات
 این تقریر یا بنده پس اگر علمای ذوی الاذنب گویند که حل جسسه بر افراد مسلم سواست بنیادین گویم
 فقده ثم الله است و حصل المطلوب فرق این است که گنجائیدن سیر معطله و تخمین همین نشاط و نبوغ و این سیر
 و جابنیاکی کمتر از و لوج حمل ستم النیحا طافیت بخلاف گنجائیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
 رانی که لا یخفی علی الانام فی حاله وانی قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اَلَمْ تَرَ اِیَّی الَّذِیْ حَاجَّ اِبْرَاهِیْمَ فِیْ تَرَاتُوتِ اَنْ
 اَنَّا اِنَّا اِلَهُهُ الْمَلَائِكَةُ وایضا در تفاسیر شریحه که از حضرت اهل بیت بر مرقوم شان منقول است و بدو باشد
 که حق تعالی بر بیدار او و مقطعات قرآنیه جانیکه برایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام غفلت کرد
 معلی را در کفای بعضی می شمار و نام می برد و آنچه در کتب قوم معذرت این امور دیده شد نیست که چنانچه
 برایت و عطش و صبر و انجذاب در کربلا و بغایت علیار سیده ظاهر می شود بدو درجه قصوی انجاسیه و لهذا
 مراد از این نیز بدست فائز و معشره انائین محصل صراحت و فخر که الکلام انکه بدینی است
 که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
 بر نیک و بد و حمل کردند بلیل حدیث ثلثون سنه و حدیث ملکاً غصوناً و حدیث دخن و حدیث شاد و
 علی ابواب جهنم و مانند آن و از هذا الامام نفس حکومت بدون شرکت غیره اراده نمودند و دیگران حمل
 علیه دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام بر شمرند یعنی صدیق رضی
 عنه و فاروق و ذوی النورین و مرتضی و مجتبی و رضوان الله علیه و معاویه بن یزید و عبداللہ بن زبیر و عمر
 عبدالعزیز و حضرت امام محمدی باز تفسیر از تفاسات بنی العباس رحمة الله علیه نشان دادند و اگر
 جمعی بران فرار گرفتند که دیگران مراد اند که بالاخر باین مناقب برسند و احوط آنست که تعداد ضرورت
 از آنکه ظاهر احوط و مقتضی امتداد و نالست بلکه در فضل حاوین حتی یقوم الساعة موجود کافی تمام الشیخ
 الحلی نقل از صحیح المسلم الی غیره که اسب احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر ستم کردند و کور بهر ستم
 و اگر یک خلافت محمود را نیز در ذمت دهند و ایضا پنج شش و ده دوازده و بر قلت عدد و جمیع می شود
 و بهنقاد و و پشت تا در اکثرت فرد می آرند و مناسبات امور را گاه میدارند و عددی در نفسه نفس در مطلب
 نمیشود و قال الله تعالی فی قصه نوح ص فَكَلِمَتٌ فَرَّقْنَاهُمْ اَلْفًا سِتَّةً اَلَا خَمْسِیْنَ عَامًا لَّیْقِنَیْ اَسْتَشْنَا
 برای تفضیل عدد دارد گفته ورنه ظاهر آن بود که تمامه و خمسین میفرمودند و ما هرین میدارند
 که استثنای برای تفضیل بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد و الاحتمال قلت باقی می ماند
 چنانچه در واقعه خطبه جمعیه مور و ذکر لَوَکَ قَائِمًا لَّا جرم محصل کلام نیست که خلفای جامعین اوصاف
 جدید و در این بنیاده با وصف از منته متده بلکه تا قیامت بسیار کمتر از دوازده نفر و نفعه که لن ترانی

و بالا خوانی شیوه این تمجید است که استعرت انشا عشرت گریه ای که بر می برید بر عقاید مزید ولای
 نظام ذاتیات امام است از جهان تشریف انداخته بر آنکه هر چه از حدیث و روایت و اندوخته و دانش
 متعلق نظر از سابق آنکه خلافت ما بر این بزرگان که مشروری بودند و بالاتفاق حکمرانی فرمودند و در حل کردن معیض
 از فتنه و فرستاد خلافت ظاهر است و از احسام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود که الانجمن و قدوم قبل
 و کس با اگر از خلافت بیان احکام و تعلیم حدیث و تفسیر را و دیگرند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای
 اتفاق مانند حاج اشبال شیطان بطایق نزد اهل بدعت و اتفاق و این بخت خنجر ببالا میزد علیهم السلام
 تعالی مع ذلک چون بجای خود مقرر است که در تجدید اشیاء و تعیین امور بابه الا بشر اک نیاید بلکه
 بابه الامتنان شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا و افصح و فنی یعنی جناب سید الانبیاء
 نشان دادن خواص امام است از با شمیم و قاطعیت و حسنت و اخراج حسنت بر قیاس کلمه من و
 قریش گفتا فرماید و اسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند و خصائص امام است مگر
 از عشرت بلکه مات در گذشته نام نبرد از حصول معدمت و علوم لدنی و مسرور سپید شدن و مخنون و
 بویجو آمدن و ارکش ران بهر سیدان و مجبور و ولادت سجد که درون و انگشت شهادت بر دامن کتب
 آسمانی و صفت نیردانی همه دران وقت خواندن و عمودی را که سر آسمان برافراشته و نورش از فرش
 تا بعرش تافته لصب العین گذشتن و انگشتی در عین رکوع بکوه دادن الی غیر ذلک من انوار و افلاخ
 و از تحقیق الذی لا یشوبه شی من التشکیک فانه یفک کثیر فی حل حادث اثنا عشر خلیفه و امیر بعد
 ازین حاجتی نماند که اتوال دیگر را در بکنیم و لیکن برای مزید توضیح و تعلیم این غیبی سطر می چند دیگر زیر کلمات
 پیورده اش می نگارم **قول** اثنا عشر انبیا هر گاه مفتی **اقول** این کلام نیز بر قانون مناظره انبیا
 ندارد بلکه مشاعبه محض است زیرا که حکم بلزوم عزت و قوت دین در زمان خلافت مزید بعین و مع آن باید
 بر مذنب سنیان با وجود توجیه مذکور ابراست باطل کما سبق تحقیقا و الزاما اکنون که اشتیاق بشیون
 جوابی باشد انقلابا پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خدا سهند گفت که هر گاه مستفی حضرت امام
 در نظم امر و اوزده کاند بر خلاف مامت بلکه نصوص داله بر نفعی که هر که غیر حضرت امیر را امیر گوید بر
 مجتهد گرفتار آید که ترک ذکرش و استراحت منتظم فرموده جاده اقتضای قوی و طوسی و علی و بلای مجلسی
 پیورده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکور بر مدح اثنا عشر و عدم ان اوصاف و چند که در ان
 مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است و مانند آن حتی که کلمه
 اعور در کافی نگار بلاغت مذکور آن سببه لایده که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین
 باشند یافته شود و در زمان خلافت انجباب امریکه باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق
 اهل اتفاق تواند بود و غیر از مکر که بلا و قبل جگر کشته سید انبیا با اولاد و اقربا و انس و دهنب حرم محرم

بوقوع نه پیوسته و علت ان غیر از ترک تقیه واقع نشود چه معرکه حره و قتل و عارت مدینه نیز عمر رخصه عبت
 بتک دین اسلام بوده کمالا بدلیل علیه البحار و لشعیریه ماسبق من عباره الفاصل الاخباری لرد علی کار
 حاصل الاسفار فاخصر الامر فی معرکه الطلعت پس و قتیکه قتل دشمنانش باعث عزت و مناعت اسلام
 باشد و بنیادین ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت دانند و بل هذا الاجماع القنین
 و قول بالتمساق تسبیل بالجملة تقریر محبت در اینجا نیز بافتش و جوه منقلب شد فرق نیست که بر اصول
 رخصه ماده اشکال بجای دیگر هم میکشد و آن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امام سید
 اعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین و آن ساله دو دمان اصطفا دارتضاجم روایات کلینی و
 بصریح علمای شیعه که صاحب ثبات الحق از ان جمله است و بر روی مردم بت بگوشت تنهایی نشسته بود پس
 رخصه قایل شوند بشوکت و مناعت اسلام و دین بسبب ظهور از روی ابن سبالحین و قتیکه هزاران کس
 ز سائین مدینه علی صاحب مالاف الحیثه و السلام قتل کردند و لویت بتعطیل مسیح نبوی و دیگر امور رسید
 که تقصیلش نتوان کرد و این خلافت راشل خلافت نیز مد و ان شمارند و دست از مدح خلفای انشا نشد
 بر دارند قیقول عاد الامرفی زمانه الی ماکان فالاعتراض اعتراض و بر عاقل لمیحی مخفی نیست که
 مقصود من نه فقط ان نیست که یک اعتراض نماند بلکه دوشد مطلب من ان نیست که در هر زمانه چنین ابیا
 بر اصول موضوعه بتواتر و اتصال وارد است فارح البصر کر تین بایک یاز و دیگر چه نظر بکلمات خلیفه
 اول امامید اهل حق خواهند گفت آیا شوکت و مناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سید
 سمت زنا معاذ الله بر سر منابر بکنند و تازیانه را بر آنجا بزنند و باز وی مبارکش لشکرت و خانه پادشاه
 کاشانه را بسوزند و ام کلثوم را بقتل ببرد چنانچه بار بار در مجلد اول الفتی و صاحب شافی بهم و در حل
 حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراض انجیب ام کلثوم نمود و این همه تأکید دین و ملت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت
 علیه و سلم در نفس باز پسین سفارش فاطمی با جناب مرقنوی نبوی و ده و نده که ای علی انرا و از من پس
 بر زوی بسوی من خواهد آمد بایک با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در ترجمه جارجم موجود است پس از اینجا
 حسن سلوک و دین داری و حیا و مروت و عصمت و طهارت و حسن تدبیر خلیفه اول و امام الله بعد منقاد
 باید دید و از اصول رخصه بهر ردل و زبان تبر اباید گزید و چون بتفصیل تمت زنا خاندن بر سر منسایر
 بابا از کتاب رخصه نشانه میداده ام و اینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب مینویسم که این رئیس
 راس المال بالسه و انشا طین لفته الله علیهم جمیعین در کتاب غل الشرائع در باب العله التي من اجلها اوجب الله
 علی اهل الکبایر النار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان ابواسطه عن عبد الرحمن بن کثیر عن
 عبد الله بن عمار قال ان الکبایر سبع فینا انزلت و منها اسلمت فاوالم الشکر بالله الطیر و قتل النفس التي حرم

الاكل مال التيمم و حقوق الوالدين و قد في الحقيقة و الفار عن الرضا و انكار حقنا فاما الشكر الله تعالى انزل انما
 وقال اخذوا من ثمره ما شئتم و لا تأكلوا مما لم يذكر باسم الله و لا تأكلوا مما لم يذكر باسم الله و لا تأكلوا مما لم يذكر باسم الله
 بن ماني رضي الله عنه و اما كل مال التيمم فقد ذهبوا اليه القينا الذي جعل الله لنا و خطوه غيرنا و اما حقوق الوالدين
 فقد انزل الله في كتابه فقال النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم و ازواجه اما تيمم فغفوا رسول الله
 في اذنيه و عني اعمم خديجه في بيتها و اما قد في المحضه فقده قد فاقا طمة عليها السلام على شايهم و اما
 انظر من الرضا فقد اعطوا امير المؤمنين معية ظالمين خيبر كمين فقر و اعنه و خذ لوه و اما انكاره
 قد اما متاعون فيه يعني امام فرمود که کنا کبیر و بیفت است در حق ما نازل گشته و از ما باستحلال
 شرک بخدا و کشتن انفسیکه خدا حرام کرد خوردن مال تيمم و نافرمانی مادر و پدر و زنا متهم کردن زن حقیقه
 و گرفتن از خدا و انکار حق ما ما شرک پس نازل کرد خدا و بار و آنچه نازل کرد و حضرت هم فرمود پس
 کذب خدا و رسول کرد و شرک بخدا آورد و دزد و قتل نفس کشتن امام حسین است و خوردن مال تيمم
 بردن فدا است که خاص برای ما بود و او را و غیر ما را و حقوق والدین مطابق اشیاء و قرانی تا فرستاده
 پیغمبر است و زدن او و نافرمانی حضرت خدیجه است و اولاد او اما تيمم زنا بر عقیقه صالحه پس
 البته نسبت آن کرد و بقا طمة زیر ابر سر منبر و فرار از رخت نیست که بیعت مر قنوی لطیف خاطر
 و او شکست و او دزد انکار حق ما است که نزاع دران دارند و آنچه در اوقات خلافت بقیه خلفای
 شمس عشته ابرامیه بوقوع آمد که رفته شستان حرما می خمره شکستند بعد از آنکه عهود و موافق با این
 خلفا بپشتند ایامه بدی با وصف علم خیب و شهادت و در فریب این جرمیان گرفتار گشته و قتل
 ساجده مفضل گشته نفوذ با الله من شئ و فی نفسهم و من سیکات اعمالهم هیچ عاقلی تجریر نتواند
 کرد که این بزرگان که بزرگان معجزات بدست داشتند و فرشت عالم و گیر امانت خدای عزوجل
 می پنداشتند خلفای پیغمبری باشند که در تبلیغ احکام و جهاد کفار و اعلاای اسلام تا دم پای
 پسین زاریدایونت بکشند و گاهی لباس عزالت بپوشد مگر یکدور دور براسه و رستی
 در راه همراه رفیق نمکسار و بر رافعه بلا حلاش نجس و شد و این خلفا و عو
 خلافت وقت است ضرورت هم بر زبان نیارند و نام مخصوص هم نبرند و همیشه در پرده تقیه
 از بزرگان بعد پس باشند و از هجرت و کرد و اوری اهل اسلام که سنت سیدالانام بودند و است
 عافی افادات السید و الله فی تمیید الحلی و علل القمی حال آنکه بدالت کتاب حسام این امیر و آئینه کار
 برای ما است نه نفس نبوت و رسالت همین است باعث انضایت ما است و بر جاسی خود و بفرست
 که پدیرت اهل اسلام آسان تر است از بدایت عابدین هنگام و با انیمه بن بزرگان بیج کوششی
 کوششی هم نکرد پس ایشان خلفا باشند یا رفته ما ندمی و اند قطعاً و یقیناً نه قطعاً کافی الباقی

وحق یقین و خیر خدا علی اسی تقدیر مدعی حاصل است و مذمت فضل شیاطین میوه اهل لاجرم
 حضرت عا است فرایشان که حال هر خلافت ایشان معلوم است اعجاب خواهد بود از آنکه چند کس از خطبه در روز
 خلقا بطور اصلاح شمرده شوند **قول** بجزیر تم از **اقول** چرا جناب محمد از مانی قبل از خروج میخواست
 و استماع ندای آسمانی خود را بکار موجه حیرانی باوصف عالی کعب بودن سرگون می سپارند و از غایت
 حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین کرداب هوش را باساحل نجات خواهند رسید که من بقتضای
 شعر پاشانی **سگ** گفت او یکم خویش بدر می برد و سوج وین سعی میکند که بگریه و عریق را بد پایه او بکشد
 و نمی گذرم و میگویم که زینار وین در طاب نمی مانی بکینه و جدا اول آنکه مقصود و محیب از لفظ بیاض
 تحجیل طالع شمع بجه ضعیف است تا رفض بر اکراند و از رفض اجمالی دست بردارند و بنینه غفلت از کول
 هوش برارند و خور اخزین لجر مخافت ثقلین پندارند و حریق الهب مخاصمت رسول رب البشرین
 بشمارند بحجت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوامر محمد فانی و خود این تشبیه لمبانی و تفسیر علی بن
 ابی طالب می اعمی و کافی تمیزد عورش موجود است و در منبع السداد و لطالب الرشاد و تفصیلی مذکور است و در
 کلمات آلی بعبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت الحاقی
 نیز ثابت میگردد و اندوختن طبر سه در ساختن آیات و الحاق آن بکتاب مستطاب است بانه است پس کتاب
 مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطان بیاض عثمانی شد و هنوز محمد ازین امور خود را دیده و دانسته
 میزدند باقی که بیچاره از بیعانی خبری ندارد و محیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی ما از طرف خود بر اصول
 خویش چنین منویب جاشاد و کلام علاوه بر تفریر دیگر تو نگفت که هر چه اولین جمع کردند که تمام از اهل الو
 بی انورین بجا آورده کافی اصوام ایضا و اولین هر گونه تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن حیات طقوت تو کوی که
 ایشانست و جمعی از محققین بر آنند که این قرآن مطابق بود پس نفسانی و سادس شیطانی است پس بر اصول ایشان بپای
 عثمانی شد چنانچه از خدا و اسلام بر آید و این بجهاد و ش حکایت شخصی است که زنی مالدار می را بکلیج آورد و چنانکه پدر و زن
 اخباری که بر او بر اظهار محمد جانشی کا عرفة فی المجاهد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوا بقی حقیق
 داشت و دران شهر بکار و ان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمد و دفتر شکایت باز کرد و مسافر
 تو معزوری و از دست زن مجبور می گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد
 بجا آمد و عرض کرد که منغای از رویم نیست که فلانی چندی در خانه من بیا ساید زن فرمود که حرجی نیست
 باری روز دیگر دستار خوان کشیدند و میخوردند صاحب خانه بر زن خود بوسه میزد که بگریه که فلان
 چیز زودی بفرست و در دال ماش چنانچه خیر میرود زن دانست که حال چو گشت یعنی دوست خود را آگاه میکنند
 تفسیه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان زن که گوی او را کولش مطوق شود پس تمام
 لباس و بدن او ده گشت و برین شاکنیزی دیگر در رسید و مشتکی زن را بجز شکست از کردن بنیقا و مسافر گفت آنکه

برین باره این شدایه رفته لیکن محال نیست که حقوق مالک درین جدا کنم درین مورد و اما کله کرد و غیر این
ساده و لوح درست نشست و برودت کتاب را دو گفت که فاشد گاهی و روانه من از جانب تن انقدر بگر
سانی میشود و زن بهر حال مقبولست و من فالیم حال جناب محبتد با این همه تصریحات بند و چنین است که قطعاً
دارند که بودن قرآن مجید یا حق عثمان بن عفیف نیست بلکه از الحیب است بنوعی باشد من ملک السفاشته
و ابلائیة تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که بر کتب حق را از قرآن مجید انکار کنند یا مبدل و اندک فرست و هم
آنکه مطلع نظر بنویسند محیب نیست که هر چند فضیله را بجهت باقی آئی و بمقتضای المردود بخند با قرار و کتاب است
ازم توان داد و در آنکه در شرح کتب بنویسند و خود کتاب کافی هم وال است که امید بشیوه را بعزالت و
قرائت برین بنویسند و بهر که جانش و فتنه ایقام و دولت آل محمد امیر فرموده اند لیکن ناگاریا بعمل نمونوم
این سبب و دیگر انتقار برآمد لال بایات کریمه و بپڑی این انتقاد نشاید که بکفایت در کتب شان محمد بن
تبرج کنند که سوء و افلاس اینی لک هکذا لله بعد از در مناظره و فضیله اشیا یا بدافاده و توحید نمی کنند اما بر
افزاید و با و از این منع میکنند از آنکه چیزی از قرآن مجید گرفته شود اگر چه بعضی باشد و بپڑی و اما اگر مالکی بی
الافعل نقل از ابن الجعدین قد کان بنا من اصفح بالباب و شتبار که نه منع من الاخذ لشی من الکتاب لکن
قبایعنی صاحب الفتاوی و لا شیخ اخره من تالها علی ان القرآن کلمه من الله بالینه الدنیا جمیعاً علی عنهم من
نسمع الحیوة و بدو غیر ترتم علیم حتی حدث عن بعض مشایخه ان قوله عز من قل لک هکذا لله ایضا احتیاج فی فهمه
الی احدیث مع ان کلام صریح فی ذلک لقی مختصر از فضیله علمای روضه لبیب جالبه لفظ او لیکن
و آخرین خود بنوش بجا اندازد و در باره قرآن مجید بر اصول معموله خود آن الفاظ می سرانند که اهل کتاب است
تبریت و انجیل از زبان بر نمی نند سوء هم آنکه محیب را انیم لم یخط است که حضرت امام الایممه حیان
بن عباس را بمنابر و حوارج فرستادند منع کردند از احتیاج قرانی بسبب آنکه وجود بسیار و ان محمل
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند حدیث و فرمودند که هر گاه دلیل از حدیث آری راه
خلاص نخواهد یافت چون دانستم که خروج بمقتضای سگ فرود برادرش خال اخوت بر و اقبض دارند
و دیگر گفتن اجله اصحاب و اهل بیت شریک جد کردند و فرقه را از ایشان در قرائت شور و یوست بسبب
و که عشق زلجها کلام است نه در سوز و ایات دیگر و رو اقبض و در عوی تحریف قرانی عنو کار و در کمان
خارج نهد و انی هستند و بدو عوی تحریف قرانی زیاده تر بخاریای نادانی می شوند و وقت شد
بایات ربانی بالا خواند و لن بر اینها میگویند و زمین را از مقتضات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقت
و این خطاب قرانی نباشد اکنون عبارت حدیث مرتضوی که وصیتی بود و براسه ابن عباس بن
باید شنید لما لبثه لا احتیاج علی خروج قال لا تخافهم بالقرآن فان القرآن خال و بدو عوی
و لیسوا و لکن حاجهم بالنسبه فانهم لن یجدوا عندها محیباً این حدیث مرتضوی رضی الله عنه

بر پنج الباخت آورده و در عاهاست که انفا لعبارت فارسی و در نیتام که ذکر ر فضه
 و اعتقاد خیرین بر زبان آمد آنچه برین عقیده و باره ایشان با اعترا ف اکابر ر فضه
 در مناقب مرقوم لازمی آید بد و حروف باید شنید و در تغییر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
 را و در که خویش با بزرگوارین لوازم تصدیق آن من نیکو حرف من مضلم مما وجب اعتقاد و متوکل
 لكل لان انكار الحرف كالحرف لان من انكح من الكتاب وانكر حرف لم يكن مؤمنا بالكتاب
 لان اللازم له تصديق الكل او انكار الكل لكن انكار الكل كفر وتصديق الكل ايمان وكذا قيل
 في آل محمد ان حكمهم حكم الكتاب ولبية قوله ما في تارك فليعلم التقليد كتاب الله وعترته اهل بيتي آخر
 يعني از ضروریات تصدیق نیست که انکار حرفی از فضل و بزرگ اهل بیت که اعتقادش واجب
 است مستلزم انکار همه فضائل است نه اینکه هر که ایمان آورد تمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
 از قرآن مجید و گوید که این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد و پس از اینجا حال ر فضه
 فائلمین تجرین آیات و مقتضی هزاران کلمات و تبدل بعضی آن ببعض بلکه اعتقاد و برباد است
 بعضی از الفاظ چنانچه استناد کلینی و طبرسی نیز بدان مشغوف است عیان شد و الحمد لله که خود
 بزرگان ر فضه تکفیر بزرگان و خردان خویش برخلاف مثلث امور از خردان خطا و از بزرگان عطا
 بعمل آوردند و این مطروبین را قابل آن ندانند که قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کرده شود
 کما لا یخفی حیث ارم آنکه مجتهد الزمانی معتقد قول من که منیاد تقریر بر آنست تفصیده اند و آن
 لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافه آن همین است که چون خلافت در مرتبه لا بشر طاعت
 و ناگزیر است بر آن ملاحظه شروط چنانچه تفصیلش از کتب کلامیه در اوراق سابق بوضوح
 انجا مید و از کلام این محبت هم اشراط مبعوض ثبوت رسیده و قد تقران اذا فالت الشرط فالت
 المشرط فلیف اذا فالت الشرط فالت فالت اما نه یزید با عتراف المحبت المرد لاجرم لفظ برین
 تقدیر مقتضای ذلک تقریر العزیز العظیم افاده ان معنی کرد که چون شما مثل یزید پدید را خلیفه بر حق
 پدید آستید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را بر خلافت خلفای راشدین ترجیح دادید و حالیه
 من هم شروط را ساقط کردانید و از کتب شما با ثبات رسانیدم که خلافت با شدک و الحاکم
 بر مذ هب شما جمع گشته که اعراف فاما هو جو اکم فهو حوا یا فرقی نیست که چون یزید را
 از میان برداریم گوئیم خمس کم جهان یا کم و ر فضه مجال ندارند که ازین ملا حده قطع نظر
 نمایند و ساعتی بر فرض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لا حظ بصارة العین بوجه البصیر و رای شرح عبا
 فی المجلد اول غلی نهاده الوتیره محکم آنکه مجتهد از راه جعل یا تجا عل تقریری که کرده با فحش فوج و بر او جاست
 زیرا که سخن در معلق فزان روا نشود و کنشای نبود بلکه در حقیقت خلافت بعد از نبوت با استخلاف

استعداد سابق که بشر و طاحاصل میگردد و بقیلیت میرسد و خروج زاکرند میسرسانند
و مجتهد بر جا که لفظ خلیفه و قید و وارده می نمایند یعنی بر دو قیاس میکند که نزدیک
نزد صاحب صواعق و مانند او که نزدیک از جمله شمرد و اند خلیفه بر حق شد و معلوم است که تکرار
که این علما را نیز از خلیفه بر حق ندانسته اند بلکه او را فاسق و فاجر و ملید و مینداند و بخلاف
حکومت و ریاست و یگانگی و یکم را پس چیزی که اراده کرده اند چنانچه عبارت صواعق را درین
باب نشان دادیم پس حقیقت که بحث دران بود که باقی ماندنا حضرت امام حسین را در بعضی از
صورت گزیده که توانا برسانید و بیچ معلوم نیست که محبت و ابا وجود این آیت و آن حدیث
پنج شخص نزدیک و شد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شهادت گریا خلعت خروج و ناصیت
می پوشید و شمر و ابن زیاد و مثل محمد و مردود و شداد و فرعون و ذی الاوداد را در بازار اجتماع
فرو شد پس انبیا علیهم السلام چگونه مجاهدی سبیل الله باشد و اما نکته مقبول شد و چنانچه در
شهادت یا بنید و حیرانم که با وصف معامله عصمت تا بقیست یضعه حضرت رسالت تا بقیست
انجانب چا عصمت را داخل میدانند و با وصف قریب خون ایمه هر که از دست رفته تا انکه شهادت
خود است و حرمت شکست و بدار البواپوستند که سابق مدتی علم ما کان و ما کمون بر اسامی
گشتند و زمانه این نیز گنگی و قلموینها تجاوز کرده اما است را اقلل از نبوت و اولو العز
و ایمه از انبیا و البو الغرم نیز در حسام بهتر قرار داده و دیگران ابو بیت را ساندند و قال الله
الی یوفونکم ششیر انکم محیب مصیب آیت که همه خلافتها را چگونه ذکر نماید که با عترت
همه قرین آیت الی اجلت فی الانفس خلیفه است و خلافتیکه سخن دران است خلافت قائم سغیر
است صلی الله علیه و سلم یعنی جواد کفار و نادیب اشرا را و انتظام امور مسلمین و اجرای حدود
و تقاضای و نصب و قتیان و قضاة اے خیر و ذلک چنانچه نهایت العقول و فخر المتکلمین و شرح مصدق
علامه تفتازانی و شرح موقوف علامه جرجانی صحائف طواریح و صفهائی و صواعق کبی و صواعق محرقه
مثل تهم الحن و مسالک حقائق و مفتوحات شری نمیند و جالسی از حصارم و حسام انک حاضر و رفته ایم
ایمه غیر از جبابه و تقوی و انهم وقت خرابه بصره و آبا دے کوفه این و انبیات و اوصاف
سلب نمیند و از خلفاء میدانند پس بریشان خلافت مذکور که محیب مصیب و ان مقدمات
الزامیه مرتب گردانیده لازم افتاد اما اشراط عصمت و غیره پس حاشا از لفظ تقدیر عیان شد که
که تقاضای حال عصمت دانسته چه جای آنکه اگر با حصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ایمه مامورین
حق بدت العیر است گفتار و درست کرد و در نمودن با مجموعین بقیه و استتار چه رسد باید و خدو
شرح کافی را که از محمد صادق است شج کردن و شرح قزوینی را بغور و بدین و آنچه ملاحظه را

بنور بازوی محقق خنامه فرستاده و در نصب العین گنج افشکن حقیقتم آنکه مقام حیرت انست
 که علی بطورست و عالمی و مجلسی در کتب خویش مثل شمع الحق و غیره استلال میکند بحدیث مثل تسلیه
 که علی نقی از فرمودند و زبیر بن داور و عشرتک الاقرین تابعی عبدالمطلب را جمع فرمود و طعامی قلیل
 پیش نهاد و همه آسودند و عجاظ ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین و آن
 من کند و خاینه من باشد کسی ازین چهل مرد بزرگ چنانچه در روضه الواعظین است قبول نکرد و مکرر
 مرتضوی که حدیث انس بود حضرت فرمودند این خلیفه من است و در شما پس اطاعت کنید و گوش
 فرادارید و وجه حیرت انست که اگر مردان خلافت مابیه التزعزع است صحیح شد خلافت خلفای شش
 نظر بانچه حدیث که امام اعظم روضه و حلی و غیره با اسناد خود باور دارند و متفق علیه فریقین استند
 زیرا که عیان شد از حدیث که سبوق الکفر بودن مانع خلافت نیست و روضه انچه از لایزال عمد
 النالین فمیده اند برهم که وید و پر ظاهر است که بنی عبدالمطلب مشرک و کافر بودند و کس اسلام را
 تا آن وقت چنانچه بدلول حدیث است قبول نکرد و اگر مردان خلافت معنی هو الذی حکم خلفاست چنانچه
 فرموده اند که علماء در ثین انبیا اند فالعالم کدالیه علی الخاص باحدی الدلالات الثلث و بطور
 است یقول محبت اللهم ارحم خلقای فترق انست که در حدیث لفظ خلیفه را باظهار تفتیق این
 اهل کسبت دج کردند و حدیثیکه من آوردم لفظ خلفا جماعی است یعنی برینهار کسی انکارش نکرده و اگر
 کتب رجال را بفرموده حضرت محبت در مقاله سادسه برکشایم خواهی یافت که این حدیث اعتبار انشاء
 و زینهار بران اعتمادی نمی باید و هر چند حیرت در انست که چون کتب دین و مذهب روضه بر
 خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم مقصود مرتضوی را در آخر حیات خویش هم مستور و مضمون
 پس در تحقیق و آشنایم در آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جایی آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
 واقعات است که در آغاز اسلام رود و در اصول مرویست دلالت بر نقیض آن دارد زیرا که چون
 از آنحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو بر امت حضرت فرمود من ندانم تو نیک میدانی و در خبر
 خندق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بختاب اجله صاحب هم عدم دریافت بود چنانچه
 امانی شیخ بران اول دلیل است و نیز اصول کافی نص در انست که بعد نزول الیوم اکذبت و حجبه
 الوداع حضرت با ستار امانست منتفی بودند و میفرمودند امتی حدیث و عهدی الجالبیه و منی اخرتم بهذا فی این
 عمومی قبول قائل و یقول قائل از هر طرفه آنکه روضه از حدیث بدلیلان خلافت خلفا احتجاج میکنند و
 هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند و انعقاد آن فقط برای بنی عبدالمطلب بود و کما هو منصوص
 فی الحدیث و قاتل فی اصول التفسیر ان العموم متفق لخصوص التحصیل پس ایشان را چه ضرر و ضرر و آل
 چنین باشد که خلیفه در ابلهیت من علی مرتضی است و در غیره و نه اصادق لانه خاتم الخلفا و متمم

شفاة الحسن المتقی ششم آنکه رفته جنب کتاب الله را در دو الزام الی حق میدانند و می بینند
 که اینها کتاب ایندگان نیست و در واقع قرطاس خیالی می کنند و هیچ بخاری و کتب دیگر نیز از حق
 نشد و نیست که حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از طلب بیان کتابت بسبب شدت مرض بیوش نشین
 از نخبه اختانات و حاضرین بمقتضای جلیت انسانی در اوردن و نیارودن بهر سید و محالی بران بنا
 که حضرت را حرکت دهند پس ان مردم را که تحسیر شدید لاحق گشته بودند و پیدا شدند که اگر کتاب
 رو نماید خلافت دینی لازم آید فاروق قسلی داد و ستاد کرد و با منی که ضرورتی نیست بکلفت
 و جنبایا حکم کتاب الله بزرگان آورد و بهوش استعجاب و در غیرض بعدی بود که بمقتضای
 روایات بخاری و تراجم آن مثل جلال العیون که به چنین رضی الله عنهما را نشانند و در وقت ظهور
 بوجوه المتعطلین نیز عیان است که ایشان اضطراب میکردند فرمود که بکنند و کافی بودن قرآن مجید
 البتة از احادیث رفته نیز که ذکر نامی المقالة السابعة بلکه خود ان آیات رسا مشرقین مثل انما
 درای بر محمدین رفته که دست از کتاب مستطاب برداشته و تحریف قائل گشته تماشای
 داشته اند کلام اتفاق اول اصول معتقد تحریف تبیل اند توریث و تحلیل فکری اند که هزاران حدیث ائمه اهل بیت
 خواهی یافت علی بار و کس مجلسی فی مجلد الاول من البحار فیه فی غیر من الاستقرار که نمی سازد حق و طایف
 و میار احادیث همین کتاب است که موافق آنرا باید قبول کرد و مخالفت باید در دو مورد پس کا فاروق را که در کتب
 و سامان کتابت و وقت بهوش با وجود پرسیدن اصحاب نه طلبید قائل استخوان باشد نه لاحق از نظر
 و اگر کلمات صحیح فاروق را خلافت شان سرور دانند آنچه بران لازم می آید که ناموس حل و کس
 از ان بر یاد میرود در و مقاله سادسه برگزیده و آنچه در جامعیت کتاب آسمانی و کتب فریقین مربوط
 تا بحکمیه انیمه هم اعتراض بدان فرموده اند و در حق الیقین هم دارد است بدان عیانست که لا یکن
 الی البیان و حاجت اعاده هم باقی نیست مگر در اینجا که بعنوان تجد و مثالی چند سطر و دیگر همین میشود
 باید است که لا رطب ولا یابس الا فی الکتاب همین معرفت جامعیت این کتاب است حساب سطر
 من کل سطر و ان عبد الله بن مبارک هر آورده که به شیت حج و زیارت از خانه بر آمدم روزی که در شب
 از بیابان نازنی عجزه را دیدم پرسیدم چگونه در نیقام افتادی فرمود و من یقیل الله فاکله من کلام
 و ششم که راه کم کرده گفتم کجا خورنی رفت گفت سبحان الذی انزل الی بعبید و لیکل الله الشیخ
 الحکام انی ارضی که لا خفی بی بروم که حج گذارد و راه بیت المقدس فرموده گفتم چند روز
 است که در اینجا بسر میکنی فرمودت لیکل سواک گفتم از طعام نزد تو نشانی نمی بایم از کجا میخور
 جواب داد و هو طعمی و یسقین گفتم چه چیز وضو میکنی این ایت خواند قرآن و شربت و اما شربت
 صعبید اما طعمی گفتم طعام همراه دارم اگر حاجتی باشد بچکش کنم تلاوت نمود این ایت را که

و باعث خشم الهی گردد سبحان ربك رب العرش العظيم و سلا م علی المؤمنین
 و الحمد لله رب العالمین این حرفی بود از سهولت آیات بیاید جامعیت کلمات طیبات که در کتب قدیم
 و اگرایی از مشائخ و ابجای کشایم لطایف نماید مگر نشنیده که امام رازی حج بزرگان سائل را در تفسیر کبر
 زیر یک یک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخایر ناپیدا کناران جواهر زوایا عجب در
 غواصین مستطین مجده بهم میرسد بح کتب میکند تا بحیثی و اگر انور غولیه را بیان کنم خود
 دانست که عجب غریب در تحقیق آن عمرای خود بسیر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام
 تپا پور و غیر آن مخفی نیست و کفایت شاید ما همین قول امام الاینه یقول و یقولون و اگر مرد
 حکما بره ابن عباس چر ا عرض نمیکرد که مگر مکار در حدیث شور و شغب بر نمیداد چون کلام در
 اما بخار سید قصه طولانی یاد آمد از مناظره سانی بر حرفی از کتاب و پر تو س از کتاب کفایت میگفت
 که می آید و کیا همه اعتراضات استیفاء بهین حفظ جواب داد و چون اتباع این سبب طاعن ندک
 بر پا کرد و مذکور بود حسن کتاب الله و ایشان بحدود ذی تیغ گشتند گفت مراد نیست که از بیت غار و بیج
 معاجز و انوار تفضیلت صدیق بدید آمد و قد قرآن یقین لایزال الا بمشکله و اجاد معارض توان
 با آیات بنیات پس غولان بیابانی با حلال حواس لطیف قرطاس پناه برد مناظر خندید که در تپام
 حسین نام موضوع و هم تمول یعنی عقل کی باور کند که احباب مصداق اقبوه فی ساعه العسر باشند
 و این سلول را بجهت تعریفش مرکب حضرت رسول ذیل کنند و سرای منافعین کما فی خلافة المنج
 و غیره از دوش بر دارند و مقبولین شیعه نقدا ایمان بسلامت بر این قیاس کاسه لیس اولی
 فاست خفنا کنا لله و جنتک ما نوس فی مملوک النکاس من بعد و وقع به تقریر همین لفظ
 کا خود ساخت چون نیز و کیش نماند بر کی همین اواز برداشت که بگذار این حرف قدیم با فرمودن
 داده در سبب قدیم دست از آن بر نمی کشم شما که جنگ بدانید باید شمار دست از اجماع و اصحا
 برداشتن پس رخصه بهوش شد بنزدیک آمدند که اگر مذہب خود را بحضرت مقتضای نسبت کنند
 حریف احادیث و مناقب خلفایش می دهند و میگویند حضرت امیر مقتضای است و الله
 هُوَ اَعْلَمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَنَبَّاهُ الْمَطْلُوبُ كَالْمَطْلُوبِ عَلَى الْوَأَقِ الطَّوْبُ قَوْلًا اَلَا اَبْرَارًا
 اَخ قول ازین کلام هم مشرع میشود که زیار محبت ازمانی بمنجی کلام سن قایم نمیشوند یا خود را
 نمیشوند و جائیکه در عبارت العین تا ویلات اولین و آخرین تو م را در باره مفسدین فی الارض باشد
 و ما جج امامیه از زاره و شیطان انفاق و غیره با هم زد و ام بی بدان نمی برند تقصیل این مبین شرح
 عبارت بصارة العین عن قرب می آید انشاء الله تعالی بعین انیکه مرید بران متخیل نباشد و ناجی از مخزات
 ترجم نیز که تعلق باین محبت دارد و بلا حظه آن از هم نباشد و هر کی اعتقاد کند که خیر آن عبارت در

تذکره برای سبب اتصال توایلات شیعه است خصوصاً التوایلات نزمیه لیکین مجتهد بخشیم بصیرت نمی بیند ستم
کنی از عشق و وی ای مفتی زمان بعد از او است که تو او را ندیده اما آنچه بجا راجع مجتهد الزمانی نام صوارم بدو
بر زبان بر و بلکه از اصل و زمره افرع آن بحجت عطف قرار داد و پس مقام خیرت اولی الالباب است و بعد
از او بدین صوارم که در حقیقت بکاسه سی کشمیر نقل تصنیف کرده هر مطلبی را که او فرموده در سب
شیعه زیاده تر محمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوایش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جایجاد انتسی خصوصاً بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده که امر بر اصول رفته مثل افتاب نیز در گذشته حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی در باره
رماه و احادیث نظریاتی اولی روشن شد نیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام او است و امی بر حال دیگر
مع ان المناظرین من الایمه لعونهم کما فی ترجمه العیون البضا قول و نیز ظاهر است الخ **اقول** اینچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست آیا مجتهد با حدیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به نبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تفسیر بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معذل و مفرکی بقصود قطعیه میدانیم و سغه متخلف را علی ما فی الصواعق
و التحقه بقریر باب منقول و منقول و اصول بیان می نمایم و دشنامی صدیق و ارضامی اسام
در اقامت فاروق عیان میکنم و اینهم که صدیق همیشه اسامه را بر صحت و دیگر تقدیم داد و پس خل
در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول فرض پس عیان گشته که اسامه تا ابوذر و سلمان همه بنکوا
و اعدا کردند و از او ایره اعما و دیگر گشته اند و در حق رفته مثل مشهور یعنی خود کرده را دوانی نیست بطور
بالجمله خارج از او ایره اسکا است که صد و لعن و صنفی در خلافت اصطلاح خلل ندارد و لعن کردن حضرت
صادق قیام و قعود او علی جنوبیم بقریر اسامی میشود ایان امامیه عبارت لغته الله علی زراره و هو شهر
الیه و انصار می حرج ندارد با وجود اعتراف سید مرتضی و تبصره العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طبرستان از کذب ایامه یقینه محاشی نماید که استعوف من بعد میگویم که مذکار حدیث تفسیر مکرری نمک
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوایش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بر زبان قلم رفته لیکین باید دیگر بقتضای و صده سابق بطور جدید تعلیم می آید که مجتهد الزمانی در تشدید المبای
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین درج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد و
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول
هم که در مقاله سادسده بشود و در آورده یا و نمی کند و بخیا می آرد که شمرستانی از جامعین مقام
اهل عالم و مولف مناسب نمی آید است و نزد محمد ثنین او را با گاهی در رفعت منزلت و جای نیست
باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من در بحث فتنای راشدین را بحدیث حضرت سیدالمسکین علیه السلام

گوشتواره غرض رب المشرقین حضرت امام حسین است که کتاب صدوق فرد کامل می بین که با عجاوین
الزمان پیدا شده و شیخ و سید بلانی هم از خرمین فیض او چشمها چیده اند نقل کردم مجتهد و رسد آن
گفتگو کرد و درین خصوص صحت سند از تیار نشان نمیدهد و میخواهد که آنچه در مل سند باشد
المنزل من السماء پنداریم و در تیراسی صنادید اصحاب سید انبیا بجز و این الفاظی سر و پا دست از
هم برداریم حال آنکه علای کیا امامیه نظر بقیصا به پیشیاری با بدستی در کتب و مینه خویش کلمه حق بربار
می آرند و نیج احرفی از تو کرده الایمه که ملا حیدر علی در کتاب الایحای کتاب مذکور را در تالیفات مجلس
شمرده مینویسم که حضرت پیغمبر برگزیده شام یکسی نماز و عصا و شمر دین است را نفرین نکرد و نه
ببقعه خلافت عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از اجله اصحاب و صنادید ایشان تبراک و عجب
تر آنکه این بحث امر و نه نیست اگر مطالعه کتب شیخ علی نمائی و این با دیه را تقدیم تحقیق بیاسی
البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند راح و رغن فریادی بهنگام بر دست
و این طعن را بلیط ارق تمام و در منج نوشت بعضی از علما که به فواتش را بر محبر و با دخولش زیر دیر
کردن درین باب صحت شد طلبیدند حال آنکه از رفقه کسی را محالی نشد که صحت جمله مذکور پیدا کرد
و کلام شیخ حله را ازین نقیضه دار با نذر جمله آن عبارات که تعلق دارد و با نکاح خانه حدیث

این حرف سست است ان مذاکذب موضوع با اتفاق اهل المعرفة بالنقل فان البني صلی الله علیه
وسلم لم یقل لمن الله من تخلف عنه ولم یقل هذا باسناد و هیئت بل لیس له اسنادی که کتاب الحدیث
اسلاما و برین کتابها که علماء و روایین علی روضه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علماء
چنان معلوم شده که خود شیخ علی این روایت را رد و قدح را دیده و لیکن نتوانسته که تدارک نماید و از یک
خبر در از صفحات تصنیف خویش زواید چنانچه برناظرین فن نقد الرجال پوشیده نخواهد بود و در
روضه که در مطاعن جناب خلیفایا و در آبی لجام خورند و هوسهای خام را بچختن نیز در میع که خیر اند
چنانچه غایب السنی ایشان از احقاش و شتری باید دید و کلام او را در باره عجز از تصحیح خاتمه مدیث که عمر
در آن بود بمیزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در البطل الباطل حمله لعن الله من تخلف
عنه را از مکتب روضه دانست که در لباس نقه بکار بردند و بالحق پر و اختد در جوابش غیر ازین نتوان
گفت که شهرستانی آورده و حلل بنیقول بی سند انفا دانستی و انیم در یافتی که شهرستانی بر خلاف داب خود
در امثال ای مقام جواب میدهد و سخن روضه را که در باب اصحاب برای طعن تخلف فریت کردند و میکنند چون
عدم صحت جمله مذکور بدست اگر کتب یقین انیم چون بدست که مدعیان مقام زیر چنانچه باید بدست اسامه
تقدیم رسانند اکنون مجتهدین روضه که نام تخلف ایشان بر این آید و او تخلف از ایمان میدهند انیم که
شعید بکشت ماضی معروف و مجهول بود اکنون سنعه که به بحث حال علاقه دارد

و در زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مستشرقین که نباشند مکاتب سویی این
 کترین روی بهت باستانشناسان آن می آرد و قدما از تفهیلش خبر نداده اند بشنو که
 مقصود اکار بشود آنست که سینان را با بون جیل و صنوف مکاید و دخل مشغول بوجهات
 سازند پس طعن بخلاف ساختند و سخن چند بهم یافتند تا عامه بداند که امامیه با اول الزامیه
 ایشان را محقوق میسازند و سینان را منحرف دارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
 تبارزند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان پردازند و اگر اهل سنت قادر بر آن
 نباشد بود و لذا البته علمای شیعه اینم خطه را بدلائل الزامیه می پیچوند و بعد از تفحص بکتاب امامیه
 هویدا میشود آنچه دلالت بر آن میکنند که بر ریشهای موهوم روضه بایخشید و عروق و
 محرمات ایشان قطعاً باید برید با جمله حدیث جیش برای رسوایی این لیش و لیلی است
 روشن و حجتی است پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصاً در اوراق
 مقاله سادس چنانچه بسط گشته که علمای روضه بارها تصریح کرده اند که در امامت و مطاعن سخن
 ازان روایات میسر اند که فریقین بر آن اتفاق میدارند کما صرح المجلس فی البحار و الحالی فی صوامع امامیه
 و قد عرفت البعبارت مراراً نظرت ایها السیلا و هنار او از اینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث کجین از آغاز تا
 انجام حکم دلالت تفصیل بر ثبوت رسید چه بای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب غیر هما
 در مذہب شیعه با سند و منکره و طرق صحیح الزامیه بدید دلالت مطابق مروی باشد و اینهم منسبه گردد
 که در زمان شیدائز و باال بر خلاف تصریح مجلس که حضرت پیغمبر گاهی متمرّدین اصحاب انفرین کرده
 بر لعن کسیکه تخلف بود و مناوی میگردانیدند آری فرق آنست که علمای با یومع جمله اخیر تصریح
 کرده اند چنانچه دانستی و جمله روضه از جهت مزید جیل و عناد که معرفت بنیاد طعن مذکور برین
 جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از امامیه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده که لایحقی علی من
 طلع البحار و غیره و مجتهد فانی در عناد الاسلام اجماع امامیه برین خامه نقل نموده و در
 توأتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در اجزای مجلد با متش بر تو دوستی بچشم خود دید
 و یقین میگویم که اگر کتاب مذکور بدست آرمی در اه تطبیق نقل سپاری خلافتی نیابی اکنون باید
 پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از امامیه اسامه و تجلیل حضرت او اتمام
 بن حارثه و اتهام شان این واقعه و بر آوردن و مار از روزگار کفار و مخلوقی اهل دم و شام
 از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق از دست اسامه نظیر میو است
 یا خالی شدن مدینه بر مضموم اهل کینه از اهل ضلالت ویرینه یا ظهور روضه و اتفاق است
 صاحب عامه الماشق اول پس سر اسر مقام حیرانی است زیرا که هر چند تخمین اجماع و انصار

شیان مأمورین باشند تا آخرین لیکن انقید را از اصول اهل قبول حیان گشتن که این بزرگان مرد
ایستادگان و مقام گردان روم و شام بودند و کال مرتبه تهور داشتند تا قتال شان مأمور گشتند پس
مقتدر رقصه از جای نیست و نایب و گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم همه شب با ایشان را از آنجا برد
تا این وقت تجربه نموده و بدین ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را یا و دیگران عقل تجویز میکنند
که ایشان را جناب سید المرسلین برای این مهم بزرگ و ابر سترگ چندین دلیلت که چار هزار شافق و عاقل
ملک زاده از آن برای حمایت اسامیه برگزینند بلکه بعضی از آنکه اهل انزالین و مجلسی شفی و غیره که
ایضا می رانند نفاق نگذارند که حاجتی بعد ازین حکم با ستر است بخت که از دو فرجستی ندیده و در دیده
طبیعی نفسی برادر چنانچه از محمد نقیر بجای آنوار انچنان می بین است او گوئی که شبی است و از هر فرج چنان
خبر روز روشن و در عمارت هم آن رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع او کتاب انقیر و متن و ملا هم علی حد و طایفه

علی عدل و متن کاین من الطلاق و المینا فقیه و کالوا از بدین اربعة الاف رجل مجمل تحت ید می اسامیه
برید مولا و ابر علیهم و ابر و با خروج الی ناحیه الشام و باقر مجلسی در همین مجلس را نمیم نوشته که قیس بن عباد
مأمور فرمود تا همه کس را که تا مرز دشت و یوزند با اسامیه ملحق گردانید و گفت ای اسامیه هرگز ترا رخصت نداد
آنکه تخلف کنی و در بدین وقت و دیگر از آنکه پس همین وقت برود با محمد قریب است که خاک گرد میان
عقلا و با تم سلب حواس رقصه تا دامن رسد و سربای ایشان بنکاب خاوار نشین گرد و که مقصد
شریعت و زمین حاو شده انتقام زید بن حارثه و چهره دوستی اهل اسلام بر کفار نیام باشد و جماعات متنا
و طبقات حاسدین و معاندین که عادت شان حیل و حیله و جوی و جاد و قرار از روز مضاف بود و برین
بردارند و اعتبار و یا اولی از چنانکه بعد ملک از قرآن مجید واضح است که حق تعالی جناب خود را فرمود
که چون بایسته باز گردی بسوی جماعتی از منافقین و آنها ازین جدا و طلبید باید گفت کن سخن خواست ابر و کن

تعالی استی عدم و انفسه من شیعه و پیغمبر و کاشانی هم تصریح میکنند که مقصود از آن منی منافقین از شریعت
و جبار است اگر چه و ستوری طلبند برای خرو و دیگر منی حاصله کلیف که تنقیر از آن باشند و دل براف
بدین تهنیت چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را با استیقبال بجا و مخصوص که دانند و کسی او بر
نیک از اهل ایمان و خلاص نگذارند که و آید و مقصد حرب و کارزار نماید که عرفت و ستور و انشا الله تعالی
علاوه حدیث اطول جعفری که از اصول کافی و مقاله یاد شده گشت و لایق مجلسی بران دار و که از شر و طایفه
استحاج اوصاف آیت کریمه التابون لایه برای مجاهدین پس طعن رقصه از اصل متعلق شد و این اوصاف
برگزیده برای این بزرگان ثابت گشت چه جای آنکه شجین سمع و بصر حضرت صلی الله علیه و سلم باشند که
عرفت متفصلا لاجرم ضرورت و اضا که در و افض با حدیث از من معتقد شوند که آنکه خطای تبیین و تنقید با جناب
بود و عباد این سلمان از پیروز و ذوق و مقاد و عمارت سیر و غیر ایشان است که بر زبان نفاق ترجمان شیعه داد

اخلاص میدادند: و بدو همی همراه اسامه عرق ریخته و کوه ها را که از رویان بر آیدند تکلیف کشیدند و او را در
 کردن اسباب جهاد و تعلق بنسبی و اردو که او را بر عزم شهید بار با امام بیا فضل کردند و اندیشه و در شخصیت هم فرمود
 که باید قرضی را ادا کردن که برای دستی اسباب این لشکر گرفته ام چنانچه تمامی شهید او را و داد و اگر کتب
 ایشان بهم نرسد باید بکلام کتور که اجمع نمود و بار داد انبی که از روز حدیث منزلت نزد جمعی از شهید حضرت
 امیر امام با فضل بودند و دیگران بیافیه و راهی و بی زیر یکم میگویند پس اگر شیخین این حدیث تجزیه و خطاب اندود
 انقلاب مذهب استیم آید چه از حکم تجزیه نوی خلافت بدین اهل فرست میرسد یا بجله چون جهاد از ذاتیات است
 است کام را از تجزیه مقدمه آن پس لا محاله تعلق یافت با جناب امیر و کارزار تعلق گرفت با ارکان از لایق
 و اتباع این شخصیت که ابو بکر و عمر و فاضلین و تابعین نشان نیز برای رونق بازار لشکر همراه باشند و چون بالارضا
 مقبولین لسانی بر امر شریف رسول ربانی کاری نبندند و از خانه های خود هم در اوقات بیرون رفتند و بکار
 عبادت که بیرون از حد بیان است اکنون شهید ارایی نماند که با اختیار از ثانی الامامین مقتضای من است
 میبستند و آن نیست که در جنگ اسامه و همراهانش مبنی بر مصالح بود از مزید تحیت مصطفوی و تعلق خواطر با
 حال شریف و شاق بودن جدای و در اشتاد بیماری و غیره و چنانچه اهل حق میگویند و چون مراعات این امور را
 و خصوص انجام پیشوایان رفیع تجزیه نمی کنند چنانچه ثانی در شاف گفته و نقل و ما زدن را می گویند و تجزیه و جا
 و کاشانی مقلد و گفته اند لاجرم احترام اعدا و از تعلیمی که جایجا بر کتبش وقت مطالعه نوشته ام سطر نمی چند
 می نگارم که لیت شعری نا و القول علم الرومی فی اوامر الله تعالی و وجهه لی رسول المصطفی فی نفسیه المقتضی و
 علی الزعامة الکبری و تسویه علی الله علیه و سلم خلافة امیر المؤمنین حین الی حین نزل القاب الشریف
 المعاندین علی سید المرسلین ثم اقال النبیه الله فی حدیث العذر لیس انما فی امامته الامیر و ایضا قد رض
 فی الغرر بیدل علی رعایة المصلح و الله لیس سید المورعی خطایا لما تم اخلاص حیث سال ابنی صلی الله علیه
 و سلم امضی فی امرک فوراً ام الفکر مصحح فقال صلی الله علیه و سلم بل یرمی الشاهد الا یرمی القاب
 و از مقام بدین هر خاص و عام در اند که تاکید شریف در تنقید بر اے آن بود که مبادا اصحاب بحیث
 ارتداد اعراب و بلوای هوا خوا یا ن میاید که ذاب و دیگر فحاشات گوناگون و دودهای روزا فزون غفلت
 در زند و در تنقید حبش متقاعد کردند و الحمد لله که صدیق بحیث هر چه مترا ساسه را فرستاد
 و این غیبه تاکید شریف بود که و دوسه روز و او چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی انیمه که گو
 در اند حال شوق اول بود که تنافص اقوال رفیض و نهافت مقالات ایشان بطور پیوست
 آدم بر بیان شوق دوم که امام اول ایشان سید الطائفة النوا که یعنی ثانی منی علم الرومی
 دل بران بسته و پامی ارادت بدامنش شکسته و فرو مبنی بر انار قدمش رفته و مجلس
 از غایت بو الوی بر عزم خود در پامی لطیف ابدار را سفته و شوشتر که ذهاب الله

بنور حق و عاشاک انجیدان بمشگران رفته و چون بر حقیقت احوال واقعه نشوی
 خواهی دانست که هر یک ازین حقایق شقاوت ابدی اند و حقیقت اولی چندی از عبارات
 و الفاظ ایشان روی تو بخوانم بستر حماقت و بلاست ایشان مطلع گردم پس
 بدان که اگر بر تصریحات سید طاغیه مذکور دل می شوی باید که چندی کتاب شانی را که از
 تصانیف اوست و پیشوایان بر مقصود سیرایه افتخار میدادند بمال حق آنرا تصحای مطلقه
 از مزایا مندر سه میارند و تا ویلات تسویم و را بنیافتن و انکشت فرموده غایتی را نقل
 محلیه نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب معنی میگردد تا
 قول صاحب کتاب و اعلی من جعل الخراج القوم فی الجیش لیتیم امرالنص ان یوتم
 الیمع من ان تجار و الامامیه فیدل علی انه لم یتمین معنی هذا الطعن علی حقیقته لان
 بطاعن لا یقول انه العدیم لیلایه تجار و الامامیه و اما لیتیم و اما لیتیم حتی غیب یعدیه فی
 الامر من نص علیه فلا یكون هناك من ینازعه و یخالفه حتی و ازینجا هوید اگر دید که او میگوید
 مطلوب است و اگر میخواهی که اصول امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجله بهی باید برای
 تتبع مجلدات بحث خصوصاً جلد فتن و امن فرا بینی بعد ذکر این معنی که همه منافقین و طغیان
 اسامه گرفته و خنجر تاکید کردند که اعرفت فی الصد مجله میگوید که انا را در رسول مدعی بعد علیهم
 باصع من ذلک ان یخلو الدینیه سنهم و لایستی بها احد من المنافقین انتی مختصرا و کذا فی فتنی قاضی
 علی بوق شوشتری در احقار نوشته علی کان الغرض المهم الاصلی من تنفیذ فتنی اسامه و
 جعل قلمه تحت رتبه بعدیم عن الدینیه عند وفات النبی لیلایه و ابو شیبو علی الامامیه بعد الدینیه و
 بعد علیه و سلم و لهذا جعل القلمه فی الجیش لم یجعل علیا و من علی هذا عبارات دیگر علای رفقه که
 در میدان مصارعت از راه حماقت و رخنه خالی نمیکند و درینبار حقیقت الامر فی اینست و منطوق مقولات
 ایشان اینست که حضرت علی بعد علیه و سلم ازین تنفیذ خراج الفتنان حرمیت و داشت یا جنبات تقوی و
 بخوبترین وجه تحت و درهم خلافت را بسیار اید هیچ منافعی و عیاسدی قایلونید هرگاه این امر را
 کردی اکنون در تحقیق ایشان حرمی چند می نویسم که این دعوی بر مذہب فریقین باطل است زیرا که
 حضرت علی بعد علیه و سلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح و روایات بدیعنی اشارت است
 و هزاران بار وحی الهی و درود و نو که خلافت خلفای ثلاثه شد نیست و درینبار هیچ مانعی و مزلی بر طرف
 شد چنانچه از سجاد و حیات القلوب کافی و بصایر مثل کتاب است و حاصل واقعه کتاب است
 که کلینی بطریق آورده است که ابلت الطهر خدا را با تمامی ملائکه گواه گرفتند که
 خلافت غایبین اگر لازم بود و ان بنایت قصوی کند و چون و چرا نکنند و انیمه ما بر شریف

بنوی رود و پس بگوید این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعالی تواند گشت که سیدان برین
را بر دیم و علم مرتضی را بر سر امانت نشاندند سر براس دشمنان بگویم و اگر اندک غور در کتب رخصه نما
توانی دانستی که ما را هر دو درستی نزد این خرافات و دلاف و گراف که تاملش و مقلد پیش گشتند نیست
زیر که ائمہ ایشان از حق و کوفی و طبری این مطلوب را بجا که برابر کرده اند و مالاختصار در اینجا عبارت
صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنم و اول آنست از قرآن مجید تلاوت می نمایم
حضرت رب جلیل خطاب حضرت ابراهیم خلیل فرمود اعرض عن هذا الله قد جاء فی ربک ان الله قد
عذاب عیسی و یوحنا و پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حق گردن خلاف آن از حضرت بارے
زنیار درست نیست پس کوشش در آن چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کرد
نه ببنده گوئیم قال الطبرسی فی شان نزول قوله تعالى لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک الامر و لکن الله یتسرع فی ما یشاء
قبل نزول فی ابیطالب فان الینبیه صلی الله علیه و سلم کان یحب اسلامه فزلت هذا الایه و کان یلوذ
وحشی قاتل حمزه فزل فیما یعبأ به الذین امنوا علی انفسهم و لا یطعنون فی رحمة الله فلو لم یسلم
ابوطالب و اسلم وحشی و رد و از ک عن ابن عباس و غیره و فی هذا النظر کما تری فان الینبیه صلی
علیه و سلم کان یحیی برآن بخلاف الله صلی الله علیه و سلم فی اراده کمالا بخور آن بخلاف فی او امره و لو اجمعه و اذا کان
تعالی علی ما زعم القوم لم یرد ایمان ابی طالب و اراد کفر و اراد الینبیه صلی الله علیه و سلم ایما رفت
حاصل عاتد الخلاف بین اراده الرسول و المرسل و بسیار از مفسرین تصریح انداز کرده اند کاشانی
نیز بنابراین پرواخته چون کلامش بفارسی است نقلس بر سید ارم تا بچوب ترین وجوه مذہبن هر
خصوص مجتهد رسوخ یابد که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابوطالب نازل شده چو رسول صلی الله
علیه و سلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی قاتل حمزه بود و
برعکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخن است باین
در یکیک چه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب الفزت باشد چنانکه جائز نیست
او امر و لو اهی او هر گاه که بر عزم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مزید کفر او باشد
و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او و پیغمبر او برعکس این اراده داشته باشد پس نهایت
خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه و سلم نفوذ با الله من هذه الاعقادات انفا شد
الفاذ و تاتقی قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را مغلطه شد و در او چنانچه بعد از مدتی نهاده است
و تفسیر امام المعقول و منقول و غیر آن از کتب کلام اصول ظاهر و باهر است می برسم که کمال مخالفت
در این است که اینست بر فرض محتمل روایت کرده اند یا در این علماء رخصه است و او را در این
و آخرین ایشان بنیاد حدیث تحمیل بر آن نموده اند که مقصود شریف از روانه کردن شیعیان همراه است

روزن میدان امامت سید المرسلین و صاحب لولاک ازین حسن و خاشاک بود که عین منازعت و مخالفت
 خالق الاغلاک است و بواسطه آنکه در قیاس بر حسب ذوق علم اسلام که شیعہ مدت آنست ثابت است و نمود
 پس از مذکور در جمیع البیان آورده که حضرت سید الشهدا که خلافت ششمین شد نیست و در الی نخواهد پذیرفت
 پس مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابو طالب که علم بودی که حق تعالی اراده آن نفرمود و قبول
 از نزول آنکه لا یتقدیر من متبع است و کما مخالفت دوازده مذکور که انچه از اصول موضوعه مستقیدین بقا
 وقتی و کاشانه و مجلس و شوشتری موضوع می انجامد مقتضی آنست که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
 مساوی اندیم و گذشته حتی که بر اصول مفرود ساده لوحان خواسته اند که لوح محفوظ از پریم زنند و علم
 الی را بجل و دروغ و متقلب گردانند کما استوف تفصیل انشاء الله تعالی و از انجا بصریح ظاهر
 صاحب مجمع که مجمع علیه قوم مورد لوم است حکم کردیم که ملاسم خم غدیر که فتنه سبند دریم شکست زیرا که از
 کتب دینی طائفه خود می آرند که حضرت رسول مقبول قبل از حجه الوداع باز مندر از یقین میفرمود که خلافت
 ششمین امر است مطلق چون از الان و خم غدیر درست نباشد عند الوفاات چگونگی زنده بود که چهره
 همه واقعات را مفصل می آورده و در خلافت و بیگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
 رسالت آت علی علیه و سلم از غصب خلافت و تلافی حقوق الهییت خود محل منحل
 خبر داده و آن روایات بخبر رسیده که لاتاهاهی اعداد عبارت از آنست از جمله فتن که بعد از شمر از
 الانوار است باید شنید و انچه ثانی و مجلس و غیره از راه اتفاق در توحید پیش و تأیید انصار ناماقتضی
 بکار بردن میران عقل باید بنحید یا بحد فاضل مذکور در باب جناب انکه تعالی بنیه و اخبار علیه صلی
 علیه و سلم است باجره علی اهل بیت من الطلم و العبدان از ابن عباس مدینه آورده که الحیفان
 در فارس است انیت که زوری انجناب شسته بود و در بنه متناسبه آل عبا را مشاهده نمود و پس با شاره
 شریف حاضر شدند و قریب آنجناب نشستند و حضرت علی علیه و سلم مناقب ایشان را بجان کجایان
 می شمرد و انچه برایشان از دست اعدا و در جفا و نام می بر و چون نوبت بسادت و معنائش حضرت
 زهر رسید فرمود که حرمت ادا است که در حقوق او یا کف نمایند و در میراث او را خواهند نمود
 و چه شک او را استلا خواهند ساخت تا آنکه او ندر یا عجزه و فریاد و معصیت از زمین بر سر او خواهند
 و کسی این قتل و استغاثه را نخواهد شنید و این ارشاد و بعد از آن است که در حق مرتضی فرمودند
 که البته اصحاب قدر نایب و خلافت را بر مایند من بعد از کتاب الهی شیخ و عباس بنید از امام
 الفضل رضی الله عنه روایت نمود که چون کران شد یارای حضرت شمر کشود و قشیکه مایک گریتم
 پس بسش رسید که شمر میگرم سیدای تو و قطع خبر آسمان و برانست تو که چه و آید و در و در
 حضرت فرمود که گادبا شیده البته بر شاهر و ظلم نمود و از جناب مرتضی با ستار و شیوایان خویش

روایت کرده که بس از قسم شرعی ارشاد نمود که طویل من یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم البتہ من
 حدیث نمود که ناگزیر است عدو یوفا سے قوم دین قصائے ست مقتضی و تقدیری ست حتی و ہر کہ
 اقرار کردہ بحیثیت و خسران مبتلا شد و نیز از مالی شیخ باسبا و دشمنی است کہ جناب مرتضوی کرم اللہ
 گفت کہ حضرت عباس است و از من توفیقی گرفت کہ اصحاب داد یوفا می دہند بعد از من دہم فرین
 گفتا بست کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزے زار از اینکہ نیست پرسیدند فرمود و جبریل خبر داد از
 کینہ و عداوت قوم و ظلم و غضب و نیز از امام علی است بروایت ابو سعید خدری کہ خبر داد حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم علی را با نچہ بعد وفات شریف رو نماید تا بگر نیست و قسم داد حضرت را بقی خود
 و قرابت و صحبت خود کہ دعا فرماید کہ حق تعالی اورا بمسایلی خود طلبد فرمود می خواہد کہ دعا
 کنم بواسطہ قصائے محتوم کہ تفرش ممکن نیست و نیز در مجالس مقدس از زید بن علی است از امام
 زین العابدین کہ سہ مبارک در پیوشی و بیماری موت بکشت امام الفضل بود رضی اللہ عنہا ناگاہ قطرہ
 از اشک او بر رخسارہ مبارک چکیدہ حضرت فرمود چرا گرہ نیکی عرض کرد کہ از ہر مرگ تو سقراطم اگر
 امر امامت برائے است بشارت دہہ و اگر در غیر است اشارہ بکن حضرت فرمود شما مخلوق بشوید
 بعد از من و نیز از نسوہ امان منقول است کہ چون خبر مقتل امام حسین باین عباس رسید عباس
 میگفت و خدا را گواہ میگردد اینکہ بر محبت خود حضرت مرتضوی داد و داد اجماع و دشمنی و عداوت
 خود بش بدشمنان ایشان باز گفت کہ روزے بخدمت علوی مشرف گشتم حیف بیرون آورد و از ہر
 من فرمود کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اطمینان دہ من نوشتم گفتم بر خوان پس از وفات شریف
 نا حال زید بر خواند و انکہ چگونہ امام حسین شہید شود و کیست قاتلش کہ حضرت نماید کہ ہمراہ او
 کرد و بار تشہرت بگر نیست و مرا حسسم کہ بایزد بود و در آنچه قنارت نمود و حال غضب و شہادت
 یافتن حضرت زہرا و شہادت حسن باطلی و حیفہ را حالانکہ بود در آن خبر آنچه واقع شد و آنچه شد نیست تا
 فیماست و حال خلفائے ثلاثہ و عقب از زمان از خلافت عباسی ایشان و حال ظلم و ستم کہ واقع شود
 بر علم مرتضی و جنگ حمل و صفین و کیست کہ کشتہ شود در آن و در عصر و آن و حال تحکیم و سلطنت
 معاویہ و امامائے شیعہ کہ مقتول شوند انیست حریفہ از جملہ فتن کہ با حقدار تمام نیز کہ قطرہ از عجا
 و پر تو سے از انوار دامن خود و اگر اصول دیگر از کتاب روضہ پر کشایم خواہد دانست کہ ہر امر را کہ
 کہ بر غم روضہ درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکہ ساجات رو برو سے اہلیت متصل
 بیان کردہ اند و انہم ارشاد نمودہ کہ زینب از اہل متواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی را
 بر کتائے و جعفر جامع و غیرہ را و امامائے اعتقاد خواہد کرد کہ ہر یکی ازین مصحف مقدسہ بر سر حق
 اند دین کہ از عطیات سید المرسلین بود و صدق کلام طلب کلا یا کس کہ از کتب حسین است

الفرص من یکن اینست از دعوی آنکه بود و دیگر مکتوم و قصاصه مکتوم که هیچ تدریس از قناع مکتوم و بیج مکتوم
زوال نیز در کما سمعت منعلا پس اگر از تجربه فیش قصد این معنی کنند که علی مرتضی با حجت خلافت است
و حق بر هر که خود را گویند گاد زمین بزرگ و در شش عظیم بنهند و طناب همان بکشد و اخبار آنکه
که بواسطه جبریل امین رسیده و مقوله حضرت امیر مظهرین که بپوسته جبریل عن الباریست از هم
پاست و خلاف بقضای الامر که در و تبیین کلمه میان رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقیق بایست
یا فو فی الالباب و قولون ان هذا الله عجب و متوهم نشود که علم تعجب خلافت و سایر این واقعات
همول نام که در آخر شریف بر اصول قوم ناپاک از دوازه زیراک از سطله کامل و غیره خصوصاً مسلم و کافر
از کتاب بحار موهباست که در معراج شریف ازین سوانح خبر یافته بود و مذکور البتة نیست چنانکه عابدین
از حضرت امام جعفر روایت می نماید که چون معراج شریف بمحصل میوست ملائکه گفتند که البتة از انش
در سینه پیر بوقوع آید یعنی حقیقتاً اول بیار باید که عبرت باشد که است در گرسنگی حضرت قبول فتنه و در فتن
توفیق از خدا طلبیده دوم تذکره کفار و دشمنان و عیاد و ایذا مانع از شرار درین وقت هم بر قبول فتنه
و استقامت از رب العزت خواستند سوم معصای الهییت خصوصاً مصیبت حضرت مرتضی
از غضب خلافت و حرمان و ظلم و دوازه حضرت فاطمی از ضرب و شلاق و تنگ ترست و در آن
اصحاب در خانه ملائکه آشیانه بغیر از آن و اسقاط جنین و در بهمان امور و عده مبر و مسلم
و اگر تمیض مثل درین امور روایتی می بود مگر حدیث کلینی اعور که در جلد اول مفصل در فضیلت ام
موشواره آن دانسته البتة کفایت میکرد و پس محال عقل است که خود حضرت سید المرسلین علیه السلام
برابر صدم زنده و تقدیر مبرم و قصاصه محترم را منقلب گردانند و لارا و بقضایه و لامانع لارا و ترا
شیاست یا سازند لا حول و لا قوة الا بالله اگر چه در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین امامیه
مستم مطلوب باشد چه دانسته که دنیا و این امور که جاگزین مدرک ما معین شد متعلق بود و بشق و در
هر کس از عقل و انبیا که دعایم تقریر آثمینی و متقلدین و متبوعین و قزویر حجت لازم نماید که شش
سوم یعنی مقتضی اصل ظهور ففاق و ارتداد و اساسه بود و تقریرش مجمل است که اگر از انقطاع علی
انفسهم حجت قطعی باشد آنکه از خیال انبیا المومنین و بحار و جنوات کثرت از آشکارا است
که امام است مرتضی را بر طاق بخاوه و در خلافت خود اقتاده بلکه یقین علی چنانچه در مقام اخیر
گذشت از دعوی خود دست نه برداشته و هر که مدعی امامیت باشد غیر ائمه عشر یا مثل اصحاب نهج
که در دوازده ائله و مرتبه منافق است کما عرفتم و از ارباب عبارت شوشتر می گویند که عقرب می آید
میتوان یافت که او چشم بر دنیا و دخت و نیکدست و ففاق از اصحاب موعظه و این امر بطور ترجیح است
و در اینجا در از این تمایزی باید پرسید که چون چه در منافق و طایفه گردانند و از انبیا مسلم و کافر

المعان ظهور میدهند که تمامی اصحاب چارصد نفر را بودند و همه مرتد شدند غیر از صد و بیست و یک نفر
 کس مطابق حدیثی که در آنست که هر که بر تقدیر مقلوب باشد اهل روم چنانچه واقع شد زینت تحت
 و دهم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و شام بر بلاد اسلام محط استند و کلمه توحید بر
 باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا که باطلار صدوق الکواذب در عمل حضرت امیر و دعوت ایشان
 خود نکرد و جهاد با خلفا نمود و بلا خطه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از اطفال وستان که رشوت شریفین
 یا ایش لعنید و بد و فقر چیست از راه برگردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام حق
 که محاسبی در بجای آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس امامت ابوبکر
 شانهی نباشد چنانچه علم الروی گفت چگونه متصور و اینچا حکم توان کرد که خود ثنائین باشد ادراک طلاق
 صاحب معنی نطق بهمت بر وقت قدح آن بر بسته با بجا اگر مقصود نام امامت بود پس روز غدیر بر آن
 نیز از کس نص مرغومی را بگوش خود شنیدند و برابر دستهای نصیبند نمایان من اصوارم پس تحریر و
 تغییر رسد را که در غیبت اتفاق افتاد که قبول میکرد و خصوصاً بعد از آنکه لشکر سنگین که بدرستی
 اسامه بش حضرت قرصند ارشدند و جناب مرتضوی گردان بابر زیر نگین کرد و دشمنین بر رویان
 هسم طفرایند و گوش شامیان بالند و در پی رسیدن بگنجد و بر خود بسیار لاجرم آنچه ثنائین و تحقیقین
 او از حدیث تخریب بجای آوردند کمتر از آن حکایت نیست که دشمنین بر اسامه صاحب الامر که در جابلقا
 و جابلقا سر بر سلطنت رومی آراید و سامعین قصه یا سکه عمر دینار و در شاسپ و اسفندیار را اختیار
 تمام می افزاید و دفع نمودند از راه و باقی اسامه اولویت بی ادعای امامت برین سست چه او صریح
 بابر بار مخالفت و وحی کرده و از انظار راه برگردید چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
 ازین معلوم کردی که حکم مقدس مصطفی و او را علی رد و اسامه را فرسید که زینهار توقف و تحلف کن
 خصوصاً چون اصول رفقه مثل مجار مجلسی را بر بینی که تا دم باز پسین بکر بر زبان مقدس میگذاشت
 که درین سفر اسامه را باید غلبت کردن و تاخیر نمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شو شتر
 بمناسبت تغییر در عبارت احقاق چنین خواهد بود و الله ان النبي صلى الله عليه وسلم لا يظن على
 ان هو الا وحی یوحى فاما اسامه لیکن و احیا و کل من قال لا حول الا بحول الله و لا قوة الا بقوة الله قال من
 لا حول الا بالله و لا قوة الا بالله و لا حول الا بالله و لا قوة الا بالله و لا حول الا بالله و لا قوة الا بالله
 ان رد کلام النبى صلى الله عليه وسلم لیکن و احیا و کل من قال لا حول الا بحول الله و لا قوة الا بقوة الله قال من
 لا حول الا بالله و لا قوة الا بالله و لا حول الا بالله و لا قوة الا بالله و لا حول الا بالله و لا قوة الا بالله
 رجوع پس دل لیل بر نفاق است و با یقین قد تقران یقین لا ترد الایقین شکی قال الجندی
 المبارکه الفیضیه پس چگونه در آیات متعینه معارضه او توان کرد که استغرف با عراف الحلی پس سر اسامه

و ستم است صدیق را از تحکیمین قرار دادن و اساس را گذاشتن زیر اگر که تخلف از اوجبت ترقتن است پس
 جواسر آنکه حضرت رسول مقبول او را بر تقدیر یک پاسبان سفر نامزد فرموده بود مستثنی گردانید چنانچه
 روایات و کواکب درامی و فتح الهامی و عده القار و امتداد از شرف جامع مجازی و تصانیف
 ثنائی و تجار مجوسی و از نقل دیگر علماء ایشان مثل بدیعی اولی است که فائز تقدیر خلافت در سیدنا این
 که گیت از شایان انصار که دل خوش کند بر تقدیم آنرا بیکر مالانکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را امام
 مسجد گردانید و کسی را بر آن این امر پسندید و اهل نزاع هرگز نزدند و زینهار احدی نگفت که این افتخار
 شایسته حضرت صلی الله علیه و سلم است و امام نماز مقرر کرد بلکه او بعضی بنده می تخلف است از پیشین تخلف
 بلایرب ملعونست چه جای لیاقت کماست صغری و انگاه از ماست کبری و هرگاه انصار در نزد حضرت
 استثنای صدیق بر تقدیر معلوم معین علیه شد و بر ثبوت رسید که رفعت درین معنی فقط ثابت بناد علیه خود او
 تخلف و او در سبحان الله بر مذہب قدما شیعه از خدای تعالی بر توقع آید که مکلفین را با امر فرمایند و چون
 سعادت نبیند بجلالانش حکم نماید و با اتفاق است غلیل خود را بدیج حضرت اسمعیل اگر کند باز ندیده خست
 و حضرت را با وجود شریعت رد و انبند که غنچه را نافر کند و بجا و باز با است نماز و گار نماز و تکیه چندین سال
 باین امر راه یابد آنکه مقصود انظار کمال تسلیم بنشین بود تا مردم بدانند که این شریف را هم بر سر چشم گذاشتند
 بلکه خواستند که بعد از شریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب نشد که غلام زاده و برابر ضا دید ما چون
 امیر کرد و در چنانچه در کتب سیر کلام مفسر و در معنی قاضی القضاات بنقل ثنائی مضبوط بلکه انیم انسان در
 مقرر ثبوت که عمر محبت عظمت امیر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت که کسی بد و دیار و در من بجا اساس
 میرود و آنرا بجله آنکه حضرت چنانچه عالم بود و قبر با وفات عالم بود و انیمنی که خروج بنشین صورت خواست
 بلکه این هر دو بهات دینی خواهند پرداخت لهذا صدیق را با است نماز داشت پس تحویل بعضی تقدیر
 که مقصود از تأیید اساس بنشینان بود که کسی استنکاف نور و دیاب توقف مسدود کرد و در معنی ماند
 که زینهار ما نمیگوئیم که بر تأیید چه بر فضل کمال دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که درین عارثه فضل کلی
 دارد و بر حضرت جعفر که مامور بود و او امیر اهل غیر ذالک پس مرتبه عمر را چه ضرر چه جای آنکه برین تقدیر
 لازم می آید که حضرت ختم المرسلین کسب باشند از فرزند قانون بر گشتن زیرا که در حق یقین بر بر ثبوت
 رسیده که آنجا در لشکر محمد ص از اول متابعین خواهند بود و بیکسلی از رفعت بر زبان نیارده
 که امام محمدی بهتر از پیغمبر خدا است ابری فرق انیست که امامت بر تصریحات قوم و منعم صاحب الحما
 بهتر از نبوت و رسالت است و الله بر افضل اندازد اینها معاذا الله من ذلک را بجله آنکه در تأیید اساس
 قلعش که پدرش مقتول گردیده و او چون پاسبان آب پلید و محمل بود و بعد از احوال این استدلال کلیت
 در ضمن الراجح گویند که فضیلت او را نشانید که منیان قبول نکنند و بعد از نمیکوید آنچه ظاهرش نیست که

ایندهیب کسی نیست باجماع باطل است و اگر اساس کلیت کبری که بر این بر سر است از امور بر مذہب خود
 نمند فلا یقوم حجت علیما و این احتمال با آن است که کلمات فاطمی یعنی مانند حسین آه که بارها شنیدی شکایت از کس نیست
 و معرکه محمد منیفه با علی بن حسین ثوبت بگو ای حجر اسود برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و مودت الگ ساد
 اسامه با فاروق که هزاران مناقش زبانی با جله اہلبیت امر بکتب فریقین موجود و نموده آن قبل ازین
 مسرود بخیاں کسے نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الہدے و تفریح اعتراف کرده کہ عرب از شریعت
 تمسک ینمود بکلاف اسامه کہ نقل کشوری دیوہ متر گشته بود و به امامت بر تقوی کہ نزد اذابت بود چنانچہ
 علامے شیعه دعوی میکنند التفاتے نکرد و ہر گاہ شیعین با انہم فضاہل کہ دانستی کہ و بر روی جناب در شکو
 امام ننوا شد اسامہ را درین دعوی غیر از حصول کفر و جود چہ نقدی بود و تفصیل بعضی ازین امور کہ فرودست
 عنقریب می آید انشاء اللہ نقلے من بعد باید دانست کہ لفظ تسلیم از آن آدم کہ بسیاری از تکلیفین و
 محدثین از امور بودن صدیق انکار کرده اند و نمائندہ یاد جود صرف تمامی بہت در و معنی جزو دہیتے
 بے سر و پا درین باب بنا ورده و اہل حدیث انیمولہ بزبان دانشمند کہ صدیق بچیش اسامہ نامہ و جودہ
 و اگر کسی گفتہ محتمل است کہ انساب طبعین فریب خورده و بخت نیست نشان پے نبرده و شاید کہ چون ابو
 برای اہتمام تجوید شکر یا برای ترخیص اسامہ ہر اہ اورفتہ باشد کہ عین حار فی بیہوشی آمد و در و نہی تھو
 بود مردم گمان برده و ولایت نموده باشند کہ او ہم زمران تا میرست و انکدام علم تحقیقہ الحال و الحمد للہ کہ در
 شرح صحاح مفصل است بلکہ در کتب معتبرہ فریقین مسبوط و مدلل کہ صدیق بر ذرے تمام جیش اسامہ
 را برابر است و این امر را بر مراتب دیگر زعم اصحاب مقدم داشت و اہل ارتداد و اتباع و اشاعہ
 کذاب بر روایات متعینین یقین دانستند کہ اصحاب پیغمبر اگر مشوش میبودند و از بلوای صاحب بر سر داشتند
 این شکر عظیم را بمقابلہ رویان نمی گذاشتند پس مجتہد فضہ بدعوی تخلف افضل الصدیقین بر دستا
 و بنا و آخرت حاصل میکنند ایدعی فرید و لای اہلبیت اجماع و تخلف اینست کہ اسامہ بعل آورد و کفر
 صلے اللہ علیہ وسلم چند خواستند کہ برودی کوچ کند گرش تنہا و بلکہ اجماعی است کہ بعد از وفات ازین
 باز گردید و رحبت تفرعے گردید پس بلور تو بود فوج انجا مید کہ مقصود از تاہم طور ارتداد و نفاق اسامہ
 بود تا مردم بر آن فریب نخورند کہ از محبوب حضرت سید المرسلین است چنانچہ علمای شیعہ نیز تصریح بیان
 کرده اند و بر ظاہر است کہ ہر گاہ امیر باز گرد و امور البتہ معذور است و ہر گاہ تخلف از اسامہ درین باب
 ملعونست پس اسامہ بسبب درنگ کردن باز گردیدن بطریق او مطرود و مطعون از این ائمہ اعظام
 رخصتہ مثل شیخ حلّی در علامہ و دیگران بتلخیص مرد و کشت کہ ہر چند طشت از باہم افتاد و مخالفت
 بلکہ عداوت اسامہ با شیعہ روز قیامتہ بوضوح انجا مید ایشان بہر متوقف اند و دانند کہ او بوجہ ایستاد
 ہم کاری بکشتہ بلکہ بجا معین خلافت بر زعم شیعیہ پیوستہ نکر اہی و اندامی امعانہ کرد و گدازیدہ و مالاکہ شد

خلاصه ام المؤمنین جناب شقیاب فدیجی گری است رهنی است عبادا و اسامه غلام حضرت زید است
 بعد از ذکر خبر افاضه استیفاء ذکر این روایت که غیر از برای او و غیر از دنیا را میباید مال قرار داد و در
 مسیر خود عبد الله و در آن عبد الله گفت که اسامه را بمن تفصیل را دوی دمالا که من آنرا ایست حضرت
 و دیده ام آنرا و ندیده ام گفت که حضرت او را دوست تر میداشتند از پدر تو و ندیده ام تو و ذلک الکذاب
 مولف گوید که در تعلیل تفصیل که او نیست بلکه تفصیل را و اسامه را آن بود که اسامه را بعد از آنکه
 میسر و در زود عده امارت خیر و دوده در متابعت بنی هاشم و قنوج در خلافت خود متوقف ساخت و در
 عظیم منت داشته آورده اند که چون ابو بکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از روی قنایا و خطاب نمود
 و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر من یتلک لمن استخلف علی بعد از ان میباید و عاقله را
 و غیر بصیبت او رفتند و در مناد تسلیم او کرده و در مدت حیات خود او را میر میگفتند و در بعضی از تواریخ
 مسطور است که چون ابو بکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که بنی فزیر علیه السلام مقرر
 داشته بود که بجا نماند و در غزل نمود و بجهت آنکه چون در آن گفتند که لشکر پر از دو تن و در طرف شام شو گفت
 آنها که پیغمبر علیه السلام را زیر آیت من کرده بودند و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کنند بن و عیال باشد
 و درم و از آنجا یکی تو بودی و دوم عمر و آنها که در اعوان و انصار بودند ابو بکر ازین سخن نمیشنود و در
 غزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجا نب شام فرستاد و کسی که غزل کند از بنی شام
 نصب یگانه میر شد دعوی و فاق بنی صلیح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که در شریعت می تواند
 بنی علامه علی و حسن بن او در دایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرمود
 که اسامه آخر رجوع نمود پس گوید در حق و الاخیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال فک عبارت از مال خراج
 عینیت است فیر شده و اسامه زید را بده که او را تیمتیکه بر او بود و سعد و زید داشته ام لیکن شیخ علامه در کفر
 فرموده که در طریق این در روایت ضعیفی هست که بیان آن در کتاب کیر خود نموده ایم و گفت که او
 انست که در حدیثی که را دمی آن اسامه باشت توقف نماید استی و ازینجا هم دانسته که بعد بعضی و عباد
 رفقه با اجلا اصحاب کرام است عموما و در خصوص طعن توحید بخشیم بعضی و عبادات با صنادید و در شر
 است و آثار و انجام این غنا و تعلیم المبین عبد الله بن ساریس لا شکی نیست و اگر فلیس
 بحقوق الکلیت سید انبیای بودی باسته مطاعن اسامه در کتب خویش میباید بشود و در فوشتن حقوق
 حضرت فدیجی گری و جناب یحیی بن یحیی بن عبد الله یعنی حضرت زید اگر اسامه سرزد و دمالا که هر دو غلام ایشان
 بنظر کابر رفقه و منهم الکاشا لای فی خلافت المنج بود و در کما یسے الله الله تعالی یکان یکان سرزد
 و آنچه بران مرتب گردیده با و آوردن و ازین مقام انیم محسوس و معقول گشت که چون مطاعن

براسوال اهل منامین سند موسس است و الله رفعة به نور و ترمیم و بر بونی بهقرین اند پس غزل او
 که شوشتری خان خراب مغری کلاب ذکر کرده از صدیق حسن که است است نه جای شورش و ملاست
 عجب تر آنکه شیخ حلی با عتراف قاضی رطلوق روایات را که در تیره اسامه است ضعیف و اندر یکران عطا
 و فوال الله از اهل منامین ادعا و اعتقاد کنند و پی بدان نیزند که حکامی ملت اسلامین در ایشال سابر چه
 گفته اند و باید اندیشان هم احسانا کرده اند و این احتمال خود را کلام شوشتری ذهب الله بنور هم عیسی
 زیرا که بالا و استی که او دین را بدینا فرودخته و در اهرم و دنا شیرخیز بر ابراند و خسته و از ملاحظه این امور دانش
 بسیار از محققین رفعة او را در منافقین شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبدالرضا است که او را هم
 الدین لقب بخداوه اند و تفسیر مبانے البیان غدیری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
 نمی نهد و پیشانی او را داغ و فاق سید بدر صاف صاف در تفسیر غز که خیلی مسبوط و شسته و اندر
 باصول خویش مضبوط کرده مینویسد آنچه محصلش نیست که تخلف بودنش از رب مرتضوی صریح
 دلالت دارد بر نفاق او زیرا که ادب ارباب سیدالاست که طاعت امام فرض است و در خوب خصوص
 که از حضرت صلی الله علیه و سلم شنید که سیف سودای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است
 زیرا که او منور و متواضع و نفاق او بر جای خود است استماع خلاف عبد الله عمر که در مجلد سابق معلوم کرد
 که او بفعلات معاویه که از اوف گذشته بلکه که بهقرین گشته است تقایم تقرین گشته است تقایم تقرین گشته است
 سعد و قاصد و را معنی کمتر از وی نبو اکنون حرمی چند مطابق در عده گذشته باید شنید که دلالت بر آنیکند که گشتا
 ابدی بر اصولی بخیر است از اسامه سیدیه که از او نیز در او و حجت تقری بعد از این باید که هم که باید دانست که
 از اطراف شیخ مداهنی که تکلیفین فضا مثل چیلان و فرج اسبل بر او مینارند و در تالیفات خویش روایات اداری آرند
 آنچه از تقریرات مجلسی بخار و مجتهد فائز در عنا و دیگران غیر آن جلوه ظهور دارد نیست که حضرت صلی الله
 علیه و سلم امیر گردانید اسامه را بر لشکر که جمله ماجرین و انصار در آن بودند مثل ابو بکر و عمر و ابو عبید
 جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مامور گردانید و او را که بودی فلسطین قیام کنند و ما
 از قاتلین پدر خود برادر پس رنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در هر گز و سبکی مرض
 بردانگه او و روانه کردن لشکر و تا یکسری نمود پس اسامه گفت قربانت کنم در روز مادر خود را تا آنکه
 تو و رنگ کنم حضرت روانداشت و بجلت مامور گردانید از اسامه گفت تو برین حال باشی و من برو
 روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی الله علیه و سلم بجلت امر نمود او عرض کرد
 که کرده دارم که خبر تو از دیگران پرسم فرمود و در بر و در سببش گشت و اسامه بناچار سبب تخیر کرد
 چون حضرت بهوش آمد بر سید از اسامه و فتن او گفتند که سامان و درست گشتند پس تا یک
 بلنج بر زبان آورد که خدا الفک کند متخلف را از دو بار بار که از این حدیث بر قوع آورده پس

اسامه بیرون برآمد ملائکه را بایت بر سرش بود و اصحاب رو بروی او هر گاه در ظرف نازل گوید و
 همراه او بودند و بیکدیگر و عمر و اکثر مهاجرین و انصار و اسیب بن خنیس و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوه
 اصحاب ناگاه خستاده ام ایمن رسید نزد اسامه که نزد وی با که حضرت در نزاع مستایم اسامه
 بتجلیل کسان بدین آئینه زیارت را بر در دولت ایستاده کرد و حضرت در آن وقت انتقال فی سبیل
 مدائنه این رواست را معتبر و معتقد دانسته و بر استه یا کید آن زیاده از حد کوشیده پس واضح تر شد
 که آنچه این مختار را بایست اسامه در اصول خویش پستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازد
 بلکه باقر اترمی سند عالی را کلام نقیب ستاد مدائنی که بایر مختار طائفة نوکیست و استاد و طلب و قاتل
 خنیس کوش کن که جابجا در کتابش دیدم و مجموعاً و متفرقاً بدان رسیدم یعنی قطعاً و یقیناً حضرت خنیس
 صلی الله علیه و سلم اسامه و پدرش را بعت و ناز پرورید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبری علیها السلام
 پس عطف زاید الوصف بر ایشان مبدول میداشت چون در غزه مودت زید بن حارثه از دست
 زویمان شهید شد شب در روز دل فرزندش که اسامه بود بر استقامت میطلبید تا التماس او بدو
 اجماعیت رسید و بعد از ریاست شکر و ظل تخمین در آمد و حان طور اختیار کرد که ایشان را پستی
 تعینا مرض شریف باشت ادا نماید و باستماع این خبر مدینه داخل شد و تخمین را جزا ستی زیاده بمضول
 انجماسید که رئیس شکر محکوم ایشان است و اگر برابر دگر نرسد حرفی چندان تحقیقات مجلسی
 با تو دین باب بگویم پس بدانکه آن روایت خدیجه است و در چند ورق تمام شده آغازش والات
 این میکند که چون رسول مقبول از سفر بازگشت عباة حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگر از دل را اجازت
 میداد و آنکه عایشه و حفصه مشهوره تخمین آمدند و در عباد و در بایست با بکار بردند و حضرت علی مرتضی را
 مختار فرمود و در نگاهداشتن و طلاق دادن ایشان و چهار بار طلاق را زیر حکومت اسامه محکوم کرد
 و مقصود تخلیه مدینه بود و در وقت حضرت عباة و امیر دم درنگ کردند و قیس را ندیده لشکر دیناب
 بن منذر ایشان را بکشتن حکم نمودی لاحق گردانید پس تخمین و ابو عبیده با اسامه گفتگو کردند که در وقت
 نباید مدینه را خلاصه کند اشتیاق اسامه بر خیزد چرا گفتند رسول خدا سفر آخرت رسیده اگر مدینه خالی باشد
 نیز اشود و آنوزیکه اصلاح آن از دایره امکان بدرزد و پس انتظار کنیم و بدین حال پیروز رفتن ایشان
 با نیست لاجرم لشکر باز گردید و در دامد و در منزلی که از اجماع فرشته بودند و فرشتاد تخمین نزد حضرت رسید
 پیام فرستاد که زید بن ابی ذر وقت و من غیر وقت و دشمنی سرانجام خود من سنگین شد نسبت را صدقه فرستاد
 و بیکدیگر دست داد گرفته نزد اسامه بروید و او خدمت مرض را بیان کرد و ایشان از آن اسامه طلبیدند
 پس او را انگی داد و گفت بپوشانید مدینه روید که کسی نداند اگر ما قبضه شد نزد من بیاید نزد خبر کنیم
 تا من داخل شوم و در اجابت شما تخمین وقت است آمدند امی شکر از اینجام عیان گردید که اسامه فرمود

بسیار گردیدن دشمنین و خلف کرد از امر نبوی در دوحی نمود و دشمنان با تیر و رمه و دایه نیست ترجمه بخار ربانی
 حامل الاسفار و المنته فی القلای که من از ترجمه بر ایستقام بعنوان موعود فارغ گشته و مخالفت اسامه و تکرار
 روحی که از سر و زبر اصول اهل تشیع بگوشتش بکسر رسانیدم و اینم بر سر پا قل عیان گردانیدم که او
 چون بعد بنیاد بازگردید با حراف کثوری مدعی خلافت شد و زمیندار خلافت سر تصویبی را بر زبان نیارده
 و برین قریحه متوقف است عبارت حلی را در آخر جلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه
 مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلا فضل صدیقی و مرتضوی محاسبه بر نداشت و بر اظهار شوهر
 مفتر به پیغمبر حراف و دینوی و دخت و خرمین انصاف و ایمان را یکسو بسوخت لاجرم حکم باید کرد که
 مراد حضرت صلی الله علیه و سلم از تعبیل او آن بود که میدان خانه شود از اسامه مدعی زعامه و این
 میجره نبوی بود اے متخلف از تقلیدین متخلف این است که از اسامه سبزو
 و هم از دیگر مقبولین اسامه که به تحجیر کردند و زبانشکر گفتند و نیز متخلف نیست که در اعانت مرتضوی
 بکار بردند تا آنکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند و او راوری بحضرت و او را رسانیدند که آن جناب
 امیر و مقبولین اسامه چون درنگ اسامه از نزدیک و دور دیده بودند و خیمه بیرون می زدند
 و او را جدا میدادند و بر آنکه خلافت حسب خواهش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
 سیمت ما فوس روزی غیبت سبب غیبت در عدم اعانت فاطمی معذور میشدند و همه کس مقتدر
 که احراق و همت معلوم بعد از آن جناب صورت گرفت و در نه خلفا محالند نداشتند که در وازه بر شکم
 بگویند و مبتلا دوحی را بسوزند و تشبیه چنین و فائنین هم بر زبان نرفت و کلمات شنیعه در میان نمی آمد
 خدا ما که گویند که تحجیر چهاره شریف میکرد و جوالبش آنکه شنیع چنانچه اینکار از دست حضرت امیر المؤمنین
 گرفته و خود بسقیفه رفتند چنانچه طاعنین گفتند جناب حسین را مکلف میکردند و اینم را از دست
 ایشان سرانجام دادند بلکه میداد آن بود که حسین رضی الله عنهما بتعلیم یافتی محتاج نمیشدند و قصه
 تن مقدس رسول ربانی نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر و علن علیه ما رومی المجلس فی مجلد الفتن
 حکایف امامین بر تقدیر است که بر آید اینکار از سلمان بمقداد و حضرت عباس جائز نبود و چنانچه اول است
 ابن سبا بودی نگار این قانون در بخار دیگر کتابها استند که ناگزیر است که غاسل بنی و امام معصوم
 باشد و بعد از آن هم کمتر از غسل سلمان بنو دبطی الارض بجز نقیص تا بعد از این ایستاد و چند کلام رد و او
 با امت سلمان کسے فاضل نگاشته اگر چه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب تناعشیه ملا محمد بن محمد
 بن حسن عتائی به ثبوت می انجامد و بعد از آن حاطه این تقریرات باقی نماند از استقوات بجان کسین بکونا
 مگر آنکه در تنقید جیش مقصود تشریف نبوی این بود که هم میدان امامت را بر و بند هم سر مار را بدست
 دشمن کویند و هر کار که گشته شود و سود اسلام چه بیشتر آنکه اگر بطاوی کلام سابق و لاحق خود گفته

چنین جامعیت داشت بکار رفتن کج مطلب و باین رفته به جواب نده زیرا که درستی سامان شکر است
 که هر مایل تا یو یک بود و محیفه مطلقا ایضا مطلقا و ازین معنی بدست بر آید زن کلیف و قلیک و در میان
 دار حقیقت زمین بفرش برین سبب که رفت سالتا پس فرض شق بدو شکست شکر و سبب است
 توحید رب العالمین که جناب تقوی برای خطان و شش از دعوی امانت برداشت پس آنچه در مظهر بود
 امر و صورت می نیست علاوه منافقین اگر عادت قرار داشتند که سبب است چه ایشان مجبور دیدن
 شمشیر بدین میگفتند و بکار صرف میشدند کار بعینه مرغومی می بستند تا بکه می بستند بفره ابو سنیان
 عبادت لات و غری رتیبان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم خیر آن بود که حضرت اشاره میکرد و تا بشیر
 سربازی غامبین چنان می برید که کسی تا تل ایشان نشان نمیدید و حوصلا صاحب محیفه نگ میگردد و قبل
 اهل ففاق مجبور و تقریر صنفی حضرت سر در کائنات اولیست بزرگ کار است پس سرگ کمانه غلامه
 کلیف وقت تبدیل دین و صدور رفتن بالیقین چه جای آنکه بعد از مر کردن بر کتاب لومیت هر موبه دار
 و پرده ماسوس قیقه اما میرد و بر نرد و اولیست چنان دوزی الدوزین سمع و بعینه قلبی که حضرت می بایست
 در مقاله ساد و مفصل از کتب شیعه دانشی حضرت در تفصیح و قتل ایشان بکشد و تخریم کار که مترضین
 المعرفه لایعرب و در باره فرستادن جناب میر در جاد و بین ترانه می سرانند و فرض بگویند از عده جواب بر آیند
 و در مقام اشعار شندی تغییر بیا و باید آورد و نظم از چناند که ای صاحب هوش بد کشمی را یک نوبتی و در
 مطاعن انجشتم خوش دیدی به فتاین را بگویش خود میکنند و غری یا بی از بد گوئی شان که اگر در مطایق پیشوایان
 که در آن جهان شایسته اصول رفیع و در هم می باشد که گذاردی شان با بزرگ و مدبر خیل ایشان می
 برایشان جنگ است را بیا و دار از زنده کارشان بر آرد و حق است و برین منوال است الخ اقول
 در سابق بعنوانی اد اشیر که هوش ملبوق از دماغ برید و جواس عروق برهم در هم گردید و سرخج بین عروق
 آسمان بر زمین رسید تا بمشاهده آن عقالا این صریح بر زبان آورد و منع عصای خیمیدی که عوجی بگشت
 این کلمه را بار دیگر بر زبان آورد و در وقت دادن اقول الله منوال الخ اقول دشمن ترین الهی
 مجلسی با وجود عادت فرید فضول و بوالهوسی صدق الله لکرم صدق یمنین در تذکره الانیر اقرار کرده اگر
 حقیقه الامر یعنی از بدیهات جلوه است که اکثر علمای سنیان حضرت امام باقر می اندر د فیض نبی تمییل سبب
 و بعد ازین انجوشه سه پیش عمرت از پی گشت به مقتضای طبیعتش نیست به مجلسی پس اندر د و حای عداد
 اهل بیت قبول سنیان میفرماید که حضرت را دوست میداشتند بدینکه قسم مبارک او خوردند و بعد مجلسی دیگر
 شایعین اصول از بیه و ر قاصع و در مذهب و بیان می غیر آن بفرماید که اذ دل دلیل بر آنست که نمران کس از
 اهل سنت بحدت امام صادق از نزدیک و در می آمدند و به اذاب حسنه و خالق علوم پر روز گشتند و آنجا
 مقتضای خوشن میداشتند پس تا ویل یک یک نمید که مدعی اند و در ذکر فضاخ متدایان امانیه از راه تعجیب

نفوس محفوظ ناموتی شایسته اهل ازان نیست که خون ایشان بشیر چه هرگاه قتلانده شده مدی ارباب
 میر فرس حال شید شیعیه باشد البته دانست که زراره و شیطان پیشاین ملعون از نیراسته اهل بیت عظام خیاچین
 سینتر مایه لکن الذین کفر بربهم یعنی ای کسانی که علی السبیل آن دین عیسوی من کفر یا عیسی که گوشه یزدستانین
 و اعدای اهل بیت یا المسلمین را پیش رخ و رخ می نهادند لاجرم آنچه محبت الراهانی بتقلید محبت فانی در صورت او را از تن
 کشمیری نقال گفته حکایت چندگر اهی است که در چاهی افتادند و فیوئی از ایشان پیروید است که من بخانه یزدی
 شخصی گفت این چاه است و من قند و فرشم که محبت نامینای قندم گفت خدا را قصه در میان من و انکی بگوید قصه
 چاه لغرض چنانکه فیوئی باوصف افتادن در چاه و بهمال مقصود طالب نشدیم است مال محبت که گفت اگر
 بنا بر حفظ نفوس ردا و مشال ایشان بر بیشتر مذنفوز با الله من مریدان عقله و السفا هتقی الله مثل الخ
 اقول در مقام که عبارت شمس الدین فیهی بقلع عزایت رزم آمد برای حفظ ناموس مندر بسبب خود و تحریفی بکار رفت
 جنبی بودند زراره و مقتدای محبتین بر فتنه و خود و ورخی بودن ایشان خصوصاً و عموماً بهم محمل بماند و گمان
 که در کتب فریقین آحاداً که متواتر ادوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان کتب دیگر وارد است بعد از آن
 جعفری همی چون آنجا را نیست وقوع فی نفسی حال جعفری رضی الله عنه نقلت من این علت ذالک فقال
 من ادعی علی علم بذات من اهل النار و من اعتقاده الباطل و این عبارت عبار صاف صاف معلوم
 که جناب امام صادق تارایت تمامی فرقه امایه را ثابت فرمودند با عموم شمار کردن زراره با خصوص منسجل
 مدلل گردانیدند که باریت داشته بر اعتقاد باطل که بهر افضی از حاصل است کاش رجوع میکرد و محبت بکتاب
 مجالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکام باریت انظر و دو قوم مرد و دو بیلیل بطلان اعتقادشان
 درین عبارت مبرهن است و در تفهیم منتقوست آدم بر دعوی قیقه که جناب قدس البصر بر قدر دند و متالش
 بر روایت فیهی آورده و در جواب البش آنکه صد و این دعوی آزان کس است که بکلم کتب فریقین مصداق ملعون
 حضرت الله مدی است بان مخصوص قطیقه که باره از ان بار بار دانستی پس محبت الراهانی که آنرا پشتکش کردند
 و دلیل و تشابه و استند البته نزد اهل فراست ذلیل شد بنزدیر که است در ایمان او گفتگو دارند و هم در
 صدق ادیس کلام آن رئیس الاشقیار چگونه محمل عطا و پندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام باقر نقیقه
 حقیقه انتخاب را بنحیر شتم مثل شمر که شنید کرده خدا و را بجهت آنکه قبل ازین مرتقاله سادسه باصول معتبره حفظ
 دانستی و کتاب تنزیه پیر معان نیز هویدا است که نقیقه از ابرار آمده است و آغاز بکار دلائل بران دارد که
 مذبح اسرار است الله را بدست خود و بیج کرده و باز خون عدا ایشان بر گردن خود گراشته بگنجه در نیاب
 احسان بس و لیکن نشر است با هر کسی بخورم و دم از او را خون مال به که از مرغ بدکنده بد پر و بال بد چو
 نوازی کبوتر خور بد چو فربه کنی گرگ یوسف در ده و قناره تر از جلد و ایا تیکه در اصول کافی اعور باشد و
 دلائل نماید بر آنکه مذبح اسرار الله و مظهر دین ایشان ملعون و مسطر و دست آنکه حضرت صادق فرمودند

گوشت آن صاحبی که میگفتند یا شاید بر آنکه افشا میاید و نیز این امام حق مطلق فرموده است پس هر که
 کمن که موجب غرقت است و در دنیا و آخرت در عقی که میگذرد صاحب خود را بجهت دیگر فاش نماید دلیل شود
 در دنیا و آخرت او را بجهت رساند و آخره محصله و چون احبات المؤمنین قبل ایمان دین نذر رفته باشند
 افشای رازیکه حضرت پیغمبر علیه السلام و عیدی قطعی بر آن گرفته نموده واجب الهی باشد پس بر او موقوف
 الاغین فلاح الهی را چگونه از دست توان داد چه جای آنکه مطر و دگر قیقه را بجهت نام صادق نسبت
 که کتاب الوصیت بر خلاف آن گواه هست کانی الکافی و الوافی و مبارک الحاسی و بر هیچ اصولی قیقه مذکور نیست
 نمی شود بلی محول آن شقی چنانچه بر ظاهرین سر کشی و واضح و پندار است هم از سر کشی آن بود که کلام امام را گوش
 میکرد و نمونده آن در مقاله ساد و دیدی از آنجا بعد وقت مغرب پیوسته گذاردن می امام را نشیندن در بر
 خود عمل کردن در روایت را بگوش خود جاندا و نقله عن المختار الکشی و مخفی تمامه که در این سوال را در روایت
 حضرت صادق علیه السلام در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و مودعات آنرا خود کشی پیش از نشین در در پس محو حیرت
 که آیا ز راه رفته است صادق الصادقین رفته نمیدانست که امام قیقه میکنند و در دین مای ایجاد خود
 و از اینجا توان دانست که دعوی قیقه از عیذات متاخرین است و ز راه معتقنای لیس الیه کالما یزید
 خود اعتقاد انیمینی مثل ابو جمل داشت که امام این است در و غلو نیست و نه پیغمبر و حسین را برای شک
 نزد آنجناب بنیفر ستاد که چرا در پیگوئی مرا چنانچه مردم من روایت میکنند کانی الصوارم معذک اگر مستفید
 میشود و چگونه امام صادق را بد میگفت و غبار بر سر ساینده چنانچه در کشی است بر عزم شان سنانکه مستفید قیقه بود
 لیکن تویست سنی که میگوید علم مذکور بود بان شده و دیگر خود درین روایت متردد است چه معنی دارد و بار خدا را که
 اعتقاد چنان میکرد که بر مجلس مقول امام اعتماد خواهد نمود و این امر چه ماناست بحکایت و جال العین قلعه الله
 علی ز راه و اتباعه و اشیاء علیوم الدین و العجب بمرستی مجمع البیان آنچه در باره کذب تماشای میکند از این
 که اگر بزرگندگان بارگاه که با هر کتب دفع شود بدان و ثوق کلام شان بر غیر چنانچه در حدیث کذبات تلمذ معاصر
 کلام را دخل میدهند و نیز اجتماع فادس باین انعامیناید که تتره حضرات الهی را که لیس و اولیای
 بر می آند و عبارات الدیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الا لا قطع الامان پس اگر کذب را و باید کلام ایشان
 البته این بزرگان از دانه و صغوت مصفا و نبوت و صفا خارج شوند کما لایق پس حقیقت اینست که
 ز راه را مفری بنابر و بروی زادی جسمی بود و خیش اگر امام را در و غلو نه پندارد چگونه خود را از غلو و جواب
 نماید ای که مخدین ابلیس گوناگون آعلن کلمات تشافیه گفتن چه رنگ رنگین گردیدن عین معلومت است
 ز راه علم باری را قبل حدوث اشیا کلامیکرد و الله را معاذ الله عالم ما کان یکون میدانست مگر میگوید
 که ز راه را روایت متوسط درین کالات منظور افتاد لیکن از خیالش بدر رفت که چون امام قیقه کند و در آن
 و بعد از استبعاد بنائیل علت غایت هم میان کند پس متوسط چگونه متمدی تواند بود بلکه متوسط بسبب

من مایصال فرشته و متوجه خواب گریه پس بل تقییر را بسبب خود راجی و خود بینی و گوش یک بینی هم مانند اگر از
 و بهند و اینجا شوق تقییر برای حضرت زمانی و زمانی باز نقل کنم و بهیچ الحار است تقییر بنفسه و قرنا قات مال و اطفال
 الغرض آنچه مخاطب الاثانی برای تفسیر زراره مجمل و جابله تاویل حیثاً متشکل رشاد کرد و در اول بر کذب حضرت
 صادق گفتند شکل بود که در پینه زار بر مقرر من افتاد و استر راجی بود که دجال و شیطان اطلاق مشک بر آن بردند
 و بلقی شعر نکر در اباین طور میخوانند ای زراره زراره نکر دست هیچ کاره و دجال این عمل که نشاد کرده اما کج
 مدعی فرزند دلای الهیست یا اینها گفت که در مناقب و احتمال تقییر نه می یابد پس جوانش از سابق بر می آید زیرا
 از آن مباحث نبوت میرسد که حضرات الهی در توحید چنان تنگ بودند بر اصول رفعت که از امامیه هم تقییر میکرد
 و اگر مختار گشتی بکشتی از متالب زراره خواهی یافت که بر وایات تنیده است و هرگاه متالب ندک و محمول شد بر
 خلاف نفس الامر پس وثوق که مانند افاد الطیر سی و قد غرفت کلا را انفاً فانک بالاله فی روایات متافیه
 بعد التسلیم من را و اقوال که از کجیون زراره و احواله و بحری علیهم امره و سلطانه اما دعوی اجماع پس قبل
 ازین واضح گفت که آنرا اصلی نیست مگر بدخول مضموم بر فرعون قوم ماموم و دجال امام از کتب اولین و آخرین
 امامیه لایح است که از ملاحظه معتقدات و مبدعات آئمه و در ادعای بردل داشتند و ناسور در مکر و مستغنی
 بودند پیش خالق اگر لاجرم آنچه فرزندان مسوری و مضمونی آملعون بر ذراک حضرات الهی هداه بر بست بر جوی از
قول و ایضاً الخ اقول عجیب است که جناب مجتهد الزمان شمس المصطفی که ملا علی قاری نوشته هم
 ندیده و در کتب دیگر علام مثل قسطلانی و غیره مطلقاً ذکر ندیده پس قیاس ایشان بی اساس شد چه جای آنکه اگر حدیث
 نبوت نص در مدعا نماند بود زیرا که محتمل است که مراد از تشبیه کثرت باشد چیزی دیگر و آن بر جای خود است
 هم برای امت هر چه رسول جلیل دهم در باره حضرات انبیای اسرار و اگر ادنی تنوع در کتب امامیه
 ملکه فقط در حق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده شود و خواهی دانست که در اینجا هم حافقه قرآنی بر سر
 افتاده و خفک و قرآنیان را بیاورند و داده زیرا که اکابر علمای ایشان درین حدیث چنین تصریح کرده اند
 که علمای اثنی عشری غیر من انبیاء یعنی اسرار و پس من در اینجا هم که است مجتهد بطور سابق میدانم که متذکر حدیث
 علمای اثنی عشری این بحث مرایا و پاینده که از آن فضیلت شیطان اطلاق در زراره انگشت نامی اتفاق بر
 انبیای اول الغرض لازم آید نفوذ بانندانه مذموب ابن عباس را استشفای و من متحیرم که مضر و کس
 و جمعی که مجتهد فانی هم بر مشتق ایشان در ضوایر بود و نگه داشتن ایام مذموب بلقی میثوا در علوم و دینی اندوخت
 پاینده زراره و شیطان و بهشت امین و ابو بصیر میباشند در مذموب امامیه که تصریح امام میر و هم رفعت و در
 طائفه شیعیه بودند و درین علوم و برای رفعت کائنات بین الخوم اند چنانچه در رساله تعبارة العین
 و تازه تر نیست که پدرش یعنی تقی مجلسی در رجال روضه المتقین منوید بلکه از امامیه بی سادافه
 نقل میکنند بشر المتقین بالجذیرید بن معاویه العجل و ابو بصیر لیث بن العجری الرازی و محمد بن مسلم

خواجه نیستند اهل سنت دیگران و خارجیان دیگر پس تسنن این رواه را هم معتبر الزامی ثابت نکرد و مقام بیست
اولی الاذی باب است که چنین جیاد و یاده که مطلوب با هم سین نتواند کرد کتابها تصنیف کند و بر من و صاحبان
نشینند بلکه اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانستی که اسن دشمن خود و کور و کور از مبالغه صورم برداخته و نخواسته
که مطلوب را چنانچه در آن کتاب است بی تحریف بنویسد و پدرش کاسه لیس کشیری نقال باید کارش محک و
بهرال نصاب العین گذاشته و او آثار اقدام خندی از مرده بسو او و لطفین بیاخذ پیورده و در مقام از کتاب
مناضل ملتانی که بنیاده السفیه ناشن نهاده و در گوشه شالعه معتبر فائده و در خود تو پنج داده عبارت نقل کنم
بچشم انصاف باید دید و بر ریش موجود و معدوم زمانی و فانی باید خندید که بنور و نفس تسنن ایشان به تصریح
اکابر علماء کلام است جماعتی که در سقی **له** مثل نصر و کمس **اقول** بارها گذشت که مدار تسنن قول
تخلافت خلفائے ثلاثه یا متعوض بودن ایشان نیست بلکه حقیقت تسنن اتباع سنت بنویست در جمیع عقاید
و اعمال و ظاهریست که سلسله خلافت خلفائے ثلاثه و ترک بعضی ایشان و در فرغ عقاید است و در سیریه بایشان
از حبسیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکه این اصل عده را منکر شد و اتباع سنت نمودن
نیست که از اهل سنت معدوم و کشود این را فقهی بگوید که قائل بخلاف خلفای ثلاثه یا تبارک بعضی آنها میشوند
مثل متغیر و نواصب و قدرید و مجسمه همه راسته میدانند و اهل بیت می شمارند و بر سر مثل مشهور صادق آمد
هر چه کردی طاس و بر سفید کردی اس لیکن محال تعجب زیلاوت و انیست که ملل نخل شمر ستانے را دیده است
و در آن کتاب ذکر این فرق ضاله را شنیده و اهل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانسته باز این
بسیر فکرمی نماید آنجا که **الْفَتَا حُجَّی الْبَقِی** و بودن انیر دم از اصحاب مالک یعنی را دیان حدیث از و تالیان
فروع فقیه و ادنیار از اهل سنت نمی گردانند و جمیع نواصب در فروع فقیه تابع الله اهل سنت بود
و معتزله تا طایفه در فروع حنفیه اند و مندا جمید و دیگر تریه و در فروع تابع مالک و کرامیه تابع ابو حنیفه
و حبشیه تابع احمد بن حنبل اگر جمعیت اهل سنت در فروع شخص را از اهل سنت گرداندمی باید که جمیع این فرق
از اهل سنت معدوم و مشوند حال این جماعت نزد اهل سنت قرین حال میباشند و شیطان الطاق علاو
آنکه جامع معدومین در اصحاب مالک هم من حیث الودایع معتبر نیستند بعد از این صاحب تنیغه السفیه
از کتاب لسان المیزان حال شان نقل فرموده چون نسخه سقیم بود و محصلش نوشته می آید که از عبارات
کتاب مذکور معلوم شد که در قطبی مضر نسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز او در حق احمد بن
عطاء الحجی لفظ متروک و مانند آن فرموده و از علی بن مدینی حکایت درین کتاب وارد است که
او را بر کذب در حدیث پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام تنقیص کرده و تنیغه و محصله من بعد
گذارش است که جمعی نسبت نام سیکس از چنین رواه بیاورنی آیند و بخمال نمی گذرد که در میزان
و لسان و تنذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمه و نموده باشند و بواسطه توشیح و همه حیرتم که از

کسی را اراده کرده و هلاک امر نیست که سیاسی این اهم صادق الله باشد بدین فرود است متصف نمرد
 اگر چه بعضی مصداق می نمایند بود اما مفسرین باید ورا هم معین کردن چه مفسرین محمد بن حیدر بن نجوای
 نمی ستجد و از دیگر بعضی از روایات آمده و در حق مفسرین لوح لا یصح گفتند و مجتهد را باید اعلان معین کرد
 یا صحت روایتش اثبات رسانیدن و الا امر عقلای عالم خواهند گفت که مجتهد در مفسر حقیقت استیلا می زند
 اما جمیع چنانچه بعضی نیز شیعه باین نام از اصحاب ائمه مثل امام کاظم اند و موثوقی گشتند و همچنین نزد
 یا بجله در مقام نیز باید مطلوب را که جمعی است معین گردانیدن از علامات قیامت است که معین بزرگ است
 کتاب در جواب رساله قدیمه نویسد و تصنیف آن سر کشد و پایش در هر مقام بنشیند و هر یکی از سلاطین این
 خلعت قاهر و جواهر زوایا و پندش در دنیا قسمتیه الحیا و فیما لنا علم و الاصدار مال و فان المال فان یفقر
 و ان العلم باقی لایزال و اما دعوی کفر معاویه پس جوابش تبصیر تمام در مجله اول گشت و در کسر
 مباحث را دیده بالیقین دانسته که مجتهد مانند خود در کل مفسر و مانده اگر اولیای او و مشن سر اگر ندیده
 با بهای او را مستحکم بدست آورده و حرکت عین نمایند توانندگان خطاب بدو و در آن اگر خیر اهل اگر کوک
 مستحق و جبار کل بدو آمده باشد چنانچه قصه اش دانستی و آنچه از بحر المذاهب نقل فرموده اند پس
 بعد از تسلیم محبت نقل و عدم وقوع التباس در کتاب دلالتی بر تشکیک نشان ندارد چه عاقل
 فکیف مقتداست و پیشواست که کلام من در آن بود و تقریر من بر آن جنبه گشت و انجا و مثل مقتداست
 و پیشواست بشایان و شیطان در مذہب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان صفت شدید بحال میان
 لاتی شود چنانچه بحال مایه لازم شد محمد از عبارات نماینده و عز و در در بطرس در مجمع البیان غیر ایشان
 از ائمہ عظام شیعیان بوضوح می انجامد که شبهه خشویه دیگر و شیعه بودند و ظاهر امر که توان کرد دیگر
 قاطع در حجتی ساطع امید دارم که آن دلیل را تمیز فرمایند تا ازین یا و کیها و اجال و اجمال که دلیل بر
 علی با صرح بر ابوه فی الصوارم است بدو آید و اگر گویند که جناب مجتهد اسامان بقایف و فارغ البالی
 و کثرت کتبانه زیاد است که بحساب و شمار و آید و از مهارت چار و ده علم چار و ده طبق زمین آسمان
 بر او روشن است چگونه تصور بر توان کرد که او در شناختن کتاب بحر المذاهب که در وقت بعضی از متاخرین
 سلاطین علی تصنیف شد و التباس منتزاعید بعد از تسلیم محبت نقل آری و عدم التباس نادر و نادر
 گوئیم قطع نظر از خطا با و خرافات گذشته بلکه معراج هر هفت که بر اے ستخلف او قرار یافت و در کما عرفت انقا
 بغير من تبیان می آید که عبارت دیگر را مجتهد تمام کلام علامه نقیض از آن در شرح عقاید نسبی که
 چونانش در کتب در سید خین باشد از خجسته بر نقل او نیز ما را اعتمادی بنامه پس نقل مذکور بر ما
 خود خواهد بود علامه مناسب آن بود که جناب مرجع غیر منتم را که آثار عبارت منقول است معین
 افسوس که انیم بهت فرو مانگه صورت نه است **قیل** از عبارت علامه نقیض از آن

بعد از دیدن این مقام تحسین شریک بود و ظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر محسب باشد نه اهل سنت مگر جناب مجتهد
 عبارت خود عوام را در انواع اشتباه سپردند و نیز بخار این عبارت در شرح عقاید نسفیه بخمال قصه لایق
 نمی آید ولیکن بنابر اختیار ما بر این معنی اعتماد کرده کتاب مذکور را غریب ال غودم هرگز نشانه این عبارت
 پیدا نشد لاجرم ضرورت افتاد که شعر مذکور بر زبان ارم سه چه خوش گفت است سعدی در زینب الایا
 ایما الساتر اور کاس و ناوله و بعد از این پیرو نابالغ را باز گذاردن کسان بکتاب نشاء و تحقیق
 الامرا گاه گردانم که آغاز شرح عقاید نسفیه نیست الحمد لله المتوحد بجلال ذات و کمال صفاته متقدس
 فی لغوت الخیر و عن سوانب القص و سماء و الصلوة علی نبیه محمد الموبد بساطع الحج و دامن بنیام
 و علی آرد اصحابه نذاه طریق الحق و حاتم و فاتحه شرح عقاید عصیدر چنین است تا سن و فقهنا تحقیق و لغات
 الاسلامه و عصمان علی التقلید فی الاصول و الفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد الموبد بقواطع الحجة
 و الیربان المشید بلو امه المسف و السنان و علی آرد اصحابه الایمان المبشرین بالذخول عرف اجنا
 و درین نیز دو کتاب متداول محل التباس باقی مانده مگر بر مجتهد امامیه که بر عکس صاحب ثبوت تقدیر
 بدیهات اولیه حکم طریقات حقیقه نزد او در کتاب تشدید پیدا کرده و این نوع التباس براسه صحت
 کتاب مجتهد الزمانی مجتهد فانی برای نزار دلیل توان شمرد اگر چه طر فایده علی مابو المشهور بقیه
 و اسرار فرمایند و بر بنیده کتب فانی خاصه ذوالفقار شل شکار است که او درین التباسات یگانه
 است با بجمه بعد از اندک فکر بیاوم آمد که این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامه صدیقی
 دوائی است که در شرح عقاید عصیدر نوشته لیکن از ان عبارت سنی بودن آن مجبوم می نماید نیست و
 تکلیف مقید بودن شان در مذہب سنیان که سیاق کلام در آنست اری انقدر از عبارت
 افضل المحققین بر ثبوت میرسد که اگر مجسمه محمد شین اندیشنی شغل حدیث دارند و با که گفته ایم که محمد
 بنودن میثامین مقررین و زراره شمرن الیہود و النصراری و شیطان لطاق و حال تمامه افاق
 که بشهادت کلینی امام الامیر فقه خدا سے عربی را جسم حقیقه و صورت حقیقه قرار میدادند و از مرتبه
 ناف و از ناف تا پایتن اجوف و مصمت اعتقاد می نمودند و قد معبود خود را هفت شتر نفس او می پیوند
 و نیز در حرکت و قیام و قعود و دیگر لوازم میولان و عوارض جسمانی بیان میکردند بلکه گواهی میدادیم
 که چنانچه از محمد شین اندیشم از محمد شین اندیشم آنکه جناب مجتهد الزمانی عبارت را از آغاز عبارت متداول
 ساقط کردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد مثل محقق موصوف کافرانند چون حال چنین باشد
 این نوع کافران را محقق مذہب سنت چگونه در فرقه خویش خواهد شمرد لاجرم احوال ایشان
 در گروه رافضیه بگو است کلینی لائق ثریا شد کمالیخه و معرف انشاء الله تعالی و متوجه نشود
 که من درین خصوص بنیانت مجتهد الفلم ماشا و کلا به خیانت مستلزم علم این امور است لاکم

گویا این نیز شد و کاوش را با بر اے رفع ابهام و تفصل مقام مناسب اقامه نماید عبارت متفق
 و دانسته علیه الرحمۃ را تا ای مقام نقل بر دارم پس بدانکه شارح مدوح زیر عبارت ستین ذلالتش را اینها
 تنها که ولا یصح علیه الحکره و الاستقال میفرماید ما سبق و المشیبه من قال انه نقاس جسم حقیقه ثم اقول
 فقال بعضهم انه مرکب من لحم و دم و قال بعضهم هو نور تیلالار کالسبیلک الیضا طوله سبعة اشبار فبشر
 و منهم من قال انه على صورة انسان فمنهم من قال انه شاب مر و جده طبل و منهم من قال انه
 شیخ الشط الراس و منهم من قال انه في جهة الفوق و مما س للصفحة العلماء من العرش و یز علیها
 الحکره و الاستقال و تبدل بجبات و یاذا العرش تحته اطمینا الرجل المجید تحت الراكب الثقیل و هو الفضل
 على العرش بقدر اربع اصابع و منهم من قال انه مجاد للعرش غیر مما س بدویده و عذیبه و متنا
 و قیل مبسوطه غیر متناهیة و لم یستکف هذا القائل من جعل غیر القناسه محصورا بین الحاضرین و منه
 من یشیر بالبلکفه فقال جسم لا کالاجسام و له غیر نسبتة الی غیره لیس نسبتة الاجسام الی اشیاء یا
 و کذا اثنی علیه جمیع خواص الاجسام حقه لای یقی من الجسم الا الاسم و هو لا لا یکفر من بخلاف المصنفین
 بالجسمه و اکثر المجسّمین الظاهرین الی آخره نقل المحدث ازین عبارت ناظرین و ساعین را معلوم شد
 که فرق مشیه را بیان میفرماید زیر متن مذکور چنانچه در اب شارحین ستین از کجا که شعبه از اهل سنت
 یا بجملة بیان بذا سبب مشیه مقصود است عام از آنکه سننه باشند یا شیعه و خارجی بود و دنیا یا
 دین این عموم بعد از آنست که تسلیم کرده شود که ایشان را اهل سنت توان گفت در نه سنی کسی
 که هر سنت مرید از اهل بیت و اصحاب رود و دماشتا که در احادیث ایشان اثری از گوشت و پوست
 و دماشتان از مقولات مشیه که نفس در مدعاست و ارد شده باشد و هر گاه اصول کلینی و کتابالاحادیث
 و غیره دلائل بر آن کرده که نهشاین و زرار و احوال درین امور سابق الاقدام و مرفوع الاعلام
 اند و بار بار دالستی که پیشوای مذهب شیعه با ساعی ایشان مسلم است و الله بدست دقت از کفر
 و تضلیل ایشان فرد گذاشته اند و انیم در کلینی مسبوط است پس تکفیر و تشیع بر اے ایشان
 باشد اللهم ردو لا تنقص دین نجابر حری از ان احادیث قضا عت می در زمردی کلینی عن محمد
 بن ابی عبد الله عن محمد بن اسمعیل الحمیری بن الحسن بن علی بن صالح عن الحسن بن سعید عن
 ابراهیم بن محمد الجراز و محمد بن الحسن قالوا و قلنا علی ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
 ان محمد را اے رب نهی هتدا الشاب الموفق فی سرتن ابن ثلثین سنة و قلنا ان هتدا من ساله
 وضا حب الطاق و المیتیم یقولون انه اجوف الی السرد و اقیقه محمد بن محمد بن صاحب القدر ثم قال
 سبحانک ما عرفوک و لا ما و جدوک فمن اجل ذالک و صفوک سبحانک ما عرفوک و لا ما و جدوک
 یا ففسک سبحانک کیف طاف عتتم انفسهم ان یشیوک بغیرک اللهم لا اصفک الا فاد صفت بفسک

سبحانک کیف طاووسم انفسهم ان یسبحوا لک اللهم لا اصفک لا باوصفت بفسک ولا اشبهک بخلک
 انت اهل کل خیر فلا یحکمن من اقوم الظالمین ثم التفت الینا فقال توہتم من شئتم قومیہم انفسہم
 نعمن آل محمد انما وسط الذرۃ لا یدرکنا العالی ولا یتفاننا التالی یا محمد ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 حسین نظر اسے عظمیہ رب کان فی ہذہ الشاہد الموقر ومن انبیاء علیہم سبتیا محمد عظیم ربہ وجہ ان یكون
 فی صفہ المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کاتب رجلا فی حضرت قال ذاک محمد صلی اللہ علیہ السلام
 اذا نظر الی ربہ نقیضہ علیہ اللہ فی نور مثل نور الحجب حتی یسبیتن لہ ما فی الحجب ان نور اللہ نہ احضر و نہ احمر
 و نہ ابیض و نہ غیر ذلک یا محمد یا محمد یا محمد الکتاب و السنۃ فحقن القائلون بانہ شئ بل نقیضہ لہ فی ہذا
 میگویند کہ نزد امام رضا عسیدیم بیان کردیم قول ہشام و شیطان الطاق و شئ کہ حضرت پیغمبر و
 خدا را جواب دے صاحب عدل در عمر سے سالگی و آنکہ ایشان انیم میگویند کہ نصف جسم خدا حلی و
 پرست امام رضا خوف الہی سجدہ کرد و گفت نہ معرفت تو حاصل گردید ایشان نہ بتوحید تو قابل گشتند
 خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند و اگر می شناسند و صف تو میکردند و خدا نگاہ تو را بیان کردی سبحان
 ہوای نفسانے ترانہ تو تشبیہ و انداز من نہ تو ام تراد وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو و تشبیہ تو و
 بنحو تو تو اہل ہر خیر ہستی را بین مشرکین حشر نکنے باز با خطاب فرمود کہ ہر چه در وہم نہا بگذر و بداند
 کہ او غیر خداست مال محمد فرط و تفریط نہ داریم حضرت پیغمبر چون در معرض عظمت الہی را دید صورت
 پیغمبر چنان بود کہ جوان سوئے مخالفت سی سالہ باشد خدا مقرر است از آنکہ در صفت مخلوقات با
 گفتہ فرماست شوم آنکہ بود کہ نہ دیاے دے در حضرت بود و امام فرمود جناب پیغمبر بود کہ چون
 فطر طبعی بخدا میگردید و نورے میافرو و مانند نور مجاہد آنکہ ظاہر شود و را از خود جدا بود و
 نور خدا سبب صبر و سفید و غیر انہا است اسے محمد ہر چه را گواہ است کتاب و حدیث مابدان قال
 شئتم محمولہ و از حدیث عیان شد کہ ملائین مذکور کہ امیر ایشان را اللہ عظام خود و نجای صفت
 منوے اہل بیت علیہم السلام قرار دادند بخت جسم حقیقی کافر و مشرک گشتہ از دائرہ توحید
 بدر رفتہ اند چون نیکو دین از حضرت امام رضا است کا الشمس نے کبیر السار و اضح و ہدیہ شد کہ خاتم
 ایشان بر شرک و کفر بود و ایشان وقت امام رضا را در آن گورہ اندوہین است حق حقیق نہ انکہ میسر
 نقال منھک و ہر ال بدان خیال است کہ این پیشوایان رضی در آغاز مبتلا باین عقائد النورہ بود و بعد
 از آنکہ بصیحت خبرے علیہ السلام رسید نہ شد و ابتدا یافتند انسانی عجیب عجب انکہ رقصہ ہمیشہ را میکرد
 و مردم را از راہ حق بردند اکنون یاد نمیکند کہ الیقین لایزول الاتبعین مشکوٰۃ آنکہ این المہ شیعہ
 بدالات حدیث کلینے و کشتہ یحور و وفات امام صادق معصوم و سال و مطر و شد و امام رضا
 کہ بعد از حضرت کاظم امام گشتہ تبصیر بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول فارسی در بارہ

ایشان راست آید و آمد شدی و شیخ شدی و دانشمند بدین جهان شدی و همه مسلمانان شدند
 انشاء الله تعالی عقیق بسیار تفصیل این امور بدانسان ترتیب دهم که هر کس از ساعین و نامورین که
 که فرید به بر آن استوار نیست بلی اگر در ذکر ایشان جز در راه خدمت و کمال ایشان تکیه کرده
 و درین مثنوی شعر مشهور را بدینطور باید خواند که اعدای شیطان هم این لغت را به واسطه آنکه
 بتفویض و احوال این تسمیه پس نمی چنان نیست که اهل حق الزام بدان خوردند و الا آنکه غایت الامر
 و ملکیت است نه تصریح بحیثیت و آنکه حجت علوی اقتضای است لیکن مجهول الکلیف و نایاب
 الزام چنانچه غالباً پیر نایاب را در مناظر اتیکه میان علماء امامیه و علماء اهل سنت بعد از علما
 و این تسمیه گذشته بنظر رسیده باشد که اقوالش را جابده علمای فن چندان وقت نمی دهند اگر چه او را
 بکثرت علوم می ستایند و لیکن بر مقولاتش سر نمی چنانند بلکه ناختمای زنده و له جسد است
 خوشنود هستند و حق که بعد از ملاحظه تقریراتش خشنواک می شوند و این خاطر را اکثر کشاکش و
 بسیار پیش پدید پس بر اهل اهل نصفت همین احوال کفایت میکند و فرید تو فیج و تفصیل
 که کتاب ها بنگران پرست و ناظرین از آن غافل هستند و ما هرین از آن اعراض می و در نزد
 از حدود تجاوز می نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین همین است که در حق
 میفرمایند مرد آخر همین مبارک بنده السی و نفوذ بالاسم من الحق و الله و العبد العبد
 قیام از اخبار و ادب از کلمات مطو را نه احوال شعر فیه عالم بالا معاد مشدیر که بدست
 من در رساله قدیمه آنست که بر اصول رفعت فلات اشکر و کفر جمع شد که معرفت بسیار و فسخ
 فخر و رواد و اگر فتن از کلاب مطور خارج از باب و بیرون از حساب است مقصود آنست
 که در اینجا ازین حقیقت بحث نیست که امامیه از آن فسوق که کلاب مطور و ملقب اند و روایت
 در روایات و اقیقه اعتمادی نمایند گفتند و آنست که منکرین توحید بلکه بر همه مذکبان معرفت
 البته خویش گردانیده اند و حال عداوت ایشان با الله بدست و بالعکس آیتان نیست که
 حیل می تواند بود پس سماعه ابن مران را که واقعه است بکار تمام فقه نوشته اند و بر روایت او
 داده اند و بر نزد هیچ مذکورش کتاب تلخیص گوده است و حسن بن محمد بن سماعه و در وقت
 شاید است و او را توفیق میکند و بر نیم کتابش که شاید عدل است الی غیره و کاس من الکات اما انکایت بن
 خارج و فاضل پس کتاب معتبر که بلا می نص است حدیث یک اصحاب کشایشان از آنرا و احببت
 اند و زیاده و کفره و مشرکین نام ایشان نهاده اند و یاد می یک عبارتش بعد از سابق که شش
 که ایشان نیز بتصریح معتبر مذکور کلاب مطور میگویند و قبل ازین مقالات سابقه غالباً متعارف بود و
 در بر گرفته که سبب قف کثر فقه یال فرید حسن خیال کنیزان صاحب غنچ و دلال بود که حضرات

نزدشان بودیت سپردند و آن ملائین مثل خوان میخایر ده اند و حرمت حرم شریف را بر تصریح جابر
 رفته شکستند و در باره مطالبین مثل حضرت امام رضا عجا گشتند که هر باز در تفسیر آن خلاف
 او است باطل استخوان آن بود که حشمت اخذ روایت را از نزاع بیرون گردانم و جناب مجتهد بحسب سبب
 و بنا بر این است بر ابدان نیز در همین قدر مد نظر داشتند که عبارت را قلب کنند و کتب خویش را بر هر
 فرایند بر و عود کمترین امام مقرون بدلیل و پیرایان است و دعای مجتهد خیالات و حال رسا و
 شیطان قوی ازین بیان کلام محل است از حق تعالی عبارت رساله قدیمه علی ما عرفت بعد
 نقل المجتهد نیست و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با ما سه می از پیید با کلمات و دیگران و حکم و بحث
 کانی منبیه مدعای مخالفان نیست قول بر حجت شما است کلاً لفظاً کلاً معنی قائلان میگویند
 بکتابخانه ای که در میان حدیث رجوع بعضی مبتدا است و قول بر حجت شما نیز آن مرد
 از بعضی هشام بن الحکم روایت کرده دلیل بطلان حجت است و قوله ذکرش با ما سه می نیز جمله
 است که حضرت مبتدا است و قوله مانند تافع دیگران دیگر است براس موصوف مذکور و قوله و حکم
 حدیث کانی منبیه مدعای مخالفان نیست بطف صفت سوم است براس موصوف مسطور و
 باسے حکم از برای تعلیل است و ازین بیان دانسته باشد که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
 جمله سوم هر گاه ان مقدار را با لاجال ماطه کرده باید شنید که بعد از آنکه ذکر شرک مقتدایان و پیشوایان
 رفته از کتب متقدمه نشان ثابت کردم و الزام الغایت قصو بر دم خیالی بلکه مرزائیکه او را کامل
 طائفه کالیله توان گفت که حقیقه بر اصول طائفه مذکور برود و بحسب دعوی غضب و ظلم اصحاب و دعو
 قیقه جناب امیر که مثل چنین هم برده نشین شد و ما موسسین ملت را بر باد و او پس چرا کامل کالیله
 نشود و این امور در تفسیر حسیخ و باز بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
 جایی و گفتو رمی کاسه لیسسی و اجمالاً با تفصیلاً اعتبار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تیرات
 این بزرگ و تحریرات این کشمیرے فقال را که مخالف مرضی الله بادی حضرت ابلیس سید انبیاست بر
 زخم و تیغ بنیاد آن بر کنم زیرا که این مطر و دین را الله بادی باوصف اخلاق عجم از محاسن میزنند
 و بعد از سفاک شدن آنها بزرگوارند که ما سبق مر از این با گزشت در رساله قدیمه که تفصیل است و
 بر تافته بزره احوال رفتن و ذکاوت مجتهد را استحسان کردن تا اگر تفسیر و جوابی و بزرگوار سوا شود
 چنانچه واقع شد بعد از این تمهید اکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را تا عبارت من که ترکیب آن گزیده
 مد رک سامعین است کلام مورد بلامش را از اصل برکنند پس بدانکه او در روایات چشم خفته نیز از آن
 مقتدایان خویش از بنشامین و دیگر شاطین که اگر ایشان میان رفته و الله بادی متوسط نباشد
 همه علوم شرعی بر باد رود و چنانچه در تخلص و خلاصه و رجال روضه ثابت است نمودن دانسته

می نویسد باین معنی رجال و دوات احادیث قول بحکم در صورتی را منسوب کرده اند باین اشخاص پیش
از استسعا و بعد از آن فیض موهبت از معصومین علیهم السلام باین اقادیل فاسده قائل بوده اند بعد
از شرف اندوز شدن بحضرت فاضل النور بارتقا و تلقین الله بر کسی علیهم السلام الصلوة افعلها و من التمسها
کلمها از اقوال نزاعه اجتناب در زید و اشتغال باین اقادیل را مناد عدم اطلاع از مرم و رجوع از آنها بسبب اشتغال
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساخته در حقیقت ساحت و مقام آنها از ثلث اشغال این
چهار نفر مستجاب نمی شود شرح کتب احادیث و ارباب مال باین تصریح نموده اند و قواطع الفصول من غیر این
اما وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من لایله من الاسباح و الارواحی الا انه علیه السلام هذا عقلم
یحکم ان یكون سواله لایله نکات ذره عقلم یقبل و را ک محبة الاله و جو علم اکبر الحق سیر کبریه علیهم السلام
کما صرح به شرح الکافی انتهى مختصرا و علامه محمد تقی مجلسی در کتاب دحد المتقین در ترجمه هشام بن حکم چنین
فرموده است قاضی زید باینه شوشتری در مجالس المؤمنین می نویسد بعد تسلیم ثبت امرای مذکوره هشام
بن حکم ظاهر اصدور آنها قبل از ادراک سادات ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و چون
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذاهب جمیع داشت چون بعد بابت آن حضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او را شنید از مذاهب جمیع برگزید و بد مذاهب حق جعفری گردید و انتهای فصل
استر بادی بکتاب مجمع الاقوال فی الرجال میفرماید قال ابو عمر و الکاشی روح عن عمر بن زید و کان
احی هشام مذاهب الدین مذاهب الجمیع خشا فیهما النی ان و علیه علی ابی عبد الله علیه السلام لیسئل
فانکلت له لا اخل بالمال استاذن فیه فقلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت فی ادخال هشام فان
بی فقلت من عند خطوات قد کثرت و دانه و حقه فافترقت علی ابی عبد الله علیه السلام فمذاهب و انما
و حقه فقال لى ابو عبد الله علیه السلام باخر تخوف علی فقلت من قولی و قلت انک عشرت فخرجت متحییا
لک هشام فبالله ایخ و خول و علمته انه قد اذن لک الدخول علیه فادع هشام فاستاذن و دخل فقلت
سعد فلما تمکن فی مجلسه سال ابو عبد الله علیه السلام عن مسئله فارضا هشام و یقی تجارضا هشام ان
یورجل فایله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فایقف علیه اوج
عبد الله علیه السلام فاجره ابو عبد الله علیه السلام عن مسائل خیری فسال جله و عقد مذمیه فخرج هشام خفا
تجرا قال فقلت اما لا افق من کمال عمر بن زید فسالنی هشام ان استاذن لعلی ابی عبد الله علیه السلام
انما قد قلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت لک فقال ابو عبد الله علیه السلام یبسط فی موضع ساجده
فالتقی مع فیه فدا انشاء الله فقلت لک افرار النمار قال عمر فخرجت الی هشام فاجزیه بقا لک و امره فسر لک
هشام و ابنته و سجد لک الموضع الذی کان ساجده فبما جوا فی عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
یکله فلما بصرت به و قرب منی ماتنی بنظره و ان عینی حتی یقیت لا اجد شاة القوة به دلا انطلق لیسأل لمار

من مناطقه و وقف علی ابو عبد الله علیا شیطره ما لم یکن کان و قومه علی الایمه الاتین و غیره ملکا از ملک منی
 ضرب بقلبه و زنا حشی و خل بعض السکک من الخیر و یقینت ان اصحابی من یقبله لکن الا من قبل الله
 عز و جل و من عظمه موقوفه و مکانه من الرب الجلیل قال عمر فاصرف هشام الی عبد الله علیه السلام و رجع
 عن مدینه و فاق اصحاب الخید الله کلام و الحی الله یعنی گفته است ابو عمر و گشتی از عمر بن زید و نسبت کرد
 من هشام مدینه و جمیع داشت و در آنجا عت غیبت بود پس سوال کرد و مرا که او را ملاقات حضرت صادق
 علیه السلام مستغفیر کرد انما تا با حضرت مناظره نماید و در اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
 پس نجیست آنحضرت فایز شد و در آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتیم هرگاه آنحضرت اجازت داد
 از حضور انور بر خاسته چند گام رفتم و در وقت ورود او بنیادم آمد و بفرمود آنحضرت برگشته خفت و در اوقات
 و تعصب او را در مدینه پیش بغیر من آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود یا حی ترستی بر من از قول خود
 شرمسار گردیدم و دانستم که بغیر شما از من توقع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام
 رفتم و نوید اجازت ملازمت با او رسانیدم و گفتم که درباره ملازمت تا فریاد پس هشام مناصرت نمود و
 دستور می خواست و ملازمت اقدس فایز شد من نیز همراه او نجیست آنحضرت شرف اندر گشتم چون هشام
 در مجلس قرار گرفت حضرت او مسند رسید هشام در جواب آن همانند دار آنحضرت ملت خواست حضرت
 او را ملت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود و گاهی از جواب او را
 حاصل نشد پس باز نجیست آنحضرت باریاب گردید آنحضرت در جواب آن مسئله از شاد فرمود و چند
 مسئله دیگر از پرسید و ملت خواست پس هشام از نزد آنحضرت منوم و تحیر بیرون آمد و هشام گفت چند روز
 از حیرت با فاقه نیادم عمر بن زید گفت که باز هشام مرا گفت که یار سوم از برای وی دستور می آید آنحضرت آنم
 پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستور می برای او خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیرت منتظر
 من باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز بزیادت الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت برآمده
 در پیش هشام رسیده او را از شکم و شرمان آنحضرت خبر دادم هشام بان سرود و دستبش
 گردیده یقین از آنحضرت در آن موضع رفت که در این آنحضرت سواره بر آتش خود اقبال برادر نمود
 هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید او دیدار فاضل الا انوار آنحضرت رعنی و بر سر
 بمن عارض گشت که نامده نمی ناختم چنانکه با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد چنانکه خواستم گفتگو
 نکنم و آنحضرت نامده بر من اساده منتظر کلام من بود و استادان او زیاده نمی کرد و مرا که نسبت و غیر
 پس هرگاه آنحضرت این امر از من مشاهده فرمود آتش خود را زود روان شد تا داخل بعضی از کعبه
 حیره شد و یقین کردم که سببی که بمن رسید نبود مگر از جانب خداست عز و جل و از بزرگی قدر و مکانت
 و منزلت آنحضرت نزد پروردگار علیل عمر گفت پس هشام آنحضرت برگشت و مدینه خود را ترک کرد

و مستحق بدین حق گردید و بر همه اصحاب محضرت قایم گشت و الهی بقدر حاجتی که از او داشتند و بخواسته خیر بود
 ازین اوراق همین قدر جعل و بپوشید که به تمام آرزوهای جمیع بیدار و غفلت و نارسایی و نور و محضیت و بدین
 جعفری میوست و اینجایاب خود را بقیل امام رضا علیه السلام که در همین اوراق دانسته از هم پاشید و برادر
 حدیث و تنایب اشکبار است که حضرت علی بن موسی از اجتماع کفر و ایمان و شیطان و ایمان و خفته با نسیان و خود
 از زید و زیدی سیده گمان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الهی از ابد الوصف ترسید و در حق محضرت گشت
 و بعضی صریح گفت که نمایان خدا را شناختند و در پی حیدر قابل گردیدند و امام در خانه ساجات است
 که بیان اشکی از لعل عظیمه اشاره فرمود که لا یحیون القوم الظالمین و هرگاه در اصول بار غوث است
 باشد که انجمن از امامی صدر در یافته طور را در دیگر زمین بود و پس از جلع الله اهل بیت سیدانیا این
 در ناد و کافر و مشرک خواهند بود و چنانکه از راه دیگر هم کفر و لعن ایشان جلداول کلیتی ثابت باشد
 ما ستم و پس بیدارین تکفیر و تعلیل که از راه متاخرین بیان کردیم و از کلیتی نشان دادیم و هر که
 اگر از نشانین و نشانین مذکور از قبور خویش بر آمد و ازین عیوب متفرک و دیده باشد و قیاس فرزند زکریا
 بعد از ترم و گس ترافیت کبری فرورد و از مدعیان توقیعات تاجیه مقدس و صاحب رعایت خرد و
 و بنیایک شد و حق تعالی بایمانی تبیین فرموده که کفار و فاسق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از راه
 که مذکور و معلوم شد و اما همه اتفاق بر آن دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی تواند بود پس
 بطالان این رجعت هر که شک ارد کافر گرد و از این رجعت این تقدیر ایمان زنده بدارند و فرزند خاتون
 زکریا مطابق روایات قوم مورد و موم چنین است سراجیت شیطان الطاق که با مخصوص در کتب
 شافیه و دیده ام لاجرم عجیبی نباشد که او باز بنگاه خرافات خود را گرم کند و دکان حریف خویش را بطن
 شریف یعنی کوفه بسیار از چنانکه گفته اند جوهری سنی از زانند و در دکان عاریتدان برانند و
 عبارت کتابها از سلطان آن وقت بایف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در خصوص عموم
 کافی است که مقیدیم در اثبات رجعت است بدانکه از راه اجاهات شیعه بلکه فروریات مذکور
 حق فرود تحقیق حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت روز زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
 ننگان بسیار نیک و بدان بسیار بدتر از نیک و بد ننگان براسه اینک بدین دولت اند که خود دیده
 روشن کرد و بعضی از جمله نیکهای خود ایشان در دنیا بر سر بدن از برای عقوبت و عذاب
 دنیا و مشاهد اصحاب آن دولت که نمی خواستند که املیت رسالت برسند و استقامت کشان
 شیعان از ایشان سائر مردم در قبر با نیانند تا روز قیامت مشهور شود چنانچه در امام و
 بسیار وارده شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض
 اما سائر مردم بیرون نشان را بحال خود میگذرانند و از اینجاست که شیطان الطاق علیه

و العبادات من الزمان من اليهود والنصارى و مشایخین که خدای عزوجل را با وجود جسم اجوف و مسطح
 میکردند بر اعتقاد و رفضه براتب قصوی و مدارج علیا رسیده اند پس اگر درست که ایشان باز اقاوت خود را بر
 شیوه خویش مرتب فرمایند و غذایا به مناسب ترتیب بپزند آری هرگز نه بریزند و خورسیت و این جواب
 بدست مسلم این حرف است که در مذہب جمعی این همه خرافات بود و در چون در اصول کلیه و تصانیف این باب
 بطلان آن بود و یا شد که شام بن الحکم روایت میکند از شما ان التاجیم معوی نورس احتمال مذکور کبار
 داشته باشند چه بر روی حکم صریح دال بر آنست که بعد از محبت مرغومی این اقراست برائمه هدی کرده و دل برین
 خرافات بسته و نیز لفظ مواکیک و اصحابنا قید اقله و انی التوحید مسافه و مکاتبه چنانچه در کاتی در باب
 عن الصنفی فیما وصف بفسد قائله ما باجاست صریح است و ادعای دوستی الله و ادعای شیعه بودن
 و ان مانند مذہب جمیع و نگاه خبیث و تعصب او چگونه صورت تواند بست و اگر نیز با این با مجار و اضطراب
 که مدعی موالات است از تعصب بود و در اصل که گوئیم مر جابا لوفاق و جنبا للاتفاق مدعای ما ازین منظر
 همین بود پس که پیشوایان رفضه منافی بودند و توسل الله طایرین نمودند چنانچه این بسیار پیش بود
 توسل جناب میر و غلو درباره انتخاب بکار برده بود دیگر آنکه اگر شام قبل از ملازمت امام بازار این
 افادات را اگر میگرد و مذہب جمعی میداشت شیعیان املیت چگونه تصدیق او میکردند و فرقه شامیه
 چرا در طائفه شیعیان هم رسید چنانچه فرقه سالیه و شطانیه و شمیمه چگونه بر این املیه میگشتند و همه میگویند که کمال
 طائفه کاملی نبودند ثابت نکرده که جمیع را جسم و بعضی و طویل و عقیق میدانند و بغت بشیرش می پیایند
 بر و خالی اعتقاد میکنند و غیر ذلک من الخرافات این امر در زیر منع است باید بران دلیل قایم فرمودن
 و آنچه بیا و من می آید نیست که مذہب جمعی صفوان وقت القمصانے دوره نبی امید پیدا شده که بار
 عزوجل صفات از لیه ندارد و در آخر بقدرت و خلق و صف نتوان کرد و نبشت و در روح بعد از آذان
 اصل اسلام و کفر فخر پذیرند و مقصود از غلو که حاجی در قرآن دارد است و مجاز است حقیقت خلو
 درینهار مراد نیست و مذہب و در بسیاری از امور با متوجه موافق است و بعضی از کتب لالت بر آن ارد
 که جمعی مذکور در مسائل آیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن خرافات شام بن حکم برگزیده
 یعنی کاسه اتباع او رسیده پس هر که طایفه با کسب است و استادی و اضلال شام از ان بر می آید چنانکه
 شیعه ان گذشت اطراف از جمله آنکه خود فعال را در اوراق سابق عبارت نقل کرده و در ترجمه ان
 گفته جمعی من صفوان درین قول موافقت شام بن حکم فرموده و فخره و ایا اوله النبی با تجلای رفضه و
 قایم نگذاردینار بر سخن محمل ایشان گوشت نباید نهاد که خرافات شام که سخن در آن جاریست در مذہب
 جمعی بود و از کتب کلامیه قدیمه عیا نیست که شیوخ رفضه در امور مسطور و سابق الاقدام اندیشی مثل
 و تحمل ابو عیسی لوراق و زرقان این ابو بخت و غیر هم بران دلیل است و از کتاب تلخیص بعضی از کتب

مبتدا و تالیف کردند و این هم عیانست که در سابق و ما متذکران رفقه بوده اند پس با وصف تصریحات ایشان
 در استادی و تقدیم هشام قول نقاب و نهزال را بگویند مجموع کنیم و بروی محکم که در اینست اظهار
 خود و ایات کلیتی را بخطاب و تفاوت موالیک استخوانی فی التوحید و او تنبیه هشام و غیره در دنیا بود و دیگر
 بزبان حضرت امام حسین علیه السلام که جمله دعایم بدن شان از هر محنت و غفلت و غرور و بلع گردیده
 از نظر سابق تا نیم علاوه برین جواب که نقاب کشیده در غایت رفیق و اگر دلم رفقه زیاده شد بر عالم حضرت
 امام رضا و هم اند و دیگر که او را بگویم که در دنیا که الله گفتند است غیر ذلک و علوم الهی مرجع شد زیرا که رفقه
 هنوز همین اعتقاد دارند که هشام در دانش عیون و نفایض پاک اند و از اینجا است که امام مذکور پیشتر
 در علوم شریعیه بدست ایشان سپرده اند و الحمد لله علی تمام الحجة فان آثار العقلاء علی انفسهم باظهار
 دلیل و من اراد نفسه تفهمنه فهو عاجز و دلیل اینها که شیعدهی تعلق داشت بشرح جواب اول اکنون
 جواب دوم را شرح میکنم یعنی فکرش با ما میزنی ازین باید دانست که دلیل این امر سخن تکیه پیشوایان و غیر
 در باره مناد وید و قریش است که از بیت پرستی و بروی حضرت رسالت رجوع کردند و باطن ایشان تکلف و
 شرک مخلوط بود و محمول سر بران و اینهمه کشتن و کشتن که سمره جناب پیغمبر بودند و حق تعالی از ان جنس و
 برای تمییز از یهود پس قیت دعوی رجوع هشام ازین خرافات مورد ملامت بعد از تشریح توانیم گفت که
 محتمل چون در اختیار بدعات جمیع که من بیا نشن کردم دنیا بدست او نیامد و از هر جهت امام صادق علیه
 السلام در حال صورت و کمال و معنی داشت و از علوم غیبیه و ترقیات مردم در امور دنیویه و دنیویه و علوم دینی
 خبر میداد و خراین لایه علیه بدست آنجناب بود و بعد یک لکوک و نایم در بعضی از تقاریب خرج میفرمود و جناب
 نمونه آن است که از سادس از کتب شیعه سمع و موضح یافته با وجود و مرتبه ایشان که قطعی ان الطعام علی حسب
 سبب کینا ای بیگانه ای که سبب شیعدهم که مردان راه خدا و دل دشمنان هم نکردند و نگا که بالاخر با حق
 خاصی در مجالس دیگران و غیر آن نوبت بقرب علی بن ابی طالب حضرت امام علی بن ابی طالب که هشام مذکور بر سر
 می نشست و از خلفای عباسیه جواسر و عظاما بدست می آورد و با جمله دعوی جوع ازین سبب بهم شیعده
 امامیه را زیرب منید و در کمال ظلم و عدوان ایشان لازم آید که در باره مهاجرین اولین مصداق این است
 بطول کلیه مورد آیات ناطقه قرآنی و سادس شیطان را بنیاد منند و در باره ابن شیاطین ازین
 احتمالات که قیاس من و دلیل اقوی فالش پیدا و هویدا است چشم پوشند این تقریری بود
 در تشریح لفظ معلوم ما لا که در اینجا تقریر دیگر است بقصد اقتضای برود و حرف دیگر اقتضای منکر بنان و این
 آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از رحمت العالمین در قرآن مبین فرموده اند و حال این است و بسعیر
 اصول رفقه معلوم میکنان است که مجلسی بلوم در مذکره این عبارت مینویسد که قوم دینی تمام مردم
 شدند و یا مندرک و ازین بزرگتر دیدن الا فیله اعتباری بلطفه یا فیض صحبت امام صادق علیه السلام

صاحب قاطع التوصل عرف فقال کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال سببه اند بر آن
 خواهد بود دلیل همان ارتداد در اینجا بطریق اولیٰ مطرح است چه جائے آنکه از روایات رخصه در اصول
 کائنات و مختار کشمیری که سابق نمودن مقاله الساده و سده فلاسفات ایشان بنحس قطعی هویدا باشد که اصحاب
 بعفری گمراه شدند و هشام جوابی و شیطان الطاق محمد و داناتش تکفیر و تنقیص مرقصوی هم خیال
 بستند و در جلد اول کلینیه اینهم موجود است که همان گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد و امام کلام
 خود نمود و گفت خدا بر او باد من هر امیکم ازین اعتقاد اے آخره چه خیال مقتدایان اما میده بدین
 طشت از امام سنت دعوی جوع هشام که با ماینه زیب میده جوف دیگر آنکه در بسیاری از ادله اصولیه
 و فروعیه امامیه مقرر و بلافاصله و گران خواهی یافت که فلان امر قطعاً و یقیناً ثابت شده مثل خلافت مرتضی
 در حلقه متعبر بر روایت و اعتراف اهل سنت و اهل یقین لا یردول الا بیقین بلکه پس میگویم که اینهمه کفر الحاد
 با عتراف کاملین رخصه بربوبت رسائیدیم و این یقین بر جائے خود است از ادبام فاسده و خیالات
 کاسده که مترنزل میشود و پس ذکر حدیث رجوع برای رخصه در سرپرستی این ملحد شیعه زیب میده بدین
 ذکاب حالیا شرح و صفت دوم که جواب سیوم است یعنی با آنکه نافع دیگران نیست بگوشتن ل بایر شنید
 مدعا اینست که چون بجای خود ثابت است که ایمان رند برای شخص دیگر که کفر و زندقه محذورات اختیار کند
 منصف میده پس تو به هشام که بعد از غربال نمودن کتب شیعه بر روایتی مبرسانیدند براسه شیطان الطاق
 و برادرانش چگونه منصف خواهد شد و دیگران را از ملاحظه افاق چسان بکار خواهد آمد و الا آنکه سیاست
 سخن بطور عوام است نه مخصوص امام دعوی جمیع شیعه پس جعل در کتب است چه اگر احادیث بالفرض است
 بر امامت بلا فصل لیکن مخالف اجماع صحابه و سیدین عباد و دولا حاجه الی الاعاده محمد اصحاب
 ایشان را محارب توحید بگویم کلینیه و تکفیر الله سید استند که لا یخفی اکنون باقی مانند درین فصل مکر شرح
 قول من که حکم حدیث کائنات منصف مدعی مخالفان نیست پس بدانکه مقصود از برپا ده کردن این
 عبارت آنست که آنچه از او ستانے بالتفصیل و کاسه لیس و مجتهد جاییه بالا اجماع در خارج و افتا
 وار در دوا آن تفصیل و اجمال قانع جواب کمال طائفه کاملیه است و ذکر کم تقیر تر نش محصلا اینست که تو
 صاحب بدعت حکم حدیث کافی مقبول نمیشود و بعد از استقرار دلیل سینه خنثی است که رجوع آخر دم که سبب
 بدعت انشخص گمراه شدند در حق قدرت باقی نماند پس تو به پیش و ایمان امامیه که سخنم از آن میرود چگونه
 با و صفت عدم قبول براسه شیعه منصف تو اندیشد اما آنکه دیگران جز مشا رقی و محارب با اختیار بدعت این
 متسلطن با بین و حایله دارین ابا السه گمراه شدند و اسرار بر آن کرده بدین رخصه پس شهرت فرق مذکور
 ایشان یعنی هشام و سالیبه و متبینه و زاریه و غیره که فایست دور اعدا و الحاد ایشان بتجرح متبده ایسی
 کلامی نیست با جمله معتد فانی بعد از آنکه در آثار کتاب خود بار بار تصریح نموده که کینه و کینه و خطایه غیرمکرر

خداوند هم فرموده بود و چه مبتدای مذکور است مدانیت که تاویل شود یا حمل کردن امامت امیریه است و توشیح و تقدیر است
وجود و امثال ایشانست و قوله و جمیع عالم مبتدای دیگر است معلوف بر تفسیر و اسماش معلوف بر مجموع و لفظ قتال نیز
معلوف است بران و نیز این بر سه مبتدا ابطال حقیقت الی اخره است و لفظ در مخی بجای فی الواقع است و بخند و خند و هم
بجای یقوم مقام که بود و مجوس و مانند شان باشد و مراد از کتاب فی صوله حیدریه علی الجوس القدریه است جواب
ذوالفقار محمید جالیسی که تفصیل این توشیح و درانت و مذکورین تبیین است زیرا که در مقاله سادسه ذکر دو کتاب است
یکی را نام برده بودم و دوم جواب و لفظا که نامش در اینجا بر زبان آوردیم هرگاه ترکیب عبارات و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بویارات مطبئه نایک لفظه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جمه دین مقام جسم متعارف محمود نیست که مرکب از سهوی و صورت است مثلاً بلکه مراد از آن موجود است قائم
بذات عقل در وجود این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود یعنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی برداشتند اما ای جانی جانی داشته اند امام رازی در مباحث مشرفیه گوید الجوهیر لفظ مشرف
برین معانی کثیره و الدسی تقصیر علیه همتا امور از لایحه الاول انالشی بالجوهیر کل موجود یعنی عن المحل و الموضوع
و واجب الوجود و بهذا المعنی جوهر و با وجود و موضوع مراد اگر متجاسری بالقصاف باری تعالی بحسب باین معنی نقل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی باین تو صیف بکنند شاعری بر او عاید خواهد بود و موجب تقصیر
قالیش نخواهد گشت و لولایقی بودن اسماء الی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسمی بغير اذن شارع اطلاق بطریق تشبیه است نه بسبیل توصیف و همانا منشای وقوع انها درین و ط
الف و عاداتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحسب ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که آنچه بحسب مدرک نگردد و حقیقی ندارد و تصدیق بوجود و نفسانو
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا آنکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معانی می بینند لیکن و لوق ایشان بوجود و نفس
و عقل انقدر نیست زیرا که اجسام طبعیه را مشاهده میکنند و افعال طبیعت را در ظاهر می بینند و فعل نفس
حقیقی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و همچنین فعل عقل که تجردش از ان شدیدتر است
و هر چه فعلش در اجسام ظاهر تر است مردم بوجودش و اشیاء را بحسب اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی و حقیقی ندارد چه مقول بجهت آنکه مجرد است حسن از ادراک آن عاریست بلکه ادراک آن شان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و از اینجا است که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود غیر محلول است خصوصاً فلک علی بحیث بساطت و بعضی از لیسین و اسلامیین که ازین فکر که تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن معنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابعاد و انفس و کبر و اندک و غیره معنی متعارف که موجب تحیر و تعجب باشد بلکه معنی

که اعلی و ارفع است از الیاد مشهوره و هر یک از جسم و الباد و النایه آن را که بر واجب بقای اطلاق میکنند و محمول
 و گفته اند در وود و منشایات کتاب و سنت که در بعضی از ان اشیاء العاض و اجزای جسم مانند پرو
 وجه و جنب و عین و یمین و قدیم و امثال آن بواجب واقع شده و در بعضی عوارض اجسام مانند صورت
 و نزول و صعود و کینایات شده موجب هم و جبر است ایشان برین قول گردید چنانچه برین
 از ان هم درین مسئله و برین در سبیل سیزدهم بعون غایت انیزدی متقول خواهد شد و مراد از صورت در
 قول انها صورت جسمیه و صورت نوعیه و صورت ذمیه نیست بلکه مراد انها از صورت تحقیق است و لفظ
 صورت گاهی بر تحقیق اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئيس ابو علی بن سینا تصریح بیان فرموده
 فاضل بروی در شرح رساله قطبیه نقل از نموده در شرح قول علامه رازی میگوید المراد
 بالصورة ههنا الحقيقة مطلقا و قد لفظ الصورة علیها كما جرح به الشيخ انتهى و اطلاق صورت باین
 معنی بر جناب قدس المی محمد در بی ندارد و در عبارت عمر قانیر تعبیه از ذات اقدس بحقیقه الحقائق
 واقع شده و هم برین شیخ الفاظ دیگر که الفاضل جناب یاری جل مجده بآن جایز دارند مراد از انها
 معانی انسانیست بلکه محامل و تاویلات صحیح دارد چنانچه مفصل بمعرض بیان می آید صدر المتعالین
 در شرح کافی بعد نقل اقوال هشامین از مغل و محل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر
 اقوال بالبله و اراسی سخیفه تناقضند و همانا که این اقوال رموزات و تجوزات است ظهور اینها
 فاسد و بواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات و محامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکامی
 سلف در باب مبدا و معاد و رودیافته و تاقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات
 از مواضعش تحریف نموده اند و اینها را در نقل بیان اقوال مصلحت دینی و غرض صحیح بوده باشند و الله اعلم
 بامر اعباده پیر منصف خبر مخفی نیست که اسناد تحریف کلام رجال ناقصان چنانچه صدر المتعالین فرموده
 استبعادی ندارد چه اکثر اکابر بیان بلید که قرار شده اند که جواد و فرمای برخی از عقاید فاسده در کلام انها
 الحاق و تدسیس نموده اند و در حق رجال بامید بعضی را بر تدسیس و تحریف حسد داعی شده بعضی دیگر را
 تعصب و عناد و دینی بران کار آورده تا با اتهام بتقاید فاسده و اضرار بلکه قتل و اهلک اینها بدست او نیز
 حیل شرعی ممکن باشد پس در اینجا احتمال تحریف اقوی است عبد الوهاب بن احمد بن علی شعراوی در کتاب
 جواهر دیوانت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بزر و صادره
 اش تدسیس نموده بودند اگر اصحابش از صحت عقیده او الحاح نمیداشتند این معنی موجب فتنه
 میکرد و نیز کتابی بنام عبدالدین فیر و زبادی در رد ابوالحسن مشهور ساختند و چند سلسله
 بر اثر این باقر انموده علمی با حیار العلوم نموده اند همچنین بر خود شعراوی در کتاب بزر و در چند
 سلسله و عقیده فاسده کرده شایسته ساختند موجب بیان فتنه گردید و نیز در کلام شیخ محمد الدین

بحر بنی بنیاید بر سر سنانته در فتوحات و دیگر کتبش در کرمه میگوید و جمیع آثارش من کلام ظاهر البشر لیت
 و ما علی الجهور فهو مدسوس علیه کما اصر فی بذلک الشیخ الفاضل سعیدی الیوطا بر العفری تریل المذنبه المشرقة ثم اخرج
 الفتوحات التي قالها علی الشیخ التي یکن فی مدينه قویة قلم ارفها تیارا كانت لوقفت فيه وسدقيه حين اخترف
 الفتوحات و قدوس ان نایده تحت و سادہ الامام احمد بن حنبل فی مرض موته عقاید زالق و لولما کان اصحابه
 یعلمون منه صحه الاعتقاد لا فتوا بما وجد به بحث و سادته و كذلك و سوا علی شیخ الاسلام محمد الدین الغفر
 ابادی صاحب القاموس کتابانی الرد علی الامام ابی حنیفه و تفسره و كذلك و سوا علی الغرابی عدة مسائل
 فی کتاب الاحیاء و كذلك و سوا علی انانی الکتاب المسمی بالبحر المورود و جملة من العقاید الرافعه و انشاعوا
 ملک العقاید فی مصر و مکة نحو ثلث و سین و انابری منها کما نیت ذلک فی خطبه الکتاب المانحیرتها و کان
 العلم او کتبه علیه و اجازوه فاسکت الله حتی از سلت لم الشیخ التي علیها خطوطهم اذا علمت ذلک فیتجل ان الحجة
 و سوا علی الشیخ فی کتبه کما و سوا علی فی کتبی انافانه امر قد شاهده من اهل عصری فی حق انتقیر شیخ مذکور
 در کتاب یواقیب و جوامع اهل بیاری را ذکر نموده که از مکر حسا دیلای قتل و جلای وطن مبتلا گردید
 مانند سمنون و سمل بن عبد الله التمری و یاسعید خراز و جعید و یوسف بن حسین رازی و ابو عثمان
 مغربی و شعبی و نسیمی و مانند محمد بن فضیل ملکی که ندیمش مانند مذہب اصحاب اجرای آیات صفات
 بر ظاهرش غیر تاویل و ایمان یان و تفویض علم بخدا بود و وجه تاویل کلام هشامین صدر المتعالین
 در شرح کافی برین پنج بیان فسر موده است که لفظ نور در اصطلاح علما سوا کے معنی که
 در عرف شائع است که معنی شکل و خلقت باشد مشترک است در چند معنی چه صورت را
 گاهی اطلاق میکنند بر ماهیت شئی و گاهی بر وجود عقلی او و گاهی بر کمال هر شئی و گاهی بر موجود
 بحث که تعلیق بحکم و جسمانی ندارد و مانند ذوات مفارقات از مواد و اجسام و میگویند که ذات
 خدا ای تعالی صورت و حقیقه الخالق است گویا غیر او تعالی ناقص الوجود باطل الحقیقت است
 بچنینکه محتاج است بمصور که او را بر پیرایه صورت بیاراید و از خفیف قوت و امکان بفرز
 خل وجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد بحکم لازم نمی آید خواه اطلاق
 آن از طرف شارع مافزون باشد یا نه آنکه مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شده و
 نیست در حدیث مشهور میان عامه و خاصه ان الله خلق آدم علی صورته مطابق آن وارد است
 و مراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانه جل شانہ و میان مثال و مثل
 فرق است چه مثل شئی مشارک است در تمام حقیقت او و مثال مضایبی است و در سلوب
 اضافات و جناب قدس الی از مثل در ذات و صفات منتره است لکن مثال و مضافات
 در سلوب و اضافات که خارج از ذات مقدس است در حق اوقات مستحیل نیست کما قال

غرض قائل و دانش اعلیٰ فی السموات الا اننا نسئ کلام ذلک اللغام زاد الله تعالى خزیه و ملازمه اهل بیت
 حال خصبه بازی و سخن سازی تا بک طائفه حاکم مقالات را گفته که برای رعایت طبعین بمقتضای
 حیاست رخص چه حکامه برپا کرده و بقصد حمایت از ندیقین و دشمنان ائمه دین اتفاق بهمت بر میان شان
 گرفته و پانیز زمین گذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی با اشارات این سنیا و عبارات
 سیر زاهد هروی و کلمات قطب تحفانی قصد نجات پیشوایان خود ازین مملکات نموده و وقتی مقالات
 صدر المتالین شیعه را تا آنکه اول تصریح کرده که هشام و برادرانش بالیقین این امور و ذائق را نفییده
 باشند پس ساخته باز بدعوی تحریف بواقیت و جواهر مائل گشته و انیم ندانسته که اینهمه کفریات در کلینی
 که بر اصول طائفه فاشه که اصح الکتاب قبل از بیاض عثمانی است و بقول مجتهد فانی در اندیشه حق تا اگونیست
 امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف امور که بعلما می اهل بیت منسوب است که همه
 اش اقرارات ملاحظه بود و کما نقل المهرود و کانی را اشرف از قرآن مجید گفته که مقتضای اصول
 موضوعه دلائل مبین است مگر ندانی که جامعین کتاب بتد مبرم و کافر و مشافق کفر و طاعین بودند
 بخلاف و حال اخور تلمیذ ضریه کفر باعتراف مجتهد در شیعند که امام المحدثین است و البته مجبور چنین
 کسان بی اعتبار است معذرا عرض شان تحریب دین بود و عرض اخور کان من انکار قرن ترویج و تمیز
 آن پس قبلیت که یقینا مقصود از ان زیادت شرف است عیان شد و هوبیدی و بیاض چنانچه دانی
 اوراق بی ربط است که قابلین با تحریف بدان زبان دراز بر باره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
 از تفسیری واضح است الی غیر ذلک من الوجوه و آگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل القوف در آورده که اسجور
 انشاء الله تعالی پیشوایان خود را بهر له نیرید و شر و این زیاد ذکر کرد اب مخالفت ائمه اجداد سپرده
 مایه شقاوت از ان اندوخته این دو حرف هم نیا موخته که عقیده ند کرده و بتیصوف تامل شدن متعلقا
 آن زیاده از همه کفر و الحاد است چنانچه فقر اصولیه و اخباریه از کلینی و غیره مدعی هستند و
 و ملاطهر قمی در رسال خود چه که درین ابواب نگفته و دیباجه و ذوق فقر مجتهد و تمام شهاب ثاقب
 او حاجتی نیکر دلیل برین دعوی باقی نگذاشته و یا اینهمه جریخ بازی و سنیه روزی و کلبه بازی
 خلاصه مقالات این مقال نهال نابالین و و حال مصداق سخای سبیه قدم تو کاشمیری غیر ازین
 نیست بلکه این مقتدایان رفقه بلفظ جسم معنی استقلال و جوهریت اراده میفند مایند و از صورت
 حقیقه محتاجی مراد میگردد یعنی هر کس را آفریدگاری و مصوری باید و او تسالی محتاج مصوری او
 آفریدگاری نیست اکنون آنچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجا اب این مملات بشنو
 که حضرات ائمه محیطه غیب و شهادت این امور را که رفاص امور دقیق و اسرار عمیق نام ان همانند
 بهر فکر آن بالیدند و در پیر این گنجینه ندقمند یا ندیر تقدیر اول ضروری و سالکین را بدایت کرد

از آنچه موجود میشود در خارج یا بوجهی که دره بالقوه نموده آید در عقل یا در وهم و در حس پس هر چه با سواهی
 اولتالی است ظاهر شده است بر صورت موجود و پیدا کننده او و ظاهر هر نفس نموده است مگر نبات خود را
 و عالم منظر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان تجزیه ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
 موجودش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آنکه در امکان
 کامل تر از موجودش موجود بودی و در حقیقت غیر اولتالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
 ظاهراً شده است در خارج و نه کامل تر از آن نیک در باب که این معنی منتهی معرفت است بعضی عرفای
 کامل اشاره بآن فرموده پسر خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و غیر النظم که جامع و حادث است بر
 همه معانی آن بر الملک و جوده اختصار فرموده آن را آدم نام کرده چنانچه مراد است که او را بر صورت
 خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و آنان صغیر اوست و عالم کبیر
 است و آنان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقه الامر دریافت کردی در قول او تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**
وَلَا تُدْرِكُهُ الْبَصَرُ سِوَايَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ لِيُخَوِّدَهُ لَئِنْ كُنَّا إِلَّا لِنَهْدِيَ لَهُ الْبَاطِلَ كُلَّهُ أَسْلَافًا
 ظل مد و پذیرد و در کار است و مثال موجود اوست و نزدیک است که ظل منقش گشته بجزکت ذاتیه از
 شهادت بسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بر آن قول او تعالی **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ**
الْمَلَائِكَةَ إِنْسَانًا مِّن دُونِهَا سُبْحَانَ الَّذِي أَعْلَمُ السِّرَّ وَالْغُيُوبَ میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه **ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ الْإِنْسَانَ فَعَشَا** پس ترفیع کردیم او را بسوی
 خود اندک قبضی **يُزِيلُ سُنْبُلًا مِّنْهَا لَمِيمًا** بمیزاید اراد را تا وایل کلام این رجال و جوی دیگر است
 که مبنی است بر مقدمه و آن انیست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند سخاو و وجودی باشند که
 بعضی از آنها قویتر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرفی است
 مانند علم انسان تجزیه خود و بعضی از آن جوهر است مانند علم او تعالی نبات مقدس و بغیر ذات
 خود و لجهارت دیگرشی گاهی موجودی باشد بوجهی خاص است او را و گاهی موجود میباشد
 بوجهی که جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در کیفیت نفسانیست غیر قدرت
 و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی با شیا عین قدرت او بر آنهاست
 و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجه ذات
 فور ما را اند اند بر وجود و ذاتهای ما و لجهارت و دیگرشی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
 اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفه الحدود و که هر یک
 از آن نوعی است مخالف مرد دیگری را نزد حکما که بوجه مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
 بر خطوط قصیه بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه انیمه متعبد
 یافت پس میگویم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل الغادر چنانچه از وجود است یعنی بعضی

از ان اخس و ادنی است یعنی شرف و اعلی پس بعضی از ان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا هوا فقط
یا آتش فقط و بعضی از ان جسم است که جادات و عناصر الاربعه در ان بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن بخود
مایم لیکن آنکه فقط جاد است نمودن حیات و الحاق ندارد و بعضی از ان جسمی است که مقتدی و نامی و مولد
است و جسمیت او کامل تر از جاد و معادن است و بعضی از ان جسمی است که با وصف بودنش جسم محافظ
الصوره مقتدی و نامی مولد و حساس صاحب حیات حسیه است و بعضی از ان جسمی است که با وجود بودن
او حیوان ذی حیات ناطق و مدبرک معقولات است که در و بانه های اجسام سالبه بوجود واحد جمعی موجود
اند درین وجود جمعی تضاد در میان آنها نیست بحجت بودنش بر وجه اللف و الشرف و ان وجود
انسان است و انسان در عوالم متعدده موجود می شود و بعضی از ان اشرف و اعلی است و از بعضی
دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است و بعضی از ان نفسانی و بعضی از ان عقلی اما انسان طبعی
پس او را اعضای محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست و نه
موضع دستش موضع پایش و نه میچپک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس
او را اعضای متباینه میچپک از آنها محسوس ظاهر مدبرک نمیکرد و او را اک او منبذ و چشم و خیال و سخن
یا طبع مشترک است که بعینه می بیند و می شنود و می چشد و لمس میکنند و می شنود و این اعضا در جهات
و اوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی و جتی ندارند و اشار حسیه بسوی آنها واقع نمی شود و زیرا که
درین عالم در جهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بینند او را انسان در خواب و خواب
بر روی از اجزای آخرت و شعبه از الست و ازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
انسان عقلی پس اعضای او روحانی و حواس او عقلی است او را البصر عقلی و شمع عقلی و لمس عقلی است
اما ذوق فابیت عند ربی یعنی و یسقی فی الجسم فانی لا بعد ریح الرحمن من جانب الیمین و یسقی
من یایم بوی الرحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع الله یدیه فی یمنین او را دست و قدم عقلی و پهلوی
عقلی است و این اعضا و حواس عقلی موجود اند و این است آن انسان که مخلوق است بر صورت
رحمن و او خلیفه خداست در عالم عقلی که سجود ملائکه مقربین است و بعد از و در رتبه انسان نفسانی
است و بعد از و انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفة ظاهر منطبع و مرسم گشت بود فوج پیوست
که معنی که مسمی بحیث است او را چند بخوار وجود است که در شرف و حسب و علو و دونو و تفاوت و تفاوت
طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت بخوار دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
مانند او نیست سمیع است و بصیر است و مسمی است با اسماء الهیه و منوالت نبوت را نبی باشد با آنکه
نیست که در واجب تقالی فحق امری از اشیاء وجودیه باشد و ذرات احدیت او تقالی جتی
نیست که منافاتی بحجت و جوب وجود باشد و در وی سلبی نیست مگر سلب اعذار و نقائص و منیبه

وجود اولیاء جمیع اشیا است و جمیع اشیا موجود اند درین شهود الهی بوجود علم او که آن وجود ذات و
وجود اسمائی حسامی او و وجود صفات علیای اوست بمعانی کثیره امنا که بوجود واحد فیومی محدود
موجود اند پس **فصل الثانی** در توجیه احوال انما انبوت الی الله و الثانی صدر شرح
کافی فسرمود اینها همان کرده اند که همه عالم شخص واحد ذات واحد است که او را جسم و روح
است پس جسم را جسم کل است اعنی فلک اقصى یا نجی در دست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق الهی است پس هم اسفل حیوانی او اجوف است بجهت آنچه در دست از معنی قوت امکانیه
و ظلمت هیولانیه که تشبیه بخلاء و عدم است و قسم اعلا شش که روحانی است صدر است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استدلالی و ماده ظاهری تعالی الله عن التشبیه و التمثیل
و ملا محسن کاشی در روانی غیر این توجیه کرده است مویده انهمین نیست که سنده الحکما باقر و اما در
قبسات فسروده ان کیمر عبارت است از نظام عالم کل شخصی است وحدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماخ است و شمس بمنزله قلب و سایر نوافیه بمنزله سائر مافی الانسان الصنفر
از لیلون و دماغیه و اعصاب و رباطات و شرائین و آورده و خضار لیل و شرائین و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عالمه که مبادی او را کات و تحریکات اند و نفوس
منطبعه بمنزله ارواح و قوای الفانیه و حیوانیه و طبیعی و حکما این شخص جلی را ب **الب** ثانی و ششالیه
و بحرب حرکت غریبه بالانی مستغرق سیر بجانب قطب شمال و همین بجانب غریب و وجه پوسط سما یا
جانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند که سدر که است خرابیدن پیرفته
یا جانب قطب شمالی است که مخالف وضع انسان کیمر است پس نیز برین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفلی و بحسب افاق جنوبی و باعتبار حرکت شرقیه بالانی مستغرق سیر بجانب جنوبی و همین بجانب
مشرق و وجه پوسط السما پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار و قطب شمالی اسفل است و توجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است باینکه اضافت الباء و سحجانه و ثانی رفر و کنایه است از راست اوقات
مشانه و بدو شش مصداق اسم الاربعه و صحت تامه علمییه ثابت است مرزات واجب را جل شانده
بجز ذات اقدس او قطع نظر از اعدادی ذات او جل مجده و ذات با آنکه امر بیاختی صفت و
یویمی از وجهه شامیه تکثیر ندارد و علم اجمالی اشیا است با چا لیکه فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندرج و منظوم است مانند الطوای و اوه بر شجر و الدوامی بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس با بساطت حقه صرفه عالم تقصیلی نام جمیع ذات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه که تجوی از انجای کثرت اصلا شامیه کثرت در ان نیست
اولیت و اسع در نهایت و سع مترتب میشود بر ان انگشتان جمیع اشیا با انگشت نام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود آنها بیک هیچ و نسبت که تنبیه در آن متطرق نمی شود و چون الیه
 او متشابهی گناید از آنست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساویست یعنی از جهات فقر و امکان
 و نقص و حد ثبات و درو نیست بلکه واجب غیر ثانیه پنج جهات واجب است چنانچه در موضعش همین گفته و مراد
 از دست بنابر مشهور قدرت کامله است و بود و نش مانند سبکی که بپایان از هر جانب ملاک و لمعان دارد
 و همچنین اضافت لون و ریج و طعم و محسسه اشاره است بسوی جمعی که ممالک آنرا در مبادی سیر و سلوک
 قطع میکنند و ایماست بسوی بوار قیام او را روی سید و اضافت این امور بکجا شب اقدس با دلی ملامت
 است الی آخره اما قال ناصب عدله العزیز الطاهرین ماول خرافات الیه تائین و الشیاطین اغیبه تاویلات
 که دیدی و تسویات او که شنیدی ناقص است و هنوز و فقر با مانند نامه اعمالش سیاه و با انیمه سیاه
 عبارات و اسامات نقول و حکایات ملخص آن پیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خفته
 مثل کمال عرفا این حقایق و دقائق دیدند و خواهم غیبه و معالم لاریه بر ایشان منکشف بشود و احتمای
 وجود از اخس و ادنی و اشرف کما هی و نمود تا دالتند که مجموع عالم با انیمه تن و تو شش و جو شش
 و خروش و غلظت و جبروت و ناسوت و لا بهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه الیه است بسط و
 در عالم تفصیل بحسب است محیط و با انیمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الی از تفالض زوال و مغایب محجوبه
 انتقال منزه الیه است و هو الان کما کان و امکان تحلیل یوم حقین شایان و الحمد لله تعالی که این سابقا مرتب
 مردم اگر چه حرفی چند است لیکن در قیاس اساس این تاویلات و تسویات کافی و بلند است و شش علی
 آنچه در اجوف و معدن بودن باری عز وجل معاذ الله علمانی امامیه عبارت از انی و خانه خیر سالی نمودند که
 یعنی اَللّٰهُ الشَّيْطَانُ اَلْحَقُّ الْمَصْدَقُ اَلنَّبِيُّ تَارَهُ تَمَرٌ اَنَّهُ سَخَنٌ مِنْ بَاجِنَابٍ مُّجْتَمِعَةٍ قَامَ حِرٌّ وَ دَوَادُ
 با تبايع شمع فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از قصانیت ایشان پیدا است که عقیده
 وحده الوجود و این با هوای همه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و مابولین و مابولین کلمات ایشان
 همراه شمر و این زیاد و نیرید و مردان است لاجرم مدعای ما بر تبه هدایت ابولی رسید و کفر و الحاد
 هشامین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین بطور انجاء میدویدند
 چون حال متحصنین قوم چنانست که تا هر دعوی را اگر چه مثل آفتاب روشن باشند مقرون بدلیل
 فکر دایم دامن از دست نمیکند از ند و گره بر این میزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از
 عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور اقتاد تا ایشان هم لقین کنند که این پیشوایان همراه
 این نقال با دای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد از آنکه ثابت نموده
 که نزد صوفیه در مخلوقات و خلایق آن فرق اعتبار نیست و انیمه موجودات با این همه شیون
 مختلفه و صور متباینه یک ذات است و ذکر هیچ و حال اجمال و تفصیل مانند دای و ظهورش

در حروف است و امواج و طوفان و تلام یاشیون رنگارنگ عین دریاست و زینت صوفیه میسراید
 منها مار و اة الفاضل الکامل مولانا احمد الدربینی باسناد عن الامام علی بن محمد المادی علیه السلام فی جملة
 حدیث طویل بحال الصوفیه کلمه مخالفه و طریقه مناسره لطیر لقیضا و ان هم الاضاری او مجوس بنده
 الامه و منها مار و اة الفاضل الکتاب المذکور باسناد عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول الصوف
 احد الاخذته او فضلته او لمخافته و منها مار و اة الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باسناد
 قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فقال علیه السلام انهم
 اعداءنا فمن مال الیهیم فهو منهم و حیث معهم و سبکون اقوام یدعون حینا و یمیلون الیهیم و یسبون الیهیم
 و یلقبون القسهم بلقیهم و یا ولون اقوالهم الا فمن مال الیهیم فلیس منادانا منهم برار من انکرهم و رو
 علیم کان لمن حاد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و منها مار و اة ابن خمره و السید
 المرتضی عن الشیخ المفید باسناد عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال كنت مع المادی علی بن محمد
 فی مسجد البقی فی المدینه فأتاه جماعه من اصحابه منهم ابو ہاشم الجعفی و کان یحط بلبنه و کانت له منسره عطیه
 عنده ثم دخل المسجد جماعه من الصوفیه و جلسوا فی جانبہ مستدیرا و اخذوا بالتلیل فقال علیه السلام
 لا تملقوا سبوا را الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و فحربوا فو اعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
 ذهب الی زیارة احد منهم حیاء و میتا حکما و ذهب الی زیارة الشیطان و عیاده الا و ثان و من اعان
 احد منهم فکما نما اعان تیرید و موی و اباسفیان فقال رجل من اصحابنا ان کان مقرفا یجب قتلہ قال
 فخطر الیه شبہ العصب قال دعه داعیک من اعرف یخفوقنا لم یدیب فی عفو قنا الی اخره الطول و منها ما نقل السید
 المرتضی عن الشیخ المفید عن محمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الحمید
 عن العسکری علیه السلام انه کلم ابابا شتم الجعفی فقال یا ابابا شتم سیامی زمان علی الناس و جوهرهم فاحل
 سبش و قلوبهم مظلمه مشکده التتمیم بدعه و الدیقه فیمشقه الموت من بنهم فحق و الفاسق عنهم موقر ادر او هم
 جابلون جائرون و علما و هم فی ابواب الظلمه سایدون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکلیس
 او یقلبه من او من انکرهم فکما نما جایدین یدی رسول الله و منها مار و اة الشیخ بہا و الدین فی
 الاشکول قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقیم الساعه علی امتی حتی ینخرج قوم من امتی اسمهم
 صوفیه لیسوا منی و انهم سواد امتی اصل من الکفار و هم ال الذارین چند حدیث را و انهم باختصار از کتاب
 مذکور بیان کردم پس و ای بر کسیکه پیشوا یا ان خود را بسوی مقالات اهل القوف بکشد و ذائقه کلمات
 ایشان بکاسه لیسسی بسجده و زینهار این کتب را نه بیند و امن از او امر و لواهی حضرات ائمه فرا چنبد
 و طوق لغت با عانت یثبین اهل القوف در گردن اندازد و با این زیاده را زاد و نیرید یلید باز
 و لغت بران قوم تا قیامت یاد که بصحبت حضرات ائمه یدی فانی شوند و هزاران لغزش و زلل

ایشانند و بگویش و لغزین اهل بدعت و ضلالت بگوش از رویکی را بر ابر عاری نشاندند و توحید باری
 عزوجل را سجای رسانند که مقتضین مجوس مصداق بیت بوستان است کشتیشان هرگز نیا ز روی آب
 لبها چو مراد در آفتاب بازار القورش حیران بمانند و از صفون هفت شیر و خانی ویر بودن بخواب
 خجالت فروردند و اینهمه ضلالت و غزافات را که مجیر المیس و مخجل و جال باشد به امن پاکر البیت
 طاهرین بکا حرفت بر بندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خانوار ضلالت بدام و دانه گرفتار کنند
 اکنون محصل این لغوس خبری چندی گنجایم که امام فقی ۲ فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن با شیعه
 معناری و مجوس و بدعت امام رضا را شاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا بکر است اگر اهل یا حماقت
 و مردی عرض کرد قوم صوفیه پیبر سیده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هر که
 ایشان را مل شد محشو گشت بایشان و معترب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما آغازند و ما را
 بصوفیه باشند و اقوال ایشان را باول سازند ما از ایشان تبرای کنیم هر که اقوال ایشان را بر نماید
 گویند که کاب رسالت اب صلی الله علیه و سلم جهاد کرده باشد و امام فقی ۲ با محمد بن حسین در مسجد
 جوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم خضری در ایشان بود و منزلت عظیم داشت و طبع بود و از
 و صوفیه بگوشت حلقه زدند و تملیل شروع کردند امام فرمود التفات مکنند ایشان خلای شیاطین
 و حزب دین اند هر که بر زیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویند زیارت شیطان
 و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویند معین نیرید و معاویه و ابوسفیانست شخصی عرف
 کرد اگر چه شیعی باشد حضرت بعضی نکر است و فرمود هر که بحقوق ما معتزست حقوق ما میکنند و امام سکر
 فرمود ۲ ای ابو هاشم معترب مردم باشند چهره های شان تر و تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
 سنت است و سنت بهتر که بدعت مومن میانه ایشان حقیر است و فاسق صاحبی غیر هر که وقت ذکر و نفی
 انکار نکند نیران ما انقلاب و از ما نیست و هر که انکار نماید گویند و بروی حضرت ۳ جهاد می کنند و حضرت ۲
 فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه پیبرند و امت من اند کرد تراند از کافران همه اهل دوزخ اند و امت
 ایشان که حزب توحید الهی بودند و الله بعد قتالی که از لغوس محصومین الحاد شیوایان رفته و ما ولین
 به ثبوت رسید و تو شتی نصاری مجوس لازم ذاتی نقال گشت و مبتدعانی در موازم و دیگران در غیر آن ثابت
 کرده اند که تصوف فرع نصب عدالت ابلت است و بیاد فقیر نیاید که مدبب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
 علیه و سلم منصوص باشد انچه اوراق نرسیده شیر تمیزی بود با تمام بالصاب محل و چون باصل مدعا غرضی از
 محل و غرض کل استیجاب حاجت نیست که تعلق تجنیه دارد پس لا جمال ایشان میدانم که نقال در مقام ترجمه عبارت
 صد البته همین نموده الفاظش انست که با الحاد این مرد یعنی بن سکر تباران از ان جلیل است که قابل
 باشد از اینچنین میانه اند اکثر مردم در حق او تعالی از سلب صفت و صورت او بیانه یا انتر بکنند بر اینه و اولیا

این باقیانند که کلام او را در بعضی مسکلی و دقیق و معنی عمیق است خواه اغنیی بر او نمکاشت و بیانش بر او مفتوح
 شده باشد یا نه و العالم عند الله از اینجا انیم عیان شد که توحیهائی بود لایرضی بها قایلها مطالبی مثل مشهور
 که مدعی هست و گواه چیست و علمای امامیه در علم مردم نمودند و بدوستی ایشان در جهنم افتادند بعد از دین
 کلینی و کتب این بابویه که لغوص در اقترای او بر الملیت طاهرین است با نمینی که این عقاید از حضرت امیر یاسریده
 و دیگرش خود که از ایشان حمل و مقفل شنیدیم لغی اقترا از عجایب و غرائب است بعد از این آنچه گفته باش
 بدان نمیرسد که سائین و ناسمین این عقاید بطرف هشام و غیره محقق و جهلا بوده اند از نخبیت ائمه حقیقت
 الامر را بیان نفرمودند و او نام شان را قاصران یا فاضل و جوالش دانستی که لخص آن امور بدو نفر
 سلسبیل چنان آوردیم که هم حقیقت واضح شد و هم سدید این تحلفیات حالانکه اصول کلینی و ال برانست که
 ائمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس نیردی است که ائمه هر بار بتفخیر و تضلیل
 ایشان پرداختند اما آنچه از مل و درباره هشام نکاشته و دلیل بر غور و امعان او در کلام آورده پس فی
 عرض صاحب تحفه قدس سره انفر بر و این فقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی در این باب
 که ائمه بدی الحاد و ضلالت را یسوی آنها نموده و شیعہ نمودند الزام رخصه بود و آن بجای خود با حسن
 طرق بوصول اینجا میدهند حاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است
 و راه راست یافتن و بصیحت ائمه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب بنزد آن ذلک اما آنچه در تضعیف
 بعضی از روایه کلینی مثل سهل بن زیاد و ثقیف و دیگر این کاسه لیس نیرید و شمر گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
 سادسہ بتفصیل آن پرداخته جوالش لغوی او اگر مردم که همه خواص و عوام لعین البیتین دیدند که اگر تضعیف او را
 مد نظر دارند هزاران احادیث ائمه و قنای حامین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر باد رود مع ذلک
 ما را حاجتی در مقام بکشیدن کلفی نمی افتد زیرا که خود این نقال در جواب با چهارم تحفه آنچه نقل تازه
 می آرود مصداق کرمیه نقضت حق لکلمین یکتوی الکلمات ان گفت و عیالرش انست که در روایت مشایخ
 عظام اضعیفای و عیاری نیست چه روایت از ائمال بن رجال یکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه تخریج او را
 بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
 و رای مقتضی عدالت اثر اوی و صحت ضبط و عدم غفلت است نزد او و بر نصف لیبب مخفی نیست که علم کلینی
 و این بابویه باحوال نه از یاد تراختاشی و غصایری و علامه حلی و غیر اینهاست پس تضعیف این حال خصوص
 رجالیکه در سند کافی و من لا یخضره الفقیه و طائیران واقع اند و طعن در آنها بغیر قاجری واضح مقبول نیست
 چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شرح کتب احادیث تخریج بان فرموده اند انتهی
 قدر الضرورت و المنتهی لغالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی
 است که برای او رتبه تقدم بالشرق نسبت لبقیه و تمذیب و استبصار حاصل است و اهما میگوید کلینی

در کافی نموده و تا مرور و ظهور در همین بحث و تفسیرش مانده از کتب این فن مثل تلخیص و منج و غیره ما مانند اقسام
عیانت و مسائل که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائین را مقصود معرفت و عاری از غم
و ادراک و التماس باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفته اند که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار الهی
تکفیر و تعلیل نمودند و شیطنان اسباب اثبات رسانیدند و به بارگاه الهی استغاثه میزدند و نفی تو حید
از آنها کردند اما لفظ مغرول عنکم پس نشانها که مطلب فهم و ادراک شان نفی باشد بلکه مرجع است درین معنی که
رفته که جسم و صورت و التماس و بر روحانی قرار دادند و سائین که با وجود دعوی شجاعت و اهل بیت هنوز در
افتاده اند و حقین تو حید ندارند از تو حید بیگانه اند و این مرتبی است که کنایات انبیا و ائمه هدی هم رسید اما این
گفته و محصل انیت که ناگزیر است برای اهل ایمان تا ویلات را درین نداشتن خوا و یارا بر آن که چون این
الحاد و زندقه یا وجود کمال خبیث و تعصب در آن کما عرفت مرار برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا تکلیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین و انصار تا میرن دین مختار میوه قرآنی
بیچ کافی را در تاویل و توجیه بلکه اوله تعلیه را در کمال عدالت و تقوای شان نمی شنوند و در تبار و
این ملاحده چنین یادگی دارند و قبل ازین دالتی که بسیاری از کلاب مطوره را همانند علای مثله تو حید
بتکرار نموده اند اما حال مقصود مانند اول پس کاسه لیس کامل کالمیعینی میسر نایان آورده بود و جوالیش تفصیل
تمام او اشدر و حماقت و سفاهت مجتهدین از رفائی و زانی بعضی ثبوت سید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
الهیست ثابت کردند که بخاری و مسلم و آیات کفر ایشان آورده اند باز حدیث از ایشان گرفته اند از جری
احتمال قولیت که علمای رفته برای تحقیق شناخت ایشان را از بلیغ بر آورده و در انمردم داخل کردند که علمای
بتکفیرشان با عترت محقق ذواتی رفته اند باقیانکه رفته بابل سنت تحریف و تبدیل را البته می توانند و چنانچه
در صوارم از سید رقتانی را از اتباع نقالین نقل نموده و جوالش انکه نسبت این امر را مردم اولی باشد
که لباس نفاق بپوشند و در مدارس مانند مجتهد فانی بمانند و بر هر دو نهب لقابین دارند زیرا که چون
مکار غدار فقیه و نفاق در مدارس با هشت اختیار کرد و اینچنین استمانه و مردم او را از فقر خود پندار
البته خریب توانند خورد و این استمارا مشهور توانند کرد و باید برای چشم انصاف دیدن که رفته خود کردند
بنفاق و فقیه از انهم بکنند و کنگ استخلاف اهل سنت که این عادت نداشتند و اگر ان علمای ایشان هم که
عمر ایشان درین مکار گذشت رساله مفترده می باید نوشت در نجای برای دفع مکار به عبارت صاحب
النجیص الاقوال را ذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابی اسیم بن یوسف کاتب آورده و کان علی الطاهر
یتحققه علی نذهب الشافعی و یری را می الشیعه الامامیه فی الباطن و کان فقیها علی المذنبین و علی
المذنبین کتب صلیه شخصی مذکور بکلمه شیخ حلی در خلاصه الباطن نذهب امام شافعی داشت و در
باطن شیعی بود و در هر دو نذهب بحسب ظاهر و باطن فقیه بود و بر هر دو نذهب کما به نوشت انشی

اظهار مخالفت نیست مانند مردیه از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم و الهییت احمدا و اصحاب اصفیا
 و آنچه بایمیه من حدیث اعتقاد دارند اجتماع سنت سنیه حضرت خیر الوری است بخواه از پنج شتر سینه طینی
 بیج و کتاب خوردند و با طهار استعدا و فلسفت و کاسه لیس طبعین خیال تمام فتنه و بالاخر سپردن
 و علم بیستان انداختند و برای پیشوایان خود دلچاسب برداشتند و حال نطال و نهال و کاسه لیس
 در صواری خود معلوم شد که آنچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تا ویلی نیست بلکه خنجر لگبونی
 جوی حضرت امیه هدی را ندان و کلمه شهر و ابن زیاد خواند نیست که عرفتة مفصلا و از تاویلات اصل
 سنیه بقیه حیمه دعوی ابطال حقیقت ولایت امیه که میر نایانگ گردانیده معنی داشته باشد بلکه مرد
 مذنب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول امیه طاهرین است یعنی هم مذنب است و هم ذریه امیه
 که مفید بلا کیف است چنانچه از تنبهم هم عیانست و اگر با قبول کافی در احادیثیکه من و کفر شتر را
 رخصت دارد است غور کنی نیز واضح است که هر چه در قرآن مجید آمده از عیان آن داریم علی بر فتنه
 وقت سر برستی و تاویلات هشامین لازم می آید ابطال حقیقت امامت امیه چنانچه مره بعد از سر
 تفصیل و اجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که بر او اشکالی نیست
 عقد متین ان الورد و لا یتور منها و لا اله الا الله فمن الله عن القیبه فقیته مبدل انیته و خیره مبدل الشیبه
 قوله و رلقب صدوق الخ اقول وجود استبعاد و درین باب پیش از استدلال است و در الاقتصار
 هر چند بی ازان اقتداری که اول آنکه بر فقه در معایب اهل سنت میباشند که ابو خنیفه را امام اعظم
 می نامند و امیه الهییت را اعظم گویند پس من در رساله قدیم برای الزام امامیه از لفظ صدوق
 استبعاد کردم یعنی بحال رخصه باید که نیست که بر دیگران این سخن گفتند و حضرت امام جعفر را که امی
 صدوق گویند و صاحب فحاش مزورات را بلفظ صدوق ملقب سازند و هم آنکه کذب کاظمین
 یعنی زراره را که تیر امیکرد و غبار میداشت از حضرت امام صادق معاذا الله بحجت آنکه حضرت امام صادق
 مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کتب است اصدق الصادقین و افعیة التبه و غیران لقب نهاده اند
 چنانچه علمای رجال با غلبه خاطر ذکر کرده اند پس چون بالذات سخن بگویم امامیه میبرد
 مجیب ایشان را یعنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شرت دادن حال آنکه نزد او را
 صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بحجت آنکه او در کتاب الاعتقادات بدلاله مطالبی میگوید
 که قرآن مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند و مجتهد آنچه در نیاب عقیده دارد و هم عقیده عالم
 از کتب ایشان عیانست که در تقیض نفوس امامت امیه و مدائح و مناقب الهییت شکی نیست ظلمکن علی
 اعتقاد هم که بالا و اصادقا و لا صدقاً چه باشد هم آنکه متاخرین هم مذنب است او را در جامع عباسی و غیران
 نقل میکنند که نماز را جایز میدانند با وجودیکه لباس مصلی آلوده بخر باشند و بخوبی نمی نمایند نماز را و چنانچه

که خمر در آن بوده باشد و هر یک از این کتب علی السلام را رسول و صلی الله علیه و آله و سلم که خود را عالمی بنامیده است
استخار اگر در کتب اینست ملاحتی کنی مانند آفتاب غیر از عیان نخواهد شد صدقیت او بکر
عقیق حریفی از کتاب ویرانوی از آفتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدقیت او حکیم حاکم و مستدرک
از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از آن جناب حال ابو بکر پرسیدند فرمود واک امر تمام
الله صدقاً علی لسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه و سلم و هم بروایت او از احادیث دیگران بشد و ط
صحت و از صدر الدین اصفهانی در کتاب البطل الباطل و دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم بر قرض
است و اگر توانی بحديث بخاری رجوع کن و گواهی حضرت رسول مقبول را شنوا ثبت احد فاما علیک
بنی و صدیق و شهادت و بحديث مسلم و این ما به این ما و ابو بکر که در این روایه چنانچه مفضل در آله
الخصا عن خلافة الخلفاء و قرة العینین تطبیح الشیخین مذکور است و بواجب یاری خود جل کتب رفته
هم بران گواهی میدهد و هابنده علمای ایشان بدون رد دیگر و تنیق حریفی آنرا از آنجمله صاحب
منبع المقال و صریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویداست یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در شان
آن و مثل صدیق کسی را نمیدانند و قس علی هذا و این لقب مایه خند پس حدیث لقب
ابو بکر حقیقه شهرت تو اثر رسید اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث الطول کلینی هم در مع او هم دیگر خلفاء
راشدین و قیقه را فرستید از دو این امور ازین احادیث بدالالت قطعی است اما ایما لین خودش معنی
منته است از منطوق و مفهوم آن چه میکشاید فان الیقین لا ینزل الا بمثل و حال بخیر حدیث قبل ازین
که شد باز بطور می آید که رفته را بحرفی افراید انشاء الله تعالی و صدقیت ابو بکر رضی الله عنه از روایت
رئیس اهل غنا و ستاد و حال خود در تفسیرش و دیگران در غیران سمت ظهور دارد و لیکن اهل لفاق
و جمل بودی فضول و نهزل برده اند شب و روز در مطاعن فاروق ایت کریمه و بهای بی نظیر
این محو الاشی فی حنی تلاوت میکردند و لیکن درباره صدقیت ابو بکر از ایشا ان رفت و بر زبان
خیر الله تعالی فصل و مکتوبه با نزل تمام میکنند و کتب ایما و حنی آید که این بحث بجای از تفسیر می نوشته ام
قلیج جالی انه الخاری روایت اما اغرای شیطان پس بعد از تفسیر حدیثی و عدم دخل مکیدت اهل
لفاق منافی صدقیت نیست چون اغرای شیطان برای حضرت اوم و دیگر انبیا از کتاب الله لقینی باشند
برای صدیق چه امض تواند بود فان البیوة ارفع شاننا و اعلی مکاننا من الامامة فلیک که مراد از ان خود
عصب باشد چنانچه مجتهد الزمانی در مقام حاشیه می نویسد که علام جبار الله زخمیه و تفسیر کشف نبیل
تفسیر ایت و انما ینصرون من الشیطان فاما الاية نوشته و جعل النزع نار عالم قبل جدیده روی انما
لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیکن یارب و انصب قمر و ما ینیر خفاک و مجوزان برید
نیر الشیطان اغرای العصب بقول ابی بکر رضی الله عنه ان شیطانا یغشی عنی و مطابق این عبارت

در تفسیر و اگر نیز مذکور است این حجر عقیقی در صواعق محرقه خلیفه اول نقل نموده که بعضی فقرات
 آن اینست الا و انتم ان کل فقرتی ان اعمل فیکم مثل ما عمل رسول الله لم اتم و کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم عبد الله ابوی و محصته به و انما انما کشته شکم دست بخیر من احدکم خراعی فاذا راقتونی
 رجت افقونی و اعلموا ان لی شیطانا یغیترتی الخ و قریب باین در تاسخ الحفان ذکر است که بعضی
 علمای اهل سنت که انکار صحت روایت آن لی شیطانا یغیترتی نموده اند بعد از الفضا و اعتنا
 صاف است مثلا عفا الله عنه این حاشیه مرتبه ابو بکر صدیق را که صدیقیت بود و مکر و دشمنی که در
 تیر که ماده آن صدق است پس ابو بکر پس در حال خود را بیان کرد و محصل اینست که نتوانم مثل
 حضرت صلی الله علیه و سلم در برابر سجاد آوردن زیرا که حضرت پیغمبر بود و بنزد وی و من کجا و
 انیر شبه دارم و همچنین معصوم گنیمت پس مراد اعمال و افعال مثل اشتیاق ندانند بایدها را اعتقاد و بعد
 و سداد ابو بکر بر سائیدن که حال خود را مقرون به ایتی بیان کرد و البته صدیق به تقریر طبری مولی
 و افای او در مجمع البیان کسی تواند بود که لازم صدق و عفا باشد نه مرکب کید دریا فلا تفعل
 و اگر صدیق را بمعنی اسبق را در اذعان و تصدیق فرما گیرند انمعنی هم بر حضرت ابو بکر صادق است
 و هم بر حضرت مرتضی و لکن الاول اولی چه در اینجا اتفاق است است بر امار ایمان و تربت امارت
 صدیق از جهت ناسیج و دعوت الی الاسلام و راه یافتن صنادید قریش از اجله اصحاب بتوسط
 او الی غیر ذلک و خود جناب مرتضوی و او این قدر دانی در باره حضرت افضل الصلین داد و اند
 که استغفر الله الله تعالی اما آنچه از تاسخ این حاشیه صحت این کلام بر آورده پس بنور دران نظر
 است بلحاظ امریکه در مقاله سادسه گفته بود و قدینا مارا بالجملة از سلف تا خلف معمول همین است
 که در طبایع علمای رخصه بطاعن اصحاب کرام می آرند قید صحت اذان می افزایند که اگر یک یک
 از ائمه و از اصحاب بعد از آنکه اهل اتفاق انعام این قید ضروری افتد و العجب که سیران
 را مره بعد از آنکه بکتابت بنیدم و بارها فمانیدم لیکن او هنوز اعتقاد انمعنی دارد که صواعق محرقه
 تصنیف ابن حجر عقیلا نیست و این پیروی غولان بیابانی است فتدکر و لا تفعل و هم حشید از حضرت
 علامه و ملوی قدس سره العزیز که الشمس فی کبد السماء تذکره و در خطا و صوارم ثابت نگذرد بلکه
 در تحلیله او راه بجای نبوده لیکن با انیمه معتقدانی این دشنام میدد که یک خطا و خطا با رسوم
 ما در خطا می توان گفت خواصیست که خود میخندند جالبی در دو افتاد منوع لیس بر انمعنی کرده
 که دشنام ما در خواص هیچ مسلمان و کافر را درست نیست فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا
 نشی عیاب اما جواب از حدیث الصدیقون ثلثه پس اجماع است و لیاقت احتجاج
 و عدم صدق در کفایت از اهل نجاج اینست که اگر حضرت را نیست درین سبب بزرگ لازم منا قالی باشد

ابو بکر نذر دو اگر مدعا حصر است پس دارد میشود و الا حدیث صدیق بودن ابو ذر غفاری که در کتب معتبره
 مثل بحار ثابت است بر روایت فخر و کامل روضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
 حنفیه را گاهی صدوق ننماید و ترجمه آن حدیث زبان محلی در حیات القلوب نیست که این بابویه
 بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابو ذر صدیق این امت است
 انتهی بلفظ ثانی کتاب الله ناطق گشته بعد لقیات بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
 و سوره مریم واضح است پس حضرت کجایانند و اگر گویند صدیقی مراد است مجوز از نبوت گوئیم نبوت خرقی
 علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثانیست کنند از حضرات انبیا
 یعنی در خاتمه و هو افضلهم و ولایت و حاصل حدیث آنکه در امام فاضله و انبیای گذشت تهمین سه کس
 صدیق اند و علی افضل النبیان پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم اند زیرا که هم صد لقیات انبیا در آن مخصوص
 است کما اشتهرنا و هم افضلیت النبیان از صدیقین و شهداء و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیح و باجماع
 اهل حق کما لطفت به الکتاب الکامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمتر نبی از انبیا نتواند رسید
 چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الظرح خواهد بود و نزد اهل حق چه جای
 قبول و تاویل و توجیه اکمال احتیاط خواهد بود کما لا یخفی و بر بنیده تصانیف ثنائی روضه مثل در غرر
 عیالست که او بر روایت قواعد موضوعه خویش که با دل آیات قطعی و احادیث مستفیضه به نبوت پیوسته
 احادیث کثیر را در کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدید نیست مجتهد فانی در ثبوت ثبوت آنچه منقول
 و کافی و وافی است قلت من ضروریات مذهب امامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقدا للافصول
 الخمسه و ضروریات المذهب فهو من اهل النار و خلد فیما لا یدخل الجنة اصلا فلو لم یکن علی هذا الاصل صحیحه
 اصلا لکنی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا تناقضت لهومات الایات و صرایح الاحادیث الکثیره
 السالقه شطرها و اذا عرفت ذلك فلا شک ان کل حدیث و قول بخلاف طایفه ههنا الاصل لیرح
 و لا یلیقت الیه و لذاتری السید المرتضی علم الهدی لم یلیقت الیه انتقی مقام الحاجه من کلامه ثانی
 خود اصول متناقضه شیعیه و شروح آن دلالت بر صد لقیات جمیع امامیه هدی دارد و انیم منافی طایفه
 کما لا یخفی و اهل فرست نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه و استاد کلینی در
 الهبیت و مسعود و قرینی لفظ صدیقین را که در قرآن مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند و مومن
 ال فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقدس حصر میکردند بجای خود بود چه حال جناب
 مرتضوی بر اصول روضه کاملیه مانند آفتاب عیالست و قس علی هذا ابو ذر و سلمان بلی مقدس
 شمشیر گرفته در سر پرستی الهبیت میکوشید و مثل شیر خرین می خروشد راجعاً بهیچ عاقلی
 راضی نتواند شد که جناب امیر از ان داعیه داشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده باز صد لقیات

ابو بکر را بان شد و در بیان فرمانید و بر خدای عزوجل نمید که قد سماه صدیقاً علی لسان جمیع اول
 و محمد صلی الله علیه و سلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنن نیست بلکه از امام مجاهد
 رضی الله عنه عنقریب منقول میشود یعنی دعای بدیهی که مقتصد صدیق بودش نباشد و از مطالبه
 حواری و سیف مانع و غیره پدید است که امید بدی نفس واجد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
 ایشانست و در بعضی از ابواب و فصول در کتب اهل مقول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
 که مزیدی بران متخیل کرد و با جماع امید اهل بیت طاهرین بوضوح انجامید و بعد از کور باطل گردید و خامسا
 از اینست که میگوید **الْمَنْعُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتْنَةِ** و **لَمْ يَلْقَ الْفِتْنَةَ** عیان میگردد که شریعت صدیقین امر است
 هر چه رسید البین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
 بخلاف تخریج معتبت ابو بکر رضی الله عنه اری تلقیب او باین لقب شریفی خصوصی و مزیدی را مقتصد
 است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم و حیات شریف از رفیان اسلام
 بوده بمجود و فوات سرور کائنات و اشیاء امامت را چنانچه باید سراسر انجام داده و مزید حیرت درینست
 که اسم از کانی اخور و زوکار و لصا بر حسن صفات تا کتب مجلس صاحب بهار بلکه تالیفات حاطین اسفار و غیره
 و اشکار است که از ائم سابقه تا امامت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
 در دوزخ و تحریفات مبطلین و تا ویلات جا ملین از تنبیهات و تحقیقات شان بر باد و دهر ایشان
 در سه عدد و انهم لشمول لشنوان کما استعمر لبقل نبی آید و اگر صدیقیت یعنی سبقت فی الاسلام
 است کسی از عقلای این امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر از این سه بزرگ صادر نشود و ایا در ائم سابقه
 واقع نشده که جمعی بمجود و ظهور پیغمبری زمین خدمت بوسیدند و بوجدت از ادوی مشرف باسلام گردیدند
 و هرگاه در آنکه برای تزیین مراتب اربعه من النسین و البصیقین و الشهداء و العالمین فکر کنی تو را
 دانست که صدیقین در ائم چنان کثرت گشته اند که انبیا و شهداء و صالحین بسا و بسیار میاری از علمای
 امامیه کار و ستانی قطب شاهی از انجا نمید است در کتاب امامت و مانند ان اعتراف دارند که هر چه در بار
 در کشتن انتم آورده مقبول مخالف و موافق است و محمد الزنانی شکر گذار تحقیق و ترجمه اوست غلط
 گفتیم چنین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و بتدارک آن نیز ساخته هر دو را در طوفان لغت
 چار و وجه سفاکت انداخته که سببی مفصلانک الصدیقان و این حدیث ائم الصدیق که صاحب تفسیر
 قدس سره الغریب آورده از عروه بن عبد الله است پرسیده بود که ایا جایز است شناسیدن از بزرگوار
 مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابو بکر صدیق شناسیدن خود را بنقره مزین کرده بود
 راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس بر خست و رو قبل آورده و دو بار فرمود
 بی صدیق میگویم هر که او را صدیق گوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون آید

یکمال مدح البکر و مال است در راه احتمال الزام و ران مسدود است لاجرم معنی صحیح شود و سبب خبر گزند
 خواهد بود و نیز مقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل یوق که انکار آن را سامان نمود و محبت بدین که حدیث را مقول
 از کتب این جوئی فرمودند راه اعتنا و سیر وند و با نچه علمای الی ان اعتقاد و کتب اربلی دارند
 سرانجامی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در علیه شمشیر لفضل البکر کفایت بلکه
 بتقریر حضرت رسالت است که البکر را منع لغو نمود و حال آنکه احتمال بقیه خصوصاً در باب شمشیر بر اصول
 منافقین موجود و بالحدیث یا وصف متخیر شدن امام از سخن عروه و استقبالی قبله و دعای بد نمودن
 بر روضه این خرافات از عجائب توهمات است در قرآن و حدیث همین یاقه درائی آغازیده تر اند
 رفض سرانیده اند فلا صدق اعدا قوالهم فی الدنیا و الاخره و اذا فتم عقوبات العاصیه و الا حله
 و از حدیث هم خبر مذکور باطل شده و بهتر نمیکنی که پیروان با نچه گفتند که چگونه البکر صدیق تواند شد
 عیان گشت یعنی بد دعای ائمه در حق روضه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در تو به
 باز و محبت را اختیار است که سینه پر کنی را بدقت تیر دعای خامس امیر مدی سلاله خامس ال عبا که دانسته
 و از و ثوق خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد و بعد لقیات البکر کبریا سالت سالت خود
 درین حدیث اختلاف باشد بدید مراد است یعنی سابق الامم ثلثه الصدقون ثلثه و بعضی آئینه زن
 فرعون را نشان دادند و جمعی خر قیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هیوا افضلهم آوردند و در
 روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکر می کنند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند و تم تکلف و
 اطرفه عین الی غیر ذلک ثما من از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن البکر قطع نظر
 از آنکه ملترین صحت آورده در صحاح درج کرده اند در آیه و روایه بجای خود مرصوص است
 و این روایات در حجب آن گویا غیر محسوس بل در معارضه حضرت روایات دیگر بمقاومت آن کافی
 است از آنکه لیساری از محدثین که این ابی خشیه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
 از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه فرمود البکر بکثرت گرفت
 از من در چارچهر اطهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من در آن
 وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت لقیه روانی
 جناب مرتضوی در باره صدیق توسط البکر در اصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم بسوی امت
 هوید گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکان ندارد
 بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و متمول همه در کار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است در آنکه
 جناب امیر از روی اسلام آوردند مخفی داشتند تا آنکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طویل
 است مقام احتجاج انیست قال السایل یعنی لصاحب هذا الدین آن یکم حضرت البکر جعفر جواب

واداد انتم علی بن ابی طالب را امر بوم اسلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی ظهر امره قال
 بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله انتهى بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیاء نبوت در حالت مبای
 رسیده و لکن القادر فی حکم المعلوم مع ان کثیر من الامور مشه و ط فی الامامة لانی النبوة کما لا یخفی
 علی من طالع کتب الحلی و صوابه ان النجاشی بالجملة اگر اخصای را روایات کثی و اندک مقالات عامرا را
 تصحیح نماید سخاوتی یافت خلا فی زاد را بمنینی که صدیق انواع کوشش در افتشای اسلام اولاد آخر
 بعمل آورده و بازی از جمعه افراد امت برده از انجمله آنکه محدثین مثل هزار در مسند و غیره و در غیر آن
 روایت کرده اند از جناب شیخ خدا و رفقه جنگ بزرگ تنها ابو بکر همراه حضرت پیغمبر بود و هر کسی اشتباه
 عرب نموده است که هم جناب رسول مقبول یا بنجام رساند ابو بکر مثل شیمری عزیز و ششیر در دست داشت
 و هر یکی را جواب میداد و یسکفت القتلون رجلا ان یقول بلی الله حضرت مرتضوی این تقدیر را بیان فرمود
 و میگفت از سامعین پرسید که ابو بکر افضل است یا مومن ال فرعون که مقوله او مقوله ابو بکر
 بود چون سفارش کلیم الله بود بر وی فرعون نمود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد الله جواب
 داد که ابو بکر بهتر است از مومن ال فرعون زیرا که قرآن مجید ناظم است یا بمنینی که اومی پوشید ایمان
 خود را از قوم و در آن وقت اظهار کرد بخلاف ابو بکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود و مساعی مشهور
 او و علمان ظهور داد از انجمله آنکه این عساکر و غیره او را ابو هریره آورده اند و مضمونش از اجل اهل بیت طاهر
 هم ماثور است که تباشرت الملائکه یوم بدر و قالوا اما ترون ان ابابکر الصدیق مع رسول الله فی العشر
 و از جناب نبوت پیوست که دیگر ملائکه هم او را باین لقب می ستودند و قدر دان رفاقت و شجاعت او بود
 و قد اقران الملائکه لا یصلون الله ما فریم و یفعلون ما یومرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدیق
 ثلثه بخت فربخوردن از اهل کیمو آورده اند لیکن اعتقاد انمنینی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابو بکر را بمضاف
 کسی را بیان نامزد فرموده از جمله انحصال نیست که او را صدیق نام نهاد و باین لقب شریف او را برگزید
 و لینا دیده باشی که محدثین روایات بسیاری دارند و اعتقاد بعضی از ان میدارند و قد سبق شطر منها و حقا
 نمودارم تقلید کامل کالمی این امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی و از اینجا انیم بوضوح انجا مید که بر حمان
 و طرف این احادیث است هم من حیث الصورة و هم من حیث المعنی و اگر فقط روایات اهل بیت طاهرین را
 استقرار کنیم باید هر چند ورق طوال دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تا اینجا رسیده بعضی از معارضات را
 بشنود و خطاب پیر زمانه بگو که انچه امام منیر و هم شاد رقیق یقین لم یطعن ان آورده و علم الهدای روضه نگار
 بلاغت پستین حدیث طاهمی علیها السلام دلالت بر آن دارد که صدیقیت بر اصل است و مجتهد را از منهار
 ازین در طه اشکال امید ساحل نیست منکذک بر اصول این کذاب اشتر جناب امیر البیت رت منقر تم و
 کاشان و جانیقا و جابلهار است گفتاری که ماده صدیقیت است ندت العزم اتفاق میفاده علاوه و حدیث

ندک و سنجاب مستجاب خجرت امیرنیم دارد است که خود را ذلیل کردی انست صغری قیاس و کبری از هزار
 حدیث مستنبط است که هر که خود را ذلیل کند چنین و چنان است و درین باب ما را مشتی پیش می آید زیرا که زیر
 شوق منحل رئیس اهل فتول جاییکه به پستی در دیشان و خاکساران افتاده و آودت در فن حدیث
 در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیزرانی و درفشانی اوست پر دازم در شهاب ثاقب
 رو بردی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیة ندیده اند از تذکره می آید و این
 را گفتند گاهی شادی تو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند
 و مسخره در آن جا بود هر ساعت آمدی و میو میخندی و سیلی بر روزی من خود را برادر خود یا فنی موجی
 غلط بر خاست و هم عرق مستولی شد با اشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدیدار یابند از نه طوفان ساکن
 شد وقت گوش گرفت خود را برادر دیدم بار دوم مسجدی رفتم و صنعت بر من غالب بود هر دوایم گرفتند
 و میکشیدند و مسجد را شش پایه بود بر پایه که سرم می رسید سر اقلبی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی
 پایا پیشتر بودی سوم بار جایی که قرار شد م مسخره بر من بول کرد و اینجا نیز شاد شدم انتقی مختصر اکنون بقوله
 مجتهد فانی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و آنکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی
 میفرماید مری را عزت است و رسول او را و مومنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانی را چگونه جایت
 باشد اناست ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد لعل آورده و این کار لصد و دنیا دید که از دیو لک
 کلینی در کافی با سند خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تقویین نمود و سیومی مومن جمیع موم
 او را مگر ذلت نفس انداخته که فرمود **وَاللّٰهُ اَعْلٰی وَاَلرَّسُوْلُکَ وَاَلْاٰمَنُیْنَ** پس مومن غریزی باشد ذلیل
 و همچنین روایت دیگر از آن امام عالی مقام و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که مردم بجن محبتی
 کردند که در ذات تو خفتمی هست فرمود بلکه عزت و آیت ندک و تلاوت نمود و در کتاب خصال از عیسی بن
 انصار است که خدای عز و جل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت و دنیا و دین و فلاح آخرت و نصیب
 در قلوب عالمین و نیز معلوم است بالضرورت از مالت و مذهب احسان اهل قرابت پس چه حال نخواهد بود
 کسانی که اهل خیال را بگذارند و بر خلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ائمه اهدی علیه السلام لعل ایرتد
 الی اخره از اینجا قیاس مکن حال مامی را که با وجود اختیار چنانچه سزایش ندک و بران دلیل است چند آن
 ذلیل کند خود را که رسن بگویی او بر بندند و در بازار مدینه بکشند و در برابر شکم مبارک معاذ الله بگویند
 و فرزند را سقط کنند پس وجوب رعایت ذلالتی بهم از دست رفت و بحجت اذلال نفس که عین اذلال الهیست
 ظاهرین بود معاذ الله نشانی از نفس امارت باقی نماند تا بصدیقیت اقتضی و دیگر مدارج اعلی چگونه توان
 و الحمد لله که خود مجتهد فانی انطریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانست پس ناگزیر است که اهل تقلید
 زمین ادب بپوشند و باند زحمت بکشند که منصب اجتماع و نیابت صاحب الامر منبری رفیع و مقامی است پس منیع

آنوقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما بر بنی باری تصانیف مجتهد فانی نسب المعین بگذارند و از تخریفات
 کلمات نامربوط که بحرانی مقلوب شود و در مناظره فغان کس که انجول و فخر فرغ شیعیه را هم نمیکند و دیده بر حذر
 پایش و خود را با تمامی بزرگان در تلاطم ندلت میداند هیچ در کفر ستم ثابت نه زار را رسا کن قحطی که الهی
 این افاده جدید که از قلم مجیب یکیده کشف حال و قال او نموده الی آخره و قیله بر سبای آنکه موجب منالمت
 او بندگان خدا باشد اقول برین ترانه ای را مشکرا نی که افادات مجتهد الزمانی است عظام
 الم و جید میکنند و چون حضرت مجتهد را کشت مال و مقال خود بملکه سابعین و لاحقین شیر خور موسی باقی
 است کیفیت واقعی را بهیچ چند بیان میکنم نخستین آنکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
 است پیشش بیعتیکه برین ازین راه کرده بود بسوی او ایل و فر و مالکی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
 و الحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاد از صد جز و کلان القلم آمد بر هر دعوی و دلیل مکارا و
 خالعه آورد و ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و قراغ خاطر و عذیم الظنیر بودنش در گرد
 شیعیه بنا چیه مشهور است لیاقتی نیست که اعتباره العین را بفرموده حق اینست که کسی نتواند که دین و مذهب
 واقعی را بیل عقل یا نقل بر دارد و لو کان علم الهی و صدوق بالقوله تعالی قل جاء الحق و کذب الکیاکل
 الکیاکل کان کذبا و هم آنکه نقول با این معنی که آنچه مجتهد به هم نموده که سوال از امامت متخلین واقع
 شده دعوی بلا دلیل است و ولایت بران وار و که عبارت رساله که در زینهار و منش سعید و بواسطه از
 شرح مستحق و البطل غیر مطلوب بوضوح خواهد بود پس بدانکه از عبارت منقوله اعنی و ازین تعلیل اما
 مانون یا العینی دیگر از عیاسیه که هم جنب و دوش بدوش او باشد لازم میاید چه سوال از امامت متخلین
 با وجود امام رضا علیه السلام تواند بود الی قولی متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد
 سه صورت پیدا است اول آنکه سوال سائل از و خلیفه متطلب و ثانیا از و امام مختلف یعنی معصوم و ثانی
 و از و معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اماطلان دوم پس از آنکه
 برین تقدیر بستی فرمود که امام را عصمت ضرور است و اذافات البشریات المشریه و بر شجواب قلع الظ
 از واقعیت هم سافت تعلیل است و هم ترک بر تعلیل و چون امام رضا چنین فرمودند و انستیم که سوال از و امام
 مختلف نبود اما بصورت سوم پس باید تمام در اختیار مرقوم لایزال الشیخ العینی چون هر دو امام معصوم
 برای هدایت معصوت اند و هر یکی مصداق لایحصول اختلاف میان ایشان نخواهد بود و چون حضرت
 موسی و یار و ن بلکه در فتنه وقت اجتماع ایشان نبود و بعد از جدایی گشت و لاجرم عوید باشد که سوال
 از اجتماع دو معصوم هم نبود حال متعین گشت شق اول و بر هو المطلوب و از اینجا که حضرت امام رضا
 اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفای جا برین باطل است
 بدین صورت رسید و تشبیهاتیکه بر امامت می نمودند متعکس گردید سبحان الله خرافات بیخبر و ربا

میگوید که آنچه محبت گفته دعوی بلا دلیل است فاعلم و یا اولی الالباب والنظر والی القول
 ذوی الاذنب و از مویدات اجتماع دو امام با وجود پیرانشدن قنند بران امور نسبت بسیار که در سبب
 رفعت موجود است ولیکن پیروم احقار عبارت قاضی شوشتی از احقاق نقل میکند و در ذیل حدیث
 منزلت میگوید و فی ثبوت المنازل علی اثبوت قرض طاعتی کفرش طاعتی رسول الله فان قبل بذلک
 کون علی امامانی حال حیوة البنی والمنقول عن السلف خلافة طلبت الطاهر لقصی ذلک و فی الاصحاب
 من قال ان منزلة الامامة کتب ثابتة فی الحال باثر بقا صله سطر گفته که متشع است اجتماع تخلیف و
 مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد ان متشع اجتماع الامتناع مقتضی و امر بما
 فیطالنه فیما نحن فی طاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکم بالجمود استقامت کالحکام الی امره
 او بالاجتهاد الذی لا یخلو عن الخطا و لم یس الجال فی البنی و وصیة المعصوم که لک لان البنی انما یطبق
 عن الوحی و امیر المؤمنین باب مدینه علمه و عقیقه سره فلا اختلاف الخ و این امر در هر دو امام از اشیاء
 حشر جابست که لا یختفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متخلف و هو المحدثا و مقهور و ازین
 بیانات الزام رفعت است بمسلمات متناقضه شان ورنه آنچه در باره دو امام نزد ما محقق گشته
 بنصوص نبویه در آغاز کتاب گذشته معلوم آنکه فقهر و کانا کلاهما مقدر فی الطاعة راضحه الی اخره
 از سوال مذکور و الشنق دعوی دیگر است که دلیل همراه آن غیبت و این هم بر قبالت لباحت و انهم
 مرجحات دلالت دارد و چنانچه مجتهد قاضی در کتب طبعه اعتقاد بدان داشتند و نیز برین عقیده همان
 و چون بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی متقین خواهی دانست که و کانا کلاهما الخ منطوق است
 بر شرط یعنی فاذا کان ایشان و ذین جناب مجتهد از قواعد ضروریه خیالی است که ضرورت نیست صدق مقدم
 و تالی و تواند شد و چو طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
 موضوعه رفعت خلاف مرتضوی را غصب نمودند و صحابه ایشان را و اوجب الطاعت میدانستند بحجت
 موافقت شرع و نیز در رفعت بحجت تقیه تمجین الطاعت را در دیدر پیا و چو عدم عصمت الی غیر ذلک
 طرفه آنکه احادیث و چو طاعت تخلیفه و انکان مجتهدا و مثاله سا و نه چنانچه باید ذکر کرده ام پس مثل
 مشهور صادق آمد مرا یار و ترا فراموش معصوم اگر و چو طاعت از حجت عصمت است باید برای چنان
 سرش قیاب تقدیر انتساب یعنی رسول مقبول قائل کشتن فیکت که کتاب آنهمانی زیاده تر از صحامت قرآنی
 بر انتخاب فرمود آمد و چو چو جناب رفیق کرم الله وجهه و بجهت اجماع و خلفای را نگینند و بجهت آنکه گفته است انتخاب گوشه
 مبارک بران نه نهادند و اگر باز در دعوی اشتباه حضرت خیر بنعل الطینین باب و یق خراب مانع اهل حق را
 بر ایشان سازند و ذکر و تراشگر دانند گویم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص قطعیه نبویه علی صاحب
 الاف الصلوة و التحیة الالبیت علیهم السلام بود و کل من دخل فیه فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیکذب

عَمَلُهُمْ أَزْجَلُ كُلِّ عَمَلٍ إِلَّا عَمَلَهُمْ شَرُّهُ لَكُمْ تَقَرُّوا بِهِمْ يَتَزَكَّى لَكُمْ فَمَنِ ابْتِغَى وَجْهَهُ فَلَهُ عَمَلُهُمْ مُتَمِيزٌ وَإِنْ لَبَسَ مِنْ تَحْتِهَا لِبَاسٌ آخَرٌ
 واجب است وجوب طاعت را مدعی نشوند اثنا عشر بیت را نامی و نشانی نماند و قدر تقریر عند سیدان
 لا یزیدون ولا ینقصون و الاکان السلیم و اتباعه بخلاف یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم
 و هم یعقلون و در پنج سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد از آن بر امر ثانی اثر
 بهمینی باشد و بر اول چگونه حضرت امیر را جایزه باشد که امام حسین را و فقیه عمر مبارکش از سنی سال
 متجاوز بود و با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواستند که بر تراز
 کبرند بحسب صرف یک رطل از غسل و انهم برای اگر ارام نفی نه از راه جور و حیث پس عصمت کجا ماند چنانچه
 و فقیه خود را بشهادت جناب سیده ذلیل اند مودند که معرفت انفا و ازینجا هم لاف زنی و انصاف
 دشمنی برای رخصه بودید باشد که بحسب سلب خلافت از خلفای راشدین و تقلید این سبب
 شد و عصمت تراشیدند و برای بد شکونی و گران بینی ناپاک خود را پاک بریدند چهارم اکثر
 مقصود موجب قبل ازین و السنی که او درین عبارت خلافت و امامت را بر اصل شیعیه که از حضرت
 امیر بواسطت صاحب فقات فرد کامل علی الاطلاق مروست با جور و فسق جمع کنند چنانچه قبل ازین
 با کفر و الحاد بر اصول شیعیه جمع کرده بود و جوایش بر اصول امامیه باید نشانی و در الزامات اعتقاد
 باقی است و در حدیث نیست که جناب مجتهد کلامیک در اجتهاد آورده اند بر هیچ مذنبی نیست نمی شنیدند
 هرگز الظایق نمی گزیند زیرا که درباره محسومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را کجا مسامی
 مانند فان المجتهد یجلی و یصیب الشبه و المعصوم لا یجلی اید او اگر من مقدس درباره متعلبین میرود و برای
 غیر مایند که چگونه بدون عدالت مجتهد تو انکفت مگر ندید پس است را هنوز با وجود دیگر کتب اصول
 ایشان از مجتهد فانی فر گرفته و او توضیح و تلویح و مسلم الثبوت و غیر آن را در مدارسل ایشان خوانده
 و تا مدت ها زیر مشق ایشان باند و فهمیده اند و العجب که هر چه بحال مجتهد این شهر نزد خواص عوام
 طشت از بام است و لیکن در کتب شیعیه نیز عدالت را شرط اجتهاد گردانیده اند چنانچه قوانین قمی نیز
 بر آن دلیل است فدعوی الاجتهاد للما تحرین کالمج بین الثقینین اگر گویند تو خود سوال را درود
 متعلق قرار دوی و در ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را در میان نهادی بگو موجب
 این عبارت با تخلف مجتهد گفته فان الغایه الاجتهاد و هو فتح باب الاختلاف یعنی غایه مافی الباب
 نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است و آن کلمه در اختلاف است کما قال الامامه الامجاد با الحمله بر کفر
 ایچی و در و ملاکه و بدید ایشان برای راشدین قایل نیستیم پس متکلمین که سبوائی افشانی علیه
 میکنند چنانچه حضرت قاضی سلطان بوق افاده نموده اند و قد عرفنا عبارت بل لایق اولی از سلامی
 خوانند و یکنیز ویشائی خلعت خوانند بخشد و باعث فتنه و فساد خواهند گردید و امام

واحد در مسئله واحد بزمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائین را جوابات مختلف
 داد و زرار که در هفتاد و هزار محدث منتخب است نسبت توان است کرد و دیگران هم از ملاحظه تشاجر
 ر فضا بجان برخستند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شرح آن پر ظاهر است
 پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و انقراض طاعت پدید آمد و این معامله
 امام با مخلصین بود کافی الکا فی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتیب فضا بار بار
 گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب در یگانگی او تفسیر
 مختلف اند این است حال تشاجر ر فضا در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
 پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
 از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بر آن دارد که کلام معصوم نفیست
 زیرا که مراد آنجا نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بردونی بالضرر و
 و تشاجر و اختلاف و اثر نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
 رضا باشد بلکه به صاحب قعات مزوره فان روایه اقرار بلا امتراء چهارم آنکه اختلاف مجتهد
 در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه بیانه حکامی فلسفیه
 و علمای راسخین متفق گشته بیا و چنانچه اگر منطق الشقا و شروح و حواشی ان از شیخ النساری
 و شیرازی و محمود و غیر هم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
 را بسوی منطق مدح حاشیه سید سید جلالی دیدن خلاصه آن عبارت سلیس فارسی که بدین چنان
 مجتهد در آید و از حواشی متعلقه آن مقام اطلاع افزایند است که عقلا همدگر نزاع دارند و نشان
 در آرائی ایشان راه می یابد بلکه گاه باشند که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
 خود را بخوبی بیندیباید که معتقدا امور نسبت متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکنند و اعتقاد
 حکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکری نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوی چون وقت
 فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از مشروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاد قیام
 برای زید در زمانی و سائین در زمان دیگر متناقض نیست گویم در نیمقام و در زمانه است زمانه
 فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه اتفاق و استرک یک زمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم است
 انیت محصل فاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد و بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
 انرا میداند و لیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشتغال باطمی بمقتضای عاقل و عظامان
 جلوه و حراب نمیزیند چون بخلوت میرود انکار دیگر میکنند غافل میشوند و زنه می فرمودند که اشتغال
 مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگر چه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصاً مجتهدا خیر

بران نشده و این یک شل خنجریم آنکه سنان که باختلاف فتوی اختلاط فعل مجتهد لازم نیاید لیکن کلام و تشاجر
 که یاریب بر اختلاف احکام متفرع شده و اسفی که حضرت مجتهد باز مقلد اعور و امی گردیدند و این الفاظ
 مختصر را هم ندیدند فاذا کان اثین ثم احتکات او و متافکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق و التشاجر لم قال الله
 تعالی فی کتابه انما یفصل الذلک و الذلک لعلکم تفلحون و الذلک لعلکم تفلحون و الذلک لعلکم تفلحون
 لان فتلکم انما هو اثبات المسایل الشرعیة عن اولئها التفصیلیة و اگر فعل مجتهد به جهت اختلاف فتاوی مختلف
 شد دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله و در اینجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث پیکانه است زیرا که حضرت
 امام رضا لازم گردانیده و تشاجر و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که
 و مجتهد مختلف نشود و در اینجا باید دانست که اختلاف علمای مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و
 نزد شیعه بحکم معصومین اختلاف بدعت و رحمت است چنانچه بسیاری از کابر امامیه آورده اند خصوصاً
 صدوق الکواذب حیث روی فی علقه ششم آنکه در نی مقام مجتهد الزمانی علامه و درانی قصه را محمل فتوی
 و اطراف و جواب را محمل گزاشته بایستی از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که ائمه
 مجتهد باید کرد و هر چه فرماید بلی آنچه درین شهر نسبت مجتهد دیده میشود ازین هم زیاده ترست پس مقام
 حیرت است که مجتهد و را غارت بحث دعوی کرده بود که سوال از او معصوم است که چرا در وقت واحد
 منصوبی می شوند و در اینجا از اجتهاد مجتهدین و ان هم به پیودگی سخن میراند که غرضت و اصول خود
 نمی خواند که اجتهاد بر امامیه جبرام است و حکم امامیه از خصوص قطیعه است بلکه ایشان مختلک یک
 و مبط قرشتگانند و باری عزوجل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابید ایشان تفویض فرموده و
 هر واقعه و هر خبری از جبرنات غیر متناهی میهدی حکم قطعی معلوم دارند و ملایکه تصدیق ایشان مصروف
 و ایشان حکم را می بر ملایکه میفرمایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قران مجید ایشانند و تکریم
 علوم که بلایکه و انبیا و رسل رسیده محیط میباشد و بسبب علم ماکان و مایکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان
 بپوشانند و درین امور ابواب اصول کلیتی آنقدر منعقد است که اگر این دفتر را بر کشایم از بیان مطالب
 باز نام هر که خواهد بکتابش رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خرد را که بصایرینست و تصنیف بزرگ برگزین
 ایشان نصب بعین دارد و واجب که در اصول کلیتی امور انیم از اجلا البیت اطهر شریف است که ایشان خوانند که
 کثیر را تبیین فرمایند و آنچه از حجرات خانه عواری شده و امام را معلوم نگشت پس بیرون تشریف آوردند و ملا و
 مگویش میکردند شیعه را که انیمه بر اقرار میکنند که معلوم غلط میدانم حال آنکه از خدا علم غیبی کسی نمیداند و عبارت حدیث
 انیت عن سیدیر قال کنت ابلو بصیر و محیی البراز و داودین کثیر فی مجلس ابی عبد الله علیه السلام از خرم
 علیها و هو غضب فلما اخذ محله قال یا عجبا لا قوام یزعمون اننا نعلم الغیب یعلم الغیب لا الله عزوجل
 همت بصیر جاریتی فلان فیه رت منی فاعلمت فی ای بیوت الداری و از اینجا انهم باطل شد که رفته تا و ملا

بکاتو بلا علم ماکان و یکون را بعد از او و گوید لیل حق چنان قرار داد و داد انکه بهر چیزیکه ایمه هر می باشد
 آن فرمایند محقق نماند و حال انکه بنیر معلوم نشود و وجود حجت و جویس شری ازین گفتگو نماندانی غیر لک
 من الامور التي غشيت عليهم من الودائع البدائع التي فوضوا الي شيعتهم و هم قد خالفوا فيها
 كما عرفت سابقا و انما عجب که پیشوایان ر فقه بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
 صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
 بجهت ضبط او و غیبت پدر و شکم مبتلا شده مثل طوسی از وین سرور بختند و مقتوم انکه کتب خود
 را جناب محبت مد کپشایند و ببینند که حضرت عقیل چه کردند و در فاقه مرقضوی ماندند و هم
 نزد معاویه تشریف بردند و انواع نوایید برداشتند و هرگز این امر را نزد او کفر نپنداشتند
 و الا چه حکم کردیم که ر فقه آنچه در حق معاویه فتوی دادند غلط است و الا لازم آید که حضرت
 عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که ر فقه بر زبان دارند در آن وقت مرتد
 و منافق باشند معاذ الله من ذلک آری ما مزید تقوی چیزی دیگر ایمان محض چیزی
 دیگر است بلکه آنچه محدث نجفی و مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غیر اسیب لثابت ایمه در احادیث
 معتبره نموده ال است بر انکه ملازم معاویه و لشکرش بودند و هم در شام فسخ کردند بر فاقه رفیق
 اسطی یعنی داعی اجل را بسپار گفتند و آنچه در مای تحقیق سقند ولالت بران دارد که فعل
 ایشان که ملازم معاویه بودند و نیزه باران داد و کفر نمود و میبرد و خبری آخرت داشتند و خبر
 اندازند که اصرار بر منافقت مرقضوی با یمه مفاصلش میکردند و کافر بودند و کافر بودند و کافر بودند
 و ان عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابیطالب کان اس من اخیه جعفر تفسیر سنین کان
 اکثر ان من کر التالب تریش بنفاده و لذلک و کان مما اعانتم علیه فی ذلک مفاصیته لایحیه علی
 و جز و در الی معاویه حتی قال یو ما تحصره نذا ابو زید یولم تعلم بانی خبر که من اخیه لایقام عن ذنا و
 تر که قتال عقیل مخی خبری فی دینی و آیت جزئی فی دینی و فی ترتب دینی و اسل البغایة الخیر
 تو فی بشام فی خلافة معاویه و ازین عبارت مسود العاقبت بود و نقش بر بونج پیوست که بر فاقه
 کیکه نزد شیعه از کفر ارجح بود و رخت از دینا بر بستند و باب قننت بر او گذاشتند و اجماع
 اهل حق البته بر صدد و خطا از معاویه واقعست بعد از انکه حضرت عمار از دست لشکر بانی قتل
 شد و نجیان گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شرح مسم بخاری و مانند
 ان بجای خود مضبوط است انکه جناب مجتهد خرافت اختلاف احکام ایمه علیهم السلام مثل اختلاف
 احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرار دادند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

از یقین باده قاطع شد و هر دو مس است که اختلاف این احکام گاهی بوجی باشد است چنانچه اهل کفر و جنت شریک
 آیت شریف بعد از آنکه قتال در میان نبود و الی غیر ذلک من الامور و کما یزید فی کمالها و کما یزید فی کمالها و کما یزید فی کمالها
 میان کردند و برین مقدار اتفاق دارند که منسوخ میشود کتاب بکتاب و حدیث بحدیث چنانچه محقق علی بن محمد و غیره
 و تلیح و تفاسیر آیات الاحکام و محلی اجزاء بران گواهیست اکنون بپسین فرمایند که اختلاف احکام از چه
 بود اگر نسخ میگردد و یا معارضه احکام سابقه را که حضرت صلی الله علیه و سلم قرار داد و دیده اند پس این امامت نش
 قیامت شریک یا کفر و عین نسخ لازم آمد بسبب کفار و انحراف قرآن و کما کان علی ابی احمده من رجا لک و لک
 رَسُوْلُ اللهِ وَ خَاتَمُ النَّبِیِّیْنَ وَ کَانَ اللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمًا و این اختلاف احکام البته تلیقی و حی بوده باشد
 خواه در بیماری خواه در تمام و علی ای تقدیر بیانی ختم نبوت شد زیرا که اینها قسام و حی است و اطوار نبوت
 چنانچه در بحار مجلسی و غیر آن مفصل است و لیکن رفته تواند گفت که رسالت جناب مرتضوی و قرآن الهی
 ظاهرین مذکور است و درین کتاب بیانش بر جای خود است الی غیر ذلک من الخرافات و حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم هر چند بحسب طایفه بحجاب میرفتند مگر قلبش غافل نمیشد تا بحجب بگوید روایت شیخ طوسی بسند معتبر از
 حضرت امام صادق که مجلسی در بحار و حیات القلوب آورد و در زمی ابو ذر غفاری بطلب سول خدا صلی الله
 علیه و سلم بیانی رفت و حضرت را در خواب یافت خواست که معلوم کند که حضرت در خواب نسبت یا بیماری
 چوب خشکی را گرفت و شکست حضرت سیر داشت و فرمود ای ابو ذر ایام را بازی میدی مگر نمیدانی که اگر
 من بیم اعمال شما در خواب چنانچه می بینم در بیماری چشمهای من بخواب میرود و دل من بخواب میرود و
 همین است حال حضرات ائمه هر چه با مول شیعہ چنانچه دانستی من سحر کرستم و من بش بخواب میبینم پندری مراست
 خوابیکه بیدار نیست بدو اگر خواهی عبارت محمد بن ایثار بار دیگر بشنو که مجلسی و روح الباقین می نویسند که
 بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده که امام را ده علامت است پاکیزه و ناز بریده و خفته کرد و متولد میشود و چون
 از شکم مادر بریزد می آید دستها بر زمین میگذازد و صدا بشنود و تین بلند می کند و منظم میشود و جنابت
 در و بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع شود در آن حالت میداند که
 بلفظ فلیت که اتفاقا از کلیبی و غیر آن خیال است حضور ملائکه و ملازمت روح عظیم شب بر در پس اختلاف احکام
 آنهم در وقت واحد و سلسله واحد یعنی آنیکه فقط التمسیر بود و بدون این امور چگونه بود قمع آمد پس ختم نبوت بر
 اصول رفته باقی ماند انحضرت حضرات ایماگر علم نسخ و منسوخ داشتند پس اختلاف و تبشیر میان بطوائف
 شیعہ چرا انداختند چنانچه در بحار العین گفتیم و با اصول شیعہ اشاره کردم و در مجلس المجتهدین دیدند و دم نزد
 و اختلاف بهم تا بحدی که رفته در اصل الاصول اسلام می جنگیدند و از کلیبی هم زار تالی ایثار واضح است که ایام
 مسکه توحید یا بیا موز که اصحاب اختلاف و بان داشتند و همه عقلا اتفاق بران دارند که اختلاف و تلبیس البته
 متانی امامت است خصوصاً با عترت حضرت امام رضا و اگر نداشتند امامت چگونه بمجصول انجامید و درین باب

یکی ازین دو بزرگان من میگرد و کوساله پرستی را و دیگری معاذ الله بجزئی می نمود و کاهن طلبی عبارت از مغرور
 ع چون کفر از کعبه برخیزد و کجا ماند مسلمانانی از قطعیات قرآنست که حضرت مارون کوساله پرستان را
 منع فرمود و ایشان بر نصیحتش گوش نه نهادند پس حقیقت هر دو جناب بلند بودند اما نتوانستند عمل
 نکاتین انعمه و الدمش مثال لیسنه قال الله تعا و لکن قال یاهم کاهنون من رقیل یا قوم انما
 ختمتم به و انکم الرجب فایتمون و اطیعوا امری و قال تعالی فی مقام اخر حکایتی بجا آوردند که
 ان الله لم یستضعونی و کادوا یقتلونی فلا تمسکتم فی الغدا و لا تعجلن مع النعم الظالمین
 و انما سبب آنست که با بخت بد چرخ و بازو شرم گرفتند و گفتند ای لاله السلام اتم ضرورت اقتدا که از آیات دیگر نشان دهد
 که ولایت دارد و بر آنکه تو ریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کردند نه تنها و این هر دو تنی و در رعایت
 هم شریک بودند قال الله تبارک و تعالی و اتبعناکم الکتاب المنین و کذلک یناهم الاصل
 المستقیم خبری بجا آوردند که گفتند و در حضرت مارون سابق الاقدام است حتی که مفسرین در آیت
 اذ هبناک و ابنت انیم گفته اند که مراد حضرت مارون است لیسنه که پرورده بود حضرت موسی را
 و اگر کلام از حسن تقدیر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی و بر پاعت مارونی هر دو
 سنی مسلمانا کافی است و قس علی هذا و در هدایت امت چه حضرت موسی با آنکه میداند که دیدار خدا محال است
 و طالبان خروجال جامه و کالت ایشان بر مذمت فتنه در بر کشیدند و در بار نی گفتند و نیز بعضی
 سوت هم چشیدند و بالا آخر تبو بر کرد و دیدند حال آنکه ترک واجب چیزی دیگر است و ترک مستحب چیزی دیگر
 و اگر سخن از در اخلاق بگذرد مطالعه کتاب لنا قبل بن شهر آشوب رین باب فی است زیر که ولایت
 بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت مارون کوی سبق ربود و استقلال نبولش و غیره ذکر کنند
 مثل تحفه شاعر نی هم مذکور است و قس علی هذا و در کتب شیعه مثل سجاد و دیگر اسفار ظاهر هر چون
 از اتمام عبادت مذمت خود مثل عید با شجاع الدین غولش و اتبع مکتب این سیادت لیش و عید تولد
 صاحب الامر از لطن با و شاه حجه نصیر الدین حیدر که کج شاهی بر سرش نهادند فرصتی نمیانند و گاه گاه
 مانند یهود قرآن مجید را بر نعم الزام اهل اسلام میکشایند و می بیند که نام حضرت موسی بر حضرت مارون
 هر جا مقدم است و در نبوت موسوی ذکر مارونی می آید و هر که چنین است مستقل نباشد اگر چه سبب
 تشبیه سید المرسلین بهتر از اولین و آخرین باشد پس برای مجتهد سورطه باید کشاد و هم آیت سور چهارم
 رو بروی مجتهد باید نهاد که با استقلال مارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام این جناب از ان بر آید
 قال الله تعا و ادعینا الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و کانتا طوعا و عنقا و الکوب
 و یونس و هارون و سلیمان و ائیناداد و زبور که در سلاک جصفا هم علیه من قبل و سلاک
 نقصهم علیه و کلم الله موسی و انهم انکه هر گاه خود در قرآن مجید دارد است که حضرت موسی

علیه السلام فرمود و لا تواخذ فی بانیب حضرت خضر قبول فرمود و قد تقران النبیان عذر شرعی بالا جماع
 پس کسی را مجالی نیست که در آن دم زند زیرا که مقتضای بشریت است آری بر ما هدیه شکالی است نه آنکه
 که انبیاء و امیه هر یمنه اند از نسیان و خود صدوق الکواذب برین امر خاص متکبرین نسیان را غالی
 گفته و در فتنه بسبب زکار نسیان رو و قبح بسیار کرده و کفی القلوب منین لقتال و بانیبمه خالیان و حقیقت
 صدوق خود را که در ب قرار داد و تدللی نقطه سهو برای بقای حرمش آوردند که نسبت بهنوبانیا خود ست
 و بانیب است چنانچه مخفی نیست بر کتبناظر قوم غالی و عاصی طرفه تر آنکه حضرت موسی منزه بود و نسیان
 و استاد و معلم خویش را با لابر و ندر بر زمین فرو کوفتند چنانچه تغییر اهل بیت یعنی افاوات قبی بران اول دلیل است
 و هر چند و در غلبه صنعت مصارعت برای استادی باید لیکن در نیت مخصوص بر خلافت حکایت گلستان عسکران
 از حد در گذشت و آن جناب که رخو کرد و دوسران دانستی و این امر چندان عجیب نیست یعنی حضرت
 موسی را بسبب دیدن عزرا تب مور و حده خاموشی نسیان میباشند که حضرت خضر را بر سر پدید و بر سر صدقه کوه
 چگونه جهان سلامت می برد و بی کشیدن گریبان فار و ز که کلینی اعوذ و غیره و بخوابا طره زهر او حاشا
 جنابها عن ذلک نموده نسبت تو توفیق عموم و تاکیدات مشهود بعد نوشتن فار عظمی چنانچه حدیث اعوذ و کوه
 وقت ورود و کتاب الوصیه در کافی دلالت بران دارد اطراف از بهر خواهد بود عبارت اعوذ اهل ضلال
 در اصول کلینی نیست محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن عبد الله بن محمد
 الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمه علیها السلام لا کان من امرهم ما کان اخذ
 تبلا بید عمر فخره بیتا لیسما ثم قالت اما و الله یا بن الخطاب لا انی اکره ان یصیب بملأ من لا ذنب له
 انی اساقم علی الله ثم اجد هیر لم الا جابه طرفه تر آنکه بعضی از آنان رخصه رایغ سبز میمانند عوام متغیر ازین
 مذہب نشوند چنان از طرف خویش قرار دادند که کسی را بخوبی فرمود با و فاروق را رسوا کرد و لیکن اطهر
 نام آن متهور و دستگاه فقیه که در چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله تعالی و از اینجا هم عیان شد که جناب سید نه
 بعد از باری قائل بوده اند که عادت شریف او تعالی بر همه حال است که همراه عاصیان انقیاد را هم مندرج
 بیچاره مزین و پیرین و جنون مطوع گرفتار است کما لا یفی علی من رای اضطرابه اختلال حواس فی رساله الکفا
 و هرگاه بجا تجملی از واقعاتیکه متصل فات شریف بر اهل بیت طاهرین برغم او گزشت بکشانی و اندک تا بل قرانی خوا
 یافت که اخذ تلبایت وقت کشتی جناب مرتضوی عبارت یهود امت محمدی مستقل است سبحان الله جالی این بهر
 نوشته اند که هر یکی از اهل بیت طهرین ملایکه مقربین را وقت ورود وصیت گواه گرفته که زمین را دم نرم و لرزه
 ستا بم و بجای دیگر این مصارعت کوشی نقل میکنند اطراف آنکه از نسیان امیه نگرانند باز وقت کشتی مدعی میکرد
 که چون جناب تقوی روز طلای بیت عمر را بر زمین زد و خواست که بکشد بیا و دش آد لال کتاب وصیت صحاح
 منجز لفته الله علی الکا ذمین و هم تلامذین سبأ اللعین سپهر و حکم آنکه حضرت مجتهد خجسته رخصه جزیه

این سبک شل خیزین اند و خرمال و اراده خیزین دارند و بخت بخت و بای خرمال اند و بنابر اهل حق
 خرمال میکشند بالاخر خرمال میشود و در لفظ خرمال که بمعنی تشاجر عظیم استعمال کرده ام چنانچه در تفسیر تشاجر
 و غیره موجود است خرمال که در لفظ کلام ایشان که شل خرمال است بمعنی تشدید سر بود است و چنان
 می نماید که حامل الاسفار چون خرمال فرو رفته اند با هنوز بخواب خرمال اند یعنی نمیده اند که
 کلام در انبیا علیهم السلام است و حاشا و کلاما بلکه سخن در دو امام مجتول و انگاه بعد از تسلیم امام مفرغ
 منظوم است و کور اول دلیل بر آن نیست که بعد از تفریع گفته ام که سوال از امامت معصومین
 هم واقع نشده است حال خرموش که خطا هر شل بیاس زبیا شل خرمال که است و بنفیل لامر شل
 خرمال که در دو در هر جا باراده جنگ مقابل میشود و شل خرمال که خرمال یعنی مجلسی در بخارا و راجع بشیر
 خوانی سوده خرمال و خرمال و در همان ذکر حضرت انبیا بنی اسرائیل برای تشبیه کرده بودم خرمال
 می نمیدند که لفظ خرمال در باره ایشان استعمال کرده ام بخلاف امیر که از خرمال در غرضه بعد و رانید که
 شعل بودی لب را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تشریف داشتند مانند رحم و سید المرسلین را
 بقلید این سبک شل معاذ الله مثل چنین قرار داد و کافرتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خرمال
 و انگاه مفرغ و مجتول و کجایی ادبی بجناب رسول مقبول و در مقام سلیمان و در اینجا ایجاد با و از من
 بمبارت مجلس شقی الزام و از مجتهد حرکس حقیقا چنانچه در مقابل خرمال و کس که آن بی ادبی
 را دیده گفت خدا یا برین خرمال خرمال لعنت بدار و این خرمال را در چاه خرمال خرمال معلق بدار
 با قیام فایده لفظ تسلیم و مفرغ پس با آنکه مقصود از عبارت رساله یعنی معصومین و جانشینان
 و خرمال هرگز معلوم نمیشود و انهم که یصنعون الله ما اثمکم و یفعلون ما یلوون من انیت که هرگاه دو معصوم سید
 خلق منسوب شوند و آنچه یکی اندیشید دیگری اراده آن کند خرمال و تشاجر رغبت بر آن مترتب نخواهد شد
 بلکه هم وجهی در خرمال مخلوقات وقت بودن دو معصوم معلوم نیگردد و مدعا ازین تقریر است که علت
 شیخ المشایخ امامیه را بر دارم و در امن حضرت رضوی را از اخبار و کدورتی که مدوق الکواذب بر آنجناب
 رویش انده پاکس نام که نایب نیست بر نقد و حکام اختلاف احکام و ضرورت بر اطلاق احکام تشاجر نام پس
 نسبت خرمال را بنبیا و امیه نمیدان که محبت ما هم و بی ادراک خرمال است و ازین تحقیق اینم معلوم
 که خرمال در دو خلیفه مفرغ نیست بلکه نسبت سلیمه در رغبت و خلیفه مفرغ است و انطباق حال نبیای
 بنی اسرائیل با و این مقصود چگونه ممکن است جائیکه گفته ام یعنی که چون حضرت موسی برای اخذ توره بود
 ازین رفت کوه سانسامری جمعی را از بنی اسرائیل که در آنجا بود و او را همراه هدایت
 شاه خلافت متلا ساخت و در اجتماع ایشان نسبت به بیعت پیغمبر یعنی بنی اسرائیل گواه نشدند
 و توحید را گذاشته فضیلت ترغیب و تشجری میان ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر آنکه نسبت کوه

بر عیت است عبارت آئینده است که در مقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح
امور است از معاش و معاد آنها زیاده تر تحقیق کرد و کما عرفت یعنی چنانچه صلاح راجع است
بایشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت اوراق و بانیمه در اینجا معنی دیگر است
حسن و ائقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فائمه لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت بر
لفظ اختلاف نظر معصومین است و خرفشار بر عیت و قد تقرر ان الا فاده خیر من الاعاده و فائمه
نست که اگر مجتهد سواد برادرین خصوص اثبات فرماید بار و دیگر که مانند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات مکرر هر چند برین دایره قیل و قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عظیم المثل تنکی لکن
ما قال الله شرع در لفظ شراب چون بود آب باشد که نمز آب توبه پس فرقی که میانه من و مجتهد خرفشار
مانند آفتاب روشن است یعنی ابلین صراط تمام کس کشی کرد و گفت خلقتنی منی لکن خلقتهم فطین
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود جانا کما انفسنا و انکم تقهر لکننا و جانا کما انفسنا و انکم تقهر
تو بر علقای عالم خلقی نیست که آنچه من از غایت انصاف بر زبان آوردم بنیات ایزدی آسانست لیکن
نست که بناس مجتهد که در خربازی نمیکنند و در تحریر جواب بعد از اعلین طوق خرمهر با گردن انداخته خرمهر
از کلو نشاده اند و نزد مناظر من محول مثل خرد و اند تقلید مجتهد فانی خواهند کرد چنانچه او تقلید از دستانی
نموده و در ردخانه تحفه شریف کما کما لکننا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست و اگر اندک غور کنی در بار
خرفشار بر قدر که برین مجتهد الزمانی تصریفات بعمل آورد و در چشم من است زیرا که ثبت ایمان است و هرگاه صد و سه
او بیاد ولی اند بسیار نوحیه باشد از رفسه غرابی ندارد و مارا شکایتی از بولک اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی
همین شکوه فقیر آغاز نمند که در خرفشار مجتهد لفظ و محاورات بسیار داخل داوی و خرواری را از این باب
بر کشادی گویم که لفظ خرفشار کلامی رزبرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلائلی عجیب ارد فقط خفاست و مذلت او
مقصود نیست که در هر دو لفظ آنکه تقدیر را می کلر حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که اله از مقتضیات بر
منته و اند و لاریب اند که انبیا علیهم السلام علامه بشریت دارند و میرند فی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم تعلیم
تعالی قال انما الله شرع لکننا و جانا کما انفسنا و انکم تقهر لکننا و جانا کما انفسنا و انکم تقهر
تصویب آن می نماید خرافه گفت که می بلا شرکت غیری انتظام عالم تواند کرد و یا نه بشری اول آن و دیگر می
شد و قد فرغناه واجب لوجود و اگر نتواند کرد و غیر لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف جایجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من در مقام نیزه ظهور حجت الهی می نازم و بنا بر وضع قدرت ایزدی بر خود می بایم چو در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث نقلی او خوانده او را در اینجا غرض
روداده و این مقام خالی ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تصریف لفظ استعمل کرده بیاوش نمائند که کل
تلفظ میانه دو الیه است پس بجای است لفظ عبادی باید و نعم بالیقول العرب من متوجه فی فقه و فقه کعبه

اگر گویند امامت را گاهی بزندقه و الحاد و زمانی با تعصب و اهدات جمع کردی و از ضروریات مذنب شیخ حرم پوشیدنی
 بگو که قطع انفراد از آنکه ضروریات مذنب شیعه تا قیامت ثابت شدنی نیست عدالت و اجتماع و ایضا شرط امامت
 ضروریات و با هر تقدیر امامت را برائی نیز بدلیل ثابت نمودی آدمی که کرد که نیافت و که نسبت دیگری
 بداند نشد که خدا و را خراب ساخت قوله مخفی نمائند که ایراد این امور بر وایت مذکور و دلالت دارد
 بر آنکه این کس از مذنب فریقین و منت برداشت انی اخر المآله النامنه **اقول** بعد از گفتن تعلیمات
 مجمده از کتاب واضح خواهد شد که مذنب فریقین را پس پشت انداخته و چه کس علام وین و ملت را فراموش
 پس بد آنکه بنده در رساله قدیمه برای تحجیل مجتهد الزمانی بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشایخ امامیه
 که علل الشریع است و وجه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از آن نقل
 کرده اندیم مجتهد الزمانی انرا بر مجاز حمل کرد و بعضی از روایات که صریح است در گنایه و معنی مجاز می در مقابل
 ان دارد کرده و ندانسته که این را در روایت این بابویه قمی مسدود است تفصیل اجمال آنکه جناب میر میر
 محدث مذکور بیان فرمودند که سبب باطنی بودن من است که روزی رسولی اصالی المد علیه و سلم بر زمانی از غلام
 خود آموختند که هزار باب از آن در سینه من گشاده شد و از دحام شد به نسبت منسق شکم بر قوح آمد پس انفعال
 و اطاعت شکم منقش شد و نوبت بدانیجا رسید پس عیان گردید نزد هر ماحقل بر روایت ابن بابویه معنی حقیقی آن بر
 هر کس بلکه اطفال و بچانین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعا و یقینا چون بر نام جناب میر شیخ المشایخ
 و چنین اثر اگر دنا البته تحمل علمای رفقه نزد عقلا بخوبی ترین وجه صورت است اگر چه علمای رفقه بخوبی جایز
 بجمله گوشه خود را بعرض برین رسانند و در وی اهل ایمان گردنهای خود را بلند گردانند عبارت رساله قدیمه بر نقل
 مجتهد یار و گرد باید شنید که اگر امثال این حدیث را محدثین اهل حق تعییر و متعبد میگردانند بلا شبهه تکلف مجتهد آن
 امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا بایران منادی میگردانند که ای بنده گان خدا تعصب بینان را بپوشید
 که جناب میر را کرم است و چه بقیضا عدوت باطنی خود که برابر پیشه کباب یا ناکیان می باشد بنقل این گونه خرافات
 هم شکل عمر و عیار ساخته اند لغو و بالند من ذلک انتی امامیان مقدار لغف من عدوت به پیشه کباب یا ناکیان هم موقوف
 قاضی ظل بوق در خوان معنوی او جای موجه است هر که خواهد از مجموع بدان نماید شکل عمر و عیار را دانست
 و قصه خوانان حضرت امیر حمزه و هر مرز و قوم پنهان بتوضیح میگویند که اعدا و ان فصول میباید و خالی از است
 لب هم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن بر ظاهر نیست زیرا که بدن انسانی و نشود تمامی ان امر که تدریجی است
 و مناسب عضای باشد و چون عضوی خاص بکاره زیادت پذیر و متعبد گردد و دیگر اعضا بحال خود بمانند البته بر
 نظر هر کس بدنام است و کرامت مشرعبارت از ان است لاجول و لا قوه الا بالاندر چینه در رساله مذکور این هم
 نوشته بودم که آنچه مذکور شد قطره از ان و دریای زخار و زره از ان و خای ناخیدا کن تصور باید کرد و اگر زمانه
 مساعدت کند و این قبل و قال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتاد انشا الله تعالی از عجزات دیگر که بجا نظر

کتاب مذکور دیگر اسفار معتده امامیه بهر سیه و هنوز در گفتگوی علمایان مذکور بیان نموده حدیثی را
در مال اهل حق را نصارت تازه و بجهت بی اندازده خواهد داد پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و باین تمام جلدات بیاض علی ابراهیم خان که آغازش بهین ابحاث تعلیق دارد که غلامی از
تلفاتی را شنیدن چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد او بحکم روایات چنین است میکشادم و
بالاستقلال کتابی تحقیق و التزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که در
رفعه جلید و شمای حضرت امام الایمه و بعضی دیگر از روایات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راستدین اگر باشد باشد که واقعیت منافعین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخر و شیوع
محرمات در کین بوده اند حتی که بر اعتقاد در ظل بوق و اساتذده و تلامذه اش عباس شان لباس سنیان
بود پس شیخ چه خوش فرموده چه داند مردم که در جا که است و نویسنده و اندک که در نامه چیست که
امام اعظم ثانی و ابتلاع او از اوجه معاش تعبیر نموده از زراتی او و لغات آیات هجرت غفلت گزیده
فکیت که اهل حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آورند و اینها را در تبلیس و تملیس دهند و هر که آید بران چیزی
بغیر از این لاجرم بر احاطه شان توانی خواند که اینها را از من چون امر مذکور موقوف بر سبب نقل بود
اسباب جمع کردن و کتابی براسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از کتب جمعیت اسباب کجای باقی ماند
خانه اوقات الشرح و طافات المشروط پس ناچار خود را ازین وادی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلوا
استحالی زندگیا بجا بجهت ثانی الاثنی عشر التماس مینمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر من
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابل ان بحکم مجتهد در طعن اراج بتقریب بحث میراث شتعلق لفظ از من
تجاوز نتواند پس معارضه بک عبارت ناصر الدین مینمایوی صورت خوار ندارد وزیر که مفاد عبارتش که
مخاطب فقیه الفهم دره غیر ازین نیست که قلب مبارک حضرت علی المد علیہ و آله وسلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر تنهای را گنجایش نیست پس حاصل ارشاد باری عزوجل اینست
عظای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که بتو فرستادیم و قبل از آن بر تو شاق بود و اکنون بدو
انس گرفتنی نیستند آنست که بفراخی حوصله از معادات قوم بگذری و تحمل غائی و اگر مرا و مضمون روایت باشد
مقبول مغفرت که بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را بتاکیه یاد و نمایند و سبب از مفسرین مطابق
صاحب جمیع البیان که مولانا فی و زمانیت چنان گفتند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت
الله علیه و آله وسلم فرمود که از این دعا ای شانه مناجات کردم و سوا نمودم که اگر نیکویم بهتر بود یعنی بعضی انبیاء
هوانوختی و بغیر از قدرت اعیار مولوی عطا سخی فرمودند یا تیم نبودی که ترا جدا دادم و راه که نکرده بودی تا ترا
راه در آوردم باز شرح صدر و وضع و زرا نشان دادند پس هر جا عرض کردم که کجاست مدعا اینکه ادای این رسالت
و تحمل این عباد از توقیع من است باید بشکران رطب لالسا بودن و نیز از این عباس وارد که اصحاب عرض کردند

و علامت شریعت بعد از اینست فرمود و متوجه بنیاد و معاد بود و از دنیا که دارا لغور و رست و دور ماندن و دور
انتفض نکر که نیز تمثیل بجای کسی است که با گران بر او منی و آذاری از پشت او بر آید الغرض کجا این تمثیلات و
بشکات و کجا افسری آینه بر حضرت مرقضوی که بجز و تعلیم با بی از علم از وحام و در وطن مبارک پدید آمدن
صنق مقام بود و اضلاع من از هر طرف منظم شده اگر سنیا چنین حطات و ایت میگرداند البتة رفعة آسمان
زین میگردانند که مقدار عبادت سنیا از بنیة کبک ما کما ان بمنزله بلکه از مقدار کوه الوند سید
و بنده و در تعداد بنیهای پرندگان در کتب این درندگان سینه سیم رخ را نیز دیده ام با جملة خرافات حکما
بر فتنه جدی و پایداری ندارد و تا کجا کسی شرم آن تواند کرد و بجای کریم **قَدْ اِنَّه لَفَسَمٌ لِّوَقْعَتِ الْفُجَاءِ** که هر که را
از معاد است شنیدم که نه سب محدث اختیار کرده با وی گفتیم که راست گو قبل ازین مودت الهیت و اشی و توفیق
بودی قطعا و یقینا محبت ایشان بخلاص دل داشت پس گفتم مقدارش بگو از کی پیش می گفت الان کجا کان و چل
میشد و لیکن چون و سادس را بلیس زمین در هر محبت سید کاران بیدین محیط بود و روشی اندر علماء کجا فایده می بخشید
و این همان حدیث حضرت ابریه است که شقی از لی را در و لیش نکسته یا اید هم میرسد و بنده است تقیم میگرد و وسیعید از لی
کشته نورانی الی اخره پس باید از مجتهد پرسیدن که کسی دل کسی را شقت کرده اگر اتفاق شود بطرفی آید پس این شقیست
که کلام بلغایان آن پرست و لیکن مقامات را با فضا و قرائن باید دید که کدام حقیقت محمول است و کدام از ان بر خمار
ورین مورد که گفته خواهد از آیه بیات خواهد احادیث سرور کائنات خواهد از روایات ائمه و کجا پیش محاربت بلکه متیقن
بخلاف ما نحن فیه که بر حقیقت بصورتی ندارد و این را مجتهد هم می باید و لیکن **اِنَّه لَفَاوَقَ قُلُوبِنا** یعنی بیکطرف هست
فَقُلُوبُنا مَائُونَةٌ حافله شیرازی فرموده است چون سامری جبارین که زردید و از خرمی موسی بهشت و از پی که سالار
معه و انفرود و عیال حاضر است که در شهر صدر فریقین بدان قائلند و امری است که کیفیت این نیز از اعلام العتوب باید
و در اینجا بخش کسب بی ان با التماس محمد تا نقش بخت بنمای هر گز نه پیری را گزیده خوری است و چون انفرود و شنیده بود که بنای
مرقضوی بود فکر است و بر آنرا که ممکن شد پذیرد و اذیت فاقیم احادیث ایمه که این بیای چنین میگرد و دشمنی او را بعدی بود و قبل ازین
و اینتی او در اینجا هم بی برده باسی که بی انگشت و فیکه حکم مقدس مرقضوی مجبوس شد گفت که من رسول تو ام مرا بر عورت
و عورت خویش فرستادی و آن بی خود خواسته بود که حضرت امیر را باین تلقین بکند خوشن را که اگر چه چنانچه در باره علمه بشنیده و خواسته
که حضرت امام صادق را در پیراهن سری ججوی گردانند قلعه الله علی ابن سبا و بلند ز را برده و بهوش من باید و و انشاسی
کافی مختار الکشی حاصل چون خود جناب امیر جهان با فرود یغی از به جام علوم و تنگی این با از ان بفتح اضلاع خوشن
اکنون کجا گنجایش محار و تسمیه است و در لازم آید سبابت حقیقت پس لالت لغوی من قطعی شد که هیچ احتمالی را تحمل نیست و
بنای طعن بر شیخ صدوق الگوا و بیست و ایزد عالم قدس شیخ خندوق را که میثوای او بود و بدین میثان الطاق او که
در پیش آمد که چون موجود خود را طویل و عمر نفس و عیس سیر نشنند و بهشت شیر خدا را می میگرد و از اعلی بر بختها و میگردند
و استغاث را برون و کا واک و از ویدا و نذات و یالات نقال شمیر و دیگران از قوم بی بهره را هرگز غلی نماند و فیکت که شصت

کافی کلینی ثقه الحدیثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که امیر ایشا از لعنت کردن و با وصف اخلاق
عظیم از در خود رانند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان است که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که از کسی نتواند دید و شک و انتقاع و ضلوع آن از امور ظاهره بهریمت یعنی چون حضرت در قرب و قیام
باجنباب مرتضوی سرگوشی فرمود تعلیم مذکور بحصول انجامید بالا آنکه احداث المؤمنین بعد از حضرت پدران خویش را
را طایفه بدو زد و حضرت اعراض فرمود چون جناب میر فرارسیه بر مبارکش بسینا قدس کشید و چنان امن و نیت
که حالش دانستی ولیکن حیرت می ریاید که هزار باب بسینیه مبارک کشاده شد مگر نه این علوم مشکل کشائی
مشکل کشاکش و تا حضرت بعد از غسل گفتن بر روایت و از بخیز فضیلت جهاد و استنباط را از جناب میر سلب
و خداوند تعالی در کتاب مجید روح آن می فرماید و آتوا سبک جیعت غلایم مسرشدین میگردد و اندر روایت و بود و الله
کما جی عتق رب ثقه الحدیثین در دیده دهن برخلاف قول صدیق نقیج الله علیک الموتین بدینا رجعت نمود و باز
فرمود تعلیم تصوی مشغول شد و بالیقین لطین بودن اجنباب قبل از آن بود که حضرت هنوز از نیمه ای انتقال
نفرمود پس باید که بعد از این لطینی را حدی نباشد ولیکن تو انگفت که از این جهت اسباب کتابت همراه بود و تا بدو نزد
اگر چه مشهور و سبب فضیلت انیسیت که در سینه یار خود سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید علمیکه حق است در نزد
دری نبود بر آنچه در سینه بود و مدینه را از کتاب سودی ندید باید که کتابخانه در سینه بود و آری پناه میجویم از آن
که صدر جناب میر را حجت عداوت و تنگدستی به کمال تنگی گردانیدند پس عالم قریب را بر اینها تنگ گردان و از اینجا
که امیر براندیشیه بودند کافی الاصول بهر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب حزنید و رنگ در دهن چنان شد که مزین
نا عاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حد گذرانیده و درین باب هم خلفای ناکرده گناه را زیر طاعن
گرفته و کتب خویش را ندیده که نمازخانه شریف را چنین چند کس گذاردند تا با خرشب روز سوم قیامت شریف فرمود
رسید بقبوی جهان آرای جناب تصوی پس از تکمیل و با نیمه کوچکی حوصله بار رفته بجهت زمان و غیره که بعد کافی
نهاده اند و الله اعلم که علوم هر دو جناب برابر بود بی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را مخصوص بر جناب استاخته اند
بلکه صدیق مذکور و ابو ذر از در کافی نواخته اند که اگر پی بر خصمیه یاران اوراق کند یا دعا برای تابش نماید و قیوم
در شرح آن قصه ملی طویلی آورده و فقط کم حوصله رقم کرده حالا آنکه گویند که مرتبه ایشان تالی و درجه امیر هری است و یاران
کلی لاول و بایا الله است و او در کرم و صدیق است بجان اندک این امور را پیش نظر ندارند و بر تخمین معظنین که
بعضی از مسائل اجتهادیه اختلاف کردند بهمت می گارند و نقایص حضرات امیر طاعن بلکه امام الامیر را در کتب مینه
که از راه کرمی و کورانی می آرند سن کان فی نهاده علمی فمونی الاخره اعمی و افاضل سیدان و در نیقیام اعتراضات رفته بسبب
چنانچه اجمال مشکلات زیاده تراش است و مدعای این منافقین متعین حاصل گردانی که روز طلب تو طاس است
تمام عالم بدان منوط بود در چند رسوای اصلی الله علیه و آله و سلم تمنا داشته و لیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم پروردگار سامان کتابت یار و درین قایده حاصل اتهام زاید الوصف نمودند که اسباب

ولیکن اهل تربیات هر چه خواهند گفته باشند که از آنکه تا ضرر و زلزله نرسد امام رضا بودند عیاد و بالند
فانهم فی خرافات غلط میگویند بعد از این غلطی که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که در وجه نزول سوره طه
نشر بر وایت ابن عباس سلطان المفسرین و مجمع البیان آورده متعلق است تا بعضی از قوالین
استنباط نمایند که موجب مذمت کردن قرآن از آن قوم گردد اگر ایشان شرم و حیا را مستحکمانند و لیکن
بحکم ما لا یشک کلام حریفی گفته میشود و آن اینکه نقض بعضی از مطاعن را شدن بر این معنی نقل میکنند
کاسه لبیان شان مزین مذمت نفس است در دیار ما که میگوید ایشان بالاخر مذمت کشیده گفته اند
ای کاش چنین نمیکردیم و ندانسته که این دفتر اگر در کتب شیعه بر کشایم بسیاری امور در پنج پس از منقولین
شیعه بهم میرسد که اصول مطاعن میکنند اینها را بر طاق بنه نگاه بکن که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که من در جناب قدس رب العالمین و ران روایت چنان عرض کردم و مرا مناسب بنویس
بعد از تسلیم محبت و لیاقت اجتماع و عدم خلط متعین امامیه که در لباس اهل حق قصد خون خواری و
دور مطاعن اصحاب جهل نمیکردند و با وصف همرا و جزا که با ایشان وارد از دنیا بطور نمونه رسیدند
الاخره شد و اتوی توان گفت که در کلام خلفای پیروی انبیاء و مرسلین بلکه خاتم النبیین بود اگر گفته باشند
و ذره از خطا بجای کوه شوند قرار دادند که معمول اهل زهد و ظالمین مقامات عالیها و بیعتین است
حق عبادات را بر نعم نیان زدن از ثقی اعمال را لوح و قدم داشتن و چون طایفه علوم دینی مقدمات و کتب
مذمت می بخشد البته مذمت را اصل لا اصول عبادات خواهد یافت و گفتوری و غیره نوشته اند که جناب میر بر گفته
حضرت عباس چون دست بر انداخت مذمت بر و وزیر ظاهر است که بعد از آن بهم تغیر و تبدیل دین و ملت را
و جو دے بنود و اینهم درین اوران گذشت که رخصه ران گنایان که اگر کبائر توان گفت تاویل ترک و
قرآن و اند فلما تعقل یار و دیگر فواید حدیث شریف بنوی را که نشان در دو سوره مذکور بود در اذان صائمه
استنباط خواهد کرده میگویم که مجتهد را از ذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی بهم فایده نشد که یقیناً بحقیقت خویش عمل
نیست و در امتحان لطن مبارک مرتضوی متعین است پس آنچه در باره فقیر گفته پیروی پدر فانی خویش کرده
که بیشتر تألیفات او خواهی دید که خطای منکر از و صادر است و صاحب تحفه را پیدی اجالت بدگرمی یا میکنند
و این میدان را در اصول جدید علی الجوسل تقدیر چنانچه باید طی کرد و ام و از اتفاقات حسن و محبت با نعم الهی
انکه چون نام این کتاب را تألیفات فقیر لغو از مقلدین مجتهد دیدند و تیر و قوت محبتها پرسیدند و پس ایشان
بیا نکریم انیکتاب برای او در ساله ذوالفقار مجتهد فانی نامزد شد قریب هشتاد و چهار رسیده و لیکن از استعنا
با امور دیگر فاقام ماند اگر جناب مجتهد از زمانی را حوصله دیدنش یا شد از برای کتاب را بتوسط شما طلب نمایند
خواهم فرستاد و هر قدر که فایده شود بفرستند یا از دیگر را طلبند در پیغمبر اینهم در بعضی نیست که مقصود اصلی خطا
با ایشان است زیرا که بعد از دیدن از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تالیف بهم رسید تا شروع کردم و در زلزله

نشان هر چند حق بود و غیر از حق یقین و هلاک الیعدوان و امثالش چیزی نیافتم کسی بکوشیگری نکرد و بیکسری منتهی
 از تالیف فقیر حقیقت پی برده بود و در حوصله او نویساندن کتابی که کورساته شده و انیم داشت که بحسب استدلال
 متقدمین و متفکرات ایشان شب و روز عیش شیرین برین تلخ خوا و بدشامتنی آید ان امر نه بود و بهر حال از محسوسات
 متطهرین بنور رسید و ارم که چنان سامانی از کتب فریقین مخصوصا کتب فقهیه و فیهین و صحیح باجم تا در مرقوم
 در اید و آنچه باقی است انما تمام نایم بکمال و انکانت المصنف المذکور و انچه در ملائت و مرفعتش که برین امار
 گفته در جوهرش میگویم که علی السبیل حضرت بقصدشای تناسب اعضا نسبت باشتال و اقرا ن خود و وسیع بود و جمیع که
 حضرت را بعد از تنکبین نوشته اند و حسن صورت انجنانی بان زوفا من عام است و نعم اهل آفاق را که در
 مرثیان و زید و اظم بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری بود استقامت من بخوابی تقوی چنانچه بار بار بهشت
 شد با من نیز بین است که سوشی انماقت بودند و نه چنانکه مجلسی در بحار زیانی جناب سیده و در شمال جناب میرزا موسی
 آورده که ترک ذکرش و ترست و شکل صنوبری ریای قلبی فلما در کتب خلاق و سلوک هم نوشته اند مسلم است و چون
 چون نیست اول بیان باید کرد که ایمان و تصدیق خدا و ایمه با که ادعای ان داری چگونه در دولت جا که در
 و اگر حلول است از دو قسمش کدام معنی عبارت مشهور را که ایمان تصدیق تعالی است چه فهمیدی اگر معنی آن خواهی تو
 تو اگر بخواهی فهمید که ناظرین توانا گفت که سخن همین است و حیرت این است که گفتگو در شکم است نه دل و بی شک
 متفکران ان جماع دارند که عمل از ادات و خطرات و دست در بر ز بار و محم چاونه انیمه از ادات و خطرات و محم چاونه
 انعام فی شایسته گیر دود و در دمک چشم تمام محسوسات منسلح میشود و جانوران غیر که چشمه اشالی که بحر لاخیزی تعبیر کنی
 بگویند و در دمک چشم آنها چاونه عالم گنجایش دارد و در غرض غیره را اگر کسی بمقتلایقماند بقدر انچه جوابه حاطه که کس نشود و بکشاید
 حکمت انیمه را تو که لیکن انچه علوم متعارف است مطابق ان سخن نیز اند و از حضرت آدم تا نبوت کس نتواند گفت که انچه علوم کبر
 تجسس کرد و بطریق شام و اضلاع ان متغای یافت پیشو او قوم رفقه که بر زیر الموشیر از و سادس و سوادس و سوادس و سوادس و سوادس
 کرد و بهرین فیهین پر چنین تا دیلات یکسانه اند انیمه اید تر از گناد توان گفت باجماع هر که اموزند کوره از انچه
 که قلوب فیهین توانایان دارد و معلوم انست و پر است از علوم و قلوب انک حضرت را بجزید علوم و معارف پر کرد
 و انچه که در قی و کشفی در ان نگذاشته تصدیق خواهد کرد و لیکن ان معنی را تجویز نتواند کرد که کسی بگوید که
 بعد از مرید علوم و ادراک و انکشاف است یا بطین شام و طاعت بطین شدن انست که مجوسین از ان
 حضرت شاه ولایت نسبت میکنند و بران می نازند که صدوق چنین کتابی نوشته که بهر سر و ملین را بچنین علما اعمال و ان
 اوله لال ساخته اصغر هر چه گیر و ملتی علت شود شاید که در دم شیطان الطاق که او هم مثل هزاره از انچه در ان
 در ان وقت که این کتاب با صدوق تصنیف میکرد و بندش تعلق گرفت زیر ایکا و جسم اسفل معبود خود و اهل بیت
 اعتقاد میکرد که امر و تفصیل از امر هم مناسبه بلین بنابر ان تفسیر کلام مشغول می شوم که انچه گفته که سید
 شبان الیز احمد که از کبار علمای اهل سنت است و در کتاب توفیق الدلائل آورده عن ابن طائوس انک لیس بکرم

در علم الانبیا شریعت و اعتبار کنایش چنانچه پدرش در ذوالفقار می طلبید باید ثابت کرد و بهر قیدی از
قبودش اتصالی نمودن نه آنکه لا اقل در اصول و اصولیه به بیند و انتم حکامی را بر نگیرید من بعد از این
روایت است اشارت است بطین مبارک و خواج آن پس البته اشاره شد بقایای لغت و عنقریب گشت
که در معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال در اصل بطین گشتن و امتیاز اصناف انست از کثرت علم پس از علم
در تعبیرات تشافی نیست و هم چنین نظر زق که برای مزید اتهام دارد و فرمود پس تشبیه شد بحال بزرگ
که در سیر کردن بچکان خود سعی موفور بتقدیم میرسانند در مبنای هم این تشبیه محلست تلامذه فقیه
اهتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمان عبارت کردند و میکنند و درین امر هیچ قباحت نیست
انست که کسی نسبت کند یکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدخیر رسیده و خلوع ان متقم
گردیده پس بجهت ثابت شد مقصود نیست و آنچه مقصود بود به ثبوت رسید و مجتهد حدیث کنان بجهت اعتقاد
نفع از مناظره بگرفت و هر چند او در کار که جهتا و قیام و اقامت دارد دیگر چون مقصود را یاد نمیکند و
یا و کی می آغاز حقیقه بر و خردمندان راه فرار پیوده است که لایق بی دانشمند است که بمغیر سخن رسیده
و مایه انشراح را فراموش نسازد و کلام درین بنود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
فرمایند بشکرم مبارک که اشاره قلب شد البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا مویج
و قلب محل معرفت و علم و تصدیق و نور هر چه گویند بر جا خود از ان صحت مایه انشراح لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه بیدان و علینا رده بالبرهان و شکم مقدس جناب سالکانی رنیجارت زیر بار مذکور
نیست مجتهد که برانده نمونه جزای اخروی و از الحیایا فقه چنان در جلد اول مفصل گشت و
جایای دیگر نخل و خردی و بزرگی و کی و نبی علم و معلوم میان بر و جناب یا مقتضای قلت و کثرت و تشبیه
در ندیده و روایات است ولیکن منافق مرتضوی که علمای رفته نوشته اند و هم روایات علوم
از لعین که در جلد اول مجلا و منضلا آمده و ال بر مزید علم جناب میرست پس خردی و بزرگی را گنجایشی بقا
و نسبت مساوات علم خود در کلیبی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبوت
که از جناب میرکند باشد پس مساوات ظاهر است و هم چنین مساخرین امام نشده اند بدو ان را بر
علم تمیز بر است و بنابر از اصول شیعه در تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الایمه صاحب جمیع علوم قرآنی را
بخلاف بزرگان منتقم و این بیان خود در رساله جدا گانه است اگر کسی را موس و دیگران باشد تقدیر ایشان
نیتوانم بجهت تشبیه ان بشیر ملک خود نولید یا از کسی نولید و باز پس در این جماعه ائمه را برای تشبیه
علی امیر علیه و سلم درین عبارت و خصلست که آن جناب ستاد بود و کمال اهتمام در تعلیم خردی و بزرگی
میتوانست چنانچه در قرطاب و خود و از انیم ظاهر است که در زید مانند شیعه است لازم نمی آید دیگر امور بلکه تشبیه
و در خفوض تشبیه حضرت در مزید اتهام و پس مقصود مجتهد است این معنی است که صدوق که از جناب میرست

[illegible]

میشود پس از اینجا نیز حکم تو انکر و کاین کرده از شیعیه میبردنی نیستند باینجا لفظی عالمی الکلمت کلام آن بزرگان
 بر معنی حقیقی و در باره جناب مجتهد از زمانی محول است که غلو کعب و رافضو و لیسیت و بیجا مای دیگر که احتمال محکامیت
 و طرافت در آن نباشند و نظایات و معنائیک را در آن راهی نتواند بود و کل آن بر معنی اول است نه بر معنی
 وقتی و هر نکته مقامی دارد و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
 که با حقا میسایه لفظی نه سائر الفاظ جدید که از خویش را بکمال رسانیده و اند و بیانش خالی از اطناب
 نیست رسیدم بعد از ایشان بر این معنی که جناب مجتهد در علم تشیع و فقهی و ادند و از غایت اعتدال و نقصان در
 خوف و سهو زبون خود حکم فرمودند که قلب چون نیست و سبقتی ندارد و این تبه ان مانده که در اصل
 استغناء برای شهادت ابطال حضرت شهید که بکار معنی الله عنه و تحفیل ثواب زان جمعیت
 عبید الله عمر معنی الله عنه را سبیل مامت بر نه علیه باسحق قرار دادند و ان اگر باشد بعباده و نه
 شاه شهیدان است انگاه بعدی در از پس بقدم سبب بر سبیل اتفاق اذ فتاد و گو پاشی
 جاری نسکند و ذوالقصرین را با امام حسین شکیکنند و تالیخ دانی خود را بر خاص و عام عیان سازند
 و در اینجا خاصه حکایت برزگی را از مقتات تاز و گردانیدند که سافری در دهی رسید و فردگاه
 را چند آنکه حبت نیافت کسی گفتش بدو استخوانه قاضی بر و پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج
 می بازی و گفت این چه حرکت است قاضی جواب داد که مگر علمی نداری که مسجد برای نمازی باشد و اوقات
 نماز در آن مخصوص است پس چرا اومی در دیگر وقتها معطل نشیند سافری گفت نهی است با صواب لیکن درازی
 شتاب آنکه بگریز را پوشیده چه جواب قاضی گفت که در سفری بهم رسیده شتاب رخس خاشاک بکاف دفع میکنند گفت
 حضرت خاتم حج شهابی این کیست که در گوشه مسجد افتاده و نماز میکنند قاضی فرمود نوبت پس نام
 رسیده بود و در کتب طیبیه بخار خیر دیدم پس خیر در کردش انداختم و خیار را در پیشگاه او گذاشتم قطعه
 تمامی نباید دانست که پیش طبابت هم دارم اگر قاضی ظل بوق قدری درین فن ماهر بود و مجتهد
 محبتا سبق از و در بود و جایگاه حکم فرمود و باره قاضی جوانی ندارد و چگونه از علم پر کرده باشد اکنون بسط از
 اجمال بقدر ضرورت نموده میشود و که علمای علم تشریح نوشته اند که در وسط قاسم بوده است میسایه و در جواب
 بجای خون است و در تجوین دیگر ریاح لیسیت که عبارت از روح توانمند شده فاین میشود و پس انکار
 از خوف بود و نش از عجاب و غرایب افادات خواهد بود و گویند در خانه یکی از حکمای سابقین خانقاری
 اتفاقا قافرا را لغری شروع شد چند آنکه علاجش کرد و سودی نداشت و با آنکه شریکانش پاک کرد و اعتقاد
 بود و پیون دلش بر او و درید و در جوشن شکی خرد و طاهر است که در عیش این بود و شمع نشد که جناب مجتهد
 که قلبا مصمت میداند برین مقابله طبع متوجه و عبارت کتابی چنین است که عبارت شریک حیرت بر علی
 مع الشرح باید دید اما انقلابه مخلوق من لحم قوی لیکن انند من قید الالات متوجه انصاف اللیث

قویه شدیده الاقلاتن الی ان قال بعبارة مشهوره من ان الشرعین یومنان بالتحوّل الایسر من تحوّل القلب
 انتمی مختصر العبدانین علارالدین علی بن ابی نحم قزنی وشرح فی فوسید وآنتم طولی دارد پس محتاج
 الیک کتفا منبوه ویشود ان فعل القلب کما یبناه اولان یولد الروح الحیوانی ویوزعه علی الاعضا
 حتی وقلیده نوکاتین بسجن الدم وناطفه حتی اذا خلط بها فی الریه من الامور صلیح ذکال المجموع
 لان ایسر روحا حیوانیا وذلک فاجعل فی القلب لایدر من انیکون له تحوّل یجوی الدم الذی یحتاج
 الی تسجید ذلک ما یحدث فی من الغلیان الذی تلزمه تحوّل الحرام وانبساطه فلذلک لایکنی فی ذلک
 ان یکون ذلک لم یحوّل فی الخلق الا لایستیع لهذا الانبساط الذی لایستلج المصلح لافترق القوام
 جهاد لایدر من ان یکون له تحوّل اخری بجوی الروح الحیوانی ومنه ینفذ فی الشرعین الی جمیع
 الاعضاء ونهه الروح لایدر من ان یکون شدید اللطافه هو اسیمه الخ اما دماغ پس تجویفات آن
 مشهور است ودر کتب مشهور عبارت بهایشیخ غمراهی بایستیند که اما المتی فی الباطن منی ایضا مشر
 الحس المشترك والخیال والوهم والحیاطه والمتفرقه اما الحس المشترك فهو قوه مرتبه فی مقدم
 التحوّل الاول فی الدماغ قبل جمیع الصور المنطقه فی الحواس الظاهره وهی غیر البصر لان الشا بالقطر
 التنازل خط مستقام والنقطه الدایره بسبعه خطا مستدبرا ولسانها فی البصر اذا البصر
 لایرسم فیها مقابل وهو القطره والنقطه اذا ارسلت اهما انما یکون فی قوه اخری اما الخیال فهو قوه مرتبه
 فی مؤخر التحوّل الاول یحفظ جمیع الصور المحسوسه ویشکها بعد الیقظه وهی خزانه الحس المشترك واما الوهم
 فهو قوه مرتبه فی اخر التحوّلین الاوسط من الدماغ تذکر کما الجریه الموجوده فی الحواس کالتقوای کما کفی
 الشاقه بان الذی یمر بعمه والی محطوف الیه واما الحیاطه منی قوه مرتبه فی الاقل التحوّل الاخر
 الدماغ یحفظ ما یدرکه القوه البهره من المعانی الجریه العر المحسوسه الموجوده فی الحس المشترك من خزانه القوه البهره
 واما المتفرقه منی قوه مرتبه فی البطون الی التحوّل الاوسط من الدماغ من شأنها ترکیب بعضی فی الخیال و
 مع بعض فی تفصیل عنه مقصود ان ین بیان آنست که بشا یجبت خلل دماغ که یوقوع من کثیر در جواب ساله در محصل
 جناب مجتهد در باره دماغ ترانه انکار بر مانه خویش البشید بالجملة از کلام نافذ جام مجتهد طهعام واضح شد که قلب
 مصمت است و هو فی ثماره لا یجرم بکردنش انهر شیء یا محال است و خداوند عالم در کتاب کرم میفرماید یا بنی آدم
 ادبرواکم واما الصواب بایمان واخلصوا بکرم وشیطان اعمال فیه را در قلوب فیه فیه وادیس عترة خدات ابوبکر
 قرانجه بریح میشود که لایست مجبول باشد زیرا که دل جو فی ندارد و این امر باعث خجسته و جسته فانی او میگردد
 که در ذوالنقار و موارد طعن ارام مدعی هر گونه تحریف و تبدیل و نقصان کتاب الله انقلب لیس طاهر و
 انما اصا ویشد امیر و در کتابه غیر هم زیادت در کتبش و آورده اند بکثر زیادت آیات را استخراج و الحیاقه نام مبارک
 امام الایمیه تلمذ لایسلا سکنه اند چنانچه بطبرسی در اجتماع و غیره و بخوان بر کجیم آن می باشد و دلاری مرود

تغ و دلالت خود را بتکذیب علامت‌های در باره و نقد زیادت و ادباً گوئی و رخص بعلت جبل و رخص صید و
و نزد اهل حق هر کس که چنین گوید کافرت بقول تعالی فی سورة البقرة وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کتاب مانند آن یافت و نیز حق تعالی میفرماید فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَهُمْ فِي شَكٍّ در شان اهل بیت الرضوان و بیل
قرئین مذم ایشان و سیاق آیت در آن و قفا و خلاص را مطروحات این طر و قفا میسرند پس باید
بجواب این پلید گفتن که در پیش مصیبت که هم جونی و راهی نداشته باشد این امور چگونه ممکن
و که درت زانین و رنگ قلوبنا فقیه مقتضای معنی شده که معاصرین ما از حیوانات نامتقین گویند
که زینهار گاهی صد و اصحاب یو قفا و خلاص بهترین نشده حتی که در عهده که است و در سر و غلام که
تفاق مخفی بوده و بعد وفات بشر عیاناً و چهره بود و روح انجاسیده چنانچه بایستاد و انشی پس این
اهل نزع و غلبه مقتضای اطلاق لقیس علی نفسه چنانچه محلیین را غایبین بر مضافین دانستند لاجل
دلا قرة الا بالانته و ایضا حق تعالی در لوح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید وَتَسْتَكْفِرُ فِي قُلُوبِكُمْ
پس ناظرین را بر بیان محبت حیرت زاید الوصف ترست میشود که بدون خوف چگونه این نسبت
در قلوب شان بجهول می پیوند و این اوصاف میگویند اینجا شنیدی از غرائب عجیب رصفات کثیر
بود و اطراف انکامل افزا در تفاسیر خویش بر فتر اکامیه بدی خصوصاً حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر فی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب تقوی می باشند و از کفر و فسوق و
عنیمان ابو بکر و عمر عثمان اند پس اگر آنها در قلوب رخصه با وجوه و خفت جهالت گنجینه الهیه شرابی داشت
لیکن مانند آنکه جناب میر با وصف ان تن و نوحش و تبیین شدن بر حدیث صدوق بی هوش و شبه
بودن بیشتر در کتاب بقره جناب مید و بقعه سید البشیر تفسیر شکایت و در باره و موقوف بر قدس الهی
بعد ریه چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در برابر چنان
تحت ابطال جزای لا تجزی دیده باشند و باشی البته محال که بی از متکلمین هم از آنجو نیز کرده و بقعه صدق الله تعالی
فی کتابه ان لا یغیب عن الله شیئاً و لا ینسی فی قلوبهم شیئاً و لا یخفى علی الله شیئاً و لا یخفى علی الله شیئاً و لا یخفى علی الله شیئاً
هم که درین وقت هم حق تعالی ذکر کرد لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الظَّالِمِينَ لَسَوْفَ يَكُونُ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
هم پیدا شود و ایلا محبت جناب صاحب زمان تداخل اوصاف را بدون جونی در قلوب تجویز نکرده
حضرات امیه بدی تداخل جوهر را در جوهر ثابت فرمودند و خلفای راشدین را در حدیث اطلال
کلینی امام صادق دارش فردوس برین گردانیدند باز ایشان را چنین کفر و فسوق عنیمان
دانستن شاید که در قضای آسمان و زمین هم نتواند گنجید لکن من یخرج بالکفر صد فعلیه و محسب من یظلم و یظلم
عظیم که زاده و شوهر الهی و انفسار و الشیطان الرجیم افسوس که نفوس قاصده حضرات امیه را بر نفوس خبیثه
خودش قیاس کردند که چون و ناقص خیر شافست حال آنکه شان املیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم برین امر است

موهبچه در پای ریزی درش نهی شیشه خندی نهی بدستش نهی سمش نهی شمشیرش نهی
 بفضل خداست و بس **فصل** ابن جبرائیل اگر دل را فغنی از ذکر خلفای ثلثه باشند موهبته و
 کانون سینه اش از آتش حسد برافروخته بایش در حد شکم و ملی رقبه بر دایش دل بسته در
 نظر کردن که مالش غیر ازین چیست مگر من شهر علم عظیم و راست و درست این سخن توان گفت
 است یعنی حکیم طوسی زنده و چون اعتقاد در خیریت یافته بقبول آن حکم نموده بعد ازین چون جناب شاه
 ولایت و دروازه آن مدینه است از دو حال غالی نیست یا فقط از سنگ فحشت و آهنگ ماتیهل
 بنده که نظم ساخته اند چون روحی دروازه و برین بنده یا از چوب آهن شکست داده نصب کرده
 چنانچه مسجد کالی کوٹ از ملک پٹیو سلطان و بهر حال از ازم ان در هر دو صورت ناگزیر گشته
 و هر گاه در حضرت روح الامین مجید باد و با ما گردیده پس عمر ارض مشترک الود و دهر و لطفی
 اندارد بخلاف ارتقاء شکم و امتناع اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
 علیه و سلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی
 برکشودند پس تنگی حوصله جناب لایت بر اصول رافضیه دل تنگی تنگ چشم صدر نگشاید دید
 و این خود بر صورت ختالیست پیوسته ای رافضیه یعنی صدورق الکو اذ ب طعنی است که بار بار گفتنی نیست
 مگر بتعلیم مجتهد کون که اگر گاه و گوزن بودی انقدر و ملغ امور نموده خود را پریشان نساختی
 گوید البته بشان پیشرفت و کمال و بهر حال بشارت بداریم و در اشاره کثرت و قلت موجود شاید اگر ان الفاظ از فکر
 افتاده باشند بهین که بعد از حاصل حدیث علل شیم الشوم گفته بودم که امتناع بطین از کثرت علم امر است
 که سماعین را از کثرت خنده پشت و قیام میکرد اند ازینجا ارتقاء شکم مبارک جناب سالتاب صلی الله علیه
 و آله و سلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله تخص رعایت باب کتاب است
 یعنی علت الطینی کثرت علم بود که در حقیقت قطره از ان دریاست پس از صف قلت امتناع و کبر بطین
 بنظر می رسد و قبل ازین باعتراض تو فنی و شرح کلینی کم حوصلگی حدیث را مایه بطور موجود در دفتر شکر کردی
 که رافضیه گویند که حدیث مذکور از شاگردان شیعه خارج جناب ابیه المونین بود و ما شا که از حق امتیاز اینچنین میگفتند باشند
 انحق با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب مستند باجماع نهی که انیمه فی ان در کتاب باید که است که علم فقهی حدیث و فروع فقهی و انوار
 و دیگران از ان بهر علوم بهر پایه وافر اند و حق و بهر صاحب مانند نهی را و اسطیغیر رسالت گفته اند و نکته را باید و دیگران
 از جناب میر نسیم ندر فرمود که از علما مان از بار گاهیم و قس علیها و دیگران بهر رافضیه و معنی طریللسان بوده اند و ابواب
 صدیق خود را خالفه گفت بخواه ایرانی که سوال کرد تو خلقه رسول الله هستی یعنی بی حقیقت ایم انیمه غلو و عدوان و اعتقاد
 روافضیه است که علوم بر دو جناب مساوی قرار داده ابواب علم را بر روی خود گشوده اند و آنچه حرف تواند بگویند
 از افراط و زخافات شان که زیاده تر ازیز و در هر حدیث از کتاب اصول موهبته شان نشان و ادم که بهر شکر

و خواست از منزل اسلام بشیند نش می برد و هر کس از عقلا در مقام جنون رفته گریان خود را و امن در بر
 و ارم که چون سفر گور که پوریش آمد و امانی آن مرا برای مدتی طلبیدند روز تعطیل یاران و مجلسی
 و از هر دری بکفایت و حکایت پیوستند تا سخن از خاکین دعاقت نشان میگذاشت یکی گفت که چون
 پیچکی ایشان بعد از نهای چند بر دستور قدیم آمد پس بزودی بزخواست و مرغ رافق کرد و بخت پسرش
 پیروز و دوسری خند بایند گفت حضرت این مرغ پیکری بود این مرغ با مردان کردن گوسفندی پرگوشی می نام
 و در نقطه ششم اشاره کرد و بخت مرغ و در کردن اشاره نمود و بخت حتی که کاری پسر کردنش بدون
 تسمیه خواهد کرد و بخت پسرش نیت پنج بران دیده باشد سخن بدینجا رسیده بود که یکی از آنجا بخت گفت که
 آنجا حکایت را نقلین ساخته باشند بچم مدعی اسلام بدین مرغ و چنین تواند گفت و آن گوسفند تواند خورد
 پس نسبت بدان رسید که آواز از او بعد از بلندی و بخت نسیب شد گفتیم که مقدی و جنگجوی مناسب نیست
 ازین زیاده تر اثار عینه معلوم دیده میشود اتفاقا بعد چند یکی را ازین منکرین حاجتک فدا بجا بجا بجا
 نامبری کوچکی و سرچش خشت و آبک بنا کند از سمار رسید که گاهی چنین منبری ساختی گفت ستاین چه
 پشیمت من منبری ساختم همه خندیدند و منکرین بخت شدند و بخت بچشم دید و بگوش خود شنید
 از آن آورد که در باره آل عباس بالاتر از آنچه رفعت بر حصول خویش تحفیر و تکفیر کرده اند بجا بجا بجا
 و برای هدایت گرانان بار و گرنیزی آمد و لیکن کسی که شکسته است و در از شراب و بخت و پیردی ریش بود و بخت
 پسر کرد و این بدستان را بمنزل مقصود رسانیدن کار ما دشواریست و نیز ما را ز عبارت مجیب بجا از لوازم بخت
 یعنی چوب خسته و خشت و آهک نرم نمی آید چنانچه بالا گفته شد که در حقیقت مقصود و جانب قصوی کمال
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تعلیم و ترتیب است و تمام علی مرتضی کرم الله وجهه و علم از علم از علم
 و شوق تمام و اگر گفتن فرق این بچگان گاه این چون قوی شدند هیچ کلفتی بداران و پدران نمیدهند
 مادر و بکلفت میکشد و در مذہب فقه مال جالب میر در قربات شریف نیز کلفت فرزانی باز خانه بر سر
 بود و بجهتیکه رسول خدا بعد از رسیدن حضرت مرتضی پس و سه سال پس از وفات نیز خواه براه قلم از علم از علم
 خواه بدانستن جن طلبی حال کلفتها کشته حتی که در منزل اول و میر شد و رفعتیکه باعث ان شد بخت
 نه یقینا و فاته مطاعن را بچو تا مکه اعمال خویش سیاه کردند و هم لایعرون بذلک بل هم بعنوان علی روا یا تمام
 هنگامی اگر و خلفای متقدمین حرکتی ازین امور عبود و می آمد رفعتیکه طرف شک عبود و عبود
 چشم و سیه کاشل و لایعرون رفعتیکه از قاضی میباید و این خود از این لایات و از این نیست بین
 که در کتب کلامیه نه بطوریکه مجتهدین کتب فنیصص کرده و بار بار و انس و بار بار و فاروق آوردند که
 سنوره بقصره از حضرت در دو روز و ده سال فکر گفت و شاد و مایه نا که در حال آنکه از کتب معتبره
 شان با لادالستی و هنوز میخوانی که هر هر فقط قرانی هفتاد و هفتاد هزار معانی دارد و اگر حجاب

حلالی مشکلات و سواده آرای موعظ قرآنی میشدند تفسیر فاتحه باز هفتاد و شتر میشد چنانچه در مناسبت
 مرتضوی است حال آنکه سوره فاتحه از یک آیت سوره بقره هم قصیر است بلکه نصفش غیر سید لیس مشکلی
 رفته بداند لیکن عجالت پیشه باید دید که تقاره بر زمین نواخته و علم و قاه قاه را بر آسمان برین فرستاد
 یعنی فاروق چنین کوفتی بود و اعجاب بر روایات اصول طایفه کسبیه که استوار است نه الکتبیه
 نوبت بکرم حوصلگی و تنگ نظری دشمنان جناب مرتضوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت و انهم ملحق شدند
 حاجت گفتنی نیست و حقا ادراک انمعنی نکردند که چنین ویرا درش را پلید همه محاجرین و انصاف کاروسی و
 الکلیانی فی التفسیر بزعامت گری رسانیدند و این محاجرین و انصاف است حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه
 در شرح کافی است و نیز عادل موصوف نزد والد و مولود بلکه مجلس و اکابر و نیز در شرح خود بر جمیع البکات
 اعتراف جناب مرتضوی بعد از آن واجتماع و در یاد دلی و سبقت او در ولایت و امامت اعتراف فرمودند
 پس لازم آمد که همین بزرگانین چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات منصف
 باشد و دیگران عاری از این و با اینهمه آن روایات هم منتقلا از کتب شیعه و کتب کلامیه مثل موعظ و تحفه
 اثنا عشریه باتفاق فریقین بحدود بعضی مسائل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیده شدم از
 امر که ندانم و آن بزرگ که شل و در اولیت کسی و بغایت بکمال در شاد رسید یعنی حضرت عبد الله عباس
 و ربیان معنی لفظ فاطمه و زهرا و لولی همدوش گردید که کانی مجمع البیان و صدیق بنو کانی منج البلاغت
 لایم تقضی علم الهدی و الرضی المولی و المختار المکشی امامیه اعتراف اکابر علمای شان که مختصرت الشی از دیگر
 کرم حوصلگی بدر نیاید و سلیمان رکن رکن نه بشت جعین که باب الله بود کانی الحجا و تراجمه و باب الله بود
 او را پرورد چنان در جمل کتب و مانند که معاذ الله قضا سابق اینخ چلی دور بود و کاین چاره و وقتیکه
 او را در خویش بخالات نفسانی متغیر شد و سبوی روغن گاو بر زمین افتاد اعتقادش همین بود که آن
 رویش بود که آن بزرگ پرستیده تجارت و کتختانی و هم رسیدن او را در وقتا حکما شان در باره شریعتی است مملوک
 سوار است که بار اومی برود و حضرت سلمان معاذ الله از غایت جمل نیم می دانست که صوبه دین کسری حکم فاروق
 حاصل شده و او از غایت جمل هر کس میدانست که حکم مرتضوی است پس جمیع امور خلافت را بجمع بحضرت حلالی
 مشکلات خواهد بود و گذشته و علم و اشتغال لطیفه کجا مان بسیاری از اخبارش رفته در کتبیه و سبب انصاف
 متاخرین مشکلات ایشان در بطون اعتبار طایبات کتب سامانی و نامه جا و دالی ملاوت میکردند و سبب انصاف
 که شورت شیخی فراموش شده و لیکن قیامت است که در روز ولایت خویش بکنار حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم قرآن مجید را قبل از نزول پده سال بگوش مبارک ساینده غلط گفتیم بلکه اموقتیه بار تحصیل علوم
 چندان جدا افتاد که بر منبر چه فرمودند یا بهر آتیا ساسا ساسا و فقط افغانی بود و درون هم معانی باز به امارت
 رسول الله چه چیز آمدن مشتبه و در علم و چون رفته و دین کوفت و کتبیه تا بحیات رسانیدند و سبب انصاف

نبوت بود که چنین خبر ایشان که روند با قرآن ایلست که تبار و قش رسالت خود اثبات رسانند و از قرآن نیز این مو
 ثمن برادریشان غالب پیش بنیاد و حضرت این گفتند که بشکست بر سر سبز شایسته و یا اولی الامر از حضرت
 و اگر کنین تغافلین است بنیاد و من مکان ایشانین تا منم را و دان بجایو اشل با مشرک کاتبیا الساسیه
 ای غیر ذلک ما لاهد و اتشی و قد معته سمع غیره انشا الله تعالی بعد ازین حیرت انست که رفته به چنانچه
 مساوات علوم را میان حضرت مصطفوی و مرتضوی شعی بستن بچنان در باره تفسیریه بدری از و تفسیریه
 دعوی مساهمت دارند که تفسیر این است که از علم الازم بر ذر و ولادت خویش بکنار رسول خدا قبل از ولادت
 حوی بعد سال قرآن مجید است و ولادت که رند غلط گفتیم تعلیم انتخاب پرداختند و دیگران بعد از تولد
 در متا و چگونه تجویز تو انکر و که نقطه مانند طوطی حکایت میکردند و از معنی بهر معنی خبر و ند پس با بعد از
 تیرا بعد از بلوغ نیز نیمه علوم انسانی ساختند و بکتابت بر فرمان استادش حضرت باقر العلوم عجلت
 کما مر و چه در برلی پروانی از حقیقت کتابت و عقاید و علوم شهر عکه حاصل باشد چه مقدار و عقیده های
 شایده را حدیث و تفسیر و سیست آیات انیش هر یک و شای این بزرگان دین خرسیده بود که بحث یاد و گفته
 لازم و حال بحث خود از چهار و دیگر تا اینجا مجلسی هر که ملیر لمونین تا و قتی که قرآن مجید را جمع میکردند چنان
 ششقی بود که بکارهای دیگر ضروری نبود پرداختند و نزد بسیاری از محدثین اهل سنت در عهد که است عهد حضرت
 چون فرست از جواد و این وقت تکلم فرمودند و اگر کسی برای ضروری آمدی را و بر دوش مبارک
 نمی انداختند و کلام ضروری فرمود بکار خود و مشرو میشدند و علم الهی کما فی مجمل بیان نقل و حوی تا اینجا
 اصلا ثابت کرده که رسول خدا و اصحاب بصفا بهترین قرآن مجید را ختم میکردند و چون علم الهی قرآن مایه بود
 و کتابت و اول فرمود را هم خوبید انست الاجرم با حجت و حکم تو انکر و که عین قرآن اهل اسلام حافظ و یاد
 بودند که حضرت از تحریف نمودند حقیقه و اصحاب سخا که کما فی عناد الاسلام و لیکن بخوبی از برکتان سخا
 و غیر عاظم است که تلاوت این قرآن از راه قیقه بود و هم تحریف ان معاذ الله و خوشبویه جناب ملیر خطا بر غیر
 بود و آنهم تا وقت شهادت کافی فاخذ البیاضیر آنهمه مسالک لغو شد و دیگر امیه چون بر زمین جاده استقامت را
 پس هر که صاحب الامر و تفسیر است که امر مفصل تلاوت همین قرآن و اما ملایمه از آغاز تا نقطه همین کتاب بود
 و باز درین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعام خود که اتفاق بکتاب الهانی داشت چنان تکلیف میدادند که کما
 طایران و حضرت خلقا انی مقدار مشاق و من لرب اشتد و ندادند بهین که خلافت را که نظام همه امور بدان
 منوط بود کلام درین سباحت برده بر انجام دادند که خود جناب ملیر نقل قاضی امینی هم در شرح نهج النبلاء تحت
 که عدالت و انصاف و نزد این سپرد رشادت است چنانچه تا لیاقت این هر دو ولایت بران دارد و متوجه
 که عرفت از اینجا انصاف بکن که شریعت علوم متعلقه امامت بکلام بجا نیاید و از سمت و آنهم بکمال تراخ
 حوصلگی و عدم وقوع اختلاط و ارامت و بدولت حصول مشقت در تعلیم شان کما یخفی و در فقه بر مبنای

نشانید در جناب سید زید الدل سوار کرده و دست حسین گرفته بر لبوای حجاب گردیدند و از او خون نیزی آید
 حقیقی و اتم در مدینه الرسول صلی الله علیه و سلم و وفات شریف تمام نموند و شوق عصای سلیمان خواستند چنانچه
 میل بر بالای در سخن خود آورده و دیگران بستر چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث قیقه که لادین و لایانان لمن لا
 قیقه له و خود را با جمیع اهل سنت بکشتن در دادند و خون خود را معاذ الله بدرگه دایند زبیر اگر چندین شیده نمان
 حبیث را در کتب یمنیه آورده چون بحیث که خود و خلیفه خیر را بایگشت چنانچه از رساله مالک العالین ج ۱
 ابو نعیم خزاعی که بر سر عموم نمای رفیق یحیی بن جری درین کتاب از ایشان است و قیقه در حدیث نبی که از شریف
 اختیار ساخت بر خطا برست و نزد شیعه برابر دلیل تواند بود و کما لا یفتی اگر چه محمد قانی پسرین افتراد و شریف
 مکتب بر دادند و ایضا حضرت امام رضا علیه السلام دو امام را محال دانسته و دیگری را کثرت یکبار بار یمنیه چنانچه خود
 آید انشاء الله تعالی و هر که گلبستان را نتواند باشد او هم میداند که در و در کیش و رگبمی خنجره و شاه
 در اقلیمی بکنند و این انحراف چنانچه میراب اصول قوم بی پیر از مناسبت حضرت شریف زبیر اگر اول شمارند
 جای آن دارد بلکه بهتر است آنکه اول گردانند قول انجیبا بختنا بخت حضرت عباس که امی برادر زاده و دست
 خود و ازینک تا بیعت کنم و دو کس از تو شریف بن محمد کش جواب گفت که کسی نیست که مدعی امامت شود و جزین حال که
 رسول خدا یا اصول موضوعه هزار بار تخرید داده بود از جوهر عاصمین خلافت و دعای الیثان پس تصدیق می
 صادق خان بابا لاله قوی مابالعم من نماند انحراف دوم آنکه ابو بکر بعد از در مهاجرین اگر بود از مهاجرین
 عمر و اسلام و محنت قدیم و نصرت و موافقت حجت که مصیبت حضرت را بار بار بر خود گرفته و منتهی انرا بار بار
 عز و جلال صدق الطریق کل شی بر اقدام رفته جاری ساخته که تکرار درین کتاب از روایات شیعه و از افادات
 معصومین برگرفته که شخین معتقد کارشین بودند ایمان شان در ریاست کفایت قریش بر غنبت و طیب خاطر نمود
 بنایت و موافقت و آنچه بدان متعلق دارد و کار و زحمت و بخلانست رسد و بنده و رانمقام نوشتم که جناب پیر برادر
 رفته بر قیاس اولی که پس از کمال المعانته که مرعفا الحاصل تنهای دوم حضرت آن بود که در ابریکان قوم را بظهور
 نماید و بر قرار داد رفته عالمه لکن بلکه نقیض کشید انحراف سوم آنکه از جناب بقوه ظاهر فاطمه زهرا علیها السلام که التفت و انحراف
 حق که خود را بجناب باوصف آن اخلاق عظیمه و عظیمه حضرت امیر مومنان که عالم بدین وجه رسید و توان جای خود کثرت
 مخفی کنی و زود دلاوری بحیث که گردان جهان را بر فاک و خون افگندی و اکنون بر نصرت و دستگیری من تمام
 نطق است منی بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم و بنی الله علیه و سلم ابو بکر را اعلام است و
 میلند چنانچه پیر در یک حضرت در خطبه فرمود می را بخر کرده بودند و او سفر آخرت برگزید و البته مقتضای ذرا
 مهاجرین نیز بن بست چنانچه در امام جماعت نماز که با یقین از صاحب عات گری گتری باشد اگر امامت اختیاری
 که الا یفتی علی من نظر الی الاما دیت الیقوبه علی صدره الان السلام و الحیة و برین قدر چه موقوف که خود علم الی
 امامیه در شانی و غیره گفته که مهاجرین و انصاری ابو بکر را چنان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در مساجد

برگزیده از جناب میرافضل میرافضل که شش عشرت یار و زهره ملک عالمین بنسب گزیده به توفیق پریشانی آمدند بلکه
 بجای طالب علم می پنداشتند و خود کافی ناطق است یا آنکه ملاک تعلیم شان میکنند و اصول رفتند بر خلاف این که
 دارد که بسیار ابا و جود چنین منصب است حقیقی برای او مسلم داشتند دلیل و خوار بمقدار اگر دایند و خود
 برای اوای شهادت در مقدمه فکر بر خلاف قانون شرعی اوای شهادت نموده بودند چنانچه از طهر الزام
 بجهت الزامی است بنا بر آنکه و فایده و دلیل شیخ اول و تحفه و تفسیر مرقم عیان است مع ذلک سعادت
 اصل الاصول یعنی تفسیر از دست رفت و با لاتر از همه آنکه فارغی را که در بروی جناب میرالمسلیمن و ملائکه
 مقربین از دعای خویش نوشته بودند بر خلاق گذاشتند و انگاه دیده و دانسته سهوا و اولیانا فائز و لا یجوز
 علمیه لا علی زود و الطهره و لا علی احد من اولاده المعصومین اما حال شیخ دوم پس از انهم بدتر که هم دشمنان شر و دایند
 و هم گریه یانش کشیدند چنانچه از تفسیر مرقم و بجا رسید است اخراج نجم آنکه چستان ایشان را با چنین گردانیدند
 بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زد و مرتد شدند و ایرا بر چنان نیست که رفتنه یا انکار
 زبان بر کشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای چه بزرگوار علی را نصب کنم معیست سه ساله را لیکن ر و د و در
 مرتد شوند اگر چه جز مولی و حیویت و باقیات با او انهم بی سر دلی و انگاه بعد از اسماعیلیه می نفرزدند و از خجالت
 اصول معنی دیگر برای او لکن ملائکه فاعلمین بر می آید که لا یخفی علی الخدین یعنی چون من نصب علی ایماکان شما چگونه
 کیت ما کان میا و دارم که این شیشه هم می آید بلی چون و چاکا کشندی فی تالیفه در عتد حاکم الملک و غیره فی غیره
 پس معلوم شد که اخراجات از قضا و وصیت شریف تا اینجا بود و باقیما از خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس ربادی
 الرای چنان می نماید که جناب ابی جعفر اسلمت حقیقی که صاحب مرین و انصار اند با عتوان شایخ قوتی که است مع اراد
 دو که کشیدند تا آنکه او خواند العاقبه لایم المقین و هرگاه خاتمه بخیر شد بهر مورد درست گردید که اعتقاد نیست مگر
 بخاتم کافی القرآن المبین بیانی الحویم و لیکن چون وقت نظر را کار فرمایان دارد و ایره تعلیم برای خواص
 دانست که چراغ دین در دولت گشته شد تشبیه این اجمال هر دو مقال آنکه هرگاه فاروقی اعظم میخواست همیشه و دیگر
 اصحابی بر پی عزم سفر برای جلاله و امیر المومنین بلاغت خویش چنان همید از عقایدات عقیده و تفکیک می نمودند که عزم
 فاروقی فتح میکرد و اصحاب تیز بدان اذعان می آوردند و قطعاً و یقیناً میباشند که مزید خیر خواهی و عقد گشتنی
 همین است تا منتضای این ندیمی و وزیر می بخیر بدان شد که فیروز را راضی آموختند و بکار
 پیر داری فرستادند بالاخر او بر وایات ایشان در نقی که معاول عقول رفتند از آنکه دید بهر جهت
 از عظم خلوصات بجا آمد و بودند تا برای نماز از آن تعب میگرفت و مسجدی شریف نمیدادند و این مقبرین را یادنا
 که عدل و بر همه خلائی سایه افکن بود و برایت دیگران در دیوانه فاروقی و شمری زد که بر صورت ذوالفقار
 حیدر که از ساخته بودند در مسجد نبوی در مبادی نماز معاصی بر اصول کاتب بهر حال فقرایان خرم و فیروز می قانع
 باب قلعه میزد و دیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال نفرمود که از اینجا انهم بقایه بختی کشیدند که ارکان را بید

توفیق این ثواب یافته و بالاخر امام التقرین فیروز ریافت تا بکفایت این مهم پرداخت و لیکن علمای اهل
دیکن چنان مفتش شدند که وی را در بین همه محکومات و محکومان اهل بیت رخصت و صلا منعلوم و ملبوس گردانید
و زمانه او نیز بسبب دیگران بگذشت و کشید عیاذا بآتشین و ذی الوحین علی ما افاد و بنی الحین
کرامی الکلینی و غیره من روایات الفهرستین بخلاف حدیث اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عزوجل دو موت را بر تو تنخواه پسندید و تعزیرت اهل بیت مطهرین را آورد
بر منبر آورد و از آنجا که در میان اخروی عجلت مامور بهاست خطبه شرح نمود و از آیات قرآنی
ثابت فرمود که حضرت علی السید علیه و سلم بجهت خرامید حتی که خود سامعین و اذا انبثافت و ادن
که گویا گاهی این آیات را شنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
و در نه بر جنازه شریف شمشیر را از غلاف برمی آمد که زنده را دفن نمی کنند و بر ظاهر است که غسل کردن
و دفن بر ثبوت آن موقوف بود و بدیهی است که هرگاه اجل اهل بیت را نکار وفات نمایند و درین متبهم
که مرغن حضرت تب شدید و در دوسر شدت بود پس کرامت باقی باشد که تدبیر غسل نماید و درین است
بهیوستی بجدی عارض میشد که از صلاح روایات بر ظاهر است که روزی حضرت پرسید چیزی نقد خانه
دارم ای ام المؤمنین عایشه عرض نمود که دیناری چند که تفویض فرمودی درین اثنا حضرت بهیوست
شد و بجای تیافت که بگوید حاضر است آنچه طلبیدی پس انتظار که چون بهوش آمد همان فرمود
و او گفت او را در ام باز بر آنجا غشی محیط گشت الفقه غایب و بار سوم فرمود که نزد علی بن
ابراهیم خدا بدید که مناسب بنات که پیغمبر و رفیق اهل پیوند و بخاندان در هم و دیناری بیابان
اسباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بهیوستی گردیده و هنوز پیام اجل از خدای عزوجل
فرارسیده و روایات رفته هم بر بهیوستی عظیم و ال است اگر چه در طعن قرطاس از آن بگزیند آبروی خود
بر خاک مذلت بریزند که امین همایین بر حال حضرت میگزینند و از ایشان نشاخت چون
خبر دادند ایشان را بسینه خود چسپانیدند و لاسا داد و رسیدیم بر مدعا که حدیث اکبر چون آمدند آن
را طی نموده فرمود و اکنون ای اهلان اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات البنی صلی الله
علیه و سلم و کوشند و عبد الله بن مسعود گواهی داد و اختلاف دفن را که در شام گفته خواند من الان بیابان باشد یا کما
منقول بود بجهت تنقیح از هایت بر لایق که کجاست شمرین که البنی بدفن من نیست بقیض و امیر المؤمنین شایسته
او انمود که هیچ موصی بهتر از آن نیست که روح شریف در آن مقوم شود و روضه درین امر بلیط روایات حکومت
مستحق این معنی است که بمقام مقدس به تر از جمیع مکانات باشد که بخوار علمای ایشان با محنت را از دور
ما برداشته و دایم بسیار برای او تشنه ثابت نموده و از ایمه بر فرما احوال معتره آورده اند که ذکر قصه

بود بعضی از اکابر طائیفه جنایان غلام چنین میپندید که باید بگرسانان جبار و شریف پیر در او حدیث مذکور در باره تعیین
 وقت را خود منع کرد تا فضیلت و قدر خود ثابت نماید و حجه و ادعای است زیارتگاه خلایق بماند چون انجیر است از میوه
 عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمّه و غیره در او دم گویا در بین ایشان بلغم گرم بود و ختم غایت الامر در اینجا گویا
 بگوید که تعیین جناب شیر را بدین امور متعلق کردند و هم اهل عانت او را خود در کمال خلافت نمودند و در آنجا او هم اسیران بشر
 بغسل مستغول باشد دیدن غالی ماند و جوابا میقاتات منزل را میگوید که ظاهر در هم از قاعده دفعه که معصوم را بر معصوم
 غسل نمیداد پس اگر او بگر غسل شریف را بدست خود بگوید و میگفتند که این مسلم است کتاب غضب جو رست زیر اگر قبول
 این امر علی مرتضی بود و او این معصوم را در بر روی او بگر غسل کرد و آنوقت بوقت بخت بدی غیر از او که در اینجا او را فرود
 این امور را بر عرف عادت حمل مینماید و پس اگر چه ایقاعه یعنی معصوم را غسل نمیداد بگر معصوم بر اقرار اهل سما
 محدود است که ما هم در کوفی الکافی در ترجمه بعضی از او بود و لیکن بارادیت شریف یعنی هر چه در خصوص اشیاء و اشیاء
 و حضرت صلی الله علیه و سلم او را بدین کار خود مشغول فرماید که تا تعیین مکرر می بیناب چه باشد پس در مورد دفعه بلای
 تو گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یک حکایت میفرماید که در آن وقت که آن حضرت از احوال حضرت همه از مشغولات احکام
 بعد از اصلاح مجتهد طعام و حیوانی بود که آن طعن الریح الی محل اگر جناب شیر و صیغته متمای شریفیت را الفیض
 گذشته وقت اختراعات صیغته بیوت خطیبی خواند و آن حضرت در آن وقت که بود قریل از آن محل می آورد و در اخلاق حضرت که
 می بست از کرم علماء و غیره او می ترجمه بر عیای که دالی است را ضرر بود که مانع میشد و اگر قول آن جناب قبول نمیکردند و در
 امامت خود را بطور وحدت ازادی بیاورد ایشان پیدا و در نه بود حدت قهری میبرد و تحت بعد از طاعت و حرمت آنهم را
 ترک کردن برای فوج کشتی ماده شدن چه معنی داشته باشد که هر وقتما از جرح دنیا همین اصول دفعه تب شد پس تعیین
 اگر آنچنان خواسته باشند عین اتباع و حیوانی که خواهد بود یافته واقع نشود قطع الله القوم الذین ظلموا و الذین ظلموا الله
 حیات العالمین فی الله و این خبر کلی در صواعق الحق میباید دانست که عجیب مصیبت بکار تمام نوشته
 که هر گاه حدیث علت که لطیفه براسه جناب علی مرتضی بر بیان نسخ الشیخ در کتاب علی بن موسی حقیقه
 فضل قطعه است که از کرم مفسران ضرر است که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینه العلم بخاطر خود را نسخ
 گردانده باشد که نزد او اصل باب و فذلک الحسب است و اینهمه را سیما براسه مناقب خلایق
 ملکه موضوع گردانیدند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار دادند چون لوازم دراز عمارت
 در آن مقام ضرر و باشد در لوازم آن هیچ قیاسی در آن مقام بحیال نمی آمد که اصل و فروع همه مناسب
 و مطابق شد و حق الله و عجب تر آنکه آه درین افاده نیز کمال تاریخ دانسته خود را جناب مجتهد الزمان
 ثابت کرده اند زیرا که اگر کسی فن میر و تاریخ را به بیند چنین بیبوهه میسر نمی تواند کرد یعنی در زمان حضرت
 که این حدیث صادر ریافت بیت الخلاء کما مقرر شد بود و تا ذکر آن بایسته نمود و اول دلیل بر آن
 که بیت الخلاء بعد از آن قریات قصه قضای حاجت امام حسن و حسین است که روایت مجلسی

می آید پس این قرینه سمیت تواند بود بر تسلیم قول شان که آن گفت که یاری را حسین ابراهیم است
 اهل سنت چنین خیال میباشند که مخالفت نور مقرر و نفی اسلام از زبان مرد و بخلاف محدثین و فضیله
 اتباع ابن سبأ که خلیع اندازد و سید عمار بود و ندان این امر از آن قبیل گشت که از خرس موسی است
 که بسیار خبر یاد در اصول موضوعه در آن در گذر مخالفت واقع میباشد و کشف طبع میکند تا فرشته را
 مدعی ایجاد که حدیث دلیلی خویش را که نفیست و اعتبار دادن و از تعالی خیال نکردن که در آن
 که کورست با جماع است حقیقی و مجازی و قطعا و یقینا آخر است تفصیل این محل آنکه علامه و هلاک
 در تحفه شامی عشریه فرموده بود و جواب قصه قرطاس قول عمر از ثلث عرض مصباح بود و جناب امیر کرم
 بعد از این امور بیان شده پس مشابه چند بر شمره از کتب خود و کتب شیعیه یعنی لازم می آید بعد از
 مخالفت از جناب امیر کرم الله و جبر بر طور شیعیه حسیکه جناب رسالت صفت در دم فایده بر این را و نکته
 خبر بود و در شاد نمود که علی را دیده و بگو که حضرت عنایت فرمود و اطعام از بازار بجز و جناب امیر
 آن را بر او داد و پس مجتهدین حدیث را بعد از حکم باعتبار آن تماشای او طبعی الریح نقل بود
 و بدو سه نایبیت اول بکشتی و آن متفحص اینهمه است که حضرت در اختیار داده تا خرید بقرص و دیگر
 گرفت بعد و گفت مقصود من نیست که بر آن سوار شوم و در جنگ بدر درآمده و بکفار قائم المیزان
 فرستد و تا امام حسن استغاثی در اجم نمود و عجب است از دلیلی که مولد جناب حسن مجتبی در مدینه
 نوزادید و جناب مجتهدانی الاثنی عشری در مدینه بن که کلینیه و ملا و شش میگوید و ولد الحسن بن علی در
 شهر رمضان در سنه بدر سنه آئین بعد از حجه در دمی انه ولد فی سنه ثلث و بر حال امام حسن علیه
 شریک معامله مذکور شد و از آنجا که امام حسن در آن وقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
 که کوچک بود و از دیگونی که الاثنی عشری بنحان الله رئیس المغنیلین این خبر را ندانست و کتاب تصنیف
 و لیکن هرگاه حال پیش چنان باشد که فرزندان را ندانند و عباد الاسلام تعین نماید و در وقت
 یزدستور در بیان خلق خود نوشت و در وقت نکات پس بر شش البته سعادت تواند رسید که گفته اند بر شش
 یزدخواستیم علم پدر آموز و عجب دیگر آنکه جناب مجتهد را یاد نمایند و تیکه عنان التفات یقلب عباد
 که و اینند که رجعت بر مذنب سنت است یا رقص و بدعت بعد ازین خیال نکرد و نکته چون
 و بیله بگذاشت چنانچه فراموش کرد و چگونه بدینا توبه فرماید و شیعیه نیست درین واقعه کامیاب
 نیست درین و سلوسه نه فرزند بر قوم و هم و و خواجیه میفرماید که تر از کنگره عرش بر سر نه
 ندانست که درین و اگر چه اقا و دست اندک اسے بلند نظر شاهان صدر نشین و دشمنان توذ این
 پنج محنت آباد است بیا جمله حقیقت منصوص من پیوسته دیگر است و محار و ثبوت پیوسته دیگر است
 و مجتهد تعامل میکند در غلط فزونی و در فقره میباید روایت محدثین مایعنی ابوبکر اسامیه و عمر حیطا عباد عثمان

استقامت علی با جماعه دینی سنیان نمود و روایت شرکت امام حسن بکدام حسین عزیز که دینی شیعیان در
 ارشاد ارشاد که دانش افتاب نیز روشن است و اگر چنین تفرقه در بر دو دینی که اولی غیر دوس برین است
 و دینی را فصد چون نجر اے افر اے خود مقتضای فلیقه متعدده من الذاب نعم رد و در دست گرفتن اے
 رجعت نماید و کلمه رب ارجعون بگوید اجد اے از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که زینبار سجیال نمی آید که چنین
 مجتهد صاحب قوت قدسیه علی لم فی ذالک کتاب و للفرقة الحیدریه روایتی را که موضوع باشد مضمون آن
 باجماع تمام است حکم با اعتبارش نماید پس ضرورت نقل آن از طعن الراح برداشتن و درین کتاب
 یادگار گذاشتن تا هر کس از ناظرین باقیامت ادر اگوشتن نفیر من فیه را بدلیکه یک مرد دیگر
 را وصیت نماید چنانچه اهل بیت ظاهرین وقت وفات میفرمودند که از فضیله بر خیزد باید بود و خصوص اهل بیت
 فاعلم اهل لفظ عبارتش نیست که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخاے جناب امیر المومنین
 و ایشان در راه خدا و ظهور و خیرات آنحضرت دلالت تمام دارد و حاصل معاصر سبب غایت عصیبت
 و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه کو ابرار که در بزرگتر فضیله از فقرات آن انکفا موده و درین باب نیز
 ناشی و اتمقانی خواجیه نصر الله که ملی را که عادت بسره قمر کلام در موده است فیه موده لهذا اول نقل
 آن روایت تمامه می پردازم بعد از آن آنچه تعلق بجواب صاحب عداوت اهل بیت دارد و بعضی تبیین
 می آید در کتاب ارشاد و القلوب و دیگر کتب معتبره ماقور گفته آنچه ملخص آن آن نیست که وقتی جناب امیر المومنین
 بیکه مظهر رفته بودند اعراب را دیدند و امن جامه کعبه را گرفته دعای میبکند و چهار هزار در برهم از درگاه اعلی
 مسلت میباید آنحضرت پیش رفته فرمود اے اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
 منم علی بن ابیطالب گفت انت و الله حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخواجه حاجت
 خود را گفت که هزار در برهم میخواهم که صدق زین کم و هزار در برهم که دین خود را ادا سازم و هزار در برهم که بآن
 خانه بجزم و هزار در برهم که بآن نقش در زندگانی کم فرمود انصفت یا اعرابے ادا خرجت من که فاسل و ابر
 بدینه الرسول یعنی انصاف کر دے ای اعرابے و دنیا و دنه طلبیدی چون از کمه بیرون آے در بدینه بر خیزد
 خانه فرایستش آن اعرابے بهفته در کمه توقف کرد و بعد از آن در طلب آنحضرت بدینه آمد و ندان که کیست که
 مرا بخانه امیر المومنین رهنماے کند و آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه با و بر خیزد و فرمود که
 ترا بخانه آنحضرت می برم اعرابے از اصل و نژاد آنحضرت است غسار نمود و چون دانست که آن گوهر شاه
 از بحرین نبوت و ولایت است دستار زد که نزد امیر المومنین رفته معروض دارد که اعرابے که قصد
 حاجت گذارے او فرمود بود اے اینک بر در استاده است پس حضرت امام حسین عجل الله فرستاد
 آمدن او را بر اصل قدس رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارس را فرمود ای مسلمان خدیقه که رسول
 بر اے من کاشته بر تجارت بجزید از آن عرض نماید حضرت سلمان خدیقه مذکور را بر تاجران عرض کرد و بداد

هزار و نهم فرقت آنحضرت از آنجمله چهار هزار و نهم آن اعظمی فرمود پس مؤمنین مدینه که محتاج بودند
 ازین معنی اطلاع یافتند بحضرت آنحضرت متشانه شدند و آتی و دهام پیش آنجناب ریخته بود و هشت هشت
 از آن بر میگرفت و بر یکان یکان عطاسے فرمود تا بر لے آنحضرت ریخت بآبے مانند پس چون بدولت سر
 کشیدند و در حضرت سید و نسا و العالمین گفت یا ابن عم فرودستی با غمی را که پدرم مرا سے تو غم رس کرد و پدر
 فرمود آبرے فرودستم بچہ سے که بحسب دنیا و آخرت از آن بهتر است حضرت غیر السائده حق آنجناب و عامه
 بعد از آن گفت که من اگر سیدام و دو پیس من گر سندان و شکی نیست که شتایر شل مگر سندان پس آنحضرت
 از خانه بیرون آمد تا خیرے قرض گرفته صرف مایحتاج ایشان سازد و در آن حالت جناب رسالت
 قدم مبارک برین داشتند و فرمودند که اے عالمه پیس عم کماست عرض کرد که پیرون رفت فرمود که این
 را بگیر چون پیس عم آید و نیزالگو که یابن ذرا هم برای شما طعامی ابتلاع نماید چون آنجناب وقت پذیرفتن عید را
 باز آمد و فرمود بوی خوش میشنوم هانا پیس عم یعنی رسول خدا آمده و آنحضرت غیر السائده فرمودی آن مبارکی
 و آن هفت و نهم بگری بود آنچه آنحضرت فرموده بود باز گفت فرمود بحسین خیز و با من بیای پس باز آمد و فرمود و باز
 و میگویی که من بقرض الوسے اسلے که قرض میدادید اے و فاکند و بوعده که خزان کن مکاتیش از مال
 و وقت بر است یعنی هر که بن عطاسے و بد چنانست که بجد اے تعاسے ان را بقرض داد و باشد و چون
 آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن و عطاء فرمود یا بنی خطیله الدراهم یعنی اے فرزندان
 در فاسا یابن مرید و گفت آری ای پدر زنگوار پس آنحضرت آن در همارا بولے عطا فرموده بدرد
 هر دسے روانه شد که خیرے از دقرص طلبند و در وقت اعرابے برخورد که با دسے ناقه بود و آنحضرت
 گفت که این ناقه از من بچہ فرمود پس سے شهناینے قیمت آنرا همراه اندازم اعرابے گفت من
 ترا حلت میدهم تا و میتکه بهر ساسے گفت بچہ اے اعرابے گفت بعد در هم فرمود و دیگر این ناقه
 را اے حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابے دیگر با بر خورد
 و گفت ما علی ناقه را سے فرودستے فرمود اگر نفرودتم باین چه خواہے کرد و گفت بر آن سوار شده
 چناند خوا حسنه کرد و در اول غره که پیس عم تو یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کند فرمود
 اگر قبول کنے این ناقه را تو بخشم اعرابے گفت صد و سیقاد در هسم تو میدهم حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام فرمودند که بگیر اے حسن و ناقه را بولے تسلیم کن صد و نهم از آن اعرابے سست
 که ناقه را با فخر و جت و بهتاد از آن ماست امام حسن علیه السلام صد و سیقاد در هم از و گرفت
 ناقه را تسلیم نمود پس جناب استطاب و ولایت ماب فرمودند که من رقم لطلب اعرابے
 که ناقه را از بخشیده بودم تا قیمت آن را بدو و هسم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دید
 در مکانی که قتل از آن ندیده بودم کنار راه پس چون آنحضرت نظر بن کرد و هسم فرمود و گفت

یا ابوالحسن اعرابی را می طلبی که ناقد را بتوفیر و حق تعالیست آن را بوسه رساند گفتم آری بخیر
 فدراے تو کرد و پذیرد و ما درین فیه و یا ابوالحسن که کسیکه ناقد را بتوفیر و حق تعالیست علیه السلام بود
 و آن کسیکه ناقد را از توحید حضرت می کمال بود و آن ناقد از ناقتاے بهشت و آن در زمانه خود
 رب العالمین بود که ملے و دقتی اشاره به پیارتے است که آن سائل گفته بود که من قبرض المونے
 المے بعد ازین مجتهد الزمانے که این روایت معتبره از ارشاد دلیے آورده و استرار کرده که در
 کتب معتبره و دیگر نیز محدثین شیعہ آورده اند میگوید آیت نیست روایت دلی در ارشاد اعلیٰ
 اکنون کمین کے نویب که در موضع بودن این روایت چه شبهه پاتے ماند که امام حسن و درین سائل
 پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در داد و ستد بکوشند و ما ناقد بکشد و وقتیکه بنور خرو
 پذیرد مصلحتے باشد ناقد و یا اولے الالبصار قریب است که بر سر مقر بان و مدعیان فرید دلاے
 اهل بیت سرور عالم صلی اللہ علیہ وعلیہم صاعقه شریرا افتد بعد ازین اگر اوے بقبل خود
 رجوع کند میباید بجمیت علما و طلبه علوم دینے که امالین در آخر عمر شریف غوف را بر هم می ریزد
 و بر گردن شریف سوار شد و در معاملات مذکورہ چگونه شریرا تواند شد و مزید تعجب آنست که مجتهد
 انحصار یاد نکرد که صدوق شیخ المشایخ رخصه در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط اگر گفته
 ابو بکر را انزل عن منبر بے امیر المومنین فرمود تا کید تمام که این سخن بقللم من نیست همه میدانند
 که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکردا منتھے مختصر المختصا و اگر باز منتھد برین امور که
 این توحید بر زبان صدق نرجان زرفته و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشتا و ندے که
 قلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور است مثل شرح مواقف و از رسائل فرین من
 واضح است که عادت ایشان خوشامد امر و خلفا بنود و یاد داریے یا نه که مجتهد لاثمانے درین
 کتاب یعنی تشید البانے نیز قول امام حسن آورده و توجیه حیدری را کرم اللہ وجہہ یاد نکرد و واضح
 شد که درین مقام ریخت بالغه لکے در کمال ظور است که وزیر نیک مختصر در کشف الغمہ بے نویب
 که عمر سر منبر بود امام حسین گفت از منبر پدرم جدا شود و عمر تاب نیاورد و دیگر بگفت
 میگوید که منبر پدرتست زبیر من و امیر شتم بخورد که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق نکرد و از منبر نیز
 آمد و امام حسین را در کنار گرفته بگوید نشانی دوزخ فضائل او بر کشا و که حضرت میفرمود و محافظت کنید
 در باب فوت و ذریت من که خدا را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکه بیارزد و مرا از ار
 ایشان اتمام لکے متوجہ باد بطائفه شوم که چنین مجنن و فدائیان ابلبیت مکر بین را دشمنان
 قرار داد و بد با بجا اگر عبارت اصول کلینے را که در سخا و فتنه نمیدهد بارے بشرح فارسی آن که
 از محقق خلیل فرستے است رجوع کند ثبات که او بعد از روایت ثانیے در ولایت امام حسین و

و نقل حال دفاتش بسیار و معنی فی شمر مفرغی آخره من منه تسع و اربعین و معنی و هو این است
 و اربعین سنه و اربعه زاده فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که زاده شد حسن بن علی علیه السلام و زمان
 نیز در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و مشغول شده که او را
 شد در سال سوم و وقت از دنیا در ماه صفر در آخر آناه این سال چهل و نه و رفت از دنیا در حالیکه او را
 چهل و نه سال و چند ماه بود و درش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله است بدانکه در اینجا
 میرسد که از کاتبان کافه منتهی شده باشد و بجایه و اشتهر الاشتهر با بدیه هرگاه ولادت در آخر ماه
 سال دوم نباشد و وقت در آخر صفر سال چهل و نه باشد و چهل و شش سال و پنجاه خواهد بود و
 گوئی جواب بر دو وجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام و هجرت او و دفات
 او در ربیع الاول بوده و میداند تاریخ هجره نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده و تا وقتیکه عمر استیضات
 عثمان بعد از هجرت سال از هجرت تاخیر کرد و میداند تاریخ هجره را و از ربیع الاول مجرم انداخت
 چنانچه ابن خورنمه در کتاب تنقیح ذکر کرده و می تواند بود که این تاخیر بر اے آن باشد که شنیده بود
 که در خرم معتد عظیم بر سر املیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم با مصلح سابق است و در ظاهر
 لایق که تاریخ وفات یعنی هجرت است رمضان سال اول است و دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
 در تحت در می داخل باشد و در مضمون معنی نباشد بلکه معنی معنی در تاریخ وفات آن باشد که
 می آید و در حدیث سوم پس و معنی در اول تقدیر و از معنی است و در دوم ابتدای کلام معنی است
 گوئیم که قیقه که در جواب اول باشد بجای خود است و بیان میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که
 اینین و سنه ثلث باشد اما در مقام خوب نیست چه سن فاطمه علیه السلام در وقت هجرت هجرت
 بود و بعد از ولادت اول در سال اول خصوصاً که مشهور است که در تاریخ فاطمه در سال دوم بود
 و جواب دوم مناسب نیست چه معنی در نظایر این مساکت شده از میان تاریخ اعتقاد خود
 و او نه در جواب نیست که قابل شوم باینکه سهو کاتبان در سنه تسع و اربعین شده چه آن منافات
 با حدیث دوم ندارد کلامه و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین پوشوح می گراید که ولادت امام حسن
 بیضی در سال چهارم نوشته اند و بهتر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند با اجماع و چون سبط
 چنان نباشد که و اصفین روایت از ملازمه ابن بابین نوشته و پیرو شیاطین کردند پس معلوم
 امام حسین کجا گنجانید و نوشته باشد که در روایات اینهم دارد و دست که حصول نطق آنجناب با مستداد
 کشیده بود و علاوه کذب حضرت میکائیل لازم آمد که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد است
 و در غرضه اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن امامین پس ندان
 وقوع شرکت جنگ بدر داشت ایام این از آن قسم بود که ملائکه قضا میست جناب سید الشهدا

[illegible]

شیطان و صف شکن میندوان از کتب معتقدان بودیم بلکه آنچه در تاریخ حسن عیسی از کافی آخر ویم کافی بود
 تکلیف کتب نقل عباد شرح فارسی برای تعلیم مبتدیان استانی بالکلیه نیز در تاریخ و لیکن زیادت عبادت
 خوانید و دیگر نیز در طبرستان از ان نیست که عبادت کافی را بر سهو کاتبان حل میکنند و اگر بجای اینها
 در بعضی اوقات بعد از نیم گوش نظام هر نمیشد و تا گوش دل چهره شد اما اینست گفتند و در زیادت غصبت
 الح که در اصل وحدت بود و او را نیم خود و ادیت بالمشق نمود و نظام یعنی طلب را موقوف فرمود و باز در آن
 اعلام نکرد و لاق نشان جناب سید ماین بود و هم نشان میدتی اگر بجای ماند که هر دو در اصحاب بلایت که در کتب
 بود و نیز در عهد شد و کتب فریقین باب سحران سیا کافی کلین بنیاب سیده متوجه نشدالی غیر قنک من الامور
 بلویم سنا ذلک و برین امور و در این تیر عا قایم است چنانچه در جمله اول این کتاب بلا خطا آورده باشد
 که کفای گردنهای سفر از ان قوم خلالت و گمراهی در اینجا هیچ کتاب شکو غذاب که سید و دیگر سید
 را در اینم ندیده و لیکن بوجیکه از طرف علمای زعفره صفو ضاملا خلیل فرستید بلکه از جانب عال اعور یعنی کلین
 میتوان کرد و شایع افکار نشان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها کی حقیقه در بلایت بنا
 سید المرسلین اخل بود و ما و الله بلکه انظارش مریین سلک زینب انوار اندک در چهار الفرض فارضین و عقیده
 مقبرین فی نزل یومئذ فی حق کلمه لک بعد بالذین الکیس الله یا حکم الحق المکین اینست عال شایع
 فردوسی و کلین و اگر در پیش از امتکلین اگر کشای بسا خواهی دید که او بر تحریف داده هم حدیث را حمل نمایند
 چنانچه نمونه را پیشکش کردم و برای انهار مقامات و گمراشته بر دم و تحمیر که مواد الزامیه تا کی پایان
 رسام و غایک انی قسم تو حیات قبل از نیم گوش س گردیده باشد که کلاما شخصه اقا و که بسیاری از امور
 بلکه از تمام در رساله عقیده از اجزای مرتب فرموده و پیری نابالغی خود را بر مقلدین خویش نمود و سن بی حکم
 شایع با حسب عداوت بلایت مکرین رجایا غیب در منافی الظلام است عند العلماء و الاعلام از کجا بیان
 مویر طلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذوی النورین چه فائده اندلشیده شیطان چون بعضی را بدید
 کرد که زود بر خیزد و در آفتاب از مشرق بری آمد و از صبح فوت میشود و فائده که در بیت خود معتمد داشته بود و
 و راجع شد و ملوی معنوی از ان بنظم کشید از رفع قرنی باید شیعیان از اسوال کردن که ان فایده را بیان بکنیم
 در نفان از شیطان میگردد و ظاهر اینست بر خیالات بعضی باید که این نیز از برای حضرات بلایت معتمدین
 متحر باشد و ظاهرا که این کار آید و در زوایا و قدیمی تو انگفت نه این گل دیگر شکفت یعنی محبت بر باد و گزند
 لیکن دیگران را و این امر محتاج فکر و غور است و در صفت کجا که نقد عا ازین باب بدست آمد و لیکن بنظر من
 چنان بخاطر میگردد که محرم را بعد از سال هجری از ان فرار دادند که شاید چون قورع انصیبت عظیم تعذیر
 و تاسخ نشیند و بودند اینم گوش نشان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و ساهی کبری از فرق نشیند و در آن
 که امامت را بعرض برین رسانند و باز از تبع سید رفیع چون فرزند میسر علیه السلام و آنکه در کتب

پس سیه رویی شان در عالم زیاد تر مشهور گردید و این امر خود از شرح صیغه مجازیه بر منی الله تعالی معنی صوابه و عدم
 کبریت و دیگر جایز پیدا است که معاملاته و شیعه و احد است نسبت آنکه اصل فطرتی که لطیف است است الغرض است که گفته
 بسبب عداوت رشتدین کور و کشته اند و بر بیان مطاعن بیچاندانند و این زبان زد بهر خاص مقام است آنکه چون حضرت
 سرور عالم پیدا و منشیای شکر دولت اسلام شد و بخت را طوطا داشتند و بسبب برای محرم آنکه این باد از آغاز بیدار
 مشهور و غیره بوده است چنانچه از جمیع البحر من دیگر کتب لغت و بوضوح می بینانند و در کتب لغات و محاورات و
 که محرم از آن گفته اند که قتال درینا حرام بود و مختصر آنکه شایع در مقام کلام کمال شوخی می بینان نوشته و داد بهر یکی از
 و از آنجا که کار اصحاب اکرام مقتضای حدیث سرور بر دو عالم مشهوره میبود که ما غاب من استشار و تدارک ما فاش شد
 جناب میر و اصحاب آن جناب بود با یستی در باب قرض کتب کشادگی و دلمایر اشغال این امور بسبب آنکه گفت
 قرآن مجید باشد حیث و کفایت آنکه اگر از امتیاز و زیاده و در کتب شیعه ندیدی که از او بکرانگاشت که امامت جناب
 شریف نماید و خود امام شد کافی جلای اربعه و اگر فضیله از تدریس و یکدست خوانند که فضائل اهل بیت الاتبار و من
 اصحاب سرور برابر بر هم زنده شد تا کتب کتاب و سنت مکتب ایشانی بیا و دنا میدهند و اتفاق ایشان با
 بسلاسل محنت از بر گرفته و اثبات میرساند و واضح میگردد و آنکه احکام و استواری طاعت رشتدین ارتباط
 و اخلاص بهر که موجود و گذشته و نیک محضی هر یکی برای دیگری بطور پیوسته فاروق عظم با قرفل بین صاحب
 عداوت امهات المؤمنین اصحاب سید البیتین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی تعلق با مردم دارد و گفته
 با فاطمه زهرا این مقرر را بگذاشت تا انتظام امور مسلمین نمایم و داد و جاد کافرین بدین مرنه خلافت را باز نشان
 جناب سیده امرا اجماع گذاشت و سلب عهده مذکور و در انداخت معا و دستگیر دشمنین پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباها گردانند باز بنده میگویم که چون خیال دیگران بر
 اصول شیعیان با قطع معلوم آنجناب بود که کاین بنی از عهده بر نیانند و بگوشت نشسته و خاموشی برگزینند حتی که
 اگر گران با فراس پر از اند ایشان بر خیزش نهند پس ضرورت که عهده خلافت بدست نشان مسلم باشد
 چون حال مجتهد حمله و در خریفین کناسم انستی که حکم او درباره صحت التواقعه که بالا جماع و اتفاق است
 موضوع است بجوی نمی آرزو و خلاف واقع است اکنون اگر باب شنیدن حرفی چند از اقراات مجلسی قدس
 او داری بشود که ازینهم در جعل واقعه افروفت و بعضی از مواعید را تم الحروف که در مقام بود و قاسم و در
 میشود پس بدانکه حضرات امین روزی تقضای حاجت بیرون مدینه طبره رفت و بطور شسته نشسته است
 مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تقاسم بکرات ایشان دیواری حاصل گردید و چون فاروق از خیمه
 میگذاشت پرسید نمایان فرمودند گفت خبر در این دنیا میاید احوال آنجهت حاصل سفر باید پرسیدن که اگر
 قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود بیت احوال رفتند و هرگاه اهل هر
 را بحسب ظاهر این ناپسند دشمن تمامی اهل بیت طاهرین و هم مجتهدان تاجویر نتواند که در پس احوال و در باره

بنیت اخلاص و پیرد که در کتب قدیم ایشان مذکور است و من این وقت نام کتاب یادگارم از دائره انصاف البیضاء
 رفعت و حاجتی بدانانکه ملایم و موعظی فکر بر عجز ایشان نیند که حکایات نظر فاکما سبق براسه تاریخ و دست ابر
 حیان آرنده و سائرال بر دیار مثل شیطان الطاق گردانند که با وجود منع حضرت امام صادق عجلت بشک در
 سکا بر و سیم و دشتایش از آن سطر و در صحبت انجمن باشد که سفاقرش محاب را در حضور او فرستاده
 چنانچه از کتب معتدله و شیعه مجله و مفصلا بار یا آدم در زبان کمر گویند و دامناسه تر از بیایان و عیب جوان
 بر لستم آدم بر فکر اقرسه مجلسی پیشوایان و که مدسه نمیشد که فاروق معاذ الله بعد از تنبیه و تیر سبب
 که طایفه بر روی مبارک امام حسین بن زیند فواله علی المقمین من الاولین و الاخرین انکه شنیدی بطور اجمال
 بود و اگر تفصیلاش آرزو داره باید شنید که مجلسی معتدله قوم مقمین اگر چه جمله بدقتش را نشنیده
 مانند این میاید و بآتش تفر بر اسد اللمی فاکتشر شد لیکن تحقیقین او امیدوار حجت او نیند بسیار
 وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب فکال غلطی است یا بحجت هدایت به حال رجوع
 او امیدوار نباید بود چنانچه بدلول اصول امید است و بجای دیگران مفصل مذکور در کتاب بعد از
 میگوید که انصاف قطب را و ندی بعد معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که در دس
 امام حسن و امام حسین براسه تقاضای حاجت بیرون آمدند تا انکه گفت که چون عمر ایشان را تمام است
 خواست که ایشان را باک کنند تا گاه حد را شنید که اسد شیطان میخواست با او فرزند محمد و شمس که در دس
 روز با او در ایشان کرد و آنچه کرد و بدو عتقاد دین خدا پیدا کرد و خلافت ائلیت غصب کرد
 و حضرت امام حسین بن زیند در شت باو گفت پس دست راست خود را برداشت که طایفه بر روی
 و حضرت بنزد حق تعالی دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طایفه بر روی دست چپ
 و خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالی مرا با کند و دست
 مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوند او را ازین بلیه رها کند و آهین را غریبه
 گردان براسه او و حجت گردان بر او پس حق تعالی دست او را رها کرد و با ایشان روان شد و در
 امیر المومنین آمد و با حضرت شرم و محامه کرد و این واقعه چند روزی بعد از حجت سقیه بود پس
 گفت اینها را بجا فرستاده بودی که براسه تو پیغام میرسد حضرت فرمود و فرقه بودند که بعضی حجت
 پس که منافقان که حاضر بودند اسد حضرت را کشید تا راس حضرت شق شد حضرت امام حسین با آن
 منافق گفت خدا ترا از دنیا بردن بهتر تا انکه قسم ساقی کنی اهل و فرزندان خود را و از حین شد
 و آن ملعون در عراق و غیر خود را براسه مردم بر دتا و ازین قعه گویا داستان عمر و عیار سبب
 غلط گفتم داستان گویان آن قعه را چنان مریود و دلکش ساخته اند که نزاران کس براسه شنید
 مشتاق میشوند و براسه این مخرجات با وجودیکه محاسن آن دار باشد و اصطلاح اهل لکنو نشان

کشان میروند بعد از فراغ این محذرات متحرک بودم که در ترکیب رفقہ چه صورتی پدید آید اگر دیدم بابت
 بدو زند و از کاو کاو دست بردارند عقلا سے ہر قوم را منحوی کرد و بارگروانند کار نامہ غیبی چنان مضمون
 در دلم پیدا شد کہ فاروق در تعظیم و تکریم اہلبیت و مقیہ فرنگہ اش بانی بین اصول و جلال کلینیہ را چنان پندار
 داشتی کہ چون جناب سیدہ روزے اور ایافت بر ملا گیر بانش بقوت ہر تمام معاذ اللہ سب سے خوشتر
 و قوت و بطش او بر ناظرین حیات الخلود ظاہر کہ چند صد کس را ماجرہ بن الفاء در مقابلہ و قیامک انما منحوق گردند
 جناب امیر را و بنوار سندی کہ بہ نیرند عاجز شد پس فاروق داد و سر فرود انداخت حتی کہ زبان را حرکت نداد
 و راہ مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی مذاکرہ او اتفاقاً لکند کہ خود شتارح بہ بعضی از مقامات
 در عین مابہ النزاع اقرار کرد کہ جناب سیدہ مصلحت فاروقی را دانستند و راضی شدند و سخن اور شنیدند
 و روزی فرمودند و درین وقت نیز عرض و التماس مصلحت فیہ نگفت و ہر گاہ امام حسین و انش
 گرفت سر بہ سر ملاطفت و مہربانی امری از وی بعد در نیامد کما عرفت اتفاقاً این امور در آغاز کتاب
 مفصل شدہ در اینجا بالا اجمال لکیر و حرف تعظیم آوردم بالجلہ فاروق اعظم عادت ہمین داشتہ کہ خوراک
 غلامان نپداشتہ چنانچہ جناب امیر نفس نفیس خود را یکے از عبد حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم داشتہ
 کمانہ اصول لکینہ ہر گاہ کسی از فرزندانش راہ غیظہ میردی و فائزہ نقاب آقا کے ایشان لکند
 و این امواج شہرت و استغاصہ رسد و افتد از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقاً و لاحقاً کہ
 بالاخر علمائے کنوار فریقین و مجتہدین سر کائے ایشان در حقیقت فاروقی از عمر خویش نوشتند چنانچہ
 در بعضی اوراق ایضاح مندرج است و قدمہ غیر مرہ و مدلولش غیر این نیست کہ جو چیز سے
 از مطاعن کہ بابت النزاع است و سخن در آئیم در طریق خلفا تعظیم و تکریم اہلبیت بود کہ در وقت پدید رفت
 و لہذا صورت فوج کشی در کوفہ واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند و مراد ایشان اینچنان حضرات حاضر
 اند میگردند کہ امام حسین بانیہ کہ زندانیہ کیسے معنی آفرینی اللہ ہنر آفرینی اللہ ہنر حتی قیل
 علی و معایہ یہ تواند شد و اگر معاذ اللہ شخصہ را چنان دلیل و حقیقت کہ اورا منحوق سازند و قریش را
 غضب کنند و روجہ اش را تازیانہ را زخاندہ را بسوزند البتہ اورا باید کہ انتہائے مصائب و انواع
 ظلم ظالمین را وقت آہ و نالہ بیاورد و در اینجا است کہ صاحب صفحہ الزام میدہد کہ اگر آدم ہر جسد اندیکہ
 بالیتہ در سبب خراجش از بہشت ذکر این گناہ کہ کردن نہ خور و نہ خور و نہ از درخت گندم و یا اسیمہ کہ نقل
 و فرست و انستی بنور دلال دیگر است کہ در عین خلافت خویش فاروق اعظم اینچنان با امام حسین
 فروتنی کردہ اند کہ کسی دیگر فعل نیاوردہ از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود کہ
 کفار و ق از نگہ شہر بانہ و تیز بانی او ہم بر آمد و خواست کہ اورا بفرشد و حضرت امیر فرمود کہ باید
 اورا مختار ساختن ہر کہ را قبول کند و شوہر او دست کویند اول عمر و ہر سے او گذشت بہشت

کشائی در سربلندی شهر با نوفر و دو پیر است بکار بن نمی آید اگر چه غلیظ و دسے زمین باشد باز جنایت
 با انهم بطین بودنش و بر و آمد و هر چند قبل ازین حضرت زهر اشکات و ورتش علی ماسه ابعار
 نقل کرده بود مگر شهر با نوبت بد گفت خوب و لیکن فاطمه زهرا را چه جواب تو انم داد و دیگر مجاد امام حسن
 را و بد گفت سبحان الله لیکن مطلق است یعنی مطلق بسیار سید هدین است برودش امام حسین
 گذاشت برین و صغین و متقرین اما سید شیع و اورا بعرض برین رسانیدند و حال آنکه او بزرگانش
 در آتش پرستے مبتلا بودند و همین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
 ماجرین و انصار سلطنت ایشان اپانال گردانید و قصه شیع و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و خطبه نکاح خواندن میان او و دخترند و پیش امام حسین معبوسه که جبلیانکه کلمه تو گویند
 و عشق و عاشقے شهر با نوبت تمام دست قبول برودش مبارک بے چون و چرا نهادن فرج است
 و طوبی دارد و صد در الباس و نسیان از جناب رسالت آب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری
 با خاتون زرگس بضر این باب و آیت و کلامی المشی که حتی یومین و تدارک نافات که در سر و جفا
 از جناب فاطمه علیها السلام موقع آمد و عادات آنجناب بود از احسن قصص و عجایب و در کار تو نگه
 بمانست بطویل و ایند نشی استی که خاطر فقر بعد شمر برش براسه بیان خواندش جوش خواهد زد و در و کش
 و لیکن امیر که درین فصل ذکرش بر ضرورت و مقصود اصله انما بانست آنکه فاضل طبری در کتاب
 کامل بهاسه میگوید که بعد از آنکه شهر با نوبت و جیت امام حسین قبول کرد فاروق بنی ربیب و شاد
 حکم فرمود امام حسین بر اسه روز بر اسب سوار نموده ماسیته و را برودش خود کشید و مکلوداری هر روز
 حاضرے شد پس ازینجا قیاس کن که چون سلطان ر و سے زمین خادم است حضرت امام حسین با
 کو که سوار س و اجتماع خلایق در جو تمه خواهد بود و بهرین قیاس حکیم و کرم را در باره حضرات اهل بیت
 سلطین بجلالت عی حدی خود اطراف آنکه چون در این کتاب بتقریب بیان شادی که خدا سے بزرگ نام
 بعضی از مغز دین زیر لب تبسم کردند یعنی مستحکم میان مولف و مولف امتیازی نکرد پس در این کتاب
 از رجای السالموسین قاضی رطل بوق خرد پنداشتیم تا حال عامر بندان و سربلندان طائفه زیاده
 عیان شود و غفلت دلی تمیزے ایشان بجایت قصوی انجامد گویند تنوع در مطلب علویان
 و مرض بود اسیر داشت چون بر و بر و آمد و دانست که آن مرض اردو بیان نمود اتفاقا از زبانش
 انکار بر آمد فرمود که مرض بود اسیر واری و در از شرمگاه خود و غیر واری الحاصل قاضی در ذکر ایاد الله
 محمد بن صاحب و افتخار بر ریاست او سے نویسد که مجلس تشریف جمع فضلای حق جعفری و محط
 رجال او با و فحایک اثنا عشری بود و مولانا فاضل حسن بن علی الطبرسی که از جمله فضلای امام
 فاضل لبس شریف خواجہ مبارک الدین محمد بود و در خطبه کتاب کامل بهاسه گفت الخ و بعد ازین روضه

اختیار دارند خواه فاروق را بنمیزد ادوات اهل بیت منصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
شونده باشی که او درین باب نظیر سنان در دو خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجا و تکریم و سپردن هر گاه
حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق ازینجا قیاس بکن از عجایب تربیات و خرافات آنکه
محمد خود را در ضربت حیدر به با نیجه و را بنجین منصف میدانند قاتلهم الله فی لیکن هر چند اهل کتاب
نیز او را دشمن میدانند لیکن اینهم میگویند که چنین مدبر و ناظم در اهل اسلام پیدا شده اری بر چه دانا
کنند ادا ن بویک بعد از فضیلت بسیار به سچا کس از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بر روایات شیعه درین
قراست بسخن و ایشان را بدترین حیوانات ندانند و از اینجا است که بعضی از شعرا علم شنند و تیرنج محمد
خانه تا ماده خیر و یسر ابادی بے کم و کاست بر آند و هر گاه که جا نورند کور بر قاذورات تربیت و تربست او
نچه در خانه صو ارم و خانه ابواب کتب دیگر خورده بود و مانده صاحب تجربه عاده میکرد و بریدن می پسید
و جنونش که بار بار کربش بیان کردم نوبت بدان رسانید که کتاب از بنبران پیاده و پابر آمدی و چون طبع
را خوانند که دست شفای او مشهور بود و بار اقسام صدق مودت میداشتند و در آن زمان غایت
حلم و قار و صدق گفتا که او لیاسی شمر و ند بیان میکرد که طشت رو بر و لیش آوردند و عاده الا شکل کما کان
ولیکن هر چند خواست که بنید بظلم آنکه درستی چه بر آمد و علا جش آسان گرد و از اسباب و علل مای پس
نزدی بر و ند و او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را بر برگاشته بودند که کمتر
این سبب لعین را بر او بر سخت و در آن مکان نبرد و این طشت را می ربود و مخفی نمادند که کلام
در اقرای مجلسی مقتدایان او بود و که عمر خویش که ما بین را در صغر ایشان ملاک نمایند پس میگویم که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کا هین بنجین مانع بود تا سبب طهار مودت و آتش نه تاس از روزه
خود در سید با رے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از سچا کس نتواند شد شباید گویند خلافت اخروی را هم خواست و الحمد لله که این امر و قوف بر توبه و اذکار
من الذین کن لا ذنب له و اگر غضن محال مسلم داریم که خواست که طایفه بر بند پس عین خیر خواهی تواند بود
تا از شر اعدا و سیاه مصداق اشد عداوه امین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت م با و صنف
خرید محبت باین فرزندان بضر و دیکر تا دیبا پر دا خند و امیر المومنین و عین جوانی امام حسن را از تقریر
معد و زندان شده و تیکه قدری غسل برای همانی از مشک بدست تیز برگرفته و قد تقر آن النظر اشتیاق
و کال غضب یعنی تغیر رنگی که تا زیان ندست گیرد و تغیر فرمایند که او را حاضر بکن کما ذکرنا ما رفتن فاروق
نزد جناب امیر پس دے انیت که برای عین محبت و خیر خواسته باشد تا ایشان را تنها کرد و حال آنکه
عمر از جناب مر تصوی چنان می رسید که در بیان بکار و فیکه کمان تیر را بر زمین انداخته و دید مثل عصا
حضرت موسی کافه از خراج و ترجمه ها خن که خویش تا مرگ در دل داشت و باشتال و ادم مر تصو

بعلت تمام طوعا و کرها پس بر دخت من بعد در روز اخلاص مجتهد فقیر بر جامع باید شریف تا پنج تو اشک ^{کامل}
 و فصل بانشیاتی نماید و آخر با قناعت اول نه مثل این بر زده چاو و بقیه که بر چه میگویی پیر ایشان بدو در دلیل بر
 کما عرفت سابقا و لاحقا و انجم از حج با غنای فریدگار است که تحریر بنده و سابقا چنین دانسته بود و باقی
 اتی و انعام نامتناهی گرفتار آمد پس بدانکه از مشرب فریقین آنکس دست برداشته که صدوق از قایل
 گشته بدین شدن جناب مرتضوی و انتفاع اضلاع آن فتنه و کم وصلگی نشان قلت استعداد قطعا
 معارف است بعدیکه در تعلیم با به از علوم مشکل عمر و عیار فایض شد که همه اعضا بر اصل خود ماند و بطن مبارک
 که بر جای خویش نماند و نیز در مشرب از مذہب فریقین یکسوی اختیار ساخته که رفعت تحریف قرآن مجید را با
 راجع میساخته و آن مطر و دین دریده و زینب اب ترقی برگزیده یعنی در بدگونی حضرت سید المرسلین
 و این نیز بیست که اهل سنت قرآن مجید را منزه از ان میدانند و اسن محاب را ازین الودگیه با کائنات
 میکنند و جای ختم المرسلین صبطوحی رب العالمین صلوات الله و سلامه علیه و آله و اجمعین و پدر این
 نسبت بقریب را بعباده عیازا میگوید و حقیقتش بر تحریر او آنکه رسوخند این نسخه را که ایوم بدست اهل
 اسلام است تالیف نمود موافق خواهش ما به ابلتفاق معاذ الله در دنیا سیکه برای الزام رفعت گوید که
 در علت بطنی جناب امیر امتیض عمر و عیار ساخته و از مذہب فریقین نیز ارشاد و آن فتی که بر مذہب
 خود رسوخند اخلاص الامتیا علی الله علیه و عظیم را محرف القرآن قرار و پدر منس المومنین پاک باشند
 نه از شئے عجاب عبارت پر و بستانی در کتاب عناد الاسلام یعنی در مجلد اولش باید دیدن که تعلق به
 الیات و از دین کتاب نزد من جاریت بود و وقت ضرورت بدست نیامد هر که او را بهر سبب باید آن را
 و نمیدانم که معیش همین است یا چیزی دیگر و اگر متکاومند که عجب ازیدی چنان بعل آوردند و محف مقدر
 امه بدست که برای نشان نزول جلالت بدان حکم نمود گویم که همان کتب مطلقا مذہب و محف آخر حکم
 که از هر چه خلفا بعل آرند نیز نیامد بایدن و از جا خود نباید جفیدن که سالک خیر میوزر راه و رسم مشرب
 و تحیک برای امام الامه و بقیه اهل عبا بود و حسن گرفتن فارغی ازینها تکلیف ما و شما دانستار آن سبب
 از دین و دنیا منزه از عیوب است و نزد مقلدین محبوب که با وجود و علو کعب از نزدشان روایتی
 که بالا جاع و اتفاق فریقین موضوع و منقرض است معبر و معتقد پندارند و نقل تمامش بطریق
 بر دار دو قاری ابی بن کعب را که قرآنش نزد امه معتد بین رومی الله عنهم اجمعین ممول بیابا
 ابی بن سلول بر شمارد و قائل بود فاش در زمان حضرت رسول مقبول باشد که
 غیر ذلک من الاکاذیب و الاباطیل التي تحمل مغذال و غارزل علی ما نشر فی کتباتنا الطویله
 عن نقض المراح فی کبد النباح و لو از م عارت از خشت و آهک و سنگ در تشبیه نشان ضرور گوید
 و چوب و آهن و تخته تحفیس ذی النورین بن محمد و انهم بر مذہب اهل سنت که گاهی غیر از استعمال

و تشبیه چندی دیگر درین ابواب مکتبه اند و بر نهیب صدوق رئیس المحدثین که اصلش تشبیه شریف را نسخ
گویی جز در بگرداند و بزرگوار و فکر بیت الخلا و بدو المصنوع را ضرر بود که فقط تشبیه را ادا کنند و حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانست چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان شهد
مقدس را در کتاب ستیاب خود استاد خویش گردانند یعنی استاد پدر و یا تشبیه فرمایند زیاده برین
نهیست که بعضی از المصنوع بر تقدیر یک کیدت رفته و بر این غم رفع شاعت از خویش تن ذکی نباشد کثرت
علوم را به بطین شریف بے دعوی انتفاع آخیت از جهت تعلیم یک باب راجع سازند پس فکر بیت الخلا
زینهار ایشان را ضرر نباشد بلی براسه محدثین شیعه که با شتغال اضلاع و نفع تشبیه حقیقه قائل شوند
در اینجا ضرر باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بران عمل میکنند و ابوهریرة را بیچاره را بدو
گردانیدند بجهت آنکه بعیت صدیق نموده و مانند جناب امیر مکرر باسی و قسمی را در فعلی نموده و بمقتضای
نورایان بجان و دل بعل آورده یا از آن سبب که ابن قتیبه را نفی چندی از اصحاب او در معارف خود
بر شمرده و دل را بر حیرت بتقلید بعضی از منافقین امر اهلوا می بی دود گمان برده بیچ خیال نیاد و ده که ابن
قتیبه در نیاب و دو کس اندکی دینیوی که تنهن او در کتب منقول و مکتوبی ابراهیم که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاد در فضل او در تفسیر فضیلت چنانچه باید مسرد و وفیق بعد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه در ثانی است که حجت را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان است
با طلست آنچه مدعی گوید انقضی که بزرگان امیدوارگان ایشان الیق باشند باین نگوش که بعیت
ریا نمودند و تالیف کردند امام الامه در قول ایشان که سابق فی مجلد اول تلخیص ایشان منکشف شد
جواب از طرف معاویه قریب بین تقریر است و اگر استخراج آن بطلبه مشکلی افتد و محتمل بسبب جمود
ذهن و قلت قایلی که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد یا تشویش است که معاویه را در آن
جنگ و جدال شباهت بسیار پیش از مد و قراین آن بکثرت بهر سید خصوصاً بر طور این بنیقه یعنی
شیخ حله صاف صاف نوشته که جناب امیر قائل عثمان و سه النورین بود پس جنگ و جدال او
صدور تدارد کمالا خفی و ایضا مشکلی نیست که حضرت عقیل با وجود تشیع همراه او بودند و اطراف
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذارند امیدوار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از در رفاقت بدر رفتند راست گو که ایشان و اتباع ایشان با اصول امامیه
معاذ الله لایق بودند و امر معلوم گشتند باینه و دیگر و دیگر مقبولین لسان امامیه حضرت پیغمبر را در
حالت اختصار گذارند و از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی محقق لایحی و غیره بدانند
و از مدینه پیغمبر در نشان ایشان گوید باینه و از مدینه بدر رفتند و از مدینه بدر رفتند و از مدینه بدر رفتند
آنکه این بدر رفتن گمان بعد و رفاقت شریف باز براسه اندام بیوت اهل بیت و فتنه پر دانی خود

نمودند و آتش خضلاف و عداوت که قریب انقطاع بود از طرف ایشان بجنبه طایفه
 خویش سرکشید و حالات شان درین کتاب با مجامید است و حیات پریشانیه و باغ اهل
 انصاف از مقام آتش بهوید پس محبت رسول مقبول و در ذوات شان کجا بود تا از مظالم
 محبت نجات یابند به بین با ساسمه بن زید و دیگر اصحاب که با اتفاق فسر یقین بر اے سفر
 جسا و غیمه بیرون مدینه طایفه زدند و چون جسد اشد و مرض و حالت اختصار شد و پیشتر که
 و بادل بریان باز گردیدند پس یقین است که اگر دیلمی و غیره ادبار شد و قلوب در برے دل
 و جگر قاتل را اے گذاشتند و از وضع روایات و انحلال دست بر میداشتند و این
 طائوس بجلوه خود و غیره او مانند زرار و دشمنان الطاق در زمان امامت نو خمال نرگس
 و سوسن و در بحال و یا انفجارت با اے تازه در نگار نگه بے اندازه رجعت قعت بے نمودند
 و بجلت رفیق و اور قاعه میدادند از ان رهگذر که مذہب رجعت دارد و در تاویل حدیث
 فکر ادبجای غیر سید بلکہ بر فزیر سوا اے کشفد اینک و دید اے الزام و افض است بسبب
 آنکه قائل بر رجعت اند و محبت حضرت که در پے انقلاب عبارت رساله قدیمه گردیده و کلاش
 بیغیر است نه شکر و فخر آن را که هنوز ثابت نکرده و دیلمی که مذہب صاحب فردوس
 دیلمی رجعت است و کیف ممکن که او از اهل سنت باشد نه از اهل بدعت و قول بر رجعت
 که محدث ابن بنیامود اے است کما فی الترجمة تاریخ السنه الراصفه اختیار کنند و فخر
 یا اے الا بصار فان التشبیه بقدر عمر و العیار لا یکن الا فیما ذہب اللہ یولاد الا شدار اما
 غا هر پس دیلمی که بسیر فر دوس مشغول است بحکم آنکه متبع صاحب بن ادریس
 چنانچه عقرب حال متبوع بودن شان از جمیع البیان دانسته و آن زمره مقدر
 بحکم حدیث الطول کلین و اربعین حش الله و دوش بودند و بر بنیاد رفعت کمال رجعت
 خواب نمود و فکیف که فرزند سعادت مستند که از بطن آن فرزند اید و باشد که کجاش
 در حال شرک اتفاق افتد و تجدید و زنده و زنده کردن اجله اصحاب بنحو حضرت
 تاب و امحات المومنین از ازدواج مطهرات سید کائنات متوجه باشد و این نیز کان
 دین را بر اصول رفعت علی ما فی البحار و حق الیقین و غیره با حسن کتب
 اشیاطین بکنجه عذاب کشد حال آنکه اصحاب و اموات المومنین بر همه
 مخصوص قرانیه واجب التعظیم اند و بالیقین از آیت کریمه که کما فی الحقیقه انما اتفق
 منی حقیقی مراد تواند بود فانه یسیر البطلان چنانچه در ابوت آنحضرت صلوات
 الله و سلامه علیه پس حضرت جلی اعد علیه و سلم پراست مر حومه است در غلظت و بزرگی

و قبله و کعبه اهل اسلام و ایماست از ولج مطهر التشر که بنص قرآنی انیست و نیار الشپت باز دند و دار آخرت را
 بر گیرند و داران مرئیین اندنه امهات منافقین که منحرف از تلقین باشند و قرآن مجید را منحرف دانند و ضابطه
 را بالیقین از اهل بیت سید المرسلین نمی پذیرند کمافی الکلینی و شرحه للقرطبی فی الخیر ذلک الطرف انکه در باب سید
 محبوب حضرت سید عالم گویند و از کتب ایشان میل بخبر مدنی طوسی و غیر هم عیاست و کافره حربه را باز دران
 حجه مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر از ان مقامی مقدس در جهان نیست کما عرفت نقلاً عن کتبه
 آبا و گروانیدان نه انشی عجاب بالجملة بعد از فتنه جنگ جمل که باغوا می این سبا و امثالش بودند علی
 مرتضی کمال تعلیم پیش آمد و مراتب خیر خواهی و خدمت لایق حرمت و ناموس اکبر حضرت پیغمبر کجا آورد و حال آنکه
 کافر و می نرد و شیعه بخش العین است فکیف حربی مع هذا فقط بخواندن کلمه یک میشود اگر چه نجاست یعنی دار
 الحاصل و بی بی رخصه را التبتی تمنای رحبت باشد چنانچه جوابش نیز از قرآن مجید واضح است یعنی انما الکلمه
 هب قاتلها و صحت و راعی کفر لا یحکم یقتضی کتب التبت و بی شیعه هموس رحبت مثل کفار دارد و درار
 نالی اورا کسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رحبت دارد و تا چندی از عذاب عالم نکور را می باید بچمی بخوابد
 که امیه درین عالم از دستگیری نشان عاجز اند کما تقر فی الاصول پس معتبد ناصبی بطریق محیب را در قلب نیار
 بند ریخته اتباع و برای قریب عوام خواسته تا خیال کنند که معتبد بر انقلاب هم قادر است و خاقانی انگساز
 که براه تو میر و ندی ذراغ اند ذراغ را روش یکبار از دست **بقول** مشابیه غاشیه پایان شکسته در شود
 کور شدن ملک الموت بیک طمانچه حضرت موسی **اقول** و یائنه التوفیق من از معتبد الرمانی این توقع داشتیم
 که او مطابق شهرت و ذم رسا و طبیعت فلک فرسار دارد و التبتی نتائج افکار خویش را در جواب نتائج من خواهد
 نوشت نه چنین امور که اولی طلبه در جوابش منالیده او را شرح توانند کرد و او را اصح که هر شهر و دیار مقرر
 خواهند نمود و در حق او خواهند گفت که کسی برین عظام مریم که علما جوابش بکرات و مرات نوشته اعتراض شیعه را
 از تقریر پاپیال ساخته اند دل نخواهد است اما اول پس باید درین تشبیه قیاسی را بیان نمودن حال آنکه بر
 هیچ یکی از محاورات عرب برابر که اهل فارس هستند قیاسی بنظر نمی آید که درین غذا آب گوشت و نان صرا
 که معتبد گرنه منجیه و هضمش اسان گشته که در التبت و از اقسام دیگر در گذشته و این طعام و در تحقیق سر و قریب
 اقسام است که اگر از کتب طبیبه فضائل نقل کرده شود در ساله جدا گانه باید یقین کردن مختصرا نیست
 چون این غذا عند القرب بسیار مرغوب و خوبست و اما تشبیه شد پس بر جا و در عرب کلام را ادا فرمود
 چون بعضی را حکما منجر گردانیدند که یک غذا باید خورد و هر چه نزد تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل همین
 غذا می خورد و تند رست شد بالجملة قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ نرق مقصود شریف
 مزید اهتمام در تعلیم است و از ان لازم نیامد که متقاربی باشد برای معلم و هم متعلم و
 متقار خود را در متقار چه نماد و حوصله را بکلفت تمام چنانچه این سخن معنی

در آن بیگانه هر سیدین میخورد نیست در نیام شکستن اعضا و مایه خلق به جرات و در باشد آمار
 ثانی پس هر کسی میداند که آخر امت شنیده گشتی دارد و در حق تعالی است که تا آخرین و سابعین که نمازیند
 که توبه و مقلدین شنیده غور و تامل بکار نمی برند نه روایات کتب خویش را بنابر سلیقه یا در این
 وجه نگاه میکنند که علامه اربلی این فرقه در کتاب کشف الغمّه از آنچه آورده چنانچه از ترجمه آن نیز
 صریح عیان است که قصبه لما نچه زون حضرت کلیم الله و کورشده چشیم ملک الموت بجای خود ثابت
 است تا بر آن تفریح نمود چنانچه می آید و حال اغراض علوم و مقبولیت کتابش هم از تالیفات
 ربّانی و غیره او واضح است و در هر چه اوردیم که از این کتاب مجتهد ثانی لا اله الا الله لفظ او خواهد افتاد
 ای که مال عیب خویش تن آید به طعنه بر نفس دیگران فرمید به مجتهد شریف با محبت سبب مخالفت
 دارد که نتایج انکارش که بعد از تتبع کتب رفته برمی آرد و کجا بقوات نا کارش که عین تقلید
 جامعین بیاض بی سواد صدق سواد الوجه فی الدارین است و لیکن فرید چپائی مجتهد راجع علاج
 که هنوز تقلید دیگران باوصیف محتاج اجتهاد بعد ازین عاقل بیسی را اشارتی در مغلولی ملک الموت
 از دست کلیم الهی پس باشد که این واقعه بجای خود حق نباشد فضیلت جناب سیده فاطمه زهرا
 بر حضرت موسی چگونه لازم آید و متضرع گردد و بر طوق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور
 می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که انبیاء طاهره شداید بیماری حضرت میزید و خیالی میگرفت
 و بر مفارقت آنجناب جان بخشید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از اهل بیت بمن رسد تو باش
 پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بقضا نشد و در جوار و همسایگی رفیق اعلیٰ تن برضا
 نداد و با چشمه فرستاد و خداوند مبارک رحمت آغاز نمود و از بن مقام واضح شد که جدل و جدال ملک الموت
 بعد از الشنّ اسمعی بود که ابن قلابی مستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع
 است که بگویند و گفته می شود و اگر حضرت موسی گمان برد که دشمنی در خانه من در آمده و یا من در او نیستم
 او را دفع باید کرد شبهه ال عیسی بر مقبولیت حضرت که پیش می رود پس در اینجا بر صور خیالی که او تالیفات
 مکن که در عیسی صحابه الضا طاهر شد که آنچه در روایات صحیح آمده و علمای ما فمیده اند تقریعی و غیر
 نیست بر الشنّ ملک الموت بودن بخلاف روایات رفته و در تقریب دلیل کجا قلیقه ظاهره الخیر
 فانه قاطع ماده الشکیک من ناستین عدم کونه الزامنا در بن مقام امور دیگر که در تفصیل نگار آید
 و دست دمای مجتهد از دیدنش که گرد از گوشهای خاطر فاطر سر میاشد بیش از پیش است و حرفی
 از آن اکتفا میکنم و بر دفتر میزنم و میگویم که محتمل است که شاید بخاطر ملک الموت خاری ازین وهم
 تخلیه باشد که در بیان کسی نیست که من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس
 حق تعالی که ذوق کوشش بی نظیر و در بحر علم تدارک خیال او کرده باشد و از دست حق انوار دست

فکر که مومن نمی باشد و غلبه بر او نموده اند و با یک الموت را از گرداب خیالش وار دارند و با شد و عادت
 او بر این جا نیست و خود را نسبت به دیگران مقربین از ملائکه و انبیاء و مرسلین یا ونداری که موسی علیه السلام
 چون خدا بر گردید و نور است و غایت که در آن هر دو که در عالم از همه زیاده تر و با کسی گفت از کس که از عالم قدیم فرمود
 من به شما قسم که منی انصافی و خیر و پارسیدند که ملائکه خلق امر و کسیت و بخیا نشاء که منم و حق تعالی بفرمود
 که در باب نبیره مراد بود که سنجی انجور که که یکی را از انبیاگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا تحقیق
 با تمام بی ازین خیال فارغ شوی پس سمعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حال شکستن کشتی و قتل لیسری صبیح و طلوع و اقامت دیواری
 که صد دانند ام بود معلوم شد و صحبت نزدی به پایان رسید و در پیش از پیش که شتهای علوم لدنی جلوه نمود و
 از غیر ذلک مالاتیای و ازین گفته است اشاره کرده ام با آنچه دیده ام در مناقب بعضی بزرگواران که هرگز بود
 انعام و محقق را پایانی بودی حال آنکه در بعضی از امور محتاج به تذکر حضرت خضر گشته اند که انی احادیثیم و معلوم است
 که قصه انتر شسته که منور من بالا و زین مجاهد گشته باشد و خبر عالمی و در فضل همه با و کرده و در نظر محبت جامع کمال
 و رانده یانه که در وقتیکه از آسمان و زمین اشری نبود و گشته شد از جمله ملائکه به را آفرید و بعد از آن تریتش بخاطر
 او در کتب و قدالی پوش برده و او را با تمامی مخلوقاتش خاکسته گردانید و اگر او را بجهنم میرد که مانع تواند شد که
 تا کسب نماید فیض و نعم پیغمبر و آن است قال الله تعالی وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُمْ فِي دِينِهِ فَإِنَّا أَكْفِيهِ مِنْكُمْ ذُلًّا وَتُجْرًا وَجَهَنَّمَ
 كُنْ لَكَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ حِجَابٌ مِّنْ عَذَابٍ مِّنْهُم مِّنْهُمْ لَمْ يَرْجِعْ إِلَى اللَّهِ لِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و دیگر است که شاید جامع باشد و اگر باشد
 قبل ازین در سخوات مجتهدان باقی مانده قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین نظر بسیار و نقش اگر چه مسلم و لیکن
 بود و نقش از مشاییر و در صحبت عالمای تحقیق او و استنباد و انما یکتا بش از نظر تغییر نگشته و من کتابش را انکار نمی کنم
 چنانچه بدرفانیش و کتاب شهیدی و رد و القدر انکار کرده با و صف بود و نقش درین بلده و لیکن انتقد میگویم
 که استنباد و علم و شریعت کتابش چنانچه مجتهد قالی طلبیده باید از کتب معتده تا ناهیت کردن معجزات مجتهدان را و آنچه
 نوشته و پیغمبرند که زیاده تر شریک ان نماید یا بحث از قناع لیل او خواهد شد یا نه جوایش آنکه ظاهر اگر بطریق
 زیادت شرب از عادات حیوانات است مثل لپشه و غیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از سوزن
 فی الحال که میشود و در شکم میگرد و بخلاف انسان که چون آسوده شده از آب طعام او را بطریق مجتهدان
 بلکه با ناز و دیگر تغییر دهند که کمال لپشه و تمشیش لپشه و غیره امری مستحسن نیست اری لطیف می باید قال الله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ آن نیز است که بعد از آنکه خالق خدا درین مثل نیز مطلقا عالمای رفته است که در حق
 جناب امیر لفظ لوجه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سماعین در سر باشد باید بشی الکلام
 رجوع کردن و الحجب مجتهد میری و سیرانی را یاد کرد که او را بطین خواهند گفت یا نه و بطین او مرتفع خواهد شد
 یا نخواهد شد و این را یاد نظر موند که در باره گردن نشسته که مناسک بطین شد چه خواهند فرمود خلاصه که سید
 و بطین در تمام عمر چنین است لپشه از بیمار می آید و فرمود و خود میاری لا غری ملحق نکرد و در کسب بطین جو

بنام خدا و او را همیشه بلا غرضی وصف خوانند نمود اگر بیاری اورام او را و رنگ در جناب امیر در بر رالت الطین
بودند نه آنکه بابی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک واضلاع آن منتخض شد معاذ الله و اگر الطین کرسنه
یا اسوده طیب جاذق البه از نفس او بی تواند برد بخلا و امتلا چنین نیست که الطین را غیر الطین گویند و اسوده
و سراب الطین بدانند و علما و شعرا آنچه در باره جناب امیر آورده اند غیر از این چیست که لفظ الطینی را
تو جمعی کردند که مشمل بر نفی شاه ولایت است نه آنکه الطین نبود و چنین گفتند و اسامه بن زید بن حارثه
الطین بود و چون علمی نزد شیعه نداشت بلکه از غایت جبل مرتد و کافر شد چنانکه مدعی خلافت شکام
نقل از ابن کثیر الشیخ اگر چه بواسطه استاد حضرت رضا بوده باشد که عرفت الفیاد در ترجمه اش الطین گفته اند
و آنچه در الطین بودن جناب امیر تو جمعی کردند بر توی است که در باره مولوی اصغر علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی غفر از فتح علی صاحب بود که در مختصرات و متوسطات کتب در سید نسبت تلمذ
باینابش دارم و او در کتب در سید خصوصاً اندر لیس فواید ضیائی خیلی مشهور و بعد از وفاتش بکفایت
حاشیه کتاب مذکور از خزانه کتب و بر او بود و شرح سلم هم لقاضی است که نزد خود دارم و در گردنش دارم
بنیاتی بود که تالبتیه میر سید و دوستانش وقت تدریس می گفتند که صندوق علم است که از ان بر می آرد
و بر مستفیدان تقسیم می فرماید و در واقع هر چه بود معلوم می گمانست و مطالب السؤل بلکه مطلب السؤل
کمانی کشف الظنون را دیده ام آنچه در باره صاحب مرشیه نوشته از ان بی توان برد که حضرت امام حسن
عسکری فرزند ی که پشت حالا که از تحقیق معتمدین ثابت است که میراث بنم از جناب سید چه ممکن که پسیر را
میراث نرسد و هر چه باشد هم نبرد گوارش سیر و خصوصاً شخصی که مدن خمر و رقص و قمار باز و در کوچه بازار
طنبور نو از بر قریح اهل تنقید خصوصاً صاحب حق الیقین و غیر ان باشد و قصه و حکام فرزندش را محروم
گزارند ان نه استی عجب پس آنچه در باب کمال الدین بن علی میگویم کمال استیاط است یعنی ثبات باید کرد
که او را مشایخ علم است مثل نجاری و مسلم الیام غزالی و امام رازی چنانچه معتمد فانی گفته که مشایخ علمانند یعنی
هستند حالا که از سنیان خوف قلیه نداشته که از مطالعه کتب رفته غافل بوده اند بخلاف اهل تشیع که عمر
ایشان در لباس کماری گذشت که خود را سنی می گفتند و فریب میدادند و بسیاری از تالیفات خود را
در باب گوش و دلفن و لیس حقیقتاً و کار گذشتند رجوع کن بکتابی ضخیم که مرآت آن خود را سنی و صوفی قرار داده و نزد
حکیم او جای این است ع شیعه اسم بی کینه ام و بالاخر چون سبب تعریف بعد از غوث تامل سنی با وجود
مناقب اصحاب که اگر جزو کتاب خود میگیرد که از جمله در دام و داند اش گرفتار میشد این امور است که میگویند اول
آن چهارده معصوم که طفلان امیر و فرزندان شان تیل از لایح از دنیا بخت نرسانیدند محسن بن علی مرتضی
عست که از گزند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از الطین جناب طاهر بر اسقط شد و اهل خرد او را غایب
مکار میدانند و بگویند و دلفن او تقریباً الی الله تعالی میبرد و از بند و عوام این امور را چه میدانند

این هم اصل سید که اسرار تحقیقات را بنی ایشان نیز بطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه
 صحاح است می نویسد که بطین لغتین کلان شکم شدن و بطین بزرگ شکم و محدث بخفی که غراب لغاب حادثه ایما یا
 محل میبند میگردد بطین بالکسیرین فموی بطین اذ اعظم لطنه و نام کتابش بارها و التبتی که مجمع البحرین و مطلع النور
 است و آنچه مجتهد میگویی که اشاره فرمودند جناب مرقضوی به بطین مبارک پس باید گفت در رجوع البش که مجتهد
 بنده شکم نور اهل دلان چه میداند کیفیت رئیس اهل قلوب تعجب این است که نفهمید که اشاره بشکم اشاره
 بقلب شریف و سنبل کینه بوده باشد و اهل صدق و صفای این اشاره همین معنی را عیاناً و چهار میفهمند
 اگر چه کسی ذکر لطن کند و حقیقی مانند که لفظ سقط در عبارت سید شباب الدین بفاست نه بقاء برای رفع مغلط
 تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السیول درین فخره فائدا لفظ توصیف بهامین بر عظیم
 البطن مضاف یا مثلاً نه که حقیقت این لغت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت برداخته دارد و اگر معنی
 چنین قرار دهند که جناب امیر بطین بنودند ولیکن این اطلاق فقط از راه غریبه علم شده پس در رجوع البش
 حدیث جناب سیده و رباره شکایت صورت باضمیمه اهل البیت العبر بما فیه کافی و وافی است کما لا یخفی
 و تسلیه جناب زهرایم مویده کلام است و هو الظاهر عند اولی الالباب و بر نه لازم آمد که جناب سیده از کثرت
 علوم و تناسبات اعضا نیز را نباشد و هو بدیهی البطلان و در هر کتاب بتبقیه مشتمل بر ترجمه اجماع اصحاب که لفظ بطین
 آمده بر حقیقت خود محمول است و اگر توهمی بنابر اظهار فضیلت و منقبت انتخاب کرده اند منافاتی نباشد
 و کثرت علوم خاتم الخلفاء را شدند که در عالم زیاد ظاهر شد میبای آن طور اختلافات در امت است
 و این زمر را محدثین با اشکارا کرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر که صاحب مطالب السیول نوشته
 اگر مردش نیست که زمان جبل وقت اخیر صمدی بود نزد قاروق پس ممنوع است معذرتا بایستی انکار کردن
 و گفتگو نمودن چون قیل و قال فرمود بلکه بشکر گذاری بر داجب معلوم شد که مسئله را میباید دانست و از حمل
 بی خبر بود و جناب میر چون حمل را شنیده بود بجان بخشی پرداخت و رخصه در پی اثبات جلیل فارغ شدند
 و ذلک جلیل عظیم و الله یقینی من یشاء لا یستقیم **فصل** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج
 مشتمل است و همچنین بر اسع و دلالت بر حقیقت خلافت یزید و رجوع البش هم در نظرت رسیده و قتی که مشاهد
 خبر این کتاب را از کاتبی نویسانیده نمود و فرستادم پس هر چند خواجها فاضله شیرازی رحمة الله علیه کتب
 خویش فرمود معذور دارم که تو او را ندیده بودی ولیکن من چگونه ترا بعد از فرستادنش معذور دارم
 که قطعاً ان کتاب را دیدی کیفیت که چون دلدار دم لینی دلدار حسین برادر تبارک حسین با الفاظ توید
 بعد از آنکه بنفیس دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاد و او در خلوت تمامی بنید و چنان
 می نماید که قلبش مانند زحمت بیدار شده بودی لرزد و با انیمه از غایت بحیالی و او عیش و کام را
 میدهد و متوجه جواب نمیشود و هرگاه نذکره ان در خلوت می آید و من میگرد و تو یاران از ذکرش

باز مانند و عوام و خواص شیخ الطایف جواب مجموع کنند پس او موقعی در تقریری بعد از فایده بعضی از اقرباء
 توانستند یافته از درین تفسیر گفته و برای بر آشفتن تو هر چه در ویش آمده نیز با تشن فتنه می کرد
 نیز زبانی داده و آن کلمات گفته که نزد عقلا کمتر از دشنامها نبوده باشد و لیکن چون در باره طلب
 بود و دلیل تزلزل او نشدنی و وعده حتی نمودی و اثری اذ آن پذیرد نیاید بلکه معنی قولش بهر حال
 اینجاست که نیز گفته عمالی آخره پس اگر اکنون پوست خربور جدا کردی و لعلت هر چه تمام بر جلد گرس
 نشستی و از مرض امن بهر ایت و علاج طیب عافق حضرت امام صادق کما یقوله عن موکلفه شیخ الطایف
 شود بین چه افواج بر سر تو بلکه اولین و آخرین تو از راه مجوسی و عبداللہ بن سبا نبودی کشیده و
 میدان دای داده ام چنانچه سکندر و ذوالقرنین تا میگردانند و این بهین گیاهی که اکنون
 زمان حال باین آیات سنگ است که لای که گوی نیز منم که کجا نیز یابم که بازی کنم و نه شمشیر و تاج
 نه گز گران بهین گویت باز گویم بان بهمه امر از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل و عقد است
 که اولی الامر اند و از میان خویش یکی راستیج شریک و البته می گیریند و بعد از اتفاق ایشان امامت
 آن شخص از کسین لطیف که داده امامت است بارگاه و فعلیت و ظهوری آید چنانچه امام رازی بشرح و بسا
 بیان فرموده و بنده همراه بیانش اظهار مثالیه مجتهدی نموده بقول خواجہ طایفی سخ که هستی فکر دم در آن کار
 پیوسته و در حقیقت کمال حل و عقد اتباع سنت نبولیت چنانچه باخداش بارگاه گوشت رسید و جواب امیر از
 کلام خویش بعد از اقتباس از آیات بیات و احادیث سرور کائنات بیان فرمود و چراغ هدایت قرار داد
 روشن ساخت که انما الشوری علمها جری و الا لافانج و قس علی هذا الصواب که زیر اقرا و راویان و معتقد
 بر امام رضا درین اوراق نقل کردم و این امور در آن اجزا که نزد مجتهد رساله ششم چنان شروع و بسبب
 که اگر مجتهد احاطه نماید و کج نمی بایزد و البته بشیر طیار روی خود بمجلدین هم نه نماید با اهل سنت چه رسد زیرا
 ازان واضح است که هر چند معاویہ بن ابی سفیان بیعت اهل حل و عقد بر ولایت محمد نیریدی توانست و
 حرمین شریفین پیروخت قبولش نکردند و اگر مراد از اتفاق جماعت بیعت محمد اللہ بن علیج و امثال او است
 ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از ملو را خال قبح از ظلم و غیره بیعت آن پلید را شکستند و خود را ازین
 بار گران برهانید و عازم قتال گردیدند و حال عبارت شیعہ جلال الدین سیوطی انچه در مثل تاریخ الملک
 حنبی فرموده بلوری در تفصیل آوردم که قلوب ناظرین عیاک میباید که در اینجا نیز بنیاد تقریر معتبر
 هرزه پاهی و خود بینی و خود درالی است که شاید در هیچ کتابی آن شرح و بسطه نخواستی یافت و لیکن
 از آنجا که مجتهد خود را در هیچ نقیض و کامرانی سپرده علاء خیش و در حقیقت نزد حذاق هم موجود نیست و
 بیلبان کاملین چه توانند کرد چون مرثی علی بر ثمانی شان نکنند و کوشش بر اندازد کسی نه مند
 القرض اگر تمام کتاب را بنمید مگر بعضی این مقامات را آنهم مرثی و را خفیف دیگر خوانند و معتقد

از پیش از آنست که میزان عقل گر این سنگی انرا می سنجید پس نسبت روشش و عدم رویت هر دو برابر است
 و بعضی از اصحاب معتقدین چون سفاکی و بی باکی او را بعد از واقعه کربلا محکم کردند و گفته اند چنان و انرا پس خود
 گویند و چنانچه از بعضی روایت بر می آید اگر چه بعضی در دعای روضه نباشد چنانچه از بعضی علمای نشان و در
 گفته اند پس حماقت مجتهد و تقلیدش باید و دیگر بر آن می خندند و دل بر آن هم نمی بندند که عیارات تحفه
 را به ملاحظه کنند و ما به التزاع را در باره فقیه دریا بند و درین ایام آن هم کلام محققان چنان آوردیم
 سخ فلک گفت احسن ملک گفت زده پادشاهی یکدیگر در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابل معتقدین امامیه
 نگار رفته باشد که بر هر مقاله اش بجا نیت اندوزی مجلدی صورت بسته و بر تفریش رنگهای گردنمای
 این پیوده گویان شکسته بالجملة بعضی دانستند که اگر در پیشش بماند غالباً که از اسامان انش یار بار بار در
 و بعضی حفظ بقربان و ناموس قفا و مکه مباد الشکرش بر مانتاز و بعد از او ادب و سحر و الناس فی العشق
 مذہب و مقصود از پرکوی و در هر مقام تعلیم این پیر نابین بود و اگر مجمل را بعد تفصیل کار خود کند هرگاه حال
 چنین باشد که از انرا داده ان مباحث تفصیل تمام نزد عقلای موم نخواهد شد و او را ق انبیه معتقد بجا
 خواهد ماند بالجملة بر مذہب مآختر امام حسین بکمال تقوی و در نفوس عمل فرموده که بمقابله سچو سلطان
 چایر فمک بی باک خروج فرموده و در وین داری بجا نیت قصوی رسیده معتقد صبی کر بر آن بسته که
 شهادت انتخاب را باطل گرداند و از راه خدایت بخاطر خواص اندازد که هر چه کرده بر اصول ماست کرده
 تا خود را از لغت شنید بر ماند الحاصل چون معتقد دید که اگر سنی که یک شهادت امام حسین بر اصول شیعه باطل
 است بسبب آنکه بنیادش بر مخالفت جناب میر است که بعیت فرمود با بحر فین کتاب الی غیر ذلک و امام
 کردن فقیه زود معاذ الله از دایره ایمان بر انداخته است که بطلان شهادت را تکلف تمام بر بنیان ننهد
 که امامت نیز بدین ثابت شد بر بعیت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین و بدینست که اگر عقیدش بعد واقعه
 کربلا بود و عیان شد تلبیس اوسه و رب بنه بر وی خود ز مردم پنا عیب گشتند و مارا نه و رسته چه سود عالم
 و انامی نشان و اشک را و ^{فوق} و لفظ کند او کند که محیب او سال عبارت قاضی ابوبکر راکی پیش ازین
 اند کور شد و ماخذش هم دلیل بر آن گشت پس که او را مثل سابق و لاحق معارط پیش آمده - این
 خاص دوم را پدرش در صوارم آورده و محصل جواب صاحب تلبیس السفیه بر او من اینست که این شهر
 آشوب از اندرانی مدح امام حسین را که اول خارج فی الاسلام بود یا صافه یای نسبت به تاصبت عصبیت
 خود بدل گردانید انساب نمود حال آنکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر بنیر اسلام
 خروج فرمود نه آنکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین است و بنده میگویم که انمینی شود
 بدیهی البطلانست زیرا که خارجی با عراف سنی و شیعه بلکه با قرار معتقد که خود درین کتاب میان سنی
 و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام

پدید بر گزار خود را مطالبی واقع خاتم الحقا و الراشدین میداشت چنانچه در سبیل ایمان است که بر سرین
 حضرت نبوی میر و ند و محبذات مبتلا نمیشود ند پس تا رحبت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی
 انجناب القیه از آیره تشن خارج است و در ملا مت اهل حق داخل و این شهر آشوب مقهری پیشوای
 رطل بوق شوختری است که نیریدایات او عمل نمیکند مگر کسی که بر ذین محدث مجوسی و یهودی باشد
 و راه امثال این بیاطمین اختیار نماید و تحقیق این نقل بنام این شهر آشوب ازان جهت نمودم که پدید
 مجتهد الزمالی مومن بجای علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکند در مباحث صوارم که این شهر
 آشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قتیبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین و حال عبارتت
 بهتریه قبل ازین در مجلد اول جنجوانی مذکور کردم که دل و جگر مجتهد را گاهی فراموش نشود که قاتل کبیر
 مجتهد کو فی هر دو کتابشاهی شده مذکور و بیاد می آید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد قالی رفرنس بتلا
 و داعی بودن بسوی محدثات از کتب تنقیه مثل لسان المیزان برای این شهر آشوب باقتضای شمل
 مشهور رساله از نذران نماید الا در چنین شکلی دیو مردم و گردو پو نیز ثنابت فرموده و محصل تقریرش اینست
 ازان نیست که چنین کذاب را در نقل مذکور تصدیق بناید کرد که اصل کلام قتیبی دلالت بر مدح امام حسین
 دارد و خلاصه آنکه اول کسانی که از اهل بیت حضرت بنظرمه تخرج نمودند و در مقابل سلاطین شکار و در اند
 حضرت امام حسین است باز دیدن علی باز نفس بر کمره و قس علی بن ابی طالب که از راه بهتان لفظا خارج را آن
 تاصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یا نسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت
 صلی الله علیه و آله را محرف القرآن نوشتند کمانی عناد الاسلام شاید که درین ترفیقات متوقع مزین ثواب
 باشند معاذ الله من ذلک و الاضا خارجی حضرت ذوی النورین را بدگوید و تکفیری نماید که جناب امیر
 او را در نهج البلاغت به برابری و مساهمت خویش می ستانند و در خصوص قرابت داماد حق او میفرماید که
 قتیبیغت من مهر و الم میالا و بر شیخین متطین ترجیح میدهد و بر همین قیاس خارجی مذکور جناب صدیق
 از ایمان بدر می کند و در حقوق و الدین یعنی حضرت و زوجه محجوبه مظهره او مثل رنضه مصداق
 اسواد الوجیه فی الدارین است الا غیر ذلک و بالا گذشت مفعلا که جناب میزانت بجهت ام المومنین پس از گفته
 اجل بکمال تعظیم و تکریم پیش برد و حضرت امام حسین نزد ما القیه بر دثیره پدید بر گزار خود بود و لا ینیب
 اگر چه اصول رنضه بلکه تقریرات شان مقتضی کمال خلافت میان جناب امیر المومنین و حضرت امام
 باشد که او تادم شهادت ندید خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه
 را بر کند که ذکرنا محلا و فصل مرة بعد اخری ذکره بعد اولی و از عجایب و خرابی آنکه محدث مخفی
 در نهج البحرین و مطلع البیرون میگوید ان خارجی واحد و هم فرقه من فرقی الاسلام بنوا خواجه
 محمدهم علی علی ۴ ذکر المورخون انه قبل نهم یوم النهران النخی النفس و کان بدخل بولفی بلسیف

حتی بقی و بخرج و ذکر الخراج عند علی کفار هم فقال من الکفر فر و اقتتل هم منا یقون فقال ان المناضلت
لا ین کزین الله الا قلیل و هم ید کبر و الله بکرم و اصیل قوم اصیل هم فقتله فی دخی بالجل
نزد ما بر حال کمنی انرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی دامن مبارک امام حسین بدان الوده نتوانید
بلکه پاک و پاکیزه است چنانکه دانشی و لیکن بعد از ملاقات اینمضی که محدث مذکور اخذ ده بنابر امام الا
نقل فرموده در مجلس دیگران هم نیت شان را نسبت بدیگران نشنوده اند و محاش بدان میسر
که خارجی بکافر است و منافق بلکه کفر باشد و منافق و شیعیانی خود را دریافت پس بر اصول رفته
باید گفت که حضرت امام حسین که تارک اقیه بلکه کشنده ان بود و کمال الشی در زمینه اسلام کمتر از خارجی است
بسیب آنکه تارک اقیه تارک مصلوۃ است عدا کما فی الاصول و هر که تارک مصلوۃ باشد عدا کافر است
کما فی الاحادیث پس دای بر مدین و لای ابلتیت طاهرین که با انیمه لوازم هنوز از دعوی محبت شان
دست یندارند بلکه عجز انیت که دعوی مزید و لایر زبان دارند و محبت شیعیان مرتضوی یعنی ابلتیت
را برابر کاهی نمیشمارند پس توانی گفت که از نسبت خارجی که بوی اسلام از ان می آید دل مجتهد
ناصبی سونخته و التشر عداوت و رسیه این کنیه تو زبر فروخته اکنون لا حول باید خواند اما انکه اول خاطر
فی الاسلام بر یادت بای نسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچه مجتهد ناصبی مفری و دعوی
کرد پس دانش لغبت و استدرا باید گرفت و تا دلیلی و برهانی بر ان نقل نکند و مناقش نشاید کند است
والی که دلیل قانیه بنده المبر که مسموث و دلیل و الله یهدی من یشاء الی سوا السبیل و بعد از ان
که درین مقام تری دلیلی الزامی یعنی نیت انردی خاصه از کلام کلام مرتب توان کرد که چون خود را
کرده که خارجیت امام حسین معاد مدلول احادیث سنیانست در تحقیق این معذرت از طرف
ایشان تواند بود که تابع طریقه و روش برگزیده حضرت اند پس اقیه معذرت شد ع که سالک بی خبر
نبودن راه و رسم منزه و این بدان ماند که خود در باره مختار عذر خواهی میکنند و او را از سر اجزا
باز میدارد و محاش چنانچه دانستی باز می آید انست که از اینجا که احادیث حضرات اهل بیت در باره
او مختلف مردی گشته شیعیان تابع آنند هر چه با او ادا اعتراض و حتی بود که ایشان برخلاف احادیث
ایم چیز می میگفتند پس بنده میگویم که از احواف مجتهد بدالات احادیث دامن کسیکه معاذ الله چنان
گوید بر فرض محال هم پاک شد چنانکه دامن رفته با عتقا و مجتهد از تقریر مذکور دامن قمری است
واضح که اول الزامی است نهالی تحقیقی معذامیانه انقام و آنچه در باره مختار گفته فرقی است و دیگر هیچ
اهل اسلام بدان اجماع دارند که مدعی نبوت کاویر در دین و دنیا جمیع بالیقین کافر و مغلذ فی النار است
و محدث مذکور که اهل آن حضرت امیر راستی است ندانند در حکم کفار مدبر القمار اند و این اجماع و مخصوص
منوع است کما لا یخفی و الاضا مجتهد اقرار دارد که خارجیت اولانی الاسلام مدلول احادیث سنیانست

مؤثر و مانع باشد که احادیث ائمه اهل بیت بر مخرج مختار کذاب دالالتی داشته باشد که سخ چو کفر از کفر بهر خیزد
 کجا ماند مسلمانی و از اینجاست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام آن رئیس الکذابين را قبل القوم
 و صاف صاف کرد و از اهل بیت خود چنانچه روایات این بزرگوارانند بر آنست و اگر قبایل را باقی
 امام حسین علیه السلام تا یکدین می بود و البته امام موصوف پیش کش او را رد نمیکرد و دو امام حسین
 برای قتل انظرود و لظاق بهت بر میان جان نمی بست و دست از برائی گشتن او نمیکشاد پس حاشا
 که ائمه اهل بیت با وجود آن علوم مدح او باشند بلی اگر با وی بد اعدا و سر غیر ائمه اهل بیت ملتفتانند
 سر جای خود تواند بود که مختار سر سرت این دو دمان است علاوه و مخلص او باید که شنید علاوه و درین او را
 اینهمه توضیح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم مرد نیست چنان نیست که محض
 باشد بکتاب نیست حتی که اگر کتب شان را غریب کنی فاقولوا الاثر کما ثامن کان مع هذا نیز خواهی یافت
 علل الشرائع کتاب مبدوق رفته نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلی مکتوب و مجتهد الزمانی
 انرا بحکم امام رضا علی دلیل مخالف میدادند و این بحث قبل ازین بحالاً مزید علیه گذشت پس مرویات سنیان
 و تحقیقات مشترک شد و برای رفته بعبانیت باری سر باری گردید آدم هر لفظ کذا و کذا که در قیاس
 مذکور بر ساله قدیمه آورده بودم برای اتمام تقریر مجتهد در باره امام حسین رضی الله عنه چنانکه دانستی
 پس میگویم که خرافات و هرگی مجتهد باید دید و ناصیت او را بمیزان انصاف باید سنجید که اگر کذا و کذا
 و تقریر به نتیجه قیاس اومی نمودم در تمامی بازارها و کوچهای این شهر نادیده میگردد و این که نامعیت مجتهد
 در یابید که در حق جناب خامس آل عبا این الفاظ شنیده می نویسد و مردم می گویند و انستند که این نتیجه
 قیاس از مجتهد ناصبی شقی است چون طریق مراعات ادب سپردم و تقریر را گذارستم باز هر امور و احوال
 و انهم سببی میباید و وجهی حملیت آنکه مدارا اعتراض بر صورت گذارستم بمعنی تفصیل احوال آنکه بعد از ادنی
 غور توانی دانست که در واقع تولیت فدک چون جناب امیر مطلق حکم چنین مانع از تقسیم شد و حضرت
 عباس اقسام آن بالتصنیف میخواست و آن موهم تقسیم میراث بود و سایر ای متاخرین حضرت عباس را
 غیظ و غضب گرفت تا آنکه لفظ کاذب و غادر الی اخره در باره جناب مقتوی بزرگان آورد و بعد از
 بر روایت شنیده فیما بین ما نیز وقوع یافت که عادت همین است که مدافعت بعد از بحث گوئی می شود و بجای
 چنانکه او شهادت خود شنیده بود و بر غایت ادب روایت نمود و مسلم هر چه بهر حال در اینجا کاذب و غادرانه
 است و در ماده نزاری و قیاس مجتهد ناصبی الفاظ دیگر مستحسن می باید که هر سخن و بی هر نکته مقامی و ادب
 که عذر و کذب را با امام حسین راهی نیست اری نیز عذر نمودم و هم کذب و هم خلاف وصیت پدری را
 بنده که متحمل و مودعی روایت نمودم برین منطبق چگونه شد و بجای روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجه
 مجتهد در باب الشرائع بر آوردن و این کتاب و انهم بحسب ظاهر همین آن تواند بود که غادر و حاین مراد

و در حدیث بخاری ای بی خبر دین کنایه تنبیه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بی این صاعقه
 قرالی است که در هر قول بر مجتهدی افتد و جنون مطلق را برای او ثابت میکنند نزد عقلای سنجش ای انهمی
 که در ضربت حیدریه قابل این امر نسبت حضرت فاروق گشته فاعلمه و یا اولی الالبصار فان للمجتهد صوتا
 که صوت الحمار لیکن بیار مهلاش می توان گفت که لفظ کذا و کذا بطاهر اشاره باشد یا مرکب جناب سید مظلوم
 خطاب مستطاب در تقوی تقرب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند بی آنکه حضرت امیر از
 وجهیتهای رسول خدا اعراض نمودند چنانکه بارها دالتی اطراف آنکه بسیاری از نسخ حق الیقین دیدیم و زینهار
 در آن نیافتم که بجای خاندان خاندان بوده باشد چنانکه این رئیس المجرمین قرار داده و مکتوب انجیرش
 بسوی مولوی اسلامه امده سلمه تعالی دالت بر آن داشته و این تحریف تم الهی حقیقه یعنی و دیگر است
 که پدرش دلدار اهل رستم نگر مطلق الاصل بدگر در عباد الاسلام آنچه گفته ازان واضح است که جناب حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و اله درباره قرآن مجید رئیس المجرمین است و از اینجا در مثل می گویند که کرد که نیافت
 و هر که ادنی خود در شکایت جناب مصلح میاید که رسول خدا است او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
 و اعاده حالش نالقه به بالیقین خواهد گفت که لفظ خاندان را خاندان ساختن هیچ فایده برای این
 دشمن خدا نتواند که در عبارت سابق و لاحق گفته اند چنین رسم پیرده نشین شدی و گریان میدهند و میزنند
 تو از جای خود حرکت میکنی و ای بر من محل اعتقاد من مرد و یاد بر من بدست شد شکایت من بسوی پدر من
 است و مخالفت من به پروردگار من است کار خود کرده پس جناب شیر خدا امانت آن مطلوب می نمود و حرام
 ناموس اگر مینمود کسی مجال می یافت تا از اینها زدن و پید شکستن و خانه را با آتش سوختن و تهیتهها شمر
 کردن طرفه آنکه چون لباس چنین حلقه در گردن شریف افتاد و چند صد نفر میکشند جناب سید القیوت باطنی
 و تعلیم علمها شدید القوی طرف دیگر را چنان بر و میکشید که همه بر روی خود می افتادند پس خلیفه اول
 محقق امامیه با پدر درین دو شکاشی گرفتار بود و پس این معجزه عظیم از جناب سید صدر ریافت که این
 بیچاره جان بسلامت برد اکنون معامله امانت معکوس شد و انکسایت خادم و حکیم است آمد که امروز
 خدا را از دست او ربائی دادی انهم حجت ای الهی قائم میشود و قمر خدا بر مجتهدین اولین و آخرین می افتد
 و هنوز جواب خرگوش مشغول اند و یکبار می خویش از ملاهی مثل سابق مصروف قال الله تعالی افانک
 اهل القری ان یانهم باسنا یا ناکوهم فاقموا و اقموا اهل القری ان یانهم باسنا فحی و هم یلقون افانک
 مکر الله فلا یامی مکر الله لا القوم الحاکم فدن اینها که مگوشت خورد از مراعات ادب نسبت بحضرت
 امام حسین رحیان جناب رسول النقیین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
 بوی سیر مراعات ادب نمودی و لیکن برای تفصح دشمنان دین و ابطال ندهب اعدای رب العالمین
 و سید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند با طهارت تاج اوله ایشان که قیاسات البسین

و برینم کردنش بعد از ان المبتدیه تا چارم و اگر محبت اندازد در خامنه رساله قدیمه و جدیده بگویند
می شنید زینهار در ذکر اسمای فقیهین بر اعانت ادب و سنج دقیق را فراموش نکند و لیکن طوطا در مقام
علامه دهلوی و قزندی در لبرش در مقابل بنده سراه دلاراف می نرفتند بلکه طریق دلاراف پسر دهنش فقیه
چو انمردی همین شد که در بنده ایشان جدا گتم و هرگز که خوف و ترس نکردم پس چنانچه قدمای پهلستان
دل و جان در تائید اهل بیت مطهرین بمقابل مواصب پیدا کردند و در احوال حکومت رخصه داد و جان شاری
برای اصحاب کرام داده باشم لاجرم اقامت لکند در جمع کردن کتبشان و جهاد تالیف و کتب و دوازده گاه
بعد و حضرات ائمه قریب بلبست سال کشید و اگر مراد از دلالت عبارات و روایات مجرب و سلطان و فخران
روانی نیز بدین شیوه است پس مسلم است و لیکن لایس که برای محبت فایده دهد که اولیایقت نیریدار برای اقامت
بسیه زوری و کوری ثابت میکند و اگر مراد آنست که آن دلالت دارد بر حقیقت خلافت اولیای
ممنوع است لای علی بن اقامه البرهان عقلا و نقل و فرق میان هر دو ظاهر است و لیکن در مجلد اول تریع
بیش از پیش اول قایم کردم که زیادت بران مشهور نباشد تا همه ناظرین با حیرت هم قهرین شدند و گفتند حالا
یا مقلال که از محبت انیمند کوری و کور انکی خیال کسی در جواب رساله قدیمه نمیکردشت با انهمه سامان که از
برای او میاست که لا ینفی **قوله** اما آنچه نوشته که علمای مذہب شیعه در حمایت مختار الخ واقعی کسی که از
علمی و کتب شیعه و عبور بر فائز اصول نداد که حضرات امامین در کدام وقت پیدا شدند و معاملات
دینی و دنیوی ایشان با مخلوط از عطای در ارم بختا جان و ابتا رقیمت ناکه و اختیار اعرابی جناب
که برود دولت استاده و مانند ان از افعال شریف ایشان بر جنگ بدر متقدم است ما از ان متاخر و ابی
بن کعب قاری از اجله اصحاب رسول مقبول عبدالعزیز بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف و مجهول
و در زمان حضرت همدان بن حضرت علی بن محمد بن مسلم تقدس جان بجان افرین سپرد و واقعه که بلا مقدم است
یا زمان بیعت عبدالعزیز بن عمر اگر معترض نبوت در آید و تا میرا سارم و در مرض شریف بود و کافی لحن الراج
یا در محبت انچنانچه هر روز یک امت حقیقی خود یعنی مهاجرین و انصار را همراه سراق طلبیدند و هیچ نیازی
نداشتند چنانچه در کافی لحن الاسلام یعنی مردی و بشرح ملا خلیل قزوینی مفصل محکی انی اخیر ذلک و الا انما
فی تالیفات المحدثه المزیب او زیاد که در اطلال دارد یا مجیب مصیب که کلامش ازین منواله پاک و صاف
است و سیوه لاف و گزاف کرد و تحریرش نمیکرد و مع ذلک حکم باختلاف احادیث ائمه مخالف لغوص این
بزرگداشت زیرا که یا ظاهرا بجای نایب امام ترکشی از محدثین و متکلمین رخصه و دلدار و مدار و خود مجتهد
حاصل الامتار بتواتر معنوی در بکار و موارم و غیره رسیده که امید زینهار اختلافی ندارند و برای دفع
اختلاف از امت منبوت شدند چنانچه مقلد ایشان نیز بر ارم لحن قرطاس و تشیید المطاعن لقرطاس
انمردی پس هر چه اول ایشان فرموده متاخر همان مجاد و پیوده پس ثابت شد که لا ینفی که این افعال

هرگز از ائمه بعد در نیامده بلکه ائمه بر کذب و انحراف و فتنه و افتراق داشتند و او مثل مسیحه کذاب می پنداشتند
 و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان مدو بود و در راه و در فتنه شیاطین از راه و هم شایین شیطانی
 الطاق و شتم کلاب محدثات خود را داخل دادند فلا یبایا یبایا لایین بدو و انیتقدار عقل و نقل از در خردندان
 و در بین مثل بدیعی اولی است که حضرات ائمه نامیان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند و مخالف و ناسخ
 دین متین **فصله** تقریبی جواد اکبر النعم انجیایم معلوم شد که جناب مجتهد الزبانی که نائب امام سوسی و یحیانی
 هستند احاطه نامه برکت شیعیه دارند چنانچه مجتهد و متکلم که مانی اگر چه بزرگان چنین گفته اند صحیح که گفته دان
 نشود و کرم که کتاب خود نیز بر این که این جواد را با وصف انما را نمی بینی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث ائمه
 وارد است اگر میگویند مالا لک جناب امیر وقت رجوع از حروب لغات از صفین و خوارج بی دین علی با هوامش
 فرموده بودند که جناب من الجواد الا صغری الجواد الا که در همین دیگر صابنا از ازان جناب امیر گفتند و در تفسیر
 و غیره مراد است چون جواد جناب امیر که گفتن حضرت صلی الله علیه و سلم بود نزد آنحضرت باشد البته و را گیر بود
 جواد مختار لفظی برادر مسیحه کذاب نذر جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گفته است این نوع کفره در مقابله
 میزند جمع نشود و کفارات مذہب مجتهد و مانگی شیعیه ایشان متصور نخواهد شد و ایضاً می توان گفت که هرگاه
 بدینین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر جدیث ارشاد و ملکی رفته آرزو مند معیت ایشان باشند
 و نبض جعفری در کلینی بروایت الطوال احادیث ایشان مجاب هر گونه کفار باشند و بعد حضرت دین تویم را در مشهور
 و مخارب منور سازند و سلطنت کسری و قیصر را بر زمینند امام جعفر ایشان را و ارشین فردوس گردانند و با وجود دیگر
 رب العالمین در حقیقتشان فرمایند که تو در حفظ و حر است مائی علوم بزرگان خود را در پس پرده و از یکس قس
 نذر در قضا منتر باشند پس البته مجاب اکبر ایشان غیر از مسیله و برادر خردش که خواهد بود و الحقیقت الحقیقیه نیز
 چون مختار محبت ششین در دل شسته پس مطابق روایات قدما می شیعیه مثل تها و کلینی و غیره بالیستی و جواد
 فلق مجوس داشتند نه از برادران را که گردن که حضرت امام حسین را و از درخ چنانچه باید و روایات محدثین
 ایشان که استعترف نمودند و چون پیوسته شکار خود را در فتنه پس نیان را فرود فتح و ظفر و ابا باشد که ازین جت
 حضرت را ترجمه آمد تا حضرت امام حسین را و از درخ بیرون کشید و چرا حضرت شمشیر که برآمد و ظفر ماید که خود از
 جواد مجبور نشدند بود که البکر و عمر و عمر و عمر که گوش و چشم من اندر پیچ و تالی که مجتهد درین مقام است
 و علم سخن سازی بر فلک برین انفرشته بود و بعد از گون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویدا
 و انیمه که شنیدی یا قطع نظر از آنست که جناب مجتهد انداز پدر خود را با اختیار الفار و اجمال پس نشیت
 انداختند که و کلام مجمل را ممل می دانند و صاحبش را بقدر و ماگی دانند و میکنند تا علی هذا ضرورتاً و
 الهفت را سمنه عبارات پدرش از معوارم و غیران بر چیدن و سفلگی و فرداگی فرزندش یا بنگ انرا
 بیان اد کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذہب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن نظر

میدانستند که برین اوله خاص مرج و قبح مختار بودی کار آمد و در میان علما خبر فشاری پیدا شد تا مرج قبح
 او خود بخود دشمن آن بر نبوت میسر و استحقاق لعنت برای ما و زمین عیان میگردد و لطلان این معنی که فخری
 بجای خود ابرار و بدین هر کس و ناکس چنان واقع شد و گوئی که سفیده صبح از مشرق بر میدواید و آنچه گفته که لیکن آثار
 فرقه حق کسی مختار را امام بحق و از حمله خلفای اثنا عشره اندالت الخ جوالش تزدابل خرد بر ظاهر است که چون
 خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر دالت و بنیعی قائل شده که امیه هدی مدح او کرده اند و شید و حیدر
 مختار محل طعن نیستند بلکه سنیان معلولان اند که قائل قائلان امام حسین را حیدر موم میدانند و انیمه کلمات
 دل بر آنست که او مرفدار مختار است پس اگر او را بر زبان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را بهر روز
 میسر و مباحث کلامیه معنی آمل است نه بصورت لفظ کمالا یعنی و اگر گویند عصمت شرع خلافت و بهر المفقود گوئیم
 مگر تالیفات محققین خود را ملا خطه نموده که آخر پیچا رگان میدان تقریرات را نور دیده عصمت را بهدالت
 آوردند و محقق الایچی ازین جماعت است در گوهر مراد پس دائره خلافت و سبع گشته و العجب که کلمه بی تمام
 بیان حضرت زید شید محقق گردانیده که منافعی امامت خانه نشینی است و در طفلان زمان لبر کردن و از
 جهاد دل در دیدن و پیرد با خروشتن و تدارک امت ننمودن و لیماست نه پیرد اختن اگر مدار امامت
 بر عصمت می بود الله تعالی بران میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق علیه
 مدار آنرا کجا بر عصمت گذرشته بلکه جهاد و شر و ط آن را مفصل گردانیده و داد و انصاف بدیده که ما جرین
 بر لصوص آغزباب مورد و عمده آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و جمعت شان که قائل شده اگر مختار
 را عصمت حاصل نباشد گویم باش که مدار بران نیست اعاده اطول احادیث بنصوص حضرت مستطاب
 است ورنه یار و در گفتمی و از آغاز تا انجام آوردی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
 و اگر قرآن مجید بر شامی آغاز شر و امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از انبیا است بلکه اگر
 ادنی غور کنی در این حدیث نیز خواهی دانست که غایت ما فی الباب و قد لکته الحساب در امامت جهاد است
 در لفظ او سیاست است سید انبیا بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و
 مورد مدح حضرت علی المدینه و سلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله مخصوص اطول شرح هم مدح و ثناء
 است که ریاض الالکین نام آنست یک دو سطر از ان می آید که تا بدانی که عصمت کینه و جین است
 و برای مصلحتی الهی در کار است غالبان امت از اذ بان خود در باره امامت ترشیده قلوب الهی را
 با خراج و اشدین خورشید و بالاخر خود لغیر در در حل افتاده اند و سطر از کتاب مذکور در حق
 زید شهید خواهی بیند که منکر امامت امام محمد باقر علیه السلام بود که کافی اصول الکفینی و خواهی دانست که این مشرعات
 را غیر از عبدالمعین سید هدی که امامت بلا فصل و تکفیر اصحاب اسیا و است کما فی الکشی مرتبی
 و آغازی نیست و محدثی و کار سازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلافتی

انشده لغیر بعضی بسوی اهل حق فمیده میشود و بوالکشی و سابق و لاحق اینچنان در دو قراول سپرده
 که قلوب شیعیانیک میدانند و ظاهر است که آنرا که نیریشقی را در آن زمره شمرده اند از کلام شان بنید
 که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از آنها مستحق باشند و خلیفه بر حق و بعضی از آن غیر مستحق
 زیرا که گاهی گفته اند که نیرید خلیفه بر حق است پس اعاده آن بالتفصیل موجب تطویل و در همین مقاله
 بحث آن مشروط و مایوس و کثرت چندان و در هم نیست که باعث سهولت یا نشود از اینجا که مجتهد هر دو
 مختار را احیاء و اگر قرار داده پس البته کثرت بعیش از اعالم عذر با خواهد بود که در قلوب اعدا آن
 کنند و از زبان انکار نماید چنانچه مدار مذہب شائست و در احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی هم
 ذوالوجہین نامیده لغت کرده اند و از اینجا انیم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اگر نش فرورست
 که او را نیز رکان بر اصول خود ترجیح دهد که در پرده نشستند و از مندا مات و لوازم آن برخاستند
 و اندر زریه شمشیر سیف مسلول و رخ مصقول و فرزند پندیده رسول مقبول بودند و بنید بلکه از نیم بافر
 نهند زیرا که درین اوراق از کتب شیعه ایلوا را بنامیده که گشتگان جنگ نروان نه کا خبر بودند و منافق
 پس جهاد مختار البته جهاد بر نفس نایل خواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شانا و
 ارفع مکانا پس حاجتی نماند که نسبتی دیگر درین خصوص طلبیده شود و اکنون حرفی چند موعود انست
 که صاحب ریاض الکلبین نقل نموده از روایات صدوق بعد از اینها و قال امیر المومنین قال رسول
 صلی الله علیه و آله الحسین یا حسین تجری من عینک رجل یقال له زید یحیی یهودی اصحابه رقاب الناس
 غیر المجلسین یدخلون الجنة یا حساب چشم الضاف بکشا و به بین که حضرت سید البقیعین او را بدین اوصاف
 ستوده و امام حسین سید الشهدا از الوجود او بشارت داده و هرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
 عنهم را پیش نامون بردند و او بر پیش نجشید بخت برادرش حضرت امام رضا و خطاب نمود با نجیب
 که اگر برادرت چنین و چنان کرد امدی زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود و اگر
 رعایت منکرلت تو در میان نبودى البته او را قتل کردمى که آنچه کرد امدى صغیر نبود و امام رضا
 فرمود یا امیر المومنین برادر مرا بر زید بن علی قیاس مکن که او از علما آل محمد صلی الله علیه و آله
 بود غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا و جنگ نمود با دشمنانش تا آنکه مقتول شد و راه او امانتی
 مختصر افواید این سلویش از پیش است بر اندکی از آن قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
 العیون و غیره پیرا هر است که چون امام رضا الطیاب نامون سفر نمود و در بعضی از کتب رسمید تا مدتی
 تنها و است که امام عمده خلافت را قبول کنند زیرا که حضرت رضا بن رضانا و در خلاف اومى نمود
 مقصود من آنکه با قرائت اجماع علمای شیعه لقمه در میان نمود و ما این همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
 می گفت و اگر این خطاب را در کتب روضه نجوی در کثرت حدی ندارد پس سیاه وائی طائفه فاحشه

کسیه کافی التشریح الکثیر به باید دید که در اصول خود بجای بطریق آوردن اند که این لقب خاص
 برای جناب امیر خاتمه از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید التبیان روزی لب برای خود خواهد
 یعنی باون خواهد شد پس ملائین بینی خود را برای بد شکونی دیگران بر میزد و ملعون ابدی شد
 مجمل افتم ویر تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غریب ال کتب اعمال
 است که غیر معصومی بریزد و اگر در اینجا این نواصب گفته اند غرض کنی توانی دانست که از نواصب گوی
 سبق در ربودند زیرا که فقریات و فقریات نواصب نیز عقل و نقل ادیم و لیکن این کفریات
 از منهار نظیر رسیده لغو بالله من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد آنکه فسق چنین بزرگ یعنی
 زنده سید التبه محال خواهد بود چه جای کفر و لا چنانکه در اصول کافی لفظ الاسلام منابر او با امام مجتهد
 و انکار امانت ثابت است و دخول او در جنت و انتم بدون حساب چشم خود دیدی و میتران عقل خجسته
 پس اصلیت امامت محمد بن عبد الله بن سیدار اصلی مانند والحمد لله علی ثبوت اصله و بطلان خلافه
 و از اینجا باطل شد صور خیالیه مومن و مجتهد اول که در ذل و فقر بافته و تافته بود و تفصیلش در اصول
 حیدریه علی الجوسس القدریه خواهی یافت **فصل** طفره آنکه این حج در مقدمه شرح صحیح بخاری است
 الخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حازم دوام انجیث بر می آید پس ممنوع است لا بد علیه
 من اقامه الدلیل و اگر مراد فی الجملة است پس ابو الطفیل را از فقه بودنش بر می آید و لیستاری از امیر
 قبیل از دعوی نبوتش احسانات بر خاسته کرده اند و چه سید استند که شب عالمه فردا چه زاید اما تخفیف
 حدیث نجوم لبیان پس مال بر آنست که جناب مجتهد الزمان یا آنکه قوت سیمه و از اینجا خبری از تالیفاتش
 ظاهر است و قدم مانده فی هذا الحلقه نگه رادم محیط اصول و فروع خویش بلکه قریب لاینکه عرفان
 الحبله الضیاعیون اخبار الرضا را ندیده یا تفصیده اند پس اختصاص حدیث لبیان خارج از اینک خواهد
 زیرا که طور علماء در کتبشان متبادرالی الاذیان همین است که بر قیود اخیر ازیه شامل میباشند
 پس متبادر از ذیان شد از لفظ حدیث سنیان یا اینکه شعیان این روایت را حدیث حضرت علی علیه السلام
 و سلم نمیدانند و ان منافی تحقیق امام رضا است رضی الله عنه که حدیث حید من است کسب الرفع
 بنور حال این حدیث از حیثون الاخبار ندانست و این معرکه در کتاب منقح الکلام لجنایت ایزدی ملی
 شده و بر هر ناظر عیان گشته که حضرات امیه عموماً و حضرات امام رضا خصوصاً تلحیح این حدیث فرمود
 و لفظ اصحاب را بر غیر مرتدین منطبق گردانیده و ان موجب جنبی چشم ماست هر که خواهد مصلح خود
 را بیازماید که ان صحابه کتید که راه روت پیوندند و ان بزرگان کتید که خاکسترشان بر باد
 دادند اکنون الفاضل را استعاره بکن و به بین که تفوق از برای کیست اگر چه مجتهد رئیس المفسرین
 خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرارت میشود که ذکرش مستحسن است و لیکن سبک آنکه

مگذار که نه کند کمان را به دشمن چو تیر میتوان دخت به اگر موقع سخن باشد در مناظره ناگزیر است
 بیان آن نمودن و که دانش فرمودن طرّف ترا که درین اوراق هزار بار دیده باشی که رفته مخالف تقلید
 کرده بابتلع شیطان و اقرار تشبیه و اختلاط پس بپایه ابو الطفیل چه رتبه دارد که او را مقتدی گویند
 اکنون تقوی و تقوه با نینقی که چرا عمل طعن خوانند در بجای خود نخواهد بود و در نیتقام از پیش
 صاحب دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم که علما شیعه مثل صاحب تهافه و غیره او را معتدیت
 معنوی انجید در طریق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام معتبد کجا مانع می آید و الزام توانم داد که
 که نفس رضوی حدیث مذکور صحیح است و شیعه نقطه اما ابو الطفیل پس باید ثابت کرد که او از اجل بود و در نزد
 بهرگاه مطابق کتب تنقید کسی نبود که تردید کرده باشد در امانت بلا فضل بر تقوی خبر مقدمه او سودگندی
 اکثری از ارکان امامیت خارج الزم رتبه بود پس ابو الطفیل کجا لیاقت قدرت دارد تا امامیه تقلید
 کنند پس ذکر حدیث مذکور بر حال مجتهد را نیز بنماید بلکه صریح دوستی عنبنان و عدالت بنی آخر زمان
 از آن پیش می شود و اگر مراد انیت که ابو الطفیل از اجل اصحاب است نزد اهل سنت بدلیل که در مقام
 نوشت از مقدمه فتح الباری پس لایم که از عبارتش برمی آید بلکه نفس صحابیت النبیه مسلم است
 با نینقی که در جنگ احد پیدا شده و زیارت او حضرت صلی الله علیه و سلم مشرف گردید پس از قولش اجله
 کجا به نبوت میرسد نه نبی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن واثله بن عبد الله بن عمر
 بن حنظل بن العقیل و کاتبی عمر و او لد عام احمد و رای البی صلی الله علیه و سلم و رومی عن الی بن قن
 بعد علی الصحیح و هو اخر من مات من الصحابه قال مسلم و غیره پس اجملیت را جناب مجتهد الزمانی افزودند
 و بر ظاهر است که هفت ساله را نقد صحبت کجا که در اجله صحابه بشمارند و قرابت دهم جای می هم داشت که همیشه
 صحبت شریف بهم میرسد و این امور بدی است و اگر مراد از عبارات مقدمه اجملیت گیرند منافاتی در همه او
 خواهد بود که در تقریب است و هو ایضا طا به عند العقل و امکان مخفی علی رئیس السفا و الغرض چون مجتهد
 در مزید محبت مختار منه است نشان بر واری و ثابت کرده و اجملیت او نیز غیره و پس برای سفاست خودش
 نشانی گذشت که لا یشی و سالبی بخیر بر آید الخ و جالبش در سالبی چنانچه باید گفته شد در اینجا
 نظر انصاف باید دید که هکذا تری لکم من باقیه کانهم انجازا خلی خلیه معدن انصب
 بعضی از محدثین آنست که اگر کسی مرتکب اعدائی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق الیه بود و
 از وی توان کرد چنانچه از موارد منیر و افصح می شود و بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست
 که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین را نهامی و در پیروی و انهم بقول انجناب و در پیروان سری
 چنانچه در کشفی است مقتضی آن شد که رفته او را از متجنبین و نیا بر پیوند یعنی با فقه السعه لقب دادند
 و خطایش اصدق الصادقین گذشتند که انجناب این تعلیم و تکریم را از رفته گاهی در جواب هم شنیده ایم

[illegible]

و فرض این نموده که آن پس قبل نمی نماید و معلوم است که قبل نمی در نظر ما اگر با حیات محسنه نباشد بسیار
 قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر از کمال قدرت طاقت این شش
 که چون آن پس این بنی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت باید الا با نسبت چشم زدن
 نیز بان لا تعد و لا تحصى باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات بنی که انهم پس از آن پدر
 باشد راحت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بوضع آن قبل حیات ابدی آن پس را که بنی است عطا
 فرماید و سید و سروران مخلوقات گردان و سلطنت لا یشترک با و بخشد و با انواع نعم لا تعد و لا تحصى
 که زوالی و نهایی نداشته باشد مستم از همان دادن سکین سخن میشود و اتمی بلفظ پس اگر قائل
 امام و مقاتلین آن عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش ستم و برهمنی که کوفی
 الاصل بود ستم و برهمنی باشد و شیعه است اگر چه ابو حنیفه کوفی بود و مدار تشیع بر اعتقاد است
 و آن تلویح لایق دارد و امام را بدو زاده هزار اخلاص را بها طلبیدیم چون دانستند بودیم که اول
 رحمت فرمود یکم مخطئه و دشمنان تبسم خواستند که او را مثل کبشی قبیح کنند و همراه خویش بر مرتضی
 شریف بریزند و اگر او بسور انی پناه که در زمین را بر کنند و او را بکشند پس در زمین وسیع گنجایش
 نماند و معنی و صفاقت الکافض یحکمت نمودار شد و در روز را با فرزند آن و انچه
 در شکنجهای مصائب بنویسی کشیدند از انچه حیات و هم از خوف افواج نیز می که روز را افزون بود بر
 جان و ناموس بر رسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آبی پیش نیست را انجناب
 را بدین نیت خالص نجات فرودس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم
 یقین است که چون خدای عز و جل عادل است و نزد دلدار مدار کما قال فی صدر الصوارم هم یحیی
 ایشان بنید انهم را الشهدا که بلا لاسی سازد و امرو در بلاد مشهور به سیکو به حال بسیاری از شیعه
 و سنی موجود اند که در روز از محرم با تمام امایین مشغول میشوند حتی که بیخوش شده بر زمین می افتند
 چنانچه سنیه را وقت ماتم از دست میگویند لایق است و سرین را بسیرین بغایت جد و جد میزنند
 و روز شهادت هرگاه تقریر را بریز زمین دفن کردند کمال عیش و نشاط و سرور و این ساطع و طایر
 و بلا غم مثل روز سولی سوی خانه های خویش بر میگردند و چون از علت این احوال سید شنیدند
 گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او محنتها کشیدیم در بنابر داشتیم که
 که انجناب را با تمامی رفقا در باغهای حبت و غرقهای بهشت داخل ساختیم و او عیش و کامیابی
 میدیم الغرض چون دلدار و مدار قید و جود محسنه در قتل انبیا نوشته اینچه امور و مانند آن زیر آن
 سند رج گشته که حریفی را بطور تشبیه نشان دادیم و در گرد و گرفتار عات بالا استعاب نکردیم و آنچه
 در باره ما و این طبع آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویش پدیده جوانش در هجوم تسلط

و تنبه السیفه مبسوط است و من امیدوار آن بودم که مقتصد تاسیج فکر را بهتر ترتیب آورده بصورت منظمی
 و کبری جلوه خواهد داد تا من خبر اسنا خواهم گرفت افسوس که این آرزو بصورت نهایی و معتبر از نظر
 انچه آورده در حال شت قتل نظر از تحقیق و الزام که استقامت آن توانی کرد و مقلوب است م را و بوی
 که افشش باشد زیرا که از کتب شیعه واضح شد که خواج را مدح کرده اند و الگانه بنص صاحب معاد یعنی
 حضرت مرتضی عجله که از کفر و فساد پاک و پاکیزه ساختند و زیاده برین نیست که آنرا در فتنه مذکور پیشتر
 و خواص در یافتند و دیگران از عماید محدثین و متکلمین مثل مجلسی نیست شان را که مبدای افعال
 است بخلاص شود و ندید که بدین شیت گوی سبق در مدح شان را بودند و حال مجسمه خود معلوم که غیر
 تو حید رب العالمین از تمامی و میانه و شنیع متحین اندستی که بعد از انتخاب شان از هفتاد هزار در وقت
 امام صادق (ع) تعیین شده باشد که زراره در شهر من الیه و القاری رئیس گشته باشد و حالش همچون
 شیت از بام و البیس در اشرار انام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که میخواست امام مومنین
 را جوسی گرداند کلماتی فخر و الگشی قاطع بکلیه و نیز اگر در زمره محدثین رفته ادبی غور کنی و اقیر
 حدی و نهائیتی ندانند و لغوم ایام یا ایانی نیست که اینها بدتر اند از نوامب خود خوانده و ستمکار
 اهل بیت اهلار و پیر ظاهر است که انچه از اسامی و ریافته نوامب را شرمند ساخته که جز این
 کائنات امید را خود و حرمت حرم ایچ مثل اینها بودند و ابروی شان پر خاک نداشت و ریخته و از
 هر گوشه برایشان بلای برانگیزند تا اتری از مدعیان ان نماند و علمای رفته در افتد امارت
 از ایشان نمی کردند چنانچه مقتصد کربلای عینی سید محمد طباطبای در عواشی مدونه کسیت اصول
 بیان و تحقیق در داده و این کتب بدو و تمامه حکیم میر محمد صاحب فرزند سید ذواب فیض آبادی برادر
 میر علی صاحب ولد اسفند شان هنوز موجود و مهندا کجایکی مثل شیت و کجا بیاری از اهل جنت و اگر سخن
 از ان می رود که خود میباشد قتل معصوم شوند مامون بن ماریون امام زمان را بدست خود و برادر
 و فرزندش یعنی امام تقی را به تیغ بیدرین از خیال ناهبیت گشته چنانچه ترجمه خراج نیز بران شتم
 است مهندا اگر بمطالعہ عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خواهی دانست که چون او
 در قتل این هر دو امام وحده لاشه یک بود و زیارت کلامی نیز حتی قدام و متاخرین این باب
 را برینج تحقیقات او اساس نهاد و او را رئیس التکلمین خویش گردانیده اند و بسیاری بر این
 و نمازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نخواهد بود که در باره معتبره تحقیق نیست
 که برهان بزرگان گشته سه چون خدا خواهد که برده کس در و پیناشش اندر طعن یا کان
 عجزی که علم الهی رفقه صاحب غرور در توهمات و آیات البهره و غیره از مرتدین خود ساز
 اهل بیت طاهرین معاذ الله دل نداده و کتاب خود را بدان پیر ساخته فاین السک من السک

و این هراسن که قوله انهم غادو عداوت از شما نیز از شما قاتل قاتلین خنده رسول بود و چون
 وحیه ندارد باید دانست که محبت را نفروست برین خنده و دلیل قایم کردن ورنه انهدنت توانست گفت
 که چون فخر را قبول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کند اب بود و بریه او بر وجه قبول آنجناب
 تسبیح پس معلوم شد که نفرت امام از و بر وجه مقصودی بود حتی که او از ایه اسلام خارج شد ورنه
 بتخیال کسی از عقلائی بآیه که امام خلق عظیم از جد امجد خود میپراشت یا بدو بریه میجاد که بر آن روایت
 صاحب منج المقال بسبت هزار دینار بود قبول نفرت مایه و وجه نفرت بسیار است از و دعوی نبوت
 و ادعای آمدن جبرئیل و حج و ایجاد و اخراجات مذہب که انید اختیار نمودن بلکه نزد امامین خود و
 ان بودن که لایق علی اهل التقید و حضرت امام زین العابدین و دیگر معصومین از عهد امامت مضر
 گردانیدن و غیر معصومین را بر سر کار آوردن که بالیقین بر اصول امامیه نفرت بالاستماع ورنه
 باید که مذہب مذکور نداشت باشد بهفت کاشن بتند جمع کردی بکتاب تنقید و کتاب صغیر که منج
 مذکور است دیدی و مذہب فخری را پدید و پایش بسنا منطله بر خوردی که از برای آن رساله
 جدا گانه بیاید نوشتن این وجود را گذارشتن و درین حقیر که درن ستم به جان انصاف است و از
 که کلام بنده باندی اجتهاد و کلم بیاید عجب است که این وجه و جویی را هم هنوز ندیده که در اصول
 ثابت شده و از لصوص حضرت الیمه مویید گردیده که حق تعالی چون چنین مقام میخواهد پس
 بر ظالمین کسی را برمی انگیزد که برترین کائنات باشد یعنی که در قصه اس از قاتلین حضرت یحیی
 بر انگیزت بخت نفر را تا دمار از آنها بر آورد و با انواع عتبه تبه اعذب گردانید پس قتل مقاتلین و قاتلین
 جناب سید الشهدا دلیل بر خوبی افعال او نخواهد بود و قرینه هم در نیمه تمام موجود که در انارشیه اولی
 بر فاقست کیسان از برای تفریق جماعات و کشتن قاتلین امام حسین رضی الله عنه بر خاسته بودند
 ایشان خود درین کشتش و کشتش شربت شهادت چشیدند و حتی قاتلی قتل قاتلین از دست فخر
 گرفت و بالاخر چون کفر و اسدات او بر القیاد صلحا عیان شد و قتال اولشکه با آراستند و او را
 و اما امام شمسید که مصعب بن زبیر شوهر خاتون سکنه احب ترالش بود و پنجم خستاد و از نچالوا تفسد
 که اهل الحیته الضربا فیه این قصه البیاد و زار بود و لیکر بقرنه و رت او را تا فر و مانی و بر نه چاک محبت
 و نفاق او و پیشوای اولین مختار انگار شود و بانی که ان المند ذی یوم ان ذی که استغفر من الذنوب
 فی الجمله طالب التفصیل باشی و بدانی که در پنجم مغرب بود با وجودیکه پنجم حدیث در بعض رسایل
 موجود که شیعی بی حساب و حریت میرود و از ذوالفقار و افق میشود که شیمی غیر انشاء عسری و ایما بدو
 مغرب میگردد و محصل حدیثی از منج المقال کوشش بکن بود حضرت صابر علیه السلام بر صراط بر آید و
 پس او علی مرتضی و متصلش حسن حبیبی و برابر قدش امام حسین شمسید گردی باشد فخر استعانه کند

از حضرت امام حسین که با امام مکرناوی کشید که کشندگان ترا چگونه کشته و انتقام تمام از ایشان گرفته و اکنون
در عذاب و دوزخ گرفتار گشته و کسی بداند من بخیر ندانم که زبانی یا بکلمه حضرت فرمود ای حسین اورا بر دوزخ
بوزیاب پس امام حسین مثل عقاب در سینه و فتنه را از آن عذاب برآورد و اگر قلب او را شمشیر میکشید و در لایحه
محبت شمعین در آن یافتند چنانچه از دوزخ و غیر آن بیاد می آید از اینجا هم ثابت شد که دل آدمی خفی دارد و
ولیکن مقتضای المراقبت علی نفسه چون مجتهد دلبه دلدار سنگین دل است و قساوت و راب و کل دارد
و از این امور انکار شدیدی نماید و بنیان اگر چه برین حرف و حکایت احاطه کردند مگر او را دشمن خدا
و رسولش مثل متبنان خاند خراب یافته به پیروی حضرت سیدالاحدین لقب او کذاب گفته اند از این
بعد از تسلیام محبت شمعین شسته باشد و قرابت بعد از آنکه بن عمره راستی موجب رضای خداست و کسر
ندیمیم که گم شد از ره راست بود و اگر در ماخذ امری صریحی پیش آمد علما حبش ازین مسطور باید جست که از
تالیفات خود که به موجب فقدان اسباب تمام و بی نشان و بنام است بحیثم الفتاوت باید دید و کرد
اعتساف نباید کرد و دید که از مطالعه مختار کشی چنان بود صریح پیوست که تفاوت شریعت حضرت با وی
بر آن جاری است که انتصار و انتقام نمیکند مگر با شتر حال محبت بدین رفقه را و گوشت و کبک
پیشی هم نماند هیچ جای حق نباشی و حق نباشی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور است علی بن الحسن بن عباس

بن عامر بن یونس بن یعقوب قال ثبت الی ابی عبد الله علیه السلام استقر ان یخبر عن عبد الله بن
من منصرف به لیدیه فلم یجی فاعتمت لذلك قال یونس فاجری یونس ابی ایما انه کتب بکتاب التنب
خا حایه و کتب فی اسفل کما به یحکم صدنا ما تمیز لیدیه لتبیه حلقه لونی یونس بن یعقوب میگوید که در
نوشته با امام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا از آن مردم گرداند که انتصار و نبش بر دست
شان میشو و پس جوانی بنیاد من مغموم شدم اتفاقا یکی از اصحاب ناخبر داد که من هم نوشته بودم چنانکه
تو مکتوبی نوشته بودی لیکن حضرت صادق زیر آن تو قیغ فرمود که خدا رحم کند بر آخرین است که خدا
انتصار می فرماید و گفته دین خویش میگرد و به بدترین خلق خود و از مال مختار تقضی که معلوم شد
که چه عقاید الفقه داشت که بدوزخ و در عذاب شدید مبتلا بود از اینجا عیان شد که انتصار محصور
است بکوه اشتراف عتبه و ایا ولی البصار و اگر علمای شیعه آب در چشم داشتندی بالیستی که نام آن
و روحی انیمه مگر فتنری بلکه اگر روسای قوم سغما ادنی غور و امعان در مضمون حدیث کشی نمایند
خالی تواند شد غلط گفتیم حاجت غور و امعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور و مانند بدی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفقه حضرت صاحب الامر و فرزندان آن نرس را
از روزه ایمه بدی خارج گردانید بلیب که انتصار دینی از ایشان نراید الوصف شدنی و بر
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی و انتقام جور و جنای ظالمین که از دست ظلمت

[illegible]

که سفر مسلمانی بر قصد نیک و اصلاح اهل اسلام بود و از عداوت خلیفه بر حق که محبت او از واجبات باشد
 و آیات مآله و ما دیث صحیح و روان وار شود و ایضا بر تانی دیگر سپارش باقتضای انجا از آنکه خبری
 عزوجل ارشاد نمود که یظلمکم منه کونتم علیکم فی الدنیا و الاخره کتم علیکم فی الدنیا و الاخره کتم علیکم فی الدنیا و الاخره
 صدقیه نسبت کردن که مانند آن باشد و آن گنای بود کبر و خروج بر امام بر حق نیز کبر و است اگر
 پس اگر قید نکرد در میان نباشد نسبت کناه کبره بسوی ام المؤمنین لازم می شود و تقدایمان آنست
 می رود و لازم ضرورتا دین قید افزون تا دامن چپاک کرد و وار کافیه تا بیجا وی دیده باشی
 که لفظه مثل و مانند آن در بیان می آفریند برای تقیم و تمیز پس البته لفظ نمیشد و الگافه لفظ ادبیتا کید
 تمام دلالت بر آن کرد که آن گنای باشد یا مانند آن انتساب نکنند با و اگر ایمان دارید پس اهل ایمان را
 ضرورتا قید معنوم را ملاحظه نمودن و رعایت آن فرمودن اما رفضه که لفظ موومن برای خویشتر
 حاصل گرداند و از حقیقت آن بهره ندارند و کار ایشان جز بر او و سمع و اتفاق چیزی دیگر نیست ایشان را
 باقران مجید و حدیث شریف چه کار پس مواظب ما به روز بار از سستی و دیوانگی جام مسیحا شکست
 صرفه درین نبرم نیست ساغر جم داشتن و انیم خیال کردند که طرف تانی موعود و نبی صفت و خبت است و مجید
 حضرت سرور و عالم و الهیت اوست که فرقی در واقع افتک نقل کرده اند که حضرت سر منبر خضر بود
 که بعضی را الهیت با اهل می می نمایند و اذیت می رساند و محدث بجای در معج البجین و غیر او شتر اند
 که اهل بمنی اهل بیت است علاوه چون عداوت خلیفه در زد باید که امیر المؤمنین واجب المحبه و بر حق باشد
 است و نیز صد احدث مناقب مرقضی از صد لقه مردیست و همچنین مناقب و از حضرت مرقضی و نظم و
 تکریم و آباد کردنش و اقامت نمودنش در خطبه مقدسه الی غیر ذلک مما لعله و لاخص و نیز بر بند بخت
 لازم می آید کافر جریه را در آن بارگاه باز داخل ساختن یا شتر ادب آن مکان بلا یک ایشان
 بود و معا و امتداین حرفی چند تعلق بحضرت ام المومنین شد اما معا ویر بن ابی سفیان پس بیت و رفقا
 او که حضرت عقل بن ابی طالب برادر یعنی جناب امیر المؤمنین بیا آوردند حتی که در رفاقتش شام نمود
 در یابند کور کافی است عقل خردمندی چگونه تخویر کنند که هیچ حضرت عقیل دیده و دانسته انکار لیاقت
 نماید و مثل خواجه کفر انجناب باشد که الناس علی دین ملکم و اهل عدا الا انکار البیدی و مانند این
 در سابق و لاحق این اوراق از کتب معتبره رخصه یافتی پس چرا وقت را با عاده ان ضائع گردانیدی
 که صاحب عالم در بیخ البلاغه خود فرماید که اصحابنا لقاتل اخواننا و بر طورشان بر طاهر است که چون اخوت
 هستی میان جناب و خوارج تواند شد زیرا که نواصب و خوارج از طیب ولادت بهره ندارند کما ثبت فی محل
 حتی ان بعض الاخوان مدعی فی معج البجین ایضا پس اخوت اسلامی متحقق شد لا ریب فیها و لا خطی
 قید مذکور ضرورتا قید و آنچه در مقام یاد کردم حقیقه تبرعی بود زیرا که قید فی الاسلام بعد از خواندن

خود مذکور است فقیهت ما قلت باینکه المعصوم و اگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر اتفاق عیال و
 شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم یدر قومی فاسم جابلون و عن الصراط ناکبون و اعجاب که انتخا
 صنفین بیشتر می از اصحاب باشد اگر چه مهاجرین و انصار همراه جناب مرتضوی بودند و انجناب را بر سرند تحت
 نشانند و بر روایات رفعت چنانچه و الشقی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند امر را ورزیدند و
 بر آن کشته شدند و بعد کشته شدن از اسلام چنانچه تیر از کمال الشهادت کتب شیعیان احکام و روایات منجیه
 بعض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالباً مبنای انقض ند کوران باشد که اکابرین نجابت بر ملا در کتب
 و نیه استقامی حضرت از جنین رسالت می آرند و منافسان خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی فیه
 و آن در حقیقت موجب کفر شدید و ترقی النشان بدراج علیا میشود و ندانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
 از این سیاب یمن حکم کفر در حق النشان نمودی که از این امور صاف عداوت نشان با حضرت یرمی آید و
 حضرت امیر خود را یکی از علما مان انجناب میدانست پس متعجب نبود که چنانچه عبداللہ بن سبا و امثالش را
 سوخت و بدیش نیز در صوامر نوشت النشان را هم سیمیه و دوح میگردانید که القبه تابعین در حکم متوعدین
 می باشند و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود ترجیح میداد تا زیاده برای زحفه منبر مقرر فرماید برای
 مکلفین نشان هر سزائی که تجویز نماید کفر خواهد بود و قول بلکه شرکی خون میدهند الخ جناب محمد الزمان
 بعد از تنقید از اخبار صحیح نایت فرمایند که ام المومنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
 کسی دیگر بجای او نشیند و در خصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هشتم در
 کتب فریقین مندرج شد پس باید فرق تنقید را پیش نظر داشتند و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن آن
 محموله باید در کتب فریقین مذکور نیست که انجناب لغت میفرمود قاتلین عثمان را فی السهل و الحیل پس ام
 که صد با مناقب امیر المومنین را روایت کرد و چگونه تکذیب تواند کرد و از اینجا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ علم
 باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شرکی و قرار داد بعد از این در بیان کتاب نهج الحق انچه گفت صحیح است
 آن بود و چون فضل این در بیان در الطال الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی رطل بلوق شتو
 غیر از مکر حدث کنان مثل الملیث شیعیان اذان از میدان مناظره بگریز و آبروی خود نذر عقلای
 عالم در احقاق الحق مسمی باسم الفقیه بر نیر خبری نتوانست کرد پس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب را فاعظم
 جناب امیر و بروی ملائکه مقررین و حضرت شایسته و ندیر بر احادیث نقه الاسلام در کافی چه خواهد بود و مضمون
 فاعظمی عند نزول کتاب الممخوم درین اوراق و مجلد اول باید معلوم شده حاجتی با عاده باقی نگذشت
 تو جرداً و الا چنان حال بدان منوال بود که مثل فاروقی مظلوم را که کم کسی بود که از مواد احسان و انوار
 نگشته نقل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فرماید کردند و دیگران که
 در پی اعانت نشان شدند بر حق باشند با حضرت امیر که وصیهای رسول فردی را معا و الله یا مال نمودند که از

مراعات فرمایند و مصلحتی بود چنانچه در شرح حدیث کافی مجموع آن پیش نمود و مختصری که گذشت بمقتضای لازم
 اینست که چون مجتهد از ملاحظه کتب خود را معذور گردانید زیر هر قول و اسباب فتنه پیش میآید و هر کسی که
 در از و کوتاهی مصلحت و عجز و ایرادیکه جناب امیر فرمود که اگر در قول من متروک اند میان برکن و مقام الیاده میشود و
 قسم بخورم که در کشته نه شریکی بکشتنم ندارم خود همین مدعا است و در روایات مجتهدین مذکور است که حضرت امیر
 بکمال سید و جید بقال شیراز از عثمان رسانید و چون خود لایق و رت رقی او را و اما و تحویش را برای بغله و
 مقرر فرمودی و بر دروازه عثمان گذارفتی **فصل** و حقیقت خلافت خریدن در طایفه زاده و سایر اهل اندیشه
 که میباید که با رعایت مالی مقدار بود و در مثل حقیقت خلافت پذیرش با جماع ختام میان نا کار و کوفیان نا بهیار
 نهایت است کوفیان را که قدای شیعیه بودند و در بر واقعه خدمت گزار امانین بلکه پذیر برزگوار ایشان
 شوند و بالخصوص حتی همان که بلا چنانچه باید ادا کرد و در بعضی هم تیغ بیدار تیغ ستم برانجناب آنحضرت و هم در
 کوفه ماتم شان از هر گوشه بر آنحضرت و امام سجاد فرمود چون شما سوگوار باشند راست بگوئید آن گسست
 که ما را دیدین روز سیاه رسانید کمانی المواقعه لایبیه نا بهیار گفتن کار معتقد است نه دیگر بسبب آنکه راه و رسم
 حضرات اهل تشیع همین است و همین بود که در آغاز آتش اخرو زنده چون بلند شود برای بنیاد مسجد ابی
 ر مقصد کنند صدر اول از ارکان اربعه رسولی را در عین اختصار گذارند و انیم خیال بگردند که
 بر حضرت و بر اهل بیت حضرت چه مصائب رفته باشد که آثارش عیان می دیدند و بسیاران اخروی و نماز
 جنازه هم پذیرا شدند حال آنکه طفلان و زمان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مضافات نیز در وقتیکه
 فروریخته جز فتنه انگیزی چیزی نبود و با خود امام الایمه در فریب ایشان گرفتار شدند و هرگاه خلف بار
 یار و یار بلغت و سیل در فشان گشت و دیگران که نزد صاحب موارم در تشیع شان به نیت کمانی المواقعه
 و حاکم کوفه باشند مراتب همان لوازمی بدست خود بجا آورده و دو امام معصوم را بخیمال خویش محبت
 رسانیده بسوگواری پرداختند و چه اچنین نباشد که مطابق بهر ان روایات اصول در زور انالی
 محبت امیه و امامت ایشان از روح کشی و کینه و حتی انبیا الاندره و شد و جزا خبر اهل کوفه حتی که کوفیه
 و دلیل تشیع شد چنانچه سابقا اشاره داشتی و انشا الله تعالی بعضی را بعضی از تقریبات و تقریرات نیز
 توای داشت و آخر علمای شیعیه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع آوردند که همین مردم و رفاق یکتا از
 دلی عدیل بودند و کار ایشان خرد و البعضی چیزی دیگر نبود و این اتفاق پیشگان درین جوش و خروش
 انیم یاد نکردید که حال دروازه کس از امیه سادات و اهل بیت بر اصول ایشان چسبیده و مقصود از این
 منظره همین بود که بدون کج و کاه حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول و بریب مجالین شد چنانچه
 دیگران را که طرف نفیض شان باشد از کجا بهم خوانند رسانید شاید که جنابان مشکوی شاهی و کاک
 اجتهاد و در اهل المومنین بگویند که البته بسفر جالبقا و جزیره حضرت ائمه شریف بر ندر و قبل خروج سفیانی در راه

اسمانی زیارت بهار فرسی در بحالی عبورت مجبول یا بهیكل معروف نوع ناسل ناسل شرف شوند و لیکن مشتمل
 نیست که امر فرقی در بین قرآن خوانند شنید و جز تقیید و ذوالویتی امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنان
 بعضی از وجوده وقت خدمت گماری معلم بن معلم المملکت و دین اوراق دیده باشند و اگر خواهی که مشقین
 حرام مشقه که بر رقصه در نماده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تنج و در کتب شیعه مثل شروع کلینی یا معانی
 تنج کنی که خواهد بود که وقتیکه صاحب الامور فرما دیدیم قرآن خلفای مقتضی در دست او خواهد بود
 پس بنیان که لغایت ایزدی می یافت قرآن مجید بر همه فرق غالب اند باید که این فرود را شنیده ستایش
 الهی بگزینند و رقصه بدانند که قرآن اهل بیت که درین زمان منسوخ السلاوت است کما فی الزمینه در آن زمان بهم
 یکا رخوا به بود پس اصل تشیع که در قرآن اهل بیت قصص قطعه یا امت بلا فصل موجود است و رقصه در وقوع آنست که
 میگردند و آنرا دست رفت و از هر طرف بالسی بطوریه بر روی سبوت حقه و انالقام الذکت ظلمی و الحی و الله
 دیت العا و لیکن من اید حرقی از وفاداری قدرای ایشان این بود باغرف بزرگان نشان که چون بزرگان
 بی برده بود که در مقام عین غاص حکومت الیوموسی اشعری قرار یافته و آمدی دایمی زمانه است مناسب
 آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار بید شیعیان کو قدیمها قبول نگردند و گفتند که اگر ای خیرین عمل کنی اول تر
 می کشیم پس حضرت ایاز شریانی که بخلت رقصه اظهار می نمایند و در محبت نیز از ایشانست بالجمله این مردم همیشه
 روی خود را بهین عنوان در نا فرانی جناب امامان سیاه میکردند و بخون اغنیاب را زد میباشند که برای
 تفصیل انکسالی دیگر میباید نوشت تا پاقرتیه احوال رو به جتهد امامیه را تقرض میبایم و در باره مختار هم بحث باشد
 الهی چنان مرتب تواند شد که اگر بای التفاف در میان باشند محبتین رقصه بعد از دیدن یا شنیدن نش سرای
 خود بگرمیان خجالت بد ایشان فرمودند که از فرستی بیایند تا روی امامست بر دارند میان نش آنکه انیق قدم
 جماعی است که مختارند بهب کیسانند داشت و گردن بگردان گردان میافزشت و زود امامست مدعی نبوت
 و رقصه اگر چه صاف صاف گویند مگر دلی بر گم می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و انفا معلوم شده که
 حضرت علی بن الحسین ادرا بلقب کذاب یا دخرمود و هدیه او را قبول نمود پس در کیسانیت شکی نیست بلی کلام درست
 که او خود موجود بهب کیسانند یا نه از کتب تنقید رقصه مثل منبع المقال بی که ورت ظاهر است که هر واحد است
 نمود و دیگران پیروی کرد و ندان چنانچه حضرت ایاز عبادش باید دید و المختار هم الزدی دعی الناس بی محمد بن علی
 بن ابی طالب بن الحنفیه سمو الیومساینه و هم تنغ المختار فکان یقتیه کیسان و بهر تقدیر خواه موجود این سبب باشد
 خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود و خرافات و محدثات بر هم حیان شد اکنون در مثنوی که او در امور آخری مثل کفای
 است علی الهند بهب المشهور کسی را کلام نیست بعد ازین در هر کتاب دیده باشی از کتب دین ایشان قدما و حدیثا
 مایعات مجلسی محفل افروزند بهب بخلت ایشان و عدا الاسلام و ذوالفقار و صوارم و حمام فاضل جالس
 اول در کوفه بستان واقعات فرزند ابرو که کیسانند و نادوسیه و واقعه دیگر فرق باطله از شیعه بریدند و مختار

و انما دوزخ و نار و جهنم و ابواب الجحیم و دوزخ و کاسه لیس و استخوان گیتی و غیره نیز ملاحظه کن که در روایات کیست و این
 مجسمه تمثیل است بحث در آن تمیز و ذکر و قافیه طوال و در آن و قافیه کند پس بدانکه امام المتقین
 عجله العزیز کنشی میگوید و دیگران داد پیر وی اومی دهند و قال کنشی بر زبان دارند اگر چه با ماست
 و اعظمیت رسیده باشند محمد بن مسعود قال حدیثی علی بن الحسن قال کان ایان من اهل البصرة
 و کان لیکن الکوفه و کان من النادر سیده شرم قال استیاء نقما من اصحاب لی عباد الله اجمعت
 الصمایه علی تصحیح ما یصح من جهل و لا یقولون و اقر و اتهم بالفتنة من دون اولیک
 الذین عدونا هم و مدینا هم تصحیح بن راج و عبد الله بن مسکان و عبد الله بن کثیر جواد بن یحیی و حاد بن عثمان و ابان
 بن عثمان و کتب دیگر نیز بر آن اول پس است که اجماع علماء اثنا عشریه بر توشیح ادعی نمایند و ایضا
 او را بصحت می ستایند و حکایت ایمان بودنش نیز بطریق اصول خویش می فرمایند و عمر
 سعد بن بعضی از محدثین سیان بی ایمان بنود بلی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نمود و کلبه کبیر
 و بالا گرفت که نزد دل مردم دار مبتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجه
 محتمل سخن بود و از اینجا که این حکم متفرع است بر عدل باری عزوجل و ان امر لیت که جمع فقر
 عدیل بران اتفاق دارند و چگونگی این برادران شغال و ذی الاذنان بل جلع بران نکنند که بدون
 ان کسی مومن نمیشود چنانچه بدلائل قطعی از عبارت عدلیه شیعیان و دانشی پس اجماع بر استحسان
 قبل انبیا عموماً و خصوصاً بر قتل سید و رایشان بطریق اولی که مفاسد امام است جناب
 مشکل کشای حضرت روح الامین رئیس ملائکه مقربین بدل فرمود و دست از چنین رست
 باز کشید که انبیه امور و داعی و جوب قبل شریف عیاذ الله بر اصول دست رئیس بود و خواهد
 و ازین اجماع شاید کسی از قدمای عدلیه متشی تواند شد و انهم بعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
 حیثه عدل سخن زمین است و کیر هیچ هر که خواهد درین میدان تگادری نماید و بهیچند که فتح و
 و فیروزی برای کیست و سبب شکست ندلت علماء اثنا عشریه از بهر چسبیت لغو و باطل
 من هذا المقالات علی اصول اهل التمام من بعد بیا و باید آورد که رخصه نیت خواج
 راستوده اند که کفر جناب تصوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد با وجودیکه
 او کفر نبود ولیکن جناب نیا او را بران آورد چنانچه رطل بوق بن عوف و عمر در باره باران
 و مامون مانند ایشان داد بلاغت میدهند و مشهدی هم پیش از پیش میگوید و در ملاذ اعتقاد
 پناه می جوید و این باب اگر کشایم عمر بر پایان رسد و موقوفات رخصه باجماع نکشایم این حرفی
 بود از توشیح ناصیه و اقیه پس مدعی و نهایتی ندارد و تالیفات محبت که بار از رسایل
 و کتب طباطبائی باید دید که چه نویسد که مضمون روایات متواتره از انبیه ظاهره

قیام و لالت بر آن دادر که واقعیه بدتر از خوارج و ثواب و شهنان وین اند و اهل بیت علیهم
 السلام تقدروا تا تمایشان بیان کرده شتیان خود را از صحبت شان مخدیر کرده اند که
 بالیقین بالاتر از تحریر صحبت ثواب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گزشت که زینب
 آن انور از خوارج و ثواب بعد و ریاض و آن همه دشمنان را که تواند ضبط کردن و
 بے اندامها را که تواند نوشتن بجاشی رئیس فن تنقید ایرا هم بن ابل سال تاکه واقعی بود
 سیوید و دیگران هم توفیق نماید و هم واقعی میزن برای تشیل برین دو حرف اکتفا داریم
 و که و بطول نکرده ام پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنم و در بیت اقبال رویه مجتهد را از دم و گداز
 هم نظر نمایم قوله غرضش آنکه عالیه و معاویه را از ظاهر عبارتش موهم آنست که این هر دو
 یک وقت خروج نمودند و در مقابل جناب میسر شکر کشی و صف آرای نمودند و این امر از
 کتب فن برمی آید بلکه در آن زمان معاویه در شام بود و چنانچه از حدیث محرقه لاخوان و
 الشاطین و الضلال و الزیدیه هم بدست می آید و آنچه عجیبتر آنست که مرزا کاظم علی صاحب
 زینکندریک لال خرید چندیست و میگوید که زینب نزد او موجود و هر چند فقیر بواسطه احباب طلبیدیم
 شنه دیگری فرستاد و از آن چهار نفر او و سبیل بن و هم ازین جمله هم ظاهر است یعنی آنچه فرستاد از آن
 در هر فن خصوصاً تاریخ دان که از اکثر مقاماتش بیایست و امیر که عقل و نقل در سفر بصرف
 واقع جل سدید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المومنین بسوی بصره شده احاطه قسط
 ذوی البورین هر بارگاه جناب امیر المومنین بود حتی که عنقریب انقی استخوانها باطله یا طلاهای شینه در
 بازه حکیم جناب میر گفتند و با وصف دعوی شیخ حکم به اجتناب کردند و ازین ابلاغت هم محالست
 ایشان چنان برست آید که جناب میر را در کتابی خود آورده بودند و متشیح الیها
 و قتی شد که جناب میر یک از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقه الامر دریابد و بے
 کم و کاست محروص دار چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبیل سفر بدین شهر چیست
 فرمود اصلاح امور است و اهم مطالب آنکه طلحه و زبیر از خلم و عدوان قلعه عثمان و
 و خوف بربادی ناموس و جان از مدینه مجبیه برآمدند چون طین شوند و راتظام خلافت
 مرتضوی شریک کردند و باتفاق ایشان کار خلافت ملخصام باید و کسی را حال بغاوت باقی نماند
 قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شرف را از هر جانب و سبیلین برانگیخته اند و
 و او که چون نماند شوکت و جمیعت و آید این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد و اگر امر و زینب
 دست اندازیم قنده دیگر پاشود و در خسته آخر پدید آید پس همه که ترسل و رسایل چنان

و هر چه در آن مجلس تشریف آید بر آن کار بندند این سبب است و دیگر هواخواهاش دیدند که دستور
 زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قبیل اخراج ماست این در بار از بخیر است
 نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون هر کسی بداند که خدا را زنا
 دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی بپسندد که این بلا از جانب ماست هر گاه نوبت
 بشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد و کین شتر صالح است یا خرد و حال و موافق آیت
 قرآنی و علو رتبه جانین بدلائل احادیث رسول میزدانی همین است که مجمل و مبسوط
 بقلام آمد اگر چه بعضی از مورخین اخبار دیگر که غلط است فرقه مذکور یعنی اهل بنوی شهر
 نیز آوردند که تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده بایستی که تحقیق میکنند
 نه اقول ابو عقیل و ذلک تحریراً للمورخین و چگونه چنین نباشد که بیانی فساد و فتنه
 اهل عساده در شرک موجود بود که مذکور است محمول تراشیده است کما می بینیم از لکشی سبب
 صلاحت شیعیه می گردید که الوهیت جناب مرتضوی را متعقد گشته و محدثی در تحقیق فقط
 نزدیک آورده و گفته آنچه مقصود دشمن در فارسی این است که بعضی گویند نهاده فتنه قوی است
 از سببیه اصحاب عبداللہ بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
 اول کرد بلا از هر طرف بر عثمان بلند نمود باز قایم یافتنه جمال شیعیه را بران آورد که معتقد معبود
 و الوهیت گشتند و باره حضرت مرتضوی پس امیر المومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
 لیکن قبول نکردند تا حضرت مباغت در عبرت مردم و برای مزید تعبیر ایشان را احراق فرمود و
 از اینجا انهم معلوم شد که کشتن این سبب قلاذه او را جدی بود که از کتب دیگر محققین شیعیه کشتن
 است که مشتاقان و مقتدا در حضرت مرتضوی شکستند و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
 خسار دنیا و آخرت شدند و بآوای خود فایز گردیدند و لکن لو خوشتران البین و محققان ندانند که در کتب
 جایانند که توبه است که امیر المومنین حکم فرمود تا تادیه را سوختند و همین فتنه متعین است که پس از این
 هم مدعی نبوت خویش بودند و هم دعوی الوهیت برای آنجناب می نمود و علی رؤس الاشخاص و خطباء
 شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مهر سر چه دلا در دست در دیکه کف چراغ دادند که گمراهنداری که
 مرا بر سر رسالت فرستادی تا بجای تو دعوت کرد و پس بعد از گرفتاری اولین از اخراجش سوی
 مداین هر چه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلف و مزید تعزیر و عین مصلحت بوده باشند از هر
 دیگران که مرتکب کفر و شرک و غوث خلق بطرف الوهیت خاتم الطلعه و انگاه بعد اظهار اسلام نمودند
 کار او از محض رافضیه هم در گرفت و هر چند محدث کفنی رعایه لمدیه برای ملازمه او فتنه جمال فرودند تا
 دامن علمای قدیم خویش بپاک سازند و لیکن با دلی عجز هنوز از عبارتش بومی انمیجو بدین

اهل طاعت و از باب فرست میرشد که مخلوقات الهی بطریق مخلقه و او ضلع جداگانه دارند غایب را با او
 اوست رسانند و خاصه زلفقارن این درجه گردانید که علی مرتضی خلیفه چهارم امام اول است و
 خانهای معتقدین و منقادین نشان کافرین و مرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر کش و فتح است
 و از اینجا است که محققین این فن معتقدین اوست امیر المؤمنین را بوسه دادن ابلهس لعین را شد
 تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارس اعلی و اوسط و ادنی نور دیده شود و قدس رفقه بر
 توسط باشند و ادنی برین تلامذه آن بے دین مطابق واقع فرقه تفصیل کردند و لایقک
 خیر قول لا اقل که سبب عدالت از آن جناب می نمودند و آن مستلزم انکار بیانات امامت
 اقول معنی لا اقل نزد هر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کثرین درجات باشد
 پس این مغایله دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی دقیقه شناسیش اجرام آسمانی صد دریافت
 تفصیل این محمل که ادنی درجه و زنی مقام عدم تنقید احکام است و آن احتمالات داری کی آنکه
 سبب تم تنقید حکم بر قائمین و اهل بلوی شوکت و سمیت شان بود که بدون اتفاق و تجمیع اهل اسلام
 باعث رخنه میشد عظیم و کثرت شان و بعضی از روایات بچهل هزار میرسد و کثرین عدد و شان
 دو از ده هزار است پس مقابله و مقابل شان جنگ برایشان و تواریا نیست و معلوم است
 و مثل مشهور که جنگ دوسر دارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر انیمقدار موجب
 تسکین محبت مدین شیعیه باشد باری بکتاب نهج البلاغت رجوع فرمایند و یا و ارم که
 سابق در مقابل سنا و نه غالباً عبارات بلینه خطبه شریفه نوشته ام و ضحوش بدان که
 که اهل بلوی ما را آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشانرا مالک ما محکوم که توان نیست و از
 شوکت و سلطت خویش احاطه تمامه پیدا کردند و نوبت بجای رسیده که شما را بر گونه محبت
 و عذاب میرسانند و انواع بگردان و اوقات می چشانند و مقامی بستی مانند که دنی
 سیاسی هم و تبه پیر به مشغول شویم و از میغای عیان است آنچه محققین اهل سنت درباره
 حواریین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تحفه و غیره بتقدیم رسانیده اند و
 خواص و عوام چنانچه باید بفهم آن بی کلفت رسیده اند که بلوایان که اصرار بر آن
 داشتند و بعد از سی انورین و بی دیگران اقامت دادند و خواستند که حواریین را
 بدان مظلوم ملحق سازند و تا نایار امان از مدینه طیبه بیرون رفتند و شد آنچه شد
 و از باب تواریخ و سیر و تحقیق دادند و در تمیقام دلم میخواست از زمان بیانات
 تحقیق که عبارت نشان را جمع کنم ولیکن قلمت فرصت و اندیشه احاطه کلام و امثال
 مانع شد محصل کلمات بزرگان آنست که زنها را ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضی

نبود که انکار یاقوت جناب مرتضوی را ایشان نسبت کردن اقباب جرم ظلمانی گفتن است
 میباید نگه در اسلام ایشان شک نیست و هزار آن احادیث فضایل حضرت امیر و اش
 بذات انجناب را خود این حواریین و امثال ایشان روایت میکردند پس یاقوت را چگونه
 دیده و دانسته انکار توانست کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام التقریر
 خوارج بی دین هستند که شیعه بحجت شامت رخص قدردان ایشان شدند و بیت
 ایشان را که از مبادی افعال و احوال شان است بدو ندانستند و سر پرستی خوارج که از
 امامیه بعد و رآمد و جانچادانستی و درین کتاب نقلا از کتب مجلس و مجمع البحرین و
 یحقی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه است و ازینجا انهم عیان شد که محبت ایشان
 با تمام درویشی آل و اصحاب سرا و جبر مصر و است عیاذ بالله دوم آنکه تنقیح و تعیین
 قائلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که توان سر
 گشته پیوند کرد و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط بلوایان از اجبار مرتفع شد
 فرستاده امیر المومنین از یکد و منزل بخدمت عالیشان صدیقیه و حواریین در رسید و حقیقه الامر
 که نزد جانین بود عیان گشت همی از برای زبیر السندیدند که قصاص بصورت قائلین عثمان بدو
 اتفاق اهل اسلام نتواند شد و لیکن منافقین که کارشان فتنه انگیزی بود با عنوانی امیر
 معین شجونی زدند و درین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند و کار منتظم را از دست
 پس کجا ماند تقریرات شاگردان سبا و شیطان و زرار و هو مشرمن ایهود و انصاری که
 ام المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه است و مستلزم انکار
 یاقوت و استحقاق جناب امیر از خلافت است لغو و بطلان من ذلک بالجمله و درینجا ده عدم
 تنقیح حکم است با وصف اقرار این معنی که قصاص از قائلین می یابد و لیکن بدون اتفاق
 موجب تخلف عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه که عرف قول علی نعم المحبب اقول درینجا هم سنگلی
 و فرومایگی خود را بر همگان مطابق ارشاد مومن جایز در صوامم که اعرفت غیر مره مبرهن میگردد
 چه معنی زعم محیب که مقبول الی الاذمانست آنکه آنچه گفتیم از جماعت قلعه عثمان بلکه شرکت در
 اخوانش حکایت عزم تسلیم انکار یاقوت است بر گان باطل محیب و در واقع چنین نیست که سلب
 عدالت نماید و همتا قص قول سلب الت می نمودند و ابوالعزیز ابن ابی عمیر از امیر که انکار
 بر ظاهر است که کلام و توفیق و چون عذر شعیب را هم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین سابقین
 او گوید که محبت تخصیص عدالت ازین جهت نمود و قید زعم المحبب فرود که خود قابل عصمت امام
 است فیکفایت امام الایمه و شیعه اثنا عشریه خصوصاً عصمت و شروط امامت میدهند باید گفت لابد از

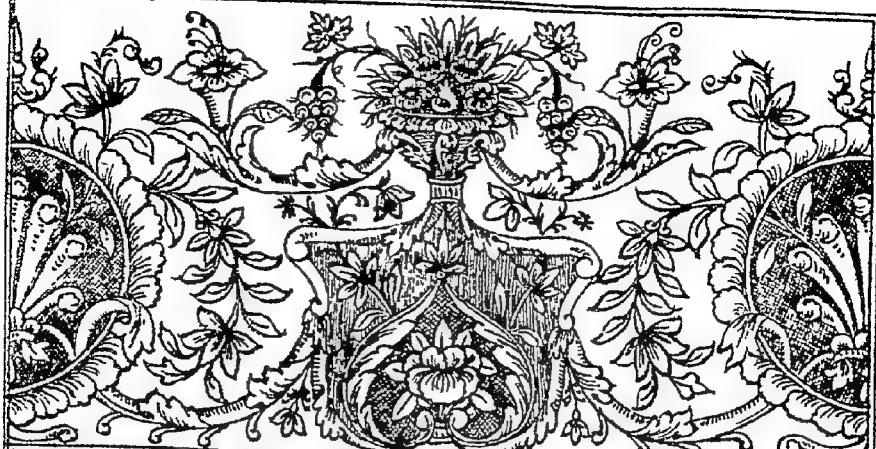
مع ذلک ایا با معلوم شده که مباحث کلامیه از مباحث نقلیه نیست بالذات محققین رفته اند
 یکحال عدالت است لکن ساخته اند علی بن اسیق تفهیم و با این همه می توان گفت که هر چه ملایم عدالت
 است ملایم نیست علی بن اسیق و نه در مباحث تحقیقات المعنی العموم فی العداله و الخصوص فی العینه
 و اگر وجه تحقیق نیست که محبت عدالت را بشرط امامت میدانند و در غیره پس این معنی خلاف کتب
 کلامیه است که عدالت را مستغنی آن شروط امامت گردانیده اند و بر آن قایم کرده اند چنانچه از
 شرح موافقت و غیر آن برگزیده و همچنین از ازاله الخلاف و تحفه اثنا عشریه و امثال آن داد
 چنین فهمید که این زعم عجیب است فقط ما شا که چنین باشد آری در امور اختیاریه و اضطراریه
 فزنی است نه مایه پس از رفع اشتراط از ثانی رفع آن از اول لازم نمی آید و این ابحاث
 در سابق بعنوانی گزیده که مزید علیها پس باید بد آن رجوع کرد و در دنبال این و در اگر گزیده
 و بر این مطلق طور طعن اگر یح قنوق محبت و اگر مقصود از زعم عجیب آنست که نزد او ثابت شد
 که ایشان منکر لیاقت امیر شدند بجلالت امامیه که نزد ایشان منکر ایمان گشتند زیرا که حقیقت غلط
 و قانع خطرات امامیت پایمال نمودند بر تقدیر یک محبت کلینی را دیده و مضمونش را فهمید و باشد فالاعظم
 و الاشکال شدیه عجیب فلان معنی للمجتهد مقرر و لا مضر الا الهادیه و ما اذکراک تا حدیه تا کفایت قوی و مقتضی
 نیز بدین نحو است در مجلد اول سخنان گذشته که اگر اولین و آخرین همه رجعت تو مقرر می نمودند هرگاه
 امام نرگسی از اولی الامر و در برابر و گدازد کوفه شوند بیست مجموعی قصد کنند که ابحاث از ابحاث غلط
 کاری از پیش سخنان بر دو برابران اعاده آن مباحث تدوین دانسته بقیه اقوال مجتهد الزامات
 شد و بالاجمی نایم و انش و جوده این ابواب را از کتب رفته برای مزید بصیرت مشتاقین بدین
 می سپارم و بیگویم که جناب مجتهد ادعای تشیع خاص بر یقین و منوون و یقین نمایند که بعضی از آنها با بعضی
 اعم و را محبتش معصیان کان من الکافرین و لا الحلال باشند و دوستور و بعضی را از این
 قعه درج کنند که علامه و دشمن امامیت بودند و معلوم است بر اصول شیعه که هر که دشمن امامیت
 است از طایفه ولادت می بهره است پس باید دید که این شاعت از کجا بجای می رسد زیرا که غلام
 تر کسی جدا از مجتهد دشمن صاحب الامر سجده بود که ازین اوراق هم عداوتش پیدا است و از کجا
 و غیران عیاست همه حقوق آنجناب را تلف کردن و مکاشف را هم غارتیدن و نه خوردن
 و در قاضی و طوبوز فوازی و قمار بازی و دادن و بر ظواهر است که بالیقین محلیه فائمه الحدیث
 است که من و همچنین تا یقین دیگران بقیه تا بعد از سال خوشقدم و نه بعد سال است که پیش از ایشان
 حال او را بدین عنوان نوشته اند و هزاران کس از قدامی رافضیه جناب میرزا در قایم و خور
 گرفته و اشتقاق میدادند و در واقع محکم آنچه گفته عنقریب معلوم شد یا آنکه خود آنجناب حکم

را قبول و عرض تقریر فرمود و از وقت وقوع یلوی بر جناب فی النورین و واقعه شهادتش
 و سندی نشانی خویش بیان نمود و در پنج البلاغت ارشاد فرمود و آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکمرانی
 از آنماست پس نه او من مبارکش میگردد شتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مزید و لا چنان بزرگ
 می نمودند که حضرت امیر حکیم حضرت بشیر و وزیر در مناجات صادق محکوم شد بدعای بدنبون
 تا آن ملاعین پامال شدند و یونفا می آنها در تمام عالم افسانه گشت و هزاران کس از مدعیان
 از رفاهت امام حسن باخدا و علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی انتخاب را مجروح کرد و
 مصلائی شریف در ربود و بسیاری انتخاب را نذل المسلمین و مسوده وجود المومنین نام نهادند
 انچه آنکه امامت اصل الاصول است با نیستی که بدو آن اعتقاد و پیروی دیگر اصول بکار آید
 هیچ نمی آید و اهل تسویل با وجود ذکر طاعن ذوق در حقیقت برای شان این امور را از باب
 تنور و غیره خواهی حسن تجبیتی قرار دادند و هزاران هزار از قدامت و محبت حضرت شمس
 عجمی بر بستند و بجهت این این زیادان بیت مبرم را شکستند و هزاره زید شده حضرت امام
 و اولاد اصحابش را شهید کرده ماتم انتخاب را شروع نمودند شاید ملاحظه و خوب فقهانه فطاعت
 آن جماعتی که در حضرت سجاده فرمود که چون شما ماتم کنید دیگران که تیند که مارا گشتند و بعضی متخلف نام از این
 نموده بعد زیارت زید و اخذ خون بهای امام شهیدان را پلید و او عیش و کامرانی دادند و جمعی غیبه
 وقوع واقعه کربلا هرگز نگریدا اندر آنکه کافی منج المقالی و بعضی دو امام را بکشتند و با هم گشتند
 و صبح و بامداد به بسیاری از پهلوانان را برای پیش کردن بدون امام رضا همراه برد و این سیر و تاسف
 سید و علمای روضه مدین مزین محبت قائمین این نظار کیان را در اقل تصایر داخل ساخته و در
 شتی را که میخواست که امام صادق را در پیرانه سری جوی گردانند بدان الصادقین القیام گزاشتند و
 امام صادق را در آن دروغ گزاشتند که بدان اینکه نیکان را بدست کافی الکلینی طرفه تر آنکه در حق
 مردان و شیرین داند و در کتاب جمیع الاخبار از افغانا امام تا وفات منظر کفر شپست گردانایان با میر
 قوم نصیب نماند و بسیار که می انداخت نزد این کفره فخر و مثل اصحاب کهفت الی غیر ذلک من خصایص
 المشرکین ابوطالب شرد المقلدین باز گویند که انچه کافران را می گشت ای صورت و لباس و دراز
 تغییر میکرد و مانند امام زکریا بی وقت کافی منی النقیین و البحار عر ضیکه این امور را روضه هنور با صفت
 حرف بسیار و منیق و شوق حوا چنانچه از تالیف و دما هم اشکاست چنان گفته اند که آدمی طبعی شایسته
 آنکه در هیچ عداوت امام الا به چنان گرفتار اند که مایه ساحل نجات ندارند و ربان مجتهدین روضه خصوصاً
 رطل بوق چه گفته شود که بلا و ایل در مجالس المومنین چه نوشته که آخر شب تراشی و در لحاشی نزد روضه
 هم طعنه گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساخته اند که شیعه حسن و سب هر قدر که خواهند

بحکم تقیة در باب من گفته باشند کافی الاصول و متوجه فی الوافی و انصافی و ملا و قزوینی و سائر
 نواصب بخورند اگر چه عمر با و ران بپرس نمایند بخلاف البی و اصحاب بیست با جرد و او ترک و او طاعن و غیره
 امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب میر می شنیدند و دوست های نواصب می بوییدند و چون نزد
 دیگران را مامور میکرد ایندند کافی ترجمه طریح ذکر حضرت عقیل فاقست معاویه را مستحسن نمیدانست
 چرا تقیة عمر و محبتش ماند و هم بزنا قتلش و قات یافت چنانچه جمیع البی حرد و مطلع النیرین است
 بن ابی بکر را با وجودیکه در بلوی شریک شد و جناب میر بلوایان را منع می نمود و آب و دانه لعثمان
 میر رسانید با وجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امانیلین فصلی سبب الله تعالی کردند
 که اگر ترا خال باید ترا چهارم پور مدین را تو خال شمارند آنیکه شنیدی در وقت که کور بود و در گاو
 گفتگو در قتل عثمان شروع شد امیر المومنین فرمود مرا بیدار کن و مقام ابراهیم رو بروی که به بیزندتم
 خورم که شریک بلوی بنودم تا با مرا قتل و بشکرت خون چه رسد به بین که از اینجا حال سنی در انفس عیان شد
 که اهل ایمان قسم شاه مردان و شیر خیزان را قطعاً و یقیناً را امت میدانند و متبعه را دکان در دفع محض پیدا
 و تقلید امام اعظم ثانی نمی نمایند که امر بنمود و برین قدر چه موقوف که این باب بویصد ووق الکواذیب قسم
 اینجا که غباری از متخنین ندارم و هر که خواهد در مسجد مقتس بنوی قسم می خورم در علل الشرائع و اصول
 دیگر آورده پس مدام تو انکر که همه دروغ بود و ای برین نواصب که با تو دعوی شیخ کنند فیکت و بوی
 مزید و لا و اطاعت و اتبلع فاعتر و ایا اولی الهی که قول او را دروغ پندارند باز دعوی دین آورده و
 و انقیاد که هم خزان می بودند و هم بر جرهما شریف تصرف نمودند و بدتر از خوارج و نواصب بودند
 و نادر و سید اایان را که باعتبار امیر اعظم شان چنان بودند و راه ندب و ثقات سخت خود گردانید
 و آنان را که با شمشیر قتل معدومین بدست خود بودند رئیس الکلیین فمیدند و بر تقریرات شان تازیده
 کافی معیون الاخبار و غیره و نیز جناب میر را پامال کنند و همه پهای رسوئی را شمرند چنانچه نمودن آن را
 دیدی و بگوشت و دوش درین کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص باشند ان بوالشیع
 و کسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت بنی در بسیاری از امور کافی شرح الهدایه اعتقاد کنند و گویند علی
 جبر قسم انبارد الحجة و فی المنطقی حقا امام الالسن و الحجة و در غیرت و حق گوئی و حق جوئی و امثالین
 و خاتم الخافه را از ایشان قرار دادند و احتمادات آنجناب مقرون بصواب و بجا لفت او را بر خطا اعتقاد
 و نواصب بدترین کلمه گویان دانند و دینت خوارج را نه ستایند بخلاف اکابر امامیه که معرفت مرا را شیعه خاص
 بنانند فاعتر و ایا اولی الالباب قوله جواب آن از عبارت سیدوطی و غیره در سابق ظاهر گردید اقول
 بتایید الطی و توفیق نامتاهی جوابش که منتهی پیرایه ظهور پوشیدند و از مدعی توسط احباب نقاشین
 و مقلدین او قرار سیده و حوصله ایشان از دیدنش تنگ و مطالعة ان صد گونه سورت عار و تنگ گردیده

قال الله تعالى وَجَدَ بِهَا وَاسْتَشَقَّهَا انْفُسُهُمْ ظُلُمًا وَعُظُمًا فَانْظُرْ كَيْفَ يَخْتَصِمُونَ **قوله** لم يتطعوا
 اطلاق اين نقطه مجربين تابعين محتاج بدليل است بل من معنی خود از قرآن مجید بزرگتر است
 که میگوید **لَا تَتَّبِعُوا لَكُمْ بَاطِلًا** و تفسیر این از جمیع البیان عنقریب گذشته که رگهای گردن مجتهد
 شکسته و راه نفس را برایشان بر بسته اگر مقداری انصاف را استعاره کنند و بمطالعه آن پرداخته
 البته ایشانرا بمنزل مقصود رسانند و هرگاه مجتهد و متلقین در از جهت غلبه جبلت کتب مینا شنوید
 و کور و کوران درین بادیه روند حال شان مانند امم سابقه و مغربین سالفه خواهد بود قال الله
 تعالى وَامَّا قَوْمٌ فَجَعَلْنَاهُمْ فَاٰسِيَةً لِّاٰلِ الْاَدْنٰى فَآخَذْنَاهُمُ الصَّاعِقَةَ غَدَابًا فَانظُرْ كَيْفَ يَخْتَصِمُونَ
قوله سیگیم که تیره خلاصه الی قوله عدل اصحاب منصوص الخلافه بود **قوله** این اوصاف را از
 کتب بل سنت برای معاویه و ابوسفیان بروایات صحیحه بایده ثابت کردن باز بر زبان آوردن کار
 و هو کما تری و فساد و محال یعنی نهایی که از کتب معتبره و سابق عیان گشته که معاویه بن ابی سفیان
 مثل خلفای راشدین نبود و در فوج کشتی و میدان داری و بغاوت راه خطایموده و در کتب کلامیه تحقیقات
 امور دنیا این امور جاسجی مصرح گشته و در مباحث سابقه و لاحقیه در تحریر و تقریر آمده و از ان
 غفلت نمودن کار مجتهد الزمانی از متعین خطوات شیطانی خواهد بود و هرگاه جمهور متکلمین و مجتهدین
 اهل حق احدی را از خلفای راشدین منصوص الخلافه ندانند معاویه را چگونه بدین درجه رسانند
 چنانچه در نهایت العقول امام فخر المله و الدین الرازی و تالیفات علامه محمد الدین نجفی و
 وسید سنده علامه جرجانی مفصل مذکور است که حضرت سید المرسلین یقینین خلیفه را بر معاویه
 است حقیقی خویش برگزیدند که باعتراف ملاخیل قرطبی در شرح فارسی اصول کلامی
 صاحبین و انصار بودند عقل و عقلا هم تائید آن میکنند که این بزرگان حاضرین مشایخ
 و بقیه الرضوان و ملازم صحبت سمر و در و جهان و صدرا و اول مسلمانان بودند ایشان خلفای
 راشدین و خلفای حق یقین را برگزیدند و زمینها را خلافت معاویه را در مقابلتشان پسندیدند
 و جناب میراستدلال به بیعت شان فرمودند و این امور را عوام طلبه و فریقین میدانند
 چون مجتهد خود و کبریا گوی زنده و هرزه چاکی از و بجای فراست و فرزانهی در معتابله
 مجیب مصیب سرزده پس علاج او جز عمل طایر طیار نتواند که بلند پردازی او از حد دور
 گزشت معذرا بر روایت محدثین خالی از ستایش و ثواب هم نیست که مرمر را **قوله** و بعد
 بیعت اربع اصحاب الی قوله محل شبهه خواهد بود **قوله** بنزید بد نصیب از تابعین هم
 با حسان دانستن که امتی دیگر از کرامات مجتهد توان دانست پس او حسن الاجتهاد و بزرگوار
 از جهت تصوف و کرامات شریک شده و لیکن فرقی که مطابق روایات حق التیقین و بجای

کتب معتدله مثل نسخ المقال و شرح کلینی از ملا خلیل ترمذی میانه بزرگان پاستانی و خود مجتهد
 از زمان تو اند شد چنان بنمایند که آنها خرم بخور و در و عریه میگردند و این بیچاره که در خرم میگرد و بی از
 یاده عشق و عاشقی و زکند سیم الله محمود است می افتد تو گوئی که در نشانیگ داد هر زکی داد و دیه
 مارا باین گینا و نیست این گمان نبود که کلام چنین بدست که مثل نما اعمال خود سیاه کند امر
 واقعی هم بر آید که اهل بدینیه بعیت زیر پر شکستند و زینهار قول کسی درین باب نشینند پس
 اکنون این ترانه مثل و مکی که سرانیده و آفرانی سبیل الله موجب صواب میفرماید و میگوید که
 از جمله تابعین بهم با حسن بود و لا حول و لا قوة الا بالله گویند نظریاتی از شخصی پرسید که در
 راجه نام که اشتی گفت یکی را انشا الله و دیگر را ماشار الله ظرف گفت صحبت چنان دام که اگر در
 پیدا شود نامشش می سبیل الله باشد و حال شیخ جلال الدین سیوطی و صاحب طالع او در بیان
 خلافت خلفا بیشتر بیان گردیده که در جنب خلافت این همه خلفا راجع ساخته و این بدان
 ماند که هر چند افراد نوع انسانی مراتب مختلفه دارند و کسی گوید که در انسانیت شریک اند
 و این بدست چنان در کیفیت اجتماعیه خیال کرد که در حقیقت خلافت برابر گشتند و
 نکته بار یکتر زمونی سبب آنه هر که سر بر آشد قلندری دانه نعوذ بالله من القضاة
 چندی کتب پیرو تو اینج مطالعه نماید تا خود بخود واضح خواهد شد که
 اینم از برای ایت مندرج اند و ان کسان مصداق ایت کریمه دیگر اند
 ولیکن شرطین است که گفته و پذیر شود و خود پستی برسی
 را نگذار و از کند که کور و محرابش بر آید و هر که انرا تعال
 ساد و درین مجلد دیده بود و حق نیست که در محبت
 تیر زبانی بر امور متعلقه تو بر محمد از ما سنی
 و میرانی و هفاسه لعلی شده که
 بر آن خیال اندی عقل
 نکند و بیزان هم در کج
 الله علی التوفیق



بسم الله الرحمن الرحيم



المقالة التاسعة قال الفاضل المجتهد هذا الله تعالى

الى سبيل الرشاد غزالي كه اذا علم الميم اهل سنت است روايت ماجراي شهادت حسين عليه السلام حرام دانسته و گفته سحر م على الواعظ وغيره و ايت قتل الحسين رضي الله عنه و حكايت ماجراي

بين الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه يرجع الى الجنب الصحابة و المعن فممن افترقوا قال الفاضل المجيب

چون قصه زهر امام حسن و واقع كر بلا بنا بر مشهور نزد امام غزالي اكفرش ملائقت بواقع تدار و ضعيف و ستم است و بسياري از مقدمات اختلاف تكلمين و صبر و شكيبائي اهل بيت واقع شده بلكه موجب امانت و تحقيه ايشان بوده

و همچنين اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب كه خالي از اين امور نفيست اگر بمرت و كرش بر كسانيكه تنقيذ حديث

و تمسك بهن الطريق اليها ليس الشيا را بر سر نهاده و قوت بيان محامل صحيحه بدست ندارند بنا بر فريده اهتمام قنوي در

بعيد نباشد و مخفي نفيست كه بسياري از او اعطين قديما و حديثا، همچنين بودا و نولد اهل تنقيذ و در بيان آيات

موضوعه و ضعيفه ميگويند كه ابوداب الواعظين و حال بعضي از وعظاء و مقاصد فاسده است و در بعضي

از تفاسير اكابر اماميه مذکور است كه لا يخفى على الناظرين خواصه حاقل شمس الدين شيرازي بر امثال اين

واعظين بيان اتمر بعضي بر كشيده و در حق ايشان گفته و اعظم شكر كه مردم ملائقت نمخوانند و قول يانينده

است كه او آدم نيت به با ايماء عليت قول ابو حامد غزالي فانه بهر چه او براي هر دو امام ممنوع است كيف لا و قد قال بعض الموقفين المذبح عن ذكر التشاجر فقه و كسر سببه و اما ذكر قتل الحسين فلما راى من غلو الرافضة بقتل ايشان اتمر فقه

والو عاده الجله الذين لا يميزون بين الصحيح والسقيم من الاخبار على ان ان هذا النوع من الذكر من محبة القوم
 الاله رايتي لمخضه ولو سلمنا تقصير العلة في لغض العدايه ظاهر وان كنت طالبا للتقصيه فارجع الى الاله ليعلم
 علاوه بعضي ازايمة محوطين كه اصحاب خود را از قرائت قران كه حضرت امير ازاله كنم وكاست جمع فرموده بود
 باز داشتند وكفستند حتى اذا قام القايم قرر كتاب الله على حبه ودر كتمان آن كه اكر الكلبا يست كوشيدند
 وبياض عثمانى را كه نه لشمس درست است و نه ترتيب ان واقعى و ما انيتم تبديل واسقاط در ان اتفاقى
 و هر كه نه تحريف در ان وقوع پذيرفته رواج دادند اين اظهار اخفاء قران مجيد منى بر كه ام سنانم برده است
 ايا از جدايى خود انحرافى و بسوى تحريفين كتاب الله تبديل داشتند با عيا و ان الله لمطابق مال بعضى از اخبار
 شيعه كه امرا اضلال و تبليس امت مد نظر ایشان بوده و منع از قرائت قران مجيد اكر از لاييل و قرآن
 نطقى قرآن است پس جمع بين الشدين لازم آمد و الا منع غزالى بگذاشت دليل مستلزم نطقى شهادت باشد هر كه
 كه از اوكيائى اماميه جل اين مشكلات نمايد منت بر را قم مهندك طاهر ابدل توجه و صرفت همت در خصوص اخلاص
 قران مجيد تا قرب قيامت بين بر اهتمام شان است و غالباً از اين داوى است انچه از معجزين اماميه بشنيدند
 كه جوانى بحسن صبر و سيرت الصاف و پشت روزى با سماع عذاب رايشان اعضاى تناسل خود ميريد
 و حضرت امير بجهت اين امانت و نمودنش بهرم عهد الحاحت قيام و رزيه قضا را در زمان فاروق جوان
 مذكور عازم زيارت حرم شريف شد جناب امير در باب اغراض اكرام او سفارش با باميه قافله خود اتفاقاً در آن
 ميان نلى محسن لمعتش مایل شده مكر و در نظرش خود را جلوه داد و التقالى لسوى او مكر و اخلاص مى زن
 تا اكر كيسه خود را در امانت او نهان كند و صميم فرمايد بر او رد كه مال مراد زبرد هرگاه خجسته گمان بگذاشت
 رسيدند كيسه را يا فتند و دانستند كه نمودنش طبع و سيرتش قبيح است خواستند كه جوان را بشنود
 كه امير قافله را سفارش امير المؤمنين ياد آورده و از سر فقرش زور گشت هنگام معاودت زن را ياد دارد
 گفت كه بار جهان جوان است او را مقيد نموده بديد رسول صلى الله عليه وسلم آورده با جنايت مير شكايه كردند
 جملا بكم ان حضرت اهل مدنيه جمع شدند و امانت سابق و جوب و شى پيغمبر صلى الله عليه وسلم وزن ندكور
 خياج بن و سلمان فارسى همراه آوردند زن را زير كلبي بر پيلو خوانيد و جوب را بر پيلو نشانده از خيبر
 نام پدرش سپيد با و از بلند دريان فصيح نشان داد و من لى حقه سر مبر را بر كشود و اعضاى تناسل او را
 بر كس و نمودن شور از خلالتى بر جانت و فتنه فروشت لى جوان نجات دادند وزن را بعد از شش
 حل محمد و نمودند انتقى مخضه و كيسه كه اولى بهره از كيسه است دارد و حقى نيت كه در نگاه داشتن ذكر
 و خستين در خانه اهل بيت طاهرين و انيم با انيت در از غير از اتهام شان حاجتى متعلق نموده بلكه
 همچون يك حرف كفايت ميكرد كه جوان مقلوع الاعضاء است قدرت بر نماند و او ابر سخن مر اكوثر
 نميكنند انيك جوان حاضر است و الطروا اليه ليس له ماله لرجال لا قليل ولا كثير واليه و رتبهات

صاحب الامر صاحب رتبه مروره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سالی با سبی فی الجمع من الناس فخالجه کنت
 و یو قتی دیگر بیان الفاظ براید که ملعون ملعون سالی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر در صحیح و غیره است
 که از امام رضا در کافی مروری شده لایسبیه باسمه الا کافر یا خدا یا اگر مطالب افسانه های تدریب شیعیه گفته شود
 که این همه مخصوص نربانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجو آنجناب افتاده بودند و فیه ما فیه فینما مل حالیا
 ارشاد شود که منی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که بملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما
 حق ایشان پیرایه و رویداد شیعیه بنا به عظمت و اجلال است یا سبجت اغراض و انحراف لکن الاول
 باطل بیداییه العقل فحقین الثانی عجیب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب عراض و انحراف
 نمی شمارند و قول الواحد غزالی بجم علی الواخط را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اغراض
 از اصل شهادت نبی جبین رضی الله عنهما نمیشود مغلطی کرد و اینده اند علی ان بالنقل عن الغزالی
 المکتب فشین فیه مجال و للمجاهدین فیه جدال و لیساعدهم بالورده احمد الاربدیلی فی صدقه التتبع و غیره
 فی غیره با قوله چون مقدمه بر امام حسن علیه السلام و واقع که بلا بنا میرسد و در ادما غزالی اکثرش مطابقت
 بواقع ندارد و انما قول مقدمه بر دادن وجهه ملعونه حکم حال اومنین سابق از روایه الاجاب و غیره و تاریخ
 معتبره اهل سنت منقول گردیده و اکثر روایات تاجرای که بلا بختی اشتهار است که کتب سیر و الفقه الفاضلین
 معلوم است و مجد استفاضه بلکه لو اتر معنوی رسیده و در زمین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت
 بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لایسبیه که غزالی بنا بر عدم مطابقت ان از ذکرش جماعت نموده
 مختص تحریم بر روایت شهادت حسین علیه السلام در صورت بی وجه است بلکه روایات و قات سید کائنات
 و خلفای ثلاثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این مخالفت همان عدم ثبوت شهادت و
 اصحاب از تهیج لفض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی دارد
 شده و نیز موید آنست مخالفت نمودن اکثر اهل سنت از حران و بکار در روز عاشورا چنانچه این مورد معتبر
 حرمه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیانی لیسبیه قضیه انجایی
 الشهاده علی الداله علی ان یخطر ته و رتبه درجه خندیده و الحاقه بدرجات اهل بیت الطاهین فمن ذکر ذلک
 المیوم مصداق لم یلتج ان یستعمل الا بالاشراخ امتا لا الامر والاخره از ابارتبه الله تعالی علیه بقولیه
 اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و لا یستعمل ذلک المیوم الا بذكرک و نحوه من خطایم
 الطاعات کالصوم وایاه ثم ایاه ان لا یخل بیدخ الراحه و نحوه من الذنب و النیاقه و الخزان او سیر
 من اخلاق المومنین و الاکان یوم وفاته صلی الله علیه و اله و سلم اولی بزرگ و آخری زیرا که
 هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالت و اسمانی اکتساب بیکسید الشهادت کرده و بکار نموده
 باشند مخالفت از ان غیر از عدا و باهل بیت سید امجا و با عدم ثبوت شهادت ان شفیع لیوم معاد

محمی ندارد و غوث اعظم سنیان که میسر این ایشان است از کلام این خبر و غیره ترقی کرده و حکم فرمود
 و سرور دین روزی خوش نمود چنانچه در کتاب غنه الطالبین که بتصریح قاضی عماد الدین شریع
 بسامی و ملا عبدالحکیم مترجم غنیة از معنیات است می فرماید و کذا لک یوم عاشوراء الا یوم المصیبه
 و لان یوم عاشوراء ان یوم البیتین یابولی من ان یوم یوم فرح و سرور و الخ و از نیابت علم
 لکه و مدینه محال بر روز عاشوراء و از فرح و سرور از قلم خاندانی و لیس الیه فاتحه و مسالقه بهمان
 میل می آرند کما نقله الثقات و آنچه عجیب نوشته که بیاری از مقدمات اختلاف صبر و شکیبایی الهیت
 واقع شده بدون نتیجه قبول از در جرات اعتبار ساقط است و لمانت الهیت مشابه و مماثل بنیاهات انبیا
 سابقین است که از دست ظلمه ایت با آنها رسیده هاتمی بنی که کلمات سوزا و ب نسبت بجهت هر کس که
 اسرائیل بر زبان می آوردند در قرآن مجید مذکور است کما لا تمتنع ذکر ذلک فکذا انرا و آنچه نوشته که
 اخبار تحاصم و تشاجر اصحاب نیز خانی ازین امور نیست معلوم نیست که مراد ازین امور چیست اگر عدم
 مطابقت اکثران بواقع است پس غزالی را تخفیف تحریم باخبار کذا نمیکند لازم بود و اگر مراد از ان
 صحابه است پس الاسلام که این امر موجب تحریم روایت تحاصم و تشاجر باشد کیف و قد ذکر اند سبانه
 فی مواضع من کتابه المبین اقرارهم و اکثر قبایح حکم التي موجب بانتم و تخفیف حرمت ذکر برای کسانی که تقصیر
 و تمیز بین الرطب و الیابس ایشان را میسر نیامده بعد تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیه
 بقول بالا ایراد می به قائل است و آنچه عجیب در باب مبالغه و کذب و اعطین میانه نموده بطول الاطلاق
 است زیرا که غزالی منع روایت مخصوص و اعطین نه نموده تا این تاویل علیل الی بر روی کار دارد بلکه
 بلطف غیره علی الاطلاق از ان همانست فرموده پس ندمت و اعطین بیاس قول حجه الاسلام لغی عابد
 عجیب نخواهد کرد و بعضی فاضل عصر که نسبت این رساله الی عرف دلی میکنند و درین مبله بود و قد قیام بمانند
 معلوم نیست که مصداق بیت حافظ هستند یا نه علاوه اینکه درین صورت تخفیف ذکر شدادین بی وجه
 است بلکه غزالی را در تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود و آنچه نوشته که علت قول غزالی برای هر دو امر
 ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات و مجاورات عرب است زیرا که فقر و فاقه هیچ الی لغزش
 تعلیل جمله واقع شده و جمله بحکم علی البواعظ و ایه قتل الحسن و الحسین و حکایت ماجری بین الصحابه
 پس چگونه تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلاً و قول قائل بحکم علی الصائم الاکل و الشرب و البقا
 علی الجنایه عمده فانه منتهی عن تعلیل تمام جمله است نه بعضی آن و موید ما ذکر نافی شرح المقاصد و نه
 خان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یرید مع علمه بانه یستحق ما یرد علی ذلک و تری
 قلنا تخافون ان یرضی الی الاعلی فالاعلی کما یهوشعاره و افضل علی ما روای او عظیم و بکری
 فی ایندیتیم قمرای المقنوعان با مرالدین افحام القوام بالکلیه طریقاً الی الاقتصاف فی الاعتدالی

ماحال ونقل فی الی فی قولہ یسبح الی بعض الصحابة ایما الطیغالی ما وانا الیه مکن علی لطف القرطبی واما
 العبارة الیه نقلها عن بعض مدعی الیه والجماعة فی عارته عن الدقة والمنامة وعلوه عن السخا
 والیرکاکه فان التمر الی حرم رواته شواهد السید المظالم علی سبیل الاطلاق والعموم ولو کان الامر کمزعم
 یندر المدقق کان یغنی له ان یکرم روايته فخر سید المرسلین وامیر المؤمنین وخلفاء الراشدین ایضا علی
 ان استناد ذلك الی شیعة الحق الذین رفضوا طرق الضلالی وشمکوا بنیل موده البنی الا والیر خیر
 بلا مریه وادعایا بینه واما ما یندر اهل بیت سید المرسلین فی مماثلة ما یندر الا بنیاء الی القیین قال السید
 سبحانه فی کتابه المبین قالوا لکم فلیحیی شیئا فربما یأخذه کما کان یؤکل الخبز وفسق واما کما یندر
 النبی ویرا اهل المرئیین عن قول الا فلیکن مذکوره فی کلام رب العالمین ثم یقول ان الاستدلال
 علی الدعوی العبارة المدققة المجهول لیس علی الخول فانه لیس بحديث ولا انه فلیس للحفم ان لیس علی تلك
 العبارة قوله علاوه بعضی از ائمه محققین که اصحابه خود را از قرأت قرانی که حضرت امیر المؤمنین به
 کم وکاست انرا جمع فرموده بود باز داشتند اقول الاطلاق محققین بر ائمه معصومین با وصف الطلاق
 آن بر خلفای غیر راشدین مستلزم تناقض وناقض وکذب مفاد آیت تطهیر است بالجمله این فاعاده
 نازده واین وقت بی اندازه که محیب انرا از افکار افکار دانسته نترد اولو الالباب مضحکه شعوان
 وکلمه صبیان بر شین نیست زیرا که بردایات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث شد نه الیه مقبول
 جو رجای شیعه ادنی برای ترویج دین و ترقی شرع حضرت سید المرسلین اکثر ائمه را احراق
 نمودند و عبد الله بن مسعود را که از جمله صحابه کبار بود بسبب اعتنا عیکه که در خطای قرآن خود نمود
 ضرب و تادیب فرمودند پس ائمه معصومین و اوصیاء مرئیین که قرآن اصل را حفظ فرمودند و پیش
 محافظت نفوس خود از جو رجای و حفظ قرآن مجید از احراق خلفا بود و معلوم است که ظلم و جو رجای
 بنی ائمه و بنی عباس بر اهل بیت جناب رسالتا بزیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب و الی اثبات بود
 چنانچه این معنی بر کسیکه تتبع سیر و تواریخ معتدله اهل سنت نموده که الفس فی رابعه النهار ظاهر و
 اشکار است ایامی بینی که با وجود ظلمیکه نیرید ملعون بر جناب سید الساجدین و زین العابدین
 نموده بود عبد الملك بن مردان که مدح او از زمان او رجای صحابه سابق منقول گردید انحضرت
 را بقید غل و رنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین ابن طلحه در مطالب السیول میفرماید و منها
 ما نقل عن ابن شهاب الزهیری انه قال شهدت علی ابن الحسین رضی الله عنهما یوم حمله عبد الملك
 بن مردان من المدینه الی الشام فالتقه حدید او کل به جفا فی عدة وجمع فاستاذنتهم فی ائمه
 علیه و التودیع له فادله الی قد خاضت علیه و بنوی قیده و الا قیاد فی رجلیه و النقل فی یندر فیکست
 و قلت و دوت الی فی مکانک و انت سالم فقال لی بازهری او لظن ندما تری علی و فی عشی مما یکبر

اما نوشتن ماکان و آتیه ان بلع یک من امثالک غم کند که ان عذاب الله ثم اخرج بهذه القل در خلیه من القید
 النخ وعلق رشید بن خلیفه بلب البوفراس شاعر الجوض الشاذلی قصیده در مدح حضرت تلیل بن زید
 جیوس ساخت و متوکل ملعون که متعجب نبی الدین قلب طاهر و باطن پودر ریاض جعفر قمر مبارک جناب امیر
 و خا من الالسا اهتمامیکه نمود مشهور و بر السنه خواص و عوام مذکور است و صاحب روایت الا حباب که
 امار خیش بهرین سیرت در احوال جناب امام بحق تامل حضرت جعفر صادق علیه السلام چنین نوشته و بسیار می
 از کتب معتبره مسطور است که ابو جعفر مقصود و الفی روزی ربیع حاجت را با حصار ابو عبد الله جعفر الصادق
 رضی الله عنه مامور گردانید و چون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقلک تا کی خواهی که قتلته
 انگیزی و چون مسلمانان زیدی صادق بنی الله عنه فرمود و الله که من هیچ نگردام و داعیه ایام
 که بتو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده و اگر عیاذ الله انچه گفتی کرده باشم بر یوسف علیا
 السلام کرد و دغف نمود و ابوب علیه السلام چون بیلا مبتلا شد دست بردار من شکیبایی زدی و مسلمان را
 علماء و دین زبان با دار شکر بکشاد و این جماعت بنمیرانند و نسب بد ایشان می پیوند و منصور گفت قتل
 و انجناب را بجلوی خود نشاند پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن رسانیده است انگاه
 فرمود تا آن شخص را بحاجس آوردند و از وی پرسید که انچه بمن گفتی تو خود از جعفر شنیدی جواب داد که
 ای گفت سه بندی توانی خورد گفت بل پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و
 صادق رضی الله عنه گفت یا امیر المؤمنین من اورا سوگند میدهم گفت همچنین کن انگاه امام رضی الله
 عنه با آن شخص گفت بگو تریب من حول الله و قوته و النجات الی حولی و قولی لقد فعل کذا و کذا جعفر
 و ان لعین اندک امتناعی نمود و بالاخر سوگند خورد و دم در مجلس افتاد و مرد و منصور گفت تا پاس
 میر کشیده بیرون افکندند در مطالب السیول مذکور است فلما دخل جعفر علیه او غده و اعطاه و قال
 ای عدد الله شدک اهل العراق اما یحییون الیک زکوة اموالهم و تلحق فی سلطانی و تفسد الغرام
 قتلنی الله ان لم اقلک النخ و مقید ساختن مهدی عباسی جناب امام موسی کاظم علیه السلام را و چون
 جناب امام رضا علیه السلام نسبت انکو زکیه ملعون خورانیده بود در کتب معتبره و فریقین موجود
 است و اگر احاطه ظلم غلامی جور نموده شود در قمر با سیه گرد و پس بر اهل انصاف و تارکان
 اعتساف طاهر و روشن است که در چنین حال اختفای قرآن مجید از اعالم طامعات و افاسل
 عبادات مستلزم حفظ قرآن تامل و قرآن صامت که لقلین انداز دست ظلم است و خلاصه
 احقای قرآن مجید بلب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع گردند در تحریم روایت تهاوت
 حسنین علیم السلام سواي خطه صحابه از پیمان انقض فایده دیگریست فان قیاس علی قیاس
 مع الفارق علی ان الایمة الاتنی عشر معصومون عندنا و محفوظون عندکم بخلاف القرانی فانه غیر

قریش آمد که لعنت آنحضرت بود و علی الله علیه وسلم و چون بر سر آن عرب کلمه بدان شاق آمد آنحضرت
از حضرت غرث التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بر لعنت خویش بخواند و همچنین بخواند
تا زبان امیر المومنین عثمان و چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسیده بنیاد اسلام قرار
قرار بر همان لعنت داد که زید بن ثابت با امرالی بکر صدیق و استعصواب عمر فاروق جمع کرده بودند امر
بمحبایقی لغات بجهت مشاهد اختلاف مردم یا یکدیگر تکلیف بعضی بعضی را و نمائند از ان لغات مگر خبری
آنکه و متفق شدند بر ان صحابه و باقی مانند عبد از ان تا رسید بقراسمجه با سائید متفصل
و باقی مانند اختلافی که درین لعنت مقرره بود از اعدام و اماله وقف و جزان از آنچه میان این قران
حسب اختیار و ترجیح مختلف افتاده است انتهى نیست حال تحریف که در قران مجید واقع شده یا بعد
مطابقت نظم پس هر یک که ادنی مهارت در علوم عربیه و ادبیه داشته باشد مطابقت و اعدم و
ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره ثابت است این حجر در فتح الباری و در ذیل حدیث متفق میفرماید
فیہ ولا تزل علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر الترتیب الثماني و کان اوله الفاتحه ثم البقره
النساء ثم ال عمران و لم یکن علی ترتیب النزول و لقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول
اوله اقرآن ثم المدثر ثم النون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح و بعد الی آخر المکی ثم المدنی
و بعد اعلم و اما ترتیب المصحف علی ما یقولان فقال القاضی ابوبکر الباقی فی تحمیل ان یکون البی
هو الذی امره بتبیینها و تحمیل ان یکون من اجتهاد الصحابه الی آخره و جلال الدین سیوطی
در اثنان فرموده و اما ترتیب السور فصل هو لوقیفی فیما اوجها و من الصحابه فیه خلاف فمجموعه
العلماء علی الثانی منهم مالک و القاضی ابوبکر فی آخر قولیه و مما استدلل به لذلك اختلاف مصاحف السلف
فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی النزول و هو مصحف علی کرم الله وجهه کان اوله اقرآن ثم المدثر ثم النون
ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح و بعد الی آخر المکی و المدنی و کان اول مصحف ابن مسعود البقره
النساء ثم ال عمران علی اختلاف و کذا مصحف الی و غیره پس هرگاه حالات و عبارات اهل سنت بر بنیاد
باشند نمیدانم که این لاف نلی مجیب از چه راه است و اطلاق بیاض عثمانی بر قران مجید بنا بر مذاهب
فرقه حق که بالا جماع مأمور باطاعت و تقیید همین قران در زمان غیبت اند صورتی ندارد و اری که
خلیفه آنها قران مجید را بیاض خود دانسته تحریف و تحرق نموده و از متک حرمت آن اصلا خوف
نکرده صورتی دارد اما آنچه نوشته که ایا از حد امجد خود انحرافی و بسوی محرفین کتاب الله می دانند
الخ لیس بدان می ماند که حضرت موسی که به مصداق کان معاش بهم بالقیه از بنی اسرائیل بسز میبرد
نمود بالکذا و این حق انحرافی و بسوی فرعون و احراب میباشد و جناب رسالت که در کتب معظم
اختصاصی امر بدایت می نمود و خود بالکذا می لطف کنار داشت هر چه فاضل مجیب در پرده اعتراض شریفان

نماید از فهم او بعید نیست و اصل الامت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن متمنیو اند شد و کم
 له نظایر فی زمن سید المرسلین افضل الاولین والاخرین قال الله سبحانه فی کتابه المبین ذر فی ذلک لعلکم
 اذی التذکره قل الله قال لعل فی سورة الکافرون لکم ذنوبکم و لی ذنوب انما سجا طاهر شد که منع از
 قرارت قرآن در طور عدم اختیار دلیل بر عدم قرانیت نیست بجملا منع از ذکر شهادت جناب سید الشهدا
 در صورت اختیار و عدم ضرورتها فی الطور کما النور علی شایق الطور نعم من لم یحبل الله له نوراً قاله
 من نور قوله وغالباً از همین وادی است آنچه از متقدمین امامیه شنیده میشود که جوانی بحسن صورت
 و سیرت الصاف داشت اه اقول بعد اغضای بعض از تنگدین این روایت از جمله اخبار احاد است میگویند
 که بسا امور در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احوال معیوب متروک می باشد یا بمنی بنی
 که در حرمین شریفین شائع بود که زنان عرب برای قضای حاجت بصحرا میرفتند و امهات مومنین
 نیز همین عمل میکردند و از همین سبب خلیفه ثانی ام المومنین سوده بنت زید را شناخت و رعایت
 حق ام المومنین نمود و کلمات سوادب با جنجاب بزرگان آورد و وحی الهی مخالف رای ان لانا
 نازل کرد و بدینچه در صحیح بخاری مذکور است حدیثی را که باین یکی قال حدیثنا الواسع عن شام عن یحیی
 عن عالشه رضی الله عنها قالت خرجت سوده بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها و کانت امرأه حبیبه لا تخفی
 علی من یخرج منها فراه عمر بن الخطاب فقال سوده اما والله ما تحفین علینا فالنظری کیف تحریبه
 قالت فالتفت راجعه و رسول الله فی منتهی دانه لیتش فی هذه عرف قد خلت فقالت یا رسول
 انی خرجت لبعض حاجتی فقال عمر کذا و کذا قالت فاحی الله الیه ثم رفع عنه و ان العرق فی هذه
 ما وینعه فقال انه قد اذن لکن ان تحرجن لحاجتک انتی و یطاهر است که درین بلاد پیاده رفتن
 زنان نهایت معیوب است و از همین باب است آنچه در صحاح اهل سنت وارد شده که جناب رسالت
 عائشه را از لباس خود پوشانیده امر به ملاحظه مقفان نموده بود زیرا که هیچ یکی از اغره بلکه غیر اغره
 مرتکب چنین حرکت قبیح نمیشود و از همین و ادبیکه این خبر عسقلانی در کتاب صابره روایت کرده
 عن ابن عمر قال دخل رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم علی القبطیه ام ولد ابراهیم فوجدت عند النسا لها
 قدم مومنین منه و کان کثیراً ما یدخل علیها فوقع فی لفه شئ فخرج فانیته عمر فخرجت فی وجهه فقال فاجبر
 فاحد عمر لیسف ثم دخل علی ماریه و قریباً عند باهاوی الیه بالیف فلما رای ذلک کشف من لفه و کان
 محبوس بالیس بن ریحلیش راه عمر فلا رجح الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فافره فقال رسول الله لا
 جبریل اتانی فاجبرنی ان الله قدیراً بالخیر لیراک کشف محل منقطع برای حصی و معیوب و نظر کردن
 بطرف ان درین بلاد نهایت معیوب است و معند حضرت خلیفه ثانی بان غریکه تو میدانی از ملاحظه محل
 مستطوع اصلاً پسین سبب نشدند الا فلاح الله حاله علا و ه برین میگویم که نظر بطرف ذکر انسان برای معالجه

[illegible]

یا وصفه گوشش مانند آن نیاخته پس بعد مابین السماء و الارض میانه بود و مختص بهست
 فلما قتل وانچه نوشته که الفراء و البیه لیس له مال و جبال اگر چه نظر بانچه قبلی از حلیف ایشان بعمل آورده بود و در
 دار و لیکن بدون اثبات جوار نظر لایق محل مقصود نمرود فرقه اخلاص عشره بود و در آن روز قتل ایشان در
 توفیقات صاحب امر صاحب قهر و دیر محمد بن امام میا آورده اند من سبحانی با سنی فی جمع من الناس
 فعلیه لعل الله فی عالم بالا معلوم شد احادیثیکه در باب مائت از ذکر نام تاجی جناب حضرت
 صاحب الزمان امام الاکبر و الحان عجل الله طوره وار و در دیده دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال
 آنحضرت با نقاب شریفه غفنه ندارد و لعل الله فی تعجیل بنور انتخاب اقرار با امامت آنحضرت در او عینه نوره
 و عقاید فرقه حقه بکثرت و استقامت نه بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر مالتور و مذکور است
 پس قیاس نمی آید ذکر اسمی آنجناب که بنا بر بعضی مصالح تحقیق و از دیا فتنه بر نبی از ذکر احوال شهادت
 حضرت سید الشهدا و شفیع یوم النحر اعلیه افضل التحیه و الثناء بر بنا بر قیاس صحیح است نه در شیعیان
 درین ماه و متمسک با حدیث مذکور خود و اندر خلاف غزالی که نسبیا عن النفس نبی از ذکر شهادت جناب
 خامس ال عباد متوجه گشته و بر آن اتفاق نموده محلل شیخ بعضی صحابه نموده بالحدیث چون احکام شرع غالباً
 توفیقی است پس بعد در و احادیث کثرت قابل تجریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن
 نمیتواند شد و کسیکه از باطن و النفس خود به تشبیه قائل از معارف و ابیت شهادت فرزند رسول را حرام دان
 البتة محل طعن و تشنیع خواهد بود و دانستی که در اکثر احادیث عزت ظاهر لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب
 الزمان و قائم ال محمد و غیر اینها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر
 است که این القاب قائم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحسبیکه ذهن سامع لایق کسی سوا می آنحضرت انتقال
 نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر
 شهادت آنحضرت بالمره میشود و این نه از منکر و اینهمه بر تقدیر محل روایات مشهور است و ذکر علی سبیل الاطلاق
 است با بر تقدیر محل نه با بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و امام طالب ان امام مهدی که با هویت بعضی معتقدین
 پس الجلال ان این معارضه حاجت به بیان ندارد و چنانچه صاحب کشف الغمّه که از اعظم علمای فرقه حقه است
 میفرماید قال افقر عبد الله تعالى علی بن عیسی انما به الله تعالى من الحجب ان الشیخ الخلیسی و الشیخ المصنف
 قال لا يجوز ذکر اسمه ولا کتبه ثم یقول ان اسمه اسم البنی و کتبه کتبه و هم یلقون انهم لم تدرک اسمه ولا کتبه و نرا
 عجیب و الذی اراده ان المنع من ذلك انما كان في وقت الخوف عليه و الطالب له و السبيل عنه فاما الان
 فلا و الله اعلم و از اینجا است که علمای ما در بحث امامت تاجی آنحضرت تذکر می سازند که لا ینفی من تتبع
 کتبه اما آنچه این محیب غیر مصیب در باب آنحضرت اشاره به بحث و منع کرده بقوله فیه ما فیه پس ناشی از جعل
 یا تجاہل است کیف و اکثر تواریخ معتدله اهل سنت ناطق است بانیکه معتقد خلیفه قصد قتل و طالب آنحضرت

نموده بود و چنانچه در شواهد النبوت مذکور است که شخصی گفته که مقصد مرا باد و کس طبلید و گفت حسن بن علی
سمرین رای و قات یافت بروید و در خانه ویرا فرود گیرید و هر که را در خانه اویید بنید و سرور را بمن آرد و
گوید که رستم و سهرابی وی در آیدیم منبری دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گو یا حال از عالم است او فارغ
شده بود و در اینجا پرده دیدیم فرو گذاشته اند از پرده شستم بر دالی دیدیم و اینجا در آیدیم در رای دیدیم
در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبی صورت بر بالای آن حصیر در نماز ایستاده با
سبح التعالی نکر دیکی از دو نفر که با من بودند سبقت گرفت و خواست که پیش من رود و در آب غرق شد و
اصطراب میکرد نامن دست و پا گرفتیم و خلاصش کرد و ایندم بعد از آن نفر دیگر خواست که پیش من رود و
شیرینان حال پیش آمد و خلاص کرد من حیران ماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدا تعالی و از تو عذر
میخواهم که من ندانستم که حال هست و بگوهای ایم از آنچه کردم بخدا تعالی باز گشتم هر چند گفتم با التفات نکرد
باز گشتم و قصه را پیش گفتیم گفت این سر را پوشیده دارند و الا بفراهم که شمارا گردن زنند انهم مطاع
این عبارت در تاریخ روضه الاحیاء که بنابر تصریح فاضل سیرین سیرت مذکور من شاه و فلرج الی الاما
نوشته که حالیا ارشاد شود که منی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگویم که منی از ذکر نام مبارک
امام ثانی عشر مثل منی از کتابت لفظ رسول خداست که در روز حدیبه واقع شده حالیا ارشاد شود که منی
از کتابت رسول خدا در حق سید المرسلین و مصداق کت بنیاد و آدم بن الحار و الطین بنابر عظمت و جلال انبیا
که اعراض و انحراف لکن الاول باطل بیدیه العقل فقیه الثانی لثوب الله منه و از نجاست که خلیفه ثانی نسبت کل
نجاست و دلاوری بکلام لطالت نظام است بنی الله حقا الخ مغفوه میشدند عجب ارم از حضرات اهل سنت که
امروز باعث انحراف و اعراض بنیدارند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاء
انحضرت و توفیق بودن احکام شرع باعث انحراف میدانند ان الله عجب و اما ما قال من انه فیما قل علی الزمان
المناقضین فیما حال الخ فلو کلام فی غایه الاجمال تستر عن ظهور اقتضاح قابله عند اولى البال فعلیه ان لیفصل
ما زعم من المناقشه و الجدال حتی تبین حقیقه الحال و حقیقه الحال عند اصحاب العلم و الکمال و التبحر الحق و
عبد الکبیر المتعال قول و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد بر اهل عقل و زین که مباحث رساله البصائر العین را احاطه کردند و معنی نیست که همیشه در اصل کلام
و لایتنکه بر البال شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه بر افعال الطهست سنیه کتر تم الله تعالی فی البریه
خود مرتب ساخته کلام حبه الاسلام عزالی را هم در آن اوله میشدند و موجب مصیبت از اتوجهیات برداشته
و محبت الزمانی بر خیزد بگوشتش خود دست و پا سازد و بشید البالی زده و لیکن توالی شده که دلیل خود را از
حاشاک و غبار پاک سازد و تفصیل این اجمال آنکه آنچه از حجه الاسلام نقل کرده عینا نقل نیست بجزم علی
الواغله و غیره و آیه قل الحسن و الحسین علیهما السلام و حکایت با حری من الضایع من الشایع و التمام فانه

هیچ الی بعض الصحابه و اللعن فممن انتمی از تحصیل و اعطای جوی تنفی طی هرست حاجتی تبریز ندارد و لیکن بنابر توضیح
 و تعلیم ان نبین چنانچه شرح میکنم که اگر مقصود امام غزالی تعلیم بوی ضرر بود و آنکه فرمایند بحرم علی کلو احد سال
 بخور لاحد زوایه قتل الحسن و الحسین رضی الله عنهما و هرگاه چنین گفت بلکه گفت بحرم علی الواعظ لقرع حرمت
 شد بر صاحب غلط و هر کس از شیعه حسن و امثال ایشان از ناظرین کتب همین فهمید که واعظ را حرام است
 بیان ان و در این حکم مخصوص غیر ازین تخیال نمی آید که واعظ بنابر مشهور هذا القول الواعظین محضی است
 که سر علیه علی ندارد و نشیب فراز میدان علوم و دینیه ندیده است و میخواهد که کارهاش را و تشییت پذیرد و در علم
 نزد عاریه شهرت کرد و چنانچه اگر شتبه کرده شود خود از احیاء العلوم این امور می آید و ایضا از کلمات و محاورات علماء
 که این کتاب واعظانه است و متحفا نه نیست پس اگر کسی در مجلس واعظانه حاضر نماید که حضرت سبب
 چه بود که جناب امام حسین را شهید کردند و او گوید که معیت برید نکرد پس سائل سنی و اهل
 بر مذہب شیعه که امیر المومنین بیت با کسائی نمود که مرتبه فسق و کفر انما ما زاد از نیرید و در گذشته بود بر
 با وصف قتل امام حسین بحکم ان کشته شقیقه و شوری و کربلا قران مجید را تحریف کردند و حضرت زهرا را
 کشتند و خانه را سوختند و دین محمدی را مبدل نمودند و راه ارتداد پیوندی غیر از کلمات اغویا و ابیس
 اگر واعظ را قضا باشد بر مجرب فکر چنان فرمود که شاید وقت نفع صومع بر ندارد و سائل اقسا و قطعاً
 نیراند که امام حسین مخالف دین و مذہب پدر بر گزار خود بود زیرا که در مجلس وعظ عوام و خواص مجتمع می شوند
 بلکه عوام الناس بیشتر می روند که لا ینفی لبس شهادت شهید کربلا با وصف مخالفت مذکور چگونه و چرا اولیای
 در حجه مذکوره از کجا و قدر تقریبی الصوارم و الحسام و القنائین المحاسنی و غیره انهم ما كانوا اخالفین فما شیم
 فکیف که انتخاب محکوم بصیر و سکوت بود و حال آنکه چندین هزار کس را از فوج نیرید ملکوت و اگر قطره ای می یافت
 همه را به تیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاف صبر هم اتفاق افتاد و هم نقص عهد سابق که بار شهادت برای
 نجاشا لیس امت بر سرش بود و او چنانچه بزرگترین سبایل شیعه کافی و کلینی و غیره است و عقوبت بنو ان می آید بلکه هزاران کس
 را از امت عید امجد خود بکنیم فرستاد و بر قدر ضرورت گفتی نشد مثلاً بر در خیمه خود همراه فرزندان و رفیقان برای
 حفظ جان و ناموس اکبر می نشست و داد و در است میداد و وقت یورش مخلوقات بر پیا و الفقار از خلاف
 میکشید و مانند مظلومین شربت شهادت می چشید و اگر طالب خلافت بود و بالیستی همراه رفقا بیکباره بر لشکر
 نیرید ریختن و کربلا از جایار سو بر آنجیتن که اگر فوج هفت اقلیم مقابل میشد شکست میخورد و کما الی غیر من جمیع
 و الا امامه لمار و ستالی و اگر واعظ غیر افضی باشد و سائل خود کند و گوید که خدا فرمود که خود را به تنگ
 بیندازد و دیده و دانت در چهار موچه پلاکت سپارید پس او اگر چه مثل اول الاجاب نکند و گوید که ظلم
 و فسق نیرید ثابت بود و ظلم خواست که او ارفع کند با تالی از ظلم او نجات یابند فکیف که و شیعه سابق
 هم مویا امام حسین باشد لیکن کار بر او هم مشکل باشد و سائل با تها کشید یعنی بوجه دیگر هم اعراض نشاید

که چون مصیبت دست کرد بر او احدی و نماندتی نبود و شادی که تقدالی را در آن وقت که چون گنجایشی باشد و در آن
 می که مستقر عاقلش را از آنجا که نظر بر او بود و غلبه بر او بود و در آن وقت که چون گنجایشی باشد و در آن
 و خلاف عقل از این حکایت میکنند و شاید که بپسندید و در این است این حکایات را برای یکسان
 و یافتند و اگر واقعه خوانی مرسوم را در غلی باشد مجلس واعظین بمجلس پادشاه نصیر الدین حمید رهنبل شود
 که چون نوبت کتاب خوانی در مشکوی سلطانی میسر میسر آمد و زمان محلات بشنیدن اصل واقعه شهادت فر
 شدند و در استماع آن همه تن کوش کردید و ندیدید پس انگ خبر را و بیان جگر سوز و باطلان روایات غمناک
 بدینگونه مناسب ایشان در آمد که زوری حضرت روح الامین از بارگاه رب العالمین بجهت حضرت زین العابدین
 در زود گوینان فرسید و سلام خداوند جهان و خانیان رسانیده و بقیه سربسته پیش حضرت نهاد و حضرت
 پسیدای جبرئیل این چه از زمانی است باید این زعفرانی را بحکم جهان افرین اشکار کرد و فرمود که
 هر یکی را از آل عبا بفرما این بار را بردارد و بر سر خود گذارد و در عالم اخروی بدست آرد
 پس چنانکه هر یکی از اصحاب کبار برداشتن آن کوشید آن بار را از جای خود و نه چنید تا حضرت خامس
 ال غیا آمد و از جایش در رلود و بمال آسانی بردوش کشید و بر سر گذاشت و نوبت شتاباش و افرین
 بدید اندر فلک گفت احسن ملک گفت زه بدیش حضرت روح الامین بادل بریان و چشم گریان و فر
 شهادت کشاد و پیش جاب رسالتاب نهاد تا ناخشنودی مهر بران و دفتر زنده فرماید که بر قتل حسین
 راضی شدم چون مستورات این مضمون شنیدند فخره و داد و ملا و مصیبت از قمرش زمین تا آسمان بر
 رسانیدند و بپوش و حواش را خیر یاد گفتند از آنجه نلی سر خود را میکوفت و میگفت بخدا که در خاطر
 نمیکرد که پیغمبر کشتن چنین نواسه دل بند و فرزند ارجمند بر کند و بنویسد که بران راضی شدم که بحکم
 از اغیار و سنگین دلان زور کار این کار بعل نیار و ناگاه و اعطای کتاب خوانند و در او که حضرت هم فر
 شیت فرمود که بجان و دل پذیرم زن فریاد بر آورد که یا رسول الله مرا از تو چنین توقع نبود که بر
 طو مار شهادت مکنی و چنین جان و دلم را بکشتن دردی هر چه کردی کردی بر بیم که دل مادر و پدر
 چگونه این واقعه دل گذار بپوش پرواز را قبول تواند کرد که سینه سنگ مار را یا وصف صلابت از شنید
 شوق میکرد که در همین هنگام صدای دیگر بپوش رسید که جناب امیر المومنین سرتن بر مقام داد و زن
 و روی خود را شنید و گفت الهی مردان از قوم عرب چه شاد و از آنکه در قبول شهادت چنین فر
 بیج در یعنی نمیکند اگر هزار روایت در کتاب باشد باور نکنم که فاطمه زهرا قتل حسین مرا تجویز فرماید
 زن درین حرف و حکایت و شورش و سوزش مبتلا بود که فریاد کتاب خوان زبان جناب قبول
 شنید که راضی بر شهادت دم و دهر تیر قضاقت زن چنان لغره جان گاه بر آورد که دیگران هم راه
 او در خروش اندیشید و فریاد احدی نماند چنانکه عرفی گوید کوش اهل آسمان و طلقه

شدیم تا بر شید اینک بابای من بزرگ بندهای هجوری زار نال میکرد که سگند بخدا که رضای قائم را
 زینهار بجا طسره طور نمیکرد و ولیکن چه علاج که زنان عرب بجز نول سنگین دارند و ریتها بدین غم
 اندوه متاثر نمی شوند الحاصل اینها که شنیدی تعلق داشت بخصیص حکم مذکور بواسطه که اصلا اغراض مجتهد
 را در حقیقت در ردی نیست یا مستحق قیاس او که البطلان شهادت حضرت امام حسین است نزد ارباب دانش
 و نبش بر اید و اگر مدار تعمیم حکم مسطور بر آن می ماند که لفظ و غیره ضمیمه است پس بعد تسلیم اتفاق نسخ
 میگویم که ضم این لفظ نیز در باره تعمیم نفس نیست و البطلان شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
 اختصاص حکم حرمت بواسطه احتمالی بود که شاید کسی بگوید تحمیل که غیر و اعذار احرام نباشد مطلقا بنا بر آن
 یا ضافه لفظ غیر آن و هم از این بابا بر داشتند تا بدانی که غیر و اعذار مثل مورخ را که در پی صحت سندی یا
 ویرای تحقیق او میگوید بلکه قول المورخین نیز شامل باشد و تحقیق و اعطین خود در رساله العبارة العین
 اشارتی رفته و عقلا را کافی گفته و چه بیم از آن با وجود عصبیت بر نهجید و اما بیان دیگر پس بطور نمونه
 از کتابیکه علمای فیض آباد و لکنو در جواب فاضل مازندرانی نوشته اند و لکنو تحقیق در آن هستند و ما مشر
 وسیله العصاه و لکنو و انچه گفته اند شنیدیم محصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
 را بی سند نقل میکنند زینهار نیست باید که سند هم رسانند و قوت دلالت آنرا بمنزله آن عقل بسجید مورخین
 را چه اعتماد که باین وان بایل میشوند و گاهی شیعی شوند و گاهی اهل تسنن اختیار کنند تا آنکه نظر فای سابقین
 در حق مولف مسبب را گفتند و خواندیم ما کسی سنی گویی بودی چون غلیو ازنی که شش ماهه شش
 مه نرسد به ای کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای برابری سندی بیان کرده اند البته معتبر
 است مثل کتاب بجا را لکنو و حیات القلوب و جلال العنون ملا باقر مجلسی و غیر آن است بالجملة لفظ غیر
 موجب نشد که تعمیم حکم چنانچه مقصود است مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مثل شهادت ربیعان
 حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیدا کند و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
 کما لا یخفی پس حال آنکه روایات قدیم و خطب میم و کتب منجم هنوز موجود و بقول عرفی از نقش و نگار و
 دیوار شکسته آثار پدید است ضا دید عجز را بچنانچه مجتهد در اوله سابقه از بر آوردن نتیجه لغت عداوت
 خویش در باره جناب پید الشهدا بر گیرند و خانچه خاصه از میدان مناظره باز گردید و درین استدلال
 هم کوشش ادبجای نرسید لایزم اگر سالفین و فاندین اوجازت دهند شمر مشهور که مجتهد الزمانی
 درین کتاب و طعن الرماح و غیره جابجای آورد بر تخلف و او را درین معرکه مرد آرمایه مقتضای قول
 بزرگان هجو اگر دانم ^{سوم} پیرده و بیجیای ^{بشن} که خود می در دیر ده خوشیت ^{پان} و آن ^{شش} است
 و ذهب الحار لیس فی لفظ ^و قرا خاب و مال از زبان ^{یا} الضمن معنی است که غیر محقق را روایت کرده
 درست نیست بخلاف صاحب تحقیق که تمهیده و سنجیده قسم در میدان و خط خواهد نهاد و موجب ابطال

لیس صوت جهوری و بلخ فقیر پیشان میشد بالاخر از آن مجلس بدردم و شیر باد دارم که بزرگی بشوق
در مجلسی مرا طلبید و بجهت مذکور آمدند و زمانه پدید آمد تا شام شدند آن بزرگ خواست که وقت نماز شبانه
رخصت کند که مبادا خفیه حال بل مجلس در یاد و گفت کشف در راه ملامت پیش گیر و نوبت بر سواری شان
شب در بخور بود و کس را بر اسم کرد و بیکان آنکه بهوش و حواس در سر دارند و خفیه اندی حال خبری نداشتیم پس
بر سر مقصدی عا و غولشتن گشت که بر اسمی گشته راه کم کرد پس از آن کجا یکجا افتاد و عرض که امیر بود
که تا آخر گاه برسم ناگاه قاید التوفیق رفیق شد و روشنی در آشنای راه یافت پس صاحب سواری مرا
و مشکل اسان شد و قس علی نهاد و لفظ و غیره که این شقوق در انهم بطور استیجاب و حصر احتمالات جاری که
بعضی لفظ تنقید روایت بدست دارند و مجاہیل را و خلی ندمند و حکایت را بدون سند تیارند و لباس باشند
که فقط قصه خوانی شعرا خود سازند و گوهری باشند از محققین و شغل تالیف ندارند بهر حال علمای هر مذہب بای
نبرد و لبست مذہب الحام عوام اهتمام بطور خود میکنند اما غرالی آنچه مصلحت دید بر روی کار آورد و عقل از آن بچون
کرد و لیکن بر اصول رخصت مذہب حضرت امیر چنان بود که امام حیران می افتد و دل خفته البته یعنی زرار
بر آن میسخت و بالاخر تاب مضطرب و درده پدید که زیاده برین مشکل نیست که کس از امام واحد پدیدند و هر یکی را
خائف دیگری تعلیم فرمودی امام جواب داد که درین اختلاف مصلحت بقای ما و شما نیست حالا که امام محکوم بحق
گویی بود در هر صورت امن و خطری بخیر ذلک ما حاصل من الکافی الکلینی پس وادید که امام اهتمام مذہب فرمود و بیک
حرام بود یعنی اختلاف و تشدید انداختن حالا که معوض شد برای رفع اختلافات چنانچه صاحب الماظر لفظ و دل فقه البته یعنی
زراره بر آن سوخته از اینجا فرق آسمان درین هر دو مذہب پدید آمد که اهتمام ابلتت بهدایت و اهتمام شیعہ افضلالت
و درین باب باشد بسیار در دلم جوش منزند خدا را حرفی از آن بشنود که حرفی ذکر کفری نمیدیم امام اعظم اقدم امامیه در تشدید میکند
آخری الشیخ زیدہ القدح محمد بن محمد بن الحسن بن الحسن بن ابان عن الحسن بن سعید بن حماد بن عن ادم بن محمد بن
قال سالت ابا عبد الله عن المرقطری فی مناہما تری الرجل علیما غسل قال نعم ولا تجد قلوبهم شیئہ علی فی راوی هر سید که زنی
دید در اختلاف آنچه می بیند مرد صادق فرمود غسل کند و نگذرد این حکم را بر آن مانع گرداند از او دلالت این حدیث را
کتاب اعتراض کردند بر آن بخی که بناید تعلیم کردن پس لازم آمد چو از نماز زمان در حالت حیات بدین این اهتمام دینی را
از امام صادق که محفوظ بود در زمان الی و ممنوع از خاموشی در صیغه سالی و بخواج ع چون کفر از کعبه بر خیزد و کجا ماند مسلمان
بعد ازین چنین دست و پا کرد و گفتند که این یعنی از آن وسیله نزع بجا مانده اند که داند و یاد کند که در تفریل چه دارد
از سبب که الرجال قوامون علی النساء و اگر اندیشه باشد که تشیع بجز لیان پر از این پس حرف طلاق هم معصومین را یاد نماز و غیره
که این امامیه را بشناسد بیان احکام و چه یاد اهتمام دینی گوشتند و آنکه ما مشربند برای بقیة امتحامی شامرا نیست که
بیان کند و کیست و مشتاقین بشود و خود با آمدن من المقصریات این امور که شنیدی تعلق داشت بجا هر مقالات فاضل را
و دیگر این از اساتذہ و ملائذہ او که ایشان را اراطاصه باطنیه و انکفیت صدر و این امور از امام غرالی بخوف و تشیع بوده

تا به نسبت مکتوبات غیر مشربی غیر نمودند انکه از پیشین در دل خود برگزیده چنانچه خواهد بود انچه در کلمات معتبره ازانی میسر شود
بیا که رساله عالمین را بآن بزرگ یعنی خدای اساکرده و از تقدیر بدی برآمده و در کمالیستی قاضی نمیکرد و بلیت فراوانی که در کتب
سیر و حدیثی و توان شد و اصل این ساجدند از اقلیات مومن به انچه می توانند وجه خوش فضا شد و هر که گفت یا علی علیه السلام گفت
ما را باین گیمه و جویایان و بنایست سالنامه شال معتبدی مثال را بار و اهل شهادت امام حسین کیم پیروی دارد و قوله الله عز وجل
جده ملونه بحکم خال المؤمنین سابق از روفه الاحباب و غیره و اینج معتمد و الخ اقول لغت جیده شایسته بر تفسیر باشد که خدا و این
و خالص گیر و بمقتضای اصول سابقه و اقول سالخه که جناب امام حسن باقی امامت نماد و انهم بمقتضای خیرات التوفیق که فضا
نسبت کردند قتل جناب سید الشهدا را بنحین که معرفت پس این نسبت بجناب امام حسن اعلی تواند بود فان القرب علی من یحب
که در اصل انجای امامت هم نماد بلکه بسیاری از مطاع انجباب در کتب شیعه مذکور است که جمعه شهادت از جمله شالست که در وفات
میکرست چنانچه تفصیل آن در منتهی برای تفهیم شیعه مخصوصا فرین ما عاقبت اندیش و انتد باشی و نیز از اولاد مختصر حسین
جناب سید که ان بحال رسول انقلین را خارج کردند کافی شرح جمل الزمات الی غیره و کلب پس ضرورت شد از راه ریا و خودی مکنند
من توجه کردند تا این که در پیش او و مطاع و پیش او برادر و این خیال چنان ملحق است که ما بعد از حکم بر این فاروقی اعظم
در ضربت حیدریه قاتل شده با همه این مذکور رفته رفته مکتوبات خاطر دیگر در از از قوت بصفتی که در و از برای شالی
او را از ریا و سمع بر ملاقاتش میکنند و میت خواج حافظ را بیا در دم میدهند و بیوی نافه کاخ مبارزان طره بکشانند و
جمعه شالست چو خون افتاد و در دما و هم ازین برگرز و مقوله ان بزرگ بکمال تضرع و رازی بر گاه حضرت باری بر زبان
دارم و الله و تمام از ان بر میدارم و در میخانه بربسته خدا یا پسندید که در خانه ترورید و یا بکشانند و انهم من معتبدان را بیا
اکنون از گشته نوزاد بیدار بیدار بران بر اینند و بار میخواب نمیکوش داخل شوند و بر تقریرات سابقه خوش اکنون انچه بودی
فرمودن بزرگ رفته حاکم قدیم است تقریری که قبل ازین در تشکیک یا آورد و در بلیات ایزدی برایش درود و شد و مانند درود و درود
همه پریشان کردید و اگر تدریج با ایشان سید منی ات که میگویند اشتنک و غیره یعنی کیم که میگوید انهم من معتبدان و بلیاتی
نیاز دارند که با اهل تشد خالیا جمیع مقلدین و سالتین را بدینجیت باید در سگوا می و اما تدریج شستن از سرجال و کباب و بر جاست
و از انجا بیدار خورید و بیدار کردن و برادر خود دیدار با و صف رحمت فراموش گردانیدن و رحمت و رحمت سوم از فانی دولت
البته در ایام غرامت بر نرق و غلج و جاه و ایشان بواسطه سید او و این جو حسن و دنیا بک نیست چنانچه اگر کسی بدین جنایات علی را که از
علیه السلام باشد چنانکه در مومن با این سید ایشان علی الشهدا را که مستحق باشد که با سبب بقیعین هوا و فی مقاله الساد و ساد انچه
و دیگر تا کی با این شرح و اکت و در حق از ان بایستید و دیگر که مانع نکرت باید انداخت که با انجباب لغوی گذشت و از اکت
شیعه که جنایات بهای شمرده اند از تدریج و سالتین و میان در کیم و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود که در برای عثمان که در
و نه شوالی شاد و دم و چوبای کشتن و در مذکره البتة در بوی شرک شد که انرا تامل از اندیش و انچه گفت یا علی علیه السلام که در
را به نسبت کردند یعنی از اشعار و حق سیم سنالی خال خوش قرار داده اند چنانچه از اکتب مناخرین هم سمع امور دارد و انچه که
شیعه را باینجه و الی انجا میدنیا منیا نماید ساخت و برگاه بقتل خود در حق کنی و از حکایت و روایت زهر دست بردارند

توانی داشت که حضرت بتلی بر یعنی حسن مجتبی و اطهار نمیشی که نه هر که فرستاد و وسیله آن که بود که
 داد احتیاط عظیم چنانچه لایق شان آنجناب بود و بکار بود و بر زبان خود نیاورد و نه از اینجا امر بود
 مشتبه باز خود امام حسین حقیقت حال را نمیدانست و در نه سوال نمیفرومود و عقل بر همین دلالت میکند
 که چون نیز بدستگاه دینی باک بود البته از این پیشتر بقصد است که امثال این مقولات از معنویات
 دوست را باطنی و بر بر سر فلک جهان خاک اندازد می بخور و گوشت و پیر و پان می باز دزد چه جا و عبادت
 است و چه جای نیاز دزد که حبله رفیقان کسی ناید باز دزد و آنچه گفته که اکثر ولایات ماجرایی که با پیشتر
 معنوی رسیده کلامی است محمل که با ظاهر مومن جالیسی در صوامع و غیره قلمت استعداد و فریادگی قایل
 انسان پیدا است تا اگر کسی از در اعتراض در آید مجتهد از دروازه دیگر برادر راه فرار از انسویپاید و از
 شتاب این اجمال و ابهام حرفی نیست که استعیال آن نتوان کردن و مثلش را لیگان لیگان نشمران
 بعد از این محبت ماند که هرگاه جناب محبت از مانی در تواتر معنوی چنین افاده میفرمایند معلوم نیست
 که در عقیده ایشان تحریف قرآن مجید استوار لفظی و معنوی چگونه گنجایش دارد که کتب بداریت آن
 از صوامع و صوامع و غیره ماطعن بالروح و این کتاب تشبیه ایشان از عقیده تحریف و انهم بصیغ عموم
 برگشته و هر کسی آن را دانسته و باحق و زیادت هم ناظرین احتجاج طبری پی بردند کیفیت که باکس
 از علمای شیعه بدان هم قایل شده باشند که کلام باری از جهات کمال بلاغت مجز نظام است پس باید که طریقی
 اولی لایق تحریف و الحاق تبدیل نباشد محال آنکه یا از اعتقاد مذکور که خلاف ایمان با کلمات است است
 بشویند تا ازین تقریر حرفی نگویند که اتمام اهل اسلام در حراست و حفاظت کتاب مجید مطابق و عده یوسف
 الهی آنکه کما یفکون زیاده از حد بیان نیست و چهارم در فتنه هم قصد این اتمام و جواب مسائل طریقی
 کرده اند و میر باقر اسبق خود دلالت این آیت را بر امر مذکور مسلم دانسته بلکه خود بدان استدلال نمود و چنانچه
 از مجملات نیزه و نه است الهی غیر ذلک قول علاوه آنکه لاسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت آن از ذکر
 مخالفت نموده **الح اولی** از کلام مجیب مصیب توجیه کلام حجت الاسلام پیدا است و بر ظاهر است که مؤید مانع است
 و منع بر منع و در مناظره درست نیست پس قول و که لاسلم که بجای خود نخواهد بود و تقریر بر منع مجیب در مقابل
 استدلال مجتهد است بر عدم ثبوت شهادت امام حسین بقول مجرم او چنانچه بعد از لاسلم گفته و تقریر لم کرده
 یعنی پس معلوم شد که بدین لغت همان عدم ثبوت شهادت الح و خلاصه توجیه مجیب آنکه لاسلم که وجه تسمیه
 عدم ثبوت باشد بلکه سببش عدم مطابقت بسیار از امور نفی الامر باشد پس استدلال درست است
 لهذا الاحتمال و موید این امر است آنچه غزالی بانکار یعنی نیز در احیای العلوم و کیمای سعادت گفته
 و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات است مثل صد و رحیم بقتل حضرت امام حسین پس حال چه بود پس
 مجتهد باید دید که با بجا در مقابل مجیب مصیب مصدر بنا لبط گشته و هوش و حواس او از بار نشسته

و تحریر اوراق بمقابلہ و اوراق برای تبلیغ عوام و نظر داشته و خواستگار ایشان بدانند که مجتهدان و مفسران و
رسائل و مبدع فرغ کلی یافته لغو و باطله منقبتا و المناظر علی العار و لا بد بخیر و استقامت فیه و بسیار
روایت شهادت امامین و ذکر وفات شریف حضرت سید المرسلین و وفات خلفای راشدین و بعضی روایات
ذکر روایت شهادت امامین بر دو عظم و مویخ حرام میدانند باید که ذکر وفات شریف و خلفا را نیز بر دو عظم
گردانند پس باید دلیل ستانام را نه کورساجتن بعد از آن این اعتراضات نمودن بالجمله بزرگواران
بسیار ظهور و فیه نیست و این ادعی قطعی و یقینان بخلاف ذکر شهادت بر دو امام چنانچه نمونه بعضی از علماء
مذکور شد و لا حاجه الی الاغایه اما شاید که بدو وجه آورده پس در حقیقت تخریص است نه باید نقل
بزرگان سخاوت این عبارت نیست و زبان کرده اند زیرا که محاوره و جابجا در قرآن مجید نیست که قطعی
یعنی لا یقتلون الا شیئا یغیر الحقیق و کما هر یک که این قتل بهر طوریکه باشد یقینا باین حق خواهد بود زیرا که
قتل بزدن از کتاب کینه و نشو و و انبیاء اتفاق بمسموم اند پس قتل بنی النبی غیر حق خواهد بود پس شهادت
شک مانده از جانب حدیث قتل تغییر فرموده و چنانکه مالک منبری بصواب در مناقب ائمه و شرح آن
در جای دیگر کرده ام بعد از آنکه اگر باین خواهی گفت که جالیسی کلام مانند الان چنان در محل منظر فرود
که هر چند و شش بر اقیوت تمام برداشته اند از تحت الشری که تمام قاروان بود و در ذیل سنت و مقام حضرت
نیز ذیل است که انبیاء کتب الله علیهم صولم منبیه بر که خواهد گفت در زمانی که بر آن رو کرد که حقیقت
چراغی از راه که امان برافروخت پس جالیسی که منکر ظلمت جمل کریم است بهر دین و دخت آری که از انوار
چیزی منبیه و روشنی چراغ چه بیند از نور انوار که لفظ قتل و شهادت چنانچه جمیع فیه در قرآن مجید با کلمات
بلاغت در کلام مخیر نظام و احدیت حضرات امیه طهر السلام باقی نماند که بعدی انکار شهادت از ان برای
لغو و بالبدین و لکن آنجا که کسی لفظ مقتل برای رساله شهادت شاه شیده ای که از انوار و ظهور و شهادت
ان جانب و دانه لاول لاقوه التمانه و طرقت که منور شد مقتل بن بانه مقتل و منجبت میگویند و مجتهدان
ایشان میگویند فالتقید لکن عظیم بالیقین و ذلک تقدیر لکون العظیم علاوه بعد از این خواهی داشت که
شیعه راست از ذکر لفظ قتل بالجمله برهم روی این بی خبر چنانکه عظمه برمی خیزد و کالایشی آگاه و در
معلوم نیست که اکثریت از عبارت صاحب صواعق از کلام لفظ فیه و در عبارت منقبتا و المناظر علی العار و لا بد
و نشانی نیست بلکه نزد او کتابی آنچه برآمد بران حکم نموده ام از قتل و کثرت و مجتهد که دعوی اکثریت
و تحقیق میکند البته دلیلش بر دو است که گفته اند کسی با تو کار و و لیکن چه گفتی و دلیلش بیار که با تو کار
و کتا که اکثریت را می نموده و گیرند و بسیار باشد که معنی اصنافی از چنانچه از کتب بلاغت پیدا است چون از
اکثریت مطلوبه و دلیل قائم کرده مدعا یقینا نه باشد که لایق منکر است مجتهد الزمانی در اصل استغناء لفظ مقتل
وانی افزوده و بنده چنانچه باید مدلل گردانم که اصول فقه مقتضی جرمیت خروج است بر بزرگواران

و شکرتش نخباب مجتبی شود و در کتاب معالی بوجوب تقیه و اتمت علی کتاب الوصیه پس هرگاه شهادت بر شریعت
 نرسد از ندیده و متابع که متضرع بر آنست نامی و نشانی نماند فانه از اتم لیکن راس الحیال تکلیف میرسد فاما
 بر پشت تجارتهم و فاکانوا متهتدین بلکه بیان شهادت که خلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز سمیت
 خوانند از بدین نه دلیل *وَاللّٰهُ يَكْفِي عَنْ كَثْرَةِ الدَّلِيلِ* است حال اصول اهل فصول اگر گویند
 مخموم مثل بود و در و از ده حقیقه دان محیفه که نامزد و بود و بجز حضرت سید الشهدا حکم نمی نمود و بجز
 و قال و استعمال سیف و فصال گویم کتب شامله و رسائل منفرده علمای رفقند دل دلیل بر آنست که
 ایشان ثابت کرده اند از آیات بنیات قرآنی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر بقیه واجب است
 پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه افضی و بر تمام علی رسید که مافوقش متصور نباشد
 و تارک تقیه خصمه و در وقت یقین حکم کافی کلینی و غیر آن بهره از دین و ایمان ندارد و لا صلوة
 که ولا زکوة را لی غیر ذلک مما لا یتبایه هی تکلیف که وجوب بقیه را در این احادیث معتد نهایی نباشد
 اگر حکم کتاب وصیت آنهم بصیغه امر که استعمالش برای امتیایا می آید که این و که فی الاصول بر حکم قرآنی
 آید اعتبار کتاب است متواتر و مشهوری الا فاق الی یوم التلاق بمحض فستام حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام
 بر می خیزد اگر حکم این نامه جاودانی غالب بر غیرت کتاب جمجم که علمای رفقند بر حفظ ناموس از ریب است
 و بافتد کانیایی تا لیقاتار و بر کوعالم می ریزد و تر و عقل و عقلا همین امر محقق است که از وجودی بلکه از
 و نشانی هنوز یافته نشود و خود از کافی فقه الا ایمان و المؤمنین در آن باب که از ایمه خبری بعد و نمی آید
 آنچه بدان مامور اند و همدان قصه کتاب احمد را در حدیثی پسند آورده اند از کتاب الیه انما الایمیه که امام موسی کاظم
 آنرا با وقت سوال ندیده بود پس رنی و لن ترانی هر دو نشانی در حدیثی پسند آورده اند از کتاب الیه انما الایمیه که امام موسی کاظم
 بالخصوص دان علمای علوم ایمه را از طفل باپیری قلیل رویش ندانند بعد از این مخفی نماند که نقطه بدیع الرافضه فی
 بلکه برابر ضرر دلیل بر آنست که طور ایشان را صاحب و اعقی منع میکنند و تحذیر شدیدی بنمایند و بگویند که بیاد آرد و او
 امام حسین را در بگردان از آثار رحمت الهی و میر محبوب باری جان حضرت رسالت پناهی خواهد بود و بدلیل گریه حضرت
 بر یاد کردن ابراهیم و زنده خود چنانچه فریقین روایت آن کرده اند لی غیر ذلک فی انیت که نمی بدو گویند
 اعور و رفیع مرغوب خوب خویش که در حقیقت تیسر شیطاں هر چوب است از ادراجیت خود و بمقتضای علم از ادراجیت
 خطا نکند و تقیه و نکرده و تحت فاحشه بر بارقه طیه یعنی الله عنما ثابت نموده یعنی چون عالیه ام المؤمنین اگر حضرت
 دید گفت یا رسول الله گریه میکنی بر وفات ابراهیم حال آنکه او طفه جریح بود پس حضرت گفت که او نزد شیعه بیک
 سمت بستن در اقرار و قینه گری کشدن بود و بجز شنیدن کلمه که کور از و حکم قرآن بگناده بجز حضرت عرقی یا ابان
 و او چنانچه مجتهد نقل کرده الی آخره و لیکن این امر کمتر از آن نیست که او حکم داده بود و بر جرم حامله بل از بیثبات
 و حضرت امیر و هر دو جاندار کافات نمود یعنی بعد از برداشتن کامی چند بار آمد و عرض کرد که در هر امر شریعت مجتهد

بکار برده باشم یا آنی در خود فکر نایم فرمود بل ایستادیری بالادیری انصافیت و این قصه را ثانی بنویسم و در
 آورده کمال الحقیقی و بعد از ملاحظه معنویان اینجاست تحت بروحی از ناروق اعظم نزد عقل سلوب می شود
 بلکه توانی گفت که فرقی است بین زیر که حکم خلقت ثانی بر جیش پیدا یا ثبات زنا بوده است و در تشریف خدا کی است
 میفرمود و نیکی گفت ای عزیزان ثابت نشده و تو گفتی که سنگ ساکنند و دلالت عقلی هم از اینجا بر می آید
 یعنی زیادت و این است که شهادت شاهدان برنج شرع بعد از ترکیه و تعدیل مع الشرط بود و در حکم عذر
 زنی زنی فتنه انگیزی اتفاق پیشه کفر اندیشه چنانچه رفته گویند فرمان روایی فرمایند که با علی سین
 و بر خیز و قطعی بیند از خویش بر نیز عیاد ابا الله و از بعضی هم مانند انخاب نیم روز روشن کشیده که نشسته
 در مطاعن خلغای متقدمین بلکه میخ خلغای را بشنیدیم هم خون خویش و هم آبروی ندیدیم کیش میزدند
 من بعد در عبارت صواعق هر که ادبی غوری بکار بر وایتد تقریر من که در معنی عبارت امام غزالی نوشته ام
 می کنند زیرا که او میگوید که از تیره رفته پرخند ریاضت و با نیت و اقامه شهادت حضرت امام حسین را بیان میزدند
 پس عیان شد که این طور محققین است و زنده بل سنت و عموم باقی ماند که بیان شهادت حرام است بر هر کس
 چنانچه محمد از سبب نبی بود آن بلکه ترویر و نفاق مدعی آتش و الحمد لله علی حصول التبیق و اگر چیزی را
 بگویند تا این که بتوانند که ایشان با و بحث و جدال و میزدند و بعضی از مقدمات را که درباره امامت محقر می دانند
 و در کتاب عتاد الاسلام به کوه است هم پیش کشند کمال الحقیقی علی فاطمین و المناطیرن و اینکه گفته محض برای الزام
 مجاولین است و در مابقی که عبارت محمد نبی قرار دادم بی غنا است پس تمام و ادیلا است که دل این ناماسب
 معاندان نیست طاهرین است اجازت نداده که تذکر صاحب صواعق از عادت نواصب که نمایه چنانچه محمد را
 از راه و رسم رفته ذکر نمود و با سوره توبه و تلیع بهر سید و کسانیکه انیکتاب اندیشه اند یا ساریه عالم ندانند و شریک
 چنانچه علما علی اهل سنت از طور رفته بیازند و تماشایی میکنند از نواصب چندان نیز استنبه برای دفع این توهم
 مناسب نمود و دیگر عبارت قصه الحق محقر درباره تیری از اتباع نواصب نیز لیست آنکه نفی بعد از انجا که محمد را
 نقلش بر داشته که ادا نامه ایست نویسد و عطف میکنند بر آنچه گفته بود و ایاه تم ایاه انما قبل بعد از انکه تو خود را از
 انصافه التعین علی الالبیت و الایم القلیدین انساب الفاسد و البیاد بقره و الشر بالشر من طهاره الفرح و اتحاد
 و اظهار التزمینة فیما کما لخصاب و الاحتمال و لیسجید الشب و توسیع التفقات و طبع الاطیبه و الجوب و الحارثه و الخا
 و اعتقاد هم ان ذلک من السنة القتا و الاست ترک ذلک کلمه فانه لم یرونی و لک شی عیة علیه و لا اترجم شی
 و تسلسل عن بعض ائمه الحدیث و الفقه عن الکمل و الحمار و طبع الجوب لیس الجید و اطهار الی و در یوم ما
 قتال لم یرونی حدیث صحیح عنه علی الله علیه و سلم و لا عن احد من الصحابة و لا احده من السلیس الا من ائمه
 و لا من غیرهم و لم یرونی الا کتاب المعتمد فی ذلک صحیح و لا ضیعت و ما قبل ان من احسن یوم لم یرونی ذلک العالم
 و من احسن لم یعرض لذلک من احسن علی عیالیه فی صحیح علیه سائر شیه و امثال ذلک مثل الصلوة

توبه آدم و استوار السیفه علی الجودی و انجا ابراهیم من النار و اذ الذبح بالکبر و رد یوسف علی یعقوب
فکل ذلک موضوع الاحادیث التوسعه علی العیال لکن فی سنده من تکلم فی العلماء فصار مولایا یعلم
یتخذونه موسما و اولیک فی قصه تنقذونه مائتا و کلها مخطی و مخالفه لکذا ذکر جمیع بعض الخفاطه و شرح
الحاکم بان الاحمال یوم بدقیق کما یخبر من اکتل بالاندر یوم عاشورالم برید عنه اه ایلا لکنه قال ان منکر و من
ثم اورد من الجودی فی الموضع عات من طبع الحاکم فی القبول لکنه و من غیر تکلیف الطریق لکنه القوی علی الحاکم و اسرار الاحادیث
فی غیره غیر الصوم کفضل الصلوة فیہ و الاتفاق الحضانة الاذیان و الاحتمال و طبع المحبوب غیر ذلک موضوع
یوقری و ندک صرح ابن القیم ایضا نقال حدیث الاحتمال و الاذیان و انقلب یوم عاشورام من وضع
الکلبین و الکلام فیمن یض یوم عاشوراء بالکحل و یا صر ان التوسعه فیہ لها اصل هو لک فقد خرج خامط
والدین العساق فی امانه من طریق البقی ان اللبئی قال من باسح علی عیاله و اهل یوم عاشوراء و اسح الله علیه
سائر سنه ثم قال عقبه لحدیث لکن لکنه حسن علی رای ابن جبان و در طریق اخر صحیح الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر
وقت زیادات منکره و ظاهر کلام البقی ان حدیث التوسعه حسن علی رای غیر ابن جبان ایضا فانه رواه ابن
طریق عن جماعة من الصحابة مرفوعا ثم قال و ندله الاسانید و الکاتب ضعیفه لکنها اذا ضمیمه لبعضها البعض احدثه
قوة و انکار ابن تیمیة ان التوسعه لم یرو فی شی عنہ علی الله علیه وسلم و هم لما علمت و قول احمد انه حدیث الاصح
ای لذاته فلا یفی کونه حسنا الغیر الحسن لیس فی کما یمن فی علم الحدیث العینی چنانچه بنایه بحديثات ر فضیل کرد
و انتقال کردن بنایه اتفاتی باعمال نواصب محمودان از دشمنان البیت یعنی الله عنهم اجمعین متکلیف من حدیثات که قبایل
اعمال فاسده ر فضیه بجا آند و درازی برکت دیگر خلاف آن آماست کنند و آ کتاب شمس طبرستان یعنی روز عاشوراء
چنانچه ر فضه و ادبیات و اتم در اندیشان آنروز و در او زعمید که در اندیشین بریت نیست کنند و در هر کشته و با خبر
پوشنده و زیادت بر عادت خویش از خرج کردن و طعامها یختن بگویند و معتقد این معنی شوند که در شرف حضرت که نسبت
است میروند و طریقه حضرت صلی الله علیه وسلم ترک آن همه بود که مردی نشده از انجا و است معتقد و از هیچ در آن
و از دشمنه که علمایان اجتماع کنند و بیوع آرند و چون انامیه من شید و فقه مردم سوال نموند از سر سر
کشیدن و حنا بر بستن و چوب بختن و پوشیدن لباس جدید و اظهار سر در روز عاشوراء این فرمود
که حدیثی دارد نشود نه اثری از اصحاب کرام و نه ابریه لیلان را مستحب الله اند و نه از مجتهدین اهل بدعه
از غیر ایشان که علما باشند و نه در کتب معتده مذکور شده و آنچه گفته اند که میر که روز عاشوراء سیزده و چشم کش
در آن سال گذرد بر بندار و همچنان است اگر غسل کند در آن روز مرخص نشود در آن سال و هر که در
نماند بر عیال خود تمام سال تنگ دست نماند و عظمت آن روز بوجوه بسیار است که توبه آدم من شده
و کشتی حضرت نوح بر جودی قرار گرفت و حضرت ابراهیم در آن روز از آتش نجات یافت و کشتی عوف حضرت
ایمیل و ارد شد و حضرت یوسف بنیاب یعقوب یوسف امین از موضوعات مکرر است که در آن عیال

لیکن در سندش علماء کلام کرده اند پس چنانکه آن روز را عید دانسته اند و در آن روز نام و مهر و روز
در خطا افتاده و مخالف سنت رفته اند چنانچه نیست از محلی ثلث کالمین شرح کین امور فرموده اند
مجلسه اجزاء ضروریه پرتلا است که اگر ازین عبارت مخدوم چیزی میجوید از زمانی نقل میکنید و اینها چنانکه
از نیکتاب به ثبوت میرسد که چنانچه اصل سنت معتقدان آن روز بنویسد و در بیانات کرده دیگر هم بیان بسته
و انهر و ویر و منزه گشته اند از افراط و تفریط محبت گردیده اند و بطور اقتصاد میان هر دو طریق میروند
چنانکه طریق الهی است پس از مجموع دست محبت همین شد که عبارت معواصی را که ذکر کردم خدای تعالی
برین مقام رسیدی باید بکلام شیخ الطائیفه امام اعظم اقدم امامیه در کتاب تفسیرش جمع آوردن و خفایات
این شیخ العقلمین بنظر خویش داشتن و او را مثل اطفال و حیالین پیدا شدن حاصل کلام او در کتاب
که کو چنین است که در موم عاشورا هم ترغیب از حضرات دارد و دست و هم که ایهیت اما اول پس از سنت
امام صادق از پدر بزرگوارش روایت است مسند که کتاب بر تقوی فرمود که روز عاشورا را در این روز
روز هم که گنایان یکساله را فرود میزد و از امام الحسن فرودست بالا نسا که روز عاشورا حضرت روز ده و او را
به نیت فرمود از امام محمد باقر که موم عاشورا یکسال است و اینها حضرت ابو جعفر فرمود که اگر در روز
حضرت فوج بر جودی قرار یافت چیزی جز دانست که در سینه بردند که فرمود که روزی که میزد و امام مومون فرمود
می دانند که این روز که امام زین العابدین روایت کرد که روز عاشورا را ندانند عرفه و درین نه روز و وطن تو به
و شکرش عرو کرد و اندید حضرت موم بزرگوار غائب شد و دلالت حضرت ابراهیم درین روز بود و موم توبه قوم حضرت
با درین روز پذیرفتند و حضرت عیسی پیدا شد و حضرت صاحب الامر نیز خورین روایت اما روایات که است
که ز راه از امام محمد باقر و صادق روایت کرده که روز عاشورا را ندانند عرفه و درین نه روز و وطن تو به
از شش تا دوازده عطا میگوید که پرسیدم از امام ابو جعفر که روز عاشورا چه وقت فرمود و شکر شد و نزل از پدر
پس بدعت شد و ای گوید چون اینجا فاتیما یافت پرسیدم از امام جعفر خیال فرمودید بزرگوارش فرموده
باز تصریح نمود که این روز نه در کتاب قدست نه ظهور حضرت بران جاری شد بلکه سنت آل زیاد است
که بقتل امام حسین روز گرفتند و حاصل حدیث امام رضا بختاب جعفر بن عیسی که رسیده بود و از موم عاشورا
عنایت که می پرسید از روز یکسال زیاد و روز گرفتند نقل امام حسین و این روز است شوم تر از آل حضرت
من و آل اسلام در روز یکمین باشد بگویند روز آن و تبرک بدان درست تواند بود و روز و شبیه شمس است حضرت
دران وفات یافتند و بی شبیه مادر رسیده که درین روز پس شوم شد و تبرک تر و دشمنان مادر و عاشورا است
نام هر یک این هر جانه بدان برکت گرفت و شوال حضرت شوم است که روز عاشورا و شبیه و در اوقات چهار که در
در حالیکه و پس شمس خواهد بود و محشور خواهد شد چرا که سائیکه روز این هر روز را مقرر کرد و ندو عید پس روز را
گفت که شنیدم که امام صادق فرمود و جواب عالم از روز عاشورا که هر که یار او را در حمله بن هر جانه نیاورد

گفتم مراد از حد و تنبیه چیست فرمود آتش و دوزخ اکنون شیخ المعقلین میفرمایند که اگر کسی روزه بدارد و
 روزی بر عصیت حضرت و آتش مصیبت شد و اگر روزه دار و چنانکه مخالفین مابین تیرگی فتنه و توبه
 گناه و خطاست فایزیه اولی الالبصار و المعرفه غلغله باره اماک طایفه اعلا میسر و امین جهت کرم
 که آن ایام بعد تکمیل دین و شریعت و تفسیر ناسخ و فسون اختلاف در امت عموم و خصوصاً در طوایف
 شیعه از افتقد و ثواب روزه و عظمت عاشورا که از حد افزون است بیان ساختند شیخ حجتی عاقبت نشان
 بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای بایکدی فی بطون مفسر کراجه را در شک خود فرو برد
 و آنچه نگاه نکردند که سر دفتر رواة در دین جعفری بزرگم نشان ز راه بود و پس از آن بر محمد شات او
 که یکدیگر کشی امامان معتقدین مصداق لونه که ز راه و هو شر من الیه و انصاف گشته و زیاده ازین در مدح
 علانی او چه تواند شد که آن ملعون بنظر حدیث پیشوای اهل تنقیدند که رخصت بود که اما صادق مفسر
 لکراه کند و انهم و پیرانده سری و انتهای عمر مبارکش و بالاخر در عین خلافت جان بخازن جهم سپهر
 فعلیه و العذاب کما لفته اما انما الصادق الناطق بالحق و انصواب اما آنچه شیخ حجتی نمیشد بخدی فرمود
 چنانچه مخالفین مالخ پس پر نخواست که مراد از آن پیر و ان قائلین حضرت شهید کربلا باشند که انتخاب خط
 نشان برای اتمام حجت انبار می شود که افکار و افکار بدین مکاتیب خویش را که شمار طلبید و اکنون تیغ برود
 من کشیدید و بارگشت لال بیت اما در آن دیننه زنان را از اهل کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون
 شما چنین گفتن بیان کنید را که گشته با جملة اهل سنت بر سنت نبویه طریقه ضییه و مرقفونیه میروند و ثواب یا نبند
 بحول الله تعالی و قوت آن غیبت بد طریقت که شیخ احادیث نمود و عموا البته و در ترست آری چون شیخ مستند
 و درین خان معتقدین ز راه به هم قهرین ان نیت باشد یحیی نخواهد بود و از اینجا و مثل میگویند آن افسوس
 علی نفسه الغرض سخن تحقیق این بود که فتوی بر ثواب روزه عاشورا که گذارم کی ساله است پدیدد
 گویند که چون با حدیث حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشورا بر وجه ثبوت رسیده است
 اعتبار بر آنست زیرا که برای این بزرگان و صحایف ایشان حکم احادیث کلینی حکم همین بود که سیال
 و احکام دینی را مستند فرمایند و چون از کشتی ترسند بخلاف دیگر امامیه که با صلح صحیفه خویش تکیه میکردند و از نصرت
 دشمنان و در خون بودند خواهنا صبیان باشند خواه رافضیان چنانچه قبل ازین این شیخ المعقلین نموده آن
 بزرگداشت اما حکم مجتهد و شنبه خصوصاً پس تصریر کتاب ثبات الحق در جواب حملات شیعه کافی
 و او انی است زیرا بخیاال نمی آید که تناقض و تفاوت با فادات آن دو امام که حال دستور العمل
 نشان بدلیل معلوم کردی راه باید اگر چه بر بصارت شیخ المعقلین بر دما که کسیت بمقتضای قوله الله اعلم
 شهادت پیوسته که امام حجتی چون چه جای آنکه روز شهادت امام حسین قطعاً روز دوشنبه باشد و خود و
 شیعیه پیوسته که این است که روز شهادت فاسد آل عباس روز جمعه بود و چون نحو نیست عظیم دوشنبه

اوقات شریف باشد و شهادت آن امام که از همه دوستان زیادتر بود و چگونه در جبهه مبارک توانا شد
 تجسنا عواد القدر و انصار و زوالات شریف در و صیبت است که اصل الاصول جمع سعادات باشد و اگر چه
 در مشیت را بخونفرمایند و درین باب سخن محققانه همان است که کتابیات الحقی بران شامل است و گمان
 اهل اسلام شریف و در همین مقاله بر زبان دارند که هر باید که گیر داند و گویند و گویند است و بخونفرمایند
 و الله بمکرمی منی انشا الله تعالی این است بعین ان میباحت این مقام که از مصلحت حیدر بر برای هدایت امام
 بقدر ضرورت همین شد تا یکدست و مخرجات مجتهد الزمانی و اولین و آخرین از غیوران نیایان مامانها
 در زندان و روزگار از همه پیشی که لا ینفی علی من التی السع و بهوشید و فواید این اصول را تعمین کرد
 و بیرونی انسان در گزشتن تا وقت فوت نشود و هر که حریفی با ضرورت می نویسم که حضرت امیر جی قهر مشیت
 یا نیز عجله چنین شهادت حضرت فاضل عباد که در حقیقت شهادت رسول خدا بود و کاینکه صاحب القدر
 القدر منیه فی سراسر شهادتین تعبیر از قتل میفرمودند پس معلوم نیست و بر قهر مجتهد الزمانی که ایشان قابل
 بوده اند یا مثل عقیده جاری که از شهادت بسیاری از امیر جی و خواص و خصال ایشان اعتراف است
 که هر بار با وجود اصل مطلبی که کم که نظر در تشیع مجتهد الزمانی است تعقیب مفودات پس سر و بقی است رسیدیم
 حضرت زین العابدین علی بن ابی طالب و سلم و انشا الله تعالی شکست در آن دور میقتند و جواش بر نظام است که حضرت
 خود را پسیم و هم زید بن علی که گفته اند وقتی که او شهادت کردند و نفس مطهر او را بر دار و تکیه و نیز فرافینی
 و بیشتر در آنه یعنی چون کتاب هر محقوم و پیام می قیوم و حکم نویسانند که لا دعوی عند اوقات همراه ملا که
 فراسیده و عکاشه شریف که در دنیا بجز روایت کلینی در کانی معلوم نماند و هر چه در قضا از نظر است
 حاضرین سابقه گشته و این ایام را زینهار روزهای ماتم و نوبه کرد و اینده اند و عبارت صواعق
 انور و معنی است که از محضات رخصه احتساب باید کرد و دلالتش بر مدعا مجتهد کجا است که شدت عبادت
 باشد با الهیت اجماد یا انکار شهادت یحیی بن رسول رب عباد و حال آنکه صاحب صواعق همین واقعه شهادت
 برای حضرت امام حسین است و هم حصول رفعت و درجات بر اقیانان مجتهد مزید ثوابی برای ان عرش عباد
 که عزت پسند دعای عباد انکار شهادت کمال ظلم و عناد این معاندی دین خواهد بود و عقلا انک می دانند که اگر چه
 میکنند که خیمه و رسید او شیرکان و در آن می نشانند و فوجی آریند و هر چه مقتضای امام حسین علی در دود و دود
 می آرند خود را خیمه میداریند و دست بدار میکنند تفصیل آن بدقتا طول چنانچه باید بگوید البته کار عبادان و
 دشمنان الهیت ظاهرین خواهد بود و فرق همین است که کیسان نزدیک و دینا هر سال و این امور هنوز در دیار ایران که
 بلا مجتهدین است بطور میسر مدکیر و بلغات و قبل از آن کی را امام حسین میگردانند و از عاشر الامام طایفه میگردانند
 و این نه روح که پیری میفرمود و میفرمود که از زندگی می بود و بعد از آنکه مزید ثواب خودی بعد از ترقی اولاد و خود میفرمود
 سلطان و امرا بر عین می دانست خود را بیشتر می دانست و اتفاقا یکی از فاعله قاتل و راکش پیر او را که فاعله می دانست

افغان گفت عیال است که من شمر را بکشم و تو مرا کشتی و دعوی ولای اهل بیت کنی با دوشاه حق بجانب او دیر درازن روز نیست
 زمر را اگر داشت و آنچه اکنون روح دارد گشتا به یزید و لشکریان او و جفا کاران کوفه دست کافر رفت و تنزد و رفیقین مر و بخت
 من گشتد بقوم منومم کاش بر آن علمای شیعه که میسر کردند و از ترک امر بالمعروف و نهی عن المنکر مانده و تنگدین و بدین جناب
 این مجتهد و برادرانش که هر چه نصیر الدین حیدر محمد ثبات را بر پا کردند و از همه بگردان او خواهر بود که در حال صاحب
 روایات موصوفه خویش را بیان میکردند که هر چند ملک و سلطنتش در بابا بقا تقریب یافته ولیکن وسیاحت منفسر
 و بهرامی بنید من حیث لا تر و نه و هنوز ترک نامل ننماید و در روایات دارد دست که هرگاه فرزندانانش از ریا
 بگردند و با لوف رسد چند آنکه لایق تجا و دشمنان دین شوند و دمار از روزگارشان برآند از پدر و غیب شد
 و لقب بارکش ازین الحاضر فی الامصار و الغایت عن الالبصار است پس این قسم مواعظ و روایات با و
 مذکور را بر آن آورد که بسیاری از معتدین را در تحسین تان دلدار و دلربا باز بخت جمعی را از ایشان که تباران خلج
 و نو شاد و رشک بر آن بردند ایشان را بجا و ره خویش اچوتیان نامشان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرآنی
 است که **لَمْ يَكُنْ لَكَ كَلِمَةٌ** و لکوک در اجم و دنیا را برای ثرینین مکانات و لوازم آن صرف کرد و هر
 صبح با مادر خود خدمت ایشان کردی و با انواع ترفه و تنعم پروردی و نظر با مورد کوره صاحب الامر
 عقد لبی و در هر سال لوازم حقیقه صاحب الامر شریفی معکوس بجا آوردی که از حد توازیر گذشته و شواله آن
 که مصداق **لَمْ يَكُنْ لَكَ كَلِمَةٌ** اند هنوز این امور دیده اند و فقیر در آن آوان این کتابها تصنیف می کردم
 و از تفصیل این محبتات خبری نداشتم روزی در بازار لکته شو و مکان کاغذ فروشی را بروی کو تو املی تاشای
 زریب بریت این تقریب یعنی حقیقه شریف بچشم دیده ام و قریب به بود و هنوز سواری با دوشاه جمجاء که صاحب الامر
 در آغوش او شیر می بکشد و از حوضه نشسته میرفت زبیده بود و اتفاقا گفتم که لکته غا صبح صادق این کشتهها
 شروع گشته و هنوز تمام است و نظر بچشم دید و یا شنیده باشند که جناب مجتهد الزمانی برای اندر بر
 رفته گفته باشند که چون مسئول این شوکت و دولت ام اگر خاموش نمیشیم گناه است یعنی تقریبات و حجت ابطال
 برای ملوک و پادشاهای میسر پس مناسب نماید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم و عادات یزبان آمد
 می اندیشیم که اگر روزی اینجناب ایل مولع و غصب ارد در آن وقت کسی نیست که تدارک آن نماید پس چگونه
 تصور کرده شود تا تصدیق چه رسد که نصیر الدین حیدر را و معزول کردی بلکه او را خیر خوا حقیقی دانستی
 و از محبتات مذکور خصوصاً از رسم ولادت وضع که جملا شنیدی که در شی و هر یکی از کرام کاتبین حمید تو با
 را و در قهر اعمال مجتهد نوشتی و در بنای زفتن و دست سخن را در از بناید کردن که درین روزها ما مجرای عجیب
 گزشت که یکی ازین پیری بیکران وقت سحر چون دید که با دوشاه همراه مادرش به ستور قدیم می آید اثار
 رنج و ملال بر پیشانی تو را نمی پدید آورد و استفسار فرمودند که سبب این حزن و اندوه با اینهمه
 ناز و نعمت وادی خدمت چیست گفت چه گویم که مثل مشهور بر من صادق است گویا مشکبک و

آشوبی شکل درین وقت اصرار اندوخت تا گفت ندانم که از من چه تصور بود قورخ آمد که صاحب الامر
 هشتاد و شش ساله و دوازده و نه و دوازده که محضر خود با تمام از نصیر الدین بجمعی بر جوگیر و بر و بگو که
 اگر شد طایین فرمان بجای آوردی در طرفه العین سلطنت را بر هسم می زخم و همه رانده و بان
 می نمایم پس با و شاه ترسید و مانند درخت بید بزیو و تمانی محضر را و بر وی او نهاد و انباشت
 و او را منته قول شیخ عیسان شد که در مغاره دروان بجای بفرست و عاصمی شد با جمله
 مجتهد برای رونق بازار و تحصیل زر چنگی نه این پند را میسر و با لطف حق اگر خود رونق میزدی کسی را
 بمیرا میبخشید این جسم و صورت نه نسبت ازین حکایات که تعلق بچو بدین و اعطین دار و تفصیلش
 نه گنج مقصودم آنست که هر چه در کلمات و ساختن تابو و تارسم و دل دل تویر تا در افشش نمایان
 و رنگ سرخ بران افشاندن الی غیر ذلک من تشابه قوم نیز پیدا آوردن همه در وفات اعمال مطابق
 خواهد بود که علمای او از مجلدات بحار و تعنیفات قمی و کاشانی هر چه در کتب و رسائل خود قرار
 کرده اند دلالت بران دارد که غائب عن الالباب و لیکه بر ده عیال ز نظر گیان بکشاید و بدین حضرت و ناید و
 ملائکه مقربین همراه او باشند و ان ار و گیر که نزد بختین کرمین خواهد بود پس پندارند که
 که بمخوابه رسول شدند معتقدین شان گویند غیر از ابو بکر در رای حضرت شمشیر و غیر که بود که این کت
 فایز گرد پس فرماید که ایشان فتور را بدینا پس صدای ایشان چنان نماید که گویا امر و فرم
 سنیان زیاد تر معتقد که امت و بزرگی ایشان شوند پس فرماید که بر ده خست که بر همانداشته باشند
 آن درخت خشک همانند تر و تازه گرد و در کن بار آورد و دوسر در سنیان از یکی سبز ار گرد باز نزل
 که دوستان شان از دشمنان جدا شوند پس سنیان را فرماید که دا و تبر از ایشان بدهند گویند
 سبحان الله با وجود عدم مشاهده این که استقامت معتمدین بودیم اکنون چگونه چیز از تویم بلکه
 باید ما را تبر از تو گردن پس تنیادی سیاه بجزر و حکمش چنان و زود که تاب سوزش آن یارند
 و بکمال سختی بمیرند باز بفرایش درخت بزیارند و زنده گردانند و خلایق چنانچه در غصبات قیامت
 شوند فراهم آیند و امام دران جمع گنایان جمیع ائم و خالین اولین و آخرین را بر او بخیزد بر این
 قاطعه و دلالی ساطعه ثابت گردانند تا بحدیکه گناه قابل از و هم گناه و خبر و دمر و دگر گفت برای
 حضرت ابراهیم فالقوه فی الجحیم و گناه قاتلین حضرت زکریا و یحیی و نیز بر گردن ایشان خرا
 و این امور از کتب کبیر در سبیل خیر و تقرب محلی پیدا است و چرا نباشد که این عید را با برکات
 باری عزوجل در بکار و غیره زیاده از دیگران گویند و ولع غنا و اسلام که حدیث رفته که بنام
 از دهم گوی سبقت بر بوده و طرفه آنکه تخمین اقرار هر گناه کنند و رافقت هم از ایشان گذر از بعد از
 چنانکه از کافران اند ما کن مشرکین بخلان جناب میر سعاد الله که روز حشر وقت سوال حضرت

ملائکه یا سیرین و کائینیه بحال شیعیان کوفه را تداران حضرت شهید که بلاچهر در مشاهدت دارد که
 آن چنان عرض داشتند و فرمودند و هرگاه آنجناب بگوید یا سید مراست و مدارج ممانداری چنانچه باید
 بنقدیم رسانیدند. و خود در سینه های خویش را میگویند و قتی که اسیران اهل بیت در کوفه داخل شدند
 رئیس و ابوبیت فرمودند چون شما باقم حاضر و حاضر باشید نشان دهید که مارا که کشته و مایه نجات رسانیده
 ای غیر از ملک من نیستی است علی اصولهم الموضع الفضا باید کرد که این ملائکه بعد تنانصر
 آن جناب را خود از خود ای تمناست است که ما کنتم در هرگاه حکم نشود برود و نصرت کننید
 نیزه ای باب و آلات آنجنابان متوجه شدند که دانسته که محمد گشتند مگر ایشان را درین امور
 انتظار را بایستی کشیدن و در مجاهدات حضرت علی العزیز حاضر شدند و هر چه بدان ماموش شدند
 بجا آوردند ایشان را چو بلاز که در نفس حدیث معصومین بحکایت شان لفظیک است که معنی
 و رنگ کردن است موجود و معلوم نیست که این تفسیر و تفسیر از باب مغیره تواند بود و یا کبیر
 و غدر کوفیان عرب و کوفیان عجم غیبت که قول شود بدین معنی که هرگاه از ملائکه این امور سرزند فعال
 کوفیه در چه حساب باشد و در روایات اهل سنت انقدر دیده شد که حق تعالی بعد از واقعه شاره
 شهیدان ملائکه را فرستاد که مونس شوند و گریه باشند این حرف و حکایت در تفسیر نصرت
 بنظر فقیر نیاید غصه فیکه در هر ساجده اسری تازه محدثین محدثین و راناد است ایمه انظر خود
 اما و کرد که قوت سامع اهل اسلام آنها بر نمی یابد و نوش رو میید و چنانچه بر تهمت بر میاید
 هم ذراتی دارند که عاقبتش چیست و بجا میگذشت فصل متافوا هم و عجب است قدرتهای طی
 که شرح کرده باشم که مجتهد نامی چون لفظ قتل رکت با محقق حضرت امام حسین دیده
 از آن چه نتیجه بر آورده و درین یک حدیث و دو سه جملی که کور موجود است که بر عباد و شیعه و
 انکار شهادت و لالت دارد و حال اصول مجتهد بار با دانستی که هر چه انقلاب لالت میکنند
 من بهیر احقر انهم فقد وقع فیهم بحسبه بعد ازین التماس است که امید شفاعت از سید الشهداء در
 روز قیامت برای شیعیان است یا سنیان آنها را اول خود و در خصوص یافته نشود بلکه خلافت
 آن موجود زیرا که جناب امام حسین اصل الاصول مذہب شیعه را که لقیه بود چنان برانست
 که عیان را چه بیان لاجرم به کلفت گفته میشود که سلسله که نکوست از بهار ش پدید
 تکلیف که در اصول شیعه مذکور باشد که در روز قیامت چون استغاثه مختار بگوش حضرت
 برسد یا امام حسین فریاد کند که ای یار من و او را در باب پس آنجناب و را از دوزخ چنان
 بر باید که عقاب شکار خود را حالا که او را در حل و جان محب شیخین مکرین بود و چنانچه در
 اصول خود مصرح است و تعالی کشمیری آنها در نزه آورده و دیگران هم بدانند

دارند و معتمدان گفته بعد از اعتقاد خلافت بلا فصل دعوی و ولای اهل بیت مطهرین شد
مجتبای میرالمؤمنین یقین دخول جنت خوشترین و درین مدعا صدق احادیث است
و مجاد و اب قدیم خویش کما عرفت روایت میکنند پس البته این امید و اثری شفا
از برای ما خواهد بود و محمد صریح است که است گناکارانند که بزرگان ایشان معینی
مخلصین اساس مجاد است بالشکر این یادید و نهاد چنان نهادند که هر کس از ایشان در میدان دنیا
یا دشت قلمت فوج خود و لشکر کثرت مخالفانش که از مور و بلخ بیش بود و در بر گرفته و در پیش
و اگر دیگران این کار با خلاص کردند به پیروی ایشان شتافته اند از عبارات کتب خویش
هر فی چند باید شنید و در کتب کلامیه نیز مثل منوال و تحفه اثنا عشریه باین امور و محال
آورده گفته اند که از شیعه اولی مثل سلیمان بن عمرو خزاعی در قاعه نطاق همت برین کار
و بالشکر این زیاد شتی دادگران رکاب و میدان داری دادند و علمای شیعه در رساله
واقعات ما بعد و انچه که بلا سئله تالیف نمودند در آن هم این امور را شرح کردند که الا
على الناطقین و از کتب متغیه یا از تحقیقات حاکم بن محمد قسطلانی هم واضح است که سلیمان
بن عمرو و کورمحابی حضرت پیغمبر است و از کتب دیگر هم پیدا است که از شیعه مخلصین بودند
لشکری است و داد دلیری و شیر مردی و شیر دانه و بار تقای خود شربت شهادت چشید
و پدید آمد علیار سید و انقدر او بقتل شکرش کوشید که بیانش درین اوراق نتواند تجسد
و احسن آنکه هنوز علمای شیعه و او افتخار بران میدهند که شیعه یقین دخول جنت از برای خود
دارند و سینان مسترد اند پس کجا درجه اهل یقین و کجا رتبه متردین و از اصول
روایات خود بخیر گشته اند و درین باب نغمه های بسیار است از جمله حکایت زراره است
که متحلی است مخلوقات دنیا بلکه افعاله است و در زمان خود که درین کتاب دانسته که مجتهد نقلش
نموده که او توسط بعضی آنزد و است که حال خود را دریابد که از اهل بیت است یا از
اهل دوزخ و حضرت صادق فرمود که از اهل نار است و الحمد لله على و متون الحق کالکوا
على شواهد الطور یعنی هرگاه حال زراره چنین است که بمقام علی خود بمیرد و دیگران بطریق
اولی و انقیاد بپیغمبر آمده آنچه بر اصول شان بار بار دانسته که همانست از بیان شهادت
غیر از عنایت اهل بیت امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شیخ یوم نهاد محلی که از او قول و خوش
عظم سینان است **قول** این امر و کتاب مولا حیدریه چنان مفصل است در جواب
و القفار پدرا این فرزند سعادت مند که مزیدی بران و در خیال ناظرین و منظرین
پس بجهت قصر مسافت بر یعنی آن وجه آن قصر کرده میشود که این دلالت معنی است

یست ترقی و آن از حکمیکه بر بیان صاحب مواعظ ثابت شده و زینهار از عبادت غلبه
 مسلم نیست بلکه مدعا نیست که از اتقانهاستقامت آید بدین طوری بیان کرده اند که روز
 عاشورا روزی عظیم است بسبب چه یک خود بر و ایات شیعیه از ائمه خصوصاً از امام باقر
 و صادق علیهم السلام بسیار از مظلومین از دست ظالمین اسیر غیر ذلک پس در عاشورا
 نظر بدین وجه هم نظر بوجه حصول مصائب حضرت اهل بیت و وحشت حج شده و مقرر است
 که از اتقانهاستقامت پس نه استقامت باقی است نه اتحاد عید کما لا یخفی علی اللیب و چون
 این معنی در عبارت عینه محتمل است استدلال باقی نمائید فلیت که ماقبل و مابعد عبارتش را مودیدند
 باشد الغرض از این غلبه الظالمین بدان حاکم است همچنان است حکم مواعظ و زینهار ترقی در غلبه
 که از ان نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم دلالتی بر تایید دانی محبت اهل بیت
 میکنند ورنه بکمال فن انشا و خوش بیانی و اقوال علامه نور انتساب عینه در آن محتسب است و فقیه
 حکم برای آن نتواند که در شیخ عبدالقادر رجبانی رحمه الله علیه اثر تصنیف نموده و مودید آن
 آنچه می باشد و بهی شیخ عبدالحق نورانی مرقد فرمود فلیت که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح
 می انجامد که معادارت با ایام نباید کرد و فائده اتقا و حکم یوم ایتامه چنانچه مولفش سخطه اخبرم می نماید که روز
 دوشنبه را بمقصد دارند و روز جمعه را میسر قرار دهند و از افادات ائمه بخوان آن فطوره می آید و از عجایب
 آنکه کتاب مذکور نزد دینداران و متوسط قدرت علیخان سلمه الله تعالی و امام حسین علیخان برادر مزین رسید و
 پس من چنانچه نزد او فرستادم و او نقل سکوت بر لب زد و نیاز است که بر خود بخندد و محبت مثل بار کوفته
 بر خود بپسندد و خواهش هیچ ندانند پسند که فتوی اودرباره منجوسی روز دوشنبه معلوم همگانی است پس
 کار را بر عازر برگزید و توقع رجوع از دین بعید و تقلید بنیش الحقیق دین باب مباهله میکنند از سابق و
 الا حق میدانی پس بجان خویش همچنان در باب منخوس بودن روز عاشورا حکم رانی میانند و روزه از آنجا
 بشوئش بر و ایات مسنده منکر و حرام میداند و حقیقت میکنند که نزد عقلا کجوی نمی آید چنانچه بنویسند
 آن می آید انشا الله تعالی و انهم از جمله اعاقب است اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان بپند
 علامت شد برای آئینش که روز عید قرار میدهند اگر چه بر زبان میارند چنانچه و تیره ایشانست آری
 دوستی با خود دشمنی است یعنی بر چند میخوانند که داعهای عناد و اهل بیت اجداد از پیشانی خویش میخوانند
 ولیکن داعهای دیگر هم میسرند و آنچه حجت نیست بایشان قصد کرده بود و بنال ایشان نمیکند ارد
 فَاَتَقْبِرُكُمْ نَفَاذًا فَاَنْتُمْ مَلَكُوتُكُمْ بِالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ وَالْاَلْفِ
 بحال پندارم و بدان اعتقاد است که هر چه در پیش می آید میگویند و کشته طعام مخلوط میدارند و روزه مطابق
 احادیث میگیرند و استقامت و سواد و سواد را میخوانند و میخوانند و اگر دان نمیکردند و طریقه تعزیت

میت تر و نشان بان هست که در سابق اشارت بدان کرده شد و نیز چون تقریباً بارت حضرت حمزه
 علیه السلام شهادت پیش می آمد با وصف آنکه در آن زمان فطیم گزیده و مصیبت شدید بر وقوع پدید آمده بود که
 و شیون را شعار خود ساخته و با تاج مجلس سوگواری نور و اختتام آن ایام گزشت که این واقعه
 در آن روداده و در سر زار گسواران و کتاویان و بنده و زبانی که در آن روز گرد آتار رحمت الهی خوابیده و چون است
 در باب واقعه که ملازم جمادات نیست و انیمه گفتگو قلعق بال علم دار و عوام را به اختیار و طریقه اجتناب
 سر دم و افتاد و مجالس براسه تعزیه بر رسم دراه صالحین خود نشان باید داد که حضرت امام
 بولی محمد مامون و دامادی او رسید و شیده شیخ مامون را جابجا مثل پیر و به قافی در مصورام و غیره
 میکنند و لیکن مجالس برادران که با ثبات رسانند که حضرت امام رشتا ازین مجالس و لوازم آن در آن
 ایام میل آورده و زینهار از نظر قاهر نگشته تا اگر امام رشتا درین باب قدم نهادی مثل چه جنگا مسلمانان
 در قصه های دوکان یعنی کسیکه از بنو و جدید الاسلام کرد و برای خوردن گوشت گا و ولانم دوکان
 میشود البته مامون این منزل را بکمال شوق چپو و دودا و سوگواری دادی هر که را طریقی
 با ثبات رسانند کمال جسارت او خواهد بود و کمال یقنی علی اهل العلوم و قس علی هذا حضرت امام
 سادق علیه السلام بران عمل نفرمودند با وجودیکه مامور بیشتر احکام دین و مخطوطات بحر دانات
 رساله لعالمین بود و داند الحاصل طور اهل منت طور قدیم است که در شریعت غرا قرآنی که در آن
 کتابی درین واقعات و نیز در مجلس علما شنیدند و آنقدر میگزیند که رفته مشکلی در تمامی عمر نگارند
 و این طور سنیا ن نزدیک تر با خلاص است و ازینجاست که در قتال لشکر این زیاد علیه السلام
 گوئی سبق رب و ند کا اشتهارنا قول و آنچه عجیب نوشته که بسیاری از مقدمات آن غلام
 صبر و شکیبایی اهل بیت واقع شده بدون سینه مقبول از درجه اعتبار سابق است و
 شنوید اے دوستان این داستان که جناب مجتهد ایچره درین قول افساد فرمایند
 از آن همه عقاید عالم حال کتاب یعنی جناب شان می یابند که پنج نیست و زنده گشته
 این مجتهد ثلثه لاثاله با خبر رسید و حال جناب سید محمد حمید از عظمت و جبروت
 حضرت سید عالم و عالمیان باقی و نشانی باقی نیماند و این امر را اگر بر و رات و جال بیتی
 معلوم توان کرد که انتخاب با وجودیکه ام الامیر العجبا یعنی نبوده و در اوقات امر نه وقت
 ولادت امام حسین علیه السلام زیرا که خیر نیل علیه السلام آمد و خبر رسانید به ولادت
 شریعت او و پیغمبر اینست که است او را شنید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از شنیدنش راضی نشد و من الفاظ فرمود و حضرت چون خواب و بودن ایمه
 افتد عنه و لا و لا طاهرین او شنید راضی شد و جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها

و چون برینا در نماز و شایه مکان بری که او هم بعد از مراجعت راضی شد بابت زیر آنحضرت امام جعفر بن
 خصوص بدین کتاب موجود است که هیچ زنی در جهان نیست که سپری را بدو خوش باشد بجز جناب سیده
 و در کتب دیگر کمال شده اند که درست که امر در جمیع جناب سیده و را تمام امام حسین رضی الله عنهما در بشت برین
 میسر میفرماید و شرح اینست از رسائل فقهای شهر باید جست که شایه در رسائل دیگر بهیئت جماعی این امور بخواند
 بلکه از ان ایچ تمام است که حال حضرت زین العابدین است و البته شعر انظم کرد که راضی نیست در آنجا که میاید
 هست تکلیف که چنین نام بر پادشاه و قلب هر کسی را یکراست آلام و غم بخیر نشد و غیر شیخ در بوستان میفرماید
 که بر خاطر پادشاهان و پیرانشان کند خاطر علمای و چون حال این بزرگان دین و شمع مجالس حق
 یقین چنین باشد دیگر کیست که او زندگای را و تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم که هزاران اسباب
 شادی و انبساط معتظم و مرتب گردد و لیکن نیست بیاری و بیاری که دل و ایضا از رسائل این شایه
 که از کتب معتبره اصول جمع کرده اند پدید آورید است که معاذ الله خاتون شهر بانو جهان شاه خود را بدر
 فرستادند و بدین موت رگزار عالم قدس گردید و حالش در مراعات فرمایشات و تشیع و اقیان
 بجای رسیده بود که چون فاروق بهدایت مرتضوی حکم داد که او هر که را پسندد شوهر اوست و جناب
 پیشتر آمد فرمود و همان الله و لیکن خاطر را چه جواب تواند داد این دوتی بود که بمنور دین و ملت و انجمن
 پس علم و تقواست و بعد از تشریف بکاح شریف امام حسین چه مرتبه خواهد بود حال آنکه بسیاری از علماء روایت
 کردند که خود را بدریا هلاک کرد و اختیار صبر و شکیبای را از او بود و بعضی روایت نمودند که خاتون موصوف
 مادر کرم جناب سیده الساجدین بر اسپه امام حسین که بعد از شهادت شاه شهیدان لشکر یزید را بر هم زد
 و او نهی می نمود که شورش کوستان روی غایب شد و او را در خویش و تمامی جرم محترم امام را دین و افعال
 و مصائب گذشت و براس خود نشاند که آسان بگرید که خلاف عقلست و گفته آید که اینمه از تعلیم آنجناب
 بود و معاذ الله لاله که جناب امام حسین علم و علوم لدی می دانست که کالیف و محسن درین و افعال
 علمه مشایخ همیشه است و لیکن چنان خواهد شد که است عبد الله بن سبا در باره خواهر امام حسین رضی الله
 عنها مثل و حال او روایت میکنند و بار پادشاه ضرورت دانستی و عرش عظیم از ان می لرزد و انبیا و اولیاء
 و اهل بیت شان در زمان سابق از دست ظالمین چاشند اید و مصائب جنگند و چه سختها کشیدند و لیکن
 چنین خیر و دفع نکرده مصدر معاصی نکرده اند بلکه همیشه راضی بر مناد و هدف تر قضا مانده و در اینجا
 است که رب العالمین با سجاایشان را در کتاب عز و جلال استقامت و شکیبای ستوده
 و در عطا ایتقان لفظ بغیر حساب افزوده و انواع نعمای فردوس براس شان در
 حکامات تنزیل منصوص و مانند بنیان عرش مخصوص نموده است و کلام مقدس **اللَّهُ يُحِبُّ**
الضَّعِيفَ و بیشتر از تعالای و دوست و کلام درین امانت و تنزیل بود که در قصه ان را و قلیفه خود

گردانیدند و ظلمه کارها بستم فداوات مقدمه استعدایان دین رسیده و اگر تیرانی بکشتب و سینه بر تو
 دردن پس موافق است و خدا و خویش هر چه چند از دلگیر و نیمه نماید که در دل و نظر نمودن که هیچ امر
 باقی نمی ماند آنچه در سکنه محالات با و شاه در باره عشق و عاشق در شاه و سکه کند اسکا
 تا سیم پیش نمی آید از میان عروس و داماد که تفصیلش بسیار دل نواز اگر چه در رفقه این دنیا
 موجب افتخار و اعزاز گردد اگر چه شایسته احسان دیگر برادرش را بنظر درازند که بقول منتظر
 اچار تو فریاد میسا خستند اکنون درین بلده عمو با لعل می آید بلیس و شیطان الطاق هم از نشیند
 عمل میشوند با جمله با انیمه اظهار و اقتضای واقعات مذکور که درباره اوساط الناس عقلای اهل
 اسلام توجیه میکنند انتساب آن با بلایت رسول رب العالمین محرم محترم سید الشهدا بود و در فایده
 و باز لب انکار کشادن از قوت قدسیده اجتناب پیش مجتهدین پس تعجب و غیرت می آید و در
 و آنچه نوشته که اخبار تخالفا هم و تشاخصه خالصه ازین امور نیست معلوم نیست او مقصود ازین امر
 ایانت و تحقیر است که بر بیان التفصیل متفرع میشود و عوام از سبب استماع آن توجیه میشوند و سبب
 میروند و اما مورخ بکشف اللسان مگر در اصول خود ندید می و درین ادراک هم نشیندی که فقه
 در آخر حطب درباره اصحاب خود چه فرمود که تجا و زکیند از بدان ایشان و در بسیاری از کلمات
 بقدر خود فرمود و مضمونش بتواتر نوی گشته که حق صحبت مراد ایشان نگاه دارند و حضرات ائمه
 چنین امور را هم در حق صحاب هم اهل قرابت بشیده خویش آموخته اند چنانچه در کتاب حضرت صادق
 مصرح است و بر ناظرین روایات و افادات ائمه بدراختی نیست که بگذارد ادوات که حق نقاشی
 اصحاب را که در کتاب جمید آورده مقصود از ان ایانت ایشان باشد یا کسی از اهل تحقیق تواند
 که مقصود از ذکر قصه حضرت آدم و نوبت خواست و معیان بر اهل ایانت است بلکه مدعا نیست که
 نوع انسان را باید که توبه و مذامت و تذلل بدرگاه باری بجا آرد چنانچه پیر ایشان بجا آورد و بدین
 صطفا رسید فکیف جائیکه واقعا ملامت را ذکر فرمود چه مقدار تاکیدات او نمود و عفو گناه کسانی را که بستر
 ایشان از رخه کوه موجب ساخته شده بود و لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 باید اند که دیگران بچنین حد نرسیده بودند و گذر ایشان بطریق او بود و بعضی دیگر صواب تصور
 بنیت از بعضی بود که بر کثرت خویش مغرور نباید گردیدن که در چنین چه پیشی در ممکن تواند عطا
 هم فنا جبرین و انصار را از سایر آیات قرآن مجید و با خلاص و به نادر کمال دلیری و صدق و صفات
 و هم ایانت نشان فرماید و ما شاء و کلام فلک طعن المنافقین من ارباب تحیل و اهل الراء الدلعل که
 گویند که امیر المؤمنین مجبوره نسخ قرآن خود را تصدیق نمود و علی رسول الله است و در مجلس و جبرین
 چنانچه صحیح الیقین و بجا بحال آب و تاب آورد و در همان حدیث روایت کرد که چون ابو بکر آن قرآن مجید

که مستلزم قباح است از تناقض و تناقض گویی هم هیچ مابین و انصار و هم تخرج ایشان اگر این سه را
پس از هم آمد مثالب و مطاعن از یکان رفته نیز که آن بار از چند صد هزار اصحاب کرام بر حیدر و
بالبقیین با کلام پیشوایان رافعه مثل مجلسی در سجاد و غیره و غیر آن اصحاب مقبولین در آن
شیرک بود و در حضرت را بقول شان در دست و شمشان گذاشتند و نفاق و شقاق خود را ظاهر
ساختند یعنی **وَاللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ قَدَرٌ اَكْبَرُ** کیس فلانی یعنی جو بخت قائل بشالاب شان نیست پس
مکذب خود در حکم مذکور خواهد بود و هر چه یک از مقبولین خویش تقریر خواهد کرد و همان جواب ماکاشه
خواهد بود کما اینست علاوه بر آن معنی امانت و تحقیر را تفهیمیده بلکه بر آنچه شکر بر نیست بجهت خدات
الهیست ظاهرین از تنب و غارت بعلل و ردند حمل کرده و مراد من نیست کلام حسین قبل از شهادت
و محبت پاک و در وقت ترفیض نیز ارشاد فرمودند که فیان عصمت و طهارت را در آن معاصی
سبب شده بودند که هیچ قومی در آن گرفتار نشد که ماتم نکند و طایفه برادران و نزدیکان و مو
بر ایشان نه نمایند و لیکن گروهی را منع نسایم در فتنه نیایم در کتابها و در خطبه برای الهیست مطهرین
اینهمه امور بتفصیل تمام و خود هم آنرا کمال فصیلت و رسواسه دشو و شعب تقاضای جامی آورند و
بر آن نیز بسکند و این ماتم و سینه زنی و غیره را بآن بزرگان دین منسوب می نمایند پس امانت و غیر
آن بزرگان از دست ایشان با وجود ارتکاب منی و اعتقاد نبوات آن واقع میشود پس باید که
بخطاب محمد الزمانی اعیر صراح برخواستن سخن شناسند و در این خطای نجاست و البقیه اگر چه
باشد یعنی ذکر قباح و مثالب اصحاب پس البته حدیث جعفری که مداح قرآنی را برای مجاهدیت
کسر و قیصر ثابت کرده مناقض آن خواهد بود و این احادیث عموماً طول اخلاص و کافه قضا
قبل ازین با تمام مذکور شده و الحمد لله علی ذلک **وَاللّٰهُ** و تخصیص حرمت ذکر برائے کسی که
تغییر حدیث و تمیز بین الرطب و الیابس له قبل ازین بتفصیل که حقوق آن با زبان ناظرین محمل
نیا شد بر گذشت که تقیم و الطلاق حجه الاسلام را منظور نیست و تحریم که مجتهد یا بار بیهوش گوید و بعد
که برین تقدیر کافی بود و لا یجوز لاحد اهل غیر ذلک من العبارات المحترمه و ادلیس فلیس باطل
از تفصیل مدعای ابو حامد غزالی و انهم مدلل چنین حکم کردند که کلام مصیب توجیه القول را لایق
به قائل است سفاست چه نسبت شدید و لیکن کسی که در عرض جبل مرکب گرفتار باشد و در این علاج
آن درین اوراق با استفاد و جود غیر محتاج **وَاللّٰهُ** و این عجیب و باب سنان و کذب و عظیم
نموده تطویل بلاطائل نسبت از اینها حاشی و غفلت و دیگر برائے مجتهد الزمانی بدست می آید
انچه از تخصیص بای میانه برائے آن بقاء تدارک بیناید و در تحقیق مجتهد در حفظ من عبارت کافی
از مقام غیر متصرف کافی است و لیکن برائے التواضع و این عبارت شیخ علامه عثمان بن عیسی

ان العلمیة الاتباع سورة الامیة شیخ طه الا اعدل ودر ان فصل شارح آن بر فوائد بسیار بسیار است و می باشد
 من الاستشهاد الاول ای لا اجتماع علیه غیر ما هی شرطیه الا اعدل ودر ان فصل العلمیة تجاسوسها مشروطه کما فی خبر و ادعای
 شرطیة کما فی قلت و هر چنانچه کلام حجة الاسلام همانند کلام مندر نظام نیست که جامع جمیع وجوه بلاغت باشد و ما فوق
 این مشهور نکرده و چنانچه مفسرین الملبیت و کما سده لیس ایشان در بیان اسرار بلاغتش سعی و اذیت بقدریک رسانند
 و بلاغت آنرا قطعاً منزه است که ایوم القیامه اتفاقی میدانند و کلام منجیس را بهیچ وجهی برابر آن ننیکند و انچه باین
 فوقیت چه رسد بخلاف جابزه و دافض که کلام حضرت امیر را بهیچ وجهی از وجوه فایق و دانسته گفته اند که بلاغت کلام
 اختلافی است بخلاف بلاغت مرتضوی که اتفاقی است برابر برادر دلیل نیست حضرت پیغمبر که مخصوص تعلیه
 صاحب جوامع الکلم بود متوانست مثل ان گفتن دیگر را چه مجال و هو ظاهر لایستندیه انقضض ناگزیر نشود
 در خصوص توجیه کلام و بیان مقصود حجة الاسلام آن چنانچه باید صورت لبست و در مقصود و من کلمات و تعلیله
 مجتهد اگر شسته انصاف را از دیگران بماند باز تحقیقات و درج و خیالات ادخلی ندر بر آسان و صدقنا گویند
 بنظر خود بر که نیزه باطن نیست و بر تیره نیکنان میرد و نیک میداند که هر چه در باب و غنیلین و مورخین گفته اند
 لے سند و پیوسته گفته ام و الا رام و تحقیق را چنانچه باید در خصوص مسم رعایت نمودم باینکه حال مورخین را
 از کتب معتدیه شیعه نشان دادیم پس نسبت مبالغه بسوسه نهد و لاف و گزافه خواهد بود و اصاف
 لفظ و غیره دلیل آن معنی نیست که خیال مجتهد الزمانی جا گرفته است من ادعی فطیله البیان و بعد ازین دلیل
 نامی و نشان از مکالمه مجتهد باقی مانده کما لا یخفی انرا از ذکر این امور معلوم هیچ فائده مترتب نمیشود
 قولی و بعضی فاضل عصر که نسبت این ساله بطرف دلی میکنند اگر معتدرا معلوم نشود و کما سده
 کلام امر اند عجبی نیست زیرا که بابا کاش معلوم بکنان گفته که در مرض خرس و علت مستعین گرفتار است و
 بحمد الله حجت الهی در بجایم قائم است که این بزرگ را بفیضیت ستوده و احترام بعلوم نشان نموده پس در
 ثبوت جبل مذکور از بر اسے مجتهد حالت منتظره باقی نیست و در سابق تبرک عادل کردیم که او را در اعط
 و غیر او اندر دقلیل الاستعداد و ثابت و تحقیق حق در خصوص که سبب استغناء مجتهد از شهادت امام
 چه بود و چگونه ان و فرزند من رسید و مجتهد را در فهم مضامین جواب شیع بلان و از جهت فردا لگی او فوت
 بآن رسید که اعتراض و بر بعضی از عبارات رساله بر الفاظ قرآنی تجدید و هر کس از علماء بریش در ان
 خندید و در آغاز مجلد اول گفته شد حاجت با عاده آن امور باقی ماند و از ان ایتم عیان شد که مجتهد در
 مقابل و سراسیمه گشت تا بجواب رساله مذکور چه رسد و از انجا که بنیاد بر تقریرش درین اورا قیام میدیم
 پس چگونه میرسد نام شهادت سید الشهدا سمر منبر گرفتن و سرشته انصاف را که اشتن بر اصول خود
 قولی و علاوه اینکه هیچ سبب تخفیف و کمرشایین چنانچه باید بین شد و تحریر کما فی مقصد حاجت از اسلام را
 چگونه لازم می آید و لیکن بر آن قائم نکرد و چون با فم البتة قامت دلیل بر دمه است زیرا که توانست

که ذکر می شود سبب علنی و آن علت و برتری دیگر نباشد پس دل نداشت کند که این علت و برتری
مقدمه یافته میشود و در هر طایفه و شلار که کتب فریقین محقق است که حضرت امام حسین چون نبیین کریم است
طاهرین و اصحاب خود رسید و عید الله بن زیاد بن معاویه قبل از رسیدن آنجناب عجلت در شهید کردنش
سکه و نامها و از اطراف دیگر فرج کثیر بود نمایند و رخنه در سلطنت نریزید پیلید بفرج آید و ساری این
شکر نیز بعد از محاصره جناب سید الشهدا نظر بر مذکور کمال عجلت پیش نظر داشتند و نیز آتشند که در
فرصت نداشتند تا بقیل و قال تمام فرصت عبادت در آن سبب بهم رسید که تفصیل آن موجب تطویل است
پس مجبور دیدن جمیع الظالمین نقاره جنگ نواختند و میدان کار را رآر آستند و فرصت ندادند و در
در کلین از حضرت محمد بن حنفیه فرزند جناب خلیفه اول امیر مروست که چون دعوی امامت خویش را
امامت پرور داده خود یعنی حضرت امام سجاد و نمود گفت که امام حسین کما فرصت یافت که از عظم امامت
در واقعه کربلا بتوفیق فیض فرماید پس هر آن هنگام که برشته و گرسنه باشند و برای قطره آبی جان طلبند
و اطفال شیر خوار بگریزند و تامل عظیم در خیمه حرم شریف برپا شود حکایت کفایت کفایتی قاسم بن حسن مجتبی و دل
و قال و اما در دعوی که گمانش داشتند باشد که سراسر ساخته و پیر و اخیه معلوم میشود و در آن گفتگو
که شیعیان نقل میکنند و تعلق بلو از مایه ابواب و قبول و در موجب تحقیر و امانت اهل بیت طاهرین است
اے غیر ذلک من مند و امور لا تعلق بشما من و محمد فقد الادراک شرح و تشنگی بیابا که تحقیر و امانت
بر تلم آن جفا کاران حمل کرده کلام در بیان این قصه با و تحقیر نشان و امانت آن بزرگان بود که
و اخطان جدا از ترتیب میدهند پس محمد پیراه دیگر افتاد چنانچه شیخ میفرماید و ترسم فرسی بگویم اگر اسلام
همین راه تو میردی تبرکت است **قول** الله انشی از عدم اطلاع الخ **قول** قایل الله الذي فني في محو
و كذا في التثنية من عبارات پیدا است که محیب تشیید من عربیت را مینداند لیکن مدد در احکام از تقنی
بهست که هنوز از ترکیب متد و جزو احکام و شروط آن نیمه است و اعتراض میکند که قول محیب ان
بنعیه الواحد لا الشیخ هو خوف حقیقه خلی از عربیت بعد چنانچه این ابحاث مذکور و راجحان بعلوم و در ظاهر
ملاوای سپردم که قلب محمد الزمانی بنک میداند و هم قلوب شیعه بقله بن شل و لدا حسین
برادر تبارک حسین و غیر او که در فقریه شریک بودند چون هجوم مردم که شدار عباس خواست
و برود دست بسته امان خواست و زمین ادب بوسیده گفت که مولف از الله العزیز دست
بر کارزار سارانهها سارے رسانند و در قصیر جوابش دیوانه شدیم اگر چه پیش از این
و از هر طرف لشکر آمد و بر این او بر اسب و فارت ندیدند دست تقدی عدوان گشاده و راه گشود
بر دست و ملازمان حضرت خود را بغافل نمیند و بدو امانتی رند و فرین بر علوهست صاحبند
و صور مردم در کمانه مدت با و صف فقدان اسباب فرصت و سجد و اشتغال از تعلیم فرزندان

مثل حضرت زین العابدین و استنباط آن از ادله شرعی و آنچه بتقریبات احوال و اسوات لغوی دارد که لا
 تنافی بعبارت از آن تواند بود کتب کثیر در من و بنیدیه قضیه گفتار که در جناب نامی با میباشند جمیع اسباب
 در جوابش قلم بدست نیکنند و با اینهمه فریاد و زاری نالیهاست شیعه چندی از اجزای آنرا زیر نقش جرح
 نیکنند و بنیمون که بگوشه رسید با نثار بغضه از دوستان که حاضر مجلس بودند متفق علیه است چو نصرت
 و لباس ایشان مثل اهل رفض بود گمان نبردند که از دست ایشان بعد از معذرت مجتهد برخاستند و
 و بعد مثل آنکه بعد از آمدن صفان غم خرم خرم یک شام میگویم و شما آنچه گفته اید در دینی است ولیکن گفت
 و بعد را بپست کرد و اگر دست بر دارم مخالفت با و شاه گشت و با وجود همه امور فرست گهای ماند و بعد
 بفرمالین کار را با شما فرست میگویم مطلق باید بود و بعد از این روایت دیگر آنکه جناب مجتهد بار
 چنین معذرت نهادند که مشکل نیست که اگر فیما بین کوفی میگویند و بر زبان او احدی نیست بر هر لفظ
 و معنی او چون در عروق میجو شد سائل عرض کرد که اگر عادات مذکورش جناب میگویم بپوشند اختلاف جدید
 حضرت از کران بایکران خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که برین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
 که حرفین سفورث و شیعه شکست خورد و در عجب نباشد که با و شاه نیز متغیر شود و اگر بدین شما
 ملاطبت کشایم در شریعت جائز نیست و دل نمیخواهد پس بعد از راه حیا مگویم و بعضی شما میگویم
 بحر طوریکه مناسب دانند تعلق بعبارت شما دارد و بنویسد هر چه تواند گذاشت جناب مجتهد مباحث
 فطیله گرا نیز تا مشهور شود که کتاب آمده بود و جوابش رفت و حقیقت را که میداند چنانچه فرین
 در مکاتب خود معامله منتهی الکلام اندیشند و مباحث لغوی را پسندند و حقیقه الامر آنکه در آن قسم
 عاجز تره و نشان امامت شروع کرد و در من مجتهد را اجازت مباحث فطیله و دم که ازین فریب
 هم در نگذرد و بنگر که دست ما بگریبان چو رسد پس حد و دعوی فن عربیت و انشای محاورات فای
 از ایشان چنانست که کسی از دعوی خداست با اتباع فرعون موافقت و لوم باشد و بر وی هم از اصلا
 بلده تسلط نداشته باشد و در سال گذشته که بر تنصیل این مجلد در لکنه مشغول بودم که ناگاه مصائب بخت
 بر من گذشت اول در سواری هندو قه مکاتیب فرین شیع یعنی سبحان لیا جان کمال حراست و حفاظت
 با کتب مولف و از دکان خویش نهادم چندی از آن خطوط و دلائل قطعی بر آن دارد که گفتگوی متفق
 بعضی از محاورات عرب در میان آمده بود و تعلق بعبارت منتهی الکلام داشت چون نور الدین تبارک
 و جانا کرد و جهان پهلوان جهان نشان بر سر دست برای تعظیم مقال خود از عبارت پیر و پتان او در
 مذکور بدفع آن پرداخت که فن حکم اگر چه برای مولوی دلداری علی مسلم است ولیکن تخریر شما محاورات
 عرب سلیقه نداشته پس قول نشان لاتی است بنا و پناشد و از اینجا دلیل آنرا تخریر مجتهد و فیض و حسن
 تقریر سلیقه چون سرایه تحصیل علوم نشان بدین بر و پتان میرسد پس الله مجتهد را بیگار ازین فن خواهد بود

مختار خود گردانیده و اگر آب را از بینی خود کشد و سیراب گردد و همچنین اگر لوله‌ی غلام بر دانه‌ی او حرام باشد
 لیکن مقرر صوم نخواهد بود و واجب که بقای حیانت را من حیث الصوم نیز نمی‌شمارند و حال آنکه کتاب
 با عراف اکابر نشان دلیل بر آنست که تا طالع صبح چنانچه اکل و شرب حرام نیست ایست حرام نباشد
 و چون شخصی باز و چه بگوید و صحبت کرد و آدم صبح جواز بقای غم‌گزار البته ثابت شد و هرگاه استیضاح بول در
 غسل آب گرم در رستمان و وضو در تالبتان نیز بدین اعتبار و زمانه متواتر اند شد فی‌الحال مجوز و واجب
 وقت واحد عیاد باشد و نیز تمام نیز حرام است که آنچه از کتب فقهیه خصوصاً رسائل و کتب امام اعظم
 مثل ایشان بیاد دارم و هم اختلافات فقهیه اثنا عشریه در طاعت و نماز و کتبه روز و در بعضی شش که از
 خشک برگرفته و بجز خواندن شغری سکند دیده‌ام بیان سازم ولیکن کیست که داوود و دیگران از اهل
 اندک پس قمر در ویش بر جان در ویش است اما آنچه گفته که شاید در قول غزالی هیچ اے نفس العباد
 ایماے لطیف باشد ولیکن ان ایما و محدث اول سلسله اهل بیت پس سید معنی امام حسن که خلافت مستقر
 که در خانه اهل بیت بود و در دست داد و در کاف حربه بر اصول و فقه پیروز و در ولایت بحمت اقرم بیت
 حتی که در کتب شیعه از ائمه معصومین مرویست که جناب امام صادق (ع) در روزی اجازت داده بودند که از
 یکدیگر به دیگرے بناید و جواب شبهاست خویش مطئن گردد و در بیشتر وقت چون ذکر امام حسن (ع) از طرف
 او را به منزلت تو ائمه خلافت را بدست چنان دشمن حواله کرد و فرمود خاموشی گریبان نیک و فتنه عظیم
 و این حدیث از علل الشرائع که صدوق جامع است مختصر است و در عطا قطع نظر از اطمینان و وفاداری
 در حامل آن جواب نیست من تحریرم که بران واقعه که بلا تریب یافت در جهان ازین زیاد و ترجیح داد
 بر اصولی مایه تواند بود و ناقص و یا دلس الامتبار و فتنه یاسه ارتداد و شیعه آنچه بران ترتیب یافت گشتی
 هرگز اشتیاقی با ائمه کتب فقهیه روایات را به بیند که از سائمه کفر و ارتداد و کما یقماند و در مقام جناب ائمه
 فارسی ملایان طلبه که آشته در پی کلام عرب شده و بیا و من از کتب عربیت چنان به اسج است که سلسله ائمه
 با حفظ عن از نظم نگذشته و بنده بعد و مباحثه لطفی از و قیسکه انمباحث و فروع اند و مقتضای نام و انما
 حد و ریافته بعد و درت شدید بود و در اینجا این بحث را هم ترک نمودم که چون نوشتن فارسی بعد از آنکه اهل
 دست فرایند شکست البته تحریر غریبه چگونه از باین عنوان صورت خواهد بست پس فارسی را که بسبب
 آسان ترست و بفهم عامه نیز نزدیک ترست چرا از دست نگذارم که در حقیقت احسبا باشد بر محمد صریحاً که دانستی
 مباحث فقهیه که موجب تصحیح و قیاس است که خواهد شد و الیوم که در اینجا نیز مثل سابق قدرت یافت تا دلیل
 و خاموشی خود بیان کند و تحریر هم بیان شهادت اگر مطلق بودی امام غزالی البته قید و اعطای غیر و دی با حفظ و غیر
 به در فین اشاره فقر و کجانی و تفصیلش لا بدیه علیه گذشت و قبس علی هذا آنچه بعد از آن گفته و این نوشته که
 آن بنویسید شد حق رفیق گردانار قبیل حق بر زبان جاریست زیرا که از جمیع البحر من نجفی و غیره مد است که

از این جنبه بر زبان مسلمانان و اهل بیت و ائمه و اولاد و بیوفائی دادند و از رفاقتش پیروی کردند پس از این امر
 فرموده جاری گشته و فیکه قوم این جو فروش گنم نهاد و بیوفائی دادند و از رفاقتش پیروی کردند پس از این امر
 تغییر توان و الت که ایشان از آن مجتهد نیز به ثبوت رسید اگر چه قدامی شیعہ آنرا بدتر از دشمنان دانسته اند
 می نمودند و نشان خود را نسبت آن محفوظ داشتند خود را مسلمانان را که جمع الحیر بر او انداختند و جواب هم می نمودند و آن مجتهد
 باینکه فرموده اند **لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْهْدْيَ وَالْضَلَالَةَ** و **لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْهْدْيَ وَالْضَلَالَةَ**
لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْهْدْيَ وَالْضَلَالَةَ و **لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْهْدْيَ وَالْضَلَالَةَ**
 مرید محبت حضرت فاضل الملی بود و در اولویت را سلب نمودند اگر چه در اولاد فرزند ارجمندش می دانستند
 خویشین را بر آن جناب فدا نمودند و در پیشانی اب شد که دعوی محبت گان دین بدون اتباع نشان اسکا کنند
 و چون پیشوا رفقه ز راه بدتر از بود و نصاری شد پس گیران بطریق اولی پیروان کسب شایسته
 ریاء و سمعه گشت و در نزد حضرات اہلبیت تک به جرات مخلصین پاشند اغرض غضبت و غلو و پیروی
 این سبب ایشان را خراب گردانیده که از این افراد در صحیح غالی پیروی بن سبب این گشته مصداق این
 قول گردیده اند که گروهی با تشبیه بر ذرات بیل با کاشن بطلان معنی البلاغت بدون فساد نیست و قضا
 پیروان خاند و میزد که در جناب اقدس امیر المومنین باره مفرطین چه فرمودند و بالا تر از همه آنکه در مکتوبش ایشان
 از زبان حضرت سید المرسلین چه میگوید یا شدید جاری گشته قول **لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْهْدْيَ وَالْضَلَالَةَ**
لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْهْدْيَ وَالْضَلَالَةَ و **لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْهْدْيَ وَالْضَلَالَةَ**
 بر اہل جناب صدیقہ را رب العالمین در قرآن مبین با تمام تمام و تاکید مالا کلام نازل فرمود و بیان
 بر طهارت و خبثی بود و نشان ثبات نمود و آنکه عائد تفسیرین شیعه بدان قرار کردند چنانچه اجماع البیان بر او است
 باشد و انهم مفسرین شیعه مثل ضابط خلاصه المسیح و غیره گفتند که غدا مفرطین ابرعایت ناموس کبر حضرت
 سید المرسلین بدان در کات رسانیدند که برای هیچ کافر چندان بیان نفرمودند و با اینهمه اقرار و اعتراف علما
 رافضی را تہذیب استبصار حاصل نشد بقصد کفایت نگردید یعنی از بد گفتن عجیب جوی کردن است بر نداشتند
 انکار از تو آید و مردان چنین کنند پس این امر از درجات عالیه او توان داشت تا ارباب پانت که کلام در آن
 و انهم در خصوص اہلبیت جناب پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام محتج به اینند که با ائمه الانبیاء و السابقین
 و زمران بهمت بخت مریم نسبت کردند که میباید و لیکن باید که چون این آیت که تعلق سر نش حضرت مریم
 شتمل بر ذکر بار و نشت فمندی که بارون بنی بود و نداشت که این بارون مرد صالحی بود که در اثنای قیامت
 در ایامیکه در آنجا مریم تو در عبادت و تقوی خواہر بارون بود این چه کار کردی و حق استاد کلیشی چنان خیال داشت
 که این بارون مردی فاسق بود یعنی آغاز سر نش از دست پس هنوز کلام در صلاح و فسق و در استقامت
 کجا گنجایشنا شد و کلام مجتهدیم شود و تحمل که دعوی ذکر اہانت انبیاء کردن حال حضرت مریم را بیان نمودن
 بر اصول خودشان باشد که تاملاتی و حجب بر جناب صدیقہ رسیده سار حالمیان نازل شد و صف آن جناب تعینا اینست

و هشتاد و نه از آیت رسید با وجودیکه نقص نمود و موافق مره بعد از هر یک بعد از آمد کافی از علم و تقی است
 بر چند از برای حضرت مریم اعتقاد بر آت دارد و لیکن بر باده به محبوب حضرت سید المرسلین بر گرفته و معتقد به
 بلکه در باب و آیتها که جمع فعل خرام زنده و هم نسبت به جواری عین آیت میکند و بحث مذکور در تفسیر الهی است
 عبارت از آن قرآنی دیگر در کلام اسلام به بجز تکوین باشد موقوفه نعم الله علی آمن لا یحضره القیضه موقوفه بر مثل ذلک
 بر مثل هندی لشکر خود را شکست میدهد چنانچه خانه مسوره تحریر بر کاشتن لالت بر آن کرده و در بیدار اول
 عبارت آتش را دیده باشد پس این گمراهی مسلمان شده و در بر آه ایمان بیاورده همان انداز شان محو
 شان محبت پیدا دهد و است که خدای عز و جل انواع عطا و نعمت برای تر و جو به بیدار بینین مبدول و است
 چنانچه ایادان کردم داد و از باب ایانت عیشا بر بر آک عبا که خدا داده الظاهر ایشان بر بخش بر ایام
 که این خریدیم و محاسبه هم چه خواهد بود و بر کردن که بخش عین بنماست را گویند و از عبا است که ملاقه
 رقصه در تعقیف خود غالباً مملو الاخبار بشک و مانند آن تعبیرش کرده خواسته علی حاقه
 الا شفیقا و زیلتی علی سفا به السفا و غنی نماید که بار و شش حق باشد با فاستقی شقی بهر دو صورت
 از برای تعلیم و در حضرت جبریم است که فرزندش در مبدیان مطلق فیصیح گو باشد یعنی حصول نبوت و عطا
 برای خویش مامور بود و عین است بر آنکه مکر خود با حسان اخبار سلامت خود تا روز حشر ثابت گردد
 فی الجمله سخن از عبارت رساله لایله جواب استقیای محبت درین بود که نزد خدا و اقامه کراماتش را در
 خلاف نقصان لازم و موجب تحق و ایانت ابلت است از جهت و اخلین پس نزد او این مردم را
 بر بتبع بر دایات قدرت ندارند و تحقیق نرسیده اند بیانش درست نیست امتیون را عیبتان
 شوخی بکجا از قنات و بت بدین امور رسید گفته میشود که نعمتان عانی از زبان شاه و رنگ از بی نار
 نظم کرد و چنانچه می آید قصه اش آنکه باو شاه را روزی صدمه متقلب پار سید و طیبیان و دایا میسا عیبتان
 میسر بود اگر گنجی کردن باز علی که ندیم و میسر او بود و به خود مرا صم شایه خواهر عیبتان و نعمتان از
 حصد و در دل داشت و این خطه مرتب کرد و غنی چون نرزد فرامند امتحان از لوازم دار و ست بهر نرزش
 به پیش باز علی به آنکه یکسان چون به شمع و دوست به که گداین علاج کردن و به پیشک سیرا میگوید
 یعنی از زر مکتبه گفتیم که نهان چون اشاره بر دست به فتنه ای که با پا کردیم و زرا آنها بهر گردن او
 و مراد من گردن محبت است زیرا که در کتب نه پیش مر و نیست که امام مهدی جمیع در گناهان و دین
 آخرین را شینین معطلین نسبت خواهد فرموده و اعلی را نسبت محبت بیان ساختم و از انتقام فارغ گشتیم قول
 بقول ان لا استدلال علی الذکوانم انیقول هم ولالت بر آن میکند که بهر جناب محبت الزامی نه بهر جن
 علمای ستاظرین در نوم غرق و جواب تر گوش گرفتار اند و با وصف الفاظ و تنبیه بر دانی نشوند زیرا که
 در سند مع این عبارت آورده بودم و او هنوز منع را استدلال قرار میدهد و حال آنکه احکام استدلال

قرآنی رسید بحال آنکه احکام استدلال و منع مختلف اند در استدلال قطع محال است بلکه اگر احتمال صحیح است
 می آید با جملة ادلیل از اخبار نقص و معارضه یک و صاف باشد بکار نمی آید و مانع از منع مجرد کافی شود و کما
 لا یخفی الحاکم نیز کما یجایز سیده باید از خیالات سابق که دعای مکرر مذکور خدا را این است که در مدح و دروغ کردن آن خود
 خالی کردن معاصی و بیای خود کردیم در دروغ گاری درین مسیر بر دیم مگر نباید بگوئیم غیبت کس بر رسول
 بلاغ باشد و پس قول **لَا تَطْلُقْ** محفوظین بر ائمه معصومین **الْحَمْدُ** قول جناب مجتهد الزابا جماع محدثات ابن
 سیای فیما درین فاده و دجل و نادر و کجی چند داده اند اما اول پس از آنکه اطلاق لفظ محفوظین بر این
 سوسس بر حدیث مروی جناب عروالمحدثین است که در کافی آورده و بحقیقت امام محمد باقر و صادق رسانیده
 و حال این کتاب بکتمان را معلوم کند در دفعی بچ درجه علیا رسیده حتی که مجتهد فانی در این حدیثی نماز اجاب
 نویسانند اینهمه دال بر آنست که اگر مذنب شیعه حق است و حقیقت احادیث جمعی آن کتاب تشبیه نیست
 پس بر آن این آیات را ملاحظه کن که الله هر چه کرده اند مطابق آن صوف است که از برای ایشان توبه سبب
 نفس جان از آسمان نازل گشته و برای دیگران هر چه باشد باشد لیکن بالخصوص من استور العمل در حدیث
 امام محمد باقر و جعفر صادق متدرج بود که خوفی بکنند بجز خدا از کسی نرسید و علوم خدائی خود را بی کلفت بیا
 گفتند و شما در حفظ و حراست ما هستید پس اطلاق لفظ محفوظین برین هر دو بزرگ علین اجماع حدیث کافی ازین
 اما بین خواهند بود که مرایاد و ترا فراموش جعل این مجتهد را باید دید که چنانچه فیما ذکر از ثبوت لفظ محفوظ
 ائمه معصومین کما باقی ماند این جعلی است عظیم که مجتهد جاسوس بنور در آن مجوس بلکه در نجات از آن بزرگ
 اینهمه ندانست که زید فی نفسه شخصی پیش نیست و بسیاری از کلیات را بر او حمل توان کرد قائم و قادر و
 و را کب و کاتب و شاعر و غیر ذلک ما یلتزم ای پس در اطلاق محفوظین بر امام محمد باقر و صادق که عباد
 صفه ای ایشان را کلمه روایت کرد در حفظ و آیات حضرات رب العالمین بر اسرار ایشان نشان داد
 کدام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان امید شد و این مجتهد عمر خود در اجتماع مسیر کرد و گاه
 از خبر شناخت و کتب خود را مانع صانع هم ندید که حضرت چون در نصب این معذرت نمود و در
وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا کَانَ مِنَ الْکُنْه پس حفظ از سر شفعین عصمت حضرت سوزید بگردش و او مناجات
 دانست و مانند الاغ در در حل مغایله افتاد و پیش و حواس را خیر یاد گفت اما تا نیای پس از آنکه
 انکار اطلاق لفظ مذکور اگر از نیت است که آن بزرگان بمرتبه عصمت رسیده اند اطلاق لفظ
 محفوظین بر اسرار نشان مناسب نیست جو ایش بر ظاهر که محقق لایحه در کوهر مراد این میگوید
 از آن توانست دانست که عدالت و عصمت قریب المعنی است و مجتهد ائمه هم خیال نفرمود
 که حفظ و امان از روی اصل و منشأ جمیع مجاهد و اوصاف برگزیده و اخلاق حمیده است
 چون محبت ازین اصل و منشأ بر اعلی و در گشته است و بنوس و حصر من منک ادوینت فایق را

چه میسند اند لیکن در بیابان و نسبت با امام نرگسی کلاسه نیست هر که شک آرد در وقوع کار و کار
 که محکوم است که لا قوا کلا یا الله که با بنی ناز علم ملکوت است اما با لگامین را که نشان دهد و بیان
 بر اهل حق کجا فلانست غیر را شنیدن را غفلتین گفته اند در کتب ایشان عدل عادلین و علم عالمین
 سلطان نفس الامر مذکور شده و سایر کس را بقا شن چنانچه باید گذاشته اند پس را با امام حسن را شن
 نیست ایند بعضی را از محاسن ایشان و کس را از ملوک و جمعی را از اسرار ایشان و این با لگامین
 و باعتبار یاد الاثر که یعنی نفس حکومت و قرینه بودن یکجا هم آورده اند و گفته اند نیست
 هر چه تبار وجود و حکم دارد و کفر فرق مراتب نکلی و در بقا و کفر نفس را بر بزرگیت براسه اسباب
 ثبات میکنند که متوسط اند میان دنیا و آخرت کاش بر جوع میگرد و کتاب مستطاب تحف المومنین
 ملقب بتبصیر المومنین و فیضیه الشیاطین که شب در در این پسند او پدرش علی المشهور در مطاب
 آن عرق بود و در هر فقره و کتاب مذکور را از تشریح میسند که میفرماید و حکم ایشان تا و من سید
 بمبارتشان زان مقام نیست که سبطن انبیاء از آنجهت کفر و خرافت که درجه سبب یعنی سبب
 و کفر درین بزرگان یافته نمی شود و موقوفات تعظیم و تکریم و قیاس و حسن بود و موجود و از درون
 جماعت باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گنایان ایشان را مغفرت کفر بعضی
 قرآن ثبات شده و ثابت با یقین اجماع در حکم انبیاء بود و در خرافت و سبب و تحقیر و امانت
 در گفتن نهایت کار آنکه انبیا و ائمه اسباب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم شد
 و معدوم بعد از وجود چون معدوم است در من باب لذات را بگناه و تقصیر کردن حرام است
 و عوام است غیر از اصحاب و غیره که تکفیر سیئات و مغفرت گنایان ایشان را با قطع از وحی و تزلزل
 معلوم شده باشد و قبول طاعات و قنای رسل الله با اعلی ایشان با تحقیر حقین شد با
 پس فرقه محیه برینخ آمد در میان انبیا و ائمه و امتیان ابا را با پسند انبیا و از کور عیان شد
 که اطلاق محفلین بر جناب مضمومین مطابق حدیث کلین نیست چنانچه در گفته که این اصطلاح
 مطابق اصول شیعه باشد اما مستلزم مناقض و نهافت و تکذیب معنی آیت تطهیر و استن جلی و
 و منشاء این ذیافات بنافس که مجتهد و رجل مرکب گرفتار است و با کتب خود و نیز در نوشته نماند
 اما ذکر آیت تطهیر بدین عنوان که اطلاق خطا محال آیت کریمه مذکور است است اینست و انشی که از
 راسه بکلام نبره نیست و اگر هست با اعتقاد مجتهد تواند بود زیرا که دلالت بر آن دارد که غیره از
 رجس در اولیست بود که خدا میخواند که از این بزرگان مجتهد در دفعه زبان خود میگوید میگوید که از
 زور ولادت تا ذرات عدا و سوء و صغیره و کبره و منزه بوده اند و صدوق در منشاء الاثبات
 آورده که مراد افرات رجس ترک نیست که امر پسند و تقصیر و تکذیب و بیعت

نعم مجتهدین امامیه است باجماع این افاده تازه زیاده و موجب ظهور جمل دنیا دانی مجتهد الزمانی شد حتی که
 بعضی از معتقدان نقل از راه افسوس نظر موزیک از برای تحفیل دنیا صا در شد و نوشته آن یافته است
 از زبان آورنده هر که هست از فقیه پیر و مرید و فرزندان آوران پاک نفس چون بدینای دودن
 فرو آمده بعسل و ربانند همچو گلس قوال **باجمله** این افاده تازه و این وقت بی انداز و طرح هرگاه
 مناسطین فرخرفات مجتهد را در بند که تلخیصا نقل از هر طرف بکشف گشته البتة همین الفاظ از زبان شان
 خواهد برآمد که انچه این مجتهد الزمانی خصا را بنین پیدا شد مثل نسخ عناک معلوم شد و ان دین البیوت
 العسکریوت و بزرگوار افکارش چون در طوالت نگاه کنند غوره فرقت و مضاعف همچو اوراق توت
 کمان بر بند زیر که قبل ازین بقیض هر چه بتدریج قریب چینی نیست که او فقیه و بر حضرت عثمان وارد
 میشد و انچه مجتهد از رعایت بنمایه پیش میکند بایز تفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن که ان سنگ
 جواب را در میزان عقل سنجیدن با نیکه قصه شهادت حضرت عثمان مفصل از تعلیمی جمع الیکه و عیبا
 که مجتهد غفلت شعار بلوایان را که از کرد و تر و سر عبد الله بن سبأ و فتنه گری او فراموش شدند کما فی مجمع
 البحرین و غیره و دل بر قتل ذبی النورین نهادند و قاتل بویافته بعمل آوردند شیعه اولی قرار دارن زیاده
 بر همه حمله های مجتهد است زیرا که شیعه اولی چنانچه از مناج و تحفه و غیره عیان میشود و کسائی مستفاد که در
 رفاقت مرتضوی را و ند و بتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بودند چون رفاقت و سر ذمی جناب
 آقا ملین عثمان مستلوب است نسبت آنکه جناب مرتضی انهارا الفت صیف بود و محبت کالوا
 فی السبل و اجماع چنانچه بار بار معلوم شد و در پنج الملائت واضح گشت که بسبب کثرت خود حکم را
 بر جناب میرزا میکردند و آینه تاجا بوی وقت می جست و بهم غیر سید و بالاخر چون دست یافت بر
 شان به قتل و مقتدا در اکثره و در پنج گردا ایند کما فی المنار فاعترفا و اوله الالبصار پس تشیع
 جناب مرتضوی کجا باشد تا در تکلیف این تشیع خاص پس قول او که شیعه اولی نسبت عثمان چنین
 کردند خطی است که مثل آن نتوانست یافت بنور ابی الله من و بنا و سل المجتهد و خیالاته و امراته و خرافات
 و انما استمد با الله و آیاته انما نسبت احراق آیات قرآن به ذی النورین پس اگر مراد نیست که در
 التلاوت تجربه معمول التلاوت فرمودند و سوختند بحجت بر پاشند ان فتنه که هر کس فرست خود را
 قرآن مجید پیدا کنند و از قرارت دیگر انکار می نمود و رای ذبی النورین بران قرار یافت و اصحاب دیگر
 نیز چنین راسته کردند جناب میرزا فرمود که اگر عثمان این اتمام نمیکرد من نمودمی و مگوید و رقی او
 مکتوبی که رو بر دهنه ان این اتمام براسه دفع قتل بعمل آورد و محمد شیخ المشایخ و سید السادات
 اگر این اوله نمیدیدند چگونه دست ازین طعن که از همه مطاعن زیاده تر است بر میداشتند کمالا نجف
 و بطا نر ثبات انجینه از کتب شیهه بغایت مستند است و لیکن بقتضای مثل مشهوره مشکلی نیست

که آسان نشود، مر و باید که نه بر آسان نشود و برای حمل این امر عظیم غدا را اسلام بر همه الزام است
 کشادگی و بلا خطه عبارتش بر دافعت تا بدانی که هر چند از کتب الحق نقل میکنند لیکن در روان و در
 ملکه اساسی و وجود ندارد و بعد از غور و احسان در این مقامات خواهی دانستی که اینها شصتین که پیش
 جمع کردن قرآن مجید از آن بود که در وقایع خلافت صدیق اکبر بسیاری از قرآن و علمای آنین
 و جهاد و کفار شربت شهادت نوشیدند پس جمیع تمامی آیات با بسیاری رعیت شمر و ند و لیکن تخریر
 منقول القلاوت و زمان دین النورین بحصول پیوست بجهت دادن حضرت خدیجه که شریک
 آن زمانه و فاضل اختلافات مسلمان آن تا بود که یکی مر و دیگر را در قرارت تکلیف میکرد فقط قرارت
 در آن مجید میباشد قرارت مر و دیگر را و این قریب کفر و سبب خانه جنگی بین المسلمین بود
 حال آنکه این اختلاف محض برای توسع است وقت نزول قرآن مجید اتفاق افتاد یعنی نازل شد
 بعون و مدد و قریش و این محاورات با کلمات دیگران مثل شبنم و قیام و دیگر و دیگر
 و تائید و خفت و تشدید اے غیر ذلک قدری مخالف بود پس حضرت در آن اوان ابو
 عبد من میگردانید اجازت آمد که در محاورات خویش خوانند و هر گاه در قلوب رسوخ
 رجوع بخت قریش بهتر دانست پس همیشه مستعد ماند و اجازت هر چه بعد تر می دانست
 بعد یعنی از حضرت کسب مشکلات تقایم شانه فرامی رسید و اینهاست آن بخت بعد از
 کشید که عرب در بلغایهت قبیله شمر و دهی شدند و خود را سب و خود پیرایت بنودند که در آن
 نحو حضرت در قرآن مجید و خیل شوند و در نفس الامر و دلیل کردند پس را سب دمی النورین
 تخریر مصاحف از منسوخ القلاوت و اختلافات قرارت یافتند و فرستیدند و اگر گشت
 و جمهور اصحاب خصوصاً حضرت مرتضوی بهر تقویت فرمود و الا چه ممکن بود که بر اصول و فقه
 بر اے تدارک نظام میزدند که مصلحت نمسودار میدان دانسته با جاعتی از رفقاسوار شوند
 تدارکات بعمل آوردند و تدارک قرآن مجید که در آتش سوزان گذاشتند و نیز باید بلکه تجویزی از سوی
 مستحسن گردانند و مثل عرب بریدین مر و ند و لا تطبق شود و صلت علی الاسد و بخت عن القدر و علی
 از اهل بلوسه که بر اے حفظ و حراست بعضی از طلب مر و ند چنان بلوی کشید که زمانه در ابرار
 نگذرد و بر اے نامه حاو دانست و اصل الاصول دین و ملت رسول یروا که از یانه بنید نقل رسا
 خلک فرسایان و پس چنانچه اختلاف قرارت را حضرت پیغمبر علیها سلام برای توسع و آسایش
 از دمی النورین جمهور اصحاب اهل بیت کجای دفع فتنه عامه النور و در تخریر قرارت یافت که تا این امر
 و نمای عوام رسوخ یا در دنیا قرآن مجید باقرارت مختلفه تلاوت کنند و با صلیه لغت قریش انصب العین از تخریر
 و نزاع بر فراست اختلاف قرارت بر جواشی بیت بنودند و منسوخ القلاوت را که یوکاره خد و جوش و خفا و غلی زاد

بدانین سیر و مقامی چون سیر و طریق مغایرت بود و قبح هر گونه تحریف و زنا مه جاودا نیست
 و بنا بر ذلک و انتقاد گفته زنیار کلام حضرت یزدانی را ملاحظه می نماید که در کتاب استغاب حیه یفرمایند
 «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَاذِبِينَ» الْبَاطِلُ الْبَيْنُ يَدَاكِيهِ وَكَأَنَّ مِنْ خَلْقِهِ شَعْرٌ مِنْ حَيْكِلِهِ حَمِيدٌ
 الی غیر ذلک و العجب که رقصه در مستند ذکر حضرت را ذکر نمودند و ایت «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَاذِبِينَ» را که
 ولفظ نزلنا را هم ندیدند که مقتضای آن چیست علما وده تحلیلهای نشان نیز لازم آمد که باین ایت که بر تحریف
 تناسک هر دو و نیز البال کالباقرا لا بسراق کافی السریة و غیره را محمول و حصول مطلوب را با و تحقیقا
 پس این نصوص را اثباتی بنید و در عناد الاسلام بعد از این امور نفس الامریه شقاوت خویش را اساس
 می نهند و می گویند که چون رسول خدا از اصحاب خویش همیشه تقیه میکرد و از خوف ایشان متعاضت که حضرت
 مرتضوی را بر ملا خلیفه خویش کردند و نیز میزدند که این اصحاب بنهار باصل نسخه قرآنی نازل من اسما
 که مشتمل بر اسامی امیه بدری و ذکر اسامی منافقین از اهل سمعه و ریاست رجوع نخواهند کرد و تحمل آن
 نخواهند نمود و آن نسخه را بخرمان اسرار خود بمثل جناب امیر تقویض فرمود و این نسخه دیگر را بنماط
 در بقای ایشان بسلام بحکم الهی تالیف نمود پس از آنجا که اصحاب باعتراف این تحریف کرده اند تحریف
 قرآن مجید را حجاز ایشان نسبت مینمایند و در حقیقت تحریف نسخه اولی بنایتیه خود رسول خدا بودند و فاعبر
 ایاد و لی الا بصار که همیشه زمانی علمای شیعه می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر ضرر می فصل
 الاصول شاگردش یعنی کافی و غیر آن مانند احتجاج طبرستی می دیدیم که اصحاب وقت ترویج نسخ
 قرآنی تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان بعمل آوردند و از عناد الاسلام اکنون بسعی مجید جائز
 چنان بر آنکه حقیقه رئیس المحدثین خود جناب سید البیسن اند عیاذ الله و فصل انمغنی با معانی
 دیگر در همین ورق درباره تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید انشاء الله تعالی ما بحکم
 سیر و مقامی بعد از آنکه در معرکه این مصافح می و دومی نداشته اعتقاد تحریف قرآن مجید و استناد
 آن جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب کرام حقیقه و محایرامی نماید و وجه انرا و عناد الاسلام
 بمیشعار و و هنوز از راه نقصان علم و ادعان مترو دمی نماید و عجایب امور و غرائب و هور و وجه
 ترتیب سید بر که بدان بیست مجموعی در هیچ کتابی ندیده باشی و از اینجا است که کتاب او را بقتاد
 الاسلام بقبیر میگنیم که هیچ مشکلی بکلام اسلام انرا بر زبان نتواند آورد و مگر آنکه در فحاق منک باشد
 و قد تقران لعل الکفر لیس بکفر از آنجا که چون قرآن کریم بر آبی سانی است بر سنده حرف نازل شد
 و مستقر بر آن شد که کار بی درایت بلخ فی علی می خوانند و زمانی بدون آن خلفا از آن مانع آمدند و
 این اسم شریف منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را از آنچه بر آن نازل شده بود و از
 آنکه حال حضرت نجوبی معلوم است که کمال تمنا داشت که در زندگانی خود جناب امیر را خلیفه گردانند

حضرت بزرگوار خود را تقیه از اصحاب بر نیاید باز میگوید که این امر مدلل نزد من بوجوه بسیار است که نقل
 آنجا نیست آن مدار پس نزد عقل محفل شد که حضرت برای بقای اسلام ظاهر بی آن نسخه اصلی را که بواسطه
 این مضمون امامت شان شامل بود و هم بزادای منافقان متضمن گشته بود باطل سرار مثل علی مرتضی
 با برادر بی تا جمیع اصحاب تر نشوونکه میدادند که تحمل نمیخفتی تو از آنکه هر که ایمان بدی بدان درجه ای رسد
 و ایشان منصوص اتفاق باشند پس برایشان ظاهر فرمود قرآن مجید را مقدار یک مصلحت دانست و نسبت
 باعث این تحریف ایشان بودند تحریف را با ایشان نسبت کرد و در جای خود افتاد و ازین وجه که
 آنرا مدلل و مکمل میداند صاف ظاهر شد که قرآن مجید نسخه پیش نبود مگر حضرت نسخه دیگر ساخت بخاطر
 اصحاب منافقین بدوخت و از آنجمله آنکه مراد آنکه بدی از نسبت تحریف با اصحاب نسبت حقیقت
 که اینهم تبعه نیست بسبب آنکه تقدیر شیخ مران منتشر نموده که درین زمان منتشر و مشهور گشت پس
 ممکن بود تحریف آن در آن زمان و از آنجمله آنکه مقتود حضرت امیر از نسبت تحریف تحریف معتبر
 یعنی اصحاب تفسیر آیات الهی مخالف مراد الهی گردید چنانچه بعضی از فضلا گفت آن برادر
 ولیکن حضرت در آن بعید است بسیار نظر بعینه از اخبار و از آنجمله آنکه اینهمه با اختلافات مقامات
 پذیرفته باشد و قائل شدن باین معنی که روایات تحریف در کتب معتبره امامیه نیست لایق آن
 بود که کسی گوش بران نهد و از روایات سنیان در تصرف عثمان بعضی از آنکه نسبت و بسیار است باین
 که اگر که کلام طویل خواهد شد بترتیبی که باید که بر دهقان بر فضلالی منسوب خویش بر دو قس برود
 افسوس که تبریه نقال کشمیری نیز از باب الیات تحفه اثنا عشریه نرو من نیست تا دویست که مفصل
 پیچید که میر باقر شریقی در وقع تحریف قرآن مجید جا گفته ولیکن غالب ظن آنست که او هم به پیروی
 صدوق فارغ خود نوشته و سخن محقق آنست که از کسی سنا شریعت قائل تحریف کلام الله نگشته
 سخانات رخصه که بحسب قول تحریف ایمان با کتاب از ایشان بمرسل و در رفته بعد ازین باید دانست
 که گفتگوی بنده و در اعتقاد انجمنی است که نسخه اصل اسلام تحریف و مبدل و زایل و ناقص است چنان
 از کتب و بهقانی رئیس اهل خرابات و متبعین خطوات مشیطانی و هم پسرش محمد بن علی مثل و خط
 و صوارم و طعن الریح ظاهر است باجمله مدار تشریفات احقر الانام در روایات نیستات و هم نشود که این
 احاد و معارضه با نصوص فرایند کن که حرفی از آن مخفی نگذشت که شست پس چنین روایات کاری بر نمی آید
 زیرا که در اصول فریقین مصرح است که تعارض فرج تکافوست یعنی چون بر دو قس و از یک
 باشد شتم راجع بحال که با صحیح مقابل شود و احاد و راجع بایا که با متواتر المفسر یکیکه فیکت با متواتر
 اللفظ و المعنی که قرآن مجید است سر مقابله داشته باشد پس روایات که این را درین باب بخوفا و
 و اگر درین باب سخن مرا گوش نکنند عبارت سومین عبارت در صوارم و حسابش باید دید و بعد از

از خود فکر مر جنت بران باید کرد که جابجا بهین ترانه بر زبان می سراید که محروم و ایت چیزی دیگر است
 و اعتقاد امری از جهت و استلزامی در میان نیست و چون کتاب نیز در فضیله کثرت موجود صاحب
 فکر عینا تشنه نماید حکایت که در طبع در اندر و صحت و غلطان را در شماره در و علم و در که اکابر شیعه مثل شیخ
 صدوق و علم الهدی و فقه و مولای طبرستان پدر پسر یعنی صاحب جمیع البیان و مانند ایشان حکم بعد
 اعتبار آن روایات می کنند و انهم را بهیئت مجموعی بخوبی بخزند و بنده به نمونه محال سمیع آن ترانه
 می کنم و معتقرب بود ضوح می انجامد و دل را بری مر و در ذکر آن روایات در صوامع و غیره به حار و پانی و
 گشته و لیس ترش با وجود و یکم خالفست پدر خود جابجا میکند و چنانچه بر ناظرین این اوراق موجب ماند
 در اینجا و تقلید و کاسه لیس می او میدهد و بعد از بیان آن در جبهه باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو
 راه اتفاق خواسته اند که دین متین است و هرگز بعد از آن روایات بمجه حقیقت رسیده اند
 بحسب دین و دنیا محقق گشته قوله مصححه نسوان اگر خور کنی و اندک فکر نمی و در تفسیر لایق
 آن دوسه حرف که به مقام خود بود و با شایان حرفی چند نیز از باب تسلیم تواند بود و مقتضای شش است که میگویند
 اشیعه نسوان بنده الاته و چون پیری و ابوالنعمی مجتهد مسمی بگو ساله ساحری بعد از ملاحظه حال کتابش
 مسلم است در واقعیت فقره دوم نیز شش به و شک نباشد نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول انچه افاده نمود
 که حضرت عثمان برای ترویج دین انچه خالی از دو وجه نخواهد بود یکی آنکه چون خدیفه از مقبولین سالی شیعه است
 و او را جناب پلا در همراه فتح ارسینه و غیره پیشگاه حضرت عثمان رسانیده و با و از اختلافات اقوام جدید ایمان کرده
 بود که نزد وی است محمدی صلی الله علیه و سلم اندر آنکه بکن مبادا حال ایشان نسبت به و از اختلافات چنان باشد که میگویند
 و نصاری در عبارت تورات و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمع جلد و سایرین و انصار برای خود میان کرد
 و جناب امیر المؤمنین کمان طیب خاطر مجرا و دیگر اصحاب آن رای برین را پسند فرمود پس اندک مکره و عیادت
 مجتهد برین معنی محمول خواهد شد که او را برای وضع حد و کتاب مجید از برای ترویج این و ترقی شرع حضرت امیر
 انچه دوم آنکه در خواهد دید که طعن احریق عبارت قرآنیه که نسخ التلاوات گشته بود و قوی شد خواهد گفت که مقتضای
 من حرش و سحر چیزی نبود و پس این ذوالنور و جبین سواد ابوجهب فی الدارین و بنیام عبارت خویش چنان و در فقر
 نوشت که بهر حال را در و در و دران موجود است تا از آن طرق تواند که نجات قال الله تعالی و من الناس من یعتد
 الله علی حریف فان احب الیه من اهلک و ان احب الیه من اهلک و ان احب الیه من اهلک و ان احب الیه من اهلک و ان احب الیه من اهلک
 الله احسن ان الیوم من شیعه و در صفاتی و غیره از کافی حدیث امام باقر فرمودند که محموش باین حرفی
 چند میرسد که قومی بودند که از شرک بدر آمدند و بر سالت اعتقاد و فکر و ندیش عیادت میکردند و تر و تر و حضرت
 آمدند و گفتند که اگر فائده و نیا از مال و اولاد و عاقبت زیاده و شد رسول و انهم و نه فکر کنم پس ندانم و در اینجا
 دانستی و بطور استعزالت شان منافقین باید خواند که فی اذ اخلاوا الی شیاطینهم قالوا انما علمکم انما نحن شیعه

و از آنجا که فاطمین گاهی چنین مطالبی را در تحریف قرآن مجید نموده اند و نیز شنیده و بدو را ندیده داریم که گفته اند
 و بقیام شاید که او را کند و واضح سنیان را بر ایشان که دانند که دولت و دنیا مقام داد و نیز زبانی داد و مناسب است
 که نقل عبارت دیگر و بقیانی را اینها بنویسند از اعتقاد بطلان آرم و از آن مقامات که مولف مناد بر کتب این سنت است
 سدرت از طرف ذی النورین آورده و در آن کامی چند بر بنداشت و نیز روکش از دست بر انداخت و بهایوتی را
 چندان ضرورتی ندید که آن نیست قصه من بعد از اقرار میرش بر روح دین که گویا تقلید پیر خنی باشد پس با آنکه
 پیرو حقانی و رعنا و الاسلام میگوید که بحمد الله تعالی و الله تعالی مقتضای کمال الایمان ان التحریف فی جمله فی دنیا
 القرآن بین ادبیا بحسب شیء یا و بعض الحروف و نقصان کمال بحسب بعض اللفاظ و بحسب الترتیب فی بعض
 قد وقع بحیث ممالک فیه مع تسلیم کمال اخبار نعم لا مجال لاعتقالات فی هذا الزمان بحسب الحکم باحوال و احوال
 عند العقل لکلیفه و قبح کمال التحریفات بعدیه فان الاحتمالات منها کثیره و منها ان کیون المفسر من التحریف
 ان القرآن لا کان نزل علی سعاد حرت لوسعا علی العباد و کان نحو رشلمان لیر اتماده قوله تعالی و یقول
 الرسول کذبت علیکم ما انزل الیک فی علی و تار و بدون اسمها فلما منع الخلفاء عن القراءه الا و لی و نسخ اسمها الشریف
 و کانهم حرفوا القرآن مما انزل علیه و منها ما به معلوم من حال النبی کما لا یشی علی المستفصل المرکی ذی الجبر و التام
 اتم مع کمال رعنته علی تخلیفه علیا کان فی غایه البقیه عن قومه و لهذا عندی دلیل و امارات لا تسع المقام و ذکر
 عقل عند العقل ان النبی حفظ البینه الاسلام الظاهری اودع القرآن اشار الی استیصال منصوص احوال و احوال و احوال
 שלא عند محارم اسرار و کلمی با مراد الله لایر تد القوم با سرهم ما علم من حالهم عدم احتمال و کمال نظرهم بقدر علم
 المعسله فی الظاهر و لما کانوا هم الباعثون للنبی علی ذلک کان الاسناد الیهیم فی محله و منها ان کیون مرادهم
 من تحریف الصحابه التحریف تحقیق فانه لا یشیخا و فی ذلک نظر الی عدم انتشار نسخ القرآن فی ذلک الزمان
 کما نشاهد فی هذا الزمان فی اطراف العالم بحیث لا کیون المستطیع مجال التحریف الیه و منها ان کیون مراد
 هم من التحریف هو التحریف المعنوی اعنی انهم فی بعض الایات هو خلاف مراد الله تعالی منها کما قد فهمت
 الیه بعض الافاضل لکن العقل بالحکم فی ذلک النجوم من التحریف بعید من النظر الی بعض الاجاز المسلطه و منها ان کیون
 کل ذلک اقبا باخلاف المواضع و الله اعلم و القول بانهم یجزم بعدم رد و ذلک الاجاز المسلطه فی الکتاب المعتمد
 ان امیه عنهم غیر مسموع و النطق بورد و با فی حکله بل مسک القبح فی حصول الحکم بعدم و قبح التحریف و
 و الله ایات العاصیه الداله علی بعض التشریف الثانی منه فیه مرشطنها و قد نفی اکثرها لکن الکلام بطول و ذکر
 امی و دین عبارت قطع نظر از تحریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و انهم حکم جناب ا حدیث بحسب ذکر
 و خطی بطور انجاسیده پس برای مرید تو هیچ میگویم و نا واقفان را بر میباید از ان مطلع نمیکردیم که در ظاهر
 وجه و زیادت را بر اصل قرآن مجید بعض حروف و غایه باقی ایات ببقی الفاظ و عدم ترتیب را بحسب
 مواضع نمیکردند تا ناظرین بدانند که این امور اقل قلیل اند و خود را از حفظه ان روایات که مناسب

بطریق تمام زیادت ابیات طویله میخاطر و جناب مرتضوی همرازدن بقی بچند ورق نوشته و این سفید کمال اتقان
نقش برداشته معذورند داشته حال آنکه اگر بکتابش یعنی عناد الاسلام رجوع آری مانند باری اولی است که ان
وراق مناظره را نگاشته و نیز این مباحث گردانید که متضمن است بر الحاق ابیات موضوعه و انهم در جوهر و
کونین نش و کوکا **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْاَلَمِ وَ الشَّوْمِ وَ الْقِلَافِ اِذَا کَانَ ذَکَ فَرَضَکَ فَرَضَکَ حَتّٰی لَا یُخَفِّفَ الْعَمَلُ**
کَیْفَ کَانَ عَلَیْکَ اَلْهَمُّ اَبَسَ مَرِّ وِزْرِ در این جمله سال و خفته بیا بیا میرسد که از غایت و حل و طاعت حیل
میخواهد که اتفاق و شقاق خود را خود هم نداند تا بدیگری چه بد و این است امانت آیات و دیگر در مثالب رسول خدا
صلی الله علیه و سلم کلیه بر بعضی حروف معبر بسیار و درین مضامین مراد از کوا و چوگان می باز و اگر عدم ترجمه
دلی تمنا می کتابی است که بعد از تقییم و تأخیر مخرجی شود خیال داری تفصیل سپرد قریب ایشانی رجوع آری
و اگر آن تفاسیر به مجموع ما نیست بیا بیا که بجا از کتاب خبر می هست بگاری که بیشتر در بلاد یافته شود و بایست
خواهی داشت که آن مقامات پیش از پیش است که چون بدان سنی بر مفسرین رفته البته کمال غنی و غنی
لغت خواهی که در هر خیزه و خیزه بانی کوشش یلغ می نماید که این امور هنوز در پرده ماند و چنان مخفی باشد
که کسی از اندانند خوب فرموده و این السالکین در مشنوی معنوی سه ده مرده مرد را احق کند به عقل
بی نور بی رونق کشد این کلام بطور مجاوره و اصطلاح است که ناظر حاوینت الامیه و تصنیف کتاب است که چهار شیخ
نیز پیش سیدان که لا یخفی و الاضا حال به الضمان علمای رفته باید دید که اوج و صد یا حدیث و بار آیات
قرانی از آمل می که الهی که این لفظ ساخته و بر دخته جاسمین قران مجید است و اصل حیوان لفظ بود و حصر
نمودند تحریفیات قرانی را تحریف معنوی و برای عین شی بانیان بیانی نهیب خود انکار بدیست
نمودند و بمقابله صاحب تحفه قدس سره الغریب رفته و طاق است بر بلند زمان بدین آگاهان کشادند
و نه می ند که هر کسی از شیعه و سنی معنی دیگر بر آیات بنیات متعلق امور خلافیه بر تحریف معنوی محمول میکنند
که لا یخفی پس گفتگو را تعلق نیست غالباً مگر تحریف لفظی که است که آنرا هم که کتب خلیفین دیدند و لیکر بسبب حقیقت
انکار تحریف هیچ ندیدند حال آنکه کلام در و در روایات تحریف نیست بلکه رتقا و امامیه است تحریفیات بنیات
مجال صحیح روایات خویش و افصح می که تمایزانی که بر ترفیف دلالت ندارد که ما شتر نا و اگر اندک فرصت می
ان روایات بطور مذکور درین اوراق هم نشان میدهم و الله ولی التوفیق هو که اکثر قران ساز احراق نمودند الخ
جمع کردن قران مجید غیر از حدیث کس اتفاق نیافته بود که فی الحاد و غیره و احراق یا خنجه در سینهها محفوظ بود
ندار و با جرم معین شد که میکه منسخ التلاوت گردید و چنانچه لفظ ماسوا و صحیح بخاری آمده و تحریف یا تحریف
ان حکم محفوظین بلکه معصومین برای دفع فتنه با عین مصلحت بوده چنانچه نقاد عمارت کعبه عظیمه با وجود خرد
عظیم باقی ماند آنکه اطلاق لفظ قران مجید بر آن کرده اند و یانه و جائز تواند بود یا تواند بود پس نظر بر روایات صحیح
و غیر صحاح لفظ قران برای ماسوره موجود و بحدیکه در صحیح بخاری و مسلم نیز اطلاق در آن بر منسوبات

مروءیت و حاجتی بد آن نیست که از ایشان کلفتی و تحسین کشیده شود اگر خواهی که بدو حرف بر آن نهی را
اعتقاد کنی پس باید شنیدی که در کتب و فقه و از جای این طعن دیده باشی که جامع قرآن البیوت اگر او مجرب
نویس است پس بیخلافی چنین که گفته شد بیخلافی است بدو چنین مینماید و بدو چنین
که منسوخ است اود بود و بر تبت است حکم کتب و بیرون مینماید و بدو چنین مینماید و بدو چنین
اشنان بیکدیگر که علامه این استخوانان و بقایات عجیب و غریب بلکه مخالفت لغو و مل میهدی است که جناب محمد
بعلی از زندان شنیدن قول محصل جعفری خود را مقرر کرد و نمیدانم که چه صاحب مرتد شد خدا را تقدیر و وقت
آن جناب را بر برگ گدایان بلکه گاهی قرار دادند با کجمله بولون عبد القدر بن مسعود از حدیثین جناب طوسی
اگر کسی را منظور باشد کمال تعجب و حیرت نیست که با فادات سلطان خراسان رجوع نماید که در افتاد الرضای باشد
و حال محضات آن بزرگ معاذ الله که حضرت قزاق او را ستودند و او را جلیل القدر کرد و اندر نایب یک امام رضا علیه
السلام و نشان کجا رسانید و اندر نایب او را از نوره محمد بن کرد و امیدند که کفر معصوم نزد جنتی و فرشتین تواند بود و جناب کلام
عزیز معلوم در رساله حدیث الحوض حریفی از آنست و اگر بطور علمای اهل سنت بخوابی باید که متبصانیت امام موسی
رجوع فرمائی که او را به بر این لقلیه این محضات میسر ساخته و دور تر چرا میروی که خود معتدل اول انوار عماد الاسلام
خویش نقل آن بر میدار و اما رای و جمعا و پس از او بهتر آن بود که به طور قدیم میگفتند و هرگاه و این در محضات
امرای جهان را جمهور حق رئیس المعصومین بود و اگر نبی و تا مدتی بود قوس آید خلافت توانین شرقی و از نوره کمال است
و کم از نظار فی مذهب افریقین و اما القدر و اما نقی نبی که چون جناب امیر المومنین علی رضی الله عنه که علمای
بن عباس میریت المال لله و تقررت نمود و بطائف رفت سر سبز پنج از حیرتی بود و قید را باقی نگذاشته است
حال حضرت امام الایمه معصومین نسبت بافضل این بیت که کافی الحاد را کششی با دیگران چه گفته اند و او را و جمعا
از بن و بن مرید می را بقیه آن نقل کرد اندک گفت که حضرت امیر معصومین در کتمان قرآن مجید حفظ نمودند
از جوهر جنای خلقت و صد که در مال که حفظ می ناموس اند تقیه می باشد و از نجاست که حضرت سرور گوشتین تقیه
سیر معصومین فرموده و در که در چنین وقت خلافت تقیه بعل آورده اند از دین دین و تحت با عتق و حیرتی از
و از آنجا که این امور در هر دو جمله کتمان این کتاب سابقا و لاحقا برگزیده میاید و غصلا میاید که درین مقام مراد از
آن معصومین و از بعد از این که در خیال کرد و که چون برود و ما این است عموما و خصوصا بر بعضی پاک جناب سرور کلمات
در امور که در عتق اصول الهی فضل پس بعد از این ناموس و به متنا و وزن تا نایبها بلکه فعل آفتاب نیز با و قید از دین
ناموس جمیع اهل عیال که تمامی بنی هاشم نیز باقی بود و از آنرا عایت فرمود و بدین سخن جناس و محبت جناب این جاست
و اما آنچه از عظم و جبر خلفاست بر این بر بیان این رئیس المومنین استغما می بسیار است که نگذاشته که قاضی و در
دین امور چه گفته و از مولات ناموس خلیفه عباسی چه در سالی شایع و از سلفه و ما فعل همه بر این است
که الک عتق و ما خلفا می بنی امیه که به طور قاضی رطل بود و رشید باشند و ظلم و جور را بعل کردند منافق نشین

مناجات گفتند و همه را بدنامی انداختند و لیکن بعد از آن شل ملی و غیره و دل زیر کمر
بعد از آنکه این معنی که عمل معلوم در غیر ضرورت است مالاکنه شیعه انکار میدارند و نسبت به حضرت امیر
میگویند که شکوون و شکوون گفتا که شکوون و الله هو العظیم بد است الصدق و در تیر خراسانی بایر
که حضرت این اعتراف بر زبان نمیداردین کتاب بمقاله عاشره خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس هر چه
که خلافت را بطیب خاطر میگرفتند و مثل حضرت ششمین که بعین از عدل و داد خویش جهان را بر سران
و همه را می شتابانند از خودی را زنده بود و صف برای خود جمع میساختند و بعد از تفرخ حضرت امام رضا علی
توان گفت که این اعتراض عام اداود است مثلاً میانه جناب رابع الخلفاء و ارشادین و معادیه
بل سفیان سخن بقوفیش قاتلین عثمان و ایر شد و بالاخر توجیه خلافت گشت پیش اگر او دست از بر سر
تعلیم شام بر میداشت و حضرت خاتم الخلفاء میسدا و البته انتخاب ضروری بود که فرماید که اگر مستحق آن
شواهم گرفت و اگر گشتی باز هم زیرا که مالک آن نکشتی لاجرم منرا عیینه شد و قس علی بن ابی طالب که
اگر و فرمود دست بخرم و علی فیکم چنانچه رفته در مطاعن آورد و اندک بهر تقدیر صدق و کذب ظاهر
رفت و گشت و جوایش بقیادتش چنانچه باید دانستی جایا جائز نباشد جناب امیر را که فتنش بهین وجه
که امام رضا تقریرش فرمود و کیفیت که امام کاظم از صدی فدک را خفته علیید چنانچه عوارض شد
روایت نمود و شارحین تفصیل آن بکار بردند که عجب باشد یا امیر المومنین که مظلوم دیگران و اگر
از غلبه و خبری نمازی برسد آن ظلمه نیست پس فدک از کرم نمود و حد و شش بر سر در خیا هم این
مازل است چه او مستحق بود و مانده طلب از وجه معنی دارد که مکتب روافض است که مخصوص باطل است
و این امور را تا گنجی توان گفتن پس دای بر شیعه که از وسوسه شیاطین دست و پا بسیار می زنند و مانند
موم شوم خانه با می کنند و بعد عالمی بر ضد الغرض اصل درین ابواب فارغ خطی معلوم است یعنی کتاب
که جمیع سلاسل از آن منقطع میشوند و لیکن بنیور رفته بمقتضای او ستادی این سلسله جنبانی را
نمیگذارد و مقلدین او را همین مناسب است که خاک تر شوند و لیکن از مقولات خویش سر نه چندان
مردان همین است شایان و صد آفرین الغرض از آغاز سلسله خلافت بالستی صبر فرمودن و عبادت
را نه شکستن و لیکن قوم رفاض بد معاش و بد کنش اند هر چه او محذرات خویش در زمانه یادگار گذاشته
بدان آویخته از هر گوشه شور و با بر انگیزه اند و هیچ دانی که بمشبه از دانی انقطاع پیش بر بعد و کیفی
گفت و جناب امیر را تنها چا که کرد و وحیش نیست که اخوان اشیاطین در گوشه های ایشان چنان در دست
که اگر گوید عدل دادشان جهان را آباد کند و اندک کار بدینی خواهد بود پیش جناب امیر زانست گفته
یعنی عزادات حضرت امیر بر همه داو عدل پس محمد بن محمد بن امین و منوچهر بن موسی جناب امیر رابع
ساختند معاذ الله چنانچه و تبر و تبره ایشان است دادند و عاقل تیر خوش میداند که شقیان آن گاه

قداسم انی کما انما لنا صحت به غید که اگر جناب میر علی داود بود و گویو جناب میکر کمال نیک محضری و
خواهی شتر الطغذارت را بقدریم میرسانید چنانچه در جمعیت خویش این امر را هم اعاده فرمود و بالاخر
از اخذ آن انجام آگاه و بعد از آنکه باقر شیعه نیز جمعیت بدین تحول نمود و در نهایت سطر که گفتیم امری
واقعی است پس بالستی مجتهد مجنون را نام سیده بر زبان آوردن که آنجناب از اوست عمر حادان
مقتول شد نه ششای جناب میسر و از نیا هم حکم توان کرد که خواست شریف مجتهد الزمانی مطلوب شد که
لاخفی و از لفظ اصل قرآن فهمیده باشد که مجتهد یعنی از مطالب که پدرش بود و در عین اسلام و آفتاد است
یعنی رسول خدا اصل نسخه امین جناب میر میرد و نسخه دیگر را بصحابه عنایت نمود و یاد میدارد و لفظ اصل بر عینا
نمودی و افزاید و لیکن چهاره فصوص جعفری را فراموش کرد که آن نسخه هنوز نسخ التکلیف است بکمال بعضی
از شرح کافی دال بر آنست که در زمان صاحب الامر که مالک مشرق و مغرب خواهد بود و نیز همین قرآن
مروج خواهد بود پس چون بیاض عثمانی نزد اهل بیت بود و از آن محفوظ گردانیدن کمال آنکه خواهند سوقت
محض است که مجنون هم بکار خود بسیار باشد و ابتدا علم بالاصواب و الیه المرجع و آتاب چون نقل کلام میرزا
بقدر ضرورت ضرورت افتاد اکنون برای اظهار هرزه و رایی و خود بینی و خود را می مجتهد ضرورت در عبارت
پدر بی ادبش حریفی چند نوشتن تا عیان شود که مرزنجیل در دینی بار بار گفته بود که نظر اصلاح در کلام
پدر خود دفع ندارند و نیز بهار از جماعت فرزندانش با اینهمه حجت خاطر و آواکس سباب صورت نیست
و بر ظاهر است که چون اغلاطش احدی نباشد این چهارگان چه کنند بلکه استعداد آنکه از کمال پدر بدین عبارت که
از آن نسخه متقول است که خود مجتهدین مطابق نسخه پدری نقاش از کاتبین گرفتند و برای نام آوری باب
فرستاد و عیان شده که موافق از علوم عوبه بیکانه محض است رعایت صلات نیز پیش نظر ندارد و شلادر
و جد و دم در موقوف و اقیه حضرت نوشته مع کمال غثبه علی تخفیف علیا و بیاد نمی آید که بعد از لفظ رغبت علی
می آید بلکه در مینه اعتراض های لفظ مذکور عن مقررت کافی القوال الجیب و الحکیم الشریف قال انما
و من یوغب عن غیره اذ اذی و در حدیث آمده فمن رغب عن سنتی و چون معنی رغبت می آید و رصله ش
زینهار علی بنی اند بلکه فی دالی قرار یافته چنانچه از مجمع البحرین هم واضح است و مولف عنا و همه کتب لغت
و محاورات و هم کتاب مذکور تر و خود داشت چنانچه از تالیفش معلوم است و لیکن ان همی مقررا
و خبر که برادر نیم هم است یاد دفتر و ایضا لا کافو هم الباعثون و ندانست که الباعثین می باید در حال نصب
نوع چنانچه در سوره شعراست الی غیر ذلک و لیکن شیعه و راحی بنید که چون گویند و از نصب خیلی بسیار بود
رعایت آن فقره و درین کتاب نصب فضه جابجا با ثبات رسانیده ام کمالا یعنی و ایضا لفظ
مراد هم از لفظ التحریف و درین سیر و بقای راجح و اهل هند و ماند و کلام مجید و التفانی همانند که گویند
اللهم بکم الیس فی کلامه و بکم الیس فی غیر ذلک من الایات و ران نازل گردیده و لیکن چون مجتهد

بهر سیر معین و یقانی بود که در او شعبان سفر قیض آید و کردی و در فتره رمضان شریف خود را
 داشتی و بعد از فروختن تمامشای علم و غیره و کرد او در وقت قیضا قریب ماه سوال گشتی این هم بسیار
 سری سفر کردی که گھر کا جالبین سلیمان کلایا کی با همه کس عید کردی و در یکم زمینی است که این عید
 که بدین لجه بعضی از الفاظ و عبارات عربی استعمال کند و صله من بعد لفظ که در عبارت بسیار است و
 استیجاب کنی در کتاب منخشی برین قیاس نوبت این یقظه بهار بلکه بشمار تو اندر سینه بهر طریقی
 دین اغلاطی چند را و حمد الله که محمد الزمانی هر قدر که در دوسه مقام گفتگو کرد و دلیلی بران نبود
 و که کردن کام مفصله مقصود من کشادون یا بسیار حجتان فطری نیست مان خریکه یا کلام او در قرن او
 واضح بود است و رابطانش بطوری بود ختم که قلوب شیعه نیک میدانند و من در اینجا نیست نمرین
 حصر اع بر زبان دارم که ما را با این گناه ضعیف این گمان نبود و وجه این تصنیف برناظرین مکان
 شریف بر ظاهر است حاجت با اخبار آن نیست که من در روزی چند رساله المکاتب را وقت بهر
 این کتاب نوشتم و شاقین دست بدست و نوبت نبوت نروند و مشهور کردند و علاوه آنچه گفته چنانچه
 یکسکه این میگویم که بر دیره برین میرود و درون اجمالی و اتمالی اندرون عبارتش را یافته زیرا که معین
 که این اشاره چهارده کرده ولیکن مقلدین او را میرسد که چنانچه تعلیل فانه در کلام امام غزالی بسود
 هر دو امر بر گردانیده در اینجا نیز بتوانان تیره خواهد رفت پس وادیده شود که هنوز دارا کتب نامیست نکرد
 که ظلم کرد در خلفای متقدمین بر ائمه طاهرین و هم نمی آید و عباسیه و لیکن ظلم اولین از ظلم اخیر
 کم بود و یکو نه این معنی را ثابت نماید که در حال آنکه خود جهاننده در فتنه مثلین میثم بحرانی در شرح منج البیان
 و غیره گفته اند که اهل سنت اجماع بران دارند که از جناب مرتضوی در باره خلافت هیچ شکایت از دست
 به ثبوت نه پیوسته پس محال شد که از کتب معتد و باثبات رساند و وقوع ظلمهای قلیل ابراهیل بیت جلیل
 کمالا بخنقی ملی بر اصول معتد و فتنه و انهم در کتب مجلسی بلکه صدوق نیز ثابت است که جناب امیر بعد از وفات
 شریف بر جراحتهای حضرت زهرا پیش از پیش تحک پاشیدند تا نوبت بران و شناسا مبار رسید که کمال
 داشتی که مانند جنین رحم الی اخره و چه ممکن بود که ان مدتی ملازم صدوق و صفای و ان و سیاه
 و شناسا مالک بشاید و از در کذب و افتور اندیچ چون گفت از کعبه برخیز و کجا ماند سلسله نشو و خود
 بکمر بودن ظلم های متقدمین اعتراف نمود و بعد از این مجال ندارد که خلاف آن بر زبان آرد و در نه از بهر
 برانجا رنعت بیار و خلاف خصم او که تواند گفت که اینجا جناب امیر خلافت و ایامت و تقوی و خضاعت
 و تقصیر خدمت نسبت بجناب قبول زمره البیعه خواهد بود و سزاوارست که در این بیچ کس خدای عالم
 نخواهد نبی امیه بر اصول امامیه بعد و نیاید و با وجودیکه کمال شهرت رسیده ان الا قرب کالتم
 طرفه آنکه نیک پاشیه با محمدی است و یافته که عندا لوفات انجناب هم بود و وقوع آمد که حضرت

هر آنچه خواست که کلام شیخین من و افاضه بجا هم گوش فرماید تا در وقتخانه را برست و جناب میرزا
 کفالت و دو کالت ایشان جسته لید پر خاستند پس در بسته را بکمال کشش و کوشش کشا دهند و چو
 راه را بردند و بدان مقام رسانیدند که جناب میرزا برشته بی آرامی افتاده بودند و پان حال در قراق
 سر و کوفین آن بیت بریان داشتند و در دوام درمان برشته کاغذی بیاد توام مونس و گوشه
 منهای شمس این انداز نمک پاشی هم در گشت و نوبت کار و استخوان رسید و معافانند و در دم
 اتفاق افتاد تا نچایند امور در محل شیخ اشناج و غیره بجای خود در خصوص و بکمال بلاغت و خوش
 بیانی مخصوص بر کس میداند که در روز و قهرا از آفتاب آنچه از آنجا که فیل باشد بقدر زهر برسد زیاد و تر از کوه
 الوندی باشد تکلیف که بجای نمک زهر لابل بریزند نعوذ بالله من تکال الاصول التي ردوا الال^{نقص}
 کما مجلسی فی تالیفانه و غیره فی غیره اما آنچه مجتهد بر حملات سابقه تکیه کرده و جایش انجناب بر بیان قلم فرشته
 که کسی از رفقه و لا احسین باشد یا تبارک حسین یا و دیگران مدتها در جوش نیامدند و بعد از افاقت چه ملاست
 باقیمانده که مگر چون درین باب مجتهدین کیسه بصا بول زدند و چیزها اطیاردین چیزی در دست نداشتند
 درین و خیر و نام و نشان کردید اکنون بجایش با حیرت همروش اند که نتوانند بر بام فلک رسیدن بمقام
 قارون در تحت اثری خندین و بهم و وی پیوستن و نیمه سراسی ایشانست و در دنیا و لعذاب الاخره
 و البقی و هیچ معلوم نیست که آنچه جناب سید الساجدین بعد الملک بن مردان در سادای تحت نشینی
 او نوشتند و او برای انجناب خدمتی بجا آورد و نیز بدین این مرده دل و زنده تن باقی هست یا نه که شارحین
 کلنی هم از آن در کج نکردند حال آنکه حالش از آغاز تا انجام بر انجناب مشکوف بود بخلاف و دیگران که آنچه دیده بودند
 از کثرت علوم و عمر بعد از دست و یاد داشتند و آنچه شدنی بود و از آنچه میداشتند و از آنچه گفت اند که حش
 بر نفس نگردد و بنا بر ما معلوم اما آنچه درباره و قید و بند حضرت امام ازین العابدین و حضور این شهاب زهر
 و حریم و بر حال نام منی الله عنه و کمرستین بران جناب نقل کرد و پس مقام آنست که شکر این روزی بجا آید
 که این دزد و انا محبت پیشوایان اهل سنت است درین وقت نازک بخلاف رفقه که ایشان حال
 امام پیرسند و شرف حضور یابند و وقع حشمت نمایند و باعث انبساط انجناب گردند که شان آنها رفقه
 قاسم الروافضی فی فرغ از چند آن امام است و از آن وقت این داغ بر پیشانی همه قوم بی و فایزاده
 از طلا هر شد و اگر از کتب فقید رفقه برین امور گاه کنی خوابی است که بعد از واقعه جناب سید شهید
 کسی از علین فرید و لا نبود که مرگش را باشد هم از اهل بیت طاهرین برگشتن و آنچه ایشان کرده اند
 زینهار قتل خطا نبود بلکه منصوص طبعیه ایمه قتل عدو و یعنی کلمه نواصب میخوانند و در محبت نشان شیب
 و زو جافر میشد و غیر از او مان خمر و عصب و دوا گاه در حق اهل بیت عمو یا چیزی دیگر ایشان بعبود
 نمی آید چه در زمره نقال شمیری هم و متعلقات ان بی توان بر دوا اهل عقیده شیعه نام زهری و مانند او

بواسطه آنچه می نویسد از آن معانی ظهور میدهد که راضی نبوده بکجاست خلیفه وقت و معاشای و ایشم و دیگرگاه
 امام و عجمه جوادندشت از آن امام بر اصول امامیه کجا باقی است و از کتاب مذکور انیم حیانت که از نسب
 مذکور امام ابوحنیفه را محبوس گردانند بلکه موجب شهادت او شد و اگر داعیه داشت لازم آمد که قسم
 امام دروغ باشد و برین امر جواز نتواند کرد و مگر یکبار راضی باشد و از ایشان چه دور که از امام حضرت
 امیر را که حاسکه لشینین عیاری داشته باشم ره دروغ می بیند از چنانچه از علل شیخ الشیوخ مستفاد است
 و قدم مفصل العبد ازین کلام درین است که شیعه اگر بداعیه مذکور مطیع امام شدند پس ترک جواد
 با وصف جمعیت رفقا که اسی است عیاداً با الله و اگر مطیع نشدند پس بعد از اب داعی که قاتل آمدند پس
 معرفت امام و پیروی او کجا که امامیه هر وقت داعی بداند معنای از قرآن مجید واضح است بجهت ائمه
 این اوقات پس چرا داعی نرفتند که فیروز بعد از فتح و فیروزی بدان رفته بود و جان بسطاست هر دو فیروز
 و نیز کینگی و حال جابلقا و غیره از امام حسن مجتبی در کافی آورده و هم کثرت ساکنین آن دهم کثرت
 محاورات که بقصد هزار زبان می انجامد و عبارتش نیست ان الحسن بن علی قال ان الله مدین احدهما
 بالشرق والاخری بالغرب علیهما سور من حدید و علی کله احد منهما الف الف مصرع و قید است

الف الف تفسیر یکم کل تفسیر بخلاف کلام صاحبها و اما آخرت جمیع اللغات فافیهما و ما بینهما و ما علیهما حجه عجمی
 و غیر الحسین اجماعی شارح ابو نام هر دو که جابلقا است و متعلقات حدیث در معنی آن می گوید یعنی
 امام حسن فرمود که بدرستی که الله تعالی او شهر است یکی آنها در متمای عمارت مشرق و دیگری در متمای عمارت
 مغرب است بران دو حصار است تا نهان بماند یعنی که بر هر یکی از آن دو حصار است که بجا خشتها می آن با چوب
 این است و بر هر یکی از آن دو حصار هزار در است و در آن شهر بقصد هزار هزار است که سخن میگوید بران
 بزبان بخلاف بزبان دیگر بپلوسی آنست و من شناسم جمیع ان زبانها را در هر چه در آن دو شهر است از مشرق
 تا مغرب باینمخی که جمیع آنها از قرآن مستطیع میشوند و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی
 بالفعل و نیست بر دو شهر حتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسین برادر من ایضا صلوات الله
 که ایشان نیز مکلف اند به تصدیق امامت امام مقرر الطاعه که مصداق ابوهیت رب العالمین است و است
 بر ایشان عمن مضمون آیت سوره براءت فولا تفر من کل فرقه منهم طاعه و خواه ان آیت ایشان
 رسیده باشد خواه نه چه مضمون آن معلوم است بشو اهر یو بیت از زمین و آسمان یا مراد نیست که ایشان
 تصدیق با امامت ما کرده اند و مومن مذکب است که اگر میجوئید بر روز بساطا بر میرفتند و کسی بی بدان نمی
 کمالا بخفی و برگاه بخت را اختیار خود نکردند پس عیدای قرآنی را در ترک سحر چه علاج که فاولیک
 نمازیم چه کنیم سبک بخلاف از آنکه فرمود که حضرت امیر زمان خود را محفوظ میداشتند از لفظ امیر المؤمنین
 سیما و حق این طالعین پس در کثرت فرحان بدوان حقوق اند ضرورت بر زبان نتواند براند کمالا بخفی و این

در زمان اعتقاد اوله میر فضل علی از اصحاب فیل خدین قرار گرفت که قرآن مجید نقل سلامت است و نقل باطن
 بالحق و الصواب اهل بیت مطهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال قریب و طهارت نسبی بدان و بدی
 بر اصول فقهیه بر همه کس عیان شد و این بحث و متعلقات آن در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلاحت
 الی التطویل و ایضا ازین مدبوش باید پرسید که یا گاهی چکسی از ائمه خلافت رسید بلکه با جماع تمامی است
 جناب امیر رازی خلافت رسید و نسبت بامتداد خلافت صدیق زیاده بر حکم رافی و حیایانی فرمودند پس
 روایتش مبارک نه انداختند و بجز این تمام و جمیع آن خود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج
 آن بایستی بود اکتس و چنین قسمها خوردن و برین تقدیر زیاده تر و قبل معذور بلکه ماحور میکشند پس
 قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد و فضایی آسمان و زمین
 گنجایشی ندارد و معلوم شخص به بین حضرت صلی الله علیه و سلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفائی را شنید
 چه ششما کشیدند و حتی حضرت را کفایت میکرد و در حضرت از تبلیغ آن دست نمیکشید گاهی مجمع البیان پس
 وصی آنجناب را که غیر از جناب مرتضی بر اصول فقهیه و دیگر می نبود و کوشش درین باب زیاده تر و واجب بود
 و انهم صورت نه بست بلکه با عترت این میبوده گوئیم آن ضرورت افتاد حالا که آن کبیر دلیست که شجر
 میرساند و نتیجه آن نبض قرآنی **أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ الْكَلْبُ** پس برای رفع فتنه و فساد و نوسان آن که اعرفت مجمل
 و مفصل آنجا کردن تسوغات التلاوت ماسوا قرآن چگونه موجب طعن و لعن تواند بود و مع دخول المصدوم
 فیه و کجا منع مردم از نسخ و اختلاف و ادب و انهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
 قرآن که هدایت امت بر آن موقوف باشد خصوصاً امامت ائمه که بار نجات آخرت و سی بود و انهم تا مدتی
 بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از من کن فیکون شدند و باشد فاعتبر و یا اولی الایصار و انظر و الی مجمل
 حدیث خوار و این بسط و تفصیل انیم شمل را بقیه انمار است که نمیتوان قیاس مع الفارق برداشته عین اتباع
 اول من قاس به پیروی شر انخاس فاین زیاده و این السک من السک مع هذا غری در کار است که بر
 تسلیم انیم یعنی که تعلیل در کلام حجه الاسلام بهر دو تعلق کرد و فائده آن حفظ و حراست اصحاب از تیر زبانی قوم
 سرکش خواهد بود و بس و این فائده مکرر و او بیج تصدیق ندارد و حال آنکه حضرت است خود از انیم یعنی تخیر بشدید که وین
 چنانچه در بحار و حیات القلوب غیره به ثبوت رسیده آنچه خلاصه مضمونش نیست که انصار خد است و
 من آنچه که وند زاید الوصف است پس ایشان اگر کسی باشد باید از دور گشتن و دوری بتمام گشتن بلکه
 نمودن از جنت من پس در کتب اهل نصبت ملکات اکید این امر روایات مستفیضه هم رسیده مردم را از تیر زبانی
 و لعن و طعن در حق بعضی انصار یا وجود مسی بودنش منع فرموده باشند پس بدگویی مباحین چگونه
 حرام تواند بود و مکرر شرف هم چه باطنی و مکرر حمله ایشان کالنور علی شواهد الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
 صادق چنانچه در اوراق سابق دانستی مع ابطال مآقوه که مریدی برای تصور توان کرد و در نقص قول این
 لفیه

اقبال تا دین تینه و دین و رقی نیز بخوبی معلوم شد که کتمان قرآن همین زیاده است نیست بلکه گنای است
 که بعد از آن شرک و کفر است که از آن فتنه قرار گرفته است ^{مقتضی است} از تحریف این کتب که سیر می برد و در باره این
 بر گزیده با تمکیک و جمیع کتب فن ذکر کرد که جناب سید فرمود که اکنون این قرآن مجید را کسی نخواهد
 که با می معصومی از اولاد من پس سلسله فائده و نزول از از هم برینده عاقلانند که باقی انصاف و غیره را کتب متبر
 لاجرم مذهب عقد درین مقام نیز بمغلط شد بد افتاد که لا یخفی و دو کتب شیعیه نیز مثل مائیه
 و غیره مذکور است حدیث حضرت عیسی خرد که هر که مراد گوید او را قتل کنید هر که در حق و حجاب من بد گوید او را
 تغییر نماند پس معلوم شد که مجتهد بنو کتب خویش با هم ندیده و بدون آن بشغل الیف و آیه و دین را درست
 خلط انداخته درش در معوام و غیره لاجرم قطع نظر از کتاب مغالطه سعادت مند می و از نیز مثل رابعه السیاح
 ظهور پیوست و آنچه در علا و گفته است که معوام طلبه که تحصیل شان با قطعی حاشیه سید شد علامه برجانی
 رسید بر لیس از معتقد قاه قاه میکنند و او را نقل محاسن قرار میدهند شاید که قطب شمس سخانی قطب الدین از آن
 نزد محشی معصوم بود تا جابجا با توایل کلاش میبرد و از دو اگر مجتهد بسبب فقدان حافظه ازین کتب شیعیان
 نام برگزیده معوام بدید خویش بعد از غور و تأملها به بیند که درباره شیطان اطلاق و شباهین چه قدر در سخن با می
 تسوئل خود را می دهد و با ایشان با معاشات و اسلحه عقائد و الفقه کشیده و انهم در ذات صفات بار می خورند که اصل
 الاصول باشد رتبه عصمت حاصل کرد که پدرش بعد از دیدن تدویم تفصیل شان چه قدر بر خود مثل افعی می کشید
 و هر چه در آن مقامات مقالات و اباسد بهیچ دست و لب که این دلدار و لب نیز مشق افاعه ستم نگذردیم نشیند که به
 و شرح من لا یخفیه الفقیه که در فارسی نوشته می فرماید که بعد ثبوت ایمان شخص فقها و تاویل برای او با کسی جایز
 و کوششما تقدیم رسانیدن و نصو مل می و بی قبل ازین بهم گزشت که ایما مهاجرین اعضای و مسخرت
 رسالت و صدق آیات مجیه قرآن مجید بوده اند و اینچنین بدون کمال ایمان ایشان را چگونه حاصل شده پس
 چون برای شیطان در راه و تاویل باید کردن برای مهاجرین صد تاویل باید نمودن که با اعتراض سار عین
 کائناتی مثل حلیل قزوینی است تحقیقی این مهاجرین و انصار بودند که هم اساس دین را محکم کردند و هم عاقلان را
 بلند نمودند خدایا مقام حیرت است که این حمل گوید که قسم خود و یو که هر چه گوید در جواب رساله قایم بینه انصار
 محمل گوید ناظرین تائید مجتهد زمانی از او اذعان است بفرمانند که هیچ جا وید و اند که این رئیس کاتبه
 انشیرستان دین میدانی قدیمی درست ننهاد و سکنبری نخورده باشد بلکه هر جا وید که مردان
 رو بروی محول بر و افتاده و داد و قوی اذبار داده و صفت ترا کردند و نگذشت از حق حاجت
 مشاطه نیست روی دل لازم را **قول** و اما تعریف تجریت قرآنیکه الیوم در دست
 مسلمین موجود است و فاضل مجیب ان را الخ اگر معنی است که چون مجیب معنی گفتگو و عفا که
 قرآن مجید است و روایات صحیح صحیح بخاری و مسلم نمی بینند پس مرجع با الوفاق و عند الاتفاق زیرا که

انهمی چنان رومی و بدیهه را ایات نیز علما محملی باشد بر توفیق از تاویل و محامل صحیح بنیادین درین قسم روایات
 خفیه و مبین می شود انشاء الله تعالی و در اصول عقاید کباری باید زیر که ان عقاید با اوله قاطعه قرآنی و احادیث
 متواتره مستفیضه تحت رسول خدای و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادله الشرعیة و این
 کلام بمقولات پدرش در موارد و سهام و غیر ان مویست و حاجتی بران ندارد که تتبع بالغ در کتابین مذکور
 یا عیاد الاسلام نماید ولیکن برای حصول از عان عوام چیزی از اسلام نقل می کنم بگوشتش صفا باید شنید و دم باید
 میگردد که ابن بابویه در کتاب اعتقاد ان خود روش اعتقاد است حقّه امامیه را که بنا بر آیات و احادیث متواتره
 و اجماع اهل بیت و اوله عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتب احادیث موافق و اب محمد شین اخبار
 احاد را بر قسم که ماثور گشته مندرج فرموده و لازم نیست که محدثین آنچه روایت کنند مطابق ان اعتقاد
 هم داشته باشند والا لازم اند که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث
 مخالف اهل اسلام و با مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از تدبیر استنباط و این بمرتبه عیا
 که شایسته احتیاج به بیان ندارد و تلازم میان اجبت و افضلیت یا محتاج به توضیح و بیان است
 و ازینجاست که با وجود اینکه حدیث طبرک متفق علیین الفرقین است متضمن نیست که اصحاب الحلق الی الله
 علی بن ابیطالب است سنیان با افضلیت آنحضرت قائل نمیشوند الی اخره بلفظه و درین عبارت ما جرای عجیب
 نیست که در عفا و الاسلام و هم رساله ذوالفقار اعتقاد تحریف ایات قرآنی را که متواترات قطعا و یقینا بکار خدایان
 روایات که با عتران بدوق و گمانی و غیر ایشان لایق لا حظ نمیشود یا ماول اند ضروری نپسند و بوقوع هر گونه تحریف
 در ان قابل است پس قول تحریف قرآن مجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهد عیسی بران برودند و اولاد
 و دیگر اومای او مقلدین که از دریای اباسین تا دریای کلکته مانند مور و طبع همین است اعتقاد تحریف قرآن گمانی
 میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قائل بران نیست که قرآن مجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت
 و فلان سوره و کلام تصرفی را داخل است او را کافر میدانند کما لا یخفی بالجملة لوقوع از ابتلاع اهل بیت که سخن نکته
 شیعیه خصوصاً این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که فارغی او از عقیده تحریف در ان داخل است بر سر
 چشم میگذاشتند خود است ازین کفریات می پوشتند نه آنکه وقت بیان و بحث این مسئله ان را رد کنند و اجماع
 اهل بیت را باطل سازند باز دعوی دین جعفری کنند این شوخ حشبی را حدی نماید و اگر مراد انست
 که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قرآن مجید بر حال خویش است و تحریفی و زیادت و نقصان و تبدیلی
 در ان راه نیافته لیکن باید که عبارت صحیح خود ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد و جهال البش آنکه از
 وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت بود و میخواهندیم یافته نمیشود
 و تحریف ثابت نمیکرد و اعتقاد تحریف از ان لازم نمی آید که هنوز مجتهد الزمانی محل نریخته و این گفته
 که حیثیت و از تحریف چاره کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بمعوم خود روایات و نقصان

فکند استند و الحمد لله و العجب که مؤلفین در تخریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات و افریدن کار عالم
 را در کلام خود اختیار می نیا شد الخزن زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو زمانه حضرت بود و این محاوره
 بدان ماند که در قرآن مجید فرمودند **فَمِنْكُمْ مُنْكَرٌ كَذِبٌ** و این کجایان حال آنکه سوال بر اعمال در هزاره
 در قیامت شد نیست و انهم بعدی که سید انبیاء در موقف باشند و از اجل می پرسند با قللین چه کردی و هم
 این امین عدم سوال فکند باز کند امین یعنی آن تحقیق نذر المرام و الله هو الفضل المتعام و
 اگر این چنین روایات در مقابل آیات قرآنی متواتره و کثیر اعتبار در این قوانین کلیه شرعی بر هم میشود
 مثلاً بین الفکر لقین این اصل مدلل و مخصوص گشته که لقین زائل نمیشود مگر یقین این روایات اگر چه در صحاح
 مروی باشند لیکن اثرش کجا مثل قرآن مجید پس لقین آن کتاب مستطاب چگونه بلا حمله این روایات زوال پذیرد
 یکی روایات امیه بدین مضامین در کتب رفته غالباً دیده میشود که نازل است کریمه شده چنان و جامعین بدین
 بیت گردانیدند اگر چه منطه محققین تحریف یعنی رفته در خصوص هم ظاهر باشد که اعتبار کتاب مواتر چگونه
 زایل شود و لیکن چون بویب امور دینی و تحقیقت می پردازند شک بدان روایات موضوعه نموند و از حاده
 مستقیم برگردیدند کما لا یخفی بعد از این ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا هر چیز را سببی مقرر است
 پس عقل تجویر نمیکند که صحابه کرام بلا سبب آیات قرآنی متواتره را از اصلش برگردانند و موصد باشند
 و پیروی دین و ملت زاید الوصف بگویند و تمامه عمر بر اعتقاد قیامت را نسخ دم و ثابت قدم باشند
 چنانچه بر نبوت جمیع انبیاء و مرسلین خصوصاً حضرت سید النبیین تقرب ملائکه مقربین و فکر استی از قرآن
 بنین را مثل منکر نبوت احدی انبیاء و آنند که کفر است یقیناً و قطعاً و بر همین قرآن مثل از آسمان بالکلام
 سلاطین شام و روم و ایران مدت العمر و ادب و سیفی و سنائی و هم هم و نفسانی منصوص امیه بدین خون
 لکوک میگزین بر نبرد و اولاده دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از اطراف و الکاف عالم بر انکیزند پس بر
 تحریف و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سببی و باعث در اذان منافقین خواهد بود و بعد از دید کتب
 ایشان غیر از خدا و اولاد اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اسامی و لغوص امامت را
 مستاصل گردانیدند و ازین قرآن مجید برگردند و امیر اعظم رفته در کتاب این ترانیه برده می رسد
 که درین قرآن مجید لغوص امامت شان قریباً بر صد هزار و موب و دست و کتاها در آن نوشتند ایاجامین
 کتاب کریم اهل لسان نبودند و لغوص را تفهیدند پس چون این امر بدیدی البطلان است فتبعین مبالغه
 بهو المنافقین و بیاری از روایات که این گروه سخاوت پیرو بر تحریف قرآنی لغوص پیدا کردند نزد
 احدی از اهل کتاب غیر هم هیچ دلالتی بر فضائل اهل بیت طاهرین ندارد تا با امامت به رسد چنانچه در
 کلام این رئیس السفاخر عقیقی اید الشاک الله تعالی و عقود مکاتید قوم میکشاید باز حضرت قدوه المرسکین
 بلکه حضرت رب العالمین برای انبساط و نشاط شان نسخه اصلی قرآن را محرف گردانند خوشدل این صحابه

پیش از آنکه در آنجا کلام الهی را بپذیرد مانند کما عرفت لکن عن غدا و الا سلام الدرس بل انما المقام فایده
والبی بوقایع ان سبب ان الله یخبر عن کما عرفت لکن عن غدا و الا سلام الدرس بل انما المقام فایده
ان را تحریف کنند و برقرار دارند بلکه طاعت نفس خود را که بر عظم فرد و مالک ان بی انصافت می باشد
این مجتهد محج سفاقت کما هر در قرآن مجید باشد عنقریب بخند و استقامت آن نپذیرد و دشمنان این
و نفس خویش باشد حقیقت همین است که اگر حکما و الهای یونان باز در دنیا بیایند نتوانند علاج
امراض صعب نمودن و رنگهای قلب ایشان زرد و دن سه زنا پاک زاده مدارید امید که نزدیکی
نگردد سفید با لبها چنانچه حضرت رسول نیز دانی در تبلیغ کلام مقدس ربانی و قیقه نامری نگذاشته
صرفی از ان خیانتی نگردد و کوی تقوی علینا کعبه الا و فی کل احوال نماند با الهی و حق تعالی
میزان الدین و کما فی حدیث من یستقیم فی شئین من عملین در ترتیب اظهار کلمات ربانی ایا را اقدام شایسته
پیمود و اند تا آنکه بزرگان فخر نمودند هر سه شده یک بناد و یک راه و چون یک لفظ و دو لام الله
از تعجب جناب مجتهد الزمانی مر العجب رو میید هر که او مقدم بر تحریف قرآنی را بغایت سهل می شمارد و بخیال
نمی آید که مقوله او اینست که خواص و عوام شیعه با ظهور صاحب الامر مأمور به اتباع و تعظیم آن
و هرگاه چنین است انرا محرف و النسخ در حقیقت مستلزم تناقض است چون کلام الهی مشتمل بر کلام بشری
شد قطع نظر از آنکه اعتبار و اعیانش یقینی نماند و از همین است که امام جعفر ایمنی را از آیات محرفه
تلاوت فرمود و انرا باستحار بر تافت چنانچه بی کلفت از اصول شان بر می آید اما سخن سازی پس از
صدی نیست زیرا که بر عظم نیز در تا ویلات باز است کما قال العلما باللقا دانی حالا انک ایمان مکلف در
نی شود تا بران یقین نیار که از آغاز و انجام کلام باری عز وجل است مثل مانکه ایمان بحجج انبیا بر
است و انکار یکی از ایشان انکار همه خواهد بود و کسایکه ایمان بعضی آرند و از نبوت بعضی انکار دارند
و در حق شان موجود است اذ لیک حکم الکافر و ذن حقا پس محیب مصیب که مابار بر تعریف میاید و این
را بحسب حقاقت می بیند نبوت در دینی و حصول ثبوت یقینی از برای اوست نه عمل تعجب گردی
ایمان بر کتب نبی دارد البته این تعجب از وی بعید نخواهد بود مگر آنکه بعد از حذف و استقاط میگوید
که و لا یغنی بالتحریف الا ذلک و نمیدانند که پدرش در ذوالفقار قابل تحریف قرآن مجید است و برای
تعمیم لفظ هر گونه می نویسند و در تبدیل و تغییر لفظی را به لفظی دیگر عمل کردن روایات را
او در اصول مجید و اتر میرسانند پس این صحر را چگونه بجایش مانده و بل هذا الا که تبیین لینه مل تکریم
لفظه و علمایه اینها و لیکن این بیست را چگونه کسی پوشیار تواند کرد و عاقلی اگر در ترمیم مقام ادبی خود فکر
کبار بر د تواند و انت که در الحاق لفظ و ماخلق هیچ فایده برای جامعین نبود زیرا که قبل ازین
و انشی که مقصود شان ان بود که مناقب الهیبت طاهرین را از قرآن مجید برگزینند و الحاق آن

برای رسول خدا و امیر همدی نمایند که موجب کسر شان رفیع ایشان باشد کما فی احتیاج الطبری و ازین هر دو
 الحاق لفظ و ماخل و رایت و ماخلی لکن کما کنی بر اصول معتدلی نامی و نشانی یافته نمیشود پس معلوم
 نیست که معتد رفعت بهر هیچ اصلی از تخمین مذکور کتب خویش چرا قیام نمی ورزد و انشا در نیاب تقریری
 دیگر است که محکم و مختصر باشد یعنی اگر غرض کنی وجود چندی از لغوص امامت امیر اثنا عشر بر رضی الله عنهم با تحریف
 قرآن مجید مقصود نمی شود و فکیف وجود لغوص ثلثا بیست و سه نفر را که گذشت تن آن لغوص در کتاب بر کمال
 محبت اهل بیت دلالت دارد و تحریف بر کمال عداوت تناقض عند الحج ضروری ورنه بر تقدیر تحریف
 وجود لغوص کجا است و اگر لغوص موجود است تحریف نمی آید اگر آنها اهل لسان نمی بودند این دهم پیش تو اند
 و بهو بالحل قطعا و هدایت به الجمله علاج مجامین و پیران نابالغ روزگار عصمت شعار مشکل است مگر چون تقدیر
 الهی معین گردد که بر محال از دست او رسان شود وقت که در لا تقفل اما حال عبد الله بن مسعود پس بخیران
 استنجادی ندارد زیرا که قرائت او بر دیگر قاریان مقدم است و تواند بود که وقت قرائت او مشتق
 او این لفظ در دنیا فتنه باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد از آن میدتی آورده باشد و در اتفاقا از آن اطلاع
 نشد و شاید که مطلع هم شد لیکن بخیر احاد و الیقین لا یرول الا یقین مثله امامیه گویند که جناب امیر در مرض
 وفات شریف مثل خبر و لا ینفک بود ولیکن آخر مقتضای شریعت جدائی ضرور شد پس ثابت کنید که در
 واقعه قرطاس حاضر بودند و آن واقعه را چشم خود دید و مکتوبش خود شنید و بر طبر شیعه هیچ استبعاد
 در آن راهی نیست زیرا که حدیث قاسم رفعت این واقعات بنظر در آمده که در بعضی از اوقات قطع خبر
 منزل خیال جناب سالت صلی الله علیه و آله فرود آمد و انهم بعد روز سه یا کما پیش می گریه نداشتی که از غدا
 الاسلام هم اثنای آن بد آن رفته است که حضرت همیشه تمیزی اسمعیلی بود که امیر المؤمنین را خطیفه گرداند و صورت
 نمی بست و وقتیکه حضرت جبرئیل علیه السلام تانی علی آورد حضرت انچه در معذرت تقریر می فرمودند مطابق جدا
 و امتالش غیر از آنکه مفاسد خلافت مرقنوی در آن چیست و از آن هم تصدیق جالسی توان کرد
 که حضرت معنی بود عینی توانست یعنی تعللی بود یا لاخر و آن لم تقفل فما بلغت رسالت و ارد شد آلویت
 سبب اب حامل دمی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر را لشکر شکنین باید دانست و مرا
 تصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه ازین همه خارج توانم شد و با این همه معذرتها اگر این حکم از
 من جدا نشود استخفاف این رسالت از طرف من باید کرد و با حضرت جبرئیل را صعود و سقوط و در او حضرت
 در انتظار می گریه تا و الله یفیک نزول اجلال فرمودیم خیم حضرت مطمئن شد تا بعد از روز دوم یا
 سوم لفظ من الناس معرف بالام نازل گردید یعنی ترا از شکنین معاذ الله جدا است خواهیم نمود پس
 اگر بدین طور بعضی از الفاظ مسوره و اللیل اغار شش منبت جناب میر است کما عرفت قرار شد و با تمام
 انجابه بدین عینی نخواهد بود و فکیف که از غدا الاسلام ما انیم واضح است که انچه در صدر رایت تمام مبارکشان بود

منسوخ گردید و بنده عبارتت مکرر آن القرآن لما كان نزل على سيدنا ابراهيم عليه السلام على العباد وكان
 مثلاً ان القرآن قوله تعالى يا ايها الناس اتقوا الله ما انزل اليك في علي وتارة يدون اسمه فاما منع القائل
 عن القراءه الاولى و نسخ اسمه الشريف كما تم حرفوا القرآن عما انزل عليه و برهان هر است که چون مقصود
 حضرت رب العالمين و سيد المرسلين بر اصول منافقين ان بود که اصحاب مرتد نشودند پس مقتضای مصالح
 همین که از نامهای امیر مبدی نامی در نامه جوادلی مذکور نباشد و فلما هر روایات کلینی در مجلد اول بدین معنی
 باینکه احوال آیات احکام را بیوت میرساند و بیان و تفصیل را موقوف بر ارشاد و نبوی میکند و اندک لا یخفی
 معنی اگر نسخ را هم بخلاف فکر و انتدیل نظر از آنکه انما برند به کسی از قومیین مانع نتوانند شد و غرض متبینه
 جالبی که نسبت تحقیق تحریف بسوی حضرت است و نسبت مجازی بسوی خلفاء فوت میشود و حال آنکه لفظاً هم نیز
 برین مجاز اول دلیل است که لا یخفی و هرگاه غوری دیگر مکنی توانی دانست که در جامع الاخبار آنچه مردیت
 مختصرش دلالت بر آن میکند که فوراً مانع که شعشانی ان را سدی نبود و خود حضرت لعید در کش و در پیلی و عثر
 بشبب معراج فراوان حیرت داشت و از نفس جناب الهی معلوم شد که نور علی ابن ابی طالب است و سبب مرتد
 لعنان انکه ایمان را پوشید و کفر را اظهار کرد تا وفات باز مجاز محلی دلالت بر آن دارد که ظلمت بر جناب الهی
 معاذ الله در وقت خلفا چنان میباشند که گفتنی نیست حتی که و الله اعلم بالصواب پس ان است و فاروقی میار
 هر دو امر یعنی نزول و احوال بعد از قمرات عبدالعزیز و نزول من الناس در واقع غدیری بعد
 از معذرتنهای حضرت پیغمبری غیر ذلک عقل سلیم است که حضرت از پیروانان همان تبرسند و برای عباد
 سوی مصافات و روم شریف برند و در ذکر شریف حضرت را ابولست و غیر او سنگ را نمایند و حضرت عمل بر
 تقیید نفرمایند و در تبلیغ قائم نشوند و در محاطه غدیر با و مصافحت اصحاب که بعد و پنجاه هزار صحابی نسبت
 کث حضرت استغفی کردند و خجسته فانی گوید که حضرت متممی تکلیف می بودند و کتب معتبره و ال باشد هر انکه
 غضب را بیان می کردند که یَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا جَهَنَّمَ وَتُفَوِّتُوا وَبِرَّكَ عِبَادَ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ بَرْدِيبٍ وَرَوَاتِ مَابِت
 لیکن حکم او در ان وقت مقبول تواند شد که خویش مخالف جمهور اهل بیت و اصحاب نباشد که باو الظاهر و این قرآن
 مخصوص باوست فلا یحیدیم لغوا و بر نهیب شیعه و روایات نشان قطع نظر از مدت الصحابه کلمه الاغلاان و فلما
 که اولیقینا در این استناد داخل غیبت میترانگفت محال ابن مسعود لایق ان نباشد که بزبان قلم درآید از
 احداثهای عجیب و ابداعات غیر بیچنانچه در فقه الرضا هم موجود و انقدر خود معلوم است که برای الزام
 اهل سنت نیز کابخی آید نسبت مخالف جمهور و هرگاه معصوم داخل باشد درین جماعات بعد ازین در ذکر
 این روایات سودی برای مجتهد نیست و اهل سنت چگونه بالمحاق جمله و ما خلق قائل تواند شد و زیادت
 بکلام ربانی دخلی تواند داد که تجویز اسقاط الفلانی هم محلی از ایشان قائل گشته خواهد بکلم باشد خواه حدیث
 بی اعتقاد و تحریف چنانچه گذشت نه بهیچ مخالفین است چنانچه کتب قدیمه و جدیده نشان مثل در القصار و احسن الکلام

تألیفات مجتهدین اول دلیل بران است اما استبعاد آنست که از این صوابی نلیل القدر امر مذکور بعد در آمد
پس بر مقام خویش نمی نماید که خدای عزوجل میفرماید و کان اکثر الناس اعمی و کان اکثرهم ضالین حضرت ابوذر
صدیق اما میگوید که در یک کسر و سبب دفعه چه اصرار ایشان پس در آمد و انهم در مقام اهل بیت و اصحاب حتی که
در سلم و وقار را بر روی خود بستند و شریعت اخبار را بر بیداری و عصای معجزه اهما بحضور ذی النورین شکستند
مخاطبات این مسعود که کسی را دشنام داد و نه احدی را ضرب و شلاق نمود ازین سبب هم استبعاد نتوان کرد که با و
امتداد او را محتاج نشد که نقطه و ما خلق می باید خواند که از کتب فخریقین خصوصاً تهذیب الاحکام که شیخ الطالیف امام
اعظم اول قوم تالیف کردند عیا نیست که حضرت امیر العباد از خدای و قریب سی سال معلوم نبوده مذنی ناخوش و غم
باشد و فی حدیثی که در این باب است یا مانند نامه تا توسط مقداد اسود بحضور حضرت رسالت این مشکل حل شد و
روزی بروایت مذوق بحدیثی مخاطب شد که لفظی با علی جماع را بدین طور کن و بران طور کن در صد و هشتاد
مردیست الی غیر ذلک من الوجوه و هم از اصحاب این افسوس محلی که زمان نبوت شریف به نسبت و سه سال
کشید و ما موقوف شدیم که طایف امر را چنان با ایستی تحقیق میکردیم اینها که شنیدی متعلق بود بعد از این مسعود
اکنون حال بیجا جلالت که بین سوطی را از این بشت که الی بن کعب فرمود چه قدر آیات سوره احزاب اکنون
بتلاوت می انداختند و در وقت تلاوت سوره قبل ازین برابر سوره بقره بود و میخواندیم حران ایت
رحم را میسریدیم که ایت رحمت نیست گفت الشیخ و الشیخ اذ انکنا فاحموا کما البت کلا من الله والله عز وجلکم ازین
مجنون یعنی مجتهد مذکور و از که لایق نیست که حکیم مزار محمد علی یا حکیم المی بخش برای اول نسخه علی ظاهر بگویند
و هر دو موجب ثواب بر اصول خویش باشند باید پرسید که ای مدعی تحریف وجه دلالتش را باید بر دعای
خویش نقل کردن نه مانند فرماگان که بصاعت آن بقول پیرو خود فرو گذار نشستن ایامنی ان چنین نتواند
که این سوره همان بعد از نسخ تلاوت این مقدار باقی ماند این از کجا که جامعین امر از قرآن حقایق نموده
و لیل باید بران قائم کردن و تا وقتیکه انقضای دلیل نشود چگونه این طعام را باید شنیدن و احتمال
هم بد انسان که آیات که می چنان گشت نزد اهل اسلام بران دلالت میکند و فریقین باقسام تفسیر که
قابل اند و مزید تفصیل آن در کتاب معالی البیان است که ما عرفت سالها و شاید که مجتهد خود خبر اتم از کتاب العبد
یا نداند و بلکه تمل و تش نیز میگوید سَنَقَرُكَ فَلَا تَنسَى اَکْثَرُ مَا نَسَا اللَّهُ طوری که تلاوت یا سخا می شود
که کسی مثلاً یا و کرد شب هنگام وقت صبح هیچ خطایش نبود و فرید کار عالم متصرف است و بر همه چیز با احاطه
دارد که وَحَنَ الْيَكِينِ کَبْلُ الْوَرِيدِ آنچه در دست نباید آن کند و ایضا ما با این فصل است که حضرت
صلی الله علیه و سلم بحال شب قدر مطلع فرمودند و میخواید است که از ان خبر بد و امت را از ان مشرف
خبر باید ناگاه دید که در کس از انصار بعد که حضورت میکنند پس خواست که تدارک فرماید از خاطره مبارک
چنان محو شد که هیچ نماند کسی نیست که ازین واقعات احاطه کند و بر حقایق و دقائق ان اطلاعی داشته باشد

منزه از جمیع شرب امثال است برای مردم و خطاب بحضرت است و باغیر این امور را که تواند دانست
 تمام بشود و بدین قسم تو انم خرد که این افادات را بجز امیه که تواند گفت و این درهای شاهوار
 را که تواند گفت که کتب دیگر که در این آن تواند کرد زیرا که از کشف الغم عیان شد که جناب امیر عثمانی
 در وجه سالت یعنی وزارت امام متقدمین میکرد و البته بر عاقل لطیفی خلعت دولت خود را بر اصول
 رخصه طالب میشود پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که از این منعی منوره تواند شد
 گاه و در دل ساز و گاه در وید و جاد و پرورد جای شست یا بدر الدجی یا سبحان الله جناب امیر را
 این قوم بی پیر چنان در قبال آورده اند چنانچه قدما می شان با انجناب خود را ملوک و انهار
 مالک قرار داد چنانچه در نهج البلاغت است و در جاهای دیگر است که می نالید و چنان و غایب از
 بتای شان میفرمود که کسی نمکفته باشد قاتلکم الله انی یوفی کون مقصود از این نقل و حکایت آن بود
 که به بین چنین عالی را که اگر چه منی را با قنارت قدما تراب کرد و لیکن قائل تجریف لفظی شد که کلام
 در آن سبب است و بالفرض اگر کسی از اکابر شان قایل شود یا لحاق و ماخلق یا صرف مایدون
 خلق باز ما را برای تکذیب پیر این چند کافی است که زیادت را مطلقا منکر است که انی العلوم
 اما روایت امام المؤمنین صدقیه پس انهم بی شمار است زمینها را صد و در تحریفی از وی الثورین ثابت
 نمیشود و چون در کتب ایسان و تبارک ازین معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارت است از تصرف
 و دیگر آن منکر و مولف هر چه خواهد تصرف بشود امر کسی تحریفی نمیشود گفت خبر مجتهد الزمانی که تحریف
 را بخیر و در دلش نهاده میکند حقیقه پس این امر نیز بمقام حقیقی بر میگردد و نسبت آن جناب
 رسالت و رب العالمین است که نسخ بی حکم مدح کلام و میانش بر زبان رسول علیه الصلو و السلام
 الطوری و دیگر نمک نیست و البته جمهور ملازمین صحبت شریفه انرا نیک میدانند و معجزات انهم ثابت
 کنند که در آن آیات که بر سر استقامت و حذف اند در مناقب الهیت و فصوص خلافت شان بود که
 اصحاب انهم را پذیرفته اند غیر ازین امر که انرا تحمل کوه الوند بین و استند به هیچ گونه قبول آن ممکن
 نبود و به بین مرتبه اصحاب را که خدا و رسولش بچند دل بولی و خاطر داری شان و رعایت دین
 و اسلام انها نمودند و تحقیق شد که امری متاصل بود نه چنانکه اهل خلاف بر نفوس خود حال میکنند
 و پیراهن میروند و اگر چه جناب امیر پاسداری و بقای مرتبه اسلامی را نصب العین میکردانند
 ولیکن رخصه میگویند که این همه پیران بودند بقلب و کشتی انجناب بخالد ابن ولید و دیگر سان
 فاروق اوختین و دشنام دادن و ایشان را ذلیل گردانیدن و برای قتل انها و کشتن
 بودن متفرع بران شد که انرا الفتن مواثیق و عهود و عهد توکید ما توان نامید و بر تفسیر اینکه
 رخصه درباره اصحاب خصوصا فاروق قرار میدهند و وحی و کفر توان گفت انما و یا الله رخصه

در کتب کلامیه ابواب و مقبول متعدد کرده اند که ممکن نیست که حضرت پیغمبر که ایضا امام مرسل بود و جماعت
 را و ادوار و چنین آمل عجا محال است که شلاف حضرت نمایند و یا امت رسند باز چنین روایات و مقولات در
 سده دارند و بسبب از کتاب آن نزد عقلای قلیل و ثنوا میشود مدعای صدیقه از روایت و حکایت است
 که از اصحاب کرام حضور صاحب امیر مقبول شد که تظہیر و یل حضرت عثمان است یعنی عثمان با و من گشتش
 و کوششها که در ترویج قرآن نمود و جزین مقدار و سبکهای نیافت پس نسخ آن ظاهر میشود و در زمان
 لازم خواهد شد که مخالفین عثمان بر شیر تر حمله کردند و از کوفه سندی ترسیدند یعنی بلوی کشید بر او ان
 امور و اسقاط و تحقیق قرآن و تخریق آن قرآن حسابی بر نداشتند و حال آنکه کفر و ادب بود
 و لزوم این نوع امور بر منبر عات رفته زیاده از تقداد و احضا است مثلاً در واقع صبیح خروج حضرت
 ابو آلا با دام الامهات حدال عباد الهیبت سید کائنات بود و دام و دانه گندم مذکور سانشده فاقه
 یا اولی الا ایما پس احتمالیکه از روایت صدیقه بملایم دلیل بلکه اول و بر این بر او ردیم بقرا بیا
 خود تحقق باشد و استلال محبت بر توفیق قرآن تبند باین روایات ازیم باشد اما آنچه از در مانع بود
 نقل برداشته علماء و رجال پیش نوشتند و پدرش را در شکبه عذاب کشیدند که قید که را باید که بزرگان
 نیازند که موسم کدست بهمین بیت از عبد الله عمه نقل میکنند که نباید گفتش که روزه تمام ماه رمضان
 بر گزفتم زیرا که موسم است که در شعبانی روزه نیت خود را از مضطرب عموم باز داشته و در اصول
 دیده باشد که ضرر نیست که هر تری و ال بر تحریم باشد که لا ینفی معتدا بر امتناع صور ضالیه بر و در قبول
 از فانی فرمائی اوله عقلیه قائم است که برین تقدیر باید که که عبد الله بن عمر را از قاتلین تجویف قرآن
 و البته باشند و از او اندیوب را نقل کنند و او ظلم و طریقه علم الهدی رفته نیز همین است و فرین
 انرا در رسال خود جای رعایت میکند و کتب عتو یعنی قلی سالن کتور اگر چه انرا شهادت علی الفنی
 در تالیفات خود حضوراً تقریر اینکه بخدمت رشید التکلمین نور الله مضحه نرانیده و البته و العجب
 که احوال محدثین بر حضرت امیر در اصول کافی در خصوص اقرار با نموده که میفرمودند که غیر ماسی عاذا
 تمام قرآن مجید نیست پس بدان گفت که اگر مراد بیاض عثمانی است پس بر تفسیر اوقات معاد الله
 افشار نمودن کار هر زده در ایان ستا شایم عن ذلک پس ثابت شد که هم این بزرگان از قدای
 اهل سنت بوده اند و سنیان در حفظ آن بر طریقه قوم ایشان میروند و مختار در حفظ این نامیرا
 می کشند بحدی که حضرت امام الامیر تادی و ابر و دوش مبارک نیکنند و اگر مراد حفظ نسخه الهیبت است پس
 اصول کلینی بر نیم ذلالت دارد که حضرات اهل سنت انرا منسوخ التلاوت میدانند و قمرات آنرا روا
 نمیداشتند پس بدون تلاوت و کشیدن کما انرا المیه مشتقا چگونه حافظ کردیم و تلاوت و حفظ قرآن
 منسوخ چگونه بیا میرشد فقین الاقراء و هو المطلوب انما که شنیدی بنیاز د امام است اما امام

و ریحانی که دعوی نباشد مجتهد الزمانی میکند پس احتمال دارد که روای این منسوخ التلاوة احوال وقت
هنوز و خروج یکبار خواهد بود و لیکن بر کلام بعضی از شراح کافی اینهم هیچ دلوح است که ما مراراً و تاز به تکرار
مصدق و مرتقی ثنائی و صاحب جمیع و دیگر اکابر ایشان امر مذکور را اختلاف نفس الامر اعتقاد میکنند و
لازم آید که امام مهدی متبع حضرت رسالت است و کتاب متطلب نباشد بلکه متبج سید کذاب مستقل درین باب
باشد و معاذ الله پس و کلام به اتباع حضرت کتمان کتاب الله علی حدیث بود و هر گاه جناب امیر را مورد این سوال
که باقلین چه کردی که کافی تفسیر الهی کرد و انتم حقیقه او در چه حساب اما آنچه جناب مجتهد الزمانی بعد ازین روایات
وقت استنساخ فرموده اند که ازین قبیل احادیث بسیار در کتب مجتهد اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم
شدن قرآن مجید دارد و پسین جمیع حجه باطل نیست زیرا که تعریف رب العالمین که در سیکر قبیح بود و اسباب
و هیأتی است و آنرا کسی نتواند گفت مگر بعد از انبیا زین را از آسمان بستانند و لایق طوق و رنجی است و این
که لا ینفخ فی وازنجی است که علامه دهلوی قدس سره الغریب در تحفه اثنا عشریه این قید افزوده و در بیان
حقیقه قرآن مجید این عبارت فرموده عقیده دوم آنکه قرآن مجید کلام الله است و در وی تحریف و زیاده
و نقصان راه نیافته و منی یا بدین اثنا عشریه از امامیه میگویند که آنچه الیوم در دست مسلمان موجود است تمام آن
کلام الله نیست بلکه بعضی از الفاظ را از مردم داخل کرده اند و نه تمام قرآن است که بیخبر بازل شده و تا حدین
جناب پیغمبر باقی بود بلکه سوره و آیات بسیار را از آن ساختند و در آنجا ظاهر است که کمتر بودن این قرآن
نسبت به جمیع آیات منزه است اتفاق در آن اهل حق را هم کلامی نیست و چگونه این امر لایق نزاع و قبل قال باشد که
که روایات صحیح بر آن دلالت میکند که بعضی از آیات کلام رب العالمین منسوخ التلاوة گردید چنانچه در احکام هم
منسوخ و داده شد و منی هم قابل انبدران گفتگو درین است که آنچه حضرت کلام شریف را بعد از وفات گذارند
در آن زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر از جامعین قرآن مجید بوجود آمده قدامی رفته از سر قبی و تمبلی و غیر
و هم طبعی صاحب احتجاج و غیر هم و متاخرین رفته خصوصاً محاصرین از ایران تا مملکت بنگاله هم به نقصان
مذکور هم بالحق و تبدیل قائل اند و هم درین باب روایات مفتری در کتب خویش نقل میکنند و از غایت جعل
مرکب چنان برای قریب عوام پرداخته اند که سنیان شریک ایشانند عباد الله کلام در عقیده است چنانچه
از تحفه عیان شده کلام و نفس روایت جمعی نسخ تلاوت فشتان بهیما اما آنچه تصریح کرده و گفته و از نجاست
که اکثر علمای اهل سنت را از حرف سعه که قرآن مجید بر آنها وارد شد لغات سعه گفته اند چنانچه عبدالحق دهلوی
پس میگویم که اگر مرادش نیست که فایده قرآن مجید از تجرید مصاحف که ذی النورین مشهوره
احد اصحاب مانند علی مرتضی و خلیفه و غیره را جعل آورده در اصول و فروع ناقض شد پس این هم وادار
مجتهد و قاضی چلی باک باطل است بنفس حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و سلم در روایات قرآنی بر آن
خاتم این حدیث متفق علیها نزد فریقین نیست کلماتشاف و کافی پس صاحب غم مذکور البته مخالف نفس

پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام شد باید که ازین پیرو گوی و بعضی توبه کنند بکار و اخلاص و براه آرند و نظر بر اسلام
و میان ان مقصود دارد و نیز باید که بعد از اسلام پدر خود رجوع کند و تمسک دیگر کشش که این خاتم دران
یقینا منقول است و بنده میگوئیم که دلالت عقلی نیز موجود است که اگر هر یکی از ان کافی و شافی نباشد
از تیرول قرآن مجید که با وی و هدی و نورانیت و ضیاء نام است برای ضلالت فرد و آمد و حضرت که در عالم
و بر ایت خود شیخ تبر از پدر و مادر بود و از تو سمع آن غیر از سهولت و بقای قایده الی ان و دیگر چیز است
و اصل هر خرق محاوره قریش بوده و خلفا اصلیت ان را رعایت کردند و حروف دیگر را تا ان و فرغ
ان که طبعی بخواند این امر محتاج دلیل نیست بالجمله درین رعایت که ذی النورین بعد از مشهوره اندیشید
هم مقصود قرآن مجید که کفایت و سفاقت بجز ان نجامید و هم قسبه بکفر بعضی مر بعضی را رفع شد و در عالم
ببرخی البطمان گشت و اگر مراد شیخ خیری دیگر است لابد علیه من امتصاص الیرقان و معنی نماند که خوان
میانه محاورات اهل لکنود و دلی و دیگر بلاد و دیار فی الجملة اختلاف است مثلاً انما اجعوت را بزرگتر
میکنند و دیگر ان مونت داشته و یعنی که نیند و بان و جماعتی میگویند بپوان و جماعتی صرفی میزنند و
و برخی میگویند وی و مقاصد همه امی و دیگر واحد است پس اگر کلام پادشاهی در حکمت نظری و علمی
محاوره اهل دلی وارد گردد و حکم شود که پسین محاوره یا کنند و تلاوت نمایند البتة قطع سلسله
عادات خود بر ایشان شاق خواهد گشت و دفته مگر چون عادت گیرند پس حضرت را که اجازت حروف خود
شد سهولت بقای و مدت معانی ظاهر شد و چون درین تو سمع و در یک زمانه مخصوص چنان قسبه بنماست
که هر یکی خاوره خویش ان کلام التسمیاء و محاوره و دیگر بر انکار میکند البتة برای رفع ان کوششیدن
نمودن ضرورت شد معنی ان محاورات کلیه سیامنیان و اصل قرآن مجید و کشته که هر کس با اختلاف
نواست که کلام باری عزوجل است که بآن نازل شده بود و معنی آنکه لا یظنون مثل آفات رب العزیز
شبه بخلاف کتب اسبانی دیگر که این محافلت برای ان گماست که هر گاه پیر سیده شود نتوانند بالیقین اصل کلام
را نشان دادند و ازینجا است که به وقوع تحریف دران قرآن مجید ناطق است قوله این است حال تحریف
که در قرآن مجید واقع شد و حیف است که پدرش رسول خدا را حقیقه حرف نسخه اصل قرار دهد و عفا و الاسلام
کما عرفت مفضل و حقیقه ذی النورین را مرکب آن گوید درین کتاب قطعا و یقینا و خیال نکند که چون از
والش و خویش خواهند دید و باره این والد و مولود چه خواهند گفت یا لیس تحریفی که مابا النزاع بود زمینار
به ثبوت پیوست و اصل قرآن مجیدی اختلافی غبار باقی نماند بخلاف آنچه این پدر و پسر گفتند که اصل
قرآن مجید که نجرمان اسرار داده بودند ازین ازان و قایده ان باقی نماند و بودنش در جابلقا
براید بلکه انهم همین نسخه است پس وای برای گمراهان که بر اصول نشان نشانی از قرآن اصل باقی نیست
پس گمراهی شان باقرار نشان عیان گشت و اگر گویند که ابلهیت ما را کفایت میکند که ما بر در ایشان

گویند این دعوی هیچ قایدی برای دفعه بر نمی آید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت حضرت ابراهیم علیه السلام
میکنند و چون نقالی تشکیب ایشان غیر مودایل اسلام را متبع ایمان قرار دادیم این است حال رخصتی که در کتاب
تکلیف که اینهم ازین مقام بوضوح می آید که متبع اهل بیت الهیست اندر زیرا که ان قرآن که ائمه الهیست ملت
و تلاوت آن میگردند و شریف و شاکر و متسک بدان مشغوف بودند بدست دارند بلکه التزمین بسند
هم محفوظ دارند بخلاف رخصه که قرآن الهیست را منسوخ نوشته و گاهی حاویان نبودند خدا را و چند حدیث نشان
موجود که بر قرآن مجید احادیث را عرض کنند موافق نگیند و مخالف آنرا بدو بار بریند کمافی الحجاز و غیره چون محک آحاد
خراب است تحقیق دین چگونه تواند کرد که گرفتاری است و که از دست انداختی است کما لا یخفی و اما آنچه گفته که عدم مطلق
الظلم الخ جوادین کمال بیگانه از کافران خوانده چراغ کذب را بنود فروغی به مسلمان خویش بر مکافات دروغی را
خبر آید دروغی این مجتهد که در حقیقت قد و جمیع علمای رافضیا نیست چون در خدمت پدر خود کمال عبرت
و علوم ادویه رسیده هر چه درباره ظلم قرآنی که بی عجبی نباشد که از مصدقین او هم صدق است که نظیرش در قبیلین پیدا
نمشته و قس علی هذا تا نده او بواسطه بواسطه مثل سید مرتضی ثمالی که او تصدیق کلامش توان کرد و چنانچه پدرش
بر آن شایع است و هم مولای پدرش یعنی طبرسی که جایجا در باب نظم آنچه میگوید مصدق این پس از آنکه
و هم پدرش نیز که در تالیفات خود در نظم سمری جنبانده و میگوید هر جا که در کتابها عبارتی از قرآن مجید می آید
اگر چه غلط باشد مانند جواهر میانه ای در خنده پس البته این را نیز باید همین است که نظم خراب است و مستحضر
و مستحضر ان بکمال درجات بلاغت فایز گردیده الغرض سخن از کلمات طبعیات حضرت انبیا و رسل این است که از
نظم خاصیت داشتند و آنچه نوشته و اما عدم واقعیت ترتیب پس از این نیز الخ طایرا جناب مجتهد الزمانی نظر و ترتیب
از یک باب لغوی و از متبروفات و البته پس بطویل پرداخته در اینجا نظم و ترتیب از ان جنس است که نسخ و کتاب
فرموده عیادت سالان این نظم و ترتیب بلیس فقره نه ترتیب واقعی از باب اترادف است و کلام علما از ان خالی
نی باشد چنانچه در سابق است و بلند آن نور دیده خود از کلمات این مجتهد تشبیهات ان بر گذشته لاجرم گفته
که در نظام راه لکویل را اختیار ساخته زیرا که این امر معلوم نمیکند است که ترتیبش مطابق نزول نیست بلکه مطابق
روایات ترتیبش موافق لوح محفوظ است که ترتیب ثنوی عبارت از ان است که اگر حرفی را از ان بردارند و یا
جایانست که سبک جواهر و اسرار ته و بالا گردند چنانچه از بیان طبرسی و غیر او بر ظاهر است و رکت امامیه و العقل
مانندت الا عدل بحد الله که انهم دشمنان حسین ترتیب آن را معتقد اند و هر جا بر این می پردازند و سوره را
پس سوره و این را بابت نظم میگردانند و تفسیر عمری نمونه این نظم ترتیب تواند بود که بعد از دیدنش همه جمله با نظم
است و نیز بر ناظر عیانست که اسنادی ماهری از جوهران عقود که همای شاهوار را منتظم گردانیده و تفسیر بار آورده
نمک تفسیر عمری خیال دارم و مبادی و مواد ان جمع میسازم اگر توفیق دستاورد و چه خواهی دانست که من چیست الباقی
و نصیر را و از نظم و ترتیب و مباحث اصولی امامیه و فروغ و قوه علوم حکمی عیان باشد که ناظرین خوشوقت شوند و بخواهند

کما عندنا مست بدست نهند و مثل اصل اجزان و دل عمر نبرد دارند و لیکن دشمنان دین هرگاه اوست و بی
کتاب الله ندارند و بلحاظ قتل سبب عقیدان اجیرت نهند و چنان از انصاف دشمنی حکم میکنند که بی انتظام است معاذ الله
یعنی نظم و ترتیب ندارد پس در رساله قدیمه گفتیم که بر اصول شما انجیمه معایت و در این نسخه حاصل است و ایما از ابرار و اذنه
و محض با طوبیخ گفتند که همین قرآن را بخوان و نمی کردند از قرآنکه امیر المؤمنین جامع آن بود و این ترجمه حدیث کافی
که بارها و انجیمه باشی و خاتمه آن قرآن را با الله علی حدیث و حاصلش آنکه یکی قرات کرد آیتی را از قرآن اهل بیت امام
مجتهد صادق منت فرمود و گفت بخوان چنانکه مردم میخوانند و این قرآن وقتی که خوانده شود که امام عاقل حاضر شود و انجیمه
درین عبارت مدعی این معنی گشته ام که این نسخه مسلمین ترتیب نزولی دارد تا بگوید که نقیض آن ثابت است و غیر منقول
نیست و هرگاه علمای اهل سنت گفته اند پس من چگونه خلاف کتاب بگویم و طوری را که مخالف هدایت است بگویم و از حق
هم شجر فحی عالم بالا معلوم شد و بعد مجتهد ازین الطویل حل شد که مقلدین بدانند که مجتهد یا چنانچه برین نسخه است اهل کلام
دارد یا حاکم کتاب اهل سنت نیز محبت میگمارد قول پس هرگاه حال روایات الخ ای دشمن عقل و دین من کی گفته بودم
که قرآن مجید اهل اسلام ترتیب نزولی دارد تا انجیمه متنازل نقل عبارات علما بر خود گوید و افرامی و عیش خود را با قرآن
منتفع گردانی و لاف زنی وقتی توان بود که گفته هم که ترتیب این قرآن مجید باعتبار نزول سور و آیات است و اولیس غلبه
قول و الملاق یا من غمانی بر قرآن مجید الخ معنی یا من غمانی انیست که نمر در فقه خلا لیاقت علمی ترا شتند پس حق را
شان البته اعتبار را نشاید خفیه که معاذ الله مزین شد و عداوت اهل بیت ایشان را باعث جمع آن کردند و یا من
نزد اهل سواد کلامی باشد که ترتیبی ندارد و چنانچه از مکاتیب غرامیا سالیب مزین هم واقع انیست چون بر اصول شد
قرآن مسلمین با جمیع صفات موصوف است کما عرفت که بی انتظامی یکی از انست پس در سبب رفته البته همین است بزبان گفته
یا گویند چنانچه کتب مجتهد و حال رفته بلان ناطق است و از کلام مجتهد الزمانی درین عبارت هم ثابت میشود که این نظم
و تکریم قرآن حضرت باری تا غیث مهدی عار لیت و هرگاه زمانه صاحب الامر پدید آید کجا تسلیم و کجا تکریم پس چنانچه خواهم
حافظ رحمة الله علیه میفرماید بنده پیرمختار هستم که الفش و ایم است و در نه الحقیق و راهب گاه هست و گاه نیست
چنانچه بر جاسمین آو قتی که مهدی در مدینه منوره آید و بیدار و با و دار و گیر بار و در که شاید درین کتاب هر چه گفتم و در
از و اراق تو شتم نموده آن هم نباشد حتی که در تمامی ظلم و عدوان نبی ادم بر ایشان باشد و از محبت عدالت باری
غرض جل که لا ینال من انتقال دره شان او ست هزاران دران مدت ما با در رست روز زنده گردانند و میرانند و درین
سه هزار بارم و کوزه که در دلم را به هنوز تلخ مزاجم زمرگ شیرین کاره عقوبتهای دنیوی مانند حضرت بر حسین الشاه
مثبت کنند معلوم نیست که درباره نسخه ایشان چه می اندامیدار و در وجهی او میاید یا بعد که گفتی نیست با لایق
چون اهل کتاب و آتش پریشان دهند و انرا هم دشمنی را شنیدین در سر است و لیکن بقدر گنجینه رفته نسبت به
که انیس هم از آن شرمنده میگرد و قول قرآن مجید را بیاض خود دانسته تحریف و سرق نموده الخ و لیکن جناب امیر المؤمنین
و دیگران هم از مقبولین اسالیبیم دیدند و شرکیه و ان گردیدند چنانچه قبل ازین مفضل عیان شده و صاحب و الا سلام

مجالى نمايندگى گفتگو در آن نمايد و اگر از جناب امير و ديگران درين باب تكميلى ميگرفت و معذرتي لطيفه در
 مى آمد البته در اظهار آن دريغ نميگرد چنانچه قلم ميبرد سکنه فرياد ميبرد دريغ بعمل نيايد تا آنکه سر نائب صديق اكي را از
 دوشش برداشته و انرا جهادى سبيل الله بنواشتند و وقتيکه حور با و انواعي اندامها نسبت بجناب سیده بوقوع
 انجلاف کتاب الوصيه مى پيچشت اندر وجه شيعيان ايشان سير و تماشا ميديدند لي غير ذلک تماظر نميکردم الله وجهه على
 اصول علم علاوه ميچ عاقلی تجويز تواند کرد که کسی سعی خود را به یاد قنادر و در چنانچه از عبارتش واضح است که قرا بخيبد
 را بياض خود قرار دادند و تحريف کردند و سوختند پس عيان شد که زنيار نه تحريف مصحف کردند و نه سوختند مگر مشهور
 التلاوت و امثالش که مردم بخوانند و هر کي قراوت خود را قرا بخيبد مى پنداشت و قراوت غير را قران نميگفت بلکه
 ميگفت زنيار قران است و انجنيست و انجنيست که پدرش حقيقه تحريف قرا بخيبد را در عناد الاسلام جناب امير السليمن نسبت
 داد و معاذ الله و دين و ملت را متقلب گردانيد و از اين نسبت و انتساب چنان بوضوح مى انجاء که هر چه جامع القرائن
 بر اى دفع فتنه اندر پيد عين حق و مواب و متبلع سنت سنيه حضرت رسالتا هم پوده بلکه لطيف اولي بيانش مطابق
 عبارت عناء الاسلام آنکه چون انجناب براي دفع ردت اصحاب اصل قرا بخيبد را محرف بنمود و اسلام ايشان زنا بر
 قرار داشت اگر ذمي النورين منسوخ التلاوت و غيره که سبب کفر ميگردد در امت محمدی شده بود و بر جانش گذشت
 و تدارک آن نفرمودي چنانچه از روايت کافی بدون حرق بمخني سوختن بر مى آيد و قد عوفه سابقا و لاحقا البته
 ترويج ان فتنه و لقاء امتيه کفر لازم آمدی و هرگاه در دفع اين فتنه علمي اصل قران مجيد که ترويش برگرفت
 قمرش بود با قيما ندو ترک ان متفعل و مخلص منسوخ التلاوت واقع شد کاري بس شرک بجهول انجانيست
 ميچ نمايند خلا در متن قران مجيد باقی نماند و خود فتنه نکر و از جهان بر خاست و الحمد لله على ذلک قوله البير
 بدان مى ماند که حضرت الخ انجانيست هم فرومايى و بى بضاعتى مجتهد بقول پدرش در صوارم و حسام عيان ميگرد و کايما
 معايشت حضرت موسی کدام وقت بوده پرتا هر است که تا در مصر بود و هنوز بسوی مدين رفت پيغمبري نرسيد بود
 و در هر رسالت بعد از انست که چندين سال بخيبدت حضرت شعبت ماند و نگذاشتند و همراه اهل خود چون سفر مصر براي
 زيارت ماور که مخلصش در انتهای راه در هر رسالت بهر سبيل پس اهل خود را در آن برف زيرى و تاريکي شب حقوق
 و روزه همچنان بر حفاظت محافظ حقيق و عنايت لم نيز لي گذاشته بجهل مستقيم نزد فرعون و لوق افروزد دعوت
 ديني اغار کرد و چنان که بدان مامور بود پس اگر عبادت انجناب مخفي باشند که وقت اقامت مصر حنك پير و رش
 فرعون تا مشر محمل انکا رنخوا بود و در فتنه از ان چه سود که صحت موسوی بسوی عقايد حقه البته بعد از پيغمبري
 قطعا اشکار بود بدون تقيه و استتار و التعجب که مجتهدان هم نميدانند که انجناب در آن زمان در هر رسالت
 کي رسيد و انهم در ايا و نمايند که مولای او طبري صاحب مجمع البیان علی وس الا شهدا چه گفت که انبيا عليهم
 تشييع نميگرد و اهل اسلام در تخيله نظر نميگرد که طبري افاده نموده ملاحظه و صف عنواني در آن هست يا نه پس
 تعجب روميد بر که اين مفرور و در عيوش از باده دولت و گنج قارون در انبات و صف عنواني چه طول

در طعن الرابع کرده و در اینجا انتم را اینجا که بر این گویا اند و در این سبب بالقیه را پیش از این شرح شد است
و نهایت غمک ایشان هر که خواهد تفصیل این عمل باید و لیکن المرح رجوع کردن و در اینجا انشاد و در این عمل
که این است از وی بدو مجله رسیده چشم اتفاق ملاحظه فرمودن پس طبری موقت از قاضی این بدو و پس از این
راه که شب نیمی سپارد و التبع عیان شد که وقت محالیت حضرت موسی زمان پیغمبری هر که بود و صاحب انشاد
و غیش اگر در عبارت جناب محمد لا تانی ادنی غور فرمایند بی گفت تواند دانست که قطع نظر از وکیل قوت پیغمبر
که از لوازم درجه اجتهادیه است چنانچه مطالعه این کتاب و ضربت حیدر بر پیران اول دلیل است از این
هم برین قدمه مشکلمین رخصه نعم شریک اگر دعوی تقییه حضرت موسی ۲ از بنی اسرائیل خبر زندان حضرت
یعقوب علیه السلام می آید و میگوید که پس بدان می ماند که حضرت موسی که بمصدق کان لیاثت هم بالقیه از بنی
سبزی بر دو این صاحب فم و ادراک از این درین ورق هم مرتب شد نیک می آید که هرگاه در باره این
عموماً بتقیه حکم میتوان کرد چنانچه طبری در مجمع گفت جناب پیغمبر سید المرسلین چگونه تقییه فرمایند که بالشرع
می آید سنی و شیعیه است یعنی کذب و دروغ از ان لازم آید حال آنکه طبری اقرار میکند که حضرت را کفار که
خود را بولایت حق میگویند و حضرت از مواضع زیاده دست حق پرست نمی برد و است طریقه تراز که
میگوید اینجا حاصلش اینست که حضرت در یک مظلوم امر بدایت را مخفی میداشت و نمی فهمید که چون هنوز آیت
حیاد نازل نگشته بود دشمنان در آن بلده نکشید و لیکن در امور تبلیغیه زاید الوصف میگویند و بعد از آن
تیندان تأکید میکرد و هم از سبب اظهار بود که بلوای کفار بارها می رسید و بر ابوبکر صدیق چه میگویند
حال آنکه درین کتاب نقاش برشته و لیکن شاید که بتفصیل معنی آن هست بر نکماشته یا سبب یا فاش است
گفته بی جناب امیر القیام بر اصول رخصه با اتباع پیر خود می گویند و او موافق و مطابق کتب اصول موهب
مقتدر اصحاب گفته بوده و در اعیاد و عبادات مشربین شرک و خیل می ماند این اتفاق هر چه درباره
این خرد و بزرگ نسبت کنند عجیب نخواهد بود و کما فصلنا فی حواشی لمن الریاح فی کوفه المیند و الحمد لله
که بنده کسب من از روزیکه این بها دبیر امت این بها شروع کرده بعد از رساله قدیمه که طبع از انالی
در آن ملحوظ بود و میسوطاً و مشروحاً گفته هر چه گفتند هرگز مقام استتار و پیرو داری نبوده پس
کمان مجتهد ذی البوصین صاحب اتفاق و تقیه و سواد الوجهه فی الدارین بر جای خود نباشد و امر واقعی است
که در اینجا حضرت امیر بر اصول رخصه بجا آورده اند که اصل قرآن را پوشیدند و اگر کسی از شیعه بعد از آن
بی بیان بر دو قرات آن شروع نمود او را نمی کردند و مطالب زراعه متجرب از دنیا و اقرارش از انجمن
بیان فرمودند او را در باره اضلال و مکر و غدر بر اهل کتاب ترجیح دادند نه اضلال است و نه تمسک
تدلیس بلکه عین هدایت تحقیق باید دانست الی غیر ذلک من الامور التي شرعنا فی هذه الاوراق و قدس
على هذا متالب الثمانین و شیطان الطاق اما ذکر آیات کلام شریف یعنی پس جوارش از تقاسیم و غیره

منهج البیان و مانند آن مختصری در مقامات اثیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تشبیهش عیان شود
که معتقد اگر در مدت العمر احیانا بقبران مجید الدقای نموده انهم برای ادعای ارفعی بنموده و آنچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا تبرئ و راست بگو که بر زار ه چنان لعن و میل کردن و بهنجانی بر زمین
و دیگر اضلال شیعیه بود باینکه خود را حق و اولی اندر عالم و حقش علی بذل الصلح و حفرینه که طینی لقه المحدثین
انرا در وقتی چند بیان بطریق در کاتی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از انرا
کسی در ظلم کردن بر اهل نبوت و غضب نمودن حقوق ایشان نبود و خیت الفرووس در میراث یافتند
در عالم اختیار صدور یافته با در عالم مجبور بر یا با وجود و حفظ و مراست خداوند عالمیان چنانچه از
کتاب مکتوم بر دعوی کلینی بی ظاهر است پس چه حال خواهند بود و قتی که بداور بهای قیامت گرفتاری
و در دست ملائکه عذاب محاط شوی غیر از جنین رحم که بعد از ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
حوال انصار بر انجات بخشید که بعد از تو خواهد بود و بر یکسی تو خواهد گرفت و خاک حسرت افروز
بیرست خواهند بخت و از اینجا ظاهر شد درین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد بجهان
گاهی جناب امیر اسرار شوند و بی با شمر را بر فاققت بر گیرند و سر ضوبه دار قدس را از روشن و در
وزمانی خالکین و لید را هر دو دست محکم گیرند و دارند و بر زمین بنزدند و شور از خلافت بر آید که
امر و خالک شده و زمانی که میان فاروق بکشند و ششام دهند و چون بر سبیل امتحان بگویند
اگر شمار انجا را از مضلالت بکشم ان وقت ما من چه معاملة خواهید کردن جناب امیر اسرار فرمود لیسرنا
خفک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت انجناب
مضاف کارزار احدی نبودن وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مرد که در وطن الرماح الصریح خود
که جناب مرقصوی در وقت خلافت هم فقیه میفرمود که لا یخفی الغرض از روزی که کتب اهل حق مثل
صواعق و تحفه و غیره با طاهر شد اما بعد از خردم بر داشتین کاری نمائند و بعد از منی الکلام و از این
الغنی فارغ غلطی کامل از اکابر ایشان طراجم رسید که رساله الکتابتیین بین است از ان روز
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این محملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زمینار در واقعات زمان سعادت نشان یابد و بیاید امر و یکم کثرت ان درین
عبارت تقصیر کرده که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ان اضلال امت نموده معاذ الله
ذلک چنانچه حضرت امیه از ان دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخار از ضلالت سپرده اند و ایضا
و فصل را حدی و نهائیتی نیست بر بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که لطایف همت بر ان
است که در افادات معصومین که با ابواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بیاید و مجربین را بطریق مستقیم
بدایت فرماید از جمله حضرات امیه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ^{علیه السلام} که بر روایات

القیة المحمدین در کافی البیضة خویش در کتاب مخوم ماحور بحق که آن بود و البیضة شیخ قیصر سلطه ذهب بن زکریا
 از امام ابو عبید الله علیه السلام در مسایل متعلقه بقضای حاجت روایت می نماید و میگید به قانما ماراد
 احمد بن محمد بن البرقی ذهب بن زکریا عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نقش خاتم الی العترة بعد
 جمیعاً و کان فی لیساره یستی بیا و کان نقش خاتم امیر المومنین علیه السلام الملك بعد و کان فی یمنه
 السیرى یستی بیا فیه الخ محمول علی القیة لان روایه ذهب بن زکریا و ذهب و ظهور علی موقوف العمل
 بما تحفیض بر وایت علی ان ما قدر مناه من ادب الطهارة و لم یس من واجباتنا یعنی اگر کسی در این مقام
 حدیث امام صادق را ذکر کند که آنجناب فرموده که نقش انگشتری پدر نبیگار من امام محمد باقر علیه السلام
 بود و در دست چپ آنجناب می بود و استخوان بدان دست میگرد و نقش انگشتری جناب امیر کرم الله
 وجهه الملك بعد بود در دست چپ و استخوان از آن دست می نمود پس انجیدیت بر لقیة محمول است یعنی چون
 روای مذکور که شیعی بود حضرت امام جعفر حکم شرع را که عدم استخوان در آن حال بود متغیر فرمود و بالشر
 انکه بر پدر زبرگوار و جد عالی مقدار اقرار نمود این اضلال و که راه کردن خلایق کار شایسته نیست و از پدر موسی
 معاذ الله و دامن مبارک حضرت پیغمبر از آن پاک و پاکیزه است برفعه هر چند اسما را بنزد من بدو نزد
 و دل و جگر خود را درین مشاق و محن بسوزند چه مجال دارند که از کتاب حدیث یا احادیث سنن یا حدیث
 روایات از محدثین جمعی امامیه که شاگرد رشید البلیس یعنی اند علاج ایشان غیر از احقن چیزی بیاورد
 که امر برادر که هم خیر است برای شان و هم ثواب فاعقبه و یا اعلی الالباب باقیاندمری آخر و را بنام فرمود
 علمای رفقہ مانع از آنست اگر مقلدین شیخ المعظین و رئیس العقولین و ضمن المیت طاهرین اولی اصحاب
 در معالی ان کار بر بند توانند یافت که حکایت را وی مذکور بلفظ کان یستی و فی یمنه خاتم که او آنهم در
 هر دو جا ظاهرش دوام و غایتست پس چنانچه فعل حرام را نسبت کردن باین مصومین دشمنی المیت
 است البته عادت ایشان برین امر شرت بحیال شیخ عاقلی از معبان حضرت طاهره نمی آید و از جانب دیگر
 امامیه بعد از ان اصلاحی دیگر فرمود و بار در روایت ابو القاسم از همان امام عالمقام مامور بارشاد و امام
 نفس الامری که پسیدیم که شخصی بخلاف او را ذکر و همراه دارد و ان انگشتری که نام عبدای غر و جل بر آن کن
 منقوش فرمود و نزد من خوب نیست گفت اگر نام رسالتاب باشد ارشاد نمود و که شیخ مضالقه دارد و خود
 معلوم نیست که جناب شیخ جی الی اب تقید را چه بروی خود بستند که دیگران دلی بسبب عجز بر زیر کیم تو خفتند
 و نهایت کار سخن ارالی و هر زده در الی ایشان اینست که استخوان در ان نیست فقط استعجاب بکثرت
 وضعف این سرکاری نظر لبا و ات ایما مصومین که خاتم در دست چپ میداشتند و امام الایمیه نیز بدان
 عمل استخوان میکردند و عمل بر لقیة موجب مضحکه است که ما عرفت نتوان پوشید پس اگر شیخ المعظین نام این
 کتاب بحر سامری یا طلسمات بحیال یا تحریب الاحکام میگذاشتند مناسب می بود از آنکه نامش میبود

الاحکام نماند و دعوی مزید ولای حضرت اهل بیت علیه السلام آغاز کردند و درین سال سحرکاری
 ایشان و عداوت حضرت اهل بیت بوضوح استجا میدیدیم قدر چه موقوف که خود علای امان میر باد خود
 اتحاد مذہب بر شیخ الطائفه زیر تبسم میکنند ورنه حال منافقین خوب معلوم است که عیوب خود و شکرگاه
 خود را میخواهند از سبب مزید اخفا که خود هم نمائند تا بدگیری ولو کان شیعیان چه رسد یا لجمه چون راه
 الصاف درین معرکه مسلوک شود نسبت باین سبب ان کلماتی بزرگان می آید که در دیباچه دانی دیده
 یاشنیده باشی الوقت اعتقاد خواهی کرد که مولف این کتاب آنچه در باب تبدیل نام تهذیب گفته است
 سخنی است قریب حق و صواب امری است لا جواب بعد از ان مختاری خواه در دل خود نگاه داری خواه
 در مجلس مدعیین تشیع نیز بزبان آرسه بر خلاف عادات ائمه است حال حضرت رسول خدا که در هیچ حدیث
 مکی و مدنی بیایی که تلبیس و اضلالی را راہی باشد و نیزه را زین آیات که مجتهد در اینجا از سفاهت و حما
 خولیش بی مراجعت تفاسیر نقل کرده توان یافت که حضرت صلی الله علیه و سلم امر را بایت را در مکر و بربود
 منادید قریش که اینجا را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان مخفی میفرموده امر می نازل شد و حضرت تفسیر
 و اتفاقا عدی بنود سبحان الله مجتهدانیم ندانست که در زمان نزول سوره مزمل و مانند آن که در آغاز مبعث
 بود و امجداد در مکی نازل شد پس میخواهد که در افعال الهی دخل دهد و انیم در قرآن مجید بخیر و بدی که کما فی
 و هم کما کون و تا زمان مبد و جهاد اضلال را بسوی حضرت رفع می سازد بخلاف زمان ائمه که بعد نزول
 امر مذکور است بعد ترا و حدیث الجهاد ماضی الی یوم القیمه در کتب فرقین است فاعلمی الله انصارهم پس در تمام
 لفظ اضلال امت و مانند ان آوردن سنیه خود را بنان گیوسفتن و حق را بیاطل خفتن است بی بر اصول زیاد
 و در جاحله القیمه بزرگان حضرت معاذ الله در واقع تصب لفقوی هم تعللات بود و هم استغفار از رسالت چنانچه
 بارها درین اوراق دانستی و دور تر چهره اوی که غیر از خلافت بلا فصل دیگر چه بود که آسیای نجات بران
 میکرد و چیرنی از عقاید و اعمال در آخرت بدون ان عقیده یکبار نمی آید معندا حضرت هرگز ان امر را بخود
 سوی امت نرسانید و از اصول روافض حتی از حواشی این کتاب یعنی تهذیب شیخ الطائفه در کمال ظهور
 است که حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلا فصل امامت مرتفقوی را بجا فرین نرسانید و بگویش
 ایشان ندیدید مگر در آخر عمر چون زمان فارغ غلطی مقارن گردید بوقت نزول کتاب امر المختوم و انهم
 بعد بیان مفاسد این خلافت که نتیجه ان ارتداد است بر تقدیر یک جناب امیر را نصب فرمایند و بارها
 و التی و از نوع بدیهیات است که چون حضرت باند دشمنی اصحاب رعیت را با جناب مرتفقوی پس
 خلافتش بدون اطاعت لشکر و رعیت چه معنی داشته باشد یا سلطان تواند شد کسی که لشکر و رعیت
 در قلوبی او نباشد یعنی اطاعت او نکند العرف و ولایت قرانی را بعد از یکدو سال بهر سانید و انهم
 بعد و امام حاضر فی الامصار غایب عن الایصار که بر انی خبر گرفتن از و ارج طاهر ان خویش مصداق

الحقیقت است که کجاست نردول اترال و مکاتات لغیری میفرماید طر فو اگر در تبتی لغیر پیش هرگاه نرد
 که چگونه این آیات دلالت دارد بر اختیاری ندریت و انفعال امت معاذ الله خود مستسین رفعت مثل کبریا
 رئیس قدوه ایشان در مجمع الشان ان آیت را بعد کفار و البته چون آیت بتدیه کفار و اوست
 و بر دلالت بر تبیین کفار دارد و پیش گشت برانی حضرت و امت مرحومه انجناب چنانچه بر تا کمرین تمذیب نوکر
 مخفی نیست یعنی ای پیغمبر از تکذیب این مخوفین چراغ میخیزی که اگر کسی خدا را قبول ندارد و دشمن و دشمن
 را اعتقاد نمی نماید که من رعایان ایشان را بدارم حکم جهاد در در بر زک غفر رب می باید یا مال
 میگوید چنانچه بعد از این ایام بدو انکه کسی گوید بعد از سر من کن خلیفون شد شد باشد ذلت و اود ایشان
 ضرورت است که در جنگ پدر از شوکت و ابریت خود دیدر آمدند و ترقی اسلام چون انجناب از مقامات
 آمد که هفتاد کس از ضدادید کفار طر فو پیوسته گشتند و با وای خود رفتند و بهتاکس از سر کشان و
 کردن خرازان کافران بدست مسلمان ایشند ندلس بتدیه کفار و پیشتر سید الا بر را اختیاری برایت
 و معاذ الله اسلال امت و الشنق و تدیه رب العالمین را حضرت پیداشت چنان گراهی باشد که ساحلش بود
 بدست و بانیه اگر قول را بیاور کنی باری باز بکشتن و مکتب خویش رجوع کن قال الطبرسی صاحب
 المعنی ثم قال سجاده نهد و الکفار خورنی یا محمد و المکذبین الذین یکذبونک فیما تدعوم الذین التوحید و
 العبادة و فی التبت و الخیر و ذل القول العادل و معنی و الیه اذ اراد ان یهدوه و هو لعل علی انه یطول
 منه اولى التبعه المستنیین قوی الشریعة الدنیای کل جزا هم الی ولا یستعمل تلبیک بمجازا هم و مفسر کلامی
 خود مسمی بالصافی بعد از نقل این معنی زیادت حضرت امیر را بیان میکند یعنی صاحب کافی از حضرت امام کاظم علیه السلام
 که فرمود از مکتبین کسانی هستند که تکذیب امام الایمه نمودند و راوی گفت چنین نازل شد فرمودی از اصحاب نقل
 کرده قول امیر المومنین در منافقین که رسول خدا این مکتب من را مقرب خود میکند و این همیشه تا این ایشان
 یا انکه می نشاند من و لیسان خویش یا انکه بر و اتلی و او به بعد کرد ایشان را و این سالین از
 که و ابهرم حیرت جمیع امام شد خلافت ان و در حقیقت آن تفسیر لغیری تواند بود و لیا خب جمعی که از آن در اصول
 از امیر اثر انگیز است و حیرت است که این اوست و تقدیر است خود در نسخ جناب امیر سور چهارم چنانچه از نقل
 و الشنق و تفسیرین هم اشاره بتقدیم ان کرده اند و از مجموع کلمات ان فهمید و شاید که که ترتیب تمامی سور قرآن
 درین محلیه یا محلیات خواستی لوح الراج مفصل فر کرده ام که بهر روش در مکه بلکه انرا بحث شرعی بود پس
 در مکه قضای مکتب من کجا پیش آمده که لوصایت و امامت بلا فصل تعلیق دارد و یا صاحب مجمع میگوید که از آن
 از کلینی و شروح ان میباید که اگر بگویم علی بهر مثل شد و شکر بود و چون حضرت بجا آمدند بهر سید و در شروح
 شد البکر صدیق گفت حالا چه عطا رشت بود و تفسیر قدوم علی استم از ان روز غیار چند در و نش بریده
 ولیکن شیعه را با مطلقا و واقعیه کار که انحرال بعد ثلث ایشان در روایت فارغ علی که حدیث چهارم از ابان

روایت کرد آنچه اول بر آنست که این معرکه در شب معراج پیش آمد و هم اشتداد ملائکه مقربین بران و نزول
 کتاب اخر موافق و عده شریف بود و قاعده وایا اولی الالبصار پس مکررین استغیثه و شرم را داشتند و بکلیه
 وصی که با آنجی اما این دوم پس مجتهدی ان چنان فمیده که شمار دین خویش باشد و من بر دین خود
 باشم حالانکه مقتضای بیان طبری اینیم از قبل متذکر است نه حاجت عبارتش نیست و کفریه و حو با احد
 ان معناه کلمه جز او نیست و لی جز او دینی مخدوف انصاف و اقلیم المضاف الیه مقامه و ثانیما ان المعنی لکم کفر
 کم بالنسبه ولی دین التوحید و الاخلاص و تها و الاکان ظاهره اباحه فانه و عحید و بتدوید و مبالغه فی التبی
 و الرجز کفر و اعلموا ما شتم و ثانیما ان الدین الجزاء و معناه کلمه جزا و لی جزای قال الشاعر اذا القوا القسا
 هم و دناهم مثل بالقبر فانا و قد تعینت السوره مجزله لنبینا من حیثه الاخبار بما یکون فی الادقات المستقبلا
 لایسئل الی علمه الالبوحی من قبل الله سبحانه العالم بالینوب و کان باخبر به کما اخبر و فیها دلالة علی ذم المذنب
 علی الدین و وجوب مخالفه الکفار و المیطلمین و الرايه منهم و روی و او دین الحصین عن ابی عبد الله قال
 اذا قرأت قل یا ایها الذین آمنوا لا تعبدوا الا الله فاقول لا اعبد سواک فقلت لا اعبد سواک فقلت لا اعبد سواک فقلت لا اعبد سواک
 و حده و او اقلت لکن یجب ان یفعل فی الله و دینی الاسلام تقدیر تسلیم که خبر از عدم اعتبار میسر در
 اساس مذہب خود را کند بدین است زیرا که در مذہب شیعه و اصل الاصول ایشان تقیه است و اصل الامت در تبیل
 احکام بر بزر و و برگاه این امر در میان نباشد شستن حضرت امیه مانند اقطاب را به الدنمار است و چه چنین نباشد که خواص
 را هم میباید که امیه بدی اگر خوشامد و تقیه میکردند در مزید مصائب علی چه اگر رفتار میشدند بلکه داد تفرقه بود
 میدادند و بشارت و کامرانی بسیار بدین پس شستن ایشان بی شک شبهه متعین است بلکه در غایت بزرگواری گفت که نصیب
 که این نواصب برود و بر تقدیم رسانیدند و ایشان را مقرر فی الطاعت گردانیدند باز داد افشای را از حضرت امیه خوا
 ایشان دادند که فی الکافی و حقیقه امیر القتل عمر غنیت و نابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود انفا مفصل در
 که حضرت امام صادق مامور بالبراءة الحق و بر روی ذہب بن ذہب چنین صورت فرمودند که در ان اقرار صریح
 بر جناب العیسوی حضرت باقر العلوم اولین و آخرین است که بخیر اتم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود و این بزرگان
 بدان است که انکشتی در ان بود استخام میکردند و البته جناب امام صادق بحکم دلداری و صوارم و حسام بر مذہب
 این قدوه اهل بیت خوانند بود زیرا که اختلافی بود که در سلسله ایست ثبوت امری و صدوران از امامی بحکم دلداری
 متشیعین حکم اجماعی نواند و لاجرم انچه امیه بلکه تا امام نرگسی درین شناخت گرفتار نشدند معاذ الله و سعادتمندی
 حضرت امام صادق نسبت بزرگان خود بجا یث قصوی رسید طرفه انکه وجود حضرت باقر را مجید و ذوات امیه که
 الکافی آیت و کلمه حق افتری علی الله کذبا هم از یاد اینجناب رفت و انیم خیال منفی نیامد که اقرار برین
 بزرگان بر حضرت رب العالمین بر جناب سید المرسلین است و این امور از جناب امام صادق و تقیه امیر القدر
 مردیست که عیان را چه بیان حتی که کلینی و تهذیب و شروح و حواشی ان بدان است اما از ذکر عبارات ان

پس بگویند که در آن روز که خداوند عالم را گردانید که بفرماید که این
 که من می بینم بر این عالم است یعنی غیر از این بسیار دیگری تواند بود پس باز انقلاب بالقدری الشیء بحال
 منافقین میگرداند و از اینجا به طور مجتهدین توابع عیان میشود که آدمی بر اموال حیوانات بعد از حصول حاجت
 مرفوع القلم میشود و حال آنکه در مدارک علماء چنان قرار یافته که بر مانع عدالت مانع عصمت است زیرا العکس و این
 نیز غریب و مجرب است اگر چه دیگران عصمت و عدالت را قریب به هم گردانیده اند کما اشترکوا بالتا و لا یستثنی
 الا نواق و غیر این امور الفاظ و این متاخرین که عصمت و عدالت را بیک و شیر و فحیده اند و در برابر
 و قرآنش مذکور است تصدیق و انوار و لن یصلح العمارا فیه الدیر ثم العجب العجایب آنکه حضرت امیر جوان زبان
 بر سادات حسنین کشانید بجهت و عیدها را که در ضلالت و اضلال وارد گشته یا در قریب و غیره هیچ منتهی را از این
 فرو نگذارند و این کلام در اکثری ازین مقام بلا سب و نسیان یاد میکنند که حق تعالی با کسی قریب قرار
 و از وی ای اهل کتاب زینهار شدنی نیست که کسی تمسکنا الذکر الا ما کما معدود چه از عمل زشت خوانند که در
 جزای آن داده شود و رعایت حسب و نسب در میان نیاید که باین آیه است قول یوم القیامه ناز و است
 بمن اشیست و این جزو گران وقت اضلال است و تبدیل احکام شرعی ازین امور و نظریات باشد که بر افسوس
 را بر نفوس غشیه خویش قیاس میکنند پس وجود و کاف قیاس تقلید اول من قاش سوز گزفتار اند و انهر یا مدینه
 در اینجا بغایت اختصار دارد و کردم و در حقیقت خوشه از خرمنی گرفته ام در اصول شیعیه کمال اتهام و عقیده
 است و علمای فقه اباد و لکن آنرا مجتهدین و مقلدین در بر رساله عبید الحمید از ندرانی ذکر کرد و فقیه
 ابو الطریق تمام با معالجه همان مباحثه کرد و در پیروی اولین و آخرین دعای توبه از او استعدا فانی و در
 بانیست و تحریرات آن دعا رسید و در شهر از غایت هجوم مردم شید و لبست فوج هم بود تا اهل اتفاق باین اتفاق
 خلیل بیان سلامت بزدند و او مظهر و منصور از شهر برآمد و بر او خلیش افتاد و بعد از این گفتار ایشان مجتهدین و غیر
 لزوم تجریر رسانید یعنی مشتبه بر گمای خود زدند و اصول را در آن یاد کردند و بر او خلیش استوار کردند و در آن
 اصول مفصل موجب طعنه میدادند و عنان به لقیه فوارت مجتهد مسکروان اما اظهار این معنی که حضرت امیر و فقیه
 احکام را باینکه میبایست کردند اختیاری نداشتند و رجوع ایشان ملاحظه عبارت صیالحه امیر مومنین که از امان
 برین توسط حضرت روح الامین بهره نزاران طایک قبرین نزول انجیل قهرمود کافی و دانی و منزه مجتهدین
 از کرد و در تصانیف است که در آن مواجیه شریف الهی در باره خطبه و حراست این نفوس قدسیه کمال شده و در
 است ایای ایشان تشبیه نش متوجه نشدند یا بر آن مواجیه دل نبندادند یا چنانچه حضرت یونس علیه السلام چنان
 پیشانی نورانی خود را بر خاک نهادند و بگویند و از وی داد و نفع دادند و علی اسمانی در سینه که سر بردار که باز
 عذاب برانیدم و با اینهمه سر زینا شدند تا این ندا بگوش آمد که من هرگاه وعده میکنم مختلف از آن میکنم عرض کرد که ما
 اگر عذاب کنی کسیست که مانع تواند شد پس آن امیر بدی حکم و یا وجود آن مواجیه گفت و اشارات قلعه اختیار

پس نوشتن آن معاذ الله بخون و قس علی ذلک انما ضرورت که کتاب است لایب فیہ و معاذ الله که فضا بدین امر
 در حالت بیعت بخیر کرده باشد و این معنی هر کسی که کتب فقهیه دیدہ باشد متفق بر اینست که پس باید متون کتب فقهیه
 و شروح انرا بمطالعہ خویش آوردن و ضرورت ضرورت که در آن انهم را بخیر نموندند پس اسامی متعدد و تفاوت
 مثلا در عقوبات شیعه دیدہ باشی که در کتب خویش یا در کتابها کرده اند که اگر اسامی متضاد دید صاحب کرام را معاذ الله
 جمله لغت نویسد و توفیدی از آن بسیار ذی باعث شفا می مرقع است و این امور زیر قاعده عصیب عناد و مندرج است
 چنانچه نمودن مقصود باشد و ازین جنس قلیل بسیاری از امور را مکتب میشود پس اگر مسلمانی در بلاد ایشان
 بجهت سوء اتفاق بکر و دانشان او را مجبور نمایند که چنین تعویذی از خون معاذ الله باید نوشتن پس از دو حال غالبی
 اگر فرمان برود و حالیکه میدانند که ایشان را نخواهند گشت مضائقه ندارد و اگر گشت مضائقه بزرجه شهادت نخواهد
 چنانچه حضرت پیغمبر علی الله علیه و سلم در حق پدر و مادر عاریا سر رضی الله عنه از یاد خود چون اشتیاق نمودند از آنجا
 گذارفتن میخواستند و هرگاه عمار یا عمر کرمان بخدمت حضرت رسید فرمود که تو کافر و مرتد گشتی و ایت کریمه نازل شد
 یا کافر صلی الله علیه و سلم در اینجا از اصول رفته آنچه معلوم میشود زیاده بر آنست که سنیان بر اهل
 رفته بخیر کرده اند یعنی اگر نه نویسد و گشته شود بموت حرام مرده پس کجا بخیر سنیان و کجا حکم و چون که از مجتهدین
 رافضیان صدور یافت و نشان بنیالماصل نزد سنیان از اجماعیات است که بی ادبی ولی الله فی انسابت بکلام
 شریفی سوختن فراتر داد و اضطلال و تفرود شیعه الاسلام که چنین باشد زیرا که امام اعظم در مرتب می نویسد آنچه دلالت بر آن
 میکند درین احوالی مطابق اتفاق افتاد که این امر اکثر است از اتفاقای حران مجید در قادیان و اتفاقای
 اسامی متبرکه که ائمه بدی در نجاسات پس آنچه نسبت باین سنت خواسته بودند برای نفوس ایشان به ثبوت رسید غلط
 و امر مذکور که القلق بکست سنیان و از دفع ضرورت شدید است چنانچه گفته اند و هم اگر از متیقن فن بخیر گشته که شعای میخوانند
 بدون تو نیز از خون مذکور بازداشتن تر جمیع این تواند شد چنانچه بعضی از فقهای شیعه میگویند و این غیاب از این فقیهیه امام
 اعظم و صاحب و نه دیگران در مسئله استیجاب که از حضرت ائمه بر سریدند و امامان بیان نکردند ضرورت کجا است لا حول
 ولا قوة الا باللہ یعنی همانند که فقیه رایاجی اید و در نایم که مرزا کاظم علی صاحب پند بر روار مرزا محمد رضای برقی زنده بودند که از
 کتب فقه برآمده بود که بخیر نوشتن قرا بخیر بخون مذکور قبول کا و جایز است تا انقضای علاوه اگر امر و درینا مسائل قریب آن
 در مرتب امام اعظم موجود است کما عنما قوله و از اینجا ظاهر شد که من از قرات قرآن در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم
 قرات نیست الا قول درین خصوص حکم مخصوص جناب مجتهدانی الاثانی را حدیث طویل نزول ال کتاب که مذکور است
 و جناب ائمه علی باب است که مشتمل بود بر دوازده حقیقه بر اساسی مطهر و دوازده امام معصومینند زیرا که در آن بعضی از
 امام صادق رضی الله عنه امری است موهوم که بایک از اهل خلاف تبرسی و غیر از خدا خالی نباشی زیرا که در خط و امامان
 هستی پس علوم الهی است باطل مکن و منتشر گردان برائی بدایت مردن و خالیست مباحش لاجرم حکم جناب مجتهد که اینجا ظاهر شد
 که من از قرات قرآن و در صورت عدم اختیار دلیل عدم قرات نیست همیشه حمل خواهد بود زیرا که از حدیث طینی که از امام معصومین

ثابت شد که قرآن اهل بیت منسوخ التلاوت است و علمای شیعه نوشته اند که اگر کسی منسوخ التلاوت را قرآن گوید
کافر است و در نجس بران عقلی قطع نظر از آنچه در تریکه شیعیه ثبت نظر است قایم تواند شد بمیاننش بالاخص آنکه بر
اصول رفضه در کافی و صافی چنان قرار یافته که قرآن اهل بیت را تلاوت نکنند مادامیکه امام نرگسی در برابر
و گنزد از بخیر حسن و جمال خود ببرد بقول خواجها فاضل شانی حدیث سر و گل ولله المیرد در دین بجهت قیام بحاله میرود
می ده که نوع و حسن چنین حدیث یافت که کار این زبان صنعت و دلاله میرود و دیده بوده باشد پس هر که قبل از ان بتلاوت
ان نسخه پیرا در القبه مبارزت با خدا میکند پس سبک شک میکند با خدا و حکم او را بر باد میدهد بدلیل کافر است پس این
جهات مجتهد لاثانی را اختیار است هر چه خواهد برای نفس خود اختیار فرماید و ادلی نیست اگر سخن مرا گوش کنید بقضای
این سخن که حکما علی سلاطین نوشته اند مرد باید که گرداندر گوش و در نوشته است پس بدلیل اولی حجتی و شش بر ذرات والا
صفات خود گوارا فرموده بکتاب معتد خویش که با سجا این قید طوطا در نه چنانچه از طعن الرابع پیدا است رجوع فرمایند و
به مبتدی که نسخه اهل بیت درین زمان منسوخ التلاوت است یا نه و چون حکم امام صادق منسوخ التلاوت است حکم
حدیث کلینی القبه انچه کتب مثل آفتاب عیان شد رسیدم بر آنکه غالی رحمة الله علیه انچه گفته که حرام است بر و اعلم که باید
تحقیق ندرند بیان واضح که بلا معنی و ان مستلزم انکار شهادت است گوئیم که کتب مولای و قای خویش محالست
باید دید که چنان مجتهد ازمانی و غیر او مدلل و میرسن کرده اند که الواحد مدغالی تشیع اختیار کرده اند که رساله او سر العالین
دالات بران میکنند که اصحاب و روز عذیر بی بیعت در آمدند و مجید و وفات سر و کائنات نکت نمودند و از ان برگردیدند
و میل نهاد الا الرقص چون رفض و به ثبوت رسید نقیضه از وجه دور و وجه بعد پس حکم بحجرت بیان ما جرای شهادت چنان
سید الشهدا رضی الله عنه چگونه موجب انکار شهادت خواهد بود زیرا که حکم سبب چیزی دیگر است و حکم بالا عطار
چیزی دیگر و بنده را یا دمیاید از تالیفات مجتهد که او بایل بدین است و انچه قاضی رطل بوق در باره او حکم کرد
بتشیع و ان را میرسن گردانید سخن مقبول است پس کلام مجتهد لاثانی منقلب شد و الحمد لله علی ذلک حمد اکثر احوال
تقریر تا اینجا رسید بحیال آمد امری از یاد رفته که حجتیه جای که در باب قران مجید عدم نظم و تشبیه کلامی نوشته اند
حاشا سید بران مرتب نموده و در ذلک قال فی حق الله ان الله یاکرم کون ذلک الحق اول هذه القصة قوله لثانی و ان ذلک الحق
فان ذلک الحق و انما کانت عنه و قدرت علیه الاستقلاله بنوع اخر من مسادقم و هو الاشتهار بالا مر و الا سقوله
فی السؤال و ترک المسارعة الی الامثال و قد یلزم ان فیهم شیخ یومیسر فقل ابنه بنوا اجنه طعانی میراثه و طر حوجه علی باب
المدینه ثم ساروا الی البون برمه فامرهم الله ان ینسجوا القوه و یزیدوه بعضها فی غیرها تا یصلوا فی الحق و الا الله
الوقوف و هو کماله انما لیس از غلط اندامیه مقام تنون سرشار برای مجتهدیه کار برایشان روزگار بطور حرمی انجا اندریر که
در نی مقام کات نظم با این امور ضروریه پدید آمد در کتب معتبره و دیگر از تفاسیر معتبره مثل التفسیر کبیر امام زاری علیه الرحمة و تفسیر مجمع البیان
مولای طبری این سیر و دیدیم حیدیه باشی که وجهه تاخیر متقدم و تقدیم تاخیر را حاشا باید بیان میکنند که التفسیر امام را سجا طرنا و زاری
بیتسیر مولی و مقتدا می همت بر آن زد که او را مقام پیرایه این تفسیر که بر تقدیم حاصلش در فارسی بنویسم تا بفهمند که حال فهم در التفسیر

نیز میباشند بالجملة مفسر گوید که اشغال این تقدیم و تاخیر در کلام بلغای میسر آید و در قرآن مجید و ربانی که واقع است
 این جمله آنکه حق تعالی فرمود و الحمد لله الذی انزل علی الخلیل الذکر کتاب حکم الخیر و الخیر فی القدر البتة و در علمای این است
 آنکه این تقدیم و تاخیر در کلام مفسر گوید که در کلام غالباً جناب مجتهد و مصلح آن پیچ و تاب افتد و راه بجای
 و هم از جهت شرح اخبار ناصر الدین جیفناوی موقوف و ششم که بدون کتاب جاگزین و در کلام مجتهد فقیه الامور
 بتواند شده و مفسر طبرسی التلکات تخریص نیست یعنی جامعین قرآن مجید این تصرف نمودند و خدا چنین تاویل فرموده و آنرا که
 سبب آنکه کتب کلامی که در کلام و چون هر یکی میداند که مفسر مذکور از مقتضای شمر او بلغای عرب مجتهدین شیخ صدوق
 الکو اوب و دیگران از اتباع او تکلیف قابلین بالتحریف میکنند و قس علیها ایامی بیانی سانی متشیع که قبول مجتهدین
 زمان امام بود و اینهم تصحیح میفرماید و مدلل میگردد که قرات رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین ترتیب بوده که در این
 رایج است این نقلی و تحریف و تبدیل چگونه سومی قرآن مجید را تواند یافت و رفته اند از آنکه این کلام مفسرین قضایای
 و تنظیم ایشان کلامی است که در این باشد یا نه و این است که اولی است که کسی چنین تواند گفت پس چون
 بر این مجتهد و درون شریعت رسیده و معلوم گردید که کلام مجتهد عیب از نظرسید و در مفسر متشیع که در شریعت و این تفصیل
 که عرب عباد و کلام خویش میبایزد آن تقدیم و تاخیر سید این که از اقسام تحریف است معاذ الله من ذلک بلکه تقدیمی تاخیر
 که در آقا رسول و کیف دانستی و در کلام اوستاد کلینی واقع است که او را یک نفس سید یا علی نصیر آبادی از غالبان
 در باره تحریف قرآن مجید پیشانید و ال تحریف نتوان نیست بسبب همان وجه که گفته شد از مجتهدین همان هم دفع گشت
 تحمل است که سبب علوی و تحریف نقل تو را که در وجود و در کلام این باضی عالی تقدیم و تاخیر مستطوری درین از نفس باشد و کلام قرآن
 راه باید که سر بر خط تحریف را مطلقاً پس از تحقیق الزام ماسکوم و توفیق این و کلام هر یک از راه هر مخرجی از مخرج و در
 از برای کردن بالانفاد قدیاد متاخرین قوم مستطیع بودند آنکه در ماده ثالثه را بدیدند که درین در جای هر چه حیرت افتاد بود
 که اگر گویند احرار با محقق مصحح محمد و انهم علمایه تا اختلاف برای غیر دین ملت بود پس چنانچه حضرت ارشدین برینکتاب مستطیع
 میگویند تصحیح شود که هر کس قبول کند این کتاب را او را یک نگردد و هر کس که شکر شود او را هر چه پسندد با او چه کم و نیز حق است که در خط و حروف
 بناید است تمام فرموده و درست که عده صادقین و فاضلین این اسباب مجادلات ظهور داد و رفته اند از هر کس که قبول نموده باشد
 معلوم شد که تجدید قرآنی از روی ایش از مفسرین منقول افتاد و ذکر هیچ ذریع عمل در آن زمان عین صحت شد و رفته اند از هر کس که
 و کتاب همای چنان خدای شهمو میشد که عریضی بر آن منجیل نباشد و فاضلین این قیامت این شمر و شست رو میداد پس شرح
 باید و از علمای شیده را اعتقادیه خویش فارغ علی نوشت و جمعی از ایشان ابتاع شیخ المشایخ لازم شمر وند
 و منبع تحقیقات او گردید و بعد از امور دیگر نیز که چو بر ذاتی این طایفه باشد و ران ملحوظ چندی
 از تلبس تبلیغات و ثبوت کجافیه و دروغ ناسی بی انتها که موطا هر عند العقلاء و لیکن هر
 حال این علمای قوم ازین طعن احرار که تقریرش دانستی و دست برداشتن و المر
 یو خدا با قراره و از عجایب و غرائب آن که پیر و همقاسی کتابی چنان طول و عریض

و بعد از این نوشتن و در هر کتاب فن از موطوع و غیر موطوع مذکور شد و او اختیار داد که در مجلدی چند یا در اختصار
نوشتن ابواب مطاعن بر هر دو عادت علمای خویش است و نوشته و بان تعبیرها و سنگین می گویند که از لوازم دلگیری و دلربایی
است سر تا ناید حال آنکه غرض کلمات و مقصود اصلی مجالزات در مباحث امامت ایمنه هرات بود و بنده و کرد و او بر
آن مجالزات زاید الوصف کوشیدیم و چندین نسخه اگر چه مشتمل بر اغلاط بود که جوهر فزونی است فراهم نمودیم و با
تمایش بهر سید و از آغاز تا انجام در حق گردانی کردیم نشانی از ابواب و فضول مطاعن در آن نیافتم حال آنکه
از آغاز مرسوم است و هر کتاب بزرگ را من مضبوط و منتهی بی بیست و پنج دو طعن را که فکر و قوطاس باشد در
طعن الرماح برگزیده بهر سید نامی ننهدی که متکلمین ایشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهل سنت این هر دو
طعن عظیم را از میان بردارد و در خصوص ما را از مردم و فهم سازد بعد از این دم و دودی در علمای مانعی ماند
والحمد لله که من در خدمت گذاری آن کوشیدیم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقص الرماح جوهر
و گویا و دود و در برابر دشته مغرور و را خوردم و این همه مثل است که خواجه نظامی نظم فرموده **س** چو
بر درازی از رگ زرد و در این خور و پیشه مغرور و در این و در نقص و جرح آن کتاب نیز همین جا و پیوسته
چنانچه در رد و قبح نشاند و تیر و نیکو را اختیار ساختیم بی قلی کنتوری و نمایم مطاعن زرخ رنی
بسیار کرده و در رو تحفه و مانع خود را سوخته و لیکن معلوم ناطرین و سامعین است که قطع نظر از آنکه بعد
الزمانی اورا مستحق این معنی نمی دانند که در مقابل حضرت صاحب تحفه قاضی سره الغزیر قلم بیکه و کا بهر فصل
عوام طلبه و لایه مردم و بهر قدم چنان جنتین توانست که در عمو خود را فراموش کند و لیکن افسوس نیست که کسی
از اغنیای توفیق آن نمیشود که کتاب نقص طعن الرماح را که آنم ذخیره مباحث کلاسیه مثل این کتاب در چند
از مجلدی صغیر مزین نام تا در قارب و مشارق الی لوم القیامت مشهور بماند و سعادت جاودانی و در قراعت
مقوم گردد و ترتیب آن لایه وانی نماید و من آن به قوت کشوری هم مجمل یا مفصل کالکم شیان و لور شود و چون
حال مجتهد یا کسی معلوم شد که چنین ابواب و فضول را که در دفتر مقاصد خفته تواند بود و قماش نظر از خدمت و قد بای او انانی
ندیدیم رض طعن الحراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطاعن موضوع بود و پشت پا را ندور نه بکین و قرائی که از آن قرائت
نوشته ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنان داریم که ایشان را بچنان توفیق و دلداری دیدن تالکات فخر از
ناجیب رض کلیه دست بردارند بلکه مانند صاحب نقص الروفص بنوشتن چنین کتاب بوییدین اسلام شوند
و **لَبَّائِلُ مِثْلَ الْكَافِ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** که بعد از غضای بصر ازین که این روایت از جمله اخبار
احاد است الخ بعد از تسلیم این معنی که روایت مذکوره از احاد است و هر روز اشیکه چنین باشد
بایوجب علما و لاعلا چنانچه مقتضای ثنائی گفته بلکه جای مجله مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو
را بر او تنگ گرفته اند و بنده درین بر دو مجلد کیه واضح گردانیدم که دندان قیفل بر اے خوردن
دیگر است و برای نمودن دیگر است باطلی اید زیر که در کتب معتبره منبسط است و در

مناقب جناب امیر و مشایخ حضرت فاروق مضبوط و دقوتی برده قانی و در هر دو کتاب مطبوع غیر مطبوع معلوم
 میکنان امر نیست که موجب رسم محمد بن یسایا است پاس سخن نمیکنند و چگونگی احداث کنند که عاقله نذر اند
 باز میگویند که اتفاق فریقین بر آن میباشد و آنرا با مال ساخته از وزیر کلمات ایشان است که دلالت قوی و شایسته
 حال آنکه وضع آن نزد عقل مثل ائمه الهی است و از دیدن و شنیدنش خود را بکوری دیگری معترف گردانیده اند
 و بر ظاهر است که اشیر المیزان بر مزی که فرض کرده آید در خصوص مفقود است بلکه ضعف آن و موضوع مجرب
 بود و شایسته و عقیده بر جای خود مشهود و کالسلنا و کلمنا علیه سابقا و لاحقا و از موارد نیز آن امور بود و موضوع
 ای گردانید که لایق فاه قاه مخالفین فکیت که برده قانی در اساس اصول مباحث اخبار میگوید اما دعوی ایشان
 معظم الفقه لعلم بالفرة من الذمیب و الاخبار المتواترة فعلی تقریر محتمل لا اله الا الله الفقه و معاصره
 بالمشقة النیة بحصر الدعوی من متفهمنا لانکار الذمیبات و مناقب الحسنات و الضروریات فان من قبیح کتب الفقه
 لا انکار و ان مجرد نسبة المسائل التي هي من ضروریات الذمیب الى ما ليس كذلك کتبه واحد الى الالف و قدر استیفاء
 مصنفات بعض الاعلام انه قد استوجب ضروریات الذمیب فی وجوده و قد فریقین مع رواج بعض المسائل فیما
 علی الاعتقال و الحال ان مسائل الفقه لا انکار و ان خضبط فی مانه و اعتبرت قال صاحب العالم فی جواب کلام
 ما ریب ان ما دامه من علم معظم الفقه بالفرة و باجماع الامامیه امتنع فی هذا الزمان و اشباهه فانه کلک فیما
 تحصیل العلم غیر جائز و بعد از یک و وسط غیو لیس و کذا دعواه العلم بالمتواترة فان وجود اسند المتواترة و
 الاخبار المتواترة فی زمانها شایسته و نادر و النادر کالدوم قوله و در اکثر روایات اهل سنت وارد
 شده که جناب حضرت ابراهیم ایخ از مجتهدان اثنی عشری است که از عبارات حدیث چگونه ثابت کرد
 که حضرت خلیل ابراهیم علیه السلام محتاج شد بطلب خاتن حال آنکه در روایات این قصه
 بیاد می آید که هرگاه حکم ختنه کردن فرارسید حضرت ابراهیم مشغول بود و بکینه می کرد و درستی
 آن محتاج بقدم یعنی نیش بود پس بجلت هر چه تمام ختنه خود از آن فرمود و لاجرم
 مدعای مجتهد از کجایه ثبوت رسید که خاتن آمد و هر چه بالستی کردن کار بر آن بست
 چه جای آن که خودش نقل می کند از صحاح که عمر شریف حضرت ابراهیم در آن وقت
 به نشتاد رسیده بود پس حاجت خاتن چو باشد بلکه باولی حبس تیشنه بر خفته چو حاجت
 شده باشد پس مدعی مجتهد که از عبارت خویش بر آورده که هرگاه نظر بطرف و ذکر انسان
 متصل که بشتم او باشد محل استعجاب و استعجاب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع منفصل
 چگونه محل استعجاب خواهد بود و بجهول نه انجامید و فرید حیرت آنکه در محل نزاع نه قصه ختنه را
 و خطی هست نه بیمار و طبیب را بین تقریر او فضول باشد نه قابل قبول و اگر او را و معنی
 در جایت همین کرد و با جمیع المجتهدین محدث بخشی که در محل غرائب احادیث ایام است میاید

در چهار درین غلطه میجو الاسع و قهر کل سیاهی فرو نمیرفت بیا نشاء آنکه لفظ قدوم بر تحقیق
 او بر وزن لفظ رسول است که تیش بخار باشد هر چند مطر زمی محشر می شد و هم گفته باشند که بنام
 موضع است پس دلیل بر برابر نرا دلیل دستیاب شدن بر آنکه اختتام بدست مبارک حضرت خلیل الرحمن
 بود و خاتم بیج و خلی نه داشت زیرا که اگر خاتم می آمد البته آله موتراش می آورد و چنانچه در
 امور غلطیه و عرفیه قرار یافته نه بخار هم اوقیتش خود و نص و صیت تیش از آن است که بخار هر چند آلت
 دیگر هم دارد ولیکن آله موجب کمال اذیت درین باب است که اجسام رطبه زاید رنگ بسیاری بر روی
 آلام و شعله یار است و انسان میگزیرد از آن عادت عاقل نیست که تا کار سببیت بر آید بطرف مشکل بگردد
 و دست افشارد و بگوید که همراه بخار می باشد قطع کردن چیزی و بریدن محتاج بلفظ آنکه دیگرست بر دینا آن
 پس تشبیه متبعین است که از انجری قاروم گویند و بهر حال خاتم بر دین باب دخلی بود چنانچه چندگان بر
 و از چو از نظر با وصف القال انفصال را اولی و مابقی دانسته فاعتر و ایا اولی الالبصار که اینهم دانست که
 در قصه جوان انصاری اولویت برای هاست که قبل ازین تقریرش بعمل آمده خواه حضرت باشد خواه جوان
 انصاری که در ساعت به سلامت و تندرستی رسیده خواه جناب امیر که زینار بگفتن امانت ثلثانی مجرب است
 مبارک محتاج بنویس با مثال این تفصیل ضرورتی در میان نیست که چون میری نابالغی را در کتاب نشانیده
 این بگوئی بکار بردن بلکه گشتان شیخ و بروی او که گشتن و آنچه قاطع آن گشتان سوار بر باب آن که چه یافته
 است و خبر ندش بکارگاه حریر یعنی حاجت حضرت ابراهیم بر نعمتند اگر بود و خاتم بگویند و ذکر قاروم لفظ دوم
 مناسب نباشد چون قول شیخ را بر دین بقانی بگویند با معنای دیده بود و بیچاره با بجا آید و درین
 خود و کون تقریر میسوی علامه دهلوسه میخواند که کار بر جواهر و ذوات نیست و رعایت قدمت این تشبیه با
 خود میکند یعنی البته برای کاری که صاحب اختیار کرده و در آن فی وجوب الهی عادت قیامی و کسلی شد تشریف بخوابد بگوید
 بر این ستم است و در غیر می و هر چند صراحت مذکور فرزند سعادتمند او نیز بخواند و لیکن خبر تقلید پادشاهان و مصلحت
 حضرت صلی الله علیه و سلم که او در عیاله تشبیه بنوعی از المجل فی الصوامع الحاکماتی چیزی نیست نارد و اگر
 در مقام بعضی از اباحت دیگر از زوداری که علمای فضا انجمنه بخوبیش ابرارین امور روشن میکنند و در آخر و مباحات بران میباشند
 که باینهم دیگر میسر نیست که بگویم که اینها علیهم السلام از بطون امانت مقارنه مختوم و میری می شوند و فوس علی بن
 ضرور است که با می کرام ایشان بر زمین پاک باشند و مشرک و کافر نباشند و جالسی در مقامی و در عباد الاسلام
 بعضی از قواعد را خلاصه بر شک نه نقش تحقیق خود را بر این بسته که لا یخفی علی من نظر الیه بای که روی تو چو گوشه
 بپن سطر می چند آری که حاصل عادت میحسان و علل الشرائع را از مجمع البحرین محبت نجفی نشان میهم و بعد که
 تا بحدی عبارتی عبارتش را نیز بفرموده میهم پس بدانکه راوی گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای یار من
 خود کرد و بفرموده من درون حضرت امام نجفی فرموده دروغ بر آنجناب است پس راوی طالب تقدیل و وجه تکلیف شد

لاجرم امام گفت بمول چنان بگو که بدولادت انبیاء است زیرا از شترگاه و علقه ناف روز هفتم خود بخود متولد
 حضرت اسمعیل را این دو سوره پیش آمد من ابی حضرت ساره حضرت ماجرا پیش و تو بیچ بسیار خود چنانچه گفتی
 برکتی را و سبک است و حضرت اسمعیل از گزینش مادر در گریختن چون حضرت خلیل در سبب پیدایش اسمعیل
 بیان کرد و آنجناب بر صلی آمد و نام و تالین عم و گریه از ماجرا بزرگ رفت این از مدتی ولادت حضرت اسحق
 الذائق افتاد پس روز هفتم رفته ناف ساقط شد و پوست شترگاه باقی ماند حضرت ساره منوم شد
 و حال بازگشت باز حضرت ابراهیم بر صلی مناجات نمود و وحی آمد که از حبس تو بیچ ساره بر تاج چنین کرد و قسم
 خودم که اکنون پوست دور نشود پس غشیه حق بل آوردند باین باین سبب از آن روز جاری شد و مقام
 حیرت است که میان امام چگونه متعلق شد بیزنگدیب روایت مذکور که راوی گفته بود که قیامی ما چنین گفت
 و امام فرمود که دروغ است زیرا که مقدمه صحیح چنین است اکنون اصل عبارت کتب مذکوره باید شنید و فی
 صحیح البخاری ایلی هر چه با سناد الی ان رسول الله قال اختن ابراهیم بنی ثمانین و حتم بقدره و هم حقه قال
 ابو الزناد و القدره موضع و فی کتاب المحاسن علی الشرائع ما ید الفقه عن الحسن بن محبوب عن محمد بن قرقه قال
 قلب الی عبد الله بن من قبلنا بقولون ان ابراهیم اختن نفسه بقدره و هم غزون فقال سبحان الله لیس لایق
 مذکور علی ابراهیم قال کیف ذلک قال ان الانبیاء کانت تسقط عنهم غلظت مع سرهم الیوم السالط فلما ولد لایس اسمعیل من ابی
 سقطت عنه غلظت سره و غیرت لیدر ذلک ماجرا لفریه الا ان قال فیکت ماجرا و استند ذلک علیه قال قلما راها اسمعیل علی الکلیف
 خلی ابراهیم فقال یا یحیی اسمعیل قال ان ساره عبرت امی کذا و کذا فکانت حکمت لیکانها فقام ابراهیم الی مصلاه فباجی قال
 ان یلقی ذلک عن ماجرا لقا الله عنهما فلما ولدت ساره اسحق و کان الیوم السالط سقطت عن اسحق سره و لم تسقط عنه غلظت
 ساره من ذلک فلما دخل ابراهیم علیها قالت یا ابراهیم ما ندر احداث الذی حدث فی ال ابراهیم ۴ و
 اولاد الانبیاء و هذا انک اسحق قد سقطت عنه سره و لم تسقطت عنه غلظت فقام ابراهیم الی مصلاه فباجی و یقال
 یا رب ما ندر الاحداث الذی حدث فی ال ابراهیم کما اولاد الانبیاء و هذا انک اسحق منی قد سقطت عنه سره و لم تسقط
 عنه غلظت فاجی الی الله الیه ان ندر لما عبرت ساره ماجرا لیت ان لایسقط ذلک ان احد من اولاد الانبیاء
 بعد تعیر ساره ماجرا فاختن اسحق بالی رید فاذا حوالی ند قال فختنه ابراهیم بالی یا فخرت اسحق بالی فاختن فی اسحق
 ذلک اکنون که ما ندی الس را استن و کتب لغزین ساختن با فادات حضرت امیه مدی که قواعد و عقاید
 امیه بلا شکر تفری و انصاف دیگری چنین زیب و منیت یافته و انوار فیض ایشان بران تافته که
 ولادت انبیاء از بطون مقدسه اعمات طهر و ختم سوره و منیش و این بیچارگان را کجا شکرست تواند بود
 با حضرت امیه قاده خصوصاً امام نرسی ریحانی که از بطین نرس لفرالی پیداشدند و بیارگاه وجود در
 آمدند و پیکره عظمه جابلقا و میر خیزه اخضر و رفتند زیرا که آنچه من از عبارت مجمع البحرین نجفی القا نقل
 برداشتم لکن سبب بخلاف آن یعنی ولادت انبیاء بدون ان بلکه همراه غلف و سره ابراهیم و ساره روز

بنفتم آن علایق بطرف میشد آنهم تا چندی در نه جانی حضرت حق بعد از آن اتفاق چنان شد که دیدی
 و داشتی پس ظاهر حدیث حضرت امام ابو عبد الله صادق علیه السلام است که بر آنجناب علیه السلام
 هم چنین و مسرور بودن اتفاق افتاده بلکه حضرت رب العالمین اعلاء فرموده که اکنون برای اندی از اولاد
 انبیاء بمقتضای وقوع نکره زیر نفی اول صورت نه بند و همین صورت باقی ماند که مثل اشقی می خورند و
 و دیدند آنچه دیگران می دیدند اینها که گوش کردی طوعا یا کرها می بود از امرین که رنجه رنگ امتیاز برین
 می بخشد و در حقیقت که در بلاد فتنه بود که از هر گوشه می اینجاست اما امر ثانی پس چون ریشهای بسیار در دنیا
 کتب و آینه پس قطع عروق آن چنانچه دل میخوابد در صورت ایجا اینانیت مشکل است ولیکنی بکمال
 مستقیمه و اومان سلیمه تکیه نموده باجمال و اینجا گفته می شود که افتخار بر آن نمودن مقتضی است که والدین
 بر بنی امویین باشند و آن ظاهر مقتضی است که مخالف ظهور منتزعی شود زیرا که از آیات پیشات شرک
 و کفر پدر حضرت ابراهیم عیا است که الایحی و شاید که اگر بکتاب قدیمی خود رجوع آرنزد و آنچه تعین کنند
 که در اصول شیخین مابود شرک کفر برای از منصوص خواهد بود بلکه در اضمح و علم مدعی الوهیت خواهند یافت
 ملا خطه فرمایند که استوار کلینی در تفسیر مشهور با ستاد خودش روایت میکند از حضرت مصعب بن و این امر یعنی در اول
 انبیاء از صلب بطین اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جاسا و کتاب استطایع علیه السلام **لَیْسَ فِیْهِ لَیْسَ**
 من الحقی فرمودی از افراد آن تواند بود که که آری خلیل زنجانی گویا شنائی زمینگاه و این افراد آن فصل است
 البتة که مقدورات الهی را حدی نمی باشد و کلام آنچه تعلق دارد و بقا خدا الهیه داده شود در شرف محمد صلی الله
 علی صاحبها و اولاد علیه السلام آن باشد معذرا عقرب در بیان این روایات معلوم تواند شد که علم ازلی
 تعلق بدان گرفته که نیکان را از بدان کسوت ظهور و نشان اکنون بشنید پس متوجه باید شد که استوار کلینی در
 آیت که **وَكَذَلِكَ نَدْعُ الْاِبْرَهِیْمَ مَلَكُوتِ السَّمْعَانِ وَالْاَرْضِ وَكَيْفَ كُنْ مِنْ الْمُؤْمِنِیْنَ** روایت میکند با ستاد
 خود از ابی عبد الله فرمود که مشغول شد از زمین و هر که بر آن است و از آسمان و هر که در آن است و آن فرشته
 که حاملش گشته و مشغول شد و از عرض و هر که بر آن است و آنچه کرده شد بخت و جناب امیر و محصل حدیث
 دیگر آنکه هرگاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین تعالی گردد و دیدی که آله نامی کنایه پس معاند
 بر او نمرد و همچنین دیگر بر ابراهیم کس را اینها نیز مرد و می آمد که دعای تو مستجاب است بر بندگان و دعا کن
 که من اگر نخواستمی پیدا کردم و مخلوقات را بر سه صفت پیدا کردم صنی هستند که عبادت میکنند و غیرت میکنند
 پس تو اب خودم و ادوات از صنی عبادت میکنند غیر ایشان از دست من کجا خواهند اند که در صنی ثالث
 اند که از صلب نشان خواهم بر آورده عابدین خود را و بر آیت که عیبه فلاحین علیه السلام لایه باز حدیث آن را
 که از پدر ابراهیم معتمد و بن کنان بود و روزی با و گفت که من می بینم در حساب نجوم که هر زمان پیدایش شود و در
 این دین را چو کن و دعوت دین دیگر آغاز و فرمود گفت و در کدام شهر خواهد بود جواب داد که درین بلاد

و در آن ایام بود و باش نمود در کوئی بود پرسید که بزرگوار شد گفت هنوز پیدا نشده پس آخر قریب میان مردان و زنان
 پس جدا گردید ایشان را تا خانه شد و مادر حضرت ابراهیم و آثار عمل به پدر بیاید چون وقت قریب شد گفت ای ابراهیم
 گشته ام و میخواهم جدائی از تو و عادت آن وقت این بود که زن جدا میشد وقت عیاری از شوهر خود پس مادر آمد
 بعد از بیرون رفتن از خانه در آینه آینه بخت و عمارت بر بست از سنگها و شیراز گشت نزع جاری شد تا می بکشد و مادر
 برای دیدن می آمد و برگاشت نمود و برای هنر زن بار دار شخصی را تا هر فرزند را از یک میگرد پس در بر بود و مادر
 حضرت ابراهیم را بر می نمود و در غار حضرت ابراهیم نشو و دعای یافت و در هر روز چنانکه خواست و نمائند
 در ماهی تا آنکه در غار سیزده ساله شد بعد از این مادر زیارت کرد و او را چون خواست جدا بشود دست بدامن
 و چون مادر از غار بیرون رفت و فرمود اگر پادشاه بداند که تو در آن زمان پیدا شدی و کج کن ترا چون مادر بیرون آمد
 او هم بیرون شد و اتفاق آن وقت غائب گشته بود و در هر روز شنید آسمان گفت این است پروردگار من چون غایب
 شد فرمود اگر برود و کار من میباید زایل نشود و اقل غایب گویند پس که آلا حب الاقلین چون نگاه کرد و برق طالع کرد
 فرمودت رب من نیست که بزرگتر است چون و الاغ بیرون فرمود و گفت ای کج که کج گشت من القوم الظالمین چون
 صبح شد و آفتاب برآمد و دنیا را روشن نمود گفت ایمن که بزرگتر است چون دلیل گشت خیالی غرض و جل
 بشو و فرمودند آسمانها را دیدمش او کسی که بر آن بود و خدا و او ملکوت سموات و ارض نمود و درین وقت فرمود و حق
 راوی را که شکرست بود از غیر و ناز و چنانچه قبل ازین دانستی و از آن استعدا و فرزند در بعض رسایل و دفع شد که بیاید
 که گفته بود مقتضای عدلی و داد و هم هست مخصوص حال آنکه متنبه انبیاء باکر است کالکلی چون مادر او
 داخل کرد و بخت از او دید گفت این کیست که باقی ماند حال آنکه روز می کند پادشاه اولاد مردم را مادر
 گفت این فرزند است و چنینکه جانشین بودم از تو از گفت اگر پادشاه بداند عده ما را سلب کند
 بود از روی او اصنام را نگاه میداشت برای او و مردم و میادیتان را با او از خویش پس منقرض
 و از متیکل بر بختانه با او و در گفت بر تو هیچ نیست اگر خود مطلع نشود باقی ماند برای ما این فرزند و اگر
 مطلع شود کفایت نمیکند ترا و لیلی و حال آنکه از راجحت او مغلوب میکرد و بتیان را میداد تا بفرستد
 چنانکه دیگر برادرانش حضرت ابراهیم رشت می بست بگردن شان و می کشید بر زمین و می گفت
 که نیز چیزی را که نه نفع دید نه ضرر رساند برادر آن خیر دادند که ابراهیم چنین میکند از منع کرد و او
 قبول نه فرمود و با او را از محبوس کرد و بخت خود و اجازت خروج نمیداد و الا آخر الا بات الکرمه الرحمن
 ازین احادیث که از جناب امام صادق علیه السلام با سینه معتبر است او کلنی در تفسیر اینست
 مرتب کرد پدر حقیقی بودن از چنان پیدا و هویدا است که شمس چارم آسمان رو در کشید
 پس اگر این احادیث را جناب امام موصوف بخون و لقیه ایش و فرمود الله مخالفت و حق نمود

و محقق آنجناب باطل شد که از آسمان بتوسل روح الامین و دیگر ملائکه متفرقین و بوسط جناب ائمه
فرود آمد و رب الفطر حافظ و نگهبان او شد که معرفت مراد الهی اضلال است و اخراج بر حضرت ابراهیم
از آن لازم آمد بدیهه و در بطمان غیب ایشان شک نماند پس اقتضای امیه و قواعد مقرره ایشان
البتة لازم و گرفت شد و اکنون خاتمی نیست از تفاسیر دیگر که با چیزی دیگر از آن بدقت سپارد و نظر
بر کارم و یا اینکه حرفی میگویم که باری سده بار برای انکار تواند می بود چنانچه بعضی ائمه متاخرین ایشان
بروند حال آنکه در هیچ جا همراه انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات صحیح و در واقع قمر طاس استقامت انکار
داده باشد و در فضل از حل روایات که در آن مخدوم شد بر تقدیر همه مانع شوند و برای اثبات هر حقا
اصرار و زنده مع قطع النظر عن استقامه المعنی بود خبر که عرقه سابقه قول ان نه انشی عجب پس قول حضرت
امام صادق مصدق بخطاب راوی که معرفت کجایا قی می ماند و این نیز از قسم مذمبی اولی است اگر چه
مانون با وجود فلسفت آنرا قبول کند و زیر تفاسیر دیگر قدما مثل عیاشی بکشافی خواهی یافت که باید
را از آن کشایشه حاصل نتواند و باب اقتضای بر روی خود بکشانند و از در احتیاج در آیند و احد
ز دیدن این مقامات هر عاقل و وراندیش میدانند که قضین توانین بر اس حضرت ائمه و مسلمان
که قوم مذکور می نمایند و گویا از قبیل آب پاشی بعد از ایقاد نابر است تا قیامت درست شدنی نیست
و حقیقت نیست که کاری هم ایشان را بنیاد و مسلمان بماند است پس هر قانونی که اقتضای آن بود
موضوعه و محدوده نمایند و باره آن بزرگان مسیح کوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرت ائمه
کسی را چه مجال که لب انکار کشاید و در طلب حجت افتد که کهرشکی آید و کافر گردد و این هم بعد ازین محقق
باید بود که همه در افتاد خود و تالیفات گاهی اختلافی نمیدانند و هر چه علمای امامیه در کتب و تفسیر
جاءند همه از تفاتیات و جماعت است پس عیان شد که نزد دروغگو هر کس را جواب است فاعبر و یا
اولی الالباب اگر کسی این مطالب را ازین محل محفوظ دارد و توقع دارم که علاج کشمیری نقال سینه کار شود
روزگار و دل زاری مر و سنین دل مردم از این توانی کند که بار دیگر کسی را رواج این مطربین و تالیفین
که ترانه بر زبان می سرانید و خلق خود میدارند و دماغ پادشاهان می نمایند بمقتضای قول بزرگان
مطربین و در ازین خجسته صرانی کس دوبارش ندید و در یک جانی تکلف حضورند به قول آری محمل
استیجاب و استعجاب و مصداق آن نه انشی عجب نیست از انچه مغلطه که درین مقام
چند الزامی متبع خطرات شیطان را پیش آورده و بر اذان طلبه بعد از اذان می خوانند و دیگر چون
بدیهیات حکمت جلوه در نظر این صاحب قدسیه حکم نظریات محضه پیدا کرده بیانش میگویم چنانچه
در بسیاری از متعلقات کتاب مخطوط است و آن اینکه مجتهد شخص منقاد عورت را بر ادعایش که
ذکر و تمسک باشد بتجلیل ملازمین ایشان بطبع البیان در کتب خود انحصاری حال آنکه عورت عام است

والخلق آن خصوصاً از جنس انزهریاف تا بر تین میشود و لازم آورد بر مرد خویش که دیدن ذکر و نصیحت
باشد و بحث در آن بحکایت جوان الفزاری که اعرفت میر و او تمناص دلیل بر مرد و مخصوص بود بر کتاب
و در نه خط الفتا و پس در جوابش چنین قدر کافی تواند بود که لا ذلایله للعلم علی اسماص ناجی الالال
الثالث که بار نازد مغالیه و از آغاز دانسته فایده که وقت یقینت تشریح کسی از قایمین خصوصاً باین
خواب مجید انصولین از بیدار دلان انهم زهری فکر و کما یأینش نتواند شد که مقصود امام ابو حنیفه از اجابت
نکر و نیست که حامی زانظر جان افتخار درست است که تیاننش دانستی عورت بود نشن و الفاتی است
بلکه اختلافی است الغرض هر گسکه تواند شد حال عرب و یاره یا زبانی لغات حال شان شنیده باشد
میداند که در آن دیار هر یک پیشتر و زرت بحکم و از دخی که زبان نیز در هر مذهب بحکم می رود و برای ایشان
وقتی با کما نه مقرر است بلکه بعضی از احماص خصوصاً من یسوان اند که هیچ مردی را در آن مدخل نیست و خدا
آن غیر از زبان نمی باشد و همچنین را معلوم که در تمام شنیده و نمی فیر الهم می آیند و حامی برای اندر است هر
حتی میوه دم حاضر می باشد و میگویند که پیشه او بدین است خدمت هر کسی بجا آوردن و وجه محاشی هم
رستاییدن و رخصه و زمین باب بغایت توسعه دارد و حتی شیخ الطایفه فتح بن حسن الطوسی در کتاب کبر خود
چنین حدیث از حضرت امیر می شناسد روایت کرده که نمونه آن در کتابش دلالت بر آن دارد که حقیقه
و نیز انهم در اندام نهانی بشمار دو گویند که آن خود در هر دو نفرین حقیقی است پس فکر و نصیحت و افتخار عورت
مرد می پذیرند و واجب السیر می شمارند و انهم بعضی از قبوه و شرف و کمال کافی علی السطرحین و اگر تدریس
دیگر اشبات نمایند و این فصل خواهد بود و نه فخر آن کمالی چون حال بدین بنوال بود و لازم دیدن
رخصتی بوقوع آمده باشد بر هر صاحب جامع الرمز و تیرین او را نظر کردن بفرمان و استنبین درست
و این تجویز بحسب ظاهر بدان ماند که نقال کشمیری در ترجمه خویش میگوید و محسبش بدان میرسد
و در بخش بود ولیکن چون بی امیر در خوردن خر مریع بسیار بود و در نسبت و حدیث ایشان آمد و رفت مردمش
از ایشان بود و اجتناب از آن شکل افتاد حضرت امیر بهی تجویز فرمودند که بجا هر یک محسبش میباشند و شود فایز
که از او پیشتر نقال الحافه الشیرازی سه و در دیار پادشاه خطا بخشید و بر او بی حافه قرا کشی شد و منشی سیال کوش
و در کلام ضرر آنچه در تشبیه تر و سبب لفظ محسب بر دیدی و بخش و حقیقت بون بین است میان هر دو زیرا که حامی و
دیگر نه در هر دو رخصت باشد معیند و این امر ظاهر است که عامه در این خلعا و امر اتفاقاً و فعل می یابند و شریف
در برت حکم نتوان کرد و خلوات متعلقات عام کمالی فلیت که تاویل کشمیری نقال را خود متون حدیث آمده
سکندر و پانیال بنیاد چنانچه بجا است خواهد بود که قبل ازین تحقیق قوم از ارباب نارت خرجا بجا زبانی هم کرده اند و میگویند
که حدیث شان نفس مرهات است و اگر بدان افتد از کفایت یکی از امام اعظم و اقام ابو جعفر طوسی که گفته اند
چنین معنی بعد از و پیدا نشده و ازینجا است خلاصه این مکار عذر برای تحصیل معلوم در دار السلام بغداد و

حضرت بلکة و حضرت علی بن ابی طالب سلام الله علیه و دو هم حضرت امیر و شمس ایشان دشمنی است که هر کس در این باب
 من حیث است آنکه ترشیخ الطائفة زیر که چون ایجاد با در قبل جریم را نسبت بعد بقیه کردند البته ششام و او را بنیاد بنیاد
 ایجاد با طهارت محمول نیست بر تفسیر نام صادق که سال آنجا از مینه عثمان بار بار معلوم گشته که با طهارت و موالی سامر گشته اند
 و در این مینه هم که گشته اند یعنی تفسیر کرده اند و معذرتی است و الا شاید که در این باره تفسیر نموده و گفته که با طهارت نجاست
 بر تفسیر است که مایه قلیط نظر در تافهین که در اینجا لازم آنجا بجا باقی القای نیست که حضرت امیر بر مذمت اینهمه خوانشیا حسین
 حله عیلمین است آنجا بنیاد السلیمن علی الله علیه و آله بود پس حکم ایشان از هم قصص حاصل شده و هو المطوب فی سایر الکتاب
 عند اولی الباب با نیرانی مزید توضیح نیز معروف و این که که آنچه بعد از بار بار از دهن بیرون می آید و اجازتش در مایه طاهر
 پیش را بجهت نماید نشان میدهد که چون نیک نشینند برین بحث منصب استدلال از مینه ثابت میکنند
 که امام ابوحنیفه رحمة الله علیه اجازت نظر در او دشمن و او دهن در توجیه آن میگویم که تحمل که مراد از این خیال
 باشد که گفته و قد قرر انه اوجار الاحمال لعل الاستدلال پس ثابت نشد آنچه از مینه ثابت میرسد مایه
 محتمل نیست یعنی مخصوص است بجماعی که در محله بین البین را مثلاً بنشیند که با مینه و از این لازم می آید و از آنکه
 کردن محمولی که بحث در آن نیست که ما لا یجوز قوله و از مینه نوشته که در کتاب اخین ذکر نخستین بجا نه اهل بیت
 طاهر بن حاجی متعلق بر نویس طاهر است که حاجی سوا می آید که خبر فاروقی بوقت حاجت شان نموده شود و امام
 بحث بر کرده اید از مینه دیگر بنویس قول هرگاه چنین است بر خلاف چنین رفض که روز و بعد مری و حادثه عظمی
 عقب فدی که برده نشین بود و نیز از دشمن خود بدزدید و هر چند بنیاد بنیده و طاهر از مینه با باعث بر خروج
 شد و دشمنها را و در غیرت شدید بر انجیت و غیره امر تب نمرد و لیکن اینجا خود حرکت نظر نمود و تعلق
 حال خود گفت که لطف طان بن طان است که در رحم این زن بر نماز نیت و از مینه سرس مردم بر کجیت و حال
 حرکت بر مینه خود و مینه خود و مینه خود و مینه خود و مینه خود و مینه خود و مینه خود و مینه خود و مینه خود
 کینه او دهن دامن بود و عقل ستمی مینه و مینه و باید دید که قابل مینه مینه که باین همه شهادت چنین
 و آن هم به تفصیل نه اجمال اجمال مدعی بود و مینه از آن بر از کس این مینه است که ضرر خود که خلیفه
 اول قوم بدگر ذکر و چنین اورا علی روسل الاشداد و بیت خود نماند و نه کمال بلاغت قصه است
 از آغاز تا انجام بگوید که آن را سمینانند تا آنکه بر کس بران افتد و از اینجا حکم و مینه از این نمایش و
 نورالش و حرکتی برکت خواهد بود این سمینانند و مینه مینه مینه مینه مینه مینه مینه مینه مینه مینه
 بلکه انشا الله تعالی بعدی باقتضای علوم لدن نیز است دولت جاوید یافت مینه که کو نام است
 که محققش و کفر خیز نموده کند نام رایضا است عقلا می عالم را که است و مسافت محبت را
 ملاحظه فرمایند که اعتقاد و لغزورت این نمایش و از آن را انتقام محبت می ماند حالا که
 این امر شهادت مردم آکل است و دلیلی مستقل از آن حاصل نیست و هنوز در آن

مسطرقت تواند بود که چگونه بر شوی پیوند که این اعضا جزو بدنش بود و تحمل کرد و با دست لکله و ختم خود را بر سر
 و دلباشش میکنی فی نفسه سخت مصافحه میکنی میان او و این جوان خجسته و خوسر سیرت ششقق باشد بجای
 و شاید یکسبب از خجالت اشارت کرد و به باشد تا احوالات تناسل کسی از نیست کند جدا که در برود و در آورد
 زیرا که همه عالم زیر کین اوست بلکه جمیع عالم را میسر و در و بهر یکسبب اشاره نماید از ملائکه مقهر سن اینکایا معمار
 طامع بجا تواند آورد و فلیت شیاطین جن و انس که زیاد تر در اطاعت و فرمان برداری دین امور میسر
 و هر چه فرایند برانند و درین مجمع اولین از صحابه صحابین و انصار سابقین کس پان واقع بلی بجهنم اند
 که من بچشم خود قطعا حکایت قطع را نیک و دیده ام یا بتواتر شنیده ام که امری بس عجیب بود و معترض تمام
 حجت و انچه در خیال خام بجهنم طاعت بر شهادت همان جنین است نه طلبیدن درج رج از ملائی شجر و کین
 آمد بران مزید کرد و از انجا که این سحره در مجمع عام بود و خلایق از هر طرف جمع شدند و در خلوت بیوت گفتگو
 یافتند پس اتمام حجت بنویسند و جوهه و قشع و هر مغیر و کبیر و انست پس ازینهار درج ملائی محجور و در شرف
 و از اهر کس نمودن که خلیفه شیعه بعد از ان مرکب شد هیچ ضروری نباشد که لا تخفی لیکن این امانت نفس
 نزد نفوس رفته بخت ضروری الا تمام بود پس مقام انست که رفته نقد بپایانهای لطیف بر سر است
 قدر کرد و اندک که تمامی بخت و الا نمت خود را بر رانی انجوان خوش طاعت و فیما افلاقی مصر و ساخته و بدین
 تمام نجات ادا از قید و بند و درخواست و ادا از قهر میزبان داشته و امانت حضرت رسالتی که بصورت مظهر است
 باشد بالا جماع انجنان دلیل دانسته که خوش بدر گردد انیده چنانچه بار داشتی و بالا انرا انجا مشهور و تخریر
 خوا باشد که عین قبی و تفسیر لایمیت که حقیقه انان و انجا مش ایشطان سر حوب با خود است میگوید که جوان
 پیغمبر نوبت رسد که از جناب مجلسه طلبند و سوال فرمایند که یا علی ما تعلین چه معامله کردی و بر و خجسته
 امام الا شیعه بباله و در جوابش بر خوشن بیناله و فرماید که حق اطاعت و حفظ و سر است بجا آوردم فافطر و یا
 اولی الاصلی ما نقل هذا الحار عن الکرام العزیزه و هو باحث غبطه الی جان المسلمه الکذاب رئیس الکفره
 الاشرار و انهم وال انست که سر حوب بعین زینهار در جمع قبی از انافات بر طو اسلام نبود اگر چه رفته تا امروز
 فضلات محذرات آن قبی بمقتضای کاکون فی لکونهم نا الاوش جان میکنند و اندا و تمام بر هر نعمت ازین
 ذکون هیتامیر بالکل جهم سینه و ازین حکایت جوان انصاری که چاکسی میان اصحاب تصدیق قطع اعضای
 مناسلس فیکه خلیفه اول رفته میان فرموده و تصدیقش نمی بجهنم اند و گفته که من بهداران محبت شریک بودم
 یا علی انوشیتم راست فرمودی که این جوان همانست که عذاب اینان از زبان سرور و جهان شنیده اعضا
 تناسل را پاک ببرید و مقام اینکاه آن بود که او را سزا بدید که علان شریعت غلغل اعلی در دعالا که حتی طی
 بر حضرت سالت پناهی در رفع بر کردن راوی فراسید که علاجش بجا ان نویسیا و بر دارن فرمایند علی تعنی اعضا
 او را بکمال احتیاط از هر چه بخت خویش نگاهداری سخن همین است که مصراع بر عیب که سلطان پسند است

و بنین از جمله اشکالاتیکه بر مذمت شیعه وارد است اینست یکی آنکه جمله باشند کما لا یخفى علی من طلب الحق و الاصول
 و غیره من کتب الاصول و اگر شیعه بلا خطبه و بیعت با ائمه را فاشه زنا خواهد سرای اختیار فرماید البته مورد
 تحقیق و آفرین خواهند بود اما محضر حاجت در نمودنش بغار و قفس در حقیقت نکند میان نامبسته
 که السیت زیر اگر بر عین و دلالت دارد آن روایت و جمیع خلایق در آن کلیت که در آن انیم فلما راه
 امرای ضرورت جنازه عند النبی و انهم همان وادی است که آنفا معلوم همگنان کشته چه درین مجمع خلایق
 البته او هم شریک خواهد بود که خلافت زیر گین داشت و اگر او باشد کتب چه در میان تر قیاس صریح مذکور شد
 که امام بلا فصل عمل شیعیان حقه را بر کشود و اعضای معقوده را بر کس می نمود و تذکر قوم لوط علی
 آورده و قصه را کان او قصد لقا الزام کان او تحقیقا و بعد ازین اجماع عظیم حاجت بدان چه بود که امام علی
 رفته از تکالیفین حرکت شیع فرماید درج را کشاید و ملا فی مجرد بدست گیر و و بر کس برای مزید تذکر
 کل قوم لوط چنانچه عجمه قبل ازین گفته بود نماید که این حرکت از مجانبین با افعال هم تواند بود و حضرت
 فاروقی بر اظهار رفته مجرد قول جناب میرا تعدیل میفرمود حتی انجذرات فی الحال پس بعد از تضرع و ان
 باین معجزه قوی چگونه خاطرش محتاج خواهد شد حال آنکه سلامت روی و تواضع او همه را معلوم است با هر
 و تود شیعه در مطاعن اداین امور را نیز ذکر کرده اند و اتفاق ثواب دارند و بر فرض و تسلیم اگر کسی با وجود
 روایت معجزه مذکور نیز قرین بر یک شک میگردید بایستی بدان صفت و حکایت است لب کشون و برای حفظان
 آن جوان گفتن کاش و الی الیس له بالرجال الاقلیل اکثر کما ذکر فی الرساله القدیمه عند ذکر چهار روایات
 قد اقر فی الشرح ان الضرورات تنجحت و انما قولہ و له نعم حکم حضرت سید انبیا واقع شده اقول از
 قرآن مجیدین الفاظ هم از دین حامد او برآمد که **اِنَّ اللَّهَ لَا یَاْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ مِیْسِ عَاقِلِی** که حسن و قبح اشیا را
 عقلی داند و این اجاث را چنانکه باید از کتب خود فیض یابد و تطهیر نماید و چنین حکم در تالیفات خویش برانند
 که حکم حفاظت این امانت و نفس اشیا و جناب سید انبیا بود بلا ضرورت که عرقه چه او در جمیع خلایق ذکر و
 خستین اعدا و قوم چنین معجزه عظیم را بر کس نمود و بر علی نه کوران جوان را لایق نفرین و نکوهش بود چه
 حکمت الهی را در باره تناسل باطل و کسی که اعضای خود را بر دجال و از دین و ملت معلوم کرد از کتاب کبر و کسین
 و رجاست است و در امور و چنین نقصانات گردانند که بر شرمگاه او است مبارک بماند و انوال و تفصیل و اکرام منزل
 دارند و جناب میر شافیش او با میر قاضی شاد نمایند و همه را تمام رواه و همین قوم است که برای تذیل خلفا و تزل
 شان عمل جو انداخته و معلوم باشد که هیچ حرف را از سیال تغییر ندهند و خیال ندارند که انجام این موضوعات بالانزهی
 می کنند و عمل است حقیقی حضرت یاسین که فرما جین و انصار بودند و در محبت حضرت بعلج کمال رسیدند بدین درجه فایز شدند
 و حسن جلایان را منتهی خلافت نشانند که چه در اغانا و چنین اهل تواند بود که حال انقض و تصور هم ندانند چنانکه کتب
 حال خود را بیان فرمود که من کثر الخدی بودم و از حیث شسته و ادای حسا کردم و نه پریدم و توبه و تقوا و حال ندیدم که

و کمالی

کلمه ای است که در تفسیر و تفسیر من الاموال و مقام شکایت نیست مگر بر مسلک روانفس که تصریح کرده اند که اعتبار الایمان
 که علوم حضرات ائمه هدی از لفظی یا نحو ای و از جملاتی یا بیهیسی کیسان بی یا شدیدی و حتی را در علی در آن نیست و حتی
 از دستا نی هم در کتاب امامت می آرد و بر آن می نازد و برین غلبه و تعصب بسیاری از مشکلات متوجه است که عمر بنی
 رسانند مسائل و طهارت و کما یبغی هذا من قولهم فاجراه قاطله امید از حق تعالی خود اکابر علمای شیعه می نویسند
 و جناب عورالحمدین در کافی نوشته اند که معاذ الله و بر خیرتران و دشینره حضرات اهل بیت غاصبین و کاسه
 لیسان شان تصرف کنند و جناب هر را سر منبر شمت امور فاحشه نهند و چنان نویسند که هیچ کس از اهل اسلام
 لطیف خاطر آن امور را نقل نتواند کردن الا باشد ضرورت و در احوال حضرات ائمه هدی چنان محقق
 گردانند که مادت العزیزات ایشان از کتاب کذب بود و نیکان را بعلت و اعتدال گردانیدن و
 بدین کائنات را با انواع و اقسام علیستودن چنانچه کتاب مختار عام المنتقدین بر آن گواه و قس علی هذا
 کتاب الجهاد از کافی اعورالحمدین و نسبت انواع مگر و حیاهاد در باب کشتن فاروق اعظم و ذی النورین
 آوردن و انساب آن جناب علیه منمودن بدین غمیه هم که جناب امیر المومنین میفرمود که خاشاکه شمس یک
 بلوایان بوده باشم اگر خوانند مرا در تمام حضرت ابراهیم خلیل الیه و بگفتند تا قسم شرعی بخورم و تماشای تمام در جناب
 شیعه می نویسند آنچه بر آن ولادت کند که انجناب شریک قتل عثمان بود و کافی پنج الحقی و غیره و خلفا با انواع عقوبت بلا
 جناب سیده را ازین تمارسانند از ضروریات تالیف و دیگر عبارات که گفتنی نیست امام جمعی شیعه در کتب و نیز در تالیفات
 مثل کافی می آرند که حضرت سید طرسین و شیعه و بر وی تمامه تغیرین از طایفه نویسانند که هیچ دوی نگنند خواه
 خلافت باشد خواه و دعوی فردک و مانند آن باشد با خلافت آنرا در کتب سینه انچنان بشودید می آرند که نموده
 درین کتاب جایز است و یقیناً خواهی دانست پس حرمت اهل بیت از دست این نوع است و این که هر فردی برابر
 منسلکها با لباس شیعه پوشیده اند و قدما و بانیان نیز بهیچ وجه منافق بودند چه باقی مانند تاسی معاذ الله در این
 آن باشد لخالص سخن مختصر آنکه عزت و حرمت آدمی محصور درین است که عقیده به قوانین شرعی پذیرد رعایت آن لازم
 شود و هرگاه از آن بیگانه شود و بی دینا اسباب معاش می کند از کثرت عمارات و گنجهای شایگان
 نزد مردم و باقیست بر هیچ و لوح در آنکاست حضرات ائمه هدی را یا معامله با خلق است یا مخلوق اگر گفتگو در آن
 با خلق است میر و دلش چنانست که در هر دم و دقیقه که حضرت از آل عبا عن ایوفات نویسانند و در طایفه غیر
 حاضر بودند و بار بار استهاد ایشان بوقوع آمد یا مال کرد و انیت معامله حضرت اهل بیت با خلق ارض و سما و معاملات
 شان یا بندگان خدای پوشیده نماند زیرا که با اصول اقصیه غیر ازین چه بود که اختلاف افعال در ایشان می نداشتند خالی آنکه
 منصبشان بدلات کتب رخصه شریفه کتوری رفع احتکاف بود و انصاف بر قرار و جهت بدلی یقین توان گفت که چون
 خلیفه و لشکر در آن جمع اولین و آخرین و در جمیعین آن جوان را هر کس نمود البته آن دیگران نیز شریک
 حاجت مذکوره خواهند بود و تصویر حاجت غیر ازین چیست که در آن زمان لفظ امیر المومنین بر قاضی الطالق

بمنزله گفته شده است در توجیه این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد بکشت عذر می نمایان
 بول در عهد جاهلیت بود که بدرا آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوٰه و السلام که میبویست
 ببول و از برای تنمیه مکارم اخلاق و محامد افعال و احوال پذیرفته و بول کردن عمره رضی الله عنه یا از بقله
 عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذر یکی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اثبات میکنند بعضی گویند در وی بود و در توجوهان صاحبی که بدان ششمن و دشوار بودن و طاقت نشستن
 نداشت و بعضی گویند که عرب متشفای میکنند و علاج مینمایند و دفع وجع صاحب ایستاده بول کردن و امام شافعی رحمت
 الله علیه برین رفته و حاکم حدیث ازین عمر آورده که بول کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد بجهت در وی که در وقت
 زانوی وی ببول و گذارال اشج ابن جیحون گویند عذمان بول که بر او حقن جای نبود و حکم ضرورت ایستاده بول کردن زیرا که
 خاک آن از یک جانب بلند بود و جانب دیگر است نشستن بر آن ممکن نبود و اگر آنجا بلند را پس نیست کنند و درین
 هنگام کشف عورت لازم آید بر جاعه که از آن راه میگذرند و اگر جانت بلند را و او دریم افتادن و در دو و سه باره در
 خاک کبیم و بلند می باشد و قایل است نشستن و مدار و بعضی گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای بیان بول
 و تعلیمت بود و اساقی کردن بایشان چون اولی سخن کرد که ظاهر در تحمیل است خواست که بیان کند که نمی شناسی
 و در فصل آن نیز حضرت است و در عمر رضی الله عنه وجه دیگری گفته اند که وی گفته است که استاده بول کردن نگاه داشت
 تراست و برایش تواند که در آن وقت اول غلظت عارض بود که بدان ملاحظه میباشند که دختر از جانب دیگر وارد و با و خان کوفه
 از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاشا که مثل این توهم تو آنکرد و کلمه توان نمود و اما علم العباد دیدن بعبادت
 ببول و حرمت الله علیه آنچه در ظاهر محرمه بایون و عقایدش از راه عاقبت ایش و کافر کشید و خطور کرد و بول و تممت محض برآمد
 و چه تمسیر و در جناب و خاصر بر کرد و در زیر که موافق این عبارت کلام در آن بود که عذر یکی برای فاروقی تجویز میکنند در
 اعتذار شریفی است و یکس بقای جاهلیت بجهت شریف از جهت ابطال آن و تحمیل مکارم اخلاق بود و همچنین عذر
 اخیر که فاروق را اندیش بود که بجهت چیزی از نیست براید و موجب سج کرد و در غلظت و دیگر عبادات شیخ از آن نگار
 فرمود و حضرت منزه است ازین امور که آدمی تشبیه بر وی بول واجب عاید و مسکدان پیشانی بپوشان و نظر را باید بپوش
 بر آن شیخ چنانچه نمودن که سبب اندیشه فاروق را علت خویش قرار داده چنانچه در مثل چندی مشهور است چو سکی و اثری عین تنگ
 و قصه اش چنان مشهور است که نشنیدی گفته بود که اگر خود را در میانهای اهل تلبه را فرا هم کن و زور نشان میدهم بار تو بکسر
 منقذ شد آن بزرگ همه را و در این کلام گفت و ادب ریش خود دست بگیر و ایند تا پاک کند و نشنیدی اشارت کرد تا او
 بخوابت بروند و گفتند بیده و رت ترا پیش بر سوخته و بعد عارضه انداخته بایه کرد که این احوال از حد سال و در میان و علم
 رخصه و ایز است و علمای فقهین در تائید و رد قدم آن گفتار دارند و لیکن یا ناماد که غیر ازین بایون و عقایدش صراحت
 یا اشارت که کسی بر زبان آورده باشد واحدی مانند او رسوا شود و کافر قریه ضرورت و آید و او اشغول است در
 هر کتابی معنی مرض است الاطلاق ویده باشی ایها المراض نزد غوی شقی مخصوص است در عین مرض که او را و لا بد

در آن گفته اند خصمه و متاثر که از قدرتندانش دارد و بعد از آنست که درین مرتبه نخست نایب و خام و دروغ
 حسب اتفاق یعنی از اولاد او از نو و اجاب غیر دیدم که قطع نظر از لباس خوبان هندیه متشبه از زیور حسن
 بازوی و بوشن مزمین بود و در دل گفتم شیخ و در گلستان چه نیکو فرمود و منصرف اینده زین زمان باشد و گاهی آینه
 در خاطر میگردید خط و عیاش و سبیلیت دارد و بجای طوطی لشکر است و چه گویم که بر نو جوانان افغان
 بعد از عیش چه تلخی میباید و تلخها و تاسفها پدید آمد که اگر ایشان خاسته را یعنی فائز زده فاسق و فاسق
 فاسق و سوسو قیاد میکردند و بپایان حال یا قال آغاز من را نشان میداد که انما تعجلک فحشا کتبنا خاشیه
 در حال بارون الرشید و کینه نو خریدن روایت کرده اند بجز آنکه عبارت شیخ دهلوی را باینه رسد
 که دارد با وجود قوت قدسیه جبر و خیر و قبولش که درین کتاب ضربت حیدریه خود و مبین آنست حقیقه بغیریه که
 در آن بر بیان قطع لغتی بر بطمان خیالات و وجهه اصولیه موجود است جای که فرموده که در عذر عذر
 اند و غبه و چندی دیگر نیز گفته اند که قبولش بول مذکور احرار است پشت راپس تواند که در آنوقت او را
 عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بداند و با وجود آن نمی کرد و از آن واقامت و تسلیم
 بدینطور است که اگر معاد الله مقصود آن بودی که بجهت کتبنا المهر القیس علی نفسه تصدیق کرده البته قول شیخ
 که دلالت بر عروص فی اجمال دارد و منافی آن شدی و تفخیر آن محتاج شرحی است بجهت آنکه در بیان
 وجهه و وجهه محتاج الیه نیست که او شرح و بسط آثاریک میداند آنچه با او از قرون و دو هزار میگردد پس از آن زمان
 و نسخ است که آمده را با تفصیل بشریت فی اجمال بهم میرسد و موجب خروج ریح و باغم و غیره است
 پشت میگردد و دوباره صفت آن چون فاروقی کسی را دید که بول الیتا و ه می کنند با تلباع حضرت
 صلوات الله علیه و سلم منع نمود و چنانچه آنجناب را منع فرموده بود و مراد از فی اجمال همان وقت
 است که حضرت او را چنان دید که بود که لا یعنی حال مجتهد و در کیفیت اجتهاد و چه بابا است بحکایت
 اقبونی که موی ز بار می تراشید و نفاس چنان او را در زرد بود که غصه و تاسفش بر زمین افتاد
 چنانکه کسی از زبانی خود در آن حال چنان را ندید که بی هم میباشند پس میباشند و میباشند که فرمودند
 بر دوی پیشو و غصه و بار بجای می چپایند و بی بر شرمگاه چون مردم بعد از شکست می پرسیدند می گفت
 که او را نیکویی بر آمده بود و اگر مجتهد این ساحت فرقی البته متکلمه قوت قدسیه اجتماعیه بے منت مخلوق
 آسمان و زمین بر دوی امانت خود را انفسا شرم دوی و با نال و زاری طلبیده پس گویا این نظم از
 زبان او است بی منت مخلوق مراد می داد چنانکه از خود و برادر ایشان نشدند بعد ازین اگر
 هنوز در خاطر مجتهد اختلاقی باقی است و در بعضی از خصوصیات می تواند که تشبیه و تائید می را بشنود
 بمبرکات شریع مشکوه از ملا علی قاریست متوجه شود و محملش در فارسی بشود که مرز نیست از فاروقی
 که حضرت مراد و در حالتیکه الیتا و ده بول کردم فرموده است الیتا و ده بول کن نزد خطابی نمی میری

و علقش بود و صورت بکثرت است نسبت به شستن بتا اندیشه رجوع بول پس ایستاد و بول نکرد و بعد
از آن باشتال امر شریف ترمذی این حدیث را بر وایت کرد و تضعیف وضع آن بدو در دست یکی آنکه
رافع آن عبارت کردیم بن ابة المارق است که محدثین او را ضعیف میدانند و سبب آن را تضعیف
کرد و دیگران را نیز در کلام است و دوم آنکه فاروق گفته که بول نکردم ایستاد و از وقتیکه اسلام آورد و
و این اصح است از حدیث عبدالکریم و میرک از ارباب نقل کرده که این مسعود گفته که ایستاد و بول کردن
خلاف مرد است بر وایت ترمذی و مرد در وجه دوم نظر است زیرا که جمیع تواند شد باینکه فاروق
اینچه فرمود مرد است که از وقتی که اسلام آورد و نهی شریف نشیندم بول نکردم ایستاد و نیز اگر حسن
و شیخ بدون تصریح شارح چگونه معلوم تواند شد و او این باجه امام جمعی است فرموده که بصیحت پیوسته
از حدیثی که از حضرت امیر خاگرد و دیگران روایت نمود ایستاده و محدثین را باینچه چنان گفته اند
و بعضی بر آنکه نمی یابیم بود نه تحریفی و جمعی گفته اند که براسه حرمت بود و فعل آنحضرت عذر است
و مکانی نیافت برای تحقیق مانع بود از قبول در پله مبارکش و او امانت بود بر بعضی تجویز کرد
ایستاده بول کردن را و مکرر و نه استند بعضی مکرر بری و خفیه بدین ختم اند و نیز در نطق متفق علیه
بعد تحقیق سبب آن را نرسد که شیخ میگوید که اگر این حدیث صحیح بود و سبب نیازی بود از جمیع اتفاق و دیگران
و ارجح و دینی ضعیف و البته این حدیث را و اظهر افضلیت که فعل حضرت براسه بیان جواز بود چنانچه
ابوهریری نقل نموده و در شرح قبل کان ذلک بعد از میفرماید که بعد از آن گفت که گفته اند در اینجا
از کثرت نجاست محل شستن نبود و اگر سبب گفته اند که اگر اشیاء میگردید و حکا که در آنجا کشف بود
برگردد و کان اگر استقباش می نمود اندیشه فقط بود و هم بار گردیدن بول و جماعتی گویند که اندیشه
بوده باشد و در شستن بجهت برآمدن فیروز از پشت و جمعی گفته اند که تعوی بود در پائین شریف باینچه
حاکم و بعضی از ابواب برده آورده اند که زنی شده بود و اندرون را که شریف که کلفت میشد در شستن
بول و از امام شافعی رح مردیست که عرب چنان میدانند که بول قاناد و صلب را رفع میکنند
پس از یکاب خلاف عادت شریف نمودید آنجهت و نه عادت شریف همین بود که بول قاناد میگرد
و فخر همین است و در احیاء گفته که چهل طنبی اتفاق کرده اند بر آنکه بول ایستاده در حمام نهفت
مخافه واقع است چنانچه زین الدین عرابی گفته مقصود از این تکرار در تطویل عبارات آن بود
که مجتهد بعد از دیدنش باز در مغلطه بدانندیشی و کافر کشی چون خرد کل فرورزد و انقدر بداند که
ماره فاروق اینچه گفته بود و از برآمدن فیروز از پشت از همان خفیش امر اض است که بعضی بر آن
حضرت صلی الله علیه و سلم تجویز کرد و شیخ عبدالحق و بلو س انسان الحاکم فرمود و درین ابواب
سیانه علماء البته احتمالی هست که بعضی تجویز کنند امر را بر نفس تجویز نه نمایند مگر تحفه اثنا عشر

را از مقام تحقیق بجز و نه میان ندیدیم که چه قدر تعصیل در آن بعمل آمده که جماعتی بعضی را قسم آن را
 مجوز دارند و جمعی تجویز نگنهند و صدوق شیعہ وقوع سہورا از حضرت در نماز جائز نہ پنداشته و دیگران
 از ان احکامی نمایند و می خستند پس غایت الامر گوئی از اہلسنت ممکن میداشتند بآئین پیوستن
 از پشت وقت نشستن برائے بول و دیگران از ذکر آن اجتناب کردند و محمد بن ابراہیم و در مذمت
 خود در فضیلت و قدا و ثورات افتاد و عیاذ باللہ من ذلک و بر عادت خود رسوا شد و در آخر کلمہ
 فاروقی استسباب آن کرد کہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و اگر میخواہی قدم خویش
 فراتر نمی میسازد و در شرح اندکے غور بفرمانا بدانی کہ استاود بول کردن از عادت
 عرب و ماہو منیا و یکدیشیان بود اعم ازینکہ بلا خطہ جناب مذکورہ باشند تا بعضی از ان کہ اجتماع
 آن خارج از دایرہ اسکان نیست و در جاہلیت قوم عرب در محل عبارت چنانیکہ و مذتایم کہ کون
 را برہنہ بجای آوردند و درین باب حکایتی در کتب فریقین دیدہ باشی اندا آنجا کہ نویسنہ آنکہ کسر
 و جانش در عرب مشہور بود پس هجوم کردند و ہر یکی اورا مستاقانہ در آنحال میدید و از غایت هجوم
 برہنہ گری افتادند و ہر یکی پیام میداد و او خطبہ کسے را قبول نکرد و اسے غیر فلک و برسم بول قانما
 در لسان نامدہ شد و مدید بود و عتے کرد و اہ بنیاب امیر حمہ نسبت دادہ اند و من تعجیم کہ ہر گاہ ہمہ
 و ساکنین جاز شریفیت پرستے میکرد و مذ و مشرک بودند و ہر شاد و سہ و سہ و سہ شے بودند
 پس این اسور را کہ میسر شد و آن را کہ بخیال می نہ آرد و ہمین کہ ہر گاہ بحال خلوص توبہ نفس فرستاد
 کہ قول ادعائے شاکل ما فی قلبی یحور حورنہ از انست علوم ارج ایشان و آثار آن بہ پہلو سہ
 عرش عظیم ہقرین شد فرق انیست کہ بر اصول ما در ہمد اوقات دل در زمان ہمد از تصدیق
 بود بر اصول زلفہ بداند ایشان تا اوقات مختلف افتاد پس کار اخس حیوانات سہ ایشانرا ہمیشہ چنان دانستند
 و متکاوت از دیوانہ دست بر تافتن و در اثبات عادت شریف انچہ در دیاب میجو خصوصاً از شاد حضرت
 ام ابو منین بعد از قہار دست ہر کتب ہر مثل تمغہ و غیرہ بیان آن جو و کفایت میکند کہ ہر کہ گوید کہ عادت
 و در حال قیام زینہار تعذیل و کندی عادت آنجناب ہمین بود و امنستی و خلاف آن بود جو مذکور بحول
 کما لا یغنی فی حق اللہ و عبارت عاشید قاموس النور فی چند میگردد و کہ چون بزمین بحث نظر افتاد و
 بسیارے از ارباب طبع را احباب فقیر بعد از وعدہ اقرب و قواید و بیوی برانگیختہ باین شہی کہ کیف
 کہ توان بود استعارہ کنند خواہ از قاموس سن باشد خواہ از قانون بلکہ انیم گویند کہ بسیارے از متعصبان
 اہلسنت بعد از دیدن عبارتش مذہب شیعہ اختیار خواہند کرد و با انیمہ نشانی از ان ہم رسید
 و ہر چند ارباب طبع زمین را باسان بودند و خستند و زینہار فہرشتہ مذکورہ موافقت جلال الدین سید
 بدست نیاند کہ وال بر عاشید قاموس و قانون باشد ایقدر البتہ بعد از جستجو سہ بسیار معلوم شد

که شیخ بعضی از لغات یافته که فکر این در قاموس نیست درین باب رساله نوشته و همه کس خصوصاً مجتهدان
 سالار مجتهدان میسازند که بیان لغت آتینی در قاموس موجود است پس شرط فکریم یافته نشد نشان شهر
 از کجا و غیره در این شهر که محبت بر خیز تو انگفت براسه دیدن این حواله محمول بسیر میشود و اما هرگز که سینه بحر
 مقدس چنانکه رود و حد و مبحث و چهل رسیده بتلاش این امور و مانند آن افتاده ایم اثیری پیدا نمیشود
 و از هر طرف انواع گرد و غبار رسواسه بلکه ظلمت قمر لای روی در دلوایان و غیره بایان راسیه بسیار
 من بعد دعوی تأیید آن براسه نیز بانی محبت ادعای دیگر است ولیکن در اشغال عرب آمده و بهر گوشه
 از اهل نظر رسیده باشد که ثبت الغرض ثم النفس فلیکف که دشمن عقل درین مدعی انحصار باشد که
 عبارات حاشیه قاموس و قانون مویان البته در ذهن محبت قائل عیب بود و باشد و العاقل و
 بکفایت الاشاره تمام بر تست که هرگاه و عمر او طلبا خدمت افتاد مجتهد رئیس اللمجرات بسیر شود و بهم رسد
 و خود مودان در ذهن محبت چگونه مریز باشد غریب درین نزدیکی آنچه از قیاسات بقیه و دلائل
 رخصه مریز خاطر است زیاده بر جلوه افر و زانچمن رخصه میشود بیا نش بر غایت اجمار و احتضار
 چون مرد با ایمان بر دو کتاب شیخ الطائفة را که تزیین الاحکام و استحصار است نیک بنید و موجبات
 غسل و غیره خصوصاً آنچه تعلق دارد و غلبه و ملاحظه کند تواند دانست که حضرات المهدی شیخ و
 چنانچه باید اجازت دلی می دهد بطیب خاطر داده اند بلکه از آنکافی از آیات قرآنی با ثبات رسالت
 فلیکف و رایام عادت مقرری زنان که پروا نگاری آن قطعاً عنایت کرده اند پس همه یحییان عموماً متیقناً
 کل جدید ندیده بهره و افران بر میدارند و تعلیم حضرت الله میکنند و در کتب طلبه دیده باشند که
 هرگاه زن هم بدان عادت گرفت او نیز متولد میشود و بعد از وضع حمل بر فرزند دایون و بابونه
 میگرد و دوازدها هم حکم توان کرد که هر صاحب پند سبب چنین است و قبل ازین در آغاز این مجلد گذشت
 آنچه دلالت بر آن دارد که بعضی قدما رخصه بکمال احسان طاعت از عادت مقرری خویش جزا دادند
 و حضرت الله نسخه مجرب براسه شان تجویز فرمود پس تبرعاً ذکران برای محبت تان و اولاد و شوق بر سر
 و جوه در آغاز این مجلد نوشته شد ولیکن از هیچ کسے گوش رس نداشت که محبت بر فروری ضربتی زده
 و پوست کرمس را شسته خویش گردانیده باشد چون از غایت انهاک درین عادت دلالت ببلج
 را گوش گردند و علاجیکه ما محشر اهل سنت تجویز کنیم چگونگی بر آن کار بندند قیاس دیگر که منصف بدیهی الاشیخ
 غالباً بدین اوراق داده آن برگزیده باشد آنکه از روی که فاروق اعظم لفظ امیر المؤمنین بعد از علی اکبر
 عقب امام گذارشته پس همه اصحاب را قبول کردند و جناب امیر المؤمنین امیر المؤمنین و امیر المؤمنین
 و خود رئیس شیخاغان دهر یعنی محمد بن حنفیه که مال بیلا و انسا الی شان بر کسی میداند که عذرکم بطریق بوده اند
 و بقیه براسه زیارت بریزد در دمشق رخصه و در سینه خود و در غرض از لفظ مذکور و تحت خطاب بر

نیاور و ندو حال آنکه از غایت خیرخواهی و امر بالمعروف و النہی عن المنکر سیر نمودند که حیف باشد که خطا
 بر مینیز نام تو گسیردند و تو از حق و توبه ننگی و برین نمایی بر اسے او تجویز نکردند و ادلا و امجادا نام
 حضور مگا حضرت امام رضا شیب و در زمانه او را بنین لفظ یا و مینفرمود و بسیار و زیکه کالج باز و زجر
 بست پس بر تو را دهم حوالت بمحصل پیوست حال آنکه در آثار و اجماع زمینیا هیچ اگر اسے نبود اگر ترضی
 اجمال پذیریم این بلفظ دیگر تافظ مینمودند که موجب زیادت انبساط خلقت سبب احتراز و عید باشد و ید
 سینه این لفظ در میان نمی آید حال آنکه ما برین عنوان بلاغت الفاظ و جو را چنان در صحبت ظاهر ادلا
 که زنه از کلاس مدبر و ند بلکہ میرزا آقا قات پر و احتقد و این قصه ما در تواریخ پیوست از اجمال انکشاف
 آمد و قصیده خود را تقدیم رسانید و امیر و سخا و هم بر جنبانیدند و از کلام بر انشای مکرر صفت را چنان دایره تعلیم
 که بر تیش با روح و قوای مستقامت او را جستند و نیاقتند است در سلسله خاقانے و مهر دار و که
 ندارد و تاسے و در سخن چونکه طرافت آمیخت و از زبانش کهر سحر ریخت و همه اش را بر زمین و تیر
 نظر کرد و گوے سبق وصل در بر بود و در جهان یادگار گذاشت و از نجایان شد که هیچکسے از با
 اکابر شیع خائے در الوقت ازین مرض فرمن نتواند بود و نیز اگر در اصول صلیه رفعت و یر و ایات
 عجاذه علامے ایشان چنان اثر گرفته که این لقب خاصه جناب امیر بود و که از آسمان ل
 اجلال یافت و در ایات ما در اصول موضوعه مثل کلین و فنای روحیقین و کتب مناقب
 مرقصے و مجالس المؤمنین مدسے نیست و اگر چنین میکرد و با عنایه مدسے بن سبالین چگو و بر
 و مقتضای احادیث متواتر لیسے چنین المعان ظلو یا کبر و دیگر بیخوار این لقب را تجویز نکردند
 پس هر کسے که تشیع باشد بر اسے غیر اجتناب این لقب بر زبان خود آورده و درست کرد و درین مرض
 گرفتار شود و مرض جناب مجتهدانے و ادلا و امجادا ایشانست پس این قیاس عقلی و نقلی کار رفعت
 تمام کرد و اینو ثابت شد که ایشان در باطن از نواصب اند چنانچه با بجا و بر سار در سائل علماء
 کبار غلتش همین است باز شوخ چشمے این بجا یا دید و دید و رابا دیده و تشیع و مانا تشیع و انکار
 و معلوم نیست که این اشکالات را معاذ الله ہی و نیز ان افرا و تشیع را فراسیگر و بلکہ هیچکسے
 از اصحاباے نمیکند و در جواب خواهد بود و دعایت لا مر غیر ازین نیست که کل شیخ العقلمین بلفظ مذکور
 بر لقیه حل کنند و جوابش در ضمن این تقریر عیا نیست که هیچ اگر اسے در میان بود و در راه
 حضرت امام رضا با مخصوص لغوص قطعی قایم است که اگر اجتناب بقیده میگرد و شمنی مامون چرا از یکی جز
 و از نیز از تشیع بر سبب وجود و اادی و جلالی بیلوان اچرا تشیع کردن اجتناب همراه و بی مینفرست
 و بالاخر بعد از پاس چرا ایتام مینمود و در بر خویر انیدن البته امام میدان ضرر از ارتفع و مقام بقیده را
 غیر تقی پس نیز جواب راست نموده و دروغ چگونہ تواند بود الغرض مقامات قیاس و بر و مقتضای

اصول امامیه مثل بدیعی اولی تو انکفت پس لبتہ جناب مجتہد لائمانی غیر از تکیہ بروح ابن سبائت و تہمت
 و بگویند او گمنی و دیگر چه میتوان کرد و او امر و ز اگر کسی از این مجتہد را زانی و دیگر آن از باب جہالت
 و نادانی بعد از آنکہ تفتیہ را شعاع و تار خود گردانیدند جمیع اعتقادات و عبادات و معاملات و توبہ و انابت
 و زید لایق آن نماند کہ لایق ایشانی پذیرفته شود و بگویند اصلاح و بیان و حصول طہیان بر دو قیاس و تہمت
 خویش چنانچہ صاحب تصدیق و غیر او را اتفاق او قضا و توقیر وقت نمود و پس سخن چکیہ ایشانی خود ایشانی را در
 معرض بلاکت آورد و از دایره نجات و نبوی بدر کرد و خود ادعای تفتیہ کرد و ایشانی نزد انبیا معنی تہمت
 او تعالی بر کس عیان نشد و قاضی حجت بخارنہم و مکارا و اہل بیت و ہم حدیث مرصع و کہ دیال نفاق اول برینا نفاق
 بعد ازین اگر کسی در عبارت بلبیش تہد امامیہ دنی غوری بکار برد و امور دیگر مستحق آن ذکر و تہمت متناقض و
 متہمتا قبل از آن بر جی آید بر جری و از بخلہ مطابق سر سوم اعتقادی و رزم کہ انما ملامت بسیار نمودن و کہ
 و خصیتین و لگا ہشتن این امانت در شانہ ہدایت کا شانہ نسبت بفتیہ نموده بود و نہ نسبت کہ آنہم بر صاحب
 ابواب الجنان کہ پیشوای اہل بیت است آمل میشود نہ فقیر کمترین انام کہ تا بر جز و رت الزام از کتاب پیشینشان
 این بیت و یکسر شان رفیع شان نقل نمود و در ہدایت بروی ایشانی کشود و بچند اندک کہ او را از دست
 محمد علی ہزار بجاری کرد و در خود رسید کہ روزی او در کوچہ گذشت کہ زنی صاحب جمال و لطافت و
 اعتدال کافی داشت و آن ملا رفیع بعلت پندنی نزد او آمدی چون اسلپ و رابر درش و دید باطلان
 داخل شد و با در محبہ ملا گفت راست بگو کہ سمن چیست گفتہ سہ شرفی بی بجالبش و دیگر سخط شعیبا کہ
 نیک بینی و سوم بعلیم او و ملا چون و تقریرش شنید و است کہ امر و زمران و ہمہ سہ ایکند ملا گفت راست
 بعد از جمالی و میدہم و فضل و کمالش را بجوی نمیتوانیم و نہ کہ این ملا رفیع چرا ہمہ ملا بر خود چمید و ہمیشہ
 متعش شد و محمد علی خویش گرفت و ابواب الجنان را بر ملا ابواب الزان کرد و ایند با بخلہ در عبارت مجتہد
 پس ظاہر است کہ حاجی سوای اینکہ بھر فاروق بوقت حاجت شان اہم و جہ لازم متناقض
 آنکہ تہمتی سابق دلالت دارد بر پوشیدن و این دلالت میکند بر نمودن و عبت ہم لازم آنکہ زیر کہ
 بد دلالت عبارت کتاب ابو الجنان کہ تاملش عنقریب آید معنی نیست کہ جناب خلیفہ اول ماسیہ بعد
 از اجتماع مردم حقہ سر بہر را کہ شود و از تہمت خود کہ خصیتین آن مرد جمیل بخلایق نمود و ان عبت
 محض بود و چہ مقتضای ضرورت بقول مجتہد این بود کہ معاذ اللہ با سستی نمودن بجناب فاروق و ہم
 وقت ضرورتش کہ معاذ اللہ وقت خلوت بود و پس نچہ واجب بود و بر ذلین امام اول ہنوز باقی از
 متروک ماند و معنی واجب نیست اجماعا مگر آنکہ تارکان معتدب شود و در فتنی میر و اگر بی توبہ
 بگذرد و تا این وقت در مہم کتاب مذکور باشد کہ او توبہ کرد و از ترک انیو اجبتہ اند کہ یکم شریف بنویسند
 علیہ وسلم متروسی الا با بود چنانچہ تہمت عبارتش بران اول دلیل است کما قال انہم یکم حضرت اشعیا

و از شدت آن که کنون زیادت خلایق و اود آن علی الاطلاق کما هست مایه خلقت با فضل اولیت آن
چهره رسد و ویر عیث بر خفا هرست که مقتود با اذیت ارباب آن هر کسی را بود و حکم بر هر وار و قیل و لالیست
چنین که البته مستلزم موافقت بود و یکیف چنین چنین که با یقین بهتر بود از چنین بر قصه که جناب سیده اودا
تشکیک من چنین داد و بدو دالی غیر ذلک آن منی حکم حکم السلوک آن انطاق افضل منی انصامت کما عرفنت
فی الحال الاول و با لافاق جناب بر قنوی در آن زمان صامت بود اگر چه صبا حب بود ابی الحنان آن اکین
مثل قاضی روز جزا بر قمر اود در دفا عیثه و ایا دلی الالبصار و بر اثر کتاب عیث و لغوی و هم بقای انصورت
یعنی بند و بر آن چنین منخره ظاهر شد که کنون خلایق البته طین شند و در در بر حضرت فرستادند و عدم الطیاق آن
که رافعه اود را امید فستند که عیثات را از انواع سحر نبی با شتم خصوصاً فایده سالار نشان میداند و اعتبار که دوا
و هم را بر پیش مشهور حضرت لقمان هم نیافت و انکارش از عیثه کمان بی تیر که در خرچ قطب الا قطب فضا بود و اوست
و تیز تر من هم از البصر است نوشته اند بر خطا هرست پس کیسایه من عیثات را با بر کاشی شمار و از نمودن ذکر حضرت که نام
اول رفتن بدان کالیست در احوالی تواند بود که اود در کما عرفنت نمود و چه در کلا محبت اید جارت من و زرت رفتن غلیظه
شید و نمودن امانت هم ظاهر است زیرا که بقید کرده بوقت حاجت در آن نبود و در عیث و مسافانه وقت خلوت
و البته وقت خلوت تو را بگریزی درست نیست و در نه لازم آید انقلاب ملین فاروقی جناب بر قنوی که عیث من
و در ایا اباب بر جهات گشتت بر فضا دست سخن بر اود در آن کردند و در کتب ایشان مبسوط است
و علما جواش نوشته اند پس این تناقض دیگر پیش آمد کما لا یغنی و لا یفلیح الساجر حیث است و اگر اود کیا
در عبارت بلوغ مجتهد کما اشرنا تامل نماید و درین عبارت بسیر و قایق و حقایق از
تناقضات کثیر ملو به ظهور دارد و متشاید که اکنون سخن فقیر را از فضل دانسته باشی پس بشنو که
چون وثیقه یعنی فارغ خطی بعد از واقعه بریدن اعضای تناسل بود در قرین ذات شریف و انهم
در حضور ملائکه مقربین و املائی جناب میا البنین حالیا و اشارده فقیر به عقل جا قیام پذیرا که منته نشین هنوز
بخطا تو خواهد بود کجای اعلی اگر چه کعبه را بنهد هم کنند ساکت باش و چیزی بگو و اگر تو را بنحید را بار و بار
کنند خاموش شوی پس انصاف بکن که در وجوب حفظ و حراست جوان انصاری که بلا ریب ترکب گنای بود
از قره انجید و هم از کعبه شیرین را و با استند شرفا و عظمت زیاده تر بود و استند م لا اله الا الله پس غور بکن که خلایق
بر فضا بر اصول ایشان مقام شریف غریب قد و در افتاد که امانت رسول خدا یعنی فاطمه زهرا است
و اود از حفاظت و حراستش دست برداشت الی غیر ذلک لایمناهی و از برای حفاظت امانت معلوم چون
انصاری که قطع نظر از امتداد و ترکب که بود در خصوص چه کوششها از مکن توفیق فعل آورد از ادبی که عیث
ابواب انبیا را در رساله قدیمه نظیر بعضی از وجوه معنیایا و مردم بکانه نامش منبر و هم کما اشرقت الیه
تجمل و مستفصله و ایا لکن عذر بانی نماید لاجرم مناسب معلوم میشود که در مقام تمامش ایزاد قائم تا

نام کسی است منتظرانی نماید و بر شخصی بعد از دیدنش نقش یقین بر صفحه خاطر خویش بنماید و در صاحب درگاه
 بر ریش بخیمین نشان که برای جمل فاروق اقرار کند و بجز در قصه جوان انصاری که اعضا می باشد
 خویش را بریده بود در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و از اولاد انصار صورت
 او را بش بنویسند و در دست خود کرده و بروی دست و ساق و سینه شیطا نمود و در پشت پاهای لذات دنیای
 قانی زد و بود همچنان در طاعات بر جماعات اوقات میگذشت و در رمضان زندگی با و از رجب استیغفار میکرد
 میگذراند تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد بسیار او را حج کرد و در وقت رحیل آن کاروان اهل یمن حضرت
 امیر المومنین علیه السلام سفارش میر حاج نمود و با عز و اکرام او وصیت فرمود و حقیقا آن جوان را حاضر نمود
 که انشای صورتی مناسبان میرت که است کرده بود از اهل قافله را گردید و عاتق بنال وی گردیده در نوشیدن
 شربت و صالشی ندی تباکاجی گذراند و بشی خود را با در ساینده پرده از راه خود کشید و بر بان لایه و با بگوفا
 مراد خود نمود و جو انگشت و در ششوی امجد و دیگر فریاد کنم در میان قافله تزار سوا سازم زن چار بار گشت و در
 منزل دیگر آمده زمره ساز کرد و در تحصیل مراد نفسل ماره دیگر باره فسوسنگری آغاز نمود جوان همچنان استماع
 کرد و در منزل سوم آن زن بگریه و یک زرد گردن بند می دو انگشتی بای قوت که نام شوهرش آن نقش
 با خود در آشفته شب در وقت که آن جوان مشغول نماز بود نرم نرم با سر انگشتان پانزده آن حره را در میان
 باروی انداخت و بمقام خود باز گشت چو هیچ شد وقت رحیل رسید زن فریاد بر آورد و دست بر سر
 زدن گرفت اهل قافله بر سرش جع گردیدند و سبب فریاد و بیثباتی پرسیدند گفت مالی داشتیم که دلم بدان
 آنرا از من بر دیده اند کاروان سالار فرموده تا بار باری مردم کشوند و آنال را در میان اسباب یکان یکان
 تقصص نمودند الا آن جوان صالح که حضرت امیر المومنین علیه السلام سفارش فرموده بودند و از غایت کرم
 صلاح و تقوی دامن رعش از لوث طمع منزه و پاک میداشتند و بر آن شرم میداشتند که اسباب او را
 نیز تقصص نمایند تا عاقبت امیر حاج جنت مستلی خاطر آن زن و آن جوان آمده گفت مالی از این زن نگرفته
 باز مردم را بدان سبب بگویند بگویم ابتدا بگویم بگویم چون شخص کردند آنصر پیدا شدند گفت نیست
 مال من چون نشان از وی خواستند نشان پاکیک باز گفت آنال بزنی دادند و در میان قافله از راه
 که در آن مرد صالح بوده است و ظاهرش چنانچه در باطن بوده نیمه و پس در بسیار زدند و قصد کشتن
 او کردند یکی از ایشان گفت این جوان این عمر رسولی را با سپرد و دست و سفارش کرده و مراد آنست که
 او را مقید ساخته نگاه دارند تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بر یکم و از
 که کرده آنحضرت را اخبار کنم تا حد شرمی بر او حرا نماید نگاه دست و پایش بستاند و بر تفرقه می افکندند چون
 بگردیدند او را همچنان بسته پاسبان گذاشتند مردم بگذاران مناسبک حج پروا کنند تا از پیش آفتاب نقش

چون کباب برتابسنگ سپیده و از حرارت هوا پیکرش ای دریا می عرق کردیده بود چنین حالتی آن زن
 بیچاره را داده گفت کام سن برات ترا ازین عذاب ای دل دهم جوان همچنان ایام خود در دنیا بوسن باز کردید
 در در میان کوهستان کی میگشت اتفاقاً غلام سیاهی از پیشرو دوچار شد و دستار بست ده بعد از چند روز
 از عیش و طرب گردید و در دم و فافله رفته دست بر سر زنان گفت بد ایند که آمد و در میان زنان کرد و در میان
 بگشت چو ابا حال گفتم گفت بخواب که خود را رسوا کنم اکنون که اثر حل پیدا شد و کار فنیست انجام میدا چاره ای
 آن کردم تا شمار ابران گوا و گیرم القصد اهل قافله کوچ کردند و آن جوان بیگانه را همچنان مقید بر تشری فلان
 می آورد و ندانید میزدند حضرت امیر المومنین علیه السلام با استقبال از شهر بیرون آمده از پیشرو
 کاروان احوال آن جوان صالح پرسید او گفت یا امیر المومنین صالح مگو که او در دوزخانی هست و نیک از
 دنبال میرسد آنحضرت چون باختر قافله رسید او را دید مقید بر تشری انداخته امیر المومنین علیه السلام
 آنشتر را میزد تا بد رسیده فرو خوا باند و آن جوان را بسجدا و در پس دو قره العین ^{نفس} حسین و حسین علیه السلام
 را فرمود که بسقیفه بنی النجار برید و آنجا در خانه بزرگی بنید و بر یکوی زن صاحب جال بیرون آمد و شما گویند
 مر جاکجا با سطر رسول الله ^ص گویند قاضی نشسته است بخوابد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی نیست بخوابد
 پدر علی بن ابیطالب محمدا چون زن نام امیر المومنین علیه السلام شنید گفت و انفضیاه و همراه ایشان
 رفاهند چو بنزدست ان امام عادل و مبرق و باطل آمد آنحضرت فرمود در حق آنمیز و میگویند گفت و گویند
 یا بن عم رسول الله در حق و که مال مرا زدیده و با من زنا کرده و من از او بسیم و اهل قافله مکی بر آن
 شاهد حضرت امیر سلمان را گفت که بخانه حضرت رسول الله در و وجودیستی آنحضرت با حقه که در فلان
 موضع هست نزد من چون چوب شقی حقه حاضر شد آنرا بر پهلوی او باند و یکمی ابر او نشانید و آن چوب
 را بر پهلوی او نهاد و فرمود بنام خدا و برکت رسول محمد صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو یا دا چنین ^{عشت}
 حکم فلقی افرین زبان آن چنین در شکنای رحم گویا گردانید تا گفت السلام علیک یا بن عم رسول الله
 آنحضرت در جواب گفت و علیک السلام یا عبد الله مرا خبر ده که پذیرت کیست از او دست نایبده است
 یا پسند از ملال بود خنده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که خبر خدا یا خدا بی و بسیر تو می رسول
 و من بنده مذایم و پدرم غلام سیاهی است از خبر و میانه من او حکم الهی است که نطفه مرا حرام است
 نه بجلال امیر المومنین علیه السلام گفت بشنوب مادر تو باشنوب پدر گفت بشنوب پدر و مادر
 خبر داد و بر او زد و در دم بفرستید کائنات فرستادند و گفتند از خدا یا خدا استغنا میکنم از خطائی که کردیم
 و زنی که بر جوان بیگانه بردیم انگاه حضرت امیر المومنین علیه السلام آنمقه سر بر گرفت و فرمود ان برداشت
 مرا آلتی خشک شده باد و خنجر از آنجا بر آورده خنجر از حقیقت آن استفسار نمود و فرمود آلت آنجا
 چو آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در دوزخ میر میزنی خنجر خواند و این آیت را تلاوت فرمود

ایامی که از آن انجوان از مسجد بخانه رفته است رجوعیت خود را بر پدر چهره آل عین انجور انحضرت سیدنا محمد
 رسا بنده انحضرت علی بن ابی طالب علیه وآله وسلم در نزد او رفت خون از او روان گشتند و آلت بریده در پیش و
 افتاد و بود انحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت چون بیت زنا شنیدم از آتش و زنجیر ترسیدم و آلت خود را
 قطع کردم پس انطییب علمتای در دین آنم بهم ریش جگر بای پر خون دست مبارکهای خود را بر آن
 موضع مالیده و رساعت آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را در این جقه نهاد و فرمود یا علی
 عنقریب این جوان را بعد از وفات من بمحیی کاری بهم خواهد ساخت پس تو چنین چنین کن و آنچه در آن
 جقه هست هر دم آن بنای تا شکستهای او معلوم شود پس آن مخرب نبست و کتاب عمر بن الخطاب
 آن را سنکسار کنید که زنا کرده است معاصرت مقصود دین حضرت امیر المومنین علیه السلام و در آن زمان حکم
 با صواب منع نمود و فرمود که درین وقت او را برجم نتوان کرد جدا و آستین است و برجم او باعث ملک آن
 طفل بگنایه میشود پس ترک آن زن کرد و دیگر چند آنکه وضع حمل نمود و کودک را تمام سر کرد و آنگاه شکست
 کردند آشتی بخوف بعد از آنکه بر تمامی قصد جوان انصاری آنچه بدان تعلق دارد از افادات مرقصه
 احاطه کردی باید دانست که در غیض و کرمی در خاطر که من خلایق باقی ماند مقتضا قول شاعر زمانه بود
 نیست تعینش و در مرقعه فرست برگرفت سواد و از آنکه بعد بریدن نام شانه شود که کشا و نگردد و در مرقعه
 بیانش مفصلاً مقتضای اسبابی لیکن موخرش آنکه از جمله وصایای علامه و طوی قدس سره از خبر که ما با آن
 شنیدیم بمحمد بن محمد که درین شغل از آن بالمره در گذشتیم این بود که در مقابل مخالفین منافقین باقی
 را یکبار بنیاید رعیت محاکم ندرت و رسوای بر سر ایشان و قوه تخمین بلکه ناخانا و زانافراناکه حال نشان
 یقیناً قطعاً مانا بکلابی است که بیاقت هم قواعد شکارند از پس همینکه نوعی صنفی کامل را دیدند و عود
 خوری غار کردند و بر روی معانی آیند بلکه میگردد و لیکن از ندای مذکور خاموش نمی مانند و خود را از این
 معدوریند از ندانیم از آنجناب بلاد اسطراف استفاده شد که با وجود عادت ذکر کتب بعضی از مقامات گلو
 آتش فروریاید سکوت و زبیدن با محلت هر چه تا میگویند که ماحذی نیاید و اقرار و آیس از هر طرف هجوم نمایند
 و مانند لشکر زان و زعن ملایکند باین نوع شوق فراغ را بر ایشان گردانند که از مقریات ملک است که چندین عظم
 بفرقه جقه نسبت کرده و ماحذی تر و خود دانسته و هرگاه نام کتاب بعد از این انکار وقت مجلس نظر و با توجه
 جریه غیر انکار مخالفین بیان انداز عبارت نشان داده شود البته موجب فخر و رسوا محبتین تواند بود
 عوام طلبه هم خواهند دانست که محبت فقط یکا و تاری قدم در میدان مناظره می نهند از تصنیف و تتبع روایات
 بهره ندارند و با کتب با نیست چه رسد و آنچه ببقار در آمد بشرطیست که امتداد زمانه مقتضای آفتاب باشد در نه مگر
 که زه کند گمان را به دشمن چو بر تیر سبقتوان خست و لاجرم مقتضای وصیت شریف در نیاب خود را اندک از آن
 نام کتاب با وجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن عبارت خود و معذور داشتیم تا مجتهد این قصص از غرائب

و سبب تنگ و غبار و استیکر شدید بعد از آن که انکسار است و القوت است و الحیدر آغاز کرد و دیگرین
 وقت و درین سال قدیم که با هم از نبرگی اتفاق افتاد که سبب این سیاحت در باره شهادت حضرت امام حسین
 رضی الله عنه شدند و باعث بزرگوار نام یافتند و در خصوص خبری از کرم صیقلی فرموده و سبب ایشان
 بطور آمد چنانچه در دیار این کتاب بسیاری از تعلقات آن دانشمندی پس بجز در آمدن نام کتاب
 زبان ایشان طلبه کتب در سید که استفاده از آن بزرگ میکرد و اندک آنرا شایسته بود و تا محمد بن سنانید
 الاجرم انکار این کلمات بعمل آورد و در نه آنچه من باره استعجاب استغراب بنقصد تقریری کرد و اجماع و انجمن
 عارف و تنگ است خود را از ذکر آن بقریب معلوم نمود و در نیکو داند و صاف صاف میگفت آنچه از عادت پدر
 و همتا او بود و شلا در حسام دیده باشی که در عقیده که تعلق بعد در استفاده از حضرت مرسلین دارد
 سگوند آنچه دال را متناع و وقوع است از حضرت موسی علیه السلام خصوصاً از دیگر آئینا عمود انکار
 از روایت آن بنیاد و بنده استغفای حضرت سید انبیا از رسالت در باره نصب جناب مرسلین است
 رسانیدم و این بحث را قبل از این انبسی حاجت طلبان نیست و در اینجا ما خدا استغفای موسی و دیگران را
 بالجمله محمد خود بیانگ بنده میگفت که آیا علم بحسن و قبح اشیاء عقلا پس یار و ترمز کرده شود که کشید خبر دل
 و حق قایل شود و در گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود برید و باز برای استاد
 علاجش و حی الهمی برید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست مبارک خویش بر سر تنگایش نهاد و
 در همان وقت زخم بر تن باز بدست حق پرست ذکر و حبسین او را از زمین برداشت و پدری نهاده
 مهر بر آن زده حضرت سید الوصیین این النفس انثی لیسر و حکم فرمود که در ضبط و حی از نگاه اند
 الغرض محمد بنابر اخبار طلبه از حقیقت طلال غده مطلع شد و از سر خطه محیب و تیر زبانی در حق او چنانچه
 قدیم البتة در گذشت و این بر آن متفرع میشد چنانچه در جایهای دیگر از عیال و نادانی او دیدی و وقوع
 بنیاد پس بنقصد و در این قیامت که شکایت مثل سابق بدست نماند اکنون بعضی از عراب است که تعلق
 باین حکایت دارد و باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز و باز و آمد رفت آگاه کرد و در روز و در شهر
 پس فرود بود که جوان بیسولت ادرا می نمایند زیرا که عشق خوابان بر اختیار می نیست بر نظر او هم توجه
 نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیر و بسا که این وقت از گفتار خیر و کیفی که تسبیح روز صبح
 مع محبتش چشم بند و بنیاب و پیروز باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد وانی نهی و طرد او چه مناسب بود که
 جوان بعد از آمد که اقبالی تابانه میساخت و میسوخت و عمو و دهم و همیاری دل را می انداخت و حشمت
 که سوزش است و شربت و ضلالتش خود نشان پس بر زده او بود که میگفت که سوزش که من از ترس
 خوش شتابم غدا به عنای خویش ابریدم و دهم و این امانت در حق سر من نگاها داشته میشود و این
 قبول میکرد جوان از خطا و تقاضای نجات مییافت که مراد آخرین مبارک بنده ایست و اگر آگاه

می و زید بجز از لفظ لا بجز زید و یارب جز فی خدایک الوقت بقدر بقدر و دوم آنکه از قافله کسی را زنی که
و میگفت که چنین صحبت تو ازین بالا محفوظ خواهد بود که دارد و همین دیده و دیده و شرم و این ام بسیار
آسان بود که خود در عیش قافله بسبب و صحبت جناب ایمره اغرا و اگر اشش معل می آورد و خدمت میگرداند
ازین ماجرا حرفی میگفت سال از قافله او را در خیمه خود بالا دست می نشاند و زن مجامعت یافت که با و می آمد
کند و سلسله معی در فلباب را جاری دارد و سوم آنکه جوان با و صفی تمت و زوی آنهمه جو و جاد و ضرب
شلاق مردم بکشد و حرفی بر زبان نیارد که سه و پنج طره عقل ست دم فرو بستن و بوقت گفتن گفتن
بوقت خاموشی و حال آنکه اینم میگویند گفتن با ابل قافله در عیش ایشان نعلاب بود و هوس بود
و سبب عداوت قتل نیست و هنوز دنبال را میگرداند و در حال من بعد از نشیندن عذاب نیان بدینچه رسد
و کس قریب رخت من قافله تو باشد و بشنوند گوش بر سخن او دارند تا من ازین نعلاب و جبهه شرعی نجات یابم
که درین ایام متبر که هم آمد و رفت او کم نمیشود و کیف وقتی که با مردم قافله زن ناکند و اظهار حال آن جوان
و گفت که من بستم چهارم آنکه با جرای عجیباید بر همه نیست که این صاحب را اینچو یا نداند که برای حج داد
مناسک از خانه خویش برآمده و ازین مصائب این عبادت حاصل زد دست میرود و سال و گرمی که خود
زنده که ماند و طفل و محبوبی هم چنین نکند که مردم او را زنند و قصد کشتن او نمایند چنانچه ملا رفع گفت و
همه اوقات خاموش باشد و با و صفی صلاح و تقوی حقوقی لمی را بر هم زنند اهل صلاح و تقوی ایمره
چگونه توانند که در حال آنکه بر صلاح و تقوی و همه متفق اند و در دایت ملا رفع از آن پرست پس از روح او
سوال بید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسایی او شمرده شود چگونه عقل تجویز نماید که عیض
و صلاح این خبر را خبر دی را از بر اغیز تجویز کند لا حول و لا قوة الا بالله و از آنجا که ملا متقدما این اموت
و پارسایی و زهد او را بر ملا میگوید پس چنانچه خلاف چه تو انگشت تخم آنکه خیال عقلانی بد که مسجد شریف محل
اجتماع اولین آخرین مسلمان بدینه طلبد باشد و کسی از اصحاب قصه قطع را قطع یا انگاید و نکند و بگوید
این جو است متقی بر پیر کار خایف از عذاب پروردگار آخر القصه مجلایا منفصلاً حال آنکه حضرت امانت او را بکار
احتیاط و حفاظت به سید و صیاسیده که ششش را این معنی داشته که بباد این قصه نسیا نشود بلکه باید که
شهرت پذیرد که حفظ و مراست ذات او اسم امور بوده هر قدر که مشهور سازند و در ترست هم امانت را بکار
باید نصیب العین دارند ششم آنکه مورعین اهل سنت از چنین اقع غریب حرفی ذکر نکنند و از اجتماع خیار
وقت نطق چنین ترنگنای هم مادرش خبری بر زبان نمی آرند حال آنکه ادانی کرامات و حرق عادات از دست
نیگذازند پس بسا تعجب باشد که چنین مغر و عظیم را کسی ایشان بدقت و دگرانگرد و بلکه بر زبان نیارد و دست
و قلم را رانجه نفر باید در مردم شان چنان بود که هر چه دال بر مناقب اهل بیت خصوصاً جناب ایدر باشد
بیکم و کاست نقل نمایند که صرح به الامامی فی جو هر المراد و غیره فی غره من لیل الرشار و العناد و ربنا

که ز فقیر سخاکایت را دیدند و دیگران که بیگانه نام داشتند و هر کس که مقام خیر و برتر است که در
 ایشان تبلیغ البیان را در فضا از شنیدن عبارتش و در قصاصی و پائی که بی سید نه در و در تعلیم و تعلیمی
 ساکنان بایه توان گفت که اگر ممکن باشد باید که فی سیر نهج البلاغت باید نمود و فی سیر نهج البلاغت خدا می و جل
 اختلافی است بمطالعت جالب میر که اتفاق است کماله یعنی علی بن طایع نظر و صوت هم من الما و را در
 و الوطایف و درین امر خاص و عجیب جری عوام و خواص آنکه محسبات لفظی و معنوی از علم بدیع مرعات بعد
 از آن است که کاتب و شاعر اول در بیان امری رعایت تبعضای حال و مقام چنانچه باید کرد و باشد و در
 گفتاری و مطالعت حکایت بنفس لام را هم مایهات پندار و در ز ادب آیت مسلمه گذاب توان گفت حال آنکه
 کلام طبعی مذکور اگرچه نقل باشد از قبیل مثل مشهور است که در دوح گویم بر روی تو بیا نش بر پیل جلال
 خود و اولاً میگوید که هرگاه بن ناپاک قابو یافته در فرودگاه و جوان بعد از آن رسید که اولی خبر بود از آن
 معیاد و پروردگار بایان کسب خود را با ثبات او تغییر کرد و همچنان رفت که گفته اند ای دل حدیث ما
 بر دل را با بود لیکن چنان گوید که صبارا بفر شو و در وضو هم فریاد کرد که سرایه معاش مرا در زبرد و او میر فایده
 فرمود و تا با هر کس را بکشادند و کسب و دیده را تلاش کردند دنیا فتنه پس طاعتی سید که بار همه کس کشید و فتنه
 الا با را بنحوان که امیر المومنین در اعراض و اگر ام و سفارش نمود و در نهایت صلاح پیر نیز کار می پس استی
 خافه سالار حاضر شد و گفت که قطعه برای دلجمی و بنحوان که اعراض تو از بار تو باشد پس از روح ملاک او هم در بار
 عشق محبوب خود علی اشترک و تقدیر این زن بود که قال العری سه شرح گوید منع لب کن عشق گوید فخر و زن
 ای تو هم در راه عشق خود عنان انداخته باید رسید که ای بر نه سر راست بگو که کشاد و ن با را بنحوان است
 مذکور در اعراض بود یا انجام بهم مقتضای حال و مقام فاعضه و یا اولی الا حلام پس شاید که وقت نوشتن آنجا
 محلیت جگر و نهوش و خواست ملائمتش و کارانی نزد محبوب و خوشتر باشد که هم جای داشت هم کمالی و نزد حرف ملاکال و بگو
 می از زبرد و در حرف نظیر سیر ملائمت میویند چنانچه بود سرفراز و منتظر از فرج خویش تعلیم و تعلیم معین
 معیولست کلا یعنی با جمله اگر ام اول راست است از جستوی اثباتی دم پس قول کافی سالار مثل بنحوان الیه که
 و یا بعکس حال آنکه شیخ حلی امام اعظم امیر کتابیم را در خلاصه و فارسیه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
 معنی از امور و منور و در نسخه او پس و فتح این دایت بطریق آرد و از اینجا که قطع نظر ازین کذب مبتدع
 شتابش سر خلاف عقل است چنانچه دانستی هم خلاف صلاح و تقوی و قد سید محبت را که ازین کتاب
 و ضربت حیدر بار بار نشان داده ام امتحان تو آنکه در کچین تا فضا از افراط و انحراف و جوانی و ادب
 معیول و از بنیاد بنحوان بر و ن اگر کسی حکما یا تعلیم و فتنه که مادر قاصی بشنیدن عیان با دفع
 سید و از قافیه سخن او و بر بنحوان و از ملائمتش ملائمت چنان نندارم که در منتظر لفظی متعلق محمد علی مذکور باشد و در
 خود و حکایت دعوی جوان انصاری انعدم رعایت متعقبات مال و مقام که اساس بلاغت است طاعت

نزد خواص عوام مست یاققه شکل مشهور و شتی نمودن از خرداری و اندکی از بسیار ششم آنکه طر فاما میگویند که مجتهد
 چگونه در روایت مناقب جناب تصوی قیل و قال نماید باین امر و امور دیگر که بیا لست که شسته و فقیه بی اثر
 و همه اش حرف بجز دلالت بر چون واضح با جوانی نصاری دارد بلکه عفت و زهد و عبادتش را بهر بر سر
 که انچه یقینا بالا جماع موضوع است آنقدر را بهر حکم بغیرش در مناقات آل عباسی پذیرد که کمال انجمنی علی بن
 طالع تا لیف من طعن الرماح و غیره و بهر موضوع یا جماع الامته جوهری تم که این مناقب عظیمه جناب و رفعت
 بر روایات صحیح و نزد عین مرید و لای اصحاب عباسی عرض نبوت نرسیده و تا علمای شان روایات موضوع
 با اجماع و دل سینه خرد پس حقیقه پرده ناموس مله سب و در و بر روی اهل دانش و نبش سید زنده و بجز
 قتالی نزد شیوه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب انچه بصیوت انجا میوه چندان بکلیت
 که پیشتر است بخلاف شیوه مناقبتن که ایشان را بهین موضوعات و محذرات درین موضوعات و محذرات
 درین مباحث رونق بارز است کمال انجمنی علی اولی الالبصار هم آنکه مضمون این روایت بهر طور که
 که در ذری انجوان بیگناه را مضمون خواهد کرد ای علی انچه درین حق نگاها داشته باشد مردم بهمان بیگناهی او
 پختن ناظرین ثابت شود دلالت بر آن دارد که حضرت اینوا تو را چنانچه بود قوع آمد میدانست بوجبی
 و عقل انیمعی با تجویر نمکند که جناب می از علوم غیبیه در مخصوص مفصل خبر داد و فقیه اما بنی به این
 فرستاد و انچه بدان اختیار نمود همه ترتیب و قوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن مطلع
 نباشد پس چون از افعال جوان آگاه بود و هم انچه بر وی گذشت از مصائب زرد و کوب لاجرم در حقیقت
 شکایت از او خواهد بود و از راست که بر راست خواهد تمت در وی باشد خواه نسبت ناکه هر دو سبب
 جوان بود و چنانچه دانستی و اگر او اشاره باصل قصه نمود که زن طالب حرص بود و چون بار بار او
 اندم بجهت عداوت مرا مضمون گردانید غالبان بود که بر حجر و قوشن اعتماد کردند که او را در زید و تقوی
 و دمه بود و بجهت سفارش جناب میر و همه معتقد او گشتند خصوصاً رئیس قله و اگر حجر و قوشن را
 نمیشد پاره چست بر شمر گاه می سبت تا بعد از نظر البته بین التجار و الاستار باور میکردند که سخن او
 راست است ورنه بلند می و پستی دیده میشد و بغرض محال اگر باور نمیکردند و عمل بر مثل مشهور شری
 مینمود که ان ضرورت منج المخطورات آدمی وقت ضرورت چنانکند بهین که چون فاروق بسفارش
 خواجه سراسی که بهراه مار بر قبطیه از مصر آمده بود بیک ضرورت هر دو را نومی خود کشد و فاروق بیک
 فقره که سبب برات او شد که اقله بجهت نه المقامه نقل فی الدرعه عند علی کریم الله وجهه و انشان
 کا البرق الخاطف نظر کردند و حضرت صلی الله علیه و سلم را بشارت دادند با بحجه خود اتمام
 اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که اینوا قه شرت یا بدر بیگناهی و بر خلق عیان شود و علاج
 پختن از او قه بر طوره اما میوه نموده آید و اینجا هم حکم میگویم که رفقه بر تحمل حضرت فاروق چه تو دما از اقرات

برپا کردند و در بسیار از اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این محنت بجا
 بلکه نه حاجت با عجز بود و نه حاجت با ارادت آن امانت فالعجب و ما ادریک ما العجب اصول و
 فروع دین و ملت هر چه دیال شود و کما عرفت مراراً و جناب امیر نیز معذور نمایند و نه نفس را از نظر
 لغو و بربازان ابرند و درین امر چند آن اتهام بکار برند و هم آنکه آنچه کلامی و اعطای از اعداد
 و تقاق کلمات بے ادبے در حق فاروق عظمی جاویده حق نیست که او بمصدق شود مشهور و خوا
 حافظ شیرازی رحمه الله علیه و اعطای شهر که مردم ملکش بخوانند قولی از تیر همین است که او آدم است
 از دانه اسنات بد رفته و کمال عصیت از برای خود ثابت نموده و سر که تحقیق مباحث دینی از غیر
 و حدیث شریف و تشیید علوم شرعی و آنچه بکوشش و توجیه فاروق بطور رسیده و در هیچ خلافتی
 بوجود نیامده پس مرین محراب و منبر ذریع حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بے اندامی
 کردن سواد الوجوه الدارین است و کذبی است که نزد هر صاحب دانش پیش پیدا است
 و این تیر زبانے دبی از بے رایج منشاست مگر فسق و جور این و اعطای مشهور بلکه ما بومیت او
 چنانچه قبل ازین بالما محمد علی و انعم میگردد و دنیا ریاضت و اینهم بطور بیست که اولاً فی خطاب
 تانکه مگر خطاب حافظ شیرازی بر دیگر خودای و اعطای این چه فریاد است بیار و هم آنکه استقبال
 امیرالمومنین براسه آن جوان رئیس الزاهدین و ممانت شورش کشیدن و او را در مسجد شریف آوردن
 زین افرستادن هر دو فرزند و بلند خویش طلبیدن و ملائق جمیع سائق سلمان فارسی برای آوردن قد
 امانت از دانه کردن و معصای حضرت سیدان بیا را طلبیدن اشتقاق انعم و عظیم را مرتب گردانیدن و انفراد و مجوعا
 دال بر آنست که حضرت بر تقوی و خلافت فاروقی حاکمی بود و الاستقلال که بی اعلام خلیفه تأیید و در حق
 فیصله یا چنین افعات مشغول میشد و روضه قیامت آنجا که ناچار و پیش نظر دارند و آنجا که محبت
 و ایاد و غلغای را شدین شمارند پس این واقعه بعینیت از روی اعتراف کابر قوم که با ایشان عیان نشد
 معن بر فاروق که او دین از ارباب کرد و این مسئله حایل بود که نرم زن بعد از وضع و لا و تشن میباشد و قبل از آن
 پس بعد از دیدن چنین منجر عظیم معنی نطق فصیح چنین جواب است الا امیرالمومنین این هم از عجب غرائب ابد بود
 فاذا انبیا علی الاطفال و الما بین ذلک ظن انما من سحران است که ساینکه و ازین جنبت الفردوس و من لغو و من
 باشند و نفس بمانور و در قول و صدق اقاایات مدعی دیگر کما عرفت المتقاة السیاسة معضلا در حق نشان چنین
 خیالات خام نمودن کالی حقیق خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان صغیر و در باغ بهیوده بحث خیال باطل است اگر از
 رفیع او عظیم المید و در یافت که فاذا بعد مسلم کذب حضرت اله معصومین و موجب لعین علمای منافقین
 و اقوام دیگر که بر نبی زنا به نبوت رسیده و خلیفه ندانست که او حاملست پس ملحق است که در آن عمر خود و در حق
 لیکن ثبوت قبالت مسئله و انجا هم تواند شد و در حق و قال بوقوعی می آید که جناب تقوی میفرمود که جرم بعد ولادت

می باید داد میگفت سعادتمند قبل از آن و عاشاکه نزاع و ایرشده باشد با جماعا پس مرتبه عیان رسید که هر یکی میداشت حقیقت مسئله را لیکن چون جناب میرزا غیر بود از محل او و حال چنین پس بمقتضای اصول بل فصول برجایش رحم آورد و وزن را در وقت از برجم باز داشت که باردار است اعلام از آن خبر و فاروق سمعاً و طاعه شکر گذار شد و گفت بوالاعلی الملک عمر که تواضع کند به شومند گزین و دهنده شایخ پر سیوه سبز بر زمین و بایقماند تا تکلم اعلام از اخبار ثقات بود و بطور کرامت و فراست هر دو تحمل است و صدق کرامت و فرست از علمانش بعینیت **ع** و می **المصطفی** احقا امام الحسن و اجمعه و فی حفظ بدر تحقیق فائده را یثوبه شی من التخلیک و در از دهم آنکه آنچه در خط قزوینی رئیس انصاحب بنجامه حکایت موضوعه در حق جناب احسانی متاخره اگر می غیر مترقب بکار برده و لفظ معارضه تصور وین آورده اگر بر اصول اصیل اهل سنت است پس کسی از متبعین حضرت لایحه جمال که در آن گفتگو نماید و از در اعتراض در آید که **ع** ب دیو اریمان بود و کارش ولی شده حار و از چهار یلایش و اگر بر اصول خود از راه قصه ترطر گفته پس توان گفت که اگر بر علم گفتی باز در توجیه این اقدامی که ان التدیوید بن الدین بالرحل الفاجر یعنی تقلید اصول احمدین را در کار مد نظر داشتی عجیب نبودی زیرا که اجتناب بر قتل حضرت زهرا کافی علی التشریع للصدوق سکوت تمام و زنده و آنهمه یک مرتبه های ناموس را که بچشم خود دید و از جای خود چنبیده بعد از آن چون بخلافت فایز شد ملک فوق از دست رفت و دقت بر فتنه بین المسلمین پیدا آمد تا تجدید که رفضه بخلافت را بمعنی گفت و بیان کردند که احکام انجیل غایباً بمقتضای تمخیل اتفاق افتاد و پس هر کسی بعد از دیدن کتب شیعه و رجوع به انجیلی قزوینی معتقد کلیه منطرح شوم بر زبان آورد و مصلح این عمارت نیست ویران کرده اند و بخلاف فاروق اعظم که دلیل اسلام بقوته او قوی شده و جمیع محمد ثبات و رسوم کفار ضعیف گشت و سلطنت کسری و قیصر و بزم شکست و اگر باورت نیاید باید تواضع ترجیح آورد و در ساله سلطانی که فاضل کرمانی نوشته و در ایران هم متداول و هم مطبوع شده مطالعه کردند که در آنهم این اعتراف موجود است و از مضامین عباراتش چنان بر می آید که چون خلفا به قدر و بر بطریق حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتند نو اسلام بر بلا و احاطه کرد و ظلمت کفر بر طرقت شد هرگاه کلام تا باینجا رسید امور دیگر را که بنور ذر و دایمی روایت و اعتقاد قزوینی موجود است و اجابت در روز افزون است از تعداد شمار بیرون بزرگداشت ناظرین مناظرین گذارم و نظر در اقوال آئینه مجتهد اصولیه بنابر عجلت ضرورت پذیرم قوکه شعر فنی عالم بالا حق اینست که یا هر چند حامی الوانم و عنوا نر اند هب رفعت و اوقات امیه را در کتب ایشان بشکافیم و الله مستعان و مستهتاب یا فحم که سعی وافر شیخ الطایفه امام اعظم اول امامیه در انتظام نهج اهل بیت است چنانکه اهل تخریق یعنی ملا حسین و صفه نامدار کامگار جابجا بنابر اعتراف بعضی و قصور ادعی فرمایند و کتب مشهور هم بر آن است و در ووشا حین در آنجا خبر از می است گاهی به قاضی محمد و گاهی به ملا حنبلان بویل و شور می گردید یعنی توجیه

و اما ویلاییکه در هند میست بصیرت و دست چنانچه باید صورت نمی بندد و بنده بیشتر از آنکه مجلس
 بر تعیه ایمید باشد بر اعتدال نیست منطبق می باید که از خدام نشان هم نمید باشد خدا داد انصاف بده که چون
 سستی جان فخر پرید که آن انگشتی که آسمانی مقدسه باری بران گفته شده و صاحبش به دست چپ پوشیده
 از آن در نیست لعل استخا تو انگر و آنرا مدلل فرمود و میبهرن که برزگان با همچنان میگرد و دست علی با
 فرق دیگر پس در امت چنین مبدعات را عادت کردن و دل بدان بستن پیشه ایمید بر اصول اهل شلالت
 و غم بود و هرگاه شرح و حواشی بهر نزد باید بدید پیاده وانی فاضل مدار کاشی توجه فرمودن و فتح شود که
 که در بار شیخ الطایفه و اعتقادی ندارد و حریاساس مورث رعیت و کیست که شبرخ و حواشی پر داند و
 و حقیقت کار را بشکافد حواشی شیخ حسین غیر کاشی نیز درین در کشف و اشکافیت تواند کرد پس آنچه
 برای محیب مصیبت یعنی مولف لبارة العین درین بهفوات گفته بود که شعر منی عالم بالا معلوم شد و
 غیر از نامه حکایت مشهور نیست که دیدن غلیو از بلند پر داند و ورشید نش در خلق مجتهد شعبده باز و آن
 و احضار بود و این امر میبهرن و دل است که اکثر نا بخلات دعوی مجتهد در شعر منی عالم بالا که بی حال
 فعال و سلسله مقرون با جمال و اجمال که بر تصریح پیرش در موارد دلیل فرو می گنجی است و مخفی نماید که خود
 بهن حدیثیکه من از رساله نقل کرده بر تسمیه است یعنی هر کس که نام ایام زمان بر زبان برد کا فرست هر چه که
 باشد نهاده در مخفی گوید خواه غزلان و ترقی باشد از اولی با علی زیرا که در لفظ ملعون هم نقال کشیمری او ستاد و
 هم شاگرد او و نیز نابین و دهقانی و مؤاجتا بگمان خود در تاویل میتواند کشاد که مراد از آن را با عبادتی یکا
 از مقام ابرار است چنانکه در نظرن نیز به تسمیه مخفی بنویسند بود و هر چند سید مرتضای رازی علم الهدی شانی
 در تفسیر و تفسیر گفته باشد که لایم لعنت نیکند مگر کافر پس این بر و نامست مانند زینهار تصریح او را گوش میگیرند
 اکنون که نام رضا را بر خود لفظ کافر ایراد نمود و البته در تاویل بر روی هر دو مانند در رحمت الهی سده
 شد و باب رحمت و قهر تا تنهای فرح گشت طفره تر آنکه مجتهد شانی فرزند سید مرتضای و بهیم اعتراک دارد که
 که خود علمای شیعه نام نامش در کتب مذکور نیست پس قیاس بهر دو مقدمه مضری و کسری با بحباب اولی
 و کلیت شایسته بدین طور تنظیم شد که اساتده امام اعظم اعلی و سید مرتضای الفخ قدیم نام مقدس او را در
 تا یقینات خویش که برای شهرت و دو امام است ذکر کردند و هر که چنین باشد ملعون و کافر است و معتقدین
 علما را نمی باید که از ملاحظه این تصریح میسر گردند و مانند و از دست معاشر اهل حق نبالند چنانکه زاکر
 نام امام البته بعد ازین قیاس بر طانی از برادران زبانه شده که ایمید بهی خصم و صاحب
 امام صادق بطور طبیعت میخوانند که گفته اند علی زبانه و میو مشر من الیه و الیه و القصدی پس
 قسمت و حق نصیب که علمای شیعیان به مقررین رافقه فتنه است که گفته و کمالی تصریح به ایشان را
 مثل رساله بهر یک و پنج و از بهر چنین اثران چون من غیر از آیات مذکور بر نقل شده تا بحدی که شعر

مشهور زبان زخوام و خواص گشته در سبک باشد لغت نباید بدید معلوم و اهل ندیب معلوم پس کره
 لغت میان ایشان دایر شد و از عجب است اتفاق آنکه در محاورات گفتنی شود که فلاسفه که منجور و
 و مراجه گیرند که بزرگان را بد میگود و در حال شاه جهان بادشاه و بلی نوشته که ملا و پیازه به
 حاضر جوابی و دید به فروغی نامزد شد تا بدست و استخوان شاه ایران در آمد روزی مناد و خبر بان
 قرار یافت و خردی مامک که در شاه پرسید ملا بگو که این معنی است یا شتی گفت یعنی است نمیرود
 از کجا دانستی گفت قسم بیای تخت حضرت که بار ما دیدم که گبه منجور و بادشاه و ارکان سلطنت نشینند
 جواب داد و نیز در توارج گفته اند که روز در شکار گاهی کسی خواست که باز از برگر گسسته سر بد بادشاه
 فرمود که شاید زمان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر گرگس در از میانشد ملا عرض کرد که
 خاطر من جمع شد گفت چگونه گفت چون ان مقدار از عمر اعات ادب و باره جافوران آن زمانه نیست پس
 در حق صحابه کرام خصوصاً آنخوا به سرور امام بطریق اولی خواهد بود فرمود که رسم به گوئی محو شد پس
 از اینجا حکم توان نمود که هرگاه مجتهد الزمانی درین شهر بدورنگی و اعطای مشهور اند و بدین معنی اغیبه
 منسبت تمام دارند حتی که صاحب سبیل العباد در حق طایفه کوراین می آورده مصرع چون
 غلیبوازی که شمس هماده شمس مه زار است پس توان دانست که مجتهد اول بخردون بخیال غلیبوازی شیرین
 شده اند تا این عبارت آورده اند که شعر فنی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید و لغت با قبل حدیثی است
 ای شمس نظم بر حافظ قبول خاطر و طفت سخن جدا داده است و حکایت زبان در مردم آنکه شیخ سعدی
 رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود که برگ درختان سیر و نظیر هوشیار و رقی و فیه
 معرفت کردگار و این بیت بدرگاه الهی مقبول شد و نورانیت ان بعارق شیراز محسوس گشت
 گویند که یکی از اهل هوش و دینا پرست طبع خود را از مود گفت که هر گیاهی که بر زمین روی و وحده
 لا بشریک که گوشت پس رویا است آسمان کرد و منتظر آثار قبول کرد و در تاختنی چنان رسید که بچه خلقت
 فراریند و این حکایت بعد از آنست که کفر و ندقه امیه عظام مجتهد و مفتیان اهل بصیرت و غیر بصیر
 که سکان بگوش و دنان شان شامشند و همچنین معتقد و غیر معتقد و بانی اعلام و حجات و افادات ائمه صومعه و از
 معتبره و رفته شل رابعه التمارتکار ساختیم چه جای مجتهد فلا عقل قولی و الاست بر تحریم و کفر نیست و دیگر
 احوال حضرت با لقب شریفه محققه ندار و اخیاران بزرگی مجتهد الشیعه باید دید که در رساله قدس
 بودم که در نام صاحب الزمان را رفته در اصول خویش کفر نوشته اند و هنوز کابر خویش را محال
 بیست پیشتر اند حال درین اوراق و شرح شده که نزد شیعه هر چه از و ایات امامت شد غیبت و تعلق
 و او که کوب و رسی دشمن بنی النجود است و هرگاه امام خزان برای سینه و لبست مدیحه انجام عوام تو
 که حاکم شدن می رسد که محقق را فقط باید واقعه شهادت ذکر کردن و بر عین غیر از غیبت است

بهره ندارند و ذکر آن و ذکر مشاجرت حاجه حرام است و از سنگی شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را سنگ
 شهادت حضرت امام حسین میدانند و خطب و کتب ایشان و ذکر آنرا محمول بر تعصباتی می باشد نه از جهت
 مقصود و بلکه باین مردم را نیز زمان گرفتار و طعن شان نمودن که ذکر نام چنین امام را کفر شمارند و معلوم
 که ذکر فضیلت امام را چه بد اقل است که تعرض بدان ننمایند چون ذکر نام و ذات ایام کفر باشد از عوارض چه
 چه نام توان برد پس اگر عرض اینست که هر چند ذکر نام کفر است و لیکن نامیه ذکر غیبت و غیره میکند که در
 نمیشوند گویم امام غزالی محققین را منع میکند از بیان واقعه نه عموماً هر کس را اگر چه محقق بوده باشد
 و بار بار این ندانست بر روی کار آمد و لیکن عدلیه شیعه هنوز قبول ندارد و پس چه غیباری و اعتراضی نیست
 و لازم نمی آید از تحمیر ذکر شهادت بر و اعطای انکار شهادت حضرت امام حسین مطلقاً کما لا یخفی اطراف
 آنکه ضمیر کلام منافق هم دلیل آیت کلامیه اجازت نمیدهد که نام مبارک بر زبان رود و چنانکه خودش نوشته است
 و اگر ذره از مودت این دومان دشتی بجای نفی اثبات بر نکاشتی و نقاره علوم کز دشتی لکایم بهتر است بمقتضای کلام
 میشوند و غیر نفی **عَلَىٰ أَبَا الدُّنْيَا دَمِيضٌ لِّكَ بَعْدَ دَمِيضِ بَارِئِ** و این خود از دیر بانه معنای ما بود که مایه از نام نامی
 چنان مشهور است که شیطان از نام این بزرگان دینا بر میست که حضرت اعلیٰ بلخنج البلاء فرموده اند
 و معانی کلامی انظام خویش و حق و مویان و گزیده گویند که ما نمیرد و جنان لا اذقه لیس فی غلت سائر الحاصل یا نه
 کفریات قول مجتهد که مایه نام نمیکردند بلکه ذکر غیبت و مانعان می کنند لیس تقصید بزرگ بزرگان خود است
 که تیرا شاک و تاسور فاعرق شد و آن چهاره میگفت خدا این واقعه ادر رخ گرداند و خود مجتهد از رضا
 کشف الله چه چنانچه گوشت و بازمی آید مقصود است از حال مشایخ نقل میکند آنچه ولایت بران دارد و هر شیخ نوعی
 طبری و غیره در طایفه شیعه این مذهب را پیش می برد و انش و شش شریکین مجتهد فتم شد الفقه به کتاب
 در سیر و اخلاق حسنہ تعیین شده عالی از مناقب حضرت اهل بیت و بر تحقیق بر تحقیق ایشان که غایب گار ش
 ابلع این بزرگان باشد نخواهی یافت و اینک ما به این نزدند که الایمه دیده باشی بعد تا و هر را با اینجاست
 از موطا کتابت متاخرین و اگر شیخ و استقرار کرده شود و علمای شیعه مثل مبار و غیره را نیز در مناقب اهل بیت
 گفته اند و چگونه چنین باشد که اهل عباد اهل ابلت نامیده اند و اما من را گو شواره عرش رب العالمین میباشد
 و در کلام امام غزالی نیز منقار و مناقب این بزرگان پیش از پیش است و استغنا نه آن بزرگان ساعت خلعت
 بتواتر و اتصال بیماری است و در کتب عقاید هم ماثور و مذکور سجده و وجوب محبت و ابلع ایشان که بنده این
 یاب است بدلائل فاطمه و بر این ساطعه میرکن است و بهر علمای مادیان آن مسامی زاید اوصاف تقدیر می سازند
 شیعه را بر اهل طایفه اهل بیت بر ابلع اهل بیت بر آنچه اند و در این باب فصول چه تا کتب با و ویتا بر و کال و
 و از عارفین کاین ماثور گشته و عین انحصار و اینهم که در لغت رفته تا بکار از غایت عناد اهل سنت را با صیغه نام
 نهاده اند و خود از اصل محبت و مودت اهل بیت غافل اند و حق تعالی بر مسلمان ایران میراند و زنده گردانند

فرق نیست که گفته در ذکر وجه بود و در حق حضرت خورشید مبارک و در حق تعالی بر روی خود گذاشته بی سبب و بی
 اندوخته و نیز بر زبان بی آرد تا مباد از یاد مردم موجب رسوائی نشود و اهل حق بقوت دین اسلام و اظهار حق
 بابت عینا حضرت سید الشهدا بروی علیه القاب لعنه حیدری می آغازند و بدینان صاف
 صاف چنان تحقیق فراراه مستترترین روشن می سازند یعنی آنکه همه از آن سابقا و لاحقا و حتی پس از تحمیر
 ذکر شهادت آن امام معنی معلوم که از نسبت علیا می شود عقاب خود انحراف را از دوزخ بر اصول شیعیه
 که قلوبشان بر آن محبت عین کرمین بوده است و اعمال و کلماتشان در باره و محقق قیاس آنکار شهادت مرتبه
 کردن آنج از قیاس غیر خواهد بود که انی که گفتیم که گاهی بی گناهی معصومان است و رساله مذکور
 که هر چه موجب بدعت و تحقیق باشد برای الهیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
 اعتنا باید کرد و متمسک بآیات قرآنی و روایات متعلق علما از حضرت رسول ربانی هستند بخلاف
 محبتی که تشییع فعلی مانده را برگزیده و بهر ویریکه رفتن شیعیان نیافته و زینهار نور ایمان بر تحقیقش که
 عین شکیک بود و تیرافه و از مدتی بدین معنای متغیره گشته که تحمیر مذکورست از کار ابو جعفر علی علیه السلام
 دیگران نیز از شهادت است بلکه نیز شیعیان نزدشان اصولا معاذ الله بیشتر از اشدین است که از کثرت
 پاره الاوراق مراد و تلوه علیکم میلاد و نهاده هر کتاب بن ظلم و شوق نیریدند که دست و انقدر متفق علیه
 نزد هر کس بی احتیاط و در کفر و لعن اوست یا ستم که ما و کفر فی الدنایا البسوط اما آنچه گفته که این الفاظ
 قایم مقام اسم مبارک الح پس دلالت دارد بر کمالی سفاهت و حماقت محبت زیرا که اگر بجای اسم
 است بجهتیکه این کار از نام بر آید از انهم پس باید که لعنت بر آن نیز و ایراد باشد که اذیت الشی مشیت بود
 زیرا که برین نیست که در دانش بر علمای طایفه را بر داده و خسته در راه بنشیند زیرا که اینها استنباطی نامند
 که خوانسته بود آن مطر و که حضرت امام صادق مصدوق را جوسی کرد و اندک روز بطرفه و طیفه
 لدین القاب بر زبان نالایق طایفه جاری که نزدشان حکم نام دارد و ذکر نام موجب کفر است پس لعنت
 آنچه از آن قرآن که جهان رویا و او را در پیش آمد و آنچه گفته که غزالی که تحمیر ذکر شهادت آنحضرت
 بنموده علی سبیل الاطلاق بنموده و هو البش نزد اهل تحقیق نمی آید پس لعنت است که لعنه الله علی الکاذبین و این
 لعنت و حقیقت از زبان خود روشن بر می آید و بقول طر فادعوه الی الاشیاء که اگر افضی فواره لعنت که از
 رهنمای و غیر نکوش و قهر من می خیزد و بر خودش می ریزد زیرا که عبارت امام ابو جعفر علیه السلام
 جایکه قتل بنموده بقید و اعطاست بالانفاق و ازینجا سلبا فوط محبت صاحب قوت قدسیه یعنی نبی و امام
 ریحانی هوید باشد بجان الله بعد از دیدن رساله قدیمی پیش و حواس اولم گردید و یا از این کادو
 سم خواسته که حواش تحریر نماید و ندانسته که اگر در دعوات جنات نمیکرد قدری حواش محقق میباید
 اکنون که نوبت بدین روایتها انجامیده ببقایا نیجات او را حقا ممکن نیست راست گفته اند که نادانرا

جز خاموشی طلب نمیشد و اگر اولیای دینی نبود آن نبودی و معیار است دیگر نیز با اختلاف بسیار می توان گفت
 که تحریر وضع از ذکر نام است حضرت صاحب الامر علی السلام ظهوره علی الاصول المناقین و اخیراً الله
 تعالیٰ یکوم البقیة علی اعتقاد المؤمنین زیرا که ظهورش بر گمان اکثر اهل الحاد و زندقه و جنبه الی
 قرآن مجید و سبب برگزیده ظهور محمد ثبات است چنانچه پاره آن ویرین مجلد یافته باشی از کتب بدین قبوه
 هم خواب گان حضرت رسول مقبول و نصیحت و رسوایی اصحاب المؤمنین پس دعای بحکم الله ظهور اولی
 و لیل بر نقای و دشمنی اسلام و دین است اما آنچه گفته اند که حاکمیت ذکر نام و ال بر آن نیست که ذکر
 غیبت و امثال آن از احوالش با نقاب محققه حرام است منافی آن است که بعد ازین خواهد گفت که این
 الفاظ قائم مقام اسم مبارک آنحضرت نمیشکند و من سلسله لطیف کسی سوای آن حضرت استقال نمیکند
 که معرفت بیانه و لا اله الا الله که دعای تمجیل ظهور و اقرار بامتش و راو عید باثوره از غرث ملایم و برای این
 شخص که بر باد می دین اسلام از وی نقل می کنند که اکثر اهل انجمنه دار و شده باشند و قس علی
 زهر القبه مهدی و صاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند مصححین ع چون کفر از کعبه بر نیزه و کجا انداخته
 چنین شخص که پاره از او صافش شنیدی مهدی خواهد بود و یا دجال که ناموس اگر حضرت پیغمبر را با و
 درند و اقامت جد و تفریق بر او متناهی با وجودیکه در زمان مجید و عفت و پارسائی و ایمان و بر سر
 و قطیعت جنت تصریح فرموده باشند یا معتزات جهانیده علمای این گروه چنانچه در مجمع البیان است
 و شاید که بالا اگر نشست و از مقامات بطور میرسد که حضرت طایره و البقیة خلاف این ارشاد کرده
 باشند چنانکه این محدث زندیق از نبوی آن دارد از استیصال نبیاد و دین شود الله وجهه و وجهه بمقلد
 فی الدنیا و الاخره و ذلک جزایر البنا و اصحاب المعانین است و عجب شریف آنکه محبت مصیبت در نام و ذات
 آن شره فواد در پیش رویم گفتگو دارد و تو آخر ایا که صاف می بری و درین لطایف جیل برده
 ندید خود زیاده بر میداری و بعد از یوسف فردوسی القبه خاتون زر گیس علمای شیعه بهر از حضرت
 از کثرت نظر گویان با منو دند ز غارت دنیای خری و دعای عجلت ظهور و فرخ و کشایش
 شیعه چگونه در زبان ندانسی که لکوک در اهرم و دنا نیر شیعیان عراق و خراسان و زمران
 قدیم حاصل گرداند و آنهمه را بوسیله سفارت و دروغات مزوره بمقتضای کاکوئی فی بطون
 کاکا در شکم فرو بردند و درین زمان مزید دولت و زینت دنیا بتوسط از و لاج این
 امام حاضر فی الامصار و الغایب عن الالبصاره شرا حاصل می شود پس و دعای ظهور و حیات
 انام نسبت مجتهد کسی پیر المؤمن شکسته نتواند کرد و بعد و قبل ازین و زین اولیای و فائز بهرینه علم
 بن معلم الملکوت چنانچه باید جایگزین کاکا که از منزه به کشایش و در دنیا نش اقیاده بودند
 کرده شد و انهم دعوا من انما چرخ می باید یاد کردن مصححین ع کاکان قبح شکست و انسانی نما

و هرگاه بر اصول تو شهادت جناب سید الشهدا در دست نباشد بلکه شهادت مذکوره بران منکاست
 باشد این که در چنانچه از رساله قدیم گذشت تفصیلش نیز بعضی از وجوه خواهد آمد اکنون باید بیدار
 حضرات امیه دبی را مطابق اصول خویش پیش نظر داشتن که تجویز گردان و نماز زمان در حالت اعتدال
 و در تقیقه میدادند چنانچه از تهنییب امام اعظم اول نیز بکلیت برست آید پس البته از وجع قلعه
 صاحب الزمان در مشکوی نصیر قطب القیامه رفوع الاقلام خواهند بود و معاذ الله نه مصداق آیت
 قرآن **لَا يَكْفُرُ عَنْهُمْ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا** و نیز **وَلَا يَكْفُرُ عَنْهُمْ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا** و نیز **وَلَا يَكْفُرُ عَنْهُمْ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا**
 از فاتی و زمانی باید تلاوت کردن **جَاءَ الْوَحْيُ كَذَلِكَ بَانَ** و لفظ تخمین از آن آوردم که قدما
 شیعیه خطاب این آیت که میوه در حق تخمین معطین قرار داده بودند که لایحه علی رضا علیه السلام و غیره
 لفظ مصالح حقیقه بر زبان آورده یعنی لفظ مذکور گفته و سخن نموده شمرش نمی آید که اگر بزم پیش
 از اعدا سب از گرد و بسبب جناب امیه شدند بلکه خود حضرات امیه از اعتدال قبل خویش دانستند
 نه خطا بلکه عمد اوایل امر را بار بار بر زبان آوردند که از میوفاتی شما نوبت بدینجا رسید که سابقا
 پس اخبار آن مصلح که نزد اهل نفاق منور و خفیه است آیا از نیمه زیاد تر تواند بود و مقام
 مزید حیرت است که در اصول ایشان نه آن قدر مردیست از حد و میوفاتی بایستی شیعیه که
 که بیایانی داشته باشند که هر چه با دقت مردم حقیقه نمونه آن هم نیست پس همان بهتر که بران اجمال
 قناعت در زمر و هر چه که در تفصیل نه که دم که رنگ قلوب رفقه از تقصیر عناد ملحق می و جز
 نبوده گشته فیان مصلح محیفه چگونه باعث مفاسد تواند بود این حجاب و این تلقای بعد از این
 رسوایها که در میان مذہب مجتهدین دیدی تلک بگوش در آید الغرض این نامب شایان
 آن گدایان کند بر عقلا از هر کتاب واضح است هم از سحر الانوار و هم از تصانیف مفید و غیره
 که آنچه جناب صاحب الزمان را امر و حاصل است یعنی کثرت مشکک تشیعین که از امور و ملح
 و نافع و نفع زیاد تر باشند و اقامت بیرون فعلیست میشده که سنان هر مان بروی آن
 امر و تخفی است سبب فحاشا که هر سرخ بلند آن گردن بکوه ابو ند بر می افزاید و نیز از کثرت
 تجارت و زراعت و حاصل ملک مزید دینها که گنج قارون هنوز از مزید غنث تحت الشری فرد
 میرود اکنون حکم قطعی توانگر و در روز ظهور چه تواند بپوشی که امور که تخمین باتفاق روایات شیعیه
 از قبیل هزاره حضرت رسول بر ایند و که امتهاد داشته باشند در لباس چنان بر مینه مصداق
 چون جامه عینیک چنان گردد و دو نیمه اربعه عزرا و دشمنان یا از انکار ایشان لاوت زنی را چه
 اعتبار آوردن چون باینجه سامانها و اسباب بنیها که لعل طاع آن مطابق اجاد و پیش از این معلوم
 نیست پس آنچه مزین و برادران صوری و معوی او در آفراتی معلوم نوشته اند که محتاط بودن

مذمت اینا عشرت بهانه مذمت باطنی یعنی اینست باعتراف شان اما آنکه بعد از ظهور حضرت و محبت این سید
 عیان شود و پس نظر بدان و کز آن شان چنین معنی دارد که حضرت محمدی بعد از ظهور ایشان کسی را ندید
 که از او چنین سید بگوید و ایشان همه دنیا چنانکه گشتی هم توان دانست و این مقدار محله تا برای زمین بود تا
 بر روی نقای ایشان بر عرفت که در کتب معتبره نبوت و در بسیار سلام و تحویر چندستان حال ایشان باید
 که محققان مانند و هرگاه درین قرون و در هر حال ایشان بهر وجه عیان گردند و در کتب ایشان هیچ وجهی
 و خیالی راه نیابد چنانکه یک یلند فیما بین قتل یا سرخ و زمین از انظار اینها پاک سازد و باقیما در طعن
 از آنست که مباحث آنرا درین اوراق چه سر و قدم که از آن حقن کمترین انام از بلا و مشرقین در حقیقت
 برای تائید شوکت فاروقیه و محو ساختن منبت سید زیدیلو و تائیدات الهی توأم گفت آنچه خواهد نظای
 مجاز خود در هر صحن که هستی نگزوم و در آن کاتبین تعلیل این عمل را بر کتاب کینه بر حقیقت حسامیه علی
 عذو الله الا اینها بهر که دل گزوانیدم و در شکستن و کشیدن بینا و در منبت مذکور طوری اختیار کردم
 که در حقیقت جواب تمامی کتاب ایشان حاصل تواند شد یعنی چون مباحث استعداد و در کتاب مخالف یعنی
 مشیت بر ما بهر جور کند خواهد یافت که پیشتر اعتراضاتش منی بر آن بود و در غیر معنی مباحث شوکت فاروقیه
 عمل میکند و در فهم آن اوراق را خلاصه میفرستد آید چنانچه آنرا در این دور کتاب تشدد داشتی که از فهم معانی قاصر
 نیست یا دیده و در دست خود را اتفاق میفرستد پس مقال را در آنی چند و دست اکثر مقامات نبوده و جابن را در هر
 که خوانیدم و هر چه نوشته جماعت را در آن نصب العین گزاشتم چنانچه رسائل و تصانیع عادت نقیر محلی نیست
 بهر که خواهد دید این رجوع نماید چون این وقت آغاز تکلم بود و در اینست و آن که در اینست و آن که در اینست
 و الاخر را بعد از این که تقریر حقا و نقل و در هرگاه در فقه تحریر کند و در بعضی رسائل و لوازمها شکستن
 که درون شیعه یافتند که آن کتاب شروع گردید و همانا آنکه نبود و در تقریرات اهل حق سلیم نیست یعنی محمد
 از زمان چنان میبود و تحقیق و الزام و زمان ریخته که کسی را مجال هم نرودن باقی نگذاشته و بنده تمام خود را در دست
 ظالم نهاده و چون که مباحث آنرا در میان نهادم مجالی نیافتند که منافیست بجهت زیاده که نمایند باز
 جو حکم باقی نماند که از آن انور که تعلق به بعد از اینست و در آنست و آنست و آنست و آنست و آنست و آنست
 شکی نیست که آن کتاب بجا آورده و لیکن در بی طلبی که شکی در میان بود و آنست که غیر از آنست که غیر از آنست
 و کشیدن تلمیحات نموده و در آنجا که با ما من میسر دهم که بعضی از احیاء نقیر مرسله و رسائل منزه
 میوه بر ساختند و بعضی با ثبات بهشت جناب سید که شد و حقیقت گردانیدند و معنی او از اصلی و طبع بر ما میسر
 اینها را در محال جمیع علماء و شیعه هم فرستید و در انوار غیبه اعمامت پدید آمد و در شرح کتابی خصوصاً از متناهیون
 منی یا منی که در اینست مانند معدن اکنون چه حجت ازین دیدارهای جویم و البته ناگزیر است که طریقه سیر
 و در جناب نیز نگزیم و باید دید چه پیش آید که نگارنده بودی آنچه در فرود و شکست که در روان طریقت گفته اند

در بلا بولون به از جم بلاست و یکم با بقدر بقدر این معلوم است که درین نگاوری و میدان داری کسی
 شریک نشود و با اینهمه در تحقیق انا انی یا احرم حرثی میگویم که مشکلم گاهی مقصد را محمل میگوید و گاهی مقصد
 جمع کردن روایات روایان از اجمال و تفصیل و تفسیر یکی از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت نموده
 یعنی از آن که میگویم خود بخود و پیدا خواهد شد که فاروق فرمودند من منصب تحیرم دارم نه درجه تجلیل مرا حاصل
 است مبین حرمت اتم و قرار داد حضرت صلی الله علیه و سلم را بیان میکنند این امر البته برقرار و احوال است
 و تشبیه را از ابطالان ختم رسالت و نبوت چه اندک نشی که صراحت از کتابت بسو بطر ایشان واضح است که نسخ امور
 شرعی همیشه در از منته امانت امیه بوقوع می آمد کاش با اساس الاصول که رساله منیره است نسبت به
 مسالک الیها از حقوق و دلداران گین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات امیه دال بر آنچه گفتیم
 در آن هم موجود چون کتاب حضرت سلطان خراسان کشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از آن
 طعن مذکور شوریدند و حضرت ابو عبد الله آن شوریدگی را رفع نمود و محمله قرار داد که قوت اشکال باقی
 نماند است و حق همانست که بعد از جم روایات اشکالی را متواتر ترتیب داد و در نمیدان بنابر طلب
 مسامحت تحصل الدرعا الزما و تحقیقا با افاده السلطان الممدوح فی کتاب المستطاب و از جو بعد الرجوع
 است و کمال کتاب ان لایق کید من الکی و دلا عرق من الصروق و در اتفاقات حسن انکه هرگاه
 اجاب را حسن ظنی با حقیق بود هر چه از کتاب مذکور در نقض حضرت دراریه از خامه چکیده ایشان
 تخفیف دانستند و هیچگاه در دست بدست بر و در مرتبه دوم چون سوادش بدست خود برداشتم
 بدرجه تحقیق رسید که اکثر نکات نفاس نفس ثانی بهر کشد اول و اندک در التوفیق و میداد
 تحقیق قول و اینهمه بر تقدیر حمل روایات بر حرمت که علی سبیل الاطلاق است و اما بر
 تقدیر حمل آنمال اقوال و او لا جناب مجتهد الزمانی را از آنچه علمای امامیه بر صاحب الزمان
 در آن وقت تجویز کردند و روایات را در باب مقایسه بزرگوارش جعفر که اب سفاذ الله آوردند که
 حضرت امام سوسنی در سنجائی نگاوری و حمایه بر زالی نمودم و داد و کشاکش داد و چیزی نیست که موالی او
 از متاخرین که امام سید هم محمله در بجا مطابق این تعداد بر روایات هم قدامت و زنی و هم توراتنی کرد
 که چون عم بزرگوارش را در گوید در عمارات و مکانات شروع کرد خیلی مقیر ارشد و درین اوانان پرده
 غیبی با حجاب آوردید و در آن معرکه بحال شری دولیری تازید و درین نگاوری از آغاز تا انجام رسید
 و ناظرین و حاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند و چند انکه چند نشانی نیافتند این حکایات
 منقوله در روایات با ثوره بنفیر با قطمیر برابر جزا بر دلیل بالعتصم که چون کردند از خجسته
 فاش پیغمبرانی را چید نام کردند و لیکن تعلق خاطر عبارات مرفعه و مکانات عالی و تحارات
 و سابقین بنمره و رایحه بمقتضای احب الیکم الله و رسول له و جهاد فی سبیل الله و احی

بَاقِيَ اللَّهِ سَاقِیَةً وَتَرْتِیْنَ آوَرْدَ وَاِیْنَ بَدَانِ مَانِدَه کِه بِهَر گاه امیرالمؤمنین رو بروی کفار در
 کوته فرمود که ای ازین سال و سببی حرام داخل نشوند فریش ازین مصیبت عظمی مناصبت دیگر را
 بروایت است و گیتی که در تفسیر خاتمی است فراموش کردند و اولاد بر زبان آوردند گفتند که در اینجا بختی است
 از دست ما رفت و عیال ما صلت شدند و جانهای ما ویران گشتند تا این آیت و ابی باریت یا نزل شد
 اینهمه خواجههای و نبوی و یسایان حضرت امام زکریا ریحانی را بدان جفا و جوارحی محکم
 فرمود و بسوی ظهور از غیبت کشید و لیکن آنچه بر آنجا از واجب و فرائض و هم از راه
 دنیا غارت و تنگ شد بود و هر چه مقدسه باقی ماند که تا توان ترگس در آغاز عشق امام حسن
 ثانی عیش و کامرانی خود را با هر که گزاشت و با لاخر خود را بیا وید پهای بدبخت و کوه آورده بخت
 و در مغارت این فرزند سعادتمند وقت فتیش جفا القاب آلام دید و تاملی بر سر واپس و متفکر ماند
 باز معینه شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حل که بر زمان راست کوشش محمول بود از کجا بجای رسید
 اینهمه از فرزند و بدستش نهجولانی در میدان بود و هیچ حربه را نی این فقرات نیز گاهی با جمالی
 و زمانی تفصیل برای هدایت مجتهد سابق و لاحق اعلی آمد و لیکن زینهار بیدار این غفلت شعار نباشد
 و از هر زده گونی و قلم فرسانی باز نمی آید و نمیداند که ابروی بند بسیار و زیاد تر ازین بر گونی بر خاکی است
 میریزد و غبار بلاست برای او از هر گوشه می خیزد و انفرق معلل غفله شاعر شریف و تر که فکر نام نامی است
 در مزال قدیم مخفی بود و لیکن انصاف لطافت و ظرافت نزد قوم خبیث پرور و منو و مینی چون دیدند
 که اصل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سرودند که هیچ وقتی از نبوت با
 امانت خالی نیماشد و درین قزوق و نهوز از امانت و رعایت اثری پدید نیامست برای حفظ از
 قاعده و عیب مام را که در هر وقت است بد و محتاج و ظهورش خشنود و فراموشی اختلافات و علاج که فرق
 ایشان بلاست و میرسد و هر کسی دعوی اتباع اهل بیت در سر دارد از زمان خویش تراشیدند
 و نه نمیداند که با اینهمه حاجت شد بدین زمان که سر کار او رشد و رشاد و هدایت و شداد کم شد این
 و از نگاه بدین امتداد یعنی چه معنی از بیان صیبت و فقر و نیاز و ایام روزی و پرده مستور و روزی و در کالی
 ظهور و سفر و دران ایام ترویج توقیعات لطیفه و افاده رفقات مضیه موجود و مدعی ملاقات بکشت و در فور
 اعلی و محیی و ذلیل و شمس و صدق نور علی نور و درین زمان اسبب و قزوق و ظهور اثری از آنند که
 همانند مدعی ملاقات مطر و دملون که سبق شطرنجها پس عاقل و بکسل ولی بود و حکم در رعایت که از آن
 حکایت نیست که زنی صاحبی بی بدیجیم شنیده و سر و گرم این فن چیده به هر چند می از جوانان عرب گشتند و
 ایشان نموده سلام کرده بعلت تمام رفت پس هر یکی مدعی شد که اوقات سلام برای من بود و باز و در
 گفتند خدا را صاف بگو که این مقصود برای که بود و خندید و گفت که هر که از شما سفیر تر باشد بر سر من دعوی

مزیجات برای خود آغاز نمود گفت هر یکی را باید قفسه مزید سفاهت خویش تمام گفتن تا من علم کنم که
الفتاح و سلام من را دوست نپذیرد پس هر کس از جماعت مذکور این قفسه حماقت خود چنان گفت که سامعین
و ناظرین بر زمین می غلطیدند الی اخر الحاکم الیه بطولهما گاهی چنین خرافات و جحش کتابی دیدی باز بانی کسی شنیدی که
تجلی رفته خود نام تاجی او گیرند و فتوی بکفر خویش بدهند و جناب محمد صاحب قوت قدسیه آنرا بطیب خاطر نظر
فرمایند که این شیخ علی از شنیدن فن و رقاه قاده با شسته قاعه بنایا اولی الا بصار و این امر بالخصوص مانا
بجاکایت چند کس است که نماز جماعت میگردانند یکی دیگر بر او دیدم گفت ای مرد نمازی این نماز است نه دیده باش
سوم گفت نماز تو بانی نماز چهارم گفت نم که نه ز خاموشم معاینه مقام محبت که مرتبه طریقی خصوصاً شیخ مفید
که استایش و مید که بانی مبانی رفیق باشند و در لباس سیاهان و او ابقه در بخارا و هند و بی رات اکو فم عین الله
القیح و در ادب ایشان چنانچه باید محقق گردد و یکدیگر بعضی از سیاهان ایشان است شامت
نزد کورن حیث المذهب نیز نشانند گویند امینوا بالله و الیکم الاخر و مآهوه بحق منین
جاء عون الله و الی نور الصنی او ما یخذ عون الالههم و ما یغزو خلقهم و حق
خبر اهل الله و صا و کم عذابکم بما کانوا لیکم بنی لم یخلفوا و صاحب کف العله از بی لورین باب ترجم دادن
از غرائب الامور است فلیت که قبول محبت از زمانی درین کتاب شاگر شیخ مفید یعنی علم الروی اقرب برانه
حضرات امیر باشند و او متاخر را درین باب برعامت نیکند و از دنیا چه تهذیب نیز توان دانست که عمر استاد
زیاده بود و شیخ الطائفه چه جای آنکه همراه اربلی کس نباشد چنانچه از لفظ ارسلی که در کلام او است بوضوح
می انجامد علی ماعط الحجه عنه و آنچه گفته که در باب مامت مذکور می سازند باید نام آنها بر زبان را بزن
چه در تمام کتاب معنا یط او را حدی نیست پس بر فهمد گفته او چه اعتماد تو انکر و معنی جماعت کثیره و نیز در
معلوم بکفر نشدند این گل دیگر شگفت و پر ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا حکومت کمتر
از ورج کردن نام نهی امام در کتب مع الخصوصیات بسیار کتب دینه موجود و زیاده و بغا و شهرت
است پس لعنت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت و ایمان میرسد الا
یعنی اللهم تزد ولا تنقص میباشند و از اینجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در مرتبه محققین دارد که قول
شخص بر او بر دی تدقیق اوج است پس ضرورت نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد و نه
نزد او و انشی بخدی باشد خصوصاً شیخ مفید که اقرب بر مانه امام بود و دنیا و دین را از ثمانینی سپس سکن
پیر و جوان لعنت خدا و ترا فرون باشند و بنده را در بودن طریقی اندک تاملی است زیرا که اگر علم
صاحب مجمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الروی چه او در تفسیر دیگر مفسر
گفته آنچه دلالت بر آن میکنند که جارا نند ز محشر می صاحب کثافت از معاصرین او است که
پژایه او معین شده قرن پنجم بجلالت ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بر بسته

و شیخ حارثی ثنی مفید البتہ جوان بلکہ پیر بود و قتیکہ او خوابی دید کہ جناب سیدہ فاطمہ زہرا امام حسن
 و امام حسین را زہرا آوردہ و تعلیم شان در خواستہ شیخ وارد رسد خویش متحیر بود و تارنی از سادہ
 رسید و دو فرزند ہمراہ داشت یکی رضی و دیگری مرتضی و بعد از آنستہ عای او داشت کہ
 تعبیر خواب ہمین است راست و در دفع بگردن راوی بہر حال چون ان هر دو دعا می باید بود
 ثبوت رسید کہ معلم حارثی اقرب باشد یا زمانہ صاحب الزمان کہ مردم بقول محققین شیعہ و زید
 تحقیق حال امام او قنادر و وقتیکہ خوف قید و بند بود و مخافین در جست و جوی او زیاد
 تر میگوشتند و بہر طرف سوال از خاشاکش میکردند و اگر مراد طبرست دیگر باشد یعنی صاحب
 احتجاج اثباتش بر دو مرتبہ نہت کہ لایحیفہ و آنچه بیا و من است آنکہ اربلی درین عبارت بعد
 از شیخ مفید شیخ طوسی را آوردہ بود کہ چہ نسبت نقدان ماقطہ شیخ طبرسی نوشتہ و اسد اعلم
 و علمہ حکم و افتران لفظ شیخ مفید نیز قرینہ مین معنی است کہ استاد و شاگرد و ہر دو را ذکر کردہ کہ
 جزو وقت خود با لقب شیخ بودہ اند بخلاف طبرسی صاحب احتجاج و ہم قرینہ دیگر آنست کہ
 اتباع شیخ طوسی مفید استاد خود نسبت بہ نگیزان مطالعہ از کتاب کبری یعنی تہذیب الاحکام
 شرح مقتضیہ بخوبی ترین وجوہ پیدا است مشہرت و اتباع طبرسی شیخ مفید مرایا ذمی آید
 قولہ ہمدی و صاحب الزمان و قائم آل محمد و غیرہا نہاد کو رہست و علمای ما با اتفاق ذکر القیام
 آنحضرت را جایز میدانند و طایر سرست کہ این الفاظ قائم مقام اشم مبارک آنحضرت است بخنیکہ
 ذہن سامع بطریق سنوای آنحضرت انتقال نمیکند بعدہ را در نیم نظر است زیرا کہ اکثر اقبای
 مذکورہ و غیر ان برای محمد حقینہ مقرر گشتہ انبیان امیہ کہ بر نعم شیعہ بر زمین محقق گشتند بہر
 درتہ اولیت غیبت برای جناب میر شہت نزد علاوہ ارشد ملائکہ ابن سبا محدث مذہب شیعہ
 چنانچہ امانت بلا فصل نزد شیعہ و معتزلیہ بیان این غیبت بقدر ضرورت سے آید انشا اللہ تعالی
 و ہم غیبت دیگر ان امیہ تا بد آنکہ کہ این تقلید سابقین است قانعیم اما ہم بہر عون پس اگر
 گویند ما با ایشان و استاد ایشان چکار برین تقدیر روح امام المتفردین یعنی کشی را از خود
 از رد و خواهند ساخت کہ او این سبب را محدث شیعہ علی الاطلاق در کتاب مختار نوشتہ و
 اکثر ان نقش در زہرہ اولیت بر زمین برای ان بزرگ و اچنان پدید آمد کہ سید جمیری ہم قایل بدان بود
 کہ حضرت علی اللہ علیہ وسلم در حق او بجلالت امام رضا فرمودہ شاعرانہ و دنیا چنانچہ در کتب کلامیہ و با
 و حاجتی بہ بر آوردن فعالیت تعلیماتش نیست کہ حافظ و قاری و صل ان الخیر ذلک مطابق روایت معصومین
 بہجت خواہد رفت و شاعر مشہور شیعہ در حاشیہ میگوید غیبت او را در کورہ بنو عباس بنامید و اعتقاد دارد کہ او
 ثالثہ انکاء باقیان تمام بودہ کہ کوہ فیہ ولا یوجد فی غیرہ و شاعر شریعت علی الا ان الامیہ من قریش

ولایة الحق اربعه سوا علی وانشاء من بنیه هم الابطال پس لم یخفای بیطایمان و نه سر و
 بیطایغیه که بلار و سبط لایذوق الموت حتی یلقوه انجل یقیدهما اللوار فیغیب فلایرتی فیحوز مانا
 بر غنوس عنده محصل و مار پس انتقال ذمین سابع سیوسی حضرت امام نرسی وریحانی نقطه و
 ممنوع است و تفصیل این اجمال از مقالات اهل عالم و کتب کلامیه در مباحث اهل سنت
 و امامیه هویدا تواند شد پس یکم که جابل باشد از ان امور سابق و آنچه در کتب ضبط کرده اند
 و در او کلامی نیست که چون ندیدند حقیقت ره افسانه نوردند و اما ذمیان آن مرد که علم باین مقالات
 دارند و کور و کورانه نمیدانند پس ذمین ایشان البته محمد جعفر و حضرت امام محمد باقر و دیگر
 و دیگر بزرگان مقدم میسرند کمالا یعنی که اصل درین باب محمد بن خیفه بوده که روز صفین صحرای
 سمین و میسر اهل خلافت دریده بعد از آنکه علم شکر حنا بمر قنوس بدست او بوده و چنین
 شجاعت از و صدور یافته که همه یحیی بودند بخلاف امام نرسی که چنین جنگ آرموده نداد
 میدان داری گران رکود و ادیب هیچ معرکه در اوزار و پشم خود شنبلیله ناز و شتم و نفعت و ترفه و
 عیش و کامرانی و مطر حبابی اسمانی برو ختم شد لیکن اینقدر البته مسلم است که چون
 بر حال عم بزرگوار خویش اطلاع کلی داشته عادتش خبر قمار بازی و طنبور نوازی
 و مطربلی و رقاصی بر اصول رفاهتی امری دیگر نیست پس هر حمله که نرو بعد و رآمد بر جابجایی
 نه دلیل رافضی بدانند لیس و این خدمت عم بزرگوار باخبار متقدمین شیعه در تالیفات کاشانه و
 مجلسه و غیره با استقصا و شهرت رسیده بخلاف اخبار دیگر که مختص انسابنامه و اشعین
 است که شیعه هم گوش بران نتوانند نهاد و بهین که شایع مقاصد چ نوشته و از مامون که شیخ
 او در کتب موجود و دیگران چه نقل میکنند که خلاصه ان بدان میکشد که اگر آدمی راسی و
 تماشای روایات کاویه منظوریات روایات شیعه را بشنود و قرینه عقل و نقل هم بران دولت
 میکند که گاهی ایام منتظر ریحانی را نوبت بکشیدن شمشیر نیفا و امفهامی باشد یا خراسانی و از نیست
 که در کهنه بسم الله یعنی قاعه جابلقا و انهم بلباس هدیه و تلبیه زندگی خود را بسر می برند که امر تو بیا
 و چون وقت رزم و کارزار هنوز ترسیده هر چه امامیه مثل مجتهدین لکهنو نیافتند یا مانند دیگر
 قصه خوانان یا قتلند میده با و و هر نه خواهد بود و اینها تقریر دیگر باید شنید که اگر مراد از سابع
 جابل است که ذمین او بدگیری انتقال فکر و پس او را چه اعتبار بلکه خس کم جهان پاک و غایه الامر
 از ان قسم شد که لا استقامه فی الاصلطاح لکل ان یصلح باشار علی ماشاره و اینها گفته اند
 عکس نمند نام نرسنگ کا نور و این فصل نیز مویدا استکس امور است زیرا که حال
 امام زمان از تحقیقات شیخ مفید که بران مجتهد فانی در کتاب خود نازیده و بدان تحصیل

[illegible]

تمام نفل و قوم و بصل و بنور بزبان بیار و دو نوبت سر ز نفس التستکبیل لکن الذی هو الذی لا یله
 حق خیرتر سند باز ملاحظه کن برای امام غائب حمیری خمار که نه در کوه مونی و عجماری دارد و نه
 یاری و دود کاری از اینجا هم توان دانست راستی اهل سنت که شرط مذکور بر ویسیاهی مرده در رفته
 در نیمه یعنی اقرب از جناب امیر گردند که رونق افروز و در آن وقت و سیاحتی بسینکد کبدل شد و رفته
 لازم آید چنانچه یون غیر اثنا عشری و هو باطل عند هم زیرا که آوست اگر نجس باشد در این
 جنس باز هم امیدوار به طوافت و کرم میباشد که شاید مقتضای وحدت نوعی بر حال نارس
 گاهی رحم آرند درین زندان غیر از حیوانات و انهم متغیرش دیگر نیست بخلاف مرتبه نعم و عشر
 و کامرانی امام نرگسی و ریحانی که هر جا اسم با سبی است حق که بعد از عیش و کامرانی در جالبقا و جز
 اسحقرا سبب میباشد از اسباب چنان سلطنت اگر دعوی خدای آغاز نموده زید بحاجت نموده
 پس متفقانه قدر دانی و فیضسانی رب العالمین نیز همین است که او را از محنت انتظار حق و شاق
 اذل نجات دهند و عنان او هم زمانه را بدست او دهند یا نوای فتح و ظفر شل سابق از مزید
 دلاوری و قوت خویش آسمان برین برافرازند و اگر اکابر و اصحاب کسانیه را در محله شین
 اثنا عشری که در زمان سابق رونق باز را بودند و امامیه از آنها اصول ایمه فرا گرفته اند مفصل
 بر شمارم این مجلد بدو صد جزو هم تمام نشود ولیکن عاقل بدین احوال علمی برد که تعظیم و اکرام
 حاکم حمیری بدانجا رسید که بر قاری و حافظ کلامش طبیعت جنت دایر شد دیگر از عزت عالیه و ادب
 عالیه او چه باید پرسید و ضرورت اثنا عشریت را در مرتبه مذکور واجب لازم نمیدان که احد
 ان از امور بدیهه توان گفت که بعد از امامیه متاخرین پدید آمده چون بر سر محمد بن خفیه تلج معتمد
 نهادند و او را قایم آل محمد و امام منظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود و زیرا که او
 یار و صد سال تخمینا بر امام مهدی تقدم دارد و موصوع الدین العاقل است و از دیگران که در غابین معلوم است
 اندر مقدم است کمالا کفی از غابین بر او ی زمین و چون غیبت و غیره متعشده بدو این امور و ان را
 بطور جامعیت در دفتر جهان نیند و آنچه بنظر کترین در مللها گذشته و از کتب رفته بیاری بطور متین
 در زمین قاهر آمده و دخل دادن گویا پانزده اند پس ناگزیر چویم باید کرد بوجه که بر زبان رفته پس باید
 گوش اصفا و او را شش تا و عدد و اقل و الا نام بوقا بخاندان بیان اجمالی شده ایاب و ند که الحساب
 پس بدانکه قدامی رفته مثل هشامین و احوال شیطان و قیامی و زاره امام باقر راجی لایمیت دانستند و با
 زکر بالیبر انجناب قابل شده اگر چه از کلیه امری دیگر بر آید که نزد علمای مذاهب مقالات بجوی نیز در باز
 برگزیدار اینریش پدر برزگوارش غایب اعتقاد بمنوید و برخی با ما است امام صادق قائل گشته و بر او خیر
 امامیه است که گشته و اکثر البیان نسبت به دیگران زیاد و شده باز ما معتقد است جدا جدا آنها و نه هشامیه

مشایخ این زبیه را اگر کسی را استبعادی در سینه نشان پیشانی نه پدید آید باید چندی متعین کتب تقدیم نمود
 و بتجار محلی رد آوردن تا احوال عجبی نروال پذیرد باز برخی از ایشان امام جعفر را منصب غیبت
 دادند و بنیاد روان بر غوبات خویش بر رجعت او نهادند و جماعتی اسمعیل فرزندش را امام دانستند
 باز مختلف شدند و او را خاتم الایمه لقب کردند و بر برخی پسرش را امام اعتقاد کردند که نامش محمد بود
 و در قریب سه ده گانه از امامیه قدر مشترک اینست که زمانه تکلیف که خالی از امام فاطمی نباشد و فرقه
 نفسیه از نشان امام محمد نفس از کینه پسر و امام حسن مجتبی گردانند و بنیت او یقین نمودند و گفتند که او شهید
 نشده رجعت خواهد کرد و یا قریب از امامیه قایل اند بنسبت جناب امام محمد باقر رضی الله عنه که ابو جعفر در
 کتب حدیث کتبت ایشانست علی الاطلاق و کتب دیگری حنفیه و گویند که او نخواهد مرد و امام منتظر خود
 اوست و حاضر بر اعتقاد نمایند که پسر امام باقر قاضی است در کوه حافز پس و قنیکه او را از اول الهی خواهد شد
 ظاهر خواهد شد و ناوسین پیران عبدالمهدی بن ناؤس بصری گویند که امام صادق غایت است و هر که
 موعود و منتظر و قائم اوست و اسماعیل بن شیبث فرقه اند اتفاق ایشان بر آنست که بعد حضرت صادق پسر
 اسمعیل ولد اکبر امام است زیرا که او یقین فرمود که امامت حق اکبر است تا عیسی در خلقت خود غایب باشد
 معتمد او در جناب نظیر خود ندارد که مادر بزرگترش فاطمه است و حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم
 و فرقه اول از اسمعیله که بسیار کیه است بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الایمه میدانند و مهدی موعود
 و قائم و منتظر نزدشان اوست و کسی دیگر و قرامطه معتقد آنند که اسمعیل بن جعفر خاتم امامت است
 و زنده است که نخواهد مرد و هر چند هر غایت و منتظر ازین مذکورین که غیبت نشان بر زمین است
 بر منتظر و غایت بنوعی پیوسته باشد و لیکن از همه غیبت جناب میر مقدم است زیرا که فرقه اولی
 از غلات گویند که آنجناب از دست ابن ابی شامی شهبند نشد بلکه در ابر محقق گشت و بنور ورین اعتقاد
 بر سر بر و دبیر و تدبیر و دنیا مشغول است و این بچارگان در نی مقام فقط سیر دنیا و تدبیر نظام ان
 را ذکر مینمایند و اکابر ثنا عشریه برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین با ثبات میرسانند
 حاضر و نام شهادت شریف میخوانند و ریاست کفیه نویسنده حافی جامع الاخبار بلکه از مردم
 در جمع کتب ایشان مسطور است بعد از ائمه ائمه کرام الله و ائمه ائمه کرام الله و ائمه کرام الله علی است که
 و چه کسی ندارد زیرا که عبارت حدیث را هر که که دیده با یقین دانسته که نفس است در اینها
 کفر و کتمان ایمان که آغازش پدید نیست حتی که منبعث شریف را نیز مبدای ان خوان
 گفت فضلا عن انما الاسلام واجب ای بیشتر از وفات رسول علیه الصلوٰه والسلام
 قانون ندانم ذاک و این السبک من السبک و بطلانش بدیسی است که مدت دو سال
 بلایه ماند که به او طهارت کفر باشد و در آن کتمان ایمان پس از ابتدا معکوس از آغاز

شعور باشد تا ولادت حال آنکه در آن روز قرابت قرآن مجید بود قبل از تولد افزاید و سال پس
 معین خواهد شد عاقله که گفتیم که بطنی بطنی که در آن روز که تلاوت کتاب الله کفر
 و انما مع مسلمانی دیگر تجویز نمونکر دفاع اعتبار یا اولی الالباب و انظر و اصول بهولار الا
 شرار و از عجایب آنکه چون مطارحه این روایات در قریبین زمانه شروع شد و مستمعین متحیر شدند
 چاره اش خبرین ندیدند که باخبار و آثار امامیه مشغول شوند تا نوبت بدان افتاد که ماخذ را یافتند
 و در سپاه تو جهات شمانستند اگر این ابحاث را درین وقت نگارم از آنچه در آن بودم
 محروم مانم و آنچه که برخی از محققان به قریه قرارت قرآن مجید قیل نزدش بدو سال چنین
 منبر کردند که آنرا مشترک الورد و دیگر دانند محرم که رطل بوق و متلبه بین او چنین کس را
 رافقه نه نوشتند پس کید شیعه ظاهر تر شد یعنی بر بقای بعضی از ائمه بر بستن و هزاران
 بطرف خود کشیدن و داد جز قیقل دادن تا قدامت مذهب ثابت شود و نظر باین موقوفات
 سینان را الزام داده اند پس قلعه مذکور و مانند او را جای که خالانغ رفته می باید رفت
 انقصه که اصل سخن در غیبت امامیه و او میباید بر روی زمین از کوه و مامون در نکات ایستادن
 مانند بوقلمون پس همان بهتر که مذهب غلات را تمام کنم بدو حرف که غیبت حضرت امیر و طبیعت
 او برست و در عهد او از او سنت و برقی چایک او و بر و حق از جانب فوق بر زمین خواهد رسید
 برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این طبیعت اسماء نیز همه تقدیم دارد و آنرا غیبت
 ارفقه از محمد بن خفیه است و موحده آن ابو کریم خریز و مویید و مسدود آن از اکابر شیعه
 ناظم قصیده معلوم است حمیری حمیر شمره آفاق شارب مهند رستاق ولیکن چون محب
 صاحب علم رفته و ناظم قصیده لام عمر و باللوی بود ازین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم تعظیم او حضرت امام رضا را مامور نموده حال آنکه اثنا عشر گویند
 که جبهه شیعه غیر ما در حکم کفار اند و تازه ترا میری دیگر یاد داشته است که این بزرگ
 بزرگان رفته است حمیر حمیر که نهنق و شهنیق او قصیده مذکور است بر بیان محدث
 مخفی در مجرای بحرین و مطلع الیوم چون در بحر عالمیه نزد حضرت معصومه علیها السلام
 در فارس است آنکه تمسیر کبریا و سکون میسم و فتح یاسمنه ابو قبیله است درین دهریان
 قدیم در ایشان بادشاهان پیدا شدند و سید اسمعیل حمیر است عظیم القدرت و
 خیر الشان از شعرای اہلبیت ابن شهر آشوب در مدح او در ارفقه بسیار کرده و ناظم
 قصیده لام عمر و باللوی مرید همین است و در حدیث فضل رسان مذکور است که چون
 حضرت امام صادق این قصیده را شنید فرمود ناظمش کیست گفت سید بن حمیر

منمود خدا رحمت کند و از اعراض کردم من بحشم خود دیدم که پسندش بنوشد فرمود خدا
 رحمت کند و از بار گفتم بحشم خود دیدم که شراب بنایق می خورد فرمود مرا تو انیسنت که خمر
 می نوشد گفتم بنایق خمر می نوشد باز فرمود که خدا او را رحمت فرماید و انیم ارشاد کرد که مگر رفت
 مشکل است که بخشید محب علی را باز مولف کتاب مذکور میگوید که از اینجا ضعف شد قدحیکه علما
 در حق او میکنند از شیخ مفید است که انحراف از امیر المومنین در قبیل سید جمیری بیشتر
 بود و بیانا و جهره بدرستی که در اجزاء وارد شده که تخفیف زید جمیری آمد و از غرض خویش تشریف
 گفت درین قبله تابیناری از صالحا امیر المومنین را لعنت میکرد و پدر و مادرین
 نیز او را لعنت میکرد و در هر شب و روز بمرات کثرت یا آنکه گفت لیکن رحمت الهی مرا ازین
 قحط بجا آورد سبحان اللہ این کلمات را توبه بانی و ایم الخمر بریزند و بایک از اصحابات المومنین
 انقسم کلمات می آید که قبله دین و اسلام اند با یات بنیات آنرا منکح نمیدارند تا عجز
 یا اولی الخ و اصل حقیقت اینست که چون این بیله خرد اصحاب کرام را در آن قفسه
 بد گفته و مبر رفته از منفذین بیامتاخرین و رب بد گوئی این بزرگان صدر دین و اسلام و
 منکح اند و شب و روز در فتنه ابلیس میخورند ازین جهت هر گز طهر نداشتند و دست و نداشتند
 که اگر از انقیات جمل و کمال انقیاس حقیقه بودی روی او چگونه وقت موتش سیاه گشتی و از
 خود از کتب معتبره شان در تالیفات بنده مسمیست پس چون سیاه روی او امری است لایق
 بر وایت شیعیه و هم با اعتقاد و امانت پس همان و در خفا که چهره اش که بعد از آن سپهر روی تبارک
 حقیقه و روایت بنیقه آوردند چگونه شود مدعیان اشتراک علیه رسد مگر فایده اولی از بار نه بنیقه
 مجتهد الزم که برای خوشامد نواب معتمد الدوله برای رفع عبارتش بیاید پدر نوشته
 که وجود ان در تالیفات محترمین و شایه درین کتاب بحیرت میرسد و شده باشد ندیدی یا چنین
 خیال داری که امری متیقن را امری متناهی بر دشت ندی که در آن منصوص است که امری که اجاب
 باشد مرتفع میشود تا بر وایت اجماعیه به ثبوت رسد و از آنکه تعبیه عظیم بنده با قطع نظر از آنکه
 چون انقلاب نام ریخته با اعتراضات محمد ثانی بجای علم قرار گرفت پس محمد و این باب خیال
 شیعیه نمیگزارد و لعنت آسمانی بر برایشان نمیباشد و مقام حیرت بوجه دیگر است که محمد بن
 دیوانه باشد که بکار خود نیز هوشیار می آید بانی نیست تفصیل اجمال آنکه درین کتاب بد لایق
 سرحد و بنیات و انحراف از افراد السلسله اعتراضات کرد که البته ذکر نام شریف امام
 ریاض موجب کفر است و متعالمست که در دوله امادیه این باب نسخ گفتگو نماید و در آن
 حضرت معصومین که خود این امام سونی و حضرت سلطان مشهور مقدس مبرق قح نموده اند و لیکن

بمقتضای متمصلع جم از خبیث نوعی در دو برنج کمر و پچین گشت که لیکن این تحریک نام نامی
 و البته نمیکند بر آنکه ذکر غیبت و دیگر احوال شریفه با نقاب محضه او حرم است و فی نظر زیر اگر چون
 ذکر نام محرور کفر شود علی الاطلاق البته ذکر غیبت که بر نعم مجتهد که محض یافته بود باید که موجب کفر
 باشد چه مقصود از تحریک نام حفظ و صیانت بوده است مثلاً شیخه نام مبارک گرفت و مجتهدان خبر رسانند
 و روسای وقت در برگرفتند که فلائی اگر نمایند و نزد او مجبور مطلق است نام چرابر زبان
 سارند پس لامحاله معتقد شوند و بعد از کشش و کوشش و استفسار حال و پرسش تا بسفرا
 رسند و اثر ثبوت بگرفتاری امام می کشند چنانچه سابق ازین بطنی از وجود و سلسله مندراب بود و کمر گزیده
 و در ذکر غیبت و مسرور اید اهل قرابتش خصوصاً والدۀ معظمه خاتون زکریا چشم و چراغ شاه دوم و هم
 از احوال محضه زیاده برین امور در اذیان روسای متعین می شود یعنی دختر یا بنیر او بود مثلاً انگلیست
 و قسیمی که بر نعم امامیه باشند که قائلین و شمنان اهل بیت طاهرین و طالع اساس ناصین بین طفل یا جوان است
 و طریقه کفر و قبیح مثل غم و فرعون نیز بین بود چون از پیشوایان خود می شنیدند که طفلی در قریب یا
 بر هم کنده دین و دولت پیدائی شود پس برای مخدوم کردنش چپا کردند و هزاران کشته و هر جا که منقلب
 داشتند دست خود را کوتاه نکردند پس ظاهر کسی در طلب دشمن میگوشتند و در شب بر غایت محفظه و حرا
 سیاست و لیکن طور عقل را باید که از دست ندهد و چنان نشود که گویند و دیتی بی خرد خود دشمنی است
 و لغرض چون ذکر نام محرور موجب کفر و لعن است ذکر این حالات بالا اولی چه جای آنکه مجتهدان و انبیا اعتراف
 یعنی هر که بوده باشد که القاب محضه مثل مهدی و صاحب الزمان قائم مقام امم مبارک را خضر تست بخند و از
 سابع بطرف کسی بود احوال حضرت انتقال نمیکند و در نیایم قیاس با اولی جاری تواند شد یعنی هر گاه نزد بته
 خیالات محضه چنین است و غیره محضه غیر متحرکه حرام بود و غیر متحرکه که زید و صفی دارد که در شهر او دیگری چنان
 غیبت پس البته محکوم خواهد بود که معدوم انظر است در آن و نیز از او صفی دیگر حاصل است که او را
 دیگران نیز مثل او یا نه میشود البته برین تقدیر محکوم خواهد شد یعنی چون نظیر این چه معنی در
 که او بماند محضه و غیر آن احوال و صاف مشر که حکم واحد داشته باشد پسین در باب انشراح عنوان
 گفت که چنانچه ذکر نام او حرام و موجب کفر و لعن است ذکر او صاف محضه او بر نعم
 مجتهد نیز چنین است و البته احوال غیر محضه حرام و موجب کفر و لعن نیست زیرا که وقت دیگر
 ذهن هر کس به طرف غفلت میشود نه تنیک شخص بعینه و ازین بیان جنون سرشار برای
 مجتهد تیره روزگار آشکار شد مثل رابعه التمار محمد یکم یا یا شش پدید آمدن نیست که آشکارا
 الیه فی الصدور **قوله** اما آنچه موجب غیب معصیب در باب طلب آنحضرت
 اشاره به بحث پیش کرده اند لایم موجب معصیب اشاره به بدین امر خاص کرده یا شد بلکه مقصود

او با اذنات بینیت و حلیت تخنن امامیه است و بارشاد جناب مجتهد الزمانی ابراعظم تحقیقین نیز که پیوسته
 از بلی باشد هم حاکم و سخاوت نه کور شال شده و امیدوارم که اگر مجتهد زنده ماند و با کجواب تغییر نبرد
 لب کشاید حاکم تحقیقین او و زرافزون گردد و زیرا که از حاکم تخنن هیچ حاکمی از اید او مصفت
 در خیال و و هم کسی نیکو کرد و لا عین راسته و لا اذن سمعت که خود را امامیه اعظم و فتنه محیط لعن نمایند
 و هم لا الشیعه و ان نیک که می گویند نام امام حضرت رسو می ناست مثلاً و اما اعتقاد بدان دارند
 که منور نام او بر زبان نیارده اند و مورد لعن آن امام و لعن حضرت امام رضا گشته اند و از
 پس توان بر و که تخنن امامیه نیز مثل بزرگان مجتهدین مصداق حدیث نبوی بوده اند که پدر
 مجتهد در منوارم نقلش بر داشته که الی انک لا استی و در نوعی شکی نیست که استاد جناب
 الحیثین یعنی علی بن ابراهیم قمری ظاهر اجماع اعتقاد داشته که از تفسیرش پدید است که چون قوم
 مذکور در ولایت حضرت عیسی و قتیله خاقون مریم مادر مکرش خنله یا سبه را از آنها شنید
 که کجاست و ان کرده بر او خندیدند و دعای او در باره مقبول شد بجاقت و زوال کبریت
 امامت است اربلی مذکور که روی تغییر و افادات تخنن امامیه هیچ و لوح است نزد مجتهد اصولیه
 پس از آن که نسبت غیبت صغری که مقتدا سالی چند باشد نسبت باین غیبت کبری گویا نسبت تنهایی
 تغییر تنهایی است نسبت در روایت یکو و او نه مناجین نصوص در باره آن که بد و نیاید و که هر که مدعی ملاقات باشد
 ملحوظ نگردد از خروج سیفانی و نه آسمانی و باینه خود امام پرده غیبت را بقوت خود میدرند و بر مردم خود
 جعفر که جدا علای مجتهد از انست مجله حیدری می نازند و صفه های حاقیرین و ناظرین میدرند و
 دیگر هر یکی از سفرای اوجا حین هم از تخریب و شتاب و اظهار تو قیعت متقی سیه میکشید و هیچ اندیش کار
 یعنی صدوق الکو ادب بر عبارت بلینه خودش بزبان قانع و رالی می نازید پس در لعن و کفر بزرگوار نام
 بر غیبت کبری می باید یا در غیبت صغری میشاید که هم خلاف عقل است و هم مخالف نقل که خداوند عالمیان میخواند
 که هیچ اثری و نشانی باقی نباشد و بی هر دو و هوو احتساب امام انستار غیبت مانند اسجیالت زطللمات بدر
 آید و از اینجا ز محاورات اهل نه میگوند که جد بر مولی او و بر دلی و افسانه ها که علای امامیه در ذکر حالات
 این امام که مقیم عالم غیب است و در باره سالین عالم شهادت چون منوعات ایشان را خدای نباشد و بر و پایش
 چنین فرموده باشد الا غیر من چون بر فتنه غایب غزال الا بقا شکل حکایت عمر و عیاد و لای نام او است و مر و بر در و
 سادش الوصف نام چنانی که بر اشاره بدان کرده ام از جملت جبارت دیگران نگردیم و خصله انست
 پنداشتم و بزودی متوجه احوال گیر مجتهد تمام مقصود صلی روست نزد و قول اکثر توابع معتدله است قطع نظر
 از آنکه لفظ اکثر از انست جو افق دایر و لفظ بعضی از انست بر خلاف انست لای است و از آنجا که قولی حق جابجی
 گشته که ایشان قابل وجود و غیبت او هستند و عقل هم دلالت بر ان دارد بلکه تا ایضات نقلی کنه ری نیز بر آن است

احدا امام براسه رفع اختلاف انماست است خصوصاً پس البته در غیبت او این مقصود بر هر مفسر و مفسرین
 بر این علانیه دید و در تلاطم امواج حیرت فرو رفت پس ذکر عبارتے از کما سب که حالش عقیق سب می آید
 پلونه برای جناب محمد در پی که الزام اهل سنت است مفید تواند بود که جابیر نشان مذہب یگوارند و محمد
 درین کتب و خواہی دانست انشاء اللہ تعالیٰ که محمد درین کتاب نیز در بارہ چنین احتجاج عقیقہ برای خود
 زده باشد و محمد و ذکر عبارتش چنانچہ بارہا دانستی امثالین دلائل را از ہم پاشد چنانچہ باز خواہی دید
 و بر حال محمد پیچا رہ خواہی گرفت است که از پیای خود بگور افتاده و نداسے یا عہد اللہ بن بسا اور کئے
 در داده قتی ^{ال} در شواہد البتہ مذکور سنت کہ شخصے گفتہ کہ معتقد ماباد و کس طبعی علیہ نایم
 روایت کہ را ویش نیز مجبول باشد چگونہ حاکم اہل حق را الزام تواند داد بلکہ فرق شیعی را نیز کہ ظاہراً
 ان معتقد اند و زینہار ہمیش قایل نکتہ اند و این امور را از محدثات اثنا عشریہ سے پیدا رند و کیسک نظر
 او مقصود بکتب فارسے باشد او ہم بعد از دیدن حق الیقین و رسائل و غیبت رجعت و مانند
 نکتہ پیش یقین تواند کرد کہ مجلسی بر غایت قاعدہ کلیہ کہ بارہا منقوص گشتہ بروایات اکابر شیعیہ نشان
 حکایتانے تا لایفانما بسوسطاینے مصوم را غیر از مصوم و غسل فیدہ میگوید کہ اینمرد کہ بر آب
 منحصرے کستردہ و نماز مشغول گشتہ وقت غسل ^{ال} غفلت طفل بود پس دلیل دیگر را وضع این قصد
 بہر سید اکنون جو خیال و دہم چیزے دیگر نظر سے آید کہ گستر و سجادہ بر روی آب چنانست
 پیدا شتم تا کہ خواب و شاید کہ بحیث سفاہت از طرف محمد خود بگوئے چنانکہ ملکان گفتہ مر کسے
 را گفتہ بود کہ اگر زمین قبل از بلع الدین مدار بود بارے ملوک کہ آتش مدار بر چیز بود کہ تو حکایت میکنے
 کہ در عالم هیچ بود مدار آتش افر دخت و دوش آسان خگر با ستارگان شدند و دو شعلہ آتش آتش آتش
 و ما تاب گردیدند و خاکسترش زمین شد ملنگ بر جسم شد و گفت ای حجتہ لامتی بار دیگر در حق
 چنین مدار مگو زیرا کہ خود مجلسی خاتمہ المتکلمین و محدثین چنین گفتہ چنانکہ روایت کنند کہ جناب امیر
 بعد از جنگ احد گفت امام حسن را کہ ذوالفقار سیر و ہار خود و بگو کہ بشو چون بعد از شستن آویز و مرد
 ہوز لطف خون باقیست ذوالفقار بفقار درآمد کہ من این لفظ را جذب نکردہ ام تا چون مرارستے
 وقت چنانکہ ملائکہ قصہ تو یاد کنند و در و بر تو بخوانند مجلسی میگوید کہ خیال نمی آید کہ طفل در و
 را سر بایند بہر دو سار و دانستے مختصر او تو سم نشود کہ این امور در کتب قبلیہ کمتر است زیرا کہ
 تبع کئے ہمیشہ خواہے یافت بلکہ از صاحب کشف الغمہ کہ شیعین بامید رہ بر دسے او با وجود بلندی
 بنص محمد بہرستے بگر آید پس چگونہ بنہن کسی در آید کہ آنمرد وقت غسل پذیر بزرگوار خود طفل باشد و
 قرب انہرمان جو انمرد شہدے غیر ذلک من الاثار محمد مولف این کتاب ملا عبد الرحمن چار حتمہ اللہ علیہ
 و کتاب مذکور آثار فرمودہ کہ از ان چنین بر می آید کہ این نقول آثار در کتب قبلیہ است نہایت جہا کہ خواہد بان

علاوه اگر در کتب اهل سنت بودی باز هم مرا میرسد گفته که بر ما پس کون حجت باشد
 خود درین کتاب گفتی که در کتب فریقین بسیار آیات است که بنویسید یا بنویسند یا بنویسند
 در کتب معتبره که نشان داد اگر چه خدوق اما میجامع آن روایات باشد که در ترجمه او کلمه القیاس
 در کتب شیعه از امامان شیعه یا می اندیشید از ابد از عقیده بنویسند نوشته که بر کتب اهل
 باشد و از نویس نلیس و لیکن خود دلیل عقلی و نقلی است اجماعا که میراث حضرت امام حسن علیه السلام
 نبی خداست بلکه بنویسند از انصاف گرفته اگر امام پس حسن بودی برادر چگونگی میراث یافتی باز خود فرزند او
 سنا و تفسیر که با هم خود چنان کرد که باز از ان تفسیر می رسد و اگر سبب تحقیق درین باب با هم تریا
 شد چه رسد که چون امام حسن موصوف از دنیا رخت اقامت بر لبست و همسایگی خداوند عالم میست
 و علما مان و مخالفان عباسیه هجوم کردند و از هر طرف محیط شدند در آنوقت از زمان راست
 خاتون موسی بن جابر برآمد که بار داشت تا نواصب احاط کردند و نوبت بقید و بند رسید
 و بالاخر قیاسی شورا بر رسانیدند ولیکن در مقصود این امور جسم انگاشته شد و در واد
 که امام بمقابل همیش پر داخت و در ادای حق باوری بمیلو تحفه ساخت و در نه چنانچه در مقابل
 هم یک از جمله با صید رے کفایت کرد و در اینجا یک تکاوری نیز می نمود زیرا که بر اصول را بقید
 محاسن البهار مقابل یا مظهر بر میس از قاصدین جدا علاسه محمدین بود و گفته جعفر کذاب و در
 با نواصب نخبه شعار دیگر که گویم که رعایت و در دانش فضل سکوت بر زبان زد و ولیکن لفظ
 کذاب چون در کتب ر فضه بار بار خواسته یافت مضائق ندارد و بخلاف امر که اخبار بدان کرد
 که تا ضرورت شدید تر نباشد ذکرش مناسب نگردد و العاقل و تکفیه الاشارة و العاقل
 لا تجده بالثالبه قیاس و مطابق این عبارت در تارخ روفته الاحباب که بنابر الخ
 قبل ازین جواب حیل یا تجاہل محمد بار بار گذشته که این مجلد را مبرن میر نگفته اند پس کنون
 بنویسید این دعوی را ثابت باید کرد و علاوه ما را حاجت بدان نیست که محتاج جواب
 ان باشم چه افکار گذشته که از روایات مجاہل در وقت اجتماع و استدلال چه در بازار ادعوی
 میگوید که آن روایت مطابق این عبارت است پس چون ما دوسه روایت شواهد مجاہل
 بیاوریم پیش ذکر کردن و محبت ان ثابت نمودن در آن عبارت این کلام جاریست و الحمد
 للہ نقاس که چشم منونی و اشکال مرغوعه معتد را حقیقه باقی نماند قیاس میگویم
 که خراج در اینجا باجماع فریقین بلکه باجماع است نظر رسول اللہ و شمشاد جنگ عظیم در پیش بود
 خدا در سولش خواستند نقاسه طریفین در آنوقت و آنکه که معطله بنویسند فسخ شود که
 هر کس پسندد و شکر نعمت عظمی صورت بندد و در اینجا هیچ جنگی نمودن شکر که لا ینفی پسندد

احد بهار آخر از چوباب باید تمیز بفرماند که هر جا میگوید که اول من فاس بلیس فمذا هو البلیس و انچرا
 حال حدیث بر طور نشر و ایگان قلیل لبضاغت مانند غیر ما هرین فنون و مینیه و این صناعت که حمل
 کلام و مناظره تغییر از انست نوشته چون در حواش طعن الریاح و قمر با فصل سپرد ام با عاود ان
 درین پریشانی العبد مخدوم هر که خواهد بداند نظر کردن و فرو ما سنگه هرزه چاسنگه مجتهدین
 باید رجوع بدان حاشیه آخر دن که موجب تسکین قلب آ خواهد بود انشا الله تعالی نامش
 بقصر الریاح فی کبد النبل گذاشتم ام اگر ماند اندک مساعد شود خواسته وید که آنم شمل
 این کتاب ذخیره مباحث کلامیه و سوزنده اکبا و جمیع علمای امامیه است قیاس و از نجاست
 که خلیفه ثانیه این کلام را خلاص اسلام و انسحق کمال سفاست مجتهد است که شیخ کلمه گو
 چنین بیوده گوئی نکت قیامه این کلام در باره جواد از عت خلاصه خطاب حضرت امام حسین
 صد دریافت به بخار غوطه بخور و چشم خود در مقابل علمای خودش بکشتا عاوده کسانیکه با
 گلستان و غیره در دبستان خوانده اند آتخانیتر مسدا استند که است بد بگو در قرآن مجید آمده
 و البته کمال تاکید بر نبوت ابرو میت ایردے دلالت کرده و در جایای دیگر نیز اینطور وارد
 و مولای مجتهد یعنی قاضی طبلوق شوشی بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و لکخواهی
 حل کرده و در تصنیف فقیر موجود است اگر مجتهد قدرتی بدان داشته چرا قرض بدان نکرده
 بر این اجمال قضاغت کردن کار این فرمایه و سقوله هست و چون غیره و آنم نبض پدرش در صواب
 و لیکن چنانکه شیعه است از ایمان او را کجا حاصل است **قَالَ لَيْسَ بِاللَّهِ مَا كُنَّا نَحْكُمُ الْفُضْ**
 معنای آنرو ای این مسئله را در شرح طعن الریاح که بطور جرح مبسوط نوشته ام باید دید و عجب است
 که اگر در بیا خشن آزند و همه حواش را ترتیب دهند بتبلی این اجزاء بدو صد کن و لیکن قلت
 فرست از ان مانع است چه کنم که نه معین دارم که در تبیض الفخیه هست بنزد و نه شغفه که چند کس
 را دستگیر کند تا به بیا خشن برزند و چند کس را در قیج آن نگاه دارد که در ان عرق ریز
 نماید طرفه آنکه چون طلبه در کتب درسی استدعای کنند و سن اشار به صراحت می گویم
 که درین باب ذم می کشم که شمار در مدتی قلیله و انگاه آسانے تا منزل مقصود سلیم و نشا
 در مؤنث من اعانت کنند **كَانَ تَهْمُوكَ كُنْ اِسْءَالُ الْمَوْتِ وَ اَحْمُومُ نَظَرُ بَنٍ وَ لَعْنَةُ بُوْدُ**
 که در تصحیح بقول بعضی از کتب فقیر و غداست جمعی نمودند و بعد از روزی چند ملاقات را هم ترک نمودند
 و کسانے را که برین کار فوکر و امیدم و عده خود را در کتابت مودات و تصحیح مبیضات
 و فائز و نذالانافے ندره و اتفاقا د بعضی از کتب را فو لیا نیب دم و حساب آن را
 بحبل روپی بود و بعد از پی کشید و مکرر به تصحیح کتابی پرداخته بنده وقت مطالعه آن کتاب

را مسوخ یا ختم بگویم که وقت من درین غم و غصه چون سیکه زد و پاکه الله الشک و بختی را
یا ختم که در کتابت نزد من اقرار نامه نوشتند بحساب اصل و فرعی راجحان در کتابت پریشان
ساخته که حسابش مضاعف شد چون نوشته پیش کردم گفتند نه بنیده بودیم و دانستم که در
قتل و قاتل وقت ضایع شود و احراز بحساب شان دادیم وقت مطالعه و لم میسوزخت که در
آتش فگم و یا در آب سلسله تصنیف بسبب تعلیم الفاظ از دست رفت و اکنون از کثر مطالع
کتابت صحیح نویسی بخط یا قرا یا موصول بهم نمیرسد بلکه با تافت و مشکل نیست که هر روز ترجمی غمی
و اینست از کتب دینیه بعدی رسید که فضلا بتقریب تعلق آمدند چون وقت استحان رسید متوالست
عبارت فارس را بدلاست خواندند و در تفسیر عبارات و اساس روایات تفسیر گفتند چه گویم که برین
ازمانا فت اسباب چه میکرد و بعد تصنیف بر کتابی مخصوصا درین زمان که آقا است و در بلده حیدر
که فرخنده و بنیاد نام آن گذارشته اند چه پیش آمده که متاسف از رویم این بود که هر چه بقید تسوید
در آمده بتوسل امرای میرایه پیش در آید تا بسا و اینهم در آفات مثل تالیفات قایم بر باد شود
مدرسه بعضی را برین کار برانجامم که بیک اشاره تو ممکن است کتب را فراهم کردن جمعیت کاتبین و
مصححین هم رسید پس چنان مشتاق و معذب بر لبست که مریدی بران تو هم و خیال نگذر دپس اجزا
چنین کتابها که پاره حالش گوش کردی طلبید و کاتبی هم که غالباً صد جزو را بعد رو پیر تواند نوشت
داد و بطور بشارت پیام داد که صد عابد است آمد لیکل قبل از آنکه قلم بدست گیرد این قدر مبلغ در آن
ان میطلبید پس فری ختم داد و در اندک آن حدود و مواعیق ختم شده ساختم و گفتم اگر او را در تفسیر و برین
که چند نسخ نویسانم و بعد از تصحیح و مقابله مثال اصل گردانم تو را به تکالیف چندادم داخل من برادر
قبایل و اقربای خویش که از ویرانی سبقتا ه خندند و فانی کنند و همچنین دیگران انغبیل و بل ریاست
کردند همیشه نکست آن نمود و دخترهای خود را بر باد دادند خسته که تیا که الاخرج ذالک هو الحسنی
از انجا بالجهت خادمی میاد و داعی کیا و درین مقام بر ملای نامی عبدالرحمن جابین تمت نهاده او را
بدانست و از کتب اهل سنت نقل میکند که امام و حار و هم فرزند سعادتمند نصر طام حسن بن بیدار
و بعد از آنه غیب اختیار کرد و بسبب آنکه معتقد خلیفه عباسی است بتوسط کار بر داران سلطنت خود مبارکتی را بداد
پس و مخفی شد حال آنکه ملای آقا قدس انسامی بر ندید بهب شان این بنیاد را رنجیده و بر جواد و عبدالرحمن بود
بر ندید بهب سنت دست آوریده پس انگریز شد که این منافق بدک عبارتش ملک کردن اگر چه با طاعت آباد
درینجهت و جس نیز از قلم فقیر چاشنه عذابی است و خواری نخبه پس آنکه ملای موصوف در شواهد مذکور چند
ترجم حسن بن امیر بایده محمد بن حسن بن علی بن محمد علی بن محمد رضی الله عنهم و فی امام و دار و هم است کینست و با
ست و بقیه الامامید بالجهت و القائم و المتمدی و المنتظر و صاحب الزمان و بعد هم خاتم الانبیا عشر

که گفته است که روزی بر ابو محمد رضی الله عنه در آمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده آن
 فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد از این که خواهد بود فرمود که آن پرده را بر آید ششم کوهی
 بیرون آمد که کمال مهارت و پاکیزگی بر رخسار او راست وی خالی و گیسوان گدازشته آمد بر کف
 ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد فرمود که این است صاحب شما بعد از آن از آلوی دمی برآید
 و ابو محمد رضی الله عنه فرمود یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم یا بخانه در آمد من بوی نظیفی که پس
 ابو محمد رضی الله عنه گفت برخیز و بین که در اینجا من کیست بخانه در آمدم هم یکس را ندیدم نزدیکی
 آنرا که گفته است معتقداد این روایتی هست که مجتهد نقل کرده و بر آن رنگ التزام نمیکند
 زیرا این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مراد او عیب اثبات میکنند یکی
 در غیبت قهری یعنی تا از زمان ولادت وی است تا زمان انقطاع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی
 در از تر و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمانیکه خدا تعالی ظهور وی را مقدر کرده است
 و در غیبت قهری و بر اسفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگری که واسطه بودند میان وی و سایر
 خلایق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرد و اند جواب آن می آوردند و آن سفارت
 بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست و عشرين و ثلثمائة بود و در آن
 آورده که پیش از وفات خود بخشش روزنویسی بیرون آورد که مجربین الحسن العسکری رضی الله عنهما
 نوشته است و نسخه اش نیست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجراتک فانک
 فانک میت با یک و مینی ست امام جامع امرک الا انیس الی الله تقوم معانک بعد فانک قد وفقت
 التامه فلا تظن ان الابد اذن الله تعالی و فانک بعد طول الابد وقسوه القلب امتلا الدار و سیالی
 من شیعی من مدعی المشاهده الامن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الی غیره فانک کذاب مقرر الاول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و بهیچکس وصیت سفارت بنمود بعد از آن فوت
 غیبت طولی در آمد الی ما شاء تعالی و این طالع را در مدت غیبت قهری وی از حکایات بسیار است از آنکه
 یکی از اهل نواحی حله را که همه نام داشت ریشی بر آنکه همه طبای حله و بعد از آن علاج آن عاجزانه نگذاشته
 که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر است زیرا که بعرق اکمل که از قطع آن حیات منقطع
 میگردد نزدیک است آسمیل گفته است که چون از اطباء نابوس شدم غریبت مشهده مقدس من عرض را کرد
 بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرواب در آمد و از حق تعالی استعانت جستم و از ائمه استمداد
 نمودم و بعضی از شرب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم بیک روز بیکار و خیار رفتم و غسل کردم و طوبه
 پاک پوشیدم و مشهده شریف است متوجه شدم دیدم که از آنجا که چهار سوار پیدا شدند شمشیر بآید و یکی
 نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فری در بر گشتان بردم که مرا از مشرفا

مشهور اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طوط باین فرجی دار بستاند
 و آن دومی دیگر بر طوط بسازوی آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فرزند بجای خود پیش اهل خود رفتی
 گفتیم آری فرمود پیش آیی که ریش ترا به بنیم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد و ریش مرا سبقت زد
 بسیار در کرد آن نیزه دار مرا گفت اطمینان یا استمیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفت
 اطمینان یا اطمینان انشا الله تعالی آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش رویدم و میرا در بر کشیدم
 و از انوی اورا پرسیدم پس روان شد و من نیز روان شدم مرا گفت برگرد گفتیم من هرگز از توبه باز نمیگردم
 بار دیگر گفت یاد کرد و مصلحت آنست که باز گردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
 که حضرت امام و بار تر گفت که باز گرد و تو مخالفت میکنی بآیات امام چون معذاری برفت رو باز پس کرد
 و فرمود چون به بنده ادبستی متعذر ترا خواند طلبید زینهار که از وی هیچ قبول نکنی چندان بودم که از نظر آن
 غائب شدم بعد از آن همیشه آمدم و از احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن لواحق
 بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه با صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ایشان فرمودند
 گفتیم آنرا بنام بیخشم و آن بران راست من بود برهنه کردم هیچ اثر نمانده بود از دوشی که در شکم
 افتاد که شاید بران دیگر باشد آنرا نیز برهنه کردم هیچ اثر نبود مردم بر من از دواهم کردند و بر من بدیدند
 خاندان مشهور را بنامه آورده و از فراموشی مردم مرا خلاص کردند چون به بنده رسیدم این خبر
 به بنده ادیان رسید بنده بود بر من از دواهم کردند چنانکه نزد یک بود که گشته شوم بعد از آن مرا پیش
 بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت ویران زار دیدم گفتم نمیکردم که امام مرا وصیت کرده است
 که از وی چیزی نگیری متعذر گریست از پیش رو من آمدم و هیچ نگفتم بعد از این که میفرمود
 که بنده اما قافله یعنی این حکایات و روایات از شیعه بود باز گفت و فی جامع الاصول فی السراط
 السعاده و علی اماما عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لیطول الله ذلک حتی یمیت الله فیه رجلا منی
 اوائل بقی لواطی اسمه اسمی اسم ائمه اسم الی علماء الارض قسطنطا و عددا کما ملئت طلمبا
 و جوار فی رذایه اخری لا یتقضى الدنیا حتی یماک العرب الیهیتی رجل من لواطی اسمه
 اسمی اخرجه الودود و رحمه الله تعالی و فی جامع الاصول الیضا ابو اسحق رضی الله عنه
 و نظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی مداسید کما سمعاه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم و سخر من صلیه رجل لسمی باسمی بیکم صلی الله علیه و سلم لسمیه فی الخلق و لا یشبه
 فی الخلق ثم ذکر قصه لملاء الارض علماء اخرجه الودود و لم تدر القصه و قال صاحب الفوتوح
 المکیه فی ذکر المهدی و انه یدعون ثمانه و ستون رجلا من جبال الله الکاملین اعلم لیک الله

وایمان ان الله تعالی خلیفه مخرج و قد اتممت الارض حورا و ظلما امیلا با قسطا و عدلا و لم یبق من الایمان
 الا یوم واحد یطول الله ذلک الیوم حتی ینزل الخلیفه من عرشه رسول الله صلی الله علیه و سلم من ولد
 فاطمه رضی الله عنها الوالی اسم الله رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه حده الحسن بن علی بن ابی طالب بن ابراهیم
 و المقام تشبه الرسول الله صلی الله علیه و سلم فی الخلق لفتح الحما و نزول فی الخلق لضم الحما و لا یكون
 احد مثل رسول الله فی خلقه و الله تعالی لقول فیه انک لعلی خلقی عظیم ثم قال و یابعد الله العارفون
 بالله تعالی من اهل الحقایق عن شهود و کشف متبرکات الی رحال المهدون یقبون دعوتهم و یخضعون لهم و یؤثرون
 بحکمون اقبال المملکه و یقبون علی ما قلده الله تعالی ثم قال و ان الله تعالی یتوزع طایفه حسنه
 فی کلون غیبه العلم الله سبحانه کشف و شهود علی الحقائق و ما هو سر الله علیه من عباد و مقصودهم فیصل
 بالیفصل و هم العارفون الذین عرفوا ثمة و ما هو فی نفسه لورث من الله تعالی قدر یتحتاج الیه بنزله و مرتبه
 لانه خلیفه مسدود فیم نطق المجدوان سرى عدله فی الانس و الجان و قال الشیخ رکن الدین علاء الدوله
 احمد بن محمد السبانی قدس سره فی ذکر الابدال و اقطابهم و قد وصل الی الرتبه القطبیه محمد بن الحسن
 العسكري رضی الله عنهما و علی امامه الکرام ائمه الجلیت الطیاره رضی الله عنهم و هو اذا احتجی دخل
 فی دائره الابدال و ترقی مندرجات طبقه طبقه الی ان صار سید الافراد و کان القطب علی بن ابراهیم
 البزازی فیما جا و بنفسه و دفن فی تنویریہ صلی علیه محمد بن الحسن العسكري رضی الله عنهما و طبرک
 لهما فی مرتبه القطبیه تسع عشره سته ثم لوحاه الله تعالی برفح و سبحان و اقام مقامه عثمان بن قیو الجبوتی
 الخراسانی و صلی به و جمیع اصحابه علیه و هو فی مدینه الرسول صلی الله علیه و سلم فلما جا و الجبوتی بنفسه
 جلس احمد کوچک من ابنا عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مجلسه کان فوفی العجم و صلی علیه و فوفیهم
 لاصفه بالارض غیر مشرقه و بنیه لا یرفها غیرهم و هم زودتها کل سنه باذنه آخره سفیرا یدک چون خیز
 حق سبحانه توفیق اتمام بیان بعضی احوال و افعال و کرامت و حوارق عادات ائمه اهل بیت خیرا
 علیهم اجمعین و او باز رجوع یدکر بعضه از صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین کرده سے شهود
 می باید که فضیلت و کمال و لایت و کرامت اهل بیت را منحصر درین دو اراده تن بذاتی اگرچه
 انسان بمرتبه فضیلت و کمال اختصاص اشتها یرافقه اند زیرا که اهل فضیلت و کمال از اهل
 بسیار بوده اند چه در طبقات ائمه مذکورین و چه متاخرین از ایشان و بعضی از متاخران
 ایشان در کتاب نفحات الانس در طبقات صوفیه مذکور شده اند چون ابراهیم سید
 علوی و سیدی عبد القادر گیلانی و غیره من قدس الله تعالی ارواحهم و التوفیق
 من الله تعالی ما یناله حال سعد زید بن عمرو بن نفیل که سیکه از عشره مبشره است و بنیای
 و فضائل او مشروح کرده ازین عبارت که از آغاز تا انجام برای اطمینان و ناظرین تو

عالی شده که ملائی نامی قدس سره السامی ترجمه صاحب الامر امامیه و مفتی کتب ایشان اهل آرد که از آثار
 ایشان بر وجود و غیبت و ظهور مبارکش بران موقوف است و تذکره کمالش ابواب تراجم حضرت امام اثنا عشر
 مصطلح شان برین خاتمه الامم ختم فرموده و بعد از آن از مختارند برب اهل حق خبر داده و طور کشف
 و اشراق صوفیه سالبین را هم ختمیه ساخته اول از حال و لادش فارغ گشته باز بنسبت و تقاضا
 توجه کرده باز اصول خود را آنچه در کتب معتبره بود قلمی فرمود و ضمائم را نیز تعرض نمود پس اگر
 مراد مبتدیانست که ذکر حکایت معتضد و غیره از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لابد
 من دلیل که سر مبارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و سبب محایا بدو تخاصم
 در آمدند مگر بر او خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشید و نزد امامیه بر غیبت صفوی و کبر
 منقسم گردید و در صفوی که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهر سبب ند که میانه حضرت امام و پیش
 واسطه وصول فیض بوده باشند و خاتمه ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذلک و اگر مراد غیبت
 که ملا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا
 حکایت خلیفه برین غلط نمود و صاحب روضه الاحیاء نیز همان نوشته پس بر جای خود
 بدلیل مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است ولیکن چه توان کرد
 که بقول عرفی سه تا بعد قرن دیگر آمدیدی بکنند با عقل اول بر این تینش تفهیم اساس این
 تقریرات طولیه و مطبونه بر همین است بالجمله ملائی موصوف چون ترجمه امام غامب عن الابرار
 اعجوبه روزگار شروع فرمود که امامیه بر اسرار و لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان
 گذاشته اند و او نزد ایشان خاتمه دوازده امام است و نیز عم شان داخل شده در
 سرداب که در سر من راست و مادرش میدید و انتظار او می کشید پس بسوی او باز نیاید
 و این غیبت در سال دوصد و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش ص صحیح هم بود
 پس امام مخفی است هنوز بر گمان باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی تواند نمود از بر
 آنکه ملا بر طور شیعه سخن میراند و این امور بر طور شان میخواند و در اثنامی روایات اینهم آورد
 که از ان واضح است که اختلاف کرده اند و ابان که این غیبت در زمان پدر بر رگوارش بود
 چنانچه را وی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابو محمد در خانه در آمد و من بگفته آنجناب داخل شدم
 و اثری نیافتم پس ملا اختلاف زمانه را هم در غیبتش نشان داد چنانچه در تاریخ آن مرتب مقام و بعد ازین
 طور اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داد یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی و خود
 که هنوز پدید نشده و ایضا در این این هر دو خیال نوشته که شیعه امامیه برای او و غیبت ثابت میکنند
 صفوی و طولی الی آخره اینهم نص قطعی است بر آنچه گفتیم و با اینهمه باید دید که میسرند ارد که حکایت

معتقد و رفتن به کس برای تشدید کردن امام اند و آیات اهل سنت است و بعثت بهم
 پیوسته در نه در محل استدلال چرامی آورد و نیز عبارات ملایم سطور در اثنا به بیان
 که چنین آورده اند و از دیگر می آرند به غیر ذلک این افعال اگر بشیعه رسیده است
 چنانکه دانشی مغلطه مجتهد بابت استدلال و الزام است و ضوح دارد و اگر مرد او مسند
 بسوی اهل سنت است پس مجتهد لایق آن نمائند که عوام طلبه نیز باو خطاب نمایند لکن
 متکلمین اهل سنت و لیکن پیچیده گان چه کنند که هرگاه کتاب از مولف کارگاه اجتهاد
 بر آید خواهانش که شب و روز را در بعثت و کامرانی و خوشه های نفسانی سلطنت
 نشود و عونا بر آوردند و غلطه در بلاد افتاد که چنین کتاب در هیچ زمانه از هیچ معنی
 ظاهر نشده و اگر راست برسی با منجی منجی صحیح تواند بود که نهادش چنین است که هیچ
 موکفی مرتکب چنین بغضیات و نفوآت و لاث و کرات نشده و نخواهد شد پس ضروری شود
 چه ایش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند و بدوام و دانه او گرفتار نگردند و ایضا چون ملایمی خود
 که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد و مذنب اهل حق را ذکر فرماید چنین افاده کرد که
 اما قاتل تاسعین و ناطقین آگاه میشوند که تراب شیعه با انجام رسید و معتقدات اهل سنت در باره مذنب
 موجود که از نسل امام حسن است شروع شد و فرض کور می و کور انگلی مجتهد را پایانی نمائند چنانکه دشمنی
 من نبود اگر او را غور کرده شود و پیچیده مجتهد درین امور مجتهد است که خود ندای او
 درین تار بود و بصیرتی نداشتند میرا که در سفرهای شیعه برای آن بود که عوام بر امام هجوم
 نکنند و موجب فتنه نشوند و فیض امام متوسط شان فائز شود حالانکه بعد دیدن کتب
 شیعه خواهی یافت که این حصر باقی نمائند و باب رفعات دیگر هم مضحک شد تا کنایه است
 در آن جمع کردند و توقیعات ناشن نهادند پس درین صورتها اندیشه فتنه با بسیار
 بود زیرا که چون سفر که بر غیبت خود قایل بودند اشتند گرفتار می شدند و حکام می شنیدند
 که امام کجاست این سبب فایان البته امام را بدست دشمنان می رسد چنانچه خواسته بودند
 که جناب امیر را بدست معاویه سپارند و هیچ یاد داری که با سبط اکبر چه کردند و در کربلا
 چه مهانیها بجا آوردند حتی همراه لشکر یزید شقی گردیدند و بعضی امام سیاد کما فرار را سبط صند
 تشدید نموده گریه و زاری و فریاد و بغیر از این آغاز کردند و امون بتقلیدشان ماتم هم بجا آورد
 پس امام را خود بایستی لذات اهتمام فرمودن که غیبت و ظهور بدست او بود و خلافت سفر
 که چون گرفتار می شدند نمی توانستند از محبس غایب شدن و بدلائل سوی دشمن
 امام بعد از میکشند پس بهتر آن بود که نام سفر از میان نمی آید و امام این مهمات را بعد از سبب

و اگر این امر را مجتهد نتواند فهمید بایست تمثیلش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد
 و ملک اعظم برای تشدید و تائید او ملازم باشد بحدیکه گاهی بسیر آسمان نیز در جهت بسیر
 نیست چه جای سفر اسیر بعلت تمام بیاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و هرگاه
 منافقین و فتنه برایی چنین ماقبل جمع شوند چنانچه صبح و بلی را اتفاق افتاد و بنوا کی غائب تواند شد
 که نه مثل حقیق عمیران باشد و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت و حضور می توانست در پرده
 تقیه کار دارین را بصحبت خلفا انتظام دادن و مخالفین خویش را بملکت نیست و نابود نمودن بین
 که بیک فقره چیست امام ناصر بارون غلام حبشی که بخرنفس الامری از رضی مزبور داده بود و ملاک شد
 و وزیر را با وجودیکه مخیر خواهی امام و اطاعتش معروف بود و آسیمی نرسید بلکه خلیفه کور از غوغای رضی او
 فارغ گشت حاصل آنکه چنین امام که پرورش او قطع نظر از دنیا بر عالم اربعین محیط باشد و اگر گوی خلیفه
 و قدرتی هست چنانکه از حدیث بساط و در مجلد اول بوضوح پیوست او هر چه خواهد بعمل آورد بلکه
 توان گفت که هر حال از دست او ممکن نبود و ازین اجاث زیاد ترعیان گشت که بر عالم
 که بوقوع آمد خلافت مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و آشکاش امور شرعیست و طریقت
 موجود گشته لاجول و لا قوة الا باللہ پست تر ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای محدود
 شایع دیگر بر آوردن یکے ازان این است که از ذکر عبارت فتوحات که نسخه آن پیش
 بوده و بسیار بر افق جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و دعای مذکور
 و نسخ همچنین یافتیم که خلیفه ایندی یعنی امام مهدی العتبه بوجود می آید و وقتی برای مجاهد شدن
 لشکری آراید و بتائید سعادتی و توفیق ایندی مجاهدات سیفی و سنائی را بیایان
 میرساند و دین تویم را تقویت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر است و در جابهای
 دیگر نیز آنچه فرموده نصوص قطعی در آنست زیرا که در نکته آن معنی که آن بزرگ از اولاد
 سبط بزرگ است ارشاد کرده که چون احببه شد باعث حق و ما عسکرین عظیمین
 در وقت خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان کوشیده حق تعالی ازان راضی
 شده و در عوضش یکی را از اولاد او شرفا و غریبا محیط گردانیده و چنین سلطنت
 عنایت کرده تا داد عدل و داد بد و زمین را که برگشته بود از بید او و ظلم خالی سازد و این
 دلیل برابر برادر دلیل است بر آنکه اسم پدر بزرگوارش سید عبد الله موافق والد حضرت علی علیه السلام
 رضی الله عنه باشد حسن نام مادر بکرش را اهل حق آئینه نوشتند و در باب انزع و گس و سون و رنج
 و صقیل بیان کردند چنانکه بار بار استی با جمله چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگر می چرخد و نظایر
 باید و ایضا هرگاه باظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که این عطا سے خاص در جلد و

رحم حضرت امام حسن بود و در حفظ و حراست خون است و در حدیث هم مخصوص که حضرت صلوات الله علیه و سلم
 این صلح را که سبط الکبریا آورد و کما یبغی ستوده و در زیاریات صحیحیه مرفوع گشته پس بحال است که او از اولاد
 امام حسین باشد زیرا که خلق خلافت متفرع است بر حصول آن و خود میبندند قبل ازین در مقامالات
 دیگر اقوال محدثین اهل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ایضا رفته روایت
 میکنند چنانچه رئیس اعظم امامیه مذیر اربلی در کشف الغمّه ثابت کرده که امام حسین تحت ناخوش
 ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور نسبت که ابوالحسن از کتب فریقین بدرجه نبوت میرسد
 محقق آن بر جناب امام حسین از جمله محالات است و ازین حرف و حکایت بخوبیترین خود ثابت شده
 که صاحب فتوحات زینهار گفته که مهدی موعود و فرزندان امام حسن ثانی است که امام بندهم بطور امامیه باشد
 و در تناقض صریح است و این از امثال و خارج از دایره امکانی العجب که فقهی بدین تناقض میباشند
 نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در زمان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی اولاد
 امام حسین است الی غیر ذلک من مقالات اشیعیه شیخ فتوحات را منع نکردند و بنده چون خیال نمیمی
 داشته نسخ کثیره فتوحات همین طور یافتیم که خالی از مناقض و منافات باشد و این امر از کلمات شیخ
 توان دانست که رساله عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکتوبه ساخته اگر آنرا بطبی البته با عقائد جمهور
 اهل حق مطابق است و زینهار مخالفت ندارد و هر که خواهد بداند رجوع نماید تا مطمئن شود که فرض چون است
 بر آن گماشته اند که کمالین ایشان از بسوی مذهب خویش بحد و جبهه تمام گشتند تا قدامت مذهب خود
 خویش ثابت سازند سعی ایشان مبنی بر اغراض فاسده و محرمات کاسده میباشد و ظاهر امام مهدی ثانی
 نیست و عقلا البته در مقام و دایره ایشان گرفتار نیستند اگر عوام بدیدند نشاز اجاز و نه نجی نیست که بصیرتی ندارند
 و نه مقام بعضی از امور که امامیه مصدق آن در مقامات حال صاحب الزمان شده اند بطور
 اشتقاق باید شنید که جمعی گویند اجماع امامیه بر آن است که حضرت امام حسن ثانی
 اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافته اند خصوصاً حضرت صاحب الامر که اگر در
 جنس صلح حالانش آگهی رود بهای یقین حکم توانی کرد که در معراج شریف نیز از حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم تسبیح برده و آنچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
 و جبروت برای او از جناب باری تعالی مقرر گشته برای احدی از انبیاء بلکه جناب
 سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت لخصوصیه توجیهیه و لا توجیه
 غیره فی حوائج کلام فی الامتياز لا فی الاشتراک اگر چه حکام بعد از ائمتین
 و متبع میراث امام ابو محمد علیه السلام بجز عزم بزرگوار صاحب الامر و او ندانند و آنچه بر آن
 ترشیب یافت عوام را هم از ان شرم می آید که امر الیه الاشارة و الامر جمیعاً و البتاً اجماع

و از عجایب آنکه در علمای ایشان یکی را برپندیدند که از پیش حسین است اینانچه پیش می آید و او همین قدر گفته که حضرت
 ابو محمد و والد محمد مدینه را از حضرت منزه الایمانیه این الفاظ و عبارت را بلکه عوام نیز نقل داشته و اجماع ایشان محل
 فهم و دانش او بعد از تبلیغ در اکثر مقام همین است و این امر است که اطفال و دبستان فن منطبق بر آن خند و میزند
 اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه را گفتی و بجز فیکه سوره موجب کلیه باشد مصدر مذکور دی و از آنجا که در فهم
 معنی عبارات تحفه بجز او غلط سپرده که لفظ امامیه گویند را بر اسباب حمل میکنند و در اینجا چگونه بر او صواب
 رود و بر چند اورا ننمایند از غایت بیل مرکب گوش بران نه نماد داری به تهیدستان قسمت را چه سود
 از بهر کامل باشد که حضرت آب حیوان تشنه می آرد و سنگد را برین معنی نقل کرده اند که از خاتون نرسید پیدا شده
 که امر مفصل مع ورود الفضل و القیاح علی علماء الرضه گفته اند که حضرت ابو محمد خطاب همه منظر خود را نشان
 که غایب عن الالبصار بلکه امیر از کشج را از ابو جواد و اند و از قدرت باری عزوجل کسی را چه مجال انکار است
 هیچ استبدادی نباید کرد و در ملائک آن همان نکشتن که **يُخْرِجُ النَّفْسَ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ النَّفْسَ مِنَ الْحَيِّ**
يُخْرِجُ النَّفْسَ مِنَ الْحَيِّ وَكَذَلِكَ شَيْءٌ مِنْهُ شخصی را از اسوات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد و در
 کس دیگر را از دودمان خویش نشان میداد که در کشج را از پیدا شدند پس اشتیاق دیدنش زاید الوصف
 و اشتهای باری بچندی از اسباب که بعضی سوالات مذہب از آنجا باشد ملاقات فقر را مستعدی شد
 در ملاقات اول چنان یافتیم که هر چه او گوید او را می ندید و از مخلصین کسی را چه یار که درد عاوی نذر
 گفتگو کند بعد چندی در ملاقات سال لاف و کزاف و چستی و چالاکي او بوضوح انجامید تا در دل گفتیم که بزرگان
 راست گفته اند ع شنیده می بود و مانند دیده و دولسی بر نیامد که از روایات ثقات نیز قوا ترا انجامید که در
 دنیا داری و دین گزاری انکشت نمای اخاق و رضا جوئی ملوک و ظالفا لعیل بدربارشان و تیره تیره
 اوست معاذ الله که امام حسن عسکری و فرزندش را بر او قیاس نمایند بلکه هر که در معنی شک ارد از نوع
 ثقات نباشد الغرض بر چه امام عسکری فرماید علی الرأس العین لکن بشرطان لا یكون مروی عن اصول
 دوی الوهمین فان ذلک یجید علم بعد المشیقین و المنعین و برنجی دیگر نیز از روضه امروز مذکور و راجع
 عمده الطالب فی السبب الی طالب نسبت کرده اند و بران افتخار دارند و بنده برای اهل حقیقت آنچه
 از کتب معتبره امامیه بجایار صحت و شهرت رسیده بیاد اهل نقل و مباحثات میبرم که ایا شما را اعتلت تام روداد
 از آنچه درین اوراق از کتب شما گفته که هر که نام مبارکش بر زبان آرد او ملعون و کافر است خصوصاً درین
 زمان که غیب کبری عبارت از آن باشد و عینی و انبری از صاحب غیب پذیر نشود و کیف که صاحب عمده الطایفه
 ان اسم را یاد کار گزار و چنین شی شنیدید و و عید اعظم در نظر نیار دل پس در کفر و لعن او هیچ غایب نماند بلکه
 در سالی و الشی که چنین کسی با اهل مخصوصین و شیخین امامیه متحق لعن بوده پس کفر آنکس بدلیل الزامی
 بمنقرض ثبوت رسید و نیز حکم اخا و بی مخصوصین و هم باختراف علم الهدی را زنی که هر چه عیار کند کیست که او را

شهر و اوند یعنی هیچ نشاند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام چهل علمای طائف با طهارت شیخ الطائف امام
اعظم طوسی مثل زائجه النزار عیالست که قائم بودند مدتی مذکور یعنی فرزند نرس خاتون ام لیت تقریری و
تحقیق الست که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه که اکثر ثانی السانیا یعنی زمانه
تکلیف خالی ازین با امام نباشد پس در باب امامیه که خاتم الایمه همین است و هم مدتی موعود از هم باشند و حال
در باب اهل سنت هر کسی را معلوم است که متکلمین و متعینین همین میگویند بلکه از هر کسی شنیده باشی که گفته بعد
از این تنفیصیات که رسالت بر جناب خاتم المرسلین منقوض شد و هر که بعد از وفات شریف دعوی کند ظاهر یا
باطن که برین صحیفه و دستور العملی نازل شده بران کاری ندیم احکام ان مخالف قرآن مجید بوده باشد یا مقتضای
تنزیل و حجی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کما بنما من کان
و دیگر این هم برین معنی را شنیده و موعودی گفته که وحی منقطع شد بعد حضرت عیسی و خلاف دلالت و گویند که یک یا
تأقیامت ان ولی به خواه از نسل عیسی خواه از علی به و در اینجا تحقیق بعضی از اهل دلی هر چند در رسالت گذشت باشد
بیاد آمد که شعر خود را الحاق کردند که یک از نسل علی اکثر بوده زائجه لسانست لعل نمیر بود و این است از ده
شده بعدی که محدثین از راه ایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مراد و صلی علی قرار داده و ایتا
چون حضرت عیسی قائم اند با امامت هم بزرگوار غایب عن الالباب لیل جماع کما متحقق شد بهر آنکه امام حسن عسکری و محمد
خود را گذاشته زیرا که چون همچو فرزندی و پسندی سعادتمندی موجود باشد برادر امام را امامت چگونه تواند بود
که از اصول معتبره پیدا و عود پیدا است که اینمندی خبر برای الامین بنامین یعنی امام حسن بعد از وفات امام حسن
کسی را حاصل نشده اما قطعیا درین قدر چه موقوف قبل ازین باشد که فاصله هر کسی را معلوم شد که خواه
و دیگر از امامیه حضرت امام محمد قمر و امام مهدی و خاتم الایمه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونگی
توانند گفت که این گذارد و بهر احوال ایت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام هر کسی و دوستی و ریاضی
مخطوط و اهل علم و دانش برینهمین فرق ضاله میخندند که ذاتیات امامت جهاد و دفع اختلاف و حفظ حدود و احوال
است چنانچه در سابق بیسبب و تفصیل و التمسک پس چنین امام را خدای عز و جل مبعوث گرداند بعد ازین قمر باید
که بی نام و نشان شود که کار خود مشغول باش ماحول و لا قوه الا بالکف و بهرگاه صاحب عمده الهیال چنان متکلم
پیش آمد و از بدیهیات اعماض نماید بر تحقیق او چه اعتماد بلکه اگر اندک غور کنی فرق اولین از امامیه که حال
غائبین خود را بیان کردند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلا شبهه متاخر اند چنانچه کثیری کشی که اینست چه
از روی خارجیت میگردند بر این دلیل است بر تأخیر شان حدیثات ایشان و توقاضات این کتب
را نامی نیست حالا که نموده برای رادرین اوراق ملاحظه کرده باشی و در اینجا امری دیگر باید شنیده و نیز
موجوده و معدوم ایشان باید شنید که کتاب اول ایشان که از همه مقدم بر باشد و معانی انسانی دران
خیال کنی نگذار و لکن مسلم است که تقریراتش امام الایمه و رعایت کمال شهر و طایفه است و خود حضرت امیر

در این

مرة بعد اخرى بعد قسليم بران نوشته اند باطهارايمر عظام اثنا عشرية مشتمل است بر امانت ثالث عشره نيلس
 كتاب موضوع باشد چنانچه در تاليفات فقير النسي باحقرامانت در اثنا عشر باطل بود که بقول شيخ از احد
 الراجلين خالي نيست که دشمن را شتي تا از ظالم برستي لاجرم باليقين بعد از سير و تماشايشي مذمب اليشان
 خوابي گفت که چون داد قضيح و استعقرا ندادند و در پنج زني خيره سيري که خوار شدند در صف قفا و در عقده
 پيچ پيچ به که در حل ان ره نيز نه پيچ و الاضاير کمال عجز علمای اليشان دليل است که مقلد ظاهر
 شريعت باشند دوم بيقه زنند و طوق لقوف با باطنيت را دين مباحث زيب عناق خویش گردانند و
 حکايت اين منقه را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعيد و ابو جعفر لسيراد حسين بن
 روح و علي بن محمد خاتم سفارت را بياهن خود يافتيم که بر اصول مجتهدين لکنو باختيار اين امر شتر خویش
 را با پذيريد و شتر تجويز کرد و چنانچه از رساله دولفقار اول مجتهدين مومن جالسي اشکار است و باطهار
 حبي از کافي فقه المحدثين جا بجا پديدار و اين امور را از غايت بيخالي و روبروي ما تقديم ميرسانند
 بلي اين چنين اجماعات و بغوات را اجماع بد معاشان کن پور لو ان گفت که گویند ملنگان ما
 وجود و بقاي امار شيخ بر لوح الدين مدار اجماع کرده اند برين هم اجماع شان يافتيم که هر چه در عالم
 شهادت کسوت وجودي پوشد و جام هستي مي نوشد به ترتيب و پير و درش و کمال عطف و وقوت
 اوست و هر که در ان مناقشه و مجادله کند ذکر و عييد حجتی لا اله الا انتي مراد را نيكو است بلکه بعد از متبع رويا
 بحار و حق اليقين متعلقات ان و ديگر کتابها که لفظي به سفر اورنگار رنگي و مشخصه بازي اليشان
 داشته خيبت امام پيرايه لقصيف در بر گرفته از سامعي طوسي و نماني که کسی در ان گفتگو نتواند کرد اگر
 علم الهداي ثابتي با رازي و سلاار قافله سالاران ان باشند حکم حازم بايد نمود که سفرای اليشان
 در اداسي منصف عظيم کوي سبق از ملنگان ر بودند و خوشي پلنگان گرفتند و رو باهي را با اينمار سلان
 يعني کسی که در دام و دانه اليشان گرفتار شده چه دينار هاي زر سرخ از مشتاقين زيارت امام
 تحصيل نساخته بعد از انکه در انواع مشتاق و محن اوشان را انداخته اند و يا لآخر مساجي بليغه شان
 از طالبيين و متوسلين خرا حاطه لکنت را هي نکشوده بلکه لکنت را بر لکنت افزوده و غير از خسته ان
 دارين چيزي ديگر نموده يکي ازين قوم مبتلا به گويد که نتيجه ملاقات غائب عن الالبصار و حاضر في
 الامصار بخياب من اين بود که ملعونست ملعونست هر گز تاخير کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
 شوند ندرسي هر چه کرد لغتي لکنت شود و درين خصوص بر حديث اسفار هم در تهذيب شيخ الطائفة
 نظر افتاده از حضرت مر قضيي کرم الله وجهه در جواب کسي که از وقت نماز سحر پرسيد بود
 فرمود که جمهور است شخص نظر ايد و البته درين حديث وقت ستاره کان غي باشد
 و اين ازين سبب گفتيم که خاتمه امام ترکي نيست بنگر ا لکنت که ملعونست ملعون کسی که نماز صبح

گزاره و قتی که ستارگان بر طرف خود غفلت افتادند پس اگر سقراطی رفته عادل شدند و رفته معتقدین نشان
 داشتند و اشرق بالمشیت بی زبان بر تریا لیقین مشتق از عدول و عدلیه شیعیان خواهند بود و لا یرم و یرین
 معرکه بطور رجز خیزد پس توانیم خواند که عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است و از آنکه این مسیله
 تحقیق شد از باغ فک و ادیان اصول موضوعه و علوم متعارفه طائفه کسبه فاشه مدعیین نزد ولا
 جناب شاه مردان و شیر نردان مانند حشمتی رحم در برده نشیند و خاتون قیامت معدن عفت و
 بعد از وثیقه کتاب محمود که بر زیر از فار عظمی فایز تواند بود پیش افتد تلابیث علی مانی الکافی بر ملا
 بر گزیند و بر کتاب فتن بجایا که بر طائفه تواند که جلالی دهد و سکوت تام اختیار کرده قصد رایش
 جناب میر بیان فرموده و روایت قرآنی بتعلیم انتخاب یاد گرفته باز لطاف بهمت برای مناظره بنید
 و ناظرین و حاضرین گوینده بده معلم که هر خالین محاوره را می باشد ضرورت شرح نتوان کرد پس نیم
 و هم روحی و لطف غم و بعد توکید برای جناب سیده بدین شد و مدعیان شد و سلامت روست
 فاروق فیر باد وصف او چنین و گریان کشیدن با اندامتن پیاد بر کون و کشید نشیمن بر فراغ کند
 و گردن بتابید و شاعر بر پیشین شخصی سلیم افتد کرد و علمای رفته انرا مانند قصید میر تقی میر ورد
 زبان و شعر نگویند و ربابی اولظم نمود و ساختند و امیدوار میراث غیر و سس شدند و اگر علمای
 قوم شاعر نباشند در غای بودی هر کس از ایشان تردیدی نیست که قال البعد لقالی و الشعار
 یسئل الغاد و پس غوایب را دیده و دالت اختیار کرده مصداق خسر الدنیا و الاخره گفته اند
 فبرق این است که طر فادر حکایات مجسمه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور و انبساط شاعران
 را طلبید پس لکم خود را از قصاید و غزلیات التاد کردند و نعمتای خردان یافتند و مرض شدند
 ناگاه و گماشت بر طفل افتاد که انرا اقدام شان می پیاید فسرود و گوشتی و بچه کار آمدی گفت
 ای خداوند نعمت مگر ندانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دریا چه در باز از گفت
 مگر نشنیده که خدا بعد از ذکر شعر غاویان را یاد و کیف نماید که والشعار یتجمع الغادون پس سرور
 ایشان کردیم که هرگاه حضرت شمر یا شمر را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملک
 سخن طفل تقریض امیر پسند آمد خلعت و نعمت بخشید و از صحبت شاعران اهتمام و برزید بدین
 حال رفته که از غایت غوایت خاد و زینت که بخشد ان معنوی انجامید و طفل لعین و کافرانی
 رسید و نیز در اینجا افراق و کبر است و ان این که چندان که تتبع روایات کنی پیشروای
 باوت که مدعی روایت بارشاد حضرت امیر عمو و جناب صاحب الامر حضور ما ملعونست پس
 قبول روایت او نمی باید مگر ملاعین را لا یرم در اینجا نیز معنی است که میوه در آن جبهه محض است
 بالک کفرین پیدا است و الا لکم که نزد انما بت باشد که روایت بزرگان چنین است

پس هر دو جدا شدند الغرض بعد از رجوع بتبصیف مجتهدین هند و عتبات عالیات این قسمه را به بیانات مختلفه بتواتر معنوی خواهی یافت که بعضی از مجتهدین کربلا معلی بعد از نصف لیل در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشهدا فرمودند مرا اجازه ای نیست که مسایل را بر بیان سازم و مشکلات را حل نمایم بیا باین صاحب الامر دلالت کنم پس بعد از حل مشکلات زمین خدمت پوسید و ازین مقدمه آنکه حرفی بگفتم نیز اساطه لغت از فوق و تحت و بین و شمال بر علمای رافضیه پرتا هر است زیرا که مدعی روایت اربعین و لا قبل خروج سغمانی و صبحه اسمانی طولست کما مراراً پس حال مجتهدین لاحقین نیز بمالست که منافقین مثل شیخین مشیخین در آن گرفتار اند و انهم با عترت اکابر و اعظم متکلمین عیسی ربی وزیر و بدترند بهب شیعه از انجمله باشد که اسم کنیت امام را صاف بیان میکنند ثم هم لا یستعرون عجب عجاب آنکه چون نیک بینی وقت شیخ مقتید را از جمله همان زبان خواهی یافت که قرب صاحب الامر باشد که باز از عین صغیر اکر م و ولما می شیعه از مخالفت عباسیه سر و بود و ذکر و طلب زیاده از حد و خوف و ترس و فرافزون بلکه لاکتبی و لا تقد باز میگویم که اگر مرد متکلمین اثنا عشریه این است که خلاف القاف است که سائر مدعیان روایت را از روایت مانع نشوند و خود روایت بلاوری را قبول نمایند و در فضل مبین یعنی مسلمات آرند و جوابش بنظر سراسری آنکه وجه انکار از سایر مدعیان اینمی تواند بود که ایشان لخصوص متواتره نقل میکنند که امام لعنت نمودند مدعیان روایت را و مدت را هم با جلال خود بیان فرمودند و بعد لعنت امام قبول روایت چه معنی داشته باشد بخلاف سنیان که یعنی و اثری ازین امور در کتب نشان نیست و اگر می بود مجتهدین شیعه از احادیث سید و مدعیانستند و تنهائی نخوردند و فقیر در باره بلاوری یقین و ائق ندارم و در باره کمال الدین محمد بن طایفه شافعی و ثوق من شیخ ازان است یعنی علما بمکیدنش پی نبردند و شیعیان کلام او را پیشتر در مناظره آوردند که آنها بحقیقت امر مذکور محیط شدند و بهم بران اساطه که دامالو عبد الله محمد بن یوسف کجی رئیس البقه یقین و ائق لبوی تشیع او میکشد بدلیل آنکه شیخ علی در تالیفات خود گفته که بعد از ملاقات و میان حالات بیاطن او بی مردم و لقمه که چرخان هر گنی تشیع را جواب داد که مولانا علمه و ائق کجا ارم و در وجه معاش را چگونه از دست بگذارم الغرض این کید و بلا همیشه عام بود که علما رافضیه اغار و انجام مذهب لعنتی را دیده عالمی را لبوی خود کشیدند حال آنکه در سنن نشان شکی نیست با قدامت تشیع با ثبات رسانند و جمعی را مثل نجی چنان مقرر کردند

که ایشان سنیانند تا یا خطه احوال نشان از گیر و دار در باب معارضات از اهل حق سنجایان
و عوام بدانند که سنیان را از کتب نشان و آنچه کردند و ذلک که المفسرین من بعد این بعض
اهل التصوف مکامه ملاحظه را در مولفات خویش بنیان نقل می نمایند که کم کتابی از تالیفات
محققین خواهد بود که پدرش نیامد و میداد بنامش و بر اصل خود بانی مانده باشد عرض
بمصریح او محرفین همیشه داد تحریفات میدادند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می ساختند
و درین امر نسبت با امام احمد بن حنبل چنانکه در حدیث ثبت میگردد پس چه عجب که کتب
این بزرگ را که چنانکه آیات تحریفات ملاحظه و زنا و قد مذکور کردیم نیز خراب کردند
چنانکه گفته اند سخی می در طبیعتی که شصت و نود و نیم بوقت مرگ از دست بدو کار برد
را ه خدا نیست که چون قایم توفیق از بی مدد فرماید ایشان هبوا و اکبر بر نفس خود
نموده از عادات قدیم بازمی مانند و از عذاب الهی می ترسند و از نیاید است از برای
اهل اعتیاد سوء منقول است که اگر کشوی که کوه از جای خود منتقل شد باور یکن
و باز ماندگان را از عادت بد باور نتوان کرد باین همه اهل مکاشفات دیگرند
و اما نگردد اند که ان بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولاد اثبات نیست
صنبرای او ثانیاً و غیب کبر الشیخ ثالثاً و پدید زاری عمرش را بعبادت نگاه بدین
گشته اند و همین است که رقصه یا مست و غیب او قائل اند زیرا که هم بعضی ایشان
او را از اختاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نمادند و لزومت قایم مقامی او
از کجا بجا کشید و اولیا را بعد از او اهل ریاضت بسیار احتقانی باشد بخلوتها
اربعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتنمای سلوک را با غیب غائب عن الالبصار
الحاضری الامصار رایحه مناسب و لیکن ازین سخنان اقامت حضرت را در غار و انهم بگذرد
روز و نگاه برای انادگی اسباب معیش علیها گردانند و این فارسین بسید و شیخ
قوم باشند و از ابلیس پافرا ترند هیچ شکامتی نتوان کرد چه عجب که اقامت
خویش در خلوت و حمام و مانند سحران را نیز مشایخ عجب امام قرار دهند لکن برین
تحقیق شیخ و سید و غیره که بخل و جبال میسکه کذاب باشند پس الحاله باز همان ملاحظه
در پیش آمد که پیشتر علمای رفته در آن منهک می باشند که منزل ان قضیه مذکور
است مرا که لا دلاله علی الخاص للعام باجودی الدلالات الثالث العرض از آغاز
این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزو بعمل آمده هنوز مجتهدین و متکلمین رفته
مانند خرابی که کوک از کلام این مخالف بر نمی آیند و تحت الثری برای لقای حضرت

انتقامی فاروق می روند درین مقام که عبارت شود از نوشتن این صورت معلوم
 اتفاق افتاد این الطاب و اسباب بعمل آید کیست از ناظرین که این مباحث را بشنود
 از غایت انبساط گوید که بل من مزید پس عنان اود هم خامه را گشتان گشتان بنقص
 اقوال اخیر میگویم قوله با وجود جواز ذکر القاب آنحضرت و توفیقی بودن احکام
 شرع باعث انحراف نمیدانند ان نهالشی عجیب حال جواز ذکر القاب مختصه و غیر مختصه
 امام ترک می عنقریب چنانچه مقتضای حال بود گزارش یافته و انهم بعنوانیکه قلب رئیس
 المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب غفلت بیدار شود و مسلمات آنرا
 در باره سفاهت شخص طائفه نیز بچیزی مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
 که شخص خوش را از ان پاک سازند پس باید که بانچه مذکور شد بمطالع ان پردازد
 و خود را از ان معذور ندارد و اوصفیکه دلدار حسین بچاره مراتب خیر خواهی را بعنوانیکه از
 مقلدین مجتهدین ادا نشود مرتب گردانید ولیکن چون راه اعتراض را در مجلد اول از هر
 جهت مسدود یافته بچاره مصلحت در ان ندیده که کلامی کند و الحمد لله علی هذا و سخن انست
 که اگر در آغاز این امر وقت تحریر مستغنا باز وقت تالیف تشدید خیال پیش آمدی بچندین
 این امر کشیدی و نوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند که
 آنچه و انانکه کند تاوان بیک بعد از فضیلت بسیار و آنچه در توفیقی بودن احکام شرع
 حرفی چند نوشت مگر جناب مجتهد را یاد نمائند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
 برای غیر انجناب آنچه قرار گرفته از وعیدهای شدید که قلب و جگر اهل ایمان و دین از
 دیدن و شنیدنش می لرزد و درون مجتهد از ان توشنود میشد اگر توفیقی بوده پس
 این لقب در کتب شیعه برای امام سوسنی چرا ذکر فرموده اند و حضرت ائمه برای انبار
 چگونه یاد نموده اند با وجودیکه از سهو منتهر بودند و مرا پس معلوم شد که سنی امامیه و متابع
 ان یوما فیوما متکامل است و تناقض هم در ان متداخل قوله اما ما قال من انه فیما نقل
 عن النزالی الخ جوالش انکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب مثل این امر
 پیغمبر رسانیده بود ولیکن جناب مجتهد با وصف خطا در فهم ان از جوالش دروغ نکر و درینجا
 با وصف اشتراک است چرا خود را بتغافل زد و هیچ جوالی از خطا و صواب افاده نکرد و حالا
 مدعا بر اهل قطانت که ماخذ این اسباط را در مجالس المومنین و غیره دیده اند مخفی نمایان
 شاید بتقلید پدری در ذوالفقار بمطالع ان نپرداخته حالانکه ادعای مطالعه ان در
 تحریرش جایجا موجود است و ان اینکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل بوق و این مقلد

بدینوش است که عزالی از ایشان توبه کرده در رساله سمر العالمین و کشف الدین نوشته و حساب نموده
 ان رساله مقری بر نام عزالی الطبعینه جمع عالم میخواندند و درین منطوقه دست پا میزدند و قریب از
 که من برای تعلیمش نوشتم ملاحظه نمیکردند تا قاضی زاده فیض آباد سید الایمان را از ان
 مطلع گردانیدم و خدا داد که بعد از ان از خواب خرگوش بیدار شدند با برهیل مرکب هنوز
 اندیش اگر چه درین افاده بکذب و تفتیح پدراوست که در تالیفات خویش انکار رساله مذکور
 کرده و دلالت از ابرایش معتبر داشته و گمانم است که این بحث شاید در شهاب ثاقب مرقوم
 و من در تالیفات خود سبایک بحث لغوف کرده ام نشان داده ام ولیکن بعد تصدیق جناب
 در بنیقام برای الزام میگویم که هرگاه عزالی از مشتتین است لاجرم مناقش را میرسد که او منکر شهادت
 باختراف مجتهد بوده و واعظ را رد و ذکر واقعه شهادت مرکب حرام دانسته پس معلوم شد که کلام
 شهادت که بزبان شیعه جاری میشود غالباً محمول بر مسامحه و ممانعت نقد و توبه بوده باشد
 والا وجهی وجهی بنا بر اصول ایشان بخاطر نمی رسد اینست تقریر مناقشه که هنوز در زمین
 مجتهد بلکه زمانی که در کتب اسم الله مانند بنین رسم و بر پرده می نشیند نماید و جمود
 برای او ثابت گردد و در اینجا مشکلی دیگر در پیش آمد که خامه و تلفظ آن نیز دلالت

بر آن دارد که توبه اهل بدعت زینهار مقبول نیست و قضای این باب

که در روایات مذکور است موجب الطاب یعنی پزیران پس که
 از مردانش معاذ الله فضیلت مروندگی رجحت کردند و یا بهتر رسیدند

تا بدین قبول رسد و آنچه فصیده که برای التشریح اقتضا
 نکار برده این کلام را بنده الله تو انم گفت که با و

شغل تالیف مباحث شیعه و سنی مطلب

این مقام را التمسید و عند العقلا زیاده

تر رسوا گردید فاعیروا یا اولی

❖❖❖ الالباب ❖❖❖

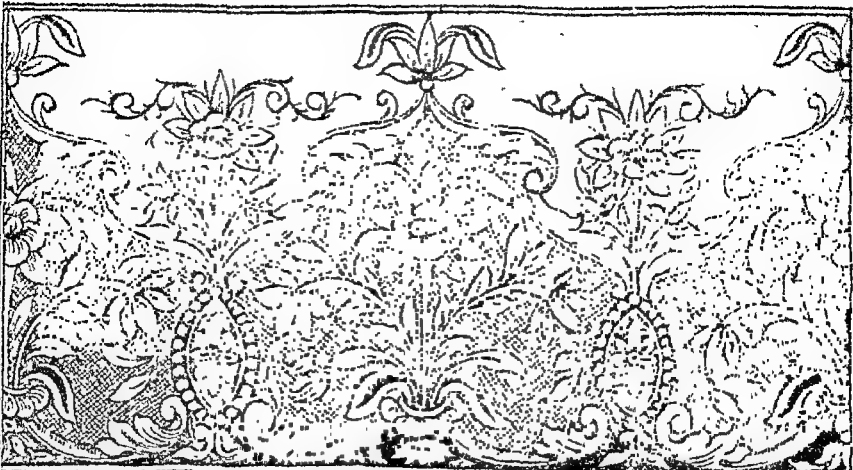
❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖

❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖

❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖

❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖

❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖



بسم الله الرحمن الرحيم



المقالة العاشرة قال الفاضل الجعفي هداية الله تعالى إلى سبيل الرشاد

لیس الطلاق لفظ شهادت و در ما نحن فیه که احیاناً بر زبان اهل سنن جاری می شود غالباً که محمول بر مسامحه است
 یاقیه و توریه بود و یا شده و الا وجهی و جبهه بنابر اصول موضوعه ایشان بخاطر نمی رسد و اگر احدی از مذکبای
 علمای شان متفطن باین شود و بیان آن ممنون سازد و بینه و توجیه و قال المجیب المصیب
 هر گاه درین اوراق مطالبی آنچه در عنوان اشارتی بدان رفقه تحقیق خلافت یزید علیه
 السلام بر سر مسلکی از مسالک تلمذ باطل شده و شهادت حضرت امام حسین بر سر یکی از طرق مزبور
 ثابت گشته نتیجه فسادات مجتهد الزمانی کسر اسب تعبیه الطمان نامتی اذاجاده لرحمه شجاعانه بود
 و در تفصیل جواب لفظ احیاناً که الطلاق لفظ شهادت بر سبیل اتفاق از ان مفهوم میشود ملاحظه ارباب
 و القاب جناب سنگ آه غنیمت است لکن از تقریر سابق و لاحق مجامع فطن عارف المعنی مخفی نخواهد بود
 و ادعای یاقیه و توریه و مما شاة فرقه امامیه در شمال لفظ شهادت در باب شهید که بلا یاقیه کنش
 هم فافور و فافوراً بنظر واقع صورت استنباط و اهل الشی است به وجه اول اگر که امتیاز موقوف
 بر نیست که لفظ مذکور فقط بر اسب متاخرین اهل سنت که بعد از وجایت و سلطنت سلاطین معنوی
 در ایران زمین بهر سبب بوده و در حران می یافت و بهر بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت
 در خطب جمعه و عبیدین ایشان همواره از ذکر واقعه شهادت آن جناب حاضر است بعضی ازین کتب
 قبل از غایت صفوی و کبری تألیف شده و اکثری در از زمان رجال تصنیف در آمده که علمای شیعه مانند

بدترین افراد کائنات در سواد بلا و خردمند و در بجای نمی بردند و ظهور ایشان در آبادی گاست
 نوی انزال زمانی در لباس نصب و خروج منحصراً و او بیس فلیس دوم آنکه محبت دعوی مامشاة
 و تقیه و توبه اهل حق در اخلاق لفظ شهادت بجانب امام حسین رضی الله عنه وقتی مشهور است
 که شهادت امام حسین بر اخبار و موضوعه شیعیان انطباق یابد و تنقیب و انحراف گزیده می شود
 که دین و ایمان و دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از دنی بلیاس دوستی درآمد کجاست
 خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شهادت و مشوات اخروی برای آن مخلوم
 چه حرف می تواند زد و ایضاً این ابهام در لباس استفتا نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان امامیه
 انما عشره در آنکه شهادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی
 وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرر است
 که مخطئه را و هم الله شرفا و هم از آنکه بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمیت جواز نداشت
 زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که کفر پناه داشته باشد و اینهم در صورتیکه از خصم قلب و قلب
 صمیم جمع شود و ستم جماعت کریمه التائبین ان الدایر کلا بد بوده و رتبه با اعتراض
 مورخین و محدثین زیاده تر از چهل هزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی الله عنه موجود بود
 باز تقیه و مدینه در زبده بخلع خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حسن تقیه را و او دینی
 نه در بدایت حاصل بوده و نه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از قبیل بدیهیات اولیه
 بود ان گفت امامیه باره از روایات معتبره امامیه با نیابت میرسانم بگوش بپوش باید شنید
 ابن بابویه بسند معتبر از جناب امام رضا رضی الله عنه و دیگر محدثین روایت کرده اند که چون بخار و مجروح
 و یزید پدید آمد از و بر سنده خلافت باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بکلمه یزید برای بیعت طلب کرد
 حضرت استحقاق امامت خود را بیان فرمود و معائب و ذنوب یزید علیه و علیه ملا برادر گفت یزید بیعت کنم
 با و و بسکه بجز پیش پیغمبر صلوات الله علیه و سلم خلافت بر ایشان حرام باشد یزید بعد از اجتماع این سلسله فیل
 بر آشفت و بنا بکشد تمام نوشت که اگر مخالفت من میفرماید زود تر مبارکش باید فرساده پس ابی چون مرد
 در فحاشی راه تلافی شد در باب بیعت یزید تا بکشد به آغاز کرد حضرت در وقت نیز عدم استحقاق آن
 ملعون بپانگ بلسنه ظاهر نمود و هرگز از اصولت و دین به مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و بدینکه
 محمد بن حنفیه بنابر خبر خواهی داد ای مرا قسم نصیحت از لکنون ضمیر خود خبر داد از شاکر و که اگر
 بیعت با معاویه و او ای خود نمایم یا زعم یزید پدید بیعت نخواهم کرد این اسیت حال ایشان مدینه
 طیبه بعد از خلافت یزید قبل از خروج از آن آبادی وقت توبه بعت اراق پس ایشانک در چرخ
 بحار الانوار و غیره موجود است روایات محدثین امامیه که در آن مکرر است

دلالت دارد بر اینکه غیر از معدودی همکاب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال
 بیوفائی کوفیان بدگیش در باب خلع بیعت بابت خویش علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت
 مسلم و یافعی و عبید الله بقطر در اثنا سکه راه متحقق و ظاهر شد بحضار خطاب نمودند
 که از شما هر کس که اراده جدائی داشته باشد بر وجهی نیست که شعبان دست از یاری
 باز داشته اند پس مفارقت اینچنان غیر از اهل بیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه
 آنجناب باقی نماند باین همه فاسد اخوان و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصره آنحضرت
 از مور و بلخ بیش بودند هرگز بیعت نپذیرفتند و اختیار فرمود و معائب و مثالب او را علم و روشن
 یاد فرموده هنگام جنگ و قتال را گرم نمود و از اینجا مثل آفتاب نیم روز روشن و مهوید گشت
 که جناب امام حسین با وجود و وجوب تقیه بر حال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب و اجابت
 و مانند آن از قواعد شیهه اول کما نقل عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر بر پنج
 قسم است قسم اول واجب و آن وقتی است که در ترک اعمال آن علم باطن بضر باشد و بلکه خود
 یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب و آن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبیند لیکن توهم ضرر عاجل
 یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبیه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام
 و ترک بعضی فصول از آن رسوم مباح که فعل آن بر هر کس ترجیح دارد و از ترکش ضرر
 عاید نمیشود و آن تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن تقیه در سنجاست در جائیکه ضرر
 عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام مذہب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر
 عاجل و آجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چنانچه حضرت ابو جعفر مرویست که آنجا جمل تقیه بجهنم اید
 فاذا بلغ الدم فلا تقیه انتهى و هرگاه صور چهارگانه تقیه که استجاب و مباح و مکروه و حرام باشد
 در مآخذ فیه بدایه یا طلست پس صورت اولی متعین خواهد بود و لا معنی للموجب الا ان یکون
 تارک مستحقا للعذاب مستوجبا للجزی و العقاب آدم برادر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب
 اعمال ترک تقیه وارد شده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مرا و از حسنه در
 قول او تعالی انما یستغنی الله عنکم و استغنی الله عنکم و مقصود از تنبیذ اذاعه و اظهار و مفاد بعضی از احادیث
 آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد من چیزی محبوب تر نیست
 بر کس که اختیار کند خدا مرتبه او را بلند گرداند و تارکش را خوار و ذلیل و بی مقدار و مفهوم
 از اکثر روایات این است که هر که تقیه نکند دین و ایمان ندارد و تقیه دین ائمه و دین بزرگان
 ایشان است و از وجوب امام باقر علیه السلام هر ادقی رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اگر از غیر اهل
 عمارین یا هر چیزی دیگر اجابت ندارد باقر رضی الله عنه فسر سو و که مومن بتلاشی شود و هر کس

و می رسد به نوع مردنی غیر از آنکه نمیکشد خود را یعنی ترک تعقیب نمیکند تا مراد اعم از آن و عن یونس
 بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله باسلیمان انکم علی دین من کتمه اخذ الله من اذنه
 اذله الله و این چند حدیث در کتاب دانی و ترجمه کافی مشتمل نموده اند و از او است در نگاه اخیره
 امام حسین هم او را هم و آنها را ترک تعقیب و استناده در وقت و جواب آن و هم کشتن خود بهر کسی
 که فرض کرده شود و هم مناسبات از اعمال مقبوله پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم مخالفت مسلک حضرت
 امیر کرم الله وجهه که کاسه یسعی خلفا بود که سابق مجله و هم خلافت حسن مجتبی ابوقح آمده باشد و هم
 خروج ایشان نظمه بقواعد شرع مورد اعتراض و موجب خلیان یعنی از شیعیان گردد پس
 اصول و اخبار و شعوه حضرت امامیه دین و ایمان و دشمنان آنجناب مقام بحث و گفتیش خواهد بود
 و مشوبات آخری حصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد از آنکه کین راس المال فکیف یرجع هم
 این امر منتهی است که تمام و حق سید الشهدا از اصول شان لازم آمد اگر چه سابق و لاحق از آن در بر باشد
 و از اینجا مثل الصبح اذا استقر منجلی و هوید اگر دید که اطلاق لفظ شهادت یا املا و آن که احیاناً با سید علی
 امامیه و اقلام مصنفین ایشان جاری می شود از قسم فلتت لسانی و لغزش قلمی تصور تو را نکرد که در پایه اعتبار
 نیست و بر فرض تقدیر اگر تعدا و در آن دخلی باشد بلا شک شبیه از خود اهل حق و توریج و تلیق از ایشان
 یا مماشاة و خوشامد ستیان و سیاه پوشی یا آنکه منوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواهد بود
 و از مویذات یعنی مقتضای کل آنرا تیر سنج باینکه حکم توسعه طعام و شراب و طبل نوازی و جلال زنی
 و قننی ترانه های موسیقی که اندا سیاب سرور و انبساط و آلات شادی و لذت طاعت و در نهایت
 مضائل عاشورا و ثواب روزه آن و انکار و وصول ریح بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت استماع
 سواخ کر بلاست و حکم استحیات غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال عطر در روز زکوة و ترویج
 و الیت آیت کریمه *خُلِّدَ لَکُم عِندَکُمُ الْمَسْجِدُ عَلَی رِجْلِکُمْ* و چون برینت فروش و روشنی قنادیل
 و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب و جوش فواره با دیگر تکلفات معمول و مرسوم
 عوام و حساب شمار نیست و یا اینکه لای زنی علمای قوم نایدید تا کجا رسیده با بجز محبت آن امامیه و
 غیر از آنکه در امثال این مقام تکذیب روایات سابقه بر داند و بجا خلفای اشعریین ناکل شود یا حقیقه
 نبیح حکمت قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاشن برینم پای ثبات و قرار نهند و او فرار نهند و اگر احدی از علما
 متعطل بتوجیه و جویی شود بیان آن ممنون احسان سازد و این معامله که جناب سید عالم را با لشکر زید
 سر آمد اشقیاء پیش آمده برای عارفان فیه و متوفد آن بصیر درباره اثبات خلافت خلفای اشدین
 رضوان الله علیهم اجمعین دلیل است روشن و محجته قاطع و میر من بیانش بر سبیل
 اجمال آن است که اگر جمیع جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بودند با آنکه خلافت

بدایت عقل است زیرا که معصی که مختلف از بیعت صدیق شده دعوی امامت برای خود نموده بود احد
 از اصحاب کبار در پی قتل و رسوائی او شده لشکر نرید بلکه تمامی حضرات آنوقت از نزدیک و دور و خوش
 و بد بیکجا در حواری امام حسین که بیعت یزید را بسبب شوق او جائز نمی دانست می گفتند
 که والد ماجد حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الائمه و بهتر از جمیع ایشان
 بودند مرده بعد از او و کفر بعد از اوست بیعت بکسانی نمودند که قرآن مجید را تحریر است و شریعت
 تبدیل و جناب سید را زخاوار و ذلیل کردند و آنجناب هم عقد ام کلثوم را به بعضی از اینها
 رد داداشت و هم در نماز با آنها افتد اگر دو هم تحریم متعه بگویند خود در محفل آنها شنید حضرت را
 و مسلک پدید بر گوار خود چه بدی بنظر آید که بیعت یزید که خیر عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمی یابد
 اختیار نمی فرمایید و سبط اکبر حسن مجتبی بر او دشمن با و صفت نکند و مقدرت صالح معاویه اختیار کرد
 شما چرا از بیعت یزید انکار نمی کنید اما بر شما حکمی دیگر نازل یافته و شریعت جدید مقرر گشته
 یا در مسلک یزیدگان قباحتی بوده و چون اینکلام از زبان احدی از اعداء و احباب بر نیاید
 یا یقین دانستم که اصل تضاح مذکور ساخته و پرداخته سر آمد یهود اشقیاء یعنی عبد الله بن سباست
 که ترقی اهل اسلام و تنزل کفار را نام نمی برد چراست جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت بر سرش
 ریخته بود و کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و هو بیان حاله اهل الاسلام اتباعا لنفسه
 و تضلیلا لئلا اسلام فسی اولایا بانه الله علی عثمان ثم انصوی الی الشیعه فاخذ فی تفصیل جهالهم حتی
 اعتقد وانی علی المعبودیه فاستتابهم فلم یثبوا فاحرقهم مبالغه فی الکفاره و در اینجا اگر شومشور را
 باین عنوان خوانند نهایت زیباست هر خس و خوار که در راه نمودی دارد و آتشی برای ابن سبا
 اینهمه آورد که تست به و بجز آنکه که واقع گردید چرا که تماشای مدعیان تشیع مضرا فاده هر
 برای پیروان تشیعه و مفید بوده بلکه حسن الطاف خفیه علامه زید بن علی بن حسین دعوی امامت
 بر او خود نموده از دوست مروانیان و خلاص و وفای فدای شیعیان میراث آبا بی خود فایز شده و قد شئت
 من ادعی الامامه سوی الاثنی عشر نوکافر فخلد فی النار و اگر این دعوی بمقتضای عصیت مسلم نباشد
 نمی امام وقت ازین خروج و بدو دلش موجب زیادت و وصول مکر و باست بنجای امام و شیعیان ایشان
 انشاد کتاب مجمع البحرین و زبور و انجیل البیت رسول الثقلین چیزیست که هیچ تدبیر نتواند پوشید
 پس الحلاق لفظ شهادت در حق ایشان با اینهمه مخافتا قطع نظر از دیگر خروج زید شیب زید شیعی
 از جنس رضی الخصال و لم یرض القاضی باشد بر کد ام شوق ازین شقوق مذکور محمول خواهد بود و بنیو از
 خاتم هر گاه را قلم پیچیز از جواب استفتا فارغ شد بعضی از مقدمات که بنجاست متقی واجب الاتمساک است
 مروض میدارد و اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب و خلاف است

بلا فصل جناب امیر و مایه انذیم الامام علمای شیعه مسلک داشته باشند را بهر جهت و محجوز
ساخته اند پس جناب همین مقدار نصیب العین داشته اعراض بر اهل حق از خصائص ایشان نمایند
و بعضی از اساس تقریر و تحریر شده که بر علمای شیعه بعینه او بمثل او بافتش و جوهره منقلب نگردد و فایده لایحی و لایق
من کان پسته من الزاجه دوم آنکه کلام متعنی با وجودیکه علمای مذمومین از اهل حق ضرر شایسته را
مختار میدانند مثله بعضی تعریضات و ابهامات بوده درین اوراق نیز مبارک است بان واقع شده و اگر
در جواب این عجا که ظاهر الملاحظه آن خالی از خطبایان خاطر ملازمان نخواهد بود و کلام بصراحت و طول و کثرت
یا ستغش بهمان عنوان بلکه زیاده ازان خواهد رسید که کین سخن را خود تبسید بود که اگر فردن گردد و اگر
افزوده و اگر متوفی آنی از تعریض کنایه هم دست کشند از بی نظرت هم مراعات اداره القاب با تعریض
بمهور خواهد پیوست که گفته اند که ازان که تو رسد بر ساری حکیم و دیگر با چو او صد بر آئی بچنگ بستم
در بعضی از مقالات استفتا نام کتاب ذکر نفرموده بودند و بهر چه در آن همه از خا و عنان نموده بزرگ محفوظ
خاطر خود آنگاه که اگر بزرگ اسماعی کتب معتده التزام نمایند مؤنت طرفین کمتر خواهد شد من آنچه
شرط بلاغ است با تو سیکویم و خواه از سخن من بگریز خواه ملال و والسلام علی من اتبع الهدی انتمی
قولم هرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارت به بدان رفته ام اقول بر اهل انصاف و تادکان
سبیل انصاف ظاهر و روشن و ثابت و مبهرین است که درین رساله اختلافت برید علیه اللغه و العذاب
بنابر مسلمی از مسالک ثلثه اهل سنت ثابت شده و عدم صحت الطلاق شهادت بر شهادت حضرت
سید الشهدا و خاص آل عباس علیه افضل التحیه و الثناء بابر اصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لا حرم
المیعات شیخ الانامی صدق آیت و نفی هدایت و الذین کفرُوا انما لهم کرب لبقین فی جهنم الظالمین
عما یحیی اذ انما یکون فی شکیک خواهد بود و در ذرت الطلاق لفظ شهادت بر تبیین کتب و عبارت است
انتمی و پوشیده نیست که مسایات و قوت احتمال بعینه و توری یا ماماشه فرموده امیر در باب الطلاق لفظ شهادت
در جواب و همین بحسب ظاهر خواهد شد و قولکم بالیقین کنت معتم فانور فوذا عظمنا بر زبان کسیکه معتمد
و خلیفه زاده او جواد حضرت سید الشهدا اعمول بر طلب نیانموده باشند و بعد شهادت آنحضرت خروج عید
بن مطهر را بریزید ملعون از اعظم عذر باشد را بد از قبیل نفوه خلفای متغلبین بکلیه طبعیه شهادتین است
اللاهم کل علی التقیه و التوریه قولم وجه اول آنکه انتمی مع قوت بر نیست که لفظ مذکور فقط بر سینه
متاخرین اهل سنت آخ اقول بر اصحاب مملوب صافیه و ارباب عقول را که یحیی و محتجب نماید
که در اکثر کتب معتده علمای اهل سنت که تنقص ذکر شهادت حضرت سید الشهدا علیه
افضل التحیه و الثناء است تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شده چنانچه ابن حجر
در فتح الباری نوشته کلام القاضی عیاض حسن ما قبل فی هذا الحدیث و اوجه

نکته

لقا منه لقوله في بعض طرق الحديث عليه الناس والاضاح ذلك ان المراد اجتماع القيام لمصلحة
 والذي وقع ان الناس اجتمعوا على ابي بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي رضي الله عنهم اسكن
 ان وقع امر الحسين في صفين فليس سعاديه بل سببا بالجملة ثم اجتمع الناس على معاوية
 عند صلح الحسن ثم علي ولده يزيد ولم ينظم للمحسين امر بل قيل قتل ذلك الخ وبنظاير استحال
 لفظ قتل درين عبارت که متضمن بيان ثبوت خلافت يزيد و عدم ثبوت خلافت جناب سيد الشهدا است
 ولما لم يصرح بعدم ثبوت شهادت آنحضرت و عدم صحت اطلاق لفظ شهادت دارا بر سيد البر در اعتبار
 در ترجمه آنحضرت نوشته كان الحسين عليه السلام فاضلا دنيا كثيرا الصوم والصلوة والحج عليه السلام يوم الجمعة
 بعشر حلت من المحرم يوم عاشوراء سنة احدى وستين بموضع يقال له كربلاء من ارض الحراق بناحية الكوفة و قيل
 الموضع ايضا بالقطع قبله سنان بن النضر النخعي و هو جابر بن النضر و يقال بل الذي قيله رجل من
 مدح و قيل بل قتله شمر بن ذر الجشني كان شمر ابرص الخ و جلال الدين سيوطي تاريخ الخلفاء نوشته لما قتل الحسين
 حلت الدنيا سبعة ايام و الشمس على الخيطان كالملاحح المصنوع والكواكب يضرب بعضها البعض وكان قتله
 يوم ثور و كسفت الشمس ذلك اليوم و امرت آفاق السماء سنة اشهر لم يبق قتله ثم لازالت حمرة ترمى فيها بعد
 ذلك و لم يكن ترمى فيها قبله و ابن حجر كفته و نقل سبط ابن الجوزي عن ابي اصفه رجل بكربلاء فنه اكر و ا
 انه ما شرب احد في دم الحسين الا مات فموت فكتب المصنف بذلك قال انه ممن حضر فقام امر الليل صلح
 السراج فوثقت النار في حصد فاحرقه نال ابي اصفه فانا والله رايتيه كانه حمير و عن الزيري لم يكن من قتله
 الا من عوفب في الدنيا اما القبل او عني او سود الوجه او ذوال الملك في مدة يسير الخ الى غير ذلك من العبادات
 الواردة بلفظ العقل في حقته كما لا يخفى المتبع الخ ليس حركه بعد و حاجت و سلطنت سلاطين صفويه و ايران
 که متضمن بر آنوقت اول من اليهود و بودند و لباس اخضر و خمر و خور و بطورات مختلفه ظاهر ميسر لفظ
 مثل سجای شهادت در کلام ابلست و اردست قبل از ان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت متعل خواهد بود
 و هرگاه مجيب غير مصيب مدعی استحال لفظه کوردست فعليه البيان هر چند که در صورت ورود عبارات و خطب قيمه
 ابلست لفظ شهادت قبل از غيب صمدی کبری استحال توريه و تلقيه يا شاه يا محمد يا حسين که بنا بر تصريح فاضل غريزاني
 رسم عاشورا بود باقی خواهد ماند ايشست حال جلال مجيب غير مصيب اما وجه دوم پس جواب ان در تحریر جواب
 استفتاء ظاهر و باهر خواهد شد لقوله في الاستفتاء جابر احوال موضوعه الا نشان خروج امام بهام از مدینه مکرر بود
 که معظم زادها الله شرفا و هم از که بجانب اقباحت و وجوب تقيه سمعت جواز زداشت الخ اقول اما لا
 اين ياد هکوي در از حجابي مستلزم البطلان صحت تشرع و احتقاي سيد ابرار و رغار و قعود و جناب
 از جسد و در بداهت حال نبوت است چه معلوم است که اين امور منافی انظار ترک
 تقيه است که نزد متدینان واجب و لازم است پس بر طبق متاعش ميتوان گفت

في الحال قبل يزيد وتجمع عليه وضعة عنه ما توفي في طاعة ان المسلم هو الواجب وقد عين عليه ما فعله
 من الاجتهاد والتبني ولم يكن في حسابة ان القوم بقدر بغضهم ولضعف اهل الحق عن نصرة وتوقي
 من الامور الغريبة فان مسلم بن عقيل لما دخل الكوفة اخذ البيعة على اكثر اهلها ما ورد في عبد الله بن زياد
 وقد سمع بغير مسلم ودخول الكوفة وحصوله بباني دارباني بن عروة الرازي على ما شرح في اسير وجعل شريك
 بن الاعور بها جاره ابن زياد عابده او قد كان شريك في انق مسلم بن عقيل على قتل ابن زياد عند حضوره
 لعباده شريك الكوفة ذلك في قسره لما فعل واعتذر بعد موت الامير لشيء شريك بان قال ذلك فلما كان
 النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الايمان في يد الفئك ولو كان فعل مسلم من قبل ابن زياد لم يكن
 ووافقه شريك عليه لئلا يظلم الامور ودخل الحسين بن علي الكوفة غير مدافع عندها حسد كل احد فتنازع في نصرة
 واتفق له من كان في نصرة نصرة وظاهره مع اعدائه وقد كان مسلم بن عقيل ايضا لما حبس ابن زياد يائسا
 اليه في جماعة من اهل الكوفة حتى حصروا في قصره واخذوا بكلمته واغلق ابن زياد الابواب ودونه خوفا وحيانا
 حتى يثبت الناس في كل جبهة يرغبون الناس وحبوبهم ومخذلوهم عن نصرة ابن عقيل فتقاعدوا وتفرقوا
 اكثرهم حتى امسى في شدة قسره والصوت وكان من امره ما كان دائما اردنا بذكر هذه الجملة ان اسباب
 النظر بالاعداء كانت لا حية متوجبة وان الاتفاق الشيء عكس الامر فليحسب حتى تم فيه ماتم وقد ستم سيدنا
 ابو عبد الله الحسين بن ابي عرفات قتل مسلم واشير عليه بالعود فوثب اليه ابنا عقيل فقالوا والله لا نرضى
 حتى تدرك ثارنا ونودق ما داق اخواننا فقال لا خير في العيش لعبد هو لا يتم لحقه ابن يزيد ومن معه من اهل
 الذين القديهم ابن زياد ومنعه الانصراف وسامه ان يقدمه على ابن زياد ما زالا على حكمه فاتفق ولما راى
 ان لا سبيل له الى العود ولا الى دخول الكوفة سلك طريق اشام سائر نحو زيد بن معاوية لعل يراه ولما
 به ارق به من ابن زياد وصحابه فسار حتى قدم عليه عمر بن سعد بالعسكر العظيم وكان من امره ان ذكره سلطان
 فقال ليد الله الذي يسيد به الى التهلكة وقد روى انه قال لعمر بن سعد اخبراني اني امار الرجوع الى المكان
 الذي اقلت منه وان اضع يدي في يدي زيد فهو ابن عمي ليري اني في واما ان ليسرولي اسلمة فخرن
 نفور المسلمين فاكون رجلا من اهلهم و سلمه ما عليهم وان عمر كتب الي عبيد الله
 بن زياد بما سمل فالي وكاتبه بالشاجرة وتمثل بالبيت الى اخر ما قال ازين عبارات خبايا
 مي بيني ظاهري شدة انه اخفرت راظني برعود ومواثيق اهل كوفته وبعثت اليها با مسلم بن
 عقيل حاصل شدة بود ويزيد ظاهري شدة ان اخفرت زمان يزيد بلعوان را مثل زمان بلعوان
 سيد البست تقيه مفرود پس لا جرم روانه شد و اخفرت لبثت كوفته مخا لفت تقيه بخوانه بود
 با قبانده انيكه جرة اخفرت بعد عمر سعد تقيه نموده بيعت نفرمود پس ان روا احتمال است اول انك
 خبايا بنابر نصرت سر دار شيت پذير كه هرگاه سالح پوشته آنرا دور كنند تا وقتيكه حق سبحانه وتعالى

حکم کند میان او و دشمن او و منزه او نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشد بدو نجهاد او از خود دور سازد
دویم آنکه از آنجا که آنحضرت را بسبب کینه دیرینه و دشمنی بدو و احدیه القوم کینه ثابت بود که این کینه
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار نخواهند شد و تموید این احتمال است اینک آنحضرت از عمر سعد
و دیگر روسای لشکر شقاوت اثر استماع نموده بود که مرزنده نزدینید برید تا اجازت رجوع بطرف
وطن و همید یا م از خصمت کنید که ببلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نایم و مغل دیگر عایا ویرایا لبر کیم و آن
ملا عنه هرگز قبول نکرد پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحمله بشید میساختند یا به تنگ
آنجناب میخواستند و بدانی غایه الظهور آنرا آنچه نوشته که خروج وقتی مقصود تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضروریست بلکه ملن همراهی آنها کافیت و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطاح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت عین خروج نیست
و اگر آنحضرت را ملن بیعت اهل کوفه نمیداد در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد و آنچه نوشته
که اینهم در صورتیکه تصمیم قلب و قلب صمیم جمع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضروریست و مدعی مطالب
بالینه و اگر بحسب نظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالت تاب هم نبود چنانچه ماجرایی خیر درین
و دادنی الرمل و قرار اکابر صحابه اهل سنت بر آن دلالت دارد و آنچه صحابه جناب ولایت از قسم ترک
بیعت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور لعل آوردند مشهور و بر السند خواص و عوام مذکور است و معلوم شد
که کار امام و پیغمبر انعام حجت است و دریافت حال صمیم قلب ضروریست و از اینجا است که امام را در مدینه
حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمیع فوج کثیر بقصد جهاد معاویه طایغیه کرده بود و چون حال فوج
و گروگون مشاهده کرد بلا چاری مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینه منوره روانه شد و اگر تمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود و از اول امر مصالحه میفرمود و آنچه از این
نقل نموده بعد تسلیم منافی تفسیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون حکم نریدار او را قتل
و بهنگام من نمیتواند کرد و تا وقتی که حکم نرید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال است در کلاسیکه
آنجناب را مروان و مجرب خفیه نموده بود و بیعت معدودی چند بهر کاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در انحال آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر بحسب بجائی رسد بلکه برای حصول بکوفه آنحضرت تعجیل تمام میداد
که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلا چاری جهاد نموده بدرجه رفیع شهادت فایز گردید
یا لیت کنت کنت فافقوا خود را کفایت و اعظم آنست که در باب غلبه نائب خویش غیر مسلم است و الا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود یان سمت روانه شدن عیث محض بود و نه اظهار غایه الظهور و آنچه
آنحضرت بنا بر مسلمات از حاضرین فرموده نیز دلیل سچ است بر اینکه آنحضرت را قبل استماع خبر شهادت مسلم
و دانی یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نموده قوله اکنون حال تفسیه از وجوب و اباحت آن

از قول مرود است اولاً اینکه از اسلام که جناب سید الشهدا علیه افضل التحية والثناء مقام تقیته
 بوده باشد چه در تنفیذ و در حال بنابر اجتماع اغوال و انصار و عدم انتظام ریاست برید و دست الی
 و متابع رسل و رسائل این کوفه شریک انقیاد و اطاعت محبت مهران حضرت لازم گشته بود و سابق
 مفصلاً بخیر تحریر آمده که مدار تکلیفات شرعی بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و الایمانی طلب بنیه
 از ندعی و اخلاص منکر و غیره احکام شرعی را صادر عمدتاً بر مصلحت و موقوفات الواقع و بنیه
 حصول ظن ضرورت است و موقوفه بر مصلحت تقیه بنموده اند و اما علیه سابقاً و ثانیاً بعد از اسلام کون المقام
 مقام التقیه را نسیم کونما و اجیه علیه علیه السلام کیت و جهاد نمودن آن جناب دلیل ظاهر و بیان با هر
 بر عدم وجوب تقیه است لکن معصومین العترة و الکبار عندنا و محفوظاً عندکم خلاصه حاجت اسل
 شایده آخر انقسام تقیه باقسام سه مسلم لکن نسبت بعبارت جناب شهید اعلی الله درجه در تقیام
 ناشی از عدم فهم مرام و حصول ذہن او بود ای کلام علمای اعلام است زیرا که آنچه از انفراد
 بر قسمی از اقسام در آن مذکور شده بر سبیل تمثیل است نه بطریق حصص و الشایده علی ذالک عدم وجوب
 التقیه فی سبب الایمیه علیهم السلام آنحضرت بالبدنه و شرب الخمر و شاکلها و ثانیاً اینکه این شهید و اندرین
 بیانند کسی گوید که مثل نفس مومن در اوست و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده و حق تعالی
 شریک جنة خلد فیها پس حضرت ابراهیم که پنج کسیر خود حضرت اسمعیل اقام نمود بعد از الله و ملک امر
 تمام و مصداق آیت مذکور شده در ظاهر است که تردد و فرقه اثنا عشریه به حال ایمنه دین در انکشاف
 احکام آئیه مثل حال انبیاء سابقین است که او و اما الیه فیما سبق پس فیما حکم منصوص من الله در امر
 مخصوص و اراده باشد تطبیق آن باجمورات نمیدانند و چون فاضل درین سبب گفتند کلام را بنوعی خاص و انحصار
 اصلیه فرقه ناجیه فرار داده پس آنکه ناپهت نماید که نزد ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده و ترک واجب بنوعی از الله
 فرموده سعی از غیر مری نخواهد کرد و بداند که در هر دو اول است جواب استدلال و بر دایتیکه دلالت بر وجوب تقیه از
 و ملک راسته دانش باین احادیث استدلال بآیات و احادیث است که در باب عدم جواز انکشاف خامسه حکم است و در
 و ملک باین مثلاً وارد شده زیرا که بر طبق کلام این مجیب و انفع می توان گفت که از کلام حضرت
 ملک اعلام و احادیث صحیح حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می شود
 پس از جناب رسالت مآب حکم خلاص حکم الهی در باب از واج تسو و حلت من
 و امیب بنفسه واقع شده و این امر نظر بقبح اعمد شرع مورد اعتراض گردیده الی آخر ما شایع به
 و همانا این مرتبی است که تنها در حق آنجناب سبب نافی می مجیب لازم آمده اگر چه انبیاء سابقین و لاحقین
 برین منج مورد اعتراض نشوند و همچنین می توان گفت که تقیه بر مصلحت است و لا اتفاق
 واجب است قال الله تعالی و من یعلمکم حکم ما کت الله فی حق خیرکم عند ربکم و قال

آن بالا جماع و بر روایات فریقین ثابت است و ادعای ولایت آن بر سر و خروج آثار کمال است
و از اینجا است که تقریب و وفات اعز و اقربان نیز فائده خوانی و تقسیم طعام در فریقین رایج است و
مراد از تو سوط طعام تو سود آن برای خود و عیال خود است لکن کسی از خواص شیعه بلکه عوام آنها
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن ندارند بلکه اکثر و ترک نمایند و گوشت در وعده دیگر بپزند
اما طبل نوازی و نوازندگان که در عوام رایج است پس نسک با افعال عوام در باب عراض بر خواص
فرقنا جیه کار عوام است و جواب آن خواص که لازم نیست آری عوام فرقنا جیه مینویسند گفت که یا
باب بنابر روایات چهارصدوی و تقلید جناب رسالت آب بنما رخم چنانچه در هیچ بخاری مذکور نیست

خالد بن ولید عن الربیع بن عتیر عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم غداه بنی علی فلبس

عنه قرأتی کلمه سبکی و جویریات فی شرحین بالدفن فیدین من قبل من ابائی یوم بدر ختی قالت

جابر بن عبد الله بنی لعل ما فی غده فقال ابی صلی الله علیه و سلم لا یقول یکذا و قوی ما کنت تقولین پس گاه

جناب ساکت که افضل اولین و سید بنیاد مسلمین بود و خود و ندبه زنان عرب که با و و آلات بر او

مقبولان کناری نمودند سمع فرموده باشد تا مردم عوام نیز اگر کوفه فرزند انتخاب با و از طبل و دف

استماع نمایند چگونه مورد الزام باشیم و علاوه بر آن آنچه محیب استادان لطیف نامود و اشیع

از آن در میان اهل نخله اشیع است یا نمی بینید که در تقریب عرس شیخ صوفیه معمول است که خاق اکثر

از فقر و غیره لباس نفیس پوشید و استعمال عطر و بان نموده و توهم ولایت گرفته خدق الله انیکم عیال

رکلی مسجد بر تو بر آن خود جمع میشوند و قال با و ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات

شادی و نشاط است غزلیا تیکه شستل بر حسن و جمال و خند و حال و سحر و وصال پریر و بان تمثال در

سردشان شیرین مقال است میخوانند و بعضی مشتای که انداز معرفت باطنیه مینمایند بارش کیشفا

که از لویه تقلید و بالا گرفته رقص کنان و تنگ زنان با مردان دست و گیر بیان میشود و مینا و ماکان معلوم

عند است الامکار و تصدیه از کفار جاهلست کوی سبقت می راباید و در همان حال سجال صد میانه

ستانه و حسب و غیره بخوبی باند که مبر بفرقا حال است مینماید و هر یکی از خواص عوام که در آن مجلس شته اند

برای تعلیم چنین شخص بر می خیزد و این حرکتش از جهل مغرتهای باطنی او میشود و در روز بخت

که از اعیاد و یوم است بمقتضای من شبیه یوم نو و من لباس نفیس بزنک سفید پوشیده و بر قرادلیا نو

می نشینند و چند گل باشکوه کندم در آنجا با گذاشته بر قبرش می نهند و به تعنه و ترانه

موسیقی همان حال خلوت قال است بعضی می آرنده بی اگر مرده میان عوام شیعه

و اهل سنت است که عوام شیعیان مرثیه در غنا شیفه میگردانند و جلجل زنی

و غیره را عبادت نمیدانند و اهل سنت اصلا پاس قبر پدر و عرس او نموده و ترانه های موسیقی

غزنها شنیده و مسرور میشوند و محبت رقص و غنا عبادت میدهند و هر کات مسخر لعل می آرند و تکلیف میبخشند
 و من کان بنیة من زجاجه و در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافة شاه جهان آباد و غیره مشایخ
 اهل سنت لباس نفیس پوشیده بان ریش و راز مرده و از چشم کشیده و برگ تنبول خورده و جمع میشوند
 و بسیاری از امر و ان اهل سنت تشبیه باین سنت مشایخ کرده خود را بالیسه فاخره ار استخاض میکنند و نشان
 او باش سر راه جمع انداخته می نشینند و در پرده نظاره جوانان و خیر و بیان مینمایند و خود را بنظر ناظر
 می آرند و همه کس را عرصه دوازده روز از سر و روانی ساط و شاد می و نشاط افزای کنند و باین سبب
 انیفرح و سرور و وفات میدکانات اشترع خلافت از نسل طاهر آنحضرت بسوی خالفه اولست و سر
 قی و در وایت فضایل عاشورا الخ قول یکم تیج کتب معتده فرقه حقه نموده میداند که تمام کتاب
 ملود و ششون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب گریه و جزا
 بر مصائب آنحضرت دارد و نموست این روز چنانکه حاجت مومن برآورده میشود و اگر برآورده شود
 برای او مبارک نیست و در آن خیری در شدی نخواهد بود و نهی از ذریه کردن از برای عدم مین
 در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس آنچه عجیب غیر مصیبت نوشته دلیل واضح بر جعل
 یا تجاهل اوست آری علمای اهل سنت و کبرای انها بسبب کمال محبت و دلای آل رسول متعال و
 فضائل روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب کتال و زینت و حکم توسعه بر اهل و عیال
 خود انبر و زائل کرده اند چنانچه بیضاوی و غیره منقین نوشته اند که روز یک شتی حضرت نوح بر کوه
 جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعظم محدثین انهاست در صحیح خود حکم صوم عاشورا
 باین عنوان مذکور ساخته که جناب رسالت مآب از میوه حاک صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن بعباده
 داد و پیر پیران که مسی بعد القادر جیلانی و ملقب بوقت اعظم است فصلی علمیده در رقیه اطالیه
 بر سه فضائل روز عاشورا تحریر نموده و در ان فصل مذکور است عن ابن عباس رضی الله عنهما
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من صام یوم عاشورا اکتب الله له عبادت سنین
 ثنی مائة و قیامها و من صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید و من صام یوم عاشورا اکتب له
 اجر اهل سبع سیارات و من افطر مومنا یوم عاشورا فکانما افطر عبدا جمیع امه محمد صلی الله علیه
 و سلم و الشیخ بطونم و من مسح راس بنییم یوم عاشورا رفعت له فی کل شعرة علی راسه درجه
 فقال عمر بن الخطاب ایضا الله عن رسول الله لقد فضلنا الله تعالی یوم عاشورا قال حسبه
 خلق الله فی السموات یوم عاشورا و الارضین کثیر و خلق الجبال یوم عاشورا و النجوم کثیر و خلق
 العرش یوم عاشورا و الکرسی کثیر و خلق اللوح یوم عاشورا و القلم کثیر و خلق تیریل یوم عاشورا
 و الملائکة کثیر و ولد آدم فی یوم عاشورا و ولد ابراهیم فی یوم عاشورا و نجا الله من النار

یوم عاشورا و فدی ایته یوم عاشورا و غرق فرعون یوم عاشورا و رفع ادریس یوم عاشورا و کشیده
 من الیت فی یوم عاشورا و رفع عیسی فی یوم عاشورا و ولد العنابی یوم عاشورا و اناب قسطنطینی آدم یوم عاشورا
 عقر ذنب داود فی یوم عاشورا و عطی الله تعالی الملک سلیمان فی یوم عاشورا و استوی الرب و قوایا
 علی العرش فی یوم عاشورا و یوم القیامة یوم عاشورا و اول مطر نزل من السماء یوم عاشورا و اول حجة نزلت
 و من اعتل یوم عاشورا لم یمرض مرض الا مرض الموت و من لطم بالکف یوم عاشورا لم یترک له شیء من
 مرضه یوم عاشورا انما عا و ولاد یوم علیه السلام و متی شرب من یوم عاشورا انما عالم بعض الله
 طرفة عین الحدیث فیزیر در بان کتاب مذکور است عن امیر مه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 علیه و سلم اقترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنة و یوم عاشورا العاشر من المحرم مقبولة و یوم
 فیدیه علیکم من دسح علی بلد من لدنی یوم عاشورا و سوع الله علیه سائر سن الخ و فی ریحوت مذکور
 در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من میام بدر البوم العظیم و ما در و فیه من البقیة و رعوا الامم
 میامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی الله عنه فیه و قالوا معنی ان یکون العجبة فیه ما یسره علی جمیع الناس
 لفقده و انتم تتخذونه یوم فرح و سرور و تاملون فیه بالیوسع علی العیال و النحساکة و الضیقة و الضیقة
 و الضیقة و المساکین و لیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جاعة مسلمین بهذا القابل علی و غیر
 هیچ فاستدل ان الله تعالی اختار لشیخه محمد صلی الله علیه و سلم الشهادة فی اشرف الایام و اشهر
 و اجملها و ارفعها لعمده فیزید ناک رفعة و درجاة و کرامته و مضافه الی کراماته و بیایع شازل خلفا
 الراشدین و الشهداء و لو جازان یتجد یوم مومته مصیبه لکان یوم الامین اوسه بل لکان
 لانه قبض الله لعلی بنده صلی الله علیه و سلم فیه و کذلک ابوبکر الشقیق مخص فیه الخ
 آنچه عجیب است و ان بطرف فرقه حقه نموده و بان طعن فرموده احق بان محمد بن و سفیر من سیر
 خواهند بودند علماء و محدثین فرقه حقه بلکه لطلالان برکت روز عاشورا و بعضی حادیت فرقه حقه
 منصرح است چنانچه ابن بابویه در امالی روایت کرده عن جابر قال سمعت نبیهم العارض رسول الله
 روحه یقول الله لیتقلک هذا الامین بیت یمانی المحرم لعشر یفصین منه و لیتقلک هذا الله و کذلک یوم
 یوم کربان ذلک لکان قد سبق فی علم الله تعالی ذلک بعید عمده الی مولای امیر المؤمنین صلوات
 علیه و لقد افرس انه یبکی علیه کل شیء الله الوجود من القنات و الحقیان البارز الی الخ و الساقط
 علیه الشمس و النجوم و السماء و من الارض الجن و جمیع ملائكة السموات و رعدان و مالک و
 حملة العرش و مطر السماء و ما دام قال و حیث لعنه الله علیه قلبه الحسین کما و حیث علی المؤمن
 الذین یحبون مع الله الباطل و کما و حیث علی الیهود و النصاراء و المجوس قال خلیفة فقلت
 له یا منیر و کیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیه الحسین بن علی یوم بزرگه فیکه شرم

[illegible]

[illegible]

جاوید با قاتل قتلون ان عمر قد جازنی و قد جاعنا بالمد لئن غدتم تحرقن علیکم البیت اثم الله لم یضیع
 با حلف علیه فاشتر فی اراشدرین فرأو را یکم ولا ترجعوا آفاکفر فواعثنا ولم یرجعوا الیهما حتی بالیوم الا انکر
 دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایت مآب نیز متفق عن البیاض است و حال الدین
 محدث در رد و ضد الاحیاب نوشته جمیل را بیل تواریخ آورده اند که چون از هم بعیت فرماست حاصل شد
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه از وجود مهاجرین و انبیاء ان الصنایحی ساخته کسب نرساد و علی مرتضی
 علیهم السلام و علی جایت فرمود در آن مجمع حاضر شد و در محلی لائق خود نشست و از موجب ملکیت لش
 عمر فاروق رضی الله عنه فرمود موجب است که بنمایم چنانچه سائر اصحاب ابوبکر بعیت کردند و تو نیز
 علی رضی الله عنه گفت من بیان سخن که شایب الصنایحی ساخته انهم یعصب را اگر قتیله بر شایحی
 راست گویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اقرب کیست عمر گفت تر آنکه از یم تا بعیت کنی
 علی گفت اولین سخن مرا جوابی ثواب بگویند بعد از آن از من بعیت جویند ابوبکر بعیت است
 ابوالحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قربت قریب با سید انام علیه الصلو و السلام تو
 خلافت و حکومتی ولیکن چو لفظی بکر ام برای جماع و اتفاق نمودند و مناسب است که
 تو نیز قدم از حائره وفاق دراری علی گفت ای یو عبیده تو امین این آقبول رسول شمار متفق
 راستی است در گفتار و کردار و موته یک حق سبحانه و تعالی بخاندان نبوت کرامت کرد و در زندان بانند
 نقل کنند صیقل قرآن وحی مسموع و امر و منی و منبع علم و فصل و معدن عقل و حلم ایم و بواسطه این
 راشائسته و امامت را سزاواریم پیشترین سعد انصاری گفت ابوالحسن این عبیده که تو امر در ظاهر میکنی پیشتر
 اگر معلوم مردم شد بر آنکه که با تو مضائقه و منازعه نمیکند و نه ای ان قال ابوبکر صدیق چون بد کرد که
 رضی الله عنه جمله حکم دستور و هر کی از آنها مقابل مدد یکدیگر میدهند هر کجاست است از راه رفیق و نه
 و گفت ای ابوالحسن اگر ائمان این بود که تو درین مریاس مضائقه نباشد و اگر سید انصاری بعیت با حسن
 خواهی کرد بر کران را قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نمانی
 مطابق و اقوام ساخته باشی اگر حالا توقف کنی خواهی که درین امر تامل نمیکند ای پیغمبر می بر تو نیست پس
 برخاست و متوجه خانه خویش گشت انهمی لالت این عبارت نیز بر سخن فیه ظاهر است و در کتاب ماست
 ابن قتیبه مذکور است فیایوه علی التسلیم و الرضا و غیره علیهم السلام که در سنه رسوله قال فجا رجل من قحط
 علی بالی علی کتاب الله و سنه بنیه قال لا وکن ابایک علی کتاب الله و سنه بنیه و سنه ابی بکر و عمر فقال
 و ما یدخل سنه ابی بکر و عمر مع کتاب الله و سنه بنیه اما کان عالین بالجور حیث علای انهم لا یستحقون
 و عمر و ابی علی ان بیانیه الا علی کتاب الله و سنه بنیه فقال له حیث انهم علیه نافع قال لا الا علی انکر
 فقال له علی ما فاندک کانی بک تدفرت فی نه و القف و کاخو اخر خلی قد شد خست و جهک قال الحق

بالخارج فقتل يوم النهر قال قبضه فارتبه يوم النهر وان قتيلا وقدر طلعت الخيل وجبه ورأسه شملت به فقتل
 قول علي روى قلت الله ابو الحسن ماجرك شنيده لسي قتل الا كان كذلك انتمى وسمو يد اين روايت سبت ثنا
 ابن حجر در صواعق محرقة از مسند احمد آورده عن ادا مل قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بالخير عثمان
 فتركتكم عليا قال ما وبنى قديبات بعلي فقلت ابابيك علي كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وآله
 ورسوله ابى بلكر غير قتال فيما استطعت ثم عرفت ذلك علي عثمان فقال نعم ودلائل اين بر دور روايت
 بعدي رضاي انحضرت وظالم دانستن خلفاي ثلاثه نظر من الشمس ما روايت اولي السبط ظاهر سبت واما روايت
 ثانياه فلهذا لهما علي الافكار من اتباع سيرة الشيخين على سبيل الاطلاق كمالا خفي ونامحامي خال لمومنين كه سببا
 دلايت مآب نوشته وجوابا كمالا كنجاب تر نم فرموده نيز دلايت صريح بر عدم رضاي انحضرت دارو چنان
 اول بعض فقرات نامه معاويه در نيقام نقل نموده ميشود و بعد از ان عبارت نامه ناحي جناب سيد
 اوميين كه در پاسخ آن نقشه بيدار مرقوم فرموده و ذكر خواهر شدن من عبد الله معاويه بن ابي سفيان
 ابى علي بن ابي طالب اما بعد فان الله تعالى جده اصطفي محمد صلى الله عليه وآله وسلم بالرسالة و
 توجبه و تاديه ثم لقيه فالتقى به من العاهيه وهدى به من الخوايه ثم قبضه الله ربه احميدا قارب النشوع و
 محقق الشوك واحدنا الافاك فاحسن الله جزاه و صاعف عليهم النعمه ذآله ثم ان الله سبحانه اختص محمد
 صلى الله عليه وآله وسلم باصحاب ابدوده و داروده و لشروه و فكاكوا كما قال الله تعالى سبحان الله
 أشد أعز علي الكفاي رحمة الله عليهم افضل مرتبه و اعلاهم عند الله و المسلمين منزله خليفه الله
 جميع الحكمه و لم يعهده و قاتل اهل الردة ثم الخليفه الثاني الذي فتح الفتوح و مصر الامصار و اذل قبا
 المشركين ثم الخليفه الثالث المظلوم الذي نشر الله و طبق الآفاق بالكملة الخفيه فلما استوثق
 الاسلام و ضرب بجرانه غزوات عليه فبغى الفواعل و نصب له المكاييد و ضربت له الامر و ظهره و د
 عليه و اغرت به و وقعت من حيث استنصر ك عن نصرته و سالك ان تدركه قبل ان يفرق يوم الله
 فادركته و ما يوم المسلمين منك لواحه لقد حدثت ابابكر و التويت عليه و رمت افا دامره
 و وقعت في بيتك عنده و استعربت اعصايت من الناس حتى تاخر و اعن بيعته ثم كر بهت خلافيه عمر
 و حسدته و استطلت مدته و سررت بقتله و اظهر المشائيه بصابه حتى انك حاولت قتل ولده لانه
 قتل قاتل انبه ثم لم يكن أشد حسدا منك و لابن عمك عثمان يثرب مفاخره و طويت حماسه و طغنت
 في فقهه و في دية ثم في ربه ثم في عقله و اغريب به السفهاء عن اصحابك و شيعتك حتى قتلوه
 بحفر منك لا تدرغ عنه لباسان دلا بر و هو لا را امن لعنت عليه و تلكات في سببه حتى حلت اليه
 فخر انسان بجرايم الاثام كما يساق الفحل المشوش ثم نهضت الان بطلب الخلفاء و اجواب
 اين نامه كه جناب دلايت اب نفس رسول قلبي فرموده بعض فقراتش انيست و كتاب الله

بر تیر تیر یک صدق آنکه کان من عمل الجحیم بوده و چگونه آن ستم از عمل جن نباشد چه بلا شبهه کاشیطان
 بوده و امیشطان کان سن الجحیم پس دعای عدم وقوع قهرض بجالش از قسم می السما نظام
 بلکه انکار بدیهات اولیا است و بعد از تسلیم میگویم قیاس حال جناب ولایت اب بجال سعد بن عبد
 قیاس مع الفارقست زیرا که سعد عباد و از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب
 نبوده و قراستی این جناب سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلالت بر امامتش نماید و از دیگران
 بوده پس کار کمان سقیف بیک حدیث موضوع اعنی الائمة من قریش از کار این پیچاره فارغ کردیم
 و اگر چنین شخصی بعثت نماید حرجی در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب ولایت تاب که برصل
 الله نفس رسالت پناست و در نسب منو پیغمبر آخر الزمان و شوهر سیده نسا عالمیان
 و امام سید عالمی اهل الجنت بوده و سوابق اسلامیه و اجتهاد تمام در حبس و کفار
 لیام برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بیشمار دلالت بر امامت
 آنحضرت می نمود و بر نظام هرست که اگر چنین بر سرگه بیعت خلیفه نمی نمود در خنثه عظیم در سلطنتش
 و اگر حجب بنظر انصاف مایل نماید خواهد دانست که اتمام کبر گانش در باب کذبیت از آنحضرت
 نموده اند دلیل دافعی بر ضرورت اخذ بیعت است چه اگر اکابرش ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک
 بیعت سعد عباد و میدا استعد ابو عبیده را بخندست آنحضرت نمیفرستادند و غلطیکه اخطا غلط از
 آنحضرت نموده نمی نمود اما افترا نه پس لطلالتش بر نظام هرست زیرا که او را دعوی مذکور حکم تحت است
 و شهادت علی بنی غیر مقبول و ثانیاً بعد تسلیم مفید مطلوب ان السکوت لا یتکلم فی تسلیم المسکوت عنه
 اما آنچه نوشته که چون اینکلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نیامده و استیم که حاصل فتنای
 مذکوره ساخته عبداللین سیاست انجمن پس قطع نظر از عدم ظهور و به ملازمت میگویم که هرگاه
 رضای جناب ولایت اب و سیدی شباب اهل الجنت سیده نسا عالمیان و سلمان دالم و ذریه مقدس
 و سعد عباد و دیگر انصار بر خلاف خلیفه اول از اول ثابت باشند اسلام و کفر عبداللین سبا فایده
 ساید حال حشر ان الی اهلست نخواهد کرد و ما نقله عن مجمع البحرین قولنا لا علینا به آن نص صریح بر آن
 فرقه حق از ان ماعونست فلیکف لظن اتباعهم له علیه ما علیه فی الله عز بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام
 دعوی امامت برای خود نمود و قتل چون فاضل حبیب بناس استفتا بر نعم ناقص خود بر اصول
 فرقه حق اید اسم الله بنصره قرار داده و بر دلائل است که از احادیث و عبارت کتب معتبره فرقه تابعه
 ثابت نماید که زید بن علی دعوی امامت خود نموده نمود و لیکن چون معتاد بر دین و دینی بایسته است
 در مقام نیز اجمال و اجمال نموده با جمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نمیشود بلکه عدم وجود زید
 در کتب معتبره مصرح است چنانچه جناب سید علی ملقب بعبد الدین مدد در شرح صحیفه سجادیه چنین میفرماید

[illegible]

و یطلب تشارات الحسین (ع) و اعتقد که من الشیعه فی الامامة و کان سبب اعتقاد من در کتب فی خروج ائمه
 علیهم السلام من آل محمد و ظنوا بریدند که نفسهم و لم یبریدوا له معرفته استحقاق خیال الامامة من قبل و
 عند وفاته اے ابی عبد الله علیه السلام منی موفع حاجه من کلامه و قاضی نورا لک و نورا لک و قد رده و بحال الحسین
 نوشته موفع میگوید که تحقیق آنست که زید بن علی مدعی خلافت نبود و یقین میداد آنست که مستحق خلافت
 در زمان او خیر است امام جعفر صادق علیه السلام است بلکه متعده و از خروج بر مقتضایان بانی نظام
 کشیدن تارات ابلهیت علیهم السلام بود و بهر طریق سخاوت که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
 فاندان خود پر دارد پس هر گاه از احادیث و عبارات علمای فخر حق و دعوی ماست زید ثبات
 استادان بطرف زید مقتضای عصیبت عنا و خود اید بودند انکاران کما نعه ندای التفتت در صورت
 اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید قباحی نخواهد بود و اما آنچه نوشته که منی امام وقت ازین خروج و ظهور
 موجب زیادت و وصول کلمات بجناب ائمه پس موقوف بر اثبات صدور بر منی تحمیلی از منم و امام
 فقیه است و در خط التماس و الروایات الداله علی خزن الامام بقتله این شایع علی مملو بانی شریعت
 و لما قتل مبلغ ذلک من اعدائهم کل مبلغ و خزن از خزانید اعظیا حتی بان علیه و فرق من علی
 عیال من اعیاب مع زید بن اصحاب الف و دینار منی قی الله سر گاه را قی میز از جواب استغاثه
 اول آنکه مطابق ارشاد الدال بر ابدش را قی اول آنچه جناب علین باب آید آنست که عالمین علیه السلام در
 ارشاد فرموده مطابق واقع است و هر کس که متبع کلامه علمای امامیه نموده میداند که ایشان
 نقل مطاعن خلفای ثلثه در روایات دال بر امامت جناب ولایت ابی زکریا کتب معتدله اهل سنت می نمایند
 پس اگر علمای اهل سنت پرده عصمت و عناد از چشم بصیرت بردارند البته هم و مجموع جواب شد خلافت
 اهل کربان بعد از ائمه است و بی نهایت که حاجت که فیهم من کلامه ما جاء من العلم که از خود انوار نورانی

که در افتادنی آدم کعبه افضل و اعلم از مسجد عالم نبوده پس اگر چه تفرقه مستغنیین
تصارف از تفریر آنحضرت منعم و تفریح تشوید این امر دلیل حقیقت تصارص است
و بعد از آنکه جناب معلی و مقدس القاب غلامی فحاشی محبت و العفو الزمانی دام غفران
تحریر فخر مودود مراعاة لطیفه القدیمه القویة از مسلمات ایلست برادرنا عرض کرده پس
فحاشی بآن برامید با شکی از سقا بهت مجیب است کمالی علی من طالع هذه الرسالة و بر ظاهر است که برگاه
تحریرات رشید الفضل از شیوخ و اکابر مجیب است در جواب رساله تنویر حجابان باشد پس ای بر
تحریرات این مجیب که هنوز رشاد است اسمی هم هم نرسانیده و لغو ماقبل از نیمه پوشیده تر خاش بود
کوعد و آفتاب فاش بود و قول دوم آنکه کلامت غنی با وجودیکه علمای همیشه توجع و حقوق غیر
نقد اختصار میداند اقل سنا و تفتیه بوم از فری البین و ابهری بحال و دروغ صحابه است که از عهد خلیف
پنجم راضی بر سبقت یزید بوده و ابو یوسف است که برای یارون رشید توجیه دخول بدخله پذیرش نموده
کافی تاریخ الخلفاء شاه ولی الله دبلوی در رساله المصناف فرموده و روی آن با یوسف و محمد اکابر
فی العیدین بنکیر بن عباس لان یارون الرشید کان یحب تکبیرا پس البتداین صاحبان نشان توهم او
الحوق ضریحین مورثان و درند بار خدایا مگر گویند توهم ضرر نبوده بلکه برای تحمیل زردی و شفع و اربعه و
حال کتمان مولف الرساله اسمیه فیما اما آنچه در خصوص تحریر بعض تعریضات و الهامات که در استقامت و
نوشته اگر ادا از آن تعریض بحال صحابه غلام است پس تعریض بلکه تعریض بحال تعریض نشان طریق فرقه حقه است
بارها گفته ام و بار دیگر میگویم از منع مولف شتات متنوع از آن علوم داد نمیتواند که در مقابل اش حرف
بزیان آرد و اگر از حقن حصین سلام نماید کما فرسین فردا که مراد تعریض نسبت به امامی است پس
و فایده از حال مولف معلوم میشود مصاحبه بر عدم تعرض بشان علماء اهل کائنات و لیکن بنکشت است
غیریه و کنیز غار کادین غارین اجمال و فابراسخ و مراحل بعدیهات بهیات الیس منکم برل رشید
و آنچه در وجه سوم سوال نموده در اکثر مقامات این رساله مرعی است و اگر جای اجابا نماند که اسم کتاب
نشدیده باشد نظر بخدم حاجتشان بود و باشد بطور الامر و ضوح آنچه تیسر الا و که لک من قبل
عن قوم الخ و الخ کلام محمد الله الملك العالم والصادق واسلم علی سید الانام و الابرار الامام
الا یوم الاثنی عشر شعبان یوم الحشر اللهم ان الشهدان هو الایمان و الفناء فاذت الایمان هم متولی و من
بتر الی یوم القیامة و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین قول مؤلفین آفری الله ان الله هنر
یا لعل اگر از انشاه و در خلا مش که درین سال خلافت یزید علیه الالعه و الغیاب آه رساله قدیمه جواب
استغفار خودش که بصارت الیین باقیات شهادت حسین نام است باشد پس کلام او از کلمات
این عین در سنا هست و بلاست گوی منبر سیم زباید زیرا که موضع آن رساله همین است که بر هر یکی

از مساکین حقیقت غلات نیز شتی ثابت نیست و در شهادت جناب سید الشهدا از آنکه در این
 باره در میان این فتنه قطعی است که مجتهد الزمان و قید الباء را در اخبار بیعت اولیه پیش گرفته و
 در سبب منصرفی از عید النذرین می باشد و قضا می بیند و اگر او در این رساله گویند که این شهادت
 پس چشم خود را باید که بکشد و مانند آن خود را به تحمل قوی که در این با نیت که گاه آنرا تحمل خوار و
 آنرا تحمل این شهادت را به تحمل کلی می آید و نیست که نشانی و اثری از او در این شهادت باشد بلکه هر قدر
 بجهت مصداق این آیت گرفته شد حال آنکه شب در روز دیگر این واقعه مشغول اند و هیچ تقریری از
 غم و شاد نیست که در آن این واقعه را بترانه موسیقی نرسانند گویا انبیه اتهامات برای آیت
 انبیا بزرگان شان در باره جناب امام حسین و اهل آورده اند که متناخرین هم میگویند در کتاب
 که شیعه گفته حج شده هزاران مکاتیب فرستادند و مراتب دعاها را به چنانچه باید مرتب نمودند
 تعداد آن نرسد ایند و در عتلا برای برپا آمدن خویش علم بر آسمان از افتخار و تقاضای خود نمودن آن
 نیز در دین ادراک دانسته و در تالیفات کثوره کیا و در حال زیاد و سعاد و بر مکنان تا نزد
 اطفال که قرآن مجید بر سر نهاد و من فتنه امر و گاهی فتوح بر افادات الهیهات دعا و هیچ
 که قیاد از لفظ شیعه فرقه ناجیه اثنا عشریه است و التبا در دلیل الحقیقه که اقال الجنته
 انشاء ایضا طعن الرياح و غیره مرار الا جرم تبلیغات شیخ الانامی مصداق همان آیت
 خواهد بود که در اصل رسالت مدیه سمیت تلاوت یافته و الذین کفروا عما آلهم کسی است
 کتب و تحریف و الظلم ان شاء الله اذ جاءکم ثم یحسدکم و یشتاقکم و یکرهکم و یکرهکم
 الطلاق لفظ شهادت بر شهادت حضرت سید الشهدا و غاسس آل عبا علیه افضل التقدیر
 و التناهی حصول موضوع مدعیین مزید و لا ابراهیل دانش و منیش مانند در البه الخت
 و قوت احتمال قیقه و توریه و ماسته اهل حق در باب الطلاق شهادت از ناصیه برورق
 این کتاب عیان و پیدا باشد مانند لفظ شیخ الانامی در حق مجتهد الزمان که خود از سادات
 کرام و اولاد اجماع و عظم میزند دیگران هم بافت سادات او را فرموده میسازند تا آنکه او در بر
 میگذرد و حق انبیاست که شیخ در گلستان میفرماید و آستانه سیمین پنج روز بر بندگی گمان بر
 یهودی خریف خواهد بود و سپس حضرت جعفر که رخصه او را کذاب میگویند و سواد او فاسد و
 خلیفه علیه با علیه در حق الیقین و غیره قمار باز و طعن نواز محقق هم که در روز عیسه از مستبدین
 رفاض دیگر مدمن و خمر رفاض نوشته اند که معرفت مرار اسلحه او را هم قطع کرد و در مجتهد الزمان
 امر در او برای سلسله جنبان توابعی نماید و بگفته جناب امام عمو را محمد بن جعفر بن
 در اندام ابو محمد حسن بن علی بن محمد حکایتی پس طویل نقل کرده که در انعامی آن ابن عبد

قتال بعض من خسر عليه من الاستعصاء يا ابا بكر فاجزاه جعفر قتال من جسر قتال عن غير ما وقع ان يكون
 جعفر مقلد الفسق فاجزاه من شرب الخمر ما قل من رايته من الرجال اتمك لنفسه خيفة قليل في نفسه
 من طرفه انك بعضي ان لفظ امام امور كره برآوردن بايد گفت كه امور است او در كتب معتبره بود است كافي في
 و لفظ امام در ساله اساسا لاصول و فروع بكار آيكتي گفت كه فروع خافوا عني انما بربان كسيك فزند خاينه
 او دش حضرت امام حسين مانع از سفر عراق شد با وجوديكه جواد حضرت امام حسين واجب شده بود بر ديانت
 امام سطر سنار قبل نفوذ افقه الله دستي سلطان آفاق كه اولين خواسته بود كه امام صادق را در پيرايه
 مجوسه گردانند معاذ الله و دومي از جت شطنت و فتنه پردازي بر آجناب از عقيدت عليا سه بار گاهش
 سطر و در ديكر بكار طيبه بنما و تين على و الله معلم رسول الله است اللهم الان يحل على البيعة من الله
 حيث و فتح الاول كتاب الله على صدره و قال هذا هو امامي و من غير وقت الاحتصاص
 كتاب المتعارفة بهيب النار على عقيدة المجتهد حامل الاسفار انما حيث تقيفان من لم يمسرف امام
 زمانه بعد من الكفار طرفه انك فزند ارجب خليفه اول قطع نظر از انك خود از رفاقت امام
 محمد و م شده بود مناع خير هم شده و شايد بخيالت آيد كه آن بزرگ مدعي امامت روبرو
 حضرت سجاد و كشته بود فقط زير اكله بانش دال بر آنست كه او داد جماد و در حروب و اذنه نشا
 بر دار بوده چنانچه جناب امير و در محابه حضرت بشير زنديز اگر چه ديكران جسم شمر يك بود و در جنگ
 محمد بن حنفيه كه درين باب و حده لا شريك بود و تخصيص نشان بر داره برائے آنكه عده متعاضد
 امامت حجاب دانست بابل فساد و چون ما و انحراف و محور اعلاي از انان مرقضوي بخيال
 خاشق فتنه بود حضرت امام حسن و عطاء بشيچها درين باب جلوه وقت احتقار يا و نفر موم
 وليكن مصرع نمان كه ماند آن رازي كه دسانند محمدا بنكافيه كه نوبت حكومت دستغاب
 بجز اسود كثر و معني نقصان اير دشمنانت همما به نزد فرقه مختلفه شيعه كاسبق لثبور مے رسد
 پس در ابعبد الله بن عمر ما چه نسبت كه عبيد الله بن زيد خرد و ج كه در بعد واقعه كه ملا واد براسي
 زيارتش و واسپه بشام رفت و بر ميج و شام از موار بدش محفوظا بود و نقد و جنس سلك در هم
 خون يماي امام حسين م حاصل نه بود و كاسبق مفصلا في المجلد الاول انما نسبت مملتي حضرت
 پيغمبر لسبوك امير پس مر ليست كه علمائے اماميه در مناقب و تصويه كمال شده و دازانادات
 مثل سلطان الطاق و بنجواش بطريق بر دفتر و دندو معامله را بر عكس كردند كه حضرت در تعليم
 جناب امير و شاق و محن با طهارت مجتهد درين كتاب و اعتراف ديكران در كتب ديكر چنان شبد
 كه طائران در خور انيدن غذا يچها سه خویش وليكن كاسه لعين سوسنا بد چنان از احاديث
 خویش كمارت اليه الاشارة قرار داد و ندك چون خبر دلاوت جناب مرقضي حضرت محمد بن مسلم

علیه علی اخیر رسیده حضرت رونق افروز و در کتب شریفه گرفت پس علی شریفی به قسم فرمود و تلاوت فرمود
 و این تلاوت در حقیقت تعلیم بود قبل از نزول سوره اقرآن فاتحه بده سال هرگاه این واقعه دروغ می
 و آتش افروز و گداز سوزنهای منافقین در قویها آتش نطق است بر میانان مکرر بستند پس
 روح محفوظ را بطلان جناب میر پیشین ندادند و برخی با قسم کلام نفسی مثل کسی که بر گشتاوندان گفتند که اگر مستقیم
 در سال یا ششده بعید و اگر نه در سال بود عجیب بستر بی آن شد که اینگونه بدی را بتائید و کفر شرک کرد
 بمولای خدایت که گفت که حدیثین اهلست هم آورده اند و پس مر می مشتکر شد و خصومت اشکال جمال
 شیده مانند کسانی را که برای روزیاه بر مره و نیسان کشکول مکرر هم گردانیده بودند و قصد مذکور را با نیت
 دفع شهادت و مقدماتان شیده دعا و دغل و طوالتین بحث را در حقیقت کلام باری غرور جل پایا نیست
 و مسئله هم از محضلات فن است الغرض کیسکه جناب میر بر اسم کلام الله و کلام قبل از نزول است
 و بیعت شدن حضرت سید بن ابی طالب و کفر او که نتوان کرد و لکن اقال تا تعالی تا نقد کلام حق و قول
 بعلیه کبکی لسان الذی یلج ذون الیکبر الجحی و بذا لسان عنی سید و در ادب اجماعی غیبین است
 چنانچه صاحب مسانی گفته ویر ظاهر است که طفل تا به جوان رسد و بدرجه کمال علوم فایز نگردد چگونه آن درجه
 نتواند رسید که علمای رفیع بدان مباحث جناب میر مثل بر طلاس کمال نقش نگار خیال خوش بشود
 ولیکن بعد از نفوذ بر کمال فریاد و بلاغت برای جناب حاصل بلا خطه آن البته توان گفت ابوبکر
 باشد چنانچه فی در تفسیر خویش گفته یا بعالم رومی نصر ابرایت عبداللہ بن عباس را سلمان فارسی بقول
 سخاک یا لیسار و یحیی بن عبداللہ بن مسلم کما نقل صاحب جمع البیان بهمانیا است با جناب پیچ می اندازد
 خصوصاً از ابن طلاس و دیگر متفکرین شیعه که بلاغت قرآنی اختلاف است بحکم بلاغت قرآنی
 که مردم بجهت قطعاً اجماعی و اتفاقاً است بعد از این تسلی و تان نیست که چون تلاوت کرد جناب میر قمر العجیر را که
 هر کسی سنی مستاد از آن نایک میدانند چنانچه می آید قبل از ده سال از بعثت شریف پس البته رسولی اصلی است
 که بلاغ بلغات را بود و حقائق و دقائق آنرا دانست بحکال شوق آنرا یاد کرده باشد بلکه از او فرموده که او را یاد
 مذکور شب و روز تلاوت آن خط فانی گرفته باشد پس بر دیات فریقین قتل و دمار و توطئه روح الامین حقیق
 فرمود که انار یقار و نوبت نعم نمیدارد و عظیمه رسید که گمانی کتب التقرین که متون از مسلمانین چنین گفتند که حضرت
 قوت حافظه است آسمان را فراموش ساخت چنانچه تواند کسی ایشان حرف زد که شکوری داد و در دست آوردن آن
 اما آنجناب ابسوار بر ابراق پیشین و طلبیدند حضرت مرقضوی بر سبزه خرد و عیال غراب بلکه عوالم اربعین از دست
 در بر میر دست فرمود پس حقیقه الامر آنکه در از علم و تعلیم مسطور حاجت ذل و جود وسط حضرت جبرئیل است و حصول تقیید
 و حاجت بدین معنی همانند که جوابات مسائل مردم را بر تر و نشن و توقف از آنرا بدین طریقی محنت است بر بند حال تلاوت
 قرآن غیر ختم آن از جناب میر بر بار بار در کتب فریقین بنا بر شریفین چنان بدیده که گویا حضرت رب العالمین دت فرمود

وجود نفسی و فکری و گوییم رادان مدخلی به بنده کیه تا پای و گیک در کتاب داخل شود و قرآن مجید میشد
 و تکیه تعلیم و تعلیم و توحید و حفظ و وظیفه کرد و اندین قرآن مجید را قبل از وحی و متعلق بملک معین شد
 بدین بقتضای العبد و عموم المفضل بخصوص البیب ازایت که بحیه سابقه چه لازم آمد پیدا است که حال
 اوق در طفلی و جوانی مختلف است چون در طفلی معلوم بود و در جوانی بطریق اولی بالعجب که بدیکر آنکه
 نسبت کرد و بنحیابا میر و احران که در نظر حکایت و لادت شریف است در مسهور سپر که علماء و کتب
 بنیه او در چنین است **س** بر کتب فقهیه یعنی جبرئیل با همه ذهن در کمال طفل و لیسان شناسا پس
 برین تحقیق جنابا میر است و الا ستاد شد که لا یتخی این مباحث طویل الذیل بود بر قدر ضرورت
 که تلخیص بقیه از آن تواند شد و حصول رسالت برای جناب مرتضوی توضیح تواند انجامید و سلب
 یساق حضرت معاذ الله و مودید نیست قرآن اهل بیت جمیع کرده جنابا میر بطلان ختم نبوت که با معلوم است و تفاوت
 متوجه به تفسیر کلام مجتهد الزمانی مشوم و میگویم قوله بر اصحاب قلوب صافی و ارباب عقول آکیم
 اقول این ملاحظه از جناب مجتهد لبنانی صدور یافت که عوام طلبه بی تعلیم هم بی توانند بر ده که او را
 یساق آن نیست که الفاظ قرآن مجید و احادیث شریف تواند فهمید بلکه قایلین چه در تفصیل احمال
 بلکه اهل در کتاب الله نظر باید کرد که شهادت انبیا علیهم السلام را که بهتر از شهادت خلفا و ائمه باشد
 در آیات قرآنی از قول تعبیر فرموده اند قال عز من قائل **وَقَتْلُوا الْاَحْيَاءَ وَتَقْتُلُوا الْاَمْواتَ**
وَقَتْلُوا الْاَمْواتَ که بیا **وَقَتْلُوا الْاَمْواتَ** فرق یقالد **وَقَتْلُوا الْاَمْواتَ** الی غیر ذلک و اگر مراد از اعته
 انبیا باشد چنانچه در تفاسیر شیعه مروی است باز هم مضرتی نیست که زیاده برین نخواهد بود که بعضی از
 کردند و بالآخر نبوت بشهادت شان رسید پس مال هر دو بوجوهت کشید یعنی بیان شهادت مثل حضرت
 که مراد و یکی را بلفظ قتل آورده و لفظ شهادت نیار و ندیس بر فهم این رئیس السفها توان گفت که آیا خداوند
 عالم در شهادت انبیا غایب است یا وجود و امثال شان متر و بود و با منکر شهادت چنانچه بعضی از سنیان
 بر نغم او بی فرق نیست میان یهود و شیعه بر تفسیر که اشاره کرده که آنها از اعته کرده بودند و بنحی قتل
 و شیعه با وجودیکه پیران آنرا که بیا می شنیدند که دین ما را افراعه کنند و هر که چنین کند خدا او را و لیک
 کردند و هر که پیشو شد و از غیر کند چنانچه نمونه آن در ساله قدیمه دانستی و ایشان بعد از این عهد و حدیث را
 بر باد دادند که پیران رسائل و کتب در روایات و مسال حلافییب و تنبر که انرا از مذاهب ائمه
 اطهار و اسرار شان دانند نوشتند و بدین جدا گانه از مذاهب اهل حق قرار دادند نیست حرنی از افراعه
 اما قتل پس یا دیکن قصه مامون خلیفه عباسی بقول قاضی رطل یوق از اهل تشیع و ذوی البیضا
 که بقول مجتهدین و غیر هم نیز دوام دارد دست خود کشت که اغرت مجمل و مفصلاً و رسم ماتم میرجا آورد و این متعلق
 قرآن مجید و اوست اما احادیث پس ما را با نباتات آن از کتب رفقه ضرورتی نیست بسبب آنکه خود

از نقل و حکایت این بهینه و دفع است مثلاً در حدیثیکه ابن بابویه صدوق الکواکب از حلیه یا عیسی
 روایت کرده و بسین آن تروا و میشم تار بوده و پنج مقام لفظ قتل و شتقات از آن مرآت افکار
 بهینه زشت بقسم شرعی و انکسار قتلش و از امامت این نیست چنانچه در جایگاهیکه بعد از عیسی از سبط
 حدیث چنانچه از آن ذکر نموده این جمله وارد است وجبت لقتل الله علی فکته الحسن و اخرجت
 و کتبت فارسی عربی تحقیق لفظ فکته گاهی دیده باشد که جمع قاتل است و آن مافوق از قتل است چنانچه
 معروف است که از قبل صیغه ماضی آنرا ساخته و لفظ قاتل از آن برآورده و مذکور است علامت مضارع
 چنانچه بر خوانندگان میران البصر از اطفال لیسان ظاهر است شاعر مندی چه خوش گفت
 در شرمناک مکتب مین مجکوه که کا پیه سبق تھا پہلی بسم الله کا پیہیے روزیکہ در مکتب نشستیم
 ز همان وقت آه عشق از در دهم بر می قاست محمد این سبق ماضی و مضارع و اسم فاعل را هم فراموش
 کرد پس در عین بسم الله بسم الله محبوه خود را نیز گفته است اعوذ بالله من ذلک و لغو و بالله من
 یذہ الممالک سوم لفظ فلک الیوم الذی یتقل فیہ حسین بن علی چهارم قول ماویٰ مسدوق قد
 روجه فاعلی ان سیدک الحسین قد قتل بلفظ تحقیق نجم قول جمله که و قتل و الله قتل سیدنا
 الحسین بن علی علیہا السلام سبحان الله کسی را چنین نامینا ندیده باشی که در روز روشن این
 الفاظ را در حدیث نقل کرده خود بنه بنید و چنین اعتراض مابین علما می آید حق بر گزیند که ایشان
 شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید که اشانکه علمای شیعه مثل ابن بابویه
 اگر این لفظی از ما نچیز بر مخرج انجناب و آل است نیز روایت میکنند و جوابش از عبارت شیخ
 جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او موجود است بهین بار دیگر که میگوید و لما قتل الحسین
 بکنت الذی سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کا ملاحظ المصفرة الخ و این چه خبر و کما
 یابعد لفظ قتل ضاق بهم باشد و اگر ضایع رئیس الحمقار او برین تمیم شکلی باشد باید که روش
 بحال اهل محمود و دستم نگرند از دزدان جمله مبره خود و مبره نیرده یکانی حضرت اعدا الحذرین
 مشغول شوند و اول عبارت او بهر دو چشم بهین بعد از این حدیثیکه قال النظر مذکور اند حضرت
 شکر الدوا بکار و در جواب اعمی آورده ملاحظه فرمائید اول پس او در کافی انبارت خود ش
 نویسد مولد حسین بن علی علیہما السلام ولد فی سته ثلث و فیض فی شهر المحرم من سته احدی
 و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سته و اشهر قتله علیه الدین زیاد بن عتبه الله فی خلافته
 بریزین معویه و بهو علی الکوفه و کان علی الخیل التي جارت به و قتله عمر بن عبد المطلب الملقب
 بعشر خلون من المحرم و انه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغرض مزید و
 او مقتضای روایات امامیه که یک چشم و ششم اینست باشد انکاد اول لفظ قتل را نوشته یا لفظ

باشد حاصل فی ذریعۃ الامامتہ والولایۃ والوصیۃ فقال قد رضیت ثم ارسل الی فاطمۃ ان الصدیق میری بمولود
 یولد لک فقبلك انتی من بعدی فارسلت فیه ان لا عاجل لہ فی مولود وقلیل کتاب من بعدک فارسل
 الیہا ان اللہ قد جعل فی ذریعۃ الامامتہ والولایۃ والوصیۃ فارسلت الیہ انی قد رضیت
 فحیی بکربا ووضعتہ کربا وحملہ وفضالہ فثنون تہ را حق اذا بلغ أشدہ وبلغ العین شتہ قال رب ادر عنی
 ان اشکر نعمتک انی انعمت علی وعلی والذی وان اعل صلحا ترضہ واصلح لی فی ذریعۃ فلولانہ
 قال لی فی ذریعۃ لکانت ذریعۃ کلام ائمۃ یعنی جبریل آمد و فرمود خدا بشارت میدہد کہ عیادتہ دار فاطمہ
 فرزندش کہ است تو بعد از تو بکشند اورا بعد از جواب سلام عرض نمود کہ مرا چنین مولود حاجتی نیست
 و زود بار چنین فرمود و معبود و بیرون و جبریل رود او در آخر فرمود کہ است و ولایت و وصایت در ذریعۃ
 او خواهد بود پس راضی شد حضرت و فاطمہ بگریز بعد از کار نفس نمود بر رضای خود و نفس امام صادق
 بر ابر صد دلیل است بر آنکہ حضرت فاطمہ در وقت تولدش راضی نبود و قاعدہ رضایت بقضا از دست
 بر تافت محمد بن محمد بن رفعہ احوث و اطوار معصومین بلکه حضرت سید الا ولین و الاخرین را گشت
 بافقو طات مجازیب و بعضی از سالکین قرار دادند کہ چون خلاف مدعاشان در حق مریدان بطور حق
 گفتند بخطاب ایزدی و البعدہ علی الروای خرقہ فقر را کہ بر تن ماستا کردی کمالی غیر ذلک من
 آبا الباب و رفعہ بدان طعن و در کنند و استین انصاف را کوتاہ کرد و اندر وقت مذکور انہم
 را و نذرند کہ حنات الابرا سیات المقربین و اگر از واج مطهرات با خلقای راشدین توبہ شای تقاد در
 نمیداد و مورد حیا مطاعن رفعہ می شدند باطلہ جبارت عذر را باید دید کہ رب العالمین بیشتر کرد و اند
 و او نسبت کند نقیض از جناب سرور عالم مالا آنکہ مقام رضا و تسلیم بود پس بالستی گفتن علی الراس
 کہ فعل حکم لا یخلو عن الحکم زیادہ برین نیست کہ بعد از ان سوال میرفت و میفرمود و کانک یطیبک فاطمہ
 عرض کہ با سلوٹ مذکور ہم وال بر است کہ قاصر النظر نسبت خالص ندارد و این معنی از کتابش بعد از
 کتابت جنان وثیقہ و نقص آن کہ میدانی عیان است معنی اطف المصباح فقدر طلع المصباح فکفیت
 کہ معنی رضا چنان قرار دہند کہ اگر باطلینان تبعیر کردم باز جناب فاطمہ زہرا الفصحہ خواہد و و مہر او وقت لازم
 عدم ہم بر معنی اطمینان در رضای نیرند پس بہر حال اوداک آن فرمود باند و لیکن مجتہد رئیس المناقب
 باید کہ خود را بر نائب امور فدا سازند کہ انکار بشارت را اگر حضرت دو بار در مقام اسناد کرد و جناب سیدہ
 فقط یکبار پس از خرمن موسی پس است کتب ما اگر نصف کنند خواهند یافت کہ چون این نامی اعور و
 نماید و دیگر او مر و زدن معنی بیکہ مجتہد و برین کتاب آرزو کہ سہ بدامال ان مر و تیر و رواج کہ مر کس بود
 شادی و دیگران چنانچہ قبل ازین بجایش بدانستی در حق ایشان بوضع انجا میدوچون مجتہدین از قضا
 برین نومسب باشند و تاثر بخود را از ایشان منتقداید فاضل علیم حاجا فی القرآن المبیین مکرر و مکرر اللہ

امام حسین علیه السلام رحلت کرد و زنی از بنی کلب بود و با او در کربلا نبود و بیاد ماتی
 و گریه کرد و گریه کردن زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد و شکمهای چشمهای ایشان و بر طرف شد و بسیار
 گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و شکمها
 او روان میشد پس طلبید و او را پس گفت او را چه حالست ترا که توان میان روان میشود
 آن شکمهای تو گفت بدستیکه من چون رسیدم مرا تا توانی انشا میدم یک شربت قنوت امام گفت پس
 امر کرد از من بخور و فی و قنوتها پس اول خورد و اشامید باز خورد و اشامید و تیان و دیگر را قنوت امام

الی الکاتبه چون تسبیحین بیاعلی ماتم بحسین علیه السلام فتماراتا بحون قالت فانه قالوا بدت اهدا فافلا
 تسبیحین بیاعلی ماتم بحسین فقلت لسانی غرض فافضع بها ثم امرت بمن فاخرج من الدار فلما اخرج

من الدار لم یحس بها حسن کما ناطرن بین السماء والارض و لم یر لمین بعد خروجه من
 من الدار اثر یعنی امام علیه السلام گفت و بدهید فرستاد و شد بسوی زن کلبه مرغان سنگوار باید و جوید
 اکثر از اینها بخرج آنها ماتم امام حسین علیه السلام پس چون دیدان مرغان سنگوار را گفت چیست این
 گفتند بدیتی است که فرستاد و آمد فلانکس تا بدو جویم بان بر ماتم امام حسین پس گفت نستیم ما و عروبت
 که تنم کنیم بخور و گوشت مرغ پس چه کار داریم بان بعد از آن امر کرد و پیرون آن مرغان پس پیرون پرده
 شد و از خانه پس چون پیرون پرده شدند از خانه شنیدند شد از برای آن مرغان آوازی با نغمی که گشته
 از شدت ماتم بانها ملقت نشد که بدخیزد برای وقتی دیگر بکا پشته شود و مردم بتاراج بروند چنانچه گویا
 که پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نقد برای آن مرغان بعد از پیرون رفتن ایشان از قنوت
 اثری چون نوبت بنیجا کشید و آمد امریکه اکثر سالمین از آن می پرسند و آن آنیکه مال حضرت شهریار نوز
 بعد از واقعه شاه شهیدان چون بود که نامش جهان شاه مطابق اعلامش نقل می کنند و فقیه که در زمان
 حضرت فاروق اعظم و پس آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را با امام حسین او فرمود که باز آمد بدین راه
 بسیار آیند و خود انجناب در جلوار حضرت محیط معتره همراه شد و از اسعادت خود و نیست و رفقه مطرو و درین
 برهه ظمما را با و نسبت میکند و قنوت و شیطین در مد او تش میخورد که خود و مجلسی این تفسیر او در کتب خویش
 روایت مینماید که من باختصارش نشان دادم از آن نانی ابن خلکان در قیاس الایمان چنان نوشت که حضرت امام سجاده
 علیه السلام فرمود که اگر او کرده حضرت امام حسین بود و در لیست و درین باب عبدالملک بن مروان که غلیظ
 وقت بود و خرد اشتی فرستاد و حاصلش آنکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بخاری
 و در تفسیر و اتباع شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم در حداد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
 که اصل عبارتش عنقریب می آید از انرا اینست که آن امام و همچنین اباجی که امش بر روش حضرت جد ما
 خود رستند و وفات یافتند و بنیت جد انجده شان را به بود و باور گیتی که جمله سنی بودند و در تفسیر بعد از خود

تقیه یعنی نظام را نسیب نمود اگر انسان برین رابط طبقه افضل سا فلین بدوزند نتواند چراغ و قفس را برای آنحضرت
 برافروزند زیرا که دعوی مذکور بقید دون قید نیست به بین کتب شیخ الطایفه امام اعظم اول در صدم مقام میر
 ترانه می سراید که معمول علی تقیه بر که خواهر بکتاب صغیر و کبیر و رجوع نماید که هیچ شرطی از شرط و طریقه
 از قبیل در آنخواهر یافت و بنویسد کسی بی غی بر که اصحاب را بدعاوسی کا فیه متفق و سیدین و اگر گفتند و این
 بلکه ایامه عظام را بطیب خاطر بر جامه مبدل دین دانستند و مدار نهیب خود بر آن نذا و هم بحیثیت آنهم
 بحسب منقاد و ترتیب را و سگی مگر یادنداری و حق امام الایمه نائب و خلیفه حضرت پیغمبر
 بلکه اما متشکل اصل با جمیع ائمه است که معانی و روش در پهلوی عرش بتایید یک بر آنیکه از رورایان تا وفات ظاهر
 حق و کاتم ایمان بود و بر اصول امر و سیدین تا با ایامه متاخرین از اولاد اجدادش چه رسد که آثار اقدام بخواب
 پیروی و زندگانی بران بسمر نمودند چنانچه در بزرگ کتاب دیده باشی و آن موجب مباحثات و انتخا
 بود اللهم الا ان یکدوا نقوسهم پس بعد ازین نسبت دائمی وقتی کجا ماند که برای اسناد و رفض سوچی ص
 ایامه بکار آید فرق نیست که در بحث نم شکلم کتاب طعن الرماح که محل زبان رازی مجتهد الزمانی است بر روای
 و سید یقین کلام جانین را در انهم ما و بر ثابت کردم در مجلد اول و ابجاست جمله مذکور را بمسئله که در
 بقیدنی هذا المال مثلا بدلیل بیان کردم بخلاف ظاهر کفر ناشیاد که انی و ران کجور اگر کفرش محال
 گردانید و می رار و کرده باشد ندانم صلی الله علیه و سلم تا یطیق علی الحق و انی و کفری یوچی بحديث
 النبوی فی جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار و اگر ان سیال را اعتبار کنند پس باید که برای بعض
 ارکان خویش کفر بواج را معتقد باشند مثلاً چون کفر حضرت کار بر سر را بقا بود که گفتند و او بعد ازین نصیبت
 شدیدن برضای کفر دران وقت و او باید که معاذ الله همیشه مرتد و کافر باشد و آن سیال بدرجه
 اعتبار نماند و امتداد کثیر ایمان و سلام او را مانند تسنن ایامه در عر برای شریف اعتبار می نباشد معذرت
 می آید در صورت مذکور که تا بیان معصومین سرورانام معاذ الله و ذی الوجین باشند یا نباشند
 حالانکه حضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث خویش بر روایت ثقه احمد شین طایفه ذی ابو حمین را لعنت
 فرموده فیکف که هر یکی معاذ الله مدته العمر را دروغ پیاید و گاهی بهجرت نفرماید و احکام شرعی
 مغیر گردد و مثلاً سنیان را بگوید که استیجاب استی در بیت اخلا کرده باشند که سامی مقدمه ای
 دران خاتم کننده باشد و بزرگان ماه چین کرده اند چنانچه امام اعظم اول در تهمذ میب
 بتفصیل آن پرداخته حالانکه بعضی از ایامه بخلافت بلکه و لو الضمی هم رسیدند و سیدان و کار
 تا مدت اعیان آوردند و مسئله اامت را که مدار نجات بران است چنان بیان کردند که بهجیت
 ثابت میشود و آنکه لغی و معجزه و در میان باشد و اجتماع اهل حل و عقد و وقتی ضرورت
 ورنه اامت صورت نمیدد اگر از اجتماع مؤمنین کسی سرتاپد باید او را کشتن و خدا او را

اعصابش رساندلی خبر فلک من احکام تقول بعد ملاحتما فی نوح البلاعة و غیره انما لاتعد و کلمه
 اکنون مطابق و حده عبارت کتاب و قیاب ایمان که محلا معنی آن دانسته بود و کلمه اشتراک و مستند
 اول پس بران آید شد که ایله بن بیت متبعین سنت بودند و لغایت انبی منزه از حدیثات رفته و چشمه
 چون حال خاتون شهر بانویافتی پس کجا باقی ماند و بر روی طالبین حق که بعضی از نمایان گویند
 که زن امام اکبر پیوه باشد کسی با وی سخن تواند کرد و الی غیر ذلک مما افزود علیهم و قلموا و احصا الص
 البنی جنس و مسا و بار و مادر و عظمه حضرت زین العابدین که کلام در بیان حال آن مشکله بود و جاسکونند
 کما استماع ان اهل دین را موجب دل تنگی و گران است و اصل حقیقتش نزو رفته نیست که بعضی ترعا
 قاصد و مذکور گفته اند که بعد از ولادت امام سجاده علیه بر نیاید که از نوجوان انتقال فرمود و جوی بر بند
 که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهادت از حرم محترم رسید شهر بانو اضطراب زاید داشت
 تا بجای که بخت این امام الصابین عرض نمود که هرگاه ظلمه جفا کار بخیمه و رانید نامم که بر من چه پیا
 رود و حضرت سید الشهدا فرمودم مخور که بعد از شهادت من ذوالخجلی بر درخیمه آید باید که همه فرزندان
 تو کوکودانث و خواهران متشیخین مرا بجا فط حقیقه بپاری و سوار شوی که دوست هر بر تو گویند چون
 تو بخجلی از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظیر سواری افتاد و خواهند که سر را بگیرند و
 طریق شوند و شمر بانو متوجه بدعا بدرگاه محیب المضطرب شد و سواری را وید که بجانش متوجه است و فرج
 مخالفت از آن دادی و بگویم نهادند و آن سوار با عظمت و قاهر حضرت امام حسین علیه السلام داد و دعا
 و ذوالخجلی به تیر فشار می داد از آن رشت رویه جلال می آورد و ناپدید گشت و امروز در اینجا بجای از
 خلاصه فتنه خواهی دید که آنرا مقام ضیبت جناب شهر بانو قرار داده زیارتگاه ساخته اند چنانچه در سنن
 راسی سر و اب قصر امام حسین ثانی را موضع غیب غائب عن الابصار کرده اند و قبل از این هجوم
 شیعیان بروقت در آن بود که شاید حضرت صاحب الزمان از آن خروج فرمایند و عولان و انصار را
 بنمایند و درین انتظار بجای میسر می بودند که رعایت اوقات نماز پنجگانه هم فوت میشد اینها که بگوشت
 و رآمد جاده و جلال امور و جلال بود و بقرینه ای اهل و عل اگر حال او با تحقیق و انقضای حجت الزمانی توقع داشت
 باری بکتاب این جناح که نامش طعن الریح است و تشکیل و نقضای شیعه از جمیع تالیفاتش از حج و بهتر می شد
 بدرجه کفر تواند رسید بیا نشانکه مجتهد جائلیکه بحث سنا عت حضرت مرتضوی و عباسی یا کرده و قوال
 اندر کتاب مذکور بر رویه و جایش چنین است میوم فسق و کفر قائل قول و بند الطیب مرثا امراته زن
 اینها زمره که شتمن اسارت و است بحضرت فاطمه که تعبیر از جناب بلفظ زن کرده و هم مجتهد جناب
 که تعبیر از حضرت بلفظ پدر آورده و از کمال عوارضین همین لفظ برای زوجه محبوب سید الشهدا که شتمن
 بر اسادت و ب باشد با عتران و در باره و باب کلبه آورده البته در فسق و شکلی باقی نماند فکیف چنین

و وجه که ماتم حضرت امام حسین علیه السلام بآن اهتمام بجای آورده و گریه و گلوئی مبارکش
 کرده گوید و تا بجای درین ماتم نم اندوز جانسوز گریسته که هیچ تری و چشمانش باقی نماند
 و اگر باشد ضرورت سوزی را بابا میمونه و شامیده فقط برای آن بود که بیچاره گریه درین ماتم
 تواند کرد که بر مجرب و تباکی و حیب له ایچنه مرتب شده پس نا صحبت این و شمن کشایدید که فقط
 امر آه آورده و در باره چنین مجبه و محبوبه ویرینه بی اندازی صریح نموده عدوت خویش را امر
 کرده و انیده که رقم که گجا مرتبه علیای جناب سیده و کجارتبه رمانه کلییه و لیکن اسادت
 ادب نسبت بکجب استمانه سلطان که بلا موجب فسق باشد چه جامی از وجه طاهره آنجناب
 و ازینجاست که اگر علمی را بی ادب و بسوء ادب علویک گوید کفیرش میکنند و تحقیق
 الامر اینست که لفظ مذکور زینهار در محاورات عرب و لالته بر تحقیق و تلبیل ندارد و غایه سفا
 محبت است که بنیاد و عوامی خویش بر امثال این خرافات از راه حسد و عداوت خلفای رض
 راشدین میگزارد و باقران مبین و احادیث ائمه معصومین کاری ندارد و گریه و غمی که
 که باری عزوجل در شریعی فرماید و رقصه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که **قائمة فضیلت**
 الی غیر ذلک من الایات و الاما دیث و لیکن چون
 اساس کلام احقر الناس بر الزام و جمل با محبت و طعام است برای تحقیق و جال اعور بکار
 و این مغالطه محبت را از ان قبیل است که درین نزدیکی از کتاب مجید گذشت که محاوره عرب
 این است که از شهادت هم بلفظ قتل تعبیر میکنند و محبت این محاوره را از غلبه حد که نسبت
 بعلمای اهل حق دارد نفهمید و نیز می توان گفت که این نوع مغالطه و امیراث پیردهقانه
 صاحب صوارم علی الاتصال میرسد و یک کتاب مذکور را تصحیح نموده میدانند که از جهاد
 خویش در بیان معانی قران با وجود ورود احادیث فریقین درین باب که معانی
 قران مجید برای خود نگوید و این پیرو حرف چون در کتاب الله دید که قید بغیر الحق در قتل
 انبیاء مفید انیمعی است که در بعضی از صورتها ریختن خون حضرات انبیاء عین حق باشد پس
 در کتاب مذکور حکم با نیمی کرد که بوجود محسته قتل نبی مستحسن خواهد بود حالانکه مقصود
 از اضافت این کلمه بر محاورات عرب عبارت فیض حکم مجتهد فانی پیردهقانی است که هیچ صورتی قتل بحکمی
 از حضرات انبیاء نیست و نه بود و خیال خود خرقه را کتب معتدله اکابر فقهیه پس این امر می آید بحواله قوت
 اول عبارت پیردهقانی را ذکر کنم باز شیف مغالطه او بر دام پس باید دانست که عقیده پانزدهم در تحفه علم
 دباوی قور سرده الغزیدین عبارت مصدر است که بر ذمه حق تعالی هیچ چیز واجب نیست چنانچه
 اینست شایعه قاطعیه متفق است که اندک چیز برای پانزدهم حق تعالی واجب است بکمال عقل پس عقل شرک غایت کافران

و خدا محکوم بکرم عقل تعالی الله من ذلک ملوک کثیر این نیستند که با دشا و محکوم بکرم صفت بودن نقصان مرتبه
 بادشاهی است همچنان خدا را محکوم بکرم مخلوقات این نقصان مرتبه خدای هرگز این مرتبه شایان مرتبه الهی نیست
 نیستند که با دشا که بر مالک حقیقی خود خیزی واجب داشته باشد بر چه و بر افضل دست و بر چه بر بد صل دست
 از غرض میباید باینکه از این عقیده و تمسید میکند باز متفرعات آن را ذکر خواهد کرد و تمسیدش آنکه باید دانست
 که یکی از اصول خسرین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی است و این بحسب اصطلاح
 عبارت از آنست که او سبحانه تعالی هر کس را که بکرم میباید و ترک واجب نمیباشد و مراد از اینجاست که فاضل آن
 نزد حکیم حق دوم میشود مراد از واجب آنست که فاضل آن مستحق روح و تبارک آن مستحق دوم و بعد از آن چند
 گفته که ترجمه کلام امام زاری نیست پس در این عبارت دور و ده که حق تعالی تکلیف بیان نمود و یکسکه
 میداند که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بالا یطابق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمانیم که علم الهی بعباد
 بر اینست که تا امان نمیشود باین تکلیف معالی از فضاحت نیست باینکه عقل هیچ میداند فعلی که برای غرضی و دفع
 شمار با وجود آنکه فاضل عالم باشد و اینک این غرض غایت شایع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود و باینکه از آن
 اینست که پیشتر و الله هرگاه بداند از حال و دل خود که هرگاه دبا و سکین داده شود و ایمان سکین بماند
 از غیر این خواهد گشت و یا خود را مانع خواهد کرد و او باین لعن و قطع سکین بپست او و هرگاه گوید
 که غرض من از دادن سکین آن بود که بان او قلم ببرد پس از اینجا ظاهر شد که هر که امری صلاح بکند و فایده
 که آن صلاح بر آن مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعین خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود و به حسن چون
 پس را دانستی پس بدانکه تکلیف کا فربا وجود علم حق تعالی بعد ایمان او و معذب شدن او بعد از ابدی هیچ
 نخواهد بود و از آنچه که قباح آن در ضمن تشبیهات و افصح نموده شد زیرا که حضرت یک لحظه واحد و سبب
 ندارد و با مصرتیکه ایمانی نداشته باشد بعد از آن پیر و مقامی در جواب میگوید که تمثیل زاری بحجت از این نظر
 عوام تکلیف را مستحق میبازد که فرض این نموده که یکدیگر پس در دوس و نیست جناب الهی بکلیفین عباد
 چنین نیست و فرض این نموده که آن پس قتل نمی نماید و معلوم است که قتل بی و نظر با اگر با جهات محسنه
 نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن نیز از کمال قدرت طاقت این
 داشته باشد که چون آن پس از بنی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن بدلا آید نیست و بسبب چشم زدن
 بر آن لایق و لایق باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تقابله در جات نبی که انهم سیر بریان و پر باشد و انست تمام
 لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پس را که نمی است عطا فرماید و رسید و ضرر و آن مخلوق
 که فایده و سلطنت لا ازال با و خیر و با انواع لایق و لایق که زوالی و نهایتی نداشته باشد متعین سازد و همان
 دادن سکین مستحسن می شود هرگاه برین مقدار احاطه کردی پس چه گویم که در بیان مغالطه این
 سیر فزوت طبیعت کمترین انام چه قدر جوش میزند و چون آن مغالطه با دریا و فی النظر بر عوام ظلم

مخفی نمی ماند لاجرم درین فصل برین مقدار قصر کرده شود تا هر کسی بعد از دوش با نیکو کار میزبشتر
بر فرم و ادراک این سیر و هفتانی داد تنبیه و تفصیح داد و بدویشد و بد بیان کرد و نیکو به هیچ تقدیری مثل
انیا صحرایه نتوان کرد و چه جای استجاب و استحسان و ان انیکه علم الهامی رفقه و غیر در رمی نویسد
مجلس آخر اول ان سال سال فقال ما الوجه في قوله تبارك وتعالى ان الذين يكفرون بايات الله
و يقولون انهم لن يخرجوا من قبلهم الا نبيك يخرج حق و ظاهر هذا القول يقتضي ان
قوله قد يكون حق وقوله تعالى ومن يدع عن الله الفاعل اخرها بانه ان الله الذي
من جملة سموات غير محدودة وقوله تعالى ولا تلووا اول كتابه وقوله تعالى ولا تشركوا باي شئ
قليل وقوله تعالى ولا يسئلون الناس الحاكما والسؤال عن هذه الايات كلها من وجوه واحد هو انه
انقدم و اجواب ان للعرب فيما خشي هذا المجرى من الكلام عادة معروفة و منها ما هو اعند من نصيح
كلامهم نعم نعم و مرادهم بذلك المبالغة في النفي و تأكيد فمن ذلك قولهم لا يرجي حره ليس يزيرون ان
خير الله رجى و اما معر فم انه لا خسرته على وجه من الوجوه و مثله قل ما ريت مثل هذا الرجل انما يريدون ان
يرلا قليلا و لا كثيره و قال امر و تقيس على لاجب لا يمتدى بمنزلة اذا ساقه العود و الدياتي جبر
جبر الصيغ طرعا دارا و لقوله لا يمتدى بمنزلة انه لا منار له في تدرى به و العود المسن من الابل و الدباء
منسوب الى الديان قربة بانها معروفة و ساقه شمه و الجرجه مثل المديروا انما و ان العود اذا شتمت عرفة
و استبعده و ذكر ما يقع من اشتقاق جرجر لذلك قال ابن احرر لا تفرغ الاريت اها و لا ترمي
الغيب بها من جرجر و ليست بها اها و قال النابغة تحفه جانبا ينيق و تتبعه مثل النرجس
ثم تكمل من الريد و ليس بهار و مقتضى له و قال امر القيس ايضا و صم حوام بالقين من الوحي كان
سكان الكروم من منه على رائل الغيب حوافر فست و قوله بالقين من الوحي فالوحي الجفا و يقين ابي
توطين فقال و في الفرس اذا مات المشي فاراد انه لا و جا يجوده فتبين الارض من اجله و الزال فرخ
العام و ثبتت اشرف جرجه بجر الزال و قال الآخر لا نيز الساق من اين و لا و جب و لا يعرض على شر
سوفه الصغرا و ليس لسانه اين و لا و جب فتتم ما من اجلها و قال سويد بن ابي كمال من اناس ليس
من اهل انهم عاجل الفش و لا سوز و جرج و لم يردان في اهل انهم فحشا اجلا و لا جرج عا غير سبي و انما و
لفي الفش و انما جرج عن اهل انهم و مثل ذلك قولهم فلان غير سريح الى الخنا و هم يريدون انه لا تقرب
الخنا و لافي الاسراع حسب قال الغزوق و هو بهجواني جعفر بن كلاب و يعبر عن نقلي منهم اصبوا
في بعض حروهم تحملت النساء هولاء القنلى حين ايمن فم احي فقال و لم يات غير الما كالذي
اتت به جعفر يوم القنليات غير ما انهم بعير لم تكن جوجه و لا حنطة الشام المزيت جميعا في ان
العرا تاكمل التمر و الطعام الى احي تحملت غير هولاء القنلى و قوله لم يكن جرجه اسي لم يكل التمر و ذلك

فخره المبرمج قال ولا حظ الشام المزيه خيرا ولم ير وان هناك حظ ليس في خيرا ريت لکنه اراد
 انهام محل تمر ولا حظ ثم وصف الحظ بما يجعل في خيرا من الزيت وعلی هذا واول الآيات التي وقع
 السؤال عنها لانه تعالى لا قال وَتَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ عَلٰی اَنَّهُ لَا يَكُونُ خَلْقًا اِلَّا بَعْدَ حَقٍّ
 ثم وصف القتل بما لا بد ان يكون عليه من الصفة وهي وقوعه على خلاف الحق وكذا ذلك من يذبح
 سمع الله الا انما اخبرنا ان لا نأخذ به وصف الله ما وانه لا يكون الا بغير بيان وقوله تعالى الله اكبر
 من ان يسموا شيئا بعينه عذرا ولا تخافوا فوجبه القضا انه لو كان هناك عذر لا يتقدم به فصار نفي الالهية
 بالامانة نفيا لوجود المنار وقوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بالباطل ولا تأكلوا أموالكم بالباطل ولا تأكلوا أموالكم بالباطل
 هو ما بلغ من ان يقول ولا كفر وانه يجزي مجري قوله فلان لا يسرع الى الجناح وقل ما ريت مثله اذا
 اراد به تأكيد نفي اتحاد نفي رواية المشرك المذكور وكذلك قوله تعالى لا تأكلوا أموالكم بالباطل ولا تأكلوا
 أموالكم بالباطل ولا تأكلوا أموالكم بالباطل ولا تأكلوا أموالكم بالباطل ولا تأكلوا أموالكم بالباطل
 نفي الثمن الطليل نفيا لكل ثمن وابداه اوضح جود الله تعالى ومنها الغرض كلام ابن بشير اي رفته از خصوص
 قطع نفي نفي است که قيد بغیر حق که در قتل حضرات انبیا واقع است مفید ان معنی نیست که در هیچ صورتی
 قتل نبی درست تواند بود بلکه برای کمال مباهلة است و در عدم جواز ویر وبقای خلاف ان بجواز میر و بگویم
 انما در صورت مذکور مستحب و مستحسن قرار میدهد و هیچ مدعی اسلام که دین متین در دینش مؤثر باشد
 چنین نتواند گفت پس معلوم شد که میر وبقای در جنایات معان از بارده علو رفض مذموش و بگویم
 و نیامرورش که ما قال الله تعالى وَتَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ عَلٰی اَنَّهُ لَا يَكُونُ خَلْقًا اِلَّا بَعْدَ حَقٍّ
 غرض اصلی این بر و نپسیر به همه کس روشن شد که مقصود فانی قریب عوام است که جواب باب بیجم
 التکیات را از تحفه کمال طمطراق نوشته و مدعی زبانی آنکه شمرت باید که جواب رساله قدیمه را
 از آغاز تا انجام تفصیل تمام رد کرده حال آنکه نزد عقلا در هر مقام خیال خام تحفه آیت بی انجام
 خود و در هیچ مقامی گوی مدعا نبوده و مخفی نیست که آنچه از عبارات علما مثل شیخ ابن حجر در باره
 شامشیدان نوشته احاث متعلقه بمقام را در مجلد اول تفصیلی دانستی که غالباً مزید بر
 بران دویم و خیال نگذر و پس بهتر است که در توفیق به افتاد او سخن گویم و بطریقه اقتضا و
 دران بگویم **قول** پس هرگاه بعد و حاجت و سلطنت سلاطین مضمون در ایران که متضمن
 دران وقت انحراف بر کسیکه فی الجمله بعلم تاریخ خصوصاً واقعه خروج اسماعیل صغیر
 نظر دارد مخفی نیست که انیم از قبل مغایرت عظمی مثل سابق و لاحق است بلکه ناظرین متنبه را
 از مجامین و اهل خط خواهد شد و بلکه نام او را بد فرائد جنون مطبق خواهد بود زیرا که خود
 کثرت ثواب شهادت را برای خامس آل عبا علیهم التحية و التنا از کتاب النقل کرده که در وقت

تالیفش نامی از معروف بر سر عالم بود ما را حاجتی بدان نماند که اگر کتب خویش میبوست بدید و آید و بداند
 که از رعایت سفاقت از من طلبیده بگرم و دقیری جدا گانه وین باب از کتاب تحقیق بر نگارم
 شیخ شیراز و بوستان چه خوش فرموده است سوم برده و چوباشی متنی که خود میبرد و برده و خنیش
 تفصیل این محل و تشریح این مهم آنکه محمد بن ابی سنان در حضرت سید الشهدا را از بنیاد بنی عباس
 بهجت روز عاشورا از سلطان العاص بن شیب عبد الله و جعفر بن حمزه علیه السلام جمع خودی نول در نجف
 و این خود فراموش از آن غفلت می کردند تا آنکه مقصود او فقط گرفتن عوام است بدام دوانه یا آنکه چون
 او درین کتاب معذرا کافیست که شرت شده حافظه را بمقتضای مثل مشهور از و مسلوب است مستند
 فان حفظ تفصیل من الله و فضل الله لا یعطی للعاص و قید هم از آن افزودم که نسبت این کتاب است
 غلته الظالمین بیکو حضرت شیخ اختلافی است هم اتفاق نگردداری که در کتاب اهل سنت در خصوص نقل
 میکنند آنچه ولایت برین اختلاف دارد و آنکه نسبت کتاب مذکور لایق نیست از آنچه آنکه شیخ عبد الحق
 در این می در آغاز ترجمه میفرماید که هرگز ثابت نشده که این کتاب تصنیف آنجناب است اگر چه آنجناب
 آن جناب شهرت دارد و بعضی رب مشهور الاصل له و اگر کسی گوید که تصحیح وقت از بهر حسیست شیخ و صحت
 فرمود و چنانچه میر حسین جعفی در دیباچه و دیوانه نموده عوام بخیر است امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
 منسوب است معذرت کند که در کتاب دیگر چیزی از کلام آنجناب با شریعتی در بعضی از کتب بنظر حقیر رسیده
 که کتاب مذکور را بجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتابی قاور قانندیده باشند و الله اعلم
 و علماء حکم چون اختلاف معلوم شد و فهم کن که مدعی اکثرین نام خود شریفه که مدعی این فصل
 ایراد و نقد شده است است برای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قتل از سلطان ملین صنفیه
 تا وین سبک بلغم و خرد و خرمین است و از تالیف ملین صنفیه منوخته شود و این عالم است که از کتاب حضرت
 شیخ و ولیده الحجة با شریا شخصی و یا با اقلیت کتاب مذکور بر زبان سلطان ملین این نظر است
 است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمه الله و لایق آنجا نقد می دارد و چنانچه از تشریح گشتان بود
 این پیر بابان از اجماع ندیده از اسامی شنیده شده صحیح نیست که شیخ عبد القادر را ویدر نزد سلطان ویدم
 حال آنکه نسخه دوم نیز وال بر تقدیم است که بالاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی اثری از سلطان ملین مذکور
 بتو و جایگاه حاجت که تیر اسم مشغول شوم و قصه گویا و را و از کتابم و در آن وقت از شاه امیر
 نشانی و اثری نبود و کما لایخی و آن عبارتست که این خط بعد از نقاشی درین کتاب بلکه در همین
 مقاله از آن غافل شده است که نیز عرفت مذکور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من همام
 زیرا الیوم التظیم و ما در ذمیه من التظیم فرمود الله لایجوز و یامنه لاجل قتل الحسین ابن علی
 رستنی اندر غنای ذمیه و قالوا ینتی ان یکون المصیبة فیهم عامه علی جمیع الناس نفقه و انهم

[illegible]

رسید از دیدنش لعل شد پرسیدم که وجه طلال حلیت قصه دیدن رساله مذکور را انقباض لبیل مسطور
 بر فرزندش بعنوان مرزوبریاد فرمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مواد خجسته خویش را
 که درین باب برد قاتر ریخته بودند یاد کردند و آنچه در سابق حکم رفته بود که صوفی ملعون است
 و هر که مانع تصوف باشد و نیز باین حکم مقرون است پس ثواب شایع شد و بکثیر صاحبان
 خوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابلۀ لاف و کزاف مجتهدین
 کوشش نماید فرمود و ما بجهت تصوف را نوشتم و این همه بزرگان خصوصاً ابو جعفر فیض آبادی و
 بعضی از صوفیه دیدند و بوجد آمدند اگر سیاحت مستقار بانی است در خانه این کتاب خواهی داشت
 و تالی و طرح و بازی مجتهدین در مباحث این خواهی دید انشاء الله تعالی بعد از این بقصره قصه بایز شنید که بعد
 از شنیدن جلال رسید یاد علی موصوف می خندیدم و بدل می گفتم که سبحان الله حال علمای رفقند
 که در نمودار پے باین امور می برند و چون این دلیل با ایشان را هدایت مینمایم که میگویند
 و شتر گریه می آید و از روض حضرت امیه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رودکی
 که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلافت نفس الامر می رفته باشم روزی چون این دلیل را
 پیش او در باب تسنن حضرت معصومین تقریر کردم از آن روز و تصاحب تشیع باقی ماند
 و لیکن تعصب تصاحب مجتهد مقتضای احتیاط و انار علی انار روز
 افزون است چنانچه مجتهد و همقالتی و پنجسم جنگین خاقانے مجتهد شرکت در مرض واحد
 این بلا زد و بحال مزید خلالت مجتهد الزمانی از اینجا خصوصاً پے توانی برد که خطی حلال غار و
 کتب مناقب اهل بیت و مقابل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش رب العزت
 حضرت امام حسین دیده باز چنین کلمات مملکه جاویده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل سجای
 شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل از آن چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
 مستعمل خواهد بود و حتم الله علی قلبه و من بعد حبل علی غیره غشای غشای سبانی هم بعد از
 دیدن قولش بد و حروف قلت تواند کرد که چون اهل حق بآلوی ایران از اهل خرابات لفظ
 قتل گویند پس یقین و توری و ماشا الله فواصب شیعیه امامیه کجا راه داشته باشد و هرگاه مجتهد
 مصیب از تطویل می ترسد و در هر مقامی از آن می لرزد و هر قدر ضرورت اقتضای نمود و تابانی
 که با عترت این هرزه گورگهای کردنش شکستم و از هر طرف راه تسویل را بر رویش لقمه در نه از صد
 کتابیکدیش نیز که عبارات نموده قلوب مقلدین را منضم و در کثرت تصانیف کتب فضایل
 و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم جمعین که اند علمای ماصد و ریافت مطالعه تذکره الامیه
 کافی است بکتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این اصلی از اهل بیت است

که در مقابل غرض و قوا عصب قائم که بر دیگران چه مجال داشته که این جهان را بر روی کار آید که در
 کزین قیاس اندک است شطرنج و این جهان و کدی رسید با اکثر محققین رفته بی اختیار بر زبان آورده اند
 که در شین سنت این امر را بکمال امانت و دیانت علی نمودند تا قول الفصل باشد بهر جهت بالا اعداد مختلف
 رفته که جز قرآنی و بهر جهت و ختم مختصات خویش با انواع لطایف جمیل و دنا و عقل کاری نشناخت
 و ازین کتاب و لاد آنرا بکامیابی نشان و فصلی بین بداند ایشان نه بگویند ای پیدا است که که را بر
 مجال چون در باباتی بلکه ای یوم اتمانی باقی ماند فیه از مختار پس مرستی که تا رسیدن آن محبت
 را با از زیر نویدامیه بانی گویند ازین بهر آنیم پیچید که مختار حرف از اهل حق داشت تا بهر کمال عقل
 بنام بزرگان دین پرداخته صورتی پیدا کرد و از آنجا که اهل حق از فدا گمان الهیست بود و دنا و مایلین
 بهر دین است شد و شاید که ازین اوراق هم دانسته باشی که آثار ازین سعادت از اهل حق بود و دیگران این مقام
 نام حسین مقتضای احادیث از دست خدا بر گرفته اند تا نقل حکایت اشاره و درگاه طویل و مکشوف شده
 و مندر آتش ظهور و انجا میدر است بگو آنکه بر سرش نشا کشید و سرش از آتش برید از اهل سنت بود و یا از فرق
 دیگر پس سنیان بگویند رقیه کردند اکنون این قول هم غلط است و هر که خواهد بود قتل مختار کتاب
 که حضرت امام سجاده و اربابین لقب خواند و کتب متعدد و امامیه بران اول دلیل است چنانچه هنوز در بین نظر اسرار
 باشد رجوع نماید و در پیش این میرزا مانع نمید و در هم ماتم خود کوفیه از راه اتفاق برداشته تا خود را از فاجعه یونجا
 و از ماند چنانچه این روایات است که تب جمعی بر خواندم و ازین درم چنان سخن را ندیم که نیست الذی گفت که کفر
 آنچه اگر چه رسم تعزیه معطل مختار شده باشد که مخفی بهالت که کوفیه این روز راه سینه دریا بخاورد و در دقت
 سیران اهل بیت را با عارفان مجتهدانی و موافق سینه میزنند و در دوا و اگر کسی که کتب حدیثی با اتفاق نماید
 و غیبتا معترض که بری بعد از محمد بن الحنفیه و در قرن پنجم و دوازده در زمان امام رضا عتی الله تعالی
 در قالیه حقیقت آمده و در غیبتها اهل سنت باز بوده که آن زمان نام نماند و این غیبتها در زمان ثانی
 و نه بوده و از امام ششم تا دوازدهم متداول و بهرست بسیار است و درین مقام حاصل تقریرات و کلمات که در این
 انجا مختصره پیدا کار را بخواند و بگوید که حساب ایشان پیش آن را از اشارت سابقه استیلا تواند کرد و از هر
 بر وجهه فقه و علوم متعارفه و لیکن در حق مقام حضرت تعذیل نمید و قول اما اولاً این را و در کوی شهر
 بانی از سخن آنکه سنیان بگویند که جواد و حضرت پیغمبر قبل از هجرت و حسب گفته بود اگر در جای دیده اند
 بر مجتهد و حسب استنباط کتب سیر از فقیهین کذاب است زیرا که اجماع ایشان بر آنست که وجوب جواد بعد از
 است بر اقامت و دهمه روزه غار برای اما و کی اسباب سفرشیل منواری و غیره و بهر آنکه در و دیگر
 سبطل و معنای باشد این همان جنون است که با و را از پدر و مقامی بسیار رسیده و درین کتب و
 ضرورت بر زبان نالم آمده و چون جافند از و مسلوب است باز و گفته کرده میشود که فاضل الدین حیدر

انکه بود و نرسی و بر باد می ساختست بر وزیر خود و معتمدی که در خشتناک شده تا او را بر زندان بردند و در آن
 ایام مادر او در خشت قامت از دنیا بر بست مجتهد فانی بلا حظه نمی بینی که امید سلطانی نیست چه منور که بر
 سامان اخروی او در و معتمد اندیشیده صد و رختناک از طرف پادشاه بود ناگاه و بعد چندی بتقدیر
 ایزدی رطائی او صورت لبست و باز بر مسند وزارت نشست پس مجتهد را دغغه در دل پیدا شد
 را و تشکر گنبد است باید دید که چه آفت پیدا شود و درین بود که وزیر مذکور مولوی یاد علی را طلبید و
 ترایش تا اینت تفسیری نمود که متعج السدا نام آن است که بقدر دوسه پاره از قرآن مجید تلاوت
 رسید ان اندیشه مبدل یقین شد که دشمن مرا نواخته و مقرب گردانیده پس شب و روز میانه
 و ششده سته نوبت بجهنم رسید دیوانگی پسرش باید دید که مقصود محیب نیست که از اصول فقه
 و جوب بیعت نیز بر جناب امام حسین ثابت کند که حاکم بدین منوره طلبید آنجناب استحقاق خود
 و عدم بیافتش بیان فرمود و نیز بدین استفت و بر دوی نوشت که اگر معیت نفرماید بایه گشت و
 امام سر باید و از دینیک بکشد بعد از آنکه محمد حنفیه فرموده بود که اگر لمجا هم نیایم بیعت نخواهم کرد چه
 با دابا در وقت توجیه بعراق نیز غیر از معدودی همراه داشت و قطعاً و یقیناً امیدانست که
 کوفیان بیعت مسلم خواهند شکست و سرگاه خبر شهادت مسلم و غیر او شنید حضار را مطلع و محتسب
 گردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اهل بیت و معدودی از مخلصین کس همراه نماند و وزیر
 اقیه نفرموده محارب شد و یقین را با وجود و جوب را آغاز ترک نمود و برخلاف اقرار فی النفس
 کافی القواعد و من ترک الواجب لا یكون شهیداً کافی الکافی و قد مر بحث فی المقالة السادسة
 اکنون بشنود که مجتهد و یوانه میگوید که ازین استفتا لازم می آید که اختلافی حضرت علی علیه
 و سلم در غار و جایز نباشد پس دانشمندان زمانه را ازین مجنون باید پرسیدن که مجیب الزام میگوید
 بر اصول تو پس عذری بر ندب خویش از برای امام حسین بنیدیش ذکر ندب سنیان چه
 در کاره تو کارزمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پر و خشی و معتمد اقبل از هجرت شریعت جهاد
 بر حضرت با جماع فریقین کی واجب شده بود تا چنین گوئی پس باید بللی آنرا ثابت نمودن و این از
 دایره اسکان بیرونست لاجاهم علی عدم وجوب الایعده الحرة لاجرم استمداد جنون برای او بی ثبوت است
 صاحب لالقوه فی غنی النبوه میگوید فضل فی غزوات من السنة الثانیة من البصرة انما لم تکر السنة الاولی
 فی باب الغزوات و السرا یا لاقدر من ان القتال لم یکن اسح فی السنة الاولی فلما علمت الفی فیها شی من
 الغزوات و السرا یا و ازینجا بطور مریست که جهاد مباح نشده مگر بعد از شش سال اول از هجرت پس
 حضرت علی علیه و سلم جهاد قبل از جانش چگونگی شروع می نمود تا ازین جهت گوید و در که در دعایت بنوت
 جهاد و کولی غیر ذلک و ایضا بقدر دیگر و آن اینکه مجیب عیب و درین استثناء چون وجوب تقیه بر جفا

امام حسین (ع) بویست یزید بن حکم و در باب قتل آنجناب بشرط انکار از بیعت ثابت نمود پس از آنکه مجتهد گفته اند
 اولاً شیعه نیست عامه او و در دنیا که هر کسی از سنی و مسلمان و خارجی و ناموسی در باره کتاب و محال نیست
 این تقریر تواند کرد که اگر کتاب و خطاب تو جمع باشد باید که رب العالمین را دعوی خدا می رسد چه
 سید المرسلین را دعوت است یا سلام تر سید عالم و جوابه عنه فهو جوابنا محصل سخن آنکه محبت سید را
 ضرر و زیان بود بعد از آنکه دعوی کرد که تقریر عجیب در استفتای جدید مستلزم آنست که اقامت حضرت
 در غار و قنود شریف در یک مغلطه از حربه کفار است امانت و جواز ندارد پس حضرت درین اقامت
 بر ترک جماد و مرکب حرام شده معاذ الله از مبتی باید بیان کرد و چون از ان دست برداشت
 در هر شش عیان شد بخدا و از ویل و الله یقینی من یشاء الی اسقاه التبتیل قوله خلاصه آنکه
 تکالیف الهیه با خلاف اصول و افادات و انخاص متفاوت و مختلف است باشد این کلام محمل
 است بر داب و رایگی و ایس بیان بکنند بار حضرت امام حسین (ع) کدام اصل مختلف افتاد و که امام
 جدید نزول جلال یافت تا نظر نموده شود که تخیل همین است یا امری است که بلائ و کزات مجتهد و عاقل
 او تعلق دارد و هرگاه حاکم مدینه طلبید و حضرت امام قدسی مملکت درخواست داد و اجازت داد و
 حضرت برخاست و در وجوب تقیة حالت منتظره بانی نماند زیرا که او حکم یزید نموده بود و اگر کسیست نکند
 سر مبارکش باید فرستاد و مردان در آشنای راه درین باب کوشید و حضرت شهید گردید و قبول نفرمود
 و آنچه خطاب برادر خود محمد بن حنفیه فرمود که اگر هیچ طعنه ای نماند با منم بیعت او نخواهم نمود و انادول هم سر برآورد
 و مجتهد چنان قرار داد که حضرت دانستند و تا حکم یزید فرارسد من از قابوی شان بدر میروم و علم
 نیست که این علم لدنی بود که عمل بران نتوانست کرد و یا از علوم کسبیه که معمول به است و اگر اولی غور کنی
 خواهی دانست که مجتهد مناسب عداوت اهل بیت رفی الله عنهم نسبت به اهل آنجناب نموده زیرا که حکم یزید اولاً
 بود و شش بر آنکه اگر قبول نکند از قتل ریغ مکن و چون آنجناب رفت به بیان طبع ارشاد نمود که خلاصه
 بر یزید حرام است پس الاحکام باید گفت که این ناموسی بسبب انتساب جمل با آنجناب از دین بدر رفت
 و مجتهدین پیوست و مخفی نماند که چون اصول امیل فرقہ حق بلکه قلیان نیست که قول و فعل و تقریر
 بر امامت حجت است الی آخره پس چنین عالم متحیر که او را بعلم الهی لقب دادند و بنده و بسبب تبت
 را بدست او نهادند چرا برین اصول ترف و تقریری خلاف این اصول مطابق اصول است
 مرتب فرمود چنانچه عنقریب بی آید و معلوم می شود که او را هیچ اعتقادی برین اصول نبود
 هر که آمد بر آن مزید کرد و حال آنکه ضرر است که آدمی اصول خود را لقب العین گذارد و زمینار
 خلاف آن نکوید و رای بر عکس آن بخوید چون رفته هنوز در ترشش و خراش است
 خود که قنار و تابع بر خزان او بر بارانند و در هیچ جا امری محکم و بدین نگفته اند و بای

و عوی امری که کنند و دیگران بر خلاف آن حرکت زنند و بقتل کاشی بیج در افتند در راه بمنزل قصه
 نیزند و مشکل ترین جمله شکلهای آنکه حضرات ائمه را نیز مثل خویش ساختند و در بجای حیرت آسیر و ند
 بحدی که ناظرین افادات شای گویند که یکی ازین بزرگان مشقات دین و مبادی یقین را بحال
 زیب و زینت می آراید و دیگری با بهنام تمام پایمال مینماید بلکه هر ناظر و سماع باور کند که خود آن
 یکی زیب و زینت داد سخی در خد آن شد و دع کرد و عقرب از باب حیرت بلکه فرید عجائب و عرائب
 میکشاید سبحان الله محبت دین برای خویش گویند که قوت قدسیه برای اجتماع میباید و
 بر سینه ثابت امام غائب عن الالبصار نشسته ایم و پیروی میکنیم و برای حضرات ائمه و عوی
 نیابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دارند و اینهم تصریح میکنند که امام را نسخ حکام
 میرسد چنانچه بر مقام خود نزد ایشان مقرر است و من و اینج کتاب نمیدم که کسی از عیال
 ایشان ازین عهد بر آید این تناقض را از میان برداشته بجای خود سیدان را در
 باشد چون خود اصول ایشان بود که ربطی ندارد و بچاره عجیب را از راه تصبب حسد اجنبی قرار داد
 خود بقضای اصول متناقضه و قواعد متضاده خواهد بود و در نیت مقام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم
 آمد بخيال گزشت که مبادا حاسدین لم و لا قلم نخل و بهنیه ازین دار و گیر چندی بیاسایند پس ضرر
 افتاد بعضی از اصول معتبره دین و ایمان ایشان یا و گردن تاباه فرار نیانند پس میگویم که آن جمله
 است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که سجدت امام ابی عبد الله صادق عرض کردم
 چه حال است قوسه را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 سمعت کرده نشوند بر روع لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث مشوخ میشود و چنانچه قرآن
 مشوخ میگردد و منصورین خاتم گفت که من می پرستم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من
 پس جوابی میدی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهم مردم را بزیادت و نقصان تراوی
 گفتیم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شیوه ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میکنند
 گفتیم سبب چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی می آمد و سوال میکرد پس جواب
 میداد و باز بچیزی جواب میداد که ناسخ اول بود پس حدیث بعضی او ناسخ شد بعضی دیگر را و
 وزیر را بن لعین منتخب از متجربین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی شنید
 که شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جوابی او بخلاف جواب من شخصی سیوم آمد پس امام فرمود
 آنچه گفت جوابی هر دو بود چون ایشان رفتند عرض نمودم که هر دو از شیعه شما بودند باشند و عراق
 آمدند برای تحقیق و تو هر یکی را بخلاف دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما
 است و اگر متفق میشد بر امری واحد مردم تنهائی شما میکردند و بر این موجب بقای ما و شما بود باز

عرض کردیم حضرت خداوندی که کشیدند ایشان را چنانکه اگر ایشان را محمول نکرده و ایشان
 چون و چه بگذرند و امر شریف را بپذیرند و چون میروند از نزد شما اختلاف دارند پس جواب داد
 چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود این حدیثی چنانکه انانی نشان دادیم که پدر و پسرانی مجتهد
 اول بسر حلقه از باب فصول در کتاب خود اساس الاصول نقل کرده بودند و سبب مختلف کردن
 شیخ غیر ازین نیست که گفتیم و در نه لازم آید که امید بدی معاذ الله بر اصول این دشمنان و دست
 نامنصل مخلوقات خدا باشند و این از و هم هم با فاده معصومین است نه از حکم ما و شما زیرا که این
 در کتاب نقل خود نفس امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب اختلاف است و اختلاف عین ضلال است
 لا جرم بر اصول رفته عیان شد بنا بر این بود و امید بعد از ختم نبوت بر اصول خدا تا آخرت و ایا اول
 الهی سبحانه الله خلقا باشند با میه اهل بیت سید انبیاء و ده مجتهدین مایه بودند یعنی استنباط
 فرموده از اوله شیر عیبه میکردند و چراغ هدایت فراراه امت افروختند و سبب شد تا یکده تمام
 همه کس چنانچه باید آموختند که مارا چه مجال که بشنخ چیزی از احکام نایم و جز مبتدیان و بیان
 نداریم انقدر هست که در بعضی از ارجان انظر لعنهم سامعین بر اجمال عنایت کردند و دشمنان
 دین که در کین بودند دست سخن و ساز داشتن الفان کوتاه نمودن لاجول الاقوة الا باشند
 و مثالی که گفته اند اعدا کرده در آن هم جای ابکا و ابطار است چه از بیعت که چون بر کلام حضرت
 و حی آلی است تا مساعن واقعه قرطاس را بسوی قاروق اعظم منطبق گردانند و الی مهم فاک
 کما اشر جنانی بعضی طعن الریح و بانه درین وصل و رافند که حضرت وقت نزول کتاب مخموم
 پیش ملائکه مقربین انکالی عبا قارو غلطی برگزیده دعوی سبیل فرمودند و جمع آل عبا یا حضرت علی
 مرتضی و فاطمه زهرا را نفس ان عهد موکد و میثاق میشد نموده پس تحرکات بطریق اولی روحی
 الهی و مخالفت رسالت پناهی خواهد بود عصمت را از جمیع صغایر و کبایر عمدا و سهوا الی اتریا قانوا
 نشانی و اثره بجای ماند انقصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آید و بنوا بر
 کلمات و اراده شریف مکر و حی آلی و اتباع ان و عین صورت معین بود پس حاجت مشوره
 چه باشد مگر آنکه بر گمان این منافق معاذ الله و روحی آلی مترد بودند چنانچه در بعضی از
 اوقات شیطان را بقص را نشناختند و شد آنچه شد علی ما نقلنا عن کنتهم و با ایتیه بر ما
 طعن الریح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب بگزارند ضرر و رشک کبرای
 خود بخواری ما و خود گردان دین اسلام رسیدند و از مکه بر مدینه فوج کشیدند پس مکه آمدند که

حاصل سلام از خانهای خود بقدر گریه بر نمایند بایستی مارا بکند و منزل رفتن و داد و شجاعت دادن
 یا مقصود ایشان آن بود که زیر سقّی و سایه دیوار و درختی صورت استراحت نمایند بخلاف وقت
 بیابان که آنجا در و سرد و جز در تاب و خنّه مهری در و گرم جز آفتاب و اگر گفتار معانی باشد
 فیماورنه قتل بر و بر بازیم و بیاسیایم و اگر مردم لشکر ظفر بمانند و بهر در و دیوار بایزند و داد
 غارت و نه سبقت بدهند بهتر از تلقیه و اختیار عبادت آلات و غری چیز دیگر نیست و چه ازین سبب
 که متنبولین لسانی اما سید ورین زمره که ارباب شوری بودند مدخلی داشتند یانه پراول را
 ایشان چو دیوار ایشان از دیوار هم استوار بنمود بیکه آنکه هزاران قصود ادا مت خواهند بشنید و
 لیکن از کوسا که پرستی و ست نخواهند کشید و بانی یعنی مرتد خواهند گردید اگر چه اول ارکان
 یعنی سلمان محمدی که اما سید بشیر باب الله مطابق احادیث چهارگزاشته و غیر از کشت علام
 دیگر چه مرا و خواهر بود و اینده است که جناب میر باب علم حضرت بودند و سلمان باب علم اعلی
 و از بشیر تا خالق اکبر فرق بسیار است در فرق مراتب کتب زندیق و آران وقت حاضر بودند
 و بشیر و اسلام و محبت شریعت ظاهر از رسیدند و با فرض اگر می بودند البته از میهای ایشان
 چنان لایع بود که چنانچه در دیگر محارک که زمین با وضع کشادگی برایشان تنگ شد کافی
 البحار و غیره من الاستقرار البته مثل حضرت عمار و مقدما و دیگر بخت پس عجبکه ایشان اشیاء حضرت
 ورین مشوره نکردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر تهمیداشت و عدم و وجود ایشان
 را بر ابر بپنداشت و چنانچه علت که جناب میراث از احوال از هر مزاج شناس بلکه معلم و جناب
 بودند متبع حضرت شدند یا همراه اصحاب و در فاقه و لقیته و خوشامد دادند تا روزی بر ابر بخت
 شناسند و اگر میفرمودند که من باب علم و جبریل حکم و اوان البیوت من البیوت ازین در میگردد و
 مراد از باب چنانچه ملائقی در لایع صاحب حضرتی بشیر و بطبیان نمود و پس یقینا حضرت
 فرمود و عین وحی و صواب است و امری لاجواب باید حکم خدا و رسولش زمین خردست بوسیدن نه کانه
 بایست بوسیدن اما آیت و آتی برایت و ربان استشاره حکایت عن علم امدای میگوم پس سر
 که هر امر برای واجب باشد کما فی الاصول فالتعین الوجوب بالضرر و اگر واجب هم بود
 اتباع شان چه ضرر و بلکه بایستی باین آیات لا یطع الکافرین و لا یؤتیهم من الذلّه و لا یؤتیهم من الذلّه
 شیعیه که البته خبر از می بقدر چه من طرفه آنکه خدا و رسولش شرم نگرد و میگردد که از منافقان رای حضرت
 شوری دادند و آنجناب بنا بر مصلحت قبولی فرمود و چه در شناس ورین کتاب بار بار و عوی مدعی است
 و قدرت بیان آن زمینها چنانچه باجماع استی و این لفظ احوال هم بر زبان می آرند و بعضی شرح
 آن هم میکنند مجتهد چون از تفسیر مذهب خود می اندیشید قتل سکوت بر لب زید و حال آنکه چون تفسیر

باورد بشاد است برای آن بود که رانی و علمی از میان ایشان استناد نماید بلکه برای آنکه ظاهر گردد و بر آن حضرت
 مقدار علم و فهم صحابه و بعد از آن محبت و خلوص طویتی و انخلاص طاعت شان تا فاضل از مقتول محمد بن ابی
 و جناب سونی علیه السلام علیه و سلم بر وفق قدر و منزلت هر یک از او و مرتبت او بیاورد و از آن آن میست
 اینک امر است اشاره برای آن بود که قدر و منزلت صحابه نیز و تعداد و سبب او و بر یکسان ظاهر شود و در آن
 و خود اربعه که مذکور شد پیر و مرشد ایشان و در تفسیر کثیرش مذکور کرده و احکام منافات یا معتقد
 شیعیان نباید و هر گاه آیت مذکور در برین محال و مجرور محمول شود و هرگز ولایت بر انتقایی و حق و سلطان
 بشاد است نه نماید پس از اینجا معلوم شد که قول شایعی اگر به ائمه ائمه ائمه ائمه مقتول و بر حق باشد
 پس آیت و شایع هم چه معنی خواهد داشت یعنی محض است و ولایت بر جمل و یا تخیل و از کلام عالمی علم
 اهل حکم او دارد و قول **اجتهد علیهم** استحقاق کافی است و در رد این کلام که نشان طعن
 و بلام است الی انرا اندکیان مرد و دست زیر اگر مقترب بشواید و دلایل بکشون و مبرهن شود
 که کلام شیعی ای مجتهد مقام عاری که آنجا نایب عاری مطر و توان گفت که چنان باشد که او معلوم
 بن معلوم ملکوت است و ابلیس رئیس الشیطن است بالاتفاق مغلطه نیست و عین و فعل بود برین نزدیکی
 و فعل دیگر و دانشا از الله تعالی که درین عبارت کلمات او نامز بود و معلوم پس چگونه کلام مجتهد لایق و
 قبول و تزد و عقلا حق استماع است و در رد کلام علامه قدس سره العنیه که سطریش میشد نیست و مذاق
 کلجیل الذی کاچکر که او صفت باشد کفایت تواند کرد و در نقصان وافی تواند شد و قول
 علیهم ما یستحقونه و نه حکایت که روزی جناب شیخ از نفس صریح است و را که شامل در آن مجلس
 ثانی بود پس اگر مراد از نامی آنست که دشمن الهیت پیغمبر علیه السلام باشد و خود بخوار و
 از عین ایشان عیاذ بالله چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد یا معنی دیگر که در ادوات باشد یا همه
 و بری دارد و باغبان ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل محضرات الهیت دارند پس البته از
 عبادات شان محال میباشد که شیخ منخرافات کثیره و خرافات شهیره و در تفسیر خویش ترتیب بدو آن
 خود بخوار و نابکار و از رانده بگزارد و بعد از آن هر چه با دایاد و کلام او را که بطلان از هر گوشه و دلش میشود
 درین عبارت طویل رد کند و او اصحاب کرام را مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجاب برین باشد
 ابو طیب و ابو جهم باشد که داغد و مخاطب نقض و یو اربا باشد سبحان الله نام نرسد او را و پیش
 و در عالم غیب و دو او را مردم نمیدید و او همه را چشم سر میبیند کند و صاحب لاس بلا باشد که بر
 بر حق مشتمل بود و سلفی از رد که دو القرمین در خواب بیند و باینه یقین نماید چنانچه در سابق از کتاب
 عناد الاسلام پیر و حقانی تفریحین جاری مطر و دیدی او در بغدادی نه نقیب الاشراف که
 که البته نمی خواهد بود و در این میان نشان یقین و حق افزاید و یقین کند و معنی لغت قواعد خویش را دارد و در هر چه

از تعریفیات نماید که الکنایه بلع من الصلوة سجا آرد و بر مذنب شود که مباح جرم گردد و در وقت محال بود
که چنانچه محمد و زارت و دیگر بر است عطا شود تا سنن او را مانند خدا گیرد و تفتیه بازی بر و چنانچه گفتند
و بعد از صفت در سر کار که نیری اتفاق افتاد و پس برود و صورت مستعد است که خانه سنی باشد و
شیخ مغلوب تفتیه چنین تقریر کشاده پیشانی بنغم خود منظم نماید و ظل بوق چنان تفتیه البطل و دیگر عالم
سایه گسترود اگر معنی دیگر مراد باشد یعنی نصب کننده امام از طرف خویش که از کافی اخو نیز است
میکنند یعنی امید از راه شکایت گفتند بخطاب شیعه که آنرا یعنی مخالفین یکبار امامی گردانند و مفسرین
نداشتند و فرمایش برود و شما را امام مقرر گردانید و مفسرین پیدا شدی لیکن اطاعت نمیکند که آنرا
سینا انهم مثل است پس بطریق اولی این حکایت را ساختند و در حال شیخ نجفی بر خلاف تفتیه واجب برداشتند
و الا لکنه ایام صاحب خود از این امور منع نمودند و هر که خلالت آن در نزد مثل کشی از تفهاسی سته روی او را
ندیدند و او را ندید و قاتل خود و علماینداشتند که سابق زده الباحت و صاحبانه بطیظ طر چنین تقریر
شدند و انهم نفرمود که مناسب نیست که بکلفت بشود پس چنانچه مجادله کردند و یق را با جانب امیر مثل
مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز از خبر اخذند و اگر راست برسی با این
حکایات هم براه سفاهت شناسا گفتند چنانچه بزرگان گفته اند که خلق و طاعت توان کرد و صیاد اهل نظر
یادم و او را نگیرند و انرا شمه اعبارت سواش نشاید برانست که سائل جناب سالتاب را نه معصوم از
خطا و مبر از تزلزل میدانست نه مامون از سهو و غلط نه کامل بر نفس نفیس مستغنی از رعیت خود و حال
آنکه مجتهد میگویی که او یکی از متفقهین و مثل فاروق بود و اگر این کلام را بر نکلت محمول گردانند پس
هرگاه شیخ نجفی ایشان یکی از جاهلین را الزامی دهد و مغم فرماید آنکسی که چه میکاهد و بازارا کار بر رفته
چهره رونق و از لریله و لیکن احتمالی بر بعضی نقاد و بر او میدهد که شاید آن جاهل شیخ را جعل دانسته سکوت
کرده باشد حضرت و باره رسالت تبلیغ احکام معصوم از خطا و خط و مبر از لغزش و زللان با آن
از سهو و غلط و کامل بر نفس نفیس مستغنی از رعیت خویش بود و چنانچه تحقیق امام رازی علیه الرحمة در رساله
منفرده مثل فتاوی را بعد از انراست و همچنین با و سفای قاضی عیاض و شرح قصیده پیر میر و کتب معتبره
و دیگر از محدثین سینه کثرت هم اند تعالی فی البریه و منبر تام دارد و از انجا که حضرت آفریدگار عالم میری را زنی
آدم مدنی الطبع آفریده و هر بنی رسول را از بنی نوع انسان پیدا نمود و چنانچه حدود و جامع و ماحولان بران
اول دلیل است می توان گفت که حضرت در غذا آبساق و در دعوت و دعوی از وحدت آرا و وحدت قری محتاج طبع و ذکا
و خدام و فوج و لشکر بود و هم چنین و همچنین اشیاء طبعی داشت و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی انکار تواند کرد
و تبلیغ احکام دادای پیام از اقامت و اشیاء یقوت و رسالت که ذات الالامات اول امتقل نمودند
و برای ان معجوت و معجزات بود که گردانیده اند و این امور یک متعلق بودی باشد و منصوص کرد و وصاحت است

چهارمین بی حاجت مشوره با امور نسبت که تعلیم بحکومت و امور دینی و دار و دوشتر است و تیم مثل مقام
و سیاست و رئیس لشکر گردانیدن و مسئول سائنتم و امور دیگر از ترقی دولت اسلام و فواید کثایر جلالت آنکه
تا بر اثر ایللی و ادب حیل آن و قنوت و قنوت روز به ماه رمضان متعلق است بشوال لی غیر ذلک من
سالم الدین و البیادات و امور یکا شتر اک دارد نیز بجای خود مذکور است و از اینجا است که حق تعالی متعلقا
بشیر عی و ادب کثایر بکلیه اشیاء و امور و جمیع ممانات فرموده که **لَا تَجْعَلُوا دِینَکُمْ سُلْطَانًا** و **لَا تَجْعَلُوا دِینَکُمْ سُلْطَانًا**
و نیز کاتایا کلا ان الطعام فی غیر ذلک من آیات لا تخفی کتایه و مسرتة صاحب تحقیق را ضرورت که در
سوال سائل خود فرماید مثل شیخ حبی و بسکیری نه نماید **قول الشیخ النجاشی** مشوره حضرت رسالت با شما
نموده از جهت ایتلی و ادب برای ایشان و اقتضای او بان بود چنانکه تو تویم کرده با کلام از برای دیگر است
که بیان تویم نمود و انتی شاید که سائل از نفی اما سیه حاجت شریف را از اینجا برادر نمایی گرفته که حضرت
چنانچه حاجتی بمشاورت نبود و در امور دینی و امور متعلقه وحی و در امور دینی و بیخ امری حاجتی نداشت
و چون آن اندیشه تقریر کردیم و انفع شد که اگر در امور دینی باشد هیچ مضایقه ندارد چنانچه فرمود ایم اعلم
یا امور دنیا که و تفصیلش عنقریب می آید انشاء الله تعالی و هرگاه و حد خود را بشیخ حبی و فاکتدیکو البشیر از
تواند بود و در ایشان بجا خفایم آورد و یکم الله که شیخ الرضا نه مقدر را اقرار کرده که که اینجا بکتاب معصوم بود
بالاتفاق یعنی اجماعی و شیعیه بر آنست پس بعضی که از جمیع هم انکار نمایند البته کلام شان باطل خواهد بود و علین
عداوت و عداوتی راست گفته اند که از خرس موی لیسر اما اینجا اینجا بزرگتر و شیعیه معصوم اند پس نظر را اصول تویم
نفس بنده را در آن کلام است زیرا که نزد کابرشان مثل مجلس و فاضل کاشی مستعفی از رسالت شدند و قنوت حکم شد
بجنب جناب میر در معاشره عذیر و این امور که ایشان در میان انقلاب تغییرسانی بطریق آورده اند معلوم
که جناب شیخ نجاشی آن را از معایر میداند یا نه که با و بهر حال تحقیق شیخ حبی از پا و رآید و بر ظاهر است که
عاقلی اینجا عهده دست چار و مستعفی نیست و اما از آن اقص و کثر شمار و موجب مبصرت نماد پس از استعفا فی التشری
و نیم بی ثبوت رسید که معاذا الله رسالتیکه برای حضرت علی علیه و آله و سلم فرمود از بین مجلس یعنی از انقباض
اما اینجا به توسط روح الامین خواهش سلب آن بالجماع نمود که دست انان برادر و ولیکن زیر دست باز بر دست
چیز تواند کرد که لا ینفی و این امر از سابق هم عیان شد زیرا که تعللای شریف در نصب جناب تقوی با و است
مزید تاکید با خود استعفاست معنوی فکلیت که در کتب معتبره فقط استعفا هم موجه و باشد که اشترایس کامل بود
رسول خدا جنابش خفین و محال نبوت و رسالت برکتی معتد نیز مقام بحث و تفتیش و عاشا و رعایت و استعفا
نموده است **لَا تَجْعَلُوا دِینَکُمْ سُلْطَانًا** و نیز که عهده را چه یا را با حضرت رسالت عالمین علی شان
که بعضی معصیت و عیال و پس بهر سوزید و خرابد بنده را آن باید چنانچه کتاب الله از منیم نمون بر است
و مقصود از آن اظهار فضائل از اهل امر و در عالم شهادت عیان اما لا ینفی و انیم بر عقل و نفی نیست که اگر

اتمالی در تعلیل و تسلیف حضرت بختیاری می داشت که ای جبرئیل و شهسای چگونه علی را خلیفه کنم کما شل جازت باشد
 که در مدینه رسد و ازین جمیع فایده شوم الی غیر ذلک این بود که جناب مرتضوی کرامت سید داشت از خلافت
 حال آنکه عرض علی الاماره بجای بود که چون کتاب حرم آمد و مشتمل بود بر صحت اثنا عشریه و برود از دود الهیه
 پس هرگاه همه را بخیف خود بر داشت و السنه که فارغ خطی از خلافت و متعلقات آن می طلبید بخشی طار
 شد و بر زمین افتاد و در باطن آن با خال و فار و قی نوبت سب و دشنام و صنعت مصارعت رسید پس
 تسلیف عین مخالفت بلکه عداوت با جناب امیر بود و یکی حکوم از علل معدن آن که رعایت ادیان است
 ما ندیم اندر از دهم دست به اینکه میگویم بقدر فهم تست اصول رافضیه مقتضی آن امور است که
 خارج از تفسیر و تخریص است اگر قوم مذکور در جواب این کتاب اجازت دهند بزرگش از جهت اشتباه
 جسارت توان نمود که در هیچ تهریمی از مذاهب کفار تبار هم نخواهی یافت لاجل دلاوه باله است
 و بعد ازین چون شیخ حبی دعوی کرد و مذاق را بر اینست که حضرت احمق خلق بود گویم اتفاق اهل سنت را
 بر آن خود قبول داشت فالحمد للہ اما مذاق اتفاق رافضیه بر آن جوابش آنکه آنچه کمال است تا با کمالیت
 چه رسد که شخص محتاج باشد بقدرت و قلاوت قرآن مجید بر غیبت خود و بانشیخ حبی او را احمق دانند خود
 اعتراض دارند بسبب آن از کسی محتاج باشد بکونیت و در اینکه روایات شیعه موجود است که جناب امیر
 ولادت خویش را بر وی رسول خدا قرآن مجید را با جناب تلقی فرمود پس معلوم شد که جناب امیر احمق بود و از
 حضرت پیغمبر بسبب محتاج شدنش بر غیبت خویش و همچنین عقل جناب پیغمبر نیز در فتنه مجاب تر بود و بدین
 حکم تر زیرا که امامیه نوشته اند که چو این امر به دست و بر باب عالی صدیق پیش آمد و حضرت استشاره فرمود با حضرت
 امیر حبی باید کرد و چنین دایت نمود که عالیه را طلاق یابد و دوزنان بسیار اندکی را باید برگزید و حضرت
 علیه السلام علیه و سلم چنان استناک داشت و در محبت او که رای معلوم نمود که استا و استا و خویش را نپسندیدند
 حال آنکه جمیع امور نالایق از علم و شهادت بر بودند عالیه صدیق و در دولت سر متر بگشت زیرا که ترتیبان بودند و
 بر غیبت خلافت از حضرت مرتضوی و مبدای آن قطع نظر از امور دیگر دایب و بود که در چهار حضرت ببال گفت که حضرت
 امیر باید با امت صدیق لیل و امام شد و در نماز و ان دلیل شد و در شقیقه و نیز ساحت شهادت حضرت از دست
 او بود و چنانچه از تفاسیر شیعه بر اصول امامیه پیدا است و در اینفات فقیر غایب و نقص طعن ابرام منغل
 گشته و شاید که پاره ازان درین مجلسی آمده باشد و ان یکسر زهر را اهل بود و دوسه حریف تو گفتم و شرح آن
 آنچه منافقان و کتب خود آورده اند که اطاعت باشد که بالاسیاب فتره را بختیاری حضرت پیغمبر علیه السلام
 علیه و سلم آنچنان بر عالیه شفیق داشت که نمیخواستی و غیر خواهی حضرت امیر را نشیند و قسط چه اچون حین
 زخم و زاید بر شکرت حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که جدا شوند و حضرت اجازت نفرمود امیر را و غیبت
 فرموده اجازت داده که وجود و عدم ایشان برایست چنانچه تعلیل این مقدمه نیز در حاشیه مذکور می آید در تفسیر

نیز حضرت بر مشهوره اقبال و استاد و استاد گوش مبارک نهاد و اگر کار بران می بایست بسیاری از مشکلات را
 یکباره مثل جنگ جمل که وقوع آن در این نوع فتنه کجاء و نمودی الی غیر ذلک لایتنای و اینجا انیم و جمیع شکر
 جنابیه را از دولت و وفات از صفای و کبایر و نمود و اقل الامانه و بعد از حضرت معتقد بود و در شکر انشا و
 روح از این میفرمود و بهر حال و وقت شکر که شکر آن در مملوالات هم نتوان نمود و در این احوال اعتقاد آن
 داشت غیر از عقاید بن سبک نیست که در باره جنابیه حسین اعتقاد داشته باشند و اینجاب را در جمل الوهیت رسانا
 از تفسیر شیخ می چنان مترشح است که اساس اول خود هم چیزی ندارد و در مظاهر و نور و فضل و لیلان است بلکه
 بعد از آن هم نخواهد بود و این مقام گفته اساس آن بر معانی اقتاده قول و معاد و وحی و الحام میان او
 ندای تعالی متصل باشد و در اینجا جنابیه شیخ المغنیلین را سوال حضرت سید المرسلین و جواب حضرت روح الامین
 می یابد و نامه که در دفع البیان طبری و ضانی فاضل کاشی موجود است زیر و مانند ل الالبام ربک سوال حضرت
 این بود و هرگاه روح الامین بروقی افزود و بعد از مدتی که ای جبرئیل مانع چه بود و از وزارت مالسین بیان
 آنچه درین آیت که می یابند شکر انیم نیست که با هر چه ورد و کار و جمالی نداریم که نقل کنیم از مکاتیب که می یابند
 دیگر و در زبانی و دن زبانی دیگر که با هر مخرجی سیر هزار و هر چند طریقه و کلمات و غیره مبتدا باشند از
 شیخ المغنیلین بر زبانهای یاز و لیکن کلام در آیات و احادیث است که تقدم آن بریم جمیعاً حسب فهم
 اما آنچه در هر جا که مستبدی را از اینچنین و هم و خیال در گیر و جواب از این است و غیر از مجتهد و استاد الشیخ که را می فرمودند
 یافت که ذوالقرنین می نام حسین که بنگار مذابی غیر ذلک من المناطیه استاد شیخ المغنیلین انیم ندانند که آیت مذکور
 که جواب سوال سید ابوبکر و درین قرآن سجود و طالع مواد و تفسیر است یا انعام صحیح نگار بر دند خود و در اینجا معانی
 و در مباحث اعتقادی خلاف این قرآن می یابند و داشتند که حضرت پیغمبر علیه السلام هرگاه اراده فرمایند روح الامین
 حاضر شود و او بعد از آنکه از حضرت است ای و شمس غللی بن مرتبه بغیر جنابیه شکل کشانیت و بر ظاهر است که
 که حضرت پیغمبر علیه السلام بر خدایات شان امور ساخته و کجایه عبادی آنها مسلط گردانیده این امر را جنابیه تفسیر
 از مکتب بطون بنارگاه شهسو آورده پس جنابیه می فرمید که بهر فرشته که اشاره فرماید از زبان را بخوانند و جمالی
 ندارد و که منبر تبار جنابیه را می صورت آنها در روح امری نماید چنانچه استاد شیخ می یعنی ابن بابویه در معجمه بساط
 مفصل کرده اند و دیگران هم سادّه صدوق اند و اساتید و سلطان بنمایر قلوب خویش پر داختند و از زبان
 راست گوی جنابیه تفسیر آوردند و این امر محال کلی باید که خبر نبی است هم شرح و بسط داده و جمعی که بارشاد و اینان هم
 در آن مذکور است که اگر کسی از فرشتگان برای ملاقات کسور و دیار و هم می دم نرزد بدون پروا می همان دم می آید
 آن رسد پس از جمیع مواد و وحی و الحام ترشح می یابد برای رسو و کجایه مفید و حال هر دو جنابیه و غیره
 در رق ظاهر شد که علی مرتضی چیزی می خواهی مرتب می فرمود و حضرت کبوش قبو لشن جانمند و
 و حضرت میخواست که طلوع و زمیر را با حیات سفر کند و در عین مرتضی منقض آن امر میفرمود پس

استوار آید و با اینین چهره سر تا انتهای آن را به رفته می رانند و این اختیار حضرت مصطفی و مانند و بران
 حکم را نهند و از آنجا است که جناب نام رشتا ارشاد نمودند و استعاضه شیخ حبی در عل الشریع و دین
 کرد و نگذرد و کس را نشان نتوانی داد در عالم که هر چه در سر باب متفق الکلمه و متفق الاراده باشند
 پیش مال شیخ حبی تمام باطل برآمد و ثابت شد که در امور یک از عالم دین و از جنس عبادات
 نباشد و شلش دارد و بنده امیر عساکر و افواج و قهرستان و لگا بدانشین لشکر اگر در دنیا مشوره فرماید
 از این اصحاب و وقتیکه وحی الهی در آن وارد نشده باشد و علاج چنین امور از اصحاب لازم بگویند
 و هر چه در ضمیر مقدس داشته باشند بگویند شیخ اندیشه نیست و اگر آدمی در مشوره ظالم خیر را
 نباشد در ای خود نکو بدو با طهارت راسی خویش نیندیشی راسی بدو انگلی نبرد بگویند از امر مشوره توان گفت
 که در انجیل بیان نالین است و مضمین مذکورین که تفاسیر را بر روایات ائمه برگردانی نویسد زیر آیت مذکور که
 بشکوه خود که گفتند بواجی حجت کشاد و فالخ و در مجمع البیبا است از حضرت که بیا من رجل
 لیسا و در راه الالهی الی المرشد مشوره میکردند و حق تعالی جایز بندگان خود را ستوده خصوصا
 در مشوره مشوری که درین خصوص چنین فرموده که و امرهم مشوری بنیم و آنچه گفته بگویند بپایانیش دارد که او را
 صاحب افتخار الخ ای دشمن عقل که اینهم ندانی که حضرت رسول اگر چه خاتم المرسلین بود از آن جمله بشیر است
 چنانچه گاهی در کتاب الله دیده باشی پس اگر باور یک بار با بدین قطع کرد و با حق بود و بدین وحی
 نازل نشود شیخ اندیشه و چه باک و اگر اصل خود را مد نظر نداری و مقصود نظر را و غنی نبوی به اصول و آفتی
 دیگر نازل میشد زیرا که سایل می توان گفت که السلام که این مشوره که در نزد بندگان در ارج در صفات حمیده آیا
 نمی بینی که حضرت امیر خلیفه بوده سال مشیر از وحی و خود در مصوام و حصادم تواند بود شیعیه را بیاید
 کرده و بالیقین پس آن اصول قواعد از پیشتر گذشته و یکی از آن قواعد و مرفی از آن رعایت است
 که حضرت امیر دوش بدوش جناب نموده اند اما از رسالت هم تبرأت یافت که اگر صفات را بر تمام
 گوی سبقت بر بوده اند اگر در نیاب علم را اعتبار میکنی جمیع علوم و دینی را حج بکتاب مستطاب است و آن قبل از
 نزول اموجه حضرت مرثوی است اگر اشتیاعت را مد نظر داری رتبه آن پادشاه رسیده که اگر به غیر ملایک بشیر خود
 را ند و الفقار المنش که اندیشه آن بود که در وقت کار و زمین را دو باره گردانند پس زور و شجاعت را با یاری
 نباشد و در بر غزوه بر خرافات رخصه و دفع و حفر و حمله لا شریک ای بوده و در خیر الموقل کرده و سپهر شجاعت
 با حضرت پیغمبر و در راه خدا او خود را یار باشد و خسته و مشو با شت و شوی را که زیاده از میان است او انداخته
 یا کسی و بگریز پاره شیخ المغفلین از عقاید خود هم خبر ندارد و با انجیل خبر بر ما بهت بر جمل بر میگردد و آنها
 که در صحبت ائمه بودند و با این فنون ائمه بر آنها از صحبت جدل و جدال لغت کردند این عمل گویا
 الجبروتی اولی که ضروریات فن را فراموش کرد و برای مجاوله و مطارعه بری خیزد و قول و معترض است حکیم کاری

از کبری بطریق استفاده و استعانت مشهوره می نماید الخ درین افاده هم شیخی از امور نفس الامریه غافل شده است
 بشرطیکه چون بر سر خود اصلی الله علیه و سلم در باب گفته صدقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود و لما جانا
 موصوف را قلنا یا فلان در رای و تدبیر و کمال عقل از خود بهتر دانست یا کمتر بر تقدیر اول با ایستی اتباع فرمود و لا
 حال آنکه خلاف این صورت است و مقاسدی بران ترتیب یافت که تا امروز یکبارگی یوم القیامه در بالش بر تاجی نشاند
 محض است که خلفا بسبب ولایت تبدیل کردند و با اتباع شان معاذا الله تا امروز اکثر افرادهای عالم بخار از احوالات
 گرفتار اند و مانند اقل قلیل و اذل ذلیل بر مذمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قیام دارند آنرا را کافر و فاسق می شمارند
 پس آنچه بر اصول شما لازم اند معاذا الله گفتنی نیست که زیانم از تقریر آن میسوزد و رواست که در آن حکم جناب
 است بعد الشوری که عایشه را الحاق بده جهود شیعه خصوصاً پیرو هاشمی بدو مجتهد الزمانی آنرا می شناسد و اگر
 کمتر از خود در صفات مذکوره فسیقه تا عده که در اینجا شیخی قرار دادند باطل شد و از عجایب آنکه ضعف شیخی عقل
 هم پی می برند در قیاسی از ایام که فلانیه از ازواج با محنت اهل بیت است و فلانیه در تمن و ناصیه واجب الطلاق بلکه
 با وی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه نجس العین است و هزاران بار در روایات و شتمی اهل بیت از صدقه
 صدور یافته گمانی الاصول سیاقی البحار و حیات القلوب رسول خدا با وجود آن صفات عالیشان معلوم نفرمود
 لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد و اگر دیده و دانسته طلاق نداد لقب پیغمبر معاذا الله و بنال رخصه
 حاضرین نمیکند و در حقیقت که علت طلاق برای حقیت خود مفسرین شیعه بیان می نمایند طر فیر آنکه چون حضرت
 زوجه دیگر را که حفصه بود در شرکت لقب با صدقیه و کثرت طلاق داد حضرت جبرئیل سفارش او نمود و انما صدقه
 تو امده و چگونه شما طر کسی مگر در آن سفارش برای ناصیه بدون پروا نمی جناب حدیث باشد پس این لقب
 از کجا بجای می کشد و این بدان ماند که چون شکست در بعضی از اوقات پسینان افتاده جمله ایشان گفتند
 که خدا را انقضی شد و در تصویرت علمای رفته از لقب این بزرگان و خداوند غالیان خبر می نیافتند بلکه محتاج
 به توبه هستند و اگر کسی را در غنچه باشد به مجمع البیان حوجه کند که سفارش جبرئیل سبحانه الفاظ خود را دریافت
 انشاء الله تعالی و از اینجا موضوع پیوست که روزه و نماز نایمی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز و روزه پسینان
 و دیگر عبادات خالصه از من و السموات لطریق اولی که محب اهل بیت اند و لواصب را بدترین کلمه گویند
 میدانند و عصیت اعداء المحدثین کان من الکافرین هر دو شیخ باید نگریست که حدیث امام صادق بدین معنی
 روایت میکنند که نماز و روزه نایمی هر دو برابر است فاعتبروا یا اولی الابصار انکم فی الخلق کفر فقه طایفی
 حق الیقین و بجا از الالوار بلکه جمیع کتب مذکور در این عقاید بدان دارند که علوم جمیع ایدیه می را خود از امیر المؤمنین است
 و علم این جناب سید المرسلین و علم حضرت از روح الامین و علم او از علم حضرت رب العالمین و لیکن در خصوص کبریا
 امام صادق از کافی نقل کردیم سلسله مذکور ازیم کثرت و خاک عدلت بر سر زمین و الی اهل بیت ظاهرین
 است و مقبول است پس صدقه هر چه میگویند از نقد یا مستفیض

وزاره یا ایمن یا پامال بر میر و زال گردید و الحمد لله رب العالمین و در تمام بسیاری از ابحاث شیخ
مذهب رفته در دیده و من در سحر خاطر احقر معجزه نشست از لوازم باطله بزم عیب معلوم حرفی گوش بکن که
که هرگاه سال سیم بر کلام شیخ بخیر می چنین است که استشاره نمیکند مگر کسی که او را بهتر از خود دانند پس در علوم
دینیه چنان از کسی استفاده خواهد نمود که از او کمتر خواهد بود پس گمانی که از قضایه ایم مدعی شیخ حدیث
رواج یافته بود این شیخ التاجین از انبیا و زبیر و بسیاری از تحقیقات امر القبر گردانید حال آنکه هر دو مدعی
بالذات و بالواسطه استاد او بودند زیرا که اسامه که از او انی اصحاب است و در زمان او وقت خلقت شش و
عنیت که مدعی خلافت خویش بعد رسول خدا بود و کما روی الحلی فی پنج الحق و صدقه الکشوری و بارگاه نشسته
که غیر از دوازده امام هر کسی که مدعی امامت شود کافر است پس استقاوه امام رضا در کتاب مذکور از اسامه
البقیه دلالت کرد بر قاعده شیخ که انما بهتر باشد از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفسد اتقی لا تخصی
پس گماند آنکه ایمه در میان سبیل بتراند از انبیا بلکه اولو العزم من الرسل فالظرف و ایاد اولی الالیه و اولی الی
کتب بود لا الاشرار قوله و از معنویان است که میر نیز تنبه بر آنچه گفته حاصل است الخ در مقام نیز شیخ بخیر
از لوح رحل در قعر گل سیاه بحال تپاه فرو رفتند چنانکه شیخ در گلستان فرموده است پاکدامن چون زید
بیچاره را با او قناده تا گریان در وصل به تفصیل این اجمال آنکه اگر مراد ازین تنبیه منی محدث است
که قائلش میگفت که برخیزند و لیکن ایجاد نمیدهند پس عجب نیست که این احداث که کفر معنوی عبارت
از ان باشد و در قعر گل سیاه مصداق کلمات بعضی از اخرج دیده لم یکدر میرا از مقام
قارون بر اصول مسلمین گذرانند و بر اصول منافقین بمقتضای معجزه باری که از دست حضرت امام سجادین برین
صدور یافت تا مقام حضرت ذوالنون رسانند زیرا که رفعتیم از معصومین احادیث متواتره المعنی نقل کرده اند که
هر که در میان معنی آیات قرآنی رای خود را داخل بدو باب تعلیم و تخصیص از جانب خویش بی اقامت بر این برکناید
ما و اولیای او و ذریه خواهد بود و این وعید را با یابی نیست از انجمله آنکه محدثین و مفسرین امامیه مثل صدوق
و غیر او آورده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من فسر القرآن برانه فاصاب الحق فقد اصاب الخطا و از انجمله
آنکه من فسر القرآن بر این قبلیت مقدمه من النار و امثال این احادیث چنانست که مفسرین ایشان بر ان اتفاق دارند
و اختلافی میان ایشان نیست چنانچه از کمال النوار و غیران نیز واضح است اکنون بجمع مکتب تفاسیر ایشان
پس بسیاری را خوانی یافت که معانی قرآن مجید را از هر مفسر آورده اند و هر چند در ایشان مقبول نیست در قریح از
میگویند و در نه بر جانش میگذرانند و جمعی هر چند ضرات معصومین فرموده اند بر ان الکتاب میوزنند از جمله کرده ثانی
فاصل کاشانی است که مدعی تفسیر خویش را در دیباچه آن بدین حشمت آورده و بالجملة در معنی مذکور از زید که ان
گوی سبق در بر بوده اندم بر آنچه درین مقام مقصود است یعنی سرگردان و عیایم قول استاد الشیخ و السید را
و این پس بدانکه محدث مذکور در تفسیر معانی زیر است و متذکریم فی الامر فی التوسید فی امر الحرب و غیره کما یصح ان

فيه استظهارا بر اسم و كسبه القوس و تهديد السند المشاورة للامة عن النبي صلى الله عليه وسلم لا و صده
 او ش من العجب و لا لما هردا و لوق طعن المشاورة و في نهج البلاغة من استبد بر اسم ملك و من شاد
 الرجال شاد كافي حقولنا و في الاستشارة بين الهداية و قد خاطر من استغنى بر ايد و بعد سطرى زير فاذا
 غرمت قلبي من ايد فاذا و لست انفسك على شى عبد الشورى في كل على الله فى انفسا امرك على ما هو
 اصلك لك فانه لا يعلم سواه و ان من عبارات چنانچه مى بينى امري چند بر ايدى انكه مفسر عقيد و خاص كرايند
 امر طلب مشوره بر امهات حروب و امور كه لائق شورى باشد از غير معالم دينى كه راسى اصحاب را در ان
 بچيند و هر چه در خاطر شريف باشد و بر دوى اليشان بگويند و ان نيست مگر وقتيكه دوى الهى دراز
 نماز نشسته و درين چنگ چنين الحورى بايد كرد و بعد از و دوى و بيان الهى طور آنرا از صحابه چنين
 چه مى شنيد باشد كه حاجت مشوره باقى نمايند بى است كه در شايه و معالم دينى ايجاد مشوره بنواهند كرد
 كه نماز صبح قبل از طلوع گزارند يا بعد از ان و زكوة بقد حصه بپردازند زكوة بران و فريضت روزه متعلق
 بشهر رمضانست يا شوال الى غير ذلك و دوم آنكه غرض شريف را مفسر نكرد و عقيد گردايند بعبادت از مشوره
 اصحاب كرام سوچيم انكه خواهد استشاره بسيار است ليعنى را بيان كرد كه قوى گردايند ان است امر بر
 كه در ان راى ياران طلب خبر نيند و اليشان نيند خوشوقت خواهند شد كه حضرت هر چه در جهان از كمالات غنايت
 و غور شفت راسى ما مطلبه و اگر راسى كسى پسندد كه مخزن و مهابى خواهد شد چنانچه علمائى شيعه از جناب مرتضى
 در دوسه امر روايت كرده اند و انشا الله تعالى درين اوراق مجلها يا مفضل ما يابى و ديكر ان هم بر اوصاف
 جليله و مناقب جليله او مطلع خواهند شد و او را فيما بين هم ممتاز خواهند كرد و انشا اليشان و هر كه متاخر است تا قضايت
 او را مطلع نظر خواهد كرد كه مشوره در طريق حضرت است بايد آنرا محكم گرفت و از دست ندادن و انكه شنيدى از غير
 صافى امر است محقق كه الحق در تفاسير مفضل آورده اند از انجمله صاحب الباب ميفرمايد آنچه بر اصلش و فارسي بدان
 ميرسد كه علماء اتفاق دارند بر آنكه هر چه نازل شده در ان دوى از جانب راسى المين نيند از جانب خود حضرت صلى الله عليه و سلم
 را از امت نولينش را حتى ستن مشورت طلب ساختن و خبرين نيست كه حكم مشاورت در ان بود كه دوى شريف در ان
 احوال بنا خيه و انهم از امور دينوى و مصالح اخروى كه كدام ميدان مختار كرد و فوج جا بجا متفرق باجمع ان مقابل
 دشمنان باشند و ان مقامى از ان ميكويد و بير و ن شهر را باندون آن اتفاق افتد و مانند اين امور و در مقام و نسبت
 است اگر عبارات مفسرين بلكه محصل معانى آن قلتم آيد البته اوراق كتاب تلويح كشد العرض چون انقدر زير بين سنا مين
 يافت يكلمات طيبات حضرت معصومين بود و مشد كشت كنون بكلام نهج الشيوخ رفته تا كز ميرت توجه نمودن و سب
 از ناسره ممتاز گردايند ان پس بعد از شق اول ميكويم كه مراد اتيند است كه موريد با ش باقوال حضرت طاهره از حضرت
 معصومين پس آنچه محقق بود در تفسير نكرد و البته است از تفسيريكه مفسر نكرد و لعل آورده و بمقتل حادث از ان خبر
 كه مشوره در امور دينى نمى بود بلكه در امور عبادى و دينى و اين امر از اجلاى پدياست عبادى و حاجت باطلنج

رای اصحاب نیست و شیخ جی انچه گفتند امری بدی است زینها مستند خود بر زبان آورند و سرجه گفتند
 بی تامل و بخور بود حتی که دلیلی بر تنبیه تراشیده خویش ترتیب دادند انهم ازین باب است که یک و حجر
 بر بغض مدعایش آمل میگردد و آن انیکه خدا تعالی گفته و شاکرهم فی الامر فادی عزمت فتوکل علی الله
 وقوع فعل را بجزم انحضرت منوط ساخته بر ای مشورت شان لیکن غم نمیشود مگر بلحاظ اطراف نسبت
 و تفریقین السوره عند الاطلاق فنج با موضوعه المفیده و المستفیده کلها که تحقیق غم چنانکه گفتیم مختص برب نقل
 از کتب روضه نمایید علاوه در کلام شیخ جی بنویسند و کاد باقی است نه بینی که از عبارتیکه شیخ جی نوشته
 و بتقلید حضرات ائمه در کمان خود اصلاح قرا بخید لعل آوردند از اخبارت پیدا است که هرگاه جمع شوند و
 متفق الراهی گردند آن امر را جاری بکن و در روایات فریقین موجود است که حضرت حکم فرما در اساری برادر
 حال آنکه مشوره فاروقی و سعد بن معاذ قبل اسارای بود و در روایات فریقین آمده که حضرت فرمود که اگر
 عذاب فرمودندی عمر و سعد بن معاذ فقط نجات یافتندی که آن هر دو بر قتل اساری رای میزدند و خدیجه را
 بتجویس میکردند رسیدیم بر آنکه شاید متوجهی سر برارد و گوید که عاقلان که ائمه اهل بیت گاهی بر محاورات اعتراض
 کرده باشند تا صحیح شود و انچه مولف دعوی تقلید ائمه برای مفید میکند و جوابی مختصر آنکه قصور متوجه است
 که اصول خود را نمی بینند که در بسیاری ازان خواهد یافت که حضرات معصومین بر آیات بینات اعتراض کردند
 و محاورات قرآنی را تقلید نمودند بر کمان روضه بیدین و کار مسلمین نیست که تفسیرات اعتراضات می نویسد
 و جوابهای دندان شکن بلکه شکنجه رگهای گردن میرتب میفرمایند اما بنظر من تفاسیر اهل حق این امر
 مخفی تواند بود لا والله ثم لا والله بلکه کتب منفرده درین ابواب ساخته اند و از جمیع کتب شیخ عبدالقادر
 فرزند قدوه اهل مصرین ابو بکر از نیست که صدها اعتراضات را جواب داده بخلاف علمای روضه که گویند و از تحریر
 شان بیست که ائمه اهل بیت طایرین محرمیت مجزه باقی حرام بخود خویش را در زمانه یادگار گشته اند حرمه از ان
 با تو میگویم که ضریر می زیر آیت که میگوید که معقبات من بآیة من خلفه یحفظونه من امر الله
 می نویسد قرأت عندی غیر الله فقال تقاریرای السمع بما کلین المعقبات من من مدیه انما آت
 من خلفه فقال الرجل جلت خداک کیف فقال هذا انما کنز کت که معقبات من خلفه و تر تیب من
 بآیة من یدیه یحفظونه یا امر الله و من خالک فی یحفظ الشی من امر الله و هم الم لا یسکة و لا یسکة
 یا کنس و این اعتراض را در جای دیگر چنانچه باید برای اظهار و سیاهی قی رد کرده ام تا عظام و نقل دانی
 که این مناقضین خواسته اند که باطلال قرا بخید بپردازند و ظاهر سازند که انشاء املا هر دو غلط است
 تا دین و شریعت بهم برهم نشود و لا حول دلا قوه الا بالله بلکه بر ابطال آن دلیلی قایم توان کرد
 و ان انیکه حرف فایر فاوا اتصال و بقیت را میخواهد و چون مترتب شد یا قبل بقیت بی
 برآمد و از اینجا است که در صافی بعد از دیدن اسادیت و نور دیدن نشیب فرار مقام قید مستوره

افزوده که صاف ازین کلام پیدا است و گفتنی در قسم آن نیست یعنی بعد از مشهور و اصحاب امضا بکن و البته هر دو کلمه
 بدار چنانچه حضرت باعلی امیرت که شترش رسیده بود که نیت توکل کن در الزامی شتر را به زمین محکم گردان
 و در شتر نیت توکل کن از الزامی شتر به زمین نیت توکل کن و ازین حدیث که با دیگر روایات آید در امر
 شیعیه مردیست شیخی را یاد نماید و تحقیقات حضرت مجتهدین که کتب را به شرح آن از آن بر است
 با انبیه تحفه است که خواص طلبه هم از آن منکر اند شیخی را القاب مفید کجیل انجا مید و این از حضرت روضه علی
 نیست امر در بین مجتهد الزمانی را که خالش درین کتاب ناگفته یکبار رسانیدند حتی که نام او را از مرید
 علمیه نه از جهت کفر و نیت خیر قبله و کعبه و سلطان العلماء تغییر نیکند سالانکه او از وطن الریاح که همه کس از شیعیه
 بر تالیف آن میازند انبیه ندانند که جناب الامین در کدام وقت بعالم شهادت روضه افزوده اند و در
 ناقه شریک جناب امیر و کارگر از توانمند شد و انهم قبل از جنگ بدر فاکتبر و ایا اولی الا لایعبار و این تجربه
 بحال مرثیه خوانی حقیقه می باشد که عمرش گذشت و ندانست که سواری امام حسین در فیصل با و در سواری
 یونس آمد با سواری مرزا الغرض اگر چه غم را بحضرت نسبت فرمودند لیکن قاضی انصیب و القبال ندای
 انبیه با و از بلند میاید که آن غم مرتب است بمشهوره اصحاب کرام محمد از قراءت الهیست غمست
 جلیقه مشکلم است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند غمست بالغم و در مجمع البیان بصیغه
 و دیاده کرده و پیشتر از آن کاشانی طبرسی آنکه چو از من توفیق بخشم و ارث او کنم پس توکل کن بخدا و حاصل
 قول باری عزوجل آنکه اگر دمی نازل شود حاجت استشاره و استخاره نیست بر خدا توکل کن و از امضا
 ما از یکسوی چیزی میسر ورنه با اصحاب خویش استشاره بکن و بعد از امضا و فقه کلام بالشیان امری را که
 محقق و معین گفته بجا دارد الحمد لله که همه امور این باب در دو حرف جامع او اند و از شیخی میسر است وادی
 بطور رسیده و شاید که شیخی بخدی چنان به سخن پروری منمک شدند که از آن هم خود را بمقابل تشبیه فل
 ساختند و بر هر کس عیانست که نسبت با سباب منافق توکل نمیدانند و شیخی از صغیر خطاب چنین
 حبابت فرمودند که خالش نیز از قراءت معصومین ظاهر شد یعنی اختصاص نسبت غم هم باقی ثمانه اکنون
 حال ایفای وعده که با مخاطب خویش فرموده بود و در مختصر آید بشنید که حقیقت اینست که مرآتوقی ازین سال
 نبود زیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات هویدا شده که هر بلایی که بحضرت امیر رسیده از زمانی و غیر
 روضه بود حتی که مطالبی اصول مذکوره سابقه از کتب شیعیه قبل الشیان عمداً نموده اند و سموه و انیم و دیگر
 بحثه بیان گردیده شکایت از اقوال امیر که کمتر از هزار و شصت نباشد که ما را القاب گردید برای امامت و
 مقرض الحاح و التمسید و لیکن زمینار بدان و فانه نموده و در اداعت چه نمود و تاکیدات از جانب
 امیر رفته که همه را یگان یگان شکستند و بر اصحاب نگار و نقش مطاعن بر لبند پس ازین محاسنین
 توقع ایفای مواعید و عود و مراسل و در است لاجرم ایفای وعده را فنی در خطاب صبی القبا از باب کرا

خواهد بود در حق استاد و انا علی ذلک من الشایعین و آنچه گفته که وجه امر مشاورت آنست که مراد و لغای
 آنست که سبب لغت گردد و طریق تدبیر امور باید گیرند و باداب خداوندی متادب شوند الخ بایستی اول از
 معنی مشاورت خبر دادند که استخراج رای باشد و هر چه بعد از تشکلی اصحاب قرار یابد و هر دو باقی نماند
 بحد و حدیج از اندوختن چیزی بی آنکه انبضی را معین گردانند در پی تعلیلات گشتند و در مخالطه بروی خود در
 احتیاط و شک نیست که از مشاورت طلب چیزی است که حاصل نبود و ان مشتمل است بر خواهی یکی آنچه انظار
 و الفتی و ازینجا است که اهل لغت نوشته اند و محدث بخنی و مجمع البحرین و مطلع البعیرین نیز تصریح کرده که اصل
 مشوره استخراج رای است که می گفتند شرت العسل منه یعنی استخراج کردم شهد از شغل و مشاوری است
 بسبب معنی می آید پس معاونه کلام برای قرار یافتن امر است و رفع تردد و تخمین نواید و دیگر که بعضی چارگونان
 و بعضی پنج الی غیر ذلک چنانچه مفصل خواهی دانست و معنی مشاورت هم فی الامرای فی ملاسلام لطیفنا فلولهم
 چنین است بر بیان او که رای اصحاب را استخراج بکن و مطلع شو که در قلوب ایشان چیست تا امری
 بی عیار قرار یابد و شیخ جی این راه را قبل ازین مسرود کردند که زمینها را جایز نیست حکیمی را بخیر می اند
 کتری اخذ کردن پس شیخ رخصه در وصل مخالفت قرانی افتادند بعد ازین باید دانست که
 اهل لغت صراحت گفته اند که غم نام تقسیم قلب است بکردن چیزی مثلاً صاحب مجمع البحرین بعد تلاوت
 آیت کریمه و اعتقادهم ان لا اله الا الله من قبل ففینی کفر متحد لکن عزم میگوید ای
 مفرودا علیه لقال عزمت غم را غم بالضم و عزمیه او اردست فعله و قطعت علیه حدیثی را هم بشنود
 که در مثال آن از حضرت امام محمد باقر نقل نمید که مشتمل بر رفتن شان حضرات انبیا باشند و نسبت
 و انگار و عداوت ایشان را بجانب پیغمبر خدا و عترت معصومین ثابت گردانند و از ان واضح شود
 بر غم و رافض که نواصب بر جاده قدیم حضرات انبیا و رسل میروند و معذور بلکه مایه و راند و ان
 حدیثی نیست عن الباقر قال عهد الله فی حمه و الا حمیه من بعده فترک و کم یکن له غم اهم
 لکنه و انهم و انهم متهم باعقد علیه فلیک انک فاعله و هیچ دانی که حضرت امام محمد باقر ع که در کتاب
 مختوم الذی سب الاحمر ما مور باله اترقی بودند لفظ فترک چرا آوردند و داد بلاغت دادند تا معلوم
 نشود که لفظ فقیس در آیت کریمه مذکور به برسان و سهو محمول نیست که دامن حضرت آدم را بکلاه
 ان ازین لوث پاک توان ساخت بلکه بخنی ترک است یعنی از وعده و عیشاق گرفته بودیم که باید
 در حق این سبزه تن چنان اعتقاد مصمم داشتن که ایشان برگزیده تمامه عالم اند و بد رجه
 ختم رسالت و امانت رسیده اند و مهدی ندر کسی چنان و چنین است کما فی الاخبار المستفیضه
 بلکه نام جناب میرزا و فاطمه و دامین و ذریات درین آیت نازل بود حتی که در بعضی ازین
 تفاسیر لبقیم شرعی موجود دلیس آدم این عهد را نقض نمود و ترک کرد و در نهایت اعتقادی

چنان شد که بدان باورش بود پس شنید که نامیست نشان در سالی و دلا حق میدانی و شب روز
 منبشوی چگونه درباره حضرت امیر مضموناً و مخلوقات خدا عموماً و فالبعده فرمایند و این بحث را
 پایانی نیست و متعلقات آن مناسقی ندارد پس اجازت بده که در آنچه بودیم یعنی خدمت ششم از
 توضیح کنیم که چون معنی عزم تقصیر قلب است آن را با ستشاره چنان زلبه و مناسبتی است که بدین نوع
 که بعد دوران کلام و استخراج آراء امریکه در آن تردیدی باشد متین می انجامد و بخاری باقی
 می ماند و بعد از این غیر از امضا جاریه نیست و قبل ازین از اساویت امیر معصومین برگزشت که مصداق
 امور را غیر از جهان آفرین که میداند اگر آدمی در سالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه
 در دل خود کرده باشد میداند که اعتقاد کرده بود و در آغاز که فلان امر مصیبتی جا نگاه بود و بعد از
 ده سال بلکه سی سال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی و عسکانت تکسر هوک و شیت
 فی هکذا حیران که و اینکه شنیدی در دنیا است و اگر مصالح اخروی را می دانستی می گفتی
 اندر بابتی و مناسبتی نیست و اما که بعضی از امور را درباره حضرت رسالت شنیده بودند و از همین
 حال غروا و مجاهدات را پسیدند و انما که گاهی چشم زخمی هم بشک حضرت میرسد زبان تبصیر
 کشادند که در کتب سابقه چنین دیدیم و شنیده بودیم که شما میگوئید باقی ماند درین مقام
 آنچه طبرسی مولای رخصه خصوصاً آقای این پدر و لیس تحقیق کرده لیس بدانکه زیرایت
 که نمیدانست که در کتب سابقه میگوید ای استخرج را بهم و اعلم ما عندهم و اصلوا
 فی فایده مشاوریه یا بهم مع استغناؤه بالوحی عن تعرف صواب برای من البنا و علی التوال
 اسد بان ذلک علی وجه التلیف نفوسهم و التالف لم و اگر رفع من اقدارهم لبین انهم ممن لوین
 باقوالهم و یرجع الی اراهم عن قاده و الریج و این اسحق و ثانیان ذلک لتقیدی برانته
 فی المشاوره و لم یر و الغنیه کما بدخوا بان امرهم شوری بنیم عن سفیان و یحیی و تالتمان ان ذلک
 لا من لاجلال الصحابه و لتقیدی ائمه فی ذلک عن الحسن و الضحاک و ثانیان ذلک لتقصیر
 المشاوره لتبصیر الناصح عن القاش و خامسها ان ذلک فی امور الدنیا و مکایده الحرب و لقا
 العدو فی مثل ذلک و سحران السبعین یا انهم عن الی علی الحیاتی و از ضمیر این خامس ظاهر
 است که در بیان فواید مشاوریه حصر مقصود نیست و اصل همانست که بار بار گفتیم معنی استخراج
 رای صحابه کرام و توضیح و تنقیح مرام با واره کلام و برین مشاوری و فواید بسیار است غیر
 محصور بطبرسی متصل الباری می نویسد عن جعفر بن محمد عن سابر بن نیرید فاذا غرمت
 حلی هذا کون معیاه فاذا غرمت لک و وقفک و ارشدک فتوکل علی الله ای فاعتمد
 علی الله و فی به فوض امرک الی الله یحب المتوکلین یعنی الوالین و المتعبد علی

والمفصلین الیه الواکلیین امورهم الی الله وتمدیر و چون برین عبارت اطلاع یافته
و آنچه داب برین مفسرین هست بقصر حج احقر الانام بالاشناختی از سکوت و رزیدن در
آنچه مقبول است و بر دو قبح لب جنبانیدن و آنچه مقدوح است عیان شد
که مولای و آقای مجتهدین را در هیچ مقامی جای سخن نبوده و نه باب قیسل
و قال راجع کثا و نه یاد جدل و جدال می نهاد چنانچه زیر آیت کریمه لَنْتَ لَاحِقَکَ
مِنَ الْحِکْمَةِ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَقْدِرُ عَلٰی مَا یَشَآءُ و در تفسیر مذکور دیده باشی الی غیر ذلک
من الایات پس عیان شد آنچه بالای این مقام بخوبی بدین وجه تمهید یافته که حکم مشوره در
حروب بود یعنی استخراج آرائی صحابه و علوم ایشان نه در مخالف دینی کما بینا مسئله و
در فرایداستشاره مذکور کمال عنایت بحال اصحاب و رفع درجات شان لحوط آنکه این
عروه و لقی را از دعت نهند که خدا الی عز و جل مدح کسان می فرماید علی مصلحت ان بود که بنابر
این مردم را درجه تقرب نمیدانند و رازی بالیشان نمیکشند که عالم گفته اند غیث را چه نمیدانی و بنابر
بدولت تو نمیکند بانباز می و غیر از جناب امیر که چنان محصور بود که دانی هرگز راه مشاوری نمی
و چون اکثر مشاورت با شخنین بود البته نه سبب رفعت باطل گردید و طریق الفت با اهل دنیا غیر
ازین نبود که در هر باسرا ان اتفاق را غیث فرمود و انرا میخشد که هر که از دیه سر فرورده و در ترازی
آهنی دوش است که برین سنت میرود و نیز نمیشد تا صبح از غیر ناصح و حضرت را استعانت در امور مذکور
جایز بود و امر جدید آنکه خود حضرت در بعضی از امور مثل تاجمیر النخل با صاحب کرام فرمود و ائم اعلام با
دنیا که پس استخراج راجع اصحاب و بعد از امت و در شان امضاء امر منافی شان حضرت بنیاد شد
الکون غیث و نابود شد آنچه ریس الحناکب یعنی شیخ محمد بن یحیی را بود و بافته بود و در سپس اهل
حیاکب یعنی فرزندان یومین حیاکب لب افتخار کشود و این وجه اول بود و متقدم الشرف و موعود و اول
راست پرسشی بر اصول یا موجب مزید الفت شد و هم سبب ارفع مدارج اصحاب کرام که یا داب الی
در رسالت پناهی مشاورت شدند و ائمه را یا در گرفته انجمنان لعل آوردند که به برکت آن عالم
بنورین اسلام منور گردید و دنیا را باغ و بهار گردانید و بر اصول رفعت و خیالات شان
هرگاه مشاوری با اهل اتفاق بود و مشاورت مذکور زیاد تر موجب اتفاق و شقاق و عصمت
خلافت شد که راه از نواد که فتنه معاذ الله پس قصه مصلحت یقینا کشید که لا لا یخفی حالا باقی
نماند از کلامش صحیح کردن ایاتیکه که در کمال غایت اهل اتفاق وارد شد و شیخ مفسرین
و هر کس که براه رفعت قدم نهاد و انرا بر وسایلی مهاجرین و انصار از راه اتفاق راجع ساخت
و در تدبیر این امت حقیقی که اعرفت از در مطالب برآمده کما فی البصائر و النجای و غیرهما پس

مناسب آنکه درین باب نیز از نظر اجمالی درج ندارم چنانکه وایضاً می تواند که باشد الخ این وجه
 تا آخر قول شیخ المهلین که بعد ازین تفصیل و جعل آنحضرت را امر مشهوره ایشان نموده و دلائل
 بر آن دارد که سوره توبه که اکثر این آیات در آن است قبل سوره آل عمران باشد که این مشهوره
 در آن نازل گشته و خداوند خود از کتب ایشان و تفسیر و قبول قدوه المفسرین ایشان که التفسیر
 فی کبر السعای واضح است که سوره توبه تمامی در مدینه منوره نازل شده مگر بقول بعضی خاتمه آن که
 «فقد جاءکم من أنفسکم یکذبون» و آیت پیش نیست و نیز در آن دخل ندارد و دخل
 نبود بلکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر نازل من القرانت و عشره کور هرگز این قول را بر د
 نکرده و از مطالعۀ تفسیر که در آنرا بتفسیر اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صادق علیه السلام
 عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالاخر نزول اجلال یافته و اگر با اینهمه درین باب تردیدی
 داری باید که حفظ این دلیل همت بر گاری که سوره توبه قطعاً و یقیناً بر ذکر غزوه بنو ک
 است و اهل سیر و تواریخ نوشته اند و نیز از تصریحات ایشانست که در ماه رجب اتفاق سفر افتاد
 و این غزوه را سه نام نهاده اند غزوة العسرت و ساعه العسرت و فاضله زیرا که منافقین مختلف و
 در سوا شدند و بنوک بنانیرشت و با ابی بونعی است و در جهت شام چارده منزل از مدینه طینه و از اینجا
 ماه شق یازده منزلست و عشرت این غزوه را در جانی دیگر یاد کرده ام و تازه انیکه منو و از
 مدینه رسیده و زرا اعتبار قریب در دو دیده بر لبای شیخی این سفر بسیار شاق بود و زاد
 در اصل بسیار قلیل و تعداد افواج کفار پیش از پیش و دشتی عظیم یعنی دشت شام و پیش
 که تا چهل روز در آن درختی بنظر نمی آمد و آب نیز نایاب مگر اندکی نبات مسکین باید دید
 که کسی از ایشان مختلف نکرده و جبر سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول قایم گردیده
 و کار منافقان بکمال قضیعت و ذلت انجا رسیده و جمیع لشکر شریف درین سفر بسی هزاران
 میدهند و بعضی هفتاد هزاره غالباً که این شمار با همراه خودیم و اتباع باشد و اول بدو آن
 و بر لک تصدیق آن در مذہب شیعه مجلدی از بحار الانوار فاضل مجلسی و اسفار غیر او که در
 سیرت زیست است کافی و وافی است الغرض چون در مذہب ما رساله بدل القوه فی سنی
 النبوة بتصحیح حال تنوک آخر غزوات حضرت در این سوره مذکور شد مدعاست مفسرین
 چنانچه باید بحصول انجا می رسد سوره آل عمران بالیقین بر آن مقدم است و درین موخر پس
 شیخ جمی آنچه ارشاد نموده بود و درین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین که در آیات
 مذکور رسیده و ذلت حکم استخباره بحسب خود فسر نموده مذمت و بالا و برهم و در هم شد
 و نقل قول شیخ سعدی که مجتهد در تالیف خود آورده اند به شیخ المهلین منطبق افتاد است

سه اگر تو قرآن بدین مذهب خوانی به پیری روی مسلمانان قطع نظر از تشریح و کلماتش بسیر و تواسخ دانی
 نیز به جناب شان ختم شد و جناب مجتهد الزمانی ازو هم با فقر اتری نمود و ذوالقشین را با حضرت امام سید
 میبگانه عینی در تشکیک البانی چنین افاده می فرماید که نص قطعی باشد به نزول آیت مشاوری
 قبل از احد که در سال از هجرت است و آن عبارت این است و لکن بمقتضای و تشکر و تهنیتی که از حق
 چون مشوره از صحابه فرموده اینها برخلاف رای هدایت پیروی انحضرت مشوره خروج دادند
 و بالا معلوم شد با حدیث معتبره که کار عقل مشاوری است و حضرت احتل الناس بود با عترت
 این سفهانی عقل چون انبیکه در کلیه در ذهن ناظرین راسخ شد اکنون در خبر نیات تفصیل
 با اجمال قیل و قال می رود که دوم آنکه آنچه شیخ بحضرت رب العالمین در وحی یا الهام نسبت
 کرده که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صدد دود و کفار و در پدم بینان سعی بسیار اند
 خلاف واقع می نماید زیرا که صحابی کسی است که دلش مقصد باصول اسلامیه باشد و برانش
 بدان گواهی دهد و خاتم او بر اسلام شود فلاسی من الاصحاب بمنافق دلا هر تده فلیت که
 که او با وجود نفاق امداد کفار نماید و دوستی حضرت ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد
 و اساس اسلام را بر اندازد چنانچه در ترجمه عبارت شیخ المعالمین حضرت رئیس المجتهدین
 بیان فرموده اند که هر کسی که مردم چون راه علم بباطن منافق ندارند و نفاق او هنوز بطور میانه
 او را مسلمان و صحابی می تواند گفت رب العالمین دانای منان و آشکارا ایشان را چگونه اصحاب
 تواند فرمود که لایق با الجماله یک چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای راشدین لطیف خاطر
 اسلام نبودند یا آنکه راه ارتداد برگزیده و از روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود
 و مردوست و کارش از سوسطائیه در انکار هدایت برگزیده چون ایشان ایمه مومنین نه
 باشند و دیگر که بود که اساس دین ثلث را محکم گردانید و درین مقام در صولت میدریه
 علی المجوس القدریه بجهاد رازی شده بسبب کجاست که از آثار هجرت پیش آمده و بارها
 گفتیم تعرض نکریم اما بگردم پس در تفسیر خرافات شیخ رئیس اهل خرابات نظری کنیم اما آنچه
 شیخ جی فرمودند که ذوات منافقین را بحضرت شناسیده بود پس در آن هم نظر است
 زیرا که در همین سوره این هم بر حضرت حکم رفته و لا تقبل علیکم و لا تقم علی قلوب
 و انین ایت پیدا است که انجناب انیقوم خانه خراب را چنانچه باید با عیان هم میشاخت
 و محکم بدان بود که نماز بر جنازه منافقان نگذارند و بر قبر ایشان است و دعائند پس اگر
 اصحاب منافق می بودند حضرت چه را بر جنازه اصحاب می استاد و بر قبر ایشان دعا می فرمودند
 نمی لازم آمد معاذ الله و صاحب حجج البیان بر این آیات اقرار نموده که بعد ازین برگزیده

و بجا زده مسیح منافقانه استاده نه دعا فرموده هم چنین آیات و دیگر مثلاً بار بار فرمودند که ایها الذین
 یحکمون فی الدنیا و الدنیا فیه فی کل وقت و مکان و هر کس که از ایشان است که گفتند و از ایشان است که گفتند ایان
 رخصه در تفسیر این سوره هم اقوال بدان نموده که حضرت علی علیه السلام در روز حید منافقین را
 کما فی الت و بنیوئی از مسجد شریف میرون گردانید و اجماع اهل اسلام بر آنست که کار اعیان را
 بر روز و ترقی بود و بکینه و کینه را نیمه رخصه و برادران شان در قرآن حید و حدیث شریف و اقوال
 می بینند لیکن دانه و دام خود را نمی چشند اما آیت اولی پس حجت الهی در آن قائم است برین اقوال
 هر سه که از زیر که برای منافقین و من اهل الدنیه فرمودند و ایشان اهل مکه و منادی ایشان بودند و تا
 امروز شیخ الغافلین ازین هم مخفیست که سبب وجود نفاق چه بود و کجا بود و داد در مکه هر که مسلمان
 میشد که کفار و ابا جمل است ازینها میدادند پس نفاق بکفار که در مکه غالب بودند چگونه راه یابد
 و این خود دام است هم نقلی و هم نقلی و ازینجا است که چون یکی از مقتدایان رخصه را پرسیدند که است که
 ایان شیخین در مکه شریفه طیب خاطر بود و با کراه بجز و شنیدنش نقد حواس در باخت که اگر باطل شود
 اول ایمان حقیقی بر آنست شیخین به ثبوت رسید و اگر ثباتی و اگر این خلاف بداهت است زیرا که
 اگر آه از جانب کفار بودند از حضرت سید البراء پس بچاره حدیث کثان بگریخت گویی چون بدارالاست
 رسید که حضرت امام بر کسی در گمباده بود و لیکن او را فرمود بگو که ایمان شان طیب خاطر بود
 بامید خلافت و شریاری که از منجین و کما مین شنیده بودند چنانچه همراه جواب دهند لشکر قبل
 ازین دیده یا شنیده باشی غرض نیست که در مکه معظمه صورت نفاق بوجود دنیا بد بلکه هرگاه
 حضرت هجرت فرمود و حکم جهاد رسید و غلبه دین اسلام روز افزون شد و بدینکه ریاست اهل
 کتاب و مقتدایان خویش دیده راه مگر بر کشادند و از رخصه و نفاق بر آید نه بسبب خلوی و این
 علماء صاحب مناج و غیر او کتب خویش مبطوع گردانیدند و کتب عبارتشان و حسب اطمینان و در بیان
 اختلاف باشند نیز کلمان ترین یهود و مسلمانان اسلام و هم دیرینه را حکم کتاب مختار و مجمع البحرین و
 کتب معتبره آثار هم کتب خودی معنا این آیت دانی بدایت ایران است که اگر رخصه تا امروز در جواب آنچه دقیقه
 سماعی تا امری نگذاشته و بالاخر چنانچه مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند که انصاف نیست
 که بعد از سابقین و اولین مهاجرین و اهل ایمان و اخلاص مانع ایشانند و حق تعالی بر ایشان
 خویش را امانده فرمود پس از ایشان سخن باید دید و غایب که این بحث نقص طعن الزیاج مفصل قلبی
 خیال نفاق سوی ایشان بدیدی البطلانست علاوه بر اینکه رخصه دعوی ایمنی در کتاب فن که
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم انهم قبل از نزول سوره توبه چهار روز پیش ازت در احادیث بسیار از حال
 شایخ زاده بودند و البکر را بجا ضرورت هم اگر گفت تا کفار را بر آه عار دلالت کند الی غیر ذلک پس حق ایشان

از آنجا که خداوند تعالی ارشاد نموده است: «وَمَنْ يُؤْمَرْ بِالْعَمَلِ فَلْيُجِدْ فِيهِ غُلَاقَ الْمُنَافِقِينَ» (و هر کس که امر به عمل شود باید در او غلظت منافقین را بیابد) و در این آیه شریفه، خداوند تعالی به ما امر کرده است که در هر کس که امر به عمل شود، باید غلظت منافقین را بیابیم. و این غلظت منافقین، همان است که در روایات و کتب معتبره، در بیان صفات منافقین، مذکور شده است. و از این رو، در این کتاب، در بیان صفات منافقین، به تفصیل پرداخته شده است. و از این رو، در این کتاب، در بیان صفات منافقین، به تفصیل پرداخته شده است.

آورده اند که در خلق رسیدند و اگر خوف خدائی داشتند مصداق قرأت بر ایشان می شد و در قسمهای دروغ
 چنانچه در دنیا می شناسد که مهاجرین و انصار است یحیی حضرت سید ابرار که صاحب مشهوره بودند مصداق و
 شواهد و حجتهاست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** باشند مخصوصا حضرات خلفای راشدین و دیگر مهاجرین را از وار و شکستار
 سید المرسلین که حضرت امام صادق علیه السلام باشد و ابو جعفر اول و ثالث در کاف و متمذیب بورقی
 چند بطریق تمام روایت کنند و زاید بر همه آنکه حق تعالی مهاجرین و انصار را و هم تابعین ایشان را
 درین سوره یاد فرموده و رضوان خویش که اگر نعم الهی برای شان است ثابت میسر نماید و اگر بنور شیخ
 المناقین و ما و مدین او پی معتقد و دینی بر بند باید که بصافی تفسیر این آیت را مطالعه نمایند که معنی آن
 نیست محصل در عبارت سلسله فارسی که چون سوره از قرآن مجید فرود می آید منافقان بحسب انکار
 چشمک میزدند می خندیدند و بطنی می انداختند که عیب ما را آشکار میکنند و با خود میگویند از این
 اسلام کسی شمار نمی بیند اگر بریزیم که صبر نداریم بر سماع این و تدبیر خروج می نمایند پس اگر کسی
 ندید بر خاستند و اگر کسی دید تاب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوائی بازمانند
 حق تعالی صرف کرد و قلوب شان را از ایمان پس بدول منقبض می خیزند و بروی خود می ریزند اینک سید
 حال منافقین بودند و میگویم که بخلاف اصحاب درین امور چنانچه از تفاسیر فریقین واضح شده که اعترفت
 اما آیت سوم پس حاصلش غیر ازین چیست که قسمهای دروغ می خوردند برای خود تا در اگر شماراضی شوند
 بسبب آنکه حال قلوب ندانند خدا چگونه راضی شود از آن مردم که از جود شرعی بر که شدند یعنی چون خدا
 از نیاید باز باشد رضای شما فرضا چه بکار آمد بعد ازین فرمود که **الْأَعْرَابُ أَكْثَرُ كُفْرًا وَ أَفْثًا** و اجماع فخر
 بر آنست که مهاجرین و انصار که صاحب اشاره حضرت بودند ضا و بد قوم عرب بودند نه اهل آنکه قسب قلوب
 داشتند و صحبت نداشتند و بدی و خیال و حال اصحاب مدح از ایت آخر تا و اوصاف لشعیر یعنی **لَا يَتَّبِعُونَ**
الْأَعْرَابُ أَكْثَرُ كُفْرًا وَ أَفْثًا چه فریه سابقا معلوم شد که آن خلفای راشدین اند که دنیا و ملامت
 انکار نگویند از کسری و قیصر کنندید که امر مشر و حافی اول ندانند و پیوسته است که آیت که بر مصداق است
 بحرف شری که اکثر تاپس بر مد و رسم دلالت دارد و حاشا که ایشان بعد از علم ببقای راضی شوند
 خلیف که چون بر فاروق اعظم حال لفاق بعضی در حق آنحضرت معلوم شد در همان ساجد که دلش زد و
 و خدا و رسولش مستحسن داشتند و مرتبه او را بلند گردانیدند بقتله و فدا نیمه ایات را در حقیقت میخوانند
 که بحضرات خلفا برگردانند و حق تعالی در کلام مقدس خویش در بر مقام رفیع میبود مست راستی است
 رسوائی گردانند تا ملین منافقین و مرتدین را ایشان منافق میگویند و اند **فَاللَّهُ أَكْبَرُ** اما آیت
 چهارم پس ترجمه آن کفایت میکند برای شیخ المناقین و بال و کمال دنیا و آخرت می افزاید
 زیرا که محصلش نیز بخوردن قسمهای دروغ میسر و در مخصوص که ایشان را در زمره مومنین و اهل

سید المرسلین داخل اند و حال آنکه باسلام و دین کاری ندارند و اینکه میگویند از راهی است که هر چه از
صفای صاف عیان میشود ازین آیت انیم عیان شد که در اصحاب حضرت منافقین و کلمه من نیز
زیر آنکه فرمود ای اصحاب بنی انما قسم میخورم که از جمله شما کسی که از جمله شما نیستند شما را
ایمان دارید و اینها خوشایند و لایق می نمایند و الحمد لله که در اینجا بهتر به توحید می رسد که رخصت می شود
خود که منافقین باشند می روند و اما را قدام شان می بیایند و هرگاه با ایشان را صحبت میکنم که بغیر
لقبه مذسب و دین شما است که منافقین سابقین اینجا میگردند بکمال غیظ و عصب در می آیند و کاش رخصت
بر خود قصر میکردند انیم نشسته بلکه ایمه دین و اسلام را که گاهی خوشایند و لایق می گردند و در انواع مصائب
و بلاها افتادند بر نفوس خسته خود قیاس کردند بلکه از انهم در گرفتند که دین و ملت را متغیر ساختند و
یکی را بر تن دیگری فرافکنند و دیده و دانستند اختلاف و رامت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
لما فی الکافی و الله عز و جل و انما هم و حق تعالی در کتاب مستطال شان بیان کرد که بعضی فکرم کرد
که شما ایمان ارید این پیغمبر را غار مقرر و بالاخر اگر کشید و بگویند اوصاف رسالت و حاجتی در
نیایم پس از دین او بر کردیدیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شیعه
بوده است اما دین من بکام می آید و آیت کریمه انیت و قالک کایف شد من اهمل الکتاب المنع بالذکر
انزل علی الذین امنوا و جعلناهم امة واحدة و احکم بحدود الله و احکم بحدود رسول الله و احکم بحدود
الایشان بر ظاهر است چنانچه در علی الشرائع دیده باشی که چون شیخین مکرین در باره فدک خواستند که جناب
سیده عبا را بیکه دارند از خاطر شریف دور گردانند و علی مرتضی تسبیح شد و ایشان را نزد حضرت فالیه
و احجاب از ایشان ارشاد نبوی ۲ پرسید که بیان کنند که یوسفی من آ و بسا چگونه بعد و راند بر بین که
هر چند نزد شیعه حضرت شدید ایشان و است بجان عنوان روایت کردند که شنیده بودند و نه حرفی
گاستند نه افرودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام امین برای شهادت پنه فدک
آمد گفت که تا ایوب بکرا در تفرقه بگویم گواهی ندیم پس حدیث مناقب خود ذکر کرد و گفت از حضرت شنیدم
یا نه ایشان اوقت هم از راستی دست نه برداشتند و هر چه بودند از اکتشاده پیشانی بیان فرمودید و از
سجده همین صدق و راستی صدیق بر می آید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دشمنان داد و
تجدید می نمود قبول کرد و بر سخن دیگران گوش نه نهاد و گفت بل از من آن امر صادر شد و بر من نمی آید
لغرض راستی موجب رضای خداست پس ندیدم که کم شد از ره راستی و این از ان قبیل است
در رقصه احجاب مرتضوی در نهج البلاغت می آید که علامت ایمان آنست که هر جا که دروغ سر امر میشد
شد تو راستی اختیار کنی ولیکن وای بر مذسب و دین ایشان که دین جناب میرزا تاملت الحیات
لقبه دروغا لوده دارند و احجاب پیرامون مضمون حدیث نگردانند و شیخین را متبع آن بیان کنند

در شب در نور تبری از ایشان پس ایستاد و نامی ایشان را لایق آن نماندند که مناظره
 کرده راه دینی بایشان نموده شود ولی مقصود آنست که عوام میان هرگاه این مطالب را اهل استعداد
 بشنوند بر عقاید خویش قوی شوند و در نیامان این فرمودی اندک حقیقت آنست که در مای بلاغت
 و از آغاز تا انجام بر طایفه فاضله رفته بقیه و اولیای منطبق گشته است اگر سینه نزع ظلمت است
 پستی زیر طایفه باغ بهشت پالی آخر تا قال اما آیت عجمی که بی بساری از آیات و نامیم را ازین سوره
 گذارسته بسوره منافقین که تمام پیشوایان ایشان موسوم گشته ظفر کردند و نظام را گذارسته سبب
 نظام اختیار نمودند پس خاتم آن دال بر آنست که حق تعالی صیب خود را از صحت ایشان ترسانند
 و بر حدیث گردانیده و دعای بد و کمال ندمت نموده پس عقل چگونه تجویر نماید که حضرت این اشقیای
 را در صحت مشوره همت طلبید یعنی از ایشان را می جوید و ایشان را دانسته باشد که از علم و نظری به
 اندکی چنانچه باطنی در صافی تصریح کرده و بشیبه کاسم را منطبق گردانیده این دو امر ضمیمه گردانیده با هم
 هر دو نقیض اند و این امر از آیت کریمه خود را هر است که لکنت المنافقین کایفهمون ولا یعلمون
 ای صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان نبود مگر همین که همراه اصحاب شنیدید بلکه منفر دین باشند
 و این را اطفال خود و سال میدانند ولیکن سیر نایاب از انهم محروم بودند و از مواعظ تبلیغیه پیرو بقای
 هم از ذوق فقر عیانست که ع از دشمن خاکی سذر باید گردید و خود از تقریرات شیعیه بیایم که اخبار
 سقیفه را جمع کردند و از تقریرات قاضی شیعیه تراشید و نافع است که مردم را خیال تبعی را سنجید
 که ایشان مشرب حضرت و محل مشاوری اند هر چه کرده اند راه صواب خواهد بود اما آیت ششم و هشتم پس
 اینها خود علامات لنفاق اند بالیستی بلا خطه ان از ایشان حذر فرمودن و آخر از نمودن و در دنیا غلطی
 از خیر صاورشند که مقصود هیچ نباشد بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امور
 در کسی غریب شود لایق محبت شریف بلکه غیبه اسرار خواهد بود پس محمد بن شیعیه کلمه اجماع مجامع شدند
 که در کتب خویش مثل سجاد و حیات القلوب خطبه اخیر حضرت در سنارش انصار آورده اند که این غیب اسرار
 و محل مشاورت من اند احسان کنید ایشان و تجاوز نمایند از بدان طرقتی که چون حال خوارج را از جانب
 شاه ولایت پرسیدند که ایشان کافر اند انجناب فرمودند که اگر کفر دور تر میرود پرسیدند مگر منافق
 خواهند بود فرمودند که ایشان کافرند و الله اکبر و خوارج ذکر خدا می نمایند بکفر و اسیلا پس توان
 فهمید که منافقین بلا ریب بدتر اند از خوارج مگر بن حضرت علی مرتضی و عین رحمت اند لا جرم مقام تحیر است
 که کفار نبند و اما میجر بن العین شهادت نمیکند فقط بحسب و حق ایشان آمده و لفظ بحسب که عین نجاست را گویند

لایق آن نباشند که در مشور و طلبیده شوند معاذ الله عاده و آنجا هم یافته باشی که اهل صفین چون
 حبارت بقول خوانج نکرده اند باید که کارشان سخط و اشتباه گشت و در نه لازم آمد بمقتضای آنچه
 و امثالش که در جمیع کتب هم موجود است انقلاب امر عظیم که تکفیرین محضی باشند و او شان کاخر حجاب و
 حضرت عقیل را بعد ازین چه می بایگفت که ناموت هم او شان بود و اند و امیر حسن خاتمه میداشتند
 چنانچه در کتاب مذکور است اما آیت هشتم که بعد از فاصله یکد و سطر آورد نوشت الایلیس در آن تحریری است
 ظاهری و استثنای و استثنای می باید چنانچه لاریا و لیکن حقیقت اینست که این شکایت بی احتیاج بود
 شد و از باب غلط این است زیرا که شیخ نجفی و مقلدش را باقران مجید چه کار تا در وقوع غلط ظاهر
 بایشان متوجه باشد و قبل ازین بعضی از امور موبد انجمنی نوشته ام که حضرت صلی الله علیه و سلم
 ایشانرا ندو اتم می شناخت فلکف که عادی و نصف نزد مجتهدین در شرح نهج البلاغت بر یاد
 من آن آیات را آورده و این کتاب از خاز مجتهدین و متوسط اصحاب فقیر رسیده بود اکنون در
 تحریر ان مقام موجود نیست معذ از و لتقر فهمه توان یافت که حضرت ایشان را می شناخت
 در قللت نسائک و ایها خود آیت ما قبل **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضًا**
أَن يَخْرُجَ اللَّهُ أَضْفًا نَعْمَ دلیل بر آنست که چون حق تعالی احقار از منافقین ظاهر نمود حضرت
 بلکه مؤمنین هم شناختند که ایشان اهل لقای اند و نیز معرفت حضرت اند و لتقر فهمه فی لحن اقصی
 صاف ظاهر است و انچه قد اقبل ازین بومعوج انجامید که حکم استشاره بعد از سوره توبه است و تعلیم علما
 و سوره توبه در انرا نازل گشته و سوره محمد صلی الله علیه و سلم نیز مدتی است و قبل از سوره توبه فرمود
 آمده که تأمین من البیان پس اعتراض سابق برین استدلال هم وارد است که بعد ازین معرفت
 حکم مشاورت طلب نشان برای این امر نازل فرمود و در صحبت نشان مضرتهای بسیار بود و فایده
 متوجه و انهم ظاهر که چون آنها از صولت و دبد به حضرت و اصحاب کرام می رسید و تقیه میکنند پس رعایت
 القیه تا که بر بلیکه از و آیات نشان پس چنانچه از بلیکه صادر باشد بلیکه عادی گفت و انجمنی علمای
 امامیه خصوصاً شیخ الشیوخ و رئیس المجتهدین بوجه بسیار خوبتر میدانند حاجت مخرج و بسط نیست و مقام
 امری موجود پیدا آمد و آن نیست که جناب امیر افتخار بدان میگردد که چار قول من مطابق و حق
 افتاده از انجمله انکه امر مجبور تحت لسانه فاذا الکلمه طریقی تعالی مطابق آن فرمود و لتقر فهمه فی لحن
 القول و از کلمات علمای شیعه بر اصول نشان واضح میشود که این آیت که می نویسد در آن نیست
 بلکه لحن را به بعضی جناب مرقفوی نیز تفسیر کرده اند از انجمله روایت ابو سعید خدری که صاحب
 مجمع البیان هم آورده و بر یاد من در صافی هم منقول است و از انجمله روایت جابر انصاری که انهم برین
 تفسیر دلالت دارد که مراد از ان عدولت انجمن است یعنی در زمان حضرت سرور و جهان الفضل را

و خاصا شایسته است که من اختیاری ندارم انبیر مردم مرا مغلوب کردند یعنی اهل بلوی بنو عثمان جز من غالب
و من مغلوب انشأتم و ایشان مالک من مملوک ایشان هشتم پس بر طور ایشان امیر امدی اظهار قیامت
و فضاخ مذموب این بدانند ایشان توان خواند که س و زیر پین شهر یار چنان به بهمان چون
نگیرد قمار چنان تا این نمودنای لوازم رقص است که هر جا آنچه مناسب می باشد بقدر ضرورت
گفته می شود چنانچه با شمای تقریر بی می سری و اگر مجتهد در جوابش قلم بدست گیرد چنانچه در مثل
اهل هند مشهور است که چون مخمخت را عار و تنگ محیل گیرد و شمشیر بدست گرفته برای جنگ بر میخیزد
خواهی داشت که اگر زندگی باقی است آنچه بر آغاز و انجام اصول قوم لازم گشته بر محلی را مفصل گویم
و در نه اجاب تلامذه خود را وصیت کنم که دقیقاً از ان بجهت حقوق باشد ضرورت باقی نگذارید و بر سر برآید
شما میگردم از مباحثه که هنوز اکثرش در پرده است برای الزام بردگیان و رفتار مجتهدین و متکلمین ایشان
همه در مناظره و جدل و جدال ایشان صرف کنید و در مقام آنچه پیشوای مغیرین قوم یعنی طبری بعد نزول
آیات فقه بر گرفته اگر بغیر طاقت استماع ان نداری قلیلی از ان بشنو که چیست پس نیز این آیت
که می ماکان الله که شیخ در آخر کلام خویش آوردند می تولید که باین نیست پیغمبر را و نه عهدی از خدا
لبسوی آورفته که مشیرین را مفید کند تا فدا گیر از ایشان یا احسان دهند بر آنها تا مبالغه کرده باشد در قتل
انها از برای آنکه مشرکین عبرت گیرند و از دست درازی و عدوان بازمانند که این قبایل دل است با مشرکین
پس باید که بخوبی انتقام قلم و عدوان از ایشان بستانند این خطاب حضرت پیغمبر بود و اکنون یا صاحب متوجه
میشود که راغب میشود با خدا فدا در قتال دل که هنوز مشرکین چنانچه باید که نشنند و خدا میخواهد از غیب
آخری را برای شما و خدا غالب است و علیها نصرا خویش را میخواهد و حکیم است که هیچ فعلی از آنها نشن
خالی از حکمت نمی باشد اگر نه حکم سابق گشتی که عذاب پیغمبر را بد بر قومی تا بیان کنند البته تابستند
ی رسید عذاب بزرگ نیز مراد است که خدا فرمود تا منی در ایشان باشد عذاب نشو ند پس بخوبی از
آنچه عنایت گرفته اند از اموال مشرکین و حالیکه حلال و پاک است و از خدا بترسید و بلا قصد آنکه در جنگ بدر متجاوز
با حلاله و روایات از روسای قریش کشته شدند و هشتاد کس اسیر شدند و از مسلمانان چهاراد کس اسیر شدند
و حضرت چون برگرداد که شنت و حال محبوسیشان و نیز خویش بر لب و و صاحب پرسیدند فرمود ناله عباس را پریشان کرد
تا ناله و قید و بند را بر داشتند با خدا و ان مشوره فرمود و ارشاد کرد و بدید بگریزند و شهید شوند اصحاب بقدر ان و اگر
خواهند قتل نکنند و اصحاب خصوصاً انصار بر خدا ارضی شدند بعد از این آیت مذکور و نازل شد و فدی بکثر تر از درم بود
چهار هزار دیناری که که در حضرت آمدند که اگر ایت شد درین آیه رسد و قتل ایشان عرض کردند یعنی ایشان تر از ان
کردند از وطن پیشوایان که اندر عمر انیم گفت اقارب ملازمین عده یا قتل کنم و اقارب علی را یعنی و اقارب عرض کرد که
فدی بگریز تا صاحب قوی شوند و شاید که ایشان بعد از این مسلمان شوند حضرت درین واقعه فرمود

که اگر عذاب آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ از شما کسی نجات نمی یافت و امام باقر فرمود که چهل
لوقیه بود و هر لوقیه چهل مثقال و کفرای حضرت عباس که صد لوقیه بود و بیست از او گرفتند و قتل کردند
بار حضرت فرمود این غنیمت بود و خدا بد از طرف خود داد و او را در خود یعنی تو خلق و عقل در عباس
نزد من هیچ نیست فرمود مگر فراموش کردی زیر یک نام الفضل وادی که اگر نوعدیگر شود و ترا در نزد
را بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد و گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
برین امر واقف نبود مگر خدای عزوجل زین بیان معلوم شد که حضرت مشهوره صدیق حکم نموی خدا
و اطلاع قیدیان و ملایح اصحاب صحاب و در باره فاروق و سعید و معاویه و غیره که دانستی آنچه
معلوم نشد که محض مشهوره اجل اصحاب بودند و قبل ازین مذکور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین تغییر
شروع کردند و از کافی و تهذیب و جامع الاصول رفقه و کتب دیگر که نهایتی ندارد در مراتب عالییه بسیار
و انصافه بخاری معین گشت که کسلی شعیب آن تواند کرد و نمونه آن در مقاله سادسه است که در پیش
و لاف و گراف مجتهد میل اهل عتساف و یا فخرای این قوم انصاف ریزه ریزه گشته و هم آنچه
فرزند من جالیسه یافته و تافته هر گاه حال این آیت و نشان نزد کمال زلفا سیر معتبره قوم و نشان
و ادم اکنون بر روح پرفقوح شیخ نجدی خطاب بیاید که و که بسیار کن که مقصود تو ازین
تقریر چیست ظاهر است که نهایت میکنی و بشا در هم برای آن بود که مشهوره فرمایند با منافع و برای
ایشان پیشتر حال آنکه از آیت قصه مذکور که در آخر تقریر گفتم معلوم شد که برای اجل اصحاب در خواستند
و بران حکم شریف در دادند که حکم تغییر بود و بر ظاهر است که اگر جمیع اقوال حضرات دخی باشد حاجت
مشهوره و بایا قیام نکام و مفصلا ای حق فراموش حاجت مشهوره در همانست که دخی نیانده باشد
که از رد و قیام خیالات خام شیخ طغام نجدی که در عبارت خود نوشته بود و مجتهد با مبتدا طمام ترجمان خود
فراغ یافتیم اکنون حال لاف و گراف مجتهد شروع میشود و قیام علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت
متفق علیه فریقین است آه بالا دانسته که اتفاق و اجاع اهل حق با نهمی آنجا نیست که جمیع کتب ایشان
بر آن گواهی میدهند لکن اهل انصاف میگویند که رفقه بر آن کجا اتفاق کردند و خطاب مجتهد تواند گفت
که آمدی و کی میرشدی محال برین قوم و شیخ سید و شیخ هر گاه چنین است از دیگران چه حسابی بردارم
بر سر قدم من لغزید بلکه در تقریر کتب الشری فرمودید و مجتهد را باید اول در و اشکال را بر سر حساب
المست بیان کردن باز شرح آن نمود که امام راضی به حق فواید شعوری بیان کرد و دلیل است که
است خالانکه اصلین مشا و در استخراج برای اصحاب بود و در ترتیب فوائد اختلاف است و اعم
غیر محصور و نیز بر ذمه مجتهد است ثابت کردن آن یعنی که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هر گاه
تفصیل این مباحث گوش کردی چرا خط شیخ مسلوب الحواس و پریشان گوی مجتهد خناس و اخراج

پیش لا محاله بنویز قول صاحب تنقیح که اگر جمیع اقوال حضرت علی علیه السلام در حق ایشان را میسر بود
 که روایت دشوار و دشوار از پی الاخره و در دست چه معنی داشتند مانند کوه الوند بر جای خود و جایگزین
 شیخ نجدی نیز نقل شد تا بگویند شش این کوچه را بدل کفر و بدو با قطع و البتین صلاحیت استلال
 و اجتماع در نزد حق اهل خصوصت و حاج دارد و گمانید شر خدا و الحمد لله علی ذلک حق الله تعالی که فرمود
 در تفسیر خود چند وجوه قبل ازین معلوم شد و حق تعالی بطعن الراجح که مجتهد ما در وجه نقل کرده اگر امام خبر این
 می فرمود برای ما و نقصان منفر بود و کاسه لیسان شرم را بر منید چنانچه بالا معلوم شد و حق تعالی بدین بود که این
 تواند یا نتواند که جمیع اقوال حضرت وحی باشد مثل من اسرار با حکم آید و فراموش که مشا و در با صاحب خود و کون این
 از آن گفته که در با قبل بر آیت دارد و گفته فکلف عنکم قد استغفر لکم و یعنی از فرشتگان صاحب بزر و بر ایشان
 استغفار بجا آورد با ائمان فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و پیغمبر استغفار که منفر نیست قال الله تعالی
 انکم کفرت و کفر سبعین و بی یوم قلن فیض الله لکم و پس همین شد با صاحب کرام برای غیر دشوار و دشوار و بیستیک
 میانه اصحاب منافقین است و قبل ازین گذشت حق الله تعالی از انجلا آنکه از عزیمت این وجهیات
 که مشا و درت با صاحب بودند آنچه شیخ نجدی گفته بود که مشا و در از نیت قرار یافت که حضرت مفرات
 منافقین بدانند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آمد و به باطل قطعاً پس معین شد و امر مشورت به
 صاحب کرام و مراتب جلیل ایشان نزد خدای عز و جل در رسولش علیه الصلوٰه و السلام و به یولید و ام
 به یولید قول صاحب التحفه که معرفت سابقا و لاحقا در بیان بطرس می کاشی بودند گفته که ایشان از این امور
 چیزی را در فکر و در خصوص صاحب مجمع البیان و در پی رد و قبح انبوه بنفیانند و درین و در حق
 آیت که در ماکان اللّٰه تعالی که اید و متعلقاتش از عبارت بطرس مختصراً آوردم اگر تائیس یعنی از آن هم
 واضح است که جای که میدانند که از مخالفین و خطای او صادر گفته تعرض بدان بنیاید و برین مقام منفر
 بلا حمله بر نیک و نیک عرض خدا و یگانا الله تعالی یذکر الاخره که نیز بر آورد قول مجرب و در نوشته خطای این امور که
 و خودی در نقص آن ندانسته حتی که کمال مدح فاروق عمر بن الخطاب بسعد بن میا و نیز راه قبل و قضا
 نیافته و نیز از توجه که اگر چنین بنودی امانت اصحاب متحقق شدی عقلا به بر و ند که منافقین را درین امور
 دخل نمیدادند و در نه لازم آمدی عدم امانت منافقین مالا که حضرت امانت آنها بخدای فرمود که در وقت
 وقت اجتناب سلیم یعنی در وجه از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود که ناظرین تفسیر بطرس می بخوبی و در وجه بسیار
 فقیهین المطلوب و عدم دخل منافقین در متعلقات آن همه بدیهی بود و متعلقهای عقل ترجیح را
 دلیل هم آوردم و در مکرر که در چند گفته رفقه بیان آیت که در یکه شاکر و کفر بطول می آید میانه من
 شمرنده گشتم لیکن در حرف مختصر حدیث شیخ حجتی دیگر گفته است که چون سول خدا صلی الله علیه و سلم
 ایشان را اخراج کرد شاید در نهایت که به از آن پیش می آید ایشان از دریا نزدیک یا منظر طلبند

هر چه نوبی بگو اگر کوخی حاجتی نماید بعد از اخراج و مدنا حاصل شد گویم قبل ازین نیز که ما عرفت وایت نام
 جیم که تیب شده ذکر است که وقت تجزیه نشین ساسه مدعی شریف آن بود که منافقان را همراه او فرستند
 و امیر را در مدینه نصب کند ایشان باز از کجا آمدند و در غیر از جمله خود مستغنی شدند اکنون نصب بعد
 ظهور نصب و عداوت امیر معاذ الله یاد آمد و پس از گرفتن فاعظی از آل عبا با ذکر خلافت و نصب
 مرتضوی بود و وفات لاجول و لا قوة الا بالله یقین است که روح شیخ جی که خدای تعالی جیم بود اکنون در
 سایه منافقین بدرک اسفل ناز باشد و من یقبل الله منک ان شاء الله تعالی حکایت میرت بر حیرت اینکه اسامی چند که بود
 که همراه او همه منافقان باشند یا بگزیند او کشته شود و بر قتل باز تسلط یابد ما را از ایل سلام بر آورد و الحمد
 که خنایه را شایین مستلزم طور استشاره بودند و روایات فریقین در کتب هر فرق باید اینست میگویند
 لشکر ایشان با بیست هزار و این را مستلزم سنت سینه حضرت خیر البریه علی العلیه و سلم اعتقاد کرد
 چشم بداندیش که برکنده باد و عیب نماید تشرش در نظر قوم روضه گویند که اینها در مسائل فقه
 نیز جاهل بودند و مقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند و حال مطاعن شان قبل
 ازین معلوم شد که کسی بر طور متعصبین و طاعتین از معصوم و غیر معصوم اصحاب پاک را من نمیناند
 بلکه کلام در انبیا علیهم السلام است حتی که نصب شان هم بر طور روضه ثابت شد و بیان آن درین
 اوراق آمد و گذشته حال آنکه ناصیه هم معوضت و هم تحسیر العین زیاده برین چه میگویم و از تصنیف امار
 رضاء بن ظاهر است که مسائل فرودیه را نیز از دیگران یاد اند و رتبه تحقیق در ذات عالمیه نداشته و بدین
 چه گویم که قطع نظر از اولی اصحاب از امثال رواد امامیه علوم دینی اقد فرمودند که لعنة الله علی زرار
 و لعن شیطان الطاق حی فی ازان خواهد بود و حال غلورافضه در باره آنجناب نیز چنین است که علم
 ماکان و یکون و عمود نور سے مشتعل بر همه خبریات و تشدید روح اعظم همراه خود در ویرداشته اند
 قال عارف النیر از ستم غرض روح القدس اربا ز مدد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میگویند
 معلوم نیست که اخذ علوم دینی ازین دیگران که بقول فردوس ازین دیگران مرمر کار نیست
 چگونه بوده است ایشان را بهتر از خویش یا برابر میداند معاذ الله یا کمتر الی آخر یا نقل استیف
 عن المفید فی **الاصحاح** از آنجمله است و همچنین که از حسن داین عید نقل کرد و الخ بدانکه آنچه صاحب
 مجمع البیان نقل کرده و از ان معنی حضرت زینا رسیده نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافته
 و از آنجا که بر حافط و حسن مجتهد اعتماد توان کرد و اکثره اخلاط لاجرم حضرت که در معنی آن آورد و مقبول
 نتواند شد سلیمان که لفظ انما در عبارت امام باشد ولیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظ انما
 نفس در معنی حضرت نیست و این بحث در نهایت العقول موجود است و میرد معانی مجتهدان در غناد السلام
 در ده و در ان گفتگو کرده و این بحث نیز بطول انجامد پس تطویل مناسب ندانم الا عرض

در این مفسرین چنانست آنچه در کتب خویش نوشته و علمای ثقات نقل آن کرده اند و در احوال
 مفسرین همین قرار یافته بلکه موراجع مقتضای تفسیرین بر آن تائید که اکثر کتب بعد از
 حجتی در امر استیج حاجتی منشوره نمی باشد بلکه جائز نیست و قبل از حجتی در امور غیر محال است
 در استشاره به هیچ حاجتی نیست و هر یکی از مفسرین امری را بطور تشبیه در خوانندگان بیان
 حضرت زاندر نظر انداخته و امر الهی فواید بسیار دارد و در این محال که حضرت ان نایم قی **له** در این محال
 اینکه این کتاب مامور بشود و درت برای آن بود و آن چون نمی استفاده در اینجا واقع نیست بر امور
 درین محمول تواند بود و احتیاطی باقی نه ماند و مخالف اصول هرگز شد بعد ازین آنچه در این است
 نفس بر غیبه است که شوری زینهار از منافقین نمیکردند و محض بود و با محاب و مقتضای
 هم باشد که هر که زانیت را می او بیشتر باشد تو قیرا که ام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل صفی
 بطور میرسد که مجلس صدیق و فاروق بین و بسیار حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام می بود
 در قریه تو قیرایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و تقرب جمیع این عناصر را بطور زیاد
 از بر همه اصحاب شکست نیست و آنچه محمد متقلید شیخ محمدی مقصود از در زینهار از آن لازم نمی آید
 و الماده مطالب یا البته و الزمان قس علی هدایا بانه است کمالا غنی قی **له** در این وجود
 الخ منافاتی که باید عای مفید و مستفید در دربر اقوال الش صلا و قلنا بسین گردید و با اینهمه ناز
 بشود که در ناقص آیت منشوره این کلمات طبعیات در قرآن مجید و در دست که فاعل غنی
 می استغفر له و کذا و غیره می آید پس قطع نظر ازینکه چون غیر منافقان یا زگر و البته
 انتشار ضایع خواهد بود استغفار بر اے منافقان کجا درست است که خود قرآن مجید بیان
 مطلق است آن استغفر له سبعین قی که لکن یغفر الله له و یغفر الله له و یغفر الله له و یغفر الله له
 استغفار کنی و آمرزش خواهی بر خدا بخوابد بخشد ایشان را پس این ضایع با محاب راجع است
 و هو المذموم و ایضا مقصود آن بود که خلاف منافقین لعل آید در مواد مذکور بطور تشبیه بر
 و موافقت بود و با وصفیکه قرآن مجید بجا می آید که در این کمالا غنی قی **له** و هر گاه آیت الخ باید
 مفصل گفتن که مراد از محامل صحیحیت آیا این شیخ محمدی رد بر دے مشتاقین بعد از عدده
 بیان وجه اول فاده فرمودند و در وجه ثانی آیات مذمت منافقین مشیدوایان خود را بیان
 کردند یا مراد جوهر بود است که امام در فواید امر مشاوری آورده و قرص ممل نماید که است
 در نه فرمایند لازم خواهد آمد و صفای و تمیزی او نسبت بیدرش نیز باقی خواهد ماند و مذمت
 حجتی از آثار معلوم شده و در اینجا زینهار احتمال نزول و حجتی نماند و بدایت دو الکت عقلی
 حتی که اطفال هم نتوانند تجوید کردن که از حجتی یقین اخیری شود و باز رجوع کنند بمشهور و مردم

صاحب شمس الباقین مانند کوهی است لایحه که انقوا صفت و لایزاله الوصف قوله توان فعل و تفسیر بر اما
 حجت است ازین بیان بلاغت تمیان عیان میشود که در بیان سنت حق باطنی زیرا که هزاران
 کس از ایشان در خدمت توحیدیه بدی از ستارین اعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر علیهما
 السلام بحق تامل و غیره ملوک مشرف میشدند و مثل ابو طیفه با استفاده علوم و پیشه غول و مصروف البتایا
 این بزرگان ازین شقوق نلته غالی نبود و اگر تعصیف نقما و محدثین شیعه که شب و روز بران می نازند
 تالیفات علامه محمد تقی پدر بابا و مجلسی که شهر نشین استغنی از توصیف و بیانش و حاجتی نیست که از ترجمه
 ایشان کتاب را به پیش کشیم که او هم مثل او مع صاحب حق را بیابیم و فواید را از ان چینی بوضوح خواهد پیوست
 که زیاده ترا در شمس الباقین سنت زین خدمت می بود میدند و از بلا و دور دست برای استفاده میر سیدند
 و این سخن از قبیل بداهت تو انکف زریا که شیعه اگر و در بند استفاده باشند بسیار قلیل خواهند بود و می گویم
 در آن وقت بدالت کافی کلیبی ان مقدار در بلا و نبودند که تعداد است کس برستند و لایق آن یا
 که معیت امام در اوقات ختیا که از دست نه بپس نرود هر عاقل و متصف بندرت و شد و ذائقان داشتند
 و ظاهر است که چون فقهای است را حضرت امیر از صحبت خویش را نذرند و وظیفه لعنت برای رئیس شان
 می خوانند قما ظنک بغیره و نهما حکم الکتاب المختار بعد العزیز نکشته و امثال انهم از لواحق است تا بد
 که تقی امیر ربه عموم داشت هم از سنیا ن بود و هم از شیعه و برین قدر چه موقوف که خود شیخ معلم
 بن معلم ملکوت و در غیبت امام زکی این بحث با دل و بر این و بیسوط و تفصیل حکما پیشی نور دیده و احقر
 العباد و چنانچه باید از عا و الاسلام نقل و جویا فارغ گردید و محبت الزامی ازین قول نص فرموده که
 قول و فعل و تفسیر امام همامی حجت است اگر فقیه نماید عین مواب و اگر ترک فقیه کند عین حکمت الحق
 حال چنین است پس فعال اقبال بیت که البته باس تسنن و بر و داشتند که در کمال شایسته و خیال و در فقه و
 آوردند که آنکه همه سرور نش در و بر حضرت و آل امجاد خوانده بود و دیگر بنی ندری و ایشان بر روایت
 رفته دوم را بر گزیدند و لاکه در قران مجید شریعت عین حق خواهد بود و لا یم مانند شیر غریزی غم و
 بالقوة حکم میکنند که به پس سنن حق است و با فرض اگر چیزی میاید با فقه باشند و در کالمعدوم رخ
 احتمال السقیة كما لا یحقی پس با عزت محبت و به سبب سنیا ن حق و حجت شد بعد ازین و نهی حضرت
 رفض و ما یعلق به بلا دلیل بر صحنی الالحق به کی مسموع فاما لا یسمعون و لا یفقهون و لا یفقهون و لا یفقهون
 بالجملة در قیامت حجت با پیش حکم الحاکمین قایم میشود که خدا یا این بزرگان هر چه با او حجت بود که میگویم
 و نه میگوید ایشان در ان بودند بر گردیم پس دست ماست و گریبان پیر و بقیانی و محمود و مع خطا
 شیطانی آن خرقه جز شیطان الطلاق و زار و مضل افان کیست و خواب ایشان بگریه
 و ابو بصیر مشرق کلاب برایش شان بخن و طرغ آنکه از کلامش معلوم شده که نجیب از نهی

شیعه بقتیب دارد و حال آنکه نظر ما بر سیمه و مولی و انامی و ابی یحیی طبرسی قدوة المشریین و تفسیر خود تفسیر
 کرده و آنان اینی بودند و چه می باشد و زیرا که درین قول بعد از بیان ازین که تفتیه امیه و ترک
 ان عین موائیه حکایت او میگوید که درین است حال انبیا و مفسرین خود بر باطل انما و مفسرین تفتیه را برای
 امام و تفتیه از تفتیه می گوید که او علی بن ابی طالب است که تفتیه را که می گوید انما و مفسرین تفتیه بود که
 دلالت میکند بر اطلاق قول امامیه که تفتیه بر ابتدا امیه جایز است و در رد و کلامش میگوید که امیه
 جایز ندارند تفتیه را بر امام اتنی مختصراً محکم است انصاف باید کرد که محیی جنبی شد یا محیی سیمه
 پیر و هتانی که اصل لادول خود اینی گشته و یاده گوئی و شراشجائی را بر اینیت افزوده و از آن
 قدر که در سر زشتی و انکشاف است بر قدر ضرورت و رنه در کتب مطبوعه غیر مطبوعه پیر و هتانی زیاد
 است آید که گفته که از آن بر می آید که تفتیه در کلام انبیا منطبق نیست و گفتیم پس بعد از تمندی
 او نیز و از افزون است کمالاً اینی قول آیه نمی بیند که در عروه احد آخ می بیند که خود در عین تفتیه
 دلیل خود الزام نموده است گفته اند که اگر خدا جامه بر تن دارد و خدا گشتی آنجا که خواهد
 بود و تفتیس اجمالاً که از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر علیه و سلم را ضرور بود و بجا
 که سیمه و شاد و هم که تفتیه مشهور با صاحب نموده و محافل خواهد گفت چون قرار داد این باب عقلاً انما
 با جماع عقلاً تو هم پیدا هست عقلی چنان که چون با دشامی قاصد خود را فرماید که تو بفلان راه
 برو و آنچه فرمایم بیا آر پس او را برین تقدیر زمیندار درست نیست براه دیگر رفتن بلکه بهمان راه
 خاص باید کام برداشتن که با دشامه آنرا خاص فرموده و کیفیت شاهنشاهی که همه حاضر و غایب
 نزد او یکسان باشند و بر جمیع مصالح و مفاسد علمش محیط باشند پس محال مخالفت و عدل
 حکم خواهد بود اگر از راه دیگر بر دین برین تقدیر او را مشهوره از زید و عمر که من از آن راه دوم
 یا از راه دیگر و رای شما چیست مضحک است که بالاتر از آن نزد عقلاً انما و بگویم محیی جنبی بر
 پرده انچه ظاهر ظلمانی خویش بر انداخته هر چه خواهد گفته باشد که اقا تعیت حلیاب انجا قاصد
 تفتیه که در انوقت که ان قاصد را سفیران راه خاص شاهنشاه موصوف مامور کرده بود انهم نفرمود
 که بایاران خود مشوره کرده باش و اگر با نفر من انهم فرموده باشند که در بعض امور مشوره بایاران
 لیکن ولیکن بجا عام و بجا خاص ایاً حقده حضرت سوب حضرت خضر در قرآن مجید بخوانند
 که حضرت خضر یا آنکه سید السنت که قتل نفس زکینه که کسی را که در کینه را با داده که کینه از کسیر و لیکن
 چون حکم رسیده بود که در انشای راه پسری را که چنان و چنین است بکشت حضرت خضر در سبی آورد
 آن دین نفرموده و ازینجا گفته اند که ساکت خبر نموده و راه در هم منتر لحاظ و آیا حضرت ابراهیم
 سینه است که امینی را از حرم گنه گیر و دست پدر را از پسری خاصه حضرت اسمعیل علی کون و زنا و انما

لیکن چون فرمان آتی تحقق شد در مخصوص بعد از آن هیچ تقصیری و تقاعدی در استخراج آن نفرمود
بخلاف جناب سیدالشهدا بر اصول طایفه سرزده در آنچه گوشه شهادت فرمود که از اتباع صحیفه خود ذات
خود را یکسوز نماید چنانچه عنقریب آید و العجب که محبت در باره جناب امام حسین خواهد گفت که هرگاه امر خاص
قرار شد با خلط عودات نمیزد و عنقریب خواهی دانست که باره جناب امام حسین معذرتیکه نما و درین بار
اصول موضوع را فتنه دلیل نتواند زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضه نشود و فتنه نشود و الی غیره و
چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی طراف آنکه خود گفته که سیر معتبر بر آنچه ذکر کرده دلالت دارد و از
جمله تقریر او اینست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرمود در خانه هدایت کاشانه پیران
این مزاج شناسان خیر اندیشان نمیدانند که اینجانب است پس معذرت بنادند و خواستند که قتال در
مدینه طایفه باشد و آنیمسکه که حضرت فرمودند استند و درین باب نقصانی بایشان عاید نیست چنانچه
امیر آلان احاطه علوم نواقض و ضور احاطه نفیر موده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و در
اصحاب چنین بود در مزاج شناسی بی فارق بسبب نگر روزی مشغولی داشت بقضای استغفار
تورات ندید تغییر چهره مبارک را و صدیق شناسان متذکره و او چون سر برداشت باز ماند و در غیابا الله
ربا و بالا سلام دنیا و بجز قیامت خواهد پس این اللفظانت خود بمشاورت حضرت دانستند که اگر در حقیقت
زینبار مشهوره نفرمودی و چون رای خود را اظهار ساخت در رای ماری بخواهد اگر ظاهر نیکم نوعی از
خیانت خواهد بود و در هر چه در دل داشتنبی گفت گفتند و از اظهار آن در منع نکرد چنانچه معمولی است
القصه بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه جمال که گفتگو کنندگان نظر علی و ستم در زیادت تغییر
شان ایشان بوده است و جمال ندانستند مگر در غیر وحی قصه بر سره کثیر ام المومنین که الایه که دریم کار برادر
رفته که گفت یا رسول الله اگر بوحی می فرمائی و شفاعت شوهر می نمائی سر بر آستانم در نه چون ام المومنین
بر آزد اگر چه اختیار دارم و بدون خود در داد و مصالحت ندانم قوی الله که در فی التیسر المعتمد الخ اقول
لا نسلم که در سیر معتمد چنین وارد شده باشد و غالب اینست که اگر مجتهد کیا و میدید مجمل نمیکرد
بلکه بحال من ترانے و خوش بیانے نامحای نوشت و عبارت را نقل نمید و لاف زنی و کاذب کاو
این دهن از شور و شغب زان و زرعن میگردد شدت معذک عقل چگونه بتویر نماید که حضرت با و صف
حکم آتی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرمود و هو خلاف الاجماع کما ذکر نقلک عن الکاتب
المعتمد و باز چه ممکن که بعد از مشهوره اصحاب حکم وحی را معاذ الله و فرماید که از اول شیخ تیر و چون محبت
غفلت شعار تیر و در کار بدان قائل است با آنکه جمیع اقوال حضرت وحی باشد و آنجناب مانور
قتال در شهر مدینه و حکم آتی برای عدم خروج از مدینه بود و اکنون حکم بفرموده و فاروقی و
در طعن قرطاس چگونه جائز است دلی غیر ذلک بن ایشان الغرض چو مجتهد و عوی آن نموده که

گفته است مطابق سیر مقرر است مناسب است که کتاب مجلسی که باقران غلامی فیض آبادی که در
در فضل و تعالی ما قتل از زندانی از سیر مقرر است بهت حال حاضر جنگ احد باید شنید میگوید که بر کشته شد و درایت
بن ابراهیم یعنی اشیا و کلیه ثقه الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشان را خبر داد که حق تعالی
خبر داده که کفرش جمعیت کرده اند و داده مدینه دارند و ترتیب نمود ایشان را بر جهاد پس عبد الله بن
ابن جراحه از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون نروید که کوچه ای مدینه با ایشان جنگ نکنیم و
ضمیمه در تان و غلامان و کنیزان و بان کوه چار ایگر ندانند با جهانشک بر ایشان بنید از تکرار اتفاق کنیم
بر دفع ایشان بدستیکه هرگز که می بر سر مدینه نیامدند که بر خاطر یابند و در وقتیکه در قلعه ها و خانه خود
بودیم و دیگر از مدینه برای جنگ بیرون نرفتیم مگر دشمن بر ما غالب شد و گویند که حضرت با این رسالت
پس سعد بن معاذ و غیره از قبیل اوس برخواستند و گفتند یا رسول الله در وقتیکه ما مشرک بودیم و دست
می پرستیدیم کسی از عرب باطع نکرد چگونه الحال در اطاع میکنند و حال آنکه ستمانی و تو در میان
البتة از مدینه بیرون میریم با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود و شمشیر خواهد زد و خبر که بجای
یا بد قواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول آهن ایشان قبول کرد و بیرون رفت تا که در می
از اصحاب خود که موافق جنگ تبیین نماند چنانچه مقتضای فرموده است **وَأَذَعَلْتُ قُلُوبَهُمْ**
يَوْمَئِذٍ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدُ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی یا دکن ای محمد قوی را که باید و بیرون می
از اهل خود میساختی و میساختی برای یومینان جاهای ایشان در کارزار و در انداختن است گفتند
زوداناست بر تنهای شما از رسیدیم بر آنکه گویند که حضرت مایل بود و قتال در مدینه آن خود ایشان را در تعقیف جاست
راوی و وقتیکه خبر دادند اخبار خدای عز و جل آن فرمود که مرا منزه نموده اند که یا قاست مدینه تا کسی که خلاف آن گفت
دیدم حال سیر مقرر و اصول رفعه را و با اینهمه بجا گفت که اول حکم الهی بر اوست عدم خسرو ج از مدینه
الی آخره القصیر و اینهمه را گواری که در جهت خلاف حکم است بجا آورد و بعد از آنکه پیشورده اصحاب
که حال شان بر اصول بنیاده معلوم است عمل فرمود و مقام هفت آرای بیرون مدینه قرار داد و فرمود
زینهار حکم الهی را قاست مدینه تا نازل نگشت از روایات صحیح **وَاللَّهُ** ظاهر است این ظاهر
سوز خفی است زیرا که با اینجا مجتهد الزم است هیچ دلیلی ثابت نکرد که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود و با وجودی مملو علی الامامه متواتر ابا عمران و در کدام کتاب علمای محققین نوشته اند و بعد از آن
حضرت را در آنکه مشورده با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از معصل شدن این امر خائن عمل اطل نمود
یا آنجناب از سابق میدانست که بعد از مسلح گردیدن او را حرب نباید کشودن امری را این
تفصیل باید کرد و فرمایم که را بجا در خود در مدارم و غیران باید که است و در مدینه سعادتمندی بهم برآید
مجتهد الزم است و در اقرون خواهد بود که در آنکه شرافتی **وَاللَّهُ** و سواد این گفته شد الخ **اقول** مرتبه تا باید که

شبی نمیباشد نه هزاران قنابل کردن و در پی بیان سویدات گردیدن منقطع دیگر است که از جهت آنکه
بعد برآمدند ای غریب و اسلیم عطا فرماید تا محمد خیری بنویسد که درین معرکه بکار آید **قوله**
چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده **الحاق اول** چون از اصول فیه تفسیر و استخراج
که در حدیث یعنی اوست تعلق ندارد دیگر بر حال پس شکی نیست که جناب امیر اراکلیت معین باشد اکنون
حاجت باین سوال چه خواهد بود که در او راه بنام حضرت وضع کردند که آنجناب که بر بیاض و بر سید که از بیاض
که رام ابل است من حال آنکه روضه هزاره جالقیج کرده اند بحسب اهل بیت در دوران امام دهم خلافت بلا
آنجناب و تفرع امامت دیگران بر آن حتی که از احادیث کلینی و غیر او بر می آید و در خاتمه منتهی الکلام انشاء
بر آن رفته و منقطع در موعود حیدرید و غیره بحث آن گذشته و مایع که وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
طی شده یعنی حضرت اهل بیت خود را بر عزم رافضه در ال عبا حاضر فرموده ازین سوال مذمت باطل شد
که این سوال حضرت صریحاً در نیکو اهل بیت غیر ایشان نیز بوده است از جناب نجیب الله در تفسیر این
باشد چنانچه مقتضای لفظ سنم قمیت قول اهل است و بطل قول الرافضه و اگر معنی چنین قرار دهند
که مقتضای حضرت تعیین عددی ازین خبر و بزرگ یعنی جناب مرتضوی و امامین بود که یکی را معین
لیکن و معنی نجیب الله سنم و فریته چنین باشد که همه و او اند پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا رافضه
بطریق و شد و مدو وضع نمودند که حضرت هر کس را نامدی غازی نام می برد متواتر نزول کتاب
موعود برای ایشان بے سود و نسیان میماند است کما یجیبون فی الاصول و هر گاه این امر مقرر بود مقتضای
حضرت حتی که اهل کتاب درس آن میزدند و یفرقون و یفرقون و یفرقون و یفرقون و یفرقون و یفرقون و یفرقون و یفرقون
مشبه و مقلد گرید و کیف که این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در مراح بر جناب پسر و زیت ظاهر
مذکور که ایشان مصداق آیت تطهیر اند اکنون ذکر نیست مگر آنکه برای تعلیم گران و چنانچه محمد جلیله که منتهای
درین کتاب گفته اند از آن قبیل است **ع** که می تو میگویم دیوار تو هم نشو تا تابانند که بر بیاض جناب
نجیب الله نام نهاد و ارث علوم نبوت گردانید و وقت عطاسی کتاب موعود میزدند ازین حضرت ابراهیم است
حضرت و وارث شوق حضرت امیر اے غیر فلک گوئیم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقرار
حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که جناب سید و امامین
خیال بودند چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص بر این معنی موجود که حضرت جبرئیل چنان اتمام کرده بود که
کسی این خلوت غیر از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنجایش باشد تا رباب
با اصحاب و انشاء الله تعالی عنتریب بیان می آید و هر کسی را معلوم میشود که بر عدم جواز دعوت اهل
دلیل است که از درین اوراق بفرع عظمی بغیر میگویم و یا و بر من نیست که سوفسطائی این امت معنوی
آنرا که بر چند اهل کلام بر هم کعبه نمایند و داخل ندیدند و دعوی این باقیه امانت نام نهند و چون خیری را

و حق بنیو در آن خلوت احتمال نفیسم دیگر آن سوال حضرت و معنی ندارد با جرم قبل حضرت بر اصول تفسیر
 و معنی اهل بیت و معتقدان آن نبوت و ائمه باشد چنانکه من ذلک العلم علی الله و لا یخفی مع هذا علمانی
 و فیکم منین نه را معنی ندو کار خود گردانیده و رسائل نوشت و بر کسب اصلاح آن کشیدند و جبر و جبر و جبر
 مخفی بود که اطلاق لفظ اهل بیت بر واحد درست نیست پس میباید که جماعتی باشد که این نجیب الله در
 در پیش از دوا بر اصول شیعه بعضی از آن جماعت شود این صورت نمی بیند و در وقتی که دیگران
 گروهی باشند تا ایشان از آنها خاص کرده شوند و از اینجا است که نعمان عاکی بر کمال و کماوت و قضا
 او میباید که علمای شیعه را تخلیه نموده یعنی انقضی که پیش نهاد شده است بر نمی آید و در وقتی که جماعتی
 دیگر نیز اهل بیت باشند و ال عباراتنا چیده میشوند پس شیعیان که با بجا گفتند که غیر ایشان کسی اهل
 حضرت نبوت و علما شد و بر اتم گوید که الله باید که حکم این آیت همه معدوم باشند زیرا که در قرآن مجید بعد از لفظ اهل بیت
 حکم تطهیر واقع است و عقل تجویز نمیکند که اگر معنی دختر و داماد و نواسلی باشد چنین است و بعضی از وجهیت
 و رعیت و اخوت حکم تطهیر نخواهد بود و باز در تطهیر درجات را معین گردانند برای هر نوع و منفرد افراد بلکه مزاج
 ششدر را هم بر وی کار دارند گویند که برای ملائزج کیفیت و کمیت تطهیر متفاوت است و اینقدر نیست و بر
 عمیت انیمقدارانی غیر ذلک در هر فردی نیست که معلوم نیست که برای جناب میر که از آقا سلاطین و
 شاد و اظهار کفر دارند و ابطال ابطال اهل الاصل منظم ظهور است چه من قرار یابد مثل فردا یا کما و انوار
 و مقتضای عمیت چه خواهد بود که تا دم و داهین حضرت حاجت و حسد از و صد و یرمی یافت که افاضه
 اتفاقا ای یوم یلقونه کما استغفره یوم و در غرض که بر جاعلو و لعنات را و فعل ساخته وین تویم را از تخریفات
 و تقریرات مزاج چون اهل بیت نبی یا نبی بر جاعلو و یرمی گردانند و بتقریری دیگر قرین هم گردانند
 توان کرد شاید که مجتهد چنانچه باید نفهم آن رسد و او را اختلافی پیش نیاید و دعا در دشمن بخوبی سر
 یابد که ادا نکرد و تقریر آن اینکه سوال حضرت امی اهل بیتی یا جبرئیل چنانکه دانستی از صورتی چند خالی نیست
 یکی آنکه ای جبرئیل من ندانم اهل بیت خود را پس چنان که میبندد و این بدیهی البطلان است چنانچه گفتند
 و نیز گویا قلب موضوع است یعنی بالسته فرمود که ای برادر من جبرئیل من اهل بیت خود را نمی دانم پس
 کیست که در تفریح میدیدم نه در حدیث قدسی و در ظاهر است که در جواهر الحدیث علمانی شسته ادا و
 قدیمی را جمع کردند و هم در کتب دیگر لیکن این لفظ نظر شده علی بنی برای امی یعنی ضیلت و بر گردیدگی
 مذکور است پس بدون اثبات شمر آن در آن زمان چنانچه برای لفظ امیر المؤمنین دعوی میباید که
 سوال حضرت از آن ضرر بود و حاصل آنچه از آن سوال با بسته گردان سوالی لغز و دزد و فاجعه پرسیدند
 از آن سوال نمودند که هم در قرآن مجید است جای و دعا حدیث چنانکه است که نهایی و بیانی ندارد و در قرآن
 غیر فقیه و دم آنکه اهل بیت من بسیار اندال عباد عباس و اولادش و دیگر بنی عامر و امین و کین و انوار

آن بود زیرا که عنقریب از احوال اهل فتنه نواهی داشت که بجا طر شریف بود که اگر نعم بزرگش قبول فرماید
دیگری را زینهار عهده وصایت هم بگردد عطا نماید پس جبرئیل فرمود که حضرت نجیب الله در پیشگاه
آنها است و ایشان مراد از پس از رسم الله حدیث بدین شیخ باطل شد علی لسان الرضا ثابت شد
قول نیست زیرا که فریتش بسیاری اطمینان آن داشتند که بر فتنه منکر اندوایم و سوم آنکه اطمینان
من که امامت و وصایت با ایشان تعلق دارد و فی الحال سه کس اند مراد از اینها کیست جبرئیل فرمود
سه مراد از دویم متاخرین از فریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اول است که حالش معلوم کرد
که بهلول با شما له نیز نذر میرا که بپایش را احادیث الله که ماخذان علم بنویست در ابواب بحار الانوار و کتاب
حسن صفاء حاشیه و طوسی و طبرستان است که حضرت چنانچه باید یقیناً و قطعاً آئینه را میدارست
و هم قریب را که اول آنحضرت نجیب الله است و آخر آن مهدی آخر الزمان کیفیت امامت هر کس آغاز و انجام
و حال و عدد این کتاب شب معراج و تبصیر سامعی مقدسه الله در اجرای این کتابین مباه
بعنوانی یافتی که بدین تفصیل در کتب کلامی ندیده باشی پس بخیالم اگر تفصیل مری باقیست احوال
حضرت عباس است از تنگ حوصلگی و حدود عدالتش با جناب مرتضوی نزد کاسه لیسان عبدالعزیز
سبا میدی پس آنرا از کتب معتبره روضه بقدر یک روایت بسط می آرم که باقر مجلسی در حیات ائمه
باب شصت و سومش که تعلق بر من و وفات شریف دار و میدوید که حضرت تندرست بود و در قیام خیر و خا
خویش از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین در انصار حکم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدا را بیا و
میدهم که ولس شود و مراست من که رحم نماید بفرعهای است و پیران را بزرگ شمار و دو عالم ایشان را اعظم
نماید و خا نشود و از حال ایشان و مبرج کفار چندان متقیم گرداند لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع
بعد ازین مجلسی کثیر جاننده مذموب خود مثل کلینی و ابن بابویه و حاشی طوسی و غیر ایشان را نام برد
رقم میکنند که ایشان سندهای معتبر از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صلوات الله علیه است
گروه اند که چون هنگام وفات رسوبی اند و بیمار می شدند حضرت شکیب شد حضرت امیر المومنین عباس را
طلب نمود و خانه پر بود از اصحاب آنحضرت از مهاجران انصار و مومنان خود را و ابن امیر المومنین گذشت
و عباس در پیش روی حضرت ایستاده بود و طرف دای خود و کس از روی آنحضرت و در میگردید پس آنحضرت
چشم کشید و فرمود ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زمان من بگیر مرا و مرا
دین مرا و دغدغهای مرا بعلل آورد و ده مرا بری گردان عباس گفت یا رسول الله من مردی عیال دارم و توان
ریخ عاصفا و دست هزار ابرهاری بخشد و ترمی مال من فاما بگوید عیال تو و بچه بچه شما تو این را
و ز من بگیر و ان بسوی کسی که طاعتش از من پیشتر باشد و حضرت سه مرتبه این سخن را و ادا کرد و بر توبه و جنت
جواب گفت پس باین بعد طلسم قدر من و وصیت امور خانگی با تمام بود کسی که خلیفه ملافصل باشد حاکم

همه امور شد پس علمم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را یکسوی هم که قبول کند آنرا چنانچه حق قبول
 کرد نیست مگر دار آن باشد و چنانچه تو جواب گفتی جواب نگویید پس با حضرت امیرالمومنین خطاب کرد و فرمود
 که یا علی تو یک میراث مرا مخصوص نسبت و گنسی را در آن نزاعی نیست و قبول کن حیت مرا در آن قبول و در و در
 زیرا داد کن قرصهای مرا با علی خلیفه من باش و در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من هر دو یک است پس
 امیرالمومنین فرمود که چون نظر کردم و در مبارک حضرت را دیدم که در دامن از هر جن میلزد و قیاب شدیم
 و ما باز دیدهای من بدردی مبارکش رحمت و دلم طسیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت بگویم پس در آن
 سخن بانهاده فرمود و باز گریه و رگادی من گریه شد با بنامت و دشواری بعدای غنیش گفت که علی یا رسول الله
 پدر و دادم فدای تو با و پس حضرت فرمود در ایشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسباند
 پس گفت یا علی تویی برادر و در دنیا و آخرت و دومی و تبلیغ من در اهل و است من تا انجام آنحضرت بگویم
 مجلسی بودم و اکنون از جهت تطویل محفل میگویم که بلال را فرمود تا خود و در و فدایت شریف که نامش
 عقاب بود و دو فقره و دو عمامه و بر دو ابرقه و عصای کویک خوب سنی عین شریف و در و در
 شب جراح در و در احد و کلاه سفر و عید و هر روز و دو استر شهاد و دل در و دو تا غنیا و صهیبا
 جناح و خبر دم و یعقوب و زاز کوشن بهر را حاضر گردانید جناب امیر بک شریف قایض شد و همه را بنامه بر و داف
 حضرت دید و انگشت خود را در دست حق پرست او کرد و بعدای بکند فرمود که علی دومی خلیفه من در اهل
 و است من دای مسلمانان صد میکنند پس فرمود ای عباس بر نیز از جای علی عباس گفت فر فری را
 بر میخیزد و طبعی را بجای و منیشتان حضرت سمر تبه این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس
 عباس غنیناک بر فراست و حضرت امیر و در جای او نشست آخر الامر انیم بعبارت مجلسی بود
 یعنی مخالفت و عداوت حضرت عباس بن جناب سرور و دو جهان و آنچه در خلافت نادر و دو و کات
 و کنالت بنکاح و با جناب کاشوم لعلی در و در گفتند و شنیدند نیست همان الله شرم نمی آید این علما را
 که از بلین و اضلال خلافتی زیاد و تر کوشیدند که آنچه برای حضرت عباس محقق گردانیدند آنرا حاضر
 را دخی است با غیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس بر تبار و بر اصول بن شیا عین از فاروق هم در گذشت
 که او قطعاً و یقیناً نگفتند و در کتب حسنه که آن حسنه کتاب الله و انهم بخطاب کسی که میخواهند که حضرت را
 در آنوقت حرکت دهند و بنویسند و الا لکنه مشقت عظیم بود و ایار گفته اند که حضرت علی
 و عباس را در آنوقت عرض کرد که خاف شدیم چون که شدت مرض او ایستاده بود و بدین در قیامت است
 اهل حق نیست و در میان این مطر و دین و انقدر فقط نموده و در مطاعن حضرت عباس و در و در
 اصول و قصه فخر و چنان گویم آنچه دیدم و نام لیکن در بعضی از تالیفات بلو قی شاذ و درت چندی
 از آن آید که در میان الله اعلمت بر ضرر بود و در و ضاقت و امانت و آنهم بطوریکه بار بار در

اوراق دانستم و هم شروع کرد و مخصوصاً آنکه در رساله منفرده در توان گنجینه یا فواید امامت بجای آنست
 که مرتدین و کافرین را بار بار عنایت میکرد و بالاخر اهل تشیع را فراخ دستنی نشاند که اگر قلیلی از سیم و زر تو داشت
 عباسی می بود که تقدادش در بعض مقام کردم حضرت عباس با من می بود و دعا و التماس میکرد و فرمود
 از فروغ تابا حصول برخی الفت ظاهر و باطن است و اگر هیچ خواهان دنیا در سل با باشند خواه حضرت نجیب
 صاحب هدایت سبیل ما نفیعت بجای خود که در دیمه روزگاری درین بسیر بردیم و گریه بگوش قوم میورد
 است که بحال هر مرد و دهانیکه شنیدی آغاز حدیث کلینی است رسیدم بر عبارت ما بعد که حضرت جبرئیل در
 نواید کتاب مختم بیان فرمودند داشت شوند حضرت نجیب گفت از تو علم نبوت را چنانچه داشت شد حضرت
 ابراهیم آزاد میراث او برای جناب مرتضی «و دریت نسبت که از پشت او است اجاث ان مقام خاص نیز
 ضبط و احضار بیرون است مگر بالاخص پیغمبری از ان باید شنید که اگر مراد از علم نبوت علوم وینها احکام شرعی
 است پس چون آنجناب قاضی بمن گردانیدند و حکم سفر دادند و او عذر نمود و یا رسول الله من فیصله حق
 را نمیدانم و بدعا عسکه شریف نوبت یدان رسید که اقصای علم در حق او و در ویاقت در قصه بدان شکل
 گردید که چون قاضی را جاسنیت علوم دینی می باید پس از ریخت کمال جامیت جمیع موقوفات آنجا مید
 معذک در اصول شنید که مناقب آنجناب ضبط کردند بیواتر رسیده که در بیان آیتی چنانچه قرآن مجید
 حضرت امیر را باز معتمد و بهر شما و شتر را داده می نمود و جمیع معانی قرآن مجید را در حدیث و تفسیر و تفسیر
 با فایده حضرت الله معصومین بهر ابواب و در واپس تفسیر آنجناب چگونه برین کتاب علوم مذکور موقوف باشند
 و اگر علوم لدیده را داده کنند یعنی علوم باطنیه که بطن تعلیق برین مین صورت که دیگران تعلیم این علوم مثل سلمان
 فارسی باب الله گشتند و بالیقین بدرجه اعلی رسیدند چنانچه در مجلسی در رساله تصوف نوشته و باطنی
 البته جناب میرا اگر بطن شوند معاد الله شکی حوصله و شکر فانی لازم آید و اعتقاد بدان داریم سه تو چون
 ساقی شوی در در تکلفی نمی ماند و بقدری باشد و سعت آغوش ساحلها بلاجرم معین شد اکثریت علوم باطنی
 اخصلا بطن شریف بحقیق شیخ المشایخ صدوق الکواذب کامرا اکثریت آن علوم قبل
 از نزول کتاب مختم بهر تاسه و در این شیخ که درید چنانچه از روایات بخار هم این قبلیت عیالست که ان
 گنجایش گجا معند الا نرم آمد که بنور کمال علم نرسیده بود و وقفه عطای این کتاب بکمال ختم
 و تفسیر بر جمیع بنام هر امام خاص ظاهر و دال بر آنست که جناب امیر و مطهر بود و بر جمیع خود
 در از مضامین صحف دیگر بهر خبری نداشت بلکه هر یک از ائمه الطالاع حاصل فرمود و با پنجه در
 معینه دیگر بود و ده سنت در نه حکم فاک خاتم خاص هر امام معنی نداشت و قرار داد در قصه متفق
 اصول نشان اینست که جناب امیر هم را امید است و جمیع ائمه متاخرین بر این علم و علم که رسیدند
 از ان جناب و از تر من آن علم قباب فیض ماب و نوشته چین گشتند و آنجناب را علوم

حاصل بود که آن حضرت فرمودند از ابواب علوم گشت و در خداوند متعالی آنست که گنایا نیست مانند بعضی
 در وقت زمان را بر ما قبول و نمودن نشان با وجود اختصار در بیان نماز نشان رسانید و در هر طرف
 طریق بر روی نشان سده در گردانیدم و اگر کسی چنان قرار دهد که نجیب الدین تو میراث برده
 علم نبوت ما چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام میراث برده از سابقین گویم پس بپایان هم باید گفتن که حضرت
 مرتضی موافق بود از حضرت زبیر که حضرت فاطمه بعد از وفات پدرش علی و اهل کشته بود و تصدیق آن
 کتاب بواسطه حضرت جبریل که سخن در کمالش میفرمود و نازل شد بر آن من شفیق بودی اهل بیت
 و جاءک باله بقلب سلیم چنانچه گفته آن در کتب اخبار نقل کرده اند و بنحی هم در مجمع البحرین
 آورده و شیعه را معنی تابع گرفته پس ثابت شد بکلمه آیت سابقه اتباع حضرت ابراهیم علیه السلام
 در او شده و تابع حضرت امیر شد و قد تقرر آن تابع التابع تابع بعد ازین در تشبیه نظر باید نمود
 حضرت ابراهیم و کمال دلیل و برهان میراث حضرت یافته بود و کما هو الظاهر حال آنکه خود در کتب
 از حضرت امیر مسند و دست که حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
 داود و در رسول خدا صلی الله علیه و علیه میراث آن از حضرت سلیمان یافته و چون حضرت ابی
 بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفت که مورث المورث مورث حالیا کدام سبب را این
 احادیث اتفاقا باید کرد و در حد و اوصاف باید داد و در کتب فقه را باید گذاشت و انشاء و تفسیر انجید
 موجود است خطاب شریف که اتباع من است غنمی باید نمود و چنانچه فرموده اند ثم ارجع الیک
 ان اتبع حلتی ای اهل بیت حقیقا و بر ظاهر است که این مستلزم تقدم است فالامر صریحا
 نیست جالب نادان حضرت معصومین و جناب روح الامین در افاضه روحی حضرت ائمه
 بر اصول تشیع علاوه احتمالات دیگر بر اصول تشیع بسیار است و یکی از دیگری بدتر و زود عقلای هر دو را
 نمودن اشرا آنکه چنانچه ابراهیم میراث حضرت گشته بود و تا بعد ازیک میراث و فیض ادبیه نجیب الله و امامیه
 رسید بواسطه او که میراث علی آه اکنون که این کتاب میدهم و او را بگذارد اسرار المحدثین
 و ائمه توحید اهدش نجیب الله و ذریت بلا واسطه لیکن فیض حضرت بلا واسطه کتب سال
 نبوت را ایگان میسر و دگویم آن فیض قرآن بود که اعتبارش کما بعد از نزول کتاب
 ختم که بر سبغات شیعه قطعاً معلول به است اگر فیض سابق برود و فتنه باشد باز اگر کسی
 که مشکلات عمر تقصوبی عمل نشد و بعد از رجعت حضرت پس از وفات مدینه کافی انکس
 پس این کتاب جدید منم رفت و گذشت گویم که حضرت در میان سده و گریه و زاری
 بلایت کما فرست تقسیم یافت بل بعد تعلق دنیا و حصول غلوت بعد از رجعت
 همه مشکلات این لال کتاب را حاصل فرمود و اگر بعد ازین کسی گفتگو کند در موارد

میکشایم که ای کمال استی و بزبان این فقر و حست می آفریم آنچه لامتی فاعب و یا اولی الالبصار زد کید
 الیهودی الحار و شاهر و نه متالا تخم عجله جسد اله خوار اینجا که شنیده سنی بر آن بود که از لفظ ابراهیم
 حضرت خلیل الله را داشته اگر مرا دارا بر ابراهیم فرزند رسول خدا باشد صلی الله علیه و رضى الله عنه
 پس حال موت او قبل ازین پنج مدت دراز از همه کتب در سیر مذہب و فقیهین واضح است بالا جماع
 و نزول فاین کتاب مذہب مذہب احمدیست بر احمد بنی رفقہ در قرب وفات در عین بیماری
 حضرت می نویسد مگر ندانم که مجلسی هم در حیات القلوب درین ابواب آورده که متعلق بود
 شریف است و بعد ازین معلوم خواهد شد که فارغ خطی از دعوی های امام است بجز و نزول ال
 کتاب مضموم بود پس ابراهیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار برده و دیگر امیرات عطا
 کرده انا من امر محمد است از حکایت عارضا که اعتقاد می کرد بر عوم ناقصین که سکندر
 ذو القرنین در کربلا مطاع با امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر علوم لدنیہ و دعوی
 دست دید روح اعظم و الفتح لوح محفوظ دایما حال تاریخ دانے بر اصول مطر و دین خیر بود
 اینجا سید چنانچه با عارف مجتهد می بین ایشان نوشتند که امامین در عطا و استیفا سے قیمت ناقص
 پیش و ستی جناب مر تصوی در عهد که امت محمد معطفوسے بجا آوردند که شرح این باب را بگویند
 توان کرد در این حدایا اگر چه عبارت ترجمان لوحی که از عهد حضرت آدم این عهد و میرا دست
 دانے نیاید لیکن چنین دریاے ناسفته را باید سخت و براسے و راجع معانے و
 در آن الفاظ باید گفت که معنی چنین است که مقصود ازین کتاب مضموم بلکه علم نبوت
 را از حضرت محیب الله میراث بکرد چنانچه فرزندت ابراهیم می گویند اگر زندمے ماند و لیکن
 تو گفتی که چون اجتماع ابراهیم عم و حسین بن تو اند شد در تقدیر اسطی ابراهیم را خدا کرد
 بر ایشان که اگر ایشان بمیسرند من و پدر و ما و دشمنان همه ال عباد اند و بگویند حج ابراهیم شد
 و خواهد مرد و ندوه فقط بر من خواهد بود پس اگر زندگے او امتداد یافته کلی بود و دریت او همه دار
 می شد و ندبر گاه واسطه من اند اکنون دارت علم نبوت نجیب الله صاحب و دریت او
 خواهند شد بدین واسطه احدے و فاصله کسے اگر برین کتاب که در عقب معراج موعود
 شده بود و علی کنند و آن را الفصیح العین گردانند پس معلوم شد که قرار شد و تعلم قرآن
 و آنچه بدان تعلق داشت موجب حصول این درجه علیا بود و در مرتبه عظمی که هست یعنی
 محضیل علم نبوت برین کتاب است و بس و حسب کلام و حسب کتاب الله و در نتیجه
 آنچه فریقین آوردند همه حمل و پیچھے بود زیرا که این لال کتاب متاخر است از همه بر احکام
 مخالف قرآن هم شامل است فلا فاطما هر اکما یدل علیه حدیث الجعفر الصادق عن ابیه

موسی الکلیله صلی الله علیه و آله و سلم استیضحت انما الله قبله بقلا عن الكليته بعد الايمان و محقق نماید که مسیحه
 در هر صورت مسوی را برهم گیرانیده و شکی نیست که مستقبل است و لیکن اجتماع در دو سیدی علم نبوت اصل است
 و لیکن هر حال سالی که گوشت از بنابرش پیدا است این امور که جاگزین ایمان و نورین در سائین شد
 تلقی داشت میراث که از ارادت مانده دست و اگر مانده از ارادت بعضی مودن باست بستان چون خواهی
 که فردا در این کتاب مضمون برای آنست که بحسب الله بر امارت علم نبوت بناید که از عمل کردن برین
 لال کتاب و از کتب انامید فراموشی یافست مثل چهارم حق البیتین که حضرت را ناگاه بر اعمال بندگی
 خلعت صافینان نیند بند پسین حضرت شکر بر اعمال میکان اذ انما یفر ما یدر و دردی بدان استغفار است نماید
 پس جبار از مال غنیمت و رنما و تسلیم الله برای خود شدی حضرت بطریق اولی در دوازده و ارباب شدن
 حضرت ابراهیم و بر این کتاب است بر اصول رفیع برایشان سرزدی تا مقام توکل محض ظهور مییست
 و توسل جبرئیل قبول نفرمود که اما الیک فلا علمه بحاجته حسنی من شوالی و در کتب معتبره و غیره
 دیده و باشد که نزد مطر و چون زبان حضرت ابراهیم که حال و درخ می بیند از عجزت قرار یافته بود که
 نیست که او را در آتش نماید انداخت که از درخ کمتر باشد بنابر آن بجا آمد و در وقت که عرض بود
 شولش بک فرسخ بود این آتش شعل شده و بود و داعی از دومی انبیاء را محال بود که از جبار
 سمت آتش قلمی مندر و مابذ انزع و تشبیه تمام حاصل شد که گوی حضرت امیر المؤمنین (ع)
 تا و از انکسارت چنان کشید که با هم را می کشند و از در بنابر سر شایسته آگاهی را از او انداخت
 ابرار ان الله و استعقلو منی کما کذا القلی و فی خطاب حضرت برای غیر ذلک که در وقت نامی نقل شد
 که در بنام او مانده باشد که با شیوه بیخبری و در خودی ایمان قل می کشد که کشی یال یا یوفیق بر بیان فرمود
 و در کتب از جباران می رسد یافته و باستی که تحقیقش در حق البیتین غیر در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 سیاق دیده و باور این باب علم نبوت می رسد که از حضرت ابراهیم برای تنبیه الله و العاقل گشته و در این معنی از این
 که یکی از بنو و در آن باب سخن برای برای خامی خود که عادات لاف که از البیت ابراهیم داشت نیکست اما که در
 که در شکارگاه و فرود بر اموری چنان زدیم که با ایشان را با گوشن نبوت ابراهیم را با سخن دید که نیز بر خط مشیت خود
 او چگونه در و سخن را جازای که آنوقت گوشش از پایی خود و نیز از عادات جالو و ان پس سمع گفت که
 سخن خوب گفتی و او با اذن دان یا کنی را که از ایشان به امری انما سی هست مگر در نوع برای جناب لبرانی همکار
 تا در سینه کرده و با شکر بقرین باین انچه اخیر بدین سبب است که این جنات کتاب شکر بهر شکر و او که محمد
 آن را از راه و به دست خود درست کرده و نقاط و حرکات لفظه که در را بدین طریقی که دانید و او که
 چنانچه عادت او است لیکن که در قیامه حصول این سخن بکوشش جنات آغاز کتاب البیت حاجت ذکر شایانی
 بهر حال خواه نسخه اول باشد خواه نسخه ای از فایات محمدانی عجایب و غیر این است و هر دو نسخه

ولیکن بغیر دست ختم جواب کتاب ابحاث دیگر که تعلق دارد با فاضل علم سوسی نبوت مسافطه کرد و ختم
 که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود در وقت که اعلی مدارج حضرت نجیب الله و تفسیر طاهره بیان فرمود
 و کثیری را نشان دهد و از مطالعه کافی بهم موارد میرسد و معانی عیان می شود که برابر مرتبه امامت
 پنج مرتبه از نبوت و رسالت و ولایت نیست تکلیف که سخن در فضائل ائمه و رسانیدن لال کتبالی باشند
 که برای این بزرگان نازل گشت و همچنین مسافطه گردانیدم امور که تعلق دارد به تخصیص امامت با اولاد
 حضرت شهید کربلا و اولاد الحسن المجتبی حتی که قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
 قاطعاً نیز برآوردند و پس علی بن ابی طالب را بر سرینم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیاتش است داد
 می یافت و به نبوت میرسد ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر یا کسی از اولاد امجادش به هر صورت
 اگر فرصتی و امکانی می یافتم در اصول اهل فضول آنچه دیده بودم همه گفته ام تا دعوی فرموده و لای این همه
 بزرگان عموماً خصوصاً فرزند رسول مقبول برای این قوم جلیل زیاده تر عیان میگردد اکنون سنجی
 در دنیا باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریعت آنچه کرد و بر خیال فاسد روضه مطابق آن کتاب بود
 و اهل اهل فضول حالست که هر چه فرمود آنهم مخالفت قرآن و عقل بود و تفصیل هر امر را تطویل یافته است اما
 مخالفت پس روضه اتفاق دارند که هرگاه در دل آدمی گمانی رسوخ یابد اگر تقیّه نکنند قریب بجهنم
 الی غیر ذلک من العاصب تقیّه واجب است و اخبار متواتره بر فرعون شان و ولایت بران میگویند که تقیّه
 سیر مومن است باید که جان خود و عیال خود را بجهت تقیّه محفوظ نماید چنانچه از سر وقت حرب در پناه
 می باشد و اینهم عیان شد از قواعد شهید که چون نوبت بقتل کسی رسید تقیّه حرام میشود و جناب امیر
 برگز تقیّه فرمود تا جناب سید زنده بود و چون قرق معاذ الله جناب را تقیّه الله علی الکاذبین قتل کرد
 و خانه را سوخت الی غیر ذلک مما لا یلیق ذکره الوقت تقیّه فرمود پس قلب موضوع لازم آمد از آن سبب
 که قرآن مجید بر تحقیق نشان بکشد دین و ایمان اول دلیل بر آن است که در صورت مذکوره تقیّه از کفر
 است واجب است و هم ازین سبب که در احادیث متواتره شریفه است که اگر تقیّه نکردی کفر است و سبب دیگر آنست
 خواه نماز باشد یا زکوة و روزه و حج بود چه جای آنکه جماعتی از عیان بدان دارند که جناب امیر چنانکه
 تقیّه بود که کاری نیست البتّه بلکه در تقیّه چنانچه از مخرج نبی البلاغه معلوم می شود و من می گویم باید که این
 کرده قاتل بدان شوند که در مخالفت صدیق اکبر بود و جناب امیر بطیب خاطر بیعت فرمود و ذلک
 من المقصود الحاصل قرآن مجید و ولایت عقلی بعد از نزول لال کتاب یکم فرمود و حضرت امام الایمه
 چنان بهار علم نبوت بهر کس عموماً و جناب سرور و جوان خصوصاً بر سر طایفه که نمود چنانچه جبرئیل
 خبر داده بود و شاید که در قلب تو اختلاجی بهر سر و وضع پیدا شود که چون بعضی از صحابه رجوع کردند بطرف امیر
 فوسلے بر محمد و انکار یافت و از تقیّه دست برداشت و جانش بر اصول اهل فضول بعد

از ملا فاضل کتبی معتبره طایفه خصوصاً مجلسی امام السرخسین نزد علمای ظالم و قبول اول مراجعین ابوسان
 و ابوعمرو و شبر بودند چنانچه مجلسی معیبات القلوب که مرجع فضلالی امامیه او کتبی معتبره و رفیق سیرت
 جای میگردید که مثل اصحاب نقل میکند بعد از وفات حضرت در زمان خلفای راشدین و عباسی
 در باب شخصیت و بیکم این است و ایضا بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده یعنی کشتی که
 بعد از رسول صلی الله علیه و آله مرده شدند مگر سلفر سلمان و ابوذر و مقداد و اوی گفت که عمار چه شد
 حضرت فرمود که اندک میلی کرد و بر دوی بازگشت پس فرمود اگر کسی را خواهی که هیچ شک نکرد
 و شبهه او را عارض نشد او مقتداست اما سلمان در دل او عارض شد که نزد امیر المومنین عظم
 الی است اگر تکلم نماید بآن نه آئینه زمین این منافقان را فرومی برد پس چرا چنین ظلم و بدست
 ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریبانش گرفتند و در سنی در کلویش گم شدند و چنانچه
 تا آنکه گم شدند در حلقش بهر سید پس حضرت امیر المومنین بر او گذشت و با او گفت که ای ابو عبد الله این گم
 گلوئی تو از آن چیز نیست که در خاطر ظهور کرد بیت بکن با ابوبکر پس سلمان معیت کرد اما ابوذر پس
 حضرت امیر المومنین امر کرد او را که ساکت باشد و او را ملاست ملاست کنند گمان از جا بدر
 نیاورد پس قبول نکرد و پیوسته حق را می گفت تا آنکه عثمان کرد با او آنچه کرد پس بعد از آن بعضی
 از صحابه برگشتند بحق و اول کسی که برگشت از ایشان ابوسانان الصاری و ابوعمرو و شبر بودند پس
 هفت نفر شدند و در آنوقت حق حضرت امیر المومنین را بغیر این هفت نمیدانستند ازین حدیث صحت
 مسافت عیان شد که چون خلافت عثمان رسید مدتی بعد بدوران گذشت و از دست او جوری
 بر ابوذر غفاری رفت ابوسانان و این دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند و بطلم و خفای او را فرستادند
 و چنانچه با امیر رجوع آوردند و در خلافت صدیق حضرت امیر محمد بن سلمان محمدی باب الدار امیر پیش برانگیخت
 پس خود چگونگی دست از معیتش برداشته تفرقه را گذاشت تا باشد آلاء معلوم شد از تحقیق نلامی مجلسی
 که انچه سابقین و لاحقین علمای رافضیه اساس مذهب خود را بر آن نهادند که جماعتی از انچه
 هفت نفره یا هجده طالبین حق چنان بودند که فکر کردند که چون ابوبکر بر منبر شریف
 بر آید و خطبه خواند ایشان داد حق گوی که دست و پا در برابر منبر آورند و رسوا سازند
 و در از مذهب رافض بر ایشان بود و خود تحقیق مجلسی این بنیاد متر لزل بلکه سخاک برایشان
 زیرا که هفت کس بعد از حیت ان تلاش اولین و آخرین شیعه در خلافت
 خلیفه سوم بهر سیده اند از آنوقت کج بودند و کسی که این حمله داشتند و از بعد
 مذکور این معنی هم ظاهر است که عثمان چون این امر شروع کرد قلوب
 یک دو کس از اصحاب متفرق شدند تا به سینه ستیانه نوبت رسید و این اتفاق

ازان گفتیم که محقق لایحی هم ارکان مذہب خویش را وقت اختصار شریف میداند که اگر
 در سیر و سفر بودند بجان الله اسامه بن زید همیشه مستعدی و متمنی قصاص پدر خود بود
 هرگاه رئیس لشکر شود و خیمه بیرون مدینه زند و در امید بسته او کشته ده گرد و بجز و خبر احتضار
 شریف افتان و خیزان نزد حضرت شرف حضور یابد و شریک سلمان غنشل گرد و او ایشان
 که رخصه نقد جان خود برایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذہب قرار می دهند آنها
 از مدینه برای سیر و سفر روند یا بگزینید و ایضا عیان شد که ابوذر همیشه تا که در مدینه بود مخافت
 جناب امیر کرد و هرگز فرمایش نبرد و با اینهمه او را بانی جابر کن دین میداند پس خلفا اگر بر منعم
 امامیه مخافت و رضوی کنند احیاناً چگونه کافر شوند حالانکه پیارگان در هر هم از گفته جناب
 مرتضی سرتابیدند الی غیر ذلک من الفوائد المہدیة والفوائد النبیة القصیة سخن درین بود که قدس
 رفیع گویند که جناب امیر هر چه در وصیت شریف عمل نمود پس میگوئیم که اگر کتاب خدا معتبر باشد
 و احادیث رسول خدا را یاد کنده غیر از عمل بر کتاب الله جلیل محدود من السماء و علی و علی و علی
 لا یتفصا کم لکما چه خبر تواند بود که جمیع اهل بیت را نیز تابع آن گردانید و گفته بودند که عبدالمؤمنین
 و از نجابر اصول شما و اضع گردانیدیم که هر چه از جناب امیر بعد در آمد قلب موضوع بود که ترک
 تقیہ وقت پیش و از کتاب در وقت حرمش اگر ببرد متر و با شش باید رجوع کردن حدیث و احادیث
 شنید که در قواعد است یعنی امام باقر بود که اما جمل التقیہ لیحقق بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیہ
 که خانه سوخته شود و جناب سید را قتل کنند و صدوق گوید در عمل خود که قتل کرد و از او امام حسین
 فقط برافقت برادران مسلم اینهمه مصائب و کربلا بر خود و اہلبیت خود قبول فرماید چنانچه می آید معاذ الله
 جناب امیر حق خدا و رسول را بدینطور بجا آورد که جناب سید را که امانت رسول باشد حفاظت نکند و حیث
 از طایفه فاحشه کسبید که دعوی اسلام کنند چه جای تشفی و درخ از شعله زند آتش دل از سر
 که نمی میرد اگر جوشنند و ریائی بیاراد در دم آمده که کسی از سنیان پیروا من بشود تا به
 روزی تنها نزد مجتهد رئیس النواصب روم و بر او داد و جدا دهم که صد یزد و ابن زبیر را
 کشته باشم که مطر و آن امور را نسبت می کند بجناب بشیر یزدان که کسی
 با کسی از اہل اسلام نکند پس طایفه بیچاره اگر لال کتاب از ذنبیل انور محمد
 و ابنان مشایخ خویش بر نیارند راست بگو سر پرستی ائمہ سمعہ و ریاء چگونه شود و بگو
 البیت ما را بافتاق عقلای رسد که صلاص عام در دہیم و در و بروی طایقی ایشان را
 رسد اگر دانیم که کتاب خدا را هر کس دید آن لال کتاب را جز جالبقا نشناسد
 هست تا زیارت آن پر دازیم از اولین و آخرین رخصه تا امروز کسی ندیده

و خود واقع حدیث آنچه قصد کرده ازان صاف ظاهر است که هر امام پس از خود بود و معصیت
 دیگر و نتیجه مسامحه رفته همین است که مدار دین و ملت همان کتاب است و دشمنان دین چنین تصور
 رفته را بدیدم و دانید که گشتند و چنانچه از ائمه کتبتند و این توهمهای شوم تا امروز بکثرت مضلین است
 ای دای براسیری که زیاد رفته باشند آدم بر فقره دیگر که حضرت امام حسن مهر دوم را کشتند
 از معصیت خود و آنچه در دست العمل مرقوم بود بران عمل فرمود پس بدانکه از جمله اعمال حضرت حسن
 این بود که خلع خلافت فرمود و معاویه را که بطور رشید کافر حری بود خلع فرمود حالانکه جناب شهید کرام
 بنحیطه نمود و در وسائلشکر موجب عار و انستند و بر طبق کتاب کشف الغمّه و تراجم آن آنچه فرمود
 صاف صاف ازان بری آید که این خبر درست است که بر گلوئی من میرود و در قبالا خطه خلع مذکور حضرت
 محبتی را اجازت المسلمین گفتند آنجناب در جواب فرمود که العار خیر من التاج چنانچه در اعلام الامام
 با اعلام الصبی که منتخب استلجاب بزیادت بعضی از امور است مفصل گشته و در کتب شیعه چنین
 از امام حسین نقل میکنند زیادات شتی که اکثرنا الیه در قیقان بر اصول شیعه چنان گفتند چو که
 لفظ مسود و وجه المومنین از جمله آنست و اینهمه دلالت قوی دارد که زینهار خلع مذکور بنا جاری نبود
 و نه شکایتها می مسطور زینهار صورتی نداشت اگر بحکم تناقض اخبار خلاف آنهم روایت کرده اند
 که در جامی دیگر بکار مای آید چنانچه در مجلد اول و دیگر کتب بنده دیده باشی فکیف صدور آن
 از حضرت شهید کرام بلا و اگر با قدری تزیین توانی گفت که العجب که محبت بلکه قدای بر واقع است
 بختم می بریند و جناب سلطان کرام بلا بدانند که خلع مذکور امتیاز حقیقه است پس آن الفاظ فیصل را
 که گنجایشش ماند غرض که قدما و متأخرین همه خلع العذار و شل شربله مهار میر و غیره در جواب
 سننیکان مناسب دانستند و ای میر و شریع ساختند و اساس دین ایمان خود را بران گذاشتند
 و آنانکه سطوت و قوت احوال اهل بیت را دیدند و یاد داشتند گامی بتا طاعت نداشتند
 نهادند و اصلا باین اصول متوجه نشدند و دانستند که مناصبین بر هر قدم نسبت یا شل
 عرب را یاد خواهند کرد و بنی قصرا بدیم مصر چنانچه عنقریب می آید انشا الله تعالی
 و بهر حال رسوائی علمای ایشان دیدنی است که اگر توجیهی و تاسیله در افعال
 امام حسین بکار بریند اتباع اهل سنت و کاتبه لیبسی شان است و اگر لال کتاب داخل
 و بهت بنیاد دین اسلام از پایه در آمد اندک غور کن تا دریابی که در تنقیح
 نیز مناجات شدید است با قرآن مجید زیرا که جهاندۀ مشکلیں ایشان معارفین
 جناب مرقعوی را علی الاطلاق حکم تکفیر دادند پس معاویه بن ابی سفیان
 اول ملوک اسلام برین اصول کافر حریفی شد و خداست که فرمایند

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا فَتْنَةً وَرَجُلًا سَرَبْتَ إِلَيْنَا جُنُودَ اللَّهِ لَخَرْنَا بِهِنَّ وَجَعَلْنَا أَمْوَالَهُنَّ كَالْأَمْوَالِ الَّتِي نَكْتُمُكَ فِيهَا وَلَئِنْ لَمْ تَنْهَ عَنْهُمَا لَخَرْنَا بِهِنَّ وَالْأَمْوَالُ الَّتِي نَكْتُمُكَ فِيهَا تَكُونُ لَمْ يَحْضَرْكُمْ فِيهَا شَيْءٌ وَلَكُمْ فِيهَا حَقٌّ مُبِينٌ
بابت خلافت و ملک بایشان عنایت کردن ماجرایی عجیب و غریب خواهد بود که صلح
صحیح و در انهم مقید بقیود و اشراط شد و طریقی از ملک و خلافت دست پر و آشتن پس
مخالفست قرآن مجید را که غایتی نداشته باشد باتباع کاینکه امام حسین آنرا ندانست
برگزیدن امر است که طفلان مکتوب نیز بران مقصد می کنند و در تفاسیر سیر سید زمرج
تا صافی بیدین که این آیت کریمه را مانع آیات دیگر دانسته اند کما لایخفی الحاصل در انهم
خطایم امور به لال کتاب است و بس این حدیث چه خوش آمد که سحر گری گفت
بر در محبته می باد و دنی تر سالی بگر مسلمانان ازین است که شیعی دارد چه آه گری از پی
امروز بود فردا بی بعد از روز و او بر نام ایست بر امام حسین مبر نام مبارک خود بکشاید و بعد از حضرت امام علی علیه السلام کتاب
چنین یافت که قتال بکن پس بکشتن شکر زید را و کشته شود همراه بر آن چند قوم را بر
شهادت که شهادت رسان مقدر نیست مگر هم اد تو امام فرمود که آنجناب بران عمل کرد
چنانکه در صحیفه او بود و برین امر وارد میشد و ضرب من الکلام ولیکن باراده اختصار بگویم
آنکه لایسکه که جناب سید شهید معتقد آن کتاب بوده اول ثابت کن اعتقاد آنجناب را
در منع اتفاق داشت که آنجناب بر اوایت اربلی مولای عیسی شفا فرموده بود که معاذ الله اگر بتی
مرامی بریدند بهتر می شد از آنکه برادر من حسن بعل آورد پس چگونه تجوز کرده شود بعد از
لال کتاب که او نزول صحیفه برادر خود را نداند و خطیه فرماید و علمای شیعه بران کتاب
مطلع باشند و از طرف امام حسن منافقانه معذرت ننهند و لکن المراد یخذ باقراره و انکاره
علم قلبیه و این اخوت ایا اخوت اخوه حضرت یوسف بود که دیگران بر جانش رفیق شوند و رحم
آرد مراد آنکه سنگین دلان است یعنی رفته که اشک ایشان بر شیده که بلا نیز دیگر رفتی که
همچو میر علی مرثیه خوانی در مجلس عزای باشد بلکه ترانه او هم بکار نیاید تا بزنش کی رسمی معین نشود
غرض که امام حسین آن لفظ ثقیل و اعتراض قوی نمایند با وجودیکه حسن محتبی متبع صحیفه خویش
باشند و شیعه که منجج او از اولاد خاص حضرت فاطمه باشند لب معذرت کشانیدان نه کشتی
عجایب فکیف که محبت بر تحقیق اربلی جایجا درین کتاب و کتب دیگر نقد جان و دل را
نشان کند و اعتراض او را به همچو شیخ حارثی که استاد شیخ و سید بود و قبول نمساید
و ارسنانی در کتاب امامت با اتفاق فریقین کتاب او را که کشف الثم عن معرفه الامیه است
معتبر ندارد اگر دعوی اتفاق ایلست بر جای خود نباشد باری در باره دعوی اتفاق شیهه مرکب است که
نمون نباشد و اینهمه که شنیدی علاوه بر آنست که لال کتاب احکام کتاب الله را نسخ می گرداند و بهار میراث

ابراهیمی و محمدی علیهما السلام بنظر گریان تمامی است مینماید باینکه فخره حکم لال کتب است
 برای جناب سید الشهدا بر پس میگویم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد که امام حسین در زمانش
 برای ذوات است اماست در آنوقت مبعوث شده و مجاهد کفر و کفر شده و خون شیعه کوفه بپوشیده
 و امامت امام از کس غیبت بطور رسیده و انتظام جد و دینی و دنیوی در آنوقت بذات و الامام خیر
 متعلق گردیده علی ما ذکر فی افادات الرضا و قد عرفت میان و حال معاویه بر یگانگان
 که از خون هزاران کس بر خطار شسته و غبار طغیان و بغاوت از هر طرف بر آنگشته و هر چند
 حضرت امام حسن زهر و بنده خویش را معین نفرموده و لیکن مدار و دلیل بر تعیین تحقیق شیعه است
 که از علان بدان دارند که این کار از معاویه بوده و ازین است که شیعیان در کوفه بپوشیده
 و بملاحظه این ظلمها بخروشیدند و حضرت امام حسین را بر جهادش برانگیختند و الحاح را بر بازی
 آید بختند و انتخاب زینار قبول نفرمود بلکه حکم این معنی نمود که عید یک میان انتخاب و معاویه رفت
 بنو نبریم نگاشته و از کتب شیعه مثل سجاده غیره بوضوح می آید که آنچه که آنستند بار داشتند
 حالا آنکه از حق تعالی در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که قَدْ اَشْتَدَّ سُلَيْكُمُ فَاَعْتَدُوا لِحُلُمِهِ
 چنانچه ما اعتدای علیت کفر پس بر اصول شیعه وارد میشود که بر ضرور بود امام حسین را معاویه
 خروج فرمودن و هرگاه در شرکت یزید بمقدمه زهر دادن شک و شبهه نبود ضرور شد از امام کشته
 که سرافعی کوفتن و بچپا و در الکا به اشتن کار خرومند ان نیست تکلیف که امر فاعند و او در کتاب
 مستطاب و رویداید و امامت قریب پنجاه سال درین امر ضروری در نگما بوقوع آمد و هیچ مانع
 در میان نباشد و فوجهای شیعه منظم شود و بپای امام حسین ذوات است تعلق کرد و زمان فخره
 مثل زبان جا بلیت مانع پس علماء شیعه در معنی که معاویه موافق را شکسته کاذب باشند یا امام حسین
 از حدست منزل گردند زیرا که چون آنجناب مامور بتقیه نباشد پس صورتی بمخیال عقلایان آید
 قال الله لهم الخبيث ثم انما خلقناكم عبداً و انما الينا الرجوع و انما اهلنا النار و این هر دو حدیث
 مجمل و مفصل آید است که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر بر لبه
 می بنید و آنرا انصاف العین می گوارد بلکه روز ختم صحیفه عمر شریف است امام ختم می بخشد و بشارت همسانی
 رفیق اعلی فرامیرسد پس زمان چنین مجاهد فی سبیل الله باشند و امر دینی منطل مانند لاجل
 و لا قوة الا بالله و بر صوابید و تحقیق و تدقیق علم الهدی کما نزول لال کتاب و کما صحف مستطاب
 مدار که حضرت امام تحصیل ظن بوده که لا یعنی عن الحق شبای پس ملاک امر اتمش در زمان قدس
 شهید که بلا بالا از اجناد مجتهدین نبوده باشند چنانچه عنقریب این بحث جریب سادست و قشعی آید
 انشاء الله تعالی و اهل عقل البعد و بدین عبارت علم الهدی روضه بملاحظه نظر دقیق نه بمطالعه نظر سرسری

البسیرت قلبی موافق اید بالجمله نیز پیشنی اگر بعد از آن زود و خرد باقی میماند باز خروج بر او قوی نمیشود
 که او نوشته بود و بجا که مدینه که باید امام از خود خواندن اگر جمیع سلطنت من قبول فرمایید شما
 ورنه سر مبارکش باید فرستادن و این تقریرات که گوشش رس گردید بنی بران بود که نه از سبب
 معاویه بود قطعاً چنانچه ایشان بخوبی خویش در کتب خود بیایه تحقیق رسانیده اند و چون نزد مجتهدین
 امر جناب امام حسین علیه السلام بر کتاب مختم و محفیضه معام بود و هر دو وقت امر رب العالمین را بایسته
 نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را کشتن و شمشیر گشتن علیهم السلام قطع یقینی مشهور و استشاره
 و مستستی در غم و قهیم اراده بر بلکه گشتن از مشند خویش بیلا و قایلیم دیگر چه معنی داشته باشد
 خدا یا اگر رضه گویند که تمهل و ایهال در امور دینی خصوصاً نصب لقنوی کار نبوی بود معاذ الله
 و اما نور دیده خواجه هر دوسر او علی مرتضی و فاطمه زهرا با وجودیکه از جناب امر شهادت شدند و در غم
 در کوچکی مره بعد از آخری و بار بار از این شهادت برای مغفرت شیده بردوش گذارد و بکمال طمب
 خاطر در عهد طفولیت راضی برضا و بدت تیر قضا باشد و در عین وقت امامت این لطایف جیل را
 پیش آورد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از مجانبین هم روان باشد الا از مجتهد که کاشن خبر آن
 دین و دنیا جمیعاً رسیده بعضی از سفها که مجتهد اورا بنا بر اعراض باطله خود بعرش برین رساندند
 با نهار اردستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر واقعه که بلارار و بروی فرزند برگزیده خویش
 در طفولیت گفتگو داشتند که خیال نمی آید که حضرت این دفتر را برویش کشاید و قلوب مادر و پدر را
 نیز اند و بگین گرداند و لیکن دیگران بخواستن نوشتند که این خیال و انکار از ان جهت صدور یافته
 که منکران این نفوس مقدسه مطهره را بر ذوات خویش قیاس کردند که پاسبان عیش و کامرانی دنیا با
 و آن بزرگان و خردان هم طالب مزید ثواب اخروی بودند و بخصوص بر ایشان چه سبب و باید کرد
 و من میگویم که اهل سبب و اینهم یاد نمایند که امامین با وجود و چکی بدالات آیات سور ممل است
 با وصف آنکه هنوز قوت از شداید بیماری نیافته بودند فی سبیل الله بطاح حصص خویش مسکن و عتیقه
 و اسیر چه شوق و محن و سختیها بطیب خاطر کشیدند پس تعجب از بیان واقعه شهادت پیش امام حسین علیه السلام
 دلیل بر آنست که پیشوایان فتنه بلکه مجتهدین نیز کلیه از ملاحظه اخصاص بر طایفه علیه یقیناً و قطعاً گوید
 بودند و من استعجب الله که گوید الله تعالی انهم در بحث سخوات مجتهد عنقریب تبصیر می آید انشاء الله
 و قصه حضرت ابراهیم و اسمعیل هم یاد کرده از حکمی الله تعالی عنهما قلما بلغ معه السعی قال یا ابی
 اے آری فی المنام اذبحک اذبحک فانظر ماذا اتری قال یا ابی
 افعل ما تلقی امری فی ان شاء الله من الصابرین که این را بکار و بار
 جناب سید الشهدا از تشیع مجبول هم دست شسته سبحان الله حضرت اسمعیل فرج خود را

که بشاوه پیشانی مهلت زمانی تجویز فرماید و امام حسین که در معارف ربانی به لایح و غیره استیلا فرموده و
نه غریب باشد و باز شهادت را از سابق و قطعی برگردان و دوش مبارک بکشد و خدای عزوجل از او عفو و عطا
مکرمه برگزید و از اشتراک نفس فی سبیل الله شکامل شود آری راست گفته اند که ان الرضی سلیب
آدم بر فراز است دوم پس بدانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تا قرب وفات خود بحججه المبعیث را
ندانست کیستند و جبریل علیه السلام بیان فرمود و لفظ المبعیث بجای اهل الذمیت نهادیم که محبت
بخفی این مرد و لفظ را یک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی المبعیث است چنانچه بالا ذکر شد
محبت نیست که لغویین و محدثین رفته اند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنوقت از قصد
سجنه غافل باشد و افاضل و برگزیده گان اهل بیت خود را ندانند و در سابق برگزیده گان اهل خود را
بزرگم رفته و اهل عبا حاضر نماید و عمر و ایا اولی الاالباب ان هذا الشی عجاب و بظواهر است که درین وقت
رسول خدا پیوسته بود و بیل در وقت غشی و شدت مرض و زنی حسین رضی الله عنه را میبرد
حضرت آواز شان بشناخت و پرسید که اینها کیستند و سابق اینان دستی و عنقریب می اندک در خطبه
چندان اهتمام ملایکه رود و که تجویز کردند و آغاز رسانیدن و می حضرت رب الارباب و این کتاب
ستطاب که جناب سید و در مقام نشیند و نه کرد و لا اقل پس مکتوب و دیگر اتباع او از مقلدین متواتر
که گویند قصه و این سوال تفهیم اصحاب بودند تا لفظت و جلال این برگزیده گان درگاه حضرت و اهل
بر سر و کار آنها دید چشم عبرت گشایند و میگویند که این اهل هم مدد و شد پس بیان شد حال سفاقت
وضع و لیکن بکار ما و آید که اکابر مجتهدین و محدثین از ازمیر چشم می نمند و علاج خرافات مذموم اهل خود
از ان بچونید و قد اضر ان المردود باقره و انشاء مقام غور و لفظ است که در روی مقام ازین میث مذکور است
که چون حضرت امیر با هم سن وقت شهادت خود دلال کتاب غایت فرمود و او بشود عمل کرد و بچونید و مذکور شد
امام حسین و بنیکه مزاران بداشت بلا اهلست و بنیکم را در ان دید که مراد بر قومی را که از روی شهادت دارند
و نصیب ایشان نخواهد شد مگر بجهت تو و بالاتفاق درین زمان مایه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
و از برگ خود می ترسید و در ادراک بمعنی که اول من یرم یا یا یا عترت رفیع بر سر شود و بمنزل قصود و میرسد
و درین و داناتان بخیر در داند و بالاتر خود معاوییه بی عمل این شکل بر دوش بجزیر خود حکم نمود که کسی
بفاصله روزی بگوید روانه شوند و برز و کوفه ازین سمت چون پرسند البته سوال کنند از کجا میری پس کسی
بالاتفاق لفظ معنی چنین بگوید که از شام چون دال کنند بگوال معاوییه چون است تا که لشکر کشی خواهد نمود و بر سر ما
خواهد رسید بگویند مگر هنوز شمارا خبر موت او نرسیده پس القبا از مرض و طبیب و قیصر و در موضع دفن سوال خواهد کرد
بگویند که مرض این بود و طبیب فلان موضع قبر فلانجا و باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرا دارند که بالا آخر
بعد شهرت خبر در رسته روز حضرت مرتضوی چه فرمود القصه چون خبر بمجلس شریف رسید و مردم سر و دل بودند

روز دوم هر کسی ذکر کرد و روز سوم شتره در کوچ و بازار افتاد و حاضرین مجلس بر آن گفتند حضرت
 امیر فرمود نیزه‌ها گوشه‌های شش ششید من اول وفات کنم و در این روز مملتی در آن خواهد بود و علمای شیعه نوشته اند
 که در ایام خلافت خود اطمینان کاملی بحصول پیوست یس لیبی بر نیامد که حضرت امام حسن خلج
 خلافت نمود و او را بجلعت حکومت نبواخت و بعد از امام حسن ظاهر و عدوان او را حد می نمود
 اگر چه تضعیف این سخن با ایقده دریده درین قبیل این دانستی و لیکن بمقتضای نظم مشهوره صم
 از سخن تو گر نگردد و ملزم به او را بسخنه های خود شش ملزم کن جناب امام احمد نظامی شیدا
 ذاتیات امامت را چنانچه قبل ازین دانستی چگونه عمر اترک فرمود حال آنکه طعنان و عدد و انش از یک
 بهر ارشید حتی که حضرت مجتبی را نیز بر شید گردانید که اعرفت فی بانه الا وافی او را خروج بر هر ظلم و جحاک
 معاویه درست بود و تکلیف که این همه دواعی جمع شود که وجوب باقی غایت رسیده و حضرت امام حسین
 آن همه نقص نمود و جوهر ستم را سید و با وجود تحریکات و تحریضات اکابر و عماد که فیه از جای مقدس خود
 نه جنبید این مقدار مصلحت در حکم مذکور که جناب ائمه الحسین و دیگر جهانبنده قوم روایت کردند چنانچه از قول
 مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در بخیریت اینهم نصیح بود که و اشتر نفسک شد و غزل باز
 مصلحت در آن بعد از سفر کوفه هم واقع شد و غم بلاد دیگر فرمود فاعنبر و ایادلی الالبصار بار خدایا
 مگر گویند که حضرت حسین بدیدن این همه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوئیم رفته قبل ازین ابراز
 با دوت و فی در دینمان سپهر آیدند که امام منزلت نمیشود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز
 مصلحت پنهان و در از باقی و در باره بعضی از اولاد اجداد شش حکم خاموشی فرار سید آن حقیقت دارد
 و اگر گویند که حضرت امام حسین در نیت بهدایت که امان است می برداخت گوئیم در حقیقت این شان
 علماست بخدا اصول خود را جمع کنید و ببینید که مروت امام حسین ایابرای اصول کفایت میکند یا
 فروع و حال آنست که اگر تمامی کتب را غزال نماید غیر از جبل تا پنجاه و انهم در تهذیب اخلاق و چند
 از مسائل متعلقه فقه و دیگر چه از اصول شیعه بر می آید و حق آنست که چون انتخاب دشمن تقیه بودیم
 او را که قلب مبارکش تا زمان یکی بود که می رسید و دشمنی تقیه بدینجا رسید که واقعه کربلا اول دلیل بر آنست
 چه در آن مصائب لاعین رات و لا اذن صحت تقیه را تجویز نکرد پس افادش را که می بیند و از خبر منش
 که خوشتر و چند انقض بیدای و فتاک این نامشخص باید دید که سبق هیچ امری را یاد کرده و انجام راند نسبت
 بر ابا حق که هنوز کاسه لیبی الشاراعلم الهدای نگذاشت چنانچه عقرب از کلامش واضح خواهد شد طعن نمود
 که قائل شهادت امام نیستند و اترار که هادت بطور تقیه و توریه نمایند اکنون باید که در
 هر کوچ و بازار که سوار می او بگذرد و نیکمیان بکار خود مشغول شوند قوله ازین قبیل
 احادیث بسیار از ائمه اطهار دارد که دیده الخ حاشا که چنین تر بات و خرافات

از امده اهل بیت درود یافته باشد که وقتی را برای کتاب الله اعظم نقلین باقی نگذارند
 اهل نزل اول و ثانیه بر طریقه شیعه برای مخالفت قرآن مجید برگزیده این روایات مراعه وضع نمودند
 که هنوز آثار و شرح از سیامی آن واضح است که فقیر بطور نمودن آنرا بدقت تمام و آنچه باقی است در
 ابحاث و انظار مشتی از آن خود را بسین می شود بجزل الله و قوت تکلیف که انچه بدو در بیان است
 بر می اورات اگر نقلین را تغلیظ فرمایند که مفرود چه و مضمون آیت کریمه کذتم حیرت افتت آخر جنگ
 لکناسی الیه لکنسب فرمایند که خواهد تفسیری را که نزد ایشان تفسیر اهل بیت است بهینه و در سبیل
 که خود حتما از طرف خود تراشیده اند نام آن بزرگان گرفته اند ملاحظه فرماید که آدمی را از ذکر آن
 شرم می آید بگوید و این حدیث از معصوم و علامه دلهای قدس سره العزیز ذکر آن الزام این طائفه را حتما
 نماید آنکه که ما خدا علم حضرت انزاد ایشان چنین موضوعات است که کلینی در مسند سال آن را
 جمع کرده و مقصودش ابطال دین شریعت بوده که چنین دعوی گوید که دستور العمل الله اگر نقلین نیست
 بلکه لال کتاب است که چنین اهتمام حضرت جبرئیل براد اسپانان از دی آورد و مقام حیرت است که کتاب
 بر او استقرار دین و شریعت بدین طریقی نازل شود و کسی آنرا ندیده حتی که چون فاضل بن محمد صاحب
 منج السداد که تفسیر و سبب باره از قرآن مجید نوشت از من این مقام را شنید خدا شا به حال است و کافی اند
 شنید اگوی خون در و قش خشک شد بجهت آنکه چون قرآن از دست رفت دیگر چه باقی ماند
 که اذالم یمن راس المال عند جبل تکلیف میرج و وجه آن اندک معلوم شد و اندک اندک مناسب
 مقام گفته میشود انشاء الله تعالی و در حقیقت این محتاج دلیل نیست بلکه عقل هر کس به شکیست
 تعلیم بدان پس هر که کتاب بختم نازل نشده مگر قریب وفات شریعت و احکامش مخالفت قرآن مجید
 پس برای نسخیت این کتاب مستطاب همینقدر کافی شد و خبر دستور العمل که نزد امام مقصود است
 خاصی نماند و این امر خود یقینی است که است او خوشین گم است که از بریری کند تا کسی گیرد بید و خواند
 الغرض قرآن اهل بیت کسی تا امروز ندیده معذرا حکم امام جعفر علی مافی الکافی منسوخ التلاوت گشت
 که قال صاحب الزهره باقی ماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود به اعتبار گردید و مثل توبت
 و انجیل گشت نیست ما قال صاحب الحق علیه العیاذ بالله رفضه اگر هزار دست و باز تند و کوه الوند را بکنند
 کما هو متواند بر آورد قول پس هر گاه بنا بر اصول اعلیه شیعه امامیه الخ تناقضیکه صراحت و بیجا لازم آمد
 بیانش با اختصار تمام باید شنید که آنچه پدرش و لداری مروت و دلیر به فتوت در کتب مطبوعه
 نیز مطبوعه و نیم این فرزندش مصداق بالقیه کان من ثباته لیست فی حذر اخوانه نیز در
 تالیفات خویش از نایه کافر کیشی وید او تا عقب اندیشی مطابق بحار مجلسی
 و حق الیقین و غیر آن به وجه تحقیق رسانده اند اینست که در احکام آمده زنهار

اختلافی نیست و از روایات و بیان علل شیخ المشایخ طاعت این حکم هم پدیدست و از آنکه
 اجتماع دفع باب اختلاف است و برائمه زینهار مجوز نیست پس احکام ائمه انام اختلافی ندارد و انما
 اختلاف موجب گمراهی است و انما الدین واحد و در حکمیکه مجتهد الزمانی در اینجا داده نمود از آنکه
 که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بود و ما فخر علوم شان این صحیفه مکرره باشد البته ضرر افتاد
 که احکام تمثیه ایشان مختلف و رو و باید مثل امارت و نجاست و غیره چنانچه بالا دانستی انتفاض و
 و عدم آن از منی همچنین مسائل بسیار و از اینجا است که اختلاف رفسه را در احکام نفییه حدی نیست
 پس مجتهد الزمانی بهم مذکور نفس شیطانی خود میگوید که بر سر و ستانی و هم دیگران از غولان بیابانی و نیز
 مجوسیان ایرانی فطهران با ذکره المجتهدین اقتضای بعضی بعضا مع کونه اوین من لیس العنکبوت است
 و من ورق التوت و هذا من فضل الحی الذی لا یموت و در نی مقام اگر کسی گوید که مراد از حکم حکم الهی است
 که در لال کتاب برای ائمه مخدوم شده بود و ان اختلاف و شت بعضی احکام ثبوتیه و بعضی احکام باطلار
 هر نفس الامر و در احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در هر دو
 لازم نیاید و این مغلط و کیدی است که گرفتار شیعه و در آن مگر کسی که کتاب نفییه یادیده و میفرماید
 نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحیفه یافتند بعضی امارت خمر را نه شیعه بیان کردند و جماعتی
 البته در گروه شیعه اختلاف افتاد و چنانچه در سابق از کتبشان دیدی و شنیدی پس بر تبه بدیدی و از
 رسید که احکام ائمه مختلف بود و تحقیق متقدمین و مابین ایشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست گفتند
 بلا یب و نیز لازم آمد که ائمه مبلغ نباشند مطابق دستور العمل آن مستلزم بغیر تبلیغ است و آن وجه قبول
 بعضی تاویل است و قد قال الله تعالی و لو تقول علیها بعضی که او یک کاذب است و این کلامی است که
 الایة هذا خطاب سید المرسلین فما حال الائمة المعصومین الحاصل چون احکام الهی است که آن مختلف بود
 البته احکام شان ناگزیر است که مختلف باشد و نه لازم آمد که باجماع بودند و خود باهم گمراهی اختلاف کردند
 و بهما الضلال و الاضلال و از برای یکدیگر مجتهد الزمانی لفظ علیهم درین عبارت آورده و گفته که
 حکم هر یکی از ائمه معصومین علیهم مختوم باشد و لفظ مختلف نیاورده و لکن بعد کشت تبلیغ او عیان شد
 که از او لفظ مذکور گره اعضا یعنی تناقض نمی کشاید که بحث ما بمعنی تعلیق دارد
 نه بلفظ مذکور و بهیچ من و اب الحاصلین قوله و اما انما نیس پس بعد منزل و اما شاة
 میگویم که در اینجا معلوم نیست که لفظ اما شاة براسه چه آورده آیا اهل سنت گاهی
 گفته اند که براسه ائمه کتابها و صحیفه نزول اجلال یافته تا لفظ اما شاة را داخل داد
 هر کس از ناظرین این کتاب میداند که رفسه قرآن و حدیث را بر طاق نهادند
 که بنده پشیمان ایشان یعنی عبد الله بن سبأ موافق نبود و پس ضرر افتاد

براس آنکه چنان قرار دادن که از برای ایشان کتابی در دستور العملی مشتمل بر دو
 صحیفه از آسمان فرود آمد که ماخذ علم و عمل ایشان همان است و آن یعنی بر مکتب اقرار کرد
 کرد اول اخباری است که بشیرت رسیده و نزد اهل سنت سنده این اثر خوب اگر کسی است
 که چنین گوید پس معنی ما شاة صورت نسبت و در حماقت بر روی رئیس علمای فتنه
 برکات و این معاویه چنین نیست که بجهت در خاتمه بطور تفریع در اصل استفتا گفته بود
 که پس اطلاق لفظ شهادت در سخن فیه که احیاناً بر زبان اهل سنت جاری می شود
 غالباً که محمول بر مسامحه و ما شاة یا تقیة و تقریریه بوده باشد پس توان گفت که این لفظ سخن
 نمیکند بجهت نیست که جابجیا واقع میشود و در اینجا بر موعوم او درست افتاد و در اینجا بجای باشد یادگار
 که در عقول جوانی همراه گروهی از یاران و مشاگردان بجا نیست و محادثت سخن سنجی
 و لطیفه گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت که بر دروازه بود دبیرس می پرداختم و بیشتر دیدار گوی
 و نظرافت گفتار و به معنی بوی که سخن نمیکند فلانی عیبت نامعلوم شد که بعضی چنین هستند
 که با لفظ اعتقاد بر زبان میارند نتوانند تقریر کردن و جمعی باشند که وقت محادثت و دست خود
 بشکرم میگردانند پس در زمی یکی دست او را بست خود حکم گرفت و سوالی کرد هم گزین سخن قادر شد
 و هر کس خندیدند و او چندان متاثر شد که سه روز از خانه بر نیامد فقرا را روزی بزرگی صاحب
 سجاده قصبه بر روی برای ملاقات آمد و نادانیت است بالاخر وقت نماز پیشین و دیگر گفتیم اما است
 بکن تا پیش رفت و ما پس نشست او دست بر سیم از نا ناخوابی که او پیشین بود آمد و کلامی
 ناگاه برآشده غالب شد و امام بعد از نماز متوجه گردید و گفت راست بید که از من در کاران است
 نماز هر امری صادر شد که متناظران خندیدند پس من (حقیقت حال خبر دادم که هیچ امری بصدد زیاده الا
 عادت ما از چندی چنین است این را و غریب بجا شد و سخن نشد ما همه احباب قسم خوردیم و صاحب
 گفتیم که بعد از آن کلام که در بروی فلانی گفتی کجا رفته بودی پس او از آغاز تا انجام آن لفظ اصل
 و تقریر خویش اعاده نمود و صاحب سجاده را هم خنده در گرفت و فتنه فرو نشست بیاد می آمد
 که آن روز توبه کردم و باز بروی دوستی از بخت خاص خندیدیم آنجا که صدور لفظ مذکور از انام مرسوم
 امر و عیب تر بود و از آن بگذارد و بهر دلم در بود که بعد متناظران بنام رسیدیم و از گلین تقریر و تفسیر
 قدوة المجتبین کنار و دامن پر کردم و بوی گلشن چنان مست کرد که دامن توبه از دست رفت
 توبه بر زمی کردم و آمد بسیار به ساقی توبه بشکرم آرزو دست به بعد ازین یا دستم آید
 که بجهت فانی لفظ جمیع که سور قضیه کلیه است میگویند و دیگر علما نیز بعضی محقق نزدشان نیست
 که بنیاد و جمیع احکام بشر عید بر نیک است نه بر علوم و دینیم و معارف و عبادت

بالجملة فالبندای ان معنی میدهد که لیکن بعض احکام بر علوم لدینه میباشد یا بدین اثر شرح کردن که در
 شریعت مظهر و کجاست و آن که امام که امام چه نسبت که محتاج است قرآن مجید بود و حکم علوم لدینه بر آن رفته
 و قید مخالفت بر اسی آن است که در موافق که از مابین آنی ندارد و چون ظاهر و اگر بضمیمه تعوی و الامانند
 معنی ان نیست که بشود و در شمار نسبت پس تخلفیکه اشاره بدان کردم از میان بر منجیر و در
 مقتضای طلب میباشد و در مخصوص نه امری دیگر که لا یخفی و در اینجا بفرمانیکه که اگر صدق یمنه
 از جناب فاطمه طلب که مطابق ظاهر علوم شرعی چه بدی کرده باشد بهرگاه معنوسین عالم ماکان
 و یکون برین راه روند او چگونه بلکه بالاولی نرو که این علوم او را کجا حاصل بود و این اسباب
 را در نقص طعن ابرام مفصل نوشته ام چنانچه حق تعالی مرا توفیق تهذیب از انزاله العین
 بخشید امیدوارم که توفیق تهذیب آن کتاب نیز بمن عطا فرماید تا افتخار رفته و غوغا
 و جوشیدن شان سکوت گرداید بالبنی المطلبی و الا لا محاله و بعد ازین ناظرین و سامعین را باید
 اندک غور کردن و تاملی بکار بردن که در جاییکه اتفاق فریقین باشد بر حکمی از احکام در اینجا
 مما شاة نزد مجتهد کجا تحقق است و اگر باشد باید که در اطلاق لفظ شهادت و در باب شهادت
 اتفاق فریقین باشد لاجرم اعتراض مجتهد در اصل استغنا خود بخود از بهم باشد زیرا که دعای
 او در اینجا از لفظ مما شاة آنست که سنیا و در شهید گفتن آنجناب تقلید ما اختیار کرده اند
 در حقیقت این مذہب ندارند و اعتقاد و شهادت نمیکند و شهادت بر قدر این شان منطبق نمیشود
 پس مما شاة در اینجا بران اتفاق فریقین باشد کجاست حائیا مبرض ثبوت رسیدند و اهل
 انصاف که لفظ مما شاة از آن قبیل است که گفتیم و آنچه روی من وقوع یافته بود حکایتی
 برای تمثیل این مقام برای خاطر فاشتم علی در تلفظ اتفاق فریقین اتفاق شیعہ البته ثابت شد و من در کتب
 خلاف آن بیش از پیش دیدم و روایات اکابر محدثین شان دران باب باصول موضوعه موجود و در
 از ان و آنهم کمال اختصار اعلام می نمایم که کثیری و قدیاسی او آورده اند که جناب میرزا کزیم فرموده
 که لا محبت است نزد که در عالم ارواح تر اندیم پس این دعوی خلاف نفس الامر است باز گفت آنچه
 اول گفته بود بالاخر عاجز شد و پرتا هر است که احکام مجبور در دنیا و آخرت چیزی دیگر است و احکام مذہب
 و غیر شیعین چیزی دیگر است و بر این ترتیب بنویسد و میگوید که سائر از احوال قدر خود و بگوید بنی عمر را در
 گزاشته و بر ختم لدنی نزد شیعه از امامی صادر شد که امام الامیه و خلیفه اول نزد امامیه بودند لعین که عبد الله را
 بسیاری از بنی امیه خواستند که خلیفه شوند قبول نکرد و اسامه مدعی خلافت بلافضل گردید و از حروب
 مرتضوی هر دو گوشته گزیدند که لا یخفی و محنی مانند که چون مجتهد از مالی قول صاحب محقق قدس سره
 را قبول داشته نماید آورده که علوم امیه علیهم السلام محصور بود و است در بیان کتاب مجتهد در نیست

نیز قرآن مجید بدست رفت و باقی نماند بجز آن لال کتاب برای علم و عمل مسرت امیر ایلیاب بعد از این گفت
 کبریا که انقدر میمند شد پس میگویی این حال مقدمه دلیل و این بخاوی عیانت بمهرام فلک گفت احسن بای
 گفت پس حال تقییه نماند بهر وقت که در کار کتب مستوعبا و قشوعین چون بظاهر اتفاق کثیر و غیر و عموم
 سواش شکی بر نصرت و عیانت آنحضرت نداشتند و چون عمل تقییه باقی نماند و بود این دار و مشهود که ما بعد است
 آنچه بر امام حسین از انواع مصائب برگزیده نمود تصریح کرد و دانند که آنوقت حضرت آدم تا ایندم کبریا فرمود
 و با اینهمه بتناقض فریقین تقییه نکردند اعتقاد و چوب تقییه از کجی که مقتضای عهد بود با باشند و سر داد و در
 دست در دست یزید و الله که بنای لاله است حسین پس برای اجتناب چنین گفتن که کوفیه خیلی بگرفت
 شده عمل تقییه باقی نماند که هر چه آنست که قبل ازین تقییه میفرمود نیست حال تیسرین منافقین که امری را که
 بطالانش و طهر من الشمس و این من الامس باشد بدین نظر بیان کردند با جناب نسبت دادند و مقرر
 این کار را نتوانید مردان چنین گفتند بجهان انصاف و بیانی این جناب وقت معمر که بلا در لال کتاب ما بود
 بقتل قتال و سر فرود و قهرین تقوی نمی دادند و قبل از آن شش منی بشمار و طایفه ای را که در نیا و نگه داشت
 هیچگاه و سر و این عمل که نوشته اند کرده و معلوم نیست که کلمه کوخراش و خطرا این ریسال اتفاق در کتاب
 عیسی از بی که مجتهدا و ارجحان میدانند که قبل ازین یافتی هنوز دیده یا ندیده پس استی را از کسی مشتاق
 و کجوبه که این واقی امر البتة تقییه مخالف است و اگر با نیمه چنان اعتقاد می کنند که از در و از اجتماع کوفیه تقییه
 ادوست حق پرست رفت پس نظم خواجہ حافظ شیرازی برای او کافیت که تشیع خود ازین است که این
 آمد اگر از پی امر و بود و فدائی و آنچه گفته که تمام حجت و چوب جهاد و تحقق شد الخ سابق گزشت و
 آنکه هم دانستی که بجز دو فوات حضرت حسن مجتبی خون شیعہ در جوش و زبان ایشان و خرد و ش آند و
 علم و عدوان معاویه بعد از شنیدن حال مذکی و کامرانی نویش از حد گزشت فلکین بعد از وفات امام
 السعید حضرت امام حسن پس در وجوب جهاد با وجود و احوال حضرت شان کدام وقت از طرف باقی
 مانده اگر چه بر دایت میشد و دانه هزار اخلاص نامه کوفیه بنامه موت معاویه اتفاق میشد که بعد
 نه کور کسی در اشهر اعلامی شمار دچای آنکه طومبا لفظ اشاعره بر و هر باب معلوم همگنان است
 که سه صد رابد و از ده هزار رسانیدند و رعایت لقب خویش را نصب اعیان گزشتند و لفظ
 انهم بکثرت از ان آوردیم که عالم الایمان رافضیه بمقتضای ان بعض الظن انهم کار امامت امام
 حسین را با جهاد و ظن رسانیده و قتل ازین امور بر تاهے رفته حرام بود که انی الاموال
 ذلک ظن الذین کفر واپس بر اصول شیعہ چنین طاعتی و کافر حربی را گزاشتن البتہ ترک
 واجب خواجہ بود و انهم عدا اذا السهو محال علی الامام عنما التجهت الخغام و آنچه گفته که کوفیه باطنی
 جلات آن معلوم بوده اقول در مقام سخن بطور استفاده گفته میشود که در قرآن مجید از زبان

مقدس سول خویش میفرمایند و گویند: اعلم الغیب لا شکاک ثبوت من الخیر وما تمسکت السوء واران
 صانف صاف معلوم میشود و اگر در علم غیب حاصل میشود هیچ لغزشی رو نمیدارد و نیکی بکثرت تمام وقوع می آید و این
 بدون عمل بران چگونه درست میشود مثلاً یکی را دانستیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچار
 او مطابق نفس الامر نیست مالا نکره است یو دین در اینجا همش سعی نکردیم البته تقصیری و تقاضای رود
 و اگر حقیقت کار مطلع میشدیم و گوشه نشین نمودیم خیر کثر موجب نمیداد اب میشد و شخصی را از جهت تقاضای
 ظاهری متقی دانستیم و امانتی سپردیم و هم بر اخور و در پس پشیمان شدیم و سعی بابتلا شدیم و اگر علم غیب حاصل
 شدی چرا و مخصوصه که رفتار میشدیم لغزش تحقیق این امر چنان فرمایند که متقین این شک را روشنند و آنچه
 حقیقت جایسی قائم مقام معلوم این معلوم حار فی سیر ما نیکه زمان سلطنت معاویه طاعیه بود بر کمال مقتضای
 حال و مقام انطباق می باید زیرا که از کافی جناب تقه المحدثین و رافادات را وی تقدیر رضا فی الله
 معلوم شد که امام برای وقوع غبن منعوب میشود و باید که نظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
 بکوشد پس بایستی بر او با ضرورت خرج فرمودن و مظلومین و مظلومین را از ظلم و طغیان نجات بخشید
 پس در وصف معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح گردند و معنی کمال
 بلاغت دین زمان همین است و در غیر و الحاح حاصل چون تدارک یو قوع نیامد و مه انتخاب مستحول ماند
 و آنچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضرور بود و هنوز باقی و اگر گویند که امام حسن خلافت را جلع فرموده بود
 امام حسین چگونه با وی می جنگیدند گویم جوابش در حقیقت بخوبی و وجه ازین اوراق معلوم تواند شد
 معنی را بگفته میشود که چون جزائی فرموده بودند که خطبه عظیم است آن خطار را باقی گذاشتن چه معنی دارد
 و حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع الطغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در کفر معاویه
 کردند و محبت تیر باو صفت اجتهاد تقلید ایشان کرده و قرار داد سواد گرفته بود چرا جنگیدن درست نبود
 فکیف کردانی مسالمت و بغاوت در زمان احوال و امیر بود و احوال کاذبه و مناقب خلفاء و وجود و جفا در
 جناب رضی باشد و با او جفا و نکرانید حال آنکه فتنه لغبی و فساد و خون ریزی و با او بر اینجه بود و از اینجا
 که در لال کتاب با شخصیت برین شقی با نام نیز و در چنانچه فکرین عبارت کتاب مخوم میگوید سیر اند و کمال احتیاط
 حضرت امام حسین را بود و قبول نمیداد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل او قتلیرید فرستاد و بودند وقت معاویه
 میفرستادند و با کسی می کرد اگر شیعیان با یک کجاست طیب لاد اتفاق از لغزش می نمودند حجت امام بر آنها تمام میشد
 و در زمان و در کار باغی و مغانی چنان بر می آمد و در که نیز می راد و صله بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بحکم بدینجه
 که اگر امام بیعت کند قیما و الاسر مبارکش بفرستد معاذ الله بعد ازین مقام استفاده نیست که در فارسی رعایت تکریم
 نامیش نیست که علمای که نمود و جواب بعضی اوراق ایشاح در مخصوص عبارت کستان امیر و شکر که سیاه را دران زمان
 نفس طالب بود و شهرت غالب آمدیم بر تکریم علی بن شیان چنین اسخ است که عرب رعایت تا نامیش لفظی

دین ترک است نمیکند پس چنانچه جاشی شمس علان الدین عبدالرحمن جامی بر کافیه مصرحت که ثالث طلحه میگردد
 تا آمد در کتب نیز لاجرم معلوم شد که درین عهد بسبب غلبه نوشتن مجاوره از جناب محمد الزبیدی صدر ریافت لایق
 اشاعه رخ چون غلبه از سی کرشش باوه شش من است و بنده را در بر با بنیالی مال داشت گوی بود در بسیار
 از مقامات عبارت فارسیه و گفتگو میکردم و الفاظ و جملات نشان میدادم تا مییادستی که چنانچه در تاریخ
 در آن خطوطی دارد و عبارت فارسی سابقه اولی مگر چونکه او در عبارت بنده بدون ذکر و لیس خطیه نمود
 به اتفاقا بنیال گشت چنانچه خطبیه دیگر بطور استفاده و طلب سند دین در حق می آید تا تفرقه و تخطیله و
 و کترین نام واضح شود که گفتگوی فقیر بعبایات نیردی میرزین است محمد بنده دیده دین و کا و کا و او شل رخ
 در رخ یاد از بوم خانه کن و مشوم نشود که در قاز خوش شیعیان که وقت وفات امام حسن بود و کاتبی فیل
 از شیعیه فرومایه نزد امام حسین رسیده بود و تا حضرت امام خروج فرموده کسی را فرستاد زیرا که لفظ باز و لالت
 بران دارد که آنها همین شیعیان بودند از عماید و اکابر و نامه های ایشان بر دستور معروف رسیده بود و در
 زیر شقی باز دیگر گوشت پدید بود و طلب امام معلوم گوشتید و عبارت نیست چون در اوایل خلافت نیردی
 باز ما عوامی استواری و متواتر ای معتمد اگر اهل الباق عامه فرومایه کان می بودند حضرت امام حسین بیکو
 شان کلیت میگشاید معذرت میفرمود این خود شایه بر پشت که عروه و اکابر بودند و بفرمان معتمد
 مندرست بانه کمالا بخشی و این منعمون شعر بد نیست که امام حسین بایستی از روی دلیل شرعی گوید بدفع
 باخی و طاعی کردن قطع نظر از آن امور فحیه که مصدرا آن گشته بود و یا پیش و بعد اول دفعه گشت که امام
 را با جمع چنان احسان و جهان باقی نگذاشت و مستقل و بل حکومت زیر یکیم بگفت و میدان را پاک
 بردنت آدم بر نیابت حضرت مسلم بن عقیل پس چنانچه رفقه درباره مناقب اصحاب احتمالات بر می آید
 که دستباز میه معنی ان اشطان بفر من ظن و چنان قرار داد که شیطان هم بگریش عاذا الله خیر سید و چندانی
 است که از سایه میگردد و انهم در کتب شیعیه گفته موی که انجیدیت از ان معتبط است و در شان و رضوی
 و شعیان همراه بنیاب نیز فاعبه و اوالا ابابا کنون حرنی از ان پیشین میگنم باید شنید که چنانچه برادر
 مسلم بن عقیل این جهال بود که از طرف شان طعین شد و عرق حال که دین جهال و بیجا هم قائم است از شریعت
 اوله سر لا بد یعنی چنانچه حضرت عقیل امانت نفسش نمیرا گذاشت و رفاقت کافر حرنی چهار ساخت که با و
 خویش دین امور مشغول بود پس حضرت مسلم فرزند سعادت سند او چنان تیر میری در نوشتن عریفیه نمود که نام
 نشان این است و در همان نمائند که بدین احوال اندکس کوفیه آمدن حضرت امام الشهدا بطوریکه همه کس میدانند چگونه
 حایه تها بدست بسا باشد که آدمی از مزید حسد چنان گوشتد که از زندگی خویش هم دست بر می آید که مصطفی
 خاک هم بریاد فته باشد چنانچه در کتب معتقد حال بن سبا دیده باشی پس جناب ام حسین که پاتیه ظاهر شرع بودی
 بر و بکار بکار خلاص حضرت مسلم عاذا الله فریب خورد و او دین پرورد و چنان قصد کرد که حضرت عقیل رفاقت

معاویه را داده گردید بود و نه از آن شد و ایضا ابوالفضل خلیفه که چون شمشیر امام حسین را دید و بدید بود و نیز از حضرت
 عقیل بن اسحاق را داده شده است که در نزد شتر کشته شود و این آسمان بقایات رفته بیدار نیست زیرا که بخوابیده
 آدم کشوم را بقتل یحیی که در بشارت و هم او را قتل کرد و بدست ابو موسی و غیر عثمان را بادی و دیگر گونه قرائت بخت و هم
 تمام خود را که شریک هم نبودم و شیخ علی قایل شد باینکه او قاتل عثمان بود و قاضی رطل بوق و راضی برین مثل
 عمل نمود که برخیز و نمایمی داری بگیر و اگر این امور را بر شمارم رساله منقذ ده می مایم نوشت و انای من است
 و آشکار خوب میداند که نزد اتباع شیعیه محضین گواهی امور را بعد از محال باشد ولیکن بر اصول من زنا و ده
 دو با جلا قرب است مع آن الا قرب کا لعقرب و محبت فاند که آنچه مجتهدان تواریخ منتهی درین ورق نقل کرده
 آیم در آن مینج است که آن قت که جناب سید الشهدا و یاران شریف برده و آغاز سلطنت برید و برید و در هر دو
 استقرانیافته و بر سر آمدند و چون این امور را بر دیدیم و اقوال علما و اهلان مندرج ساختم مجتهدان مقام لم و اناسم در
 انداخت و چون و چرا بر دخت چنانچه خلاصه عبارتش باید دید و متافض و تها قلیل و قال و را بمیزان قرائت
 باید پیچید و می دزد که در استخوان بود که خلافت برید و یقهر و غلبه هم ثابت شده و آن از نوع بهی است و مردان قهر او سیتلا
 تسلط بر افانم سیریت که نادرست و مناسط امامی تواند شد بلکه هر دو تسلط است که برای خلفا و اگر بادشاهان بسیار
 و آن در وقت که امام حسین اوراق رفتند حاصل بود و مردان از علما اشیخ صاحب تخته است و در جواب بعضی از
 استفتا که در آن وقت اهل مکه و مدینه و کوفه بیعت نکردند فقط یعنی آغاز سلطنت او بود و مستمر نگشته بود و این همان
 مضبوط است که در کتب معتبره آورده باینکه در آن چگونه اولی برید و از پنجانی زمانه سفیدی هم صادق روشن شد و چنانچه
 چیکای نزد ما هر روزی رفته و نزد استادی زانوی اوسه نگرد و مگر نزد پدر خود که بر وجه قالی مذکور کتاب قریری بی شکست
 بلام برید و کما و حال خلاطش در کتب مطبوعه چنانست که ناظرین و سامعین از اهل اتحاد و نیک مینداند بحدیکه
 در آن بر چرخش نشانند و فرزند بر هم قالی متبعض خطوات شیطانی بسبب سلب حافظه مثل مجتهدانی منجم باورند
 در تئید البانی بالا که گفته و چه تر متر بآفرافات که قبل ازین نسخه ای که مجتهد بعد از تمیذ مقدمه آثار تواریخ معتبره مذکور را بحدیکه
 محصلش آنکه بعد از بیعت دوازده هزار کس از اهل کوفه برای امام حسین محل تقیته ثابت نشد و اینهمه کشتن
 که کوشش و دل بر آن است که اگر این اسبابی نشدی آنجا بایستی تقینه کردن و بیعت نیز در آمدن آنجا که
 امام حسین پیش ما بعد از این سفر با مخصوص محمد بن حنفیه برادر او را پنجه فرموده و اکابر شیعیه بیانش کردند و من نقلش
 نمودم آن همه دال بر کذب آنمضونست که دهنی بحیث آنکه حاصلش بدین عبارت می رسد اگر در دنیا باو
 منحت و وسعت جانی نیامد و مناعت الارض با رحمت بیعت نیز در نخواهم که در دنیا باو باو تقیته نخواهم
 یعنی پس مجتهد بالیقین در وضع زن است و حال کمینا نش چنان کشتن است که در آنجا باو باو تقیته نخواهم
 از سطر می گفته که هرگاه قریب کوفه رسید و خبر شدادت مسلم بن عقیل شنیدند اراده معاد و دست نمود و بود
 قول همه ساخته و بر دخته این رئیس الدین و این السو کین با صبی نایاک را اینجا که بر این خبر بود

که چون امام حسین در حقیقت مکرر کتاب می نمود ملاحظه فرموده و فرمود که ای حکم سواد بود که جدا بکن و بکش و کشته شد
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم که در یکبارگی حسین را با بیعت خود را جدا و ببر کشته و
عالم میجوید که کشته شد و خیال ترا بدست دشمنان اسیر بیند اخراجات را از چنین شهادت بدان بنای
مالی قیاب مام الصابین و ابی جهمین که که نه مالک شناخو ان او که جن و بشر کشته قربان او نیست که
نیز بیست تا بیست و دو رکعت سفل یار را بر خوشی و واجب گردانیدست فکمان کجرا را انکلا ابی اعدایات و قوا
فعل و ما لیلنا من اول الامر قلله متصل و ایضا معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین بیست و یکبار کشته شد و بود
از آن حریمین یزید او را بمشددش رسانید باز کوی فرمود تا بجای دیگری بر و چنانچه می آید در جبارت علم الهی
شیعه انار شاد و رسول خدا را میباید معاذ الله بدین حضرت ابراهیم و اسماعیل که هر چند شیطان بیستم خواست که باز
گرداند گوش بر کلامش نه نهادند و او سر فروشی در راه خدا دادند و در کتاب محمود در این امر خاص و خطاب
مخصوص داشت نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین را از دید و معاذ الله شربت شهادت انکتاب را انکار
کردید و جان خویش را فدا کردی داشت از اینجا که محبت در مقام دامن دیگری تا صلی الله علیه و سلم با وجود دعوی سیادت
و پیشوای او حکم گرفته و او حقیقت امامت را ندانسته دشمنان بنیاب امام حسین را از اوج عزت علی معاذ الله محبت
افکنده و لاجرم بعد از مرگ و در مسجد مکه ای را بجای آرام کلین پیشوای نو صبیحینال یمنی جو صلی الله علیه و سلم قال درین
انرا یافته بود که خود را از دودمان سادات عالی درجات کما اشرنا میباید و در احوالیت امیر طایفه بنی هاشم
حضرت امام ناطق و جامع بدین عالمی بر الحسین بنی اعدایم جمعین خود را میباید چه کلمات حق فرموده اند که سر دین
اولی الابصار تواند بود و لیکن لا یجعل الله له فی الاقالیم حلیه و حصل هر دو حدیث منیف چنان است که هیچ میده
را با حضرت آفریدگار قرآبی نیست و منتهای بنای ما است که آنچه برای اماران مومنین قرار یافته که سادات
را ابر عظیم باشد و کیا گناه را مرکب گردد و او را و گونه معذیب کنند و کنعان صبری حضرت نوح علیه السلام را چه
که بسبب آنکه گوش بر فرمان واجب الاذعانتر نه نماه قال الله تعالی لا یجعل الله لیس من الاقالیم حلیه و حاصل هر دو حدیث منیف چنان است که هیچ میده
چشم عبرت کشان ندانند و در سر کشی و خود را بی در آمدن بخیال بود که جو الس مطابق کلامش در عبارت عربی نویسم
و میکن چون مجتهد بسیاری از مقامات رساله قدیمه را که تن تشنه است لغوی چنانچه بار بار از آغاز تا انجام آن می آید
ترجمه آن عبارت سلیم میباید کرد و نمایی موجب تقوید خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نویسم و از سهولت
و اختصار و آید پس بدینکه شاید این بزرگ با وضوح دعوی اتباع امیه که پیروی اقوال افعال و لغوی ایشان
در اصول و فروع است اصول کافی را ندیده و یادیده و راه تجايل منافقان بر گزیده که اگر زیاد در هم ایشان
راه همین منزل میرساند که وقت وفات سرور عالم کنایی دیگر با تمام با تمام ملائکه مقربین خصوصاً حضرت
روح الامین در رسید و محمد موثق بعوالی گرفته که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد و حاصل
سخن بعد از رفع تکررات عمل آنکه هر چه برای امان ازین وقت تا آمدی دستور العلماء قرار یافته تا بکیرا

بجا آوردن ذکر بیخ و جوی نگر دیدن و تفریحی نگردن اگر چه نوبت بهدم کعبه رسد و بتبک ناموس اتفاق افتد
 پس باید مبصر و زبردان چنانچه عیارتش از جهان بابک محبت و حدیث القرآن نقل نموده و دلش اجازتی نداد که این
 حدیث بمقتضای اموریکه نموده آن خواهی دانست نداده الغرض سید مرتضی این طریق را از دست نه گذارشته
 براه این سنت افتاده و دامن ایشان در گرفته و نه تعصیل و نسبت باطنی بجای رسیده که باطنها مجلسی در حق استقامت
 و غیره ایشان را بخلاف نفقات امیه که همیشه لباس تسبیح در بر داشتند و اقتدا میکردند این مجلس معین معین نفس
 دانسته مگر چون دانست که بی اختیار مسلک ایشان در مخصوص خواندند این مسرکه جان مصلحت برود و راه
 جواب پسرون پس از اول خود را متجاهل گردانید و گفت ما بالیقین میدانیم که چون برگمان و خیال امام غالب میشود
 که حق خود را نخواهد رسید و بذایات امامت نبوی از حرکات و افعال واجب میشود ابتلاع طعن اگر چه سخت و مشقت کشنده
 که تحمل آن تواند کرده و ازین کلام بی کدورت ظاهر شد که از منسلک ماست کتایه غماض صریح کرده خدا یا مگر خدا نیست
 امام رضا هم بگوش او نخورده و انیم در قرآن مجید بخوانده که امامت باری عظیم است که آسمان بار امامت نتوانست
 و نه این حدیث را گاهی دیده و شنیده که شد ابوالاعلی الاشبهار غم الا مثل فالامثل این احادیث و روایات بر
 سماعه و عبور نکرده که ابو علی طبرسی و مجمع آورده که من آنرا بحر فی او امکنم که حضرت را ابوالمکارم و معین
 سند کسار میکرد و خون بر بدن مبارکش جاری میشد و بعد از شهادت آنکه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** را میخواند و در
 آنکه و جهاد واجب شد و از اینجا است که جهاد از ذایات امامت گشته سبب آنکه انتظام امور و عبادت و بدو کشیدن
 مشان و محن و سرفروشی در راه خدا چگونه تواند شد و در نفس نبوت با فاد و علماء و مجتهدین که از تصریح است
 حضرات امیه با خود کجایان امور را شروط کرده اند و اگر ا حقیقت این امور را نمیدانست چه ضرر بود
 محنت تابعیت سرب الاشبهار خود کشیدن بایستی مثل حضرت امیه در ثبوت خود بقول زید شنید در مقابل حضرت
 امام مجتهد باقر آر میدان و این مجادله با بناطره بر چه گویند و کافی بنحواتی مذکور است چنانکه میدانیم که از تصریح
 در گذشته و در حقیقت کم از دشنامها بنوده و از زید شنید رسیده که زمانه صدق تیر همان نبوی صلی الله علیه و سلم
 از مناقبش تر بود و چنانچه بقیانیت صدوق و معلمین معلم حارثی که معلم این مدعی ساد است در فتح شاه سپهر
 از روح بر فتوح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام را ظن شود بوصول الی الحق و قیام با امور امامت
 نبوی از فضل واجب میشود و باین وقت انقلاب دول و تبدل تحول سلطنتها و بهر سیران افواج مؤمنین
 پاک که نام سنیان در آن نباشد و ریاست صفویه و قاجار و ذمیر ایشان ظنی نیز بهم نرسید صاحب
 بابا بتاری که هفت اقلیم درویشان کم شود و درین وقت سید مرتضی را هم و دودی نمی ماند جز آنکه لال
 کتاب بکشاید فلیت که وجودش نزد سید هم نباشد و کان کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
 معبد اگر قاعده او را بخواند از احادیث پس بیان کند که این قاعده را حضرات معصومین که بیان
 کرده اند بلکه ظن را بجای خود همیشه ندست نموده اند چنانچه مشهور است و ازین جهت اجتهاد حرام گشته چنانکه

بی آنکه انشا الله تعالی اگر انا خدا تعین شد غلامت قیصر است و هر کتاب که لایحسب علماء و اعلام و کتب
 معمول از منقدین و متاخرین بدان برگشته و اگر از متواترات باشد بیان آن بنای خاطر انا که درین
 محرکه قدم نهادند چه ضرورت و بدون میان بگویند اطمینان تواند شد بجهان انشاء علمای رقیب و راضی
 حاصل شود یا مرند کور و مضرات امیه هدی که بل علم حضرت پیغمبر بودند و لو گشت انشاء نام از دولت
 ایستادگان ایشان در وجوب آن فعل تا بنظر نطن باشد و خون غلامین بریزید و سر خود را نشانگر کنند و حاکم
 عین بنایندگان نه انشی عجایب ایضا احادیثی را که مجتهد مشهور دانست او چرا ذکر نکرد در ظاهر است که اگر ذکر
 میکرد البته تأملین می پرسیدند که در صحیفه خود ان جناب قاتل و قتل و قتل دیده بودید یا نه اگر دید پس
 اخیارم ظن هست یا یقین اگر فرض کنیم طفلی را و این الفاظ برای او گوئیم آن طفل مجرب بشیریکه ان ابله انسان است
 یقین خواهد کرد که مرا مخاطب این افعال امر کرد بعد ازین از دو حال غالی نیست اگر این احادیث را در فتنه
 وضع کردند پس نیتش باین احادیث باطل شد و سخی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت بر باد و گنجه
 لازم افتاد و اگر این احادیث چنانست که مجتهد در آن حکم نموده و دست فاضله و شهرت پس کلام
 این بزرگ دشمن عقل به عمل که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بکصول انجامید لاجرم معرکه کرد
 ضرورتاً و لا حول و لا قوة الا بالله و وجه ان حایل احادیث کافی چنین باشد که لایحسب علماء است پس
 سوم نیست که نسخه مسلم را تلاش خواهد کرد که کتاب موضوع نشان آنست و کتاب نزدین محبت شد
 بهمرسیده بود و حاشا که در آن باشد که سفر انجناب فقط با جتاد و وطن بود که هیچ پس ظاهر همین سنت که
 چنانچه معرکه که بلا تفرغ گشت بر ظن نه بجموع یقین معرکه جنابا میفرماین بود و باشد که نوبت
 گشتگان از هزاران گشت پس صحیح شد آنچه علمای اهل سنت گفته اند که نفوس زیرها نزد میان بود
 ابلی اجتاد جنابا میفرمود و بصواب بود و نامی را محمد شین از جنابا رضوی منعن آوردند که اعتبار
 بود و نفوس چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و میترسم که هرگاه یکی هر دیگر را در وقت
 موت خود وصیت میکرد و خبردار برگشته کوفیه عمل مکن و در احادیث فریقین پیش از همیشه
 بر جای خویش که لا یلدع المؤمن من حجر واحد مرعین لیا حضرت حال کوفیه در جنگ مضیق
 ندیده بود که صاف گفتند که اگر موسی اشعری بگویند مقر نشود و معا و الله خون حضرت امیر
 میریزم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد بجهت محبتی بدین میسرند و ذکر دارند
 بالا گرفت حتی که یاد می آید که دل از مجتهدین فریب بدین روایت آورده و در مواظبت حسنه ازین
 که صاحب منبر بر ترتیب داد عیان است که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد و در نه انرا
 حضرت امام حسین بر یقین بودند و ظن فان ندان من قبل بعض الظن اتم چه جای آنکه حضرت امام حسن
 هم وقت وفات فرموده باشد که چنان میدانم که کوفیه تر از ابراهیم که کوفیه تر از ابراهیم است

ایشان منور و نشوئیس و در حقیقت بنظر من چنان بود که آن معصومان را محبت و توفیق عموما ایشانرا که با فادای
مقرر نمودی بخواهد شایسته نامانی پنج ابداغه بخواهد اعتبار بلکه مثل مشهور که هرگاه قسم خوردند یا بیقین یا بضمیمه که در دفع
انگفته اند و حیرت است که کوفیه و در وطن خود باشند و امام را طلبند بیاید که امام هر جا که باشد حاضر شوند و بمهر کلب
سعادوت انتساب شده بجهاد حاضر باشند خواه حضرت برادر شام بودند خواه بکوفه داخل شوند و سلسله نامه
بیتای سکا قیاب از کوفیه بود و لیکن چنین کسان را که بار بار بمیوهائی گردیدند بجهاد چنانچه در وقت سید النبی
در استنیدین محروم بود که برادران حضرت یوسف چون و را آغاز و رفع گفتند بعد از آن سخن ایشان
قبول نمیشد اگر چه راست میگفتند که بعد صلح امام حسن همه خوشیده بودند ازین جهت هم و
عبارت شد که کتاب مختوم لا اصلی نبود و که جناب فضل برادر بزرگ را خطبه فرمود و شیعیان هم بپشتند
او مطابق لال کتابت دلم و لا تسلیم انجلیست نیست نه کاتبه و چه بگوید جای جز الفی الی غیر ذلک هرگاه
امام لعنوا بعد خود را باشد بر اهل بیت و اقبال شان امام را ضرر و دست ان صاحب و مشکل را آسان کرد
و دست و پا زدن و سعی را بیهوده و بیهوده آن که سعی منه و الا تمام من الله تعالی مگر این کار دیگری بود بجان الله
صلوات مشکلات امام سیاست او درین وقت بفرایند بگریه از آسانی و سهولیت و انیم حق امام بود و آنکه
برستی و درستی سائیدن را جواب بد حال آنکه قلب شریعت مینمود حکام غرض که صاحب نمیشد یا هیچ ندیده و در یک
نکته که در باب علم حدیث معرفتی در شایسته یا غیر معتبر بپاشد علیه العذاره میر و دو هنوز از نوم غفلت نموده
نیشود و قلم در دست دارد و هر چه میخواهد عا میانه سخن می نگار و کسی را چنین جدا بپاشد از محققین شایسته
آنچه در و دار و خود را از اجله سادات و علما دانسته برای بلکه نفوق بر گوشتواره عرش می جوید که کارش بر
یقین مبنی است و افعال جناب سید الشهدا امام الصابرين فی الباساء و الضراء موسسین برطن
خاموش باشد و قلوب اهل خلاص را محراب و کلمات بی ادبی دلی اندامی ملوک در دهر شر ترا سوی جهنم کشد مگر
محمود شندی خواندن و خصائص حضرت امیه معصوم را کب و ووش سرور عالم را نمیدانی یا یا بنیعی علم قائل
نیتستی که برای بر امام علم ماکان و یکون و تشدید فلک اعظم و عمو و نوری مقرر است فتادی ایشان بپول
به طبع باشد و تحریر و تقریر و احکام تویر یقین بپول یقین و لا یستوی الی الله و لا یستوی الی الله و لا یستوی الی الله و لا یستوی الی الله
بدان عقائد مسموم را خدا را بپنداری و سطره از آن نمخوانی که در حق حضرت امیه گفته اند که بهتر اند از جمیع امتها و سید
و یقین میکنند بر چیزی را که بود و خواهد شد تا روز قیامت و جمیع افعال و اقوال شان با هر خداست و هر
میدانست حضرت علی علیه السلام تعلیم فرمود و جناب امیر را و همچنین بر امام متاخر میدانند علم متقدم را و
برای اجتهاد تمییز میکنند بلکه جمیع امور و احکام را میدانند قطعاً و یقیناً از جانب ارباب العالیه
و یقین و تحقیق معاذ الله و بخواهد هیچ سوالی بحالت منتظره ندارند جمیع اصناف مردم را با ایمان و
کفر و تفارق و اخلاص شناسند و اعمال مست برایشان امر و نهی معروض شود و نیک باشد یا بد

و سهو و نسیان بر ایشان رود نیست و آنجا یک دال بر سهو و نسیان ایشان باشد پس محمول بر تقیه است
 اگر چه خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من خصائصهم و خواصهم پس حضرات ائمه
 دروغها گفتند و حق آنست که است این بنام مدین مزید و لا صوره خیا لیه و لیس بر آسانی مقدمه بر بستند و دانستند
 که بعضی از کوفه ایان بخت یا قند و پیکان شمران که تا نو فار غرق شد و دروغ گفته تا عجب کل عجب که احوال بر این طحال
 و جوار ایامیه بطیله قلمت شب و روز یاد میکنند و این چاره علم الهی اما سبب نقدان خواص و نیکو
 یا و فیض باینجه که دیگر امیه موافق زنده تا توان نرگس و سوسن و ریکان نضو ما پنهان باشند که در کتب دین
 و ایمان شان حتی رساله مشهور و بیلیقه مجلسی بران شامل است و من درین سطوح بعضی از انرا نقل کرده و در
 الرسول و البتول مقدمات شهادت خود را قطن و تخمین و اندیا حصین را کعب و دش رسول الشیطان را س و رئیس
 کوفیه مدین مزید و لا چنین نامیت و خراجیت اختیار کرده و هنوز معتقدین او از ان توبه نمیکند و قلم دست
 دارند و زیاده تر موجب حزنیت که حضرت امام حسین ازین گمان خیالی فنان نرسیده که با نفع معین و اولیایان
 را که مستقل و قوی و بشکر کوفیان کفایت میکنند پس گمان و حوت قدح و قتیق می شود و در آن وقت حاضر
 معین رنفسه تعدا و قوجهای نیز از العبد از هزار دو و صد و شصت سال دانده که کتابهای عبرت از ان است و حضرت امام
 یا و صفت او را و جهاد از ان هم بی خبر بود اگر بی احوال برین گمان غیر واقع هم صورت نسبت ایشان را از ان خبر
 سود و کلام روز مهیو و که لشکر شام مبع و شام خواهد رسید چنانچه چشم خویش میدان صفین را دیده بود و در کفر
 شامیان و در هر بار بکثرت تمام مقابل می کرد و جلیله و وفات شان بر تدبیر مدبری محمود بن ابی بکر می نمود
 ملاک از دست در بود و شکست آمدن و ظفر رفت و گذشت و از اینجا گفته اند که هر دو آخرین مبارک بنده ایست پس عفو
 فرستادند رسول الله صلی الله علیه و سلم از انین ناحسی و پرده او کار میکند و درین یکم میگوید باران کاسر از ان
 معرفت و جناب کرده میگوید که خبر و بیوفائی گویند هرگز خیانتش نمیکند و وسیلی که ذکر کرده اند و عوی و شکر که
 در کوفه داخل شدند و این زیاد و مطرد و بیاد و شریک یا مد و شریک یا مسلم شریک شده که او را بایست و این امر صورت
 است و لیکن مسلم او را قتل نکرد و خدا را و در که حضرت صلی الله علیه و آله ازین منع فرمود و اگر ان زیاده نشد مسلم
 و از خید ان بازی می بر معنی امام حسین بی کلفت در کوفه داخل میشد اهل تلون که در فوج بودند و ظاهر شان با بر
 و باطن شان امام شریک میشدند و میگشتند فوج بی امامیه را که در کوفه بود و تا بویافتن حسین و دشمنین را
 که داشتن قریه بلکه دلیل بر آنست که نیست حضرت مسلم بر اصول فتنه که مطاعن حضرت عقیل را بر ملا گویند بیشتر
 بود و کما شتر انامیه علو اصول الطایفه افاشته و اگر حضرت از فیکس منع فرمود و اینم ارشاد کرد و چنانکه فریقین اهل
 میکند که الحرب خدعه پس هر سخن قوی و بر نکته دارد و چون نیز حضرت امام حسن را شنید که در فتنه اوده
 مجده و خیر و با صوبه و در بدو هر دشمن خود را و در دست نباشد خاندن و اهل کاشند و اینک از اینجا حکایت
 اند که مکرر که ز کشته گمان را نه و دشمن خود بر میستوان و درخت معده محکم بین امامیه قریه و من در فتنه

[illegible]

تقصیه منکر شد این کلام بهی قاطع قیاس سابق است که مسلم بخاره همان قاطع است و هیچ تفسیری ندارد
معدوم را مایلین که با او بیعت نیست فالقلب نافذ التامی فی ذلک القام کما لا یخفی و این آیه طایفه
بنان میزدند که میان کرده تا به میان دعوی دلیل پیدا شود و سانش نیز پیش و پس سابق است و حاجت
یافته اند از مع که قیاس کن در گستان او بهایش با سیکوید که هرگاه امام تمام بر شهادت حضرت مسلم بن
پدرش که قصه نمود که از سفر و جهاد که در هر جهت فریاد جریسته و در زبان عقل بیادمان مسلم بن سید و در معانی است
این امر قسم شرعی که در گذشتند که امر جهت خود هم کرده اند تا حصول انتقام شهادت امام تمام فرمود و در نهانی خود
نیت بعد از این مردم بر اصول مسی که گفته بقول محمده البیهیم جموع از جهاد و شهادت حرام بود و بسبب این محمده
تفسیر نمود که برای انتخاب رلال کتابین امر تا یکد تمام نوشته بود که خروج کین و بعد با او گشته شود و پس از این
مفصل گشت از کتب مجلس که حضرت پیغمبر درین باب گفته اند فرمود پس انحراف از آن چنانچه غرض تفسیر
آن می آید قطعا و یقینا بر نه بهای مامیه حرام خواهد بود و نکیت بر روایات ایشان که سابقا و امثالی آیات
که میم درین باب گفته بود و کما یند الحسب فی تالیفاته و قد تعال فی البیاض اقل بار غامضی میگوید که بعد از
خبر آمدن بر او فوج و امام را از رجوع کردن بجایی که از آن آمده بود باز داشت و گفت جناب از و ان زیاده خواهد بود
امام قبول نکرد و هرگاه دید که خود را دست بجم نه سفر کوفه میم را هشام برگزید که میباید که نزد در خود زیاده
از این زیاده و یا آن اول پس سفر که هشام تا رسید عمر بن سعد پیشک عظیم و فتنه مذکور شد پس چگونه گفته شود که امام
خود را تملک از اذیت جلاله و سیت تحقیق که در سپهری قبول کنند که بر دم از بایک آدم یا جمعیت نزدیک که در
غم من است تا میباید آنچه رای اوست یا السوی منفر که دو اسلام و یکی از ایشان با شتم عمر سعد فتنه بایان بود
آن مرد و دو انگار کرد و حکم جنگ داد و این عبارت اعترافیک بر محبت بود و زیاده و تر قوی است زیرا که انفسات و
انحراف جناب هم حکم از لال کتاب ظهور میست و هم از آیات که میم قرانی و هم از انکه رسول زیاده و انفسات
میسر مجتهد را و گوش و یک میم که کما لا یخفی الله فی انکلام سید سادات رفته که در لباس دوستی و دشمنان این سید
چل ساخته و کارش را مخالفت امیدی در گشته یا قای نمونه خود عکساری و ذراع حاصل شد اکنون با یکسانی تمام
این فرمان متوجه باید شدن که حقیقا از خود است که بعد از کشدن لال کتابین چه خرافات است که او مرکب آن کرده و
ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که اکثریت را می بر خود و موثق ال کوفی ای بی خبر و در و تو خود لال کتاب
پیش عقلا و علمای فریقین کشادی و باج بنموی تا درین روز سیاه بکامید و این کتاب را عین سفید پریشانی تو سنای
تأمت که در اصول و فتنه که حضرت شهید گردان از اقتیاد شهادت که در بدی جناب سیرا که و من بجل حبیب قلب
جو هر دی با این امانت بر سر و دل مقدس بر خفته و دوست کشید و سفر هشام بر اجمعت بر نید برگزید و او را برادر خود قرار
داد و با وجود که او بر در زینت لادت داشت که با سیرا فوج که بر او را پدرش نسبت کرد که او را لال کتاب میم بنماید
که در سبب حجت عمر بن بود و دست مبارک یافت و عبارت رسول زیاده و انفسات و معاد انفس است از اذیت و

تفراتی را یکسان و نسبت و هر چنان باشد کلام اسلام و دست چه بانی ایمان چون ایمان قطعاً نماند پس از علمت
 و امانت و شهادت چه تمام توان بر وی کسی که بر اوست این امور لازم شد البته او کافر و فاجر و شنی ابدی است
 علم الهی شامنی باشد بازاری و مجلسی استقامتی باشد یا محبت فانی و زمانی پس ازین کلام که انتخاب از نفسی حاصل
 شد غیر از آنکه عقلای فرشتین بر ریش دراز تو نمهند و مقلدین قبول و نمودگر غیبه فایده نیست مگر آنکه
 فاصبتند کور بر گرتنی و مانند کور صلی مسلک البصر و البصیرت کردی خسر الدنیا و الاخره و ذلک هو الخسران
 المبین و چون این امر را با اجمال و نهی تفصیلش را که بد فائز طول آمد و در قیام اسود و بیاض و دودل از
 اجازت نمیداد مگر اتمی که ابل کوفه هزاران هزار دل بر جهاد دهند و در مقابل شکر یزید از جان بکوشند
 و از هر گوشه بر خیزند و بچوشتند و یزید و ز را وندای او را بکشند بعد ازین ملک بدست ایشان افتد و عیش و
 کامرانی رو نماید و آب فتنه بچو آید که خالک قاتل شکست و دولت همقرین بودند و گاهی لذت دنیوی را
 چنانچه باید ندیدند بلکه بکوش و هوش هم نشینند پس بیچارگان برین تقدیر چندی در زمانه میاسانید و
 بترس و آرام عمر خود بسر نایند و از علت متع و ثواب آن معنی هم خردم ثواب ریاضت که صبح می تا شام
 چنانچه هوشی کلگون کا و در شب بیهوش و یون سی کنار و بوس بود و آنچه گفته که بر ظاهر است تل کلامی
 مجلس پس صاف صاف بایگفت که زمانه ما وید که دریای خون اهل اسلام و ران جاری شد و هر گون بدیدی
 و ران پدید آمد آنکه جماعت خلافت خلع گردید و در مقابل چنین احسان انجمن اسارت که حضرت امام را
 بر هر ملل شهید بود و بکوبل آورد و گاهی رسوخ اسلام در دل نشست چنانکه در سابق مجالش از کلام محمد مفصل گشت
 و ترک نشد و می نماید و در زمان یزید بنویز جمعیت ستانی که هر بادشاهی در آن دل میکوشد و در مبادی
 سلطنت معمول و مرسوم بگنجان است بعد ورنیامده معونه اکابین و طابین و برین وقت همان حاجت
 سابقه بودند پس حصول ظن و بریزند از عدم صدور از اول معقول نیست مگر آنکه علم حضرت امام حسین بر قلوه
 شان محیط و لوح محفوظ مکتوب و عطا و نوری منوب تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را جمیع قبول نمیکند
 و میگویند که عمل حمید بر امور خا هرست نه باطنی پس این راه خود بسبب تفسیر حق تسد و دو اینقدر خود نمیدانست
 معلوم که بعد از استحکام خلافت هر چه از مکتوبات خاطر بادشاهان است بوقوع می آید و هنوز ندانم
 که سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ربط اظهار رسیده بود و چنانچه قبل ازین از عبارت این بی خبر
 بوضع پیوست خروج امام درین قوت نیز دلیل بر آنست که علوم لدیه حکم کرده اند و دیگر واقعات
 حکم یزید پلید صدور یافته مثل واقعه حره و وضع متحقق بعد ازین ساخته و نموده چنانچه در رساله
 قدیمه نیز مبین گشته و کتب طرفین از دین سیر بر آن شهادت داده و محصل تقریر بر اصول قوم
 پیوسته اند که در وقت یزید بی دینی و بی اعتدالی را حدی بنو پس ضرورتاً و خردم و اگر چنین بود
 بایستی جناب میرا خرج فرمودن چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا اجرى الدم فلا یقیم

یحیی من راسی بودیم بنیضه را رجب با ابراهیم اقدم علیک ثم دعار رسول الله علیه و آله فاطمه
 والحسن والحسین و اعلمهم مثلنا اعلم امیر المؤمنین فقاوا مثل قوله فحتمت الوصیه بخیر من ذویب لم
 تمسه النار و وقعت الی امیر المؤمنین فقلت لابی الحسن بیانت و اخی الا تذکر ما کان فی الوصیه فقال
 من الله و من رسول الله فقلت اکان فی الوصیه توثیقهم و خلاصهم علی امیر المؤمنین فقال نعم و الله
 شیئا و حرا فافا اما سمعت قول الله عز وجل انا نحن و انا نحن و انا نحن و انا نحن و انا نحن و انا نحن
 اخبرنیاه فی الامم و الله لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله لایمیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام لیسیر
 قد تمتهما فقد ربت به الیکما و قبلما فقا لابی لقبوله و صبرنا ثلثا نمار و ما غا طنا بنده الی و اخی آید که در جمله
 اول نظر با حسیا ط ترجمه این حدیث طولانی را از حیات القلوب بقصر محلیه آورده ام و لیکن بقدر
 ضرورت ناظرین و سامعین را ورنجیا برین وجه واقف میسازم که تجتهد البتة با وجود علم این معنی که
 حاکم خدا و رسول اند بهر چه از فرموده امام لا باید بجا آوردن و امیر را بقول مجتهد احکام محتاج
 بود و حضرت امام حسین ما مور بود و خروج و عدم تقیة و لیکن چون در تجدید مذکور شده که از جمیع
 آل عیبا هم کنایه بد برانیکه تعرض نمکند بخلاف اگر چه انول غ ظلم نمایند حتی کعبه را منهدم گردانند
 و کتا را پاره پاره کنند و هتک حرمت بوقوع آرند البتة دانست که حکم خروج با امام حسین متناقض بود
 و یگرسیم بعبارتیکه بطور یاقه قد لکه الحساب بران مقام مکتوب بود و آل عیبا بران مهر
 کردند اما فاختام صحیفه که دستور العمل باشد برای امام پس نبود مگر وقتی که سابق از جهان خشت
 و قامت بکشد و لاحق برسد و نشیند چنانچه از روایات منقول مجتهد مضمون است که خواهم بود و چون
 امیر المؤمنین و خود کشاد و عمل کرد بران و امام حسن مزام خود بکشد و ما مور به بجا آورد و چون با و
 بر داشت خاتم سوم از امام حسین شکست و خین یاست در قاتل قاتل و قاتل او پس مجتهد می تر و عدم ذکر آنرا
 غنیمت شمر و غرضیکه تمامی تدبیر ایشان متناقض است متحران تا چه گویند و لکن عجایب این حدیث بسیار است
 اگر از راشدین این امور سر میزد و منادی برای ان میگردد و ایند ند پس حتی باید شنید که حضرت از چهل
 پیر رسیدند ای جبرئیل ای ابی بنی و قتیله این کتاب قرار سید و یحیی بن سید این سیت را بنیدالستند
 و رفقه نه را بجا تقیر کردند که این سیت حکم حضرت نبودند مگر آل عبا و در نصب است از نصب برادر
 و لیکن وصی را با وصیت استفاده با و داشتند و پیر سید ای جبرئیل حکایت حال آنکه در ترتیب قات شریف
 نیز و توصیت مترد بود و اول حضرت عباس را سید با سلم کردند بشرطی چون او قبول نفرمود و برای امیر
 معین کردند طر فقه انکه حضرت عباس را از فرمود و بجا امیر پیر با سیم خلافت بیکار گشت فاعتر و ایا اولی را بجا
 که مقدمه نصب توصیت کرد و بود که ظلم هم عذیر عیادت از انست بر حضرت عباس معروض شد و جمیع شرکان فیض حیا
 امیر تحقیق یافت باز یافت رسید که حضرت عباس فرمود سخن همین است برای آنکه از علمای رفقه که از انست بجا یافت

تا من است قول اول آنکه چنانچه بنا بر نفس صحیح است و فایست پیغمبر که هرگاه سلاح پوشش علی العجب که مقبله الهی باشد
 انجیزیت تا ذکر سقر نماید و از اما ویت متواتر تفسیر غامض صحیح بکار می برد و خصوصاً آن روایاتی که خصوصاً قطعی است در
 وجوبش و پاره آنرا در رساله قدیمه داین اوراق سمیت ذکر یافته و نور قبول سر امام بران یافته و محض سقر
 چون ظن بپاک پیش آید ضرورت تفتیه کردن و اگر نگذرد دین او مقبول و نه عبادی از او بر وجه قبول میرسد
 و در ما نحن فیہ یقین قطعی بود و جمیع تفسیر و رسم در وقت مذکور که عمر سعد را شکر عظیم در راه شام طاقی شد و در وجوب
 باقی اعیانیت رسید اکنون ثبت بحديث سلاح و قتی می رسید کلام امام و ضرورت مقتدر بر امر با جناب سید النین شود و آن
 تفسیر مجمع البیان مولای طبری ایشان لغزین بایست که تفسیر نیست مگر برای امام نانبیا علیه السلام پس با
 اگر امامت جناب پیدا نشد از کار تواند کرد چنانچه زید شریفه کار امامت بر او رخ و نمود و باجات این امور و بنا بر
 بر گرفته و نیز که هرگاه که امام درین با چنان بود که از تفسیر مذکور عیان گشت همان روز سید را بر وجه پیش آمد
 ظلمات بعضی اوقات بعضی از احادیث و کلام یکدیگر را که او من لم یحکم الله که نور افکند من نور فلیک
 بحديث سلاح را که ذکر کرده در عین وقت جهاد بوده باشد چون جناب محمد ازمانی بوجهیکه میانی مسلوب الحاقه را
 بحکم ضرورت اعاده آن عبارت نموده میشود و میگوید که در احد جناب سالک میخواست که برین شهر نرو و در محاسن شود
 خروج داد و بیدار مصلحت قبول فرموده لباس پوشیده برین دولت سر اشراف آورد پس تمام را داده و در عین وقت
 جهاد کفار و مجاهد شام را در بهجت نیز شدنی برین لبام و فتح غرمت جنگی فاعبروا بالاولی الایضا سوره را در وقت که
 امام حسین سلاح جهاد برین مبارک راست کرده بود پس نیز مجتهد دونین ختمال حواس بلکه باشند جنون و بخون
 قتلون دور و در چرانی باید رفت که در همین صغیر عبارت نقل کرده اند کلام میفرماید قضای شایسته نکونست ان عمرکت الی
 عبداللہ بن زیاد ما سئل فابی و کاتبه بالمشاوره یعنی چون شاه که بلا فرمود که اجازت دید که رجوع کنم بجای که از آن
 آدم یا آنکه دست بعیت پذیرد و هم بلا و مسایین بطور رعیت زندگی بکنم عمر سعد در ملکوتی ازین و الا
 این زیاده منموس را خبر داد و زینهار قبول نکرد و محمد مختل الحواس کلام مرتضای شایسته را هم یاد نمود و شایسته
 که معنی آن پی بر در آنوقت سلاح جهاد کی پوشیده بود تا کلام این بنی مطابق شود که سزاوار باشد امام
 که هرگاه سلاح پوشیده و جهاد آنرا از خود و در ساندای بی خبر این وقت که بالیقین معلوم شد که مسلم
 بن عقیل شمشیر کردند و شیعہ شیعہ کوفه برگشتند و بعیت امام را ننگند و در فوج بریزد و در اندک زمان ظفر
 بود و کجا غم جهاد بلکه جمیع وجود وقت و وجوب تفتیه بود و تکیف که این نه هوش مضرب خواهد گفت که در حقیقت
 انحراف خروج جمعی را نمود و بکار آورده آن داشت که بعد از وصول بکوفه جهاد نماید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 از غایت مدد لشکر کفار غرمت جهاد مصمم داشت و آنها قریب مدینه رسیدند و مشوره بران قرار گرفت که سیر
 در جهاد جهاد و در هندی سلاح پوشیده تا در احد محاربه نمایند حضرت امام حسین کجا سلاح
 جهاد پوشیده بود و در غرض که حواس و مختل است نه اقبال شایسته را یاد و در آن عبارت خود را ملاحظه کنید

و در عجب و عذاب و پشیمانی گرفتار است و برین قیاس بنیام است که خروج امام حسین قبل از دخول کوفه
 بود برین تحریر رخصه مشهور کردند که مجتهد جواب رساله البصائر العین بعین بصیرت نوشته اگر این سخن را
 باشد باید نشان دادن که بلای کوری و کورانی چه میباشند و شاید که متحقق نمیشود مگر وقتی که در شام
 بر پیشانی و روی از پستان مجتهد براید **قلینک کفای قایل کذا الیک کفای کثیرا** قوله دوم آنکه از کجا که انحضرت
 را بسبب کینه دیرینه الخ بر جاذبه این مستغفب میگردانید و در بنیام انیقدر ریاد دارد که حکم امیه بر طاهر
 شریع میباشند پس صاف صاف نمیکوید که انجناب بر حقیقه خود دیده بود و نیز زمانی رسول خدا شنیده بود
 مع ما را باین گناه ضعیف این گمان نبود و الفقه چون لزوم بقول مرتضای علم الهدی رخصه بدان جبه
 رسید که یزید را و رنست شرک فرمایند و این غم خود قرار دهند و این همه از باب تمام محبت باشد پس برین
 امر که بیعت نیرید را اختیار کردیم کدام قباح بوده عقلا و نقلایا جناب امیر بیعت را شنیدین نکرده بودند که
 بر پیشانی امامیه بنیام و دینی و دنیوی باقی ماند در جهان که دقیقه از آن گذشته باشد حتی که بارها نوبت
 تنگ ناموس بکر رسید و الفرب تازیانه کشید معاذ الله بر اصول رخصه امام حسین را از آن امر غفلت برود
 که اطفال خواری رخصه آن را یاد دارند پس قبل ازین قیاس انجناب بود بر جناب رسالت الثابت امر و قیاس
 انجناب است بل نفس اماره جنبه خود باید دید که فردا در ج شیطان الطاق او را چه تعلیم کند و بر تقدیر یک کلمه
 مذکور را بر زبان مقدس جاری کردند ثابت شد که بر علم لدنی و باطنی عمل کردند و مجمد آنرا انکار میکنند
 و خوار را بر غار اختیار میباید و در تنگ شهادت امام باقی ماند بر اصول موضوعه نبینی که او را باب تاریخ از حقیقه
 نوشته اند که چون حسین حضرت امام حسین قریب کوفه بر زبان مردم افتاد و عبد الله زیاده بر آن مطلع
 شد انهم یضنون با انجناب نوشت که غیر از بیعت نیرید چیزی دیگر میخواهم امام آن مکتوب خواند و از دست
 پرست خود بر زمین انداخت و مجروحان خیزش عظیم و غضب آن مردود متعل شد و فوج را میارست و عمر سعد
 را رئیس افواج گردانید و ازین خدمت استعاضات پس خطاب عتاب کرد و او را و گفت قبول کن و
 سدر حکومت ملک ی باز بده و در خانه خود بنشین جب جاه دنیا بر او غالب شد تا آن شقی از بی سدر حکومت
 ری را از دست نداد و با لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد و انقضی مجتهد را چاره در نیچه که
 بر اصول موضوعه خویش در اثبات شهادت امام به گزینست نمی آید و حقیقه الامر را نمیداند یا و صغیره شنبه نور در
 محابس غاصی نشیند و کار او به تهاکی میرسد و در بنجالی باکی او باید دید که باز قول ثانی را از راه فتاکی اعلا
 میباید که سالشن را یاد دیدی و شنیدی انهم اقول بلکه و تا و حالات بعیده دال بر انست که تا امروز حقیقت
 واقع گردانید برسد مانند لیسر کلان میرا لومناقب خوانی که چون بکاتب مای آمد مردم قرائش میکردند و بنویسند
 را بترانه می کشید حقیقت انی حرم سرزمین چو شاه دینی سوار می ای پس مردم می پسیدند که از سر کلام
 سر مراد است لید اندک از غور میگفت که در فیض ابادهمین دو سر است بولش علیجان نیا که و فیض از حسن

و تمام عمر همین پیشه سوز خالی داشت و بدانست که حقیقت عمر که را بسپست هنوز میبندد زمانی درین احوالات
 گرفتار است فاجعه و یا اول الالباب و بعد ازین رفعت را فخر و بزمای علیه پیش می آید که از او که منسوب
 و خلافتش رفعت بنا بر اینست که با معنی حقیقت خلافتش دلیل است روشن و مانند گل شکفته است
 در گلشن و بعد از انقباض البتة خواهی گفت که الطباغ مقدمه مرثیه خوانی طایف النعل بالنعل است بعد ازین باید دانست
 که اگر ادنی نقیض از کار فرمای و تحت مطالعات پیش از مرثیه خوانی یافت که خود جناب مرتضی در آن شاهزاده
 سلاح بر تن مبارک راست کرد و قدیمه ششیر بر دست گرفتند روزی که عاصمین بر اعتقاد شبیه مقتدر و کوفه بر
 را بکنند و نماز چهاره بگذرانند و آخر چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشد و از استیضاه زره بر کرده و
 ملی فتر ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه نماند پس بین که این قاعده که باقی ماند خیم که خاصه و عام و روایات متواتر
 می آرند که صیحه روز عاشورا سلاح بر تن مقدس است کردند و تقیبه قبل ازین واجب است و خصوصاً از روز یکشنبه
 نشاند و بعضی کتاب تنزیه میفرستند تا بحیثیت بیت کردن نیز بداند که فرض کنم که بدین اراده که سلاح از دست
 پوشیده نماند باری عقل چگونه نمیکنند که از آن روز با گاهی جدا کنند و در آن حکایت چه ماناست یا خدای که کار
 الحول و غریب است همیشه و در هیچ وقتی جدا نمی کرد کسی علتش پیدا نکرد و سپاهی را می باید همه وقت
 گفت وقت موت بخواهی کرد گفت یک جمله بر قافیش روح خواهم کرد هر چه یاد ابا دلیس پس بر نیاید که مفلس و میر
 و در نفس پوشی بیمار میاندا افتاد و وقت موت دیدند که حمله کرد و موافق طاعت خویش و خوار و شوی بعضی در این
 و بیان حق تسلیم کرد قوله همراه بودن فرج کثیر ضرورتی است نمی بینم که در قبیل عرب قبایل مثل قبیل بنی هاشم
 در کثرت و تجارت نبود چنانچه امیر ابن حنین را ظنی بود از ایشان یا در حضور ما بعد از آنکه بر رئیس قبیله که از
 طرف ابی بکر صدیق رفته رلق و قن انرا انظم ساخته بود و خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بجز استاذ
 آنجناب او را گردان زدند چنانچه از کتب معتبره شیعہ در مجلد اول والستی اگر ظن انهمی بود که رفیق خواهد
 چنانچه از لقاصیف مجلسی و لقاصیف و انهمی عیانست که آنها مقتدی جناب میر بودند و بیعت صدیق کردند
 و قتی که او بیعت نمود و بیعت نکرد بجا نیاوردند و هرگاه او بیعت نمود و ایشان بیعت نکردند بلکه انهم
 ازین عبارات علمای شیعہ است که بودند بنی هاشم که پیش از جد و امام رازی یعنی صدقه شیر نیا و بعضی
 از او خلافت بران نهاد و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند بنی موافقت و موافقت آنها با جناب ثعلوی ذکر نمود
 لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج از مود و قتی که قرا بخید را که مجریه دایمی رسول خدا بود و خراب کردند
 و ثمرین نمودند ابی خیر ذلک من الامور المقادحة فی ذاتہ و خلافت پس چون این طعن بلکه مقینیم رسیده بود
 اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بیعت نکردند و خروج از مود و اگر این طعن نسبت با ایشان
 قلب ثعلوی بر بنی هاشم بر ایمان و دین شان که آنها الحق بر تدین و عاصمین بلکه میبایستند تا آنکه
 دیگران دانستند که بنی هاشم با آنجناب راه غلوس می یابند و فی الحقیقت نزد جناب بر ثعلوی موافق با

و سیرین تقدیر قاضی رطل بوق راجه افتاد که اول نشان را در احقاق و مصائب النواصب غیر ان از حدیث
 روت اصحاب تشکیلی گردانید اگر سستی منقول در انمان خود صنایع بزرگان خویش مانند صدوق نگارنده
 باشی اطهار یکین ورنه خاموشی بهتر باشد از گفتار حکیم شیخ از اهل تجربه و روزگار و چون حدیثی سخن گوید و دم مزین و
 لرزش دراز خود را بدست اهل حق ملن و آنچه گفته که در حقیقت اصحرت خروج بمعنی مصطلح نموده الخ و در مقام
 بالیستی از معنی مصطلح بعد از عاقبت اندیشی و ملاحظه بلندی و پستی از معنی مصطلح خبر دادن و بیان کردن
 که با وجود جمیع فرمودن رفیقان برای جهاد و نائب خویش را بکوفه فرستادن و چون اول نوشت که من از مردم
 که هزاران کس از اهل کوفه بدست بران کردند که نیدید را از سخت سلطنت جدا کنند و همراه جناب بر لشکر او تیارند
 حرم از که کوچ نمودن اگر خروج نیست باری بیان فرمایند که چیست ایایش با بیل است یا خرطوم فیل چنانکه
 دلد را محبت بین و دل را بی مشکلمین بر مشتق مغولین و در معنی کسب بعقیده خلق افعال گفته و در مقام بحثی است
 طویل بیانش بطور اختصار که اهل ملکیت و مطاعن علمای مانوشته بودند که فلانی از اهل سنت جناب امام حسین را
 خارجی نوشته و در باره آنجا چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذ الله و کشفنا این تبلیغ انکه نوا
 منتشر بیان بلفظ خارج یا بی نسبت اضافه کرده خارجی ساختند بآقیانه معنی اصل لفظ در ان نیست که اول کسی
 که از محققین هر کسی از مبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود و حقیقه الامر اینست که این خروج و ولایت بنام نامش
 نرود و در نه اگر غور کنی با آن زبان بسا کس از مبطلین بودند که بر حقین خروج کردند و علما احوال شان نوشتند
 مثلاً بر حضرت عثمان ذی النورین اهل مصر و غیر هم خروج کردند و گفتگوی شان این بود که خود را معزول
 گردانند یعنی از خلافت دست بردار و حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه در روایات معتبره موجود است و در روایاتی
 خود ذی النورین را از تبعیض منع فرمود پس او قبول نکرد که تمییز خلافت را بر کند پس او اقبل کرد و در بعد
 از انکه بلوی بر و نمودند و تا مدتی آب و دانه را از چنین محسنی که از احسانات او عالمی کامیاب گشته و سوا بق
 اسلامیه او را نماندنی درین کردند نموده و ایضا نسبت جناب بر لقنوی بسیاری از ظلمه و اشتیاق راه خروج سپرد
 حتی که قوم مطر و دین بتکفر آنجناب پرداختند پس علما چگونه چنین توانند گفت که معاذ الله حضرت امام حسین را
 اول ایشان است ایا از علم تاریخ هم مثل مجتهد بیره نداشتند قولیکه سر و بینی نداشتند و مخالف الامر بودند و
 علمای شیعه دیگران را از اجله اصحاب نیز چنین گفته اند پس این اولیت بر ندهد بحدی لطیف نمی باید
 الغرض اگر معنی مصطلح آنچه در نیاب علمای اهل حق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود و اگر معنی
 دیگری از او مان خود مترجمه اند با ضرورت بیان باید کرد و از سر کشی اجتناب باید نمود و هرگاه انکار آرد
 عین خروج نیست پس عدم حضور جناب میر در بیت ابو بکر صدیق در مبادی خلافتش صحبت پیش آمدن و اعطای
 و سانحه گیری یعنی وفات سید نبیا صلی الله علیه و سلم و تعلقات آن چرخ خروج تواند نمود که انکار استحقاق هم
 در ان نبود و کیف که بنقل صاحب امر حضرت مرتضی بن علی امین امت ابو محمد فرمود که من درین مصیبت صدوق

خامتر میگردد و هم مثل چنان آیات قرانی البتہ انی پیش آوردم که تحقیق مجلسی غیر او قسم بر زبان مبارکش
 مبارکی خند که یاد برود و شن نه انکرم تا ازین تم فارغ نشوم و ازینا مشقت استجاب از او ان و است که دیگران
 مسئل نه بدین ثابت متصل گفته اند که اگر امور منی گشته که کوه را از مقامش بجای دیگر نقل کنم کمتر بود از جمع قرآن مجید و تفسیر
 آیات قرین آنگونه گفت که اگر آنحضرت را کتب بیت اهل کوفه می بود در مدینه منوره و مکہ منکره و جواد شریع میکرد پس
 به شکر استکار مخلوق نمود میدید مگر انهم نمیدانند که چون احباب و اصحاب گفته اند که پناه بچرم کبینه بتر نمایا باید
 ازینا سبب کفایت امام فرمود که می رسم که بدان کیشی من باشم که خوشی در برم شریفی برین در برم شرفش از محبت باقی
 نماند و صدق این کیش که او را هیچ کرد و ند در خلافت بنی مردان عبداللہ بن زبیر بود ولیکن چون امری
 مبهم بود کمال احتیاط فرمود و از مکہ منکره براءه و صفیر عراق بفرستاد و سالتہ برگزید و این امر را اکابر روضه البخوان
 طعن بر این زبیر فرشته اند پس اکنون با جتاد و جتاد ازمانی این طعن از و برخاست و در نهان صیبت نمهند بدو و جتاد
 می آید یکی آنکه تجویر کرد و جواد را در جرم شریف با وصف تو سع که کتب محبت کفایت میکند و امام حسین بر رعایت آن از
 مکہ براءه دوم آنکه جناب امیر مروتی لقبش حکم فدک حال بود که فوج او امتحان هم کرده بود و گانگم حشمت مستند کلام
 پس السی جواد در مدینه شریع کردن و قاتل امیر سید که بگوید که فریاد می نمود که پیشوا می شنید که کوفی الکشی
 واجب بود نه فریاد رسی بجنبه حضرت اگر چه غاصبین انجذاب را شنید که ند که امر غیر مرده و قبل ازین معلوم شده
 رساله قدیمه که سبب بر آمدن از مدینه منوره چه بود بعد ازین آنچه میگوید که تحقیق این نیز امام را ضروری نیست
 گویم واضحی نه کثرت ضروری نه جواد ضروری نه اجرای حدود و قصاص نه فیصله حضرات نه فقط انوار اسلام نه تخرجه
 خلافت نه بدین صیبت منین با نچه ماموران از شرائع و احکام دین نه اهتمام جمعه و جماعت پس این امامت است یا قیامت
 ولیکن بر بانی و ضرورت تحقیق بانی فی کس البقیه از اسکنه مینا با ناز از دینار شتم مگر و بر او لا و او انیم ضرور
 نیست که خلاف باشد یا حجام ای بی خبر مگر روایت ائمه المحدثین را از صبر فی در کانی سره کردی یا عبا رقتش از شقیه
 هنوز زنده می که از قسم شمر و است ناتمام عیار یا تنقید کرده اولی الا لئلا که صبر فی مذکور پیش امام جعفر رضی اللہ
 آمد و منجلیت گفت که اکنون خانه نشینی مناسبیت پس بدین صیبت عرض کرد قربانت روم از کثرت موالی ضرور
 چه قدر به بنیال تو گفت بچاه هزار تنجیب میکرد امام اومی افزود و بالاخر گفت نصف و نیل پس سوار شده و همراه او را
 گرفت و نوبت نماز پیشین پیدا چون فارغ شد و کله دید فرمود تعدادش بکن شاید که گوشتند بصفه میر سید
 اگر شنیده میقداری بودند ضرور میگرددیم الغرض چون جناب امیر را حروب لغات پیش در نوبت حکیم سید چنان قوم
 بی باک کلمه مولانا که بر زبان آورد که هیچ خاصشی و کافر می چنان کرد و همانند اری شاه شهیدان انجمنان که تا
 سرور قیامت غافلان هم غراموش کنند امر و عاقلان بجز و قنورش میگردید بار معاد انیشان بحضرت نزدیک
 بکجا انجا میدید چه تو انکر و شیعیان این باید به همین شیعیان بیاید ساخت و بعد ازین میگویم که چون انیم فرود
 نیست این باعث چه شد که امیر بدی خصوصاً حضرت امام باقر سباحت جعفر صادق در نوامید چنان کبر کرد که چهره

هم یاد نماز و در تمام خراج مقصود و شاید در اسباب سابقه دیده باشی که برای تعلیم خود میفرمود و بعد از
 با خود و چون مخالفین خود را موعظه می نمود مرا که گوش خود را از جد خویش یعنی علی مرتضی شوم و دست ایشان را
 سالانه آنجناب را در لال کتاب با موی باطنا حق و عدم فقیه بود چنانچه در کافی مرویست از آنجا که پیغمبر و وصایت را از
 کرده که اسم را با حکام مختلفه امر فرموده بودند چه چای آنکه امام جعفر کثیر بن موسی صلی الله علیه و سلم بذات مقدس ایشان
 منسوب ساخته اند در باره عجاوین این شریعت را ذکر فرموده که **اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ**
اَلسَّاجِدُونَ اَلرَّاكِعُونَ اَلسَّاجِدُونَ اَلَا مِرْقَاتٍ بِالْمَعْرِفَةِ وَ اَلتَّائِبُونَ
عَنِ اَلْمُنْكَرِ اَلْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اَللّٰهِ و اینم ارشاد فرمود که کاسیرین سلطنت کسری و قیصر
 مرادند و آن اصحاب پیغمبر این اوصاف را پس بدو نقل محیب مصیب که فقط همیست قلب را از گردید و کفر بیخا و موعظه
 لازم آن است پس حضرت را در نمودن و جامه ناهیت را در بدو است نه بین که در گردن بهارات العین عین
 او را که گردانیدند که **وَاَلَمْ نَجْعَلْ لِّمَنْ اَنْصَرَفْ لِحُكْمِنَا فُجْرًا كَثِيرًا** و اینم پیغمبر را در تمام خراج مقصود و دست ایشان را
 کاتبه باید دانست که از روی کایت جهاد از **اَللَّذِينَ يَنْتَقِلُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ** بتصریح علمای سیر که در سینه
 از حجت حضرت غیر البشر سیزدهم صفر فرموده است بهما در شرح شد پس نیز قول این آیت که **وَاُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِعُونَ**
 قتال بود منسوخ گشت به بعد از این آیت **اَللَّذِينَ يَنْتَقِلُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ** و اینم پیغمبر را در تمام خراج مقصود و دست ایشان را
اَلَّذِينَ يَنْتَقِلُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ و اینم پیغمبر را در تمام خراج مقصود و دست ایشان را
 که پیشین نازل شده بود زیرا که این آیت ناسخ در حضرت بهما است پس بهما میگوید که **وَاُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِعُونَ**
 گردانید و نیز این آیات را که در تحریم بود مگر همه کسی که آنها را در قتال را با یکتا در باخت قتال در بدو در حضرت
 چنانچه آنرا معلوم شد بهرین سطور و از کتاب جهاد و کتب مقدمه مذکور که ایاحت قتال با کفار را آیت **اَلَّذِينَ يَنْتَقِلُونَ**
 بود بر طاهر است و بالفاق فریقین بهما مقرر که تعلق جهاد و است و نیز بران قلم رفت بعد از حجت شریف آمده و این
 که بران در خصوص مناطره یا مجتهد الزمانی بدیدار گشت اعتراضات او در باره حجاب سالتاب بود که در قتال وقت
 در مکه معظمه صدیق را کفار از تیمار رسانیدند که حتی چهره او بسبب ضرب و شلاق منور بود و موسی سرش وقت
 دست کشیدن به عارضه و حضرت بهما را دید و با کفار جهاد نموده و اینم قتل و قال او از آغاز تا آخر بسیار مشغول
 و کان فی کل شیء کما کوراشد بلکه از ان جهالت شدید و باطل و بیست که نه کتب خویش را دیده نه از کتب ما
 چیزی دیده و شنیده اما جواب از مفسره او که حضرت غیر خلاصین فوج کجا بهر سیده که از همیست قلب و قلب هم
 جمع شود یعنی غیر سبوری و کورانی و دلیل استیانتش کلامه اتفاق ثامی عقلا است بر منعی که اگر پادشاهی مدینه
 یا دشمنان شمشیر بکشد در قتای او در همه واقعات همراه او باشند بای ثبات افشارند و هر که را فرما بداد سعادت
 خود بداند و خبرین بلکه دنیا رسانند که چنین اصحاب طبع و مفاد و جان باز در هیچ وقتی نمرود پادشاهی فرستاده
 و در یکد و وقت ایشان در قدرت متفرق شوند و باز رجوع نمایند و پادشاه غدرشان بشنود و دشمنان را غم

نماید و باین پادشاه مشورتی فرسید و شتاعت و سفارش ایشان فرماید و ایشان را از رفتن خویش جدا
 کند بلکه هیچ جنگی و بیادوی نباشد که تدبیر و مشیر در آن نباشند ایشان را تا مرد و بفرول نتوان گفت فکیت که
 شاهنشاه مرا مثل ایشان در فرسودن ببرد و در امور متعلقه و وقت و اغلال خصم و ساد و حروب و قیاس و نایب
 اند که بایشان مشور و فرمایند چنانچه دانستی پس عیان شد که در مردی و مردانگی و دوی الهی بودن ایشان
 هیچ شکی و شبهه نیست خصوصاً آنکه که فرمایند ای صاحب خود را آن نایب شاهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من
 فکیت که بعد از او از کمن قوت بقدر آن امر که او برای آن بیعت باشد از طرف شاهنشاه این منصب را در
 و طریقی او را رولتی دهند که در عالم منتشر شود و کتاب هم سابقه و لاحق از موافق و مخالف گواه باشد که چنین تریج و
 رولتی گاهی اتفاق نیفتد که آنچه بایک شاهنشاه میکرد و معتقدش بود و خوبترین وجه بجا آوردند و در وقتیکه لشکر
 اتفاق افتاد که لایق القاطن تقدیق کتب اسامی و علمای اهل کتاب بود و کافی محتاج الاخبار پس طاعتین ایشان بر
 از دین و انصاف دارند و تخم عداوت و حسد یکا زرد و دیگر لطف و کفر و کینه دیدند ایشان بمقتضای کینه و عداوت
 لکها بر و جوش میاید حال دلیری و مردانگی ایشان هر که را منظور افتد باید با عدول کلینی نقد الحیثین بر جوش کند
 تا بداند که هر یکی از اصحاب خود و مکرر مجامیرین که سلطنت کسری و قیصر را در هم شکستند شیر غنیمتشان و غنا و ثروت
 بسیار بود و اگر معتقد از دیدنش کور را در زاد و خوند و بالاخر ندای یا ایها التقیه او بکند و در تبعیر که پروا در دنیا است
 صدقات و مقدسه و ثوابات الهیه که من الرضا و اگر بکتاب الحجت گرایند و تواند داشت که مناسبتی و بیایانی ندارد و هر
 از آن با تو کوم و بعد از آن راه اختصاصی و مجامیرین و میسر و طاعتین مجامیرین و انصار و تبار و لشکر
 اولین و آخرین ایشان را نه و بالا سازم از باب بر شریف بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از عرو
 بدر و در محرابی روحانی فرمود و قریب وادی صفرا همراه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که گوش
 حق نبوش این خبر رسانیدند که مشرکین که مظهر ماده بیکار گشته آرا و نه خواری دارند و عقیر میرسد حضرت
 علی اله علیه سلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسب اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقدار دین اسود
 کندی عرض کرد جوابی که مع ملک گفت احسن ملک گفت زده و محصل کن ایوان بود که یا رسول الله ما را انجالی
 نیست که بگویم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اذهبنا انت و ربناک فقال لا انا که هبت انا عبدی فانت
 یعنی ای موسی تو بر دجرب تو پس بیکار کنی یا دشمنان ما از اینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما نیست که بر دجرب
 پرو و کار خویش و جهاد کن با جهه همراه ما یا دشمنان قتال می نمایم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست برآ
 تو و دست چپ تو و و بروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بنایت پسندید و روی مبارک ابتدا روشن
 شد و سخن مکررین تبیین جواب دادند و بر جوب ایشان حضرت و آفرین گفتند یا رسول الله ما را انجالی
 نیست که بگویم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اذهبنا انت و ربناک فقال لا انا که هبت انا عبدی فانت
 یعنی ای موسی تو بر دجرب تو پس بیکار کنی یا دشمنان ما از اینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما نیست که بر دجرب
 پرو و کار خویش و جهاد کن با جهه همراه ما یا دشمنان قتال می نمایم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست برآ
 تو و دست چپ تو و و بروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بنایت پسندید و روی مبارک ابتدا روشن
 شد و سخن مکررین تبیین جواب دادند و بر جوب ایشان حضرت و آفرین گفتند یا رسول الله ما را انجالی
 نیست که بگویم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اذهبنا انت و ربناک فقال لا انا که هبت انا عبدی فانت

که کلام تو خواهم شنید و اطاعت خواهم نمود و چه در ساطع شریف را و در داری ساجد جاری کن با همه بدل
و بیان فرمان می بریم قسم بخورم بخدا می عز و سل که ترا میبوسم که دانی و فرستاد حق اگر فرمانی که درین بحر
دخا ز ناپید کنار در آید براه تو باشم کسی از امتحان نتواند کرد و با همه تن ایستیم خند الهی و جود و
راستی بستیم وقت کار زار ملاقات دشمن و غریب خدا تعالی ترا بخیری می نمایم که بدان چشم تو روشن شود
و دشمنان دین را گردن میزنیم و بر برکت خدا یکبار دنیا میچون سعد بن معاذ برین قول رسید حضرت
بنفایت مسرور گشت و مصمم فرمود غزوه بدر را و بعضی برانند که تقریر مقداد که مذکور شده و قتی بود که اراده
غزوه جدیدیه نموده بودند و محمد بن ابی طلیح روایات برکشاند که در هر دو غزوه مقداد همین جوابی که
تقریر کرده بود رسیدیم بر واقعیه و چنین روادی الرمل که رئیس اهل غل بر زبان آورده پس جوابی
مختصری که دندان رفعت کشند و خیال دل ترانی و بالا خوانی نشان بکشد و گاه دهنای اکابر قوم را بشنجد
عند ابی سبیح و تاب دهد و ذاع حسرت بر پیشانی طالع دهند یاد کنم و قصه تالیف آنرا نیز بدقت سپارم
آنکه چون محمد الزمانی بمقتضای عادت جابلان که هرگاه بدلیل خرم مانند سلسله خدمت نخبانند در
پی تقریر و تشبیر فاضل بیادنی شده و استحقاقی جدید بترسو سطرین و ایدر که دانیند خیال نمایی بدلم نسخ
بود که اگر ایشان ازین گیر دوار و کشاکش دشمنان خوشخوار در عمل آنکه نیمی بسلامت یزدن جواب ایشان
عادت نمود تحقیقا و الزام افلا با چنان نویسم گوئی که تشبیر و تقریر میهند بیابان رسید و رنه اندیشه
مضرت برای ما هر دو زاده تر است پس بجز در ساینده نشان و دیده که این که رحمت بر جواد و بر بستم چنان که
که مجتهد درین شگفته آرزوی موت میکرد که یقیناً عینت آریک قال است که ما کشف است
چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور اول بشارتیکه بجز و قدوم در کا پور رسید جواب این استفتا بود
که حدیثی بخیر بنیاد نخبید در انهم بر اصولش در ان منقلب شد و ذاک هو الخسران المومنین و نیز ان جواب
در و این استفتا که بعد از مدت فاضل موصوف نوشته که کار آمد کمالا نجفی علی الناطقین و نقل این رساله
در ان اوان بقدر پنجاه شخصت عدد و از کابین برشته تقیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت مجمع
اولین و آخرین است چند نگذردم میخواست شمرت نیافت پس نظر برمت بران گذاشتم که بطبع شود و چنان مشهور
گردد که عجز و زبونی میهند در افواه خواص و عوام اقتدای حاجی محمد حسین طالع نموده ان همراه و ایدر نام صاحب
تقرایش مزین کرده آوردند اتفاق عجیب آنکه کسی حاجی مذکور را تحویل کرد که دایره مذکور منسابه تاج پادشاه الطیر
است و تقریر این خبر مولوی مرزا حسن علی رئیس الحیدرین مرحوم افتان و خیران روحی افروزند و فرمودند که از
مردم چنین شنیدیم و خیلی بر ایشانم همین وقت مشارالیه را باید طلبید و ایدر سوره را معتبر باید گردانید که خطب عظیم
است شاید که بخیال رسید که میهند با را چنین عبادت میکردند و کلام او را در میخواندند و تاج مرا نیز را بودند تا اصل
گردم و رنه اندیشه گردید شدید بود و مثل مشهور است که ماذر بر عضو ضعیف میریزد العرض چون هر دو رساله مطبوع گردید

میگویم که حال مجتهد و شریع بود که هر که میباید بر رئیس اهل تشیع و مطلق و افغانه بی باک چنانکه
 و بر کس دانست که چنان عاجز شده که توان نزد کس نیست تصدیق رسائی الجواب از اخبار و در مجلسین مصیبت
 قطع نظر از آنکه در موارد و از اجتماع و توسط اصحاب از راه دور و نزدیک یعنی اگر اید و گفته فرستادم و چون
 اول را در مصنف تفسیر گنجانست اگر که در یازدهین شهر است ساقی غلام محمد بی پوری را و اگر درم نام از آن
 اینها میگویم یا مخالفه که در راه قدامت داشت باقی مانده ام بر آنکه آن جواب تحت تحریر بود پس بدانکه قیاس
 اولین آخرین رفقه در مباحث فرائض اینست که فلان و فلان در معرکه اسیر شدند و هر که بگوید این چنین چنان
 و بعد ازین بر پرتوئی و دل ترا نیهای ایشان در کتب کلامیه مضمناً و تألیف مجتهد خصوصاً باید دید که داده بر کوفی
 و عیب چندی دارند و از کجا بگویند بر نیجالی بود که در شمهای متکلیف ایشان اظهار سازم ولیکن اختصاص بر همین
 است که در یک مکرر میگویم و محصل جواب آنکه اگر اصحاب کبار درین جهاد با کوشش بودند اگر کان حضرت رفقه که
 بنای سقف مدب نشان بران بزرگانست کی قیام وزید مطابق اصول مریه ایشان که پیانده نشان در
 کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه و غیره در علل الشرائع و تفسیر الملبیت و درند لاجرم این قیاس در حق نشان
 حرف بچرف مرتب توان کرد و اکنون هر سه فکر جواب از طرف ان اصحاب بکنند از طرف ما هم بدانند و قهر مسافت
 نمایند طبعاً بر آنکه مطابق کتب تقدیم طائفه دار لقاقت از کتب بر حضرت مقداد اسودگندی بود چنانچه کتاب تبار
 کشی و دیگر کتب متقدمین بران اول دلیل است و یا انهم بقدا اول کسی است و گفته است شایع و در جواب حضرت
 رسالتاً بقرآن سبع و طاعت و داد جهاد و دادن و جان شامی کردن پیش از جناب این کشاده و در کتب
 شیعیه هم تقدم در جواب معلوم کار و بود و باز در احد و غیره از میدان جهاد آن جناب را در دست دشمنان گذار
 راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فخر لغین است بوضع میروست که در هر مشهور شریف شریک بوده و همچنین
 است حال غماین یا بر قطع نظر از آنکه بعد از وفات شریف خدمت الملبیت و در سوخ اعتقاد خود را گذاشته مخصوص
 حضرت معصومین مصداق خاص حقیقه گردیده و بعد از طوفان بی نظیری که تابش بحال بود و تقریباً معاد و اندر سبزه
 پیدا نگشته مگر وقتی او را ابتداء نصیب شد که صورت معاش بی کفایت پیدا شد یعنی جناب میر سید ملافت شایسته
 هیچ کسی از معجزات نشان امامیه را از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نمانده موافق مثل مشهور که خود کرده
 را در مانی نیست و اتم تحقیق این بابویه در علل و استاد کلینی در تفسیر الملبیت الی غیر ذلک من الحمد یقین که غیر از این
 و سماک بن خرشده در احد کسی باقی نمانده و عاقبت الامرا و هم از میدان و رفاقت خاتم پیامبران رفت و در کتب
 و تنها امیر المؤمنین باقی ماند و هم نسبیه مازنیه چنانچه از تألیفات فقیر و روایات معتبره شیعیه واضح گردید و تفسیر
 مذکور هم دلالت نام بران داشته و این سلسله ازین دو نایافت کسی سیده که بر تفسیر خماسی در حیات انطباق صحابه
 را جمیع نسبیه امیر المؤمنین تا خلافت عثمان از حرکت و ایامی نسبیه سیاره میر سید و حال تزلزل ارکان از این
 چنانست که در ابتدا از میران که خواهم در ان بود و باز او را بجهت مذکور اخراج نمودند و یکی دیگر را بجایش گذاشتند

ما او هم در تنبیه و سبید و شریک مرتدین گردیدیم حیرت بهیرت است که رخصه این معماران را از لنگه با ازجا بلاق آورد
 که سقفه نهیشت از جبار حکم ساخته که با جوق فسادان با طیر بنور سیم شان مانند بنیان هرات تا بعد از دیدنش بگو
 عبادات اهل هند که مکررین ایشان از مومنی باشند که مینی از ان درست گردید و دانستند که شمع کافوری درین
 روز سیاه روشن نمودند و قرص دوشنبی و صول سیدیه قصه ارکان شان پیش از پیش گفته ام و عبارات کتب معتبره
 شان آوردم و برای اسباب و اختصار نتوانم که حال تفتیه را هم شرح کنم که کار شان بطور قد شمر که مین بود که حضرت ا
 وقت غلبه کفار کونسا در دست دشمنان خوشخوار میگذاشتند و راه فراری پیوند بین که آن دو سطر خضر مقدس
 رخصه العجز و زبونی پیدوش و ندرت و رسوائی هم آن خوش گردانید که اگر علمای شان تا قیامت درین باب قنطرا
 مثل نامه اعمال خویش نیز سیاهی گرفته اند همان جواب برای رد خرافات شان کفایت میکند و بخت بهین و بجه بکار
 اهل سنت میاید فکیف که در ان رساله ماده دیگر راجع کردم و حدیث شیخ المشائخ صدوق را که در محال علی الاطلاق و ا
 نهامی است یعنی اگر بفرقی یقین باشد در ترجمه او عبارات امام اعظم غنیست از صدوق شیعه باز کشادم که قرار
 حضرت امیر را چنان دلی که داند که شمشیر بران را بران المبلغ بلغا بر اصول رخصه بالاتفاق منبر قایم فرموده
 و در برهان غنم اختلاف دارند که ایاذ که حضرت نوح علیه السلام در ان بود یا نه کتاب صدوق الطائفه ثنائی نظر
 دار و قبول روی صاحب عمل الشرائع انه حدیث اخره محمد بن العلو می قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال حدیثی متصل
 بن جناب الحنفی قال حدیثی محمد بن ابراهیم الحنفی قال حدیثی محمد بن احمد بن موسی الطلمی عن ابنه عن ابن مسعود قال اخبرنا
 مسجد الکوفه فقالوا اما بال امیر المؤمنین لم تنازع الثلثه کما نزع طلحه والزبیر و عالشه و معا و فیلیج ذاک علیا قمار ان
 یما دی الصلوته حاکمه فاما اجتماعه المذبح محمد و اثنی عشر علیهم قال معاشر الناس بلغنی عنکم کذا و کذا قالوا صدق
 امیر المؤمنین قد قلنا ذاک قال فان لی بسته الانبیاء اسوده ضا خلعت قال العبد لقال فی حکم کتابه لکن کان لکن
 فی ترسقی ل الله اسوده حسنه قالوا من هم یا امیر المؤمنین قال اولم ابراهیم او قال القوم و اخرکم و ما یخبر
 من دون الله فان قلم ان ابراهیم اعزل قوم غیر مکرده اصا بنهم فقد کفرتم و ان قلم بنهم مکرده راه منم قالوسی
 اعذر ولی باین خالده لوه اسوده او قال القوم لوان لی کم قوه او اوی الی رکن شدیر فان قلم ان لویا کانت له هم قوه
 فقد کفرتم و ان قلم کم لکن لیم قوه قالوسی اعذر لی بیوسف اسوده او قال لکن التجرب کتب الی ان یوسف قلم
 ان یوسف و عارب و ساله السجین لیسبحه فقد کفرتم و ان قلمه را و لکن کیلا لیسبحه فانتخا السجین علیهم قالوسی اعذر ولی
 بموسی علیه السلام اسوده او قال فترتکم لما خشکم فان قلم ان موسی و من قوم بلانوف کان له منم فقد کفرتم و ان قلم لکن
 حاق منم قالوسی اعذر ولی یا حیه هارون اسوده او قال الخیه یا این ام ان القوم استضعفونی و کادوا لقیلونی قال
 قلم لم یستضعفوه و لم یستضعفوا علی قبله ذاک سکت غنم قالوسی اعذر ولی محمد صلی الله علیه و اله اسوده من قلم و
 بالغار و انامنی علی فراشه فان قلم من قلم فیخوف منم فقد کفرتم و ان قلم حافم و انامنی علی فراشه و لکن یوبا
 من قلم قالوسی اعذر خلاص حدیث اینست که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد با خلفای ثلاثه

و اگر نگاربان با صواب بل یومنین گفتگو میکنند و چون هر اینها بنده فرمود تا قوم را جمع کردند آنگاه بر منبر سوار شدند
 حمد و ثنا فرمود که در وقت خلایقی ششده گنارده کشی با ابی اسیم علیه السلام و در از روی قوت جلوه علیه السلام و در
 اختیار زندان میروند علیه السلام و در فرار و خوف موسی علیه السلام و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در اظهار
 شکایت قوم بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام و از نجای حال استدلال عمده مشکلات امامیه یعنی حلیر با فضیلت
 امیر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام معلوم شد و العاقل گفت الا اشاره و چون عصمت اب نشان علی رسول الله
 قرار خود را بالا می فرماید با افتخار گردانید و باشند برای حضرت رفقه مقام انبیا که در و خلیل و غضب نموده با
 سنجیده اند که نظر بر وایت در مشهور که فاروق اعظم رو بروی مردم اقرار القیام خود کرده زبان تشیع و تفسیرین در
 مذکور می کنند و فرایب امیر که بر وایت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است نظر منظر می بیند فریضت
 که بر فاروق بسبب شمه انصاف و صفای نیت و امن احدی از انبیا علیهم السلام نیالوده و بر تقدیر محبت و
 مطابق محاوره عرب قرار قبلا بر خود و دو کمان ساخته فرموده و علی مرتضای شیعیه ان که مضر بر قرار بوده فقط برای
 تلبیه و دل خود و ذات مقدسه انبیا را اولی النعم را بهمت نالایق مکرر نموده چه مرادشان از اقتدای حضرت
 موسی و جناب الانبیا در فرار اگر محبت از بلاد کفار است فتوحا ان الحاق با اتفاق الفریقین و اگر مراد تولی
 از حریف و بر گردانیدن در وقت بیاد است پس برای علی مرتضای شیعیه که شهادت به اخبار هم و الفت اخبار
 هم مسلم است لکن شایسته حضرت موسی در مقابل فرعون و جناب پانیم صلی الله علیه و سلم در جواب کفار اشرار
 گاهی فرار اختیار فرموده باشند و اگر در اصول و اخبار رفقه انیم آمده باشند امید که از استماع آن بهره در نتویم
 و بهر بیستمان و احسان مبتدین قائل گردیم و بعبیدار سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر
 و گفتگو شوند و گویند که ان اعتبارات ما خود از کلام ملا عبد الرحمن جامی است علیه الرحمه که بنا بر عصبیت
 و عناد علی سنیان را از علی شیعیه ان جدا کرده و گفته است که حاشا و کاکه بنای آن عصبیت و عناد
 بلکه انقسم تقریر ما خود مستفاد از حدیث امام رضا علیه السلام است که در ضربت حیدریه دارد نموده اند حضرت
 حدیث آنکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بحدیث امام رضاء فایز شد و پرسید که چه میگوی در حق
 کرده و بیک بر دعوی آنها کرده و دیگر از مخالفین شهادت دادند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت
 کرده و بیک بر دعوی خود واقعت شهودی توانند کرد و ازشان نمود که مطلوب شان ثابت گشت نصرتی گفت که کرده
 اول ما یم که بر رسالت پیغمبر شما گواهی نمیدهند و کرده دیگر شما میگوید که ما بر نبوت دین شما شهادت نمیدهم پس
 دین نصاری حق باشد و دین ملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن پیغمبر
 علیه السلام گواهی داده ایم که بر نبوت پیغمبر اقرار نموده و منشر لقبوم او بوده و از عیسی شما که انکار نبوت
 و شریعت پیغمبر کرده میزاریم پس نه دعوی نصاری بر نبوت گردیده و نه ملت اسلامی را اسیر کرده و نه
 امیر علیه السلام عیسی الی اسلام را از عیسی جدا کرده باشند ما در مقابل شیعیه از حین و اعتبار

چه پاک تو باید بود و از اینجا دریانت شد که میدان جبر الی الزام براتی اهل حق درینا و مخالفین بسبب
 قنند که و لا تکل من الخفا لکن انتی الخفا من کاشفت النمام عن علی علیه السلام تمام این حدیث که از مثل شیخ المشایخ نقل کرده ام
 باز تصریحی محمل نموده برای اهل سنت طالب التفصیل است نه برای شیعه که اصول و فروغ خود را می دانند بخلاف
 اهل سنت که بیچارگان عاده و بیهودات جدلیه نمی پردازند و شاید که برای امتیاز مجتهد الزمانی نیز کار کرده باشند
 در نشانی بجهت توثیق مدعوی خود و خواب نگر گوش مبتلا می مانند و آن اینکه بعضی از متأخرین حدیث مذکور را
 از طرق دیگر مشهور و استفاضه می رسانند و متقدمین و متأخرین غدر را که برای جناب امیر در امر مذکور بر می انگیزند
 ملاک امران این حدیث و افتادات است و از ارشاد حضرت تخلیفه اول امامیشتن با هر وقت برهان بود یا نشد
 آن جناب عصمت قهار را اینیای که امر مفضل بوده اند زیرا که لفظ اغدا بر خاتمه هر قیاس مذکور شده و معنی آن
 ندین هر کس آمده که چون این انبیایان کنند من که مرتبه و صایت دارم نه نبوت و رسالت البته زیاده و تر معذور
 نخواهم بود و این کلمات کسی تواند گفت که مفضل باشد مثلاً مردم گفتگو کنند و افعال عادل او در جواب میگویند که این
 کارها از معصومین معدوم نیستند پس قدر من بطریق اولی باید شنید و هر که افضل باشد بگوید چنانکه شنیدی
 و ازین امر از بدیهه است و در حسام و کتب دیگر از مجتهدین چنین قرار یافت که حضرت امیر امام الایمه و جمیع اولاد
 معصومین ایشان تا امام نهم کسی از جمیع انبیای متقدمین افضل ندی پس این بنا مانند نیای سقیه بر ارکان
 اربعه نهادن از یاد و راه حق و سبب کمال و شایسته و عمده مشکلات امامیه که در بنای امور و افتخار قوم انسان نهاده
 الا الله بود در حقیقت بدان مناظره شکست خورد و این قدر در باب مکایده و رتبه اثنا عشریه مبسوط است محتاج
 ذکر نیست مگر همین قدر که موسی خائف بود از قتل خویش بسوی مدین و گریخت و علی رفته و قتیله حضرت او را در خانه
 گذاشت بی گفت و بی خوف بر فرشت حضرت مطمئن گشت و در غدر بخیزی نگفت و البته صاحب اطینان میسر است
 از صاحب خوف و وجه شکست خوردن عمده مشکلات آنکه دلیل او خلاف نص مفضل است که من مقلد حضرت موسی
 هستم و در خوف و فرار معذورم پس حضرت موسی علیه السلام و جناب امیر فرقه های بسیار بود یکی آنکه مقتضای اهل الا
 علی نفسیه بصیرت میدادند در باره خود که مرا کفار السید بکمان ایمان از مره خود میدادند و بجهت اظهار کفر از راه لقیه
 در کرده خویش می شمارند پس در پی اذیت من بخواهند شد و باخذ این احادیث باخذ کار الا و است یعنی
 جامع الاخبار که لا یخفی علی اولی الالبصار چه جای قبل دوم آنکه پدر بزرگوار تا وفات خویش که غمخیز گشته
 شریک و ذلیل مرام و اعیادشان بوده و بارهای احسان بر سر و دوش آنها گذاشته و انواع قربات بآیا
 ذکر داریم در باب قتل و قتل نخواهم کشید و این امور نیز در حق الیقین در میان ان موجود است قطعا بلبل و خیر
 سوم آنکه بحجت علم ما کان دیکن حتی زور ولادت قبل از نزول قرآن مجید کلام شریف را در کنار رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم تلاوت فرمود همه بر آنجا ایستادند و آنچه واقع شد که غیر ارشادی الالبابهم و انهم خدیرت و غیر
 از راه لغت فرب و شلاق کفار بر جناب امیر المؤمنین آورده اند تا مردم را خرب و دهند که او هم مثل صید

در الوقت بجای نگذاشته و در نهیب ماحدی روایت نموده تا باعتبار چه رسدالی غیر ذلک من التوجه قوله و اینچه
 صما یجناب و لا یتجاب از قسم ترک مویت عدم توجه بطرف جواب الخ بحمد الله که جناب مجتهد الامامی بعد از آبادی کوفه خراسانی
 العبد و اکنون در بیانی هر دو شهر بعد از بهار غیبت کبری احوال قدای خویش برنی گفتم و مقصود قنای ایشان کمال
 اجمال او کردند و دل ایشان ندانم که فصلی در در آنچه ایشان اندیشیده بودند سود و حیا من برند که حضرت امیر را پیش
 و فرستادنی الله بآل او آورده نزد معاویه سپارند و در دستگیر صاف صاف گشتند که مقرر کردند حکم بجوابید ما باشد
 و در نه خون مقدس می ریزیم و گردن دافقت از اکتاف عالم می انگیزیم ای این عداوت ولی اندام ما کمتر از ان بود که اینجا
 را در راه خدا بفرستد کمر بر وایات شیعہ بعداد و بار خود را در را خدا فروخته بود ولیکن این سیر و تماشا گاهی تا اخلا
 نفرمود که از تقایید بی و نهما صورت است و از حضرت امیر بر وایات مقبره چهارده رنقه مثل علم الهادی شیعہ
 یا برادرش در پنج البلاغۃ بطریق متعدد آورده این گرگ گنده حیوانی قدای خویش را تا قیامت یاد کار گذارشته
 و دیگران هم بزرگان در موفات خویش برای سیاه روی جاوید لقیش باغت بستند یعنی از مستحذات قدما و توبه
 انکروند ولی نمیدانند که بانی مبنای این مذہب همین مکاران و عذاران از اجتماع عبدالعزیز سبا بوده اند تا ارم
 بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات و علما را از جهان بردارند
 پس در جوارش آنچه مفصل گفته بود در اینجا یک حرف ادا می کنم که مقصود از این مناظرات عرضش و طویل همین بود
 که مجلسی نور علی بعد از تحقیق فرمودند پس بروید همین مذہب تشیع و بر آرا و معین که خوب رفتند آید فلاح کوا و حقیقت
 خالی از این بدی و ظاهراً است که هرگاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند سپردن انجناب بمعاویه چه مستعد بود بلکه سپرد
 بود بطریق الحی و ان کلمات طبیات کوفیه را اراده قید بدین اندر رشوت از معاویه بگوید باشد و در مقصود
 اراده حسن امام حسن سپردنش بمعاویه باین مناقیق نسبت کرده و هر خبر خواهد با امام حسین بن گفتند که کوفیه با هر چه
 چه کردند و با برادرش پهل عمل آوردند و سید مرتضی عذریکه از طرف امام حسین مرتب نمود مفصل نقل مجتهد دانستی معجزه
 از طرف امام حسن اهلج معاویه در ستره پوشته قیود لالت برین عذر و نیات شیعہ دارد و گفته معاویه بقرع کشور
 و بعد از اول که از لفظ شیعہ علی الاطلاق برین معنی مشهور و مقبول میشود و تا غیبه و ایما اولی الالیه با حقیقت نیست که اگر
 مهاجرین و انصار که انجناب را با خرافان صاحب کشف اند و غیره بر من خلاف نشانیدند و منافات انجناب نمیکردند
 التبیان بجای تمام از ایشان صدور می یافت آنچه می یافت و چون حال اتفاق و فریب ایشان با نیکو سیده بود
 انجناب در عبارات پنج البلاغۃ و اوصاف در بیان مخالفت و انحراف ایشان داده اندیم فرموده که دل مرا
 خواب کردید و رنجه در ان انداختند و تیر مرا علوک خویش گردانیدند و خود بر من حاکم شدند و انتقام
 شکایات این مناقیق انکه جناب امیر را وصف ان اخلافی که داشتند متعجب انجناب قدس رسالتاب بودند و حضرت
 در ان خواب که بهتر از بیداری بود با وصف انصاف بخلق عظیم فرموده که اکنون که حال برین سوال رسید
 دعای بد چرا نمیکنی تا بعل آورد و بجای بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از مجمع البحرین و غیره در تالیفات خویش معتدل نوشته ام تا سال قدما می رخصه طشت از بام باشد خود با دست
 اتفاق و رخصه متاخرین امروز هم در صفوف معتدل باین استاده می شوند و نماز یا تقدای با میکثرا نند و اعتقاد ایشان
 بتقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف منی فکانا صلی خلف منی ان من الشیء بحاجب یا به وجهه چون
 اینجالات قدما می خود در تالیفات علمای خویش و میرفانی خود علی المشهور دیده گو یا حرکات لیسلی در گنبد
 بود که از قصد دریافت تامل زیر یکم یکوفت و گفت که آنچه اصحاب جناب و لا تجاب الخ و این امر باینجا نزدی
 خود رسید است که جماعین و انصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رخصه قرآن را پیش نظر گذارند و حالات و فای
 و اخلاص شان که باره ان غصیر بگذشت به بنیدگاه بی طرف شان خیال بدی در خواطر نگذرد و من بتصدیق
 اولی کشودم و بشرح آن اجمال در دوسه فقره متوجه شدم و اکنون برین قدر نیز داده ام تقدیر و تأیید کلام
 بزرگانش میبهم و میگویم که شکی نیست که اگر بانیان مبانی تشیع بر قید و بند و شهادت جناب امیر و امام پیروز
 علی تسلی می یافتند بمقتضای و تحقیقش ذکر خیر نموده کند نام را الهیته رسم ماتم و مراسم نوحه و شیون بیشتر
 انتظام میدادند و کار او را وادمثوی شان چنانچه امروز دیده میشود به بتاکی ولی باکی میکشید قول و ازینجا
 که امام السمر و العلن و درین افاده تازه که تعلق بحال امام السمر و العلن حضرت امام حسن دارد چه گویم که چها
 لغالطه و تناقضات و از احیای راه یافته اول آنکه قبل ازین بده پانزده سطر گفته بود که همای فوج کثیر چه
 ضرور و حالیا چنین میخاود که امام حسن آراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاعنیه کرده بود و بدی است
 که آراده اجتماع لشکر کثیر برای همای بود بخمال فتح و ظفر یا آنکه معاوانه که شکست و دهر و سرنگان
 فوج انجناب را معاویه سپارند و از عقل و دین دست بردارند فلیف که شافی سید مرتضی جان طالع باشد
 و از ملا حظ آن چنان حاصل که ادنی محتاج به نوع خود می باشد و مدنی الطبع است و بتعاون و بشارک
 صاحب شید دارد و پادشاه باقی چند اگر چه کیو و دریا و جهان بپهلوان باشد در مقابل لشکر
 هیچ مور و تلخ چه می تواند کرد و مزین بتقلید او در رسایل خویش با وجود مشوره جمعه و برادرش
 قریب این عبارت نوشته پس بیمار تا کرد تناقض در هر دو قول باید دید و اتم و ریک صفی قریب بود که
 و اگر بنیاد قول اولش که ضرور نیست ایه به اساطیر اصول است کما مشرناه فی الملتی و غیره من الموفات لپیر
 معنی قول آخر بیان کرده شود که آراده جمع فوج کثیر بود چه معنی دارد دوم آنکه از کتب وین و ایامش
 چنان توضیح می انجامد که جوش و خروش اهل کوفه در وقتی چند اتفاق افتاده که ما به الفراع آغاز
 همه باشند و واقعه که بلا معنی پایان ان بود و درین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بچهل پانچ هزار
 میر رسیدند که با کفن بوسیده دست بدست حق پرست امام حسن دادند اکنون انجناب را طبعی بهر سید بود
 یا به مقتضای عقل و نقل است که که بطریق اولی بحصول پرست و علم الهدی رخصه و این کاسه لیس
 اومی نویسند که جناب امام حسین را طعن حصول الی الحی میبرد و شنیدن اجتماع کوفیه در بیعت مسلم

بن خفیل پیوسته بود پس درین خصوص حصول آن قطعی و یقینی باشد که گفته اند عصر غنیمت کی بود و مانده
 دیده بهرگاه چنین نین حاصل شود پس در وجوب جهاد سالتی مستطرد باقی نماند حالیا انکه چون رعایای بر زمین
 زیند و بکار خمر حربی بعد تفاق طرفین دارا و جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتیم خلافت را حواله کردن چگونه
 روا باشد پس در ترک وجوب و زوال عصمت بر اصول رفته شک و شبه نیست معاذ الله چه جای انکه نتیجه است
 حلال چندیدی دیدند که این خنجر بر گلو می حق جری جناب امام حسین رفت که شیعیه مدعیین بر یاد و سینه بر می
 آن علم و تقاره می نمند و اگر فرض کنی که طعن بحصول نه انچه امید بود پس حضرت امام حسین چرا آن بر خدا نداد
 و فعل جناب یاد بزرگ تخلص را نپسندیدند یا مقتدایین معنی هم بودند که برای هر باغی تحفه و دستور
 می باشد و هر چه میکند مطابق آن کتاب مختوم بعلم می آرد و خود نزول آن وقت وفات شریفین دیده
 بران و وثیقه و فارغ غلی مهر و وثبت فرمودند و یا انیمه کلمه بانکه که از دشنام کثرت بر زبان مبارک
 آوردند و کسی از علما سهو و نسیان برای ایامی هم را دانیای بیان کرده و در اعلامی شیعیه ناسنی و بناهی
 قرار دادند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نمائیتی مخفی نیست و ذکر سهو و نسیان درین خصوص بالذات
 نباید و نیست زیرا که عقل چگونه تجویز کند که انجناب را از صیقه حضرت امیر هم و هول رود و در محض جناب
 معظم هم ندیده باشند که جمیع اخبار آئینه تار و خور قیامت در آن گردانده بود کما فی الجار و حق الیقین و غیر
 سوم انکه خود عبارت سید تخلص نقل کردند که چون امام را گمان این معنی حاصل شود که من سخن خود
 خواهم رسید و نذاتیات امامت خواهم پرداخت انچه بمن سپرده اند واجب میشود ان کار کردن اگر چه
 در آن مشاق و محن بود و نماید چه جای انکه مبالغین حاضر باشند و بچشند و درین باب بگویند و انچه از
 جوش و خروش از ایشان بوده باشد و انهم بطیب خاطر نه با کراهت خود دست بهیت بردهند یا منظر از
 و الجا چهارم انکه خود میگویند که دریافت حال صمیم قلب ضرورت نیست الخ ای مدعی دانش و اجتهاد و اراده
 جمیع لشکر که خود خویشیده و کوشیده باشند باو حال شان دیدن که بگزینگ اند یا بگونه های دیگر رنگین شدند
 عین ادراک صمیم قلب است و توانا از ان میبانی راست گفته اند که منافق هر چه گوید پریشان گوید
 و چگونه اضطراب کنند که دلش با زبان یکی نیست فکیت و قیت که در دفع اخر اصناف اهل دانش
 و نبش بگویند که درین وقت حواس او متعجب نمی باشد و مثل این مقام مستحسن است چگونه و چه نویسم تخم انکه
 ادعای این معنی که امام حسن ناچار شد در وقت مذکور صلح معاویه این معنی را مجتهد و نیست یا وجود
 گشتن یکم از دریا و از دصد سال و انهم در غیبت گبری و قتی صاحب الزمان جز نامی ندارند و انهم
 بعین انیکه اگر بر ملا گویند موجب اذیت شود نزد مدعیین عزیر و لا و جناب امام حسین را که حاضر واقف باشند
 خبری بنا شد ان نداشتی عجب نا تنگاییت مجدی رسد که بار بار دانشی لغو باشد من و لک و لیکن
 فائده که از عبارت لوح مجتهد یعنی بلا چاری صلح یا معاویه طاعنه نمود و حاصل شد انست که حال

قدمای شیعیه بمرتبه عیان رسید و از اینجا است که ائمه متاخرین ایشان را بدتر از نو اصیب دانستند و از شکایت
 ایشان رطب اللسان و از لغت این بدانند ایشان غلبه البیان را پسندیدند که امر سابقا و لاحقا و ایضا از قوا و
 عبارتش چنان بوضوح گرایند که اقامت کوفه نه پسندیدند و الحمد لله که از اینجا دانستیم که امام حسن حقیقت لسنین
 قائل بود و اقامت کوفه بر او از جهت لفاظی شدید متناقض شد و نیزه را بر او رسید که اگر جناب امیر شهادت میداد
 البته بکوفه می ماند زیرا که دل او را از اینجا چنانچه کتاب نهج البلاغه هم دلیل بر آنست از ملاحظه احوال
 و اقوال شیعیه لایم و دینیم بود و اعتقاد جناب امام حسین ب حقیقت لسن خود از عدم اختیار تقدیر بر ظاهر است پس چگونه
 برای متاخرین ائمه دهم توان کرد که مذہب فاض داشتند و تخم عداوت اصحاب کرام در مریخ قلوب میکاشتند
 پس بهقانی از کراهیت گوشت خمر گوش و خجور نش تشیع بعض ائمه ثابت کرده و در غیر او این قیاس جاری
 نموده از خواب خمر گوش بیدار گشته و کیلا را آغاز فرموده شاید خلبش در قلوب ائمه ندیده ششم آنکه اتمام
 حجت را بسبب این بود که کوفیه مطروین غم جهاد داشتند چون ظاهر شد که عصیم قلب جمع نمیشد بر ایشان
 اعتماد فرمود و بر عمر رضه ازین جهت تن بقیه در داد ششم آنکه مجتهد جائیکه نام حضرت امام حسن را بر زبان
 می آورد بیاد او صفات آنجناب مقدم میکند تا با حسنیت دنبال او بگذرانند و این معنی فخلص او فرمود و عوام
 توانند بود و خواص که کتب کلامیه از مباحث سنی و شیعیه دیده اند ایشان را بدام و دانه توان گرفت و تکلیف
 که در احادیث روضه انیم دیده باشند که امام حسن در اولاد خاص و غیر زندان با اختصاص جناب طمه
 از هزار داخل نبود و کامر محمل و مفضل هفتم آنکه عبارت او را لوح از ان لثقم که در نیتقام بار بار لفظ لا چاری
 بر زبان آورده کسانی که تحقیق لغات و محاورات فارسی نموده اند تعلیل این لفظ میکنند هم گلیه و هم
 جریده که لا کلمه عربی است یا فارسی چگونه میزند شود پس ناچار از ناچار باید گفتن لا چاری و لا چار و شاید که
 قیاس را در محاورات هم درج ندارد پس غالباً بحیال آورده که لفظ لا علاج در فارسی می آید پس لا چار
 را از عربی و فارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد و ندانست آنچه تحقیق گفته و از اتفاقات
 است که شخصی از فضلاء شیعیه نزد من آمد و مطالبش مباحث و عبارات منتهی الکلام بدیش از پیش نموده و بعد از
 گفت که از آل العین را دیدم جامعیت مباحث در آن از حد افروخت است و لیکن عبارتش خوش نیامد لثقم من
 در هیچ علمی ندارم چون امامیه از هر طرف جوشیدند و در مذہب اهل سنت کوشیدند بعد از آنکه
 رشید المتکلمین انرا الله بر نه رخت از دنیا برفتند و مردم دست بدامن او نختند پس ناچار برای تقویت
 اهل اسلام قلم بدست گرفتم و در تالیفات خود عذر نمودم که در فن انشا اعمارتی ندارم اگر کلمات من موافق
 محاورات اهل لسان افتد و ک تقدیر الفریه العلیم ورنه چون مشتعل باشد بر واجب الزک با صلاح آن پیران
 و مرا عذر میدارند و اگر مستحسن الزک باشد در آن کلامی نیست که در کلام اساتذہ بدین نهج قیل و
 قالی توان کرد و نشان توان داد که تلخیص را آوردند و بالغ را بنیاوردند و مقتضای حال و مقام

چنان بود که با سبب از خود و انشا بآلای ملل شده اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضروری بود یا بیهوده
 کردن چون این تیزافروزم نیارست مقامی را نشان دادن و در خصوص آن بحث نمودن پس معلوم شد که نقل
 بود و این تشیع مجتهد را در عبارات من دیده بود و چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حال آنکه متوالست که دلیل بر آن
 بیان کند و اما بعد از اینست که عبارت از الایاتی متالیست نیست بعد از این گفتیم که در باره عبارات مجتهد الزمانی
 هر چه در وقت آن بود چون متالیست کلامش بسیار نمود ازین قسم محاوراتی چند را نشان دادیم که بدین قسم
 است و نقل از این مجتهد را در عبارات من دیده بود و چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حال آنکه متوالست که دلیل بر آن
 عبارات من گفتگوی نمایند بناچار می بقدر ضرورت میگویم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر مهم نمیکند
 غلطی با غلطی می گوید بلکه بجای حرف با از می گوید که فلان از فلانی گفت و آن کس از فلان کس کلام کرد و
 چنانچه در عبارات آینده خواهد گفت که همین حال است در کلامیکه آنجناب از مردان و محدثین حنفیه نموده بود و باز
 چون امثال این کلمات را با نمودم عاخر شد و دانست که درین براهیها مجتهدین او بیکت قول و آنچه
 از این بابویه نقل نموده بعد از تسلیم منافی تقیه نیست الخ در بیجا منافی بعد از تسلیم بسیار است منافی اول آنکه
 حاصل استغفای بنده از مجتهد الزمانی بعد از آنکه از جواب استغفای او فارغ گشتم این بود که حضرت
 امام حسین فرج و لشکر خدا شدند که در مدینه نه در که زادها انداخته فایده که برای معنی معده و در که همراه
 بودند رخصت کردند پس تقیه در جریمین مخصوصا در که برای معنی واجب شد و هر که تارک تقیه باشد او
 مومن نیست چه جای حصول شهادت که فرع را ایمان است و در تفصیل اجمال گفتیم که چون معاویه مردی
 سحاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیرد یا سر ایشان بفرستد اما فسق نیرید بر ملا گفت
 و نیرید بعد شنیدن بر آشتفت و حکم خاص در قتل آنجناب فرستاد امام درین وقت نیز ارجعت او نمیر
 تا وقت سال آنکه تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شد و در آنجا هم فوج همراه او و پس خروج چگونگی
 بود و حال کوفیه حضرت را معلوم گشت و در که برای معنی معده و در که همراه بودند رخصت کردند پس تقیه در جریمین
 گفت چنانکه دیدی که آنچه از این بابویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخن است که مجتهد الزمانی میگوید زیرا که
 چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و مقتضی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند که اعرفت
 و این چنین مجتهد است و هیچ پرانی که علتش چیست علت نیست که نفس ناطقه او نور عیسی در ضربت حیدریه
 بنون را بفاروق اعظم نسبت داده بود و مقتدی التل المشهور علیه من ضحک ضحک لاجرم این شعر را
 او باید خواند فکر زخم و فتنه مگر کن و همراه بپیرا هر که در خانه بناچار با سناد روی به مظلله دیگر
 آنکه در آن وقت که حاکم مدینه آنجناب را طلبید حکم نیرید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
 و بیعت من بر او عرض داشتن اگر قبول فرماید فیهما و نه سر او باید فرستادن و حضرت امام
 در آن وقت باقی چند از اصحاب در مسجد شریف بود پس رسید از اصحاب بیعت میدادند که حاکم

بر اسپط پدید گرفته اند انهم فرمود و معاویه مرد و حاکم بر ای بیعت نیریدنی طلبید دیگران بطایف رفتند
 و امام جمعی را از غنایم راه گرفت و حاکم نمود که شما اینجا بنشینید و من نزد او میروم اگر بشنودید که آواز من بلند
 شد بی لکنت داخل نشوید هر چه حال من باشد شریک باید شد ورنه در اینجا انتظار من بکنید یا رسد
 حاکم رفته نیرید در باره قتل آنجناب نمود و امام سالها سجاده اند و یسوی که مظهر سفر نمود و دیگران هم سفر
 که شریف نمود و لیکن شارع عام را گذاشتند تا متعاقبین بی نیل دعا باز گردیدند و امام بکه رسید
 انتی مختصر کورینجا عرض ما اثبات این معنی است که سکم نیرید در باره قتل امام قبل از آن رسید
 که آنجناب را طلب نمود پس پیش حاکم نشد و یسوی بر دو صاف صاف بیان کرد که خلافت نیرید خلاف
 حدیث حضرت است و انهم میدانست که انکار از بیعتش موجب مضرتهای شدیدی و سبب قتل است
 پس علت و موجب تقیه بقیه یا فقه شریک بالیقین بسبب حکم قتل که نیرید نوشته بود حال آنکه موجب تقیه
 و ایر است بر ضرر نیرید و در یقین بهلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد الشیعه و از اینجا ملاحظه
 و دیگر عیان شد زیرا که مدار مجتهد و موجب تقیه بهلاک نفس و البته گفته که حضرت امام دانسته بود که
 تا حاکم نیرید رسد من سفر کرده باشم من بعد مفضل خواهی دید که از انهم خواهد که گریخت و دست بدامن
 عدم تسلیم و جواب آن خواهد بود نیت فلا لثقل و از کتب امامیه جنات الخلود است که در وقت سلطان حیدر
 صفوی محمد رضا امامی نوشته و ابواب تاج امیر را بعد از احد و در جداول مرلیات ذکر کرده از مولود و وفات
 و دیگر امورا و در سبب فات آنجناب میگوید که چون در نیمه رجب سال شصتم نیرید نامه بولید
 بر عقبه بن ابی سفیان نوشته بود که از آنحضرت بیعت برای او بگیرد و یاسد آنحضرت را برای او بگیرد
 و الی کار را بر آنحضرت تنگ گرفته پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد قبلت سکم نیرید
 لقتل آنجناب و هم تنگی حاکم مدینه درین باب اکنون در جواب چه انتظار باقی ماند و همچنین از کتب
 دیگر عیان است که سکم قتل قبل از سفر آنجناب یسوی که مظهر بر اصول شیعه بود و ان امام بالاتفاق
 بیعت نفرمود و اگر برین قدر قناعت کنی عز بن المومنین تالیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
 بن محمد بن غلام بنی بانیه دید اول در دیباچه گفته که علما در کتب خویش روایات خرن و بکا از صحیح
 و ضعیف همواره کرده اند و لیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
 نموده آنچه را دیده نوشته و آنچه را نوشته فهمیده و سنجیده در بیان سفر حضرت امام حسین از مدینه
 یسوی که نزد امام شریف فامی نویسد مردی است که پسر معاویه خلافت بنیرید مستقل گردید
 و ان پلید مردان بن الحکم را عزل نمود و یسیر عم خود را ولید غمید را نصب کرد و نامه با و نوشت
 که از بر چهار نفر مخصوص در مدینه بیعت بگیر از جهت من یکی این زبیر و یکی عبداللہ بن عمرو و دیگری
 عبدالرحمن بن ابی بکر و حسین بن علی و هر که بیعت نکند سرش را پاره است چون نامه نیرید بولید

ایشان را طلبید هر یک را به پناه فرستید اما این زیر بار راه غیر معروفی که بخت و بخت رفت و پناه بام حسین
می نرفت از کسان خود را مسلح نمود و پناه آن محمود رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه نمانند
هرگاه او از بلند شد پناه او را بکشند و خود کشتن فرما کرد و دید و گوید را مخاطب نمود که باعث طلبید
من چه بود و گفتن صورت حال را به وقت عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فرما شود گوئیم و شنویم
و دیگر آنکه چون من کسی مناسب نیست به تنهایی بهیت کند او سخن آن جناب را پذیرفت مردان گفت
که دست از پدر و والد دیگر بر او فایز نخواهی شد او را محبس کن تا بهیت نماید یا آنکه بفرمانا سرش
را بر دارند حضرت از روی غضب بمردان نگریست و فرمود یا بنی الزر فار الزانیه القطنی انت ام
ایشی ای پسر از قارزانه تو را می کشی یا او بدان ای دلید که ما خالواده رسالیم و نیز می رسید
فاسق و فاجر و شراب خوار چون او از بلند شد حضرت برخاست به گفتنش آنکه ما با او علما و متعلقان
پیدا شد و مقصودش فرمود داشته تا فردا که محاسن منعقد گردد و حکم شرافت از کبیت که سر او است
پس ولید و قالی را بجز من نپذیرد رسانید در جواب نوشت اما این پیروم را که با شما بیگانه مایوی خود
و بنی حسین علی را معصوم نیامد بفرست و ولید چون نام نپذیرد را خواند گفت لا حول و لا قوة الا بالله اگر تمام
ربیع مسکون را بمن دهند من و بنی حسین شریک نخواهم شد و از ضرر نپذیرد پاک عازم پس آن نامه را
با محرمی بجم سید الشهدا فرستاد و پیام داد که من در کار خود حیرانم و بسی اسباب باعث تقاضای من نام
بنام و نیز بدید فرجام شد که کثر لولا نیست پس انجمن را علاج عازم که حکم گردید و از نیایر و آیات معتبره
شعیه یافتی که حکم نپذیرد قتل امام شهید مکرار رسید و اگر ولید مودی نمیداد و سجده نموده و درود
و دیگران دشمن خود را خوار نموده و دم و دیار نمی دهند چنانچه و انشی فتنه قائم شده بود پس امام علیه السلام را
معلوم نیست که مجتهد تمام رئیس فاسق کیام و قد ببال است انیم بچشم مبارک دید و حیال در قتل قرار داد
ما حکم نپذیرد رسد من این شرع را نمی خواهم بود حال آنکه عازم که منکر بود خیال انصاف را پیش گرفت و نه ببارت
صد کتاب این معنی نوشتی و داد فتنه مجتهد دادم و انتقام تمیل امام الشهدا بخوبی گرفته می معلوم نیست مجتهد
بر کدام کتاب بدید که تالان وقت حکم قتل خنجره بود تا میگوید که حضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون
حکم نپذیرد اراده قتل و تنگ من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم نپذیرد آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و این
تیر تیر خلیل او را شرح کردم تنگ میاید بجهت البش قلم برداشتن لیکن نمایر ضرورتیکه میدانی بجزاب
خراقاتش قتل من می شود پس مجتهد را درین معرکه خوالبش در بر بود و مانند افعولی در گنبد کس لاند
اسود که شاعر میگوید به محرابش سجود خاص و عا است بفلک گفته که این بیت الحرام است بجزاب
باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان کن حال آنکه از کتب معتبره امایر بدید که حکم قتل
یابار در سید و تنگی و حتی پیدا شد که آنجناب مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بفرمود آمد و هرگز مجتهد

نیز بد قول انصاف نمود و تفسیر نمود و معتمد این مصدر و مخالف را در نیت تمام مطالب دیگر پیش از آنکه در زیر کلمه می پرسیم که امام
 علم ند کرد چگونه به حصول انحصار رسید اگر گوید علمای مابری گوئیم این در خارج از مباحث است چه انشا از کتب معتبره امامیه
 خلاف این عیان شده که اکثر من الشمس و این من الامس با یکدیگر گفت که چون حکم قتل و سید و حاکم بران عمل نمود یعنی
 سید نیز بد و کبیر و امام را حقیقت حال آگاه گردانید بلکه بقول مولف حیات الحکوه و سستی و تنگی نیز ظهور رسید و انجذاب است
 نیز بد مذکور و اگر گوید علم لدنی و انشراق باطنی پس تصریح سابق او منافی است زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرات مصومین
 بر علوم ظاهر و مسائل شرعیه بنیان نه علوم لدنیه و غیره و ازین باب است عبارتی که در خصوص گفته که سابق مفضل
 نیز بخیر آید که مدار کلمات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و کیف که در حقیقت نقول بقول مذکور تحصیل دشمنان است
 سید الشهدا و یا باشد بلکه کذب هم لازم می آید زیرا که تخصیص این غفلت شمار یا یعنی که حضرت میدانست که تا حکم او آید
 هر چه در سفر خواهد بود دالات بر بعدیت حکم نیز از سفر مذکور دارد و قضا و قضا و جعل هم لازم افتاد یعنی علمای شیعه
 و السنند قیلت حکم را یا و صحت پیدا شدن ایشان در زمان متأخر حضرت امام حسین علی بدان خبر و این حال
 است بر احوال و محتمل است که یا پیش از بد نیست لغو و بالبد من ذلک عاینکار از او آید همچون چنین کند باز مغلط
 و دیگر باید شنید که امام را معلوم بود که بعد از رفتن من ابراق حکم قتل خواهد آمد علم و یقین آن نیست مگر علم غیبی و انهم
 لغض الامر زیرا که این سفر بلکه بود نه ابراق نزد فریقین اما نزد اهل حق پس بدین که حضرت علامه دهلوی قدس سره در
 در سر الشهادتین میفرماید آنچه حاصلش در فارسی اینست که چون نیز بد بجای پدر خود داشته در راه رجب شربت
 مقدس در دمشق مکاتیب به نوشت بهر تعلیم که سبب و بسوی عامل در نیت طیب که بدین عقیده بود و رقم کرد که صید نمود
 از امام حسین پس امام حسین انکار نمود بسبب آنکه نیز بد فاسق بود و ظلم میکرد و امام حسین بسوی مکه روانه شد و حکم
 شعبان و در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر با اهل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی انجذاب اخلاص تا حصار
 فرستادند که رونق باید افزود ما همه همراه رکاب سعادت انتساب با شیم و درین جهاد توان و نالی خویش فدائیم و هرگاه
 این ناصحای متواتر رسید انجذاب مسلمین بحقیق را فرستاد و کوفیه را بر تصرف و حاکمیت بر آنجا بدین در بیان نمود
 حکم سوز در خود طاعتی نمیبایم که بنویسیم و در اینجا حاجت بدین قدر است که مدت اقامت انجذاب تا پنج سفر بسوی عراق
 واضح شود پس مطابق این رساله سفر انجذاب فرمی بود که اهل اتفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از تشریف بجمع
 و امان و دیر روی از زیاده و اندک و در باره نائب امام بحیث تمام حکم کرد و تا شنید کردند و هانی را برادر کشیدند و این واقعه
 سوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت رود و در یکم آن پد نهاد همان روز و روز بعد از آنکه محمد و ابراهم بود و نیز همراه
 او شنید کردند و قضا را اجاب امام حسین همان روز از مکه منظر سفر نمود پس اقامت انجذاب در مکه مستقر بقدر بسیار راه
 تخمینا بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و ارسال بعد از آن بود که نیز با ایشان
 که حضرت امام و حرم شریفه اهلین مجتهدانید را فراموش کرده بسوی جناب امام نسبت کرد که من بسفر عراق با شدم و
 و حکم نیز بد در مدت ارم و انفریب و مدت دراز گذشته بود و در رسیدن حکم نیز بد از وقت حقیقت تفسیر نمود در نیت

و این کس سینه گازی بود که مجتهد الرمانی برای این روز میاه بنام امیر الشید لند آمد که بنیاد این مکر و مکریب
 چنانچه از سابق و لاحق نیزین افتاد و در اینجا نیز همان روداد و مجتهد را یک بی بی و دو گوش هم باقی نماند فردا
 انشاء الله تعالی او را از زاده تر خنوق میکتد الیس العج بفریب و در غیر وقت کلام شیخ را برای او که سفر کرد را
 سفر عراق و انهم بر نعم خود بفریب و اتفاق قرار داد و میخواستند بر سر سی کبیسی اعظمی بن کین که کوه میر
 میخواستند از طرف انکه با انچه خبر این که گنج قارون بران رشک میبرد و سفر عراق هم نمیشد تا زیارت
 عتیاب عالیات مشرق شدی سخن نیست که آن ناصب عداوت سید الشهدا و دیگر لشکریان کرد که با آن
 شد و در پخیل او نمایان برای زیارت انجمن چگونگی از گنبد لبم الله بر آید آدم بر حرف دیگر که نیکو میبین
 حال است و بر کلامیکه انجمن از مروان و محمد بن صفیه نموده بود معنی این جمله غیر ازین بشنود سیاه و
 نیست که چنانچه روایت این با بوی منافق لقیه نتواند بود این مرد و کلام غیر منافات بان ندارد پس ضرور
 افتاد و در اینجا مغلطه او را حل کردن که محمول کلام مروان تخویف و تهدید بود یعنی اگر سبقت نبرد یعنی او
 زمیندار زنده نخواهد گزاشت و انجمن با هرگز متاخر نشد و این هم البته منافات دارد با لقیه حتی که چنانچه
 و اطفال بر کلام مجتهد عظیم المثال توانند خندید و دیدان نیست که چون حاکم عدیه و ولید بن عقبه
 بنیت را طلب نمود و بقول بعضی علمای شیعیه که امر الفاسقی بودند از طرف او پیش آمد پس و در جواب
 لقیه چه انتظار توان بود الغرض در آن وقت مروان حاضر بود و بنا کرد و گفتی علی اما نوشته اند که چون امام
 رخصت میشد او را انجا که حکم نبرد و حال دشمنی اوست با انجمن و دیگر بزرگان از سابق و لاحق
 میدانست گفت اینها الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکرین یعنی امام حسین و پسر او و دیگر و غیر
 نبرد نبرند تا دیگر می را حوصله انکار باقی نماند بالحد چنین و دشمن غیر از نیابت نبرد چه خواهد کرد
 پس البته می گفته باشند امام را که سبقت بکن و در نه گفته خواهی شد پس مطالب نیز برابر شمردن و منافات
 خویش را یاد فرمودن وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب لقیه دارد اما آنچه حضرت امام با
 حضرت محمد بن صفیه افاده نمود پس از تویم امج در منافات است زیرا که الکلام دالت مطلق بران دارد که اگر
 هیچ جایا وی و لمیاء در دنیا نیابد زمینار سبقت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متوجه بجا ب رساله
 بصارت العین گردید تا هر کس دانستند از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابو بصیر که کور مادر زاد است
 که امام صادق را بنده دنیا گفت تا سگی بر روی ان ملعون شاشید که قاتل الشی بلکه الحق بر روی
 هم گرفتار است که در صوامر و حسام با هنگ بلند میگویی که ادی را باید تا استعداد کامل داشته باشد
 قلم بدست گیرد و خاموش باشد و خصوصاً در فن کلام هیچ نویسد و این کلام من هر چند سخت و در
 حی نماید چنانچه کلام پدرش و لیکن عین مصلحت و خیر خواهی است که شیخ صاحب بحر میفرماید
 که رعایت کنان و دستدار تواند بود و پیران هر است که اگر قفل سکوت بر لب خود

زیرا که کوی امام حسین را روزی بود که منظمه که شیعه کوفه برگزیده و حضرت مسلم را مان داد و نزد عبدالرشید بن
 برنادر برد و محمد بن شاق را شکسته دان بهیار و مظلوم و برادر و پسرش بهر شهادت پشانیه در حق تعالی
 گواه است که بجز ذکر این خبر حال هیچ چیزش اشک متغیر است و شیعه کوفه متاثر نشدند بعد از آنکه
 بعد سال پس حضرت امام را اگر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و به سه صغیر و کبیر را
 همراه رفتی اول دلیل بر آن یکسره چون این اجلد قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ عریض نمود و چگونه که
 این توهم در کبیر و آدمی درین وقت و این سفر و خطر متوجه مادر کمال داشت فرساده تر شود و پس حضرت
 امام را بران خبر و درین شریف اسبح بود که حضرت مسلم نوشته بود از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت
 و انتظار قدم بیمنت ازوم و با وصفت توجه قلبی بدریافت حالتش هیچ معلوم نگشت که شیعیان هر
 همان را چنانکه باید بقصد گیرسایند و نایب جناب را با برود و فرزندش گفتند گویند بزرگی مترو بود و در کیم
 بعد از سلام کلام که ما منیب برگزین چون این واقعه در کتب شیعه دیده که بزرگان ایشان چنین کردند و نیست
 از نایب شافین است حرات بران ننمود و در نایب تسنن اختیار کرد که دل زبان شان یکی است بر طریقه
 و اعتدالی می رود و حضرات ائمه نیز برین منیب بودند و رفته بنا و یل و تسویل میگویند که تقییه میکردند
 الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا لکذیبی و کان هذا لعل بعد ازین قریب رئیس المکارین باید بداند که میگوید
 فارسی را بطور بلخا و فصی کما سئل الیه الاشاره او امیر مایه که بی مصلی بکوفه تعجیل تمام میفرمود و ناگاه
 لشکر شقاوت اثر در رسید و جناب بلا چاری جفا نموده بدجه رفیقه الی اخر الایه الکرمه ازین عبارت تشریح
 میشود که اگر جناب محصور نمیشد بر کوفه نماند و قبل ازین عبارت لال کتاب نوشته بود و مشتمل بر آنکه
 ای حسین بجزه سیر جاعتی را که مشتاق شما بودند و قاتل و قتل عبارت مذکور میخواند که فوج دیگر یابی
 باید با ضرورت قتال کنی و علم الهی رفقه میگوید چنانکه مفصل دانسته که در نجال امام متبرک
 بشام رفت که زید نسبت باین زیاد حیم است مرا نخواهد گشت لشکر عمر سعد او را از راه شام باز داشت
 مکن هرگاه حضرت ابراهیم است که حکم رب العالمین بنیج فرزند دارد و شد بنیج حیل و جوانه نکرد و امام حسین
 درین کتاب محتموم بجد و جد خواست که خود را از شقاوت باز دارد پس آن ابناء و اعمید را یکی مانند رفقه
 آن کرده اند و بر کائنات است و ما یعلق به بالا خوانی نمیدانای غیر فلک من الامور و وجه قریب الیه از انا
 بنین و از اغار تا انجام کلام او دلالت بران دارد که امام را تمام حجت مقصود نبود و است ایس باید که از تو
 بفعل آمد و ان بیانش زینهار صورت نسبت زیر که رؤسای لشکر زید شقی متحقق الکلمه بر بنیجی بودند و
 شقی هم بار گفت که بیعت و بروی ما باید کرد و بعد ازین هیچ معنی نیست ازین لفظ چنانکه فرمود و با و صفت
 و جوب تقییه و احادیث این باب که هر که تقییه کند او کافر است و بیج عبادت از و دلی و مالی در کرب الهی و
 مقبول نمی شود و چنانچه نمونه آن از کتب معتبره و شیعه در اصل ساله قدیمه دیدی یا شنیدی پس این تمام

بر بیعت بود و اتفاق شیعیه و سنی لفظ بیعت تا در شهادت بر زبان مقدس گذشت تا با بیعت بیعت چه رسد
 بیعت کجا تمام شد با وجود جو بیعتیه و لشکر شقاوت از که طالب دنیا گشت می گفتند که ما را آنچه رئیس حکم خود
 بجای ما یکم که بیعت بکنی خدمت می کنیم و نه قطره از دریا ندیده ام و جز آب شمشیر علاج نمیکنیم پس انعامی بجا
 تبسمه متحقق شد و در ترک تقیه با وجود و وجوب شبهه نماند اگر گویند که بیعت عمد و بشاق بود نقص
 آن زینهار درست نمی شد گویم قطع نظر از آنکه جوابش از سابق واضح گشته هم اجمالا در تم تفصیلا خصوصاً از
 که یزید بلا اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عمد با جلع شیعیه کجا باقی ماند
 با مرعات آن کرده شود و سبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهر دارد که بود و چنانچه وقت
 اگر اسیما در این مصائب این اتفاق پیشو و جناب امیرالاتفاق بارش دین مرة بعد اخری بیعت می نمود
 و کین میفرمود بر اصول فقه تا نوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث بطایف کسلسید چنانچه بار بار از کتب شیعیه
 گذشت فلیس بد اول قار و زده کثرت فی مذہب الشیعیه پس امام را با اینکه بیعت میکردند چنانچه بزرگان جناب
 امام بیعت کرده بودند و اولاد طایفه کسان که بیعت نمودند ویرانام حسین ع منتظر وقت می ماندند و برای ترقی دین
 بود و دولت سفر می نمودند و بر جمعیت لشکر سوت می زدند و حاجت فوج جمع میکرد و مردم بنویسید هر یک متوجه شجاعتی
 که بنی باشم را حاصل بود و بیعت جمعیت فوج ضروری جناب برادران و هوا خوا هانش بعد از بیعت از هر طرف مشتبه
 و پیوسته میزدند تا خند و تشنگی و میساختند و حق بر سر خود می بست تا نشانی بیعت نکرد از احدی از اشراف
 بزرگان چنانچه از آنکه گویند که بسیاری از بنو شمران بنی فطرت کجاست چشم ندانستند و بعد از کوشش آن کجا بجا رسیدند
 تحیر است که از نقص عمد و یشاق می ترسیدند چون رسم تقیه در میان مدعوطات قلبی کجا ماند پس بیعت
 اگر کین گاهی و اخذ ملک بادشاهی و یا انیمه اول نقض عهد میو که آن بود که کتاب مختوم عند الوفاست
 نزول اجلال فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم رو بر دمی ملائکه مقررین عهد موثق از آل عبا که گفته که اگر
 کعبه انحنافین بدم نمایند و قرآن مجید را پاره پاره کند و هتاک ناموس کس بر تو حق عاید از جای خود نه جلیله
 دعوی بر زبان نیارند و امام حسین هم درین عهد و یشاق و فارغ خطی شریک بود و در چون آن عهد نقض
 کردند این عهد بیعت انهم بعد از این مصائب چه حقیقت داشتند باشند ای مجتهد از خدا ترس از این مملات نبوت
 ورنه مقدم چند که رفته تعلیل از رقبه خویش بر نیارند و هنوز ترناث نام سوسنی میمانند لباس بجوایی
 خواهند پوشید و در تحریب و روانت خواهند پوشید که میگوید که اگر آستان دانی که لاله گوی شکر میزوی بجای
 که اگر چه در کوفه هند چنان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و محتاج از رانی و لیکن
 یزید پلید تا ترامی یافت زینهار حکومت کوفه عبد الله زید و بدینها و را نماید و از اتفاقات حسنه آنکه بی را
 که بیکر و بار بر نهانش گذشت چون ریاست اهل نفاق دارد خلیفه کمالش بناسیب باشد زیرا که استاد کلینی بنی
 نیز این از حضرت امام صادق آورده و ملا محسن صاحب اتی در صفاتی و غیر او در کتب دیگر گفته اند از آن و محسن

و نموده از سنجشهای فافه و گرسنگی و تشنگی بنالندیر یکی از ایشان کو و صبر و تمکین بود و لا بجز که العوام مصطف و لایزاله صحت
سخنهای ایشان در جمیع و عطش با قنای خود که موردی بود و گراما دت رفت من بعد باید خیال
فرمودن که حضرت امام حسین چندین اتمام این شهادت و شهیدان را در زندک بر مبلغی کثیر میدان کرد
برای خود و اولاد و اقربا و اصحاب خویش از طلبان شهادت قبل از واقعه چند روز فرستید و چون در میان
آن نیز در نایبهاست مستور و بیکر در عبارات آن رساله که ناشن این وقت یا نیست آنکه هرگاه حضرت امام حسین
کبر بیا رسید میداران آن زمین را طلب فرمود و اولاد خود را بر ایشان ظاهر نمود که مقصود از طلب خریدن این
زمین است ایشان قصه حضرت نوح و حضرت ابراهیم حکایت دیگر بنیدان بیان نمودند که چون گذر ایشان
برین زمین افتاد در بنجا کشیدند و در مصائب مبتلا ماندید مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
فرمایند ولیکن امام قبول نمود و پس شصت هزار درم آن زمین را خرید که قیصر شریف و تصور دیگر شهیدان نیز دید
و دور آنست امنی خلاصه و طلب شهادت و اشتیاق زاید الوصف آن برای شهید اسی کربلا در کافی و
عن الکتاب الاحمر اخذتوم بخوبی مذکور است جائیکه شهیدان از آن یکده و حدیث آورده و امر از جبهه سر آمد و خطیر
میخواهد که علوم جناب فاضل آل طه و دین از صفحه هشتی بر باید پس انکار می نماید و می گوید که نیز از جناب شهید
کربلا بنیدان شتغال مسلم بن عقیل را اسی ناصبی شقی انیم میدانستند که فرزندان شیر درین شهادت باقی
باشند و اگر بر فرض محال جناب بر صورت خیالی و هو حس نفسانی تو بعلم قطعی تر رسیدند برای بگو که دعا و
شاید کوفه که باید بر سر کواش چه کردند و باراد و عظمش چه اندیشیدند زیرا بود و یانه وطن آن حال
یافته که امام جعفر سج پیشوا می بود و تشریف از انبیا و اعراف تو درین کتاب تلخ نظر میشود و اجتهاد میکند و میگوید
پس همه مسامحی امام حسین بنض این ناصبی کو ر مشعله دار این زیاد و شمر لغوشد حتی که هیچ ناصبی را
نمواند نوشت و اینهمه بی اندامیها خود را فرع ان شجره طیبه میداند و او دبان خمر و طنور نواز می و قمار باز
و رقاضی و ناصبیت خود را در بغداد و کوفه که نهصوص اینهمه در حقیقت قاطع این سلسله بود و یا و تمیق
اینها که گفته شد متعلق بود به پیداری بعد ازین منامات جناب سید الشهدا که از بخار مولای مجلس
او در سابق نشان دادیم هم نیا نشیسا ساخت که حضرت فرمود که ای حسین در سفر عجلت بکن و همه
کس کو را همراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا یست و دشمنان اسیر و بنید
و جناب بدیدن این خواب مطمئن شد چند آنکه گفته اند که کشف العطا مالزد و ت یقینا بر سخن
ناصحین حتی برادر خود محمد بن خفیه کوشش ننهاد و روانه شد با سنور و همی و ظنی بود و ما ذلک و طمعی حاصل
که کوفه عذر کرد و با وصف کثرت دود و حصول چنین شهادت و اسیریت و ممکن که این امر پیش را
میشود و او را یقین میشود که شیعیان نرد و دعا و غل با خند و امر توقع و امید ظاهر سے منقطع شد
و قضیه تدبیر انعکاس پذیرفت و ان همین سفر است یا سفر دیگر آیا میتوان شد که خواب تو چشم

رسول و انهم دین و قائم خطای و نقضان باشد یا اما ویت سناعات امینه یا وند انرا کلام او حکم پیدا است
چنانچه سید بن طاووس در کتب کرام علی بنی و دیگر و غیران از سفار اول دلیل بر نبوت و شیطانات و
لباس و صورت شیعه تواند آید چه جای حضرت اممه هدی و رسول خدا کفایت برایت حضرت است
و انفرس کمان چپای میبوده سرای است که مجتهد و یارده جناب سید الشهدا و عوسه نظر انجا
انتظار ساخته و انکار علم قطعی آن سلامه الهیت اطیاب بد نظر داشته و بر ظاهر غایب الشهور من بعد
مجتهد یار راه اجمال در حال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر آنکه علم انجناب بر علوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت و چندی خواهند شد
عمل بر علم لدنی شد و انکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش آمد سخن بر اصول رخصه نیست
و شهادت انرا نام بنام میا نیست بل فائده که بر ترحیم شترت باشد که هنوز قتال را مسلطی هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور خواهند بود و رنه بعد از شروع جاد و اگر گشتن رفاقت
از کما بمعیت شدید است پس حرجی بر آنها بطریق اولی نمائند که رخصه نام آنها گرفت که فلانی زرد
سید الشهدا تخلف کرد و مستحق تیرا شد و برین تقدیر قبولین سانی که چند کس که هزار حجت
بدست شیعه آمده بودند در آن وقت سوار است ایشان رفتند و نحو بودن افعال امام حسین و حتی با
که رسولی آگاهید منفرد و علاوه مایه کاست باین امور بر تاقصی که در تقریرات اولین و اخیر
شیعه واقع شود دلیل طلبان این مذہب خواهد بود اللهم زد و لا تترک و انچه گفته که آنحضرت عبا
مصلحت از حاضرین فرموده اند که دلیل صریح بر آن نتواند شد که قبل استماع خبر شهادت مسلم
و یانی یقین میافائی اهل کوفه حاصل نمود زیرا که فرمودن امام حسین قبول و مبنی بر مصلحت بود پس
دیگری هم از انظر را عاده تواند کرد و تواند گفت که وقتیکه خواب ماکور دیدند و دانستند که فوج
بر گردیدند و کشتند نالستند که چنین بگویند که شیعه چنین کردند و فوج باقی نمائند که اگر کسی شهادتی
این خبری گفتند از دایره ایمان بدر رود و ذات امام برای هدایت و نفع امت می باشد نه از برای
مضرت و شاید که اجازت دین باب حاصل نباشد که بر هر کس فاش کند کمالا یحیی با جمله علم سابق
که تدریس منقلب شد باین علم لاحق جمع تواند شد زیرا که منافان میانه بر نبوت و هر گاه میانه
یا کمال معاینه بر کردیدن کوفه را عهود و موافق متحقق شد با حاضرین فرمودند چنانکه وانی فوله
اولا مردود است با نیکه لاسلم که جناب سید الشهدا را مقام تقیه بوده باشد انحال یعنی اقامت
وطن و وطن اقامت و محصور شدن در کربلا و علی تقدیر تفصیل گفته شد که زیادت بر آن کمالا
و سامعین هرگز نگردد پس مجتهد را از اهر و رئیس سونستایه باید گفت نه انکب امام امیر و انچه ذکر کرد
تخص بنانی است یعنی وقتی که در مکا اقامت بود در آن وقت هم خروج کجا بود اما انچه از علم نظام

و تسلط نیز نام برده و جواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته که چون علمای ما در گذرگاه معرفت سابقا که است
بر آن حکم برسانند اکنون خود آن را بمقدرات آورده و انحراف نبوده که میافزایند و دوم و بضا است نیرودی در میان
بر باب و فصل را امین گوگردانیدم و امید چناندام که اگر قصد جواب گفتار سواسی اواز برار بلا شای خود
رسیده که در هیچ جا جواب عجیب عجیب سخن انصاف نگفته و اعتساف را پیش نظر داشته و بچند گفته که حال آنکه
حجت که مجتهد و در مقام دعوی کرده خبر بر بیان مستوفی بوضوح انجا رسیده و آن تمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف را می بیند و دقیقه مانند بود و غیره و تقاره افواج شکیا که مانند خبر در بظلمت است
ولیکن اطمینان را از ایشان نشتر سید و لفظ بیعت هم بزمان نیاورده و مقام حیرت است که میگوید که
از حصول ظن ضرورت کشت عهدان قوم موردوم نیز مقام تقیبه نبود و از اینجا در انکار بدیهیات درجه اند
قوم مفسوطای هم در گزشت و علی ای تقدیر که مرتبه او از ایشان در گذرد یا برابر باشد آنچه دعوی ای که
سابق کرد و حالش با متعلقات و تقدیر عیان گشته که خون در عروق رفته خشک شده و خشک با
مجتهد با وصف ترزبانی او بر کس لایح گردید که اگر او اشارتی نمان کرده بود چون اشارت او بر و از انجا
آوردی او بیکر اوله عقلیه نقایه پیش او نمندان خبر بر خاک مذلت ریخته و شور دارد و کیر بر او از نبات
غیر متناهی بر مذنب حکما برانگیخته و هر چند او بعقوبت سپرد و حقانی که نیز گاهی در احوال و بهال برای خود
قرارداده بود پس هر طریق را بر او مثل سد کند ری بر بستم و قلوب فضا را از کزرا نپسین شکستم قناد
و کات چنین ناصر قولی نه دانیای بعد تسلیم مقام مقام التقیه لایح که نماند اجبه علیه علیه السلام انخ هرگاه
حال چنین است که بر اقام معلوم است ضم مقدمه دیگر آنکه بر اقام ففضل است از هر شی مستقدم پس واقفی
که اکنون علمای اهل حق را محال گفتگو مانند و از اینجا عیان تواند شد که بیچاره پیش کتابی را بغور ندیده با کتاب
به رسیده کاش تنه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شریک سلاطین عبارت و سهو و تشویش بر مشا
و مغارب ارض محیط است اگر برین قرائت تقاضا میکرد البته دماغ علما از حبت یا دگی و لاف و گراف او میسوخت
پس مجتهد را ضرور نبود و است تشبیه بطرف هر تمام در هر مقام آو یختن ای و شمن عقل و دین بین
که عبارت تنزیه منقول و توخیز ثمانینی نهوید همیشه که حالا که مرض غیر از ایامی نفس در تهلا که گفته
بود که بیچاره دانست که اگر بخواهش دست بدامن کتاب مختوم آویزد ویر کس خواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی بدیر حتی که رفته هم می بیند و بیاض عثمانی دانند مگر طی گشته از بدان مانند منافقین رجوع
می اندرند کیفیت که بسیار از آیات کریمه را علمای رفته که از انجمله تو باشی برکا و جوب تقیه بر آورده و
و انهم عموما حتی که انبیا را هم در آن زمره داخل گردانیدند و این لال کتاب مختوم مذنب حشمت است
بر آن کردی مطرب که با وصفت ملاک نفس و جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه و حبش نشسته پس تقیست
او را عبدالمعین سید است و کربا بر جز رفته نایم و اگر قرآن مجید متواتر از گزاشته بعد و قرائت شیخ الطائفه

به انشراح المفاق غوره بعد از این مقام حیرت دیگر است که عامه و خاصه از رساله قدیمه دانشمند و نکته بانی
 هم دیگر بسم الله اقرار کردند که سبب عیب درین اشتقاق قیاس و محبت بر اصولش نظر دارد پس در کتاب
 که جناب سلطان کریم از اهل حق از ما تم محض است اگر چه در جامی خود و بر جامی خود دست یکدیگر درینجا برجا
 خود نیست که لا ینفی طرفه آنکه در بی مقامات شرکت بسیار را ذکر کنند و در جامی دیگری شرکت ایشان
 محترم باشد و گویند که از خدمت شرکای پروردار بود و حال آنکه این امور سخنان را می زنند که گویند و دشمن
 خاکی خدایند باید کرد و منع گفتن از صحبت متقین که لباس امتیاز سازند و در دام و دانه خویش سخنان را
 با انواع مکایه و حیل صید کنند بخلات اهل سنت که حاد است باین امور و از آنجای راستی موجب رضای خدا
 و آنچه گفته که انعام تقیه باقسام خمس سلسله است که باین امر اعتراض دارد من که مدار احکام لیکن لفظ
 استدراک بر مقام خود نیست زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات و ایضاح و معانی می توان گفت چه
 مولف قواعد را صیقل میزند و آنچه از امثله و جزئیات را ذکر می نماید البته چون نهایت تمیز و غیر از
 تفصیل چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهدا و هر یک که از ائمه هدی و مومنین می رود یا باشد
 در آن داخل است و لا ریب فیة و اگر جناب سید الشهدا را محبت یک لال کتاب مخطوم است نشان که لا
 ان نیست که در بروی عقلا اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراض آن نمود با دلالتیه از قرآن شریف
 و احادیث مصیف و با دلالتیه عقیده به ثبوت رسیده و کتاب مخطوم را جز اهل حتم که ختم الله علی قلوبهم و اذانهم
 انما دار است الی غیر ذلک من آیات که دیده و مضامین مفاده و محال آن که نمیده و قورقران
 البقیس از نزول الایقین مثله که مدار قایده اولی از رساله متوجه و بعضی بارقه و تفسیریه بر است و می باید
 که چنانچه محبت و فقه را از آن اوله الزام میدهد الزام محبت بعد از خبر از نفس خانه خود و همچنین باشد
 که از مدنی این امر بر صریح محبت درین و حصار و حصار و بارقه و ضربت حیدیه بخیال بافتند و بوسلما
 که محبت از آن فارغ از همه شود پس انحراف نام حسین از مشهد مقدس که باینکه منیدای سعادت چنین
 شهادت بدو بسوی شام مصداق طلمات بعضه و فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک که از
 اگر محبت در هر دو میرسد باید که دست خود را از تبعاع تفکیرین یعنی قرآن مجید و احادیث همه در بروی
 فریقین بر دست کشد و ذالقیه مخالفت از او مستلزم حق بحث که از وقت تصنیف کتاب این
 خاص قیده که در مخطوط است باین ترک کردن آن اشتغال مذمب خویش است خصوص ترک نمودن
 نقل الکبر که ائمه هدی بدان اعتراض دارند و کتب قدیمه و جدیده که با بر فقه مثل تفسیر فی سبک
 و بحار عیسی و غیره بر آن اول دلیل بر نیست که قرآن مجید نقل الکبر است و اهل بیت نقل صخره این
 اجتماع را اتم قدر هم شرم نیست که عور کنند که کابر فلما ی طایفه از علم الهدای شیعه باین فضل خوار زار بلکه
 ساکنین مقام پیغمبر را همه در اثبات شهادت سید الشهدا عاجز اند از نام شهادت مولف بعد از این
 که در

نفیس نامحان بنده میباشند شهادت همین است که ایام را تغییر میدهند و متناوبی بر بنده میگذرانند
 نومسب و داند و باطل بخارند و میسند و و عیاست و در دم و شام پیدا کنند و بدایع و بلیغ و خلقت که منزه و
 بود و خدای عز و جل را باشند و اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی بندگی است که چنانکه
 مجلسی در آن روز پدر خود بابت اختیار شیخ و پیری و مدعی اختیار قاضی که بر تفسیر صحیح صاحب معلوم
 و حسام از نوازیم نیست و هم قول بوحیدت وجود که هیچ نوع کفر بدان نمیرسد اگر چه و کوی داد و صاف
 الا شرف غایت ایشان پیر و متشکند و مطلقه کوش با شد در ساله لیل بعد جمع حوائج بیان کرده
 گوئیم پس چه عجب که عبد الله بن سلول منافق نیز و پیر دانش همین نیست کرده باشند بلکه قرآن
 ناطق است که میبود از نفاق مقصود همین بود و که ظاهر را می بینم و باطن را نمیدانم و در هر دو جای
 حکم میرسیم که طالب نیاید و در آخر ب نفاق چنانچه متا تعین را رسوا کرد و شهادی رفقه نام هم ستر
 و جزای شان رسانید بلکه توان گفت و بعد از سال آخره اش و اقوی فان الذیالیست بهار الاخره
 و انجز احی که کاکم رشی را بنا بر کشته و اهل بیت فرایشان امر و باره لایف میرسد و علمای اهل سنت را که
 ایشان نمی پرسید ای بی خرد ساس دین بر اظهار حق است نه بر یکدست و و خاصه صفاست مروت و در علیا
 پس این مکاران و نیاز طلب دین فروش را فقط بر محاوره اهل هند شبیه توان گفت که با ما الیه شاکا
 و عقلا نیک نیامانند که چهارده مجتهد فانی و بعد از آن زمان از عبارات ترمیم و تعلیق و توفیق با وجود نشاء
 اجتهاد و لفظ ناشی و مانند آن از طور بیاناش موقوف و چون هر یکی ازین پدر و پسر قوت تدبیر بنا بر منصب
 اجتهاد داشته یک خویش را هم فراموش ساخته حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی از حق در دارد که
 از پیران میداشتند و این هر دو در حقانی ازین هم محروم اند کامر غریب اما ذکر شاید بیل انهم مبتنی بر غلبه
 ایست که آن را ناظرین اصول و احبار طائعه میدانند و بیانش درین مقام بد و طوطی کرده میشود و عموما
 اما اول پس آنانکه صاحب جامع الاصول رفقه یعنی صاحب وانی که شیب قرار میدان چنانکه دیده و در تفسیر
 صافی باشد که از آنست زیر است که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِمَّا قِيلَ لَكُم مِّنْ أَدْلِيَائِكُم مِّنْ دُونِ الْمُسْلِمِينَ وَمَن يَفْعَلْ**
فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن يَتَّقِيَهُ تَقِيَةً از احتیاج طبری و غیره نقل نماید آنچه حاصلش نیست که چنانچه
 بعباب بعضی فرمودند که امریکه ترا تقیه دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این است که بر زبان دولت
 بفرموده و فرمودند که خبر را خود را سبک است و از تقیه که بدان امر خودم دست برداری که درین صورت
 خود گفتی و هم برادران را در صورتی دیدی برای تقیه تا خود و نعمتهای شان و دلیل کشتی و دست و شمشیر خدا
 و خدا فرموده با عز و جلال و عیاشی از امام صادق آورده که حضرت شایسته میفرمود که ایمان نیست مگر کسی که
 تقیه نکند و این است تلاوت من نموده که **أَن تَقُولُوا سَمِعْنَا وَنَعْنَعُ** و کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سیر حلال
 سیات او مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه و چیر نیست که منقطع شود بی آدم بدان در عالم که خدا

حلال گردانید برای او و اخبار این مقام خارج از اندازه احصاء و شمار است و وجوب دلالت نیست که جناب
 امیر فرموده بود که اگر کمتر از تائیدیه و امر باظهار مجتهد الزمانی در تالیفاتش برای وجوب است کمافی الاصول
 تکلیف که تجدیر مرتبه بعد اولی و کمره بعد آخری برسد نقیض تقاضای نظر بلاک باشد و وجوب گشت و کج آن جرم جناب
 امام حسین را نقیضین بلاک خویش و اولاد اقرار با محاب خویش حاصل بود و خصوصاً در محل جناب
 در تصانیف امام عظیم موسی طوسی و تالیفات میر عظیم اربلی و لغامی و کاشانی و شهداء و ثلثه سیما شنیدنی تانی مجلسی است
 و بسبب این مورد مشهور و متواتر است و ایضاً هرگاه جناب پیغمبر فرمودند که تارک تقيديان ندارد دلالت بر وجوب
 آن دارد پس بر اصول رفته دین و ایمان و دشمنان امام حسین که نفعه تا بخار باشد در مقام محاب
 معلومه مستلزم شد از آن کمین راس المال تکلیف بر پنج کاعرفت فی الاستقضاء و قلنا و الزمان اما عرفانی پس آنکه
 هر چند احوال دلالت بر وجوب دارد ولیکن تفضیل را رنگی دیگر است و بیانش آنکه جناب امیر خطاب اصحاب
 فرمودند که وقتی شمار ارساء اهر کنند سبب اول پس سبب سن کنید که بر شما حرم نیست پس کجا ماند آنکه مجتهد
 و احتمال کاری بند و میگوید که شاید نیست تقيده در سبب ایامه و جب نشین و ایا جناب امیر که امام الاثمه است
 امام مجتهد اندیش شقافتی است که بالاتر از آن شقافتی نخواهد بود و بدین دلیل که بعد از این امام است دیگر ایامه کجا باقی ماند
 که متفرع بر آن بود و این امر ظاهر است کظهور الشمس فی رابعه النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق
 تواند بود و یا آنکه در اصول اتفاقاً را انکار مینماید پس بسیاری از سوره تقييده از سوت این مجتهد الزمانی و مجتهد
 فانی می و در کمال انجمنی الغرض هر گاه بحديث مر تفسوی و اقوال ایامه و دیگر نیز تقيده و جب شد و سبب ایشان
 نشو و بالند در شرب خمر چون اضطرار و اگر در هر طریق اولی و وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سابق و تکلیف
 که شرب خمر منافی مذهب نباشد یا نه بنی که ظل بوق و در مجالس و غیره بیان کرده اند که چون جمعی از اصحاب
 و عیب شیعه بیان کردند که می بینیم بعضی از شیعه را که خمر می نوشند و آنرا می امام صادق و فرمود الحمد
 که بر راه اید اگر چه خمری خوردند این حدیث از نظر فقیر کبرشته که بر طریق شیعه اند اگر چه ایامه را معافانند و بنیان
 میدهند قول شائنا انیک این شبهه دایمه بدان میماند تا در نیلایم مغلطه این معصوم مغایله به خصوص
 ایامه ثابت میشود و ختم بر آید شنید که اگر مقصود اعتراضی است نظر بقدر استقامت پس از تفاسیر و نقیض جناب
 بوخاری اینجا که تائیدیه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در آن نیست بلکه معنی متعبد است
 که قتل مومن بغیبت امکان باشد و البته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بجهت ایمان او بکشد
 و از جمیع البیان و تفسیر قوی تر این معنی میتوان یافت و از صافی هم صاف ظاهر است که حضرت
 ابو عبد الله صادق در تفسیر عمده الفقه علی و بن الله فرموده اند و الله شریک منی ندگو میرسد و قیامند معاصرت
 غلبه حضرت امیر علیه السلام علیه السلام معاصرت معاصرت است که
 مراد فرج و لغت پس درین فرج نفرمود و هر گاه در خصوص قرآنی موجود که قل صدق الله انما کان الذلک

مخزن الحسین اکنون چه عرض باقی ماند کار اینها همین است که میر جید موشو ندیکامی مادر هرگاه شاکر داند
 اما استاد کجای اردو میر دوا میر شیخ قزوینی گفته اند ۵۰ بی سجاد و ندیکین کن کرت پیر خان که میگفت سالک بنی خضر
 دوا و دیم نذر اول این است کفرات انبیا که از بارگاه الهی ماموش شوند و هر کس هست بالغه خدیو کیمان توانی کرد و شیخ حضرت
 اسماعیل حجازی الله تعالی که بود و بلکه ازین جهت که از حضرت افریدگار مامور بود و است آدم بر صید و رام آید ای عزیز دل
 پس اگر درین باب که عرض حضرت اسماعیل کیشی آمد و مقصود امتحان بود و این چنین معلوم فرمایند تا به مردم عیان شود
 که شیخ غیل سلطان کتبی در این نیست و از این جهت باید صورت نسبت خداوند تعالی شانه بر صید و رام آید بر بندگان خود و خدا
 میرسد کسی آنچه حال که چون دیده اند و در کتاب استعاره سوخته اند که کسی اجمال نیست که بهر صید که چرا که در می خدا
 غزل بر چند آید میرسد از سنگان قال الله تعالی لا یسئلکم عما فعلت و هم یشکون اما انیکه صد و چند میرسد از بارگاه
 تعالی شانه قبیح است جوابش که دعای ایل حق نوشته اند که هر چه بعد و آید به ما قبیح نیست و قبا حرام
 است خدا فی کشتن نیز نسبت گناه که بهیچ وجه است مثلا نسبت بیاری که قبیح است و قبیح هم از مارا کی در است
 و کشتن شستن و بهر شکستی که بهر آید شکستن چون حضرت خضر مامور بود و شکست و جواز از العلوم لدنی بیان فرمود
 و پس بی مثل نفس که امر بر کار بود و بدین معنی بود و چون معلوم شد که نزد علمای پاجناب قرار یافته که هر چه خدا و شود
 حضرت آیت الله قبیح نیست مغلطه امام اعظم ثانی اما بی نظیر هر کشت که نقل میکنند از علمای سنت که صد و قبل از ازاری خرد
 افاضل شده اند اگر معنی است که آنچه بهر شیخ علی و مانند قبیح است و صد و اولی باری تجویز می کنند پس در بعضی جهت
 است و حجت به با صیبت بسا چیز از شیخ علی فکرمه میداند و در واقع قبیح و مکروه نیست اما اگر این معنی بود
 علم غیبیم دارد و قال الله تعالی ان مکذبا و کاذبا و هو خذ لک العز فم و دشوار اوردان چه دخل است با هر کس
 انضایا قدس بر دی بعد و آید عین نکوی و استخوان است پس کجا لازم آمد قول صد و قبیح چه جای آنکه او
 مذکور ایشان است چنانچه در شیخ الحق از عبارات او است که مذکور الا شاعره کافه الی ان الله تعالی قد فعل القبا
 با سراسر این انواع انظم و اشکر الحجز و البعدان و رضی بهاد جتیا لکله امام فخر المله و الدین از می کتابیکه در حوازم
 نوشته و صد و مکمله شکر شده ازان وضع است که اول مسئله کلاسیه است که حق تعالی علم را پیدا نتواند کرد و در هر
 هر چه کند تعرف و در ملک است و شیخ علی چنین گفته فیکت که لزوم هم ممنوع باشد حال آنکه علماء در کتاب فنی تصریح کرده
 که ازین چنین قبیح نیست زیرا که قبیح نسبت بهر عملیکه می باشد نفس است و دل را که کذب صریح اجمال حضرت
 بر اینهم نفس را فی تصدیق منام نمود و هر چه بران مامور شد بجا آورد و در حدیث شایع و در احوال او را امر شایع و قد
 و تعالی عیا نشد پس خداوند تعالی بکتاب که مرکب حرام شده و صد و ایت کریمه و من فتنی مؤمننا معنی الاله
 که دیده باشد این بر اینها فتنین هر چه میخورد میگوید دوست بدارم با الحق می او نیز و حقیقت نیست جنون مطبق
 این رنگ بر او می بریزد ولی امر سابق البتة و بعدین مجنون باقی است که چون جناب امام حسین و در لال کتاب با بر
 بقدر و قتال مشهورات بود و پس از شش خود و خلعت کردن و دشنام رفتن و معاودت اول زبان بر و شستن و بیایا

حین بود و خستن بگونه دوست باشد و این حرکات را اگر فوج پنی بدان کنای می رسد که تفصیلش مناسب نمی آید
 بتقریر دیگر قریب بود که اعتراض حضرت بر این می دارد و نمیشود زیرا که این کتاب را الهی را خدای باید بتقدیر رسانید
 حق تعالی بنقض قطع فعل ماکور را پسندید و خلیل خویش بر هداقت رویا فرمود و کما عرفت آنغالب این آیات متوجهند
 کلام باری است تعالی شأنه و جاسعین را از این طرف خود و دیگری می کاستند و خدای فرمودند و لاجرم اعتراض نما بلکه
 در بحث کسری و شناخت نیست و هرگاه دامن صاحب حلت پاک و پاکیزه است پس رجوع اعتراض نیست مگر به حضرت
 رب العالمین که چنین مبدء ظلم را برای این پسندید حال آنکه هیچ کردن آن فرزند که در حقوق و ادب خود داشت نماباشد و
 فرمود و نسبت به تمام خلیل که مستدق فلما بلغ موعده السعی بود و ما مورتی که دانید حال آنکه اگر اعتقاد و اجالت باری عزوجل
 حاصل نشود یکسوی مومن نگیرد و دو عدل بر اصطلاح اما میباید نیست که از این و در عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم نیست
 بر آن کند و هر چه واجب است از او فرود نیگردد و چنانچه حاصل تعریف بر هر حقانی در صورت است اکنون خود را که
 در عالم چه افعالی الهی بعد و راه که همیشه بر اختلاف این قاعده کلیه خواهیم گفت که هم ترک واجب است و هم
 فتنه مثل اوراق و اوقات معصومین و مخصوص ایشان موجود است که نمر در ارجان بر تمام عالم مسلط کردند و کلیه یا
 هفت قاعده در اختیار او سپردند و بنده میگویم که حال دوست و کیا است او بدان درجه بنص قرانی رسید و بود
 که چون بجداله حضرت خلیل علی بنیا و علیه الصلوات و السلام برخواست یکی را که واجب بقصاص بود و یا میخواست
 دیگر را که مرتکب خطائی نبود و در آن خطاب حضرت خلیل و گفت دید که ایجاد امانت در دست من است
 و تو خضر نیکردی که با خیمه نهاده است و پس در رب الغزوت در کتاب مستطاب جائز که این قصه را بیان فرمود
 که شعله و امانت آن نیست که آنکه ترا ای الذی کما انزلناهم فی ارضنا آیتة الله انک لکفی سبب عوی خدای برای او آن
 بود که خدا او را ملک مملکت فدا کرد و عطا فرمود و پس بیان باید کرد که حکیم چنین در عالم باشد که تجویز کند که عطا
 ریاست جمیع اقالیم سببه نه از کتاب قیمتی شده ترک اجبی و آنهم بدست چنین بخیردی که امانت و احسانا است
 و مدعی آن شده و نوبت بدان رسیده که هزاران طفل میکناه و گشتن علی غیر ذلک حال آنکه حکامی اسلام بر میگذاشتند
 نه سگ امن کار دانی دیدند که در هفتان و آنکه سگ سپرد و بدو اگر سپرد و حقانی در عالم رحمت همراه را از آن
 الطاق گوید که مراد از حکیم حکیمی است که نه بهای باب اعتزال یا نه بهای اهل تشیع داشته باشد پس عجز متعقوب شد
 نزد اهل بنی و بیت الله کفر و همچنین سخن میرود در مملکت بر ظالمی مثل نیکو کرد و او ریاست بخیر عمل کند و نیاید
 بدیناد و امام حسین و مسعود شکوه اند میداند برای آنکه اختلاف است از میان بر دارد و بجای کند و این ظاهر
 و بلاد و دامن مستطام کردند و هرگاه نائب او گشته شود و هم فرزندان او عاخر شود و فرشتگان بر حال او بگردند
 و خواهند که نصرت کنند ایشان چنین توقیفی نه بخشد که او را دشمنی فرماید بلکه و راهی که اسباب مبتدا شوند
 و وقت است و در هیچ حکیمی تواند گفت تا از اسطود و افلاطون و بقراط و سقراط و غیر هم که این افعال قائل و جرح و ثبات
 و تقریر است که بعد از این نظم بر شمس که بر بلاد و شمس ایشان گزشت که اطفال صغیر بر آبی قطره آبی جان دادند

پدید آمده حرفی از آن نیست که پیشه شیعه دو سه کس در اندک و ایمان ندارند و همه راه رویت پیش گرفتند چنانچه
 در هیچ مقاله است و قصه شریکان در کانی کلینی بنسخه صفوان بن عدل و او برای خانی العبادت جوهر کردن بلکه
 و حبس و استن و بقول ناقصه تراشیدن بار و در عات مذکور و غوطه با خوردن کار است این سبب بود که بیشتر
 انقیاس است شایع عقلی از کانی و دیگر اصول طایفه معلوم شد که خدا را پیدا کرد و فرموده قبل از این
 فرموده او بر تالیس فست همین بود که فرمان ایزدی آن عقل خبر عقل را و ویزا و دانش را با یکدیگر برابری عرض
 حکم را می نماید که خدای ایشان ویدی بقیه قضای اصول کانی کلینی و روایات عبد الله بن کثیری در حدیث که این پیشوایان
 با شبهه ترک تجارت کرده و در و کالین مدینه نشسته برای انجمنی بهایا کانی گریستند که معلوم نبود که بعد از امام حسن
 امام ایشان چیست پس از همانای شان که یکدیگر و ندان بود که بعضی شوند و خواجه که من جناب امیر المومنین و غیره
 شرفات صدای بر توفانی است که در موارد فتوی داد که قتل امیر علیه السلام و بعضی از معصومین است چنانچه
 دیده باشی لا حول و لا قوة الا بالله العتق من عبیت که چون اعتراض تهمینه حضرت ابراهیم را در اول انداخت پس
 اعتراض و نیست که حضرت افرید که کائنات پس اگر ایاتیکه بدان اشاره کردیم مثل آتش که کشتل و کشتل و کشتل
 و نیز لا معقب لک الی غیر ذلک کلام باری عزوجل است بی تغییر و تحریف این اعتراض را گنجایشی در باره ایزد
 ندارد و نه جواب محمدی در تریقی بر زبانه نیست که بزرگان دین گفته اند که آنکس که بقرآن و خبر دهری است
 جوابش که جوابی نهی محوله و بی طاعت هر نسبت آن قبیل ازین علمای شیعه بهمان میگفتند و طعنهای
 بر این سنت می زدند بجهت اختلاف مجتهدین و بهین عقیده داشتند که این اختلافات موجب کفری است بجهت
 حضرات امیره که اختلافی ندارند و هر چه حکم میکنند دیگری ایمان میگوید و همه متبع طایفه امیر المومنین بودند بی
 یا اختلاف از مجتهدین است که افق شده و اینهمه ضلال و گمراهی بود و از علل حضرت شیخ المشایخ نیز همین
 با فادات حضرات عیال است که انما الدین واحد و انهم بنکار یضام فیه یعنی که مراد از حجت است اختلاف است
 رفت ایشان است در بلاد و دیار و اختلاف دینی و جناب مجتهد الزمانی اکنون چنین ای میسر نموده و فکر میکنند
 که حضرات امیره چه کنند که خود محکوم اند با حکام مختلف از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض و نیز محضرت و دیگر
 عالمین سر می کشد که ختم فرمود نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و معین فرمود ایشان را
 رفع اختلاف است تا بر شریعت محمدی بطور واحد بر وند چنانچه از تفسیر کتوری صاحب فرائد تفسیر ایشان
 واضح میگردد و این اختلاف امیره مثل انبیای سابقین که گویا پیدا شد پس معلوم شد که بحسب نزول بر محقق بر این
 ختم نبوت حقیقی باقی ماند از تشریح از انبیا که گفت که اینک که را ما می بطوری دیگر حکم نمود و اختلاف فرق شیعه
 القدر از اختلافات امیره پیدا شد که حجب بد و صد فرق ضاله نوبت رسید که در بیان خرافات ایشان کتب صحیح و فاضل
 گفته حرفی برای نمونه مطابق ایمانی سابق آنکه بعضی بر طاعت جناب امیر میکنند و بعضی بنمایم حضرت امیر
 کائنات تیز زبانی میکنند و من حرفی که تیز این آن و اصل الاصول انیمه فرق ضاله از کتب انیمه تیز تیز میگویم

بغیر نشود و ذکر کن که با آنکه در کتب شیعه غیر ازین چه که بحدیث و احادیث تفسیر میگردند و موافق اینها که لام غیر ازین چیست که بحدیث
 سالیلی موافق حال مقابلش چیزی میگفتند اگر سنی آید با ما مانع از دلان الی اخره فرمودند اگر شیعی آید ازین اثر و پیوسته
 و فرموده اند در حدیث قمیض یاد نمودند چنانچه مشهور و معروف و حدیث اول در احادیث و مصابیح است
 و مانند آن مسطور الی غیر ذلک اما قد اعلی الیه علم و در پیوسته حدیث فارغ خطی نهادند که حضرت زلال عبا فارغ خط
 گمر نقتنه و بعضی افزوده اند که بنابرین شی و جماعت شان چندین توانی دارد که گویا با تقدیمی پیش پای عالم نما کرده
 و دیگران چنانچه در کافی است انجمن تقریر فرمودند که از ان برابر می نماند شان باز نماند ان سیکر و سپس اگر چند
 شیعه بنابر فرقه میکشید عجبی نمی بود و این جهان بدیهی کارگان با وصف گریه و زاری که سابق اگر ناصبی که در جواب
 حیرت نیست و اگر رافضی شود سبب مدعوی می شود که اینها در این چنین اختلاف داشتند پس
 ایشان معذور شدند که این سخن را خود تو مبرالود و اگر فزون گرد و تو او را افزود و پس چنانچه اجازت
 بر سر فرموده اند بران استقرار کرده و واقعی و سخن درست همین است که بحدیثی مختلف بودند و مانند انبیای سابق
 و کسی مانع از انست که انبیای اسلام سابقین که در اصول اختلاف داشته باشند و فرمودند شیعه را اما اختلاف
 افتاد که اصل الاصول ایشان تواند بود زیرا که هیچ اصلی از اصول یکجا آخرت نمی آید الا بعد اعتقاد ما مستند
 خرم بر وصایت و از ده کس اولاد حضرت امام حسین که در اثبات شهادت انجناب بنور سخنی و درست و
 چیست نمیکوید اکنون کثرت بدیهی می کنند که انجناب چون امر خاص در برابر شهادت قرار سیده بود
 بالحدود و سبکه بعموم دارد شد کاری نبود و جایش بار با جملا و مفصلا دانستی که پس بعد از انصوح بنیه و رسید
 و خواب سفر شام و ماتیعلق بذلک هم رفتن بخود و اهل اسلام در رنگه بطور عیا پس گردن که فی الملم آه
 خیال انیمینی که زیر چرخ و ترجمی دارد پیش او سپردم که برادرین است محاوره عم بنوعی چه معنی داشته باشد
 و این هر دو قول و فعل چگونه جمع شود الی غیر ذلک اما نقلوه عن الامام در حسن علیه علم الهدی و غیره من انهم
 و در سابق و لاحق برای ابطال اموریکه چنانچه در انست کرده انقدر تفصیل و بسط بکار رفته که قلوب شیعه بیند
 چنانکه شیخ میگوید سه شبی یاد دارم که چشمم شگفت شنیدم که پیروانه با شیعه گفت بلکه نزد عقلا برافنی عزیز
 چنانچه چنان قائم است که همه اسلام تواند بود و احدی در ان حکم تواند نمود که چون حواس او در جواب سال نخسته
 که دو سه جزو پیش نباشد و کما انشکام سبق مفصلا فی هذا الجمله غرض و عادی چیزی در ان مذکور نشود و اختلاف پذیرد
 گاهی یکمان جناب امام حسین و تنبیه کر نش بر جناح اهل کوفه دل تند وید اند که نوح را که همراه بود و حضرت فرمود
 و زانی مهر کتاب مخموم از غایت جسارت بکنند و حدیثی الطوال اندیدند که فارغ خطی انجناب زهر دعوی و اختیار
 خاموشی از بهر عا بود و یکجه را اگر نماند که در او خروش بر لب زنده و قران مجید را پاره پاره و کن و او زنده
 غایب نماند و هتک ناموس در دهن او و قتل سکوت بر لب هین نهالی غیر ذلک اما فیه نصدا و صراحه و و
 مزابل مندر بر از بنال نماید و غوطه دران زند که شاید از الله بای که نه چهری سبب آرد و چندان مدعوی کرد

که کتابهای مجلسی با هم در جواب ملاحظه کنند اوجی تواند در جواب این مجملات منجمه که افادات قدما و مشائخ
در باب اوباد و قبولیه و بیادیه هم که در علم کفر و فتنه و بدعتی بکسی نشانند و اود تحقیق و اود این خیال محال
بلکه اگر محبت در کتب هم است و محراب و بیاساید زندگانی نماند شود و کسی که در آغاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیاری از ادا و بران خواهد یافت که امام حسین رقیه واجب بود و در جواب قیام یا این فاعلی و افعالی
نداده که در بروی حضرت و ملائکه مقررین خاصه آل عبا هم مهر نموده و در باب ایشان سبب کوکبی کاری
بنموده اند لیکن چون دعوی این امر محضی خیل بود ایشان را هم در آن شریک گردانیدند چنانچه محض
را پس اگر بخلاف آن نروند و کفر چنانچه توقع پذیرفت البته بر اصول روضه ماقصص ناکست میباشند
قطعا و یقینا و از اینجا نیز محکم توان کرد نسبت به مجتهد حکایت و نقلها بر طبق کلام سپهر و حقانی در تصور آمد که
در پیشه بزرگان نشهر کشاکش و مصداق احکام الهی گرد و بیادیه و سابق بر وجوب تقیه برای جناب
امام حسین ذکر کردم و نیز خرافات و اشارات و در سار قدیمه نمودم بعد از کتب ایشان و چنین میگوید
که چون فاضل مجتهد و متوهم نشود که بر جناب امام حسین تقیه حرام بود و از اینجا است که بر
خلق خلافت را منی نشد و فرمود آنچه فرمود و جوابش آنکه در آن ایام این غلبه نبی امیه کجا بود
و معاویه کی خواست که هر که معیت نمکند سرش جدا کنند الغرض بر چیز با اعتبارات و وجهها و سیر
شریعت مکی است چون علت وجوب تقیه چنانچه مفصل از نهی تحقیق یافت البته تقیه ضرور شد برین کار
کلام مجتهد نیز تقیه جناب امام حسین به ثبوت میرسد باینکه بن عمار نوشته میراث علم الهدی خود که ازین عبارت چنین
می بینی ظاهر میشود که آنحضرت را ظنی بر عمو و موافق اهل کوفه و معیت آنها با هم بن قتل محال شده بود و در ظاهر است
که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پدرش دانست تقیه میفرمود پس لا جرم روانه شدن آنحضرت بطرف
کوفه حمال تقیه نخواهد بود و از اینجا بر ثبوت میرسد که امام حسین معنی الله عنه در زمان معاویه تقیه میفرمود
بلکه آنان را هم ثابت شد که روانه شدن بکوفه نیز تقیه بود زیرا که واسطه در اینجا یافته نمیشود پس تقیه باشد
یا عدم تقیه در اینجا بر حواس مجتهد کم گشته زیرا که کتب تقیه میفرمود که برای شرط است این که اگر زمان یزید را مثل
زمان معاویه نمیدانست تقیه میکرد و لا جرم تغییر چنین باشد که روای آنجناب خلاف تقیه بود و قاعده و ایاد اولی الامر
و قوله ان کلام مجتهد بنیق السامریه که هرگاه غرض و برای الله و جهاد و غزلی کردن یزید بود و لا اتفاق خلافت تقیه
باشد و در کوفه که تقیه بر سر آن تقیه است و امام حسین کوفه را میفرمود و میفرمود که تقیه در زمان یزید را مثل زمان معاویه
دانست پس باید که تقیه باشد اگر آنجناب بود و جواب که در آنرا که لایق محال شد باز میگوید که هنوز وجوب تقیه بر
نرسیده و دلیل بر آن قایم گشته جوابش غیر ازین چه باشد که قیام دلیل و حق و اول نظر آید و معقول نشود
که دو شاخ بر پیشانی او پیدا شود و در میک غورت او را به پوشد بر پیشانی حواس او را با یزید و پدر
که از کجا بجا رسید که بعد ترتیب مقتضای تکیه نمی آید آن اظهار حق و ترک تقیه باشد و از تقیه

میکند و در وقت مصدومی بدشت که باید حصول یقین ببلای نفس و لذت و خوشی و خوب تقیید بخاری نماید و از هر
 انایب و محال توان دانست چنانچه در رساله حال امام مهدی و جمال شتی بیان کرده
 آید که معاملات او بالعکس خواهد بود و لکن بطوریکه فاصله میان برو و شتاخ بعد المشرقین و لغیرین
 نمودار شود چنانچه در مجلد اول و ذکر احوال الارض دانسته که رفته آنرا برای جناب میر کریم الله و
 قرار میدهند و اخذهای لغت بر پیشانی خود میهند و کتابیکه نزد من است نقل آن رساله است که خود مجتهد
 بتقیح آن پرداخته و من بعد نقاشی در مقابل آن با اصل مشغول شتم و بنایت تصوی که کوشیدم چنانچه
 در سابق حکایت حصول بنایت انبردی و آنچه بدان متعلق بود مفصلا دانستی باطله از شور و شغب مجتهد
 کسی از عقلانی هر اسرار اگر در قلوب اهل اسلام را بزرگ خرافات میسکه کذاب می خراشد نزد اهل عقل
 واجب برادرین منظره نیست که بر اینیکه درین مجلد در جواب تقیید قائم کرده گفته ام که جناب امام حسین باو
 و جواب تقیید بر اصول مایه تارکش بود و در آغاز نامه انجام تم بقدر اینیکه علماء آنرا قبول کنند بر داور و درون
 آن قیل و قالش مقرر می شود که دید اگر چه ادما می رخصه بیده و من بر ستاران ام و لیکن جمع کند و انار فلک قول
 و برین منوالست جواب متلال اولی حقیقت نیست که مجتهد چون شب و روز مجلس غریبی نام
 می نشیند اگر چه ریاضت و امر و نهاده است آنجناب را بر دوق و حصول خود کبرسی نمی نشانند بلکه بر قوا
 مقرر می زند پیش دین ایمان آنجناب عمل گفتگوی مومنین پاک میباشد و اما کتاب الله و تفسیر آن
 چه حاجتی ماند تا گاه گاهی مطالعه آن بر داور و خود را ازین بیو و در امری بوالهوسی و خامه فرسای
 باز دارد و پس بدانکه رفته آنرا عشقه که این تفتش بی نه خود را از مجتهد بن ایشان مستحار و دوقه قه
 را برای اجتهاد و شرط میکند چنانچه درین کتاب بارها دانستی آنچه در تفسیر آورده اند و بجا ذکر آن کردن
 این نباح را در شکنجه عذاب هیچ کتاب توان داد نیست که ملا محسن صاحب صافی آورده دیگران
 غیر آن زیرا که لا یجوز لک النساء من بعد و کان یتکلم بهن من انوار الیچ که انجبات
 حسمه من الاله ما تملک یمنیاک اند نوشته اند و معملش یعنی میگویند و معنی آن که حلال نیست
 بعد از آن زنان که حلقشان منصوص است از برای تونه حلال است از برای تو که ایشان را ببل کنی
 بیکر زنان اگر چه بکشتند آرو حسن آنها و یعنی گویند که حلال نیست بعد ازین زنان توانی اختیار
 داده بودی که اگر خدا و رسول را برگزیند و فقر و فاقه در خانه من اختیار کند بتر و نه طلاق بگیرد و ایشان
 خدا و رسولش را اختیار گردانند و محنت و مخنی را اختیار کنند پس مکافات آنست که تو هم اختیار کنی
 ایشان را و نکاح دیگران نپذیری و در همین صفحه سطر ی چند بیشتر از آن نام ایشان برده عالمش و خنده
 ام سلمه در نسیب بنت جحش و میوه بنت الحارث و ام حبیب بنت ابی سفیان و غیره و جوهر و زینب و
 این در خانه حضرت بودند و حضرت مکافات یافت و در سبب افضلیتشان نیست که نقل

نشان خدیجه کبری باز ام سلمه باز میوندند و آنرا الله تعالی جمیع ترشیکه باعتبار نکاح و خلوت بیان کرده و
 خدیجه نبوت خویله باز سود و نبوت از بعد باز ام سلمه که انشأ نهاده بود با لایم عبدالله فاشیه ثبت بود بکار
 بعد منصب نبوت عمر از ریش نبوت خدیجه بر آن تجارت ام المومنین باز ریش نبوت جمیع میبایست و در آن
 بر شمرده که آخر آن خوله نبوت حکیم سلمی است که حق تعالی برای او فرمود و در حقیقت نفسی که از آن می بینیم
 ستم ایشان میشود که حق تعالی عقد نکاح ابدا رسول عیسی شریک بعبده سفارش را برگزید و مفسر نگردد که
 معایات آمد که ریش صد افتخار خویش چیزی چند را ذکر میکرد که یکی از آن انبیا با نهم بر گاه نه روز بعد
 در خانه حضرت با عترت جا بده مفسر می نمودند و در آن بعمل نمی با عترت شیعہ خلل شد و در
 نکاح و خلوت گشتند تا صدق الهی و حبیب نفسی که الله تعالی میفرمود و در آن نکاح خامس حضرت علی است
 علیه و سلم نمودن که کسی نیست مگر جو صله زندقی رویا می بیند که کتب خویش را دیده و مبطالع کتب
 اهل حق فایز گردیده چنانچه میاید و بعیرت یعنی برای سترشیدن و بشارت و سبب برای رئیس انبیا فقیه می
 و آنرا نکاح او در نکاح خامس حضرت چنین تقریر میکنند پس نکاح هفتم تقریر بطریق اولی جاری خواهد شد که
 خدای عز و جل در حق و لفظ ترویج و غیر ام المومنین فرمودند و جلایا که از این کتاب عیان شد که تشریف
 باعتبار معنی بنصوص آمده و آن را می بینانند مگر حسن قادر که در قرأت الله علیه السلام ندیدیم که بود و در حال
 حق تعالی این ترویج خامس را در کتاب مستطاب با فاده معدومین بیان فرمود و در حقیقت همین سبب بنا
 بر دوخته و لیکن بجای تجمیع ترویج دید نیست که باز هم از عو خود تراشانی ما باز نماند و در نکاح خامس
 حضرت اینچنان گفت که دیدی و شنیدی و چرا بلا خط آن دلش خواب نشود که این ترویج ما و خرفان و حق
 سفر بود که بر جبریل و بار او و قوامه و مواضع فرمود و مناسبات این ترویج آن بود که در نکاح حضرت که
 بام المومنین عایشه صدیقه نکاح چارم بود و خرقیل و قال میکرد و بجام حضرت پیر راحت و حوصله خود را بر آن
 رسول مقبول است نیز خال سینه و گردن ناصبی علامه و اهل بیت حضرت بنی نگاهداشتن او در خانه چگونه
 درست بود و در برابر آن صحبت عالیه یعنی عذات با جناب میرزا و حضرت فاطمه و حسین رضی الله عنهم
 و جمیع در کتب شیعه با اهلار مجلسی دیگران از علما و رفقه علیهم السلام استحقاق مجلس خود ثابت کرد و در این
 هم کافر است و هم جنس لعین تکلیف که ام المومنین حضرت فاطمه را و معانی این چنانچه مبطالع بکار خدای
 و غیر آن را کتب غیر متناهی عیانست که ناظرین سامعین بدیدند شنیدند و شول نمیکردند و بکار حضرت
 زوجه خامس باشد علاوه بر آنکه چنانچه این بر دو جامعه دشمنان آل عبا بودند و دشمن حضرت نیز با
 طائفه فاحشه بودند و مانند حق که حضرت را بهر اهل شیعہ که در چنانچه مدتها سیر ایشان مثل امیر محمد
 مفصل است و این مقام الهی تفصیلش نیست و در مقام تیر حقیقتا بعلم از می خویش زبان کلان عذر بر دوخته
 جایگزین خرابات ایشان برای رفعت شأن اوقات المومنین نمود و خصوصاً برای حضرت عایشه صدیقه

محبوبه مطهره اش سیدنا یحییٰ الطیثین پس حقیقت شمنان ایشان نیز بر لعلین گردیدند و چنانچه حضرت
نبا شد که انجیناک الطیثین ان لک حقون مما یحقون انک محض حق و برینا کما ید و انما یب و انما یب انکه
مفسر آنکه نیز تفسیر آن محلی ان التمساک من بعد یسیر از تحریر معلوم افلاحت حضرت معصومین بمقتضای مذکور
خویش نقل کرده و در حل آن رجحای نبرد و بلکه خود را با بنمایا بر وجه میرت سپرده بیا نشن که میگوید که کثیر
در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست بلکه کمال نیاید برای توان زنان کچام گشتند بکیت
حق مت علیکم که در آنجا که بنما و آنجا که انکه اگر چنین بود که مردم میگویند که لازم آید که حلال باشد
هر شرا از برای حضرت نباشد زیرا که هر کس شایدل تواند کرد و حضرت را بر آن قدرت نباشد و چنین نیست
که آنها میگویند و با غلطی پویند خدا حلال گردانید پیغمبر خدا را بر نیکاراده و کن دیگر آنچه مذکور شد سوره نباشد
درین امر از امام صادق هم مرویست و در بعضی از آنست که گمان می برم که بشما خیال کنید که حلال شده
برای شما اینکه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که ا حدیث ما خلا ف ا حدیث مردم میباید
و قبی استناد کلینی میگوید که حلال نیست ترا بعد از تحریر آنکه حرام شد و در سوره و تساه قول و تعالی بکه این
جکیدل بین من انما ایچ معطوف نیست بر تقدم المومنین سبب که زن زید بود و کما انجیناک حسیب بن یحیی حلال
تر ازین مردی که تفرغ کنی برای ان اطلاق دهد و در نکاح کنی خبر دار انیکار مکن بعد ازین ملا محسن نیز
میگوید که حال این اجبار چنانست که می بینی و همچنین آنچه می گفته ملاقات فتم آن نداریم خدا فرمود و بعد
ما را بفهم آن و بعضی گفته اند که این بیت منسوخ است بقول او تعالی می جی من انک تساکر متین و کوردی
انک انک من دینا زیرا که این اگر چه مقدم است در تفاوت لکن سبوق است در نزول از بنما هم حال اصول صحیح
و معتبر ایشان که ملا ندر هب این بدکیشان تواند بود و توان دانست که خود اکابر بر فرض غوطا در مزاب
مندر رسد و ندو بیا سی که شرمگاه ایشان از ان مستور شود و برینا در و ندو نیز طور خوش فعیام المومنین
این بدانند ایشان استاد کلینی باید دید که متشش یکی معطوف گشته که خود ملا در توجیه آن تن به فرقت و تصور
که در حقیقت یکجا می بنما در داده پس قول خواهد برابر امام و مقتضایانش بد منظور باید خواند
همه ویر مخان نیست چو او شیرانی باخر چه جائی که با ده و دفتر جای و دیگران درین عطف انتقائی نیست
کجا معطوف و کجا معطوف علیه و چنین اقرب را گذاشتن ان بعد از اند نظر داشتن باعتبار کدام توجیه تواند بود
الحاصل در عطف و ارجاع بر وجهی که فریاد کرد و ندوان را موجب تحریف دانستند که امام رضا از متوسط
روح الامین منزل من الله و رفعت خود دانسته و لطف فرموده و این را قتی دیگران حسن تحقیق قرار دادند
افضوس که اجنیت مقام زیاده تر رخصت نمیدهند و نه این قسم خرافات این اجراء ایراد می و دل خود
را ازین غم و غصه خالی نمود می و الله و التوفیق و بیده از نه التحقيق اکنون عبارت فالائق مجتهد را بنما
بسیر قیاس میگویند بیا نشن که بر طبق کلام این مجیب می فهم می توان گفت که از کلام حضرت ملک علام

[illegible]

جماعة محمد بن عبد الله مسجد الى جنب مسجد قبا و قالوا الرسول الله و هو نجر الى بئوك ما محبان تاتنا
 فتعلمنا فيه فتال انى على جناح سفر لما انصرف من بئوك نزلت فارسل من بدم المسجد
 و اخرقه و امر ان يتخذ مكانا كفاسته يلقى فيه الحيفا و القمامة ضررا مضارحة للمؤمنين اصحاب سبي قبا
 كغيره و تقوية لغيره كذا كانوا يصرون و تفسر لقائهم المؤمنين المؤمنين الذين كانوا يجتنبون للصلوة في مسجد
 قبا راو و ان يتفرقوا عنه و يختلف كلمهم و ارجاء و اعدا و اترقبا لمن حارب الله و رسوله من قبل
 يعنى عامر الراهب قبل نبوة على قصدا ان يامم غيرة ابو عامر و اقدم من الشمام في الجوامع ان كان
 قد تهرّب في الجاهلية و ليس المسوح فلما قدم النبي صلى الله عليه و آله المدينة تسعد و حرب عليه قم
 سرب بعد فتح مكة و خرج الى الروم و نصر و كان هو لا يترقب فزني ربحه عليهم و اعدوا هذا المسجد له
 ليصل فيه و يغير على رسول الله و انه كان يقابل رسول الله في غزواته الى ان هرب الى الشام لما
 من قيص بن مخرمة و حاربهم رسول الله و اب تميم بن و جهاد و يخلصون ان اسدنا الا ان حصدوا الرضا
 نبينا الا ان حصدوا الحصة و هي الصلوة و الذكر و التوسعة على الصالحين و الله و ليس هكذا تصح و يروى
 في خلفهم انما كان سبب نزولهم ان جاء قوم من المنافقين الى رسول الله فقالوا يا رسول الله ان
 اننا ان بنى مسجد في بني سالم للتبليط و الليل المطيرة و الشيخ انما في فلان لهم رسول الله و هو على
 الخمر و حرق الى بئوك فقالوا يا رسول الله لو اتينا فصلت فيه فقال انما على جناح السفر فاذا اقبضت
 انشأنا الله انية فصلت فيه فلما ابتلى رسول الله من بئوك نزلت عليه نهضة في شان المسجد و ابع
 عامر بن الراهب و قد كانوا اخلاو الرسول الله انهم يبنون ذلك المصالح و انهم في فائز الله على رسول
 و الذي بين اخنوخ و استيحيك الا انهم قال و ارجاء و اترقبا لمن حارب الله يعنى ابا عامر بن الراهب كان
 بايهم في ذلك رسول الله اصحابه و في تفسيرهم عند قوله لا تقولوا راعنا من سورة البقرة ان رسول الله كان بايهم الاخبار ان
 صاحب دونه الجندل و كان تلك النواحي له ملكة عظيمة الى الشام و كان يهد رسول الله يقصد و قبل اصحابه و كان محاب
 رسول الله خالفين جليلين من قبله فقال ان المنافقين الفقهاء بالقبول الى عامر بن الراهب الذي سبها رسول الله
 انفا سق و جعلوه اميرا عليهم و يخفوا له بالطاعة فقال لهم الراعي ان اغيب عن المدينة ليلا انهم الى
 ان هم تديرهم و كما يتوكلون صاحب و دونه الجندل ليقتصد المدينة فاجى الله الى عمره و عمره ما
 عليه من امر عامر بالسير الى بئوك و كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في الغيرة الا انهم
 فانه اطر ما كان يريده فامر ان يتردد و واليا و منى ثم اراه التي اقصفت فيها المنافقون و هو
 فيهم يشتمون عنده و اطر رسول الله و ما و منى الله تعالى الله ان الله يمسكهم حتى ياخذهم و يصالحهم
 على الف و قد سب في ارجاء و مات في حلة من الف و افره في صف و مات في حلة و يشتمون و ما
 الى ثمانية من يومه فقال لهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ما راجع من ليلا و ابع اعدكم ثمانية

یسے اسے سالما خانہ امر بلا حرب کیوں نہ لایا تھا کہ ایک آدمی سے ایسا کیا تھا کہ اس نے اسے قتل کیا
 اور کراہۃ القتل لایا کہ بعد ازاں اسے بھارت لے گیا تھا کہ بعض نے یہاں جو زلیخا البوارسی و دنیا و دنیا بقا
 انفسا و دین سلم من فلک فقیہ اسیر سے یہاں کید ہو قتل و بوجہ و اسات و دنیا بقا فقیہ لعل فلک
 بعضہم القتل بالبحر و بعضہم بمرض مجبہ و بعضہم بمرض غیاہ و کان باذن لهم فلما ارج و مع غم
 علی الرحلہ اسے جو کہ بعد ہوا و انسا فقیہ فبقوا خارج المدینہ مسجد او ہو مسجد السراہریدہ و ان الاجتماع
 فیہ و یقولون انہ للنعواۃ ما کان لیتیہ و فیہ لعیالہ العسلوۃ فیہ تم و یقولون انہ لیتیہ و فیہ لعیالہ
 ثم جاو جاعہ سہم الی رسول و قالوا یا رسول اللہ ان ہوتا تھا کہ اسے عن مسجد کہ فاما کید و العسلوۃ فیہ
 جاعہ و یسب علیہا الخصور و قد نبینا سب لانا راہت ان القعدہ و سب فیہ لستہن و نسترک
 بالفسلوۃ فی موضع مصلک فلما یعرفہم رسول اللہ باعرفہ اللہ عن امرہم و فلما قہم و قال انہ یقولون
 بجماری ثنائی بالیعفور و کید یہ یزید بنو سبہم فلما البقیہ یہ ہوا صحابہ لم یبعث ولم یسئل فاذہر فہم
 عنہا لے غیر سارہ حسن سہ و طیبہ قالوا القتل ہذا الخمار دیرای من الطریق شاکرہ و ذلک لک لا یبعث
 بخوہ فقال رسول اللہ انہ یقولون بعرض فہم کید فلما البقیہ یہ ہو مسجد ہم لم یبعث و کلاما کوہ بخوہ فہم کید حتی انہ

ہمہ الخیر و من مواضع حفت حر کاظم منت ابدانہم و بسلط قلعہم فقال رسول اللہ ہذا امر قد لایہ
 و لیس بریدہ الان و انما علی جناح سترنا و ما حتی ارجع اننا اللہ تم المثلہ ہذا النظر امر خذہ اللہ
 و جہد فی الغرم علی الخروج اسے ابوک و غم المذاقون علی اطلاق علیہم ادا ترجعہا بقر کیا اسلام
 و یقول اما ان تجز و درینجا قصہ حدیث منزلت آدوہ کہ دخی لعلیم محتبہ یاد و ذکر قدر رسول اللہ ہم
 مع کید و افعلہ و صلہ علی یاد و ذکرہ ہم قال عا و رسول اللہ ہم اما غامر امہ الطلال لک کید و افعلہ
 و امر رسول اللہ باذن سبہ الفار غامر ان اللہ لک لک الذین انما لک فاما مسجدہ القیامہ لک لک
 ثم ذکر ان اباعہم الارب کان اعلی ہذا الامتہ کجمل قوم موسی و انہ و مر اللہ علیہ و انما بہ لعلیم
 برمس و فالح و لیلوہ و لعلی الاربین صبا حافی اللہ غذاب ہم صا الی ان اب اللہ لک لک لک لک لک لک
 لا یصل فیہ ابد ایقال فلان لعلیم باللیل سے لعلی لیس ماسس علی القوی بن ابرل لک لک لک لک
 و جودہم لک لک عن الصادق عہد العیاشی عہد العیاشی یعنی سبہ قیامہ لک لک لک لک لک لک لک لک
 و صلی فیہ ایام مقامہ قیامہ حق ان تقوم فیہ او لے بان الیصل فیہ القیامہ قال یعنی من الیصل
 الشاق و کان علی طریقہ اذ انی مسجد قیامہ مقام فیصلح بالما و اللہ و فیہ تنایہ عن سابقہ لک لک لک
 جہر فی ناحیہ الطریق و بکرہ المثنی بکرہ ان یعیب ثباتہ منہ شے فسا لک لک لک لک لک لک لک لک

مسجد قبا ما لم نكلم فيه سبحانه ليؤمن ان يطهره الله سبحانه المظهر من انفسنا استسحبنا على
تقوى من الله ربنا ان استسحبنا على شفا جرت حاكم فافانها في فناء من دعوى الله لا
يعتدى القوم الظالمين وبعد ازین نیز در مذہب شان سیغریا مذکور شد که ایضا آنرا که در بعضی از
فی نقلی بهم ان یقطع قلبی بهم والله جلیم حکیم زیرا آن مفسر مذکور بطور احرار آن را قلمی بیان
نیز که اسامی اصحاب بحث رسول الله مالک بن حنظل و عامر بن عدی و ابی بنی عمر و بن عوف علی
ان نیز مذکور و غیر بود و محار مالک فقال العامر امرنی حتی اخرج ما عنی ثم یقول قد دخل وجا بهما و اسفل
سفط الخمل ثم اسفل فی المسجد فیسر قوا و قد یزید بن جابر حتی اخرجت النبی ثم ابی بدم حائطه استی قسطن
یعنی در تفسیر جوامع مرویست که چون بنی عمر بن عوف مسجد قبا بنا کردند و حضرت نماز گزار و برادران ایشان
بنو غنم بن عوف مسجد بر کردند و گفتند که مسجدی بنا کنیم و در آن نماز گزاریم و در جماعت حضرت حاضر نشویم
پس بنامی مسجدی قاتم کردند و به یلوی مسجد قبا و گفتند بجهت خالی که آنجا مسجد مصروف بود و مسجد تو که
ما دوست داریم که تشریف آری و در آن امام شوی حضرت اندر مذکور بیان نمود و چون سفر بازگشت
این بیت نازل شد پس اصحاب برای بهم آمد مسجد فرستاد و با آنجا که برابر کردند و متفق آنرا سوختند و کتاب
قرار دادند و بنجاست و حسن ناشاک و سان ریخته و بنامی مسجد برای ضرر اهل سلام بود و تقویت
که در دل خود پنهان داشتند و قصد تفریق مومنین کردند که در مسجد قبا جمع میشدند و خواستند که جمیع
سومنین بر ایشان گرد و در میان خود مسجد خود را برای عامر را بهی که محارب کرده بود و بخدا و رسول او شتر
و گفته اند که قصد آن کردند که در آن امامت کرده باشد چون ارشام بیاید و نیز در جوامع است که در طریق
رهبانیت اختیار کرده بود و ولنا سخن پوشده در جاهلیت چون حضرت در مدینه آمد و مسجد خود و بجهت مسجد
بروم رفت و نظر آن شدیدی برده و بهو او امانش توقع داشتند که می آید و این مسجد برای او میگویند
که در آن نماز گزار و در طرز خود را رواج دهد و بر حضرت غالب گردد و قبل ازین قتال کرده بود و حضرت
صلی الله علیه و سلم در آنجا بود و بنام تافت آنرا و از روم و با آنجا قتال کردند و چون بقسیر تن سیده
تنها بر دست پس گرفته خفت کس نداشت که کیست و پس جان بلبا مذکور و کس نگر نیست و
این مخلصانش قسم بخوردند که بنامی مسجدی قصد مانع ازینکی و گزاردن نماز و عبادت و کشتاده کردن جا
برای عبادت اهل سلام خیری دیگر نیست و خدا فرمود که من گواهم که ایشان دروغ زنانه و علی
بن قتی که استاد کلین است در تفسیر خود نوشته که سبب نزول این آیه آن بود که بعضی از منافقین آمدند
سوی حضرت و گفتند ایما اجازت میدهی که در قبیل بنی سالم مسجدی بنا کنیم براسی که میار باشد
و در شبی که یاران بار دور قیاسا حاضر نشویم برای پران که بی کلفت در آن نماز گزارند حضرت پر و
داد و در او مسجد بر توک بود چون فارغ شد گفتند چه خوش باشد که روتقی افراست و نماز گزار است

آنجا که فرمود که بالفعل سفر تو که پیش از این چون مراعت کنم خواهی آمد و نماز خواهم کرد و وقت مرا
 حضرت این آیت نازل شد در حال مسجد و حال حاضر اعیان و قسم خورده بودند که مقصود نیست مگر
 امریک و مراد از کسی که حزب کرده بود عامر است که می آمد و غیبت حضرت و اصحاب از سایان میکرد
 و در تفسیر امام حسن عسکری زیر قول و تقوالی که آنوقت که آن سوره بقره مذکور است که اخبار رئیس
 دومتی بخندل نزد حضرت می آمد و در مسافت اقامت متصل ملک شام میرسد و حضرت را تحویل میدهد
 میکرد که قصد تحریف و قتل اصحاب دارم و یاران حضرت از جانب او خوف نمیداشتند و دیدن
 منافقین جمع شدند و دست بردست عامر دادند که حضرت از آن اسبق میفرمود و او را میرگردانیدند
 و به اطاعت عهده میداد و گفت مصلحت آن می که غیبت اختیار کنم و تدبیر نمایم که بودم در اینجا
 جهت است پس نامریضا حبیب بخندل نوشتند که نام او کیدر بود و قصد مدینه مایه و فوج کشیده که مشتاق
 پیغمبر خود را شناسا گردانید فرمود که حضرت بر بتوک رود و معمول شریف آن بود که چون جهاد پیش می
 حضرت آن را در اوصاف صاف گفتی که غزوه بتوک که ظاهر فرمود و در آن ایام در قلب شریف
 پنهان میداشت تا فرمود که سان این جیاد داده کینند و این جنگ آن بود که رسوا شوند منافقین و
 و نسبت درنگ کردن ایشان خدا سے نهانی مذہب شان نمود و هر دو می آمدند بسوی حضرت ظاهر فرمود
 که حقیقتا رسول خود را غالب خواهد گردانید و اوقات آنرا در بگیرد و صلح کند بر آنکه داده باشد برادر او قبیله
 زرد ماه رجب و دو صد جله و هزار اوقیه در ماه صفر و دو صد جله و رجوع خواهد فرمود و رسول خدا
 پس حضرت فرمود که موسی علیه السلام وعده کرده بود و اقوم خود چیل شب را و من وعده میدادم
 پشیمان و شب که رجوع کنم جب سلامت و عقینت ظفری آنکه جنگایم شود و گردی یکسری رسید و گوید
 که کارگر برگه گل و منافقین خلاف آن میگفتند که چنین واقعه باید پیش آید که بعضی از اصحاب او در
 سعیت گرمی دآب هوای منو و بهیر ندانند که بعد از اینجا جان سلامت است و دوست اکید که قرار قتل
 و جریح باشند و این منافقین انواع حیل و انکسار قتل داشتند و فکر می و بعضی بزرگان می آمدند
 که خود در لیصل اند و بعضی غریب یاری اهل و عیال بنیو و ندید حضرت اجازت اقامت میداد و چون صبح
 در غم سفر تحقیق یافت ایشان بنام مسجد شروع کردند تا در آن بر آن اعتراض فاسده جمع شده باشند
 و مردم را دهم شود که برای نماز فراموش میشوند و پس درین کید و در تیریز ایشان بر بداف نشیند و عمل
 بر حضرت نشان اسان گرد و بعد از بانی نزد حضرت حاضر شدند و گفتند که خانما ہے نا و در دست از عیال
 تو دکرده میدانیم گذاردن تا ماتمادینا سے مسجد نمودیم اگر بناظر مبارک که قدم رنجه فرامی و نماز گذارد
 بین بتیرک براسے تو حاصل شود و در مسلامی تو حضرت پراست آنچه در ضمیر ایشان بود و فرمود که
 بیاید فرما پس از این فرمود که پس هر قدر که میفرماید و عیال و مسجد فرما بر رجوع میکنی و قدم بر میدار

و چون براه دیگر قصد سفر نمود چنانچه باید میرفت گفتند شاید در راه چیزی بگردد و بیک قدم بر نیاید از سفر رود
 اسباب بسیارید حالش نیز مثل بغفور بود پس مردم در باره او نیز گفتند آنچه گفته بودند نه اسباب حار حضرت
 فرمود آمد و خواست که همراه مردم بیاید و در قدرت بر حرکت نیافتند سومی مسجد مذکور و چون بجانب
 دیگر میخواستند بر خیزد هیچ تنگی در بدن نبوده فرمود که خدا این حرکت را مکرر میدارد و من اده سفر
 بنوک میدارم چون اینصایت انیردی میسر فکر رفتن مسجد خواهم کرد که حق تعالی بدان راضی باشد
 و سفر بشک کرد و منافقان چون میدان را خالی یافتند غم استیصال وین اسلام کردند و قصد حضرت
 بلکید را را خازد صلح بالاند کور شد بستر حضرت منظم و منصور باز گردید و یکصد منافقان جاری شدند
 امر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت الله الدین آنجلو و مسجداً اما آخر آیات نازل شد باز حکایت
 عامر را هب در میان آمد که گویا ساله ای است بود و گمراه کننده مردم چنانچه گویا ساله قوم حضرت موسی
 علیه السلام در حق تعالی صواب را کفایت فرمود که در امر اضی چند از فالج و دلقه و برص گرفتار شدند و چون
 در بین امر اضی صعب معذب گشت در دنیا و عذاب آخری را پایا نمیست باز حق تعالی بمنفرای
 لا تقهر فیہ ابداً یعنی بگذاشتن بنی در آن مسجد نماز را گاهی که مجاوره عرب است که گویا فلان در شب
 هر یک میشود و ای نماز میکنند مسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان یقوم فیہ و کافی ارا امام صادق
 آمد و عیاشی از آن امام و پدر بزرگوارش ذیقحی در تفسیرش آورده اند که مرا مسجد قیامت گویا
 را حضرت پیغمبر خدا و نماز در آن گذارد و آن مقیم بود که نماز گذاردن تو بهتر است در آن چنانچه عیاشی تصریح
 کرد و آن و از اتفاقات است که بدو مسجد ضرار در راه آنجناب پو مسجد قیامت پس حضرت کمال احتیاط فرمود
 و دامن بدن نیانورد و اگر احیاناً دامن آنجناب رسید و دست تر شیخ نمودی و در گذر راه آن شکست
 پائے جبارک بران گذشت بر آدمی گوید سولال کردم که عادت حضرت بود که مسجد قیامت نماز گذارد
 فرمود بی فیه یا جال و چون ان یظفر و اوالله و الحبح المطموس فی انفس انفس بدینا که
 تقوی من الله ویرضوان ان اسئل بینا نه علی شفا حی و هار کافا کافا رب فی نماز مسجد و الله
 لا یهدی القی قی الظالمین و بعد ازین نیز حق تعالی در مذمت منافقین میفرماید که فی ال بینا انهم الذ
 بنو اسیه فی قلوبهم لا ان یقتلهم و لکن یهیم و الله علیهم و حکایه و مسجد قیامت آن مردم اند که دو
 سیدانند که طاعت را و خدا چوین دم را و ثواب از یاد خیال کنند که شخصی بنیاد عمارت خود بخا و بر خوف از خدا و خوف
 او بهتر است یا کسیکه عمارت خود را بنیاد بر بخاره خدای و در صد و اندام است پس ان بکنار کے اقتاد
 و آتش و برخ را و خدا و دین نمی نماید قوم بے انصاف را جادوان خواهند ماند و شیخ از عمارتیکه قائم کرد
 در دمی ایشان و قیامک و دهای شان بهم بریزد و خدا میداند حال ابا می ایشان و صاحب حکمت است زیر این است
 که خالقه و قیامک و دهای شان بهم بریزد و خدا میداند حال ابا می ایشان و صاحب حکمت است زیر این است
 که خالقه و قیامک و دهای شان بهم بریزد و خدا میداند حال ابا می ایشان و صاحب حکمت است زیر این است

غیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام ایتام سوختن مسجد فرار اعیان و در مذکر فرشتا و حضرت یحییٰ علی بن
 علیه السلام مالک بن و ششم قراخی و عامر بن عدی که به دوید و اسان عمر و بن عوف بود و در بر داشت
 بریدم و تخریب مسجد چون براسه اینکار و در حید عامر گفت که مکتب و آتش تیارم از منزل خود
 آمد آتش تا فرود آمد و جانب شمالی و شمالی و در بر داشت و در بر داشت و در بر داشت
 و در بر داشت برای فریب ایتام نشسته بود اما اگر غارتش از منصف و مستو بنا بسوخت باز حکم نمود و در
 دیوار بارانجاک برابر کرد و در داشت حاصل مختصر عجب دارم از قیامتیکه قوت قدسیه را در اختیار داشت
 بر حضرت یحییٰ عیسیٰ بن فرید و در و سیاسی و در داشت حاصل کند گوید که خدای تعالی فرماید ایتام
 یحییٰ بن جده الله من آمن بالله و باليوم الآخر و اقام الصلوة و ادى الزکوة و لم یخسر الله شیئاً
 پس جناب سالت آنکه حکم باندام سبی فرار و فرود اسباب انرا سوزانید تا خدا الله خلاف و در
 شرع بعلمی در دلی سب خود این قیاس و اختیار سب و در دلی و در دلی تو فرموده که چون تکلیف
 و عدت کتاب الله گذارنده و در سب بر اتباع و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی
 امام صادق و ائمّه در وقت کمال ماست آنجناب که وقت پیری او بود و طایف مبتدیان با شال
 و افرانت چه در سب چنین متبیه از اجتهاد بر آوردی اکنون اتباع اول من قانس و در باره حضرت امام
 جواد کمال کتابت هم را بنامی که جبراین سب و جلال کسے اینرا ندیده هیچ متواتری که در خلاف است که
 از کتاب مستطاب ثابت گردانکه حضرت انچه بعلمی در دین اتباع و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی
 و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی
 اینک از علمای خویش در جده و ربابه التراج می نگارم پس یقین بایند که که اگر مذکور متعلق
 فریقین است اگر چه تو بر اتباع و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی و در دلی
 احترام کرده بایستی قانع نام احمد الدین بن صفی و می و انوار التیز بل صغیر باید بر این آیت یا ایها
 انخذوا من عندی اعطی علی و اخرون مرجون او مبتدیان و غیر و محذوف ای و یمن و معنی الدین
 و منصوب علی الاحتصاص و قرانای و ابن عا و فرار استندة للمؤمنین و در دلی و در دلی و در دلی
 لما بنو اسیر قبا و سالوار رسول الله ان یا یتیم یا یتیم یا یتیم یا یتیم یا یتیم یا یتیم یا یتیم یا یتیم
 فبنوا اسیر علی و قبا ان یومئذیه الی و عامر الی و اقام من التام فلما اتوا الی و سالوار رسول الله
 علیه السلام علیه و آله و سلم فقالوا انما نبینا سبیل الذی له حاجه و العلم و اللغه المطهره و الشایع فصل
 من تخرجه من قبله فاعلم ان یومئذیه قبا با لک بن الحکم و حسن بن عیسی و عامر بن الحسن
 و الو حقه فقال لهم انظروا الی هذا السبیل و انظروا الی هذا السبیل و انظروا الی هذا السبیل و انظروا الی هذا السبیل
 و لقویہ للکمال الی یضرونه و تقر قبا بین المؤمنین برید الدین کا و ایچ یون الصلوٰۃ سنه سب قبا

وارضاداً ترقيا لمن حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال الرسول صلى الله عليه وسلم اخذ الله
توابعه ما يملك الا اقلها منكم علم فمثل هذا قوله الى حين انهم مع هوازن وذهب الى انشام لباقي من
قتلهم ليجوز بجهادهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وحيثما قيل كان مجمع الميوش يوم الارباب
فلما انهم خرجوا من الشام ومن قتل تعلق بجهاد ابي التمهيد ابي التمهيد اسن قبل ان يقر
به مولانا بالخلفاء لما روى انه في قبيل غزوة بنوك فضا لوارسل الله ان ياتيه فقال انا على جناح
سفر واذا قد من الله علينا فلهذا فيه فلما رجع فقل كبر عليه فقلت وليتخفن ان اردنا الا الحسنه والرضا
بيننا الا الحسنه الحسنه هي الصلوة والذكر والتوسعة على المسلمين الله يشهد انهم لكانوا في
من خلقهم لا تقوم ابد الصلوة لمجد اسس على التقوى يعني مسجد قبا اسمه رسول الله صلى الله عليه وسلم
في ايامهم تمامه بقياس الاثنى اى المجمع لانه اوفق للقدرة وسيد رسول الله صلى الله عليه وسلم
رسول الله صلى الله عليه وسلم هو مسجد كرمه مسجد الدين من اول يوم من ايام وجوده ومن يوم الزمان
والمكان كقولك لمن الديار الجاهلية من الحج ومن وهما حق ان ايقوم فيه اولى بان تفضل
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهر من المعاصي والحاصل المذكورة طلبا لمرصات الله تعالى وقيل من
الجنة فلهذا يامون عليه كما لا اله الا الله محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم من جنته وادار الحب جنته قبل لما
نزلت مستر رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب قبا فادار الاضار جلوس قالوا مومنون
انتم فمكتوبه فاعاد ما يقال غيرهم مومنون وانا معهم فقال اترضون بالقضا قالوا نعم قال انتم
على البلاء قالوا نعم قال الشكر من الرضا قالوا نعم قال مومنون ورب الكعبة مجلس نعم قال يا معشر الانصار
ان الله عز وجل قد افشى عليكم خاذا يصنعون عند الزحف وعند الناطق فقالوا يا رسول الله استمعوا
الا حجار الثلثة ثم منع الاجار لما اذكار رجال يحبون ان يتطهروا من المعاصي يعني من ايامه على تقوى
من الله عز وجل ان خذ على قاعه حكمه هي التي من الله وطلب مرضاته بالطاعة آمن اسس ببناءه على
جنته كما على قاعه هي اصفا القواعد وارضاهما فاقول كما نرى في تاريخهم فاقول في بعضه فخره ووجهه
الى السقوط في النار واما وضع شفا الجرف وهو جرفه الواو الى الماء في مقابلته التقوى ثم شفا لما هو عليه
امرهم في البلاء من سرعه الانبساط ثم رتبهم باهنياره في النار ووضعه في مقابلته الجوان فيهما على ان
ناسس ذلك على حفظه عن النار يومه الى رمضان الله تعالى ومقتضاه التي الجنة وادارها
هذا على اسم عليه سببه على عدد الوقوع في النار ساعة فساعة ثم ان مضيقهم ان لا محالة وقدر غرضه وادارهم
اسس على بناءه للفعل وقدر اساس بانيه ناسس نياه على الاضاد اسس اساسا ساسا
بالكسر فلهذا جمع اسن بعدى بالتشديد ان لا اله الا الله لالتاين كثرى وقدر اسن عامر وخبره و
ابو بكر بن النخيف والله لا يهدي القوم الظالمين كما فيه صلح ونجات لا يقال ببناءه الذي

برانباستم از می بنده مصداق از بیاد مفعول و ایس بجمع و کذلک قدید ملائکار و وصف بالمفعول و انه عند بقوله
 فی کلک یحیی شکیاد فاعا لعلی آن بناجم هذا انزال سب شکم و ترید لفا قتم فانه حلیم علی و کذلک ثم لم یبر
 الرسول و رضع ذلک فی تلویح و از داد بحیث لازم می شود من تلویح الایان تقطع تلویحهم قطعا بحیث لا یبقی
 جمعا قاطعه الا و ساک والا صناد و هو فی عاتیه المبالغة والاستثناء من علم الامر منه و قبل الملام بالقطع مایه و کان
 بالقتل و فی بقا و فی البنا و قیل بالقطع بالتیه بندا و اسفا و قر یعقوب الی بحرف الایمان و تقطع یعنی یقطع
 و یبر و تر و این علم و تر و در حقیقت قر و یقطع بالباب یقطع بالتخفیف و تقطع تلویحهم علی خطاب الرسول علی السلام
 او کل من طلبه ولو قطعت علی البناء الفاعل و المفعول و الله علیه بنیا سم حکم فیما امر بهدم بنا سم من بعد بایا و
 که چون خوش فمی محبت در هر مقام میدانی ایستقام را هم خسته انسان تصور نباید کرد و لاجرم مطلب اصل
 عبارت رساله قدیده نوشته میشود که معنی قول مجیب میباید و همانا این فرستی است که تنها در حق سید الشهدا
 انما اصول ایشان لازم آمد اگر در سابق و لاحق انسان بے بهره باشد نیست که هر چند رفته سنا فقیهین و سید
 امام حسین زیاد و تر طایر هر میکنند و ریاض و سمه دفع عار از قدما و سیه کار خویش میخوانند که و از و در هر از
 و رستادند بلکه عمود و معایش و آن بستند در و بر و حضرت مسلمان عقیل شکستن باز و مانده حضرت
 امام حسین بنوع بجا آورند که خویشا سیه ایشان بدان اعتراف دارند که زمانی کسی هیچ بجا نیاورد و
 میکنی خایم جناب ام حسن بنده بهب بالکل شان نیست بدیدگر و خدا ن زیاده ترست که ساقین و لاحتین
 الله بدان درجه عظمی نمیرسد مثلا در حق جناب میر و فضایی را که نشان میدهند کل سیدان نیست که حضرت
 شب معراج همان نور انجناب را نایب الوصف دید و و آن حضرت جهان آفرین چنین ارشاد نمود که
 ایمان را پوشید و کفر را تا دم وفات ظاهر نمود و هرگز نگذاشت که این نعمت چنانست عطا کرد بالا تر از این بزرگ
 مسلمانان نکرند و نقلاتی که کتابها بدان پیروا سیه یافت خواه کتب سنت باشد بخدا و کتب فتن و کتب کفر و
 مثل تفسیر طبرسی و امام زاری و صاحب الباب و مجمع البیان و مسائل البیان و صحاح استدوا اصول و در
 مستقیدین و ارکان تفسیری غیر ذلک و در معالک این ایما نیست که تیر در آن در عالم خیر نیست و عجیب
 که رفته از براسه خویش آنرا ثابت کند و از الله هدی سلب نمایند و لیکن با انتمه الملتقای بر اصول و روش
 و علوم متعارفه خویش خود را نگذاشتند و همین تفسیر را که اصل اصول است جناب میر و همچنین الله دیگر از
 حق پرست نگذاشته اگر بعضی از ان اکابر و دلال کتاب ممنون از ان باشند و جواب آنها بایا
 بدید نیست و در خصوص بر اوجی جناب ام حسین که کردن تفسیر که ملازمه اندازن توجیه تفسیر تفسیر
 هرگاه ضرورت از براسه شرح مقامات حضرت امام حسن مجتبی و در جباریت خواستم اگر در این نشان
 معلوم دیدم تر و نه بنظر مقدس جناب محمد الزمانی که زانیدم و در جباریت خواستم اگر در این نشان
 ضرورت داس من کشتن و دیدم و در دامن است بشتر و میر از آن صد کتاب که ای لطیفان خدایان خواهم تر

که بعد از دیدنش توانی گفت که حق نیست که رخصه از مجوسیان بدتر اند و در عذاب کسی از عذاب حسد و
 زنا و قتل آن حملات و فحاشات نیست لغو ذلالت من ذلک و مستغفر الله من ذلک اللهم اک سبحان الله
 حال بن ایلده با وجود کثرت اغنیایه استغفره در عسائیر بدان در جرییده که حاملین میدانند که مقدار
 مذکور از کتب و برین شغل حاجتی شدید آرد م و هزاران دراهم و ثانی در بلاغت صرف میکنند و گاهی
 ایشان این امر منظور نکرد حال آنکه در آغازین شغل عموم و موالیده و موافق مستند بر این معنی بود که تالیف
 شروع بکن بر این تأیید معنی از جان مال در بیع نخواهم کرد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَهَذَا أَحْكَمُ الْحُكْمِ**
 اکنون بعد از آنکه کتابهاست مذکور نوشته مناسبت تمام که اینطور از دست بدم که است عبد الله سبا
 خصوصاً مجتهدین آنقدر سر خود برداشته اند و بالا خوانی میکنند که عامر گمان بر وند که این مطرد و دین و
 مزید دلای اهل بیت طاهرین شاید که راه نفس لامری می نمایند و حقیقت را نیر و دم چو دانند که خدای عزوجل
 گواهی میدهد در کتاب مستطاب و گوئی **يَا اللَّهُ شَهِيدُكَ أَتَقُولُونَ بَاطِلًا هِيَ يَا كَلْبَسُ فِي قُلُوبِهِمْ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**
 ذکر اعمال متوکل بر خدا اشاره بطرف تقيده مودن آنحضرت است **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** بلکه اشاره به تناقض دشمنان نیز در
 که شیعه شیعه حضرت را با وصف کشیدن محنتهاست تا قدر دست زنا و در حکم جباران نشان که
 مدت عمر شریف در آن بهر شد در تقصیر میدانند و سوار که سبط که ابوالعباس لعن و اشتکای و اقران اولاد کافر
 سنگساری می کردند و خون از بدن بهار کش جاری میشد و حضرت برین اندامهای شدید و جبریم و در میان
 یگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام دین قصور و دفتوری نمی فرمود و کما فی جمیع البیان و اینجا
 که حضرت در بعضی حیان در جمیع خواص عوام صد بار می پرسید بل بخت و است حقیقی حضرت که از
 مهاجرین انصار و هم است مجاری آنجا که دیگران بودند و تصدیق آنجا که **يَا كَلْبَسُ فِي قُلُوبِهِمْ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**
 که شنیدری منافقین است در حق حضرت از انتساب تقیه بنابر رنگ قلوب سیاه خویش و پیش فواید
 و بالاخر نشان برین محقق شد که تا نزد آل بیت که عیصمت یعنی **وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ** که در عبادت
 آخر بود تقیه بنیو و باز حرام شد حال آنکه دشمنان عقل و دین خفاش طلیعت و منافقین اینهم بختمند و بگو
 نشینند که از غایت تقیه لعل را در نصب جناب و رضوی مدی بنو تر آنکه در خم غدر چنان طلسمات
 بر اصول قوم پی بر نمایان شد که استعصای لفظی و معنوی هر دو را از رسالت هر کسی کتب نشد و
 اگر کسی بوسه از اسلام داشت همچو بعد از زید بن بعد از آنحضرت متعلقات آن نصب با اجمال
 غیر از تقیه چه بود که هر چند دل حضرت نمیخواست ولیکن خیر از مناسبات و ملاقات آن از قوت فعلیت
 رسید چنانچه ذلت ننمود و بنیوف حاکم زبردست بعمل می آرد و بار تکاب آن جان سلامت اینهم
 و ملاک الامر دعایت قصوی آنکه رسول مقبول خود در وفات نزد جمعی و قربان روبروی برخی دیگر
 بعد از طلب قرطاسی طور تقیه بر اصول بل فضول مرغی داشتند تا بعد که بهای تم غنی باین انخطاب

بالا نفر دق و مواضعی را با اشاره ترک از شما و فرمودند ای غیر ملک پس کجا ماند قیامت کیت حضرت چنانکه دانسته
ما یکا شنیدی در باب تفسیر نهی است زیر کلمه که از آیات بعضی مفسرین در طعن الرماح و تشدید المطاعن و تلخیص
الابوجه است این وقت رحلت شریف توانی یافت و دیگران و اهل زیر کلمه نیکو نیندیکه در آن روز خیمه تقاضای حق
می نوازند و با غیر قیاد و الالباب قولوا ان هذا شتی عجب پس محبت محبت مضامین تشدید را نمی پسندد
بلکه بر برایش مجتهد می خندد و کجا با کن اعل مقبول حضرت را و کچشم عبرت برین که حضرت امام حسین بر مذبح تو
در ترک تفسیر چه کرد انیت سناج بر مذبح بر نفس که شتا و تشن بر اصول موقوفه اداء الطباقی نمی باید در سراسر روز
نخالت اعمال مصلحتی هم افعال حضرت مرتضویست کجا لا یغنی و آنچه گفته که سابق در همین رساله ارجح باشد اگر
چون در سابق و لاحق از کلام مجتهد درین مجلد و مجلد اول حدیثی مانند پس اعماد و آن افاده نیاز است دیگر
تطویل کتاب را و انگاه بر روی ای خروسی بی دینی نمی پسندم که در اخطاب و اسباب مذکور و هم
یک در لفظ کاسه لیسلی هم اقول درین عبارت از مبتدا تا مفتی هم مخالفه راه یافته و هم بر تو کمال خرافت نیز
سبب ای و بی اندامی چنانکه مالا لکم کرم الله وجهه تا فتح خود تو در ضمن عبارت گوشتن و در پیشرفت از
گوشتن هویش بر آریس بدانکه کاسه لیسلی یعنی اتباع پیروی مستعمل است و حضرت امیر و خلافت خود نیز در دنیا
کار از پیش بر و پس در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی و مجتهد بر آن قرار کرد که در خلافت خود نیز تفسیر
می نمود چنانچه ازین کتاب طعن الرماح و غیره در کلمات علم الهدی و قاضی جالیکه این بر و دستفروش
جناب پیر مراد یعنی نوشته اند فضل شد و اهرم و سر کتب بنیه رفته مثل بحار و حق الیقین و معج الباسج و فتح
و کتب دیگر از احادیث معتبرین و دلالت بر آن میکند که امیر المومنین اقتدای عدلی و برابر و در انفس پیغمبر
در وقت خلافت خود چندان اتهام نبود که حدک را بر ورته جناب سیده و فاطمه زهرا تقسیم نمود پس راست
که کاسه لیسلی شده بانه و همچنین اقتدایه نماند شخصی که با وصف از تداد مبدل و غیر دین بود و انواع ظلم حکما
جناب برابر معنی الله عز و رفت و اگر نیست اقتدا بر مومنینی را که تواند دانست فانه لا یعلم الغیب الا الله و لا یرون
اصحاب میدانستند که مقید نیست در نماز و انگاه با اختار نه اضطرا و اقتدایم در قیام و قعود و بر کعبه و
مثل دیگران اهرم امر اتناقی نبود که گاه گاه با باشد بلکه بالزوم هر وقت در صفا اول شبست بر مصلحت و
و در خلفا و مجازات و اقتدای امام چنانچه در وقت رسیده نزد اصحابی که علیه و سلم و هم در سلام دادن نماز
فارغ شدن بر منی عقبه لا تتعللوا خالدا و دلیل است چنانچه حق الیقین غیر از آن است که کاسه لیسلی مدعییم
خود از غنائیم که فنن باز خواستن پسین بی خرد با و صفا چنین قبول و احکام لفظ کاسه لیسلی شایسته
و بسیار گران بود اگر میگفتیم که متوهم خلافت در مرتبه چهارم از دختر غیر خود پاره و مگر قبول بلکه جناب سولی
مقبول در رفع نفر و در انگاه بکاخ شفعه و ولد الحرم و نجس العین رئیس النواصب معیر دین نالت جواد
ای غیر ذلک حایسته من فکره علی ندید و نه من استی مناقبه عند المناصفین البتة این و حسن دین

[illegible]

[illegible]

اگر چه در این حدیث شان مخصوص باشد که آدم فراموش نمود و نجات اولاد او افتد و در میان گرفتاران در طایفه است
 که کلام در حجاب میرفت که هر کس که بکتاب کبایره و فقه کلامه نشد و چون برید قائل اقام حسن و با اعتبار از آن ایستاد
 امام حسن را یاد فرمود و از اینجاست که ما من معاویہ پاک شد از زهر داون اگر چه شیعه بر آن اصرار دارند و از این
 امام حسن خود خلق خلافت نموده بود و اگر امام جعفر حسن محبتی را یاد میفرمود کسی میگفت که خلق اختیار نیست
 و اقامه امام حسین بود پس نسبت شهادت آنجناب امام حسن معا و الله و الله است البته بوجایستن طاعت
 انصاف خارج از دایره امکان است پس امام ذکر آنجناب علیه السلام فرمود و نامه که این اعتراض نشود و با حیا
 تشبیه بلال که کجای بر آری و لیکن جانش معلوم است که رفته اگر سر خود میوشند یا نه ای ایشان بر میماند
 و بالعکس کسی که از آنکس من الوجوه کما اشتهرنا الیه سابقا و قویم نشود که واقعه شهادت امام حسن چنان مشهور
 نیست که واقعه شهادت امام حسین کسی آنکارا آن نکره و زیر که بعضی از فرق رفته بودند و هنوز در بلاد حبشه
 موجود اند و گویند در این دیار رفته نشوند که به سبب ایشان است که مثل حضرت عیسی بر قاتلین خود مشتبّه شدند
 و دیگر را کشند و حضرت امام را ملایک یا سامان بر دین پیانچ کتب مقالات عالم بر آن گواه است و تیر کتب تنفیذ و اتمام
 اکمل است میان پس مال با ناز بود و در چنان شیعه در مطاعن خلفایان کردند و چنان نیست که بریندگان این گفتار
 مخفی باشد اما تا قرانی و محافل والدین پس نیست که خدا فرموده بود و کسی اولی اقبوس مؤمنین است و از و اجماع
 او و در آن مؤمنین اند و پیغمبر پدر ایشان است پس قرانی او کردند و باره تربیت طاهره و اهل قرآن
 و اما قدت محض پس تحت نهاد و کجای فاطمه سر منابر اما که چنین از جهاد پس معیت کردند با جناب امیر
 بر غایت باز گریم خدا را و رفاقت او را و خدا دل ساجدند اما انکار چنین که خدا تامل کرد پس از خواست که اگر کرد
 که کسی در آن حرف نتواند زد و در مقام هر چند اینها همه را خواستیم که بقایو در آید و لکن سنی و حرونی با
 نمائند میانش آنکه محبت و بعضی از هواخواهان او که ایشان را از سبب اهل بیت میگویند و بعد از اهل بیت که توان عمر و ابرار
 در جهاد یک تو فاضل با نونی آنچه نوشته اند حاصلش بیان میرسد که فرار یکم در آن بحث میرفت و از
 من الجهاد است بخلاف امریکه از جناب میرصدور یافت و در وقت خلفای ثلثه خصوصاً ابوبکر که
 اولین شان بود و جوشش نکار از فضل امام جعفر که در آن بر گمان رفته ثابت کردند که با میرفتگان
 از مشرکانه العظیم و قتل نفس کینه عینی امام حسین تا آخرش بر اعیان صحنه از فرار بیجوت عینه چگونه بیست
 می رسد که این مرحله آخر و آن دادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح خود و مباوی آن منتظم کرد و
 فرار جناب میر بر اصول رفته از جهاد پیشک بیست پیوست و آنهم به شهادت جناب پیوسته هر دو عام
 که مانع در خانه در خانه گر خیمه و گرگان می برند و میدانند که توان جای خود حرکت نمیکند
 بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک کنند و از اینجا قوت و طاقت جناب امیر و قدرت امیر المؤمنین
 بر جهاد راستندین واضح و واضح گشت و زنه عقل چگونه بخوبی کند که در عالم خیر ناپاری کسی را طاف

و مجازین شکایت نماند از کسی که رفتار داشته باشد و مؤیدات آن در اصول پیشین زمینی میروی تا بحکم که میفرمود
را و شام داد و دیگر بانس گرفت و فرمود که اگر وصیت رسول خدا بودی بعصر و سکوت العتبه میروی کمیت که من
جستار نام من و نهعت و اقل ز روی عد و موالین چون وصیت شریف و ریخت چنان باشد البته معلوم
شد که شیعه در خرافات و یاد و گمراهی فرشته اند زیرا که ازین جا استحقاق تقدیم و افتراست مستند بر نبوت میرسد
الغرض سیاق حدیث جعفری و در فرار من از حجت بود و میانشی سخن کرد و بیعت نمود و اگر باشد که رساله
قدیمه که در شد بطریق اولی در از اینها خواهد بود مع الحجز و پیش آنکه جناب امیر که دعوی خلافت نکرد
بدلیل که کثرت و نیز بدلیل فاضلی پس خلفا از فاقش بگویند بکریختند مع و کمال آن موقوف است بر اثبات
نفس جعفری و آن مثل بود و استغفار رسالت که البته تعلیل نسوین حضرت در باب جمیع روایات اصول
شیعه و زمانی شان متواتر است فکیت که از سیمار و ترجمه آن در معانی استغفار الفطامنی مانند است
تا بان باشد و موضوع بلکه بحال بود پس نمود از حسام میر و متکالی بحال شد و در عقلا و نقلات ثابت شد
حیث الروایه و اگر بر فرض بحال کثرت که بنا بر اینیم بدرجه نبوت رسد و شیع که در ترک دعوی خلافت
انما لجبا که فتنه و بار بار دینی سنائی آن پس در کدام وقت جناب امیر قصد جهاد مرتدین فرمود و مع از دو
سرا نند رسول خدا بر ما بگویند که خلفا قرار کردند از حجت اما جهاد خلفا با مرتدین پس سونسطائی هم
آنکار نتواند نمود و بالیقین بنده بپ شیعه مامور با تباع خلفا بودند و در زمان ایشان اعظم اصول است
جهاد بود که امیر المؤمنین از آن فرار نمود و خواه از کناره کشی گویند تراشید و مجتهد بنی خمر و دیگران از قوم بی علم
ولی امر و هرگاه خلفا شرک باشد اعظم ما از کتاب کردند و اولین و آخرین مجاب پیری ایشان نمودند و همه
راه دین و کیش ایشان پیروند و لا چندی لایعبا هم و آنهم در باطن پس توجیه و نکاح و انکاح ایشان
چگونه درست افتاد ممکن است که امام جعفر چنین فرماید و باز در حدیث مطول ایشان را بستاند چنانکه
در مقاله ساده خصوصاً و آتی پس معلوم شد که امام صادق از معتزبان یقین کرد و موافق مع
خیالیه شان گفت آنچه گفت و نقلیه امیه از شیعه با عتراف معلوم من معلوم فلانده او مدلل قبل ازین
معلوم کردی متقین الا فراد و هو المطلوب به بین حال منافقین که ایشان را هرگاه از طاهر
احاطه کنی گویند یا شا که ما ایشان را مشرک و مرتد اعتقاد کنیم و حال اصول شان بر و است
امام اعظم و مرشد ائم چنین است اما اتفاق پس اطلاق آن از غلبین غاصبین و خالین و حشر
مضطوحی و صابین اسواط و محرقین آیات بمرا حل بعید زیرا که آن بنی بر خوف و ترس چنین
که از خوف خالق و مخلوق بجا است و نیز افاده نمایند که بعد از ظهور این امور ایشان را
بکلام معنی و منافق توان گفت اصل اتفاق ازیه و در نیمه پدید آمدن ترقی اسلام دیدند پس
بجوف و یقین و پرورده اسلام درآمدند و رسوا شدند کفر ایشان تحقق شد و علناً با اینهمه اظهار طلب

منافق مانند و حکم اسلام بلکه حکم ایمان بر ایشان موافق تجربه جاری ماند فاعتر و یا اولی الالباب که پیشتر
 از نهیب ایشان با کلامی دیگر مربوط نیست و پیشتر نیز ازین حیثیت که عادت بلایان و گزافان دارند و
 در دفع زن راحا فقط بحاجه ازین حیرت دیگر آنکه از حضرت صلی الله علیه و سلم در کتب شیعه متواتر و
 دشمنی و ناصیت اصحابی بجا می آید و از اینجا تعلیل و تسویه میرفت و بیخ و شام بر زبان پیغمبر
 علیه و الصلوٰه و السلام می آمد که اگر علی مرتضی را بنص مصطفوی نصب کنم دین اسلام باقی ماند و مردم بجا
 بر که و ند پس غیبت قلوب ایشان بر معیت مرتضوی محال بود و از اینجا است که در بجا و غیره مصرع است
 بر روایات حدیده و طریقی که ششین بیعت نمیکردند و ناخوش بودند و عقل نیز مقتضی همینست بر اصول
 رفته زیرا که از معذرت و تسویه حضرت انیم و در نصب هر است که ای برادر من جبرئیل غره متوکه در لشکر
 صد و پنجاه هزار کس فراموش اند این همه تابعین چنین اند پس من و شما می چگونه بنم نصب می کنم کاش
 جمله یابم که بدین بر سر و در اینجا سر بخام و هم پس سبب چنان جمعیت داشته باشد و از سابق است
 عداوت و حسد پیش از پیش ایشان را بر اصول بدانیش چگونه بطور بیعت کنند و با اینهمه فواید
 قاهره و عساکر فایده ایشان را اگر تواند که چون بجز و نصب عهده امامت بر قدرت نباید
 باز نواید حدیث امام اعظم صاحب تفسیرهای بسیار است حریف را بگویم در راه اختصاص جویم که اگر
 اصحاب حضرت را در بعضی از مغازی بدست دشمنان می سپردند و میگفتند البتہ حضرت جعفر رضی
 الله عنه در فضل فرار من الرجب ذکر احد و غیره چنین میفرمود چنانچه بمحمد بادی آن شد و حاجت
 بدان می افتاد که باین امو ضعیفه که جانش دینی لب کشاید و از در هدایت و ارشاد و در این حال
 روایات مطاعن از عادات متقیان امامیه بعد از ائمت کتب عیان شد که بسیاری از علما چه وقتیه و سنی
 باقی ماند که باین بر می و و جو نیست نکرد و چنان مخفی می بودند که میخواستند که ملکیت خویش را خود بخود
 باید بگردان چه رسد دعا قل باید اندک غور کردن که بمقتضای احادیث کلینی معاذ الله حضرت آنکه الا که من
 در بار دیگر میفرمود که در شریعت درست نیست ورنه من چنین بود می و شاید که این مضمون بمقتضای تحمل بر
 گذشته و نیز می بینیم آن بوده یا نه کلین خلیفه اول شیعه و فقره حیت و و خلیفه در زمین سپردن و بان
 یا با شیعیان الدین امامیه را بفرمود یک قسم دروغ گو یا همراه خود بسفر و معراج بردند تا آنکه شیعیان شوم
 آن خرد بوم را از جمید را بعد از الحام نفاست لغمانیر به پهلوی او خواشیدند لفظا از بخت چه تا بر تر آوار
 و مردم دانستند که این زمان شهادت فاروق بدین نبود و شیعیان با اقتضای انما شکال الغوا ان شیکر
 الا فکار و اوجمارت من ند که چنان دادند که اگر حضرت بعلم که بدین سر از بجزید تو غل ایشان بیکم
 گاهی آن لفظ که کلینی عو جامع است بر زبان مبارک میزدند نظر فرمودند که نام شهادت و حال جناب ایشان معلوم
 نبود و میبایست که موید سبب خلفا بودند و شیعه و خود میکنند که بدین داشته لغو و باقیست من و کما یستحقو

چنانکه متعلق با ناز حدیث جعفری که صاحب مکتب کبریا ترک شریک بالمدنی است گفتند پس آنکه مراد از آن
 فرد کامل علی الاطلاق نخواهد بود و در نه شرکت خلفاء حضرت آدم ابو البشر لازم خواهد آمد زیرا که تغییر در نسبت
 کردن نیست بین آنکه در حدیث آمده که حضرت آدم بگفته البیس لعین
 فرمودند: ... بدو را به عبارت نمایی مذکور نسبت حدیثی را
 قال حدیثی الحسن بن محبوب عن محمد بن اسحاق عن یزید بن عجل عن ابی جعفر علیه السلام قال انما خلقت
 حواء من آدم وحرک ولدها فی بطنها قالت لادم علیه السلام ان فی البطنی شیء یحرک فقال لها ادم الذی
 بطنک اطلقه معی انتعرت فی حرکة یحیی منک فخلقت لیسوا فیها فایتما البیس فقال لها کیف انتم فقال لها الی
 قد خلقت و فی البطنی من آدم ولد قد حرک فقال البیس لیسوا ان لویت تسبیح عبد الحارث ولدت عیالاً و قد لی ذی
 و ان لم تتوان تسبیح عبد الحارث مات بعد بالمدینه یستند ادم فوقع فی نفسهما حوا قال لها شیء فاجبرت بها قال
 ادم فقال لها ادم قد بارک لجنیت اللیسین منه قالی ازواج الی یقی لنا و کیون خلاد قال کت و فی الغسر
 ادم مثل و وقع فی نفس حوا من مقال لجنیت فلما و متعه غلام لعن الاستیام شیء انت فقال لادم قد صارت
 الذی قال لنا الحارث فیه و غلاما من قول لجنیت باشکما فاکلمت ان خلقت من ادم مما افرق فایتما البیس
 فقال لها کیف انتم فقال لادم ولدت غلاماً و ولدت ابناً و کنت نوبتاً لیس
 عبد الحارث معاش و لم ی و انا هو فی بطنک بعض فی بطنک هذه الانعام الی یحیی کلک اما ان ذی و اما ان ذی
 و اما منقره غلاما من قول لجنیت ما استمالها الی تعد بقیه و الی کون الی ما اخرها الذی کان تقدم الیهما فی کل
 الاول فاجرت بمقال ادم فوقع فی قلبه من قول لجنیت مثل و ففی قلب حوا فلما انقلب و عوا الله برها لیس
 امتنا صالحا لکنون من ابنا کرین فلما اتها صالحا لکام لکنا ذی و لقره او صاننا او صاننا فایتما لجنیت و قال
 لها کیف انتم فقال لادم و قریت الاولی فقال اما انک تسند من و ترین من الذی فی بطنک
 اما کون فی ذی منک من ذی که ستا فو قد ولدت نافر اولیقره اذ صاننا و عوا الله انما الی ما اخرها الذی کان تقدم الیهما فی کل
 نقولهم قال لها علی ان انت نوبت ان تسبیح عبد الحارث و جعلت لی فیه نعینا ولدت عیالاً باسویا و حارث
 و یعنی لکم فقال لادم قد نوبت لک ان اجعل لک فیه نعینا فقال لها لجنیت لادم عین ادم حتی یزوی
 مثل نوبت و کحل لی فیه نعینا و تسبیح عبد الحارث فقال لادم فایتما لک علی ادم فاجرت بمقال لک
 و بما قال لها فوقع فی قلب ادم من مقال البیس ما اخره فکرم الی مقال البیس و قالت حوا لادم لیسرت
 لم تنوا ان تسبیح عبد الحارث و کحل لیسرت نعینا لک اما کت تقره و لا لنفسی لم یزوی و عوا الله
 فلما سمع ذلک منها ادم قال لها انک سبب المعصیه الاولی و سید لک فیر و زنا لک و کت ان اجعل لک
 فیه نعینا و ان همیه عبد الحارث فاسر الیه نعینا لک فلما و صعدت سحرها فخرها و ذلک امتنا
 کاناها فامین ان کیون نافر اولیقره او صاننا او منقره و عوا الله ان لعینش لها و عوا الله و لا یزوی

اهلایان یوم السالیح عیسیاه عبدالحارث مختصر معنی حدیث امام باقر صلی الله علیه و آله چون باردار شد
 حضرت خواهر ابتداء فرزند و شکمش حرکت نمود و خبر داد آدم را فرمود که این جنین از نطفه من است که خدا
 تعالی میفرماید و مخلوق را بیاورد و ما را در باره او و این نزد خود را در پیوسته بچهار حال مستبیس قصه
 باز گفت ایس جواب داد که اگر نیت کنی که نامش عبدالحارث نبی زنده ماند و زنده بعد از ولادت و درش روز
 بمیرد و رخا طرش و سوسه بدید آمد و اخبار نمود آدم فرمود زینهار و سوسه و را قبول کن من امید دارم که آن
 فرزند نبائی ماند و لیکن بشر گفته ایس در رخا طرش مانند چایچه در خطا تو ایچون فرزند میداشد و در شکمش روز
 حوا فرمود آنچه حارث گفته بود و بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که آن فرزند شکم شد و رخا طرشان و
 سی بر نیاید که ایس در حال دیگر رسید چه حال است پس تو احکامیت متوش بیان نمود و گفت یا داری
 که چه گفته بودم و اکنون بجای ایشان خواهی زانید مانند شتر یا گاو یا فوج یکوسفند حوا مال شده بتصدیق
 اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد که حال حوا بود چون حوا نقل شد عا که دند هر دو که خداوند
 اگر فرزند صالح پیدا شود و شکر نعمت بکناریم چون فرزند صالح پیدا شد ایس آمد و پرسید که حال است
 فرمود ولادت قریب شد گفت مختصر بندانست خواهی کشید و خواهی دید فرزند یک انسان ناخوش
 شوی و در دل آدم شکلی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود پس مال شنبه طاعت ایس
 و قبول کردن قول او باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبدالحارث کناری خواهی زانید فرزند نبی
 شایسته و خواهر نیست حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ایس گفت
 مکنه را آدم را تا چنین نیت کند و آدم هم حصه من قرار دهد و عبدالحارث تمام گزارد پس متوجه
 با آدم و خبر داد ایس بخاطرش واقع شود آنچه خوف آن بود و مایل بمقابل ایس گشت و حوا گفت اگر
 چنین نیتی نگذارم که قریب من آتی و محبتی میان من و تو ماند فرمود سبب محصل دل تو بود و عین
 او ترا پشت میگردد و اند فریب من مانع تو شدم و نصب ایس مقرر کردم و نامش عبدالحارث
 نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوسه اخلاقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
 شدند از خوشتی که داشتند از پیداشدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و بمیرد روز
 ششم چون روز هفتم رسید عبدالحارث نام گزاشتند و ایضا بروایت دیگر از بهمان امام عالی
 مقام که مراد از جعله شکر کا آدم و حوا بود و مصدک شرک طاعت شدند و شرک عبادت
 انستی مختصرا و منفی متواند بود که رفته معتقدین روایات عور و جال ترانه سابق در مخصوص متواند
 سر دو که امام ابو جعفر علیه السلام پیروی محدثین سینان بجا آورد و لقیته کرد زیرا که آنجناب عید
 تسلیم صحت این روایت نزد ما میگویم که در لال کتاب ما مور باطنها حق بود و از لقیته ممنوع معنی
 برین اقدیر ثابت باید کرد که اصل قصه از سنیان است و الی لهم ذلک بسنیان را باید که حوا

اتیه یقیناً نماز می‌تند که خوی بد و طبیعتیکه نیست به نزد جبر بوقت هرگز دست فاعل و ایما
 اولی الا یسأ و قولوا ان هذا من لقلب البلیل البهار که سنیا ان قیسه را پیش کشند شیعیان و مجبور
 آنکه سکوت بلا فاعل سکوت بر لب تنه معتمد اور حدیث امام باقر رضی الله عنه اگر ادلی غور کنی
 مشطه عامه انور و در ادانتاب شرک یا الله العظیم یا صاحب کرام لاه دادند زیرا که هر چند فرق بمثال
 از رد افق و خواج و نواصب قائل بر کلام خدا می تعالی در رسول مصطفی صلی الله علیه و سلم نشو
 مگر در نزد آن شیخی نیست خصوصاً و قتیکیه گفتگو در محبت قرآن مجید نمایند با وجود و کذا لکن کتاب
 نیز که یاکینه الباطل من یکن یدیه و کلامی مختلفه نیز از پیغمبر و ما نمندان از آیات کریمه که بمشطه و
 آن و عده حتمی تبایکدات بلوغ فرموده اند و دلاری مروت میگوید که احتمال تحریف دارد پس استدلال
 بجا تمام شود و لیکن این موعظت بلوغ را بمخطاب و علم الهدای خود و پیردان او مثل طوسی و میر
 با قرأ شراق و غیره گاهی دلاری مروت او انکر دند و هر چه در باب کشف تمیض شتر عمر بن جناب
 پیر و حقانی میفرماید محصور در موعظت اهل اسلام است و پس مقالات علمای خود را مثل الله با مستند
 می نمایند و هر یک که در پی تطبیق ما خدا قند بگو که چند شی شمره عفران زار که شمره یعنی نزهه پیر و از دتا
 معلوم شود که در ذکر این استدلال هم براه تحقیق گام برداشته و هم با الزام ریفقه طعام خسته اند
 با بجله هر کس از این فرق یکی مر دیگر سیرا که استدلال بشود و بقرآن کریم و احادیث القیسه بتوجهیهات
 کریکه مادل میارود و در حقیقت آمل بر و کلام خدا و رسولش میگرد و مدعی را باید ثابت کرد که کجا
 که تراغ در ایشان میرود و در و کرده اند بخدا و رسول حتی که اهل اغوات تیز با طهارت جناب رفقوی دل
 فاسد را دخل میدادند و از همین جهت اخوان سلامی شان را سلم داشتند و آنها را کافر بنیداشتند
 و حدیث را هم نقل کردند اگر چه بعضی لایق احتجاج نه دانند که علی قتال خواهد کرد و بر تاویل قرآن مجید چنانکه
 جهاد کرده و بر شتر لال آن با بجله فرق مذکور درین بلا اگر قمار اند و پس علی هدایین عوی شرک یا الله
 حار لور و باشد بمخلاف آنچه از تفسیر فی آوادم که با عارف امیر اهل بیت لایسا با قرع علم دینی یقیناً بلا و
 از نوع شرک است فاق و درین مقام بحثی دیگر است بیانش آنکه ازین مجله و شبهه باشی که این امر بار
 اتفاق افتاد که مردم بکریان عمر آید کنند و در وقت خصوصیت دست بگیران او دراز کرد و چنانچه جناب
 امیر بن جناب ظاهر بر وایت کلینی اعور و لیکن نه درین کتاب کتابی دیگر دیده باشی که کسی بکریان
 صدیق آید بکنه باشد حال آنکه درین باب اصول موضوعه دیگر درباره مباحث همین امامت و خلافت
 یاد دارم اگر مشتاقی بگوشن بشنو و یادار که برای الزام اهل بدعت بکار خواهد آمد پس آنکه بر وایت امام
 اعظم قدم که بکریان در ترجمه بجا می نازد و انکلا مسیح بن بنانه روزی بخندست امام حسین علیه السلام غمگین
 که میرسم عمری را که یقین بان دارم و اننا سر زنده است و صاحب سران تویی حضرت فرمود و میخواستی به یمنی که

چگونه مخاطبه کرد و رسول خدا با حتم پدرم و در سجده گفت علی باین رسول الله بین اینها هم پس فرمود که
 بر خیز و من و آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم بر هم زنم خود را در آنحضرت را در سجده قیام دیدم
 آنجناب تبسم کرد و گفت حق تعالی یاد راستیگر داند بود بدست حضرت سلیمان و باز زیاده از آن
 گفتم واقعی فرمود علم کتاب نزد ماست و کسی نمیداند آنچه میبایم ماحل را زینهار خدا عیم بعد از بنی
 فضل خود فرمود و اکل شود دیدم که رسول خدا نشسته و ناگاه دیدم که امیر المؤمنین بگریبان ابوبکر
 چسبیده و حضرت آنکشت خود بدندان میگذرد و ابوبکر لعنت میکند که بد خلافتی کردی تو و اصحاب تو
 و این میت تو بر شما با و لعنت خدا و لعنت من انتی مختصرا من الوسط و عینا من الاول و الاخر مخفی نمایند
 که اصبع بن بنانه بصا و هله و یای موحده و فین مجمر و لون مضموم و یای موحده و تاسی شناه قویا
 مطابق نصیر حضرت سجده و صحیح البحرین و مطلع النیرین نام راوی اختیار است که تمنی آن بود که کشته
 جناب امیر را بصدیق در مسجد قبا که حالتش نفا از کتف لفین و انت پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 ببینید چنانکه واقع شده بود و ابوبکر عزرا خودش لعنت آن داشت لیکن لعینان می خواست تا امام
 حسین آن واقعه را بچشمش بنمود و او طین شد و بنده میگویم که معروفه اصبع بن بنانه و لفین و ابوبکر
 نه کورا اگر چه بهط باشد بعد از عالم اربعین که جناب امیر در آغاز امر علی آنهمه بود کما فی معجزه البساط
 سیوطی از جمله اول من هذا الکتاب غیر مع الضمایم الاخر و در حال خالی نیست و واقعی بود یا خلافت
 نفس الامر بر تقدیر ثانی بهم طعن بر صدیق و اصحاب اهل بیت او فاندیکه شیعه را باید از نقل این خرافات
 تو بگردان و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ایشان متردند و نشوند که از در و علوی پرسیدند
 که ایست بگو که برین در و علوی استراچه فایده حاصل شد گفت همینکه اکنون رستی من نیز عین کی متاید و تقدیر
 اول میان فرمائید که نوشته که حضرت در قبا بود و چنین رود و امجد لب قصه خصومت و آنجست بگریبان
 ستانی فارغ خطی می نماید اول دلیل اینست که اگر خلفای ارشدین زیاده بران میکردند و در خلافتهای خود
 برافراشته قصه نیابتی مجادله کنند کردن تا خصومت نمودن ان گریبان صدیق آنجست پیش رسول خدا
 که حضرت برای دفع امثال این امور چنان فارغ خطی مکتب بر قوا عددی و دینی و دنیوی از امیر ملیکه
 از جمیع آل عباس استقام حسین یا وصف کو چکتر بودندش گرفته بود و روی ملایکه مقربین ملاک و دم
 الامین بکرم را لعن امین و ازین جهت حضرت آنکشت بدندان میگذرد و فرمود آنچه فرمود که نتیجه نقص
 عهد و پیشانی چنین بود و مجاوره که مجتهد در آن میگوید بقصد یقاع که ای در تبو میگویم دیوار تو هم نشو
 پس چگونه تصور شود که جناب امام حسین از قریب طویل الذیل و رموش کردیم تا امیرا خصوصاً در رموش مبتدا
 جناب تقوی بر روی مبارک و روی زمین باز خلافت ان در زیدن که هم طبعی از مطاعن ابوبکر
 در کتف قصه میدین با عزرا و مثال حال او مثلاً در واقعه قرطاس بران نتوانستند الا آنچه جامع الیها

بران شامل است و در سابق بالکلیه از دیر تقدیر یکباره ای طومر موفیه برگزیده مثل سلمان فارسی علما و
 طالبان مجرب و کردند کافی رساله مجلسی و الا اول السیر و ایت اولیا اعتبار که نزد کثرتی و طومر سی و مجلسی الحاد است
 و از این کوچی خبر نداریم و در این مجلس بحث هم کرده شد که سلمان رکن اول بود از انان را رعبه چون او را مجروح
 کردند و انصاع که نه حضرت را دیده و نه بخت شریف و شهنشاهی از مشاهد قایم گردیده چه رتبه داشته
 باشد و اگر حکایت بهار دانش از ترتیب دهند که زن در آخر گفت که با چشم من و چشم گویم در این عالم
 بسا باشد که بینه و گاهی بتاوی و در و اجاز امام که میخواهی و او تعجب از دیدن و او تصدیق نمود و نفر
 قطعی است و در اول السیر باید که محلی عنه بوده باشد و او محال و اگر تشریح فاختی دیگر نشنوی البتة که تحقیق لازم
 بیانش از آنچه راوی از حضرت علی (ع) نقل کرده و احتمال دارد و اول آنکه مرانی شریف
 و مکتوب مشیحی خلیفه اول (ع) است متوجه باشد معاذ الله و دوم آنکه خلیفه اول (ع) مامیه لغو و باند و
 بر دو باطل است اما اول پس از آنکه بار ما در این مجلس نیز منقول از کتاب کار مامیه دیده باشی که حدود
 در علل و غیر آن ابوابی فصول منعقد کردند که جناب نیز زیاده و دعوی سانی و مجاور زبانی
 با خافا کردند تا بکشتی مخصوصا با صدیق میرسد که گفته بود علی و رعیت مختار است خواه بملال و خواه
 نیاز چنانچه بر تئیه رافضی و در کتاب سیاست الامام نقل کرده فکیف پیش رسول خدا و سبی قبایلی
 اسمن مینا و علی تقوی که هنوز ناب ندید و موزه بهر کشید و زیاده از این چه تصریح خواهد بود که
 خود مستر بر قرار خود را با و له تقلید نیای است مدلل فرمود که مامیه مصلحا و کسیکه فرار کند و چگونه
 بگیرد آن طرف مقابل است و قوا و اوجیت و عقل چگونه بخیر کند که امیر المؤمنین (ع) تفسیر است و در آنکه موجب نزد جان
 نورش گردد و عیاض ایا الله از دایره ایمان خارج شود چون نامه اعتبار و در قرآن و در عیاد و در گشته و گشته
 اگر میان صدیق (ع) از و محال باشد پس نخست بدندان گزیدن چگونه مفعول شود و چون حضرت علی (ع) علیه السلام
 ابو بکر و عیاض ایا الله است و انفسی که گوید تصدیق چه خبری که پیش از این در این مجلس از روایات اصول
 مامیه برگشت و انهم نیای قطیعه قرآنیه موبد باشد و با استفاد رسد و دست لال امام عظیم بلکه کلینی ایشان را
 چگونه موضوع و مقرر می شود و بروایت هیچ که صورت به بین کاشش میرس فکیف که حضرت امام جعفر در
 کتاب مخوم از تفسیر ممتوع یا شد پس عیاض و شکله انجیدیت را بر نام مقدس شهید که بلا اقرار کردند و حال که
 و در وقوع امام عظیم شیعه قبل از این مذکور شد که مکار و عذر او را یا مالی نیست که در بعد او چه اندیشید
 و چون انجیدیت عظیم از مملکت رسید در اضلال خلیف چه قدر که گوید اگر چه بشود او بر این امور اکتفا کردند
 و او و ضلالت دهند و اگر گویند که در قیامت چنین رنگ خواهند بخت که این متر و کالبدی در مسجد قبا
 دید و برایش خود در اند گویم بخیر خدا عادل است نه ترک اجیب یکند و خلاص طومر عقل میرود و در هر
 حکیم سختی نداشت شود که مر و در جلد اول دیده باشی که حضرت از امیر خواهد پرسید یا فکین میرسد

فرماید که اتباع اگر نمودم و در محبت اصغر جانم و بر اصولی رفته کذب محض بود که جامع فتنه ملایک بود
 سنارالین البته لازم آمد که دشمنانش که رفته باشند در و مصیبت گرفتار آیند پس چه یار که باو گیرد
 شتی گیر و در او نیز دو عیش جاودانی را که با سوختن بر قیصله کردند و چون از خلفا سوال کنند بر وایت
 رفته گویند مخالفت و عداوت با فلقین کردیم عدل نیزی باید دید که دریات چنین صادقین و مر و عین
 دین را فرماید که بدو رخ برید فایض که مستعدای یوم نفع انصافین صد قسم معادله عکس کشید چنانچه دانستی
 و نزد معتقدین کلام استادت کریم و در غایت کمالی فصل در حق من غلط و در صلحی است و در دست **س**
 بهشت است آنجا که از او نباشد کسی را با کسی کاری نباشد و او عجب از جمله آنکه فارغی که پیش ملائکه نشسته
 یکا خلفا نماید و ملائکه نیز از شدت سکوت در زیر دهن یکدیگر با ناله آیم قلیند را با و بکنند و خلفا و صلیب
 جهاد بر منزل قرآن مجید نمودند و از جوارش غریق تا دم و شام و ایران نورایان را منتظر کردند و خواندند که وجه
 فخر خطی میان کنند غرض این چه بود که عامه خلاصه خلافتی مخالفت ما را از روی یکدیگر و پس حضرت بر اهل بیت شد با
 در لوقه متوجه و ما را از کفار بر آوردیم و غیر از خدا چه ملک روست ما بود و از نعم رزق هر کس از ابدیت و غیر
 رسانیدیم و در باقی که نسبت بدولت کفار هیچ نبود چنان دادیم که از جوارش شرف تا دم و شام
 و ایران تقاضا نمودند و در فخر خطی این هم مندرج بود که اگر چه که بر مندم کنند نباید توقع کرد
 الی اخره و ما ناسک کعبه روح و اویم و بنیاد انیمه خیمه را بر آیات شکره که با بلند نهادیم و از مسلمانان را بر
 نیکو داریم و ایشان هم که از اخلاف میگردید چنانچه بعد از اخلاف مایه توقع آمد البته بهر حال اسلام طمعش کفار
 میشدند و اثری از اسلام و مسلمانی نمی ماند و اهل یتاد کعبه را مندم می نمودند و از قرآن مجید تا حرفی را باقی
 نیکو داشتند و قبور مومنین را می کنند و بدین وجهی شان را میسوختند و الحمد که کبریا بر ما چون مسلمانان
 از اهل شیکا بقدر رعایت هم صراحت و سلسله دین و ملت را هم گنجینه و شیر و مشک را هم بهشت و درجه بدرجه
 پس خبر خدای تعالی اهل استحقاق رسید برین هم که اهلان و کرامت نظم نام خطی باشد که در مساجد و مکتبها پخش گشته
 و در ایم از هر ملک که بهر زمین و ملک هر گاه کلام خیر باین مباحث شد و تا با نیابت رسید یا در تفسیر
 چه مضمون در لاف و گزاف اکنون عثمان خانه بیوی آن مستطیع میسازیم قول را و چون انکامل سنت آن حضرت را خلق
 چهارم و در اهل اطاعت میدانند آن حضرت تحفه در باره جناب میر این اعتقاد و شکی نیست و مقتدا اهل سنت بود و در
 و تو صفت آن حضرت منسوب و از همه مجتهد فانی پیر و بهمانی و هم این متن خطوات شیطانی و بر هر قولش ناصبی تزلزل دادند و
 بقول خویش لیکن بنیاد الهی و مقتصدای و حقایق هم شاکا که از ایه استثنای آن که در اینجا افاده کردند که مذکور
 فسر خودشان نه زیرا که در هیچ از و تو صفت کفر و دشمنی آنجناب است العیا و بانه و انیمه هر چه در انیمه فسر خودشان
 فرمود که با تامل فستوم علی انجائین کمالا یعنی بخلاف نظر افق که بر حق خود در جاد کلام علای و محمول
 و زینهار و در آن است که رفته البته هست که صحابا به گوید و محصل صحت آن در حجم این بر این

محدثی بنی مین میر و پس درستی ابل حق یکی ابل باطل و در حقیقت علی و شمس و قمر و شمس و قمر
 الشقیق با الشقیق جناب سید المرسلین و شیر نریان و شاه مروان و عالم علوم و کاشف معقولات و حل
 مشکلات بر زمین است که گاهی مثل شخصیت کلمه رفیع بر زبان صدق تر جانفش از فرقه و نفس پیغمبر بود و در
 از دعا و فعل در قلب عدل و نیامده چندی ای آنکه مدت عمر کج و وارته و اوفات بقا در آن مانده قسم میگیرم
 مجتهد را پس در راه و هو شر من القبول الفعاری و شیطان الاطلاق انکشت نامی فانی که راست بگوید که از
 هر دو نه سبب که ام یک نرد و عقلمه قبول تواند شد بقول دشمن بان دوست شکسته چه بین که از که سبب
 و با که پیوستی نه انیمه تعقیبات و خوانا نقش دلیل نه است بر آنکه مجتهد از مالی محقق لوح درین کتاب و طلیح
 اعتقاد ریاسته و فخر الله شمس بحر و قد ابتلاه بمر فیس الشقاق آنچه گفته که گو یا معیاره فیه این العالم
 آواز که پیوسته است لیکن آواز که پیوسته است ای محراب بیت الاحرام بر گفته شاعر انشاد و حال تمسک فرقه و فساد کمال
 عسرت طاهره انان قبیل است که شکر کن و شیرین و مال خود را بر نام حضرت خلیل فدای میکنم چندی و در
 پیروی انتخاب با وصف محدثات بودند و حق تعالی در روایات فرموده ان اولی الناس بالناس فی الامور
 الذین اتبعوا و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین چنانچه ادعای محبت کفار از
 خلیل خویش خودی تحرید نم نم بچنین دعوی دلای رفقه که یکم که جناب میر حسین و بی نامی کردند و جناب
 امیر طاهرین جان طریق سپردن هیچ ندیدند سر موسی یکا پس از تبر ب حضرت امیر ابل بیت باشند که سر و
 شان میماند و بر اخلاق این بزرگان بعد از صفایر وند و از غبار و کینه منوره اند و شب روز دعا از خدا ای دعا
 میماند که لا یجعل فی قلوبنا کفرا الذین لا یزالوا و عجایب الاعانات آنکه در مجلس از مجالس جناب که این سبب
 سیرت و با وجود و در اوله جانی هیچ هیچ بودند چنانچه شیخ حد بوستان گفت ع در حل آن رده شمر و نیامده
 اتفاق بنده را پسین بحث و اتفاق برین مجلس که از ارا خدا پس همگان شمع علم من متوجه گشتند گفتن این
 بلند و اوانی و با لاخوانها چه بود بعد از بیان دعوی دلیل بر فرقه استند عا که فند که ختمین هم چیزی گویند
 گفتیم که در این معنی شک نیست که هر دو فریق محسوب غوی و لا اهل بیت رضی الله عنهم اند بلکه شیشه بر سوزید و ملازم است
 میمانند ولیکن برین محبت چنانچه چنان آید که این هر دو گونه است اتباع سیرت و اتباع صورت ادای بسیار مشکل
 است چنانچه رساله اهل حق مجید و رفعت و میان اخلاق و ریاضات حضرت امیر ابل دلالت دارد و شیر مستند
 در تالیفات خود باین رساله اعلان میکند و این رساله صفات شایسته شکار است که انیتا از ربه تعالی و صفات
 پیشه را می متحرک در و عیله سر سر می باشد و برگزیدن حد می که هر گو که در غرض از ادراک کام محسوس است و
 با دل بسیار نسبت آسانست و چون هنوز حضرت امامیه و اختیار این امر سهل فرود مانده اند دعوی اهل بیت
 از ایشان پس عید است چون این سخن بطور محکم بین اهل حقین منتظر رده و همه کار بر مجلس مذکور است
 داشتند سرنگون شدند زیرا که دلش تراش بودند ولیکن کلام اهدامت چنان در نفوس شان فیه تر شد

که بعد ازین در میان منتهی قدمی نه نهادند و می اگر بر گشتند و می بر گشتند شوقی و درین نشانی و لبر و لعل
 و بهقانی باید دید که در مقابل اهل سنت که از بیان و دل برآید و اصحاب قدس استند و در سینه و اجتهاد و تقوی
 خاطر بقیتند و سالیان و غایب و شش و نیم بودی در گشتند چندین جای حمله و بلند پروازیها و نیایان از زمانه حضرت
 که از این طنبور نواز و رقاص عندالرقاص خواهد بود که بهایت را انکار و عوی سیرت آثار نهاد و اهل دین
 بر جگر و ذکرش در مجلس و درای عباسیه بر ریش شائل که حال جعفر سپید خندید که در جای که سخن کار حسن ثنائی
 یکبار و ذکر چنین فضا که دلی با یک فاسق معین یکبار و در این بر مضرتی دارد چنانچه از امور و عالی در کانی بطریق
 تمام می اگر و پس پسته اهل مجلس استند و باز و دلی و لی که فرغ نکند و پیر خستند و فرستادگان غلیظه برای
 علاج که روز و شب در نماند و دو بود و نباید وقت اصولیه بر اقامت این اندر یادگار این جنبه که جایگاه میهنه که جعفر
 که اب را توابع کردند و الحاد و زند و خویش را که در میراث یا رسیده از صفحه مستی خوانید و احادیث امام الایمه
 محدثین شیعیه را مورد گم و راند و نیمه خیر بر داری ریش نیست و نمیداند که قدما چه لطیف گفته اند که حریفان تراز و بعضی
 را یا به بنموده شعر که در اینجا نیز استند ریش دراز دارد این مجتهد و لیکن شکر غایت و داری و در ریش طول
 خواندند اما دامن صدیق و فاروق پس اینچنان و مستی داشت که کسی از آن مجتهد اندید و دیگر بنیدر کار
 کتب سیر و تلویح مخفی که اندیشه که بعد از ده گری یعنی وفات خواهد بود و مسرا از اقامتی و ادلی تو
 داشت که زنده ماند و هر چند تا مصلحت دست برد و اهل ارتداد و سلیم باشد که زیاده از حد بنظر امر تدوعی بنیوت با قوام
 خویش بر معنی اتفاق گشتند که هر دوگان را اهل اسلام در کوزنگ از زندان بندگان چه رسد و درین سوام غفلت و کجای و
 که بعد از این خاطر با در حالت سستی که بدفن شمر لغت بر دازد این رای جهان را می خنجر بود که در حفظ و حرمت از صحت
 گرفته و کبری را بر عهد او بگماشتند و دوازده کفایت کونسا که از هر گوشه بر گشتند بر آوردند و اگر ایشان باینکه موقوف
 خنجر در این تدبیر کار حضرت امیر بود چون بر اصول اقمته متوقف استند که خانه خود را بنید بیری نگا یار و نه پیر تقیته
 میداران وقت از دست رفت و در پیشه جامع الاخبار نیز از فکر افتاد و همچنین این دو بیت کلین که نزد آن عهد و حال دارد
 و امام از بنیان و دو بر بیابان و حمایت خاتون بنیستند و باید و اگر این محتاط و حرمت بود قوع می آمد حکم بود
 که خاتون یا چنان شکایت استبار که کشاید که هر حرفش و شام علیک باشد الغرض چون انتظام و حرارت خود
 بود و چه حفظ و چه بیدار و غفلت آورده اند که چون وزیر شایه جهان محض شمر و بادشاه و مودع و انستد بماند
 سلطنت و قانون سلطنت اعیان و اور و قن از زود و بجز عبادت فرمودای وزیر نیک محض بعد از تو این کوه انستد
 بر دوش که نم لایزال گفت این بر کسری باید نهاد که خوار است و یا و داری انتظامی محفوظ باشد و بریز مقدور بر
 اصول طایفه موقوف که خود مردم در خطا جناب قضوی محادیت میکردند که امیر المومنین شجاعت و دستور حضرت
 دارد و لیکن تدبیر محاربات و انتظام افواج او را حاصل نمیشد و تا ثبوت بحواله فتا دو این جنگ دوم سردار در
 القرن در روضه الصفا که شب و شب اخبارات او را ذکر میکنند و میگویند که دران ایام توفیق زندگی اندر یک چشم

بهر زنده نباشد منت محترم و توبه ایشان برآوردم که نزد اهل انصاف بایماند که از احسان و عفو و بزرگواری است بر دامن
 چنین بزرگان چون من انصاف نخواهد بود و از همه بالاترند بر سر در عالم بود کسی که جنبش هوا و
 خلقت ممکن بود و قانع خطی حکم نویسانند تا بدین حد صدق افتد و با لایزال که کار بر نفس هم بعد و در
 در عفو ان اعتراف بدان دارند و تا امر بر هیچ تاب گرفتارند و این سرود در تامل و تشریف آن میگویند
 و مانند کربین و مضطرب بنهای پریشان میگویند و تفسیری آورده و چون سنا چنانکه نزد رسول خدا است
 هر چه در بیان خلافت ایشان را مرتبه تقدیم دادند و کان و کان حتما مقصود منصب حضرت بهر احوال است و
 رضای جهان فرین بود و درین لازم آمد خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله که برای استخار آن امام اعظم ثانی در وقت بعثت علی
 انصاف است و در هیچ الحی کشف الصدق پراخته و لیکن مقتضای این که فی الاضافه در سیاهی از مطاعن سیاه طین
 چنین غیر محض و توفیق عالم اجتناب از ذرات هر که خواهم بدین کتب و امثالش بر دارد و قول بنده امر سازد و نمونه
 تحقیق و با علم الهی قوم نیز درین کتاب سمت ذکر یافته من شایسته این و آنچه تقلید کفالت کشمیری که است و
 بد اوست و بار و نجد و بودن حضرت علی بن موسی اسطری چند نوشته و او مقلد قدایی خود بود و جوابش آنکه
 او کرده مقلای حق شمرده بجای آن دارم که سعی خود را از کارهای دنیا پرداخته بپرشد که تقی بنده نیست
 است از کجا لازم آید که اثبات و حق خاص بر ابرگی موجب نفوذ و معذری شود و از تسلیم آن چون جناب امام
 موصوف و در چستان بسیار مسلح گل نیز امید به عجب باشد چنانچه صمد بن اما میسر باشد
 و در دین نیست هم باشد مثلاً در اختلاف بنی و شیعه متعلق تمیز و تفهیم اند که از جمله ما برین و انصار
 در خلافت صدر و ثانی و قول یار و مریدین خملت شیعه در جواب بعضی از مقامات الفلاح لطافه انقال زیاده و
 و مسئله گنج سوزی که صاحب تخرید در فقره مخالفه فقه ایمان خلفا ثابت نمود و رای جناب امام
 تفسیر منار صنی الله عنه چنین باشد که حب لیض هر دو فرقه چون بنی بر قواعد الحب و السیف است
 است هر یکی محذور و یکدیگر تواند شد زیرا که اصل سنت راجع ایشان اینجهت میان میکند که آیات قطعیه
 منتهی همین است که بسیار و کوششها بسیار در تریج دین مبین و شریعت بجا آورند و ستمها
 و مصایب را بقیه و لا تخشیدند و رضای الهی بتاکید که فوق آن محمل نباشد از قرآن مجید برمی آید بخصوص
 ایشان پس البتة لاحق مدح باشند و از آنجا که نزد شیعه مناقب اهل سنت را پایانی نیست استحقاق زیاده و
 در باره خلافت جناب امیر مومنان و معتمد علیهم السلام پیش از پیش ایشان ظهور انجا میسر و چون
 خلافت را از انجا صرف کردند لایق تدبیر کرد و در پیش حضرت علی رضا که کبر العظم و میان اهل بیت
 کالشمس مبین انجوم بودند اگر برای جد امجد خود چنین راه توجیه کشانید و از در محاکمه در آیند و هر یکی
 را بر توفیق و رافت خود بستانند و قدر ایشان بپذیرند یا عث حیرت نخواهد بود و اینجهت در پیشگاه
 از انادات رضوی رضی الله عنه فقه الرضا را هم ندید که صد و نوزده و در تخرید و توجیه آن بکار برتوی

و دیگر آن را در تفسیر تحریر سیرت و با در بیان سیرت و اول مستطرد و ابواب مفصله پیدا
 و هر یکی از مجتهدین را مأمور بطلان آن ساختند پس باید دید که این جناب و سلسله غسل و مسح و طهارت
 چه فرمود با وجود و یکدلی و این و آخرین شیعه و فرمایند که در این سنیان را بابت غسل یا بقیع و حجره و
 و ز راه راقعه الفقهار است و اصدق الصادقین رفته و بار کعبه و در وضو پای خود بنشیند چنانچه از راه
 و محصل سخن بدان میرسد و غایت تفهیم و تدبیر ایشان بدان میگردد که ایشان تحریر قرآن مجید میکنند
 الغرض تحقیق و تحکیم اجتناب از این باب چنین است که قرارت تصدیق بر هر دو متوسط حامل و حی و غیر
 امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آید و اتمامی اول حکم غسل است و مقتضای
 ثانی مسح است و عبارت مفسر بابت و بشارت را بر ابی حمزه سالک دیگر نگاه میدارم اگر توفیق طهر
 شامل سال می باشد و آن را یاد میکنم که این مقام تعلق است بخلاف آن کتاب که تسویدش شروع
 نموده ام و در آن بحث غسل هم با بالذات میانه من و مترین جاری گشته و در اینجا صناد و تعلق آمده
 این حرفی که شنید می تعلق بدان دشت که جناب امام علی رضا چنانچه مجتهد و دین امامیه بشنید تواند شد که بر
 مذہب سنیان همسیرین طور مجتهد شوند که تا به سنیان از راه افتخار با وج عرش برین رسد و هر یکی
 معنوی این بیت او انما یدرس کلامه گوشه و هفتان با قنای سید که سایه بر سرش افکند چو نتو
 سلطانی بداد اگر کلام و معراج شیعه بنام کلام بطول انجامد که مسئله متعبر عبارت از آن است و مقصودش بیان
 نیست که از نظر عام پوشیده باشد که اگر شیعه بدون آن از دنیا رود مانند کسی که بر خیزد که بینی او بریده باشد
 و بر نظایر است که گوش بریده در احتیاج غیب خویش تواند پوشیده و بینی برید و قبح علایمی نتواند یافت با بحال جناب
 موصوف و کتاب مذکور از چنان شقیقت بر حال کسی از سنیان مبذل داشته که در عهد شکریه شرع را بدید که
 بی اختیار حکایت بنبرداری را یا خواهی کرد که گفت این خانه رو خراب کرده است و آن مقام از او گرفتار
 مانع است و اگر فرض کنم که بندگان سنیان بر آن جناب که گلش همیشه بهار صلح لگشت او بود و حال است خواهم
 که از زنی مجتهد که حضرت رضوی خود را پیوسته بود لازم نمآید که از سلب بن قیدی هم نباشد چه بسیار
 علمای مجتهدین نمی بودند و محض علم بودند که در آن این قیدی هم ملحوظ باشد که علی راس کلام و مواردی
 عربا که تفسیر قاضی صراحت بن بضاوی و مواهب لایحه و دیگر گفته اند که در سنیان است که معجزه خاتم
 می باشد شلاق قاضی جابجا میفرماید که لحاظ نظر رسول لای و نیز در کتب سیر میگویند که حضرت را منصب
 حاصل شد علی راس الاربعین و بیشتر معمول میسر است که چون قیدی در کلامی باشد و نشی بر آن واقع شود
 قیدی میگرد و در حکم ایجاب مقبول می باشد و بینی که در جبارنی زید را کبالتی را کوب است نه نشی مجتهد و پیغمبر و در
 باک انعم و جمیعون نشی جمیع مقتضای است نه سلب بیان چنانچه علامه قناری از در شرح مختصر مفصل فرمود
 الغرض از جناب رضوی محمد و در این سنیان پیش از آنکه ضرری از یزیدی با ایشان میسر شد که در صفت سنیان

هنوز برای ایشان منسوب است که سیاق را برای اقتضای درین دنیا نگذاشته اند و چون در عرفی شیعیه بعد از
 ملاحتله فخر الرضا شکست نمایند یعنی کلام ابوحنیفه در مجله و درین شمرده و نام حسن بن زیاد و ابو لوی برده و غیر
 مالک را برآورد و نشانگر او را درین جماعت نوشته اگر ایشان درین اصطلاح دلالت نباشند اجتهاد شیعیه که برای
 خود است که از این دو صوفیه بل سنت که اتفاق بر آن دارند که این باب بر طریقت است و در اتباع او میگویند و بر این افتخار
 دارند و میگویند و از سنت رفته میگویند که کن اول اینجاست این و نیز میگویند می نمایند بدی که می فرستند
 و هرگاه و محاوره در این لایه را در اینجا از کتب معتبره نشان دادیم بعضی سر و دقتی که هر چنان می توان گفت که در نزد شیعیه
 تصور و در سر غایت حقیقت نبوده و مثلاً از نقل عبارت کتاب که بر غیر ضابطان اینو از غیر میگویند که مثل این را نیز
 که از علما و اعلام و سیلابی است و جماعت شهادت میدهد که درین و در سیلاب امید و راجه نیا جانیست بن موقوف از راجه
 اسلام است و نیز پیش ازین گفته و تکیه نموده بر این عبارت را بیان کرده که در اینجا نیا جانیست و در سیلاب امید و راجه
 بودند و این غیر ذلک من المقامات است ذکر فی حدیث الکتب و التماثل علی اعتقاد هم و این بر آن است و اول دلیل
 است که در غیر شیعیه یاقین و در تجدید این پیشوایان گفته و ملحوظ است و در آن اطفال بل است و در آن توان دریافت که
 ایشان کلمه و ثمانی را که قرآن مجید را میام عثمان و اندکمانی الکافی اندی نقول فی عقدان تحلیلی و این الیه
 و دیگری خلاف است و تقویر به معنی اعتقاد کنند و این است که این چند در چون و در تجدید این هر دو معنی یقین با
 که ایشان مجید و درین پیغمبر اند و نزد شیعیه ثابت شد که تجدید رضوی برای شیعیه و اوست نیز محمول بر غیر فقه است
 و در محمولی از این چنین تواند گفت که این جماعت صاحب اصول که با عترت پیرو هقانی از علمای اهل سنت است و این
 از هم در کتب نیز ندیده که شیعیه را در این است یعنی زید شیعیه و اذنی لقب داده که بر این از امان و شام است حکایت
 و در سبب و شان عداوت اصحاب سالت آف از واج مطهرات و از این جناب سید از اهل سنت است الی غیر
 ذلک من تحریف و تحریف عبارتند که کور را به عتبار با راجه یا اگر رسایل نشان که در وقت تعقیبات کرده باشند بطالع و در
 مورد القرض به بیان وانی و خیال شایسته و در هقانی راست و اوستا شده و بوالمراد و انیم بخیاں یاور و کور
 امام محمد باقر رضی الله عنه نیز بر این فخر و باشند امام رضا و راجه یا بهر چه میگویند و از این بخیاں و زمین است که آن امام کاظم
 از اهل سنت مثل قاسم حسن و غیر جماعت البغیر و در آخر تایید و این شمرده شده و چنانچه عقرب است
 صاحب اصول آید پس راجه یا بهر چه که سطر مبتدا و است امام رضا بگونه محبه و خواهند بود و هرگاه معنی خواهد
 که کور زمین است که پیرو هقانی بار بار میفرمایند معنی عبارتند که کور و در آخر بحث آورده یعنی و کان علی اسماء الایة
 من اولی الامر عمر بن عبد العزیز چنین خواهد بود که در سر حد اولی عمر عبد العزیز حاکم و رئیس بود و این بابی است بدیهه
 لازم و تأیید و در راجه اولی حال و معنی و این است اصفیان و رسال ششم راجه و درینا بر دشته باز چار سال و در عقب
 زید بر گذشتند بهر عبد الله بر دشته کاملاً و در تحت شیعیه که در بار عبد الله اول و او تقدیم تا آخر و میان ایشان عمر
 عبد العزیز بود و پس سر حد که چه تصور نوشته و بر هقانی تحریر او متکسبه ویدنی است و در آخر فخر و هقانی و پس

که قطع نظر از اجتهاد و تالیفات دانی بر او تم گشته و جناب پیر هارث با تئید قلم نظر از کشف و عرفان و درین قریب
حال داشته اند و انجیب جدا و زیاده از همه تعلیم دین مجتهد و لماسی مؤمنین می نرساند که بدین تحقیق
این دکان خود را لایک لای دیگران از شش دکان غارتیدن را در نظر نهاده اند این کار بهر دوایان است
نه دیگران چنانکه بزرگان نوشته اند که جمیع دوی سسی را از راند و در دکان غارتیدن بران سود کرد
الغرض مسرت اهل سنت از نفی تجدید هیچ نیست چون اصل تقنین باقی است بغایت این دوی و اگر در بنیام
اندک غور را کار فرمای مضر فی شدید بر او شیعیه ناست تجدید مذموبل مایه بسوی حضرت رضویه بر آید
بیانش آنکه تجدید و ترویج نه بهیچ دعوی بسوی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه عاده متصور تواند
و آن بدون ترک تفتیه معنی داشته باشد پس اگر ترک آن سهوا نوده باشد البته سانی مذهب جمیع
که ایمیه تشریه اندازد بسوئیان و اگر عیال بود و از هم آید معاذ الله خروج از دایره ایمان چنانچه خدا و الان به
اصول فیه رفت و شد فیکت که مخالفت لال کتاب و دستور العمل بود و نیز سیکر و وزیر که جسد و دس
یعنی امام جمعی را و جعفر صادق بزرگای کلمی کسی از تفتیه مستثنی نبود و کما مر فی ذلک المکان مامور باظهار حق و امام الام
نگشته کمالا یخنی و چون دعوت الی الله بنیاب شد که بر و آید با جاد و از هم در پردهای فرو بسته و و فضا و نه غنا
در تحت اثری فرد و فقه تمام حجت چگونه شود و از اینجا است که آیات انبیاء و مانند آن در قرآن مجید و
و نیز من بعد ما بیناه للناس فی غیر ذلک سید و حجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس بکیتید که ما
ایشان با استفاده و تواتر رسد و حکم کرده اند معاذ الله که افقه و بوده اند قریب است که زمین تا تحت اثر شریف
و از تلامذه عجله بدین با و قد و یا نش بقامه قاردن برسد و هیچ دانی که مجتهدین و مقلد و پیرو حقانی مگو شود
عبارت جامع الاصول را بر احدیت کرده و پیش آنکه اگر و کر سیکر و نه کاید ایشان پیشتر نیست و تا بعد ایشان نشنیده
سیود و منکشف میگشت تفصیلا آنکه مختصر شکوه شریف از جمیع الاصول میکند که علماء و توادیل بیانش کلا و
کرده اند و هر یک اشاره نموده بسوی کسی که از مذموبل و باشد و حدیث را بر او حمل کرده و او لی است که حمل کرده شود
بر عموم که لفظ من بر او اجماع اطلاق کرده میشود و محقق بقضا نیست آنچه تمام است بقضا اگر چه بسیار است انتفاء ایشان
از روسای و محققان و قاریان و اعطان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین سیاست
و عدل و ادب و آوردن و طیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان تفع می بخشند و ضبط کردن
آیات قرآن مجید و احادیث که اصول و ادله شرعیه است و زاهدان تفع میدهند بمواعظ و ایراد محققین بر بقوه
ولی رغبتی از دنیا و لیکن سیکر برین کار مبعوث شود و مناسب نگردد مشار الیه و مستثوره باشد در هر فن از این فن
پس خاتمه باب اولی از صاحبان حکومت عمر بن عبد العزیز بود از فقها محمد بن علی الباق و قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر حسن البصری و محمد بن سیرین و غیر هم من طیفه تعلیم و من القدر
عبد الله بن کثیر و من المحدثین ابن شهاب الزهیری و غیر من التابعین و تابع الامم السالطین و من

را س امانه تائید من ابوالی الامراء المامون و سربل افقوا بشافعی و احمد بن حنبل لم یکن مشهورا و الحسن
زید الدلوئی من اصحاب الحنفیه و شمس من اصحاب الک من الامامیه علی بن موسی الرضا و من القدر
یعقوب الحنفی و من المحدثین یحیی بن معین من الزیاد و المعروف الکفری و فی التائید من ابی
الامراء المقدر بایسته و حمیرم از طبقات شان و از قاریان عبد القدیر کثیر بود و از محدثین ابن
نوری و غیره و از تابعین قیس التابعین و در خانه بایسته دوم از صاحبان حکم مامون است و از
فقهائشافعی و احمد بن حنبل را وقت شهرت نداشت و حسن بن ابی الدلوئی از اصحاب ابی حنیفه و شمس از اصحاب
ماکک از امامیه علی بن موسی که لقب ان جنایه مناست و از قاریان یعقوب حنفی است و از محدثین
یحیی بن معین و از ابدال معروف کفری و در خانه بایسته سوم از حکام مفسرین است و از فقهاء ابو العباس بن
شیراز شافعی و ابو جعفر طحاوی حنفی و ابن جلال الحسبی ابو جعفر از اسی الاثنا عشر متکلیف ابو الحسن شعری از
قاریان ابو بکر احمد بن موسی بن جابر از محدثین ابو عبد الرحمن النسائی و در خانه صدی چهارم از صاحبان
ریاست قادیان است و از فقهاء ابو حامد سهروردی شافعی است و ابو بکر خوارزمی و ابو محمد عبد الوهاب لی و ابو
عبد الله الحسن الحنفی و حنفی موسی برادر شافعی و از متکلیفین فانی ابو بکر الباقلائی و ابن نور کفری
حاکم بن البیع و از قاریان ابو الحسن اللحامی و از ابدال ابو بکر الدیوری و در خانه صدی پنجم از صاحبان ریاست
مستطوره بایسته است و از فقهاء امام ابو حامد غزالی شافعی و قاضی محمد بن علی الرازی حنفی و ابو الحسن الرازی
حنفیه و از محدثین از ابن جابر و از قاریان قلاسی اینها که مذکور شدند بودند از مشهورین در دست مذکور و هر دو
تیر کریمت که مذکور شد که صدی که زده و در آن زنده باشد و عالم و مشهور و مشارالیه باشد و الله اعلم
انچه طبیعی نقل کرده و بواسطه الاصول و درست نیست و در مرجع کرده و پیش از رجوع بلوم پیر و بهائی چنان بود
که انجام داده و اصل ناقص است و کشمیری نموده و در بایسته مفهومات خویش را غایت فتموده و لیکن آنچه معا و می شود
اینست که کجی و حق پویشها مخصوص متاخرین ایشان است که بسبب کم مانگی و در علوم همت خود را صرف
بقول و قال می کرده و بحث و بحث بهیله و با مستور میازند و الاقدامی ایشان باز بالمره از حق نیکی گشته چنانچه صاحب
جامع الاصول که عبارت از صحیح شریف در اثنا عشر مجلد است اکنون در کتاب جامع الاصول بعد از تکرار حدیث ان الله
سبب بینه الا تم علی الناس کل تاریخ من بعد لما توهمانه کوسا فیه و ترجیح داده لازم نیست که مجید و دین یک مردم
باشند و بگویند که این سخن بیکران از انبیا و انبیا و السلام اتی علیهم السلام فی افکار الارض و فی نهج الباشافعی و ابی حنیفه و ابی
و احمد بن سبیل امامیه و من کان المشارالیه من هو از علی راس کل مایه سنه و کذک من کان المشارالیه
من الطبقات و اما من کان المشارالیه از سبیل مذکور و غلام کین بن من مجتبیان عیسی سبب امام بعینه و لم یکن فی
ذکال الا که لا ولی و کان کلاهما من اهل الارض و علیهم السلام فی نهج الارض و لا یجوز فی نهج الارض و لا یجوز فی نهج الارض
فصل فی الاسلام لیس بخلاف کان بن العقیما و ابی مدینه محمد بر سر عیسی ابی قریه و القاسم بن ابی بکر الخدیجی

و سالم بن عبد الله بن عمر و كان بكه منهم مجاهد بن خنيس و جهم بن عبد الله بن عباس و عطاء بن ابى رباح و كان
 باليمن طائفة و بالثمام كحول و بالقوقه عامر بن شداد التميمي و بالبحرة الحسن البصري و محمد بن شريك
 و اما القراء على راس المائة الاولى فكان القايم بها عبد الله بن كثير و اما الحمد لكون محمد بن شريك البصري
 و جماعة كثيرة مشهورون من التابعين و اما من كان على راس المائة الثانية فمن اول الامر المامون بن ابي
 و من الفقهاء الشافعي و الحسن بن زياد اللؤلؤي من اصحاب ابى حنيفة و اشهب بن عبد العزيز من اصحاب
 و اما احمد فلم يكن له من مشهوراته ما يشبه اسدى و اربعين و مائتين و من الامامية على بن موسى الرضا
 حاصل مغنون ابن عمارت انيتت که در برابر ما به مقتضای حدیث نبوی میاید که پادشاه و قضا و غیره
 محمد بن ازندبیه حشمه که مذہب شافعی در ابی حنيفة و مالک و احمد و امامیه باشند بهر سید و در بانه ثانیه
 محمد بن سید امامیه جناب علی بن موسی الرضا بودند و حسن بن زیاد لؤلؤی محمد و مذہب ابی حنيفة و
 بلکه تا آنکه گفته که محمد و مذہب امامیه و رایه ثالثه محمد بن یحیی و مذہب ابی حنيفة و در رایه رابعه سید مرتضی
 علم الهدی عرش کبریا نام اینست که پیرو مقالی معتقد فانی نیز انبیا است صاحب جامع الاصول
 از میان انداخته که مذہب شافعی و مخرب استدلال ایشان بود یعنی جناب امام رضا بقول ابن
 محمد و مذہب شافعی است پس ضرورتی که همه ائمه اهل بیت شافعی باشند زیرا که به تشیع بعضی و تسنن بعضی
 کسی قابل نگشته و اخبارت محمد و از تلخیص بنده لغاری معلوم شد که این اشتر در جامع الاصول گفته
 بود که علماء در بیانش کلام کرده اند و هر یکی اشاره نموده میسوی کسی که از مذہب او باشند و حدیث را
 بر او حمل کرده چه این مضمون دلالت بر آن میکند که حنفیه حسن بن زیاد لؤلؤی را محمد و مذہب اندر مالکی
 اشهب بن عبد العزيز را و شافعی امام شافعی را و امامیه امام رضا یعنی هر قریه تخصیص محمد و کرد و بمان خود
 پس استدلال مذکور سابق شد زیرا که موقوف بر آن بود که این ائمه اعتقاد بدان وارد که امام رضا
 محمد و مذہب امامیه بود پس دعای روضه ثابت نشد و آنچه ثابت گشت دعای مستلزم مدعا نیست
 اول دلیل این باب را بر تفرع سابق دانستی که کلینی و رجال و علم الروای اهل ضلال را هم در خارج صدق
 ثالث و رابع بر مضمون یعنی بخیال روضه که لا ینحی و این کار که از محمد جالس و اما ستادش صادر شد
 خیانتی است که با دلی خود بر غیر عاقل ظاهر میشود و بعد از ادنی اصرار بلکه محمد و دیدن عبارت مطروحه
 بطور شری انجاء که انیمه قلیل کردن و آنچه بر ضرر بود در ادای امانت از اترک نمودن کار گرگ کمن
 مکر و فن است و کشمیری غدار و ریزه دهن اما آنچه پیرو مقالی از راه کوری و کورائی و یا تجدد رانی
 و هزاره چنانگی گفته بود که ائمه بدی راستی و استن لاف و کرافت خاصه من سنیا نیست که بسبب فساد و مالکی
 خویش دعوی کند که آغاز کرد مذہب صاحب تحفه و لیکن قدما می ایشان بالمره چشم از حق نمی پوشیدند
 برین که این اشتر گفته که امام رضا محمد و مذہب شافعی بود پس همه ائمه شافعی باشند و چون این زمان محمد

الحام الاكثر مقالات این مجلد فی توضیح پرورسته که قدای الهیست سینه شیرالشان را از مقتدایان خویش اعتقاد میکرد
 حتی که این معار را برای کندیب این صغیرا کتب رفته باقیات رسانیده ام و عاودا بجهت موجب التواصل میدانم و در
 نزدیکی تازه تر از تفریقین میاید آنچه وقت عبور امام رضا در شیشه شور که شسته که تلبیت هزار مرتبه از این سنت حدیث
 ایشانرا بترکانو شسته و مساوات اندکرا بجنبه را دشمن اهل بیت و امواج گمان میکردند چنین تعلیم و توفیر میکردی نمودند
 هم در دنیا و هم در دین پس باید از روح پر فروغ این کشته درین پرسیدن که آن هجوم و خوش فروزش از قدما میاید
 بود مثل صاحب تفسیر تلامذه او قدس سره و التفریق الی غیر ذلک من الشواهد و این مثل ان مرثیه خوانست که چون هنوز
 مشهور خواندی میآید تا میآید حرم سرلین جو شاده و نیکی سواری آسی و مردم می پرسیدند و در کدام مقام سیر اسواری
 امام حسین آمد سیگفت در سبزی میز احسن رضا یا امیرای یونس علمیان زیرا که در فین آباد غیر از این دو سواری دیگر
 نیست باقیه اندک کسی قابل گفت که یکی از حضرات امیه سی بوده بود گیری برادر فرض رفته بنده را در آن پیشی است
 ظاهرا که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قابل افضل نبودند که یکی سی و دیگری رافعی باشند چنانکه گفتی نمیکنند
 نفسه مرجع بالوفاق و اگر مراد اهل لفاق اندلیس از ایشان زیاده مستبعد نیست و در تبرع اجماعی باید رفت و سخن را در از
 میاید کرد در همین احوال تقریب گذشته و از کلام پسش مجتهد الزمانی هم واضح گشته که این بگزیدگان بازگاه کبریا
 مثل حضرت انبیا علیهم السلام بامور متکلفه مامور بودند و شرائع جداگانه داشتند و بنده درین ورق از کتاب مستطاب
 فقه الرضا باقیات رسانیدم که بخیری را که بزرگان دیگر باطلار علمای رفته تحریف ایت کریمه قرآنی و علامت نصیبت
 مینیداشتند لقیما حضرت امام رضا از حکم ربانی و وحی اسمانی دانستند قطعا یعنی غسل باید آورد و وضو مدلل نمودند
 و ستودند و متعذر آنکه حضرت امیر از امعراج المومنین بلکه از ان هم خالق ترلقین میکردند امام رضا برای امتثال خویش
 تجویم لغز نمود پس تو انکلت که حتی نیست که امیه بدی بر اصول شیعه مختلف الذاهب الشرائع باشند و برین قدر
 خود این طائفه اتفاق دارند که طاهر ایشان تسنن بود و با اینکه تفسیر را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش فرمودند
 امیه بدی بعد از ترمیم عبد الملک بن مردان ز و بروی سالی که بعد از شنیدن ستایش راشدین احوال تفسیر نقل
 کرده بود که بقل خود بروج نمیکش که از سلطان نظام الدین زبان معتبر سم از شنیدن که بر مروت شان قرون گذشت
 چگونه خواهم شنید شما گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای امیه بدی ولیکن رفته را گوش شنوایا
 انما که شنیدی قنای بدان که فقط امیه باشد سالاکه چون تالیفات متکلمین رفته یعنی هم از قدما و هم از معاصرین
 مثل مزین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدده لفظ شیعه را نقل از کتاب کور آورده اند و در نسخ ایشان لفظ
 امامیه بودی چون لفظ امامیه نسبت بشیعه خاص است و افرادش قلیل نسبت بادل البته لفظ امامیه برای ایشان مسوای بود
 میبود و متعین آنرا عشریه در قضا و طوائف شیعه گفته اند که از یکصد و نیم در گذشتند و این متعین رابعی نیست که قریب
 سه صد سال میگذرد این فرق محدثه که بعد از ایشان بهر سیده انکی دیدد بودند پس میدان قیل و قال برای
 مناظرین اگر چه با مضایف لفظ شیعه کمتر شد لیکن چون فرق امامیه در کتب کلامیه قریب چل میرسد البته انما میرسد

مدعی تجدید ترتیب خویش: ای امام موصوف که از اندیشه لاجرم بالش بدین ملاحظه می‌کشد که دعوی تجدید ترتیب
 خاص است و دلیل عام است و دلالت للامام علی الخاص و احدی الدلالات الثلث ایا از نظر ایشان نگذاشته که اهل مقالات
 عالم فرق ایشان بیش از پیش بر پیشاوند کما انما یبغی را برای تجدید مجتهد لتمام و در مقام نام یرم مابدون اما
 برسانی تشخیص کند از آنجا که حسنیه که از امام حسن است را در اعقاب آنجا جاری میکنند بدین ترتیب که بعد از امام حسن
 امامت بحسن منی رسید که رضا من ال محمد یقین نماید و بصیحت حسن مجتبی باز امامت بعد از آنکه پس از قائل اند باز
 یا امامت نفس نیکه یا باز امامت برادرش که ابراهیم بود و هر دو برادر در خلافت مفسور و دانی خردم کرد و در هر دو
 شهادت رسیدند از آنجا که نفسیه که نجیب نفس نیکه قائل اند بعد از امامتش گویند و عقیر بی طاهر خواهد شد از آنجا که
 حکمیه یاقین هشام بن حکیم که گویند امامت از امام حسین و ولاد او عبادش منتقل شده و امامان محضر صادق این سلسله را
 به ترتیب حرکت میدهند و منسوب الیه خرافات بسیار در توحید یاری غرض ملطابق اصول رقصه بر انگیزند بلکه توحید
 بر هم زده و مصداق نوشته و نفرین ایمه گفته بود اگر چه او را اثنا عشر پیغمبرش برین رساندند و از فقهایی
 سته گردانیدند از آنجا که سلسله که سیر و ان هشام بن سالم اند که بر وایت امام الحدثین رقصه در کانی و حدیث
 کشتی و ختم را بعد از امام صادق بخیران نگذاشته بود و چهار شیطان الطاق دایوس گردید و بالاخر در مدینه طبرک
 شجارت کرده بر دکانی نشسته پایا های میگردانید و از روی اختیار ندید به خارج مقررین دشمنان امیر المومنین
 میسوپ المتقین نمود و در دشمنی او با ولید که امام صادق بر که شک زد کا فر کرد و زیر که او را پدرم وطن تناول نمود
 و جابل و کودون میبایست و آن بزرگ بسبب شتمی اهل بیت اضلال مردم که شب و روز او را میزدند و بر چندی را بر ای قتل
 یا ضرب شلاق او میگذاشت علی نانی الکلمین المذکورین لیکن معنی آیت که میگوید لعلی یحیی منکم یعنی خود را بشمارد
 از آنجا که شیطان اندک سلسله شیطان الطاق که امام صادق او را از صحبت شریف خویش با بر فرمود پس اندک هر دو عالم
 شد چنانکه فرموده اند عزی که هرگز درش سر تافت و بر در که شهباز غرخت نیافت و او صاحب جناب بی سوار تر
 پر و اختند مگر امام زینبیا و صف آن املاق غلیم سوی خود او را بر ای ندان چنانچه در معنی و غیره از کتب معتبره طالع نقل
 کرده ام و اگر گویند که این معنی بر غیر علی صادق نیست یا بدو گوئیم مگر مقالات اهل عالم را ندیده اند که جمعی باینستش میکنند
 پس اگر امامیه بر سرستی او نمایند و او را میوه و سبزه عبا می ندارد و اعتراضی دارد و نمیشود و کما لا یخفی او را نیت اند
 کان عندهم من الفقهاء السبعة و افعم زاره و بدو شمرن الیه و النصاری علی لسان جعفر صادق بر همون الامیر الحج
 القادق از آنجا که زاره را بابتلاع زاره موصوف مشر من الیه و النصاری و غیره من الاوصاف الکما این معنی جعفر
 کانی ختمار الکشتی فی عده من الاوراق شیطان الطاق که خواسته بود که امام جعفر را در وقت امامتش بر سر
 انجناب گرا گرداند و با جعفر جعفری در عین سر کشتی مانند این عباد و بر هم خاکستر شد و در کتب با نیز تارت او یعنی زاره
 از امیر مدبری منقول است و این سلسله را کجا بکی کشید و هنوز از پایانی نیست و چون بحر سخن برسی نسبت تجدید این
 نه است به ترتیب جناب رضوی میشود بسبب محمد و بدون نه است با ما می لازم بلکه از انتساب فخر فقط که بدو می

[illegible]

در عین حیرانی بگویم وقت که در اوزدک بالحق المبین ای شمان عقل و دین قشع عیارت ایزدی ایزدین است و نقطه
 لاف کرات سانی و ابتاع هوا نفسانی یعنی افادات آنجناب را بخوشامد و دروغ حمل کردن چون بنا بر این راه
 شان باشد و منبر ایشان را بتایکاب طاه قبل فرک شیعه خاصین پیروی او کنند نگاه بکن با معاصی حضرت اینها
 که شیعه رسولان خویش بودند و به نبوت متقدمین اعتقاد تمام داشتند و کانزل الانوار و انزل من قبلک عقولک نشان
 چنانچه در قرآن مجید جای می بینی و نیز مقتضای عقلنا بعضی علی بعضی از متقدمین را بر انبیای زمان خویش
 ترجیح میدادند و فرض در پیروی ضرورت استماع متوع را بتقدیم رساندند ع که سالک بی خبر بود و راه و سرمه را بداند
 بلکه آنچه ارباب عقل و نقل گفته اند محض انبیاست یا حق برضای دست میباید داد یا قطع نظر از ملامی باید کرد و نیز
 اطلاق شیعه را بی بر قدری است و منتهای شیخ ابوالعباس جایگاهت که دست هر که خواهد بدان رجوع نماید و غرض از
 علوم و تجرب و خود از کتابش پیداست و دیگر متهمین فتن و دین و عقیده غیر بدان اقرار کرده اند که الا یعنی و این بزرگ
 معاصر شیخ حلی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بخود کاظمین المنقوش گردانید و صاحب کتاب
 کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را نزد شیخ حلی فرستاد و غیر از پنج و ثواب خوردن چیزی از وی طلب نرسانید و این را
 در کور خود برادر کت مذکور هم از او و مقلدین او صادر نشد و همین است حال مزین مذکور فضل از و قیاس کرد و
 جلد منتهی الکلام پیش از لید از طبع مکرر فرستادم و بعضی از افراد را از تصدیق از ازاله العین بطلان رفته بود و قیاس کرد
 تا چند سال می نوشتند و میفرستادند پس بچاره در مرض سکنه گرفتار است لایموت فیما و لا یحیی و پیش آنکه با جمیع
 و اخباریه که گفتار ایشان میکنند و بقول خودشان غیر از اساطیر اولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در هر یک از خویش خو
 زیلی خود با جمیع متکلمین خبر میدهند و نوشتن جوایش غیر از حضرت امیر کسی را قادر نمیدانند و حال حضرت امام الامیر از شرح
 آن مکاتیب بکفایت لطیف دیده پاشی گیتی چاره منبری واری پس در دیده و بینی بریده صاف صاف میگفت که خانه و
 من خراب کرده است و انیمه اصحاب تا از زمین بیکه گرانند من راه گم کرده بودم اکنون بچشم دیدم و اندر کسی شنیدم
 و سالیان انجامد کارین فرمایند که بهدایت میروم شد خویش یعنی نورالدین جهانگیر دو بهر انگیزه و در محنت نوشتن رساله
 امامت گرفتار است تا اول مشتق فن کلمه هر سه نامه یا قلم سحرآمیزی بردارد و حال آنکه روضه از منی سال او را عقل اول و
 در پیش مشکایین قرار داده اند و وقت و کرا و از مجتهدین خویش حسابی بر نوازند و چون عقل کل انهم نمیدانند که صاحب نشه در
 امامت چه نوشته یعنی چنین تقریر است جامع افاده فرموده که مباحث مزین همه مرد و و قیاس نیست پس و در رساله امامت
 بنویسد در هیچ و ثابته و یا احوالی الالباب و از رساله او حرفی مناسب انقیام باید شنید که چون او در مثل سر بر میزد
 که حضرت امام رضا را صاحب الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدین خل نمایند و سلسله ای از علماء
 است مثل صاحب تحفه و جواب مسائل عشر شیعه را بی بهره از ایمان و اسلام میدانند و چون قیاسی است قشع را
 برای آن امام به اثبات رسانیدند پس غرض و حرمت آن امام نزد ایشان هیچ باقی نمی ماند و بنویسد مزین انهم نمیدانند
 که صاحب تحفه قدس سره از غیر بجا اطلاق شیعه را بپانزده باید تقدیم بر سایر احوال انبیا را می آنکه در باب اول

که برای کیفیت حدیث تشیع و انشابات آن بفرق مختلفه مشفق گردانیده میفرماید که ابتدا ای این کتاب یعنی شریعت را بر
 جماعتی از ماهرین و اعتبارات و تابعین ایشان باصافی در سنده شی و وقت بود از جهت بازگرداندن و در سده سال شریفه فیضیه
 لما یختمه و از جمله آنها ابو اسود و علی است و این خود او تنهید امیر المومنین بود و با مرد تعلیم و اشتغال عام قوامه بود و از
 جمله آنها ابوسعید یکمی بن ابی حمزه انصاری است و او تابعی بود با محمد بن ابی سعید عذری ملاقات داشت و عالم بود بقرائن و تفسیر
 نحو و لغات غریب که از قرآن و حدیث و در نحو و شاکر و ابوالاسود مذکور است قاضی شمس الدین محمد بن خلکان و در فیه ساله عیال
 که در کان یکمی بن ابی حمزه شمس الدین اولی القائل بتبیین الی البیتین غیر مقتضی فی فصل من غیرهم و از جمله آنها سالم بن
 ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام و از جمله آنها عبد الرزاق است صاحب
 که حدیث مشهور است در ابی سنن و جماعت و از جمله آنها ابویوسف یعقوب بن اسحاق است معروف باین النسبیت صاحب کتاب
 الصلح المنطق و در بابهای دیگر نیز لقب شیعه را بر پای قدای اهل حق نوشته پس از قیاس مزین که در شرحه مناقب امیر ایشان
 کرده بود و نامی و نشان نامند و الحمد لله علی استیصال ما جرم و اسامات ما غمر و آتینا المطلق لفظ شیعه بر کسانی آمده
 که حضرت امیر را پیغمبر و وی انورین ترجیح داده اند و ما که باین معنی محکوم که قال صاحب التحفه فی السیاق المحدثین الغریب
 تواند شد که تجدید نه به شیعه بر معنی بر جناب امام رضا صادق اید و منافق نه به ابیسنن نباشد و قبل ازین که گشت که اگر
 امام معروف محمد نباشد ضرر بصیحت چنانچه باشد و شواهد گشت و مانده تا آنکه بسیاری از مجربین و ماهرین در زاد و گشت
 مثل حضرت زید شریک مقتضای ابیسنن بودند و در اصطلاح تجدید دین شایسته اند از حضرت چون تجدید نه به شیعه
 با تجدید نه به شیعه هیچ تواند شد و قدس سلیمان الکلام فی صدر البیوت چنانچه نمودن و شنیدن و بعضی آن متوالفتی یا با معنی
 و معنی رفاعت و معنی رفعتی و بهر بیگاه و اعتقاد امامت رانده آنجناب و بهت مناقب آن عالی قیاس که را را اله
 بل اجمع علیه و ما چه در متبع الاجتماع خواهد بود اگر چه پیرو حقانی در ذوالفقار خویش بر قاضی شمس الدین خلکان
 در دعوی اتساع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المومنین اتمر کند و هموس نبرد و فقامی با محور و اگر شواهد بر
 میخواهی که امام رضا نزد قدای ماسنی بود و باری قطع نظر از آنکه انجیاب نیز مثل دیگر ائمه اهل تسنن میکرد و البته قول
 ائمه هدی قابل اعتبار است حتی که اسکت علیه المحصوم فوج و مقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان امت را راه
 نمایند و در رضا البته چند اند و در تلبیس بر پیروی ایشان مفتوح سازند از جمله که میان ایشان بطور زده از صحرا و قطر آرد
 باشد و بشیر و بهر انصاف بر دو محدثین فخرین نوشته اند و در تحفه اثنا عشریه نیز مروریست آنکه چون سواری حضرت
 علی بن موسی الرضا به غیاث رسید و علما و مشایخ الشریع برایش هجوم کردند و میدانند که در مثل عرصه قیامت الله
 آمد منتهای اندوهای هر کسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش نشنود و آنرا با آب بر صحنه خاطر بنویسد
 و هر ایمی از آنکه بر نفس حدیث انیمه من و مانند آن اوافر باید که اگر آنرا بر بختی بخواند از خون خویش بختیاید
 و مرغی را از مرض مهکش شفا نمیشد این حسن اعتقاد و این حدیث و ستایش با اعتقاد و نفس امام معاذان و جمیع تواند
 سازد و کمال پس بیان شد که انیمه میانه ابیسنن آنجناب را مثل جناب بر تقوی معتقد مغانی باشد و این را در راه

ماته ای از فقهای مدینه طیبه و منوره و گفته که از فقهای مدینه محمد بن علی الباقر و قاسم و سالم بودند و در کجایند
 و ابن جریر و محمد بن موالای ابن عباس بن عمار و درین طائوس و محمد بن امام محمد باقر و گفته ایشان بعضی اطلاق است
 بدین تقدیر و بهر تقدیر و بهر سیاق که محمد بن ماریا بقید مذکور ساخته و درین انبیا ان امام را از فقهای مدینه
 منوره گفته اند از جمله علماء صاحب فتاح النجاشی و ترجمه امام محمد باقر میگید که تا بحیثی طویل بقدر امام باقر حجج علی سلاله
 معدود فی فقهاء المدینه پس خیال آنست که امام از وقت بوجهی منی تواند کرد و لاجرم تسنن ان امام نزد این اشرف
 عیالست و تسنن باقی ائمہ بران متضرع شد و همه ابایی کرام و انبیا عظام منی گردیدند زیرا که احدی بقول
 منین قایل نیست که کسی از ائمہ منی و کسی شیعی بود بلکه نزد سنیان همه منی بودند لی غیر ذلک من ابیارات از شیعیان
 و العجبه که علمای شیعه چنین گویند از سابقین معاصرین که لا قایل بالفصل و پیروی سنیان نگذشتند و خود را
 گفت این کی حتی پوشی کار متاخرین مثل صاحبیه است که ائمہ را منی قرار میدهند زیرا که ازان واضح شد که در
 سنیان اختلاف است متاخرین بعد از منی میدانند و قدما شیعی میگویند بعضی را طریقه انکه سیر و مقامی را چنان عوام
 محیل است که افراد تشیع مامون موجب خلع شد اولاً ولی عمدی حضرت امام رضا ثانیاً من میگویم که سبب قتل
 امام شد بدست خودش در خوشنمای انکور ثالثاً و قتل فرزندش گردید را آجا با تمام امام ضامن تا من ضامناً
 که معرفت سابقا و امی بر افراد تشیع که در روز بروز بروز و ظهور فرمود و بجز بدیه و بصیرت در فرق ناحیه امامیه چنانچه
 از محاسن طلل بوق واضح است قلعه العجبه که آنچه موی واقای مجتهد فانی یعنی مجلسی غیر او محقق گردانیدند
 محصلش بدان میرسد که مقصود مامون از ولایت عهد امام رضا و ترویج دختر خود با انتخابان بود که بر مردم
 خویش و بیگانه عیان شود که آنجا بتارک دنیا بنودیدند که چون خلیفه او را یکمال خوار و اکرام طلبید و
 بولایت عهد خود و لواحق و موثق برادر خود را ازین ولایت عهد عزل گردانید اقبال دولت دنیوی را قبول
 فرمودند و بدو و قناعت را ترک نمود پس عازا الله متر و کالدنیا بودند تارک ان آنها که بدین سامعین جاگزین
 شد تعلق داشت بچند که لفظ تشیع دران مردولیت و هرگاه کتب شیخ جمال الدین سیوطی را استیعا کنی علامه مذکور
 اعمیه آورده من الا ائمہ علی بن موسی الرضا و گفته طریقه ترا که جمعه ثانی گفته آنچه دال بر اختلاف مذہبیم است که اکثرنا
 پس دلیل تحقیقی در مذہب امامیه نمائند که لا شیعی الا ائمه و فرغ تحقیق است کافی مطلوبات الجایسی المصنف علامه سیوطی
 نشان داد پس محصل تقریر صاحب الاصول چنان خواهد شد که از اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین و بزرگ مجتهدین
 اند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر دایت ابو او و دختر داد و بود امام محمد بن علی الباقر و امام رضا فرزند امام محمد
 کاظم و شیعی در ضامنه مایه ثالثه کلینی را مجرد میدانند و در ضامنه مایه رابعه سید مرتضای ثانی را از مجتهدین
 اعتقاد میکنند و بر چنین ندانند که روز بازار و فقی و رواج مذہب ایشان بذات اعور و رجال از انست
 که قرائن مجتهد را ناقص و متغیر مثل استاد خویش علی بابا سید صاحب تفسیر میدانند و ثنائی را بدخبت که اهل سنت
 کافر و نجس الدین میخواند و اگر این کلام محل است باری مفصل التنبؤ که سیر و مقامی در عوارم باین مقامین

گفتند که اینها قول باینکه امام رضا امامی بوده اند و چون محمد بن علی الباقری علیه السلام خرق اجماع مرکب است کما لا یخفى
 و حال این هر دو عبارت که پیرو مویلمی جمعه و منین گفتند یکی است اعنی همه سنیان همه اید راسنی میدانند و کسی از
 ایشان تا این تفصیل نیست که یکی از اید راسنی است و دیگری شبی آه پس چنانچه معتقد فال بکذب نفس خود را معتقد
 زیرا که میگوید که قدای سنیان اید را شنیدند و متاخرین سنی قرار میدهند پس حرق اجماع که ازین طریق ظاهر است
 فرست و بلکه شمر و ن شید و او را در عقل خسته و کذب نفس خود گشته و اگر مقلدین از زبان متاویل کشانند که معتقد ما
 معتقدیم است که جمیع سنیان همه اید راسنی میدانند و یکی در حق و یکی متاخرین و اعتبار نکردیم از امر و از اخباریم گفت که معتقد
 ما میرمان که نقل میکنند و کذب خود را میفایان چنانچه معتقد نیست بقرت زهر استی که مساوات الله حقش کرد و بعضی غیر
 اشتباه خود را در اندام امیر المومنین اجزش برین رسانیده بود و علی رتقی تماشای آن پرداخت و در انظار برای ترتیب
 شان در دست گرفت پس هم رفقه کالمیل الکلیا بنده به ایشان چنانچه برگوی خلفای متقدمین است و پس علی بن
 افراتین امیر المومنین و لیکن آنکه انان نمیدانند اعتباری ندارد فال جواب الجواب و العنق النفس چنانکه
 نیز رکان گفته اند که اگر گران بگری توانیم رست به قول و غیر رازی در کتاب نهایت العقول نوشته او اقول این
 عبارت را نیز نقل کشمیری در نامه اعمال خود که از خفران زار کشیده عبارت از دست آورده و پیروز مقالی بدون اشعار نقل
 ازان برداشته و دیگران هم کشمیری را بنده و در جلد شلث گردانیدند که کما یحی بران خطایم انشا الله تعالی و لیکن
 کبیر و ن فیه کید و افنا گفته شده که پیرو مذکور اعتقاد این معنی داشته که متاخرین اهل سنت همه اید راسنی را بطرف
 خود از راه کجی و حق پوشی میکشید و پیشوای خود میگردد و قدما با اهل حشیم از حق نمی پوشیدند سنی که این اثر
 امام رضا را مجد و امید داشت پس کتب قدما از اینجا بهر سید و رنه متاخرین توانند گفت که ما بید بهب قدما هم فانه کردیم
 اکنون باید پرسیدن که امام ابی الحسن خضر الدین رازی از متاخرین بود یا قدما بقره نیز اول یا سنی است یا شیخ بر دافتر
 نه در قریح در بعضی بخلاف متاخرین که جمیع اید را پیشوای خود میدانند و معتقدی رفته و بعضی اهل الشان
 ربطا للسان اند و کتب کلامیه یقین میکنند و آیشا که اشقی کتاب البندی نامند در انفس منجر اند و بر تقدیر
 تالی بانی سبب نقیب کردن انفس آنچه بعد از تتبع تحقیق این سفید را معلوم شده بود مسکوس و معلوب گردیدند که
 دیگران از متکلمین امامیه آنچه از قدما می سنیان نقل کردند بر غم شان دلالت بران دارد که ایشان در عیب جری
 اعتقاد و تکیه بکوی سبقت را بوده اند چنانچه از رسائل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما با اعتساف بمیل شد و جلی مرکب
 برای مجتهدین عیان گردیدیم بذات خودش که در موارد این عبارت را از امام موعوف آورده و هم از دست این خواجه
 یعنی مجتهد الزمالی علی المشهور که از جهت زهد سواد کشدی تحقیق بد خود را بر یاد او و دلیل که معتقد فال بر الباطل
 این معنی قلم نموده بود که بعضی راسنی و برخی را شنید شناسان و سنگ لفرقه در زمره معتقد سنی ظاهر اند و انفس را
 نه بهب کسی نیست صورت الباطل پذیرفت و کلام خیر المتکلمین بر بیای خود ماند و مجتهدین نقض موارد را هم ندیدند
 قطع نظر از ان اکنون در ضمن این اوراق ببعیرت قلبی باید دیدن و بمران دلائل این تجدید رسیدیم بر انکه اول

شیعہ دربارہ امیر جمعی آمد پس پانکھ انہار علمای امامیہ ایست کہ حضرت امیر مہر صاحب ابام صادق صدیق الشہ اصغر
 را تو سید اصحاب خویش جمع فرمود یعنی کہ درین مقام کہ بحث مجددیت آمد و اندک تفصیلی در آن رفت پیر و سہانی
 بتقلید معلوم ہین گفتہ و حق علی ہذا ملک دیگران انہم نوشتند بفرمایش جناب امیر المؤمنین تصنیف و تالیف حدیث
 شروع شدہ و روز بروز در مرتب بود و لیکن ان کتب را اہل خلافت اندوختند و سوختند و بدیہ را انداختند و بی نام
 و نشان ساختند کما فی اللوامع و غیر ما کہ کتاب حضرت امام مجد و کما از خزانہ منشد مقدس چون آجیات از ظلمات بدر آمد
 بتوسط صدوقین رواج تمام گرفت ندیدی باید بعضی را درین کتاب نگاہ کردن کہ جناب امام رضا نام خود را در آن
 درج فرمود و ہر چند فروری نبود مگر تقریب ہم نمود کہ برای ہدایت خلق بی نویسم حالانکہ بر اصول رخصہ قلت علم بلکہ فرمایان بخواہ
 معاذ اللہ بر اطلال مجتہد القدر عیا نیست کہ بعد از دیدنش خوابی گفت کہ ع قیاس کن زگشتان من بہار مرا یعنی نمونہ
 آن در سابق دیدی و شنیدی و بمنز ان تحقیق علمای رخصہ سجیدی و چون مبلغ علم جناب مجد و حاتمہ مائتہ نانیہ بنین باشد لہر
 علم فرزند انجناب اولاد الدیالہ الشیخ بحدیہ رسیدہ باشد کہ ما تہ علم ہر پدر و ارشاد لفظی است کہ حال شان عنقریب دانستی
 میرسد کہ بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز بتنامی انہی ہمیکہ زندہ کہ جوارح طبعی میشوند پس حال دوسہ امام باقی
 نحو از پنج تہیمہ از ہزار سال چنان بگردانیت بر اصول فقہ علیہ السلام از تحریب فرورفتہ اند کہ گاہ والدہ مطہر الیقینان بزم مدینہ کیش
 بلکہ نشان با امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتادہ بود و انہم در شکر خواب بیداری الکا لہو انیکہ حضرت رسول خدا پیغمبر
 نہ رسید کہ او سلمہ است یا ہنوز مشرک کما فی حق الیقین و غیرہ و جناب فاطمہ زہرا بعد از چندی بمبارک ما فات پر دخت و او را
 بگفتہ عشق و عاشقی و وعدہ و وصل حال مسلمان ساختہ نتوہم نشود کہ این غفلت از جناب پیغمبر صلوات علیہ و آلہ و سلم و اتفاق
 رود و ازیر کہ چون خطبہ گاہ رحمان خود با شاہ زمان مشہور بشہر بانو خواندہ و اسما تیر چنین غفلت واقع شدہ حالانکہ
 نہ بہ کیش دو دمان تر ویر ہمہ را معلوم است کہ گریہ و دھ و آتش پستی دستور ایشان قدما و جدیدا ارجح بالالوان
 یہین کہ در این واقعہ ہم جناب سیدہ تدارک ما فات فرمود تفصیل این محل انکہ قطب لا قطب بفضیلتی را و ندی در
 اسنادی متبرہ از جناب باقر العلوم آوردہ کہ چون اصحاب کرام بر اقلیم ایران لشکر کشیدند و غالب گشتند و تخریر و ہر و
 شہر یار را کہ شہر بانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را و بروی عمر حاضر آوردند و دختران مدنیہ مشتاق جمال
 شان خصوصاً شہر بانو گشتہ از خانہ پیرون بر آمدند و مسجد نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را حاشا بر دوش شدہ و خوا
 کہ نقاب از روی او بردارد و جمالش ببیند پس منع کرد و گفت کہ سیاہ باد و روز ہر کہ تو گشت بفرستی در ازانی ہم خوا
 کہ او را ازین ہا پس گفت اسی کثیر مرا دشتام میدہی امیر المؤمنین فرمود اسی عمر چگونہ دانستی کہ دشتام میدہی بعد این عمر
 گفت کہ او را ہر دشتام میر مان شد و فرمود کہ نبات ملوک را نمایندہ فروخت ہر گاہ کافر باشند باید گفت او را کہ از
 اہل اسلام ہر کہ خواہی بشوہری قید کن و مرا و از سیتہ اہل بدہ عمر قیل نمود و اختیار داد تا شہر بانو دست
 بردوش حضرت امام حسین نہاد امیر پیغمبر نام داری جو ایداد کہ چنان شہد جناب میرا نشاء و نمود کہ نام تو
 شہر بانو نام گفت این نام خواہر من است و با امام حسین دربارہ اکرام و محافظت او تاکید کرد و نسبت ازین را و

که از خبری پیدا شود که افضل غلامی باشد پس از تو امام سیار از تو متولد شد اینک شنیدی روایت قطب القلاب
 است که بر وی در آن جهات فاروق را بر عزم تو ثابت کرد که او را این مسئله معلوم بود که ثبات ملک را چون کاوش
 نماید فروخت چنانچه بنابر خبر خود که از ثبات کرد پس خریدن و در تفرقه میگرداند و دست خوابد که حضرت امیر بر آن ایستاد
 و بعد از آن بجزایا بیداری بکلیح می آورد و در پیش روی تشنه شهر را و راهی ثابت نمود که خلیفه وقت را که غاصب ظالم
 بود و از دیدن خورشید مانع گردید و چون در حیات نقاب بود و سجده شریف بکند روشن شد و هرگاه نقاب بریده داشت
 از سر عمر مال تنسیع و عفت او بی ادب بود که از هر چه میپایان اجتناب با جوانان آن سوال و جواب می کرد
 و عفت و عفت می افروغ این روایت چنانکه دال از روایات قطب الدین را ندیدی بود که از باطنی هستند و دیگر آن شد و
 بگویند دیگر در آن جنگی داده اند که سیار از کرامت این پادشاه است لیکن قوم سیار را میگوید که بعد از این پادشاه را و دلش عمر و بر و
 که نشسته گفت بر سر تو خیم می آید چون جناب میر و بر و را میسندید و گفت لیکن ظالم بر از من رنجیده خواهد شد بنده میگویم
 که چون ظالم مبارکش از کثرت علوم متعجب بود بخلاف اعضای دیگر می که جناب ظالم بر از هر فرمود این فرمود از تشبیه اعضا
 بعینش کمالی الجایس حرم مبارکش را بگویند بنده باشد در تفرقه فانی و قدر انسانی شهر را و در باب علوم زیاده بر او
 نسبت بجهت زهر در آن اقتدار از روضه مدین مرید و لا یبید با غیبه بطلج با وقت تربیت امام حسن گفت خوب است لیکن طاعت
 بسیار میدید پس بطرح امام حسین را قبول کرد سبحان الله عرف در اسلام میر و و ظاهر کلام امیر المؤمنین طاعت بر کفرش دارد
 که فرمود و دختران با و شما را را نگاه کا فر باشند نباید فخر حق و حقوق جناب زهر او را وقت رعایت کرد و خطاب میر و
 شد و آنجا که بر دست خضر عمر کمان قوم بگردد صاف الله و قوم بفرستند زبان را به جناب بنده صدافین بریت
 شیعیان اهل بیت که در حق دختر زهر و دخترش بریت چه قدر مراعات کردند و درباره جناب امیر المؤمنین ان کما تیر اعتبار
 نمودند که اینک من التبریر توان گفت فانظر کما کان حقیقه التناقضین با کلام گفت که در الوقت او چه میداشت حقوق جناب
 فاطمی را را رعایت کرد زیرا که رسولی او وقت خواستگاری خبر از امام حسین و حسن خود را همراه داشت او مذنب دین
 در اینجا نه پرسید نه اسلام او را تعلیم نگفتن کرد پس در حالت مجوسیت او را با حجاج بن یوسف فرزند دغلبند خود در آورد و در
 امام حسین عسکری مشرک را بپسندید و قاتل الله تعالی که در قنده در قنده مشرک و در کتب کفره که چون شهر را بیدار شد و دلش
 بکند عاتقی گرفتار بود و آنکه وقت شب زیارت جناب تون قیامت مشرق شد یعنی دید که تشریف آورد و اسلام عرض نمود
 و شهر را بوار شد و خیف بنیادش مسلمان گردید جناب ظالم او را تسلیم کشید که غمخیز از دست مسلمانان در بر شکست مجبور
 و تو امیر شیعیان اهل بیت و که در تفرقه زهر حسین میری پس شهر را با حقوق جناب پدید را چون میان است بر جای خود
 نیست قال الله تعالی کل الله یعنی عینک که ان هداکم الله جناب پس می که بود جناب بنده را بر او و نه دیگر بر او را
 و خود از شهر را بسبب عجلت بر آورد و قبل بر دوش امام حسین گذاشتن بر سینه بود و نه تار آن قصه را بیان کرد
 و گفت چون شهر من را بوار نگاه بفرمود رسول خدا و او را شناختم و مسلم من معلم المکتوب جاری این قصه را در تالیفات خود
 چنان مخرج گردانید که زهر را از حق و غیر او را مثل عثمان و علی در آن باشد و بیانش اینک مثل ضمای سابق لفظ

مجلسی در جزایر ایسوان پیشین بنام میر والی گردانیده بود بعضی از اصحاب خود را تا او دود و دختر شهر یارین و خمره را نیز در آنجا بنیاد نهاده
گردانید پس یکی را با نام حسین بنید و دیگر را با نام ابوبکر صدیق از اول امام زین العابدین پیدا شدند و از وفات قاسم بنیاد در
امام صادق علیه السلام رسید از بنیاد هر یکی از او عالمی حاصل شد که در خلافت بنیاد ایران فتح عظیم رود و آنکه دختران کسری در بندگی بودند
و حضرت امیر چنانچه خواست از عالم اربعین را می برد و دیدند درین تعلیم هم لطف تمام داشتند بلکه هیچ توفیقی هم در میان نبود که این سخن
جناب مرتضوی تذکره نمود بلکه چنانچه با تمام عادت و تفریح و بساط تنها جهاد فرمود و کارکان رفته آن سرکه را دیده و خوشتر
در باستاند و گو یا قالمه غصری را قی ساختند قس علی بندها جهاد ایران و اگر زمانه فاروقی بود با یقین عیان شد که کائنات
امیر المومنین به ذلک محضی و غیره خواهی در خلافت خود و یحاجی آورد و کارگزاری را بتقدیم میرسانند و انهم از باب تقدیم بردار
بود که فاروق در زمان حضرت علی علیه السلام عده احتساب در مدینه طریقه داشت و مردم از مصلحت او می شنیدند
و از دزدان و جانی که میزدند و لیکن جایگاه رئیس الکر و بن کارسی در آسمان نتوانند کرد بد و آن یکی جناب مرتضوی
و ملایکه مقبرین اگر بدون اجازتش عمل نمایند خواه بر فلک خواه در زمین غیرت الهی ایشان را خاکستر گرداند و بانی
مجزه البساتین الحدیث ابوبکر صدیق باشد یا عمر فاروق صاحب حساب در چه حساب و از عجایب و غرائب آنکه چون صرا
امیر تاج شریعت غرضی جناب سید انبیا را بودند حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر مظلومه خود را با تمام
از او کرده خویش با پدر بزرگوار خود عقد بستند و درین باب عبد الملک ابن مردان خطی نوشت و شکایت این عمل در آن
درج کرد و امام مجاهدی نوشت رقم فرمود که نیا است و آن نمودن چنانچه در ذقیات الله است علماء و قوم متفق بودند
و لوم مشهور و معروف شرعی را خوانند که تبدیل و تغییر کنند تا حقوق نهی شود و امیدوارند که نمایند چنانچه مشهور کرده
که زوجه امام الحنفی دیگری نمی آید و شهر بانو و کاشنگوی از او بجز من بجز او واقع کرد با بود اسباب امام حسین بعد از شهادت آنرا
سوار شد و اسب او را بوحیث بن حنبل و کربلا در کوه هرا و در بود چنانچه در واقع دیده یا شنیده باشی مجلسی با انهم
دعوی تحقیقات آن مقدمه مشهوره را باین روایت بی سر و پا کان لم یکن شیعی می گرداند و نمیدانند که جهاد امیر بر تامل
قران مجید بود و در تبریل چنانچه عقرب خواهی دانست و آن روایت نیست که عبد الله بن عامر چون خراسان را فتح
کرد و دو دختر نیز در شهر یار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از آن مرد و با امام حسین و او امام زین العابدین
نزد هم رسید و او بر حجت الهی و اصل شد پس یکی از کنیزان امام حسین امام زین العابدین را می برد و پسر و امام او را
مادر میگفت بعد از واقعه کربلا آن کنیز را امام سجاد که او را مادر فرمود یکی از شیعیان عقد نمود پس مشهور شد
که حضرت سجاد مادر خود را بجهولای خود و الکاح فرمود بعد ازین مجلسی بتقدیر الهی بیدار شد و دانست که هر یکی از آن
قوم که بر تامل نظر دارند خواهند دید میگوید که اتوی همین است که شهر بانو را در خلافت عمر آوردند و احتمال دارد
که یکی از رویان را اشتباهی پیشتر آنکه بجای عمر نام عثمان گرفت و لیکن غلط اول که باین معلوم الملکوت حارثه
روایت نموده که جناب امیر بزرگوار والی گردانیده و او چنین کار سترگ امر بزرگ بعمل آورد که دو دختر نیز در
راشد جناب مرتضوی فرستاد تا آنجا که تقسیم مرد و بر مرد و محمود علی بن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر میر

از یارده برست بسبب اختلاف توان بخلافت مانورق اشیت بخلافت مرتضوی نزد یک تری بود و از عالمی رسید چون
بروایت فیه جاری و برین کس از اهل علم داخل تواند بود پس هر چه از امور بیرون مینماید و لایق داشته باشد از آن
بالقدرت باطل باید کرد و در تحقیق و توبی جناب مرتضوی اگر چه خلاف بدایت و اجماع پیش آمد باید بود و قس آن
او مان کردن و توجیهاتی نمودن که معایق مذکور بر سر از گناه بود و باشد چنانچه در حقش امرای مجتهد الزمانی هم دیده
باشی که امری است منافی از اجماع و بر مذهب بود و در حقش همه عام و خاص اتفاق دارند و مجتهد الزمانی آن حدیث
را صحیح میگوید و نموده باشد من یکا از اخلافت و قس علی بن اسمان الی ابن کعب که از اقرار اصحاب کرام است و اعظم
قرارت او را پیروی کرده اند بجای عبد الله بن سلول رئیس منافقین نزد فقیهین الی غیر ذلک محاسبه من
المجتهد الظالم الجور الخالف العقول المنقول و چون کلام در اشتباه معاده پدید آمد که با عراف مجلسی بجای الله عمر
الله علی دارد و بجای الله فاروقی را محابرات مرتضوی گمان میرسد و آن جهادات خواند با طیم شام باشد یا متعلق و
بایران و در همه اتفاق است چه شریک کتاب محروم بر امیر المومنین بر تادیل قرآن مجید بود و بر جهادات لغات آن کفار
میگردین نیست و قرآن مجید باین از اهل اسلام بودند پس اگر کسی از رو داشته باشد شهادت و اشتباهات رواه
و محل کردن امام خطی اما و این مصوبین را بران بنشیند باید که کتاب تهذیب الاحکام بر آورد حتی که انهم در تعیین
مقتدار از چیزی گفته که در وقت فرموده بودند و بر او دو رایکی فسیده و یاد داشته و چون در روایت فک الملتح
میگویند که وحید را راوی یعنی غضب داشته و لفظ را یا معنی آورده گاهی که در آن گمائی ایشان نموده و میشنود و زنان
قاه قاه میکنند که باین اشتباهات و کبار روایت بالمعنی قاعیه و یا اولی الشی بالبرک کارواصب دشمنان اهل الهیبت
و اصحاب امری پس عجیب بر این فتنه است زیرا که حضرت امام رضا علیه السلام در کتاب فقه الزمان که معند فقیهین
رفضه از ابدال طهارق رواج دادند آنچه نوشته دلال بران دارد که امام محمد روح اولی اصحاب را ماخذ علوم گردانید
پس چگونه مرتضوی کرده شود که علم انجذاب و علوم جناب امیر بر این باشد چنانکه شیعه بعد از زمان عباسان علم حضرت
بنی و وحی قابل شده اند که یکدانه را در یکی در روایت گنجایش نیست و متاخرین و قدی بر اینند و بعضی علوم جناب
مرتضوی را بر علوم مصطفوی از یارده میدانند و مدلل میکنند کافی المناطیه المصنویه و انیکه دیدی و شنیدی نسبت
با صاحب بود که لایق آن بودند که امیر پیروی شان کنند که **وَالَّذِينَ اتَّبَعَتْكُمْ إِلَّا نَجَاتِ اللَّهِ عَمَّا جَزَاءِ عَجِبَ خَرْبًا بَلَدًا**
و زبانه را که در انضال و تبلیس مثل زرارده و شیطان الطاق انگشت نامی اتفاق بود و در اینها را نیز از اساتید
نویس قرار داد و اینست حال امام مجتهد تا بمناخرین مقلد چه رسد پس مجتهد الزمانی که عبارت امام محمد بن را ذکر
میخاید و او در حقش بران می نبرد و در حقیقت تار بود و پدر خویش را بر سر هم می زند که بر غم خود گفته بود که حریق عالم
اللام می آید گفتی که خود را اصول رفقه بر قلعت علم دلیلی است روشن چون شیخ در انجمن و ایضا آنچه شنبیان
در باره فک مناظره جناب فاکر آورده اند دل بر الهیبت که انجذاب بعد از شنیدن حدیث انوارت سکوت
تمام اختیار کردند و اقام خوردند چنانچه در اینهاست فیه لقلاعن اصول الشیعه دیدی و درین مجلس هم مجتهد

والتسبی و انهم ازین قسمه سیرت و موضح دارد که بر یکدیگر و آیت قرآنی هم احاطه نداشتند و بعد از سکوت و الزام انداز
 بنابر این امر مقتضی و اگر این سلسله از نظر وقفه فکر و بیان انظار معصومین از دعوی میراث و هبه و وصیت مختصراً
 آن حرکت هم پایانی ندارد و بعضی از نقل قول امام رازی مرغوم حجتیه خانی و امثال او را از معاصرین پایمال میکنند
 هیچ اعتراضی بر غیر التکلیف وارد نمیشود چه زیاده برین نیست که متاخرین ائمه و پیغمبر مانند قدیمی خویش نبوده اند
 و این امر خندان بعد از عقل و فکر سوز نتواند زیرا که قومی باشند و علوم شان چندین مساوی باشند که التسبی که لیاقت
 دیگر آن نباشد مستبعدی نماید و کمی و بیشی علوم ایشان البته مستغرب نیست بل این امر رگ جان و ایمان را می خراشد
 که در کتب دین و ایمان خویش جهالت بنای بعضی پیغمبر را درج کرده و نقص عهد در دعوی برای انجذاب و کافری
 و غیره افزوده و بصیرت رسانند فاین ندامن ذاک کجا گشتگوی حضرت سید الشان نزد ما که تعلی تخصیص و تفسیر آیت
 و حدیث دارد و پیشینه حجتیه این است و کجا میباید و سلب ایمان از دعوای و فاعطی و خلاف آن نمودن و کجاست
 فاروق او سخین و انزال بسوی خود کشیدن الی غیر ذلک مما لا یتیناری و الحمد لله که کلام امام رازی دلالت بر تحریف
 ندارد ولیکن در مضی آن اتقید مسلم است که آنکه که حجتیه نزد التسندها نیکه قدما و شافعی و غیره را حاصل بود و از حجتیه
 است که حجتیه نیز همین معنی اضافی فمید و هرگاه کتا یا امام رضا را تفسیر کنی افتخار میفرمایند بر شافعی که محمد بن اسیر
 مطلبی بود معذرا اگر کتب اصول و فقه بر کثائی عیان تواند شد که در معنی استبعادی نباید کرد که در قرآن اول
 بعضی از او الی اصحاب حکم نمی میداشتند و اجله نداشتند و این معنی اضافی سبب استبعادی نیست مگر نهی که
 شیخ المقلین در تندیبا آورده که حضرت امیر که نفس رسول مقبول بود مسئله الفقه خواندی نمیدانست الا بقرائن لغو
 توسط مقدمه که تشبیه او گاهی کرده و ربانی بقوله و کائنات ائمه هدی مردست و انهم بعد از کمال انجذاب حضرت
 زهره و مردت بر آن که تقریباً بیست سال از عمر شریفه گذشته باشد و در حصول علوم لدنی نظر بانچه است از حسین
 کلینی و غیر ایشان متفق کرده اند بحکمی کلانی متواتر کرده و اینها تا اتمه سلسله امامت حضرت امام نرسی هستند
 که اگر در بیابان فخر خنده نباهمین تفرامحید تلاوت میفرمایند چنانچه از تفریح ثنائی ثلما هر است که قرآن همین
 است و همین ترتیب چنانچه این رئیس علمای قوم در جواب مسائل طرابلسیه تحقیق کرده پس البته اگر بای
 الصفاف در میان باشد مرمون احسان جامعین نشدند و اگر قرآن مجید اهل بیت بخوانند لا جرم
 مسیله را هنوز بعد از ارسال تقریباً نداشتند زیرا که آن نسخه منسوخ التلاوت است لفتوا سی جبرامحیدش یعنی
 امام صادق علی باروی الله الاسلام عندهم فی الکافی و علت این امر آنکه هنوز وقتش نرسیده و زیر القوت
 است بطور امام نرسی و در سجانی و اگر شاید حکمی جدید فرار سیده منی الفت انچه امام صادق فرمودند پس
 این گل دیگر شافت یعنی عیان شد که ائمه هدی شرافت عباد گانه داشتند و مانع این شریعت نبودند
 لیکن چه لطف و چه فایده که شیعه خود را در آن بلاد نتوانند رسید و این سیه و تماشاش نتوانند دید چه جای
 بسنیا ن خوبی آن بود و لطافت که ما هم همراه معاصرین میفرستیم و نمیدانند و دل میکشادیم و آن گلزار و بهار را

میدیدیم که بر سر عرصات دو ستار داشتند و چه خلک کثرت از عمرها و دان تشنه و دل‌های باله‌ها که
 باغبان بهر مستند و دوستان تنه‌ای بی‌سایه نام کسی ریختن سوسنی و دین بهار حیرت را چنان در پیش کردید که از حال
 خود سالی بزرگتر نداشتند و در غیبه‌ای که از ایشان بهر کسی نداشتند و غیب را نمیدانستند و لغت اجاد و ال‌الحی حیات
 با تال سه حسن گل و شمع چنان بر در شمع پوشش که کرمین بر تو خورشید بروی و پوشش و باله‌ها که نام را از می‌چینست
 که مورد عیاد و غیب نمیداد و برای او مفید افتد افسوس نیست که کتب نهیب شیعہ در آن وقت متداول نبود بلکه با
 نمیشد و در نهیمیش از یکی به بسیاری میرسد اگر خواص بیدار در کتب شیعہ عموماً و خصوصاً می‌دید و باستانه و
 شمر می‌شنید که هر امام شیعہ روح انعم بر او دارد و اسم اعظم زیاده از پیغمبران میداند و تصرف بر جوهر اربعین
 او را حاصل است و لوح محفوظ بر روی مبارکش کشاده و جمیع علوم بطیافتها و جبریا متناظر محمود و نوری پیش او افتاد
 و با انچه بسیار غیر از رویای خول شستن و برای اقامت امور دینی متوجه بر خاستن و هرگاه با انچه تحصیل
 و تصرف اهل الهیت معاذ اللہ شیعہ بفرمانه که رئیس ایشان چند الزامی است متمسک باشند بجهل متین محبت الهیت تا و
 الهیت که پیرو شیعہ اولی باشیم جمیع الهیت نبوی را دوست داریم و هر یکی را در چه بدرجه ستایش کنیم و هر امام
 را موافق واقع بستانیم و ایشان را از تمتهای رفقه پاک مقامات پیغمبر متشدد با دال مقدسه امیر عیسی و دال
 بشانیم و دیگر بهر چه چشم انداز که بر باشند چه چاره است بلکه جای استشاوره تمام متوجه و علاقه که می‌میدانند که هر چه بیشتر
 فضیلت خداوند سبحان است حال آنکه چنان نیست که او میداشتند بل کثرت علم نیز از اسباب اوست و اگر در
 افضلیت فقط کثرت علم بودی بر حضرت موسی چرا عتاب آدمی چون برای افضل خویش پیدا داشت که من اعلم
 نبی اسرائیل ام و چرا ما را بر سرفروغ علم شستی و درین معنی التییه شبه نیست که حضرت موسی افضل بود از حضرت
 حضرت و جمیع معاصیرین خود که لا ینحی و غیر علم حضرت جبرئیل زیاده تر است از علم حضرات انبیا و رسل متعلق
 بشیخ متقی حضرت رسالت سال آنکه موصول است از ایشان نزد رفقه نیز ختم که در آغاز جمهور ایشان بکامه رسید
 متقدمه اعتقاد و افضلیت ملائکه داشتند باز قائل شدند با فضلیت انبیا تا نوبت انبیا رسید که متاخرین این
 نیز از جمیع انبیا متقدمین افضل اند که کافی فیفسر الکبر و التحفه و الیدوارم علی الترتیب قوله اما لعل او سیاه بود
 پس ناشی از سیاه درونی و تیره بالنی است الا قول سیاه پوشان و دنیا خزان و دین فروشان و تیره
 باطن و فتاک و باجن آن قوم مطرود اند که در کتب دینی خود نشان نوشته اند که نور شاه ولایت در زمان غلام
 الهیت مبدل شد بطاعت و امیکویم که بحیث امانت خلقت و تدبیر فہات دینی نور حضرت لیسوی المتقین در ترقی
 مصداق نور علی نور بود و امت محمدی آیت کریمه و الذللی از انجمنی در باره عیسیایان کفار میدانند و رفقه
 سیاه کار و تیره درون در محله سیر دهم از چهار ایت مذکور ابرای بنای شیعہ نیز دان و نور در نشان روایت
 میکنند و عجیب و غریب بلفظ مذکور اشاره میکنند بکوفیان و یوسف سلف رفقه استقصا موجد لور سمعہ دریا
 که نشین همچو مجلسی از باب اتفاق و تفرقه بوده اند که انقلنا سابقا که وارده برادر دقت و انجلیان من متعلق متواتر

فرستادند و چنانکه امام حسین را از مدینه طبعید نمودند و حق هماننداری چنان ادا کردند که تا امروز این قصه
در هر زبان بر صغیر و کبیر است بلکه عدالت متقلل ابوحنیفه عمده الاخبار برین نزد جناب امام حسین صد مرتبه
و بیست و پنج بار نامه کوفیه سید نامه جمع شده که این ملاوس میگوید که در روزی شخصی صد عرضی رسید و قس علی
و چون اسیران اهل بیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که راز و خن از آن شمرنده باشند بنشیند
کوبی و ماتماری بجامی آورده تا اهل بیت حضرت سید الشهدا رفت و نصرتین ایشان بدین عبارت
بیان کردند که چون شما سوار می و ماتماری می نمایند باری نشان دهید که آنها کیستند که ما را قتل
نمودند و موجب چنین مصائب گردیدند پس محیب معیب بدین حدیث و مانند آن اشاره میکنند و این
سلیم رفته سیاه درون را کجا حاصل است تا مدعی او مجتهد لغیر در و برادر انصاف نبند و عین کتب است
ولی حرم اسرار کجاست و از عبارتش قیدی که مانع از تقیم باشند یافته نمیشود بلکه هم بر تقدیمی رفته که
چنین احسانات بر اهل بیت نمودند صدق آن اولی و انسب و مطابق واقع است که مقصودشان همین بود
که تمام مساوات رفیع الدرجات باقی نماند و متاخرین نیز که مصداق علی آثار محمد میخوانند درجه شمول دارد
و مدعا نیست که اگر اتفاق بزرگان سابقین و لاحقین لفظ شهادت باری شده و میشود عمدتاً خوف
اهل سنت و خویشان ایشان خواهد بود و خوف رفته قبل ازین زیاده تر بود و کما لا یخفی و قس علی هذا تا گوار بود
لیقای نسل نکور کوفیه مطروحه و چون را که چنان ظلم روا داشتند پس چگونه بقا را میخواهند و البته تابع منافق
منافق است نه مخلص پس حکم مذکور برای همه خواهد بود و همین که مامون بعد از آن چه کرد و همین میخواهد
کسی باقی نماند و قس علی هذا ملوک ایران کی میخواهند که شیخین ریاست باقی نماند و از کتب اهل تحقیق چند بار
و انستی که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست و انصاف بکن که چون محدثین با چنین حکم کردند
پس احتمال عید از ما مردم کلمه بر خاست که روزه عید هر که جمع نمی شود واری احتمال عید برای شیعه باقی
ماند که یقین بر مرت روزه و بر سر داری و بر امام صادق افترا کردند و هر که روزه دارد و حشر او همراه این
مرحانه و شمر خواهد بود و کمانی واقعات که بلا هم میگویند که اهل سنت قایل بر روزه اند و بدانند که چون طعن بر
ایجاد عید بود و روزه در عید حرام است پس طعن مذکور بر هر که میرسد فاعلم خایا اولی الالباب و از لباس عید
که سیاه بود لازم نیامد که سیاه پوشی سنت است بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که هر چه بر عباسیه
بجمل آوردند سنت باشد و مرتبه استیجاب دارد این قول را بدون دلیل کسی افتخار تواند کرد و حال آنکه
در کتب شیعه از ائمه هدی مراد است که لباس اهل سیاه باز است پس الزام محقق شد و مجتهد دلیل قائم نکرد
که هر چه مدو یافته از اختلافی عباسیه بدرجه استیسان میرسد و اگر تفصیل بنده و بیست و شصت مطهره
میخواهی و حجت الزامی را تنها داری در تفاسیر خویش با جادیت حضرت رسالت پناهی متوجه شو که لفظ الاسلام
در کانی با طهارت صیافی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکمل منقطع شد مردان بیعت حضرت

[illegible]

بجهت انظار اشجع حضرت امام رضا از دست خود قتل نمود باز آمداری لعل آورد و متوجه شد قتل حضرت امام محمد تقی
 پس درست شد که آمداری و سگواری فقط برای بقای این نسل ظاهر بود که قدامی شان ملین کفر و فساد را
 اینجا و کرد و در خلقت شان بران میر و نزل اجرم محیب بمقتضای محاور و قرانی و فرائض القبول گفت که بحیث بقای
 نسل معومین این خوش و غروش و سیاه پوشی و انجم داری میکنند و تقلید سیلف خویش نیامیدند بلکه معتبر و نوری خود در
 دنیا بهین امر محصور میداند که هر چه سنی گوید باید کرد و اگر کلمه طبعیه باشد من بعد از خرافات جهند ضحوی تازه تربا بشنید که
 از تفخیم مذیب خود که هر روز در شب در سرتی است زینهار تراندا نشیده ترانه واقعه احد و غیره که بنحو تیرین و جوده درین مجلس
 هم بدین شده که موجب سوالی نمیشد و سبب نکویش و لغزش ایشان است بار دیگر شروع کرد و بسبب میل مرکب که
 جهت کثرت نداشت که رخصت چند کسی را در چند هزار محالی برزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون
 هر دو بیکدیگر ان تیر سر راه جناب میر بودند و قتی که انجناب بر بساط ابر بهر این رفعا سوار شدند بصیحت شریف
 سیرهای عجیب تماشا میخریب رنشا هدیگر و در دو کمال التزاد بودند و هرگاه با قوم عاد و تاتی روداد و معنی فلما تاذ
 الجمال نمودار شد و جناب امیر ایشان را با سلام دعوت فرمود کسی از ایشان توفیقی نیافت که بر فافت جناب مرتضوی
 پردازد پس انجناب تنها بمقتضای قیام فرمود و در دوازده ایشان بر آورد و در بای خون جاری نمود و طر فانه
 معنی مفا که کجا صورت نبود که ایشان واقعه را نتوانست دید و حال ایشان چندان متغیر بود که طیر از اوج
 نشان پرواز نماید و اگر حضرت امیر در عین چهارم برای استمال ایشان مراجعت میکرد و دست مبارک بر سپهاسای
 ایشان که بعضی بنهشت سال رسیده بودند و بعضی از سه سال میجا و بر که در دنیا میبایدند شفت کفن و دفن ایشان
 نیز حضرت امیری افتاد پس ایشان را قتل داده و دست مبارک بر سینه بعضی نهاده باز بقیه قوم عادر را بر سر
 گردانید و کسی از ایشان رفیق نشد و بنده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر وزیر این قوم جو فروش گندم
 بر اصول رخصه طاق بخت بر میان جان می بستند و عهد و میثاق را فراموشی آن می شکستند تا آنکه تیر نوزاد از
 بالان اخلاقی بنشین علی رسول الله و این قوم رو به سیرت الهی فرمود و چنانچه در جلد اول کما ینبی در
 گذشت و از اینجا است که انجناب از وجود و عدم نشان حسابی بر نداشت و ایشان را بر ابر پلشتی نه پنداشت
 و مانند پیران نابالغ انگاشت و دانست که من بر لب بحر حلت به اندامه و هر چند امی بدلی الطبع و محتاج
 بنشمارک و تقادون هستی بخدیخی از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از آنچه ایشان مصدر امور ندیده کرده گردید
 آنانکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهد مشرفه بودند در عین کارزار داشتند و از بیکار حضرت سید ابرار
 برست و عثمان و خود را بر سر در مصداق قولی ادباً نمیشدند و نظاری آوردند و از عینک المنا فقین فی الدک الاسفل
 من النار نمی نداشتند راست گفته اند حکامای ملت اسلامی که ستادی از زبان نصیحت که در چو خربی مهر اسبک ساری بودند
 بجای آنکه در اول لفظ بمقتضای نام و بانی صالحی وزن ازجت بسکارتی و بریم نمی شود حیف باشد که اینهمه اصول را بچشم
 خویش در کتابهای بنشیند باز از این مطاعن را از سر میکرد و از این هیچ کسی را نمی پذیرد و می نویسد آنچه بر او باخفتش و بخوبی

می گردد که پس بخدا و الهائش علی نفسه عیب خود و بر و ان خود را بر دیگران می بندد و چنانکه جناب سید سرور
 عالم را در مخازنی و حروب تنهائی داشته بر باد سپرده بودند البته کاره از لقاد حیات آنجناب و اولاد و امجادش
 بوده اند و کذا من تعجم واقعی انهم را در کانوای دین مجزه السلا و کالوانی از عذ عیش و نشاط رسیدیم سحاشیه منید
 که در نیت قلم جناب محبت نظام زید تحقیق خود را در ان روح نمودند و القاطش چنانچه دیدی نیست مخزازی که از
 ان عالم علمای اهل سنت و مقلبت امام است و القشیر می فرماید من المنیرین عمر الانه لم یکن من اول المنیرین
 و لم یسعید ل ثبت علی الجیل الی ان صفه النبی صلی الله علیه وسلم و هم الفیض عثمان مع رحیلین من الانصار و قال
 لیس احد یحقیق انهم اوتوا صفه البیاء انهم رجوا العبد لثقه امام فقال لیم النبی صلی الله علیه وسلم القدر بهم فیما و انما
 بجرافیه بد انکه از معج بخاری چنان واقع میشود که عمر رضی الله عنه در وصیت شریف مانذیر که صاحب بزل القود
 فی سنی النبوة فی سنی نولسید عن نقل الیه و آیات آنچه دلالت بر لقای ایشان بر فوات حضرت صلی الله علیه وسلم
 دارد و امر عقلی است که در واقع احد رئیس مشرکین بعد از ابو جهل ابو سفیان بود و چون اذانه قتل جناب پیغمبر
 بلند شد البته مقتود اصلی او و لیثارت قلبی او تحقیق این امر و بیاضه کس برای او را که شهادت حضرت خود را داد
 متوجه شد و ایشان را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگر چه از خاموشی صواب قیقه پرسید از حال حضرت شادان
 و در جان گشته بود که حضرت شهید شد چنانچه می آید و عرف نیست که چون در الوقت فاروق رضی عن حضرت بود که
 بعد از انکه مسلمانان رجوع کردند و بجز ب شهید کفار غالب گشتند و او خود هجوم کفار را از مقابل حضرت پریشان کرد
 اما ابو مردی فی الکتاب بر اثر یک نوحه بود و این امر مثل بدی است که ما نمی بینیم و هر گاه معج بخاری و دیگر صحاح و کتب
 سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین و ارباب سیر و مورخین می نویسند که از جماعه ثابت ثابت قدیم بن
 مغطین بودند و چون این فمیرض ب شمشیر ب حضرت زد و شربت یافت که حضرت را شهید کرده ابو سفیان برای تحقیق
 در رسید تا دریابد که حضرت صلی الله علیه وسلم زنده است یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف و لفظ او این بودی
 محمد حضرت پیارا ان خود فرمود و جوابی بدید پس از حال ابوبکر پرسید که انی القوم این الی قحافه پس همه خاموش گشتند
 و جوابی ندادند و سوال او ثانیاً از عمر بن الخطاب خاصه بود که انی القوم عمر بن الخطاب برین وقت هم کسی جوابی نداد
 پس ابو سفیان گفت البته انیمه گشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد لکنه تمیق ارشد و با و از لید گفت الو
 را که در حق گفتی ای دشمن خدا حق تعالی انهم را بقید حیات گذاشته برای کشتن تو ابو سفیان روح صبی که میل نم داشت
 شروع کرد و اعل و و جیل حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که چرا این پرسید پرسیدند چه جواب گویم حضرت عظیم نمود که الله
 اعلی و اجل ابو سفیان در جواب گفت لانا العری و لا عری لکم فی برای اعانت ما عری موجود است و برای شما
 مذکور نیست حضرت فرمود جواب بدید پرسیدند چه جواب گویم فرمود بگویند که الله مولنا و الله مولی لکم لکن خدای
 عز و جل ناصر است و برای شما قح دهند و لقرت کنند نیست و این کمالی است در ضبط احوال مقدس که
 از کتب معتبره جمع کرده و اگر تفصیل این قصه زیاده ترمی خواهی پس بدانکه مقصود

از کفنی و اساطین فریب رفته رونق افزودند و بنیام اگر از اقوال فضا چرخ شنیدنی باشد
 دل شنو که مرغ است در آنکه باعث ستر قین از جنت نوح کفار که از عقب هجوم کرده غلبه گشتند
 زیرا که از نفس قرانی چنان ظاهر میشود که هرگاه نوبت محالست از تعصیف بگذرد و یقین بدارک رود و بدو
 اسلام رو و تائبند کبیر نیست برین صاحب تحفه قدس سره العزیز از ابوالقاسم قمی صاحب شرایع
 چربی نویسد و چه نقل مینماید باز سیر مایه که در نیاجهین صورت بود زیرا که در گزاهه یک از هر دو طرف
 زیر خیم سمام مشرکین آمده بودند و هرگز تیر کشان خطا نمیکرد و چهار عقب باز گشتند و کفار در میدان
 بر ایند از راه فراخ حمله نمایند و در مقام حال بر نشان گوی و سر اسکی مجتهد الزمانی بایزید و در بعض
 از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعہ بندد آورده و من خط او را می شناسم زیرا که رقعات و تنجیل
 او در معاملات آمد و رفت کتب که متوسط اجاب فقیر بود و در من موجود و در حقیقت آن افادات حرکت
 بسبب بکند نسیم اختلافان گفت می نویسد که فی تفسیر الکبیر المسئلة الثانیة قولان یکین منکم عشرون صابرو
 یصلو ثلثین فان یکن منکم مائة فلیصلوا القاسم الذین کفروا و ما صلوه جوب ثبات الواحد فی مقابلیه بیشتره
 فالانکاده فی النحل عن هذه اللفظ الوضوء الی ملک لکن المطول و جواب ان هذا الكلام اخذ و علی و فی
 الواقع و کان الرسول علیه السلام سمعنا لسانا و العال ان تلک السرا یا ما کان یقتضی عدل من الغیر
 و ما کان ترد عن الایة فظننا ان منی ذکر شد تعانی بنین العزمین خلافته المکرمین کریمه و کریمه ناسخه آن و باره
 حکم سرباد جوش آورد شده و حکم مخفی یعنی صوری و حق بنی با نام و صفت جهاد و ان مکر نیست شاکلا یا نایه بگوید
 عاقی تویم می تواند نمود که در تفسیر سولجی انفس نفیس شرک یک مکره تعالی بود و باشد قرار بران حضرت است که گشته
 مایه تیر اندازید سجال شد بریدی نقل مکر می ملاحظه کرد نیست که در هر دو تایلخ توجه قرار بیاورد و بیان بهوش و که
 اعتراض پیغمبر خدا کشاده یعنی می که قرار کرد نام و جب یا تحلیجا با آوردند پیغمبر خدا خلاف حکم نص قرانی نموده
 اعتبار فرار بر قرار کرد و در محالست علی و متهن عقاب لعیاد باشد شد و شحق پاسخ حق صحابه با تمیز
 می مایه که پاس آنها جواب سالت ماب اعاصی قرار دهند فلا تفعل و بعدین جا گفته بر بقاء طلت لاله مریمه و بعض
 تا و ای اهل سنت هم مثل اینچنین مختصر نافع و شرایع آورده و مذکور است و بنده عبارتة قال محمد رح لا احب لوط
 من المسلمین به قوه القتال ان یغیر من جلیین المشرکین و لا باس ان یغیر من تشیه و اکثر و اعلم ان فی الابدان
 الا کل المسلم الواحد انظر من العشرة من المشرکین و کلان یزید ثبات علی ذلک علی قتالهم علی ما قال الله
 ان یکتفونکم عشر ذوات صابرون یصلو ثلثین فان یکن منکم مائة فلیصلوا القاسم تحت الله تعالی که ما بقوله
 ان یکتفونکم عشر ذوات صابرون یصلو ثلثین فان یکن منکم مائة فلیصلوا القاسم تحت الله تعالی که ما بقوله
 کان لا یطعمها الا باس بان غرضها حتی الی غیره فلیا انفسه السکله و الیه اشار مجری در فی الکتب حسب قول الامیر
 المسلمین قوه القتال ان یغیر من جلیین من المشرکین انتهى چون این مسئله متفق علیه است و اختصاص

باشد بیاورد و در قرآن مجید نیز مخصوص این ناخوش نشان چنانکه میگوید که صیبه کبار که قرار نمودند و مفتی
 غریب فریقین و مطالب نفس قرآنی ادبی واجب نمودند و در میان بعضی صحابه و اهل بیت که برادر ماند عاصی و صاحب
 و هر یک با هر حرام که کرده شد و این جور و در افضلیت صحابه این است فلذا تفعل خلاصه آنکه از جانشینان پیغمبر خدا پیغمبر
 نفس حاضر بوده باشد و قیام بسیار نماید چگونه عقل عاقل نتواند که در آنحضرت را تنها که آتش قرار
 باران از آنجا استحب با واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بر مفاد ما من عام الا و قد حرص مخصوص است
 باطلای حضور آنحضرت در معرکه جاد کالایحی علی المنصفت اللیب باید دانست که این بقوات تعلق دارد
 باور آنکه محبت ما و جواب جمع میکند بر اسرار و مکتوب با بیکدیگر و در عبارات رساله قدیمه
 که حالت مفصل در باب کتاب دانستی و درین کلام نیز بنده را نظر است بیانش آنکه چون گفتار آنجا نشان بود
 که در اصل صحابه سید المرسلین علیه و سلم یعنی مهاجرین و انصار که است تحقیق بودند چنانچه سار صحن کلینی مثل
 تحلیل فریبی بیان کردند از کتوت این پاک میشود و غرت و ناموس حضرت مقدار و عمار باقی می ماند که با تقدیر
 در واقع احد شرک بود و در بدالات کتاب علل الشرایع و التالیفات قدما می شد و باقر مجلسی این را کان
 اما میسر ترزل شدند و در بقرایند و باقی همانند که جناب الیه و مروان بن ابی البته جناب محمد بن الزمانی نیز افراد
 دشمنان صحابه رسالت ما باشند و خصوصاً دشمنان ارکان دین و مذتهب خود که قطع نظر از نص قرآنی از اتحاد
 جعفر بن عباس است که مهاجرین مصداق آیات بنیات قرآنی است از آنجمله آیت میراثون الفروس که همان بر
 اخلاص ایشان از انان به ثبوت می جویند و البته هر که در عیب جوی ایشان اندازد آنکه در عدالت خارج میگردد
 بلکه اگر کتب شیعه را تصحیح کنی مثل کتاب جامع الاجنارینص نبوی خوابی دانست که محرر این عبارت لایق
 ضرب و سطاقی است پس بجهت درین تقریر شیعیه برپای خود می زدن اصل نخلت غنیش را می کند چنانکه
 شیخ در بوستان میگوید که یکی بر سر شاخ دین می بریزد خداوند هفتان نگردد و دیدد بگفتا که این
 مرد بد میکند نه با من که با نفس خود میکند زیرا که بدون رسول خدا درین غزو با جماع فریقین ثابت
 است و همچنین تنگت و سقلا و عارا را جماعیات ایشان و اتفاقاً و سابقاً از کتب معتدله شیعه بوضوح آنجا
 که غیر از جناب مرتضوی کسی از مروان در واقع احد باقی نماند پس ارکان شیعه حضرت را درین معرکه
 که برست و دشمنان خود بخوار گزاشتند تا آنکه صدمه عظیم حضرت سیدنا حسن و جان نجات روزی دیگر رسید
 و اتفاق ارکان امامیه آنروز جناب بطور بیخوشی که قناب در کبد آسمان روشن گردید حالیا انصاف بدست
 ناظرین است که در فخره را درست بود و نطق بجهت بر میان جان لیسن و در پی ترتیب انیمطاعن کردین و اینهم
 در حواس شان رسوخ نیافت که کمتر از بعد ارکان ایشان که از چار صد هزار صحابی منتخب شده بودند منافق
 شدند که اگر یکی از ایشان از مقام خود بر افتد شققت عده سبب شان تخت التشری پیوندد و تکلیف که اکثر ارکان
 شان چون شمشیر سنده در میم سموند و هر قدر که در تائید و تشیید انیمطاعن گوشتند حسرتان عظیم و نقصان

فیو بجای برانگشتن ایشان میگرد و الله اعلم فی قومی تا نعم ما دون و آنچه محمد از آن گفته که اصحاب مرویست
 و مستحب ایما آوردند از آنجا که بعد از آنکه در حضور و غیبت شریف و همچنین در سرباز
 و بعوث و پیشوایان که بعد از آنکه در راه بلاست کرده تا به الاخرین خواهد شد که اصحاب مذکورین بر مقتوی عمل
 کردند و حضرت در تقابل تقوی شلا حضرت امام حسین که بیعت با سق سبلن نفرمود که کمال عزیمت بود
 و دیگران که بیعت کردند بر جوار و قصص رفتن از نجاهم و اعضاء برای محمد عدم المثال بود و قبح بیعت
 بر آنکه رنقه تا زول آیت عجمت که در قصه غدیر بود برای حضرت پیغمبر استنباب و و بیعت لقیه ثابت شدند
 پس بر نه سبب ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین و جدا نمیشد از آنچه گفتی نیست و الا تقابل انهم
 چون جناب امیر با وصف آن عهد و فارغی رود و حی الهی فرماید صاحبان این سبب در ذوال بیان دیگران
 چگونه تراخی رود و اندر این هر چنان سنا نقین گویند ایشان بعد نباید فمید و در مقام نقض الحرام محمد
 طعام آنکه چون ادایات که بمیه حکم اهل بونوح پیوست که یک مسلمان مبتلا بود که فرماستند
 و او مردانگی دهد و حق تعالی حکم را سبک گردانید که یکی از اهل اسلام بدو کافر قتال کند و حضرت نوح حکم فرمود
 آتیل با کثیر ایشان را سرا و بعوث میگویند و تعداد ایشان را باب سیر بیان می کنند و امام سبک لفظ
 سرا را آورده و بعوث را ذکر فرمود پس بر خیال محمد در نجاهم فقره توان کرد که در اول حکم قتال و قرار
 مختلف باشد چنانچه محمد در حضور و غیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم از فرستادن سرا و بعوث کاهی یعنی تی بود که قاتل کافران را غارت کنند چنانچه امتداد آن
 میگرد و کاهی که رفتی مقام از کافران میشد که اهل اسلام را در راه می کشند مثلاً که حکم بر این مسلمانان که ایشان
 میفرستاد و بعد از تحقیر مذکورین بود که اگر کفار و چند باشند که بختن از مقابل ایشان حرام است و اگر
 بر مقتضی زیاد باشد هیچ اندیشه نیست و هرگاه حضرت در معرکه قتال بغض بغض حاضر شوند و نوبت
 بدان کشد که کفار و چند شوند اگر کسی بگریزد و مصداق فقیه با تعقیب است لکن خواهد شد و قس علی
 و اگر کافران از تضعیف زیاد باشند چون تفصیل مرام محمد ندین خاص و عام رسید اکنون جواب بشر
 باید شنید که این فهم و ادراک محمد خالف دین و شریعت است زیرا که خداوند عالم حکم سابق را که
 تفصیل بود که یک مسلمان از دهر سر ساید و کفر بر دهن و فرمود محمد را با بر کران گردانید و حکم
 قرانی را بر کفر نپسندید و این بدان ماند که بر مسافر و زنده را فرض نفرمود و حکم بقضا نمود و ایما
 ملاست فرمودند اگر مسافر و زنده دارد چنانچه از تندیب امام عظیم اقدم فی یوم و حی انجامه پس محمد
 که چنان فهمید که راستی البته حکم قرانی را رد نمود زیرا که از قران مجید تفسیر ظاهر شد یعنی حضرت در
 قتال باشد یا نه حکم بدین است که مسلمان از مقابل و کافر بگریزد و ازین چنان بود که کافر از دهر سر ساید
 و فرستادن قراب کلاه خواهد بود اما امام فرمودی که نکته بلاغت بیان فرمود و دین باب که سبب بیعت

از فخر گدشته و قبول را اختیار ساختند پس با آنکه این نکته موجب این حکم باشد که اگر حضرت در محراب باشند جز
 فوج کثیر از جانب کافران محیب باشند که حق این نیست بلکه مصداق وعید معلوم است چنانکه حضرت فهد و من ادعی علیه
 البیان نمیکند که سیاق آیت که بعد بری نسخ حکم اول و تحقیق از اسلام باشد و محیب از امر موجب تفرقه حکم قرار دهد
 با کاتبی از اذاعت که بیان آن ابات تفریق را با عجز میرساند یعنی بعد از آن که آن اذاعت یقین میکند بلکه مطمئن میشود
 همین و قائلان خارج از طبقه نبیست و لابد یک کلام باری است و آن نکات موجب اختلاف حکم میشود مثلاً و را به انصراف
 عالم الهی و رفت غیر متناهی درباره اصحاب سالت نیاهی مقتضی بر دوام قسم و قد تحقیق و صیغه ماضی شد که در لغت عقاب
 غم و اگر احباب الهی محرومی بود از این امور با حکم همان بود که بعد از رعایت این نکته سیاست کالایفی و ایضا بقدر دیگر
 که آیت کریمه **الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقُوا الَّذِينَ كَفَرُوا وَآخَرُهَا لَا تَعْلَمُونَ** در سوره توبه نازل است و آن در آخر حضرت
 نزل اجدال فرموده زیرا که حال جنگ بود که اگر مخازی حضرت است و آن سمت ذکر یافته و مختلف منافقین از آن
 مذکور متصل گردیده و انهم بطور شیعیه غلبه برین که مزید دایم و فضاکی مهاجرین و انصار باشد با عتراض طبری بر سر
 المفسرین و آیت کریمه **وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقُوا الَّذِينَ كَفَرُوا وَآخَرُهَا لَا تَعْلَمُونَ** که در سوره توبه نازل است و آن در آخر حضرت
 در هم نیامال و صورت و همه شیعیه منافقین که معا و انهم سبک بود که کابر مهاجرین قصد قتل رسول مقبول کردند و
 در میان اناحق ناماقت شریف بر مد و هر کسی از ایشان عای خود رسد که ناگاه بتقدیر از روی برق درخشان و القدر در
 یازدیکم هر چند اهل نفاق اطراف اخبار را بستند و بنا و لیکن شناخته شدند و رسوا گردیدند و خیا سنجیه مجلس از رعایت
 بیاسی و لاجا ابوسی و سببار و حق یقین و دیگر این در دیگر رفتار با صیقل ان کار بر دارند و انهم نوشتند که حضرت
 سید المرسلین بخت پر با عالمین بجز این طیب رسیده و قاصدین شرافت حضرت رسالت صلی و اوار و و دیگر
 اصحاب و سادات مهاجرین بودند که خصوص جعفر بن جعفر بن محمد بن ابی طالب کافی گشتی است که این بزرگان مصداق بیرون
 انفس و آیات قرآنی گشته و نبض نبوی بر دایت حسن جمعی و شهید که با سمع و بصیرت قلب اطراف حضرت پیغمبر بودند که
 الحیون پس معلوم شد که این وعید یعنی تقدیر باو بقتل من الله بعد از واقعه احد است قطعا و یقینا
 و بنوک آخر فیات و واقعه احد بعد از قرب یکسال است از واقعه بدر که آغاز جهاد عظیم و ترقی دین
 بود و از اینجا قول صاحب تفسیر است که واقعه احد قبل از منی بوده است که در قرآن مجید نازل شد و قد مر
 تفصیله فی هذا کتاب یا بحکم بعد از ترتیب ان مقدمات اجماعیه که التمش فی راجع الیها موبد او شکار شد و نزد
 میترشدین که فتنه ملاعین و لایمین اصحاب حضرت خام البین مثل منافقین غاشقین و خاسرین و ریه ضلالت
 حیران و سرگردانند و ذلک جزاء المعانین و فوضه و بعد از این مطاعن که و فرش را مانند و تا بر طول اعمال خود سیاه
 گردانیدانی از سقیفه بنی خبیث و بسبب انهدام ارکان منی بایند و نقصان عظیم خود را نمیدانند پس غایه الامر درین سخن
 آنکه بر کمالی ازین اصحاب بوقوع آمد و این زلت از ایشان صدور یافت و این با عراض حضرت انبیا کثیفه بسلوب گشته
 تا بدگران چهره که معصوم بودند و موید انجمنی که بنا بر شریعت این امر شهادتین بزرگان بر فرموده آنکه چون گفت

این حکایت حضرت را شناخت و از او در کاریه و الهام نیست پس حضرت شتافتن و گفتن غیر از تفسیر نیست
کتاب پرده منتدیه بنیادشانی غالب شد و در آنجا که خاندان شملوت حضرت گزین ایشان یکدیگر بر سر سینه
محببت و حال حماس کرد و هر کوی که می نازید پای به پای ایشان بدرفت و در کمال بر بال که بر تربیت از ایشان
و میرزا شانت و شفاق میسر شدند و هم مدایت معاد داشتند و در نزد حکومت یک شتافتن به روی عید ایشان
این سامل قبول اقبال میکرد و کیفیت بعد از این واقعه بانگاد و اگر اول عزیزی درین واقعه غافلانه بود و گفت
هم در آنجا حماس و محبت تداوت ایشان است که حق تعالی بپیشینا که بدین حقان و درم ایشان بود و گفتن
هم که البته خرافات نفس شرعیه ایشان بود و سید و بود چون دیدند که غافلانه کس را که علم ایشان بر دوزان
و دیگر که اگر بخت و بدست کرد و در آنجا حماس و محبت تداوت معاد داشتند و در نزد حکومت یک شتافتن به روی عید ایشان
و درینست و نظیر بر داشتند و در آنجا حماس و محبت تداوت معاد داشتند و در نزد حکومت یک شتافتن به روی عید ایشان
پس با مقصد از هر دو خورشید و مبتغای شریعت و جنبه نزد مواظبت ریس خود نشینند و دوست نشینند و کثرت با هم
حق تعالی چندان رحمت و فضل فرمود که در آیت که می خوانستی پس و دیگران که چنین خلاف نکرد و در نزد حضرت
اولی مانع از سزا نیکایات و استعمال لام قسمیه و تو تعقیقه و سینه مانع و آیت و تعقیقه انکه تخم شکار شریعت
ملاحظین بهما به کرام دین طبع انسانی و درین می بیند و عقلا بر ذلت عقل ایشان می نماند و می مقتضای معاد
حسد که چیزی در نهایت اجتناب از تشعیر خشک را بهین است که ماسد که است که برای شام نموس و معنی خود را می برد
و پروردگار موس خویش را میدرد و به سیرت از برای ای جمیع و کین کجاست که از شتافتن او بیکر نتوان است شایسته
که عقل این کرد و در نهایت پشرو و کجاست که اصحاب بر اقامه حرب غرم بنائید از روی و نیز شریعت سلسله شتافتن و در جهاد
و خلافت متقدم بر نیز میل کتاب منتاب کنند و منافقین و مشرکین و کافرین در ابطال سازند و دین
و دولت اسلام را بمشرق و مغرب بلکه به هر جریب رسانند و مورخین قوم گرد و دیو و با وجود میندان عداوت که
از جبارت کتاب و سنت پیشت چنین می نویسد که از ان واضح است که اگر دست محمد علی این خلفا سر دفتر
اسلام نباشند پس کیست که مثل ایشان تواند بود و اگر گفته بفاوت اجنبی از مسلمانان و خلافت جناب
مرتضوی پیش نیامدی غرض از بهای اسلام هیچ ندرت باقی نمی ماند و اسنی رفتند و عوی گوی که می کنند
و سر دفتر مسلمین و مجاهدین را هنوز منافقین گویند تا امر و زبا و صفت اندک و در نفاق معنی منافق و کافر
با نماند گویند غوی بر لب دریا از غایت انبساط میخروشید و با میان تخریب بودند که کیست و چه میگوید و باقی کس
شاید و صفت دریا بیان میکنند تحقیق دریا با هم و نزدیک رویم و بشنوم کی گفت شاید با با هم
فروردی کی جواب داد و هر که تواند خورد و مگر بل رسیده و کی نزدیک شد و میاید و با هم کشید و
نیکش و شانت که هم آتش او بدید و هم بصورت شانتان و خیران که به خرید و بیعت و با هم کشید و
میغلیتند و می مردند و می کشند این وقت و انتم حقیقت دریا که نزدیک بودان بودند پس از هر دو

چون شرح کند بر سر شریعت ایشان را که هر دو برین بیان بود چنانچه
 حکم اول عنقریب کرد پس بی پرسم که بیان کند که حکم اول چه بود اگر گوید که هر دو از آن قرآنی قرار داد و سایرین
 این بود که هر مسلمان متعاقب کند تا بدو کافر محالاً باید که بمیدان کند و بدو که بمیدان کند هر دو ایشان با شایان باشد
 یا تخصیص که چون حضرت بذات والا صفات شریک سرکه قتال باشد حکم چنین است که یک مسلمان
 با دو کافر بجنگد و اگر راه فرار یابد کسایک کار شود و اگر حضرت نباشد او در قتال اگر بر اختیار دارد و اگر
 اگر مجتهد با اول قایل شود گویم چنانچه بالوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که حضور شریف و غیبت مینماید
 هر دو کیسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و بعوث دیگر است و حکم شریک بودن حضرت
 و شکر امری دیگر و دعیه معلوم قرآنی در صورت ثانی است و اگر شوق دوم را اختیار کند بیان سازد از کتب
 خود ثابت گردانیدن بلکه از کتب اهل سنت بالضرورت نشان داد و نیز که سنن بزرگوار و ابیات
 شیعیه کی کوشش می نمایند و این متاخرین البته نسبت بمقتدین زیاده بر فضائل و نواضل
 رفته مطلق گشته اند که من جریب الحرج حالت به الدائمة و نزد مبتخرن البته مجتهد بران قدرت
 ندارد و بسبب خالی بودن کتب آنان و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قرآن مجید این قیود
 یافته میشود و تخصیص بدون دلیل عند الفریقین درست نمیکرد و کاسه الاصول مسند الانعم
 آمد القاسی نفس در تنگ عظیم و خدای غم جو بل میفرماید و سکا تکتفو الا یسید کما فی التکلیف
 و بیان آنکه ایند تعالی و تقدس از کمال رفت و رحمت بر امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 این حکم تقیل را تخفیف فرمود که تحمل آن تکلیف مالا یتطاق بعد از چه بغرضی حوصله قبول کردند و شکایتی
 نبود و ندان پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه شان حکم چنان باشد که هر چه واقع شود
 از کثرت فوج مشرکین و کافران جرئت نفس خود نکنند و خویشین را بکشتن در دهند خصوصاً
 و قتی که کفار بر ایشان مثل سبیلخ بریزند تا هم باید شبات و رزیدن و کرد و فرار نکردن و این
 البته القاسی نفس در تنگ عظیم است و بعد از ادنی غور و تأمل مقتضای قیاس آن بود که از
 شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاده تر باشد بلکه مشقت زیاده تر شود
 در کتب احادیث و دهره باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاد و اتفاقاً قلید و فرسخ رفته بودند که
 منبر یک بغت شد رئیس گفت مگر یاد نمیکند که حضرت صلی الله علیه و سلم را رئیس گردانید و شمار ایشان
 من تا کید فرمود گفتند بل پس امر کرد و انش از و خیزد و اشاره نمود و داخل گشتن خورتنند که خود را
 در انش افکند کسی گفت اسلام آوردیم تا در انش نه انتم اکنون معامله بعکس کشید باید که سر فرستاد
 تا حضرت ظاهر چه فرمایند بجا آوردن حضرت فرمود و خوب کردید که خود را از تنگ باز داشتند و گفته
 همیشه با انش میسوختند علاوه در کلام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشد حجاب اختیار

دارد و در ثبات و زین و کمر نختن معاذا الله و ایضا در اینجا تقریری دیگر است که اکنون انچه قرار گرفت
یعنی بعد از نسخ حکم اول حاصلش نیست که سلامانی باد و کافر مقابل کند و اینجا صاف ظاهر است که چون
کافران سکه چند باشند در فرار حکم الایس است و در کثرت قوت کافران هیچ شبهه از آغاز واقع نبود و خصوصاً آنکه
جماعتی ستین بحر است رخنه که و آن بمقتضای بشریت و حکم مثل مشهور سخن درست گویم نمیتوانم دید
که میفرموده زلفان و منظره که نمی اختیار بر خاستند و غنان با لاک نفس از دست رفت و خالد بن ولید
و عکرمه از یسار اهل اسلام هجوم آوردند و بحر بیانی شروع کردند و ادعای غلبه کردند و آوازده شهادت حضرت
خاتم رسالت گوشت لشکر اسلام رسید و ظاهر جواس برید و جمعیت ایشان بر رسم قایم قوت نمایند حتی درین وقت
قیام بمهر کلا تسلیم که واجب باشد و باقیه چون بعضی حضرت را دیدند و ابل سر همگی را صدامی گرم و داندانان صفا
کرد و آوازده بیغمانی و حمله های جهان پیادانی و چرخوانی شروع شد و کفار کونسا و منکوب و خذل گردیدند
و جزای تمام و قرار چار و ندیدند و معنی ظلم الحی و غالب الدین و فدا و شکار شد و مت علی بن ابی القریه را نیز که متبع
آن پس و شوار تا برین اقتضا کرد و شده و آنچه گفته چگونه عاقلی الخ گویم انهم استعادت بر قسب استعداد
مجتهد در علوم و دلائل میکنند مگر معجز و بسا که معراج ارضی و آسمانی بر وجهیت فاروق بود و از او نشسته
و صد مد بسان بر خاطرش غالب آمده که چنین امر و متقی و متحققین کما فی الزوال الفین و دالی و بر فتنه کار کان و
انیمه همراه جناب امیر بودند و چون وقت جهاد با قوم عاد و رسید شرکبا نشدند فرق نیست که اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بجان و دل حاضر گشتند و قتال با کفار آغاز کردند و بر مدار ایشان را گشتند و علم شانرا بجا
برابر گردانیدند و البته جنگا و دوسر و دایس بحیث خالی گشتن رخنه نمود و جان غم داند و پیش از آنکه علم آن ندانند جنگا
رود و معجز و بسا که صدامی ستم قندی هم نشد بلکه جناب امیر چنان دانسته باشند که آنکه جنگا از و بخون خویش
بازی میکنند و روز میدان آنکه بگریز و خون لشکر می پدیس بر قلعه کوه بلادی منبع برای دیدن سپهر حمله های حیدر
پرست آوردند و مراد نیم هم کلامی است استین که ابدا واحد و چنین و امثال آن چنان پیروالی جناب شاه مردانی و
شتر مردانی ندیدند و بودند تا بر بلند کسی کوه ابودر بیطار و این تماشا مشغول شدند و معلوم نیست که بعد از این
در مرتبه شجاعت حیدر اطمینانی میسر سانشیدند تا هنوز در آن مثل سوسطاسی مترو و بودند و غلط گفتم حقیقه
نزد و ایشان بر جای خود دلال است زیرا که در آن قصه نیم مرد است که سابق ایه الاشاره که حال ایشان متشابه
این جهاد و گروگون بودند آنکه حضرت اسد الله در عین اشتغال نایگز و قتال بر حال تباه شان مشرف شد و بقصد
اول خویش بعد از آن در ویش و قاعده حکما الا انهم فالانهم برای تسبیح و علاج ایشان آمد و نزد وی دست نهاد
بر سینه و با پیاده و دانی زنده تن بالید و رفت پس بالیقین این کرده شجاعت پیشه نمودند و از لایق و جود
هم نه است بلکه مستحق را کمان نبرد که اگر حضرت سلمان در نیمه بود و باشند عمر ایشان از و دود هم متجاوز بود
و شاعری از حکمای اسلام در تجربه امور و این انچه تمنا داشته خلافتش نیست که دو صد سال اگر عمر آید

قرار گرفت و در صد سال تجربه کردی و در باقی عمر بپایه و گشتی سبحان الله معرفت سلمان را چنین تجربه بمحصول
 انجامید و الاثنی عشر این مجاهدات هم نباشند و باب الله نام ایشان نهاد و شد و الی غیره و اگر کسی را این کتاب
 سبحان الله بدین شیوه بخواند که بگفته شد یعنی و با تفت لاریسی باد و تالیخ او داشتی که مشهور است باینکه
 که تقریر خود را بقولانی میکند که از کجا کجا میگذشت و بارکان بدین نوبت میرسد و چون در بار و درگاه
 علی الله علیه و آله و سلم میرفت قائل بقیه هستند فهمیدت العمر حتی تا نزد ایت عصمت که با اتفاق نفعه
 در سبای طلسمات ختم غدیر اتفاق افتاد و البته انچه از جهت ترک تعلق لازم آید بر پیوسته داشتند
 پوشیده نیست اگر چه تدریجاً تعصبات و تقریرات این اوراق خواهد دید عزیز از هم مادی یا بکنند و محراب
 معلوم سفری و اورا هم نخواهد رسید و از آن جا که قبل ازین بار آیدیدی که ایشان از انقباض کفر
 موسی جناب مرتضوی با وفات و ریخ نذارند بلکه از موجب مزید نوزیت و ضیاء قرار میدهند و در مقام
 که خلاف تفسیر برای این جناب به ثبوت پیوست معلوم نیست که احسن چه ابیات تفسیر را بدی خواهند چید
 و کسیکه در بیان این کتاب و عذر تیز زبانی من دیده و می شنید و هم با غازی این مجلد در مقاله سواد فاضل
 که دیده و زینار قدرت بر شکایت نداشته که در سلسله فقهیه ایتها و ایه این والد و سواد و شاهد و مشهود
 انچه در حق سلسله سادات سنیان شریف علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته اند را کمتر از نیست سخن
 که بعضی از ارجح این بین قطع نظر از آنکه حضرت جعفر فرزند جناب امام علی نقی این سلسله را بر اصول نواصب
 قطع کرد و با اختیار عداوت اهل بیت ازین دو دو مانده شد و نوشتند و نسل او کجا میبرد و ایا غرض چون بود
 فرات را انقطاع کلی رسادات شیخ و ارباب مایل شهر چه از و بعد از آنکه در شیخی و شونجی و پیوسته و در نباشد که عقیده
 خود بفرقه حتمی خود از ایشان جدا گردانیده بین که اگر بگوید و با کپی پیوسته بعد ازین که گزیده را بدید و اگر بکنند و کجایشان نامین
 انقطاع یا اتصال مبدل تواند شد که امر الیه اشاره فی جواب لسان بقویکی مانیا سمد فی الامکان الباقیه ایضا بوجه انقطاع
 گفته که چون این مسئله متفی غریب است و خصاصی شیعیه دارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب تفسیر ابادی چرا نمیکوید
 که صیایه کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نمودند موافق بدین فریقین و مطابق نص قرآنی اداسی واجب
 نمودند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعضی صیایه اهل بیت که بر قرار دارند عاصی و عاصی و مرکب
 امر حرام یا کرده شدند معاذ الله این خود و انحضرت صیایه مانند مقداد که قبول میبردی مستثنی از آنند و او
 کشتی بودند نیز حضرت عمار که مصداق جلد و یسین عینی و او را الحق مع حیث ما وار بوده اند ابلغ است زیرا که
 هر چه از مارج علیه السلام است قصوی کسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه قرار دادند
 که فرغ خوف و تقیه تواند بود موجب حصول آن در حد اعلی تواند بود و فلا تفعل خلاصه آنکه در جائیکه تفسیر
 خدا انصاف نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل مطلق تجویز تواند کرد که آنحضرت را انتم
 گزاشته فرار باران از انجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگر چه فلازم نزد این گد به مسکین دین فروتن

و بنا بر ما حسب کرامات عالیله بود و در مسند مذکور به در معانی عام الاوقاف حضرت محمد ص
در این سقیه با عدالت حضور آنحضرت هم در سفر که جبار و دلاست علی المنصف اللیت کلام
از او بر زبان هرست که هرگاه مقدار که مانند او کند و در ارکان و پیکره از هر جنس از تدا و نبوده
مصدق آن و عید قرائت کرد که بار بار دانسته و انکار آن هیچ طوریست و نوشته لاجرم هر فردا
بدلالت حال و قتال از طرف او قال و قیل و توجیه و تاویل بکار بردن بخلاف معانی دیگر براس
شان آن امور بسیار آسان بود و در اینجا سخت مشکل زیر که معانی فرشتان قبل از سقیه توان شد
کما اثرنا الیه فی التحدید و در باره بعضی از ارکان شیعه مثل عمار بن حارث سمعت جواد و دو معنی هم نیست
چه اگر در خصوص امری قرار دهم و بدیاسی دیگر که بر جیل کس جناب بر سر منبر لعن نمود و در بدو
عمار در ایشان ^{تشیع} انتقام عمار و غیره بکدام دلیل تواند بود و خود با استدلال الغرض حقه عجیب کتاب نیست
که اگر راست بر سر سخن نیست که نزد کسی چون ماده الزامی نباشد فقط با معانی کفایت چنان جواب در
تواند و اولی و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز و افضل بعد از شنیدن نشان انسان
فرست شد و تو گوئی جان بلبش بسیار عازم مقرر است و ذکر دید و درباره کیفیات خود کتاب
نیست که خود نتوانی که هرگز در مقابله عربین مجتهد که پیش این سلسله و مصداق این غلط میباشند
نزد در فقه برین قدر توانا گفتن که اگر تو را گفتی و برین لبر شد تو که بر پس عمل و کتاب موسوس
تیکشت العجب که مجتهد غالباً آنچه در باب تحفه نوشته نیز فعلی است و آن عبارت است که جواب
تحفه صرف مقدارم و ترجمه تعین شده سیف ناصر در جواب اول و ثقیب المکمل در تشدید
المطاعن و مضارع الاقدام و در بیان السفا و از مصنفات مفتی محمد قلی علی الله یقارنه
دار الکرامه و حسام و احاد است و ذوالفقار از مصنفات ائمه الله در العالمین و نیزه بجلد سوم
و چهارم و پنجم در مصنفات علامه دهبوس و مکسر العینین و نتیجه البرهان بوسه علی خان
نهار سی و جواب جلد ابواب مولوی خیر الدین آله ابا دس و ذکر کتب که جواب تحفه تصنیف شده
حال آنها را محققین خود باید بر سید و بسبب عمل گوئی نیست که موارد و نیزه بر یاد میکند و جواب اینها را
که بتوسط رسا رقبه کا کورس فرستادم و مجتهد الزمانی بعد از دیدنش حواس دریافت از راه تعصب
بر زبان نمی آید که فاضل بتاسله خوشه چین از خرمن فیض جواد الله علی الله مصنف تحفه آقا عیسی
قدس سره الغیر نموده قدر باده عقیده و تقلید و تحقیق هر دو متانسه داده و در آنرا جامع کمالات
و معتقد و دو مان آیمجاب تحقیق تسلیل کشمیرس فقال و سر گوئی او چه نوشته که مجتهد رفیع با ائمه سامان
که داشتند نتوانستند موارد و نیزه بر آید کردن و تمس علی بن ابراهیم صاحب فقیه البی و در مباحث حساب
چه تحقیق و تدقیق فرموده و مولانا رشید المکملین بر سر کتاب یعنی موارد و حسام و ذوالفقار و نیزه بر

که بالا خود فرست حیدر به تناسبت آن از زبان مجتهد و محبت الهی تمام گشت و اگر مجتهد الزامی را حوصله باشد آنچه
 احقر الان نام در خدمت کتاب ثالث که متقدم بر آن هر دو بوده بر بنید چه نوعی باشد که با بر اصول و مفروض
 پس در هفتاد و نه کتبه ام که غیر از ندای یا ایها النقیه در کتب می تواند کشید و خرجی بر زبان نتواند آورد و یقیناً
 بر کسی که بر بنید خواهد گفت که این خود افتاد و مصنوعی و در کار و آن خود افتاد حیدر که از دینا که گفته و در بار
 فرزندان و مستقلان اوست که هنوز بر سندان قیام دارند و طنبور قدیم میخوانند و مجلسی که من بخواهم انشا
 مصنوعی عملی فحیم است یعنی صولت حیدر به علی المومنان تقدیر و حال متن است که حرفی را از اخراجات
 مومن جاییس باقی نمیکند و بلکه مباحث قدماي شیعه را نیز خر گرفته و قبل ازین یکدیگر و باره بوسیله احباب
 حال کتاب مذکور را بیان کردم تا اگر مجتهد الزامی مشتاق شود و اجرائیش را فرستاده با هم و دوسیر این
 کار و در بهار رابه بنید و بل من فرید گوید و من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب تمام شود و پس مجتهد رسید
 که و بل جان خواهد بود و هرگز نه طلبید و حال قلب استعدا دوش از تشدید روشن شد که از خواندن عجز است
 پس در بنفیدن چیدین احباب فقیر را نیز و قتالی تو فنیق نبخشید که البته بی اعانت رؤسا کار نالایک
 بر نمی آید و نویسانیدن کتب شیعه و قلت مدخل و کثرت مصارف بجای رسیده که شیخ در گشتان سیفر
 شب شب چو عقد نماز بر بنیدم چه خورد و با ما در فرزند تمام امر و زاینقدر سیلغی از دهم نزد من خرابم نشد
 که مکان سکونت که در خوش پوش است سقف آنرا از چوب و کلبی درست نمایم و از روی که در همسایه بیک
 آتش زدگی پیش آمد شبها استراحت نیکم که الی نزد من غیر از کتب فائز و دیگر نیست اینقدر و مستقی یا چه که خس
 پوشی را پر و از من این یکدیگر و حرف بدیل کلام از زبانم شاخته بر آمدن در آن بود که بعد از کتاب جوم الشیخان
 مولانا رشید المصطفی الدین رح انچه از کلن قوت بفعلیت در پرتاب هر است که در زبان معاوت اقران علامه
 شایخ افکار خود را اول بلا حظه علامه موصوف قدس سره العزیز مطابق رسم حوادث تلامذه رسید گذرانیده
 پس نزد کشمیری نقال ارسال داشته تا او چندی از موقوفات خود را که حرکت مذبحی عبارات از انست بر قیاد
 و بعد از تقاب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که فارغ خطی تغییر واقعی از آن خواهد بود و عین جان
 بلند ملک براد کس نگریست چون اینمیدان علی شد و از پیا کوبی کشمیری نقال در قاصی آن هزار مال گردید
 مشکلم موصوف سوئی ساکن و در کتب و متون به گشت تا با مباحث کتاب و لیش را که جواب کافی باب اول چهار
 قرار داد و جواب کشمیری نقال را با جابجا در تقریر قطب تنجانی که قسم شمی قسم صنود و قسم شمی قسم میگرد و در خست
 و کافی نباشد سیفنا صری نامش نهاد و بدو زیر و زبر کرد و درین حریفی المصلح خطوات شیطان را
 و می و دودی باقی نگذاشت و بر کسی واضح فرمود که اینچون لایعلم در شمی سطلق و مطلق آلتی شیانیکند
 الی غیر فلک تالیب هر زده رای او را بدوخت و خرمن موقوفاتش را یکسره بسوخت چنانچه از آغاز حضرت حیدر بر روی
 عجز و بونی هر یکی از ساکنان پیر و جوان نمودار است عبارات اینچون نوشته میشود با اینکه هر چند قلم بدست نمون

تجزیه چنانکه بر سر چیز و جان نه مقابل آن جهان معلولان ظاهر است و هر چه از انفعالات ارباب و دستاورد متعارف
و اینجا ماسوئل شان یعنی آنکه طالب جواب شکست دارد و قیده بود و نگذرد که چون اینست مباحثات و
مشاغبات از معادلات محمود و مستور و موفد سال است حاکم غلامی اعلام فرمایند تمام نظر بود و شریزه
عذیه که فکر آن موجب تطویل کلام است از جواب کلام شان اعتراض فرموده و اشکاف نموده اند چنانچه
سابق ازین هرگاه و فاضل رشید بعضی بیانات مشبهه فرموده است که امایه آن قابل سینه
و مولانا السید و امار علی ارسال داشته بود و جناب کرد و انتساب بعد از تمام محبت نظر بعد از آن عذیه
از جواب آن اعتراض فرموده و همچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوالی که شریزه اثنا عشریه که در بعضی
اثنا عشریه است نوشته بود است مصنف آن فسر ننشاده بود و در جناب ایشان نیز بعد از آنکه یکدم در حد
از نقص کلام شان اعتراض فرموده و بر همین منوال هرگاه باب مباحثه و سنا که در بعضی مقامات
فاضل نعمی سید محمد قلی بام فتنه که در سلسله تلامذہ جناب علین طالب شریزه منتسب نموده و در جناب ایشان
بر نظر بود و معتقد و مازید و مباحثه فاضل رسید کار و منتظر گردید و این اختیار نیز از مقتضای استعدادهای
همین بزرگوار است که متکلم موصوف و همین بر یکی از ازین مثلث مساوی الاضلاع چنان برداشت که قدرت
نداشتند از پس پیش که با هم غوغا و راز و در شرح عبارت ضربت حیدر چنانچه بایستی در روان که ساخته
حسابینام دارد و خصوصاً در سینه ایشان که از دست خود نمیدانی نوشته ام که ناظرین بطاعت مباحثات
نخواهند دید و خواهند گفت که چنین خطا با کمتر کسی از ملاحی هم اتفاق افتاد و بعد از آنکه درین کتابان
سوی او را جمع کردم که هر کس بگذرد و در نشان این بفرشاد و عیال را گو ساله سامری نام تواند برد و که جملاً حیدر
و مقدمات این قیاس بر درین تحریر جمع نمودم فقط دیدن آن بر کار است لیکن که خود محبت در آن
اعتراضات را هیچ کرده و کتوبری راستی تحریر جواب نموده اند باشد پس انبار سلوک هم با ما فایده ثبوت پس
و منی حد و شصت و یک که خدا خواهد بر می گردید انجم که گو ساله لائق انجوار نمی بقدری نقطه نیست که بر خلاف اجماع
اکابر ارایه منقح سبوق آغاز کرده و لا تفعل و هر که خلاف آن نماند یعنی کلام و ایمان از دست چنانچه از اساس
هم پدید است و بر ظاهر است کسی که در فنون عقلیه چنین استعدادی ندارد که از آغاز سیف نامری متعلق باب اول
مجموعه اثنا عشریه پیداست که اکثر او درین مباحث و معارعت تواند کرد و معارضه الاقام تواند نوشت کرد
تدارک علماء و فقیه پدید آید پس مصداق و درین علوم بهمانا از معارعت و کشتش گریبان فاروقی که امور و فاضل
در کافی بر جناب سیده و سنا عالم اقرار کرده خبر سیده و چنانچه آن کشتی حیدر فارغ غلی کمل زد و نمود این حد
هم بعد از فارغ غلی مدلل جلوه نمود و در و خیلی بر اصول رفقه بجای خود واقع شد و از حارات فارسی نقل
مبارجم پسند اهل لسان پیداست که دانستن بند با ساین فن و دستمال لفظ کشتی ضرورت نیست
بلکه کشتی و فتنه و کلام بجا است عمل شده و لا تفعل اما بهنوات دیگر شخص که متعلق بمکان و مباحث

رفته و لایکل محدثه این سباده باره امامت معتبر باشد پس حاجت تصحیحش نیست که جای آوردین تا لایف خصوصاً
 نقص طعن المراح و غیره و ذکر نامش گاهی و بشیر یا اجمال می آید و دل میخورد که فوت را ندانم و لیکن بخاطر داری سائل را
 می پردازم و بدینسان می نویسم که کس آن را می بیند حق میگوید بخلافین کانهم احباب و نخل خاویه مثل ترسے
 لهم من باقیه العجیب تا لایف نقال کشمیرے بهین است نسخه را نام بر و جوابا بادش که در محدثه تشیع
 و انطباق ان است هم باب فقه را که هم هست و در مقام بشرد و معذک حاجت بردوش را باقی نیست
 زیرا که جناب مجتهد الزمانی در مکاتیبیکه به بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده گفتوری را بقلت استعد
 یاد نموده و صاف صاف گفته که لیاقت آن نداشت که در و تحفه اثنا عشریه قلم بردارد و خیانتی نموده
 بشرح و بسط تمام در مقاله سادسه ازین مجلد بر گذشته من شاد و طرح ایسا و از خیانتی دانست که منافق
 باد و ستان و حریفان خودی غدار نمی باشد و لیکن اظهارش بکار نامی آید که مجتهد فقه است نه دیگر
 و لایاقت نیابتی نام تر کسی مخصوص بناتش گفته هیچ کسی پس از رخصه با و درین استحقاق احدی را
 سرشته نیست اگر چه باقر مجلسی یاد او شیع باشد نزد هر یکی الغرض اگر این حاشیه از افادات
 مجتهد الزمانیست پس حالش معلوم شد و اگر کسی از معتقدین گفتوری نوشته البته تفسیرش
 رو بروی تحقیق مجتهد چیرتبه دارد که هم بایه آن شود و اما حسام لیس حالش از مباحث تصحیح النبی معلوم
 تواند شد که از تفهیم کتاب تنبیه السقیه نیست و احیاء السنه را و فقیه من در دلی بودم کسی نام آن
 نمیدانست و حق نیست که چون از ارباب که منو با وجود نزدیک بودن ایشان که ترمیدانسته اند که طرز
 اقامت مجتهد باشد پس دلی بود و درست بی بنده آنرا دیده ام اگر سامان ان از مالیهات مثل
 رادی یا بیم که جامع معقول و منقول بوده باشد چنان پاره پاره کرده ام که باز این متفرق تا سماع
 بهم نه میوند و انشاء الله تعالی است در نماز عذر یا بیز برای بسیار زد که خاک شده که از توجه ضعیف
 پیروی چنان میگویم که حکایت از حال کربا علیه السلام تواند بود که ربنا انی ذلک العظیم منی و
 لا تسئل الدائم شئیا و که آن بدعا که ربنا شقیما بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
 ترسکه نقاشی امیر کاظم علی صاحب سمد است و متعلق باب اول و نیم بود و دیگر ذکر و غالباً
 غیر از غفلت شعاری و صرف بهت و عیش و کامرانی و شب زنده داری چیزی دیگر نباشد که
 هرگاه خمره نزد پیر و بهقاس صورت اجتماع گرفت آنوقت در جواب تحفه باز طبعش در حدیث
 آمد و از هنر حاصل شد و شاید که مراد از هنر از حصول استعداد باشد و لیکن انهم در دیده تا کسی
 باقیاس نیز نمی برد و بل هذا الا السرقه الخالصه کمالا یخفی و سالی چند میگذرد که مزارعی موصوف
 با من فرمود که مکر رشیده ام که مسودات نرینه نزد جمعی از بلاد و بعیده درین شهر رسیده
 و چنان خیال آمده بود که البته این ماده بیرون خواهد کرد و لیکن باز کسی ذکر آن نه نمود و چنان دادم

که هر که از گرفته بازماند ز زبان میاورد و ده که سار قین که چنین نیست داشته باشند در این
آن چگونه بگویند که سه روز از شی کسی نیارست که کم کم دارد و همین دید و از دیده شمر
ولیکن ظن غالب آنست که متوطن کشور که در میراث قریب دینی بود و کینه خیره مسودات
میشرفت و از همه همه خویش را راسته و چیزی از آن فرو بگذشت و این مقلد پیر و بهمانی
بود که درین بیان قدم داشت یعنی پنج کتاب درست کرد که صوام و حجام و اجیاء السنه و جامع عمده
و ذوالفقار باشد فرق نیست که او هر پنج را کنگول گدائی ساخته و بر فروت و ذوالفقار و بون دیدنش
بر داخته بلکه مجالس ظل بوق بعد از آن زبان نیافته و از نیاید که لفظ قریه را در جبارت ملک که بر کنگ
نظام حمل کرده کاملاً در غایت بود علی چارسی پس از شد تلازمه صاحب تحفه قدس سر و العزیز و داغ
او را که ویر از خیالات خام گشته بود چندان غالی فرمود که نرسیده ای استفاشته او را که در خدمت
پادشاه دبی میفرستاد از نظر مندر بر گزشت و البته جوان تویت فریاد تا بدیدار عیار شد که عجز و نیدی
حدی نبود و العزیز و علای وقت که بدیدار شدیم که او چندان استعداوسی ندارد و کتب فن را کمتر دیده است
و درین باب که تصریح علمای شیعه در کار باشد باید میفنا و زمین چنین که جای آنچو نوشته اند
در حالش دلیل بر بقیت استعداد است ولیکن بقول شیخ که خوشی برش و تشنگی در فقا است
این را بکنز را خود را رسوا کرد و آنکه حالش دانستند بر برش و بهوش خندیدند و قدریکه بنده او را
مسئوده و مبنیقه او دیده اعدا و اعان دارم که تحریرش قابل توفیق نبوده است ولیکن شاید که تکمیل و اصلاح اجتناب
توجه نموده و باقی ماند تحریر خیر الدین که بشیر الدین او را باید گفت حقیقت حال او آنکه در زمان جناب
عالیه او را در فیض آباد دیده ام که جزیر نشان کوچی و قلت علوم حدی جامع و نافع برای او کسی تجویز نمیکرد
حتی که از جناب میر سخت علی صاحب و دیگر فضلا آنچو یا دارم بجان نیست که برای او موجب اعتبار تواند
بود و چون جناب شان شمه انصاف داشتند تقریر پیر و بهمانی را در مقابل تحفه نمی ستودند و یکباره که
نویس پر شش رسید صوام را از خانه بردار خود میر غلام رضا طلبیدند و از کتاب مذکور را که علامه
بوجوب معرفت الهی بر خدا در زند اهل سنت و عقلا از دایر بدعت کالسیان بجلت اهل حکمت کشودند و چون میر غلام
رضا این خبر شنیدند شریک صحبت شدند و جناب میر حسام و بعضی از امور قصور او را بیان میفرمودند تا آنکه
انابه السیفه بران اردم میر حسام تقریر او را استوفی که متعلق عقیده و کوی نتوانست از ارد و کرد و در مطلب پیر
بر کرسی نشاندن اگر چه بد غلام رضا و دیگران از مقلدین جایی بود و در علم و دینی هم داشتند و فیض نیست
نائب صاحب از زمان که تحریرش را جناب شان پسند نکردند تا بشیر الدین چه رسد که بیون مطبق او را بر کس را حق
میکند القصه کتابش را که متعلق بابا حیرتخانه بود و بعد از تلاش یافتیم و از دست کاتب نقاش برداشتم و
و بنظر مردم نوی الاستعدا و شیعه و سنی گذاشتم چون دیدند که مطالب کتاب او غالباً مانده است

نوزده و افتخار بر پیش در دانش و قیسم می نمود و هرگاه مطالعه این میاد می کشید که صاحب تحفه مذموب تسبیح
 داشت و خوبست که مزبور بنامان رایان مال کند پس این کتاب را تصنیف فرمود و هرگاه تا این
 امر را بطول لاطال نشیند نه بر زبان و قلم شد نه بر کسلی و فریقین قاه قاه میکرد و چندان غمخیزان را آرد و در در مسرور
 که داعی جنون بود اگر کتاب او پیش دست که تصنیف این کتاب را دلیل شرح قرار میداد اعتقاد نشدند و بدین فکر
 که جنونش بدین مرتبه رسید از مجیدین تحفه شمردن جوئیست که شاید از جنونش بالا تر باشد که غالباً مجتهدیه مقلد
 مقتوری را پیش از آنکه خود با بدین ذکا و بیخ دانی که تعمیم لفظ و ذکر کتب و آخر چنان پیش برای کیست و سبب
 اصناف این چیست اینهم بیان قصه موقوف است پس چنانچه همه امور را مختصر کرد و اندر مکتب با نچه
 وقوع یافته و در خاطر جاگزین گشت از این انیز موقوف کرد و انهم تا لفظ و ربط یاد واری آن انیکه در
 محمد اکبر ابادی که سپهر عبداللہی خان قلعه دار بود و حلقه مدح و ذم و دانش و هم بابونیت او از کتاب آینه حق
 نمای که از اعلا می مجتهد جالشی است و این کتاب مفصل است پس بعد از آنکه بطران رسید و تقرب شاه ایران
 بهرسانید و انیز بخواب تحفه بردخته بود و بنده از انیز نزد خود داشتیم که باشتیاق و محنت تمام با فم و شمع
 نمودم که برای خلاصه انصاف بیکر گوئی کسی از اهل عقل این دشنا جامی مادر و خواهر که نیکان هند بچارات
 خویش رقت غیظ و غضب میدهند و ندانست بیکشنید و انهم تا نایمجه بندی در کتاب دینی تواند نوشت
 که از شنیدنش قلوب دانشمندان شیعیه میگز و تا با اهل حق چه رسد الغرض احترام انیز مثل شکر این تواند
 میدادیم و جلد دیگر اوستیاب شد جواب بگاید ر فضه بودیم علامت متن گزاشته بود و شین نشان
 شرح و در انشای تقریر و تحقیق برای اهل سنت مثل بند می میگویی چنانچ لولی تو لولی چنانی کیا بولی که
 و همین چسبید امری دیگر یاد آمد که برای ثبوت جنون شرالدین و امثالش بکار آید و دلیل الزامی شیعیه
 باشد بیکه توان گفت که حجه الی بر ایشان قائم شد میانش بالای کارانکه مجتهد و مقلدین او صاحب تحفه
 سارق کتاب حواقیع محرقة قرار میدهند و بغرض محال اگر صاحب تحفه سارق است از خانه ایشان و
 ایراد بیکشان سارق نیست بلکه از خانه دوستان است و در مثل شهر آید و که خانه و ستمان بر د و و و و
 مکتوب حالانکه او مقبوس است و بیچاره تحفه بران دل است کامر الغرض مجتهدین و مقلدین ستایش
 کتاب صوابی می کنند و بیانت دلائل و لطافش قائل اند که چنین کتاب کا بی در مذموب بنیان
 تألیف نگاشته چون ستایش بدینچید رسید از برای مضامین کتاب تحفه پس انرا کشیم حصار و بدین
 و جعل داشتند که شرالدین التزام آن کرده البته موبد جنون او خواهد بود و هم روان نمودن و هو و
 سن البله بهت الاولیه و اگر او را سپرد و دیگران دانند گوئیم ان متبوعین و غیر عرض مبتلا خواهند بود و ناظرین
 تواند گفت این خانه تمام آفتاب است و این سلسله از طلا می نالست چنانچه بعضی از حکایات از این
 قبل از این بدین سیرده شده تا موجب و لبتگی ندیمان باشد انقصه صور خالیه شرالدین که اساس تصنیف

[illegible]

و اگر در روزی بر تفرقه می افروزد و لیکن با نیتش این نیت را ایشان می افروزد و بخیر می آید آن می رساند و نزد
 که شکایت میکنند و مثل صاحب صوام و اولادش درین کتاب میگویند به بنده تحریر علمای سنبله که این
 انظار شیعنی می نویسند حال آنکه تفرقه اما سینه در نهیب شان بمداخل و دست کمال بخیر و چنان پرده عصیت
 بصیر و بصیرت ایشان را از اکل میگرداند که تا امر و زمین چالت و بلاست این قوم مورد نوم معاینه کرد و نشود
 که شکایت سنبله میکنند و در غی میماند که البادی ظلم علمای ایران خصوصاً مجلس علیه السلام چنان عادت
 گردیده که اسامی مقدسه خلفای اثنی عشری حق و تعیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بسبب و دشنام نمی
 نویسند و تقریرات ایشان را عادی و نهایتی نیست و نمی گویند که شواره این تقریر بعد از ذکر محبت و لفظ غالباً افزوده
 و در انتهای تقریر لفظیکه مشعر بعدم حصول تعین ذکر کرده ام تا بدانی که در کتاب تقریر اول بمحمد که علامه با حکما
 حاضرین و شت بخت مذاق تقریرش و شناختن کجایش هم نمی نمودم و چون امرشانی که علاقه اش بجا بابت
 تحفه اثنا عشریه باشد بفرستادن تعیین نرسیده بطور ترد و خواران دادم و قرینه بر هر دو کتاب دلالت دارد و مثلاً
 بمحمد که بسبب نقیض و کافرانی کاری ازین احداث نموده چنانچه قرین در کتابت باجا میگوید و دیگران نیز
 چنانکه انت میگردید این امور علاوه پیش آمد عجبی نیست این قرینه است بر آنکه بمحمد را هم نیست و لفظ علامه
 دهلوی برای صاحب زنبه گفتن قرینه نمیشد که کتاب عبارت مذکور کسی متعین بلکه مقلدین صاحب
 زنبه باشد خواه از اقارب خواه از اجانب کتوری الی غیر ذلک سن القرآن لاجرم حکم بایم در امر تالی نکردم و منت
 من بعد باید دانست که هرگاه جولانی سدید رخامه و زمیندن سلطان بعبارت مجتهد مقام جهاد بقینا و
 عبارات دیگرش متعین جوابات تحفه اثنا عشریه طنا و تخمینا با بیجا رسید یا آمد تقریر انقلاب که باجا در
 اوراق نیز مرقع شده و لیکن در مخصوص متروک شده تقریرش آنکه است که میمیه منسوخه و کرمیه ناسخه آن در
 باره حکم سرای و بعوث دارد و شده که این اسلام را باید که از مقابل کفار کزیرند بلکه با وجود و نهائی خون
 کسان کفار برینند و اکنون خداوند عالم چنین قرار داد که یکی را باید که از دو کافر و نماینده و پایی ثبات در مقابل
 شان فشار و حکم ناخن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد و در آن مذکور نیست و اما کلاما
 فیه و چگونه عاقلی توهم تواند نمود که در وقتیکه سولخی اصلوات الله علیه و آله و سلم بنفس نقیض شرکاء مکرکه
 قتال بوده باشد و هر چند چنانچه دیگران میگویند مذکره جنگی و لیکن امام بلا فصل که امامت از آنجا که در زمانه سبط
 مثل دکن که عسکر که اکثر جنگ در تصانیف حلی و غیره ثابت شده بهر دو دست قتال می نمود و در واسیه
 بر کفار می یافت و سبیه بازیه برای حریت حضرت سید بنی کینه را بر ساخت و هم در مکرکه استعمال سبط و
 بیش قدم بود حتی که سپهر خود را که در آن وقت سبک بخت فرمود که در جهاد بکوش تا با جامه زنانه پوششی تا مرد
 از خدا و سولش سبک بزی و خون مشکین تو حید نمی بری تا او را که عزت و محبت جو شید و مزید تصور حصول
 انجامید و او جهاد و دولت مروت فابکر دید پس در صورتی که از ایران حضرت مثل مقدار و عمار که ایران

و خلاص شان از آزار بهشت و مبدای رسالت نزد مجتهد و مقلدین و اداری است تقی بنی و محبی و عارف و دوستدار
 که داشته که گفتن مبارک تواند بود و حاشا و کلامی که ایشان بیان آورده بودند و تصدیق قبلی نمود پس دعوی نموده بیک
 غیر ایشان ندان و موافقین تسلیم کمال اتفاق برای این شریک انبارین تمام بود و که چنین دو کس از مجتهدین و جندی و خطبا
 کافی منیع افعال و غیره و کتب المتقین که بید حضرت بود و از اینها را نظار علم فطری می پرسید که بگویند اگر کما میسر
 نمیداد مجتهدین مصداق محض ناب و باره الارض شدند و فتنه و محسوس گشتند و این و اگر اتفاق ارکان لازم آمد که از قبول القیاس
 و اگر تاویل تقی ایشان را برای دهند که واجب عقاب و عذاب معاذ الله بگو حضرت اسیر و عار شده هر دو عقاب
 و بعضی اضرار مقبولین بر می گرد و دلات حین حاضر بیان اندید بنی خدین پیشین پیغمبر آبادی و ملاحظه کردنی است
 که در شریک هم مقررین چنین را در شمول بر گیرند و توجیه و تاویل صحایب کبار از مجتهدین و انصار بلکه ارکان
 مذہب خود از مقدار و عمارت که او فرار و اندام و حسب اقطاع بر اصول مجتهد کما آورند که خوف و تقی بنی
 من بود و پیغمبر خدا و علی مرتضی خلافت مخصوص قرانی اگر آن تقوا از منم تقی و دیگر و تقوا ایان که در کمال
 الی غیر ذلک من الایات شاهی و کلماتی رساله التقیه للاستدلال نموده العیاذ بالله مستحق عقاب باشند که پس
 صحابه و اکثر ارکان را به بان مرتبه می باید که ثابت کنند که آنها بجهت حکم و وجوب تقیه در گوشه های کوه و داسون
 موافق آن بات قرانی خیزند و منور می شدند و حضرت پیغمبر و مصی کبار از ثواب تقیه حرم گشتند که لم یبق منه الا علی
 و براسل آنها جناب رسالت تابع شاه عرش قیاب نزد ایشان عاصی و خاطی و تبارک تقیه شوند که حقیقه اصل الاصول
 و مدار مذہب شائست حال آنکه ایت عصمت نبی و الله تعالی که من الناس که مانع از تقیه حضرت بود و بر نیاید که
 در قصه خم غدیر که هنوز علمای رقصه و در تسلسل آن دارند حال آنکه بطور آن نخست هشت سال باقی بود که لا اله الا
 و هر که این مسئله متفق علیهاست و اختصاصی با سنان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس صاحب عبد الله
 چه نمیکوید که صحابه کبار و ارکان مذہب که قرار نمودند موافق اصل الاصول و مطابق نفس قرانی ادای حساب
 نمودند و رسول خدا و بعضی صحابه اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یعنی ترک تقیه شدند و یقینا این خود
 افضلیت صحابه و بلکه ارکان رقصه خصوصاً این است فلما تفضل خلاصه و در بابیک پیغمبر و انفس نفس حاضر بوده یا
 و قیام کجا و نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد و حال یا انتقال ارکان امامیه یا ان قدیم و دوستان همهم حضرت و آنها
 گذاشته و از ایشان چه مقدار و عمارت از آنجا چه بوده باشد و مسئله مذکور و بمقادیر عام الا و در حصص مخصوص است با هم و او
 حصول حضرت و در هر که با و کما این علی المنصف السبب اینها که شنیدی و تاب تقریرات بر ایشان است و با قیاس و دلیل و با
 اصل گفتگو و توبه و تادیب شریاتی یعنی مقام تعجب است که مجتهد شریک عقل و تقریر و قدیمه سلمی نویسد که قاعده و امان عام الا و حضرت
 مخصوص شریک و میادش تا آنکه چون شریک مجتهد علم ایشان منصب استدلال و ضرورت است بر او که دلیل و بیان را در آورند
 خط افتاد و با بجهت جنس با وجود و کثرت نمودن شریک و درین شریک و بیندیشانی چنانچه باید نور دیده شد و هیچ فائده نماند که کسی که فائده
 متعلق بکتابی نمی نویسد و در جواب این از هر یک است و در این ظاهر است که این عبارت جناب ابو جعفر می کرد که بر آن است و شریک عام بود

[illegible]

چنان تغییرات ملوایی میسازند که در بهار و دیگرا سفر از مجلسی میفرمودند و در آن نزد سید نیست حتی در
ادامی حقوق فردی القری استارین کلینی بدان قائل شده اند که آیه آت ذالقرنی حق در یک مصلحت باشد
و حضرت با وجودیکه فکک حاصل نشد و بود و در مدینه و انگار و زبان در احباب سیده عالمه زهره را سینه
چنانچه دانسته باشی حالانکه خود مجتهدا قرار بدان کرد که مبدء بدن قبض کلامیه است الغرض اهل و عیال آنحضرت
البتة بدین امر لائق تراند از انچه که آدمی بگوید فردی حیات محتاج لطعام است اهل و عیال که دخلی در تقسیم
و آموگی اسباب رند چگونه ایشان را محروم توان گذاشت بلکه ایشان را علاوه دیگران را ثانی و لیکن
چون و همیات را در نهیب شیعه دخل تمام است چنانچه در قوانین نساه و از نیست که در کتب کلامیه
تحت اثبات عشره بطور نمونه آن را یاد فرموده اند و نزد عرب این مثل شایع شده که الشبهه نسوان نه الامه
جناب مجتهدانیم خیال فرموده باشند چنانچه و اجماع نسوان حکم همان میفرماید که چون در تقریبات فاعولیک علم
را از آتش جدا کردند و طفلی عینی را قارب فاقه کشی بعد از دلتش مضطرب گشت و برای انچه گیرند
بلکه فریاد و بیقراری شروع کرد کسی از زنان پابند به پیشانی حکم میفرماید که در که هین یک را بر کشتا سید و تقدیر
این طفل را بدیند که معنی از وصول فوایش لمیت می شود پس نزدشان همه سعی صاحب خانه داخل خواهد
اگر اولاد از آن بدهند بل تقسم وقتی صورت جوان پیدا خواهد کرد که دیگر را در مکانی منفذ یا طعام آن
و در طرف مرتب ساخته چارقل بخوانند و بیج آیت را تلاوت نمایند و دستها بلند نموده باید اقبال ثواب
بر دارند و بدین این امور انتقال ثواب معنی ندارد و این مردم خود ذکر باشند خواه آثار داخل
شدند از آنکه بدالات قرا نگیرد اما دیت شریف چنان به نبوت رسید که ایصال ثبوبات بار و حاج بزرگان
در اختیار کسی نیست و این مقصد به البتة بدیهی است که موصل در عالمی دیگر و روح آن بزرگ در عالم دیگر
بعد از این چون بیاورد مسنده این تقریب باجماعی از وفات نام و نشان از و اهل عقل و اقل کجا پس چون نیست
خالص دعوت مومنین نمود و مومنان خویش را دخلی ندارد ایشان را طعام خورایند یا یقین ثواب بر آن
یافت اکنون اختیار دست بر خود آن اب و غیره گردانند تا بگردان نیز شریک نماید که موجب تقریب و درگاه
خواهر شد که الا یعنی اما آنچه در معنی گفته که ادعای لایب ان بر فرج سرور ناشی از کمال مقام است انچه از کمال مقام است
چنانچه این کتب افش خواسته که ایشان را بر دلتش ملزم گردانند و این معنی بدین آنکه مقبول باشند آن مومنان را
حضام چگونه قیاس منتظم تواند شد و از کتب روافض چنانکه اسامی خدی از ان نوشته است که الشیخ را بعد از انچه
که جماعی غصه بر اهل سنت لعن کرد و بود و انکه ایشان قسوه طعام میبندد و حکم بر استخوان آن زبان می اندازد
که بر علوت خود چنانکه زانی مدعا محیب معصیتا بقصد عافیا خود ابدی تجاویز و تغافل برده اند و اینها دارنده
ایشان نیست چنانچه طهرین و ساسمین این کتاب است انچه اصل از انچه که علای ما میباید اینچرا که در بود و در که قوسه
طعام را سینان از باب مستحبات میدانند و ان دلالت بر سرور و انعباس است که بدین محیب معصیت

الامام راضی بیدار بود و در مقام آنمردم را که کتب ندارند بنده آگاه گردانیدم و حقیقت آنست که چون جناب
 توسلطام را استیجاب فرموده حاجت باثبات آنرا کتب شیعه نماند زیرا که در رساله قدیمه فسط لفظ حکم مذکور است
 و نموده حکم را با استیجاب متبذره پس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسره و وفرت پس متعارف
 و نسبت این توسلطام خودی نیست چه عقل که لعلق داشته باشد با آنچه قریب تر است بدان که طبل نواز
 و جلاجل و لقی تیرانه ای موسیقی باشد پس اولی را بپا از دست میباید داد و سببه نیست که این را موسیقی و اولی
 که مبتدیه تر نیست اندر مجلس ماتم مقام و موسوم نیست بلکه در مجالس فراح و سرور است فلکف که لفظ الالباشی
 و نشاء و حسان نیمه باشد پس معنی شد که کلام در طبل نوازی و جلاجل و لقی تیرانه ای موسیقی است پس
 طعام را در عرف از آلات شادی و نشاء انگینو نیند و بر این هر سه چیز مجبور و فراموشی لفظ آلات بر زبان می آید و خدا
 افعال نیمه دارد که مجموع را بحیث جمعیت و علی باشد یعنی توسلط مذکور را نیمه چیرا چیرین است و ایضا توان
 که لف نشر تب باشد یعنی اسباب سرور و انبساط لعلق یا بدیهه توسلطام و شراب آلات شادی و نشاء متعلق
 بدان سه چیز مذکور پس حکم مشفاهست عین مشفاهست محمد الزمانی خواهد بود و معذرا امری که گوییم بسفاهست او
 دلیل است که میگوید که توسلطام بر اهل و عیال خویش نزد خواص عوام مستحسن میباشد و در روز محرم
 ولیکن از آنجا که آن روز باده و شل سوگواری و ماتم و دوهی حقیقه قرار داده اند قید رسوم را چرا که اشتد و دواند
 چرا که گفتند یا سرور از عاشره بیشترند و ناظرین در تخیارند که رسم را تدارکی تلای سرور برای تلخیم
 و مسافر در ترسعت قرار گرفته بالوازرم و عوارشش و در روزار کجا معین توان کرد و اگر ملاحظه اندازد
 آب و دانه است پس کتب معتبره شیعه اینک حاضر است آلات بر آن دارد که خاب نام حسین سبط حق در
 شنب عاشره خلوت فرمود با عمر سعد شقی و برگونه حجت را بر او تمام نمود و در امواعط بسیار ارشاد کرد و داد
 جواب گفت که اگر اتباع حکم عبید الله را دانستم خانه من از ضعیفان و دست رود حضرت امام حسین و فرمود
 که خیر آن نقصان بخود من است و نیز فرمود که جسد نبی که معاویه تمنای استرای آن داشت و حد نرا از سر
 میدارد قبول نکند و میگوید چون سر باز ده حضرت امام حسین عیانی به بخود و هرگاه شود غوازش کند زیاده کرد
 حضرت امام حسین حضرت عباس و کواکب استیجاب طلبت را که امان حجت خود کرد و از خواندن جنگید و این تو حیرت
 بهر سبب پس حکم را نشانی حجاج بن محمد را چهار روز و اگر یا لایق بود و ضبط کن تا قطره آبی ندهند و بعضی گفته
 که از روز هفتم محرم آب نراستند و کردند و از حدیث انام صادق که در کتب سقالی و رده اند و در روز
 روزه عاشره را امر و نیست ظاهر پیشش که کشاید حضرت امام حسین را و اهل بیت را از روز نهم
 محاصر کردند و روز دهم شهید گردانیدند و ای غم فلک و محقق نماند که محدث بخفی در تحقیق چشمه مذکور که حضرت
 امام بنحو است که عمر سعد مطر و اگر از من قتال بانه آید عبا بیت سر باید چنین نوشته بشیخی فی الحقیقه
 بعت امیر المؤمنین علیه السلام را در جمل محضره و اساق من سر الخفیه باین مودتین عین حقین

بعد از آنکه درین غرضه احدی وقوع امری بخواهد یا بخواهد علی البیت و محفل انچه در دستش بود و بگویند
و درنت قبل از آنکه در آن ایام غزوه احدی بخواهد یا بخواهد علی البیت و محفل انچه در دستش بود و بگویند
علیه و سلم بگفتن قال ان حرمه لا یواکی لوفاحت النساء علی خبر یکمین علیه کما استغن علی غلظت من تم لما فر
عن ذکک بنزل تحریم الفوح یومئذ و معناه من عن النبی بعد ذلک لیوم کما صرح به الحافظین کثیرین
البدایه و النبیات و علامه الشافعی فی سیره و فیما بعد فراع غزوه احد مثل لمشر کون یومئذ من الله و
فما زی البیت علی الله علیه و سلم ذلک قال لاشقون یسعیون رجلا منهم مکان حرمه فانزل الله تعالی یان
حاکم فیکم فکافوا فی الیوم فیکم یعنی در سال سوم از هجرت خبر بعد از فراغ از جنگ احد و فرمود که در آن
خبر ام خبر بر میت طایفه زدن بر رخسارها و گریبان و بدن و قتل ازین خبر ام خبر و درین
غزوه احد از بهین جبهه فرمود که در زبان بر شمشیر او احد و گریه و بجا برایشان نمودند هرگاه و در روزی که در آن
در شمشیر فرمود که به حرمه زمان نگویید پس فرمود که در دایره حضرت حمزه و گریستند چنانچه بر شهیدان خوشی
باز چون فارغ شدند ازین گریه و در همان روز در میت این افعال نازل شد و حضرت علی علیه
علیه و سلم منع فرمود زنان ازین فرمود بعد ازین روز چنانچه مافظ این کثیر فرموده و در بایه و در
و نیز علامه شافعی در سیره خود در بهین سال بعد از فراغ جنگ احد شکر کرد و در شکر کن حضرت حمزه و
چون حضرت علی علیه و سلم چنان دید فرمود من هفتاد کس را از شکر کن شکر خواهم کرد یعنی خوشتر
دینی سان خواهم بر بندمش تا حق تعالی نازل فرمود استی که حاصلش آنست که اگر شکر کندها ن قدر
باشد که کفار کردند و اگر مبر کنند بهتر باشد بر اسه صابران و مقام جبریت است که در دست طعام
ان مقدار گفتگو میکنند و نداند که گریه و بکا و دیدن کوبه و هر چه باشد و صاحب غرا و اولادش را و بالذات
میشود و هجوم دیگران بالفرض تا بخواسته مثل مشهور است که گریه را گریه می نامند و بجز این نیست
که غذای عذرینا شد پس توسط طعام را تا خود صاحب غرا و مثل دل غزوه که مانع تواند شد و اگر
حقیقه بر سر معنی این مثل در عرب هم معمول است گریه و ندانسته که مدینه که کلین در کانه متعلق
با تدارک خباب امام حسین را آورده و غریب درین اوراق گذشته و هنوز از او بیان ناظرین بسیار
نموده اند از انهم ایمنه مستبدا دست و اگر جناب مجتهد الزمان را ندانم من آن معصومی پیش آمد
که در عیش و کامرانی خود از منک ساختن حتی که در تابستان از روز راه مبارک رمضان محرم و شب
محاسبت در ایام و بر طواریام الفقهاء و المتکلمین سید مرتضی علم الدین ثانی فی خبرهای غیر متداول
را در غیر متداول کانه حواشی المنظر النافع و شروح الحدیقه در ذره رستان خورند یا بخورند و در
خلوت یا جلوت اما کارهای دیگران قبول فرمایند کارهای منی الثالث عشر من مجلدات الکمال
عن النبی علیه و سلم فی محالهم عند روستن الاشتهاد و لکن افعال و در و تابستانه بعد از آنکه

و پنج بیت اکواب فرستاده امر او انبیا پر ضرورت بنا بر آن ترکیب عبارت فارسی با وجود حمل لغات از
 شرحش می نویسم اگر چه بتکرار منوسه کشد باین کم مایه که ترجمه بعضی از عبارات رساله قدیر بطور ترکیب
 بنحوی از فاضل بدادست بار بار میخوانست دست و پا کم نکند که لما تم بفتح سیم و سکون هزه و فتنه سیم و دو
 در بالا اجتماع زنان برای غیر النساء و الخدم عطف بیا میان ضمیر در یکسبست الحمد بفتح جیم و سکون عاو
 وال بے نقطه مشتق السو لوق بفتح سین بے نقطه و کسر و او سکون یاسے و دو نقطه و مایلین فادت که از
 سبست سهر می نامند و شرب ان با اعتبار نیست که از او اصل شری می کنند و سے اشنا سبست و لفظ جون که بفتح
 جیم و سکون و او دون و در آن واقع است جمع جوشے بفتح سید یا قسمی از مرغ سنگ خوار که شکم و بالهای
 آن سیاه است و جلالت بفتح راجح بجمع مذکر سے که از غیر ذوی العقول باشد اینک مفرد و مونث باشد و سیم
 جمع مونث باشد لم یحسن بجای بے نقطه و نشاید سین بی نقطه بصیغه محمول از باب افعال است الحسن
 بکسر و آواز نرم و نوادین حدیث بسیار است از آنجمله آنکه از روان هدیه چنان ظاهر شد که در ماتم تکلف
 بناید داخل کردن و درین بدله شیعہ تکلفات زیاده تر مرسوم است که در بدله دیگر نیست که اگر از برگ
 پان و مانند آن دست کشیدند یا انواع لذایذ دیگر دست کشادند که گاهی و غیر محرم صورتش بدان نیز
 در نیست از زر و نقره و نقشب و نگارها در عالم خواب ندیده باشند از آنجمله آنکه ظاهر شد که این چیزها بقتضا
 عید و سرور بوده است پس لیل نواز سے و جلا حل زلفی که علامه سیران در رسائل غراری ما تم
 گذار سے نوشتند که محارث الیه الاشارة بطریق اولی از اسباب شادی و نشاط و خواهان از آنجمله آنکه امام
 صادق رضی الله عنه بجای لفظ شهادت قتل استعمال فرموده و مجتهد الزمانی برای چنین کس
 معتقد صاحب گشته و حاجت اعاد و باقی نمانده بسبب آنکه محبت مذکور عنقریب درین مجلد پیر گزشتند
 و چون ناصیبت حضرت صادق محالست فتقین الثانی و هو المطلوب از آنجمله آنکه قرینی ناصیبت
 شارح کلینی اعور سر حبه قتل کرد و لفظ کشیدند بلفظ شهادت و آنچه مناسب مقام باشد چون حضرت
 امام حسین اصل الاصل شیعہ یعنی قیدی اگر در زنده بود نزد این نواصب رعایت ادب باقی فی ذلک
 از آنجمله آنکه حضرت امام صادق لفظ امر ابرای زوجه حضرت امام حسین آورد و حال آنکه از زمینگی غایت
 بے ادب بے اندامی نزد مجتهد شیخ الاناسی زوجه حتی که از کتاب طعن المراح او پیدا است که حب
 کفر دانسته و ایراد این محبت موجب تطویل است فلرحج الی نقص الکتاب المذکور الذی سیمسته
 بنقص المراح نے کیدا لنباح از آنجمله آنکه زوجه طاهر حضرت امام حسین که در سفر کوفه همراه بنودین
 زن کلینی است زاده محطه حضرت سید الساجدین یعنی شاد زمان مشهور بشهر با آنکه حضرت رسول
 مقبول عقد نکاحش و آنگاه در عالم خواب بارحمان خود بستند و حضرت زهرا مشکلی خلاف آیت
 و کلامی مشکلی کانت حتی یومئذ در شب دیگر بر کشادند باز زلفه براسے حفظ قواعد فخره خویش و جانش

مختلف الاحوال اند و ایالات ترکیه بر ایالت سیفیه می کنند اگر سر خود بپوشند یا بر سر نهانند و با لباس
 و صاحب و نالت الاعیان نوشته که امام زین العابدین و او را با غلام از او که دو امام حسین و علی کاظم است
 در غیبه وقت خطی لشکارت نوشت و آن جناب چنان جوابی از قرعه می دهد به دست شریف ما فعال حساب کرد
 که مجروح شد چنانچه دانست و در زمین بی کسی از رفقه که قصه بای قیام او دارند و بطریق اولی نمی آید که خان
 شهر باو تمامی و در او ان ایلیت خصوصاً فرزند خود را در شمایه مرض و نوب و غارت اشتیاق گذاشته و روح خود را
 بفیضه بید که در کتب شیعه از جناب میرالموسین منقول است یقیناً ان المروت معبب به دو امام معارف
 الاجاب و الله اصعب به سیدی در گلستان گوید که پای و زنجیر پیش دوستان بدیده که با یکدیگر
 در بوستان به این جناب امام حسین نزد موصوفه ایچته و مسافرت موافق روایت کنند در سفر کوشه و برادران
 مانند که بزرگان و امانات را در مدینه یلیمه گذاشت پس المبتد خال آن شهر را نوهر و نوهر و نوهر و نوهر و نوهر و نوهر
 بجز و شهادت امام حسین بر دو انجناس سوار شد و در کوه و درشت بی غیبت اختیار کرد و با او افتاد و خود را
 و زلفات انداخت و این موت را بر گردانید که از کینش استبد است الی غیر ذلک من هندو اتم و فرما
 از قواعد مفرقه است که مثلاً از ان امام نبویه میشود و کیف که عقدا و درست شود و بر زوجه محبوبه سید عالم
 تمت کنند که در سفر بصره چه اندیشید که استاد کلینی با اعتبارش در تقسیم ایلیت کافر شد که اسبق شطرنج
 خرافات اتم بعد از این محقق خواند که علامه رفعت نابریا دسمه که بشود و قدره قوم است چنان قرآن و او دانند که
 آدمی را بایده که جو یا ماند که حضرت الهیهات که ام روز خوش بودند و که ام روز و علی اموافق ایشان بکار
 بمر کنند و هر که از لاف و کراف ایشان خیر سے دیده نیک میداند که تا ام روز ظاهر حال خویش را برادران
 درست نگذارند که بر هر کس آسان است تا با اتباع پیر شرف آن برگردان چهره که مشکله چون مجلس
 افادات سفار و تالیفات نهان و بهار الانوار مجلسی موجود و مهم و قضایف دیگران نیز از قرآن متافین ال
 بر آنست که حضرت الهیه یکی بعد دیگر به چنان افاده فرموده اند که در روزهای عید مسلمانان بر عیبت امام
 زیاده تر می باشد یا نه می کند و هر چشمش نگار است که نکشند و اگر است یعنی الخلاف بعد ان طر فیه
 تنم و اوج و ترقی باشد و ایشان نیز و ایای بخول و انواع غم فاندوده و اصناف معصائب فاک لام و من
 بر سر رفقه باشند شاید رفقه فاعل شد و اندک آنکه چون حال الهیه چنان بود و اتهام شادی و زور شهادت فادیه
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم چگونه آنرا بجای آورده و با فاعل بلند علامه را بگوشتان خود را بقتضای
 اخادیت را و اما بعد مجلسی که درین روز بمر و آنکه فاعل را سوز و صدمه بر او در شمار سنایه و بایر شایه چنان
 کند الی غیر ذلک پس بخورند و بار بار و با الله من خرافات از رفقه کلین کسی نگفت که این خداست یا
 که جونس بعد از شید و این معصائب نوحه از لغای مشیت بر نذر و کیف این اطفال از طعام دنیا پس بفرست
 ازین بدنیات کم کرد و که شعله و شعله شام روز و زهر میگذرد و اگر و دانست که متعبه ان غیبت خلافت بیان

مناسبتش باشد کما عرفت از ارتداد و تاسه است یعنی استیضای ارکان در حقیقت غدر بدتر از گناه است
 کما لا يخفى علی من نظر الی هذا الكتاب فذلك الحثای نتیجه واقعه که یار و نمایان بعد از آنکه خلافت بدو در میان
 بنی امیه رسد و ظلم اولین ایشان عالم را ته و بالاگرداند کما فی نسخ البلاغه باجمعه چگونه عقل کس رسوخ یابد
 که برخلاف تو را تر و قلیعت اخبار حضرت صلی الله علیه و آله در اعیاد طول میوه تا المیر شش روز یکبار
 لازم عید بلا لقیه بهامی آورد و حکام آمران بر پوشیدن البسینه فخر و استعمال طیب عطر نقای اجاب
 بیان فرمود بلکه منادی میگردد این روزها ما می جنگ آفرینست ولیکن یاد نمی آید که بزرگان
 مبارکش گاهی جاری شود درین ایام که عمر مقتول شود و پنج گناهی بد فرزند برج میگردد پس تصویره شود
 و بی گناهی باید دید که آخر کشتی بد زبانی قضا حاجت بکنند بر رویش می آید و قبل از نیمه دم چنان می عید نمیکند
 از شهادت همه صورت استراحت برای آل عباس هر سیده باشد از فرزندان عالم نور است و ضیاء و همان شیون تمام
 در کاست اگر چه زندگی جناب سیده و دیگران و زعم در پنج عقب خلافت و فدا که شدت اکنون حال است
 کتب معتدله رفته انیست که در عالم مزاج بغیر برای رستخیز شلی دیدن صور بر پاست دیار بها بالعش
 جناست که کسی از شیعیان می نمی آساید بلکه فرشتگان تسبیح و در و خویش را ساعت بساعت فخر اموش
 می سازند تا با سترحت دیگران چه گفته آید و آحاد بیت ایله که در کتب متقابل مصائب مبین است یاد انداز
 که جناب سیده با وجودیکه قبل از ولادت امام حسن راضی بر رضای الهی سبب شفیقین تاج و ثواب است
 این شهادت شده بود چندان بغیر برای جانگاه میگردد که ملائکه از تسبیح الهی مست بر می دارند و فریاد این تاج
 میشود و صورت سکوت رویدار به تاجیک جناب رسالت آفت چشم گریان دل بریان رونق می افزاید و
 بار بار میفرماید ای فرزندم من کی سکوت بکن که ملائکه تسبیح و تملیل را گناشتند بلکه فراموش کردند در آنوقت
 گویا عالم بیوشی این سکوت رویدار به تاجیک جناب رسالت آفت چشم گریان دل بریان رونق می افزاید و
 حال و لغو جانگاه در پیش است و در عالم حشر آنچه در بخود من عیشی بر پا شود و او در یار و دوستی چه حال که
 میزان بیان سجده اگر کتب مصائب جامع فاسطه واقعه شهادت شیدان را بر کشتانی بردایات همه واقعات
 معتد و خواهی دید که کتابیکه در در جناب فاسطه آل عباسا الهیت تمامی رخا حضور شد بعد از آنکه سفر است
 برای طلب شهادت گویا از روز ازل بود و همیشه راضی بر شهادت و هدف تیر قضا ویر لغیر محاب و طیس المیزان
 معا و بدستیرت از کجا بجا با وجودیکه در لال کتاب منزل است و آچنان برآمد که بارها دانستی باز با مقصود
 شفق میگویند که قتال از هر دو طرف بود و در حقیقت آن و غیر میزان امام بعد از دستوری هزاران کس را بکشاکش
 شهادت اثر بکشد و چون آفتاب و انفقار کشید تمامی میزد و میزد و ملائین را بریم ز و حتی که کشکان را حفا
 بتواند کرد و قیاس کن که از دستاورد کتاب است میگویند که از شجاعت و قوت آفتاب تصور جناب
 از یاد فرم رخت و دیگر علما نیز همین گفته اند که عبارت از طویل را تا کی اختصار تو را کرد و بعد از شهادت ملائین را

از روز پس از آنکه در محفل درستی که نوشته زیاد از پیشش صدر بر ضبط کرده که کار از آن سبک و بار
 به کاره شد حیرانی نیست که ما حسن بشکری ای ملا عین نهان یکدیگر و نه خیال نیاید که همیشه مجموعی از
 و نه شاد کس یکبار نیز از در جمعیت معاینه نیات التماس سازند و بعد از معنی شان رسانند که در وقت
 تهر هر کس نیز از تهای میرسد شاید مقصود محفل در شهادت باشد پس از مدتی در یکدیگر معنی ظاهر و باطن
 گویند یا و شاهی سزاوارست که گفتار بشود و بقایای تمییز آمد و حواس گم شد و نیز چه سبک که گاهی این سبک
 پریشان بودی امروز چه حال داری گفت خواهی بود که دیگران برای کشتن می آید و این از بر کشته شدن
 و همچنان واقع شد که در هرگز نیست و قیقه باقی می ماند و لیکن هزار جدید و شقیقت مردم
 یافت پس بعد از این با هم غافل از بار و از دیگران با و صفت است و از حد ارسال
 متواتر ملاحظه کرد و بر اصول شیعیان مگر صاحب بعیرت و البصار باید دید که چه بلا ما از دست
 نود و یک قطع نظر از همه چون از زبان مادر منظر این مگر بر داشتی و درستی او بر آنکه باز دارم که غلامان چاکر
 عباسیه محیط گشتند و فریت بقایای شورش را بر سید زوایات محدثین کما اثرت الیه سابقا و لاحقا و لا حقه بر خود
 ننهند و چندان مبرر گردید که اینم نداشت که این واقع چه چیز نیست حال ما هم نه کسی سزاوارست که
 اگر کبوجه خود را تبار میگردانیم و از آنجا تا خلیفه عباسی شام را بصبیح فتح و غیره و فی الامم بدل میگردانیم
 و تکیسای او را باید سجده اگر کسی در جملہ صاحبین حقیقی نام حضرت ذی النورین و اما حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و اجماع و مسلم را بر هر قدر از غایت جاهلیت جلالتی که انسانی با و در تاریخ هرگز
 در ستان داخل میشوند حالا نگذار از مصائب او را چهل روز دیگر را ندیده هم گفته اند و غلامان از ایشان
 استقامت نمودن بر یکدیگر میفشردند و اهل مدینه دستوری قتال منجوا شدند و اقبال نفع و قبول نفع و مذکور
 در طلب ثواب شهادت چنان بود که هرگز تر از سبک بر امون خاطرش را دریافت و مطلقا بقیقه
 سابق و بصرح علما نیز نیست خانه خود را مملو کرده بهادت مشغول گشت و چهاره چه میداشت که
 نصرتی خواهند کرد بخلاف حضرت ائمه که هرگز از علم شان غائب نبود و کمالا حقیقی جالبه عقلای عالم
 میدانین مباحث و اعتراف علما می باید که ما اتباع الله معصومین میگویم که از سر نشان سبط شوم و از غلامان
 شان منقطف که در حال عیال معلوم بکنان شد پس یکی از رفقه در دنیا هم صدق که بگویند و دنیا و آخرت
 فاعتراف اولی الیه و قبول ان ندائش لا یسمع و لا یرئی سبحان الله بلیت اسلامی را بر نفس مطابق
 اجازت رسول انقلین صلی علیه و آله و سلم سهل و گشاده داشتند که گفته الهیاته الالبتریه
 و مجمع البحار الهندیه و البحار الجلیسیه از جمله شان محدث بخوبی که فخر الدین لقب او نهادند و مجمع البحرین
 و مطلق النیرین نقل میکند باقیات بالبرهانیه الشافیه بر لیکن با حنفیه السیوطیه فی فقه فسلکون
 السیوطیه فی فقه فیه و لا یرجح الکون شریعت غرای مصطفویه بر تحقیقا و صاحب بیدار ملت بود

گوئی سبقت در ربوب و مع اسی ابن سبا نیمه آورده است دیگر شاید بعضی طرافت نظر فاضل ملا و دیگر
باید علمای رفقه از در متعه النساء در آیند و وسعت مقوبات از آنجا آنچه بعضی از اکابر ایشان
افتخار بدان میکردند و امید بهر اسی امام فایز را در میان داشتند بیان کنند پس علمای سینه سینه را
باید که کتاب مستطاب حضرت سلطان مشهد مقدس که امام شافعی خط فیض باطنی را برایش شمر
از آنجناب یافته اند برای الزام شیعه بکنشایند و قیود آن عبارت علمای ایشان اینانید و قول
و علماء و بهر آن آنچه مجیب است بدان لطرف ناموده و اقیح و اشبع از آن در میان اهل نمله او
شامل است الخ **اقول** خفی فانه که بحث مجیب در هر مقام مخصوص است و تیره متکلمین یعنی علمای
شرعیت و قیل و قالش با امامیه من حیث التصوف نیست بوجهی که از آنجمله آنکه اهل تصوف صاحب طبع
الشراف و وجد و حال اند و امور ایشان بکاشفات و ریاضات و علق دارد و اباحت و تحقیقات
و متکلمین متعلق با دله شرع است و مکاشفات و ریاضات مصطلح را در آن مدخل نیست و
متوسم نشود که ایشان مدعی و راسی سنه و شیعی اختیار کرده اند چنانچه صاحب مقدمات که سر و سر
این گروه در زمان خود بوده در آغاز کتاب مذکور گوید ساله متفرده در عقائد دارد که مقصودش
از جمع و تالیف آن اخبار از معتقدات خویش است و من اینجمله را که است آن بزرگوار میدانم
در نه از آن کس از علماء و ربا و که آثار اقدسش میروند و کمال عقیدت یازانند بحق جماعتی نیستند
که از و متصرف اند از فرض عقائد صوفیه و اصول شان همین است که اهل کلام اهل سنت در عقائد
خویش نوشته اند مثل بختی و تیشی و عضد فی علامه و قناترانی و علامه شریف جرجانی و در شرح
و بیان داده اند و قس علی هذا از رساله ثقی و غیره موبدا میشود که اصلش از حضرات اهل بیت است
علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکلاتی بین مشکلات است هر کس چگونه منازل آن را طی میکرد و مقتضای
آن می نمود بعد از این ثقی مجلسی پدر یقصر عسیل هر جا که راه طعن بر صوفیه مفتوح میشد آنرا اسد و گویند
پیری و مریدی و کشف و اشراق و وجود و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده دیگران
برای تحریف و افروخته اند چنانکه تصوف او کرده خویش محصور فرمودند و لیکن پیر و بهائے از جهت قلت علم
مغرقت و غرومانگی آنطور در انجبال خویش نیاورده و تقلید پس ملا ثقی اختیار ساخته که پدر نبود و او را
رساله بطلان اتفاق سنک دانسته و در کنگاه مترصد بنب غارت اعتقاد میکند لا حول و لا قوة
الا بالله و درم آنکه مجیب درین مجله نیز صاف صاف گفته که من از طور تصوف خطی ندارم و از آنجا که
کتب در سیه اول سنک بودم و باز بحسب ضرورت شیعیه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی شاکر در
شان نورالند و قد بهما حوصله تصنیف از اید الوصف یافتند و کتابها پراختند و غیرت دینی الخ حاج
مرادین دادی کشید که قلم بدست گرفت و هر چه مناسب افتاد در عالم تنهایی نوشتیم و کسی را که کتب شیعه

بصیرتی داشته باشد یا نه و تعیین این معنی نداشتیم علما خواهند پسندید و انجبت و اتفاق چنان واقع شد
 که خادم کل یا سمن یا سید پس فرصتی که بود که در این وقتها که اگر به الجاح و دوستان نجیب است بزرگان شش
 خالی شد که بعد از گذشتن عمری در قوه بفسوح و اختیار و اخلاص و خلوص مثل سلف صالحین خطای این
 امور باطن توان برود پس چون در انتخاب تصدیق و تمییز فرصتی بهم رسید و چنان ساسا سنی پذیرد که
 از کارهای مذکور هر کسی گذارم که با استعداد خود سرانجام آن عهده بدین سبب تنهایی نتوانستم
 که در میدان رسالت قدیم نعم لاجرم ازین دولت محروم ماندم چون این نظر نقد میدادیم چه بگویم که هر چند
 که نقدا و مجتهدین و متکلمین این اعراض و تفرقه برستی را تجویز نمیکردند پس هر چه مخالفت ظاهر و غیرت شایسته
 بقول اکابر موفیه مثل سلطان المشایخ نظام الدین رحمه الله علیه که در شعر گفته و بی اسود و اندک
 فرمودند اگر حقیقت حاصل نشد در نظریقت خواهی ماند و اگر طریقت بدست نیاید در شریعت خواهی ماند
 و چون شریعت معارف اندر رفت و گذشت باز مقامی که است که در آن بسیر برستی و دینار و انفر و شش
 قدیم یا بحر می چون این امر مهم بدست شد بتعریض مجتهد الزمانی متوجه باید شد که گفتگو در مقام
 این بود که علمای رافعه و متعلقات شهادت امام حسین ارضی الله عنه بر علمای سنت و دست
 سخن در آن میکنند گاهی میگویند که ایشان بجهت عداوت اهل بیت معاد الله قوسه طعام در روز شنبه
 به اهل و عیال خود مسنون و مستحب میدادند و زمام میفرمایند که روزه و غسل و پوشیدن لباس خاص
 و مالیدن عطر تحسین میشارند اما غیر ذلک یا اگر فی ذمی افتاد و امثال پس محیب معیب برایشان این
 به اشارات و کنایات موافق گمایش در ساله قدیمه قلب نمونچنانچه بار بار داشتی فریاد یا موزیک افکار
 بنصوف دارد و نیز راحت پس تمام حیرت است که محمد الزمانی چه ابوابی ذکر افعال و اعمال صوفیه شود و چه
 و حال را شرح کند به حال آن البدعه انما مات تبرک ذکر یا کما افاد و ابود المشهور فی المکتوب الغرور
 جیفن از سله الی رشید المتکلمین رحمه الله علیه فی جواب پیشانی نوشته که ایامی بیند که در تعریف عرس مشایخ صوفیه
 معمول است که خلق کثیر از فقر و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پیرایه نمود و موم دالالت کثیر
 خدا را اینست که عند کل مسجد هر فردی بر این خود جمع میشوند و باید نشان دادن در از اکتب فقها و سائل
 فرود عید مجتهدین اما شاکر این امور را جایز است محسوس نوشته باشند و اگر محمد الزمانی برخلاف عادت
 خویش جمع بکنند ایشان آورده بود و بایستی نشان دادن که ملا فی از فقها در فلان کتاب چنین است
 کرده و فتوری داده که اجتماع مشایخ و فقر که در اعراض صوفیه لباس های فاخره و جامه های رنگارنگ
 منظره در مجالس معظمه و استماع عزائم و مظلومین متارنجیهای وفات مشایخ کبار و زیاده و زیاده
 جائز است بلکه مستحسن و مستحب است و اما در این امر یعنی اهل تافه و زعماده و از هیچ کتابی بیرون
 نرسیده و کاش اگر بعضی از این گفت بر اشارات و کنایه نمود پس دست بر عادات و رسوم از خود متاثر که

از نالی از یاد سمعه باشد از ایجاد و اختراع عوام بود و انداختن بمحمد را کید و دل ملاحظه بخدا را و از غیر پیوسته
 در کتب کلامیه و تفسیریه نگار و زیبا باشد بخلاف کلام محیب و عیب مشتمل انداره عز و کبر و سرود و شهادت بر انجاس
 موسیقی در کتب تالیف کرده اهل ایران یا بجا موجود و کتب و رسائل مجلسی تم الفقا و ادنی منین التکلیفین
 استندال بابت که نیمه خود را به یکدیگر میسوزانند و نیز بطریق قرآن مجید و کلام حق اوست و از عبادت
 بر قبو مثل کتب التزیلات مسرود و مشتمل بر بی اشعار یا جلدان که در کلام اموی که محیب الیال نقما اختاره نموده و چندین
 انقلاب بیکدیگر گفته بهمانا افکار کفری باشد که بی اصل محض قیام بود و زیاده برین نیست که از ادوار کندی و قرار در سبک
 متین جناب محمد الزبانی است الفقا و تفسیر مصل حرری یکوست بیانش بسبیل ایجاد و اجمال آنکه از جاسق
 رطلیون که پیوسته از آثار مشغول تصنیف کتب کلامیه بلکه بعد از تجلید عناد الاسلام آفرانیده بودند و چنانچه از
 عبارت ذوالفقار توانی یافت و عبارات اینست که نویسنده نماند که کلام امین بر تقریر صحیح و صدور آن
 فاضل مذکور قاجار مقصود و مفید مطلوب انیشوین که در جواب ششم است ظاهر است و محققین بدان که در هر دو
 دو کرده اند یکی جمعی باشد که علوم ظاهر حضرات الله را بقوت درس تدریس قرار گرفته اند که شریعت و ادیان
 معتبر است و جماعتی دیگر گفته که فیلوم که فی شان قیام دارند که طریقت و حقیقت بسین آنست و فرقه
 شیعه موسوم اند که از انداز و درجات عالیه از فرقه ثانیه که موسوم بحسن لقب شالست و رفعت منازل و کثرت
 فضائل نشان در مجلد اول چشم عبرت بین دیده و در میزان فطانت سنجیده و نیز از کلام رطل بوق که مولا
 امین پدر و پسر است چنانچه از مایلفات ایشان بر ظاهر و رتبه او و از علمای باخفا می ماند که در جواب کتاب البشر
 یعنی احقاق الحق مسیحی است و تفسیر صورت و معنی او را ظاهر ساخته اند اختصاص فرقه امامیه بدان درجات معتبره
 و مودع می پیوند و درین دعوی نیز بر عاقلی بر رشتها موجود و مقصود ایشان می باشد و که اینقوم جدید و
 طایفه یحییان اصفاف دشمن بدین مرجع رسد حالانکه بنویسند تشیع و در حقیقت مذلت گرفتار اند و بهر حال
 مجتهد بالکلام فی الامتناع صی بالست از راه مسخریه و استناده ظاهر میشود پس تعرض بمضامین کلمات
 مذکور از ان کردم تا استمرای او منقلب کرد و اینها از اعتقادات قاضی مذکور است که جمیع صوفیه و
 تشیع دانستند و چگونه ندارند که در درجات عالیه از وی فخر و تقصیر بفرقه شیعه است پس هیچ سنی صوفیه
 مگر فرقه نقشبندیه بر تقریر این مضیل شیعه امامیه آرا بجا که آغاز مجالس المؤمنین نیست که همیشه اهل شیع
 از زبان خاب مرقضوی بقید میگرداند و نیز از ان کتاب واضح است که خود امام الایمه در خلافت خویش
 نقیده میفرموده و ظاهر امامیه در لباس اهل است و اعتزال بود و خوب میداند که اهل علم را باطل نماید و مقتضای کثرت
 فی ثبات در زمانه اخیر شیعه را در فرقه حرقی است و جناب امیر وقت شهادت معاذ الله و اظهار کفر جلیل
 فرمود که جامع الاخبار من موثقل صدوق الکا و ذیل لا شرار پس توان گفت که باعتبار اصول و فروع امامیه
 شمه مخلوقات کثیر که لاس نفیس پوشیده و استعمال عطر میان نموده و بوی دالالت که در حدیث نبویه

کل شخص بر قبح و مجتنب می شود و قول آن در ترا نهایی موسیقی که از اسباب سرور و ادب و اسباب لذات نشاء
نشاء است غزلای که شتمل بر مدح حسن و جمال و نقد و خال و جوهر و منال بر رویان بی مثال و درشتا
شیرین و تنال است میخوانند و فیه باشند از اهل سنت و فلیت که غیر از فتنه و کسب هر عالم شهادت مستحش
تمامند و ایشان از بجا فلند که از البقا اجتناب میدارند کمالا یعنی من بعد گذارش است که این حرفی خط
در علم و مقام و رفقه و فیه که خلاصه آن از تالیفات رجل بوق اتفاق افتاد و در نه او بد و در نه ای
را از مجالس المومنین بزرگ صاحب دلان مشک آگین گردانیده که در کتاب مولا حیدر رینیست مجتهدین
پیشکش نموده ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته ام که دلالت بر آن دارد که قاضی
مانند بزرگان خویش از علما و محققان شان بکمال خلاص من فرید اختصاص است اینست حال مولا
و آتای شان از متاخرین از قدما و اساتذ و ابر و رطل بوق حمی لایحقی باشد که خاک پای صوفیه را
بکمال بجا بر تقدیر میکنند و شاید که درین اوراق هم بمقتضای کلام تجرالی الکلام ذکر بعضی از آن رود و هفت
بطور اکتفا بمضامین با دیدن عبارت رساله مذکور که با سجا عبارتش در تالیفات خویش نقل کرد و چون
در تیره ام در آن رساله از من نیست که یاران از من گرفتند و باد صدف طلب و شدت ضرورت در دست
و برای ناموری خویش نگاه داشتند که از سر باید گردانید و تالیفاتش را در جلد مکتوبه اخیر مجتهد کنون حرف کنند
و از مکتب مزین عیان میشوند که در جواب مکتوب مجتهد که خاتمه المکاتیب است میگوید بداند
که از افادات شما نیست پس چه در خواشوی فقیر را باید دید که با وصف احسانات که در دیباچه و
آن بزرگ رود و بر روی مزین چه مواد و دشمنی و باره من با قرا ریمت و آنچه من مکتاتیب که سپین جال او است
در صباحت فیرفیقین نزد من بر اسے فقط ناموسل و مخفی بود و دیگر چون صدر اعلی و خادم حسین
و دیگر بزرگان ضرورت بشدید نقل کردند و مدخل نمودند که تا کی این مکتاتیب علامی در ذرا و غیره و حل مخفی
خواهد بود که بالاخره در می از خات مباح و ملاحظه جلوه ظهور خواهد داد و پس بعد از سفر مزین که در
زاید گمانی خواهد بود که اگر واقعی بودی و بر روی کاتب ظاهر میکرد و در درینان داشتن غیر این غیر
نموده که آن بزرگ رسوا نشود و لیکن چه میداید که خود میدرد و در خوشیست شاید که بعد از مکتاتیب
در نزد بجهت پی برد که مزین در تالیث او نقل مجلس میگردد و از من بعد چون مزین میله نوشت گشت
که الصوفی را اندر هیچ کفافی الرساله الذکور و پس حسانی چند لعل در در که سراسر و پیش مرایش و در
درین دام و جان ناپا شد و خود میگوید که اگر سفلنس نیست و در تالیفات و دستگیری میکرد و حق نیست
که در تفسیر و شبهه نیست و لیکن پیاره مغلوب شد بحیث مجا و در وقت فراغت اهل و عیال ارتفاع عمارات
و تزیین مکانات که بزرگان گفته اند به هر چه هست از فیه میر و مرید و در زبان آوان پاک نفس و
چون بدینای دون فر و آدم و لعل در بماند و محسوس از انجا که قدما در فیه که بانی سیانی اند و

اند در میان آمده بود و بنا بر آن باید در عیب اب هم اندک متع نمودن که هرگاه فرزند خود نمی بینی در لغت
 گفته بود که این طائفه از صوفیه انکار و اعتراض دارند تا منی رطلیون که مولای مجتهد عرفی است در مصاب
 پنج کتاب بسیاری خور و در جواب میگوید که کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار شرح قصه صلی فیض
 النصوص نام دارد و از تقاضای بعضی علمای شیعه است در رساله اوصاف الاشرف که محقق طوسی
 تالیف کرده و کلام امام زبانی کمال الدین بن شیم بحرانی شرح پنج البلاغه و همچنین کلام استادش
 علی بن سلیمان بحرانی بنیاد عادل اند بر آنکه صاحب نوافض راه دروغ میبایزد و میگوید که شنو منکر
 صوفیه اند بلکه مولف جامع الاسرار دعوی نمیی دارد که صوفی حقیقی نیست مگر شیعی و شیعی حقیقی است
 این خلاصه کلام رطلیون پیشوای مجتهدین لکن بود در شرح صوفیه و پنج دانست که امام بهام رطلیون کیست
 این همان امام قصاب است که در شرح پنج البلاغه بعد از آنکه انفعی که رعایت کسی خواهد کرد و کلام حق خواهد گفت
 رضای جناب سیده ماتم مدیق گفته بود و درباره فک آورده و شیعه و سنی را درین قسمه که دست
 سخن باز کردند بمطالعه و تونیک میانی که اقرار العلماء علی التمسیم چه فقط و این اسود در مقامات دیگر هم گفته
 تا بیدار باشی و غفلت کنی و نیز در اینجا باب فقه آنچه بمصوف تعلق دارد و رساله ملا تقی مجلسی پدر بقر عیسی است
 که در فیض باد از جناب مرزا فتح علی صاحب سلمه تعالی نقلش که فتم که چرخ و بازی صوفیه را که در حال چه
 ایشان را بهم میرسد بر محامل صحیح فرد آورده اند که انیتسم حالات از ایشان بسبب ملاحظه جدال حد
 بوقوع می آید که از این طائفه جبین بعد از نقل میکنند که در وقت ورود و تجلیات دست خود را بلند کردند
 چون از اسحال فاقه حاصل شد ما عانت اصحاب آن دست را نیز بر آرد و تا بنیر آوردن مانند بلند گردانید
 نباشد و قبل از این انیم ازین رساله دانستی که ملای مذکور صاف صاف قرار کرد که طریقی تصوف راه ابلیس
 حضرت خیر الانام بوده و از اینجا که موصوف بویاضت شاقه بود و غیره میبینی و صاحب لای ریاضین کس
 انرا بر نگزیده و از حقاقت علمای طاهر خویش این سعادت را بر شمرده که ایشان از جهت سلب بصارت
 سلمان که رکن اول مذہب است مجروح کرده اند و سمره او فتنه و غیره را که صاحب لای ریاضت کشتان بودند
 از دایره و ثاقب بدین نموده اند از انادات محمد الزمانی اگر در بعضی حواشی خویش در امثال نیقانات تو
 و خطا در این شفا هم چنانچه دانستی سابقا بعد نقل عبارت علامه یافعی در باب شیخ اکبر و آنکه جاعتی او را محبت
 معنایین قصه من گفته اند میگوید که خلاصه آنکه اختلاف در تزکیه و ریاضت در کتب و فیهن متداول است و
 علی التعلیل که تقریر فی الاصول الی آخره الخرض چون مضلین سالک لاجمده تقی در کتب بقر عیسی مثل خار خیلان
 میباید چرخ و بازی بسیار در آن نموده زیرا که فقای او در ایران از ان قبیل بود که خاک تو هم حجت نا
 جد حق هم که هم صوفی ملعون است هم کسی مایل با ایشان باشد پیر و بهقانی صوفی و التقار اتباع او کرده و حکام
 اخروی و دنیوی برای شان چنان گفته چنانچه تفصیلش از مصلوح حیدریه علی المودع لای قدریه که جواب و ملاحظه

بقدر ضرورت و کمالات کثیره که در این مقامات تعالی و خواهی المست بالحق چون در کتب معتبره و امیر معتمد
رسانه فارسی ملاقی بدید باقر مجلسی هم شد که حالات صوفیه را که بلا غلطه تعلیمات صوفیه میداند و از این
صوفیه پیش از این درین بزرگان راغبیه اسرار البصیرت بنویس علی صاحبها الاف العیبه و سیب از این پیشین معتقد است
بود و بر حال و حال صوفیه طغیانی کردن تکلیف که سلطان ایدر شیده متوجه شود و با است سینه چای
که بر تفسیر مولوداقای ایدر شیده اند لا جرم توان گفت که مثل مبتدا الزمانی مثل فیلی شد که لشکر خود را بکشت
و با مال ساز و در امر محقق نیست که بنده و ایام تدریس کتب در سیه در بعضی از اوقات این امور را از سر و دم
در زمانیکه یکر کنور بود و پس طلبه که نزد من فارغ میشدند و در حلقه درس نشستند و ذکر پرستی نمیدادند که در آن
بعد از یکدو سال و در پیغمبر و همراه قوم اگر نمی آید و مجلس فکس مردم به فتوای او بود پس اشتیاق از توفیق
و تحریک ایشان بود با فیوم بلکه ساعه ساعه می افزود که آن بزرگ و فیکه در و جدی خوش خوش می دید هر کس
که از اهل مجلس شش می افتاد و از حیط اختیار و قدرت بدو میرود و من میگفتم که انیمه را بار بار تعظیم حاجت بکنید
و اعاده باقی ماند و لیکن منی نیست که در وقت قدوم آن بزرگ باید خبر کردن بود متشن یا بدو ساندن یا نیم که من
نظر فیض اثرش را تری نمی پدیدان حالا که چون مجلسی حیثا اتفاق میشود و شخصی را از آخرین مغری میسر یا بدو تعظیم
و تفسیر میشود که آنچه و یا از می رسوم منع میشود و برین امر قیود دارم و آخر من بیشتر بعد از تدریس من امور بزرگ
میشد و دل بقای آن بزرگ مضطرب بود که ناگاه خبر قدوم او میگوشم خود را من و منین و منین و منین و منین
من جمع شدند که استیاب مجلس منعقد میشود با نفوذ و قدرت قدم بر می گزینی و فرصت را فرصت شمار می و بعضی از ایشان
بعد متشن قبل ملاقات رسانیده بودند که فلان در باره فصره میدادند و دیگر بزرگان به فتوای علامه و دیگر
قدس سره الغر زنت مناسب آنکه چون ملاقات دست بدو با نفوذ و قدرت مطایفه این امر را در شوم اما آنکه
در مناظره و ذکر کرده بودیم بی همراه این طلبه محبت بهم رسید و محادثت اشتیاق و فریاد شوق در میان آن خوننده
و امر موعود انتظار شدید و داده تا آنکه غالباً نصف شب گذشت و چون نفر این میدم که آن هر چه با من
موقوف است رخصت طلبیدم و برخاستم و چنان یاد می آید که باز دیگر هم نوبت افتاد و لکن همان آتش کاسه بود
صح شد و این طلبه بر دست و پد جمع شدند میگفتند و میایلا و محضر تا که بعد از برخاستن مجلس سماع اعتقالات بر شخص
از حاضرین جوش و خروش بود یکی از ناقلین میگفت بمانن باید نگریست که در نشست برخاست طلبه در
و افتادن بر زمین چه صدمات رسید گفتم بی می نیم و عیان چه بیان میکنی که درین محضر افسوس گفتنی است
آنکه اگر من میبودم بعد از شنیدن ترانه مغری تفسیر میکردم و لیکن از تفرکات البته طبیعت خویش باز میباشتم و
این تفسیر طلبین بر سر شامی هم را بگویند که اگر شما در اوقات این امور خود را باز دارید میکنی است یا نه پس تا کنون
شرعیه گفتند که حقیقت و جد و تفسیر از همین قدر است بی اختیار محض نیست از اینجا بوضوح می انجامد که غالب
اوقات درین زمانه نیست و در میان مجلس صورتی و مناسب قبی چنان بهم میرسد که آدمی نخواهد بطلطه دار

پهلوی به پهلوی دیگر و لیکن عذرا بخت نعل فلانم بود و مقالات علمای متقدمین مجتهدین ذکر نمودم و از انکات
 و افحایم محبت خارج گشتم البته در مقام تشکر گذاری تو انم گفت که حق تعالی مرا از این امر محفوظ داشته و کرده
 تشکرش بدرستی تو انم اندام آنچه از خافین اینجا بسختی بزرگان مقدس محبت الزمانی رفعت که برای تنظیم چنین مردم
 سیرت الی آخره پس دل باید مرا ای لکنه از تعلیم تلقین فرمودن که من بچشم دیدم و ثقات هم مشاهده کرده اند
 که روشنی لکنه جمع میشدند و این تعلیم و تکریم جمعی آورد و اندوختن کایات سابقه در خانه های مجتهدین گذشته
 و معتقدین چنین گفته اند که هر دیار که تعلیم اسان پیدا شود حول مرای شیعیه چنان تکریم و تعظیم مردم دارند
 معلوم نیست که نتیجه یقینای من تشبیه یقوم موسوم به پادشاه و زالیان جاریست یا نه تکلیف برای کونین
 شجاع الدوله و صاحب الدوله که در عیدین خطبه اهلست میشنیدند و نماز کور بطور ایشان میگذاشتند و در روز
 حضرات را تشریف میگردید و لیکن برای ایشان همین مادیات کافی خواهد بود که من صلی خلف سببی
 ضلی خلف بنی که از من لایحه رفقه واضح تواند بود الی غیر ذلک و آنچه در احادیث دیگرست قبل از من
 که حاجت اعاده نیست و حال روایات ایشان کثرت اختلاف کیکی مر دیگر را و رفع میکند بر ظاهر است
 بعد ازین مخفی نمائید که کتاب صول حیدریه علی الجوسل اقدریه بر بنی زین دارد و کوزه الفقار حاکم امامیه در
 ایامات یقوف هم بنیایت الله کتاب است جامع بسبب آنکه فرقت لیسنه و لعاب عنکبوت تصوف را
 در رساله مذکور بگوید حضرت علامه و جلوی شمرده و ادغام و اطوار صاحب دلان صبح نفس طریقت سال
 حقیقت رسال ابدال و در سوای نام برده حال آنکه حضرت رسول الثقیل از جناب رب المشرقین بحال تناسل
 در خواسته اللهم احشرنی فی زمره المساکین و محدثین از انصحن آورده و در کتب فریقین بدون گردیده و
 علماء شیعیه و مولف مجمع البحرین در یاد و سکن میگویی و دعا و البی صلی الله علیه و آله اللهم احشرنی مسکینا و
 مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین پس البته میباید که اهل زهد و قناعت و خضوع و فقر را بحقارت بیند
 خصوصاً خاندان علم و شجاعت و شجاعت را خاندان زهد و قناعت را در مضایق مناسبه در مقام آوردن برای فرید بصیرت و فرا
 دانشمندان روزگار بکار آید و بقضای قول بزرگان سهارب چنان مکن که اگر معتبر شدی گفته اند که شصت بود با
 از فر و مارگان و عمر در شش نسیب گرفته و بخت و ابله کان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه او را بنظر استحقاق دیده بود
 قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی مر و لیست خانه او مورد دار و دیو و شان بود و او بجز و توسل بکبر
 مصداق بیت گلستان چند باشد جو خیر بعد از دش آب زریه و آدمی بر پشت از رحمت شیوه های
 دلبری و دیربازی و دلداری خود با برین نگذار و بجنب عدو کعب هیچکسی را از منوشتان پیشینه های طرازی
 مثل خود نه بیدار و در تکریم دعوت قائم مقام این شهر آشوب زنده را بی با شت و با اینهمه در کتاب مذکور چنین بود
 و هر زده در الی را بنیاد دهند و انم مانند رومی فی المظلام در کمال پیرم می خیره مری و توقع آرد و سرباه اعتبار طلب
 و یا بس طوری که تعلیق و پیوند زبیر است نذر پس ر آثار رساله و الفقار نمائید که مصنف تحقیق کیست و غیر اینها

بعد از آنکه از جمیع شیئی در علم فارغ شد میگوید که اما هنوز در باب تمام مختلفه دانسته و چون اکثری از اهل نسبت
 منقرض شده اند کتاب بیان کتب از اصول و فروع منوی که الحاق شیوع دارند و گاهی کتب یا شیعیان آمده و علم
 شیعیان را بکول میدهند که در نام مقتضای ان الامثال معاصی الاقوال میگوید که چنانچه از علم تقوی پدر بزرگوار
 را اثر لغت که دلالت میکند بر سال لیلیدین بمحزون میر خرف بداند که لباس تقوی با عترت علمای عوام و اشراف یکسان
 پوشیده و پایی کوبی و در در قاضی اختیار کرد و لیکن اینهمه اختلاف و بزرگاری منوی که اکثر شیعیان که در وقت
 زیاد مانده و منقرض باشد حتی کامله و در حدیث که مطاعن میدانند و شاه ادلیا بیان کنند کافی کتب الشیعه مثل النبی
 و غیره این حرف گفته و رجوع کرد و در عبارت رساله ذوالفقار شرعیه بتدوین کتب یا امام نرگسی یکدیگر در حدیث
 توضیح و بیان می افرازم و گاهی مقتضای وقت اظهار شنیدن و در علم الحقیقت شیعیان بزرگواران را چه لایزال
 منوع و بخت و جرات باشد از الهی معاصی الدجی اکتفا بیناید پس باید دانست که آنصورتی که
 که قائل بود حدیث وجودی باشد و حاصل آن مذنب نیست که تمام این عالم که هست عین ذات حق سبحانه
 تعالی است و فرق اعتبار نیست گاهی خود را بصورت ابله بیند و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 بصورت سگ و چون گاهی بصورت انسان گاهی خدا را بشیعه میدهند و با عالم را با صواع و گاهی را با کل
 مخلوق را با کوره و گاهی و سبحانه را با وجود خلق را با وجود یعنی چنانچه دریا صحن موج نیست کل عین کوزه و دما و عین خشت
 همچنین خدا عین خلق است و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند و در قص میکنند و در حال طریقه میخوانند و آنرا از جوی
 پیدا کنند و از جمله اشعار و کلام ایشان نیست **س** با میدان آن فقیر تشنه ام باین یاد که یک نیران منم گفت مستیاد
 آن و فنون و کلام **س** انا حاکم عیون و دهر از جمله است **س** نیست اندام غیر خدا چه چوئی در زمین
 در دنیا و دهر از جمله است **س** در ذات صفات هر که را باشد شیره و هر که نرود و در نظرش بصورت غیره و در شرب و بی شود
 با و د و اب و در مذنب او یکی بود و سبب و در صاحب الح میبندی صوفی گوید که حضرت سید شریف قدس سره و آیه
 میگوید شکم و صوفی سناط و کرد شکم گفت میرزم از این خنای که در صورت سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بزم از آن
 که در سگ و گربه ظهور کند و از آن جمله کلمات باینکه در حق علاج نیست فرو **س** تو زالی و فدای پاک پستی نیست
 بیکه در شکستی و دهر از اشعار ایشان **س** گاه و کوه قاف و کوه حقا شوی و گاه خورشید و گوی میرا شوی و از اشعار
 فرزندان عطار این بیت است **س** خوشمیر شد و پیام آورده گشت خود کا فخر و مکارا چه خود کند ساز بر گنایند
 خود کند یا نه تو استغفار و محی الدین عربی که پیشوا فی العالمین بود و در محبت و در خصوص خود را افضل از دنیا
 و خود را خاتم الاولیاء شمرده و بناب حضرت صاحب الزمان و گاهی نسبت خطا بحضرت فوج میدهند گاهی سر خود را
 طاهر و مطهر میدانند و باین که در متوکل ملعون را که دشمن فاندان اعلیٰ طهارت بود میگویند که کار کنان خود را حکم نموده و نشان
 قبر حضرت امام حسین بر آب و طرف سازند و با نجا گشت و کار و در راعت نمایند و طلب ظاهر و باطن و البته و دعائی که یکی
 سر کرده ای اهل تقوی و شستن گفته که هر که بریزد لعن کند او ملعون است و شمع عبد القادر جیلانی که بریزد لعن

ورغمه العالین گشته که در عاشر اعیاد باید کرد و چنانچه از باعث و نجات این بزرگوار افضل باشد
عید و در شبیه طرف نشسته بچنین نسبت غات امام حسین عید شورا موقوف نخواهد شد و هم در غنیمت گفته که عاشر
خلیفه حق بود و با مجرای مثالین کلمات مرز و لبیک که نکر آن موجب تطویل کلام و هرگاه استثنای کلام در
اینما نمودن شورا است لهذا باید کرد و سه حدیث که از جناب ابوسعویین با خدمت آنها دارند و کثرت آنها را نیز از این
که روایت کرده و در تاریخ جلیل بهار الیومین کمال المعنی علی الله علیه و سلم لا یقوم المسامحة حتی یخرج قوم من التیمم
و بعد از لبیک و اباحتی و آخر بود و اسی که آن حال بهر اصل من انکار در هر اصل انکار حاصل معقول نیکو پیش از لبیک است
تمام شود و جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها معونی خواهد بود و آنها در حقیقت از امت من هستند
بلکه در جوهر و دانی محسوب اند و آنها بدتر از خداوند اند از این جهت که در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه و سوانح و سیرت
که ضرور نیست که روایت حدیث مستقیم اعتقاد را وی باشد چه میتوانستند که نزد او در وایتی دیگر باشد و قوی
و اعتقادش مطابق آن و اختلاف روایات شیعه از هر فرق زیاده تر است حتی که امام اعظم اولی امامیه آنرا
تندیگ و در ده که حدیثی باشد که خلاف آن وی نباشد باز محبت خاکی میگوید و از آن جمله حدیثی است
که روایت کرده و انما اصل الکامل هو الانا احمد و بیلی انما هم علی بر محمد الهادی در حدیث طویلی که ضرور در این
کلام من مخالفان در طریقه مغایرة الطریقین و ان هم الانصار می جویند و از اسلامانی از حدیث حاصل معقول
جناب امام علی نقی و فرمودند معونی تمام آنها خواه آنها تشیع کنند و خواه تسبیح مخالف طریقی با طبیعت هستند
و طریقه آنها غیر طریقه است چه آنها خدا را عین سگ منوکی میدانند و آنچه از حق تعالی حرم کرده حلال میدانند
بلکه از اعبادت میسازند و نیستند آنها که فساد می بیند و میسازند یا مجوس این است اند که قایل بدین
هستند و نیز در این امر من اینست روایت کرده است از امام رضا که فرمود لا یعول بالنصوف احد الا انما عدا و انما
و طریقه حاصل که جناب امام رضا فرمودند که هیچکس نمیست بقبول الاختیار نمی نماید مگر از روی مکر و فریب یا از
و جلال یا جمل و حاکم و اینست روایت کرده از حضرت صادق قال لعل من صحابنا للنصاف و حق حفر من محمد و
قد طرقت الزمان قوم یقال لهم الصوفیة یقول منهم فقال انهم عدا انما من مال الیم فیه نعمت و یحشر معهم
و سکون اقامید و عن جناب و یقولون علمهم یحشرون هم و یلقون انفسهم بلقهم و اذ لون قواهم لا فضل ال الیم فلیس
و اصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق عرض نمود که قومی درین میان میسر شده اند که آنها را مردمان عوفیه می نامند
آنها چه میفرمایند جناب دق فرمودند و بدینکه آنها دشمنان با اهل بیت اند پس که رغبت نماید بطوبی آنها از جمعی
و او با آنها مختور خواهد شد و در و است قومی خواسته میسر شده که ادعای شریعت کنند و با وجود این رغبت و میل میفرمایند
لباس من گشاد خود را با آنها تنبیه سازند و خود را لقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و فساد است داخل
نمایند پس آنرا نیستند از آنها پیرایم که آنها را انکار نماید و در میان آنها کند و نایستند که در کتب است که بر او
جاء و در و باشد از آن جمله حدیثی است که روایت کرده این فرمودند و رضی الله عنهم و رضی الله عنهم و رضی الله عنهم

[illegible]

پس شاقص بخت لازم آمد که این مسرور بدو تواند از ان سفر می بمرسانیدند و مد عامی خود را چنانکه آنگاه دانستی
 بر جلوسش بنشانیدند و ایضا هرگاه بدو بر اقامت مجلسی در سالانه صدوف نص قطعی بران می نمایند که این
 طریق صوفیه بطور حضرت ائمه است پس قطعاً بکمال او و تقلیدین او تصوف مخصوص و مختص با ایشان خواهد بود
 زیرا که مذہب اهل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار نکرده بلکه توان گفت که چنانچه بر علم ایشان کسی جز شیعه برگزیده
 بقیام آن هم نرسیده و چنانچه در کتاب این شفا هست که ایشان که تعلق بقایید دارد و مذکور است بحدیکه از غایت
 ظهورش پنهان توانند کرد و نیز از کتب این علما ظاهر است که تصوف حاصل تواند شد تا اعتقاد و وحدت و
 حصول شیوای آن چنانچه انفا دانستی زیرا که ابداع شریعت و برگزیدن ابناء و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
 که تعلق با خلاق حسن دارد و هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و ماسوره است و ملاحج و مجامعین بطور
 و اوصاف نیز این کتاب و سنت نزد هر کسی حق باید و گفتگو نیست مگر دین امر لوازم آن که ارباب تصوف
 بدان رفته اند پس وحدت وجود و آنچه مخصوص تصوف است بطور حضرت امیر مدی خواهد بود و مجتهدین فاضل
 بدان شده اند که هیچ کفری و اکادای برابران تواند شد بلکه تراناست چنانچه از صوامر و حسام و ذوالفقار و
 شهاب تا مقب و هفوات مجتهد ثانی عیانست که مختار صوفیه است با احترام بلا محمد تقی و قاضی شوستر
 و غیره و نیز ظاهر است که هر که بطور اهل بیت علیهم السلام را کفر و الحاد و کویا البته او خود ملحد و کافر است
 پس بطور مجلسی اول و سائده و مقلدانش این هر دو مجتهد و پیروان شان کافر اند بل هر که انرا یاد کند
 کافر گردد و ایضا پیروی و مریدی را این مجتهدین از بدعات می شمارند و توبه اهل بدعت را قبول ندارند
 چنانچه خاتم رساله دو الفقار مبین است مختصر و عبارتش نیست که و ایضا در بعضی احادیث وارد شده
 است که حاصل مضمون آن نیست که شخصی تا مدت مدیدی سعی برای تحصیل دنیا از وجه طلال نمود چون
 او را میسر شد تا یکساعت دیگر از وجه حرام بدل نمود و بعد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم می آید
 نزد شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که ثانیت از حمر طلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر شد
 اسأل الله لک گفته من عمل بینای البته بمرد اول خود میتوانی رسید و کام جان را بشمرد مقصودش برین میبوی
 ساخت چون آن شخص از ان امر استغفار نمود و شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و غیر
 طریقه نبوی مردان را دعوت باید فرمود آن مرفر گفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان را بقتل
 انداخت روزی چند برین بگفت که دنیا باین رجوع نمود و از اسوال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه متمنای
 او بود پیش خود داده و میبایافت بعد مدت مدیدی چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که در دنیا
 کاری کردم که دین خود را بدنیافز ختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم منی و سبانی بر گرفت و بجهار
 رفته پیچ را فر و کوفته خود را باین بست و اظهار توبه و استغفار بزرگراه حق سبحانه تعالی نمود و جناب
 حق سبحانه تعالی بنمیری بنمیری این خود را می نمود که بر پیش این بنده من و بگو که اگر خود را

بود که شفت و غمران بر ساخت صدر ایشان تا فت و هر کسی از سوالی و نقاد فی الزمان یافت تا از جود
 قطره افشانی از ساقی انزل کردند و این نظم و کفش در آن وقت از عالم بالا فائض شد که خاتمه آن جمیع
 پیر و بار از میان بر انداخت **س** ساقی یک جرعه از راه کرم بر بهائی ریز از جام بیکان شفت پر دشت
 هم چشم بارت بنید یازدین و ادات غنیه و لطایف لایبیه را غیر از مضمون وحدت خبری و دیگر اراده
 فرمودند که بدون یار و چشم بارت دل و دل را بدون وحده و وجود دیگر تواند بود و لا اله الا الله
 لا اله الا الله **س** بعد تا دو دولت کردش چشم تو صیقل زد یک سیاه رنگین کرده صد چشم و
 خطها شمن بعد باید دانست که میرفت تو در عبارت شما اب تا قب که مر و تصوف و کینه اثر
 نوشتن چنان عصمتی اختیار کرده که هر عاقلی که انرا می بیند نکوشش و نظر بر میگرداند زیرا که نسبت
 بواقع مخالفت صریح دارد و ای کسی را بعد از دیدن کلمات مذکور سابقه و افاواست امامیه بدی خرد
 تواند بود که نور الله شو شری زمره مذکور را من حیث التقصوف مقبول و محذوح میدانند و در
 عنوانی بر ادایما نصب العین میکردند و حقا که تحریر از انصوص قطعیه بر داشت که موفیق از جهت
 تصوف محذوح اند قطع نظر از جهات دیگر که لا ینفی پس و لائق صراحت نیست و عبارت شراب
 تا قب بطویل است لکن و نیمه که دیدنش بالا اختصار ظاهر است تا ببلغ فیم و دانش پیر خرف زیاده
 تر حیان شود پس از تالیفات خویش تعلش بر میدارم که بر اسمی تکذیب پیر و حقانی و دعوی حیدر
 اورده بودم و کتاب در آن زمان خرفه الوجود بود و پس بر قدر که بهر سید علمت شرم و آن
 این سست و وطنی ان الشیخ بهاء الحله والدین ایضا بحسن الطن با شمال هو لای الزام و قد و کذا مولانا
 محمد تقی والسید نور الله الشیخ قسری و اسماصل ان من فتح کتب مولانا السید نور الله الشیخ قسری
 و الشیخ بهاء الحله والدین مولانا محمد تقی کجا بس المومنین و الاربعین و لکشل و روضه المتین در سال
 فارسیه ششمه علی رو بکلام مولانا الطاهر القمی تعین بان لهم حسن ظن بمعوض العوفیه و الحال ان
 لیس بید فالتقیل فما قولک فی باب هو لاء اجماعه من العلماء و الامامیه قلنا تاکا الجماعة من علما
 علی نخون احد حاسن فعل و فعل حیث اقتضی القول بوجده الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی
 و نظایره و انما منهم بری و هم لیسوا من علما یا حقیقه و منهم السید حیدر علی الالعی و قد زبنته من
 زندقه و منهم صدر الدین الشیرازی صاحب الاسفار الاربعه و الشواهد الربوبیه فان من تابع لیدین
 الکتابین خرم حرمانه فضله الاعرابی و احاط ان المحسن العاقلی منهم و لیس نرا من لبس ثوبان قال کثیر
 مانری بیج استاد صدر الدین الشیرازی و جا کثیر و ملقبه الاستاذ فی العلوم الحقیقه مع کونه صوا
 قاعا بالوحده الوجود و قد صرح الفاضل الحسن الکاشی بکون نفسه قاعا بالوحده الوجود و فی بعض
 تصانیفه و انما یظهر من کلامه فی الوانی و هو من تصانیفه المشهوره المعتمده حیث قال فی الفیل

فاما معنی الحدیث اعنی معنی قول الله بالهدی و الرسول بالرسالة و معانی احکام التوبة متبیین علی قبول التوبة
 و توفی فی محراب النظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البیوع کما یؤنی الکافی و غیره و انما هم
 اعداء الالبین لم یکنوا قائلین بوجده الوجود و لکن کان لهم حسن ظن ببقیة الصفوة کما یظهر مما سبق
 منهم انهم لم یکنوا من الصفوة و هذا الترحم خطایا یجا ذرا بعد عن سیماهم و انما قلنا انهم لم یکنوا قائلین
 بوجده الوجود و لا وجوده البعض کما هم الال علی خلاف مسلک الصفوة امتی ببقیة حالیا البعض از امور
 که تعلق به عصیت و عناد و کجروی و لا و این هر دو یعنی محسبه که نمود با قمر مجلسی یاد نگار نمرو و و شاد
 دارد و باید پیش از آنکه حسن ظن علمای مذکور یعنی عاملی و تقی مجلسی و قاضی شوشتی بصوفیه
 دلالت بران دارد که قلوب ایشان مائل تصوف بود پس آنچه نور خیال با قمر مجلسی در ساله خود گفته
 و تا ویلی برای پدر خود بران کرده که غلامی و نیست بدانی پیش نیست زیرا که حاصلش نیست که پدرش حسن
 ظنی داشت بلکه لباس تصوف پوشیده که صوفیه یا موس شوند و او ایشان را در تصوف برانند و او
 متکبرین تصوف متوجه گردانید پس کما اگر است غلبی و کما حسن ظن که البته خدا بهر که از دلالت نقل اندا بجهت
 اگر مراد از لفظ بعض اظمارا یعنی است که این جماعت را از علمای امامیه حسن ظنی بود یا افراد طایفه صوفیه که شاذی
 لا یبایه باشند پس بکیش کلام مولی و اقای اوست که در مجالس مومنین سبکگوید که مولی را احضار نیست که
 که یکس از طایفه صوفیه سنی مذہب نبوده مگر شرفه قلیله خال نقوش بنزیه پس الباقیان باید کرد که چون
 صوفیه سنی مذہب باشند پس باید شد که حسن ظن نیست که هر چه صوفیه قلیل مستثنی است از قلیل و خود این سخن
 آنچه محقق گردانیدیم است که از شمع غامگی زیاده و تر جزو باید کرد و الغرض فی باید انسان هرگاه شعور داشته باشد از او
 تصنیف تالیف نماید بلکه تا بلیت بهم فرساند با بجهت یا امتحان رسید که تائب بهاد و طبیعت هرگاه شکلیه
 که اندک حق داشته باشد دشمنای تحریران است یا کم میکند و تا ویه مرا فریاد که مراد خود قسمی که باید نمی نماید کم که این سبب
 قصود است با آنکه استعدادات را منع ساخته مذکور کرده و باید وقت دارد که لیرا داشت اهل حق برای خود که نیکوای و حامی
 پناهی داشته باشد و کتب خیرش را هم مذکور که خالی از مصیبت شقت نیست و امر مذکور است که با و را که محتاج امور بی بر دارد
 و فهمید که هرگاه ائتش قمر لای مورد و مستوفی کرد و بهر ترو خشک و غوا بهر رسید و با و فنا خواهد داد و هیچ چیز بگوید
 دسان و خفته و هذا فتاوی که کسی معلوم خواهد کرد که هنوز چه بد فانی اندا کرده و ما یکبار بدن بگذشت و خود را محقق حق
 فاما که شنیدی که کشید من مصادره قید تمامه و خطاب حضرت صاحب محمد قدس سر و العزیز بی شقت هرمانو منتقلب
 توانی کرد و گفته طلبه عالی توانی نمود و اهل تشکیک بعدی چندین است که از او امین نموده که هرگاه مسئله و قیاس است
 محمد و دشمنای تحریران نیز پیش و بعد از آن وجود قیاس و بعد از آنجا نموده باید و او یکسندالی غیر دلک از آنجا است که گاه گاه
 در مورد میری ای عقلان شار کرده ام پس کمال نادانی در معنی کیهانیت نیست پس ای و بیعت سید که لایق خیر و ناسی
 در معنی که عبارت از سلسله معانی است و در مقام تحقیق و مقام حکمت مطلق سبب نیکوای و این ثابت کرد که هر چه که

کماش بجزرت بود و در هر کوشی که نوشت بسوی او با بخش وجود و مطلوب فرستاده شود و در هر سال او را
 معنی طبیعت و در حدیث جامع مانع اشانش فرموده که اگر از انقضی تواند لعنت که از وی فرستاده و روحی بریزد و حالیا تا
 را و در خصوص بعضی نماند که مجتهد فانی عنان خود را با اختیار بایلیس سپرده تا می برد و هر یک که خاطر خواهد داشت مقصود
 علماء از تالیفات غولیش هدایت امام میباشد و لیکن سیزده مقامی در پیش نمودن بیا بانی بر خلاف آن است
 خود را مصروف گردانیده مورد وجه لغت و بدلا و مصداق قیل و قیلا گشته بجهان لغت چنین دشمنی غیر
 و بر سر زمین مشروبات لغتی را بر پیرایش نیابت امام الزمان نشانیند که از فیض او گلستان ابرم
 ذات العباد بر سر و شاوای و گلزار دولت و دین حسین بآب و تابست کمالی کفنی داد و در میان حضرت امیر
 افتاب بین التجومست چنانچه حدیث کعب وری با مقیور و اصول شان مردی و هر قوم از آن جمله که
 حسن ظن نمی یابد بگرابل ایان و نزد مجتهد چنان قرار یافته که بار بار میدانی که هیچ کفری و الحادی
 در مرتبه شاعت و لغت برابر مقالات صوفیه اند شد پس حال حسن ظن با چنین مجتهدین و زندقه فتن
 معلوم شد که چون است و تشبیه اهل کفر موجب خول حبس چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی و ای کبریا
 که علی بن حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فائز اذما سلام کما هو منصوص فی الکتاب المستطاب
 و خواصش و ارا در وجه حسن ظن از فعال قلوب است چنان نیست که از ابرار تقی و کرامیت محمود ساریه
 و نهانند که باز می سپردن بلای توجیهات الزامیه و برادران اشائش از کتابیه چیز دیگر است به شرط عفا
 بوجدت وجود موافق بیا بانی از خلاف نیست فیکت که یا صحت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه که شد از آنجا
 اگر چه گاه امام زمان و حضرت امیر و دیگر از اولاد انجساب نفس بر این معنی فرمایند که همه صوفیه کلیه حقایق و معانی
 دین اند و محسوسین است میباشد بلکه حضرت امام صادق که در حفظ و امان الهی محتوی طریقه و تفصیل از ادراک او است
 خویش را و در ندیس حسن ظن ایشان قطعا و یقینا کار همان قوم نواد بود که محسوس باشند و بطل توحید و یگانگی حضرت
 رب العالمین عابدین اهر من لعین فان الحسن مثل الی الحسن شاعر فارسی مناسب بی مقام گفته که کبریا بکبریا
 باز یازان کند هم چنین هم چنین و از پس زینجا معلوم شد که اگر کفار و باره ندیم ایمان که حسن ظن بر صوفیه و
 بر همین مقدار یعنی و امکان از انیس پسندید پس بدین اخصه و انشا الله بدین العقده الطاهرین و الا
 الطیبین از آنجا که مجتهد فانی مصداق جاشی و بدکاری انیسید که کلام چنین است پس معلوم شد که هر حرف ایشان این معنی بود
 که با اذن عالمی را بر عینه از صوفیه گمان نیک بود و پس تفصیل از گفت که دارد و آنجا که قلیت او که در سر هر چیز
 پیش از هر چیز از ان بطور عفو و تودر جای دیگر و با او مایلید ویداشی از آنجا که فانی بود و از اهل جبر و مساو
 شیطان بر او کاسه یزید و تقدیر پیشوت رسید و بر تقدیر ثانی که پیش از تقدیر ثانی از انچه از انچه که
 و بر حال کار مجتهد ترویج سخت شد و اینک شیشه قطع نظر از انست که دیگران و از ازل تصدیق شمرده اند و لا
 کلامش فوق آن خواهد بود و از آنجا که مجتهد فانی میگوید که جماعت مذکور بر دو قسم اند سید صدر علی و نظیر آن

و معقدان مشال و نهال اندازیشان تبار را تا به بود و از امثال شان احقر از باید منسوب بسبب آنکه در قول بود
 و چون این شیخ محسن الدین اختیار کرده اند اما از کلامی و اما قاضی اودع اینها پیش از پیش از همین جهت نموده اند
 اندیشی مثل ستمش نمیکند است زیرا که جماعش از موافقین از مالیه و محامد حضرت شیخ مملو و مشغول است و این
 امر را در بعضی مقالات سابقه که تالیف بجای آورد داشته چنانچه باید یافت و اما خود در قدس مدینه کور را که
 مجتهد فانی در کتب خویش ذکر کرده و لیکن از نشان نیست که او هم از ترس شیخ نمودن خویش چنانچه از کلمات
 مولای مجتهدین در جماعش از موافقین ظاهر و بام و هرگاه است پرستی عین توحید باشد چنانچه از توجبات اکابر
 مجتهد مثل قاضی محمد انصاری و محله اول معلوم شد و شاید که در مقام تیز بزبان رود پس بکار الحاد و زندقه را
 چه نام می بری و پرده مساوی و اکابر مولای خود چنانچه در شیخ و در کفر و تمثیل ثابت شد و از آنرا سوا ممکن است از کلام
 آنکه باینجه قاضی است از کلام و باینجه یعنی که با محسن کاشمی از مرقد قایلین بوجدت وجود است و خود درین
 خاص نیز محال است که از مرقد اولی است که با یقین ضالین و متغییرین و در یقین باشند و الی الاوان
 یقین با مرقد کور حاکم گشته کسی که کتب را دیده درین باب به قیران از عیان بلکه عیان گردیده و انحراف حول
 عقیده طعن و لا محسن بل یقینی و ذلک علی التقدیر و یقین و شاید که این مذکور باشد و چه نیمه جمع قطعه که در
 عبارت ذکر کرده و پای خود باینجه یقین نگذاشته یعنی بران باشد که قاضی است و در تفسیر و حدیث زیاده
 است فصوص و آثار که در حقیقت جامع الاصول باشد باجماع از رعایت این سلسله باید نمود و لیکن تفکرات خیریه
 قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذكروا ان الله قد خلقكم من نوره و قد خلقكم من نوره و قد خلقكم من نوره و قد خلقكم من نوره
 مخالفت ایمان است خواهد بود بلکه تو گفت که هر قدر که تصنیف مصلحتی یا در تری باشد و چه بیاد اصلا یا بداند
 و تفسیر بدعات و محدثات بران البته از یکی بهتر از خواهد شد چنانچه برناظرین کلمات ائمه و راه مخفی نمیدانند و خود
 عقلی است که چون مؤلفین کتب از محدثین و متغییرین باشند البته کار ایشان همین تلبیس و انزال خواهد بود
 آنچه در اینهاست خود مدسوس خواهند که مشکل است بدان پروردگار کمالی محتج بی نظیر و جلالی بی نیایی
 نماز عبادت شمع هدایت مدسوس را غارت و انجام بزیاید بقول سیر و بقالی کار بر حواله نه ندان نیست و تو فرما
 احوال کشید باری معاذ الله که در قانون الحاد و زندقه مدسوس باشند میتوان گفت که همین است قصدان
 و شکی که قصد از جهت شامت مخالفت بقول و چه مدسوس و در فی الکافی مشک را در دروغی خلایا باشند
 خلاف قانون و اصول است که ان الله یؤتی الذلین بالارسل الفاجر بالحق و یأتیهم بلیس بلیس بلیس بلیس
 و ملا محسن کاشی غیر ازین نخواهد بود که این جاری بود شیخ اصولی چنانچه اهل طاعت و نظیر از از زبان
 و غیره در تصانیف شیخ و طایعان میگردند پس مجتهد از او الفضولی رعایت این نه سبب که او را برسد
 اجتهاد و نشانید بجا آورد و در زمانست و بیانی بحد و کثرت شیخ آرد و دشمن خانگی بودن اینست که مدسوس
 سابق الاقدام است کمالی محتج علی ذوی الافهام از انجمله آنکه با لایحه فرقت نایب تبار و بود و علی

در بیان حال عالمی مذکورین متغایرین و متغایرین جنین اجمال در اجمال و اجمال در اجمال و اجمال در اجمال
 میگرداند و میگوید که جماعت دیگران است که قایل بود و بودند و بر حسن ظن در حق و بر حسن
 قناعت و زید و گمان لقون نشان داشتند یعنی اگر این گمان میباشند این حسن ظن مذکور جنبه
 میگرداند و در آن نمیکردید پس از روح این سیر قوت پیدا پیدایسید که ترا بر افشاند که چنانچه نظر از مطلق
 مجامع المومنین وقت تالیف رساله و انتشار تاصبر کردی و آن عبارت از آن است که آن استقامت و بشود که
 یا وصف کار که چندین و در المومنین که در کتاب مجامع المومنین را ندیدید و لا محاله ششتر متبید جواب رسول
 همین است که در حق تالیف فریقین که این یعنی زمین و زمین را تالیف را بنگرند و هم وقت تالیف شهاب ثانی
 نگاه از آن و در حق فیض مولای خود را یکسر سوختی و این اجمال است که منت آن بر حضرت صاحب
 تحفه اثنا عشریه عرض شد البربر و در عقیقه چهارم برستی و این عبارت فصیح و لطیف در آن نوشی مصداق
 قدر و مساوات باره که بعد از شنیدن نظم فرزند خود گفته بود که اگر تو ان نظران مجید طبعی گردان یافت
 یا و کار بلاغت تو باشد که اینها قول او اینکه حال نمیکند که ایشان در معنی اعتراض است با یکدیگر است
 قایل استخوانی و این حق حقیقت تعجب است و است که آن علامه علی بوقوع آمد پس تحلیله سواد و بیجا است نه است
 انیکه است بایست که بگوید که ال است قایل با اتحاد و شمه اند لیکن مراد ایشان از آن معنی صحیح است و باطل
 همانا که این قسم اجمال و عبارت را از افاده مراد از معنی جهت آن بر و زید است که چون شیعه اما از آن
 و یکسر سواد و برای ایشان جای قرار بماند و بگوید که غرض از این عبارت چنین نیست و اینها و اینها
 الا بقابل لغت این کلمات بر عقد محض نیست و اصل این عبارت فقط بوضوح فقط سنی سجایای ماضی صورت
 او عالمی پذیرد و سکاره از لفظ بعضی منوفیه یا وید و حسن ظن را بطریق خود و باذعان و بعین خود
 استنادی نماید حال آنکه عجز از طاعتی و پیر با و در مجلس انیمه علای اما به از خویش شیع اگر خوشی چند و اطاعت
 و انقاد از شاد و نیز از جان و دل او میگزینند که محبت و مقامی او را شیع اگر و دست و نواید پس انیمه
 مثل شیع نهایی و قوی و دیگران از اهل بتاهی همه فضل او را با عافش خواهند بود و هر چه
 از او را صدق است که میخواستند و خواهد شد حتی و فعل و کلام است که میخواستند و میخواستند و میخواستند
 سبب و در آنجا فاش کرد که معنی آیت اهلین است که بخا زینم جوینم خواهند فرمود که گرفتار کنند
 او را و طوق در گردنش بیندازند و در آنجا آتش جنیم در آید و از کرب و تنگی که بجایشان میباشند
 که با شمع محکم بر بندند تا پشت نگرداند است و کلینی از امام صادق در تفسیر خود میگوید که اگر
 که اگر یکسره از آن سلسله که طوش هفتاد و گزاشت بر دنیا نه است البته تماش از المتاب
 و سوزش و این گزافه و در کانی آمده که معاویه صاحب بن سلسله خواهد بود و چنانچه
 که فرعون این است بوده است و صاحب انیسایر از امام باقر روایت نموده که بودم

پس پدر بزرگوار بر شری سوار پس شتر بگرفت تاگاه او چری هست که در گردش بر خیزد
و مردی در آن است گیر گفت ای علی بن الحسن مرا سیراب کن تا خرگرفت سراب سخن مبره بجزند خدا
تعالی او را فرمود که شیخ مذکور معاویه بود و تیز مردیست از آن امام که او را زل شد و او را دوی میخوان
پس گفت سباز که خدا را نه چشید باز فرمود که هیچ میداند که این لفظ چرا گفتیم پس پرسید بگویم
چرا فرمودی فرمود که گذشت نزد من معاویه بن ابی سفیان که کشیده میشد بسلسله پس در گرد و بار
من زبان خود در حالیکه سوالی می نمود که استغفار کنم و امر زلفش طهر از برای او گرفته میشد که این
و ادیست از او و بهای چشم وقتی میگویی که معنی سلسله در باب اهل نیست که گفتا و کس از نظامین باشند
در اقم میگویی که مجتهد و بقای در آغاز ذوالفقار از افاضت خوش ثابت که در آنچه هستی از و عجب پاک
شدید برای ناگین صوفیه کلا و بعضا او هم را زیر ایشان چناندا و هم موخسین تو الی ایشان و هم یار
رنایت بسم شان نمایند و تصانیف شان را یاد نظر دارند و هر که را قدرت بر آن باشد که کلامها نماید
و عمل بر آن بکنند و مثل شود با کسی از صوفیه یا با بایان صوفی یا با رجالات بیاید به بحالت موصوفت
کردند پس البته این پیر معتمد و پیر خرابات و اولادش رئیس آن جماعتی باشند که صاحبان سلاسل
و اغلال خواهند بود و کما عرف آقا و پیشتر این صدر نشینان مجتمه از گروهی میبودند که تعدادشان
در آنی مثل الوصفیاد و معاویه و بنید و عبد الملک بن مردان و مانند ایشان و هم از خاندان و دوستان
ایشان که تفصیل همه را وقت طولال گنجایش ندارد و الحاصل بعد از جمع کردن تالیفات جمیع تالی از موصوف
و حسام و ذوالفقار و شهاب و ذکر عبارات خواجہ خواجگان مجتهد طقام و اساکا سائیکه حلقه قرار دارند
صوفیه خصوصاً شیخ اکبر و زکوش انداختند و غامض طالعش بر دوش کشیدند بهاری عجیب
کلامی غریب نمودار میشود که نظار گمان در دقیقه رسا زویدن متافعن و متافقت فادات و کلام
و دل با بیوش میشوند و هرگاه مقتدیات سابقه باین موصوفیه میگردد و جنت شد او بگردان
نمیرند و علاج گردش چشم این نامک نام رنگ و ریجالی و سوسنی خبر بید پیر خوابه با قاضی شیرازی
نظر نمی آید که کس بدو رنگت ظرفی نه نسبت از عاقبت به که بغیر و شند مستوری مستان
شما بسیار ازین تقریرات لطیفان دانسته باشی که از موصوفت و لغویانی بر سر دوش محمد ص
اقباله که غایم بدیس بر شاگردید و از انجمله آنکه این علما که حسن ظن به بعضی از موصوفیه متوجه
داشتند و مجتهد را با انهمه کج و کاو عیان نشد که آن اکابر موصوفیه که نبودند حالا که حضرت معصوم
میر موصوفیه را بر اصول تنقیه امین و بر یک تنگ کشیدند و همه را بدش خداوت خویش را اعدا کردند
پس در این موصوفیه بطور ایهام هیچ فایده و تمیز نیست یا به سبب حسن ظن شان نزد مجتهد
مومنان آن بود که آن بعض را صوفی گمان خبر و تداین تحلیل عجیب تر از همه عجایب است

تراز به نغز ارب تواند بود که شایا ابوالهیب و ابوجهل که در تیریل مجتهد ریاست کفر و شرک و عداوت حضرت
 سید الاولین و آخرین ایشان نهی میشود و در اما و ششینست بلفظ فرعون تعبیر میسر و اگر نه در می بود و چنین
 یا و کی و گفتند گوئی تنیگر و نذریرا که قصه در جماع المومنین شود ستری و کلام ملا محمد تقی مجلسی و غیر ایشان
 موجود و الی بر آنکه بسبب بحیث گسترش ایشان همین است نه بسبب دیگر که ملا علی دین صریحتر باشد و هنوز
 ملایم بیات الاولیه پس منکرش را سوسطای و سحره آفاق تو گفت معنی یا و داری که ملایم سوسط
 مستقد این معنی در سال مذکور است که طریقه تصوف طریقه ترمذیه و ملایم حضرت ابن بیت بنو علیهم السلام
 است و بهر مخلصان به پیروی آن مامور بود و در یکسایک خطه دانی و در سیب ایشان بود اندر احمد حمید
 فرا کردند و بهر طبع علیا و طاعت عظمی رسیدند پس حسن ظن و مدح و ثنا ازین سبب شد و بسبب سببی دیگر و
 اعتقاد و نیک و گمان خوبی و سوزنی و نهایت بهم رسید یا ابوی آخر ابواب فصول در کتاب فاضل القصاص
 شریف ثالث ازین رگزار تنظیم گردید یا از آنکه این رئیس طایفه غنیا اگر مطهری و در ازین نجات به سر
 کس و بارش ندید در یکجای است چون با بخش از دهن برخاسته و طلق را موسی بریدن نخواست
 عرض ایوان زهرا لایس پرید مغرور و مخرور و مطلق خود برید و کسانیکه کتب پیغمبر پای تحقیق و تحقیق
 این مورد ساعی و سوزنی و تقدیم رسانیده اند لطف این فقرات خصوصاً اشارت گشتان بلبل شیر از ایشان
 نیست که منقدین ترجمه رحان مثل صاحب منبع المقال و غیره و در احوال جدا علایق این بعضی نقایش به شکر
 ابواب پیرا کرده اند که پیغمبر و نوازی و دیگر کتب با نری بر مصل و در و این انقضای عبارت از است و آنچه در حق
 از قلم به است رسم مجلسی چه کجده حمرنی هم از ان مجلس بطور عفو نموده اند و خود را ای ناظرین مجتهد را عفتان و
 بصفت الصافات بحقی از در حق باستماع عبارت مولی و آقا و این مقتضای رفقه گوشت حق پیش فراد و
 تقریر عجیب و غریب و را که آن اصل حسن ظن بعضی صوفیه که محل گمان مذکور بوده صوفی نیستند یا و باید که این
 عقیده به شهادت نامه که در حکم زندگان است و در چندی از سطور به شهادت افکارده میشود از جهت صوفیت است یا از
 وجوه دیگر در چنین امر بدیهی غیر از سوسطای کسی چنین یا و در می تواند که در کتاب حضرت صاحب الامیر بسبب
 قدرت قدسیه غیا و عو و عبارتش بقدر ضرورت بیاد شما میهم که مجلس ششم در نوک جمعی از صوفیان صراطی که در
 سالکان مسلک طریقت و موصوفان قواعد شریعت و تحقیقت مقصود از ایجاد عالم و آخر فرام بعد از ایجاد
 جواهر و اهرافا میهدی صلوات الله علیهم وجود فایض الجوانینا یقه کرام و صفای اعظام که رحم الیهم
 و این نام است که بیاسن توفیق از ادنی مراتب خاک با علی ماسج افلاک نمی نموده اند و از شخصیت خود
 بشریت با وج قبول ملکیت تلقی فرموده اند تا آخر کلام او که طویل است و هر که تهذیب المنطق
 باشد میداند که وصف عنده درین باب فضل و قضایای مندرجه این عبارت بلا هر آنست
 هست که اعتراض پس بر کلامش که امر در سندها میماند و در سندها میماند بکتاب طبعی را در مسجست

فذلک جائیکه حدیث سخن معاشره الانبیاء مسرورست عنوالشیر طومرین سے فرمایا جنتیت این نیست
 کہ چون مجتهد و حقانی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هر چه نوشته نسبت بہن و ریدگی گفته و
 اگر دید چنین چا و دید پس برائی ثبوت جعل مرکبش این دلیل برابر ہزار حجت و ہر مان گردید کمال است
 انہما عقلت ذولی تیزی را کسیانیکہ صحبت استاد یاسید بخت علی فیض آبادی دیدہ یا باخبار تواتر مشہد اند
 یاد دارند کہ چون جنابشان در تقریب کہ خدائی فرزند خود در لکھنؤ قدم رنجدہ و برای ملاقات پیر
 حرن تشریف بردند و رفتہ رفتہ مباحث عقاید تحقیقہ را بایستی تحقیق پیموند و نوبت بدان افتاد کہ
 بہر طریقی مجتہد بجایستی تخیر عنکبوت پناہی برد و معذرت دلات عین مناضر میشد و لیکن بکجا بچو
 نہ نمود و حتی عبارات منوالی خود را بیج تشاخص و شہادت ثاقب را بعضی از تلامذہ سید موصوفت یعنی آقا
 آوردند و قرارت آن شروع کرد و پس خصار مدد بر روی افتخار شل میرامان علی میخندیدند و قس ط
 ہذا چون اساس اصول را میدیدند و موارد را از خلافت میکشیدند و این مورد قبل از ان بود کہ سفر
 بلرہ شاہ جہان آباد برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز بنویشت
 اتفاق افتاد اصل این مورد عجیب تر از کسی صدور یافتہ باشد کہ پیر و حقانی بدان مبتلا شد کہ اولاد او
 چنانچہ طعن اراح فرزند اکبر شہزین بابا بسن اجتناد و ناظم مہنات حملات نمود و شداد بران رسوائی
 دانست و تفصیلش در فیض طعن اراح نے کبلا بصلح خواہی یا کنت و لی اختیار خواہی گفت کہ طشت از ان
 افتاد و نیز تفسیر بر دینیات باشد کہ بی شائستہ بیان نمینہ عادلہ است بر سفاہت و خطای این عدل و از
 مطالعہ این کتابانی اگر شخص نام اتفاق شود اعتقاد ہمین توانی کرد کہ مولف آن صاحب سادہ باندہ
 و بغلا شہرت گرفته کہ نقطہ سید علی برادرش بہر دو جملہ تہنیت ہوا جس فہمائی بالانستقلال و برداشتہ
 بیجا و انضامین عبارات عناد الاسلام را مذکور ساختہ و قلت استعداوشن ز کثرت یادگی طہور یافتہ
 و اگر اعلا طعن اراح را کہ نزد رفته بالیقین از مجتہد ثانی است بی شرکت بر شوق مفعول برائی بر شاری حکم
 تواری کرد کہ گفتہ جوانی نہ کم از گفتہ سعدی بملک این و حل خوبتر از یکد گرافتا و میترم کہ چگونہ
 اعلا طہر و در ایامیہ اظہار شرم از حقایق ہر دو غیر دم کہ غیر متناسی را در متناسی بچنانیدن ست و متوہم
 نشود کہ او در سن از مجتہد ثانی بسیار کمرست بلکہ برابر او ست مگر یک سال و ہرگز خودی او با یقین
 بحولین کاملین نمیرسد و در صحبت پدر و استفادہ از وزیر ہمار کمتر منیت بلکہ انچہ سید مرقضی
 تہمینے یار صفیہ را در او در پنج ابلاغہ آوردہ و مساوات را میانہ حضرت عثمان و علی رضو
 اند عثمانا مشتقے ست ذکرش در اینجا مناسب نیاید و این عبارت را ہر چند رفته رفته میخوانند کہ
 از صفحت کتاب محو کنند و لیکن منصف و عادل مجتہدین و حکیم خلعت ایشان یعنی عمید
 مشہور بان بابی انحدید مدانی آنرا آوردہ و نیندہ بسیاری از نسخ آن جمع کردم و در ہر

و انیم دیده باشی که در بلاد جزیری شهرهای باشند و در سجا آوردن امری دینی یا دنیوی عرق ریزی
 بر نیکوکاران بوجوی چند در چند مختلف شود و بعد از آن بر نیکوکاران که خون یکدیگر بر نیکوکاران این رختی یکدیگر
 دید و با آنکه از خاندان اجتهاد باشند چنان گویند که مثل فارسی هر کس یا داید که در فرغ گوید بر سر
 کما شرفاد در نیکام کاشفت اللثام عن تلیم الحیثیه المقام گفته ام که شراکی میسر شود این مقام
 که با این است غلام است جنگ تامی لفظ است خطاب است اقتیاس از بیت که میوه بایک آنکه کما
 بایک آنکه کما شرفاد در نیکام کاشفت اللثام عن تلیم الحیثیه المقام گفته ام که شراکی میسر شود این مقام
 لکنو شیخ بهارالدین و ملاقی و قاضی شود شری را از ضرر دم بشمار که حسن ظن به بعضی صوفیه دارند
 نه از جهت صوفیت بنیای لم یبلی و انما ولد و بر این تفسیر آن نتواند شد و انیضا صوفیه فهم میباشند
 چیز است که فضلالی نام از شیخ از باب حسن ظن از شیخ نبائی نقل میفرمایند که او همراه شاه عباس بود
 تا زیارت تربیت ابوزید بسطامی نورالدین حظه رفتند و سخن عالم شیرازی را که گفته بود و مناسب
 نمی ماند بر سر قبر سنی رفتن گوش نکردند و حسن اتفاق بلکه کرامت آن بزرگ فاعله ادانکه غنوی عالمی
 قدس سره در اینجا گزاشته بود و شیخ بهارالدین گفت که سال ابوزید بسطامی را از این صوفی بگویم و
 بادشاه اشاره فرمود تا در آثار صفحه برآمد و از بر دهن طعنه زنی سر میزد و زور و دست نمک میداد
 یزید پس بادشاه متنبه شد و مانع شرمند گردید و هر کس از زیارت آن بزرگ فارغ میشد پس از آن
 حاضر و دست و نیکام عبارت حدیث طولانی که در آن حضرات امیه فرموده بودند هر که زیارت شان رود و زیارت
 خواهد بعد از آن او برای زیارت شیطان و عیایات او شان رفته باشد و هر که بعد از اینها و نایب چیز بود
 حال آنکه ایشان امرند که در آن توسل با بزرگان نمیدهند و هر کرامات و خرق عاده محمول میداشته
 و الحمد لله که بسیار از امور درین راق بطریق حدید ادا شد و نایب از بسیار مقام بعضی از وجوده قرائی بهم رسد و
 که قاضی در مصاحبتش نوشته بود و تعلق بتوفیق سید محمد و شیر نو دارد و با پس از آن عبارت نشان هم
 باز بعد ضرورت بر نقض جواب گفته گفتا کرده با آنچه مناسب است بگویم بزرگش صوفیت شوم پسین آنکه حسب
 تو افاض میگویی بر نقل قاضی و هب البته نبوده لاعتقاد فی حاتم الخلفاء را از شدین مایه سخن بفت آن
 به و من نهضات انکار هم الصوفیه من ان شیخ المقبول قال فی دروسه و یحرم تصنیف اباطون
 من فی تصنیف باطنه و از تاض و ذکر اسم الاربین منجم علی قبایله شریان رباعه و من گفته مراقب القبول این
 تصنیفی بود چون قله و من طالع کتاب بصوفیه ظهور و عدم هم من افعال بالا بخیل و از تاض و
 و از لک لاتری مینیم الامن است قلبه سجیت لوصف طرقة صوفیه بصیاف لیل الوداع گفته
 نمازالی عنه الصندی قد رقیته انبره و ان نکرت ذلک فاذا ذکر اسم رافضی بطن فی صفایه ذکر آنه و من طر
 فی صفایه ذکر آنه و شهرت مذکر آنه من اهل السنة با قاضی معنای ذلک یل هو ذل

فی سلسله نعمتی مثلت کل بیرونی و اما امیر فضل الله الاسترآبادی نمود و دلایل علی عدم امکان این نعم
 تسمیه رفته و بعد مرتبه عازق عاوده لایه باد را تحقّق المشرق و در شترین منه و در جمیعون علی انه است
 الارضه و از بدیم و عجم و اسمهم و مع ذلک فکله سبله الی السب و الطعن لم یجس منه فی کتاب المدة
 مایل علی انه من زمره المسلمین فی المقاتله فتلّا عن الاولیاء و امثله کثرون فان کان ما لم یتم فیکف
 مال غیر هم و قد یفتح ملین بتتبع السلسله الی مال و لم یبق ارق الجماعه فی الاربعین الاولی و لا یفتح
 لمن اتبع الموسی و قارن البدره فی البعید سنه و لا فی اربعه ایام علی حرید الدی مرشده من عدم
 الا فیضاح مع توسع الاربعین فیقال الحلب فی کتابک شی محسن هو منتاح المعتبره فی اربعه ایام
 فرغته عن تعلیمه الفتح که مثل نه و حکایت فی سال الاولیاء که ذکره الی شی علی من بتبعها و شی من عتق با
 الروافض ما یبذل که محصل قول میرزا محمد و م شریفی رحمه الله علیه و علی ابایه و رفارسی آنکه از یاد و کما
 رفته نیست که آنکه از صوفیه صافی می کنند با آنکه شیخ شان که از کفر فیه کشته شد یعنی و رباس فقیه
 و ام پست پییده و انهای رفعت و او را و پس از آمدن فی انجمن محقق شد و بسزا خود رسید و در بزرگو
 که فقیه باطن حرام است پس دلیل است هر کس را که بکوشد و ران و ریاضت اختیار کند و نام اربعین بر
 زبان آورد که هجوم بر قتل و نمایند و اگر گمان کند که کسی حرافه میکند گویند که نقش بندی است
 و قتل و واجب شمارند و هر که را بگویند که کتاب تصدیق بدست دارد و بدتر اند کفرش را کسیکه عمل کند بر تورات
 و انجیل و از نجاست که نخواهی از رو فاش و بگرا ل قساوت را که اگر رنگ قلبش زدالی تا هر سال
 قادر نشوی هر آنکه نوعی حاصل شود و او را بقدر سوراخ سوزنی و اگر باورت بنیاید باری یا کن
 نام بچکست از رو افش را که صفای و ذکر شده باشد و هر که صفائی دارد و کرامتش مشهور باشد
 نخواهد بود و اگر نیست با لا اتفاق بلکه از دانیان طعن است که هر مومن شیعه او را لعن میکنند
 اما امیر فضل الله استرآبادی پس حالش برابر هزار دلیل است بر آنکه هیچ کس را از رو افش صفائی
 حاصل نمی شود و نه از دس خرق عاودست نظیر و میرسد نگاه کن که او تا بیست سال حیا و خیره و
 حضرت مرتضوی بود و کرم الله وجهه و اجماع بر آن دارند که مثل و در طایفه ایشان چنین عابدی و زاهد
 و عالمی بهم نرسیده با انیمه قلت مثلین بسبب طعن صادر نشد از و درین ایام که ولادت کند بر آنکه
 او از زمره مسلمانان باشد و در صفا چه باک او بیا و مانند او بسیار باشند که نام صفا حاصل
 نکنند تا بدیگران چه رسد و حاصل میگردد که ترک نموده جماعت را و اتباع سلامت و
 صالح نماید و از اربعین دل که حاصل نشود و تابع خواهش نفس را که مبتدع باشد در چهل سال
 اندر جایز نیست سال آورده اند که مریدی ناپید پیش مرشد خود که با وجود کشیدن ریاضت با حق و مفتوح
 نشده فرمود که شاید در دولت غباری باشد از محض که او واسطه فیض حضرت پیغمبر است علیه الصلو و السلام

بسمی است یعنی ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ پس ہمیں کہ اگر ان کتاب کرد و در نور معرفت بر کرد
 باشد و این حکایات پیش از پیش و سلوک و لیا پیش آمد و بهر شخص کند گان محض نیست و در عقوبت های
 روانه مودیت آن خواهد کرد و رقم گوید که حکایت مذکور مشکل حکایت من با جناب متادنی سید
 بخت علی فیض بادی است که چون ذکر شاه عبدالرحمن غیابی که نزدی بود در سجد پند این درین
 بلد یعنی مکنو و فیض آباد آمد تصویب قائل شاد و تعریف یعنی قول بوجد الوجود فرمودند گفتیم بر فیض چگونه حال
 شود آنچه در جواب فرمودند قول صاحب طبع الاسرار بود که بالاد است یعنی صوفی حقیقی نشو و گرد شبنمی و
 بالعکس تا برای مباحث شیعہ و سنی وقت نصرت الدنار قرار داند و فاصله برزد و مکان گویا بعد الشرقین
 بود پس در وقت مذکور که بیدان نخوشیدی و مغرور استخوان بچوشیدی میرفتیم عجب چند روی
 سید غلام رضا و سپهر میثار علی از امر مباحث بسیار آشنایان بودند آمد که پس اشد ضرورت ذکرش
 مناسب نمی بینم که حق استادی شان بر گردن نیست رسیدم بر ذکر عبارت معانی که من بقتضای او
 بلکه رایت منقذات بر دوشتم امید داشت علیم من السلام و انجیات شد اقول فیہ نظر لان نسبت انکارنا
 الصوفیة اقرار و ذلك ان الشيخ قد قال في كتابه انما سب من ادبر و من عند تعد البعض الحرات كالكتب
 في سيرة النبي صلى الله عليه وآله و آله و انما سب من ادبر و من عند تعد البعض الحرات كالكتب
 و سب ما بقوله تعالى فلا تتركوا فسدتكم هو اعلم من ان النقي فالقول بحرية تركية انفس
 استعین بنسب و انفس الباطن و هذا الرجل فهم منه حرمة التقوى ثم وعاه الجناة و انتصبا الى
 بتدليل انفس الباطن بصبر ظاهر افيما منه و نعم ما قبل و ولم من غائب قولنا محجبا و آفته من
 انفسهم بسقيم و و كيت ليقول نسبة انكار الصوفية في مشايخنا مع انهم ما سبهم ذكر و اني باب لا اتم من
 بتم الكلام لان من فضائل على ان جميع الصوفية و ارباب الاشارات و الحقيقة يستندون اليه نعم
 فذا انكر العلل على في كتاب كشف الحق و فتح الصدق على طائفة من الصوفية حيث قال في بحث
 و صفات الشريعة في كتابه لا تجد لغز و الفسرة و احبته سبطلان الالحاد فانه لا يعقل حيرة
 الشينين شك و احوال في ذلك جماعة من جمهور قبا اياه تعالى يخذل ابا ان العارفين حتى ما و
 بعضهم و قال انه تعالى انفس الوجود و كل موجود فهو الله تعالى و هذه عين الكفر و الالحاد استي كلامه
 و ادر سلك مثل ذلك قد وقع عن كثير من جمهور المتكلمين بل من حلقه الصوفية الفينة
 حتى ان الشيخ علامه دوله آتمن في قافي كتوباتي و صلت يوم في مطالعة كتاب مفتوحات و
 مباحث اے قوله سبحانه من انظر الاشياء و هو عندها كيتب على ما شئت ان الله لا ياتي من الحق
 ايها الشيخ لو سمعت من احد يقول فضلا الشيخ عین وجود الشيخ لا تسامحه البتة بل تعصب عليه
 فكيف يسوع للعاق ان يتب هذا اعدان اے الملك لدان متب الله تو بنوعها

بقدر من هذه الورطة البعير التي يتكف منه الدهريون والطبعون واليهوتانيون والسلام
 على من اتبع الهدى انتهى وايضا فان كثرا من الفقهاء المتشرعين من اهل السنة والجماعة حكموا
 بتحريم التصوف ايضا فان ابن الجوزي كفر الفرائد لاستحسانه طريفة الصوفية قال صاحب
 المواقف رايت المولى عبد الرزاق الكاشي فكان نيكيا لخلول ولا يجاد ويقول ليس في
 الدار غير هبار و هذه العذرا شدة من الجرم لى قوله ومن هذه كلامه كيف يتبائى منه انكار الصوفية
 فان هذه العبارة مرت قبل ذلك فلا حاجة الى ايرادها ثم قال القاضى مجيبا واما ما ذكره من
 ان الامير فضيل قد استمر ابا دى لم يحصل له منفعة بالباطن مع قلة مثله لى سبب واطعن
 فاعل ذلك يوضح انما كان لاسل شامه قلبه مثله لى سبب من سيجده من اعداد الله تعالى لانه
 شرک حتى لا يجمع بعد انصاف الحجة كما لا يخفى واما ما ذكره اخره من عدم افتتاح بعض المرتدين و
 اشتكائه عند مرشد فليس ذلك المرید والمرشد من الطائفة النقيبىة لى بن يوحى بن عليم و
 على اناس بغض على تارة بقدر رابته وتارة بقدر شعره وحين يعتقد انهم من جنس الله على خلاف
 وعلى انهم من جنس الله على انصافهم عليه واما ادنا الله من البناد و النواى ثم من المصالحات ان يكون
 ابا بكر مفتاح باب المعرفة مع الاتفاق على ان الصوفية مفسدون لى على السلام و ان لى
 منسوب اليه و هذا امر حادثة الفتى بنديهم نعم القاضى رطل بوق على النقيبىة الرفضة وقال فى فضيلة
 لعقيدىة الماوراء النهرية وخاصة سلاطين الازليكة لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم
 هذا هو السبب انكار الشيخ الامام لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم
 انك دعوى انه عفى ما انكار صوفية لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم
 محرمات از دروغ و دشنام غير مستحق و تهمة و بهم مسلمان وغيره ميگويد که حرام است که يكس
 از شما تائيد خود ميگويي بي شك بل هر عقلا و شرعاً درست نيست حق تعالى فرموده که از تو انفسم
 هوى انفسى انفسى خود ستا لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم
 تصوف و تصفيه باطن بهت و صاحب نوافض خلاص تصوف دانست و خيانت او مشتبه شد که حاجى
 لفظ نفس باطن آورده اظا هر باشد در فهم و چنانچه شايد گفته که بعدا باشد که سننى درست با و عيب
 بيان کنند از جهت فهم ناقص پس صاحب لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم
 تواند شد عقلا که علمائى ما انکار تصوف نمایند حالانکه شيعه با تمام در باب ماست بکسب کلاميه
 ذکر کرده اند که از فضائل جناب مير نسبت که جميع صوفيه و ارباب اشارت و حقيقت مستندند
 لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم لى بن يوحى بن عليم
 محدثين ايشان سبب تابانى و درخشاني نور جناب مير را انها کفر و کتمان ايمان قرار داد و اند

متکلمین رفته از فصائل شریف این نسبت برگزیده اند که نزد مجتهدین شان بدترین نوع ایجاد و کفر است
 بخدای عز و جل که بار دیگر که بزیارت انتخاب شرف گشتم دیدم که صاحب توحید در لباس فاخر حجت انتخاب
 ایستاده صفوات فقیهیه از یاد او چون در دست شاه مردان بر خافت عقول شان میخیزد و باز قاضی شود
 برای تصدیق مردم و احمیه و پرگویی و حق پروری نقش تحقیق مینهد که همه شیعه بود و اینست باینست
 بی اینقدر نیست که شیخ علی و شیخ الحی و کشف الصدق انکار کرد و هر گوی از صوفیه باینکه گفت بسیار است
 صفات تشریفیه که خدای تعالی متحد نشود و بغیر خود و اتحاد بدیسی بطلان است که محالی است گشتم و
 چیزیکه از جمهور بعضی از صوفیه خلاف کرده گفته اند که او تعالی یکی تواند شد با جسام عارفین یا آنکه میباید
 کردند یعنی گفته اند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است
 و چنین بود در آن متکلمین شیعه و قوغیز و غیره بلکه آن تحقیقین صوفیه نیز شیخ علای را در اول سمنانی و دیگران
 نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که یا کسبت خدا که ظاهر کرد و آشکارا
 حال آنکه او عین اشیا است و اینجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فصله خودی هستی شناک
 نخواهی شد عاقل را چگونه جایز باشد چنین ندان تو به خالص سخن و ازین بیار وجه بلاکت را
 شود که ازان و هر معین و طبعین و یونانیین نیز از میشوند و نیز ازل سنت تجریم تصوف قائل اند
 و از جویری تکفیر میکنند امام غزالی را بسبب آنکه تصوف را مستحسن میندیشد و صاحب واقف گفت دیدم
 مولی عبد الرزاق کشته را که انکار حلول و اتحاد می نمود و میگفت ایس فی الدار غیره و یا رعد از
 قاضی اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان بر شمرده و توصیف ایشان درجه بدرجه بعمل آورد و چنانکه
 اولاد است حاجت اعاده باقی مانده و انکار صوفیه از علمای امامیه متفرق متعجب نشین کرده باز گفته که
 اما آنچه از حال میر فضل الله استنباطی آورده که در امضای حاصل شد با وجودیکه قلب میلش بسوی
 و طعن پسندید که اگر چه می باشد نبوده باشد بگزاشتم قلب میلش بسوی سبیل تحقیق از
 دشمنان خدای تعالی زیرا که ان شرک فخر است معنای جل با او کی محتج شود و حکایت شکایت بعضی
 مرتدین نزد مرشد خود شاید ازان باشد که مرشدش از کرده نقش منبیه خواهر بود که واجب میگردد عموماً
 و خصوصاً بعضی خیال میرا که ای تقدیر روزمانی بقدر جو و اعتقاد دارم که ایشان مورد این آیت
 ختم الله علی اقلوبهم و علی ابصارهم و علی سمعهم و علی ابصارهم و علی سمعهم و علی ابصارهم و علی سمعهم
 تلاوت و کجروی باز از امور متشککه است که ابو بکر باب معرفت بود و با وجودیکه متفق باشند مردم بر آنکه صوفیه
 بنسوبند بسوی جنایه تقوی و تضرع منسوب است باینجاب و این امر است که احوال کردند از نقش بدید و در عقاید
 حضرت قاضی رطل بوق جناب صوفی الشیخ از غایت جوع و در میان آمدند و دشنامهای غلیظ دادند و بهو مندا بچینند و
 فضلات خناب بر خورند باز در بعضی دیگر علمای مایه داران الهیه و سلاطین از آنکه که تسلط تمام هر گونه بر مظلومین

نمایند و در تحقیق نیز بودند اقوال با آنکه متوفیق قید نقل قاضی فریب آمدند و در صدر کلام انداخته است و بنویسند
آنکه که بعضی از ثقات اخیرین هم فو قاضی را در کتابی مبوط دیده اند پس چنان گمان دارم که قاضی بنویسند
مولای دهمقانی قاضی و زمانی در دعوی شیخ اکابر اهل سنت چنانچه داد و افترا داد و حتی که خود بعضی علمای شیعه نام او
شیعه تراش ستاد و باینکه این لقب قبل ازین نقل بر او کتاب مزار خود را نیز در بعضی مقامات بطور خود ست
تا صورتی جوایش بهم رساند و شاید که بمقتضای زمانه و شهرت افترا سازگوشش را اندازد که هم فریاد نمود و بانکه
من و یکایک غیر این بنید و ما هموسن محققین بعد و یکیک در مکرر فریاد کلام خود بر ساخته و پیرداخته شیخ مجیدی هند
و عالی را بر ادوات قدامت نزد شیعه بر خود کشد و او درین امور چگونه وین نماید و بفرض محال اگر صاحب
چنان نوشته دارد که او را کرده باشد انکار ظاهر نمی را در رساله فارسیه که در بعضی دستم و چهره مضموم نشده و همچنین انکار
مقتالات صوفیه در دو قبح بر بندگی ایشان در تحریر مذکور و غیر آن چه علاج خواهد بود و ملا محمد قاضی گفت که
سبب عدم انقضا انست که ترا بیک موده و در معنی همان است که فو قاضی یاد نمود و اینچا عالی ادبکار صوفیه در زهد
عبادت هم توان داشت که ملای ظاهر نمی را صوفی کس لقب اوده اند و مثل مشهور است که خود کرده را درانی نیست
و واجب کل اشخاص کلینی امام احمد بن حنبل صوفیه و محدث می بنید و چنانچه مجتهدین بکره اند پس معلوم نیست
که از نظر قاضی چه جواب توان و کلیف که مجتهد دهمقانی بدین احتجاج نمایند بر کفر صوفیه و بذکر احادیث عزت ظاهر
بنویس علی صاحبها و علیهم السلام و انچه کفر و زندقه ایشان ثابت می توانید که معرفت سابقا و لاحقا و شواهد
مجتهدان مسکوت است و تحقیق قبح کرد اول دلیل الیه است که این طریق ترویج امامیه از جناب مقتوی مانوس است
قد میکر شد بر طول امامیه یعنی هم تفریح پدر با تو خلبه و هم با عزت ان مولای دهمقانی ثابت شد که امام امیر است
مقدسین بکر و معلوم صوفیه بوده اند و یکیک صوفیه را بکفر و انحاد نسبت کنند و می باشد خارج از دایره دین و ایمان
و اگر علمای رنقه در تقیام نیز چه تازی و کاتازی بعمل رند و فرایند که لازم می آید که بر صوفیه صوفی باشد
گویم که اکنون هر چند رنقه اثنا عشریه زمین را با آسمان برد و زرد و هن فولاد مسرور را بگویند
لازم نمی آید که در سبب ایشان معاذ الله میب حضرت خاتم الخلفاء را باشندین باشد کلیف که بر است
بر شاخ آهو و خلاف هدایت بود که تا بسپنج سال حضرت امیر موافق تصریحات علمای شیعه
و روایات ایشان در نسخ البلاغت و کشف المحجوب و غیره از انواع جمیع علیه فریقین وزارت خلفای
مستقیمین بجا آید محضی منتظم میفرمودند و حقیقت بر زبان منافقین آید خون ایشان بودند که در قسم نمودند
پس از آنکه ازین مجتهدین و مزمین که هیچ عاقلی تجویز نمواند کرد که هزاران کس را مشارق و مغرب
در ویا قریمه و بعید هر آوند میب شیعه باشند و یا ازین میب تند با سجناب و دریه طیب نشو و طهارت
شان بیکار و رایگان رو و منقلب است و بعین هذا تقریر بلکه طریقی اولی که جمیع شیعه ثابت کرده اند
که هر صوفی را هیچ سلاسل غیر از نقشبندی نیستند یا سجنابانید و خرقه صاحب دلی و در دست را با سجناب

میرسانند و بدین ابطالان است و در مشارق و مغارب نقش بر شند و از اشیاء غیریه که در بقعه خالاکه مجرب است
کثرت ایشان اعتراض نمود و حکام آری رفته کلمات متناقضه میگویند که جناب میرزا و اولاد آنجا و من تقریر میکرد
یعنی اختلافی اند و منتدیایم را جواب میدادند و دیگر افعالات آن و رسوم را خلاف هر دو کلماتی از ابطال
و آن مستلزم ضلال علی و ابطال ایشان است مساواتند و از ایجاد دلیل موهوبه جاری بر حقیقت خویش بطریق اولی
و برین عنوان است دلیل سخن اندیز که کثرت اهل سنت و قاتل رفته خود از کتب توفیقین و حق است و عیان را
چند بیان بنما و فتنه که پیش از هر دو سبب نیز همین شد فلامنه بنی ان شیخ کلسب لایان کیون که بحال است و تصور و کسب
لکن تصور پس مجال است که قول علماء و شیوخ و مساوات با کتب جمیع عوام و خواص رفته در هر طیفه جز چند باشد
و این را در وجه دیگر خود شمارند تا اهل اعتبار نشود و هر چه رفته کا عیدم یادگی نمایند و حقین که در وقت
که محدث بود و حکام مرزا خالاکه امیر راضی بر فیاد و در تیر قضا باشد و دنیا را شست باز منته به جانی تفسیر و قضا
است محمدیه مالاکه متعلق نیک میداند که چنانچه امیر پیشوایان رفته رفته را لغت تبرا میگرد و دنیا نهاد و در حق
و یگانه که از امر می بین است و عذرشان به ناعت نزد شیعه نزدیک است یعنی حفظ جان و ناموس
بخلان عذر شیعه و زیاده لغت مقتدیان خویش نیز از کسب ان دو مستند اهل بیت بودند چون امیر که
از رفته لغت نمودند البته زندگی و بجز برایم قسم بخورند از دست سننیا ن شکی شد حکام مرزا و مفضلان
هنا کتب و غیره پس هر دو دلیل بعبات باری بطریق اولی جاری است و در کتب شیخ علی اما میر در کتاب
نه کور و در قبح و در باره اتحادیه و علویه کرده و در حقیقت بر موهوبه اهل سنت وارد می شود و بر حلول و اتحادیه رفته
و جود متوجه است چنانچه بنابر من کتب فتنه نیست که بسیار از شیعه حاصل و اتحادیه گویند گفته اند که در عقایدشان نامش
بلاهورت می شد و حقین رفته فضایل جناب تفسیر از منصفه و غیره میفرماید و داد فرامام شافعی میدهند که من
عالم را متوجه بود و در احوال و کتب خداوند تعالی شان با حضرت علی و حقیرم که الله و جبرین بیند که شان انتخاب کجا
رسید و قول شاعر و برین دلیل خوب بطلان شد غم سناییکه گشت از بهارش پیدا است و در احوال شکستن رنگ
کردن شان حزن کافی است که کار جناب امیر با اوست کشته بخلان جناب خاتم که بدان مرتبه برتری
حقن همین است که مقرر را علما می ممکن نیست و همچنین شاگردان جمله تدریس مبارک خود صاک با وجع کل
در شاگردی او رسند و مورد صلح است و آخرین او باشند زیرا که اسلام که آنها از موهوبه حقیقه اهل سنت
باشند یعنی که آنها با اعتراض مجتهدین کس را غیر نمیدانند و حلول و اتحاد و دلیل غیرت است
از کلام شیخ علی نیز بوضوح می انجامد و فتنه مذکور را خود از تفسیر حاث علماء شیعه و کبرای ایشان
چنانچه دانستی که صاحب جامع الاسرار با اعتراض جناب تاسی زطل بوق همین می میرد که در
حقیقت کس نیست که شیعه امامی پس چنانچه کسی او را الزام تواند داد که پیشتر می ما دیدیم
که شیعی امامی بودند و صوفی نبودند و بالعکس و اینجا نیز الزام اهل سنت بعد از تفسیر مذکور

و ادراک که قبل ازین گزشت که خود کرده را در مکتب نیست تکلیف که خود اهل کمال گفته باشند آنچه
 دال بر نیست که اشکال اتحاد و حلول منع نهد و کلام شیخ علی و فقه و ادراک قاضی شوسترى نجارى
 دیگرست باینش بر بسبب این سبب آنکه تنید جمهور سر اسریرای ایشان بفرست زیرا که همیشه بود و
 بدو جهت یکی آنکه جمیع علم را خواه مشکلی باشند خواه غیر ایشان نظر بر اقصیت مرغوم بسوی خود
 خصوصاً صوفیه را کما عرفت مراد دوم آنکه آنها قطعاً و یقیناً نقش بند نبوده اند و قید مذکور معتد است
 از برای مانده می بینی که غایه الامر آنست که گویند که چون ظایرشان نشن بود ازین سبب مقتد
 کردیم گویم ظاهره امیه نیز نشن بود و در نسبت یقیناً ایشان معنی ندارد چه با آنکه این بزرگان
 بانی بسالی رفیع را قیفاً ما فوق و او علی جنوب هم بعثت میکردند و از صحبت خویش میرانند و
 و مفارقت را در حق ایشان گوش نمیفرمودند کما عرفت سابقاً و لاحقاً فقیهت اینهم و هو الودع عباد
 الاله و ان وصار بشیخ هم تحت اجازت الفقیه لا کیف باکان و آنچه علامه رالد و له سنائی گفته بوجوب
 از کلمات صوفیه ظاهرست که دریا حسن و خاشاک و فقیه پاک همه وارد و از همه منزله است عارف
 کاشی میگوید که عالم بحر و ش لا آله الا هو است و خافن کجاک که دشمن است این بدو دست دریا
 بوجود خویش موجب و از دشمن پندارد که این کشاکش بالو است و ذکر قاذورات و قصرات
 اهل تحقیق را زیب نمیدهد که نزد صوفیه خلقت و ایجاد همه جز ظهور چیزی دیگر نیست کجانی بینه الفقیه
 پس ذکر خیس و نفیس را یگان است بتول بزرگ و به چشم صلوات بنگر نظام ملک هستی را که هر جا
 دین وادی و رفش کاویان پیشه گویند بطبیعی حاذق فکر میکرد که کرم فضل انسانی را بهر جهت
 هر چند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتی تا بنیاد گشت پس از چندی در آن شهر کجایی در رسید
 چشمه بنایان را از سر مر روشن ساختی بطیب نیز بنیاد شد روزی شنید آن پرسید کجایی از میان
 ریخ کرد بطیب رفت از سر مر زبان نهاد و بیان آن شروع کرد و بانی تا ندگر جزوی کجایی
 که بعد از غور آن را نیز بیان خواهد کرد گفت ای بطیب حاذق آنکه مفضل از ایشان است و انست حکمت این بود
 مقام تیر آنکه عارف سنائی از نوع عرمی است انبلا لام است یعنی از کجاست که شیخ اعرفه مانده خود
 تحت بشدی شاید که بر مزید فطانت عارف سنائی تسلیم نمودی و مکاتبت ملاسی نامی عبد الرحمن بن
 تاز کشتی روزی این مضمون در وجه خود بزرگان حال داشت که هر که پیدایم شود از دور و
 پندارم توئی بوالفضول گفت اسے ملا اگر خبری از دور پیدا شود ملا فمود
 پندارم توئی استغفر الله بیله سن کل و تیرج اتوب لیه و تیر مناسبا بمقام زیر
 آیت کریمه و هو اعلم انکم از اکابر صوفیه نقل کرده اند که این معبث را معیت رابع
 گفته اند خزان سه معیت معلوم که معلوم مشکلا است یعنی حق تعالی با همه خود را

نبات خود موجود است نه چون محبت اجسام با اجسام که او چشم نیست نه مثل محبت عرض با عرض که غرض
 نیست نه مانند محبت موجود بجز وجود که چو نیست نه چون محبت جوهر با اجسام نه چون محبت عرض با جوهر
 محبت آزادی روح با جسم که درین محبت می تواند شد زیرا که روح خود را قالب است نه بیرون آن بر
 متصل نه متعقل بلکه روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر است و بر روح عوارض جسمانی اند و خود و
 و اتصال و انفصال و جزان هیچ دارد نیست و با این همه هیچ ذرات از ذرات قالب نموند بود که روح
 با او به حقیقت موجود و نباشد محبت او و همانند ذرات عالم برین مثال است و حدیث من عرف نفسه
 فقد عرف ربه اشاره بدین نکته است اگر گوئی که از شیوه ذکر و تقاضا ذرات خود در موانع قاذورات تمیز
 گویم که اتفاق جمله مسلمانان بر آن است که آن همه ماضی و غریب و جلی پدید می آید و نگاه میدار و دور نه بقای
 او محال باشد و این عینی نیست پس محبت مذکور چرا عینی باشد یا آنکه معلوم است که هیچ فعلی بی قاعلی و هیچ
 حقیقتی بی موصوفی نیست و اینها روح با تصرف دارد در همه اجزای قالب که زندگی بد و منوط است و با این همه
 بخون و مانند آن پاک است بلکه اگر به باریشان متعلق بود چنان باشد که قبل از تعلق بوده است نفس
 و محبت او تعالی با همه ذرات غیر تنهایی بی تجربی و حلول و غیره بزرگی و نامعنی چه خودش گفته است
 تو که دید آن خصال چشم نموند تا بدان دیدار و تا بنیاید عشق محبوبی پدید آید که شود دلیل شناختنی پدید آید
 چشم من بینی ز تو آیتا سازی ز خاک کوی او آیتی مختصرا من بعد باید دانست که علامات کلام
 اعلام از ما هر من بعد از افکار صحیح آنچه در کتب معتبره گفته اند بدان میرسد که ساکات است
 ریاضات چنین کلمات بمقتضای بشریت بر زبان می آرد و مظنه این معنی است که تفسیر ادیان
 قاصر میشود و مطلقتر چیزی دیگر است چنانچه علامه جرجانی و غیره و در شرحی مواضع غیر آن
 کرده اند و غر فا و کلمات معرفت حضرت جدیت تعالی شانه نظم نموند و مستحالی زبان از قیاس
 تا ذکر تبار از سلسله بگویند با زیبایی باز را دیده و در دوخته و گردیده تا بال و پیر سوخته نمونده در مانده
 رساله علامه شد لیست قدس سید بحیث خود دیده ام که او در محبت صاحب دل
 رنگ دیگر در است و کلین اختیار کرده پس چگونه گفت شود که این اکابر البصائر
 و زنده قبل از خبر برگزیده حال آنکه بعد از اتباع شد محبت کمالی بطریقیت در آمدند
 و سبده در حق ایشان طریق امتیاز پنیایم و بشری که سبب اشتغال
 معلوم که بضرورت بشری اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم که با اظهار آن در لغت
 مگر می باید که یاراید بخار و دین دولت مرید همه کس را ندهند یعنی با این همه
 ریاضات نیز امری اختیاری نیست که قطعا و یقینا باید بارسد ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بار و سید

قبول صاحب فتوحات که سالک درجه به بلند به و از می بجای می کشند و عمری و اقیای الراح را یا فتنه می کشند
 و تقدیر ایمان بسلامت نمی بود ذلالت هکذا الخیر ان الملبین کعبه ازین مقام فریضت است که
 قاضی نور الدین شوشتری در حال شیخ اگر بفرموده مرقد و در مجلس المومنین می گوید که بسیاری از علمای
 شام نیز تکلیف و تعلیل شیخ علی الدین کرده اند در قول بوحثت وجود و آنکه وجود خالق همان وجود
 مخلوق است و در آنکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرد
 و پوشیده نماید که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملائیم شد احیت مطهره باشد و با لجم حکم با آنکه
 وجود خالق و وجود مخلوق است مستلزم حکم با شهادت خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی
 از متالمان ارباب حکمت و کلام بر آن رفته اند که وجود حقیقی حضرت حق سبحانه است و وجود
 ممکنات عبارت از انساب ایشان است بان حضرت و میگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا ه
 شمس است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتاملین از حاشیه قدیمه بر تخرید تحقیق آن
 منوره اند پس حاصل کلام شیخ موجود حکم بوحثت وجود باشد چنانچه از اوراق المتاملین اهل اشراق
 بان گردیده اند نه حکم بوحثت وجود نیز چنانچه مورد فهمیده می تواند بود که مقصود از قول شیخ که
 عابد صنم عابد حضرت آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خداست و صنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قضا
 بر آن رفته اند تا آنکه صنم خداست لقائے عن ذلک علو البیر ازین حدیثی چند از تادیل
 این غلامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش می کشید و بالاخر مرز این سخن بر می
 می چسبید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس آنچه قاضی گفته بود که عذر بدتر از گناه است خواه انشا
 خواه حکایتی سرگرمیان فکر فرمود و بر دور است بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است یا کمتر از آن و هر که قول
 جائی افادات حضرت معصومین ملاحظه کرده التبت نیک دانسته که قاضی رطل بوق از دایره تشیع بدیده و
 و خواص بیک دشمنان خانگی پیوسته که بدتر از آن با خراف طائفه کسبیه فاشه کسی نیست بمنفر خود رفته و شکل ترا نیست
 که در مصایب و غیره دشمنان بلبیت را بر عایت قواعد و اقیه منطقیه و لایزال قرار داد پس برای اشاره امر ناقص
 آنچه این طعام نوشته بود پس هر کسی از روی با شیرین و انچه کرده با که بمهر بوی تا تار است در اعلش خطا است
 بسوی ابد باز میگردد و ازین اشکال مشکل و گزیرا و تر مانند آتش خورانی بر محمد قالی دیگر دود بالمش وین فروش
 دنیا خیر چنان افتاد که فاخته لهم الصبا عینه و انهم یظنون زیدا که چنین جنیت دشمنان بلبیت بنی صلی الله علیه و آله را که چنین
 اقوال رئیس الصوفیه را توجیهات کرده مولی و اقامی خود قرار دادند و الشان نیز همراه بیزید و این مرحله بدر کاسل ناله
 شریف بر ندیکه قال شد قالی لهم کافین من فی عن صولی شیشا و کافین من فی عن صولی شیشا و کافین من فی عن صولی شیشا
 نظر خود برین ندارد و تواند فهمید که قول صاحب القضا الرافضی من یفوت الخ ازین مباحث اصحت میرسد زیرا که محمد قالی
 انچه در الیافات خود نوشته و بسید بر علم او اول است همچنین تحقیق محمد قالی درین کتاب را در سال که در آنجا خطا است

القصص مفتی فی الحیات عند المات وشم خلت ایامها بسبب کوری الروایات المستفیضة عند اهل الحدیث
فرمودند که غیر اینست تخریم قصوف قایل اند الخ تحمل است ولفظناش آنکه خود اینست بعضی از موفیه را برادر
کشیدند و بعضی را قتل کردند و این امور بدین کفر سبکه متصور است و سبب آن غیر از قول یوحنا هذ الوجود
چه تواند شد که یک تحمل کرد این فتنه با را مومنین متیقین که یومنون بالیه التعمری و الکبری شان شان بود و کما یومنون
قرآن الایمه بر پا کرده باشند که آتش افروزی و آب پاشی کردار ایشان گشته و بالیقین در لباس اینست
در کمین بوده اند چنانچه قاضی رطل بوق در تالیفات خود نظریت بر این گماشته و اعتقاد بر آن داشته و این
متشبعین بمقتضای مثل شهرت با بریدان رد بسوی کعبه چون ایم چون بدو بسوی سانه خار دارد و پیر
تویعات مسوکه در قنات نروده را که بتوسط و کلا جامدین از اعوجی ارض سما از ناحیه فقه سیه چای میر چنانچه
کتب امام عظیم طوسی و غنائی و مجله سیر و جم بحار الانوار مجلسی از قدام و متاخرین بر این کفر است لفظ العین گرفته اند
و صاحب الامر با قضای زمانه معلوم که از دست یهود امت در یافان کرب و غم افتاده بود و حکم ظاهر فتوی بر آن
داد و یا چنانکه اهل طریقت نگه کرده اند گفتیم آن یار کز گشت سزوار بلند یخیز مش آن بود که اسرار و دنیا میگرد
سعدا احتمال دیگر در قتل و سلب طهر است یوحنا بسیار که ناظر این اوراق را در آن اعمال و غوری بسیار کردار
بناشد و در وقت فتنه با و متاجرت پیش می آید و از آنجا که خود کرده را در مالی نیست قاضی را درین معارک
مجال که تواند گفت آنچه درین عبارات نقل کردیم فان المقتری الاستلیع ان بان لقیل علیه و هو کجما لجمع البیر
حتی انه ليقول فی باب العلامة الشریف ان القنیف شرح المواضع تفصیح مذمب اهل السیلة الناس ان اقول الم و
شخیصة مسلایم ضعیفه و معلوم نیست که این جوزی رحمت الله علیه کما فی شرح بر کفر امام غزالی بحجت استحسان
لقوف کرده و دلالتش قولت ما از ان قبیل که خودش استناد می نماید و جبرئیل است که در میان غوی عیان
کتاب بخوش گفته بود که آفته من القم السعم و متضمن تحریف و تبدیل یعنی در اصل چه بود و او کجا نبرد و کجا بدون
ذکر ماخذ و قوت دلالت و تا یبذلح میگوید حکم قاضی رطل بوق زینهار نتوان شنید که او پیشتر برای سخن بر در می
خویش و شکست مذمب مخالف ترکیب اموری میشود که بدیسی البطال نیست و نسبت بدان بنماید و معنی هفوات بر کلام
کما لعل بالغلط الباق دارد پس بر قتل و کجایش که هفوات او خرافات میباشد لفظ سبکش که شیعیه تراست
نزد فخریقین نیز عوید است کما مر مجمل و مفصلا چه اعتماد توان کرد یعنی هر که هزاران کس را در طائفه شیعیه برای
الانبا قدم مذمب خود تراشید و قلوب صاحبان امت مرحومه را خراشیده و اواز تراش و خراش احوال و
عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هر اسد که گفته اند چه دلا و نیست دزدی که یکفید حراغ دارد و
و عند التحقيق لقوف مذمبی حیدر کما نیست و از عقاید احوال و اعمال جدید بلکه ریاضت کشیدن و اختیار نهم
و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب و زرییدن و چون این امور در اهل سنت سینه رایج و معمول
بود پیشتر اهل این اوصاف حمیده در ایشان گشتند آری محققین شیعیه نیز دعوی آن دارند و از کلام

مختصین ایشان نیز می آید که تقوی بطریق و طوری جداگانه نیست مگر باید نداری که ما محمد تقی در رساله مذکور گفته
 که این طور الهیت طایرین است پس نزدشان نیز طور موصوف قدیم است زیرا که حضرات اهل بیت در عقاید و
 اعمال با اتفاق فطرتین بر حق بنویس علی حاجتها التسلوه والسلام و الاف التحیه میفرستد و آنرا قدام مبارکش
 شب و روز در می سپردند و هر کسی از اهل تحقیق آنرا بسوی خود می کشد و عقاید ایشان جدا نیست صاحب
 فتوحات درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال بطریق الهیست و حاجت
 است و این معنی را از کرامت او توان دانست و در نه رخصه رینما نمیکند که او منی است بلکه میگویند که
 این طراز محدثات است و بگوید که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زمان مشهور
 و معروف است که از انجمله است قوت القلوب و رساله قشتریه و منازل السامریین و کشف المحجوب احوال و علوم
 الدین و کنهای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلباوی و آداب الیومین و شرح ان و عوارف المعارف
 و فتوح الفت و غیر این که اگر آنرا بر عقاید حافطیه و السقید و غیر الیه و عضد و عضد دهند البته توانی گفت
 که مطابق است و متسلی با اعمال و عبادات را که در آن مذکور است مقابل کنی با کتب مذاهب اربعه
 مطابق خواهد افتاد و در اینجا نیز خواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در او بان
 محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجربه فیضیه طوسی و نهج اطلق و نهج
 الکرامه و شریع الحکم الدین و قواعد و تحریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه اینم گفته اند که از خواص امامیه
 است چنانچه تفصیلش بالا معلوم همانان گفته و دیگر کسی غیر شیعه صوفی نتواند شد و هر چند این امر
 تقصیری پیش نیست و نزد اهل انصاف بجوی نمی آرد و لیکن برای شکستن رگهای گردان منکرین که این
 طور را از ایجاد لاحده ذرند فتن می دهند بکاری آید و حال شیطیات متصوفین قبل ازین نگارش پذیرفت
 که در بعضی از اوقات از صوفیه سر میزند و منی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عیار است چنانچه از
 شرح مواقف و غیره کلمات عارفین پی بردی و ایضا بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تصرفهای
 انام و لغز انما الحق و عوی انما الیکم الا علی و الیکم من الاغیری که از عرفا و عشاق خدای غر و جل بطور
 رسید و از فرعون بعد و راد چه با گفته درهای شاهوار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات
 العارفین و متنوی مولوی جلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را نظرها و نشر احیان بیان کردند که قلوب
 اهل صدق و صفایر بدینش مطین میکرد اگر چه بسا فتنه با در جهان برخاسته که مردم در آن بحقیقت پی
 نبوده اند اکثر ضیقوات قاضی لاسبب عصبت و تناقض لایق ان نمائند که فضلا بدان القائل
 نمایند و بیرون است خویش الا باشد ضرورت مصروف سارند حق تعالی از عوالم عبادات
 بفضیل کرم خویش ما را در پناه خود نگاه دارد اما آنچه قاضی رطل بوق در باره فاضل و زاهد
 استر آبادی بخیری گفته و بیان در اصطلاح بر رعم خود بجا آورده ایس منحه عطا بر نیست

و بهم برکات عصمت او دلیل خواهد بود این همان خشک و باغی است که در هر قدم بر زمین نماید یا در آری
 یانکه که قاضی در مجالس المؤمنین و غیره از تکفیر صحابه کمال تماشایی میکند و تحقیق نخواهد لغیر از این تا به تحریف
 یعنی مخالفه فقه و معارف کفره را ملحد و ماوی خود میکرد و اند و عوام طلبه نیز به پیران کتب کلامیه
 بحقیقت و التزامیه متاخرین مثل تحفه اثنا عشریه و افادات رشیدی و آنچه در تالیفات احقر الیه از مشهور
 و غیر مشهور دیده و شنیده اند نیک میدانند که اجابہ علمای شیعه مثل محقق طوسی و دیگران از اهل
 تتبع صاف صاف بایمان حضرت شیخین و اتباع ایشان قایل شده اند و تصور حضرت امیر مخصوص ائمه
 خضریه در مقاله سادسه ذخیره که دم ایام فرمودن کردی که عمده آیات بدیهه قرآن مجید در باره خلفائے
 راستین و مویدین شان پیرایه و درود و برپوشیده و ندب الهی و یقین مثل افتاب نیز در روشن
 گردیده زیرا که چنین طرح در کتاب العدید برای صحابه کرام با فسق و فجور چگونه حج تواند شد پس کمال
 و نوع و تقوی نیز بحدای علیا بدرجہ ثبوت رسیده و درین مقام قاضی رطل بوق آیات قرآن
 و روایات اهل بیت رسول نیز دالی الیک سر پس نیست اما اخته و تحقیقات اسلمه علماء خود را کما
 لم یکن پیدا شده در باره عالم استر آبادی چنان میگوید که دانشی پس الفنا بکن که قلب مثل غیم
 و طعن اصحاب کرام و مبتزل از تذبذب زمره طعام البینه سبب قیضان نوری از انوار و حصول مضاعف
 کشف اسرار خواهد بود یا موجب عدم آن فاعلم و ایا ادلی الا البصار و هرگاه است تحقیقی حضرت رسول
 مختار که با عترت شایع کلینی زمره فادسه مهاجرین و انصار بودند و دین اسلام را با تمام عالم
 رسانیدند و نور دین و ملت را در جهات عالم منتشر ساختند و دشمنان خدا را در این شهید ثالث
 بالخیر جمع شر و فساد و جفا باشند معلوم نیست که در دوستان خدا القائله خیر از راه شر من البیعه
 و انصاری و شیطان الطاق خبیث ترین افاق در طائفه اهل لفاق و دیگر که باقی ماند که روایات
 معان و الشکهای ایشان را آباد گردانند که شب و روز مخاری و مضاعف ایشان از کتب معتبره
 رفضه چشم عبرت بین دیدی و بگوش پوش شنیدی و اگر درین بحث قیض صدر اول از اصحاب
 ملحوظ داری پس حال کشری از ارکان و اساطین امامیه که سابقا بار بار مجمل و مفصل الشیخ
 زیر اقوال این دشمن خدا و رسول غصیب بلا خطمی آری ان الله یخالف آری فرق نیست
 که در اول حج بین المحققین و الا لزام است و در ثانی فقط افحام الد الختام زیرا که هیچ کتابی
 جامع در احادیث شریف نیایی که بر روایات و فضایل ایشان متامل نباشد حضرت سلمان فارسی
 و ابوذر غفاری باشند با مقدا و اسود کنند و از تحقیق ایشان جا به انصاری آیند که بگوش حق
 نبوش در آید مقوله قاضی رطل بوق این چشم و الیا تزرده بود و اگر تملیل او را بدقت نظر بینی
 یعنی قوله زیرا که ان شرک حتی است مضای حل با او کی جمیع شود محض اتباع محدثات ابن سبامی

کاغذ کیش و ندیمت شملت خوش و ترشیده امثال و اقربان و حال بداندیش است ابل حق کی کو کش بر نشی
 غریب طینت و باب می نمند و اگر ازین باب برای کشف تعلیمات شان چیزی گویند گویا بقصد باشد که کلب
 غفور را بدیند و اگر سامعین و ناظرین را حریفی چند ازین چستان و لغز و معامی قاضی چیزی شنیدنی باشد
 که بهر نظر از ایشان را در نظر نگار گویان بشکافند پس بخود فکر سخنی از آن باختصار و ایجاز بشنوند تا
 تعلیمات قدما و متاخرین مخصوصا قاضی رئیس المنافقین زیاده تر مشکوف شود زیرا که آن اساس
 جمیع مقصرات این باب و قد لکه الحساب است پس بدانکه اصل مقولات این دریده دهن آنکه اکابر این
 طائفه فاحشه خانه کن در تفاسیر خویش که آنرا از افادات حضرات ائمه قرار داده اند و بنیاد محذورات
 ندیمت بران نهاده می نویسند زیرایت کریمه و لَقَدْ اَوْحٰی الْیَلٰکَیْ وَ اِلٰی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ
 لَیْسَ اِلٰهٌ اَشْرَکُ مَعِکَ لِیُخْطِطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَیْسَ کُفٰی یُنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ بَلِ اللّٰهُ
 فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِیْنَ ولیکن من بر بیان صافی مانع من مختصر است قصر می کنم فی الجوامع
 ردی انتم قالوا استلم بعض المتاملون من بالک منزلت النبی هذه مخاطبة للنبی صلی الله علیه و آله و سلم
 لامته و هو ما قال الصادق ان الله عز وجل احث تنبيه بایک اخنی و اسمعی باجاره و الدلیل علی کتب
 قوله تعالى بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِیْنَ و قد علم منه بعیده و لشکرة و لکن استعینا بآله عا و الید
 تا دیما لامته و عن الباقر انه سئل عن هذه الایة فقال تفسیرها لمن مرت مولایة احد مع ولایته علی
 من بعدک لخصین عملک و لتکون من الخاسرین و فی الکافی عن الصادق علیه السلام ان اشترک فی الولا یة
 و غیره قال بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِیْنَ لیس فی الیة فاعبد بالطاعت و کن من الشاکرین
 ان حضرت تک باحیک و ابن عمک یعنی در تفسیر جوامع که تفسیری که یک است نسبت بهج المبیان و در
 عزیمت نژد در فقه زیاده تر چنانچه مولفش ابو علی طبرسی که معاصر صاحب کشف است مفارقة
 بدان اشاره کرده مذکور است که مازل شد این آیت بدین جهت که مشرکین گفته بودند حضرت پیغمبر
 علیه الصلوة و السلام که بعضی از معبودان ما را قبول کن تا ایمان آریم بمعبود تو علی بن ابی طالب می
 گفتند گفتنی میگوید که خطاب است درین آیت شریفی حضرت و ولیکن مراد است از خطاب است چنانچه حضرت
 صادق فرمود که قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بحاجت او ایاک یعنی و اسمعی باجاره یعنی خطاب حضرت
 می باشد و مراد اشخاص دیگر اند چنانچه شاعری گفته مع اسی در تو میگویم دیوار تو هم بشنود
 و دلیل بر آنکه اگر چه خطاب حضرت است ولیکن مراد غیر اوست انیست که زیر آن فرموده اند بلکه
 عبادت کن خدا یا را و شکر او بکن از که خدا میدانست که بنی او هم بعبادتش مشغول است و هم شکر
 او میگویند پس طلب کرد عبادت از بنی خویش یعنی ارباب آموخت امت او را و امام محمد باقر علیه
 بودند ازین آیت پس تفسیرش بیان فرمود که اگر چه کتب بخلاف است کسی نمرد و ولایت علی بعد خود

البته عمل تو بکار نیاید و از زبان کاران خواهی شد و مردیست کالی از امام صادق که اگر شریک گردند در
 ولایت امیر خیر او را سال چنین خواهد بود باز فرمود علی الله فاعبده و کن من انشاک فی الدنیا بلکه عبادت
 اینزدی سبب آنکه شکر بیکار که قوت دادیم ترا بجز او تو و فرزند علمانی حاصله با هم چون افادات
 حضرت انبیه در تفسیر این آیت بود که سامعین چنانچه باید جایگزین شد اکنون از مفسرات این اصل
 حرفی چند که اصول این سبب نیست البتة در او هم زنده و بیخ آنرا قاطعا و یقینا مکنند و قاضی رطلی بوقت
 را در باره اشاره این امور بسبب از اعمالش رساند و دست و پایش را با هوش و حواسش گم گرداند
 بعد از غفلت کردن کتب روانه بایستند که امت حقیقی حضرت رسول اینزدی اعنی همایون و انصار
 که قلوب خود را از دین ابایی که عبادت لات و منات بود برداشتند و همت والای خویش را با بتاع
 او امر و نواهی حضرت رسالت بنیامی برگماشتند و در وقت عاجزی و سختی انجناب پیروی مشرکیت نهر
 خزان الدین با بقوه فی ساعه البصره سبب می آورد بد و از زبان و مال و بیع نمیکردند و لیکن از تفسیر
 شریف مرتضوی بر تفسیر این سبب میبودی و شاعر حمیری و غیره مانا خوش بودند و حضرت طرقداری
 نشان میفرمودند و بحال معنی الی وقت نزول امر لقب کردن جناب مرتضوی مناسبند این خلافت
 بلا فضل را یگانگی آن شمر که اگر او را ولی عهد گردانم محنت بیست سه ساله من را یگانگی شود و اصحاب
 را در دین بگیرند که با حق بیاد مفضل تا آنکه طرقداری و دلدارای اصحاب سببائی رسید که حضرت از تبلیغ
 چنین رسالت بسبب از جبرئیل علیه السلام مستغنی شد چنانچه از کتب معتبره شیعه یا و سید اری پس امری
 از محدثان اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش ازین مصیبت بیالگاه خیل اند و لیکن بود و با حضرت
 و البته میر اگر مراد از حدیث موالات خلافت و ولی حمیدی باشد پس اثری از ان در شبهه ان منکر
 کسی نیامد زیرا که آخر حکم الی مطالب برای جهان آرای حضرت سید انبیا نزول اجلال فرمود
 حضرت سید کائنات فارغ غلطی محکم که در و تو قس بیخ و قری برابر نتواند شد از جناب امیر نوپسایند
 بلکه از جناب هر او اینهمه همایون نیز و بدیهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فریقین محصور
 در همین دو قول بود که خلافت بلا فضل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی را جز ثانی
 نمی شتوی پس البته صدیق بتین شد اکنون گویا مانند این روایات بی سبب و پالی رفته نرفته
 مخالف کتاب البدر و مضاد ما قبل و ما بعد است مذکوره که سببی الشان الله تعالی که حضرت را کمال
 ناکید و تحقیق فرموده که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو خبط شود
 و تحسین بکار نیامد و هر ان عظیم بران مرتب گرد و معاذ الله و خود از کتب معتبره مثل جوامع
 و غیره عیان گشت که ایت کریمه در ان نازل شد که مشرکین گفته بودند که ای بنی عبادت
 بعضی از معبودان ما اختیار کن تا ما ایمان آوریم بعبودت و توبیس درین مقام سببش و بنی مشرک

و انتر آن از حضرت آفریدگار متعبد است و اثبات توحید و یگانگی حضرت خالق کائنات با ولایت و خلافت است
 فلینکه اثبات حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق متناقض صریح همدگر دارد و یکی مرد دیگر را مذهب
 است نه منی که حدیث حضرت امام ابو جعفر حاکم باین معنی است که خطاب بحضرت پیغمبر است و هم مراد انتخاب است زیرا که
 فرموده اند که اگر امر کنی آنکه من طلب کنم پس از من در ولایت علی شریک کنند خیر او را اعلال توجیه شود و دیگر
 است که انجمنیون بر غیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امری بجهت مجال که چنین بگویند که اگر کسی را شریک
 علی مرتضی کنی بعد از من چنین نشود چنانچه دانشی بخلاف حدیث امام صادق که در آن غیر انتخاب متعین است
 و از قبل ایامی و اسمی ماحاره پس بحکم تعارض لبس باطل و وقوع آمد و باقی ماند مگر بیان معنی که در جواب
 مشرکین فرموده اند و از ابا خلفان حدیثی و مرتضی تعلقی نیست چه جای آنکه بلی الله فاعلمد و کنی من الشریکین
 برابر برادر دلیل بر اینست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین آمده بود تا چنین فرمودند که خدا را عبادت
 میکن و بشکر او پروراز نه چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که استقم لبعض الالهة فاعلمد و کنی من الشریکین پس کجا
 قصه امامت امیر المومنین و گویا امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح تحریف آیات نبیات و وزیرین و اهل
 وضبطه و اقبل و ما بعد کلام مقدس حضرت باری عز اسمه را بر مدلت انیکه دیدی و دالستی حال بیت که میگوید
 یا عتیار اقبل بود که مضمون ولایت و خلافت است بناسی ندارد و رسیدیم بحال بالحدیث و ان اینست که
 فرمودند و ما قد رزانا الله حق ذره و الا کر ضحیما فحشده یکم الله
 و السعوات مطویات بيمينه سبحانه و تعالی حتماً یشرکون و مدعا ازین بیان
 تشریح حضرت باری عز وجل است از مشارکت انداد و مساهمت افعال و رفعت شان او تعالی است ارفع
 مقدرین و خیال مجیدین که برای او حد و مقرر کردند حالانکه وصف کرده نمیشود و مگر که او اعظم و ارفع
 است از ان چنانکه جناب امیر المومنین در خطبه شریفه و اولاد طیبش در آنجا دیت میف بیان کردند
 و تفسیر را محسن کاشی هم بران شامل است و الیها در قول او تعالی و تقه سحر الارض جسیفا قبضت یوم
 القیمه تنبه است بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخواستند که حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم لطایف و عبادت شان پروراز مدعا و اعد من ذلک پس اهل سفاقت از قوم سید کاه پیر از
 روزگار چنین کلام بود یا با قبل ما بعد نام بود یا مقتدر و براسامی مقدس حضرت الهیة باین و او افترا دادند و شاید
 بجهت غلو و تنبیه غلو از لفظ حال که در آیت و ما قدر و الله است ذات و الا صفات حضرت شاه ولایت
 که مستحق اوصاف کمالیه زیاده تر بود از خاتم رسالت که امر خفیه تر او گیند چنانچه لفظ رب را در
 قرآن مجید بر انتخاب محمول میدارند و عیان بر این بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در
 اشرفه الارض نبور بر ما بر امام غائب عن الابصار مثلین گردانیدند و جناب نور الانوار مشتمل بر
 مهاجرین و انصار یا نکر و در زمره انما صادق مصدوق راستانند و سلسله روایت

اما آنچه بابت مستحق مرفوع نموده که صاحب الزمان مقصود است چون خروج کند پس اصحاب پرسیدند چه حال خواهد بود و فرمود در آنوقت نه حاجت انوار شمس باشد نه نور قمر کسی محتاج گردد در صافی هم این حدیث را بنظر آید
از روایت کمالی که انچه از صاحب الامر موجب فرجه العین است لیکن غم و عین بلکه مزید طاعت حضرت تالیو این
را که اهل الحجاج در سبیل او را رایت نموده و او را نصیب و او بدو چه علاج ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
و غشاوا بکم عنایت و مقام حیرت است که چنین آیات را صاحب اهل لسان و در نسخه خویش چگونه باقی گذاشته اند
و چون این بر اصول طایفه بدین عنوان توان داد کسی گفت ایشان را استیجاب کرده که باز نازل شده بود و
این امر که ابدال الایله علی و این بدان باشد که گویند که در آیت فار علی رسول بود و نش بر ضمیمه کفایت کردند
تا بروج فمیرمانی مگر محتاج شود و چنانچه و التی و این سخوات اهل خرابات را پایانی نیست مهند اشترک اشترک
که از این اشترک بدین هر کس در امر بر منی تبادرانی الا زمان محمول تواند شد یا اصطلاحات بر فقه بدین
و انهم یلین و یحین فاعلموا یا معسر المسلین قاضی رطل بوقی کجا بود و در باره فاضل ستر بادی کجا افتاد
گفتگو در این میرفت که چنین زاید دعا را با وصف محاورت مخلوق مقدمه امیر المومنین و انگاه تا قرون
و دهر مصافی بجهل انجامید و قاضی بر شرک خفی و جلی و انهم بر اصطلاح محدثه خویش قدم نهاد و از
مایه التزاع بر اصل و در دور در افتاد و بعد از قرض و تسلیم مجال گفتگو بر امر متبادر نیافت و لیکن این
تسویل و تاویل بعید نباشد از تو میگوید که قرآنیکه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم تنزیل
حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه بشیش نمود حضرت برای استماله اصحاب خویش که منافقین بودند
و اغلاص نداشتند این نسخه ساختند پس عقل از انجا نینگری می بزند که این کتاب چگونه بر نفوس
امامت عجلای میرد و بیت ظاهره شامل خواهد بود تا علمای قمر را از میرد صد با آیتش را در نفوس
امامت ذکر کردن و دست سخن کوتاه را دراز نمودن پس امر مذکور البتة تمت محض باشد یا دعوی نفوس
بی سود گردد و مخالف نفس الامر شود و لاجرم خالی از این احد الامرین نباشد و از اینجا که برین تقدیر غلامان
و جبارا حضرت بشیر و ذریر رئیس الحرمین میگردد عیادایا الله مدحتیدین خصوصاً پیرو حقانی و رعنا و الاسلام
تقدیری می فرمایند که نسخه واحد را در نسخه گردانیدن و به تسلیم صحابه منافقین کوشیدن به پر وانی
حضرت باب الحامین بود پس عقل چگونه این معنی را بخوبی تواند کرد و چه کتاب مجید حکم می نماید که سجاده کفار و
منافقین باید کوشیدن و اطاعت شان نکردن پس حضرت چنان فرمودند که این امر عظیم شده باشد و بر فرض
ایحال و اقتید مذکور اکنون ضرورتاً این امور را بجائی قرار دادن که اقوال و افعال او منتهی است از
پس عدل و شیا طین را در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه تلاوت کردیم که بحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم
الشیا لا ترجعون فتعالی الله الملك الحق لا اله الا هو رب العالمین و این چه بیان بر و انجا باشد
که حقیقه رسوایی نه به خویش است الفقه حال دلالت قرآن مجید نیست و اگر با قافاوات البیت طایرین بر داری

از ان بعد است تمام ظاهر است که افعال الهی را از تعصب ذهنی منزه داشتند و این رفقه برین امور سهله
 رکبید و مختلفه متفاده موسس و مبنی گشته حال آنکه حق تعالی چنین کتاب برای هدایت امت خود نازل فرمود و مع
 که خلق را وصف او چه امکانت بود و بر رسول خود جایز ارشاد نمود که **وَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ** **وَالْمُنَافِقِينَ**
وَالْمُنَافِقَاتِ جَاهِدُوا الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ و **وَالْمُنَافِقِينَ** معتدین فانی و زمانی چنان مضامین از علماء
 خود نقل کردند و خدا و اسلام و غیر آن حضرت تابع خواستهای ایشان بود و یک نسخه را دولتی گردانید و بقضای
 مهاجرین و انصار پرجاست پس خدا و رسولش هر دو را تقیة از اصحاب پوخت و میرسد و در حواریم
 خلافت آن می گوید که تقیة در کلام ایشان جاری نمیشود و بخرامیدن تقدیمی چند انهم یاد نمایند که
 که نادم وفات و اختصار همین مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعی خود را بر کسی نتوانست نشان بپند
 و دیگران نیز بعد از نزول عصمت پیش شرح و دلیل تمام تقیة را نشان داده بعد از دعوی اجماع بر بعضی
 که بعد از ورود و الله یصلح ازمین اتفاق مرغوم رو بر تافته اند و از تقیة نبود و اجماع اینک شنیع
 حال حضرت بود و الله یصلح پس حقیقه و جناب و صی خلیفه بلا فصل یکی را دو کرد و دو را چار کرد یعنی
 بجز دو فوات شریف قسم خورد که ردایر و پیش نه انکم تا قرآن مجید را درست نکرده ایم و هرگاه حضرت
 یکی را دو نسخه قرار داد البته وصی مطلق و نائب بر حق همان طریق پیچیده نتایج اقدام شریف چنانچه
 باید نموده باشد قصد حق باقتنا بلکه بران عقلی و نقلی از ما قبل و ما بعد بدان قائم هست زیرا که چون
 تا بانی نور بعین انیک مریدی بران تصور نتوان کرد متوکل بر اظهار کفر و ارتداد بود و انهم با وفات کما مر
 پس کثرت نسخ و اتباع خواستهای اصحاب زیاده تر مد نظر خود بود و به توبه بر علی المقصود و لیکن
 معتدین و منکرین رفقه نیز زبان و دریده دهن حضور صاحب مجلسی بوم خانه کن در سجای و حق از
 می نویسند که نسخه مذکور از قبایح و شتالاج مهاجرین و انصار چندان پر بود که چون آن نسخه را بمتولی
 خلافت برای مطالعہ عقاید فرمودند و مایم مهاجرین و انصار را دیدر حال آنکه در قرآن مسالین که نسخ
 ساخته رسول کریم بود کما عرفتم اتفاقا علی اصولم هیچ چیزی بنا شد که از انواع مدائح نشان خالی
 بوده نباشد پس کتاب را بحت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین التبی و البصیت
 عیان شد و الحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطور بر آیات منسوخة التلاوت مشتمل
 و زینمار درین زبان بکار نمی آید و بعد از تذکره و تبادل این مسئله نزد عقلای بطور انجلی میدید که مایم
 اصحاب و قرائن اسم مقدس بنیاب میرد که رفقه تا عاقبت اندیش مسبر باختند سجد یک کسی دیگر
 هم بیام نشان افتاد منسوخ التلاوت است چه جای انکه لایق استدلال باشد لا ینکاره فی الله
 واحد بالاتفاق و هرگاه کتب قلم زیاده تر بلا خط آری عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت
 صحیح کردن جدا معمول التلاوت پیوند بخودن مطابق مثل مشهور است که محنت بر نایگناه

بکاداکه انک یکتوت غاصبه و ادا اولی الکتاب الحکم فی حق و این امر را میری توان گفت که خلافت را من
 فرمایم و ایشان خبر باشند و حق گفتند و در فقه و علمیه فاهت و عدوت الیلام یعنی از سواد و ادراک و کتب خویش می نویسد
 چنانچه که شد و اگر مقصود حضرت امیر المؤمنین از تبع و ملقبین و خلافت و اختلا بود که منوعات در یک شیرازه فسریم
 تا مردم از قرات ان خبر باشند و دست کشند پس توان گفت که این امری عجیب و غریب است که خبر فقه منافقین کسی
 از سالیان جبارت نیکبران نتواند کرد که بسط علم ضروری جناب مرقندی است و یکدیگر گویم معذایمای خود کفر
 شغیه مدلل و میرین شد که بسیاری از علماء و صلحا که تلاوت ان شوری پروارند و بقرات سوره ولایت و نور و
 شتول می باشند که در ویرانند و فقه های تلاوت شان سابق عیان شده حاجت اعاذ و باقی گفته شد و
 هم اگر گفتیش رد و القای رفته بنویسد ان مستادند و کتب شان بران اول دلیل سبحان الله جناب
 و قریات المایان نسخ را چنان پوشیدند که در یار جالبها هم تلاوت ان برکتش با نیان مبالی الشج است
 جواز ندارد بلکه منوعیت کما رویدن و خواندش بر خروج و خروج صاحب الامر که بعد چنان اتهام برانی
 بهایت و تلاوت اهل ایمان صحیح فرمودند موقوف است چنانچه از کتب و تفسیر و تفسیر میبری بود است و در ظهور
 این امام هنوز مهلت قرون و دهور است تا بیکدیگر دولت و ترقی این مذهب و محلت بسال بقنادم از هجرت بود
 و از شامت اعمال شیعیه که ابرار حضرت امیر الهار را بنا بر یکساری بلکه داده خوشخواری و انهم عهد کرده حفظ
 فاش کردیم چنانکه بارها و التی بخت گیری روداد که ان را انتهای معلوم نیست کانی الکافی الکلیه
 لا حول ولا قوه الا بالله ع ای تو عجمه خوبی که امت گویم ظاهره انکه از کتب شیعیه حتی عباد الاسلام نیز توانی یافت
 که قرات فحشاء از تکریم و تائید و تشدید و تحقیر و غیران که حضرت رب العالمین بدعای حشیت خود برای سهولیت
 تجویر فرموده بود بدفع فتنه شدید که خدایه ضعی الله عند قمریان کرد و در خلافت دی التویرین موجب بجزایار
 قرات و کتابه اصل شد و حضرت امیر از آل پندید و رفته بر انجناب چنان فکر کردند که محاط منسوخ التلاوت
 تا معمول التلاوت شد و خود اصول شان در مصافی و غیره اول دلیل برانست که حضرت بکمال شد و در فرموده بود
 که یا علی کمال اهتمام در حج قرآن مجید بعمل آری پس این وصیت هم پایال گردید الا البتة الله علی المقسیرین
 انصر من این مسیله را بر خرابات اکابر رفته و ملاحظه تحقیقات نمایند در سالیان طرابلس و مخدات و دیگران در کتب
 الامامیه اصول امامیه بدرصم و مبرکه الا که بعد از انکه بایات شان الی یوم النجر اباید گفت که هر چند حضرت ایام
 بجلوس خویش از این خلافت را بار بار بعد از گزینی امام نیکو و موسمی و سیکالی تا باشد و در ارسال زرب
 در غایت فخرانید و لیکن بر آنکه بر عاقبت بر الحاد و اعدائ ایشان خند و التیقی در خرافات شان صورت شد
 امری شدنی نیست پس آنچه بر ایشان گفته است بودند که جامعین کتاب مجید را درین مباحث از دایره ایمان
 بیرون آرند بر ایشان نواحق شد بدین وجه و المعظم چنان انداده که بر حجت تفسیر تفسیر نیست و هزار تفسیر
 تمام گفتنی چون کلام رفته رفته بدینجا کشیده آمد که سخن در تحقیق اقامتی زحل بوق و گفتن نمر و معمای اولیاد

پس میگویم و اولاً و اخصاً علمای شیعه یا دعوی و انش و بیش اتمیم خیال کنند که خود حصار بیت کرم یعنی
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ مَنْعُوا فَقُلْ هُمْ مِنْكُمْ هُمْ أَنْفُسُهُمْ يَوْمَ يَعْلَمُونَ
راست تواند شد که اگر در ولایت مرقضوی کسی را شریک کنند اعمال شمشاد خواهد شد و بل هذا الاستسقط بلکه از
آقاوات حضرت معصومین در بحار الانوار و ذخیره از اسفار چنان بوضوح میگرداید که در متقدمین از انبیاء و رسل
علیهم السلام هر یکی را با سجاد و وزیر حکم بود و این آیت اول بر آنست که بطور سابق و لاحق یکسانست و برای
حضرت شام رسالت حکم باری چنان شرف تفاویض است که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی وزارت و نیابت
را هم در حیات و هم در مائت یعنی خدا صلی الله علیه و آله بکمال نیک محضی سرانجام نماید و برای دیگر انبیاء در زرتشتی
باشد و بعد از مائت شخصی دیگر پس ایگانی و کیانی گجا ماند و بدایت و نهایت چگونه برابر شد انیمه الزامات جماعتی
باشد که هر دو از مدت و حیا داشته باشند نه قومی که هر دو دست سخن و از او استین الصاف را کوتاه کنند و بر نام
ایمیدی هر چه بنشیند بر بندند و زبان اقرار بر کشاید و دامن برگزیدگان درگاه آیندی برابری با او با او
محدثات خود ملحق گردانند و فرموده اند در معنی این آیت خاص نیزه ذخیره ای شیخ سجدی و این سبای یهودی
را اکار نوشین آرند و قلوب منافقین و شیاطین را بر باین فالت علی الی الله تعالی علی اصول الطایفه
الطائفة الفاحشه جهان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم بنیدند بلکه انحراف از آن برگزیدند
و اگر ادنی غوری و فکری کی معنی مثل مشهور که دنیا هر چند دار النجرا باشد ولیکن چاه کنده را چاه در
پیش و با دیده باشی که مکار و غدار مبتلا میشود و بکار نوشین بر علمای ر فضلی کلفت صادق
می آید بیا نش سجدت حضرت صادق مصدوق آنکه خطاب درین آیت کریمه اگر چه لطا هر سومی حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم متوجه است ولیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر بخیری را در ولایت جناب امیر
شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان جبه شود و صدق این معنی بی گفتن بستان
مضروب است زیرا که ایمه متاخرین را که نسبت دیگر پیش نورشیا امت با فضل دارند و شریک این منصب گردانند
اندر و بوی حید بلکه چون استیجاب اصول اهل فضول ثانی توانی دانست معاذ الله که گجا بیرون عطا و گجا
قصور نشیده و گجا نور و ظهور و گجا شب و بچهر و صفت کفر یجعل الله که تنفی رافصا که همین لغو
و سند این امر قبل ازین بکار گذارشته و اگر چه شیعه شیعیه غیران اعتدال را بر می کنند اگر فکری دیگر بر اصول
اهل فضول لعل اری حکم توانی کردن و این نوع تقریرات بی روی کار آوردن که مراد از اشراک
عزور در ولایت و امامت که موجب جواز اعمال صالحات است شخصی غیر از اهل اسلام باشد پس فضلی گمانی
برای حضرت مرقضوی کرم الله وجهه نماید زیرا که اگر کافر می باشد چه موافق شرک باشد و اگر داند برای او نیز
انجمن و عید از قرآن مجید حدیث نشده این استنباط می توان کرد و اگر موافق است برگزید و با او م معصوم
و عادل پسندیده باز خدایا چون مرید لسان نوران را کفر بر اصول حشر و بود و باوقات و بوضوح

عندم لیسما عم علی التبعه ایشان را چه خدمت باشد بیک این امر است مثل بیعی نه مانند لغری پس سبب الله که کسی
 از اهل دین دولت بخیران کند اگر چه در خدمت نباشد قیامی داشته باشد که امر معارفه و اشارت نمیشد که در زمان
 سلطنت جناب امیر رضی الله عنه فقها که به ریاست و تدارک این بیل نیاید نمائیتی ندارد از سخن گفتن با ائمه اکبر
 ائمه ائمه و سوشن ایات معمول القادوت بادی کونین و در ایه حاله یعنی ابراق بیت حضرت فاطمه و کشتی کشتی
 و سقط شدن محسن بیکانه و ندیده و لغویا ایتا بلکه مثل نشسته خواه چه برود و سرگمانی مثل صاحب اوقات از در
 و شکایات و صد و هشتاد و نه از حضرت زهرا در باره حضرت مرتضی شیر خدا که بریدی بران بخیال کسی نگردد و برگاه
 بر سکوت حضرت قبول بقیقتهای و لم بکلم حتی ثابته متفرعات غیر متناهی تدریجند پدید آمدن سالانگی نفس سکوت
 نفس در مدعای مخالفین نیست بلکه در پیلو دارد بخلاف ان کلمات طیبات معصومیه که آغاز نشسته چنین
 و انجا مشی را نمائیتی پدید نمیشود و جزایز و حصول از وی محلی ندارد و انهم تا وفات ائمه مسرور کائنات
 چنانچه برناظرین جواب طعن الرماح مسمی بنقض الرماح فی کعبه البیاح خصوصاً و این ادبای عموماً با محنتی نتوانند
 بر روایات اهل ترمات و صفات که اگر تفصیل آن بکشایم و از در استیجاب درایم ع مشهوری هفتاد و نه
 کاغذ شود و الفرض به این امر و امثالش بر اصول و واقع در زمان امامت و ولایت جناب شاه مروان
 و شایر و دران بود که تعداد بیش در کتب قوم پس سال میکند خلاصه آنکه چون طالع نشسته ولایت انجمن
 را حقیقه بنجاک طالعین میورد و جوش برابر بلکه بتر میگردانند پس در جمل افعال ایشان چه گمان توانی کرد
 و در طول جنت پیگود متف در بلکه محال اگر چه حجت شد او باشد و هو شد به محال با ایضا فی حدیث رفته
 مقتضی است انما و ولایت و هو خلافت الاصل بخلاف معاذ شرک علی العنی المتبادر المشهور فی الکتاب المطالب
 و امثالش نیز در قرآن کریم پیش از پیش مسرود و نبی امین ذکر شریف حضرت انبیا و مرسلین و در کتب بزرگان
 دین میفرماید کفی ائمه کفی الحبط خنثیه صرکاک انشور الی غیر ذلک
 من الایات البینات علاوه هنوز گفتگو در مساطرات فریقین می میرد و در شتر پیلو نمی نشیند که او مان ولایت
 و امامت امیر هدی بخواه اعتقاد و تحید خدا و نبوت حضرت انبیا در اصول معدود است پس اثر آن دران جواب
 حبط افعال چگونه شود قلما و لیقینا مثل شرک و کفر که بی شبهه سبب احتیاط است و در نفوس قرانی و احادیث
 رسول مانی در ولایت خاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی درین آیت چگونه استخفاف توان کرد
 و از معنی مدلل به برین چسان زد توان گردانند آدم بر آنکه از کلام قاضی رطل بوقی شرک خفی و در سبلی
 پدید است که گفته بود که شرک خفی با صفا می جلی متجج نمیشود و جالبش باللاتال نیست که آن کدام شرک
 بود که با اهل بیت طاهرین و طیبین که سر اسرار الهی بودند محترقین شد بر تخریج صدوق و ولد الصدوق که
 معالی الاخبار کتاب خود را بدان زینب و زینب داده و بلند و اسناد چنان آورده که مراد از حسن
 که نفوس قدسیه از ان بعد تدرول آیت تطهیر کنند شرک بود پس اگر شرک خفی قابل خود نبود و بالحدیث

میتوان گفت که بی راست گفته اند بزرگان دین که ان الرضی علیه السلام المصطفی الخروج زیر که از ان هیچ بقای شکر
 خفی در ذوات شان عیان نمیشود و این نعمت امیه مصومین شد یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و این شعرون معنای
 مرده باشد برای اهل حق که ایشان درین شرک شریک اصطلاحی بر نوعی که باشد عترت مقدسین گشتند و قطع نظر
 از آنکه جمله شی بود در دنیا نیز درین مجلد بارها دیده باشی و عقیده بر اصول یا حجج و با وجع مضدین فی الارض باز
 این امر عالی را می عالی میشود و اگر دقایق شرک مراد است یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و لوح در زمره مطهر اهل بیت بمقتضای حدیث سلمان من اهل البیت تردی برود و در امامت جناب خلیفه اول
 امامیه که امر سابق درین معنی کدام مانع تواند بود که اتفاق هم و قایل بسیار دارد که بیت النمل علی اصول اهل الحق
 و توا عدل الدغل فکیف که حقیقت اتفاق بجهت سترواست تا خود امر دفعی باشد که لا ینفی علی الرضی که گفته اند
 ح تصیف را مصنف نیکو کند بیان به مگر یاد نداری که بنیاد اتفاق از یهود است و یهودیت بمقتضای مختار
 رئیس المقدمین و اطهار مجلسی و برحق الیقین اصل رفض توان گفت و کل شیء یرجع الی اصله ففضیه المیت
 که اتفاق موافق و مخالف بر است الاجرم برین بیان که یعنی بر دقایق شرک و اتفاق بود بنیاد کلام قاضی
 از یاد آمد که شرک خفی باصحا علی جمیع نمیتواند پس مقاربت شرک مذکور با اهل نورانیت و صفای
 عزت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم چگونه تصور شد یا مگر چنانچه قاضی رطل بوق این البشیر و البیاض
 صراحت خلاف جناب امیر المؤمنین را این معنی گفته اگر سلب نور و صفای اهل بیت قایل شود و عجیبی نباشد که حدیث
 شان آنجا بامصدق و الکیلی الذی یغشی گفته اند که کافی البجار و القیاض بنویس و روایت می کنند که
 امیر المؤمنین الهادی و الطاق ایمان نمود و تا دم دعات که ما غیر موضع و میان امور که بران این افادات
 متفرع است آنکه نواصب که سلسله امامت و بلیه اهل بیت رضی الله عنهم می رسانند باید که تردد و رخصه موجب خالص
 باشند که انحراف و انحراف یعنی وجود امامت و مقاربت آن با صاحب و اهل بیت بر و شر آنها خارج از دایره
 امکانست و همچنین اختلاط آن در تابعین و عترت خلیل نتواند بود پس آغاز و اتمای ان اختلاط و انحراف
 در محدثات تشیع در مذہب اهل سنت است که جناب امیر و امام حسن را شریک امیر مذکور بلکه خاتم ان می شمارند
 و قس علی هذا امر امامت را در بعد بحضرت امام مهدی می سپارند و از نبی بالا جمال دانسته شد و چه
 بشار تیکه برای اهل سنت در صدر تقریر گفته بودم و الحی الله که قاضی انچه بطور فقر و معا ادا کرده بود
 از شرک خفی و لوزیجی و نحو آنست که شرح آن بکنند و چنان بگویند که بل کلفت فحیده شود و تلمیح آن مشکوف
 شد و اگر زینهار فرصت رود در تفصیل این امور چنان بگویم که رساله مستقدران باشد و هر عالمیکه موجب
 این مصطلحات گفته در لباس تقیه مطلع و اتفاق حدیث تاویل و تسویل را در ایات قرآنی شمار خود ساخته
 نزد شیعه هم مصداق مواد الوهم فی الدارین گردد و الله ولی التوفیق و بنده از منہ تحقیق درین
 اوراق نیز ترشح قلم رفته رفته تا این حد آنجا امید حال آنکه هنوز از کلمات نامرئوس قاضی رطل بوق چیزی

باقی است پس مناسب که در آنهم ظاهر سرری نموده حد لقای تو بای نامن و سامین را بر سر نیز و شاداب گردانم
و گویم که آنچه قاضی گفته که حکایت شکیات بعض مریدین نزد مرشد خود شناید از آن باشد که مرشد شستن او کرد و نقش بند
خوابید بود که واجب میکرد و اندک و فقیرا بعض جناب میرا گاهی بقدر بار و گاهی بقدر و استیجاء و استیجاء
حقیقه در قرآن مجید از بیت **فَجَعَلَ كَفَّةً لِلَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ** این بعض و عباد را با تمام اختلاف را در این
بدان که کف فافیه کسید نسبت تو آن داد که از نفسا که در اینجا ظاهر است و الا که بادم شهادت روایت نمائید
و مسلوب می گردانند از آن امام امیر الیهیت روایت **وَاللَّيْلِ كَيْفَ شَاءَ** را برای آنجناب مخصوص می نویسند
و از برای امیر عمو مادر کانی و غیره بنام حضرت نسبت می کنند که فرمودند امامیک در تفسیر باشد او نیز معطله است
و اگر بای الضای در بیان نبی التبه توئی گفت که برگاه امام محمد باقر و صادق **مُحَمَّدٌ سَجَّادٌ إِلَى عَلِيٍّ** است
اکافی الکافی بر بنیانات شیخ الطائفة و امام اعظم امامیک که او را بدین لقب مخصوص بنیدارند و باندی را از امیر
هدی نیز معطله بلکه مضل خلایق معاذ الله بوده باشند بسبب کذب و افترا بسیار با این چنین خویش کما بینا فی
مقامات من **عَلَى الْمَجْلِدِ مَا ظَنَنْتُكَ بغير سما من الآية الطاهرین** الامورین بالقیه عند التبعین پس اگر بعد روایت
حدیث زبان که در کانی و دیگر اصول است و دلالت دارد بر مساوات علم جناب رسالت و جناب شاه و ولایت
حالا تا بجز تعلیم بعض ابواب علوم جناب امیر الطین شد بخلاف حضرت که تعلیم او ابواب را گویانست قطره دارد
بدان دریا بحال خود بود علمای امامیه بعض جناب مرتضی را برابر داده بودند یا بنیضه شای یا بنیضه شای
قرار دهند هم بر اصول این جو فروشان گنیم نماز میاست و هرگز موجب عذاب غنا نیست بخلاف اکابر
تشنه یکیک بزرگان هزار مخلوقات و در محبت ایشان بجز عالی مزید و کمای حضرت الهیه خایر شده اند
که قبیل از ارادت مثل عوام بودند و حلقه ارباب کشف و شهود و حال مشکلات غنی و جلای شاه غلام علی
رئیس شاه مظهری نور الله مرقد سهار در خیالی دیدیم و بخدمت شان سیده چنان یافتیم که برود و مان مساوات
رفیع الدرجات از بیان و دل قد بود و اندکی که نام میارکش نیز از قدای غلامی حضرت مرتضی خالی شد
و از مرتضی بخش و اولاد و جانشینش تر بود بسیاری دیگر ازین صاحبان مثل مولوی مراد الله بنام قیسری رحمت
الله علیه انار اقدام بزرگان خویش می نمودند و بخشیم دیدیم و نسبت باطل و ادانی مساوات از تاجران
و سپاه خویشین برابر غازی می شمرند و غرض که بعضی ازین مساخر ملک تو را نیست و بیگانه اند و برخی ادان
بر و لوق دین و دنیا می آفرینند و خاک در غلامان مساوات را سرودیده میکردند و بعد این بزرگان در دنیا
نمیضاب سبق را بودند و می آفرینند و مرزا عبد القادر گروی که جوانی بسیار بلند بالا و دقایق دیده بود و
و کذب میگوید و نیز دروغ اقامت خاتمه عذابش مانند غلامی حکامی حاذقین است که مقداریش در
گلستان مذکور است صاحب کرامات بلکه استقامت بود و مرزا عبد القادر گروی بانیمیش بسیار مثل خدام سی
و ذوقیه فرود مییاست و کذا شستی و در خیال حضرت محمد و ائمه تا شیخ احمد فاروقی نور الله مرقد

بعد ازین آنچه قاضی خواسته چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضمک است سبب
 آنکه شرحه لقوق منسوب است به بنابر تقوی جوالش از تقریر محققین معلوم شده اگر متقدمین
 نفهمیده باشند قاضی باید که آنرا بطور و انصاف باز ملاحظه فرمایند و از شوق چشمی و خیر و حسدی
 باز آیند و امتزاج تراش و تراش را که و تیره قدیم او بود بگذارند و بدانند که حقیقت انتساب
 لقوق و ترقیه آن نزد در باب اجتهاد و محدثین ایشان چیست کما مر مجمل و مقصود اگر چه نزد
 قاضی در علمیت و جمال ابرش عظیم می رسید ولیکن از معاصین آن امور را که می پرسد کاش
 برین قدر اکتفا و در نزد که نسبت الحاد و زندقه نکنند چنانکه دالستی درو آن متوالست اما آنچه قاضی
 حقیقت نشانش بلکه بسیار در ادعای اسماء باب معرفت بودن صدیق ماده هفوات می ریزد
 ولیکن کسی از رتبه عالی ندارد که بعد از فهمیدن خویش که می آید بتأمیدش بر خیزد زیرا که در کتب
 ایشان هر چه از تفصیل و کمالات حضرت سلمان فارسی به و آیات معتبره رسیده و هر کسی در میان
 و تراجم آن چشم خود دیده یا بگویدش پوشش ندیده بودن انتساب است باب الله با وجودیکه عدده
 حتی بر فاق حضرت امیر کرده انتساب را بر همه و خلق می رانند من مثل دیگر ارکان معتزله
 بر آنکه بود باز قهرین تحت و تزد و بمقتضای لغوی حضرتی گردیده و سبب بر وقت تراشیده اگر
 جناب امیر بار بار فرمودند که من خود بخود دست بر می سفید کن کما فی علانی الجملات السالیه باب الله
 بودش نزد قاضی محیل البته مستحیل تواند بود بخلاف ابو بکر صدیق علیه السلام
 که همیشه لازم صدق و صفا اند اگر چه برای او معرفت شدید رسیده و علامت کمال ایمان بگوید
 حضرت مرتضی این امر در هیچ البلاغت مذکور است کما فی البحار و تازه تر آنکه در واقع
 قدک هر چه از او پرسیدند کمال راستی و درستی در وصف حضرت ابراهیم بیان نمود
 که قلوب شنیدنیگر راه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الزماج نمی کعبه البناج
 مسطور گردانیدم فیکون رضى الله عنه واحدانی زمانه متوجداست بقیه و شانه
 و ایضا صدیق اکبر کاسی از هیچ احدی تخلفی بعمل نیاورده و کتب شیعه بدان مطلق
 گفته حتی عمدیکه در قدک با جناب فاطمه زهرا است بود و اعتراف طبرسی و سجائی و در
 شرح نهج البلاغت کما مر منصفه چنانچه باید سجا آورده نگاه در زمانیکه هجوم مرتدین اعراب
 و ثقبان خانه تراب زاید الوصف بود و قدر متزوج فضا یله فی الاکتاب نزل علی
 انه درشت القرد و سنن بلا لایجاب لان خلافة الخلفای المدحین تصرحت علی خلافت
 افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به چشم
 که محتمدین که چشم میباید و گوش شنوایان دارند کلام اتسای خود که بدین تقریر

نرسیدیم که شاید برسی و این امری است نه تقریبی چنانکه سابقا دلائل و اشیای که پیران برای ماموری خود
 چه اندک چندند و اینست و در آن چند از بحث تقوی که بمقتضای آن شی بادی آن چند سوال آنکه بدو گفتگو بر سر بحث
 امامیه بود و اهل تقوی پس حکایت عید درم نسبت که جناب محمدالدورانی آوردند و بیان گفتار حضرت امامیه در بیان
 فرمودند که در رسوم هندوست یا در حکایت فاطمی از امامیه میدید که نامش میر کلو بود و گاه گاه بدرس کتب درسیه
 قاری می نیز مثل گلستان و بوستان پرداختی و مستفید از خود را منسوب و شادمان ساختی و لفظ کجا و نشینی که در قضا
 گلستان آمده از کجا و نشینی خواندی یعنی کجا و در درنگ پیدا شدی چنانچه در بعضی از دیوار هندوستان معمول
 و در رسوم است که روزی که روزی درم در عید نوروز لباس خویش و لباس سوازی را بر یک روز و یکین میسازد و نیز
 هوای و دوالی هند که سلاطین و کتب و مقلدین بمقتضای آن آورند و در وقت می بخشیدند حال آنکه کلام مجیب حصیه
 عادات و محدثات مدعیان اسلام بود و تا پیرو چه رسد چنانچه تفصیلش از آن مناسب است و هم بطور محدود اهل تقوی
 و انصاف بلیل و برهان میباید اگر کسی غرض از این است که حال مشایخ این زمان که پیش در بلای جمل
 گرفتار اند و شیوه نیز در دام و دانه ایشان اسیر میشوند و آنچه متواتر محسوس است آنکه هزاران کس از امامیه در
 رسم و عادت بالیه فخره و زیب و درین شریک محبت می باشند و در قیام و قعود پیروی می نمایند و در
 و اینها طایفه اکثری می مانند بالجملة حال این رسم تقلیدشان بنا بر علییه بواسطه انسانی میباید قریب
 که جناب محمدالدورانی بر دو قرا فادات خویش نگاشتند پس گوش ایشان موعظت پدر بر سر که از خویش باز
 و میدید که از دشمن شایسته حذر باید کرد و بعضی از موبد آتش عقرب گشته که لا یخفی دارا سخا که بمقولای
 خاص این مقام اند و محمدانه میباید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال را سمع دارند که از
 تقریر جناب محمد تحریر از باب حرق عادت و کرامت خواهد بود و جناب محمد بن بابی مکمل بجواب بر سر سلاطین
 آن ملوک می نمادند که رسم ملوک و دوالی ترارونی و افر و رعیت متکاثری بخندند و اگر از موعظت شمر
 بمقتضای امر بالمعروف و النہی عن المنکر که قرآن مجید و حدیث شریف از آن ملوک و مشحون است و در این
 البته سخن شان ملوک میبندند و اگر و شرک باری مانند و بر فرض و تسلیم اگر گوش بران نمی
 باری در حصول ثواب هر که تردد کند البته شکر اگر الکیا میرسد الغرض یاد ندارم که در هیچ تقریر
 مراعات نفس الامریه بعمل آمده باشد چنانکه درین خصوص بعمل آمد ولیکن نمیدانم در امری کلام نمیدانم
 که علما بجواز آن فتوی داده باشند لاجرم توقع اینچنین دارم و لیکن دل امید دارم که بیان فرمایند که
 کدام کتاب دیده اند که فقهایی اهل سنت رسم نسبت را جائز نوشته اند میباید و اینچنین است و اینچنین
 بدان اشارات و تقریرات نموده ام و آنچه از دوازده درج الاول النسخه را در اندام مقصود و ازین
 که بکثرت مشهور است است که سنیان چنین سانحه را مختلف گردانیدند و خویش اند و درین خصوص تقی
 روز بخوبی بالیقین نمیشود ولیکن چنان اختلاف نیست که محققین هیچ در آن گرفتار اند که ماه را نمیدانند

که بسیاری از حضرت گفته اند و قلیلی که مثل کلینی در آن داخل است و از دهم ربیع الاول را مدعی گشته در کافه
این اختلاف را در کتب تحقیقین اهل حق نشان نمیدهند و اگر مقصود بیان طعن است که صوفیه اهل سنت
چنین میکنند جوایش آنکه و قتی که بنده در شاهجهان آباد در سفر دوم که همراه کس و کورخت اقامت در نجف
اند اتمام و ختم در نفس فیوضات حیدری تکلمه تفسیر غنیمی مشغول بودم تا عاید شهر مخصوصا یا بزرگی که عبید
کو تو االی بلده ندک و در شت در وضع این محدثات که کمتر از آن محدثات است که در ایام غزای محرم در لکنوه
خصوصا امام باژده کلان و امثالش بوقوع می آید و مردم امور مالیاتی مستحبی ذکر را بنشینم خویش دیده
اند و محضاتش بطوریکه دریای حیدر القبطاتی چند گنجایم آنکه جمیع عشاق از بدو حاشا ان و کور و انات
انچه آرد و امیدارند در آن ایام ویالی علی روس الاثما و برمی آید پس بعد از گفتگوی بسیار همراه
بزرگ ندک و در چنان تحقیق شد که در نحو نمودن این محدثات اندیشه بلوای عظیم وقتند شده است و حکام از آن
می ترسند و در بهار تن برضا نمیدهند پس شکوا و استغاثه ان خبر بد رگه باری غرور و جل علاجی ندارد و اما جواب
طعن خالفه پس تحقیقا یا الزام و در مجله اول و النستی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
بجو بهترین وجه چند ان عیانست که محتاج بیان نباشد زیرا که بارها دانستی که با وصف نوشتن فارغ خط
که از حضرت آدم تا حضرت خاتم بدان مناج کسی نوشته باشد حرص و طمع خلافت را با وجود ثنوی زیری
تفسیر و صحتهای بصارت حدی نبود و لاجرم تغییر امامیه از خلیفه اول خود و بلفظ ظاهر لفظ اول و آنهم بمیان
و دیگر هیچ نتواند شد و اگرگاه بتناقض روایات یعنی این شوره شوروی و ان به نگی که مانند چنین در هر جمیع
نشین شده ولیکن از اهل وقاحت بعد نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه در میان این تناقض قضا که
هر چه چو و برنجاست و حقا بنویسد اند که مضمون فارغ خطی چه بود و این همان مثل است که تمام شب قصه حضرت
یوسف و زلیخا شنیدند و صدحیم پس سید ندک که زلیخان بود و بام و وظرفی گفت اگر من می بودم جواب میدادم
که آرد و جهاد و جنگ جوانی داشت که اگر افواج مهاجرین و انصار جمع میشد کار از راهبان پهلوانان آرد
عالم میشد و تو می بینی زن بود و بام و نود و بافتن من تلک الخرافات و چون این قصه تقدم زمانی دارد هر که
بعد از ان آرد و جنگ کرده باشد بطور تقلید خواهد بود و کمالا یعنی قوه که یکدک متبع کتب معتبره فرقه حقه
نموده میداند که تمام کتابها معلوم و شون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استیجاب
گرمی و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این زوال و احوال بهیود و گوئی این سزیه چای با لغت این بلغ
بلغا باید دید که انچه در اینجا نوشته دلالت دارد بر آنکه آن شخص که عمر خود در تقصص کتب معتبره امامیه سیر کرده
و در زمان سلاطین صفوی بی مثل و بی نظیر در تقصص و تتبع بوده یعنی مجلسی ثانی علیه علیه و واقف ازیر
فنون باشد زیرا که در زاد الحاد دعای عاشورا از حضرت امیه نقل میکنند قال النبی صلی الله علیه و آله
من قرأ هذا الدعاء یوم عاشورا الایموت فی تلک السعیه و لو قد زوفاه لم یقر الله الرحمن الرحیم

اللهم صل على محمد وآل محمد وبارك وسلم على جميع الانبياء والمرسلين سبحان الله ولا اله الا انت وحي العلم وبلغ
 الرضا ورضية المرض والمجا والتمج من الله الا اليه سبحانه الله عدد الشفع والوتر عدد كلمات الله التاب
 اسبغ السلام بركته ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وبحسبي اللهم الوكيل نعم المولى ونعم النصير
 وصلى الله على محمد وآل ابيهم ثم اقبل عشر مرات اللهم صل على محمد وآل محمد وسلم واقل يا قاتل لوتيه آدم
 بيوم عاشورا يا مسكن سيفين فوح على الجودي يوم عاشورا يا غياث ابراهيم من النار يوم عاشورا يا جامع
 شمل ليقود يوم عاشورا ما كاشف ظيروب يوم عاشورا يا غافر قتب داد يوم عاشورا يا سامع دعوة موسى
 وهارون يوم عاشورا يا اذيع الحق في علمه يوم عاشورا يا خالق الجنة والنار يوم عاشورا يا الخ وبعده اذ يدبر
 اصول رفته وضايق روزگار چنان معلوم توان کرد که آنچه نوشته نموده کامل تمام نتواند بود و معتبر الزمان
 مصدر امور لایق میگوید برخلاف آن که در جمیع کتب نحوست آن مذکور است پس شرح چشمی دیگر که
 اورا غیر متناهی توان گفت که بپار و بقیقتهای مثل مشهوریم طیب خطر جان و نیم ملاحظه ایمان شنیده
 نشاید بیکبار چنان رسوخ یافته که این دعا قبل از آنست که حکم نحوست برای یوم عاشورا بنویسند پس چنین ملاک
 مثل باهر آنی در ثواب نشیند باشد بر عشق چنین احکام جاری تواند کرد و حکم تواند نمود که هر که بران
 عمل کند چنین امور بر او ترتیب خواهد شد و بل بعد الا انقلب العباد لله رسول و اولاد البتول و زوجه و
 المبتول و صریح کتبش و التقرین حضرت امیر طاهرین درین صورت باین طایلی ندیده علی نظیر متوجه میشود
 که اگر بپیش از احادیثی که او در کتب خویش مثل عین الحیات نقل کرده که ششم کلام تطویل می انجامد پس
 معتقد مثل الحواس دید نیست و یادداشتی بلکه اگر غور کنی در آن دعا نمودن بد رگاه الهی با قرا لازم آمد غلط
 گفتم بلکه با فواید کثیره پس رفته که این دعا از زاد المعاد میخیزد مثل مشهور بر ایشان منطبق افتاد که در فرع گویم
 بروردی و لا حول ولا قوة الا بالله منهد چون این دعا را حضرت ابابیت و اصحاب خود تعلیم فرمود و فضائل عاشورا
 ثابت بود بدون نحوست پس البته حکم نحوست نباید مگر بعد از وفات شریف پیرمستای در این پس ثابت شد که ایم ناسخ
 دین محمدی بوده و اندام پیر حضرت جد امجد خود اقرار کردند و علی ای تقدیر سلسله دین و ملت از هم گسخت و اساس شریعت
 از هم ریخت و اگر این امری واقع بود از آغاز حضرت آدم و دیگران از انبیاء پس شهادت امام و عصیت آن ترور
 بالقر و چگونه مقام و واقع این همه فضایل گشت بمجوعه اعمال نیست که بعد از نبوت بدست ایشان انفری ازین دین
 متین و دانات ایماه باقی نماند ای این سپاه انبیا آورده است بیان این امور نیز از غیر مفضل صورت تواند بست
 حکایت کن بعد از تمام گشت پایان رسید عمره اگر از عالمی را بینی خواهی گفت که هرگز مومنی را درست نیست دشمنی
 یا رزوی داشتن و نحوست قابل شدن حتی که او بدو جنبه تیر خش نیست و حقیقت دشمنی او با حضرت امیر
 میرسد که ستایش دشمنه و غیره از ایشان ثابت است و العجب که مجتهد میگوید که حاجت هیچ مومنی برآورده
 نمیشود و هزاران بار که باین ازین بده تا ایران دیده باشی که حاجات دشمنان هم از نقد چنینسان میاید

بلکه غیر مشرب نیز بر آورده میشود که هم در این روز نایب می یابند و هم طعام و حلوا پانی لذیذ و خیر می نوشانند
 الی غیر ذلک نظر کنی در این روز می مسجد که برف باشد آدمی بارید نمید و سستی آید که در این روز عاشورا
 برای زود لبه انقراض و نایب طلبیده بخورند پیچیده که درین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجی کردی گفت صاحب
 انشب خوالی عجیب دیدم که گویا وادریا میرود و قیامت برپا شده است و حق تعالی حضرت امام حسین را بکمال
 جاه و جلال طلبیدند چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود در گرفت و بایزید صلح اختیار کرد و سیدم
 که درین وقت مجلس خواهی برقت و کاشفها خواهی کشید پس ضرورت نبردن بالجزله هر چه بخیال مجتهدی آید
 میگوید و عاقبت اندیشی نمیکند و ایضا چون حاجت کسی بر آورده نشود پس باید که هیچ تشنه و گرسنه آبی و می
 نهند اگر چه بپیر و داین غریب البتة و غریب عبد الله زیاد و ابن سعد باشند که اجل الهیست را قطره آبی نهند
 و درج کردند و معاذ الله که این راه و دستم ظلم را خدا و رسول پسندیدند ^{فانه الله انی یؤدکون} و در خلاف
 آن کتاب الله و حدیث شریف باطل است عموما پس البتة و اصفین را چنین ساختن که احدی را اذان تو
 که نیرید را عموما پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق ندانند حاجت ایشان قیام نماید بر آوردن الی غیر ذلک
 من المضامین و البته در کتب معتبره نظر نکرده است و آنچه در مذمت فقره قلیان کتان که اینان را
 مجتهد فرقه تشنه میگوید و اهل طرافت از اهلیم منکر اندیشند که باندیده اند استیفاء میگردانند پس آنچه مجتهد
 مجتهد مختل الحواس گفته دلیل واضح بر جعل یا تجاهل است و حال روز عاشورا و آنچه متعلق است بر این
 ازین ظلم آمده و بر عقلا در اینجا هم بوضوح انجا میاید که چون رخصه روزه آن روز هم مانند روز غریب است
 نخواهد بود و سبب تشنه که در معنی اشخاص و حدیث و انهم بحجت بقای حضرت آدم ثانی که الا شیخی علی الا قاضی و اولاد
 و در باره رئیس المجتهدین نجاشی هیچ تشنه را مدلل نگردانیده و تا بعضی همین است که قدری بر این نیافت
 پس حیرت بر حیرت نمی افزاید که این اجمال را در نظر نگیرد و مثل مشهور را بر خود مشتاق میگردانند که خود فضیلت
 و دیگران را فضیلت و حال کتاب غیة الطالبین نیز غریب که شتر مطالبی فقر حیات زمین و برادرش سیما
 ادراک جواب انصاف که مقتضای جوهری آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است بر میداند
 یا ترجیح میداد این معنی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد از آن نقل حکایت میکرد و معذرت استب انفقسم روایات
 حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را غریب و دشمنی و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول رخصه
 نقل کنم کلام بطویل انجامد و خیال کن که نه کفایت است بین و الحمد للهدی بالعلمین و حال و دست طعام نیز در
 اینها سابقه عیان گفته و باید آن نکته را یادداشتی و بر صفحہ خاطر بآید بر روشن شدن که در مقام و یک
 از کافی امام المحیثین نقلش بر دهم و از اینجا که مومن جالسی در ذوالفقار صنوع خود باین عبارات حساب
 کرده بود جوهرش در صول حیدریه انجیان مبسوط گفته که گوئی که در نهامی مجتهدین رخصه را در شکوه عدا
 وایمی پیچیده ام فرمت و فانی کنند که اعاده آن بعمل آید و با وجود خدین اختصار و اینجا بر حجت ناظرین

از این کتاب قاضی یایم و اعتقاد را شرح نمودم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که
 فتنه‌آلود و براسادیت فرقه‌ها و التبیان اختیار فرموده و نور علی نور کرده و امیدوارم که اینها اولیا الهیاری نباشند
 و فتنه‌آلود و روایات ضعیفه در کتبشان بین که شهادت امام حسین بر وجه بودالی غیر ذلک ضعیف است
 جنات الخلود و بعد از دیدنش اجماع امام واضح است که هیچ روز جمعه است و همچنین کتاب تحقیق المنصفیه بران دلالت
 کرد که شهادت انجذاب روز جمعه است و بایه التزلع این است پس بر تفسیر معتبره موسی خوست جمیع ثابت میشود
 امر برای او مانند شهادت دیگر وفات امام کالم روز جمعه است و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین امام
 تاجی پس خوست شخصی یعنی معتبره در مروت و یا خبر یا دیدن این دفتر مولد و وفات اینها و اولیا اگر
 گشتایم بعد دیدنش معتبره و یا خواهد شد پس بگوید حقیقت آنکه گفت و قول معتبره پس آنچه عجیب است و ان بظرف
 حقه گشتان نموده الخ دال بر آنست که مدعای او را نفیید سال که از عبادتش سمع ظهور دارد که بر اصول رفقه
 در پی الزام شده یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشر است پس مشکل که روز و یا آنچه مدلل و بر
 شده و اگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می‌نمایند پس آنهم بر بای خود است که رفقه در او
 و تسویر محالی ندارد که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد از این اوراق خطای معتبره از من است
 من الامس است حتی که ادانی طلبید نیز بگوید معتبره یابی نیز در برایش او نمهند در درختی که اگر طایفه علوم دینی
 ادنی غور بکار بر ندمم لفاظی نعم معتبره وجود است که شهادت جناب امام حسین را بلفظ قتل تفسیر کرده و از
 کتاب اعتقاد او میداند که اكرم عند الله المکمل است که تفسیر را پیش از پیش بجا آر و پس قیاسی که از اینجا
 که در باره جناب سید الشهدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور جای چند لفظ قتل موجود است و لا کفر حکم الکمل
 و آنچه در آن بابجا الکافه فضایل عاشر امر دلیست مخالف حدیث نموی است که لا یخفی فلا یباینه عند العقلا
 فکیف که اعتبار حدیث امام مشروط بدان باشد که موافق کتاب سنت است چنانچه اگر صحیح مناقض حدیث معتبره
 می‌گردد و بطریقی دیگر موالی معتبره تفسیر را بر اینها دارند و گفته که از فقره سیر مخون بعدیت لعینونه
 الخ صحیح معلوم میشود که واضعین این حدیث بزمام مبارک نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول مناقضین جناب است
 خواهند بود و در کتب دین و ایمان ضعیفه چگونه مندرج شد مخصوصاً در کتب پیشین معتبره عند متقشف عینیه و گوید
 قریب بخین از جهت آنست که حضرت خواستند از ایشان بجهت لایعین و مانع گویند مناقض القول رطل بوق فی مناقضه
 باز به اش در کاسه که معتبره از فتنان حواس الباقی تالیف نمادند و بالآخر مقالات معتبره یاصل الاصول او کتب
 که تفسیر و مما شانه باشد ای قلوب عقل و دین حضرت امیر مومنین برای هدایت بودند ما برای اضلال
 و تلبیس پس این اهل بیت چگونه دین را برای خوشامیسیان متبذل گردانیدند سالانهدوی اهل سنت خود
 از کتب سنیان بلکه باعتراف فی النان بجای توبیخ بلکه نیز اقرار قوم باندیش کافی تذکره الایده غیر از این
 از کتب شان ظاهر که بر طو سنیان بوده اند و الحمد لله که این کتاب از ان اقول و حکایات پیراسته که خلفا و

مسکون و نماز و بیت اسد السلام و غیر آن که سنیان آنرا در روز عید و در روز دیگر دانند حال آنکه این امور در کتب شیعیان از
 از قبل از اوستی و جلال زنی و در آنهای موسیقی که از اسباب انشاء است و در کتب الخط و تالیفات و عمل بنای و غیر
 او در عزاداری و ذکر است پس بر تفسیرشان منقلب شد و عیان گردید که لباس سیاه و اهدا گردید و یکا و سوگوار سیا
 چنانست که گوید و عباسیه بر احوال امامیه را کشند و نام نموند و دایم فرمودند که چون تمام نام کشید دیگر کسیت که ما
 کشید پس صادق آمدی گفت که این امور بر خلاف اقامی انسل امام حسین است و مقصود از ما بعد لفظ حسین که از طغیان قلم است
 است بلکه محبت کلمات عوام را در پایه اعتمادی نگذارد و با آنچه زیارتها علمای خدیج از غایت سعادتین میکنند و حال
 حیات بنده ملاحظه کردیم که در وطن سلطنت پیکر انحصار از سلاطین لکن با وجود دیگر بزرگان را چه با ما
 پیش آمده و بر فاضل بادلی بخود و چندی از رتحات چون حکم رفته بود و کما در فی الدیبا جلیان رسایل را بعد از طبع
 رواج و ادم حرفی از مستحقانش نگذرد بزرگ را و دیدیم که اقبال و خیران بسوی من آمدند و خبری از شهادت اعدایا بسیار
 چه آفت که سبب چندین محاسن فرمودند و شنیدیم که بر اوج سیاحت و بیرون طالع آن نقشی کشیده که مشاغل تاج باد
 است بسا و اخیال بگذرد که هیچ چنین رسایل و انهم خلاف و ابسلطنت کفتم صین معلوم است که لعل را با لعل من از
 عادت عوام چنانچه و انستی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در آن تکلفات میکند و معلوم شد که سخن را می نمود و شاید که بنیاد از
 بر لفظ انحصار می دهند که حالت و انستی و شاعرین کلمینی چنانچه بالا معلوم شد و کانی اعطاء اقسام را نشان میدهد و اگر از
 عوکی بر زیادت لفظ ناگوار و لیلی نامیم توان شد یعنی ضرورت است که مقدمان مغلوب بر تخریر علمای شیعه باشند پس اگر لفظ
 همچنین را باید نباشد لازم آمد که چنانچه محیط اعتبار نیست سبب آنکه از عادات ابا بعدش عوام است قابل آن تیر محبت و غیر
 تشبیه و هو لا بخور عند فتوحین کون من طغیان الظلم و هو المطلبیاتی ماند امیری دیگر گفتی که مقصود از این عبارت که و
 انکار و مولی ریح بمناجیل مرتضی و فاطمه زهرا الزام است که از دستانی هم نوشته و از آن معلوم گشته که بعضی از عاید
 علمای شیعه گفته بودند که لعل نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنیاب امام حسین با وصف کوه چکی او واقعه که برایش
 والدین مکر میشد بیان نمیر باید و دیگران جواب دادند که چون انیمه بزرگان و خود را برافریفتند و طالع ابا جیات
 بودند و در مصایب و شهادت با عاف سرور ایشان است و موجب ریح و طالع و قبل از این دانستی که رفته را در برکت و محوی
 اینی است که پیروی ایم میکنند و در سر و شادی تیرلس روز واقعه مذکوره بر احوال شان از عید رخد فکین که روزه
 عاشورا را و اندازند و غلافی هستند که بر دوز حکمی نمایند که ایهم مویید شیعه گفت علی مالایخی و محصل تفسیر آنکه آنچه
 رفته بر اینست دارد و میگردند با بخش و جوه بر ایشان منقلب گردید و اکنون ملاحظه کن که آنچه مجتهد در جوابته اول
 آنکه مجیب گفته بود که خطبه کتب اهل سنت است از واقعه که بر لیس اگر ترو او این امور مسلم و موصول ریح و جابایم
 و حضرت زهرا است چنانچه اهل سنت پذیرش اقدام نموده و فایده خواهم فهو جوا بنی این بنقبه هم
 بر آن میسر و در آخر آن عبارت که مجیب بنویسد تا مشایخ است که اول انیمه موقوف برین است که خطبه شهادت
 بر انست متاخرین است که بعد از و جایت و سلطنت سلاطین مغویه در این زمین هم رسیده بودند و بر آن می
 رفت

جناب مرتضوی بقلب این ساجد گشته بود و دانسته که حضرت ابی بنی حل این مشکل هم برای پیران اولی نمودند
 و ایشان را تحریک داشتند مسجد که اگر قلم بدست گیرند انقلاب عظیم رود و از علمای رفقه کسی در مقاومت آن
 قدمی نه منصرف است امام رضا علیه اولاد الهیه و انشا تکفل و ضمان آن شده و در آغاز منتهی الکلام بسیار
 وافی بسین گشته و برطانوی پیچیده خوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعا محکم نمود و محصلش اینست که علی بن ابراهیم
 برای سنیان بزرگی دیگر است و برای رفقه شخصی اخرو هر یکی ازین دو فریق بر اصول خود پایکی از ان دو کسر
 مائل است که تو و طوبی و او قنات یار و فکر هر کس بقدر همت اوست پس تو ان گفت که پیشه ای ما اهل بیت
 خاتم الملقا و الاشدین است و رهنمای شان مظهر کفر دارند و ابر کافه مخلوقین از مسلمان و کافرین که خود بر
 بر وایت و جبال حورین در کافی میفرمود که اگر کرد در درین متین و روالودی از من کسی زیاده نبردین
 فن بودی که بر فاروق بتوسیطه فیروز فیروز یافتم و چون دانست که مردم برای تحقیق آیند از جای اهل
 بقدر رشیدی بنید و گفت و گفت تا من در اینجا نشسته ام و ارا ندیدم حالا که او بسوی معلم خویش که بخت گفت
 که من کار فاروق را از قرب ذوالفقار تمام کردم پس رضای شنید بر گویا بخش را بر تار برقی و او را بر سر
 دلیل فرستاد و او در بلاد شیعہ داد منته و در بر رایتقلید امام غایب عن الالبصار الی حاضر فی الامصار بدور
 دوار داد و نزد ماضی مرتضوی نسبت نیک نصری بوزارت فاروقی داشت چنانچه او کشتن الغمسم مشکوف است
 که آنجباب طالبین حمد بود و الیقا و نرد اهل حق غالب کل غالب مظهر الحجاب و الخراب مطلوب بر طالب
 بود و امام شان مثل جمیع المبتدیان بود زیرا که او خود را دلیل کرد و در کافی برای چنین شخص کوشش
 آمد پس او را هر چه خواهد بود مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی
 چنان دلیل شد که دختر خود بعد بدید بلکه با شاره او بی مثل شد فصلا کثیرا سوسیا و ازین قصه قبل ازین
 بوضوح پیوست چنانکه گوی ساجد و انان کند کند تاوان نیک بعد از خرابی بسیار بپایند او پرده نشین گشت اند
 چنین الی غیر ذلک من الاوصاف عند التوسل بالملا عین و نیز امام شان تارک میت یعنی مظهر بود بلکه قائل انجا
 شریف که جبرئیل علیه السلام را خبری و هم مظهر و جبرئیل علیه السلام را خبری و در آمد و الگه در امانت جناب سید المرسلین
 حیانت نمود که بعینه مظهر سلاله المبتدیان خود را بدست انحرافیت سپرد و حالا که حاجتی نبود و مظهر لا یخفی علی العقل و العین
 حاجی فاروقی شد که ابرار را نشد و التبی و نیز باوم عهد و میثاق صادق و ما یطیق علی الحق ان حق و کفر
 و تحریر فقرات مقابل و در مقام ضرورت نیست که الی علم کل کار از من اهل النبی و از انجا که هر سه نقطه قرانی عقدا و عقدا
 بنابر سنانی را تحمل است که امر بقدر صحت روایت و حق صدیق موجب استبعادی و غایتی تواند شد و مقتضای
 احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را برقی با سنا و خودش از امام صادق آورد که میسبب و بعد
 من قلوب الرجال من تفسیر القرآن و فی ذلک تحیر الخلق اجمعون الا ما شاء الله انتمی مختصرا ندیم که بر انچه
 ازین مطاعن دست برداشت و مباحث کاشف اللثام مدید که قبل ظهور مهدی چنین امور صورت نیست

و از انصاف نباید گشت که آیا اقلولنی در امامه زیاد تر است از طلب وزارت بزرگ مخفی و معلوم نیست که از
 جتنی کلام یک را خواسته اند کسی را که صورتش مثل عمر و عیار بر اصول برض بود و یا کسی را که راسد و بیسب و باطل علم
 در دنیا با بیستی دعوی خدای را از انبیا معین مباحثه و تقویه نقل کردن نه دعوی عبودیت مشرک و تحقیق
 علی بن ابی طالب و منتی و دیگر کتب مبسوط است تخلیج الیه و رت بگو که متر و کتمان قرآن مجید نیست که بار بار متر
 شده و درین سطر هم می آید یا متر و کتمان آنست که در قرآن مجید خلفای راشدین خلفای حق و تعین
 تمام عالم با عترت معصومین روشن گشت که معرفت مرار و موقوف بوقف انفا و تشبیه القبران ناطق برای آن
 شخص تواند بود که صدق و صفا و الشب و نور و نصیب العین گذارد یا کسی که در عین خلافت نیز نزدایی مباحثه
 تشیع یعنی علم الهی شان ثنائی و رطل بوق مولای محمد بن الحاکم متشبه و بی معنی باشد پس خلافت
 در خلافت دیگر آن چه خواهد بود و خبر مضمون حدیث شد لیکن که هم نشین شان بعد از انقضای مجالس شان
 نقد ایمان چگونه بنام خویش تواند آورد یعنی بتایید باطل و تحریف حق چنان پرداخت که گوهر ایمان را
 تماش و ریخت بعد ازین باید دید که کلام محمد بن حنیان درست میشود چه از میر کتاب مباحثه دینی مثل تشبیه
 و حدیث و کلام شان پیدا است که چنان میر بعد از عرق ز میری و تحقیق کسی چون از جمع قرآن مجید فارغ نشد
 و در مجالس مهاجرین و انصار بر دو صدیق بر اصول شان گفت که نزد ما موجود است حاجت بیان دارم و پیش
 آنکه چون او برگشت در وضع برگردن رفته که نزد مهاجرین و انصار دید و در و در هم تشبیه پس راوی رفته
 اینهم یاد نکرد که مگر خدای عز و جل را از مدح مهاجرین و انصار که در هر جزو قرآن مجید فرمود خلافت رود و خدا
 میفرماید لا تاخذونه سنه الا و لم یجانب الیه یحکما لیس فرمود که کسی نخواهد دید این کتاب مستطاب را مگر معصومین و حق که بعد
 از آن چنان پوشید که بحواب عقاید مگر بر لفظی که در امامت امام رضا خلیفه نمود و در خلافت امر شریف
 آن امامت را کشاد و چیزی را یاد کرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ازین مطلع شد و چنان لفظی نصیبت
 از روی نمود که حرفی از آن در لوح خاطرش باقی نماند و از درون سباهش اثری پدید نیامد و شخصی اجنبی
 مسئله شد و این قرآن البیت معصومین را از دستش در روبرو و از و نامی و نشانی نگرفت و از او ایرو و ایرو و ایرو
 شان مثل کافی و غیره از نظم گرفته بود و وقت بمساعت تفصیلش چنانچه دلم میخواست وانی نگشت باحق قرار
 پرداختم معذور سابق هم گرفته اگر چه دلم فارغ نگشته و از استثنای او در مقام نیز خبر دارم با قلوب فتنه بخش
 در زبان ایشان نخره شده و بر هر طفل مجنون هم واقع است که بگوید ای دیدن بر نطی موبد انبیا نیست
 که تا به برین جمع و تلفیق مرتبه یافت پس چه قرآن مجید و عازلمی بمقتضای این اصول خویش که آنرا
 مفصلا و مبسوطا توان گفت نیست یا آنچه از حضرت راشدین بعمل آمد که انبیا نیز ملحق آن بودند چنانچه حضرت
 امام رضا و صدیق طویل که قبل ازین در تجدید و تکرار امامت نقلش بر دستم بار بار فرمودند و آنها را کافی
 یعنی میفرماید بیان آمد پس مثل آفتاب را به انهار از مشرقشان تحقیق و افاده حضرت رضا و شن شنند که درین نسخه

و مجتهد در تدارک آن نیز مانند الاغ در وصل با ندو سح علاجی و دفع دخل از دلو بر نرسید و الحاح علی عذر قول الله تعالی
 تردیدش از حق لزوم قول منع حکامات قرانی پس مصداق المعنی فی الجمله اشعار است بحوالش آنکه این وقتی تواند بود که بحث مجاب
 خلفاء در میان مانده باشد و چون جوابان بزرگان نبودن حضرت عیسی و کشته هم بجای و هم معضلا و از اخبار برای مجتهد نامی مانده بود
 اصول یقین قراریافته نور اول عقلیه نقلیه بر آن نافه که اختار مورد نسخ نشیند و در کمال آید معاذ الله پس در حق قول
 تردوسی مانند عجب است که جناب مجتهد پیشه استباط دارند و خود را متغافل می زنند فلیرجع الی المقالات
 السابعة و از آنجا که علمای شیعه واقعه احد و اشانش جا بجا ذکر میکنند حال آنکه بر اصول نشان خود جناب
 امیر بر عهد و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان فرار میکردند و ضرورتا قنادر خاطر متبعض مجتهد اشکاف
قول آخر غرضی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه
 اگر ابراهیم است عقلیه باطل است **قول اول** دین افاده تازه و شورش بی اندازه قطع نظر
 از آنکه گفته بود که فاضل مجیب هیچ جا و ایلی نمی نویسد که امر سابقا نیز بود و بسیار نظر هست بر چندین
 اقتضای و رزم و کرد و اطناب و اشتها بنگردم اولاد آنکه سلبا که بعضی از احادیث را جناب مجتهد از آن
 نوشتند و لیکن بشمول عنایت این دوی در هر مقام منالیه او چنان بیان کردم که شری و نوشانی
 از اخبارش باقی نماند و هر کس که بمهر سخن بنده رسید بخوبی و لطافت و ساقط و متانت آن
 اقرار کرد و دانست که کلمات یاد و مجتهد در مقابل ان پیوده در انکان است اگر چه باظهارش مثل
 گنج شایگان باشد و ازین جهت در گوشواره بحث است که می خواندم که فصل ترکیبی که هم من پیش
 و بعد از دیدن این کلمات تازه یقین انیمخی توان کرد که هر کس که شبهاست و امید این داعی کلب
 می بیند نقب نفوس طامی براسی او می کشند و علمای رفضه را که اصرار بر ان منطوقها دارند
 مصداق حکایت این منبته می فیه چون احاده این ابجاث و جوابات خالی از اطناب نیست
 ممکنه مجتهد را بران حواله کردیم تا آنکه ظاهر کلام مجتهد لاشانی نیست که حدیثی تازه که بر عهد
 دعوی اوست از جناب امیر و غصب حق استجناب و لالت کند خواهد نوشت حال آنکه این حدیث
 سابقا و در کفره بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در مدخل بیان آمد بحدیکه بنیاد و بنایش از هم بحث
 و اگر تصدیق این کلام نمیکنی و مثل و مثال عجز تقلید امام المحدثین خود را بر یکباره در مجادله دست بر
 نمیداری رجوع بدقت سابق بکن تا برای ائمهین به بینی که ان اعتراضات مثل بر نه جانیکی و بهیودگی
 میل کذاب و عینی نماند خواب از نظر عقلا ساقط گشت برای مجتهد مختل اسخواس جائیکه این حدیث
 آورده بود نشان میدیم باید و در باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب
 اهل سنت مملو دشمنان است از رویا و تکیه بر عدم رضای جناب و لا یتاب بیعت ابوبکر و غصب او
 و ادالی اخر کلامه القضا تا اخر این بحث چنانچه باید بنور و فکر نظر کن تا تصدیق کلام حق را

ثابت و متعین شد لاریب فیه و اگر روایات دیگر این بگویند بلکه دارد استقرار و چند صد و غیر از صد و پنجاه
و در مدینه خبری از شیخین مکررین بود قوس تیامه انیک گویا انیک امیدان اگر سخنان داخل زند بودی
و مختصر روایات این باب را بعد از که آدای روی او نهادی و بر سید که هست بگو که بر دعوی خلافت و غیظ
غضب بجهت ظلم و عداوت دلالیت دارد و یا به دلیل او خفگی و گفتی که غایب الامر شکایتی هست و ستانده متانده
و شمنانده بر ظاهر است که چون کوه غم زانده زیاده گری افتد و دوست از معاملات بر دارد و خواهد که از کوش خود
برون نیاید و شرکای ممالک جانیانی را با بران نشود و مردم این دوستان قدیم را متوسط میکرد و اندر تان شب
و فرار اینانید و صاحب غم و ترس که از احاطه عموم و عموم نتواند غور فکر کردن تسلی و دل ساقی
و بهر حال او را شرکای و فاضل الممالک خصوصاً امور بیکه بخت انبیا در سلطیم السلام بران باشد شرکای میکند
بسیار باشد که در مراجع کی از باران اندک تیری و کم حوصلگی شیخ حضرت ابو و غفاری علی فانی شرح الکلینی التلخیص
الفرودینی می باشد و او بر این شرکای نمیکند که مبادا صحبت فردی شود پس ابو بکر فتنه آمده و عذرهای مرتبه
در امر معلوم شنید حقیقه الامر را دانستی که هیچ جنگی و جدالی درین نکشت پس امون خاطرش نبود و الحاح
که بعد از این امور دینی و دنیوی را بشکست امیر المومنین سر انجام میدادند و در هر کار دینی و دنیوی کوی سبقت
می برد و چنانکه فردوسی نظم کرد و مع فلک گفت احسن ملک گفت تازه سادسا آنکه قطع نظر از این شیه ذکر درین
تقریر دانستی خود را احادیث فریقین که متعلق باباست و خلافت است و اطاعت و رسا و باره اند بهیوت
و مانند آن چه تا کید آمدی گشته حتی فائز و کائنا من کان و کتب فریقین دارد و امیر المومنین انچه در پی اتباع
مبلجین و انصار و کلمات طلیات خویش آورده و رضی مرضی و رنج البلاغت آورده و مالش غیر از این چیست
که فان ابی فقلوه لا تابعه غیر سبیل المومنین و در نیجا غیر از مارات و صدق و صفای و تقصیر و تکریم هر که
که آخر علمای کهنوبان اقرار کردند و از خرافاتهای خویش تشریح نمودند چیزی در میان نبود و کافیل و خیال
و استعمال سیف و اتصال و الحمد لله الکر المتعال ما اگر عبا کینه و عداوت و قلوب بودی انچه متقدین کردند
از سیاست بدن و ترویج دین و اسلام و اعلامی ملت شریفیست محال گستی بین که چون معاویه ستر
کبیر از بهیوت اعراض نمود و امیر المومنین بکار نیامد و ترقی و کمال و دست رفت اما انچه گفت که دلالیت
بر استحقاق انجانب داشت پس توان گفت که بهتر ما به التشریح را در فریقین نمایان وقت درینا فتنه را که
نوع ایشان در بعضی نیست که حضرت امیر استحقاق خلافت داشتند و از نیجا است که هیچ کس با ان از کسب اهل
حق انیمنی را ندیده باشد شیعیان و اوصیای و خواجه البیته معترض اند و معاذ الله تکبر آن عالی قباست و از
وسید روی دارین برای خویشین جمیع میسازد کلام دین است که صدیق مستحق خلافت نبود و المقصود
بنا و دن فلک و مجد اند که در حدیث جمله نیست که دلالیت بر اهل انزع داشته باشد و اگر می بود
که آنرا معطل میکرد است بلکه غار این فواید میکرد و انید و اولیس غلبیس و چگونه چنین تواند بود

اگر میگفت اهل حق برایش اومی خندیدند که ای دشمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره متجامل کردی
 که در آن فرموده اند بر نقل و حکایت بود اول و آغاز است اما غرض این است که فیصله نکند و اما عظاما نقل
 و نقل نفس علیک خیر است از آنکه اندکی است که اول دلیل بر فضیلت اوست و فضیلت هم لغوی است که شوق
 آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از جهت مخلوقات چنانچه رفته بر آن می نازند که مهاجرین و انصار را در
 مثل گوساله سامری ساختند بی آنکه شرفی و فضلی داشته باشند و درین ادفا اتباع این سبب و مخالفت
 جماع این بیت حضرت سیدنا پیغمبر است ای در اساس الاصول و دلایل و دلایل را از اصول خود از حضرت امیر
 نقل نموده که حاشاک ما منکر فضیلت ابو بکر بنی اشیم و از بعد اوم دلایل ظاهر و پدید است که امیر بر طور خود
 بوده اند پس چگونه در خاطر این که زانین که جناب جدا علی معتقد فضیلت صدیق باشند و امیر متجاوز
 منکر فضیلت یا غایب پیغمبر خدایا شدند معاذ الله استغفر الله و ایضا در تنبی و تنبی است که بیخ منیب
 رقص را بر می آرد یعنی ابو بکر بر ملا فرمود که در مقدمه فدک و غیره جهان کرده ام که حضرت پیغمبر علیه الصلوة
 و السلام را یافته و شیر خورده ام و شیر خود را به او دادم و چون شیر خوردن را از او گرفتم و او را
 سوزد که تشنه لبیغه و وعده بیعت ما و خاک و تا بعد از مدتی رفت و درین مجلس و حقانی بگریه را مستغرق
 و بگشود که دانی بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود و می آمدن که می دیدیم که در مشوره شرک خود را
 چون دارایی پدید آمد و در مشوره شرک نکرد و دانی در در قلوب خویش متعجبیم حاضرین مجلس مسرور و شاد
 گاه شدند و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعی رفته بودی چگونه حاضرین اتفاقا صحبت برای جناب
 امیر میگفتند خوشوقت میگشتند و هر گاه بر این قطعی بران قائل شده که عهد موثق و اقراره موکد و رضای
 ایزدی و رسولی مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفای چهارم خالفی نه نماید و امر
 معروف همین بود و هم نمی متکلفا معتبر و ابوالی الا بصار که محبت اصول خویش را بهم فراموش کرد و
 از آغاز تا انجام بی راهه رفت و گفت حضرات اهل سنت بنظر انصاف تا بل فرمایند پس در مقام باقی
 اهل اسلام را باید از انومی ادب نه کردن و لطیف خاطر و انصاف باطن و ظاهر معروف و مشهور که در وقت
 داد انصاف بد که آنچه فلانی تقریر کرد در خصوص لائق نیست که گویی اهل اسلام مشرک و اندک تا به
 لا بدیم لا والله علی الاذن لانا حقانیت نهایت میشود که از بزرگان الهیبت مشهور و باستی اگر معتبر
 ابو بکر بنی امیر مرتضوی جناب مرتضوی نبود بلکه مشرک بود میان انجناب و حضرت
 عباس فمالقی غبار و اعتراض بتوفیق الله تعالی **قول** و عقبتی الخ جناب محبت را که قبل ازین
 بدیدن مناقب عظامی را شنیدن از روایت بکامین سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم خوش منظرین
 آورده بود که در عایت صدق خویش کتب تنقید کشانده و صفات افاده نموده اند که در کتب فریقین
 هر گونه روایت دارد شده باید کتب تنقید را برای تمام منکر کشان و مقالات ایشان را گوش کردن لازم

نشد مشهود که او را تفسیر شده ایام آوردن تا اول نظر در آن مکتب بعد از دو روز و پنج سخن را تمیز و دیگر که در مقالات علماء
 کلام اینک تحقیق مکتب البتة بعضی ضعیف پیدا شده اند و اینهم میباید که برخی تصریح بوضع کرده اند و بنده میگویم
 که اگر رفسنه گویند که این کتاب طبیات نزد ما مقبول نیست ولیکن ایرادش فقط برای الزام از رد اہل بیت سنیان است
 جواز اہل مکتب اصول ازین کلام لازم می آید چنانچه از بخار و دیگر اسفار ظاهر و ماہرست که بسیاری از محدثان
 آورده اند و افتخار بر آن کرده و غایت الامر نیست که اصحاب درین امر تارک او گشته اند و بالغرض اگر جناب امیر
 را خلیفہ اول میساختند لازم آمدی بنصیحی چنانچه بجا بجا درین مجلد هم دانستی فساد می عظیم بر می سخت
 حق و صایر قمر را در رفسنه که چہ اصحاب بنشادی مصداق لایعبا یہ حلا نکہ ایشان بعد از تفتیش و تحقیق
 اصول شیعہ بہتر از اولین و آخرین بوده اند نسبت آثار فتن و حوادث و محن و عداوت انجانب و
 پس در ہر امری خصوصاً بجا که شاق برین عبادت و عمدترین مہمات است تن بر جناب نمیدانند و مسلمانان
 طعمہ شمشیرهای مرتدین و کافرن میکرد و دیدہ جز نامی و نشانی از دین و ملت باقی نمی ماند پس اہل بیت
 خلیفہ اول بہ بہت عقلی رسید عند العقلا و معلی و اقامی ہمہ رفسنه متاخرین در آغاز شرح خوشتر
 بر پنج ابلاغت کہ ہر کہ کتابی نوشته بانداد و عادت بخوشش بسر بردہ و شکر حمد الہی بر آن بجا آورده
 پس رفسنه را با لیتی تقلید او کردن نہ در نکات عار نہ معنی کہ چہی است گواہیست برستین یعنی ہر عالمی
 کہ جناب امیر بسع و اطاعت بردارد و رفسنه گویند کہ ما بر روش جناب امیر با شاد و اما تہا میگویم باز مبتدعین
 جناب امیر المؤمنین این ملاعین جب اللعن فی پذیرد پس معلوم شد کہ ایشان کاسہ بن سہامی کہند و بہر
 و محرمات و کیش و پیروید و میزند و ہر گاہ اجماع اصحاب نہ کہیرہ است نہ صغیرہ و ازین امر حضرات جناب
 سجات بنامند چنانکہ از خرم ثمانی و تالیف علم الہادی را زنی نیز واضح است پس اما میہ بیایم خویش و دیگر
 و نصوص صریحہ ایمہ در اصول شان پی و بی موجود است کہ ایمہ در عالم بزرج اختیار می ندارند پس کما یقولون
 و کہ بخوبی در عالم مذکور شان نشان است من بعد گزارش است کہ از ملاحظہ جمیع عبارات اینجاست بوضوح می نماید
 کہ جناب امیر را تا وقت مذکور بر روایات فریقین جمالی شدہ کہ بیچ طعن را سر انجام دہند مگر بر موضوعات
 توہم و اگر ان بدرجہ ثبوت رسید با اصول شان بلکہ جمیع آن کہ از وقت و حال اعور بر آن اصرار دارند
 سجاک برابر کرد و مثلاً اگر شش شقیہ را پیش کنند سنیان احادیث و دیگر را از ہمان کتب چنان
 نشان دہند کہ حاجت چراغ باقی نماند و آن یکی باشد و معارضاتش توہد توہد از ان کتاب
 تو اتر معنوی میرسد و ادلہ عقلیہ نیز از امور ہست الی غیر ذلک کما عرفت من کل ورق و قریب
 من ہذا الکتاب فاعلم ان ایاک انی الکتاب علیکم تحقیق بعد ازین غوری و فکری مکن کہ مقام
 مذکور ولالت بر آن داشت کہ خطای می منکرہ و ما ثم کہیرہ را ہر ای جلفا در آن وقت
 نام برند کہ اکثرش بر اسی العین دیدہ بودند و برای خویش امور می فرمایند کہ فضائل ذلک

عبارت از آنست و اجماع عقلا بر آن اتفاق یافته که با مال ذات اقوی لایا العرض الواسع منکر که
 بلاک امر نیست که امیر حمز و رضی الله عنه ثم ارضا الله الله و سید الشهدا ابی‌اشهد علیکم
 اگر و بیرونی شیعیان فضائل را نقل کنی مصداق و الیک الخ یعنی مشتبهند و این امر البته اعتقاد
 کردنی و در وعای خاطر نگذاشته‌ای است این سیه کاران در اصول خویش صبط کرده اند که در
 حق جناب امیر فرد و آورده چنانچه از بخار و غیره نقلش گذشته و اکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
 گشت و اصول دیگر مقتضای نیست که شجاعت شان نیز فائق بود زیرا که جناب مرتضوی باریا فرمود
 اند که اگر آورنده بودی بخین مجال بطلان حق من بنیافته بود و حسب خلافت توالتستندی فیکون
 و از اصول کلینی هم اکثر این مرتبه برای انجناب واضح است که لایا یعنی پس تعجب بر تعجب از اصول
 رفته می افزاید که فضائل ذاتیه را بگزارد و اوصاف اخلاصیه را در خصوص بر شمارند عتی سیکوید
 است اما بنود و صف اخلاصیه نیز ذات این فتوی همت بود و ارباب هم را و از آنجا که حضرت مرتضوی
 از خلق امیر شیدین و خاتم ایشان بود فضائل انجناب را پیش از پیش حدیثین مادر کتب خویش
 آورده اند و آن منافی مذمب مانیت چنانچه کثرت ثواب شغین مکرین که جناب امیر بر طور ایشان
 برده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده و گفته است
 که خورشید بعد از سولان مته تابید بر کس جو صدیق بدعمر کردین نبی اشکارا بر آست گیتی جو باغ
 سبزه و هزاران دلیل عقلی نقلی ملا بود است و در کتب و شمنان مثل مجلسی که در تالیفات خویش
 نویسنده که و بال کنایان از آن پیش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال سنجین نوشته می شود
 و مقتضای عدل یاری که بدون اعتقادش آدمی شعی نمیشود همین است و امام الایمه بر منبر
 فرماید که بزرگه ایشان را مقبول گوید و مقتری است و سیدات این حدیث منبری جابجا درین
 ادراک هم گزشتیم که خواهد مبحث فرماید و فقیر باید جایاد دارد و از اینجا اینم عیان شد که چنانچه مجتهد
 الزمانی در شیخ یعنی تشییه الدیانی بنمونه فقیر نمیرسد و در غاشیه منیه هم بای فمیش اخزیده چه در
 نزد عقل حسرتی نیست که اجداد از و برای خویش چنان خلعت نیابت بشند که قسیم بکنه و انار شود و از
 طرف حضرت کاتب فرخواست علی الهی را باشد بل مقام تعجب از مقوات رفته است که هنوز ده سال در
 شریف باقی ماند و جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفی را قرآن مجید تعلیم فرمایند و چنانکه
 هذا انصان عظیمه اند و ایت جمع الجوامع پس بکار مجتهد و قتی اید که در آن انکار استحقاق و فضل
 خلایق باشد و هو ممنوع و هرگاه مقابله بیکر و بیعت اما میکیه مهاجرین و انصار را و بقول جناب
 مرتضوی بر دوازده درست باشد این تهدید از احراق چراغ ائمه نباشد و اینکه شنیدی بعد از فرقی تسلیم
 صحت سند است و نه هم اندیشه ایل زوت بوده است و هم جواد با اهل مبنی چنانچه بار بار کتب تقدیم

دانستی و در آن هیچ وجهی نتوانستی بلکه با ظاهر مورخین و در خدمت انصاف و آن بلوی تقای خوش بقدر
 ساعتی بنجیل کسی نمیکزشت و به ظاهر است که این امر بدون اتفاق مسلمانان بر شخصی که امت نماند
 باشد چگونه خوانده شد پس خبر و است از آنکه گرون و الحمد لله که جناب سید و انسا این را می رسیده و از
 مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف گردانیده و میکشاکش می بردند
 که مقدمه ریاست بود و انسان بالطبع باطل بدان است از راه باز داشت و آنجناب البته خلافت
 صدیق را پسندیده بود و در نه می گفت با عجم که آنچه میگوی که فدک را بدست ما نگاه از امانت مقام
 پر دایم و نه باز خلافت از دوش ما بردار و چنانچه از کلام شایع گیتی معنی فردینی معلوم توان کرد چنانچه
 بالا گرفت زنده را قبول نیست فکرت ایمن بدید و کار خلافت را با انجام رسانید و البته این امر در عالم
 اسباب بفسط میشنیت قوله دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایتات نیز مستغنی عن البیان
 است اقول معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر ازین روایت چگونه حصول مییست و مستغنی
 از بیان گشت آنچنین روایت بمجاورت عقلی معلوم توان کرد آنست که امیر المومنین در آن زمان بخانه
 خویش ننزدی بود که تصریح آنجناب در روایات مسند و ک از صدقه و قات شریف و متعلق آتش از راه
 فاطمه زهرا در یکجا این خبر و در مسند از استبر گشت و البته خانه فاطمی دولت سلطی و یو پسیم بکیران
 برای استشاره بحکم سابق جمع میشد و جناب سیده کعبه از تهدید فاروقی مانع شد و فرمود که برای خود
 رجوع کنید و از من مشوره بکنید و کار خیر را جیت هیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الملوک ملوک کلام
 منبری عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بخصه شریف در همان وقت بجا آوردند و نه لازم آید که امیر
 تا مدت در خانه قدم نه نهاد خصوصاً بطور این ایسائیل محلی و جبال و عزال و مارا محلی نیست که از صفی
 عمن و میثاق باشد و بقصد قلبی نباشد و فعل خوارج این بزرگان خلافت چنان بود و ک ظن انما یقر
 و بتقریر دیگر میگویم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقول مجتهد ستاد رئیس اهل نفاق تا بسوی صدیق
 رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا بکراهه و التانی یا بطلان التالی
 زیرا که سعد شکر خلافت بود و بادی اگر او بوقوع نیامد حال آنکه ریاست مدینه و شت و زمین دار
 بود متحقق الرضا و هو المطلوب بلی شوق قلوب بوقوع نیامد معاذ الله و طالع بدین عنوان از خبر کار
 بردن است که لا ینفی بلی ازین روایت پی توان بردن که بیعت جناب امیر و زندگی جناب سیده
 بود بلکه حکم حضرت فاطمه زهرا و امیر وقت عرض جناب سیده نیز همراه شیعین ماند برای ادای گفت
 دو کالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جهانده متشعین که بعضی برگشت و هیچ قائمه
 بروایات فریقین در مخصوص باقی نماند و فار عظمی رخصه رطعن فدک که در حق الیقین و غیر آن
 و ایه عظمی و مصیبت کبری قرار دادند صورت است و باعتبار این تنبیه بحرانی رئیس اهل رخصه و

خطبه علای شیعیه کمال و وضوح پیوست و نیز حجتیه بالغه آئی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجمل
 قطعی بر بیت صدیق کبر در زندگی جناب سید و فاطمه هرگز حاصل شده بود که بعد جناب سید النبیین
 متشعین و دوازه و موصوفه در دنیا ماند و تطبیق بدست بیعت مرتضوی و دفع اختلافات مردیات قبل ازین
 بطور محضین بخیرین وجود در منتی نیز دانستی هم ازین کتاب پس حاجت عاده نیست قوله جمال الدین
 محدث در درویشیه الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند از قول او انصاف را بجهت باید خواست
 و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که از آن واضح میشود که استدلال بروایتی باشد که از ثقات پیوسته
 و سید شریار باب تنقید قبول کنند پس وی خود در گریبان مدلولش که مرایه و توافر اموش نشان بدو که از
 جماعت مورخین هستند و سیدین روایت یکجا میباید از روایت را با هم ببرد چون انیر اصل اطمینان
 نکرد وی عاده قول تو را کافی است که روایت هر قسم در کتب فقیهین آمده و روایت لائق استدلال نشان
 و این اختلاف تست یانه و بعد از آنکه که با دلیل تو نام تو اندر شیخ بگویند و تو بگویند باید که با عین
 یا اولی الاکابر اما آنچه نقل از فاروق درین روایت آورده اند نظایره و مخالف است ثابت فاروقی است
 که سخن از آسمان و جوب از لسان که خود عقل از بد اشته نمی پسندد که فرشت تیرانش سخن گوید که کافی است
 و از حدین فاده نماید یا نه و محل دارد یعنی مراد قید دین است یا بی تکلفی همدگر است که خداوند
 تعالی ترا مرجع موئین گردانید بدون شرکت تو درین امور چگونه نظام و بندوبست توایم که در هر
 تو تجرید اختیار کنی و گوشه برگزینی ترا نمیگذاریم چنانچه مدلول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر جمعی الدین محمد
 در شاهجه بیانش کرده و بنده کنا به کار شرمسار اگر در آن محفل مقدس می بود چون از انار این روایت
 داستما که آن چنان بد با غم میرسد که یقینا بر تصرف متحکمین که امامیه باشند متاعل اسبب اعراض
 میگردم که اگر از این چنین بیفرمایند چنانچه معمول شیعیانست جوابش نیست باید که اول ایشان بگویند
 خویش را از این شکال بکشد و نشان گردانیدن و در این بنده کنا به کار شرمسار را چه یار که با مری وین
 و اینان خویش اراده هر بنای کند که چون در عالم خواب عرض کردم با امیر المومنین از دینار امید دارم که درین
 شریفیت رس گتم تا آنش دروخ مرا از سد پس آن جناب برخاست و هر بنده مقدس کشید تا سید که سرین بیند
 شریف پیوست و این ناخیز دست خود را به پشت مبارکش گردانید تا از این رو در درجه جل شکالات بمن
 حاصل شد و خلاصه تقریر آنکه جناب شکل کشاید استماع قصه شقیفه بنی ساعده فرمود و بود که ایشان
 از جبراه طالب خلافت گشتند و اما آنکه حضرت در حق ایشان فرمود که سیکه والی ممت نشود و حقوق انصار را
 بیش نظر دارد و حسان کند لیسوی چنین و در مرکز دار مسکین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
 و از آنجا که در تصانیف صفار و بحار الانوار مجلسی از آثار انجام و قیامی حسان در باره این مطلب هرگز
 مخلوقه حیره و قی پر رفته و در اصول کافی که اینها آفرین و فوات شریف مروی گشته که مهاجرین انصار را

بپیران طلبید و بر بنبر فرمود که از دالی است بنحویم مگر جمیع احسان عموما و خصوصاً این خلقت با چنین سفارش
 و وصیت چگونه جمع تواند شد و انصاف باید کرد که آن دالی و کار ساز است فرمود عزیز صدیق کیست که حقیر
 بشارت خلقت او با خلقت فاروقی با جمعی از مؤمنین و میان فرمود که آنی جمیع الیهان و در کتب شیعه و
 معنوی رسید که تقدیر بر سر است از بنیاد هیچ مزیل نماند نشود و قبل ازین هم محمل مفصل معلوم کردی که عظمای
 امامیه و کتیب کلامیه مبرود که در زندک زینهار جای نیست بلکه محال است که هر سل مخالفین هر سل نماید که از انحراف
 علی بن نظار تا لیفات حکلی و غیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه و غیره مذکور است و دشمنی
 او نسبت با صحاب کرام حیان است که بعد از دیدن و رفتی از تالیفاتش آدمی در ترفض او متروک نمیشود
 بلکه در هر قدم بر او لغت کند کلام ابو عبیده بر طوری محججه آتی مذکور شده که کسی نتواند بران عجزاری افشاند
 بر که خدا بر بیان جرح کند لطف انکه آنچه حضرت بکرم حیث اصول کافی از دالی است کمال مجدد و خواسته
 زینهار بر اصول رفته از جناب ائمه صورت نه سبب پس در مقصود برای ایشان چگونه کشاده شد و من بعد
 حیرت که هر گاه اساس معیت حضرات ائمه ظاهرین بر تقیید است و در تمام اوقات خلیفه اول امامیه که معرفت
 مرا پس صفت معیت خود دلالت کرد که نقطه برای حفظ جان و ناموس است بر سر گذار اشتیم و نبض نبوی
 که تقیید سپردن است مانند سفیده صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است پس
 تقیید بعد از قتل جناب سیده و پیک ناموس الی غیر ذلک یعنی چه که فاذا بلغ الیم فلا یایا این سلمه ضروری
 هم از خاطر پذیرفت تا بعد از سوختن دولت سر او قبل مذکور یا دلائل امور از عامه تجویز نتوان گفت
 از امامیه منزه چون از مسود و بیان و عهد تقیید او از عهد فارغ خطی معلوم که رو بروی هزاران ملائکه مقربین بکرم
 سیالین نوشتند بالا تر بود که این هر بار منقوص شد و آن تاوقات محکم و در خصوص ماند فاعلم و ایادلی
 از باب محال قبول نبولاء النضاب از قول شیخ سعد انصاری عیان شد که نقشه مثل قدومه سلف امامیه
 سلیم بن قیس لای داد و فراداد و دنیا گیکه ثابت کردند که جناب ائمه و حضرت زهر العید در حق حضرت سید ائمه
 در بدر برای نوح کشی گردیدند و در نبالی فرمودن از خدا ترش که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شما را
 اختیار نساخته و از ایشان کوئی دست برنداشته و هر چه صدیق برای ملت و فکر و غور نمودن فرموده
 مقتضای کمال رفت و صدق صفای و چنانچه از کتاب نهج البلاغت هم ظاهر و باهر است و این روایت دلالت
 بر خلافت تا تقرع عند الفریقین دارد یعنی معیت فرمودن و در وایره معلوم داخل شدن یکسوی و گوشه کز نبی را
 ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و در قیق خود روح کردن یا از سلبه تصنیف و تالیف
 معید بدین توان گفت که شفاعت و خرافت مجتهدین از ان ظاهر است و از آنجا که نفس معیت جناب هر نقوی
 نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جابجا بیعت آنجناب قائل است لیکن بعد از رضایین معلوم شد که بعد از
 تامل و تفکر و شناسان فکر جناب امیر خاندان ازین روایت هم بی ثبوت رسید پس فکر جناب امیر عین نتیجه داد که ابو بکر

مسئله است که این نصبت بقتضای دیگر و متحرک همان منی باید شد و گوشتی و مری و غیره
توابع دفع دریات نیست این مقام نیز برای ملاحظه تشبیه فرار در حصول اطمینان در استحقاق دیگر
بوده و از برای انکار و عرض کمالا نمی پس جعلت بافتن بافتن است که دلیل بر رضا باشد اگر و موسود
روایات بسیار است عند اهل المالیه و امر عقلی نیز میوه همین معنی است که بهیت مدین بعد از ظهور بود و حصول
اطمینان در استحقاق دیگر و در ترتیب خود و قد بودی شاید احتمال اللفظ را به یافتی که از راه اخبار و اگر چه توجیه
تحت تحقیق و تحقیق و کاردیت فارسیه نیم ظاهر است که علی مرتضی را بهیت دادن تا بهر جهت نسوی اول و ملاحظه
نکرده است متفق شده بهیت چنانچه معلین و شمنان عقل و در خیال بدان استند که به مردان میسر
معاد اند و تدبیر و تشکر محض است بعد از خود سبب خیر که خدا فرموده و حال کتاب است و سیاست و وجه
اشتباه و دان که در آغاز مشکل است برین حیث باید ازین چنانچه باید که از اش یا ذنبه و آثار و قرین مکنه لائل
رفض بران تافته حصول انیمه که افر روایات انواع ظلم را بهر جناب سید و مستبر و مریخ پیشه و منظر و در انسته که
برین تقدیر ازین ایمان و شمر و حیاتی ام الامیه و قیقه باقی می ماند که حضرت شایسته مظهر خود را امانت بسیار
و حضرت مرتضی نیز کمالش و از و شیخ علی و شانش فریاد کنند از اصحاب دین باب و کسی که بر و مده و جواب
تر باشد و او را کمال و برین و سما باشد یا و اللفظی نکنند و حق نیست که متبعین بهر و از این امور چه کار بکنند
خلت و تجارت با این است مطهرین باز کرد و ایشان را روزی از مناسبت آن بود که اول و اول و در وجه با اطمینان تا به
میکرد و تشبیه را در بعد از ان این روایت را می نوشتند انصاف عقل کجا بود و تا معتقد بران عمل می نمود و با این
تا خرافات مجتهدین متقدمین از ان پدید است زیرا که کتاب تشکیک نیز و ال نیست که چنانچه میسر و خلاف است و خیر
هم تقیه و پیروی متقدمین میکرد و علم الهای و غیر از این جهت خلاف است چنانچه یعنی قرار داد و نقد فرجه
من المظروف و وقت تحت المبدأ و المعجک سابق ازین مدین مجله هم بار بار گرفته است که تحسین عدل داد و در پی
کس که برین و اکنون چنین میسر جو که در کجاست عمدا و معنی حصر که آنها کانا عالمین با جو عیاد با الله پس همان
بر اصل اصول اهل تربیات که هر چه کردند متبعین عین جو بود و متقلد ایشان کا ظلم و جور نیست یا دم و ذات همه
مسبب آنکه متبعین متبعین سنت سینه نبویه بودند علیه الاف اسلام و نتیجه تمنای انیمه که داشته که غلطی
بر روش شان بر و نه و اهتمام با چنانچه باید و سرتی دین و دان باشد عمل آید اما این عمل کو که داده و خروج و
داشت بجز اند که به خدا و او ظاهر شد و شکایت من از علای رفقه برین جهت است که در اصول خیریت تمام
می ستانید و بوجی ازین شکایت پیش ازین با کور شده و ازین روایت معلوم میشود که تقیه در
جناب مرتضوی نبوده و مجتهد قابل تقیه است که اعراف و بدل علیه کتاب طبعی المرح ایضا و از کجا فیضا
انیمه است که خود کند که ذکر روایت مناسبت یا نیست یا صد و در که است و شاه دلایت این منکران در اف
و با صبی و قاری است مکنی اهل سنت و گفتگو و لا و است یا نیست که تقیه تعلیق دارد و کمالا نمی و مرتضی را

از ان داوم که در کتب دینی نشان از راه افتخار و بیان فضائل خیان مرئوس است که جناب مرتضوی تا دم
وفات اجماع را ظاهر فرموده و همیشه کفر را اظهار فرموده تا بدید علی رسیده بخلاف دیگران از خروج
و نواصب که در خصوص چنین بهره کوی نمیکنند و البته آنکه اهل حق اینهمه را پشت پا زد و در دستگیر میزند
و بر عقیده پاک و حفاف بسلاست میگذرند و مقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد از ذکر و است
تقریب تائید میفرماید که انار وایت اولی پس ظاهر است ولی خبر دند که کتاب از ان بن قبتیه است که در
رفض او برمی و تردوسی نیست که اکثرت البه و بقول قاضی شوشتی در اشغال ان مقامات قول و بوال او
برابر است و شخص مذکور که با و خیت او سمع ظهور یافت البته از غالیان و باب شیخین که من بود چون
در حق امیرالمومنین خاتم الخلفاء الرشیدین صلوات الله تعالی علیهم اجمعین روایت مذکور خلاف اجماع
شیعه است که کای انجناب اظهار ایمان نکرده و حق را همیشه پوشیده حتی قول علم الرودی و بازال تحقیق و چه حال
داشت که بسبب خیر شیخین فرماید و بر ملا برده و تقیه بدرد و نیز جناب مجتهد در باره روایت دیگر می نویسد
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق جالانکه قید فیما استطاعت در ان موجود است و بلکه
نیکی میدانند که نیست تکلیف خدا اما لا یطاق قال الله تعالی قال تعالی فاستطاعت و در مقام نفاذ انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بل بر میرفتن عثمان و سی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق نوا
گفت که لا یخفی چنانچه در سبب بعضی نقل کرده اند قوله و نامه های خال المومنین را قول این تقریر هم
از قبیل خرافات زیرا که معاویه که هر اقرار کند و صورت شوریدگی نظر ب حصول کتب و کما مرانی برای لشکر امیر
المومنین بهم رساند اهل سنت بر خطا ایش و عوایب رای جهان آرای خاتم الخلفاء اجماع دارند و هیچ غرض از این
اعتقاد و از جای خود نمی جنبید و جناب امیر را از بیغنی که سبب بلوی بزرگی النورین شده اند و موجب قتل و
گردیدند پاک و حفاف میدانند و صدوق در شده و در اقوال و افعال می فهمند که قاتلین او را لعن میفرمود
و در بعضی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده شوم و قسم خورم
که نه کشم نه شریک قاتلین کشم چنانچه در شرح نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره از فریقین تفصیل
و مفصل است و بیان اثر خیر و بکار گشت و اگر انجناب اعانت او فرمودی نوبت بلوی بدان افتد و ناگشای
بلکه قبل ازین که تشری پس اهل سنت تحقیق جناب امیر المومنین نصب العین است بعد ازین ان خصوص
صریح مکه و بخیری از نوع تمسک انصافی نیست پس اخفای ان برای رفضه بهتر از اظهار است و خود تو
در ضمن حکایت کوش دارد و این امر چنان نیست که آشکار باشد شبهات معاویه و قوم او بر ملا بود که جناب
امیر را در چنان اندیشه و هنوز قصاص نمیگیرد و بتدارک مافات نمی پردازد و این چه معنی دارد و که چون او
برای تفهیم اهل بلوی میرفت متفرق میشدند و چه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه او
و هر گاه از قاتل پرسیدند فرمود قتل الله و انما معین امر و امتد ان را موجب یقین نیست و حال آنکه احتمال

مانند بکاین معنی متعین است که ملازم نفسی و بدیش است یعنی مثل عثمان که شهید خواهد شد آنکه من قاتل آنم
 و سابق را نستی که جناب امیر لعن نیکو در کلماتش در سبیل باشد اجل هر که در کتب فریقین نظر کرد و میداند
 که خوشتر این روایات را از محمد بن حنیفه و دیگران ازین و در میان روایت کرده اند و لیکن انجمه مشکلمای
 علمای رفسنه متوجه است که جناب علامی شان از جناب افاض عثمان گفته اند و این با کجاست را در ایصال الیها
 باید دید و میرانی قاضی ظل بوق را در احتیاج الحق نمیران عقل باید بنحی و قس علیه جماعتی که اگر سزاوار
 کلیم پوشش پای شان بر نه می ماند و بالعکس معات معات نمیکویند و انکسیت خویش با نکی آینه کلام را
 حیاط میگردد و آنند و آنرا که شنیدی البته بعد از آنست که محبت سندان فقرات و مرادات بنماید و از در تقصیر
 و تحقیق بد آید و در بسیاری از روایات مطروحه در کتب فریقین قبولش مندرج گفته که اعرفت مرار این را
 اسلام انشاید بشنیدن هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کین اند و اهل دخل و در شتاب گوش
 نشین و هر وقت اراده خودخواهی دارند و مکاران از ضروریات مذہب می انگارند و من همه خیرم که هرگاه حکما
 رفسنه با طار قاضی شوشتری کتابا نوشته در در مذہب خویش و این نوع اسود لعل و در مذہب با بر ساختن
 تا آنکه نام امیر شام این جناب بر تقضوی تا مقدر و درین تواند کرد و لاجل و لا قوه الا بالله صاحب فہم و ان
 باید و مثل این ابحاث به پنج ابلاغه متوجه کردید و عبارت سبلا و فلان اقام السہ و ازل البعد
 بتدریس و رسول و بغیر و دیدن که بر اصول رفسنه نیز می شنید بخلاف مقابل آن که اگر افضی قدران و انانیتی
 از این می کردند و قس علی هذا عبارات اخرو مناقب دیگر و از جمله اول باید و بکتایب سداوردن و با حدیث نزد
 و مناقب بن بزرگان دران دیدن که در ترویج امور دینی و مہاجرت از اوطان و بیرون از برادران و خویشا
 برای رفاقت خاتم پیغمبر آن چه کوششها کردند و حق تعالی این نیاکار را قیامت منبوع نیکان کرد و اند
 و بالاخر بناید مفسرین شیعہ دست و پا دکم کرده و این مضامین را در تفاسیر خویش آورده اند که اعرفت
 سابقا بعد ازین بچیزی چند که جواب جناب امیر المومنین مرتب دادند از قضایای شرطیہ و غیره امری منصوص
 نیست که بدرجه صحت رسد و محقق کرد و مدارادغان و ایقان بران باشد پس با وجود بافتن مہلت خود
 و داخل نظر حدیث در جمع پیچیدش و رضا و غیبت مردم دلالت منوق و قد یخیال نمی آید اما انچه از بیخ الباطن
 بطور ذلک الباطن و در پس او شش شکایت از جناب ما شمع باشد که محمد ایشان را از اهل و فاد و خلاص حق
 که مثل نفس سول خدا پیدا شده بود زیرا که ایشان نفس جناب امیر بود و ندانند و انجناب نفس حضرت بشیر دین
 و نفسی نفس نفس پس کسی ایشان چنین نماد که در دنیا ت بر او اعتماد می توان کرد و چہیزی در مذہب
 و ملت از توان گرفت با وجودیکه نفس نفس سید المرسلین بودند و سوزید این باب اصول این فرج فی اللہ
 آنکه حضرت سول مقبول مقامت بلا فصل از جنان فرمودند که حرف او شش نیست که اگر نصب کنم همه
 است مرتب شود و سعی بلیست سه رساله بر پا کرد و در کسی معین آنجناب نبود و همه دایره فای دادند

اگر مردان ایشان آل عباس باشند پس البته بچختی بوقوع نیامد مگر یادگشتی وقتی را که چون کشاکشی نمایان
 میسبب دایبیت بروداده و امیر المومنین حضرت فاطمه را سپهر خویش ساخته در پناهنش ایستاد و تا آنکه صد بار
 از نماز برین انصار در آن کتاب مقاومت نیاوردند و در عین کشاکشی فاطمه بر زمین می افتادند و حسین
 را طفل بودند آنجا میگردیدند و این میدان چهارمی و معرکه آرای را اسابقا از کتب معتدله زنده چنانچه باید دید
 و دانستی پس شجاعت و شوق فاطمه را برابر حفظ و حراست جناب میر علی با حیات مخلوق و المقام محمود
 ندی نبود و هرگاه بر جناب سیده مصائب شددیده افتاد تا آنکه تازیانه را زدند و باز وی مبارک را شکستند
 حضرت امیر بر اصول این دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین شد اے آخر آنست الیه یسیر المصلح
 کالجالی الحسینی بجار الاوارغ فرنگی که هر چه مجتهد نویسند موجب تفضیح و تبیح این منجبت زیاده تر می شود و عاقبت
 یا اے الانصار و از آنجا که معمول مجتهدین جایجا در تالیفات همین است که در امثالین اشکالات
 حلال مشکلات را یا وسیع نمایند یا این الحیدر نشتی بان شود و مثل حصار سنگین چون دیوار آهین جلی گردد
 لاجرم ضرر و افتاد و مبتلات او و یحتمل مجبور و دانش دست نشین را از گردن بر آید که او مطابق تصریح
 آقای ایشان مجلسی هر قولی یقین از اعظم علماء المسلمین بوده مگر و مگر الله و الله خیر
 المکررین و آدمی بسیار خیر با وقت یا پس بر زبان می آید و در مشکل را باید که وقت مناسب و هوشت
 و نحو اس در قبال داشته باشد قدمای رفعت و قس که برود و کافیه نشین و ترک تجارت گرفتند
 و قوت عیار در هم و دیار از شیطان الطاق صراف مشهور فی الافاق مسلوب شد و آنرو
 تا ضیعت خارجیت و کفر جناب مرقضی العیاذ بالله میگردند اے مجتهد بیدار باش و سر از خواب
 تر کنش بر آید که هنوز توبه بارسد و العجب که جناب میر با وجود کثرت بنی هاشم و فرزندان شجاعت و متورشان
 و علوم لدنیة خود و نصب عفو فوری بین بدید بفرقه یحیی که س را علی ماسنه الاصول نیافت که در آنوقت
 و او اعانت بدین چنانچه از کلمه بوضوح میرسد که امام صادق نه با هم رسید و جناب میر عید با هم محتاج بود
 چه رسد که او را عدد عشره کامله کفایت میکرد و کما شرفنا بلکه تن و نادم طلاع الارض کما و لیکن قاضی علی بن
 علی صاحبی در مجالس المومنین چگونگی رسیدار شیعیان مخلص و معین صاحب در و دین بعد ازین هر که
 عقل سر سره دارد و میدباید که واضعین ایاد نمایند که تلاوت آیت اول لا اله الا الله که منید مدعایانست و بوجوه
 العلم به هو العباس المظهر من الادناس فانه العلم بنسب البنو سے صلوات الله علیه و آله و سلم حفیذ ائمه
 دار مناقب او حنفی در مقتل جناب سید الشهدا نیست و ولایت شیخ المفید از بهشتام که بنشیند و رون الرشید
 گردنش میزدند و قصد بسیار طویل است یعنی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و معنی العباس بن عبد المطلب
 ایما الناس اخطأونی فی عی العباس من ذروه و قد ذرونی و من اذو و قد ذلونی لعن الله من اذنی عی العباس
 او ظلمه او ظلم اهل بیته آیت دوم یعنی ان اولی الناس یشتم بربا می خود و دانست یعنی کسی که آنی غار علی را

که بمقتضای آن ملائکه مقربین نوشت پامال کند و بابت سید المرسلین را بدست جفا کاران بسیار در حق
کفر و ارعاد و آنهم تا وفات خیری از ایمان بطلور نیامد و مانند خائیان در وقت غضب حق سیده
مسار عالمیان نگریزد و چگونه او را القادوس سر او نیز بطاعت تواند و مرا فحشی الکلام در اسلام است
چه جای ایمان و امامت و دعوی حق خود بعد نوشتن فخر و دعوی دیگر گفته آید که در تفصیلش قفل سکوت
بر زبان قلم زده اند و این نیز از آنست که در دست استغفر الله ربی من الذنوب کما و اتوب الیه جعفر امام
ایا مرتکب چنین امور گشته بود که او را کذاب لقب دادند و پیوند او را رخصه نامی که پاک بر آیند و حال
دعوی امامت بعد از سفارش و وصیت نبویه صلی الله علیه و آله و سلم در حق اهل بیت عموما و خصوصا که بتواتر
معنوی در کتب قوم رسیده که معرفت مرار و تریا و تر از دعوی انصار شد که انبیا و ائمه کثرت و تنوع بود
که زیرا که مهاجرین از سبب وفات فارغ نخواهند شد و کفار مسلط خواهند گردید و نیز خبر همه بخطر و است
دینی مشغول گردند و این غمخیز بر گزشت در مثنی الکلام حاجتی با عاده ندارد یعنی انصار آنچه در اوقات
خاص بر زبان آوردند معلوم دینی مقتضی آن بود و در وقت گذشته بخلاف مقالات امام الان که بعد
از بیعت صدیق که مخالف مشهور و حج قواعد اسلام میکنند پیش دعوی اهل بیت ادعای انصاریت
خلافت معین شد بلکه در وقت عبار برای ان مهاجرین که کثرت ایشان را و فقر خاص هم فرمود که شکر از
جزیره عرب بر آنند نسبت بواجبین در اجازه و قد مثل من باشد و در فرستادن لشکر اسامه بن
و افر تقیر رسانید و احسان و حسن سلوک با اهل بیت من بجا آرید و قبل ازین ابشارت خلافت شما
رو بخندق با اهل اسلام عموما رسانید باز اجماع المومنین انصوحا فقیهین الصدیق با تعقیق الحمد لله
علی التوفیق بعد ازین پنج عبارات بنام نامی شیر دانی شاه مردان ار دادند با شش خط اصول کلمه ای مانند
و نظرا حادیت حضرت سرور کائنات بلکه مشهور است که ایشان را خداوند تعالی خوار افاد و اتوج الباقی بدارست و
مباحث کلامیه بظن بر نقش نمود و از ملا تقی در محدوده حساسه حال را انصاف آن که گویند اما متناهی است
من پس سعادیه که از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که اول حضرت آدم ابوالباقی است و اولاد او با جد و من
برین بر دوام الاموات بر ائمه علیهم السلام که در هر دو را بر جوان خود رب العالمین بدینا انداخت پس من
ایشان فتم نزع قول ابراهیم در حقیقت سبب نقش فبعد از تسلیم من متوجه بیست اگر تو را در این انصاف از صاحب
و تحقیق کردن سچم در رده و عنوان بدو کند و بفرموده ناخلف باشم اگر من بجای نفر و شمر و متوجه بشود که این
از حضرت ائمه متناهی است آنرا که بر اصول شیعه این است از اولاد اجداد و اجداد المومنین بدون شنیدن ابایی که از
بیان کرده اند پس لعمراه علم ایشان بجناب میر رسیده و المطلوب که از ایشان من معصومین اصحاب شنیدند و این
از امور حضرت امام رضا که کتاب خود را در بیان نوشتند و تمامی علمه ثامن کثرت پیغمبر میکشد و سلسله
با جناب منتهی میشود و لایب فید علی ای تقدیر مقید با حق و یقین است بلکه بر تقدیر ثامن زیاده و دست

که اصحاب میداشتند و الزام میدادند بشیعه در این بود و آنچه گفته که عبارت این ابی الحدید فیروز دلال است صریح بر این
 رضای آنحضرت بر مبعیت خلفای سه تنه دارد و فقر را در آنهم نظر نیست بلکه آنکه جناب امیر محمد باقر بن خاوری
 بر این چنین رب العالمین دانستند چنانچه بیخ بیلای و بلاغت و دلاله بر آن دارد و وقتیکه ادا مستشاره کرد که
 مناسب چیست که خود برای تفسیر و مقاتله شهریار ایران روم با شکوفه شرم حضرت امیر فرمود این من خدا
 و خدا و عده فتح و ظفر این دین ارشاد فرمود چنانچه سابقا مفضل و الشیخی پس علی از اهل نفاق کسی از
 مومنین تواند گفت که مبعیت امیر برین معنی که برین خلفا حرج بکنیم و در اطاعت بگوئیم که از قوانین مذهب
 و ملت است از آنکه دل نمود و معاذ الله من ذلک پس مزید ثواب هم برای جناب مرقضوی این چنین شمنان
 دوست نامتاراج بر دارند و هیچ عاقل نتواند که عمر خود درین طوفان بگذراند و بجزرت را که از سنن مرسلیه
 بود و متوالتش را به هیچ تفاسیر اندک که پایانی ندارد و از دست دادند این اسلحه ای داد و مولای پیر و پندار
 بدانست نزد ما تجویز و تحکیم و بجوی نمی آید و نایف که برای دنیا فراموش علمش نظر گرفت و بعد از آنکه
 پیروده از کمالش بر افتاد و دوم آنکه شایع مذکور چنانچه دانسته خدای عزوجل را و مبعیت کرد و در آغاز
 کتاب خود که مختار گردانید مفضل را برای ماست بلا فصل بر اسرار عباد و آن عین مصلحت بود پس
 جناب امیر اگر اراضی مصلحت نباشد باید که خلاف از عین مصلحت دانند و ذلک بعید عن ادب ارباب العقول
 قول الله و بعد از امیر خلیفه ثانی از احوال ملاک و این قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده
 غیر ازین نیست که خواستند که جناب مرقضوی را بهبات خلافت مشغول سازند تا عاقلان و اندوه نمانند
 و همیشه امور بنویسند و بجهت و نظام مملکت دینی حسب عاقلان و رسد که در میانه الطبع است
 به نقادان و انتشار کارش بر نمی آید و بخصوص مملکت دینی و دنیوی خفیه و دستان زبان که در
 عظم در پیش است و جدا از این از این معاشان واقع شد و در نه نشیاسته و اقرب از دین و ادب
 دین بگفته نمی ماند پس بعد از تکریم و تکفیل آنجناب بوعبیده امین است و در مقام خلافت و تخریب دست
 و فرمود که عنقریب به ایم و جهان فسیتم که وعده را بوفای رسانم پس مبعیت نمود و در مشاوریات او و مذکور
 داخل شد و در ظاهر است که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر سیدار و چنانچه قبل از آن آنچه گفته مطابق معین
 کتاب است و الله میداند که کشتن او را چه کار است و مستحق عقوبت است این بزرگان را صاحب باطن می آید و بگویند
 بعد از عهد و مشاق در قصه بر کرد و در نفاق حمل میکنند از سبب المرقضوی علی تفسیر و شرح حق را
 و آن منزه بر دغل پس بنیاد ما از صدق و صفا و اساس قصه بر سمع و با خود بگفتند و بگفتند عبارت
 کتاب مستطوره که از صاحب فتوحات است و طولانست و از لغات و محاورات عرب محلو و مشحون
 که شاید جناب محمد الزمانی در فهم و ادراک معانی آن روزی چند از عیش و کامرانی محمد و مومنان
 پس نظر به تحفیف کردن محنت از ایشان که غالباً از غایت آن لعل می آید و ذکر کردم عاقل را در بیان

مجتهد الزمانی که در غیض و غضب و نفوس و نگار بلاغت و بیان بسته غور و فکر در کل است که میگوید که
 دلالت صریح بر آنست که جناب امیر منکر از بیعت بودند پس صادقاً و بر او مثل سایر عرب که خلقت
 و نهایت عنایت ایشان از تیر که مجتهد الزمانی آثارش را دیدند و بقتضای سفاکت و انا قبت اندیش
 از انجایش غفلت تمامه در زیدند و کار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر میدارند و در جمیع امور که
 و دنیوی و استقام شود مثل دو کس اگر در امری گفتگو کنند و بالا و اسطیقا بتوسط و با مصالح از دنیا
 هر یک بپویندند و حق نشان چنین میتوان گفت اینم یاد ماخ که مر و آخر بین مبارک بنده ایست پس از
 جناب مجتهد الزمانی چنین خرافات میدریافت و او را هنوز خبری نیست گویند چندی از اجاب که
 اینهمای تیز رفتار سوار بودند بسوئے قصیده کرسی گذشتند و گفتیم که متواتر شنیده ایم که نوای آن اثر
 شنید در حاق و سفاکت دار و سباده انا را هم تاثیر کرد پس ستار بار از سر بار داشتند و کار قیاس
 بحد و کسی گفت اینچه حال است که بر بنده سر و بدن بخت گفتند سباده ادرین و درین و ستار بار از
 سر جدا شود گویند و جدید و گفت اثر حاق اینچنین ظاهر شد و هنوز نفهمیده که همیشه اسباب را و اندیشه
 و سر بر بنده بودند و این نوع است قول دیگرش که میگوید ترک محاربه و مقاتله آنحضرت یوم الدار ترک
 نمودن نماز جنازه اے آخره سبحان الله جواب بجهنم بیانات رفعة البشرح و بسط در کتب کلامیه مخصوصاً
 تحفه اثنا عشر بند کور و مشهور است مجتهد اگر در میدان بودی البته برای تکمیل مقام و استیلا
 مرام مذکور آن پرداخته و بر دو نقض آن خود را سبک و دش ساخته و لیکن شاید بچالش گذشت باشد
 که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی مکرر مقلد امام اعظم ابو حنیفه نوشته و در هر سائیدن
 این خدمت دین فردش و دنیا خر گردیده و استعدادی چنان نداشته که در روی صاحب تحفه
 قلم ببرد و در میدان مناظره اش جناب و قرار پذیرد پس کوه و الوند بر من خواهد افتاد و ازین
 دار و گیر و مصیبت رهاست مشکست پس مناسب همین میناید که بدون چون چرا زین و دایر گرد
 و بنده میگویم که قطع نظر از آنچه گفتیم در کتاب نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره ناچاری جناب مر لطف
 در مقاله اهل بلوسه قائلین ذی النورین مجیدی مذکور است که آنها محیط دایر نشان عمال باشند
 و انما مالک و اینها ملوک کردار یعنی اختیاری ندارند پس در چنین بے اختیاری این قیاسات
 را منتظم گردانیدن که از قوت مقاله و محاربه و نماز جنازه معلوم شد که عثمان را غاصب میدانستند
 از عجب است با بجمه چون حال بے اختیاری بد بخور رسیده بود چنین تفسیر یا کردن و تقضی خوش
 عند البطلان و انتق است پس هر کس تواند دانست که چون از جناب سبب صدور س این
 امور متر و ک مانند البته فعل انجناب سور و این قبل و قبال تواند بود و بخت شدت بلوی و ناچار
 این بزرگان خصوص جناب امیر المومنین و آنگاه بجهنم مستور یعنی ملوک از نهج البلاغت قبل

معلوم در آمد و در میان آن گشت و ایستادن شد و دیدن عمر قیوم خواهرش را میسر نیامد چنانچه مال و اموال
 او را کتب و تریقین یافته میشود و کفر و فحش و عین است که اهل حق صاف صاف نوشته و بر رفته و او را بهار
 و اینام دادند و بکار خود ویران کردند و بنام حضرات ائمه محفوظین و منع ساختند که چون از این شهر
 شنیدند که سنان و منافق فاروق این صلیت و قرابت اعرضه کلام گردانیده اند که در دست شنید
 و تماشایی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین دلیل شده بود که دختر نیک تر خود را بر پدر و بدین عار و ننگ
 زندگانی کند بلکه جیسے شمل شدالی آخر القصد و این حضرات علاج آن بدلت و خواری فرمود و بیچ
 صورت نه نیست زیرا که این حقیقت را از سکنه بدین و در راه امید که داشتند و محفوظین از حضرات ائمه
 که چون در میان آن شب و روز و زینا موسی ایشان آمد و رفت داشتند و قودهای پر و بال ایشان از این
 شان جدا شد و بر زمین حلی افتاد جمع میشد چنانچه در کتب اصول مرویست پس تدارک آن بدلت
 و عار و ننگ چگونه شد غرض که داد این سنانها که در سینن پاک مادر او را و شاد و لولایک نسبت کردند
 بچهره حقیر از که توان خواند با لجه چون حضرات حلال مشکلات دعوت است به تیر و میر بلایک کان سحر
 فاروق را مرغوب و منسخر ساختند و بعد از اینها سنانها که چند بنواختن جوش و زادی ابو کوثر و طغر
 و نیز در گشتند چنانچه فاروق داخل شدند و ان چون انجانه خویش بر و رفتند اسب و گوازی در عدت
 ششانه خان و در تندرست نام اعظم را فقه و ولایت و متقونست و همچنین واقعات دیگر متعلق بنمایا
 و چهار جناب میرزا ایشان را عالم تنها که تشریح و بسط آرایای نصیحت اگر در واقع سعد بن چهارده غور
 کرده شود واضح خواهد شد که توسط جن نجس کار قصد را تمام کردن کمان زار و نمودن نیز کار جناب
 پرتو میر است و پس کار دیگر گس که ملاکه و جن اچنان زیر فرمان خود و منسخر ساخته بودند چنانچه عالم ملاکه را
 حقه که کسی از آن مبارکش نمی تواند بر خود بیند و دیگر کاری گردیدن چنانچه رخصه این فانی را
 در منافق فرقه و بنایان رسانیدند و حقیقت این امر تقریبی است و درجه تحقیق نیست بیایات خصما
 و ابحازت مجلس گشت بنایان رسید و در اینچنان در اول وصف تو مانده ایم و در تقریر این امر
 عیب بی نظیر با اصول قوم بے میر آنکه چون جناب میر و دعوی خلافت از زمین و از بدین منوره
 شنید و دانست که او چنانچه از کار از امامت صدیقی مینماید از خلافت بلا فصل من نیز منکر است
 و اقله حدیث را هم دیده و دانسته با احوال بسیار و مدعی این خنده برای نفس خویش است پس
 آنجناب را و تر بجو شنید و بکسی از جنابان اشاره فرمود تا کارش به تیرے تمام کرد و در اصول مایه
 سجدت کفرش منصوص نیست که بر اسے تعیم آن چنین مضمون است که تو امر رسانیده اند که بر کسی از خود
 امام دعوی امامت نماید کافیه است اگر چه کما طے و علوی و محوری است چنانچه از کلمے میگذرد
 و تعین صدوقین و شیعین مثل رابعه الهار و دشمن است المختصر این تیر و بدین امر عمل شایعین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست و از مودیات اینمنی آنکه سید مرتضی صاف صاف
 گفته که او رجوع از دعوی خود کرده و افسوس که مجتهد متفکر را دیده و ندانست عیب این مجتهدات نمود
 طرفه ترا که حدیث الامامین قریش را که انصاری می نیاختند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حال آنکه
 در آنوقت کلام صدیق متوجه بانصار بود و کسی از ان انصار نگفت که برین حدیث اعتقاد نتوان کرد
 پس حدیث لائق برج و قبح نبود و معذرتی پیش از شیخ المصنف نیز موجود است و در ترجمه این حدیث
 که خود از تصحیح مجتهد در نقل حدیث اثنا عشریه امیرنمیه ردایا است کلام من قریش پس چون آنکه محصور
 شدند و در دوازده پس لایقه در صحبت آن که از قریش اند کلامی نماید که لایق در این بحث در سابق
 گذشت معلوم نیست که دیده و دانسته این شتالغ از و بعد و رمی آید یا آنکه در وقت تصنیف سم
 ریش در دست دیگری دارد و ادعا و در این مباحث را موجب الطاب انستم و در تطویل کرده و پیش
 ابل هند است آمد که با دین لکلون می بریزد و در حقیقت انجیل آن که سنی بود بر این رانسته
 تواند گفت که پناهی صدیق به بیان انجیدیت دعوی انصار بحال ردوی و آسانی از اینجی
 مذاحقه و قصیبات سبق از میدان مناظره در بوده بخنیکه کسی را جمال انکار نماند جناب انصاری
 تیر را دبلانغت داده که چون حضرت پیغمبر که در و قبل از وفات فرموده که واسطه است را
 باید بر انصار من رحمت و شفقت بفرمایم رسانیدن و بحسب احسان کردن و از سیکلین تجاوز نمود
 و اگر شتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفرمودی و لیکن
 فرق اینست که این تقریر بعد از ملاحظه و معیتهای شریف در باره حسن سلوک احسان پس
 امانیت طاهرین منتقل به بخلاف تقریر صدره حق که لایحه که العواصف ملائزله العواصف و واجب
 که بحسب کبر ایست مجتهد الزمانی را اینم یاد ماند که بعد از صد و چهلین کفر شدید از سعید بن عباد و او
 لائق رحم و عطف و مانند طر فدراری او بدین الفاظ نمودن معاذ الله بر اصولی زنده خبر از ان
 بلطه میدهند با یمنی که چون جد علمای مجتهدانیز مدعی امامت خویش گردید و پی آن حق برادر را
 خود را انداد و مکان اقامت را نیز خصم کرد و مستعد جنگ و پرخاش شد و جناب مجتهد از جهت
 مذکور در ضد و طر فدراری او افتادند و بعضی کذاب قرمن حرم و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
 تو اب یا در دندیل بین بزرگان نیز همان طور محل شفقت و عطف گردانید و یاد ماند که لازم آمد در
 هر دو مقام صاحبیت ذلک هو الخسائی ان المؤمن و مودیان یعنی است آنچه مفسرین و متکلمین شیعه
 مثل این بخش یعنی شیخ علی ادرابا موری یاد کرده که از ان واضح میگردد که او برادر جبرائیل بن ابی
 سلو است یعنی رئیس المنافقین برای نفیس قرار کرد که حقتالی بر اسس نشان لفظ حبس کتاب
 خود آورده که برای نیز بر یاد کرده بهر حال طر فدراری سعید بن عباد و در دانه شیعه بدر آورده

اولاً در مورد داخل نمودن و بهم لایق بودن بعد از این اگر جناب مجتهد عقل رسا فکر فرمایند شاید اینست
 ان وصاف را برای جناب میر در مقابل این عباد و همیشه در کسبی آن از اهل سنت کلامی بنیک و دیگر
 بقول حافظ در جوابات پرسید که بسیار گماست اگر افاضان است جناب امیر خلافت بلا فصل است
 این از حیثات این سیاست است اگر آید که در گذر و ناهجین و انصار کی راضی شدند به این استی
 دلالتی ندارد و آری که در آن شرک خلفا باشند و در فقه میگویند برای نام عهد نیست و او صافش منطبق
 بر جناب میر میشود و بر اصول منافقین کمالی نمی رود و در معنی شک نیست که اگر جناب میر شرک است مات میسر
 و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بمقام و تشارک است البته سخت مشکل حل فتاوی و پس از آنکه
 خود میگوید که ضرر بود البته البسته ابو بکر صدیق ابو عبد و برابر روایات معلوم فرستاد و چنین تقریر را در میان
 آمد که قبول کردن بیعت و شرک و ذیل بودن آنجناب در آن ضرر افتاد با بارج عالی و مشروبات شکر
 حاضرند و در هر جهاد و شرک گشتند و از آنجا که صاحب مواقع نیز تصریح کرده و ثبات نمود و رجوع سعادت
 البته نمودست فراق و تفرق و محرمی از ثواب رفت و گذشته و بتوفیق این مردی خیر یک این مشروبات شد
 و از فرستادن این است نیز آشکار شد که جناب میر از میان و در استحقاق صدیق و اخصار آن مددات خود
 کلامی نبود بعد از این مجتهد میزد که کلام عجیب مصیب بی عباد است مگر قالیفات سید نصر تقی را هم زید
 که مثل این تقریر سخن تکلیف است همچنین سائل فرزند که مجتهد در اصطلاح آن شرک است و در نسبت که در این است
 بقول است خلفا عن سلفا که در ملازم قریب و قالی نگارند و مالاد و داعی مقتضی نقل بود و در اقلیس فلیس
 طریقه تر آنکه در این ادباق لفظ عدم رضا بر جا دیده میشود و چنان دانم که این مقول نیز مثل مقول است
 که طوطی و تشارک حکایت اینها بنده تحقیقش بی نمی برندی حال آدمی مختلف است وقت تردد و جالب
 دیگر است و وقت اذعان و اطمینان حالت دیگر شعبر اگر در دیش بزجالتی بهانه
 سزوست از دواعی الم بر نشاندن و فیکف در زبان طوق است و مساب و منیق و غیر
 و بعد از غور و تأمل میگویم و هست چنانکه صدیق ملتقی داد و در جناب میر بهر سعاد خود در فوق افرو و در ملازم
 خود و شرک حمانا شد و عین معلومت دانست و اگر حالت دائمی معتبر نباشد و حالت او بر قرار ماند که نسبت
 آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نماند و در هم توفیق از جهان بر خیز پس از کان بعدا میمند
 که سابقه در بت پرستی مشغول بودند و بشری فرزند و مستی میکرد و در مقتضای همین ایشان از جامی و بعد
 الله بهر مدتها مبتلا گردیدند و اعتراف علمای نشان بر کتب تنقید مثل سنخ و غیره استاد میر و بقا معلوم
 چگونه مومنین باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقول مذکور هاشم طوطی از حقیقت حال بجهت میباشند
 متوجه نشود که این چگونه متوجه شوند که از بر است ایشان کمال نقصان است زیرا که اصول کافی امام احمد
 ایشان را بآب کرانه التوقیب دلاله بر آن دارد که بماوراء اعتقاد آنکه هم جاری و ساسه بود

بر که خواهد مردان جمعی فرماید پس امیر المومنین اگر شکایت برادرانه تقدیر کرد و از آن حالت دائمی نتوان گفت
چنین حالات از اطفال و جوانان معدوم نیاید و از مجتهدین دیده میشود و بعضا برین تقدیر قیاسا
دیگرست که صاحب فہم و ادراک بحیرات آن پی میبرد و بعضا در تقدیر مجتهد با وجود بداهت مقدمات اول
محبوب معیبت لفظ عدم ظهور بنظر محرم آید و قبل ازین انکار و دلیل اساب و دیگرانند که در سابق مستیصال
آن چنانچه باید و توقع آمد و تنگی یب و بر یکسان بطور رسد پس از چنین مفوات غیر از سوائی او را چنانکه
باشد بلکه بعد از وضعی متانت کلام محیب در هر جا از لفظ مذکور هر کس می خندد و من نیز شرط اول است
یا تو میگویدیم: تو خواه از سخنم بگریز خواه ملال: و ذکر عبد اللہ بن سبا که بر زبان قلم محیب مدبر و خوش
پیرامون خاطرش صورت نمی بندد که بر تصریح امام المتقین مجتهدین در کتاب مختار حاصل الاصول در
را ادا احداث کرده یعنی خلافت بلا فصل و تبرائے اصل بلکه خلاف عقل و نقل و بر مبنی و امر اساس
در سبب شیعہ است کما لا یخفی پس ذکرش برای آنست که تا بداند که جناب میران سطر و در باب تلامذہ اش که است
آمدند و خاکستر گردانید و فتنه کشید و بزرگی فرموده بود که پشت از تازیانه بر سفضل خود و خواهر و از و می بزد
دیگر میگریخت پس عیان شد که او را بسبب احداث رفع و دعوی نبوت از برای ذات محمد الوہیت از
برای امیر المومنین مسبوخت و چراغ هدایت فراراه ایمان بغیر دخت پس چون بنوا اقد مجتهد از کتاب
خود یاد می آید و نقش بران سطر و دیسوز و در هر خیمه بخوابد جنبه کند و لیکن عنان تالاک از دستش میرود
امر واقعی اینست که جناب امیر اگر مجتهد را بسبب است او را نیز مثل این از رجعت تکفیر اصحاب و اضلال
غلو مسبوخت و لیکن با اینهمه و قتل شکرینات و احراق اہل حدیثات انجناب بزم مجتهد در خلافت خود
تقدیر کار می است و فائده محیب ازین بیانات پر ظاہر است که مجتهد خفاش طینت از دیدنش کوبان
و بیزاری که نسبت ابن سبا ظاہر میشود و از مجتهدین مایه بران و توفیق نمائند که خوف و تقصد مرکب آن
میشوند و این نسبت ادلی است ببداهت اعلی از نسبت آن جناب مرقضوی چنانچه از کلام مجتهد خود
عیان میشود و در ہم از اکابرند همیشه که تقدیر انجناب میرم در عین خلافتش نیز در بیع ندارد پس بر
جند مجتهد و در الغت کند و حال در و نش اعمال السر و العلن میداند که ناعقبہم نفاقا فی قلوبہم
الی یوم یلقونہم و غنی ملک مجتهد الزمانی درین صنف از تشیید البانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست
قول غلطی که از قول در مواقع محقر مذکور است و دخل علیہ بعض اصحاب فقال لہ قاتلہم
چنانکه قاتل لربک انسا لک عن تولیہ عمر علینا و قد تری غلطی الخ غنی نمائند که در بعض روایت است
این تصریح واقع است باینکه ظہر این کلام از خلیفہ اول گفته لیکن فاضل عسقلانی در نیتقام اجمال
و ایام در نیتقام مناسب دیده چنانکه بنابر مذہبشان اصحاب ہمہ عدول مذالبت در غلطت خلیفہ ثانی
اشتباہی نیست و مویدا یعنی آن استیکہ همین سفاضل در همین کتاب است کرده که خلیفہ ثانی در اول خطبه

که خوانده و نموده بود تا آنکه انی شریع علیسی وانی بخیل مصطفی الحسین اگر مقتضای رعایت اسمانی کانونم و دیگر
 چندیم رتبه بر کسی افتد ابطو که از عتبه و بیشتر بود و اسمانی دیگر که قائل قول مذکور شده و نموده و لفظ قطره
 علیه نظیر آن آری تیر زبانی و دقت و فاشتم مستحق قیاب تواند شد و در وقت کمال انی علی صاحب الامر
 منه لاعتقاد رتبه سخنان البتة معتبر و شرم نمی آید که عمر شریف مسالین مباحث کلامیه بگذرد و قبل از وقتیکه بقیه
 کتاب آئینه حق نماید انساب ملا یحیی و مرزا غفرل خاقل فیض آبادی را بر اینم ترانگیختند و کتابت این وقت
 نیامد و در عباراتش جزو ششم اینهمه بلکه ملکه زانی را بمان مشتق و عبارت مشابهتی که چهارم شوق علیان را در گذارند
 تا امر و در حقیقت نوشتن عبارت فارسی را حاصل نشد و بنا حسب توجه در اینجا من طعنه از و در اینجا بطور نمونه
 همراه جوابش در مقالات سابقه البتة در همین در ساله که جزوی چند پیش نیست اینجا و با هم پیش آمد که
 اگر بیانش کنم البتة المثال مکتب از چند پیش قاده خواند که چون این بجهتانی لفظی است بوجه سابق
 اشاره بدان کرده ام مثل مدعای پر دارم و بطور لطیفه میگویم که فرستادن این استانی ای ابو سعید این
 المراح شاید مشغولین نگذاشته باشد که گفته اندست در شتی و در می هم در به دست چو در گزاف که که توجع فرمود
 معذرا گوشت گزین حضرت امیر احتمالات داشت تا معلوم شود که از جهت هم استحقاقی با او بود دیگر آنکه
 که لغیر فرستادن او عینه عیانتی که هرگز ازین جهت نبود که کثرت میبست پس تبارک آن چنانچه باید بعمل آید
 تا در مقام داخل شد و دانست که عم دین خوردن بهتر است و بسبب کثرت قلوب نه انما که میبست
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون پای انصاف در میان باشد او کیست که غفلت از او بعد در میان
 باید و بیشتر انصاف را با استغاده که رفتن و داد عدل و انصاف داد آن که فرود یک جناب سید
 خطاهای درشت با عرفت ملا یحیی مجلسی علیه ما علیه با جناب سید و میا غفور و مودمان چنین هم در وقت
 شده و مثل فانیان در خانه که خجسته نایب عصمت که از آیت تفسیر هم سید و اخلاق عظیم که بفرقه شرف حاصل
 شده بود و غفلتی او دینا نه حال آنکه از سبب نسیان هم نموده بود و دیگر چه نواقص گفت و اگر آنجا امیر نیز در چنین بیات معذرا
 غیض و غفلت میشد و چنانچه در مقدمه غسل خواستند که بر میان حضرت را تلخ کام کنند و از آنجا که در وقت در
 کافی الا خلاق انما شرف و آنکه درین عبارت عاشا که چنین الفاظ در میان مذکور است بر که جواب بکتاب که
 تأیید کیا بد که با کلام جناب سید که با نایب قیاس و نبوت بر سید و رسید انی تقسیم اجازت نیز درین خبر ملاحظه کرده است
 و حاجتی نماد که بار بار گویم ولیکن چه توان کرد که در طلبی از انی استیلا انی بلیم پس با میگویم که البتة در دست
 فاروقی که بر بنی و دقیق و بریه منوره که شریف در دست او بود و در سناک بود و در ولیکن جواب و نفس این
 که در عتق از انی و درستی اختیار و در آنکه حکامی اسلام در حق او گفتند و در دنیا و در صدق و در صدق و در صدق
 مستند است چه مصنف بزرگان این بوده اند بلکه باز در دستان چنین بوده اند و تا نافع کند بنویسند که درین
 بنید شایع بر میوه سبز زمین و و تمامی اصحاب سیرت فاروقی را می ستودند و از محمد بنده که از اصول معتبره و

دین و انصاف مثل مدول کلینی نیز این مجاهدات نفساً و اتباع اخلاق رسول نیز خانی چنان ظاهر است
 که هرگاه جناب سید و عالم زهر علیهما التحية و التنا با خیر تلامذین نوبت رسانیدند فاروق سفر و وادخت
 و حرفی خبر آموخته و قنای بر زبان نیار و در وقتیکه نه چنان آهنگبازان همراهی با قلم تشریف و در سبزه
 خطبه بلین خیان اشافرو که هیچ از بحر حقیقی بر غنای و قیقه فرو گذار داشت مجلس بطول کشید پس عقل کل
 صاحبزین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه و آله الصلوة و السلام با نشاند و فاروق در غایت
 حاضر نباشد و این ازین قبیل باشد که گویند در واقعه قرطاس تحلی که جناب میر معاصر نباشد چون ندیده این تفسیر
 بر بعضی وجود طعن مذکور حاضر خواهد شد بالجمله عمر حاضر بود هیچ دقیقه پراشتد حالانکه از اطراف دقیقه از تفسیر
 و تفسیر باقی ماند اینک شنیدی من حیث الزام گفتیم علی الشریعت علیه و رزق و فیترا نظیه مذکوره و انکار
 بر اصول فریقین هیچ ریختگی نیست کافی المقتبی اگر این خبریات را بر شمارم عمر بپایان رسد و در تمام
 و عجب عجاب آنکه جناب مجتهد جواب صدیق را نقل نکردند و سخن را بجمیل گذارند و در عبارت فاضل حلا
 عسکری تا خسته زدند و سری نمیدانند گفتند که مکتب اجمال شد و این امر که است مجتهد جل میکانم که تر و دو دسته
 جدا نیست مع ما را با این گنجی و هیچیک از آن نبود و مقصود آن بود که حاصل آن نیز نقل کند گویا مقتضای افرا
 مؤمن اشراقی بود که از جناب صدیق و مصفا صد در یافت یعنی آنچه بگذاختم از اخلاق حمیده و انتظامات
 خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقیقتی عدل و داد را دوست میدارد و ظلم و جور را بدو بر باد
 محامض شطرنج آثار الفاروق تا آنکه از صاحبزین انصار است حقیقی حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
 از رو داشتند که انکه متاخرین بر آثار اقدام شمعین بر زمین و این امور از متواتر است و یار از آن نیز در مقام
 سابقه بسبب و وضع رسید و آنهم دلیل بر کمال ایمان است مذکور است که هرگاه از آغاز تا انجام نیاید و تر
 پس حضرت یا فتد میرت او را درخواستند و در دیادلی ذی التورین نید الوصف بود هرگاه از حال فاروق
 دانسته نباید در معنی بخشنه کردن لطافت و در می صدیق فطانت و خشونت طر دتی هر دو بجای خود بود که از
 التبیانات این بزرگان مذکور در احادیث به ثبوت رسیده جایگاه شاکست شمعین حضرت ابراهیم فروع
 علیها السلام در مخرج آن آمد و مفسرین فریقین بزرگان رطب اللسان گشته اند این امور را در افادات
 طبری و کاشانی باید دید و در این باب نیز بزرگان در میزان فراست باید سنجید و فرغش تایش و توصیف هر یک
 بر پلهی خود می نشیند و زینار ترمی و در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه الح محمول و بر استوار
 فاعوذ بالله ان الکی من انما جلیل و در نه ای جمله بود و نیست بگر بخت بالغه الهی که از آن صاف پیدا است که
 سنافات با عدل ندارد و در فکر خطبه فاروقی ظهور حجت الهی بعنوان دیگر است که آن تواضع و فروتنی باشد
 و هم اجابت دعای او چنانچه سر میخورد اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد حتی که در انجا هم فاعوذ
 عن کا بر هم دیدم آنچه بر دیادلی در سخاوت او اول دلیل تواند شد و در معنی شکلی که هر که اقتدا بصحاب نماید

بزرگوار است مستور در قرآن مجید بزرگوار است ایشان خداوند الهی و جنت عدن و فرود مس جگر قرآن
 که فرمود چنانچه نگارای تفسیر مجمع البیان بر سیاقی که مذکور شد و لیکن بدو عیب جویا یقین تا البیان شایع
 پس رافضی و خارجی هر دو ازین جهت در حق قطعاً و یقیناً کنند که قیاس شیئت اساس عاید و نقد
 تا شناس بدانند که کسی بلا حمله اجداد و پیش مناقب اهل بیت طایفه این که یقین و اکتان بر آن دارد که هر کس
 ایشان کند بدون سمع و بر البتة او بهد سبب یقینی بعد ازین آنکه جناب لایمابا بدان و صاف بتیام
 که جناب سید ذوالنور از آن جناب بمان ستوده و بویار با مال کردن با غلطی را با و از آخر ذلک مالا تعدد
 پس باید که از برای و سبب حصول درجات عالی که در این پیر با مال را فتنه و تشنگانی بر سر است اما می
 نشانیدند و الاقناع یعنی هر کس که بر کسبی تسلط گردانید که اطفال در آن خوانند لا حول و لا قوة الا بالله العظیم
 حق است که در حدیث مصرع و لا است بدوی که یک چرخ دارد و سیاهان است جناب میرزا المومنین
 حدیث تقرر بفضل خویش بر شیخین که برین بزرگان مبارک شد و فقر آن یکو ششش بخونید حکم توبه بعلت
 بر ملا بگویند سبب متنازع آن بودی بسیاری از ملا و دانشمندان را که سرگردانند با اینهمه عجز و تردید
 خود را ترک گیر و در سفاهت ترقی نمود که باز عدم رضای امامین ایجاد و طغولیت ایشان که میکند احکام
 ایجاد و جناب میرزا چنانچه شیخ المشایخ یعنی صدوق الکوثر و علی الشیرازی بطهران می آرد که ایشان
 مقتضای طفولیت خویش گفتند که این منبر پرست که در وقت رسولی اصلی الله علیه و سلم صفوف را دیده
 بر دوش مبارکش سوار شدند و حاشا که این حرکات تعلیم من باشد و دشمن تصدیق کردند و اصحاب و مشاوش
 گفتند و تصدیق کلام مر تقوی نمودند پس مطلع صاف شد و محمد بنو یکد رست که نام حضرت فاطمه ذکر میکنند
 حال آنکه حضرت زهرا در واقعه فدک امنیت داشتند و نمودند و باز در نیاب گفتگو نمودند و مولایین
 طبرستان هر یک که کرد که او بکر حقوق هر کسی ساند و جناب سید را منی شده و این منیم که استعجز در شرح کلام
 امیر المومنین حیدر بعد از امیر و این منی از آغازش که حق اتم گفت و می خواهم که چنین فاد و نمود البتة
 علمای فریقین از کتاب خطب نمودند پس خطب علمای رافضیه برین که اقرار آدمی بر نفس خود و سبب است لوی
 نفس اماره و الی غیر ذلک ماصیار منعدلاً قاطبی شمی من الله و در قطعاً جای ذکر حضرت سلمان ابو و در
 برتر آن که حضرت عمار که چون امام صادق و در ط صحابا بیان نمودیم غار بزرگان مقدس جاری کرد و ادای
 نکرد و خوش کردی و جناب امام هدایت نمودند و ما مدح و من این نظر اجداد و بلکه با فی نص و بفرمود
 بهر حال محبت خود و فروشن واقعات را چنانچه باید که نسکند و نزد عقلاً مبتلا بفضیلت افزون میگردد و درینست
 که این مردم اگر از انار کان باشد لیکن درین کتاب میرنده از فتنه انگیزی ایشان بر افتاد و کما در مشرق و جاد
 عباده در کتب علی رضی الله تعالی عنده بوده که حضرت خورشید در واقعه افک تعبیر افکین و از واد و از واد
 پس که سید عین مست بر آن خواهد بود و سبب در دست بر مردم و بر مردم محدث نهیب شده را یاد کردن

تا این خیر دان که در دانش که فدا شد زنده حقیقت خویش را فراموش نسازد بحکم العجب که بهر چه در این دنیا
 و اهل سنت را که بر حدیث این محرمات نکوشند نفس می کنند لفظ خسران الی طلاق می نماید و حال حدیث
 مذکور نویسنده که خاتم الانبیا را بهر چه ملائمه افشا گسترده و اندک و اندک گسترده و اندک و اندک گسترده و اندک و اندک
 و فوئی که با اهل حق باشد که رفته در نکوشش حدیث دل طریق صدق و صفا برگزیده و علی آثار خود
 بنا بر و الا وید فاضل محیی ایام خود و مرعی است جناب مجتهد الزمانی از راه کور می گویا اعلی اصل از آن
 در نه چگونگی بخیر توان کرد که اصول کلینی هم نبیند و این مورد را یا و فرمایند که طفلان هم شب روز در کتب
 مثل تراجم مجلسی غریبه باشد یا نه بدین است که حدیث مذکور در مقامات سابقه متعلقا نشانی
 و امکن مقام ضرورت را باز نشان هم کلینی در کتاب یک پیه و بین حدیث و انفسه ثابت که ملاقات زیاده
 سکا تیب بسیار از اهل کوفه همراه داشت امام باقر رسید که نیمه جوابات مکتوب است یا ابتدا نوشتند
 سر سو د ابتدا اگر دند که حق مارا می اندازد و حال عسرت و بلاهای مامی نشوند امام فرمود و فرمود و فرمود و فرمود
 در نه مبتدا شوی پس غضب کرد و فرمود گفت آنکس امام نیست که در خانه نشیند و در پرده باشد و در کتاب
 در بهاد و بلکه امام کسی که مجاهد باشد و واقع شود از رعیت پس که گوید که فرید دعوی امامت نکرد
 متقدم امامت برادر بود و البته او سحره افاق و کاسه پس شیطان الطاعت بسبب آنکه خروج اولاد
 زمین کلمات و امتناع او از مواظبت مبتلا گشتن و در کینه و رخصه از اجا عیانت پس مجتهد و علی بن
 مردم را فقه میا بدو انیمه کتب را می بیند و باز مدعی میشود که فاضل مجیب آنچه نوشته بی دلیل است
 علی ایضا و باین کو خاتمه مواظبت امام را میزاید و دید که دلالت بر کمال سفاکت این بیدین معجزی یقین دارد
 اعدو بالت من امام حنبل عرق قهنگان تابع فیه اعلم من المتبع اترید یا خی عن یلیه قوم کفر ابایات
 و حصوا رسول و ابغوا ابوهم فیریدی من التوا دعوا الخ لانه بلا بران من التوا دعوا من سوله و افندک
 یا خی ان یکون عند المطلب بالک مستقیم از فضت عنه و رسالت و سوعه تم قال الله بنادین من تنک
 سرنا و حجتا قضا و انشی مرنا و نسبنا الی غیره و اذ قال فینا لم نقله فی انفسنا بعد ازین سید که دلم جوش میزند
 که تمامی حدیث ربانی اختصا نویم و فائده بر هر لفظ بیان میکنم تا عامه هر چه بدانند که هر چه رفته ام و فرستاده و مجتهد پیر
 اگر اهی میکند و زید را مدعی امامت و خلافت بر اصول خود نمیداند و معتقد انیمه است که زید شهیدنا امام باقر
 و صادق بوده است بر اصول آن قوم و لو م چنین خلافت است که یا یانی ندارد و بر هر لفظ امام باقر فقیه
 و معقول است و ازینجا است که امام الا که مخمین این فادات ادبیایی الطویل الی لیل آورده که تفرقه میکنند
 امام حق و امام مبطل پس البته زید را الله یدعون الکنا بر اصول و جالی خند و پیر مجتهد در ایامه حق است

آنچه حاصلش نیست که اگر روایات کافی کلینی بنی باشد زیرا ما به بالملکست و قبل ازین ما را گفته اند که
 این بزرگ که سرزمین را فاشین کرد قاتل آنکه شده عداوت خطا و تکلیف که دعوی امامست چمن نمود و امامست
 از انکه شد خصوصاً حضرت امام باقر علیه السلام را باقی بماند و اسل این بیان است که متکبر کی باز از انکه متکبر
 ثابت قفسه معنی قصید میگویم که بر هر قول و هر نظر و قرائت و تفسیر و لیکن این طرز دین و جمعی از اصحاب این طرز
 کلام فلانی که طول بسیار دارد و لطایف بی شمار و ازینهم از آفات انجام پس هر قدر ضرورت اقتضا نماید
 زیرا که طور استنباط آنکه امام جاسی طلبه علوم را خوانند و اسلام علی من البقیع الکما قول الله سبحانه و تعالی
 ملقب بیدر الدین الخ اقوال چون بحیث کلینی که بنید و بین الله حجت بالله الله است مراعات آنکه امام
 امام محمد باقر رضی الله عنهما از حضرت زید برآمد و برستی امام امر از زید دیگر بدین روایات التکلیف کردن
 عقل و فراست نیست اگر قدر ترجمه روایت حدیث کلینی از کتب محمد بنین بر کتب امام یا انش نظر نمی آید
 تکلیف که پذیرش بر دهنه قافی در این معنی ما آنچه گفته بود اما التشریح در دو مقام و تفسیر می آید و یک کلام
 پذیر خود که تعلیم ادعالم شده و بر سر نهادن شسته کان لم یکن پیش از زید بن امامست حضرت ابو جعفر
 میرا چه غازی فاش کرده و صراحت از انکه گفته ادا امامست امام صادق (علیه السلام) اگر اقرار تواند کرد و این امر به امامست
 با آنچه محمد بن حنفیه و برودی حضرت سید الساجدین بر اصول رفقه گفت آنچه حاصلش این میرسد که پیش ازین
 که ما وصف حدیث من دعوی امامست و برودی من کلینی آمدی و بر پذیرش او غیر ذلک است چنان که غایب مانی ایست
 آنکه زید بر او را زاده خود را بقیه مجتهد مسائل حلال و حرام داشت و تشریح کلام فیه و مقام میرسد که چنانکه
 در خلافت خود و چونک معین بر او و در هر ان کس از لشکر خلیفه بنی هاشم بکشد و بقیه بیان دوی
 و احکام از دست نگذار و پس از چه پیش از زید شهید با وصف بجز که اراعی مقابل علی بن محمد و انکه بقیه
 چه عجب که امام حیرت خواهد بود مجتهد خود را موثق با اصل خود را پیش از زید که در پی میرسد و در حدیث کلینی
 تقدیر اسلام امام الله المومنین علو شأنه کما لعل در روایت ابن بابویه مع جبل لما خذوا التقریر من بابی کلینی
 اهل الاخبار و الاحادیث بطرفه ترا که در خانه عبارت این فقره هم در راه ساخته ما زید را زید و در حدیث کلینی
 در کافی بطریق تمام آمده ثابت کرده و بنی هاشم بیدرستی بوی از کذب اقرار از ان بدایع عقلا میرسد که تفسیر
 آن در ضربت حیدر یافته شود چنانکه در حقیر بر زبان تو عیال یعنی بقر شاه گفته که حنفیه حال امام خود را نیک میدانند
 و امامیه حال بر خویش را نیک میدانند پس بدید آنچه در حال زید شهید ضبط کرده اند که قطعا و یقیناً بشه شریع خروج فرمود
 و معتقد امامست خویش بود و هر کس در پرده نشیند و جدا را ترک کند و بنده گان خلیفه را بدست خلیفه بسیار در نهان
 او بر گزار امام نیست عین تحقیق لا یشوبه شی من التشکیک اگر اندک غور و امان من عبارت که از هیچ المقل نظر
 یکی بر اهل فراست مفید است و برای رفقه سخت مضرت دارد زیرا که شامل است بر اوصاف برگزیده و مدارج بنید
 آید زید در حقیقه فی الجمله در ظاهر است که چنین معنی و بقیه صاحب تفسیر ما را المعروف ما هی عن الشک و چنانکه در روایت

در هر کسی که از تو اندک در انکساره در سر که شهادت حال آنکه قطعا و یقینا ثابت است که آن بزرگوار در مقام
 از بیم و بترس و پشیمانیان یا امید را ببقی ملقب ساخته که با امر و زوال لغت بر پیشانی خود دارند یعنی داغ
 رفیق که قوم مذکور پیش از آنکه شکایت لغتیش میکردند چنانچه از جمیع البحرین بهم سخت و منوح دارد و سابق
 الغیاب الغل و الحمد لله که در بیان مدائح زید شهید از علم بن الحکم الملکوت عارفی لفظی بزرگوار یعنی امر بالمعروف و
 عمل بالمعروف و حقیقت دلائل بر مدح امام است و در وجه جاد است از ذرات امام است که بر حصول قصد امام است
 ازین دولت محرم مانده اند حقیقه زهر که پیر و امیر المومنین بود و داند و گفتار ایان که حرقی است از زمین و در دلو
 باین زمان است و هدایت پس از چند روزه از ان احتیاطات خود لیکن محبت باله آئی از زبان فقیهان اختیار نمی آید
 ذلک تقدیر الی غیر ای القیامه صفا سلب مذکور از امام الامام غائب الدار بر ظاهر است معذرا سر سوم همین بود
 که امام در بیان احکام شرعیه بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی عمل می آوردند چنانچه از کتاب عالم عظم اول و مائت شمس
 بالمعروف والنهی عن المنکر که گاه داشته باشد خلاف زید شهید مجاهدی بسبیل الله در هر گاه حال آنکه عرفان
 و مخالفان را رقیب است پس التباس است به هم از اهل خود بسیار بعید و تاویل علیل است تا در حقیقت را
 که اهل من التمسین ابین من الامس و چگونه توان گذاشت و این امر خود را طعن لایح بجهت بیایم هم عیاست آید
 و بصیت پس از هر کسی باشد پس بسبب عیاستش عین علامت خود را یکی است کمالا و بعد از انقیادش
 فی اعصابا چگونه دلائل بر آن دارد که آن بزرگ معتقد امام است بر او خود بود و چه جای بر او زاده و قول الله
 و قاضی نور الله محمد بن الحسن المومنین الخ قول تخاصی و طلبوق عوج بن عوق پس الله بنور بنیت
 خود که بار بار دانستی نیز بر آن که هر چه از مقدار هم از ستار خیرین سلطانی خلف بسوی مذمت تیش کشیده تا بعد از این
 بند دلبست صورت سنادر در بر دمی اهل درست کند و داند است که امیر المومنین بارها فرموده آنچه دلائل
 و اگر قریب اهل مکه مدعی نمی ماند اول و بالشیخ الشخص افتد الحمد لله که خود علمای رفته او را مقصری کتاب
 پیدا شد و جای که شیعه تراش لقب و گذاشتند هر که خواهد تا لایفات برادران منین از صورتی منوی بر بند
 بلکه هر عاقل بنور عقل اتبعی بسیار بد حاجت نظر هم نیست پس در جواب التوبان یک گفت که ای خیر و منور از انجا و کا
 با انهم که دیدن می بیند نیافتی که او را کی معرفت امام است بر او زاده خویش نمیدانند که صریح انکار امام است و حضرت امام
 و الدیاجدش بر اخراجات و محذرات رفته فرموده العجب این تیره درون که زبان امام صادق اینست نظر
 دارد و نمیدانند که چنینکه انتقالات در میان آنکه که حاجب عاقد اندر دو کافی نقشه الاسلام بر آن گواهی است البته
 جناب سید الساجدین بودند و ان اشکار صریح است از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنه و چگونه عقل
 تجویز کند بقول پیر دهنانی او را موارم و غیر که بدید جناب پاپ امامت مخالف طور پیر بزرگوار باشد و اگر
 خواهد که منزل مقصود پی برد با دنی غور تو اندر سید که حضرت امام حسین تنبیه که حال عم و بنی است که هر جناب
 گذشته چنانچه در جمیع غیر ثابت گشته و محلی با واقع شده است و داند که پس با البقیه مدعی امامت بود و الله و هم

از دست اهل جور و جفا مثل جناب میرزا قاسم را وصول رخصت البسته زید لا لوق امامت نیست
 شدادت یقیناً لازم برای رخصت اینهاست شعری باید خواندست فی قریعت حکم آمدنی اصول و فروع
 و خود هم رسول و همین است حال جناب امام حسین سلطان کردار و عزت است افتخار و الحمد لله بعد از این
 که درین اسباق بعلال مدالیتهم ایستقام عوام طلبه را آسان شذریز التفصیل وصول کرد و امامت باطله است از دست
 زید در حدیث امام محمد باقر رضی الله عنه چنانچه باید بلکه فریدی بر آن متخیل نباشد مرتب نگشت چه اینهمی هم
 غیاب شد که حال زید موصوف مانند آن خاصست که مدعی و مدعا علیه هر دو همکار اصرار گشته و او نیز
 عبوس قطره منصفان شسته زید مدعی امامت برای نفس خود و در این قضیه یا ولین سلطانین بنویسند
 نیابت الله در مناظر آل محمد میر و ایشان را در از بجز و تویج و تفسیق و تکفیر میکردند چنانچه چشم خود دید
 پس مثل مشهور بر او مطابق افتاد که رضی الله تعالی و لم یرض القاضی و در از اهل خصومت حضرت امامت
 ظاهر چون نواصب بازمی نماند که ایشان پناه شان اند و ما را بودن شان آن بلاد تو حیر کرد و در تبریکه خروج نظر در
 با کشتی سدا نماند و ما را شد با عالمین الصلوة والسلام علی من بعدهم و آله الطاهرین و صاحب القلمین
 صلوات الله علیه و آله العظیمین عن بصائر العین بآیاتک شهادت سیدنا الحسین
 سیدنا رسول الثقلمین صلی الله علیه و آله و آله و صحبه الطیبین الطاهرین
 الی یوم یقوم الناس رب العالمین قوله جناب علی بن اقول انتمی که ما در تاریخ را گوش
 اهل فرست دید چنانچه در عبارت سابقه بنویسید باشد برخلاف این امر و دالالت دارد و در نظر اطمینان
 لغیر بالغ نگذاشته که حسین در جنت دخی باشد چه جای علی علیین که مقصود رئیس المومنین است و لیکن
 که فقهای امامیه توسعه بسیار درباره خمس حیوانات غنیمت کرده اند معنی که رشید المتکلمین معنی المسلمین است
 برای متشعین از اجزایش فراهم آورده و بر دایات اصول موضوعه و سالیفات خود و صور تشن اقرار و اقرار
 حیرت نباشد پس شکایت محمد الزمانی در مقام ایست که مضمون مذکور یا یاد داشتند و از جوابش
 که در تبیین التفسیر و مانند آن مثل فیه العنسی است چشم پوشیدند زیرا که اگر کتب شیعه در آن ثابت کرده و اگر
 از مطاعن را بر روایات رخصت نموده اند که داشتند ان شیعه از اشتغال است با پوشش التبت اگر ان همتا
 باشد آنچه بر آن امور و لغیه دارد و میشود و بنیاد و ایمان علی الت بلکه شرم جای نام الامام را چنانچه از و حاکم
 معاذ الله من فلک فکر این کتاب هر چند در مقام هر جای خود دست زید را که مواد آن خطب و حدیث و سایر
 بحال نمیشد که عامه خواهند گفت که محمد این کتاب کی دیده بود و تا را افاده خویش را زانکه از اخطا
 همه مهنات محمد کماله لیکن سیاه کند که ما فلیدعو الیوم بین سراجا زنده میگویم که پیر اصل بعید میر و ما
 آنرا ملاحظه نمیفرمانی که محمد را باب مطاعن است بدین فقط دو طعن از شیعه شالبت التبت برگزیده و دیگر حواشی
 طعن الرابع بنیاد الله خواهد گفت که او فیه اندازد و عوی غصب است ثابت و در مسلم و غیره است و در تفسیر

مسئله استنجا بیدستیکه انگشتی نیست و اسامی حدیثه آنحضرت علیه السلام را بر آن کند و در فرموده که در دست او نرگهان باشد
میگردند و هم منزه کجا بود ای خیر ذلک ما لا نلذذ ولا نحسی و انیم بعد از آنکه لال کتاب فرموده که حضرت امام محمد باقر و صادق را
که پیشانی بخت دمان مطهرین گردانیدند شایطین درین اوقات نیز از نسبت تلبیس با یمنی کویا بی کردند و شایطین که عیدند
بن عمر راضی بر سبیت نیز بد وقتی بوده که بدیه کثیره مرسله را قبول فرموده و محمد بن خفیه وقتی از بیت یزید دست کشیده
که او را امیر المومنین سبکفنده و نقد و حبس سه صد هزار درهم و اقمه در خون بهای جناب پیدایشند اگر گرفته و از جبهه با
اطلاق لفظ امیر المومنین بر غیر جناب مقتدر میگردید که لا اله الا الله علی العبد رس المواصله بالسلامه بر دو کفره که جناب محبت
در منزه ذکر فرموده و عبادت آنست از خجالتی که فی الطیور است پسندیده عن ابن المبارک قال افاض فی الخلق فی الارشید ففت فی نفسه
جاریه من چهارم اهدی فاراد اعلی انفسها و قال العلی علی السلام لکان اباک قد اطاف فی انفسه لما فارسل الی یوسف فساله عن
فی دهره فقال امیر المومنین او کما اودع کینه فی انفسی ان لقد فی القصد قما فاما لیس کما فی قول ابن المبارک قلم ادر من
من هذا الذی قد وضع بدنی فی ما المسلمین المومل من حرج عن حرمته لیس من نده الامه التي رجت نفس امیر المومنین
من بدافعیه الا من قاضیهما قال شک حرمه لیک و اقص شتو کت حیره فی ربی اقول محبت را نمی رسید بر فدا ی خفیه
و سب طعن در او کردن که بزرگان بلکه اعیان و طوایف ایشان پسندیدند که ایشان را پسندیدند و از هر منهای شان خوشتر
چندین چنانچه علمای تحریف بدین بیان تمیص کرده اند و از کتاب سابق رسن نقل و حکایت المیرزا و اصرح تواند شد و هر چند
محبتین و او کفران نمیدهند و لیکن عقلانیک میدانند که از تاویلات بلکه تشویبات محبت بر او گذرانم افتاد و الغرض
محصل تقریر قاضی ابوالیوسف رحمه الله علیه بدان میکشد که کینه مدعی اشتهایان و رانیده در است ازین دعوی مجرور
قطعی بر توبه نمیدارد بلکه او را مامونیت بر گونه احتمال در شخص راه می یابد و اگر کسی گوید که چون کینه حضرت نهاد خود
از صحبت خلیفه از دست سالانتهای مناسی بگریخت پسندید که توفیق میوید و چگونه عقل تجویز کند که عاقلی با کسی
را پسندد و پس خرقه قدیق چاره نباشد خوب حرمت تقوا و یقین ثبات ثبوت و جلال الشان که باطل و اغراض بی آدم
مختلف است بعضی از آنکه مراجع باشند بحدی که انواع عقوبت شدید را بخود تجویز کنند تن برضایند مگر در بوستان
حکایت لیس را چون مذکور بدیدی بود و خلافات با مومل سید پیکر ماه پیکر کثیری خریدید و شب خلوت آن لیس بود
زاد و مکرر با خوش مامون نداده بگفت از چه بدل گزندادت چه فصلدت زمین ناپسند آید بگفت ار کشی
در تنگانی سرم نه بوی دمانت برنج اندرم نه برنجی را دل بدگیری از خجسته باشند و غیر از صحبت محبوب بخیری نخواهد بود
دل کسی نگویید چنانچه مولوی منوی قدس کینی نظم فرموده پس عینیت که عذران کینری و اقصی نباشد و دانست که
امروز انیم عشق و عاشقی هست بعد ازین غیر از قید و بند و پره داری دیگر چیست و فاداری مجبور از بیچاره
چشم که هر دم بر کل دیگر سربازند پس کینه بد دعوی محبت پذیرش لب کشود که در دهن او غلظت این علامه
باقی ماند و وقت لغزشها که آید و قاضی ابوالیوسف این همه را بلفظی ادا نکرد فاما لیسیت با مومل نه الغرض بعد از این
خلیفه محصور در امور مکرر نیست و العجب که محمد قصبهای از اوج مقدمه نام نرسیم فراموش کرد که با و صفت

منشور غیر فتوای دول خود را بر بنیافت آن امام الایمه می نمود و هرگاه با خدا این امر گلو سوز آتش افروز را خواهی که بر بنی
پایه کتاب مستطاب حضرت امام علی رضاعنی الله عنه ملقب بقطعه الرضا جرح آری و برای و خدا ازین منی خود را بپشت
در عیش و کامرانی معذورند آری مگر بیاد نیست که هرگاه مردم در کتفه غیره خلاف این عباس را دیدند و پسیدند غیر
از عینی که علمای اهل سنت برای رد فتنه باز را مجتهدین نمود بر این عباس افترا کردند و از همین جهت ما خدش نزد مستند
بر دیگر که گفتی لیس علی از علما بکتاب خویش از تقلیدین و معاصرین کتب فقهیه را خواهر بال کردند چون هم نمیدانست
زنی و زن ترانی متشعین از بلندی عرش برین بگذاشت و لیکن مقتضای قول شیخ سه بود که حکیم روشن
رای بی بر نیاید درست تدبیری به گاه باشد که کوئی نادان با بغا ط به رفت زید تیری پناه آلت امام موصوف
ثابت کرد که حضرت ابن عباس با جتاه و خود خلافت حضرت مرتضوی لعل آورده آتش علیه و غضب فروشت
و نزاع برخاست ازین جهت لفظ گلو سوز و آتش افروز بر زبان قلم جاری ساختیم و امیدوارم که اکنون دست برد
برنداری که با رضا یا بحق شاه مردان این واقعه را دروغ گردان و اگر خواهی ازین هم غریب تر نشینی که جناب
امام الایمه بر اصول اهل عزم ابن عباس را بغلی که خود بدت العمر بجا آورده و گو ساله پرست میدانستند و فرج
این امر عالم سوز بران و اهل انستد اهل رفیق محول ساختیم که ایشان مشق سخن سازی بر پیش از پیش کردند هم و در عزم
صاحب و هم مشایخ اهل بیت معاذ الله با بیشتر را بر پهلوان آیدن و کتاب قبی که از اهل لقب تفسیر اهل بیت یاد میکنند
لقب العین گردانند غیر از متمم حقیقی سندی این نامست عداوت جناب مرتضوی از که توان نوشت شیخ چشبی
مجتهد باید دید که از حال پدر و علمای خویش و احوال ذات خود کوری و کور انگلی اختیار ساخته اهل حق را با و
خویش یاد مینماید و تحصیل زرد توهم ضرر را با ایشان منسوب میسازد و لیکن چون کلبی قدوه پیشوایان ایشان
وصیت شریف نبوی صلی الله علیه و سلم را با امید زراساسل نمادند که قیوت فات امامت گیری را پای نام شخصی میکردند
که بر اصول فقه مصداق **مَنْ كَانَ فِي فِقْهِهِ كَمَنْ فِي قَوْلِهِ** **فَقَدْ بَلَغَ أَهْلَهُ وَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ** با امید زراساسل فقه را داد
هرگز از پسیتی حوصله و فرید لفاق خویش قبول نکردند و سه بار حدیث شریف را در نمود بلکه آنجناب را مورد غیظ و غضب
خویش ساخت پس بنداری هموری بگو چرا عجلش که سفیده صبح در مید و افتاب نشن شد قول پس هرگاه از این
تزارنه مثل بانه باشند کان شمر مسعودی است که عثمان تمام سپری میشود و همامه مطابق اصول نمیشاید و مبنی
یعنی حالین با صطلح اهل نه شنیدنش التذات تمام برمی دارند آری برکنده پیری را کنده خوری است و ارجح
امام محمد باقر انیم ظاهر است که گفتگوی هر دو برابر در خانه بوقوع آمد بلکه دخلوت بود و بدیهاتین منی که اگر دیگران
می بودند اهل سنت و اخلاص البته اصلاح ذات البین بر جتند و معرکه نزاع را میرفتند و کلمات مناسب حال می گفتند و
اگر اهل انفاق می بودند تحلیله زیره بلکه کفرش می پرداختند و امری ازین هر دو منقول میشد و اولیس فلسف
پس عیان شد که مردم دیگر با ظهار یکی ازین هر دو جناب سراع باین حکایت بردند پس لقیه منافق می
در این چه گنجایش تکلیف که زید برای مشوره آمده بود و کاتیب طالبان خویش را آورده که البته ذیوقت

خلوتی باید از خدا یا مکر اخذ نم تفسیر بود سالانکه هر دو بزرگ اندر دقتا سئ و تقدس را با عالم انبیا و الشهاده
 معید استند نه چنانچه قدای شان می کنند لا یعلم شیا الا بعد تكمون معاذ الله الغرض حیون این مجتهد را البته معتبر
 بقان هم علاج نتواند کرد که او آثار کتاب تا آخر غیر از پریشان گوشتی عرفی مربوط را در کلامش سستی نیست و از
 منبع الحقال هزار اشرف معلوم شده اعطای حضرت امام صادق و پدرش نقل صد هزار زیاده از درو افتاد آورد و در بعضی
 الیه قوله و قدس علیه علی کتمان موقوفه الرساله اسمیها برانکه معنی این عبارت فیهما الظاهر با قبل چنین است که تفسیر
 کرده ان از برای تویم اثنی عشر الیق بعد القدر بن شمر است که راضی بود به بیعت فیهما از وقت خلیفه پنجم شیعی معاویه بن
 ابی سفیان و هم لایق است بقاضی ابویوسف تلمیذ نعمان و هم لایق باین بزرگ و امام محمد خواصه تا نشان و هم لایق
 بحجت بخت کتمان نام خود پیش مردمان و جواب از اول سابقا و لاحقا معلوم شد بحجلا و مفصلا و در اینجا بتقریر
 جدید هم ملاحظه کردی و متوهم نشود که این تقریر فقط لفظی نقل است زیرا که چون غور کنی بدلیل عقلی و نقلی
 اهل است اما اول پس اندانکه اگر راضی بودی بیعت کردی و چه معاویه رد نفرمودی و البته ظاهر را
 نتوان گذشت بدون اقامت دلیل قطعی برخلاف آن کمانی الاصول و اساسا فلا بد من تقریریه حتی نقل ده
 مجذافه اما اهل پس کتب تاریخ را ببین و در کتاب فن بین می نویسد که بیار کس بیعت را قبول نکردند عید الرحمن
 بن صدیق و عبد الله بن الفاروق و امام حسین شهید که باین علی المرتضی و عبد الله بن الزبیر و انصار حجت کردند
 بحرم شریف مکه تلمیذ پس تقریر بدلیل تاضیت که تقریرش الفا معلوم شد و القوب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر کتاب
 کنند نخواهد بود مگر بعد از آنکه شهادت ریحان سولحد اصحابی علیه و اله و سلم چنانچه سابقا و لاحقا گذشت تفصیلا
 مزیدی بدان و خیال تحلیس نگردد و مشک و وحی بخاطر کسی بعد از ویدایش کرد و دلیل را احدی از عقلای مکه عامه نتوانم
 ادنی ضربه تغییر تواند کرد و الا بحتونی یا مایس با حونی مصداق قتل جنایات مایا با انصاره شانی چنانکه الا بحتونی فلان است
 اما حال قاضی ابویوسف و امام محمد پس غیر منافی حاجت با داده خدا و اما حال کثیرین امام پس نیست مذکور من سخت کوری
 کورانی است زیرا که از ان بعد الدین حمید پادشاه بود و محمد ثبات امیر اسم تقریریه جدی میس که دو ماه در ان بشمارید
 و بحدی الحی و الوقت هم بقایه رقصی استناد و بحدی جدال غیر دانستند مگر او اجبت مزید عباد و در اینجا از احیان
 میس که در فوج جمع کنید و تو بهار با سر و دهی چون فاضل بدانی با و دفعات فقیر خندی از الفاظ الا و الا داشت بدلی شمشیر شده
 روزی چند و خاد خود منی لگا دستم و بکایتور رسد که دم و در دیار کیه کتاب مفصل نوشتم و نیز مجتهد ابو یوسف و امام بعد از
 او را که این امور را نسبت از من گویند و بچشم لحوق ادنی ضرر چگونه جان من شد پس کوری و کورانی او احدی نماند و چون او ام
 بنده را اشکار کرد یعنی مخفی داشتن نام پس باید آورد و حال پدر خود را که در درو افتاد مضحک نام خود را چنان بگوید که مذمت
 نیاورد و اگر او را اندیشه بود از رساله و از قنداری عید الرحمن خان بدین معنی که تا چشم برهم منی خانه سوخت برای فقیر زاده
 که کسی فتا و آه وقت من رفیق ارسا بود بخلاف پدرش و بهائی که عادت سواری و معیت رفتا داشت و امامت مسجد نایب
 اصفی الی غیر ذلک اما بچه کلامش بران ولایت دارد که شیعیه را در ذکر کلام عیسی از اندیشه نیست و از من عیب متبوع نخواهد شد

حجالی ندارد و مقابله شیعیه و خفیه و کذب اهل انجیل و دلائل بر کوری یا کور انگلی و یا قورالی و هر چند چنانکه او دارد زیرا که انجیلیان
در متنی انکام و انزال آنه العین جبر نوردیدیم و قتیله این خفته را بیدار کردم بحديث امام رضا که تیری خویش از حضرت مسیح
الطاهر فرمود که مسیح مانند خدا و رسول است بشرف و درم شریف و مسج شما چنین و چنان است مابعد و اعلین نیارود و این
تقلید این امام نام عالم را بر نفس بر تو انیم کرد که علی بر نفس نورد و اسبیان آن خاتم الخلق است که نسبت به جانی تشنه بین معین و در
و منصب و مقامات و نیک محضی است و مجاهد و مجاهد و الصغر و البر که مسکله معاد الله مانند جنین جسم پیروده نشین گفته و فاطمه
و محمد و شایق نبوی و خداوندی را پامال نموده الی غیر ذلک مما یفترقون قال لهم الله انی یوفی کل من بعدنا و از کفر و
سیکزد اسیدارم که در زمانه اهل سنت چگونه بر احوال شیعیه و برتری الشاکر در دوازدهم و شتر و قور و جابیر است و در صورت پورایم
خود را بر در سلجیده یعنی کاشفه اللام عن تلخیص المجهتة القمقام مصر و کردند و هر سکوت بر زمینهای خویش نه زد و زمینها
فاضل مذکور از حصن حصین باسلام بیرون نیاید بلکه طریقه سحر بر گردید که روضه از ان اجتناب کردند و از دایره
ایمان بر آمدند و انک ما کما اوم جنت و سماء مصیها و حیرانی نیست که چگونه ثابت کرد که متقدمین سبوت امامت
برای جناب علیه کردند و بر گزیده ندیون خود حضرت پیغمبر مستغنی شدند از رسالت بر اصول اهل صلاات این مجنون در دارالافتاء
هر قدر که خواهد تا در پودا و قرا فقه و فقه با شد و درین کتاب که ذخیره مباحث و فقهین است هر چه خواهد تا در مسافره گفتار کنند
که بر اصول بلکه بر اصول روضه کسی کذب عذر ثابت تواند کرد و چنانچه از فقه متعلقات آن بر جا که عیانت اگر چنین میفرمود
بر جا مقرون بصدق و صفا بود و چنانچه از علل الشرائع و بحاریم در مکالمه جناب علیه فرمود و قصه ام ایمن طاهر الی غیر
ذلک لا تخفی اگر عذر و کذب رکت شیعیه بر آید سخن خود روایات طائفه بر عادت قدیمه متناقض خواهد بود و کما اخبر
به اکابرهم فی التمدید و غیره و ما نشر اندک و است بل معارضه نماید بر احواد و معارضه دلائل است و لیکر گفته و نشر بخاری و حجت الله علیه
عیانا و هجره هم نوشتن فخر خطی پیش ملائکه مقربین و هم نقض آن کاتی نقضت غیرها من بعد فتن و الکفای و فاضل
شعید المتکلمین بعد از محمد بن ابراهیم لال شد و لیکن است این سیاه و خفیه و هم بر روی بیعت نمود کردند و فاضل علیه السلام
خالد بن قریس المسنای المعلنه این است آنچه در وجه سوم گفته از طریق باید شنید زیرا که کتاب و صدقه شیعیه
و کما در مباحث نیز تکرار مجتهد نجاشی علیه السلام و در توضیح الحجه و لیکن کند لک من قبل من عدل عن قول المجتهد و الحجه الکام
بحمد الله الملك الختام و الصلوة و السلام علی سید الامام و الابرار قال الامام سیاه الامه الاثنی عشر تنفخه اولوم الحشر کما لکما
الراشیه و التقییر الامام الشهدان لا و کتبه جمیع الامه و ساد و اوقاد و سالی حقه المتقیر فانهم اتبعوا سید اولین و الاخرین
قبول بهم و تیرامن اعدائهم الی یوم البقیین و آخر و حقیقین از ان الحمد لله رب العالمین
مخفی مانند که مجتهدین در بیقام نیز از تحریر بر جاشیه نمیدور و راجع و در امتداد اله الکشف باید دید و مقصود و شراب فیه که در شای
مراجعت چون نمیشد عذریم که از افواجی بجهت رسیدن مارشین را در اول وقت گذارد و بعد از ان نبوی یاران کردند
الست اولی بالمؤمنین لیسهم یعنی ما نیستیم من اعلی بومضان از نفسهای ایشان در و اتی آنکه فرمود و کما لکما
بقا خواندند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما و بر عظیم میگذارم و یکی از دیگر می برگ است آخر ان

و حجت بالغه ای را باید دید که نایب مانی الباء در کلام مجتهد عالی قیاسی می فرماید و لای الی است الجواب نگوشت
 حسن سلوک و خیر است از بیعت بر اهل بیت مقتدین ازین حایت بر آنکه نقیض غای و دشمنان عین شتر
 باشد زیرا که در سابق بار بار گذشته که جناب امیر وصیت را در حق کسی منافی خلافتش دانسته و از دعوی انصار
 سخت استنعا و فرموده و مخفی نماید که جانی که تحت معرفت امام آمد مجتهد نامشسته و از امامت قرآن پیچ و تاب
 خورده و در بیان معنی ره بجای نبرده ازین منبیه که غایم است تکلم اوست نیز ظاهر شد که بمقتضی سخن نرسیده
 و درین رشت فقط دست گرفتن است و در اصول خویش آنچه عالمی شنیده بطبیقاتی تمام آوردن کما عرفت
 سابقا در دو راست فاجعه و ایا اولی الا الباء تا بعد یکایوی گفته که تلباشی باز دی و مقتضی کما عرفت
 بقوت هر چه تمام گرفته را تخریبی میداند که یاری الحسین بسیار کش تکافی میداد و میخورد و هر یک را با لفظ هذا کلام
 میفرمود و مقصود انیت که استنباط تمام باشد و قاعده ترمیم نو پس ایندن فاتح خطی بود و در کمر پس بر خط
 داری مانند اطفال الظهور آید و هم انتظام و بی و قدر از لا دعوی و فاتح خطی جبهه اول انجا میدارد و فعل
 لا انجا عن الحکمه معلوم نیست که ان قرآن کدام بود که جدائی امیر از تسخیر شد حالانکه امام رضا از خود جدا
 کرد و کسی داد که ان مطر در اوید نشی رشت نبوده و چون مخالفت امام کرد و دید و چهر حفظ نمود و سلوب
 الحافظه گردید و حریفی هم او را یاد ماند و اگر مقصود اتباع احکام بود گویم تلاوتش درست نبود زیرا که
 هنوز مشغول است بکلیه آن در کتاب مستطاب عین عدوان و کفر منقول پس ملازم است بر و بر بطور رفقه
 دین پیوند عجیب وصل عریب است که جناب امیر اطهار کفر و ارتداد فرمود و زاد و وفات و قرآن شان جامع
 غیبه و خلعت معاذ الله من تملک الالباب طیس استخرا الدیال مغر ازیل پس ثواب شغین و جمع آیات قرآنی و تخریب
 و جهاد بر تفسیر بل انرا با اتباع رسول ربانی خدی و مناسبتی نباشد بخلاف جناب امیر مورد و مثل مشهور محنت بر باد
 بر اصول اهل خرافات و انیجا انیم عیا گذشته که چنانچه اهل سنت تابع قرآن مجید و چنان حقیقه تابع اهل بیت
 نبی جمید و ایشان تابع کتاب غیر قرآن تابع التتابع تابع و بر ظاهر است یقینا انهم ان اهل بیت و هم از قرآن
 حقه که رفقه مثل حله و هیچ الحق و غیره و در غیر ان بقصر مذکور مدعی اند و الحمد لله و رفقه را بسبب اتباع
 ابن پادشاه سلطان اطلاق و زار در شهر من الیه و و انصار می اندر دو نون امید بلکه هر یکی از ایشان
 حقیقه نسبت بد و از ده امام تیر دشمن شدند پس بر آن صاحب عداوت اهل بیت و کتاب جمید و قاعده سابق
 اعاده باید کرد شاید که از منصب باطن ثابت شود و بحقیقتی گراید و نهادن تابع بر سر ملوک و قلیه که تحت
 می نشیند از یادش رود پس اگر حاکمان با قلیش نباشد بر سبب خود و اگر در لباس تبعیض تفسیر نمیکند و هم
 کما عرفت و مناقصه کار هر دو را کافی کرد و قطعه و از بر اسرارین غولش تابعی سازد و کپای جوایز و دانی من و دلاوه
 زول عا داد و در و از تا مخورشی تیغ لفظ بی زخم عا و من عا داد گواه پای اصحاب لای سیر دان که بر
 کمال معالیش اهل تاست گواه و در نیتقام حکوم که در دلم چیل مقصد بر ایمی تفصیل و تکفیر طایفه

بهر خود و در آنان بایشید که شیعہ را ازین امور غرضی هیچ محسوسی نتواند بود و بگویند که تمامی کتب اصول تو
 را در کتاب خود را از خود بهتر دانند این سیاق است میسازند بلکه معنی آیت که میگوید و انما الله اعلم
 الخ ایتم تسفها که در نیست و نابود کردن گوساله سامری دارد دست بیانش که در جناب تفسیر و تفسیر و تفسیر
 آیات قرآن اهل بیت نور دیدند بیانش خود را از اصول اهل فصول کا شمس ترا بدیهه است که در آن در آن
 رویا را در دو شش انداختند تا جمع نداشتند که ما و چون قسم شرعی از عزم با الحزم خوردند اگر چه امر در آن
 سرایرون می آمدند بهر منی بودند پس چنین محض غرض را که فی الزا که استند و لفظ را بدید بر آنکه گشتند و از
 خواش بر انداختند پس البته هر چنان جناب بعد از وفات رسالت ما بصدور یافت پس جماع آن قرآن خواهد بود و
 انان جناب اعتراض طایفه دوی الا که تا بود و آمد عین اطلاق حقوق بیست و یک را یافت زیرا که قبیله را بنا
 رسالت ما پس موسی بر احاطه غلبت بیان و ناموس گردانیده بود و ایشان تا خانه فاطمه زهرا رسید و در آن
 مقبول نشد و چنین جزئیات دیگر ما را بتنباهی عمل بر آن کردند که اگر با دینی غور بینی خواهی داد که دیده و دل
 بفرع پاک را خود گشتند و آثارش درین کتاب ثبت و دیده ایشان توده توده آوردیم پس تمجید مواد اهل قید
 از من و ما را بناید پرسید و خود را راه انصاف بگو که حبیب لاهول و لا قوة الا بالله العلیم هر گاه قلم نام نگذا
 بر نیاید متوفیق الهی مواعد فائده یاد آمد از آنکه در مناظره مامون بن هارون از رشید غلبه عباسی
 که صدق الکوذب که کتاب عیون اختیار آورد و نموده بدانی که چنین متکلم از کرده مانوده که حدیثین میگویند از آنجا
 با شکست فاش اوده تا همه جماعات یهود گریه از مناظره او و بجز و ربوبی زود بر تافتند و امید رسیدن
 بجا نهانی خود دیدند پس اول انتقام از عباسی زد که گم باز بر هر چو ممکن باشد و در حقیقت فرصت از حقیقت
 و در هر قصه در عبارت قاسی نیست که فمشن بمدر آسان خواهد شد که مگر از آنکه از انشی عیون لا اجاب ستم بود و از آن
 میگویند و بهم رسید برین که محمد با و صفت نایب بودنش از امام الخافری الا صفاتش که است میگوید صحیح است می
 اینج که صدق الکوذب میگوید یا شد و خود که یکی بن اتم گفت که با مامون جماعتی از اهل مدینه و حجاز و از
 کلام و لفظ آورد و در صاحب نشاند و خبر کردم تا فرمود که حاضر شوند پس از هر دو صفت چهل و شش حرف
 پس مشغول شد با تسلی غروب نشوند و فرمود که تحقیق مباحث دینی میخوانم اگر کسی حاضر دینی و حاجتی باشد یا یک
 شود طین کرد و پیش گفت که سبب طلب نیست که هر چه در دل آید بگویند باید هر کس زبان ارد و جلال من مانع از آن
 و هر چه بداند از حق کلام آن در دل ندارد و باطل دارد بگوید و خوف از زور و دشت باشد و تفرقه منظور دارد
 که تقریب جویری میخواند و بیعتی یافت که آنکه فی سلسله فریاد بر او فرمود من است که حضرت مرتضی شیرازی است و لا اله الا
 اگر است نسبت نسبت کنند و در دگر بر من و شما امتیاز دارید خواه پرسند از من و خواه من بپرسم از شما همچنین گفت
 اسوایم فرمود پس بدید که سوال کنی از تمام و اگر کسی زیاده بپزدان زیاده را بگوید تشدید دخل نماید پس سخن
 فرمود ما نیست که بهتر من است بعد از انبیا و الیکم و یون است که در حدیث جمیع علیه و آله است که گفتند اینان بود

انجام میدهد ایضا آنچه مامون فرمود که بر تحریم متعه نمودن ابوبکر و دلاله بر آن وارد که بنابینای شیوخ تحقیق کتاب
 مستطاب فتنه از رفتار قراموش کردند زیرا که از پیش میادین چنان بود که کوفیان خواسته بودند که بنابر
 ملوی کنند و لیکن خبر در رسید که عمر بن الخطاب که در این کتاب است و در پیش صدوق رسیده که بساکتان باید بر آن
 بنایچه از افادتها هر زاده ملا بقرطبی که بسیاری از قواد را در آن جمع کرده و منع میشود و بعد از آن نیز که
 شیخ جی میفرماید که رجوع کردیم سوی حدیث مامون خادم ویرینه شیخ بعد از اوقات او بیرون میکنند که چون عیان
 که تقریر فرموده ایشان یعنی مامون ابن ماردن قابل امام رضا را قتل است پس جوانش بایشینید تابع بر افاد
 او حال عمل بود و نش بر زودی حاصل شده باشد که دشمن در باره فضایل یحیی بن معنی که زاینده اند که این هر دو
 امام اند و او ایستاده باشند خواه پیشیند و حال اختلاف این هر دو جناب چنین بود که یکی تن بر ضامی صلح معاویه
 در و او جناب سید الشهدا بر است اگر ایشان در کتابی که اجماع امامیه بر اعتبارش منعقد گما عتق به الارض استانی
 و قد مر ما فرمود و و الله لو خیر لقی مکان حسن ما فعل الخی الی آخر فذلک نیست حال اطلاق است و عتد و اگر در کار
 از بعد که مرتبه ایشان تمامی حضرت امیه بود و ایشان را باظهارسانی و دلو که احباب برگزیده چنانچه از تذکره
 الامینه سر می آید بعد از تحقیق محدثی که غیر از عمار چنان بود که اگر کسی از ایشان بضمیمه دیگری خبری یافت البته
 او را فو زانی گشت یا در حق گفته او و عا خیر حق فرمود مثلاً حضرت ابو ذر و قس علی هذا بعد از تتبع اخبار چند امام
 که این کتاب است و بجا از مقامات این کتاب برگزیده بود که در کار کان و حقیقتا چنین نیست که اشتراک نه کیفیت است
 مثال البته و همچنین بود از ابو ذر و زمره و فادیه که لا یخفی علی من تعقیب الحقایق لاجله فقط و اگر این دفتر باز که کشایم
 نه تحریر که چگونه بیان می آید و بالآخر هر دو است که علما و رفته تحقیق امام رضا از این شیخ المشایخ ملاحظه فرمایند و هر دو
 پیشین است با کلمات هر دو در تذکره مامون بنابر هاء مامون جمع کن که صدوق میگوید که ششمی یکی از محدثین هر دو گوشت
 که ایشان حضرت در باب یحیی فرمود که لو کنت متخذاً لخلیلا لاختار لک ابی بکر غلیلاً مامون در جواب گفت این مجال است از حدیث
 که شمار می آید که حضرت موافقت کرد و سیاه احباب خود و مول و درین تأیید گفتگو کرد و فرمود و هر دو در حدیث هر دو
 به اوقات خود پس بر و اینکه ثابت میشود و دیگری باطل میگردد و جواب این در چنان است که حاجت باشد لایقان و لیکن
 بنحوص کردن و تا مامون زیرا که کلام در خلقت نیست بسبب آنکه فرمود و اند غیر از این پس معلوم شد که آن مرتبه یعنی
 اعتماد نمودن در هر یک و جزئی بر او باشد نیست مگر بر او تعالی و اگر این جواب بود که اسوان ابوبکر است بهایم عیار و زمان
 بی اگر کلام در دست بودی تا اثبات آن بر بنای قیاد پس معلوم نیست که آن محدثین را چه بود و او که در هیچ مقام از این
 هیچ گفتگو نکرد و عثمان خود را بدست مامون پس زد پس بگفت که اگر نمی خواستی ثبوت پس در آن حجت است که هر دو در
 جناب میر نه غوری بکار برد که نزد یحیی آمد و شهرت او درین فن بعد از بر میر رسیده و تحقیقات و جوابات او در حدیث
 نبود و لیکن بعد از اجماع است و در هیچ امر هیچ خلأ و گفت و خزانند و صد قضا در زبان می آید و در ذلک اول و دلیل علی
 و لو کان ذلک لک لک بخریب کرده الله و حققت من عزا که بر الله و حجه خامه نهاده الحکایات البیانات علی حدیث

تمیز است مطاعن اصحاب الکرام و المنصور و بالذات ہی نه و ان القلع انما فتح کما به ذموا لیسین فانه من
 علیه الحمد لا یمنون بین الزعفران و العفصان باز دیگر از اناهل حدیث سیر بر آورد و گفت که جناب
 مرتضوی ستر فرمود که یقیناً معلوم شده بهترین این است بعد از نبی آن ابو بکر و عمر ثانی و ما مدون گفت این
 محال است که حضرت میدانست که بدین درجه رسیده اند بر ایشان حاکم نمیکرد اند که این عمر و بن عاف و بن
 اسامه بن زید را مدتی یک گنبد آن حدیث باشند و خود متوجه حضرت مرتضوی بود و انگه من اولی بودم تمیض نکند
 ولیکن مطیع شدم و معیت کردم تا بسا و مردم از اصل من شکر شود و ذکر و دوزخ قولی دیگرش که ایشان بخیر و بهتر
 از من حالانکه عبادت کردم قبل نشان و بعد بعد نشان و راقع الحروف میگوید که خود را کابر علمای ارفضالین حدیث
 بدرگاه سلطان خدا بنده قبول کردند و بتاویل آن کوشیدند و البته تا و بعد از قبول می بکنایا با غیر مر
 و آنچه گفتند محض آن نیست که جناب امیر بعد از اجتماع مردم ستر بر آنچه فرمود و دیگر که مرا افضل گوید از چنین شایسته و از آن
 بر و خواهم زد و جهش آتش را مود و بدین پس عوی فضیلت میر ستندم حصول رتبه و جناب است و البته و
 لایق شست و تا زیاده شد پس در صد و این قول آنهم ستر و بعد اجتماع مردم می گویند و آنکه یک که بخیر و بنده
 تقریرش را امام اعظم علی بجا آورد و خود جناب شیر خدا صلوات شکلات درین حل نمود و جایگاه مومن شریف
 شایع بیا که در خود امیر المؤمنین فرمود و من آن بودم از ایشان نه اینها مرتبه بودند و بنوعی باقی پس درین
 محصل زیاده از رتبه بنمایان بنافین محبوب میشود و نه ای الجواب الی علی الافقه فیکت که کتاب مقبول است
 شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا و اول لیل بر آن باشد که حضرت شیخ کمرین بر روایت مایمن سحر و بصیر
 انجیر نشان سنی الحزین باشند پس وقت کفر را هر کس را مایه که ایشان نسبت کرد و البته و بالیقین معجون
 این تمیض باشد و زیاده شیخ علی باشد و همه فاعبه و یا اولی الالبقاء علمون مقال کما من الرضا شمس و
 الحمار کما لا یخفی تکلیف بر مذمت منته که قابل تفتیه جناب امیر اند و در مان خلافت آنجناب نیز پس عیون عقل رفته
 خصوصاً جمیع اهل مالکی که تفتیه جناب امیر در خلافتش درین کتاب بنیم و طبع السلام و غیر آن بیان کرده و چون
 که آنجناب گویت و فضیلت خود علی رسول لاشتهای و سبب فرمایند و حال لاقوه الالباء علی العظیم و عیون
 چگونه بر این مقدار کثافت و زرم و ذکر و امر دیگر نکردم که نمایان بسیار از موش و موش و خاطر پیوسته از آنجناب
 و غیره و شایع می شود که چنانچه جناب امیر را اولین اهل سلام اند و بگویند فرقی نیست که ابو بکر با هر یک و او را
 پس ابو بکر و ایمان و اسلام کوی سبق در روبرو با عترت جناب نقوی قال الله هو العلم بذات الله
 که در شریعت با عترت مجتهد درین کتاب نیز را مود و بنظر است پس طعن را که هر چه رسد و بهی است که چو
 محبت بخون و تفتیه خواهد از پدر بزرگوار خواهد از دیگر آن نیز متوجه است و از روایت رسالت را بر زبان آوردن البت
 عا و نیز پیوسته و ظلمت شایع بود و خواهد بود و خلاف حدیثی که بارها خود را اعلامیده بر حضرت فدا کرده و بالآخر
 کافران چنانکه او را اید ابرار ساندند که صورتش را منیت خسته و اسیمه را محبت نیز بد و لی و دیگر در کتاب صحیح و آورده

و از عاریت نفاق و رفق سر برآید باری چند سر برآید باری چند سر برآید باری چند سر برآید باری چند سر برآید
 ایمان نادم و قات نبوده جناب امیر مکتوبی می تواند فرمود بدون سندی که من چنین عبادت میکردم بحال
 جناب امیر مکتوبی بر اصول اهل نفاق چنین تقریرات فرمایند از فضیلت اعلی مکان و از غایت آنکه کسی
 شایسته هم نرسید چنانکه در بعضی بابها در حق ابوبکر گفته و با اخرویه اهل منافقان اول را ایشان است
 و در مقام مناسب آنکه اساس اصول رئیس مجتهدین را بر کشتی که انانیت متاخرین نقیض میفرماید که
 عاشق که فضایل ابوبکر را ستایش می و لیکن این می تواند شد که دان و همان و آشکارا از دسترس کردن
 تواند من را معنی هستی بانه و چون امیر بعد از سال متر فضایل و باشد بین که از مذمت فتنه قائلین با ائمه
 فضیلتی کجاست که اگر البتة من کورانی لا علی است بطرف انانیت متاخرین از معنی متر نشدند و مالک بنی کعب
 یا موسی و غیر من میار شدیم عبادت نکردی و گرسنه نبودم نیز سیکه در اینجا صورت مجازیه و از من و در اینجا
 مستدعی نمی تواند شد که تفوق او منقوض بود و دیگران انصر من از قاضی محیی بن النعمان بسیار بعید است
 که با وجود تشن و الزام و احجام مامون در مقوله ماند و در داد که منعم بر کم است بعید است بسیار که گران و کورال
 ما از اهل سنت برای منظره هر حید و این برابر برادر دلیل است بر صحت این روایت که نقل قول الشاعر و شرح
 تلخیص الفتاح و نیز مقام حیرت است اگر حضرت امتحان یا بوجی دیگر از مصلحتی عمر بن العاص را بر شمعین
 یا ساه را با منتهای عمر در ابارت برگزیده با آن جلالت سر تا نیند اگر چه دیگران شکایت کردند و در افعال
 خدا و رسول کسی را بحال شکوک است حضرت جعفر طیار با وجودیکه حضرت داد از نور و اخلاص بود و از امارت زمین
 سار شد بر اسبابه بر او برگزیدند کجانی کتب تقریر شجاعیت و تدبیرش بحدی بود که امیر فرمود اگر او را
 بودی ابوبکر بر عیسی علیه السلام و کلمات قتیبا کسی است که فرمود و دانش او بر قرار مثل خیمه که میزد و
 ابی بن کعب مقبول ابن سنان سلول مرد و دقت کرنی طعن اراج و نقیض فی کبد الشیخ الی غیر ذلک مما لا یجوز
 و آنچه که جناب اهل امام رضا که رئیس شکایر و امامیه بود و خود فرمود که از ان امتحان امامت اینجا لازم
 می آید زیرا که لشعرا می در معنی کتب مینه شیعیان هم رسیده و مشهور است و استقامت اینجا میاید که حضرت میفرمود
 که امامت مرتضوی موجب رتبه او کفر است تا نوبت با استغفار رسیده و این خود شکیست مشهور در عالم
 که زیر دست باز دست چگونه مشهور نماید و هر گاه رسولی امامت بلا فصل موجب کفر و ارتداد بداند و نفس بر
 نفر نایز امیر المومنین چگونه دعوت آن غار و خصوصاً بعد از نوشتن فایده حلی که هیچ و متقیه در جهان برابر با کلام
 نتواند بود و پس بدین بر غایت ظهور رسیده که اصحاب کافر بود و مذمت مرتدین و تسلط اهل معین مظهر من و غیر
 چند ان عیان است که لا شک الی البیان پس سلطان است فتنه کاشمیر شمس العجمه خواهد بود و اولی الالباب
 و الحمد لله علی ما فعل المهاجرین و الا انصار بار دیگر می از محمد بن فرمود که در اینجا راه و که خلافت صدیق بود
 در بر رسیده که او در روی مردم و اقاله نمود و این بابی الحمد بر بطور آنکه خلافت را بر نفس و متوجه مقصود امتداح

مفهوم بشد که شمار وایت میکنند که بعیت بعد از وفات فاطمه زهرا بود شاید منتهی بیان باشد که از زوات مشهور
 ان ظاهر غشود و از انجمله انفسه است و کلین است چنانچه سابقا تقریر شد بعمل آمد بالحوال از حال تقریر مامون قلب
 و مستعد او نشینید بدینی آنکه کوصدوق الکواذب بران نیاز و روان را از عداوت باطنی حضرت امیه سرزاید و
 مذموب خود نسیازد که کار متعین بود که سلیسان قاتلین امیه بدی همین است بعد از ان که حال کلام مولی قتی بدی دیگر
 گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ابو بکر را خلیفه کرده بود و استقاله چه معنی دارد و در حقیقه که ای انصار
 من بدان رافعی هستم برای شما که بعیت نمایند یا ابو عبیده یا عمر عجب است که چاره مامون انعم بدانت که در تنقیه چه
 واقع بود و او را چنین در دین و دولت سرای تفریق بعصب حضرت و اتمام غسل شریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در
 بعیت رئیس خویش سعد بن عبادو نمایند حضرت نمودند و چون دانستند که موجب تنه است ابو بکر خلافت تقریر شد
 من تقریر شد که در کوشی توانست و تنقیه انکار کرد و شاید پیرمیل امتحان نمود و آنچه مامون گفت عمر ابو عبیده را چنانچه
 و بعیت فرمودند و مجبور باشند که میگویند که حضرت ابو بکر را بعضی خود خلیفه ساختن حاجت نبود و چون میدانست که البته
 بعیت شد نیست و تفریق خلافت بعد از او میبودن شستن است بل و قتی که رسول مامیت بر اموال تبعه دیده باشند و از نظر کامل
 نویسانند و این علایق را بر میزدند و از اینها میر منقول است و فغانل جدیدی حتی حدیث من فضله الخ همه میباشند بر اولی
 بخلافی رفتند که ناظم ندیشان میگویند که مفضل می چندار که ابو بکر قابل بود و فیضولیت خویش اجرای حد بر او ظلم و ستم
 و حیرت نیست که کلام انظم تالی اشخج حل امامیه گفت ای بزرگنا پیش ولالت دارد فانه می کل و او بمون و اگر مراد از امامیه
 فلا شک فیما قبلنا فی المستی و غیره و این را اشارت بر ای خلافتش انصا و خلاصه است اما سبب که مقدمه را از تقریر
 رد کردند و هجوم بر بیت نمودند و چون رفتند و رفتند و بعیت استقاله برای رفع اختلاف فی الحمله رسید امیر المومنین فرمود که حضرت زواد
 مقدم کرده اند که از لوازم امامت گیری باشند کسی را چه مجال که ترا بستر گردانند بعد ازین در اختلاف مذکور کشید و کسی نباید معجز
 بیچاره مامون این حاجت را چه میداند و او را زود جدیدی لا یالاست زود در دانه و دام غشیه نسبت مثل مشهور که هم خبر ما دم توانا
 و متعده را حلال گردانید و زوری حکم تحریم نمود الی غیره و کلام و اگر نخیده و چه کار بودی البته استغفای ای بنیا ضبوط
 سید سر و نشان را یاد کردی و گاهی استقاله را بر زبان نیاد و دی فانه لا یمیر فی الامی از من بقیه من رجاء و ایضا
 حال حضرت مرقیو انجیل آوردی که با وصف هزاران انقص قلعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه و اله و سلم بر مکان رفت
 جناب میرا و صف استبداد و ابرار ال بلوی چرا دست از چنین خلافت باز نکرد که خامه بود و فرمود و در اتری خرس ان
 با انیمه و چنین اراده کرد که با علما می باشند در اویت و شمشیر ناله اسحت و تحریم که چنین و کلین هستند را چه مانده
 سیماتامنی القضا یا و وصف چنان توانای و قوت مشاهده کسی را بشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد و گمان
 کردن مخالف را البته که ای عزیز حقیقت نیست که شش نیا گویش و لیکن قلم در کف خرم است و صدوق و مفید و اگر ناظر
 دیدیم که با وصف چنان ملکات و ان سامان که یافتند افعال و دستان بودند و مزو میدان در دراز مانمودند و لو سنا که
 ماهرین و فائقین بودند و اند حقیقت و الحالت که کند ممکن است که شخصی مبارزات میبود و یا چنان مدلل کند که اهل تحقیق

[illegible]

چگونه دانست بوی یا بدون وحی و وحی قطع شد و اگر نظر کرده است پس لنگر بحث است و اگر صادق نبود
پس محال است که والی امر مسلمین شود و احکام را بیان کند و خود را اقامت نماید در و عکول و تشر بر اصل
نسخه انقاعی بود که مالش بدان میگذشت که متکلم بود و چنین کسی خود تخریب است و جانش بر پا نیست که جایز
است که چنین گفته باشد از راه امتحان که بر بند که بعد ازین چه واقع میشود و بعد که هیچ فتنه بر نخواست
و حضرت ائمه پیش ازین فرموده اند که کلام مامون دران جاری گشته مثلا در نسخ البلاغت است که بگویند
حاکم اند بر من و من بر ایشان مالک حاکم نیستم چنین شخص کی مستحق امامت است و نیز حضرت سجاد عمنان خود
را بدست شیطان دانسته و لا یلیق بالامته الی غیر ذلک من الوجوه دیگری گفت که در اسناد آمده است
که ابوبکر عمر کول اهل حقیقت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که هیچ کمال در حقیقت نخواهد بود
و مردیست که زنی بود حاضر نزد حضرت علی المد علیہ و اله و سلم چون حضرت فرمود شیخ عیور و حنیف داخل
نخواهد شد او که گریست و حضرت فرمود قرا بخیزد دلالت بران دارد که وقت دخول خست مسیح زنی عیور خواهد بود
و اگر گمان کنید که ابوبکر نشود و نخواهد یافت در حالت جوانی چون به بهشت در آید پس شمار روایت دارید
که حضرت فرمود برای ریحانین خویش که ایشان سوار خواهند انان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پدر
ایشان بهتر است از ایشان جوانشان اندک لاسلم که از ان لازم آمد که ابوبکر و قتیله تجدید مدبر یافتند
جنت بود و دخل شدن بخت موقوف است بر مردن و در عالم بر نفع بودن من البعدیات کالحساب الکتاب
هر گاه گفته شود که فلان سیر از اهل جنت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص با وصف پیروی در حقیقت
صورت امتحان پیدا شود و حضرت امامین لاریب که بهترین اهل جنت و خیار رفیقوی از ضمیمه حدیث مستثنی
شد و تخمین از حدیثهای بسیار که حضرت فرمود و امیر المؤمنین روایت ان نمود و البور اسرار بود و هم از حدیث
منری و جاری کردن حدیث االی غیر ذلک چرا مستثنی نشوند و خدا در عالم گواهیست که فقیر دقتیکه مختصرا
گفته و میگوید مت استند میگردد و این را تخریض را از مانی یعنی از رافضه شنیدیم قیام کرده و من خود را
دادم که در آمدن و حالت کلمات به بهشت برای چنین از کجا لازم شد تا چنین بر زبان میگویند و راه قرار
میجویند غرض که پیران نایاب ما شرم و حیای می آید از ذکر چنین لاف و گزاف ان مامون پس او آنچه کرد و قتل
معصومین از سر زوادر رافضه هنوز اهل بطلانند و شیع القیسین بر او افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
با و پیرسانند کبر است بوجیه و انستی اعادنا الله تعالی من بذه الالباب لی و دیگر از اصحاب حدیث سیر زوادر
و گفت البته انجیدیت در مناقب فاروقی مردیست که اگر من میبوت نشدمی میبوت میشد عمر مامون جواب
داد این محال است زیرا که خدا میفرماید انا اوجز الیک كما اوجز الی التور و الیبتین من بعد و نیز
فرمود و ان الله یستحق صدق و منک و من لا یستحق و من لا یستحق و من لا یستحق و من لا یستحق و من لا یستحق
ایا جانیر تو اند و که میثاقی گرفته نشود شخصی بر نفوت و مبعوث گردد و ان که بود که بنی شده و مباحثش گفته

بعد از نبوت جبرائیل آنکه خبر رسیده است مامون را از حرکت یحیی جاری کردن دلیل بر عداوت او بران تیره
 شناخت و بیان آنرا بمقتضای سخن تمکینه مجتهد المعنی فی الطعن المشاع که داشت ضرورت مقتضایین رطاب و یحیی
 را که به یکدیگر کافات پرداختن و در اینجا بحثهای دیگر است بلکه زیر هر بحث که رگمای کردن رفته را در سخن
 عتاب بیچ و تاب و بهر مکر از بودن فرصت و فقدان اسباب قصور محبت تا ظریف اختصار ضرورتها را با همیکه چندین
 از سخنانا که زیر بود گفتن و در مای نظرات زیر هر یکی مستحق و دلیل بمقتضای عجایب و ایجاز هر یکی از ان الکفایه
 که بعد از ملاحظه بعضی از آیات از آنحضرت اهل بیت سر و کائنات رسالت جناب صبی مطلق ثابت شد چنانچه
 در سابق گذشت چون تقدیم میثاق بر ضرورت بر مبعوث گشتن پس ضرورت صدوق الکوادر و مقلدین
 او را با اصول قرآنین کاش با اصول خویش بیان فرمودن و الی اینهمه دلایل پس نبوت و رسالت بحصول اینجا رسید
 بدون میثاق بر طرأمت ابن سبأ شیطان الطاق و غیره الی نیست که جناب میر مظفر کفر بود معاذ الله و منطلق
 الی یوم الوفا پس بنیان فرمایند که اینهمه این میثاق باطلان بود یا اظهارینوا تو جهرا و با زیری ازین جهرا
 امثال امر مامون بجا آورد و آنچه در ذهن او ریخته بود شرح آن فرمود که در احادیث مناقب فاروقی وارد
 است از حضرت صلی الله علیه و اله و سلم که عمر را روز عرفه دید و تسبیح فرموده گفت که او تعالی هیاهات کرد و همه
 بندگان عجم و انوار خاصه مامون گفت محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است میبایست لعبر کنند از شان
 پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت و حضرت در عوام و لیکن تعجب نیست از حدیثین سفیان زیرا که اعجاب نیست که
 غلام ابو بکر را بر حضرت توقیفی بخشیده اند که داخل شدم و در تفرقه او را لعین شنیدم چون نگاه کردم دیدم که ملام
 از او کرده ابو بکر پیش میر و از من و درخت و شیشه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابو بکر و شما میگویید که غلام
 ابو بکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم زیرا که سابق افضل است از مسبق و مثل نیست حدیثی در
 که شیطان میگردد از سایه عمر و بر لسان حضرت کلمات کفر بخیث و جبرائیل آنکه مجتهد بر عمر سیف ادب الی مامون
 تصریح کرده بود و حاشا لشئیکه محاوره عرب را انداخت که تکلم بیشتر خارج میباشند در همین نزدیکی گشته حدیث
 علی بنیر البشر و تمییزه اش آنکه من بفرقه کفر فاعو بواکم فهو جواینا و معلوم نیست که رفته و کاسه پس نشان یعنی مامون
 رسول خدا را از منکرین میدانند یا مقیرین بر تقدیر ثانی بهر چه حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و اله
 و سلم ضرورت افتاد و دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم میاید و ثابت شد که
 مامون هنوز از طفل و دبستان کمتر است او محاورات عرب را تواند شناسد و مامون هنوز از فهم آن عاجز و قاصر بود
 و لا اله الا الله که هر شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم نشنیده که چون حضرت آمده فرماید
 که داخل نشود و درخت علی مرتضی نشان بردارد و در سایه آن همراهین و انصار را مستحق سرور کائنات باشند تا این
 و غدا برفتنه ناکار رود و بالا شود و علم را راول درخت درآمد و هم بمقتضای حضرت پس اگر خود را سابق از خویش
 درخت دیدند که ام محمدی در دنبال دارد بلکه معمول است و هم یکی از بجا آوردن حضرت اخذ مستخدم که خادم پیشتر

میرود و شاید مومن را نکار بر بی حال بر یابان درگاه رستم قبر لغوش کرد و از لغز و اغتیا و عجب از امر دیگر آنکه در سال
سابقه امثال این باجماعی مفصل گفته شد یعنی انسانی کلمات از شیطان و این است سینه ما خود از خدا مبدی مومن است که منسیر
سیمای مولای بهتد صاحب جمع البیان نقل میکند یعنی ابن عباس که حال عداوتش درین کتاب با جناب امیر المومنین
عیان گشته بر اصول شیعه و دیگری بدان در سبب و عداوت بنمید و العجب که از تفسیر کاشانی التاخر
بسو لحد اجمعیان شیطان ایضاً گفته المیس علیه الله و الله این لباس حضرت جبرئیل بود و مصدر این سخن
شد و حضرت سرور عالم در التماس فتاوی و عیاد التمس مومن هنوز از خدای خویش بجای کوری و کوری و هرزه
گری گرفتار است و بپای تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشروط و مبرحاً و مباحث سابقه رجوع نماید به حال
هفوات این نایبی را در اینجا به بیند و جرات او را بمنزله آن فرستد بنحی که هر قدر که از کلمات خبیثات او بلفظ انما
قتور رفته بین قدر برمی آید که جناب امیر از او بگریزید و بپارید و مومن هنوز در اسن و امان بسبب
و لغت بنایا بهتد را در آن محصور میداند ای لو اموز و جدید الایمان که هنوز به قیالی و ختالیق این در سبب محدث
این سیاهی نمیزی و کی آمدی و کی میرشدی که ما در مناقب مرقنویه دفع کرده اند و از جهاند عالمی خویش مثل
این شخص یعنی صدوق الکواکب و شاکر و از داد ساد و از ادب اثبات رسانیده اند که حضرت امیر در بطین مادر مکرّم تها
تخریجید میفرموده ده سال پیش از ولادت شریف و چون حضرت او را بعد از ولادت باغوش در گرفت سلام کرد
و بسم فرمود و تلاوت و تعلیم قرآن مجید از سوره مومن و مکنار شریفی به داشت و معذور دارم که تو
او را ندیده ای پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم هم خادم او هم شاکر و دوست اکنون از خواب غفلت بیدار
باید شد و بحث گوئی و نیک جوی تا آنکه بدید و لیکن او مصداق این بیت است **س** نصیحت کن و راجع آنکه
نخواهی پاکه توانی شستن از زنگ سیاهی نیز و آیات محدثه را فقه اگر جمع میکردی بد قیالیق این ندید سید
از غرائب احوال و رسوایا و بی الدارین آنکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم را از راه دور بصفت
و محن نزد خود طلبیدی و چندان جسد بخت مرید تشیع بر تو غالب افتاد که هنوز بطریق گفت بگردن است و ای
بر تو که بر اصول خویش از مرید بصفت بردی و راه جنم مصداق و تکفیر المصیبت سپردی و ادباً تصور شیعه
بلفظ انماها بقدر اثبات گرد خود در سخت ایغار چنان کلمات بهینه آورد که به تسبیح و تکفیر مصداق بوبت رسانید
چنانچه خواهی دانست و در آغاز بحث گفت نعم من است که جناب تقوی بترست و بشیر بعد از انبیا پس در انوار
فراموشی بگفتن اما آنچه در حدیث فرار شیطان از سایه عمر کلامی کرده ایم شیعه متقلب است زیرا که در قوا این
کلیه براندیشان و هم خیرکات فرو عیاد ایشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرقنوی را گاهی بنیاد
یزمانی بقصصان و وقتی به تبدیل برنامه ای خلفای خویش راست کردند یعنی در اصل نیز من نقل علی بود
که بجای نام او نام فاروق نهادند و اگر بر فرض محال نام عمر بود معنیش آنکه او در فسق و مجور و ظلم و عدوان
رسیده که شیطان هم نیا از وی بر دو میگرد و حال این واقعه از من بشنود و دور و در مد که هر که از سیدانی

جهان تیرسد که از سایه او بگریزد و او چنان با وی کشتی کند پس تناقض صریح است که در احادیث خویش تقریباً
 الی الله و للرسول معاذ الله بجا آورده و بمصدق فلیتبع به مقتضای تعین التبرکات و نحو اینها در حدیث
 اگر دیدید عبارت حدیث که سطرهای چندین نیست منتقل میشود باید که این زخم کاری را با داری و نه را بوشنای
 پس مخفی میباد که همین حدود و احوال را بنیاد خود از جناب مقتوی در همین کتاب وایت میکند قال کن جالساً
 عند الکعبة فاذ شئخ قد سقط حاجبیه علی عینه من شدة الکبر و فی بده حکازه و علی راسه ریش احمر و علیه مدره
 عن الشیخ فی الی الی و الی مستند ظهره الکعبة فقال ارج لی بالمنقعه فقال له یحب سبکیا یا شئخ فقبل عکاک فلما التوی الی
 قال لی یا ابا الحسن انقرضه فالتی الهم لا قال و الی اللعن الی اللعن فقال علی فعدت خلفه حتی لحقته و صرخته الی الاضر
 و جاست علی صدره و وصوت بدی فی حلقه لا خفه فقال لی لا تغفل یا ابا الحسن قال من المنظرین الی یوم الی
 المعلم و انما یا علی الی الاخیک جدا و ما بفصل حد الا شکرک یا به فی امانه فصار و لذرا یا علی فصنعت و خلعت بیه
 و اعجاب که شیطان از سایه او میگریزد و از رسول خدا ترسد و بایستی که گاهی صورت نمودن غایب فلیکف که میرب
 شود بهر صورت حضرت سلال شکلات را که گاهی سمو و نسیان پیرامون انتخاب می گشت آیت قرآن مجید یاد آورند
 و بدو کلمه خوشامدند و خوشنود و گردانید طرفه تر قه و دیگر است که رفته بمقتضای کورنگی و شور و شوری
 گردند بچرا آنکه و چگونه از شیرین و ان بخیال کسی بگذرد که بر ریش نیاید یعنی در ایام بخت پر ضرورت که لشکر
 برای مقابله او آراید و او نه میانه هر اسد و در سیکر انسانی مثل رز و اول بماند و برومی خود از و شوستان
 و بگردان رکابی داد و کارزار در تناوبت به شکست رسد که کمال دولت و ذرا بی بدلی مرتبه استیاده که هزاران هزار
 شعیان بدریای کوفه غوطه خوردند و جان اسلامت نبردند ناگاه حضرت با مداد جناب امیر غالب کل غالب فرارسد
 و همراه حضرت فرج ملایک باشند و انجناب عاری ابتر اندرک نماید و حر به نورانی در دست حق پرست داشته باشند
 شند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گذشته و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعتیر و یا اولی
 الالبصار و سیح وانی که این لطیفه لاریه و گر شمه غنیه بجه مناسبت جلوه ظهور و پر تو نور داد که سواری سخا ب
 جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و ابرامی مکرر آسمانی بر اصول بن سبای فیضانی قرا یافته بود و بارقه لامعه
 تازیانه او و صاعقه شر باریک روایت شندی مقال را وی بود و حالش دلالت بر آن داشت که گوید که چون در محله
 برسم نودند بیدار شدم و انری ازین جنگها ندیدم قال صد تبارک و تعالی کلا انما کلمه حق و ایا کما
 فی الی الی یوم یبعثون اما انی از اتفاق فاروق بخیری پیش کرد پس قطع نظر از آنکه او مطابق
 روایات شیعه که کاشانی هم نقلش و تفسیر خویش یعنی خلافت المنج و دیگران در میان داده اند و الهیست
 ذوات کتب دینه را بگردان فرم نموده اند گذشته منافقین و کائنات طلیحان و مفسر رئیس المعافین بن عبد الله بن ادر
 بن ساول بود در مقالهای سابقه تحقیق خدایان مسوول است که خواهی گفت که چرا غلبش که سفیه صبح در مدینه
 و اذان غار و در مدینه و نیزه کافیه سیر شیعه مثل طبری در مخرج جناب بنیامیر و مناقب فاروق آورده اند که اگر خدا

نجات یافتی مگر من و معدن معاذی غیر ذلک بالا نرسد و بالا مشترک خارج نمی باشد یعنی غبار و لاغری دیگری گفت
که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تنبیل او فرمود و عمر در حثت است به او ده محالی مامون جواب داد ای گنجین بودی
که شما کمان می برید یعنی پرسید او آمدید که از منافقین شمرند یا نه پس اگر حضرت میفرمود که تو در حثت باشی و او
تصدیق نمیکرد او تا بیکدی می نمودند لایه پس ابوالقصدین میگوید و عندئذیه را تصدیق حضرت نمی نمود پس چنین سخن
مسلمان نیست اگر حضرت را تصدیق کردی چه احدی پیریدی پس این هر دو خبر متناقض شدند و جوابش اگر حضرت
و شمر و حواجر است کتاب متوجه شود و بعضی مقالات رجوع کن که خیر در این بحث چنانچه باید در انبث و در کتاب
شیعه مناظره حضرت مرتضوی و میر رضی الله عنهما که درست که تو اقرار داری که من در آن ده کسم که فی الحقیقه
نشان اینها نیست من قائم نیستم که تو در آنی الغرض من میر را میسید که میگفت بر طور شیعه شیعه که از من چه میگوید
زیرا که بارها و نام خویش پیش من دردی و وقتی که این چنین اعمال از من صد دریا فتنه و در قیامت کسی نیست که دلی و نفیر
من باشد و این نشان منافقین است در کتاب بعد معلوم نیست که در جوابش چه آفاده می نمود و الحمد لله که از من لایه
که از مقبولین بسیاری رفته است که قال با هم الشيخ الحلی و غیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از دو طریق اتفاق
چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه و الاسلام که کلام در لفاظی بوده که منافق ایمان بوده باشد
چنانچه بر نفس صدوق که مراد تطهیر اهل بیت بود ایشان از شرک است یعنی اقسام سخن میگذریت اهل که مناقشات
بایمان بخار و پس بپاره مامون در اشتباه گرفتار است که روزی بحالت تنه قائل است در روزی بحدوث نه بدین
بین ذلک البته کسی که چنین باشد اعتقاد را مرا چه داند فکیف که بجز در دولت و خلافت خود گرفتار باشد
خبر می نماید که که تو در دیشی و او را با هم گفت سخن را بجوری بود و چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
حضرت فرمود که مراد یک پدری آن نهادند و امت را در پله دیگر پس پله من غالب آمد و در پله من ایوب که را گذاشتند
و او را هم تبعیج دادند باز عمر را سنجیدند او هم غالب افتاد و باز میران غائب شد مامون گفت محال است زیرا که
درین ذات بود و او زن اعمال اول محال است نزد همه که چشم برابر اجسام امت تواند بود و اگر مراد افعال
آن هنوز محقق نیافت پس معدوم میگردد و نوزن شود پس خبر رسید مرا که تفاضل میان مردم میگردد و میشود گفتند که
با اعمال صالحه گفت خبر رسید از شخصی که فضیلت داده شد جز زمان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باز مفضل سجاده و بر
و ذات شریفه زیاد و آن شخص فاضل از زمان حضرت یعنی لاحق شد با و اگر گویند بل ایجاب کردند درین خبر کسی را که
اکبر است از روی جهاد و روح و صوم و نماز و معتقد از احدی از انبیا گفتند است میگوئی که لاحق تواند شد فاضل این
زمان فاضل زمان شریف را مامون گفت پس بنشیند در آنچه روایت کردند امیر شما و ایان شما را در فضائل مرتضوی
پس قیاس کنید در اعمال ده گن را اهل حثت اگر باشد خردی از اخوای کثیر نفس قول شما مستبر است و اگر فاضل
مرتضوی اکثر مردی باشد پس بگیرند و تجاوز نکنند درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که خبر
دیگر بگوئیم مامون گفت حالیا خبر رسید که وقت بیعت شریفه کلام عمل فایز تر بود گفتند اسلام که خدا فرمود و انما

السابقون الاية گفتند آن گویید که بنده جناب مرتضوی ولیکن بحیثیت حدیث من جاری نشد بر وی حکم خلاف ابوبکر
 که در آن زمان کجبهت سیده بود و دنیا بدین در وافر قریب است عظیم گفت مگر بید که اسلام انجناب ابوبکر بود و آن حضرت
 رب العالمین بادعای حضرت پیغمبر اگر ابوبکر قابل شوق و تفصیل بر حضرت لازم شد که آن حضرت علم نشد بلکه جبرئیل
 آمد برای علام تا دعوت نمود و توفیق کرد و اگر گوید که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود و بیان کنند که دعای
 حضرت از مناظر شریف بود یا بامالی اگر گوید که بخاطر شریف بود این خلافات قرآنی است در وقت حضرت که و ما
 از ائمه اهل بیت و غیره خلاف و ما یخلق عن الهوی و اگر بایستد یا نه میان اهل اهل بیت پس شخص ثابت شد پس دعوت
 فرمود و بر او اعتماد کرد و در السنن بتأیید انبیا و بعد ازین خبر دهید که حکمی امر کند مخلوق خود را بامری که تحمل آن
 نتواند کرد اگر گوید بل کافر نشد و اگر گفتند نتواند شد پس چگونه باینکه پیغمبر را که نباید دعوت خلق را که بجای انبیا
 ما موریه را نسبت منفرود و منما پیغمبر طفلی دیگر را کتف بداده پس همه مقتدی علی مرتضی شدند پس اگر گمان نرود
 که جز او طفلی دیگر را کتف نداده پس این تفصیلت او شد بر جمیع مسیانی مروج با آنکه که امر عمل افضل است بعد از
 سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر زیاده است به بنی که در بد وقت قتل شد و کفار
 زیاد و از شمت کسی علی قتل فرمود و زیاد از نسبت کس را و چهل کافر را کشتند بسیار باشد کسی گفت که ابوبکر هم راه
 حضرت بود در عرض بتدبیر جواب داد و آن محب گفتی ای ابوبکر تدبیر میکرد و بدون انجناب یا نبی که او یا حضرت
 محتاج بود برای ابوبکر گفت اخذ باید که بگویم که مخالف او از حریس ضرور افتاد که بر مختلف تفصیلتی و اعتدای
 بر جاهد فرمود که ایستاقی القاصحی و من المقتضی حسنت الایة هو التثنی بر اهل بیت
 آبالت و لیکن در تحریر قصه مذکور قلم در کف دشمن بود و اگر صدق الکواذیم مناظرین را از محدثین و متکلمین
 بخوبی میان می نمود و میگردم که از تصانیف بعضی نشان خبر مومن بر هر دم و هر قدم اثبات میسازیم که ایشان را
 با انهم کثرت محال عادت که در کتب دینیه از جواب این همه امور تنجز و زبونی در دهند باینکه مقصود از قیام
 میزان و وزن ان بود تا بر اهل ایمان اسلام ثابت گردانند زمانی رسول مقبول که در خلافت و مسند نشینی عظیم
 اصل این باب و قهرا الحساب بعد حضرت اند چنانچه حضرت اصل اصول جمله در و اهرم مهابت اهل بیت و ائمه خلافت
 و یقین توان این دینی و ترویج ان و غلبه شریعت غرضیه اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند و بی مثل بی
 نظیر اند و در مرتبه توابع و ابوبکر و سایر اهل انبیا از حاصل است که لا ینفی و در سیر اصول رفیع فضائل جناب
 امیر غیر متناهی است چنانچه سابقا و لاحقا اشارت را اینجی رفته و گویا ایشان موقوف است بر کسی که رجوع کند به او اهدا
 که قضایل جناب آنم الرسل غیر عتیر آن نتواند رسید و اگر اقرار و اعتراف نشان بخوابی آنهم از گوهر مراد و غیره
 حاصل که این فضایل نسبت بنما بحضرت زیاد تر و شریفه رسیده و از تنفی که جناب میر حضرت پیغمبر را حاضر است
 اعتقاد میفرمود هیچ دلیلی قوی از ان نخوابی یافتن گوید اکنون قابل باید شد که جناب مرتضوی افضل است
 و ان کفر است و مومن چنانچه از کلام متطلب و با هر است و کفیف که در فضائل دیگران جز انبیا مستثنی نباشد و العز

کثرت روایات خبری دیگر است و اما درستی که فضائل و کثرت و لیکن فرائد اگر کسی میسر یا انفسل گوید از خبری و شایع
فراوان که اگر به روایات بر وجهی انصافیت داشتند خلاصه سبیلان اکثریت توانستند بعد و حدیث فرائضین موجود و
علی اگر کسی مسلمان شود ثوابش غیر متناهی است پس قیاس کن ثواب تنقید من خصومتنا شیخ را که جهان را به بهشت براند
ثواب آن چگونه شمرده شود و حق علی با آنچه ابو بکر و ابراهیم حضرت در دعوت دینی پیروی نمود و حرفی از ان فی آیه
و بنده محرم که آن قرآن مجید که رفعت از اقران البلیت نامیده بکتمان آن پوشیده و بعد از فادات آن بر که عیان
تواند شد و لیکن حجتی است چنانکه نظر تفسیر بر آن افتاده انکار ختم نبوت از آن ظاهر است مامون بیچاره که لاکر و تار با
موجب دیده و شنیده و چگونه بگویم که او از خدمت امام رضا این امور را انکسار داده و از ترس معلومش بعد از مرگ او
و از عیبتش این تحقیقات امونیه و هر چه میشنیدند چراغ بلاغت از ان فروخته زیرا که بالا معلوم شده که البلیت
مساده القلیل الضاف بخودند و هر صاحب فضیلت را به نیکی می ستودند و تکلیف حضرت امام رضا که فرائضین از انجناب را منی
بودند بخلاف این در دیده و من عذار و شوخ و تشنگ که هر چه بر پانش می آید بی مزه می رود و تشنیه حالی از قفل و اشکار
میشود و در این احوال که مدعی انجمنی قبل از ان گشته بود که جناب امیر را بر جمیع اصحاب تفضیل است و بعد
از ان لوبت کفر و تملیل اصحاب بریند پس چگونه نیست این با انجام تقلد امام بود جناب بر صوف را منی گشتند بخلاف
که ایشان را حاضری حق عباسی لوازم ان او نچته و خام می باید در هیچ الغرض از انجا می توان برد که میاید از جناب
مامون بن مارون فی الذلته بعد از او امام بایست او بر خیزد خواست و لیکن او بر امور دینی هم رای خود را مقدم میداشت
و سخن نیکو او در فضایل اصحابین بود که محال است که چنین باشد و درین مثالیه غوطه خوردن پس با چار علمای رفقه
خالفه معده است از ان نسبت با امام رضا با نظر او آورده و صفای صاف قتل انجناب را با و لعنت و او دند و بعضی از ایشان
بلا حظه من امور که علمای البلیت را خارج میکرد و نیکی یاد کردند و معذور داشتند و دانستند که روایات رفقه را
چه اعتبار این امر خود در کتب ما از مامون موجود که اگر کسی روایات دروغ و مقامات بی غیر را بخواند روایات شایع را
نماید اعاد نامند من تلک الخرافات و القفرایه و الا فرادیه نه مصداق ذلک هو الخسران البلیت لیکن منفسل
معلوم نیست که بالاخر بنده این فلسفی که کتب حکما را بر سر آورده چه بود در احادیث علمای رفقه با مساند خود و اجماع کردند
بر ان فخار دارند که متبعین حضرت البلیت باشیم و پس در سرگواری و کلاه زاری مصائب ان طیر نیست بحکس اعتقاد و شیخ
بود مثلاً البلیت که حضرت تیر علی در د و خضیف می نمود و هر چند خوانستند که بر دارند نه بنسب و امام حسین با و من کوی انرا شراف
خاطر بر سر و دوش نشید چه بود و اما قلن کعبه اشاره غالباً انویه از باب محال می نیدار و در حدیث میزان است یاد
و بلیات انیدی انچه درین سطره چند که بطور انحصار جمیع اگرم را جواب تقریر انش تشکوک و متوجع است اولی خود را
است و نماز سکوت قوم خبر حیرت خبری غیره میگرد که چون این بی باک فتاک هر ساله فزونی کرد و خالطین انچه از
کرده باشند که بنوان شایسته ازین محبت نجات یابند مباد انجون زیری نوبت رسد چون کلام مامون هنوز باقی است
بکلمه منشی نموده از خبر انکه البلیت را هم از انکه احوالی فارغ نگردانم و میگویم که بسا بوی بر حیرت می افرازد که مامون در وقت

میکشاید از اصول پیش تجری ندارد که جناب المؤمنین خود بمقتضای آقاوات و اسامیت ایماجا و فرموده که اسلام آوردیم
 و هم البکر مسلیمان شد و لیکن تفرقی میا برادران بود که او اظهار میکرد و من می پوشیدم و دیگران روایات بقدر محاسنی و دیگران از قول
 عیسی خزان و جلال تاندر غزایل جمع کن توانی دانست که جناب میردین اظهار اعتقاد علیه بر خویش آورده و او متعلقه اصحاب است و
 آثار اقدم نشان در زار داری و اختلاط مشرکین هم بوده و بالاجل انیمه مورد ابحاث کلامی یقین بشیر لعین محمدی صلی الله علیه و آله
 و سلم نجار هر دار و لیل که تصدیق قلبی یا غیره اعتراف لسانی کجا دور باره گمان ایمان بسیاری از اسامیت و در کتب معتبره توانی یا
 یا نه میضایین که گمان ایمان ناشناختن بود و بساط الاخبار و میرین قدر چه موقوف که امامیه در خلافتش و خودی تفسیر دارند تا بداند
 وقت که پیشگامان قرن دوم طایفه بود پس انصاف باید کرد که متبع حضرت در آنوقت ازین هر دو که بودی دعوی بستم آخرت
 چه بخانه زید یا شی بکار نه و غیر عظیم است که چون جناب تقوی بر اصول این سبای میوه بی حفاظت جناب طایفه و صفه و القطار
 و سوار و دلان بجای آورد حفاظت و اتباع آنجا می تواند که در حال آنکه اگر در ان زمان بدو حق اسلام و در پیروی معصوم
 انام میگویند و ضلوعه قریش از توسط او بخرجت رجوع می آوردند پس آیت الیسئوی که اولیک اعظم در پیروان است پس برای حق
 و سوا کسی قائل امام زمانه باین تقدیر الله عز و جل و غیره میاتین قانون را اگر شمارم خواهی گفت طافه الصبح
 فقد طلع الصبح اکنون خبر قدری لطفال حیاتی ماند و الحمد لله که در تحقیق فحاشین مامون اشاره کرده بود که مامون
 میر و ان قادر نشد المصدا البیعتی دیگر و ان ما خود از جناب امام صادق است بر وایت کافی کلینی که مخلوقات بر سه قسم اند
 کما قال الله تعالی و کنتم کما کونتم الله بعد از ان ارشاد نمود که سابقون فقط حضرات انبیاء هستند که هیچ روح را با ایشان
 خلق است که با روح القدس دوم روح الایمان سوم روح الفقه چهارم روح شهود که در ان طایفه خدا را رحمت میکند و معصوم را
 کرده میداریم روح درج که بجهت ان مردم میرد و می آیند و در مؤمنین اصحاب میمید فقط روح اول شست بر هر تقدیر که جناب میر
 را در انبیاء با گویند کما فرموده از اید اصحاب میمید می شمارند روح الایمان ضرورت است که حالش و الشی فیکدره و العقل و انجیا عیا
 میشود که گفتگو و سبقت اسلام باعتبار تالیف و پیروی حضرت خیر الانام هستند و الا از مجر و تقدم ساعتی بازوری در مقصود و
 بر وایت یقین در اسفار و سنیه یا نه ملائکه کن که ایمان حضرت المؤمنین تجدید کبری پیشتر است و بلا ریب یا نشاز ایمان ازین
 بر و خود و نیز مقدم تر است و اتفاق فی القین با بقا و مت ندارد پس کلی محصور در فرد احد است که آزادی صاحب جاست
 معتقد علیه و صاحب تخریب و مرد جهان دیده مشار الیه غیر او که بود که با برقرارش باوی رجوع کنند و برگزیده اول شوند و درین
 باب قد که الحسا باشد ذلك فضل الله يؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و از همین برگزیده است که عداوت کفار خبیث
 یا حضرت سرور عالم بود بخیا ان یا با زنگسار آوردیم و بر هر قدم و عجبا و شمن دین می پرسد که اسلام جناب تقی یا امام محمد باقر
 یا یعقوب حضرت مصطفی و من متحیرم که برگزیده می الی اورا رسید قبل از رحلت بده سال از امام چه حسابی باید برداشت اما بدون
 اسلام و ایمان انبیا حل توان نور دید و بدایج ولایت و امامت توان رسید که نزد شیعه مرتبه تقوی و درجه علی است
 و افضلیت مذکور را در احادیث حضرات ائمه دیده و بهایش یا گفته شد را شنید و اجنبی گوید که کار اهل اسلام نیست
 و چون نتوان کرد ان اسلام حضرت مرتضوی یا امام موجب کفر قابل باشد صدوق امامیه و امام اعظم شیخ سالی التبر الکفر

خواهد بود که قابل شد مانند امور مذکور و انما در فضایل هر قنوی ضعیف بود و نه مذکور که اهل این جبهه یا لایان توان داشت
 که در وجهی میل از الهام کمتر باشد و کعبه عجاایب تخصیص جناب لغوی حد الفاعل پس شاکسانی مذکور باشد کلام من در
 تحمل این امور و کعبه کعبه که است کردن و از امیر المومنین در الوقت تواند سر انجام یافتن و هر کس که انکار کند البته پشیمانی او را
 با کفار بدایت و سقراطی بود و نشناید و اندر استحقاق بر اصول هر چه در باب فرست و داشت و اختیارات ایمان و برگزیدن صدر
 و صفات اتباع حضرت سرور دین و دنیا گویند برای جناب امیر کجاست بر طبق اصول موضوعه که در مرض و فوات خوار این پشیمانی فاعل
 را با خیال فرماید و هزاران منافی را در ضمن آن مرکب گرد که هر یکی بسر حکم رساند بلکه سبب عدوان و تجاوز باشد و از غیره
 تقریرش تخصیص انجناب را الفاعل است و الا کلام فیه لاریب که انرا رتبه و هدایت یو فاعله چون میرسد و بالای ستر
 زینب شندی و بی تافت ستاره بلندی بیلی بر اصول موضوعه و امامت محمد کلام دین است که در آن عمر شریف از کفر و نفاق
 پاکیزه بود و یادافسوس که اگر این جماعات بر بار مامون بی باک نبودند باری قاضی القضاة کجی بن اکتام را چه شکست او در
 سواران موش دشتی نزدیک و انجا که و تاید حق دست کشید غالب است که انرا غلبه و غلبش دید خاموشی برگزیده باشد که من
 سلم دین سلم بی اما آجرا پس لاریب که جناب هر قنوی را بسیار از اقران و امثالش تفوق تام بود حتی شجاعت ان چنان
 رهرو از ترس شجاعت حاتم شمرده اند و کسی را چه یار که در ان کلامی کند مقام نیست که حضرت امیر بر اجماعت صدیق
 دلیل قائم فرموده کسی را مجال آن نشد از اصحاب که نهاد در عیش سفاکت و در است حضرت رسالت بر داند
 که بر سر از کفر تخصیص حضرت را در بشا و نشو و ایمان بود و کسی را با وجود دستهای صدیق یا انشد که هر برانی کند عراز
 ابو بکر فرمودند و العجب که هزاران بار واقعه که ملا دیده و شنیده باشد که چون حرمین را برید ریاض جناب امیر کعبه
 در دشت که با محصور گردانید و مسجد قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود و او قتل
 و قتال دهد و معمول شایسته است که هم اجازت به باوران میدهند و هم رؤسای اهل شور و تیر بر اهرامی دارند پس در وقت
 او در عیش خیانت که جناب امیر بقیعهای صدق و صفا افاده آن فرموده و بر مقام خود میسوزد و دین و غیره اقرار نمید
 و حدیث شریفی مدلل و مبرهن که بار بار تامل گفته شود و هر که صبا به کرام خصوصاً تنجین مکرین را از جوار انحراف
 نماید معلوم شد که سختی شرم و حیاست باید آنچه در منتهی دین و غیره نوشته ام بحشم بصیرت دیدن دوم در
 کشیدن خود تخصیص صدیقین لبیها در جناب امیر از واقعه عیش پیدا است و انیم از کتب فن موند است
 که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صفا را شده و بخلاف ابو بکر که این مورد خاصه اوست و مقام حیرت است
 که شیعہ را این هم یاد نیست که جواد چنانچه شمشیر است همچنان جبر بر باد شایان بیشتر سجا و ثانی مشغول شدند
 و از اینجا است که از حضرت کثر منقول است پس کسیکه چنان خیال و رتبه داشته باشد لاین خطاب
 ننماید بین که چون در بعضی از مجاہدات اصحاب مطہین نشد بود و او به تنهایی سلاح بر تن آورده
 میرفت تا او را سواره شدند و باز آوردند و شاید که ایت کریمه گان نشدند و رختی فکری
 هنوز بر سر معاین رئیس الامامیه مقرر کرده باشد شجاعت اصحاب بید وید که در وقتیکه کی اهل

مامور بمقابله کس که در رویتش بد و صدق اتبوه فی ساعه شکر گویند و حق تعالی و آیات بسیار در خصوص
 اصحاب مخصوص جعفریه در کتب معتبره است که بر ما ظنون مقال سادسه ازین مجلد پوشیده نیست پس مال بخردی و بشماره
 که آن لغوص را بطریق گذارند و از حدیث جعفری دست بردارند و جعفری باش که خدا خواهی و در نه در
 هر طریق که ای که که اذان لغوص هر یک ظاهر است که مهاجرین مجاهدین کسری و قیس خیان مرتبه دارند و بخت
 فردوس را بمیراث یافته اند و خداوند عالم حیات خود را بدست ایشان فروخته تا کیدی که مزیدی بمران
 نباشند و در کتاب آسمانی ذکر آن فرموده و اینهم که آن بشکات کامل بالایشان عنایت فرموده کیست که زاید باشد
 و خوف بلند از خدا و الی غیر ذلک این تاکیدات که جمیع مساوی خیالات را از ضمیر بر دارد و در سوره بلقی که با لفظ
 یثرون الفردوس و مانند آن از الفاظ جاوید انواع ترفه گواه و هر که سوره بلقی را در شان اهل بیت میخواند
 النبی ما بین را خارج ازین شان فرمول نمیکند و معلوم نیست که در باب آیت لا یخلف الله شیئاً و لا یرجع علی نفسه
 ایضا انهم چه خواهد گفت از کی و مدتی بود و نش و چه گاه که یا ام رضا را بنی النبی تعالی و درین مایا بست
 میشود لا یخفی ان الاجمال قد یکون بعد التفصیل كما یکون التفصیل بعد الاجمال لا یقل عاقل المعنی فی لطف
 الشاعر و در اختلاف شیعیه از کتاب منتقی روایات متعلقه سوره بلقی گویند رساله بر اسماء فرام شده حقیقت جان بشیر
 از آن رساله عیان میشود ولی ارجح الیها باز باصل قصه رجوع کن که مامون گفت با اسحق گوای میبوی بخت
 عشر مشهور گفت علی فرمود اگر کسی گوید مرا معلوم نیست محتش کافر تواند شد گفت نه و اگر گوید این سوره را
 قرآن نیست کافر شد گفت بل گفت خبر ده که حدیث ظاهر بر بیان صحیح است گفت بل گفت پس بیان بود که عشر
 و ده محمود را مردود شد یا خدا داشت فاضل را و مقبول نرد او محبوب تر بود یا نداشت فاضل را از مقبول
 اسحق گوید که ساختی تا علی کردم و گفتم که خدا تائی اینین می فرماید فرمود استعدا و کم داری و لغت را نمیشناسی
 اما کافر مصاحب مومن نتواند شد که قال له صاحب الای پس چه فضیلت یابند اما معیت الی پس برابر است همراه
 و بگویند یی مایکون من بخوی تله لا یه اگر گمان داری که خزن ابو بکر طاعت بود و پیغمبر چگونه منع کرد اگر گوی
 معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت و خبر ده از فاضل انسکینی علیه السحت گفت فمیر ابو بکر است که بهرست مستثنی
 بود از آن گفت خبر ده از پیچمین گفت آن مومنین را می پرسم که خدا ذکر کرد سکینه خود را بر ایشان گفت
 ملائم گفت همه گر خنید مگر بهرست کس ازین باشم که علی القریه مشغول بود و عیاش بن سالم در دست داشت و آن
 پیچکس سحر است بود پس برین رفقاسکینه نازل شد بخلاف صاحبان که لیاقت آن نداشت و کسبیت افضل
 صاحبان را یا انس که جان تار کرد و بر فرش حضرت امیر اشرحت نمود و خدا فرمود علی را بر فرش خود بگذارد پس
 اگر بخوانم سلامت غانی فرمود بل پس جان خود تار کرد و کفار حج شدند از هر طین قریش و خواستند بکشند
 تا بنی هاشم قادر نشوند بر قصاص او پیچ جزع کرد و الیو که خرج نمود و حال آنکه پیغمبر مراد بود و علی تنها بود
 پس خدا را که را حفظ کرد و امید وقت پیچ رسیدند پیچم لچار رفت گفت من چه دانم گفتند تو ما را فریب دادی

بار سحر و جادو شد پس بهت بود به یکی باوقات باز فرمود که حدیث و روایت یکنی گفتیم بلی چون تمام شد
فرمود واجب گردانید سر علی را را آنچه واجب گردانید برای شان گفتیم میگویند که این حدیث فرموده بود
نسبت بدین حدیث رسید کجا فرموده بود گفتیم بعد بر وقت معاودت از حج و داغ گفت کی مقبول شد نزد
گفتیم در حیره موده فرمود پیشتر بود مدعی حضرت انکاسی مردم علی آقا سبکس متوجه شد و حضرت مکرر فرمود
ما به تنویر میکنی فرزند خود را به پیغمبر را مگر فحشای خود را از باب گردانیدند مدعی فرمایند لَئِنْ لَمْ يَنْجِئْنَاكَ مِنَ
وَدَّعَاكَ لَمْ يَخْلُصْ مِنْ رَوْحِهِ وَاسْتَنْدَنَهُ نَارُ كَذِبِهِ وَبَرَاءَتِهِ بِرَأْسِهِ لِيُكَلِّمَ الْإِنْسَانَ الْأَعْمَى فَذَرْهُمْ
باز گفت روایت میکنی انت منی الخ گفتیم گفت اما ندانی که بارون برادر موسی بود یعنی گفتیم بلی فرمود علی همچنین
است گفتیم گفت بارون بنی بود و علی بنی نیست پس منزلت هم نیست مگر خلافت و این وقتی بود که منافقین گفتند
که حضرت لای دار و تا او را در مدینه گذاشت پس خواست که خاطر داری و این نامست حکایتی را که حدیث بیان میکند
از موسی که میگفت مر بارون را که خلیفه من شود و قوم من الی اخر الا لای من گفتیم موسی خلیفه گردانید و قوم
و در زمان زندگی باز رفت بسوی بمیقات حضرت خلیفه کرد حضرت علی را چون رفتی بجا و گفت خیزده ان حضرت موسی
و قتی که خلیفه کرد بارون را اما همراه او بود و قتی که رفت بمیقات کسی از اصحاب او گفتیم بلی فرمود آیا نبود که خلیفه
گردانیده بود بر جمیع شان گفتیم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علی را در امزد که در مدینه ماندند ضعیفان را ناز
و اطفال زیر که اکثر همراه حضرت بودند و بعد در آن باز پس ماندند و دلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود بر همه مردم
خود چون غایب نشود و بعد موت خود قول پنجاب است علی من بمنزله بارون من موسی الا انه لم یبق بعد و ما ویر
بنی بود و نیز بر این قول زیر که موسی دعا کرده بود و کما جعل لی الی اخر الا بعد چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله بارون
از موسی پس او وزیر باشد چنانچه بارون بود از موسی و خلیفه بود چنانچه بارون خلیفه بود از موسی و چنانچه این
ظلمات غیر توفیق الهی بسیار است بل قل در میان بنی امیه حضرت امام جعفر فرموده بود بخلاف بنی امیه که ستمارش
شیطان الطاق کن که چنین منظر است که طفلی او را می تواند مخم که دل پس میگویم مای نامون میمون اگر کسی
گویند که ما معلوم نیست که پای حدیث یا ثابت است یا در بواسب انکه بعضی موضوع گفته اند و اختلاف بسیاری را
آوردند ظاهر میشود که کدام صفت بود از خجاری و خجل یا غیر آن و اگر است ثانی استین و مضمولش را منکر
شود و التی با عترت خودش کافر خواهد شد پس کجا ولایت قرانی و کتابسمانی و کجا بقوت نوم بر قرآن و شب
سجراتی و از غایت بحالتی انکه وقت تعزین اکثر کما بهادر قلبه فقیر انداختند تا بحالتی ایت غایب با حقائق و در قلوب چنان
مسلوب گردانیدیم بلکه بهجت را بجای رسانیدیم که دیگران بعد از دیدنش تقریر را نوشتند و گویا متعین شیطانی چنانچه
باید شکستند سبحان انشد این شرف و فطانت مامون میمون نوعی است که انواع معیت از روی را با شکیا و اصفیا بر کردار
و از قرآن مجید و این بیت و هم با نازات الله مع الذین اتقوا و الذین هم یحسبون و اگر چه و انما هم
معیت را و تفرقه هر یکی از دیگری بر روایات انکه که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

بخت بیان کنم کجایا و جو و ختم نام بر روزی یکی از اهل فضل در دهمی آمد و گفت از بسا عالم استیج رسیدم که
 در مکه که پیراه حضرت سید الشهدا بود با هر روز بر سر آستانه چهار تن بجز در او اند و سکوت کردند و از سر
 شاه عبدالعزیز دلاوی را با جز میگردانم باری نزد آنجناب آمد پرسید فرمود همراه هر دو بود و لیکن جمله آنجناب
 ملاحظه میفرمود و تقادوت نیز شدت را امید داشت چون آنکس محیسی نیافت سر آستان را اوت نهاد و رفتند و مقبره
 مامون از غایت احرام و تقییم و ولایت عهد حضرت امام رضی الله عنه توبه از انقضای مجلسهای مناظر آن بود که
 برانند که اوتارک الدین نیست بلکه متروک الدین است او را خبر است در علوم و دین امتحانات و از امیشا است
 آنجناب و در بلا نشد و یک حداد بخوشت و دماوی خود رسید صد هادیت نه امر در حصول رفقه او را لیل
 بر ایمان اخلاص صاحبی که مخصوصاً قائم است حتی که در کلینی خود به حال حالانکه سمیعان ایمان اخلاص صدیق باو شکبا
 دارد و با وجود ستم و کینه بوش مصداق کان کلکافیرین میشود و من پیغمبر که چون برای حضرت موسی جابجا میجو دست
 لانت پس معلوم نیست که میمون همراه آن چه خواهد گفت مع شنی را نیز بر که خوف چیزی بگردد است هر کس را نیز که داند و ده
 عاست دگر گویند درین ماه خاص خرم اندوه است چیزی بگسین میگویم و ما هم دلالت بر بقای و کور انگلی
 میمون دارد و با بعد از وید نشانشا خواهی کرد و مع آنچنانسان میکند نوید هم حقیقتی بخطاب حبیب بشکوفه
 لا تخن علیک سرور کافک فی خبیث کما یکنون و مقام میر است که چون دار لفظ تانی چنین گفت و مستی بنا
 حال بود نش و طوری دیگر ندارد دلالت بر آن میکند که صدیق حفظ و است حضرت رسالت یاده تر از او خود
 میخواست زیرا که تانی بودن در حال آنجناب است نه ابوبکر قال الله تعالی اذا خرج الذین کفروا تانی ان تثنی پس
 معلوم شد که ابوبکر در تثنی تاریکی غار اول خود در آمد از ضمن فاشاک بر و بر رخنه ما را نیز در معلوم نیست که نزد
 میمون اینچیز است و دلسوزی خیره خواهی مقتضی جان بود کما فمنا یا کفر کما صرح به المناق با جمله خرم اندوه با یقین
 بر ذات سرور کائنات بود و تئیکه کنار پر غار رسیدند حضرت الله علیه وسلم فرمود لا تخن ان الله هنا حالانکه اگر تانی
 مناق و کفر بودی مقام کمال سر در گشتی که مقصود نشان حاصل شده بلکه بغیر افی خود و تشعب کردی که ظاهر داری خود
 و لطیفه گوی هم از دست زفتی یعنی از غار آواز دادی که ای شقیع بیع شرع شاعر گذشت شما هنوز در پی و افتاد
 القصه بقتضای صدق حسنا نداده یعنی در پیش است لبها را میگرداند تا قتل کند یا بطور خود خارج نمایند
 چنانچه در تخریج و دوست که لیتو که او یقتل که او یخیزد و خبر حال از میت شریف محمدی و دو چنانچه چنانچه
 تاب نیامد و با وجود علم همه امور از دولت سر ابرامد که حال شریف دریا با کما اشرنا در مقام و لم یخو است که
 نواصب زمیننی فکر باز که سبب چه بود که جناب کفوی آنها در خانه گذشت صدیق همراه بر با کما و غایت انکا
 ان طاعین نیست که دانسته بود که بخار او را خواند کشتن پس امر رفع فاست صدیق همراه گرفته که درین اسلام
 از و بر میخواست ای یافت الی غیر فلک من الخرافات الحمد لله که قلت فرصت مانع شد برای این بر این بیت
 کردم سکه و بکر اگر آدم بحساب به از میان آل و هم اصحاب بخوشی که چاره درین خطای سول حق

بالجمله اگر کسی را این بحث خاص منطوق باشد باید صفت او را که اتفاق و کثرت اهل شقاق و فتنه را محاسن
گشتن از فتنه و دین محرم کرده و از او باید بکتاب ششوی رجوع آورد و در هم کتاب طعن ابرار فی کید البناح را و درین
انچه گفته که نه طاعت و نه تمسک به طاعت و نه نظر از لطف و لا تخلف که در خطاب خود بر سر کائنات دارد دست نمی برد
منبر نش چنانچه در کتب حق با جلال الله تعالی گفته اند و الا که بر سر نش نمی یازد بجا که هر سخن و سخن هر نکته مقامی دارد
با نوالی درینجه و من نگه حاجبایم و من تشریح میکنم که اگر خلاف گوئی کفر لازم می آید لا محاله جزا القرآن و درینجا
علمای رفیع بر فقر الیه بیان استند که علیه لفظ و تراجم نیست بلکه نازل بود علی الرسول با صدیق علیه السلام
باز کافی و عیا نشی ظاهر است فقرات الله علی رسول است معمول قوم همین است که چون در آیات قرآنی تشریح
گفته اند ما موافق اند که آیت محرف است ایمون میگوئی که ابو بکر لائق سکینه بود و جدو میگوید خلاف آن
فی التفسیر مدللان با اینکه جدت سلطان التفسیر بایمان نداشت چنانچه حدیثی می آید اگر ایمان نشی قائل شود
در نه لازم آید شرکت جناب میر با اهل بدعت و اتفاق و این بحث مفصل گذشت که انچه شکی نیست
که آیت غایب نیست که همیشه الیه بگرایان می ستودند کما فی المنتهی بر دهم میمون لازم که اهل سان می ستودند
تفسیر نماید از دم کفر چون از انکار جز قرآنی حاصل میشود البته از انکار نش قرآن مجید بطریق اولی خواهد بود و اتفاق
که من حفر الیه فقد وقع فیہ بعد ازین چون میمون خود اقرار دارد که غیر از هفت کس همه رسول الله را گفتند
و بدست دشمنان خود خوار سپردند پس جمعیت از کان رفیع پریشان شد و اتفاق و کفرشان البته لازم
و باب روایت هم مسدود گشت و بطلان دین و شریعت بر قیاسات و رفیع دین مطاعن ایشان
آفتاب غیر زرد روشن شد و او با جباران استعاره نمیکند و ان امور ازین امر عظیم سبک آمد پس اگر شکر بکنیم
و اندک غوغای کفر نماید و نامون نمایمون بر مردم و هر قدم لازم می آید نقد فخر من المطر و و تفصیلت
الیزاب فاعبر و یا ولی الالباب اجناب میر پس البته در هیچ واقعه عجزت و امام چگونه بگوید که هر وقت
لا اله الا الله و لوح محفوظ او را ملحق با قاتل خود را هم دانسته بود بلکه قرآن مجید فضل از نزول وحی در بطون بود که
سوا از ولیکن متحرم که قیام حضرت با وجود دعوی و تقاضای یسوع کوری و کور انکی چنانچه در اصول شیعیه بیان
حتی تفسیر تفسیر قدیم مراد است الله لیا و منها از چه راه بود شاید از راه ریاض و سمع و ملا فطانتات از قیاس
چنانچه دیگران را که از دهم سالق بودند در پیش آمد و اصول شیعیه بدان مطلق است که از جنبت جمعیت بود
عرب که اگر مقبولین مسلمان باقی میمانند این احتمال در آنها نیست الغرض از جنبت مطاعن اصحاب که ام
این روز بسا علمای رفیع را پیش انداخته خود کرده و در مانع نیست و از اینجا انیم توان فهمید چون
حضرت عباس را و صف منسحاق بودندش می گان فی هذا لا عجبی فمروانی الا حرجی و انکی و اهل سبیل
کما مرت فی غیر موضع اگر دیگران نیز مستحق سکینه باشند چه عجب پس شتر میمون هیچ بطلان نمی نشیند و
مثل سائر شتر و گریه نشیند و بودیم از امر و در شتر میمون توان گفت فلیضحکو فلیکوا و الیکوا اکثر القصد

مقام خیر است که چون دلیل بر غیر مدعی موجود باشد هم تسلیم حضرت در حق اضطراب مدعی و در نه بایستی
 کفار را شر را بنابر کردن سه بار در خانه شما گرد جهان میگردد و پیشانی است که سکنه بر قلب مدعی از او آمد
 پس گفتن بیون که بیان کینه افضل کیست که سکه همراه باند سکنه بر او بماند یا نه که در فتنه بماند
 نمود و چهارم که در فتنه بماند و خبری نداشت و نماند و بی یا ابوبکر که لائق نزول آن بود و بعد از آن رفت و رفت
 وقتی که روایت کتب شیعه در بقراری جناب مرقضی در امام خود که آن منتهی میگردید پس بعد از جمع و تلفیق
 قلم باید گرفت و حسب خسته نباید در سد جواب گفتن و این امر نیست که پیرو هفتاد و شش که در بود و در جواب
 رشتی المکملین نور الله مرقد و چون شرط اعلیٰ مذکور باشد چنین هم پیرو فتنه شد و شغل خائنین غایب است
 در خانه که بحث آبروی اجتماع علی رسول است و در بحث و از دیدن مباحث منتهی و غیره با فادات المهر خوار
 که چنانچه جناب مرقضی بتبدیل فرمود و انیمه کالیف بجزت را مدعی هم قبول نمود چنان نیست که از او مدعی
 الی غیر ذلك و اما یقولون ان الله لا یستعملکم و اما یقولون ان الله لا یستعملکم و اما یقولون ان الله لا یستعملکم
 و زمانه مرقضی در حال اصول را فتنه عیانست که تمام وفات ظاهر و کفر و ارتداد بود معاذ الله راست میگویی
 اطفال سنیان بنده در امثال امتیالات سنجی حضرت علی ستم کام کبابی به توایی شیخ سده و کوناست
 میفهمید که جناب مرقضی کار می نماید هر غرضی که هست با محمد بن انبیه بیست که این سبب شیطان
 ز راه بودند و قبل ازین در بحث تخلف جدا جدا مایل از جناب سید الشهدا با عتراف پدر مجلسی گذشت که
 شیعه را با اصحاب معصومین و مرقضی حاجت نیست استی حاصله آنقدر نزول سکنه بر حضرت در فتنه
 بر هر مقام ضروریست که مقتضای حال در کلام بلغا خود کلام رب الارباب مختلف میباشد
 یا دنداری که در آیت بیعت رضوان و جزو ذکر سکنه بر مومنین سکنه است قال الله تعالیٰ لئن لم یفکروا
 عن المومنین اذ نبأکم انک تحت الشک و فکرم ما فی قلوبهم و ما فی الی سکنه علیهم و اما یقولون ان الله لا یستعملکم
 قریباً پس در بنیادهای خود تسلیم میگردید و او موجود پس چنانچه ذکر سکنه حضرت در سوره انا فتحنا
 نیامد در اینجا نیز که خود تسلیم حضرت مستلزم است پس ابوبکر عقیلاً و قللاً معین شد و چگونه نشود که امام الهی
 بود که میراث فردوس بردند بنصوص جعفر که فصل فی المقالة السابعة و بی الاولی من هذا المجلس یاز
 میگویم که هر قدر که از فضائل مرقضی شمر دارا باید فخر کردن که ایمان در کامل میدانم بلکه ایمان
 غلامان را نیز عارف رفته که اگر یک خبری از ایمان او معتقد باشند خبری دیگر انکار میکنند و در آخر بیعت
 برالاست و هم ان یحبوا یحکمون الظاهر الا ان المومنین الله هو العلیم و ذات الصدور و متوجه نشود
 که فقط فضائل مرقضی چنین نیست برای جناب امام حسین ظاهر و لا بسیار است تا خجالت قبل را از آن
 خود دفع کنند در اینجا هم حالات عجیب دیده میشود و حرمی باید شنید که هرگاه مقام شهادت می آید
 گویند باز شهادت را کسی جز سبط اصغر نبرد و الله و الله باز شهادت جنات با ظاهر زیاد و ترفقه بود

و هم باز بهر وصیتهای شریف تا بیست پنج سال بموافق امام حسین که بزرگواران کس را در هر که که با او در دست
 پیش بنزد و بزرگواران بر مردم تشیق آمدند و ایشان را فرود گذاشته و بزرگوارانی پیشان نماز اردستانی و غیره و
 یافته شد که حضرت امام حسین صیدانست که در املاک شان نطفه ای شیده تنگ است پس ازین روایت
 هزاران آباد و قبا و فرود گذاشت و در نه سده امیکشت و بنده میگویم که ما نیز آنجناب را امتیقن شد و با
 که آنها تا خانه الاله بعد بیوفاسی نمودند و نهیر که در واقعات که با ما موجود است که چون خبر شهادت حضرت مسلم
 و باقی متحقق شد و بیوفاسی شیعیان حضرت امام حسین فرمود که شیعیان دست از یاری و کوا که در انشاء
 خودید که نیست الی آخره پس امام حسین برداشت باز شهادت را نه جناب قانع باب بنوری القدر بنی
 میون قدما و هر جا درین مسائل ظاهر است و شاید از نیت نیشیان و در انشکمه و کشیدند و بعد از
 که در نه هر بار می پرسید بچنانچه تامل و استقامت میکنند تا عقلا ندانند که لائق تعرض نیست و ازینجا است که
 بنده میگویم که واقعی بر اصول دفعه که ایان میر کیر را پوشیده و متشکل پذیریش محمود الحاقه و مسعود الحاقه
 بود و اما حدیث الولایت پس اگر دلالت بر فعلیت کند لازم آید که با وجود و شریک الباری که اکثرنا پس منته
 آن نماید که وجود و محبت و آن مستلزم امامت بحدیث کلیبی دیگر و از امام باقر رضی الله عنه نیست زیرا
 نیز تبه برای فردی از اهل بیت هم مسلم است حتی که حضرت زید شید و درین باب تقریرات بنده در توفیق این
 کتاب و بعضی ازین اهل منقول و کاتبه که دانسته است که لا یحیی بعد ازین ای از حدیث شریک نماند و با کمال
 علمای او قدما و حدیث مخالف است زیرا که آنها دعوی حصول جمیع مراتب میکنند باینکه جناب امیر
 ثبوت و او هر یکی را فرود گفته که در و اوقات و الا صفات جناب مرتضوی بنو و کائنات و اختلاف قدما و شای
 از ارکان و اساطین و تبسم و ضحک متاخرین از شنیدنش عیانست بلکه بقیه آنرا نیز که پیش بر و خاچو بالا
 بطور ارجال و انشائی فیکه که گویند که بعد از مدتی در حدیث غدیر هم فعلیت مراد نیست که لا یحیی و منجور
 در کتاب الا که بسیاری از روایات قال بر آنست که استنا منقطع است فاعبه و یا اولی النبی فیکف
 که اگر در اصل نیز تبه که تمام شد که حضرت یارون و بروی حضرت موسی یافت بالا جماع الی غیره
 پس کجا دلالت این احادیث و کجا دلالت اجماع جمیع مجارین و انصار بر خلاف صلیقی با صفا چنانچه
 این اجماع در اصول رخصه و تبه می انجامد و زندگی حضرت فاطمه و زهرا و انجمه تفسیر البلیت است زیرا
 عندهم است و کلینی حیث روی عن ابی عبد الله قال لا یجوز لابی که استقامت از اکثر جمیع المجارین و انصار علی الله
 من با خرج و کل کلینت رسول الله نه با غارت فاطمه الی ابی که نکالت منتهی است و با جرح و کیلی نه با جرح و کیلی نه با جرح
 نیز دعوی میرا و جمیع است اول شایسته است بعضی حضرت میرا و جمیع است و با جرح و کیلی نه با جرح و کیلی نه با جرح
 پس از بعد و در بعضی که بعد از این که با جمیع است و با جرح و کیلی نه با جرح و کیلی نه با جرح و کیلی نه با جرح
 و گفتگوی تحقیقانه که در کاف و غیره بر اصول رخصه و تبه و با جرح و کیلی نه با جرح و کیلی نه با جرح و کیلی نه با جرح

که مقصود این فصل است پس با حدیث منزلت اجماع مذکور چگونه باطل باشد و در اساس اصول این
چنان مذکور شد که حضرت امام فقی در رساله اهل احوال نوشتند و قیاس بر سیده بودند از جبر و تفویض
نیست که تمامی است اجماع کردند اختلافی ندارند بر معنی که قرآن مجید کتاب است لایب فیه نزد جمیع فرق
پس انسان وقت اجتماع بر آن مصیبت اندوخت بر تقدیر کتاب الله را یا تقدیر از حضرت فرموده
که اجتماع است من برگزیده گمراهی نخواهد شد پس معلوم شد که بر چیزی که اتفاق باشد و مخالف نباشد
از ایشان مریض را همان است حق پس نیست معنی حدیث مذکور تا و یایش کردند باطلان و بر آنچه گفتند
از بطلان حکم کتاب در پیروی حکم احادیث فرموده و روایات مخرجه و رای مسلک که مخالف نص کتاب است
و تحقیق آیات و اصحاب حواری بودند و ما را نیز در تعالی سوال میکنم که توفیق دهد ما را بصواب و هدایت نماید
براه مستقیم باز فرمود که چون کتاب الله گواهی داد تصدیق خود و تحقیق آن در انکار کرد جماعتی از اهل
و معارضه آن نمود با حاد و حدیث مخرجه بسبب انکارش و رفع کتاب کفار شدند و راه دین را کم کردند
که بعد از این شخص کلام جناب امیر بقدر قانون کلی که بر جمیع افراد خویش بی زیارت و نقصان صادق آمد
میگوید که ترین نام کاشف تعلیمات میمون نام فرجام که چون با اتفاق اکابر فریقین حضرت بشا در راه
بودیم با سات الوهین هم با صحاب روز جنگ خندق که سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست قتل
من آمد که ذکر تافیه بصارقه العین و هو اصل کتاب اندازد العین ناگزیر شد که این مشارت برقرار که الخلف
جلوه داد و دید برای است تحقیقی یعنی اصحاب که اذاع مشتاق و محن در اعلا کمال الله نور دیدند نور علی نور
باشد و قرآن مجید هم تصدیق آن فرمود و عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَكَمَّلَ الصَّالِحَاتِ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ
أُولَئِكَ أَصِبُوا الْإِيمَانَ بَيِّنَاتٍ مَأْمُونَةٍ لِرِغَائِثِ رِكَائِلٍ مَلْعَبَةٍ مِمَّنْ بَاشَ جَوْنَهُ مَطْلُوقٍ نَفْسٍ نَقُورٍ
رضی الله عنه گوش توان فدا که عین کفر و ضلالت خواب بود و در غیب بر او انقض در رئیس ایشان
میمون نام مبارک افتاده که چنانچه لفاق ادبشادت فرزند رسول خدا امیر به عیان سید تقوی بر تیره یورش عین
ضلالت بوده که تشبیه راست می آید و نه فعلیت بطور زیر سد غایت الا امر استحقاق خلافت باشد و آن
منانی مذنب نایست فلک ف که قدمای شان گفته باشند که اسم جنس مصاف است بعلوم و نص است بعون
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبه که مسائل تحصیل کرد و با خدا بر آن میخیزد و در انیم و آن که مستثنی
تواند در وقت آشنای متصل نبوت یا عدم نبوت و در اینجا عدم نبوت را استثنای کنند بحکم آن که بحکم
و دخول آن حکم مفرد پیدا کرده و در فقه و آن موجود است که الله تعالی بکلی میشتاق پس نبوت خدا بعد
نبوت و خلافتیکه بود و در فضا و نبیان بود و اگر رعاست کبری و خلافت فخر عهده بودی امیر المؤمنین
چگونه فرمودی که مراد فضا و صبیان میگذازی مرا باید همراه بودن این خلافت مرا سپردن پس حضرت
تسلیم فرمود که از جنب برادری و قریب و کار گذار می انور خانگی ترا میگویم از مچنانچه موسی علیه السلام

برادر خود را گذاشته بود اما اینکه بعد الموت تخلف باشد پس جوابی است که اگر حضرت یار در حق زنده و می ماند غایت
 چه معنی دارد که او بنی بود بالاستقلال و عزل گماست زیرا که در ذات این امر اقطاع موجود است یعنی
 خلافت در امور خاکی تمام است و دست و گریز و انیم یعنی را ندارد و معنی این نیز پیدا اند که شیعیه بنویزی برادر خود را
 و فیه اینست که آنکه همراه موسی علیه السلام رفتند زبیر فرغان بارونی بود فاعترض می کردی الا البصار شتلا
 موسی فرمود و شتلا بخوان بکشید آب نیاید و لعنم را مرتباً میاید یا من تنما میزدیم شما محافل است بجا آید
 و او در چنان حکم شده و فر داجین گیند این اتباع حضرت موسی بود یا حضرت یار در حق پس اینست که حکم
 منطق و ان تواند دانست و اعجاب این بیوز و اهل بشکر را که همراه موسی در آن شدت که با بدین منفع
 در از رفتند و کمالی بود که گفتی نیست و شاید که قبیل ازین بر دیات فریقین شما از آن ذکر کردیم و در ک
 و سکنت و خاموشی و مقالات و در امور متعلقه خود تا بجای فرغان جناب امیر بود و ند که از آن روز
 فعالیت امامت بر تصریح بعضی ساطین از کاران مذہب سیمون بقبول انجامیده بود و الغرض لاف زنی و
 یخرومی و ادواتی علاج کنم کسب سود دست زده بود رسیدم بر بیان وزارت بر رسول میخوان اهل
 احداث و خسارت و این معید اگر چه زیست و لیکن تفصیلش نا گفته به است آغاز و انجامش بسط
 چند نشان میدهم فان الملق سطات بینما کعینو متکنا بیته پس بدانکه وزیر بر مقتضات قوم می باشد
 بعد از نبوت شریف قبول کرد که بخوف کفار بزرگان نیاد و دامن عقلی است که چون کسی در عین خلقت
 خویش برنگ کنارد اهل بتداد رنگین باشند لاجرم وقت تسلط مستقیم چون بهر است و درین مشر
 خاص فیض اختصاص تقلید بر بزرگوار اختیار فرمود که در رعایت تقلید اصحاب کف در قمر و در
 داشتی و در مراسم و عادات مشرکین زمار در گردن انداختی و در پیشگاه وجود ان تبدل و کمال
 اطاعت سرفرو و انداختی چنانچه کافی کلینی و مشر و مش و سجاد مجلسی حواله یقین و دیگر کتابهای دینی
 بران گواه است و در ظاهر است که وزیر مشتق از وزیر است بمعنی بزرگوار و بزرگوار است چون این شخص
 مامات مالی و ملکی و سیاست بدن انظر ف پادشاه سجایم آرد و کار گذار او میباید و او را وزیر میگویند
 خواجها که سلطان منش بدعوت دینی و اعلامی کما به توحید و اعلام مراسم شرعی مشرف باشند و این وزیر
 بنقص فرقدح آن پرواز و مقلد سلطان خود نباشد که عیاناً و جبره کما توحید بزرگان بر اند مردم را
 بقبولش بخواند و کفار نکو منسا را در اسنگ سحر کرد کما فی مجمع البیان و او از بیان توحید بدست میزد
 شرک باز نماند و فرقه آنکه اصحاب کف در قمر را بخبر قرآن بین از صحبت میری و مشر با خوشی بگزینند
 و هجرت گیرند و این وزیر دست از ان مدقه عمر بر ندارد و عمر خود را در تقلید گدائے که خیاسے باطل
 مایش نبود بزرگندان مثلثه عجب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیق تواند بود که با عترت جناب امیر ایمان
 آرد و در انکارش هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و از جان و مال و رفیع نکرده و وقت هجوم کفار خود را با

شما فی دقایقه شما را مورد مین دار یاب سیر ساخته و در مقامه شان بتایید شریف چنین گفت
 و بر فاخته انقلکون کجلاک لکول ربانی الله داز دعوت وینجی بزنداشته و بسیاری از سنا ویدمیش را
 بارگاه رسالت راجع گردانیده و منکر مقصود و ساینده حتی که بالاخر سنا فیتق عظیم الله دین گفتند که همیشه
 باتباع اخبار کما بین بود و بسیر و پنهان عقل ندانند که نسبت آن بقیه اولاد با یکسر حضرت صلی الله علیه
 و سلم بملاحظه کوشش شیعین فرمود که ابو بکر و عمر و غیر من آنقدر روی زمین چنانچه جبرئیل و میکائیل بر آسمان
 برین و غیرین مذموب شیعه صدق نمیزن کلمه الشیطان انما کلمه از وزارت علی الاطلاق انکار داشته
 و بسیار خندیده و چون حدیث وزارت از کتب شان نشان دادیم متبقتای مثل مشهور من شخاک شخاک
 اندوه و محالیت بیشتر بر داشته حتی که فکر بادی علاقه معاش از امثالین هم دالم از یادش رفته کما
 فی رسایله و مکاتبه التي ارسلها الی استاده نور الدین و مال من قلبه الی اهل الحق و الیقین زیرا که چون
 بقصر اوستلما فی زمین و وفور محصور است پس تو حشر من هوات شیعه البتة موجب رغبت ایدر ایلست
 خواهد بود اگر چه پیشوایش بحبت نصبی باطنی رجوع بخارج و نواصب میکردند کما نقل علی موالیم و اگر اولیو
 سابق منقلب با خدایین در توجیه و دقیقه ناز و از عجایب است که ابائیک برای متقدمه یارین اصحاب
 گفت قمریافت و باره نسوا و اطفال بود که بیشتر برده نشین اند و شاید جناب سید شیهات معلوم بخدا
 انجناب از عجاایب کردند و لیکن چون استنباط اصول اهل خرابات بر جناب بفضله سید کانیات هم مثل
 الله جائز نبود پس باید گفت لعی قطعه و رآن باب یافته باشند و فلک اول دلیل علی السند الله کوره قیام
 ستیاب عجاایب و غرائب که در هر مقام دیده میشود و در آسمانها بیداری و این وزارت که ماسون با میه بکمال
 و جبر بر آن نازیده و در مقابله جماعات بالیده برای اهل خسارت سبکباری است تا سر بازی شما که
 شنیدی آغاز وزارت بود و با اعتقاد و شیعه مدعیین مرید و لای الله طاهرین و انجاستل که نسخه تریاق
 رافع ضلالت را جناب اشرف المخلوقات توانستند که بنویسند و این فریرینک محضر بر مقالات وین
 فروشان دنیا فرج بعد فعلیت خلافت بلا فصل خود تدارک نفرمود و در نه حاجتی به ترتیب طعن قرطاس
 تا آنکه معاذ الله سقط چنین کردند و مشید بالحنین و الخائنین از جای خود نمیخیزند و غیرو ذلک مالا تینا
 ای غیر نه وزارت ینک محقری نرد و دشمنان دین نیست که معاذ الله جناب امیر و مدینه طیبه در خلافت و
 ایلست خویش بتقدیر ساینده اند و آنچه از صدوقی سر زد که اول موت شریف را ثابت فرمود که مقدمه بود از
 مبادی غسل دادن و نفس علی هذا امور دیگر را ثابت کرد و به ترتیب و عیان گردانید و معیت شریف را
 که غسل شریف با تمام حضرت مرقوم باشد و همچنین دفن منیف درین حجره بوقوع آید تا آنکه شیعین اینکار
 ضروری را از دست انجناب و حضرت عباس میگردانند و در دیر دولت سر او و نهاده خبر سمع و شد که
 انصار و مخالفین این دو دوان در معینه سعدین عباد و رعیت خویش را برای خلافت ارا و وقتند

دارند که ما بخیرین و معصیت حضرت چنان امانک دارند که باین امر عظیم نمی پردازند و خدا را هر یکی بتجدید رسالت
 در چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار شریف خواهد بود که باست قریش فرموده بودند و آن زمان
 صورت است پس متوجه شدند و پیغمبری ساعده و بمقامات نفس الامریه میان خدایان قریش فی آنکه
 تفصیل مدعی از ایشان بر روی کار آمد تا صدیق فرمود ازین هر دو یعنی عمر و ابوجنید هر کس که خواهد بود
 ایشان را جانشین نمود پس بیعت ایشان بهم افتاد و صورتیست و جواد و عثمان و بن پیشین آمد و در برابر
 غوایل و عقاید یافت و گذشت و هر کسی دانست که تدبیر چنین بینا باشد که این تدبیر ملک محض بود بر اندیشید
 سیاست بدین جواد و انتظام حال عباد و این همه امور بر منظر استعسان جلوه دارد و دوست و دشمن هر کس
 دارند و اگر منافقین و دو آگوهین و معذوق سواد و الوجهه الدارین تن بر مغاند دهند و در برابر فتنه و کینه
 بمیر تباری ای حسود کین برخی است که از مشقت او خبر مرگ نتوان رست بدین چون با من میون از قیل
 و قال محمد بن فرار غیافت بجال متکلمین پرداخت که از شما چیزی بر سر شما نشمارم گفتندی بر سر که هر گاه
 امامت مرقنوسه از جانب خدا بود و منقول شد از حضرت جواد علیه السلام چارگفت است و در دو صد و پنجم
 بود و هر یک زکوة صورت بسته و منفرج نبوی که مغفله قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف کنند
 و متواتر شد و مختلف افتادند در خلاف آنجا بقطب پس معلوم شد که موضوع و مصنوع است جواب داد
 که رغبت مردم در خلافت بسیار میباشد پس انصار بر رئیس خویش سعد بن عباد و اهل گردیدند و حضرت
 عباس چنان اندیشیدند که خطاب حضرت مرقنوسی در انتهای غسل شریف فرمودند ای برادر ازاد است
 خیر و یکشاد بیعت از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخلف نشوند و شین برای دفع مفسده سوسه
 سقیفه رفتند و بنده میگویی که این بخفا بالا فرید علیه درین کتاب و غیر آن بر زبان خامه رفت بر و اما
 شیعہ خصوصاً که اساطین و ارکان مرغوسه ایشان چنان تخلفات در مواعید خویش بعمل آوردند
 که بالاتر جناب مرقنوسی ایشان را بد اغبای لعنت سافرانید چنان و انذار ساختند که بآن
 از تنگی سیاهی پس جمع همه کس در ایات و مضیات بعدی بق شد که بر تدبیر او موافق کتاب و سنت
 و مواعید الهی افتاد و باینسان بجاء آورد که همه اولین آخرین سیرت شیعین ستودند و نام یکی و خلافت
 باقی نماند و تم از دست و حاصل المطلوب و الحمد لله عزوجل علی بطلان تدبیر اهل الدغل و اگر غیر
 خادم و شایق مجتهدین در آن مجلس عظیم بودی گفتی ای میمون انچه میگویی که رغبت مردم بجا است
 زیاد و ترمی باشد راست گو ترا باد صف قبیح و اعتقاد آئینی که خلافت حق اهل بیت است و دیگر گم
 رو بر می ایشان لیاقتی ندارد و ترا چه باعث شد که بر توحش گفتی و درخت خلافت بر تو نشستن بر بسته
 و از عدل و داد و ردا حق و خود را پیش عقل و سوا ساختی از مندر حکومت بر تیر و حقوق معصومین
 در اگر ایشان ترا بیکر و ناخوشی خلیفه گردانند و اگر نفسی می آید نه بر مخرجه قدرستی دارم پس من زینب انبیا

بناشتم بدردان غمت و شرط دیگر یکدیگر در غلیظه خوانم شد و اگر ای معنی جایز باشد غمین چه بدی کردید و مرد
 نزد امام رضا و ابرار با الش حکمی فشانم بر خلاف شیعه که گویند حضرت امام حسین را پیش خود طلبیدند و اوراق
 بنایمان و در نزد پیران هرست که این مناظرات قبل از طلب امام رضا باشد و در نه البته بر زبان نگذشتی که بنین
 مردم کفار و فرار از خلافت را روا باشد و بدانکه خدا فرماید **لَا تَجْعَلُ لِلَّهِ لَكَ أَفْرَیْقَیْنِ عَلَى الْمُؤْمِنِیْنَ**
 سستگاری پس خجسته و شوخی این خدا رجعا کار باید دید که بنین گفتگو با کن و فرزند رسولی است قبول را بکشند و بخواهند
 من فلک دیگری گفتند و ناند بود که چون حضرت رافت در محنت تراید الوصف بر حال است و نشسته اند و نشسته
 که اگر من غلیظه بکنم کسی نکارش کند و مقابل نماید مغرب خواب داشت و لاجرم مناسب افتاد و خلافت را بر
 یاران برگزیدم پس امامت از آن قبیل نشد که حضرت مثل فرایض بیان فرماید و در محنت که دو مامون جواب داد
 که رافت در محنت خدا زیاد ترست از حضرت حال آنکه خدا سبوح و قهر و پیغمبر خود را و میداد است که فلا نکس و بنظر
 تابید و فلا فی اطاعت خواهد در زید چون این امر مانع نشد از بخش آن بل قطع نشد از رضا امامت جو ایش آنکه
 هنوز مامون بخت کاری نیست بلکه تو آنم و خوشه چین است او نمیداند که این امر مخصوص است در کتب فقه
 زیرا که در هر کتاب فن موجود است زیرا آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای پیر مثل ایشان است و در
 را می پرستیدند و اکنون توحید و تعالی و نبوت من قایل اند و باد امر او ای من سر نهاد و داند من اگر علی را
 نصب کنم و ایشان خلافت در زنی دین بر هم کرد و بعضی بست سه سال من را یگان برود پس مرا ازین رسالت
 معذور بیاورد داشت حتی که فرمود از جانب من مستغفر شو چنانچه باریا دانستی و چون ایلیکه مامون بیان کرد و انکاش
 از احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و چنان نیست که او فیه و بر بنیقدار چه موقوف که خود قیصر
 هم از جیری موجود است و مرتبه قیصره نزد اخس حیوانات چنانست که هر که آنرا یاد کرد و بخواند نماز
 بهشت برسد و فرمودند در حضرت معصومین روایت آن کردند و در خواب و بیداری از آن خبر دادند
 که حضرت فرمود اے اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امامت را پیش آید از تعداد و کفر پس ترک آن
 مناسب است الی غیر ذلک مما اجلوه و مضلوه و ازینجا تقریر مامون منقلب شد و معامله بالعکس و در
 و کوبار ب الغر از مناسد ان خبری بود ولیکن الحمد لله که خود الله محمد بنی انسان خشتک و تریان با
 سوختند یعنی غایب خطی بکمال شده مدبستان و جدید آدر و در خاسمی میون را باید دید و شوخ چشمی در پی ناکه
 او را باید ملاحظه کرد که مایقه مناظره نداشت و حاطب الیل است و علامه اسرار را جمع کرده و فرقی در طب
 و با پیش نمیکند باز غلت دیگر قرار میدهند و میگویند که اگر اختیار میداد همه را بیان کنید که مختار که بود گفتی
 که مردیست که حضرت فرمود هر چه تمیمن تیر و دانه رنگ است و بر چه را بد گویند بدست مامون گفت اگر چه
 مراد باشند این معقود دست زیرا که اجماع همه ممکن نیست و اگر بعضی مراد باشند پس شیعه در باره علی
 مرتضی روایتی دارند و مشهوره و در غیر او پس امامت کجا بدست رسید و جو ایش قطع نظر از آنکه با کمال است

از مامون نقل میکنند که اگر استماع مقررات و احکام فیه با خبر شیعه باطل خواهد بود گفتار و دست
 سنیان خواهند گفت که اجل اصحاب مرادند و اولی الامر خلیفه تعیینانش از تفسیر امام مدلل و غیر من است
 و هم کتب دیگر و جناب میر و بیخ ابلاغت فرموده بلفظ انا که مشهور امامت نیست مگر برای اصحاب برین افسار
 و از کلینی و شرح آن قوالی داشت که است حقیقی اجل اصحاب تعیینش متبادراست که الامان ایشان
 شده اند و التبا و دلیل الحقیقه سخن تکیه کلام مجتهدین است و در ضربت خدیوید هم طعن المراج و غیر آن و علما
 در کتب کلامیه بلفظ اهل حل و عقد تعیین میکنند و غیر چنانکه آن فضلا لفظ علما و مشایخ و سادات می آرند و دیگران
 که هر عامی بگوید مراد تو اند بود و هنوز بدین حداد امکان نظریه عدم الامان و مراد اهل نظر بر حایات و تعیین چو
 که صدیقی مراد است زیرا که در کتب کثیره فقهیه مثل امام اعظم ثانیست قوم که شیخ خلی مست و بیخ الحق و کتب
 و از جناب رطلبوق و در شرح آن مفصل است که مرسل فکات مرسل و بیخ حیرت نمیکند و حضرت را معلوم
 بود که بعد از من خلافت ابو البرکات معین و محقق است داده آن درین خبر و پیش از پیش کتب و فقهین برجا
 و ایشان فرمود است و استحقاق این بزرگان از انصوص جعفر بن نسبت معتبر بودن ایشان در فرموده انا که
 احادیث دیگر و کتب سعادت انساب باقی اهل کفار و هم از کسری و قیصر حکم و مرصوص دیگر می گفت که
 جائز است که آن صاحب سبیل است صلی الله علیه و آله و سلم خطا کرد و در فرموده چنانکه گمان کنم که ایشان
 خطا کردند و بر گمراهی دینی اجتماع نمودند و الا که نه فرض استند است آنرا که تو گمان داری که امام است
 از پیوسته است از خدای عز و جل بدینستی است از خاتم المرسل پس چگونه واقع شده خطا و پیوسته می باشد
 از و تو قریب نیست و مستی بخواهی آنکه چون خدا فرماید که بر خلافت فلان شخص بکن پس جواب آن با تعیض
 یعنی است ابدا بیک یا بنی یا علی رضی الله عنهما اگر چنین باشد بیک حضرت را اختیار دهند و حضرت ابدا
 استند میرسانند و سنت بود نقش چه انتظار توان کرد و حکمی نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 مستحقین خلافت را بنیان فرموده و کتب حدیث انسان عزیز گفته و تدریس در حدیث آن بود و از پیوسته
 ششمین معنایین بر نموده و بعد از آنکه میرودم بر برابری و بعد از آنکه میرودم بر برابری و بعد از آنکه میرودم
 دانند امیر گردانند چنانچه در سابق ملاحق گذشت و از مصوبین نیز در جبهه نبوت رسانیدم که البته
 در حدیث صحیح فرموده که است حق بنیاد بر گمراهی جوج نخواهد شد و کایف مهاجرین انصا امامت حقیقی است
 سید ابابکر صلی الله علیه و آله و سلم پس مامون با اعتراف خویش مجبور شد زیرا که در کتب پیوسته شد
 با اثبات رسید که امام است محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خلافت اجماع نمایند پس ضرورت اقتضا را در خلافت صدیقی
 قبول نمودن و هرگاه او را رضی نشد مگر برای عیان گشت یقینا دیگر کسی که نیست که دعوی خلافت هرگز
 میکنند و در دیگر کسی پس بنمایم که بر آن جواب دادیم مدعی نیستیم بلکه مقسم و پیوسته بر مقیم نیست و
 مدعی شخصی است که زعم کند که براد است عزل و نصب و اختیار و عیاری از ان نیست که در آخر کوی

با تسانیر ایشان زخم او شده باشد از غیر ایشان و آن معدوم است پس چگونه عطا کرد و شود و نیز بر آن این ظالم
 چنانچه می بینی نزاع اهل قتل پس نیست زیرا که منی و شیعه هر دو بر دعوی خود که بعد از حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم خلیفه بلا فصل صایق است و مرتضی اولی قائم میکند و کسی را یار ندارد که در وقت طلب دلیل چنین گفته
 باشد که بیا نش بر دامن نیست بلکه بر دمه کسی اگر نام او قائم کند و متوکل نماید و این بحث با کلام امام در نفس
 کبیر و درست است اگر کسی از متقدمین این رئیس النواصب و المرافض و می و دودی باشد باید که تحقیق
 و تدقیق او را باطل سازد و بنده و مرجع او بشود و در مقام مناسب نمی نماید که کتاب شریف را بر سائر
 و خیال دارد که شاید نموده از آن در جلد اول این کتاب گیرند که نوشته القصه یاد دارد که کسی مناظر چنین گفت
 و با نفرین اگر کسی گوید پس در حقیقت آن شخص میخواهد که از سیدان مناظر و غراره نماید و حالش در کتاب مذکور
 دیده باشی که بگوید که در جواب پیشانی میکند و در سیدان آنکه بگوید بر نحو این لشکری یعنی فرار من و سید
 دیگران هم می شود پس تبیین ازین روز باید از بیان آنکه اعتقاد دارند که دوست را از دشمن بشمارند
 و با مثال سازند المختصر چون چشم انصاف بکشتائی توانی دانستی که خلاف خلفای راشدین با حضرت جعفر
 عجمی را که آنکار نتواند کرد حتی که شیعه هم آنکار متقدیرین هم نتواند کرد و کما فعل منقول از علی کا بر هم علی از بر
 نشان نفی استحقاق را دعوی میکند و درین و غیره و با جافضیل منقوله شان چنان آشکار است که گوئی
 آفتاب را بعه انمار و دعوی خلافت و تقوی که شیعه از روز وفات شریف مینماید البته خلاف هدایت است
 حال عاصی که لا طائفه مخصوصا است محدثه و وصایت نخرعه ایشان معلوم است که در زیر طبلان و خفا بلکیر و ویا
 در عهد است دیگری گفت که بیانی بکن چه واجب بود در جواب مرتضوی بعد از وفات شریف آیا واجب نبود
 بر او که قلیف فرمایند و مردم را که دوست امام در بنوا هم میون قصد افشاد کرد و این که امامت فعل امام باشد فی نفس
 نه فعل مردم هر چه که بمان واجب بود بلکه فعل خدا چنانچه فرمودانی بجا علیک للناکس اما سا و فرمود که انا و اهلنا
 خلیفتم فی کل امر و فرمود که انا و اهلنا علی فی کل امر و فرمود که انا و اهلنا علی فی کل امر و فرمود که انا و اهلنا علی فی کل امر
 شریعت النسب و طهارت منشا و عصمت و مستقبل را اگر میشد بفعل و همیشه از کردن فعل مستحق ماست و
 هرگاه خلاف میکرد و متوکل میگشت پس میشد خلیفه قبل افعال خود و جوابش آنکه ما مون این مثالها که
 آورده در باب النزاع نیست زیرا که بالیقین در مقامات امر نبوت مهجود است و اینها ما میگویم که ما و امام است
 و صلاحیت همه بفعل است پس آتالی نشان و شیعه میگویند که از روز ولادت بای که معلوم باشد اگر چه اینها خود
 اظهار کفر نمایند بے اختیار سیرت بلکه صورت نیز چنانچه ازین اوراق با بجا پیداست که الیه و تکیب فعالی شده اند
 که صد و در آن بکار از دیگران کبیر حد کفر و شرک میرساند پس با و صلاح و امامی آن از جانب قدس است
 مقرون به نفس باشد با جماع اهل حل و عقد و برگزیدن ایشان حرام به بیت کا خف آن ماده است
 علت نامه کما مراد این باجاث در مقالات سابقه بالا فرید علیه مندرج شد میون نام مراد اوقات خود و

و محاطین صناع نمود و از کلامش هر دم و بر هر قدم عیان شد که مغفرت از ذات حکما نرسد و مصلحت است
 نشان را بر زبان می آید و در خود را حکیم می پندارد چنانچه ادواتی طلبید در می آید و حکیم به شکر می کشد و
 و فرموده باشد و دیگری گفت چرا واجب گردانید که امام است را بر این جناب می بیند از حضرت گفت از این
 نیست که از ظن لویت بسوی ایمان خردم چ گردانند حضرت و سر را به این از عدالت قوم و اجتناب از شرک مثل
 آنجناب نیز که شرک ظلم است و ظالم امام تواند شد که است گوید که در اینجا اصل بسیار می کشد و می کشد که بود که بعد از خود
 به بنده حق سر آمد یعنی هم بدلیل عقل نیز که اگر حکم کرده باشد بر کسی که بار او عالم تواند شد پس چاکم حکم علیه شد پس قی
 میان حکم و محکوم علیه بود ایشان ظاهر است که در سلسله الله باید دید که آن که امام نام بود که مقتدی باشد که امام مقتدی
 که امام نشد از نظام سابق لائق مجاز اقیاس بر حضرت مع الفارق نیز که در اینجا هم تصدیق است هم اظهار اتفاق
 و زبان را به انزال بر اصول اهل فصول سار علیه احکام شرعی فتوحات هم چنانچه از جامع الانبیا گردانند شب روایات
 و شتمان این که پیروی یقین بلکه بر اجماع نشان نیز زیرا که در کتب فن حکم گردید بر نگین بود پس بنگار به اتفاق و اید
 چنانچه فاضل کاشانی نقل میکند و مسافری از جناب میرزا که در حق اهل بصره فرموده اند و او که خفاق و اهل کوفه
 و حکم ختم اتفاق اهل عقل همان است که چنانچه اهل کوفه و اهل بصره و اهل کوفه و اهل بصره و اهل کوفه و اهل بصره و اهل کوفه و اهل بصره
 ایشان باشند خانه اهل بصره که حضرت امیر بر پیشانی ایشان را کمال تعظیم فرمود چنانچه در مجلد اول کتاب
 و خدمتی زاید الوصف می آید و در دنیا که بر نشان معتضای حکیم که انگار گشتند میگویند که ما نال تحفه عیان
 باشد به نظام است که چون اصل الاصول چنین است دیگر تصرفات چگونه صحیح تواند بود و از اینجا است که
 هر کسی از مخالفین هم میگوید نمیداند که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد و نیز صدق حدیث خدا
 واضح است که مراد از تفسیر تفسیر امام اهل بیت است بعد از این معتقدات این امور از حقایق و ذرات
 نه چنان است که بپند بنگان این و غیره یعنی باشد و از لویت شرک تا سال هجرت تا تقلید تقلید
 اصحاب گفت که حال نشان بار بار بر روایات اهل دین گفته شد چه خبر و نکیت که بعد فعلیت امامت
 تقید مشهور زیاده و تخریجی که از حد تا موسس اگر هم دست برداشت بر اقتضایان که امام الله اهل بیت را
 چنان دلیل گرفته تا قیامت لعنت بر من و قهر من بر او و دیگر که گویم که خصل سکوت نیز با خود و امام
 بعد از این معلوم نشد که معتقدی شد و کدام یک بقدمه که رسید که ظالم شد و مظلوم کیست دیگر میگویند
 که چون ششیم بر مسلک شیعه چنین است چرا جناب مرتضوی میگویند با ایشان چنانچه معاویه و عتاله خود
 گفت این سوالی محالست زیرا که لفظ لم متفق و وجود است و لم لفعل نفی است و نفی خلقت حکما شد بلکه
 بر این که اثبات میباشد علی و امام مرتضوی نظر کرده شود که از جانب خداست یا غیر و اگر اول صحیح است پس
 متدبیر او کفر است که خدا میفرماید قل لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 پس اگر قیام از جانب خدا بود پس افعالش نیز از خداست بر مردم تسلیم در مناسبت بپسند که حضرت

در جدید قتال را ترک کرد و قتیله مانع شدند از زیارت بیت الله و هرگاه دو گار ان یافت و قوی شد
مبارک فرمود و حقیقی ارشاد نمود و قتیله و قتیله را بجزایر انداختند و بعد از آن فرمود و بشت مندر کین را هر جا که باید
گفت خوب گفتی چون گمان شما این است که امامت مرقضوی از جانب خداست و طاعت او فرض است
پس اگر جائز باشد که تبلیغ و دعای بر سر انبیاء را بخواند و او را ترک ادا و از خواندن مردم بطاعت خویش
گفت گمان ما چنین نیست که او مامور بود و تبلیغ پس رسول شد و لیکن نشان هدایت است سیاه خدا
و مخلوقات هر که مانع او شد قطع است و هر که خلافش ورزید عاصی است اگر قوت با عجمان بهر سبب باید بناد
کردن و در نه نفرین بر رعیت است نه بر افری که آنها مامور با طاعت او بود و در بهر حال داد و او را بجا بده نیست
مگر قوت پس حالش مثل گفته شد که حاکم حج است اگر مردم بجا آورند و فارغ شدند و در نه بر کعبه هیچ ملائکه نیست
و او یلاد اصعبتا نیست تقیر میمون غلبه میمون انداخته است که خود جناب امیر را و قتیله در کوفه بود و این
بابت پرسیدند آن جناب بمنز عذرهای خود بر شمر و وعیب است از صدوق که در اینجا هم خبری نگفت و دو
و دو وی نداشت بگوید که میمون مجال داشت و حضرت امیر چنین ادا نمود و آنچه کما دین و مصیبت بر
اینست جناب فاطمه زهرا شعب و در زمان خلافت عمر که علی مرتضی بهمن از اسیرا دینی در دینری می بیند و بر شمر
نمی بیند و در مردی غاصبین بر بهر خطبه خواند و ادا در فوج کشی فرمود و کانس المنتهی و غیره مثل هذا کانس
و میمون نامبارک چنین میگوید که جناب امیر نه مامور بود و تبلیغ و نه در حدیث هم بسند دین را از خود تقیر میمون
مبلغ نیست مگر حضرت جناب امیر کما فی اداء و سورت التوبة و نه معنی الا و حی که در نه بر شمر و کانس منتهی
حج کرد و با فادات امام ضارک سابق ترین حال نام نقل نمود و کلام میمون از اینم بل آوردن و اینجا توان و نیست که بهر حضرت
چنان بود که این شیعه را ضرورت قلبش پس بوعایت ایردی حق بر مردم کرد خویش قرار گرفت که امام رضا
سنه بود و ایضا مقام حیرت به پایان نمیرسد از آنجا که اگر اعدا ان نیافت حال آنکه ضروری نبود و در چند
کس معنای الامر بلبست شخص چنانچه در سنتی و غیر آن دیده باشند و کلین گواهی میدهند بر اقل از ان پس
ضرورت افتاد که همه مرتد شو نذریر که هر بار تخلف شدند و آنچنان اسو پیش آمد که در واقع که بلا واقع نشد
تا امام حسین بن زنده و گرفتار انواع مصیبتا بود و درین و غیرت نبی با شتم همه بر باد رفت و عیانت که درین
مذهب مصداق است و علامه ای که در و در مشهورترین است چنانچه از مختار امام المقتدرین کشی است
و در آنکه این المقصود از آنجا که معجوت شده بود و امام بود و بر روی جوع اختلاف از است کما در ان صورت
نابست و سبب اینهمه احوار از کتب نقد ظاهر است که امام الامام پیچاره متعلقه متقدمین اصحاب گفت و فریم
بود و آنهم بر زعم رفسه کما عرفت مرار ایس بال عدم الطاعت پیغمبر علیه الصلو و السلام و در کتب
که در وقت بیانش نتواند شد هر که افتاد و از آنجا که آنکه نسخیه ایلست از قرا بخند و حاکم رسالت آنجا نیست
کما عرفت بیان و اینک مشنوی محسب ظاهر است و در نه رفسه و در بیان نامت چنانچه دانسته و درین و غیره دید

چنان متوع گردند که در مقابل آن خدا سر را با می و نشانه نامزد تا به نبوت و رسالت چه رسد و جناب
 امیر و سر مبارک با جمیع صفات واجب را بسوی خود کشید و وحده الوجود مقصود و بنمود و کما عرفت فی
 احوال انصاف و از انجمله آنکه میمون را شرم نیاند که آنجناب را در باب مذکور تشبیه دارد و بکعبه منظر بیاید
 امیر المومنین تنها سجد و قوم عاودا و صورت کامر و سجدا و خاصین او را پرورد انگلی بنادند که درین برکت
 و حلال ندارد اجماع بدل گردند که تفصیل آن بر اصول نشان هر جای که قدرت شریک گفتنی نیست لا حول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم اے غیر ذلک من الاقرانات دیگر که گفت که چون در احب میدارند
 امامی مقدور و اطاعت را بالا منظر از کبابی بر دی که آن امام بدین صفت حضرت مرتضوی است نه غیر
 گفت ازینجهت که خدا طاعت مجبوری را فرض نتواند که در پس ضرورت دلالت حضرت پیغمبر عذر باشد
 همانند میان خدا و بندگانش مثلا اگر فرض میکرد در ذره دیان نمیکرد و مردم پی می بردند که ماه رمضان
 حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکند از پیغمبر سوره شان و در مقام خداینها
 بیشتر ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن وارد شود بر دلیته نداشته اند بر حرفی گوش ندارد و در
 رخصت را از خاطر بر آید مانع از شنیدن حق نکرد و پیر و ستانی و در آغاز مجلد است و کلام الله تعالی نقل میکند
 که رادی میگردد یک نفری چند نزد امام صادق سجده و حاضر بودیم تا از هشتم پرسید چگونه السلام داد
 عمر و بن عبید را عرض کرد زبانه پیش جناب تو یا را که بیان ندارد و فرمود چون نظر را به سجده بیاورد
 گفت شنیدم و خود را در حلقه می نشاند و مردم بر او هجوم میکنند باری انجیال در سجد بصره دیدم و بعد از
 اجازت پرسیدم چرا چشمی هست پس خندید گفت ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میکنی بدان گفت
 می بینم البان و اشخاص را ازین جوارح می پرسیدم و او خصایص آن را نشان میداد و گفتم منیر و در
 کیست گفت قلب جواب داد که چون بر سر این جوارح امام ایشان را فرید که بالا منظر از حاجت
 باد و از در تمام مخلوقات را چگونه متوجه داشت پس سر فرود انداخت بنده میگویم که بلا حظه این حدیث
 ضرورت بسوسه امام ثابت شد تا برای او بسبقه که محل مشوره بود و رفتند و حق بر مرکب خود قرار گرفت
 بر لیکن مذہب رفقه باطل گشت که بر غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایت نتواند است و ساعته
 ایام طمطم چنان از هر سال بدریاسه عیبت خود و در مذهب است امام برای رفع اختلاف است
 چنانچه در بیان وفات شریف جاگزین ذهن سامعین گشت اختلافی امور در زمان الله زیاده خدا
 و خدا در آن صورت نه نیست و ایضا تفسیر که اصل الاصول مذہب بود باقی نماند زیرا که اهل اختلاف
 نفس الامر است که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از هم گسیلده و حضرت را چون سقّه آخرت
 بر پیش آید و قرآن مجید و حدیث شریف را میان است گذاشت تا از او وسیله گردانند و احادیث را بر آن
 فرض نمایند موافق قرآن و حدیث را بکار نبرد مخالف را از انظار اعتبار ساقط گردانند و آلام احبار را باطل

این خفیض دانند و مثل سفید نوح و نجوم آسمان اعتقاد کنند و محو العاقبت ازین دریا بگذرند و سیون
 ازین امور سبب خبر بود ولیکن علمای رفته چه صدوق در بیان این سنایطرات چه اندیشیدند و از راه
 بعرض برین رسانیدند که برای مانند مذہب محدث داهل قساوت و تقاوت چنین کسی قائل
 مجاد امام باید و کسی ازین جماعت ہم نیز پیدا نامون که امام الامه بر اعتقاد شیعه تقلید اصحاب کف اختیار
 اورا تقلید حضرت چرامنون شد و دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرقنصوی مانع بود
 وقت دعوت تیرف که مردم چنان میگویند که طفل بود و بعد بلوغ نرسید گفت از نیت که در آن وقت
 همین دو احتمال است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امد دعوت تواند کرد و او بر اداسے فرض
 قدرت و اوردیانه اول مدعا تمام است و بر دوم قول بارسے لازم میشود و کی قول علینا آگے
 اگر کسی از آنکه دین تکلیف مالا یطاق محالست و از نشان حکیم بعد است و این وقت این متکلمین هم سر فرود
 انداختند و تیر و تر کش در باختند و از مناظر میمون میخیزد و مفرسے نیافتند و این کلام نیز بغایت
 بس سہلست چون سنایط در بینید ان اہل است و کار ابوالب و ابو جیل کہ بر حق صریح پشت پازند
 و پنج دین انصاف را بر کنند لا علاج و رو و صبح عملات نشان حقیقتہ غیر محتاج گفتگو در اصل چنین
 است کہ گرفتیم کہ اسلام جناب امیر مثل صدیق ارتیم است و میان اسلام هر وقت اخیر و زنی با قلیل
 از ان با چیرے زائد بر آن باشد باقی ولیکن ثوابهای خیر متناهی کہ بر کوشش صدیق ترتیب یافته حکام
 تقلید حجاب کفار ابا ان مشومات چه نسبت است کہ بار بار از ان دوسہ حرف مبین گردید و حضرات الهی
 آن داد انصاف دادند کہ انکار فضیلتش توان کرد انیمنے را اہل علم نیک پیدا اند کہ اطفال چون
 بہشت سال رسند امر نماز باید کردن و ضرب شلاق نمودن وقتی کہ بدہ سال رسند و نکند از ندایا
 در اینجا بحث میان اطفال بود بلکہ میان علی مرتضی و ابو بکر صدیق بود کہ اہل نفاق طراشت و حدیث کا
 آراء متنازعین می آرند غلط گفتیم بلکہ شخصی رئیس اہل نحو است یعنی سعد بن عبداللہ ثقیفی آنرا بر اساس
 سقدسہ نشان ساختہ و گفته کی از نو اصحاب میگفت کہ چون حضرت میدانست کہ کار دین اسلام از ابو بکر
 ترقی گیرد و را ہر اخویش گرفت و علی را در خانہ گذاشت کہ اگر کتبہ شود و جرجی در اسلام و دین
 بعد از ان از من پرسید کہ شما میگوئید ابو بکر و عمر اراہہ کشتن حضرت معمم کردند و در راه پر خط و بہا انداختند
 اما قہ شریف بر مرد است بگو ایان ایشان بطیب خاطر بود و با جبر و اگر اہم تیر کشیدم و نزد امام فرستم
 القصد چون نامون ہمہ را عاجز کرد ایند فرمود شما اعتراضہا بر من کردید اجازت میدہید کہ از شما چیزی بر من
 گفتہ بسم اللہ بر من ہر چو خواہم فرمود ایا در حدیث نبوی صلی اللہ علیہ و سلم دانستہ کہ بر من مروج
 فرمودند ایا بد کہ جاسے خود دادہ کہ در دوزخ ہمہ گفتہ علی فرمود انہم را و این موعودہ اند کہ کہ گناہ
 کند و غیر بکیر از ان دین خود کردند و ہر امر از اینہا بگذرد ہمیشہ در طبقات جہنم اند گفتند راحت

و درست فرمود و خبر میداد کسی که بر گزیند کسی را خلیفه برای اوست و او را خلیفه رسول توان گفت
 و از جانب خدا توان دانست حال آنکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویند تواند شد ظاهر شود
 مکاره و شاد و اگر گویند نتواند شد ضرر و افتاد و اعتقاد این معنی که ابو بکر خلیفه حضرت بنود و نه بود و کتاب
 خدای عز و جل بلکه شما انرا که دیدیم پیغمبر خود و زنی شدیده و نیز خبر دهید که ام من جفا صادق است
 حضرت رحلت فرمود و بدین اختلاف تا آنکه ابو بکر خلیفه حضرت است بر دو قول متناقض صادق
 نتواند شد و اگر یکی صادق است البته دیگری کاذب است پس از خدا تبرئید و خلقت کنید بر خویشین
 و تقلید را بگذرید و از شهادت انرا زنا کنید بحد قبول نخواهد کرد و خدای عز و جل بکار کسی که قول و
 فعلش مطابق باشد و داخل نشود و اگر در آنچه یقین بر آن دارد که حق است و ریب شک است و
 مصحح بودن بر آن کفر است بحدی که عز و جل و صاحبش در دو رخ باشد و از این خبر دهید مگر اما جائز است
 آنکه خبر کسی بنده را که چون او را نکرده و اقل است و در شتر می غلام او گفتند که این خبر را بگو و پس بگو جانم
 که اجاع کنید بر شمع و خلیفه سازید او را و خلیفه شود بر شما باید شما را حکم رانید از او را خلیفه رسول گردانید
 باز چون غیظ و غضباید شما را بر او قتل کنید او را چنانچه کرده شد برای عثمان شفعه از ایشان خواب او
 سببش نیست که امام و کیست از جانب مسلمین بشتر و خشنود و تو لیتش میکنند و در وقت غیظ و
 غضب او را مغرول میکرد و اندام و خون جواش فرمود که مسلمین دشمن بودندگان بر او کیستند
 بر او خدا گفت پس دلی است خدا که دلیل کردند بندگان خود و او را خود را از غیر خود بر او که با جماع
 است ثابت است هر که اعدا کند در ملک دیگر پیغمبری را پس مناسن خواهد شد و اعدا است او را
 درست خواهد شد اگر کند بندگان خواهد شد تا دان خواهد داد باز گفت خبر دهید مرا که چه حضرت رحلت
 فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند هیچکس را خلیفه نکرد گفتند این فعل هدایت بود یا گمراهی گفتند هدایت
 گفت پس مردم واجب است اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت پس
 جزا مردم در پی استخلاف شدند بعد حضرت حال آنکه ترک کرده بود ترک فعلش ضلال و محال
 که باشد خلاف بدست و چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابو بکر بر انض نمود و بر خلافت عمر و حضرت
 کرده بود پس چرا عمر خلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحبش عثمان و از یک حضرت خلیفه نکرد
 و عمر ترک نمود و چنانچه حضرت بزعم شما خلیفه نامیدند ابو بکر نمود و امری ثالث بر گردید پس بگویند که امام کیا
 جواب بود اگر درست گویند فعل حضرت را بطلیم ابو بکر لازم شد همچنین بر رقیبه قولها و نیز خبر دیدم از این
 دو که امام افضل بود ترک استخلاف که فعل حضرت بود برشته اما استخلاف که بعضی بجا آوردند و نیز خبر دیدم
 که ترک استخلاف هدایت بود و از رسول خدا و نیز فعل و پیغمبر پس هدایت چند هدایت شد پس شما
 گویای خدا ایضا خبر دهید من که کسی بجا آورد و با اختیار مال مواب از وفات حضرت امام و از اگر گویند زینا

پیش ضرورت و انستید منزلت را برای همه بعد حضرت و اگر گوید بلی تکذیب کردید است را و باطل شد قول شما
 الوجود الذی لای دفع و نیزه و بعد قول نیز و سبجی که آسانا در زمین از برای کمیست بگوای بسته براس
 خداست و راست است یا دروغ گفتند عین صدق و صواب است گفت ایانیت با سوادای خدا بر است خدا
 که محشر و مالک اوست گفتند بلی فرمود پس مذہب شما رفت و گذشت یعنی برگزیدن خلیفه که فرست
 اطاعت او را و عمل بخلاف محبتکم و بهر متقول و ذابا بے الاعتزال دلیل بر اسے شماست اقرار کنید بر خدا که
 و با شما پیش آید شما را فرود چون رو بر روی خدا بایستید و بر حضرت دارد کرده شوید در حالیکه آخر اسے
 شما باشد بعد حالا که حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر سر دیده و دانسته باید مقرر کند ساجده
 در آتش باز مومن متوجه بقید شد و دست برداشت گفت خدا یا حسن خواجه ایضا آید و دم انیست قیصر
 امام المتکلمین رنقه قاتل حضرت المم صا که این لوا صاحب بی حیا خصوصاً نمی رئیس این قوم مورد
 ملاست و قوم دشمن اہلبیت رسولی را که با افتخار تمام نقل کرده و نزد او غیر از انتقام که دانسته در حدیث
 اقتضا قصوری از در سزده و هر گاه بر کتب دیگران که امام اعظم شان باشند از تلامذہ شاگردان این شیخ
 صدوق الکوذب خواہی دانست که بر ساخته و پرداختہ مامون میروند و زمین را خجل نمیشوند و بسبب
 مقرر اصلی خویش میدهند که او دو امام معصوم را نیز بر دشمنی کشته اگر چه دیگری با عجز و حلاوت الهی و حق
 برینداشته و قیماز لایق نام محمدا و فصولا و با وجود بسیاری از نصوص نبویہ علی صاحبہا الاف العلوات و
 که فلا فی فرزند مرا خواہد طلبید و آن غریب مسکین را خواہد کشت نظر بر تشیع و یشتی و این لوا صاحب
 در حق او مختلف شدند و تحقیق کل و لایق بمومن و فی کل یترک سید حقان و سیکاح الذین ظلموا و انقلبت قلوبہم
 اکنون جواب ہدایتش مجاہد و منفلا گوش بکن و تعصب خود را و کمی فراموش کنی مانند که درین عبارت
 خطب مامون بطور بر سر نیز اگر چون کتب محول و فروغ بینی خواہی دید که بسا چیز است که فعل و ترک
 آن برابر پیوسته در بسا اشیا است که گردش بہرست از ترک آن بالکس و کردن یا نکردن برادر
 مصلحت و عدم آن موقوف است و هر گاه کتب حدیث و سیر ملاحظہ کنی واضح تواند شد کہ حضرت در بعض
 از جنگا رفت و در بعضی خلیفہ ساخت و بمنین تا یمن برابر اسے عمدہ تضاد افتاد تعلیم مسائل فرستاد
 پس ایشان را نیز از اختیاری حاصلست کہ ہر چه مصلحت در آن بنفید ہر گز بنفید و نیز خواہی یافت کہ بہتر
 امور را خود متکفل شد و در زندگے و برخی را بر ایدان خویش بگذاشت کہ بعد از وفات بجا خواهند آورد
 متلاحج و تالیف قرار نمید کہ مچہ مستدام و اصل ہمداد شریعت است و جمع کردنش بقدر ضرورتش
 ارمہات بود و حضرت بطور فریقین تالیف و ترتیبش بر توجہ اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
 داشت و گا و ائمتہ و اہلکما پس مصلحت عدوان دانست کہ خلاف بطور از مکنون فرمود و اتفاقاً
 بطور بہتارت خلافت شیخ حسن از زبان آورد و امانت سپرد و از کلینی بالا تر معلوم شد کہ اصحاب را

میراثی طلبید و از وصایای آنجه با خلیفه مطلوب بود و فرمود و فاشش یافت ع روزه و ملک و ملک
 و اندیشه چون عصمت با اتفاق حاصل بود حتی که امر و در اهل مملوئیات کو خلافت آن در طلب خویش
 داشته باشند بگریبان نمی آرند بلکه اینهم میگویند که عادت قیقه نداشت اگر میمون با عاقله و جالبه
 چند در دامنهای اصحاب فشانده بر گزینهای سبب که بکشتن میزدی کلفت حاصلست که حضرت از روی
 مبعث گانسه در ملک مخالفان نیاید همیشه مثل نباحت توجید و معاد جاری مانده الا نشود و اگر
 آدمی بیاری و عواقب دیگر هم دارد و جناب میز در تعلیم اصحاب کف در قیوم چه اندیشی بکافه الا اصول
 و در حالات متوسطه فوبت بکار رسید و در قرب غدیر با بعضی رنجیده که بهر سیدین حضرت بخاطر داره
 جناب میز که نشود و در اهلار و جوب محبتش کوشش تبلیغ بقدر سبب اینکین مفاسد نصیب نصیب حسین
 اگر داند حتی استغفار از رسالت نمود و رب العالمین براسه زانست و ای پیغمبر و استحقاق خلافت
 شیخین هزاران ملایک را فرستاد تا فابریکلی کل که قند بعد از آنکه شاه مردان بر زمین افتاد و ما تم بر پا
 شده و همان امر مستقر مانده بر سر عالم اندیشه بود تا بکشتن چرخ سال در خلا و ملا با طاعت خلفا مانده
 و بعد شهادت ذی النورین فعلیت خلافت را بر معیت اهل بدو معلق نمود و اگر هیچ ابلاغت را سینه
 ازین مقامات طریق اهلست خواهی یافت و در سفرهای جناب میر میر شوق ستاین بر عین لاجناب
 و مخاطراتی که در اندیشه بودند که امیر را بدست معادیه بسیار ندر و بالاخر حکیم رود و او را مخاطب میمون نوشت
 که زمین و آسمان با در ملک خداست تقرر حکمین یعنی چه پس میمون در حقیقت مذهب نصیب و خروج
 را قبولیت بخشد و حسن محبتی صلح برگزید و حضرت بشید که ملا و جرافعی بر زبان آورد و هر چند از بدو انچه
 حکم غلبت میر سید رخت سفر بسوسه بلاد دیگر برست باز اختلاف اهل بیت تاجر اسود و خروج شد و سنان
 زید بشید با نام باقر انجامید آیا از نظر میمون هیچ نگذشت تا خلافتیات اصحاب را در استخلاف و حد و آن
 بار ملا و زو و جرافعی خورد و خلق خود بدید و بیهوشی او را با قبت اندیشی نمودن نه زبان خود در باره سنان
 شیعین مظلمین بر کشودن که هر چه کردند در وقت خود با عین معلومت بود که اصحاب را و دایره و بر ایشان
 را پسندیدند با این زبان در انیه که او نمود معلوم نیست که او معصومین خود را چگونه بماند که اینقدر
 بالا اتفاق میان ما و مجتهدین مسلم است که انچه در خطای و نصیب و خطای او هر خاسه از ابریت است
 اجتهاد و بر آنها حرام باشد براسه خانب خورد و فکر باید کردن که عصمت بعد از چنین اختلافات و نقایض
 کجا باقی مانده قمرزل الدین و الارکان بالیقین پس در نادره و فاعل مایمن همایین اگر تقریر اقلب
 یقین است که اگر ما و هیانیه که هم داشته باشند پیران او در مذہب نتوانند بر پیرداشتن پس مطابق
 تقریرش توان گفتن که روایات بسیار و احادیث بشمار است پس انچه البته از منتهی حال غایت
 با همه حق است باطل یا بعضی از ان حق است و باطل اگر چه درست باید که به باطل بود زیرا که گفتن انچه

و اگر چه باطل بود بطولان دین و اندر اس شریعت ضرر افتد چون این هر دو باطل است ختم سوم
 عیان میشود که برخی حق و برخی باطل پس البته دلیل باید که همین کرد و اندک از انما حق چیست تا انتقام
 بنفی خلاف آن بمحصل انجامد و در اینیکه در مناظره با امامت آن دو بزرگ توان آورد اینست که هر دو را
 اندخواه ایستاده باشند خواه شمس و مقصود اقتدای هر دو جناب است یعنی تمامی است و باید اقتدا
 ایشان کردن که هر چند ظاهرش خبر باشد مگر مقصود امر با اقتدای ایشان است تا بهمدی و میراثشان
 را و یا بند پس گفته میشود که معاذ الله آنچه ذکر کردی باطل است اول آن فی انفسها یا اثبات آن حضرت
 احکم الحاکمان بود و اصدق الصادقین چگونه عقل تجویز کند که حضرت امر فرماید بجمالی و امت را بر اینک و بر
 اندین با موثر متناقضه و سببش آنکه این دو برابر در خالص نبودند از آنکه متفق بودند از بیعت تا تخلف بر اول
 باید که واحد باشند در عید و هفت صورت و جسم و اینها است که دو کس از هر جهت یکی باشند و اگر مختلف بودند
 پس اقتدا بر دو چگونه جایز باشد این تکلیف شد با لایطاق زیر که اقتدای یکی خلاف دیگری است پس
 بر اختلاف ایشان نیست که حسن جنتی و قتلک و دولت که تقابل شدند با سوادیکه از کفار و عربی بود و نیز
 صلح اختیار فرمود و تنجیل در داد و جناب شهید که با اقسام شرعی خورد که اگر بینی دشمنان ناپاک مرا
 پاک می بریدند بهتر بود از سیفیل که بر آوردم سجا آورد و این و حقیقت بود چنانکه خبر گلوی من زنده است
 ای غیر دلک من الوجوه الموجهه للاختلاف و نفس علی هذا اقتدای جناب امیر و اتباع حضرت زهراء
 و آن دیگران که حالات نشان بماند که در حضرت امیر و کسانیکه در حاکم شان هستند و حضرت سالت
 بر شهادت شان افتخار فرموده و بر یکسبی شان بر روایت اهل قسودت گریسته و بر چرخ ولای شان
 زبسته بعد از این اتمید و تنبیه طلبه علوم بر اینست که هر گاه او نفعی اموال نمایند یا یقین رساله صدق را
 که از مقامات رئیس المتکلمین خویش جمع کرده و بر اے قوت روحانی خویش اتیانست یا و کار گذشت
 از آغاز تا انجام همین عنوان قلب تواند کرد و اگر اشتیاق جواب هر قول قولش میخواست آنهم بعنایت
 نیز می ممکن الحصول است قی **له** خبر دهید مرا که خود کسی را بر اے امامت بر دارند و گویند که اخیله
 رسول الله است جوالبش آنکه در کتب فریقین انیمضمون در احادیث وارد است که هر گاه بغیت کرد
 یا یکی دیگر می مدعی امامت شد فاقوله کاینما من کان و این احادیث را جمیع الزمان درین کتاب
 آورده بجان آنکه مخصوص و محصور اند در احادیث سنیان حال آنکه مثل جایای دیگر و انست که تصحیح
 اوقاف و قبیح او ناتمام است آری فرق بهانست که بار بار گفته شد یعنی ذوالوجنه و مطالبه قلب
 و زبان و مقام حیرت انست که مامون احادیث حضرت یا دانسته اند آنچه از جناب امیر نه جای استفاذه
 رسیده که مشوره خلافت نیست بکبرای عظمای هر گاه بر مردی گویند امام میشود و مرضی آنی میگردد و این
 درین خبره بار بار نقل شده است که معذات اما میوه و تا ویلا تشن بجوی نمی از رود و از آن معلوم

که کلام مرتضوی قتل باسناد حادوث نبویست علی الله علیه وآله وسلم پس چنانچه او ذنبه شود و قتل
 با شخصی درست گردد و بعدویت و اجماع نشان که سر از فرمان بتا پس حیرت مامون میباشد که مقتول
 سیر که مقتول بود که این مختار اصحاب خلیفه حضرت چگونه شد و در اینجا و حقت خلافتش از حضرت و در
 قتال با شخصی مذکور سیر به ثبوت رسید که میباید رضای خدا اعراض می نماید پس مخالفت با قوانین
 در بالا گردید و فائده عدم نفس که از افادات کتب شیعه مثل قصیده جمیری ظاهر شد آنکه اگر کسی سیر
 شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن النسب نمود و ابو بکر صدیق این کار تبه داشت
 که هر که عصیانش در روز مجسمه رود و آنچه از وجود ترک باشد آنست که عمر بخوار است که بعد از این با و در این
 باب دخلی و شکر کنی باشد که میباید آنست که میزان با ستمی مانند و محنت و مشقت در خلافت چنان
 بود است که امیر المومنین بعد از دیدنش سیر شد و میفرمود که اگر کسی نتواند شد چنانچه خیمه اراکان درین غیر
 هم دانست با شکی باطل چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف است آنچه بران منفعه شود ضرر و
 که انهم مختلف باشد بلکه اگر مخالف نباشد موجب میرفت و از کتب فریقین چنانچه درین کتاب
 جای آنکه در کتب ظاهر است که در مدار و تأثیر اصحاب گاهی حضرت نفس فرموده گاهی با اختیار اصحاب
 خود گذاشت و در ورنی که لشکر بویگ مود فرستاد و زید بن حارثه را رئیس گردانید و الا که حضرت جعفر
 برادر بزرگ جناب امیر مکه از نو و از نو بران لشکر موجود بود بعد از ترتیب تأثیر که فلانی بعد از
 باشد اختیار داد که بکر اهل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و با طاعت او بگویند و همچنان
 بوقوع پیوسته پیش آنچه شیعین بجا آوردند هیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف
 در امور یک مرکز و ابراهام است از جهاد و انتظام بلاد و در اعتراض شیعه بحضرت راجع شود و بر
 مامون خصوصاً تقدایمان باقی ماند و در نی مقام اهل سنت باید سوال نمود که جناب امام حسین
 بعد از صلح امام حسن لوجزائی الخ چرا فرمود در امری نشد و این صلح را سبب شهادت خود داد
 که شرح آن از کتب شیعه خیلی طویل و عریض است حتی که دست نمون دراز کرده اند و نظم و شعر
 در آن مرتب گردانیده باز به انفسان شیعه در میزان عقل سنجیده و شود که شیعین را قاتل امام حسین
 قرار دادند و از سبب قریب است برداشته اند و اینجا هم ظلم و عدوان و نفاق نشان بدستور قدیم
 عیان است نفی که چون غزای را بر کشتای صلح امام حسن در باره صلح مذکور بنص حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم خواسته یافت پس آنست بگو که اعتراض حضرت امام حسین بجا شد
 و بنوعی است ایامین بربان شیعه بر جای خود دست و اگر این قرار در باره ارکان از بوی مخصوص
 امه کمانه الکلیله باز کنی چنانچه گذشت هر یکی قاتل دیگری باشد اگر کسی نفی میزند بی برد و بیچاره
 مامون با و بعد از حال اهل و نادان در جوش و خروش است و صدوق الکواذب بر تحریر و تفسیر

بنابر شریعت نفس مثل ابن طائوس می رقصد **و** نیز خبر دهید که ما را نیز باید خبر داد
که صلح حسن مختاری مواب بود یا شایع حضرت شیخ که از کتب شیعه بمقریب رعایت ادب فیما بین
هر دو برادر مذکور است که روزی میان ما این سخن بختی بوقوع آمد من بعد کسی گفت که ملاقات
برادر بزرگ را ترک فرمودی ارشاد نمود که در حدیث آمده که هر که در اصلاح آغاز نماید اول بهشت
داخل شود پس نمی توانم که از برادر بزرگ در بهشت سبقت کنم امام حسن شریف و نزد امام
برای اصلاح قدم به نجف فرمود و لیکن اتفاق شیعه بر آنست که سبقت **و** نیز خبر دهید که امام کیا افضل بود و ترک
که فعل شریف بود یا بجای آوردنش **و** نیز ابا یزید علام فرمود که ترک جدل و جدال و قیل و قال
در فک افضل بود که از امیر المومنین صد دریافت حتی که محبت جناب نفعه پاک بگذاشت
و گوشه برگزید و در خلافت رعایت آن فرمود امامیه تا امروز در عقلا در آن دست پاگرم کرده اند
یا غایت السعی در بجا آوردنش که جناب سید با بهتمام تمام در مسجد شریف رفته اند و بر اسے
خطبه طویل و عریض که در بحار الانوار و دیگر سفر بیان کرده اند و در محل لغاتش سعی بسیار
تبعه میرسانده اند بر منبر آمده و با وصف نوشتن فارغی آنهمه مجادلات را برگزید و وقت اضافی
فرمود و مخالفت و صی مطلق اختیار نمود و این امر را پیامی چنان دقیقه و روحی توان گفت
یا لفظ حسبننا و حسبکم کتاب الله اگر ایمان بدان کار هر مسلمان است و اتمام حجت کار مردان
میباشد یا طور نسوان چه جای اراده فوج کشی و مصارعته و میدان داریها که هر حال تفصیلش
مناسب نماید فاعلم و یا اولی الا بصارافا یقول الکل لمارم بالکفر و انیم بر زمین و مقلایین صدور
ایشان ماند که بیان فرماید که این امور را جناب فاطمه زهرا اعدا فرمود یا ایشه صدقه و محمد
که بود و مقلد کدام داین تقریر است مرحومه است و در آن کتب شیعه عیا است که در زمانه
پاشا نے دختر حضرت شریف که زوجه مطهره حضرت موسی بود و خروج را بر دمی آنجناب ایجاد کرد
که لا یخفی علی من طالع البحار و غیره من الاسفار **و** نیز خبر دهید که چون ترک اختلاف
از حضرت هدایت باشد و اگر دشمن از دیگر همه هدایت بود پس هدایت صد هدایت نشد و خلافت
را هیچ نشانے مانند آن خلاف خارج آن نیست **و** نیز من کیشاء و یکدی من کیشاء غزالی
صی اطا المستقیم و ما یضلل **و** نیز الفاسقین اے آخر الایات ماسیگویم که از او اسے جناب
امیر المومنین انگاه مثل چنین علی مانی البحار و حق الیقین هدایت بود و ما چنین کلمات شنیعه
در حق امیر المومنین بتصریح تمام بر زبان آوردن نیز هدایت است سرور ایجاد بود و دعویایان صواب
برای مومنین پاک عقدا کنون خلافت را نشانے خبر با بقا و خبر و خضر که با باشد که مالک
محمود و مقبوضه غلبه الدار الحاضر فی الامصار است و زبان ساکنین آن بهشت اندر امیر سرور

و شترک الفار را در آن نامی اثری نمی بیند کافی کافی و چرا چندی پیش شد که او هنوز بیاض عثمانی
 را و آن تلاوت می فرماید نامه آسانی و کتاب با و دانی یعنی نسخه اعلییت رسول را با
 را نمی کشاید و خوشتر از آن نمی بیند مستعینا القدر ما لثقلون بالجماعه اگر کار یکی را درین اشتباه
 دانش خنای دیگری و بناش میگردارد و اگر در در احوال گویند مکار و سرچ است که میمون
 خود بر زبان می آرد و در ملامت این مکار و بدایت دلیلی در کار نیست خصوصاً بعد از اجازت
 نامیر یعنی حدیث نبوی ان قوم را و ادوات و در تصوی اعنی خان اجتماع و بعد از علم علیت السید
 فی السیفه قطع التقاریر و استقامت الاراء النعیه و اتفاق الرغبه علی نقل معاصب هذا کتاب
 فی تالیفات مثل علی الشرایع المینة الی الامیر الکبیر و ادعای امامه ما ناظر بم و لو جابها بطلان
 فی اوثق التیقده کتاب الامیر و بیعت الی عباس بن رقیه الطیبه التلیفه عین زل کتاب مقتوم الامر علی
 من بعث الی ابن و البشر قولی خبر وید از قول و تعالی نقل فی کتبی السماوات و الارض
 قول الله صادق است یا کاذب فی الجبین گفتند در صدق آن یحیی نیست خبر و که پس در بطلان
 مذمب شما انتظار می نمایند که برگردن خلیفه در اختیار بندگانت و فرض کرد اندیدان طاعت او را
 و قتل کردن چون از غارت انکار نماید ولیکن حضرات الله انچه درین باب فرمودند و شیعه در دین
 و کافی ضبط کردند و در وفات میمون جواب کافی در دین است شافی که امر لغیب شترک است
 میان شما و مخالفین ولیکن این طاعت و اقتیاد و سجا آوردند و شیعه و بر تافتن بکامرسین دین فروش
 و دنیا خر قول ترا صدیق کنید یا حضرات الله را درین قدر چه موقوف بر قدر که غور کنی غفلت برین
 شیعه مدعیین مریدان قرآن مجید ظاهر میشود و حق قیاس در بار و نا شنودنا و فرمود که انکما حکما
 من اهلکم که گمان اهلکم و غسیرین قیام کرد و ایات تفسیر آیات می نویسند گفتند که هر چه ایشان گویند باید
 عمل بران کردن قس علی بن ابی طالب را درین راست بگو که آنانکه حضرات امیر را بر اینگشتند بر حیا و دور
 هر بار و مختلف دادند و شیعه بودند یا از اهل خلاف و اهل کوفه چه مذمب داشتند که بعد واقعه کربلا بعد از
 آغاز کردند و اعلییت گفتند اکنون بگوئید که خبر شما را که گشته و بدین مذلت رسانیده و از رفاقت
 شهید فرزندان حضرت زین العابدین که پاره و حشمت انکار از حدیث منیف برگزیده که اعراض میزند
 و لقب بردافض که از شنیدنش که قدای شیعه شنیدند شکسته کافی جمیع البحرین که امام قوم گردیده و
 سقلمین صدوق رئیس التکلمین میمون قسم میدهم که آن مطر و کرام رفعا از خود خوانده و در
 الطاعت گفته و او را بر اهل کشته بر جمهور امامیه بنحی حق دیگر که بوده و حاشا که اصحاب کبار که
 بیعت فی النورین کردند و او را را یک خلافت نشانید کسی از آنها و در کشته و بیان کنید که لکن
 خبر و غیر ما از حواصین اصحاب سید البین بودند یا نه که قتل قاطعین دمی النورین را طلب می کرد

و نیز لزوم کفر قوم که سخن مد آن بود و چه دیگر است که جمیع مفسرین اهل حق هر جا که راه اعتراض را
 در تائید بسوی کتاب الله می یابند جوابش عقلاً یا نقلاً مرتب میکنند و هیچ آن میکنند و در خفا
 مفسرین فی الارض را بنده و شر مایند بخلاف مفسرین رافضه که اعتراضات از نقل عیالی و بدینی
 اهل بد الفیظ و احوالات قرآنی میکنند و آنرا معطل و مهمل میگردانند چنانچه در آیت سالفه که افظ
 یل و نهادر آن واقع است و قس علی هذا و البته این نشان کفار است نه اهل اسلام و ایمان پس
 اهل افترا یقیناً کافرا باشند الا که بجا می آید آنکه قول تحریف قرآن مجید موجب کفر نیست قطب امان فرمود
 انیت که میمون با وجود اختیار نه هیچ شیعی را که میگوید که ما کفر را در قرآن می بینیم و این را برای ابطال
 اختیار و دلیل می آرد و مذاهب چهار اختیار میکنند و مجتهدین از مذهب اهل کفر شدید دارند و صاحب مرام
 میرد متعانه خیلی تمیز میدهد از معنی که کسی شیعه مذاهب دارد و چنین گوید و چنین داند و اگر این آیت
 دلالت کند بر آنچه میمون گفت اختیار بندگان در ایسا و افعال کجا باقی ماند عموماً الغرض منوات و
 لاف و کراف میمون را نهایتی نیست و همت مردم تمام در دست است و استیجاب آن برداشته
 پس باید که بر دعای حضرت ابراهیم علیه السلام قسر کنیم و ب تلاوت آیت قرآنی اکتفا و زرم بر
 اِجْعَلْ لِّی مِثْلَهُ الصَّلَوةَ وَ مِنْ مُرْتَبِعِهَا تَقْبَلُ دُعَائِهِمْ لَنْ اُغْفِرَ لَهُمْ لَوْ اَلِیَّ وَلِیُّ مِثْلِهِ
 یکنم یکنم محاسب و از آنجمله بحث تصوف که در عده ذکرش در خانه بزرگوارم رفت لیکن چون مقام
 مناسب تر در مقاله عاشره پیدا شد که کتاب بر آن محتوم است گردانم انتظار خانه نگرددیم و هر چه
 فراهم بود در ذهن بیاوریم قمر طاس در لایحه نگردیم و از آنجمله و عده بحث روایت خاننا غادر اهل کفر که
 بیانش بعلت هر مقام هر زبانم رفته بود اکنون تفصیل مغذراتش نزد عقلا چنین است که رساله
 مختصری متعلق بحث آن از تالیفات رشید المتکلمین نور الهدی مرقد و در سفر اول و دلی دیده بودم
 و نقلش بر دایره تمام مدتی پنج سال ماند که اگر فرصتی یابم شرح آن به بسط و تفصیلش نویسم و این کتب
 شیعه را نویسنده آخرین درین نزاع بکتب معتبره محقق است بیان کنم تا بدالی که اصول و فروع شیعه
 همه سو حقیقی است و بجزوی و آنه خرد و آنه دقتی و خاکه بتر از نظری اصل مذاهب رافضه را بر می اندازد و کجا
 عبد الله بن سبا بودی برابر میسازد اتفاقاً بعد از زمانی قبل ازین و عده رساله دیگر مبدع و
 مفصل از نظر گذشت که جناب موصوف داد و بخیر و کلمه مدان داد و حاجت تقریری و تحمیری
 باقی نگذاشته و چنان پندارم که تفسیری یارای قیل و قال بعد از ان نیافته و تفسیر و ترکش هر دو را
 میدان مذکور در بافته و سکونت تمام و زریده بار که در بحث و اعتراض نگردد و دیده چنانچه شهادت
 سکونت او از ضربت حیدریه سمت و ضوح دارد پس اکنون از فکر آن ابحاث مغذ و کثرت منقار
 التفصیل خلا بدان بر جع الیها با انیمه اگر حقیقت آن از من پرسه انیت که از منشا هر کتب فقه

مضمون آن بر سلف بلکہ زیادہ بر آن نسبت بجناب امیر کرم اللہ وجہ الہیادت حضرت
سیدہ نسا و عالمین از کتب روضہ ہے دین وقت تالیف رسالہ قدیمیہ چنان بر آوردیم کہ اصل
حاجت را مثل برگ جان روضہ منقطع گردانید بلکہ بطریق اولیٰ زیر کہ کلمات طبیات بضد پاک
بہشتاوت معلوم یقینی بربر این عقیدہ و تقلید بر اصول موضوعہ شیخ قطعاً منطبق و البتہ از جناب
امیر المؤمنین و صادر شد و در یہ و شکے در آن نماند چنانچہ بر ناظرین این مجلد مثل آفتاب
نیمروز روشن و مانند شمع کافوری در انجمن است پس ادویت ازین جهت حاصل
کہ در حدیث ظاہراً و کما صدور این امور بخیاں و کما است عند المحققین و درین جا آن صدور
از جناب محسوب بر سبیل یقین و اگر کتب روضہ مثل احتجاج و شرح آن ہم سرچہ گویم کہ درین
نزاع خاص چه خواست دید از انچه بوقوع آمد میانہ حضرت امیر و عباس و کہ آثار قویہ اش
عما ہست از جوارح و قالیج باب فیہ نسبت بعم حضرت پیغمبر کہ منافقین است بچنگ زرگرے
بلکہ سحر سامرے میگوانند و اگر ببینی البتہ بگوئی ازین الدار و السعیدہ فی جواب الاشکالات العلویہ
والدارم حضرت عباس با تنظیم این قیاس است یعنی اگر علی مرتضیٰ چنان باشد ای عباس
کہ تو گمان مے کنے چون او تقسیم در تولیت مذک مثل ما جائز نمی شمارد باید کہ تو ابوبکر صدیق
و مرا همچنان نیدارے و الدارم باطل فالملک و ممشکہ و بطلان لازم بر ظاہر است اما امام سید الطائف
بیعت کردہ و در اجماع داخل گشتی داین نوع تقریر را خود است از کلمات جاہلہ روضہ در زیر
احادیث معتدہ کما لا یخفی علی الناظرین چون حضرت عباس پیچ یکی ازین امور جاری نتوان
داد و مقتضی حصول امامت بہ بیعت ہم بودہ فقط بہ نص قطعی و نہ با ہمارہ و نہ از حضرت مرتضیٰ
زیر کہ دست خود در از کرد و در مورد اثبات غسل شریف کہ بیعت ازین بگیرتار مردم بگویند
کہ غم پیغمبر بیعت کرد پس نتواند کہے خلاف در زیدان بسبب تقدیم بیعت بحدیکہ در عین غسل
واقع شد و مستلزم کمال غلبت گردید و روضہ بر فضل شیخین مے خندیدند کہ چگونہ پیچیدہ دیدیم
حالانکہ در انجا بیعت غیر قریش فرار سیدہ بود کہ مخالف احادیث الائمہ سن قریش و کلمہ بر زید و در جناب
امیر علیہ السلام ماکان و ماکان کن بر اصول اہل جون اینہم نہ نیست کہ از مدتہاے و را
این کنگا لیشہاد شد و باز میانہ ایشان سیر و دو کہ منتہای ہتفاے نشان اخراج است
ازین دائرہ است و صحیفہ ملعون در ضمن کعبہ بدخون می شود پس فرمود ای عم کہے بہست
کہ طالت آن گرد و او جواب داد کہ غمغریب معلوم خواهد شد کہ درین اثنا خبر بیعت صدیقی
بگوش آمد و کمال ندامت محیط گشت کما سبق اینہم از تحقیقات موضوع می انجامد کہ حضرت عباس
زیر مثل جناب امیر علیہ السلام غیر از مذہب اہل سنت معتقد بنودہ میدانست کہ از خطا اگر کہے

بیعت کند کافے تواند شد چنانچه سابقاً دیدی و دانستی و حضرت امامت و معجزات و نفوس
 هرگز نبود و الحمد لله علی ثبوت و جنانا و بطلان مذهب الخانیقین بر و ایتیم عن الحمدین کما سبق
 عند التلیک من التالیکن و نه سے فرمود اے عم کو نفس غدیر سے زیادہ رفت کشتین عملت
 بر و اوار سے دو دین مصیبت جان کا دین امور را اوار سے فرمائی بعد از خود و چنین عملتها
 و عدم کما از حضرت امیر اگر شیعه واقعہ را مطابق نصرا الامارہ دار بنو ستمین در حقیقت مسدود
 بکمر باجوہ اند و در حقہ و بیان آن کہ دست سخن و کلمات ستمین در حق رو کما سے صاحبین
 و انصار مدد میں حضرت آفرید کار و از سے کنند موجب وبال ایشان روز شہار و خواب و
 انشا الله تعالی القدر و عدہ فقیر و امر و وعدہ قبل از دیدن رسالہ موصوف بود و بعنوان خاص
 و اہتمام بچہ تمام بر یاد خود و اگر این امر پیش نیامدی میدانستی کہ اگر کان مذهب رفیعہ و
 پیغمبر لزل سے گردانیدم و ملنا جنگ ایشان می کشید کما شرت الیمع و ہذا القدر ہر ہر حادثات عرب است
 و درین صورت ہم استدلال رفیعہ صورت نمی بند و حضرت عباس از آن روز بیدخل شد
 و حضرت مرتضی و شاہان و فرمان ہار گشت از انجلا آنکہ در تالیف فی حین و فیروز زمانہ
 نصیر الدین جیدیش آمد و منی و نام کما و انو مونا گشت چنانچہ یازدہ کتاب معنی و کبیر
 از مولہ جیدریہ علی الجوس القادریہ و مناقبہ حسایہ علی عد و المایہ الاسلامیہ و منتہی و از الہ و
 اثبات الخرقہ صاحب ثمرۃ الخلق و نقول لمرآح فی کبد النبیاح و کما شفقت الشام عن تلخیص
 البہدایہ تمام و در سالہ ہند بگو و اہیہ حاطہ و رسالہ الکاتب کہ در کاپور وقت ہجرت ایشان
 حایا کخوت ترس مذکور باتے نماید و عدہ سے کہم کہ اگر علما سے شیعیان تیر با سے باز آید
 و مراعات آداب نمایند و خلاف زمان سابق یتفقون ان لے فی الکشف سیکمل قلمک
 و یقیناً ازین طرف رعایتش لعل خواهد آمد و بندہ ہر بار و درین خصوص عرض کردہ و
 لیکن نزد مجتہدین مقبول نشد کما عرفت و از نوایدش سیکل آنکہ چون سلامت رد سے
 در میان آمد یعنی انچہ حضرات اللہ متراد و اند کہ تا طور مدعی سے رنج و گردن باید بود
 و ہر کہ این مذهب را انکار کند خدا سے لعنہ و اورا ذلیل گرداند کما سے الاصول پس
 لزومت بجان نخواہد انجامید کہ مدعی وین عجل اللہ قیامہ شمشیر رشید کشت و لقتل
 و احراج شان حکم در وہ کما سے کتاب المختار و غیرہ و از آن جلد آنکہ تا مدت ما
 جستجو سے این کتاب نمودند تا مقالات و اوراق پریشان مجسم رسید پس ہر چاہیہ
 اتفاق افتاد و محسن و مشاق بسیار و داد و مقالات جدید و جوان و تہذیب و
 بر یاد خود نوشتہ و گویم کما زجت تنہا سے و فقدان کاتبین و مسخین چگونہ گشت کہ گفتہ

نہ جو اسے مانند کارڈہ کس بلکہ زیادہ سناسے کر دم و اگر بیانش نمایم جزو اقصین اسرا
 کسے تصدیق نہ کنند بعد ازاں کہ این ذخیرہ موجود چنان مطابقت شککہ اگر از ان
 بزرگان کہ کتاب را درین شهر یا شہر دہلے دیدند و اسباب فیوض عبارت سے پرسیدند و
 ذکر مباحث آن سے نمودند مثل مولوے امیر حسن سہسواہی و دیگران از اہل ولایت افغان
 خواہند گفت کہ اعادہ معدوم عیان شد و اقل مراتب آنکہ لفظ کا نہ ہو گویند و اتباع کتاب
 مستطاب بچونید و امید انیسست کہ از تکرار امور بے دماغی نہ فرمایند کہ یہ زبان را در
 مکتب نشاندہ ام و بلکہ بسم اللہ ہم قرین گردانیدہ ام الحمد للہ لقاے اولاً و آخراً
 و ظاہراً و باطناً کہ بہ عنایت این سے عنقریب کتاب فقہ المراح سے گنبد النبیاح مطبوع
 سے شود کہ شیعہ آن را مستقرب سے شہر دہلے حاصل نہدارد و مولف براسے تحریف مایں
 نوع اسامے بزرگان سے آرد و حال قوت قدسیہ مجتہد الزمان سے زیادہ تر شہرت سے رسد
 و طشت از بام سے اخترا و از ان جملہ کہ موجب فرید بصیرت طلبہ علوم دینیہ مثل
 بعض اسرار الیقین باشد و آنکہ رفعتہ امام را بعرضش برین رسانیدند کہ معرفت لیلۃ
 و النہار آواز گویند کہ مبلغ نے باشت چنانچہ از تصریحات امام المتکلمین تسبیح تصییت
 صدوق امامیہ پے بردے حال آنکہ داند لقاے شانہ بقصر سراج و نص تمام اورا
 مبلغ قرار داد و دلیلیش ادا سے قرائت سورہ برات سے بہر اہل مکہ و مینر
 در اصول ثابت سے زمانے حضرات الہ خصوصاً جناب امیر کبیر علیہ السلام
 کہ امام مبلغ سے از طرف حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے غیر ذلک من المروایا
 بصر حال در مناظرہ شنیان ناگزیر سے چیزے گفتن سے باشت یا اثبات از مہنات
 از ان جملہ آنکہ در بعضے از کتب عجلت بسیار ملحوظ داشتہ مثل مولا حیدر یہ و جمیع
 حواشی طعن المراح و لیکن ہم تکلفیہ غریزے پیش آملتا آنکہ لستہول رافت عنایت
 ویز دے در شہر دہلے در بر دے خلائق لیستہ و در لست و نہفت محبتہ صغیر و کبیر
 از آغاز آیت کریمہ رمضان تا آخر سورہ تہیمہ کا کثرت کمین القانتین با تمام رسانیدم
 باز از کجا بکج افتاد و تہناد بد یا غریب کہ دیدم و سامانے نیافتہ و ازین سے
 کہ در بعضے از جاہارہ تسلیم در این اوراق سپردم پس سکوت مراد بان صحت و قوت
 نیابند داشتہ کمالا نیچے و قصہ تفہیم کہ چگونہ باد وصف شغل کتب کثیرہ کلامیہ پیش آمد
 و چرا از ان دیار باز گردیدم کہ در انجا شرف مرع کر دم و بدہلے اقامت گزیدم و بہ اتمام
 رسانیدم بس طویل سے در اعف از یا فائزہ کتابے یاد کنم انشا اللہ تعالیٰ

و بخت و تاید بختی در بخت این هم بشیرم اللهم ارحمني بالقرآن اجعله لي اماماً نوراً وهدى
و رحمة الله ثم ذكر في منه ما ليس به وعليه منه كجاء اجعله لي بارئ العالمين
والصلوة على خير خلقه محمد وآله واصحابه الطيبين الطاهرين
خاتمه

تقریر این کتاب را بنویسید که استنباط از آله العزیز عن بصیرة العین تعریف میشود
چگونه خارج بلوغت خاتم را منقول از کمال علی التکمیل کمال البیان الشهوری الا سلام و کان قد اتم
جسمه فالظاهر انی من الفصح لان الکتابه این من الفصح لا زال بقائه والی المستفیدین من عا

و

شیخ حیدر علی عالیجا	فخر اقران و محسب	آفتاب منال تحقیق	ماستاب جلایل بدین
شارح مشکلات منقولات	جایح معضلات منقولات	در کلامش بود بدین طولی	همچو رازی لطیفه اولی
مشکله پیش او مسکوت	مشوهم کفیش او مبهور	کرمش نیش لبته افش	جگر دین فروش خسته
غالباً با محض این است	همه تن حرف دارد است	در تصانیف خود جز ورقم	گردن رخص را نمود قلم
از آله العزیز است	گور دین را بصیرة العین است	کلامش درایت آگین است	رهنما چون جبین است
حرف درفش دلیل از زاری است	مسکت قبله کینه نامی است	دوستان درایت دستاویز	دشمنان از شکست گاه نیز
رفت بدگو سبک در طلب	شد بهمان راه بر خوش	راه وادری بندانجا	آه غمی و چند انجا
بهما القوم ان قسب لکم	تسخت بده فخری انم	گشت چون قبله شما منم	پس شما را اگر چه است
کیست اینجا که خامه برادر	حرف تو دید بر زبان آورد	سید و شیخ خواندم منول	مجتبش را نموده اند قبول
مجتبایر کتاب مقول است	منطبق بعین منقول است	حجت این کتاب نا بجام	است مسکوت سوال
این کتاب است زوهر حرمان	الاجواب است لاجز کتاب	این کتاب است لایق کتاب	افزون بر شرف و بصیرت
ایمان الی السلام علیکم	انما الفوز والفلاح لکم	دعای ترا بکیش خوش	باد کالاش بدر شین بدش
ان زبون البس این است	که بود زوهر الضی تیار	یا الی سجا به شبیه	یا الی بر آه شبیه
لطیف الیمه الطیاب	لطیف الی اجمه الیاب	در جهان یابید کتاب شوع	در زبان باشد از لغت منوع
ای من و عین دین باشد	ای کین را معین کین باشد	دوستان بهره از ان باشد	دشمنان چشم تر از ان باشد
هر که قراح این کتاب بود	همه کام کامیاب بود	هر که قراح این بود	نمود جهان قرین امان
حرف برانید عا و خوش نگار	ختم شد و اسلام و الاکرام		

الحمد لله الذی کتبناج هتمه بهامی الاولی شریعت لکلام کتاب از آله العزیز عن بصیرة العین
بابت شهادت چنان رسول الطیبین صلی الله علیه و آله وسلم انی ام حسین بنی الدین که از هر طبع خیار میسر

قد و منظرین صفوه مفسرین المستغنی عن التوضیف والتبیین فاطع شبهات الغایرین حایضاً کایماً
 رب العالمین حاجی حرمین الشریفین زائر محجبات شریف و کربلائی ملک و کانیز نطیر مولانا دومی حیدر علی
 فیض آبادی لازالت شمس از شاده طالعته علی رؤس المستشرقین الی یوم الدین قطره ایست
 و از گلشن دهن او گلی و شمه که بلا واسطه فیض محبت علامه دهلوی حضرت حجت بریه صاحب
 تحفه اثنا عشریه نور اللہ مرقدہ مدتاً یافته و امروز کسی از مستفیدانش بلا واسطه باقی نمانده
 ادام اللہ تعالی فیضه الی یوم الدین که قول مریدہ لکنون حیدی از مجلدات صاعقه حسامیه علی
 عدد الملة الاسلامیه برد حضرت حیدریه در زمان نصیر الدین حیدر بادشاه نوشته بود
 و همچنین صولۃ حیدریه علی الجوس القدریه بحواب رساله مجتهد اقل یعنی ذوالفقار مصنوع و در مجلد
 ششمی تالیف قمر و دلفظ و طعن المراجعت ثانی بدو جلد ضخیم که نامش نقص المراجح فی کبد النباح است
 بر جواشی آن بنویسید و آورده که غفریب لیل البقیض القیوم و توفیق ایزدی مطبوع میشو و فیض
 دائمه حاطمه علی سن اخرج من مال البیت فاطمه رضی اللہ عنہا که از دتھا مذهب و فیض است
 و طبع آن بزودی خواهد شد انشاء اللہ تعالی و ایضا کتاب کتاب تنبیه اهل الخوض لا یخرج
 علی حدیث الخوض و مشارق و مغارب بمنتهی الکلام شهرت گرفته دو مجلد ازین کتاب کبیر
 قطعه دلی شاهجهانی انار اللہ بران قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شده بود که این دو جلد
 تکلمه آتست و ایضا کتاب آفتاب الخرافه لصاحب کمره الخرافه و رساله المکاتیب لمروة اللہ
 و الغریب و ابائیمه کوششها و جان نثارها در تأیید اهل حق امر او رسا اعانتش کردند
 تا چندی از تالیفاتش در سانحه مذکوره تلف شد مگر کوشش سعیده که بعضی از مجلدات صاعقه
 در بلا و در دست یافته شده و تفسیر و ضایع حیدریه تکلمه تفسیر عزیزی که مولانا می موصوف در
 بست جفت جلد صغیر و کبیر در شهر دلی تمام فرمود و هفت مجلد از آغاز حیدر آباد و یافه و بانی
 نقات بار با کوشش خود که غیر از سوره یوسف علیها السلام همه اش در بنارس سعیده و غیر متناک حدیث
 مشهور با نور بدیده این کتاب در عبارت هندیست و همچنین سائل مناظرات و دیگر تالکام شمس
 کرده شود و تعالی امر او رسا و توفیق این سعادت بخشید و در مطبع مقرر شد و باجمام سعیده
 آمین ثم آمین یا رب العالمین

شماره چند در تاریخ طبع بعد تصنیف کتاب جمیع ترجمه از آله العظمین علیهم السلام این کتاب را در شهر کابل
 زندین خیال کنونی سحیحی مخلص منال غلت از حبال سبزو در حرم مخلص به گلشن رئیس کتب

نامی حیدر علی عالی منصب	عالم اهل چشم رئیس ابن رئیس
-------------------------	----------------------------

از فم و استشن چنان است نقین
 در فطرت و دین برار سلو بالا است
 از دبد به کلام اوروشن شد
 روبا ه صفت ز پیش شیرش
 آن کیست که بزبان او ذکرش نیست
 در فضل و کمال خویش فخر سے دارد
 خفا که وثیقه ایست اهل دین را
 از فیض بهار بندش مضمونش
 روی خودین کتاب لسیان برافت
 از عیب چوپاک معترض دید این را
 با صد حسن است پس غنیزد لسا
 از بسکه تسلسل مضامین دارد
 تا چرخ بلند شد چو صیت و صفش
 بر کس دیدش لبه تمننا بخسید
 مطبوع بگو شخطی و صحت گردید
 شد طره سواد از دید او شن
 شد طبع چه خوشنما کتابه بد و جلد
 پروانه شد ندما لبانشن جو برو
 زین میچید ان که بے کمال است کمال

دارد دغدگونه جوهر عقل و تکمیل
 در حکمت و فن به از ارسطو طاکیس
 بے شبهه بعصره بهر هست ایس
 بگر نخته مدعی بصحر اسے نقین
 مصروف بهرج هر جوان بهت و خلیس
 تصنیف کتاب کرد در نشر سلیس
 دارد طلبش جهان الشوق تدلین
 چون گل خندان شدند دلهای قیس
 چون از متبرکان گریز و ابلیس
 بر لبست زبان را اعتراض طلبین
 محبوب بود ز طعن اعدای ضعیس
 هر صاحب علم را بدل گشت انیس
 خیل ملک آمده بدرس تقدس
 از تقدیر دل باشتیاق تانیس
 از حسن صفای کاغذش شد تاسیس
 کمال البهرست از بے وقع و نفیس
 مانند دو فرع شد ز یک اصل سسین
 خواندش شمع بزم یاران جلیس
 ارشاد جناب شد که تاریخ نویس

نبوت نهال سال طبع و تکمیل
 ماه ایمان از آله الغین نقین

شده

صفحه	سطر	خط	مصحح	صفحه	سطر	خط	مصحح	صفحه	سطر	خط	مصحح	صفحه	سطر	خط	مصحح
۲۶	۲۵	الاباست	الارباب	۲۴	۱۶	رواند	روزنه	۵۵	۲۳	ودو	دورود	۵۵	۲۳	ودو	دورود
۲۷	۱۰	ای بزا	برای	۳۵	۱۶	و	در	۵۶	۱	یرآن	یرآ	۵۶	۱	یرآن	یرآ
۱۷	۱۷	حارنه	حارنه	۲۱	۲۱	چرا	خری	۲۱	۲۱	بوون	بود	۲۱	۲۱	بوون	بود
۲۵	۲۵	برند	برند	۲۲	۲۲	که	که	۵۷	۱۲	تاخام	تاخام	۵۷	۱۲	تاخام	تاخام
۲۸	۷	در مجتهد	مجتهد	۳۶	۱	دقی	دقی	۵۸	۵	جولش	جواش	۵۸	۵	جولش	جواش
۱۵	۱۵	مکورا	مکورا	۳۷	۲	از	از	۵۹	۱۱	صواق	صواق	۵۹	۱۱	صواق	صواق
۲۱	۲۱	طرف	طرف	۲۲	۹	المات	المات	۶۰	۱۶	صلی علیه	صلی علیه	۶۰	۱۶	صلی علیه	صلی علیه
۳۹	۳۹	قوا	قوا	۲۳	۲۳	وبدان	وبدان	۶۱	۵	الاجطه	الاجطه	۶۱	۵	الاجطه	الاجطه
۲۲	۲۲	یقین	یقین	۴۰	۸	مناظره	مناظره	۶۲	۱۳	دلونه	دلونه	۶۲	۱۳	دلونه	دلونه
۳۰	۲۰	ازین نحو	ازین نحو	۱۰	۱۰	چرا	چرا	۶۳	۱۹	تا بقین	تا بقین	۶۳	۱۹	تا بقین	تا بقین
۴	۴	اعراض	اعراض	۱۷	۱۷	از	از	۶۴	۲۱	دواں	دواں	۶۴	۲۱	دواں	دواں
۹	۹	در اوده	در اوده	۲۹	۶	ضربت	ضربت	۶۵	۱۱	ایضا	صاحب جناب	۶۵	۱۱	ایضا	صاحب جناب
۱۲	۱۲	اقوال	اقول	۱۳	۱۳	مرار	مراد	۶۶	۲۶	بنانی	بنانی	۶۶	۲۶	بنانی	بنانی
۱۷	۱۷	معاضات	معاضات	۵۰	۳	مانعاً	انصار	۶۷	۱	محت	محبیب	۶۷	۱	محت	محبیب
۱۹	۱۹	میشول	میشول	۱۱	۱۱	ایضا	حضرت	۶۸	۱۱	ایضا	اسحق	۶۸	۱۱	ایضا	اسحق
۲۰	۲۰	مجبب	مجبب	۵۱	۵	از سید	سید	۶۹	۲	غلافت	غلان	۶۹	۲	غلافت	غلان
۲۵	۲۵	لا فصل	لا فصل	۲۵	۲۵	النجوان	النجوان	۷۰	۳	بکبه	بکبه	۷۰	۳	بکبه	بکبه
۲۷	۲۷	قام	ثابت	۵۱	۴	رناید	لرنید	۷۱	۱	حقی	جعفی	۷۱	۱	حقی	جعفی
۳۱	۱۹	انحراف	انحراف	۱۳	۱۳	حیت	حیت	۷۲	۷	بنیک	بایک	۷۲	۷	بنیک	بایک
۲۰	۲۰	مناظره	مناظره	۵۲	۱۳	کسر	کثیره	۷۳	۱۲	تحریر	تحریر	۷۳	۱۲	تحریر	تحریر
۳۲	۷	مقبول	مقبول	۱۱	۱۱	ایضا	سفر	۷۴	۲۱	مخفیه	مخفیه	۷۴	۲۱	مخفیه	مخفیه
۱۱	۱۱	ایضا	ایضا	۲۲	۲۲	مرکز	مرکز	۷۵	۲۳	قرال	قرال	۷۵	۲۳	قرال	قرال
۲۵	۲۵	یعنی	تعمیم	۲۳	۲۳	مفتی	مفتی	۷۶	۱۶	مطرح	مطرح	۷۶	۱۶	مطرح	مطرح
۳۳	۳۳	درست	درست	۵۴	۵	ایقام	ایقام	۷۷	۲۰	ولیت	ولیت	۷۷	۲۰	ولیت	ولیت
۳۴	۵	کافیه	کافیه	۵۵	۱۱	اوان	اوان	۷۸	۲۶	تحسین	تحسین	۷۸	۲۶	تحسین	تحسین
۱۱	۱۱	مجتهد	مجتهد	۵۶	۵	اوباهم	اوباهم	۷۹	۲۶	الکاک	الکاک	۷۹	۲۶	الکاک	الکاک
۱۲	۱۲	میز	میز	۱۶	۱۶	سوم	سوم	۸۰	۸	کثیر	کثیر	۸۰	۸	کثیر	کثیر

فصل	فصل	فصل	فصل	فصل	فصل	فصل	فصل	فصل	فصل	فصل	فصل	فصل
۶۹	۱۲	میدنم	میدنم	۸۹	۱۶	اسقبا	اشقیا	۱۰۳	۵	مدانند	مدانند	صحیح
۷۲	۱۰	میدنم	میدنم	۹۲	۲۲	اسلب	علیت	۱۰۵	۱	مدع	مدع	صحیح
۷۳	۲	گوداند	گوداند	۹۳	۲۳	مر	امر	۱۰۵	۱۵	کلیم الله	کلیم الله	صحیح
۷۴	۵	رسول	رسول	۹۴	۱۳	ایضا	بریهیت	۱۰۶	۱۳	ایضا	حمدکه	صحیح
۸۰	۱	مران	پیران	۹۵	۱۳	ایضا	گواسی	۱۰۶	۱۳	دایرون	ویا قرون	صحیح
۸۱	۱۶	ایاد	آیا	۹۶	۱۳	یقنا	یقینا	۱۰۶	۲۵	لویک	لویک	اولیک
۸۱	۲	ربا	ربها	۹۷	۱۸	العقرات	العقرات	۱۰۶	۲۶	اشتم	اشتم	شم
۸۲	۱۳	حفر	حفر	۹۸	۲۴	المسداد	امتداد	۱۰۶	۲۷	بیاکم	بیاکم	بییکم
۸۳	۲۳	ادبو	ادبو	۹۹	۱۳	متفیر	متفیر	۱۰۶	۱۳	ولنا	ولنا	والنا
۸۳	۷	سیعاین	شیعاین	۱۰۰	۱۶	س	تدین	۱۰۶	۲۸	ظلمهم	ظلمهم	ظلمهم
۸۴	۸	محرثات	محرثات	۱۰۱	۲۱	زید	زید	۱۰۸	۳	مجا هر	مجا هر	مجا هر
۸۵	۱۸	والسن	والسن	۱۰۲	۲۲	دگر	دگر	۱۰۸	۱۵	یدجا	یدجا	یدجا
۸۶	۲۰	درطبر	درطبر	۱۰۳	۵	مکرات	مکرات	۱۰۸	۱۶	بجا داو	بجا داو	بجا داو
۸۷	۲۲	ماوین	ماوین	۱۰۴	۹۵	ایضا	ایضا	۱۰۸	۲۰	حادیث	حادیث	حادیث
۸۸	۱۳	امانت	امانت	۱۰۵	۱۸	متجرین	متجرین	۱۰۸	۲۱	ایضا	ایضا	ایضا
۸۹	۷	دوی	دوی	۱۰۶	۲۱	فحطین	فحطین	۱۰۸	۲۲	ایضا	ایضا	ایضا
۹۰	۸	ثانیینی	ثانیینی	۱۰۷	۳	ایضا	ایضا	۱۰۸	۲۳	ایضا	ایضا	ایضا
۹۱	۲۱	طرف	طرف	۱۰۸	۲۰	پیدایت	پیدایت	۱۰۸	۲۴	ایضا	ایضا	ایضا
۹۲	۳	تیوقت	تیوقت	۱۰۹	۲۳	ایضا	ایضا	۱۰۸	۲۵	ایضا	ایضا	ایضا
۹۳	۲۵	ایضا	ایضا	۱۱۰	۲۰	ایضا	ایضا	۱۰۸	۲۶	ایضا	ایضا	ایضا
۹۴	۲۵	انات	انات	۱۱۱	۲۱	ایضا	ایضا	۱۰۸	۲۷	ایضا	ایضا	ایضا
۹۵	۲۶	روح	روح	۱۱۲	۲۳	ایضا	ایضا	۱۰۸	۲۸	ایضا	ایضا	ایضا
۹۶	۱	مجل	مجل	۱۱۳	۲۵	ایضا	ایضا	۱۰۸	۲۹	ایضا	ایضا	ایضا
۹۷	۲۰	برسد	برسد	۱۱۴	۲	ایضا	ایضا	۱۰۸	۳۰	ایضا	ایضا	ایضا
۹۸	۷	حدی	حدی	۱۱۵	۲۰	ایضا	ایضا	۱۰۸	۳۱	ایضا	ایضا	ایضا
۹۹	۱۹	هلت	هلت	۱۱۶	۲۳	ایضا	ایضا	۱۰۸	۳۲	ایضا	ایضا	ایضا
۱۰۰	۱۶	هوا	هوا	۱۱۷	۳۶	ایضا	ایضا	۱۰۸	۳۳	ایضا	ایضا	ایضا

صفت	سطر	تخلص	صفت	سطر	تخلص	صفت	سطر	تخلص	صفت	سطر	تخلص	صفت	سطر	تخلص	صفت	سطر	تخلص
۱۱۲	۲۲	دین	۱۲۳	۱۳	تعلوون	۱۳۱	۳	الندالة	۱۱۳	۱۱	بیدیار	۱۲۴	۱۴	ایضا	۱۳۲	۴	تعلوون
۱۱۴	۱۱	بیدیار	۱۲۵	۱۵	ایضا	۱۳۳	۵	تعلوون	۱۱۵	۱۲	بیدیار	۱۲۶	۱۶	ایضا	۱۳۴	۶	تعلوون
۱۱۶	۱۹	کریدند	۱۲۷	۱۷	کرید	۱۳۵	۷	تعلوون	۱۱۷	۱۳	کریدند	۱۲۸	۱۸	کرید	۱۳۶	۸	تعلوون
۱۱۷	۲۰	کارایان	۱۲۹	۱۹	کارایان	۱۳۷	۹	تعلوون	۱۱۹	۱۴	کارایان	۱۳۰	۱۰	کارایان	۱۳۷	۹	تعلوون
۱۱۸	۲۱	مکشد	۱۳۱	۲۱	مکشد	۱۳۹	۹	تعلوون	۱۲۱	۱۵	مکشد	۱۳۲	۱۱	مکشد	۱۳۹	۹	تعلوون
۱۱۹	۲۳	باده	۱۳۳	۲۳	باده	۱۴۱	۱۱	تعلوون	۱۲۳	۱۷	باده	۱۳۴	۱۳	باده	۱۴۱	۱۱	تعلوون
۱۲۰	۲	دخمیه	۱۳۵	۲۵	دخمیه	۱۴۳	۱۳	تعلوون	۱۲۵	۱۹	دخمیه	۱۳۶	۱۵	دخمیه	۱۴۳	۱۳	تعلوون
۱۲۱	۱۲	قت	۱۳۷	۲۷	قت	۱۴۵	۱۵	تعلوون	۱۲۷	۲۱	قت	۱۳۸	۱۷	قت	۱۴۵	۱۵	تعلوون
۱۲۲	۱۵	اوسید	۱۳۹	۲۹	اوسید	۱۴۷	۱۷	تعلوون	۱۲۹	۲۳	اوسید	۱۴۰	۱۹	اوسید	۱۴۷	۱۷	تعلوون
۱۲۳	۱۴	هرکس	۱۴۱	۳۱	هرکس	۱۴۹	۱۹	تعلوون	۱۳۱	۲۵	هرکس	۱۴۲	۲۱	هرکس	۱۴۹	۱۹	تعلوون
۱۲۴	۱۸	مواخر	۱۴۳	۳۳	مواخر	۱۵۱	۲۱	تعلوون	۱۳۳	۲۷	مواخر	۱۴۴	۲۳	مواخر	۱۵۱	۲۱	تعلوون
۱۲۵	۲۴	دو	۱۴۵	۳۵	دو	۱۵۳	۲۳	تعلوون	۱۳۵	۲۹	دو	۱۴۶	۲۵	دو	۱۵۳	۲۳	تعلوون
۱۲۶	۲۱	قظه	۱۴۷	۳۷	قظه	۱۵۵	۲۵	تعلوون	۱۳۷	۳۱	قظه	۱۴۸	۲۷	قظه	۱۵۵	۲۵	تعلوون
۱۲۷	۲۲	فلک	۱۴۹	۳۹	فلک	۱۵۷	۲۷	تعلوون	۱۳۹	۳۳	فلک	۱۵۰	۲۹	فلک	۱۵۷	۲۷	تعلوون
۱۲۸	۱۳	بیدمان	۱۵۱	۴۱	بیدمان	۱۵۹	۲۹	تعلوون	۱۴۱	۳۵	بیدمان	۱۵۲	۳۱	بیدمان	۱۵۹	۲۹	تعلوون
۱۲۹	۲۶	بشنود	۱۵۳	۴۳	بشنود	۱۶۱	۳۱	تعلوون	۱۴۳	۳۷	بشنود	۱۵۴	۳۳	بشنود	۱۶۱	۳۱	تعلوون
۱۳۰	۲۱	زیر پلو	۱۵۵	۴۵	زیر پلو	۱۶۳	۳۳	تعلوون	۱۴۵	۳۹	زیر پلو	۱۵۶	۳۵	زیر پلو	۱۶۳	۳۳	تعلوون
۱۳۱	۱۱	اخوان	۱۵۷	۴۷	اخوان	۱۶۵	۳۵	تعلوون	۱۴۷	۴۱	اخوان	۱۵۸	۳۷	اخوان	۱۶۵	۳۵	تعلوون
۱۳۲	۲۰	نابت	۱۵۹	۴۹	نابت	۱۶۷	۳۷	تعلوون	۱۴۹	۴۳	نابت	۱۶۰	۳۹	نابت	۱۶۷	۳۷	تعلوون
۱۳۳	۲۴	تقیه	۱۶۱	۵۱	تقیه	۱۶۹	۳۹	تعلوون	۱۵۱	۴۵	تقیه	۱۶۲	۴۱	تقیه	۱۶۹	۳۹	تعلوون
۱۳۴	۱۱	ایضا	۱۶۳	۵۳	ایضا	۱۷۱	۴۱	تعلوون	۱۵۳	۴۷	ایضا	۱۶۴	۴۳	ایضا	۱۷۱	۴۱	تعلوون
۱۳۵	۸	گرواگرد	۱۶۵	۵۵	گرواگرد	۱۷۳	۴۳	تعلوون	۱۵۵	۴۹	گرواگرد	۱۶۶	۴۵	گرواگرد	۱۷۳	۴۳	تعلوون
۱۳۶	۱۵	نبودن	۱۶۷	۵۷	نبودن	۱۷۵	۴۵	تعلوون	۱۵۷	۵۱	نبودن	۱۶۸	۴۷	نبودن	۱۷۵	۴۵	تعلوون
۱۳۷	۲۴	ماوا	۱۶۹	۵۹	ماوا	۱۷۷	۴۷	تعلوون	۱۵۹	۵۳	ماوا	۱۷۰	۴۹	ماوا	۱۷۷	۴۷	تعلوون
۱۳۸	۲	تقتال	۱۷۱	۶۱	تقتال	۱۷۹	۴۹	تعلوون	۱۶۱	۵۵	تقتال	۱۷۲	۵۱	تقتال	۱۷۹	۴۹	تعلوون
۱۳۹	۴	یقینا	۱۷۳	۶۳	یقینا	۱۸۱	۵۱	تعلوون	۱۶۳	۵۷	یقینا	۱۷۴	۵۳	یقینا	۱۸۱	۵۱	تعلوون
۱۴۰	۱۱	محمده	۱۷۵	۶۵	محمده	۱۸۳	۵۳	تعلوون	۱۶۵	۵۹	محمده	۱۷۶	۵۵	محمده	۱۸۳	۵۳	تعلوون
۱۴۱	۲۲	کمال	۱۷۷	۶۷	کمال	۱۸۵	۵۵	تعلوون	۱۶۷	۶۱	کمال	۱۷۸	۵۷	کمال	۱۸۵	۵۵	تعلوون
۱۴۲	۲۲	کمال	۱۷۹	۶۹	کمال	۱۸۷	۵۷	تعلوون	۱۶۹	۶۳	کمال	۱۸۰	۵۹	کمال	۱۸۷	۵۵	تعلوون

ردیف	فصل	مجموعه	صفحه	مجموعه	فصل	ردیف	فصل	مجموعه	صفحه	مجموعه	فصل	ردیف	فصل	مجموعه	صفحه	مجموعه	فصل	ردیف	فصل	مجموعه	صفحه
۱۳۳	۲۴	داود	۱۶۲	۱۰	لمن	۱۳۳	۲۴	داود	۱۶۲	۱۰	لمن	۱۳۳	۲۴	داود	۱۶۲	۱۰	لمن	۱۳۳	۲۴	داود	۱۶۲
۱۳۴	۲۳	حبوا	۱۴۹	۷	ارورده	۱۳۴	۲۳	حبوا	۱۴۹	۷	ارورده	۱۳۴	۲۳	حبوا	۱۴۹	۷	ارورده	۱۳۴	۲۳	حبوا	۱۴۹
۱۳۵	۱۹	اینها	۱۴۹	۷	اینها	۱۳۵	۱۹	اینها	۱۴۹	۷	اینها	۱۳۵	۱۹	اینها	۱۴۹	۷	اینها	۱۳۵	۱۹	اینها	۱۴۹
۱۳۶	۲	کثیر	۱۸۳	۱۵	۱۱	۱۳۶	۲	کثیر	۱۸۳	۱۵	۱۱	۱۳۶	۲	کثیر	۱۸۳	۱۵	۱۱	۱۳۶	۲	کثیر	۱۸۳
۱۳۷	۲	آفتاب	۱۸۴	۷	برخدا	۱۳۷	۲	آفتاب	۱۸۴	۷	برخدا	۱۳۷	۲	آفتاب	۱۸۴	۷	برخدا	۱۳۷	۲	آفتاب	۱۸۴
۱۳۸	۱۰	وجات	۱۸۴	۷	والی	۱۳۸	۱۰	وجات	۱۸۴	۷	والی	۱۳۸	۱۰	وجات	۱۸۴	۷	والی	۱۳۸	۱۰	وجات	۱۸۴
۱۳۹	۲۴	نمبر	۱۹۴	۷	تا	۱۳۹	۲۴	نمبر	۱۹۴	۷	تا	۱۳۹	۲۴	نمبر	۱۹۴	۷	تا	۱۳۹	۲۴	نمبر	۱۹۴
۱۴۰	۴	ظاهر	۱۹۸	۱۶	عقامت	۱۴۰	۴	ظاهر	۱۹۸	۱۶	عقامت	۱۴۰	۴	ظاهر	۱۹۸	۱۶	عقامت	۱۴۰	۴	ظاهر	۱۹۸
۱۴۱	۱۹	صمیمه	۲۰۰	۲۳	الی	۱۴۱	۱۹	صمیمه	۲۰۰	۲۳	الی	۱۴۱	۱۹	صمیمه	۲۰۰	۲۳	الی	۱۴۱	۱۹	صمیمه	۲۰۰
۱۴۲	۲۳	منون	۲۰۹	۱۶	و هی خایه	۱۴۲	۲۳	منون	۲۰۹	۱۶	و هی خایه	۱۴۲	۲۳	منون	۲۰۹	۱۶	و هی خایه	۱۴۲	۲۳	منون	۲۰۹
۱۴۳	۵	آمن	۲۱۸	۲۳	اوزا اهرم	۱۴۳	۵	آمن	۲۱۸	۲۳	اوزا اهرم	۱۴۳	۵	آمن	۲۱۸	۲۳	اوزا اهرم	۱۴۳	۵	آمن	۲۱۸
۱۴۴	۸	عبدالجبار	۲۲۲	۱۷	ز	۱۴۴	۸	عبدالجبار	۲۲۲	۱۷	ز	۱۴۴	۸	عبدالجبار	۲۲۲	۱۷	ز	۱۴۴	۸	عبدالجبار	۲۲۲
۱۴۵	۱۷	انیمقام	۲۲۳	۱۳	باب شد	۱۴۵	۱۷	انیمقام	۲۲۳	۱۳	باب شد	۱۴۵	۱۷	انیمقام	۲۲۳	۱۳	باب شد	۱۴۵	۱۷	انیمقام	۲۲۳
۱۴۶	۱۸	قواع	۲۲۳	۱۳	بن غفا	۱۴۶	۱۸	قواع	۲۲۳	۱۳	بن غفا	۱۴۶	۱۸	قواع	۲۲۳	۱۳	بن غفا	۱۴۶	۱۸	قواع	۲۲۳
۱۴۷	۲۴	است	۲۲۳	۱۵	بزه یانی	۱۴۷	۲۴	است	۲۲۳	۱۵	بزه یانی	۱۴۷	۲۴	است	۲۲۳	۱۵	بزه یانی	۱۴۷	۲۴	است	۲۲۳
۱۴۸	۱۳	است	۲۲۳	۵	بطیب	۱۴۸	۱۳	است	۲۲۳	۵	بطیب	۱۴۸	۱۳	است	۲۲۳	۵	بطیب	۱۴۸	۱۳	است	۲۲۳
۱۴۹	۱۲	خلافت	۲۲۳	۷	بجیت	۱۴۹	۱۲	خلافت	۲۲۳	۷	بجیت	۱۴۹	۱۲	خلافت	۲۲۳	۷	بجیت	۱۴۹	۱۲	خلافت	۲۲۳
۱۵۰	۱۶	ادشيان	۲۲۳	۷	سفیان	۱۵۰	۱۶	ادشيان	۲۲۳	۷	سفیان	۱۵۰	۱۶	ادشيان	۲۲۳	۷	سفیان	۱۵۰	۱۶	ادشيان	۲۲۳
۱۵۱	۱۲	سرانش	۲۲۳	۷	بغات	۱۵۱	۱۲	سرانش	۲۲۳	۷	بغات	۱۵۱	۱۲	سرانش	۲۲۳	۷	بغات	۱۵۱	۱۲	سرانش	۲۲۳
۱۵۲	۱۵	که دهریان	۲۲۳	۲	طائف	۱۵۲	۱۵	که دهریان	۲۲۳	۲	طائف	۱۵۲	۱۵	که دهریان	۲۲۳	۲	طائف	۱۵۲	۱۵	که دهریان	۲۲۳
۱۵۳	۱۲	علل	۲۲۳	۷	بجیت	۱۵۳	۱۲	علل	۲۲۳	۷	بجیت	۱۵۳	۱۲	علل	۲۲۳	۷	بجیت	۱۵۳	۱۲	علل	۲۲۳
۱۵۴	۱۵	میگردید	۲۲۳	۷	فضلیت	۱۵۴	۱۵	میگردید	۲۲۳	۷	فضلیت	۱۵۴	۱۵	میگردید	۲۲۳	۷	فضلیت	۱۵۴	۱۵	میگردید	۲۲۳
۱۵۵	۲۰	عسل	۲۲۳	۱۰	آن	۱۵۵	۲۰	عسل	۲۲۳	۱۰	آن	۱۵۵	۲۰	عسل	۲۲۳	۱۰	آن	۱۵۵	۲۰	عسل	۲۲۳
۱۵۶	۵	ماکران	۲۲۳	۱۱	شمسه	۱۵۶	۵	ماکران	۲۲۳	۱۱	شمسه	۱۵۶	۵	ماکران	۲۲۳	۱۱	شمسه	۱۵۶	۵	ماکران	۲۲۳

۲۹	یقین	یقین	۲۵	۹	اورا	ادا	۲۵	۲۰	لایشات	انجیسا
۳	خا	بدا	۲۵	۳	نبت	نبت	۲۵	۱۴	اشیان	استیا
۶	اپنه	همه	۲۵	۲۶	تحقیق	تحقیق	۲۵	۲۴	کاوشین	کاوشین
۱۲	در	داد	۲۴۰	۲۴	آن رنگر	ان اگر	۲۴۰	۱۳	کوار	کوار
۲۵	اسا	اسامه	۲۴۱	۲۰	نماید	نماید	۲۴۱	۱۴	۵	۵
۲۵۰	کر دیگر	گردگر	۲۴۱	۲۱	مواقف	مواقف	۲۴۱	۳	دانا	آنا
۴	حیفه	حقیقه	۲۴۲	۲۱	تفسیر	تفسیر	۲۴۲	۴	خیر	خیر
۷	رسود	اسود	۲۴	۲۶	ساخته	ساخته	۲۴	۷	نید	نید
۱۳	محرره	محرره	۲۴۳	۱	سیحان	شیمیان	۲۴۳	۱۸	نایاکان	نایاکان
۲۵	والالاته	والالاته	۲۴	۵	بهرت	مبوت	۲۴	۲۲	لغره	لغره
۲۵۱	وضوینا	وضوینا	۲۴	۱۰	بودند	بود	۲۴۴	۱۴	مفتین	مفتین
۲۳	بید	بید	۲۴۴	۷	من الات	من الات	۲۴۴	۹	خیرد	خیرد
۲۵۲	این شم	این شم	۲۴	۸	مشمارد	میشمارد	۲۴۴	۱۴	تعلون	تعلون
۲۵۳	ازکنا	ازکنا	۲۴	۱۲	تفقا	تفقا	۲۴۹	۲۲	دران	دران
۲۵۳	استعداد	استعداد	۲۴	۱۹	میشد	میشد	۲۸۰	۲۰	حجر	حجر
۲۵۳	برای	برای	۲۴	۲۴	قابو	قابو	۲۸۱	۳	الانوار	الانوار
۳۰	ازدگار	دورازگار	۲۴۵	۱	اقوات	قراک	۲۸۱	۳	بانتخاب	بانتخاب
۹	مهر	مهر	۲۴	۷	اینگ	اینگ	۲۸۱	۷	ساقی	ساقی
۱۰	تقد	تقد	۲۴	۷	ایضا	اسد	۲۸۱	۳	مبفر	مبفر
۱۳	نماید	نماید	۲۴	۹	انبتی	آبتی	۲۸۱	۱۵	بکذاب	بکذاب
۱۴	استجاب	استجاب	۲۴	۷	ایضا	الحقت	۲۸۱	۷	شان	شان
۲۲	شبت	شبت	۲۴	۱۳	جالید	جلالید	۲۸۱	۷	ریش	ریش
۲۴	اشباع	اشباع	۲۴	۱۴	تردینی	دینی	۲۸۱	۱۴	الورد	الورد
۸	معزز	معزز	۲۴	۲۵	دبر	ت را	۲۸۱	۷	سنقی	سنقی
۲۵۱	تراات	تراات	۲۴۴	۱	ابا	ریا	۲۸۲	۱۴	ورقه	ورقه
۲	او	وعدراو	۲۴	۸	غصیب	غصیب	۲۸۲	۱۴	بناوت	بناوت
۳	محاب	مستحیت	۲۴	۱۴	امای	امای	۲۸۲	۱۴	فالت	فالت

صفحه	سطر	خط	تصحیح	صفحه	سطر	خط	تصحیح	صفحه	سطر	خط	تصحیح	صفحه	سطر	خط	تصحیح
۲۸۲	۲۱	شوق	شوق	۲۹۱	۱۳	محرم	الجرانج	۳۰۸	۲	ندار	ندار	۲۸۲	۲۱	شوق	شوق
۲۵	۲۵	بنابند	بنابند	۲۱	۲۱	این خط	این خرد	۳۰۹	۴	جسدم	جسدم	۲۵	۲۵	بنابند	بنابند
۲۵	۲۵	الحقیر	الحقیر	۲۴	۲۴	رایم	رایم	۳۰۹	۱۴	محمد	محمد	۲۵	۲۵	الحقیر	الحقیر
۲۸۳	۳	گردانم	میکردانم	۲۹۲	۴	کهنه	کهنه	۳۱۱	۱۲	نفس	نفس	۲۸۳	۳	گردانم	میکردانم
۲۸۳	۳	رحی	رحی	۲۹۳	۱	آخره	آخر	۳۱۲	۲	جمد	جمد	۲۸۳	۳	رحی	رحی
۲۸۳	۴	کردم	گرم	۲۹۳	۱	د	رد	۳۱۲	۲	چ	چ	۲۸۳	۴	کردم	گرم
۱۳	۱۳	سی	منی	۲	۲	دود	روبرو	۳۱۳	۱۳	دو	دو	۱۳	۱۳	سی	منی
۱۳	۱۳	حب	اجب	۹	۹	و باطن	و ظن	۳۱۳	۲۵	بدن	بدن	۱۳	۱۳	حب	اجب
۱۵	۱۵	علی	ابن علی	۲۵	۲۵	از	زد	۳۱۳	۵	دشمن	دشمن	۱۵	۱۵	علی	ابن علی
۱۵	۱۵	کلامه	کلامه	۸	۸	ایر	اشری	۳۱۳	۴	تا	تا	۱۵	۱۵	کلامه	کلامه
۱۶	۱۶	ولعنه	ولعنه	۱۶	۱۶	ا	ا	۳۱۵	۲	نیطر	نیطر	۱۶	۱۶	ولعنه	ولعنه
۲۵	۲۵	سند	بشیدن	۱۶	۱۶	الطلقه	الطلقوا	۳۱۵	۹	ظالمین	ظالمین	۲۵	۲۵	سند	بشیدن
۱	۱	شد	اشد	۱۸	۱۸	فیه	فیه	۳۱۵	۱۹	بایضا	بایضا	۱	۱	شد	اشد
۱۶	۱۶	شالین	سالمین	۴	۴	ینما	فا	۳۱۵	۲۳	را	را	۱۶	۱۶	شالین	سالمین
۱۶	۱۶	میر	میر	۹	۹	عمر	عمر	۳۱۶	۱۹	اداد	اداد	۱۶	۱۶	میر	میر
۲۴	۲۴	فا	فیا	۲۹۸	۱	ب	ب	۳۱۶	۲۴	صرد	صرد	۲۴	۲۴	فا	فیا
۲۸۶	۱	سابقه	صاعقه	۲۱	۲۱	ار	صرر	۳۱۶	۲۵	لقتا	لقتا	۲۸۶	۱	سابقه	صاعقه
۱۶	۱۶	جشیات	جشیات	۳۰۰	۱	وسلم	وسلم	۳۱۹	۱۲	حقیقت	حقیقت	۱۶	۱۶	جشیات	جشیات
۲۸۸	۴	ازفا	ازرفا	۲۰۲	۱۴	ذمیر	ذمیر	۳۲۰	۲۱	حدیث	حدیث	۲۸۸	۴	ازفا	ازرفا
۱۲	۱۲	دو	دور	۳۰۳	۳	ماوا	وما	۳۲۰	۸	که	که	۱۲	۱۲	دو	دور
۲۸۹	۲۲	عطیق	منطبق	۲۲	۲۲	اخول	احتمال	۳۲۱	۱۳	عقد	عقد	۲۸۹	۲۲	عطیق	منطبق
۲۹۰	۱	نوستی	توسنی	۳۰۵	۲۶	و بدید	و بدید	۳۲۲	۱۵	از کی	از کی	۲۹۰	۱	نوستی	توسنی
۲۹۰	۲	تشیع	تشیع	۳۰۹	۹	احوال	و جوالش	۳۲۲	۲۲	پرسید	پرسید	۲۹۰	۲	تشیع	تشیع
۵	۵	ینما	هنما	۱۵	۱۵	وسطم	وسطم	۳۲۳	۹	نبقوس	نبقوس	۵	۵	ینما	هنما
۹	۹	المستعین	المستعین	۱۶	۱۶	لثاسیر	لثاسیر	۳۲۳	۱۹	الشماع	الشماع	۹	۹	المستعین	المستعین
۱۶	۱۶	که رد	رد	۳۰۶	۱۱	خشب	خشب	۳۲۳	۲۲	له	له	۱۶	۱۶	که رد	رد
۲۳	۲۳	نسید	نشید	۲۰	۲۰	بعد الحرة	بعد الحرة	۳۲۴	۴	زبان	زبان	۲۳	۲۳	نسید	نشید

[illegible]

مفرد	سطر	غلط	صحیح	مفرد	سطر	غلط	صحیح	مفرد	سطر	غلط	صحیح
۴۰۹	۹	در	رد	۱۸	بین	بین	۱۱	اودلا	حالا	۱۱	۳۰
۳۱۱	۱۹	شود	سود	۲۱	مار	بذا	۳۰	اطراف	اطراف	۴	۳۰
۳۱۶	۳	خطنگا	خطنگا	۹	او	دو	۱۶	ذاتی	ادانی	۲۴	۱۶
۳۱۷	۱۷	ماوس	بابین	۹	وجاول	دعاول	۳۰	سدا	شد	۳	۳۰
۳۱۸	۵	میادود	میادند	۱۵	اماظهار	اظهار	۳۰	انتی	آیتی	۱۶	۳۰
۱۰	نورید	بودند	۳۱	گل	کل	۹	۳۰	بتیقین	بتیقین	۹	۳۰
۱۳	عنا	عبا	۲۶	تسن	تسن	۱۱	۱۶	بشما	بشمار	۱۱	۳۰
۳۲۲	۱۶	مانتی	باختی	۱۰	زفردم	بزمزم	۱۰	قفت	قلت	۱۰	۳۰
۳	اماسد	باباس	۱۸	اختیا	اختیار	۱۱	۱۹	عے	فعلی نور	۱۹	۳۰
۱۰	اول	دل	۱۵	رامی	یاسی	۱۱	۲۶	منتخش	منتخش	۲۶	۳۰
۲۲	بالکل	گل	۲۶	اما حوچی	اما حوچی	۳۰	۲	اعناد	عناد	۲	۳۰
۲۳	بسطو	یا بنطوز	۳۰	نامش	نامش	۳۰	۳	میخوام	میخوم	۳	۳۰
۳۲۷	۱۷	رقا	۴	یرعون	یرعون	۱۱	۱۲	لادین	ماندن	۱۲	۳۰
۳	لش	کیش	۹	دزیات	یافت	۱۱	۱۳	مقه	وجه	۱۳	۳۰
۳۳	۱	را	۴	باروی	باروی	۳۰	۱۳	را	را	۱۳	۳۰
۲۰	افلاکات	الفلوات	۱۶	حکم	کلم	۳۰	۵	منجره	منجود	۵	۳۰
۱۱	ندیدند	ندیدند	۲۱	آر	آرو	۱۱	۷	ازا	از	۷	۳۰
۱۶	داه	ده	۹	بلقب	تلف	۳۰	۱۳	ماہست	ہست	۱۳	۳۰
۲۰	خویش	خوش	۱۸	نیز	سر	۱۱	۲۲	راودہ	دیدہ	۲۲	۳۰
۲۲	الان	الان	۳۰	نوشتہ	تشتہ	۳۰	۴	ایضار	ایضار	۴	۳۰
۱۳	کلیم	کلم	۱۳	یزید	فرید	۱۱	۲۷	سائل	رسائل	۲۷	۳۰
۲۷	مدیم	داریم	۷	ازمند	ازمند	۳۰	۵	تقوا	توان	۵	۳۰
۱۷	دام	دام	۳۰	وجله	جمله	۳۰	۱۳	نموش	خودش	۱۳	۳۰
۱۲	الوجود	الوجود	۲۷	الی	الی	۳۰	۱۲	نی	حرنی	۱۲	۳۰
۱۹	خو	خود	۱۱	عہدی	احدی	۳۰	۲۶	ورا	در	۲۶	۳۰
۲۳	بنجام	انجام	۱۳	ند	ند	۳۰	۱	رخط	خط	۱	۳۰
۱	نشد	بیند	۳۷	داند	داوند	۱۱	۳۷	دودی	دوی	۳۷	۳۰

صحيح	غلط	صحيح	غلط	صحيح	غلط	صحيح	غلط
۵۰	۵	۵۰	۵	۵۰	۵	۵۰	۵
درند	درند	نمودن	نمودن	نمود	نمود	درند	درند
۴۰	۴	۹۰	۹	۹۰	۹	۹۰	۹
بام	بام	بو	بو	بو	بو	بام	بام
۲۲	۲۲	تر	تر	تر	تر	بنودند	بنودند
۲۵	۲۵	۸	۸	۸	۸	بجرات	بجرات
۱۱	۱۱	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	یار	یار
۴۰	۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	اورطنا	اورطنا
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	شکین	شکین
۲۶	۲۶	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	مالجلد	مالجلد
۱۱	۱۱	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	مالی الجار	مالی الجار
۱۶	۱۶	۴	۴	۴	۴	وغیر	وغیر
۸	۸	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	استدام	استدام
۲۰	۲۰	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	هم	هم
۱۰	۱۰	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	فقالو	فقالو
۲۳	۲۳	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	فضع	فضع
۲۱	۲۱	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	رضت	رضت
۲۶	۲۶	۸	۸	۸	۸	دیگر	دیگر
۱۱	۱۱	۹	۹	۹	۹	قلیل	قلیل
۴۰	۴۰	۸	۸	۸	۸	او	او
۲۲	۲۲	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	الحق	الحق
۱۱	۱۱	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	انت	انت
۸	۸	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	النقیاد	النقیاد
۱۰	۱۰	۴	۴	۴	۴	اورا	اورا
۱۱	۱۱	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	تقیه	تقیه
۱۲	۱۲	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	الی	الی
۲۲	۲۲	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	نماید	نماید
۲۲	۲۲	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	و	و
۲	۲	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	مر	مر

نیم	نیم	نیم	نیم	نیم	نیم	نیم	نیم	نیم	نیم		
۶۰	۴	انهم	انهم	۶۰	۱	الینیت	انیت	۶۰	۱۰	عوام	نوعوام
۶۰	۸	وتقلب	وتقلب	۶۰	۱۱	دلالم	دلالم	۶۰	۱۸	او	از
۶۰	۱۱	براقبول	براقبول	۶۰	۵	خیر	خیره	۶۰	۲۴	وصیت	وصیت
۶۰	۲۵	ودر	در	۶۰	۴	لورا	لورا	۶۰	۱۱	نرم	نرم
۶۰	۱۰	نقصیدند	نقصیدند	۶۰	۶	او	او	۶۰	۹	قطعا	اوگفت قطعا
۶۰	۱۶	نمیدانند	نمیدانند	۶۰	۲۳	مستوری	مستوی	۶۰	۶	گفتن	گفتن
۶۰	۲۵	است	شب	۶۰	۲	الانصار	الانصار	۶۰	۱۱	بدترزند	بدترزند
۶۰	۲۵	تواضع	تواضع	۶۰	۶	الاصواق	الاصواق	۶۰	۱۹	وایستند	وایستند
۶۰	۱۳	الینیت	الینیت	۶۰	۱۱	خرچ	خرچ	۶۰	۱۹	ارارسد	ارارسد
۶۰	۱	هلاک	هلاک	۶۰	۸	ولیقون	ولیقون	۶۰	۲۰	ذرا	ذرا
۶۰	۵	کشادن	کشادن	۶۰	۱۱	بلقیم	بلقیم	۶۰	۵	حوالش	حوالش
۶۰	۱۹	لطاق	لطاق	۶۰	۱۲	تما	تما	۶۰	۸	بزیارت	بزیارت
۶۰	۱	بابابرای	بابابرای	۶۰	۱۸	سیای	سیای	۶۰	۱۶	الحا	الحا
۶۰	۹	وله	وله	۶۰	۲۱	حوکرد	حوکرد	۶۰	۱	مقتر	مقتر
۶۰	۳	بیری	بیری	۶۰	۹	انخفا	انخفا	۶۰	۶	کاتمه	کاتمه
۶۰	۴	بی برا	بی برا	۶۰	۱	عد	عد	۶۰	۱۳	السد	السا
۶۰	۶	چاقینیان	چاقینیان	۶۰	۲۵	خصوت	حضرت	۶۰	۱۲	مالی	مالی
۶۰	۱۰	بابامیه	بابامیه	۶۰	۱۳	ری	خدای	۶۰	۱۶	شواب	شواب
۶۰	۱۵	را	را	۶۰	۴	برجا	چه جا	۶۰	۲۰	میشو	میشو
۶۰	۲۱	ان	ان	۶۰	۲۲	بجه	بضجه	۶۰	۱۲	میشو	میشو
۶۰	۲۱	مطرود	مطرود	۶۰	۲۵	فا	فا	۶۰	۲۱	علی	علی
۶۰	۲۵	روایات	روایات	۶۰	۵	توانین	توانین	۶۰	۹	مندی	مندی
۶۰	۹	روخه	روخته	۶۰	۱۱	حدیث	حدیث	۶۰	۱۳	آوده	آوده
۶۰	۱۵	نذیب	نذیب	۶۰	۲۵	تعلیشی	تعلیشی	۶۰	۱۹	پدر	پدر
۶۰	۱۱	خشا	خشا	۶۰	۲۳	سور	سوره	۶۰	۶	چنین	چنین
۶۰	۴	مورد	مورد	۶۰	۱۱	ر	ر	۶۰	۱۱	را	را
۶۰	۲۱	تراست	تراست	۶۰	۱۶	رفضه	رفضه	۶۰	۱۳	کمال	کمال

[illegible]

[illegible]

نص	غلف	نص	غلف	نص	غلف	نص	غلف	نص	غلف
۱۶	صنم	صنم	۱۵	می آرد	می آرد	۵	شهر	۲۰	صنم
۱۷	مبار	مبار	۱۴	شنا	شنا	۲	آوا	۲۱	مبار
۱۸	بعنوان	بعنوان	۱۳	دور	دور	۱	آینه	۲۲	بعنوان
۱۹	لم کم	لم کم	۹	تکفیه	تکفیه	۱	لبوا	۲۳	لم کم
۲۰	یاراند	یاراند	۱۰	عقرب	عقرب	۲۳	الوصف	۲۴	یاراند
۲۱	جوقالی	جوقالی	۹	کمان	کمان	۱۶	تکفیه	۲۵	جوقالی
۲۲	چناندارم	چناندارم	۵	یمان	یمان	۲۴	حقیقی	۲۶	چناندارم
۲۳	السیا	السیا	۱	نی دارند	نی دارند	۱۵	صوام	۲۷	السیا
۲۴	الفقه	الفقه	۲	رقاصی	رقاصی	۱۶	تکفیه	۲۸	الفقه
۲۵	اثران	اثران	۱	بسیار	بسیار	۱۴	تکفیه	۲۹	اثران
۲۶	فکلت	فکلت	۱۴	تکفیه	تکفیه	۲۰	کلی	۳۰	فکلت
۲۷	تد	تد	۱۴	تکفیه	تکفیه	۱۴	تکفیه	۳۱	تد
۲۸	بوجه	بوجه	۲۲	لایب	لایب	۱۴	تکفیه	۳۲	بوجه
۲۹	اجامیات	اجامیات	۲۵	اکه	اکه	۱۴	تکفیه	۳۳	اجامیات
۳۰	انصاری	انصاری	۱۸	محلی	محلی	۹	تکفیه	۳۴	انصاری
۳۱	می	می	۱۱	دیدهون	دیدهون	۹	قیل	۳۵	می
۳۲	احود	احود	۲۳	الاصبار	الاصبار	۱	جاهم	۳۶	احود
۳۳	را	را	۲۴	انکار	انکار	۵	رسانا	۳۷	را
۳۴	الاند	الاند	۱۱	منبر	منبر	۲۴	تا	۳۸	الاند
۳۵	تشیین	تشیین	۵	موجر	موجر	۱۵	جدوا	۳۹	تشیین
۳۶	بختاند	بختاند	۱۵	در	در	۲۲	یوم	۴۰	بختاند
۳۷	موج	موج	۱۴	امید	امید	۱۴	عاشورا	۴۱	موج
۳۸	منقذ	منقذ	۲۲	مجان	مجان	۱۴	عقین	۴۲	منقذ
۳۹	دشمن	دشمن	۲۲	آوان	آوان	۲۱	نصیا	۴۳	دشمن
۴۰	یا	یا	۱۴	تکفیه	تکفیه	۲۲	اوقطر	۴۴	یا
۴۱	یرلان	یرلان	۱۴	تکفیه	تکفیه	۵	اغتل	۴۵	یرلان
۴۲	اکا	اکا	۲۱	تکفیه	تکفیه	۱۰	صیام	۴۶	اکا

[illegible]

نصف پنجم	غلط	صحیح	نصف پنجم	غلط	صحیح	نصف پنجم	غلط	صحیح	نصف پنجم	غلط	صحیح
۵۰	وااین	ایین	۴	بدان	آن	۵	امرا	مر	۱۹	سمرحد	بمیرند
۱۹	دیس	دیش	۲۳	فا	فا	۱۰	بمقامکه	بمقایله	۲۰	کشتن	پرشتن
۲۰	بیدلکه	بیدلکه	۲۳	او	او	۱۰	همره	همراه	۲۱	آبخت	درآخت
۲۱	کشتن	پرشتن	۱۵	و	و	۱۰	بصفت	بصفت	۲۲	دمن	من
۲۲	آبخت	درآخت	۱۸	الموئین	الموئین	۲۰	کمال	کمال	۲۳	کردند	کردند
۲۳	دمن	من	۲۵	دایره	دایره	۴	درحال	درحال	۲۴	مش	ملش
۲۴	کردند	کردند	۴	فرا	قرار	۱۳	قرا	قرار	۲۵	العامه	تقاعد
۲۵	مش	ملش	۱۰	ضا	نفا	۵	وماوت	مادت	۲۶	وکه	که
۲۶	العامه	تقاعد	۸	اغدا	اغذر	۲۰	بتفصیکه	بتفصیکه	۲۷	تلاشیت	تلاشیت
۲۷	وکه	که	۱۴	بطل	بطل	۴	اشرف	اشرف	۲۸	ماوه	ماوه
۲۸	تلاشیت	تلاشیت	۱۰	بیزنگرو	بیزنگرو	۱۱	را	از	۲۹	اود	او
۲۹	ماوه	ماوه	۲۳	حواب	خواب	۱۳	مانا	اومانا	۳۰	متبظ	متبظ
۳۰	اود	او	۹	بیرد	سرد	۲۰	مخوق	مخوق	۳۱	الکد	الا
۳۱	متبظ	متبظ	۱۰	تبقادن	تبقادن	۴	ندار	ندار	۳۲	کر	دگر
۳۲	الکد	الا	۲۹	که که	که	۱۵	رد	رد	۳۳	برای	برای
۳۳	کر	دگر	۱۱	نهالین	بهای	۱۹	اجتیه	اجتیه	۳۴	توفار	سوفار
۳۴	برای	برای	۲۰	گویند	گویند	۱۱	الا	لا	۳۵	امیه	امیه
۳۵	توفار	سوفار	۲۳	صاحب	که صاحب	۱۰	بشود	بشود	۳۶	خبر	خبر
۳۶	امیه	امیه	۱۰	شودا	شود	۲۳	شدند	شدند	۳۷	ات	است
۳۷	خبر	خبر	۱۱	باطوبه	باطوبه	۱۲	چلنا	چنا	۳۸	بیدشد	بیدشد
۳۸	ات	است	۲۳	المنل	المنل	۲۰	نبرد	نبرد	۳۹	لست	لست
۳۹	بیدشد	بیدشد	۱۰	ز	از	۳	مزنی	مزنی	۴۰	نداد	نداد
۴۰	لست	لست	۱۵	جیفند	بیعت	۱۶	حال	حال	۴۱	سراوار	سراوار
۴۱	نداد	نداد	۱۰	فان مانی	فان مانی	۲۳	گفوا	گفوا	۴۲	فا	فا
۴۲	سراوار	سراوار	۲۰	سپرد	سپرد	۲۰	مشود	مشود	۴۳	رکیکه	رکیکه
۴۳	فا	فا	۵	مر	من	۴	خ	خ	۴۴	ای	ای

مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد
۲۲	صبا	۳	از	ازار	۴	قفا	قفا	۱۲	صبا
۱	بکمون	۱۲	تخف	صبا تخف	۴	لیا	لیا	۱۲	بکمون
۱۲	کتاب	۲۳	مینو	متبع	۱۱	لحقو	لحقو	۱۲	کتاب
۹	حی	۱	در حمام	در حمام	۱۱	رجو	رجو	۹	حی
۲۴	میدشت	۱۳	که بد	بد	۹	عن نقلا	نقلا	۲۴	میدشت
۲۳	کمال	۱۱	بی	بی	۸	بندد	بندد	۲۳	کمال
۳۴	الیشا	۲۴	بعد	بقد	۲	بود	بود	۳۴	الیشا
۲	ملک	۳	غوان	عجون	۹	تختف	تختف	۲	ملک
۲	ایله	۳	عصیت	عصیت	۲	اوا	اوا	۲	ایله
۷	دنایر	۳	شماوت	شباب	۱۱	لوا	لوا	۷	دنایر
۵	موکد	۴	حضرت	حضرت	۱۱	او	او	۵	موکد
۱۸	راب	۱۳	اهدان	زاهدان	۲۱	سطا	سطا	۱۸	راب
۳	کونقار	۴	صاق	صان	۳	نمینی	نمینی	۳	کونقار
۴	سنا	۱۱	در	دور	۳	میکوید	میکوید	۴	سنا
۱۱	سروان	۱۱	رسالم	رسالم	۸	م	م	۱۱	سروان
۲	نار نارینا	۹	ساقین	ساختن	۱۰	دو	دو	۲	نار نارینا
۱۵	لعل	۱	خوق	خرق	۱۴	کرده	کرده	۱۵	لعل
۲۳	علی درو	۱۲	دیت	دیت	۲۵	لقی	لقی	۲۳	علی درو
۲۳	دما	۱۶	بعد در	بعد ابد	۹	ویر	ویر	۲۳	دما
۲۵	ازداجه	۱۴	م	د	۱	دبسم	دبسم	۲۵	ازداجه
۲۱	البه	۵	موضع	موضع	۱	گرد	گرد	۲۱	البه
۲۴	مجد	۹	مگر حال	مگیران	۱۹	مگر حال	مگر حال	۲۴	مجد
۴	خایا	۲۳	طور در	طور	۲۰	نش	نش	۴	خایا
۲۲	کردم	۲۳	بار	نار	۱	وصی	وصی	۲۲	کردم
۱۲	اکره	۲	کیتم	کیتم	۱۱	الهی	الهی	۱۲	اکره
۱۹	نصب	۲۴	کفر	کفره	۲۵	پرا	پرا	۱۹	نصب
۲۳	مصدک	۱۹	عظیم	عظیم	۹	مضرب	مضرب	۲۳	مصدک

مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد	مفرد
۱۴	باستا	باستار	۱۱	منزلت	فنزلت	۲۳	حر	حرف	حرف
۲۳	نت	نیت	۱۴	خدا	خدای	۱۰	نیلیم	بیوتم	بیوتم
۲۵	نیت	نیت	۱۱	اراره	زراره	۱۱	بایا	بایا	بایا
۲۴	البسه	البته	۲۱	اسب	امت	۲۳	معتد	معتد	معتد
۱	کباب	کبار	۱۰	مالانک	بالک	۳	شدا	شدین	شدین
۲	برری	روی تو	۲۲	الد	البر	۱۱	کلامه	ازکلامه	ازکلامه
۵	پنن اکم	پنن اکم	۱۱	ضات	صفا	۱۳	قح	قح	قح
۲۴	الرسوة	الثورة	۱	بصرت	مرحت	۱۱	زین	ازین	ازین
۲۲	بسبب	بسبب	۱	بل کواکف	بل کوان	۱۴	نست	نست	نست
۱۱	للا	لا	۱	ان کون	کیون کرا	۱۴	سختی	سختی	سختی
۱۳	ورا	اراد	۲	غله نفا	غایت نفا	۱۱	کفر	کفر	کفر
۱۳	تزکوا	تزکواه	۱	ویشا	منصیتا	۴۰	لهو	لهو	لهو
۱۰	الکلمة	الکلامیه	۱	المنصب	لنصب	۱۱	عنده	عنده	عنده
۲۴	اسمانی	السمانی	۲	شش	شش	۲۱	المطلوب	المطلوب	المطلوب
۷	است	انصب	۱۱	الشیعین	الشیعین	۲۵	اصول	اصول	اصول
۱۵	التحیة	الخصر	۵	مضلینی	مضلینی	۱۱	بر	بر	بر
۸	دار	دار	۸	نشاس	نشاس	۵	کلام	کلام	کلام
۱۹	دهن	وآهن	۱۱	بکازینا	بکازینا	۱۱	طول	طول	طول
۱۹	منطبق	منطبق	۲۳	الکتاب	الکتاب	۱۱	ازین	ازین	ازین
۱۱	کو	کو	۱۱	نزل	نزل	۱۲	برا	برا	برا
۲۰	دقول	د	۱۱	نجان	نجات	۱۳	سیتی	سیتی	سیتی
۲۱	عارف	قول عارف	۹	به بیدا	به بیدا	۱۴	بقیه	بقیه	بقیه
۲۳	دورو	دور	۱۲	دوازه	دوازه	۱۹	علو	مع علو	مع علو
۷	نقشه	نقشه	۶	بستی	بستی	۲۰	اهل	علی اهل	علی اهل
۱۳	علا کلام	علا	۲۵	رادر	روز	۲۲	عیل	عیل	عیل
۲۰	صاحب	صاحب	۲۳	ناصیب	ناصیب	۲۴	بد	بد	بد
۲۴	اصطلاح	اصطلاح	۲	کذا	کذا	۱	هر	هر	هر

[illegible]

صفت	غلط	صفت	غلط	صفت	غلط	صفت	غلط	صفت	غلط
۲۴	ایا	=	۹	اش	این	"	۲۰	صفت	صفت
"	نفسم	"	"	متج	متج	"	۲۲	شود	شود
۱	یهد	"	۱۰	دفرار	ازدفر	"	"	شود	نه شود
۲	نگاه	"	۱۲	نبوده	نبود	"	۲۵	پرسند	پرسید
۴	هر	"	۱۳	برد	بردو	"	۲۶	تشدید	تشدید
۷	بل	"	۱۵	غریب	غریب	"	۲۷	فرخوم	فرخوم
۹	آدن	"	۱۷	خانات	خرانات	"	"	بیان	آن
"	صندوق	"	۱۹	نخ	نخ	"	۱	المطلب	المطلوب
۱۰	نفسه	"	"	قبض	قبض	"	"	"	"
"	بقتضا	"	۲۰	نون	لون	"	۲	"	"
۱۱	دروات	"	۲۱	شدند	شدید	"	"	"	"
۱۳	بروایات	"	۲۲	بجیب	بجیبست	"	"	"	"
۱۴	الکی	"	۲۳	تعیسه	تعیته	"	۳	انقض	انقض
"	مفعو	"	"	رحم	رحم	"	۴	وامر	وایت
۱۵	کوچوگان	"	۲۴	یچل	چما	"	۵	نا	یا
"	مارا	"	۱	عویجی	عویجی	"	"	ضمه	صفت
۲۱	یادی	"	۱۰	قبول	مقتول	"	۸	شی	سی
۲۳	اتاقه	"	"	لبسو	فسو	"	۹	غز	عز
"	بریت	"	"	بنها	یتنها	"	۱۳	بالین	بالین
۲۴	تعیین	"	۱۱	قبنه	اقیه	"	۱۵	نبا	نبا
"	وتا	"	۱۳	نبا	نبا	"	"	"	"
۲۵	تندیر	"	"	نبا	نبا	"	۱۸	جواب	جواب
۳	قران	"	۱۴	ورد	وارد	"	"	ماخود	ماخود
۷	یاشی	"	"	لو	لو	"	۲۰	ضدین	ضدین
"	مگر	"	۱۵	زد	رد	"	۲۱	قتن	قتن
۸	گرفته	"	۱۶	نداشتند	نداشتند	"	۲۲	النو	الان
"	نی	"	۱۷	حیوان	حیوان	"	۱۹	حضرات	حضرت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۲۱	زنی	ربی	۲۱	۲۱	المبارزۃ	المبارزۃ	۲۱	۲۱	میشو	میشو
۱	۱	تمیل	تمیل	۲۴	۲۴	مردم	مردم	۱	۱	روایات	روایات
۲	۲	علیہ	غلیبۃ	۲۴	۲۴	طور	طور	۲	۲	قلب	قلب
۱۲	۱۲	درین	درین	۲۴	۲۴	وہیب	وہیب	۳	۳	آمد	آمد
۱۳	۱۳	یام	یام	۵	۵	وچون	وچون	۱۳	۱۳	نیارو	نیارو
۱۴	۱۴	تشیق	تشیق	۶	۶	قتیل	قتیل	۴	۴	نسا	نسا
۱۵	۱۵	شہیق	شہیق	۷	۷	بشیعہ	بشیعہ	۱۵	۱۵	ازین	ازین
۱۸	۱۸	مل	ان	۸	۸	مکر	مکر	۱۸	۱۸	بودو	بودو
۲۳	۲۳	فان	فان	۱۱	۱۱	بود	بود	۲۳	۲۳	بمحبوب	بمحبوب
۲۴	۲۴	لعلیم	لعلیم	۱۲	۱۲	یا	یا	۲۴	۲۴	فصلنا	فصلنا
۲۵	۲۵	رودیکر	رودیکر	۱۳	۱۳	اند	اند	۲۵	۲۵	افتاد	افتاد
۱۳	۱۳	است	چیت	۱۴	۱۴	بمیل	بمیل	۱۳	۱۳	تا بعد	تا بعد
۱۴	۱۴	کرشید	کرشید	۱۵	۱۵	بمیل	بمیل	۱۴	۱۴	در دایرہ	در دایرہ
۱۵	۱۵	و غصب	و غصب	۱۶	۱۶	بہم	بہم	۱۵	۱۵	مجاز	مجاز
۱۶	۱۶	یا	یا	۱۷	۱۷	جناب	جناب	۱۶	۱۶	کہ در	کہ در
۱۸	۱۸	ابن	وابن	۱۹	۱۹	رسیدہ	رسیدہ	۱۸	۱۸	احبیۃ	احبیۃ
۲۰	۲۰	مافی	مافی	۲۱	۲۱	میت	میت	۲۰	۲۰	یا	یا
۱۹	۱۹	قابل	قابل	۲۲	۲۲	آن	آن	۱۹	۱۹	مست	مست
۲۱	۲۱	استحالہ	استحالہ	۲۳	۲۳	البتہ	البتہ	۲۱	۲۱	جنس	جنس
۲۲	۲۲	نوشتن	نوشتن	۲۴	۲۴	سوزن	سوزن	۲۲	۲۲	شمار	شمار

[illegible]

صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح
۱	۳	حقا	۷	لغز	لغز	۱	۳	حقا	۷	لغز	لغز
۲	۴	بت	۸	اما	اما	۲	۴	بت	۸	اما	اما
۳	۵	آخرت	۹	اما	اما	۳	۵	آخرت	۹	اما	اما
۴	۶	ایضا	۱۰	بعد	بعد	۴	۶	ایضا	۱۰	بعد	بعد
۵	۷	میشما	۱۱	ایمه	ایمه	۵	۷	میشما	۱۱	ایمه	ایمه
۶	۸	یار زری	۱۲	صفت	صفت	۶	۸	یار زری	۱۲	صفت	صفت
۷	۹	برنه	۱۳	یا	یا	۷	۹	برنه	۱۳	یا	یا
۸	۱۰	جبر	۱۴	دام	دام	۸	۱۰	جبر	۱۴	دام	دام
۹	۱۱	دخیره	۱۵	با	با	۹	۱۱	دخیره	۱۵	با	با
۱۰	۱۲	باد	۱۶	متجر	متجر	۱۰	۱۲	باد	۱۶	متجر	متجر
۱۱	۱۳	شوند	۱۷	حدیث	حدیث	۱۱	۱۳	شوند	۱۷	حدیث	حدیث
۱۲	۱۴	بهر	۱۸	و به راه	و به راه	۱۲	۱۴	بهر	۱۸	و به راه	و به راه
۱۳	۱۵	عمه	۱۹	میدید	میدید	۱۳	۱۵	عمه	۱۹	میدید	میدید
۱۴	۱۶	اورد	۲۰	احرام	احرام	۱۴	۱۶	اورد	۲۰	احرام	احرام
۱۵	۱۷	جات	۲۱	ام	ام	۱۵	۱۷	جات	۲۱	ام	ام
۱۶	۱۸	میشکات	۲۲	مقی	مقی	۱۶	۱۸	میشکات	۲۲	مقی	مقی
۱۷	۱۹	با یا	۲۳	انگشته	انگشته	۱۷	۱۹	با یا	۲۳	انگشته	انگشته
۱۸	۲۰	بست	۲۴	انگشته	انگشته	۱۸	۲۰	بست	۲۴	انگشته	انگشته
۱۹	۲۱	لا	۲۵	خفا	خفا	۱۹	۲۱	لا	۲۵	خفا	خفا
۲۰	۲۲	چنین	۲۶	نمیکند	نمیکند	۲۰	۲۲	چنین	۲۶	نمیکند	نمیکند
۲۱	۲۳	نم	۲۷	والهم	والهم	۲۱	۲۳	نم	۲۷	والهم	والهم
۲۲	۲۴	پس	۲۸	باجل	باجل	۲۲	۲۴	پس	۲۸	باجل	باجل
۲۳	۲۵	مقبو	۲۹	خبر	خبر	۲۳	۲۵	مقبو	۲۹	خبر	خبر
۲۴	۲۶	از	۳۰	ایا	ایا	۲۴	۲۶	از	۳۰	ایا	ایا
۲۵	۲۷	ند	۳۱	انشاء	انشاء	۲۵	۲۷	ند	۳۱	انشاء	انشاء

مفرد	سطر	نقطه	تصحیح	صفحه	سطر	نقطه	تصحیح	صفحه	سطر	نقطه	تصحیح
۹	۹	۹	بود	۹	۹	بود	بود	۹	۹	۹	بود
۱۱	۱۱	۱۱	فیما	۱۱	۱۱	فیما	فیما	۱۱	۱۱	۱۱	فیما
۱۲	۱۲	۱۲	لازم	۱۲	۱۲	لازم	لازم	۱۲	۱۲	۱۲	لازم
۱۴	۱۴	۱۴	ند آمد	۱۴	۱۴	ند آمد	ند آمد	۱۴	۱۴	۱۴	ند آمد
۱۶	۱۶	۱۶	شد	۱۶	۱۶	شد	شد	۱۶	۱۶	۱۶	شد
۱۸	۱۸	۱۸	آید	۱۸	۱۸	آید	آید	۱۸	۱۸	۱۸	آید
۲۰	۲۰	۲۰	شد	۲۰	۲۰	شد	شد	۲۰	۲۰	۲۰	شد
۲۲	۲۲	۲۲	آید	۲۲	۲۲	آید	آید	۲۲	۲۲	۲۲	آید
۲۴	۲۴	۲۴	شد	۲۴	۲۴	شد	شد	۲۴	۲۴	۲۴	شد
۲۶	۲۶	۲۶	آید	۲۶	۲۶	آید	آید	۲۶	۲۶	۲۶	آید
۲۸	۲۸	۲۸	شد	۲۸	۲۸	شد	شد	۲۸	۲۸	۲۸	شد
۳۰	۳۰	۳۰	آید	۳۰	۳۰	آید	آید	۳۰	۳۰	۳۰	آید
۳۲	۳۲	۳۲	شد	۳۲	۳۲	شد	شد	۳۲	۳۲	۳۲	شد
۳۴	۳۴	۳۴	آید	۳۴	۳۴	آید	آید	۳۴	۳۴	۳۴	آید
۳۶	۳۶	۳۶	شد	۳۶	۳۶	شد	شد	۳۶	۳۶	۳۶	شد
۳۸	۳۸	۳۸	آید	۳۸	۳۸	آید	آید	۳۸	۳۸	۳۸	آید
۴۰	۴۰	۴۰	شد	۴۰	۴۰	شد	شد	۴۰	۴۰	۴۰	شد
۴۲	۴۲	۴۲	آید	۴۲	۴۲	آید	آید	۴۲	۴۲	۴۲	آید
۴۴	۴۴	۴۴	شد	۴۴	۴۴	شد	شد	۴۴	۴۴	۴۴	شد
۴۶	۴۶	۴۶	آید	۴۶	۴۶	آید	آید	۴۶	۴۶	۴۶	آید
۴۸	۴۸	۴۸	شد	۴۸	۴۸	شد	شد	۴۸	۴۸	۴۸	شد
۵۰	۵۰	۵۰	آید	۵۰	۵۰	آید	آید	۵۰	۵۰	۵۰	آید
۵۲	۵۲	۵۲	شد	۵۲	۵۲	شد	شد	۵۲	۵۲	۵۲	شد
۵۴	۵۴	۵۴	آید	۵۴	۵۴	آید	آید	۵۴	۵۴	۵۴	آید
۵۶	۵۶	۵۶	شد	۵۶	۵۶	شد	شد	۵۶	۵۶	۵۶	شد
۵۸	۵۸	۵۸	آید	۵۸	۵۸	آید	آید	۵۸	۵۸	۵۸	آید
۶۰	۶۰	۶۰	شد	۶۰	۶۰	شد	شد	۶۰	۶۰	۶۰	شد
۶۲	۶۲	۶۲	آید	۶۲	۶۲	آید	آید	۶۲	۶۲	۶۲	آید
۶۴	۶۴	۶۴	شد	۶۴	۶۴	شد	شد	۶۴	۶۴	۶۴	شد
۶۶	۶۶	۶۶	آید	۶۶	۶۶	آید	آید	۶۶	۶۶	۶۶	آید
۶۸	۶۸	۶۸	شد	۶۸	۶۸	شد	شد	۶۸	۶۸	۶۸	شد
۷۰	۷۰	۷۰	آید	۷۰	۷۰	آید	آید	۷۰	۷۰	۷۰	آید
۷۲	۷۲	۷۲	شد	۷۲	۷۲	شد	شد	۷۲	۷۲	۷۲	شد
۷۴	۷۴	۷۴	آید	۷۴	۷۴	آید	آید	۷۴	۷۴	۷۴	آید
۷۶	۷۶	۷۶	شد	۷۶	۷۶	شد	شد	۷۶	۷۶	۷۶	شد
۷۸	۷۸	۷۸	آید	۷۸	۷۸	آید	آید	۷۸	۷۸	۷۸	آید
۸۰	۸۰	۸۰	شد	۸۰	۸۰	شد	شد	۸۰	۸۰	۸۰	شد
۸۲	۸۲	۸۲	آید	۸۲	۸۲	آید	آید	۸۲	۸۲	۸۲	آید
۸۴	۸۴	۸۴	شد	۸۴	۸۴	شد	شد	۸۴	۸۴	۸۴	شد
۸۶	۸۶	۸۶	آید	۸۶	۸۶	آید	آید	۸۶	۸۶	۸۶	آید
۸۸	۸۸	۸۸	شد	۸۸	۸۸	شد	شد	۸۸	۸۸	۸۸	شد
۹۰	۹۰	۹۰	آید	۹۰	۹۰	آید	آید	۹۰	۹۰	۹۰	آید
۹۲	۹۲	۹۲	شد	۹۲	۹۲	شد	شد	۹۲	۹۲	۹۲	شد
۹۴	۹۴	۹۴	آید	۹۴	۹۴	آید	آید	۹۴	۹۴	۹۴	آید
۹۶	۹۶	۹۶	شد	۹۶	۹۶	شد	شد	۹۶	۹۶	۹۶	شد
۹۸	۹۸	۹۸	آید	۹۸	۹۸	آید	آید	۹۸	۹۸	۹۸	آید
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	شد	۱۰۰	۱۰۰	شد	شد	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	شد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱	نیز	سز	۱۳	۱۳	د	بد	۱۶	۱۶	مید	نمید	۱۶	۱۶	مید	نمید
۱۰	۱۰	برا	چرا	۱۴	۱۴	نباشد	نمی باشد	۲۲	۲۲	بقدر	بقدر	۲۲	۲۲	بقدر	بقدر
۱۳	۱۳	فت	ن	۱۹	۱۹	صفت	اصفت	۲۰	۲۰	د	د	۲۰	۲۰	د	د
۱۴	۱۴	کرد	گمرد	۲۵	۲۵	کبار	کیبار	۲۳	۲۳	گفت	گفت	۲۳	۲۳	گفت	گفت
۲۱	۲۱	کوبا	گویا	۲۵	۲۵	کبار	کیبار	۲۳	۲۳	گفت	گفت	۲۳	۲۳	گفت	گفت
۲۲	۲۲	ستا	سنا	۲۵	۲۵	کبار	کیبار	۲۳	۲۳	گفت	گفت	۲۳	۲۳	گفت	گفت
۲۳	۲۳	کتاب	کتاب	۲۵	۲۵	کبار	کیبار	۲۳	۲۳	گفت	گفت	۲۳	۲۳	گفت	گفت
۲۳	۲۳	پایش	پایس	۲۵	۲۵	کبار	کیبار	۲۳	۲۳	گفت	گفت	۲۳	۲۳	گفت	گفت
۲۴	۲۴	پیش	پیس	۲۵	۲۵	کبار	کیبار	۲۳	۲۳	گفت	گفت	۲۳	۲۳	گفت	گفت
۲۴	۲۴	عند	عند	۲۵	۲۵	کبار	کیبار	۲۳	۲۳	گفت	گفت	۲۳	۲۳	گفت	گفت
۲۴	۲۴	نسبت	ببب	۲۵	۲۵	کبار	کیبار	۲۳	۲۳	گفت	گفت	۲۳	۲۳	گفت	گفت
۱۵	۱۵	فد	قر	۵	۵	کابت	کابت	۵	۵	کابت	کابت	۵	۵	کابت	کابت
۱۶	۱۶	نیتی	سی	۸	۸	لفا	لفا	۸	۸	لفا	لفا	۸	۸	لفا	لفا
۱۶	۱۶	آن لو	ان تو	۹	۹	ور	ور	۹	۹	ور	ور	۹	۹	ور	ور
۱۹	۱۹	سختگیر	سختگیر	۱۰	۱۰	زیرا	زیرا	۱۰	۱۰	زیرا	زیرا	۱۰	۱۰	زیرا	زیرا
۲۵	۲۵	برعین	برعین	۱۱	۱۱	کتاب	کتاب	۱۱	۱۱	کتاب	کتاب	۱۱	۱۱	کتاب	کتاب
۳۴	۳۴	سینه	بینه	۱۱	۱۱	کتاب	کتاب	۱۱	۱۱	کتاب	کتاب	۱۱	۱۱	کتاب	کتاب
۱	۱	س	پس	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب
۹	۹	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب
۱۰	۱۰	بلا	پیدا	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب
۱۱	۱۱	ف	فت	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب
۱۲	۱۲	ین	مین	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب
۱۳	۱۳	تفصیل	تفصیل	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب	۱۲	۱۲	کتاب	کتاب
۱۴	۱۴	هی	می	۱۴	۱۴	کتاب	کتاب	۱۴	۱۴	کتاب	کتاب	۱۴	۱۴	کتاب	کتاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۱۸	دین	دین	۱۴	۱۶	این	واین	۱۹	۱۹	انجام	انجام
۲۳	۱۱	آزاد	آزاد	۲۳	۲۳	تا	یا	۱۰	۱۰	لح	لح
۲۵	۱۱	عنا	عنا	۲۵	۲۵	نشد	نشد	۱۴	۱۴	برود	برود
۲۵	۱۱	عت	عت	۲۵	۲۵	بر	بر	۱۴	۱۴	دو	دو
۲۵	۱۱	بر	بر	۲۵	۲۵	نماند	نماند	۱۴	۱۴	اما	اما
۲۵	۱۱	شنو	میشنو	۲۵	۲۵	کوبر	کوبر	۱۱	۱۱	شاید	شاید
۳۰	۱۱	دارد	دارد	۳۰	۳۰	ا	ا	۲۵	۲۵	نمی	نمی
۱۱	۱۱	برای	برای	۱۱	۱۱	نیز	نیز	۹	۹	نیز	نیز
۱۳	۱۱	غارق	غارق	۱۳	۱۳	بر	بر	۱۴	۱۴	رکش	رکش
۱۳	۱۱	الزام	الزام	۱۳	۱۳	اما	اما	۱۹	۱۹	تفصیل	تفصیل
۱۳	۱۱	نفر	نفر	۱۳	۱۳	اما	اما	۲۱	۲۱	تفصیل	تفصیل
۱۵	۱۱	که دور	که دور	۱۵	۱۵	که دور	که دور	۲۱	۲۱	تفصیل	تفصیل
۱۵	۱۱	انجیل	انجیل	۱۵	۱۵	انجیل	انجیل	۱۰	۱۰	تفصیل	تفصیل
۱۴	۱۱	تفصیل	تفصیل	۱۴	۱۴	تفصیل	تفصیل	۱۳	۱۳	تفصیل	تفصیل
۱۹	۱۱	تمام	تمام	۱۹	۱۹	تفصیل	تفصیل	۱۳	۱۳	تفصیل	تفصیل
۲۲	۱۱	بشت	بشت	۲۲	۲۲	کروز	کروز	۲۳	۲۳	شاز	شاز
۲۳	۱۱	خلافی	خلافی	۲۳	۲۳	خو	خو	۱۴	۱۴	خضر	خضر
۲۴	۱۱	نکرد	نکرد	۲۴	۲۴	چرا	چرا	۱۵	۱۵	تلیخ	تلیخ
۲۴	۱۱	محمود	محمود	۲۴	۲۴	تخلیه	تخلیه	۱۵	۱۵	تلیخ	تلیخ
۲۵	۱۱	تائید	تائید	۲۵	۲۵	تائید	تائید	۱۵	۱۵	تلیخ	تلیخ
۲۴	۱۱	قائل	قائل	۲۴	۲۴	قائل	قائل	۱۵	۱۵	تلیخ	تلیخ
۲۴	۱۱	می باید	می باید	۲۴	۲۴	می باید	می باید	۱۵	۱۵	تلیخ	تلیخ
۲۴	۱۱	جب	جب	۲۴	۲۴	جب	جب	۱۵	۱۵	تلیخ	تلیخ
۲۴	۱۱	مانع	مانع	۲۴	۲۴	مانع	مانع	۱۵	۱۵	تلیخ	تلیخ
۲۴	۱۱	یا	یا	۲۴	۲۴	یا	یا	۱۵	۱۵	تلیخ	تلیخ

